مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)

ابوالقاسم فردوسی

شاهنامه

به کوشش
جلال خالقی مطلق ـ ابوالفضل خطیبی

دفتر هفتم


بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه دانشگاه بوعلی‌سینا
همدان
شماره ثبت ۱۸۳۸۶
تاریخ ثبت ۸۳/۹/۳۰

شاهنامه

کتابخانه
دانشگاه بوعلی‌سینا
دانشکده ادبیات و علوم انسانی



کانون فردوسی
مرکز پژوهش حماسه های ایرانی
وابسته به مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

۷۸۹۲۲
۴۱۳۵۹

مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)

ابوالقاسم فردوسی

شاهنامه

به کوشش

جلال خالقی مطلق - ابوالفضل خطیبی

دفتر هفتم

فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶؟ق.
شاهنامه/ابوالقاسم فردوسی؛ به کوشش جلال خالقی مطلق. - تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶.
۸ جلد. (انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷ ــ (کانون فردوسی)
* پاورقی و فهارس
* مجلدات ۱ تا ۶، چاپ ۲ و مجلدات ۷ و ۸ چاپ اول، همکاران جلد ششم و هفتم به ترتیب: محمود امید سالار و ابوالفضل خطیبی.
* فهرست‌نویسی براساس فیپا
۱. شعر فارسی - سدهٔ ۴ق. الف. خالقی‌مطلق، جلال، ۱۳۱۶ــ ، ویراستار
ب. عنوان
کتابخانهٔ ملی ایران PIR4490 ۲۱/ ۱ فا ۸
محل نگهداری ۸۵-۴۶۷۵۸ م

نام کتاب: *شاهنامه*
سراینده: حکیم ابوالقاسم فردوسی
ناشر: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی).
حروف‌چینی، صفحه‌آرایی و نمونه خوانی: شهرزاد ولائی - پژمان فیروزبخش
طرّاحی نشان کتاب: نادر مطلبی‌کاشانی - بهرام افشار ــ برگرفته از کتیبهٔ آرایشی دست‌نویس شاهنامهٔ فلورانس مورخ ۶۱۴ق.
لیتوگرافی: بزرگمهر، چاپ: طلایه ۸۰، صحافی: سیّدین.
چاپ اول: تهران ۱۳۸۶
تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

شابک (دوره): ۹-۴۵-۷۰۲۵-۹۶۴
شابک (ج ۷): ۱-۵۲-۷۰۲۵-۹۶۴
* حقوق این چاپ در ایران که از طرف مصحح منحصراً به مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی واگذار شده است از هر حیث محفوظ می‌باشد.

نشانی: تهران، نیاوران، کاشانک، صندوق پستی: ۱۹۵۷۵/۱۹۷ تلفن: ۲۲۲۹۷۶۲۶ نمابر: ۲۲۲۹۷۶۶۳
پست الکترونیک: centre@cgie.org.ir
www.cgie.org.ir

فهرست مطالب دفتر هفتم

دستنویس‌های اساس تصحیح این دفتر نه
مآخذ دیگر ده
برخی نشانه‌ها ده
دستنویس‌های دیگری که بررسی شده‌اند یازده

یزدگردِ بهرام‌گور

پادشاهی یزدگرد هشده سال بود ۳

هرمَزدِ یزدگرد

پادشاهی هرمز یک سال بود ۹

پیروزِ یزدگرد

پادشاهی پیروز بیست و هفت سال بود ۱۵

بلاشِ پیروز

پادشاهی بلاشِ پیروز چهار سال بود ۳۱

گفتار اندر رزم سوفْرای با خوشنَواز ۳۷

قباد

پادشاهی قباد چهل سال بود ۵۱

گفتار اندر رفتن شاپور و بند کردن سوفرا را ۵۷
پادشاهی جاماسپ برادر قباد یک سال بود ۶۱
گفتار اندر رفتن قباد بنزدیک شاه هیتال و لشکر آوردن به ایران ۶۳
گفتار اندر زادن نوشین‌روان از مادر ۶۶
گفتار اندر داستان مزدک با قباد و کسری ۶۹

نوشین‌روان

پادشاهی نوشین‌روان چهل و هشت سال بود ۸۷

آغاز داستان ۸۸
گفتار اندر عرض دادن بابک لشکر نوشین‌روان را ۱۰۱
گفتار اندر گردیدن کسری به گردِ پادشاهی خویش ۱۱۰
گفتار اندر نامه‌ی نوشین‌روان به قیصر و پاسخ قیصر ۱۲۳
گفتار اندر لشکر کشیدن نوشین‌روان به جنگ قیصر روم ۱۲۶
گفتار اندر رزم کسری با رومیان ۱۳۴
گفتار اندر داستان نوش‌زاد با پدرش نوشین‌روان ۱۴۵
آغاز داستان ۱۴۸
گفتار اندر رزم رام‌برزین با نوش‌زاد ۱۵۸
گفتار اندر خواب دیدن کسری و گزاردن بوزرجمهر ۱۶۷

گفتار اندر مجلس‌های بوزرجمهر بنزد شاه نوشین‌روان ۱۷۷
مجلس اول ۱۷۷
مجلس دوم ۱۸۴
مجلس سیوم ۱۹۲
مجلس چهارم ۱۹۹
مجلس پنجم ۲۰۳
مجلس ششم ۲۰۸
مجلس هفتم ۲۱۴
داستان مهبودِ وزیر و زَروانِ حاجب ۲۱۹
آغاز داستان ۲۲۰
گفتار اندر شارستان ساختنِ نوشین‌روان ۲۳۱
گفتار اندر داستان خاقان و هیتال و نوشین‌روان ۲۳۵
گفتار اندر آگاه شدن نوشین‌روان از کار خاقان و هیتال ۲۴۱
گفتار اندر لشکر کشیدن نوشین‌روان به جنگ خاقان چین ۲۴۶
گفتار اندر پاسخ نامه‌ی خاقان از کسری و رفتن مهران شتاد به چین ۲۶۴
گفتار اندر نامه فرستادن خاقان چین بنزد نوشین‌روان با دختر خود ۲۷۲
گفتار اندر سخن گفتن بوزرجمهر پیشِ کسری ۲۸۶
داستان در نهادن شطرنج ۳۰۴
گفتار اندر ساختن بوزرجمهر نرد را و بردن به هندوستان ۳۱۱
داستان طلخند و گو ۳۱۹
گفتار اندر رزم گَوْ با طلخند ۳۳۲
گفتار اندر دیگر رزم طلخند و گو و مردن طلخند بر پشت پیل ۳۴۸
گفتار اندر آگاهی یافتن مادر طلخند از مرگ طلخند ۳۵۴
گفتار اندر آوردن کلیله و دمنه از هندوستان ۳۶۱
گفتار اندر خشم گرفتن کسری بر بوزرجمهر و بند کردن او را ۳۷۴
گفتار اندر آمدن رسول قیصر پیش کسری ۳۸۱
گفتار اندر توقیعات نوشین‌روان ۳۸۹
گفتار اندر نامه‌ی نوشین‌روان بنزدیک پسرش هرمزد ۴۰۴
گفتار اندر سَخُن پرسیدن موبدان از کسری ۴۰۹
گفتار اندر وفات یافتن قیصر روم و رزم کسری ۴۲۷
گفتار اندر داستان موزه‌فروش با کسری ۴۳۵
گفتار اندر ولی‌عهد کردن نوشین‌روان مر هرمزد را ۴۴۴
آغاز داستان ۴۴۶
گفتار اندر عهدنامه‌ی شاه نوشین‌روان هرمزد را ۴۵۶

هرمَزدِ نوشین‌روان

پادشاهی هرمَزد دوازده سال بود ۴۶۵

آغاز داستان ۴۶۶
گفتار اندر زهر دادن هرمز موبد را ۴۷۳
گفتار اندر داد کردن هرمزدشاه ۴۸۳
گفتار اندر آمدن ساوه‌شاه به ایران‌زمین به جنگ هرمزشاه ۴۸۷
گفتار اندر آگاهی دادن مهران‌شتاد هرمز را از بهرام چوبینه ۴۹۳
گفتار اندر آمدن بهرام چوبینه بنزدیک هرمزشاه ۴۹۹
گفتار اندر رفتن بهرام چوبینه به رزم ساوه‌شاه ۵۰۸
گفتار اندر پیغام ساوه‌شاه به بهرام چوبینه و پاسخ او ۵۱۸
گفتار اندر رزم بهرام چوبین با ساوه‌شاه در خراسان ۵۳۱
گفتار اندر کشتنِ بهرامِ چوبین ساوه‌شاه را ۵۳۸
گفتار اندر فرستادن بهرام سرِ ساوه به درگاه هرمز ۵۴۴
گفتار اندر رزم بهرام چوبینه با پرموده پسر ساوه‌شاه ۵۵۱
گفتار اندر نامه‌ی بهرام چوبینه بنزدِ هرمزدشاه از بهرِ زنهارِ پرموده ۵۶۲
گفتار اندر بند کردن بهرام پرموده را ۵۶۵
گفتار اندر آمدن پرموده پسرِ ساوه‌شاه بنزدِ هرمزدشاه ۵۷۳
گفتار اندر فرستادن هرمز خلعتِ ناسزا از بهر بهرام چوبینه ۵۸۰
گفتار اندر رفتن بهرام بر پیِ گور و دیدن جادو را ۵۸۴
گفتار اندر نشستن بهرام چوبینه بر تخت شاهنشهی در روزگار هرمز ۵۸۷
گفتار اندر رای زدن بهرام با بزرگان لشکر ۵۹۴
گفتار اندر آگاهی یافتنِ خسروپرویز از قصد پدرش هرمز و گریختنِ او ۶۱۳
گفتار اندر خبر یافتن هرمز از گریختن خسرو و بند کردن گستهم و بندوی را ۶۱۵
گفتار اندر رهانیدن آیین‌گشسپ مرد هم‌شهری را از بند
و کشته‌شدن آیین‌گشسپ در راه به زخم آن ۶۱۷
گفتار اندر کور گردانیدن ایرانیان هرمزشاه را ۶۲۵

فهرست‌ها

فهرست نام کسان ۶۳۳
فهرست نام جای‌ها ۶۴۵

دستنویس‌های اساس تصحیح این دفتر

الف ـ دستنویس‌های اصلی

۱ـل دستنویس کتابخانهٔ بریتانیا در لندن، به نشان Add, 21. 103، مورخ ۱۲۷۶/۶۷۵
۲ـس دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1479، مورخ ۱۳۳۰/۷۳۱
۳ـق دستنویس دارالکتب قاهره، به نشان ۶۰۰۶س، مورخ ۱۳۴۱/۷۴۱
۴ـک دستنویس موزهٔ ملی کراچی، به نشان N.M. 1957-913/3، مورخ ۱۳۵۱/۷۵۲
۵ـل۲ دستنویس کتابخانهٔ بریتانیا در لندن، به نشان Add. 18188، مورخ ۱۴۸۶/۸۹۱
۶ـس۲ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1510، مورخ ۱۴۹۸/۹۰۳

ب ـ دستنویس‌های غیراصلی

۱ـلن دستنویس کتابخانهٔ عمومی دولتی لنینگراد، به نشان کاتالُک دُرن، شمارهٔ ۳۱۶ـ۳۱۷، مورخ ۱۳۳۳/۷۳۳
۲ـق۲ دستنویس دارالکتب قاهره، به نشان ۷۳ تاریخ فارسی، مورخ ۱۳۹۴/۷۹۶
۳ـلی دستنویس کتابخانهٔ دانشگاه لیدن، به نشان Or. 494، مورخ ۱۴۳۷/۸۴۰
۴ـل۳ دستنویس کتابخانهٔ بریتانیا در لندن، به نشان Or. 1403، مورخ ۱۴۳۸/۸۴۱
۵ـپ دستنویس کتابخانهٔ ملی پاریس، به نشان Suppl. Pers. 493، مورخ ۱۴۴۱/۸۴۴
۶ـو دستنویس کتابخانهٔ پاپ در واتیکان، به نشان Ms. Pers. 118، مورخ ۱۴۴۴/۸۴۸
۷ـلن۲ دستنویس انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد، به نشان S. 1654، مورخ ۱۴۴۵/۸۴۹
۸ـآ دستنویس کتابخانهٔ دانشگاه اکسفورد، به نشان Ms. Pers. C. 4.، مورخ ۱۴۴۸/۸۵۲
۹ـب دستنویس کتابخانهٔ دولتی برلین، به نشان Or. 2° 4255، مورخ ۱۴۸۹/۸۹۴

مآخذ دیگر

۱ـ بنداری	ترجمهٔ شاهنامه به عربی از فتح بن علی بنداری اصفهانی، میان ۶۲۰ـ۱۲۲۳/۶۲۱ـ۱۲۲۴، به کوشش عبدالوهاب عزام، چاپ دوم، تهران ۱۹۷۰
۲ـ لغت فرس	اسدی طوسی، لغت فرس، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۶
۳ـ لغت دری	ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی، لغت فرس (لغت دری)، به تصحیح فتح‌اللّه مجتبایی ـ علی‌اشرف صادقی، تهران ۱۳۶۵
۴ـ معجم شاهنامه	محمّد بن الرّضا بن محمّد العلوی الطّوسی، معجم شاهنامه، به تصحیح حسین خدیوجم، تهران ۱۳۵۳
۵ـ لغت شهنامه	شیخ عبدالقادر بغدادی، گزیدهٔ لغت شهنامه، به تصحیح کارلوس زالمان، سن‌پترزبورگ ۱۸۹۵
۶ـ راوندی	محمّد بن علی بن سلیمان الرّاوندی، راحة الصّدور و آیة السّرور، به تصحیح محمد اقبال، لندن ۱۹۲۱
۷ـ اختیارات شاهنامه	احمد بن علی قاینی، اختیارات شاهنامه، دستنویس کتابخانهٔ گوتا در آلمان

برخی نشانه‌ها

(!)	در جلوی هر واژه یا بیتی که آید، نشان آن است که آن واژه یا بیت مشکوک یا نامفهوم یا فاسد است
(؟)	گویا ضبط درست نیست، ولی شاید هم درست و یا راهبر به صورت درست باشد
[ ]	در متن هر بیتی که به گمان مصحح بر آن ظنّ الحاقی بودن می‌رود و یا در جای خود نیست، در چنگک دو گوشه نشانده شده است. همچنین در پی‌نویس‌ها گاه‌گاه صورت فرضی افتادگی‌های ناشی از سهو کاتب در میان همین نشانه ثبت شده‌اند
< >	هر حرف یا واژه‌ای که در پی‌نویس‌ها در جلوی نشانهٔ دستنویسی در چنگک یک گوشه آید، نشان آن است که آن حرف یا واژه در آن دستنویس نیست و یا افتاده است
=	برابر است با
آ	لت یکم بیت
ب	لت دوم بیت

پ	پی‌نویس (اگر شماره پیش از این حرف آید شمارهٔ بیت است و اگر پس از آن آید شمارهٔ پی‌نویس است. مثال: ۱۲پ، یعنی پی‌نویس بیت ۱۲، ولی: پ۱۲، یعنی پی‌نویس شمارهٔ ۱۲)
متن ←	نگاه کنید به: متن در شمارهٔ سیسین
←	نگاه کنید به، نشانهٔ برگشت
→	نشانهٔ گشتگی ضبطی از ضبط دیگر

دستنویس‌های دیگری که بررسی شده‌اند

۱ـ دستنویس بنیاد خاورشناسی کاما در بمبئی، بی‌تاریخ (افتادگی دارد)
۲ـ دستنویس کتابخانهٔ چستربیتی در دبلین، به نشان Ms. P. 110، مورخ ۱۳۴۱/۷۴۱ (ناقص)
۳ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1511، مورخ ۱۳۷۱/۷۷۲
۴ـ دستنویس دارالکتب قاهره، به نشان ۱۸ تاریخ فارسی، مورخ ۱۳۷۲/۷۷۳ یا ۱۳۳۳/۷۳۳ (هر دو تاریخ مشکوک است)
۵ـ دستنویس کتابخانهٔ چستربیتی در دبلین، به نشان Ms. P. 114، بی‌تاریخ (ناقص)
۶ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1515، مورخ ۱۴۰۰/۸۰۳
۷ـ دستنویس کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج، به نشان Or. 420، مورخ ۱۴۳۸/۸۴۱ (نیمهٔ نخستین شاهنامه)
۸ـ دستنویس کتابخانهٔ ملی پاریس، به نشان Suppl. Pers. 494، مورخ ۱۴۴۴/۸۴۸
۹ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1496، مورخ ۱۴۶۴/۸۶۸
۱۰ـ دستنویس انجمن آسیائی بنگال در کلکته، به نشان No. 69، مورخ ۱۴۷۸/۸۸۲
۱۱ـ دستنویس کتابخانهٔ ملی اطریش در وین، به نشان Mxt. 378، مورخ ۱۴۷۸/۸۸۲
۱۲ـ دستنویس کتابخانهٔ چستربیتی در دبلین، به نشان Ms. P. 157، مورخ ۱۴۸۰/۸۸۵
۱۳ـ دستنویس کتابخانهٔ چستربیتی در دبلین، به نشان Ms. P. 158، مورخ ۱۴۸۰/۸۸۵
۱۴ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1489، مورخ ۱۴۸۲/۸۸۷
۱۵ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1056، مورخ ۱۴۸۶/۸۹۱
۱۶ـ دستنویس کتابخانهٔ ملی پاریس، به نشان Pers. 228، مورخ ۱۴۹۰/۸۹۵
۱۷ـ دستنویس کتابخانهٔ دانشگاه اکسفورد، به نشان Ms. Elliot. 325، مورخ ۱۴۹۴/۸۹۹
۱۸ـ دستنویس کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، به نشان Fy. 1406، مورخ ۱۴۹۴/۸۹۹ (دارای نیمهٔ دوم شاهنامه)
۱۹ـ دستنویس موزهٔ فریتس ویلیام در کمبریج، به نشان Ms. 22-1948، بی‌تاریخ (سی و چند برگ)
۲۰ـ دستنویس انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد، به نشان S. 822، بی‌تاریخ
۲۱ـ دستنویس کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، به نشان Fy. 1405، بی‌تاریخ
۲۲ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان R. 1549، بی‌تاریخ

۲۳ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1507، مورخ ۱۴۹۵/۹۰۰

۲۴ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان R. 1542، مورخ ۱۴۹۵/۹۰۰

۲۵ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1491، مورخ ۱۴۹۶/۹۰۱

۲۶ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان A. 3065، مورخ ۱۴۹۶/۹۰۱ (؟)

۲۷ـ دستنویس کتابخانهٔ کاخ پادشاهی مادرید در اسپانیا، به نشان 3.218 - II، مورخ ۱۴۹۶/۹۰۱

۲۸ـ دستنویس کتابخانهٔ دولتی باویر در مونیخ، به نشان Pers. 8، مورخ ۱۴۹۷/۹۰۲

۲۹ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1508، مورخ ۱۴۹۷/۹۰۲

۳۰ـ دستنویس حاشیهٔ ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی، چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ بریتانیا، به نشان Or. 2833، مورخ ۱۴۰۵/۸۰۷، به کوشش ن. پورجوادی ـ ن. رستگار، ۱ـ۲، تهران ۱۳۷۷ (مرکز نشر دانشگاهی)

۳۱ـ دستنویس مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (با نشان د)، بی‌تاریخ، چاپ عکسی، با مقدمهٔ ف. مجتبائی، تهران ۱۳۷۹

(برای معرفی این دستنویس‌ها نگاه کنید به: ایران‌نامه، سال سوم، ۱۳۶۴/۳، ص ۳۷۸ـ۴۰۶؛ سال چهارم، ۱۳۶۴/۱، ص ۱۶ـ۴۷؛ ۱۳۶۴/۲، ص ۲۲۵ـ۲۵۵؛ سال هفتم، ۱۳۶۷/۱، ص ۶۳ـ۹۴)

یزدگردِ بهرام گور

پادشاهی یزدگرد هشده سال بود[۱]

چو شد پادشا بر جهان یزدگرد — سپاه پراگنده را کرد[۲] گرد
نشستند با[۳] موبدان[۴] و ردان — بزرگان و[۵] سالارفش[۶] بخردان[۷]
جهانجوی[۸] بر تختِ زرّین نشست — درِ رنج و دستِ[۹] بدی را[۱۰] ببست
نخستین چُنین گفت کانک از[۱۱] گناه — برآسود[۱۲]، شد ایمن از کینه‌خواه
هر آن کس که دل تیره دارد[۱۳] ز[۱۴] رشک — مرآن درد را دور باشد[۱۵] پزشک
که[۱۶] رشک آورد آز و گُرم و گداز[۱۷] — دُژآگاه[۱۸] دیوی بود[۱۹] دیرساز[۲۰]

۱ـل ـس۲ (نیز لن ـب): پادشاهی یزدگرد (ق۲: یزدگرد بهرام؛ ق: یزدگرد بهرام گور؛ س،ل۳،لی،پ: یزدگرد پسر بهرام گور؛ ک: یزدجرد بهرام گور) هشده (ل،ل۳،و،ب: هژده؛ س،ق،س۲،لی،پ،لن،لن۲: هجده؛ ل۲: با هجده) سال بود؛ بنداری: ذکر نوبة یزدجرد بن بهرام جور، و کانت مدة ملکه ثمانی عشرة سنة ۲ـ(لی: گشتند)؛ ق: گوان را ز هر سو همی کرد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل۳ این بیت را ندارد ۳ـس: پس؛ (پ، و، ب: پس)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): بخردان؛ متن = ل، ق (نیز پ) ۵ـل (نیز ق۲، آ، ب): بزرگان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـل،ک (نیز ق۲)، سالاروش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): موبدان؛ متن = ل، ق (نیز پ) ۸ـ(لی: شهنشاه) ۹ـ(ل۳: راه) ۱۰ـ(لی، و، آ، ب: بدیها)؛ بنداری (۱ـ۳): ثم جلس مجلس أبیه من تخت السلطنة و عقد التاج علی رأسه و حضرته الأشراف و العلماء و الأکابر فدعوا له و أثنوا علیه و هنّوه بالملک ۱۱ـل ـک (نیز و ـب): کان کز؛ س۲: آنک از؛ (ب: او کز)؛ متن = ل۲ (نیز لن ـل۳) ۱۲ـل ـس۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، آ، ب): بر آسود و؛ متن = (ل۳، پ، و) ۱۳ـ(ق۲: تنگ دارد؛ لن، لی، ب: هر آن که که (لی: دل آنک؛ ب: دگر آنک) دل تیره دارد)؛ س، ق: هر آنگه که دل تیره داری؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳ـآ) ۱۴ـق، س۲: به ۱۵ـس، ق، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): دیو باشد؛ (پ: دیر یاند)؛ متن = ل؛ ک، ل۲ این بیت را ندارند ۱۶ـس (نیز لن، لن۲): ز ۱۷ـس، ل، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): نیاز؛ ق، ک (نیز لی، لن۲): روی (ک: او به؛ لی: روز؛ لن۲: آز و) گرم و نیاز؛ (لن: رنج و آز و نیاز؛ ق۲: بیم و آز و گداز؛ ب: درد و رنج و نیاز)؛ متن = ل ۱۸ـ(آ: دژ جآگاه) ۱۹ـ(لن۲ جودی) ۲۰ـک: دیو ساز؛ (لی، ل۲: کینه ساز؛ ب: دیر یاز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر

هر آن چیز کانت نیاید[1] پسند — دلِ دوست و دشمن بر آن‌بر مبند[2]!
مدارا خرد را برابر[3] بود — خرد بر سرِ دانش[4] افسر بود
به جای کسی گر تو نیکی کنی — مزن بر سرش تا دلش نشکنی[5]
چو نیکی‌کنش باشی و بردبار[6] — نباشی به چشم خردمند[7] خوار
اگر بختِ پیروز یاری دهد، — مرا[8] بر[9] جهان کامگاری[10] دهد،
یکی دفتری سازم[11] از راستی — که نپذیرد او[12] کژّی و کاستی

همی‌داشت یکچند گیتی به داد — زمانه بدو شاد و او نیز[13] شاد
به هر سو فرستاد بی‌مر سپاه — همی‌داشت گیتی ز دشمن[14] نگاه
دوهشت بگذشت سال[15] از برش — به بالین ـچون تیره[16] گشت افسرش ـ،
بزرگان و دانندگان[17] را بخواند — برِ تختِ زرّین[18] به زانو[19] نشاند
چُنین گفت کین[20] چرخِ[21] ناپایدار — نه پرورده داند نه پروردگار!
به تاجِ گرانمایگان ننگرد[22] — شکاری که باید[23] همی[24] بِشکَرَد!
کنون روزِ من بر[25] سرآمد[26] همی — به نیرو شکست اندرآمد[27] همی
سپردم به هرمز کلاه و نگین، — همان[28] لشکر و گنج[29] ایران‌زمین

۱ـ(ق: بیاند (!)) ۲ـس، ق (نیز لن، ق۳، پ): بدان در (س: دل) مبند؛ ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): مکن هیچکس را بدان دردمند؛ ل۲ (نیز لن۲): دل و دست کس را (لن۲: دشمن) بدان در مبند؛ متن =ل؛ لی این بیت را ندارد ۳ـس ـس۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): برادر؛ متن =ل (نیز پ) ۴ـ(لی: خرددان ز دانش بر) ۵ـلی پس از این بیت افزوده است:

ز گفتار گردد مروّت تباه — ز منّت شود روی بخشش سیاه
(ـخردنامه، ص ۸۸)

۶ـک: کردگار (!) ۷ـک، ل۲: گرامیت؛ در لی انتهای این بیت پس و پیش شده است ۸ـ(لن۲: ترا) ۹ـق: در ۱۰ـق: سازگاری ۱۱ـس۲ (نیز ل۳): دفتر آریم؛ (لی، و: دفتر آرایم)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۲ـس (نیز آ): از؛ س۲ (نیز ق۳، ل۳، و): آن؛ ل: بندد در؛ (لی: که باشد زکژّی کم و کاستی)؛ متن =ق، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب) ۱۳ـس (نیز لن): مانده ۱۴ـق: هر سو؛ بنداری (۴ـ۱۴): فوعظهم و نصحهم و وعدهم من نفسه بما یعود بصلاحهم و صلاح بلادهم و ملازمة طریق العدل، و الانصاف بسیرة الإنصاف فأقام علی ذلک ضابطا لأمور الدنیا و ملازما للطریقة المثلی و العادة الحسنی ۱۵ـق: چرخ ۱۶ـس، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): بنالید (س: بنالند (!)) چون تیره؛ س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): بنالید (ب: بنالید (!)) چون تازه؛ متن =ل؛ در س۲ انتهای این بیت پس و پیش شده است ۱۷ـ(ل۳: آزادگان)؛ در این دستنویس انتهای این بیت پس و پیش شده است ۱۸ـ(ق۲: زرشان) ۱۹ـ(آ: ایوان)؛ بنداری (۱۵ـ۱۶): حتی مضت من ملکه ثمانی عشرة سنة فطلعت طلائع انصرام مدّته و أحس بقرب أجله فأحضر الأمراء و الأعیان و الأکابر و العلماء ۲۰ـ(ب: کای (!)) ۲۱ـل۲: بخت ۲۲ـ(ب، آ: بنگرد) ۲۳ـس: آید؛ ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ ـلن۲، ب): باید؛ (ق۲، لی: پیش آیدش)؛ متن =ل، ک (نیز آ) ۲۴ـل (نیز پ): همه؛ (ق۲، لی: پیش آیدش)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۵ـس، ق (نیز لن، و، لن۲، ب): بر من؛ متن =ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـپ، آ) ۲۶ـل ـس۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): سرآید؛ متن ← ۲۷ـل ـس۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): اندرآید؛ متن =(ل۳، پ) ۲۸ـل (نیز ل۲، ب): همه؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـ(ب: پادشاهی)

همه[1] گوش دارید و فرمان کنید! — ز پیمانِ او رامش[2] جان کنید!
اگر چند پیروزِ[3] با فرّ و یال — ز هرمز فزون است چندی[4] به سال،
ز[5] هرمز همی‌بینم[6] آهستگی — خردمندی و داد[7] و شایستگی
بگفت این و یک هفته[8] زان‌پس بزیست[9] — برفت[10] و برو تخت[11] چندی[12] گریست!
اگر صد بمانی وُگر[13] بیست‌وپنج[14] — بباید رفتن ز جایِ سپنج!
هر آن چیز کآید[15] همی[16] در شمار — سَرَد گر[17] نخوانی[18] ورا پایدار[19]!

۱ـ(لی، ل۳، و، آ، ب: برو؛ لن۲: همی)؛ متن =ل ـس۲ (نیز لن، ق۳، پ) ۲ـس (نیز لن، ق۲، ب، لن۲): ما رامش؛ ک، ل۲: ز پیمانم آرایش؛ (لی: ز فرمانش آرامش)؛ متن =ل، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب)؛ بنداری (۱۷ـ۲۱): و قال: إنی قد عهدت إلی ولدی هُرمز فامتثلوا أمره و لاتنقضوا عهده ۳ـک (نیز لن۲، آ): فیروز ۴ـ(لن۲: چندین) ۵ـق (نیز لی، ل۳، و، آ): به؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـق (نیز ق۲، پ): یابم؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۷ـس: شرتم (؟)؛ ق ـس۲ (نیز لن ـب): شرم؛ متن =ل؛ بنداری (۲۲ـ۲۳): و إن ولدی فیروز و إن کان أکبر منه سنا و أشدّ منه بأسا و أوفرمنه روعة و أبهة فقد آثرت هرمز علیه و خصصته دونه بالملک لکونه موصوفا بالرفق و السکون و الثبات و العقل. فهو بسبب ذلک أحری بالملک و أجدر و أرفق لکم و أوفق ۸ـق: یکفته؟ ۹ـ(لن۲: بیش نزیست) ۱۰ـ(ق۲: نرفت (!)) ۱۱ـق: ابر تخت؛ ک: برآویخت (ـبر او تخت) و؛ (لی: بدو تخت)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـس۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): شاهی؛ متن =ل ـل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ بنداری: ثم عاش أسبوعا آخر و مات و کأن لم یغن بالأمس ۱۳ـس: اگر ۱۴ـ(ق۲، لی: سی و پنج)؛ بنداری: و لابد للحی من حلول الرمس. سواء أمات بعد المائة أو العشر أو الخمس ۱۵ـ(ق۲: همان کاید او را) ۱۶ـ(آ: همان) ۱۷ـس۲: ار ۱۸ـ(آ: نخواهی) ۱۹ـس (نیز لن، لن۲): یادگار؛ بنداری: و کل ما یدخل تحت العدّ و الإحصاء فالأولی ألایطلق علیه اسم البقاء

هرمَزدِ یزدگرد

پادشاهی هرمز یک سال بود[1]

چو هرمز برآمد به تختِ پدر — به سر برنهاد آن کیی[2] تاجِ زر،
تو[3] پیروز را ویژه گفتی ز[4] خشم — همی آبِ رشک[5] اندرآمد[6] به[7] چشم!
سُوی شاه هیتال شد ناگهان — ابا لشکر و گنج و چندی[8] مهان[9]
چغانی شهی بُد فغانیش نام — جهانجوی[10] با لشکر و گنج و[11] کام
فغانیش را گفت کای[12] نیک‌خواه! — دو فرزند بودیم زیبای گاه
پدر تاجِ شاهی به کهتر سپرد — چو بیدادگر بُد[13] سپرد[14] و بمرد
چو لشکر دهی مر[15] مرا، گنج هست — سِلیح و[16] بزرگی و نیروی دست

۱ـل ـس۲ (نیز لن ـب): پادشاهی هرمز (ل۲، ق۲، ل۳، لن۲، آ: هرمزد؛ لن: اورمزد) یزدگرد (س، ل۲: پسر یزدگرد؛ و ـ و رزم او با پیروز و گرفتار شدن) یک سال (ل۲، س۲، ق۲، لن۲: نه ماه؛ ق، لی، ل۳: نه سال؛ س: نه سال و نه ماه؛ ب: یک سال و نه ماه؛ ک: دو سال؛ لن: هفت سال؛ ب: یازده سال؛ و: ندارد) بود؛ بنداری: ثم ملک هرمز بن یزدجرد بن بهرام جور، و کانت ولایته سنة واحدة ۲ـک: کیان ۳ـل: چو ۴ـس، ق (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ): به ۵ـ(ق۲: چشم) ۶ـک: اندرآید؛ (ب: آخر آمد)؛ ق (نیز لن): رشکش بر (لن: در) آمد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـق، ل۲: ز؛ بنداری (۱ـ۲): فلما تسنم هرمز سریر السلطنة اغتاظ فیروز و غار، و أنجد فی الاحتیال علیه و غار. و کان کوکب سعادة قد غار ۸ـ(آ: تاج) ۹ـ(ل۲: سران) ۱۰ـ(لی، ل۳، و: سراقراز؛ آ: سراقراز و) ۱۱ـ(لی: با گنج گسترده)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد و به جای آنها نخست بیت ۶ آمده و پس از آن افزوده است:

به هیتال آمد همی بار خواست — به جنگ برادر برآراست راست

۱۲ـک، س۲ (نیز لن۲): ای؛ ق۲ پس از این بیت افزوده:

مهین من پدم و آن دگر بود که — کهین را گزین کرده بر پور مه

۱۳ـس۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): شد ۱۴ـس: نماند؛ (لن: نبود (!)؛ لن۲: ببود (!)) ۱۵ـ(لی، ل۳، و، آ: تو) ۱۶ـل، ق، ل۲ (نیز ل۳، ب، ب): سلیح؛ س (نیز لی): سلاح و؛ متن = ک، س۳ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ)

فغانی بدو[1] گفت کآری[2] رواست — جهاندار هم بر پدر[3] پادشاست
به پیمان سپارم[4] سپاهی ترا — نمایم سُوی داد[5] راهی[6] ترا
که باشد مرا[7] ترمِذ و ویسه‌گِرد[8] — که خود عهدِ این دارم از یزدگرد[9]
بدو گفت پیروز کآری[10] رواست[11] — فزون زآن[12] ترا[13] پادشاهی سَزاست

بدو داد شمشیرزن سی‌هزار[14] — ز هیتالیان لشکری نامدار[15]
سپاهی بیاورد[16] پیروزشاه — که از گرد[17] تاریک شد چرخِ ماه[18]!
برآویخت با هرمزِ شهریار — فراوان[19] ببودستشان[20] کارزار
سرانجام[21] هرمز گرفتار شد — همه تاج‌ها[22] پیش او خوار شد
چو پیروز روی برادر بدید — دلش[23] مهر و[24] پیوند او برگزید
بفرمود تا بارگی[25] برنشست — بشد تیز[26] و[27] بپسود[28] رویش[29] به دست

۱ـس (نیز لن، پ، لن۳): چغانی بدو؛ ق: به ناهش (!) چنین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـق،ک: آری ۳ـس،ک،ل۳ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): جهاندار را هم بسر (پ، لن۲: پسر)؛ ق: جهاندار هم بر حسم؟؛ س۲: جهاندار را هم پدر؛ (لی، ب: جهاندار هم پدر (!)؛ ل۳: جهاندار بر جان ما؛ ا: جهاندار و هم بر پدر)؛ متن = ل؛ در لن۳ این لت با لت دوم بیت ۱۱ پس و پیش شده است؛ واز دو لت این بیت دو بیت زیر را ساخته است:

فغانی بدو گفت کای نیک‌خواه — سزد مر ترا تخت و گاه و کلاه
تو این آرزو را که گفتی رواست — جهانجوی را هم پدر پادشاست

۴ـل۲: بسازم ۵ـق: گاه ۶ـق (نیز لن۲): راه؛ بنداری (۳ـ۹): فقصد ملک الهیاطلة و التجأ الیه، و کان ملکا کبیرا ذا قوّة عظیمة و شوکة قویة. فسأله إعانته و إمداده بعسکره ۷ـ(لی: ترا) ۸ـل،ل۲ (نیز لن): ترمذ و ویسه کرد؛ ک (نیز ب): ترمد و ویس کرد (ب: یزدگُرد (!))؛ ق: که آری مرا بر به ایران بکرد (!)؛ متن = س،س۲ (نیز ق۲ـا)؛ بنداری: ترمذ و واشجرد ۹ـق: که من عهد دارم خود از یزدگرد؛ ک (نیز آ، ب): که مشور این (ک: آن) دارم از یزدگرد (ب: ویسه گُرد (!))؛ (ل۳: سمرقند و شهری که هستش بگرد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـک،ل۲ (نیز ق۲، و): آری؛ (لی،ل۳،آ: چنین داد پاسخ که شاید)؛ متن = ل،س،ق،س۲ (نیز لن،پ،لن۲،ب) ۱۱ـ(پ: تراست) ۱۲ـ(لی،ل۳، و،آ،ب: زین) ۱۳ـل،ق: به تو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۰ـ۱۱): فالتزم له ذلک بشرط أن یعطیه ترمذ و واشجرد فأجابه الی ذلک، و عاهده علی الوفا بعد تمکنه من الملک ۱۴ـ(لی،ب: صدهزار)؛ بنداری: فأمدّه بثلاثین ألف مقاتل من الهیاطلة ۱۵ـق،ک،ل۲: بی‌شمار ۱۶ـق: بشتابی بیاورد؛ (ب: بیاورد سپاهی) ۱۷ـق: چرخ (!) ۱۸ـس (نیز لن۲): چرخ و ماه؛ ق،س۲ (نیز ل۳): هور و ماه (س۲: گاه)؛ ک،ل۲ (نیز آ): چشم (ا: روی) ماه؛ متن = ل (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،ب) ۱۹ـ(ق۲: فزون زان) ۲۰ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،ب): نه برداشت این (لی،ب: آن؛ ق: بشد کشته در)؛ ل۳ (نیز لن،ق۲،لن۲): نبرداشتشان؛ (پ: نبرداشتش؛ آ: نبردست این؛ متن = ل،ک (در ل حرف یکم و دوم و درک حرف یکم نقطه ندارند) ۲۱ـس (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): بفرجام ۲۲ـق: همانا جهان (ه‌ـهمه تاجها)؛ بنداری (۱۳ـ۱۵): فأقبل فیروز من خراسان عازما علی قتال أخیه فالتقوا علی ظاهر الری، وکسر فیروزُ هرمزد، وأسره ۲۳ـ(لن: همه) ۲۴ـل: مهر ۲۵ـک،ل۲: بارهٔ ۲۶ـق۲: زود) ۲۷ـ(لن۲: جوی) ۲۸ـق: برسود؛ س۲ (نیز ل۳،و،آ،ب): بگرفت؛ متن = ل،س،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲؛ در ب،لن۲ حرف دوم سه نقطه و در دستنویسهای دیگر یک نقطه دارد) ۲۹ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳،و ـ ب): دستش؛ متن = ل،ق (نیز ق۲،پ)؛ در ل۳ انتهای این بیت پس و پیش شده است؛ لی از لت یکم این بیت و لت دوم بیت یکم از پادشاهی پیروز یک بیت ساخته و لت دوم این بیت و بیت سپسین و لت یکم بیت یک از پادشاهی پیروز را انداخته است

فرستاد بازش به ایوانِ خویش — بدو خوانده بُد عهد و پیمانِ[1] خویش

۱ـس،ق (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): برو خواند آن (ق۲: بس) عهد و پیمان؛ (ل۳: بر آن خوانده بد عهد شاسان (!)؛ و: برو بر نراند ایچ فرمان)؛ متن = ل،ک،ل۲،س۲ (نیز آ،ب)؛ پس از این بیت، س،لن،پ،لن۲ سه بیت و ق۲ چهار بیت افزوده‌اند:

بدو گفت هرمز که (ق۲: پیروز) یزدان سپاس — که دانا بود مرد (ق۲: که هستیم دانا و) یزدان‌شناس
که از من برادر سند (ق۲: مرا ویژه با تست این) تاج و تخت — که پیروز را باد (ق۲: که آباد بادی و) پیروزبخت
ز هرمز چو پیروز (ق۲: ز پیروز هرمز چو) دلشاد شد — روانش از (پ، لن۲: ز) اندیشه آزاد شد
ق۲: جهاندار پیروز نیکی‌گمان — چو شد شادمانه ز تخت کیان

بنداری (۱۶ـ۱۸): ثم إنه لما وقعت عینه علیه، و رآه تحت ذل الأسر تحرّکت بنات قلبه فرق له، و أمر بإرکابه قدنا منه و صافحه و عانقه و ردّه الی إیوانه علی أن یکون فی خدمة أخیه متقیدا بتحرّی رضاه و توخیه، مذعنا لطاعته راضیا بسلطنته

پیروزِ یزدگرد

پادشاهی پیروز بیست و هفت سال بود[1]

بیامد به تختِ کَیی برنشست[2] — چُنان‌چون بود شاهِ[3] یزدان‌پرست
نخستین چُنین گفت با[4] مهتران[5] — که ای[6] پرهنر باگهر[7] سروران[8]!
همی‌خواهم از داورِ بی‌نیاز — که باشد مرا زندگانی دراز،
که کِه را[9] به کِه دارم و مِه به مِه — فراوان خرد باشدم[10]، روز به!
سرِ مردمی بردباری بود — سبک‌سر همیشه[11] به خواری بود!
ستونِ خرد داد[12] و بخشایش است — درِ بخشش او را[13] چو آرایش[14] است!
[زبان چرب و[15] گویندگی[16] فرِّ اوست — دِلیری و مردانگی پرِّ اوست!]

۱ـل ـس۲ (نیز لن ـب): پادشاهی پیروز (ق، ق۲، ل۳، لن۲: پیروز بزدگرد؛ ک: پیروز یزدجرد؛ ل۲: پیروز پسر یزدگرد؛ لی: پیروز بن هرمز (!)) بیست و هفت سال (س، س۲، لن: یازده سال؛ ق، ق۲، ل۳: یازده سال و نه ماه؛ ل۲: یازده سال و هفت ماه؛ لی: پانجده؛ ب: هژده؛ و، لن۲: پانزده؛ آ: نه؛ ب: هشت سال) بود؛ بنداری: ذکر نوبة فیروز بن یزدجرد بن بهرام جور. و کانت مدّة ملکه ثمانی سنین و أربعة أشهر
۲ـک: چو پیروز بر تخت شاهی نشست ۳ـل۲: مرد ۴ـق: کای ۵ـ(آ: موبدان) ۶ـق: ابا ۷ـل: پاکدل؛ ل۲ (نیز لی): نامور؛ (ل۳: یا خرد؛ و: نامور یا گهر؛ ب: پر گهر باهنر)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۳، ب، لن، ل۳، آ) ۸ـک ـل۳، س۲ (نیز آ): بخردان؛ (لن، ق۲، ب، لن۲: کهتران؛ ل۳: موبدان)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، و، ب) ۹ـس، ک، س۲ (نیز لن ـو، آ، ب): کهتر؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن۲) ۱۰ـس ـس۲ (نیز لن ـب): باشم و؛ متن = ل؛ بنداری (۱ـ۴): فقعد فیروز علی رأسه تاج السلطنة، و حضرته الأکابر و الأمراء و الموابذة و العلماء. فقال: إنی أسأل الله تعالی أن یطیل لی العمر حتی أقیم الناس فی مراتبهم حتی یُری الصغیر صغیرا و الکبیر کبیرا ۱۱ـس۲ (نیز لی، ل۳، و، ا، ب): سبکسار را سر (لی، و: تن)؛ متن = ل ـل۲ (نیز لن، ق۲، ب، لن۲)؛ بنداری: إن رأس الإنسانیة أن یکون الرجل حلیما، و من کان خفیف الرأس فلن یزال ذلیلا ۱۲ـق: جود ۱۳ـل (نیز ق۲، ب): در بخشش او؛ (ل۳: ز بخشایش او را)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـک: آسایش ۱۵ـ(ق۲، ب: دو)؛ ل۳: خوب) ۱۶ـق: گوینده را؛ س۲ (نیز ل۳): گویندگان؛ (لن۲: گوینده کین؛ آ: زبان خوب گوید که آن)؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب، و، ب)؛ لی این بیت را ندارد

هر آن[1] نامور کو ندارد خرد
ز تختِ[2] بزرگی[3] کجا برخورد؟!
خردمند هم[4] نیز جاوید نیست
فری[5] برتر از فرّ جمشید نیست!
چو تاجش به ماه اندرآمد بمرد
نشستِ کَیی دیگری را سپرد!
نمانَد برین[6] خاک[7] جاوید کس
ز هر بد به یزدان پناهید و[8] بس!

همی بود یک‌سال با داد و پند
خردمند و[9] از[10] هر بدی بی‌گزند
دگر سال[11] روی هوا خشک شد
به جوی اندرون[12] آب[13] چون مشک شد
سدیگر[14] همان و چهارم[15] همان
ز خشکی نبد هیچ[16] کس شادمان[17]
هوا را دهان[18] خشک[19] چون خاک شد!
ز تنگی به جوی[20] آب تریاک شد!
ز بس مردن مردم و چارپای
پیی[21] را ندیدند بر[22] خاک[23] جای
شهنشاه ایران چو دید آن[24] شِگِفت
خراج و گَزیت[25] از جهان برگرفت
به هر سو که[26] انبار بودش نهان
ببخشید بر کهتران و مهان
خروشی برآمد ز درگاه شاه[27]
که ای نامداران بادستگاه[28]:
غله هر چه دارید بپراگنید[29]
ز دینارِ پیروز[30] گنج آگنید!
هر آن کس که دارد نهانی غله
وُگر گاو گر[31] گوسپند و[32] گله[33]،

۱ـک: همان ۲ـ(آ: تخت و) ۳ـق: بزرگان؛ در ل[3] انتهای این بیت پس و پیش شده است؛ در ل[2] پیایی بیتهای ۳ تا ۸ چنین است: ۶، ۷، ۵، ۳، ۸، ۴ـک: خرد بر تو هم؛ ل[2]: خرد مرد را ۵ـ(لی: قوی (← فری)) ۶ـک، ل[2] (نیز لی، ب): بدین ۷ـق: نیز ۸ـق، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، آ، ب): ← متن = ل، س، ل[3] (نیز لی، ل[3]، و، لن[3])؛ بنداری (۶ـ۱۱): و إن عماد العقل هو العدل و الإحسان، و کل ملک حرم العقل لایطول علی ملکه الزمان ۹ـق: ← ۱۰ـل، س، ک، س[2] (نیز لن، لن[3]، آ): ز؛ متن = ق، ل[2] (نیز ق[2] ـو، ب)؛ بنداری: ثم إنه قام بالملک بسوس الناس و یرخّیهم الخیر و یخوّفهم البأس ۱۱ـس: روز؛ (لی: ز باران چو) ۱۲ـس، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن ـب): ز (ق[2]، ل[3]: به (آ: نیکی (!)) به جوی؛ متن = ل (جو)، ق ۱۳ـک: ← آب ۱۴ـل (نیز ق[2]، لی): سه دیگر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـ(پ: بود و چارم) ۱۶ـ(پ: ایچ) ۱۷ـ(لی، ب: را توان) ۱۸ـق، س[2] (نیز لی): دهن؛ س (نیز لن، لن[3]): هر آیادها (← هوا را دهان)؛ ل[2]: هوا سربسر؛ متن = ل، ک (نیز پ، ب) ۱۹ـس[2]: خشک و ۲۰ـس ـل[2] (نیز لن، لی، ب، لن[2]، ب): به جوی اندرون ← ۱۳ـب؛ متن = ل (جو)، س[2]؛ ق[2]، ل[2]، و، آ این بیت را ندارند؛ در پ این بیت و بیت سپسین پس از بیت ۲۰ آمده‌اند ۲۱ـس، ک (نیز لن، لن[3]): یکی ۲۲ـق: ندیدی ابر؛ (لی: پشی بر ندیدند بر) ۲۳ـس[2]: خشک؛ بنداری (۱۳ـ۱۶): و بعد سنة من ملکه انسدت أبواب السماء، و جفت ضروع الأنداء، و استمرت تلک الأزمة السنة الثانیة و الثالثة و الرابعة ۲۴ـس[2] (نیز ب): این ۲۵ـ(لی: گزند) ۲۶ـس، ک، س[2] (نیز لن ـلن[2]، ب): شهر که؛ ق: سوی؛ ل[2]: به شهری که؛ متن = ل (نیز آ)؛ ب پس از این بیت افزوده است:

منادی‌گری کرد بر در به پای که ای نامداران پاکیزه‌رای

۲۷ـ(لی: پرده‌سرای) ۲۸ـ(لی: پاکیزه‌رای) ۲۹ـل: پیداکنید ۳۰ـ(لی: پیروزه)؛ س[2] (نیز ل[3]، و، آ): دینار و پیروزه؛ متن = ل ـل[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]، ب) ۳۱ـس (نیز لن، پ، و، لن[2]): گاو وگر؛ ل[2]، س[2] (نیز ا، ب): وگر گاو اگر (ل[2]: و ار)؛ ق (نیز ق[2]، ل[3]): اگر گاو اگر (ق[2]: وگر)؛ ک: ز گاو ← دگر؛ (لی: دگر گاو و ار)؛ متن = ل ۳۲ـل ـک، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ ـآ): گوسفند و؛ ل[2]: گوسفندان؛ متن = (ل[3]، ب) ۳۳ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن، ل[3] ـب): یله؛ متن = ل، ل[2] (نیز ق[2]، لی)

به نرخی فروشد[1] که او را هواست که از خوردنی جانور بی‌نواست[2]
به هر کارداریّ[3] و خودکامه‌یی فرستاد تازان یکی[4] نامه‌یی
که انبارها در گشایند[5] باز به گیتی بر[6] آن[7] کس که هستش[8] نیاز
کسی گر[9] بمیرد[10] به[11] نایافت‌نان[12] ز برنا و از پیرمرد[13] و زنان[14]،
بریزم ز تن[15] خونِ انباردار! کجا کارِ یزدان گرفته‌ست خوار[16]!

بفرمود تا خانه بگذاشتند به دشت آمد و[17] دست[18] برداشتند
همی بآسمان اندرآمد خروش ز بس مویه و درد و زاری[19] و جوش!
ز کوه و بیابان و از دشت و غار[20] ز یزدان همی‌خواستی[21] زینهار!

برین[22] گونه تا هفت سال از جهان ندیدند سبزی[23] کهان و مهان[24]!
به هشتم بیامد[25] مه فَوْرَدین[26] برآمد یکی ابرِ باآفرین!
همی درّ بارید[27] بر[28] خاکِ خشک! همی‌آمد از بوستان[29] بویِ مشک

۱ـک: فروشید ۲ـل: بی بهاست؛ (لی: پی بهاست؟)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۷ـ۲۲): فأسقط الملک خراج الأرض، و أمر باطلاق نفقات الرعیة من أهرائه الخاصة فی جمیع الممالک ۳ـ(و: نامداری) ۴ـس[2] (نیز ل[3]، و، آ): چنین؛ ل[2]: سالارشان؛ متن = ل ـک (لن، ق[2]، پ، لن[3]، ب)؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد ۵ـل: برگشایند؛ س[2] (نیز ل[3]، و، آ): راگشایند؛ (ق[2]: در گشادند)؛ متن = س، ق، ک، ل[2] (نیز لن، پ، لن[3]، ب) ۶ـ(ق[2]، و: ز) ۷ـ(لن، لن[3]: هر)؛ ک: ببخشی هر ۸ـ(ب: دارد) ۹ـس، ق، ک (نیز لن، ق[2]، لن[2]، ب): کسی کو؛ س[2] (نیز لی، و، آ): اگر کس؛ (ل[3]: که گر کس)؛ متن = ل، ل[2] (نیز ب) ۱۰ـل: همی‌مرد ۱۱ـ(لی ـو، آ، ب: ز) ۱۲ـل: از قحط نان؛ ل[2]: خود از بهر نان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـل، س[2]: ز پیرمرد؛ س، ق (نیز ل[3]، آ): از (ق: ز) پیر و مرد؛ ک (نیز ق[2]): پیر و ز مرد؛ ل[2]: ز پیر و ز برنا و خرد؛ (ب: ز برنا و پیر و ز طفل)؛ متن = (لن، لی، پ، و، لن[2]) ۱۴ـ(لی: جوان)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۵ـ(آ: بس) ۱۶ـ(ل[3]: ز یزدان همی‌خواستند زینهار = ۲۹ب)؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

میانش ببرّم به شمشیر تیز برانگیزم از جان او رستخیز

بنداری (۲۳ـ۲۶): و بث الکتب فی الأطراف یذکر فیها أنه إن رفع الیه أن أحدا مات من الجوع فی مدینة أو ضیعة خرب تلک المدینة و الضیعة، و عاقب أهلها أشدّ العقوبة حتی یقوم الغنیّ بکفالة الفقیر فیعیش المقلّون فی کفالة المثرین ۱۷ـس: آمدن؛ ق، س[2] (نیز لن، ق[2]، ب، و، آ): آمدند؛ ک: آمده؛ (لن[2]: آمدند و؛ ب: اندرون)؛ متن = ل، ل[2] (نیز ل[3])؛ لی بیتهای ۲۷ـ۲۹ را ندارد ۱۸ـ(ل[3]: دشت (!)) ۱۹ـق، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3] ـب): زاری و درد (ک: کرد (← دره))؛ (ق[2]: گریه و زاری و درد)؛ متن = ل، س، ل[2] ۲۰ـس، ق، ک، ل[2] (نیز لن، ل[3]، ب، لن[3]، آ، پ): ز هامون و از (ق، ک، لن: ز) دشت و غار؛ س[2] (نیز ق[2]): ز هامون ز دشت و ز غار؛ متن = ل (نیز و)؛ ل: ز دشت ۲۱ـس، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3] ـب): خواستند؛ متن = ل، ق ۲۲ـس (نیز لن، لی): بدین؛ (ل[3]: بر آن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـس[2] (نیز آ): سبزی (← سبزی) ۲۴ـ(لی، ب: ندیدند چیر (لی: جز (!)) آشکار و نهان)؛ ب پس از این بیت افزوده است:

چنان خشک شد روی گیتی ز نم که با نان برابر کشیدند درم

بنداری (۲۷ـ۳۰): فتمادت المجاعة سبع سنین فأمر فیروز بخروج الناس للاستسقاء فخرجوا و ابتهلوا الی الله تعالی، و ضجوا الیه بالبکاء، و رفعوا أیدیهم بالدعاء ۲۵ـس (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): چو آمد ۲۶ـ(لی، ل[3]: فرودین) ۲۷ـ(ق[2]، لی، لن[2]: ببارید) ۲۸ـ(آ: با) ۲۹ـس: بوی‌شان؛ س[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): آسمان؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2])

شده لاله در چنگِ گلبن[1] قدح!
همی‌تافت[2] از چرخ[3] قوس و قزح[4]

زمانه برست[5] از بدِ بدگمان
به هر جای بر زه نهاده[6] کمان[7]!

چو پیروز از آن[8] روزِ[9] تنگی برست
به[10] آرام بر تختِ شاهی نشست،

یکی شارستان[11] کرد، «پیروزرام[12]»
بفرمود کو[13] را نهادند نام[14]

[جهاندارِ[15] گوینده[16] گفت آن ری‌ست[17]
که آرامِ شاهانِ فرخ‌پی[18]ست]

دگر کرد[19] «باذانِ[20] پیروز» نام
خُنیده[21] به هر جای[22] آرام و کام[23]

که اکنونش خوانی همی[24] اردبیل[25]
که قیصر[26] بدو داد[27] از داد[28] میل

چن این[29] بومها یکسر آباد کرد،
دلِ مردمِ پرخرد[30] شاد کرد،

درم داد[31] تا[32] لشکرِ نامدار
سُوی جنگ‌جستن[33] برآراست کار

۱ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): رزم؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، ب) ۲ـل۲: هرمزد ۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـو، آ، ب): بدش؛ متن = ل، ق ۴ـس (نیز ب): جنگ‌سازان؛ ک: کاردانان ۵ـ(ب: پی) ۶ـ(ق۲: شاد)؛ ق۲ از ۴۳آ و ۴۵ب یک بیت ساخته و ۴۳ب ـ۴۵آ را انداخته است ۷ـ(پ: خردمند و) ۸ـق: شاخ؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): شاهی؛ متن = ل، س (نیز پ، ب) ۹ـ(ل۳، و، ب: پلاش؛ ق۲: پلاش) ۱۰ـک: بود و ۱۱ـل: مهر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۴۲ـ۴۵): فجعل أخاه هُرمزد علی مقدّمة جیشه، و جعل ابنه قباذ علی ساقته، و أقام ابنا له آخر یسمی بلاش مقام نفسه من سریر السلطنة، و ترکه فی دار ملکه ۱۲ـ(آ: یس) ۱۳ـق: کامکار ۱۴ـل: که سوحواش خواندی همی؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): که سرخابیش (و: سهرابیش) خواندی؛ ک: که سرخاش خواندی همی؛ ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): که شوخانیش (در ل۲ حرف پنجم و در و، ب حرف یکم و پنجم نقطه ندارند) خواندی (ل۲: خواندی همی)؛ (ق۲، پ: ورا سوفرا (ق۲: سوفرا) خواندی)؛ متن = ق (سوفرا؛ برای نویسش سوفرا ← پادشاهی بلاش، ۲۴پ و جاهای دیگر) ۱۵ـق: نامدار ۱۶ـل: دستور؛ ک: گفتا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـ(لن۲: نیاش (← بیاش) ۱۸ـس: پیروز؛ ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ): پاکیزه؛ (لی، ب: فرزانه)؛ متن = ل، ک ۱۹ـس ـس۲ (نیز لن ـب): پیش؛ متن = ل ۲۰ـ(ل۳، پ: پلاش؛ ق۲: پلاش)؛ بنداری (۴۶ـ۴۷): و جعل وزارته الی رجل من أهل شیراز یسمی سوفرای موصوف بالعقل و الرأی و الصرامة و الذکاء ۲۱ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): رزم ۲۲ـق، ک، ل۲ (نیز لن، ق، ل۳، پ، لن۲، آ): بزرگان (لن: بزرگی) کشید (ق: بدید)؛ س، س۲ (نیز لی، و، ب): از بزرگان کشید؛ متن = ل ۲۳ـس، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): رزمساز؛ ق (نیز ق۲): جنگ ساز؛ (لی: بهرام با خوشنواز (!))؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۲۴ـل۲ (نیز ق۲): سازند ۲۵ـ(لی: رزمساز) ۲۶ـل، ق، ل۲ (نیز و، لن۲): نوشته؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب: ز ترک و ز ایرانیان در (آ: ایرانیان) جهان؛ متن = ل، ق (نیز پ) ۲۸ـل۲، س۲ (نیز لی، ل۳): که کس ۲۹ـ(ل۳: بر همی نگذرد) ۳۰ـس (نیز ب): پی کشور یکدگر نسپرند؛ ک، ل۲ (نیز ق۲): که از رود (ک: روی؛ ل۲: دور) برتر پشی (ق۲: همی) نشمرد؛ س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): هم از رود بیرون پشی (ل۲، آ: به پی؛ لی: پی هیچ پی) نشمرد (لی، و: نسپرد)؛ (لن، پ، لن۲: کزو (پ: وزان) دورتر در پشی (لن: ذره‌یی) نشمرد)؛ متن = ق (پس از تصحیح **که از به کزان**) یا ل (پس از تصحیح **زمین به پی**) ۳۱ـک: که ۳۲ـل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): شیراوزن؛ س، س۲ (نیز لی، و، ب): لشکرکش؛ (آ: لشکر رکش)؛ ل۳: پیروز و لشکر)؛ متن = ق ۳۳ـ(ل۳: بدالجا)؛ ک: اینجا ۳۴ـس، ق، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲ـآ): نشان کرد؛ (ق۲: نشان کرده بود (!))؛ متن = ل (نیز ب)

بدان جنگ[1] هرمز[2] بُدی[3] پیشرَوْ
همی‌رفت با کارسازانِ[4] نَوْ

قباد از پسِ[5] پشتِ پیروزشاه[6]
همی‌راند چون باد، لشکر به راه

که پیروز را پاک‌فرزند بود
خردمند[7] شاخی[8] بَرومند بود

بلاش[9] از برِ تخت بنشست شاد
که کهترپسر بود[10] با فرّ[11] و داد

یکی پارسی بود بس[12] نامدار[13]!
که خواندی ورا سوفرا[14] شهریار[15]

بفرمود پیروز[16] کایدر بباش[17]!
چو دستورِ شایسته[18] نزد[19] بلاش[20]

سپه را سُویِ جنگِ[21] ترکان کشید
همی تاج و تختِ کَیی را سزید[22]!

همی‌راند با لشکر و گنج و ساز[23]
که پیگار جویند[24] با خوشنَواز[25]

نشانی که بهرامِ یل کرده بود
ز پستی، بلندی برآورده بود،

نبشته[26] یکی عهد شاهنشهان
که از ترک و ایرانیان در جهان[27]،

کسی[28] زین نشان هیچ برنگذرد[29]
کزان رود برتر پیی نشمرد[30]

چو[31] پیروزِ شیراوزن[32] آنجا[33] رسید،
نشان کردنِ[34] شاهِ ایران بدید،

۱ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): رزم؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، ب) ۲ـل۲: هرمزد ۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـو، آ، ب): بدش؛ متن = ل، ق ۴ـس (نیز ب): جنگ‌سازان؛ ک: کاردانان ۵ـ(ب: پی) ۶ـ(ق۲: شاد)؛ ق۲ از ۴۳آ و ۴۵ب یک بیت ساخته و ۴۳ب ـ۴۵آ را انداخته است ۷ـ(پ: خردمند و) ۸ـق: شاخ؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): شاهی؛ متن = ل، س (نیز پ، ب) ۹ـ(ل۳، و، ب: پلاش؛ ق۲: پلاش) ۱۰ـک: بود و ۱۱ـل: مهر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۴۲ـ۴۵): فجعل أخاه هُرمزد علی مقدّمة جیشه، و جعل ابنه قباذ علی ساقته، و أقام ابنا له آخر یسمی بلاش مقام نفسه من سریر السلطنة، و ترکه فی دار ملکه ۱۲ـ(آ: یس) ۱۳ـق: کامکار ۱۴ـل: که سوحواش خواندی همی؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): که سرخابیش (و: سهرابیش) خواندی؛ ک: که سرخاش خواندی همی؛ ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): که شوخانیش (در ل۲ حرف پنجم و در و، ب حرف یکم و پنجم نقطه ندارند) خواندی (ل۲: خواندی همی)؛ (ق۲، پ: ورا سوفرا (ق۲: سوفرا) خواندی)؛ متن = ق (سوفرا؛ برای نویسش سوفرا ← پادشاهی بلاش، ۲۴پ و جاهای دیگر) ۱۵ـق: نامدار ۱۶ـل: دستور؛ ک: گفتا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـ(لن۲: نیاش (← بیاش) ۱۸ـس: پیروز؛ ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ): پاکیزه؛ (لی، ب: فرزانه)؛ متن = ل، ک ۱۹ـس ـس۲ (نیز لن ـب): پیش؛ متن = ل ۲۰ـ(ل۳، پ: پلاش؛ ق۲: پلاش)؛ بنداری (۴۶ـ۴۷): و جعل وزارته الی رجل من أهل شیراز یسمی سوفرای موصوف بالعقل و الرأی و الصرامة و الذکاء ۲۱ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): رزم ۲۲ـق، ک، ل۲ (نیز لن، ق، ل۳، پ، لن۲، آ): بزرگان (لن: بزرگی) کشید (ق: بدید)؛ س، س۲ (نیز لی، و، ب): از بزرگان کشید؛ متن = ل ۲۳ـس، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): رزمساز؛ ق (نیز ق۲): جنگ ساز؛ (لی: بهرام با خوشنواز (!))؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۲۴ـل۲ (نیز ق۲): سازند ۲۵ـ(لی: رزمساز) ۲۶ـل، ق، ل۲ (نیز و، لن۲): نوشته؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب: ز ترک و ز ایرانیان در (آ: ایرانیان) جهان؛ متن = ل، ق (نیز پ) ۲۸ـل۲، س۲ (نیز لی، ل۳): که کس ۲۹ـ(ل۳: بر همی نگذرد) ۳۰ـس (نیز ب): پی کشور یکدگر نسپرند؛ ک، ل۲ (نیز ق۲): که از رود (ک: روی؛ ل۲: دور) برتر پشی (ق۲: همی) نشمرد؛ س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): هم از رود بیرون پشی (ل۲، آ: به پی؛ لی: پی هیچ پی) نشمرد (لی، و: نسپرد)؛ (لن، پ، لن۲: کزو (پ: وزان) دورتر در پشی (لن: ذره‌یی) نشمرد)؛ متن = ق (پس از تصحیح **که از به کزان**) یا ل (پس از تصحیح **زمین به پی**) ۳۱ـک: که ۳۲ـل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): شیراوزن؛ س، س۲ (نیز لی، و، ب): لشکرکش؛ (آ: لشکر رکش)؛ ل۳: پیروز و لشکر)؛ متن = ق ۳۳ـ(ل۳: بدالجا)؛ ک: اینجا ۳۴ـس، ق، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲ـآ): نشان کرد؛ (ق۲: نشان کرده بود (!))؛ متن = ل (نیز ب)

چُنین گفت یکسر به گردنکشان — که پیشِ بَرَک‌بر[1] برین[2] هم‌نشان[3]،
منارِه[4] برآرم به شمشیر و گنج — ز هیتال تا کس نباشد[5] به رنج
چو باشد[6] مناره به پیشِ بَرَک[7] — بزرگان به پیشِ من آرند[8] چَک[9]
بگویم[10] که این[11] کرد[12] بهرامِ گورا — به مردیّ و دانایی[13] و فرّ و زورا
نمانم به جایی[14] پیِ خوشنَواز[15]! — به هیتال و ترک[16] از[17] نشیب و فراز[18]!

چو بشنید فرزندِ خاقان که[19] شاه — ز جیحون گذر کرد خود با[20] سپاه،
همی‌بشکند عهدِ بهرامِ گور، — بدان تازه شد کشتن و[21] جنگ و شور[22]،
دبیر جهاندیده[23] را خوشنَواز[24] — بفرمود تا شد[25] برِ او فراز[26]
یکی نامه بنبشت[27] با آفرین[28]! — ز دادار بر شهریارِ[29] زمین

۱ـل،س،ل۳،س۲ (نیز لن ـ ب): که بر (ل: از؛ ق۲: من؛ لی: در؛ ل۳: هم) پیش ترکان؛ ق: که در پیش من ترک؛ متن =ک (برک (نقطه ندارد))
۲ـس (نیز ب): بدین؛ ل: برآن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳ـق: هم زینشان؛ ل۳ در اینجا سرنویس دارد: رفتن پیروزشاه به رزم شاه ترکان ۴ـق (نیز ل۳): ستاره ۵ـ(ل۳،ب: نباشم؛ لی: با کس نیابم؛ ق۲: ز هیتالیان کس نباشد) ۶ـ(لن،لن۲: پانصد (!)) ۷ـس (نیز لن،ق۲،ب): برک (نقطه ندارد)؛ (آ: ترک)؛ ل: برین سش (حرف یکم و دوم نقطه ندارند) تک؟؛ (و: از آن سو ترک؛ لن۲: همی پیش ترک)؛ متن =ک،س۲ (نیز لی،ل۳،پ) ۸ـ(لن،لن۲: اندرآرند)؛ ک: که پیش من آرند؛ س۲ (نیز لی،و،آ،ب): ز ترکان ستانند؛ (ل۳: بزرگان ترکان ستانند)؛ س: خود ایران ز ترکان ستانند؛ متن =ل ۹ـ(لن،لن۲: خرک (!))؛ ل۲ این بیت و ق این بیت و بیت سپسین را ندارند ۱۰ـک: بگوئید؛ (لن: بجویم) ۱۱ـل: از ۱۲ـ(لی: گور) ۱۳ـ(و: بینائی)؛ س از ۵۷آ و ۶۰ب یک بیت ساخته و بیتهای ۵۷ـ۶۱ را به هم ریخته است که پایی آنها در این دستنویس چنین است: ۶۱، ۶۰، ۵۸، ۵۹ ۱۴ـل: جای؛ ک: گیتی ۱۵ـس۲: خوشگوار (!) ۱۶ـس۲: هیتای و ترک؛ س (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): نه (لی: ز) هیتال ترک؛ (ق۲: به هیتالیان)؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲) ۱۷ـ(لی: و) ۱۸ـق: به فرمان بایستد بر من فراز؛ بنداری (۴۸ـ۵۸): ثم سار و توغل بلاد الترک. فلما انتهی الی المیل الذی نصبه بهرام جور فاصلا بین المملکتین لئلا یتجاوزه أحد من کلا الجانبین قال: إنی أرضی بهذه القسمة، و لا أبتی هذا المیل إلا علی وادی برک ـ و هو دون الشاش ـ و لابدّ أن أتوغل بلاد الترک ۱۹ـ(ق۲: شاهان که)؛ س: خاقان که فرزند ۲۰ـک: با خود ۲۱ـس،ق،س۲ (نیز لن،لی ـ ب): برین (لی: بدین) بوم و بر (بوم ما) تازه شد؛ ک: بر آن آشتی تازه شد؛ ل۲: به مردی همی‌نازد و؛ (ق۲: وزان آشتی باشد این)؛ متن =ل ۲۲ـل۳: فرزور ۲۳ـل۲: نویسنده ۲۴ـس (نیز ب): پیش خواند ۲۵ـ(ق۲: کاید) ۲۶ـس،ل۲: سخن هر چه بودش نهانی (ل۲: ابا او) براند؛ س۲ (نیز و،آ): بر خویش خواند و (آ: خواند)، چو آمد فراز؛ (لی: بر خویشتن خواند بردش نماز)؛ متن =ل،ق،ک (نیز لن،ق۲،لی،ب،لن۲،ب)،
ل۳ این بیت را ندارد و به جای آن آورده است:

فرستاده آمد به کردار باد — شنیده سخنها همه یاد کرد

س پس از بیت ۶۱ افزوده است:

چو خواندش بیامد بر خوشنواز — بر خویش خواندش چو آمد فراز (!)

ل،س،ق در اینجا سرنویس دارند: نامهٔ (س: نامه فرستادن) خوشنواز نزدیک (س: نزد) پیروزشاه (ق: شاه‌پیروز) ۲۷ـل ـل۲ (نیز لن،ق۲، و،لن۲،ب): بنوشت؛ س۲ (نیز لی،ل۳،آ): فرمود؛ متن =(پ) ۲۸ـس،ق،ل۲ (نیز لن،لن۲): برآفرین؛ ک: و کرد آفرین؛ س۲ (نیز لی،آ): بر ز آفرین؛ (ل۳: و بر آفرین)؛ متن =ل (نیز ق۲،پ،ب) ۲۹ـس (نیز لی،ل۳،ب): شاه ایران؛ آ از ۶۲آ و ۶۳ب یک بیت بی‌قافیه ساخته و ۶۳ب ـ ۶۴آ را انداخته است

چُنین گفت کز عهدِ[1] شاهانِ داد[2] — بگردی، نخوانمَت خسرونژاد[3]
نه[4] این بود عهدِ[5] نیاگانِ تو[6] — گزیده‌جهاندار و[7] پاکانِ تو[6]
چو پیمانِ آزادگان[8] بشکنی — نشانِ بزرگی[9] به خاک افگنی!
مرا با تو[10] پیمان بباید شکست — به ناکام[11] بردن[12] به شمشیر دست!
به نامه[13] ز[14] هر نیکش[15] آگاه کرد — بسی هدیه با نامه[16] همراه کرد
سُواری[17] سراینده و[18] سرفراز — همی‌رفت با نامه‌ی خوشنَواز

چن[19] آن نامه برخواند پیروزشاه — برآشفت از آن[20] نامورپیشگاه
فرستاده را گفت برخیز[21] و زَوْ! — به نزدیک آن مردِ بی‌مایه[22] شَوْ[23]!
بگویش که[24] تا پیشِ رود بَرَک[25] — شما را فرستاد[26] بهرام چَک[27]!
کنون تا لب رود جیحون تراست — بلندی و پستی و هامون تراست
من اینک[28] بیارم سپاهی[29] گران — سرافرازگردانِ گردنکشان[30]!
نمانم مگر[31] سایه‌ی[32] خوشنَواز — که باشد[33] به روی زمین[34] بر دراز[35]!

فرستاده آمد به کردارِ گَردا! — شنیده‌سَخُن‌ها[36] همه یاد کرد

۱ـ(ق۲: راه)؛ ۲ـق: شاهنشهان ۳ـق: به کشتن نبودست رسم مهان ۴ـک: که ۵ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن ـ ب): رسم؛ متن =ل،ل۲ ۶ـس۲ (نیز ل۳،و،آ): ما ۷ـس،ق (نیز لی،ل،ل۳،و): جهاندار؛ ک: گزین و جهاندار؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،آ،ب) ۸ـس۲ (نیز و،آ): آزادگی ۹ـس (ق۲ ـ پ،آ،ب): بزرگان ۱۰ـس: عهد و ۱۱ـل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،پ،لن۲): ناچار؛ (لن: بیچاره (!))؛ متن =س، س۲ (نیز لی،ل۳،و،ب) ۱۲ـ(آ: به نام بزرگان) ۱۳ـل: زمانه؛ ق: بباید؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـک،ل۲: به ۱۵ـس ـس۲ (نیز لن ـ ب): کارش؛ متن =ل ۱۶ـ(پ،آ: نامه یا هدیه) ۱۷ـق (نیز ل۳،آ): سوار ۱۸ـس،ق،س۲ (نیز لی ـ لن۲،ب): سرایندهٔ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،آ)؛ بنداری (۵۹ـ۶۸): فلما انتهی الخبر بذلک الی خوش نواز بن الخاقان أرسل الیه یقول: إن جدّک بهرام کان أفخم منک أمرا و أعظم قدرا، و لم یکن فی ملوک إیران مثله فی الروعة و الجلالة و الشهامة و الصرامة. و قد رضی بهذه القسمة العادلة بین المملکتین، و هذا عهده معنا. و الأولی بک ألا تغیر قاعدة أسسها هو من قبلک، و لا تستمر علی غلوائک و جهلک، و لا تستبد فی ذلک برأیک. فإنک اذا فعلت ذلک اضطررت إلی جر العساکر لقتالک و التشمر للقائک. فأعذر و أنذر ۱۹ـل ـس۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۰ـل: زان ۲۱ـس (نیز ب): برگرد ۲۲ـل: دیوانه ۲۳ـس۲: رو (پساوند ندارد) ۲۴ـ(آ: چکه ز)؛ ق: بگوئیش که ۲۵ـس،ل۲،س۲ (نیز لن ـ ل۳،و،لن۲،آ): بزرگ؛ (ب: رود و بزرگ (!))؛ ل: این رود تک؛ متن =ق،ک (نیز پ) ۲۶ـس۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): نهادست؛ س: نهادت؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۷ـس،ل۲،س۲ (نیز لن ـ ل۳،و،لن۲،آ): شاه سترگ؛ (ب: شاه بزرگ)؛ متن =ل،ق،ک (نیز پ) ۲۸ـس: اکنون؛ (ق۲: هم اکنون) ۲۹ـک،ل۲ (نیز لن،لن۲): سپاهی بیارم ۳۰ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن ـ لن۲،ب): سرافراز (لن: سرافراز و) گردان و جنگاوران (ک: جوشن‌وران)؛ متن =ل،ل۲ (نیز آ) ۳۱ـس،س۲ (نیز ل۳،و،آ،ب): چنین؛ (لی: چنان) ۳۲ـ(ق۲: سایه بر؛ ب: مایهٔ) ۳۳ـس (نیز لی): ماند ۳۴ـ(ق۲: ز می) ۳۵ـ(لن،لن۲: کزین (لن۲: ازین) کار مه را دل اندر گداز؛ ب: از آن شاه گردنکش سرفراز ـ ۷۶ب)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ ک از ۷۵آ و ۷۶ب یک بیت ساخته و ۷۴ب ـ ۷۶آ را انداخته است؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۶۹ـ۷۴): فاغتاظ فیروز و استشاط لما سمع من رسالته، و قال: إن بهرام کان ینتهی أمره الی وادی برک. و أنا لا أرضی إلا بالاستیلاء الی ذلک الحدّ ۳۶ـل۲: شهنشه؛ ک،لن،لن۲ این بیت را ندارند

همی‌گفت یکچند[1] با خوشنَواز
از آن شاهِ گردنکش و[2] دیرساز[3]

چو گفتار بشنید و نامه بخواند
سپاه پراگنده را برنشاند

بیاورد لشکر به دشتِ نبرد
همان عهد را[4] بر سرِ نیزه کرد

که بستد نیایش[5] ز بهرام‌شاه
که[6] جیحون میانجی‌ست ما را[7] به راه

یکی مرد بیدادل و[8] چربگوی[9]
ز لشکر گزین کرد با آب‌روی

بدو گفت نزدیکِ پیروز رَوْ[10]
به چربی[11] سَخُن گوی و پاسخ شنَوْ

بگویش که عهدِ[12] نیای ترا
بلنداختر و رهنمای[13] ترا،

همی بر سرِ نیزه پیشِ سپاه
بیارم[14] چو خورشیدِ[15] تابان به راه،

بدآن تا هر آن کس که دارد خرد
به منشورِ[16] آن دادگر بنگرد!

مرا[17] آفرین، بر تو نفرین بود[18]!
همان[19] نامِ تو شاهِ بی‌دین بود[20]!

نه یزدان پسندد[21]، نه یزدان‌پرست[22]
نه اندر جهان مردم[23] زیردست:

که[24] بیداد جوید کسی در[25] جهان
بپیچد[26] سر[27] از عهدِ شاهنشهان

به داد و به مردی[28] چو بهرام‌شاه
کسی نیز ننهاد بر سر کلاه!

برین‌بر جهانداریزدان[29] گواست
که او را گوا خواستن[30] نارواست[31]!

که بیداد جویی‌همی جنگِ من
چُنین با سپه کردن[32] آهنگِ من!

نیابی تو زین جنگ[33] پیروزگر
نیابی مگر زاخترِ[34] نیک[35] بر[36]!

۱ـق (ق۲: بسیار) ۲ـس: گردنکش ۳ـق: تندناز (؟)؛ (ب: سرفراز؛ ق۲: از آن شاه و آن لشکر سرفرا)؛ ل۲: کزین کار ما را دل اندر گداز ← ۷۴پ؛ متن = ل، س، ک؛ س۲، لن، لی، ل۳، و ـ ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۷۵ـ۷۶): فعاد الرسول و بلّغ الی ابن خاقان جواب فیروز ۴ـق (ق۲: او) ۵ـک: همانگه ۶ـک: چو ۷ـ(ق۲، لی، ب: با او)؛ بنداری (۷۷ـ۷۹): فجمع العساکر و تجهز لقتاله، و أخرج عهد بهرام للخاقان الأکبر علی أن یکون جیحون فاصلا بین المملکتین، فشدّه علی رأس رمح و قدّمه أمام عسکره ۸ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): بیتادل؛ ک: ساده‌دل؛ متن = ل (نیز ق۲) ۹ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، آ): خوب‌گوی؛ (ب: راه‌جوی)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب، و، لن۲) ۱۰ـ(ق۲، و: شو) ۱۱ـل۲ (نیز ق۲، لی): خوبی ۱۲ـ(لی: عهدی) ۱۳ـس، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): پاک‌رای؛ (ل۳: بلنداختر پاک‌رای)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب، لن۲) ۱۴ـ(آ: نیارم(!)) ۱۵ـک: خرشید ۱۶ـ(آ: نمیشور و (!)) ۱۷ـس (نیز ب): بر او؛ (لن، لن۲: و را)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـق: کند ۱۹ـک: دگر؛ ل۲ (نیز لن، ق۲، ب، لن۲): وگر ۲۰ـق: کند؛ در ل۳ لتهای این بیت پس و پیش شده است ۲۱ـ(ل۳، آ: پرستد)؛ ل: ایزدپرست و؛ س (نیز لی): یزدان‌پرست و؛ ل۳: کیهان‌پرست و؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ب، و، لن۲، ب) ۲۲ـس (نیز لی): خسروپرست ۲۳ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): مهتر و؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب، لن۲) ۲۴ـل: چو ۲۵ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): کس اندر؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب، لن۲) ۲۶ـل۲ (نیز آ): نپیچد ۲۷ـل۲: کس ۲۸ـ(ق۲: بزرگی) ۲۹ـق: نیز یزدان داور ۳۰ـ(لن۲: ساختن؛ ل۲: خوانمش)؛ ل۲: بیداد را خواستن؛ (ق۲: بیداد جستن همی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـل، ک، ل۲ (نیز لن، ب، لن۲): ناسزاست؛ (ق۲: از شماست)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۳۲ـق (نیز ب): کرده؛ ک: کرد؛ (ق۲: کردی) ۳۳ـک: کار؛ (لن، لن۲: جای)؛ س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ): فرجام؛ ل۲: برین جای؛ (ب: درین جنگ)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ب) ۳۴ـس (نیز لی): هم از اختر؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): تو از (ل۲: زین) اختر؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ب، لن۲) ۳۵ـ(لن، ق۲: خویش) ۳۶ـ(ب: بهر؛ لن۲: بر (!))

ازین پس نخواهم فرستاد کس
بدین[1] جنگ[2]، یزدان مرا یار بس!

فرستاده با[3] نامه آمد چو گردا
سَخُن‌ها به پیروزبر[4] یاد کرد

چو برخواند آن نامه‌ی[5] خوشنَواز
پر از خشم شد شاهِ گردن‌فراز[6]!

فرستاده را گفت چندین سَخُن
نگوید جهاندیده‌مردِ کُهَن

گر[7] از چاچ یک پی نهد[8] نزد رود[9]
به نوکِ سنانش[10] فرستم درود[11]!

فرستاده آمد برِ[12] خوشنَواز
فراوان سَخُن گفت با او به راز[13]:

که[14] نزدیکِ پیروز، ترسی[15] خدای
ندیدم، نبودش[16] کسی[17] رهنمای!

همه[18] دیده‌اش[19] جنگ جوید[20] همی!
به فرمانِ یزدان نگوید[21] همی!

چو بشنید ازو[22] این[23] سَخُن خوشنَواز
به یزدان پناهید و[24] بردش نماز[25]!

چُنین[26] گفت کای[27] داورِ داد و[28] پاک!
توُی[29] آفریننده‌ی هور[30] و خاک

۱ـک (نیز و، آ): برین ۲ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): کار؛ بنداری (۸۰ـ۹۲): و لما قرب من فیروز نفذ الیه رسولا آخر یحوّفه عاقبة غدره، و یحذره مخالفة عهد جدّه ۳ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، ب): فرستاده؛ (آ: فرستاده و)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب، و، لن۲) ۴ـک (نیز لن، لن۲): سخنهای پیروز را؛ ل۲: سخنها همه پیش او؛ (ق۲: سخنهای پیروز بر؛ لی: سخنهای پیروزگر)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ل۳، ب، و، آ، ب) ۵ـک (نیز لی): نامه را ۶ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): ز (س۲، ل۳: به) تندی برآشفت از آن (س: برآشفت آن) رزمساز؛ ل۲: بدو گفت کای شاه گردن‌فراز؛ (آ: سخن گفت با او زمانی دراز)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ب، لن۲)؛ س، لی، ل۳، و، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

فرستاده را خوار کرد و براند بجز بدرگ و خیره سازش نخواند

۷ـل (نیز لی): که ۸ـ(ق۲، ب: نهی؛ لن، لن۲: پی (لن۲: لی (!)) را نهی)؛ س۲: آیدهمی؛ متن = ل، س، ق، ک (نیز لی، ب) ۹ـق، ک (نیز لن، ق۲، لی، ب، لن، لن۲، ب): پیش رود؛ س: بیشتر؛ متن = ل، س۳ ۱۰ـ(لن، ق۲، ب، لن۲: سنانت) ۱۱ـس: بدل؟ (خوانا نیست)؛ بنداری (۹۵ـ۹۶): فلم ینجع الیه شی، من ذلک، و قال: إن عبر ابن الخاقان من نهر الشاش قدر شبر فلیس بینی و بینه غیر السیف ۱۲ـس۲ (نیز ل۳): سوی ۱۳ـس (نیز لی، ل، ل۳، و): سخن گفت با او زمانی دراز ← ۱۰۶پ؛ (ب: به یزدان پناهید و بردش نماز = ۱۰۰ب)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ب، لن۲)؛ ل۳، و بیتهای ۹۵ و ۹۶ و ل۲، آ بیتهای ۹۵ـ۹۷ را ندارند ۱۴ـل۲: به ۱۵ـل: برتر؛ (آ: ترس از)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـل: به پورش (← نبودش)؛ ل۳: نبودم؛ (لی: نبود و ندیدم)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ(ق۲: خرد) ۱۸ـس، س۲ (نیز ب) همی ۱۹ـس: خیره بر؛ ق: دیده؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، آ، ب): دیدهٔ؛ (ب: کینه و؛ لن۲: شورش و)؛ متن = ل (نیز ل۳) ۲۰ـق: جنگجو بد (← جنگ جوید)؛ (و: جنگ نوشد)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـس (نیز لی): نپوید؛ ل۲: بگوید (!)؛ (و: نکوشد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در س این بیت پس از بیت ۱۰۲ آمده است ۲۲ـل (نیز ق۲): زو؛ متن = س ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب) ۲۳ـک (نیز لن، ق۲، ب): آن ۲۴ـ(لی: جوید) ۲۵ـل۲: فراوان سخن گفت با او به راز متن = ۹۷پ؛ (ب: سخن گفت با او زمانی دراز ← ۹۴پ) ۲۶ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): همی ۲۷ـل۲: یا ۲۸ـق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، ب): جوید؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲، ب، لن، آ) ۲۹ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): تویی (توئی)؛ ل۲: که ای؛ متن = ل ۳۰ـس (نیز لن، ب، لن۲، ب): یاد؛ س۲ (نیز ق۲، لی، ل، ل۲، و، آ): آب؛ متن = ل، ق، ک، ل۲؛ در ب پیایی بیتهای ۹۲ـ۹۵ چنین است: ۹۴، ۹۵، ۹۳، ۹۲

تو دانی که پیروزِ[1] بیدادگر[2] ز بهرام بیشی[3] ندارد هنر
سُخن‌های[4] بیداد گویدهمی! بزرگی[5] به شمشیر جویدهمی[6]!
پیِ او[7] زِ روی زمین برگسِل! مَه نیرو، مَه آهنگِ جانش، مَه[8] دل!

به گردِ سپه‌بر[9] یکی کنده کرد سرش را بپوشید و آگنده کرد
کمندی فزون بود[10] بالای اوی[11] همان[12] سی اَرَش کرده پهنای[13] اوی
چن[14] این کرده شد[15] نامِ یزدان بخواند! زِ[16] پیش[17] سمرقند لشکر براند
وُ زان[18] روی سرگشته[19] پیروزشاه همی‌راند چون باد لشکر به راه[20]
وُ زین روی[21] با بیمِ[22] دل خوشنَواز چُنین تا برِ کنده[23] آمد فراز
برآمد زِ هر دو سپه بوق و کوس! هوا شد ز گردِ سپاه[24] آبنوس!
چُنان[25] تیرباران بُد از هر دو روی[26] که چون آب، خون اندرآمد به جوی!
چو نزدیکیِ[27] کنده شد خوشنَواز همی‌گفت با داور پاک راز
وُ زان روی چون باد[28] پیروزشاه همی‌تاخت با خوارمایه‌سپاه[29]

۱ـل: بهرام (!) ۲ـب: پیروزگر ۳ـس، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۴ـل: بپیچید و ۵ـس: پس او سپاه ۶ـل: برانگیخت پس باره ۷ـس: همی‌راند با گرز و رومی‌کلاه ۸ـل: به کنده درافتاد با چند ۹ـل: بزرگان و شیران روزِ نبرد ۱۰ـل: چو هرمز ۱۱ـل: بزرگان و شاهان ۱۲ـل: فرّخ‌نژاد ۱۳ـل: برین ۱۴ـل: سان نگون ۱۵ـل: همه نامداران زرّین‌کلاه ۱۶ـل: شد سرِ هفت ۱۷ـل: شاه ۱۸ـل: کسی را که در کنده آمد زمان ۱۹ـل: بزرگان و پیگارجویان همان ۲۰ـل: یکی بر لب ۲۱ـل: شاددل ۲۲ـل: خوشنواز ۲۳ـل: کنده آمد فراز ۲۴ـل: برآورد از آن ۲۵ـل: همی ۲۶ـل: خاک ۲۷ـل: بر بختِ ۲۸ـل: ایشان گریست ۲۹ـل: شکسته سر ۳۰ـل: شهِ ۳۱ـل: نامداران با تاج و گاه

چن[1] آمد به نزدیکی خوشنَواز[2] سپهدارِ ترکان ازو گشت باز[3]
عنان را بپیچید و[4] بنمود پشت پس او سپاه[5] اندرآمد درشت
برانگیخت پس باره[6] پیروزشاه همی‌راند[7] با گرز و رومی‌کلاه[8]
به کنده درافتاد با چند[9] مرد بزرگان و شیرانِ[10] روزِ نبرد؛
چو هرمز[11] برادرش و[12] فرّخ‌قباد بزرگان و شاهانِ[13] فرّخ‌نژاد[14]
برین[15] سان نگون[16] شد سرِ هفت[17] شاه همه[18] نامدارانِ زرّین‌کلاه!
بزرگان[19] و پیگارجویان همان[20] کسی را که در کنده آمد زمان!
وُ زان جایگه[21] شاددل[22] خوشنواز یکی بر لب[23] کنده آمد فراز
برآورد از آن[24] کنده هر کس که[25] زیست همی[26] خاک[27] بر بختِ[28] ایشان گریست
شکسته سر[29] و پشتِ پیروزشاه شهِ[30] نامدارانِ با تاج و گاه[31]

۱ـل ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲ـس: چو پیروز آمد بر خوشنواز؛ (و: چو نزدیک آن کنده آمد فراز ← ۱۲۱ب) ۳ـاین بیت در س۲، ق۲، لی چنین آمده است:

س۲: برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس (= ۱۱۰آ) سپهدار ترکان شده با فسوس
ق۲: چو او را چنان دید پس خوشنواز ز پس کرد روی و همی‌شد به تاز
لی: چو آن دید خاقان باسرفراز همی‌گفت با پهلوانان به راز
که زیشان بگردید یکسر همه چه شاه و چه گردنشکان و رمه

متن = ل (نیز لن، پ، لن۲، ب)؛ ل۲، آ این بیت و ک بیتهای ۱۱۴ـ۱۱۶ را ندارند ۴ـلی: چو> ۵ـس۲ (نیز ق۲، و، آ): پس پشت او ۶ـ(لی، ل۳، و، آ: آن باره)؛ س (نیز ب): پر از خشم چون باد؛ ل۲، س۲ (نیز لی، پ، لن۲): برانگیخته باره؛ متن = ل (نیز ق۲) ۷ـس، ل، س۲ (نیز لن ـ ب): تاخت؛ متن = ل ۸ـس (نیز ب): خاصگان سپاه؛ ل۲ (نیز لن، لی، پ ـ آ): خوارمایه سپاه = ۱۱۳ب؛ س۲ (نیز ل۳): ترک و (س۲: چو> رومی‌کلاه؛ (ق۲: ویژگان سپاه)؛ متن = ل (نیز ← ۱۱۳پ)؛ در ل۲ این لت با ۱۱۹ب پس و پیش شده است؛ ق در اینجا سرنویس دارد: وفات پیروز در کنده و گرفتاری قباد پسرش بر دست لشکر خوشنواز و بند کردن قباد؛ بنداری (۱۰۸ـ۱۱۶): فوصل فیروز، و اصطف الفریقان، و تقابل الجمعان فتقدّم فیروز بجموعه و حمل علیه ۹ـس: هفت ۱۰ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): گردان؛ لی این بیت را ندارد ۱۱ـل ـک، س۲ (نیز ل۳، ب): نرسی؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، و، آ، ب، بنداری) ۱۲ـل، ل۲ (نیز لی، ل۳، ب): چو>؛ (لن، لن۲: خروشی برآمد ز) ۱۳ـ(ق۲: دلیران و گردان) ۱۴ـس، ق (نیز ق۲، ب): خسرونژاد ۱۵ـک، ل۲ (نیز لن، لن۲): بدین؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): بر آن؛ (لی: بدان)؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، پ، ب) ۱۶ـ(آ: نهان) ۱۷ـ(ل۲، آ: سی و هفت (← سر هفت)) ۱۸ـ(آ: بسی) ۱۹ـس۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): جوانان ۲۰ـل: هران؛ ق این بیت و س بیتهای ۱۲۰ـ۱۲۳ را ندارند؛ بنداری (۱۱۷ـ۱۲۰): فارتطم فی الحفیرة مع أخیه هرمز. و ولده قباذ، و جماعة من أمرائه و خواصه و قوّاده و ملوک بلاده ۲۱ـس۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): چو دید آنچنان ۲۲ـ(ل۳: شد؛ ق۲: یا دلی (!)) ۲۳ـل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲): به نزدیکی؛ متن = س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب)؛ لی این بیت را ندارد؛ ق۲ از ۱۲۱آ و ۱۲۵ب یک بیت ساخته و ۱۲۱ب ـ ۱۲۵آ را انداخته است؛ ب پس از این بیت افزوده است:

همی (غمی؟) شد چو بشنید آن سرفراز به یزدان پناهید و بردش نماز
چنین گفت کای داور داد پاک توبی آفرینندهٔ آب و خاک ← ۱۰۱ب

۲۴ـل: زان ۲۵ـس۲: جایگه هر که ۲۶ـل: همان ۲۷ـ(لن، لی، پ، لن۲، ب: زار) ۲۸ـل، ک (نیز لن، و، ب): نخت (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ق: خون؛ (ل۳، آ: تخت)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لی، پ، لن۲) ۲۹ـک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، و، آ): بر؛ متن = ل، ق (نیز لن، لن۲، ب) ۳۰ـس۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): سر؛ ق (نیز لن، لن۲): سه زان؟؛ (لی: بسی)؛ متن = ل، ک ۳۱ـ(ب: همه نامداران زرّین‌کلاه)؛ ل۲ این بیت را ندارد

ز شاهان نَبُد زنده کس جز قباد[1]
همی‌راند با کامِ دل خوشنواز
به تاراج داد آن[4] سپاه و بنه
از[7] ایرانیان چند بردند اسیر

نباید[10] که باشد جهانجوی[11] زُفت!
چُنین آمد این[12] چرخِ ناپایدار
بپیچاند[14] آن را که خود پرورد!
نماند برین[18] خاک جاوید کس!

چو بگذشت[21] بر کنده[22] بر[23] خوشنواز
به آهن ببستند پایِ قباد!
چُن[28] آگاهی آمد به ایران‌سپاه،
خروشی برآمد ز کشور[30] به‌درد!

شد آن لشکر و[2] پادشاهی به باد
سرافراز با لشکرِ رزم‌ساز[3]
نه کس[5] میسره دید و[6] نه میمنه!
چه افکنده بر[8] خاک و خسته[9] به تیر!

دلِ زُفت با خاکِ تیره‌ست جفت!
چه با زیردست و[13] چه با شهریار:
اگر بی‌هش است[15] ار[16] ستونِ[17] خرد!
ترا توشه‌ی[19] راستی باد و[20] بس!

سپاهش شد از خواسته[24] بی‌نیاز
ز[25] تخت[26] و نژادش نکردند[27] یاد!
از آن کنده و رزم[29] پیروزشاه،
از آن[31] شهریارانِ[34] آزادمرد[33]!

۱ـل،ک: جز کیقباد؛ (ل۳: <کس> جز قباد)؛ متن =س،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،پ ـ ب) ۲ـ(لی: <و>) ۳ـق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): لشکری رزمساز (ق۲: سرفراز)؛ س۲ (نیز ل۳،و،آ): به گیتی از آن رزم شد سرفراز؛ متن =ل،س (نیز ب)؛ لی این بیت را ندارد ۴ـل: داده ۵ـک: که نه ۶ـ(ق۲،پ،و،لن۲: <و>) ۷ـل،ک (نیز لی،پ): ز؛ س،ق (نیز ب): وز؛ متن =ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،و،لن۲،آ) ۸ـ(لی: در) ۹ـس،ل۲،س۲ (نیز لن ـ ب): خاک خسته؛ متن =ل،ک (نیز ←ق) ۱۰ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): مبادا؛ متن =ل،ک،ل۳ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۱۱ـس،ل۲،س۲ (نیز لن ـ ل۳،و ـ ب): جهاندار؛ متن =ل،ک (نیز پ)؛ ق این بیت را ندارد ۱۲ـل۳،س۲ (نیز لن،لی،لن۲،آ): از ۱۳ـس (نیز ب): تاجدار و؛ (ق۲: زیردستان)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـس۲: بپیچد از ۱۵ـس: مهستی؛ ق،ک (نیز ب): بیهشی؛ متن =ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳ـآ) ۱۶ـس (نیز ب): گر؛ ق،ک: یا؛ ل۲ (نیز لن۲): از؛ متن =س۲ (نیز لن،ل۳،پ،و،آ) ۱۷ـک: ستوده؛ (آ: ستودن؛ پ...(؟))؛ ل: اگر تو شوی پاسان؛ (ق۲: چنین داند آن کس که دارد)؛ متن =س،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳ـلن۲)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ لی این بیت را ندارد؛ س،ب پس از این بیت افزوده‌اند:

نباشدهمی با کسی سازگار نه با زیردست و نه با تاجدار

۱۸ـل۲ (نیز لی،ب): بدین ۱۹ـس،س۲ (نیز ل۳ـب): پیشه از (لی: جز)؛ ک: توشه هم؛ ل۲ (نیز لن،ق۲): توشه از؛ متن =ل،ق ۲۰ـ(لن،لی: <و>) ۲۱ـ(ق۲: برگشت) ۲۲ـ(آ: کشته) ۲۳ـس۲: <بر> ۲۴ـک: شد از خواسته لشکرش ۲۵ـ(لن: به) ۲۶ـس (نیز ق۲،لی،ب): نام ۲۷ـل۲: نیاورد؛ بندار ی (۱۲۱ـ۱۳۱): فساق ابن الخاقان إلی رأس الحفیرة فصادف ثمانیة من الملوک قد ارتطموا فیها و هلکوا و لم یسلم غیر قباذ بن فیروز فأخرجوه و قیدوه و سلسلوه. و حمل علی الایرانیین فقتل بعضهم و أسر بعضهم، و غنم أسلحتهم و أموالهم، و عاد بالظفر الی بلاده ۲۸ـل،ق ـ س۲ (نیز ق۲،ل۳ـآ): چو؛ س (نیز لی،ب): پس؛ متن =(لن) ۲۹ـس۲: رزم و ۳۰ـل۳ (نیز لن ـ ل۳،لن۲): ز (لن،و،ل۳،لن۲: از) ایران؛ س۲ (نیز و،آ): از ایران برآمد؛ متن =ل ـ ک (نیز پ،ب) ۳۱ـ(لی: وزان) ۳۲ـس۲ (نیز لی،ل۳،و،آ): نامداران؛ متن =ل ـ ل۲ (نیز لن،پ،لن۲،ب) ۳۳ـق (نیز لی): آزاده‌مرد؛ (ق۲: زن و مرد و کودک همی گریه کرد = ۱۳۸ب)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر

چو اندر جهان این سُخُن[1] گشت فاش
همه گوشتِ شاهان ز بازو[3] بکند!
سپاهی و شهری از ایران به[4] درد!
همه کنده موی و همه خسته روی!
که تا چون گریزند[9] از[10] ایران‌زمین

فرود آمد از تختِ زرّین بلاش[2]
همی‌ریخت بر تخت خاکِ نِژند!
زن و مرد و کودک همی[5] مویه‌کرد[6]!
همه شاه‌گوی[7] و همه راه‌جوی[8]،
که را زنده بینند از آن[11] دشتِ کین؟

۱ـق (نیز لن،لی،لن۲): آن سخن؛ (ق۲: چو اندر سخن آن چنان؛ آ: چو اندر این جهان سخن (وزن درست نیست))؛ متن =ل،س،ک،ل۲، س۲ (نیز ل۳،پ،و،ب) ۲ـ(ق۲: پلاش؛ ب: پلاش) ۳ـک: ز تن بر؛ (لن،لن۲: گوشت بازو به دندان)؛ س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): همه (س۲،آ: همی) موی شاهانه از سر؛ ق،ل۲ (نیز ق۲): همه موی شاهان (ق: شاهی) بسر بر؛ متن =ل (نیز پ) ۴ـق،ک،س۲ (نیز لن،و،لن۲، آ): به ایران ز (ق،و: به)؛ (ق۲: دلیران به)؛ س (نیز لی،ب): شهری ایران ز؛ متن =ل،ل۲ (نیز ل۳،پ؛ در همهٔ دستنویسها ز به از تصحیح شده است) ۵ـس (نیز ل۳،و،ب): همه ۶ـس: گرد کرد؛ ک: گریه کرد؛ ل۲: نوحه کرد؛ (ق۲: همه چشم پر آب و رخساره زرد)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۷ـل (نیز ق۲،ل۳): شاه‌جوی؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۸ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،پ ـ ب): شاه‌جوی؛ (ق۲: شاه‌گوی؛ ل۳: ماه‌گوی)؛ متن =ل،ق؛ در ل۳ لتهای این بیت پس و پیش شده است؛ س،لن،لی،پ،لن۲، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

نشسته همه با غم و اندهان به (پ: در؛ لی: نه) اندیشهٔ (لن،لی۲: اندیشه آن) کهتران و مهان

۹ـ(لی: گزیند (←گریزند)) ۱۰ـل (نیز لی): ز؛ (لن: به)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۱ـل: پر از کین روانشان باد از؛ (لن،لن۲: گذارند و بیند از (لن۲: آن)؛ ق۲: گر آیند لشکر از آن)؛ متن =س،ک،ل۳،س۲ (نیز لی ـ و،آ،ب)؛ ق این بیت را ندارد؛ بندری (۱۳۴ـ۱۴۰): و انتهی الخبر الی بلاش بهلاک أبیه و عمه فنزل عن تخته، و وضع التراب علی رأسه، و قعد فی عزاء ابیه. فعمت تلک المصیبة أهل تلک الممالک، و استعظموا الرزء و استفظعوا الخطب

بلاشِ پیروز

پادشاهی بلاشِ پیروز چهار سال بود[1]

چو بنشست با سوگ[2] ماهی بلاش[3]،
سپاه آمد و موبدِ[6] موبدان
فراوان بگفتند با او به پند[8]
بر آن[9] تخت شاهیش بنشاندند

چو بنشست بر گاه[12] گفت: ای ردان[13]!
شما را بزرگی‌ست نزدیکِ من
به گیتی هر آن کس که نیکی کند[18]،

سرش پر ز گرد و رخش[4] پر خراش[5]،
هر آن کس که بود از رد و[7] بخردان
سَخُن‌ها که بودی ورا سودمند
بسی[10] زرّ و[11] گوهر برافشاندند

بجویید[14] رای و[15] دلِ بخردان!
چو روشن شود[16] رایِ[17] تاریکِ من
بکوشد که[19] تا رای[20] ما[21] نشکند[22]!

۱ـ ل ـ س۳ (نیز لن ـ ب): پادشاهی بلاش پیروز (ک، ب: بلاش؛ س: بلاش پسر پیروز؛ ل: پیروز بلاش (!)) چهار سال (ک: چهار سال و یک ماه؛ س، ق، ب: پنج سال؛ ل۲، س۲، ل۳، لن۲، آ: پنج سال و دو ماه؛ پ: پنج سال و یک ماه) بود؛ بنداری: ذکر نوبة بلاش بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام جور و کانت مدّة ملکه أربع سنین ۲ـق: بر سوگ؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): با سوگ بنشست؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب، لن۲) ۳ـ(ق۲: بلاش؛ ب: پلاش) ۴ـق: درد و دلش ۵ـ(لن۲: بر ز خاش) ۶ـس (نیز ب): برفتند از ایران همه؛ (لی: برفتند بیداردل)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـق: ردان؛ (ق۲: از در (ـه از رد))؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): بزرگان و بیداردل؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۸ـل۲ (نیز ق۲، ب، لن۲): یا او (ل۲: وی) ز پند؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): بگفتند و (لی: دو ـ) دادند پند؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن۲) ۹ـل: بدان؛ س (نیز لی، ب): ابر؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): چو بر؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۰ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): برو؛ (ق۲: به سر؛ لی: بدو) ۱۱ـق۲: برش؛ بنداری (۱ـ۴): فلما فرغ بلاش من العزاء، و کان قعوده لذلک شهرا، حضرته الأمراء و القوّاد و موبذ الموبذان فوعظوه و نصحوه و أقعدوه علی تخت الملک، و عقدوا علی رأسه تاج السلطنة ۱۲ـک: بر شاه (!)؛ (آ: بر گاه و؛ ل۲: بر گاه بنشست)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـل۲: سران؛ (لی: بلاش (!) (پساوند ندارد)) ۱۴ـق: بجوئیم ۱۵ـ(ل۳، و، ب: دو ـ)؛ س (نیز لن۲): راز؛ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ): راه و؛ (لن، آ: راه)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لی) ۱۶ـ(ق۲: چشود ـ)؛ ک: دل و ۱۷ـس۲: جان؛ (لی، و، آ: روز؛ پ: کار)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـل۲ (نیز لن۲، ب): کنید ۱۹ـس: بکوشد؛ ق، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب): بکوشید؛ س۲: بکوشم؛ (ل۳، و، آ: بکوشیم)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۰ـق: نام؛ ل۲: داد؛ (ب: راه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـس ـ س۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): او؛ (ق۲: من)؛ متن = ل (نیز پ) ۲۲ـل۲ (نیز لن۲، ب): نشکنید؛ لی بیتهای ۷ـ۱۰ را ندارد

هر آن کس کجا باشد او[1] بدسگال
که[2] خواهدهمی[3] شاهِ[4] خود را همال،

نخستین به[5] پندش توانگر[6] کنم[7]
چو نپذیرد از خونش افسر کنم[7]!

هر آنگه[8] گزین[9] لشکر[10] درپرست[11]
بنالد برِ ما یکی زیردست[12]،

دلِ مردِ بیدادگر بشکنم[13]!
همه بیخ و شاخش ز بن برکنم[14]!

مباشید گستاخ با[15] پادشا!
به ویژه کسی کو بود پارسا!

که او گاه زهرست و گه پای‌زهر!
مجویید از زهر[16] تریاک بهر[17]!

ز[18] گیتی تو خشنودی[19] شاه جوی[20]!
مشو پیشِ تختش[21] مگر تازه‌روی[22]

چو خشم آورد شاه[23]، پوزش گزین!
همی‌خوان به بیداد و داد آفرین!

هر آن گه که گویی که دانا شدم،
به هر دانشی‌بر توانا شدم،

چُنان دان که نادان‌تری آن[24] زمان!
مشو بر[25] تنِ خویش‌بر[26] بدگمان[27]

وُگر[28] کار بندید بندِ مرا،
سَخُن‌گفتنِ سودمندِ مرا،

ز شاهان داننده یابید[29] گنج،
کسی را ز دانش ندیدم به[30] رنج

برو[31] مهتران آفرین خواندند!
ز دانایی او[32] فروماندند[33]!

برفتند خشنود از[1] ایوانِ اوی[2]
به یزدان سپرده تن و جانِ اوی[2]

بدانگه که پیروز[3] شد سویِ جنگ[4]
یکی پهلوان جست با رای و سنگ[5]،

که باشد نگهبانِ تخت و کلاه
بلاشِ[6] جوان را بود[7] نیک‌خواه

بدآن[8] کار شایسته بود سوفرای[9]
یکی نامور[10] بود و[11] پاکیزه‌رای[12]

جهاندیده از شهرِ شیراز بود
سپهبُددل و گردن‌افراز بود

هم او[13] مرزبان[14] بود به زاولستان[15]
به بُست و به غزنین و کاولستان[16]

چُن[17] آگاهی آمد سوی سوفرای[18]
ز پیروزِ بی‌رای و[19] بی‌رهنمای[20]،

ز مژگان سرشکش به رخ‌بر چکید
همه جامه‌ی پهلوی بردرید[21]!

ـ ز سر برگرفتند گردان کلاه
به ماتم[22] نشستند با[23] سوگِ شاه ـ

همی[24] گفت بر[25] کینه‌ی شهریار
بلاشِ[26] جوان[27] چون بود خواستار،

بدانست کآن کار بی سود[28] گشت[29]
سرِ[30] تاجِ شاهی[31] پر از دود گشت[29]!

سپاهِ پراگنده را گرد کرد
بزدکوس[32] واز[33] دشت برخاست[34] گرد!

فراز آمدش تیغ‌زن صدهزار!
همه جنگجو ازدرِ کارزار[35]!

۱ـل: ز ۲ـل ـ ک (نیز ل۳،آ، ب): او؛ متن = ل۳، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲)؛ س، ق۲، لی، پ، لن۲، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

پر از مهر دلها زبان پر ثنا
که جاوید باد این (ق۲، لن۲، ب: بادا؛ لی: بادی) چنین پادشا

ق ـ س۲ در اینجا سرنویس دارند، ق: آگاهی یافتن سوفرای شیرازی از کار پیروز و قیاد؛ ک: سخن سوفرای که چون بود؛ ل۲: آگاهی یافتن سوفرای از مرگ فیروزشاه؛ س۲: نامهٔ سوفرای به بلاش در تعزیت؛ بنداری (۲۰ـ۲۱): فأنشوا علیه و دعوا له، و تعجبوا من حسن عبارته و کمال عقله و وفور فضله و علمه ۳ـل۲: فیروز ۴ـق۲: جنجگوی) ۵ـل۲: جنگ (بیت پساوند ندارد)؛ ق۲: رنگ و بوی) ۶ـ(ق۲: یلاش؛ لن۲، ب: پلاش) ۷ـق: همی ۸ـس: بدین ۹ـق، ک (نیز پ، بنداری): سوفرای؛ (لن: سرفرای؛ ق۲: سوقرای)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـس، ک، ل۲ (نیز لن۲، ل۳ـب): مایه‌ور؛ ق: پهلوان؛ متن = ل (نیز لی) ۱۱ـک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـب): و>؛ متن = ل، س (نیز لی) ۱۲ـق: یکی مرد پاکیزهٔ پاک‌رای؛ س۲: ز پیروزی رای (ـ پیروز بی‌رای) و بی‌رهنمای = ۲۷ب ۱۳ـ(لی، و: همان) ۱۴ـ(آ: مهربان) ۱۵ـس ـ س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): زابلستان؛ (پ: کابلستان)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳،آ) ۱۶ـل ـ س۲ (نیز لن، ق۲، و ـ ب): کابلستان؛ (لی، ل۳، پ: زابلستان)؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۷ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۸ـق، ک، ل۲ (نیز پ، بنداری): سوفرای (لن: سرفرای؛ ق۲: سوقرای)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـس، ق، ک (نیز ق۲، ل۲ـلن۲، ب): بی‌رای؛ آ: ز پیروزی رای (ـ پیروز بی‌رای) و؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن): در س۲: پی رای ۲۰ـ(لی: ز پیروز و از لشکر تیزرای) ۲۱ـبنداری (۲۲ـ۲۸): و کان سوفرای الشیرازی المذکور مرزبان زابلستان و عزنة و بُست فأتاه خبر وقعة فیروز و هو بتلک الناحیة فمزق علی نفسه ثیابه البهلوانیة، و أفاض علی خدّه دموعه الأرجوانیة ۲۲ـ(پ: ماهی) ۲۳ـس، ق، ل۲ (نیز ل۳، ب): بر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: و قعد مع أکابر زابلستان فی مجلس العزاء حفاة حاسرین ۲۴ـس (نیز لی، ب): چنین ۲۵ـق: از ۲۶ـ(ق۲: یلاش؛ لن۲، ب: پلاش) ۲۷ـق: از جهان ۲۸ـ(لی: پی سود (!)) ۲۹ـل: شد ۳۰ـق: سر و ک: سراز ۳۱ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): پادشاهی ۳۲ـ(ق۲: ز هامون) ۳۳ـل، ق، س۲ (نیز لن، لن۲): ز؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز ق۲ ـ و، آ، ب) ۳۴ـک: برخاست از دشت ۳۵ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): همه رزمجوی و (ک: رزمجویان) همه کینه‌دار؛ متن = ل

۱ـس، ق: که باشد بد و (ق: بد)؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـب): که بد باشد و؛ متن = ل ۲ـل۲: چو ۳ـ(ق۲: همه) ۴ـل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): کار؛ متن = س، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب) ۵ـ(لن۲: ز) ۶ـس (نیز لن): تو نگر ۷ـس، ق (نیز ق۲، آ، ب): کنیم؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲): کنید؛ متن = ل؛ ل۲ این بیت را ندارد ۸ـل، س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): آن کس؛ متن = ق، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب) ۹ـ(ق۲: که از) ۱۰ـس، س۲ (نیز ل۳، و، ب): لشکر و؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ) ۱۱ـل، ل۲: دین‌پرست؛ (ق۲: زیردست؛ ل۲: دربرفت؛ آ: دزپرست؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ب، و، لن۲، ب) ۱۲ـس۲ (نیز ق۲): دزپرست (در س۲ بیت پساوند ندارد) ۱۳ـس، ک (نیز لن ـ ب): بشکنیم؛ متن ← ۱۴ـس، ک (نیز لن ـ ب): برکنیم؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ ۱۵ـ(ل۲: بر) ۱۶ـل۲: ازو ترس (!)؛ س (نیز ب): تو همواره جوینده؛ ق، ک (نیز لن، پ، لن۲): تو جوینده از زهر و (ق: ژهر)؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): تو جوینده همواره؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۷ـق: بر؛ لی این بیت را ندارد ۱۸ـل۲: به ۱۹ـ(ل۲: خشنودی و) ۲۰ـ(آ: جو) ۲۱ـک: بخشش (ـ تختش)؛ (ل۲: <تختش>) ۲۲ـ(آ: تازه‌رو) ۲۳ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): اگر خشم گیرد تو؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۴ـل۲: این ۲۵ـل۲: در ۲۶ـس، ل۲، س۲ (نیز لی ـ و، آ، ب): خویشتن؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، لن۲) ۲۷ـل۲: در گمان ۲۸ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): اگر؛ متن = ل ۲۹ـل۲ (نیز ق۲، ل۲): یابند ۳۰ـ(لن۲، آ: ندیدیم)؛ بنداری (۵ـ۱۹): و لما تسنم بلاش سریر الملک تکلّم علی الحاضرین من الأکابر و القوّاد بکلام حسن، و وعظهم من نفسه بکل خیر تم وعظهم و نصحهم ۳۱ـ(لی: بدو) ۳۲ـک: وی؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): هم از دانش او (س۲، لی، ل۲، آ: وی)؛ (ق۲: ز عقل و ز رایش)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۳۳ـق: ز دانایی و فرّ او ماندند؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بگفتند یک با دگر آن سپاه
کزین شاه رخشنده شد تاج و گاه

ز دیدار او چشم بد دور باد
تن بدسگالانش رنجور باد

درم داد و آن لشکر آباد کرد
دلِ مردمِ کینه‌ور[1] شاد کرد

فرستاده‌یی خواند شیرین‌زبان
خردمند و بیدار و روشن‌روان

یکی نامه بنبشت[2] پر[3] داغ و درد!
دو دیده پر از خون[4] و[5] رخساره زرد!

به نامه‌اندرون[6] پندها[7] کرد یاد[8]
ز جمشید و کیخسرو و کیقباد

وُ زان[9] پس فرستاد نزدِ بلاش[10]
که شاها تو از مرگ غمگین مباش!

که[11] این درد[12] هرکس بخواهد چشید[13]!
شکیبایی و[14] نام باید گزید!

ز باد آمده[15] بازگردد[16] به دم!
یکی داد خواندش وُدیگر[17] ستم!

کنون من به دستوریِ شهریار
بسیجم[18] برین[19] کینه[20] بر[21] کارزار[22]!

که از[23] کینه‌ی[24] خونِ پیروزشاه[25]
بنالد ز چرخِ روان[26] هور و ماه

فرستاده زین روی برداشت پای،
وُ زان روی[27] گریان[28] بشد[29] سوفْرای[30]!

بیاراست لشکر چو پرِّ تذرو!
بیامد ز زاولستان[31] سوی مرو

یکی مرد بگزید بیداردل
که آهسته دارد به[32] گفتار دل

نبیسنده‌ی[33] نامه را گفت خیز!
که آمد سرِ خامه را رستخیز!

یکی نامه بنبشت[34] زی خوشنَواز
که ای بی‌خرد[35] روبه[36] دیرساز[37]،

۱ـ(ل: کینور)؛ ک: دل و جان خود را بدان؛ بنداری (۳۰ـ۳۴): و علم أن بلاش لایقدر علی طلب الثأر و الانتقام لأبیه فخرج فی مائة ألف مقاتل، بعد أن فرق علیهم أموالا کثیرة ۲ـل، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ، آ): بنوشت؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب): فرمود؛ متن = ک ۳ـ(آ: با) ۶ـل: آب؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـ(لی: دو)؛ لن، لن۲ این بیت را ندارند ۶ـل ـس۲ (نیز لن ـب): نامه درون؛ متن تصحیح قیاسی است ۷ـ(و: سر بسر) ۸ـل (نیز ق۲): یاد داد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـس۲ (نیز ق۲): از آن ۱۰ـ(ق۲: بلاش؛ ب: بلاش) ۱۱ـ(لی: هم) ۱۲ـل: مرگ؛ (ق۲: روز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(آ: نخواهد کشید؛ ل۳: ز دشمن همی کین بباید کشید)؛ در ل۲ انتهای این بیت پس و پیش شده است ۱۴ـ(پ: جوی) ۱۵ـق: آید و ۱۶ـل، س۲: باد گردد ۱۷ـق، ک (نیز ق۲، پ، و، ب): جوی دیگر؛ (آ: جویدش و دیگر)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲)؛ لی این بیت را ندارد ۱۸ـق: بگردم؛ ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): بیچم؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۱۹ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، آ): بدین؛ ق: درین؛ ل۲: سرش؛ (ق۲: ازین)؛ متن = ل، ک (نیز لن، پ، ب) ۲۰ـل: گونه؛ ک: کین و؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـس (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب): در؛ ک: از؛ ل۲: را؛ س۲ (نیز ل۳، و): زی؛ (لی: زین؛ آ: ر)؛ متن = ل، ق ۲۲ـل۲: خواستار ۲۳ـل: برین ۲۴ـس۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): کینه و ۲۵ـ(و: فیروزشاه) ۲۶ـک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): فلک؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): همی بر فلک؛ ق: نتابد ز چرخ و فلک؛ متن = ل؛ بنداری (۳۵ـ۴۲): و کتب الی بلاش کتاب تعزیة و ذکر فیه خروجه لطلب ثأر فیروز. قال: وهأنا سائر الی قتال ابن الخاقان عن إذنک ۲۷ـل: سوی ۲۸ـ(ق۲: دیگر) ۲۹ـل۲: شد؛ س (نیز لی، ب): پر کینه دل؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـل: بازجای؛ ق، ک (نیز پ، بنداری): سوفرای؛ (لن: سرفرای؛ ق۲: سوفرای)؛ متن = س، ل، س۲ (نیز لی، ل۳، و ـب) ۳۱ـس، ق (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): زابلستان؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۳۲ـل۲: ز؛ لی این بیت را ندارد؛ ق در اینجا سرنویس دارد: نامهٔ سوفرای شیرازی به خوشنواز چینی ۳۳ـل، س، ق، ل۲ (نیز لن ـلن۲، ب): نویسنده؛ متن = ک، س۲ (نیز آ) ۳۴ـس ـس۲ (نیز لن، ق۲، ل ـب): بنویس؛ ل (نیز لی): بنوشت؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۵ـس (نیز لی، ب): کم خرد؛ (لن، لن۲: پرخرد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـک: روز بد (!) ۳۷ـل، س، ق، س۲ (نیز ق۲ ـو، آ، ب): دیرساز؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، لن۲)

گنه‌کار کردی به[1] یزدان تنت
شود مویه‌گر بر تو پیراهنت!

که کرد آنک[2] کردی تو[3] ای بی‌وفا[4]؟
ببینی کنون روز[5] تیغ[6] جفا!

بکشتی شهنشاه را بی‌گناه!
نبیره جهاندار بهرام‌شاه

یکی کین[7] تو ساختی در جهان
که آن[8] کینه هرگز نگردد نهان!

چرا پیش او چون یکی[9] چاپلوس
نرفتی چو برخاست آواز[10] کوس؟

نیایِ تو زین خاندان[11] زنده بود!
پدر پیش بهرام چون بنده[12] بود!

من اینک به مرو آمدم کینه‌جوی[13]
نمانم به[14] هیتالیان رنگ و بوی[15]!

اسیران و آن[16] خواسته هرج[17] هست،
کزآن[18] رزمگه[19] آمده‌ستت به دست،

همه[20] بازخواهم[21] به شمشیرِ کین!
به مرو آورم خاکِ توران زمین!

نمانم جهان را به فرزندِ تو!
نه بر دوده و[22] خویش و پیوند تو!

به فرمانِ یزدان ببرّم سرت!
ز[23] خون همچو[24] دریا[25] کنم کشورت!

نه کین باشد این[26]، چند گویم دراز
که از خونِ[27] پیروز چون[28] خوشنَواز،

شود زیرِ خاکِ[29] پیِ من[30] تباه،
به[31] یزدان روانش[32] بود دادخواه!

فرستاده با نامه‌ی سوفْرای[33]
بیامد چو شیرِ دلاور ز جای[34]!

۱ـق: گشته به؛ ل۲ (نیز ق۲): گنه کرده خود (ق۲: در) پیش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـق (نیز ل۳، آ): آنکه؛ (و: اینک؛ ب: آنچه)؛ ل: به شاه آنک؛ (لن، لن۲: که کردار؛ ق۲: اگر زانک)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ب) ۳ـل، ک، ل۲ (نیز و): تو کردی ۴ـ(ل۲: بی‌نوا) ۵ـس، س۲ (نیز ل۳، پ): دود؛ ق، ک، ل۲ (نیز آ، ب): دود و؛ (لن، و، لن۲: زود)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۶ـس: تیغ درد؛ لی این بیت را ندارد ۷ـل: کنون کینه ۸ـس، ق (نیز آ، ب): این ۹ـق: سگی؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـب): سگ؛ متن = ل ۱۰ـک، ل۲ (نیز لن، لی ـلن۲، ب): آوای؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، آ) ۱۱ـس، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): جایگه؛ ق، ک: خانگه؛ (و: پایگه)؛ متن = ل، ل۲ (نیز پ) ۱۲ـل: پاینده؛ ل۲: خود بنده؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۳ـل: کینه‌خواه؛ (و: جنگجوی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـق، ک (نیز پ): ز ۱۵ـ(و: بوحی)؛ ل: تاج و گاه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(و: از) ۱۷ـس ـس۲ (نیز ق۲، ل۳ ـب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن) ۱۸ـل: که از؛ (پ، و: کزین)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـب): رزمگاه؛ متن = ل، ک ۲۰ـس۲: ز تو؛ (ق۲: همی) ۲۱ـک: باژ خواهم ۲۲ـل: دودهٔ؛ (ق۲: بدین دوده و)؛ س (نیز ب، لن۲): نه پرورده و؛ ک، ل۲ (نیز ل۳، ب): نه پرورده؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، لی، و، آ) ۲۳ـک: به ۲۴ـ(لی: جوی) ۲۵ـ(آ: جیحون) ۲۶ـس، ل۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): یکی باشد از (ل۲: این)؛ س۲ (نیز ل۳، آ): یکی باشم ار؛ (ق۲: بکین باشم این)؛ متن = ل، ک ۲۷ـل: کین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۸ـل (نیز ق۲): با؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۹ـل۲: شیر خاک (!)؛ (لی: خاک زیر) ۳۰ـک: این تن ما؛ ل۲: از پی او؛ س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، آ): از پی من؛ (ق۲: از پی تو؛ و: پی کین)؛ متن = ل، س (نیز لی، ب) ۳۱ـ(لن۲: ز) ۳۲ـ(آ: یزدان و آتش؛ بنداری (۴۳ـ۶۰): و أرسل الیه رسولا بالکتاب، و توجه نحو بلاد خراسان. فلما وصل الی مرو کتب الی ابن الخاقان کتابا مشحونا بالتهدید و الوعید یعیره و یعنفه فیه علی إقدامه علی مقاتلة فیروز، و تجاسره علی محاربته، و یوبخه علی ترکه سلوک سبیل الخضوع و الضراعة معه تقبلا بأبیه وجده فی الانقیاد لبهرام و الدخول تحت طاعته ۳۳ـق، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ): سوفرای؛ (لن: سرفرای؛ ق۲: سوفرای؛ لی: فرستاد نامه سوی سوفرای (!))؛ متن = ل، س، س۲ (نیز و ـب) ۳۴ـس۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): هم آنگه ز لشکر بپرداخت جای ← ۶۳ب؛ متن = ده دستنویس دیگر

چن آشفته[1] آمد برِ[2] خوشنَواز
بدو داد پس نامه‌ی سوفْرای[5]
نبیسنده‌ی[8] نامه را داد[9] و گفت
به مهتر[14] چُنین گفت مردِ دبیر[15]
شکسته شد آن مردِ جنگ‌آزمای[18]!
هم اندرزمان زود[22] پاسخ نبشت[23]
نخستین چُنین گفت کز کردگار
که هر[26] کس که بوده‌ست یزدان‌پرست[27]
فرستادمش[29] نامه‌ی پندمند[30]
برو خوار بود[32] آنچ[33] گفتم سَخُن!

بشد[3] پیشِ تخت و نبردش[4] نماز!
سرافرازِ[6] لشکر بپرداخت جای[7]
که پنهان مکن[10] آنچ[11] نرمست[12] وزُفت[13]!
که این[16] نامه پر گرز و تیغ[17] است و تیر!
از آن[19] نامه‌ی پرسَخُن[20] سوفْرای[21]!
سَخُن هرچ بود[24] اندرو خوب و زشت:
بترسیم و از[25] گردشِ روزگار
نیاورد در[28] عهدِ شاهان شکست!
دگر[31] عهدِ آن شهریارِ بلند
هم اندیشه‌ی روزگارِ کُهَن

۱ـل،ک، س۲ (نیز لن،ب): چو آشفته؛ ل۳: برآشفته؛ متن تصحیح قیاسی است ۲ـ(ق۲: چو آمد به نزدیکی) ۳ـس (نیز و): بشد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ق (نیز پ): نشد؛ (لن۲: این واژه را انداخته است)؛ متن = ک،ل۲ (نیز لن، لی، ب) ۴ـق،ک (نیز پ، و، لن۲): نبردش؛ (لی: تخت او بردش (وزن درست نیست))؛ ل: به نزدیک او رفت و بردش؛ (ق۲: بر آن پایگه برد پیشش)؛ متن = س،ل۲ (نیز لن،ب): نبردش (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س۲،ل۳،آ این بیت و بیت سپسین را انداخته و به جای آنها دو بیت زیر را آورده‌اند:

یامد بر خوشنواز او دمان (ل۳: آن زمان؛ ب: آحن> زمان) بدو داد پس نامهٔ پهلوان
ازو بستد آن نامه را خوشنواز سر پر ز کینه (آ: کین و) دلی پر ز راز

لی،ب بیت یکم و و بیت دوم را پس از بیت ۶۳ افزوده‌اند ۵ـل،ق،ک (نیز لی،ب): سوفرای؛ (لن: سرفرای؛ ق۳: سوقرای)؛ متن = س (نیز و،لن۲،ب) ۶ـ(و: همانگه ز) ۷ـل: همی بود یک چند پیشش بپای؛ س: ستد نامه و داد بر رهنمای؛ متن = ق،ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲،ب)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۸ـل۲ (نیز لن،ل۳، و، لن۲، ب): نویسندهٔ؛ متن = س۲ (نیز پ، آ) ۹ـق (نیز ق۲، آ): خواند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،آ): بگو؛ (پ،لن۲: بگوی؛ ق۲: نهانی بگوی)؛ متن = س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،ب) ۱۱ـق،ل۲ (نیز پ، و، لن۲،ب): آنچه؛ ی (نیز آ): آنک؛ (ق۲: از چه)؛ متن = ل،س،س۲ (نیز لن،لی،ل۳) ۱۲ـل: رزمست؛ س، ق،ک، س۲ (نیز لن،ل۳، و،ب): خویست؛ (ق۲: چیرست؛ لی: از خوب؛ پ: خوابست (؟))؛ متن = ل۲ ۱۳ـل: خفت (!) ۱۴ـس۲ (نیز لی،ل۳،و،آ): خاقان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـ(ق۲: کای مرد پیر) ۱۶ـ(آ: چاین>؛ ق۲: همین) ۱۷ـک (نیز آ): تیغ و گرز ۱۸ـل: جنگ‌آزما؛ (و: رزم‌آزمای)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـ(آ: ازین) ۲۰ـک: درسخن؛ (ق۲: یک‌سخن)؛ س۲: از ایران سخن نامهٔ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـل،ق،ک،ل۲ (نیز ل۳،پ،آ): سوفرای؛ (ق۲: سوقرای؛ لن: سرفرای)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، و، ل۳، ب) ۲۲ـس (نیز ل۳، و، ب): نامه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـل،س،ق،ل۲ (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲،ب): نوشت؛ متن = ک،س۲ (نیز ق۲،پ،آ) ۲۴ـس،س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): یاد کرد؛ ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲، پ، لن۲): هر چه بود؛ متن = ل؛ بنداری (۶۱ـ۶۷): و نفذ الکتاب علی ید رسول موصوف بالذکاء و العقل، فلما وصل الرسول الیه و وقف علی الکتاب انکسر قلبه، و امتلأ بالرعب صدره، و أجاب عن کتابه ۲۵ـل، ق،ک (نیز لن): ز؛ متن = س،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـب) ۲۶ـق: هر آن ۲۷ـ(آ: ایزدپرست) ۲۸ـق ـس۲ (نیز لن،ل۲ـب): بر؛ متن = ل،س (نیز ق۳)؛ لی: این بیت را ندارد ۲۹ـ(ق۲: فرستاده‌ام) ۳۰ـس،ل،۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳، و ـب): سودمند؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،پ) ۳۱ـس (نیز ب): همان؛ بنداری (۶۸ـ۷۰): و قال: إن فیروز لما خالف عهد الملوک الماضین حل به ما حل ۳۲ـس۲ (نیز ل۳،و،آ،ب): بد؛ س: بدو بر خوان (!)؛ (لی: بدو خوانده بد؛ لن۲: بر خواندم (!))؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ) ۳۳ـک،ل۳ (نیز لی ـب): آنچه؛ متن = ل،س،ق،س۲ (نیز لن،ق۳)

چن او[1] کینه‌ور[2] گشت و من[3] چاره‌جوی[4]،
به پیروزبر اختر آشفته شد[7]!
چو بشکست پیمانِ شاهانِ داد
نیامد پسندِ جهان‌آفرین
هر آن کس که عهدِ نیا بشکند،
چو پیروز باشد به دشتِ نبرد،
گر[18] آیی[19] ترا آن[20] هم آراسته‌ست!

سپه را چو[5] روی اندرآمد به روی[6]،
نه بر کامِ من[8] شاهِ تو[9] کشته[10] شد[7]!
نبود[11] از جوانیش[12] یک روز شاد!
تو گفتی[13] که بگرفت پایش زمین!
سرِ راستی را به پای[14] افگند،
شکسته[15] به کنده‌ندرون[16] پر زِ گرد[17]!
نه گنج و نه جنگاورم[21] کاسته‌ست[22]!

گفتار اندر رزم سوفْرای با خوشنَواز[23]

فرستاده با نامه تازان ز جای[24]
چو برخواند[27] آن نامه را پهلوان
ز میدان[29] خروشیدنِ گاودُم
به کُشْمَیهَن[32] آورد[33] چندان سپاه

به یک هفته آمد سُوی[25] سوفْرای[26]
به دشنام بگشاد گویازبان[28]!
شنیدند و[30] آوای[31] رویینه‌خُم!
که بر چرخِ خورشید[34] گم کرد راه!

۱ـل،س،ق (نیز پ، لن۲): چو او؛ ک، ل۲ (نیز ل۳، و): چنان؛ (لی: چو این؛ آ: چنین)؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، ب): چنو ۲ـ(ب: کینور) ۳ـ(آ: گشتم و) ۴ـس (نیز لی، ب): کینه‌جوی؛ ق (نیز و، آ): چاره‌جو؛ متن = ل،ک،ل۲،س،س۲ (نیز لن، ق۲،ل۳، پ، لن۲) ۵ـل۲: به ۶ـق: برو؛ ل۲ (نیز آ): اندر آورد روی (آ: رو)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـ(لی: بود) ۸ـس، ق،ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـب): ما؛ متن = ل،ک (نیز ق۲، پ) ۹ـ(لی، لن۲: تو؛ و، آ: تو (نقطه ندارد)) ۱۰ـ(پ: خفته؛ ل۳: شاه آشفته) ۱۱ـ(و: نبد) ۱۲ـل۲: خداوند ۱۳ـل (نیز ق۲): گویی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـ(ق۲: اک؛ لی، ل۳: پا) ۱۵ـ(ق۲: فکنده) ۱۶ـل ـس۲ (نیز لن ـب): کنده درون؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۷ـ(ق۲،ب: درد)؛ ک (نیز آ): یزدگرد (پر ز گرد)؛ (ل۳: به کنده شود ...(؟))؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۷۱ـ۷۷): و أرسلت الیه رسولین و وعظته و نصحته فما انزجر و لا اتعظ حتی أورده ذلک ـالمورد الوبیل ۱۸ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ، ب): چو؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۱۹ـ(لی: آنین (ـه آیی؟)) ۲۰ـ(ق۲: خود)؛ ل: تو ایدر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـل: نه جنگ و نه جنگاوران ۲۲ـ بنداری: و أما أنت فإن عزمت علی مقاتلتنا فاعلم أن ذاک الحسام بعد فی ید ذاک القاتل، و أن ذاک السنان فی رأس ذاک العامل، و لم ینقص من ذلک العدد الدهم أحد. وهأنا لقتالک محتشد ۲۳ـل: رزم سوفرای شیرازی با خوشنواز ترک؛ ق: جنگ سوفزای شیرازی با خوشنواز؛ ل۲: اندر رزم سراقرای با خوشنواز از هزیمت؛ س۲: رزم خوشنواز با سوفرا؛ متن = ل،ک سرنویس ندارد ۲۴ـل: برای (؟)؛ ق: نامهٔ دلگرای؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۵ـس،ق (نیز لن،لی، و،لن۲،ب): بر؛ متن = ل،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ) ۲۶ـل،ق،ک (نیز ل۳،پ،آ): سوفزای؛ (لن: سرفزای؛ ق۲: سوقرای؛ و: سوقرای (نقطه ندارد))؛ متن = س،ل۲،س۲ (نیز لی، لن۲،ب) ۲۷ـ(ق۲: برو خواند) ۲۸ـک (نیز لن): زفان؛ (لی،ل۳،و،آ: بسیجید مر (و: بر) جنگ را درزمان (و: و آمد دوان))؛ متن = ل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،پ،لن،ب) ۲۹ـک: رسید آن ۳۰ـس،ل،۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳، و ـب): سودمند؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،پ) ۳۱ـس (نیز ب): همان؛ دستنویس دیگر ۳۱ـس، ق،ک، س۲ (نیز لن ـب): آواز؛ متن = ل،ل۲ ۳۲ـ(لن، ق۲: کشمهن؛ لن۲: کشتهمن؛ لی: کستیهن)؛ متن = ده دستنویس دیگر و بنداری ۳۳ـل۲: ز پهلو برون رفت ۳۴ـس،ل۲،س۲ (نیز لن،لی ـب): که خورشید بر چرخ؛ ک: که در برج خرشید؛ متن = ل،س،ق (نیز ق۲)؛ بنداری (۷۹ـ۸۲): فلما عاد الرسول بهذا الجواب الیه جر عساکره و سار الی کُشْمَیهَن

برین[1] هم‌نشان رود[2] بگذاشتند — همی[3] راه[4] را خانه پنداشتند!

چن[5] آگاهی آمد شوی خوشنواز — به دشت آمد و جنگ را کرد ساز[6]
به بیکَند[7] شد، رزمگاهی گزید — که چرخِ روان[8] رویِ هامون ندید[9]!
وُ زین[10] روی پر کینه[11] دل سوفرای[12] — بکردارِ باد اندرآمد ز جای!
چو شب تیره شد پهلوانِ[13] سپاه — به پیلانِ آسوده بربست راه
طلایه همی‌گشت[14] بر هر دو روی[15] — جهان شد پر آوازِ پرخاشجوی!
عو[16] پهلوانان و بانگ جرس — همی‌آمد از دور و از[17] پیش و پس!
چُنین تا پدید آمد آن[18] تیغ[19] شید — در و دشت شد چون بلور سپید!
دو لشکر همی[20] رزم[21] را ساختند — درفشِ بزرگی[22] برافراختند[23]!
از[24] آوازِ گردانِ[25] پرخاشخر[26] — بدرّید مر[27] اژدها را جگر[28]!
هوا دامِ[29] کرگس شد از پرّ تیر — زمین شد ز خونِ سران آبگیر!
به[30] هر سو که دیدی[31]، تلی[32] کشته بود! — که را از یلان[33] روز برگشته[34] بود!
بجنبید بر قلبگه[35] سوفرای[36]! — یکایک سپاه اندرآمد[37] ز جای!

۱ـس (نیز لی): بدین؛ (و: بر آن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـل،ل۲،س۲ (نیز لی،آ): روز؛ (و: راه)؛ متن = س،ق،ک (نیز لن،ق۲،ل۳، پ،لن۳،ب)؛ بنداری: ثم عبر الماء بجموعه و جنوده ۳ـس،ق،س۲ (نیز ق۲ـب): همه؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز لن) ۴ـ(پ،و: دشت)؛ در و بیتهای ۸۱ـ۸۳ پس از بیت ۸۵ آمده‌اند ۵ـل ـس۳ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۶ـدر پ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۷ـس: نیکند؛ک (نیز ق۲): بکند (حرف یکم و دوم نقطه ندارد)؛ ل۲،س۲: بکند (حرف دوم نقطه ندارد)؛ (لن: بی‌کند)؛ متن = ل،ق (نیز لن،ل۳ـب) ۸ـ(ق۲: هوا) ۹ـس (نیز لی،ب): که چرخ (لی: چرخ و) سپهر آن سپه را ندید؛ ق: به دشت آمد و کوه و هامون بدید؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۸۴ـ۸۵): و انتهی الخبر بذلک الی خُشنواز بن الخاقان فتلقاه فی عساکره الی بیکند ۱۰ـس۲ (نیز ل۲،لن۲)؛ وزان؛ (ق۲،پ: ازین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـق: با کینه ۱۲ـک (نیز ل۳،پ): سوفرای؛ (لن: سرفرای؛ ق۲: سوقرای)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـ(لن۲: پهلوان یا) ۱۴ـک: رفت ۱۵ـل: سوی ۱۶ـق (نیز ق۲،لی،ب): غو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـس۲ (نیز پ،لن۲)؛ ز؛ ل،ک،ل۲ (نیز لی،ب): دور بر؛ (ل۳: دور از)؛ ق: از دشت بر؛ متن = س (نیز ق۲،و،آ)؛ بنداری (۸۶ـ۸۹): و تدانی ما بین الفریقین فبث کل واحد منهما الطلائع و باتوا لیلتهم علی تعبئة و تهیئة ۱۸ـل،س،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۰ـس۲ (نیز و ـب): از؛ ق: پدیدار شد؛ متن = ک (نیز پ) ۱۹ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): چرخ؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۰ـس۲ (نیز ل۳،و،آ): همه ۲۱ـل: جنگ ۲۲ـس (نیز ب): از دو رویه؛ س۲ (نیز ل۳،و،آ): دلیران؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۳ـک بیفراختند؛ لی این بیت را ندارد ۲۴ـل۲ (نیز لی): ز ۲۵ـ(و: گرد جان)؛ ق۲: آوای مردان) ۲۶ـس،س۲ (نیز لی،ل۲،و،آ،ب): پرخاشجوی؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۷ـق،ل۲: نر؛ متن ← ۲۸ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): ابا آب خون اندرآمد به جوی؛ متن = ل،ک (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۹ـل۲ (نیز پ): دمّ؛ (لن: پر ز؛ لن۲: پز)؛ متن = ل ـک،س۲ (نیز ق۲،لی،ب)؛ ل۳،و،آ این بیت را ندارند ۳۰ـل: ز ۳۱ـل: زمردان ۳۲ـل،س،ک: تلی (نقطه ندارد)؛ (لن۲: یکی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـل: جهان ۳۴ـ(لی: سربسر گشته) ۳۵ـس۲ (نیز ل۳،و): جایگه؛ (لی: از جایگه)؛ س (نیز پ): همی‌بود بر جایگه؛ (آ: بیامد سوی جایگه)؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ل۳،پ،آ): سوفرای؛ ل۲: سرفرای؛ (لن: سرفرای؛ ق۲: سوفرای)؛ متن = ل،س،ق،س۲ (نیز لی،و،لن،ق۲،ب) ۳۷ـک (نیز لن،پ،لن۲): سپاه اندرآمد بتندی؛ س۲ (نیز ل۳،و،آ،ب): بتندی سپاه (آ: سپه) اندرآمد؛ (لی: تو گفتی که گردون برآمد = ۹۷ب)؛ س از ۹۵آ و ۱۰۰ب یک بیت ساخته و ۹۵ب ـ ۱۰۰آ را انداخته است

وَ زان روی با تیغِ کین[1] خوشنَواز — بجنبید[2] و آمد به تنگی فراز[3]
یکی تیغ[4] زد بر سرش سوفرای[5] — تو[6] گفتی که گردون برآمد زجای[7]!
بجَست از کفِ تیغ‌زن[8] خوشنَواز! — به شیب اندرانداخت اسب از فراز[9]!
بدید آنک[10] شد روزگارش[11] درشت — عنان را بپیچید و بنمود پشت!
چو بادِ دمان از پسش سوفرای[12] — همی‌تاخت با نیزه‌ی سرگرای[13]!
بسی کرد از آن[14] نامداران اسیر! — بسی کشته شد هم[15] به شمشیر و[16] تیر!
همی‌تاخت و[17] پیش[18] کَهُن‌دز[19] رسید — به ره‌بر[20] بسی کشته و[21] خسته[22] دید!
ز بالا نگه کرد پس خوشنَواز — سپه را به هامون نشیب و[23] فراز
همه دشت[24] پر کشته و خواسته! — شده دشت چون چرخ[25] آراسته!
سلیح[26] و کمرها و اسپ و رهی[27]، — ستام و سنان[28] و کَلاهِ مهی،
همی‌برد هر کس برِ[29] سوفرای[30] — تلی گشته[31] چون کوهِ البرز جای!

۱ـ(ب: پرکینه‌دل) ۲ـل: بپیچید؛ (ب: سپه کرد(!)) ۳ـ(ق۲: با لشکر سرفراز؛ پ: به شیب اندرانداخت اسب از فراز = ۹۸ب)؛ متن = ل،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲،ب)؛ ق،ل۲،آ از ۹۶آ و ۹۸ب یک بیت ساخته و ۹۶ب ـ ۹۸آ را انداخته‌اند؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد ۴ـ(ل،ل۳،پ،لن۲: چوب؛ لی،و،ب: گرز)؛ متن = ل،س۲ ۵ـل (نیز ل۳،پ)؛ سوفرای؛ (لن: سرفرای)؛ متن = س۲ (نیز لی،و،لن۲،ب) ۶ـ(ل۳: که) ۷ـل: سپاه اندرآمد بتندی ز جای ← ۹۵ب؛ (لن،لن۲: سپاه اندرآمد به (لن: ز) هر سو ز (لن: به) جای ← ۹۵ب؛ پ: به دل گفت اندرآمد کین ز پای (!))؛ س۲: همی تاخت با نیزهٔ جانگرای ← ۱۰۰ب؛ متن = (لی،ل۳،و،ب)؛ ق۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۸ـک: حرب‌زی (!)؛ (لن،ق۲،ل۳،پ،لن۲: چوب‌زن؛ لی: گرز او؛ و: گرززن)؛ متن = ل،س۲ ۹ـ(و: شیب دراز (!)؛ پ: بجنبید و آمد به تنگی فراز = ۹۶ب)؛ متن = ل،ق ـس۲ (نیز لن ـل۳،لن۲،آ،ب) ۱۰ـ(لن۲: آنکه) ۱۱ـ(آ: بتندی سپاه اندرآمد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق۲،لی این بیت را ندارند ۱۲ـل،ک (نیز ل۳،پ): سوفرای؛ ل۲ (نیز لن): سرفرای؛ (ق۲: خوشنواز)؛ متن = س،ق،ل۲ (نیز لی،و ـب) ۱۳ـق (نیز پ): سرگزای؛ ل۲،س۲ (نیز لی،ب): جان‌ربای؛ (ق۲: سرفراز؛ ل۳،و،آ: جان‌گرای)؛ س: تو گفتی که گردون برآمد ز جای = ۹۷ب؛ متن = ل،ک (نیز لن،لن۲) ۱۴ـل: زان ۱۵ـس (نیز لی،ب): گشته؛ س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ): آمد؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲) ۱۶ـل: پیکان و؛ س (نیز لی،ب): باران؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـل (نیز ق۲): تا؛ ق،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی ـو،آ،ب): جو؛ متن = س (نیز لن۲) ۱۸ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): نرد؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۱۹ـل: لشکر؛ (ق۲: آن در)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـ(آ: جو ←) ۲۱ـل: لشکر ۲۲ـ(ل۳: خفته) ۲۳ـس (نیز لی،پ،آ،ب): ز هامون نشیب و؛ ق،ک،س۲ (نیز لن): ز هامون و شیب (س۲: پست) و؛ ل۲: رها چون (← ز هامون) ز شیب و؛ (ل۳: به هامون بدید از؛ لن۲: ز هامون نشیب از؛ ق۲: سپه دید هامون و شیب و)؛ متن = ل (نیز و)؛ س نخست با ۱۱۷آ و ۹۸ب یک بیت ساخته و پس از آن بیتهای ۱۰۰ـ۱۰۳ را از نو نوشته است ۲۴ـل،س۲ (نیز لن،لی ـآ): راه؛ متن = ل ـک (نیز ق۲،ب) ۲۵ـق (نیز ق۲،ب): باغ؛ س (نیز ب): ز اسپان و از گنج؛ ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳،و،لن۲،آ): شد آن دشت چون باغ؛ (لی: شد از لشکر و گنج؛ متن = ل،ک؛ سلاح؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـل (نیز آ): اسب رهی؛ (ق۲: کمرهای شاهنشهی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـس (نیز و،ب): سنان و ستام؛ (ق۲: ز تیغ و سنان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن ـب): سوی؛ متن = ل،ل۲ ۳۰ـل،ک (نیز ل۳،پ): سوفرای؛ ل۲ (نیز لن): سرفرای؛ (ق۲: سوقرای)؛ متن = س،ق،س۲ (نیز لی،و ـب) ۳۱ـل: بوده؛ ق،ل۲ (نیز ل۳،آ): گشت؛ متن = ده دستنویس دیگر

ببخشید یکسر همه[1] بر سپاه
به لشکر چنین گفت کامروز کار
چو خورشید[5] بنماید از چرخ دست[6]
به کینِ[9] شهنشاهِ ایران شویم
همه[11] لشکرش دست بر بر زدند[12]!
برین[14] هم‌نشان تا ز خمِ[15] سپهر
تبیره برآمد ز پرده‌سرای[19]
فرستاده‌یی آمد از خوشنَواز
که از جنگ[22] و پیکار و[23] خون ریختن
دو مردِ خردمندِ[26] نیکوگمان[27]
اگر بازجویی[29] ز راه[30] ردی[31]
نه بر[35] باد شد[36] کشته پیروزشاه[37]
گنه‌کار شد زآنک[41] بشکست عهد

نکرد اندر آن[2] چیزِ ترکان نگاه!
به کامِ دلِ ما بُد این[3] روزگار[4]
برین[7] دشت خیره نباید نشست[8]!
برین[10] دز بکردارِ شیران شویم!
همی هر کسی رایِ دیگر زدند[13]
پدید آمد آن[16] زیورِ[17] تاجِ[18] مهر،
نشست از برِ باره‌بر[20] سوفْرای[21]
به نزدیکِ سالارِ گردن‌فراز،
نباشد جز از[24] رنج[25] و آویختن
به دوزخ فرستیم هر دو روان[28]!
بدانی[32] که آن[33] کار بُد[34] ایزدی
کز[38] اختر سرآمد[39] برو[40] سال و ماه
گزین کرد حنظل، بینداخت[42] شهد!

۱ـل: <و> ۲ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): سر؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، و) ۳ـس۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): هر که؛ (ب، لن۲: انکه)؛ متن = ل ـل۳ (نیز لن، ق۳، ب) ۴ـس ـس۲ (نیز لن ـب): درشتی؛ متن = ل؛ بنداری (۱۱۲ـ۱۲۰): و لما أصبحوا أتاهم رسول خشنواز یطلب الصلح و یقول: إن فیروز أورد نفسه موارد الهلکة حبن نقض العهد و مال الی الحنظل و ترک الشهد. و الآن لیس من الصواب سفک دماء العباد و تخریب البلاد. و الأصلح أن نجنح للسلم ۵ـل، ق: ز؛ ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، ب، لن۲، آ): آن؛ متن = س، ک (نیز لی، و، ب) ۶ـس ـس۲ (نیز ق۲ ـب، لن۲، آ، ب): هر چه؛ (و: هر که)؛ متن = ل (نیز لن) ۷ـ(ق۳، و: هست) ۸ـس۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب، لن۲، آ): زر و سیم و ز (لی، آ: از؛ ل۳: آن؛ پ: هم)؛ گوهر نابسود؛ ق، ک: ز زرّین و ز گوهر نابسود؛ (ق۳: زرین و هم از جامهای نشست؛ و: فراید برایین کین ساند (نقطه ندارد) شکست (!))؛ متن = ل، س، ل۳ (نیز ب) ۹ـس، ک: سلاح؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـس، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): که بگذاشت (لی: بگذشت) بر دشت (لن: تخت (!))؛ ک: که آن وقت ...(؟)؛ س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): که بر دشت (!: تخت) بگذاشت؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۱ـل، س، ل۳ (نیز لن، آ، ب): بخت (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س۲ (نیز لی، لن۲): بخت؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۲، پ، و)؛ ق این بیت راندارد ۱۲ـق، ک: آن؛ متن ← ۱۳ـس۲ (نیز لی، ل، ل۳، آ، ب): گنج ویژه چه چیز سپاه (لی: از چیز شاه)؛ (و: گنج و چه ویژه چیز سپاه)؛ ل: سراپرده و گنج و پیل و سپاه؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۴ـق، ک (نیز ق۲): تو؛ (لن، پ، لن۲: که)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۱۵ـ(و: شوید) ۱۶ـس ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن = ل ۱۷ـس، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): ندارم دگر سوی؛ (لی: نداریم دیگر به)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۸ـک: (ایران ←) ۱۹ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): که بهرام؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۰ـس۳: چو ←؛ بنداری (۱۲۱ـ۱۲۶): و نحن نرد علیکم جمیع ما غنمناه فی وقعة فیروز مع جمیع المأسورین فنرجع الی العادة الحسنی و الطریقة المثلی، و یکون ما دون جیحون لکم و ما وراءه لنا، و نتراضی بقسمة الملک السعید بهرام. و لانجاوز ذلک ۲۱ـل۲ (نیز لن): سرفرای؛ (ق۲: سوفرای؛ ل۳، پ: سوقرای)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در لن۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۲ـ(لن۲: چرا ←) ۲۳ـ(پ: رو پیش شاه) ۲۴ـل، ل۳ (نیز لی، ل۳): بگو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـک، ل۲، س۲ (نیز لی ـآ): آنچه؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲، ب) ۲۶ـس، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): کیینه‌خواه؛ ق: لفظ شاه؛ (لی: نیک‌خواه؛ پ: رزمگاه)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲)؛ س، لی، ب این بیت را با بیت سپسین پس و پیش کرده و پس از آن افزوده‌اند:

فرستاده آن را سراسر بگفت نکردش ز پیغام چیزی نهفت

بنداری (۱۲۷ـ۱۲۸): فلما سمع سوقرای هذه الرسالة استحضر أصحابه و جمعهم فی سرادقه و أشار علی الرسول بأن یعید تلک الرسالة علیهم ۲۷ـس، س۲ (نیز ب): آنک؛ ک (نیز لی، پ، و، لن۲): آنچه؛ (ل۳، آ: آنکه)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۳) ۲۸ـ(ق۲: بشنید راز دراز (!))؛ بنداری: ففعل الرسول و بلغهم مقالة خشنواز

کنون بودنی بود و[1] بر ما[2] گذشت
اسیران و از[5] خواسته هرچ[6] بود[7]،
ز اسپ و سِلیح[9] و ز تاج و ز تخت،
فرستم همه نزدِ سالارِ شاه
چو[14] پیروزگر سوی ایران شوی[15]،
نباشد مرا سوی[17] ایران[18] بسیج
شهنشاه[19] گیتی ببخشید راست:

چو بشنید پیغام او سوفْرای[21]
فرستاده را[22] گفت: پیشِ سپاه[23]
بیامد فرستاده‌ی خوشنواز

خُنُک آنک[3] گردِ گذشته[4] نگشت!
ز سیم و زر و گوهرِ نابسود[8]،
که آن روز بگذاشت[10] پیروز رخت[11]،
چه از[12] ویژه‌گنج و چه چیزِ سپاه[13]
به نزدیک شاه و[16] دِلیران شوی[15]،
تو از عهدِ بهرام گردن مپیچ!
مرا ترک و[20] چین است و ایران تراست

بیاورد لشکر به پرده‌سرای
بگوی[24] آنچ[25] بشنیدی از رزم‌خواه[26]!
بگفت آنچ[27] بود آشکارا و راز[28]

۱ـل: <و> ۲ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): سر؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، و) ۳ـس۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): هر که؛ (ب، لن۲: انکه)؛ متن = ل ـل۳ (نیز لن، ق۳، ب) ۴ـس ـس۲ (نیز لن ـب): درشتی؛ متن = ل؛ بنداری (۱۱۲ـ۱۲۰): و لما أصبحوا أتاهم رسول خشنواز یطلب الصلح و یقول: إن فیروز أورد نفسه موارد الهلکة حبن نقض العهد و مال الی الحنظل و ترک الشهد. و الآن لیس من الصواب سفک دماء العباد و تخریب البلاد. و الأصلح أن نجنح للسلم ۵ـل، ق: ز؛ ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، ب، لن۲، آ): آن؛ متن = س، ک (نیز لی، و، ب) ۶ـس ـس۲ (نیز ق۲ ـب، لن۲، آ، ب): هر چه؛ (و: هر که)؛ متن = ل (نیز لن) ۷ـ(ق۳، و: هست) ۸ـس۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب، لن۲، آ): زر و سیم و ز (لی، آ: از؛ ل۳: آن؛ پ: هم)؛ گوهر نابسود؛ ق، ک: ز زرّین و ز گوهر نابسود؛ (ق۳: زرین و هم از جامهای نشست؛ و: فراید برایین کین ساند (نقطه ندارد) شکست (!))؛ متن = ل، س، ل۳ (نیز ب) ۹ـس، ک: سلاح؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـس، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): که بگذاشت (لی: بگذشت) بر دشت (لن: تخت (!))؛ ک: که آن وقت ...(؟)؛ س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): که بر دشت (!: تخت) بگذاشت؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۱ـل، س، ل۳ (نیز لن، آ، ب): بخت (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س۲ (نیز لی، لن۲): بخت؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۲، پ، و)؛ ق این بیت راندارد ۱۲ـق، ک: آن؛ متن ← ۱۳ـس۲ (نیز لی، ل، ل۳، آ، ب): گنج ویژه چه چیز سپاه (لی: از چیز شاه)؛ (و: گنج و چه ویژه چیز سپاه)؛ ل: سراپرده و گنج و پیل و سپاه؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۴ـق، ک (نیز ق۲): تو؛ (لن، پ، لن۲: که)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۱۵ـ(و: شوید) ۱۶ـس ـس۲ (نیز لن ـب): چو ←؛ متن = ل ۱۷ـس، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): ندارم دگر سوی؛ (لی: نداریم دیگر به)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۸ـک: (ایران ←) ۱۹ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): که بهرام؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۰ـس۳: چو ←؛ بنداری (۱۲۱ـ۱۲۶): و نحن نرد علیکم جمیع ما غنمناه فی وقعة فیروز مع جمیع المأسورین فنرجع الی العادة الحسنی و الطریقة المثلی، و یکون ما دون جیحون لکم و ما وراءه لنا، و نتراضی بقسمة الملک السعید بهرام. و لانجاوز ذلک ۲۱ـل۲ (نیز لن): سرفرای؛ (ق۲: سوفرای؛ ل۳، پ: سوقرای)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در لن۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۲ـ(لن۲: چرا ←) ۲۳ـ(پ: رو پیش شاه) ۲۴ـل، ل۳ (نیز لی، ل۳): بگو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـک، ل۲، س۲ (نیز لی ـآ): آنچه؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲، ب) ۲۶ـس، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): کیینه‌خواه؛ ق: لفظ شاه؛ (لی: نیک‌خواه؛ پ: رزمگاه)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲)؛ س، لی، ب این بیت را با بیت سپسین پس و پیش کرده و پس از آن افزوده‌اند:

فرستاده آن را سراسر بگفت نکردش ز پیغام چیزی نهفت

بنداری (۱۲۷ـ۱۲۸): فلما سمع سوقرای هذه الرسالة استحضر أصحابه و جمعهم فی سرادقه و أشار علی الرسول بأن یعید تلک الرسالة علیهم ۲۷ـس، س۲ (نیز ب): آنک؛ ک (نیز لی، پ، و، لن۲): آنچه؛ (ل۳، آ: آنکه)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۳) ۲۸ـ(ق۲: بشنید راز دراز (!))؛ بنداری: ففعل الرسول و بلغهم مقالة خشنواز

چُنین گفت لشکر[1] که فرمان تراست
به ایران نداند کسی از تو به!
چُنین گفت با سرکشان سوفرای[7]
کزیشان از این پس نجوییم[9] جنگ،
چو[11] در دست ایشان[12] بود کیقباد،
همان موبدِ موبَدان[14] اردشیر،
اگر جنگ سازیم با خوشنَواز،
کُشد[16] آنک[17] دارد[18] از[19] ایران[20] اسیر:
اگر[22] نیستی در میانه قباد[23]
گر او را ز ترکان[25] بد آید[26] به روی
یکی ننگ[28] باشد که تا رستخیز
فرستاده را نغز پاسخ دهیم
مگر بازبینیم رویِ قباد
همان موبدِ پاک‌دل[35] اردشیر

بدین[2] آشتی[3] رای[4] و پیمان تراست،
به مابر تۆی[5] شاه و سالار و مه[6]!
که امروز ما را جزین نیست[8] رای،
به ایران بریم این سپه[10] بی‌درنگ،
چو فرزند پیروزِ خسرونژاد[13]،
ز لشکر بزرگانِ برنا و پیر،
شود کارِ بی‌سود[15] بر ما دراز،
قبادِ جهانجوی و چون[21] اردشیر
ز موبد نکردی دل و مغز یاد[24]!
نماند به ایران جز از[27] گفت‌وگوی
شود[29] در میان دلیران[30] جهیز[31]!
درین[32] آشتی رایِ فرّخ نهیم
که بی او[33] سرِ[34] پادشاهی مباد!
کسی را که بینید[36] برنا و پیر[37]

۱ـ(و: ‹لشکر›؛ لی: یکسر (←لشکر)) ۲ـق،ک (نیز ق۳): برین؛ (ب: وزین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـل۲ (نیز ق۲): راستی ۴ـل۲: ماه (!) ۵ـس،ق،ل۲ (نیز لی،لن۲،آ): تویی؛ ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،ب): تونی؛ (ل۳: تری (←تویی))؛ متن = ل ۶ـ(لی: تو (!)) ۷ـل،س،ق (نیز ل۳،پ): سوفرای؛ ل۲: سرفرای؛ (لن: سرفرای)؛ ق۲: سوقرای)؛ متن = ک،س۲ (نیز لی،و،ب) ۸ـ(ق۲: که اکنون بدین چه بینند)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

وزان پس چنین گفت پس سوقرای که ما را بدیشان جزین نیست رای ← ۱۳۲ب

۹ـ(ب: نخواهیم)؛ ق: نجوییم ازین پس به؛ (ل۳: کزین پس از ایشان نجوئیم)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـس،س۲ (نیز لی،و،آ، ب): همه؛ (ل۳: بنه)؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۱۱ـک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): که؛ متن = ل،س،ق،س۲ (نیز لی،ل،ل۳،و،آ،ب) ۱۲ـ(ل۳: دست و پایش) ۱۳ـس (نیز لی،ب): با فرّ و داد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـق،ک: هم از مویدان موبد ۱۵ـ(ل۳: بی‌سرد (←بی‌سود)) ۱۶ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن،لی،و،آ،ب): کشند؛ متن ← ۱۷ـ(لی،ل۳،پ،لن۲،آ: آنکه)؛ متن ← ۱۸ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن، لی،و،آ،ب): دارند؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲) ۱۹ـل،ق،ل۲: ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): ما؛ متن = ل،ق، ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۱ـل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،لی۳): جهانجوی چون؛ س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): جهانجوی با؛ متن = (لن،ب) ۲۲ـ(ل۳: وگر) ۲۳ـس،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ،ب): میان (ک: جهان) کیقباد (آ: قباد)؛ متن = ل (نیز لن،لی،پ،لن۲) ۲۴ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و، آ،ب): دلم هیچ یاد؛ ق: چو فرزند پیروز خسرونژاد = ۱۳۴ب؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۵ـق: اینان ۲۶ـ(آ: آمد؛ لی: که آواز ترکان ندانند (←گر او را ز ترکان بد آید)) ۲۷ـ(ق۲: مگر) ۲۸ـ(آ: اگر نیک (!)) ۲۹ـ(ق۲: بود) ۳۰ـس: ‹دلیران› ۳۱ـل: بماند میان دلیران ستیز؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۲ـس،ل۲،س۲ (نیز لن،پ،و،لن۲): بدین؛ ق،ک (نیز ق۲): برین؛ (لی،ل،آ،ب: بدان)؛ متن = ل ۳۳ـ(لن۲: ‹او›) ۳۴ـس: سر و ۳۵ـس،ل۲،س۲ (نیز لن،لی←ب): موبدان؛ ق: مویدان موبد؛ متن = ل ۳۶ـس،ق،س۲ (نیز لن،لی،پ←ب): دارند؛ ل۲: دارد زه (ل۳: دارید)؛ متن = ل ۳۷ـس (نیز لی،ب): از ما اسیر؛ ک، ق۲ این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۳۰ـ۱۴۳): ثم خلا بهم سوقرای و قال: الرأی أن نجیبهم إلی الصلح و نخلص من أیدیهم قباذ بن فیروز، و موبذ الموبذان أردشیر، و سائر الأسری مع ذخائر فیروز و حیله و أسلحته التی هی فی أیدیهم الآن. فإنا إن ألححنا علیهم بالقتال خفنا علی قباذ و الموبذ أن یقدموا علی قتلهما. و عند ذلک یقدح الأمر و یحل الخطب. و لا سبیل إلی استدراک الفائت

[سپاهش همه خواندند آفرین! که این است آیینِ گفتار و[1] دین!]
فرستاده را خواند پس پهلوان سَخُن گفت با او به شیرین‌زبان[2]
چُنین گفت کین[3] ایزدی بود و بس جهان بد سگالد[4]، نگوید[5] به کس
بزرگان ایران که هستند[6] اسیر قباد است و[7] با نامدار[8] اردشیر،
دگر هر که[9] دارید[10] بر پای بند[11]، فرستید[12] بازِ منش[13] ارجمند،
دگر[14] خواسته هرچ[15] دارید[16] نیز زِ دینار و از تاج و[17] هر گونه چیز،
یکایک[18] فرستید نزدیک من به پیش بزرگانِ این[19] انجمن
به تاراج و کشتن نیازیم[20] دست که ما بی‌نیازیم و یزدان‌پرست
ز جیحون به روزِ دهم بگذریم[21] پیی خاکِ توران دگر[22] نسپریم[23]
همه هرچ[24] گفتم ترا، گوش[25] دار! چو رفتی یکایک برو بر[26] شمار!

فرستاده هم درزمان گشت‌باز بیامد گرازان[27] برِ[28] خوشنَواز

۱ـق (نیز لن،پ،لن۲): پیمان و آئین؛ ل۲: پیمان آئین و؛ (ق۲: پیمان و آئین و؛ لی،ب: گفتار آئین و؛ ل۳،و: گفتار و آئین؛ آ: گفتار و آیین و)؛ متن = س،س۲؛ ل،ک این بیت را ندارند؛ بنداری: فأثنی علیه الحاضرون و قالوا: هذا هو الرأی المبین و الدین القویم. فانفقوا علی ذلک ۲ـس،ک: روان (←روان)؛ ل۲: سود و زیان ۳ـل۲: ‹کین› ۴ـ(لی: نماند (!)) ۵ـس۲: بگرید (!)؛ س،ب: گفتار آئین و؛ ل۳،و: گفتار و آئین؛ آ: گفتار و آیین و)؛ (۱۴۵ـ۱۴۶): فاستحضر الرسول و لاینه فی الخطاب و قال: لاشک أن واقعة فیروز کانت أمرا محتوما و قدرا مقدورا ۶ـق ـس۲ (نیز لن،لی ـب): گشتند؛ س: بزرگان که گشتند با او؛ متن = ل (نیز ق۲) ۷ـق،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳ـآ): ‹و›؛ متن = ل،ک؛ س (نیز لی،ب) ← پ ۳۰ ۸ـق،ک: موبدش؛ ل۲: موبدان؛ س۲: نامور؛ (لن،پ: موبد؛ ق۲،لن۲: موبد و)؛ س (نیز لی،ب): قباد جهانجوی با؛ متن = ل (نیز ل۳، و،آ) ۹ـک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،و): هر چه؛ (لی: بزرگان که)؛ متن = ل،س،ق (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،آ،ب) ۱۰ـل،س،ق (نیز لن،ق۲،ل۳ـب): دارند؛ متن = ک،ل۲،س۲ ۱۱ـل: برنا ببند (←بر پای بند)؛ (لی: بر پای دارند بند)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۲ـل،ک،ل۲ (نیز لن): فرستند؛ (لن۲: فرستی؛ آ: فرستد)؛ متن = س،ق،س۲ (نیز ق۲ـو،ب) ۱۳ـل،ل۲ (نیز لن): بازی منش؛ س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،ب): نزدیک ما؛ ق: نزد منش؛ ک: باز من؛ (ق۲: سوی منش؛ ب: تازی منش؛ لن۲: به نزد منش؛ آ: به نزدیک آن)؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۴ـل۲: وزان ۱۵ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن) ۱۶ـس۲ (نیز لن،آ): دارند؛ (و: دادند (!))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـل: ز تاج و ز (وزن درست نیست)؛ ک (نیز لن،لن۲): ز تاج و؛ س،س۲ (نیز ل۳،و،آ،ب): ز زرّین و سیمین و؛ ق: ز دیبا و زتاج و؛ (لی: ز سیمین و زرّین و)؛ متن = ل۲ (نیز ق۲) ۱۸ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): سراسر؛ (لن۲: بکابل (←یکایک))؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ) ۱۹ـس (نیز ب): چه نزدیک این نامدار؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۴۷ـ۱۵۰): و نحن الآن نوافقکم علی ما جنحتم الیه من السلم علی أن تطلقوا لنا قباذ و موبذ الموبذان و سائر من عندکم من الأساری مع خزائن فیروز ۲۰ـل،س۲ (نیز ق۲،لی، لن۲): نیاریم؛ س: سازیم (دو حرف نخست نقطه ندارند)؛ ک: ندارم؛ ل۲: ناریم (حرف دوم نقطه ندارد)؛ (و: ناریم (دو حرف نخست نقطه ندارند))؛ متن = ق (نیز لن،ل۳،پ،آ،ب) ۲۱ـل۲ (نیز و): بگذرم ۲۲ـل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): وزان پس پتی (ل،ک،ل۲،لن: پی؛ ق۲: همین) خاک را؛ (لی،ل۳،و،آ،ب: پی (آ: همه) خاک توران دگر (لی: به پی))؛ متن = س،س۲ ۲۳ـل۲ (نیز و): نسپرم؛ (لن۲: سپریم) ۲۴ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن) ۲۵ـل۲: لوس (←گوش) ۲۶ـل۲: بروز (←برو بر)؛ بنداری (۱۵۱ـ۱۵۳): و اذا فعلتم ذلک انصرفنا بعد عشرة ایام، و عبرنا جیحون. ثم بعد ذلک لاندوس ماوراءه أصلا ۲۷ـس۲ (نیز لی،ل۳،و،آ): شتابان؛ س (نیز ب): شتابان بیامد؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۸ـ(پ: سوی)؛ ق،ل۲ در اینجا سرنویس دارند، ق: رها کردن خوشنواز قباد را با دگر بندیان و فرستادن بنزد سوفرای با غنیمت که از پیروز داشت؛ ل۳: اندر آشتی کردن سرفرای با خوشنواز

بگفت آنچ[1] بشنید و[2] زو[3] گشت شاد
[هم از موبدِ موبدان[5] اردشیر
همه[9] خواسته سربسر گِرد کرد
همان تخت[12] با تاج[13] پیروزشاه
فرستاد یکسر[17] سویِ[18] سوفرای[19]
چو لشکر بدیدند رویِ قباد
[همان موبد موبدان[21] اردشیر
بزرگان همه خیمه[23] بگذاشتند
که پورِ شهنشاه را بی‌گزند[25]
هم‌آنگه فروهشت پرده‌سرای
ز جیحون گذر کرد پیروز[29] و[30] شاد

هم‌آنگاه برداشت بندِ[4] قباد
کسی را[6] که بودند[7] از ایران اسیر[8]]
کجا یافت از[10] خاکِ دشتِ[11] نبرد
چو[14] چیزِ[15] پراگنده‌ی آن[16] سپاه
به دستِ یکی مردِ پاکیزه‌رای[20]
زِ دیدار او انجمن گشت شاد
اسیران[22] که بودند برنا و پیر]
همه دست[24] بر آسمان داشتند!
بدیدند با هرک[26] بود[27] ارجمند[28]
سپهبَد به اسپ اندرآورد پای
ابا نامورموبَد و کیقباد[31]

۱ـک،ل۲ (نیز لی ـآ): آنچه؛ س: آنک؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، ب) ۲ـ(لن: ◄و>) ۳ـس ـس۲ (نیز لن، لی ـب): او؛ (ق۲: از آن)؛ متن = ل ۴ـس،ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲): بند از؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب) ۵ـق،ک،ل۲: موبدان موبد؛ (لن۲: موبد و موبدان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـس۲: اسیران ۷ـس، س۳ (نیز لی،ل۳،آ،ب): دیدند؛ (لن۳: دارند)؛ متن = ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۳،پ،و) ۸ـق (نیز لی): ایشان اسیر؛ س۲: برنا و پیر؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل این بیت را ندارد؛ س۳ پس از این بیت افزوده است:

بزرگان همه خیمه بگذاشتند همه دست بر آسمان داشتند (=ب۱۶۲)

۹ـل: همان ۱۰ـ(ق۲: در) ۱۱ـل: خاک و دشت؛ س،س۲ (نیز ق۲، لی،ل۳،و،آ): خاک روز؛ ق: دشت‌گاه؛ متن = ک،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲)؛ ب بیتهای ۱۵۷ـ۱۶۰ را ندارد ۱۲ـک: تخت و ۱۳ـس،س۳ (نیز ق۲، لی،ل۳،و،آ): تاج با تخت؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲) ۱۴ـس،ق، ک،ل۲ (نیز لن،پ،و،لن۲): چه؛ (ق۲: ز)؛ متن = ل،س۳ (نیز لی،ل،آ۳) ۱۵ـک (نیز ق۲): چیزی ۱۶ـس (نیز ق۲، لی،ل،آ۳): پراکندگان؛ س۲: پراکندگان بر؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،پ،و،لن۲) ۱۷ـ(ق۲: دیگر) ۱۸ـل۳ (نیز لن،پ،لن۲): بر ۱۹ـل،ق،ک (نیز ل۳،پ): سوفرای؛ ل۲: سرفرای؛ (لن: سرفرای؛ ق۲: سوفرای)؛ متن = س،س۲ (نیز لی،و،لن۲،آ) ۲۰ـ(و: ازو گشته شاد و بدو داده رای = ۱۸۱ب)؛ و پس از این بیت افزوده است:

همه چامهٔ سوفرائی سرود زمین گشته با رود چون تار و پود (ا) ◄ ب ۱۸۰

بنداری (۱۵۴ـ۱۵۹): فعاد الرسول بجوابه الی خُشنواز فسر بذلک، و رفع القید عن رجل قباذ و أطلقه مع أردشیر موبذ الموبذان، فی جمیع الأساری فنفذهم و جمیع خزائن فیروز مع رسول محتشم من کبار أصحابه الی مخیم سوفرای ۲۱ـق: موبدان موبد ۲۲ـس (نیز لی،پ): بزرگان؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل این بیت را ندارد ۲۳ـ(ل۳: چیز؛ لن۲: خیره (◄ خیمه)) ۲۴ـک: دشت (ا) ۲۵ـس، س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): که فرزند پیروز را ارجمند؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۶ـس ـس۲ (نیز لن ـب): هر که؛ متن = ل ۲۷ـل،س،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،آ،ب): بد؛ متن = ق،ک،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲): بود ۲۸ـس،س۲ (نیز ل۳،و،آ،ب): بی گزند؛ (لی: سر بلند؛ لن۲: انجمن)؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ)؛ در ق۲ پیایی بیتهای ۱۶۰ـ۱۶۴ چنین است: ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۳ ۲۹ـک: فیروز ۳۰ـ(پ،ا: ◄و>) ۳۱ـس (نیز ق۲): ابا موبد موبدان و قباد (ق۲: کیقباد)؛ ق،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲): ابا موبدان موبد و کیقباد؛ ک: ابا موبدان موبد و با قباد؛ س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): گشاده شده پایهای قباد؛ متن = ل؛ بنداری (۱۶۰ـ۱۶۵): فلما رأی العسکر وجه قباذ مع الموبذ کادوا یطیرون من الفرح و السرور فرموا الخیم فی الحال و ارتحلوا و عبروا جیحون

چن[1] آگاهی آمد به ایران‌زمین
زِ آن نیک‌پی[2] مهترِ بآفرین[3]،
زِ[7] رایِ چُنان مردِ نیرنگ‌ساز[8]،
که از جنگ برگشت پیروز و[9] شاد،
گشاده شد از بند پای قباد[10]،
بیاورد و اکنون ز جیحون گذشت،
از[11] ایران سپاهست بر کوه و[12] دشت،
خروشی از[13] ایران برآمد[14] که گوش
تو گفتی[15] همی کرّ شد[16] زآن[17] خروش!
بزرگانِ فرزانه برخاستند
پذیره شدن را بیاراستند
بلاش[18] آن زمان تختِ زرّین[19] نهاد
که با پهلوان برنشیند قباد[20]

چن آمد[21] به شهراندرون سوفْرای[22]
بزرگان برفتند[23] یکسر ز جای
پذیره شدن را بیاراست شاه[24]
همی‌رفت با آنک[25] بودش سپاه[26]
بلاش[27] آن زمان[28] دید رویِ قباد
رها گشته[29] از بند، پیروز و[30] شاد،

۱ـل،ق،ک،س۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲ـ(لن۳: نیک‌دل) ۳ـس۲ (نیز آ،ب): مرد با آفرین؛ (لی،ل۳،و: نیکی مرد بآفرین)؛ متن = ل،ق،ک (نیز لن،ق۲،پ،لن۲)؛ س بیتهای ۱۶۶ـ۱۶۸ و ل۲ بیتهای ۱۶۶ـ۱۶۹ را ندارند؛ ل۲ پس از بیت ۱۶۵ افزوده است:

همان چون شنیدند ایرانیان به نزد بلاش آمدند درزمان

۴ـل،ق،ک (نیز ق۲،لن۲): همان؛ (لن: همه؛ پ: هم از)؛ متن ◄ ۵ـل،ق،ک (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): جنگ؛ متن = س۲ (نیز لی،ل۲،و،آ،ب) ۶ـ(لی: رزم ترکان که) ۷ـک: به ۸ـک: نزدیک (◄نیرنگ)ساز؛ (لی: که از جنگ برگشت روز دراز (!)) ۹ـل (نیز آ): ◄و>؛ ق: پیروز برگشت و؛ متن = ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،لن۲) ۱۰ـس۲ (نیز ق۲،و،آ،ب): ابا موبد موبدان و قباد ◄ ۱۶۵ب؛ متن = ل،ق،ک (نیز لن،پ،لن۲)؛ لی این بیت را ندارد؛ ل،ق،ک،لن،ق۲،پ،لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

همان موبد موبدان اردشیر کسی را که بردند (لن،لن۲: بودند؛ ل: اسیران که بودند؛ ق۲: همان را که کردند) از ایران

اسیر (ل: برنا و پیر) ◄ بیتهای ۱۴۳، ۱۵۶ و ۱۶۱

در ل بیت بالا پیش از بیت ۱۶۸ آمده است؛ س،ل۲،س۲،لی،ل۳،و،آ،ب بیت بالا را ندارند ولی بنداری داشته است ۱۱ـل: ز ۱۲ـک (نیز لن، ق۲،پ،لن۲): آب و؛ ق: چون آب؛ متن = ل،س،س۳ (نیز لی،و،آ،ب)؛ ل۲،س۲ این بیت را ندارند ۱۳ـل ـس۲ (نیز لن،لی ـب): ز؛ متن = (ق۲: رز) ۱۴ـس،س۳ (نیز لن،لی،پ،لن۲،آ،ب): برآمد از ایران؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،و) ۱۵ـ(ب: گویی) ۱۶ـل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،پ ـب): شود؛ (ق۲: شدی)؛ متن = ق (نیز لن)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۷ـ(پ: از)؛ ق: از بس؛ بنداری (۱۶۶ـ۱۷۱): فأتی الخبر فارس بظفر سوفرای و خلاص قباذ مع موبذ الموبذان و سائر الأساری فاستبشروا و استقبلوه ۱۸ـ(ق۲: بلاش؛ ب: پلاش) ۱۹ـس، س۲ (نیز لی،ل،و،آ،ب): شاهی؛ ل۲ (نیز ق۲): سیمین؛ متن = ل،ق،ک (نیز لن،پ،لن۲) ۲۰ـل: که تا برنشیند برو کیقباد؛ س،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و ـب): که چون (ل۲،لن،لن۲: با؛ ل۳: چو با) پهلوانان نشیند قباد؛ ق: که تا شادمان برنشیند قباد؛ متن = ک (نیز ق۲،پ): در ک تا به با تصحیح شده است؛ بنداری: فأمر بلاش بنصب تخت من الفضة فی إیوان قباذ لیجلس عند قدومه علیه ۲۱ـل ـک،س،س۲ (نیز لن، لی ـب): چو آمد؛ (ق۲: درآمد)؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۲ـک (نیز ل۳،پ): سوفرای؛ (لن: سرفرای؛ ق۲: سوفرای)؛ متن = ل،س،ق، س۲ (نیز لی،و ـب) ۲۳ـک: بجستند؛ ل۲ این بیت را ندارد ۲۴ـ(ب: برآراست شاه؛ لی: بیاراستند) ۲۵ـل۲ (نیز ل۳،پ،لن،آ): آنکه ۲۶ـ(لی: همه دشت یکسر بیراستند) ۲۷ـ(ق۲: بلاش؛ ب: پلاش) ۲۸ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): آنگهی؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن، ق۲،پ،لن۲) ۲۹ـل: کرده؛ (لی: کرد)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۰ـ(ب: ◄و>)

مر او را سبک شاه[1] در بر گرفت
ز هیتال و چین دست بر سر گرفت[2]!
ز راه اندر ایوانِ شاه آمدند
گشاده‌دل و نیک‌خواه[3] آمدند
بفرمود تا خوان بیاراستند
می و رود و رامشگران خواستند
همی‌بود جشنی نه بر آرزوی[4]؛
ز تیمارِ پیروزِ آزاده‌خوی[5]،
همی چامه‌گو سوفْرا را ستود[6]
به بربط[7] همی[8] رزمِ ترکان[9] سرود[10]!
مهان[11] را همه چشم[12] بر سوفْرای[13]
ازو گشته شاد و بدو داده رای[14]!
همه شهرِ ایران[15] بدو[16] گشت[17] باز
کسی[18] را که بُد کینه‌ی خوشنَواز

ببُد[19] سوفْرای[20] از جهان[21] بی‌همال[22]
همی‌رفت ازین[23] گونه تا چارسال
نبودی جز آن[24] چیز کو خواستی
جهان را به رایِ خود[25] آراستی
چو فرمان او گشت در شهر فاش[26]
به‌چربی[27] بپرداخت گاه[28] از بلاش[29]!

۱ـس: تنگ؛ س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): سخت؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲ـق: چینی سخن درگرفت ۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): خلیده‌دل و (آ: خلیده‌دل) کینه‌خواه؛ (ق۲: خلیده‌دل و نیک‌خواه)؛ متن = ل، ق؛ بنداری (۱۷۳ـ۱۷۷): فلما وصل أدخله الی إیوانه مع سوفرای ۴ـک، ل۲ (نیز لن، ق۲): آرزو؛ (لی: پر از آب‌روی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـک، ل۲ (نیز ق۲): آزاده‌خو؛ بنداری (۱۷۸ـ۱۷۹): فمدّوا السماط و طعموا ثم جلسوا فی مجلس الأنس علی جملة اللهو و الطرب غیر أن صفو عیشهم ذلک کان مرنقا بقرب عهدهم بحادثة فیروز ۶ـل: همه جامهٔ سوگواران کبود؛ س (نیز ل۳، و، ب): همه جامهٔ سوفرایی سرود (ل۳: و رود)؛ ک (نیز ق۲): همی چامه گر سوفرا (ق۲: سوفرا) را ستود؛ ل۲: همه رودزن را سرای سرود؛ س۲ (نیز لی، آ): همه چامهٔ (س۲: چامه و) سوفرای (آ: سوفرایی) و سرود؛ (لن، لن۲: همی چامه‌زن زد (لن۲: زن) فراوان سرود)؛ متن = ق (نیز پ): پس از تصحیح **سوفرا** به **سوفرا** ۷ـس۲: برئط ۸ـس: سوری (!) ۹ـق: ایشان؛ ک: تورخان؛ ل۲: نو را؛ س۲ (نیز لن ـ ب): توران؛ متن = ل ۱۰ـل۲: ستود؛ (لن، لن۲: برود)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در س، س۲، لی، ل۳، و، آ، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: و طفق المغنون یزمزمون علی أوتار المزاهر بألحان تشتمل علی وصف وقعة الترک، و ظفر البهلوان بهم، و إنقاذ ابن الملک من أیدیهم ۱۱ـ(لی: شهان) ۱۳ـس۲: جشن (!) ۱۳ـل، ق (نیز لن، ل۳، پ): سوفرای؛ ل۲: سرفرای؛ (ق۲: سوقرای)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، و ـ ب) ۱۴ـ(لن، پ، لن۲: تازه رای؛ ل۲: داده جای؛ ق۲: همی هر یکی زد دگرگونه رای؛ لی: ازو کرده شادی بدو کرده رای؛ و: بدو داده یکسر همه کار و رای)؛ متن = ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز آ، ب)؛ ک این بیت را ندارد ۱۵ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): کار ایران؛ ک: شهریاران (← شهر ایران)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۶ـ(ق۲: برو) ۱۷ـ(لن، پ: گشته) ۱۸ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): همان؛ لن، ق۲، پ، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

بدان پهلوان دل همی شاد کرد روان را از اندیشه آزاد کرد

۱۹ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): شده؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۰ـل، ق، ک (نیز ل۳، آ): سوفزای؛ ل۳: سرفرای؛ (لن: سرفزای؛ ق۲: سوقرای؛ پ: سوفزا)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب) ۲۱ـک: چنان ۲۲ـس: باهمال (!) ۲۳ـل: زین؛ (ل۳، ب: از آن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(لی، ل۳: از)؛ ل: نبود جز به آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـق: وی؛ (لی: خوش) ۲۶ـ(لی: گفتی بفاش؛ س ـ س۲ (نیز لن، ل۳ ـ ب): در جهان گشت فاش؛ متن = ل ۲۷ـل، ق (نیز ق۲): به خوبی ۲۸ـس، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): تخت؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۲۹ـ(ق۲: بلاش؛ ب: بلاش)؛ بنداری (۱۸۱ـ۱۸۵): و استعلی أمر سوفرای فاستبد بالأمر و النهی، و الحل و العقد، و البسط و القبض، و الإبرام و النقض، و صار لا یدانیه أحد فی تلک الدولة و لا یساجله و إن کان یملأ الدلو الی عقد الکرب. فبقی کذلک الی أربع سنین مضت من ملک بلاش

بدو گفت: شاهی[1] نرانی[2] همی!
بدان را ز نیکان[3] ندانی[4] همی!
همی پادشاهی به بازی کنی
ز پرّی[5] و از[6] بی‌نیازی کنی!
قباد از تو در کار[7] داناترست
بدین[8] پادشاهی تواناترست!
به ایوانِ خویش اندرآمد بلاش[9]
نیارست گفتن که[10] ایدر مباش!
همی‌گفت: بی رنج[11] تخت[12] این[13] بود
که بی کوشش و درد و نفرین بود!

۱ـ(ق۲: شاها) ۲ـل، ق، ک (نیز ق۲، لن۲): ندانی؛ (پ: تو رانی (!))؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، آ، ب) ۳ـک: تباهی ۴ـل: نرانی؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۵ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): گزی؛ ک: بردی (نقطه ندارد)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۶ـل، ق، س۲ (نیز آ): ز؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن ـ لن۲، ب)؛ بنداری (۱۸۶ـ۱۸۷): فقال له: إنک لا تحسن شغل السلطنة، و لست تطلع علی أسرار الملک؛ تحسبها نوعا من اللهو و اللعب ۷ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): خودکار؛ و: اندرین کار؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۸ـ(و: برین)؛ بنداری: و أحوک قباذ أعرف منک بدقائق هذا الأمر و غوامضه. و هو أقدر منک علی القیام بمراسم الملک ۹ـ(ق۲: بلاش؛ ب: پلاش) ۱۰ـق: گفتا تو؛ ق پس از این بیت افزوده است:

بلاش آن زمان تخت زرّین نهاد که تا شادمان برنشیند قباد ← ب ۱۷۲

۱۱ـ(لی: بی‌رنج و) ۱۲ـل (نیز لن، ق۲): بخت (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س: تن؛ ل۲ (نیز لی): بخت؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ل۲ ـ آ) ۱۳ـ(لی: آن)؛ ب این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۸۹ـ۱۹۰): فاضطر بلاش الی ملازمة بیته و خلع نفسه

قباد

پادشاهی قباد چهل سال بود[۱]

چو بر تخت بنشست[۲] فرّخ‌قباد — کلاهِ بزرگی به سر برنهاد
سُوی طیسفون[۳] شد[۴] ز شهر[۵] سِطَخر[۶] — که آزادگان[۷] را بدو[۸] بود فخر
چو بر تختِ پیروز[۹] بنشست[۱۰]، گفت — که از من[۱۱] مدارید چیزی نهفت!
شما را سُویِ[۱۲] من[۱۳] گشاده‌ست راه — به روزِ سپید[۱۴] و شبانِ سیاه
بزرگ آن کسی[۱۵] کو به گفتارِ راست — زبان[۱۶] را بیاراست[۱۷] و کژّی نخواست
چو بخشایش آرد به خشم اندرون — سرِ راستان[۱۸] خوانَدَش رهنمون
نهد[۱۹] تختِ خشنودی اندر جهان — بیابد به داد[۲۰]، آفرینِ[۲۱] مِهان[۲۲]

۱ـ ل ـ س۳ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): پادشاهی قباد (ق، ق۲، پ، آ: قباد پیروز؛ ک: قباد فیروز؛ لن۳: قباد پیروزشاه؛ س: قباد پسر پیروز؛ ل۳: قباد پسر فیروزشاه؛ لی: قباد بن پیروز) چهل سال (ل: چهل و سه سال؛ لن: چهل و هشت سال؛ ق۲: چهل سال و دو ماه؛ لی: هشتاد سال) بود (ل: ‹بود›)؛ (و، به پادشاهی نشستن قباد بر جای پدرش پیروز)؛ بنداری: ذکر نوبة قُباذ بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام جُور و کانت مدّة ملکه أربعین سنة ۲ـ(ق۲: بنشست بر تخت)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۳ـ ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳): طیفسون؛ (لی: طیقون؛ ا: طسقون (حرف دوم نقطه ندارد))؛ متن = س، س۳ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب) ۴ـ س: ‹شد› ۵ـ(لی: بشهر)؛ ک: و بسوی ۶ـ ل، ق، ک، س۳ (نیز لی، پ، و، لن۲، ب): صطخر؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، آ) ۷ـ س ـ س۳ (نیز لن ـ ب): گردنکشان؛ متن = ل ۸ـ ل۲، س۲ (نیز ل۳، ب): بدان؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱ـ۲): فصار الأمر لقباذ، و توجه من اصطخر نحو بغداد ۹ـ س (نیز ل۳): پیروزه ۱۰ـ ل، س۲ (نیز لن۲، آ): بنشست و؛ ل۲: بنشست پیروز؛ متن = س، ق، ک (نیز لن ـ و، ب) ۱۱ـ(لن: ‹من›؛ آ: ما) ۱۲ـ ق: بر ۱۳ـ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، ب): ما؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ) ۱۴ـ(لی: سفید)؛ بنداری (۳ـ۴): قال صاحب الکتاب: لما جلس قباذ علی تخت السلطنة قال للناس: إن طریقکم إلیّ مفتوح باللیل و النهار فلا تسبلوا ستور الکتمان علی وجوه الأسرار ۱۵ـ(ق۲: بود) ۱۶ـ ک: زفان ۱۷ـ(ل۳: بیاراست)؛ بنداری: و کل ملک زین لسانه بصدق المقال فهو المخصوص بالإعظام و الإجلال ۱۸ـ س: راستی ۱۹ـ س (نیز لی): بنه ۲۰ـ(لی: بیاید شنید) ۲۱ـ س۲ (نیز ل۳، و، آ): آفرین از ۲۲ـ س (نیز ب): باید بداد آشکار و نهان (حرف یکم و دوم واژه نخست نقطه ندارد)؛ ق این بیت را ندارد

دل خویش گر[1] دور دارد[2] ز کین
مهان و کهانش[3] کنند آفرین

هر آنگه[4] که شد پادشا کژگوی
ز کژّی شود شاه[5] پیغاره‌جوی[6]

سخُن را بباید شنیدن[7] نخست[8]
چو دانسته‌مردم بود آزور

هر آنگه که دانا[14] بود پرشتاب
چه دانش مر او را چه بر سبزه آب[15]

چُنان هم نیاید[16] دلِ لشکری
همی[17] در نکوهش کند کهتری

توانگر[18] کجا[19] سخت باشد به چیز
فرومایه‌تر شد زِ[20] درویش نیز!

چو درویش نادان[21] کند مهتری[22]
به دیوانگی ماند این[23] داوری!

چو عیبِ تن خویش داند کسی
زِ عیب کسان برنخواند[24] بسی

ستونِ خرد بردباری[25] بود
چو خرسند[29] گشتی[30] به دادِ خدای

گر از آز[33] داری تنت را به[34] رنج
تنِ مردِ بی‌آز[35] بهتر زِ گنج

همان را[36] که بخشش بود[37]، توشه برد[38]
بمیرد تنش[39]، نام هرگز نمرد[40]!

۱ـل: را؛ س: کرد؛ ق (نیز ق۲ـو، آ، ب): اگر؛ ل۲: خویشتن؛ متن = ک (نیز لن، لن۲) ۲ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): داری؛ متن ← ۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): کهانت؛ متن = ل، ل۲؛ س۲ این بیت را ندارد ۴ـ(لی: آنکس) ۵ـک: کار؛ (لن، پ، لن۳: زود) ۶ـل، ق، ک (نیز لن، پ، لن۲): پیکارجوی؛ ل۲: را آب روی (!)؛ (ق۲: پادشا زشت‌خوی)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)؛ بنداری (۶ـ۹): و مهما کان متکلما بغیر السداد تعرّض للنزاع و العناد و اذا ظهر قلبه عن الداء الدفین و الحقد القدیم نظرته الأصاغر و الأکابر بعین التمکین و التقدیم

۷ـل: شنید از ۸ـق: درست (پساوند ندارد) ۹ـق (نیز لن، ق۲، لن۲): شوی؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ): شدی؛ س (نیز ب): دانستیش؛ (لی: دانش پس)؛ متن = ل، ک (نیز پ) ۱۰ـس (نیز ق۲، لی، ب): آری؛ ل۲ (نیز ل۳): آور؛ س۲ (نیز و، آ): آرش؛ (لن، پ، لن۲: آرد)؛ متن = ل، ق، ک

۱۱ـق: همان ۱۲ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل، ل۳، آ): وی؛ ک (نیز لن): او را؛ متن = ل، ل۳ (نیز لن، ق۳، پ، و، ب) ۱۳ـ(لی: بیاید (!)) ۱۴ـک: دانش (!)

۱۵ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): آتش چه آب؛ ک: بر سیری آب؛ ل۲ (نیز لن، لن۲): سیری ز (لن: از) آب؛ (ق۲: در سر شراب)؛ (پ: بی سری آب)؛ متن = ل؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۶ـل (نیز ق۲): که باشد؛ س، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): که باید؛ متن = ل۳

۱۷ـل (نیز ق۲): همه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـس (نیز لن): تو نگر ۱۹ـس، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): که او؛ ق۲: اگر؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۲۰ـس (نیز ل۳): گشت؛ س۲ (نیز و، آ، ب): گشت و؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ لی این بیت را ندارد

۲۱ـس (نیز ق۲): دانا ۲۲ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): برتری؛ متن = ل، ل۲ ۲۳ـق، ک، س۲ (نیز و): آن ۲۴ـق، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): برنگوید؛ س، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): او نگیرد؛ (ل۳: او نگوید)؛ متن = ل، ل۲ ۲۵ـ(لن: برد و باری) ۲۶ـک، ل (نیز لن، پ، لن۲): تبری؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل، ل۳، آ، ب) ۲۷ـق (نیز لن، پ، لن۲): کنی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـ(و: سیکسر همیشه (= بادشاهی پیروز ۵ب))

۲۹ـل (ل۳: خورسند) ۳۰ـل۲: باشی ۳۱ـس (نیز لن): تو نگر ۳۲ـ(ق۲: نیک‌رای) ۳۳ـل، ک (نیز لن، لی، لن۲): آزاد؛ س، س۲ (نیز ب): آزار؛ ل۲: آزاده؛ متن = ق (نیز ق۲، ل۲، پ، و، آ) ۳۴ـل (نیز لن، لن۲): ز؛ ل۲: تن از آز و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـل: بی‌رنج؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۶ـل (نیز ق۲، لن۲): هر آنکس؛ ق، ک (نیز لن): هر آن را؛ ل۲: کسی را؛ متن = س، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب) ۳۷ـل (نیز ق۲): کند؛ ل۲ (نیز لن): دانش بود؛ (لن۲: دانش بره (!))؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ل۲، پ، و، آ، ب) ۳۸ـ(ب: کرد (پساوند ندارد))؛ ل: یا کسی؛ ل۲: بوسه (= توشه) برد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۹ـس۲: نمیرد تنش؛ (پ: بمیردش تن) ۴۰ـل: ماند بسی؛ (و: نیکو نبرد)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد

همه سربه‌سر[1] دست نیکی برید[2]
جهانِ جهان را به بد نسپرید[3]!

همه مهتران آفرین خواندند
زبرجد به تاجش برافشاندند[4]

جوان بود و سالش سه‌پنج‌ویکی
ز شاهی ورا بهره بود اندکی[5]

همی‌راند[6] کارِ جهان سوفرای[7]
قباد اندر ایران[8] نبد[9] کدخدای[10]

همه کارِ او[11] پهلوان راندی[12]
کسی را بر شاه ننشاندی[13]

نه موبد بُد[14] او[15] را نه فرمان و رای[16]
جهان پر زِ[17] دستورِ سوفرای[18]

چُنین بود تا بیست‌وسه[19] ساله[20] گشت
به جام‌اندرون باده چون لاله[21] گشت

بیامد بر تاجور، سوفرای[22]
به دستورِ بازگشتن به[23] جای

سپهبَد خود و[24] لشکرش[25] ساز کرد
بزد کوس و آهنگ شیراز کرد

همی‌رفت شادان[26] سُوی شهرِ خویش
زِ هر کام[27] برداشته بهرِ خویش

۱ـل۲: تن به تن ۲ـل۲: بریم ۳ـل: مشمرید؛ ل۲: نسپریم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

هر آنگه که بخشش بود کام دل
بود سال و مه دشمن از وی خجل

اگر عمر باشد هزار و دیویست (!)
بجز خاک تیره مرا جای نیست

بنداری (۱۰ـ۱۲): إن الحلم عماد العقل و إن النزق مادة الذل. و من عرف عیب نفسه فواجب علیه أن یسکت عن عیب غیره. ثم قال: سارعوا الی عمل الخیرات، و لا تفنوا أعماركم بالسیئات ۴ـبنداری: فحمده الحاضرون و أثنوا علیه، و نثروا الجوهر علی تاجة

۵ـل این بیت را ندارد؛ بنداری: و کانت سنه عند جلوسه علی تخت السلطنة ست عشرة سنة. و کان ناقص الحظ من الملک ۶ـل۲: خواند؛ (آ: همراند (همه‌راند؟)) ۷ـل (نیز ل۳، پ، آ): سوفزای؛ ل۲ (نیز لن): سرفرای؛ (ق۲: سوقرای)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب)

۸ـس: آن میان (وزن درست نیست) ۹ـ(ل۳، لن۲، آ: بید) ۱۰ـ(لی: به دستوری بازگشتن به جای = ۲۸ب؛ ق این بیت را ندارد؛ س۲ از ۲۴آ و ۲۸ب یک بیت ساخته و ۲۴ب ـ ۲۸آ را انداخته است ۱۱ـ(ب: آن)؛ ل۲: داوری ۱۲ـل: را بدی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

۱۳ـل، ل۲: بنشاندی (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س: بنشاندی؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۴ـ۲۵): فان أمور العالم کانت موکولة الی رأی سوفزای و کان مستبدًا بنفسه مستقلا بالإیراد و الإصدار غیر ملتفت الیه و لا محتفل به ۱۴ـس، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): مر؛ ق: جیدبر؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۱۵ـ(ل۳: آن) ۱۶ـل: روا (پساوند ندارد)؛ (ق۲ ـ پ: نه رای؛ لن: دستور و رای)؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن، و ـ ب) ۱۷ـل، ق: بد به؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـق (نیز ل۳، پ): سوفزای؛ ل۲: سرفرای؛ (لن: سرفزای؛ ق۲: سوقرای)؛ متن = ل، س، ک (نیز لی، و ـ ب)؛ و پس از این بیت افزوده است:

سپه را نبودی بر شاه راه
نه آگه ز کارِ سپهدار شاه

بنداری: و کان لا یمکن أحدا من الموابذة و الوزراء من الدخول علیه ۱۹ـ(ق۲: نه؛ پ: یک؛ آ: چو سه‌ر) ۲۰ـ(ل۳: سال) ۲۱ـق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ): ژاله (= لاله)؛ متن = ل، س (نیز لی ـ آ)؛ ق در اینجا سرنویس دارد: بازگشتن سوفرای از نزد قباد شاه؛ بنداری: و لم یزل الحال علی هذه الجملة الی أن استکمل قباذ من سنه ثلاثا و عشرین سنة ۲۲ـق (نیز ل۲، ب): سوقرای؛ ل۲: سرفرای؛ (لن: سرفزای؛ ق۲: سوقرای)؛ متن = ق، ل، س، ک (نیز لی، و ـ ب) ۲۳ـل، س۲ (نیز آ): ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فدخل علیه سوفرای ذات یوم و استأذنه فی معاودة شیراز و مطالعة أسبابه بها ۲۴ـق: سبک؛ (لن۲: بشد)؛ متن ← ۲۵ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): سپه را همه؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ)؛ بنداری: فأذن له فتوجه الیها فی جمیع أصحابه ۲۶ـس (نیز ب): تازان ۲۷ـق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲): کار؛ متن = ده دستنویس دیگر

همه پارس او را شده چون رهی — همه[1] بود[2] جز تاجِ[3] شاهنشهی
بر آن بُد[4] که من شاه بنشاندم[5] — به شاهی برو[6] آفرین خواندم[5]!
گر از من کسی زشت گوید بدوی[7] — ورا سرد گوید، براند[8] ز روی[9]
همی باژ جستی[10] زِ هر کشوری — زِ هر نامداری و هر مهتری

چن[11] آگاهی آمد سوی کیقباد[12] — ز شیراز و از[13] کار بیداد و داد[14]،
همی[15] گفت هر کس که جز[16] نامْ شاه — ندارد به ایران زِ گنج و سپاه[17]،
نه فرمانش باشد به چیزی، نه رای[18] — جهان شد همه[19] بنده‌ی سوفْرای[20]
هر آن کس که بُد رازدارِ قباد — بروبر[21] سَخُن‌ها[22] همی[23] کرد یاد:
که از پادشاهی[24] به نامی[25] بسند[26] — چرا کردی ای شهریارِ بلند؟!
ز گنج تو آگنده‌تر[27] گنجِ[28] اوی[29] — بباید[30] گسست[31] از جهان رنج[32] اوی[29]!
همه پارس چونْ بنده‌ی او شدند! — بزرگان[33] پرستنده‌ی[34] او شدند!

۱ـل (نیز ق۳،آ،ب): همی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ(لی: بوم) ۳ـ(لن۲: نام)؛ ل: با تاج؛ (ق۲: با تخت؛ آ: تا چرخ)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۰ـ۳۱): و لما حصل فیها دانت له ممالک فارس، و دخل أهلها تحت رقه ۴ـل،ق (نیز لی): بدان بد؛ (آ: بزرگان (!))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـل۲ (نیز و): بنشاندام ـ خواندام ۶ـ(لی: بدو) ۷ـ(آ: بدو؛ ب: بروی) ۸ـک: برآید (← براند)؛ (ق۲: ببارد (!)) ۹ـل،۲،س۲ (نیز ق۲،لی): به روی؛ (آ: بر اندازه رو (← براند ز رو)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۲ـ۳۳): فأقام مَدلا بأنه هو الذی ملک قباذ، و قرّر علیه السلطنة ظانا أنه لا یتجاسر أحد یذکره بسوء أو یقبح صورته ۱۰ـل: جستش؛ متن = چهارده دستنویس دیگر؛ بنداری: و جعل یطلب الخراج من کل صاحب إقلیم، و تبسط فی الممالک من کل جانب ۱۱ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۲ـل،ل۲: بسوی قباد؛ س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): به فرّخ قباد؛ متن = ق،ک (نیز لن،ق۲،پ، لن۲) ۱۳ـل،ق،س۲ (نیز آ): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(لی: بیداد (وزن درست نیست)) ۱۵ـس (نیز ب): بدو ۱۶ـل: خود ۱۷ـل۲ (نیز لی): کلاه؛ ل: بنام ایچ ز ایران سپاه؛ ک (نیز پ): ز ایران نه گنج و سپاه؛ (لن،لن۲: از ایران ز گنج و سپاه؛ ق۲،آ: نداری (آ: بدارد) ز (ا: به) ایران و گنج و سپاه)؛ متن = س،ق،س۲ (نیز ل۳،و،ب) ۱۸ـ(ب: جای؛ ب: پای)؛ س۲: نه چیزی نه رای؛ ل: ندارد کسی هیچ با شاه رای؛ (و: به چیزی نه فرمانش باشد نه رای)؛ متن ده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لن،آ: جهانی شده) ۲۰ـق،ک (نیز ل۳،پ،آ): سوفرای؛ ل۲: سرفرای؛ (لن: سرفرای؛ ق۲: سوفرای)؛ متن = ل،س،س۲ (نیز لی،و،لن۲،ب)؛ بنداری (۳۵ـ۳۷): فأنهوا ذلک الی قباذ، و تحدّث الناس بأنه لیس لقباذ من الملک و المملکة و التاج و التخت غیر الاسم، و أنه لا یطاع أمره و لا یسمع قوله ۲۱ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): این؛ متن = ل ۲۲ـ(لن،لن۲: سخن را) ۲۳ـ(ل۲: همه) ۲۴ـ(لن: شهریاری؛ ب: تاج شاهی)؛ متن ← ۲۵ـ(آ: پیامی (حرف دوم نقطه ندارد))؛ متن ← ۲۶ـل(ل۲،لن۲،ب: بسند؛ لی،پ،و: بسند (حرف یکم نقطه ندارد))؛ ل: که شاهی بنام یکی ناپسند؛ ق: که تو پادشاهی بنام ... (؟)؛ متن = س، ک ـ ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲) ۲۷ـل: آکنده بد؛ ک: آکند نیز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۸ـل: رنج ۲۹ـل،س،ق،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ،ب): او؛ س۲: تو؛ متن = ک (نیز لن،لی،پ،لن۲) ۳۰ـ(آ: نیاید (!)) ۳۱ـ(ل۳: کشید) ۳۲ـل: گنج؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۳ـ(ل۳: سراسر)؛ متن ← ۳۴ـس۲: پرستندگان بنده؛ (آ: پرستندگان برده؛ ب: پرستندگان پرستندهٔ (وزن درست نیست))؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ ل۲ پس از این بیت افزوده است:

همی گفت اگر من فرستم سپاه (= ۴۳آ) — دلش گردد از راه بد بر تباه (!)

بنداری (۳۸ـ۴۱): و جعلت أصحاب أسرار قباذ و خواصه یکثرون ذکر هذا النوع فی حضرته، و یقبحون صورة سوفرای فی عینه، و یعیرونه بغفلة فی أمره، و إهماله لقوانین الملک، و إخلاله بشرائط السیاسة، و أن ذلک أورث استقلال سوفرای بملک فارس حتی استبعد رجالها و استصفی أموالها

ز گفتار، بد شد[1] دلِ کیقباد — ز رنجش به دل‌بر نکرد ایچ یاد[2]
همی[3] گفت: اگر[4] من فرستم سپاه — سرِ او[5] بگردد[6]، شود[7] رزم‌خواه،
چن[8] او[9] دشمنی[10] کرده باشم[11] به گنج — از او دید باید بسی[12] درد و رنج!
کند[13] هر کسی یادْ کردار اوی[14] — نهانی ندانند بازار[15] اوی[14]
ندارم[16] از[17] ایران یکی[18] رزم‌خواه — کز ایدر[19] شود پیش[20] او با سپاه

بدو گفت فرزانه[21]: مندیش ازین[22] — که او شهریاری شود[23] بافرین[24]؛
ترا[25] بندگانند و سالار هست — که سایند بر[26] چرخِ گردنده دست!
چو شاپورِ رازی بجنبد[27] زِ جای[28] — بدرّد دلِ بدکنش سوفْرای[29]!
شنید این[30] سَخُن شاه نیرو گرفت — هنرها بشست[31] از دل، آهو گرفت!
هم‌آنگه جهاندیده‌یی کیقباد — بفرمود تا برنشیند[32] چو باد[33]،
به نزدیکِ شاپورِ رازی شود — برآوازِ[34] نخچیر و[35] بازی شود
هم اندرزمان برنشاند ورا — زِ ری سویِ درگاه خواند ورا[36]

۱ـس (نیز ب): شد بد ۲ـ(ق۲: ز بخشش نکرد ایچ گونه بیاد؛ ل۳: بر بخش نکرد ایچ بر دل زیاد)؛ بنداری: و ما زالوا یقرعون سمعه بهذا الکلام حتی امتلأ قلبه و جاش صدره ۳ـ(ق۲: چنین) ۴ـل: گر ۵ـس۲ (نیز لی،ل۳،و،آ): وی؛ متن ← ۶ـل۲: به نیرو نگردد (!)؛ متن = ل ـ ک (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،ب) ۷ـک: سوی ۸ـل،س،ق،ل۲ (نیز لی،ل۳ـلن۲،ب): چو؛ متن = ک،س۲ (نیز لن،ق۲،آ) ۹ـل: من؛ (لی: از)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـق: دوستی ۱۱ـس،ق،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،آ،ب): باشد؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲) ۱۲ـک: کسی؛ (لی: دیده باشد بسی؛ آ: داد باید بسی)؛ ق: ز ما دیده باشد بسی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـس۲: زند ۱۴ـل،س (نیز ل۳،آ،ب): او؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـل: ندانند (حرف یکم نقطه ندارد) بازار؛ ک: ندارند بازار؛ (لی: بدانند بازار؛ لن۲: ندانید (حرف یکم نقطه ندارد) بازار؛ آ: بداند (حرف یکم نقطه ندارد) بازار؛ ق۲: بما بر بد آید ز بازار)؛ متن = س،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳،پ،و،ب) ۱۶ـل۲: نداریم ۱۷ـل،ق،ک (نیز پ،و): ز؛ س،س۲ (نیز لی،ل،آ،ب): به؛ متن = ل۲ (نیز لن،ق۲،لن۲) ۱۸ـق،ک: همان؛ ل۲ (نیز پ): مهی؛ (لن،لن۲: مهان؛ ق۲: چنان)؛ متن = ل،س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب) ۱۹ـق: که اندر؛ ک: که زیدر؛ (لن ـ ل۳: کریدر) ۲۰ـ(ق۲،آ: سوی؛ لی: نزد)؛ بنداری (۴۳ـ۴۶): فقال ذات یوم: إنی إن أظهرت معاداته عظم الخطب و أعضل الداء، و مالی فی إیران من یطیق مقاومته، و یقدر علی أن یفل حدّه و یکف عادیته ۲۱ـ(و: موبدکه) ۲۲ـل: زین؛ (ب: از وی)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـل (نیز لی،آ): بود؛ متن = س ـ س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳ـلن۲،ب) ۲۴ـ(پ: نامجوی؛ ب: بافرین)؛ بنداری: فقال له بعض أصحاب رأیه: لا یشتغل قلبک أیها الملک من هذه الجهة ۲۵ـل: ترا ← ۲۶ـس ـ س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،لن۲،ب): با؛ متن = ل (نیز ل۳)؛ آیین بیت و بیت سپس را ندارد ۲۷ـل،ک، ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): بیاید؛ ق: براند؛ متن = س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،ب) ۲۸ـک: رای (ا) ۲۹ـق،ک (نیز پ): سوفرای؛ ل۲ (نیز لن): سرفرای؛ متن = ل،س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،لن۲،ب): بنداری (۴۸ـ۴۹): فإن لک ممالیک یطاولون الأفلاک فیطولونها، و یغالبون الأساد فیغلبونها. منهم سابور الرازی. فإنه اذا تحرّک من مکانه تمزق قلب سوفرای من هیبته ۳۰ـق (نیز لی): آن ۳۱ـق: بهشت؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: فتمکن هذا الحدیث فی قلب قباذ و رأی الاستظهار بسابور ـ مخالفة للعقل و انقیادا للجهل ۳۲ـل: رفت مردی؛ ل۲: زود مردی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۳ـ(لی: بداد) ۳۴ـل: به ایوان؛ س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): به آواز؛ ل۲: به کردار؛ متن = ق،ک (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۳۵ـق: ز و ۳۶ـبنداری (۵۱ـ۵۳): فأرسل فارسا الی الری لیستنهض سابور و یستقدمه الیه و هو ببغداد

دواسپه فرستاده آمد به ری — چو بادِ خزائی[1] به فرمان کی[2]!
چو دیدش، ببرسید[3] سالارِ بار — وُ زو بستد آن نامه‌ی شهریار
بیامد[4] به شاپورِ رازی سپرد[5] — سُوارِ سرافراز را[6] پیش برد[5]
چو برخواند[7] آن نامه‌ی کیقباد — بخندید شاپورِ مهرک‌نژاد
که جز[8] سوفرا[9] دشمن اندر جهان[10] — ورا نیست در[11] آشکار و نهان[12]!
ز هر جای[13] فرمانبران[14] را بخواند — سُوی طیسفون[15] تیز[16] لشکر براند!

چن[17] آورد لشکر به نزدیکِ شاه[18] — هم اندرزمان برگشادند راه
چو دیدش جهاندار[19]، بنواختش — بر تخت پیروزه[20] بنشاختش
بدو گفت: ازین[21] تاج بی‌بهره‌ام — به بی‌بهره‌یی در[22] جهان شهره‌ام
همه سوفرا[23] راست بهر از مهی[24] — همی نام بینم[25] ز شاهنشهی[26]!
ازین داد و بیداد، در[27] گردنم — به‌فرجام روزی بپیچد[28] تنم!
به ایران برادر بُدی کدخدای — به استی[29] ز[30] بیدادگر سوفرای[31]!
بدو گفت شاپور کای شهریار[32] — دلت را بدین کار[33] رنجه[34] مدار،

۱ـ(آ: جوانی) ۲ـل: هنگام دی؛ (لی: درگاه کی (!))؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳ـ(لی: بترسید) ۴ـل[۲]: درون شد ۵ـ(لن[۲]: رساند ـخواند) ۶ـ(لی: کی) ۷ـل: برو خواند؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۸ـس: بد؛ ق،ک،س[۲] (نیز لن ـب): بر؛ ل[۲]: مر؛ متن =ل ۹ـل: سوفرای؛ ق،ک (نیز ل[۲]،پ،آ): سوفرا؛ ل[۲] (نیز لن): سرفزا؛ (ق[۲]: سوفرا؛ لن[۲]: سرو را)؛ متن = س،س[۲] (نیز لی،و،ب) ۱۰ـل[۲]: را بگرد جهان ۱۱ـس،ک،س[۲] (نیز ل[۳]،و،آ،ب): جز او کس نبود؛ ق،ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،پ،لن[۲]): نبود ی جز او؛ (لی: جز آن کین نبود)؛ متن =ل ۱۲ـل[۲]: دشمن اندر نهان؛ بنداری (۵۴ـ۵۸): فطار الرسول بجناح الطرد و الرکض الی الری، و أعلم سابور بالأمر فافتر ضاحکا من الفرح، و استبشر بتغیر رأی الملک علی الفارسی. فإنه کان أعدی عدوّ له فی السر و العلن ۱۳ـس ـس[۲] (نیز لن ـب): چو بشنید؛ متن =ل ۱۴ـس،س[۲] (نیز لی،ل[۳]،و،آ،ب): فرماندهان؛ ق (نیز ق[۲]): فرمان یلان؛ متن = ل،ک،ل[۲] (نیز لن،پ،لن[۲]) ۱۵ـل،ق،ک،ل[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳]): طیفسون؛ (ا: طیسقون)؛ متن =س،س[۲] (نیز لن،لی،ب،و،لن[۲]،ب) ۱۶ـس (نیز ل[۳]،و،ب): رفت و؛ ق،ل[۲]: زود؛ (لی: رفت)؛ متن =ل،ک،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،ب،لن[۲]،آ)؛ بنداری: فأمتثل أمر الملک و أقبل فی عساکره الی حضرته ۱۷ـل ـس[۲] (نیز ق[۲] ـب): چو؛ متن =(لن) ۱۸ـس (نیز ب): آمد به نزدیکی بارگاه ۱۹ـل: جهاندار و ۲۰ـق: پیروز؛ بنداری (۶۰ـ۶۱): فلما وصل الیه دخل علیه فأکرمه و احترمه و أجلسه علی تخت الفیروزج علنه ۲۱ـل: زین ۲۲ـس،ل[۲]،س[۲] (نیز لن،ل[۳]،پ،و،آ،ب): به بیهوده اندر؛ ک: به بی بهره اندر؛ (لی: بدین بوده اندر؛ لن[۲]: به بیهودگی در)؛ متن =ل،ق (نیز ق[۲]) ۲۳ـل،ق (نیز ل[۳]،پ،آ): سوفرا؛ (لن: سرفزا؛ ق[۲]: سوقرا)؛ متن ← ۲۴ـک: همه سوفرا را بهی و مهی؛ ل[۲]: همه سرفراز مهی و بهی؛ متن =س،س[۲] (نیز و،لن[۲]،ب) ۲۵ـس (نیز ب): جوید؛ ق: دارم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـک: شاهان شهی؛ در ل[۲] انتهای این بیت پس و پیش شده است؛ لی این بیت را ندارد ۲۷ـل: بر؛ ک: ازین داد ... (؟)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۸ـق[۲]: نپیچد؛ لی: بسوزد) ۲۹ـل[۲]: باستی؛ (ب: بهشتی (ـ بهستی)) ۳۰ـ(؟ ز پستی) ۳۱ـل،ک (نیز ل[۳]،پ،و): سوفرای؛ ل[۲]: سرفرای؛ (لن: سرفرای)؛ ق[۲]: سوقرای)؛ متن =س،ل[۲] (نیز لی،لن[۲]،آ،ب)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۶۲ـ۶۵): فأینه قباذ شکواه، و شرح له ما بلی به من استیلاء الفارسی علی ملکه، و قلة احتفاله به ۳۲ـ(ق[۲]: سوقرای (!) (پساوند ندارد)) ۳۳ـق: یار؛ ک: باره ۳۴ـس،س[۲] (نیز لی،و،ب): غمگین؛ متن =ل،ق،ک،ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،ل[۳]،پ،لن[۲])؛ ق[۲] پس از این بیت افزوده است:

ترا نام و او را نژادست و داد — خود اندیشه‌ی بد مکن هیچ یاد

یکی نامه باید نبشتن[1] درشت[2] — ـترا نام و فرّ[3] و نژادست و پشت[4]ـ،
بگویی[5] که از تاج[6] شاهنشهی[7] — مرا بهره رنج‌ست و گنج تهی[8]،
تُوی[9] باژخواه و منم پیشگاه[10]! — نخواهم که خوانی مرا نیز شاه،
فرستادم اینک یکی[11] پهلوان — ز کردارِ تو[12] چند باشم[13] نوان؟!
چو نامه بدین گونه باشد بدوی[14]، — چو من دشمن و[15] لشکری جنگجوی[16]،
نمانم که بر هم زند نیز چشم! — نگویم سَخُن پیش او[17] جز به خشم!

نبیسنده‌ی[18] نامه را خواندند — به نزدیک شاپور بنشاندند،
بگفت آن[19] سَخُن‌ها که با شاه گفت — شد آن کلکِ[20] بیجاده[21] با قار جفت[22]!

گفتار اندر رفتن شاپور و بند کردن سوفرا را[23]

چو بر نامه‌بر مهر بنهاد شاه — بیاورد شاپور لشکر به راه[24]
گزین کرد پس[25] هرک[26] بُد نامدار — پراگنده از لشکرِ شهریار

۱ـل،س،ق،ل[۲]،س[۲] (نیز لن،لی،ل[۳]،و ـب): نوشتن؛ متن = ک (نیز ق[۲]،پ) ۲ـ(ق[۲]،لن[۲]: درست) ۳ـق،ک (نیز لن،پ،لن[۲]): فرّ و نام؛ متن ← ۴ـ(لن،پ: جز پشت)؛ ل[۲]: درو فرّ و نام و نژادت نوشت؛ (ق[۲]: شکستن مرو را دل و دست و پشت؛ ل[۳]: بر از نام و فرّ و نژاد و نشست)؛ متن =ل،س،س[۲] (نیز لی،و،آ،ب) ۵ـس،ل[۲]،س[۲] (نیز لی،ل[۳]،و،آ،ب): بگفتن؛ متن =ل،ق،ک (نیز لن،ق[۲]،پ،لن[۳]) ۶ـل: تخت؛ س،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،آ): تاج (حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن = ق،ک،ل[۲] (نیز لی ـلن[۲]،ب) ۷ـک: شاهان‌شهی؛ (ب: شاهنشهان) ۸ـق: گنجم تهی؛ ل[۲]: گنجم تهیست (پساوند ندارد)؛ (لن[۲]: گنجی تهی؛ ق[۲]: تخت مهی؛ و: گنجست و تخت مهی؛ ب: گنجست و تخت مهان)؛ متن =ل،س،ک،س[۲] (نیز لن،لی،ل[۳]،پ،آ) ۹ـس ـس[۲] (نیز لن ـب): ثویی (ثوئی)؛ متن =ل ۱۰ـل،س،س[۲] (نیز لی،ل[۳]: باگناه؛ ک، ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،پ،لن[۲]،آ): بی‌گناه؛ (و: برگناه؛ ب: کدخدای (پساوند ندارد))؛ متن = ق ۱۱ـ(ب: بر) ۱۲ـق: کار تو تا؛ (آ: کرد دایر تو) ۱۳ـ(لی: یاشم (!))؛ بنداری (۶۶ـ۷۰): فقال سابور: لا تشغلن سرک بهذا و اکتب الیه کتابا مشحونا بالإیعاد و التهدید ۱۴ـل[۲] (نیز ل[۳]): برین گونه باشد بروی ۱۵ـ(لن،لن[۲]: باشم و؛ آ: دشمنی) ۱۶ـس،س[۲] (نیز آ،ب): کینه‌جوی؛ ل: لشکرم جنگجوی؛ ک (نیز ق[۲]،ل[۳]): لشکر جنگجوی؛ متن =ق،ل[۲] (نیز لن،پ،و،لن[۲])؛ لی این بیت را ندارد ۱۷ـق: ایا؛ و نگویم سخن؛ بنداری (۷۱ـ۷۲): فإنی أحمله الیه و لا أترکه أن یغمض عینیه حتی أقید یدیه و رجلیه و أحمله الی حضرتک ۱۸ـل ـل[۲] (نیز لن ـل[۳]،و،لن[۲]،ب): نویسنده؛ متن =س[۲] (نیز پ،آ) ۱۹ـس (نیز لن[۲]،آ): این ۲۰ـس: از درد؛ ک: از کل که؛ (لی،ل[۳]: از کلک)؛ متن ← ۲۱ـس (نیز لن،ق[۲]،آ): سجیده (سه حرف نخست نقطه ندارند)؛ ق: سجده (دو حرف نخست نقطه ندارند)؛ ک: سجنده (دو حرف نخست نقطه ندارند)؛ س[۲] (نیز لی،ل[۳]،لن[۲]): سجد (دو حرف نخست و حرف چهارم نقطه ندارند)؛ (پ،ب: پنجده (حرفهای دوم و چهارم نقطه ندارند)؛ و: پنجنده (حرفهای دوم و سوم و چهارم نقطه ندارند))؛ متن ← ۲۲ـس،ق،ک،س[۲] (نیز لن ـب): یاد جفت؛ ل[۲]: نوشت و بپیچید اندر نهفت؛ متن =ل؛ بنداری (۷۳ـ۷۴): فاستحضر الکاتب و أمره أن یکتب علی تلک الصفة کتابا ففعل ۲۳ـس: رفتن شاپور رازی بنزد سوفرای شیرازی؛ ق: بند کردن شاپور رازی سوفرای شیرازی را؛ ل[۲]: فرستادن کیقباد شاپور رازی را؛ س[۲]: خواندن قباد سوفرای را؛ متن =ل؛ ک: سرنویس ندارد ۲۴ـس: ز راه؛ (ق[۲]: لشکرپناه) ۲۵ـک: کرده بد ۲۶ـس ـس[۲] (نیز لن ـب): هر که؛ متن =ل

خود و نامدارانِ پرخاشجوی — سُوی شهرِ شیراز بنهاد[1] روی

چن[2] آگاه شد زآن سَخُن سوفرای[3] — هم‌آنگه بیاورد لشکر زِ جای[4]
پذیره شدش با سپاهی[5] گران — گزیده‌سُوارانِ[6] جوشن‌وران
رسیدند پس یک به دیگر فراز — فرود[7] آمدند آن دو گردن‌فراز
چو بنشست شاپور با سوفرای[8] — فراوان زدند از بد و نیک رای[9]
بدو داد پس نامه‌ی شهریار — سَخُن رفت[10] هرگونه دشخوار و[11] خوار!
چو برخواند آن نامه را پهلوان — بپژمرد و شد کند[12] و[13] تیره‌روان
چن[14] آن[15] نامه برخواند، شاپور گفت — که اکنون سَخُن را نیاید[16] نهفت!
ترا بند فرمود شاهِ جهان — فراوان بنالید[17] پیشِ مهان[18]،
بر آن[19] سان که برخوانده‌یی[20] نامه را — تو دانی شهنشاهِ خودکامه را

چُنین داد پاسخ بدو[21] پهلوان — که داند مرا شهریارِ جهان[22]:
بدان[23] رنج و سختی که[24] بردم زِ[25] شاه، — برفتم[26] ز زاولستان[27] با سپاه،

۱ـ(لی: شیران نهادند)؛ بنداری (۷۵ـ۷۷): و جمع سابور العسکر و سار متوجها نحو فارس ۲ـل ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۳ـل، ق (نیز ل۳، پ): سوفرای؛ ل۲ (نیز لن): سرفرای؛ (ق۲: سوقرای)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، و ـب) ۴ـ(و: فراوان زدند از بد و نیک رای (← ۸۱ب))؛ و پس از این بیت افزوده است:

همانگه بیاورد لشکر به راه (← ۷۸ب) پذیره شدش پهلوان سپاه (← ۷۹آ)

۵ـ(لن۲: سپاه؛ و: برفتند با او سپاهی) ۶ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـب): سواران و؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، لی) ۷ـل: فراز؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۸ـل، ک (نیز ل۳، پ): سوفرای؛ ل۲ (نیز لن): سرفرای؛ (ق۲: سوقرای)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لی، و ـب) ۹ـ(و: بگفتند بسیار با رهنمای)؛ بنداری (۷۸ـ۸۱): فلما علم سوفرای بقدومه رکب فی جموعه، و استقبله و اعتنق کل واحد منهما صاحبه ۱۰ـق: گفت ۱۱ـس: (← ل)؛ ل (نیز لی): دشوار؛ (نیز ق۲، ل۳): دشوار و؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ، ب)؛ و این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم إن سابور أعطاه کتاب الملک ۱۲ـق (نیز پ): گنگ؛ ل۲: تند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(لی: ← ل)؛ ب از ۸۳آ و ۸۷ب یک بیت ساخته و ۸۳ب و ۸۷آ را انداخته است؛ بنداری: فلما قرأه ذبل عوده، و غاض نشاطه، و تفلل حدّه ۱۴ـل ـس۲ (نیز ق۲ـآ): چو؛ متن = (لی) ۱۵ـ(لن، پ، و، آ: او) ۱۶ـل۲ (نیز لن۲): بباید؛ ق، ک (نیز لن، ق۲): زو نباید؛ (پ: زو بباید)؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): سخنها نشاید (در و حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ متن = ل: ساید (دو حرف نخست نقطه ندارند) ۱۷ـ(آ: بنالید (!)) ۱۸ـل۲: شاه جهان (پساوند ندارد) ۱۹ـس (نیز و، آ): بدین؛ ل۲: برین؛ س۲ (نیز لی): بدان؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۰ـس: خواندی تو این؛ ق: خود خواندیی؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لی، و، آ): برخواندی؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲)؛ بنداری (۸۴ـ۸۶): فقال له سابور: إن الملک قد تأذی منک و أمر بأن تحمل مقیدا الیه ۲۱ـک: و را؛ (لی: که ای) ۲۲ـس، ق (نیز ق۲، و، آ): جوان؛ متن = ل، ک، ل، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب) ۲۳ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): از آن؛ ق: کزآن؛ ک: بر آن؛ ل۲: که از؛ (لن، ق۲، پ، لن۲: که آن)؛ متن = ل ۲۴ـل۲: چه ۲۵ـل۳: به؛ (لی: بردم به (!)) ۲۶ـس، ک، س۲ (نیز لن، لی ـآ): که رفتم؛ ق، ل۲ (نیز ق۲): چو رفتم؛ متن = ل ۲۷ـس، ق، س۲ (نیز لن، لی ـآ): (لنبستان؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲): ب از ۸۸آ و ۹۰ب یک بیت ساخته و ۸۸ب تا ۹۰آ را انداخته است

به مردی رهانیدم او را ز بند، — نماندم که آید به رویش[1] گزند،
مرا دست‌ها[2] بود نزدیکِ شاه، — همان نزد[3] گردانِ[4] ایران‌سپاه[5]
گر ایدونک[6] بندست[7] پاداش[8] من — ترا چنگ دادن[9] به پرخاشِ[10] من،
نخواهم زمان از تو، پایم ببند — ندارد مرا بندِ او مستمند[11]!
زِ یزدان و از[12] لشکرش[13] نیست شرم — که من چند[14] پالوده‌ام خونِ گرم،
بدانگه کجا شاه در بند بود — به یزدان مرا سخت سوگند بود،
که دستم نبیند[15] مگر دستِ تیغ — به جنگ[16] آفتاب اندرآرم به میغ[17]،
مگر[18] سر دهم، گر[19] سرِ خوشنَواز — به مردی ز تخت[20] اندرآرم به گاز!
کنونم که[21] فرمود: بندم سَزاست[22]، — سَخُن‌های ناسودمندم سَزاست[23]،
ز فرمان او هیچ‌گونه مگرد! — چو پیرایه دان بند[24] بر[25] پایِ مرد!

چو بنشست[26]، شاپور[27] پایش ببست[28] — بزد نایِ رویین و[29] خود[30] برنشست
بیاوردَش[31] از پارس پیشِ[32] قباد[33] — قباد از گذشته نکرد ایچ یاد
بفرمود کو را به زندان برند[34] — به نزدیکِ ناهوشمندان[35] برند[34]

۱ـ(ق۳، و، لن۲: برو بر)؛ بنداری (۸۷ـ۸۹): فقال سوفرای: إن الملک یعلم حسن صنیعی معه و ما تحملت من المکاره له حتی خلصته من الأسر ۲ـل: داستان ۳ـ(ق۲: دست) ۴ـ(آ: بزدگرد آن (← نزد گردان) ۵ـ(لی: گردنکشان و سپاه)؛ بنداری: و کم من یدلی عنده و عند أکابر ایران! ۶ـس۲: ایدون؛ (لی: گریدون‌که؛ ل۳، آ: گر ایدونکه) ۷ـس۲ (نیز لی، آ): جنگست؛ ل۲: پیداست؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ(ل۳: کردار) ۹ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): جنگ فرمود و (ل۳، آ: ← و)؛ (ق۲، پ: دست دادن به)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، لن۲): جنگ (در ل، س حرف یکم نقطه ندارند) ۱۰ـ(ل۳: دادار؛ و: فرخاس؟) ۱۱ـ(ق۲: تو مستمند)؛ ل، س، ک (نیز لی، آ، ب): ندارد (ل: بدارد؛ س: ندارد (نقطه ندارد)) مرا بند (آ، ب: پند) او سودمند؛ (ل۳: نمانم که آید به رویش گزند (← ۸۹ب))؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۱۲ـل، ق، س۲ (نیز آ): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـل، ق، ل۲ (نیز ق۲): لشکرم؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی ـب) ۱۴ـ(آ: جنگ (← چند)؛ ک: ز بس من که ۱۵ـک (نیز لی، لن۲): نبندد (← نبیند) ۱۶ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): رزم؛ (لن۲: چنگ)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، ب) ۱۷ـق (نیز و): ز میغ؛ (ب: بتیغ (پساوند ندارد))؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): اگر؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۹ـق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): یا؛ (لی: از)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب) ۲۰ـس۲: ...(؟) بتخت ۲۱ـس ـس۲ (نیز لن ـب): کنون بند؛ متن = ل ۲۲ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): چراست؛ (لن، ق۲: رواست)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز پ، لن۲) ۲۳ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): چراست؛ (پ: کراست)؛ ل۲: وی سودمند و رواست؛ (لن، لن۲: او سودمندم سزاست (لن۲: رواست))؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۲۴ـ(آ: دانند (← دان بند)) ۲۵ـس۲: و (وزن درست نیست)؛ بنداری (۹۱ـ۹۸): فإن کان جزائی من الملک أن ینفذک الیّ و یأمرک بأن تقید یدیّ و رجلیّ فامضِ لما أمرت فانه لاعار من قید الملک علیّ ۲۶ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـآ): بشنید؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ب) ۲۷ـق: ز شابور ۲۸ـ(آ: به نشست (!)؛ ب: پایم پش (!) بست) ۲۹ـ(لی: ← و) ۳۰ـ(لن۲: پس) ۳۱ـق: بیاورد ۳۲ـق: نزد ۳۳ـ(آ: ز قباد) ۳۴ـل، س، ق (نیز لن، و): برید (حرف سوم نقطه ندارد)؛ ک، ل۲ (نیز لی، ب): برید؛ متن = س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۳۵ـ(ب: ناسودمندان)

به شیراز ـ فرمود ـ تا هرج[1] بود
زِ مردان و از گنج و کشت[2] و درود،
بیاورد[3] یکسر شوی طیسفون[4]
سپردش[5] به گنجور او رهنمون

چو یک هفته بگذشت[6]، هرگونه رای
همی‌راند با موبد از سوفْرای[7]
۱۰۵ چُنین گفت پس[8] شاه را[9] رهنمون
که یارند با او[10] همه طیسفون[11]؛
همه[12] لشکر و زیردستانِ[13] ما[14]،
زِ دهقان و از دَرپرستان[15] ما[14]،
گر او اندر ایران بماند[16] درست
زِ شاهی بباید[17] ترا دست شست[18]،
بداندیش شاهِ جهان کشته به!
سرِ[19] بختِ[20] بدخواه برگشته به!

چو بشنید مهتر[21] زِ موبَد[22] سَخُن
به[23] نَوْ ساخت[24] و[25] بیزار گشت از[26] کُهُن
۱۱۰ بفرمود پس تاش[27] بی‌جان کنند[28]!
برو[29] بر دل و دیده[30] پیچان[31] کنند[28]!
بکردند پس[32] پهلوان را تباه
شد آن[33] گُردِ فرزانه و نیک‌خواه[34]!

۱ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۲ـ ق،ک (نیز لن، لن[۳]): ز گنج و کشت (ق: اسب)؛ ل: ز مردان و گنج و ز کشت؛ س، س[۲] (نیز لی، ل[۲]، و، آ، ب): ز رنج و ز گنج و ز کشت؛ متن = ل[۲] (نیز ق[۲]، ب) ۳ـ س: بیارند (حرف پنجم نقطه ندارد)؛ ق،ک، س[۲] (نیز لن، لی ـ و، ب): بیارند؛ ل[۲] (نیز لن[۲]، آ): بیاربد؛ متن = ل (نیز ق[۳]) ۴ـ ل، ق،ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]): طیفسون؛ متن = س، س[۲] (نیز لن، لی، پ، و، آ): طیسفون (آ: طیسقون)؛ متن = س، س[۲] (نیز لن، لی، پ، و، لن[۲]، ب) ۱۲ـ ق: هم از؛ ک، ل[۲] (نیز لن، پ، لن[۳]): همان؛ متن = ل، س، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۲]، و، آ، ب) ۱۳ـ (ب: دربرستان) ۱۴ـ (ق[۲]: شاه) ۱۵ـ س: ... (؟) پرستان؛ (ب: زیردستان)؛ ل، ق،ک، س[۲] (نیز لن، لن[۲]): ز دربرستان؛ (لی: ز آذربرستان؛ آ: دز (از) دربرستان)؛ متن = ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و)؛ بتداری (۱۰۵ـ۱۰۶): فخلا بقباد بعض أصحاب رأیه و قال: إن جمیع أهل طیسفون، من الأمراء و العامة و الدهاقنة یمیلون الی سوفرای، و یرون معاضدته ۱۶ـ ل: ایوان بماند؛ ق: اندرین بند ماند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـ ک: نباید (!) ۱۸ـ ق: ترا دست باید بست؛ بتداری: فان توالی الملک فی أمره و أبقاه خرج الأمر من یده ۱۹ـ (آ: سری) ۲۰ـ ل، س، ق، س[۲] (نیز و، ب): بخت (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک (نیز لی، آ): تخت؛ متن = ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲])؛ بتداری و الأولی قتل العدوّ الکاشح، و إرغام أنف الحسود الفاسق ۲۱ـ (و: خسرو) ۲۲ـ ق،ک (نیز ل[۳]): موبد ز مهتر ۲۳ـ س، س[۲] (نیز لی، ل[۲]، آ، ب): ز؛ متن = ل، ق،ک (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۲۴ـ ل (نیز ق[۲]): تاخت؛ ق: باخت؛ ک (نیز پ): یافت؛ (لن، لن[۲]: آخت)؛ متن = س، س[۲] (نیز لی، ل[۲]، و، آ، ب) ۲۵ـ ق،ک (نیز ق[۲]، لی، و): ﴿ز﴾ ۲۶ـ ل،ک: شد از؛ ل[۲]: نیاورد یاد او ز راز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل[۲] در اینجا سرنویس دارد: اندر کشتن شیرازی (!) به فرمان قباد ۲۷ـ ل: تا جانش؛ (لن[۳]: ﴿جس﴾ تاش) ۲۸ـ (ق[۲]: کند) ۲۹ـ (پ: بدو) ۳۰ـ ق،ک (نیز لن، لن[۲]): دل دوده؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـ س[۲] (نیز ل[۳]): گریان؛ (لی، ب: بریان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـ س[۲]: آن ۳۳ـ س[۲]: شبان (ـ شد آن؟) ۳۴ـ س، ق[۲] به جای این بیت آورده‌اند:

بکشتش به فرمان شاه جهان فکندند او را به چاهی نهان

متن = ل، س[۲]، ق،ک، ل[۲]، لن، لی ـ ب این بیت را ندارند؛ بتداری (۱۰۹ـ۱۱۱): فأمر قباذ بإهلاکه فی حبسه

پادشاهی جاماسپ برادر قباد یک سال بود[1]

چن[2] آگاهی آمد به ایرانیان
که آن پیلتن را سرآمد زمان[3]،
خروشی برآمد از ایران[4] به‌درد
زن و مرد و کودک همی[5] مویه[6] کرد!
[به نفرین زبان‌های ایرانیان
بیالود و برخاست راز[7] از میان[8]]
۱۱۵ برآشفت ایران و برخاست گرد
همی هرکسی کرد سازِ نبرد[9]
همی‌گفت هرکس که[10] تختِ[11] قباد
ـ اگر سوفْرا شد[12] ـ به ایران مباد!
سپاهی و شهری همه شد یکی
نبردند[13] نامِ قباد اندکی
برفتند یکسر به[14] ایوانِ شاه
زِ بدگوی، پردرد و[15] فریادخواه!
کسی کو[16] برِ شاه بدگوی[17] بود
بداندیش بود و[18] بلاجوی[17] بود،
۱۲۰ بکشتند و بردند از ایوان کشان[19]
ز جاماسپ جستند چندی نشان[20]،
که کهتربرادر بُد و[21] سرفراز
قبادش همی‌پروریدی به ناز
ورا برگزیدند[22] و بنشاندند
به شاهی برو[23] آفرین خواندند!
به آهن ببستند پایِ قباد
ز فرّ[24] و نژادش نکردند یاد

۱ـ ق: بند کردن ایرانیان قباد را و نشاندن جاماسب برادر قباد بر تخت؛ ل[۲]: پادشاهی جاماسب پسر فیروز دو سال و شش ماه بود؛ س[۲]: بند کردن ایرانیان قباد را؛ متن = س؛ ل، ک سرنویس ندارند ۲ـ ل ـ ک، س، س[۲] (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۳ـ ک (نیز لن، پ): زبان؛ س: شیر را برسر آمد زبان؛ ق، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، و، آ، ب): شیردل را سرآمد زمان (ق: زبان؛ و: زبان)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، لن[۲])؛ ل[۲] از ۱۱۲آ و ۱۱۴ب یک بیت ساخته و ۱۱۲ب ـ ۱۱۴آ را انداخته است ۴ـ ل، ق،ک (نیز ق[۲]، پ، و): ز ایران؛ س، س[۲] (نیز لی، ل[۲]، آ، ب): ز (س[۲]: از) ایران برآمد؛ متن = (لن، لن[۲]) ۵ـ س (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، ب): همه؛ متن = ل، ق،ک، س[۲] (نیز لن، پ، و، لن[۲]، آ) ۶ـ (و: نوحه؛ ب: خوانا نیست) ۷ـ س: کس؛ س[۲] (نیز ل[۲]): کار؛ (ب: کین)؛ متن ← ۸ـ (و: بگذشت کار از زبان؛ لی: بدان شاهزاده دلیر و جوان)؛ متن = ق،ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲])؛ ل این بیت را ندارد ۹ـ ق: ببودند از آن پس به ساز و نبرد؛ و بیتها و لتهای ۱۱۳ـ۱۱۵ را به هم ریخته که پیایی آنها بدین‌سان است: ۱۱۴، ۱۱۵آ + ۱۱۳ب، ۱۱۳آ + ۱۱۵ب ۱۰ـ (پ: ﴿که﴾) ۱۱ـ ل، س، ق، ل[۲] (نیز لن، و): بخت (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (ق[۲]: بخت از (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد))؛ متن = ک، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ، ب) ۱۲ـ ل، ق،ک (نیز ب): سوفرا شد؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و ـ ب): سرفرازد؛ (ق[۲]: سوفرا شد)؛ متن ← ل، ق،ک (نیز ق[۲]، پ): پس از تصحیح **سوفرا و سوفرا به سوفرا** ۱۳ـ ق: نه‌کس برد؛ (لی: بنزدیک (ـ نبردند)) ۱۴ـ ق: ز ۱۵ـ (لی: ﴿برو﴾)؛ ق: بودند؛ ک: بردند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ ل: راکه ۱۷ـ ق: بدخو ـ بلاجو ۱۸ـ ل: بداندیش او و؛ ق: به اندیشهٔ بد؛ ک: بر اندیشه بد یا؛ (لن، پ، لن[۲]: بر اندیشهٔ بد؛ ق[۲]: بر اندیشه بود و)؛ متن = س، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، و، آ، ب) ۱۹ـ ل، ک، س[۲]: ز ایوان کشان؛ (آ: ازیشان کشان)؛ ق: بکشتند کردند از ایران نشان (!)؛ ل[۲]: ببردند کشته به ایوان کشان؛ (لی: بکشتند بردند ز ایران کشان)؛ متن = س (نیز لن، ق، ل[۲] ـ لن[۲]، ب) ۲۰ـ س، س[۲] (نیز لی، ل[۲]، ب): از آن پس نشان؛ ل[۲]: جایی نشان؛ ق: بردند چندی نهان؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق[۲]، پ ـ آ) ۲۱ـ س[۲] (نیز لی، و، آ): بدش؛ س (نیز ل[۲]، ب): برادرش بد؛ متن = ل، ق،ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲]) ۲۲ـ ل[۲]: برگرفتند ۲۳ـ (لن، لی: بدو) ۲۴ـ س، س[۲] (نیز لی، ل[۲]، و، آ، ب): نام؛ متن = ل، ق،ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲])

[چُنین است رسم سرای کُهُن سرش هیچ پیدا نبینی ز بُن[1]!]

خردمند و پاکیزه و بافرین، یکی پور بد سوفرا را[2] گزین
که از مهر[4] او بُد[5] پدر شادکام[6] جوانی بی‌آزار و[3] زرمهر نام
بدان[8] گونه بُد[9] رایْ[10] بدخواه را، ببردند بسته بدو[7] شاه را
بخواهد به درد[13] از جهان‌کدخدای که[11] آن مهربان کینه‌ی سوفرای[12]
نسودی[14] به بَد با جهاندار دست بی‌آزار زرمهرِ یزدان‌پرست
وُ زان بد[15] نکرد ایچ بر[16] شاه یاد! پرستش همی‌کرد پیشِ قباد
ز کردار او مردمی[19] برگرفت جهاندار ازو[17] ماند اندرشگفت[18]
پرآشوب[20] کرد اختر و ماهِ من همی‌کرد پوزش که بدخواهِ من
ترا باشم[23] از هر بدی سودمند[24] گر ایدونک[21] یابم رهایی[22] زِ بند
کنم چشمْ[27] روشن به دیدارِ تو! زِ دل[25] پاک بردارم[26] آزارِ تو!
زبان[29] را بدین باره[30] رنجه مدار[31]! بدو گفت زرمهر کای شهریار[28]

۱ـس،ق،ک،ل۲،لن ـ ب این بیت را ندارند؛ متن = ل،س۳؛ و پس از این بیت افزوده است:

همان سوفرا را یکی پور بود که پیش پدر پاک‌دستور بود

بنداری (۱۱۲ـ۱۲۴): فلما قتل و شاع خبر قتله فی الناس عظم علیهم ذلک فثارت فتنة عظیمة، و جاشت العامه و هجموا علی قباذ، و قتلوا جمیع من کان عنده من الذین تعاونوا علی قتل سوفرای. ثم قبضوا علی قباذ و قیدوه و سلسلوه. و أخرجوا أخاله صغیرا یسمی جاماسب و بایعوه و قلدوه الأمر، و أقعدوه مقعد أخیه من الملک ۲ـل۲ (نیز لن۲): سرفراز؛ (لن: سرفرا را؛ ق۲: سوفرا را؛ لی، ب: سوفرای)؛ س: بد سوفرای؛ س۲ (نیز و): یکی مرد بد سرفراز و؛ متن = ل،ق،ک (نیز ل۳،پ،آ): پس از تصحیح **سوفرا** به **سوفرا** ۳ـس،ق، ک،س۲ (نیز لن،لی،و ـ ب) ‹ر›؛ (ل۳: بی‌آرزم (= بی‌آزرم))؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲،پ) ۴ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): نام؛ متن = ل ۵ـ(پ: شد) ۶ـ(آ: شادمان)؛ بنداری (۱۲۵ـ۱۲۶): و کان لسوفزای ابن موصوف بالعقل و الذکاء مشهور بالتؤدة و التأنی یسمی زرمهر ۷ـس۲: برو ۸ـس،ل۲ (نیز ل۲،و): بر آن ۹ـق: کینه‌ور ۱۰ـ(لن،لن۲: راه؛ آ: رای و) ۱۱ـل: چو ۱۲ـل،ق،ک (نیز ل۳،پ،آ): سوفزای؛ ل۲ (نیز لن): سرفزای؛ (ق۲: سوقرای)؛ متن = س،س۲ (نیز لی،پ،لن۲،ب) ۱۳ـک: بدر ‹دد›؛ بنداری (۱۲۷ـ۱۲۸): فسلموا قباذ الیه لیقتص منه لأبیه ۱۴ـق: نسودش؛ (لی: نبردی)؛ بنداری: فلم یفعل زرمهر ذلک ۱۵ـک: ‹دد›؛ ل۲ (نیز لن،پ،لن۲): کین؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: و جعل یکرم قباذ و یخدمه ۱۶ـق (نیز لی،آ،ب): با؛ متن = ل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق،ل۳ـلن۲) ۱۷ـل: زو؛ (ق۲: از آن) ۱۸ـ(لی،ل۳،و: مانده اندر شگفت؛ ب: مانده از و درشگفت) ۱۹ـس ـ س۲ (نیز لن،لی ـ ب): و زو (ق،و: از و؛ لی: وزان) بخشش و (لن،پ،و: ‹و›) مردمی؛ (ق۲: به زرمهر بر آفرین)؛ متن = ل ۲۰ـ(ق۲: برآشفته؛ و: پر از شور)؛ بنداری (۱۳۱ـ۱۳۲): فتعجب قباذ من حسن أدبه و کرم خلقه فأخذ یعتذر الیه عما بدر منه فی حق أبیه، و ینسب ذلک الی حسدته و أعادیه ۲۱ـ(لی،ل۳: ایدونکه) ۲۲ـ(لی، ل۲: بیابم رهانی) ۲۳ـل: باشد ۲۴ـل۲: ترامانم از هر بدی بی‌گزند ۲۵ـ(ق۲: تن) ۲۶ـک: بزدایم؛ (لن: بردار ‹م›) ۲۷ـس،س۲ (نیز لن، ل۲،و،آ،ب): دیده؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲)؛ بنداری (۱۳۳ـ۱۳۴): و قال له: إن خلصتنی من هذا الحبس اتخذتک صاحبا و وزیرا و حاکما و دستورا ۲۸ـ(لی: کدخدای) ۲۹ـق: روان (= زوان؟)؛ ک: زفان؛ (و: دلت)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـل: باز (= باره؟)؛ س،س۲ (نیز لی،آ،ب): گفته؛ ل۲: گونه؛ (لن،و،لن۲: کار)؛ ق: ازین باره؛ (ل۳: برین گفته)؛ متن = ک (نیز ق۲،پ) ۳۱ـ(لی: داری بجای (!))

پدر گر نکرد آنچ[1] بایست کرد زِ مرگش پسر[2] گُرم[3] و[4] تیمار خورد!
ترا من بسانِ یکی بنده‌ام به پیش تواندر[5] پرستنده‌ام
چو گویی[6]، به سوگند پیمان کنم که هرگز وفایِ ترا نشکنم!

ازو ایمنی یافت جانِ[7] قباد زِ گفتار آن پرخرد[8] گشت شاد
وُ زان[9] پس بدو[10] راز بگشاد و گفت که اندیشه از تو نخواهم نهفت
گشاده‌ست بر پنج تن رازِ من جزین نشنود یک تن[11] آوازِ من
[بخوانیم‌شان[12] برگشاییم[13] راز اگرمان بدان مردم آید نیاز]
[اگر بند برداری از پایِ من چُنان دان که[14] برخوردی از رایِ من]
چو بشنید زرمهرِ پاکیزه‌رای سبک بند را برگشادش[15] ز پای
فرستاد و آن پنج تن را بخواند همه رازها پیش ایشان براند[16]

گفتار اندر رفتن قباد بنزدیک شاه هیتال[17] و لشکر آوردن به ایران

شبِ تیره از شهر بیرون شدند زِ دیدارِ دشمن[18] به هامون شدند

۱ـک،ل۲ (نیز لی، ب، و، لن۲): آنچه ۲ـل۲: سرش (= پسرش؟)؛ (ق۲: مرا) ۳ـ(ق۲: درد) ۴ـ(ل۳: خورَ) ۵ـ(لی، لن۲: ایدر) ۶ـل۲: خواهی؛ لن،لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو زرمهر گفت و چو خسرو شنید دل شاه از خرمی بردمید

بنداری (۱۳۵ـ۱۳۸): فقال له: اذا عاهدتنی و وثقت بک رفعت القید عنک ۷ـ(لن۲: چندان) ۸ـ(ق۲: ز گفتارها جان او)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

چو خسرو از آن گونه گفتار دید چو گردون گردان سر برکشید

۹ـق،ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): از آن؛ متن = ل،س،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب) ۱۰ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز پ، و،ب): برو؛ متن = ل،ک (نیز لن ـ ل۲،لن۲،آ) ۱۱ـ(ل۳: گوش و؛ و: نام و؛ آ: نیز) ۱۲ـ(ل۳،آ: نخوانیمشان (!)) ۱۳ـ(لن،لی،پ،لن۲: و (لی: تا) گشایند)؛ ل،ک این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ ل۲،س۲،ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

بگوییم ما راز با رهنمون ز یاور (س۲: تاور (!)) که خواهیم بدین اندرون
(ق۲: بر آن سان که باید ز فرمان برون)

چو (ل۲: که) تخت بزرگی به جنگ آورم (س۲: آوریم) سر دشمنان زیر سنگ آورم (س۲: آوریم)

س۲ پس از بیت یکم، بیت ۱۴۵ را آورده است ۱۴ـس (نیز ب): دانک؛ در ل۲ لتهای این بیت پس و پیش شده است؛ ل،ل۲،س۲،ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

همین (ل۲: هم از؛ س۲: همی؛ ق۲: همان؛ تاج و تخت از تو دارم سپاس
بوم جاودانه تو را حق‌شناس (ق۲: که هستی سپهدار و یزدان‌شناس)

۱۵ـق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): برگرفتش؛ س،س۲ (نیز لی،ل۲،و،آ،ب): هم آنگاه برداشت بندش؛ متن = ل؛ در ل۲ لتهای این بیت پس و پیش شده است ۱۶ـس،ق،ک،لن،لی ـ ب این بیت را ندارند؛ متن = ل،ل۲،س۲ (نیز ق۲)؛ در س۲ این بیت در جای خود نیست (۱۴۲پ)؛ بنداری (۱۳۹ـ۱۴۵): فعاهده و سأله أن یحضره خمسة أنفس عیّنهم من أصحابه و حفظة أسراره، فأحضرهم و رفع القید عنه ۱۷ـق: بنزد هیتال؛ ل،س،ک،س۲ سرنویس ندارند ۱۸ـ(ق۲: لشکر)

شوی شهرِ[1] هیتال کردند[2] روی — از اندیشگان خسته[3] و راه‌جوی

برین[4] گونه[5] سرگشته آن[6] هفت مرد — به اهواز رفتند[7] تازان[8] چو[9] گرد
رسیدند پویان به پرمایه‌ده — به ده‌در[10] یکی نامبردارمه
۱۵۰ بدان خانِ[11] دهقان فرود آمدند — ببودند و[12] یکباره[13] دم برزدند
یکی دختری داشت دهقان چو ماه! — ز مشکِ سیه بر سرش‌بر[14] کلاه!
جهانجوی چون رویِ دخترِ بدید — ز مغزِ جوان[15] شد خرد ناپدید[16]!
هم‌آنگه بیامد[17] به زرمهر[18] گفت — که با تو سَخُن دارم اندر نهفت،
برَو[19] رازِ من[20] پیشِ دهقان بگوی[21]! — مگر[22] جفتِ من[23] گردد این[24] خوب‌روی[25]!
۱۵۵ بشد تیز و[26] رازش به دهقان[27] بگفت — که گر[28] دخترت راکسی[29] نیست جفت،
یکی پاک‌همبازش آرم[30] به جای — که گردی[31] بر[32] اهواز بر[33] کدخدای[34]
گرانمایه‌دهقان به زرمهر گفت — که این دخترِ خوب را نیست جفت[35]
اگر شاید این مرد[36] فرمان تراست[37] — مرین را بدان ده[38] که او را هواست[39]!
بیامد خردمند نزدِ قباد — چُنین گفت کین ماه جفتِ تو باد[40]!

۱ـل: شاه؛ س (نیز پ): مرز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـ(ق۲: هیتالیان کرد) ۳ـس۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): اندیشه دل‌خسته؛ متن = ل‌ـل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ بنداری (۱۴۶ـ۱۴۷): فخرج مع زرمهر و هؤلاء الخمسة، و توجهوا نحو بلاد الهیاطلة ۴ـس، س۳ (نیز ل۲، آ، ب): ازین؛ (لن، لی، و، لن۲: بدین)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۳، پ) ۵ـ(ب: چگونه ≻) ۶ـس، ک، ل، ل۳، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): آن؛ متن = ل، ق (نیز ق۳، لی) ۷ـ(پ: رفتند رفتند (!)) ۸ـ(ل۳: تابان (← تازان)) ۹ـل۲: ز ۱۰ـک (نیز لن۲، آ): بر ۱۱ـ(لی: خوان) ۱۲ـ(لی، ل۳، و، آ، ب: چو ≻) ۱۳ـل، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): یک هفته؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ س این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۴۸ـ۱۵۰): فلما وصلوا الی الأهواز نزلوا فی دار دهقان منها ۱۴ـ(لی: بد) ۱۵ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): و دلش؛ متن ← ۱۶ـل۲: ز دل مهر آن خوب‌رخ برگزید؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۷ـل۲: نهانی ۱۸ـ(ق۲: به زرمهر آزاده)؛ ل۲ از ۱۵۳آ و ۱۵۵ب یک بیت ساخته و ۱۵۳ب ـ ۱۵۵آ را انداخته است ۱۹ـک (نیز لن، ق۲، لن۲): بشو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـس (نیز آ، ب): از من و (← راز من؟) ۲۱ـ(و، آ: بگو) ۲۲ـل: اگر ۲۳ـ(پ: چون ≻) ۲۴ـ(ق۲، پ، ب: آن) ۲۵ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): ماه‌روی؛ (و، آ: ماه‌رو)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، لن۲)؛ بنداری (۱۵۱ـ۱۵۴): و کانت لهذا الدهقان بنت کالزبرقان أجمل ما یکون من النساء صورة و شکلا و ملاحة و ظرفا، فرآها قباذ و عشقها فخلا بزرمهر و أفضی الیه بسره، و سأله أن یخاطب أباها فی أن یزوّجه إیاها ۲۶ـ(لی: چو ≻) ۲۷ـ(ق۲: چو بشنید زرمهر باو) ۲۸ـل (نیز لن): این؛ ل۲: مر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـق، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): دختر خوب را؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۳۰ـس (نیز ق۲ ـ و، آ، ب): انبازش آرم؛ ل: مانک (حرف یکم نقطه ندارد = بانگ؟) انبازش آمد؛ س۲: انبازش آرم؛ (لن: نیک‌انباز دارم)؛ متن = ک ۳۱ـل: گردد ۳۲ـس، ک (نیز لن ـ و، آ، ب): به؛ متن = ل، س۲ ۳۳ـک: در ۳۴ـک: کدخدای (!)؛ ق، ل، لن۲: این بیت و بیت سپسین را ندارند ۳۵ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب): که دخت مرا هیچ کس نیست جفت؛ (آ: که با تو سخن دارم اندر نهفت (= ۱۵۳ب)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، پ) ۳۶ـ(لن: ای مرد)؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): هست شایسته؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۳۷ـق: فرمانروا ست؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۸ـق (نیز آ): بده و ده؛ س (نیز پ): بدان (ب: بدین) ده مهر او را؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۹ـک: فرمان و راست؛ س۲: آنرا هواست؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴۰ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): که آن ماه بر شاه فرخنده باد؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)

۱۶۰ پسندیدی و[1] ناگهان دیدیش! — بدان[2]سان که دیدی پسندیدیش!
قباد آن پری‌روی را پیش خواند — به زانوی گندآورش برنشاند[3]
ابا او[4] یک انگشتری بود و[5] بس — که ارز نگینش[6] ندانست کس،
بدو داد و[7] گفت این نگین را[8] بدار — بود روز، کین را بود[9] خواستار

بدآن[10] ده یکی هفته[11] از بهرِ[12] ماه — همی‌بود و[13] هشتم بیامد به راه[14]
۱۶۵ برِ[15] شاهِ هیتال شد کیقباد[16] — گذشته سَخُن‌ها برو[17] کرد یاد
بگفت آنچ[18] کردند ایرانیان[19] — بدی را ببستند یک‌یک[20] میان!
بدو گفت شاه[21]: از[22] بدِ خوشنَواز — همانا بدین روزت[23] آمد نیاز،
به پیمان سپارم ترا لشکری — از آن[24] هر یکی بر سران افسری[25]،
که گر[26] بازیابی تو[27] گنج و سپاه[28] — چَغانی نباشد گوی با کلاه[29]!
۱۷۰ مرا باشد آن[30] مرز و فرمان ترا[31] — ز کرده[32] نباشد[33] پشیمان ترا[34]!

۱ـک: پسندیدیش ۲ـس (نیز ق۳، و): بر آن؛ ق این بیت را ندارد ۳ـل: کندآورانش نشاند؛ ل۲: ابا مرد دهقان به زانو نشاند؛ (لی: به زانو بر شاه ایران نشاند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـک (نیز لی، آ): ≻و؛ متن ← ۸ـک: نگینم؛ ل۲: بگیر و؛ (ل۳: نگینش)؛ ق: این هم نگین را؛ (ب: رو این نگین را)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۹ـس، ق، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): شوم؛ (لی: بوم)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۰ـک: بدین؛ (پ: در آن) ۱۱ـق: بیکفته (؟)؛ ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲): نیک هفته؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲ ـ و، آ، ب) ۱۲ـق (نیز لن): مهر ۱۳ـق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، آ): ≻و ۱۴ـق، س، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): یگاه؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، ب)؛ بنداری (۱۵۵ـ۱۶۴): فسمی زرمهر فی ذلک، و خطبها الی الدهقان لقباذ، و وعده و مناه، و لم یزل به حتی أجابه الی ذلک فزوّجه إیاها. فبنی بها الملک و بقی عندها سبع لیال و أعطاها خاتما فیه فص له قیمة. و خرج و توجه نحو مقصده. بنداری در اینجا گزارش دیگری را دربارهٔ این ماجرا از کتاب *تاریخ اصفهان* حمزه اصفهانی آورده است ۱۵ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): سوی؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۶ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ و، آ، ب): هیتالیان شد قباد (لی: چو باد)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، لن۲) ۱۷ـ(ق۲، لی، ل: بدو) ۱۸ـق، ک، ل۲ (نیز ل۳ ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، ق۲) ۱۹ـ(ق۲: از ایرانیان) ۲۰ـس، س۲ (نیز ق۲، لی، ل، ل۳، و ـ ب): یکسر؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، پ) ۲۱ـس، ق، ل، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): شاه گفت؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲) ۲۲ـ(لی: ای (!)) ۲۳ـل۲: روزم (!)؛ س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): کارت؛ (ق۲: رفت (؟))؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، پ، لن۲، ب) ۲۴ـ(ق۲: وزان؛ آ: ازین) ۲۵ـس، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): نامور مهتری؛ ق، ل۲: بر سری افسری؛ (ل۳: نامور هر یکی مهتری)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۶ـق (نیز ق۲، لن۲): اگر؛ س۲: مگر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ(آ: ز) ۲۸ـل، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب): کلاه (س۲: پساوند ندارد)؛ س: آن گنج و گاه؛ (آ: ز گنج و سپاه)؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۹ـل۲ (نیز و): با سپاه؛ (ق۲: کنون با کلاه)؛ ل۲: کری (← گوی) با سپاه)؛ س: نجویی همی با سپاه؛ (لی: بباید گوی با سپاه؛ لن۲: نباید که یار ≻ کلاه؛ ب: نباشی گوی با سپاه)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، پ، آ) ۳۰ـل (نیز لی): این ۳۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، و، ب): مرا؛ (لی: روا)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ) ۳۲ـس، س۲ (نیز لی، ل، ل۳، و، آ، ب): گفته؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۳۳ـق: نباشم؛ (و: بباید (حرف دوم نقطه ندارد)؛ آ: نباشی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): مرا؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲)

زبردست را گفت خندان[1] قباد — کزین[2] بوم[3] هرگز نگیریم[4] یاد!
چو خواهی، فرستمت بی‌مر[5] سپاه — چَغانی که باشد که نازد به گاه[6]؟!
چو کردند[7] عهد آن[8] دو گردن‌فراز — درِ گنجِ زرّ و درم کرد باز[9]
به شاهِ جهاندار دادش[10] رمه — سِلیح[11] و سُواران و لشکر همه
بپذرفت[12] شمشیرزن سی‌هزار — همه نامدارانِ[13] گرد و[14] سُوار[15]
زِ هیتالیان سوی اهواز شد — سراسر جهان پر ز[16] آواز شد

گفتار اندر زادن نوشین‌روان از مادر[17]

چو نزدیکیِ[18] خانِ دهقان رسید — همه کوی، مردم[19] پراگنده دید[20]
یکی[21] مژده بردند نزدِ[22] قباد — که این پور[23] بر شاه فرخنده باد!
پسر زاد جفت تو در شب یکی[24] — که از ماه پیدا نبود[25] اندکی
چو بشنید، در خانه شد شادکام — هم‌آنگاه کسریش کردند نام[26]

۱ـل، س[2] (نیز ق[2]،آ،ل[2]): حندان (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک، ل[2]: چندان؛ متن = س، ق (نیز لن، لی ـ لن[2]، ب) ۲ـق، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن ـ و، آ): کز آن؛ (لن[2]: بر آن)؛ متن = ل، س (نیز ب) ۳ـ(ق[2]: مرز) ۴ـس، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، ب): نیاریم؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]، آ) ۵ـس (نیز آ، ب): چندان ۶ـل: بازد نگاه (حرف یکم هر دو واژه نقطه ندارند)؛ س: یازد نگاه (واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ ک (نیز و): یارد نگاه؛ ل[2]: نارد بگاه؛ (ق[2]: دارد کلاه؛ لی ... (؟) نگاه؛ پ، آ: یازد بگاه؛ ب: نارد بگاه (واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ لن: نباید که یازد کلاه؛ لن[2]: نباشد گو و باکلاه؛ ل[3]: دهم مر ترا برترین پایگاه)؛ متن = ق، س[3] ۷ـس[2]: بکردند ۸ـ(ق[2]: پیمان) ۹ـ(ق[2]: بگشاد و آلات ساز؛ ب: بگشاد و دینار و ساز)؛ متن = ل، س[3]؛ در پ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ س، ق، ک، ل[2]، لن، لی، ل[3]، و ـ ب این بیت را ندارند ۱۰ـس[2]: داد او ۱۱ـس[2]: سلاح؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

وزان جایگه شاددل مرز جوی(!) — سوی مرز ایرانیان کرد روی

۱۲ـق، ک: پذیرفت؛ ل[2]: بدو داد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(لن[2]: نامداران و) ۱۴ـ(لی، و، ب: دو ـ ر؛ آ: گردان) ۱۵ـک: همه نامدار از در کارزار؛ بنداری (۱۶۵ـ۱۷۵): قال الفردوسی رحمه الله: فوصل قباذ الی ملک الهیاطلة فاستمده علی أهل ایران فأمدّه بثلاثین ألف مقاتل ۱۶ـ(لن[2]: دو ـ ر)؛ س، ق، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، و، آ، ب): زو پر؛ متن = ل، ل[2] (نیز لی، ل[3])؛ بنداری: فسار فیهم عائدا الی بلاده ۱۷ـل: گفتار اندر مولود نوشروان عادل؛ ق: گفتار در ولادت نوشین‌روان که او را کسری گفتندی؛ ک: زادن نوشروان قباد که او را کسری خوانند؛ س[2]: گفتار در مولود نوشروان بن قباد؛ متن = س (... به فیروزی)؛ ل[2] سرنویس ندارد ۱۸ـ(لن[2]: نزدیک (وزن درست نیست)) ۱۹ـک: و میدان؛ ل[2] (نیز لن، لی، لن[2]، آ): مردان؛ متن ← ۲۰ـل: بسی مردم از خانه بیرون دوید؛ متن = س، ق، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و، ب) ۲۱ـس، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و ـ ب): همه؛ متن = ل (نیز پ): همی؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۲۲ـ(ق[2]: پیش؛ ل[3]: سوی) ۲۳ـس، س[2] (نیز لن، ل[3]، و، آ، ب): فرزند؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]) ۲۴ـس، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): امشب یکی؛ (ق[2]: در زیرکی (!))؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز لن، پ، لن[2]) ۲۵ـک (نیز ل[3]): نبد؛ بنداری (۱۷۷ـ۱۷۹): فلما انتهی الی قریة الدهقان أتته البشاره بالابن الذی ولدته ابنة الدهقان ۲۶ـس، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): هم آنگه بفرمود کسریش نام؛ ق (نیز ق[2]): بدیدش (ق: جش ـ) و را خواند کسری بنام؛ متن = ل، ک، ل[2] (نیز لن، پ، لن[2])

ز دهقان بپرسید از آن پس[1] قباد — که ای نیک‌بخت از که داری[2] نژاد؟
بدو گفت کز[3] آفریدونِ گرد — که از تخمِ ضحّاک شاهی ببرد[4]!
پدرم این‌چُنین[5] گفت و من هم چُنین[6] — که بر آفریدون کنیم[7] آفرین!
ز گفتارِ او شادتر[8] شد قباد — ز[9] روزی که تاج کیی برنهاد!
عماری[10] بسیچید و آمد به راه — نشسته بدو[11] اندرون جفتِ شاه

بیاورد لشکر سُوی طیسفون[12] — دل از دردِ ایرانیان پر زِ خون
به[13] ایران همه سالخورده[14] ردان — نشستند با ناموربخردان[15]،
که این کار گردد به مابر دراز — میان دو شاه و[16] دو[17] گردن‌فراز
ز روم و ز چین لشکر[18] آید[19] کنون — بریزند[20] ازین[21] مرز بسیار خون!
بباید خرامید[22] پیشِ[23] قباد — مگر کآن سَخَن‌ها نگیرد[24] به یاد
بیاریم جاماسپِ ده‌ساله[25] را — که با درّ همتا[26] کند ژاله را!
مگرمان[27] ز[28] تاراج و خون ریختن — به یک‌سو[29] گراییم و[30] آویختن!
برفتند یکسر برِ کیقباد[31] — بگفتند کای[32] شاهِ خسرو[33]نژاد،
گر[34] از تو دلِ مردمان خسته شد، — به شوخی دل و دیده‌ها[35] بسته[36] شد،

۱ـل، ل[2] (نیز ق[2]، لی): زان پس؛ (پ: آنگه؛ لن[2]: زانگه)؛ متن = س، ق، ک، س[2] (نیز لن، ل[3]، و، آ، ب) ۲ـل: این نیک‌بخت از که دارد؛ ل[2]: این نام نیک از که داری؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۸۰ـ۱۸۱): فسر بذلک، و دخل دار الدهقان. فلما رأی الصبی سأله عن أصله و نسبه ۳ـق: از ۴ـس (نیز ب): کزان تخمه کس در جهان نیست خرد ۵ـق (نیز ق[2]): پدر همچنین؛ متن ← ۶ـل، ل[2]: این چنین؛ (پ: پدر گفتم این و نیا همچنین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـس، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب): کنم؛ ق: کنند (حرف سوم نقطه ندارد)؛ (لن: هزار)؛ متن = ل، ک، ل[2] (نیز پ، لن[2])؛ بنداری (۱۸۲ـ۱۸۳): فقال: إن نسبی ینتهی الی الملک أفریذون الذی انتزع الملک بالسیف من بیت الضحاک ۸ـک (نیز ق[2]): شاددل ۹ـ(ل[3]: که)؛ بنداری: فضحک قباذ و استبشر به ۱۰ـک: رعماریی ۱۱ـ(لی: درو) ۱۲ـل، ق، ک، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]): طیفسون؛ آ: طسفون (حرف دوم و چهارم نقطه ندارند)؛ متن = س، س[2] (نیز لن، لی، پ ـ آ)؛ بنداری (۱۸۵ـ۱۸۶): فأمر بأن تحمل زوجته معه فی العمّاریة، و ساق العسکر حتی وصل الی طیسفون و هو موغر الصدر متنمر علی الایرانیین ۱۳ـق، ک: ز ۱۴ـل[2]: ساله‌خورده ۱۵ـ(لی: موبدان)؛ ق: یا شاه خود بخردان؛ ل[2]: با موبد و بخردان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ق[2]، لی: دو ـ ر) ۱۷ـل: شه‌زاد ۱۸ـق، ک (نیز ق[2]): دشمن ۱۹ـک (نیز ق[2]): آمد ۲۰ـ(لن[2]: مریزید) ۲۱ـق[2]: ز ـ این ۲۲ـ(و: شتابید) ۲۳ـل: سوی ۲۴ـل: نگیرد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (لن[2]: بگیرد؛ س، س[2] (نیز ل[3]، و، آ، ب): بودکان (ل[3]: کین) سخنها نیارد؛ متن = ق، ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ) ۲۵ـق: ده‌ساله جاماسب ۲۶ـل، ک (نیز لی): درد همتا؛ (ل[3]: در یتیما (!))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـق، ک، ل، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، لی، پ، و)؛ ما؛ متن = ل، س (نیز لن، ل[3]، لن[2]، پ) ۲۸ـ(آ: باز (ـه ما ز)) ۲۹ـ(لی: بنیکو (ـه بیکسو)) ۳۰ـل، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، آ، ب): از؛ (لی: ز)؛ ل: گراید ز؛ ک: گرازیم از؛ (لن، لن[2]: گذاریم و؛ پ: گریزیم و ز؛ و: گریزیم و)؛ متن = ق، س ۳۱ـل: سوی کیقباد؛ ل[2]: به نزد قباد ۳۲ـک: ای؛ متن ← ۳۳ـ(ق[2]: فرّخ)؛ س، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): که ای نامور شاه فرّخ؛ متن = ل، ق، ل[2] (نیز لن، پ، لن[2]) ۳۴ـل[2] (نیز لن، لن[2]، آ): که؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـس، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب): دستها؛ (پ: درون دیدها)؛ متن = ل، ق، ل[2] (نیز لن، لن[2]) ۳۶ـ(لن، لن[2]، ب: شسته)

کنون کام رانی[1] بر آن که‌ت[2] هواست،
پیاده همه[4] پیش اودر[5] دوان
گناهِ بزرگان ببخشید شاه
ببخشید جاماسپ را هم چُنین
بیامد به تخت کیی[11] برنشست

برین[14]گونه تا گشت کسری بزرگ
به فرهنگیان داد فرزند را
همه[17] کارِ ایران و تیران[18] بساخت[19]
وُ زآن[21]پس بیاورد لشکر به روم
[همه بوم و[24] بر آتش اندرزدند
همی‌کرد از آن[26] بوم و[27] بر خارستان[28]!

که شاهِ جهان بر جهان[3] پادشاست!
برفتند پرخاک[6] و[7] تیره‌روان
ز خون ریختن کرد پوزش[8] به راه[9]
بزرگان برو[10] خواندند آفرین!
ورا گشت[12] جاماسپ، مهتر[13]پرست

یکی کودکی شد دِلیر و[15] شُتُرگ!
چُنان تازه[16]شاخِ بَرومند را
به گردون کلاهِ مهی[20] برفراخت[19]!
شد آن[22] باره‌ی او[23] چو یک مهره موم!
همه[25] رومیان دست بر سر زدند!]
ازو خواست[29] زنهار دو[30] شارستان[31]:

۱ـل۳ (نیز لن،لن۲): کام ران تو؛ س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،آ،ب): کام دل ران؛ (پ: کامران شو)؛ متن = ل ـ ک ۲ـل (نیز لن،لن۲): بدان کت؛ س: همان کت؛ (ق۲،لی: چنانکت؛ پ: برآنچت)؛ متن = ق،ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ،ب) ۳ـ(آ: مهان)؛ در ل۳ لتهای این بیت پس و پیش شده است ۴ـ(ق۲،ل۳: همی) ۵ـس،س۲ (نیز ل۳،آ،ب): بر؛ (لی: بد)؛ متن = ل، ق،ک،ل۳ (نیز لن،ق۲،پ،و، لن۲) ۶ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲،آ،ب): بر خاک؛ متن = (پ،و) ۷ـل،ق،ک،س۲ (نیز لی،ل،ل۳،لن۲،ب): ‹و›؛ متن = س،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،آ)؛ بنداری (۱۸۷ـ۱۹۶): فاجتمعت أمراؤهم، و علموا أنهم لا یطیقون مقاومة قباذ فاستقبلوه خاضعین ضارعین، و اعتذروا الیه و استقالوه العثرة ۸ـک: بی‌رش (ـ پوزش) ۹ـس،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،آ،ب): سپاه؛ (پ: پناه)؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،لن۲) ۱۰ـ(لی: بدو)؛ بنداری (۱۹۷ـ۱۹۸): فعفا عنهم وصفح عن أخیه جاماسب ۱۱ـس۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): پدر؛ متن = ل ـ ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۱۲ـ(لی: کرد) ۱۳ـس،س۲ (نیز ل۳،و،آ،ب): خسرو؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲)؛ لن،ق۲،پ،لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

همه کار آن بادشاهی (ق۲: کار و کردار شاهی) خویش — به زرمهر بسپرد و بنشاند (ق۲: آمد به؛ لن۲: آورد) پیش
و را (ق۲: ازو) گشت آن (ق۲: این) شاهی آراسته — جهان گشت پرداد و پرخواسته

بنداری: و دخل الی إیوان الملک، و تسنم سریر السلطنة، و مثل أخوه بین یدیه فی جمیع الملوک و الأمراء ۱۴ـ(لی،لن۲: بدین) ۱۵ـق: گشت دلیر و؛ س،س۲ (نیز و،آ،ب): دانشی شد دلیر و؛ (ق۲: پور شد همچو شیری؛ ل۳: دانشی شد بزرگ و؛ لی: دانشی بد دلیر و)؛ متن = ل،ک ـ ل۲ (نیز لن،پ،لن۲)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

ندانست او را کس از شاه باز — همی‌پرورانیدش او را به‌ناز

۱۶ـل: بار ۱۷ـس۲: همان ۱۸ـل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،و،آ،ب): توران؛ متن = ک (نیز لن،پ،لن۲) ۱۹ـ(آ: بسوخت ـ برفروخت (!)) ۲۰ـ(ق۲،آ: کشی)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۲۱ـل۲ (نیز ق۲): از آن ۲۲ـ(لی: شده) ۲۳ـس ـ س۲ (نیز لن،لی،پ ـ ب): باره او را؛ (ق۲: مرز و ایران (!))؛ متن = ل (نیز ل۳)؛ در ل۳ این بیت پس از بیت ۲۰۶ آمده است ۲۴ـ(ق۲: به بوم و به) ۲۵ـس۲: همی؛ س ـ ل۲،لن،لی ـ ب این بیت را ندارند؛ این بیت تنها در ل،س۲،ق۲ آمده است ۲۶ـل: زان؛ (ق۲،لی: ‹از بر آن›؛ آ: ازین)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـ(لی: ‹و›) ۲۸ـس،ق،ل۲ (نیز لی،پ،ب): خارسان؛ ک: ‹و بر خارستان›؛ متن = ل،س۲ (نیز لن،ق،ل۲،و،لن۲،آ) ۲۹ـل: خاست ۳۰ـل (نیز لی،ا): در ۳۱ـل: شورستان؛ ق،ل۲ (نیز لن،لی،ل۳،پ،ب): شارسان؛ ک: ‹خارستان›؛ متن = س،س۲ (نیز ق۲،و،لن۲،آ)

یکی مندیا و[1] دگر فارقین[2]
نهاد اندر آن[5] مرز آتشکده
مداین پی افگند و[9] جای کیان[10]
از[13] اهواز تا پارس یک شارستان[14]
آران[16] خواند آن[17] شارستان[18] را قباد
گشادند[21] هرجای رودی پرآب[22]

بیامختشان زند و[3] بنهاد[4] دین،
بزرگیِ[6] نوروز و جشنِ[7] سده[8]
پراگند بسیار[11] سود و[12] زیان
بکرد و برآورد[15] بیمارستان[14]،
که تازی کنون[19] نامِ حُلوان نهاد[20]
زمین شد همه[23] جای[24] آرام و خواب

گفتار اندر داستان مزدک با قباد و کسری[25]

بیامد یکی مرد، مزدک به‌نام
گرانمایه[27]مردیَ و[28] دانش[29]فروش
به نزد جهاندار[32] دستور گشت

سَخُن‌گوی[26]، بادانش و رای و کام،
قبادِ دلاور بدو داد[30] گوش[31]
نگهبانِ آن[33] گنج[34] و گنجور گشت

۱ـق: فر؛ ک: مند باد و؛ (پ: مندیار و؛ ب: ماند با او (!))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ(لی: فارنین) ۳ـ(لی: ‹و›) ۴ـل۲: بنیاد؛ ل بیتهای ۲۰۶ـ۲۰۹ را ندارد ۵ـک: اندرین ۶ـک (نیز ق۲،ل۳،و،آ،ب): بزرگی و؛ ل۲ (نیز لن): بزرگی به؛ متن = س،ق (نیز لی،پ،لن۲) ۷ـل۲: جشن و ۸ـ(پ: شده (!))؛ ل،س۲ این بیت را ندارند؛ بنداری (۲۰۰ـ۲۰۷): ثم أقام علی سریر السلطنة نافذ الأمر حتی رتب أمور إیران، و نظم أسباب ممالکها و غزا الروم و ملک بلادها، و بنی فیها بیوت النار و أظهر فیها المجوسیة ۹ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب) افکند؛ متن = (پ) ۱۰ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): مهان؛ متن ← ۱۱ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): فراوان پراکند؛ متن = ق،ک،ل۲ (نیز لن، ق۲،پ،لن۲ (پراکنده)) ۱۲ـس۲: ‹و›؛ بنداری: ثم عاد و بنی المدائن معرّس الملوک و مبوأ السلاطین ۱۳ـک،ل۲ (نیز ق۲،ب): ز ۱۴ـق، ل۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): شارسان ـ بیمارسان؛ متن = س،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،و،لن۲،آ) ۱۵ـ(پ: برآور ‹د›)؛ س،ق،س۲ (نیز لی،ل،ل۳،آ،ب): یکی دو (ق: به گردون) برآورد؛ (و: برآورد و بنهاد)؛ متن = ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،لن۲) ۱۶ـل،س،س۲ (نیز ق۲،لی،و،لن۲،آ،ب): ازان؛ ق، بنداری: ارز؛ ک: ارر؛ ل۲: ازن؛ (لن: ازن؛ ب: ارن)؛ متن = (ل۳) ۱۷ـک: خواندی؛ (ق۲: خواندن) ۱۸ـق،ل۲ (نیز لی،ل۳،پ،ب): شارسان؛ متن = ل،س،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،و،لن۲،آ) ۱۹ـس (نیز لی،پ،و): کند؛ س۲: وزا؛ (ل۳: برو؛ آ: یاری کند)؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ، لن۲) ۲۰ـس (نیز لی،ب): دهقان‌نژاد؛ (ل۳،آ: دهقان نهاد؛ و: دستان نهاد)؛ متن = ل،ق،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۱ـس،س۲ (نیز لی، ل۳،و،آ،ب): گشاده به؛ (ق۲: گشادی ز)؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲) ۲۲ـل (نیز ق۲،ب): ز آب؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): پر از؛ متن = س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب) ۲۴ـل،ق،ک (نیز لن): جای و؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۰۹ـ۲۱۱): و بنی مدینة أخری عظیمة و سماها أرزوهی التی تسمی حلوان ۲۵ـس: داستان قباد با مزدک و فریفتن مزدک قباد را؛ ک: داستان مزدک؛ ل۲: اندر حدیث مزدک با قباد و نوشیروان؛ س۲: داستان مزدک با قباد و نوشیروان؛ متن = ق؛ ل سرنویس ندارد؛ بنداری: ذکر خروج مزدک فی عهد قباذ ۲۶ـل۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،آ): سخن‌گوی و؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز ل۳،لن۲،ب) ۲۷ـل۲: فرومایه ۲۸ـ(لن۲: مرد ‹ی و›) ۲۹ـل: گوهر؛ ل۲: مثل؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۰ـس،ق: داده ۳۱ـس،س۲ (نیز آ): هوش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۱۲ـ۲۱۳): قال: و إتصل بقباذ رجل فصیح اللسان غزیر العلم ذو رأی و عقل یسمی مزدک ۳۲ـق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): شهنشاه؛ متن = ل،س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب) ۳۳ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): هر؛ (پ: بر آن)؛ متن ← ۳۴ـق: مرز؛ (ق۲: بنیاد)؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز لن،لن۲)؛ بنداری: فقبله قباذ و أقبل علیه حتی اتخذه دستورا و خازنا

ز خشکی[1] خورش تنگ شد در جهان
ز روی هوا ابر شد ناپدید!
مهان و کهان[4] بر درِ کیقباد
بدیشان چُنین گفت مزدک که شاه
دوان اندرآمد[8] برِ شهریار
به گیتی[10] سَخُن پرسم از تو یکی
قباد سراینده گفتش:[13] بگوی[14]
بدو[18] گفت: آنکس[19] که مارش[20] گزید،
یکی دیگری را بود[22] پای‌زهر[23]،
سَزای چُنین مرد گویی که چیست
چُنین داد پاسخ ورا[29] شهریار
به خون گَزیده بایدَش[32] کشت
چو بشنید، برخاست از پیشِ شاه[34]

میانِ کهان و میان[2] مهان
به ایران کسی برف[3] و باران ندید!
همی هر کس از[5] آب و نان کرد یاد
نماید[6] شما را به اومید[7] راه
چُنین گفت کای شاهِ پرهیزگار[9]،
گر ایدونک[11] پاسخ دهی[12] اندکی
به[15] من تازه‌کن در سَخُن[16] آبِ[17] روی[14]!
همی از تنش جان بخواهد پرید[21]،
گَزیده نیابد[24] ز تریاک[25] بهر[26]،
که تریاک[27] دارد درم‌سنگ بیست[28]؟
که خونی‌ست این[30] مردِ تریاک‌دار[31]!
به درگاه چون دشمن آمد[33] به مشت!
بیامد به نزدیکِ فریادخواه

بدیشان[1] چُنین گفت کز شهریار
بباشید تا بامدادِ پگاه

برفتند و[4] شبگیر بازآمدند
چو مزدک زِ در آن گُزه[7] را بدید
چُنین گفت کای[9] شاهِ[10] پیروزبخت[11]،
سَخُن گفتم و پاسخش دادیم،
گر ایدونک[16] دستور باشد[17] کنون
بدو گفت: برگوی و لب را مبند
چُنین گفت کای نامورشهریار
خورش بازگیرند[22] ازو[23] تا بمرد[24]،
مکافات آنکس که نان[26] داشت اوی[27]،
چه باشد[28]؟ بگوید مگر[29] پادشا[30]
چُنین داد پاسخ که می‌کَن بُنَش[32]!

سَخُن کردم از هر دری[2] خواستار
نمایم[3] شما را سوی داد راه

شخوده‌رخ[5] و پرگدار[6] آمدند!
زِ درگه سُوی شاهِ ایران دوید[8]
سَخُن‌گوی و[12] بیدار[13] و زیبایِ تخت[14]،
به پاسخ درِ[15] بسته بگشادیم،
بگوید[18] سَخُن پیشِ تو[19] رهنمون
که گفتار[20] باشد مرا سودمند!
کسی را ببندی[21] به بند استوار،
به بیچارگی جان به نائی[25] سپرد،
مرین بسته را خوار بگذاشت اوی[27]،
-که این مرد دانا بد و پارسا[31]-
که خونی‌ست ناکرده[33] در[34] گردنش!

۱ـس (نیز آ): به ایشان ۲ـ(ق۲: کسی) ۳ـس، ق، ک (نیز ب): نماید؛ متن = پازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۲۷ـ۲۲۹): فقام مزدک و خرج و قال للمتظلمین: إنی فاوضت الملک فی أمرکم فانصرفوا الآن، و عاودوا الدرکاه غدا ۴ـ(لی: جو ح) ۵ـس، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): سخن در دل؛ متن = ل، ق، ک ۶ـس: تن‌گداز؛ س۲ (نیز ل۳): درگداز؛ (آ، ب: دل‌گداز)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: قال: فانصرفوا و عادوا بکرة، کما سبق الوعد ۷ـس، س۲ (نیز لی، ل، آ، ب): دور آن یلان؛ ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب، و، لن۲): دور آن گوان (و: گسان)؛ متن = ل ۸ـ(ق۲، لن۲: کشید)؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، ب): آن دلیران دوید؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ب، و، آ) ۹ـک: ای؛ (لی: کز) ۱۰ـک: مرد ۱۱ـ(پ: پیروزگر) ۱۲ـس، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): سخن‌دان و؛ (ل۳: سخن‌دان)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب، لن۲) ۱۳ـ(لی: بینا؛ آ: بیدیر؟) ۱۴ـ(ق۲: با تاج و تخت؛ پ: با زور و فر؛ و: زیبا درخت (ـه زیبای تخت)) ۱۵ـ(ق۲: دل) ۱۶ـ(لی، ل۳: ایدونکه) ۱۷ـس، ک، ل، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ آ): باشی؛ متن = ل، ق (نیز ل۳، ب) ۱۸ـک (نیز لن، پ، لن۲): بگویم؛ (آ: بگوید)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لن، لن۲: تا بود؛ پ: پیشت ای)؛ بنداری (۲۳۱ـ۲۳۴): فدخل مزدک علی الملک و دعاله و ألقی علیه ثم قال: قد أجبتنی أمس عن مسألتی، و أرید الآن أن تجیبنی عن مسألة أخری أسألک عنها ۲۰ـس، س۲ (نیز لی، ل، و، آ، ب): گفت تو؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لی، ق۲، ب، لن۲)؛ بنداری: فقال: سل ۲۱ـل: که بندی؛ (لن۲: نیندی (!)) ۲۲ـس، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): بازگیری؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۲۳ـل: زو ۲۴ـ(آ: نمرد (!)) ۲۵ـل: بیاید؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): شیرین؛ ل۲: به یزدان؛ (ق۲: جان و تن را)؛ متن = ق، ک (نیز لن، پ، لن۲) ۲۶ـل۲: جان ۲۷ـل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲): او ـ او؛ س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): داشتست ـ بگذاشتست؛ متن = ک (نیز لی، پ، لن۲) ۲۸ـق: بیند؛ (لی، ب: باید؛ آ: چو باشد)؛ متن = پازده دستنویس دیگر ۲۹ـل، ق (نیز ق۲، پ): مرا؛ س۲: بگو چیزی مرا؛ (لی: بگو بید مر)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب) ۳۰ـق: شهریار ۳۱ـک: مرده را باید (حرف یکم نقطه ندارد) او (ـه دانا بد و) پارسا؛ که آن مرده دانا بد و نیک‌کار؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۳۶ـ۲۳۹): فقال مزدک: ماذا تقول فیمن حبس رجلا و قیده و منعه الطعام و الشراب حتی مات؟ ۳۲ـل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): مسکین تنش (در ل حرف یکم و در و دو حرف نخست واژهٔ پسین نقطه ندارند)؛ (آ: مشکن بنش (حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارد))؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۳ـس، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): ناکرده خونست؛ ق، ک (نیز ق۲): خونست ناکرده؛ (ل۳: ناکشته خونست)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۳۴ـل: بر؛ بنداری: فقال: هذا المسکین متقلد دم لم یسفکه

چو بشنید مزدک[1]، زمین بوس[2] داد
خرامان بیامد ز پیش[3] قباد

به درگاه او شد[4] به انبوه گفت[5]
که جایی که گندم بود درنهفت،

دهید آن به تاراج در کوی و شهر[6]
بدآن تا یکایک بیابند[7] بهر

دویدند[8] هر کس[9] که بُد گرسنه
به تاراجِ گندم شدند از بنه[10]

۲۴۵ چه[11] انبارِ[12] شهری، چه[13] آنِ قباد
ز[14] یک دانه گندم نبودند[15] شادا

دویدند و[16] رفتند کارآگهان
به نزدیکِ بیدارشاهِ جهان،

که تاراج کردند انبارِ شاه
به مزدک همی‌بازگردد گناه

قباد آن[17] سخن‌گوی را پیش خواند
ز تاراجِ انبار چندی[18] براند

چُنین داد پاسخ کانوشه[19] بَدی[20]
خرد را به گفتار[21] توشه[22] بَدی،

۲۵۰ سُخن هرچ[23] بشنیدم[24] از شهریار
بگفتم به بازاریان[25] خوارخوار،

به شاهِ جهان گفتم[26] از مار و زهر[27]
وُ زآن[28]کس که تریاک دارد به شهر[29]

بدین بنده پاسخ چُنین داد شاه
ز[30] تریاک‌دار و ز[31] تریاک‌خواه[32]:

که گر[33] مارگشته[34] بمیرد به زهر،
وُ زآن کس[35] نیابد ز تریاک بهر،

اگر خون آن[36] مرد[37] تریاک‌دار
بریزد کسی، نیست با او شمار[38]!

۱ـ(ب: چمزدک ←) ۲ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـ ب): بوسه؛ متن =ل، ق ۳ـق: بنزد (!) ۴ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): رفت و؛ متن =ل، ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۵ـ(آ: رفت (!))؛ لن،لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

شوید و همه بهره زو برگرید (!) بها گر نگیرند (لن۲: نگیرید (!)) ره بسپرید

۶ـس ـ س۲ (نیز لن،لی ـ ب): به تاراج داد آنک (لی،ل۳،پ،لن۲،آ: آنکه؛ و: آنچه) بودش به شهر؛ (ق۲: به تاراج بدهید یک یک به شهر)؛ متن =ل ۷ـ(ق۲: نیابند (!))؛ بنداری (۲۴۱ـ۲۴۳): فخرج مزدک عند ذلک و قال لمن حضر الباب من المتظلمین: إن الملک قد أباحکم ما فی الأهراء من الغلات فابسطوا أیدیکم، و أینما وجدتم منها شیئا فاستبیحوه ۸ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): چو دیدند؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۹ـل۲: یک ۱۰ـق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): بردند (ق۲: کردند) گندم همه (پ،لن۲: بنه)؛ س،س۲ (نیز لی،ل۳،آ،ب): دادند (ل۳: بردند) دانه همه؛ و: بردند بار و بنه؛ متن =ل ۱۱ـس۲: چر ۱۲ـل۲: انبار (!) ۱۳ـس۲: و؛ (ق۲: شهر و چه) ۱۴ـ(لن،لن۲: به) ۱۵ـ(ل۲: ببردند)؛ بنداری (۲۴۴ـ۲۴۵): فعلموا ذلک وطئت المدینة، و ماجت العامة الذین أخرجتهم المجاعة، و انتهبت غلات السلطان و غیره ۱۶ـل: چرخ؛ بنداری (۲۴۶ـ۲۴۷): فأتهی الی الملک ذلک و أخبر بأن مزدک هو الذی رخص لهم فی ذلک ۱۷ـ(ق۲: این) ۱۸ـ(آ: ز تاراج و انبار یاری (!))؛ بنداری: فاستحضره و سأله عن السبب الحامل له علی ذلک ۱۹ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳،و،لن۲،آ): که نوشه ۲۰ـ(لی: بزی) ۲۱ـ(ل۲،آ: دیدار) ۲۲ـ(لی: همیشه ز تو دور دست) ۲۳ـس ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): هر چه؛ متن =ل (نیز لن) ۲۴ـس۲: بشنیدی ۲۵ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): درگاهیان؛ (ق۲: ایرانیان)؛ متن =ل،ق،ک،ل۳ (نیز لن،پ،لن۲)؛ ق۲ این بیت و بیت سپسین را پس از بیت ۲۵۵ آورده است ۲۶ـ(ق۲: که شاه جهان گفت) ۲۷ـ(آ: امروز بهر) ۲۸ـل: از آن ۲۹ـ(ق۲: ز تریاک و نا دادن مرد بهر) ۳۰ـ(ل۲: که) ۳۱ـل،ق،ل۲ (نیز ق۲،پ)؛ که تریاک دارست و (ق،ق۲: چو ←)؛ متن =س،س۲ (نیز ل۳،لی،و،آ،ب) ۳۲ـ(ق۲: مردگناه)؛ ک بیتهای ۲۵۲ـ۲۵۵ و لن،لن۲ بیتهای ۲۵۲ـ۲۵۳ را ندارند ۳۳ـل۲ (نیز پ): اگر ۳۴ـ(پ: زهر خواره؛ آ: کار (ـ مار) کشته) ۳۵ـل: از آن پس؛ ق: کرا پس؛ ل۲ (نیز پ): وزین کس؛ (لی: وزان پس)؛ متن =س،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ،ب) ۳۶ـل۲ (نیز لن،پ،لن۲): این ۳۷ـ(آ: مزد (!)) ۳۸ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ): خون او هست خوار؛ متن =ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲)؛ ل این بیت و ق،ک،ب این بیت و بیت سپسین را ندارد

۲۵۵ چو شد گرسنه نان بود[1] پای‌زهر
به سیری نخواهد ز تریاک بهر

اگر دادگر باشی ای شهریار
به[2] انبار گندم نباید به کار!

شکم‌گرسنه چند مردم بمرد
که انبارِ آسوده[3] جانش ببرد[4]!

ز گفتارِ او تنگ‌دل[5] شد قباد
بشد[6] تیز، مغزش ز[7] گفتارِ داد!

وُ زآن‌پس[8] بپرسید و پاسخ شنید
دل و جان او پر ز گفتار دید

۲۶۰ ز چیزی که گفتند[9] پیغامبران[10]
همان[11] دادگر موبدان و سران[12]،

به[13] گفتارِ مزدک[14] همه کژ گشت
سُخن‌هاش ز[15]اندازه اندرگذشت!

برو[16] انجمن شد فراوان سپاه
بسی کس به[17] بیراهی آمد ز[18] راه!

همی[19]گفت هرکو توانگر[20] بود
تهی‌دست با او برابر بود!

نباید که باشد[21] کسی برفزود[22]
توانگر[23] بود تار[24] و درویش[25] پود!

۲۶۵ جهان[26] راست باید که باشد به[27] چیز
فزونی توانگر چرا جست نیز[28]؟!

زن و[29] خانه و[30] چیز بخشیدنی‌ست[31]
تهی‌دست‌کس[32] با توانگر[33] یکی‌ست!

من این[34] را کنم راست[35] با[36] دینِ پاک
شود[37] ویژه پیدا[38] بلند از[39] معاک!

۱ـس: شود؛ (ق۲: خورد (!))؛ بنداری (۲۴۹ـ۲۵۵): فقال: إن الجائع هو اللدیغ و الطعام هو الترياق. و قد أباح الملک دم صاحب الترياق اذا لم یتدارک حشاشة اللدیغ المشرف علی الموت ۲ـس،ل،س۲ (نیز لن،لی ـ ب): در؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲) ۳ـل: را سود؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۴ـ(آ: نبرد)؛ بنداری (۲۵۶ـ۲۵۷): و قد رأیت الناس یموتون جوعا و لاخبر عند أرباب الغلات المدّخرة من ذلک. فأبحتهم إیاها علی مقتضی حکم الملک و قوله ۵ـل: سکدل (نقطه ندارد) ۶ـ(آ: نشد (!)) ۷ـق: به ۸ـس،س۲ (نیز لی،آ، ب): وزانکس؛ ل۲ (نیز لن،ل۳،و): و زانکش؛ (لن۲: از آنکس) ۹ـ(آ: دیدند) ۱۰ـل،س۲ (نیز لن،لی،پ،و،لن۲،ب): پیغمبران؛ متن =س، ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،آ) ۱۱ـ(ل۳: همی (!)) ۱۲ـل،ل۲،س۲: ردان؛ (ق۲: موبد و مهتران)؛ متن =س،ق،ک (نیز لن،لی ـ ب) ۱۳ـل۲ (نیز لن، ق۲،پ،لن۲): ز ۱۴ـ(آ: موبد) ۱۵ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ ـ ب): سخنها ز (س،ق،لن۲: از)؛ (ل۳: ز گفتار)؛ متن =ل،ک ۱۶ـ(لی: بدو) ۱۷ـل۲: ز؛ متن ← ۱۸ـ(ق۲،لن۲: به)؛ س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): فراوان ز بی‌راهی آمد به؛ متن =ل،ق،ک (نیز لن،پ)؛ بنداری (۲۵۸ـ۲۶۲): فسکت قباذ و استعلی أمر مزدک، و طالت باعه، و کثرت أشیاعه و أتباعه. و خالف الأنبیاء فی مللهم، و باین العلماء فی طرقهم ۱۹ـ(لی: بدو) ۲۰ـس (نیز لن): تو نگر ۲۱ـ(آ: باشی) ۲۲ـ(لی،ل۳،لن۲،آ: فرود)؛ س: برو برفرود؛ متن =ل،ق،ک،س۲ (نیز لن، ق۲،پ،و،ب) ۲۳ـس (نیز لن): تو نگر ۲۴ـک: باد (نقطه ندارد) ۲۵ـ(آ: یار درویش و)؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۶۳ـ۲۶۴): و کان یقول: ینبغی أن تکون أمور العالم علی السواء، و لا یقع تفاوت فی نعم اللّه بین الأغنیاء و الفقراء، و یکون الغنیّ کالسدی و الفقیر کاللُحمة ۲۶ـس،س۲: چنان ۲۷ـ(ل۳: یابند؛ پ: گردد به؛ لن۲: یابد به) ۲۸ـک،ل۲ (نیز ق۲،پ،لن۲): حرامست (ـ چراجست) نیز؛ س، س۲ (نیز لی،و،آ،ب): سراسر حرامست (آ: خرامست) نیز؛ (لن: تو نگر حرامست نیز؛ ل۳: حرامست و ناخوب نیز)؛ ق: توانگر حرامست بر کم تقصیز؟؛ متن =ل ۲۹ـ(ب: بدان) ۳۰ـق: دو (وزن درست نیست) ۳۱ـل،س،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۲،پ،لن۲،آ،ب): بخشیده نیست؛ (لی: بخشوده نیست)؛ متن =ق،ل۲ (نیز و) ۳۲ـ(لی: کین (کس)؛ لن۲: چکس ←؛ آ: را) ۳۳ـس (نیز لن۲): تو نگر ۳۴ـ(ق۲: همین) ۳۵ـس۲ (نیز لی،ل۳): دست؛ (ق۲: پاک)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۳۶ـل،س،ق (نیز لن،ق۲،و)؛ با (نقطه ندارد)؛ (ل۳،ب: تا)؛ متن =ک،ل،س۲ (نیز لی،پ،لن۲،آ) ۳۷ـل۲ (نیز پ): شده ۳۸ـ(لی: بیند؛ لن،لن۲: دیده پیدا؛ ق۲: آشکارا) ۳۹ـس،ق (نیز ق۲، و): ار؛ متن =دوازده دستنویس دیگر

هرآنکس که او جز بدین[1] دین[2] بود — ز یزدان و از منش نفرین[3] بود!
بُد هرک[4] درویش با او[5] یکی — اگر پیر[6] بودند اگر کودکی
۲۷۰ ازین بستدی چیز و[7] دادی بدان[8] — فرومانده بُد[9] زآن سَخُن بخردان[10]!

چو بشنید در دین او شد قباد — ز گیتی به گفتارِ او بود شاد[11]
ورا شاه[12] بنشاند بر دستِ راست — ندانست[13] لشکر[14] که موبد کجاست[15]!
بر او[16] شد[17] آنکس که درویش[18] بود — وُگر نانش[19] از کوششِ خویش بود
به گردِ جهان تازه شد دینِ اوی[20] — نیارست جستن کسی کینِ[21] اوی[20]
۲۷۵ توانگر[22] همی سر زِ نیکی نگاشت[23] — سپردی به درویش[24] چیزی که داشت

چُنان بُد که یک‌روز مزدک پگاه — ز خانه بیامد به نزدیک شاه
چُنین گفت کز[25] دین‌پرستانِ[26] ما، — همان[27] پاک‌دل زیردستانِ[28] ما،
فراوان ز[29] گیتی[30] سران بر[31] درند — فرود[32] آورمّشان اگر[33] بگذرند

۱ـس،ق،ک (نیز لن،ق[2]،ل[3]ـآ): برین؛ متن = ل،ل[2]،س[2] (نیز لی،ب) ۲ـس (نیز لی،ب): ره ۳ـس (نیز لی،ب): ز نیکی (لی: تنگی (!)) و را دست کوته؛ ق،ک،ل[2] (نیز لن،ق[2]،ل[3]ـآ): از (پ: ز) ایزد بر آن (ل[2]: یدان) راه (ق[2]: بنده) نفرین؛ متن = ل (ز به از تصحیح قیاسی شده است) ۴ـق: جمله؛ ک،ل[2] (نیز لن،ق[2]،پ،لن[2]): هر که؛ س،س[2] (نیز لی،ل[2]،و،آ،ب): همی‌گشت؛ متن = ل ۵ـس[2]: وی ۶ـل: مرد ۷ـ(ق[2]،لی،ل[2]: جوی) ۸ـک (نیز ب): بر آن ۹ـ(ب: جدی)؛ س،س[2] (نیز و،آ): فروماندند؛ (لن[2]: فروخواندند)؛ متن ← ۱۰ـق: موبدان؛ ک: فرومانده زان سخن موبدان؛ ل[2]: فروماندند از کار او موبدان؛ (لن: فروماندند زان سخن موبدان؛ ق[2]: درو خیره مانده همه بخردان؛ ل[2]: فروماندند اندر آن بخرادن؛ پ: فروماندند زو موبد موبدان)؛ متن = ل (نیز لی)؛ بنداری (۲۶۵ـ۲۷۰): فشرع مذهب الإباحة علی هذه الصفة ۱۱ـلی از ۲۷۱آ و ۲۷۹ب یک بیت ساخته و ۲۷۱ب ـ۲۷۹آ را انداخته است ۱۲ـق (نیز لن،پ،لن[2]): رام؛ (ب: شاد)؛ ک (نیز ق[2]): بر آرام؛ ل[2]: وز آرام؛ متن = ل،س،س[2] (نیز ل[2]،و،آ) ۱۳ـس[2]: بدانست (!) ۱۴ـ(ل[2]: بخرد) ۱۵ـ(ق[2]: جایش کجاست؛ ب: سپردی به درویش چیزی که داشت (= ۲۷۵ب)) ۱۶ـس،س[2] (نیز ل[2]،و،ب): سوی او؛ (ق[2]: برابر؛ آ: سوی آن)؛ متن = ل،ق،ک،ل[2] ۱۷ـس: هر ۱۸ـس: خردش (!) ۱۹ـس (نیز ب): خوردش؛ ل[2]: تابش؛ ق: همان پوشش؛ متن = ده؛ دستنویس دیگر ۲۰ـل،س،ق،ل[2]،س[2] (نیز ق[2]،ل[2]،و،آ،ب): او؛ متن = ک (نیز لن،پ،لن[2]) ۲۱ـ(ق[2]: کس آنین) ۲۲ـس (نیز لن): تونگر ۲۳ـق،ل[2] (نیز پ،لن[2]): بکاشت؛ (لن: بکاشت (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ل[2]: بکاست؛ و: نکاست (حرف یکم نقطه ندارد))؛ ل: نکی نکاشت (حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ س (نیز ق[2]): نکی بکاشت (حرف دوم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ ک: تنگی نکاشت؛ س[2]: گیتی بکاشت؛ (آ: نکی بکاست (واژهٔ نخست و حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارند)؛ ب: تنگی بکاشت)؛ متن تصحیح قیاسی است (← لن، و، آ) ۲۴ـ(و: به درویش بخشید)؛ س در اینجا سرنویس دارد: سخن گفتن مزدک با قباد در نکوهش دین کسری؛ بنداری (۲۷۱ـ۲۷۵): و لم یزل أمره یقوی إلی أن أمن به قباد و دخل فی دینه، و شاع هذا المذهب فی أطراف العالم، و صار بحیث لم یتجاسر أحد علی مخالفة مزدک ۲۵ـل،ک: کین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـس،س[2] (نیز ل[2]،و،آ،ب): درپرستان؛ ل[2] (نیز ق[2]): زیردستان (در ل[2] بیت پساوند ندارد)؛ متن = ل،ق، ک (نیز لن،پ،لن[2]) ۲۷ـس،ل،س[2] (نیز لن،ل[2]ـب): هم از؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق[2]) ۲۸ـ(ق[2]: درپرستان) ۲۹ـ(و: و) ۳۰ـس،س[2] (نیز ل[2]،و،آ،ب): دیگر؛ متن = ل،س،ق،ک،ل[2] (نیز لن،ق[2]،پ،لن[2]) ۳۱ـق: جز ← ۳۲ـس: فراز؛ (ب: فرو)؛ متن ← ۳۳ـل: آوری گر ز در؛ (لن[2]: آور ← مشان و گر)؛ متن = ق،ک،ل[2]،س[2] (نیز لن،ق[2]،ل[3]،پ،و،آ)؛ بنداری (۲۷۶ـ۲۷۸): فاتفق أنه ذات یوم دخل علی الملک و قال: إن علی الباب جماعة من أهل دیننا و متبعی ملتنا

ز مزدک شنید این[1] سَخُن‌ها[2] قباد — به سالار فرمود تا بار داد
۲۸۰ چُنین گفت مزدک به پرمایه‌شاه — که این جای[3] تنگ‌ست و[4] چندان[5] سپاه!
همانا نگنجند[6] در پیش شاه[7] — به هامونِ خرامد کندشان نگاه!
بفرمود تا تخت بیرون برند[8] — از[9] ایوانِ شاهی به هامون برند[8]
به دشت آمد از مزدکی صد[10] هزار! — برفتند شادان برِ شهریار!
چُنین گفت مزدک به شاهِ زمین — که ای برتر از دانش بآفرین[11]،
۲۸۵ چُنان دان که[12] کسری نه بر[13] دینِ ماست! — ز دین[14] سرکشیدن ورا کی سزاست[15]؟!
یکی خطّ‌دستش[16] بباید ستد — که سر بازگرداند از راهِ[17] بد؛
بپیچاند[18] از راستی پنج[19] چیز — که دانا[20] برین[21] پنج نفزود[22] نیز:
کجا[23] رشک[24] و کین‌ست و خشم[25] و نیاز — به پنجم که گردد برو چیره از[26]
تو گر[27] چیره[28] باشی برین[29] پنج دیو — پدید آیدت راهِ گیهان‌خدیو
۲۹۰ ازین[30] پنج ما را زن و[31] خواسته‌ست — که دینِ بهی در جهان[32] کاسته‌ست[33]
زن[34] و خواسته، باید[35] اندر میان[36] — چو دینِ بهی را نخواهی[37] زیان،
کزین[38] دو بود رشک و آز[39] و نیاز — که با خشم و[40] کین[41] اندرآید به‌راز[42]،

۱ـق ـس[2] (نیز لن،لن[2]،آ): آن؛ متن = ل،س (نیز ق[2]،ل[3]،پ،و،ب) ۲ـس: سخن را؛ بنداری: فأذن لهم قباذ فی الدخول ۳ـ(ق[2]: خانه) ۴ـک: جوی ← ۵ـس،ل،س[2]،س[2] (نیز ل[3]،و ـب): چندین؛ ق: چندی؛ متن = ل،ک (نیز لن،ق[2]،پ)؛ لی از ۲۸۰آ و ۲۸۱ب یک بیت ساخته و ۲۸۰ب ـ ۲۸۱آ را انداخته است ۶ـک: نگنجد؛ (لن[2]: نگنجید؛ آ: بیکچند (!)) ۷ـک: برین پیشگاه؛ بنداری (۲۸۰ـ۲۸۱): فقال: إن هذا المکان ضیق لایسعهم. فإن رأی الملک خرج لأجلهم إلی الصحراء ۸ـ(آ: برد) ۹ـل،س،ک،س[2] (نیز لن،پ ـب): ز؛ متن = ق،ل[2] (نیز ق[2]،لی،ل[2])؛ بنداری: فأمر بإخراج تخته إلی الصحراء و خرج ۱۰ـک: سی؛ (ق[2]،پ...(؟))؛ بنداری: فاجتمع علیه نحو مائه ألف نفس من المزدکیة ۱۱ـس ـس[2] (نیز لن،ق[2]،پ ـب): دانش و آفرین؛ (ل[2]: دانش و بافرین)؛ متن = ل ۱۲ـ(ب: دانک) ۱۳ـل: در ۱۴ـ(ق[2]: وزین) ۱۵ـس،ک،س[2] (نیز لن ـب): رواست؛ متن = ل،ق،ل[2]؛ بنداری (۲۸۴ـ۲۸۵): فقال مزدک لقباذ: اعلم أن ابنک کسری لیس علی دیننا، و لا یلیق به أن یخالف مذهب الحق ۱۶ـس ـس[2] (نیز لن ـب): دست خطش؛ متن = ل ۱۷ـق (نیز ب): کار؛ بنداری: و الرأی أن تأخذ خطه بمتابعتنا و ترک ما هو علیه من الضلالة و الجهالة ۱۸ـل[2] (نیز ق[2]،لی،آ): نپیچاند (!) ۱۹ـ(آ: چار) ۲۰ـ(لی[2]: دانی) ۲۱ـ(و: بر آن) ۲۲ـ(لن[2]: بفزود (!))؛ بنداری: ثم قال: و الذی یمنع الناس عن سلوک طریق السداد منحصر فی خمسة أشیاء لاغیر ۲۳ـ(و: یکی) ۲۴ـ(پ: رسم (← رشک)) ۲۵ـس،س[2] (نیز لن،لی،ل[3]،لن[2]،آ،ب): خشم و رشکست و کین؛ (ق[2]: خشم و کینست و رنج)؛ متن = ل،ق،ک، ل[2] (نیز پ،و) ۲۶ـ(لن[2]،آ: خیره از؛ لی: بپیچد (بپنجم) که گردد بدو چیره باز (!))؛ بنداری: و هی الغیرة و الحقد و الغضب و الحرص و الفقر ۲۷ـل: چون ۲۸ـل[2]: خیره ۲۹ـق: بدین؛ (لی: چیره‌ئی بر تن)؛ بنداری: و اذا قمعت هذه الأخلاق الشیطانیة استقام لک طریق الحق ۳۰ـس (نیز ب): از آن ۳۱ـ(لی: ازین) ۳۲ـ(ق[2]: میان؛ لی: زمین)؛ س (نیز ب): رابدو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـک: خاستست؛ ل[2]: خواستست (پساوند ندارد)؛ بنداری: و منشؤ ها کلها من شیئین: المال و النساء ۳۴ـ(لی: تن) ۳۵ـل: باشد؛ ق: آرد؛ (لن: ماند)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۶ـس (نیز ب): نهان ۳۷ـ(ق[2]: نخواهد؛ آ: بخواهد (!)) ۳۸ـس،س[2] (نیز لن،لی ـب): بدین؛ متن = ل،ق،ل[2] (نیز ق[2]) ۳۹ـس: یار از؛ ق: آز و رشک (نیز پ): جوی ← ۴۰ـق (نیز پ): و خشم ۴۱ـ(آ: کین و خشم) ۴۲ـس[2]: نیار (پساوند ندارد)؛ (لی: بپیچد که گردد بدو چیره آز (← ۲۸۸پ))؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد

همی دیو پیچد سر از[1] بخردان؛ بباید نهاد این دو اندر میان!

چن این[2] گفته شد[3]، دستِ کسری گرفت بدو مانده بُد شاهِ ایران[4] شگفت!
ازو[5] نامور، دست بستد[6] به‌خشم به‌تندی ز مزدک بخوابید[7] چشم!
به مزدک چُنین گفت خندان[8] قباد که از دینِ کسری چه داری[9] به یاد؟
چُنین گفت مزدک که او[10] راهِ[11] راست نهانی ندارد[12]، نه بر[13] دینِ ماست[14]
هم‌آنگه ز کسری بپرسید شاه که از دین به[15] بگذری، نیست[16] راه
بدو گفت کسری: چو یابم زمان بگویم که کژ است یکسر[17] گمان!
چو پیدا شود کژی و کاستی درفشان شود پیشِ[18] تو[19] راستی!
بدو گفت مزدک زمان چند روز همی‌خواهی[20] از شاهِ گیتی‌فروز؟
ورا[21] گفت کسری: زمان پنج ماه ششم را همه بازگویم به شاه

برین برنهادند و[22] گشتند باز به ایوان شد آن[23] شاهِ گردن‌فراز
فرستاد کسری[24] به هرجای کس که دانندگی دید و[25] فریادرس
کس آمد سُوی خرّه‌ی[26] اردشیر که آید به در، داد[27] هرمزدِ پیر[28]
از[29] اسطخر[30] مهرآذرِ[31] پارسی بیامد[32] به درگاه با یار سی[33]

۱ـل،ق (نیز لن،پ،لن۲): حازر؛ (ق۲: تن حازر)؛ متن = س،ل۳،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب)؛ ق در اینجا سرنویس دارد: حال نوشین‌روان با مزدک و مناظرهٔ موبد با او؛ بنداری (۲۹۱ـ۲۹۳): فینبغی أن یجعلا علی الإباحة بین الخلق أجمعین حتی نأمن الآفات الخمس ۲ـل: س،ق،ل۳،س۲ (نیز لن‌ـب): چو این؛ ک: که زین؛ متن تصحیح قیاسی است ۳ـ(پ، و: بد) ۴ـق: ایرانیان در ۵ـس،ک،س۲: از آن ۶ـب: بسته دست (وزن درست نیست)) ۷ـک: بخوانید (!)؛ ل۲ (نیز لن،لن۲): بتابید؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ(لن۲: چندان) ۹ـس۲ (نیز ل۳) آری ۱۰ـل: این ۱۱ـ(آ: راست (!)) ۱۲ـل: ندانند؛ س (نیز ب): ندارد نهانی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(لی: در)؛ (ق: چه بر) ۱۴ـ(آ: راست (پاوند ندارد))؛ ک: راه راست؛ ل۲: راه ماست؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـک: تو؛ (ق،آ،ما)؛ پ: چه ←؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـس،س۲ (نیز لن،لی،و،ب): چیست؛ متن = ل (نیز ق۳،ل۳،پ) ۱۷ـل۲: کژیست یکسر؛ (لی: کس نیست یکسر ز (!)) ۱۸ـل۲: نزد ۱۹ـس،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲،آ،ب): من؛ متن = ل،ق،ک،ل۳ (نیز ق۲،پ) ۲۰ـ(ق۲،ب: خواهم) ۲۱ـ(لی: بدو)؛ ک: این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۲۹۴ـ۳۰۳): فأمر قباذ ابنه کسری بالدخول فی دینه (فاستمهله خمسة أشهر) علی أنه إن لم یظهر بطلان دینه فی هذه المدة تدیّن به ۲۲ـ(لی: چو) ۲۳ـل: بشد؛ بنداری: فرضی قباذ منه بذلک و تفرّق الناس عن ذلک المجمع ۲۴ـس۲: هر جا (!)؛ (لی: چیزی (!)) ۲۵ـق (نیز لن،ل،ل۳،پ،لن۲): چو؛ ک (نیز پ،ب): بود؛ س۲: بد؛ (آ: بود و)؛ س،ل۲: دانند بودند و؛ (لی: دانند رادیده؛ ق۲: گرایندنی (← که دانندنی) دید و)؛ متن = ل ۲۶ـک (نیز لن،ل۳): خورهٔ ۲۷ـس،ق،ک،ل۲: درگاه؛ س۲: بدر دار (← به در داد)؛ (ب: بد آن کار)؛ آ: پدر داد (← به در داد)؛ ل: که ایدر پدر داد (← آید به در داد)؛ متن ← ۲۸ـ(ق۲: که آنجا بد از داد هرمز وزیر؛ لی: که آمد بدین هرمز شیرگیر (!)؛ و: که آیدر بدر داد (← آید به در داد) پیروز پیر)؛ متن = (لن،ل۳،ب)؛ نیز ← س۲،ل۳،و،آ ۲۹ـل،ک،ل۲ (نیز لن۲،ب): ز؛ (پ: وز)؛ متن = س،ق،س۲ (نیز لن‌ـل۳،و،آ) ۳۰ـل‌ـک،س۲ (نیز لن،لی‌ـلن۲، ب): اصطخر؛ متن = ل۲ (نیز ق۲،آ) ۳۱ـق: مهرادک؛ ک: نهراور؛ (ق۲: بهرآزر؛ لی: آن مهتر؛ ل۳،ب: مهرآور)؛ متن = ل،س،ل۲،س۲ (نیز لن، پ،و،لن۲،آ) ۳۲ـق (نیز لن): بیاید ۳۳ـق (نیز لی): یارسی؛ بنداری (۳۰۴ـ۳۰۶): فنفذ کسری کتبه إلی بلاد فارس یستدعی العلماء فجاء موبذ من أرض أردشیر خُرّه یسمی مهراذر فی ثلاثین موبذا

نشستند دانش‌پژوهان به‌هم سُخن رفت هرگونه از[1] بیش و کم
به کسری سپردند[2] یکسر سُخن خردمند[3] دانندگانِ کُهن

چو بشنید کسری، به‌نزدِ قباد بیامد، ز مزدک همی[4] کرد یاد،
که اکنون فراز آمد آن[5] روزگار که دینِ بهی را[6] کنم[7] خواستار
گر ایدونک[8] او[9] را بود راستی، شود[10] دینِ زردشت بر کاستی،
پذیرم من آن[11] پاک‌دینِ ورا ز[12] جان برگزینم گزینِ ورا!
چو راهِ فریدون شود نادرست، عُزَیر و مسیحا[13] و هم[14] زند و اُست،
سُخُن گفتن مزدک آید[15] به جای نیاید[16] به گیتی جز او[17] رهنمای!
ور ایدونک[18] او کژ گویدهمی، رهِ پاک‌یزدان نجوید[19] همی،
تو بیزار گرد از ره و[20] دینِ اوی[21]! بنه دور[22] ناخرّم[23] آیینِ اوی[21]!
به من ده ورا، وآنک[24] در دینِ[25] اوست مبادا یکی را به تن[26] مغز[27] و پوست!
گوا[28] کرد زرمهر و خُرّاد[29] را فرآیین[30] و بندوی و[31] بهزاد[32] را
وُ زآن‌جایگه شد به ایوانِ خویش نگه داشت آن راست[33] پیمانِ خویش

۱ـ(پ: بر) ۲ـق: بگفتند ۳ـل (نیز آ): خردمند و؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۰۷ـ۳۰۸): و تفاوضوا عند کسری فی حدیث مزدک و ما جاء به من الملة المدخولة. فکثرت بینهم المباحثات و المناظرات حتی اتضح لهم بطلان دینه، و تقرر بینهم إدحاض حجته. و أوضحوا ذلک لکسری ۴ـل: سخن؛ (لن۲: بسی) ۵ـک: از ۶ـ(ق۲: زو) ۷ـس (نیز ب): شوم ۸ـ(لی: ایدونکه؛ ل۳: ایدونک (!)) ۹ـل۲: وی ۱۰ـل۲ (نیز لن۲): بود ۱۱ـس،ق،ک،ل۲ (نیز لی،پ،لن۲،آ،ب): این؛ متن = ل،س۲ (نیز لن،ق،ل۳،و) ۱۲ـل: به ۱۳ـق: مسیح؛ ک (نیز ق۲): مسیحی؛ ل: عریز مسیحی؛ س: عزیر و مسیحا (حرف سوم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ ل۲: عریر و مسیحی (واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ س۲ (نیز لی،آ،ب): عزیز و مسیحا؛ (لن: عزیز و مسیحا (حرف سوم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ پ: نباید به گیتی؛ لن۲: غریو و مسیحا)؛ متن = (ل۳،و)؛ نیز ← س،س۲،لن،لی،آ،ب ۱۴ـق: همان؛ (ق۲: همه؛ پ: همی؛ لن۲: دهم ←)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـس۲ (نیز لن‌ـل‌ـلن۲،آ): آمد؛ ک: سخن گفت مزدک که آمد؛ متن = ل،س،ق،ل۲ (نیز پ،و،ب) ۱۶ـ(لی: نیاید؛ ل۳: نیاید؛ آ: نیامد)؛ متن ← ۱۷ـس۲: بیامد به گیتی چو؛ (ق۲: نیاید به گیتی ورا)؛ متن = ل‌ـل۲ (نیز لن،پ،و،لن۲،ب)؛ بنداری (۳۰۹ـ۳۱۴): فدخل علی أبیه و قال: إن ظهرت حقیقة دین مزدک و بطلان دین زرادشت تبعتک ۱۸ـس،ک،س۲ (نیز لن،ق،ل۲،آ،ب): گر ایدونک؛ (لی،ل۳: گر ایدونکه)؛ متن = ل،ق،ل۲ (نیز پ،و) ۱۹ـل۲: بجوید (!)؛ (لن۲: نگوید) ۲۰ـ(ق۲،ل۳،لن۲،آ: جز ←) ۲۱ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ،ب): او؛ متن = ک (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،لن۲) ۲۲ـ(لی: روز)؛ ق: بهل کیش و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـک: ناخرم (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ل۲: تا خرم؛ س۲: با خرم؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل این بیت را ندارد، اما بنداری داشته است؛ بنداری (۳۱۵ـ۳۱۶): و إن ظهر بطلانه فینبغی لک أن تتبرأ منه ۲۴ـک: انک؛ (پ،لن۲: وانکه)؛ س: در او انک (!)؛ (ل۳: وی و انک؛ لی: بمزده (← به من ده) و را انک)؛ متن = ل،ق،س۲ (نیز لن،ق۲،و،آ،ب) ۲۵ـل: دیندار؛ س: بر دین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـس،س۲ (نیز لی): دین؛ (لن،پ: بن)؛ ق (نیز ق۲): ازان؛ (ل۳،و،ب: ازین)؛ ک: بگیرد ازین؛ (آ: کسی را ازین)؛ متن = ل (نیز لن۳) ۲۷ـ(ق۲: جان)؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: و تمکنی منه و من أتباعه حتی أری فیهم رأیی و أنفذ فیهم حکمی ۲۸ـل: گزین ۲۹ـل (نیز لی،ب): خردا؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(آ: فر آئین) ۳۱ـل۲: بندو دی ←؛ و؛ (لی: مندی و؛ ل۳: بد روی و؛ لن۲: بندوی ←)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(ق۲: فرهاد) ۳۳ـل۲: راه و؛ (ق۲: نیک؛ لی: راز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۱۸ـ۳۱۹): فوافقه قباذ علی ذلک فأشهد به علی نفسه زرمهر و جمیع من حضر من العلماء و الموابذة فقام کسری إلی إیوانه

به شبگیر چون شید[1] بنمود تاج
زمین شد بکردارِ دریایِ عاج،

همی‌راند فرزندِ شاهِ جهان
سَخُن‌گوی با موبدان و مهان[2]

برابر[3] به ایوانِ شاه آمدند
سَخُن‌گوی[4] و جوینده‌راه[5] آمدند

دل‌آرای‌مزدک[6] سوی[7] کیقباد
بیامد، سَخُن را در اندرگشاد

چُنین گفت موبد[8] به پیشِ گروه
به مزدک که[9] ای[10] مردِ دانش‌پژوه:

یکی دینِ نو ساختی پرزیان[11]
نهادی[12] زن و خواسته در[13] میان

چه[14] داند پسر که‌ش[15] که باشد پدر[16]؟!
پدر[17] همچُنین چون شناسد پسر[18]؟!

چو مردم برابر[19] بود در جهان
نباشند[20] پیدا کهان و مهان[21]

که باشد که جوید[22] درِ کهتری[23]؟!
چگونه توان ساختن[24] مهتری[25]؟!

کسی[26] کو[27] مُزد جای[28] و چیزش که راست؟!
چو[29] شد کارگربنده[30] با شاه راست[31]،

جهان زین سَخُن پاک ویران شود!
نباید که این بد به[32] ایران شود!

همه کدخدایند[33] و[34] مزدور کیست[35]؟!
همه گنج دارند[36] و[34] گنجور کیست[35]؟!

۱ـق: خورشید؛ س، س[2] (نیز لن ـ پ، لن[2]، آ، ب): چو شبگیر خورشید؛ ل[2] (نیز و): چو خورشید شبگیر؛ متن = ل، ک ۲ـل (نیز ل[3]): ردان؛ متن = س ـ س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ ـ ب) ۳ـل: یآئین ۴ـل[2]: گوحی> ۵ـ(ق[2]: گاه؛ لی: سخن‌جوی و گوینده راه (!)) ۶ـس، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و ـ ب): کودک (ـمزدک)؛ ق (نیز پ): دل و رای موبد؛ متن = ل، ک، ل[2] (نیز ق[2]) ۷ـل[2]: بر؛ ل[2] در اینجا سرنویس دارد: سؤال موبد از مزدک و فرو ماندن مزدک؛ بنداری (۳۲۰ـ۳۲۳): و لما أصبح رکب و معه الموابذة و دخل علی أبیه قباذ و حضر مزدک و احتفلوا للمناظرة فتصدّی موبذ ۸ـل: کسری ۹ـ(آ: حکه>) ۱۰ـ(لی: بد)؛ در ل[3] این بیت پس از بیت ۳۲۱ آمده است ۱۱ـ(ق[2]: در جهان)؛ س، ل[2] (نیز لی، ل[3]، آ، ب): تو برساختی پرزیان (آ: در زمان)؛ س[2]: دیر نو ساختی بر جهان؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، پ، و، ل[3]) ۱۲ـل: نهادی و (وزن درست نیست)؛ ق: نهاده؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـل[2]: زاده اندر؛ بنداری (۳۲۴ـ۳۲۵): و قال: أیها الرجل قد أتیت بدین جدید أبحث فیه النساء و الأموال ۱۴ـ(لن[2]: که) ۱۵ـس (نیز ب): کسی را ۱۶ـل[2]: پدر کش که باشد پسر ۱۷ـل[2]: پسر ۱۸ـق، ل[2]: پدر؛ بنداری: و یلزم من ذلک ألا یعرف الوالد ولده ولا الولد والده ۱۹ـل ـ س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب): سراسر؛ متن = (لن، پ، لن[2]) ۲۰ـ(آ: نباشد به) ۲۱ـس[2] (نیز ق[2]، ب، و، لن[2]، آ): از مهان؛ (ل[3]: مهان از کهان)؛ متن = ل ـ ل[2] (نیز لن، لی، ب) ۲۲ـس: یکی گر بجوید ۲۳ـل[2] (نیز لی): مهتری ۲۴ـل: یافتن ۲۵ـل[2]: کهتری؛ (لی: بهتری)؛ س ـ س[2]، لن ـ پ پس از این بیت افزوده‌اند:

که باشد مرا و ترا کارگر (س: دادگر) چو (س: که) مردم جدا (آ: جوان) ماند
(س، ب: گردد؛ س[2]: مانده؛ آ: بود) از به
(ق[3]: نداند کسی بر) بتر (ل[3]: پدر)؟

ل بیت بالا را ندارد و در ترجمهٔ بنداری نیز نیست ۲۶ـ(و: یکی) ۲۷ـک: که ۲۸ـق: بمیرد جا ۲۹ـل، س، ک، ل[2]، س[2] (نیز لی، ل، آ، ب): که؛ متن = ق (نیز لن، ق[2]، ب، و، لن[2]) ۳۰ـل: کار جوینده (حرف سوم واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ ق (نیز ق[2]): کار گوینده؛ متن ← ۳۱ـس، س[2] (نیز لی، آ، ب): کارگر بندهٔ پادشاست؛ (ل[3]: کارگر بند ...(؟)؛ پ: شاه با بندهٔ هر دو راست)؛ متن = ک (نیز لن، و، لن[2])؛ ل[2] این بیت را ندارد ۳۲ـس، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن ـ و، آ، ب): ز؛ متن = ل، ق (نیز ق[2]) ۳۳ـس، ل[2] (نیز آ): کدخدائید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـق ـ س[2] (نیز لن ـ آ): جو>؛ متن = ل، س (نیز ب) ۳۵ـ(ب: نیست) ۳۶ـس، ل[2] (نیز آ): دارید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

ز دین‌آوران این سَخُن کس نگفت
تو دیوانگی داشتی درنهفت[1]!

همه[2] مردمان را به دوزخ بری!
همی[3] کارِ بد را به بد نشمری[4]!

چو بشنید گفتارِ موبد قباد
برآشفت و[5] اندر[6] سَخُن داد داد[7]!

گرانمایه‌کسری ورا یار گشت
دلِ مردِ بی‌دین[8] پرآزار[9] گشت!

پرآواز گشت انجمن سربسر
که مزدک مبادا برِ تاجور[10]!

همی‌دارد او دینِ یزدان تباه
مباد اندرین[11] نامور بارگاه[12]!

از آن دین جهاندار[13] بیزار شد[14]
ز کرده سرش پر زِ تیمار شد[14]!

به کسری سپردش هم‌آنگاه[15] شاه
ابا هرک[16] او داشت آن دین و راه[17]

بدان[18] راه بُد[19] نامور سه[20] هزار
به فرزند گفت آن زمان شهریار:

که با این سران هرچ[21] خواهی بکن[22]
وُ زین[23] پس زِ مزدک مگردان سَخُن[24]!

به درگاهِ کسری یکی باغ بود
که دیوار[25] او برتر از راغ بود!

همه[26] گرد بر گردِ او[27] کنده کرد
مرین[28] مردمان را پراگنده[29] کرد،

۱ـ(آ: اندرنهفت؛ ل[3]: داری اندرنهفت) ۲ـس، ق، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، و، لن[2]، ب): همی؛ متن = ل (نیز لی، ل[3]، آ) ۳ـ(ل[3]: همان؛ لن[2]، آ: همه) ۴ـ(لن[2]: بشمری)؛ ل[2] این بیت و ک این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ س در اینجا و ق پس از بیت ۳۳۸ سرنویس دارند: کشته شدن مزدک و مزدکیان به فرمان (ق: به حکم) نوشین‌روان؛ بنداری (۳۲۷ـ۳۳۳): و إذا مات الإنسان لا یدری من یرث طارفه و تالده، و إذا اختلط الناس فمن أین یعرف الکبیر من الصغیر و الوضیع من الشریف؟ و إذا استووا فمن یتعین للریاسة و یترشح للسیاسة؟ ۵ـق: <و> ۶ـ(لن: هم در) ۷ـ(ق[2]: با مزدک دیوزاد) ۸ـق: بددین؛ (آ: دین را) ۹ـس[2]: بی‌آزار (!) ۱۰ـل[2]: مباد از بنه بارور ۱۱ـل[2] (نیز ق[3]): او برین؛ س، ک (نیز لن[2]، ب): مبادا برین؛ ق: مبادا دربن؛ س[2] (نیز لن، لی ـ و، آ): مبادا بدین؛ متن = ل ۱۲ـ(ق[2]: پایگاه)؛ بنداری (۳۳۴ـ۳۳۷): و أخذوا فی المناظرة و المباحثة حتی انقطع مزدک، و ظهر لقباذ أنه عن حلیة الدین عاطل و أن کلامه باطل لیس وراءه طائل ۱۳ـ(ل[3]: جهاندار از آن دین) ۱۴ـس، ق (نیز پ): گشت؛ بنداری: فرجع عن دینه و ندم علی تقدیمه ۱۵ـق: هم آنگه بفرمود ۱۶ـس ـ س[2] (نیز لن ـ ب): هر که؛ متن = ل ۱۷ـل: آیین و راه؛ ک، ل[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]): این (ل[3]: او) دین و راه؛ (ق[2]: آن دین نگاه)؛ متن = س، س[2] (نیز لن، پ ـ ب)؛ ل، س[2] پس از این بیت افزوده‌اند:

بدو گفت هر کو برین (س[2]: بدین) دین اوست میادا یکی را به تن مغز و پوست (=۳۱۷ب)

بیت بالا در سیزده دستنویس دیگر نیست و بنداری نیز آن را نداشته است؛ بنداری: فسلمه إلی کسری و سلطه علیه و علی اصحابه ۱۸ـق (نیز ل[3]، پ، و): بر آن ۱۹ـس[2]: بود ۲۰ـل: صد؛ (ق[2]: سی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: ثلاثة آلاف؛ در ق این بیت پس از بیت ۳۳۸ آمده است؛ ل[2] بیتهای ۳۴۰ـ۳۴۲ را ندارد ۲۱ـس، ق، ک، س[2] (نیز ق[2] ـ ب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن) ۲۲ـ(آ: بکو) ۲۳ـل: از آن؛ (لی: وزان) ۲۴ـ(آ: بگردان رو؛ ب: ز مزدک وزین پس مگردان جنگ (!)؛ پساوند ندارد)؛ بنداری (۳۴۰ـ۳۴۱): و قال له: إن علی الباب ثلاثة آلاف نفس من رؤساء المزدکیة فنکل بهم أوّلا ثم افعل ما شئت بمزدک ثانیا. فقبض کسری علیهم أجمعین ۲۵ـق: دیدار؛ (و: بهنای)؛ بنداری: و کان له میدان واسع بقرب إیوانه (کو: بستان واسع و فیه میدان بقرب إیوانه) ۲۶ـل (نیز پ): همی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـس، س[2] (نیز لن، لی ـ لن[2]، ب): آن؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز ق[2]) ۲۸ـ(لی: پر از) ۲۹ـک: بدان کنده (پساوند ندارد)

بکِشتندشان هم بسانِ درخت — زبر پای و زیرش سر آگنده[1] سخت!
به مزدک چُنین گفت کسری که رَوْ! — به درگاهِ[2] باغِ گرانمایه شَوْ!
[ازآن تخم کشتن[3] بدین[4] روزگار — ترا داد ناهوشمندیت[5] بار[6]!]
درختان[7] ببینی[8]، که آن کس ندید! — نه از کاردانانِ پیشین شنید!
بشد مزدک و باغ[9] بگشاد در — که بیند مگر بر چمن[10] بار و بر[11]
هم‌آنگه که دید[12]، از تنش رفت هوش! — برآمد به‌ناکام[13] ازو[14] یک خروش!
یکی دار فرمود کسری بلند — فروهشت[15] از دار پیچان‌کمند!
نگون‌بخت را زنده بر دار کرد! — سرِ مردِ بی‌دین[16] نگونسار[17] کرد!
وُ زآن[18]پس بکشتش به بارانِ تیر! — تو گر باهشی[19] راهِ[20] مزدک مگیر!

بزرگان شدند ایمن از خواسته[21] — زن و زاده[22] و باغ[23] آراسته
همی‌بود با شرم چندی قباد — ز نفرینِ مزدک همی‌کرد یاد!

۱ـس: افکنده؛ (ب: برآکنده (ه‍ـسرآکنده)؛ س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،لن۲،آ۲): زیر اندر آکنده؛ (و: سرها در آکنده)؛ ل۲: پای سر زیر آکنده؛ س (نیز لی،ب): سرو پای زیر اندر آکنده؛ متن = ل،ک؛ بنداری (۳۴۳ـ۳۴۴): فأمر فحفروا فیه لکل واحد منهم حفیرة، فنکسوا فی تلک الحفائر و طمرت ره‍وسهم الی خصورهم فی التراب، و ترکت أرجلهم منتصبة بادیة للأبصار کأنهم غرسوا غرس الأشجار ۲ـ(ق۲: دیدار؛ ب: نزدیک) ۳ـس۲ (نیز لن): کشتی؛ (ق۲: کشته؛ لی،پ،لن۲،آ۲: ز تخمی که کشتی؛ ب: ازین تخم‌کشتن)؛ متن = س (نیز ل۳،و) ۴ـس۲ (نیز لن،و): بدان ۵ـس۲ (نیز پ): ای ناهشیوار؛ (لن،لن۲: ای ناهوشمند؛ ق۲: امروز هر گونه؛ لی: ای ناخردمند؛ ل۳،و،آ: ای ناهشومند؛ ب: ای جناه‌هشومند)؛ متن = س ۶ـ(آ: یار)؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ل،ق،ک،ل۲ این بیت را ندارند و چنین می‌نماید که بنداری نیز آن را نداشته است ۷ـ(لن۲،آ۲: درختی)؛ متن ← ۸ـل۳: نگه کن؛ ل: ببین آنک هر کس؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۴۵ـ۳۴۷): ثم استحضر مزدک و قال له: ادخل الی هذا البستان و انظر فیه الی شجر لم یر مثله ذو بصر ۹ـل: از باغ و ۱۰ـ(لن۲: چمن را مگر) ۱۱ـق (نیز لی): بار و بر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۲ـس،ک،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،ب): چو دید؛ (لن: هرانگه (ه‍ـهمانگه) چو دید)؛ ل۲: چو دید آنچنان؛ متن = ل،ق (نیز پ) ۱۳ـق (نیز ق۲): بناگه؛ ک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،پ، لن۲،آ): بناگاه؛ (و: بناگه برآمد)؛ متن = ل،س (نیز ل۳،ب) ۱۴ـل (نیز ل۳): زو؛ بنداری (۳۴۸ـ۳۴۹): فدخل البستان فلما شاهد ذلک غشی علیه ۱۵ـق،س۲ (نیز لن،ب): فروهشته؛ متن = ل،س ۱۶ـق: بددین ۱۷ـس،ک،س۲ (نیز لن،لی،پ،ب): بدو خوار؛ ل۲: نگوسار؛ متن = ل،ق (نیز ق۲،ل۳) ۱۸ـل (نیز ق۲): از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لی: بخردی؛ آ: بیهشی (!)) ۲۰ـل۳: رای؛ پ پس از این بیت افزوده است:

شنیدم دگرگونه از بخردی — جهان‌دیده‌بی پیرگشته‌سری
که این مزدک از شاه دخترش خواست — همان شاهی و تخت و افسرش خواست
بفرمود تا قیر بگداختند — نگونسار در قیرش انداختند

بنداری (۳۵۰ـ۳۵۲): فأمر به فصلب و رشق بالسهام حتی مات بل نفق، و تبدّد شمل دینه بعد ما اتسق. و عاد الناس الی دینهم الأوّل ۲۱ـ(ب: شدند ایمن شدند بخواسته (!)) ۲۲ـق،ک: زن آزاده؛ لی: جوی‌زاده ۲۳ـ(پ: گنج؛ ق۲: با گنج)؛ بنداری: و أمنوا علی حرمهم و أموالهم

۳۵۵ به درویش بخشید بسیار چیز — بر آتشکده خلعت افگند نیز[1]
زِ کسری چُنان شاد شد شهریار[2] — که شاخش[3] همی[4] گوهر آورد بار[5]
ازآن[6]پس همه[7] رای با او زدی — سُخُن هرچ[8] گفتی ازو[9] بشندی[10]

ز[11] شاهیش[12] چون سال بگذشت چل[13] — غم[14] روزِ مرگ اندرآمد[15] به دل،
یکی نامه بنبشت[16] پس[17] بر حریر — بر آن[18] خطِّ شایسته، خود بُد دبیر[19]
۳۶۰ نخست آفرین کرد بر[20] دادگر! — که دارد ازو دین و هم زو هنر[21]
ببائید همه[22] بی‌گمان هرچ گفت[23] — چه بر[24] آشکار و[25] چه اندر نهفت[26]
سرِ پادشاهیش را کس[27] ندید! — نشد[28] خوار هرکس که او را گزید[29]!
هر آنکس که بینید[30] خطِّ قباد — بجز پندِ دانا[31] مگیرید[32] یاد!
به کسری سپردم سَزاوار[33]تخت — پس از[34] مرگِ ما[35] او بود نیک‌بخت

۱ـبنداری (۳۵۴ـ۳۵۵): و بقی قباذ منشر بلا برداء الخجل و قد قارب أن یسمع نداء الأجل. ففرق أموالا کثیرة علی الفقراء و المساکین، و نفذ جواهر و خلعا وافرة الی بیوت النار راجیا من اللّه تعالی أن یمحو سیئته و یغفر خطیئته ۲ـل: کیقباد؛ س (نیز ب): روزگار؛ ک (نیز لن): نامدار؛ ل۲: دل شهریار (وزن درست نیست)؛ متن = ق،س۲ (نیز ق۲ـآ) ۳ـک: تاجش؛ متن ← ۴ـس،س۲ (نیز لی،و،ب): همه؛ متن ← ۵ـل: ز نفرین مزدک همی‌کرد یاد (= ۳۵۴ب)؛ (ق۲: که بستان گل برگش آورد بار)؛ متن = ق،ل۲ (نیز لی،ل۳،پ) ۶ـس، ل۲ (نیز لن ـب): وزان؛ متن = ل،ق،ک،س۲ ۷ـ(ق۲: همی) ۸ـس ـس۲ (نیز ق۲ـپ،لن،لن۲،آ،ب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن) ۹ـس (نیز ب): همه؛ ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳،لن۲): بدو؛ (ب: پدر)؛ متن = ل،ق (نیز ق۲،لی) ۱۰ـ(لن۲: بستدی؛ و: که کسری همی رای نیکو زدی)؛ س،ق،ک،س۲ در اینجا سرنویس دارند: س: سپردن قباد پادشاهی به نوشین‌روان؛ ق: گفتار در عهدنامه که قباد به کسری داد؛ ک: ولی‌عهد کردن قباد کسری را؛ س۲: گفتار اندر مرگ قباد ۱۱ـ(ب: به) ۱۲ـک: شادیش ۱۳ـل: شد بر چهل؛ ل۳: سالیان شد چهل؛ متن ← ۱۴ـل (نیز آ): غم و؛ متن ← ۱۵ـل۲ (نیز لی): مرگش درآمد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـل ـس۲ (نیز لن ـب): بنوشت؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۷ـ(ق۲: خود) ۱۸ـس،ق،س۲ (نیز لن،آ،ب): بدان؛ (لی: پر از؛ پ: بدین)؛ متن = ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،و،لن۲) ۱۹ـ(ق۲: با دبیر؛ لی،آ: شایستهٔ دلپذیر؛ ل۳: شایستهٔ خود دبیر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـس۲: با ۲۱ـس (نیز و،ب): که او داده بد دین و نام و گهر (و: هم زو هنر)؛ ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): که او داد دین و خرد با گهر (ق،ک: هم هنر)؛ س۲: که او داده دین و هنر هم هنر (!)؛ (لی: که او داد زور و نژاد و هنر؛ ل۳،آ: که او داد هم دین و زور (آ: فرّ) و هنر؛ متن = ل ۲۲ـ(لن،آ: همی؛ لی: نباشد همی (!)؛ ل۳: نباشد همه (!)) ۲۳ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـب): هر چه گفت؛ ق: بودنی بی‌گمان؛ متن = ل (نیز لن) ۲۴ـق،س،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲،آ): در؛ متن = ل،س،ک،ل۲ (نیز ق۲،پ،ب) ۲۵ـس ـس۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،آ): آشکارا؛ متن = ل (نیز ل۳،لن۲،ب) ۲۶ـق: نهان ۲۷ـس (نیز لی،آ،ب): کس را؛ ق: هر کس؛ متن = ل،ک،ل۳،س۲ (نیز لن ـلن۲) ۲۸ـ(لی: نبشد (زیر حرف یکم نیز یک نقطه دارد)) ۲۹ـ(لی،ل۳: بدید)؛ س،س۲ (نیز لن،ق۲،پ ـب): او برگزید؛ ل۳: کش او برگزید؛ متن = ل،ق،ک ۳۰ـل: سند (نقطه ندارد)؛ س۲: گیرند؛ (ق۲: بیند)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـل: کسری؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۲ـل: مگیرند (حرف پنجم نقطه ندارد)؛ س۲ (نیز ق۲، و): نگیرند ۳۳ـ(ل۳: سرافراز) ۳۴ـس،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،لن۲،آ،ب): جز؛ ق: بسن (ه‍ـپس از؟)؛ متن = ل،ک (نیز ل۳،پ،و) ۳۵ـ(ل۳: من)

۳۶۵ که یزدان ازین[۱] پور خشنود باد[۲]! دلِ[۳] بدسگالش پر از[۴] دود بادا!
ز گفتارِ او[۵] هیچ مپراگنید بدو[۶] شاد باشید و[۷] گنج آگنید
بر آن[۸] نامه‌بر مهرِ زرّین نهاد برِ موبدِ[۹] رام[۱۰] برزین نهاد

به هشتاد[۱۱] شد سالیانِ قباد نبد[۱۲] روزِ پیری هم[۱۳] از مرگ شاد[۱۴]
بمرد[۱۵] و جهان مردری[۱۶] ماند ازوی[۱۷] شد آن گنج[۱۸] و آسانی و[۱۹] رنگ و بوی[۲۰]
۳۷۰ تنش را به دیبا بیاراستند گل و مشک و کافور و می خواستند
یکی دخمه کردند شاهنشهی! یکی تختِ زرّین و[۲۱] تاجِ[۲۲] مهی!
نهادند بر تختِ زر شاه را ببستند تا جاودان راه را!
[از آن[۲۳] پس ندیدند چهرِ[۲۴] قباد به[۲۵] گیتی گذر کرد گفتی چو[۲۶] بادا!]
[چه باشی تو ایمن ازین چرخِ[۲۷] پیر که فرجام انجامدت[۲۸] ناگزیرا!]

۱ـل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲): آن؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، ل۳، و، ب) ۲ـ(آ: هر آن کس که ببیند خط قباد (=۳۶۳آ) ۳ـ(و: سر)
۴ـل۲: بدسگالان پر؛ (ق۲: بدسگالان پر از)؛ س ـ س۲، لن ـ ب پس از این بیت افزوده‌اند:
بدین (ق۲، ل۳، لن۲: برین) مهر جستیم بر (ک، لن، آ: جستم پر؛ لی: جستم ازین) موبدان
چه بر زیردستان و فرّخ‌ردان (س، و، ب: هم بر ردان؛ ل۳: بر بخردان؛ ق۲: چه بر بخردان؛ لی، آ: چه بر ردان)
ل بیت بالا را ندارد ۵ـق: ما ۶ـس۲ (نیز لی): ازو ۷ـ(لی: دو>)؛ ل۲ (نیز ق۲): چو زو شاد باشید؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:
مرو را به هر کار فرمان برید ز بخت همایون همه برخورید
۸ـ(لی: بدان) ۹ـس (نیز لی، ل۳، ب): موبد و؛ ق: موبدش؛ ک: نامور؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ آ) ۱۰ـ(لی: رام و)؛ بنداری (۳۵۸ـ۳۶۷): ثم إنه کتب بخطه عهدا لولده کسری ۱۱ـل۲ (نیز لن): هفتاد ۱۲ـل: سد (نقطه ندارد)؛ ق،ک: نبد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (لن۲: بد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـق: وی ۱۴ـ(ب: یاد)؛ س، س۲، لن ـ ب پس از این بیت افزوده‌اند:
به گیتی‌در از مرگ خشنود کیست که فرجام کارش بداند (س۲، لی، ل۳، و، آ: نداند)
که چیست (س، ق۳، ب: نباید گریست (در س
حرف یکم و دوم واژهٔ نخست نقطه ندارند))
ل، ق،ک، ل۲ بیت بالا را ندارند ۱۵ـ(ب: نماند) ۱۶ـل: مردحرک‌ی ۱۷ـل، ق (نیز ق۲، ل۳): ازو (ل، ل۳ پساوند ندارند)؛ (آ: زو بماند (پساوند ندارد))؛ ل۲: بمرد او و شد مردری زو جهان؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب) ۱۸ـق،ک: رنج؛ متن ← ۱۹ـ(و: شاهی و)؛ ل: از چهر و بیایش؛ متن ← ۲۰ـق،ک (نیز و، آ): بو (و پساوند ندارد)؛ ل۲: همه رنج و آسانیش بد نهان؛ متن = س، س۲ (نیز لی، پ، ل۳، لن۲، ب)؛ بنداری (۳۶۸ـ۳۶۹): ثم مات بعد ثمانین سنة من عمره و أربعین من ملکه؛ س، س۲، لن ـ ب پس از این بیت افزوده‌اند:
زگرد آوریدن که یابد (ل۳: بیند) بهی (س۲: ... (؟)) که می‌رفت (س: چو می‌رفت؛ لن، لن۲: همی‌رفت) باید به دست تهی (س۲: بهی)
ل، ق،ک، ل۲ بیت بالا را ندارند ۲۱ـآ: حو> ۲۲ـ(ق۲: کاح)؛ ل: تاج شاهی و تخت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـ(آ: وزان) ۲۴ـ(و: روی) ۲۵ـ(ق۲: ز) ۲۶ـ(ق۲: برسان)؛ ل، ق،ک، ل۲ این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲۷ـ(پ: زگردون) ۲۸ـس: آن آمدت؛ (ق۲: پیچی ازو؛ لی: رنجاندت)؛ متن = س۲ (نیز لن، ل۳ ـ ب)؛ در ق۲ پیامی بیتهای ۳۷۱ـ۳۷۸ چنین است: ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۷۷؛ بنداری (۳۷۰ـ۳۷۴): فعملوا له تابوتا و نصبوا فیه تختا من الذهب، و کفنوه بالدیباج و الحریر، و ضمخوه بالکافور و العبیر، و وضعوه علیه. ثم جلسوا للعزاء به

۳۷۵ چو موبد بپرداخت[۱] از سوگِ شاه نهاد آن کیی‌نامه بر[۲] پیشگاه
بر آن[۳] انجمن نامه برخواندند ولی‌عهد را شاد بنشاندند
چو کسری نشست از برِ گاهِ نو همی‌خواندندی[۴] ورا شاهِ نو
به شاهی برو آفرین خواندند! بسر برّش گوهر برافشاندند[۵]!
ورا نام کردند نوشین‌روان[۶] که مهتر[۷] جوان بود و دولت جوان
۳۸۰ به‌سر شد کنون داستانِ قباد[۸] ز کسری کنم[۹] زین سپس[۱۰] نام[۱۱] یاد[۱۲]

۱ـل: بپرداخت؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲ـ(ق۲: در)؛ س، س۲، لن، لی ـ ب پس از این بیت افزوده‌اند:
به ایران بزرگان (و: بزرگان ایران) ابا (ل۳: و با) موبدان به گرد آمد و (س۲: آمده) نامور (و: نامجو) بخردان
ل، ق،ک، ل۲، ق۲ بیت بالا را ندارند ۳ـس، س۲ (نیز لن، لی، ل، آ، ب): بدان؛ متن = ل، ق،ک، ل۳ (نیز ق۲، ب، و، لن۲) ۴ـ(ق۲: خواندندش)
۵ـس ـ س۲، لن ـ ب به جای این بیت آورده‌اند:
به شاهی برو خواندند آفرین به فرمانِ او شد زمان و زمین
متن = ل؛ س، س۲، لن، لی ـ ب پس از این بیت افزوده‌اند:
ل۳: همه کس برو آفرین‌خوان شدند! وزان تختِ رخشنده شادان شدند!
که این شاه بر گاه جاوید بادا! سرش برتر از فرِّ جمشید بادا!
ز پس خوبی و داد و آیین او وزان نامور دانش و دین او
س، س۲، لن، لی ـ ب:
جهان تازه شد (لی، پ: گشت) از سرِ (س، س۲، لن، پ، لن۲، آ، ب: سر و) تاج اوی (ل۳، لن۲، آ: او) ابا گرگ میش آب خوردی به جوی (لن۲: جو؛ آ: نکو)
5 بگسترد گردِ جهان دادِ وی نبودی جز از نیکویی یادِ اوی
ق۲ بیت 5 را پس از بیت ۳۷۹ افزوده است ۶ـ(لی، ب: نوشیروان) ۷ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، آ): مهرش؛ (ق۲: بخشش؛ ل۳: چهرش)؛ متن = ل، ق،ک (نیز پ، ب) ۸ـس، ق، ل۳، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۲، ب، لن۲، آ، ب): نامهٔ کیقباد؛ (لی، و: قصهٔ کیقباد)؛ متن = ل ۹ـس، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، آ، ب): برم؛ بریم؛ (ق۲: بود)؛ متن = ل، ل۲ (نیز پ، لن۲) ۱۰ـق: این زمان؛ (ب: زان سپس) ۱۱ـس، س۲ (نیز لن، و، ب): نام و؛ ل۲ (نیز لن۲): نیز؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، آ) ۱۲ـ(ق۲، ل۳: داد)؛ ک این بیت را ندارد؛ ل، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:
ل: همش داد بود و همش رای و نام به داد و دهش یافته نام و کام
ق۲: هزاران درود و هزاران سلام ز ما بر محمد علیه‌السلام
بنداری (۳۷۵ـ۳۸۰): و لما فرغوا منه عقدوا التاج علی رأس کسری و سموه أنوشین‌روان لجمعه بین جدّة الملک و جدّة الشباب و اقتبالهما

نوشین روان

پادشاهی نوشین‌روان چهل و هشت سال بود[1]

الا ای[2] دل‌آرای سروِ[3] بلند
چه بودت که گشتی چُنین مستمند؟

بدان[4] شادمانی و آن[5] فرّ و زیب
چرا شد دلِ روشنت پر[6]نهیب؟

چُنین گفت پرسنده را سروبن
که شادان بُدم تا نگشتم[7] کَهُن

چُنین سست گشتم[8] ز نیروی شست[9]
بپرهیز و[10] با او مساو ایچ[11] دست!

دم[12] اژدها دارد و چنگ شیر
بخاید[13] کسی را که آرد[14] به زیر!

هم‌آواز رعدست و[15] هم‌زور[16] کرگ
به یک دست رنج[17] و به یک دست مرگ[18]!

۱ـل ـس۲ (نیز لن ـب): پادشاهی نوشین‌روان (ل، ل۳ ـعادل؛ ق: کسری المشتهر به نوشین‌روان؛ ک: نوشروان قباد؛ ل۲، س۲، لی: نوشروان؛ لن، ب: کسری؛ ق۲: کسری نوشین‌روان عادل؛ پ: کسری پسر قباد که او را نوشین‌روان خوانند؛ و، لن۲: کسری (لن۲: کسرا) نوشین‌روان؛ آ: نوشیروان) چهل و هشت (ل، ک، ب: چهل و هفت؛ ل۳: چهل) سال بود (ل، ق، ک، ب: <جود>)؛ در ل، س، ل۳ سرنویس پیش از ۳۷۷ب از پادشاهی قباد آمده است؛ بنداری: ذکر نوبة کسری أنوشروان. و هو کسری بن قباذ بن فیروز بن یزدجرد ابن بهرام جور. و کانت مدّة ملکه أربعا و ستین سنة ۲ـق، ل۲: با ۳ـ(ق۲: چرخ) ۴ـک: بر آن؛ (ل۳: بدین) ۵ـس۲ (نیز و، آ): بدان ۶ـل ـس۲ (نیز لن ـل۳، و): بر؛ متن =(پ، لن۲، آ، ب) ۷ـل: نبودم؛ ک: که گشتم؛ ل۲ (نیز و، آ، ب): نگشتم (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (لن۲: نگشتم؛ ل۳: نیم تا بگشتم)؛ متن =س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

ز پیری مرا تنگ‌دل دید چرخ — به من بازداد از جوانش دو برخ
مرا کاش هرگز نپروردەیی — چو پروردە بودی نیازردەیی

۸ـک: گردم؛ (لی: شست گشتی (!)؛ و: مست گشتم) ۹ـ(لی: شصت؛ آ، ب: دست (پساوند ندارد)) ۱۰ـ(لی، آ: <جو>) ۱۱ـل، ق، ک: ما ایچ؛ س۲: مساویچ؛ (ق۲: میای با او تو (!))؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۲ـک: چه (!) ۱۳ـل، ل۲ (نیز و): نخواید (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س (نیز آ، ب): نخواید (در س حرف چهارم نقطه ندارد)؛ متن =ق، ک، س۲ (نیز لن ـپ، لن۲) ۱۴ـ(پ: آید) ۱۵ـل۲ (نیز لی): <جو> ۱۶ـ(لن۲: روز) ۱۷ـس (نیز ل۳، آ، ب): ترک؛ س۲: کرک؛ (لن۲: برک؛ و: برک (نقطه ندارد))؛ متن ← ۱۸ـق (نیز لی): دگر (لی: نیک (!)) دست مرگ؛ ک، ل۲: رنجست و دیگرش مرگ؛ (لن۲: کرگ و به یک دست برک)؛ متن =ل (نیز ق۲، پ)

ز[1] سروِ دل‌آرای چنبر کند — سمن‌برگ را رنگِ عنبر کند!
گلِ[2] ارغوان را کند زعفران — پس[3] زعفران رنج‌های[4] گران!
شود بسته بی‌بند پایِ نَوَند[5] — وُ زو خوار گردد تنِ ارجمند!
مرا دزِ خوشابِ سستی[6] گرفت — همان سرو آزاد پستی[7] گرفت!
خروشان شد آن[8] نرگسانِ دژم[9] — همی‌گیرد از رنج او پشت خم[10]!
دلِ شاد و بی‌غم[11] پر از درد گشت — چُنین[12] روزِ ما[13] ناجوانمرد گشت!
بدانگه[14] که مردم شود[15] سیر شیر — شتاب آورد مرگ و[16] خواندْش[17] پیر!
چل و هشت بد[18] عهد نوشین‌روان[19] — تو[20] بر شست[21] رفتی، نمانی[22] جوان!

آغاز داستان[23]

چو کسری نشست از برِ تختِ عاج — به سر برنهاد آن دل‌افروزتاج[24]،
بزرگانِ گیتی شدند انجمن؛ — چو بنشست سالار با رای‌زن[25]،

۱ـس۲: چو؛ در س، س۳، ل۳، و، آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲ـ(ل۳: دل (ـگل)) ۳ـس، ق، س۲ (نیز ل۳، و، آ): پس از: متن =ل، ل۲ (نیز ق۲، ب) ۴ـ(و: رنگهای (!))؛ ک، لن، لی، لن۲، ب این بیت را ندارند ۵ـک: این پای بی‌پای‌بند؛ ل۲ (نیز لن، لی، لن۲): این تندپای نوند؛ ق، س۲ (نیز ل۳، پ): بستهٔ بند بی‌پای‌بند؛ (ق۲: بستهٔ بند پای نوند؛ آ: بستهٔ پای بی‌بند چند)؛ س (نیز و، ب): بشد (و: کند) بسته این (ب: آن) تندپای نوند؛ متن =ل ۶ـل۲: مستی ۷ـس، ل۲، س۲: آزاده پستی؛ (پ: شاداب مستی؛ آ: آزاده مستی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـس، ک، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): این؛ متن =ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۹ـل۲: بر کسان ...(؟) ۱۰ـک: شست و از رنج نم؛ ل۲: سستی و رنج نم؛ (ق۲: رنج و از شست غم؛ ب: رنگ او پشت خم)؛ ل: همان سرو آزاده شد پشت خم؛ ق: همی‌گرد از رنج و از شست خم؛ متن =س، س۲ (نیز لن، لی ـ آ) ۱۱ـل: شاه بی‌غم؛ س (نیز لن، لن۲، ب): شاد و خرّم؛ ق (نیز ل۳، آ): شاد بی‌غم؛ (لی: شاه خرّم)؛ متن =ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و) ۱۲ـ(آ: چنان) ۱۳ـل۲ (نیز ق۲): روزمان؛ (لی: چنین ما روز ما(!)) ۱۴ـل: نداند ۱۵ـ(لن۲: خورد) ۱۶ـق، ک (نیز لی): چو> ۱۷ـل۲: گوید‌ش ۱۸ـس۲ (نیز آ): بر؛ (ل۳: شد) ۱۹ـ(لی، ب: نوشیروان) ۲۰ـس، ق، س۲ (نیز لن ـ ب، لن۲، آ، ب): چو؛ متن =ل، ک، ل۲ (نیز و) ۲۱ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): شصت ۲۲ـل۲ (نیز آ): بمانی؛ (لی: نماندی)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ک: سرانجام جوی از همه کار خویش — به تیمار پیشی مکن دلّت ریش
ق۲: چه سازی همی زین سرای سپنج — چه نازی به نام و چه نازی به گنج
ترا تنگ‌تابوت بهرست بهر — خورد رنج تو ناسزاوارکس
بگویم کنون داستانی روان — از آیین و کردار نوشین‌روان

بنداری (۱ـ۱۴): نخست روایتی را از خود آورده و پس از آن نوشته است: قال الفردوسی رحمه‌الله ـ بعد أن ذکر فصلا فی ذیول دوحة شبابه، و تعضن ظاهر إهابه، و أن ألف قامته بعد الشطاط و الاعتدال صار کالدال، و أن عقد لآلئ أسنانه بعد الانتظام آذن بالانسلال و الانحلال، لما جل علیه الزمان من تغیر الحال بعد الحال ۲۳ـق: ـنوشین‌روان ۲۴ـب پس از این بیت افزوده است:

به شاهی برو خواندند آفرین — به فرمان او شد زمان و زمین

۲۵ـس: انجمن (پساوند ندارد)؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۵ـ۱۶): إن کسری لما تسنم سریر الملک و اعتصب بتاج السلطنة حضرته أکابر الدنیا قاطبة

سرِ نامداران زبان برگشاد — ز دادار[1] نیکی‌دِهِش کرد یاد
چُنین گفت کز[2] کردگارِ سپهر — دلِ ما پر از آفرین باد[3] و مهر!
کرویست[4] نیک و[5] بد و نام و کام[6] — ازو[7] مستمندیم و زو[8] شادکام[9]!
ازویست[10] فرّ و بدویست زور[11] — به فرمانِ او[12] تابد از چرخ هور[13]!
زِ رای و زِ فرمان[14] او نگذریم[15] — نفس[16] جز به فرمانِ او نشمریم[17]!
به تخت مهی‌بر هرآنکس که داد — کند، در دل او باشد از داد شاد[18]!
هرآنکس که اندیشه‌ی بد کند — به فرجامْ بد با تنِ خود کند!
زِ ما هرج[19] خواهند[20] پاسخ دهیم[21] — به[22] خواهشگران روزِ[23] فرّخ نهیم!
از[24] اندیشه‌ی[25] دل کس[26] آگاه نیست — به تنگی‌دل[27]اندر[28] مرا راه نیست!
اگر پادشا[29] را بود پیشه داد — بود[30] بی‌گمان هرکس از داد شاد[31]!
از[32] امروز کاری[33] به فردا ممان — که داند که فردا چه گردد[34] زمان؟!
گلستان که امروز باشد به‌بار — تو فردا چنی، گل نیاید به‌کار[35]!
بدانگه که یابی تنِ[36] زورمند — ز بیماری اندیش و درد و[37] گزند!
پس[38] زندگی یاد کن روزِ مرگ — چنانیم[39] با مرگ چون باد و برگ!
هرآنگه که در کار سستی کنی — همه[40] رایْ ناتندرستی[41] کنی!

۱ـ(ب: دیدار) ۲ـ(ب: <کز>) ۳ـس (نیز لی، ب): داد باد!؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـک، ل۲ (نیز ق۲): ازویست ۵ـ(ل۳: نیکی) ۶ـق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): کام و نام؛ (آ: بد روزگار)؛ متن = س، ک (نیز ل۳) ۷ـک، ل۲: وزو ۸ـق، س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، ب): ازو؛ (پ، و، لن۲: مستمند و ازو)؛ متن =ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، آ) ۹ـ(آ: هاموار) ۱۰ـس۲ (نیز لن): وزویست ۱۱ـ(ل۳، و: ازویست زور)؛ ل: فرمان و زویست مهر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـل۲: وی؛ متن ← ۱۳ـل: اویست بر چرخ مهر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در پ‌لت‌های این بیت و در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده‌اند ۱۴ـل: تیمار؛ (ل۳: پیمان)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـل۲: نگذرم ۱۶ـ(آ: نقفس (!)) ۱۷ـق، ک (نیز آ): نسپریم؛ ل۲: نشمرم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـس: روزگارش بگیرند یاد؛ ق: دهد در دل از داد باشد شاد؛ لن از ۲۲آ و ۲۶ب یک بیت ساخته و ۲۲ب ـ ۲۶آ را انداخته است؛ ل۲ بیت‌های ۲۲ـ۲۴ را ندارد ۱۹ـس ـل۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ ب): هرچه؛ متن =ل ۲۰ـس، ق، ل۲ (نیز ق۲، و، لن۲، ب): خواهید؛ (لی: پرسید)؛ متن =ل، ک (نیز پ، آ) ۲۱ـق: دهید (پساوند ندارد) ۲۲ـس، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن، آ، ب): ز؛ متن =ل، ق، ک (نیز و) ۲۳ـ(و: خواهشگری رای)؛ س۲ بیت‌های ۲۴ـ۴۰ را ندارد ۲۴ـ(ب: ز) ۲۵ـ(ق۲: اندیشه بر) ۲۶ـق: کس دل ۲۷ـس، ق، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، و، لن۲، آ): بدین تنگی؛ (ب: بدانی نیکی (!))؛ متن =ل (نیز ق۲) ۲۸ـس، ک (نیز پ، آ): اندر (نقطه ندارد)؛ ل۲: ایدر ۲۹ـق: پادشه ۳۰ـس، ق، ک (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): کند؛ (پ: شود)؛ متن =ل، ل۲ ۳۱ـق، ک (نیز ق۲، ل۳، و): یاد؛ متن =ل، س، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب) ۳۲ـ(ب: ز) ۳۳ـ(لی: کارت) ۳۴ـ(ق۲: خواهد) ۳۵ـل۲: به‌بار (پساوند ندارد) ۳۶ـس، ق، ک (نیز لن، ل۳ ـ ب): تنت؛ ل۲: باشد تنت؛ (لی: باید تنت)؛ متن =ل (نیز ق۲) ۳۷ـ(لن۲: روز)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ک پس از این بیت افزوده است:

به بیماری‌اندر بترس از گزند — که یکسان نگردد سپهر بلند

۳۸ـل، س، ک، ل۲ (نیز ل۳، آ): پس از؛ (لی: درین؛ و: تو در)؛ متن = ق (نیز لن، ق۲، پ، ب) ۳۹ـس (نیز لی): چه نالیم؛ س۲، لن۲ این بیت را ندارند ۴۰ـس، ق، ک (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): همی؛ متن =ل (نیز ق۲، آ) ۴۱ـل، س (نیز لن۲): با تن درستی (!)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۲، س۲ این بیت را ندارند

چو[1] چیره[2] شود بر[3] دلِ مرد رشک
وُگر بر خرد[4] چیره[5] گردد هوا
دلِ[7] مردِ بی‌کار و[8] بسیارگوی[9]
به کژّی ترا[12] راه نزدیکتر[13]!
به کاری کزو[15] پیشدستی کنی
اگر جفت گردد زبان با دروغ
سَخُن کژّ گفتن[20] ز[21] بیچارگیست
چو[23] برخیزد از خواب[24]، شاه[25] از نخست
خردمند و از[26] خوردنی بی‌نیاز،
اگر[29] شاه با داد و بخشایش‌ست
وُگر کژّی آرد به داد[31] اندرون
هرآنکس که هست اندرین انجمن
بدانید و سرتاسر آگاه بید[35]
که ما تاجداری بسر برده‌ایم[37]
وُلیکن ز دستور باید شنید[40]

یکی دردمندی بود بی‌پزشک!
نخواهد[6] به دیوانگی‌بر گوا!
نمانَدش نزد کسی[10] آب[11] روی[9]!
سُوی راستی راه باریکتر[14]!
به[16] آید، که[17] کندی و سستی کنی!
نگیرد[18] ز بخت سپهری[19] فروغ!
به بیچارگان‌بر بباید[22] گریست!
ز دشمن بود ایمن و تندرست،
فزونی برین[27]، درد و رنج‌ست و آز[28]!
جهان پر ز خوبی و آسایش[30]ست!
کبستش[32] بود خوردن و[33] آب، خون!
شنید این برآورده[34] آوازِ من،
ـهمه ساله با بخت[36] همراه بید[35]ـ،
به داد و خرد رای[38] پرورده‌ایم[39]،
بد و نیک بی او نیاید[41] پدید[42]!

۱ـل(ل۲،آ: که) ۲ـس،ل۲ (نیز لی، آ): خیره؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـس (نیز لی): در ۴ـل۲: دلت ۵ـ(لن۲،آ: خیره) ۶ـق: نیاید؛ (آ: نخواهد (!))؛ در ل این بیت با بیت سیسین پس و پیش شده است؛ س۲،ل۳ این بیت را ندارند ۷ـس،ک،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲، ب): وگر؛ (ق۲: همان؛ و، آ: دگر)؛ متن = ل (نیز ل۳، پ) ۸ـس،ک (نیز لن ـل۳، و ـب): <رو>؛ متن = ل،ل۲ (نیز پ) ۹ـ(و، آ: گو ـرو) ۱۰ـک: نزدیک کس؛ ل: ندارد بنزد کسان؛ (پ: نماند بنزد کسش)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـ(آ: آب و)؛ ق،س۲ این بیت را ندارند ۱۲ـ(ق۲: روی) ۱۳ـس ـل۲ (نیز لن ـب): تاریکتر؛ متن = ل ۱۴ـک: نزدیکتر ۱۵ـس (نیز لن،لی ـب): که تو؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲) ۱۶ـ(آ: بد) ۱۷ـق: چو ۱۸ـک،ل۲ (نیز ق۲،پ): نگیری؛ متن ← ۱۹ـل: بخت فزونی (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ ق (نیز لی، ل۳،ب): تخت سپهری؛ (و: نماند سخن گفتنت را)؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،ب،لن۲،آ؛ حرف یکم بخت تنها در ق۲،پ نقطه دارد) ۲۰ـل: گفتن کژّ؛ (ل۳: گفتن کو (!))؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ(آ: به) ۲۲ـل،س،ل۲ (نیز لن،و): نباید (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک: نباید؛ متن = ق (نیز ق۲ ـب،لن۲،آ،ب) ۲۳ـ(لن۲: که) ۲۴ـک: هر چیز دارد ز (!) ۲۵ـ(و: مرد) ۲۶ـل (نیز لن،لن۲،پ): ز؛ (آ: وز)؛ متن = س ـل۲ (نیز ق۲ ـو) ۲۷ـ(لی: بدین) ۲۸ـ(ل۳: ناز (!))؛ ل،ق (نیز آ): رنج دردست و (آ: <رو>) آز؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،و، لن۲،ب) ۲۹ـل،ق،ک،ل۲: وگر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن ـو،آ،ب): آرایش؛ متن = ل،ل۲ (نیز لن۲) ۳۱ـس، ل۲ (نیز لی): کار؛ س۲ (نیز لن،ل۳،و ـب): رای؛ ق: آرش به کار؛ متن = ل،ک (نیز ق۲،پ) ۳۲ـل۲: که بستش ۳۳ـ(لی: <رو>) ۳۴ـل۲: برآورد ۳۵ـس،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و ـب): آگه بوید ـهمره بوید؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،پ) ۳۶ـل،ک (نیز و،لن۲،آ): بخت (حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۷ـس،س۲ (نیز لن ـب): تاج‌داران بسی دیده‌ایم (ق۲: برده‌ایم)؛ ق: که آن تاج‌داران برآورده‌ایم؛ متن = ل،ک،ل۲ ۳۸ـ(لن: وای (!)) ۳۹ـس،س۲ (نیز لن،لی ـب): بگزیده‌ایم؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲) ۴۰ـ(ل۳: شنود (پساوند ندارد)) ۴۱ـس (نیز لی): ازو برنیاید (در لی حرف سوم و چهارم واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ ق: یا او بیاید؛ س۲ (نیز لن،ل۳،لن۲، ب): را زو بباید (لن۲: نیاید)؛ (و: تا زو ساید (حرف یکم و دوم نقطه ندارند)؛ آ: را زو بساید)؛ ک: نیکی او بساید (حرف یکم و دوم نقطه ندارند)؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲،پ) ۴۲ـ(آ: برید (!))

هرآنکس که آید[1] بدین بارگاه
نباشم زِ دستور همداستان
به درگاه‌بر[5] کارداران من
چو روزی بدیشان[6] نداریم[7] تنگ
همه مردمی باید و راستی!
هرآنکس که باشد از[11] ایرانیان
بیابد[14] زِ ما گنج و[15] گفتارِ گرم[16]
چو بیداد جوید[18] یکی[19] زیردست
مکافات یابد بدان بد که[22] کرد
شما دل به[25] فرمان[26] یزدانِ پاک
که اویست بر پادشا پادشا
فروزنده‌ی تاج[30] و[31] خورشید[32] و ماه
جهاندار[33] بر داوران داورست
مکان و زمان[36] آفرید و سپهر[37]

به بایسته‌کاری، نیابند[2] راه،
که بر من بپوشد[3] چُنین[4] داستان!
ز لشکر نبرده‌سوارانِ من،
نگه کرد باید به نام و[8] به ننگ!
نباید[9] به کار[10] اندرون کاستی!
ببندد بدین[12] بارگه[13] بر میان،
چو باشد پرستنده با رای[17] و شرم
نباشد خردمند و[20] خسروپرست[21]،
نباید[23] غمِ ناجوانمرد[24] خورد!
بدارید و از[27] ما[28] مدارید باک،
جهاندار و پیروز و[29] فرمانروا!
نماینده ما را سوی داد راه!
از[34] اندیشه‌ی هر کسی[35] برترست!
بیاراست جان و دلِ ما[38] به مهر!

۱ـس (نیز ب): آمد ۲ـس،ق،س۲ (نیز لن،لی ـو،آ،ب): به بایسته کاری نیابند (س۲،لی،ب: بیابند؛ و: نمایند؛ در ق حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ ک: نبایدکه زی ما نیابند؛ ل۲: بباید که زی ما بیابند (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ (لن۲: نبایسته کاری نیابند (!))؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ در هر دو دستنویس حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارد) ۳ـ(لن۲: نپوشد (!)) ۴ـ(ق۲: کسی) ۵ـس۲: و ۶ـس،ق، ک،س۲ (نیز لن،ل،ل۳ـب): برایشان؛ متن = ل،ل۲ (نیز لی) ۷ـل۲: نیاریم ۸ـ(لن۲: نیک <رو>) ۹ـل: نباید (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س: نساید (نقطه ندارد)؛ (آ،ب: نیاید)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـس،ق،س۲ (نیز لن،لی ـب): داد؛ ک،ل۲: بدین؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۱ـک (نیز پ،و): ز؛ س،س۲ (نیز لن،لی،ل،ل۳،ب): باشند؛ ل۲: باشید از؛ (لن۲،آ: باشید)؛ متن = ل،ق (نیز ق۲) ۱۲ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن،ق، ل۳ـب): برین؛ متن = ل،ل۲ (نیز لی) ۱۳ـ(آ: کمر (وزن درست نیست))؛ در لن۲ این بیت پس از بیت ۵۶ آمده است ۱۴ـل: نیاید (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ل۲: نیاید (!)؛ (لی: بیاید)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ(لی: <رو>)؛ ق: ز گنج و ز ۱۶ـل: نرم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـ(لن: ری (؟))؛ لن۲ این بیت را ندارد ۱۸ـس (نیز لی): گیری؛ ق: گردد؛ س۲ (نیز لن،ل۳ـب): گیرد؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز ق۲) ۱۹ـس ـس۲ (نیز لن ـب): کسی؛ متن = ل ۲۰ـق: <رو> ۲۱ـس،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،پ،لن۲،آ،ب): ایزدپرست؛ ق،ک،ل۲ (نیز ق۲): مهترپرست؛ (و: یزدان‌پرست)؛ متن = ل؛ در لن۲ این بیت و سپس بیت ۵۲ پس از بیت ۵۶ آمده‌اند ۲۲ـل۲ (نیز و): برین بد که؛ (لن۲: باید بدان کار)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـ(و: نیاید (!)) ۲۴ـ(پ: ناخوانمرد (!)) ۲۵ـ(ق۲: راه و) ۲۶ـق: حفرمان< ۲۷ـق،س،س۲ (نیز لن،لن۲،آ): ز؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز ق۲ ـو،ب) ۲۸ـ(ل۳: من)؛ ل این بیت را ندارد ۲۹ـ(لی: <رو>) ۳۰ـس: چرخ ۳۱ـل۲، س۲ (نیز لن،لی،پ،و،ب): <رو>؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳،لن۲،آ) ۳۲ـک: خرشید؛ ق بیت‌های ۵۸ـ۲۹۴ را به هم ریخته که پیایی آنها بدین‌سان است: ۵۸، ۲۵۵ـ۲۹۴، ۱۰۵ـ۲۵۴، ۵۹ـ۹۸، ۲۹۴ (این بیت را دو بار نوشته و بیت‌های ۹۹ـ۱۰۴ را انداخته است) ۳۳ـس،ک، ل۲،س۲ (نیز لن،پ،لن۲،آ،ب): جهاندار و؛ متن = ل،ق (نیز ق۲،لی،ل۳،و) ۳۴ـل،ق (نیز ق۲): ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۵ـ(ب: برتران) ۳۶ـ(ب: زمین؛ پ: زمان و زمین) ۳۷ـ(ل۳: و سپهر آفرید (پساوند ندارد)) ۳۸ـس: دل و جان ما (وزن درست نیست)؛ ک،ل۲: ما را دل و جان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

شما را دل از مهرِ ما برفروخت — دل و چشم[1] دشمن به مابر[2] بدوخت[3]!
نگهدار تاج‌ست[4] و تختِ بلند — ترا بر[5] پرستش بود یارمند!
همه[6] تندرستی به فرمان[7] اوست — همه نیکوی[8] زیرِ پیمانِ اوست!
ز خاشاک تا[9] هفت چرخِ بلند — همان[10] آتش و آب و خاکِ نِژند،
به هستیِ یزدان گواهی دهند — روانِ ترا[11] آشنایی[12] دهند!
ستایش همه زیرِ فرمانِ اوست! — پرستش همه زیرِ پیمانِ[13] اوست!

چو نوشین‌روان[14] این[15] سَخُن برگرفت — جهانی بدو[16] مانده[17] اندرشگفت
همه یکسر از جای برخاستند — برو[18] آفرینِ[19] نو آراستند
شهنشاه[20] دانندگان را بخواند — سَخُن‌های گیتی سراسر[21] براند[22]

جهان را ببخشید بر چار[23] بهر — ـوُزو نامزد کرد آباد[24]شهر ـ:
نخستین خراسان ازو[25] یاد کرد — دلِ نامداران بدو[26] شاد کرد

۱ـق: جان ۲ـس ـس۲ (نیز لن ـلن۲، ب): فرمان؛ متن = ل ۳ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): بسوخت؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ)؛ در س، س۲، لن، لی، پ، و، لن۲، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بیابی بیت‌های متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۳)؛ آاین بیت را ندارد؛ ل، پ پس از این بیت افزوده‌اند:

ل: شما رای و فرمان یزدان کنید — به چیزی که پیمان دهد آن کنید
پ: اگر دادگر نیز باشیم ازوست — چو بخشندهٔ چیز باشیم ازوست
هه کردهٔ او بود هر چه هست — غم و شادمانی و بالای و پست

۴ـق۲: یکی تاجدارست) ۵ـ(لی: در؛ ب: از)؛ آاز ۶۲ و ۶۴ب یک بیت ساخته و ۶۲ب ـ۶۴آ را انداخته است ۶ـک: همان ۷ـک، ل۳: درمان ۸ـل ـس۲ (نیز لن، لی ـب): نیکوئی؛ (ق۲: پرستش همه)؛ متن تصحیح قیاسی است ۹ـس، س۲ (نیز لن، لی، ب): زمین خاک با (لن، لی، ب: تا)؛ (و، لن۲: ازین خاک تا)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، ا) ۱۰ـ(ب: همه)؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۱ـل: مرا؛ س۲: رابدین؛ (و، آ: رابدو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـ(ل۳: روشنایی) ۱۳ـ(آ: فرمان)؛ ل۳ بیت‌های ۶۰، ۶۵، ۶۶ب، ۶۰، ۶۲، ۶۱، ۶۳؛ بنداری (۱۷ـ۶۶): فخطب خطبة بليغة حمد الله تعالى فيها و أثنى عليه و وعظ و ذكّر، كما جرت عادتهم، بأبلغ بيان و أفصح كلام ۱۴ـ(لی: نوشیروان) ۱۵ـ(ل۳: آن) ۱۶ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـب): ازو؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲) ۱۷ـس، س۲ (نیز و): ماند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـک: بدو؛ ل۳: همی ۱۹ـق، ک (نیز ق۲، ل۳، پ): آفرینی؛ (لی: آفرینش)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، و ـب)؛ بنداری (۶۷ـ۶۸): فتعجب الحاضرون منه و قاموا و أثنوا عليه و دعوا له ۲۰ـ(ب: شهنشه) ۲۱ـ(لن: فراوان) ۲۲ـ(آ، ب: بخواند (پساوند ندارند))؛ در لن لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ بنداری (۶۹): ثم إنه استحضر الأكابر و العلماء، و فاوضهم في أمر الممالک ۲۳ـ(ل۳: جای (!)) ۲۴ـ(لی: آزاد)؛ بنداری (۷۰): فقسم الأقاليم التي تحت أمره أقساما أربعة ۲۵ـل۲: کرو؛ ق: خراسانش را؛ ک: خوراسان ازو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـق، ک (نیز ق۳): بدان؛ (و: ازو)؛ ل۳ بیت‌های ۷۱ـ۷۳ را ندارد؛ بنداری (۷۱): فقسم منها خراسان و ما يعدّ من جملتها و يضاف اليها من بلادها و جبالها

دگر بهره[1] زو[2] بد قم[3] و اسپهان[4] — نهادِ بزرگان و جایِ مهان
وُ زین[5] بهره بود[6] آذرآبادگان[7] — که[8] بخشش نهادند[9] آزادگان:
وُ ز[10]ارمینیه تا درِ[11] اردبیل[12] — بپیمود[13] بیناخرد بوم[14] گیل
سیوم[15] پارس[16] و اهواز و[17] مرز[18] خزر — ز خاور ورا بود تا[19] باختر
چهارم عراق آمد و بومِ[20] روم — چُنین[21] پادشاهیِ و[22] آبادبوم

وُ زین[23] مرزها هرک[24] درویش بود — نیازش به رنج[25] تنِ خویش بود،
ببخشید آگنده گنجی برین[26] — جهانی برو[27] خواندند[28] آفرین!
ز[29] شاهان هر آنکس که بد پیش از اوی[30] — اگر کم بدش گاه[31] اگر[32] بیش از اوی[30]،
بجستند[33] بهره[34] زِ کشت[35] و درود — نه کس دست را سوی رُسته پسود[36]!
سه‌یک بود یا[37] چاریک بهرِ شاه — قباد آمد و ده‌یک[38] آورد راه
ز ده‌یک بر آن[39] بُد که کمتر کند — بکوشد که کهتر چو مهتر کند

۱ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـب): اصفهان؛ متن = ک (اسپهان)؛ بنداری (۷۳): والقسم الثانی اصبهان مولد الاکابر و منشا الملوک و الأماثل ۵ـل: دوم؛ س، س۲ (نیز لن، لن۲، آ، ب): وزو؛ (لی، و: دگر؛ پ: وزان)؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ق۲) ۶ـق، ل۲: بد؛ س (نیز لن، پ، لن۲، ب): بهره‌ئی؛ متن ← ۷ـ(آ: بهره‌ئی بد درآبادگان (!))؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، و) ۸ـق: چو ۹ـس (نیز لن، لی، ب): بدادند؛ س۲ (نیز لن۲): ندادند؛ (آ: ندادند از)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۳، پ، و) ۱۰ـ(ل۳: از؛ و: ز)؛ متن ← ۱۱ـ(آ: ارمینیه تا؛ ق۲: وزان نیمه پس تا در)؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب) ۱۲ـک (نیز ق۳، پ، لن۲، ب): اردویل؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، ا) ۱۳ـ(آ: بپیمود و) ۱۴ـل: بور (؟)؛ ل۲: بود؛ ک: دانا خردان به؛ س۲: بیناخردمند؛ (ق۲: بندار داننده؛ و: بینا همه بوم؛ لن۲: بینا بر و بوم)؛ متن = س (نیز لن، ل۳، پ، آ، ب)؛ ق، لی این بیت را ندارند؛ بنداری (۷۳ـ۷۴): و أدرج في هذا القسم بلاد آذربيجان من حدّ أرمينية الى باب أردبيل ۱۵ـس (نیز پ): سوی؛ ق، س۲ (نیز ق۲، آ): سوم؛ (ل۳: به وی (بلوی (!) هم خوانده می‌شود)؛ و: همان؛ ب: ستوم)؛ متن ← ۱۶ـل۳: باز؛ ک: ستوم بار؛ متن = ل (نیز لن، لی، لن۲) ۱۷ـ(لی: جوی) ۱۸ـ(و: بوم) ۱۹ـل۲: یا؛ بنداری (۷۵): و القسم الثالث بلاد فارس و الأهواز و غيرها ۲۰ـل: بد ایران و هم‌مرز؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۱ـ(ق۲: همان) ۲۲ـل۲: ز؛ س (نیز لن، لی، و ـب): جوی؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، ب)؛ بنداری (۷۶): و القسم الرابع أرض العراق و إقليم الروم ۲۳ـس، س۲ (نیز ق۲): ازین ۲۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـب): هر که؛ ل۲: هر چه؛ متن = ل ۲۵ـل: بآز (!)؛ (ق۲، آ: رنج و)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـس۲: بدین؛ (لی: نهان پساوند ندارد)) ۲۷ـس: برین؛ (لی: بدو) ۲۸ـس ـس۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲): ساختند؛ متن = ل (نیز ق۲، ب) ۲۹ـس۲: که ۳۰ـس ـس۲ (نیز آ، ب): او؛ (لی: بیش رو (!)؛ و: ازین)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۲، پ، لن۲) ۳۱ـس، ک، س۲ (نیز لن ـب): جاه؛ متن = ل، ق، ل۲ ۳۲ـق: گر؛ ک: وگر ۳۳ـق (نیز و): نجستند (!) ۳۴ـ(ق۲: بهری؛ لی: مهره؛ ب: زبهره)؛ متن ← ۳۵ـ(آ: زکشته بهره‌ئی (وزن درست نیست))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۶ـل۲: رشته بود؛ س، ق، ک، س۲ (نیز لن ـب): نرستست (ق۲، لی: برستست (!)) کس (لی: کو) پیش ازین (ق: آن) نابود؛ متن = ل (نیز ← ل۲) ۳۷ـ(پ: تا؛ لن۲: جای) ۳۸ـل، ل۲: دیگر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۸۱): قال: و كان الملوک من قبله يأخذون من المزارع الثلث و الربع. فلما ملک قباذ اقتصر على العشر ۳۹ـق، ک (نیز لی، آ، ب): بدان؛ متن = ده دستنویس دیگر

زمانه ندادش بر آن‌بر[1] درنگ
به کسری رسید آن[4] سَزاوار[5] تاج

-به دریا بس ایمن مشو[2] بر[3] نهنگ!-
ببخشید بر[6] جای ده‌یک[7] خراج[8]

بزرگان و[9] بیداردل‌موبدان
زمین را ببخشید و برزد[11] رسن
گر ایدونک[12] دهقان نباشد دژم
به هنگام ورزش نبودی به‌جای،
وُگر نه[14] زمین[15] خوار بگذاشتی[16]
پراگنده شد رسم‌های کُهَن
به خرماستان‌بر همین بُد[20] رقم
که در مهرگان[23] شاخ بودی[24] به‌بار،
نبودی جزین نیز تا[27] سال رنج
نکردی به بار[30]اندرون[31] کس نگاه
ندیدی غم و رنجِ[34] کشت و درود،

۸۵ شدند انجمن بخردان و ردان
همه پادشاهان[10] شدند انجمن
گزیتی نهادند بر یک درم
کسی را کجا تخم گر[13] چارپای
ز گنجِ شهنشاه برداشتی
۹۰ به ناکشته‌اندر نبودی سَخُن
گزیتِ[17] وز[18] بارور[19] شش، درم
ز زیتون و از گوز و[21] هر[22] میوه‌دار
ز ده بن[25]، درم یک[26] رسیدی به گنج
وُ زین خوردنی‌های خرداد[28]ماه[29]
۹۵ کسی کش درم[32] بود و[33] دهقان نبود

بر اندازه[1] از ده درم تا چهار
به سالی ازو بستدی کاردار[2]
کسی بر کدیور[3] نکردی ستم
به سالی به[4] سه بهره[5] بود[6] این درم
گزارنده[7] بردی[8] به دیوانِ[9] شاه
ازین[10] باژ بهری[11] به هر چار[12] ماه
دبیر و پرستنده‌ی[13] شهریار
نبودی به دیوان کسی زین[14] شمار
۱۰۰ گزیت و خراج آنچ[15] بُد[16] نام برد[17]
به سه[18] روزنامه[19] به موبد[20] سپرد[17]؛
یکی آنک[21] بر دست گنجور بود[22]
نگهبان آن نامه[23] دستور بود[22]
دگر تا فرستد به هر[24] کشوری
به هر[24] کارداریّ[25] و هر مهتری
سدیگر که نزدیک موبد[26] برند[27]
گزیت و سرِ[28] باژها بشمرند[27]
به فرمانِ او بود کاری که بود
ز باژ و خراج[29] و ز کشت و درود
۱۰۵ پراگنده[30] کارآگهان در جهان
که تا نیک و بد زو نماند[31] نهان
همه روی گیتی پر از داد کرد[32]
به هر جای ویرانی آباد کرد[32]
بخفتند[33] بر پشت[34] خرد و بزرگ
به آبشخور آمدهمی میش و گرگ!

۱ـق: از اندازه؛ س۲ (نیز لن، لی، لن۲،ب): برآرنده؛ (و: پراکنده؛ پر اندازه)؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ق۲) ۲ـق: پیشکار؛ ل۲ بیت‌های ۹۶ـ۱۰۴ را ندارد؛ بنداری (۹۵ـ۹۶): و کل من لم یکن دهقانا و هو صاحب ثروة یؤخذ منه کل سنة عشرة دراهم فما دونها الی اربعة دراهم، علی قدر إکثار الرجل و إقلاله ۳ـس، س۲ (نیز لن، لی، و ـ ب): کسی بر؛ ل۲: دبیری؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲) ۴ـل، س، ک، ل۲: چه>؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲) ۵ـس۲: بهر ۶ـک، ل۲: بدی؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل۲، پ این بیت را ندارند ۷ـل۲: براندازه؛ س۲ (نیز لن، لن۲،آ): گذارنده؛ (لی: گر اندازه (گزارنده)؛ متن = ل، س، ق، ک (نیز ق۲، پ، و، ب) ۸ـل (نیز ق۲، لی، ب، آ): بودی؛ متن = س، ق، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲، ب) ۹ـل۲: ایوان ۱۰ـ(آ: از آن) ۱۱ـک: بردی؛ (لی: بود بهری) ۱۲ـ(ق: چهار)؛ بنداری (۹۷ـ۹۸): و جعل ذلک منجما علیهم ثلاثة أنجم یؤدّون عند رأس کل أربعة أشهر نجما الی الدیوان ۱۳ـل۲: نویسندهٔ ۱۴ـ(پ: کس اندر)؛ ق بیت‌های ۹۹ـ۱۰۴ را ندارد ۱۵ـس، ک، ل۲ (نیز لی، ب ـ آ): آنچه؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، ب) ۱۶ـل: صد (!) ۱۷ـ(لن: بود ـ نمود) ۱۸ـل: بشد ۱۹ـس: مرد نامه؛ ک: روزنامه (!)؛ متن ← ۲۰ـ(ق۲: به سالی به سه ره به دیوان)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۹۹ـ۱۰۰): ثم أمر فکتب تلک الوضائع فی ثلاث نسخ ۲۱ـ(پ، لن۲، آ: آنکه) ۲۲ـس، س۲ (نیز لی، و ـ ب): داد ـ داد؛ (لن: دار ـ بار)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ) ۲۳ـل۲ (نیز لن۲): این نامه؛ (ق۲: یکی آنکه بر دست)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۰۱): فسلم نسخة منها الی الوزیر لحفظ حساب الخزانة ۲۴ـ(آ: جهر>) ۲۵ـل (نیز ق۲): نامداری؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۰۲): و دفع نسخة الی عمال الخراج لیعتمدوا علیها فی جبایتهم ۲۶ـل: مهتر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـل۲: برد ـ بشمرد ۲۸ـک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب): گزیت سر و؛ (لن۲: گزیت سر)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲، لی، و، آ) ۲۹ـل۲: زکار؛ بنداری (۱۰۳ـ۱۰۴): و سلم نسخة الی موبذ الموبذان، و هو قاضی القضاة، حتی یحفظ العمال و من یتولی الجبایة عن الزیادة علی المقرر ۳۰ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۲، و، لن۲، ب): پراکند؛ (ق۲: بزرگان و)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، پ، آ) ۳۱ـ(آ: که با نیک و بد روز ماند) ۳۲ـ(ق: گشت) ۳۳ـ(لن۲: بخفتید) ۳۴ـل، ق (نیز ق۲): دشت؛ ل۲: ز عدلش شده شاد؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ ب)؛ بنداری (۱۰۵ـ۱۰۷): و بث الأمناء و الثقات و العمال فی أقطار الممالک حتی عمرت البلاد و أخصبت و استلفی أهلها علی ظهورهم أمنا و دعة؛ س، ق، ک در اینجا سرنویس دارند، س: نامه فرستادن نوشین‌روان بنزدیک کارداران خویش؛ ق: نامهٔ نوشین‌روان به بزرگان مملکت خویش؛ ک: نامهٔ کسری به کارداران

یکی نامه فرمود بر[1] بهلوی
نخستین سرِ[2] نامه بود[3] از مهست[4]
که بر[6] روزِ بهرامِ خردادماه[7]
بَرومندشاخ از[9] درختِ[10] قباد
سُوی کارداران باژ[11] و خراج
بی‌اندازه[13] از ما شما را درود
نخستین سُخن چون گشایش[15] کنیم[16]
خردمند و بیتادل آن[18] را شناس
بداند که هست او[20] ز ما بی‌نیاز[21]
کسی را کجا سرفرازی دهد
مرا[23] داد فرمود و خود داورست
به یزدان سزد مُلک و مهتر[24] یکی‌ست
ز مغز[26] زمین تا به چرخِ بلند
پی مور[29] بر خویشتن‌بر گواست[30]
نفرمود ما را جزاز[31] راستی
اگر بهرِ من زین سرای سپنج[32]

-پسند آیدت چون ز من بشنوی!-
شهنشاه[5] کسری یزدان‌پرست،
که یزدانش داد از جهان تاج و گاه[8]،
که تاجِ بزرگی به سر برنهاد،
پرستنده‌ی سایه‌ی فرّ و[12] تاج:
هنر با نژاد ار بود، برفزود[14]
جهان‌آفرین را ستایش[17] کنیم[16]
که دارد ز دادارِ گیهان[19] سپاس
به نزدیکِ او آشکارست راز
نخستین ورا[22] بی‌نیازی دهد
ز هر برتری جاودان برترست!
کسی را جزاز بندگی کار[25] نیست:
ز افلاک[27] تا تیره‌خاک[28] نژند؛
که ما بندگانیم و او پادشاست!
که دیو آورد کژّی و کاستی!
نبودی جزاز باغ و ایوان و گنج[33]،

۱ـل۲(نیز ق۲): بس (!) ۲ـل: حسرـ؛ (پ: یکی)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳ـل: کرد؛ (پ، ل۲: گفت)؛ متن ← ۴ـل: درست؛ س خوانا نیست؛ ک: گر مهست؛ (لی: آن بدست (!)؛ ل۳: این نقش بست)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، آ، ب) ۵ـس: سرافراز؛ و بیت‌های ۱۰۹ـ۱۱۱ را ندارد ۶ـ(پ: بد؛ ل۳: از)؛ متن ← ۷ـل، ل۳: به بهرام‌روز و به خردادشهر؛ بید رام‌روز و به خورداد‌شهر؛ (ق۲: سرافرازشاهان به هر بوم و شهر؛ آ: که بد روز بهرام و خردادماه)؛ متن س، س۲ (نیز لن، لی، ل۲، ل۳) ۸ـل، ک: تاج بهر؛ ل۲: تاج و بهر؛ (ق۲: یزدان ورا داد از تاج بهره؛ پ: یزدان بدادش همی تاج و گاه)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ، ب) ۹ـ(لی: آن) ۱۰ـق، ل۲: نژاد؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۱ـق، س۲: باج ۱۲ـل۲: شاره و فرّ؛ (لن، لی، ب: سایه و فرّ؛ ق۲: شاه با فرّ)؛ ل: پرستنده شایستهٔ فرّ و؛ ق: فرستنده شادی فروزنده؛ ک: پسندیدهٔ سایه و فرّ؛ متن = س، س۲ (نیز ل۲ـ پ) ۱۳ـس، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل، ل۳، لن۲، آ، ب): باندازه؛ ق، ل۲ (نیز و): براندازه؛ متن = ل (نیز ق۲، ب) ۱۴ـق: بافزود؛ (ق۲: نار و پود)؛ ل: این بود بافزود؛ س، س۲ (نیز لن، لی، ل، ل۳، و ـ ب): آنک (ل۳، لن۲، آ: آنکه) بر دیر فزود؛ متن = ک، ل۲ (نیز پ) ۱۵ـل۲: ستایش ۱۶ـ(آ: کنم) ۱۷ـک، ل۲: نیایش ۱۸ـق: او؛ (ق۲: بیدار آن؛ لی: خردمند بیدار آن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـس۲ (نیز پ، و، آ): گیتی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(ق۲: او هست) ۲۱ـل۲: زمانی دراز؛ (آ: زمانی نیاز (= زمانی بی‌نیاز)؛ ک: از کسی بی‌نیاز ۲۲ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): درش؛ متن = ل، ل۲ ۲۳ـک: ترا ۲۴ـس، ق، س، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): رسد شاه و (لی، لن۲: حرـ) کهتر (س: مهتر)؛ (ق۲: برین شاه و کهتر)؛ متن = ل، ک، ل۲ ۲۵ـق، س، س۲: راه ۲۶ـس، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، ب): ژرفی؛ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ): قعر؛ (لن، آ: ژرف)؛ متن = ل ۲۷ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): خاشاک؛ متن = ل ۲۸ـس۲: خیره شاخ؛ ل۲: با تیره‌خاک؛ (ل۳، و، آ: ناچیز و خاک)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق: برگواست؛ ک (نیز ب): برگواست؛ س۲ (نیز لی، ل۲، و، آ): هستی او گواست؛ ل۲: مرا داد فرمود و خود داورست (= ۱۱۸آ)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ب، لن۲) ۳۱ـلی، پ (بجز) ۳۲ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): زین (ل۳: زان) جهان (ک: سرای) فراخ؛ متن ← ۳۳ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): باغ (ق: کاخ (= باغ)) و میدان کاخ؛ متن = ل (نیز ق۲)

نجستی دلِ من جزاز[1] داد و مهر
کنون رویِ[4] بوم زمین سربه‌سر
به شاهی مرا داد یزدانِ پاک
نباید که جز[7] داد و مهر آوریم
شبانی[10] کم‌اندیش و[11] دشتی[12] بزرگ
نباید که[16] بر زیردستانِ ما
به خشکی به خاک[19] و به کشتی بر[20] آب
ز بازارگانان که بر تر و[21] خشک
که تابنده[24] خور جز[25] به داد و به[26] مهر

برین[29] گونه رفت از[30] نژاد و گهر
بجز داد و خوبی نبُد در جهان
نهادیم بر رویِ گیتی[32] خراج
چن[35] این نامه آرند نزدِ شما،
کسی کو[37] برین[38] یک درم بگذرد[39]،

گشادن[2] به هر کار، بیدار[3] چهر!
ز خاور برو تا درِ باختر،
ز خورشیدِ[5] رخشنده[6] تا تیره‌خاک!
وُگر چین به[8] کاری به[9] چهر آوریم!
همی گوسپندی[13] نماند[14] ز[15] گرگ!
زِ دهقان و از[17] درپرستانِ[18] ما،
به رخشنده‌روز و به هنگامِ خواب،
درم دارد و[22] درّ[23] خوشاب و مشک،
بتابد بر ایشان[27] ز خمِ[28] سپهر!

پسر تاج یابدهمی از پدر
یکی بود با آشکارا[31] نهان!
گزیتِ درخت[33] از پیِ تختِ[34] عاج
-که فرخنده باد اورمزدِ[36] شما!-
به بیدادبر یک نفس بشمرد[40]،

۱ـل، ل۲ (نیز لی، پ): بجز؛ متن ← ۲ـق (نیز ق۲): گشاده؛ ل۲، س۲: گشادی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـک (نیز لن، لی، لن۲، ب): بیداد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـس (نیز ل۲): روی و ۵ـک: خرشید ۶ـل: تابنده ۷ـک: جز از ۸ـ(ق۲، ل۲، و: ز؛ ب: نه) ۹ـق: نه از هیچ زنگار؛ در ق این بیت با بیت ۱۲۹ پس و پیش شده است ۱۰ـل (نیز ق۲): شبان؛ (ل۳: شتابی (= شبانی))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـ(لی: <و>)؛ ل: بداندیش و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـل (نیز پ): دشت ۱۳ـل، س، ک، س۲ (نیز ق۲ـآ): گوسفند؛ متن = (لن، ل۲، ب) ۱۴ـل: نماند (نقطه ندارد)؛ س: نماند (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ س۲ (نیز و): نماند (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (ق۲، آ: نماید؛ ل۲: بماند)؛ متن = ک (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب) ۱۵ـل (نیز ق۲، و): به؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق، ل۲ این بیت را ندارند ۱۶ـ(ل۲: <که>) ۱۷ـل، ق، ک: ز؛ متن ← ۱۸ـ(آ: درپرستان (!))؛ ل: دین پرستان؛ س، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): آذرپرستان؛ متن = ل۲ (نیز ق۲، ل۲، پ، و) ۱۹ـ(لی: آب) ۲۰ـل، ل۲: دریای؛ ک: دریا به؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـل: بازارگانان تر و ز؛ ک: بازارگانان از تر و؛ ق۲: بازارگانان از تر و؛ ل۲: بازارگانان به تر و به)؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، پ ـ ب) ۲۲ـس۲ (نیز آ): ار؛ (ق۲، ل۲، ل۳: از) ۲۳ـل (نیز لن): درّ و؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۴ـس، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب): نباید که؛ متن ← ۲۵ـ(ق۲: خود)؛ ک: نباید که جز خور؛ متن ← ۲۶ـ(ل۲: نباید که خورشید الّا به؛ پ: نباید که جز از سر داد)؛ متن = ل، ل۲ ۲۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): بر ایشان بتابد (س، ق، لن، و: بتابد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ لن۲: نتابد؛ آ: نیابد)؛ متن = ل، ل۲ (ل: نماند (نقطه ندارد)؛ ل۲: نیاید (حرف یکم نقطه ندارد)) ۲۸ـق: چرخ ۲۹ـ(لی، پ: بدین) ۳۰ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب): این؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۲، و، آ)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳۱ـل (نیز ل۲، آ): آشکار و؛ متن = س، ک، ل، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب) ۳۲ـس، س۲ (نیز لن، لی، و ـ ب): روی زمین را؛ (ق۲، پ: روی زمین بر؛ ق، ک، ل۲: نهادم بر روی زمین بر؛ (ل۲: ندیدیم روی زمین را (!))؛ متن = ل ۳۳ـل، ق (نیز لی): درخت گزیت؛ س، ک، س۲ (نیز لن، ل۲، پ، لن۲، ب): درخت و گزیت؛ ل۲: به کشت و درخت؛ (آ: گزیت و درخت)؛ متن = (ق۲، و) ۳۴ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): تخت و؛ متن = ل، ق ۳۵ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۶ـ(ل۲: ارمزد) ۳۷ـل۲ (نیز ق۲): گر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۸ـق، ک، ل۲: از پی؛ (لی: بدین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۹ـ(ق۲: حکم من نگرود) ۴۰ـل، س۲ (نیز آ): بشمرد؛ (ق۲، لی، لن۲: بشمرد (حرف یکم نقطه ندارد))؛ متن = س، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، ب)

به یزدان که او داد دیهیم و فرّ
که من خود میانش[1] ببرّم به ازا!

برین[2] نیز پادافره کردگار
بیابد[3]، که تخمِ بد آید به‌بار[4]!

همین نامه و رسم[5] بنهید[6] پیش
مگردید ازین فرّخ‌آیینِ خویش[7]!

به هر چار ماهی یکی بهر ازین[8]
بخواهید[9] با[10] داد و[11] با[12] آفرین!

به جایی که باشد زیانِ[13] ملخ
وُگر[14] تفِ خورشید[15] تابد[16] به شَخ،

وُگر[17] برف و بادِ[18] سپهرِ بلند
بدان[19] کشتمندان رساند[20] گزند،

همان گر نیاید[21] به نوروز نم[22]
ز خشکی شود دشتِ خرّم[23] دژم[24]،

مخواهید باژ اندر آن[25] بوم و رست[26]
که ابر بهاران[27] به[28] باران نشست[29]!

ز تخم پراگنده و مزدِ[30] رنج
ببخشید[31] کارندگان[32] را ز[33] گنج!

زمینی[34] که او[35] را خداوند نیست
بمرد و[36] ورا خویش و پیوند نیست،

نباید[37] که آن[38] بوم ویران بود[39]
که[40] در سایه‌ی شاه ایران بود[39]

۱ـق: آن میان را؛ س، ک، ل۲، س۳ (نیز لن، لی ـ ب): اگر نه میانش؛ متن = ل (نیز ق۳) ۲ـس، ک، ل۲، س۳ (نیز لن، لی، ل۳، آ، ب): بدین؛ ق: بدان؛ متن = ل، ق (نیز ب، و، لن۲) ۳ـل (نیز ب): بیابد (دو حرف نخست نقطه ندارند)؛ س: یابد (نقطه ندارد)؛ ق، س۲: نیابد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک (نیز لی): نیابد؛ متن = ل (نیز ق۲، ق۳، ل۳ـ۱) ۴ـس، ل۲: به کار؛ ل: چشم بد آید به کار؛ ق: چو تخم بد آرد به کار؛ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـب): چو تخم بد آید به بار (آ: باز)؛ متن = ک (نیز لی) ۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، ب ـ ب): رسم و این نامه؛ ق (نیز لی): همه (لی: همین) رسم و این نامه؛ متن = ل (نیز ق۲) ۶ـل: بنهید (یک نقطه هم بالای حرف چهارم)؛ س، ق: بنهید (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ (ب: بنهند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، ب ـ ب): آئین و کیش؛ ق (نیز ق۲): فرّ (ق۲: رسم) و آئین و کیش؛ متن = ل، ک (نیز لی) ۸ـق، ک (نیز ل۳، ب، و، آ): بهره زین؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب) ۹ـق، س۲ (نیز ق۲): بخواهند؛ ل۲: بخواهید (!)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، لی ـ و، آ، ب) ۱۰ـس، ق، ل۲ (نیز ق۲): بر؛ (لن۲: پر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـق (نیز لی): وِ > ۱۲ـق، ل۲: بر ۱۳ـس (نیز لی، و): زیان از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(ق۲: اگر) ۱۵ـک: خرشید ۱۶ـق: بارد؛ ک، ل۲ (نیز لن): باشد؛ س۲: تابان؛ (آ: یابد)؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲، ب) ۱۷ـل: دگر؛ (ق۲: اگر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(ق۲: و، باد از؛ آ: باد و)؛ ل: تفّ باد؛ ق: برف بارد؛ ک: آفتی از؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب، لن۲، ب) ۱۹ـ(ل۲: بدین) ۲۰ـ(و: رساند بر آن کشتمندان)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۲۱ـس۲ (نیز لن، ل۳ـب)؛ بنارد؛ (لی: بیارد (!))؛ ق: نیز ناید؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ق۲) ۲۲ـ(آ: دم) ۲۳ـ(ل۳: خرّم)؛ ل۲: بود در و کشت و (!) ۲۴ـس۲: نژند ۲۵ـس۲ (نیز آ): اندرین؛ (لن۲: ازین)؛ ق: حزی (!) از آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـس۲: دشت؛ (لی: بوم > رست) ۲۷ـس ـ س۲ (نیز لن، ب، لن۲، آ، ب): بهارش؛ متن = ل (نیز ق۲، لی، ل۳، و) ۲۸ـ(ق۲: و) ۲۹ـ(ل۳: و، بهارش بشست (در و حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارد)) ۳۰ـل (نیز لی): مزد و؛ ک: وز مزد؛ (ب: بر مرز (!))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـ(لن۲: بیخشند) ۳۲ـل۲: دارندگان (!)؛ (لن۲: هر کارگان (!)) ۳۳ـ(لی: به)؛ ق: این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۰۸ـ۱۴۶): و أورد صاحب الکتاب کتابا کتبه کسری الی الأقالیم یذکر فیه ما وضعه من الخراج و أنه إن زاد أحد علی ذلک درهما لیبشرنه بالمنشار، و یعذبنه عذابا یعتبر به غیره، و أمر فیه ببسط الأمن و الأمان فی أکناف البر و البحر علی السابلة و القاطنة و أصناف الخلائق قاطبة، و أنهم یسلکون طریق الطاعة فی أداء الخراج الموضوع سری من أصیب زرعه بجائحة سماویة، فانه لا یتعرّض له بوجه من الوجوه ۳۴ـل۲: زمینی را (وزن درست نیست) ۳۵ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، آ): آن؛ متن = ق (نیز ب، ب) ۳۶ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳): وِ > س (نیز لی، ب): بمردم؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، ب ـ آ) ۳۷ـ(ب: مبادا) ۳۸ـ(لن۲: این) ۳۹ـس، ق: شود ـ شود؛ (ب: شود ـ بود)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴۰ـق، ل۲: جو

که بدخواه بر گنج[1] ننگ[2] آورد
که[3] چونین[4] بهانه به[5] چنگ آورد

ز گنج آنچ[6] باید مدارید[7] باز
که مرا[8] یزدان[9] بود یار و[10] یاور[11] من

که[12] ویران بود بوم در برّ[13] من
نتابد برو[14] سایه‌ی فرّ[15] من!

کسی را که باشد برین پایکار[16]
اگر[17] گیرد این[18] کارِ دشخوار[19] خوار،

کنم[20] زنده بر دار جایی که هست
اگر سرفرازست وُ گر[21] زیردست!

بزرگان که شاهان پیشین بدند
ازین کار بر دیگرآیین بدند:

بد و نیک با کارداران[22] بُدی
جهان[23] پیشِ اسپِ سُواران بُدی

خرد را همی[24] خیره بفریفتند
به[25] افزونیِ[26] گنج نشکیفتند[27]

مرا گنج[28] دادست و[29] دهقان سپاه[30]
نخواهم به دینار کردن[31] نگاه!

شما[32] را جهان بازجستن[33] به داد،
نگه‌داشتن ارجِ مردِ[34] نژاد،

گرامی‌تر[35] از جنگِ[36] بدخواهِ من
که جویدهمی[37] کشور و گاهِ من!

سپهبَد که مردم فروشد به زر
نباید بدین بارگه با کمر[38]!

کسی را کند[39] ارج، این[40] بارگاه
که با داد و مهرست و با رسم و راه[41]!

۱ـل: بدگو برین کار؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲ـ(ل۳: ننگ) ۳ـس، س۲ (نیز لن، لی، ل، ل۳، لن۲، آ، ب): چو؛ ق: به؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، ب، و) ۴ـل۲: حین (!) ۵ـق: چو ۶ـق، ک، ل۲ (نیز ب، و): آنچه؛ (ل۳: ز گنجی که)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲) ۷ـک: بدارید (!) ۸ـل: ترا؛ ق: ازین؛ ک، ل۲ (نیز ل۳، ب): از آن؛ متن = س۲ (نیز ق۲، و)؛ س، لن، لی، لن۲، آ، ب این بیت را ندارند ۹ـل: چو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـ(ل۳: مرز من؛ ب، آ: برّ من؛ ب: بوم و بر در زمین (پساوند ندارد)) ۱۱ـل: درو؛ س، ک (نیز لن، لی): بدو؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، ب، و، آ، ب) ۱۲ـ(ل۳: ارز)؛ س۲ (نیز آ): سایه و فرّ؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لن۲ این بیت را ندارد ۱۳ـل: مایه کار؛ س: مایکار (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (ق۲: یادگار)؛ ق: بدین بارگاه؛ ک (نیز و): بدی نایکار؛ ل۲: برو نایکار؛ س۲ (نیز لی، لن۲): ازین بایکار؛ (لن، آ: ازین نایکار؛ ل۳: زنی نایکار (!))؛ متن = (پ، ب؛ نیز ← س، س۲، لی، لن۲) ۱۴ـک: وگر ۱۵ـق: که گیرد همین؛ (آ: چو گیرد چنین) ۱۶ـل (نیز ق۲، لی، ل، ل۳، و): دشوار؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـق: کند ۱۸ـس، ق، ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـب): اگر؛ (لی: جو > گر)؛ متن = ل، ک؛ بنداری (۱۴۷ـ۱۵۳): و کل أرض تعطلت بموت صاحبها و لم یکن له وارث یرثها فلا تترک خرابا بل تعمر و ینفق علی عمارتها من الخزانة ۱۹ـل۲: درکاران (!) ۲۰ـق: همان (ـه جهان) ۲۱ـل: همه؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۲ـس، ک، ل، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب، لن۲، آ، ب): از؛ ق (نیز ق۲، و): ز؛ متن = ل ۲۳ـل۲: افزودن ۲۴ـس، س۲ (نیز و): نشکیفتند (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ل۲ (نیز ب): بشکیفتند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـ(آ: گنج و) ۲۶ـ(لی: جو > رست) ۲۷ـ(و: شاه) ۲۸ـس۲: دادن ۲۹ـق (نیز لن، ل۳، ب، و، لن۲): شمار؛ متن ← ۳۰ـ(آ: شمار جهان را ز جستن (!))؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ب) ۳۱ـل: مزد و؛ ک: مرز ایرج؛ ل۲: مرد ایرج؛ س۲ (نیز ق۲، ل۳): ارج مردم؛ (لی: ارج و مرد و؛ لن۲: مرد ارج؛ آ: ارج و مرد)؛ متن = س، ق (نیز لن، ب، و، ب)؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

هرآنکس که ما را نخواهد همال　　به هنگام خدمت کند رنجه پال

۳۲ـ(ق۲: گرامین‌تر) ۳۳ـل: جان؛ (لی، ل۳: گنج)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ب ـ ب) ۳۴ـک: کسی؛ ق این بیت را ندارد ۳۵ـل: نباشد بدین درگه ما گذر؛ س، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): نماند برین (ب، و، آ، ب: بدین) بارگه باگهر (لی: برگهر؛ آ: بی‌گهر)؛ ل۲: نباید بدین بارگه بر کمر؛ (ق۲: نباید بدین بارگه برگذر)؛ متن = ق، ک (در ک بدن به بدین تصحیح شده است) ۳۶ـس ـ س۲ (نیز ق۲، ب، و، آ، ب): بود؛ (لن، لن۲: که بود؛ لی: کو بود؛ ل۳: خوانا نیست)؛ متن = ل ۳۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، ب ـ ب): ازین؛ متن = ل، ل۲ (نیز ل۳) ۳۸ـس۲: جو > راه؛ ق: آرام و راه؛ (لی: با داد راه؛ و: با گنج و گاه)؛ ک: رسم‌ست و با مهر و راه؛ متن = ده دستنویس دیگر

چو بیداردل کارداران من / به دیوانِ[1] موبد شدند[2] انجمن،
پدید آید[3] از گفتِ یک تن[4] دروغ / از آن[5]پس نگیرد برِ ما فروغ!
به بیدادگربر مرا[6] مهر نیست / پلنگ و[7] جفاپیشه‌مردم[8] یکی‌ست!
هرآنکس[9] که او[10] راهِ یزدان بجست[11] / به آبِ خرد جانِ تیره بشست،
بدین[12] بارگاهش بلندی بود / برِ موبدان[13] ارجمندی بود!
به‌نزدیکِ یزدان ز تخمی که کشت / بیابد به[14] پاداش خرّم[15] بهشت!
که ما بی‌نیازیم ازین[16] خواسته / که گردد به نفرین روان[17] کاسته!
گر از[18] گوشت[19] درویش باشد خورش / ز چرمش[20] بود بی‌گمان پرورش!
پلنگی[21] به از شهریاری چُنین / که نه شرم دارد، نه آیین و[22] دین!
گشاده‌ست بر ما درِ[23] راستی / چه کوبیم[24] خیره درِ کاستی؟!
نهانی[25] بَد[26] و داد دادن[27] به روی[28] / بدان تا رسد[29] نزدِ ما[30] گفت‌وگوی،
بنزدیکِ یزدان بود ناپسند / نباشد بدین[31] بارگه ارجمند[32]!
ز یزدان و از[33] ما بر آنکس[34] درود / که از داد و مهرش[35] بود[36] تار و پود!

اگر دادگر باشی ای[37] شهریار / بمانی[38] به گیتی یکی یادگار[39]!
که جاوید هرکس[40] کنند[41] آفرین / بر آن[42] شاه کآباد دارد[43] زمین!

۱ـ(ق۲: دیدار) ۲ـس، س۲ (نیز لن، ل۳، و، ب): بود؛ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ): شوند؛ (لی، لن۲: بوند؛ آ: به دیوان ما موبد و)؛ متن = ل ۳ـ(لن: درآید؛ ل۲ خوانا نیست) ۴ـ(لن۲: من یک) ۵ـ(و: ازین) ۶ـل۲ (نیز ل۳،۱): مرمرا؛ (لی: مهر مرا)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـ(لی: دو) ۸ـق: پیشم؛ (لی: مرژم(!)) ۹ـ(لی: هر آنکو؛ ل۲ خوانا نیست) ۱۰ـق: کجا ۱۱ـ(لن: نجست) ۱۲ـ(پ، لن۲: برین) ۱۳ـق: موبدانش ۱۴ـک: بیابند؛ ل۲: بیاید به؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـ(ل۲: خورّم) ۱۶ـس، ق (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): از آن؛ ک: ازین؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، ا) ۱۷ـ(لی: زبان) ۱۸ـس، س۲ (نیز لن، و ـ ب): کز؛ ق (نیز پ): چو از؛ (لی: اگر؛ ل۲: که گر)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲) ۱۹ـل، ک، ل۲ (نیز ق۲): پوست؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لن، لی ـ ب) ۲۰ـق۲: خونش) ۲۱ـ(لن، لن۲: پشیری) ۲۲ـل، س، ق (نیز پ): دو؛ ل۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲): نه؛ متن = ک، س۲ (نیز آ، ب)؛ واین بیت را ندارد ۲۳ـس، ق، ک (نیز لن، لی): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـل: جوییم؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۵ـ(لن، لن۲: نهان؛ لی، ل: نهادن؛ پ: نهاد)؛ متن ← ۲۶ـس۲: نهادیده (!)؛ متن ← ۲۷ـ(ق۲: دادار (!)؛ پ: داد و دادن)؛ متن = س، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): بدوی؛ ق: نهان بدان و بدان را بجوی؛ متن = ل، ک (نیز ← لن، ق۲، لن۲) ۲۹ـ(پ: تازه شد) ۳۰ـل: او؛ س، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲): مرد با؛ (ب: مرد را)؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ب)؛ و این بیت را ندارند ۳۱ـک، ل، س۲: برین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـل (نیز ق۲): بارگاه بلند؛ (آ، ب: بارگاه ارجمند)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲)؛ ق، و این بیت را ندارند ۳۳ـل، ق، س۲: ز؛ متن ← ۳۴ـ(پ: بدانکس؛ لی: ز جبّار بادا بدانکس)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۵ـس، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): مهر و دادش؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲) ۳۶ـ(لن۲: خرد) ۳۷ـس۲ (نیز آ): و؛ (ل۲ ر): ل (نیز و): باشدی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۸ـل، ل۲ (نیز ل۳، و): بماند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۹ـل (نیز ق۲): بسی پایدار؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴۰ـ(لی: مردم) ۴۱ـق ـ س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): کند؛ متن = ل، س (نیز و) ۴۲ـ(لی: بدان) ۴۳ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): شد زو؛ متن = ل (نیز ق۲)

ز شاهان که با تخت[1] و افسر بدند[2] / به گنج و به لشکر توانگر[3] بدند[2]،
نبد دادگرتر ز نوشین‌روان[4] / که بادا همیشه[5] روانش جوان[6]!
نه زو[7] پرهنرتر به فرزانگی[8] / به تخت و به داد و به[9] مردانگی[10]!

گفتار اندر عرض دادن بابک لشکر نوشین‌روان را[11]

ورا موبدی بود بابک[12] به نام / هشیوار و بینادل[13] و شادکام
بدو داد دیوانِ[14] عرضِ[15] سپاه / بفرمود تا پیشِ درگاهِ شاه[16]،
بیاراست جایِ فراخ و بلند[17] / سرش برتر از تیغِ کوهِ پرند[18]!

۱ـ(آ: تاج) ۲ـک: با افسرند ـ توانا ترند ۳ـس (نیز لن): تونگر ۴ـ(لی، ب: نوشیروان) ۵ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): جاوید بادا؛ متن ← ۶ـل۲: که دادش روان بود و دولت جوان؛ (ل۳: که جاوید بادا روانش روان (!))؛ متن = ل؛ س، لن، لی، لن۲، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

نه برخاست چون او (لن، لن۲، ب: و بر چل کس و نه؛ لی: نه بردارد او کس) ز تخم کیان
جز از (لن، لن۲، ب: و بر) احمد و حیدر از تازیان

۷ـ(ق۲: برو) ۸ـ(ق۲: مردانگی) ۹ـس، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): دیهیم و؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲) ۱۰ـ(ق۲: فرزانگی)؛ س پس از این بیت افزوده است:

ز کی‌شاه تا دولت تازیان / چل‌ونه ملک بُد ز تخم کیان
نبد مثل او کس به‌مردانگی / به رای و به تدبیر و فرزانگی
به فرّ و به بخشش به انصاف و داد / چنو شهریاری ز مادر نزاد!
بیندیش نیکو که سلطان شرع / که او اصل بود انبیا جمله فرع،
به ایّام عدلش تفاخر نمود / که من زادم او در جهان شاه بود
که بُدکین شرف یافت از خسروان / که از مصطفی یافت نوشین‌روان؟!
هزار آفرین باد بر جان او / تن و جان ما زیر فرمان او
بر آن نامورحیدرهاشمی / که مردی فزون داشت با مردمی
وصیّ نبی شیر پروردگار / حوانمرد دین صاحب ذوالفقار
درود خداوند بر هر دوان / درین هر دو بر جان نوشین‌روان (!)

۱۱ـل: عرض دادن لشکر کسری؛ س: داستان بابک اسپهبد با نوشین‌روان؛ ک: عرض دادن لشکر و دیوان نهادن؛ س۲: الدر عرض خواستن لشکر نوشیروان؛ متن = ق؛ در ل۲، س۲ سرنویس پس از بیت ۲۳۴ آمده است؛ بنداری: ذکر عرض الموبذ عساکر أنوشروان؛ بنداری (۱۵۴ـ۱۷۹): قال صاحب الکتاب: و لم یکن فی الملوک أرباب التخوت و التیجان و ملاک الأقالیم و البلدان أعدل من أنوشروان و لا أوفر منه عقلا و لا أثقب زندا ۱۲ـل۲: بابل (ـه بابک) ۱۳ـل: دانادل ۱۴ـ(لن۲، ا: دیوان و) ۱۵ـل، س۲ (نیز ق۲): عرض و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـق: بابک سپاه (در بالا: میدان شاه) ۱۷ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): جایی (ل۲: کاخی) بلند و (آ، ب: دو) فراخ؛ متن = ل ۱۸ـس، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب): چرخ (ل۲: چرخ و) درگاه کاخ؛ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، و): تیغ درگاه کاخ؛ (ا: ابرگردان و کاخ (!))؛ متن = ل؛ بنداری (۱۸۰ـ۱۸۲): و کان له موبذ یسمی بابک فقلده دیوان الجیش. و أمره أن یبنی علی رأس المیدان قصرا رفیعا لیشرف منه علی العسکر

بگسترد فرشی برو[1] شاهوار[2]
ز دیوان[5] بابک برآمد خروش
که ای نامدارانِ جنگ‌آزمای
خرامید[10] یکسر[11] به درگاهِ شاه
زره‌دار[13] با گرزه‌ی[14] گاوسار
بیامد به ایوانِ[15] بابک[16] سپاه
چو بابک سپه را همه بنگرید
از[22] ایوان[23] به اسپ اندرآورد پای
برین[25] نیز[26] بگذشت گردان[27] سپهر
خروشی برآمد ز[29] درگاهِ شاه
همه با سلیح[31] و کمان و کمند[32]
برفتند[35] با نیزه و خود و گبر[36]
نگه کرد بابک[37] به گِردِ سپاه
چُنین گفت کامروز با مهر[40] و داد
به روز سدیگر[42] برآمد خروش
مبادا که از لشکری[43] یک سُوار

نشستند هر کس[3] که بودش[4] به کار
نهادند یکسر[6] بر[7] آواز گوش:
سراسر[8] به اسپ اندرآرید[9] پای،
به سر برنهاده از[12] آهن کلاه،
کسی کو درم خواهد از شهریار!
هوا شد ز گردِ سُواران سیاه[17]!
درفش و[18] سرِ[19] تاجِ[20] کسری ندید[21]،
بفرمودشان بازگشتن به[24] جای
چو خورشیدِ[28] تابنده بنمود چهر،
که ای گرزداران[30] ایران‌سپاه،
به دیوانِ[33] بابک شوید[34] ارجمند!
همی گَردِ لشکر برآمد به ابر!
چو پیدا نبد[38] فرّ و اورندِ[39] شاه،
همه بازگردید پیروز[41] و شاد!
که ای نامدارانِ با فرّ و هوش،
نه با[44] ترگ و با جوشنِ[45] کارزار،

۱ـک: درجو؛ ل۲: درو؛ (لی: براز (!)) ۲ـ(ق۲: شهریار) ۳ـ(آ: هریک) ۴ـل: بود و؛ (ق۲: بودی)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۸۳): فبنوا ذلک له و فرشوه بالبسط المرصعة باللآلئ و الجواهر. و جلس فیه بابک و حضرته الکتاب و الخدم ۵ـ(ق۲: از ایوان) ۶ـل۲: هرکس؛ (پ: جمله) ۷ـس ـل۲ (نیز لن ـب): به؛ متن = ل، س۲ ۸ـس، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـب): یکایک؛ (ق۲: سبک خود)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز پ) ۹ـ(آ: آرند؛ ب: آورد)؛ بنداری (۱۸۴ـ۱۸۵): فأمر منادیا فنادی برکوب العسکر أرباب الأرزاق فی عددهم و أسلحتهم ۱۰ـ(ق۲: برانید؛ ب: خرامند) ۱۱ـل: یک‌یک؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۲ـل ـل۲ (نیز ق۲ ـو، ب)؛ ز؛ متن = س۲ (نیز لن، لن۲)؛ آ: از ۱۸۶آ و ۱۸۸ب یک بیت ساخته و ۱۸۶ب ـ۱۸۸آ را انداخته است ۱۳ـ(ب: جهاندار) ۱۴ـک: کوزهٔ ۱۵ـس، ق، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): دیوان؛ ک: درگاه؛ متن ← ۱۶ـ(ل۳: به دیوان بابک بیامد)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲) ۱۷ـ(آ: سیاه (یساوند ندارد))؛ بنداری (۱۸۶ـ۱۸۸): فرکبت الجنود و دخلوا الی المیدان ۱۸ـق، ل۲: جو> ۱۹ـس (نیز ق۲، پ، و، آ): سر و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـل: شاه؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۱ـس (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، ب): بدید (!) ۲۲ـل، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): ز؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، و، ب) ۲۳ـق (نیز ق۲، پ): دیوان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـل: ز؛ متن = چهارده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۸۹ـ۱۹۰): فلما شاهدهم بابک و لم یر فیهم علم کسری أمرهم بالانصراف و رکب و عاد الی منزله ۲۵ـ(لی: بدین) ۲۶ـل۲: روز؛ (پ: چند) ۲۷ـس، س۲ (نیز لن، لی، و ـب): چندی؛ (ل۲: یکسر)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ) ۲۸ـک: خرشید ۲۹ـک: به ۳۰ـ(ق۲: کاردران) ۳۱ـس: سلاح ۳۲ـق: کمن (!) ۳۳ـک، ل۲: ایوان؛ (ل۳، پ: درگاه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـ(ل۳: ما درشوید) ۳۵ـل۲: چو رفتند ۳۶ـ(ق۲: ببر)؛ بنداری (۱۹۱ـ۱۹۴): و لما أصبح من الغد نادی المنادی بحضور العسکر فی الاسلحة فحضروا ۳۷ـ(ق۲: باید (← بابک)) ۳۸ـ(ق۲: شود) ۳۹ـک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، آ): اورنگ؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب) ۴۰ـ(ق۲: فرّ) ۴۱ـ(ل۳: فیروز)؛ بنداری (۱۹۵ـ۱۹۶): فلما لم یر فیهم کسری أمرهم بالانصراف ۴۲ـل (نیز ق۲ ـپ، لن۲): سه‌دیگر ۴۳ـ(پ: لشکران) ۴۴ـک، ل۲: که با؛ (ق۲: با)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴۵ـ(لن۲: یا جوشن)؛ ل (نیز لی): جوشن کند؛ ل۲: تیغ و جوشن کند؛ متن = یازده دستنویس دیگر

بیاید، برین بارگه بگذرد[1] عَرَض‌گاه و دیوانِ او بنگرد[2]!
هرآنکس[3] که هست او[4] به تاج ارجمند به فرّ و[5] بزرگی و تختِ[6] بلند،
بداند که بر[7] عَرض آزرم[8] نیست سَخُن[9] با[10] محابا و با شرم نیست!

شهنشاه کسری[11] چو بگشاد[12] گوش زِ دیوانِ بابک شنید آن[13] خروش،
بخندید و[14] خفتان[15] و مِغفر بخواست درفشِ[16] بزرگی برافراشت[17] راست
به دیوانِ بابک خرامید شاه نهاده از[18] آهن به سربر[19] کلاه
فروهشته از ترگِ رومی زره زده بر زره‌بر فراوان[20] گره
یکی گرزه‌ی گاوپیکر به چنگ زده بر کمرگاه[21] تیرِ خدنگ
به بازو کمان و[22] به زین‌بر کمند میان را به زرّین[23]کمر کرده بند[24]
برانگیخت اسپ و بیفشارد[25] ران به گردن برآورد[26] گرزِ گران
عنان را چپ و راست لختی پسود سلیح[27] و[28] سواری[29] به بابک[30] نمود
نگه کرد بابک پسند آمدش شهنشاه را[31] فرّه‌مند[32] آمدش
بدو گفت: شاها انوشه[33] بَدی[34]! روان را به[35] فرهنگ توشه[36] بَدی!

۱ـ(لن، لی، و، آ، ب: بدین بارگه بگذرد)؛ ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲): نباید بدین بارگه نگذرد (س۲: بگذرد)؛ متن = ل، س، ک (نیز ل۲، پ، لن۲) ۲ـس، ق، س۲ (نیز لن ـب): عرض (ب: غرض (!)) نام و (ق، ق۲، ل۲، ل۳، پ، آ، ب: جو> لی: نامه) دیوان او بنگرد (ق، ق۲: بنگرد؛ لن۲: بنگذرد (حرف یکم نقطه ندارد))؛ ک، ل۲: به دیوان عرض نام او بنگرد؛ متن = ل ۳ـس، ک، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): همانکس؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲ ـو، آ) ۴ـل: باشد ۵ـل۲ (نیز و): جو> ۶ـل، س، ق (نیز لن، ق۲، و، آ): بخت (حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، ب) ۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـب): بدانید کین (در ک حرف پنجم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ ق: بدانند کین؛ متن = ل (نیز ق۲) ۸ـ(ل۳: آرزم (!)) ۹ـق: چنین ۱۰ـس، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب): بر؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، و، آ)؛ بنداری (۱۹۷ـ۲۰۱): و لما کان الیوم الثالث نادی منادی دیوان العرض بألا یتخلف منهم فارس. سواء کان شریفا أو وضیعا، صغیرا أو کبیرا، صاحب تاج أو صاحب سریر. فانه أمر جزم لامحاباة فیه لأحد. و لیحضروا بأجمعهم فی أسلحتهم مدججین ۱۱ـک، ل۲: ایران ۱۲ـک: بگذشت؛ ل۲: بفراخت ۱۳ـس، ل۲: این؛ ل (نیز لن۲): برآمد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـق، س۲: جو> ۱۵ـل: کسری ۱۶ـ(ب: درخت) ۱۷ـق (نیز آ): برآورد؛ ل۲ (نیز ل۳): برافراخت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـل، ل۲: به؛ س، ک (نیز لی، ل، ل۳، و ـب): ز؛ متن ← ۱۹ـل۲: ز سر بر؛ ق (نیز ق۲، پ): به سربر ز آهن؛ متن = س۲ (نیز لن) ۲۰ـس: زره برزده بر فرازش ۲۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـب): کمر چار؛ متن = ل، ل۲ ۲۲ـ(پ: بر) ۲۳ـ(ل۳: زجرّ>ین) ۲۴ـ(آ: جنگ (!))؛ بنداری (۲۰۲ـ۲۰۷): فلما سمع کسری ذلک ضحک و استحضر خفتانه و مغفره فرکب و دخل المیدان مدججا شاکی السلاح متشمرا علی حارک الفرس کالأجدل الغطریف أو أسد الغریف، علی رأسه بیضة قد غطت وجهه، و بیده جرز، و فی عضده قوس، و علی سموط سرجه وهق، و فی وسطه سهام مغروزة ۲۵ـس، س۲ (نیز ق۲، لن۲): بیفشرد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـک، ل۲ (نیز لی، ل، آ): برآورده؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـس: سلاح ۲۸ـل (نیز ل۳): جو>؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۹ـ(ق۲، ل۳: سواران) ۳۰ـ(ق۲: باید (← بابک))؛ بنداری (۲۰۸ـ۲۰۹): فجاء حتی عبر علی بابک صاحب الدیوان عارضا فروسیته علیه ۳۱ـ(ب: با) ۳۲ـ(ل۳: فرهمند؛ آ: فرومند) ۳۳ـک: ایا شاه انوشه؛ ل۲: ای شاه نوشه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۴ـ(لی: بزی) ۳۵ـ(ق۲: ز) ۳۶ـ(لن۲: نوشه؛ لی: همیشه ز تو دور چشم (یساوند ندارد))

بیاراستی روی کشور به داد
دلیری بُد از بنده این گفت‌وگوی[4]
عنان را یکی بازپیچی به[5] راست
دگرباره کسری برانگیخت اسپ
نگه کرد[10] بابک، بدو[11] خیره ماند
سُواری هزار و گوی[12] دو[13] هزار
درمی[16] فزون کرد[17] روزی[18] شاه
که اسپ[20] سرِ جنگجویان[21] بیار
فراوان بخندید نوشین‌روان[23]

چو برخاست بابک زِ دیوانِ شاه
بدو گفت کای[28] شهریارِ بزرگ
همه[31] در[32] دلم راستی بود و داد
درشتی نمایم چو باشم درست[33]

برین[1] گونه داد[2] از تو داریم یاد،
سزد گر نپیچی تو از داد روی[4]،
چُنان کز[6] هنرمندیِ[7] تو[8] سَزاست!
چپ و راست برسان آذرگشسپ[9]!
جهان‌آفرین را فراوان بخواند!
نبودی کسی را گذر[14] بر چهار[15]،
به دیوان خروش آمد از بارگاه[19]،
سُوارِ جهان‌نامور[22] شهریار!
که‌دولت[24] جوان بود[25] و خسرو[26] جوان!

بیامد بر[27] نامورپیشگاه
گر[29] امروز من بنده گشتم سُتُرگ[30]،
درشتی نگیرد زِ من شاه یاد!
انوشه کسی کو درشتی نجست[34]!

بدو گفت شاه: ای هشیوارمرد
تنِ خویش را گر[2] محابا کنی
بدین، ارزِ تو[4] نزدِ من[5] بیش گشت[6]
که ما[7] در صفِ کارِ ننگ و[8] نبرد
چُنین داد پاسخ به پرمایه‌شاه
چو دست و عنان تو ای شهریار
به کامِ تو گردد[15] سپهرِ بلند!

به موبد چُنین گفت نوشین‌روان[18]
به گیتی نباید که از شهریار
چرا باید این گنج و این آز و رنج[23]
چو[24] ایدر نخواهی[25] همی آرمید
پراندیشه بودم[28] ز کارِ جهان
که با[30] تاجِ شاهی[31] مرا دشمن‌ست[32]

تو هرگز ز راه درستی[1] مگرد!
دلِ راستی را همی[3] بشکنی!
دلم سویِ اندیشه‌ی خویش گشت[6]،
چگونه[9] برآریم از[10] آورد[11] گرد؟!
که چون تو نبیند نگین و کلاه!
بر[12] ایوان[13] ندیده‌ست پیکرنگار[14]!
دلت شاد بادا[16]، تنت بی‌گزند[17]!

که با دادِ ما[19] پیر گردد جوان!
بماند[20] جزاز[21] راستی یادگار[22]!
روان بستن اندر سرای سپنج؟!
بباید چرید[26] و بباید چمید[27]!
سَخُن را همی‌داشتم[29] در نهان،
همه[33] گرد بر گردم[34] آهرمن‌ست[35]!

۱ـل (نیز ق۲،ل۳): درشتی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـل: چون؛ (ل۳: بر)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳ـ(لی: همه) ۴ـل: آرزوی؛ س: بدآزرم تو؛ ک، س۲ (نیز لن،لی،لن۲،آ،ب): بدان (س۲: برآن) ارز تو؛ ل۲: ازین آرزو؛ متن = ق (نیز ق۲،ل۳،پ،و) ۵ـس۳ (نیز لی،ل۳): مردمی؛ (پ: پیش من)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـس: تست (!) ۷ـ(پ: تا؛ ق۲: کجا) ۸ـس، ق: کارزار و؛ ک، ل۲، س۳ (نیز لن،ل۳، پ، و ـ ب): کارگاه؛ (ق۲، لی: کارزار)؛ متن = ل ۹ـک: چو گونه ۱۰ـل، ک (نیز آ): ز؛ ق: به؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ب: آواز (!))؛ بنداری (۲۲۵ـ۲۲۸): فاستصوبه الملک فی ذلک و قال: إنک بما فعلت ازددت عندی قربة و مکانة. فلا تعدل أیها الرجل المتیقظ! عن طریق الاستقامة ۱۲ـل (نیز آ): به؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـ(آ: دیوان) ۱۴ـس، ک، س۲ (نیز پ، آ، ب): بنگرنگار؛ ل۲: یکسرنگار؛ (ق۲: دیده‌نگار)؛ متن = ل، ق (نیز لن،لی، ل۲، و، لن۲)؛ ک، ل۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ز فرّ تو گیرد همی هور فرّ — ز تو نیز گردون برد زور و فرّ
(ل۲: گریزد ز گرز تو هم شیر نر)

ق در اینجا سرنویس دارد: تدبیر نوشین‌روان در تدبیر بسیاری لشکر ۱۵ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): باد؛ متن = ل، ق، س۳ (نیز ل۳، پ، و، آ) ۱۶ـق، ک، ل۲، س۲ (نیز لن،ل۳ ـ ب): باد و؛ س (نیز لی): شادمان و؛ متن ← ۱۷ـل۲ (نیز و): ارجمند؛ (ق۲: ز چشم بدانت مبادا گزند)؛ متن = ل ۱۸ـ(لی، ب: نوشیروان) ۱۹ـ(لی، و: تو) ۲۰ـ(ل۳: که ماند؛ لن۲، آ، ب: نماند (!)) ۲۱ـ(لی: بجز) ۲۲ـ(ل۳: هیچ‌کار) ۲۳ـل: روز رنج؛ (ق۲: بار رنج)؛ ق: گنج با آز رنج؛ ل۲: رنج و این آز و گنج؛ (پ: رنج وین آز گنج)؛ متن = ک (نیز ل۳، و)؛ در س۲ این بیت پس از بیت ۲۳۱ آمده است؛ س، س۲، لن، لی، لن۲، آ، ب این بیت را ندارند ۲۴ـک، ل۲: که ۲۵ـک، ل۲: نخواهم؛ (ق۲: نخواهد؛ آ: آید بخواهی (!))؛ متن = ل، س، ق، س۳ (نیز لن،ل۳ ـ لن۲، ب) ۲۶ـق: خرید؛ ک، ل۲ (نیز ل۳، ب): چمید؛ متن = ل، س، س۳ (نیز لن، ق۲، پ ـ آ) ۲۷ـک (نیز ل۳، ب): چرید؛ ل۳: خرید؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد ۲۸ـ(لی: بود و) ۲۹ـ(لی: داشتی) ۳۰ـل، س (نیز لن، لی، ب): تا؛ ک، ل۲: این؛ متن = ق، س۲ (نیز ل۳ ـ آ) ۳۱ـق: شاهان ۳۲ـق: دشمنه ۳۳ـق (نیز ق۲): همی ۳۴ـل (نیز لن۲، آ): گرد؛ (ق۲: گرد و گردار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـق: اهرمنه؛ (ق۲: اهرمنیست؛ و: اهریمنست)

به دل گفتم: آرم زِ[1] هر سو[2] سپاه — بخواهم[3] ز هر کشوری رزم‌خواه[4]،
نگردد سپاه انجمن جز به گنج — به بی‌مردی آید هم[5] از گنج رنج[6]،
۲۴۰ اگر بد به درویش خواهد[7] رسید — ازین آرزو[8] دل بباید برید[9]!
همی‌راندم[10] با دلِ خویش راز[11] — چن[12] اندیشه پیشِ خرد شد فراز[13]،
شُوی پهلوانان و سوی ردان — همان نزدِ[14] بیداردل‌موبدان[15]،
نبشتم[16] به هر کشوری نامه‌یی — به هر نامداری و خودکامه‌یی،
که هر کس که دارند[17] هوش و خرد — همی[18] کهتری را پسر پرورد،
۲۴۵ به میدان[19] فرستید[20] با[21] سازِ جنگ — بجویید[22] نزدیکِ ما نام و ننگ[23]،
نباید[24] که اندر[25] فراز و نشیب — ندانند[26] چنگ و[27] عنان و رکیب[28]،
به گرز و به شمشیر و تیر و کمان — بدانند[29] پیچید[30] با بدگمان[31]،
جوان[32] بی‌هنر سخت[33] ناخوش بود — اگر[34] چند فرزندِ آرش[35] بود؛
عَرِض شد ز در[36] سوی هر[37] کشوری — درم برد نزدیکِ هر مهتری،
۲۵۰ چهل روز بودی درم[38] را درنگ — برفتند از شهر[39] با سازِ جنگ،
ز دیوان چو دینار برداشتند[40] — بدان[41] خرّمی[42] روز بگذاشتند[43]،

۱ـس، ق (نیز لن، ب، و): ار من ز؛ ک، ل[2] (نیز لی، لن[2]، ب): از من ز؛ س[2] (نیز ل[3]،آ): از مرز؛ متن = ل (نیز ق[3]) ۲ـ(ق[2]: ز سو) ۳ـ(ل[3]، ب: بخوانم؛ لی، ب: نخواهم؛ و: نخوانم) ۴ـس، س[2] (نیز لن، ل[3]، لی، و ـ ب): کینه‌خواه؛ ل[2]: دادخواه؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2]، ب) ۵ـس، س[2] (نیز لن، ل[3]، لن[2]، ب): به بی‌مرد رنج آید؛ ق (نیز ب): به بی‌رنج مرد آید؛ ک، ل[2]: به من رنج مزد آید (!)؛ (ق[2]: همی رنج بردار ‹و›) (!)؛ متن ← ۶ـ(لی: بلی مرد رنج از زر گنج رنج (!)؛ و: به من درد بهر آید ار گنج و رنج؛ آ: به بی‌مرد رنج آید از بهر گنج)؛ متن = ل ۷ـ(لن: خواهید) ۸ـل: آرزوی ۹ـس، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی ـ ب): کشید؛ متن = ل، ق (نیز ق[2]) ۱۰ـل[2]: رانده‌ام؛ متن ← ۱۱ـق: پیش خود بس دراز (!)؛ (آ: همی با دل خود میراند راز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـل ـ ل[2] (نیز ق[2] ـ لن[2]، ب): چو؛ متن = س[2] (نیز لن،آ) ۱۳ـق: به راز؛ ک، ل[2] (نیز ق[2] ـ و): دراز؛ (آ: خردمند باز (!))؛ متن = ل، س، س[2] (نیز لن، لن[2]، ب) ۱۴ـس (نیز لن، لی، لن[2]، ب، و): بند؛ ق (نیز ق[2]): نیز؛ ل: هم از بند؛ متن = ک، ل[2]، س[2] (نیز ل[3]، ب، و،آ) ۱۵ـل (نیز ق[2]، ب): بخردان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـل، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، لن[2]): نوشتم؛ متن = س، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ب، آ، ب) ۱۷ـس: دارید (نقطه ندارد)؛ ق، ک، ل[2] (نیز ق[2]، لی، و، لن[2]): دارید؛ متن = ل، س[2] (نیز لن، ل[3]، ب، آ، ب) ۱۸ـ(آ: همه) ۱۹ـ(ل[3]: مهتر) ۲۰ـس (نیز لن): فرستد (حرف پنجم نقطه ندارد) ۲۱ـ(ق[2]: بار) ۲۲ـق (نیز ق[2]): بجویند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـل[2]: آب و رنگ ۲۴ـل: نباید (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ق (نیز پ): بباید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـل[2]: ایدر ۲۶ـل: ندانند (حرف یکم و پنجم نقطه ندارد)؛ س خوانا نیست؛ ق (نیز پ): بدانند؛ ک: ندانند (حرف پنجم نقطه ندارد)؛ س[2]: بیابند (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (ل، ل[3]، لن[2]: بتابند؛ ق[2]: ندانید به؛ و: ندانند (حرف پنجم نقطه ندارد)؛ لن[2]،آ، ب: بیابند)؛ متن ← ۲۷ـک (نیز ق[2]، پ، و): ‹و›؛ س، س[2] (نیز لن، لی، لن[2]، ب): جنگی؛ ل[2]: که جنگ‌آوران در؛ متن ← ل، ق، ک (نیز و،آ) ۲۸ـس: رکاب (پساوند ندارد)؛ (ق[2]: از رکیب) ۲۹ـل (نیز ق[2]، لن[2]): بدانید؛ ق: بدانند (حرف پنجم نقطه ندارد)؛ متن ← ۳۰ـس، س[2] (نیز لن ـ ب، لن[2]،آ، ب): کوشید؛ متن ← ۳۱ـل[2]: ندانند بپیچید باید میان؛ متن = ک (نیز و) ۳۲ـ(ل[3]: پسر) ۳۳ـ(ق[2]: پرت) ۳۴ـس، ل[3]، س[2] (نیز لن ـ ب): وگر؛ متن = ل، ق، ک ۳۵ـل: آتش؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۶ـ(لی: دگر) ۳۷ـل: هر در سوی؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۸ـ(ق[2]: عرض) ۳۹ـس ـ س[2] (نیز لن ـ ب): برفتی جهانجوی؛ متن = ل ۴۰ـس ـ س[2] (نیز لن ـ ب): به دیوان و (ق، ب: ‹و›؛ لی: ز) دینار برداشتی؛ متن = ل ۴۱ـ(پ، و: بدین؛ لن[2]: بدل) ۴۲ـ(ل[3]: خورمی) ۴۳ـس ـ س[2] (نیز لن ـ ب): بگذاشتی؛ متن = ل

کنون لاجرم رویِ گیتی به مرد — بیاراستم تا کی[1] آید نبرد!
مرا ساز و[2] لشکر ز شاهانِ پیش[3] — فزون‌ست و[4] هم دانش و[5] رای بیش[6]!

سُخن‌ها چو بشنید موبد ز شاه — بسی[7] آفرین خواند[8] بر تاج و گاه[9]!

۲۵۵ چو خورشید[10] بنمود تابنده‌چهر — درِ باغ بگشاد گردان‌سپهر،
پدید آمد آن توده‌ی[11] شنبلید — دو[12] زلف شب تیره شد ناپدید،
نشست از برِ تخت نوشین‌روان[13] — خجسته[14] دلفروزشاهِ جهان[15]!
خروشی برآمد ز درگاه شاه — که هر کس که جوید[16] سوی داد راه[17]،
بیاید به درگاهِ نوشین‌روان[18] — لبِ شاه خندان[19] و دولت جوان[20]!

۲۶۰ جهانی به درگاه بنهاد[21] روی — هر آنکس که بُد بر زمین[22] راه‌جوی[23]
به آواز گفت آن زمان[24] شهریار — که جز پاک‌یزدان مجویید[25] یار[26]،
که دارنده اویست و[27] هم[28] رهنُمای[29] — همو[30] دست گیرد به هر دو سرای[29]
مباشید ترسان[31] ز تخت و کلاه — گشاده‌ست بر[32] هر کس این بارگاه!
هر آنکس که آید به روز و به شب — ز گفتار بسته مدارید لب!

۱ـ(ق[2]: که) ۲ـس ـ س[2] (نیز لن، لی ـ ب): ‹و›؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۳ـ(ب: خویش (!)) ۴ـق (نیز لی، ل[3]، و، لن[2]): ‹و›؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـل: دولت ۶ـس، ق (نیز ل[3]،آ): رای و کیش؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـس، س[2] (نیز لن، لی ـ ب): همی؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز ق[2]) ۸ـق: کرد ۹ـل[2]: پیشگاه؛ بنداری (۲۵۴): فدعا له المویذ و أثنی علیه (بیت‌های ۲۲۹ـ۲۵۳ را ترجمه نکرده است) ۱۰ـک: خرشید ۱۱ـق: دودهٔ ۱۲ـس، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و ـ ب): چو؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز ق[2]، پ) ۱۳ـ(لی: نوشیروان) ۱۴ـک، ل[2]: همیشه؛ متن ← ۱۵ـس، ل[2] (نیز ق[2]، لن[2]): جوان؛ (پ: به دل شاد و خرّم به دولت جوان)؛ متن = ل، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و،آ، ب)؛ ق از ۲۵۷آ و ۲۵۹ب یک بیت ساخته و ۲۵۷ب ـ ۲۵۹آ را انداخته است؛ ل[2] بیت‌های ۲۵۸ـ۲۶۰ را ندارد ۱۶ـس (نیز لی، ب): کوید ۱۷ـس: دادخواه ۱۸ـ(لی: نوشیروان) ۱۹ـس، ق، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و، لن[2]، ب): دلی (و: به دل) شاد و (لی: ‹و›) خندان (س[2]: خرّم)؛ متن ← ۲۰ـ(ق[2]: ببینند رخ شاه روشن‌روان؛ پ، آ: خجسته دلفروز شاه جهان (= ۲۵۷ب)؛ متن = ل، ک؛ در س پس از این بیت، بیت ۲۵۸ از نو نوشته شده است؛ بنداری (۲۵۵ـ۲۵۹): ثم إنه لما أصبح من الغد أذن للناس إذنا عاما ۲۱ـس، س[2]: بنمود ۲۲ـس، ق، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و ـ ب): در زمین؛ (ق[2]: نرد من؛ پ: در جهان)؛ متن = ل، ک ۲۳ـق، ک (نیز لن، ل[3]، پ، و، ب): دادجوی؛ س[2] (نیز آ): گاه‌جوی؛ (لی: شاه‌جوی)؛ متن = ل، س (نیز ق[2]، لن[2])؛ در ل، ک این بیت پس از بیت ۲۵۷ آمده است؛ پیایی بیت‌های متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(و: جوان) ۲۵ـس، ک، ل[2] (نیز لن، لی ـ ب): مدارید؛ ق: مدانید؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۲۶ـک، س[2]: یاد (پساوند ندارد) ۲۷ـ(لی: ‹و›) ۲۸ـق (نیز ل[3]): او ۲۹ـل: رهنما ـ سرای (پساوند ندارد)؛ ق: رهنما ـ سرا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۰ـس (نیز لن، لی، ب، لن[2]، ب): که او؛ متن = ل، ق ـ س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و،آ)؛ بنداری (۲۶۰ـ۲۶۲): فلما احتفلوا أقبل علیهم و قال: لا تستعینوا أیها الحاضرون إلا بالله وحده فهو الهادی الی سبیل الخیر، و هو الآخذ بأیدینا فی الدارین ۳۱ـل: مترسید هرگز ۳۲ـ(ل[3]: با)؛ در س، س[2]، لن، لی، ب ـ ب این لت با ۲۶۶ب پس و پیش شده است؛ متن = ل، ک، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3])؛ بنداری (۲۶۳): ثم لا یقطعکم عنا هیبة التاج و التخت، فإن الطریق الینا سهل

اگر می گساریم با انجمن / گر آهسته باشیم با رای‌زن،
به چوگان و بر دشتِ[1] نخچیرگاه / برِ ما[2] شما را گشاده‌ست راه!
به خواب و به بیداری و[3] رنج و ناز[4] / ازین[5] بارگه کس مگردید[6] باز،
مگر[7] آرزوها همه[8] یافته! / مخسبید[9] یک تن ز من[10] تافته!
بدان‌گه شود شاد و[11] روشن دلم / که رنج ستم‌دیدگان[12] بگسلم[13]!
مبادا که از کاردارانِ من / گر از[14] لشکر و پیشکارانِ[15] من،
بخسبد کسی[16] با دلی[17] دردمند / ـکه[18] از درد او بر من آید گزند!ـ
سَخُن گرچه اندک[19] بود در نهان[20] / بپرسد ز من کردکارِ جهان!
ز باژ[21] و خراج آن کجا[22] مانده‌است / که موبد به دیوان ما رانده‌است،
نخواهند[23] نیز از شما زرّ و سیم / مخسبید[24] ازین‌پس[25] ز من دل[26] به بیم!

برآمد از[27] ایوان یکی[28] آفرین / به خورشید از تیره[29] روی زمین،
که نوشین‌روان[30] باد با فرّهی! / همه ساله با تاجِ[31] شاهنشهی!
مبادا ز تو[32] تخت پردخت[33] و[34] گاه! / مَه این[35] نامورخسروانی‌کلاه!

۱ـل۳: و دشت و (وزن درست نیست)؛ ق۲: ز بر دشت؛ لی: به دشت و به؛ آ: بر و دشت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـق۲: من
۳ـلن: خور>؛ ق: بیماری و؛ متن ← ۴ـس، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): نبید از پی (بیداری)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲)
۵ـآ: از آن) ۶ـل: مگیرید؛ ل۲ (نیز پ): مدارید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـل۳: همه ۸ـق: ز من ۹ـل: مگردید؛ (آ، ب: مجنید (← مخسبید))؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـک (نیز آ): ما؛ (لن۲: پیش زمین (← یکتن ز من)؛ در ل لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ بنداری (۲۶۴ـ۲۶۸): و لاتنصرفوا من عندنا أی وقت کان بالیل أو النهار إلا و حاجاتکم مقضیة، و حقوقکم مرعیة
۱۱ـس، ق، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲): خور>؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، آ، ب) ۱۲ـق: ستمدیده را؛ ک، ل۲: از ستمدیدگان؛ (ق۲، ب: ستمدیده‌یی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـل۲: نگسلم (!)؛ بنداری (۲۶۹): فانا لانفرح إلا بالتنفیس عن المکروبین و الأخذ بأیدی المظلومین ۱۴ـ(لی: گران) ۱۵ـ(و: در سواران (!)؛ آ: کارداران (پساوند ندارد)) ۱۶ـل۲: یکی؛ ل: مخسبید کس؛ (لی، لن۲: نخسبد کسی؛ آ: نجنبد کسی (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ ب: مخسبد کسی)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و) ۱۷ـک: دل؛ در ل۳ این لت نخست واژهٔ نخست، پاک شده است ۱۸ـ(و، آ: گر)؛ بنداری (۲۷۰ـ۲۷۱): و نعوذ باللّه من أن یبیت أحد موجع القلب من أیدی أحد من عمالنا ۱۹ـس۲: اندر؛ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): هر چه (لن: هرج) اندک؛ ل: سخن‌ها اگرچه؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، و، آ) ۲۰ـس: جهان (پساوند ندارد)؛ ق۲ این بیت و بیت سیسین را ندارد ۲۱ـق: باج ۲۲ـ(لی: از) ۲۳ـ(آ: بخواهند) ۲۴ـل۲: مجنبد (مخسبید)؛ (لن۲: میاشید) ۲۵ـل: زین پس؛ (ق۲: یک تن)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۶ـس ـس۲ (نیز لن، لی، پ ـب): دل از من (و: ما)؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳)؛ بنداری (۲۷۲ـ۲۷۴): فانا نحاف أن یؤثر ذلک فی تغییر حالنا ۲۷ـل، س، ق، س۲ (نیز لی ـآ): ز؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب)
۲۸ـ(ق۲: آواز یک) ۲۹ـل: بخورشید تابنده (← بخورشید تا تیره)؛ س، ق، س۲ (نیز لن ـب): ز خورشید تا تیره؛ متن = ک، ل۲ (ک: خرشید)
۳۰ـ(لی: نوشیروان) ۳۱ـل، ل۲: تخت؛ (لی: تخت و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق بیت‌های ۲۷۶ـ۲۷۸ را ندارد ۳۲ـک، ل۲ (نیز ق۲، و)؛ از و؛ متن = ← ۳۳ـل: جز و نیز بر تخت؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۳۴ـک (نیز لی): خور> ۳۵ـل، س، س۲ (نیز لن، لی ـب): همین؛ متن = ک، ل۲ (نیز ق۲)

برفتند با شادی و خرّمی[1] / چو باغِ ارم گشت[2] روی زمی[1]!
به[3] گیتی ندیدی کسی[4] را دژم! / از[5] ابر اندرآمد به‌هنگامْ نم!
جهان شد بکردارِ[6] خرم[7] بهشت! / ز باران هوا بر زمین[8] لاله کشت!
در و دشت و[9] پالیز شد چون چراغ! / چو خورشید[10] شد[11] باغ و چون ماه[12] راغ!

پس آگاهی آمد به روم و به هند[13] / که[14] شد روی[15] ایران چو رومی[16] پرند!
زمین[17] را بکردار تابنده[18] ماه / به داد و به[19] لشکر[20] بیاراست شاه!
کسی آن[21] سپه را نداند شمار / به گیتی مگر نامور[22] شهریار!
همه با دلِ[23] شاد و[24] با سازِ جنگ / همه گیتی‌افروز[25] با نام و ننگ!
دلِ شاهِ هر کشوری خیره گشت / ز نوشین‌روان[26] رایشان[27] تیره[28] گشت!
فرستاده آمد ز هند[29] و ز چین / همه شاه را خواندند[30] آفرین!
ندیدند با خویشتن تاو[31] اوی[32] / سبک شد[33] به دل[34] باژ با ساوِ[35] اوی[32]!
همه کهتری را بیاراستند / بسی[36] بدره و برده‌ها[37] خواستند،
به زرّین‌عمود و به زرّین‌کلاه / فرستادگان برگرفتند[38] راه،

۱ـ(لی، ل۳: خرّمی (ل۳: خورّمی) ـزمین (پساوند ندارند)) ۲ـس۲: گشته؛ بنداری (۲۷۵ـ۲۷۸): فرفع الحاضرون أصواتهم بالدعاء له و الثناء علیه و خرجوا ۳ـل، ق: ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـل: ندیدم کسی را؛ س، ک، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): کسی را ندیدی؛ ل۳: کسی را نبد زو؛ متن = ق (نیز پ) ۵ـل، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـک: نگارین چو ۷ـ(ل۳: خورم؛ لن۲: باغ) ۸ـس، س۲ (نیز لن، لی ـب): همی ابر (ل۳: <ابر) در بوستان؛ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲): همی ابر بر (ق۲: از بر) نیستان (ق: گلستان)؛ متن = ل؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۲۷۷ آمده است ۹ـق (نیز لن، لی، ل۳، آ): خور> ۱۰ـک: خرشید ۱۱ـ(ل۳: <شد>)
۱۲ـس، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـب): باغ؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ)؛ س در اینجا سرنویس دارد: آگاهی یافتن اقلیمها از حال نوشین‌روان؛ بنداری (۲۷۹ـ۲۸۱): ثم صارت الدنیا بحسن رأفته و صدق شفقته کبعض الجنان المزخرفة عضارة و نضارة و حسنا و عمارة ۱۳ـ(لی: هند و به سند) ۱۴ـ(لی: چو) ۱۵ـق، ک (نیز ق۲): بوم؛ (ل۳: تخت)؛ متن ← ۱۶ـس (نیز ق۲، لی، ب): چینی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـل۲: ز می ۱۸ـ(ق۲: چنان لشکری هم ندیده‌ست) ۱۹ـ(آ: بدو داد و) ۲۰ـ(ق۲: خوبی)؛ بنداری (۲۸۲ـ۲۸۳): و تناهت الأخبار بذلک الی سائر أقالیم الأرض من الهند و الروم و غیرهما، بما جدّد کسری من قواعد العدل و مبانی الأمن، و ما حصل للخلق فی أیامه من الخصب و الراحة، و ما عمهم من الدعة و الرفاهیة ۲۱ـ(ل۳: این) ۲۲ـ(ق۲: که دارد چنان) ۲۳ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و ـب): دلی؛ متن ← ۲۴ـ(لی، و، آ: خور>)؛ ق: بر دل و شاه؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ) ۲۵ـک (نیز ق۲): افروز و؛ بنداری (۲۸۴ـ۲۸۵): و أنه قد أصبح أکثر الملوک جندا، و أثقبهم فی المعالی زندا، و أبهرهم روعة و جلالة، و أعظمهم نجدة و بسالة ۲۶ـ(ق۲: خروان >)؛ متن ← ۲۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ ـب): نوشین روانشان روان؛ متن ← ۲۸ـق: دل شاه نوشین‌روان چیره؛ متن = ل (نیز ← ق۲)؛ لی این بیت را ندارد ۲۹ـ(ل۳: روم) ۳۰ـ(ق۲: با زیبائی پراز) ۳۱ـق: تابْ ۳۲ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): او ـاو (و: اوی پساوند ندارد))؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۳۳ـق: نبشتند ۳۴ـ(ل۳: بدان؛ آ: خرد> دل) ۳۵ـس۲: ساز (← ساو)؛ (و: با ساو)؛ س: باژ و هم ساو؛ (لی: باز (← باژ) هم ساو؛ ل۳: باژ و با ساو)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ، ب) ۳۶ـ(ق۲: همی) ۳۷ـل: برده و بردها؛ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، ب): برده و بدرها؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۳۸ـک: رابرافکند؛ ق از ۲۹۰آ و ۲۹۲ب یک بیت ساخته و ۲۹۰ب ـ۲۹۲آ را انداخته است

به درگاهِ شاهِ جهان آمدند — چه[1] با ساو و باژ[2] مهان[3] آمدند،
بهشتی شد[4] آراسته بارگاه — ز بس برده و بدره و بارخواه[5]!

گفتار اندر گردیدن کسری به گردِ پادشاهی خویش[6]

برین[7] نیز بگذشت گردان‌سپهر — همی‌رفت[8] با[9] شاهِ ایران به مهر
خردمندکسری چُنان[10] کرد رای — کزان مرز[11] لختی بجنبد ز جای،
۲۹۵ بگردد یکی گردِ خرّم[12]جهان — گشاده کند رازهای[13] نهان[14]
بزد کوس و از[15] جای لشکر براند — همی ماه و خورشید ازو[16] خیره ماند!
ز بس[17] پیکر و لشکر و[18] سیم و زر[19] — کمرهای زرّین و زرّین[20]سپر[21]،
تو گفتی به کان‌اندرون زر نماند! — همان[22] درِّ خوشاب و[23]گوهر نماند[24]!
تن‌آسان[25] به سوی[26] خراسان[27] کشید — سپه را به[28] آیینِ ساسان کشید
۳۰۰ به هر[29] بومِ آباد کو برگذشت — سراپرده و خیمه‌ها[30] زد[31] به دشت
چو برخاستی ناله‌ی کرّه‌نای — منادی‌گری پیش کردی به پای[32]،
که ای زیردستان شاهِ جهان — که دارد گزندی ز[33] ما در نهان؟
مخسپید ناایمن از شهریار! — مدارید زاندیشه دل نابکار[34]!

۱ـس[۲] (نیز لن،ق[۲]،ل[۳]،و،لن[۲]،آ،ب): چو؛ (ب: ایا)؛ متن = ل،س،ک،ل[۲] (نیز لی) ۲ـک،ل[۲] (نیز ق[۲]): باژ و ساو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـ(ب،و: گران) ۴ـل: بد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـک (نیز پ، لن[۲]): باژخواه؛ (لی: بازخواه؛ و: نیک‌خواه)؛ ق: بدره و‌ر> بارخواه؛ ل[۲]: بدره و بردهٔ نیک‌خواه؛ س[۲]: بدره و برده و بارخواه؛ (ل[۳]،آ: بدره و برده و باژخواه (آ: بارخوارْ (!))؛ ب: برده و برده و بارخواه؛ متن = ل،س (نیز لن، ق[۲])؛ بنداری (۲۸۶ـ۲۹۲): فانثالت الرسل الی حضرته أرسالا متسربلین بمدارع الخضوع و الضراعة، متمسکین بأهداب الانقیاد و الطاعة ۶ـل: عمارت کردن کسری ولایتها را؛ ق: گشتن نوشین‌روان در اطراف مملکت؛ متن = ل[۲]،س،ک،س[۲] سرنویس ندارند ۷ـ(لی: بدین) ۸ـ(ب،و: گشت) ۹ـس (نیز ب): بر ۱۰ـ(ل[۳]،ب: چنین) ۱۱ـ(ل[۳]: که با داد) ۱۲ـ(ل[۳]: خورّم) ۱۳ـس،ق،ک،س[۲] (نیز لن، لی ـ ب): کارهای؛ متن = ل،ل[۲] (نیز ق[۲]) ۱۴ـ(ل[۳]: جهان (پساوند ندارد))؛ بنداری (۲۹۳ـ۲۹۵): ثم إنه رأی أن یطوف فی ممالکه، و یشاهد أحوال رعیته ۱۵ـل،ق،س[۲]: ز؛ (آ: کوس و وز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـل: زو؛ ق: زان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـ(و: پس) ۱۸ـس،س[۲] (نیز لن،لی،و ـ ب): پیکر لشکر از؛ ل[۳]: لشکر و پیکر و؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق[۲]،ل[۳]،ب) ۱۹ـ(ل[۳]: زرّ و سیم (پساوند ندارد)) ۲۰ـس (نیز لی): سیمین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـس[۲]: گهر ۲۲ـس (نیز لی): همی؛ (آ: همه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـ(لی: جو‌ر>) ۲۴ـل[۲]: نراند (حرف یکم نقطه ندارد) ۲۵ـق: وزان سو ۲۶ـس[۲]: بسان ۲۷ـک: خوراسان ۲۸ـس،ق،ک،س[۲] (نیز لن،ل[۳]ـآ): بر؛ متن = ل،ل[۲] (نیز ق[۲]،لی،ب)؛ بنداری (۲۹۶ـ۲۹۹): فخرج فی عساکره متوجها الی جهة خراسان ۲۹ـ(لی: همه؛ و: برو) ۳۰ـل،ل[۳]،س[۲] (نیز لن،لی،ل[۳]،لن[۲]،آ،ب): خیمه را؛ متن = ل،س،ق،ک (نیز پ،و) ۳۱ـل: بد ۳۲ـ(ل[۳]: جای) ۳۳ـل[۲]: به ۳۴ـس،ق،س[۲] (نیز لن،لی ـ ب): از (لی: ز) اندیشه جان را نزار (آ: براز)؛ ک،ل[۲]: اندیشهٔ نابکار؛ (ق[۲]: اندیشهٔ دل براز؛ متن = ل؛ س،ل[۲] پس از این بیت و ک پس از بیت ۳۰۴ افزوده‌اند:

س: بزد کوس و زانجای لشکر براند — همی ماه و خورشید ازو خیره ماند (← ۲۹۶)
ک،ل[۲]: به موبد چنین گفت فرخنده‌شاه: — نباید که آید گزند از سپاه

بنداری (۳۰۰ـ۳۰۳): وکان له مناد یرکب کل یوم فی العسکر و یأمرهم بالکف عن أذیة من یمرون به فی طریقه، و یوعدهم علی ذلک

ازین[1] گونه لشکر به گرگان کشید — همی تاج و تختِ بزرگان کشید[2]
۳۰۵ چُنان دان که[3] کمّی نیاید[4] ز داد — هنر باید از شاه و رای و نژاد!
ز گرگان به ساری و آمل شدند — به هنگامِ آوازِ[5] بلبل شدند،
در و دشت یکسر همه بیشه[6] بود — دلِ شاهِ ایران پراندیشه بود،
ز هامون به کوهی برآمد بلند — یکی تازیی[7] برنشسته سمند،
سرِ[8] کوه و آن بیشه‌ها[9] بنگرید — گل و سنبل و[10] آب و نخچیر دید،
۳۱۰ چُنین گفت کای روشنِ[11] کردگار — جهاندار و[12] پیروز و[13] پروردگار[14]،
تویی[15] آفرینندهٔ هور و ماه — گشاینده و هم[16] نماینده راه،
جهان آفریدی[17] بدین خرّمی[18] — که از[19] آسمان نیست پیدا زمی[20]!
کسی کو جزاز تو پرستدهمی — روان را به دوزخ فرستدهمی!
ازیرا فریدونِ[21] یزدان‌پرست — بدین بیشه[22]بر ساخت جایِ[23] نشست

۳۱۵ بدو گفت گوینده کای[24] دادگر — گر ایدر ز ترکان نبودی گذر،
ازین مایه‌ورجا بدین[25] فرّهی — دل ما ز رامش[26] نبودی تهی!
نیاریم گردن برافراختن — ز بس کشتن و غارت[27] و تاختن!
نمانندند[28] بسیار و[29] اندک به جای — ز پرّنده و[30] مردم و چارپای!

۱ـق: برین؛ ل[۲]: از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـق (نیز آ): بدید ۳ـس (نیز ب): دانک؛ ک: به که؛ ل[۳]: بد که؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـل: نباشد ۵ـس،ل،س[۲] (نیز لن،لی،ل[۳]،و ـ ب): آوای؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق[۲]،پ) ۶ـس،س[۲] (نیز لن،ل[۳]،و،لن[۲]، ب): پر از بیشه؛ (لی،آ: بر اندیشه (← پر از بیشه))؛ متن = ل،ق،ک،ل[۲] (نیز ق[۲]،پ)؛ بنداری (۳۰۴ـ۳۰۷): فعبر علی حُرجان، و سار منها الی سارية و آمل. فوافق مقدمهم فصل الربیع فرأی هناک غیاضا متأثّبة، و ریاضا معشبة، و بلابل فی شجرانها ساجعة، و أنوارا فی حدائقها هاجعة ۷ـل: تازی؛ ل[۲]: بارگی؛ (ق[۲]: باره‌ئی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـس،س[۲] (نیز لن،لی،ل[۳]،و ـ ب): سوی؛ متن = ل،ق،ک،ل[۲] (نیز ق[۲]،پ) ۹ـ(ق[۲]: شد سربسر) ۱۰ـ(لی: شنبلید)؛ بنداری (۳۰۸ـ۳۰۹): فرکب فرسا عربیا و صعد إلی جبل هناک فنظر من أعلی الجبل إلی میاهها و أنوارها، و شقائقها و أزهارها، و ساجعات الأطیار فی عذبات أشجارها ۱۱ـ(ق[۲]: داور) ۱۲ـ(ل[۳]،و،ب: ‌ر>) ۱۳ـس (نیز ل[۳]،و): ‌ر> ۱۴ـک،ل[۲]: به‌روزگار ۱۵ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): تویی (تویی)؛ متن = ل ۱۶ـل: هم و ۱۷ـ(لی: آفرینی) ۱۸ـ(ل[۳]: خورّمی) ۱۹ـق: بی (!) ۲۰ـ(لی،ل[۳]: زمین (پساوند ندارد)) ۲۱ـک: از آن آفریدون ۲۲ـ(لی: گونه؛ ب: گوشه)؛ س،ق،س[۲] (نیز آ): برین‌گونه؛ ک (نیز و): برین گوشه؛ (لن،ق[۲]،ل[۳]،لن[۲]،ب: برین کوه)؛ متن = ل ۲۳ـل: جای و؛ ل[۲]: این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۱۰ـ۳۱۴): فأعجبه ذلک و ذکر الله تعالی ثم قال: ما اختار أفریدون هذا المکان لمقامه إلا لطیب هوائه و عذوبة مائه ۲۴ـس ـ س[۲] (نیز لن،لی،ب، لن[۲]): ای؛ (ق[۲]،ب: گویندهٔ)؛ متن = ل (نیز ل[۳]،و،آ) ۲۵ـس (نیز لن،لی،ب،لن[۲]،ب): جای و این (لن: آن)؛ (و: مرز با)؛ ق: دشت و بس جای با؛ ک،ل[۲]: نامور در (ل[۲]: ده) بدین؛ س[۲] (نیز ل[۳]،و): مایه‌ورتر وزین؛ متن = ل ۲۶ـ(لی: دانش)؛ بنداری (۳۱۵ـ۳۱۶): فقال قائل: أبها الملک! لو لم یکن هذا المکان ممرّ الأتراک و طریقهم لدام سرورنا، و انشرحت صدورنا بالإقامة فیه ۲۷ـک،ل[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳]،ب،و): غارت و کشتن؛ متن = ل،س،ق،س[۲] (نیز لن،لی،لن[۲]،آ،ب) ۲۸ـل: نماندیم؛ ق،ل[۲] (نیز ب،و): نمانند؛ ک (نیز ق[۲]): نماند ز؛ س[۲]: بماندند؛ متن = س (نیز لن،لی،ل[۳]،لن[۲]،آ،ب؛ در لن حرف یکم نقطه ندارد) ۲۹ـک (نیز لی): ‌ر> ۳۰ـ(و: مرغان و از)؛ بنداری (۳۱۷ـ۳۱۸): لکنا لا نتجاسر أن نبنی هاهنا بناء لکثرة رکضانهم و فتکاتهم إلی نواحینا، و شنهم الغارات علی دوابنا و مواشینا

گزندی که آید به[1] ایران‌سپاه — ز کشور به کشور جزین نیست[2] راه!
بسی پیش ازین کوشش و[3] رزم[4] بود — گذر ترک را[5]، راه خوارزم[6] بود[7]،
کنون چون ز[8] دهقان[9] و آزادگان[10] — برون آوری[11] سر[12] بود رایگان[13]،
نکاهد[14] همی رنج[15]، کافزایش است[16]؟ — به ماپر کنون جایِ بخشایش است[17]!
[نباشد به گیتی چُنین جای[18] شهر — گر[19] از دادِ تو ما بیابیم[20] بهر]
[همان آفریدون یزدان‌پرست — برین بیشه[21] بر ساخت[22] جایِ نشست]
اگر شاه بیند به رایِ بلند — به ماپر کند راه دشمن به بند[23]!

سرشک از دو دیده ببارید شاه — چو بشنید گفتارِ[24] فریادخواه!
به دستور گفت آن زمان شهریار — که پیش آمد این[25] کارِ[26] دشخوار[27] خوار!
نشاید[28] گزین پس چمیم و چریم — وُگر[29] تاج[30] را خویشتن[31] پروریم[32]!
جهاندار نپسندد از ما ستم — که پاشیم شادان و دهقان دژم[33]!
چُنین کوه و این[34] دشتهای[35] فراخ، — همه ازدرِ باغ و میدان[36] و کاخ[37]،
پر از گاو[38] و[39] نخچیر و آب روان، — ز دیدن[40] همی خیره[41] گردد روان،
نمانیم کین بوم ویران کنند[42]! — همی[43] غارت از[44] شهرِ ایران[45] کنند[42]!

۱ـک (نیز پ): بر ۲ـ(لی: زمین است و) ۳ـ(لی: حرف) ۴ـل۲: جنگ (پساوند ندارد) ۵ـک: حراج؛ (لی: ترک و از) ۶ـل۲: که با ترک‌مان رای آهنگ (!) ۷ـ(ب: کرد (پساوند ندارد))؛ بنداری (۳۱۹ـ۳۲۰): و لا طریق لهم الیوم من تورانَ الی إیران سوی هذه البلاد، و کانوا من قبل یخرجون من طریق خوارزم ۸ـ(لی: حرف) ۹ـ(ق۲، لن۲: جز که ۱۰ـس ـس۲ (نیز لن، لی ـو، آ، ب): بازارگان؛ متن =ل (نیز ق۲، لن۲) ۱۱ـک،ل۲: آورد؛ ق (نیز پ): به روم آوری؛ س۲ (نیز ل۳،آ): به روم آوری؛ متن ← ۱۲ـ(آ: زر)؛ متن ← ۱۳ـل: برین بوم و بر پارسازادگان؛ متن = س (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب) ۱۴ـل،س،ل۲ (نیز لن، و): بکاهد (نقطه ندارد)؛ (ق۲، لی، لن۲، آ: بکاهد)؛ متن =ق،ک،س۲ (نیز ل۳، پ، ب) ۱۵ـل۲: خورد و؛ س۲: گنج؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـق: کافزایدش؛ ل۲ (نیز پ): افزایش است؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـق: رنج می‌باردش ۱۸ـل۲: جای و؛ س۲: که باشد به گیتی چزین جای؛ متن =ل ۱۹ـل،س۲: که؛ متن =ل۲ ۲۰ـل،ل۲: نیابیم؛ متن =س۲؛ س،ق،ک،لن ـب این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲۱ـل۲: بدین گوشه؛ متن =ل، س۲ ۲۲ـل: جای و؛ متن =ل۲،س۲ ۲۳ـبنداری (۳۲۱ـ۳۲۵): فقد أصبحنا فی محل الرحمة لما ینالنا من معرتهم و عادیتهم ۲۴ـل۲: فریاد؛ بنداری (۳۲۶): فعظم ذلک علی أنوشروان و بلغ منه حتی بکی ۲۵ـ(لی: ای) ۲۶ـق: راه ۲۷ـل (نیز ق۲، لی، ل۳): دشوار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـ(ق۲: نباید) ۲۹ـ(ق۲: همان) ۳۰ـ(ب: باژ)؛ متن ← ۳۱ـک (نیز پ، و): خویشتن تاج را؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(لی: پر حرف‌یم؛ ل۳: پرو حرف‌یم) ۳۳ـل۳: نعم (!) ۳۴ـ(ق۲: از؛ ل۳: آن؛ پ: کوه و بن؛ آ: کوه و بن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـک: دشتها حرف> ۳۶ـ(لن: ایوان)؛ س۲ (نیز لی): باغ حرف> میدان؛ (ق۲: همه از باغ و میدان و ایوان (وزن درست نیست))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۷ـ(ب: باغ (پساوند ندارد)) ۳۸ـ(آ: کار (ـ گاو)) ۳۹ـل: حرف> ۴۰ـق (نیز لی، لن۲، پ): دیده؛ متن ← ۴۱ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): که از دیدنش تازه؛ (ق۲: ز دیده همی شاد)؛ متن =ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، پ) ۴۲ـ(ق۲: شود؛ لن۲: کند) ۴۳ـل۲ (نیز پ): همان؛ (ل۳، آ: همه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۴ـک،س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ): حرف>؛ متن =ل،س،ق،ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۴۵ـک: توران (!)

ز شاهی و از[1] رای و[2] فرزانگی — نشاید چُنین، هم[3] ز مردانگی[4]!
نخوانند[5] بر ما کسی آفرین — چو[6] ویران بود[7] بومِ[8] ایران‌زمین!

به دستور فرمود کز هند و[9] روم — کجا[10] نام باشد[11] به آباد[12] بوم،
ز[13] هر کشوری مردمِ بیش‌بین[14] — که استاد بینی[15]، برین برگزین!
یکی باره از آب برکش بلند — برش[16] پهن و بالای او ده کمند،
به سنگ و به گچ باید از قعرِ[17] آب — برآورده تا[18] چشمه‌ی آفتاب!
همانا که سازیم ازین‌گونه[19] بند — ز دشمن به ایران نیاید[20] گزند!
نباید که آید یکی[21] زین[22] به رنج — بده هرچ[23] خواهند[24] و[25] بگشای گنج[26]!
کشاورز و دهقان و مردِ[27] نژاد — نباید که آزار یابد ز داد[28]!
یکی پیر[29] موبد برآن[30] کار کرد — بیابان همه پیش[31] دیوار کرد
دری برنهادند از[32] آهن بزرگ — رمه[33] یکسر ایمن شد از بیم[34] گرگ!
همه رویِ کشور نگهبان نشاند — چو ایمن شد از دشت لشکر براند

ز دریا[35] به راه[36] آلانان[37] کشید — یکی مرزِ[38] ویران[39] و[40] بیکار دید[41]

۱ـل، ق: ز؛ س۲: شاهی و وز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـل، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ): روی؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب) ۳ـس۲: همچنین هم (وزن درست نیست)؛ (ب: چنینها)؛ متن ← ۴ـ(لن۲: دیوانگی)؛ ل: چو دیوانگی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـل۲ (نیز لن): نخوانید ۶ـک (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب): که؛ متن = ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، آ) ۷ـس: شود؛ (آ: کنید) ۸ـس۲ (نیز پ): روی؛ در لن این لت با ۳۳۶ب پس و پیش شده است؛ ق در اینجا سرنویس دارد: ساختن نوشین‌روان دیواری میان ایران و توران؛ بنداری (۳۲۷ـ۳۳۴): ثم قال: الأولی أن نهتم بهذا الأمر فنکفی الرعیة أذی هذا العدو ۹ـل: مرز ۱۰ـل۲: که را ۱۱ـق: یابی ۱۲ـ(ب: آباد و)؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۳ـ(ق۲: به) ۱۴ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـب): ژرف‌بین؛ متن =ل ۱۵ـس ـس۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـب): یابی؛ متن =ل؛ لی، ب این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۳۵ـ۳۳۶): فأمر دستوره باستحضار الصناع من الروم و الهند و سائر البلاد ۱۶ـس ـس۲ (نیز لن ـب): بنش؛ متن =ل ۱۷ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): ژرف؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(آ: از) ۱۹ـس،ک،ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): کزین (لن، لن۲، ب: که زین) گونه سازیم (س: یابیم؛ لی: بازیم (ـ سازیم))؛ ل: هر آنگه که سازیم زین گونه (ـ)؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲۰ـ(ل۳، و، آ: نیاید) به ایران) ۲۱ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـب): باشد کسی؛ متن =ل ۲۲ـل۲: تن ۲۳ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ ـب): هرچه؛ متن =ل (نیز لن) ۲۴ـل: خواهی؛ ل۲: خواهید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ(لن: حرف) ۲۶ـ(ب: بند (پساوند ندارد))؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۷ـس۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): مردم؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۲۸ـ(لن، ل۳ ـب: باد)؛ متن =ل، س، ک، ل، س۲ (نیز ق۲، لی)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۲۹ـل۲ (نیز ق۲، ب): نیز؛ (آ: تیز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـس ـس۲ (نیز لن، لی، ل، لن۲، ب): بدان؛ متن =ل (نیز ق۲، ب، و، آ) ۳۱ـک: پاک؛ بنداری (۳۳۷ـ۳۴۲): فسدّ الطریق بسور عظیم بناه ۳۲ـل (نیز آ): ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۳ـس۲ (نیز ل۳): همه ۳۴ـ(پ: رنج) ۳۵ـ(و: وزانجا) ۳۶ـق: دزنا (ـ دریا؟) به مرز ۳۷ـل۲: الایان؛ (لن۲: الان (وزن درست نیست)) ۳۸ـق: مرز و ۳۹ـل۲: بی‌ارز ۴۰ـس،ک،س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): حرف>؛ متن ← ۴۱ـق (نیز ق۲، و): بیکار و ویران بدید؛ متن = ل، ل۲؛ س در اینجا سرنویس دارد: پیغام فرستادن نوشین‌روان به مرزبانان الانان؛ در وبیت‌های ۳۴۵ـ۳۷۶ پس از بیت ۲۰۵ آمده است

به[1] آزادگان گفت ننگست[2] این[3] — که ویران بود بومِ[4] ایران‌زمین!
نشاید[5] که باشیم همداستان — که دشمن زند زین نشان[6] داستان!
ز لشکر فرستاده‌یی[7] برگزید — سَخُن‌گوی و[8] دانا چُنان‌چون سزید،
بدو گفت: شبگیر از ایدر[9] بپوی — بدین مرزبانانِ[10] لشکر[11] بگوی[12]:
شنیدم ز[13] گفتارِ[14] کارآگهان — سَخُن هرچ[15] رفت آشکار و نهان،
که گفتید[16] ما را ز کسری[17] چه باک! — چه ایران برِ ما چه یک مشت خاک!
کنون ما[18] به‌نزدِ شما[19] آمدیم — سراپرده و گاه[20] و خیمه زدیم[21]،
بیابان فراخ‌ست و کوهش[22] بلند — سپاه ازدرِ[23] تیر و گرز[24] و کمند،
در و غار[25] جای کمین[26] شماست — بر[27] و بوم و[28] کوه و زمین[29] شماست،
همه جنگجویانِ[30] بیگانه‌ییم — سپاه و سپهبَد نه زین خانه‌ییم!
فرستاده آمد بگفت این[31] سَخُن — که سالارِ ایران چه افگند بن
سپاه آلانی شدند انجمن — بزرگانِ[32] فرزانه و[33] رای‌زن

۱ـس۲ (نیز آ): بر ۲ـل۲: نیکست (!) ۳ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): ازین؛ متن = ل، ک ۴ـ(ل۲، پ: روی) ۵ـ(لن، لی، پ، لن۲، ب: نماید) ۶ـق: زینشان؛ آاین بیت را ندارد و به جای آن آورده است

به دستور فرمود کز هند و روم (=۳۳۵آ) — ز آباد ترکان و هر مرز و بوم

ق۲ پس از بیت ۳۴۶ افزوده است:

نمانم که ویران بود مرز ما — همی کشور و بوم بارز ما
چو خورشید برزد سر از باختر — برآورد رخشنده‌زرّین‌سپر

بنداری (۳۴۳ـ۳۴۷): و عمل له بابا عظیما من الحدید، و رتب لهذا السدّ، علی کان جانب من جوانبه، حفظة و قوّاما یحرسونه لیلا و نهارا. و لما فرغ من ذلک جر عساکره و رکب البحر و سار إلی ممالک اللان ۷ـس۲: فرستاده را ۸ـق (نیز لی): جو> ۹ـل (نیز و): زیدر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـ(پ: مرزبانان و؛ و: مرزداران) ۱۱ـق: کشور ۱۲ـ(و: این بوم گوی) ۱۳ـل۲ (نیز ق۲): شنیده ز» (آ: شنیدیم)؛ متن ← ۱۴ـ(و: که بشنیدم از گفت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ل۲، و لن۲، آ، ب): هر چه؛ (پ: چند)؛ متن = ل؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۶ـک (نیز ل۲، پ، لن۲، آ، ب): گفتند؛ متن = ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و؛ حرف چهارم تنها در و نقطه دارد) ۱۷ـس، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): گیتی؛ (لی، و: از ایران)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۲، پ، آ) ۱۸ـ(لی: نا) ۱۹ـل۲: بر دشمنان ۲۰ـ(آ: کاخ) ۲۱ـ(ق۲: مکافات آنرا جزا آمدیم)؛ در س، لن، لی، و، لن۲، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۲ـس، ق، ل۲ (نیز لی، پ): کوه؛ (ق۲: کوشش (=کوهش))؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۲، و، لن۲، آ، ب) ۲۳ـ(ق۲: بر؛ آ: آر دو) ۲۴ـ(و: گرز و تیغ) ۲۵ـس (نیز لی، ب): دشت؛ س۲ (نیز پ، لن۲): غار و؛ ل: در غار و؛ ق، ک (نیز آ): در غار؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۲) ۲۶ـ(لن۲: کوه و زمین) ۲۷ـ(آ: در)؛ متن ← ۲۸ـق (نیز لن): جو>؛ متن ← ۲۹ـل، ق: گاه و زمین؛ (لن۲: جای نشین)؛ متن = س، ک، ل، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۲، پ، ب)؛ و این بیت را ندارد ۳۰ـل۲: چه ما جنگجویان چه؛ ل۲ پس از این بیت افزوده است:

ز بدهای کرده پشیمان شوید — همه رای ما را به فرمان شوید
ز یزدان و از ما بر آن آفرین — که باشد کم‌آزار و پاکیزه‌دین

بنداری (۳۴۸ـ۳۵۵): فأرسل الیهم رسولا و أنذرهم و أعذرهم ۳۱ـ(لن، ق۲، لن۲، ب: آن)؛ در لن۲ این بیت پس از بیت ۳۵۳ آمده است ۳۲ـق: بزرگان و ۳۳ـس، ک (نیز لن، لی، ل۲، و، لن۲، ب): فرزانه؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، آ)

ـ سپاهی که‌شان ناختن پیشه بود — وُ زآزادمردی[1] کم اندیشه[2] بود،
ازیشان[3] بُدی شهرِ[4] ایران به بیم — نماندی به کس جامه و زرّ و سیم،
زن و مرد با[5] کودک و چارپای — به هامون رسیدی[6]، نماندی[7] به‌جای ـ
فرستاده[8] پیغام شاهِ جهان — بدیشان[9] بگفت آشکار و نهان
رخِ نامداران ازآن[10] تیره گشت — دل از[11] نامِ نوشین‌روان[12] خیره گشت
بزرگانِ آن مرز[13] و گندآوران — برفتند با باژ و ساوِ[14] گران
همه[15] برده و جامه[16] و سیم و زر — گرانمایه‌اسپانِ بسیارمر
ازیشان[17] هرآنکس که پیران[18] بدند — سَخُن‌گوی[19] و دانش‌پذیران بدند،
همه پیشِ نوشین‌روان[20] آمدند — ز کارِ گذشته نوان آمدند[21]!
چو پیشِ سراپرده‌ی شهریار — رسیدند با هدیه و با نثار،
خروشان و غلتان[22] به خاک اندرون — همه دیده پرآب[23] و[24] دل پر ز خون!
خرد چون بود با دلاور[25] به راز — به شرم و به پوزش[26] نیاید[27] نیاز[28]!
بپرسان[29] ببخشود[30] بیدارشاه[31] — ببخشید[32] یکسر گذشته گناه!
بفرمود تا[33] هرچ[34] ویران شده‌ست[35] — کنام پلنگان و شیران شده‌ست[35].

۱ـل: آزار و مردی؛ (پ: آزار مردم؛ لن۲: ورا راه گردی)؛ متن ← ۲ـس۲ (نیز آ): هم‌اندیشه؛ (ل۲: همه پیشه (پساوند ندارد))؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق بیت‌های ۳۵۸ـ۳۶۱ را ندارد ۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۲، لن۲، و، آ، ب): وز ایشان؛ متن = ل (نیز پ) ۴ـ(و: بوم) ۵ـک: هم ۶ـل: رسیدن؛ (ق۲: بندی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـس، ل۲، س۲ (نیز آ): بماندی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـ(لی، پ، آ: فرستاد) ۹ـک (نیز و): به ایشان ۱۰ـق: همه؛ (ب: ازو) ۱۱ـل: دل‌رام (!)؛ متن ← ۱۲ـ(لی: نوشیروان)؛ ق: دل شیر مردان همه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(لی: مرحز>؛ پ: ایران) ۱۴ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ و، آ، ب): ساو و باژ؛ متن = ل، ق (نیز لن۲)؛ ق۲ از دولت این بیت دو بیت زیر را ساخته است:

بزرگان آن مرز گردآمدند — ز نوشین‌روان داستانها زدند
سپاهی و شهری ز هر سو سران — برفتند با ساو و باژ گران

۱۵ـس، س۲ (نیز لن ـ ب): همان؛ متن = ل، ک، ل۲ ۱۶ـ(لن۲: بدره)؛ ل: جامه و برده؛ ق: بدره و جامه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در و لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۱۷ـق، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲، ۱)؛ وزایشان؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب) ۱۸ـل۲ (نیز لی، لن۲، ب): میران؛ (ق۲: نیران)؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز لن، ل۲، پ، و، ۱) ۱۹ـل۲: سخن‌گو؛ ق از ۳۶۵آ و ۳۶۶ب یک بیت ساخته و ۳۶۵ب ـ ۳۶۶آ را انداخته است ۲۰ـ(لی: نوشیروان) ۲۱ـق: چه نالان بدند؛ ک، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲۲ـ(لی، پ، و: غلطان) ۲۳ـل: خاک؛ (پ: زآب)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۴ـ(لی: جو>) ۲۵ـل۲: دل او (=دلاور) ۲۶ـل۲: نبودش (=پوزش) ۲۷ـق، ک، س۲ (نیز ۱): نیارد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـس (نیز لی): جواز؛ بنداری (۳۵۶ـ۳۶۹): فلما أتاهم الرسول و علموا أنهم لا یطیقون مقاومته نفذوا الیه مع الرسول جماعة من الأکابر بالهدایا و التحف و المیارّ و الخدم ۲۹ـ(لن: بدیشان)؛ متن ← ۳۰ـ(پ: ببخشید)؛ متن ← ۳۱ـس (نیز لی، ب): ز (س: به) گفتار ایشان جهان پادشاه؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۲، و، لن۲، ۱) ۳۲ـ(لن: ببخشود) ۳۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۲، لن۲، آ، ب): پس؛ ق: کس؛ (پ: کین)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۳۴ـس ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): هرچه؛ متن = ل (نیز لن) ۳۵ـ(لی: شدند)

یکی شارستانی[1] برآرند[2] زود — بدو[3] اندرون جایِ کشت و درود،
یکی باره‌یی گردش‌اندر[4] بلند — بدان[5] تا ز دشمن نیاید[6] گزند!
بگفتند با نامورشهریار — که ما بندگانیم با[7] گوشوار!
۳۷۵ برآریم ازین‌سان[8] که فرمود شاه — یکی باره و[9] نامورجایگاه[10]

وُ زانجایگه شاه[11] لشکر براند — به هندوستان رفت و[12] چندی بماند
به فرمان همه پیشِ اوی[13] آمدند — به جان هرکسی[14] چاره‌جوی[15] آمدند
ز دریای هندوستان تا دو میل — درم بود با هدیه و اسپ و پیل[16]!
بزرگان همه پیشِ شاه آمدند — ز دوده‌دل و نیک‌خواه آمدند
۳۸۰ بپرسید کسری و بنواختشان — بر اندازه‌بر[17] پایگه ساختشان[18]
به دل[19] شاد برگشت از آن[20] جایگاه — جهانی برآراست پیل[21] و سپاه!

به راه‌اندر آگاهی[22] آمد به شاه — که گشت از بلوچی[23] جهانی سیاه[24]!
ز بس کشتن و غارت و تاختن[25] — زمین را[26] بدآب[27] اندرانداختن[28]!
ز گیلان تباهی[29] فزون‌ست[30] ازین — ز نفرین پراگنده گشت[31] آفرین!

۱ـ(لی: نوشیروان)؛ ل۲ در اینجا سرنویس دارد: آگاهی یافتن کسری از پادشاهی بلوچیان ۲ـل۲: الایان ۳ـ(ب: رمایم) ۴ـل۲: بی‌گزند (!) ۵ـ(آ: همه) ۶ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): ‹رو›؛ متن = ک (نیز ق۲، آ) ۷ـ(لن، پ، و: بی‌جان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در ل دو حرف نخست بی‌نقطه و زیر حرف سوم دو نقطه؛ در س، آ دو حرف نخست بی‌نقطه و زیر حرف سوم یک نقطه؛ در ک سه حرف نخست بی‌نقطه؛ در ل۲، س۲، ق۲، لی، ل۳، لن۲، ب زیر حرف سوم سه نقطه) ۸ـس۲: خویش (پساوند ندارد)؛ (ل۳: و میش)؛ ق این بیت را ندارد ۹ـس ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، آ، ب): ای؛ متن = ل (نیز لی، ل۳، پ، و) ۱۰ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): بی‌رنج؛ (ق۲: بی‌رنج و)؛ متن = ل ۱۱ـق (نیز ل۳): همه ۱۲ـل: گنج؛ س (نیز لی): مرد (← مرز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـل۲ (نیز و): بی‌رنج ۱۴ـ(و: پهر (!)) ۱۵ـ(ل۳: به) ۱۶ـق: چه دیر ۱۷ـل: سد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س۲ (نیز و، آ): که شد؛ (ق۲: بتو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـ(پ: ز) ۱۹ـق: ‹رو›؛ ل، ل۲: ز رنج و (ل۲: ‹رو›)؛ س (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): بند و رنج و نه؛ متن ← ۲۰ـس۲: به از بند و رنج و ز پیکار و؛ (و: به از رنج پیکار و از بند؛ آ: به از رنج و ز بند و پیکار و)؛ متن = ک (نیز ق۲: نیز ← ل، ل۲)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۲۱ـل، س، ل۲ (نیز لن، لی، پ، ب): بد؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۲۲ـس۲ (نیز ق۲، پ، آ): آن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـ(ب: بپیچید)؛ ق این بیت را ندارد؛ س، لن، آ پس از این بیت افزوده است:

بگوشید با کاردارانِ پیر (= ۳۹۰ب) — از آنپس که بد جنگ را ناگزیر

بنداری (۳۸۵ـ۳۹۲): فاستعظم ذلک لکونها سرة ممالکه ۲۴ـل۲: ماه ۲۵ـل، س۲ (نیز ق۲، آ): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـس ـ س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب): ز راه؛ (لی، ل۳: سپاه)؛ متن = ل (نیز ق۲، آ) ۲۷ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۸ـل۲: این ۲۹ـل: مرز و؛ س۲ (نیز لی): مرز؛ متن = ده دستنویس دیگر (در لن به پیش حرف یکم) ۳۰ـل: پراکنده؛ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): بدان (ل۲: بران) کوه؛ س۲ (نیز ل۳، آ): بدان (آ: برین) گونه؛ متن = ق (نیز ق۲، پ) ۳۱ـل: ز؛ متن ← ۳۲ـس، ک (نیز لن، لی، ب): بر باد و بر مور (ک: بشّه)؛ (لن۲: بر مار و بر مور)؛ ل۲: ببستند بر مور و بر مار؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۳۳ـق: رود؛ (لن۲: باریک و)؛ ق۲: همه جای آن کوه ناورد و)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـل، ک، س۲ (نیز لن، پ): ز کوه و؛ (لن۲: هامون و)؛ س: غارت کوه و؛ ل۲: ستوه آمد از کوه و ز غار و؛ (ل۳، و: خروشی برآمد ز شهر (و: کوه) و ز)؛ متن = (ق۲، لی، آ، ب؛ نیز ← ل، ک، س۲، لن، ب)

۳۸۵ دل شاه‌نوشین‌روان[1] شد غمی — برآمیخت اندوه با خرّمی!
به ایرانیان گفت: آلانان[2] و هند — شد از بیمِ شمشیر ما[3] چون پرند[4]!
بسنده نباشیم با شهرِ خویش؟! — همی[5] شیر جوییم و[6] پیچان[7] ز میش[8]؟!
بدو گفت گوینده کای[9] شهریار — به پالیز گل نیست بی‌زخمِ[10] خار!
همان[11] مرز[12] تا بود با رنج[13] بود — ز بهرِ[14] پراگندنِ گنج بود!
۳۹۰ ز[15] کارِ بلوچ ارجمنداردشیر — بکوشید با کارداران پیر[16]،
نبد[17] سودمندی به[18] افسون و رنگ — نه از بند و از رنج و[19] پیکار و[20] جنگ!
اگرچند بود[21] این[22] سُخُن ناگزیر — بپوشید[23] بر خویشتن اردشیر!

ز گفتارِ دهقان برآشفت شاه[24] — به[25] سوی بلوچ اندرآمد به راه[26]
چن[27] آمد به‌نزدیکِ آن[28] برز[29] کوه — بگردید گرداندرش با گروه
۳۹۵ بر آن گونه[30] گرد اندرآمد سپاه — که بستند از[31] انبوه بر باد[32] راه!
همه دامنِ کوه تا روی[33] شَخ — سپه بود برسان مور و ملخ!
منادی‌گری گردِ لشکر بگشت — خروش آمد از غار و از کوه و[34] دشت،

بی‌گزند (!) ۵ـ(آ: همه) ۶ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): ‹رو›؛ متن = ک (نیز ق۲، آ) ۷ـ(لن، پ، و: بی‌جان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در ل دو حرف نخست بی‌نقطه و زیر حرف سوم دو نقطه؛ در س، آ دو حرف نخست بی‌نقطه و زیر حرف سوم یک نقطه؛ در ک سه حرف نخست بی‌نقطه؛ در ل۲، س۲، ق۲، لی، ل۳، لن۲، ب زیر حرف سوم سه نقطه) ۸ـس۲: خویش (پساوند ندارد)؛ (ل۳: و میش)؛ ق این بیت را ندارد ۹ـس ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، آ، ب): ای؛ متن = ل (نیز لی، ل۳، پ، و) ۱۰ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): بی‌رنج؛ (ق۲: بی‌رنج و)؛ متن = ل ۱۱ـق (نیز ل۳): همه ۱۲ـل: گنج؛ س (نیز لی): مرد (← مرز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـل۲ (نیز و): بی‌رنج ۱۴ـ(و: پهر (!)) ۱۵ـ(ل۳: به) ۱۶ـق: چه دیر ۱۷ـل: سد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س۲ (نیز و، آ): که شد؛ (ق۲: بتو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـ(پ: ز) ۱۹ـق: ‹رو›؛ ل، ل۲: ز رنج و (ل۲: ‹رو›)؛ س (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): بند و رنج و نه؛ متن ← ۲۰ـس۲: به از بند و رنج و ز پیکار و؛ (و: به از رنج پیکار و از بند؛ آ: به از رنج و ز بند و پیکار و)؛ متن = ک (نیز ق۲: نیز ← ل، ل۲)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۲۱ـل، س، ل۲ (نیز لن، لی، پ، ب): بد؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۲۲ـس۲ (نیز ق۲، پ، آ): آن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـ(ب: بپیچید)؛ ق این بیت را ندارد؛ س، لن، آ پس از این بیت افزوده است:

بگوشید با کارداران پیر (= ۳۹۰ب) — از آنپس که بد جنگ را ناگزیر

بنداری (۳۸۵ـ۳۹۲): فاستعظم ذلک لکونها سرة ممالکه ۲۴ـل۲: ماه ۲۵ـل، س۲ (نیز ق۲، آ): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـس ـ س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب): ز راه؛ (لی، ل۳: سپاه)؛ متن = ل (نیز ق۲، آ) ۲۷ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۸ـل۲: این ۲۹ـل: مرز و؛ س۲ (نیز لی): مرز؛ متن = ده دستنویس دیگر (در لن به پیش حرف یکم) ۳۰ـل: پراکنده؛ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): بدان (ل۲: بران) کوه؛ س۲ (نیز ل۳، آ): بدان (آ: برین) گونه؛ متن = ق (نیز ق۲، پ) ۳۱ـل: ز؛ متن ← ۳۲ـس، ک (نیز لن، لی، ب): بر باد و بر مور (ک: بشّه)؛ (لن۲: بر مار و بر مور)؛ ل۲: ببستند بر مور و بر مار؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۳۳ـق: رود؛ (لن۲: باریک و)؛ ق۲: همه جای آن کوه ناورد و)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـل، ک، س۲ (نیز لن، پ): ز کوه و؛ (لن۲: هامون و)؛ س: غارت کوه و؛ ل۲: ستوه آمد از کوه و ز غار و؛ (ل۳، و: خروشی برآمد ز شهر (و: کوه) و ز)؛ متن = (ق۲، لی، آ، ب؛ نیز ← ل، ک، س۲، لن، ب)

که از کوفچی[1] هرک یابید خرد[2]،
وُگر[3] تیغ‌داران و مردانِ گرد[4]،
وُگر[5] انجمن باشد ار[6] اندکی،
نباید که یابد رهایی یکی!

چن[7] آگاه شد[8] لشکر از خشم شاه
سوار و پیاده ببستند[9] راه
ازیشان فراوان و اندک نماند
زن و مردِ[10] جنگی و کودک نماند!
سراسر به شمشیر بگذاشتند
ستم‌کردنِ کوفج[11] برداشتند!
ببود[12] ایمن[13] از رنجِ ایشان[14] جهان
بلوچی نماند آشکار و نهان!
چُنان بُد[15] که بر کوه ایشان[16] گله
بُدی بی‌نگهبان و کرده یله
شبان هم[17] نبودی پسِ[18] گوسپند[19]
به هامون و بر تیغِ کوهِ بلند
همه رخت‌ها[20] خوار بگذاشتند
رگِ[21] کوه[22] را خانه پنداشتند

وُ زانجایگه[23] سوی[24] گیلان کشید[25]
چو[26] رنج آمد از گیل و دیلم پدید[25]
ز دریا سپه[27] بود تا[28] تیغِ[29] کوه
هوا پردرفش و زمین پرگروه!
پراگنده[30] بر گردِ گیلان سپاه
بشد[31] روشنایی ز خورشید[32] و ماه!

۱ـل: کودکان؛ ق،ک: کوفچی؛ س۲: کوچی (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ (لن: کرجیان؛ ق۲: کوج که؛ لی،ل۳،ب: کوجیان؛ و،لن۲: لوچسان (حرف چهارم نقطه ندارد؛ آ: کوحیان)؛ متن ← ۲ـق: هر چه یابید گرد؛ ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ): هر که (س۳،ق۲،ل۳،و: هر چه؛ لن: هرج) یابید (ل۳: یابند) خرد؛ (لن،لی: هرج (لی: هر چه) یابید مرد؛ لن۲،ب: هر چه باشند (ب: یابند) مرد)؛ س: که هر چه از بلوچی بیابند مرد؛ متن = (پ، پس از تصحیح **هرکه به هرک** ← ل؛ برای نویسش کوفچی، نیز ← ق،ک) ۳ـق،ک: اگر؛ (لی،ل۳: دگر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ(لن،لن۲: گرد نبرد)؛ ل: تیغ دارند مردان گرد؛ س (نیز لی): تیغ‌داران روز نبرد؛ (ب: کارداران گرد نبرد)؛ متن = ق،ک، س۲ (نیز ق۲،ل۳ـآ)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۵ـس ـس۲ (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲،ب): اگر؛ متن = ل (نیز ق۲،پ،آ) ۶ـل (نیز آ): از؛ (ق۲: و)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـل ـل۲ (نیز لن ـلن۲،ب): چو؛ متن = س۲ (نیز آ) ۸ـل۲: آگه شد آن ۹ـ(آ: ببستند بر باد (وزن درست نیست)) ۱۰ـل۲،س۲ (نیز ق۲،پ،و،لن۲): مرد و؛ متن = ل ـک (نیز لن،لی،ل۳،آ،ب) ۱۱ـل: و رنج؛ س: از لوچ؛ ق: کرد؛ ک: و گنج؛ ل۲: و جور؛ س۲ (نیز و،لن۲): لوچ؛ (لن،ق۲،لی،ل۳،آ: کوچ؛ ب: و کوچ)؛ متن = (پ) ۱۲ـل: نبود (زیر و بالای حرف یکم یک نقطه دارد)؛ س،ق،ک: نبود (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (لن۲،آ: نبود)؛ متن ← ۱۳ـس۲: بیاسود؛ متن = ل۲ (نیز لن ـو،ب) ۱۴ـل: شاه؛ **بنداری** (۴۰۳ـ۳۹۳): فسار الیهم فرأی عساکر الجیل طلاع السهل و الجبل فأمر بأن یوضع فیهم السیف حتی لایبقی منهم أحد ۱۵ـق،ک،س۲ (نیز ق۲ـو): شد؛ (آ: کن)؛ متن = ل،س،ل۲ (نیز لن،لن۲،ب) ۱۶ـ(ل۳،و: اسبان) ۱۷ـس۲ (نیز لی،ل۳،پ): خود؛ (آ: چون)؛ س،ک،ل۲ (نیز لن،لن۲،ب): شبانی؛ متن = ل،ق (نیز ق۲) ۱۸ـس،ک،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲): بر؛ (ب: ابر)؛ متن = ل،ق،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ) ۱۹ـل،س،ق،ل۲ (نیز ق۲،لی،لن۲،ب): گوسفند؛ متن = ک،س۲ (نیز لن،ل۳،پ،آ)؛ واین بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۰ـس،ک،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب): رنجها؛ متن = ل،ق،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ) ۲۱ـس ـس۲ (نیز لن ـپ،لن۲،آ،ب): در و؛ متن = ل: رگ (؟) ۲۲ـس (نیز لی): دشت؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در ل۲ پس از این بیت، بیت ۴۰۳ از نو نوشته شده است؛ ل در اینجا سرنویس دارد: آمدن گیلان به زنهار کسری ۲۳ـ(ق۲: از آن جایگه) ۲۴ـ(و: زدریاسپه) ۲۵ـ(لی: شدند) ۲۶ـ(ق۲: چه) ۲۷ـ(ب: سپاه) ۲۸ـ(لی: با) ۲۹ـل۲: پیش ۳۰ـس۲ (نیز لن، لی،پ،و): پراکند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـس،ک،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب): که شد؛ متن = ل،ق،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۳۲ـک: خرشید؛ در ق،س۲،ق،ل۳،پ،و،آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بیابی بیت‌های متن = ل،س،ک،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب)

چُنین گفت کایدر ز خرد و بزرگ
نباید که ماند یکی میش و[1] گرگ!
چُنان بُد[2] ز کشته[3] همه کوه و دشت[4]
که خون در همه روی کشور بگشت[5]!
ز بس کشتن و غارت[6] و سوختن
خروش آمد و ناله‌ی مرد و زن!
ز کشته به هر سو یکی توده بود[7]
گیاها به مغزِ سر آلوده بود[7]!
ز گیلان هرآنکس که جنگی بدند
هشیوار و[8] بارای و[9] سنگی[10] بدند،
ببستند یکسر همه دستِ خویش
زنان[11] از پس و کودک خرد پیش
خروشان برِ شهریار آمدند
دریده‌بر و خاکسار آمدند!
شدند[12] اندر آن بارگاه[13] انجمن
همه دست‌ها بسته و خسته تن!
که ما بازگشتیم از آن[14] بدکُنش
مگر[15] شاه گردد ز ما خوش‌منش[16]!
اگر[17] شاه را دل ز گیلان بخست
ببرّیم سرها ز تن‌ها به دست!
دلِ شاه خشنود گردد مگر
چو بیند بریده[18] یکی توده سرا!

چو چندان[19] خروش آمد از بارگاه
وُزان گونه[20] آواز بشنید شاه[21]،
بر ایشان ببخشود شاهِ جهان
گذشته شد اندر دل او نهان
نوا خواست[22] از گیل و دیلم دوصد[23]
کزآنپس نگیرد یکی[24] راهِ بد[25]
یکی پهلوان نزدِ ایشان بماند[26]
چو بایسته شد[27] کار، لشکر[28] براند

۱ـس: ابی‌شیر؛ ک (نیز لن،لی): بی (لی: بر) شیر و (در لن حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ (ق۲: بی‌میش و؛ و: جزاز شیر و؛ لن۲،ب: بی شیر و (ب: جو ←)؛ ل۳: مانی بی‌شیر و؛ س۲ (نیز ل۳،آ): مانند بی (س۲: بی) میش و (س۲: جو ←)؛ (ب: یابند بی‌میش)؛ متن = ل،ق ۲ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن ـب): شد؛ متن = ل،ل۳ ۳ـک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ): کشتن؛ متن = ل،س،ق،ل۲ (نیز لن،لی،و،لن۲،ب) ۴ـس، ق،ک،س۲ (نیز لن،لی ـب): بوم و رست؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲) ۵ـس ـس۲ (نیز لن ـب): که از خون همه (ل۲: همی) روی (س۲: بوم) کشور بشست (ل۲: بگشت؛ ق۲: دشتها سرخ گشت)؛ متن = ل ۶ـس،ک،ل۳،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،و ـب): غارت و کشتن؛ متن = ل،ق (نیز ل۳،پ)؛ س این بیت را پس از بیت ۴۱۴ آورده است ۷ـس۲: کرد؛ (ق۲: گشت)؛ پ این بیت و لن،لن۲،ب این بیت و بیت سپسین را ندارند ۸ـس،ق (نیز لی): جو ←؛ ۹ـق،س۲ (نیز لی): جو ←؛ ک،ل۲: داد و؛ متن = ل،س (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۱۰ـ(ل۳: سنگین)؛ در پ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۱ـ(و: سپاه) ۱۲ـ(آ: شده) ۱۳ـ(ل۲،آ: بارگه) ۱۴ـل: زین؛ (لن: ازین)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـل۲ (نیز ق۲): اگر ۱۶ـ(ب: کنش (پساوند ندارد)) ۱۷ـ(ب: وگر) ۱۸ـ(آ: بدیده) ۱۹ـس (نیز لن،لن۲،ب): زان سان؛ (لی: زیشان)؛ ک: که جونان؛ متن = ل،ق،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۲۰ـ(لی: کوه) ۲۱ـک: آوا شنید آن سپاه؛ ل۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

چو زان گونه بشنید آواز شاه　　خداوند دیهیم و تخت و کلاه

۲۲ـ(ق۲: بیاورد) ۲۳ـک: چو صد؛ ل۲ (نیز لن،لی،ب): چو صد ۲۴ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،لی ـلن۲،ب): کسی؛ (آ: کسی را نبد)؛ متن ← ۲۵ـک: کسی را به بد؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ بنداری (۴۰۴ـ۴۲۳): فأفناهم إلا جماعة لاذوا بالأمان فأخذ منهم رهائن و أعمد عنهم السیف (بنداری بیت‌هایی را ترجمه نکرده و از این رو امان خواستن گیل و دیلم را به اشتباه به کوچیان نسبت داده است) ۲۶ـل،س،ل۲ (نیز و، لن۲): بماند (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (آ: نماند)؛ متن = ق،ک،س۲ (نیز لن ـپ،ب) ۲۷ـس۲ (نیز ل۳،آ): بد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـ(ل۳: ایشان)؛ پ این بیت را ندارد

۴۲۵ ز گیلان به راهِ مداین کشید[۱] شمار و کرانِ[۲] سپه را ندید[۳]!
به ره‌بر یکی لشکرِ[۴] بی‌کران پدید آمد از دور[۵] نیزه‌وران
سُواری بیامد[۶] به کردارِ گرد! که در[۷] لشکرِ گشن بُد[۸] پایمرد
پیاده شد از اسپ[۹] و بگشاد لب چُنین گفت کین[۱۰] مُنذِر است[۱۱] از عرب،
[بیامد که بیند مگر شاه را ببوسدهمی[۱۲] خاکِ درگاه را!]
۴۳۰ [شهنشاه گفتا: گر آید رواست چُنان[۱۳] دان که این خانه‌ی ما وراست!]
[فرستاده آمد[۱۴] زمین بوس[۱۵] داد برفت و شنیده همه[۱۶] کرد یاد]
[چو بشنید مُنذِر که خسرو چه گفت به رخساره[۱۷] خاکِ زمین را برفت!]
همانگه[۱۸] بیامد بنزدیکِ شاه همه مهتران برگشادند راه
بپرسید ازو[۱۹] شاه و شادی نمود ز دیدارِ او روشنایی فزود!
۴۳۵ جهاندیده[۲۰] مُنذِر زبان برگشاد ز روم و ز قیصر همی[۲۱] کرد یاد
بدو گفت: اگر[۲۲] شاهِ ایران تَوی[۲۳] نگه‌دار و پشتِ[۲۴] دلیران تَوی[۲۳]،
چرا رومیان شهریاری کنند[۲۵]؟! به دشتِ سُواران سُواری کنند؟!
اگر شاه بر تختِ قیصر بود سزد گر[۲۶] سرافراز بی‌سر[۲۷] بود[۲۸]!
چو دستور باشد گرانمایه‌شاه ببیند[۲۹] ز[۳۰] ما نیز فریادخواه

۱ـق: آمد و برکشید (مداین کشید) ۲ـ(ب: کنار) ۳ـک، ل۲: نابدید؛ (ق۳، لن۲، آ: بدید)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۴۲۴ـ۴۲۵): و قلد تلک البلاد بهلوانا من قوّاده، و انصرف عائدا إلی المدائن ۴ـس، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، آ، ب): لشکری؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۳) ۵ـل۲ (نیز ق۲): دشت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ل۲ در اینجا سرنویس دارد: آمدن امیران عرب و حکایت قیصر نمودن ۶ـ(لی: برآمد)؛ ل۲: سوار و پیاده؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۷ـس: کزین؛ ق، ک، س۲ (نیز لن ـ و، آ، ب): کزان؛ ل۲ (نیز لن۲): بدان؛ متن = ل ۸ـل۲: شد ۹ـل۲: یکی شد بر شاه ۱۰ـق: کان؛ س۲ (نیز ق۲، ل۳، و): کو؛ (لن: این؛ لی: ‹کزین›)؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز پ، لن۲، آ، ب) ۱۱ـل۲: مهترست ۱۲ـل۲: یکی؛ س۲: مگر؛ متن = ل؛ س، ق، ک، لن ـ ب بیت‌های ۴۲۹ـ۴۳۲ را ندارند؛ متن = ل، ل۲، س۲ ۱۳ـس۲: چنین؛ متن = ل، ل۲ ۱۴ـس۲: فرسته بیامد ۱۵ـل۲، س۲: بوسه؛ متن = ل ۱۶ـس۲: همی ۱۷ـل۲: رخساره؛ متن = ل، س۲ ۱۸ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب)، چو منذر؛ متن = ل، ل۲ ۱۹ـل: زو؛ بنداری (۴۲۶ـ۴۳۳): فتلقاه المنذر بن النعمان فی قبلق حریر من العرب. فأکرمه و تهلل الیه و استبشر بلقائه ۲۰ـس: چو آن دید (ـه جهاندیده) ۲۱ـق، ک (نیز لن، لی، ب): بسی؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، آ)؛ ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

جهاندیده‌منذر بنزدیکِ شاه ز روم و ز قیصر سخن داد راه

۲۲ـ(لی: ار؛ پ: گر؛ لن۲: چون) ۲۳ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): توئی (تویی)؛ متن = ل ۲۴ـل: ‹و› پشت؛ ق، ک (نیز لن، لی، لن۲، ب): نگهدار دشت؛ (ق۲: نگهبان و پشت)؛ متن = س، ل، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ) ۲۵ـ(لی: شدند (پساوند ندارد)) ۲۶ـ(و: کان) ۲۷ـل: و مهتر؛ ق (نیز ل۳): را سر؛ (ق۲: سرافرازی او سر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـ(ب: شود) ۲۹ـل: ببیند (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س، ق، ک، س۲ (نیز لی ـ و): نبیند؛ متن = ل۲ (نیز لن، آ، ب) ۳۰ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): چو؛ متن = ده دستنویس دیگر

۴۴۰ سُوارانِ دشتی چو رومی[۱] سُوار[۲] بیابند[۳]، جوشن نیاید[۴] به کار!

ز[۵] گفتارِ مُنذِر برآشفت شاه که قیصر همی‌برفرازد کلاه
ز لشکر زبان‌آوری برگزید که گفتارِ ایشان[۶] بداند[۷] شنید
بدو گفت: از[۸] ایدر برو تا به روم میاسای هیچ اندر آباد[۹]بوم!
به قیصر بگو[۱۰] گر[۱۱] نداری خرد ز رایِ تو مغزِ تو کیفر[۱۲] برد!
۴۴۵ اگر شیرِ جنگی بتازد[۱۳] به گور کبابش کند شیر در دشتِ شور[۱۴]!
ز مُنذِر تو گر[۱۵] داد یابی[۱۶] بس‌ست که او را نشست از برِ کرگس‌ست[۱۷]!
چپِ خویش پیدا کن از دستِ راست چو پیدا کنی، مرز[۱۸] جویی رواست[۱۹]!
چو بخشنده‌ی[۲۰] بوم[۲۱] و کشور منم به گیتی سرافراز و[۲۲] مهتر منم،
همه[۲۳] آن کنم کار، کز من سزد نمانم که بادی بدو[۲۴]بر وزد[۲۵]!
۴۵۰ تو[۲۶] با تازیان دست بازی[۲۷] به کین[۲۸]؟! یکی در نهان خویشتن را ببین[۲۹]!
وُ دیگر که آن[۳۰] پادشاهی مراست درِ[۳۱] گاو تا برجِ[۳۲] ماهی مراست!

۱ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): رومی چو دشتی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): هزار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـک: نیابند؛ ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): بیایند؛ (لن: بیابد ز؛ ق۲: چو یابند؛ لن۲: بیابند و (در ب حرف چهارم واژهٔ نخست نقطه ندارد))؛ متن = ل، ق، س، س۲ (نیز پ) ۴ـل: بیاید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ بنداری (۴۳۵ـ۴۴۰): فشکا إلی أنوشروان من یدی قیصر (بنداری دربارهٔ علت این شکایت روایت دیگری نیز آورده است) ۵ـس۲: به؛ بنداری (۴۴۱): فاستشاط کسری و تنمر و تغیر علی قیصر ۶ـس، ک، ل۲ (نیز لن، لن۲، آ، ب): قیصر؛ ق، س۲ (نیز ل۳، پ، و): کسری؛ (ق۲: رومی)؛ متن = ل ۷ـل۲: نداند (!)؛ (و، لن۲: تواند)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق در اینجا سرنویس دارد: پیغام‌دادن نوشین‌روان قیصر رومی را ۸ـل: ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـک: آباد و؛ ق۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۰ـس ـ س۲ (نیز لن، پ ـ ب): بگوی؛ متن = ل (نیز لی، ل۳) ۱۱ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): ار؛ متن = ل ۱۲ـ(ب: کی قر) ۱۳ـس: بنارد؛ ق: نبارد؛ ک: نیارد؛ ل۲ (نیز لن۲): نیارد؛ (لن: بیازد؛ لی: بیارند (حرف پنجم نقطه ندارد)؛ ل۳، و: نبارد (حرف دوم نقطه ندارد))؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، پ، آ، ب؛ در س۲ حرف یکم و در ل حرف یکم و دوم نقطه ندارند) ۱۴ـل: گور (پساوند ندارد)؛ س (نیز لی): آب شور؛ (ب: هم آب شور)؛ ق، ک (نیز لن): گور (لن: سیر) در آب شور؛ س۲ (نیز ق۲، ل۳): گور و هم آب شور؛ (پ، و، آ: کیایش (آ: کیایش) کند گور و هم (و: شیر با) آب شور؛ لن۲: کنامش کند شیر در آب شور؛ متن = ل ۱۵ـس (نیز لن، لی)؛ ار؛ ق: دگر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ق۲: بازمانی) ۱۷ـل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): بر هر کسست؛ متن = س، ق، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ؛ در همهٔ دستنویسها: بر کرکسست؛ بجز آ: بر کرکست) ۱۸ـ(ل۳: مغر) ۱۹ـک: سزاست ۲۰ـل: بخشیدهٔ ۲۱ـ(ق۲: روم) ۲۲ـ(لی: ‹و›) ۲۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): همی؛ متن = ل، ق ۲۴ـس ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳ـآ): برو؛ متن = ل (نیز لن، لی، ب) ۲۵ـق: سزد (پساوند ندارد)؛ ل۲: برد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۶ـس: چه؛ ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، و، آ، ب): چو؛ (لن۲: که)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲) ۲۷ـ(ق۲: سایی؛ لی: یابی) ۲۸ـس (نیز لن، لی، ب): خون؛ (لن۲: کنون (پساوند ندارد))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): ببین خویشتن را تو تنها کنون ۳۰ـ(ل۳، و: این) ۳۱ـل۲: درو ۳۲ـل: پشت؛ س۲: چرخ؛ (ل۳، آ: چرخ و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر

اگر من سپاهی فرستم به روم — ترا[1] تیغِ پولاد گردد چو موم!

فرستاده از پیشِ[2] نوشین‌روان[3] — بیامد بکردارِ بادِ دمان[4]!
بِر قیصر آمد، پیامش بداد — بپیچید بی‌مایه[5] قیصر ز[6] داد!
۴۵۵ نداد ایچ پاسخ ورا جز فریب — همی دور[7] دید از[8] بلندی نشیب!
چُنین گفت کز مُنذِرِ کم‌خرد[9] — سَخُن باور آن[10] کن که اندرخورد!
اگر خیره مُنذِر بنالد همی — برین[11] گونه رنجش[12] ببالد[13] همی،
ور[14] ایدونک از دشتِ نیزه‌وران — بنالد[15] کسی از[16] کران تا کران،
زمین آنگ[17] بالاست پهنا[18] کنیم[19] — وُزان[20] دشتِ بی‌آب دریا[21] کنیم[19]!

۴۶۰ فرستاده بشنید و[22] آمد چو گرد — شنیده سَخُن‌ها[23] همه[24] یاد کرد
برآشفت کسری به دستور گفت[25] — که با مغزِ قیصر خرد نیست جفت!
من او را نمایم که فرمان که راست، — جهان‌جستن و جنگ و پیمان که راست،
ز بیشی و از[26] گردن‌افراختن، — وُزین[27] کشتن[28] و غارت و تاختن!
پشیمانی آنگه خورد مردِ مست[29] — که[30] شب زیرِ[31] آتش کند هر دو دست!

۱ـق: برو؛ در لن[2] لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ بنداری (۴۴۲ـ۴۵۲): و أرسل الیه رسولا یوعده و یهدّده و ینکر علیه ما جری من جهته علی المنذر، و یأمره بإنصافه من نفسه، و إن لم یفعل ذلک جهز الیه عسکرا لا یکون له بهم طاقة فیملکوا دیاره و یدوّخوا بلاده ۲ـل: نزد ۳ـ(لی: نوشیروان) ۴ـس[2] (نیز آ): بزان؛ (و: وزان)؛ س،ک،ل[2] (نیز لن، ق[2]، لی، لن[2]، ب): آب روان؛ متن = ل، ق (نیز ل[3]، ب) ۵ـل: برمایه ۶ـس[2]: به ۷ـ(ق[2]: زود)؛ متن ← ۸ـس (نیز لن، لن[2]، ب): دید دور از؛ ق: دید دیدار او؛ متن = ل،ک،ل[2]، س[2] (نیز لی، ل[3]، پ، و، آ) ۹ـل[2]، س[2] (نیز ل[3]، و، آ): بی‌خرد؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، ق[2]، لی، پ، لن[2]، ب) ۱۰ـل: با روانم؛ ل[2]: پیش شاهان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۴۵۳ـ۴۵۶): فلما أتی الرسول قیصر و أسمعه رسالة کسری قال: لا نقبل من کلام المنذر الجاهل سوی ما یصح ۱۱ـ(لی: بدین) ۱۲ـس (نیز لن، لی، لن[2]): بر بد؛ (ب: برخود)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـ(بنالد (پساوند ندارد)) ۱۴ـق ـ س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3] ـ ب): گر؛ متن = ل، س ۱۵ـ(لن: بیاید (بیاید؟)؛ لن[2]: نیاید؛ ب: نماند (نقطه ندارد))؛ متن ← ۱۶ـس: بیایند لشکر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد ۱۷ـل[2] (نیز لی، ل[3]، پ، لن[2]، آ): آنکه؛ متن = ل ـ ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، و، ب) ۱۸ـس، ق،ک،س[2] (نیز لن ـ ل[3]، و، آ): پهناست بالا؛ متن = ل،ل[2] (نیز پ، لن[2]، ب) ۱۹ـس،ک،ل[2]، س[2] (نیز لن، لی ـ لن[2]، ب): کنم؛ متن = ل، ق (نیز ق[2]، آ) ۲۰ـس (نیز لن، لی، لن[2]): بر آن؛ (ق[2]: از آن؛ و: وزین؛ ب: در و)؛ متن = ل، ق ـ س[2] (نیز ل[3]، پ، آ) ۲۱ـل[2]: بالا (!)؛ بنداری (۴۵۷ـ۴۵۹): و متی جاوز هر حدّه من بلاده جعلت أرضه کالبحر، و أطبقت السماء علیه ۲۲ـ(ق[2]: لی: چو و) ۲۳ـق: سخنهای قیصر ۲۴ـس[2]: برو؛ آ: این بیت را ندارد ۲۵ـق، موند نگفت ۲۶ـل،ق،س[2]: ز؛ (پ: آن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ(ق[2]: برین) ۲۸ـس،ل[2] (نیز لی، لن[2]): کوشش؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـس،س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3] ـ آ): افزون (ق[2]: امروز) خورد زانک (لن[2]، آ: آنکه) مست؛ ک،ل[2]: آخر خورد زانک (ل[2]: آنک) هست؛ (لی، ب: افزون خورد زان نشست (ب: زانکه است (!))؛ ق: پشیمان شود آنک او گشت مست؛ متن = ل ۳۰ـس ـ س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3] ـ ب): به؛ متن ← ۳۱ـ(لی: نشیند به)؛ متن = ل؛ بنداری (۴۶۰ـ۴۶۴): فانصرف الرسول، و لما وقف کسری علی جوابه علم أنه غیر ناطق بمقتضی العقل، و أنه متماد فی الغوایة و الجهل، فقال: سیندم قیصر حین یفیق من سکر الاغترار، و ربما قد یقبض السکران بیده علی النار

۴۶۵ بفرمود تا برکشیدند[1] نای — سپاه اندرآمد ز هرسو[2] ز[3] جای!
ز درگاه برخاست آوای[4] کوس — زمین قیرگون[5] شد، هوا[6] آبنوس!
گزین کرد از آن[7] لشکرِ نامدار[8] — سُوارانِ شمشیرزن سی‌هزار[9]
به مُنذِر سپرد آن سپاه گران — بفرمود کز دشتِ نیزه‌وران،
سپاهی بر از[10] جنگجویان به[11] روم — که آتش برآرند ازآن[12] مرز و[13] بوم!
۴۷۰ که هرچند[14] من[15] شهریار توام[16] — برین[17] کینه‌بر[18] مایه‌دارِ توام[19]،
فرستاده‌یی ما[20] کنون چرب‌گوی — فرستیم با نامه نزدیکِ[21] اوی،
مگر خود نیایدْت ازآنپس[22] گزند؛ — به روم و به قیصر تو ما را[23] پسند[24]!

گفتار اندر نامه‌ی نوشین‌روان به قیصر و پاسخ قیصر[25]

نبیسنده‌یی[26] خواست از[27] بارگاه — به قیصر یکی نامه فرمود شاه
ز نوشین‌روان شاهِ فرخ‌نژاد، — جهانگیر و[28] زنده‌کنِ کیقباد،

۱ـس[2]: بردمیدند؛ (ل[2]، و، آ: دردمیدند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـل: سوی؛ س[2] (نیز پ، و، آ): به هر سو؛ (ل[3]: یکسر)؛ ق، ل[2]: ز (ل[2]: به) هر سو سپاه اندر آمد؛ متن = س،ک (نیز لن، ق[2]، لی، لن[2]، ب) ۳ـس (نیز لن، ق[2]، لی، لن[2]، آ، ب): به؛ متن = ل، ق ـ س[2] (نیز ل[2]، پ، و) ۴ـس، ق، س[2] (نیز لن، ق[2]، ب): آواز؛ متن = ل،ک،ل[2] (نیز لی، ل[3]، پ، لن[2]) ۵ـک: تیره‌گون ۶ـ(پ: گشت و کوه)؛ و، آ این بیت را ندارند ۷ـل: زان ۸ـ(ب: نامداران سوار) ۹ـس،ک،ل[2] (نیز لن، لی، لن[2]، ب): صدهزار؛ متن = ل، ق، س[2] (نیز ق[2]، ل[2]، پ، و، آ)؛ بنداری (۴۶۵ـ۴۶۷): فاختار من عسکره ثلاثین الف فارس ۱۰ـ(ل[2]: برد) ۱۱ـل،س: چه؟ متن = ← ۱۲ـل: زان؛ (لی: چو آتش برانند زان)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـ(لن: چو؟)؛ بنداری (۴۶۸ـ۴۶۹): و ضمهم إلی المنذر و أمره أن یحشر من أرض العرب جحفلا یحرق بسأسهم بلاد الروم ۱۴ـل: گرچند؛ (ب: هرچند که)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـ(ق[2]: بر) ۱۶ـس،ک (نیز لن، لی، و، ب): شهریاری توم (لن: نوام)؛ ل[2]: شهر ایران نوم؛ (ل[3]: مایه‌دار توم؛ لن[2]: شهریار نوم)؛ متن = ل، ق، س[2] (نیز ق[2]، پ، آ) ۱۷ـل[2] (نیز لی، آ): بدین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـس[2] (نیز ل[2]، آ): گه؛ ل، س (نیز لن، لن[2]، ب): گونه بر؛ (لی: گونه من)؛ متن = ق،ک،ل[2] (نیز ق[2]، ب، و) ۱۹ـس،ک،ل[2] (نیز لن، لی، و، لن[2]، ب): نامداری نوم (لن: نوام؛ لی: بوم)؛ (ل[2]: پایه‌دار توم)؛ متن = ل، ق، س[2] (نیز ق[2]، پ، آ)؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

ز روم و ز قیصر مدار ایچ باک — چه رومی بر من چه یک مشت خاک

بنداری (۴۷۰): و قال له: اذا کنت أنا صاحبک و شهریارک فعلّی أن أنتقم لک و أطلب ثارک ۲۰ـس،ک،ل[2] (نیز لن، لی، و، لن[2]، ب): را؛ متن = ل، ق، س[2] (نیز ق[2]، ل[2]، ل[3]، پ، آ) ۲۱ـل: نامه‌یی نزد؛ س،ک،ل[2] (نیز لن، لی، لن، لن[2]، ب): از (ب: ز) ایران فرستم به (س: فرستیم) نزدیک؛ متن = ق، س[2] (نیز ق[2]، ل[2]، ل[3]، پ، و، آ) ۲۲ـ(لن[2]: زان پس)؛ ل: نباید ترا زان؛ س، ق، ک، س[2] (نیز لن، لی): نباید از آن پس (س: کس)؛ ل[2]: نباید گر ایران (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ (آ: از آن پس نیاید)؛ متن = (ق[2]، ل[2]، پ، و، ب) ۲۳ـس،ک (نیز لن، ق[2]، لی، لن[2]، ب): به قیصر بود روم ما (ک: رومیان؛ لن[2]: روم و ما) را؛ ل[2]: به قیصر شوم کم نیاید (!)؛ (و: چه؟ قیصر بود رزم ما را)؛ متن = ل، ق، س[2] (نیز ل[2]، پ، آ) ۲۴ـل، ل[2]: سند (حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (در همهٔ دستنویس‌ها بجز ل[3] حرف یکم یک نقطه دارد) ۲۵ـل: نامهٔ کسری به قیصر روم؛ ل[2]: نامهٔ کسری به قیصر و پاسخ قیصر او را؛ س[2]: نامهٔ نوشین‌روان نزد قیصر؛ متن = ق؛ س، ک نویس ندارند ۲۶ـل، س، ق، ل[2] (نیز لن ـ لن[2]، ب): نویسنده‌یی؛ متن = ک، س[2] (نیز آ) ۲۷ـ(ق[2]: در) ۲۸ـ(لن، لن[2]، ب: چو و)

بنزدیکِ قیصر سرافرازِ روم — نگهبانِ آن[1] مرز و[2] آباد[3]بوم!
سرِ نامه کرد آفرین از نخست — گرانمایگی جز به[4] یزدان نجست[5]!
خداوندِ گردنده[6] خورشید[7] و ماه — کزویست[8] پیروزی و دستگاه!
که[9] بیرون شد از راه[10] گردان‌سپهر — اگر جنگ[11] جوید، وُگر[12] داد و مهر؟!
تو گر قیصری[13]، روم[14] را مهتری — مکن بیش با تازیان داوری[15]!
وُگر[16] میش جویی[17] ز چنگالِ گرگ — گمانی بود کژ و رنجی بزرگ[18]!
وُگر[19] سوی مُنذِر فرستی سپاه — نمانم[20] به تو لشکر و تاج و گاه[21]!
وُگر زیردستی بود[22] برمنش[23] — به شمشیر یابد ز من[24] سرزنش!
تو زان مرز یک رش مپیمای پای[25] — چو خواهی که پیمان بماند به جای[26]،
وُگر[27] بگذری[28]، زین سَخُن نگذرم[29]: — سر و[30] گاهِ تو زیرِ پی[31] بسپرم[32]!
درودِ[33] خداوندِ دیهیم و زور — بدان کو[34] نجوید[35] به بیداد[36] شور!

نهادند بر نامه‌بر مهرِ شاه — سُواری گزیدند زان بارگاه،
چُنان‌چون ببایست چهره[37] زبان[38] — جهاندیده و[39] گُرد و[40] روشن‌روان[41]!
فرستاده با[42] نامه‌ی[43] شهریار[44] — بیامد برِ قیصرِ نامدار[44]

۱ـل: هر؛ (آ: این)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـس،ک،ل۲ (نیز لن،لی،پ ـ ب): جز؛ متن = ل،ق،س۲ (نیز ق۲،ل۳) ۳ـک (نیز لن، آ): آباد و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـل۲: ز ۵ـق: فزون از شمار و که با داورست (!) ۶ـس: پاینده؛ (ق۲: دارنده؛ لن۲: گردند)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـک: خرشید ۸ـ(پ: خداوند) ۹ـس۲ (نیز ل۳،آ): جو ۱۰ـس،ک،س۲ (نیز لن،لی،پ، ب): رای؛ (ل۳: راز)؛ متن = ل ۱۱ـ(و: کینه)؛ ل: وگر داد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـس،ک (نیز لن،لی ـ لن۲،ب): اگر؛ متن = ل،س۳ (نیز آ)؛ ق،ل۲ق این بیت را ندارند ۱۳ـس (نیز ق۲،لی،آ): قیصر؛ س۲: قیصر و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـ(ب: بوم) ۱۵ـل۲: نیز با تازیان ۱۶ـک: دگر ۱۷ـس (نیز لن،لن۲،ب): خرّمی؟!؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(ل۲: گنجی سترگ)؛ س،ک،ل۲ (نیز لن،لی، لن۲،ب): تو دانی کزو رنج بینی بزرگ؛ متن = ل،ق،س۲ (نیز ق۲،پ،و،آ) ۱۹ـق: اگر ۲۰ـ(لی: نماند) ۲۱ـ(ق۲: گنج و شاه) ۲۲ـس ـ س۲ (نیز لن ـ پ،لن۲،آ،ب): شود؛ متن = ل (نیز و) ۲۳ـ(پ ـ ب: برمنش) ۲۴ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): ما؛ متن = ل ۲۵ـک (نیز ق۲،ل۳،و،آ): جای؛ (ب: بپیمای پای (!))؛ ل،س۲: یکسر نبرداز جای؛ ل۲ (نیز ب): یک پی (پ: ره) مپیمای جای؛ متن = س (نیز لن،لی،لن۲) ۲۶ـ(پ: بمانی به پای)؛ ق۲: بر جای بماندت پای؛ ل۲: پیمانت ماند به جای)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۲۷ـس ـ س۲ (نیز لن،ق۲، لی ـ ب): اگر؛ (ل۳: تو گر)؛ متن = ل (نیز پ) ۲۸ـل (نیز لن،و): نگذری (حرف یکم نقطه ندارد) ۲۹ـل (نیز لن،و): نگذرم (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،ب): بگذرم؛ س۲ (نیز آ): بگذریم؛ (لی: نگذریم)؛ متن = ق،ک (نیز لن۲) ۳۰ـک (نیز ل۳،و،ب): جو ≈ ۳۱ـ(ب ـ زین به پی) ۳۲ـس۲ (نیز لی،آ): نسپریم؛ (پ: بشمرم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـق،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،و،لن۲،ب): درود از؛ متن = ل،س،ک (نیز لی،پ،آ) ۳۴ـق،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ): بر آنک کو؛ ل۲: بر آنک او؛ متن = ل،س (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب) ۳۵ـق: بپیچد؛ ل۲ (نیز لی،ب): بجوید (!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۶ـق: بیداد و ۳۷ـل۲ (نیز ق۲،آ): خیره؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۸ـ(و: سخن) ۳۹ـ(لن،لن۲: جهاندیده) ۴۰ـ(لن۲: جو ≈)؛ س (نیز لی): راد و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴۱ـ(و: رویه‌تن) ۴۲ـل،س: فرستاده؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴۳ـس: نامور ۴۴ـق: نامدار ـ شهریار

برو[1] آفرین کرد و نامه بداد — همان[2] رایِ[3] کسری برو[4] کرد یاد[5]
سُخن فاش بشنید و نامه بخواند — بپیچید و اندر شگفتی بماند!
ز گفتارِ کسری سرافراز[6]مرد — برو پر ز چین کرد و[7] رخساره زرد!
نبیسنده را[8] خواند[9] و پاسخ نبشت[10] — پدیدار کرد اندرو خوب و زشت!

سرِ خامه[11] چون کرد[12] رنگین به[13] قار — نخست آفرین کرد بر کردگار،
نگارنده‌ی[14] برکشیده[15] سپهر — کزویست پرخاش و آرام[16] و مهر!
به گیتی یکی را[17] کند تاجور — وُزو به یکی پیش او با کمر!
اگر[18] خود سپهرِ روان زیرِ[19] تست، — سرِ مشتری زیرِ شمشیر[20] تست،
به دیوان نگه کن که رومی‌نژاد — به[21] تخمِ کیان باژ هرگز نداد[22]!
تو گر[23] شهریاری نه من کهترم — همان با سر و[24] افسر و لشکرم[25]!
چه بایست پذرفت[26] چندین[27] فسوس — ز بیمِ[28] پیِ[29] پیل و آوای[30] کوس؟!
بخواهم[31] کنون[32] از شما باژ و ساو — که دارد به پرخاش با روم تاو؟!
به تاراج[33] بردند[34] یکچند چیز — گذشت آن ستم[35]، برنگیریم نیز!
ز دشتِ سواران[36] نیزه‌وران — برآریم گرد از کران تا کران!

۱ـق (نیز لی،ب): بدو ۲ـس ـ س۲ (نیز لن،لی،پ ـ ب): همه؛ متن = ل (نیز ق۲،ل۳) ۳ـس،ق (نیز لن،لی،لن۲،ب): راز؛ متن = ل،ک،ل۲، س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۴ـل۲ (نیز لی،پ،ب): بدو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـس۲ (نیز ل۳،و،آ): برگشاد؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بندداری (۴۷۱ـ۴۸۹): ثم جزْدرسولا آخر و نفذه الی قیصر و کتب الیه کتابا ینصحه فیه و یعظه و یأمره بألّا یعدو طوره و لا یجاوز مقدار شبر أرضه. و إلا نقض عهده و استباح تاجه و تخته ۶ـ(ق۲: برآشفت) ۷ـ(لی،ب: خوب)؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ س۲ در اینجا سرنویس دارد: پاسخ نامهٔ کسری از قیصر ۸ـل،ق،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و): نویسنده را؛ س (نیز لن،لی،لن۲،ب): نویسنده‌یی؛ متن = ک،س۲ (نیز آ) ۹ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): خواست؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـل،س،ل۲ (نیز لن ـ ل۳،و،لن۲،ب): نوشت؛ متن = ق،ک،س۲ (نیز پ،آ) ۱۱ـل،س۲ (نیز لن،لی،ل۲،پ،لن۲،آ،ب): نامه؛ متن = س،ل۲ (نیز ق۲،و) ۱۲ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن،ق۲، ل۳ـب): گشت؛ متن = ل،ل۲ (نیز لی) ۱۳ـل۲: چو؛ (ق۲: ز)؛ س،ق،ک: رنگی ز؛ س۲ (نیز لی،ل۲،آ): رنگی چو؛ (لی،پ،و،لن۲،ب: زنگی ز)؛ متن = ل ۱۴ـل۲: نگارنده و ۱۵ـ(ب: برگزیده) ۱۶ـس،ک،س۲ (نیز لن،لی ـ لن۲،ب): آرام و برخاش؛ (لن۲: فرخاش و آرام)؛ متن = ل، ق،ل۲ (نیز ق۲،آ) ۱۷ـک: یکی را به گیتی ۱۸ـ(ل۳: وگر) ۱۹ـل: زان؛ ق (نیز ب): پیش؛ متن ← ۲۰ـل،س۲: پیمان؛ ق: همان مشتری ... (؟) و خویش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـق (نیز پ): ز؛ متن ← ۲۲ـق (نیز لی،ل۳،و،لن۲،ب): که داد؛ س،ل۲: هر که که داد؛ (ب: جاز) > هرگز که داد؛ ل: ندارد: ز کاوس و ز کیقباد؛ متن = ک،س۲ (نیز لن،ق۲،آ) ۲۳ـق: وگر ۲۴ـ(ق۲: خسرو و)؛ متن ← ۲۵ـس۲: کشورم؛ (ب: کشور و افسرم)؛ ل۲: همانا سزای لشکر و افسرم (وزن درست نیست)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـس،ک،ل۲ (نیز لی،و،لن۲،ب): باید پذیرفت؛ ق: بایست ... (؟)؛ متن = ل،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ) ۲۷ـ(لن: چندی) ۲۸ـ(و: سهم) ۲۹ـس (نیز لی): یکی؛ (ق۲: تن) ۳۰ـس (نیز ق۳): آواز ۳۱ـ(لی،پ،و،آ،ب: نخواهم) ۳۲ـ(ق۲: همی)؛ ک،ل۲ پس از این بیت افزوده است:

سکندر شنیدی به ایران چه کرد؟ — ز ما بود آن شاه آزاد (ل۲: آزاده) مرد
نهفته نشد تیغ اسکندری — چو سازید باز از تو این (ل۲: به آزار تو) داوری

۳۳ـ(و: بر افسوس) ۳۴ـس (نیز ب): بردید ۳۵ـ(آ: سیم (!)) ۳۶ـس۲ (نیز لی): سواران و

نه خورشید نوشین‌روان[1] آفرید، ژگر[2] بستد از چرخ گردان کلید،
که کس را نخواهدهمی از[3] مهان[4] همه کامْ او یابد[5] اندر جهان!

فرستاده را هیچ[6] پاسخ نداد به[7] تندی ز[8] کسری نیامدْش[9] یاد!
چو مُهر از برِ مشک[10] بنهاد[11]، گفت که با تو[12] صلیب و مسیح‌ست[13] جفت!

فرستاده با او نزد هیچ[14] دم! دژم دید پاسخ، بیامد[15] دژم!
بیامد برِ شاهِ[16] ایران چو گرد[17]! سَخُن‌های قیصر[18] همه[19] یاد کرد[17]
چو برخواند آن نامه را شهریار برآشفت با گردشِ روزگار
وُزان[20] نامه چندی سَخُن‌ها براند همه موبدان و ردان را بخواند
چه[22] با پهلوانانِ لشکرشکن، سه روز اندر آن[21] بود با رای‌زن
که راند[25] سوی جنگِ قیصر سپاه چهارم بر آن[23] راست[24] شد رای شاه

گفتار اندر لشکر کشیدن نوشین‌روان به جنگ قیصر روم[26]

برآمد ز در ناله‌ی گاودُم[27] خروشیدن نای[28] و[29] رویینه‌خم[30]

۱ـ(لی: نوشیروان) ۲ـل۲: و یا ۳ـل: ساند نبرد (نقطه ندارند)؛ س (نیز لن،لی،لن۲): نباشد (لن: نباید؛ لن۲: نساند (حرف دوم و چهارم نقطه ندارد)) مهی از؛ ق: نشاید ستود از؛ ک،ل۳ (نیز ب): نباید (ب: نباشی) بهی از؛ س۲ (نیز ل۳،و،آ): نباید نمود از؛ (ب: نباید نبرد از (!))؛ متن =(ق۲) ۴ـک،ل۲: میان ۵ـل،ق: باید (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک،س۲ (نیز لن،ل۳،پ،و،ب): باید؛ متن =س،ل۳ (نیز ق۲،لی،لن۲،آ) ۶ـق: ایچ ۷ـک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳ـآ): ز؛ متن =ل،س،ق (نیز لی،ب) ۸ـس۲ (نیز ل۳،پ،لن۲،آ): حرْ>؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـو: نکرد ایچ) ۱۰ـس،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،لی،و،لن۲): نامه؛ (آ: مشک از بر مهر)؛ متن =ل،ق،س۲ (نیز ل۳،پ) ۱۱ـل: بنهاد و ۱۲ـس، ل۲ (نیز و): ما؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۳ـق (نیز ق۲): چلیپاست؛ س،ک،ل۲ (نیز لن،لی،و،لن۲): مسیح و چلیپاست؛ متن =ل،س۲ (نیز ل۳،پ،آ)؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۴۹۰ـ۵۰۶): فأجاب قیصر عن کتابه و قال: إن کنتَ ملکا قلستُ بعبد بل أنا أکثر منک عدداو عُددا، و أشرف أصلا و نسبا فإن کنت علی عزم اللقاء فاستعد قبل أن أتوغل بلادک، و أخرب دیارک. و إنک إن کنت ذا عقل بهدیک الی مصالحک لم یکن لک نظیر فی جمیع الملوک. و لکنک حرمت سداد الرأی و حسن التدبیر. فلست تصلح للشهریاریة و نحن کتابه بمثل هذه المقالات، و ردّ الرسول ۱۴ـق: ایچ ۱۵ـل،س،ق،س۲ (نیز و): نیامد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک، ل۲ (نیز لی،لن۲،آ): نیامد؛ ل۳: دید و پاسخ نیامد؛ ق۲: غمی گشت و آورد پاسخ)؛ متن =(لی،پ) ۱۶ـس،س۲ (نیز آ): شهر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـس۲ (نیز ل۳،پ،و،آ): باد ـ کرد یاد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـ(لی: ایران (!)) ۱۹ـل: برو؛ س (نیز ب،آ): همی؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۰ـل: از آن ۲۱ـ(لن۲: اندرین) ۲۲ـ(ا: جو) ۲۳ـک: بدان؛ (ب: برو) ۲۴ـ(ق۲: دشت (!)) ۲۵ـس،ک (نیز لن،لی،لن۲): آرد؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۵۰۷ـ۵۱۲): و لما وقف کسری علی هذا الجواب خلا ثلاثة أیام بوزرائه و أصحاب رأیه فأستقرت آراؤهم علی قصد بلاد الروم ۲۶ـل۲: رفتن نوشین‌روان به روم به رزم قیصر؛ متن =ق؛ ل،س،ک،س۲ سرنویس ندارند ۲۷ـل۲: کزمنای ۲۸ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): کوس؛ ق،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ): پیل؛ ک: طبل؛ ل۲: زنگ؛ متن =ل (نیز و) ۲۹ـ(لی: جوی) ۳۰ـل۲: هندی‌درای

به آرامش[1]اندر نبودش[2] درنگ همی از پی راستی[3] جست[4] جنگ!
سپه برگرفت و بنه برنهاد ز یزدانِ نیکی‌دهش کرد یاد
یکی گرد برشد که گفتی سپهر به دریای قیر اندر اندود[5] چهر!
بپوشید رویِ زمین را به نعل هوا[6] یکسر از پرنیان گشت[7] لعل!
نبد بر زمین پشّه را[8] جایگاه نه اندر هوا باد[9] را ماند[10] راه!
ز جوش[11] شواران و از[12] گردِ پیل زمین شد به کردارِ دریایِ نیل!
چهاندار با کاویانی‌درفش همی‌رفت[13] با تاج و[14] زرّینه‌کفش[15]
همی برشد[16] آوازشان بر[17] دو میل به پیشِ سپاه‌اندرون کوس و پیل
پس پشت و پیش[18]اندر[19] آزادگان بشد تیز[20] تا آذرآبادگان[21]

چو چشمش برآمد به[22] آذرگُشَسپ پیاده شد از دور و[23] بگذاشت اسپ[24]
ز دستورِ[25] پاکیزه برسم بجست[26] دو رخ را به آبِ[27] دو دیده بشست!
به باژ اندرآمد[28] به آتشکده نهادند کرسی[29] به زر[30] آزده[31]
نهاده برو[32] نامه‌ی زند و اُست به آواز برخواند موبد درست
رد[33] و هیربد پیش غلتان[34] به خاک همه دامنِ کُرته‌ها[35] کرده[36] چاک!
بزرگان برو[37] گوهر افشاندند به زمزم همی[38] آفرین خواندند!

۱ـل: آرام ۲ـس۲ (نیز ق۲): نبودی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳ـ(لن۲،آ،ب: آشتی) ۴ـ(ق۲: خواست؛ لی: جسته) ۵ـق،ک، س۲ (نیز آ): آلود؛ (ق۲: آورد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـ(ا: همه) ۷ـ(لی: گشته) ۸ـ(ب: تشنه را (!)؛ ل۲: بر زمی شاه را؛ لن۲: پشّه را بر زمین)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ(ق۲: باز) ۱۰ـک: مانده؛ ل۲: بود؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ق۲،ب: جوشن) ۱۲ـل،ک،س۲ (نیز لن،پ): ز؛ متن =س (نیز ق۲،لی،ل۳،و،لن۲،آ،ب)؛ ل۲ این بیت و ق بیت‌های ۵۱۹ـ۵۲۱ را ندارند ۱۳ـ(پ: رفت و) ۱۴ـل۲: حرْ> ۱۵ـ(لی: زرّین درفش (پساوند ندارد)) ۱۶ـ(ق۲: لی: رفت) ۱۷ـس،س۲ (نیز پ،و،لن۲): تا؛ (ب: آواز اسپان)؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لن ـ ل۳آ)؛ بنداری (۵۱۳ـ۵۲۱): فرتب أسباب الجنود و سار فی جحافل کادت تغمر طلاع الأرض ذات الطول و العرض ۱۸ـس (نیز لن،ب): پس و پیش و پشت؛ (لی: پس پشت او؛ لن۲: پس و پیش او)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لن۲: ایدر) ۲۰ـ(لی: <تیز>)؛ ل: همی‌رفته؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـس۲: تا در آذرآبادگان (وزن درست نیست)؛ (آ: یا او ز آزادگان (پساوند ندارد))؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۲۲ـک (نیز ل۲،ب،و،لن۲): بر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـ(لن،لی،ل۳: <و>)؛ ک: اسب و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـق: بگشاد لب؛ س۲ (نیز ب): بگشاد اسب (!)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ(پ: گنجور) ۲۶ـ(آ: ترسم نخست (!)) ۲۷ـ(لی: خون) ۲۸ـک (نیز لن): به واژ اندرآمد؛ (لی،و،لن۲،ب: به راز (و: نوان) اندرآمد)؛ س: کوازه درآمد؛ ل۲ (نیز ق۲): پیاده بیامد (ق۲: درآمد)؛ متن =ل،ق،س۲ (نیز ل۳،پ،آ) ۲۹ـق،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ): کاهی؛ متن ← ۳۰ـ(لن۲: کرسیَ زر)؛ متن ← ۳۱ـل: نهاده به درگاه جشن سده؛ متن =س،ک،ل۲ (نیز لن،لی،ب) ۳۲ـس (نیز لی): بدو؛ ل: بفرمود تا؛ ق: نهادند بر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـس۲: زد (ا)؛ متن ← ۳۴ـس: یزدان؛ (ب،و: غلطان؛ لی: موبدان جمله غلطان؛ ق: ز دهلیز شد تنش غلتان؛ لن: ز دهلیز بد پیش غلتان؛ ق۲: دو پدند غلتان به پیشش)؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لن۲،آ،ب) ۳۵ـل: کرده‌ها؛ س،ک،ل۲ (نیز لن، ق۲،لی،و،لن۲،ب): قرطها؛ (ا: کربها)؛ متن =ق،س۲ (نیز پ) ۳۶ـل: کرد؛ ل۳ این بیت را ندارد ۳۷ـ(لی: بدو؛ ب: همه) ۳۸ـ(پ: همه)؛ س این بیت را ندارد

چو نزدیکتر شد، نیایش گرفت — جهان‌آفرین را ستایش گرفت!
۵۳۰ وُزو[1] خاست پیروزی و دستگاه — نمودن دلش را سوی داد راه!
پرستندگان را ببخشید چیز — به جایی که درویش دیدند[2] نیز
یکی خیمه زد پیش آتشکده — کشیدند[3] لشکر[4] ز هر سو رده
دبیرِ خردمند را پیش خواند[5] — سُخُن‌های بایسته چندی براند[6]
یکی نامه فرمود باآفرین — سُوی مرزبانانِ ایران‌زمین،
۵۳۵ که ترسنده[7] باشید و بیدار[8] بید! — جهان[9] را ز دشمن نگهدار بید!
کنارنگ با[10] پهلوان هرک[11] هست — همه[12] داد جویید[13] با زیردست!
بدارید چندانک[14] باید سپاه — بدان تا نیابد بداندیش راه[15]!
درفش مرا تا نبیند کسی[16] — نباید که ایمن بخسبد بسی[16]!

از[17] آتشکده چون بشد سوی روم — پراگنده شد زو[18] خبر گردِ[19] بوم
۵۴۰ به پیش آمد آنکس که[20] فرمان گزید — دگر زان[21] بر و بوم شد ناپدید
جهاندیده[22] با هدیه[23] و با نثار — فراوان[24] بیامد برِ شهریار
به هر بوم و بر کو فرود آمدی — ز هر سو پیام و درود[25] آمدی
ز گیتی به[26] هر سو[27] که لشکر کشید — جزاز[28] بزم و[29] نخچیر و شادی ندید[30]
چُنان بُد که هر شب[31] ز گردان هزار — به بزم آمدندی برِ شهریار

۱ـل: ازو؛ (ل۳: ورا)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـل: بودند ۳ـ(ق۳: نشستند) ۴ـل: یکسر؛ بنداری (۵۲۲ـ۵۳۲): فلما وصل الی آذربیجان دخل الی بیت النار المسمی آذرکشسب فأعطی العباد و البلدة عطایا کثیرة ۵ـل: نویسنده را خواندند ۶ـق،س۲ (نیز ق۲،ل۲،ب،و،آ): با او براند؛ ل: بایسته‌تر راندند؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب) ۷ـک (نیز پ): پرسنده ۸ـق: با داد ۹ـل: سپه ۱۰ـل: کرانه و (نقطه ندارد: گرازنده؟) ۱۱ـس ـل۳ (نیز لن ـب): هر که؛ متن = ل ۱۲ـ(ق۲: همان) ۱۳ـ(ق۲،و،آ،ب: جویند)؛ در س۲ بیت‌های ۵۳۶ـ۵۸۹ جوانا نیست؛ بنداری (۵۳۳ـ۵۳۶): ثم کتب الی بلاد إیران کتابا یأمرهم فیه بالثبات علی جادة الاستقامة و سلوک سبیل العدل ۱۴ـ(پ،لن۲: چندانکه) ۱۵ـ(ل۳: نمودن دلش را سوی داد راه (= ۵۳۰ب)) ۱۶ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): نبینید کس ـبخسبد و (لی: دو بر) بس؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲ ـو،آ)؛ بنداری (۵۳۷ـ۵۳۸): و أن یکونوا منیقظین آخذین بالحزم حتی تعود الیهم الرایات المنصورة ۱۷ـس (نیز لن،ق،لی،لن۲،ب): ز؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ل۳،پ،و،آ) ۱۸ـ(ب: زان؛ لن۲: گشت زو)؛ متن ← ۱۹ـق: سوی؛ س: زو همه مرز و؛ (لی: لشکر خبر؛ ل۳: زو شد خبر سوی)؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،آ)؛ س در اینجا سرنویس دارد: رفتن شاه نوشین‌روان به روم به جنگ قیصر ۲۰ـل: اندرآمد چو ۲۱ـق (نیز لن۲)؛ وگر زان؛ (ق۲: ز گردان) ۲۲ـس ـل۲ (نیز لن ـب): جهانجوی؛ متن = ل ۲۳ـل۲: بدره ۲۴ـ(ق۲،ب: حرامان) ۲۵ـک،ل۲: سوی بی‌مر درود؛ (لن: سوی آبی فرود؛ ل۳: سوی مرد و درود؛ لن۲: کشوری آب روده؛ ب: جا بی‌آب رود)؛ س: به هر جای بی‌آب رود؛ (لی: به هر سو ابی آب رود)؛ متن = ل،ق (نیز ق۲،پ)؛ ق۲ بیت‌های ۵۴۲ـ۵۴۴ را پس از بیت ۵۵۱ آورده است؛ و، آ این بیت را ندارند ۲۶ـق: به گیتی ز هر که ۲۷ـ(ق۲: به گیتی ز هر که) ۲۸ـ(لی: بجز) ۲۹ـ(لن۲: بوم) ۳۰ـق: که دید؛ (پ: چیزی ندید؛ ب: شادی گزید (!)؛ ل: شادی نیامد پدید)؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز لن ـل۲،لن۲) ۳۱ـک: کس

۵۴۵ چو نزدیک شد، رزم را ساز کرد — سپه را درم‌دادن آغاز کرد
سپهدار[1] شیرویِ[2] بهرام بود — که در جنگ با رای و آرام[3] بود
چپِ لشکرش را به فرهاد داد — بسی پندها بر دلش[4] کرد یاد[5]
چُن آشتادپیروز[6] بر میمنه[7] — گُشَسپِ جهانجوی پیش بنه[8]
به قلب‌اندر اورندِ[9] مهران به پای[10] — که در[11] کینه‌گه داشتی دل به[12] جای[13]
۵۵۰ طلایه به هرمزدِ خرّاد[14] داد — بسی گفت با او ز بیداد و داد[15]
به هر سوی رفتند[16] کارآگهان — بدان تا نماند[17] سُخُن در نهان

ز لشکر جهاندیدگان را بخواند — بسی پند و اندرزِ نیکو براند[18]
چُنین گفت کین لشکر بی‌کران — ز پرمایگان[19] و ز[20] گندآوران[21]،
اگر یک تن از راهِ[22] من بگذرند[23] — دمِ خویش بی رای[24] من بشمرند[23]،
۵۵۵ به درویش‌مردم رسانند[25] رنج[26] — وُگر بر[27] بزرگان[28] که دارند گنج[29]،
وُگر کشتمندی بکوبد به پای — وُگر[30] پیشِ لشکر بجنبد ز جای[31]،
ور[32] آهنگ بر میوه‌داری کند[33] — وُگر ناپسندیده‌کاری کند[33]،
به یزدان که او داد دیهیم و زور — خداوندِ کیوان و بهرام و هور،

۱ـس،ک (نیز لن،لی،لن۲،ب): سپهبدش؛ متن = ل،ق،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۲ـ(لن،ب: شیروی و) ۳ـس،ک (نیز لن،لی،لن۲،ب): باد پدرام؛ متن = ل،ق،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۴ـل: برو؛ متن = س ـل۳ (نیز لن ـب) ۵ـق (نیز ق۲،لی): یاد داد؛ (ل۳،آ: برگشاد)؛ متن = ل، س،ک،ل۲ (نیز لن،پ،و،لن۲،ب) ۶ـل،ق (نیز ق۲،ل۳،و): چو استاد پیروز؛ س (نیز لن،لن۲،ب): چو استاد برزین؛ ک: جروستاد (؟) برزین؛ ل۲: خراسای برزین؛ (لی: فرستاد برزین؛ ب: چو اشتاد پیروز؛ آ: چن استاد پیروز)؛ متن ← (پ،آ) ۷ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): ابر میمنه؛ ل۲: ابر میسره؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۸ـق: رمه ۹ـ(ل۳،آ: آورد؛ پ: اروند (← اورند)؛ س،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،لی،و، لن۲،ب): اندرون بود (و: پور)؛ متن ل،ق ۱۰ـل: پا ۱۱ـس ـل۲ (نیز لن ـب): بر؛ متن = ل ۱۲ـ(ب: ز) ۱۳ـل: جا؛ ق: رای؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـق،ک (نیز لن،لن۲،ب): خرداد؛ متن = ل،س،ل۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،پ،و،آ) ۱۵ـل: زبان و دلش را روان یاد داد؛ س،ک، ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب): روان و دلش با (ک،ل۲: را) خرد یاد داد (در ل۲ واژهٔ نخست خوانا نیست)؛ متن = ق (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۱۶ـس، ق (نیز لن،لی،ل۳،پ،لن۲،آ،ب): سو برفتند؛ ل۲: سو برافکند؛ (ق۲: ز هر سو برفتند)؛ متن = ل،ک ۱۷ـ(آ: نماند)؛ و این بیت را ندارد ۱۸ـدر ل۲،پ،و این بیت پس از بیت ۵۴۹ آمده است ۱۹ـل (نیز ق۲): بی‌مایگان؛ (ل۳،و،آ: بیگانگان)؛ متن = س ـل۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب) ۲۰ـ(ل۲: کرد (گرز)؛ و،آ: گرز) ۲۱ـل: پرمایگان ۲۲ـس،ق (نیز لن،لی،و،لن۲،ب): رای؛ (ق۲: نگفتم که از رای)؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز ل۳، پ،آ) ۲۳ـس (نیز و): بگذرید ـبشمرند (حرف پنجم نقطه ندارد)؛ ک (نیز لی،ل۳،لن۲): بگذرید ـبشمرید؛ ل۲: بگذرد ـبسپرد؛ (لن: بگذرد ـبشمرد؛ ق۲: بگذرید ـنسپرید؛ آ: نگذرید ـمشمرند (حرف پنجم نقطه ندارد)؛ متن = ل،ق (نیز پ،ب) ۲۴ـ(لی: یاد) ۲۵ـس (نیز لن،و): رسانند (حرف پنجم نقطه ندارد)؛ ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،لن۲،آ): رسانید؛ متن = ل،ق (نیز لی،پ،ب) ۲۶ـل: گنج (!) ۲۷ـ(ب: از؛ ق۲: اگر بر) ۲۸ـق: توانگر ۲۹ـ(لی: و گنج)؛ ل: گذراند رنج؛ (ق۲: با تاج و گنج؛ ل۳،پ،و،آ: خداوند گنج)؛ متن = س ـل۲ (نیز لن،لن۲،ب) ۳۰ـ(ق۲،ل۳،پ: اگر؛ لن۲: و لشکر (!)) ۳۱ـ(ل۳: به پای (پساوند ندارد))؛ در س،ک،ل۲،لن،لی،لن۲،ب این بیت با بیت سپس پس و پیش شده است؛ پیابی بیت‌های متن = ل،ق (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۳۲ـس،ق،ک (نیز لن ـب): گر؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،و) ۳۳ـس،ک (نیز لن،لی،پ،ب، کنند؛ (لن۲: کنید؛ آ: کنی)؛ متن = ل،ق،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،و)

که در پی[1] میانش[2] بیرّم به تیغ!
به پیش سپه‌در[4] طلایه منم
نگهبانِ پیل و سپاه و بنه
به خشکی روم گر[8] به دریای آب

منادی‌گری نام او زَشنواد[10]
بیامد دوان[12] گِرد لشکر بگشت
خروشید کای بی‌کرانه‌سپاه
که گر[16] جز به داد و به مهر[17] و خرد
بر آن[19] تیره‌خاکش بریزند[20] خون

به بانگِ منادی نشد[23] شاه رام
همی گِرد لشکر بگشتی به راه
ز کارِ جهان آگهی داشتی
ز لشکر کسی کو[28] بمُردی به راه
اگر[31] بازماندی ازو سیم و زر
بد و نیک با مرده[33] بودی به خاک

وُگر ـداستان را ـ برآید[3] به میغ!
جهانجوی و[5] در قلبِ مایه[6] منم،
گهی بر چپم[7] گاه بر میمنه،
نجویم به رزم[9]اندر آرام و خواب!

گرفت آن[11] سَخُن‌های کسری به یاد
به[13] هر خیمه و خرگهی[14] برگذشت،
چُنین‌ست فرمانِ بیدارشاه[15]،
کسی سوی خاکِ سیه بنگرد[18]،
چن[21] آید ز فرمانِ یزدان[22] برون!

به روزِ سپید[24] و شبِ تیره‌فام[25]،
همی‌داشتی نیک و بد را نگاه[26]!
بد و نیک را خوار نگذاشتی[27]
ورا[29] دخمه کردی بر آن[30] جایگاه
کلاه و کمان و کمند[32] و کمر،
نبودی به از[34] مردم اندر مَغاک!

۱ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب)؛ که گر نه؛ ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ)؛ اگر نه (ک: رجَه>)؛ متن = ل ۲ـق: میان را ۳ـ(آ: برآرم)؛ س: دستها را برآرد؛ ل۲: داستانی برآرد؛ (لی: آستانرا برآرم)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـق،ک (نیز ل۳،پ،و،آ): بر؛ (ق۲: را)؛ متن = ل،س،ک (نیز لن،لی،لن۲،ب) ۵ـس،ق (نیز لن،لی،ل،آ،ب): <رجوع> متن ← ۶ـ(لی: دایه؛ و: به جنگ اندرون نیک‌مایه)؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز ق۲،پ، لن۲) ۷ـل: میان؛ ل۲ چپ و؛ (لن۲: میسره)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـق،ل۲: تا؛ ک: یا؛ (و،آ: گه)؛ س (نیز لن،لی،ل۳،لن۲): بوم گر؛ (ق۲: رویم و؛ ب: بود گر)؛ متن = ل (نیز پ) ۹ـ(ق۲: روم) ۱۰ـس،ک،ل۲ (نیز لن،لی،ل۳،پ،لن۲،ب): شیرزاد؛ ق: شهرداد؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۱ـس،ق،ک (نیز لن،لی،ب): این؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،لن۲)؛ و،آ این بیت را ندارند ۱۲ـس ـل۲ (نیز لن،لی ـب): دمان؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۳ـل۲: ز ۱۴ـ(ق۲: پرده‌ئی) ۱۵ـل،لن۲ ب این بیت و بیت سپسین را ندارند ۱۶ـ(لی: اگر) ۱۷ـ(ل۳،ب: مهر و به داد) ۱۸ـ(آ: نگرد) ۱۹ـ(لن،لن۲ ب: که بر) ۲۰ـ(و: و بریزند (حرف پنجم نقطه ندارد)؛ آ: بریزید) ۲۱ـل ـل۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۲ـق: شاهان؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۳ـل: بشد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ل۲: نبد؛ س،ق،ک (نیز لن،لی ـب): به پند (ق: پند و) منادی نشد (س،ک،لن،ب: نبد؛ لن۲: ببد؛ آ: بشد)؛ (ق۲: منادی چو بشنید شد)؛ متن ← ل،ل۲ ۲۴ـ(و،لن۲: سفید) ۲۵ـس (نیز ل۲) تارفام؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـق،ب از ۵۶۹آ و ۵۷۱ب یک بیت ساخته و ۵۶۹ب ـ ۵۷۱آ را انداخته است ۲۷ـل، ل۲ نگذاشتی (حرف یکم نقطه ندارد)؛ و این بیت را ندارد ۲۸ـ(لی: گر) ۲۹ـق: همی ۳۰ـس (نیز لن،ق۲،لی،و،لن۲،ب): بدان؛ متن = ل، ق،ک (نیز ل۳،پ،آ)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۳۱ـ(ل۲،پ،و،آ: وگر) ۳۲ـق (نیز و،آ): کمند و کمان؛ س: سلاح و کلاه و کمند؛ ک (نیز لن،لی، لن۲،ب): ز جامه (ک: جام) وکلاه وکمند؛ ل۲: همان جامها (= جامه‌ها) باکلاه؛ (پ: کمند وکمان وکلاه)؛ متن = ل (نیز ق۲،ل۳) ۳۳ـس، ق،ک (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲،ب): مرد؛ (آ: تا مرد)؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲،پ) ۳۴ـل۲: بهی

جهانی بدو[1] مانده[2] اندر شگفت
به[5] هر جایگاهی که جنگ آمدی
فرستاده‌یی خواستی راست‌گوی
اگر یافتندی سویِ[11] داد راه
اگر[13] جنگ جستی، به جنگ آمدی
به تاراج دادی همه بوم و رست[16]
به کردارِ خورشید[18] بُد رایِ[19] شاه
ندارد ز کس[22] روشنایی دریغ
همش خاک و هم ریگ و هم رنگ و بوی[25]
فروغ و[28] بلندی نبودش[29] ز کس
شهنشاه را مایه این بود[33] و[34] فرّ
ورا[36] جنگ و بخشش چو بازی[37] بدی[38]!
اگر[41] شیر و پیل[42] آمدندیش پیش
سپاهی که با خود و خفتانِ جنگ[44]

که نوشین‌روان[3] آن بزرگی[4] گرفت!
ورا[6] رایِ[7] هوش و[8] درنگ آمدی:
که رفتی برِ دشمنِ[9] چاره‌جوی[10]
نکردی ستم بر[12] خردمند شاه!
به چشمِ[14] دلاور نهنگ[15] آمدی!
جهان را به داد و[17] به شمشیر جست!
که بر تر و خشکی بتابد[20] به[21] راه!
چو بگذارد[23] از چرخِ گردنده تیغ[24]!
همش درِّ خوشاب و[26] هم آبِ جوی[27]!
دل‌افروز و[30] بخشنده[31] او بود[32] و بس!
جهان را[35] همی‌داشت در زیرِ پرّ!
ازیرا بدان[39] بی‌نیازی[40] بدی[38]!
نبرداشتی جنگ یک[43] روز بیش!
به پیشِ سپاه[45] آمدی[46]، بی‌درنگ،

۱ـ(ق۲: ازو) ۲ـل۲: ماند ۳ـ(لی: نوشیروان) ۴ـک: این شگفتی ۵ـک،ل۲ (نیز لن،لی،و،ب): ز؛ متن = ل،س،ق (نیز ق۲،ل۳،پ،لن۲، آ) ۶ـس (نیز لن،لن۲،ب): و یا؛ (لی: و یا)؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و) ۷ـس،ق،ل۲ (نیز ق۲،لی،و)؛ رای و؛ متن = ل،ک (نیز لن، ل۳،پ، لن۲، ب) ۸ـق: <رجوع> آ از ۵۷۵آ و ۵۷۸ب یک بیت ساخته و ۵۷۵ب تا ۵۷۸آ را انداخته است ۹ـل۲: مردم ۱۰ـ(و: جنگ‌جوی)؛ ل،ق بیت‌های ۵۷۶ـ۵۷۸ را ندارند ۱۱ـک: بر ۱۲ـل۲: با؛ (ق۲: خود؛ و: نبودی ستمگر)؛ متن = س،ک (نیز لن،لی،ل۲،پ، لن۲،ب) ۱۳ـک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ)؛ وگر؛ متن = س (نیز لن،لی،و،لن۲،ب) ۱۴ـ(لن،ق۲،پ: خشم؛ لن۲: حشم (حرف یکم نقطه ندارد))؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز لی،و،آ،ب) ۱۵ـ(ق۲: پلنگ)؛ ل۲ از ۵۷۸آ و ۵۷۵ب یک بیت ساخته و پس از آن بیت‌های ۵۷۶ـ۵۷۸ را از نو نوشته است ۱۶ـ(ل۲: دست (پساوند ندارد)) ۱۷ـ(لی: دادی) ۱۸ـک: خرشید ۱۹ـل۲: داد ۲۰ـ(لن۲: نیابد) ل۲: تر و بر خشک تابد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ(آ: ز) ۲۲ـل: کسی ۲۳ـس،ل۲ (نیز لن،لی،و،لن۲،ب): بگریزد؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳،پ،آ) ۲۴ـل،س،ل۲ (نیز لن ـل۳،و ـب): میغ؛ متن = ق،ک (نیز پ) ۲۵ـس،ک،ل۲ (نیز لن،و،لن۲،ب): خاک تیره (و: روشن) همش رنگ (س: مشک؛ لن،لی: خاک) و بوی (لن۲: خاک کوی)؛ ق: خار و خاشاک و هم رنگ و بوی؛ (ل۳،آ: خاک روید همش رنگ و بوی (آ: بو))؛ متن = ل (نیز ق۲،پ) ۲۶ـق،ل۲ (نیز لن،لی): <رجوع> متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـل۲: روی؛ (آ: جو)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـق،ل۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): <رجوع> متن = ل،س،ک (نیز ق۲،ل۳،و،آ) ۲۹ـس،ک،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب): نجوید؛ ق (نیز ق۲،پ، و): نپوشد؛ متن = ل (نیز ل۳،آ) ۳۰ـ(ق۲ ـپ، آ، ب: <رجوع>) ۳۱ـس (نیز لی، لن۲،ب): رخشنده؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـس ـل۲ (نیز لن ـب): اویست و (ق،لن،لی: <رجوع>)؛ متن = ل ۳۳ـق،ل۲: او بود؛ ک: دادست؛ (ق۲،پ: زو بود؛ ل۳،آ: زویست)؛ س (نیز لن،لی،و،لن۲،ب): باداد و (لی،و: <رجوع>) یارای؛ متن = ل ۳۴ـ(لی: <رجوع>) ۳۵ـل۲: جهانی ۳۶ـک: مرا ۳۷ـک: بادی ۳۸ـ(لی: نمود) ۳۹ـل: چنان؛ س،ک،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب): از (لن۲: وز) ایرانیان؛ (ل۳: از ایراش آن؛ و: از ایران بدان)؛ متن = ق (نیز ق۲،پ،آ) ۴۰ـ(ل۲: سرفرازی) ۴۱ـ(ل۲: وگر) ۴۲ـس ـل۲ (نیز لن،لی ـب): پیل و شیر؛ متن = ل (نیز ق۲) ۴۳ـس،ل۲: را؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴۴ـ(لی: به جنگ) ۴۵ـ(ل۲: سپه؛ آ: سپا) ۴۶ـل: سپاهی شدی

اگر کشته[1] بودی، وُگر[2] بسته زار[3] به زندانِ[4] پیروزگرشهریارا!

چُنین تا بیامد[5] بدان[6] شارستان[7] که سوراب[8] بُد نام آن کارستان[9]
برآورده‌یی دید[10] سر بر[11] هوا پر از مردم و سازِ جنگ[12] و نوا
ز خارا پی‌افگنده[13] در[14] قعرِ[15] آب کشیده سرِ باره اندر سحاب!
به گردِ حصار[16] اندرآمد سپاه ندیدند[17] جای به درگاه[18] راه[19]
بدو[20] ساخت از چار سو منجنیق به پای آمد آن باره‌ی[21] جائلیق
برآمد ز هر سویِ دز[22] رستخیز! ندیدند جای گذار و[23] گریز!
چو خورشیدِ[24] تابان[25] ز[26] گنبد بگشت شد آن باره‌ی دز بکردار دشت!
ز جوشِ[27] شواران و گردِ سپاه همی[28] دودِ[29] آتش برآمد به ماه!
همه حِصْن[30] بی‌تن سر و پای بود تنِ بی‌سرانْشان[31] دگر جای بود!
عوِ زینهار و خروشِ[32] زنان برآمد چو[33] زخمِ تبیره‌زنان!

۱ـل: خسته ۲ـس،ق (نیز لن ـل۳،لن۲،ب): اگر؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز پ،و،آ) ۳ـق: خسته زار؛ ل۲ (نیز پ): بسته خوار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ(پ: نیروی)؛ ق در اینج سرنویس دارد: گفتار در گرفتن نوشین‌روان حصار رومیان را؛ بنداری (۵۳۹ـ۵۸۸): و دخل من آذربیجان الی أرض العدوّ فکان یتلقاه الناس فی کل منزل بالسمع و الطاعة متعرّضین لنفحات عواطفه و متفیئین الی ظلال معدلته ۵ـ(ل۳: برآمد) ۶ـل (نیز ل۳،پ): بر آن؛ (آ: بدین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـق،ل۲ (نیز لی،ل۳،پ،ب): شارسان؛ متن = ل، س،ک (نیز لن،ق۲،و،لن۲،آ) ۸ـل،ک (نیز ق۲ـپ،آ): شوراب؛ س (نیز لن): سیواس؛ (لن۲: سیدار؛ ب: سیواز)؛ متن = ل۳، بنداری ۹ـق: شارسان (یساوند ندارد)؛ ل۲ (نیز پ،ب): کارسان؛ (لی،ل۳: خارسان؛ و،آ: خارستان)؛ متن = ل،س،ک (نیز لن،ق۲،لن۲)؛ بنداری (۵۸۹): فسار کذلک حتی وصل الی مدینة تسمی سوراب ۱۰ـل۲ خوانا نیست؛ (ق۲: برآورده بر دید؛ لی: برآورده دیدند) ۱۱ـس ـس۲ (نیز ق۲ـو،ب): در؛ متن = ل (نیز لن،لن۲) ۱۲ـل: جنگ و ساز؛ ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،آ): ساز و جنگ؛ متن = س،ق،ک (نیز لن،ق۲،پ،و،لن۲،ب) ۱۳ـل۲: برافکند؛ س۲ (نیز ل۳): سرافکنده؛ (لی،آ،ب: پی افکند؛ پ: بن افکنده)؛ متن = ل،س،ق،ک (نیز لن،ق۲،و،لن۲) ۱۴ـ(ق۲: از) ۱۵ـس۲ (نیز ل۳،آ): ژرف؛ (و: رود)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۵۹۰ـ۵۹۱): و علیها سور من الحجارة عظیم طالع من قعر السماء، متاطح للجوزاء فی جوّ السماء ۱۶ـل: سپاه؛ در ل۳ سه واژهٔ نخست خوانا نیست ۱۷ـ(آ: ندید چندی) ۱۸ـ(و: دروازه) ۱۹ـ(لن، لن۲،ب: شاه)؛ ل از ۵۹۲آ و ۵۹۶ب یک بیت ساخته و ۵۹۲ب، ۵۹۶آ، ۵۹۳ را انداخته و پس از آن بیت‌های ۵۹۷ و ۵۹۴ را آورده است؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۵۹۲): فأحاط بالمدینة إحاطة الأطواق بالأعناق، و سدّ علیهم الطرق فی جمیع الجهات ۲۰ـق،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ): برو؛ متن = س (نیز لن،لی،لن۲،ب) ۲۱ـل۲ (نیز ل۳): جارهٔ (؟)؛ (ق۲: باره بر) ۲۲ـل۲: سوئی (وزن درست نیست)؛ (لی: سو دم؛ ل۳،آ: سو در؛ ق۲: چو آمد ز هر سو ازو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـق،ل۲ (نیز آ): جو>؛ س۲ (نیز ل۳،و): گذر را؛ (لی، لن۲،ب: گذار و؛ پ: جای گذر را)؛ متن = ل،س،ک (نیز لن،ق۲)؛ بنداری (۵۹۳ـ۵۹۴): و نصب علیها المجانیق من جمیع الجوانب ۲۴ـک: خرشید ۲۵ـل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ): گردان؛ متن = ل ـک (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب) ۲۶ـق: به؛ بنداری (۵۹۵): فما طلعت الشمس من الیوم الثانی إلا علی قاع صفصف من تلک الأبراج المنیعة و الأبنیة الرفیعة ۲۷ـق ـس۲ (نیز ق۲ـو،آ): خروش؛ متن = ل،س (نیز لن،لن۲،ب) ۲۸ـلا۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲): دود و؛ متن = ل ـک،س۲ (نیز ل۳،و،آ،ب) ۲۹ـق (نیز آ): شهر) ۳۰ـ(ق۲: سر ایشان (؟)) ۳۲ـل: زینهاری و جوش؛ س۲ (نیز پ،و،آ): زینهاری خروش؛ ک،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب): چو (لی: ر) زنهار و بانگ و (لن،لی،لن۲: جو>) خروش؛ متن = س،ق (نیز ق۲،ل۳) ۳۳ـق،ک،س۲ (نیز ل۳،پ،و،آ): ز؛ متن = ل،س،ل۲ (نیز لن،ق۲،لی،لن۲،ب)

ازیشان هر آنکس که پرمایه بود[1] به گنج و به مردی[2] گران‌پایه[3] بود[1]،
۶۰۰ ببستند و بر پیل[4] کردند بار خروش آمد و ناله‌ی[5] زینهار!
نبخشود[6] بر کس به هنگامِ رزم! نه بر گنجِ[7] دینار بر گاه[8] بزم!

وُ زانجایگه لشکر اندرکشید به ره‌بر دزی دیگر آمد پدید
که[9] در بندِ او[10] گنجِ قیصر بُدی نگهدارِ[11] آن دز توانگر[12] بُدی
که آرایش روم بُد[13] نامِ اوی[14] ز کسری بَد آمد[15] به فرجامِ اوی[14]
۶۰۵ بدان دز[16] نگه کرد[17] بیدارشاه هنوز اندرو نارسیده سپاه
بفرمود تا تیرباران کنند هوا چون تگرگِ بهاران کنند!
یکی[18] تاجور[19] خود[20] به لشکر نماند برآن[21] بوم و[22] برخاک[23] و[24] خاور نماند!
همه گنجِ قیصر به تاراج داد! سپه را همه بدره[25] و تاج داد!
برآورد از آن[26] شارستان[27] رستخیز! همه برگرفتند راهِ گریز!
۶۱۰ خروش آمد از کودک و[28] مرد و زن همه پیر و برنا شدند انجمن،
به پیشِ گرانمایه[29] شاه آمدند غریوان و فریادخواه آمدند،
که دستور و گنجور[30] و گنج[31] آنِ تست[32]! به روم[33] اندرون رزم و رنج[34] آنِ تست[32]!
به جان[35] ویژه زنهارخواه[36] توییم[37]! پرستارِ فرّ کلاهِ[38] توییم[37]!

۱ـ(ل۳: بی‌مایه‌تر ـگران‌پایه‌تر) ۲ـ(پ: به مردی و گنجش) ۳ـس: کرا پایه؛ ل۲: کزان سایه؛ س۲ (نیز لی،آ): گرانمایه؛ (لن،ق۲،و،لن۲، ب: گران‌سایه)؛ متن = ل،ق،ک (نیز ل۳،پ) ۴ـل ـس۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،آ،ب): بیستند بر پیل و؛ متن = (لن،پ،و،لن۲) ۵ـق،س۲ (نیز پ، ب) ناله و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ(لن۲: ببخشود (!)) ۷ـس،ک،ل۲ (نیز ق۲،لن۲،ب): گنج و؛ (ل۳ خوانا نیست)؛ متن = ل،ق، س۲ (نیز لن،لی،پ،و،آ) ۸ـس،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲،ب): هنگام؛ (ل۳ خوانا نیست)؛ متن = ل،س۲ (نیز و،آ)؛ بنداری (۵۹۶ـ۶۰۱): فوضع فیهم السیف و سلط علیهم الأسر و النهب ۹ـس۲ (نیز و،آ): چو ۱۰ـ(لی: بند و در) ۱۱ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـب): نگهبان؛ متن = ل،ق ۱۲ـس (نیز لن): تونگر ۱۳ـ(ق۲: دین بدی) ۱۴ـس (نیز آ،ب)؛ او ـاو؛ (ل۳: او ـاوی (یساوند ندارد))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـل (نیز لن،لی): برآمد؛ ل۳: ندانند؛ متن = س،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳ـب)؛ ق این بیت را ندارد ۱۶ـ(ق۲: بدانگه) ۱۷ـل: نگهدار؛ ل۳ بیت‌های ۶۰۵ـ۶۰۷ را ندارد ۱۸ـک: ورا ۱۹ـ(و: نامور) ۲۰ـس،ک،ل۲ (نیز لن،لی،پ،و،لن۲،ب): بدان؛ متن = ل،ق ـس۲ (نیز لی،و،آ) ۲۱ـس (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،ب): بدان؛ متن = ل،ق ـس۲ (نیز لی،و،آ) ۲۲ـق: چو>؛ س۲ (نیز ل۳،و، آ): خاک؛ متن = س (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲،ب) ۲۴ـق (نیز آ): چو> ۲۵ـق: یاره ۲۶ـل: زان ۲۷ـق،ل۲ (نیز لی،ل۳،پ،ب): شارسان؛ متن = ل،س،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،و،لن۲،آ) ۲۸ـل۲: و نالهٔ ۲۹ـ(و: سرافراز) ۳۰ـل: قرمان ۳۱ـ(و: رزم) ۳۲ـ(ل۳: کیست) ۳۳ـ(ق۲: جنگ) ۳۴ـ(ق۲: برزم؛ و: گنج و بزم) ۳۵ـ(لن۲: همه) ۳۶ـ(لن۲: زنهارخوار) ۳۷ـک: توام؛ (لی: آمدیم) ۳۸ـق: روی چو ماه؛ ک: بر سر کلاه؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳،پ،و،آ،ب): پرّ کلاه؛ متن = ل،س (نیز لن،ق۲،لی،لن۲)

بفرمود پس تا[1] نکشتند[2] نیز بریشان[3] ببخشود[4] بسیار چیز
و زانجایگه[5] لشکر اندرکشید از آرایش روم[6] برتر کشید

گفتار اندر رزم کسری با رومیان[7]

نوندی[8] ز گفتارِ کارآگهان بیامد بنزدیکِ شاهِ جهان
که قیصر سپاهی فرستاد پیش از آن[9] نامداران و گردانِ[10] خویش
به پیش‌اندرون پهلوانی سُتُرگ[11] به جنگ‌اندرون هر یکی همچو گرگ[12]!
به رومیش خوانند[13] فرفوریوس[14] سُواری سرافراز با بوق[15] و کوس
چن[16] این گفته شد پیشِ بیدارشاه پدید آمد از دور گردِ سپاه

۱ـق (نیز پ): تا کس؛ ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): شد تا؛ ک (نیز ل۳): بفرمودشان تا؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، و، آ) ۲ـ(لی: بکشتند)
۳ـس، س۲ (نیز لن، ل۳، و، ب): بدیشان؛ ک: به ایشان؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۳، لی، پ، لن، لن۲، آ) ۴ـ(لی: بجستند (!)) ۵ـ(ب: از آن)
۶ـس۳ (نیز آ): رزم؛ (ل۳: بزم)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ س ـ س۳، لن ـ ب پس از این بیت افزوده‌اند:

به روم اندرآورد یکسر سپاه
به قیصر خبر شد ز فرخنده‌شاه
کس آمد بگفت آنک (لی، و، لن۲: آنکه) قیصر سپاه

فرستاد و (لی: فرستاده) آنک (ق۲، لی، و: اینک) بیامد (ک: و برآمد) به (ک، لن، لی، و، لن۲: ز) راه
چو بشنید کامد (ل۲: که آمد ز قیصر) سپاهی (ل۳: سپاه) گران (قیصر که آمد سپاه)
همه نیزه‌داران و جوشن‌وران (ق: نیزه‌دار و همه کینه‌خواه)
به لشکر (و: سپه را) بگفت (ق: بدید) آنچ (ک، ل۲، لی، پ ـ ب: آنچه؛ ل۳: انکه) بشنید شاه
بدان تا بسیجیده باشد سپاه (آ: باشند راه)
برفتند (آ: برفتن) چون کوه آهن (ق، ق۲: آتش) ز جای
خروش آمد و ناله کرّه‌نای

از بیت‌های بالا س، ق۲ هر ۵ بیت را افزوده‌اند؛ ک، لن، لی، و، لن۲، ب تنها بیت‌های 2-5 و ق، س۲، ل۲، ل۳، پ، آ تنها بیت‌های 3-5 را افزوده‌اند؛ ل هیچ‌یک از بیت‌های بالا را ندارد؛ ل۲ بیت 2 را پس از بیت ۶۱۲ افزوده است؛ ل۲ پیش از بیت 3 بیت زیر را نیز افزوده است:

همانگه بیامد کسی ناگهان به نزد شهنشه ز کارآگهان

بنداری (۶۰۲ـ۶۱۵): و لما فرغ من أمر هذه المدینة سار فوصل الی قلعة فی طریقه حصینة کانت محرز کنوز قیصر فنزل علیها حتی أخذها ۷ـل۲ـو هزیمت رومیان؛ س: جنگ شاه نوشین‌روان با لشکر روم؛ ق: رزم کسری عفیف‌الله(؟) عنه با رومیان؛ متن = ل (نیز ـ ل۲)؛ ک، س۲ سرنویس ندارند ۸ـل۲: نویدی ۹ـ(لی: وزان) ۱۰ـل۲: مردان ۱۱ـس، س۲ (نیز لن، ل۳، ب، و، آ، ب): بزرگ؛ (ق۲، لن۲: پهلوان سترگ (لن۲: بزرگ)؛ لی: اندرش پهلوانی بزرگ)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ ۱۲ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، ب): سپاهی همه رزمجویان چو (ک: رزم را همچو) گرگ؛ ق، س۲ (نیز پ، آ): سپاهی سترگ (ق: بزرگ) ایرمانی چو گرگ (ق، پ: بزرگ)؛ متن = ل ۱۳ـس، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ، ب): خواندند؛ (ب: یکی پیش رو نام)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، لن۲) ۱۴ـق: فرفوریوس؛ س۲: فرفوریوس؛ (لن، لن۲: فرفوریوس؛ ل۲: فرفورنیس؛ آ: فرفورتوش؛ ب: فرفوریوش (پساوند ندارند))؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ و) ۱۵ـ(و: نای) ۱۶ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است

بخندید از آن[1] شهریار جهان[2] بدو گفت کین[3] نیست[4] از ما نهان[5]
کجا[6] جنگ[7] را پیش ازین[8] ساختیم از[9] اندیشه هرگونه پرداختیم[10]
کیِ[11] تاجور بر لب آورد[12] کف بفرمود تا برکشیدند صف!
سپاهی بیامد به پیشِ سپاه که شد بسته[13] بر گرد و بر باد[14] راه!
شده نامورلشکری انجمن یلانِ[15] سرافرازِ[16] شمشیرزن
همه جنگ را تنگ بسته میان بزرگان و فرزانگان و کیان[17]
به خون آب داده[18] همه تیغ[19] را بُد[20] آن تیغ برّنده مر[21] میغ[22] را!
سپه را نبد بیشتر زان درنگ که نخچیر گیرد ز بالا[23] پلنگ!
ز[24] هر سو ز رومی تلی[25] کشته بود دگر[26] خسته از جنگ برگشته بود!
بشد خسته از جنگ[27] فرفوریوس[28] دریده درفش و نگونسار[29] کوس!
سُوارانِ ایران بسانِ پلنگ به هامون کجا غرمش آید به چنگ[30]،
پسِ رومیان در همی‌تاختند در و دشت ازیشان[31] بپرداختند!

چُنان[32] هم همی‌رفت با ساز جنگ همه نیزه و[33] گرز و خنجر به چنگ!
سپه را به هامونی[34] اندرکشید برآورده‌یی دیگر[35] آمد پدید
دزی بود با لشکر و بوق و کوس کجا خواندندیش قالینیوس[36]

۱ـل: زان؛ ق، س۲ (نیز ق۳، ل۳، پ، و، آ): ازو؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۲ـک: جوان ۳ـق: این ۴ـس۲ (نیز ل۳، آ): گشت؛ (و: کیست)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـل۲: ناگهان ۶ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): که ما؛ متن = ل ۷ـ(و: رزم) ۸ـ(لن: ازان؛ لن۲: ازو) ۹ـل (نیز ق۲، ب): ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): هرگز نپرداختیم؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۱ـل: یکی؛ (و: شه؛ آ: که تا)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـ(لی: آورده) ۱۳ـ(پ: تنگ)؛ س (نیز لی، ب): بستند؛ (لن، لن۲: بربرست)؛ ل: بشد بسته؛ متن = ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ) ۱۴ـس، ق، ک، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): باد و (ک: جوی) برگرد؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، ب، و، آ) ۱۵ـل: یلان و ۱۶ـل۲: سرافراز و ۱۷ـق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۸ـل: داد (!) ۱۹ـل۲: جنگ ۲۰ـ(ل۳: بر) ۲۱ـل، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): بر؛ س (نیز لن، لن۲، ب): برندهٔ؛ متن ← ۲۲ـل۲: در جنگ؛ متن = ک (نیز ق۳، پ) ۲۳ـل: دلاور؛ ک: جز بر بالا؛ (لن۲: ز بالا در (!))؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ): به؛ متن = ل، س (نیز لی، ب) ۲۵ـق: یله؛ (لی: یلی (نقطه ندارد)) ۲۶ـ(پ، آ: وگر) ۲۷ـس، ک، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): هزیمت سپه (ل۲، لن، لی: شده) خسته؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، پ، و) ۲۸ـ(لن، لن۲: فرقوریوس؛ ل۳: فرفورنوس؛ و: فرفورتوس (حرف ششم نقطه ندارد)؛ آ: فرفورتوس (حرف سوم نقطه ندارد)؛ ب: فرفوریوش (پساوند ندارد))؛ متن = ل ـ س (نیز ق۲، لی، پ) ۲۹ـل۲: نگوسار ۳۰ـس۲: آمد بجنگ؛ (ق۲: غرّش آید بجنگ)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـ(لی: زیشان)؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری (۶۱۶ـ۶۳۲): فانتهی الخبر بذلک الی قیصر فجهز الیه عساکر کجبال من الحدید. فالتقوا و ظهرت الغلبة للایرانیین فحصدوهم حصداً، و قتلوا مقدّمهم، وکان یسمی قرقوریوس ۳۲ـک: چنین ۳۳ـ(لی، ل۳، و، آ: و بزگان)؛ ل، س، ب این بیت را ندارند ۳۴ـل: هامون چو ۳۵ـ(پ: دیدکه) ۳۶ـل: قالینوس؛ س: قالنوس (حرف چهارم و ششم نقطه ندارند)؛ ک، ل۲: فالینوس؛ س۲: قالینوس (حرف ششم نقطه ندارد)؛ ق۲: فالنقوس (حرف چهارم و ششم نقطه ندارند)؛ لی: فالیقوس؛ و: قالنیوس (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ لن۲: فالینیوس (حرف یکم نقطه ندارد))؛ متن = ق (نیز ل۳، پ، آ، ب)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

سواران ایران بسان پلنگ (= ۶۳۱آ) همه نیزه و تیغ هندی به چنگ

سرِ باره برتر ز پرّ[1] عقاب — یکی[2] کنده‌یی گردش اندر پرآب[3]
یکی شارستان[4] گردش[5] اندر فراخ — پر ایوان و میدان و پالیز[6] و کاخ
ز رومی سپاهی بزرگ اندر اوی[7] — همه[8] نامدارانِ پرخاشجوی[9]
دو فرسنگ پیش اندرون بود شاه[10] — سیه گشته[11] گیتی ز گردِ سپاه!
خروشی برآمد ز قالینوس[12] — کز آن نعره[13] اندک شد آوازِ[14] کوس!
بدان شارستان[15] در نگه کرد شاه — همی هر زمانی[16] فزون شد سپاه
ز دروازه‌ها جنگ برساختند[17] — همه تیر و[18] قاروره[19] انداختند

چو خورشیدِ[20] تابنده برگشت زرد — ز گردنده یک نیمه[21] شد لاژورد[22]،
از آن باره‌ی دز نماند اندکی — همه شارستان[23] با زمی[24] شد یکی!
خروشی برآمد ز درگاهِ شاه — که ای نامدارانِ ایران‌سپاه،
همه پاک ازین[25] شهر[26] بیرون شوید[27] — به تاریکی‌اندر[28] به هامون شوید[27]،
اگر هیچ[29] بانگ زن و مردِ پیر — وُگر[30] غارت و شورش[31] و دار و گیر،

۱ـق[۲]: پرّان)؛ ک،ل[۲] (نیز لن،لن[۳]): بارهٔ او ندیدی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ(آ: همان) ۳ـ(پ: کرده گردش پر آب)؛ ق،ل[۲] (نیز ق[۲]،و): کنده گرد اندرش پر ز آب؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بندارى (۶۳۳ـ۶۳۶): فسار کسری حتی وصل الی قلعة أخری تسمی قالینوس ذات أسوار حصینة و خنادق عمیقة ۴ـق،ل[۲] (نیز لی،ل[۳]،پ،ب)؛ شارسان؛ متن = ل،س،ک،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،و،لن[۲]،آ) ۵ـس: زیر؛ ق،س[۲] (نیز و،آ،ب): زیرش؛ متن = ل،ک،ل[۲] (نیز لن ـ پ،لن[۲]) ۶ـل: پالیز و میدان؛ ک،ل[۲] (نیز لن،لن[۲]): همه پر ز میدان و ایوان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـق (نیز آ): اندر و (آ پساوند ندارد)؛ (ب: اندرون (پساوند ندارد)) ۸ـ(آ،ب: همان) ۹ـق: پرخاشجو؛ بندارى (۶۳۷ـ۶۳۸): و دون القلعة شهرستان واسع الخطة مملوء من العساکر و الجنود ۱۰ـ(ب: شاه بود (پساوند ندارد)) ۱۱ـل: گشت؛ لی از ۶۳۹آ و ۶۴۱ب یک بیت ساخته و ۶۳۹ب ـ۶۴۱آ را انداخته است ۱۲ـل: قالینوس؛ س: قالسوس (حرف چهارم تا ششم نقطه ندارند)؛ ک (نیز لن[۲]): قالینوس؛ ل[۲]: قالینوس (حرف ششم نقطه ندارد)؛ س[۲]: قالینوس (حرف ششم نقطه ندارد)؛ (ق[۲]: قالیقوس (حرف ششم نقطه ندارد)؛ ل[۳]: قالینوس؛ و: قالیسوس (حرف پنجم و ششم نقطه ندارد))؛ متن = ق (نیز لن،پ،ب) ۱۳ـ(پ: کز انبوه) ۱۴ـق،ک،ل[۲]،س[۲] (نیز ل[۳]،و،لن[۲]): آوای؛ متن = ل،س (نیز لن،ق[۲]،پ،ب)؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ پ بیت‌های ۶۴۰ تا ۶۴۲ را به هم ریخت: ۶۴۲، ۶۴۱، ۶۴۰؛ ل[۲] پس از این بیت افزوده است:

شه نامبردار کانجا رسید — برآورده‌یی دید کامد پدید

۱۵ـق،ل[۲] (نیز لی،ل[۳]،پ،ب): شارسان؛ متن = ل،س،ک،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،و،لن[۲]،آ) ۱۶ـ(لن[۲]: زمان خود)؛ در ق[۲] این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۷ـق را ساختند ۱۸ـ(و: جرخ) ۱۹ـ(ب: قارونه) ۲۰ـک: خرشید ۲۱ـل: بهره؛ ق: نیم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۲ـس،ق،ل[۲]،س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]،آ،ب): لاجورد؛ ک: لاژورد؛ متن = ل (نیز پ،و،لن[۲]) ۲۳ـق،ل[۲] (نیز لی،ل[۳]،پ،ب): شارسان؛ متن = ل،ک،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،و،لن[۲]،آ) ۲۴ـس ـل[۲] (نیز لن ـ لن[۲]،ب): زمین؛ متن = ل،س[۲] (نیز آ)؛ بندارى (۶۳۹ـ۶۴۴): فنزل علیها و حاصرها و أقام القتال علی ابواب المدینة حتی أخذها و أمر فخرّبوها و سوّوا مع الأرض أبراجها و أسوارها ۲۵ـل،س: زین؛ ق،ل[۲]،س[۲] (نیز ل[۳]، آ: از؛ متن = ک (نیز لی،ق[۲]،پ،و،لن[۲]،ب) ۲۶ـق[۲]: در) ۲۷ـ(لی: روید) ۲۸ـل[۲]: ز تاریکی ابدر ۲۹ـق: ایچ ۳۰ـس: چه از ۳۱ـل[۲]: سوزش؛ پ: کشتن)؛ ل[۲]: کشتن و غارت؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

به گوش من آید به تاریک‌شب — که[1] بگشاید از رنج[2] یک مرد[3] لب،
هم اندرزمان آنک[4] فریاد ازوست[5] — پر از کاه بینندش[6] آگنده پوست!

چو برزد ز خرچنگ تیغ[7] آفتاب — بفرسود[8] رنج[9] و بپالود[10] خواب،
تبیره برآمد ز درگاه شاه — گرانمایگان برگرفتند راه[11]
از آن دز وُ زان[12] شارستان[13] مرد و زن — به درگاه کسری شدند انجمن،
که ایدر[14] ز جنگی شواری[15] نماند — بدین[16] شارستان[17] نامداری[15] نماند،
همه خسته و کشته[18] شد بی‌گناه — گه آمد که بخشایش آید ز شاه،
زن و کودکِ خرد با مرد[19] پیر — نه خوب آید از دادِ یزدان[20] اسیر،
چُنان شد دز و باره و[21] شارستان[22] — کزین پس[23] نبینی جزاز[24] خارستان[22].
چو قیصر[25] گنهکار شد، ما[26] که‌ییم؟! — به قالینوس[27] اندرون بر چه‌ییم؟!

بر آن رومیان[28] بر[29] ببخشود[30] شاه — گنهکار شد رسته با[31] بی‌گناه!

۱ـک: و ۲ـ(لن[۲]: جنگ) ۳ـل[۲]: من مرد؛ (پ: یک تن دو) ۴ـل[۲] (نیز ل[۳]،ب،لن[۲]،آ): آنکه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ(آ: اوست) ۶ـل،س[۲] (نیز ل[۳]،پ،و،آ): بیندند؛ ک،ل[۲] (نیز لن،لن[۲]): بپنیش؛ (لی: بیندش)؛ متن = س،ق (نیز ق[۲]،پ؛ در ق[۲] حرف چهارم بی‌نقطه) ۷ـق: بر؛ (لی: جنگ)؛ س[۲] (نیز ل[۳]،آ): خورشید تیغ؛ (و: سر برزد از تیغ کوه؛ متن = ل،س،ک،ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،پ،لن[۲]،ب) ۸ـس (نیز لی،ب): بیفزود؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ(پ،لن[۲]: جنگ) ۱۰ـل،س،ق: سالود (نقطه ندارد)؛ ک،ل[۲]،س[۲]: سالود (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (لن،ق[۲]،لی،ل[۳]: بیالود (حرف یکم نقطه ندارد)؛ و،لن[۲]،آ،ب: بیالود)؛ متن = (پ)؛ ک،لن،لن[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

خروشی برآمد ز قالینوس (ک: قالینوس (حرف ششم بی‌نقطه)؛ لن: قالینوس)
تو گفتی بغرند (لن[۲]: بغرید) نالنده کوس (ک: که از گوش‌ها شد نهان زخم کوس)

۱۱ـک،ل[۲] (نیز لن،لن[۲]): همی هر زمانی فزون شد سپاه (= ۶۴۱ب)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـل: درّ و آن؛ س: باره و؛ (ل[۳]،و: شهر و آن)؛ س[۲]: وزان شهر و آن؛ (آ: ورا شهر از (!))؛ متن = ق،ک،ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،لی،پ،لن[۲]) ۱۳ـق،ل[۲] (نیز لی،ل[۳]،پ،ب): شارسان؛ متن = ل،س،ک،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،و،لن[۲]،آ) ۱۴ـ(آ: آیدر) ۱۵ـک (نیز آ): سواران ـ نامداران ۱۶ـک (نیز لن،لن[۲]): درین؛ (ل[۳]: بدان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـق،ل[۲] (نیز لی،ل[۳]،پ،ب): شارسان؛ متن = ل،س،ک،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،و،لن[۲]،آ) ۱۸ـل: کشته و خسته؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۹ـ(ق[۲]: خرد و برنا و)؛ ل: کودک و خرد و برنا و؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـ(لی: مردان؛ پ،و: بردن) ۲۱ـق،ک (نیز ل[۳]): باره؛ (لن،لن[۲]: دزبارهٔ)؛ س (نیز لی،پ): سخت (ب: صعب) دز باره و؛ متن = ل،ل[۲]،س[۲] (نیز ق[۲]،ب) ۲۲ـق،ل[۲] (نیز لی، ل[۳]،پ،ب): شارسان ـ خارسان؛ متن = ل،س،ک،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،لن[۲]) ۲۳ـ(پ: خرد)؛ ل: گزان پس؛ متن ← ۲۴ـ(لی: بجز)؛ ل: ندیدند جز؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ و: آ این بیت را ندارند ۲۵ـ(لی: خسرو) ۲۶ـ(آ: ما خود (وزن درست نیست)) ۲۷ـل: قالنوس (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ س،ل[۲] (نیز آ): قالینوس (حرف ششم نقطه ندارد)؛ ک: قالینوس (حرف ششم نقطه ندارد)؛ س[۲] (نیز لی): قالینوس؛ (ق[۲]: قالیسوس (حرف یکم، پنجم و ششم نقطه ندارند))؛ متن = ق (نیز ل،ل[۳]،پ،و،لن[۲]،ب؛ در لن[۲] حرف یکم نقطه ندارد) ۲۸ـل[۲]: مردمان؛ س[۲] (نیز لن،لن[۲]): بدان رومیان؛ (لی: به ایرانیان (!))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـ(لن[۲]: در) ۳۰ـ(پ: ببخشید) ۳۱ـل: از؛ ل[۲] (نیز ق[۲]،لی)؛ و؛ (ل[۳]: کشته پا)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی،پ پس از این بیت، بیت‌های ۶۷۴ـ۶۷۵ را افزوده‌اند

بسی خواسته پیش[1] ایشان بماند — وُ زانجایگه تیز[2] لشکر براند
مرآنکس که بود[3] ازدرِ کارزار — ببستند و بر پیل[4] کردند بار[5]

به انطاکیه[6]در[7] خبر شد ز[8] شاه — که با پیل و لشکر بیامد به[9] راه
سپاهی بدان[10] شهر بُد[11] بی‌کران — دلیرانِ رومی و گندآوران
سه روز اندر آن، شاه را[12] شد درنگ[13] — بدان تا نباشد به بیداد[14] جنگ
چهارم سپاه اندرآمد چو کوه — دلیرانِ ایران گروهاگروه[15]
برفتند یکسر سوارانِ روم — ز بهرِ زن و کودک و گنج[16] و[17] بوم
سه جنگِ گران کرده شد در سه[18] روز — چهارم[19] چو بفروخت گیتی‌فروز،
گشاده شد آن مرزِ[20] آباد[21]بوم — سُواری[22] ندیدند جنگی به[23] روم!
به شهر اندرآمد سراسر سپاه — پیی[24] را نبد بر زمین نیز[25] راه!
بزرگان که با تخت و افسر بدند — هم آنکس[26] که گنجورِ[27] قیصر بدند،
به شاه جهاندار دادند گنج — به چنگ آمدش گنج چون دید[28] رنج!

۱ـس: وزانکس ۲ـ(ل۳: گنجی) ۳ـل۲ (نیز آ): بدید (بساوند ندارند) ۴ـ(و: بستند) ۵ـل (نیز ب): بلند؛ (آ: بید (حرف یکم نقطه ندارد))؛ س (نیز لی): پیل بلند؛ متن = ق ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و)؛ در ل این بیت با بیت سیسین پس و پیش شده است؛ بیایی بیت‌های متن = دوازده دستنویس دیگر؛ لن، لن۲ به جای این بیت دو بیت زیر را آورده‌اند:

و زیشان هر آنکس که جنگی بدند — به پیش صف اندر درنگی بدند
ابر پشت پیلانشان (لن۲: پیلانش) جای کرد — همه مهتران بند بر پای کرد

۶ـ(لی: از ایران (!)) ۷ـ(آ: گنج و) ۸ـس ـس۲ (نیز لن، لی ـب): ز؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ بنداری (۶۷۱ـ۶۷۲): و أسر جمیع من کان فیها من المقاتلة، و أمر فقیدوهم و سلسلوهم، و نفذهم مع الغنائم و الأثقال و ما حصل من الذخائر و الأموال الی المدائن ۹ـ(آ: سوی) ۱۰ـ(آ: بر (!)؛ پ: جوشان‌تر) ۱۱ـس۲ (نیز پ، لن، آ۲): جرخ و؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در ل بیت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ل۲ این بیت را ندارد ۱۲ـ(لن، لن۲: بسی)؛ متن ← ۱۳ـق: ایوان؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): ز باغ و ز میدان؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، ب) ۱۴ـ(ب: همه) ۱۵ـل۲: پاره (!) ۱۶ـل، س، ق، ل۳، س۲ (نیز لی ـب): جرخ؛ متن = ک ۱۷ـق: روان؛ (پ: تیره گشته روان)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در پ این بیت پس از بیت ۶۷۲ آمده است؛ لی، ب ۶۷۴ و ۶۷۵ را پس از ۶۵۸ هم آورده‌اند ۱۸ـس: موبدان ۱۹ـس (نیز لی، آ): انطالیه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(ل۳: جاین ←) ۲۱ـق (نیز لن۲): وگر ۲۲ـ(لی، پ، آ: اندرون) ۲۳ـق (نیز و): زرّ؛ ل۲ (نیز ل۳): زرّ و؛ ل، ک (نیز لن، ق۳): ز زرّ؛ س (نیز لی، ب): با زرّ و؛ س۲ (نیز پ): با زرّ؛ (آ: تا زرّ)؛ متن = (لن۲) ۲۴ـ(لی: جرخ) ۲۵ـ(لن، لن۲: بارش) ۲۶ـ(ق۲، ل۳: برین) ۲۷ـس (نیز لی): شهر؛ ک، س۲ (نیز لن، پ، لن، آ۲): بوم؛ (ل۳: مرز و)؛ ل۲: بر و بوم؛ (و: بدو بوم)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ب) ۲۸ـ(ل۳: بوم؛ در بالای «بو» نوشته است «رو») ۲۹ـک (نیز لن، لن۲): بدوی ۳۰ـک: آفتاب ۳۱ـس (نیز لی، ا): انطالیه؛ (ب انطاقیه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـق (نیز و): ایوان ۳۳ـس، ق (نیز لن ـل۳، و، لن۲، ب): جرخ؛ متن ← ۳۴ـل۲: روشن شده شاد و کام؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز پ، آ) ۳۵ـس (نیز ب): بدان؛ (لی: بدین؛ پ: چو شد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـ(ق۲: روشن) ۳۷ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، پ ـب): بوی (و: بوی) و رنگ؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، لی، ل۳)؛ ق این بیت را ندارد ۳۸ـ(ق۲: بسیران (!)) ۳۹ـق: برده ۴۰ـس، ک، س۲ (نیز لن ـل۳، آ، ب): داشت یا (ق۲: گر)؛ ق: بود اگر؛ (پ: بود یا؛ و، لن۲: داشت تا)؛ ل۲: که بند گران دلش را؛ متن = ل

وُ زیشان[1] هر آنکس که جنگی[2] بدند[3] — نهادند[4] بر پشتِ پیلان به بند[5]
اسیران[6] و آن گنجِ[7] قیصر به[8] راه — به سوی مداین فرستاد شاه

بگردید بر گردِ[9] آن شهر شاه — زمین دید رخشان‌تر[10] از چرخِ[11] ماه!
ز بس[12] باغ و میدان[13] و آبِ روان — همی[14] تازه[15] شد پیر و[16] گشته جوان[17]
چُنین گفت با موبدان[18] شهریار — که انطاکیه[19]ست این[20]، اگر[21] نوبهار؟!
کسی کو ندیده‌ست خرّم‌بهشت — ز مشک اندرو[22] خاک و از زرش[23] خشت،
درختش ز یاقوت و[24] آبش[25] گلاب — زمینش سپهر، آسمان آفتاب،
نگه کرد باید بدین[26] تازه‌بوم! — که آباد بادا همه مرزِ[27] روم[28]!
یکی شهر فرمود نوشین‌روان — بدو[29]اندرون آبهای[30] روان،
بکردارِ انطاکیه[31] چون چراغ — پر از گلشن و کاخ و میدان[32] و باغ!
بزرگانِ روشن‌دل و[33] شادکام[34] — ورا زیبِ خسرو نهادند نام
شد آن[35] زیبِ خسرو چو خرّم[36]بهار — بهشتی پر از رنگ و بوی[37] و نگار!
اسیران[38] کزان شهرها بسته[39] بود — به بندِ گران دست و پا[40] بسته بود،

۱ـس: وزانکس ۲ـ(ل۳: گنجی) ۳ـل۲ (نیز آ): بدید (بساوند ندارند) ۴ـ(و: بستند) ۵ـل (نیز ب): بلند؛ (آ: بید (حرف یکم نقطه ندارد))؛ س (نیز لی): پیل بلند؛ متن = ق ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و)؛ در ل این بیت با بیت سیسین پس و پیش شده است؛ بیایی بیت‌های متن = دوازده دستنویس دیگر؛ لن، لن۲ به جای این بیت دو بیت زیر را آورده‌اند:

و زیشان هر آنکس که جنگی بدند — به پیش صف اندر درنگی بدند
ابر پشت پیلانشان (لن۲: پیلانش) جای کرد — همه مهتران بند بر پای کرد

۶ـ(لی: از ایران (!)) ۷ـ(آ: گنج و) ۸ـس ـس۲ (نیز لن، لی ـب): ز؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ بنداری (۶۷۱ـ۶۷۲): و أسر جمیع من کان فیها من المقاتلة، و أمر فقیدوهم و سلسلوهم، و نفذهم مع الغنائم و الأثقال و ما حصل من الذخائر و الأموال الی المدائن ۹ـ(آ: سوی) ۱۰ـ(آ: بر (!)؛ پ: جوشان‌تر) ۱۱ـس۲ (نیز پ، لن، آ۲): جرخ و؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در ل بیت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ل۲ این بیت را ندارد ۱۲ـ(لن، لن۲: بسی)؛ متن ← ۱۳ـق: ایوان؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): ز باغ و ز میدان؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، ب) ۱۴ـ(ب: همه) ۱۵ـل۲: پاره (!) ۱۶ـل، س، ق، ل۳، س۲ (نیز لی ـب): جرخ؛ متن = ک ۱۷ـق: روان؛ (پ: تیره گشته روان)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در پ این بیت پس از بیت ۶۷۲ آمده است؛ لی، ب ۶۷۴ و ۶۷۵ را پس از ۶۵۸ هم آورده‌اند ۱۸ـس: موبدان ۱۹ـس (نیز لی، آ): انطالیه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(ل۳: جاین ←) ۲۱ـق (نیز لن۲): وگر ۲۲ـ(لی، پ، آ: اندرون) ۲۳ـق (نیز و): زرّ؛ ل۲ (نیز ل۳): زرّ و؛ ل، ک (نیز لن، ق۳): ز زرّ؛ س (نیز لی، ب): با زرّ و؛ س۲ (نیز پ): با زرّ؛ (آ: تا زرّ)؛ متن = (لن۲) ۲۴ـ(لی: جرخ) ۲۵ـ(لن، لن۲: بارش) ۲۶ـ(ق۲، ل۳: برین) ۲۷ـس (نیز لی): شهر؛ ک، س۲ (نیز لن، پ، لن، آ۲): بوم؛ (ل۳: مرز و)؛ ل۲: بر و بوم؛ (و: بدو بوم)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ب) ۲۸ـ(ل۳: بوم؛ در بالای «بو» نوشته است «رو») ۲۹ـک (نیز لن، لن۲): بدوی ۳۰ـک: آفتاب ۳۱ـس (نیز لی، ا): انطالیه؛ (ب انطاقیه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـق (نیز و): ایوان ۳۳ـس، ق (نیز لن ـل۳، و، لن۲، ب): جرخ؛ متن ← ۳۴ـل۲: روشن شده شاد و کام؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز پ، آ) ۳۵ـس (نیز ب): بدان؛ (لی: بدین؛ پ: چو شد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـ(ق۲: روشن) ۳۷ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، پ ـب): بوی (و: بوی) و رنگ؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، لی، ل۳)؛ ق این بیت را ندارد ۳۸ـ(ق۲: بسیران (!)) ۳۹ـق: برده ۴۰ـس، ک، س۲ (نیز لن ـل۳، آ، ب): داشت یا (ق۲: گر)؛ ق: بود اگر؛ (پ: بود یا؛ و، لن۲: داشت تا)؛ ل۲: که بند گران دلش را؛ متن = ل

بفرمود تا بند برداشتند — بدان[1] شهرِ نو[2] خوار[3] بگذاشتند[4]!
چُنین گفت[5] کین نو برآورده‌جای — همه[6] گلشن و بوستان و سرای،
بگردند[7] تا هر کسی را[8] به کام — یکی جای باشد سَزاوارِ نام!
ببخشید بر هر کسی خواسته — زمین[9] چون بهشتی شد[10] آراسته!
ز بس برزن و کوی و بازارگاه — تو گفتی نمانده‌ست بر خاک[11] راه!

بیامد یکی پرسُخن‌کفشگر — چُنین گفت کای شاه بی‌دادگر[12]!
به قالیئوس[13]اندرون خانِ[14] من — یکی تود[15] بُد پیش[16] بالانِ[17] من،
ازین زیبِ[18] خسرو مرا سود نیست — که بر پیشِ درگاهِ[19] من تود[20] نیست!
بفرمود تا[21] بر درِ شوربخت — بکِشتند شاداب چندی[22] درخت!

یکی مردِ ترسا گزین کرد شاه — بدو داد فرمان و[23] گنج و کلاه[24]،
بدو گفت کین زیبِ[25] خسرو تراست! — غریبان و این[26] خانه‌ی نو[27] تراست!
بسان درختی[28] بَرومند باش! — پدر باش و[29] گاهی چو[30] فرزند باش!

۱ـک، س۲ (نیز لن ـلن۲، ب): بدین؛ (آ: برین)؛ متن = ل، س، ق، ل۳ ۲ـق: او؛ ل: شهرها؛ (ق۲: زیب نو؛ آ: شهرستان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـس ـس۲ (نیز ق۲ـ و، آ، ب)؛ شاد؛ متن = ل (نیز لن، لن۲) ۴ـق: بنشاندند ۵ـ(ق۲: گفت پس (وزن درست نیست)) ۶ـل: همش ۷ـک، ل۲ (نیز لن، لن۲)؛ بگردیم؛ س۲ (نیز لی، ب، و)؛ بگردید؛ متن = ل، س (نیز ق۲، ل۳، آ، ب) ۸ـل: زو؛ ق این بیت را ندارد ۹ـس (نیز لی، ب)؛ جهان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـ(ل۳: چشد>) ۱۱ـ(ب، لن۲: باد)؛ ق این بیت را ندارد ۱۲ـق: آزادمرد (پساوند ندارد، در بالا افزوده: بیدادگر)؛ (لی: بیروزگر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل۲ این بیت را ندارد ۱۳ـل: قالینوس؛ س، ل۲: قالیسوس (حرف‌های پنجم و ششم نقطه ندارند)؛ ق: قالینوس؛ ک: قالینوس؛ س۲ (نیز لن): قالینوس (حرف ششم نقطه ندارد)؛ (ق۲: فلسوس (حرف‌های چهارم تا ششم نقطه ندارند)؛ متن = (لی ـب) ۱۴ـل، ق (نیز لن، و، لن۲): جای (پساوند ندارند)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـب، آ، ب) ۱۵ـس۲: بوده؛ (لن: توده؛ لی: بوده (نقطه ندارد)؛ ب: نود)؛ متن ← ۱۶ـل۲: توده بد زیر؛ (و: تودبن بد به؛ آ: بود بد تنش (!)؛ ب: نو بود پیش (!))؛ متن = ل، س، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، لن۲) ۱۷ـل، س، ق (نیز لن، و، لن۲): بالای؛ (ل۳: دکان؛ آ: نالان)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ب، ب) ۱۸ـ(لن۲: زیب ر) ۱۹ـ(ل۳: دکان)؛ ک (نیز لن، لن۲): پیش در کاخ؛ ل۲: در زیر بالان؛ (و: پیش در و گاه)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ب، آ، ب) ۲۰ـس۲ (نیز ق۲، آ): نود (نقطه ندارد)؛ (لی: بود؛ ب: دود)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـل۲: شه ۲۲ـس، ق، ک (نیز لن، و، ب): صد تن؛ (ق۲: شادان یکی نو)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ل۳، ب، لن۲، آ)؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ ل۲ در اینجا سرنویس دارد: آگاهی یافتن قیصر از هرمیت؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

بخندید بسیار از آن شهریار — که آمد بر آن تودِ خود خواستار

۲۳ـ(لن: جوی>) ۲۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـب): سیاه؛ متن = ل، ل۲ ۲۵ـ(لن۲: زیب و) ۲۶ـ(ب: غریبان وین) ۲۷ـ(ق۲: خانه بر تو؛ لی: گوشهٔ نو) ۲۸ـس ـل۲ (نیز لن، ق۲، لی، ب، لن۲، ب)؛ درخت؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، و، آ) ۲۹ـس۲ (نیز ق۲، لی، ل۲، لن۲، آ، ب)؛ جوی>؛ متن = ل ـل۲ (نیز لن، ب، و) ۳۰ـک: تو

به بخشش[1] بیارای و زُفتی مکن! — بر[2] اندازه باید ز هر در[3] سُخن!

از[4] انطاکیه[5] شاه لشکر براند — جهاندیده‌ترسا[6] نگهبان بماند[7]

پس آگاهی آمد ز[8] فرفوریوس[9] — بگفت آنچ[10] آمد به قالیئوس[11]
به قیصر چُنین گفت[12] کآمد سپاه — جهاندارکسری و پیلان[13] و گاه[14]
سپاهست چندانک[15] دریا و کوه — همی‌گردد از گردِ اسپان[16] ستوه!
بپیچید[17] قیصر ز گفتارِ خویش — بزرگانِ[18] فرزانه را خواند پیش
ز نوشین‌روان شد[19] دلش پرهراس — همی رای زد روز و شب در[20] سه[21] پاس
بدو گفت موبد که این[22] رای نیست — که با[23] رزم[24] کسری ترا[25] پای نیست،
برآرند ازین[26] مرزِ آباد[27] خاک — شود کرده‌ی[28] قیصر اندر[29] مَغاک!
زوانِ[30] سراینده و[31] رای سست[32] — جزاز[33] رنج بر[34] پادشاهی نجست[35]!

۱ـس، ق، ک، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): بخش و؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، ب، آ) ۲ـس (نیز لی، ب): به ۳ـس (نیز ق۲، لی): که رانی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۶۹۳ـ۶۹۶): و أمر فبنی لهم بجنب المدائن مدینة علی مثال أنطاکیه بحیث لا یفرق بین المدینتین فأسکنهم إیاها بعد أن جعل علیهم رجلا من النصاری و أوصاه بمراعاتهم و مداراتهم و قضاء حاجاتهم ۴ـل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، ب)؛ ز؛ (ب: وز)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ) ۵ـس (نیز لن، لی، آ): انطاکیه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ(لی: اندر) ۷ـل: نشاند؛ ل، س در اینجا سرنویس دارند؛ ل: پوزش کردن قیصر و پذیرفتن باژ؛ س: فرستادن قیصر روم مهراس را با خواسته نزد نوشین‌روان؛ بنداری (۶۹۷): ثم ساق العسکر من أنطاکیه ۸ـس۲: آورد>؛ (لن، ق۲، ل۳ ـب: آورد)؛ متن = ل ـل۲ (نیز لی) ۹ـل (نیز ق۲، و): فرفوریوس (حرف ششم نقطه ندارد)؛ س: فرفوریوس (نقطه ندارد)؛ ق: فرفورفوس؛ س۲ (نیز ل۳): فرفوریوس؛ (لن: قرقوریوس (حرف ششم نقطه ندارد)؛ ل۲: فرقوریوس؛ آ: فرتوریوس (حرف ششم نقطه ندارد))؛ متن = ک، ل۲ (نیز لی، ب، ب) ۱۰ـق، ک، ل۲ (نیز لی ـب): آنچه؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، ق۲) ۱۱ـل: قالیئوس؛ س (نیز آ): قالسوس (حرف چهارم تا ششم نقطه ندارند)؛ ق: قالینوس؛ ک، س۲: قالینوس (حرف ششم نقطه ندارد)؛ ل۲: قالسیوس (حرف چهارم و پنجم نقطه ندارد)؛ (ق۲: فالیقوس (حرف ششم نقطه ندارد)؛ و: فالینوس (حرف ششم نقطه ندارد))؛ متن = (لن، لی، ل۳، ب، لن۲، ب) ۱۲ـ(ق۲: خبر کرد) ۱۳ـل: با پیل؛ متن ← ۱۴ـ(و: راه (!)؛ ق۲: بیامد ز راه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـس۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، ب، لن۲، آ، ب): چندانکه؛ متن = ل ـل۲ (نیز لن، و، ب)؛ ایشان؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب): جنگ ایشان؛ (آ: نعل اسپان)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، لن۲) ۱۷ـل: بگردید ۱۸ـل: بزرگان و ۱۹ـ(لی: بد) ۲۰ـ(لن۲: هر)؛ س، ق، ک (نیز ل۳، ب): و در (ق: تا؛ ک: ز) شب؛ س۲ (نیز لی، آ، ب): و هر شب؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، و) ۲۱ـ(لی: ز)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

همی رای ایشان بر آن شد درست — که رزم دلیران بیایست جست

۲۲ـق: بطریق کین؛ ل۲: اسقف کین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـس۲ (نیز و، آ): ابا؛ (ب: نه با)؛ متن ← ۲۴ـل: رای؛ (لن، ل۲، لن۲: جنگ)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـس: مرا ۲۶ـک: از آن ۲۷ـ(ق۲: یا ارز) ۲۸ـ(ق۲: کرده بر) ۲۹ـق ـس۲ (نیز لن، ب، و، لن۲): قیصران در؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، ل۲، آ، ب) ۳۰ـق ـس۲ (نیز لن ـآ): زبان؛ متن = ل (حرف یکم نقطه ندارد) ۳۱ـ(آ: سراینده) ۳۲ـ(ق۲: چست) ۳۳ـق ـس۲ (نیز لن ـآ): بجز؛ متن = ل ۳۴ـق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ب): این؛ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، آ): ازین؛ متن = ل ۳۵ـ(لن: بجست (!))؛ س، ب این بیت را ندارند

چو بشنید قیصر، دلش خیره[1] گشت[2] — ز نوشین‌روان رای او تیره[3] گشت[2]!
گزین کرد از آن[4] فیلسوفانِ روم — سَخُن‌گوی[5] با دانش و[6] پاک[7]بوم!
به جای[8] آمد از موبدان[9] شست[10] مرد — زدوده روان و خرد را ز گرد[11]!

بیامد فرستاده[12] نزدیکِ شاه — گرانمایگان[13] برگرفتند راه
چو مِهراس[14] دانندگان[15] پیشرَوْ — گوی[16]، در خرد پیر و[17] در سال[18] نَوْ!
ز هر چیز گنجی[19] به پیش اندرون — شمارش گذر[20] کرده[21] بر چند و چون!
بسی[22] لابه و پند و[23] نیکوسَخُن — پشیمان ز گفتارهای کَهُن!
فرستاده با[24] باژ و ساوِ[25] گران — گروگان ز[26] خویشان و[27] گندآوران!
-چو مِهراس[28] گفتارِ قیصر شنید — پدید آمد[29] آن بندِ بد[30] را کلید!-
رسیدند[31] نزدیکِ نوشین‌روان — چن[32] الماس کرده زبان با[33] روان!

۱ـس (نیز لی، و، ب): تیره؛ (ل۲: چیره)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـق: شد ۳ـس (نیز لی، و، ب): خیره؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق در اینجا سرنویس دارد: فرستادن قیصر رسولان را بنزد کسری؛ بنداری (۶۹۸ـ۷۰۶): و انتهی الخبر الی قیصر بما جری علی یلاده فافاق من سکرة غروره، و استیقظ من سنة غفلته، و علم أنه لا طاقة له بکسری و جنوده ۴ـل: زان؛ (ل۳: ازین)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـل۲: سخن‌گو و؛ (ل، ق۲، پ، و، لن۳: سخن‌گوی و)؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۶ـک (نیز لی): دو ب؛ ل۲ (نیز لن): از؛ متن ← ۷ـ(لن۲: آباد)؛ ق: پر دانش از روی (!)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ، ب) ۸ـل: جا ۹ـق: بخردان ۱۰ـل۲، س۲ (نیز لی، آ، ب): شصت؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـ(لن۲: به گرد؛ و: خردها ز گرد؛ ل: به کسری شدن نامزدشان بکرد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـس ـ ل۲ (نیز لی، پ، ب): پیمبر (ق، ل۳: پیامبر) فرستاد؛ (لن، لن۲: پیامی فرستاد)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ) ۱۳ـس (نیز لی، ب): خرامان همه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـق: مهراش؛ س۲ (نیز ل۳): مهریس؛ (آ: مهریش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـق: دانندہ بد؛ (لی، ب: دانندہ شد؛ ل۳: دانندہ از)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـل۲: که بد؛ متن ← ۱۷ـ(لی: و ← ق۲: در سخن پیر و؛ و: پرخرد بود و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـل، ک (نیز لی): سالار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

بگفت آنچ بایست و پیغام بداد — که بادا همیشه جهاندار شاد

۱۹ـ(لن: چندی؛ ل۲: چیری) ۲۰ـ(ب: کننده (!)) ۲۱ـ(لی، ل۳: کرد) ۲۲ـ(ل۳: پس) ۲۳ـ(لن۲، آ: ← و)؛ بنداری (۷۰۷ـ۷۱۲): فنفذ جماعة من الأساقفة و الفلاسفة مقدمهم مهراس العالم، یأحمال من الجواهر و النفائس الیه متنصلا من زلته و مستغفرا لخطیته ۲۴ـس، ق (نیز ق۲ـلی، ب): فرستاد با؛ ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): فرستادن؛ (لن، لن۲: فرستاد پس)؛ متن = ل ۲۵ـق (نیز ق۲): باژ ساو؛ ک (نیز ل۳، پ): ساو و باژ؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـس (نیز لن، لن۲): و؛ (لی، آ، ب: ← و)؛ متن = ل ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۲۷ـ(لن: ← و؛ لن۲: ز) ۲۸ـق: مهراش؛ س۲ مهریس؛ (آ: مهریش)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، ب) ۲۹ـس۲ (نیز و، آ): بدید اندر؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، ب) ۳۰ـس (نیز لی، ب): بندها؛ متن = ل ـ ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، آ)؛ لن، لن۲ این بیت و ← این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ ل۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

پیمبر فرستاد نزدیک شاه — گرانمایگان برگرفتند راه (← بیت ۷۰۹)

۳۱ـل۲: بیامد به ۳۲ـل، س، ق، ل۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۳۳ـس، ق (نیز لن ـ لن۲، ب)؛ و؛ س۲ (نیز آ): چها ب؛ متن = ل، ل۲

چو مِهراس[1] نزدیکِ کسری رسید — به رومی[2] یکی[3] آفرین گسترید!
تو گفتی ز تیزیَ و از[4] راستی — ستاره برآردهمی زآستی[5]
به کسری چُنین گفت کای شهریار — جهان را بدین ارجمندی مدار[6]!
به رومی تو اکنون و ایران تهی‌ست[7] — همه مرز بی‌ارز و بی‌فرّهی‌ست[8]!
هر آنگه[9] که قیصر نباشد به روم — نسنجد به یک[10] پشّه این[11] مرز و بوم!
همه سودمندی ز مردم بود — چن[12] او گم شود[13]، مردمی[14] گم بود[15]!
گر این[16] رستخیز از پیِ خواسته‌ست، — -که آزرم و[17] دانش[18] بدو[19] کاسته‌ست!-،
بیاوردم اکنون[20] همه گنجِ روم — که روشن‌روان بهتر از گنج و[21] بوم!

چو بشنید ازو[22] این[23] سَخُن شهریار — دلش گشت خرّم[24] چو باغِ[25] بهار!
بپذرفت[26] ازو[27] هرچ[28] آورده بود — اگر بدره‌ی زر، وُگر[29] برده بود!
فرستادگان را ستایش گرفت — برآن[30] نیکوی‌ها[31] فزایش[32] گرفت!
بدو گفت کای[33] مردِ روشن‌خرد[34] — نبرده[35] کسی کو خرد[36] پرورد[37]،

۱ـق: مهراش؛ س۲ (نیز ل۳): مهریس؛ (آ: مهریش)؛ متن ← ۲ـس، ل۲ (نیز ب): برو بر؛ (لی: بدو بر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـل۲: ز جان؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد ۴ـل: ز؛ (لن: پیروزی و)؛ س۲ (نیز ل۳، ب): که از تیزی و؛ (و: که گفتارش از؛ آ: که از پیری و (!))؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، ب) ۵ـل: کاستی؛ (ب: آستی)؛ ک، ل۲ (نیز لن): بتابد (ک: نماید) همی راستی؛ (آ: برآیدهمی کاستی)؛ متن = س، س۲ (نیز ق۳ـو، ل۳): راستی؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق، لن۳ این بیت را ندارند ۶ـ(ل۳، آ: بدار)؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ ق۲ از این بیت دو بیت زیر را ساخته است:

به کسری چنین گفت کای شهریار — جهاندار و از خسروان یادگار
جهان را بدین ارجمندی مدان — چو ایمن نشینی سرآید زمان

۷ـ(آ: نهفت (!)) ۸ـق: کم فرّهیست؛ (آ: بی‌یار و جفت (!)) ۹ـ(پ: هر آنکس) ۱۰ـس (نیز لی، ب): یکی؛ متن ← ۱۱ـس۲ (نیز و): آن؛ (ل۳: زان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـل، س (نیز لن ـ لن۲): چو؛ متن ← ۱۳ـل۲: نه خوب آید او؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز آ، ب) ۱۴ـق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): نیکویی؛ (آ: نیکوی)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲، لی، و، ب) ۱۵ـ(ل۳، پ: شود) ۱۶ـس (نیز ب): که این؛ ل۲: کزین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـق (نیز لن): دو ب؛ س (نیز لن۲): که از رزم و (نیز لن۲: دو ب)؛ (ل۳: که از رزم (!)؛ آ: گر از رزم و)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، ب) ۱۸ـق: آتش ۱۹ـ(ق۲: نکو؛ پ: برو؛ لن۲: بدین؛ آ: بر از (واژهٔ نخست نقطه ندارد)) ۲۰ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): اینک؛ متن = ل، ق ۲۱ـ(لن، لی، لن۲: رنج)؛ بنداری (۷۱۳ـ۷۲۳): فلما وصل الرسول الیه و استغفر و اعتذر أقال العثرة و أقصر عن قصد قیصر ۲۲ـل: زو ۲۳ـک: آن ۲۴ـ(ل۳: خورّم) ۲۵ـ(لی: باد) ۲۶ـل (نیز ق۲): پذیرفت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـل: زو ۲۸ـق ـ س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، آ، ب): هر چه؛ (لن، ل۳: آنچ؛ لن۲: آنچه)؛ متن = ل، س ۲۹ـق، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ): اگر؛ (ق۲: و بدره بود و اگر)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، ب) ۳۰ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): بدان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـس۲ (نیز لن، لی): نیکوئیها ۳۲ـک، ل۲: نیایش؛ (ل۳: ستایش (پساوند ندارد))؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـل: اگر؛ (پ: دکای ←)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۴ـس (نیز ب): روش‌روان ۳۵ـس (نیز ب): بنزد؛ (ق۲، لی: نبرد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۶ـس۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): سخن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۷ـس (نیز ب): پروران؛ متن = سیزده دستنویس دیگر

اگر زرّ گردد همه[1] خاکِ روم[2] — تو سنگی‌تری زان[3] سرافراز[4]بوم!
نهادند بر روم‌بر[5] باژ و ساو — پُرآگنده[6] دینار ده چرمِ[7] گاو

۷۳۰ وُ زانجایگه[8] ناله‌ی گاودُم — شنیدند و[9] آوازِ[10] رویینه‌خم
جهاندارِ بیدار لشکر براند — به شام[11] آمد و[12] روزگاری بماند[13]
بیاورد چندان سِلیح[14] و سپاه — همان[15] برده و بدره[16] و تاج و گاه،
که پشتِ زمی[17] را همی‌داد خم — ز پیلان و از[18] گنج‌های[19] درم!
ازآن[20] مرز چون رفتن آمدش رای[21] — به شیرویِ بهرام بسپرد جای[22]
۷۳۵ بدو گفت کین[23] باژِ قیصر بخواه — مکن هیچ[24] سستی به روز[25] و به ماه!
ببوسید[26] شیروی[27] رویِ[28] زمین — همی‌خواند بر شهریار[29] آفرین،
که بیداردل باش[30] و پیروزبخت[31] — مگرداد زرد[32] این[33] کیانی[34]درخت!

۱ـل: همه گر شود زر آن؛ (لن: همه زر گردد اگر)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـ(لی: بوم (پساوند ندارد)) ۳ـق ـس۲ (نیز لن، پ، ن۲،آ): زین؛ س (نیز لی، ب): ساکن بوی زین؛ متن = ل (نیز ق۲،ل۳،و) ۴ـ(ق۲: همه مرز و؛ دلارای)؛ در ق۲ بیت‌های ۷۲۶ـ۷۲۸ به هم ریخته است: ۷۲۸، ۷۲۶، ۷۲۷؛ ک،ل۲،س۲،لن،ل۳،و،لن۲ پس از این بیت و ق۲ پس از بیت ۷۲۷ افزوده‌اند:

اگر پارسا باشی و (س۲: پادشاهی وگر) رای‌زن
یکی گنج آکنده یابی (ک: باشی) ز من (ل۲،س۲: یکی باشدت گاه رفتن کفن؛ لن، و، لن۲: یکی باشد
(و: نباشی جز) آکنده گنج کهن؛ ق۲: نگردد (نقطه ندارد) پراکنده این انجمن)

۵ـل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،آ): بوم و بر (ل۲: با (!))؛ (لی: نامه بر)؛ متن = ل ـک (نیز لن، پ، و، لن۲،ب) ۶ـ(ق۲: ز آکنده) ۷ـ(لن، لن۲: صد چرم؛ ل۲: دو گنج (!))؛ ک،س۲،لن، ق۲،ل۳،پ، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

فرستاده را خلعت آراستند کلاه و نگین و کمر خواستند (ک، ل۲: گسی کرد
ازآنسان کجا خواستند (ل۲: که می‌خواستند))

بنداری (۷۲۴ـ۷۲۹): وصالحه علی أن یحمل الیه کل سنة برسم الخراج ملء عشرة من جلود البقر ذهبا ۸ـ(ق۲: از آنجایگه) ۹ـ(ق۲، لی، ل۲: جز>) ۱۰ـس، ل۲ (نیز و، ب): آوای؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ل۲: زیب) ۱۲ـک (نیز ق۲): اندرون؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـ(آ: نماند) ۱۴ـس: سلاح ۱۵ـس۲ (نیز ل۲،پ): هم از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـق ـس۲ (نیز ق۲،پ، آ، ب): بدره و برده (ب: پرده)؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲) ۱۷ـس، ک، س۲ (نیز ق۲ ـو، ب): زمین؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، لن۲، آ) ۱۸ـل، ق (نیز لن، لن۲): ز؛ س۲: و وز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لی: گنجها و)؛ بنداری (۷۳۰ـ۷۳۳): ثم جر العساکر و توغل الشام و أقام فیها زمانا ۲۰ـس۲ (نیز ب، و، آ): وزان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ(ل۲: رفتنش آمد یاد (وزن درست نیست)) ۲۲ـ(ل۲: آنجای داد (!)) ۲۳ـق: آن؛ س۲ (نیز و، آ): این؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(لن، لن۲: مگیر ایچ) ۲۵ـس (نیز و): سال ۲۶ـل۲: بپوشید (!) ۲۷ـ(لی: شیرویه) ۲۸ـ(لن: جروی>) ۲۹ـ(ق۲: کردکار) ۳۰ـل۲: بود؛ س۲ (نیز و، آ): باد؛ متن ← ۳۱ـ(ل۲: پیروزگر باش و بیدار بخت)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـس (نیز ب): مگردا ز ره؛ ق: مگردا ز جای؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـ(لی: آن) ۳۴ـ(ب: کیانی>)

تبیره برآمد ز درگاهِ شاه — سوی اردن[1] آمد[2] درفش[3] سپاه[4]

جهاندار کسری چو خورشید[5] بود — جهان را ازو[6] بیم و اومید[7] بود!
۷۴۰ برین‌سان[8] رود[9] آفتاب[10] سپهر — به یک دست شمشیر و[11] یک[12] دست مهر!
نه بخشایش آرد به هنگام خشم — نه خشم آیدش[13] روز[14] بخشش به[15] چشم[16]!
[چُنین بود آن[17] شاه خسرونژاد — بیاراسته بُد[18] جهان را به داد!]

گفتار اندر داستان نوش‌زاد با پدرش نوشین‌روان[19]

اگر شاه دیدی[20]، وُگر[21] زیردست — وُگر[22] پاک‌دل[23] مردِ یزدان‌پرست،
چُنان دان که[24] چاره نباشد[25] ز جفت[26] — ز پوشیدن و[27] خورد و جایِ[28] نهفت!
۷۴۵ اگر پارسا[29] باشد و رای‌زن[30] — یکی گنج[31] باشد پُرآگنده زن!
به‌ویژه که باشد به[32] بالا بلند — فروهشته تا[33] پای، مشکین کمند!
خردمند و[34] هشیار و[35] با رای و[36] شرم — سَخُن گفتنش[37] خوب[38] و آوایِ[39] نرم!

۱ـل: ارمن؛ ک: آوردن (ـآُردن)؛ ل۲ (نیز و): آذر؛ (لن، ق۲، لن۲: آدر؛ آ: اردل (ـاردن))؛ متن ← ۲ـ(ب: او درآمد (ـاردن آمد))؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، بنداری) ۳ـس ـل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ، ب): درفش و؛ متن = ل، س۲ (نیز لی، پ، و) ۴ـل (نیز لی): سیاه؛ س۲: سپاه؛ (و: سپاه (نقطه ندارد))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـک: خرشید ۶ـق: بدو؛ (ل۳: برو)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۷ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـب): امید؛ متن = ک ۸ـس، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب): بدین سان؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، آ) ۹ـس (نیز لی، ب): بود؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـل۲: آفتاب از ۱۱ـ(لی: جرو>) ۱۲ـ(لن۲، آ: به یک) ۱۳ـل: آمدش ۱۴ـ(ب: گاه) ۱۵ـ(لن: ز) ۱۶ـل۲، س۲: خشم (پساوند ندارد) ۱۷ـس۲ (نیز ل۳، پ، آ): این؛ (لن۲: جآن>)؛ متن ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و) ۱۸ـ(لی: بیاراست یکسر)؛ ل، س، ق، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۷۳۴ـ۷۴۲): ثم خلف فیها اصبهبذا یسمی شیرویه، وارتحل وسار الی الأردن (بنداری در اینجا جز گزارش شاهنامه گزارش دیگری نیز آورده است) ۱۹ـل: ـباکسری؛ س۲: ـپدرش کسری که از دین او برگشت و دین مادر گرفت؛ ق: داستان نوش‌زاد پسر نوشین‌روان حنف‌الله عنه؛ ک: بیرون آمدن نوش‌زاد بر پدر کسری؛ ل۲: اندر حدیث نوش‌زاد که از دین برگشت؛ متن = س؛ در ل سرنویس پس از بیت ۷۷۳ و در ک پس از بیت ۷۶۹ آمده است؛ بنداری: ذکر قصة نوش‌زاد بن کسری و خروجه علی أبیه الی آخر أمره ۲۰ـق: بینم؛ ک (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ): دیدم؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، ب) ۲۱ـ(لن، ق۲، ل۳، و، لن۲: اگر) ۲۲ـ(ق۲، ل۳: اگر) ۲۳ـ(لن: شاددل)؛ در س۲ بیت‌های ۷۴۳ـ۷۹۳ خوانانیست ۲۴ـ(لن۲، ب: دانک) ۲۵ـ(ل۳: نداند) ۲۶ـ(ب: خفت؛ و: حفت (حرف یکم نقطه ندارد)) ۲۷ـس، ل۲: جو> ۲۸ـ(لن: جای و)؛ ل: خفت و جای؛ س (نیز لی، ب): خواب و خورد و؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳ـآ)؛ در س ۲۹ـ(لی، لن۲، ب: پادشا) ۳۰ـق: پاک‌تن ۳۱ـق: مرد؛ بنداری (۷۴۳ـ۷۴۵): قال صاحب الکتاب: لابد للانسان علی علاّته من سکن و مسکن و مطعم و ملبس. و المرأة اذا کانت عفیفة صاحبة رأی و عقل فهی للرجل مثل کنز یستظهر به ۳۲ـ(لن: جه>) ۳۳ـل۲: با (!) ۳۴ـق، ل۲: جو>؛ ۳۵ـق، ک (نیز ل۳، ب): جو>؛ (لن، لن۲: با دانش و)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲، لی، ب، و، آ) ۳۶ـ(لن: جو>) ۳۷ـس، ق (نیز لی، ل۳، پ، و، ب): گفتن؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، آ) ۳۸ـس (نیز ل۲، پ، ب): چرب؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۹ـس، ک (نیز ل۳، ب): آواز؛ (لن۲: آواش)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، آ، ب)؛ بنداری (۷۴۶ـ۷۴۷): لا سیما اذا کانت موسومة بالجمال، موصوفة بالکمال، میالة الأعطاف، مسدولة الضفائر علی الأرداف، رخیمة الصوت، سحارة اللحظ، خداعة اللفظ

برین[1] سان زنی داشت پرمایه[2] شاه — به بالای سرو و[3] به دیدار ماه!
به دینِ مسیحا بُد آن[4] ماه‌روی — ز دیدار او شهر[5] پُرگفت‌وگوی[6]!
یکی کودک آمدش خورشید[7]چهر — ز ناهید تابنده‌تر بر سپهر!
ورا نامور خواندی[8] نوش‌زاد[9] — نجَستی ز ناز[10] از برش تند باد!
ببالید[11] برسان سروِ سهی — هنرمند و[12] زیبای[13] شاهنشهی[14]!
چو دوزخ بدانست[15] و راه[16] بهشت — عُزَیر و[17] مسیح و[18] رهِ زردهشت[19]،
نیامد[20]همی زند و اُستش درست[21] — دو رخ را به آب[22] مسیحا[23] بشست!
ز دین پدر کیش مادر گرفت — زمانه بدو مانده اندرشگفت[24]!
چُنان تنگدل گشت[25] ازو[26] شهریار — که از گل نیامد[27] جزاز خار بار!
در کاخ و[28] فرخنده‌ایوانِ اوی[29] — ببستند و کردند زندان اوی[29]!
نشستن‌گهش گندشاپور[30] بود[31] — از ایران و از باختر[32] دور بود[31]
بسی بسته و پُرگزندان[33] بدند — بدین شهر[34] با او[35] به زندان[36] بدند

بدان گه که بازآمد از روم شاه — بنالید از آن[37] جنبش و رنج راه[38]
چُنان شد ز[39] سستی که از تن بماند[40] — ز ناتندرستی[41] به اردن[42] بماند[40]

۱ـل۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲): بدین ۲ـ(لن: پر ماه(!)؛ لی: ترمایه (!)) ۳ـل (نیز آ): حوr؛ ل۲: بالابلند و ۴ـل: این ۵ـ(لن، ق۲، لن۲، شاه) ۶ـ(آ: گو (پساوند ندارد)؛ بنداری (۷۴۸ـ۷۴۹): و کانت لأنوشروان زوجة علی هذه الصفة غیر أنها کانت علی دین المسیح ۷ـک: خرشید ۸ـس (لی، ب): بنامش همی‌خواند شه؛ ق: نام خواندی پدر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ(لن: یوش‌زاد) ۱۰ـق: بار (!)؛ک (نیز لن، و، لن۲): خزان؛ ل۲: جز آن؛ (ق۲: زبان؛ ب: به ناز؛ لی: ز باد)؛ متن = ل، س (نیز ل۳، آ، ب) ۱۱ـل: ببالین؛ ل۲ (نیز ب): ببالید (!)؛ متن ← ۱۲ـق، ق۲: حوr؛ (آ: خردمند و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(ق۲: با زیب) ۱۴ـ(آ: با زیب و با فرّهی)؛ بنداری (۷۵۰ـ۷۵۲): فرزق الملک منها ابنا کالشمس، او القمر بعد العشر و الخمس فسماه نوش‌زاذ فشب و ترعرع ۱۵ـ(ل۳: ندانست (!)) ۱۶ـل۲: او با ۱۷ـ(لن: حوr)؛ ل: عزیز؛ک، ل۳ (نیز لی، لن، آ۲): عزیز و؛ متن ← ۱۸ـ(لی: مسیحا)؛ متن ← ۱۹ـق: بیکبار او دین زردشت بهشت؛ متن = س (نیز ق۲، ل۳، پ، و، ب) ۲۰ـ(لی، آ، ب: بیامد) ۲۱ـ(ق۲: درشت)؛ ل۲: اسپش درشت (!) ۲۲ـس (نیز لی، ب): دین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـ(پ: دو دیده)؛ درک، لن لت‌های این بیت و در ل۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده‌اند ۲۴ـبنداری (۷۵۳ـ۷۵۵): ولما کبر نزع فی الدین الی أمه و حالف ملة أبیة ۲۵ـ(و: شد) ۲۶ـل: گشته زو ۲۷ـس (نیز لی، ب): نباشد ۲۸ـل (نیز لی، لن۲، ب) حوr؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـل، س، ق، ل۲ (نیز ل۳، آ، ب): او؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲)؛ بنداری (۷۵۶ـ۷۵۷): فعظم ذلک علی کسری فأمر بأن یجعل إیوانه علیه کالحبس ۳۰ـل ـک (نیز ق۲، لی، پ، ب): جندشاپور؛ متن = ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ۱) ۳۱ـ(لی: کرد) ۳۲ـل: ز باختر؛ ق: ز تاختن؛ک، ل۲ (نیز لن، لن۲): که از شادی و تاختن؛ متن = س (نیز ق۲، لی، ل، ل۳، پ، و، آ، ب)؛ بنداری (۷۵۸): و کان مستقرّه بمدینة جُندیسابور ۳۳ـس (نیز لی): بند و زندان؛ (ب: برگ و زندان (← پرگزندان))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـل: برین بهره؛ ق، ل۲: بدان شهر؛ (ل۲، و: درین شهر)؛ متن = س، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن، آ۲، آ، ب) ۳۵ـ(لن، لن۲: وی) ۳۶ـ(ب: شاپور با او (پساوند ندارد))؛ بنداری: و فی هذه المدینة خلق کثیر من أساری الروم ۳۷ـس (نیز لی، ب): حزآن؛ ل: ببالید زان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۸ـ(لی: گاه) ۳۹ـ(و، آ: به) ۴۰ـ(ب: نماند) ۴۱ـق، تن نادرستی؛ متن ← ۴۲ـ(ق۲: ببرزن)؛ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲): ز رنج تن از بار دادن؛ متن = ل، س (نیز لی، پ، آ، ب)؛ بنداری (۷۶۰ـ۷۶۱): و لما سار الملک من أنطاکیة الی الأردن مرض بها مرضا شدیدا فأرجف علیه

کسی[1] برد زی نوش‌زاد آگهی — که تیره شد[2] آن فرّ[3] شاهنشهی،
[جهانی پرآشوب گردد کنون — بیارند[4] هر سو به بد رهنمون،]
جهاندارِ بیدار کسری[5] بمرد — زمان و[6] زمین دیگری را سپرد!
ز مرگ پدر شاد شد[7] نوش‌زاد — که هرگز ورا نامِ نوشین[8] مبادا!
برین[9] داستان زد یکی مرد[10] پیر — که گر شادی از مرگ، هرگز[11] مَمیر!
پسر کو ز راه پدر بگذرد — ستمکاره خوانیمش[12]، ار[13] بی‌خرد[14]؟!
اگر بیخِ[15] حنظل بود تر و خشک[16] — نشاید[17] که بار[18] آورد شاخِ مشک[19]!
چرا[20] گشت[21] باید[22] همی زان[23] سرشت — که پالیزبانش به آغاز کشت[24]؟!
وُگر[25] میل دارد[26] همی سوی خاک[27] — ببرّد ز خورشید و از[28] آبِ پاک[29]،
نه زو بار باید[30] که باشد[31]، نه برگ[32] — ز خاکش بود زندگانی و مرگ!

یکی داستان کردم[33] از نوش‌زاد — نگه کن مگر[34] سر نپیچی[35] ز داد[36]!

۱ـس (نیز لی، ب): یکی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ(ب: که شد تیر) ۳ـ(پ: رنج) ۴ـل: بیارند (حرف پنجم نقطه ندارد)؛ س ـل۳، لن ـب این بیت را ندارند؛ این بیت تنها در ل آمده است ۵ـس (نیز ب): کسری به اردن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـک، ل۲ (نیز ق۲، پ، آ): زمانه؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب)؛ لی این بیت را ندارد ۷ـل۲: بد ۸ـ(پ: نوشی)؛ س (نیز ق۲، ب): ناز و نوشین؛ ق: خواب نوشین؛ک: ناز نوشی؛ ل۲: ناز و خوشی؛ (لن، و، لن۲: ناز و نوشی؛ لی: ناز و نوشش؛ ل۳: نوش و نازی؛ آ: بار بوسی (رو و زیر حرف یکم واژهٔ پسین نقطه دارد)؛ متن = ل (نیز ← پ)؛ک، ل۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

کسی کو به مرگ شهی (ل۳: کسی) دادگر — شود شادمان (ل۳: شاد او) تیره دارد گهر

۹ـ(لن، لی، پ، لن۲: بدین) ۱۰ـق،ک (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ۲): شهره؛ (ب: شیر)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، پ، و) ۱۱ـک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب): من تو؛ (و: من خود)؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، ل، آ۲)؛ک، ل۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو دانی که از مرگ خود چاره نیست — چه از پیش بد چه ز بستر (ل۳: شد یا ز پس‌تر) یکیست
ز مرگ آن نباشد روان کاسته — که با ایزدش کار بیراسته

۱۲ـک: خواندندش؛ ل۲: خوانش تو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـل۲: یا؛ (لی: و؛ ل۳، لن۲، ب: از)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق۲، پ، و، آ) ۱۴ـ(ل۳: دادگر (پساوند ندارد)) ق این بیت را ندارد ۱۵ـس (نیز لی، ب): تخم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـک، ل۲ (نیز لن، لن۲): ز مشک؛ (ق۲: برگ مشک؛ ل۳، و: شود (و: کنی) پر ز مشک)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، پ، ب) ۱۷ـ(لن، لن۲: نیاید) ۱۸ـق (نیز لن۲): یاد؛ ل۲: باز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ(ق۲: خشک)؛ک، ل۲ (نیز لن، و، لن۲): برگ خشک؛ (ل۳: تر و خشک)؛ متن = ل، ق (نیز پ)؛ آ این بیت را ندارد ۲۰ـس (نیز لی، ب): وگر؛ک: جدا؛ متن = ل، ل۳ (نیز لن، ل۳ـ۱) ۲۱ـک: گشته ۲۲ـ(ل۳: باشد؛ ب: یابد) ۲۳ـ(ق۲: آن) ۲۴ـل (نیز ق۲): ز (ق۲: از) اوّل بکشت؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق بیت‌های ۷۶۹ـ۷۷۱ را ندارد ۲۵ـس (نیز ق۲، ب): اگر ۲۶ـ(ق۲: یابد) ۲۷ـ(لن۲: پاک (!))؛ ل: سوی چرخ پاک؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـل،ک (نیز پ، لن، آ۲): ز؛ متن = س، ل۲ (نیز لن ـل۳، و، ب) ۲۹ـل (نیز لن، لن۲): باد و خاک؛ک (نیز ل۳، و، آ): باد پاک؛ (ق۲: گرد پاک)؛ متن = س، ل۲ (نیز لی، پ، ب) ۳۰ـل: بابد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (لن۲: ماند؛ آ، ب: یابد)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن ـو) ۳۱ـل: یابد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(آ: بزرگ (پساوند ندارد)) ۳۳ـق: گفتم؛ (و: گویم)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـل،ک (نیز لن): نگر؛ (پ، و: که تا)؛ متن ← ۳۵ـل۲: که تا نیز سجی (حرف یکم و دوم واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ متن ← ۳۶ـس (نیز لی، ب): که هرگز وُرا ناز نوشی (لی: نوشین؛ ب: و نوشین) مباد (← ۷۶۵ب)؛ متن = ق (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ۲)

اگر چرخ را تاج و مِدری[1] بُدی[2]
همانا که مَدریش[3] کسری بُدی[2]!

پسر سر[4] چرا پیچد[5] از راه[6] اوی[7]
نشست کیی جست بر[8] گاه[9] اوی[7]؟!

۷۷۵ ز من بشنو این داستان سربه‌سر
بگویم[10] ترا ای پسر[11] دربه‌در

چو گفتارِ دهقان بیاراستم[12]
بدین[13] خویشتن را نشان[14] خواستم[12]،

که ماند ز من[15] یادگاری چُنین
بر آن[16] آفرین کو کند آفرین،

پس از مرگ بر من[17] که گوینده‌ام
بدین[18] نام جاوید جوینده‌ام!

چُنین گفت گوینده‌ی[19] پارسی
که بگذشت سال از برش چار سی،

۷۸۰ که هر کس که بر دادگر[20] دشمن‌ست
نه مردم‌نژادست، کآهرمن‌ست[21]!

هم از نوش‌زاد آمد این داستان
که یاد آمد از گفته‌ی باستان

آغاز داستان[22]

چو بشنید فرزندِ کسری که تخت
بپرداخت از آن[23] خسروانی‌درخت[24]،

درِ کاخ بگشاد فرزندِ[25] شاه
برو انجمن شد ز هر سو[26] سپاه

کسی کو ز بندِ خرد جسته[27] بود[28]
به زندانِ نوشین‌روان[29] بسته[30] بود[28]،

۱ـس (نیز لی، ب): جِ مدری؛ ل: کوش صدری؛ ق: کوش مردی؛ ک: بوش مدری؛ (لن: نوش مدری؛ ق۲: کوس و مدری؛ ل۳، پ، و: کوش و مدری؛ لن۲: نوش بدری؛ آ: کوش بدری)؛ متن = ل۲ (نیز ← س، لی، ب) ۲ـس: بود ۳ـل: صدریش؛ س (نیز ق۲): مدریس؛ ق: مردیش؛ (لن۲: بدریش)؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن ـو، آ، ب)؛ ل۲ پس از این بیت افزوده است:

وگر ماه را دانش استی و رای بدی بیش نوشین‌روان بر بتای (!)

۴ـل: پس؛ متن ← ۵ـق: چو پیچید؛ (لی: را کجا جوید)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـس (نیز ب): رای؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـل ـل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): او؛ متن = (لن، ق۲، پ، و، لن۳) ۸ـ(پ: جستن و)؛ ل: که جوید ابر؛ ک، ل۲: نشستن که (ل۲: چه) جست از بر؛ (لن، ق۲، لن۲: نشستن همی (ق۲: که) جست بر؛ ل۳، و، آ: نشستن‌گهی جست بر)؛ متن = س، ق، لی (نیز ب) ۹ـس (نیز ب): جای ۱۰ـ(آ: نگویم (!)) ۱۱ـل: ← پسر ←؛ (لی: پدر)؛ ق: سرسر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـک (نیز لن): بیاراستیم ـ خواستیم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـق: برین ۱۴ـ(لن۲: خوبی داستان) ۱۵ـ(ب: ما)؛ ل۲: بماند چنین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـل (نیز لی، ب): بدان؛ (ب: برو)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در ل۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۷ـل (نیز لن، لن۳): من من؛ س من هم؛ (ب: ماند)؛ ل۲: مردن من؛ متن = ک (نیز ق۲، لی ـو، آ) ۱۸ـل۳: درین؛ (ق۲: ازین؛ ل۳: برین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق بیت‌های ۷۷۸ـ۷۸۱ را ندارد ۱۹ـک: جوینده ۲۰ـک، ل۲ (نیز لن، لن۲): پادشا؛ متن = ل، س (نیز ق۲ ـو، آ، ب) ۲۱ـس، ل۲ (نیز ل۳، ب): آهرمنست؛ و: اهریمنست؛ آ: و اهریمنست؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، لی، لن۳، ب)؛ بنداری (۷۶۲ـ۷۸۱): و بلغ خبر وفاته الی ابنه هذا فاستشر و أظهر الشماتة و قال: الحمدلله الذی أماته. و نادی بشعار قیصر و شعار ملة النصرانیة ۲۲ـل، س، ق سرنویس ندارند؛ متن = ک، ل۲ ۲۳ـل (نیز لن): زان؛ (لن۲: ← از آن)؛ ک، ل۲: بپرداخت زان؛ متن = س، ق (نیز ق۲ ـو، آ، ب) ۲۴ـق: خسرو نیکبخت ۲۵ـ(آ: گنج بگشاد پیروز) ۲۶ـل: فراوان ۲۷ـ(ق۲: خسته؛ ل۲، لن۲: پدر خسته)؛ ل: بند و خرد گشته؛ (و، آ: پند پدر جسته (و: خسته))؛ متن = س، ق، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، ب) ۲۸ـ(ق۲، آ: شد؛ ل۳: بد) ۲۹ـ(لی: نوشیروان) ۳۰ـک: خسته

۷۸۵ ز زندان‌ها[1] بندها برگرفت
همه شهر ازو دست بر سر گرفت!

به شهراندرون هرک[2] ترسا بدند
اگر جاثلیق ار[3] شکوبا[4] بدند[5]،

بسی[6] انجمن کرد بر خویشتن
سُواران گردنکشِ[7] تیغ‌زن!

فراز آمدندش[8] تنی[9] سی[10] هزار
همه نیزه‌دار[11] ازدرِ کارزار[12]!

یکی نامه بنبشت[13] نزدیک خویش[14]
ز[15] قیصر چن آیینِ[16] تاریکِ[17] خویش[14]،

۷۹۰ که بر گُندشاپور[18] مهتر تَوَی[19]
هم‌آواز و هم‌کیشِ قیصر[20] تَوَی[19]!

همه[21] شهر ازو پُرگنهکار[22] شد[23]
سرِ بختِ برگشته[24] بیدار شد[23]!

خبر زین[25] به شهر مداین رسید
که آمد ز فرزند کسری[26] پدید

نگهبانِ مرزِ[27] مداین ز راه
سُواری برافگند نزدیکِ شاه

۱ـک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـب): دیوانگان؛ (ل۳: زندانیان)؛ متن = ل، ق؛ س این بیت را ندارد؛ بنداری (۷۸۲ـ۷۸۵): و أطلق الأسارى الذین کانوا فی مدینته ۲ـس ـل۲ (نیز لن ـب): هر که؛ متن = ل ۳ـل (نیز ق۲، لی، ل۳، ب)؛ و؛ متن = س ـل۲ (نیز لن، پ ـآ) ۴ـک (نیز و، لن۲، آ): شکوبا؛ (ق۲: سکویا)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، ب) ۵ـل: شدند ۶ـس (نیز ب): همی؛ ل۲: یکی؛ (لی: همه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـل: گردنکش و؛ لی، ل۳، ب، و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

بسی (لی: همی) داد مادر ورا (ل۳: بدو) خواسته که از (لی: آن؛ آ: اگر) شاه بدگنجش (لی، آ: گنج) آراسته

۸ـ(ل۳، و، آ: آوریدش) ۹ـ(ق۲: آمدش لشکر) ۱۰ـق: سه ۱۱ـک، ل۲ (نیز لن، لن۲): نامدار؛ متن ← ۱۲ـل: نیزه‌داران خنجرگزار؛ متن = س، ق (نیز ق۲ ـو، آ، ب)؛ س، ق، ل۳، پ، و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

س، ق۲: ازین آگهی نزد قیصر رسید ز کسری جهانی فرود آرمید

به میغ اندرون رفت خورشید اوی (س: او) ز گیتی بریده شد امید اوی (س: او)

ل۳، پ، و، آ:

همان (ل۳: همه) شهرهایی که بد گرد اوی (آ: او)

گرفت و برآمد (ل۳: برآورد؛ آ: بد آمد) ازو گفت‌وگوی (آ: گو)

از اهواز و شوشتر (آ: شوشدر) ستد باژ و ساو

ابا او نبد مرد را هیچ (و: رنج و؛ آ: ابی؛ ل۳: ابا نبد مرد و ابا رنج و (!)) تاو

۱۳ـل، س (نیز لن ـل۳، و ـب): بنوشت؛ ل۲: کردش ز؛ متن = ک (نیز پ) ۱۴ـ(ق۲: اوی) ۱۵ـک، ل۲ (نیز ل۳): به؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـل۲: به آیین؛ (ل۳: از آن رای)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (پس از تصحیح **چو به چن**) ۱۷ـ(آ، ب: باریک)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۸ـل، س (نیز پ، ب): جندشاپور؛ (ق۲: جنک‌شاپور؛ لی: خیل‌شاپور)؛ ک، ل۲ (نیز لن، و، لن۲): برخیز شاها که؛ متن = (ل۳، آ) ۱۹ـس، ک، ل۲ (نیز لن ـب): تویی (توئی)؛ متن = ل، لن ـب) ۲۰ـ(پ: و هم سر) ۲۱ـ(پ: در آن) ۲۲ـک (نیز لن، لن۲): کینه‌کردار؛ (و: پر ز آزار)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲ ـپ، آ، ب) ۲۳ـل: بود ۲۴ـ(لی: سرگشته)؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ ل۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

همه شهر ایران ترا شد چو روم چه ویران از آن و چه آبادبوم

بنداری (۷۸۶ـ۷۹۱): و اجتمع علیه عساکر فاستعلی أمره و استعظم خطبه، و رکب فی ثلاثین ألف فارس ۲۵ـق (نیز ق۲، و): زو؛ (لی: چو برزین (← خبر زین))؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، آ) ۲۶ـ(ق۲: جهانجوی دیگر)؛ ل۲: از آن کامد از پور کسری؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـق: شهر

سخن هرچ[1] بشنید با او[2] بگفت — چنین آگهی[3] کی بود[4] درنهفت[5]؟!
۷۹۵ فرستاده برسانِ آبِ[6] روان — بیامد بنزدیکِ نوشین‌روان[7]،
بگفت آنچ[8] بشنید و[9] نامه بداد[10] — سخن‌ها که پیدا شد از نوش‌زاد[11]
ازو شاه بشنید و[12] نامه بخواند[13] — غمی[14] گشت از آن کار و خیره بماند[15]!
جهاندار با موبدِ[16] سرفراز[17] — نشست و سخن رفت[18] چندی به[19] راز[20]

چو گشت آن[21] سخن بر دلش جایگیر[22] — بفرمود تا نزد او شد دبیر،
۸۰۰ یکی نامه بنبشت[23] با[24] داغ و درد — پر آژنگ[25] رخ، لب پر از بادِ سرد!
نخستین بر آن[26] آفرین گسترید — که چرخ و زمان و زمین[27] آفرید،
نگارنده‌ی هور و کیوان و ماه[28] — فروزنده‌ی فرّ و دیهیم و گاه[29]!
ز خاشاک[30] ناچیز تا شیر و[31] پیل — ز گردِ پیِ[32] مور تا رودِ نیل[33]،
همه زیرِ فرمان یزدان بوند[34] — اگر چند بمْیان سِندان رَوند[35]!

۱ـس ـس[۳] (نیز لن ـب): هر چه؛ متن = ل ۲ـ(لن، لن[۲]، وی) ۳ـ(آ: سخنها چنین)؛ متن ← ۴ـق: چون بود؛ (پ: آنچه بد)؛ متن ← ۵ـ(ل[۲]: آگهی بود اندرنهفت؛ ک،ل[۲] (نیز لن،لن[۲]): که با جان پاکش (ک: پاکت) خرد بود (ک: باد) جفت؛ متن = ل،س،س[۲] (نیز ق[۲]،لی،و، ب)؛ بنداری (۷۹۲ـ۷۹۴): فانتهی الخبر الی والی المدائن بذلک فطیر فارسا الی الأردن و کتب الی کسری و أعلمه بالحال ۶ـس (نیز لی): ابر ۷ـ(لی، ب: نوشیروان)؛ لن،لن[۲] این بیت و بیت سیسین را ندارند؛ لن[۲] به جای این دو بیت، بیت پیشین را از نو نوشته که لت دوم آن بدین سان است: که جای جان پاکش خرد باد جفت ۸ـک،ل[۳] (نیز لی،ل[۳]، پ، و، آ، ب): آنچه؛ متن = ل،س،ق،س[۲] (نیز ق[۳] ۹ـ(لی: چو ←) ۱۰ـس (نیز ب): بخواند ۱۱ـس،ب از ۷۹۶آ و ۷۹۷ب یک بیت ساخته و ۷۹۶ب ـ۷۹۷آ را انداخته‌اند ۱۲ـ(لن،لی،لن[۲]: چو ←) ۱۳ـل،ل[۲] (نیز لن،لن[۲]): خیره بماند؛ متن = ق،ک،س،س[۲] (نیز ق[۲] ـو،آ) ۱۴ـس[۲] (نیز لی،ل[۳]): غمین؛ (ب: همی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـک،ل[۲]: کان (ل[۲]: چون) نامه خواند (ک پساوند ندارد)؛ (لن،لن[۲]: کارنامه بخواند)؛ ل: زان کار و تیره بماند؛ س: کسری و زو خیره ماند؛ (لی،ب: خیره از و خیره ماند؛ ل[۳]،آ: ازین (آ: از) کار و خیره بماند؛ و: و زان کار خیره بماند)؛ متن = ق،س[۲] (نیز ق[۲]،پ) ۱۶ـل: موبد و ۱۷ـ(ق[۲]: سر بر فراز (وزن درست نیست)) ۱۸ـس ـس[۲] (نیز لن ـب): گفت؛ متن = ل ۱۹ـس (نیز لی،ب): با او؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـس: فراز؛ بنداری (۷۹۵ـ۷۹۸): فلما وصل الکتاب الیه و علم بما صدر من نوش‌زاذ عظم علیه ذلک فحلا بالنمود بتشاوران و یجیلان آرا،هما فی الحادث الکارث ۲۱ـ(لی،پ،آ: این) ۲۲ـق (نیز ب): یادگیر؛ در ق[۲] این بیت با بیت سیسین پس و پیش شده است؛ س،ک،س[۲] پس از این بیت سرنویس دارند؛ س: نامه فرستادن نوشین‌روان بنزد پهلوان لشکر؛ ک: نامه فرستادن کسری به پهلوان؛ س[۲]: نامهٔ نوشین‌روان بنزدیک لشکر ۲۳ـل،س،ق،ل[۲]،س[۲] (نیز لن ـب): بنوشت؛ متن = ک ۲۴ـس ـس[۲] (نیز لن،لی ـآ): پر؛ متن = ل (نیز ق[۲]،ب) ۲۵ـل[۲] (نیز لی): پر از رنگ (← پر آژنگ)؛ بنداری (۷۹۹ـ۸۰۰): ثم استحضر الکاتب و أمره أن یکتب جواب کتاب والی المدائن ۲۶ـ(لی: بدان؛ لن[۲]: برو) ۲۷ـک: زمین و زمان ۲۸ـ(ق[۲]: ماه و کیوان و هور) ۲۹ـ(ق[۲]: زور؛ لی: جاه) ۳۰ـ(ب: که از خاک) ۳۱ـل،س،ک،س[۲] (نیز لی،ل[۳]،پ،آ،ب): پشت؛ ل[۲]: همان آفرینندهٔ مور و؛ متن = ق (نیز لن،ق[۲]،و،لن[۲]) ۳۲ـل،س[۲] (نیز ب،و،ب): دم؛ متن ← ۳۳ـ(ق[۲]: آب نیل؛ لی: در روم تا آب نیل؛ ل[۲]: دم مور تا رود نیل)؛ س: ز گردنده خورشید تا آب نیل؛ ک: ز کزدم برو تا بر آب نیل؛ ل[۲]: همان کوه و هامون و دریای نیل؛ (لن،لن[۲]: ز گردون برو تا لب آب نیل (لن: آبگیر))؛ متن = ق (نیز ا) ۳۴ـل: بود؛ ل[۲]: رویم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـ(ق[۲]،و،لن[۲]: در زیر (لن[۲]: میدان و) سندان روند)؛ ل: وگر در دم سنگ و سندان بود؛ ل[۲]: گر از خاک بر چرخ گردان رویم؛ متن = س،ک،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،ل[۳]،پ،آ،ب)؛ در س،ک،س[۲]،لن،ق[۲]،ل[۳] ـب لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ متن = ل لی این بیت و ق این بیت و بیت سیسین را ندارند

نه فرمانِ او را کرانه پدید — نه زو پادشاهی بخواهد[1] برید!
بدانستم این نامه‌ی ناپسند[2] — که آمد ز فرزند چندین[3] گزند،
وُ زان[4] پرگناهان زندان[5]شکن — که گشتند با نوش‌زاد انجمن!
چُنین روز اگر[6] چشم[7] دارد کسی — سَزَد گر نماند به گیتی[8] بسی!
که جز مرگ را کس ز مادر نزاد — ز کسری بیاغاز[9] تا نوش‌زاد!
۸۱۰ پی[10] پشّه و[11] مور تا[12] پیل و کَرگ — رها نیست از چنگ و منقار[13] مرگ!
زمین[14] گر گشاده کند راز خویش — بپیماید[15] اندازه‌ی کازِ[16] خویش،
کنارش پر از[17] تاجداران بود — برش[18] پر ز خونِ سُواران بود!
پر از مردِ دانا بود دامنش — پر از خوب‌رخ چاک[19] پیراهنش!
چه افسر نهی[20] بر سرت[21] بر چه ترگ[22] — برو[23] بگذرد[24] پرّ و پیکان[25] مرگ!
۸۱۵ گروهی که یارند با نوش‌زاد — که جز[26] مرگِ کسری[27] نگیرند[28] یاد!

۱ـ(لن[۲]: نخواهی) ۲ـل[۲]: دلپسند (!) ۳ـل (نیز لن،آ): چندی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـ(لن، لن[۲]: از آن) ۵ـ(ق[۲]: لشکر) ۶ـ(پ: گر) ۷ـل: چند ۸ـس ـس[۲] (نیز لن،لی،ل[۳]، و ـب): به گیتی نماند؛ متن = ل (نیز ق[۲]،پ) ۹ـل،س (نیز ق[۲]،لی،ب): بآغاز؛ ک،ل[۲]: از آغاز؛ (لن،لن[۲]: بر آغاز؛ ل[۳]: ز آغاز؛ و: ز نوشین‌روان گیر)؛ متن = ق،س[۲] (نیز پ،آ)؛ در ک لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۱۰ـک،ل[۳] (نیز لن،و،لن[۲]): سر؛ (لی،ل[۳]: بسی؛ آ: همان)؛ متن = ل،س،ق،س[۲] (نیز ق[۲]،پ،ب) ۱۱ـ(لن: با) ۱۲ـس (نیز و): با (نقطه ندارد)؛ ل،ل[۲]،س[۲] (نیز ق[۲]،لی،ل[۳]،لن[۲]،آ،ب): یا؛ (لن: و با)؛ متن = ق،ک (نیز ب) ۱۳ـ(پ: چنگال؛ آ: رهایی نیابند از چنگ)؛ در ل لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ لن[۲] از ۸۱۰آ و ۸۱۴ب یک بیت ساخته و ۸۱۰ب تا ۸۱۴آ را انداخته است ۱۴ـس[۲]: زمی ۱۵ـک: ببینی تو؛ (و: پدید آرد)؛ متن ← ۱۶ـ(لن: ساز؛ آ: کار؛ ب: نار (بی‌نقطه))؛ ل: آغاز و انجام (پساوند ندارد)؛ س،ق: انجام و آغاز؛ س[۲]: بیندازد این چادر باز؛ (ق[۲]،ل[۳]: بداند (ل[۳]: نماند) سرانجام و آغاز (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ لی: نماند سرانجام آغاز (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد))؛ متن = (پ؛ نیز ← لن،آ،ب)؛ ل[۲] بیت‌های ۸۱۱ تا ۸۱۳ را ندارد ۱۷ـ(لن: کنار وی از) ۱۸ـس: دلش؛ (لی،ب: زمین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ(ب: خاک (!))؛ ک: مه‌رخان چاک؛ س[۲]: گل‌رخان چاک؛ (ق[۲]: ماه‌رخ جیب)؛ ق: رخ خوب یابی به؛ متن = ل،س (نیز لن،لی ـو،آ)؛ س پس از این بیت افزوده است:

همان گنج و دینار و کاخ بلند — نخواهد بدن مر ترا سودمند
نه فرزند ماند نه تخت و کلاه — نه ایوان شاهی نه گنج و سپاه
نه خسرو بماند نه نوشین‌روان — نه جمشید و ضحاک گیتی (؟) نشان

۲۰ـس: بود ۲۱ـق،س[۲] (نیز ل[۳]،پ،و،آ): سرش؛ متن = ل،س،ک،ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،لی،ب) ۲۲ـل[۲] (نیز ق[۲]): برگ ۲۳ـل (نیز لی): بدو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۴ـ(آ: نگذرد) ۲۵ـل: زخم پیکان؛ (ق[۲]: جنگ و دندان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ س،ک،س[۲]،لی،ل[۲]،پ، و،آ پس از این بیت افزوده‌اند:

سخن آنک (لی،ل[۳]،پ، آ: آنکه) ایدر (س،لی: آید) نماند بسی (ک،س[۲]،لی،ل[۳]،و: کسی؛ پ: نمانند کس)
به مرگ (ک: مرگم) پدر (ک،ل[۳]،پ، آ: پسر) شاد نبود کسی (ک،س[۲]،لی،ل[۳]،و: بسی؛ پ: کس نیست بس)

۲۶ـس (نیز لی،ب): کجا؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـل (نیز آ): را کس؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـس (نیز ب): (ق[۲]: ندارند؛ لی: بکردند)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در لن[۲] این بیت پس از بیت ۸۲۵ آمده است

اگر خود گذر یابی[1] از روز[2] بد[3] / به مرگ کسی[4] شاد باشی[5] سزد[6]!
وُ دیگر که از[7] مرگ شاهانِ داد / نگیرد کسی یاد[8] جز بدنژاد!
سرِ[9] نوش‌زاد از خرد[10] بازگشت / چُنین[11] دیو[12] با او[13] هم‌آواز گشت!
نباشد[14] برو[15] پایدار[16] این[17] سَخُن / برافراخت چون[18] خواست آمد[19] به بن!
۸۲۰ نبایست[20] کو[21] نزدِ ما[22] پایگاه[23] / بدین بدرگی[24] خیره گردی[25] تباه!
اگر[26] تخت گشتی ز کسری[27] تهی / همو[28] بود زیبای[29] شاهنشهی!
چُنین بود[30] خود[31] درخور کیش اوی[32] / سَزاوارِ جانِ بداندیشِ اوی[33]!
ازین بر دل اندیشه و[33] باک نیست / اگر[34] کیشِ فرزندِ ما پاک نیست،
وُ زان[35] خواسته کو تبه کرد نیز / همی بر دلِ ما[36] نسنجد به[37] چیز،
۸۲۵ وُ زین کس[38] که با او به هم ساختند / وُ زآزرم ما[39] دل بپرداختند،
بداندیش و بیکار[40] و بدگوهرند / بدین[41] زبردستی نه اندرخَورند!
ازین دست خوارست[42] بر ما[43] سَخُن / ز کردارِ ایشان تو دل بد مکن!
مرا بیم[44] و باک از جهان‌داورست / که از دانش برتران[45] برترست!

۱ـس۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): یابد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ(ق۲: کار) ۳ـل: مرگ ۴ـس۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): کسان؛ متن ← ۵ـل۲: گردد؛ متن ← ۶ـل: به سر برنهی بر ز پولاد ترگ؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب) ۷ـس۲: گر ۸ـ(ق۲: نگردد کسی شاد)؛ و، آ این بیت را ندارند ۹ـ(لن، لن۲: بسر) ۱۰ـل، س، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): از ز ماه؛ ل۳: آنزمان؛ متن = ل ۱۱ـل۲: که این ۱۲ـ(آ: بود) ۱۳ـ(لی، لن۲: وی) ۱۴ـ(آ: بباشد) ۱۵ـ(لی: بدو) ۱۶ـل۲: بر ما پدید (!) ۱۷ـس، ق (نیز لی، ب): آن؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ) ۱۸ـس، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب): برافروخت چون؛ ق: نه افروخت چون؛ ل۲: برافروخت و خود؛ (پ: برافروختن)؛ متن = ل ۱۹ـق: خواسته شد؛ ک، ل۲ (نیز پ): خواست و آمد؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)؛ لن، لن۲ این بیت و ق۲ این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ س، ک، س۲، لی، ل۳، پ، و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

همی تا سراسر (پ: سر من) بود خواستار (ک، س۲، پ: تاج‌دار)
جزو (ک: چنو؛ پ: چو من) کس نباشد جهان‌شهریار

۲۰ـ(لی: بیایست) ۲۱ـس۲ (نیز ل۳، آ): کز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـل۲ (نیز آ): من؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـل: دستگاه ۲۴ـل، س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): آگهی؛ (و: بدر؛ آ: پدر)؛ متن = س۲ (نیز ل۳) ۲۵ـل: گشتی؛ (لی، ب: گردد)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق بیت‌های ۸۲۰ـ۸۳۸ را ندارد ۲۶ـل۲: که گر ۲۷ـل، ل۲: خسرو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـس۲ (نیز آ): همان؛ (ق۲: همی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـ(لی: دریای؛ آ: زیبای تخت (وزن درست نیست))؛ در س۲، ل۲، و، آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳۰ـ(ب: بودو) ۳۱ـ(آ: خودبر) ۳۲ـل، س، ک، ل۲ (نیز ل۳، آ، ب): او ـ اوا؛ س۲ (نیز و): او ـ اوی (پساوند ندارد)؛ متن = (لن، ق۲، لی، پ، لن۲) ۳۳ـس۲: خودبر؛ (ل۳: را؛ ق۲: اندیشهٔ؛ لی: اندیشه‌ها)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴ـس۲: وگر ۳۵ـس (نیز ق۲، ب): وزین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـ(ل۲: من) ۳۷ـک (نیز آ): نسنجید؛ (ق۲: بسیجد به (واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ پ: نیرزد به)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ لی این بیت را ندارد ۳۸ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲، آ، ب): وزانکس؛ (ق۲: وزان پس؛ لی، ل۲: از آنکس؛ پ: مرانکس) ۳۹ـ(لن۲: او) ۴۰ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ آ): بدکار؛ (ق۲: بدنام)؛ متن = ل (نیز ب) ۴۱ـ(آ: بدی) ۴۲ـ(ق۲: چو از دست برخاست) ۴۳ـ(لن، لن۲: ما را) ۴۴ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): ترس؛ متن = ل ۴۵ـ(ق۲: برتر جان بر)

نباید که شد[1] جانِ ما[2] ناسپاس[3] / بنزدیکِ یزدان[4] نیکی‌شناس!
۸۳۰ مرا داد پیروزی[5] و فرّهی / فزونی و دیهیم[6] شاهنشهی،
سَزای[7] دهش گر[8] نیایش[9] بُدی / مرا بر فزونی[10] فزایش[11] بُدی!
گر[12] از پشت من رفت[13] یک قطره[14] آب / به جای دگر یافته جای[15] خواب،
چو بیدار شد، دشمن آمد مرا / بترسم[16] که رنج از من[17] آمد مرا!
اگر گاهِ[18] خشم[19] جهاندار نیست / مرا از چُنین کار تیمار[20] نیست!
۸۳۵ وُ زان‌کس[21] که با او[22] شدند انجمن / همه زار و خوارند بر[23] چشمِ من!
وُ زان نامه کز قیصر آمد به روی[24] / همی آبِ تیره درآمد[25] به جوی!
از آن کو[26] هم‌آواز و هم‌کیش اوست / گمانند[27] قیصر به تن[28] خویش اوست!
کسی را که کوتاه باشد خرد / به دینِ نیاگان خود ننگرد[29]!
گر آن[30] بی‌خرد سر بپیچد[31] ز داد / به دشنام او تیز نباید گشاد،
۸۴۰ که دشنامِ او ویژه دشنامِ ماست / کجا[32] از پی و[33] خون و[34] اندامِ ماست!
تو لشکر بیارای[35] و برساز جنگ / مدارا کن اندر میان با[36] درنگ!

۱ـس۲ (نیز و، آ): نباید شدن؛ (ل۳: نباشد شدن)؛ متن ← ۲ـ(پ: مبادا که جانم شود)؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، ق، ق۲، لی، لن۲، پ) ۳ـل: بی‌سپاس ۴ـل۲: به یزدان نزدیک (!) ۵ـ(ق۲، لن۲: فیروزی) ۶ـ(آ: دیهیم و) ۷ـ(ق۲: به جای) ۸ـک: از ۹ـلی (نیز ب): نباشد (پساوند ندارد) ۱۰ـ(ق۲: ستایش) ۱۱ـ(آ: ستایش)؛ در ک این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۲ـس، ک، ل، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): نه؛ متن = ل ۱۳ـل۲ (نیز لن): گشت؛ (لی، پ: رفته؛ لن۲: نیز)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ، ب) ۱۴ـک، ل۲ (نیز لن): چشمه؛ س۲ (نیز آ): ذرّه؛ (لی، پ: جنبش)؛ متن = ل، س (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، ب) ۱۵ـل: جای و؛ ل۲ (نیز لن، پ، و، لن۲): یافت آرام و؛ س۲ (نیز ل۳، آ): یافت او جای؛ (ق۲: رفت آرام و)؛ متن = س، ک (نیز لی، ب) ۱۶ـک: نترسم ۱۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): تن؛ متن = ل (نیز ق۲، و) ۱۸ـل: وگر کار و ۱۹ـل۲: چشم ۲۰ـل۲: اینچنین کار دشخوار؛ ق۲ بیت‌های ۸۳۴ـ۸۳۸ را ندارد؛ پ پس از این بیت افزوده است:

هنوز ار مرا یاری از بخت هست / ازین کار بر من نباید شکست

۲۱ـ(لن، لن۲: وزان پس) ۲۲ـک: وی ۲۳ـ(پ: در) ۲۴ـس (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): بدوی؛ ل۲: وگر نامه بنوشت بر قیصر اوی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، آ) ۲۵ـس: درآری؛ ل۲: درآید؛ س۲: اندرآمد؛ (ل۳: برآمد؛ و: درآورد؛ آ: برآید)؛ ک: تیر اندرآمد؛ (لی، ب: تیر اندرآید)؛ متن = ل (نیز لن، پ، لن۲)؛ ک پس از این بیت افزوده است: پسر آن بود به که دین پدر (← ۸۳۸پ: لت دوم را انداخته است) ۲۶ـ(لی: از آنکه؛ ب: از آنک)؛ ک این لت را انداخته است ۲۷ـل: که مانند؛ س (نیز لی، ب): که داند که؛ ک: که داند که مانند که؛ ل۲: کماند که؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): نماید که؛ (لن، لن۲: گمانم که؛ پ: گمان بد که)؛ متن ← ل ۲۸ـ(لی: قیصرش را) ۲۹ـک، ل۲ (نیز لی، لن، لن۲): ز (لی: به) دین نیاکان خود بگذرد؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ل۳ ـ ب)؛ س، س۲، ل۳، پ، و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

پسر آن بود به که دین پدر / بگیرد، نیازد به کین پدر

۳۰ـس۲ (نیز ل۳، پ، آ): این؛ متن ← ۳۱ـل۲: جز از بی‌خرد سر نپیچد؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب)؛ ک این بیت را ندارد ۳۲ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): که او؛ متن = ل ۳۳ـس، س، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، آ، ب): خودبر؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲) ۳۴ـ(لی، ل۲، لن۲: خودبر)؛ بنداری (۸۰۱ـ۸۴۰): فکتب ذاکرا فیه: إنا وقفنا علی حال الوالد نوش‌زاذ، و ما صدر منه والذین معه من إظهار الشمانة و حل عقدة الزمانة ۳۵ـق: برارای ۳۶ـس: با (نقطه ندارد)؛ ک (نیز ل۳، و)؛ و: ل۲، س۲ (نیز پ، آ): جناء؛ (ب: یا)؛ متن = ل، ق (نیز لن، ق۲، لی، لن۲)

ور ایدونک[1] تنگ اندرآید سَخُن — به جنگ‌اندرون[2] هیچ[3] تندی[4] مکن!
گرفتنش[5] بهتر ز کشتن بود — مگرش از گنه بازگشتن بود!
که[6] آبی کزو سروِ آزاد[7] رُست[8] — سَزد گر نباید بدو خاک شست[9]!
۸۴۵ وُگر[10] خوار گیرد[11] تنِ[12] ارجمند — به پستی نهد روی سروِ بلند،
سرش برگراید[13] ز[14] بالینِ[15] ناز[16] — مدار ایچ ازو[17] گرز[18] و شمشیر باز[19]!
گرامی که[19] خواری کند آرزوی[20] — نشاید جدا کرد[21] او را ز خوی[22]!
یکی ارجمندی بود گشته[23] خوار — چو[24] با شاه گیتی کند کارزار!
تو از کشتن او مدار ایچ باک — چو[25] خون سرِ خویش گیرد[26] به[27] خاک!
۸۵۰ شوی کیش قیصر گرایدهمی، — ز دیهیمِ ما سر بتابد[28] همی،
عزیزی[29] بود زار و خوار[30] و نِژند — گزیده[31] سیاهی[32] ز چرخِ بلند!
بدین[33] داستان زد یکی مهرنوش[34] — پرستارِ[35] باهوش و[36] پشمینه‌پوش،
که هر کو به مرگ پدر گشت شاد — ورا رامش و[37] زندگانی مباد!

۱ـک،ل۲ (نیز لن،لن۲): ار ایدونک؛ (لی،ل۳: ور ایدونکه؛ آ: ور ایدونکه که (وزن درست نیست))؛ متن =ل،س،ق،س۳ (نیز ق۲،پ،و،ب)
۲ـس،ق (نیز لی،ب): و به داد؛ک،ل۲،س۳ (نیز لن،پ ـآ): آید او؛ (ل۳: او رو)؛ متن =ل (نیز ق۲) ۳ـس،ق (نیز لی،ب): ایچ؛ متن =یازده
دستنویس دیگر ۴ـل (نیز لی،و): سستی؛ متن =دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۸۴۱ـ۸۴۲): فانهض الیه فی عسکرک. و اذا قربت
من داره فأرسل الیه و داره. فان أبی إلا الطغیان فی غُلوائه و التمادی فی غیه فأقدم علی لقائه ۵ـ(ب: که رفتنش) ۶ـل: از؛ متن ←
۷ـک (نیز ق۲ـپ،آ): گیاهی (ک،ل۳: گیائی) کزو (ق۲: که بر؛ لی،ل۳،پ،آ: که از) سرو آزاد (ک: آورده؛ ل۳،آ: آزاده)؛ س۲: گیاهی که او مرد
آزاده؛ متن ← ۸ـس (نیز ب): وگر گیرد اندرز ما خوار و سست؛ متن =ل۲ (نیز لن،و؛ نیز ←ل) ۹ـل (نیز آ): سست؛ س۲: برو خاک
شست؛ک: نباشد بدو خاک شست؛ (ل۳: نباید برو خاک دست (پساوند ندارد)؛ پ: نباید بر خاک سست؛ ق۲: به آب خرد پس بباید
شست)؛ متن =س،ل۲ (نیز لن،لی،و،ب)؛ ق این بیت و لن۲ این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ بنداری (۸۴۳ـ۸۴۴): و اذا ظفرت به فأسره
أولی من قتله. فلعله یفیق من سکرة جهله ۱۰ـک،ل۲: اگر ۱۱ـل۲: گردد ۱۲ـ(لی،ب: ترا) ۱۳ـق: گر بخسبد؛ک: گر درآید؛ ل۲: گر بتابد؛
(لی،لن۲: گر گراید)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۴ـس (نیز لی،ب): به؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـس۲: باکین (!) ۱۶ـ(ق۲:
یاد ـیاد) ۱۷ـک (نیز ق۲): زو؛ س۲ (نیز لی): از؛ (ب: ازو ایچ (وزن درست نیست))؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۸ـ(لی: کرک (!)) ۱۹ـس
(نیز ب): به؛ س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ): کرا مرگ و (آ: چو ←)؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۰ـک،ل۲ (نیز ق۲،لن۲): آرزو؛ متن =
یازده دستنویس دیگر ۲۱ـس ـس۲ (نیز لن،ل۳،پ،لن۲،ب): کردن؛ (لی: جراکردن (!)؛ آ: گذر کردن؛ متن =ل (نیز ق۲،و) ۲۲ـک،ل۲ (نیز
لن۲): خو؛ (لی،آ: جوی؛ ق۲: زو باز خو)؛ متن =ل،س،ق،س۲ (نیز لن،ل۳،پ،و،ب) ۲۳ـل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـب): کشته؛ متن =ق
۲۴ـ(پ: ک) ۲۵ـس۲ (نیز ل۲،و،آ): که؛ ق: چو او (وزن درست نیست)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۶ـس: خواهد؛ ق ـس۲ (نیز لن ـب):
جوید؛ متن =ل ۲۷ـک،ل۲ (نیز لن،ق۲،لن۲): ز؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۸ـس۲ (نیز لن۳): نتابد (!)؛ ق این بیت و بیت سپسین را
ندارد ۲۹ـ(ق۲: عزیزش) ۳۰ـس (نیز لن،لن۲،ب): خوار و زار؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۱ـس۲ (نیز ل۳،پ،و،آ): گزیند؛ متن ←
۳۲ـل: به شاهی؛ ل۲،س۲ (نیز ل۲،و،آ): تباهی؛ (پ،ب: سپاهی؛ ق۲: سپاهی گزیده)؛ متن =س،ک (نیز لن،لی،لن۲) ۳۳ـس،ق،ک (نیز لن،
ل۲،و،لن۲،ب): برین؛ متن =ل،س۲ (نیز ق۲،لی،پ،آ) ۳۴ـ(ق۲: مرد هوش) ۳۵ـ(آ: پرستار و) ۳۶ـس،ق،ل،س۲،س۲ (نیز لن ـلن۲،ب):
چو ←؛ متن =ل،ک (نیز آ) ۳۷ـ(ق۲: چو ←)؛ س،ل۲،س۲،لی،ل۳،پ،و،آ پس از این بیت افزوده‌اند:
کسی (ل۳: ←کسی) کز ره خسروان بازگشت (ل۳: درگذشت)
برو (ل۲،آ: بدو) زندگانی بباید (آ: نباید؛ در ل۲،ل۳، و حرف یکم نقطه ندارد) نوشت

تو از تیرگی[1] روشنایی مجوی[2] — که با آتش آب اندرآری[3] به جوی[2]!
۸۵۵ نه آسانیی دید[4] بی‌رنج کس — روشنِ[5] زمانه برین‌ست[6] و[7] بس!
تو با چرخ گردان مکن دوستی — که گه مغز یابی[8] و گه[9] پوستی!
چه[10] جویی ز کردارِ او[11] رنگ و بوی[12] — بخواهد[13] ربودن[14]، چو بنمود روی[12]!
بدانگه بود بیم رنج و[15] گزند — که گردونِ گردان برآرد[16] بلند!

سپاهی که هستند[17] با نوش‌زاد — کجا سر بپیچند چندین[18] ز داد،
۸۶۰ تو آن[19] را جزاز[20] باد و[21] بازی مدان[22] — گزافِ[23] جهان باین درازی[24] مدان[25]!
هر آنکس که ترساست از[26] لشکرش — همی از پیِ کیش پیچد[27] سرش[28]
چُنین‌ست[29] کیش[30] مسیحا[31] که دم — زنی تیز و[32] گردد کسی زو[33] دژم!
نه پروایِ رایِ[34] مسیحا بود — به[35] فرجام خصمش چلیپا بود!
وُ دیگر[36] که هست از[37] پراگندگان[38] — بدآموز و بدخواه[39] کاوندگان[40]،

۱ـل: تیره‌گی؛ س،س۲ (نیز ق۲،پ،و،آ،ب): بی‌تیرگی؛ (ل۳: در تیرگی)؛ متن =ق،ک،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲؛ نیز ← ل) ۲ـق: مجو ـجو
۳ـس ـس۲ (نیز لن،ق۲،پ ـب): اندرآید؛ متن =ل (نیز لی،ل۳)؛ در ل۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۴ـل،ل۳،س۲ (نیز لن،
ق۲،لن۲،آ): آسانی دید؛ک: تن‌آسان نبردست و؛ متن =ق،ک (نیز لی ـو،ب) ۵ـل،ق،ک (نیز لن،ق۲،ل۳ـلن۲،ب): که روشن؛ س: نه
روشن؛ س۲ (نیز لی،آ): ز (لی: چو) روشن؛ متن =ل۲ ۶ـل۲: همینست؛ (ب: بدینست) ۷ـس۲ (نیز آ): ←و ۸ـل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،
ق۲،پ،لن۲): اویی؛ س (نیز لی،ب): که گر (س: اگر) مغز اویی؛ متن =س۲ (نیز ل۳،و،آ) ۹ـس (نیز لی،ب): گر؛ متن =دوازده دستنویس
دیگر ۱۰ـق،ک (نیز و،آ): چو؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۱ـک: گلنار او؛ ل۲: به گلزار بر؛ (لن،لن۲: بویی (لن۲: بویی) ز گلنار او؛ ل۳،
و،آ: خواهی ز کردار او)؛ متن =ل،س،ق،س۲ (نیز ق۲،پ،ب) ۱۲ـق (نیز آ): بو ۱۳ـک،ل۲ (نیز لن،لن۲): که خواهد؛ س۲: نخواهد؛ متن =
ل،س،ق (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ،ب): نمودن؛ لی این بیت را ندارد ۱۵ـل،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲): بیم و رنج و (ل۲،لن: ←و)؛ س،س۲ (نیز
لی،ل۳،پ،و،آ،ب): رنج و بیم و (و،آ: ←و)؛ متن =ق (نیز لن۲) ۱۶ـل: برآید ۱۷ـ(ل۳: یارند) ۱۸ـ(لی: یکسر؛ پ: چندی)؛ س۲ از ۸۵۹آ
و ۸۶۰آ و نیز از ۸۵۹ب و ۸۶۰ب دو بیت بی‌پساوند ساخته و بیت یکم را در اینجا و بیت دوم را پس از بیت ۸۶۱ آورده است ۱۹ـ(ب: او)
۲۰ـق،ل۲ (نیز ل۳): بجز؛ (ق۲: خود از)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۱ـ(لی: ←و) ۲۲ـک،ل۲،س۲ (نیز ل۲،و،آ): مدار؛ متن =ل،س،ق
(نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲،ب): بجز؛ (ق۲: گذار؛ متن ← ۲۳ـس۲ (نیز و،آ): گذار؛ (لی: بی‌درازی)؛ ل: جهاندیده آری؛ (ق۲: زنان بود و رای)؛ متن ←
۲۴ـک،س،س۲ (نیز ل۳،و،آ): مدار؛ ل۳: نباشد به بازی کسی شهریار؛ متن =س،ق (نیز لن،لن۲،ب): بین درازی ۲۶ـس۲ (نیز پ): با ۲۷ـ(و:
کین بپیچید) ۲۸ـ(ق۲: تنش) ۲۹ـق: چنانست ۳۰ـس،ل۲ (نیز لی،ب): دین؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۳۱ـق،س،س۲ (نیز ق۲،ب،آ):
مسیحی ۳۲ـس،ق،ل۲ (نیز ل۳،و،لن۲،ب): ←و؛ (لی: تیره؛ ق۲: کسی شاد)؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،پ،آ) ۳۳ـ(لن،لن۲،آ: زان) ۳۴ـس،
ق،ل۲ (نیز پ،ب): بر رای و راه؛ ک (نیز لن،ق۲،لی،لن۲): بر راه (ک: ره) و رای؛ س۲ (نیز ل۳،و،آ): بر رای و رسم؛ متن =ل ۳۵ـل۲: که
۳۶ـس۲ (نیز ل۳،و،آ): ز گردان؛ ق۲: دگر هر؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۷ـل: نی از؛ س: ایدر؛ ق،ل۲ (نیز پ): اندر؛ (لی،ب: آید؛ و،آ:
هستند)؛ متن ← ۳۸ـ(ق۲: پراکندگان؛ و: آوندگان (؟)؛ آ: تراپیدگان؛ لن،لن۲: انبار (لن۲: انباز) آکندگان)؛ متن =ک،س۲ (نیز ل۳) ۳۹ـک،
ل۲،س۲ (نیز ق۲،پ،و،آ): بدخواه و؛ متن =ل،س،ق (نیز لن،لی،ل۳،لن۲،ب) ۴۰ـل: کارندگان؛ س (نیز ق۲): گویندگان؛ ل۲:
جارندگان (؟)؛ (ق۲: از بندگان)؛ متن =ده دستنویس دیگر

۸۶۵ ازیشان یکی را به دل ترس[1] نیست
به جنگ ار گرفته شود نوش‌زاد
۸۶۶/۱ [وگر دل ز ناراستی بگسلد
۸۶۶/۲ [نباید که آزار یابد تنش
که پوشیده‌رویانِ او[8] در نهان[9]
هم ایوانِ او ساز[12] زندان اوی[13]
درِ گنج یکسر برو[16] بر مبند[17]
۸۷۰ ز پوشیدنی‌ها[20] و از[21] خوردنی
برو هیچ تنگی نباید[23] به چیز
وُ زین[25] مرزبانانِ ایرانیان
چو پیروز گردی[27] میپیچان[28] سَخُن
هر آنکس[30] که او دشمن پادشاست
۸۷۵ جز آن هرک[33] ما را به دل[34] دشمن‌ست[35]

دمِ باد[2] با رایِ[3] ایشان یکی‌ست!
برو زین[4] سَخُن‌ها مکن هیچ یاد،
عنان را سُوی راست‌کاری هلد[5].]
شود[6] رخنه از رزم[7] پیراهنش!]
سرآرند[10] بر خویشتن‌بر جهان[11]!
بود آنک[14] بردند[15] فرمان اوی[13]!
وُ گرچه[18] چُنین[19] خوار شد ارجمند!
از[22] افگندنی، هم ز گستردنی،
نباید که چیزی نیابد بنیز[24]!
هر آنکس که بستند[26] با او میان،
میانشان[29] به خنجر به دو نیم کن!
به کام نهنگش سپاری[31] رواست[32]!
ز تخمِ جفاپیشه‌آهرمن‌ست[36]!

۱ـس ـل[2] (نیز لن،لی،لن[2]،ب): آلت ترس؛ (ق[2]: برتری رای)؛ متن =ل،س[2] (نیز ل[3]،پ،و،آ) ۲ـل: ترس؛ ل[2]: و باد؛ س (نیز لی،ب): در و باد؛ س[2] (نیز ل[3]،و،آ): در باد؛ متن = ق،ک (نیز لن،ق[2]،پ،لن[2]) ۳ـک: و یاران؛ (لن،لن[2]: و بازار)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـق: بر؛ (ل[3]،آ: این)؛ پ این بیت را ندارد ۵ـس،ل[2] (نیز لی،ل[3]،آ): ابر راستی کژ بدی (ل[2]: بدل؛ ل[3]: ابر دل (!)) نبسلد (ل[2]: بگذرد؛ لی: بگسلد (!))؛ س[2]: بر راستی گر بدل نبسلد (؟)؛ (پ: نباید که جانش نیز ...(؟)) ۶ـ(و: بود) ۷ـل[3]: آزرم؛ پ: آنرمان رخنه)؛ ل،ق،ک، لن،ق[2]،پ این بین را ندارند؛ این بیت در س،ل[2]،س[2]،لی،ل[3]،پ،و،آ آمده است ۸ـس[2] (نیز ل[3]،و،آ): وی؛ (ب: داو>)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ(لن،ق[2]،لی: جهان) ۱۰ـ(آ: سراندر) ۱۱ـل (نیز ب): زمان؛ (لن،لی: نهان؛ ق[2]: شوند از بد او همی در نهان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـس،ک،س[2] (نیز لن ـ ب): به که؛ ق: به به؛ ل[2]: به ز؛ متن =ل ۱۳ـل،س،ق،ل[2] (نیز ق[2]،لی،ب): او؛ س[2] (نیز ل[3]،پ،و، آ): بود؛ متن =ک (نیز لن،لن[2]) ۱۴ـک (نیز لن): وانک؛ (لن[2]: وانکه)؛ ل[2]: ابا آنک؛ متن ← ۱۵ـس[2] (نیز ل[3]،پ،و،آ): هر آنکس که او رابه؛ متن =ل،س،ق (نیز ق[2]،لی،ب) ۱۶ـل،ق،س[2] (نیز ق[2]،ل[3]،پ،و،آ): بدو؛ متن =س،ک،ل[2] (نیز لن،لی،لن[2]،ب) ۱۷ـک،س،س[2] (نیز ق[2]،ل[3]،پ، و،آ): درمند؛ متن =ل،س،ق،ل[2] (نیز لن،لی،لن[2]،ب) ۱۸ـ(لن[2]: اگرچه) ۱۹ـ(ب: چنین وگر چه (وزن درست نیست)) ۲۰ـل: پوشیده‌رویان؛ س (نیز ب): نوشیدنیها (حرف یکم نقطه ندارد) ۲۱ـق: ز ۲۲ـل،س،ق،ل[2] (نیز لن،ق[2]،لی،پ،لن،لن[2]): ز؛ متن =ک،س[2] (نیز ل[2]،و،آ) ۲۳ـ(لن[2]: نیابد؛ آ: نیاید) تنگی) ۲۴ـس ـس[2] (نیز لن،لی،ل[3]،پ،آ،ب): که چیز (س،ق: جز؛ ل[2]: بجز) آن (س،ق،ل[2]،لی،پ: این) سخن‌ها نیرزد (آ: نیارد) بنیز؛ (ق[2]: نشاید که چیزی نیرزد بنیز؛ و،لن[2]: که چیز آن سخن‌ها نیرزید (در و حرف پنجم نقطه ندارد) نیز)؛ متن =ل؛ بنداری (۸۴۵ـ۸۷۱): و إن ورط بنفسه و ألقی بیده الی التهلکة فلاتبال بارافة دمه ۲۵ـل[2]: وزان ۲۶ـک: بستید؛ (و: بستست) ۲۷ـک: گردد ۲۸ـس: مجنبان بر ما (وزن درست نیست)؛ (لی،آ،ب: مجنبان؛ ل[3]: مسنجا (؟))؛ متن =ل،ق،ل،س[2] (نیز لن،پ، و،لن[2]) ۲۹ـل[2]: میانش)؛ ق[2] این بیت را ندارد ۳۰ـس،ک،ل[2]،س[2] (نیز لن،ق[2]،لی،و ـ ب): که هر کس؛ متن =ل،ق (نیز ل[3]،پ) ۳۱ـ(لی: بساری) ۳۲ـس (نیز لی،ب): سراست ۳۳ـس،ق،ک (نیز ب): هر که؛ س[2] (نیز ل[3]،آ): جز او هر که؛ (ق[2]: چه آنکس که؛ لی،و: جز از (و: این) هر که)؛ متن ← ۳۴ـل[2] (نیز لن،لن[2]): خود از بن هر آنکو مرا؛ (پ: جدا زین هر آنکو به دل؛ متن =ل دشمنند؛ متن =ل،س،ل[2] (نیز لن،ق[2]،لی،پ،لن،لن[2]،ب) ۳۶ـق،ک،س[2] (نیز ل[3]،آ): آهرمنند؛ (ق[2]،لن[2]: اهریمنست؛ و: اهریمنند)؛ متن =ل، س،ل[2] (نیز لن،لی،پ،ب)

ز ما[1] نیکوی‌ها[2] نگیرند[3] یاد
همه پیش ازین[6] ناسپاسان[7] بدند
ز نظّاره هر کس[9] که دشنام داد
بدان[13] ویژه دشنام[14] ما خواستند
۸۸۰ مباش اندرین[16] نیز[17] همداستان
گر او بی‌هنر شد، هم از پشت ماست
زبان کسی کو به بد کرد یاد
همه داغ کن بر سرِ انجمن
کسی کو بجویدهمی[24] روزگار[25]
۸۸۵ به کار آورد کژّی و دشمنی[29]
بدین[32] پادشاهی نباشد رواست[33]

نهادند بر نامه‌بر مهرِ شاه

ترا آزمایش بس[4] از نوش‌زاد[5]
ز پادافره ما[8] هراسان بدند!
زوانش[10] بجنبید[11] بر[12] نوش‌زاد،
به‌هنگامْ بد گفتن[15] آراستند!
که بدخواه راند[18] چُنین[19] داستان!
دلِ ما برین[20] راستی[21] بر گواست!
وُ زو[22] بود بیداد بر نوش‌زاد،
مبادش زبان و مبادش[23] دهن!
که تا[26] سست[27] گردد تنِ[28] شهریار،
بداندیشی[30] و کیشِ آهرمنی[31]،
که فرّ و[34] سر و افسر و چهر ماست[35]!

فرستاده برگشت پویان[36] به راه

۱ـ(آ: من) ۲ـک،ل[2]،س[2] (نیز لن ـ ل[3]،و،لن[2]،ب): نیکوتیها؛ متن =ل،س،ق (نیز پ،آ) ۳ـل[2]: بگیرید (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (لن[2]: بگیرید؛ ب: نکردند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ(ق[2]: همی شاد گشتند) ۵ـس: اوستاد ۶ـ(لی: ما؛ ل[3]: آن؛ ب: <ازین>) ۷ـل[2] (نیز لن،ق[2]): پاسبانان؛ (ل[3]،و: پارسایان)؛ متن =س،ک،س[2] (نیز لی،پ،لن،لن[2]،ب) ۸ـ(لی: مان)؛ ل این بیت و آ این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ بنداری (۸۷۲ـ۸۷۷): و أما الذین صاروا فی زمرته من الایرانیین و خرجوا معه علینا فلا ترفع عنهم السیف أصلا، و احصدهم حصرا ۹ـ(لن،لی،لن[2]: نظاره هر آنکس) ۱۰ـل ـس[2] (نیز لن،ق[2]،لی،پ،و،لن[2]،ب): زبانش؛ متن =(ق[2]: روانش) ۱۱ـل[2]: بجوشید؛ (ل[3]: نجنبید) ۱۲ـک،س[2] (نیز و)؛ با: متن =ده دستنویس دیگر؛ ل[3] این بیت را ندارد؛ و بیت‌های ۸۷۹ـ۸۸۴ را به هم ریخته؛ ۸۸۱، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۴، ۸۸۲، ۸۸۳ ۱۳ـس: بدو؛ ک: بدین؛ (لی: از آن؛ ب: همه بدان (وزن درست نیست)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـق: در نام (جـ دُژنام؟) ۱۵ـ(آ: گفتن بد) ۱۶ـ(ق[2]،ب: اندرآن) ۱۷ـک: تیره ۱۸ـس: را زد؛ ک،ل[2] (نیز لی،لن[2]): را بد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـق: چنان ۲۰ـک،س[2] (نیز لن،لی): بدین؛ ل[2]: بدان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـک،س،س[2]: آشتی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۲ـل: وز جور>؛ ک،ل[2]،س[2] (نیز ل[3]،و،آ): وزا؛ (ب: از و)؛ متن =س،ق (نیز لن،ق[2]،لی،پ،لن،لن[2]) ۲۳ـس: مبادا دهان و مبادا؛ ق: مباد آن زبان سیاه و؛ ک،س[2] (نیز لی،و،ب): مباد آن زبان و مباد آن؛ (آ: مبادا زبان و مباد آن (!))؛ متن =ل،ل[2] (نیز لن،ل[2]،ب،لن[2])؛ ق[2] این بیت را ندارد ۲۴ـک: همه ۲۵ـس: کارزار ۲۶ـ(ب: کی) ۲۷ـس،ک،س[2] (نیز لن،لی،و،آ): پست؛ (لن[2]: پشت)؛ متن =ل،ق،ل[2] (نیز ق[2]،ب) ۲۸ـس (نیز لی): ز بن ۲۹ـ(ق[2]،و،آ: کاستی) ۳۰ـق،ل[2]،س[2] (نیز ق[2]): بداندیشه؛ (پ: بر اندیشه)؛ متن ← ۳۱ـ(ق[2]: و ناراستی؛ لن[2]: اهریمنی؛ بیجد سر از دین و از راستی؛ آ: پدید آید از هر سوی راستی)؛ متن =ل،س،ک (نیز لن،لی،ل،ل[2]،ب) ۳۲ـک،س،س[2] (نیز ل[2]،و): بدان؛ (آ: گر آن)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۳ـس: روا ۳۴ـ(ق[2]: اینجا) ۳۵ـل[2] (نیز لن،پ،لن[2]): از بهر (لن: مهر) ماست؛ ک،س[2] (نیز لی،ل[3]،و،آ): فز پسر افسر (ک: افسر و) چهر ماست؛ س (نیز ب): همو راکه گوید چنین ناسزا (ب: ناسزاست)؛ ق: اگر چه سر و افسر و مهر ماست؛ متن =ل؛ بنداری (۸۷۸ـ۸۸۶): ثم لاتسکت علی شتم نوش‌زاذ من رجالة العسکر و النظارة. فانه و إن أساء الأدب معنا فهو شعبة من شعبنا ۳۶ـ(ق[2]: و آمد)؛ بنداری (۸۸۷): ثم ختم الکتاب و نفذه

گفتار اندر رزم رام‌برزین با نوش‌زاد[1]

چن[2] از ره سوی رام[3]برزین رسید — بگفت آنچ[4] از شاه‌کسری[5] شنید[6]
چن[7] آن[8] گفته شد نامه‌ی او[9] بداد — به فرمان که فرمود با[10] نوش‌زاد،
۸۹۰ سپه کردن و جنگ را[11] ساختن[12] — وُ زآزرمِ[13] او مغز پرداختن!
چن[14] آن[15] نامه برخواند مرد کَهُن[16] — شنید از فرستاده چندی سَخُن[17]،
بدانگه که خیزد خروشِ خروس — ز درگاه برخاست آوازِ[18] کوس،
سپاهی[19] بزرگ از مداین برفت — بشد رام‌برزین سوی جنگ[20] تفت!

پس آگاهی آمد[21] سوی نوش‌زاد — سپاه انجمن کرد و روزی بداد[22]،
۸۹۵ همه جاثلیقان و[23] بطریق روم — که بود اندرآن[24] مرز آبادبوم،
سپهدار[25] شمّاس[26] پیش اندرون — سپاهی[27] همه دست شسته به خون!
برآمد خروش از درِ نوش‌زاد — بجنبید[28] لشکر چو دریا ز باد[29]!
به هامون کشیدند یکسر ز شهر — پر از جنگ سر، دل[30] پر از کین و زهر[31]!

۱ـس ـ پسر نوشین‌روان؛ ق: لشکر کشیدن رام‌برزین به جنگ نوش‌زاد> پسر کسری؛ ل۲: رفتن رام‌برزین به فرمان کسری؛ متن = ل،س۲؛ ی سرنویس ندارد ۲ـل ـل۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن = س۲ ۳ـ(لی: خان) ۴ـک،ل۲ (نیز لی ـلن۲،ب): آنچه؛ (آ: آنکه)؛ متن = ل،س،ق،س۲ (نیز لن،ق۲) ۵ـ(ق۲: ایران) ۶ـ(لی: بدید) ۷ـل ـس۲ (نیز ق۲ ـب): چو؛ متن = (لن) ۸ـس،ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـب): این؛ متن = ل،ق،ک ۹ـ(پ: نامه او را) ۱۰ـل۲: بر؛ س (نیز لی،ب): بفرمود تا؛ (ل۳: سخنها که شد گفته با)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـل۲: او ۱۲ـ(لن: تاختن) ۱۳ـ(ب: آرام)؛ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳،لن۲): و زان رزم؛ (و،آ: و زان کار (آ: روم (!))؛ متن = ل،ق (نیز ق۲،لی،پ)؛ این بیت را ندارد ۱۴ـل ـس۲ (نیز لن ـب)؛ ج؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۵ـ(ق۲،آ: این) ۱۶ـ(لن،لن۲: فرخ دبیر؛ و؛ و چندان سخن) ۱۷ـس،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،آ،ب): چندان (لی،ب: چندین) سخن؛ (و: مرد کهن؛ لن،لن۲: از (لن۳: آن) فرستادهٔ تیزویر)؛ متن = ل،ق،ک (نیز ل۳،پ) ۱۸ـل۲ (نیز لن ـل۳،و،لن۲): آوای؛ متن = ل ـگ،س۲ (نیز پ،آ،ب) ۱۹ـ(لن۲: سپاه) ۲۰ـس: چاره؛ ل۲: روم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ درک بیت‌های ۸۹۳ـ۹۵۲ پس از بیت آمده است؛ بنداری (۸۷۸ـ۸۹۳): فلما وصل الی ذلک المرزبان جمع العساکر و سلک سبیل الامتثال، و سار الی جُندیسابور ۲۱ـس،ق،ک،س۲ (نیز لی،و،آ،ب): نهادند سرها؛ متن = ل،ل۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،ب،لن۲) ۲۲ـق،ک،س،س۲ (نیز ق۲،و)؛ بجنبید لشکر چو دریا ز باد (← ۸۹۷ب)؛ متن = ل،س،ل۲ (نیز لن،لی،ل۳،پ،لن۲،ب)؛ آ از ۸۹۴آ و ۸۹۷ب یک بیت ساخته و ۸۹۴ب ـ۸۹۷آ را انداخته است ۲۳ـس۲ (نیز لی): <و> ۲۴ـل۲: <آن>؛ ل (نیز ق۲): بودند زان (ق۲: ازان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ وبیت‌های ۸۹۵ـ۸۹۸ را به هم ریخته: ۸۹۸، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷؛ بنداری (۸۹۴ـ۸۹۵): فلما علم نوش‌زاذ بذلک جمع عسکره و أطلق أرزاقهم فرکب فی بطارقته الذین کانوا معه ۲۵ـ(و: سپهبد چو) ۲۶ـس: سمّاس؛ ک،س: شماسب ۲۷ـک: سپاهش؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: و جعل واحدا منهم علی الجیش یعرف بشمّاس ۲۸ـل،ک،س۲: خروشید؛ متن ← ۲۹ـ(آ: داد؛ ق۲: سپاه انجمن کرد و روزی بداد (← ۸۹۴ب)؛ ل۲: سپه را همه ترگ و جوشن بداد؛ و: سپاهی همه سر پر از کین و یاد)؛ متن = س،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲،آ،ب)؛ ق،لی این بیت را ندارند ۳۰ـل۲ (نیز ل۳): دل سر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۱ـ(آ: بهر (!))؛ س،ک،س۲،لی،ل،ل۳،آ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو شهری (س،لی: جیزی) که بخته (س،لی: وخته؛ س۲: بحته (حرف یکم نقطه ندارد)؛ آ:
بحته (دو حرف نخست نقطه ندارد)) بود نام (س۲: نان؛ ل۳: بام) اوی (آ: او)
بجوشید آن (ک: <آن>؛ لی: از آن) دشتش (س،آ: دستش؛ ل۳: دشت) از کینه‌جوی (آ: جو)

ل،ق،ل۲،ن،ق۲،پ،و،لن۲،ب بیت بالا را ندارند؛ بنداری (۸۹۷ـ۸۹۸): فخرجوا الی الصحراء فاصطف الفریقان و تقابل الجمعان

چو گردِ سپه رام‌برزین[1] بدید — بزد نایِ رویین و صف برکشید
۹۰۰ ز گرد سُوارانِ[2] جوشن‌وران[3] — گراییدنِ گرزهای گران،
دلِ سنگ خارا همی‌بردرید — کسی رویِ خورشید[4] تابان ندید!
به قلب سپاه‌اندرون نوش‌زاد — یکی ترگِ رومی بسر برنهاد
سپاهی بُد[5] از جاثلیقانِ روم — که پیدا نبد[6] از پیِ نعل[7] بوم!
تو گفتی مگر[8] خاک[9] جوشان شده‌ست[10] — هوا بر سرِ او خروشان شده‌ست[10]!
۹۰۵ زره‌دارگردی بیامد دلیر — کجا نامِ او بود پیروز[11] شیر،
خروشید کای نامورنوش‌زاد — سرت را که پیچید چونین[12] ز داد؟
بگشتی ز[13] دینِ گیومرّتی[14] — هم از راه هوشنگ و[15] طهمورتی[14]!
مسیحِ فریبنده خود[16] کشته شد — چُن[17] از دینِ[18] یزدان سرش گشته شد!
ز دین‌آوران دینِ[19] آنکس مجوی — کجا[20] کارِ[21] خود را ندانست روی!
۹۱۰ اگر فرّ[22] یزدان برو[23] تافتی — جهود اندرو راه کی[24] یافتی؟!
پدرْت آن جهاندارِ آزادمرد — شنیدی که با روم و قیصر چه کرد؟!
تو[25] با او کنون جنگ سازی‌همی؟! — سرت بآسمان[26] برفرازی‌همی؟!

۱ـس (نیز ب): سپهدار برزین ۲ـس ـس۲ (نیز لن ـب): سواران و؛ متن = ل ۳ـک (نیز لن،ل۳،و،لن۲،آ): جوشن‌سران؛ ل۲: گرد سران؛ (ق۲: نیزه‌وران؛ پ: خون‌سران؛ متن = ل،س،ق،س۲ (نیز لی،ب) ۴ـک: خرشید ۵ـس (نیز ب): چو؛ ک،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ): پر؛ متن = ل،ق،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۶ـک،ل۲، س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،و،آ): نبود؛ لی: شدند؛ متن = ل،س،ق (نیز لن،ل۲،ب) ۷ـ(لی: لعل)؛ س: نعل از نعل (!) ۸ـ(ب: همی) ۹ـس (نیز لی): که خاشاک ۱۰ـ(لی: شده)؛ بنداری (۸۹۹ـ۹۰۴): و وقف نوش‌زاذ فی القلب مستعرا استعار اللهب، علی رأسه بیضة من الذهب ۱۱ـ(ق۲: بیداد) ۱۲ـل: چندان؛ (ل۳،و: چندین)؛ س،ل۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): سزد گر نپیچی سرت را (س،لی،ب: تو چندین)؛ متن = ق،ک،س۲ (نیز ق۲،آ) ۱۳ـق: چراگشتی از ۱۴ـک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ ـب): کیومرّثی (در س حرف ششم نقطه ندارد) ـطهمورثی (در لن حرف ششم نقطه ندارد)؛ متن = ل،س،ق (نیز لن) ۱۵ـ(لی،لن۲: <و>) ۱۶ـ(ق۲: چون) ۱۷ـل ـل۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن = س۲ ۱۸ـس (نیز لی،و،ب): راه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـل،ق (نیز لی،ب): کین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـس ـس۲ (نیز لن ـب): که او؛ متن = ل ۲۱ـ(ق۲: دین) ۲۲ـل۲ (نیز لن،پ،لن۲): دین ۲۳ـ(لن۲: بدو) ۲۴ـ(ل۳: ره کجا)؛ س (نیز لی،ب): جهودان برو (لی: بدو) راه (ب: کار) کی؛ ل۲ (نیز لن،پ،لن۲): جهودی (ل۲: یهودی) برو دست کی؛ متن = ل،ق،ک، س۲ (نیز ق۲،و،آ)؛ بنداری (۹۰۵ـ۹۱۰): فخرج فارس من عسکر مرزبان المدائن یسمی فیروز فنصح نوش‌زاذ و وعظه و نهاه عن التورّط بنفسه ۲۵ـ(آ: که) ۲۶ـق،ک،س۲ (نیز ل۳،آ): ز آسمان؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س،ک،س۲،ق۲،لی،ل،ل۳،و،آ پس از این بیت افزوده‌اند:

پدر زنده و پور جویای (آ: جای (!)) گاه
چگونه‌ست (و: ندانی) کین نیست آیین و راه (ق۲: آیین و رسم سپاه)
ترا فرّ و برزست (ق۲، آ: برزست و) لیکن (ق۲: کیلی (!)) پدر
از آن تو بیش‌ست فرّ و هنر (!)
گر او (و: کزو) بگذرد تاج جویی رواست (ق۲: تاج و تختش تراست)

کنون رزم او جستن (س،ل۲: و جستن تخت؛ جستن خصم؛ آ: جستن رزم) از تو خطاست (!)

ل،ق،ل۲،ن،پ،لن۲،ب بیت‌های بالا را ندارند

بدین چهر[1] چون[2] ماه و این[3] فرّ[4] و بُرز
بدین[5] یال و این شاخ و این دست و[6] گرز[7]،

نبینم خرد هیچ نزدیکِ تو
چُنین[8] خیره شد جانِ[9] تاریکِ تو!

دریغ آن[10] سر و[11] تاج و نام و نژاد
که اکنون همی‌داد خواهی به باد!

تو با شاه کسری بسنده نیی
وُگر[12] پیل و شیرِ[13] دمنده نیی[14]!

چو دست و عنانِ تو ای شهریار
به[15] ایوانِ شاهان[16] ندیدم[17] نگار!

چو پای[18] و رکیب[19] و بر[20] و یالِ تو
چُنین[21] شورش و دست و[22] گوپال تو[23]،

نگارنده‌ی چین[24] نگاری ندید[25]
زمانه چو تو[26] شهریاری ندید[25]!

جوانی، دلِ شاه[27] کسری مسوز
مکن تیره این[28] تاج[29] گیتی‌فروز!

پیاده شو از باره[30] زینهار[31] خواه
به خاک افگن این[32] گرز و رومی کلاه[33]!

اگر دور[34] از[35] ایدر یکی بادِ سرد
نشاند[36] به روی تو بر[37] تیره گرد[38]،

دل شهریار از تو بریان[39] شود!
ز روی تو خورشید گریان[40] شود!

به گیتی همه[41] تخم زُفتی مکار!
ستیزه نه خوب آید[42] از شهریار[43]!

۱ـل۲ (نیز آ): چهره ۲ـ(لن۳: و این) ۳ـ(پ: ماه وین) ۴ـس، ق (نیز لی، ب): قد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـل: برین ۶ـس۲: <و> (آ: آن دست و)؛ (لی: شاخ این زور و)؛ ل: کتف و برین دست و؛ ل۲ (نیز ق۲، پ): شاخ و این یال و این (پ: شاخ وین یال وین) دست و؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، ل۲، و، لن۲، ب) ۷ـ(ل۳: برز (پساوند ندارد)) ۸ـق: چرا ۹ـل۲: رای؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ س، س۲، ک، لی، ل، ل۳، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

یکی (س: چنین) دامنان زه برین (ک، س۲، آ: برین؛ لی: بدین؛ ل۳: یکی) مره (ل۳: مهر) کین
که جای (س، لی: جان) پدر چون گزیند (س، لی: گریزد) گزین (س، لی: ز دین)

ل، ق، ل۲، لی، ق۲، پ، و، لن۲، ب بیت بالا را ندارند ۱۰ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، و)؛ این؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن، آ۲) ۱۱ـ(لی: بود) ۱۲ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب)؛ اگر؛ ق: که تو؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۳ـق ـ س۲ (نیز لن، ل، ل۳، پ، و، آ)؛ شیر و پیل؛ (لن۳: شاه و پیل)؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، ب) ۱۴ـ(ل۳: تویی) ۱۵ـس، ل۳ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب)؛ بر؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لی، ل، آ۳) ۱۶ـس، س۲ (نیز ق۲، لی، ب)؛ شامی؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ) ۱۷ـ(لی: بدیدم)؛ ق این بیت را ندارد؛ بندری (۹۱۱ـ۹۱۷): و زجره و ذکّره حقوق أبیه، و جذره العقوق و ما هو فیه ۱۸ـل: یا ۱۹ـس، ک (نیز پ، لن۲): رکاب؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـل: تو؛ ک: تن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـ(و: چو این) ۲۲ـ(لن: جنگ و)؛ س، ک، س۲ (نیز ل۲): شورش دست و؛ ق: دست و آن بر؛ ل۲: سورش و جنگ و؛ (ق۲: گردش و دست و؛ ب، لن۲: شورش جنگ و؛ ب: پورش (!) دست و)؛ متن = ل (نیز لی، و، آ) ۲۳ـ(آ: او (پساوند ندارد)) ۲۴ـس: به گیتی ... (؟)؛ (لن، لی، پ، لن۲: نگارنده چونین)؛ ق۲، ب: نگارنده چون تو)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ل۲، و، آ) ۲۵ـک، س۲ (نیز ل۲، و)؛ نگرد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـ(آ: چنو) ۲۷ـ(لن، پ، لن۲: بدین کودکی جان؛ ق۲: چو دانی دل شاه) ۲۸ـک، س۲ (نیز آ): آن ۲۹ـل: آب؛ (ق۲: ماه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ س، ک، س۲، ل۲، و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

که هر چند (س: اگر چند) فرزند دشمن بود چو شد کشته بایش (ل۳: پایش (!)) به شیون بود

۳۰ـس، باب؛ ق ـ س۲ (نیز لن ـ ب): شاه؛ متن = ل ۳۱ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): زنهار؛ متن = ل ۳۲ـق: آن ۳۳ـل۲: کلاه رومی (پساوند ندارد، ولی با نشانه‌ای روی هر دو واژه جابجایی نشان داده شده است) ۳۴ـل: دوز (!) ۳۵ـ(لی: <از>) ۳۶ـس (نیز لی، ب): بیاید؛ (ق۲: نشاید)؛ متن ← ۳۷ـک، س۲ (نیز و، آ): از؛ متن ← ۳۸ـل۲: وزد بر سر و تاجت ای زادمرد؛ متن = ل، س، ق (نیز لن ـ ب، ب) ۳۹ـق: شاه از تو پریشان ۴۰ـ(ب: بریان (پساوند ندارد)) ۴۱ـس۲: همی ۴۲ـ(ق۲: آمد) ۴۳ـک (نیز ل۳): نامدار؛ در ب لت‌های این بیت پس و پیش شده است

بلندی گزینی[2] و گندآوری،
سَخُن‌های بدگوی باد آیدت[3]!

که ای پیرِ فرتوت[4] سر پر ز باد،
سرافرازگردان و فرزند شاه!
دلم سوی مادر گرایدهمی[6]،
نگردم من از فرّه و[9] دین اوی[8]
نه[12] فرّ جهاندار ازو[13] گشته شد،
بلندی ندید اندرین[15] تیره‌خاک[16]!
کجا زهرِ مرگست و[19] تریاک نیست!
بپوشید رویِ هوا را به[23] تیر!
خروش آمد از کوس و از[25] کرّه‌نای!
بیامد بکردارِ آذرگُشَسپ!
به پیشِ سپه در[27] نماند ایج گردا

چُنین داد پاسخ ورا نوش‌زاد
ز لشکر مرا[5] زینهاری مخواه
مرا دینِ کسری نبایدهمی[6]
که[7] دین مسیحاست آیینِ اوی[8]
مسیحای دیندار[10] اگر[11] کشته شد
سُوی پاک‌یزدان شد آن پادپاک[14]
اگر من شوم کشته، زان[17] باک[18] نیست
بگفت[20] این سَخُن[21] پیشِ پیروزِ پیر[22]
برفتند گردان[24] لشکر ز جای
سپهبَد چن آتش[26] برانگیخت اسپ
چپِ لشکرِ شاهِ ایران ببرد

گر از رایِ[1] من سر به یک سو بری
بسی پندِ پیروز یاد آیدت!

۱ـل، س (نیز لی، پ، ب): راه؛ ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ): پند؛ ل۲: گفت؛ متن = ق (نیز لن، ق۲، لن۲) ۲ـ(آ: و کژّی؛ لن، لن۲: به تندی (لن۲: <ی> گرانی) ۳ـل۲ (نیز لن، پ، لن۲): بگزایدت؛ س (نیز لی، ب): حدیث دلفروز یاد آیدت؛ (ل۳، و: بسی از جگر سردباد آیدت)؛ متن = ل، ق، ک، س۳ (نیز ق۲، آ)؛ بندری (۹۱۸ـ۹۲۶): و أشار علیه بخفض جناح الذل لکسری قبل أن یصیر الأمر إمرا. فما اتعظ و لا انزجر، و تاه فی ضلالته، و استمر علی غوایته ۴ـل: فرتوت و ۵ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو من؛ متن = ل ۶ـل: نیاید به کار ـ فراید شمار ۷ـ(ل۳: به) ۸ـل ـ ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن، لن۲) ۹ـس۲: <و>؛ س (نیز ق۲، ب): راه و از؛ ق، ک، ل۲ (نیز آ): فرّ و از (ق: ز)؛ (لی: رای و از)؛ ل۳: ز آیین و از)؛ متن = ل (نیز لن، ل، ل۳، پ، و، لن۲) ۱۰ـ(ل۳: مسیحا بدان دار) ۱۱ـل: گر ۱۲ـ(لی: به) ۱۳ـل: زو؛ آ این بیت را ندارد ۱۴ـق: داد پاک؛ ل۳: پاکزاد؛ ک: پادشاه؛ س۲: پادشا؛ (ل۳: باد پاک (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ لن، ق۲، لن۲: از خاک (ق۲: رای) پاک؛ پ: بشد باد پاک)؛ س (نیز لی، و، آ): اگر کشته گردم (س: شد او) بدین دین پاک؛ (ب: شه پاک یزدان شد از بود پاک (!))؛ متن = ل ۱۵ـل: بدید اندرین؛ س، ک، س۲ (نیز لی، و): بدید آمد (لی، و: آید) از؛ (ل۳، آ: که (آ: بود) اندرین؛ ب: گزید او ازین؛ ب: بدید اندر آن)؛ متن = ق، ل (نیز لن، ق۲، لن۲؛ در ل۲ حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد) ۱۶ـک: جاه؛ س۲: جا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ک، س۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

اگر کشته گردم بدین دین پاک بلندی بدید اندرین تیره‌خاک
(س۲: بدید آید اندر مغاک ← ۹۳۲ب)

۱۷ـق (نیز لی، ل، ل۳): زین؛ ل۲: خود؛ (پ: پس)؛ متن = ل، س، ک، س۳ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، ب) ۱۸ـ(ب: پاک (!)) ۱۹ـس۲ (نیز لی، ب): <و>؛ س: و مرگست؛ ک: من گشت و؛ (لن، ل۳، آ: من گشت)؛ ق (نیز و): مرگ زهرست؛ ل۲: کرا زهر من گشت؛ (پ: نه زهر پست کش هیچ)؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ ق در اینجا سرنویس دارد: جنگ نوش‌زاد با رام‌برزین و لشکر کسری و کشته شدن نوش‌زاد بحکم نوشین‌روان ۲۰ـک (نیز ل۳): چو گفت ۲۱ـک: <سخن> ۲۲ـ(لی: شیر) ۲۳ـس، ق (نیز ق۲، پ، و، ب): یز؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ) ۲۴ـ(آ: گردان و) ۲۵ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز پ): ز؛ (آ: با؛ لن، و، لن۲: و نالهٔ)؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۲، ب) ۲۶ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): چو آتش؛ (پ: چو آتش سپهبد)؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۷ـک: بر؛ ق بیت‌های ۹۳۷ـ۹۳۹ را ندارد

فراوان ز شیران لشکر[1] بکشت
از آن[2] کار شد رام‌برزین درشت،

بفرمود تا تیرباران کنند
هوا چون تگرگ[3] بهاران کنند!

به گَرد اندرون خسته شد نوش‌زاد
بسی کرد از[4] پند پیروز یاد!

بیامد به[5] قلب سپه پر ز درد[6]
تن از تیره خسته، رخ از درد زرد[7]!

چُنین گفت پیشِ دِلیران[8] روم
که جنگ پدر زار و خوارست[9] و شوم!

بنالید و گریان[10] سُقُف را بخواند
سَخُن هرچ[11] بودش به‌دل‌در[12] براند،

بدو گفت کین روزگارِ دژم
ز من بر من آورد چندین[13] ستم!

کنون چون[14] به خاک اندرآید[15] سرم
سُواری برافگن برِ[16] مادرم،

بگویش که شد[17] زین[18] جهان نوش‌زاد
سرآمد بدو[19] روز بیداد و داد[20]!

تو از من نگر[21] دل نداری به رنج
که اینست رسمِ سرایِ سپنج!

۱ـل: مردان لشکر؛ ل۲: لشکر دلیران؛ (لن، لن۲: لشکرش شیران (لن۲: گردان)؛ ق۲، پ: پیران (پ: گردان) لشکر)؛ متن = س،ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۲ـ(لی، ب: ازین؛ و: بدان)؛ س در اینجا سرنویس دارد: کشته شدن نوش‌زاد در جنگ رام‌برزین؛ بنداری (۹۲۷ـ۹۳۸): و أمر عسکره بالمناوشة و المراشقة فثوّر فرسه و حمل علی رام‌برزین، و هو والی المدائن، فقتل من أصحابه مقتلة عظیمة ۳ـ(و: را چو ابر)؛ س،ک،ل۲، س۲، لی، ل۳، و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

از (و: ز) آشوبش لشکر از هر دو روی (ک، ل۳: سوی؛ لی: سویی)
از (و: ز) آویختن هر سویی شیرجوی (و: چاره‌جوی؛ س، لی: سر بدخویی)

ق۲ پس از بیت ۹۳۹ افزوده است:

ز پرّ و ز پیکان بپوشید شید نماند ایچ تن را به بودن امید

بنداری (۹۳۹): فأمر الوالی عند ذلک أصحابه أن یرشقوهم بالسهام ایضا ۴ـس ـس۲ (نیز لن ـ ب): از آن؛ متن = ل؛ بنداری (۹۴۰): ففعلوا فأصیب نوش‌زاذ بنشابة فی ظلمة العجاج ۵ـک، ل۳، س۲ (نیز ق۲، و، آ): ز؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب) ۶ـل۲ (نیز آ): گرد؛ (لن، پ، لن۲: شد ز (پ: چو) گرد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـک، س۲: درد خسته رخ از تیر زرد؛ (ق۲: زخم خسته دلش بر ز درد (پساوند ندارد)؛ بنداری (۹۴۱): فانصرف الی قلب العسکر ۸ـ(ق۲: پر درد کز بوم) ۹ـس، ق (نیز ق۲ـپ، لن۲، ب): خوار و زارست؛ متن = ل،ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و، آ)؛ بنداری (۹۴۲): و قال لفرسان الروم: إن الخروج علی الأب أقوی دلائل الشوم ۱۰ـ(ق۲: گویان)؛ س، ق (نیز لن، لن۲، ب): بنالید گریان؛ ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ): بنالید زار و؛ متن = ل،ل۳ (نیز لی، پ) ۱۱ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن) ۱۲ـق۲ (نیز لن): ابا او؛ (ق۲: بدو در) ۱۳ـ(ا: چندی)؛ بنداری (۹۴۳ـ۹۴۴): فأن من ألم الجراح، و استدعی الأسقف، و بکی و أنّ الیه بعض ما فی قلبه ۱۴ـس (نیز لی، ب): هم اکنون ۱۵ـک، س۲ (نیز ل۳، و، آ): آمد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـک، س۲ (نیز لن ـ ب): سوی؛ س: برافکند زی؛ متن = ل، ق، ل۲ ۱۷ـ(پ: رفت) ۱۸ـل۲ (نیز لن): از؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـس،ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـلن۲): بدو؛ متن ← ۲۰ـ(پ: باغ و ایوان و کاخ)؛ ق: سلامت ندید و نه از داد داد؛ متن = ل (نیز لن، لی، آ) ۲۱ـ(آ: مگر)؛ در ک، س۲، ل۳، و، آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ک، ل۲، س۲، و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

کرا (ک: که گر؛ آ: اگر) زندگانی بیاید (ل۲: نیاید (ا)؛ آ: بیامد) بسر
نباشد ورا چاره‌ئی جز گذر (ل۲: چاره جز برگذر)

مرا بهره این بود[1] ازین[2] تیره‌روز
دلم چون بُدی[3] شاد و[4] گیتی‌فروز؟!

نزاید جزاز[5] مرگ را جانور
اگر مرگ دانی[6] غم من مخور[7]!

سرِ من[8] ز کشتن پر از دود نیست
پدر بتّر[9] از من که[10] خشنود نیست!

مکن[11] دخمه و[12] تخت و رنجِ دراز[13]
به رسم[14] مسیحا یکی[15] گور[16] ساز!

نه کافور باید، نه مشک[17] و عبیر
که من زین جهان خسته[18] گشتم[19] به[20] تیر!

بگفت این و لب را[21] به هم برنهاد
شد آن شاددل نامور[22] نوش‌زاد!

چن[23] آگاه شد لشکر از مرگِ شاه
پراگنده گشتند از آن رزمگاه[24]

چو بشنید کو کشته شد، پهلوان
غریوان به بالینِ او شد[25] دوان[26]

از آن رزمگه[27] کس نکشتند نیز
نبودند شاد و نبردند[28] چیز

ورا[29] کشته دیدند و[30] افگنده خوار
سُکوبای[31] رومی[32] سرش بر کنار

همه رزمگه گشته زو[33] پرخروش
دل رام‌برزین پر از درد[34] و جوش!

۱ـل: اینست؛ (ب: چاین > بود)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـک، ل۲، س۲ (نیز آ): زین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـ(ل۳: شود) ۴ـس۲: چو > ۵ـک، س۲ (نیز ل۳، و، آ): مگر؛ (پ، ب: بجز)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲) ۶ـس،ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـو، آ، ب): مرد (ک، ل۳: مُرد؛ ق۲، ب: مزد) خواهی؛ متن ← ۷ـ(لن: برد خواهی تن من ببر؛ لن۲: بر پرد بر فلک او به پر)؛ متن = ل، ق ۸ـک، س۲ (نیز ل۳، و، آ): به؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ(لن، لی: نیز؛ و، لن۲: بدتر) ۱۰ـ(لی: کز من به)؛ بنداری (۹۴۵ـ۹۵۰): و أمره أن یبلغ أمه بعض نفثات صدره، و یأمرها بالصبر و مجانبة الجزع علیه ۱۱ـل (نیز ق۲): مرا؛ (ل۳، آ، ب: مگر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ(پ: از)؛ ق: دخمه‌ام؛ متن ← ۱۳ـ(ل۳، و، آ: تخته (آ: تحمه (!))) و دخمه (ل۳: رخمه (؟))) و رنج و (و: چو > آز)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـ(ل۳: دین) ۱۵ـک، س۲ (نیز ل۳، و): مرا؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ل۳: کرد) ۱۷ـق: به کافور باید نوشت ۱۸ـ(ق۲: گشته) ۱۹ـق، ک، س۲ (نیز ل۳، و): رفتم؛ (آ: رویم)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۲۰ـق: ز؛ بنداری (۹۵۱ـ۹۵۲): و أن تدفنه علی آیین المسیح و رسمه ۲۱ـس، ق (نیز ق۲، لی، پ، ب): لبها؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲) ۲۲ـل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): نامور شبردل؛ (ب: شاه نو نامور)؛ متن = ل، س، ق، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و)؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۹۵۳): ثم تنفس و خرجت روحه ۲۳ـل ـس۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۴ـ(لن۲: جایگاه)؛ ل: زان رزمگاه؛ (ل۳: هر سو سپاه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۹۵۴): فتفرق عسکره بددا، و أضحوا طرائق قِددا ۲۵ـ(و: بالینش آمد) ۲۶ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، ا): توان؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۲۷ـ(ق۲: جایگه) ۲۸ـ(لی، آ: ببودند شاد و ببردند) ۲۹ـق: تن ۳۰ـق: چو > ۳۱ـک: شکوبا و؛ س۲ (نیز و، ا): شکوبای؛ (ق۲: سکوباب)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـ(لی: زومی (!))؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۹۵۵ـ۹۵۷): فلما علم الوالی بما ألم به سعی الیه باکیا فصادفه طریحا فی التراب، رأسه فی حجر سکویا الرومی ۳۳ـس، ق (نیز لی، پ، ب): گشت ازو (لی: زو)؛ ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ): بود (ک: بد) ازو؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۳۴ـس (نیز لی، ب): جنگ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

از اسقف[1] بپرسید کز نوش‌زاد — از اندرز شاهی[2] چه داری به یاد؟
چنین داد پاسخ[3] که جز[4] مادرش — برهنه نباید که بیند برش[5]
تن خویش چون[6] دید خسته به تیر — ستودان نفرمود[7] و[8] مشک و عبیر،
نه افسر، نه دیبای رومی، نه تخت — چن[9] از[10] بندگان دید تاریک[11] بخت!
به رسم مسیحا کنون[12] مادرش — کفن سازد و گور و هم چادَرش[13]
کنون جان[14] او با مسیحا یکی‌ست — همان‌ست کین[15] کشته[16] بر دار نیست!

مسیحی[17] به شهر[18] اندرون هرک[19] بود — نماند[20] ایچ[21] ترسا دو[22] رخ ناشخود[23]!

۱ـل،ق (نیز لن، ق۲،لی، پ، و، لن۲، ب): ز اسقف؛ س: سقف را؛ متن =ک، س۲ (نیز ل۳،آ) ۲ـس، ق، ک (نیز لن ـل۳، و، لن۲، ب): ز (ک: از) اندرز شاهان؛ (ب: وز اندرزهایش؛ آ: از اندرز بشاهان (!)); متن =ل، س۲؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ ک، س۲ پس از این بیت افزوده‌اند (س۲ بیت پایانی را ندارد):

چنین داد پاسخ که چون این جوان — به نومیدی اندرفتاد از روان
مرا پیش خواند از میان سپاه — دلی پر ز درد و روان پرگناه
چنین گفت با من که ای مرد پیر — نگه کن به گفتار من یاد گیر
ز کم‌دانشی جستم آزار اوی — چو دیوان شدم پیش پیکارجوی
5 کنون بودنی بود و روزم گذشت — همان بودن و رفتنم باد گشت
شما شاد باشید چون بگذرم — درودی فرستید بر مادرم
بگوئیدش از من که بدرود باش — شه آزار دارد تو خشنود باش
چو جان رفته باشد ازین تیره‌تن — به رسم مسیحا کنیدم کفن
بنزدیک آن مهربان مادرش — ز پور نوآیین و ز لشکرش
10 همانگاه (ک: همه اکنام (نقطه ندارد)) اسقف یکی تیرهوش — فرستاد زی مام او با خروش
چنان گفت پس پهلوان با سپاه — که بر خیره شد شاهزاده تباه

۳ـک، س۲: دگر گفت اسقف ۴ـ(لن، پ، لن۲: چون) ۵ـق: تنش؛ (لی: بینی برش)؛ ل۲: نباید که بیند برهنه برش؛ (لن، پ، لن۲: بپیند برهنه نباید سرش (لن۲: نسازد تنش)؛ ق۲: کفن سازد و گور پوشد برش؛ متن =ل، س، ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب) ۶ـ(و: خون) ۷ـل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲): بفرمود (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک (نیز لی): بفرمود؛ ق: بفرمود ستودان؛ متن =س۲ (نیز ل۳ـب) ۸ـس (نیز ل۳، لن۲، ب): ‹و› متن =یازده دستنویس دیگر ۹ـس ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۰ـس (نیز لی، ب): آن؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـل۲: بیدار؛ (ب: پیروز؛ و: برگشته؛ آ: باریک)؛ متن =یازده دستنویس دیگر؛ ک، س۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

پس آنگه خبر شد به شهر اندرون — که شد اختر شاهزاده نگون

۱۲ـس (نیز لی، ب): مگر ۱۳ـک: پوشد برش؛ (ب، و: پوشد سرش)؛ ق: گور او شد برش (!)؛ ل۲ (نیز ل۳،آ): گور (آ: گرز) پوشد (ل۲: جوشد (!)) سرش؛ س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): گور پوشد (ق۲: تنش)؛ (لی، ب: اکنون و پوشد برش)؛ س: برهنه نباید که بیند سرش (← ۹۶۰ب)؛ متن =ل ۱۴ـ(لی: حال) ۱۵ـق (نیز لن، لن۲): کو؛ ل۲: همانا که او؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۶ـل (نیز ق۲): خسته؛ متن =سیزده دستنویس دیگر؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۹۶۳ آمده است ۱۷ـ(ل۲، ب: مسیحا) ۱۸ـک، س۳ (نیز و): دشت؛ (ل۲: دشت به دشت (!)); متن =یازده دستنویس دیگر ۱۹ـس ـس۲ (نیز لن، لی ـب): هر که؛ (ق۲: هرچه)؛ متن =ل ۲۰ـل: نبد؛ (ب: نبود)؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـل: هیچ ۲۲ـل: ‹دو›؛ متن ← ۲۳ـل۲: رخش ناشخود؛ س: و رخ راشخود؛ (ق۲، لی، ل۲، پ، لن۲، ب: و (لی، ب که؛ ب: ‹دو›) رخ ناشخود؛ ق: رخسار کانرا (= رخسارگان را؟) شخود؛ (آ: برساد و رخ برشخود)؛ متن =ک، س۲ (نیز لن، و)

خروش آمد از شهر و از[1] مرد و زن — که بودند[2]، یکسر شدند[3] انجمن
تنِ شهریارِ[4] دلیر و[5] جوان — دل و دیده‌ی شاهِ نوشین‌روان[6]،
به تابوتش از جای[7] برداشتند — سه فرسنگ بر دست[8] بگذاشتند!

چن[9] آگاه شد زان[10] سَخُن مادرش — به خاک اندرآمد سر و[11] افسرش!
ز پرده برَهنه بیامد[12] به راه — برو[13] انجمن گشته[14] بازارگاه!
سراپرده‌یی گردش‌اندر زدند — جهانی همه خاک بر سر زدند[15]!
به خاکش سپردند و[16] شد نوش‌زاد — ز باد آمد[17] و ناگهان شد به باد[18]!
همه گُندشاپور[19] گریان شدند — ز دردِ دلِ شاه بریان شدند!

چه پیچی همی خیره در بندِ[20] آز — چو[21] دانی که ایدر نمانی دراز؟!
گلش زهر دارد، به سیری[25] مبوی[26]! — گذر[22] جوی و[23] چندین جهان را مجوی[24]
که خشم خدای[28] آورد کاستی! — مگردان سر از[27] دین و از راستی

۱ـل،ک، س۲: ز؛ ل۲ (نیز پ، و، لن۲): هر؛ س (نیز لن، لی، ب): ‹و› هر؛ متن =(ق۲، ل۳،آ) ۲ـک (نیز آ): بودند و؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳ـ(ق۲: همه)؛ ق این بیت را ندارد ۴ـق: شهریار آن؛ س۲: شهریار و؛ ل۲ (نیز لن، ل۳ـآ): که بد شهریاری؛ متن =ل، س، ک (نیز ق۲، لی، ب) ۵ـق (نیز و): ‹و› ۶ـ(ب: نوشیروان؛ لی: پور نوشیروان) ۷ـس (نیز ق۲، لی، پ، و، ب): تابوت از (پ، و، ب: از آن) شهر؛ ق، ک، س۲: تابوت از آن دشت؛ ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲): چو تابوت از آن (ل۳: ‹از آن›) دشت؛ متن =ل ۸ـس (نیز لی، ب): شهر؛ ک، س۲ (نیز ق۲، لن۲، آ): دشت؛ متن =ل، ق، ل۲ (نیز پ، و، لن۲، ب، و)؛ ک، س۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

از آن پس دو استر به زیر اندرش — همی‌بود تا پیش آن مادرش

بنداری (۹۵۸ـ۹۶۸): فأخذوا فی البکاء و النحیب، و جاءوا بتابوت و وضعوه فیه و حملوه الی المدینة ۹ـل ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۰ـس (نیز ق۲، لی، ب): زین؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(لن۲: ‹و›؛ س۲ پس از این بیت و ک پس از بیت سپسین افزوده‌اند:

به زاری دو رخ را به ناخن بکند — خروشش برآمد به (س۳: بر) ابر بلند

۱۲ـق (نیز پ): بیامد برهنه؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(لی: بدو؛ و: همه) ۱۴ـق (نیز ق۲): گشت ۱۵ـبنداری (۹۶۹ـ۹۷۱): فخرجت أمه من وراء الستارة حافیة حاسرة تبکی و تندب ۱۶ـ(لی: ‹و›) ۱۷ـک، س۲: آمد؛ متن ← ۱۸ـس (نیز لی، ب): چنان دان که (لی: شد که؛ ب: دانک) هرگز ز مادر نزاد؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۹ـل، س، ق (نیز پ، ب): جلدشاپور؛ (ق۲، لی: خیل شاپور)؛ متن =ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ) ۲۰ـس (نیز لی، ب): جنگ؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ(لن۲: چه) ۲۲ـل: خدا ۲۳ـ(لن: ‹و›؛ ک، س۲ (نیز ل۳، و): کن تو؛ (آ: جو تو)؛ متن =ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن، لن۲، ب) ۲۴ـ(آ: مجو) ۲۵ـق (نیز لی، ل۳، لن۲): سبزی؛ (آ: خیره)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۶ـک (نیز لن۲): مبوی ۲۷ـل، ق (نیز آ): ز؛ متن ← ۲۸ـل (نیز پ، آ): خدا؛ متن =دوازده دستنویس دیگر؛ در ل۳ ـت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ در س۲ بیت‌های ۹۷۶ـ۹۷۸ چندان خوانا نیست؛ ک، ل۲، س۲، لی، ل، و، آ پس از این بیت و ق۲ پس از بیت ۹۶۸ افزوده‌اند:

چنین گفت دین‌آور تازیان — که خشم (ل۲: چشم) پدر جانت آرد (ق۲: آمد؛ لی: دارد) زیان
پدر گر پسر هیچ ناخشندست (ق۲: نیز خشنود نیست) — بدان کان (ک: بدانک آن) پسر تخم و (ل۲ ‹و›) بار و بدست (ق۲: چنان دان که آن تار از آن پود نیست)
میازار هرگز روان پدر — اگر چند ازو رنجت آید (ق۲: روزت برآید؛ و: بخشت آمد؛ آ: تخت آید) بسر

ل۲، لی بیت 2 را ندارند؛ س۲ بیت‌های بالا را دارد ولی چندان خوانا نیست

چن این[1] بشنوی[2] دل ز غم بازکَش — مزن[3] بر لبت[4] بر ز تیمار تَش[5]
گرت[6] هست، جامِ[7] میِ زرد خواه — به دل خرّمی[8] را مدان[9] از گناه[10]!
نشاط و[11] طرب جوی و مُستی[12] مکن — گزافه مپرداز[13] مغزِ سَخُن!
۹۸۰ [اگر در دلت هیچ حبّ[14] علی‌ست[15] — ترا روز محشر[16] به خواهش ولی‌ست[17]]

۱ـل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـ۱): چو این؛ متن = س (نیز ب): چنین ۲ـ(ب: یافتی) ۳ـ(ق۲: بزن (!)) ۴ـق، ل۲ (نیز ق۲): دلت؛ ک (نیز ل۳): تنش؛ (آ: تنت)؛ متن = ل، س (نیز لن، پ، و، لن۲، ب) ۵ـ(لن، پ: بش (!)؛ ق۲، و، لن۲: فش)؛ در ل۲ این بیت پس از بیت ۱ و در ک، ل۳، و، آ پس از بیت 2 در ۹۷۶پ آمده‌اند ۶ـ(ق۲: چو این؛ ب: برت) ۷ـس، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ): جامی؛ متن = ل، ل۲ (نیز و، لن۲، ب) ۸ـ(ل۳: خورّمی) ۹ـ(پ: مدار) ۱۰ـق: جو نه رای تباه (!)؛ لی این بیت را ندارد ۱۱ـل (نیز لی): خوی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـل (نیز ل۲، و، آ): سستی؛ (ق۲: تندی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـق ـس۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، آ): میندار؛ (ق۲، لن۲: میناز)؛ متن = ل، س (نیز لی، ب) ۱۴ـل۲: بغض (!) ۱۵ـ(ق۲: نبیست) ۱۶ـق: چد شبر (؟)؛ (لن، پ، لن۲: پیش ایزد؛ ق۲: حد سبری (؟)؛ ب: حدّ شبر (؟))؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ) ۱۷ـ(لن، پ، لن۲: گریست؛ ق۲، ب: ملیست (؟)؛ لی: نبیست (!))؛ ل۲: بخواهد گریست؛ متن = ل ـک، س۲ (نیز ل۳، و، آ)؛ س، ک، ل۲، س۲، ق۲، لی، ل۳، و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

وگر در دلت زو بود هیچ (ق۲: ایچ) ریغ (س، ک: زیغ؛ ق۲: میغ)
بدان که (ق۲، لی: کو؛ ل۲: بدانک) بهشت از تو دارد دریغ
دل شهریار جهان (لی: شاه گیتی از آن) شاد باد
همین (لی: همه) گفتهٔ (ل۲: گفتن) من ورا (ل۲، لی: ترا) یاد باد
جهانجوی محمود جویای (لی: گویای) حمد (ک: چهر)
ازو در همه دل بود (لی: چو جان) جای حمد (ک: مهر)
سرِ تاج او شد ستون سپهر
همیشه ز فرّش فرزونده مهر
5 همان چون شنید این (آ: آن) سخن‌ها ز من
به نیکی مرا باد (آ: یار (!)) ازو (لی: زو) نار (ل۳، س۲، آ: بار؛ لی: ناز و) تن

س تنها بیت 1 و ق۲ بیت‌های 1 و 2 را افزوده‌اند؛ ل، ق، لن، پ، لن۲ هیچ یک از بیت‌های بالا را ندارند؛ س، ک، ل۲، س۲، ق۲، لی، ل۳، و، آ پس از بیت‌های بالا و ق، لن، پ، لن۲، ب پس از بیت ۹۸۰ افزوده‌اند:

کنون بر (پ، لن۲، ب: در) سخن‌های بوزرجمهر (لن: برزیجمهر)
یکی تازه‌تر برگشاییم چهر

لن، لن۲ پس از این بیت و ل۲ پیش از بیت‌های بالا افزوده‌اند:

لن، لن۲: چو خورشید برزد سر از برجِ گاو — ز هر سو برآمد خروش چگاو (=بیت ۹۹۰)
ل۲: به مینو برو رسته گردیم بس — در رستگاری جزو نیست کس (!)
هوا راند و چیرگی بر خرد (!) — چنان کن تو هر کار کاندر خورد
به دانش همیشه نگهدار دین — که بر جانت از دین بود آفرین

ل هیچ یک از بیت‌های بالا را ندارد؛ بنداری (۹۷۲ـ۹۸۰): ثم دخلوا به الی مدینته، و هی جُندیسابور، و دفنوه، کما أوصی، علی رسم دین المسیح بلا ناووس. و رکدت ریحه و خمد جمره و انقضی أمره

گفتار اندر خواب دیدن کسری و گزاردن بوزرجمهر[1]

نگر[2] خواب را بیهده نشمَری — یکی بهره[3] دانَش[4] ز پیغامبری[5]
به‌ویژه که شاهِ جهان بیندش — روانِ درخشنده[6] بگزیندش
ستاره زند[7] رای با[8] چرخ[9] ماه — سَخُن‌ها[10] پراگنده گردد[11] به راه[12]،
روان‌های روشن[13] ببیند[14] به[15] خواب — همه بودنی‌ها چن[16] آتش[17] بر[18] آب!

۹۸۵ شبی خفته بُد شاه‌نوشین‌روان[19] — ـخردمند و[20] بیدار و دولت جوان ـ،
چُنان دید در خواب کز[21] پیش تخت — بژستی یکی خسروانی‌درخت!
شهنشاه را دل بیاراستی — می و رود و رامشگران خواستی[22]
برِ او[23] بر آن[24] گاهِ آرام و ناز[25] — نشستی یکی تیزدندان‌گراز!

۱ـل: داستان بوزرجمهر؛ س: خواب دیدن نوشین‌روان و جواب گزاردن بوزرجمهر؛ ق: خواب دیدن نوشین‌روان و طلب فرمودن معبّران؛ ک: خواب دیدن کسری و حسنش گزارنده؛ س۳: خواب دیدن نوشیروان و گزاردن جواب بوزرجمهر؛ متن = ل۲؛ بنداری: ذکر رؤیا رآها أنوشروان کانت السبب فی اتصال بُزُرجمهر حکیم فارس به ۲ـ(ل۳: اگر؛ و: نکو) ۳ـ(آ: یاره (!)) ۴ـل، ق (نیز لن): دانی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـل، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ ـب): پیغمبری؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳)؛ بنداری (۹۸۱): قال صاحب الکتاب: لا تنکرن فضائل الرؤیا الصادقة فانها جزء من اجزاء النبوّه ۶ـل: وزان درّ رخشنده؛ بنداری (۹۸۲): لا سیما اذا کانت من ملک ثاقب الرأی طاهر القلب ۷ـ(آ: ز بد (!))؛ ل: ستاینده زد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ(آ: تا) ۹ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): چرخ و؛ متن = (لن، پ، و) ۱۰ـ(لن۲: سخنهای) ۱۱ـل: کرده ۱۲ـ(لی: تباه)؛ ق این بیت را ندارد؛ و بیت‌های ۹۸۱ـ۹۸۴ را به هم ریخته که بیابی آنها بدین سان است: ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۱، ۹۸۲ ۱۳ـک، ل۲، س۲ (نیز ل۳): دانش؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـل۲، س۲ (نیز ق۲): نبیند؛ (ل۳، آ: ببیند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـ(آ: رمه‌ی) ۱۶ـل ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۷ـ(آ: ماهی) ۱۸ـق ـس۲ (نیز لن، ق۲، پ ـآ): در؛ (لی: به)؛ متن = ل، س (نیز ل۳، ب)؛ بنداری (۹۸۳ـ۹۸۴): و الوقائع الکائنة تنزل من السماء فتراها الأرواح الصافیة فی المنام کمایری النار من وراء حجاب الماء؛ س، س۲ در اینجا سرنویس دارند: آغاز داستان ۱۹ـ(لی: نوشیروان) ۲۰ـس ـس۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب): خردپیر و (در لن، ق۲ حرف یکم واژهٔ دوم نقطه ندارد)؛ (لی: خرد تیز و؛ ل۲: خرد بود)؛ متن = ل (نیز آ) ۲۱ـ(لن: در)؛ بنداری (۹۸۵ـ۹۸۶): قال: و اتفق أن کسری رأی ذات لیلة فی المنام کأن شجرة خسروانیة نبتت عند تخته ۲۲ـک، ل۳، س۲، لی، ل۲، آ به جای این بیت، دو بیت زیر را آورده‌اند:

یکی جام بر دست شاه جهان — بر از باده خوکی (ل۳: خودکه) بیامد نهان (ل۳: دمان)
از آن باده ناگه (ل۳: بادهٔ ناب) دمی درکشید — کران (ل۲: از آن) شاه را انده آمد پدید

ل۳ پیش از بیت‌های بالا افزوده است:

نشسته بر آن تخت زر شهریار — ابا یاره و طوق و با گوشوار

متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب) ۲۳ـک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ): ابا او؛ (لن، لن۲: ابا وی؛ ق۲: برآمد)؛ متن ← ۲۴ـک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، آ): بدان؛ متن ← ۲۵ـ(و: بر آن تخت و آرام با او به ناز)؛ متن = ل؛ ق به جای این بیت و بیت سپسین بیت زیر را آورده است:

یکی خوک دیدی که با او به خوان — به خوردن نشستی ابا وی روان

س، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند

چو بنشست[1] می خوردن آراستی — می از[2] جام نوشین‌روان[3] خواستی!

چو خورشید[4] برزد سر[5] از برج[6] گاو — ز هرسو برآمد[7] خروش چکاو،
نشست از برِ تخت[8] کسری دُژم — از آن خواب گشته[9] دلش[10] پر ز غم[11]!
گزارنده‌ی خواب را خواندند — ردان را برِ گاه[12] بنشاندند
بگفت آن کجا دید در خوابْ شاه — بدان موبدانِ نماینده‌راه
گزارنده‌ی[13] خواب پاسخ نداد[14] — کزان[15] دانش او را[16] نبُد[17] هیچ[18] یاد!
ـبه نادانی آنکس[19] که خستو[20] شود — ز فامِ[21] نکوهنده[22] یکسو شود!ـ

۱ـک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی ـآ): نشستی و؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲ـل: وزان ۳ـ(لی: نوشیروان)؛ ک،ل۳، س۲،لی،ل۳، و، آ پس از این بیت افزوده‌اند (و بیت پایانی را ندارد):

شهنشاه مانده بد (ل۲: بد مانده) اندر (لی: بدو در؛ ل۳: از وی) شگفت
چو بیدار شد انده (آ: اندازه؛ لی: برخواست اندیشه) اندرگرفت
که این خواب (آ: خواب اینکه) گویی چه خواهد بدن
مرا داستان‌ها (ک: داستانی) باید زدن
بپرسید از (ل۲، ل۳: زان؛ لی، آ: از آن) موبدان جهان
که این خواب را چیست معنی نهان

ق۲ پس از بیت ۹۸۹ افزوده است:

همی‌خورد یا او به یکجای می — وزو خیره گشتی جهاندار کی

بنداری (۹۸۷ـ۹۸۹): و أنه طاب قلبه لرؤیتها و جلس یشرب مع المغانی فی مجلس الأنس ۴ـک: خرشید ۵ـ(لن: سربرزد) ۶ـدر س این واژه خوانا نیست ۷ـ(لن: برآمد ز هر سو)؛ لن صورت درست این بیت را در دو جای دیگر نیز آورده است: یکی پس از بیت ۹۸۰ (ـ ۹۸۰پ) و دیگری پس از بیت ۹۸۷؛ لن۲ این بیت را پس از بیت ۹۸۰ آورده و در اینجا به جای آن بیت زیر را آورده است:

چو خورشید رخشنده بنمود روی — جهان گشت یکسر پر از گفت‌وگوی

ک،ل۲،س۲،ل۳ پس از این بیت و ق۲، و، آ پس از بیت‌های الحاقی در ۹۸۹پ افزوده‌اند:

نگفت ایچ از آن (ق۲: ازین) خواب در پیش کس — دگر شب به خواب اندرون (آ، و: اندر آن) دید (ل۳، و: دید و) پس

بنداری (۹۹۰): فلما أصبح من الغد، وکان طلوع الشمس من برج الثور ۸ـس (نیز لی،ب): گاه ۹ـل: از آن دیده ۱۰ـ(لی: دلی) ۱۱ـق: پس به غ؛ (ل۲: پرستم)؛ بنداری (۹۹۱): جلس علی التخت خائفا من الخور بعد الکَور ۱۲ـس،ق (نیز لن،ق۲،ب): به درگاه؛ (لی،ل۳: ایرگاه؛ لن۲: ز دانا یدرگاه (!))؛ متن = ل،ک،ل۲،س۲ (نیز پ، و،آ)؛ در ۹۹۲آ و ۹۹۴آ پس و پیش شده و بدین سان هر دو بیت بی پساوند شده‌اند ۱۳ـ(ق۲: کسی خوداز آن) ۱۴ـل۲: بداد (!) ۱۵ـ(لن۲: کزین) ۱۶ـس ـس۲ (نیز لن ـب): داستانش؛ متن = ل ۱۷ـق،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۲ ـب): نبود؛ متن = ل،س،ل۲ (نیز لی) ۱۸ـق ـس۲ (نیز لن،ق۲،ل۲ ـب): ایچ؛ متن = ل،س (نیز لی) ۱۹ـس۲: آنکو ۲۰ـ(لی،ل۳، و ـب: خشو) ۲۱ـس،ل۲ (نیز لی،ل،ب): نام؛ ق (نیز ق۲،آ): نام و؛ (پ: دام؛ و: راه؛ لن: زفان (حرف پایانی را نخست م نوشته و سپس به ن تصحیح کرده است)؛ لن۳: زبان)؛ متن = ل،ک،س۲ ۲۲ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـب): نکوهش به؛ ق: نکویی به؛ متن = ل؛ بنداری (۹۹۲ـ۹۹۵): فاستحضر المعبرین فقص علیهم رؤیاه فلم یسمع منهم ما شفی غلیله و صداه. و اعترفوا بالعجز عن تعبیر ذلک المنام

ز دانده چون شاه پاسخ نیافت — پراندیشه[1] دل را سُوی چاره تافت[2]!
فرستاد بر[3] هر سوّی[4] موبَدی[5] — جهانجوی و[6] بیداردل بخردی[7]،
یکی[8] بدره[9] با هر یکی[10] یار کرد — به برگشتن اومید[11] بسیار کرد،
به هر بدره‌یی بُد[12] درم ده‌هزار — بدان تا کند در[13] جهان خواستار،
گزارنده‌ی[14] خواب دانا[15]کسی — به هر دانشی راه جسته[16] بسی،
که بگزارد این[17] خوابِ شاهِ جهان — نهفته برآرد ز بندِ[18] نهان!
یکی بدره آگنده او را دهند[19] — سپاسی به[20] شاهِ جهان برنهند[19]!

به[21] هر سو بشد[22] موبَدی[23] کاردان — سُواری[24] هشیوار و[25] بسیاردان
یکی از ردان نامش آزادسرو — ز درگاهِ کسری[26] بیامد به مرو
همی[27]، همی[28] گردِ مرو او بجُست[29] — یکی موبدی دید با زند و اُست
همی[30] کودکان را بیاموخت زند[31] — به تندی و[32] خشم و به بانگِ بلند[33]!
یکی کودکی مهتر اندر[34] برش — پژوهنده‌ی[35] زند و اُستا سرش[36]

۱ـق (نیز ق۲): به اندیشه؛ متن ← ۲ـک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): تا (س۲،آ: یا) سوی خانه تافت (ل۳: یافت)؛ (پ: سوی چاره شتافت)؛ س (نیز لی، و، لن۳): به اندیشه دل سوی چاره شتافت؛ (لن، پ: به اندیشهٔ دل سوی چاره تافت)؛ متن = ل ۳ـک،س۲: تا ۴ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن، لی ـب): سوئی؛ متن = ل،ق (نیز ق۲) ۵ـل: مهتری؛ (آ: موبدان)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۶ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳، ب): جوی؛ (و: جهاندیده)؛ متن ← ۷ـ(آ: بخردان)؛ ل: که تا بازجوید ز هر کشوری؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۳) ۸ـس: بسی ۹ـ(پ: باره) ۱۰ـل۳: کسی ۱۱ـل ـس۲ (نیز لن ـب): امیّد؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۲ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـب): در؛ متن = ل،ق ۱۳ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـب): از؛ ق: کنند از؛ متن = ل ۱۴ـ(لی: گرازنده (!)) ۱۵ـس: باید؛ ق: را با (ـ دانا) ۱۶ـس: که از دانشی بهره دارد ۱۷ـق ـس۲ (نیز ل۲،و،آ): آن؛ (لن،پ،لن۲: او)؛ متن = س (نیز ق۲،لی،ب) ۱۸ـ(ق۲: بنداز؛ لن،لن۲: برآرند بند از) ۱۹ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳، و، آ، ب): دهد ـبرنهد؛ متن = ل،ق (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۰ـ(ق۲: ز)؛ بنداری (۹۹۶ـ۱۰۰۲): فنفذ الملک الی کل طرف موبذا مع بدرة فیها عشرة آلاف درهم لیبحثوا عن العلماء و یسألوهم عن تلک الرؤیا ۲۱ـ(پ: ز) ۲۲ـس (نیز لی، ب): شدی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـ(ب: موبد) ۲۴ـ(لن۲: سوار) ۲۵ـس ـس۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): جوی؛ متن = ل (نیز پ) ۲۶ـ(لی، لن۲: موبد) ۲۷ـس ـس۲ (نیز لن،لی ـو،آ): برآمد؛ متن = ل (نیز ق۲،لن۲،ب) ۲۸ـل: همه؛ ق: یکی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۹ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،پ،و،لن۲،ب): و بجست؛ ق (نیز ل۳): و بخست (!)؛ (آ: کرد و دود نجست (!)) متن = ل (نیز ق۲) ۳۰ـق: کرو؛ ل۲ (نیز ل۳، و،آ): همه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـس: بیاموختی؛ (پ: بیامحت زند؛ ب: بیاموختند)؛ ق: بر بیاموختند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـک،ل۲: به؛ (لی،ب: به بندو به)؛ متن ← ۳۳ـ(لی: بالابلند)؛ س: روانها به دانش برافروختی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـ(ق۲، لن۲: ایدر)؛ ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): کودک مهتری در (س۲: بر)؛ متن = ل،س،ق (نیز لن،لی،پ،و،ب) ۳۵ـ(لن،لن۲: پژوهنده بر) ۳۶ـ(ق۲: برش (پساوند ندارد)؛ لن۲: وستا سرش؛ لی: استا در شب (!))؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

به دانش به از بچّگان آمدی — ز تخم پژوهندگان آمدی

همی‌خواندندیش بوزَرْجمِهر[1] نهاده بر آن[2] دفتر از مهر[3] چهر!
عنان[4] را بپیچید موبَد[5] ز راه بیامد[6] بپرسید ازو[7] خوابِ شاه
نیسنده[8] گفت: این نه کار من‌ست ز[9] هر دانشی زند یار[10] من‌ست
ز موبَد چو بشنید[11] بوزرجمهر[12] بدو داد[13] گوش و[14] برافروخت[15] چهر!
به استاد گفت: این شکار[16] من‌ست! گزاریدن خواب کارِ من‌ست!
یکی بانگ برزد برو[17] مرد اُست که تو[18] دفتر خویش کردی[19] درست؟!

۱ـ(ل: برزیجمهر) ۲ـ(لی: بدان)؛ متن ← ۳ـق: دفتر زند؛ ل۲: مهتران مهر و؛ (ق۲: بدو داد گوش و برافروخت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س،ک،ل۲،س۲،لی،ل۳،و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

به گوهر سوی بختگان (س،لی: جشنگان؛ ک: تختگان؛ و: زندگان) آمد اوی (س، ل۳، و، آ: او؛ ک، س۲، لی: آمدی) ز تخم پژوهندگان آمد اوی (س، ل۲، آ: او؛ ک، س۲، لی: آمدی)
فرستاده‌ی شاه چون دید زود (لی: دور (پساوند ندارد)) همان (ک، س۲: همی) بانگ و خشم (ل۳: خشم بانگ) معلم شنود

ق۲ پس از بیت ۱۰۰۸ افزوده است:

فرستاده چون زند و استا شنود پژوهنده از دل برآورد زود(!)

ل،ق،لن،ب،لن۲،ب بیت‌های بالا را ندارند؛ بنداری (۱۰۰۳ـ۱۰۰۸): فصار موبذ منهم الی مرو فمرّ علی دکان معلم عنده جماعة من الصبیان و فیهم صبی کان أکبرهم و أذکاهم یدعی بُزُرجمهر ۴ـ(لن: جهان) ۵ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،و، آ): و آمد؛ متن ← ۶ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،و، آ): درآمد؛ متن = ل،ق (نیز لن،ق۲،ب،لن۲،ب) ۷ـل: زو؛ س ـ س۲ (نیز لن ـ آ): از آن؛ متن = (ب: نیز ←

ل؛ س،ک،ل۲،س۲،لی،ل۳،و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

که یک (آ: یکی) بدره بستان درم ده (ل۳: ز درهم) هزار
همین (و: همی) خواب شاه جهان را گزار
چو بشنید از (و: ازی) آن خواب (ل۳: از آن خواب ←) شد خیره‌گون شد از (ک،ل۲،س۲،آ: شدش) دانش خویشتن (س: خویش را) تیره‌گون (لی: خیره‌گون (پساوند ندارد))

ل،ق،لن،ق۲،ب،لن۲،ب بیت‌های بالا را ندارند؛ بنداری (۱۰۰۹): فنزل الموبذ و سأل المعلم عن المنام ۸ـل،س،ق (نیز لن ـ ل۳،و، آ،ب): نویسنده؛ (ل۳: نیوشنده)؛ متن = ک،ل۲،س۲ (نیز ب) ۹ـس: نه؛ (لی: که) ۱۰ـس: یاد؛ ل۲،ب از ۱۰۱۰ آ و ۱۰۱۲ب یک بیت ساخته و ل۲ ۱۰۱۰ب ـ ۱۰۱۲آ و ب ۱۰۱۰ب و ۱۰۱۲ آ را انداخته‌اند؛ س،ک،س۲،ق۲،لی،ل۳،و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

بیاموزم این کودکان را همی برون زین نیارم زدن خود (ل۳: من؛ آ: خور(!)) دمی (ق۲: جزین کار چیزی ندانم همی)

ل،ق،ل۲،لن،ب،لن۲،ب بیت‌های بالا را ندارند؛ بنداری (۱۰۱۰): فقال المعلم: إن تعبیر الرؤیا لیس من شغلی و لیس یبلغه علمی ۱۱ـ(ق۲: چو بشنید از استاد) ۱۲ـ(لن: برزیجمهر) ۱۳ـ(لن۲: داشت) ۱۴ـ(لن۲: چو ←؛ ق۲: برافراخت یال و) ۱۵ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن،ل۳،و، آ،ب): بیفروخت؛ متن = ل (نیز لن،ق۲،ب،لن۲)؛ بنداری (۱۰۱۱): فأصغی الصبیّ الی حکایة المنام ۱۶ـ(ق۲: به کار (نقطه ندارد))؛ بنداری (۱۰۱۲): فقال لمعلمه: هذا من شأنی و أنا به عارف ۱۷ـک (نیز لی،ل۳): بدو؛ (ق۲: بدو بانگ برزد یکی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـق: که این؛ (ق۲: گرش) ۱۹ـل۲: گردان؛ س،ک،ل۲،س۲،لی،ل۳،و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

که (لی: چو) از (ل۲: این) خواب اکنون (س: خوابها شکم گرسته چون (س: گر) گوارش کنی؟!
گر (ک، لی: چون؛ س۲،ل۳: نون)) گزارش کنی؟!

ل،ق،لن،ق۲،ب،لن۲،ب بیت بالا را ندارند؛ بنداری (۱۰۱۳): فصاح علیه الشیخ و قال له: دع الفضول و اشتغل بدرسک

فرستاده گفت: ای خردمندمرد مگر داند او[1]، گرد دانا[2] مگرد[3]!
۱۰۱۵ غمی[4] شد ز بوزرجمهر[5] اوستاد بگوی[6] آنچ داری[7]ـ بدو گفت ـ یاد[8]
نگویم من این ـ گفت ـ جز پیش[9] شاه بدانگه که بنشاندم پیش گاه[10]
بدادش فرستاده اسپ و درم دگر هرچ[11] بایستش از بیش و کم

برفتند هر دو برابر ز[12] مرو خرامان چو زیرِ گل اندر[13] تذرو،
چُنان هم[14] گرازان و گویان ز[15] شاه ز فرمان و از فرّ و از[16] تاج و گاه
۱۰۲۰ رسیدند جایی کجا آب[17] بود چو هنگامه‌ی خوردن و خواب[18] بود
به زیرِ درختی فرود آمدند چو چیزی بخوردند و[19] دم برزدند،
بخفت اندر آن سایه بوزرجمهر[20] یکی چادَر اندرکشیده[21] به چهر[22]

۱ـس (نیز آ): بگرداند او؛ (لن، لن۲: بگوی اندرین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ(و: تو به گردش) ۳ـق: بگرد؛ (آ: مگر ←)؛ س،ک،ل۲،س۲،لی،و، آ،ب پس از این بیت و ق۲ پس از بیت ۱۰۷۱ افزوده‌اند:

مگر بخت این کودک افروخته‌ست ز تو نه (ب: مویه (!)) که (لی: به) از (آ،ب: او) دولت آموخته‌ست (ق۲: کجا بخت رخشنده بفروخته‌ست)

پ پس از بیت ۱۰۱۴ افزوده است:

چه دانی تو از گردش روزگار که از مرد جامه نیاید به کار

۴ـس۲ (نیز لی): غمین ۵ـ(لن: برزیجمهر) ۶ـل،س،ق،ک (نیز آ،ب): بگو؛ (ل۳،پ: بگفت)؛ متن ← ۷ـس۲ (نیز ق۲): دانی؛ ق،ک،ل۲ (نیز و،آ): آنچه دانی؛ (ل۳،پ، لن۲،ب: آنچه داری)؛ متن ← ۸ـ(و: شاد)؛ ک،س۲: برو کن تو یاد؛ (لی: بدو گفت از آن در چه آریم یاد)؛ متن = (لن؛ نیز ← ل،س،لن۲،ب)؛ بنداری (۱۰۱۴ـ۱۰۱۵): فقال الموبذ للغلام: أعرب عما وقع لک فی تعبیر هذا المنام ۹ـ(ق۲: نزد) ۱۰ـق،س۲ (نیز لن۲،آ): پیشگاه؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۰۱۶): فقال: إنی لا أفض ختامه إلا بین یدی الملک ۱۱ـک،ل۲، س۲ (نیز ق۲،ل۳،آ،ب): هر چه؛ س (نیز لی): چه گوهر که؛ متن = ل،ق (نیز لن)؛ س،ک،ل۲،س۲،لی،ل۳،و، آ،ب پس از این بیت افزوده‌اند:

ز کس‌ها (و: خویشان) یکی پیر بد مادرش (س،ل۲،آ،ب: مادر بدش)
جوان (س، س۲، آ: جوان و) هشیوار را پرورش (و: درخور بدش)

بنداری (۱۰۱۷): فجهزه الموبذ و اعطاه دراهم، و أمره بالتأهب لینهض معه الی حضرة الملک؛ س،ق،ل۲ در اینجا سرنویس دارند؛ س: احوال بوزرجمهر در راه با فرستادهٔ شاه نوشین‌روان؛ ق: گفتار در توجّه بوزرجمهر به خدمت نوشین‌روان جهت تعمیر خواب و چگونگی حال بوزرجمهر در راه؛ ل۲: حال بوزرجمهر و فرستادهٔ نوشروان ۱۲ـ(ق۲: گرازان ز)؛ س،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،و، آ،ب): از آنپس شتابان ز (ل۳،ل۲: به؛ آ: شبانان (← شتابان))؛ متن = ل،ق (نیز لن،ب،لن۲) ۱۳ـ(لن،پ،و،لن۲: در زیر (پ: پیش) گلبن) ۱۴ـ(لی: بد) ۱۵ـل: به ۱۶ـل،س۲: ز فرّ و ز؛ س: فرّ و ز اورنگ و از؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۰۱۸ـ۱۰۱۹): فرکبا و سارا من مرو متوجهین الی حضرة الملک ۱۷ـ(و: که آباد) ۱۸ـ(و: داد) ۱۹ـک (نیز لن،لی،و،لن۲،آ): چو ←؛ ب ۱۰۲۱آ و ۱۰۲۳ب را انداخته و با لت‌های میان این دو لت، دو بیت بی‌پساوند ساخته است، بدین‌سان: ۱۰۲۱ب + ۱۰۲۲آ؛ ۱۰۲۲ب + ۱۰۲۳آ؛ بنداری (۱۰۲۰ـ۱۰۲۱): فوصلا فی طریقهم الی مکان طیب فیه ماء و شجر فنزلا فی ظل شجرة فتناولا شیئا ۲۰ـ(لن: برزیجمهر) ۲۱ـس (نیز لی،ب): کشیدش ۲۲ـ(ل۳: مهر)؛ بنداری (۱۰۲۲): ثم اتکأ الصبی و غطی وجهه بمندیل معه و نام

هنوز آن[1] گرانمایه بیدار بود — که با او[2] به راه‌اندرون یار[3] بود،
نگه کرد و[4] پیـه[5] یکی مار دید — که آن چادَر از خفته اندرکشید[6]،
۱۰۲۵ ز سر تا به پایش[7] بپویید[8] سخت — شد از پیش او[9] سوی بَرور[10] درخت
چو مارِ سیه بر سرِ دار شد — سرِ کودک از خواب بیدار شد!
چن[11] آن اژدها شورش او شنید[12] — بر آن[13] شاخِ باریک شد ناپدید!
فرستاده اندر شگفتی بماند — فراوان برو[14] نام یزدان بخواند!
به دل[15] گفت کین[16] کودکِ هوشمند — به جایی رسد در[17] بزرگی[18] بلند!

۱۰۳۰ وُزان بیشه[19] پویان به راه آمدند[20] — خرامان بنزدیک شاه آمدند[20]!
فرستاده از پیش کودک برفت — برِ تخت[21] کسری خرامید و[22] تفت!
بدو گفت کای[23] شاه نوشین‌روان[24] — تَوی[25] خفته، بیدار و[26] دولت[27] جوان!

۱ـل: این ۲ـ(لن، لن۲: وی) ۳ـ(ا: تاز)؛ س،ک،ل۲،س۲،لی،ل۳،و،آ،ب پس از این بیت افزوده‌اند:
از اندیشهٔ دل نیامدش (ل۳: ز اندیشه نامد دلش سوی) خواب — از آن کودک (لی: کودکی) دانشی دل به تاب
۴ـق (نیز لن ـ لن۲،ب) جو>؛ متن = ل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز آ) ۵ـل: سسه (نقطه ندارد)؛ س: بیسه (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ل۳ (نیز لی): پیشش؛ (ق۲،پ،آ: بیشه)؛ متن = ق،ک،س۳ (نیز لن،ل۳،و،لن۲،ب: زیر دو حرف نخست سه نقطه دارد) ۶ـل: چادر خفته اندرکشید؛ ک، ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ): چادر خفته را درکشید؛ س (نیز لی، ب): که از چادر خفته سر در (لی: بر) کشید؛ متن = ق (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۷ـ(ق۲: میانش) ۸ـس (نیز لی): بپوسید؛ (ب: بپوشید)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ(ب: جاو>) ۱۰ـس (نیز ق۲، لی): برگ؛ ق: نرد؛ (پ: آن نو)؛ ل: نرد سوی (؟)؛ (لن: نرم نرم بر؛ و: نرم سوی؛ لن۲: نرم برتر)؛ متن = ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ،ب)؛ در ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۱ـل ـ ل۳ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۱۲ـس،ل۲ (نیز لن،لی ـ ب): بدید؛ (ق۲: کار دید)؛ متن = ل،ق،ک، س۲ ۱۳ـل۲ (نیز لن،لی): بدان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۰۲۳ـ۱۰۲۷): و اتکأ صاحبه أیضا لکنه کان مستیقظا فرأی حیة رقشاء عظیمة قد دنت من الصبیّ و اخذت تشمه من رأسه الی قدمه و لم تنله بسوء ثم رجعت و صعدت الی الشجرة ۱۴ـس (نیز لی): بر آن؛ ل۲ (نیز لن): بدو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ(لن: بدو) ۱۶ـق: این ۱۷ـس (نیز لی، آ، ب): مگر او رسد در؛ ل۲: مگر گردد اندر؛ (ل۳،و: همانا رسد در)؛ متن = ل،ق،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۱۸ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـ ل۳،و ـ ب): بلندی؛ متن = ل،ق (نیز پ)؛ ک،س۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

که از مویدان (س۲: جکه از مویدان >) جهان بگذرد — سر هوشمندان به پای آورد
ز دانش رسد در جهان او به کام — همان پیش شاهش بود نیز نام
از آنپس بر آن (س۲: جاز آنپس بر آن >) کامکاری رسد — کزو بهرهٔ شهریاری رسد

بنداری (۱۰۲۸ـ۱۰۲۹): فتعجب المؤید و سمی الله علیه و قال فی نفسه: إن هذا الصبیّ لیرقی الی درجة لایبالیها أحد ۱۹ـل (نیز ل۳): از آن بیشه؛ (ق۲: باندیشه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـل: بیامد به راه ـ پرمایه شاه؛ بنداری (۱۰۳۰): ثم اسمترّا فی طریقهما حتی قربا من حضرة الملک ۲۱ـ(آ: سوی شاه) ۲۲ـس،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ ـ ب): جرو>؛ متن = ل (نیز ل۳)؛ ک،س۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

شهنشاه را دید و بردش نماز — همی‌برد پیشش زمانی دراز

بنداری (۱۰۳۱): فسبقه المؤید و دخل الی أنوشروان ۲۳ـک،ل۲،س۲ (نیز آ،ب): ای؛ (ق۲: یا)؛ متن = ل،س،ق (نیز لن،لی ـ لن۲) ۲۴ـ(لی: نوشیروان) ۲۵ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): تویی (تونی)؛ متن = ل ۲۶ـ(لی،ل۳: جرو>) ۲۷ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز و،آ،ب): بخت؛ (لی،ل۳: بخت)؛ متن = ل،ق (نیز لن،ق۲،پ،لن۲)

برفتم ز درگاه، شاها[1] به مرو — بگشتم چو اندر گلستان[2] تذرو،
ز[3] فرهنگیان کودکی یافتم — بیاوردم و تیز بشتافتم!
۱۰۳۵ بگفت آن[4] سَخُن کز لبِ او[5] شنید — ز مارِ سیاه[6] آن[7] شگفتی که دید!
جهاندار کسری ورا پیش خواند — وُزان خواب چندی سَخُن‌ها براند[8]
چو بشنید کودک[9] ز نوشین‌روان[10] — سرش پر سَخُن گشت[11] و گویا زبان[12]
چُنین[13] داد پاسخ که در خانِ[14] تو — میان بتانِ[15] شبستانِ تو،
یکی مرد برناست کز خویشتن — به آرایش جامه کرده‌ست زن[16]!
۱۰۴۰ ز بیگانه پردخته[17] کن جایگاه — برین[18] رایِ[19] ما تا نیابند[20] راه!
بفرمای تا پیشِ تو[21] بگذرند[22] — پی[23] خویشتن بر زمین[24] بسپرند[22]
بپرسیم[25] از آن[26] ناسَزایِ دِلیر[27] — که چون اندرآمد به بالینِ شیر؟

۱ـ(لن۲: شاهان) ۲ـ(ق۲: زیر گل اندر)؛ س،ک،ل۲،س۲،ق۲،لی،ل۳،و،آ،ب پس از این بیت افزوده‌اند:
به مرد اندر از (ل۳: اندرون؛ س،ب: برفتم به هر؛ لی: برفتم بر) شهر و از (ل۲، س۳، آ، ب: ز) هر دهی (لی، ل۳: دری) — بجستم ازین (س، لی، ب: وزین) خواب و (ق۲: جو>) نامد رهی
ل، ق، لن، پ، لن۲ بیت بالا را ندارند ۳ـ(لن، پ: به) ۴ـل۲ (نیز ل۳): این ۵ـ(لن۲: نیز کز وی؛ لن: بگفتی آن سخن نیز کز وی (وزن درست نیست)) ۶ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لی ـ و،آ،ب): سیه؛ متن = ل،ق (نیز لن،ق۲،لن۲) ۷ـ(ق۲: و؛ لی: وان)؛ بنداری (۱۰۳۲ـ۱۰۳۵): و أخبره بحال الغلام و قدومه به علیه، و أعلمه بما رأی منه فی الطریق ۸ـق۲ پس از این بیت افزوده است:
بدو گفت: یا شاه نوشین‌روان — همیشه بماناد نامت جوان
۹ـل: دانا ۱۰ـ(لی،ب: نوشیروان؛ ق۲: به روشن‌روان) ۱۱ـس ـ س۲ (نیز لی،ل۳،و ـ ب): بود؛ متن = ل (نیز لن،ق۲،پ) ۱۲ـق: جوان؛ (لن: زفان)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:
چنین گفت: خالی شود جای تو — بگویم من این خواب یا رای تو
چو خالی شدش جای از لشکری — چنین گفت بوزرجمهر از بری (!)
۱۳ـ(ب: چنان) ۱۴ـل۲: جان؛ (لی: خوان) ۱۵ـس (نیز لی،ب): بتان و؛ (لی۲: بتان بتان (!)) ۱۶ـس در اینجا سرنویس دارد: پدید آمدن غلام در میان زنان نوشین‌روان؛ بنداری (۱۰۳۶ـ۱۰۳۹): فأمر کسری بإدخاله علیه. فلما حضر قص علیه رؤیاه فقال: أیها الملک إن فی بیتک ما بین النساء رجلا قد تزیا بینهن بزیهنّ و یکسوتهن ۱۷ـس ـ س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ ـ ب): پردخت؛ متن = ل (نیز ل۳) ۱۸ـس: بدان؛ ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،آ،ب): بدین؛ (پ: بزین (!))؛ متن = ل،ق (نیز لن،لن۲) ۱۹ـ(ل۲: راه) ۲۰ـ(لی: بیابند؛ ب: بیابی تو) ۲۱ـ(ل۲: ما) ۲۲ـل: بگذرد ـ بسپرد؛ ق،ک،س۲ (نیز ق۲،پ،لن،لن۲،آ): بگذرند ـ بشمرند (آ: بسپرد (پساوند ندارد))؛ متن = س،ل۲ (نیز لن، لی،ل۳،و،ب) ۲۳ـس: یکی؛ (ق۲: تن) ۲۴ـل۲،س۲ (نیز آ): ز می؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـس ـ س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): بپرسی؛ متن = ل (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۶ـل: زان؛ س (نیز لی،ب): ازین؛ متن ← ۲۷ـ(ق۲: نامداران اسیر؛ آ: تا ازین سرای دلیر (!))؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن،ل۳ ـ لن۲)؛ بنداری (۱۰۴۰ـ۱۰۴۲): فأخل المکان، و مرهن بالمرور بین یدیک

ز بیگانه ایوانش[1] پردخت[2] کرد[3] — درِ کاخِ شاهنشهان[4] سخت[5] کرد[3]
بتانِ[6] شبستانِ آن شهریار — برفتند پربوی[7] و رنگ و نگار
سمن‌بوی[8] خوبانِ با[9] ناز و شرم — همه[10] پیشِ کسری برفتند نرم[11]
ندیدند ازین[12] سان کسی[13] در میان — برآشفت کسری چو شیرِ ژیان!
گزارنده[14] گفت: این نه اندرخورست — غلامی میانِ زنان[15] اندرست!
شمن گفت[16]: رفتن به افزون کنید — رخ از[17] چادرِ شرم بیرون کنید!
دگرباره[18] بر[19] پیش بگذاشتند — همی[20] خواب را خیره پنداشتند!
غلامی پدید آمد اندر میان — به بالای سرو و به چهرِ[21] کیان!
تنش لرز[22] لرزان بکردارِ بید — دل از جانِ شیرین شده ناامید[23]
کنیزک بدان[24] حجره[25] هفتاد[26] بود — که هر یک به تن[27] سرو آزاد[28] بود
یکی دخترِ مهترِ[29] چاچ بود — به بالای[30] سرو و[31] به بر[32] عاج بود

۱ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،آ،ب): ایوانت؛ متن =ل،ق (نیز لن،ق۲،پ،و،لن۲) ۲ـ(ل۳: پردخته) ۳ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،آ،ب): کن؛ متن =ل ق (نیز لن،ق۲،پ،و،لن۲) ۴ـس،ق (نیز لن،ق۳،ل۳ـلن۳): شاهنشهی؛ متن =ل،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،آ،ب) ۵ـ(ل۳: آراسته)؛ س،ک، ل۲،س۲،لی،ل۳،و،آ،ب پس از این بیت و ق۲ پس از بیت دوم الحاقی در ۱۰۴۷پ افزوده‌اند (و بیت یکم را پس از بیت ۱۰۴۷ افزوده است):

نهان تو با کردگار جهان — بود (ق۲: بدست) راست تا خواب (آ: خوب) دیدی نهان (ک: چنان)
بفرمود شه (ک، س۲، ق۲: پس) خادمان را که زود — بتان سرایی بیاری (ک: بیازی (!)؛ ق۲: را سراسر بیارد؛ لی، و: سرا را بیارا؛ س: همه بگذارنشان بر من) چو دود

۶ـل۲ (نیز لن،پ،لن۲): زنان؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۷ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): با بوی؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ، لن۲) ۸ـق (نیز لی): سخنگوی ۹ـق: بر ۱۰ـک: همی ۱۱ـ(لن،لی،پ،لن۲،آ: گرم) ۱۲ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): از آن؛ (ق۲: زین)؛ متن =ل،ق (نیز لن،لن۲) ۱۳ـل: یکی؛ در پ این لت خوانا نیست؛ بنداری (۱۰۴۳ـ۱۰۴۶): فعل الملک ذلک فلم یر فیهن رجلاً ۱۴ـ(لی: گرازنده) ۱۵ـ(و: بتان)؛ س،ک،ل۲،س۲،لی،ل۳،و،آ،ب پس از این بیت، دو بیت زیر و ق،لن،ق۲،پ،لن۲ تنها بیت دوم را افزوده‌اند:

اگر خوابت (ب: خواب) ای شاه دیدی (ل۳: خواب دیدی ای شاه) درست — نباید (لی، ل۳، و: بباید) گزارش ازین گونه (س، لی: ز هر گونه) جست

برهنه دگرباره (ک،س۲،لن،ق۲،پ،لن۲: بار) بگذارشان (س،لی،آ،ب: دگربارشان (آ: بازشان) بگذران)

به ژرفی نگهدار بازارشان

ل هیچ یک از بیت‌های بالا را ندارد ۱۶ـق: بفرمود؛ س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،آ،ب): چنین گفت؛ متن =ل ۱۷ـ(ل۳: ز رخ)؛ لن،پ، لن۲ این بیت را ندارند و به جای آن بیت دوم در ۱۰۴۷پ را آورده‌اند؛ بنداری (۱۰۴۷ـ۱۰۴۸): فقال بزرجمهر: مرهن بالمرور علیک متجزدات حتی ینکشف لک الغطاء ۱۸ـ(لی: باز) ۱۹ـق: در ۲۰ـل (نیز ق۳): همه؛ بنداری (۱۰۴۹): فأمر هن بالعبور علیه متجرّدات عن ملابسهن ۲۱ـ(ل۳: ز تخم)؛ ل (نیز ق۳): حرج به چهر (ق۲: چهره)؛ ک،س۲ (نیز ب): سروان و چهر؛ متن =س،ق،ل۲ (نیز لن،لی،و،آ) ۲۲ـ(ق۲: برد) ۲۳ـ(ق۲: بریده امید)؛ بنداری (۱۰۵۰ـ۱۰۵۱): فرأی فیهن غلاما رشیق القدّ صبیح الوجه ۲۴ـل: بر آن؛ (لن،ق۲،لن۲: در آن)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۵ـ(و: خانه) ۲۶ـ(ق۲: هشتاد) ۲۷ـس: یکی؛ (ب: تنش)؛ متن ← ۲۸ـ(ق۲: به بالای شمشاد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل از ۱۰۵۲ آ و ۱۰۵۳پ یک بیت ساخته و ۱۰۵۲ب ـ۱۰۵۳آ را انداخته است ۲۹ـک، س۲ (نیز ل۳): دختری مهتر؛ (ق۲: مهین دختر خسرو)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۰ـق: بالا؛ ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،ب): بالا چو؛ متن =ل، س (نیز لن،ق۲،لی، پ،لن۲،آ) ۳۱ـ(لی: حرج) ۳۲ـس ـس۲ (نیز لن ـپ): رخ؛ متن =ل

غلامی[1] سمن‌پیکر و[2] مشک‌بوی[3] — به خانِ[4] پدر مهربان بُد[5] بدوی[6]-
بپرسید ازو شاه[7] کین مرد کیست؟ — کسی کو چُنین[8] بنده پرورد کیست؟
چُنین برگزیدی[9] دِلیر و[10] جوان — میانِ شبستانِ نوشین‌روان[11]؟
چُنین گفت زن کین[12] ز من کهترست[13] — جوانست و با من[14] ز یک[15] مادرست،
چُنین جامه پوشید کز شرمِ شاه — نیارست کردن به رویش نگاه[16]،
برادر گر[17] از تو بپوشید روی — ز شرمِ تو بود این[18]، بهانه مجوی!

چو بشنید این گفته[19] نوشین‌روان[20] — شگفت آمدش کارِ هر دو جوان[21]
برآشفت از آنپس[22] به دُژخیم گفت — که این هر دو را[23] خاک باید نهفت!
کُشنده[24] ببرد آن دو تن[25] را دوان[26] — پس پرده‌ی شاه نوشین‌روان[27]،
برآویختشان در[28] شبستانِ شاه — نگونسار[29] پرخون و[30] تن پرگناه[31]!

۱ـ(لن،لن۲: غلام) ۲ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲): حرج؛ متن =ل،ل۲ (نیز ق۲،پ،آ،ب) ۳ـ(ل۳: ماه‌روی) ۴ـس،ک (نیز ق۲،لی،ل۳،و،آ،ب): جای؛ (لن۲: جان)؛ متن =ل،ق،س۲ (نیز لن،پ) ۵ـ(ب: شد) ۶ـ(ق۲،ل۳،پ،و،آ: به روی)؛ ل۲ از ۱۰۵۴آ و لت دوم بیت زیر یک بیت ساخته و ۱۰۵۴ب ولت یکم بیت زیر را انداخته است؛ س،ک،ل۲،س۲،ق۲،لی،ل۳،و،آ،ب پس از این بیت افزوده‌اند:

بسان یکی برده (ق۲: بنده؛ و: مرد؛ ب: پرده (!)) در پیش اوی (س،آ،ب: او)
به هر جا (ل۳: جایی) که رفتی بدی خویش اوی (س، آ، ب: او)

۷ـل: زو گفت ۸ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): را که این؛ ق: این چنین؛ متن =ل (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۹ـل (نیز و): بر گزندی؛ ق: برگزیده؛ ک (نیز لن): برگزیدی (حرف پنجم نقطه ندارد)؛ (ل۳: برگرفت آن؛ پ: پر گزند و)؛ متن =س،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،لن۲،آ،ب) ۱۰ـ(ل۳: حرج) ۱۱ـس (نیز لی،ب): کشیدی روان؛ متن =دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۰۵۲ـ۱۰۵۶): فسأل صاحبة الحجرة التی کان الغلام فیها ۱۲ـ(پ: کو) ۱۳ـ(آ: بهترست) ۱۴ـ(لی: حرج با ما) ۱۵ـس،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ ـب): هم؛ متن =ل،ق،ل۲ (نیز ل۳)؛ س،ک،ل۲،س۲،لی،ل۳،و،آ،ب پس از این بیت افزوده‌اند:

پدرمان جدا مادر ما (آ: بود مادر) یکیست — ازو بر تن ما (س: من؛ س۲ خوانا نیست) بدی راه (آ: رای) نیست

ل،ق،لن،ق۲،پ،لن۲ بیت بالا را ندارند ۱۶ـس: آورد و گاه؛ ل۲ (نیز ل۳،و،آ،ب): بدو در نگاه؛ س۲: برو بر نگاه؛ (لی: آوردگاه)؛ متن =ل،ق، ک (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۱۷ـ(لن،لن۲: که) ۱۸ـل: آن؛ ق: باشد؛ متن =دوازده دستنویس دیگر؛ پ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

بهانه چنین کرد آن ماه‌روی — ز بیم و نهیب شه مهرجوی (!)

بنداری (۱۰۵۷ـ۱۰۵۹): فقالت: إنه أخی من أمی و إنه استحیا من الملک فدخل علیّ فی هذا الزیّ ۱۹ـس (نیز لی،ب): گفت؛ ق،ک،ل۲، س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،و،لن۲،۱): برو بر ز چین کرد؛ متن =ل ۲۰ـ(لی،ب: نوشیروان) ۲۱ـس (نیز لی،ب): آن هر دوان؛ (لن،لن۲: مرد جوان)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ س،ک،ل۲،س۲،لی،ل۳،و،آ،ب پس از این بیت افزوده‌اند:

بدانست کان گفتن (لی: گفتهٔ) اوست کژ — دلش ز آتش (آ: راهش و (!)) غم برآورد فژ
(س: کژ؛ ل۲، س۲، لی: فژ؛ ب: بژ)

ل،ق،لن،ق۲،پ،لن۲ بیت بالا را ندارند ۲۲ـل (نیز ق۲،لی): زان پس؛ (آ: از پس) ۲۳ـل: در ۲۴ـس (نیز لی،ب): از آنجا؛ ل۲ (نیز ل۳،لن۲): کشیده؛ متن =ل،ق،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،آ) ۲۵ـ(لن،پ،لن۲: جوان) ۲۶ـل۲: جوان ۲۷ـ(لی،ب: نوشیروان) ۲۸ـس،ل۲ (نیز لی،آ، ب): بر؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۹ـق (نیز لن،پ،لن۲): نگونسار و؛ متن ← ۳۰ـ(لن: حرج)؛ متن ← ۳۱ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،و، آ،ب): بدان تا دگر کس نجوید گناه؛ متن =ل (نیز ق۲)؛ بنداری (۱۰۶۰ـ۱۰۶۳): فأنکر الملک ذلک و أمر صاحب سیفه فأهلکهما فی دار النساء.

گزارنده‌ی خواب را بدره[1] داد ز اسپ و ز پوشیدنی بهره داد[2]
فروماند از[3] دانش او شگفت ز گفتارش اندازه‌ها[4] برگرفت[5]
نشستند[6] نامش به دیوانِ شاه برِ موبَدانِ نماینده‌راه
فروزنده شد نام[7] بوزرجمهر[8] بدو روی[9] بنمود گردان‌سپهر[10]!
همی[11] روز روزش[12] فزون بود[13] بخت بدو[14] شادمان بُد[15] دلِ شاه سخت[16]!

دل شاه کسری پر از داد بود به دانش دل و مغزش[17] آباد بود!
به درگاه‌بر[18] موبدان داشتی ز[19] هر دانشی بخردان داشتی
همیشه سَخُن‌گوی هفتاد[20] مرد به درگاه بودی به خواب و به خَورد
هر آنگه[21] که پردخته[22] گشتی ز[23] کار ز داد و دِهِش، از می و از شکار[24]،
ز هر موبَدی نوسَخُن[25] خواستی دلش[26] را به دانش بیاراستی؛
بدان گاهِ[27] نو بود بوزرجمهر[28] سراینده[29] و زیرک و[30] خوب‌چهر[31]!
چُنان بُد[32] کزان موبَدان و ردان[33] ستاره‌شناسان و هم[34] بخردان[35]،

۱ـق[۲]: هدیه) ۲ـک،س[۲] (نیز ل[۳]،و،آ): پوشش (س[۲]: پوزش (!!)) دلش گشت (ل[۳]: کرد) شاد؛ س،ل[۲] (نیز لی،ب): ز خورد (ل[۲]: مرد؛ لی،ب: باس (!)) و ز پوشش (ل[۲]: دانش) دلش (ب: ‹دلش بر›) گشت شاد؛ متن = ل،ق (نیز لن،ق[۲]،پ،لن[۲]) ۳ـس (نیز ق[۲]،لی،ل[۳]،آ،ب): از آن؛ متن = ل ـ س[۲] (نیز لن،پ،و،لن[۲]) ۴ـق (نیز آ): اندیشه‌ها؛ ک،س[۲] (نیز لی): اندرزها؛ متن = ل،س،ل[۲] (نیز لن ـ لن[۲]،ب) ۵ـک: درگرفت ۶ـل،س،ک (نیز و،لن[۲]،ب): نوشتند؛ متن = ق،ل[۳]،س[۲] (نیز لن ـ پ،آ)؛ ق[۲] پس از این بیت افزوده است:

ز ارزش ابر دیگران برفزود ز هر کس مر او را فزونی نمود

بنداری (۱۰۶۴ـ۱۰۶۶): ثم أمر لبزرجمهر بخلعة رائقة و بدرة من الدراهم، و أکرمه و أعزه ۷ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): کار؛ متن = ل ۸ـ(لن: برزیجمهر) ۹ـس،س[۲] (نیز و،آ،ب): چهر؛ ق،ک،ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،پ): چهره؛ (ل[۳]: چیره؛ لن[۲]: مهر)؛ متن ← ۱۰ـ(لی: سراینده و زیرک و تارچهر (= ۱۰۷۴ب)؛ متن = ل ۱۱ـ(ق[۲]: همه؛ ب: همان) ۱۲ـ(آ،ب: روشن) ۱۳ـ(لی: شد؛ لن،پ،لن[۲]: بیفزود) ۱۴ـس[۲]: برو؛ (ب: بدان)؛ متن ← ۱۵ـس،ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لی،و،آ،ب): شد؛ (ل[۳]: شاد ... (؟) بد)؛ متن ← ۱۶ـ(لن،پ،لن[۲]: سرانجام تا برنشاندش به تخت)؛ متن = ل،ق (نیز ق[۲])؛ بنداری (۱۰۶۷ـ۱۰۶۸): و امتدّت علیه ظلال السعادة، و أقبل علیه الإقبال، و اخذ من ذلک الیوم فی الترقی و الزیادة ۱۷ـک: مهرش ۱۸ـ(لی،آ: در) ۱۹ـل[۲]: به ۲۰ـل: دهقان؛ (و: هشتاد)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـ(لن[۲]،آ: همانگه) ۲۲ـس ـ س[۲] (نیز لن،لی،و ـ ب): پردخت؛ متن ← ۲۳ـ(آ: به؛ ق[۲]: بر تخت گشتی به)؛ متن = ل (نیز ل[۳]،ب) ۲۴ـل: وز می و میگسار؛ س،ک، س[۲] (نیز لی،و،آ،ب): وز (لی: و از) می و از (ک،س[۲]،آ،ب: ز) شکار؛ ق (نیز لن،لن[۲]): وز می و کارزار؛ (ق[۲]: ز تیر و کمان و نبید و شکار)؛ متن = ل[۲] (نیز ل[۳]،ب) ۲۵ـ(ق[۲]: دو سخن) ۲۶ـ(ق[۲]: زبان) ۲۷ـق: کار؛ س (نیز لی،ب): به درگاه؛ (لن،لن[۲]: بدانگه که)؛ متن = ل،ک،ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]،ل[۲]،س[۲]،و،آ) ۲۸ـ(لن: برزیجمهر) ۲۹ـق: گراینده ۳۰ـ(پ: ریدک) ۳۱ـس،ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لی،و،آ،ب): تارهچهر؛ متن = ل، ق (نیز لی،ق[۲]،ل[۲]،پ،لن[۲]) ۳۲ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]،و ـ ب): شد؛ متن = ل (نیز پ) ۳۳ـس،ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لن ـ ب): نامور موبدان؛ ق: نامور بخردان؛ متن = ل ۳۴ـس،ل[۲] (نیز ق[۲]،لی،ل[۳]،و ـ ب): از؛ ک: ز؛ متن = ل،ق،ک (نیز لن،پ) ۳۵ـق: موبدان

همی دانش آموخت و اندرگذشت[1] وُ زان[2] فیلسوفان سرش برگذشت[3]!

گفتار اندر مجلس‌های بوزرجمهر بنزد شاه نوشین‌روان[4]

مجلس اول[5]

چُنان بُد که بنشست روزی به خوان[6] بفرمود کین[7] موبدان[8] را بخوان[9]،
که باشند[10] دانا و[11] دانش‌پذیر[12] سراینده و باهُش و[13] پادگیر!
برفتند بیداردل موبدان ز[14] هر دانشی راز[15] جُسته[16] ردان
چو نان خورده شد، جامِ می خواستند به می جانِ روشن[17] بیاراستند[18]
به دانندگان[19] شاهِ بیدار گفت که دانش گشاده کنید از نهفت،
هر آنکس که دارد[20] به دل دانشی بگوید مرا، زو بود[21] رامشی

۱ـس،ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لی،ل[۳]،و،آ،ب): به (و: ز) هر دانشی کش به دل برگذشت (لی،و،آ: درگذشت؛ ک،س[۲]،ل[۳]،ب پساوند ندارند)؛ (لن، لن[۲]: به دانش برایشان همه برگذشت)؛ متن = ل،ق (نیز ق[۲]،پ) ۲ـس ـ س[۲] (نیز ل[۳]،آ،ب): از آن؛ (لن: بدان؛ لی: ازین؛ ب،لن[۲]: برآن)؛ متن = ل (نیز ق[۲]) ۳ـس،ل[۲]: درگذشت؛ (لن،پ،لن[۲]: سرافراز گشت)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س،ک،ل[۲]،س[۲]،لی،ل[۳]،و،آ،ب پس از این بیت افزوده‌اند:

به راز ستاره چو او (ک،س[۲]،و: چنو؛ ب: چنان) کس نبود (ک،س[۲]: ندید)
ز رای (و: کسی در) بزشکی ز کس (و: به او) بس نبود (ک،س[۲]: ندید)
به تدبیر و آرایش و رای (لی: نام) و (و: خو›) نیک (آ: نَنگ؛ ب: تنگ (!))
ازو (آ: از آن) بود گفتار هر جای نیک (آ: سک (نقطه ندارد)؛ ب: تنگ (!))

س پس از بیت‌های بالا باز هم افزوده است:

کنون از سخن‌های بوزرجمهر یکی تازه‌تر برگشاییم چهر

بنداری (۱۰۶۹ـ۱۰۷۶): و کان شابا فصیح اللسان، عذب الکلام، ذکی الخاطر، صبیح المنظر. و کانت عادة أنوشروان أن یکون علی بابه لیلا و نهارا سبعون عالما متبحرین فی فنون العلوم حتی اذا فرغ من أشغال السلطنة، و ألقی عن قلبه أعباء المملکة أحضرهم و فاوضهم فی أنواع العلوم، و باحثهم فیها وسایلهم ۴ـل: پرسش کردن کسری سخنها از موبدان؛ ق: مجلسهای بوزرجمهر در خدمة کسری؛ ل[۲]: اظهار دانش بوزرجمهر نزد کسری؛ س[۲] در سخنها که بوزرجمهر گفت؛ متن = س؛ ک سرنویس ندارد ۵ـل[۲]: ـ از سخنان بوزرجمهر؛ متن = س؛ ل،ق،ک،س[۲] سرنویس ندارند ۶ـق: روزی نشست او به خوان؛ (لن،پ،و،لن[۲]: یک روز بنهاد خوان؛ ق[۲]: یک روز بنشست شاه)؛ متن = ل،س،ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لی،ل[۳]،آ،ب) ۷ـس (نیز ق[۲]،لی،ب): کان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ(ق[۲]: بخردان) ۹ـق[۲]: بخواه ۱۰ـ(ق[۲]: باشید) ۱۱ـ(و: داجزا› و؛ لی،ب: که باشد که باشند (!)) ۱۲ـل: داناپذیر ۱۳ـ(ق[۲]: باهنر) ۱۴ـق: ز› ۱۵ـس ـ س[۲] (نیز ق[۲]،لی،ل[۳]،و،آ،ب): راه؛ (لن،پ،لن[۲]: رای)؛ متن = ل ۱۶ـ(لن،لن[۲]: جست از) ۱۷ـل[۲] (نیز لن[۲]): جام روشن؛ (ق[۲]: همه جای نوشین (= به می جان روشن؟)) ۱۸ـ(آ: بپراستند)؛ س،ک،ل[۲]،س[۲]،لی،ل[۳]،و،آ،ب پس از این بیت افزوده‌اند:

نه چندانکه (س،ب: چندانک) باید (آ: باید) نکوهش خرد یکی مایه اندک (لی، آ، ب: اندمایه؛ ک، ل[۲]، س[۲]، ل[۳]،و: یلی (س[۲]: پلی (!!)) اند مایه) که جان پرورد

ل،ق،لن،ق[۲]،پ،لن[۲] بیت بالا را ندارند ۱۹ـ(آ: بدانیدگان) ۲۰ـ(ق[۲]: داند) ۲۱ـق: زان بود؛ (لن،لن[۲]: بود زو مرا؛ ق[۲]: بیفزایدم؛ ل[۲]: مر او را بود)؛ س،ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لی،و،آ،ب): به هر دانشی شاه را (س: بد)؛ متن = ل (نیز پ)

ازیشان هر آنکس که دانا بُدند — به گفتن[1] دِلیر و توانا بُدند،
زبان برگشادند بر[2] شهریار — کجا[3] بود داننده را خواستار

به دانش نگه‌کردنِ شاه دید، — چُنین گفت کای داورِ داد و[7] راست،
بکی آفرین کرد و[6] بر پای خاست — فلک روشن از روی و بختِ[9] تو باد!
زمین بنده‌ی تاج و تختِ[8] تو باد! — که بگشاید[12] از بند گوینده را،
گر ایدونک[10] فرمان دهی[11] بنده را — به دانش‌در از[14] کمترین[15] پایه‌ام
بگویم، وُگرچند[13] بی‌مایه‌ام — گشاده کند نزد[18] نوشین‌روان[19]؟
نگه کرد کسری به داننده گفت — که دانش چرا باید[20] اندرنهفت؟!

۱ـل: گیتی؛ (لی: دانش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل۲،آ،ب این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲ـ(لی: با) ۳ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن ـ لن۲): که او؛ متن = ل؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده و پس از آن افزوده است:

همی‌گفت هر یک ز یک دانشی — به هر دانشی شاه را رامشی

بنداری (۱۰۷۷ـ۱۰۸۴): فاتفق أنه جلس ذات یوم و استحضرهم فحضروا و فیهم بُزُرجمهر، فتکلم کل واحد منهم بکلمة حکمة، و أتی بفائدة ۴ـ(لن: بزریجمهر) ۵ـ(آ: این) ۶ـ(لی،آ: چو ←) ۷ـس،ق (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲،ب): چو ←؛ متن = ل،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،پ، آ) ۸ـس،ک،س۲ (نیز ق۲ ـ و، آ، ب): تخت عاج؛ ل۲: بخت عاج (!)؛ (لن: تاج تخت؛ لن۲: عاج تخت)؛ متن = ل،ق (نیز ← لن) ۹ـس،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،آ): تخت و تاج؛ ق: سعد بخت؛ ک: بخت و تاج؛ (لن،لن۲: فرّ و بخت؛ ل۳،پ،و: فرّ (ل۳: فرّ و) تاج؛ ب: تاج و تخت (پساوند ندارد))؛ متن = ل؛ بنداری (۱۰۸۵ـ۱۰۸۷): فلما سمع بزرجمهر کلامهم قام و خدم و قال: أیها الملک العادل! لا زالت الأرض تحت ظلال تختک، و لا زالت السماء منوّرة بأنوار سعادتک و بختک ۱۰ـ(ل۳،ب: ایدونکه)؛ س (نیز لی،ب): اگر شاه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـس ـ س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و ـ ب): دهد؛ متن = ل (نیز پ)؛ در ق۲ این واژه خوانا نیست ۱۲ـ(ب: بگشایم) ۱۳ـ(لن،لی، ل۳،ب،لن۲: اگر چند) ۱۴ـ(لن،لن۲: ازین؛ لی: من از؛ و: بر از)؛ س ـ س۲ (نیز ق۲،ل۳،آ): دانستن از؛ متن = ل (نیز پ) ۱۵ـ(لن: کهتربن؛ لن۲: کهتری)؛ ب بیت‌های ۱۰۸۹ـ۱۰۹۶ را ندارد و به جای آن‌ها بیت دوم در ۱۰۹۲ب را آورده است ۱۶ـس۲: نه نیکو ۱۷ـل،ق ـ س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،لن۲): زبان؛ س: گویا زبان؛ (لی: ز دانا زبان)؛ متن = (آ: روان) ۱۸ـس ـ س۲ (نیز لن ـ آ): پیش؛ متن = ل ۱۹ـ(لی: نوشیروان)؛ ک،ل۲،س۲،ل۳ پس از این بیت و لی،ب پس از بیت ۱۰۸۹ افزوده‌اند: به سوی وی این انجمن خواند (س۲: خواست؛ لی،ب: خواب) شاه (ل۲: بگوید سخن‌ها بدین بارگاه) نماید (ل۲: نماند (حرف یکم نقطه ندارد)؛ لی،ب: نماند) بریشان ازو (ل۳: همی) رای و (لی،ب: به رای و به) راه؛ بنداری (۱۰۸۸ـ۱۰۹۰): ثم قال: أن أذن لی الملک تکلمت بین یدیه، و إن کنت قلیل الحظ من العلم و الدرایة ۲۰ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،آ): داری؛ (ب: ماند)؛ متن = ل،ق (نیز لن،ق۲،و،لن۲)

جوان[1] بر زبان پادشاهی[2] نمود[3] — ز گفتار، او روشنایی فزود[3]!

بدو[4] گفت روشن‌روان[5] آن[6] کسی — که کوتاه گوید به معنی بسی!
کسی را که مغزش بود پرشتاب — فراوان[7] سُخن باشد[8] و دیریاب[9]!
۱۰۹۵ چو گفتارِ بیهوده بسیار گشت — سُخن‌گوی در[10] مردمی[11] خوار گشت!
هنر جوی و[12] تیمار بیشی مخَور — که گیتی سپنج‌ست، ما بر گذر[13]!
همه روشنی مردم از[14] راستیست — ز[15] تاری و کژّی[16] بباید[17] گریست!
دلِ هر کسی بنده‌ی آرزوست — وُ زو[18] هر یکی[19] را دگرگونه خوست[20]
سرِ راستی دانش ایزدست[21] — چو دانستیش،[22] زو[23] نترسی[24] بدست[21]

۱ـس: سخن؛ (لی،آ: چو این (← جوان؟)؛ ل۲: چو او)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـق: اوستادی ۳ـس: بود؛ لی این بیت را دوبار نوشته است؛ س،ک،ل۲،س۲،لی،ل۳،آ پس از این بیت و ق۲ پس از بیت ۱۰۹۱ افزوده‌اند (س تنها بیت نخست را افزوده و ب تنها بیت دوم را به جای بیت‌های ۱۰۸۹ـ۱۰۹۶ آورده است):

از آن خوب‌گفتار و آن پندها
شد آن (ق۲: بود) مویدان را به دل بندها (آ: پندها)
نخست او (س،ق۲: نخستین) چو (ق۲: که) از بند بگشاد لب
به یزدان ستودن هنر داد لب (!) (ق۲: به داد خداوند بگشاد لب)

ق۲ پیش از بیت‌های بالا باز هم افزوده است:

به بوزرجمهر آنگهی گفت شاه — که داننده خود سر برآرد به ماه

بنداری (۱۰۹۱ـ۱۰۹۲): فقال له تکلم ۴ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،آ): دگر؛ ق (نیز لن۲): چنین؛ متن = ل (نیز لن،ق۲،ب،و) ۵ـ(لن: نوشین‌روان؛ ل۳: بوزرجمهر) ۶ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ ـ و، آ): جآن ←؛ متن = ل،ق (نیز لن،لن۲)؛ بنداری (۱۰۹۳): فقال: خیر الکلام ما قل لفظه و کثر معناه، و قصرت عبارته و جل مغزاه ۷ـق: فرامش ۸ـ(لی: ماند) ۹ـ(لن۲: دیرتاب)؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۰۹۴): و من خف رأسه أبطأ فهمه و سرع کلامه ۱۰ـس: بر؛ (ل۳: را)؛ متن ← ۱۱ـ(و: اگرچه گرامی بود)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۰۹۵): و من کان کثیر الهذیان ذل فی عیون الأعیان ۱۲ـ(لن: جو ←) ۱۳ـ(ل۳: بر ما گذر)؛ س،لی این بیت را ندارند؛ پ بیت‌های ۱۰۹۶ـ۱۰۹۹ را به هم ریخته است: ۱۰۹۹، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸ و ۱۰۹۶؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

وگر روز ما پایدار آمدی — جهان را بسی خواستار آمدی
به گیتی به از مردمی کار نیست — بدین با تو دانش به پیکار نیست

۱۴ـ(و: در تن)؛ ل: روشنی‌های تو؛ س: دوستمندی دم از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): به؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ق۲: کمّی) ۱۷ـک: نباید (!) ۱۸ـس (نیز لی،ب): وزین؛ (ق۲: ازو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـل،ق (نیز لی): کسی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(ق۲: با دگرگونه خوست)؛ س ـ س۲،لن،پ ـ ب پس از این بیت افزوده‌اند:

به خو (ک،ل۲،س۲،آ: بگو؛ و: خوی) هر کسی در جهان دیگرست
ترا با وی آمیزش اندرخوست

ل،ق۲،لی،ل۳ بیت بالا را ندارند ۲۱ـس،ل۲ (نیز ق۲ ـ و، آ، ب): ایزدیست ـ بدیست؛ متن = ل،ق،ک،س۲ (نیز لن،لن۲) ۲۲ـل۲: دانستی و ۲۳ـ(ل۳: چو) ۲۴ـل۲: بترسی؛ (ق۲،لی: نترسی (حرف یکم نقطه ندارد))

۱۱۰۰ هر آنکس که در کار پیشی[1] کند — همه[2] رای و[3] آهنگِ بیشی[1] کند
خردمند و[4] دانا و[5] روشن‌روان[6] — تنش زین جهانست و جان[7] زان جهان[8]!
به نایافت[9] رنجه[10] مکن خویشتن — که تیمارِ جان باشد و رنجِ تن!
ز نیرو بود مرد را راستی — ز سستی[11] دروغ آید[12] و کاستی!
ز[13] دانش چو جانِ ترا مایه نیست — به از خامشی هیچ پیرایه نیست!
۱۱۰۵ چو بر دانشِ خویش مهر آوری — خرد را ز تو[14] بگسلد[15] داوری!
توانگر[16] بود هر که را آز نیست — خُنُک بنده کش آز[17] همباز[18] نیست!
مدارا خرد را برادر بود — خرد بر سرِ جان چو[19] افسر بود!
چو دانا[20] ترا دشمنِ جان بود — به از دوست‌مردی که نادان بود[21]!
توانگر[22] شد آنکس که خشنود گشت[23] — بد و آز و تیمارِ او سود گشت[24]!
۱۱۱۰ به[25] آموختن گر[26] فروتر[27] شوی — سَخُن را ز دانندگان بشنوی[28]
به گفتار گر[29] چیره[30] شد رایِ مرد[31] — نگردد کسی چیره همتای مرد[32]!
هر آنکس که دانش[33] فرامش کند — زبان را ز گفتار[34] خامش کند!

۱ـل،س،س۲ (نیز ق۲): بیشی (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک،ل۳ (نیز لی ـ ب): بیشی (در همهٔ این دستنویسها زیر دو حرف نخست سه نقطه هست)؛ متن تصحیح قیاسی است ۲ـ(و: همی) ۳ـ(لن: دو>)؛ ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): رایش؛ (پ: بکوشد که)؛ متن =ل،س (نیز ق۲،لی،و،لن۲،ب)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق این بیت را ندارد ۴ـل۲ (نیز لن،ل۳ـآ): دو>؛ متن = ل ـک،س۲ (نیز ق۲،لی،ب) ۵ـل۲: دانای ۶ـس ـس۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ ـب): خرّم نهان؛ (ل۳: خورّم نهان)؛ متن =ل ۷ـس ـس۲ (نیز لن،ل۳،پ،لن۲،آ،ب): دل؛ (لی: دو> دل؛ ق۲: جهان و دلش)؛ متن ← ۸ـ(و: ندانند کسی چارهٔ آسمان)؛ متن =ل ۹ـ(لن،لن۲: نابوده) ۱۰ـ(آ: خیره)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۰۹۶ـ۱۱۰۲): و لا یظهر من الرجال إلا من کان سدید السیرة مستقیم الحال، و حق البکاء علی من تاه فی ظلم الزیغ و الضلال ۱۱ـل (نیز ق۲): مستی ۱۲ـ(و: بود گژی)؛ بنداری (۱۱۰۳): و من رجولیة المرء صدقه، و من خوره کذبه ۱۳ـس،ق (نیز لی،ب): به؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳ـآ)؛ در ل۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ک بیت‌های ۱۱۰۴ـ۱۱۵۵ و ق۲ بیت‌های ۱۱۰۴ـ۱۱۲۱ را ندارند؛ بنداری (۱۱۰۴): و من کان عن حلیة العلم عاطلا فلا حلیة له کالسکوت ۱۴ـل۲، س۲ (نیز ل۳،و،آ): ازو؛ متن =ل،س (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب) ۱۵ـل: مگسلد؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۱۰۵): و من کان یعلمه مفتونا کان بین العقلاء مفتونا ۱۶ـس(نیز لن): تونگر ۱۷ـل: آز و؛ ق: کس؛ (لن،ل۳،پ،لن۲: آنکسی کازش)؛ متن =س،ل۲،س۲ (نیز لی،و،آ،ب) ۱۸ـل،س،ق،ل۲ (نیز لن،لی ـآ): انباز؛ متن =س (نیز ب) ۱۹ـ(و: دانش) ۲۰ـل: نادان ۲۱ـل: دلش دیو بد را به فرمان بود؛ بنداری (۱۱۰۶ـ۱۱۰۸): و العدوّ العاقل خیر من الصدیق الجاهل ۲۲ـس(نیز لن): تونگر ۲۳ـ(پ: شد) ۲۴ـس،ق (نیز لی،ب): به داد و به (ق: بلا رنج و) تیمار ازو درگذشت؛ ل۲ (نیز آ): ازو رنج و تیمار اندرگذشت؛ (لن،ل۳،پ،لن۲: ازو (ل۳: و زو) آز و تیمار در بند گشت (پ: شد)؛ و بد آز و تیمار ازو درگذشت)؛ متن =ل؛ در س۲ این لت خوانا نیست ۲۵ـق: بر ۲۶ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،پ ـب): چون؛ متن = ل (نیز ل۳) ۲۷ـس۲ (نیز ل۳،پ،و): فرونتر؛ (آ: فزونتر)؛ متن =ل،س،ق،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب) ۲۸ـل (نیز پ): نشنوی؛ س،ق (نیز و، لن۲): شنوی (حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن =ل۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،پ،آ) ۲۹ـس (نیز لن،لی،ل۳،لن۲،ب): اگر؛ متن =ل،ق،ل۲،س۲ (نیز پ،و،آ) ۳۰ـل،ق،ل۲ (نیز لن،لی،ل۳،لن۲،ب): خیره؛ س،س۲ (نیز و): خیره؛ (آ: چیر)؛ متن =(پ) ۳۱ـ(آ: تو) ۳۲ـق (نیز لی،لن۲،ب): خیره در کار کرد؛ ق۲: خیره در کار مرد؛ (آ: خیره در جای تو)؛ س،س۲ (نیز ل۳): خیره در کار (س: دار (!)) کرد؛ (لن،پ: کسی (لن: بسی) چیره در کار کرد؛ و نباشد همی پای بر جای مرد)؛ متن =ل (پس از تصحیح خیره به چیره؛ لن،ب) ۳۳ـل۲: دارد (!) ۳۴ـل،ق: به گفتار؛ س (نیز لی،پ،لن۲،ب): ز گفتار و (پ: چو>) کردار؛ متن =ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ)

خرد چون گسست از دلِ مرد[1] پاس[2] — فرامشت‌گر گردد و[3] ناسپاس[4]!
[چو داری به دست‌اندرون خواسته — زر و سیم و اسپانِ آراسته[5]،]
۱۱۱۵ هزینه[6] چُنان کن که بایدْت کرد — نشاید گشاد[7] و نباید فشرد[8]
خردمند کز دشمنان[9] دور گشت — تنِ دشمن او را چو[10] مزدور گشت!
چو دادِ[11] تن[12] خویشتن[13] داد مرد — چُنان دان که[14] پیروز شد در نبرد!
مگوی[15] آن سَخُن کاندرو[16] سود نیست — کزان[17] آتشت بهره جز دود نیست!
میندیش[18] از آن کان[19] نشاید بُدن — نداند کس[20] آهن به[21] آب آزدن[22]!
۱۱۲۰ فروتن بود شه که[23] دانا بود — به دانش بزرگ و[24] توانا بود!
هر آنکس که او کرده‌ی کردگار — بداند، گذشت[25] از بدِ روزگار،
پرستیدنِ[26] داور[27] افزون کند — ز دل کاوش[28] دیو بیرون کند!

۱ـل،ل۲،س۲ (نیز ل۳،پ،و،آ): دل و مغز؛ (پ: سر و)؛ متن =ق ۲ـل: پاک ۳ـق (نیز ل۳،و): فراموش‌گر گردد و؛ ل۲: فرامشت گردد دل؛ (پ: فرامشت و کژّ گردد و؛ آ: فراموش گردد دل)؛ متن ← ۴ـل: کم‌اندیش و بی‌بیم باشد سپاک (؟ نقطه ندارد)؛ متن =س۲؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ س،لن،لی،لن۲،ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل،ق،ل۲،س۲،ل۳،پ،و،آ آمده است ۵ـق۲ این بیت را پس از بیت ۱۱۲۴ آورده است؛ ل،ق،ل۲،ل۳،پ،آ این بیت را ندارند؛ این بیت در س،س۲،لن،ق۲،لی،و،لن۲،ب آمده است ۶ـ(لی: بر آنکس)؛ ل۳: خزینه (!)) ۷ـس،س۲ (نیز لن،لی،پ،ب): نباید فشاند (در س۲ حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ ل۲ (نیز ل۳،و،آ): نباید گشاد (در ل۲، و حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ (لن۲: بباید فشاند)؛ متن =ل ۸ـل،س،س۲ (نیز ب): فسرد؛ ل۲: نبایدت خورد؛ (ل۳،و،آ: نبایدت خورد (آ: خرد؛ در و حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ لن۲: بباید فشرد)؛ متن =(لن،لی،پ)؛ ق،ق۲ این بیت را ندارند؛ س،س۲،لن،لی،لن۲،ب پس از این بیت و و پس از بیت سپسین و ق۲ پس از بیت ۱۱۴۰ افزوده‌اند:

میانه گزینی (س۲: گزین تا) بمانی (لی: نمانی؛ ب: بماند) به جای
نباشد (س: نباید) جز از نیکیت (و: نیکویی) رهنمای

ل،ق،ک،ل۲،ل۳،پ،آ بیت بالا را ندارند؛ بنداری (۱۱۰۹ـ۱۱۱۵): قال: و قد استغنی من قنع و تجنب الحرص و الطمع، و من نفر منه عقله نسی اللّه تعالی و کفره. ۹ـل۲ (نیز ل۳،و،آ): مردمی؛ متن =ل،س،ق،س۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب) ۱۰ـق: او چو؛ (و: روانش بر دیو)؛ بنداری: و من کان عاقلا و هجر عدوّه و أبعده تقرّب الیه العدوّ حتی صار عبده ۱۱ـس،ق،ل،ل۳،س۲ (نیز لن،لی ـآ): داد از؛ متن =ل ۱۲ـل، س: دل؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۳ـ(ب: چو از خویشتن داد را (!)) ۱۴ـس (نیز ب): دانک؛ بنداری: و إذا أنصف العاقل من نفسه فی فعاله کان له العلو فی مقاله ۱۵ـل،ق،س۲ (نیز لن،پ،لن۲،آ): مگو؛ متن =س،ل۲ (نیز لی،ل۳،و،ب) ۱۶ـل۲،س۲ (نیز و،آ): ترا؛ س (نیز ب): در آن؛ (ل۳: کو ترا)؛ متن =ل،ق (نیز لن،لی،لن۲،ب) ۱۷ـق،ل۲ (نیز ل۳،پ،و،آ): وزان؛ متن =ل،س،س۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب)؛ بنداری: و إذا تواضع المتعلم للعلماء بلغ فی العلم ذروة السماء، و لا ینبغی للعاقل أن یستعمل فی غیر فائدة لسانه، و یعشو الی شعاع جمر لا یستفید منه إلا دخانه ۱۸ـ(لی،ب: بیندیش) ۱۹ـ(لن۲: چکان>) ۲۰ـس (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): که نتوانی؛ متن =ل،ق،ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ) ۲۱ـق: بر ۲۲ـ(پ: آزدن) ۲۳ـل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): شاه؛ (و: هر که؛ پ: شود شه که)؛ ل: فروتر شود شاه و؛ س: فروتر بود شه که؛ متن = (لن،لن۲،ب) ۲۴ـل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): ابر دل؛ متن =ل،س (نیز لن،پ،و،لن۲،ب)؛ ق،لی این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۱۱۹ـ۱۱۲۰): و إن الملک یصیر بالعلم لأنواع التمکن و الجلالة جامعا، و مهما کان عالما کان لا محالة متواضعا ۲۵ـ(آ: برست)؛ ل۲: بماند برست؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لن۲ از ۱۱۲۱آ و ۱۱۲۴ب یک بیت ساخته و ۱۱۲۱ب ـ۱۱۲۴آ را انداخته است؛ بنداری (۱۱۲۱): و اذا وقف علی أسرار اللّه فی خلقه أمن من بائقة الزمان و صرفه ۲۶ـل۳: بترسیدن) ۲۷ـق: و دانش ۲۸ـل: کاهش؛ س: آتش؛ ق،ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): دل از (ق: جاز>) کاوش (ل۲: کاهش)؛ متن =(لن،لی،پ،و،ب)؛ بنداری (۱۱۲۲): فزاد فی عبادة الرحمن، و طهر باطنه عن وساوس الشیطان

بپرهیزد از هرج[1] ناکردنیست — نیازارد آن[2] را که نازردنیست!
به یزدان گراییم[3] فرجامِ کار — که روزی‌ده اویست و[4] پروردگار

از آن خوب[5]گفتار بوزرجمهر[6] — حکیمان همه[7] تازه کردند چهر!
یکی[8] انجمن ماند اندرشگفت — که مردِ جوان[9] آن بزرگی[10] گرفت!
جهاندار کسری ازو[11] خیره ماند — سرافراز[12] روزی‌دهان را بخواند،
بفرمود تا نام او[13] سر کنند — بدانگه[14] که آغاز دفتر کنند
میان مهان[15] بختِ[16] بوزرجمهر[17] — چو خورشیدِ تابنده شد[18] بر سپهر!
ز پیش شهنشاه برخاستند — برو[19] آفرینِ[20] نو آراستند!
به پرسش گرفتند ازو[21] آنچ[22] گفت — که مغز و دلش با خرد بود جفت[23]!
زبان تیز[24] بگشاد مردِ جوان — که پاکیزه‌دل بود و[25] روشن‌روان[26]!

چُنین گفت کز خسروِ دادگر — نپیچید[27] باید به اندیشه[28] سر!
کجا[29] چون شبانست و[30] ما گوسپند[31] — وُگر ما زمین، او[32] سپهرِ بلند!

۱ـس (نیز لن، پ، و، لن۲، ب): پیمان؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲) ۲ـل، س، ق، س۲ (نیز ب): او؛ متن = (لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۳ـس (نیز ق۲، پ، ب): راه؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن، و، لن۲) ۴ـل، س (نیز لن، پ، و، لن۲، ب): فرمان (ل پساوند ندارد)؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۱۳۵): و لا یجوز العدول عن أمره و الخروج عن رأیه ۵ـ(لی: نخواهیم)؛ بنداری (۱۱۳۶): و ینبغی أن نسر بسروره

۶ـل، س، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): گسترده؛ (ق۲: استودن)؛ متن = ق (نیز پ، و) ۷ـل: راز از؛ (و: همی راز)؛ متن ← ۸ـس، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): همان (لن: جهان) راز او داشت اندر نهان؛ متن = ق (نیز ق۲، پ)؛ بنداری (۱۱۳۷): و نتسبب الی إبانة فضله و ظهوره، و نطوی سره فی تضاعیف الکتمان و ستوره ۹ـل (نیز لی، لن۲): نترسد؛ (لن، و: نترسد (حرف یکم نقطه ندارد))؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲، پ، ب)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۱۳۸): و لا نجرأ علیه إذا عاملنا بالإفضال و الإکرام فان الأسد یفزع من لفحات الضرام ۱۰ـ(ق۲: درمانش) ۱۱ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): گیرد؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، پ) ۱۲ـس۲: دل ۱۳ـ(لی: شد دانیم (وزن درست نیست))؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

میانه گزینی بمانی به جای — نباشد جز از نیکیت رهنمای (← ۱۱۱۴پ)
دگر بتّری خود به کارش بری — به درویشی انجامد این داوری

بنداری (۱۱۳۹): و من تهاون بأمره، و إن کان کالجبل ثبات رأی و رزانة عقل، عددناه خفیف الرأس واهی العقل حلیف الخبل ۱۴ـل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب): جاهست (در و حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن = (پ) ۱۵ـس، ق (نیز لن، پ، و، لن۲، ب): زو تاج؛ (لی: زندان)؛ ق۲: ازو تاج)؛ متن = ل، س۲؛ بنداری (۱۱۴۰): و الملک مصدر کل خیر و شر، و منشأ کل رفع و خفض. فهو یعطی و یمنع، و یحط و یرفع ۱۶ـ(پ: زیر فرمان) ۱۷ـس۲: خرّم (پساوند ندارد)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۱۴۱): و هو فی عنایة اللّه و کنفه، و العاقل من یسر بزیادة إقباله و شرفه ۱۸ـ(و، لن۲: اهریمنست) ۱۹ـس۲ (نیز لن، ق۲، پ، ب): آنک ازو؛ (لی: آنکه او؛ لن۲: آنکه زو)؛ متن = ل، س، ق (نیز و) ۲۰ـس: مغز ۲۱ـس۲: داد؛ بنداری (۱۱۴۲): و من لا یکون کذلک فقد ضیق الشیطان علیه المسالک، و سیوده المعاطب و المهالک ۲۲ـل: فروبست؛ س۲: فزونست؛ متن = س، ق (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب) ۲۳ـل: زبان؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۱۴۳): فلما سمعوا هذا ازدادوا به سرورا ۲۴ـل: زان؛ (ل۳: از حآن←؛ و: آن؛ لن، لن۲: گشت آن برنگ)؛ متن = س، ق، ل۳، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب) ۲۵ـل۳: حو←؛ س: لبان و؛ ق (نیز لن، ق۲، پ، و، ب): زبان و؛ (لی: دهان و)؛ ل: روز و شبشان؛ (ل۳: جمله کام و؛ لن۲: روز و بان (←زو زبان) و؛ متن = س۲ (نیز آ؛ نیز ← ل۳)؛ بنداری (۱۱۴۴): ثم تفرّقوا و عاد کل واحد إلی منزله

۱۱۳۵ نشاید گذشتن ز فرمانِ[1] اوی[2] — نه پیچیدن از رای[3] و پیمانِ[4] اوی[2]!
به شادیش باید که باشیم شاد — چو دادِ زمانه بخواهیم[5] داد!
هنرهاش گستردن[6] اندر جهان — همه رازِ[7] او داشتن در نهان[8]!
مشو با گرامیش کردن دلیر — کز آتش بترسد[9] دلِ نرّه‌شیر!
اگر کوه فرمانش[10] دارد[11] سبک — دلش[12] خیره خوانیم و[13] مغزش تُنُک!
۱۱۴۰ همه بد ز شاهست و نیکی ز شاه — کزو بند و چاهست[14] و هم تاج[15] و گاه!
سرِ تاجور فرِّ یزدان[16] بود — خردمند ازو شاد و خندان[17] بود!
از آهرمن‌ست[18] آن کزو[19] شاد نیست — دل و مغزش[20] از دانش[21] آباد نیست!

شنیدند گفتارِ مردِ جوان — فزون گشت[22] فرتوت را زو روان[23]!
پراگنده گشتند از آن[24] انجمن — پر از آفرین زو زوان و[25] دهن!

مجلس دوم[1]

دگر هفته روشن‌دلِ شهریار — همی‌بود داننده را خواستار
دل از کارِ[2] گیتی به یکسو کشید — کجا خواست گفتارِ دانا[3] شنید
کسی کو سرافرازِ[4] درگاه بود — به دانندگی[5] درخورِ[6] شاه بود،
برفتند گویندگانِ[7] سُخن — جوان و جهاندیده‌مردِ کُهُن
سرافرازبوزرجمهرِ جوان — بشد با حکیمانِ[8] روشن‌روان

حکیمانِ داننده و[9] هوشمند — رسیدند[10] نزدیکِ تختِ بلند
نهادند رخ[11] سوی بوزرجمهر[12] — که‌کسری همی‌زو[13] برافروخت[14] چهر!
ازیشان یکی بود فرزانه‌تر — بپرسید ازو[15] از قضا و قدر،
که[16] انجام و فرجامِ چونین[17]سُخن[18] — چگونه‌ست و این[19] بر چه آید به بن[20]؟
چُنین داد پاسخ که جوینده‌مرد — جوان و[21] شب و روز با کارکرد[22]،
بود راه[23] روزی برو[24] تار و تنگ — به جوی‌اندرون آبِ او با درنگ[25]!
یکی بی‌هنر[26] خفته بر تختِ بخت — همی گل فشاند بروبر درخت!

۱ـل: سؤال کردن موبدان از بوزرجمهر؛ س، ل۲: گفتار اندر مجلس دوم (س: ـکسری و بوزرجمهر)؛ ق: حکمت گفتن بوزرجمهر در مجلس دوم؛ س۲: مجلس دوم نوشیروان با حکیمان؛ متن ← س، ل۲؛ ک سرتویس ندارد ۲ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): دل شاه؛ (پ: دل شه ز)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ) ۳ـل۲: ایشان؛ س۲ (نیز آ): او را؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـس، ق، ل، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): سراوار؛ متن = ل (نیز ق۳) ۵ـل (ا: دانستگی) ۶ـل۲، س۲ (نیز ل۳، و): بدانست کاندر خور؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۷ـس (نیز لن، لی، ب، ب): دانندگان؛ (ق۲: گویندگان زان)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ)؛ لن۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۸ـ(و: بزرگان) ۹ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): دانندهٔ؛ ق: روشن‌دل؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، پ) ۱۰ـ(و: برفتند) ۱۱ـ(پ: سر) ۱۲ـ(لن: برزیجمهر) ۱۳ـل۲: جزو ← (لی: ز رایت)؛ س: نوشین‌روان زو؛ متن ← ۱۴ـق: ازو می‌بیفروخت؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۲ـ ب)؛ لن۲ این بیت را یکبار هم پس از بیت ۱۱۴۷ نوشته است؛ بنداری (۱۱۴۵ـ۱۱۵۱): و فی الأسبوع الثانی جلس الملک علی عادته فاستدعی العلماء من الدرکاء فحضروا، و فیهم بزرجمهر ۱۵ـس۲ وز ۱۶ـ(پ: چو) ۱۷ـل۲: چنین (وزن درست نیست)؛ (ل۳: چندین) ۱۸ـ(ب: بود) ۱۹ـ(آ: آن) ۲۰ـس (نیز لی، لن۲): راکه افکند بن؛ (لن: راکی آید به بن؛ ب: را بنفرین بود)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، ب، و، آ)؛ بنداری (۱۱۵۲ـ۱۱۵۳): فسأله بعضهم عن القضاء و القدر ۲۱ـس: چو او در؛ ق: همان در؛ (ق۲: دوان و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـل: کار و کرد ۲۳ـق: رای و؛ س۲ (نیز آ، ب): راه و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(لن، لی: بدو) ۲۵ـق۲: برو اندرون میغ بارنده سنگ؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

تن خویش را پروریدن به ناز — بدو سخت بستن در رنج و آز
نگه داشتن مردم خویش را — بشستن تن از رنج درویش را

بنداری (۱۱۵۴ـ۱۱۵۵): فقال: إنک تری رجلا یتعب لیلا و نهارا، و یدأب سرا و جهارا، ثم لا یزال یری طریق مطلوبه ضیقا، و یجد ماء حفره فی وادیه مترنقا ۲۶ـل، ق: پرهنر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

یکی با هنر از پی نان دوان — پر از درد جان و پرائده روان

بنداری (۱۱۵۶): و تری آخر ناتما علی تخت السیادة تتهدل علیه أفنان السعادة، قد ذلک له قطوفها تذلیلا، و مدّ علیه ظلها ظلیلا

چُنین‌ست رسمِ[1] قضا و قدر — ز بخشش نیابی به کوشش[2] گذر!
جهاندارِ[3] دانا و[4] پروردگار — چُنین آفرید اخترِ روزگار
دگر گفت کان چیز[5] کافزون‌ترست[6] — کدام‌ست و[7] بیشی که را درخورست؟
چُنین گفت کانکس[8] که کوشنده‌تر[9] — به نیکی و کردارش آید به بر[10]!
چُنین گفت کانکس[11] ما چه نیکوترست — ز[12] گیتی که را[13] نیکوی[14] درخورست؟
چُنین داد پاسخ که[15] آهستگی — کریمی و خوبی[16] و شایستگی[17]،
فزون‌تر، بکردن[18] سرِ خویش پست — ببخشد نه[19] از بهرِ پاداش دست،
بکوشد بجوید به گردِ[20] جهان — خرامد بهنگام با همرهان[21]!
دگر گفت کاندر[22] خردمند[23]مرد — هنر چیست هنگامِ ننگ و نبرد؟
چُنین گفت کانکس[24] که آهوی خویش — ببیند[25]، بگرداند[26] آیین[27] و کیش!
بپرسید دیگر که در زیستن — چه سازی که کمتر[28] بود رنجِ تن؟
چُنین داد پاسخ که گر[29] با خرد — دلش بردبارست[30]، رامش برد،

۱ـ(و: کار) ۲ـ(و: به کوشش نیابی) ۳ـ(لی: جهاندار و) ۴ـل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲): دانای؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۱۵۷ـ۱۱۵۸): فهکذا رسم القضاء و القدر، لا ینال بالجد و الجهد مرام و لا وطر ۵ـل: کین چیز؛ س، ق: آنکس؛ ک: کانکس؛ متن = ۶ـ(لن، لی، پ، لن۲، ب: از آن (لی: کزان) کس که روزی پر (لن۲: تر (!)) است)؛ متن = س۲ (نیز ق۲) ۷ـس، ک (نیز لن، لی، ب): جو ← ل۲، ل۳، و، آ این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ در س ۱۱۵۹ب با ۱۱۶۱ب پس و پیش شده و نیز بیت‌های ۱۱۵۹ـ۱۱۷۹ به هم ریخته است: ۱۱۶۵ـ۱۱۷۷، ۱۱۵۹، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۱، ۱۱۶۰، ۱۱۶۴؛ بنداری (۱۱۵۹): و سأله آخر عن الخصال التی یستحق صاحبها التقدّم ۸ـس: آنکس ۹ـل، س۲: داننده‌تر؛ متن = س، ق، ک (نیز پ) ۱۰ـس: اندیشه‌تر (!)؛ ل: کرا دانش (ـکردارش؟) آید ببر؛ س۲: نیایش بود نیز خواهنده‌تر (؟)؛ متن = ق، ک (نیز پ)؛ لن، ق۲، لی، لن۲ این بیت و بیت سپسین و ب بیت‌های ۱۱۶۰ـ۱۱۶۳ را ندارند ۱۱ـل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ): بر؛ متن = ل ـ ک (نیز پ) ۱۲ـس: به ۱۳ـس۲: ترا ۱۴ـل ـ س۲ (نیز ل۳، و): نیکوئی درخورست؛ ق: کدامست حزی (؟) که آن افسرست؛ متن = (پ، آ) ۱۵ـ(ل۳: به) ۱۶ـس، س۲ (نیز ل۳، و، آ): چربی؛ ق: خردی؛ (لن، ق۲، ب، لن۲: حزّی؛ لن۲: جزّی)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لی) ۱۷ـ(ل۳، لن۲: بایستگی)؛ در لی این بیت پس از بیت ۱۱۶۶ آمده است ۱۸ـس: نگردد سر؛ (آ: بگرد و سر)؛ ک (نیز لن، ب، و، لن۲): فروتن کند گردن؛ س۲ (نیز ل۳): فروتن بگردن (ل۳: لگردن) سر؛ (ق۲: فروتن و کردن تن)؛ متن = ل ۱۹ـل: به نبحد (نقطه ندارد) نه؛ (لن، لن۲: ببخشیده)؛ ق این بیت و بیت سپسین و لی بیت‌های ۱۱۶۳ـ۱۱۶۶ را ندارند ۲۰ـس، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، ب): کوشش؛ س۲ (نیز لن، و، آ): نجوید به کوشش (در و، آ حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ (ب: به کوشش بجوید؛ لن۲: بزفتی و کوشش نجوید)؛ متن = ل ۲۱ـ(ق۲: چو آمد بهنگام ما هم زبان)؛ بنداری (۱۱۶۰ـ۱۱۶۴): فقال: الرفق و الکرم و التواضع و البذل لا لطلب مجازاة و مکافاة، و بلا شائبة منّ و لا أذیة ۲۲ـ(لن۲، ب: کایدر) ۲۳ـق: کای راز گوینده؛ ل۲، ل۳، و، آ این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۱۶۵): و سأله آخر عن خیر خصال المرء ۲۴ـق (نیز لی، ب): آنکس ۲۵ـل (نیز لن۳): نبیند؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، ب) ۲۶ـس۲: نگرداند (حرف نخست نقطه ندارد)؛ (ق۲: بکردار) ۲۷ـق: از خوی؛ بنداری (۱۱۶۶): فقال: أن یعرف عیب نفسه فیصلحها ۲۸ـ(لن: بیشی؛ لن۲: کوشش)؛ ق از ۱۱۶۷آ و ۱۱۷۱ب یک بیت ساخته و ۱۱۶۷ب ـ ۱۱۷۱آ را انداخته است؛ بنداری (۱۱۶۷): و سأله آخر و قال: بماذا یطیب عیش الإنسان و یقل تعبه؟ ۲۹ـل: چون ۳۰ـ(لن، ب: برد و بارست)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۱۶۸): فقال: بأن یجمع بین العقل و الحلم

به داد و سند در کند[1] راستی — ببندد درِ کژّی و[2] کاستی،
۱۱۷۰ ببخشد گنه، چون شود[3] کامگار — نباشد[4] سرش تیز و نابردبار[5]؛
بپرسید[6] دیگر که از[7] انجمن — نگهبان کدام‌ست بر خویشتن؟
چُنین گفت کان کو[8] پیِ آرزوی[9] — نرفت[10] از کریمی[11] و از[12] نیک‌خوی[9].
دگر کو به[13] سستی نشد[14] پیشِ کار[15] — چو دید او فزونیِ پروردگار[16]!
دگر گفت کز بخشش[17] نیک‌خوی[18] — کدام‌ست نیکوتر[19] از هر دو سوی[18]،
۱۱۷۵ کجا زو دو گیتیش[20] بار[21] آورد — به سالی دو بارش بهار آورد؟
چُنین گفت کانکس[22] که با خواسته[23] — به بخشش[24] کند[25] جانش آراسته،
وُگر[26] بر ستاننده[27] آرد[28] سپاس — ز بخشنده بازارگانی شناس[29]!
دگر گفت بر[30] مرد پیرایه چیست؟ — وُ زان[31] نیکوی‌ها[32] گرانمایه چیست[33]؟

۱ـل۲: که بد (ـ کند)؛ (ق۲: کشد؛ ک: وی کند)؛ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): ستم گر کند؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۲، ب، و، آ) ۲ـل: به کژّی در؛ بنداری (۱۱۶۹): و یعدل فی الإعطاء و الأخذ، و لا یکون عنده نقیصة و لا زیغ ۳ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): بود؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲، ب، و، آ) ۴ـ(لی: نباید) ۵ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): تیز (لن۲: تیره) با روزگار؛ (آ: نیز با بردبار (ـ تیز و نابردبار))؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲، ب، و)؛ بنداری (۱۱۷۰): و یعفو عند الاقتدار و لا یکون حدیدا خفیف الرأس ۶ـ(ل۲: بپوشید (ـ بپرسید)) ۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب، آ، ب): بر؛ (و: در)؛ متن = ل؛ لن۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۱۷۱): و سأله آخر و قال: من المحافظ علی نفسه؟ ۸ـس، ک (نیز لن، ل۲، ب، و، آ، ب): کز؛ ل۲، س۲: از؛ (ق۲، لی: کانک از)؛ متن = ل، ق ۹ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، ب): آرزو ـ نیک‌خو ۱۰ـک، س۲: برفت؛ (لی: برفت (حرف نخست نقطه ندارد)) ۱۱ـ(و: نکوروی) ۱۲ـل: ز ۱۳ـ(لی: دگرگونه) ۱۴ـس، ک (نیز لن، لی، لن۲، ب): شود؛ ل۲: بشد؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۲، ب، و، آ) ۱۵ـس۲ (نیز ل۲، و، ب): پیشکار ۱۶ـک: بر روزگار؛ س، ل۲ (نیز لن، لی، ل۲، و، لن۲، آ، ب): از فزونی بد روزگار؛ س۲ (نیز ب): از فزونی برو روزگار؛ متن = ل؛ ق، ق۲ این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۱۷۲ـ۱۱۷۳): فقال: من خالف هواه و لم یتبع مناه ۱۷ـس۲: بخشش و ۱۸ـق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ب، لن۲): نیک‌خو ـ دو سو؛ (ل۲، آ: نیکخواه ـ دو راه)؛ متن = ل، س (نیز لی، و، ب) ۱۹ـ(لی: نیکی‌تر)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۲۰ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): گیتی به؛ س۲: ز گیتیش؛ ل۲ (نیز ل۲، آ): روز کیتش به؛ ل: که جان و دلش را به؛ (ق۲: که جان و دو گیتیش)؛ متن = ک (نیز ب) ۲۱ـل۲ (نیز ل۲، آ): کار؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۱۷۴ـ۱۱۷۵): و سأله آخر و قال: أی العطاء أحسن؟ ۲۲ـ(و: آنکس) ۲۳ـق، س۲ (نیز ل۲، آ): ناخواسته؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـق، ل۲، س۲ (نیز ل۲، آ): ببخشد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـق: دل او (!)؛ بنداری (۱۱۷۶): فقال ما کان من غیر سؤال و بلا امتنان ۲۶ـق (نیز ق۲): اگر؛ (ل۲: دگر) ۲۷ـل۲ (نیز لن۲): ستاینده؛ (ل۲: شتابنده)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـس، ق، ک، ل، ل۲، س۲ (نیز لن): سازد؛ (ق۲، لی، ل۲، و، آ، ب: دارد؛ پ: باشد؛ لن۲: بارد)؛ متن = ل ۲۹ـ(ق۲: ببخشد به آزادگانی سه پاس (ـ ز بخشنده بازارگانی شناس))؛ بنداری (۱۱۷۷): و الباذل اذا لم یجد لنفسه عن الامتنان زاجرا فلا تجعله إلا ناجرا ۳۰ـل: کز ۳۱ـس، ک، ل۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): وزین؛ متن = ل، س۲ (نیز آ) ۳۲ـک، ل۲ (نیز لن ـ ل۲، و، لن۲، ب): نیکوئیها؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ب، آ) ۳۳ـ(لن، لن۲، آ: کیست)؛ ق بیت‌های ۱۱۷۸ـ۱۱۸۲ را ندارد؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

چنین داد پاسخ که دادن بهست — چو دانا بود بر جهان بر مهست
بپرسید دیگر که اندر جهان — چه بهتر همی زآشکار و نهان

بنداری (۱۱۷۸): و قال له آخر: کیف السبیل الی تحصیل الذکر الجمیل؟

چُنین داد پاسخ که بخشنده‌مرد — کجا نیکوی با سزاوار کرد[1]،
۱۱۸۰ ببالد[2] به کردارِ سروِ بلند — به پالیز[3] هرگز نگردد نِژند[4]!
وُگر[5] ناشزا را بسایی[6] به مشک — نبوید، نروید گل از خارِ[7] خشک!
سُخُن پرسی از گنگ، گر مردِ کر[8] — به بار آید و رای ناید[9] به بر[10]!
یکی[11] گفت کاندر[12] سرایِ سپنج — نباشد خردمند بی درد[13] و رنج،
چه سازیم تا نامِ نیک آوریم؟ — وُ ز[14] آغاز فرجامِ نیک آوریم[15]؟!
۱۱۸۵ بدو گفت: شو[16] دور باش[17] از گناه — جهان[18] را همه[19] چون تنِ خویش خواه،
هر آن[20] چیز کانت نیاید[21] پسند — تنِ دوست[22] و دشمن در آن برمبند[23]!
دگر گفت: کوشش از[24] اندیشه[25] بیش؟ — چه گویی کزین دو کدام‌ست پیش؟
چُنین گفت پاسخ که اندر خرد — جز اندیشه چیزی نه اندرخورد!
به کوشش خرد خود[26] به کار آیدت — چو خواهی که رنجی به بار آیدت!
۱۱۹۰ سَرای ستایش دگر گفت کیست[27]؟ — اگر بر نکوهیده باید[28] گریست
چُنین گفت کان[29] کو به یزدانِ پاک — فزون[30] دارد اومید[31] و هم بیم[32] و باک!

۱ـل (نیز ق۲): نیکوئی (ق۲: بنگری (ـ نیکوی؟)) با سزاوار کرد؛ س، ک (نیز لن، لی، ل۲، و، لن۲، ب): که او نیکوئی با (ل۳: نیک باشد) سزاوار (و، ب: ناسزاوار) کرد؛ ل۲ (نیز آ): کند نیک (آ: تنگ (!)) با ناسزاوار مرد؛ س۲: کند نیکوئی با سزاوار مرد؛ متن = (پ؛ نیز ← ل، ق۲) ۲ـ(و: نیالد (!)) ۳ـل۲: بالش (ـ بالیزش)؛ متن ← ۴ـس۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): بلند؛ ل: چو بالید هرگز نباشد نژند؛ س: هنرمند و بخشنده و ارجمند؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۲، ب، آ) ۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۲، و ـ ب): اگر؛ متن = ل ۶ـس: بساید؛ (لن، لی، لن۲: نشاید؛ ب: نشاید)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲، و، آ) ۷ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): جز از خاک (لی: خار)؛ ل۲، س۲ (نیز ل۲، آ): از و مشک جز خاک (س۲: بر خار؛ ل۲: چون خار)؛ (و: به مشک از بر خاک؛ ق۲: نروید نبوید گل از خار)؛ متن = ل، ک؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد ۸ـک: یا مرد کر؛ (لن، ب: و از (لن: واز ← مرد گبر؛ لی: از مرد پیر؛ ق۲: کار نامرد کر (!))؛ س۲: پرسیدش از کند و ز مرد کر؛ متن = ل ۹ـک: به راز اندر آیی نیاید؛ س۲: که بر وی نیاید پرسش؛ (لن، لی، ب: به داد اندر آیی نیاید (ب: بیاید)؛ ق۲: چه گویند که دانش نیاید؛ متن = ل ۱۰ـ(لی: بنیز (پساوند ندارد))؛ س، ق، ل، ل۲، ب، و، لن۲، آ: این بیت را ندارند ۱۱ـس، ل۲، س۲ (نیز ل۲، ب، و، آ): دگر؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب) ۱۲ـ(ق۲: اندر) ۱۳ـ(ل۲: خردمندی و درد)؛ ق: خردمند نبود ابی درد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـل (نیز ق۲): در؛ ق: ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـ(ق۲: و فرجام او بنگریم) ۱۶ـک (نیز ق۲، لی، لن۲): رو ۱۷ـس۲: شو؛ (و: گرد) ۱۸ـل۲ (نیز ل۲، آ): کسان ۱۹ـ(ق۲: همی) ۲۰ـک: همان؛ (ل۳: بدان) ۲۱ـس، ک (نیز لن، لی، ب): نباشد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـک (نیز پ، ب، خویش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـس، ل۲ (نیز لی، ل۲، و، آ): بدو (لی: درو) درمبند؛ ق، س۲ (نیز لن، ق۲، ب، لن۲): بدان درمبند؛ ک (نیز ب): بدان در دمند؛ متن = ل ۲۴ـل، س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب): اندازه؛ متن تصحیح قیاسی است (ـ ۱۱۸۸ب) ۲۵ـل، س، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن، لن۲، ب): ز؛ متن = ک؛ ل۲، ل۳، و، آ بیت‌های ۱۱۸۷ـ۱۱۸۹ و ق بیت‌های ۱۱۸۷ـ۱۱۹۱ را ندارند ۲۶ـل: چو از تو؛ ک (نیز پ): ز خوبی؛ س (نیز لن، لن۲، ب): ز کوشش بخوبی؛ متن = (ق۲)؛ ک، لی این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۱۷۹ـ۱۱۸۹): فقال: تباعد عن الذنوب، و أحب لغیرک ما تحبه لنفسک ۲۷ـل۲ (نیز آ): چیست ۲۸ـ(و: نکوهند؛ آ: نکوهید)؛ بنداری (۱۱۹۰): و سأله آخر و قال: من الذی یستحق الثناء؟ ۲۹ـس (نیز لی): کین؛ ل۲، س۲ (نیز آ): آن؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۲ ـ لن۲، ب) ۳۰ـ(لی: چنین) ۳۱ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): امید؛ متن = ک ۳۲ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): ترس؛ (آ: رهم ← ترس)؛ متن = ل

دگر گفت کای مردِ روشن‌خرد — ز گردون که بر سر همی‌بگذرد[1]،
کدام‌ست[2] خوش‌تر مرا[3] روزگار — ازین برشده چرخِ ناپایدار؟
سَخن‌گوی[4] پاسخ چُنین داد باز — که هر کس که گشت[5] ایمن و[6] بی‌نیاز،
۱۱۹۵ زمانه به‌خوبی[7] ورا داد داد — سَزد گر نگیری[8] جزاز داد یاد[9]!
بپرسید دیگر که دانش کدام — به گیتی که باشیم[10] ازو[11] شادکام؟
چُنین گفت کان[12] کو بود بردبار[13] — بنزدیکِ او مردِ بی‌شرم خوار[14]!
دگر گفت کان کو[15] نجوید گزند — ز خوی‌ها[16] کدامش[17] بود سودمند؟
بگفت: آنک[18] مغزش نجوشد[19] ز خشم — بخوابد[20] به‌خشم از گنهکار چشم[21]!
۱۲۰۰ دگر گفت کان[22] چیست[23] ای[24] هوشمند — که آید خردمند را آن پسند[25]؟
چُنین گفت[26] کان[27] کو بود پرخرد — ندارد غمِ آن کزو[28] بگذرد،
وُگر[29] ارجمندی[30] سپارد به خاک — نبندد[31] دل اندر غم[32] و درد پاک[33].

۱ـل: چه پرسی همی بگذرد؛ س،ک (نیز لن، لی، پ، ب): که سرت از بر چرخ می‌بگذرد؛ (لن۳: جز اندیشه چیزی نه اندرخورد (=۱۱۸۸ب))؛ متن =ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ) ۲ـق: چنانست ۳ـل۳،س۲ (نیز ل۳،پ،و،آ): و را؛ متن =ل ـک (نیز لن،ق۲،لی،لن۲،ب) ۴ـل۲: سخن‌گوی و ۵ـس (نیز لن،لی،ب): شد؛ متن ← ۶ـق: گشتی ز من؛ (لن۲: ایمن شد و)؛ متن =ل،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۷ـل: به‌خوبی زمانه ۸ـق،ک،س۲ (نیز ق۲،پ،آ): نگیرد؛ ل۲ (نیز ل۳،و): نباشد؛ متن =ل،س (نیز لن،لی،لن۲،ب) ۹ـل۲ (نیز ل۳،و): شاد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۱۹۱ـ۱۱۹۵): فقال: الذی یعبد اللّه الذی عنت له الوجوه، و تخشاه و ترجوه ۱۰ـک: باشم ۱۱ـل: زو؛ (و،لن۲: از آن؛ ب: ازین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۱۹۶): و قال له أخبرنی بخصلة توجب السرور ۱۲ـق،س۲ (نیز آ): آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(لن: برد و بار؛ ب: کردگار) ۱۴ـق،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ): ببیند (ا: نبیند (ا)) به آغاز فرجام‌کار؛ متن =ل،س،ک،ل۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب) ۱۵ـ(لن۲: چکو>)؛ ق،س۲: آن کو ۱۶ـل (نیز لن۲): خواهان؛ س،ق،س۲ (نیز لن، ق۲،لی،ل۳،و،آ): خوها؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۷ـق: کدامین؛ در س،لن،لی این بیت پس از بیت ۱۲۱۲ و در لن۳ پس از بیت ۱۲۲۶ آمده است؛ ک،ل۲،پ،ب این بیت را ندارند؛ ق،س۲،ق۲،ل۳،و،آ پس از این بیت افزوده‌اند:

چنین گفت آن (ق۲،ل۳: کان) کو بود خوب‌کار (ق،س۲: بردبار؛ ق۲: سازگار)
بنزدیک او مرد بی‌شرم خوار (=۱۱۹۷ب)

ل،س،ک،ل۲،لی،پ،لن۲،ب بیت بالا را ندارند ۱۸ـس،ق،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،و،ب): دگر آنک؛ ک،ل۲ (نیز ل۳،آ): دگر گفت؛ (پ،لن۲: دگر آنکه)؛ متن =ل ۱۹ـک (نیز لی،ل۳،ب): بجوشد؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در هیچ‌یک از دستنویس‌ها بجز لن، پ حرف یکم نقطه ندارد) ۲۰ـ(ل۳: نخواهد؛ لن۲: بخواند)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (در ل،س،ق،ل۲، و حرف یکم نقطه ندارد) ۲۱ـ(لن۲: خشم؛ لی: بچشم از جهاندار خشم (حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارد))؛ بنداری (۱۱۹۷ـ۱۱۹۹): فقال: أن یکون الرجل حلیما متغاضیا عن السفیه الجاهل، و یکظم غیضه و إن غلی صدره غلی المراجل ۲۲ـ(ق۲: آن) ۲۳ـل۲ (نیز ل۳،ب): کیست؛ (آ: گشت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(و: از) ۲۵ـس: سودمند؛ ک (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): زو پسند؛ ق: خرد را همی سودمند؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز ق۲، ل۳،و،آ)؛ بنداری (۱۲۰۰): و قال آخر: أخبرنی بخصلة مرضیة عند العقلاء ۲۶ـ(پ: چگفت>) ۲۷ـق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،آ): آن؛ متن = ل،س،ک (نیز لن،ل۳،لن۲،ب) ۲۸ـ(ل۳: ازو)؛ س،س۲ (نیز لن،لی): آنک زو؛ (لن۲: آنکه زو؛ ب: آنک ازو)؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲، و،آ) ۲۹ـ(لی: وگر) ۳۰ـس۲: انجمندی (آ) ۳۱ـ(ل۳،آ: نبیند؛ لن۲: بیندد) ۳۲ـ(لی: دم) ۳۳ـل: ناک؛ ک،ل۲ (نیز لن،پ،و،لن۲): و باک؛ متن =س،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،آ،ب)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد

دگر گو[1] ز[2] نابودنی‌ها[3] امید — چُنان بگسلد دل چنان[4] از باد بید!
دگر گفت: بد چیست بر[5] پادشای[6] — کزو تیره[7] گردد دلِ پارسای[8]؟
۱۲۰۵ چُنین داد پاسخ که بر[8] شهریار — خردمند گوید که آهو[9] چهار:
یکی آنک[10] ترسد ز دشمن به جنگ — وُ دیگر که[11] دارد دل از[12] بخشش تنگ،
سدیگر که[13] رایِ[14] خردمندمرد — به یکسو نهد روزِ ننگ و نبرد،
چهارم که باشد سرش[15] پرشتاب — نجوید[16] به کاراندر آرام و خواب!
بپرسید دیگر که بی‌عیب[17] کیست — نکوهیدن[18] آزادگان را به[19] چیست؟
۱۲۱۰ چُنین گفت کین را[20] ببخشیم[21] راست — که جان و[22] خرد بر سَخُن بر گواست[23]:
گرانمایگان را[24] فسون و[25] دروغ — به کژّی و[26] بیداد جستن[27] فروغ،
میانه بود مردِ[28] گندآوری — نکوهش‌گر و سر[29] پر از داوری،
منش پستی[30] و[31] کام بر پادشا — به بیهوده خستن[32] دلِ[33] پارسا،

۱ـل۲ (نیز آ): آنک؛ س۲: کان؛ (ل۳: آن)؛ س،ک (نیز لن،لی،و، لن۲،ب): هر آنکو؛ متن =ل (نیز ق۲،پ) ۲ـ(آ: جز>) ۳ـل: نادیدنیها ۴ـل،س،ک (نیز لن،لی،ب): چو؛ (ق۲: که)؛ ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ): چون دل؛ (پ: همچو؛ لن۲: بگسلاند که)؛ متن تصحیح قیاسی است؛ ک پس از این بیت افزوده است:

همیشه بود شاد و خرّم‌روان — بی‌اندوه باشد ز گشت زمان

بنداری (۱۲۰۱ـ۱۲۰۳): ألا یحزن الرجل علی ما یفوته، و یقطع الرجاء عما یبعد تکوینه ۵ـ(ل۳: از) ۶ـس ـس۲ (نیز لن ـب): پادشا ـپارسا؛ متن =ل ۷ـس (نیز لی): خیره؛ بنداری (۱۲۰۴): و سأله آخر عن عیوب الملوک ۸ـ(ل۳،آ: گر)؛ ل۲: پاسخ آورد کز ۹ـ(ل۳: باشد که گوید)؛ بنداری (۱۲۰۵): فقال: هی أربعة ۱۰ـ(ل۳،پ،لن۲: آنکه) ۱۱ـق،ل۲ (نیز آ): دگر آنک؛ (ل۳: دگر آنکه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـک (نیز پ): ز>؛ س (نیز لن،لی،لن۲،ب): دلش؛ متن =ل،س،ق،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ)؛ بنداری (۱۲۰۶): أحدها أن یرغب عن عدوّه فی مقام القتال، و الثانی أن یضیق صدرا من بذل النوال ۱۳ـل: دگر آنک؛ (ق۲: و دیگر که)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(لی: دارد)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۲۰۷): و الثالث ألا یقبل کلام الناصح الصادق المقال ۱۵ـ(ل۳: دلش) ۱۶ـ(آ: بجوید)؛ بنداری (۱۲۰۸): و الرابع أن یکون طیاشا عدیم السکون فی أکثر الأحوال ۱۷ـق: پرعیب ۱۸ـ(آ: نکوهیده) ۱۹ـق: ز؛ بنداری (۱۲۰۹): و سأله آخر عما یذم به الأکابر ۲۰ـ(لن۲: چرا>) ۲۱ـ(آ: بچستیم) ۲۲ـق: چو>؛ متن ← ۲۳ـل (نیز ق۲،ل۳): بر (ل: در) سخن پادشاست؛ س،ک (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): کجا زو سخن بر خرد برگواست؛ متن =س۲ (نیز و،آ) ۲۴ـ(لی: چرا>)؛ س۲: گر آزادگان را؛ (ل۳،آ: که آزادگان خود)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـق: بکژّی؛ س۲ (نیز ق۲،ل۳،آ): فسوس و؛ متن =ل،س،ک (نیز لن،لی،پ،و، لن۲،ب) ۲۶ـ(ل۳: ز)؛ س،ک (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): به کین و به؛ ق: به افسوس و؛ متن =ل،س۲ (نیز ق۲،و،آ) ۲۷ـ(ق۲: جوید)؛ بنداری (۱۲۱۰ـ۱۲۱۱): فقال إنهم یذمون بالطنز و الکذب و المیل الی الظلم و الربح ۲۸ـ(ب: مرد و) ۲۹ـس: او سر؛ ک،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،پ، لن۲،ب): نکوهش کزو سر؛ (ق۲: نکوهش که پرسند)؛ متن =ل (نیز و،آ)؛ ق بیت‌های ۱۲۱۲ـ۱۲۱۴ را ندارد؛ س،لن،لی پس از این بیت نخست بیت ۱۱۹۸ را آورده و پس از آن بیت ۱۱۹۷ را از نو نوشته‌اند؛ س۲،آ پس از بیت ۱۲۱۲ بیت ۱۱۹۷ را از نو نوشته‌اند ۳۰ـ(ق۲: پیشی؛ ل۳،و،آ: پستی)؛ س۲: تنش پستن؛ متن =ل،س (نیز لن،لی،پ،ب) ۳۱ـ(ل۳: دو>) ۳۲ـس (نیز لن،ق۲،ب): خستن؛ (لی،و: خستن (حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن =ل،س۲ (نیز ل۳،پ،آ) ۳۳ـس (نیز لن،ب): بد؛ (لی: بود)؛ متن =ل،س۲ (نیز ق۲،پ،و،آ)؛ لن۲ این بیت و ک بیت‌های ۱۲۱۳ـ۱۲۱۵ را ندارند

زبان راندن و[1] دیده بی‌آب و[2] شرم — گزیدن خروش اندر[3] آواز[4] نرم،
۱۲۱۵ خردمندمردم[5] که دارد روا[6] — خرد دور کردن ز بهرِ هوا[7]
بپرسید دیگر یکی[8] هوشمند — که اندر جهان چیست[9] آن[10] بی‌گزند؟
چُنین داد پاسخ که کار از[11] نخست — درِ پاک‌یزدان بباید‌ْت[12] جست،
کزویت سپاس و بدویت پناه — خداوندِ روز و شب و هور[13] و ماه،
دلِ خویش را آشکار و نهان — سپردن به فرمانِ شاهِ جهان،
۱۲۲۰ تنِ خویش را پروریدن[14] به ناز — برو[15] سخت بستن[16] درِ رنج[17] آز،
نگهداشتنِ مردمِ خویش را — گسستن تن از[18] رنجِ درویش را،
سپردن به فرهنگ فرزندِ[19] خُرد — ـکه گیتی به نادان نشاید[20] سپردا ـ،
چو فرمان‌پذیرنده باشد پسر — نوازنده باید که باشد پدر[21]!
بپرسید دیگر که[22] فرزندِ[23] راست — بنزدِ پدر جایگاهش[24] کجاست؟

۱ـس۲: حرح>ل (نیز ق۲،ل۳)؛ رابدین؛ س: رابدین؛ (لی،ب: رابود؛ و: زنان رابدن)؛ متن =(لن،ب،لن۲،آ) ۲ـ(ب: حرح>)؛ س (نیز لن،لی، لن۲،ب): و آب؛ متن =ل،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ) ۳ـل: گزیده خروش اندر؛ س۲ (نیز ل۳،و،آ): خروش آوریدن به؛ متن = س (نیز لن،ق۲، لی،ب،لن۲،ب) ۴ـ(و: آوای)؛ در لن۲ این بیت و بیت سپسین پس از بیت ۱۲۲۶ آمده است؛ بنداری (۱۲۱۳ـ۱۲۱۴): و بالبذاء و قلة الحیاء و الخروج الی الخصام فی أثناء الکلام ۵ـل،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ،ب): پنجم؛ س (نیز لی): بیتم؛ (لن۲: گوید)؛ متن =ق (نیز لن، ق۲،وفا) ۷ـ(لی: نوا)؛ ق بیت‌های ۱۲۱۵ـ۱۲۲۳ را ندارد؛ بنداری (۱۲۱۵): و اتباع الجهل و مخالفة العقل ۸ـس۲ (نیز ل۳،و،آ): که ای؛ (ب: یکی دیگر)؛ متن =ل،س،ک (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲) ۹ـس۲ (نیز ل۳،آ): کیست؛ متن =ل،س،ک (نیز لن،ق۲،لی،ب،و،لن۲،ب) ۱۰ـک (نیز لی،لن۲،ب): کان؛ (لی: از؛ ل۳: ای)؛ متن =ل،س۲ (نیز ق۲،لی،ب،و،آ)؛ در س این واژه خوانا نیست؛ س۲،ق۲،ل۳،پ،و،آ پس از این بیت افزوده‌اند (و تنها بیت دوم را افزوده است):

کجا راه یزدان بجست از نخست — برین (پ: بر آن) نیز خشنودی شاه (ل۳،آ: در پاک‌یزدان بباید‌ش) جست
بنارد برین (ق۲: و بدین) نیز و (ب: حرح>) تن (ق۲، ب: دین)؛ ل۳: برین و هم این؛ آ: بنارد بر آن و هم برین (!!)) پرورد — وزو (ق۲: ازو) خویش و پیوند او (ب: را) برخورد

بنداری (۱۲۱۶): و قال آخر: أخبرنی بمن یؤمن ضره، و لایتنکب سبیل الحق، و یسعی فی إرضاء حاکم الوقت فیستریح فی نفسه و یستریح به أهله و عشیرته من بعده ۱۱ـ(و: آنکو)؛ ل،س (نیز لن،لی،لن۲،ب): کجا راه یزدان بجست از (لی: او)؛ متن =ک،س۲ (نیز ق۲، ل۳،پ،آ) ۱۲ـس،س۲ (نیز لن،لی،و،لن۲،ب): بیایدش؛ (ل۳،آ: برین نیز خشنودی شاه (آ: راه)؛ متن =ل،ک (نیز ق۲،پ) ۱۳ـس۲ (نیز ل۳، آ): هور و شب و روز ۱۴ـ(لی: بردریدن (!))؛ ل: خویشتن پروریده؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۵ـس (نیز لی): در او ۱۶ـل: بسته ۱۷ـل،س (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲،ب): رنج و؛ س۲ (نیز آ): گنج و؛ (ل۳: گنج)؛ متن =ک (نیز و)؛ بنداری (۱۲۱۷ـ۱۲۲۰): فقال: ذاک من طلب الأمر من باب اللّه أزلا فصار فی سره و جهره مطیعا لسلطانه و مالک أمره، مزینا نفسه بالعقل و صادّا لها عن العناء و الحرص ۱۸ـس،ک (نیز لن،لی،لن۲،ب): ز تن کوشش و (لی: حرح>)؛ متن =ل،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ)؛ بنداری (۱۲۲۱): مراعیا لأصحابه مؤدّیا حقوق إخوانه و متکفا أدیة المحتاجین إلیه ۱۹ـ(لی: فرزند فرهنگ) ۲۰ـس،ک (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): نباید؛ متن =ل،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ) ۲۱ـبنداری (۱۲۲۲ـ۱۲۲۳): معتنیا بتأدیب ولده فی صغره لئلا یشقی به من یتولاه فی کبره ۲۲ـق،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ): ز؛ متن = ل،س (نیز لن،لی،لن۲) ۲۳ـل: فرزانه ۲۴ـل: بنزدیک او جایگاهش؛ س۲: که بردند از اینجایگاهش؛ (ل۳: که بودن از آن جایگاهش؛ آ: که بودن ز اینجا بجاهش (!))؛ متن =س،ق،ک (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،لن۲)؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۲۲۴): و سأله آخر و قال: أخبرنی عن محل الولد النبیه من قلب أبیه

۱۲۲۵ چُنین داد پاسخ که نزدِ پدر[1] — گرامی چو جانست فرخ‌پسر[1]،
پس از مرگ نامش بماند[2] به جای — ازیرا[3] پسر خواندش[4] رهنمای
بپرسید دیگر که از خواسته — چه[5] دانی[6] که دارد دل آراسته؟
چُنین داد پاسخ که مردم به چیز — گرامی‌ست و[7] از چیز[8] خوارست نیز،
نخست آنک[9] یابی بدو[10] آرزوی[11] — ز هستیش[12] پیدا شود[13] نیک‌خوی[11]،
۱۲۳۰ وُگر چون[14] بباید نیاری[15] به کار — همان سنگ و[16] هم گوهرِ شاهوارا
دگر گفت: با تاج و نامِ بلند — که را خوانی از خسروان سودمند[17]؟
چُنین داد پاسخ کزآن[18] شهریار — که ایمن[19] بود مردِ پرهیزگار،
وُ[20] زآوازِ او بَد هراسان بود[21] — زمین زیرِ تختش تن‌آسان[22] بود[21]!
دگر گفت: مردم توانگر[23] به چیست — به‌گیتی پر[24] از رنج و[25] درویش کیست[26]؟
۱۲۳۵ چُنین[27] گفت کانکس[28] که هستش بسند — به بخشِ خداوندِ چرخ بلند!
کسی را کجا[29] بخت همباز[30] نیست — بدی در جهان بتّر از آز[31] نیست!

۱ـق: فرّخ پسر ـنزد پدر؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۲۲۵): فقال: الولد الصالح من الأب بمنزلة الروح من الجسد ۲ـ(ل۳: نماند (!)؛ پ: بدارد) ۳ـ(آ: از ایران) ۴ـ(آ: نام زد)؛ بنداری (۱۲۲۶): فانه لا یعفو بعد الموت بالولد الصالح رسمه، و یبقی به فی الغابرین اسمه ۵ـل: که ۶ـس: باشد؛ ک (نیز لن،لی،لن۲،ب): داری؛ متن =ل،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ)؛ ق بیت‌های ۱۲۲۷ـ۱۲۳۰ را ندارد ۷ـک،س۳ (نیز لن،ل۳ـب): حرح>؛ متن =س (نیز لن،لی،ب)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است: (ق۲: بی‌چیز)؛ متن =س (نیز لن،لی،ب)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

ازو چند چیزست بسته درش — یکی تا نگویی سخن درخورش

۹ـ(لی،ل۳،پ،و،لن۲،آ: آنکه) ۱۰ـل: ازو؛ س۲: بدین؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۱ـک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،لی۲): آرزو ـنیک‌خو؛ متن =ل،س (نیز لی،ل۳،آ،ب) ۱۲ـک: مستیش ۱۳ـ(ق۲: کنی؛ ل۳،و،آ: بود)؛ ل: باید کند؛ متن =س،ک،س۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب) ۱۴ـل: چه؛ س (نیز لن،لی،لن۲،آ،ب): دگر چون؛ (ق۲: اگرچه)؛ متن =ک،س۲ (نیز ل۳،و) ۱۵ـک: بیاری؛ (لی،آ،ب: بیاری)؛ ل: ساند سادی (نقطه ندارند)؛ (لن: نباید بیاری؛ ق۲: بیاری نیابد؛ و: ساند نداری (واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ متن =س،س۲ (نیز ل۳،لن۲) ۱۶ـ(لن،لی: حرح>)؛ ق،ل۳،ب این بیت را ندارد ۱۷ـ(ق۲: ارجمند)؛ بنداری (۱۲۲۷ـ۱۲۳۱): و سأله آخر و قال: من النافع من بین الملوک أرباب النیجان و التخوت؟ ۱۸ـ(و: که آن؛ ب: کزو) ۱۹ـل: آیین؛ بنداری (۱۲۳۲): فقال: شهریار لا یرغب قلوب اهل العفاف ۲۰ـ(پ: ز) ۲۱ـس،ک،س۲ (نیز لن ـب): شود ـشود (س۲: بود)؛ متن =ل،ق؛ ۲۲ـ(لی،ل۳: هراسان (پساوند ندارد))؛ بنداری (۱۲۳۳): و یرتعد من بأسه فرائص اهل الحیف و الاجحاف، و یستریح اهل الأرض منه فی ظلال العدل و الإنصاف ۲۳ـس (نیز لن): تونگر ۲۴ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): در؛ متن =ل،ق،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۲۵ـس،س۲ (نیز لن،لی ـلن۲،ب): حرح>؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲،آ) ۲۶ـ(لی: چیست (پساوند ندارد))؛ بنداری (۱۲۳۴): و سأله آخر عن الغنیّ و الفقیر ۲۷ـل: دگر ۲۸ـل،س۲ (نیز لی): آنکس؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـ(ل۳: جهان) ۳۰ـل ـس۲ (نیز لن ـب): انباز؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۱ـ(و،لن۲: بدتر از آز؛ آ: نیز از آواز (!))؛ ق به طبعش درون نیز جز آز؛ (لی: بدین بر جهان زار آزار (!))؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۲۳۵ـ۱۲۳۶): فقال: الفقیر هو المحروم المنهمک فی حرصه، و الغنیّ من رضی بما قسم اللّه له من رزقه

ازو[1] نامداران فروماندند[2] همه هم‌زبان[3] آفرین خواندند[4]!

مجلس سیوم[5]

چو یک هفته بگذشت[6]، هشتم پگاه نشست از[7] برِ تختْ پیروزشاه[8]
بخواند آن کسی را[9] که دانا بدند به گفتار و[10] دانش توانا بدند
بگفتند هرگونه‌یی[11] هر کسی همانا پسندش[12] نیامد بسی
چُنین[13] گفت کسری[14] به بوزرجمهر[15] که از چادرِ شرم بگشای چهر!
سَخن‌گویِ[16] دانا زبان[17] برگشاد ز هرگونه دانش همی‌کرد یاد[18]
نخست آفرین کرد بر شهریار که پیروز بادا[19] سرِ تاجدار[20]!
دگر گفت مردم نگردد[21] بلند مگر سر بپیچد[22] ز راه گزند[23]
چو باید[24] که دانش بیفزایدت سَخُن یافتن را[25] خرد بایدت!
درِ[26] نام جستن دِلیری بود زمانه ز بددل به سیری بود!
وَگر تخت[27] جویی، هنر بایدت چو سبزی[28] بود، شاخ و[29] بر بایدت!

۱ـ(ب: از آن) ۲ـل۲: عجب ماند ازین؛ (آ: عجب ماندند) ۳ـل۲ (نیز ل۳): سراسر برو ۴ـل۲: خواندند آفرین؛ س پس از این بیت افزوده است:

از آن خوب‌گفتار و آن پندها شد آن موبدان را به دل بندها

بنداری (۱۲۳۷): قال: فتعجب علماء الحضرة من کلامه و حسن بیانه، و قرظوه و أثنوا علیه. و قاموا و انفض المجلس ۵ـل: سؤال کردن کسری از بوزرجمهر؛ س،ل۳: گفتار اندر مجلس سئوم (س: سوم)؛ ق: حکمت گفتن بوزرجمهر در مجلس سؤم؛ س۲: مجلس سیوم نوشیروان با بوزرجمهر؛ متن ← س۲ ۶ـس: بگذشت یک هفته ۷ـق: او ۸ـس،س۲ (نیز لن، ق۳، پ، و، ب): پیروزه شاه؛ (لی: فیروزه شاه)؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ل۲،لن۲،آ)؛ بنداری (۱۲۳۸): ثم جلس الملک بعد أسبوع آخر فی إیوانه ۹ـس: کسانی؛ ل۲ (نیز و، ا): کسان را؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـس،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،لن۳): ← و؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز پ، و،آ،ب)؛ ل۳ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۱ـل۲: هرگونه یا ۱۲ـک: بسنده ۱۳ـ(ق۲: سخن) ۱۴ـ(لی: هرکس) ۱۵ـ(لن: بوزیجمهر؛ پ: برزیجمهر)؛ بنداری (۱۲۳۹ـ۱۲۴۱): و أذن للعلماء المرتبین علی بابه فحضروا بین یدیه فتکلم کل واحد منهم بکلمة فاستثقل کلمات الجمیع فأقبل من بینهم علی بزرجمهر و سأله أن یتکلم ۱۶ـق: سخن گفت ۱۷ـ(ل۳: سخن) ۱۸ـ(لن۳: زبان برگشاد (پساوند ندارد))؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۱۹ـک (نیز پ): باد آن ۲۰ـ(ق۲: شه نامدار)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

جهانگیر و شیراوژن و نامدار توانا و دانا و پرهیزکار

بنداری (۱۲۴۲ـ۱۲۴۳): فتصدّی و افتتح کلامه بالثناء علی الملک و الدعاء له ۲۱ـل،س،ل۲ (نیز و): نگردد (حرف یکم نقطه ندارد) ۲۲ـس،ق،س۲ (نیز و): بپیچد (حرف نخست نقطه ندارد)؛ ل۲ (نیز ل۳): بتابد؛ متن =ل،ک (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲،آ،ب) ۲۳ـ(لی: بلند (پساوند ندارد)) ۲۴ـ(و: خواهی) ۲۵ـ(لی: با) ۲۶ـل: دگر؛ پ پس از این بیت افزوده است:

چو بددل بود مرد بی‌کام ماند چو بددل نشد در جهان کام راند

۲۷ـل،س (نیز و،ب): بخت (حرف نخست نقطه ندارد)؛ س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳): بخت؛ متن =ق،ک،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲،آ) ۲۸ـل۲: سیری؛ (← سیرچی) ۲۹ـس ـس۲ (نیز لن،لی ـب): دهد شاخ؛ متن =ل (نیز ق۲)

چو پرسند[1] پرسندگان[2] از هنر نشاید[3] که پاسخ دهیم از گهر[4]!
گهر بی‌هنر ناپسندست[5] و[6] خوار برین[7] داستان زد یکی هوشیار[8]:
که گر گل نبوید، به رنگش[9] مجوی[10] کرانپس نجویی[11] مگر[12] آبِ جوی[13]؟!
توانگر[14] به بخشش بود شهریار به گنجِ نهفته نیی[15] پایدار[16]!
به گفتارِ خوب ار[17] هنر خواستی به کردار[18] پیدا کند[19] راستی!
فروتر[20] بود هرک[21] دارد خرد سپهرش همی در[22] خرد پروردا!
چُنین هم بود مردمِ ساده‌دل[23] ز کژّیش خون گردد[24] آزاده‌دل[25]!
خرد در جهان چون درختِ وفاست وُزو[26] بر نخستین، زو[27] دلِ[28] پادشاست!
چو خرسند[29] باشی، تن‌آسان شوی[30] چو آز آوری، زو[31] هراسان شوی[30]!
مکن نیک‌مردی به روی[32] کسی که پاداشِ نیکی[33] نیابی بسی!
گشاده‌دلان[34] را بود[35] بخت یار انوشه کسی کو بود بردبار[36]!
هر آنکس که جویدهمی برتری هنرها بباید[37] بدین داوری[38]؛
یکی رای و[39] فرهنگ باید نخست[40] دوم آزمایش بباید درست،

۱ـ(آ: پرسید) ۲ـ(ل۳: پرستندگان) ۳ـ(ق۲: نباید؛ و: بشاید) ۴ـ(ل۳: پدر) ۵ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): دستنویس دیگر ۶ـ(لی: ← و) ۷ـس،ق،ک (نیز لن، لی، لن۲، ب): بدین؛ (آ: بر آن)؛ متن =ل،ل۲،س،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و) ۸ـک،ل۲،س۲ (نیز پ،و،لن۲،آ): شهریار؛ متن =ل،س،ق (نیز لن ـل۳،ب) ۹ـق: تو رنگش؛ ل۲: ← به رنگش؛ ک (نیز لن): ببویی ز رنگش (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ (ل۳: بروید بر نگین؛ و: ببوید ز رنگش)؛ س (نیز ب): که گل گر ببویی به (ب: ز) رنگش؛ (ق۲: اگر گل نبوید به رنگش؛ پ: که گل را بجویی ز رنگش؛ آ: که گل دگر ← ببوید (حرف یکم نقطه ندارد) بر نگین)؛ متن =س (نیز ب)؛ ۱۰ـق: مجو؛ (ل۳: بجوی؛ و: مگوی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـق،ل۲ (نیز ل۲،آ): که آتش بجوید (در ل۲ حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ ل: کز آتش ببوید (حرف یکم و چهارم واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ ک،س۲ (نیز ق۲،پ،و): کز آتش نجوید (ک: نیابی؛ پ، و: بجویی)؛ متن =س (نیز لن،ب) ۱۲ـ(ق۲: کسی) ۱۳ـق: جو؛ (ق۲،پ،و،آ: روی)؛ متن =ل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۲،ب)؛ لی،لن۲ این بیت و بیت سپسین را ندارند ۱۴ـس (نیز لی): تونگر ۱۵ـس (نیز لن): تن؛ ک: بند؛ متن =ل،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،ا) ۱۶ـس ـس۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،آ، ب): نامدار؛ متن =ل (نیز ل۳) ۱۷ـ(آ: از) ۱۸ـ(ب: بکردن ار (!)) ۱۹ـق (نیز ل۳): کن از؛ ل۲،س۲ (نیز و،آ): کن آن؛ (لی: کنی)؛ متن =ل، س،ک (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،ب) ۲۰ـس،س۲ (نیز ل۲،پ،و،آ): فروتن؛ ق،ل۲: فرونتر؛ ک (نیز لن،لی،لن۲،ب): برفتن؛ (ق۲: فرونی)؛ متن =ل ۲۱ـس ـس۲ (نیز لن ـب): هرکه؛ متن =ل ۲۲ـق: بر؛ (ق۲: از) ۲۳ـل: شاددل ۲۴ـس (نیز لن،پ،لن۲،ب): برگردد؛ (لی: برگرده؛ آ: چون گردد)؛ ک: ز کژّی خود گردد؛ (ق۲: ز بیشی چو او کرد؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز ل۳، و) ۲۵ـل: آزاددل؛ ک: آماده‌دل؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۲۶ـ(ق۲: ازو) ۲۷ـل: بار جستن؛ ق: بر بجستن؛ ل۲ (نیز ل۳،آ): برگرفتن؛ متن =س،س۲ (نیز لن، ق۲،لی،پ،و،لن۲،ب) ۲۸ـق: دلت؛ ک: این بیت را ندارد ۲۹ـل،س۲ (نیز ل۳،آ): خورسند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(ل۳: شدی) ۳۱ـ(ق۲: از آورزی؛ و: وگر آز ورزی)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۳۲ـل۲ (نیز ق۲،ل۳،آ): جای؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـ(لن۲،ب: بیابی (!)) ۳۴ـل،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۲،و): که ساده‌دلان؛ (آ: که شاده دلان)؛ متن =س،ق،ک (نیز لن،لی،پ، لن۲،ب) ۳۵ـق: سزد ۳۶ـ(لن: بر دو یار) ۳۷ـک: بتابد؛ (لی،آ: نیابد؛ ل۳: بیابد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۸ـ(لی: ندید (!) داوری؛ ب: بدید آوری) ۳۹ـ(ق۲،ل۳،و: ← و) ۴۰ـ(و: بایدت جست)

سیوم[۱] یار[۲] بایدت[۳] هنگامِ کار — ز نیک و ز[۴] بد برگرفتن شمار،
چهارم که مانی به جا کام را — ببینی[۵] ز آغاز فرجام را،
به پنجم گرت[۶] زورمندی بود — به تن[۷] کوشش آری[۸] بلندی بود،
وُ زین هر دری[۹] جفت گردد[۱۰] سَخُن — هنر خیره بی‌آزمایش[۱۱] مکن!
۱۲۶۵ وُ زآنپس[۱۲] چو یاران[۱۳] بود نیک‌ساز — به روز و به هنگامت آید نیاز[۱۴]!
چو کوشش نباشد[۱۵]، تنِ زورمند[۱۶] — نیارد[۱۷] سرِ آروزها به بند[۱۸]!
چو کوشش از[۱۹] اندازه اندرگذشت — چُنان دان که[۲۰] کوشنده[۲۱] نومید[۲۲] گشت!

خوی مردِ دانا بگوییم پنج[۲۳] — وُ زین پنج عادت نباشد به رنج[۲۴]،
چو نادان که[۲۵] عادت کند[۲۶] هفت چیز — وُ زان هفت عادت[۲۷] به رنج‌ست[۲۸] نیز:

۱ـس، ق (نیز ل۳،پ،آ): سوم؛ س۲ (نیز ق۲،ب): سؤم؛ ل۳ (نیز لی): سیؤم؛ متن = ل (نیز لن، و، لن۲) ۲ـق (نیز ل۳،آ): یار؛ (لن، و: یار (نقطه ندارد))؛ متن = ل، س، ل۳، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۳ـل (نیز ب): باید به؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): ز هر نیک و بد برگرفتن (لی: زاگرفتن)؛ (پ: ز هر نیک و هر بد گرفته)؛ متن = ل، ق، ل۳، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ)؛ ک بیت‌های ۱۲۶۱_۱۲۶۳ را ندارد ۵ـس۲: نه بینی؛ متن = ل؛ ق، ک، ل۲، ق۲، پ، آ این بیت را ندارند؛ س، لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب به جای این بیت بیت‌های زیر را آورده‌اند:

س، لن، لن۲، ب: چهارم چو یارت بود نیک‌ساز — برو بر (س، ب: برآن بر)
همانگاهت آید نیاز (← بیت ۱۲۶۵)

لی، و: چهارم شناسی تو دشمن ز دوست — ایا هر دوان نیز دانش (لی: دشمن (!) نکوست
ل۳: چهارم خرد باید و راستی — بشستن دل از کژّی و کاستی

۶ـل: اگر ۷ـس، ق، ل۲ (نیز لن ـ ب): ششم؛ متن = ل، س۲ ۸ـ(لن، لن۲: است ار؛ ق۲: اندر؛ آ: آرد؛ ب: او)؛ س (نیز لی): کوشش از؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و) ۹ـس (نیز لن، لی): هر دوی (نقطه ندارد)؛ ق: هر دو پی؛ ک (نیز پ، لن۲، ب): هر دو بی؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ): هر دو چون؛ (ق۲: هر دو گر)؛ متن = ل ۱۰ـک: کرده ۱۱ـ(ق۲: بر آزمایش) ۱۲ـل: از آنپس ۱۳ـک (نیز ل۳، پ، آ): یارت؛ (ق۲: نادان)؛ متن = ل، س۲ (نیز و) ۱۴ـ(آ: فراز؛ ق۲: بهنگام ناید بیار)؛ ک (نیز پ): بدو بر (برو بر) همانگاهت آید نیاز؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۲، و)؛ در س، لن، لن۲، ب این بیت پس از بیت ۱۲۶۱ آمده است (← ۱۲۶۱پ)؛ ل۲، لی این بیت و ق بیت‌های ۱۲۶۵_۱۲۶۸ را ندارند؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

نباید که آزرده باشی ز بیش — که پس رفته باشی تو در خون خویش

۱۵ـل: نیاید؛ ل۲: ندارد (نقطه ندارد)؛ (ل۳، پ، آ: نیارد؛ لن۲: نیاید)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، ب) ۱۶ـل۲: هوشمند؛ (ق۲: دردمند) ۱۷ـل۲ (نیز ل۳،آ): نباشد؛ (ب: بیارد)؛ متن ← ۱۸ـ(پ: بلند؛ لی: از آرزوها بلند)؛ ک: سر آرزوها نیارد به بند؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲) ۱۹ـل، س، ل۲ (نیز لن ـ ب): ز؛ متن = س۲ ۲۰ـ(و، ب: دانک) ۲۱ـل۲ (نیز آ): داننده؛ (ق۲: پرینده؛ ل۲: جویننده؛ لن۲: کوشیده)؛ متن ← ۲۲ـ(و: پرینده)؛ ل: کوشش تنومند؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، پ، ب)؛ ق، ک: این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۲۴۴_۱۲۶۷): ثم أطلق عنان اللسان فی مضمار البیان یتکلم ببدائع الحکم، و یفوه بروائع الکلم ۲۳ـ(لی: بگویم به پنج؛ آ: چو بر مرد دانا بگویم سپح (حرف پنجم نقطه ندارد)) ۲۴ـ(پ: هرگز نباشدت برنج؛ ل: کزان عادت او خود نباشد برنج؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۲۶۸): و من مستحسن کلامه فی ذلک المجلس قوله: أخلاق العاقل المنجیة له خمسة ۲۵ـل: دانا که؛ (لی: چنان دان که؛ ب: چنان دانک)؛ متن ← ۲۶ـ(پ: کند خوی با)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـل: نباشد خرد گر؛ س، ک (نیز لی، و، ب): نباشد بر آنکو؛ ق، س۲ (نیز پ): نباشد بر آن گر؛ ل۲ (نیز ل۳،آ): نباشد غمی گر؛ (لن، لن۲: نباشد بدان کو)؛ متن = (ق۲) ۲۸ـس: برنج داشت؛ بنداری (۱۲۶۹): و أخلاق الجاهل المردیة سبعة

۱۲۷۰ نخست آنک[۱] هر کس که دارد[۲] خرد — ندارد غمِ آن کزو[۳] بگذرد،
نه شادان کند دل به نایافته[۴] — نه گر بگذرد، زو[۵] شود[۶] تافته[۷]،
به نابودنی‌ها ندارد[۸] امید — نگوید که بار آورد شاخِ[۹] بید،
چن[۱۰] از رنج و از بد[۱۱] تن‌آسان شود[۱۲] — ز نابودنی‌ها هراسان شود[۱۱]،
چو سختیش[۱۳] پیش آید از هر شمار — شود پیش و سستی نیارد[۱۴] به کار!
۱۲۷۵ ز نادان که گفتیم هفت‌ست راه: — یکی آنک[۱۵] خشم آورد بی‌گناه،
گشاده کند[۱۶] گنج[۱۷] بر ناسَزا[۱۸] — نه زو[۱۹] مزد[۲۰] یابد،[۲۱] نه هرگز جزا[۲۲]
سدیگر[۲۳] به[۲۴] یزدان بود ناسپاس — تنِ خویش را در نهان ناشناس[۲۵]،
چهارم که با هر کسی رازِ خویش — بگوید، برافرازد[۲۶] آوازِ خویش،
به پنجم به[۲۷] گفتارِ ناسودمند — تنِ خویش دارد به درد و[۲۸] گزند،
۱۲۸۰ ششم گردد ایمن ز[۲۹] نااستوار — همی پرنیان جوید از خار بار[۳۰]،
به هفتم که بستیهد[۳۱] اندر دروغ — به بی‌شرمی‌اندر بجوید[۳۲] فروغ!

۱ـ(لی، پ، آ: آنکه) ۲ـ(ق۲: آنکسی کو ندارد) ۳ـس (نیز لی، لن۲): آنک زو؛ ک (نیز لن، ق۲، ب): آنک ازو؛ (و: آنچه زو)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، آ)؛ بنداری (۱۲۷۰): أما الخمسة المنجیة فهی ألا یجزع علی مافات ۴ـق: ز نایافته؛ س، ک (نیز لن، لی، ب، لن۲، ب): نه (لی، ب: به) شادی کند زانک (پ، لن۲: زانکه) نایافته (س: او یافته)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ) ۵ـ(ل۲، آ: زان)؛ ل۲: نه این بگذرد زان؛ س۲ (نیز ق۲، و): که گر بگذرد زو (و: دل)؛ (لی: بگردد نگردد (!))؛ متن = ل، س، ق، ک (نیز لن، پ، لن۲، ب) ۶ـ(پ، ب: بود) ۷ـل۲: یافته؛ (لی: تافته (زیر و زبر حرف نخست دو نقطه دارد))؛ بنداری (۱۲۷۱): و لایفرح بما هو آت ۸ـق: نباشد نباید که یاد آورد بار؛ (لی، ب: نباید که باد آورد باد)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ)؛ ل این بیت و بیت‌های ۱۲۷۲_۱۳۲۶ را ندارند؛ بنداری (۱۲۷۲): و لا یرجو ما لا یکون ۱۰ـس ـ س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۱ـل، س۲ (نیز لن): ز بد؛ س: دارند (← و از بد)؛ متن = ک، ل۲ (نیز ق۲ ـ پ، لن۲، آ، ب) ۱۲ـ(آ: بود)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۲۷۳): و یحذر من عواقب الأمور ۱۳ـس (نیز لن، لن۲، ب): که سختیش؛ ق: اگر سختی که (!)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ) ۱۴ـس۲: نیاید؛ س: بیش سستی نیارد؛ ق (نیز لن، لی، لن۲، ب): پیش سستی نیاید؛ ل۲ (نیز ل۳، آ): شود (ل۳: بود) تنش سست و نیابد؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ)؛ بنداری (۱۲۷۴): و إذا حزبه حازب کافحه من غیر جبن و لاخور ۱۵ـل۳، پ، لن۲: آنکه)؛ ق این بیت و بیت سیسین را ندارد؛ بنداری (۱۲۷۵): و أما السبعة المهلکة فأحدها أن یغضب من غیر موجب للغضب ۱۶ـس، ک (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): گشاید در؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۱۷ـ(ق۲: راز) ۱۸ـل: ناسزای ۱۹ـس، ک (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): زان؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۲۰ـل۲: مژده ۲۱ـ(ق۲: باشد؛ آ: ماند) ۲۲ـ(لی: هر کس جزا)؛ ل: به هر دو سرای؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۲۷۶): و الثانی أن یعطی من لایستحق فیکون غیر مأجور و لامشکور ۲۳ـل (نیز لن، ق۲، لی): سه دیگر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـ(لی: ز) ۲۵ـق: دارد جهان ناشناس؛ ل۲، س۲: اندر (س۲: در) جهان ناسپاس (پساوند ندارند)؛ (ل۳، آ: اندر جهان ناشناس)؛ س (نیز لی، لن۲، ب): نباشد خردمند و (لی، ب: و ز) یزدان‌شناس (س، لی: مردم‌شناس)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ب)؛ بنداری (۱۲۷۷): و الثالث ألا یعرف قدر نفسه فیکفر نعمة ربه ۲۶ـ(لن، لی، لن۲، ب: برافروزد)؛ بنداری (۱۲۷۸): و الرابع ألا یکتم سره، و یفشیه ۲۷ـق: که ۲۸ـل (نیز آ): بدور از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۲۷۹): و الخامس أن یتکلم بما لا یعنیه فیقعد مهموما ملوما ۲۹ـس، ک (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): به؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۳۰ـل: رنج خار؛ (لی: خار خار؛ آ: خوار بار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۲۸۰): و السادس أن یأمن غیر ثقة و یصاحب غیر ذی مقة ۳۱ـق: بستیزد ۳۲ـ(لن۲: نجوید)؛ س۲ (نیز آ): آرد نگیرد؛ (ل۲: آرد بگیرد)؛ ل۲: نه بی‌شرمی آرد نه گیرد؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، ب)؛ بنداری (۱۲۸۱): و السابع أن یکذب و یصر علی الکذب

چُنان دان[1] تو ای شهریار بلند — که از بد[2] نبیند کسی جز[3] گزند!
چو بر انجمن مرد خامش بود — از آن خامشی دل به رامش[4] بود!
سپردن به دانایِ[5] داننده[6] گوش — به تن توشه یابی،[7] به دل[8] رای و[9] هوش!
۱۲۸۵ شنیده‌سَخُن‌ها فرامش مکن — که تاج‌ست[10] بر تختِ[11] شاهی سَخُن[12]!
چو خواهی که دانسته آید به بر — به گفتار بگشای[13] بند از گهر[14]!
چو گسترد[15] خواهی به هرجای[16] نام[17] — زبان برکشی همچو تیغ[18] از نیام!
چو با مردِ دانات[19] باشد[20] نشست — زبردست گردد سرِ[21] زیردست!
ز[22] دانش بود جان و دل را[23] فروغ — نگر تا نگردی به گردِ دروغ!
۱۲۹۰ سَخُن‌گوی چون برگشاید سَخُن — بمان تا بگوید، تو تندی[24] مکن!
زبان را چو با دل[25] بود راستی — ببندد[26] ز هرسو درِ[27] کاستی!
ز بی‌کارگویان[28] تو دانا[29] شوی — نگویی ازآن‌سان[30] کزو[31] بشنوی!
ز دانش درِ[32] بی‌نیازی مجوی[33] — وُگر چند ازو[34] سختی آید به‌روی[33]!
همیشه دلِ شاه نوشین‌روان — مبادا از[35] آموختن ناتوان!

۱ـپ: دِدان‌ش) ۲ـل: وی؛ (ل۳: جِدِش)؛ ق: کزان راه؛ متن ← ۳ـس (نیز لن، لی، ب): پند کسی برنگیری؛ ک: پند آنکس نگیرد؛ (پ، لن۲: پند کس برنگیرد)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ق۲،آ)؛ بندداری: و اعلم أیها الشهریار الکبیر أن صاحب الشر لا یری غیر الضر ۴ـل۲: فرامش ۵ـس۲: دانا و ۶ـس، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب): گوینده؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لی، ل۳،آ) ۷ـل: ماند (نقطه ندارد)؛ س۲: باید؛ متن ← ۸ـق: جان؛ س۲: بدان؛ متن ← ۹ـ(ل۳: تن توشه یابی بجای آر)؛ متن = س، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲،آ، ب)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۱۰ـک (نیز لی): تاجیست ۱۱ـ(ق۲: سر جو) ۱۲ـل۲: مکن (!) ۱۳ـل: نگشای (حرف بکم نقطه ندارد)؛ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): مگشای؛ متن = ق، ک، ل، س۲ (نیز ق۲، ل، ۳، پ، آ) ۱۴ـل، ل۲ (نیز ل۳،آ): هنر؛ (لی: کمر)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب) ۱۵ـس: بسترد؛ ق، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، ب): گسترده؛ (ق۲: گستر حد)؛ متن = ل (نیز لن، لی، لن۲،آ) ۱۶ـل: بفرجام ۱۷ـل۲ (نیز لی): کام ۱۸ـس، ق (نیز لن، ق۲، پ)؛ چون حسام؛ ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳،آ، ب): برکشایی چو تیغ؛ متن = ل، ک (نیز لن۲) ۱۹ـس (نیز لن، پ، لن۲، ب): نادانت؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳،آ) ۲۰ـل، س، س۲ (نیز ل۳، لن۲،آ، ب): باید؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ) ۲۱ـق: همی؛ ل۲ (نیز ل۳): تن؛ س۲: همه؛ (لی: دل؛ آ: گردنش)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب) ۲۲ـس، ک (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): به؛ متن = ک، ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳،آ) ۲۳ـق، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲،آ، ب): یا؛ متن = ل، س (نیز پ) ۲۴ـق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳،آ): تیزی؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب)؛ س۲ از ۱۲۹۰ آ و ۱۲۸۵ ب یک بیت ساخته و ۱۲۸۵ ب ـ ۱۲۸۷ را از تو نوشته است ۲۵ـس (نیز لن، لن۲، ب): چو با دل زبان را؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل، ۳، پ، آ) ۲۶ـ(ل۳: به بندد (!)؛ آ: تبندند (!)) ۲۷ـ(ق۲: همی بر تو هر)؛ در س ـ س، ۳، لن، ل، پ، لن۲، آ، ب این بیت پس از بیت ۱۲۹۳ آمده است؛ در ق۲ این بیت پس از بیت سیمین و هر دو پس از بیت ۱۲۸۶ آمده‌اند؛ لی این بیت را ندارد؛ بیایی بیت‌های متن = ل ۲۸ـس، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، ب): گفتار گویا؛ ک (نیز پ): بیکار گویا؛ ل۳ (نیز آ): گفتار کوتاه؛ (ل۳: گفتار دانا؛ لی: به گفتار گویا)؛ متن = ل (نیز ← ک، پ) ۲۹ـس، س۲ (نیز ق۲، ل۳، لن۲، ب): توانا؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، آ) ۳۰ـس (نیز ق۲، لی، لن۲، ب): بگویی از آنِ‌سان؛ ک: بگویی ندانیس؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، آ): بگویی بر آسان؛ (لن: بگویی کزانِ‌سان)؛ متن = ل ۳۱ـ(ب: کزان)؛ ق این بیت را ندارد ۳۲ـ(پ: بر) ۳۳ـق: مجو ـ به رو ۳۴ـس۲: زو؛ لی بیت‌های ۱۲۹۳ـ۱۲۹۹ را ندارد؛ پ پس از این بیت، بیت ۱۲۹۱ را آورده و پس از آن افزوده است:

که دانش به‌سختی برآید به دست — به آسانیت رهنمائیش هست

۳۵ـل، ق، ز: متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل در اینجا سرنویس دارد: سؤال کردن موبدان از بوزرجمهر

۱۲۹۵ بپرسید پس[1] موبَدِ[2] تیزمغز — که اندر جهان چیست کردارِ[3] نغز،
که جانِ مرا[4] روشنایی دهد — ز رنجِ[5] زمانه[6] رهایی دهد؟
چُنین داد پاسخ که هرکو خرد — بیابد،[7] ز هر دو جهان برخورد!
بدو گفت: اگر[8] نیستش[9] بخردی — خرد خِلعتی[10] روشن‌ست ایزدی؟
چُنین داد پاسخ که دانش به‌ست — چو دانا بود، بر مهان‌بر مه‌ست!
۱۳۰۰ بدو گفت: اگر[11] راهِ دانش نجست[12] — بدین[13] آب هرگز روان را نشست[14]؟
چُنین داد پاسخ که با[15] مردِ گُرد[16] — سرِ خویش را خوار باید شمرد!
اگر تاو[17] دارد به روزِ نبرد — سرِ بدسگال اندرآرد[18] به گرد،
گرامی شود[19] بر دلِ پادشا — بود جاودان شاد و[20] فرمان[21] روا!
بدو گفت: اگر[22] نیستش بهره زین — نداند پژوهیدن[23] آیین و دین[24]؟
۱۳۰۵ چُنین داد پاسخ که آن به که مرگ[25] — نهد بر سرِ او یکی تیره‌ترگ[25]!
دگر گفت کز بارِ[26] آن میوه‌دار — که دانا بکارد به باغِ بهار،
چه سازیم تا هرکسی[27] برخوریم — وُگر[28] سایه‌ی او به پی بسپریم؟
چُنین داد پاسخ که هرکو زبان[29] — ز بد بسته دارد، نرنجد روان[30].
کسی را ندرّد[31] به گفتار پوست[32] — بود بر دلِ انجمن نیز دوست،
۱۳۱۰ همه کارِ دشخوارش[33] آسان شود[34] — ورا[35] دشمن و دوست یکسان شود[34]!

۱ـل۲، س۲ (نیز ل۳): ازو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـس، ک (نیز لن، ق۲، لن۲، ب): موبدی؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، آ) ۳ـس (نیز لن، لن۲، ب): زیبا و؛ س۲: کان هست؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۴ـس، ک (نیز لن، پ، لن۲، ب): کجا مرد را؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل، ۳، آ) ۵ـل، ل۲، س۲ (نیز ل۳،آ): چنگ؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب) ۶ـق: زبان هم ۷ـل: بیاید؛ ل۲: نشاسد؛ س۲ (نیز ل۳،آ): ستاید؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۸ـل (نیز ل۳): گر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ(ق۲: نیستی) ۱۰ـ(لن، ق۲، لن۲، ب: خلعت)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ق بیت‌های ۱۲۹۸ـ۱۳۰۳ را ندارد ۱۱ـل: گر ۱۲ـ(لی: رای دانش بجست) ۱۳ـل۲: برین؛ (ق۲: بدان) ۱۴ـ(لی: نجست (!))؛ س، لن، لن۲، ب بیت‌های ۱۳۰۰ـ۱۳۰۳ را ندارند ۱۵ـ(ق۲: از) ۱۶ـ(لی، آ: خرد) ۱۷ـ(ق۲: تاب) ۱۸ـ(ق۲: بدسگالان درآرد)؛ ل۲، لی، آ این بیت را ندارند ۱۹ـل (نیز آ): بود؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، پ) ۲۰ـ(لی: دو ←) ۲۱ـ(آ: روشن) ۲۲ـل (نیز ل۳): گر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـل: ندارد پژوهیدن؛ س، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): نه دانش پژوهد؛ ق: نه دانش‌پژوهست بر؛ (ق۲: نداند پژوهش نه)؛ ل۳: نه دانش‌پژوه و نه)؛ متن ← ل، ق۲ ۲۴ـل (نیز ل۳): کین؛ س، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): آیین دین؛ ق، ک: آیین کین؛ متن = (ق۲)؛ ل۲، آ بیت‌های ۱۳۰۴ـ۱۳۰۶ را ندارند ۲۵ـق: مرد ـ گرد؛ (لن۲: مرگ گرد (پساوند ندارد))؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

چنین داد پاسخ که بسیار چیز — بپوشد برو ابلهی را بنیز
بدو گفت: اگر چیز بسیار نیست — همان چرخ با او وفادار نیست

۲۶ـل: اگر بار؛ (ق۲: از بار؛ ل۳: کشتن تخم) ۲۷ـل۲، س۲ (نیز ل۳،آ): یکی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـل۲: اگر ۲۹ـ(لی: زیان) ۳۰ـ(ق۲: بر بخردان (← نرنجد روان)؛ لن۲، آ، ب: برنجد روان (!)) ۳۱ـ(لن۲: بدرّد؛ ب: ندارد)؛ متن ← ۳۲ـل۲، س۲ (نیز ل۳،آ): که اندرز گفتار اوست؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، ق۲، لی، پ) ۳۳ـل ـ ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب): دشوارش؛ (ل۳،آ: دشوار)؛ ل۲: کاره دشوار؛ متن = س۲ ۳۴ـ(ق۲: بود) ۳۵ـس (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): ایا؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳،آ)

دگر گفت کان کو[1] ز راهِ گزند[2] — بگردد، بزرگ‌ست و هم ارجمند[3]؟
چُنین داد پاسخ که کردارِ بد — بسانِ درختی‌ست با بارِ[4] بد!
اگر نرم گوید زبانِ کسی — درشتی به گوشش نیاید[5] بسی!
بدان کز زبان‌ست گوشت[6] به‌رنج — چو رنجَش نجویی،[7] سُخُن[8] را بسنج!
۱۳۱۵ همان[9] کم‌سُخُن مردِ خسروپرست — جز[10] از پیشِ گاهش نشاید[11] نشست!
دگر کز[12] بدی‌های[13] ناآمده — گریزد، چو از دام مرغ[14] و دده!
سدیگر[15] که بر[16] بد توانا بود — بپرهیزد ار[17] ویژه دانا بود!
نیازد به کاری که ناکردنی‌ست[18] — نیازارد آن[19] را که نازردنی‌ست[20]!
نماند که نیکی[21] برو[22] بگذرد — پیِ روزِ ناآمده[23] نشمَرد[24]!
۱۳۲۰ به دشمن ز[25] نخچیر آژبرتر[26] — برو[27] دوست پیوسته چون تیر و پر[28]!
ز شادی که فرجامِ او[29] غم[30] بود — خردمند را ارزِ وی[31] کم بودا
تن‌آسانی و[32] کاهلی دور کن — بکوش و ز رنجِ تنت[33] سور کن!

۱ـس،ک (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): هر کو؛ ق،ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ،ا): آن کو؛ متن = ل (نیز ق۳) ۲ـق: بلند ۳ـس (نیز لن،لن۲،ب): گر (لن۲: گر کز) ارجمند؛ ق،ک (نیز ق۳،ب): بزرگیست او ارجمند؛ ل۳: بزرگ آید و ارجمند؛ س۲: بزرگی او ارجمند؛ (لی: شود پایهٔ او بلند؛ ل۳،آ: نگردد بزرگ آید و ارجمند)؛ متن = ل ۴ـل: بی‌بار؛ ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ): بر بار؛ متن = س،ک (نیز لن،لی،لن۲،ب) ۵ـل: ناید (دو حرف نخست نقطه ندارد)؛ ق (نیز لن۳): نیاید؛ س،س۲ (نیز ب): نیاید؛ ک (نیز لن،آ): نیامد (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ (ل۳: بیاید (حرف دوم نقطه ندارد)؛ پ: ناید (حرف دوم نقطه ندارد)؛ ق۲: نکوهش نیاید؛ متن = (لی)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۶ـل: گوشش؛ س،ک (نیز لن،لی،ب،ب): مردم؛ (ق۲: کوشد)؛ س۲: کو زبانست و گوشت؛ (لن۲: زبان کرد بایسته مردم)؛ متن = ق،ل۲ (نیز ل۳،آ) ۷ـس،ک،ل۲، س۲ (نیز لی،ل۳،پ،لن۲،آ،ب): نخواهی؛ متن = ل،ق (نیز لن،ق۲) ۸ـ(لی: زبان) ۹ـل۲ (نیز آ): بدان ۱۰ـ(ق۲،لی،لن۲،آ،ب: جو) ۱۱ـ(ق،ق۲،آ: نیاید؛ ل۲: نباشد) ۱۲ـل (نیز ق۲): از ۱۳ـس: به دنیای (← بدیهای) ۱۴ـل۲ (نیز ل۳): گریزند مرغان ز (ل۳: و) دام؛ (آ: که پرّد مرغان چو دام) ۱۵ـل (نیز ق۲،لی،لن۲): سه دیگر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـق: با ۱۷ـق (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،آ،ب): او؛ ک،ل۲ (نیز لن۲): و؛ (لی: جارے)؛ متن = ل،س،س۲ ۱۸ـ(لی: ناکرده‌نیست) ۱۹ـ(ب: او) ۲۰ـل۲: آزرده‌نیست ۲۱ـ(لی: تنگی؛ آ: گیتی؛ ل۲: بگیتی)؛ ل۲ (نیز ق۲،لن۲): بماند که گیتی؛ متن = ل ـک،س۲ (نیز لن،پ،ب) ۲۲ـق: ازو؛ (لی: بدو) ۲۳ـس،ک (نیز لن،لی،لن۲،ب): بد (ک: بدی) نامده روز را؛ (ق۲: بد روز نا‌آمده)؛ متن = ل،ق،ل۲،س۲ (نیز ل۳،پ،آ) ۲۴ـس،ل۳ (نیز لن): نشمرد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (آ: بشمرد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـس (نیز ق۲): ز دشمن چو؛ ک (نیز پ): ز دشمن ز؛ (لن،لی،ل۳،لن۲،ب): ز دشمن به؛ متن = ل ۲۶ـ(لی: او زیرتر (!))؛ ۲۷ـس،ک (نیز لی،لن۲،ب): بر؛ متن = ل (نیز لن،ق۲،ل۳،پ) ۲۸ـس (نیز ب): تیرتر؛ (لن۲: تیرتر؛ ق۲: چو تیرهتر؛ لی: جون‌زیرتر (!))؛ ل: همواره چو تیرتر؛ (لن: چوپیوسته ← چون تیر بر؛ ل۲: و دشمن چو تیر و تیر؛ پ: شست پیوسته چون تیر بر؛ متن = ک،ق،ل۲،س۲)؛ این بیت را ندارند ۲۹ـق،ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳): آن؛ متن = ل،س (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲،آ،ب) ۳۰ـس: بد ۳۱ـ(ق۲: او)؛ س: زان زبان؛ ق: از آن؛ ک (نیز لن،لن۲): آن زبان؛ ل۲ (نیز ل۳،آ): غم از آن؛ س۲ (نیز پ): از آن؛ (لی،ب: آن زبان)؛ متن = ل ۳۲ـق، ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ): از؛ متن = ل،س (نیز لن،لی،لن۲) ۳۳ـل۲ (نیز ل۳،آ): تن از رنج بار آر و شو (آ: با)؛ در ل۳ این بیت پس از بیت ۱۳۱۷ آمده است؛ ب این بیت را ندارد

که ایدر ترا[1] سود[2] بی‌رنج نیست — چُنان هم که بی‌پاسبان[3] گنج نیست!
ازین‌باره[4] گفتار بسیار گشت — دلِ مردمِ خفته بیدار گشت!
۱۳۲۵ جهان زنده[5] بادا[6] به نوشین‌روان[7] — همیشه جهاندار و[8] دولت جوان!

برو[9] خواندند آفرین موبَدان — کَنارنگ و[10] بیداردل‌بخردان
ستودند شاهِ جهان را بسی — برفتند با خرّمی هرکسی[11]

مجلس چهارم[12]

دو هفته برین نیز[13] بگذشت و[14] شاه — بپردخت[15] روزی ز کارِ سپاه[16]،
بفرمود تا موبَدان و ردان — به ایوان خِرامند با بخردان[17]،
۱۳۳۰ بپرسیدشان[18] از بن[19] و از[20] نژاد — ز تیزی و[21] آرام و فرهنگ[22] و داد،
ز شاهیّ و از تاج و[23] گندآوری[24] — از[25] آغاز و[26] فرجام و[27] نیک‌اختری[28]

۱ـس،ق،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،آ،ب): اندر جهان؛ متن = ل (نیز ق۳) ۲ـل۲،آ،ب): نفس ۳ـل: یا پاسبان؛ ل (نیز آ): دان که بی پاسبان؛ س،ک (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): هرآنکس (ک: آنرا؛ ب: همانرا) که کاهل بود؛ متن = ق،س۲ (نیز ق۲)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۴ـق: گونه؛ (لی: بار؛ ل۲: مایه؛ آ: تازه؛ لن۲: بدین باره)؛ متن = ل،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،ب)؛ س این بیت را ندارد ۵ـ(ب: جهاندیده) ۶ـ(لی: بادا←)؛ ۷ـ(لی: نوشیروان) ۸ـ(لی: خرد←)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

همه کام‌ها جسته و یافته — بدو بخت او تیز بشتافته
چو پردخت بوزرجمهر از سخن — همی داستان را سرآمد به بن

۹ـ(لی: بدر) ۱۰ـ(لی،ب: خرد←) ۱۱ـ(آ: یکی) ۱۲ـس،ل۲: گفتار اندر مجلس چهارم؛ ق: حکمت گفتن بوزرجمهر در مجلس چهارم؛ س۲: مجلس چهارم نوشیروان با بوزرجمهر؛ متن ← س،ل۲؛ ل،ک سرنویس ندارند ۱۳ـ(لی: بدین نیز)؛ ل: برین نیز یک هفته؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـل ـک،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و ـب): خرد←؛ متن = (ق۲،ب) ۱۵ـس،ک (نیز لی،لن۲،ب): بپرداخت؛ متن = ل،ق، س۲ (نیز لن،ق،ل۲،ل۳،پ،و،آ) ۱۶ـ(آ: گناه (!))؛ ل۲ بیت‌های ۱۲۹۸ـ۱۳۳۰ را ندارد؛ بنداری (۱۲۸۳ـ۱۳۲۸): ثم انفض ذلک المجلس واشتغل الملک بأسباب السلطنة فلم یتفرّغ لمباحثة علمائه إلا بعد أسبوعین ۱۷ـل پس از این بیت، بیت ۱۳۲۷ را از نو نوشته است ۱۸ـل (نیز ق۲): بپرسید شاه؛ ک: بپرسندشان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـل،ق،س۲ (نیز ق۲،ل۳،ب): تن؛ ک (نیز لن،لی،و،آ): بن (حرف نخست نقطه ندارد)؛ متن = س (نیز لن۲،ب) ۲۰ـل،ق،س۲ (نیز ق۲،ب): ز (آ: و وز)؛ متن = س،ک (نیز لن،لی ـلن۲) ۲۱ـل: نیروی؛ ق (نیز لن): نیری و (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ (لن۲: پژی و؛ آ: پیری و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ(و: فرهنگ و بیداد) ۲۳ـس،ک،ل۲ (نیز لی،ل۳،لن۲،ب): خرد←؛ (آ: تخت)؛ ل: ز داد؛ ق: ز تاج و؛ س۲: ز تاج؛ متن = (لن،ق۲،ب،و) ۲۴ـل گندآوران؛ ل۲ (نیز ل۳،آ): شاهنشهی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـل: س (نیز لن،لی،لن۲،ب): ز؛ متن = ق،ک،ل،ق۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،ا) ۲۶ـس ـس۲ (نیز لن ـب): انجام و (لن: خرد←)؛ متن = ل ۲۷ـل،س،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،لن۲،آ،ب): خرد←؛ متن = ق،ک (نیز ق۲،پ،و) ۲۸ـل: نیک‌اختران؛ ق: نیکوتری؛ ل۲ (نیز ل۳): نیک و بهی؛ (آ: ننگ و بهی)؛ متن = ده دستنویس دیگر

سُخن کرد ازین[1] موبدان خواستار — به پرسش[2] گرفت آنچ[3] آید[4] به کار
به بوزرجمهر[5] آن زمان شاه گفت — که رخشنده‌گوهر برآر از نهفت!
یکی آفرین کرد بوزرجمهر[6] — که ای شاهِ روشن‌دل و[7] خوب[8]چهر،
چُنان دان که[9] اندر جهان نیز شاه — یکی چون تو ننهاد[10] بر سر کلاه،
به داد و به دانش به تاج و به تخت — به فرّ و به چهر و[11] به رای و به بخت[12]!
چو پرهیزگاری کند شهریار — چه[13] نیکوست پرهیز با تاجدار[14]!
ز یزدان بترسد گهِ[15] داوری — نگردد[16] به میل و به[17] گندآوری[18]!
خرد را کند پادشا بر هوا — بدانگه که خشم آورد پادشا[19]!
نیاید[20] که اندیشه‌ی شهریار — بود جز پسندیده‌ی[21] کردگار!
ز یزدان شناسد همه خوب و زشت — به پاداشِ نیکی بجوید[22] بهشت!
زوان[23] راست‌گوی و دل آزرم‌جوی — همیشه جهان را بدو[24] آبِ[25] روی!

۱ـل (نیز ق۲): زین؛ ق،ک (نیز ل۳،و،آ): از آن؛ س۲: زان؛ متن = س (نیز لن،لی، پ،لن۲،ب) ۲ـ(لن۲: پرستش) ۳ـس،ک (نیز لن): آنک؛ ق،س۲ (نیز ل۳،و،آ): آنچه؛ (لی،لن۲: آنکه؛ پ: آنجش؛ ب: رآنج ←)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۴ـس، ق،ک،س۲ (نیز لن ـ ب): آمد؛ متن = ل؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

سخن راند و نامد از آن رامشش — چو هرکس بر اندازه‌ی دانشش
ز ناکردنی کار برتافتن — به از دل به اندوه و غم یافتن
به نادان اگر هیچ رای آورد — سر بخت خود زیر پای آورد
سپهبد که با رای و پرهش بود — ز نابرده هشیار پرهش (!) بود
که نادان ز دانش گریزدهمی — به نادانی اندر ستیزدهمی
نشاید برو فرّه ایزدی — به نیکی گراید ز راه بدی
چو دانا بود پیش گاه مهی — بیاید از آن بارگه فرّهی

بنداری (۱۳۲۹ـ۱۳۳۲): فاستدعاهم و أحضرهم بین یدیه فسألهم أن یتکلموا فی احوال السلطنة و ما یرجع بانتظام أسباب الملک و المملکة ۵ـ(لن: برزیجمهر)؛ بنداری: و أشار علی بزرجمهر بأن یتکلم ۶ـ(لی، پ: برزیجمهر) ۷ـس ـ س۲ (نیز لن،لی، ل۳، و ـ ب): ← متن = ل (نیز ق۲، پ) ۸ـس،ک (نیز لن،لی،لن۲، ب): پاک؛ (ق۲: ماه)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ)؛ بنداری: فقال: أیها الملک المنوّر القلب المونق الرواء! ۹ـ(ب: دانک) ۱۰ـ(لن۲: بنهاد (!))؛ ل این بیت را ندارد ۱۱ـ(لن: چهره) ۱۲ـ(ل۳: تخت (پاوند ندارد))؛ بنداری (۱۳۳۵ـ۱۳۳۶): إنه لم یعتصب بتاج السلطنة أحد یماثلک، و لم یتسنم سریر الجلالة فی روعتک و بهائک ملک یشاکلک ۱۳ـس (نیز لن،ب): که؛ (آ: چو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـق: نیکوتر از پرهیز یادگار (وزن درست نیست)؛ ل۲ (نیز ل۲،آ): نیکوهنر باشد از تاجدار (آ: نامدار)؛ س۲ (نیز و): نیکو بود پرهنر تاجدار (و: نامدار)؛ (ق۲: نیکست پرهیزگر تاجدار)؛ متن = ل، ن،ک (نیز لن،لی، پ،لن۲،ب)؛ بنداری: ما أحسن مدارع التقوی علی الملک المتوّج! و مهما کان الملک من المتقین سلک فی سیرته أقوم منهج ۱۵ـل۲: که او؛ آ: که بر) ۱۶ـل: نگردد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (ق۲، لن۲: بگردد)؛ متن ← ۱۷ـس،ک (نیز لن، ب): بر میل و؛ (لی، و: بر میل؛ لن۲: برو میل)؛ متن ← ۱۸ـل۲، س۲ (نیز ل۳، آ): از انجام و فرجام (س۲، آ: فرجام و) نیک‌اختری (← ۱۳۳۱ب)؛ (پ: نجوید بلندی و گندآوری)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲)؛ بنداری: و خاف اللّه ۱۹ـبنداری: و سلط سلطان العقل علی النفس الأمارة ۲۰ـل۲: نباشد ۲۱ـس (نیز لن، لی،لن۲، ب): ناپسندیدهٔ؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲۲ـ(ق۲: بیاید) ۲۳ـس،ک (نیز لن ـ پ، لن۲، ب): زبان؛ ق: زفان؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز و، آ): روان ۲۴ـ(پ: جهاندار و با) ۲۵ـ(آ: آب و)؛ بنداری (۱۳۴۰ـ۱۳۴۲): و لم یضع أساس أمره علی الجرف المنهارة

هر آنکس که باشد ورا رای‌زن — سبک ناید[1] اندر دلِ انجمن!
سُخن‌گوی و[2] روشن‌دل و[3] داده — کهان[4] را به که دارد و مه[5] به مه!
۱۳۴۵ کسی کو بود شاه را زیردست — نباید که یابد ز جایی شکست[6]!
بدانگه شود تاجِ خسرو بلند — که دانا بود نزدِ او ارجمند[7]!
نگه داشتن کارِ درگاه را — به زهر آزدن[8] کامِ بدخواه را!
چو دارد[9] زِ هر دانشی آگهی — بماند[10] جهاندار با فرّهی!
نباید که خسبد کسی دردمند — که آید مگر شاه را زان[11] گزند!
۱۳۵۰ کسی کو به پادافره اندرخورست[12] — کجا بدنژاد است و بدگوهرست[13]،
کند شاه دور از[14] میان گروه — بی‌آزار تا زو نگردد[15] ستوه!
هر آنکس که باشد به زندانِ شاه — گنهکار گر[16] مردمِ بی‌گناه،
به فرمانِ یزدان بباید گشاد — به زند و به اُست[17] آنچ کرده‌ست[18] یاد!
سپهبد به فرهنگ دارد سپاه — برآساید از دردِ فریادخواه!
۱۳۵۵ چو آژیر[19] باشی ز دشمن به رای — بداندیش را[20] دل برآید ز جای!

۱ـل،ک: باشد؛ (ق۲: ماند؛ ل۳: باید)؛ متن = ق،ل۳، س۲ (نیز لی، و، آ)؛ ک این بیت را پس از بیت ۱۳۶۸ آورده است؛ س،لن،لن۲، ب این بیت را ندارند؛ پ به جای این بیت آورده است:

به از راستی در جهان کار نیست — ازین به گهر با جهاندار نیست

بنداری (۱۳۴۳): ثم إنه یجب أن یکون صاحب رأیه ألمعیا ثاقب الزناد ۲ـل۲ (نیز لن،ل۳): ← ؛ک: سخن‌دان و؛ (ق۲: سخن‌گویی و)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـس (نیز ل۳، ب): ← ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـ(ق۲: که که) ۵ـ(ل۳: دارد مه را (وزن درست نیست))؛ در و لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۶ـس (نیز لی، ب): ز جای نشست؛ (ق۲: به جایی شکست؛ پ به جایی نشست)؛ ل: باشد به جای شکست؛ ک (نیز لن،لن۲): تابد (لن۲: ماند) ز جای نشست؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ)؛ در س این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۱۳۴۴ـ۱۳۴۵): ذکیا غیر مثلوج الفؤاد، فصیح اللهجة موصوفا بالانصاف، ممکنا عند الملک غیر منحول و لا منکسر ۷ـبنداری (۱۳۴۶): فان رفعة تیجان الملوک مقرونة باحترام العلماء الثاقبی العقول و الآراء ۸ـل۲ (نیز پ): آژدن ۹ـس۲: آرد ۱۰ـ(آ: نماند (!)) ۱۱ـل: زو؛ متن = س ـ س۲ (نیز لن ـ ب) ۱۲ـل، ل۲ (نیز ل۳): درخورست؛ س (نیز لن،لی، لن۲،ب): ایزدست؛ ق (نیز و): بادافرهی درخورست؛ س۲: بادافرهش درخورست؛ متن = ک (نیز ق۲، پ، آ) نایخردست)؛ ل۲ (نیز ل۳،آ): سزاوار گاه و (ل۳: ←) شه و افسرست؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، ب) ۱۴ـق: به فرمان یزدان (!) ۱۵ـس (نیز لی، لن، لن۲، ب): او نگردد؛ (آ: یازد (ـ تا زو) نگردد)؛ ق: مرو را به بند کرده باید؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۲، پ، و) ۱۶ـل، ل۲: و گر؛ (ق۲، پ، ب: اگر؛ آ: و ز)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن،لی، ل۳، و، لن۲) ۱۷ـق: است و به زند؛ ک: استا و زند؛ متن ← ۱۸ـ(لی، پ، و، لن۲، ب: آنچه کرده‌ست)؛ ل۲ (نیز ل۳،آ): ز بد کردنش ایچ ناربد؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، ق۲)؛ ک، ق۲، ل۲، پ پس از این بیت افزوده‌اند:

اگر پایش از بند یا تن ز جان (ق۲: باید بجان (!))
به تیغ از بد (ل۳: ←) دیو شستی (ق۲: جستی؛ ل۲: جستن) جهان

۱۹ـس (نیز لن،لی، و، ب): از دور؛ س۲ (نیز آ): از ترس؛ (لن۲: از زور)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۲، پ) ۲۰ـک: بداندیشهٔ؛ ل۲ این بیت و ق این بیت و بیت سپسین را ندارند

همه رخنه‌ی پادشاهی به مرد — بداری[1] بهنگام پیش از[2] نبرد
به[3] چیزی که گردد نکوهیده شاه — نکوهش بود نیز با فرّ و گاه[4]،
ازو[5] دور گشتن[6] بر از غم روا[7] — خرد را برآن[8] رای[9] کردن گوا[10]!
فزودن[11] به فرزندبر مهر خویش — چو در آب دیدن[12] بود[13] چهرِ خویش،
۱۳۶۰ ز فرهنگ و از[14] دانش آموختن — سَزد گر[15] دلش یابد[16] افروختن،
گشادن[17] برو[18] بر درِ گنجِ خویش — نباید که یاد[19] آورد رنج[20] خویش!
هرآنگه[21] که یازد[22] به بدکار[23] دست — دلِ شاه‌بچّه[24] نیابد[25] شکست!
چو بر بدکنش[26] دست گردد دراز — به خون[27] جز به فرمان یزدان میاز[28]،
وُگر[29] دشمنی یابی[30] اندر دلش — خَوَی[31] باشد، از بوستان بگسلش[32]،
۱۳۶۵ که گر[33] دیر ماند[34] بنیرو شود — وُ زو[35] باغِ شاهی[36] پرآهو شود!
چو باشد[37] جهانجوی با[38] فرّ و هوش[39] — نباید[40] که دارد به بدگوی گوش[41]!
ز دستورِ بدگوهر و گفتِ[42] بد — تباهی به دیهیمِ[43] شاهان[44] رسد!

۱ـس،ک،ل۳، س۲ (نیز لن،ل۳ـب): برآری؛ (ق۳: بدارد؛ لی: برآرا)؛ متن = ل ۲ـل: حاز > ۳ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): ز؛ متن = ل (نیز ق۳) ۴ـس ـ س۲ (نیز لن،ل۳ـب): بر فرّ (ق: تاج) و گاه؛ (ق۳: بتر باشد از درد و آه)؛ متن = ل (نیز لی) ۵ـل۳، س۲ (نیز ل۳،و،آ): ز وی؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، ق۳، لی، لن۳ـب) ۶ـل گشتی ۷ـ(لن۳: روان)؛ ل، ق ـ س۲ (نیز ق۳، ل۳، و، آ): برغم هوا؛ متن = س (نیز لن، لی، ب) ۸ـس۲ (نیز لی): بدان؛ (و: برین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـل: راه؛ ل۳، س۲ (نیز ل۳، و، آ): کار؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، ق۳، لی، لن۳ـب) ۱۰ـ(لی: دوا؛ ل۳: هوا (پساوند ندارد)؛ لن۳: توان) ۱۱ـل: فزونی؛ س (نیز لی): فروزد؛ (آ: فزودی)؛ متن = ک، ل۳، س۲ (نیز لن، ق۳، ل۳ـلن۳ـب) ۱۲ـل: دیده ۱۳ـک (نیز ل۳، و، آ): بدو؛ ل۲ (نیز لن، ق۳، لی، لن۳، ب): برو؛ س۳: پدر؛ متن = ل، س (نیز پ)؛ ق این بیت را ندارد ۱۴ـل، ق، ل۳، س۲ (نیز لن، پ، لن۳، آ): ز؛ متن = س، ک (نیز لی، ل۳، و، ب) ۱۵ـ(لی: کو) ۱۶ـس: باید (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ق (نیز لن۳): باید؛ (لن، لی: باند (نقطه ندارد))؛ ل: دلت یابد؛ ل۳، س۲ (نیز آ): بود دلش؛ (ل۳: بود رایش؛ و: بود دانش؛ ب: دلت یابد)؛ متن = ک (نیز پ)؛ ق۳ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۷ـل (نیز آ): گشاده ۱۸ـک (نیز لن): بدو ۱۹ـل: بیاید که بار (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد) ۲۰ـ(آ: آرد از گنج (پساوند ندارد)) ۲۱ـق، س۲: هر آنکس ۲۲ـس، ک (نیز لی، پ، ب): آرد؛ (لن: دارد)؛ متن = ل، ق، ل۳، س۲ (نیز ق۳، ل۳، و، لن۳، آ) ۲۳ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): بیداد؛ (ق۳: بیکار)؛ متن = ل ۲۴ـق: شاهزاده؛ ل۳، س۲ (نیز ل۳، و، آ): شاه رازان؛ (ق۳: شاه رنجه)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، لی، ب، لن۳، ب) ۲۵ـ(پ، آ: بیاید) ۲۶ـس (نیز لن، لی، لن۳، ب): کشتنت؛ ک (نیز پ): کشتنش؛ متن = ل، ق، ل۳، س۲ (نیز ق۳، ل۳، و، آ) ۲۷ـق: بدو ۲۸ـل، ل۳: مباز (حرف دوم نقطه ندارد)؛ س، ق: مباز؛ (ق۳: مساز؛ لی، آ: مناز؛ لن۳: متار)؛ متن = ک ـ س۲ (نیز لن، ل۳، ب، و، ب) ۲۹ـل: اگر ۳۰ـ(ل۳: یابد) ۳۱ـل (نیز ق۳): چو نی؛ س (نیز لی): چو خو؛ ک: خری (ـ خوی)؛ ل۲ (نیز ل۳، و): خویی؛ س۲ (نیز آ): خوی (ـ خوی)؛ متن = ق (نیز لن، پ، لن۳، ب) ۳۲ـس (نیز لن، ب): برکنش؛ (لی: برتنش؛ لن۳: برگلش)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب)؛ اگر متن بل ۳۴ـ(لن، لن۳ـب: باشد) ۳۵ـک: ازو ۳۶ـ(لی: شادی) ۳۷ـس: یابند ۳۸ـس ـ س۲ (نیز لن، ل۳، لن۳، آ، ب): راه؛ (و: جهانجو چو باشد ورا)؛ متن = ل (نیز پ) ۳۹ـس (نیز لن، لی، لن۳، ب): برز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴۰ـس۲: بد آید ۴۱ـ(و: بد رای و کوش؛ آ: بیداد کوش)؛ س (نیز لن، لی، لن۳، ب): نازد (لن۳: یازد) به تیغ و به گرز؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۳، ل۳، ب) ۴۲ـس، ک (نیز لن، لی، لن۳، ب): جفت؛ متن = ل، ق، ل۳، س۲ (نیز ق۳، ل۳، پ، و، آ) ۴۳ـک (نیز پ): دیهیم و ۴۴ـس، ک، ل۲ (نیز لن ق۳، لی، پ، لن۳، آ): شاهی؛ ق: خسرو؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، و)

نباید[1] شنیدن ز نادان[2] سخُن — چو بد گوید، از داد[3] فرمان مکن!
همه[4] راستی باید آراستن — ز کژّی دلِ خویش پیراستن[5]!
۱۳۷۰ ز شاهِ جهاندار جز[6] راستی — نزیبد، که[7] دیو آورد[8] کاستی!
چُن این[9] گفته‌ها بشنود پارسا[10] — خرد را کند بر دلش[11] پادشا[10]!
کند آفرین تاج بر شهریار — شود[12] تختِ شاهی برو[13] پایدار
بنازد[14] بدو[15] تاجِ شاهی و تخت — بداندیش نومید گردد ز بخت!
چو برگردد این چرخِ ناپایدار[16] — ازو[17] نامِ نیکو[18] بود یادگار[19]
۱۳۷۵ بماناد تا روز ماند[20] جوان — هنر یافته جانِ[21] نوشین‌روان[22]!

ز گفتارِ او انجمن خیره گشت[23] — همه رایِ[24] دانندگان تیره گشت[23]!
چو نوشین‌روان[25] آن[26] سخُن‌ها شنود — به روزیش[27] چندانک[28] بد، برفزود[29]!
وُ زان[30] پندها دیده پرآب کرد — دهانش پر از درِّ خوشاب کرد!
یکی انجمن لب پر از آفرین — برفتند از[31] ایوانِ شاه زمین

مجلس پنجم[32]

۱۳۸۰ برین[33] نیز بگذشت یک هفته روز — به هشتم چو بفروخت گیتی‌فروز،
بینداخت آن چادرِ لاژورد[34] — بیاراست گیتی به دیبای زرد،
شهنشاه بنشست با موبدان — جهاندیده و کارکرده[35] ردان،

۱ـ(لی: بباید (!)) ۲ـک: زنان را (ـ ز نادان) ۳ـل۲ (نیز ل۳، آ): او را تو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـ(ق۳: همی) ۵ـ(لی: آراستن (پساوند ندارد))؛ ل: نباید که دیو آورد کاستن (ـ ۱۳۷۰ب)؛ ل۲ (نیز ل۳، آ): یکژّی دل خویش به پیراستن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ(پ: چون) ۷ـ(پ: نباید چو) ۸ـس۳: آردش؛ در س این بیت پس از بیت سپسین آمده است؛ ل، ق این بیت را ندارند ۹ـل ـ ل۲ (نیز لن، ق۳، لی، پ، و، لن۳، ب): چو او؛ متن = س (نیز ل۳، آ): چنین ۱۰ـق (نیز ل۳): پادشا ـ پادشا؛ (آ: پارسا ـ پارسا (پساوند ندارند)) ۱۱ـ(ق۳: دلت)؛ س (نیز لن۳): براند دل؛ (لی، ب: نراند دل؛ لی: بداند دل)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ل۳، ب، و، آ) ۱۲ـق: بدو ۱۳ـس، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۳، آ): بدو؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۳، ل۳، پ، ب) ۱۴ـک: بماند؛ (لی: نتازد) ۱۵ـق (نیز ب): برو؛ در ل۲، آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۶ـل۲ (نیز آ): تو از وی بحز چشم نیکی مدار ۱۷ـس، ک (نیز لن، لی، لن۳، ب): ورا؛ متن ← ۱۸ـل: نیکی؛ متن ← ۱۹ـ(ل۳: نیاید برو زور و لشکر به کار)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ق۳، ب، و، آ)؛ در ل۲، آ ـ ل‌های این بیت پس و پیش شده است ۲۰ـک: گردد؛ (ق۳: باشد) ۲۱ـق: بخت (حرف یکم نقطه ندارد) ۲۲ـ(لی: نوشیروان)؛ ل این بیت را ندارد ۲۳ـل: شد ۲۴ـل۲: راه ۲۵ـ(لی: نوشیروان) ۲۶ـل۲ (نیز لی، و): این ۲۷ـق: بزرگیش ۲۸ـل۲ (نیز ل۳، ب، لن۳): چندانکه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـق: باید فزود ۳۰ـل۲ (نیز ق۳، ل۳، آ): از آن؛ (ب: وزو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـل (نیز آ): ز ۳۲ـل: سؤال کرد از بوزرجمهر؛ س، ل۲: گفتار اندر مجلس پنجم؛ ق: حکمت گفتن بوزرجمهر در مجلس پنجم؛ متن ← س، ل۲؛ در س سرنویس خوانا نیست، ک سرنویس ندارد ۳۳ـک (نیز لی): بدین ۳۴ـس، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، ب): لاجورد؛ متن = ل (نیز ب، لن۳)؛ ق، ل۲، و، آ این بیت را ندارند ۳۵ـک، ل۲، س۲ (نیز آ): کاردیده؛ متن = یازده دستنویس دیگر

سرِ[1] موبدِ موبدان[2] اردشیر — چو شاپور و[3] چون یزدگرد[4] دبیر،
ستاره‌شناسان و[6] جویندگان — خردمند و بیدار[7] گویندگان[8]،
۱۳۸۵ سراینده‌بوزرجمهرِ[9] جوان — بیامد برِ شاه نوشین‌روان[10]،
به دانندگان گفت شاهِ جهان[11] — که با[12] کیست این[13] دانش اندر نهان[14]،
کزو[15] دینِ[16] یزدان بنیرو شود — همان تختِ[17] شاهی[18] بی‌آهو شود؟
چو بشنید ازو[19] موبدِ[20] موبدان — زبان برگشاد از[21] میانِ ردان،
چُنین داد پاسخ که از دادِ شاه[22] — درفشان[23] شود[24] فرّ[25] دیهیم و گاه!
۱۳۹۰ چو[26] با داد بگشاید از گنج بند[27] — بماند[28] پس از مرگ[29] نامش بلند!
دگر گر[30] بشوید[31] زوان[32] از دروغ — نجوید[33] به کژّی ز گیتی[34] فروغ!
سپهبَد چو با داد و[35] بخشایش‌ست — ز تاجش[36] زمانه پرآرایش‌ست[37]!
ز دیگر که از کهتر[38] پرگناه[39] — بجوشد[40] سرِ نامورپیشگاه[41]!
به پنجم[42] جهاندارِ[43] نیکوسَخُن — که نامش نگردد[44] به گیتی کُهُن!

۱ـ(ق۲: ـسر) ۲ـس،ک (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲،ب): مهتر موبدان؛ ق: موبدان موبد؛ س۲: موبد مهتران؛ (و،آ: موبد و مهتران)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ل۳) ۳ـ(لی: حرج) ۴ـ(لی: یزده‌گرد) ۵ـس (نیز لی،ل،آ): دلیر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ(لی: حرج) ۷ـل: بیدار و؛ ک (نیز پ): خردمند پیران و؛ ل۲ (نیز لن،ق۲،لی): خردمند بیدار (ق۲: بیدار و)؛ متن = س،ق،س۲ (نیز ل۳،و،لن۲،آ،ب) ۸ـق: گندآوران ۹ـ(لن: برزیجمهر) ۱۰ـ(لی: نوشیروان)؛ ق۲،ل۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

همی‌خواند بر شهریار آفرین — وزو شادمان گشت شاه زمین

۱۱ـ(لن،آ: جوان) ۱۲ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): تا؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـس (نیز لن،لی،ب): از ۱۴ـک: جهان (پاوند ندارد) ۱۵ـق: گران ۱۶ـ(ل۳: حرج) ۱۷ـل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ): تاج؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـ(ل۳: شاهان) ۱۹ـل: زو ۲۰ـ(لی: موبدان) ۲۱ـک: او؛ ل۲،و،آ این بیت را ندارند ۲۲ـس (نیز لن): بادشاه (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ل۳: دین شاه؛ (لی: بادشاه؛ لن۲،ب: پادشاه)؛ متن = ل،ق،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۲۳ـ(پ: درخشان) ۲۴ـک: بود ۲۵ـس ـس۲ (نیز لن ـب): فرّ و؛ متن = ل ۲۶ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): که؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـ(پ: دادبند) ۲۸ـ(لی: نماند (!)) ۲۹ـل: گنج ۳۰ـس ـس۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب): کو؛ (ق۲: چون)؛ متن = ل (نیز ل۲،پ،و،آ) ۳۱ـل (نیز و): بشوید (حرف یکم نقطه ندارد) ۳۲ـل: دهان؛ س ـس۲ (نیز لن ـپ،لن۲،آ،ب): زبان؛ متن = (و: روان) ۳۳ـل: بجوید (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ل۲: بجوید؛ (و: بگیرد)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـل (نیز ل۳): زبان از؛ س (نیز ب): ز گیتی به کژّی؛ ق،ل۲ (نیز و،آ): به گیتی ز کژّی؛ (ق۲،لی: ز کژّی به گیتی)؛ متن = ک،س۲ (نیز لن،پ،لن۲) ۳۵ـق: تاج و؛ ل۲،س۲ (نیز آ): به داد و به؛ (لن،لی،لن۲،ب: سدیگر (لی،لن۲: سه دیگر) که با داد و)؛ متن = ل،س،ک (نیز ق۲،ل۲،پ،و) ۳۶ـل: دادش؛ ل۲: تاج؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۷ـل: آسایشست؛ س پس از این بیت افزوده است:

سدیگر که با شاه رای و خرد — ز دادش همه ملک رامش برد

۳۸ـ(پ: گوهر)؛ س (نیز لن،لی،لن۲،ب): چهارم که از گوهر؛ متن ← ۳۹ـ(ق۲: وگر رنج بیند کسی بی‌گناه)؛ متن = ل،ق ـس۲ (نیز ل۳،و،آ) ۴۰ـس (نیز لن،لی،ب،و،آ،ب): نجوید؛ ل،س۲ (نیز ل۳): بجوید؛ (ق۲،لن۲: بجوید (حرف یکم نقطه ندارد))؛ متن ← ۴۱ـل: چو پوزش کند باز بخشندش شاه؛ متن = ق،ک ۴۲ـ(ق۲: سدیگر) ۴۳ـک: جهاندار و ۴۴ـل (نیز و): نگردد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ق بیت‌های ۱۳۹۴ـ۱۳۹۷ را ندارد؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

همه راست گوید سخن کم و بیش — نگردد به هر کار آئین خویش

۱۳۹۵ ششم بر[1] پرستنده‌ی تختِ خویش — چُنان[2] مهر دارد که بر[3] بختِ[4] خویش!
به هفتم[5] سَخُن هرک[6] دانا بود — زوانش[7] به گفتن توانا بود،
نگردد دلش سیر از[8] آموختن — از[9] اندیشگان مغز[10] را[11] سوختن!
به آزادیست[12] از خرد هر کسی — چُنان‌چون ببالد[13] از[14] اختر بسی!
دلت مگسِل ای شاهِ راد از[15] خرد! — خرد نام و[16] فرجام را پروَرد!
۱۴۰۰ منش پست و کم‌دانش آنکس[17] که گفت: — منم، کم ز گیتی[18] کسی نیست جفت!

چُنین گفت پس یزدگرد[19] دبیر — که ای شاهِ دانا و[20] دانش‌پذیر،
ابر شاه زشت‌ست[21] خون ریختن — به اندک‌سَخُن دل برانگیختن[22]!
همان چون سبک‌سر بود[23] شهریار — بداندیش[24] دست اندرآرد[25] به[26] کار!
همان با خردمند گیرد ستیز — کند دل ز نادانیِ[27] خویش تیز!
۱۴۰۵ دلِ شاهِ گیتی چو پرآز[28] گشت — روان ورا دیو همباز[29] گشت!
ور ایدون کجا موبدِ[30] تیزمغز — نیاید ز گفتارِ او کار[31] نغز!

۱ـ(ل۳: هم؛ ق۲: چهارم) ۲ـ(پ: همان) ۳ـ(ل۳: اگر) ۴ـ(لن: تخت) ۵ـ(ق۲: پنجم؛ لی: ششم) ۶ـس،ک، س۲ (نیز لن ـب): گرچه؛ ل۲: همان گرچه؛ متن = ل ۷ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـب): زبانش؛ متن = ل: روانش ۸ـل (نیز آ): ز ۹ـس،ل۲ (نیز لن،لی ـو،آ، ب): به؛ ک: نه؛ (ق۲: ز)؛ متن = ل (نیز ل۲) ۱۰ـل: مهر ۱۱ـ(ق۲: سر)؛ در پ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۲ـک: بر آزار هست؛ (لی: به آزادیش) ۱۳ـق،ک (نیز ق۲،ل۲،پ): بنالد؛ س،ل۲،س۲ (نیز و): بنالد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (لی: شکیبد)؛ متن = ل (نیز آ) ۱۴ـل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲ ـو،آ): ز؛ متن = ل،ک؛ لن،لن۲،ب این بیت را ندارند؛ ق۲ پس ازاین بیت افزوده است:

خرد پرورد جان دانندگان — خرد ره نماید به خوانندگان

۱۵ـل۲ (نیز ل۳،و): از آب؛ س۲: زآب؛ (ق۲: زاد از؛ پ: هیچ از)؛ ق: شه ز راه؛ س،ک (نیز لن،لی،لن۲،ب): دل ای شاه مگسل ز راه؛ (ک: راز)؛ (آ: دلت بگسل ای شاه از آب (!))؛ متن = ل (نیز ← ق۲) ۱۶ـ(ق۲،لی: حرج) ۱۷ـس (نیز لی): گردد هرآنکس؛ (لی: کردش آنکس؛ لن۲: کرداش آنکس؛ ب: گرددش آنکس؛ ل۳،آ: داشت کم‌دانش آنکس)؛ متن = ل،ک،س۲ (نیز ق۲،پ،و) ۱۸ـس،ک (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): دانش؛ متن = ل،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ)؛ ق،ل۲ این بیت را ندارند؛ ک،ل۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو موبد ز گفتن فروبست لب — بمانده ازو (ل۳: بمانندند آن) فیلسوفان عجب

۱۹ـق: یزدجرد؛ ل۲ (نیز لی): یزده‌گرد ۲۰ـق (نیز ب): حرج؛ س،ل۲ (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲): دانای؛ متن = ل،ک،س۲ (نیز ق۲،پ،آ) ۲۱ـ(ق۲،ل۲: رشکست) ۲۲ـل: برآمیختن (← برآهیختن؟) ۲۳ـس (نیز لن،لن۲): سبکسار بد؛ (لی،ب: سبکسار شد)؛ متن = ل،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ) ۲۴ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز ل۳،ب،و،آ): بی‌اندیشه؛ ک (نیز ق۲): که اندیشه؛ متن = ل (نیز لن،لی، لن۲،ب) ۲۵ـل۲،س۲ (نیز آ): دستش برآرد؛ (ق۲: سست اندرآرد؛ ل۳: دستش برآید؛ و: دستش نماند (حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ متن = ل ـک (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب) ۲۶ـل۲ (نیز آ،ل۳): ز ۲۷ـق: نادانیی ۲۸ـق: آزرده؛ ل،س (نیز و): پر از آز؛ ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): پرآواز (← پر از آز)؛ لن،لن۲: که پرآز؛ متن = ک (نیز ق۲،پ) ۲۹ـل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ ـب): انباز؛ ق: همان دیو را برده؛ متن = (لی) ۳۰ـ(ق۲: کم بود)؛ س،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳،پ،و،ب): ور ایدونک حاکم (س،ب: ماکم (؟)) بود؛ (لی: وریدونکه باکم (؟)) بود؛ لن۲: وریدونک خاکم (آ: خالم (؟)) بود)؛ متن = ل ۳۱ـس،ک (نیز لن،لی،پ،ب): ز گفتار او کار نایدت (لی،ب: بایدت؛ در س حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن = ل،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،و،آ)؛ ق بیت‌های ۱۴۰۶ـ۱۴۱۰ را ندارد

دگر[1] کارزاری[2] که هنگامِ جنگ — بترسد[3] ز جان و[4] نترسد[5] ز ننگ!
توانگر[6] که باشد دلش تنگ و زُفت — شکمِ[7] زمین بهتر او را[8] نهفت!
چو بر مردِ درویش[9] گندآوری — نه کهتر، نه زیبنده‌ی[10] مهتری[11]!
چو کژّی کند پیر[12]، ناخوش بود — پس از مرگ جانش پرآتش[13] بود!
چو کاهل بود مرد برنا[14] به کار — ازو سیر گردد دلِ روزگار،
نماند[15] ز ناتندرستی[16] جوان[17] — مبادش توان[18] و مبادش روان[19]!

چو بوزرجمهر[20] این[21] سخن‌های نغز — شنید و[22] به دانش بیاراست مغز[23]،
چُنین گفت کای[24] شاهِ خورشید[25]چهر — به کامِ تو بادا رَوِشنِ[26] سپهر!
که دانش[27] که هرکس که دارد خرد — به دانش روان را[28] همی‌پرورد
نکوهیده ده کار بر ده[29] گروه — نکوهیده‌تر نزدِ[30] دانش‌پژوه:

۱ـس (نیز ب): وگر؛ (ل۳: که (وزن درست نیست)) ۲ـل،۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ۱): کاردار؛ متن =ل،س،ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۳ـل، س،ل۲ بترسد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (لن،لی، لن۲: نترسد)؛ متن =ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ۱،ب) ۴ـ(آ: جوی؛ لن۲: نام و) ۵ـل،س (نیز لن): بترسد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک،ل۲ (نیز ب): بترسد؛ متن =ک،س۲ (نیز ق۲ـآ)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۶ـس (نیز لن): تونگر ۷ـک،ل۲ (نیز ل۳،آ): بزیر؛ (لن،لن۲،ب: شکم بر؛ ق۲: شکاف)؛ متن =ل،س،س۲ (نیز پ،و) ۸ـل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): به بود در؛ متن =ل،س،ک (نیز لن،ق۲،پ،و،لن۲،ب)؛ لی این بیت را ندارد ۹ـ(آ: مه مرد روشن (!)) ۱۰ـس: نزیبد ز بیننده؛ ل۲ (نیز ل۳،آ): بود که نه زیبنده؛ (لن،لن۲: نه بهتر ز زیبنده)؛ لی: نزیبد به بیننده بر)؛ متن ← ۱۱ـ(ب: نترسد ز جان و گزندآوری (!))؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز ق۲،پ،و)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

چو کهتر پی کار نیکی بپوس — همان مهترش یزدان و چاپلوس (!)

۱۲ـک (نیز و،لن۲،ب): نیز؛ (لن: سر (نقطه ندارد))؛ ل: بود چیز؛ ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ۲): بود نیز؛ متن =س (نیز ق۲،لی) ۱۳ـل۲ (نیز ل۳،آ۲): جای وی آتش؛ (لی: مردگانش به آتش)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۴ـس (نیز لی،پ): دانا؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـل۲،س۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،آ۲،ب): بماند؛ متن =ل،س،ک (نیز ق۲،ل۳،و) ۱۶ـک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،آ): روان (ک: همان؛ ق۲: زبان) تن‌درست و؛ (پ: تن نادرست و)؛ متن =ل،س (نیز لن،لی،و،لن۲،ب) ۱۷ـ(لن۳: توان) ۱۸ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): زبان؛ (ق۲،پ: روان)؛ متن =ل،ک، ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ۱) ۱۹ـ(ق۲،پ: توان؛ ب: زبان)؛ ق این بیت را ندارد؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

دلی کان نه خرّم ز کار بهی — سزد گر برو داغ آنکس نهی
بگفت این و بر گفته نفزود هیچ — ز خاموشی آراست جان را بسیچ

۲۰ـ(لن: بوزیجمهر) ۲۱ـس، ق (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،لن۲،ب): آن؛ متن =ل،ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ۲) ۲۲ـق (نیز لی): او؛ س: گزیده؛ (ق۲: بگفت و)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۳ـس۲: چهر (پساوند ندارد) ۲۴ـل (نیز ق۲): بآ؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۲۵ـک: خرشید ۲۶ـس (نیز لن،لی،پ،و،لن۲،ب): درفشان؛ ق: همیشه؛ (ل۳: روش را)؛ ل۲ (نیز آ۱): گردنده بادا؛ ل، س۲: که بادا به کام تو روشن؛ ک: ز تاج تو بادا درخشان؛ متن =(ق۲) ۲۷ـ(پ: کن) ۲۸ـ(ل۳: روانش) ۲۹ـ(لن۲: دو)؛ ل: بر کار و بر ده؛ ک: در کار نزد؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـق: دید (!)؛ ک: دو تن دان بنزدیک؛ ل۲،س۲ (نیز ل۳): نکوهیده نزدیک؛ (آ: بود بی‌گمان نزد)؛ متن =ل،س (نیز لن، ق۲،لی،پ،و،لن۲،ب)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

نداند ز آغاز انجام را — نه از تنگ داندهمی نام را
کسانی که دانش‌پژوهند و شاد — بدان دانشی گوی و گفتار داد
ز نادان بنالد دل سنگ و کوه — ازو هم کسی خود نگیرد شکوه

یکی آنک داور بود با[1] دروغ — نگیرد[2] بر[3] مردِ دانا فروغ،
سپهبَد که باشد نگهبان گنج[4] — سپاهی که او[5] سرپیچد[6] ز[7] رنج[8]،
دگر دانشومند[8] کو از[9] بَزه — نترسد[10]، چو چیزی بود بامزه،[11]
۱۴۲۰ ـبزشکی[12] که باشد به تن[13] دردمند — ز بیمار[14] چون بازدارد گزند؟!ـ
چو[15] درویش‌مردم[16] که نازد[17] به چیز — که آن[18] چیز گفتن نیرزد[19] بنیز[20]،
همان سفله کز هرکس[21] آرام و[22] خواب — نیابد، ورا دل شود پرشتاب[23]،
سپاسی نهد بر زمین زآفتاب[24] — ز دریا دریغ آیدش روشن‌آب[25]،
وُگر[26] بادِ نوشین به تو[27] برجهد — سپاسی کند بر سرت[28] برنهد[29]!
۱۴۲۵ به هفتم خردمند کاید به[30] خشم — به چیز[31] کسان برگمارد[32] دو چشم،
به هشتم به نادان نماینده راه — سپردن به کاهل[33] کسی[34] کارگاه[35].
همان[36] بی‌خرد کو[37] نیابد[38] خرد — پشیمان شود هم ز گفتارِ[39] بد[40].

۱ـل،ل۲،س۲ (نیز و): حاکم بود با؛ س (نیز لن،لی،ب): عالم بود بر؛ (ق۲: دایم بود با؛ آ: دارد زبان بر)؛ ق: آن کجا خو کند بر؛ (ل۲،پ: آنکه حاکم بود با (پ: پر)؛ لن۲: آنکه عالم بود پر)؛ متن =ک (پس از تصحیح بر به با؛ نیز ← ۱) ۲ـک: نجوید ۳ـ(ق۲: برو) ۴ـ(آ: خویش ـبش (دو حرف نخست نقطه ندارد)) ۵ـل۲ (نیز ل۳): از و؛ (آ: سپارد ازو (!))؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۶ـل، ق (نیز ق۲،و،ب): نپیچد؛ س (نیز لن،ل۳): بپیچد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن =ک،ل۲،س۲ (نیز لی،پ،لن،لن۲) ۷ـل۲: به ۸ـل۲: دانش‌مرد؛ (آ: دانشی‌مرد) ۹ـس (نیز ق۲): را ۱۰ـل۲ (نیز و): بترسد ۱۱ـس (نیز لن،لن۲،ب): خوبی بود بی‌مزه (لن۲: پرمزه؛ ب: بی‌مزه)؛ ک: خوبی بود یا مزه (!)؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ۱)؛ ق،لی این بیت را ندارند ۱۲ـ(پ: بجشکی (؟)) ۱۳ـک (نیز ل۳): تنش ۱۴ـل،س: بیمار (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ق،ل۲،س۲ (نیز لی،لن۲،آ۱): تیمار؛ متن =ک (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،و،ب) ۱۵ـل: ز ۱۶ـس،ک (نیز لن،لی،لن۲،ب): مردی؛ متن =ل،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ۱) ۱۷ـل،ق،ل۲ (نیز لن۲): یازد؛ س۲: بازد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن =س، ک (نیز لن ـو،آ،ب) ۱۸ـک (نیز لی،ب): از ۱۹ـق: ندارد؛ ل۲،س۲: نه ارزد؛ (آ: نیارد)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(آ: بچیز (پساوند ندارد)) ۲۱ـک،س۲: کو هرکس؛ س: شب کزو هست؛ (لن،لی،لن۲،ب: شب کزو هرشب)؛ متن =ل،ق (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ۱) ۲۲ـ(لی: جوی) ۲۳ـ(ل۳: و دلها ازو پرشتاب)؛ متن =ک؛ ل،س،ق،س۲،لن،ق۲،لی،پ ـب از ۱۴۲۲آ و ۱۴۲۳ب یک بیت ساخته و ۱۴۲۳آ را انداخته‌اند؛ ل۲ این بیت را ندارد ۲۴ـ(ل۳: جزی آفتاب) ۲۵ـس: روی آب؛ (لی: دریغا دریغ آیدش جای خواب (پساوند ندارد)) ۲۶ـس (نیز لن ـل۲،لن۲،آ،ب): اگر؛ ک: دگر؛ متن =ل،ق،ل۲،س۲ (نیز پ،و) ۲۷ـل (نیز ق۲): برو؛ ک: بدو؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـل: سرش؛ س۲ (نیز و): تنش؛ ک: از آن بر سرش؛ ل۲ (نیز ل۳،آ۱): از آن بر تنش؛ متن =س،ق (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲،ب) ۲۹ـ(لی: بد نهد) ۳۰ـل۲: گر عین و؛ (ل۳: کو غین و؛ آ: کز رشک و)؛ متن ← ۳۱ـق: چشم (!) ۳۲ـک: برگشاید؛ ل۲: برشمارد؛ (ل۲: درگمارد)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ آ بیت‌های ۱۴۲۵ـ۱۴۲۸ را به هم ریخته است: ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶ ۳۳ـک: نکاهد (ـه به کاهل)؛ ل۲ (نیز لی،ل۳،آ۲): جاهل؛ متن =ل،س،ق،س۲ (نیز ق۲،پ،و) ۳۴ـ(پ: سر) ۳۵ـل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ۱): دستگاه؛ متن =ل ـک (نیز ق۲،پ)؛ (لن،لن۲،ب: این بیت را ندارند ۳۶ـس ـس۲ (نیز لن،لی ـب): هر آن؛ متن =ل (نیز ق۲) ۳۷ـک: خرد کو را (وزن درست نیست)؛ ل۲ (نیز ل۳،آ۲): بی‌هنر؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۳۸ـس: نیابد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک: نیابد (حرف یکم و چهارم نقطه ندارند)؛ ل۲ (نیز ل۳،آ۲): ندارد؛ س۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،ب): نیابد؛ (لی: بیارد)؛ متن =ل،ق (نیز لن۲) ۳۹ـق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ۲): کردار؛ متن =ل،س،ک (نیز لن،لی،و،لن۲،ب) ۴۰ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): خرد؛ متن =ده دستنویس دیگر

دل مردم بی‌خرد[1] بآرزوی[2] — برین گونه آویزد ای[3] نیک‌خوی[2]!
چن[4] آتش که گوگرد یابد[5] خورش — گرش در نیستان بود[6] پرورش!
دل شاه نوشین‌روان[7] زنده باد! — سرانِ[8] جهان پیشِ او بنده باد!

مجلس ششم[9]

برین[10] نیز بگذشت یک هفته[11] ماه[12] — نشست از برِ تخت پیروزشاه[13]،
به یک دست موبَد که بودش وزیر — به دست دگر یزدگردِ[14] دبیر،
همان گِرد بر گِرد او[15] موبدان[16] — سَخُن‌گوی[17] بوزرجمهر[18] و ردان[19]
به بوزرجمهر[20] آن زمان شاه گفت[21] — که گوهر چرا باید اندرنهفت[22]؟!
سَخُن‌ها که تن[23] را بود سودمند — همان[24] مرد را ارج[25] گردد بلند،
ازو[26] گنجِ گویا نگیرد کمی — شنودن[27] بود[28] مغز[29] را خرّمی!

۱ـل۲ (نیز ل۲،۳): مرد بی‌عقل هم (ل۳: بر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲،۳): بآرزو ـ نیک‌خو؛ س، ل۲ (نیز ل۲،۳، و): تازه‌روی ـ نیک‌خوی (ل۲: جوی)؛ (ب: ز آرزوی ـ نیک‌خوی)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی) ۳ـ(ق۲: بردار ای)؛ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): ندارد دگر (لی۲: نگرو) تا بود؛ ق، ک (نیز پ): بدان (ک: بر آن) گونه آویزدای؛ ل۲، س۲ (نیز و، آ): بر آن گونه کو (س۲: او) بر دل؛ (ل۳: بر آن گونه بر دل بود)؛ متن = ل (نیز ← ق، ک، پ) ۴ـل ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۲، ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۵ـل: کورد (← گوگرد) یابد؛ س (نیز لن، لن۲، ب): او گر نیابد؛ ل۲ (نیز ل۲،۳): از باد یابد؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و) ۶ـس (نیز لن، و، لن۲، ب): که ویژه (و: کرا در) نیستان بود؛ ل۲ (نیز ل۲،۳): چو باشدش (ل۳، آ: باشد) در نیستان؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ)؛ لی این بیت را ندارد ۷ـ(لی: نوشیروان) ۸ـس۲: سراسر؛ ل۲، آ پس از این بیت افزوده‌اند (ل۲ تنها بیت نخست را افزوده است):

خدای دو گیهان پناه تو باد — زمان و زمین نیک‌خواه تو باد
به کام تو گردنده چرخ بلند — ز پیمان منش دور و دور از گزند

۹ـس: گفتار اندر مجلس ششم؛ ق: حکمت گفتن بوزرجمهر در مجلس ششم؛ متن ← س؛ ل، ک، ل۲، س۲ سرنویس ندارند ۱۰ـ(لی: بدین) ۱۱ـق (نیز لن، ل۲، پ، لن۲، ب): یک هفته بگذشت؛ متن = ل، س، ک (نیز ق۲، لی، و) ۱۲ـ(ق۲: شاه) ۱۳ـس، ق (نیز لن، لی، پ، و، ب): پیروزه شاه؛ ک: فرخنده شاه؛ (ق۲: تخت و گاه؛ ل۲: فرزانه شاه)؛ متن = ل (نیز لن۲)؛ ل۲، س۲، آ بیت‌های ۱۴۳۱ـ۱۴۸۷ را ندارند ۱۴ـ(لی: یزده‌گرد)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

جهاندار شادان برآن تخت زر — ابا یاره و تاج و زرّین‌کمر

۱۵ـ(ب: آن)؛ ق: پهلوانان و هم ۱۶ـ(ب: بخردان) ۱۷ـل: سخگو چو ۱۸ـ(لن: برزیجمهر) ۱۹ـل (نیز لی، ب): جوان؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۲ـلن۲) ۲۰ـ(لن: برزیجمهر) ۲۱ـل: گفت شاه ۲۲ـک: داری اندرنهفت؛ ل: که ای مرد پردانش و نیک‌خواه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): کسی؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۲، پ) ۲۴ـل: همی؛ (ل۳: وزان) ۲۵ـل: بی‌ارز؛ س (نیز لن ـ لن۲، ب): بی‌ارج؛ متن = ق، ک؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

بگو می چه داری ز ناگفته سود — بباید یکی موبدان را نمود
ز ناگفته گفتن بسی به بود — شنیدن ازو خرّمی به بود

۲۶ـق (نیز و): ازآن ۲۷ـل، س (نیز لی، ل۲): ستودن؛ ق: شنیدن؛ (لن۲: ستوده)؛ متن ← ک (نیز لن، ق۲، پ، و، ب) ۲۸ـک: کند ۲۹ـل، س، ق (نیز لن، لی، ل۲، و، لن۲، ب): مرد؛ متن = ک (نیز ق۲، پ)

چُنین گفت موبد به بوزرجمهر — که ای نامورتر ز گردان‌سپهر،
چه[1] دانی که بیشیش[2] بگزایدت — چو کمّی بود روز[3] بفزایدت؟
چُنین داد پاسخ که کمتر خَوری — تن‌آسان شوی، هم روان پروری،
ز کردارِ نیکی[4] چو بیشی کنی — همی[5] بر[6] همآورد پیشی کنی!
چُنین گفت پس یزدگردِ دبیر — که ای مردِ[7] گوینده و[8] یادگیر،
ده[9] آهو کدامند[10] با دل[11] به راز — که دارند و[12] هستند[13] ازآن[14] بی‌نیاز؟
چُنین داد پاسخ که باری نخست — دل از عیب جستن بپایدْت شست[15]
بی‌آهو کسی نیست اندر جهان — تن و جان چو بپساود[16] اندر نهان
چو مهتر بود[17] بر تو، رشک آوری[18] — چو کهتر[19] بود[20]، زو سرشک[21] آوری[18]
سدیگر[22] سَخُن‌چین و[23] دوروی[24] مرد — بدان[25] تا برانگیزد از آب[26] گرد!
چو گوینده‌یی کو[27] نه بر جایگاه — سَخُن گفت، ازو[28] دور شد فرّ و جاه[29]!
همان کو[30] سَخُن سربه‌سر بشنود[31] — بداند[32] به گفتار و هم[33] نگرود[34]
به چیزی ندارد خردمند چشم — کزو بازماند، بپیچد ز[35] خشم

۱ـ(و، لن۲: چو) ۲ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): بیشت؛ (ق۲: پس تنت؛ ل۳: هستیش)؛ متن = ل، ق، ک (نیز پ) ۳ـ(لن، ب: زور؛ پ: زود) ۴ـق (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): نیکو؛ متن = ل، س، ک (نیز ل۳) ۵ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): همان؛ (ل۳: همه)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ) ۶ـک: با؛ (پ: در)؛ در و این بیت پس از بیت ۱۴۳۷ آمده است ۷ـس: نیر (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ق (نیز لن ـ لن۲، ب): کدامست؛ متن = ل ۸ـ(ق۲، ل۲، و، لن۲، ب: گوینده) ۹ـل: دو ۱۰ـس، ق، ک (نیز لن ـ لن۲، ب): کدامست؛ متن = ل ۱۱ـق: باده؛ (ل۳: بر دل) ۱۲ـس (نیز لن، لی، ل۲، و، لن۲، ب): دارنده؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ) ۱۳ـک: هشرا (؟) ۱۴ـل: زان؛ ق (نیز و، ب): ازو؛ متن = س، ک (نیز لن ـ پ، لن۲) ۱۵ـل (نیز پ): جست؛ متن = س، ق، ک (نیز لن ـ لن۲، و، لن۲، ب)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

چو دانی که اندر تنت خون روان — پراکنده گشت و خورد خون روان (!)

۱۶ـس: بساود؛ ق: بساوی (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک (نیز لن): بیساود؛ (ق۲: بنساود؛ لی: بسود؛ و، لن۲: بیساود (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ل۲: که بیساود)؛ ل: چه در آشکار و چه؛ متن = (پ، ب) ۱۷ـس، ک (نیز لن، لی، ل۲، و، ب): اگر مهتری؛ (لن۲: اگر بهتری)؛ متن ← ۱۸ـس، ک (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): آورد؛ (ل۳: آورند)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ، و، لن۲، ب): بهتر؛ (لی: مهتر)؛ ل: که بهتر؛ متن = ق، ک (نیز ل۳) ۲۰ـک: شود ۲۱ـدر ل این واژه پاک‌شده است ۲۲ـل (نیز لی، لن۲): سه دیگر؛ س (نیز و): و دیگر؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، ب) ۲۳ـس، ک (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): دوبرو؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۲، پ) ۲۴ـق، ک (نیز ق۲، ل۲، پ): دو رویه؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب) ۲۵ـل: برآن ۲۶ـ(ق۲: یاد) ۲۷ـس، ک (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): گوینده مردم؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۲) ۲۸ـل: و زو؛ متن ← ۲۹ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): هنر و ماه؛ (ق۲، ل۲: گوید و رای دارد تباه (ق۲: نگاه))؛ متن = ق، ک (نیز پ) ۳۰ـ(ق۲: گر)؛ س (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): هرآن کو؛ متن = ل، ک (نیز ل۳) ۳۱ـل، س (نیز و): نشنود (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (ل۳: نشنود)؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۳۲ـل: نداند (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک (نیز ل۳): نداند؛ متن = س (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): گفتار من؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۲، پ) ۳۴ـل، ک (نیز ق۲، ل۲، پ): بگرود؛ س، ک (نیز و): نگرود (نقطه ندارد)؛ (ل۳: نگرد)؛ متن = (پ)؛ ق این بیت را ندارد ۳۵ـ(لی: به)؛ ل۲ این بیت را ندارد

۱۴۵۰ بپرسید پس موبدِ موبدان — که ای[1] برتر از دانشِ بخردان،
کسی نیست بی‌آرزو[2] در جهان — اگر آشکارست، وُگر در[3] نهان،
همان آرزو[4] را پدیدست[5] راه — که پیدا کند[6] مرد را دستگاه،
کدامین ره آید ترا سودمند؟ — کدام‌ست با[7] درد و رنج[8] و گزند؟
چُنین داد پاسخ که راه از دو سوست[9] — گذشتن ترا تا[10] کدام آرزوست؟
۱۴۵۵ ز گیتی یکی[11] بازگشتن به خاک — که راهی درازست با[12] بیم[13] و باک
خرد باشدت[14] زین سَخُن رهنمون — بدین پرسش‌اندر چرایی و[15] چون
خرد مرد[16] را خلعت[17] ایزدیست — سَزاوارِ خلعت[18] نگه کن که کیست!
تنومند را کو[19] خرد یار نیست — به گیتی کس[20] او را خریدار نیست!
نباشد[21] خرد، جان نباشد رواست — خرد جانِ پاکست و[22] ایزد[23] گواست!
۱۴۶۰ چو بنیادِ دانش[24] بیاموخت[25] مرد — سرافراز گردد به ننگ و نبرد!
ز دانش نخستین به یزدان گرای — کجا هست[26] و[27] باشد همیشه به جای!
بدو[28] بگروی، کامِ دل یافتی — رسیدی به جایی که بشتافتی!
دگر دانش آنست[29] کز خوردنی — فراز آوری روی[30] آوردنی،
به خورد و به پوشش[31] به پاکی[32] گرای — بدین دار فرمانِ یزدان به جای[33]!

۱ـل: که؛ (و: ور)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـک: تخیلان (!)؛ ل: به دشت و به گنج و به پیلان؛ (ق۲: به تخت و به تاج و به پیلان)؛ متن =س،ق (نیز لن،لی ـ لن۲،ب) ۳ـل،ک (نیز ق۲): مناز؛ (ل۳: متاز؛ و،لن۲: ماز (حرف دوم نقطه ندارد))؛ متن =س،ق (نیز لن،لی،ب،ت) ۴ـل: سستی (دو حرف نخست نقطه ندارد) ۵ـک: این ۶ـ(ل۳،و: کاندرو ـ آبرو (ل۳: روی (پساوند ندارد)) ۷ـق: پس از ما ۸ـل: سودمند؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

به چیزی میالای از تن دهان — که از تو رود دین و دانش نهان
به اندک‌ترین‌چیز نسپند (حرف دوم بی‌نقطه) و خوار (!) — گذاره کن این بدکنش روزگار

۹ـس،ق،ک (نیز لن، لن۲، ب): بر؛ متن = ل ۱۰ـ(لن، لن۲: گو که آموختی) ۱۱ـق: سخن‌گوی ۱۲ـ(لی: دو ≻) ۱۳ـ(ب، لن۲: گیتی) ۱۴ـ(ل۳: ≺که≻) ۱۵ـ(ب: پر) ۱۶ـس،ق (نیز لن ـ لن۲،ب): زبان؛ ک: زفان؛ متن =ل: روان ۱۷ـق: بر؛ (ب: ≺در≻) ۱۸ـک: ≺کن≻؛ متن ← ۱۹ـس (نیز لن،ب،و،لن۲،ب): خرد راکمان و (لن۲: ≺در≻) زبان؛ (لی: خرد در کمان زبان؛ ل۳: سخن راکمان و زبان)؛ متن =ل،ق (نیز ق۲) ۲۰ـس: تن خود ز؛ ق: تن از راز؛ (لن،لن۲،ب: تن ما ز)؛ متن =ل،ک (نیز ق۲،ل۳،ب،و)؛ لی این بیت را ندارد ۲۱ـ(ل۳: در صف کشید) ۲۲ـ(ق۲: جنگ و سختی بباید) ۲۳ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): چو بینی به آوردگه‌اس؛ (و: چو بینی در آوردگه)؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳،ب) ۲۴ـ(لی،و: به؛ ل۳: چو) ۲۵ـس،ک (نیز لن،ق۲،ل۳،لن۲،ب): از؛ متن =ل،ق (نیز لی،ب،و) ۲۶ـ(ب: نیست) ۲۷ـ(لن،لن۲،ب: که) ۲۸ـ(ل۳: پستی) ۲۹ـک: برآنگه ۳۰ـ(لن: افکند) ۳۱ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): گوش ـ هوش؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳،ب،و) ۳۲ـس،ک (نیز لی): سلاح؛ متن =ل،ق (نیز لن،ق۲،ل۳ـلن۲،ب) ۳۳ـق (نیز ب): چو؛ (لن،لن۲: که)؛ متن =ل،س،ک (نیز ق۲ـو) ۳۴ـل: رو ۳۵ـ(ب: یار جان≻) ۳۶ـک: گزی؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

بپرور کسی را که کار آیدت — بدان کار در دست یار (نقطه ندارد) آیدت

۳۷ـک: تو نائی؛ (ب: نیابی) ۳۸ـ(لی: آزرم (← از رزم)) ۳۹ـس: بردار؛ در واپین بیت پس از بیت ۱۴۷۴ آمده است ۴۰ـ(لن۲: که چونین) ۴۱ـس (نیز لن،لی،لن۲): در تن؛ (ب: در دین)؛ متن =ل،ک (نیز ق۲،ل۳،ب،و) ۴۲ـل: نگزایدت؛ ق این بیت را ندارد

۱۴۶۵ گر[1] آیدت روزی به چیزی نیاز — به دست و به گنجِ بخیلان[2] میاز[3]!
هم از پیشه‌ها[4] آن[5] گزین کاندر اوی[6] — ز نامش[7] نگردد نهان آبِ روی[8]!
همان دوستی با کسی کن بلند — که باشد به سختی ترا یارمند[8]!
تو در[9] انجمن خامشی برگزین — چو خواهی که یکسر کنند آفرین!
چو گویی، همان گوی کاموختی[10] — به آموختن در جگر سوختی!
۱۴۷۰ سَخُن سنج[11] و[12] دینارِ گنجی[13] مسنج — که[14] بر[15] دانشی‌مرد خوارست گنج!
زوان[16] در[17] سَخُن گفتن آژیر کن — کمان کن[18] خرد را، سَخُن[19] تیر کن!
چو رزم آیدت پیش، هشیار باش — تنت را ز[20] دشمن نگهدار باش!
چو بدخواه پیشِ تو صف برکشید[21] — ترا رای و آرام باید[22] گزید!
برابر چو بینی کسی[23] هم‌نبرد — نباید که گردد ترا روی زرد!
۱۴۷۵ تو[24] پیروزی ار[25] پیش‌دستی کنی — سرت پست[26] گردد، چو[27] سستی[28] کنی!
بدانگه[29] که اسپ افگنی[30] هوش[31]دار! — سلیحِ[32] هماورد را گوش[31] دار!
گر[33] او تیز گردد، تو زو[34] برمگرد! — هُشیواریاران[35] گزین[36] در نبرد!
چو دانی که با او نتابی[37]، مکوش! — به برگشتن از رزم[38] بازآر[39] هوش!
چُنین هم[40] نگه دارِ تن در[41] خورش! — نباید که بگزایدت[42] پرورش!

۱ـل: گه؛ (و: ور)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـک: تخیلان (!)؛ ل: به دشت و به گنج و به پیلان؛ (ق۲: به تخت و به تاج و به پیلان)؛ متن =س،ق (نیز لن،لی ـ لن۲،ب) ۳ـل،ک (نیز ق۲): مناز؛ (ل۳: متاز؛ و،لن۲: ماز (حرف دوم نقطه ندارد))؛ متن =س،ق (نیز لن،لی،ب،ت) ۴ـل: سستی (دو حرف نخست نقطه ندارد) ۵ـک: این ۶ـ(ل۳،و: کاندرو ـ آبرو (ل۳: روی (پساوند ندارد)) ۷ـق: پس از ما ۸ـل: سودمند؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

به چیزی میالای از تن دهان — که از تو رود دین و دانش نهان
به اندک‌ترین‌چیز نسپند (حرف دوم بی‌نقطه) و خوار (!) — گذاره کن این بدکنش روزگار

۹ـس،ق،ک (نیز لن، لن۲، ب): بر؛ متن = ل ۱۰ـ(لن، لن۲: گو که آموختی) ۱۱ـق: سخن‌گوی ۱۲ـ(لی: دو ≻) ۱۳ـ(ب، لن۲: گیتی) ۱۴ـ(ل۳: ≺که≻) ۱۵ـ(ب: پر) ۱۶ـس،ق (نیز لن ـ لن۲،ب): زبان؛ ک: زفان؛ متن =ل: روان ۱۷ـق: بر؛ (ب: ≺در≻) ۱۸ـک: ≺کن≻؛ متن ← ۱۹ـس (نیز لن،ب،و،لن۲،ب): خرد راکمان و (لن۲: ≺در≻) زبان؛ (لی: خرد در کمان زبان؛ ل۳: سخن راکمان و زبان)؛ متن =ل،ق (نیز ق۲) ۲۰ـس: تن خود ز؛ ق: تن از راز؛ (لن،لن۲،ب: تن ما ز)؛ متن =ل،ک (نیز ق۲،ل۳،ب،و)؛ لی این بیت را ندارد ۲۱ـ(ل۳: در صف کشید) ۲۲ـ(ق۲: جنگ و سختی بباید) ۲۳ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): چو بینی به آوردگه‌اس؛ (و: چو بینی در آوردگه)؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳،ب) ۲۴ـ(لی،و: به؛ ل۳: چو) ۲۵ـس،ک (نیز لن،ق۲،ل۳،لن۲،ب): از؛ متن =ل،ق (نیز لی،ب،و) ۲۶ـ(ب: نیست) ۲۷ـ(لن،لن۲،ب: که) ۲۸ـ(ل۳: پستی) ۲۹ـک: برآنگه ۳۰ـ(لن: افکند) ۳۱ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): گوش ـ هوش؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳،ب،و) ۳۲ـس،ک (نیز لی): سلاح؛ متن =ل،ق (نیز لن،ق۲،ل۳ـلن۲،ب) ۳۳ـق (نیز ب): چو؛ (لن،لن۲: که)؛ متن =ل،س،ک (نیز ق۲ـو) ۳۴ـل: رو ۳۵ـ(ب: یار جان≻) ۳۶ـک: گزی؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

بپرور کسی را که کار آیدت — بدان کار در دست یار (نقطه ندارد) آیدت

۳۷ـک: تو نائی؛ (ب: نیابی) ۳۸ـ(لی: آزرم (← از رزم)) ۳۹ـس: بردار؛ در واپین بیت پس از بیت ۱۴۷۴ آمده است ۴۰ـ(لن۲: که چونین) ۴۱ـس (نیز لن،لی،لن۲): در تن؛ (ب: در دین)؛ متن =ل،ک (نیز ق۲،ل۳،ب،و) ۴۲ـل: نگزایدت؛ ق این بیت را ندارد

۱۴۸۰ بخور[۱] آنچنان کان بنگزایدت[۲] / به بیشی‌خورش تن بنفزایدت[۲]!
مکن در خورش خویش را[۳] چارسوی[۴] / چُنان خور که نیرت[۵] کند آرزوی[۴]!
ز می نیز هم[۶] شادمانی گزین / که مست از کسی نشنود آفرین!
چو یزدان پرستی[۷] پسندیده‌بی / جهان چون تنست[۸] و تو چون[۹] دیده‌یی!
بسی از جهان‌آفرین یاد کن / پرستش برین[۱۰] یاد[۱۱] بنیاد کن!
۱۴۸۵ به ژرفی[۱۲] نگه دار هَنگام را[۱۳] / به روز و به شب گاهِ[۱۴] آرام را!
چو دانی که هستی[۱۵] سرشته ز[۱۶] خاک / فرامش مکن[۱۷] راهِ[۱۸] یزدانِ پاک!
پرستش ز ورز[۱۹] ایچ[۲۰] کمتر مکن! / تو تو باش گر[۲۱] هست گیتی[۲۲] کَهُن!
به نیکی گرای و غنیمت شناس[۲۳]! / همه[۲۴] زآفریننده دار[۲۵] این[۲۶] سپاس[۲۳]!
مگرد ایچ گونه به گرد بدی! / به نیکی بیارای گر[۲۷] بخردی!
۱۴۹۰ ستوده‌تر[۲۸] آنکس بود در[۲۹] جهان / که نیکی کند[۳۰] آشکار و نهان!
هوا را[۳۱] میر پیش رای و خرد[۳۲] / کزانپس[۳۳] خرد سوی تو ننگرد!

۱ـل: مخور ۲ـل: سگزایدت ـسفزایدت (دو حرف نخست نقطه ندارند)؛ دستنویس‌های دیگر به جای این بیت آورده‌اند:
س (نیز لن، لی ـلن۲، ب):
ترا خورد بسیار (ل۲: خوری چیز بسیار؛ مخور چیز بیشی که) بگزایدت
که چون (و: اگر) کم خوری زور (س، ل۳، لن۲: روز) بفزایدت
ق،ک (نیز ق۲):
مخور چند بابی (ق۲: بابی) که بگزایدت / ز بیشی خورش روز نفزایدت
متن ← ل ۳ـس،ک (نیز لن ـپ، لن۲، ب): خویشتن؛ (و: معده را)؛ متن = ل، ق ۴ـک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): چارسو ـآرزو؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، ب) ۵ـ(ق۲، لی، و: ثیرت (در لی حرف یکم نقطه ندارد)؛ پ: ثوزت)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:
میانه گزینی بود سودمند / به موبد چنین گفت استا و زند
۶ـس (نیز لن، لی، پ، و، ب): نو؛ (لن۲: نو)؛ متن = ل، ق،ک (نیز ق۲، ل۳) ۷ـل: پسندی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ(ل۳: جهانجوی سرمست) ۹ـ(و: نواش) ۱۰ـک: ازین؛ (لی: بدین) ۱۱ـک: یار؛ ل۳ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۲ـک: <به ژرفی> ۱۳ـ(ق۲: هر گام را) ۱۴ـل (نیز پ): گاه و؛ س (نیز لی، لن۲، ب): شب و گاه؛ ک (نیز لن): شب و گاه؛ (و: روزت شتاب و شب)؛ متن = ق (نیز ق۲) ۱۵ـس (نیز لی، لن۲، ب): تو بادی (س: آبی) به (لی: ز) روی؛ (لن: تو باری‌بروی؛ ق۲: ز بادی سراسر؛ ل۳: تو بادی و آبی؛ پ: تو بادی بروبر؛ و: تو بادی بروی و)؛ متن = ل ۱۶ـ(لی، ل۳، لن۲: به) ۱۷ـ(ب: <مکن>) ۱۸ـ(و: نگهدار فرمان)؛ ق،ک این بیت را ندارند ۱۹ـل (نیز ق۲): ز روز؛ س (نیز لی، ل۳، لن۲، ب): ز خورد؛ ق (نیز پ): ز ورد؛ ک: بورز؛ (لن، ل۳: ز خود)؛ متن ← ۲۰ـ(و: ز خوردن تو)؛ متن تصحیح قیاسی است (← ل، ق،ک، ق۲، پ) ۲۱ـس،ک (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): اگر؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳) ۲۲ـک (نیز ل۳، پ): فرمان؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب) ۲۳ـ(ل۳: شمار ـنثار؛ ب: شمار ـشناس (پساوند ندارد)) ۲۴ـق (نیز و): همی ۲۵ـس، ل، س۲ (نیز لن ـل۲، لن۲، ا، ب): دان؛ متن = ل، ق،ک (نیز پ، و) ۲۶ـق ـس۲ (نیز ق۲، ل۲، لن۲، آ): آن؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، پ، و، ب) ۲۷ـس (نیز لن، لی ـب): اگر؛ ک: بیارا اگر؛ (ق۲: گرانی اگر)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ ۲۸ـ(ل۳: ستوده‌کس؛ آ: ستوده‌بر) ۲۹ـ(ق۲: زین) ۳۰ـل ـک (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): نیکش بود؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ل۳، آ) ۳۱ـس (نیز لی): هوائی ۳۲ـ(ق۲: مکن هیچ کاری تو خود بی‌خرد) ۳۳ـ(لن۲، ب: از آنپس؛ آ: کزین پس)

چو خواهی که رنج تو[۱] آید به بر[۲] / از[۳] آموزگاران میرتاب سر[۴]!
دبیری بیاموز فرزند را / چو هستی[۵] بود خویش و پیوند را،
دبیری رساند جوان را به تخت[۶] / کند ناسزا را[۷] سزاوارِ بخت[۶]،
۱۴۹۵ دبیری‌ست از پیشه‌ها ارجمند / کزو[۸] مردِ افگنده[۹] گردد بلند!
چو با آلت[۱۰] و[۱۱] رای باشد دبیر / نشیند برِ پادشاه ناگزیر[۱۲]
تنِ خویش آژیر دارد[۱۳] ز[۱۴] رنج / بیابد[۱۵] بی‌اندازه از[۱۶] شاه گنج
بلاغت چو[۱۷] با خطّ گرد آیدش / بر[۱۸] اندیشه معنی بیفزایدش،
ز لفظ[۱۹] آن گزیند که کوتاه‌تر / به خط آن نماید که دلخواه‌تر[۲۰]،
۱۵۰۰ خردمند باید که باشد دبیر / همان بردبار و سَخُن یادگیر[۲۱]،
هشیوار و سازنده‌ی[۲۲] پادشا / زبان خامش از بد، به تن[۲۳] پارسا،
شکیبا و با دانش و راست‌گوی[۲۴] / وفادار و پاکیزه[۲۵] و تازه‌روی[۲۶]،
چو با این هنرها شود نزدِ شاه / نباشد[۲۷] نشستن[۲۸] مگر پیشِ گاه[۲۹]!

سَخُن‌ها چو بشنید ازو شهریار / دلش تازه شد چون گل اندر بهار[۳۰]!

۱ـس: از تن؛ ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب): تن؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، و، آ) ۲ـس (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): بار؛ متن = ل، ق ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۳ـل، ق،ک (نیز ق۲): ز؛ متن ← ۴ـس (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): میرتاب سر (پ، ب: تن) را ز (لن: از) آموزگار؛ متن = ل۲، س۲ (نیز آ)؛ ل۳ بیت‌های ۱۴۹۲ـ۱۵۰۳ را ندارد ۵ـس (نیز لن، لن۲، ب): پشتی؛ (لی: خوشی)؛ متن = ل، ق،ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، ا) ۶ـس (نیز ق۲، و): بخت ـبخت (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س۲ (نیز لن، پ، لن۲): بخت ـتخت؛ متن = ل،ک، ل۲ (نیز لی، آ، ب) ۷ـ(و: مر سران را)؛ س (نیز لی، ب): سر ناسزا؛ (لی: نازها (!)) را؛ ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، آ): شود ناسزا زو (آ: را)؛ (لن، لن۲: سر ناسزاها)؛ متن = ل؛ ق این بیت را ندارد ۸ـس،ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): و زو؛ ل۲، س۲ (نیز آ): درو؛ متن = ل، ق ۹ـ(لی: افتاده؛ لن۲: اکنده) ۱۰ـ(و: دانش) ۱۱ـک: <و> ۱۲ـدر آاین لت با ۱۵۰۰ب پس و پیش شده و نیز بیت‌های ۱۴۹۷ـ۱۵۰۳ به هم ریخته شده است: ۱۵۰۱، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۳، ۱۵۰۰، ۱۵۰۲ ۱۳ـس (نیز لن، لی، ب): راگر ندارد؛ ک (نیز و، لن۲): راگر ندارد؛ ل۲، س۲ (نیز آ): رادور دارد؛ (پ: را ارز دارد)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲) ۱۴ـس،ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): به؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز آ) ۱۵ـل۲: بیابد؛ (آ: بتابد (!)) ۱۶ـک، ل۲، س۲: باندازه از؛ (آ: باندازهٔ)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـل۲، س۲ (نیز آ): که؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـق،ک (نیز لی، پ، و): به؛ (لن۲، آ: پر)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، ب)؛ ق۲ به جای این بیت آورده است:
چو با خط بلاغت بیفزایدت / بلندیشه معنی نکو آیدت
۱۹ـل: لطف؛ (و: سخن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(ب: کوتاهتر (پساوند ندارد)) ۲۱ـ(لن۲: ناگزیر) ۲۲ـق،ک: سازنده با ۲۳ـ(لی: <به> تن)؛ ل: اندر به تن؛ ک: و خود به تن؛ س۲: آرند تن؛ (ق۲: و تن بود)؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، پ ـب)؛ در ب این بیت پس از بیت ۱۴۹۹ آمده است؛ ق از ۱۵۰۱آ و ۱۵۰۳پ یک بیت ساخته و ۱۵۰۱ب ـ۱۵۰۳آ را انداخته است ۲۴ـ(آ: راست‌گو) ۲۵ـ(و: آهسته) ۲۶ـل: نیک‌خوی؛ س (نیز لی): راست‌خوی (در س حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ (آ: تازه‌رو)؛ متن = ک، س، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب) ۲۷ـس، س۲ (نیز لی، لن۲، ب): نیابد؛ (لن: نیابد؛ ق۲: نشاید)؛ متن = ق،ک (نیز پ، و، آ) ۲۸ـق: نشستن؛ ل۲: نشستش ۲۹ـق (نیز لن۲، ا، ب): پیشگاه؛ (و: جراز پیشگاه)؛ در ل۲، س۲ این بیت پس از بیت ۱۴۹۹ آمده است؛ ل بیت‌های ۱۵۰۳ـ۱۵۰۶ را ندارد ۳۰ـل۲ بیت‌های ۱۵۰۴ـ۱۵۷۱ و س۲، آ بیت‌های ۱۵۰۴ـ۱۵۶۰ را ندارند

۱۵۰۵ چُنین گفت کسری به موبَد[۱] که رَوْ
درم خواه و خلعت سَزاوار اوی[۳]

ورا پایگاهی[۲] بیارای نَوْا
که دل شاد گردد ز[۴] گفتارِ اوی[۳]!

مجلس هفتم[۵]

دگر هفته چون هور بفراخت تاج[۶]
ابا نامورموبدان و[۹] ردان
همی‌خواست زیشان جهاندارشاه[۱۲]
۱۵۱۰ [هم از فیلسوفان و از[۱۵] مهتران
همان ساوه و[۱۶] یزدگرد دبیر
به بوزرجمهر[۱۹] آن زمان[۲۰] گفت شاه
ز[۲۳] من[۲۴] راستی هرچ[۲۵] دانی بگوی
پرستش چگونه‌ست و[۲۸] فرمانِ من؟
۱۵۱۵ سُخن‌ها[۳۱] سبک‌گوی[۳۲] و[۳۳] بسته‌مگوی[۳۴]

بیامد[۷] نشست از برِ تختِ عاج[۸]
جهانجوی[۱۰] و[۱۱] بیداردل‌بخردان
دگر زادفرّخ[۱۳] دبیرِ[۱۴] سپاه
ز هر کشوری کاردیده‌سران]
به پیش‌اندرون بهمن[۱۷] تیزویر[۱۸]
که دل را[۲۱] بیارای و[۲۲] بنمای راه!
-به‌کژّی مجوی[۲۶] از جهان[۲۷] آب‌روی!-،
نگه داشتنِ رای[۲۹] و[۳۰] پیمانِ من؟
مکن خام‌گفتار با[۳۵] رنگ و بوی[۳۴]!

۱ـ(ب: موبد به کسری) ۲ـ(ق[۲]: بارگاهی؛ ل[۳]،ل[۲]: جایگاهی) ۳ـس،ق (نیز ق[۲]،ل[۳]،ب): او؛ متن = ک (نیز لن،لی، پ، و،لن[۲]) ۴ـس: گردی ز؛ (ب: شادمان شد ز)؛ ق: بس دلستانست؛ (ق[۲]: در دل نشستست؛ ل[۳]: دلشاد گردد به)؛ ک: اگر دل گشایست؛ متن = (لن،لی، ب، لن[۲]،ب) ۵ـسؤال کردن کسری از بوزرجمهر؛ س: گفتار اندر مجلس هفتم؛ ق: حکمت گفتن بوزرجمهر در مجلس هفتم؛ متن ← س؛ ک سرنویس و ل[۲]،س[۲] این مجلس را ندارند ۶ـس،ک (نیز لن،ق[۲]،لی، پ، و،لن[۳]،ب): روزی (و: کسری) بیاوبخت تاج؛ ق (نیز ل[۳]): روزی بیاراست گاه (ل[۳]: تاج)؛ متن = ل ۷ـک (نیز ق[۲]): برآمد ۸ـق: بسر برنهاد آن کیانی‌کلاه؛ متن = ل، س (نیز لن،لی ـ لن[۲]،ب) ۹ـس (نیز لن،لی،ل[۳]،و،لن[۲]،ب): موبد موبدان و؛ (پ: ابا موبدان موبد و با)؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق[۲]) ۱۰ـل: جهاندار ۱۱ـک (نیز لی): جو ۱۲ـق: یکی خواست بود آن جهاندارشاه؛ ک (نیز پ): یکی خواست یزدان جهاندارشاه؛ (ق[۲]: بخواندند مر موبدان پیش شاه؛ ل[۳]: همان خواست کردن جهاندارشاه)؛ متن = ل ۱۳ـق: یزدجرد آن؛ (ل[۳]: ره ز فرخ)؛ ل: همان نیز فرّخ؛ ک: که موزرد (؟) فرخ؛ (ق[۲]: وگر مرد فرّخ)؛ متن = (ب) ۱۴ـ(ق[۲]: دبیر و)؛ س،لن،لی،و،لن[۲]،ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این بیت در ل،ق،ک،ق[۲]،ل[۲]،ب آمده است ۱۵ـل: ز؛ متن تصحیح قیاسی است؛ این بیت تنها در ل آمده است ۱۶ـس (نیز لن،لی،لن[۲]،ب): شاه با؛ ک: سارهٔ؛ (ل[۳]: موبد و؛ ب: دگر شاور و؛ و: چو شابور و چون)؛ متن = ل،ق (نیز ق[۲]) ۱۷ـ(ق[۲]: موبد) ۱۸ـک: تیز بیر (حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارد) ۱۹ـ(لن: برزیجمهر) ۲۰ـ(و: از میان) ۲۱ـس (نیز لن ـ ل[۳]،و،لن[۲]،ب): دلها؛ متن = ل (نیز پ) ۲۲ـ(لی: حرج)؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ ق به جای این بیت آورده است:

چنین گفت کسری به بوزرجمهر — که ای مرد گوینده‌ی خوب‌چهر

۲۳ـق (نیز و): به ۲۴ـ(و: ما) ۲۵ـس،ق (نیز لن ـ لن[۲]،ب): هرچه؛ متن = ل ۲۶ـل،ق (نیز ق[۲]): مجو؛ متن = س (نیز لن،لی،پ،و،لن[۲]،ب) ۲۷ـس (نیز لن،لی،و،ب): نهان؛ (پ: مهان)؛ متن = ل،ق (نیز ق[۲]،لن[۲])؛ ق[۲] از ۱۵۱۳ تا ۱۵۱۵ب یک بیت ساخته و ۱۵۱۳ب ـ ۱۵۱۵آ را انداخته است ۲۸ـس،ک (نیز لن،ق[۲]،لی،پ،ب): جز؛ متن = ل (نیز و،لن[۲]) ۲۹ـک (نیز پ،و): راه؛ متن = ل،س (نیز لن،ق[۲]،لی،لن[۲]،ب) ۳۰ـ(لی: جز)؛ ق این بیت را ندارد ۳۱ـق: سخن را ۳۲ـق: جو؛ ک: جوی ۳۳ـ(لی: جز) ۳۴ـق: آهسته‌گو (پساوند ندارد) ۳۵ـ(و: را)؛ ق،ک: شاخ گفتار بی (ک: با)؛ (لی: جام گفتار با)؛ ق[۲]: بکن شاخ گفتار با؛ ل[۳]: مگو خام‌گفتار بی)؛ متن = س (نیز لن،پ،لن[۲]،ب)؛ ل این بیت را ندارد؛ این بیت در یازده دستنویس دیگر آمده است؛ س بیت‌های ۱۵۱۵ـ۱۵۳۶ را به هم ریخته است: ۱۵۱۷ـ۱۵۲۳، ۱۵۱۶، ۱۵۳۱ـ۱۵۳۶، ۱۵۲۴ـ۱۵۳۰،

ز گیتی چو آگه شوند[۱] این مهان[۲]
شنیده بگویند با همرهان[۳]

چُنین گفت با شاهْ بیدار[۴]مرد
که ای برتر از گنبد لاژورد[۵]،
پرستیدنِ شهریارِ زمین
نداند[۶] خردمند جز[۷] راهِ دین!
به فرمانِ شاهان نباید[۸] درنگ
نباید که باشد دلِ[۹] شاه تنگ!
۱۵۲۰ هرآنکس که بر[۱۰] پادشا دشمن‌ست
روانش پرستارِ آهرمن‌ست[۱۱]!
دلی کو[۱۲] ندارد تنِ[۱۳] شاه دوست
نباید[۱۴] که باشد ورا مغز و پوست!
چُنان دان که آرام گیتی‌ست شاه
چو نیکی کنیم[۱۵]، او دهد[۱۶] دستگاه[۱۷]
به نیک و بد او را بود[۱۸] دست‌رس[۱۹]
نیازد به کین و[۲۰] به آزرم کس!
تو مپسند[۲۱] فرزند را جایِ اوی[۲۲]
چو جان دار در[۲۳] دل همه رایِ[۲۴] اوی[۲۲]!
۱۵۲۵ به شهری که هست اندرو[۲۵] مهرِ شاه[۲۶]
نیابد[۲۷] نیاز اندرآن بوم[۲۸] راه[۲۹]!
بدی از تو[۳۰] از فرّ او بگذرد[۳۱]
که[۳۲] بخشش[۳۳] همه[۳۴] نیکوی[۳۵] پرورد!
جهان را دل از شاه[۳۶] خندان[۳۷] بود
که بر چهرِ[۳۸] او فرّ یزدان بود!
چو از بخشش[۳۹] بهره[۴۰] یابی بکوش
که داری همیشه به فرمانش[۴۱] گوش!

۱ـ(ق[۲]،ل[۳]: شدند) ۲ـک: گوان؛ (ق[۲]،ل[۳]،ب، و): از کران؛ متن ← ۳ـ(ل[۳]، و: دیگران؛ ق[۲]: ابا دیگران)؛ ک (نیز پ): سخنها بگویند با دیگران؛ متن = ل؛ ق، س، لن، لی، لن[۲]، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل،ک، ق[۲]،ل[۲]،پ، و آمده است ۴ـل: پیروز ۵ـس، ق، ک (نیز لن ـ ل[۳]،ب): لاجورد؛ متن = ل (نیز پ، و، لن[۲]) ۶ـل،س،ک (نیز لن،لی،ل[۳]،لن[۲]،ب): نجوید؛ ق (نیز ق[۲]): نجوید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (و: نخواند)؛ متن (پ) ۷ـق (نیز ق[۲]): چون؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـل: نباید به فرمان شاهان ۹ـ(لی: دل از) ۱۰ـ(ب: با) ۱۱ـ(و،لن[۲]: اهریمنست) ۱۲ـ(و: گر) ۱۳ـس،ق (نیز لن،لی،و،لن[۲]،ب): دل؛ متن = ل،ک (نیز ق[۲]،ل[۲]،پ) ۱۴ـ(ق[۲]: نشاید)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

پرستنده‌ی شاه باید که اوی — به نیکی بود شاه را راه‌جوی

۱۵ـس (نیز لن،لی،لن[۲]): کنی؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق[۲]،ل[۲]،پ،و) ۱۶ـک: او و صد (← دهد) ۱۷ـس،ق،ک (نیز لن ـ لن[۲]): پایگاه؛ متن = ل؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۸ـس (نیز لن،لی،پ،لن[۲]): به بدمان شود (پ: بود)؛ (ل[۳]: به نیکی و بد او بود)؛ متن ← ۱۹ـ(و: او پست فریادرس)؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق[۲]) ۲۰ـق: یا؛ ک: گیتی؛ س (نیز لن،لی،ل[۳]،پ، و،لن[۲]): نیازارد او کس به آزرم کس؛ متن = ل (نیز ق[۲]) ۲۱ـ(ل[۳]: ببسند (!)) ۲۲ـل،س (نیز ق[۲]،پ،ب): او؛ متن = ک (نیز لن،و،لن[۲]) ۲۳ـل: دارد و (← دار در؟)؛ متن ← ۲۴ـس،ک (نیز لن ـ پ،لن[۲]، ب): چهر دل‌آرای؛ (و: راز چهر دل‌آرای)؛ متن = ل (پس از تصحیح **دارد** و به **دار در**)؛ ق این بیت را ندارد ۲۵ـک: اندرو هست (وزن درست نیست) ۲۶ـ(و: پادشاه) ۲۷ـک: نیاید؛ متن ← ۲۸ـل: بوم و؛ (و: اندرو هیچ؛ ق[۲]: به باد اندرون بوم؛ ل[۳]: نیابند آز اندرآن بوم)؛ متن = س،ق (نیز لن،لی،پ،لن[۲]،ب) ۲۹ـک: شاه (پساوند ندارد) ۳۰ـس،ق،ک (نیز لن،ق[۲]،لی،پ،و،لن[۲]،ب): بر تو؛ (ل[۳]: برتر)؛ متن = ل ۳۱ـس (نیز لن،لی،و،ب): نگذرد؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق[۲]،ل[۳] ـ لن[۲]) ۳۲ـل: چو ۳۳ـق (نیز لن،ق[۲]،و،لن[۲]): بخشش (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (لی،ل[۳]: تخشش)؛ متن = ل،س،ک (نیز پ،ب) ۳۴ـ(ق[۲]: بی (!)) ۳۵ـل ـ ک (نیز لن،لی ـ لن[۲]،ب): نیکویی؛ متن = ق ۳۶ـس (نیز لی،ب): جهاندار از شاه؛ (لن: جهاندار ازو شاد و؛ ل[۲]: جهانداری و شاه)؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق[۲]،ل[۳]،پ،و) ۳۷ـ(لن[۲]: چندان) ۳۸ـل: فرّ؛ ک: چشم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۹ـل،س،ک (نیز لن،لی،ل[۳]،لن[۲]،ب): نعمتش (؟)؛ ق: گنج او؛ (و: دولتش؛ ق[۲]: جهانرا دل (!))؛ متن = (پ (نیز ← ق)) ۴۰ـک: بهر ۴۱ـ(لن: فرمان)

به اندیشه گر سر بپیچی[1] از اوی[2] بتابد[3] هم‌آنگه ز تو بخت[4] روی!
وُگر دور گردی[8] مشو[9] بدکنش[10]! ۱۵۳۰ چو نزدیک دارد[5]، مشو[6] برمنش[7]!
نگه کن که با رنج نام‌ست و[12] گنج! پرستنده گر یابد از[11] شاه رنج
همان تیز گردد ز[14] گفتارِ سرد! نیابد که سیر آید از[13] کارکرد
به فرّ و به نامِ جهاندارشاه، اگر گَنْش شد[15] بنده را دستگاه
چُنان رفت باید که او را هواست! گر از ده یکی باژ[16] خواهد، رواست
که چون گَنْش بیند[17] ورا دستگاه، ۱۵۳۵ گرامی‌تر آنکس بود نزدِ شاه
بفرمایدش تا برد[19] سوی گنج[20]! ز بهری که او را سراید ز رنج[18]
کند آفرین مردِ یزدان‌شناس! ز[21] یزدان بود[22] آنک ماند[23] سپاس
بدارد[24]، نگوید به خورشید و ماه! وُ دیگر که اندر دلش رازِ شاه
همی از[27] تنِ[28] خویش مُستی[29] کند! به فرمانِ شاه آنک[25] سستی[26] کند
که نپراگند[31] بار[32] بر تاج و تخت! ۱۵۴۰ نکوهیده باشد گلِ آن[30] درخت
که کمتر کنی نزدِ او[33] آبِ روی! ز کس‌های او پیش او بد مگوی

۱ـک: سی (نقطه ندارد)؛ (ب: اندیشهٔ کژ بپیچی) ۲ـق،ک (نیز لن۲): تو روی؛ (لن، ق۲، ل۳، پ: تو زوی)؛ متن = ل، س (نیز لی، و، ب)
۳ـس: ستاید (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک: نماید (حرف دوم و چهارم نقطه ندارند)؛ (ل۳، پ: بپیچد)؛ متن ← ۴ـ(ب: ز بخت تو)؛ ل: نبیند به نیکی ترا بخت؛ متن = ق (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲؛ نیز ← س،ک) ۵ـ(لن۲: گردی؛ ب: دارش) ۶ـ(و: مرو) ۷ـ(ق۲، پ، لن۲: برمنش) ۸ـ(ق۲: گردد) ۹ـس،ک (نیز لن، لی، لن۲): مکن؛ (و: مگو)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ، ب) ۱۰ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): سرزنش؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲، ل۳، ب) ۱۱ـل: گریان و ز ۱۲ـل: چو ←؛ (ل۳: تامست (!)؛ پ: نازست و)؛ متن = س،ق (نیز ق۲، و)؛ ک: این بیت را ندارد؛ لن، لی، لن۲، ب از ۱۵۳۱آ و ۱۵۳۶ب یک بیت ساخته و ۱۵۳۱ب ـ۱۵۳۶آ را انداخته است؛ س از ۱۵۳۱آ و ۱۵۳۶ب یک بیت دیگر ساخته و آن را پس از بیت ۱۵۳۰ افزوده است ۱۳ـ(ل۳: آیی از)؛ ل،ق (نیز پ): کسی رایدان؛ متن = س،ک (نیز ق۲) ۱۴ـس،ق (نیز ل۳،ب): نیز کنی ز (ل۳،ب، و)؛ ک: کندی آید ز؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ در ل حرف یکم واژهٔ نیز نقطه ندارد)؛ و بیت‌های ۱۵۳۲ـ۱۵۳۶ را ندارد ۱۵ـق: کژّ شود؛ (ل۳: وگر کس شدی)؛ متن = ل،س،ق،ک (نیز ق۲، پ) ۱۶ـل،س،ق (نیز ل۳): باز؛ متن = (ق۲، پ)؛ ک: این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۷ـ(ق۲: گردد؛ پ: باشد)؛ ق: تنگ بیند؛ (ل۳: گوش باشد)؛ متن = ل، س، ق،ک (نیز ق۲) ۱۸ـ(لن: دانک) ۱۹ـ(لی: کران (!)) ۲۰ـس، ق (نیز لن، لی، ل۳، پ، و، ب): که گرچند؛ ک: اگرچند؛ (لی۲: وگرچند)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۱ـ(ب: نیز لن، لی ـ لن۲، ب) ۲۲ـس،ک (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): از تو او؛ متن = ل،ق (نیز ل۳، پ، و) ۲۳ـس،ق (نیز لن ـ لن۲، ب): وگر؛ متن = ل،ک ۲۴ـس،ق،ک (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): به؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۵ـ(ل۳: ایچ) ۲۶ـس (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): که گر؛ متن ← ۲۷ـ(و: برکشد دیگران را؛ ل۳: بروش اگر پاسخ آری (!))؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲) ۲۸ـق: بر شاه؛ (و: پرستنده)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـق: چنو ۳۰ـک (نیز ق۲، ل۳، پ): اگر ۳۱ـس (نیز لن، لی، پ، لن، لن۲، ب): نیست آگاهیت؛ (و: آگهی نیستت)؛ متن = ل،ک (نیز ق۲، ل۳) ۳۲ـ(پ: از) ۳۳ـ(پ: پیش)؛ ق این بیت را ندارد ۳۴ـ(و، لن۲: آرد) ۳۵ـ(ق۲: درد) ۳۶ـق: منما ۳۷ـ(لی: چو ←) ۳۸ـ(ق۲: زین) ۳۹ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): دل او؛ ق (نیز پ، و): فرّ او؛ (ق۲: فرش ار (!)؛ ل۳: فرّ ار)؛ ک: که گر او؛ متن = ل ۴۰ـ(پ: گمان) ۴۱ـ(ل۳: کژ ویژه) ۴۲ـق: جان (وزن درست نیست)؛ ک: جهان؛ (ق۲: و گمان؛ پ: نهان)؛ متن = ل،س (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب) ۴۳ـس: از آن کو؛ (لی: از آن کر) ۴۴ـ(ق۲: زین؛ ل۳، پ: ازو) ۴۵ـس،ک (نیز لن ـ لن۲، ب): نیکوئی؛ متن = ل،ق ۴۶ـ(لی: کس که) ۴۷ـل (نیز و): بشنوی (حرف نخست نقطه ندارد)؛ س،ق،ک (نیز ق۲، ل۳، لی۲): بشنوی؛ متن = (لن، پ، ب) ۴۸ـس،ق (نیز لن ـ لن۲، ب): دل؛ متن = ل،ک ۴۹ـپادشاهی چو ۵۰ـل: گهر

هرآنکس که بسیار گوید دروغ بنزدیکِ شاهان نگیرد[1] فروغ!
سُخُن کان[2] نه اندرخورد با خرد بکوشد[3] که بر پادشا نشمرد!
وُگر[4] پرسدت، هرچ[5] دانی بگوی[6] به بسیار گفتن مبر[7] آب روی!
۱۵۴۵ فزون‌ست ازآن[8] دانش اندر جهان که بشنید[9] گوش[10] آشکار و نهان!
کسی را[11] که شاهِ جهان خوار کرد بماند همیشه روان پر ز[12] درد!
همان در[13] جهان ارجمند آن[14] بود که با او لبِ شاه[15] خندان بود!
چو[16] بنوازدت شاه، گَنْشی[17] مکن! اگرچه[18] پرستنده باشی کَهُن[19].
که هرچند[20] گردد پرستش دراز چُنان دان که[21] هست او ز[22] تو بی‌نیاز!
۱۵۵۰ اگر[23] با تو گردد ز[24] چیزی دُژَم به پوزش گرای و مزن هیچ[25] دم
اگر[26] پرورد دیگری را[27] همان پرستار[28] باشد چو تو[29] بی‌گمان،
وُگر[30] نیستت آگهی[31] زان[32] گناه بَرَهنه دلت را ببر نزدِ[33] شاه،
وُگر هیچ تاب اندرآری[34] به دل بدو روی[35] منمای[36] و[37] پی[38] برگُسِل،
به فرّش[39] ببیند نهانِ[40] ترا دل کژ و تیره[41] روانِ[42] ترا،
۱۵۵۵ ازآنپس[43] نیابی تو زو[44] نیکوی[45] همان گرم[46] گفتارِ او نشنوی[47]!
درِ[48] پادشا همچو[49] دریا شمَر پرستنده ملاّح و کشتی هنر[50].

۱ـ(ل۳: نگیرد به نزدیک شاهان)؛ لن، لی، لن۲، ب بیت‌های ۱۵۴۲ـ۱۵۴۴ را ندارند ۲ـک: آنک؛ (ق۲: سخنها) ۳ـ(ل۳: بگوید) ۴ـک: مگر ۵ـک: آنچ؛ (ق۲، ل۳، پ، و: هر چه)؛ متن = ل (نیز و)؛ بگوی (نقطه ندارد)؛ متن = ق،ک (نیز ق۲، ل۳، پ) ۷ـک (نیز ل۳): مجوی؛ (ق۲: مجو)؛ متن = ل،ق (نیز پ، و)؛ در ل این بیت پس از بیت ۱۵۴۰ آمده است؛ س این بیت را ندارد ۸ـل: زان؛ (ل۳: ز آن) ۹ـل، س (نیز لن): بشنید (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ک (نیز ق۲): بشنود؛ (لی: نشنید؛ ل۳: نشنود)؛ متن ← ۱۰ـ(لن۲: ز گوش ←؛ پ: تو بشنو بگوش)؛ متن = (و، ب؛ نیز ← ل، س، لن، لن۲)؛ ق این بیت را ندارد ۱۱ـ(و: ز را ←) ۱۲ـس، ق (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب): روانش به؛ ک: نماند همیشه روانش به؛ (ل۳: همیشه روانش بماند به؛ پ: نماند ز دانش (← روانش) همیشه به)؛ متن = ل ۱۳ـ(و: که اندر ارجمندان) ۱۴ـ(لی: ۱۵ـک: شاد و؛ ق این بیت را ندارد ۱۶ـ(لن۲، ب: که) ۱۷ـ(لی: کژّی) ۱۸ـس، ق (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): وگرچه؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۱۹ـ(لی: کران (!)) ۲۰ـس، ق (نیز لن، لی، ل۳، پ، و، ب): که گرچند؛ ک: اگرچند؛ (لی۲: وگرچند)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۱ـ(ب: دانک) ۲۲ـس،ک (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): از تو او؛ متن = ل،ق (نیز ل۳، پ، و) ۲۳ـس،ق (نیز لن ـ لن۲، ب): وگر؛ متن = ل،ک ۲۴ـس،ق،ک (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): به؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۵ـ(ل۳: ایچ) ۲۶ـس (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): که گر؛ متن ← ۲۷ـ(و: برکشد دیگران را؛ ل۳: بروش اگر پاسخ آری (!))؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲) ۲۸ـق: بر شاه؛ (و: پرستنده)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـق: چنو ۳۰ـک (نیز ق۲، ل۳، پ): اگر ۳۱ـس (نیز لن، لی، پ، لن، لن۲، ب): نیست آگاهیت؛ (و: آگهی نیستت)؛ متن = ل،ک (نیز ق۲، ل۳) ۳۲ـ(پ: از) ۳۳ـ(پ: پیش)؛ ق این بیت را ندارد ۳۴ـ(و، لن۲: آرد) ۳۵ـ(ق۲: درد) ۳۶ـق: منما ۳۷ـ(لی: چو ←) ۳۸ـ(ق۲: زین) ۳۹ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): دل او؛ ق (نیز پ، و): فرّ او؛ (ق۲: فرش ار (!)؛ ل۳: فرّ ار)؛ ک: که گر او؛ متن = ل ۴۰ـ(پ: گمان) ۴۱ـ(ل۳: کژ ویژه) ۴۲ـق: جان (وزن درست نیست)؛ ک: جهان؛ (ق۲: و گمان؛ پ: نهان)؛ متن = ل،س (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب) ۴۳ـس: از آن کو؛ (لی: از آن کر) ۴۴ـ(ق۲: زین؛ ل۳، پ: ازو) ۴۵ـس،ک (نیز لن ـ لن۲، ب): نیکوئی؛ متن = ل،ق ۴۶ـ(لی: کس که) ۴۷ـل (نیز و): بشنوی (حرف نخست نقطه ندارد)؛ س،ق،ک (نیز ق۲، ل۳، لی۲): بشنوی؛ متن = (لن، پ، ب) ۴۸ـس،ق (نیز لن ـ لن۲، ب): دل؛ متن = ل،ک ۴۹ـپادشاهی چو ۵۰ـل: گهر

سَخُن لنگر[1] و بادبانش خرد — به دریا خردمند چون بگذرد[2]،
همان[3] بادبان را کند سایه‌دار[4] — که هم سایه‌دارست و هم مایه‌دار[5]،
کسی کو ندارد هنر با[6] خرد[7] — سَزد گر[8] درِ[9] پادشا نسپرد[10]!
۱۵۶۰ اگر پادشا کوهِ آتش[11] بُدی — پرستنده را[12] زیستن خَوش[13] بُدی[14]،
چن[15] آتش گِه[16] خشم[17] سوزان بود[18]! — چو خشنود باشد فروزان بود[18]!
ازو یک زمان شیر و شهدست بهر[19] — به دیگر[20] زمان چون[21] گزاینده‌زهر!
به کردار[22] دریا بود کارِ شاه[23] — ـبه[24] فرمانِ او تابد از چرخ ماه ـ،
ز دریا یکی ریگ دارد[25] به کف — دگر درّ یابد[26] میانِ صدف[27]!
۱۵۶۵ جهان زنده بادا به[28] نوشین‌روان[29] — همیشه به کیوانْش فرمان[30] روان[31]!

نگه کرد کسری به گفتارِ اوی[32] — دلش گشت[33] خرّم[34] به[35] دیدار اوی[32]!

۱ـ(ل،ق۲،لی،ب: لشکر (ـلنگر)) ۲ـک: نگذرد؛ (ق۲: بنگرد)؛ ل: خود بنگرد؛ (لی: سزد گو در پادشا نشمرد (ـ ۱۵۵۹ب)؛ متن = س (نیز لن،ل۲ـلی۲ـب)؛ ق از ۱۵۵۷آ و ۱۵۵۹ب یک بیت ساخته و ۱۵۵۷ب ـ ۱۵۵۹آ را انداخته است ۳ـس (نیز لن،ق۲،و،لی۲،ب): همه؛ متن = ل،ک (نیز لی،ل۲،ب) ۴ـس (نیز لی،لی ـلن۲،ب): مایه‌دار؛ متن ← ۵ـس (نیز لن،لی ـلن۲،ب): مایه‌دارست و هم سایه‌دار؛ متن = ل،ک (نیز ق۲) ۶ـس (نیز لن،و): با (نقطه ندارد)؛ ل: روانش؛ ک: خرد یا؛ متن = (ق۲ـپ،لن۲،ب) ۷ـک: هنر (پساوند ندارد) ۸ـس (نیز لن،لی،و،ب): کو؛ (لن۲: کز)؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۲،ب) ۹ـق: بر ۱۰ـس (نیز لی): بشمرد؛ ق: بسپرد (!)؛ (ق۲: نگرد)؛ متن = ل، ک (نیز لن،ل۲ـلن۲،ب) ۱۱ـک: آهن ۱۲ـل: زان؛ (ق۲: پرستندهٔ)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـک: خوش ← ۱۴ـ(ب: بود (پساوند ندارد)) ۱۵ـل،ق،ک (نیز ق۲): چو؛ س،س۲ (نیز لن،لی ـب): که؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۶ـل: که او؛ س (نیز لن،لی،و،لن۲، ب) که با؛ ق: که در؛ متن = ک،س۲ (نیز ق۲،ل۲،پ،آ) ۱۷ـل،ق (نیز لی): چشم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـق: بدی ۱۹ـ(و: شهد و شیرست بهر؛ آ: بهر شهدست و بهر (!)) ۲۰ـق: و دیگر ۲۱ـک: ار؛ (و: زمانت؛ آ: بدو یکزمان چون) ۲۲ـس۲ (نیز آ): نگهدار ۲۳ـک: گاه‌گاه (!)؛ س۲ (نیز آ): گاه شاه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـس۲ (نیز آ): ز ۲۵ـل۲: یکی ریگ دارد ز دریا) ۲۶ـل: باشد؛ س (نیز لن،ل۲،ب،و،لن۲،ب): دارد؛ ک: دارد (حرف نخست نقطه ندارد)؛ (ق۲: بیابد؛ آ: یابد؛ لی: دیگر در که دارد (وزن درست نیست))؛ متن = ق،س۲ (نیز ← آ) ۲۷ـس۲ (نیز لی): دو صد؛ (ل۲: دو کف)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

چو روزی خورد هرکسی بی‌گمان — بتوّی رسد درد ازو یک زمان
ز بیشی و کمّی سخن درنورد — مدار از پس خورد خود را به درد
چو تیره شود کار تو پیش شاه — نباید که تو پیش پوزش گناه

۲۸ـ(لی،ب،ز:) ۲۹ـ(لی: نوشیروان) ۳۰ـل (نیز ق۲): فرمانش کیوان؛ س۲ (نیز ل۲،آ): فرمانش چرخ؛ ق (نیز و): فرمانش گردون؛ ک: فرمان کیوان؛ متن ← ۳۱ـ(ب: خرد پیر و پندار و دولت جوان)؛ متن = س (نیز لن،لی،لی۲،ب)؛ ل۲ پس از این بیت افزوده است:

که بر شهریاران گیتی سزست — به هر خوبی آرایش کشورست

بنداری (۱۳۲۷ـ۱۵۶۵): و أطال صاحب الکتاب نفسه فی حکایة مقالات بزرجمهر. ثم ذکر فی آخرها أنه بات ذات لیلة عند أنوشروان فاندفع فی کلامه و أنی بما أعجب السامعین ۳۲ـل،س،ق (نیز ا،ب): او؛ متن = ک،س۲ (نیز لن ـلن۲) ۳۳ـل۲: گشته) ۳۴ـ(ب: زنده؛ و: شادان) ۳۵ـ(و: ز)؛ بنداری (۱۵۶۶): فاستحسن الملک کلامه

چو[1] گفتی که زه[2]، بدره بودی چهار[3] — ـبدین[4] گونه بُد[5] بخشش شهریار[6]ـ،
چو با زه[7] بگفتی[8] زهازه به هم[9] — چهل بدره بودی ز بخشش[10] درم!
چو گنجور با شاه کردی شمار — به هر بدره بودی[11] درم ده[12] هزار
۱۵۷۰ شهنشاه با زه زهازه بگفت[13] — که[14] گفتارِ او با درم[15] بود[16] جفت!
بیاورد گنجورِ خورشید[17]چهر — درم‌بدره‌ها پیشِ بوزرجمهر[18]

برین[19] داستان‌بر[20] سَخُن ساختم[21] — به مَهبودِ[22] دستور[23] پرداختم[21]

داستان مهبودِ وزیر و زَروانِ حاجب[24]

میاسای[25] از[26] آموختن یک زمان — ز دانش میفگن[27] دل اندر گُمان!
چو گویی[28] که فامِ[29] خرد توختم[30] — همه[31] هرچ[32] بایستم[33] آموختم،
۱۵۷۵ یکی نغزبازی کند روزگار — که بنشاندت پیشِ آموزگار!
ز دهقان کنون[34] بشنو این[35] داستان — که برخواند از گفته‌ی باستان

۱ـ(ل۲: که؛ آ: تو) ۲ـل (نیز آ): ده؛ ق: به یک زه ز گفتار او (وزن درست نیست)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـل: هزار ۴ـق،ک: س۲ (نیز ق۲،ل۲): برین؛ متن = ل،س (نیز لن،لی،پ ـب) ۵ـک: بر ۶ـ(لن۲: کردگار؛ آ: کارزار)؛ در لی پس از این بیت: بنداری (۱۵۶۷): و کان من عادته، أن من قال له: «زه» أحضر الخازن بین یدیه عشر بدر ۷ـق: تازه (ـبا زه) ۸ـ(لن۲: نگفتی (!)) ۹ـس۲ (نیز ل۲،آ): ز هازه گرفتی به دم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـس،ق،س۲ (نیز لن ـب): گنجش؛ متن = ل،ک ۱۱ـل: بدی بدره‌های؛ س،ک (نیز لن، لی،پ،و،لن۲،ب): و را بهره (پ،و،لن۲: بدره) بودی؛ متن = ق،س۲ (نیز ق۲،ل۲،آ، بنداری) ۱۲ـس (نیز لن،لی،لن۲): صد؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۵۶۸ـ۱۵۶۹): و من قال له: «زه زهان زه» أحضر الخازن له أربعین بدرة فی کل بدرة عشرة آلاف درهم ۱۳ـ(آ،ب: گرفت (پساوند ندارد)) ۱۴ـس۲ (نیز آ): ز ۱۵ـ(لن۲: خرد) ۱۶ـ(لی: بود با درم (وزن درست نیست)) ۱۷ـک: خرشید ۱۸ـ(لن: بر زیجمهر)؛ برخی دستنویس‌ها پس از این بیت افزوده‌اند:

س: ازین باره گفتار بسیار گشت — دل مردم خفته بیدار گشت
س۲،لی،ل۲،و،ا: چنین است دانش که گفتم ترا — ز دار آورد مرد بر منبرا

بنداری (۱۵۷۰ـ۱۵۷۱): فقال تلک اللیلة لبزرجمهر: «زه زهان زه» فأتاه الخازن بأربعین بدرة تشتمل علی أربعمائة ألف درهم، و وضعه بین یدیه ۱۹ـس۲ (نیز لی،و،آ): بدین ۲۰ـ(و: در) ۲۱ـق،ک (نیز ق۲،پ،ب): ساختیم ـپرداختیم؛ (آ: ساختم ـساختم (پساوند ندارد))؛ متن = ل،س،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۲،و،لن۲) ۲۲ـل: مهنود ۲۳ـ(آ: بر داستان) ۲۴ـل: داستان مهنود با زروان؛ س: ـو زروان حاجب و جهود ساحر؛ ق: داستان مهبود و حاجب و زروان جهود؛ ک: داستان نوشین‌روان و میروی (؟) و پسران؛ ل۲: داستان مهبود وزیر با حاجب جو ← جهود؛ س۲: داستان مهبود وزیر نوشیروان با حاجب؛ متن ← س؛ بنداری: قصة مهبود الوزیر و ما جری علیه و علی ولدیه ۲۵ـ(ا: بیاسای) ۲۶ـل (نیز و): ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـک: ما فکن؛ (لی: نیفکن) ۲۸ـ(لی: بگویم) ۲۹ـس،ق (نیز ق۲،پ،و،لن۲،ب): وام؛ ک: نام (ـفام)؛ (لی: دام)؛ متن = ل،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۲،آ) ۳۰ـک: دوختم ۳۱ـس،ق: هنر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۲ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن) ۳۳ـس۲: بایست ۳۴ـل (نیز ق۲): سخن؛ متن ← ۳۵ـل۲: نوبشنو یکی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

چُنین گفت موبد[1] که بر تختِ عاج
چو کسری کسی[2] نیز ننهاد تاج!

به رزم و به بزم و به پرهیز و[3] داد
چنو[4] کس ندارد ز شاهان به یاد[5]

ز دانندگان دانش آموختی
دلش را به[6] دانش برافروختی[7]!

۱۵۸۰ خور و خواب با موبدان داشتی[8]
همی سر[9] به دانش برافراشتی[10]!

برو[11] چون روا شد[12] به چیزی[13] سُخُن
تو زآموختن هیچ سستی مکن!

نباید که[14] گویی[15] که دانا شدم
به هر آرزوبر توانا شدم!

چُن[16] این داستان بشنوی، یادگیر
ز گفتارِ گوینده‌دهقانِ[17] پیر!

آغاز داستان[18]

بپرسیدم از[19] روزگارِ کَهُن
ز نوشین‌روان[20] یاد کرد[21] این سُخُن[22]،

۱۵۸۵ که او را یکی پاک‌دستور بود
که بیداردل بود و گنجور بود،

دلی پرخرد داشت[23] و[24] رایی[25] درست
ز گیتی جزاز[26] نیک‌نامی[27] نجست،

که مَهبود[28] بد نام آن پاک‌مغز
زوان[29] و دلش پر ز گفتارِ[30] نغز!

۱ـل۲: دهقان؛ (ل۳: گوینده) ۲ـ(پ: ﴿کسی﴾) ۳ـ(آ: به پرهیز به بزم (وزن درست نیست)) ۴ـ(لی، لن۲: چو او؛ ل۳: خبر (← چنو)؛ متن ← ۵ـق: چو کسری نباشد ز شاهان داد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـل (نیز پ): ز ۷ـق، ک، س۲ (نیز ل۳، آ): بیفروختی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـس-س۲ (نیز لن-ب): خواستی؛ متن = ل ۹ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): همان دل؛ ق، س۲ (نیز ق۲، ل۲، پ، آ): همه دل؛ (و: دل و جان)؛ متن = ل، ک، ل۲ ۱۰ـس-س۲ (نیز لن-آ): بیاراستی؛ (ب: برآراستی)؛ متن = ل ۱۱ـک: به ره؛ ل۲: بر از ۱۲ـل: روان گشت؛ ل۲ (نیز آ): خون روان گشت؛ متن ← ۱۳ـل: شیرین؛ (لی: بحشدی (!)؛ پ: به دانش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۴ـس-س۲ (نیز لن-لن۲، ب): ندانی چو؛ (آ: بدانگه چو)؛ متن = ل ۱۵ـل۲: گفتی؛ س، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

چنان دان که نادان‌ترین کس تویی چو گفتار دانندگان نشنوی

۱۶ـل-س۲ (نیز لن-ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۷ـ(ل۲،۱: دهقان گوینده)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

جو از گفت او خواستم داستان که برگوید از گفته‌ی باستان

۱۸ـل، ق، ک سرنویس ندارند؛ متن = س، ل۲، س۲ ۱۹ـل: بپرسید زو ۲۰ـ(لی: نوشیروان) ۲۱ـق، گیر؛ ک: کرد ﴿← ر﴾؛ س: سر بسر؛ (لن۲: باز کرد)؛ متن ← ۲۲ـ(آ: این سخن یادگیر (پساوند ندارد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـ(ل۲: داد) ۲۴ـل۲ (نیز لی، و): ﴿و﴾ ۲۵ـل: رای ۲۶ـل (نیز و): بجز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـق: نام نیکو؛ ک، ل۲ (نیز لن۲): نام نیکی؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ پ پس از این بیت افزوده است:

نکوخوی بود و نکورای بود بر خسروش راه و هم جای بود

۲۸ـل: مهبود؛ ک: مه‌بوی ۲۹ـل-س۲ (نیز لن-ب): روان (← زوان؟) ۳۰ـس۲ (نیز ل۳،۱): بود و کردار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بندارى (۱۵۷۲-۱۵۸۷): قال صاحب الکتاب: کان لأنوشروان دستور موصوف بالعقل و الذکاء، مشهور بالیقظ والدهاء یسمی مهبود

دو فرزند بودش چو خرّم‌بهار[1]
همیشه پرستنده‌ی شهریار

شهنشاه چون[2] بزم[3] آراستی
وُگر بَزْمَ مویدی[4] خواستی،

۱۵۹۰ نخوردی جزاز دست مهبود[5] چیز
هم ایمن[6] بُدی زان[7] دو فرزند نیز[8]

خورش‌خانه در خانِ[9] او داشتی
تنِ خویش مهمانِ او داشتی

دو فرزند آن نامور[10] پارسا[11]
خورش ساختندی[12] بر[13] پادشا[11]

بزرگان ز مَهبود[14] بردند رشک[15]
همی‌ریختندی به رخ‌بر[16] سرشک

یکی نامور بود زَروان[17] به نام
که او را بُدی بر در[18] شاه کام،

۱۵۹۵ کَهُن بود و هم حاجبِ شاه بود
فروزنده‌ی رسمِ[19] درگاه[20] بود

ز مهبود[21] و[22] فرّخ[23] دو فرزندِ اوی[24]
همه ساله بودی پر از آب[25] روی[24]

همی‌ساختی[26] تا سرِ[27] پادشا
کند تیز[28] بر[29] کارِ[30] آن پارسا

به بدگفتِ ایشان[31] ندید[32] ایچ راه
که کردی پرآزار ازآن[33] جانِ[34] شاه

۱ـ(لی: ﴿بهار﴾)؛ بندارى (۱۵۸۸): و کان له ولدان یلازمان خدمة الملک ۲ـ(آ: اگر) ۳ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ل۲، ا، ب): بزمی؛ ق: خوان؛ ک (نیز پ): زمزم؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و) ۴ـس (نیز لی، ب): پرسش موبدان؛ س۲ (نیز آ): برسم و مویدی؛ (لن، لن۲: پرسش مویدی)؛ ق۲: خود ز برسم یدی (!))؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، و) ۵ـل: مهبود ۶ـل۲، س۲ (نیز ل۳، آ): آنین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـل۲، س۲ (نیز آ): آن ۸ـ(لی: چیز (پساوند ندارد))؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد ۹ـس۲ (نیز لن، لی، ب): خوان؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۱۰ـ(و: پاک‌دل) ۱۱ـق: نامدار ـ شهریار؛ (ل۳: پادشا ـ پادشا (پساوند ندارد)) ۱۲ـس (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ): آوردیدی؛ ق، ک (نیز ق۲): تاختندی؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، ب): آوردندند؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲، لی، پ، آ)؛ بندارى (۱۵۸۹-۱۵۹۲): و کانا صاحبی طعامه لایثق فی أغذیته إلا بما یسوّی له فی بیتهما، و لا یأکل إلا من بدهما ۱۴ـل: مهنود؛ متن ← ۱۵ـس، ق، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل، لن۲، ب): ز (ق: به) مهبود (ک: مه‌بوی) بر در بزرگان ز (ک، س، ل۲: به) رشک؛ (ق۲: ز مهبود بودند گردان به رشک؛ ب: ز مهبود بر در بزشکان بزشک (← بزرگان بر شک)؛ و: ز مهبود بر غم بزرگان به رشک)؛ متن = ل ۱۶ـس (نیز لی): چو خونین؛ (لن، ب: ز خونین؛ لن۲: ز خونی)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۲، پ، و)؛ آ این بیت را ندارد؛ ق۲ بیت‌های ۱۵۹۲-۱۵۹۶ را به هم ریخته است: ۱۵۹۶، ۱۵۹۴، ۱۵۹۳، ۱۵۹۵؛ بندارى (۱۵۹۳): وکان مهبوذ، بسبب قربته من الملک و قرب ولدیه منه، محسوداً بین أرکان الدولة و أعیان الحضرة ۱۷ـس (نیز و، لن۲): زوران؛ ل۲: روزان؛ (ل۳: روان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـق۲: دل ۱۹ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): مرز و؛ ل۲ (نیز ل۲، پ، و، آ): بزم و؛ س۲: بزم؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۲۰ـ(ق۲: آن گاه)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بندارى (۱۵۹۳-۱۵۹۵): وکان علی باب الملک حاجب طاعن فی السن عارف بمراسم سالاریة الدرکاه یسمی زروان ۲۱ـل: مهنود ۲۲ـل، ک: ﴿و﴾؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـس، ل۲، س۲ (نیز لی-و-ب): از هر؛ (لن، لن۲، آ: ز هر)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۲۴ـ(آ: او ـ رو) ۲۵ـ(و: چنین به؛ آ: آب و)؛ بندارى (۱۵۹۶): وکان لایزال یحترق علی نار الحسد من مهبوذ و ولدیه، و من فرط حسده تکاد روحه تبین من جسده ۲۶ـ(ق۲: خواستی) ۲۷ـل: سوی؛ س (نیز ب): دل؛ (لی: یا دل؛ آ: یا سر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـل، س (نیز لی): تیره؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـس (نیز لی، ب): در ۳۰ـ(ق۲: کین)؛ بندارى: فلم یزل یسعی و یحتال فی أن یغیر علیهم رأی الملک ۳۱ـس (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب): ازیشان؛ ل۲ (نیز ل۳، آ): دشمن؛ ک: بدگو ازیشان؛ (و: بدگفتن وی)؛ متن = ل، س۲ ۳۲ـس۲: نداد؛ (ل۲: مدید) ۳۳ـل: زان؛ ل۲ (نیز آ): زو؛ س۲ (نیز لن، ل۲، پ، و، لن۲): از و؛ س (نیز لی، ب): پر از آرزو (← پرآزار زو)؛ متن = ک (نیز ق۲) ۳۴ـک: خانه؛ ق این بیت را ندارد؛ بندارى (۱۵۹۸): و لم یکن یتیسر له ذلک

خردمند از آن[1] بد خود[2] آگاه بود — که او را به درگاه[3] بدخواه بود
ز گفتار و کردارِ آن شوخ‌مرد — نشد[4] هیچ[5] مهبود[6] را روی زرد

چُنان بُد که یک روز مردی[7] جهود — ز زَروان[8] درم خواست از بهر سود[9]
شد[10] آمد بیفزود نزدیکِ[11] اوی[12] — برآمیخت با جانِ تاریکِ[11] اوی[12]
چو با حاجبِ[13] شاه گستاخ شد — پرستنده‌ی خسروی[14] کاخ[15] شد،
از[16] افسون سَخُن رفت[17] روزی نهان — ز درگاه و از[18] شهریارِ جهان،
ز نیرنگ و از[19] تُتُبل و[20] جادوی[21] — ز کردارِ کژّی و از[22] بدخوی[21]
چو زَروان[23] به گفتارِ[24] مردِ جهود — نگه کرد و[25] زان سان سَخُن‌ها[26] شنود[27]،
برو[28] راز بگشاد و گفت این سَخُن — بجز پیشِ جان[29] آشکارا مکن:
یکی چاره باید ترا[30] ساختن — زمانه ز مهبود[31] پرداختن،
که او را بزرگی[32] به جایی رسید — که پای[33] زمانه بخواهد[34] کشید!
ز[35] گیتی ندارد کسی را به کس — تو گویی[36] که نوشین‌روان‌ست[37] و بس!

۱ـل: زان ۲ـل (نیز لن[3]): نه؛ ل[3]: چه؛ ق: بدخو؛ (پ، و: خودکی)؛ متن = س، ک، س[2] (نیز لن ـل[2]، آ، ب)؛ بنداری: یعلم من ذلک ۳ـ(و: بر شاه) ۴ـل[2]: نبد ۵ـ(ق[2]، ل[3]: ایچ) ۶ـل: مهبود؛ ک: مهبوی؛ بنداری (۱۵۹۹ـ۱۶۰۰): و کان مهبوذ یعلم من ذلک لکنه یتغابی عنه ۷ـل (نیز لن[2]، آ): مرد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـس (نیز لن[3]): زوران؛ ل[2]: زورآن؛ (و: دربان؛ ب: زوان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـک: برآمیخت با جان تاریک بود (ـه ۱۶۰۲ب)؛ بنداری (۱۶۰۱): فاتفق أنه اتصل بهذا الحاجب یهودی بسبب معاملة جرت بینهما ۱۰ـل[2]: شب ۱۱ـل: در پیش ـبدکیش؛ (آ: تودیک (ـه نزدیک) ـتاریک)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـل، س، ق، ل[2] (نیز آ، ب): او ـاو؛ (ل[3]: اوی ـاو (پساوند ندارد))؛ متن = س[3] (نیز ل، ق[2]، لی، پ، و، لن[3])؛ ک: این بیت را ندارد ۱۳ـک: چو حاجب بر ۱۴ـ(آ: خسرو) ۱۵ـ(و: گاه (پساوند ندارد) ۱۶ـل، س، ق، ک (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، لن[2]، ب): ز؛ (لی: به)؛ متن = ل[2]، س[3] (نیز و، آ) ۱۷ـس، س[3] (نیز لن، لی ـب): گفت؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز ق[3]) ۱۸ـل، ق، ک، س، س[2] (نیز لن[3]، آ): ز؛ متن = س، ل[3] (نیز ق[3] ـو، ب) ۱۹ـل، ق، ک، س[2] (نیز لن، لن[2]، آ): ز؛ متن ← ۲۰ـ(لی: افسون و از)؛ متن = س، ل[2] (نیز ق[3]، ل[3]، پ، و، ب) ۲۱ـل، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و، لن[2]، ب): جادوئی ـبدخوئی؛ ک: جادوی ـبدخوئی (پساوند ندارد)؛ (آ: جادوی ـبخردی)؛ متن = س، ق (نیز ق[2]، ب) ۲۲ـل، ق، س[2] (نیز آ): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۶۰۲ـ۱۶۰۵): فکثر اختلافه الیه حتی استرسل معه فتفاوضا یوما فی مجلس خلوة، فی أمر السحر و التیرنجات و أنواعها ۲۳ـس (نیز و، لن[2]): زوران؛ ک، س[2]: رزوان؛ ل[3]: زور آن؛ متن = ل، ق (نیز لن، ق[2]، لی، پ، آ، ب) ۲۴ـس، ق (نیز لی، پ، ب): کردار؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، و، لن[3]، آ) ۲۵ـک (نیز لی): خوی ← ۲۶ـس (نیز لی، ب): راز و فسونش؛ س[2] (نیز لن، پ ـآ): راز فسونش؛ ق، ک (نیز ق[2]): آواز افسون؛ ل[2]: آنگاه افسون؛ متن = ل ۲۷ـس: گشود؛ ل[3] این بیت را ندارد؛ ل[2] در اینجا سرنویس دارد؛ احوال گفتن زوران حاجب راجهود ساحر ۲۸ـل[2] (نیز ق[3]): بدو ۲۹ـل[2] (نیز پ): من ۳۰ـس، ق، ک (نیز پ، آ): جادوی بایدت؛ ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و، لن[2]، ب): جادوئی بایدت؛ (ق[2]: چاره‌ئی بایدت)؛ متن = ل (نیز ← ق[2]) ۳۱ـل: مهنود؛ ک: مه‌بوی ۳۲ـک، ل[2] (نیز ل[3]، آ): از بزرگی؛ (ق[2]: از بزرگان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـل[2] (نیز لن[2]): پای از؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۴ـس، ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، و، لن[2]، آ): نخواهد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن = ل، ق، س[2] (نیز لی، ل[3]، پ، ب) ۳۵ـس (نیز لن، ق[2]، لی، و، لن[2]، ب): به؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ل[3]، ب، آ) ۳۶ـس (نیز لی): گفتی ۳۷ـ(لی: نوشیروانست)؛ ل[2] این بیت را ندارد

جزاز دستِ فرزندِ مهبود[1] چیز — خورش‌ها[2] نخواهد[3] جهاندار نیز
شده‌ست از[4] نوازش چُنان[5] برمنش[6] — که هزمان[7] ببوسد[8] فلک دامنش!

چُنین[9] داد پاسخ به زَروان[10] جهود — کزین داوری غم نباید فزود
چو بَرْسَم[11] بخواهد[12] جهاندارشاه — خورش‌ها ببین تا[13] چه آید[14] به راه،
نگر تا بود هیچ شیر اندراوی[15] — پذیره شو و[16] خوردنی‌ها ببوی[15]
همان بس که من[17] شیر بینم[18] ز دور[19] — نه مهبود[20] بینی تو زنده نه پور[21]!
وُگر[22] زوخورد[23]، بی‌گمان روی و سنگ[24] — بریزد[25] هم اندرزمان بی‌درنگ[26]!

نگه کرد زَروان[27] به گفتارِ اوی[28] — دلش تازه‌تر شد به[29] دیدارِ اوی[28]
نرفتی به درگاه بی آن جهود[30] — خور و شادی و کام[31] بی او نبود[32]

چُنین تا برآمد برین[33] چند گاه — بدآموز پویان به درگاهِ شاه
دو فرزندِ مهبود[34] هر بامداد[35] — خِرامان شدندی برِ شاهِ راد[36]

۱ـل: مهبود؛ ک: مهبوی (و: مهبود دستور)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ(لی: خورش‌گر) ۳ـ(ب: ندارد)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۴ـس (نیز لن، لی، پ، لن[2]، ب): شدند از؛ ل[2]: شد اندر؛ س[3] (نیز ل[3]): شد او از؛ (و: شد آن از؛ شده از)؛ متن = ل، ک (نیز ق[2]) ۵ـ(آ: جهان) ۶ـ(پ، ب: پرمنش) ۷ـ(ل[3]: هر زمان) ۸ـک، ل[2] (نیز لی، ل[3]، آ): بپوشد؛ متن = ل، س، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، و، لن[2]، ب)؛ بنداری (۱۶۰۶ـ۱۶۱۲): فأطلع الحاجب الیهودی علی ما فی قلبه من مهبوذ، و سأله أن یحتال علیه و یتوصل بالسحر الی إهلاکه ۹ـ(ق[2]: چنان) ۱۰ـس (نیز لن[2]): زوران؛ ل[2]: زورآن؛ لن بیت‌های ۱۶۱۳ـ۱۸۷۷ را ندارد؛ بنداری (۱۶۱۳): فقال الیهودی: لاتحمل علی قلبک ۱۱ـ(لن[2]: پرسم) ۱۲ـل: که خواهد؛ س ـس[3] (نیز ق[2] ـو، آ، ب): نگیرد؛ (لن[2]: نگیرد)؛ متن تصحیح قیاسی است (ـه ـل) ۱۳ـس[2]: ببین تا خورشها ۱۴ـس: آرند؛ ق ـس[3] (نیز ق[2] ـب)؛ آرد؛ متن = ل؛ بنداری (۱۶۱۴): و اجتهد فی أن تقف علی ما یدخلان به علی الملک من انواع الأطعمة ۱۵ـ(آ: اندرو ـببو) ۱۶ـک، ل[2]، س[2] (نیز ا): شوش؛ (ق[2]: دوش؛ ل[2]، پ: شود)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، و، لن[2]، ب)؛ در و لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۱۷ـ(لی: به که من)؛ ل[2]: از آنپس که گر ۱۸ـل: بوبم؛ ق: دیدم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـس (نیز لن[2]، ب): در اوی ۲۰ـل: مهنود؛ متن ← ۲۱ـ(لی: نه زنده نه پور؛ ک: مهبوی بر زنده ماند نه پور؛ س (نیز لن[2]، ب: و یا) یابم از دور زو (ب: ازو) رنگ و بوی؛ (پ: یکی ماتم آرم سوی برز سور (!))؛ متن = ق، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ)؛ بنداری (۱۶۱۵ـ۱۶۱۷): فإن وجدت فیها لبنا فأعلمنی بذلک فإنه إن وقعت عینی علیه قطعت بهلاک الوزیر و ولدیه ۲۲ـل: که گر؛ س، س[2] (نیز لی، لن[2]): اگر؛ متن ← ۲۳ـس: زان خورد؛ (لی، لن[2]: آن خورد؛ ب: از آن خوردنی)؛ متن = ک، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و، آ) ۲۴ـل: رود سنگ (؟)؛ ک (نیز آ، ب): روی سنگ؛ ل[2]: ... (؟) و سنگ؛ متن = س، س[2] (نیز ق[2] ـلن[2]) ۲۵ـ(لی، لن[2]، ب: بمیرد) ۲۶ـل: بی‌شک (؟)؛ ق بیت‌های ۱۶۱۷ـ۱۶۱۹ را ندارد؛ بنداری (۱۶۱۷): فانی أضیره بحیث لو وقعت منه قطرة علی الحجارة لتقطعت قطعا و تفلقت فلقا ۲۷ـس: روزان؛ ل[2]: زور آن؛ س[2] (نیز و، لن[2]): زوران؛ متن = ل، ک (نیز ق[2] ـپ، آ، ب) ۲۸ـل (نیز آ): او؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـ(پ: ز) ۳۰ـک: او بی‌جهود ۳۱ـس، ل[2]، س[2] (نیز لی ـب): راز؛ ک: شادروبان (!)؛ متن ← ۳۲ـ(ق[2]: چو زو بود شادی وراهر چه بود)؛ متن = ل ۳۳ـ(لی: بدین)؛ بنداری (۱۶۱۸ـ۱۶۲۰): فرکن الحاجب الی الیهودی، و صار یصاحبه لیلا و نهارا، و لایحضر الباب إلا و هو معه ۳۴ـل: مهنود؛ ک: مه‌بوی ۳۵ـک: نامدار ۳۶ـل، ل[2]: زاد؛ س، س[2] (نیز ق[2]، لی، پ ـب): شاد؛ ک: شهریار؛ ق (نیز ل[3]): به درگاه شاد؛ متن تصحیح قیاسی است (ـه ل، ل[2])

پس پرده‌ی نامورکدخدای — زنی بود پاکیزه و[1] پاک‌رای[2]،
که چون شاه‌کسری خورش خواستی[3] — یکی خوانِ[4] زرّین بیاراستی[5]،
سه کاسه نهادی برو از گهر[6] — به دستارِ زربَفت پوشیده سر،
۱۶۲۵ ز[7] دستِ دو فرزندِ آن[8] ارجمند — رسیدی بنزدیکِ شاهِ بلند
خورش‌ها ز شهد و ز شیر و گلاب — بخوردی و آراستی[9] جای خواب

چُنان بُد که یک روز هر دو[10] جوان — ببردند خوان نزدِ[11] نوشین‌روان[12]
به سر برنهاده یکی پیشکار — که بودی[13] خورش نزدِ او استوار
چو خوان اندرآمد به بالانِ[14] شاه[15] — بدو[16] کرد زَروان[17] حاجب نگاه
۱۶۳۰ چُنین گفت خندان به هر دو[18] جوان — که ای ایمن از[19] شاه نوشین‌روان[20]،
یکی[21] روی بنمای تا زین خورش — که باشد همی[22] شاه را پرورش،
چه[23] رنگست[24] کآید[25] همی‌بویِ خَوش؟ — یکی چادرِ پرنیان زو[26] بکَش!
جوان زان خورش[27] زود بگشاد روی[28] — نگه کرد زَروان[29] ز دور اندراوی[30]
همیدون[31] جهود اندرو[32] بنگرید — پس[33] آمد چو رنگِ خورش‌ها بدید،

۱ـک: پاکیزهٔ ۲ـل۲ (نیز ل۳): رهنمای؛ ق در اینجا سرنویس دارد: جادویی کردن جهود بر طعام پسران مهبود ۳ـل۲: ...(؟)ختی ۴ـ(لی: خان) ۵ـ(و: برآراستی)؛ ق بیت‌های ۱۶۲۳ـ۱۶۲۶ را ندارد ۶ـ(لی: پرگهر) ۷ـ(لی: دو) ۸ـ(ق۲: آن دو فرزند او) ۹ـ(ق۲: زو ساختی)؛ بنداری (۱۶۲۱ـ۱۶۲۶): و کان ابنا مهبوذ یدخلان کل صبیحة علی الملک بطبق من الذهب علیه ثلاثة أقداح محروطة من حجر البلخش مغطاة بمندیل منسوج من الذهب کانت أمهما تهیء فیها لبنا و شهدا و ماوردا ۱۰ـق: روزی دو پور ۱۱ـل۲: پیش؛ (آ: نزدیک) ۱۲ـ(لی: نوشیروان) ۱۳ـ(ل۲: بردی)؛ بنداری (۱۶۲۷ـ۱۶۲۸): فانفق ذات یوم أنهما دخلا و وراءهما غلام علی رأسه ذلک الطبق ۱۴ـل، ق، ل۲ (نیز آ): ایوان؛ س (نیز لی، لن۲، ب): بالین؛ ک: سالار (حبیالان؟)؛ س۲ (نیز و): درگاه؛ (ق۲: بالای)؛ متن ← ۱۵ـ(ل۲: بر شهریار)؛ متن = (پ، نیز ← ک، ق۲) ۱۶ـق: بدان؛ (لن۲: برو)؛ متن ← ۱۷ـل۲ (نیز و، لن۲): زوران؛ س: بدو اندرون کرد؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲ـپ، آ، ب) ۱۸ـس ـس۲ (نیز ق۲ـو، آ، ب): مرد؛ متن = ل (نیز لن۲) ۱۹ـک، ل۲ (نیز پ، لن۲): جاز ←؛ س۲ (نیز آ): ایمنی؛ (ق۲: کهتر)؛ و بندهٔ؛ ل۳: که ایمن به تو)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ب) ۲۰ـ(لی: نوشیروان) ۲۱ـ(ق۲: همی) ۲۲ـ(آ: همه)؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۳ـ(آ: چو) ۲۴ـ(ق۲: چیزست) ۲۵ـک: اناند (نقطه ندارد) ۲۶ـل: پرنیان‌چادر از وی)؛ بنداری (۱۶۲۹ـ۱۶۳۲): فلما انتهی الغلام الی الحاجب تلقاه و قال: ما أطیب روائح هذا المطعوم! ارفع المندیل عن رأس الطبق حتی أنظر الیه ۲۷ـس، ق، س۲ (نیز ق۲ـو، آ، ب): خورش را جوان؛ ک: خورش‌دار او؛ متن = ل (نیز لن۲) ۲۸ـق: زود؛ (آ: رو)؛ در ل۳ این لت خوانا نیست ۲۹ـس، ل۲ (نیز و، لن۲): زوران ۳۰ـق: چنان هم که برد؛ (ق۲: به آن خوان اوی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـل: همی (وزن درست نیست) ۳۲ـ(ق۲، ب: اندران) ۳۳ـس، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲، ب): سر؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، آ)؛ س، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

بزد زهر بر کاسه‌ی شیر زود — بدان سان که زروانش (س: زورانش؛ لی: رزوانش) فرموده بود

بنداری (۱۶۳۳ـ۱۶۳۴): فنحی طرف المندیل عن تلک الأقداح فوقعت عین الیهودی علی اللبن و غطی الغلام طبقه فی الحال و اسمر فی طریقه

۱۶۳۵ چُنین گفت ازآنپس[1] به سالارِ بار — که آمد درختی که کِشتی به بار!

ببردند خوان نزدِ نوشین‌روان[2] — خردمند و[3] بیدار[4] هر دو جوان[5]
پس خوان[6] همی‌رفت زَروان[7] چو گَرد — چُنین گفت با[8] شاهِ آزادمرد[9]،
که ای شاهِ نیک‌اختر و[10] دادگر — تو بی‌چاشنی دستِ خوردن مبر[11]،
که رویِ فلک بختِ[12] خندان تست — جهان[13] روشن از تخت و میدانِ[14] تست،
۱۶۴۰ خورش‌گر[15] بیامیخت[16] با شیر[17] زهر — بداندیش را باد ازین[18] زهر[19] بهر!
چو بشنید ازو[20] شاه نوشین‌روان[21] — نگه کرد روشن به هر دو جوان،
که خوالیگرش مام[22] ایشان بُدی[23] — خردمند و[24] با کامِ ایشان[25] بُدی[23]
جوانان ز[26] پاکی و از[27] راستی — نَوَشتند[28] بر پشتِ دست آستی[29]!
همان چون بخوردند[30] از کاسه[31] شیر — تو گفتی[32] بخستند هر دو به تیر!
۱۶۴۵ بخفتند بر[33] جایِ هر دو[34] جوان! — بدادند جان پیشِ نوشین‌روان[35]!
چو شاهِ جهان اندر آن بنگرید[36] — برآشفت و[37] شد چون گلِ[38] شَنبلید!

۱ـل، ق (نیز ق۲): زانپس؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۶۳۵): فقال الیهودی للحاجب: قد أنمر الآن غرسک و قضیت حاجتک ۲ـ(لی: نوشیروان) ۳ـق، ک (نیز ل۳): خود ←؛ ۴ـل۲: بیدار و؛ متن ← ۵ـس۲ (نیز ل۳، آ): دو پهلوان؛ ک: بیداردل هر دوان؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب) ۶ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و ـب): اندر؛ ل۲: ایدر؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ) ۷ـس، ل۲ (نیز و، لن۲): زوران؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـک: ای؛ س، ل۲، س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): نتابر؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۹ـ(و: با آن دو مرد)؛ بنداری (۱۶۳۶ـ۱۶۳۷): فرئب الحاجب و دخل خلف الطعام علی الملک فقال: ۱۰ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، ب، لن۲، آ، ب): خود ←؛ (و: چنین گفت کای خسرو)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲) ۱۱ـ(لی: بر)؛ ق این بیت را ندارد ۱۲ـ(لی: دست؛ ل۳: تخت) ۱۳ـ(لن۲: فلک) ۱۴ـ(ل۳: بخت خندان) ۱۵ـک (نیز ق۲): خورش را؛ س۲ (نیز آ): خورش گو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـس، ق، ک، ل۲ (نیز لی، پ، و، لن۲، ب)؛ برآمیخت؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۱۷ـ(ق۲: نوش) ۱۸ـل، س (نیز ق۲، لی، و، لن۲، ب): زین؛ متن = ق، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، آ) ۱۹ـ(لی: دهر (!)؛ لن۲: شیر)؛ بنداری (۱۶۳۸ـ۱۶۴۰): أیها الملک! لاتمدّ یدک الی هذا الطعام، و لاتناوله إلا بعد الإمتحان فإنه مسموم ۲۰ـل، ق: زو ۲۱ـ(لی: نوشیروان)؛ س در اینجا سرنویس دارد: خوردن پسران مهبود زهر باشیر و مردن در حال ۲۲ـک (نیز لی، پ): نام (جمام)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـل: بدند ۲۴ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب): خود ←؛ متن = ل (نیز پ، لن۲، آ) ۲۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـب): با (ل۲: را) مهر خویشان؛ متن = ل؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۶۴۱ـ۱۶۴۲): فنظر الملک الی ابنی الوزیر و شک فی الأمر ۲۶ـ(لی: خود ←) ۲۷ـل، ق، س۲: ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـک: نبشتند ۲۹ـ(آ: آشتی)؛ بنداری (۱۶۴۳): فتقدّما و ذاقا من ذلک اللبن غیر محتفلین، لطهارة قلبهما و نقاء جیبهما ۳۰ـک: خوان بخوردند؛ (و: چو لختی چشیدند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ـب): از آن (لی: زان) شهد و (آ: خود ←)؛ متن = ل ۳۲ـل: چوگویی؛ ل۲ این بیت را ندارد ۳۳ـ(آ: جای) ۳۴ـ(ل۳: هر دو بجای آن) ۳۵ـ(لی: نوشیروان)؛ ق، ک، ل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۶۴۴ـ۱۶۴۵): فتلفا فی الحال حتی کأنهما أُقصدا بالنبال ۳۶ـس۲: جهاندار از آن بنگرید؛ (ل۳: جهاندار آن بنگرید؛ آ: جهاندار از آن گونه دید)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۷ـ(لی: خود ←) ۳۸ـ(ل۳: گل و)

بفرمود کز[1] خانِ[2] مهبود[3] خاک — برآرید[4] و از[5] کس مدارید[6] باک!
بر آن[7] خاک باید بریدن سرش — مه مهبود[8] بادا، مه[9] خوالیگرش!
به[10] ایوانِ مهبود[11] در کس نماند[12] — ز خویشانِ[13] او در جهان بس نماند[12]!
به تاراج داد آن همه خواسته — زن و کودک و گنجِ آراسته[14]!
رسید اندر آن[15] کار زَروان[16] به کام[17] — گهی کام دید اندر آن، گاه نام[18]
بنَردیکِ او شد جهود[19] ارجمند — برافراختش سر[20] به[21] ابرِ بلند!

بگشت اندرین نیز چندی سپهر — درستی[22] نهان کرده از[23] شاه چهر
چُنان بُد که شاهِ جهان‌کدخدای[24] — به نخجیرِ گوران[25] همی‌کرد رای
بفرمود تا اسبِ نخجیرگاه — بسی بگذرانند بر چشم[26] شاه
از[27] اسپان[28] که کسری همی[29] بنگرید[30] — به رانِ دوبر[31] داغِ مهبود[32] دید[33]

۱ـک: کاز ۲ـس۲: جان (بان هم خوانده می‌شود)؛ (ق۲: خوان) ۳ـل: مهنود؛ ک: مه‌بوی ۴ـق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، ا): برآرند؛ متن =ل، س، ک (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب؛ در ل حرف پنجم نقطه ندارد) ۵ـل، ق (نیز آ): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ): ندارند؛ (آ: کین ندارند)؛ متن =ل، س، ک (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب)؛ بنداری (۱۶۴۶ـ۱۶۴۷): فلما رأی الملک ذلک أمر بتخریب بیت الوزیر و نهبه ۷ـق: ابر؛ ل۳ (نیز لی): بدان؛ (ق۲: پس از)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـل: مهنود؛ ک: مه‌بوی ۹ـل: مانا مه؛ ق: باد و مه؛ (ل۳: نه مهبود باد و نه)؛ متن =س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ ب)؛ بنداری (۱۶۴۸): و قتله مع عشیرته و أهله ۱۰ـق: بر ۱۱ـل: مهبود؛ ک: مهبوی ۱۲ـس، س۲ (نیز لی، و ـ ب): مباد؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ) ۱۳ـ(و: پیوند) ۱۴ـبنداری (۱۶۴۹ـ۱۶۵۰): فهجموا علی بیته و وقعوا فیه وقوع النار فی یبس القصباء. فانتهبوه حتی لم یبق فیه سبد و لا لبد، و حصدوه و أهله بالسیف و لم یبقوا منهم علی أحد ۱۵ـل: رسیده از آن ۱۶ـس، ل۲ (نیز و، لن۳): زوران؛ (لی: زوان)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۳، ل۳، پ، آ، ب) ۱۷ـل: نام (پساوند ندارد) ۱۸ـک: کام (پساوند ندارد)؛ س (نیز لی، و، لن۲، ب): که کسری بپرداخت زان (و: بپردخت از آن) نیک‌نام (لی۲: ننگ و نام)؛ س۲ (نیز ل۳): کهن بود و (آ: حوی) یافت اندرآن کار (ل۳: کام) نام؛ متن =ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ)؛ بنداری (۱۶۵۱): فاستعلی أمر الحاجب، و صار الملک منه کالعین من الحاجب ۱۹ـق، ل۲ (نیز آ): جهان (در ق بالای این واژه جهود افزوده شده است) ۲۰ـل: برافراخت سر تا؛ (آ: برافراختن سر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ(ل۳، آ: بر)؛ ق پس از این بیت افزوده است:

نبودی شب و روز جز با جهود — کزو دید بیشی و زو دید سود

بنداری (۱۶۵۲): و جذب بضبع الیهودی ۲۲ـ(و: درشتی) ۲۳ـل: کرد زان؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): کرد از؛ متن = س، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲)؛ بنداری (۱۶۵۳): فبقی کذلک مدّة من الزمان نافق السوق فی خفارة الفسوق، و استمر خفاء ذلک السر علی ألمعیة الملک ۲۴ـ(و: یک روز گیتی‌خدای (!)) ۲۵ـک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، آ، ب): کرگان (گرگان، کرگان؟)؛ ل۲: کردان؛ (ل۳: کردن؛ و: کبکان)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی) ۲۶ـ(پ: پیش)؛ ل: در پیش؛ ق: نزدیک؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س۲ از ۱۶۵۵آ و ۱۶۶۲ب یک بیت ساخته و ۱۶۵۵ب ـ ۱۶۶۲آ را انداخته است ۲۷ـل، س، ق (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، ب): ز؛ متن =ک، ل۲ (نیز ل۳، و، آ) ۲۸ـک: ایشان؛ (آ: آنسان) ۲۹ـل۲: بدان ۳۰ـ(ل۳: بگزید) ۳۱ـس (نیز لن۲، ب): بر یکی؛ ل۲: دو بر از (وزن درست نیست)؛ (ق۲: و بر و؛ ل۲، آ: هر دو بر)؛ ل: یکی را به ران؛ (لی: بدان در یکی)؛ پ: بدو اسب بر؛ و: برابر بسی)؛ متن = ق، ک (نیز ـ ل۲) ۳۲ـل: مهنود؛ ک: مه‌بوی ۳۳ـ(آ: بود (پساوند ندارد)؛ بنداری (۱۶۵۴ـ۱۶۵۶): فاتفق أنه خرج ذات یوم للصید فعرضوا علیه رحیل خیله فرأی فیها فرسین علیهما وسم الوزیر

از آن تازی‌اسپان[1] رخش[2] برفروخت — به مهبود[3] بر جایِ[4] مهرش بسوخت!
فروریخت آب از دو دیده به[5] درد — بسی[6] داغ‌دل[7] یادِ مهبود[8] کرد!
چُنین گفت کان[9] مردِ با رای و جاه[10] — ببردش چُنان[11] دیوِ ریمن ز راه[12]،
بدان دوستداری[13] و آن[14] راستی — چرا زد روانش درِ[15] کاستی؟
نداند جزاز کردگار[16] جهان — از آن[17] آشکارا درستی نهان

وُ زانجایگه سوی نخجیرگاه — بیامد چُنان داغ‌دل با سپاه[18]
ز[19] هر کس به ره‌بر[20] سُخُن خواستی — ز گفتارها دل بیاراستی
سراینده بسیار[21] همراه[22] کرد — به افسانه‌ها[23] راه کوتاه[24] کرد
دبیران[25] و زَروان[26] و دستورِ شاه — برفتند یک روز گویان[27] به راه
سُخُن رفت چندی ز افسون[28] و بند — ز جادوی و آهَرمنِ[29] پرگزند[30]
به موبَد چُنین گفت پس شهریار — که دل را به نیرنگ[31] رنجه مدار،

۱ـل۲: اسپان تازی ۲ـل: دلش ۳ـل: مهنود؛ ک: مهبوی ۴ـ(ل۳: جان و)؛ ل۲، ب این بیت و بیت سپسین را ندارد ۵ـ(و: ز) ۶ـس: بس از ۷ـ(لی، ل۳، آ: زاری از) ۸ـل: مهنود؛ ک: مهبوی؛ بنداری (۱۶۵۷ـ۱۶۵۸): فتذکره الملک و احترق قلبه علیه حتی فضّ عقد الدموع من عینیه ۹ـ(لی: کین؛ ل۳، ب: کای) ۱۰ـل: با جاه و رای؛ ل۲: داد و جاه؛ (پ: آب و جاه؛ ل۲، آ: جای و جاه)؛ متن = س، ق، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب) ۱۱ـ(آ: همی) ۱۲ـل: جای ۱۳ـک: درستی رای ۱۴ـ(ل۳: این؛ آ: بدان) ۱۵ـ(ل۳: در واشش (!))؛ ق: جست رایش در؛ (پ: جست جانش ره؛ س (نیز لی، و، لن۲، ب): گشاد از روانش در؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، آ) ۱۶ـس (نیز لی، ل، ل۳، و ـ ب): نهان جز خدای؛ ل۲: کسی جز خدای؛ (پ: بجز یک خدای)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۳) ۱۷ـل۲: ازین؛ ل۲ در اینجا سرنویس دارد: آگاه شدن کسری که مهبود بی‌گناه بود و کشتن زوران و آن جهود ساحر و کیفیت آن؛ بنداری (۱۶۵۹ـ۱۶۶۱): و کان لایزال منذ بدر منه ما بدر موجع القلب علیه و علی ولدیه. فقال: ما أدری کیف أضل الشیطان ذلک الرجل مع ما کان فیه من العقل المتین و الرأی الرزین؟ و هل یقف أحد علی سر الفلک فیما یدور به علی الانسان، و یعرض فی طریقه من حبائل الشیطان؟ ۱۸ـل: کینه‌خواه؛ بنداری (۱۶۶۲): ثم استمر فی طریقه ۱۹ـل: ز ره (وزن درست نیست) ۲۰ـس۲: در؛ (پ: بروبر؛ آ، ب: ز هر در)؛ متن = ل ـ ل۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲)؛ ل۳ بیت‌های ۱۶۶۳ـ۱۶۶۵ را ندارد؛ پ بیت‌های ۱۶۶۳ـ۱۶۶۶ را به هم ریخته است: ۱۶۶۵، ۱۶۶۶، ۱۶۶۳، ۱۶۶۴ ۲۱ـ(آ: با شاه) ۲۲ـل۲: همراه بسیار؛ س۲: همراء بستاه (!)؛ ک: ...(؟) بر راه ۲۳ـل: افسونها؛ (و: گفتارها)؛ ل۲: بر افسونها؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـل۲: را خوار؛ (لی: راه هم کوتاه (وزن درست نیست)) ۲۵ـس (نیز لی، پ، لن۲، آ، ب): دبیری؛ (ق۲: دلیران)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز و، لن۲)؛ زوران؛ ک: وزیران؛ متن = ل، ق (نیز ق۲ ـ پ، آ، ب) ۲۷ـل: پویان؛ س (نیز لی، لن۲، ب): همی‌شد چنان زار و (لن۲: حوی) گریان؛ س۲ (نیز پ، و، آ): همی‌شد چنان راز (آ: زار) گویان؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ق۲)؛ بنداری (۱۶۶۳ـ۱۶۶۵): و کان لاتخلو مواکبه من العلماء و الحکماء یروّحون سره بالحکم، و یعللونه بالسمر و أطایب الکلم ۲۸ـل۲: بر افسون؛ (لی: و افسون؛ و: ز نیرنگ؛ ل۳: ز افسون و نیرنگ)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، آ): جادو و ز (ک: از) اهرمن (لی: از هرمن (!))؛ ق، ل۲ (نیز ل۳، پ، و، لن۲، ب): جادو و اهرمن (و، لن۲: اهریمن)؛ متن = ل ۳۰ـک: وز گزند؛ بنداری (۱۶۶۶): فانجرّ بهم الحدیث مع الملک الی ذکر الرقی و السحر و ما یحیل الشیطان للانسان من أنواع الحیل و المکر ۳۱ـ(ق۲: بدین رنگ؛ لی: بدین کار؛ ب: بدین رنج)

سَخُن جز به[1] یزدان و از[2] دین مگوی[3]
ز نیرنگ و[4] جادو شِگفتی[5] مجوی[3]

بدو گفت زَروان[6]: کانوشه[7] بَدی[8]!
خرد را به گفتار توشه بَدی[8]!

۱۶۷۰ ز جادو سَخُن هرچ[9] گویند هست
ندانند جزاز[10] مردِ جادوپرست[11].

اگر خوردنی دارد از شیر بهر[12]
به دیدار گرداند از دور[13] زهر[14]!

چو بشنید نوشین‌روان این[15] سَخُن
برو[16] تازه شد روزگارِ کُهُن

ز مهبود[17] و هر دو پسر یاد کرد
برآورد بر لب یکی[18] بادِ سرد!

به زَروان[19] نگه کرد و خامش بماند
سبک باره‌ی گام‌زن را براند

۱۶۷۵ روانش از[20] اندیشه پردود بود
که زَروان[21] بداندیش مهبود[22] بود

همی[23]گفت کین[24] مردِ ناسازگار
ندانم چه کرد اندر آن روزگار،

که مهبود[25] بر دست ما[26] کشته شد
چُنان دوده[27] را روز برگشته شد،

مگر کردگار آشکارا کند
دل و مغزِ[28] ما[29] را[30] مدارا کند،

که آلوده بینم‌همی زو[31] سَخُن
پر از دردم از روزگارِ کُهُن

۱۶۸۰ همی‌رفت با دل پر از درد و[32] غم
پرآژنگ[33] رخ، دیدگان پر ز غم!

۱ـس، ق، س[2] (نیز ل[2]، و ـب): ز؛ متن = ل، ل[2] (نیز ق[2]، لی) ۲ـق، س[2]: ز؛ ل[2]: جز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـق: مگو ـمجو
۴ـل، س، ق، س[2] (نیز لی، ل[2]، آ، ب): جدوی؛ متن ← ۵ـک: جادوی و نیرنگ و زین در؛ متن = ل[2] (نیز ق[2]، پ، و، لن[2])؛ بنداری (۱۶۶۷ـ۱۶۶۸): فقال الملک لبعض الموابذة: إن السحر لیس بشیء و لاینبغی للعاقل أن یشتغل به قلبه أو یلتفت الیه ۶ـس، ل، لن[2] (نیز و، لن[2]): زوران؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـل ـک (نیز ق[2]، لی، لن[2]، ب): انوشه؛ متن = ل[2]، س[2] (نیز ل[2]، پ، و، آ) ۸ـ(لی: بزی) ۹ـل: رفت؛ س ـس[2] (نیز ق[2] ـب): هر چه؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۰ـک (نیز پ): بجز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـل (نیز ق[2]): یزدان‌پرست؛ (لی: ورد جادو بدست (!))؛ بنداری (۱۶۶۹ـ۱۶۷۰): فأطلق الله ذلک الحاجب الذی بیضت الأیام شعره، و سوّدت الآثام وجهه بأن قال: أیها الملک! إن السحر حق، و إن أمره عظیم ۱۲ـق: که در خوردنی شیر او ز زهر (!) ۱۳ـس: کرد اندران دود (!)؛ (آ: کرد آید از دور) ۱۴ـق: بهر؛ بنداری (۱۶۷۱): حتی إن الساحر یسحر بالنظر حتی یستحیل الطعام بنظره سما ناقعا ۱۵ـق، ل، ل[2]، س[2] (نیز لن[2]، ب): آن؛ (ل[2]: زو؛ لی: نوشیروان این؛ و: کسری ز زوران)؛ متن = ل، س، ک (نیز ق[2]، پ، آ) ۱۶ـ(لی: بدو)؛ در ل[2] این بیت با بیت ۱۶۷۵ پس و پیش شده است ۱۷ـل: مهنود؛ ک: مهبوی ۱۸ـس (نیز لی): شاه از نهان؛ ق، ک، س[2] (نیز ل[2]، پ، لن، آ[2]): شاه از جگر؛ (و: ازان از جگر؛ ب: از روان (وزن درست نیست)؛ ق[2]: برآوردش از دل یکی)؛ متن = ل؛ ل[2] بیت‌های ۱۶۷۳ـ۱۶۷۹ را ندارد؛ بنداری (۱۶۷۲ـ۱۶۷۳): فلما فرغ کلامه هذا سمع الملک دخل قلبه منه شیء، و أطاف بخاطره منه خیال، و علم أن قد جری علی الوزیر و ولدیه مکر و احتیال ۱۹ـس، س[2] (نیز و، لن[2]): زوران؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2] ـپ، ا، ب) ۲۰ـل، س، ق، س[2] (نیز لی ـب): ز؛ متن = ک (نیز ق[2]) ۲۱ـس، س[2] (نیز و، لن[2]): زوران؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2] ـپ، ا، ب) ۲۲ـل: مهنود؛ ل[2] لت‌های بیت ۱۶۷۲ را پس و پیش کرده و به جای این بیت نوشته است: بنداری (۱۶۷۴ـ۱۶۷۵): فنظر إلی الحاجب و سکت، و ساق و أخذ یتفکر فی أمر الوزیر و ما کان بینه و بین الحاجب من الداء الدفین و الحسد القدیم ۲۳ـس: همین ۲۴ـک (نیز و): این؛ س[2]: کای؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ (این بیت و بیت سپسین را پس از بیت ۱۶۷۹ نوشته است ۲۵ـل: مهنود؛ ک: مه‌بوی ۲۶ـق: من ۲۷ـ(لی: دود؛ ب: دیده) ۲۸ـ(ق[2]: و، هوش) ۲۹ـق: من ۳۰ـس، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی)؛ بر؛ (ل[2]، ب، لن[2]، آ، ب)؛ پر؛ متن = ل ۳۱ـس (نیز لی، لن[2]، ب): زین؛ بنداری (۱۶۷۶ـ۱۶۷۹): و قال: لعل الله یکشف عن السبب الذی جر الهلاک علی هذا الوزیر الناصح و الأمین الصالح ۳۲ـ(آ: راند یا درد دل پر ز) ۳۳ـل[2]: پر ارژنگ؛ (لی، آ: پر از رنگ)؛ متن = یازده دستنویس دیگر

به منزل رسید آن زمان شهریار
سراپرده زد بر لب جویبار[1]

چو زَروان[2] بیامد به پرده‌سرای
ز بیگانه پردخت[3] کردند جای

ز جادو سَخُن رفت[4] و از[5] شهد و شیر
بدو گفت: هست[6] این سَخُن دلپذیر!

ز مهبود[7] از آنپس[8] بپرسید شاه
که فرزندِ او تا چرا شد تباه؟

۱۶۸۵ چو پاسخ ازو[9] لرزلرزان[10] شنید
ز زَروان[11] گنهکاری آمد پدید[12].

بدو گفت کسری: سَخُن راست گوی[13]
مکن چاره و هیچ کژّی[14] مجوی،[13]

که[15] کژّی نیارد[16] مگر کارِ[17] بد
دلِ نیک[18] بد گردد از یارِ[19] بد!

سراسر سَخُن راست[20] زَروان[21] بگفت
نهفته پدید[22] آورید از نهفت!

گنه یکسر[23] افگند سوی[24] جهود
تنِ خویش را[25] کرد[26] پردرد[27] و دود!

۱۶۹۰ چو بشنید ازو[28] شهریارِ بلند[29]
هم اندرزمان پای کردش به بند[30]!

فرستاد نزدِ مُشَعبِد[31] جهود
دواسپه‌سُواری[32] به کردارِ دود!

چُن[33] آمد بدان بارگاهِ بلند
بپرسید ازو[34] نرم شاهِ بلند[35]،

که این[36]کار چون بود، با من[37] بگوی[38]
به[39] دستِ[40] دروغ ایچ منمای روی[38]!

۱ـبنداری (۱۶۸۰ـ۱۶۸۱): و سار والفکر آخذ بمجامع قلبه حتی وصل الی المنزل. و کانوا قد نصبوا الخیم علی شاطئ الماء. فنزل فی خیمته ۲ـس، ل، س[2] (نیز و، لن[2]): زوران؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2] ـپ، آ، ب) ۳ـک (نیز ل[2]، ب): پردخته ۴ـس، ک (نیز لی، پ، و، لن[2]، ب): گفت؛ متن = ل، ق، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل، آ) ۵ـل ـک، س[2] (نیز پ، لن[2]، آ، ب): ز؛ متن = ل[2] (نیز ق[2]، لی، ل[2]، و) ۶ـل: شد ۷ـل: مهنود؛ ک: مه‌بوی ۸ـل، ق (نیز ق[2]): زانپس؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۶۸۲ـ۱۶۸۴): و أمر باحضار الحاجب، و أخلی المجلس من الأجانب فسأله عن السحر و الساحر و إحالة الطعام سما بالناظر ۹ـس: به پاسخ چنان؛ ق، ل، س[2] (نیز ل[2] ـلن[2]، ب): به پاسخ سخن؛ ک (نیز لی): به پاسخ چنین؛ (آ: به پاسخ سخن گفت (وزن درست نیست))؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۱۰ـل: لرز و لرزان ۱۱ـس، ل[2]، س[2] (نیز و، لن[2]): زوران؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2] ـپ، آ، ب) ۱۲ـل: دید ← پدید؛ بنداری (۱۶۸۵): فتمتع فی کلامه و ارتعدت فرائصه فوقف الملک عند ذلک علی سوء فعله، و علم أن المکر السیئ لایحیق إلا بأهله ۱۳ـ(آ: گو ـمجو) ۱۴ـل: کژّی و هیچ چاره؛ ق در اینجا سرنویس دارد: کشتن کسری زروان حاجب و جهود جادو به خون مهبود ۱۵ـس (نیز ب): ز ۱۶ـس: نیاید ۱۷ـک: بار ۱۸ـ(ق[2]: ننگ؛ ب: نیک و) ۱۹ـ(پ: یاد)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۶۸۶ـ۱۶۸۷): فقال: اصدقنی الخبر عن الطعام الذی أحضره ابنا مهبود ذلک الیوم ۲۰ـس، س[2]: زان ۲۱ـس، ل (نیز و، لن[2]): زوران؛ ک: کسری؛ متن = ل، ق، س[2] (نیز ق[2] ـپ، آ، ب) ۲۲ـ(ل[2]: و؛ برون) ۲۳ـک: یکسو ۲۴ـ(ق[2]: برآن)؛ ل[2]: برفکند او به مرد ۲۵ـ(ق[2]: زان)؛ س[2] (نیز ل[2]، ا): خویشتن؛ متن ← ۲۶ـس: دید؛ متن ← ۲۷ـق: بی‌گرد؛ (ق[2]: بی‌درد)؛ ک: خویش از آن می‌کرد (!) (وزن درست نیست)؛ متن = ل، ل[2] (نیز لی، پ، و، لن[2]، ب)؛ بنداری (۱۶۸۸ـ۱۶۸۹): فأقر الماکر الخائن و المجرم الخائن فأعلمه بالحال، و أحال علی الیهودی المحتال، و ألزمه تلک الإساءة، و ادعی لنفسه البراءة ۲۸ـل: زو ۲۹ـ(ب: جهان (پساوند ندارد)) ۳۰ـس (نیز لن[2]، ب): بپرسید ازو نرم (لن[2]: گرم؛ ب: بزم) کار گزند؛ بنداری (۱۶۹۰): فأمر الملک بتقییده و حبسه ۳۱ـ(ق[2]: سواری فرستاد نزد) ۳۲ـس (نیز ب): دو اسب و سواری؛ ل[2]، س[2] (نیز ل[2]، ا): سواری دواسپه؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2]، لی، پ، و، لن[2])؛ بنداری (۱۶۹۱): و نفد فارسا لإحضار الیهودی. فطار الفارس بجناح الرکض ۳۳ـل ـل[2] (نیز ق[2] ـب): چو؛ متن = س[2] ۳۴ـل: زو؛ متن ← ۳۵ـق: شهریار ارجمند؛ (ب: گرم شاه بلند)؛ س (نیز لی): آنگاه شاه از گزند؛ (ق[2]، لن[2]: ازآن کار (لن[2]: آنگاه) شاه بلند؛ ب: بترسید آنگاه شاه از گزند)؛ متن = ک، ل[2] (نیز س[2]، ل[2]، و، آ)؛ در ل[2] این بیت پس از بیت ۱۶۸۸ آمده است ۳۶ـس[2]: آن ۳۷ـک: ما ۳۸ـ(آ: بگو ـرو) ۳۹ـس ـس[2] (نیز ق[2] ـب): ز؛ متن = ل ۴۰ـق (نیز ق[2]، و): راه؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۶۹۲ـ۱۶۹۳): و أحضره بین یدیه. فاستخبره أنوشروان عن الحال، و أمره بالصدق

جهود از جهاندار زنهار خواست — که پیدا کند راه[1] نیرنگْ راست
۱۶۹۵ بگفت آنچ[2] زَروان[3] بدو گفته بود — سَخُن هرچ[4] اندر نهان رفته[5] بود
جهاندار بشنید و[6] خیره بماند — رد و[7] موبَد و مرزبان[8] را بخواند
دگرباره کرد آن[9] سَخُن خواستار — به پیشِ ردان دادگرشهریار
بفرمود پس تا[10] دو دارِ بلند — فروهشته از دار پیچان‌کمند
بزد مردِ دُژخیم پیشِ درش — نظاره بروبر[11] همه کشورش
۱۷۰۰ به یک دار زَروان[12] و دیگر[13] جهود — کشنده[14] برآهیخت[15] و[16] تندی[17] نمود
به بارانِ سنگ و به بارانِ تیر — بدادند سرها به نیرنگِ شیر!

جهان را نباید سپردن به بد — که بر بدکنش بی‌گمان[18] بد رسد!

ز خویشانِ مهبود[19] چندی بجست — کزیشان بیابد[20] کسی[21] تندرست،
یکی دختری یافت پوشیده‌روی — سه[22] مرد گرانمایه و نیک‌خوی[23]،
۱۷۰۵ همه گنجِ زَروان[24] بدیشان[25] نمود — همان[26] هرچ[27] بُد زانِ مردِ[28] جهود
روانش ز مهبود[29] بریان بُدی[30] — شبِ تیره تا روز[31] گریان بُدی[30]!

۱ـل: راز؛ ق: راه و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـق،ک،ل۲ (نیز لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲) ۳ـس،ل۲، س۲ (نیز و، لن۲): زوران؛ متن = ل، ق،ک (نیز ق۲ ـ پ، آ، ب) ۴ـس ـ س۲ (نیز ق۲ ـ پ، لن۲، آ، ب): هرچه؛ (و: سخنها که)؛ متن = ل ۵ـل: پنهان بدو گفته؛ بنداری (۱۶۹۴ـ۱۶۹۵): فطلب الأمان فأمنه. فباح بالسر و کشف الغطاء عن الأمر، و أفضی الیه بما دار بینه و بین الحاجب ۶ـل، ق ـ س۲ (نیز لی، ب، لن۲، ب): ‹و›؛ متن = س (نیز ق۲، ل۳، و، آ) ۷ـ(پ: ز در؛ و: همه) ۸ـ(ل۳: بخردان)؛ ک: موبد موبدان؛ بنداری (۱۶۹۶): فتعجب الملک من ذلک، و أمر باحضار موبذ موبذان، و سائر الأمراء و الأعیان. ۹ـل (نیز لن۲، آ): این؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل۳ پس از این بیت، بیت ۱۶۹۵ را از نو نوشته است؛ بنداری (۱۶۹۷): و أمر الیهودی بحکایة ذلک علی رءوس الأشهاد ففعل ۱۰ـک: ندارد ۱۱ـ(لی: بدو بر) ۱۲ـس،ل۲، س۲ (نیز و، لن۲): زوران؛ متن = ل، ق،ک (نیز ق۲ ـ پ، آ، ب) ۱۳ـ(ق۲، و: به دیگر) ۱۴ـس: کشده (حرف سوم نقطه ندارد)؛ ل۲ (نیز ب): کشیده؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ ب): برآویخت؛ متن = ل، ک ۱۶ـ(لی، ب: ‹و›) ۱۷ـ(و: گرمی) ۱۸ـل: بدگمان؛ بنداری (۱۶۹۸ـ۱۷۰۲): فأمر بهما فصلبا و رشقا بالسهام ثم رجما بالأحجار، عبرة لمن اعتبر، و موعظة لمن نظر ۱۹ـل: مهنود؛ ک: مه‌بوی ۲۰ـس، س۲ (نیز لی، و، ب): نیامد؛ ل۲ (نیز آ): بیاید؛ (ل۳: بیاید)؛ متن = ل، ق،ک (نیز ق۲، ب، لن۲) ۲۱ـق: تنی؛ س۲ (نیز ق۲، و، آ): یکی؛ (ب: ‹کسی›)؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲) ۲۲ـ(و: دو) ۲۳ـس، ق، س۲ (نیز ل۳، آ، ب): گرانمایهٔ نام‌جوی؛ ک (نیز پ): گرانمایه و نامجوی؛ ل۲ (نیز لی، و): گرانمایهٔ نیک‌خوی؛ (لن۲: گرانمایه دیهیم‌جوی)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۴ـس، ل۲، س۲ (نیز و، لن۲): زوران؛ متن = ل، ق،ک (نیز ق۲ ـ پ، آ، ب) ۲۵ـک: به ایشان؛ (پ: بریشان؛ و: دریشان) ۲۶ـل: دگر؛ س، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، آ، ب): همه؛ متن = ق،ک (نیز ل۳، پ، و) ۲۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): هر چه؛ ق (نیز ق۲): آنچ؛ متن = ل ۲۸ـ(ل۳، و: مال مرد؛ آ: پاک‌مرد)؛ ل: آن داشت مرد؛ ق: دید او ز مرد؛ ک: دید آن مرد؛ ل۲: بود آن مرد؛ س۲: بود مال مرد؛ (ق۲: دیدند از آن)؛ متن = س (نیز لی، پ، لن۲، ب) ۲۹ـل: مهنود؛ ک: مه‌بوی ۳۰ـل: گریان شدی ـ گریان بدی؛ س (نیز ب): بریان بدی ـ بریان بدی (پساوند ندارد)؛ (ق۲: گریان بدی ـ بریان بدی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـک: شب و روز گریان و

ز یزدان همی‌خواستی زینهار — همی‌ریختی خونِ دل بر[1] کنار!
به درویش بخشید بسیار چیز — زوانی[2] پر از آفرین داشت نیز،
که یزدان گناهش[3] ببخشد مگر — ستمگر نخواند ورا دادگر[4]

۱۷۱۰ کسی کو بود پاک و[5] یزدان‌پرست — نیازد[6] به کردارِ بد هیچ دست!
که گر چند[7] بد کردن آسان بود — به فرجام ازو جان[8] هراسان بود!
اگر بد دلِ[9] سنگِ خارا شود[10] — نماند[11] نهان آشکارا شود[10]!
وُگر چند[12] نرم‌ست آوازِ تو — گشاده شود زو همه[13] راز تو!
ندارد نگه رازِ مردم جهان[14] — همان به که نیکی کنی در نهان[15]!
۱۷۱۵ چو بی‌رنج باشیَ و پاکیزه‌رای — ازو بهره یابی به هر دو[16] سرای!

کنون کار زَروان[17] و مردِ[18] جهود — سرآمد، خرد را بباید ستود[19]

گفتار اندر شارستان ساختنِ نوشین‌روان[20]

اگر دادگر باشی و سرفراز[21] — نمانی[22] و نامت بماند دراز[23]!

۱ـ(ب: در)؛ بنداری (۱۷۰۳ـ۱۷۰۷): و بقی أنوشروان یقرع سن الندم علی ما سبق منه إلی مهبوذ فقال: هل بقی من أهل بیته أحد؟ فقتلوا فلم یجدوا غیر ابنة و ثلاثة رجال. فأعطاهم و أحسن الیهم ۲ـس: زبانها؛ ک: زفانی؛ ل۲ (نیز پ، و، لن۲، ب): زبان را؛ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ): زبانی؛ متن = ل، ق: روانی ۳ـ(و: گناه ار) ۴ـس (نیز ق۲، لی، و، لن۲): نخواندش و (ق۲، لی: ‹و›) بیدادگر؛ (ب: نخواند و بیدادگر)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ل۳، پ، آ)؛ بنداری (۱۷۰۸ـ۱۷۰۹): و فرق أموالا کثیرة علی الفقراء، و جعل یستغفر اللّه و یتوب الیه من ذنبه ذلک ۵ـ(لی، ب: ‹و›) ۶ـل۲ (نیز لی، لن۲، ب): نیارد؛ بنداری: قال الفردوسی: من عبد اللّه و طهر دینه لم یمّد یده الی السوء ۷ـس، ل۲ (نیز لی، پ، و، لن۲، ب): اگر چند؛ ق، ک: که هرچند؛ س۲ (نیز ل۳، آ): وگر چند؛ متن = ل (نیز ق۲) ۸ـس (نیز لی): هم؛ (و، لن۲: دل)؛ ل: زو جان؛ (ق۲: ازین بد؛ ب: از آن هم)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز ل۳، پ، آ)؛ بنداری: فان فعل الشر و إن هان فی العاجل فهو متذر بفوات الروح فی الآجل ۹ـس (نیز لی، ب): با دل؛ ق، ک: ... (؟) در دل؛ ل۲: بد دل از؛ س۲ (نیز ل۳، آ): دل ترا؛ (و: بد ار در دل)؛ متن = (ق۲، پ، لن۲) ۱۰ـ(آ: بود) ۱۱ـ(ب: بماند)؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری: و لو أخفی الشر فی أحشاء الصخور لم یکن له بد من الظهور ۱۲ـق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ ب): اگرچند؛ متن = ل، س (نیز لی) ۱۳ـس، ق، ک، ل۲ (نیز لی ـ ب): روز هم؛ س۲: زود هم؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۴ـل: زبان؛ ل۲ (نیز ل۳، آ): نهان راز مردم جهان؛ س۲: جهان راز مردم نهان (پساوند ندارد)؛ (لی، ب: نگهدار مردم جهان؛ ق۲: بدارد نگهدار مردم جهان)؛ متن = س، ق، ک (نیز پ، و، لن۲) ۱۵ـل: جهان؛ (ب: در گمان)؛ بنداری (۱۷۱۳ـ۱۷۱۴): و لن یبقی شیء علی الزمان مکتوما، فلا تکن إلا بالخیر موسوما ۱۶ـل، س (نیز لن۲، ب): دیگر؛ متن = ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: و مهما کنت ثاقب الرأی قلیل الإیذاء، أفلحت فی الدارین و حظیت فی المنزلین ۱۷ـس، ل۲ (نیز و، لن۲): زوران؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـل۲ (نیز ل۳): آن ۱۹ـس (نیز لی): شنود؛ (ق۲: سرود) ۲۰ـل: گفتار اندر ستایش نوشین‌روان؛ س: نهادن نوشین‌روان ایوانها در روم؛ ق: گفتار در شهرستان نوشین‌روان خفف الله عنه؛ ک: داستان نوشروان؛ ل۲: اندر نهادن نوشروان ولایت سورسان را؛ س۲: گفتار در داد دادن نوشین‌روان؛ متن = (پ) ۲۱ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): ای شهریار؛ ک: ای سرفراز؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۲ـل (نیز لی): بمانی؛ ک: بمانی (زیر و زبر حرف یکم نقطه دارد (؟))؛ ل۲: بمانی (حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـس، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): بود یادگار؛ ق: شود پایدار؛ متن = ل، ک (نیز ق۲)

تنِ خویش را شاهِ بیدادگر — جزاز[1] گور و[2] نفرین نیارد بسر[3]!
اگر پیشه دارد[4] دلت راستی — چُنان دان[5] که[6] گیتی بیاراستی[7]!
۱۷۲۰ چو خواهی ستایش پس از[8] مرگ تو — خرد باید این تاج و این[9] ترگ تو!
چُنان کز پسِ مرگِ[10] نوشین‌روان[11] — ز[12] گفتارِ من دادِ او[13] شد جوان!
از آنپس که گیتی بدو[14] گشت راست — جزاز[15] آفرین در بزرگی نخواست!
بخفتند[16] بر[17] دشت[18] خرد[19] و بزرگ — به آبشخور[20] آمد[21] همی میش و[22] گرگ!
مهان[23] کهتری را بیاراستند — به دیهیم[24] بر نامِ او[25] خواستند!
۱۷۲۵ بیاسود گردن[26] ز بندِ زره — ز جوشن گشادند گُردان گره!
ز گوپال و خنجر بیاسود[27] دوش — جز آوازِ رامش نیامد به گوش!
کسی را نبد با[28] جهاندار تاو — بپیوست با هر کسی[29] باژ[30] و ساو!
جهاندار دشخواری[31] آسان گرفت — همه سازِ[32] نخچیر و[33] میدان گرفت!
نشست اندر ایوانِ گوهرنگار — همی رای زد با می و می‌گسار[34]
۱۷۳۰ یکی شارستان کرد[35] بآیینِ روم[36] — فزون از[37] دو فرسنگ بالایِ بوم[38]

۱ـ(ب: بجز) ۲ـ(لی، و: جز>؛ آ: گرز و) ۳ـق (نیز ل۳، ب): ببر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـک: گردد ۵ـق: کن ۶ـ(ب: دانک) ۷ـس ـس۳ (نیز ق۳ـب): تو آراستی؛ متن = ل؛ پ پس از این بیت افزوده است:

به از راستی در جهان هیچ نیست — کجی جز ره پیچ بر پیچ نیست

۸ـک (نیز ب، لن۲، ب): جاز>؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـس ـس۳ (نیز ق۳ـب): ای تاجور؛ متن = ل؛ بنداری (۱۷۱۵ـ۱۷۲۰): قال الفردوسی مخاطبا لمحمود: إن کنت تریدأیها الملک المتوّج أن یحمد الناس بعدک آثارک فلیکن العقل شعارک و الدین دثارک. و کن بقوّة الصدق و السداد مستظهرا، حتی یکون العالم بأضواء سیرتک منوّرا ۱۰ـس،ل۳ (نیز لی،لن۲،ب): شاه؛ ق: داد؛ متن = ل،ک،س۳ (نیز ق۳،پ، و،آ) ۱۱ـ(لی: نوشیروان) ۱۲ـس ـس۳ (نیز لی،پ ـب): به؛ متن = ل (نیز ق۳) ۱۳ـ(و: وی)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری: و کن فی العدل شروی أنوشروان، لیبقی ذکرک کما بقی ذکره علی تمادی الأزمان ۱۴ـس ـس۳ (نیز ق۲،ل۳،و ـب): برو؛ متن = ل (نیز لی،پ) ۱۵ـس۳: جاز>؛ بنداری: إنه لما انتظمت أسباب سلطنته، و استتبت أمور ممالکه لم یکن متقیدا إلا باکتساب الذکر الجمیل و ادّخار الأجر الجزیل ۱۶ـ(لی،لن۲،ب: برفتند؛ آ: بخوردند) ۱۷ـل: در ۱۸ـ(پ: پشت)؛ک: بی‌رنج ۱۹ـ(آ: خورد) ۲۰ـل۳: آتش‌خور ۲۱ـ(پ: آید) ۲۲ـق: شد از میش گونا، جنگال ۲۳ـق،ل۳: همه ۲۴ـق: همی سیم؛ (و: همه بوم و) ۲۵ـ(آ: نامور؛ لی: و نام‌آوری)؛ بنداری (۱۷۲۳ـ۱۷۲۴): فاستلقت الخلائق فی عهده علی ظهورهم آمنین، و نامو فی ظلال دولته وادعین ۲۶ـ(ل۳،آ: گردون (!)) ۲۷ـ(لن۲: بر آسود)؛ بنداری (۱۷۲۵ـ۱۷۲۶): و وضعت الحروب أوزارها، و استراحت الرجال و رفضوا أثقالها ۲۸ـ(پ: بر) ۲۹ـس،ک(نیز لی،لن۲): بر هر سویی؛ ق،ل۳،س۳ (نیز ق۲،ل۳،پ،و، ا،ب): از هر سویی (ق: سوی؛ در ب واژهٔ پسین خوانا نیست)؛ متن = ل ۳۰ـ(ق۲: باج)؛ بنداری: و انصفت أکابر الأقالیم بصفة الصغار لأمره، و تابعوا الإتاوات والخدم الی حضرة تاجه و تخته ۳۱ـل (نیز ق۳ـب): دشواری؛ متن = س۳ ۳۲ـ(ق۲،آ: ساز و) ۳۳ـ(آ: جز>) ۳۴ـ(ق۲: همی خورد می تا چنان گشت کار)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۷۲۸ـ۱۷۲۹): فلم یکن له شغل غیر الصید و الطرد و اللهو و اللعب ۳۵ـق،ل۳ (نیز لی،ل۳): شارسان کرد؛ (ق۲: شهر کرد او؛ پ: جشارسان کرد)؛ متن = ل،س،ک، س۳ (نیز ق۲،آ: سازو) ۳۶ـس (نیز لی،لن۲،آ،ب): با رای روم؛ ق: برسان روم؛ ک،ل۲: بر راه روم؛ س۲ (نیز ل۳،و): با رای و بوم (ل۳ پساوند ندارد)؛ (ق۲: بر آئین روم؛ پ: بر بوم روم)؛ متن = ل (نیز ق۳) ۳۷ـل۲: فروزان (ـفزون از) ۳۸ـس۳ (نیز و): روم؛ بنداری (۱۷۳۰): ثم إنه أمر فبنوا له مدینة فرسخین فی فرسخین

بدو[1] اندرون کاخ و میدان[2] و[3] باغ — به یک دست رود و به یک[4] دست راغ
چُنان بُد به روم‌اندر آندیوشهر[5] — که کسری بپیمود و[6] برداشت[7] بهر
برآورد ازو کاخ‌های[8] بلند — نبُد نردِ کس در جهان ناپسند[9]!
یکی[10] کاخ کرد اندرو[11] شهریار — بدو[12] اندر ایوانِ گوهرنگار!
۱۷۳۵ همه شوشه‌ی طاق‌ها[13] سیم و زر — به زر[14] اندرون چند گونه گهر!
یکی گنبد از[15] آبنوس و ز عاج — به پیکر ز پیلسته و[16] شیر و ساج[17]!
ز روم و ز هند آنک[18] استاد بود — از[19] استاد خویشش هنر[20] یاد بود،
از[21] ایران[22] و از[23] کشورِ نیمروز — همه کاردانانِ[24] گیتی‌فروز،
همه گرد کرد اندرآن[25] شارستان[26] — که هم شارستان[27] بود و هم کارستان[26]
۱۷۴۰ اسیران که از بربر[28] آورده بود — ز روم و ز چایی که[29] آزرده[30] بود،
بدین[31] شارستان[32] اندرون جای کرد — دل‌آرای را کشورآرای[33] کرد!

چن[34] از[35] شهر یکسر[36] بپرداختند — به گرد اندرش روستا ساختند

۱ـ(لن۳: بدوی) ۲ـل، س، ل۲ (نیز لی، لن۲، ب): ایوان؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ، بنداری) ۳ـس۲: <و> ۴ـل۳ (نیز ق۲): دگر؛ بنداری: فشیدوا فیها القصور، و دحوا المیادین، و أجروا فیها الأنهار، و أنشئوا البساتین ۵ـل: اندرون باشهر (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س،ل۲،س۲ (نیز لی ـلن۲،ب): اندرون چند شهر؛ (آ: اندرون باشهر (حرف یکم نقطه ندارد))؛ متن = ک ۶ـل (نیز لی): <و>؛ (آ: کژّی (ـکسری) نپیمود و (!))؛ متن = س،ک،ل۲،س۳ (نیز ل۳ـلن۲،ب) ۷ـل: بر دشت؛ ق،ق۲ این بیت را ندارند ۸ـل، ق: زو کاخهای؛ س (نیز لی،لن۲،ب): ازو کاخهایی برآمد؛ متن = ک،ل۲،س۳ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۹ـل۳ (نیز ق۲): ارجمند؛ س (نیز لی، لن۲،ب): از جهان ناپسند؛ ق: در جهان کس از ناپسند (!)؛ س۳ (نیز ل۳،و): بر دلش (ـنزد کس) از جهان ناپسند؛ (آ: بر دلش هیچ جای پسند)؛ متن = ل،ک (نیز پ) ۱۰ـ(پ: به یک) ۱۱ـل،ل۲: اندران؛ ق (نیز ق۲): از در؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ(لن۲: بدوی) ۱۳ـ(ق۲: خانها)؛ س (نیز لن۲،ب): طاقها سربسر؛ ک،ل۲ (نیز پ): سربسر طاقها؛ س۲: شوشها طاقها؛ (ل۳: سربسر طاقها)؛ متن = ل ۱۴ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،پ،لن۲،ب): بدو؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ ق،لی،و،آ این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۷۳۲ـ۱۷۳۵): و بنوا له فیها قصرا فیه إیوان مذهب مرصع بأنواع الجواهر ۱۵ـق،ک: گنبدی ز ۱۶ـ(و: چون)؛ (ل۳: پیلسله و)؛ ل: چو بایسته از؛ س (نیز لی، لن۲،ب: بیاراسته؛ (ق۲: چو پنگاشته پیکر از)؛ متن = ق ـس۳ (نیز ب،آ) ۱۷ـق: شبر تاج؛ (و، لن۲: سرو و ساج)؛ بنداری: و قبة عالیة من العاج و الأبنوس ۱۸ـ(پ،لن۲: آنکه؛ آ: وانک) ۱۹ـل (نیز ق۲،و): ز؛ س،ق (نیز لی،لن۲،ب): وز؛ متن = ک،ل۲،س۳ (نیز ل۳،و،آ): خرد؛ (ق۲: به دل؛ لی: خویش آن هنر)؛ متن = ل،س،ک،ل۲ (نیز پ،لن۲،ب) ۲۱ـل،س،ق (نیز لی،پ،و،لن۲): ز؛ متن = ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،آ،ب) ۲۲ـ(لن۲: توران) ۲۳ـل،ق (نیز ل۲،س۲): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـل: کارداران ۲۵ـس،س۲ (نیز لی ـب): بر گرد آن؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲) ۲۶ـق،ل۲ (نیز لی،ل۳،پ): شارسان ـکارسان (لی: خارسان)؛ متن = ل،س،ک،س۲ (نیز ق۲،و ـب) ۲۷ـق،ل۲ (نیز لی،ل۳،پ): شارسان؛ بنداری (۱۷۳۷ـ۱۷۳۹): و جمع علی عملها جمیع حذاق الصناع من الروم و الهند ۲۸ـس (نیز لی): برده ۲۹ـ(ق۲: هر جای که) ۳۰ـ(ل۳: آورده)؛ ل،لی از ۱۷۴۰آ و ۱۷۴۴پ یک بیت ساخته و ۱۷۴۰پ و ۱۷۴۴آ را انداخته‌اند؛ بیایی متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـس،ق،ل۲ (نیز ل۳): بدان؛ متن = ک،س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب) ۳۲ـق،ل۲ (نیز لی،ل۳،پ): شارسان؛ متن = س،ک،س۲ (نیز ق۲،و،لن۲،ب) ۳۳ـل۲: از آن هر یکی را یکی رای کرد (!) (لت‌های این بیت را پس و پیش کرده است)؛ ل این بیت و آیت‌های ۱۷۴۱ـ۱۷۴۴ را ندارند ۳۴ـل ـل۲ (نیز ق۲ـلن۲،ب): چو؛ متن = س۲ ۳۵ـک: آن؛ (ق۲: زان) ۳۶ـ(ل۲: یک‌یک)

بیاراست بر[1] هر سُوی[2] کشتزار[3] — زمینِ بَرومند و هم میوه‌دار
گروگان که از کوفج[4] آورده بود — ز گیلان و از[5] هرک[6] آزَرده بود،
۱۷۴۵ ازین[7] هر یکی را یکی خانه کرد — همه شارِستان[8] جایِ بیگانه کرد
ز زان[9] هر یکی را یکی کار داد[10] — چو تنها بُد از[11] کارگر یار داد[12]
یکی پیشه‌کار[13] و دگر[14] کشت‌ورز[15] — یکی آنک[16] پیمود[17] فرسنگ و[18] مرز
چه بازارگان و چه یزدان‌پرست — یکی سرفراز و دگر[19] زیردست
بیاراست آن[20] شارستان[21] چون بهشت — ندید اندرو چشم یک جایِ زشت!
۱۷۵۰ ورا «سورستان[22]» کرد[23] کسری به نام — که در سور[24] یابد جهاندار[25] کام
جزاز[26] داد و آباد کردن[27] جهان — نبودش به دل[28] آشکار و نهان
زمانه چن او[29] را ز[30] شاهی ببرد — همان[31] تاج دیگر کسی را[32] سپرد،
چُنان دان[33] که یکسر فریبست[34] و بس! — بلندی و پستی نماند به کس!

کنون جنگِ خاقان و هیتال گیر[35] — چو رزم[36] آیدت پیش[37]، گوپال گیر[35]

۱ـ(ل۳: از) ۲ـس،ک،ل۳، س۳ (نیز لی ـو، ب): سویی؛ متن = ل،ق (نیز ق۳،لن۲) ۳ـ(لی، لن۲: کشته‌زار) ۴ـس: روم؛ س۲: کرخ؛ (ل۳: کوج)؛ متن = ق،ک،ل۲ (نیز پ،لن۲،ب): کوفج؛ بنداری: کوفجان ۵ـل،ق: ز؛ متن = س،ک،ل۳، س۲ (نیز لی،ل۳،پ،لن۲،ب) ۶ـس (نیز لی، لن۲،ب): هر چه؛ ق ـس۲ (نیز ل۳،پ): هر که؛ متن = ل؛ ق۲، و این بیت را ندارند ۷ـل: زمین؛ ق،ل۲ (نیز پ): از آن؛ متن = س،ک، س۲ (نیز ق۲،ل۳، و ـب) ۸ـق،ل۲ (نیز ل۳،پ،ب): شارسان؛ متن = ل،س،ک، س۲ (نیز ق۲، و،لن۲،آ)؛ در ل این بیت پس از بیت ۱۷۴۰ و در ق۲ این بیت و بیت سیسین پس از بیت ۱۷۳۷ آمده‌اند؛ لی بیت‌های ۱۷۴۵ـ۱۷۴۹ را ندارد ۹ـل،ک (نیز پ، ب): ازین؛ س۲ (نیز ل۳): از آن؛ (ق۲: وزین)؛ متن = س،ق (نیز لن۲) ۱۰ـک: دار ۱۱ـک: بدی؛ (ل۳: بدان) ۱۲ـک: دار؛ ل: کرد یاد؛ س۲: داد داد؛ متن = س،ق (نیز ق۲،ل۲،پ، لن۲،ب)؛ ل۲، و، آ این بیت را ندارند ۱۳ـل (نیز ق۲): پیش کار؛ ق: پیشکار؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـس،ل۲ (نیز و،لن۲،ب): یکی؛ متن = ل،ق،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۲،پ،آ) ۱۵ـ(ق۲: دشت‌ورز) ۱۶ـ(ل۲،پ،لن۲: آنکه؛ ق۲: دگر آنک) ۱۷ـل: فرمود؛ ل۲ (نیز ق۲، و ـب): بنمود؛ متن = س،ق،ک،س۲ (نیز ل۲،ب) ۱۸ـل۲: بالای ۱۹ـق،ک (نیز ق۲،ل۲،لن۲): یکی؛ متن = ل،س،ل۲،س۲ (نیز پ،و،آ،ب) ۲۰ـک، ل۲: این ۲۱ـق،ل۲ (نیز لی،ل۳،پ،ب): شارسان؛ متن = ل،س،ک، س۲ (نیز ق۲، و،لن۲،آ) ۲۲ـک (نیز لن۲): شورستان؛ ل۲ (نیز ل۳): شورسان؛ س۲: سودستان؛ (لی: سوریان؛ پ،ب: سورسان؛ و: سودسان)؛ ق: وز آسودشان؛ متن = ل،س (نیز ق۲) ۲۳ـس،ک،ل۲، س۲ (نیز ق۲ـلن۲،ب): خواند؛ (آ: سوی دستان (!))؛ متن = ل،ق ۲۴ـس۲ (نیز ل۳، و): سود؛ (لن۲: شور)؛ ل: دشوار؛ ق: از سود؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز ق۲،لی،پ،آ،ب) ۲۵ـس،ق،ل۲، س۲ (نیز ق۲ـب): جهانجوی؛ متن = ل،ک؛ در ل۳ پس از این بیت نخست بیت پیشین و سپس همین بیت از نو نوشته شده است ۲۶ـل،ک (نیز ق۲،لن۲): چو از؛ (ل۳: چو او)؛ متن = س،ق،س۲ (نیز لی،پ،و،آ،ب) ۲۷ـس۲: کرد؛ ل (نیز ق۲، لی): داد آباد کردش (لی: کردن)؛ متن = س،ق،ک (نیز ل۳ـب) ۲۸ـ(و،آ: نبد بر دلش) ۲۹ـل، س،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳ـب): چو او؛ متن = ک: چنو ۳۰ـ(لن۲: به) ۳۱ـل۲: همی) ۳۲ـک: به کسری؛ س،ل۲،س۲ (نیز ل۳ـب): او دیگری را؛ متن = ل،ق (نیز ق۲)؛ لی این بیت را ندارد ۳۳ـ(ب: دانک؛ و: جهان دانک) ۳۴ـس،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،و،لن۲،ب): بریست؛ (آ: به نیش (حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارد و وزن درست نیست))؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،پ)؛ بنداری (۱۷۴۰ـ۱۷۵۳): و أسکنها الأساری الذین جاء بهم من البربر و الروم و کرفجان و الجیل فاشتغل کل واحد منهم بصناعة، و لما فرغ من بنائها انشأ لها کورا و رساتیق، و سماها سورستان ۳۵ـ(آ: گو) ۳۶ـس، ک،ل۲،س۲ (نیز لی ـب): جنگ؛ متن = ل،ق (نیز ق۲) ۳۷ـل۲ (نیز ل۳): گرز و؛ س۲ (نیز و،آ): تیر و؛ متن = ل ـک (نیز ق۲،لی،پ،لن۲،ب)

۱۷۵۵ چه گوید سَخُن‌گویِ باآفرین — ز شاه[1] و ز هیتال و[2] خاقانِ چین

گفتار اندر داستان خاقان و هیتال و نوشین‌روان[3]

چُنین[4] گفت پرمایه‌دهقانِ[5] پیر — ـسَخُن هرچ[6] ازو[7] بشنوی یادگیر!ـ
که از[8] نامدارانِ با فرّ و داد — به[9] مردانِ جنگی و گنج[10] و نژاد،
چو خاقانِ چینی نبود از مهان[11] — ـگذشته ز کسری ـبه گردِ جهان[12]!
همان[13] تا لبِ رود جیحون ز چین[14] — برو[15] خواندندی به داد[16] آفرین!
۱۷۶۰ سپهدارِ با لَشکر و گنج و تاج[17] — به گل‌زرّیون بود از آن رویِ چاچ[18]
سَخُن‌های کسری به گردِ جهان — پراگنده شد[19] در میان مهان،
به مردی و دانایی و فرّهی — بزرگی و آیینِ شاهنشهی[20]؛
خردمندخاقان بدان[21] روزگار — همی دوستی جست با شهریار
یکی چند[22] بنشست با رای‌زن — همه نامداران شدند انجمن
۱۷۶۵ به آغازِ آن آشنایی نخست[23] — همی[24] از رد و موبدان رای جست
یکی هدیه آراست پس[25] بی‌شمار[26] — ـهمه یاد کرد[27] ازدرِ شهریار[28]ـ:

۱ـک: شام ۲ـل۳ (نیز لی): چو؛ لن۲،ب این بیت را ندارند؛ س پس از این بیت و ق۲ به جای این بیت افزوده‌اند:

نگه کن که خاقان و هیتال را — چه افتاد بشنو تو این حال را

۳ـل،س۲: داستان (ل: رزم) خاقان چین با هیتالیان؛ ق: داستان هیتال با خاقان چین (ک: چچین>)؛ ل۲: هدیه فرستادن خاقان چین پیش کسری؛ متن = س؛ بنداری: ذکر ما جری بین أنوشروان و بین الخاقان (سرنویس را پس از بیت ۱۷۱۵ آورده است) ۴ـ(ل۳: کنون) ۵ـل۲: خاقان ۶ـس،س۲ (نیز ق۲ـآ): هرچه؛ متن = ل (نیز ب) ۷ـل، ق،س۲ (نیز ق۲ـب): زو؛ متن = س (نیز ب) ۸ـ(آ: از آن) ۹ـل: ز ۱۰ـل: فرّ؛ ک: مردانگی و به گنج؛ (ق۲: به مردی و جنگی و فرّ)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـک: نبد در جهان؛ س،ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،لن۲،آ،ب): چین کس نبود از (لن۲: نبد در) جهان؛ (لی،پ: چین کس نبود از مهان)؛ متن = ل،ق (نیز ق۲) ۱۲ـک،س۲ (نیز ل۳،و، آ): و دیگر مهان؛ س (نیز لن۲،ب): ز کسری گذشته ز دیگر مهان؛ (لی: ز کسری گذشت آنک بد در جهان)؛ متن = ل،ق،ل۲ (نیز ق۲،ب)؛ بنداری (۱۷۵۴ـ۱۷۵۸): قال: و لم یکن فی عهد کسری أنوه ذکرا و أفخم قدرا من الخاقان ملک الصین ۱۳ـق،ک،ل۲ (نیز لی،ل۳،و،لن۲): همی؛ س۲ (نیز پ،آ): همه؛ متن = ل،س (نیز ق۲،لی): زمین؛ ک،ل۲: و چین؛ متن = ق،س۲ (نیز ل۳ـب) ۱۵ـ(لی: بدو) ۱۶ـ(و: خواندند جری به داد>)؛ بنداری (۱۷۵۹): و کانت الملوک من شاطیء جیحون الی أقصی بلاد الترک منقادین له ۱۷ـس۲: داد (پساوند ندارد)؛ (آ: تاج و گاه) ۱۸ـل (نیز ق۲): زان روی (ق۲: سوی) چاچ؛ ق: با تخت عاج؛ س۲ (نیز لی،ل۳): از آن سوی چاچ؛ (آ: خود تخت شاه)؛ س: جبود> از آن سوی چاچ؛ ک: بد بدان سوی چاچ؛ متن = ل۲ (نیز پ، و، لن۲،ب)؛ بنداری (۱۷۶۰): و کان مستقر سریره بمدینة کُل زرّیون من وراء الشاش ۱۹ـ(پ: بد) ۲۰ـبنداری (۱۷۶۱ـ۱۷۶۲): فانتهت الیه أخبار کسری التی استفاضت فی أطراف العالم، و ما اختص به من العلم و الشجاعة و الروعة و الجلالة ۲۱ـک: دران؛ بنداری (۱۷۶۳): فأراد أن یکون بین الحضرتین مکاتبة و مراسلة، و مهاداة و مصادقة ۲۲ـس،ک، س۲ (نیز ق۲ـب): بیکجند؛ ق: بنکجند؛ ل۲: به بیکند؛ متن = ل ۲۳ـس (نیز لی،ب): بجست؛ (لن۲: نجست؛ ل۲: پادشاهی نجست؛ و: پادشاهی نخست)؛ ق۲: خشنودی شاه جست؛ (ق۲: از آن آشنایی بجست)؛ ل: بدان دوستی را همی جای جست؛ متن = ق،ک، س۲ (نیز پ،آ) ۲۴ـل: همان ۲۵ـک: آراستن ۲۶ـ(آ: شهریار) ۲۷ـس،ق،ک (نیز ل۳ـب): یادگار؛ (ق۲: همی یادگار)؛ متن = ل،ل۲،س۲ (نیز لی) ۲۸ـ(ل۳: کارزار)

از[۱] اسپانِ چینی[۲] و دیبای چین ز تخت و ز تاج[۳] و ز تیغ و نگین،
طرایف[۴] که باشد به چین اندرون بیاراست از هر دری بر هَیون[۵]،
ز دینارِ[۶] چینی ز بهرِ نثار به گنجور فرمود تا سی[۷] هزار،
۱۷۷۰ بیاورد و[۸] با هدیه‌ها[۹] یار[۱۰] کرد ده اشتر[۱۱] ز گنجِ[۱۲] درم بار[۱۳] کرد!
سَخُن‌گوی مردی[۱۴] بجُست از مهان خردمند و[۱۵] گشته به[۱۶] گردِ جهان،
بفرمود تا پیشِ او شد دبیر ز خاقان یکی[۱۷] نامه‌یی بر[۱۸] حریر،
نبشتند[۱۹] برسانِ[۲۰] آرَنگِ[۲۱] چین سُوی شاه با صد هزار آفرین!

گذر مرد را[۲۲] سوی[۲۳] هیتال بود همه ره پر از[۲۴] تیغ[۲۵] و گوپال بود!
۱۷۷۵ ز سغد اندرون تا[۲۶] به جیحون سپاه کشیده رده پیش هیتال‌شاه
گوی[۲۷] غاتفَر[۲۸] نام سالارشان به جنگ[۲۹] اندرون نامبُردارشان[۳۰]
چن[۳۱] آگه شد از کارِ خاقانِ چین وُ زان[۳۲] هدیه‌ی[۳۳] شاهِ ایران[۳۴] زمین،
ز لَشکر جهاندیدگان را بخواند سَخُن سربه‌سر پیشِ ایشان براند[۳۵]،
چُنین گفت با سرکشان غاتفر[۳۶] که ما را بد آمد ز اختر[۳۷] به‌سر:

۱ـ‌ل‌۲ (نیز ق۲،لی،پ،لن۲،ب): ز؛ متن = س۲ (نیز ل۳،و،آ) ۲ـس: نادی (نقطه ندارد)؛ ق،ل۲ (نیز لی): تازی؛ ک: جنگی؛ متن = ل،س۲ (نیز ق۲،ل۲ـب) ۳ـس،س۲: یاج (حرف یکم نقطه ندارد) ۴ـق (نیز لی،و،لن۲،ب): ظرایف؛ متن = ل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ) ۵ـل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،آ): رهمون؛ (پ: صد هیون)؛ متن = س،س۲ (نیز لن۲،ب) ۶ـک (نیز ل۳،آ): دیبای؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـس،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،و،لن۲،آ،ب): صد؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،پ) ۸ـس۲ (نیز ق۲،لی،پ،لن۲،آ): دو>؛ متن = ل‌ـل۲ (نیز ل۳،و،ب) ۹ـس: هدیه و؛ ق: در بها ۱۰ـل،س،ق،س۲ (نیز لی،ل۳،آ،ب): یار (بجز ل هیچ‌یک پساوند ندارند)؛ متن = ک،ل۲ (نیز ق۲،پ،و،لن۲) ۱۱ـق،ک،ل۲ (نیز لن۲): استر؛ متن ← ۱۲ـ(ل۳،آ،ب: گنج و)؛ متن ← ۱۳ـل: دگر را همه بار دینار؛ متن = س،س۲ (نیز ق۲ـو،آ،ب)؛ بنداری (۱۷۶۴ـ۱۷۷۰): فحلا بأصحاب رأیه و أرکان دولته و شاورهم فی ذلک فأعد هدیة لم یعهد مثلها محمولا من حضرة ملک الی آخر ۱۴ـ(ل۲: مردی>) ۱۵ـس۲: دو> ۱۶ـل: گردیده؛ بنداری (۱۷۷۱): و نفذها فی صحبة بعض أعیان دولته و کفاة حضرته ۱۷ـس،ل،س۲ (نیز لی ـب): چین؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۳) ۱۸ـل۲: از ۱۹ـل،ل۲ (نیز ل۳،و،لن۲): نوشتند؛ متن = س،ق،ک،س۲ (نیز ق۲، لی،پ،آ،ب) ۲۰ـس: برسان و؛ ل۲،س۲ (نیز ل۳،و): برساز و؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،لی،پ،لن۲،آ،ب) ۲۱ـل: ازنک (حرف سوم نقطه ندارد)؛ س،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،ب): آئین؛ ق: ارژنک؛ متن = ک (نیز پ): ارتنک؛ بنداری (۱۷۷۲ـ۱۷۷۳): و کتب الی کسری کتابا علی الحریر الصینی ۲۲ـ(لی: کرد را؛ ب: ز مرد از ره) ۲۳ـ(ق۲: مرز) ۲۴ـس،س۲ (نیز لی ـب): راه پر؛ ل۲: راغ بد؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲) ۲۵ـس،س۲ (نیز لی،لن۲،ب): تیر؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ)؛ بنداری (۱۷۷۴): فسار الرسول، وکان ممره علی بلاد الهیاطلة ۲۶ـل: اندرآمد ۲۷ـس۲ (نیز ل۳،آ): که بد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـق (نیز آ): غانفر؛ ل۲: عانفر (حرف سوم نقطه ندارد)؛ (ل۳: غانفر) ۲۹ـس،س۲ (نیز ل۳ـب): رزم؛ متن = ل (نیز ق۳) ۳۰ـک: دست بردارشان؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۷۷۵ـ۱۷۷۶): وکان لهم ملک یسمی غانْفر ۳۱ـل‌ـل۲ (نیز ق۲ـب): چو؛ متن = س۲ ۳۲ـک: وزین ۳۳ـ(لن۲: هدیه‌های (وزن درست نیست)) ۳۴ـل: شهریار ۳۵ـبنداری (۱۷۷۷ـ۱۷۷۸): فلما سمع بإهداء الخاقان ذلک الی کسری خلا بأصحابه ۳۶ـل۲: عالقر؛ (لی: عانقر؛ آ: غانفر) ۳۷ـ(ق۲: از اختر بد آمد)؛ ل۲ این بیت را ندارد

۱۷۸۰ اگر شاه ایران و[۱] خاقانِ چین بسازند و از[۲] دل کنند آفرین[۳]،
هراس‌ست ازین[۴] دوستی[۵] بهرِ ما برین روی[۶] ویران شود شهر ما[۷]،
بباید یکی تاختن ساختن جهان[۸] از فرستاده پرداختن!
ز لشکر یکی نامور برگزید سرافرازِ[۹] جنگی چُنان چون سَزید
به تاراج داد آن همه خواسته هیونان و اسپانِ آراسته!
۱۷۸۵ فرستاده را سر بریدند[۱۰] پست ز ترکانِ[۱۱] چینی[۱۲] سُواری نجَست[۱۳]!

چن[۱۴] آگاهی آمد به خاقانِ چین دلش گشت پردرد[۱۵] و سر پر زکین!
سپه را ز قجقارباشی[۱۶] براند[۱۷] به چین و ختن نامداری نماند!
ز خویشان ارجاسپ و[۱۸] افراسیاب[۱۹] نپرداخت یک تن[۲۰] به آرام و[۲۱] خواب!
برفتند یکسر به[۲۲] گُل‌زرّیون همه سر پر از خشم[۲۳] و[۲۴] دل پر ز خون!
۱۷۹۰ سپهدارِ[۲۵] خاقانِ چین سِنْجِه[۲۶] بود همی بآسمان برزد از آب دود[۲۷]!

۱ـ(لن۲: ز) ۲ـل،ق،س۳ (نیز لن۲): ز؛ متن ← ۳ـ(لی،ل۳،و،آ: به دل دوست گردند بی‌درد و (لی: دو>؛ و: بی‌رنج و) کین)؛ متن = س؛ ک،ل۲ (نیز ق۲،پ،ب) ۴ـل: زین؛ س (نیز لی،لن۲،ب): زان؛ ق: از آن؛ س۲ (نیز ل۳ـب): از دین>؛ متن ← ۵ـ(ق۲: ازیشان همه)؛ متن = ک، ل۲ (نیز پ،و،آ) ۶ـس،ق،ک (نیز ق۲،لی،پ،لن۲،ب): بدو روی؛ ل۲: ز دو رویه؛ س۲ (نیز ل۳،آ): به دل دوست گردند بی‌درد و (لی: دو>؛ و: بی‌رنج و) کین)؛ متن = ل ۷ـ(لی: شهریار (پساوند ندارد))؛ بنداری (۱۷۷۹ـ۱۷۸۱): و قال: إن حصلت مصادقة و موافقة بین ملک إیران و ملک توران تضررنا بها ۸ـس (نیز لی،لن۲،ب): روان؛ (آ: همان)؛ متن = ل،ق،ـس۲ (نیز ق۲،پ،و)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۷۸۲): و الرأی أن نقطع الطریق علی هذا الرسول فنقتله و ننتهب ما صحبه ۹ـل۲،س۲ (نیز ل۳ـب): سرافراز و؛ متن = ل،س،ق (نیز لی،ق۲)؛ ک بیت‌های ۱۷۸۳ـ۱۷۸۶ را ندارد ۱۰ـل۲،س۲ (نیز ل۳،پ،و،آ): ببرّید ۱۱ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـب): گردان؛ متن = ل ۱۲ـل۲ (نیز و): جنگی ۱۳ـل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،و،آ): نجست (حرف یکم نقطه ندارد)؛ (لن۲: بجست)؛ متن = (ل۳،پ،ب)؛ ل۲ در اینجا سرنویس دارد: رزم خاقان چین و هیتال و هزیمت ایشان؛ بنداری (۱۷۸۳ـ۱۷۸۵): فجرّد لذلک بعض قوّاده فرکض الیه و قتله و انتهب جمیع ما استصحبه ۱۴ـل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـب): چو؛ متن = س۲ ۱۵ـس (نیز لی): شد پر از درد ۱۶ـل،ل۲،س۲ (نیز پ): قجغار باشی (در ل حرف یکم و ششم و ل۲ حرف یکم نقطه ندارد)؛ (ق۲: حنفارباشی؛ لی: قنجاق تاشی؛ و: قحعارتاشی (حرف سوم نقطه ندارد)؛ لن۲: قجقادر>تاشی؛ آ: قفجاق‌باشی)؛ متن = س،ق،ک (نیز ل۳،ب؛ نیز ← داستان سیاوخش ۱۲۲۰) ۱۷ـق (نیز پ): بخواند ۱۸ـ(لی،لن۲: دو>) ۱۹ـل۲ (نیز لی): اسفندیار (پساوند ندارد) ۲۰ـل: ببرد خت گیتی؛ ق،ک (نیز پ،آ): نبردخت یکتن؛ (ق۲: نبردخت کس را)؛ متن = س، ل۲،س۲ (نیز لی،و،لن۲،ب) ۲۱ـ(ل۲: خورد و به) ۲۲ـس۲ (نیز پ،آ): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـک: جنگ ۲۴ـ(لی: دو>)؛ ل این بیت را ندارد ۲۵ـ(ق۲: سپهبد ز) ۲۶ـل۲: تند؛ س،س۲ (نیز ل۳،لن۲،آ): فتح؛ (لی: خاک؛ و: سش (دو حرف نخست نقطه ندارد)؛ ب: سنج (حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن = ل ۲۷ـس (نیز لی،لن۲،ب): خاک دود؛ س۲: آب رود؛ ل۲: بر ز داراب بود (!)؛ متن = ل (نیز ل۳،و،آ)؛ ق،ک این بیت را ندارند؛ ق۲،پ به جای این بیت آورده‌اند:

ق۲: سپهدار خاقان به آب و حبه> جاه ز هر سو همی بازخواندش سپاه
پ: سپهدار خاقان چین پر ز دود همی دست برد خود او را نمود (!)

ز جوشِ[1] شُواران به چاج اندرون — چو خون شد به رنگ آب[2] گُل‌زرّیون[3]!

چن[4] آگاه شد غاتفر[5] زان[6] سَخُن — که خاقانِ چینی چه[7] افگند بن،
سپاهی ز هیتالیان برگزید — که گشت آفتاب از جهان[8] ناپدید!
ز بلخ[9] و ز شِگْنان[10] و آموی و زَم[11] — سِلیح[12] و سپه خواست و[13] گنج[14] درم
۱۷۹۵ ز خُتلان[15] و از[16] تِرمِذ و[17] وِسه‌گِرد[18] — ز هر سو سپاه اندرآورد گِرد[19]
ز کوه و بیابان و از ریگ و[20] شخ — بجوشید لَشکر[21] چو مور و ملخ!
چو بگذشت خاقان به رود بَرَک[22] — تو گفتی‌همی تیغ بارد فلک[23]!
سپاه انجمن کرد بر مای و[24] مَرغ — سیه گشت[25] خورشید[26] چون پرّ چَرغ!
ز بس نیزه و تیغ‌های بنفش — درفشیدنِ گونه‌گونه درفش[27]،
۱۸۰۰ بخارا پر از گُرد[28] و[29] گوپال بود! — ـکه لَشکرگهِ شاهِ هیتال بود ـ
بشد غاتفر[30] با[31] سپاهی[32] چو کوه! — ـز هیتال گرد آوریده[33] گروه ـ

۱ـل۲،س۲ (نیز ب): جوشن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـس: گل شد همه خاک؛ ک: خرشید بر آب؛ ل۲،س۲ (نیز ل۳،پ،و): گل شد به رنگ آب؛ (لی،ل۲: گل شد به چاج آب؛ آ: شد گل به رنگ آب)؛ متن ← ۳ـ(ب: همه سر پر از خشم و دل پر ز خون (= ۱۷۸۹ب))؛ متن = ل،ق (نیز ق۲)؛ بنداری (۱۷۸۶ـ۱۷۹۱): فلما انتهی الخبر بذلک الی الخاقان جمع عساکر الصین و الخُتَن، و عزم علی قتال الهیاطلة، و کانوا نازلین من السغد الی شاطیء جیحون. فسار فی جمع عظیم ضاق عنهم نطاق الحصر ۴ـل ـل۲ (نیز ق۲ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۵ـس،ل۲ (نیز و): غاتفر (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ (لی: عاتفر؛ ل۳: عاتفر؛ آ: عانفر) ۶ـ(و: زین) ۷ـ(ل۳: خود)؛ ک: چین از چه؛ س۳: چین خود چه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـق: از جهان روشنی ۹ـ(لی،ب: چاچ) ۱۰ـس: سنگان؛ ق،س۲ (نیز لی،ل۲): شنکان؛ ل۲: شکان؛ (آ: سکیان؛ ب: سنکوی)؛ متن = ل،ک (نیز ق۲،ل۳،پ،و) ۱۱ـ(لن۲: رم؛ آ: سم (نقطه ندارد)؛ لی: جوی آهوی زم) ۱۲ـس: سلاح ۱۳ـس (نیز لن۲،ب): برد و؛ (لی: برد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـس،ک (نیز ق۲، لی،ل۳،لن۲،آ،ب): گنج و؛ متن = ل،ق،ل۲،س۲ (نیز پ،و) ۱۵ـل: سومان؛ س: حمال (؟ نقطه ندارد)؛ ک (نیز ق۲): شکنان؛ ل۲: موقان؛ (لن۲: جیلان؛ آ: حلان (نقطه ندارد))؛ متن = ق،س۲ (نیز لی،ل۳،پ،و،ب) ۱۶ـل،ق،س۲: ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـل،ق،ل۲ (نیز لی، ل۳): جوی؛ متن = س،ک،س۲ (نیز ق۲،پ ـب) ۱۸ـک،س۲: ویس‌گرد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـل: سپاهی برآمد ز هر سو بگرد ۲۰ـ(لی: جوی)؛ ل،ق،س۲: ز ریگ و؛ ل۳: ز ریگ بیابان و از کوه و؛ متن = س،ک (نیز ق۲،ل۳ـب) ۲۱ـ(ق۲: گیتی؛ و: سپاه انجمن شد) ۲۲ـس (نیز لی،ب): برگ؛ ل۲: ملک؛ ل: بدان رود یک (واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ س۲: ز رود نیرک؛ (پ،و: ز رود برک؛ لن۲: ز رود بزرگ)؛ متن = ق،ک (نیز ق۲،ل۳) ۲۳ـل: دارد فلک؛ س۲ (نیز ل۳،و): بارید و (و: جوی) ترگ؛ س (نیز لی،لن۲،ب): ابا لشکر و کوس و پیل (لی: پیل و کوس) سترگ؛ متن = ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ب)؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۴ـ(لی: جوی)؛ ل (نیز لن۲): ما و؛ (ق۲: ماء و)؛ متن = س،ق،ک،س۲ (نیز ل۲،ب،و،ب)؛ بنداری: مای مُرغ ۲۵ـس۲: گشته؛ (لن۲: کرد) ۲۶ـک: خرشید؛ ل۲ این بیت را ندارد ۲۷ـس،س۲ (نیز لی، ل۲،ب،و،آ،ب): تیغ و (لی،و: جوی) زرّینه کفش؛ ق،ک،ل۲: پرنیانی درفش؛ (لن۲: کاویانی درفش)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۸ـس ـس۲ (نیز ق۲ـل ـب): گرز؛ متن = ل (نیز لی) ۲۹ـل (لی: جوی) ۳۰ـک (نیز لی): عانفر؛ ل۲: عاقر (حرف سوم نقطه ندارد)؛ (و: عاتفر (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ آ: عاتمر (نقطه ندارد))؛ متن ← ۳۱ـ(ق۲: بیاورد غاتفر)؛ متن = ل،س،ق،س۲ (نیز ل۲،پ،لن۲،ب) ۳۲ـس: سواری ۳۳ـ(لن۲: آورید آن)؛ بنداری (۱۷۹۲ـ۱۸۰۱): و جمع ملک الهیاطلة مثل جنود الخاقان من بلاده و عسکر علی بخارا. فجاء الخاقان و التقوا علی مای مُرغ، و هی قریة من قری نخشب

چو[1] تنگ اندرآمد ز هر سو سپاه — ز تنگی ببستند بر باد راه!
درخشیدنِ[2] تیغ‌های سران، — گراییدنِ گرزهای گران،
تو گفتی که آهن زبان[3] داردی — هوا گرز[4] را ترجمان داردی[5]
۱۸۰۵ یکی باد برخاست و[6] گَردی سیاه[7] — بشد روشنایی ز خورشید[8] و ماه!
کشانی و سغدی شدند انجمن — پر از آبِ رخ[9] کودک و مرد و زن!
که تا چون بُوَد کار آن رزمگاه — که را بر دهد[10] گردش[11] هور و ماه؟

یکی[12] هفته آن[13] لشکرِ جنگجوی[14] — به روی اندرآورده بودند روی
به هر جای‌بر توده‌یی کُشته بود! — ز[15] خون خاک و سنگ[16] ارغوان گشته بود!
۱۸۱۰ ز بس نیزه و[17] گرز و[18] گوپال و[19] تیغ — تو گفتی همی سنگ بارد ز میغ!
نهان شد[20] به گَرد اندرون آفتاب — پر از خاک[21] شد چشم پرّان[22] عقاب!
به هشتم[23] سُوی غاتفَر[24] گشت گَرد[25] — سیه شد جهان چون شبِ[26] لاژورد[27]!
شکست[28] اندرآمد به هیتالیان — شکستی که بستنش تا[29] سالیان،
ندیدند و[30]، هر کس کزیشان[31] بماند — به دل‌در[32] همی نامِ یزدان بخواند!

۱ـس،س۲ (نیز لی ـب): به؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۲ـل۲: درفشیدن؛ و: آ این بیت و بیت سپسین را پس از بیت ۱۸۰۷ آورده‌اند؛ ق به جای این بیت آورده است:

درفشیدن تیغ‌های بنفش درفشیدن پرنیانی‌درفش (← ۱۷۹۹)

۳ـ(لی: ژیان) ۴ـل: کرّهٔ؛ ک،س،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ): گرد؛ متن = س،ق،ل۲ (نیز ق۲،پ،لن۲،ب) ۵ـل۲: باردی ۶ـ(لی: جوی)؛ متن ← ۷ـق،ک (نیز پ): گرد سیاه؛ (پ: ابری سیاه؛ لن۲: گرد سپاه)؛ ق۲: یکی گرد بود از دو رویه سپاه)؛ متن = ل (نیز ل۳،و،آ) ۸ـک: خرشید؛ ب این بیت را پس از بیت ۱۸۰۲ آورده است؛ س۲،آ این بیت و ل۲ بیت‌های ۱۸۰۵ـ۱۸۰۹ را ندارند ۹ـل: آب و روی؛ (ل۲: تاب رخ)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در ل۳،آ این بیت و بیت سپسین پس از بیت ۱۸۰۲ آمده‌اند ۱۰ـس (نیز لی): تابد آن؛ س۲: نابد آن؛ (ق۲: برکشد؛ ل۳،و: تابد این؛ لن۲: باید از؛ آ: باید از)؛ ق: که باید بر؛ ک: که باید بر؛ متن = ل (نیز پ) ۱۱ـس۲: گردش و ۱۲ـس،ق،ک (نیز ق۲ـب): به یک؛ متن = ل،س،س۲ ۱۳ـس (نیز لی،لن۲،ب): با ۱۴ـس،ق،ک (نیز ق۲،لی،پ،لن۲،ب): رزمجوی؛ متن = ل،س۲ (نیز ل۳،و،آ) ۱۵ـک: که ۱۶ـ(لی: جوی سنگ؛ ل۳: خاک چون؛ لن۲: سنگ و خاک)؛ و این بیت را ندارد ۱۷ـس (نیز لی،ب): ز باریدن ۱۸ـ(لی: جوی) ۱۹ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،لن۲،ب): پولاد؛ ق (نیز آ): پولاد و؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز ق۲،پ) ۲۰ـ(لی: جهان خشد) ۲۱ـل،ک،س،س۲ (نیز آ): خشم؛ متن ← ۲۲ـ(ق۲: ز بس تیر پرّان ز پرّ)؛ متن = س،ل۲ (نیز لی ـلن۲،ب)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۸۰۲ـ۱۸۱۱): فجرت بینهم وقعة عظیمة اتصل فیها القتل و القتال سحابة أسبوع ۲۳ـک (نیز آ): هفتم ۲۴ـل۲: عانفر (حرف سوم نقطه ندارد)؛ (لی: عاتفر؛ و: عاتفر (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ آ: عانفر) ۲۵ـ(لی: زرد (!)) ۲۶ـل: چشم‌نا (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ ک (نیز ق۲): چشمها؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـس ـس۲ (نیز ق۲ـپ،آ،ب): لاجورد؛ متن = ل (نیز و،لن۲) ۲۸ـ(لی: ز کشت) ۲۹ـل: سیشش تا (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ س (نیز لی،لن۲،ب): بستن نبد؛ ق،س۲ (نیز ل۳،و،آ): بسته نشد؛ ک: بد بستنش؛ ل۲ (نیز ق۲): سیشش با (در ق۲ حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ متن = (پ) ۳۰ـس۲ (نیز ل۳): جوی؛ ل: گرفتند؛ ق،ک (نیز ق۲،آ): بدیدند (در آ حرف یکم نقطه ندارد)؛ متن ← ۳۱ـس (نیز لی،و،لن۲،ب): هر آنکس که زنده ازیشان؛ متن = ل۲ (نیز پ؛ در ل۲ حرف یکم واژهٔ نخست این لت نقطه ندارد) ۳۲ـس۲ (نیز ل۳،و): بر؛ ل: سپهبد؛ متن = ده دستنویس دیگر

۱۸۱۵ پراگنده بر هر سوی[۱] خسته[۲] بود — همه مرز[۳] پرخسته و بسته[۴] بود!
همی این بدان، آن بدین گفت: جنگ[۵] — ندیدیم هرگز چُنین[۶] با درنگ[۷]!
همانا نه مردم بدند آن[۸] سپاه — نشایست کردن بدیشان نگاه!
به چهره همه[۹] دیو بودند و دد! — به دل دور از[۱۰] اندیشه‌ی نیک و بد!
ز زوبین[۱۱] و از[۱۲] نیزه و گرز[۱۳] و تیغ — تو گفتی ندانند[۱۴] راه گریغ!
۱۸۲۰ همه[۱۵] چهره‌ی آژدها[۱۶] داشتند! — همی[۱۷] نیزه[۱۸] بر کوه[۱۹] بگذاشتند!
همه چنگ‌هاشان بسانِ[۲۰] پلنگ — نشد[۲۱] سیر دلشان تو گویی ز جنگ[۲۲]!
یکی زینِ[۲۳] اسپان نبرداشتند — نخفتند و بر برف[۲۴] بگذاشتند!
خورش بارگی را همه[۲۵] خار بود — سُواری بخفتی، دو بیدار[۲۶] بود
همه شبِ جزاز[۲۷] جَستن[۲۸] و تاختن — تنِ خویش را بآتش[۲۹] انداختن،
۱۸۲۵ نبود[۳۰] و ندانست کس[۳۱] خواب و خَورد — مگر دیو جوید[۳۲] ازیشان نبرد!

۱ـ س، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): سویی؛ ک: سوی که؛ متن = ل، ق (نیز ق۲) ۲ـ س (نیز لی، لن۲، ب): کشته؛ (ل۳: خفته)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، پ، و، آ) ۳ـ (لی: رزم)؛ ک: همان مرز ۴ـ س: کشته؛ ل۲: کشته و بسته؛ (ب: کشته و خسته)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۸۱۲ـ۱۸۱۵): و لمّاکان الیوم الثامن خفقت أعلام الخاقان بالظفر و کسر الهیاطلة کسرة عز جبرها. فقتل ملکهم مع خلق عظیم، و انهزم الباقون ۵ـ (ل۳: بنگرید) ۶ـ (ق۲: بدین) ۷ـ (لی: بی‌درنگ؛ ل۳: جهان سربسر چون شب نار دید) ۸ـ (ق۲، آ: دین) ۹ـ (لی، آ: همی) ۱۰ـ ل: ز ۱۱ـ س ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): شمشیر؛ متن = ل (حرف سوم نقطه ندارد) ۱۲ـ ل، ق، س۲ (نیز آ): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـ (لی: گرزه و نیزه (!)) ۱۴ـ ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ): ندارند؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، پ، لن۲، ب)؛ بنداری (۱۸۱۶ـ۱۸۱۹): ثم لمّا أمنوا قالوا: إنّا لم نر مثل عساکر الصین، کأنهم لیسوا من الإنس بل کأنهم مردة الشیاطین ۱۵ـ ل۲ (نیز لی): همی ۱۶ـ (ل۳: چون ددان چهره‌ها) ۱۷ـ س، ق، ک (نیز ق۲، ل۳): همه؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لی، ب، و، لن۲، ب) ۱۸ـ س (نیز لی، لن۲، ب): تیغ؛ ق (نیز پ، و): تیر؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳) ۱۹ـ ل، س۲: باد؛ ل۲: از ابر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: من الجبال؛ در ل این لت با ۱۸۲۲ب پس و پیش شده است؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۸۲۰): و کأن وجوههم وجوه الثعابین، تمرق سهامهم من الجبال ۲۰ـ س (نیز لی، آ): چنان چون؛ س۲ (نیز لن۲ ـ ب): چنان؛ (ل۳: چو جنگ)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز پ، و) ۲۱ـ ل۲: شده (!) ۲۲ـ س ـ س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ، ب): ز رزم و ز جنگ؛ (لی: ز رزم نهنگ؛ و: ز کین و ز جنگ)؛ متن = ل؛ ق۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۸۲۱): و لا یملون أبدا من القتال ۲۳ـ ل، ل۲ (نیز پ، و، لن۲): ز؛ متن = س، س۲ (نیز ل۳) ۲۴ـ ک: از برف؛ س، ل۲: بخفتند و بر برف؛ ق (نیز پ، و، لن۲، ب): بخفتند (در و حرف یکم نقطه ندارد) و (ق، و، لن۲: خ‌ر) بر برف (و: برف و)؛ س۲ (نیز ل۳، آ): همه نیزه بر کوه (ـ ۱۸۲۰ب)؛ (لی: همی تیغ از ابر)؛ متن = ل (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد) ۲۵ـ س، س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ، ب): خور بارگی‌شان همه؛ ق: خور بارکش‌شان همه؛ (ق۲: خورش نادلی (حرف یکم نقطه ندارد) را همه؛ لی: خورد بارگی‌شان همه؛ و: خور بارگیها شان)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز پ) ۲۶ـ س: نخفتی دیدار (حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ س۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب): نخفتی و (لی، و: که) بیدار؛ (پ: نبد کان نه بیدار)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲)؛ در ل، ل۲، ق۲ حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ در ل۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۲۷ـ س، ل، ل۲، س۲ (نیز لی، پ ـ ب): بجز؛ (ل۳: بدی)؛ ق: نجستند جز؛ متن = ک (نیز ق۲) ۲۸ـ ق: کشتن؛ ل۲: ساختن؛ س۲ (نیز آ): حسرت؛ (ق۲: خفتن)؛ متن = س، ک (نیز لی ـ لن۲، ب) ۲۹ـ س، س۲ (نیز لی ـ ب): در آتش؛ ل۲: بر آتش؛ متن = ق، ک (نیز ق۲)؛ ل این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳۰ـ ق: نبود (حرف یکم نقطه ندارد) ۳۱ـ (ق۲: خود؛ ب: کین) ۳۲ـ (ق۲: جستی)؛ بنداری (۱۸۲۲ـ۱۸۲۵): و لا یرتعون سروجهم عن ظهور الخیل، و یرسلونها فی الثلج طول اللیل فتحترئ بماتری فی البریة من الحسک و الشوک

نداریم ما تابِ[۱] خاقانِ چین — گذر کرد باید به ایران‌زمین
گر ایدونک فرمان[۲] بَرَد[۳] غاتفَر[۴] — ببندد به فرمانِ کسری کمر،
سپارد بدو شهرِ[۵] هیتال را — فرامش کند گرز[۶] و گوپال را،
وُگرنه خود از تخمه‌ی خوشنواز — گزینیم جنگ‌آوری سرفراز[۷]،
۱۸۳۰ که او[۸] شاد باشد به نوشین‌روان[۹] — بدو دولتِ پیر گردد[۱۰] جوان!
بگوید بدو کارِ خاقانِ[۱۱] چین — جهانی برو بر[۱۲] کنند آفرین،
که با فرّ و بُرزست و بخش[۱۳] و خرد — همی[۱۴] راستی را خرد پرورد!
نهاده‌ست بر قیصران[۱۵] باژ[۱۶] و ساو — ندارند[۱۷] با او کسی زور[۱۸] و تاو!

ز هیتالیان کودک و مرد و زن — برین یک سَخُن[۱۹] بر[۲۰] شدند انجمن،
۱۸۳۵ چَغانی گوی بود فرّخ[۲۱]نژاد — جوان و جهانجوی و با[۲۲] بخش و داد[۲۳]،
خردمند و[۲۴] نامش فغانیش[۲۵] بود — که با گنج[۲۶] و با لشکرِ[۲۷] خویش بود
بزرگان هیتال[۲۸] و خاقانِ چین[۲۹] — به شاهی برو[۳۰] خواندند آفرین!

گفتار اندر آگاه شدن نوشین‌روان از کار خاقان و هیتال[۳۱]

پس آگاهی آمد به شاهِ بزرگ — که خاقان که شد[۳۲] نامداری[۳۳] سُتُرگ[۳۴]،

۱ـ ق، ک، ل۲ (نیز پ): تاو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ (ق۲: گریدون کزیدر؛ لی: گریدون که فرمان) ۳ـ ل۲: دهد ۴ـ ل۲: عانقر (حرف سوم نقطه ندارد)؛ (لی: عانقر؛ و: عائقر (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ آ: غانقر) ۵ـ ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب): شاه؛ متن = ک، ل۲ (نیز ق۲، پ) ۶ـ ق: تیر ۷ـ ل۲: رزم‌ساز؛ (لی: کینه‌ساز؛ ل۳: جنگ‌آور سرنواز) ۸ـ (آ: ازو) ۹ـ (لی: نوشیروان) ۱۰ـ (آ: گشته) ۱۱ـ ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ): حال خاقان؛ (لن، ب: و را حال خاقان)؛ س (نیز لی): که جوید و را حال (لی: خاک) خاقان؛ ق، ل۲: همی (ل۲ ـ بجز) هند و هیتال و ایران و؛ متن = ل (نیز پ) ۱۲ـ (لی: هم) ۱۳ـ س (نیز لی، لن۲، ب): مغز؛ (ق۲، آ: رای)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ل۳، پ، و) ۱۴ـ (آ: همه) ۱۵ـ (ل۳، آ: قیصر او) ۱۶ـ س۲: باج ۱۷ـ ق: ندارید ۱۸ـ س، ک، ل۲ (نیز لی ـ ب): توش؛ متن = ل، ق، س، س۲ (نیز ق۲)؛ بنداری (۱۸۲۶ـ۱۸۳۳): فلا طاقة لنا بهم، و الرأی أن ننضم الی کسری و نستظهر به حتی نسلم من شر الخاقان ۱۹ـ (ل۳: بر سخن)؛ س، ک، س۲ (نیز لی، لن۲، ب): بدین یک سخن؛ (و: به گل زرّیون)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، پ، آ) ۲۰ـ (لی: در)؛ ق این بیت را ندارد ۲۱ـ ق: گردی ۲۲ـ س (نیز لی، لن۲، ب): دو ح‌ر با؛ ق: جهانبخش با؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ): جهاندار و (ل۲، س۲، آ: دو ح‌ر) با؛ ل: جهانجوی بردانش و؛ (ق۲: جوانی جهانجوی با)؛ متن = ک (نیز پ) ۲۳ـ س (نیز لی، ب): بخت (ب: تخت) شاد (در س حرف یکم واژهٔ نخست نقطه ندارد)؛ ق: فرّ و داد؛ (ق۲: بخت و داد)؛ متن = ل، ک، ل۲، س، س۲ (نیز ل۳ ـ آ) ۲۴ـ ق (نیز ق۲، و ـ ب): دو ح‌ر؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ) ۲۵ـ ل: چغانیش؛ ل۲: فغاریش؛ (ل۳: فغاریش) ۲۶ـ ک: فیل ۲۷ـ ق، ک (نیز و، لن۲): لشکر و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـ ق: توران ۲۹ـ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب): مردان چین؛ ل۲ (نیز پ، آ): مردان کین؛ متن = ل (نیز ق۲) ۳۰ـ (لی: بدو)؛ بنداری (۱۸۳۴ـ۱۸۳۷): فاتفقوا علی ذلک و اختاروا من الهیاطلة شابا کریم المحتد متحلیا بسیر الملوک و السلاطین یسمی فغانیش فتوجوه و أقعدوه علی سریر الملک ۳۱ـ ل: خبر یافتن کسری از کار خاقان چین؛ س: خبر یافتن کسری از حال خاقان و هیتالیان؛ ق: آگاه شدن نوشین‌روان از حال خاقان و هیتال؛ ل۲: آگاهی یافتن کسری از هیتال و خاقان چین؛ متن = ل، ق، ک، س۲ سرنویس ندارند ۳۲ـ س، س۲ (نیز لی ـ ب): بد؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲) ۳۳ـ ل، س (نیز لی، ل۳، لن۲): نامدار؛ س۲: نامدار و؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، و، ب) ۳۴ـ (لی: بزرگ (پساوند ندارد))

ز هیتال و گردان[1] آن انجمن — که آمد ز خاقان[2] برایشان[3] شکن،
۱۸۴۰ ز شاه چغانی که با[4] بختِ نو[5] — بیامد نشست ازبرِ[6] تختِ نو[5]
پراندیشه[7] بنشست شاهِ جهان — ز گفتارِ بیدارکارآگهان
به ایوان بیاراست[8] جایِ نشست — برفتند گردانِ خسروپرست،
ابا موبدِ موبدان اردشیر — چو شاپور[9] و[10] چون یزدگردِ دبیر[11]
همان[12] بخردانِ[13] نماینده راه — نشستند یکسر برِ تختِ شاه

۱۸۴۵ چُنین گفت کسری که ای بخردان[14] — جهان‌گشته[15] و کاردیده[16]ردان[17]،
یکی آگهی یافتم ناپسند — سَخُن‌هایِ ناخوب و[18] ناسودمند،
ز هیتال و از ترک و[19] خاقانِ چین — وُ زان[20] مرزبانانِ توران‌زمین[21]
بی‌اندازه لشکر شدند[22] انجمن — ز چاچ و ز چین و ز ترک[23] و ختن
یکی[24] هفته هیتال با ترک و چین[25] — از اسپان[26] نبرداشتند ایچ[27] زین
۱۸۵۰ به فرجام[28] هیتال برگشته شد[29] — دو بهره مگر[30] خسته و کشته[31] شد[29]
بدان نامداری[32] که هیتال بود — جهانی پر از گرز[33] و گوپال بود!
شگفت‌ست کامد[34] برایشان[35] شکست — سپهبَد مباد ایچ با رای پست[36]!

۱ـل۲: ترکان ۲ـ(لی۲: هیتال) ۳ـل۲: برو بر؛ (لی: بدیشان) ۴ـ(ل۳: ابا) ۵ـ(ق۲: تو؛ ل۳: نَوْ) ۶ـق: او سر؛ ک این بیت را ندارد ۷ـل۲، س۲ (نیز ل۳، و): باندیشه؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۸ـق، س۲: به ایران بیاراست؛ (و: بیاراست ایوان و) ۹ـس۲: شاکره ۱۰ـل۲ (نیز لی): جو> ۱۱ـ(آ: دلیر) ۱۲ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): همه؛ متن =ل ۱۳ـ(ق۲: موبدان)؛ بنداری (۱۷۳۸ـ۱۸۴۴): ثم لما انتهی الخبر الی کسری بقوّة الخاقان و استطالة یده و ارتفاع أمره حتی کسر الهیاطلة تلک الکسرة الشنیعة، و أنهم أقاموا مقام غائفر ملکا آخر ـ جمع أصحاب رأیه و أرکان دولته مثل أردشیر موبذ الموبذان و سابور و یزدجرد الکاتب ۱۴ـ(ق۲: مهتران) ۱۵ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): دیده؛ متن =ل ۱۶ـس ـس۲ (نیز لی ـب): کارکرده؛ (ق۲: کاردیده)؛ متن =ل ۱۷ـ(ق۲: سران) ۱۸ـس ـس۲ (نیز ق۲، لی، و، ب): جو>؛ متن =ل (نیز ل۳، ب، آ)؛ ل۲ بیت‌های ۱۸۴۶ـ۱۸۴۸ را ندارد؛ بنداری (۱۸۴۵ـ۱۸۴۶): فقال لهم: قد جاءنا خبر غیر موافق ۱۹ـک: جو>؛ (و کار)؛ ل،ق: ز ترک و؛ (ب: ترک و ز؛ آ: زکار)؛ س۲: و وزکار؛ س (نیز لی،ب): هیتال ترک و ز؛ متن =ل۲ (نیز ق۲، ل۳) ۲۰ـک: ازان ۲۱ـس،س۲ (نیز لی،ا،ب): ایران‌زمین؛ (ل۳: یاآفرین)؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲، پ، و) ۲۲ـل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ): شده‌ست؛ متن =ل،س،ک (نیز لی،ب) ۲۳ـک،س۲ (نیز پ،و،آ): ترک و ز چین؛ متن =ل،س،ل۲ (نیز ق۲، لی،ل۳،ب)؛ ق این بیت را ندارد ۲۴ـل۲ (نیز ق۲ـب): یک؛ متن =ل،س۲ ۲۵ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،لن۲،ب): با ترگ و شمشیر کین (آ: و چین (!))؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲، پ، آ) ۲۶ـل،س،ل۲ (نیز ق۲، لی،پ، لن۲، آ، ب): ز اسپان؛ متن =ک،س۲ (نیز ل۳، و) ۲۷ـل۲: جایچ>؛ (ق۲: نبرداشتند) ۲۸ـق: ز فرمان؛ (لن۲: سرانجام) ۲۹ـق: است؛ (ق۲: اند) ۳۰ـس،ق (نیز لی، لن۲، ب): فزون؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): سپه؛ متن =ل،ل۲ (نیز ق۲، پ) ۳۱ـل: سته؛ (ل۳: کشته و خسته)؛ متن =یازده دستنویس دیگر؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۸۴۷ـ۱۸۵۰): بلغنا أن الخاقان قد کسر الهیاطلة، و استولی علیهم و قتل منهم مقدار ثلثیهم ۳۲ـس۲ (نیز لی): نامداران ۳۳ـس،ق،ک،س۲ (نیز ق۲ـلن۲،ب): تیغ؛ متن =ل،ل۲ (نیز آ) ۳۴ـ(لن۲: کاید) ۳۵ـ(لی،آ،ب: بدیشان) ۳۶ـق: بی رای‌زن؛ س (نیز لن۲،ب): مبادا ابا رای پست؛ س۲ (نیز آ): مبادا بی آب و نشست (وزن درست نیست)؛ (لی: مبادا ابی رای و دست؛ ل۳، و: مبادا ابی (و: بی) آب و شست (!))؛ ل (نیز ق۲): مبادا سپاه (ق۲: سپه) ایچ با راه (ق۲: رای) پست؛ متن =ک،ل۲ (نیز پ)

اگر غائفر[1] داشتی نام و رای — نبردی سپهر[2] آن[3] سپه را ز جای
چو شد مرز هیتالیان[4] پر ز شور — بجُستند از[5] تخمِ بهرامِ گور،
۱۸۵۵ نوآیین[6] یکی شاه[7] بنشاندند — به شاهی[8] برو[9] آفرین خواندند
نشسته‌ست خاقان بدان[10] روی چاچ[11] — سرافراز با لشکر و گنج و تاج[12]
ز[13] خویشانِ ارجاسپ و[14] افراسیاب — جزاز[15] مرز ایران نبیند[16] به خواب!
ز پیروزیِ لشکرِ غاتفر[17] — همی‌برفرازد به[18] خورشید[19] سر!
سَزد گر نباشیم همداستان — که خاقان بخواند[20] چُنین[21] داستان
۱۸۶۰ کَوَرْستان[22] زمین[23] پادشاهی مراست — که دارند ازو چینیان[24] پشت راست
همه زیردستان ازایشان[25] به‌رنج — سپرده[26] بدیشان زن و مرد[27] و گنج
چه بینید یکسر کنون[28] اندرین[29] — چه سازیم با ترک و[30] خاقانِ چین[29]؟

بزرگانِ داننده برخاستند — همه پاسخش را بیاراستند،
گرفتند یکسر برو[31] آفرین — که ای شاه نیک‌اختر و[32] پاک‌دین[33]،
۱۸۶۵ همه مرزِ هیتال آهَرمنند[34] — دورویند و این[35] مرز را دشمنند،
برایشان سَزد هرج[36] آید ز بد! — هم از شاه گفتارِ نیکو سَزد!

۱ـس: غایفر (حرف سوم نقطه ندارد)؛ ل۲: غایفر؛ (لی: عانقر؛ ل۳: عانقر (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ آ: غانفر) ۲ـق: سپه ۳ـ(و: سران (ـسپهر آن)) ۴ـ(آ: هیتال (وزن درست نیست)) ۵ـس: ازان ۶ـ(ق۲: برآئین) ۷ـ(ل۳: شاه و) ۸ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): سراسر؛ متن =ل ۹ـ(لی: بدو)؛ بنداری (۱۸۵۱ـ۱۸۵۵): و أنهم حین قتل ملکهم نصبوا ملکا آخر من نسل بهرام جور ۱۰ـس (نیز ق۲، لی، پ، و، ا، ب): بدین؛ ق، س۲ (نیز ل۳): ازین؛ ک: برین؛ متن =ل،ل۲ (نیز لن۲) ۱۱ـ(آ: عاج (!)؛ ب: آب) ۱۲ـ(ب: کامیاب)؛ ل: گرز با سرش تاج؛ ق: فراوان اباگنج و با لشکر و تخت عاج (وزن ندارد)؛ س۲ (نیز ق۲): سرافراز و با لشکر و گنج و تاج؛ متن =س،ک،ل۲ (نیز لی ـآ)؛ در ل بت‌های این بیت پس و پیش شده‌است ۱۳ـل،ک،ل۲: به؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(لی: جو>) ۱۵ـل۲: جواز؛ (ب: بجز) ۱۶ـ(ل۳: نبینند جز مرز ایران) ۱۷ـق: غانقر؛ ل۲: عانقر (حرف سوم نقطه ندارد)؛ (لی: عانقر؛ ل۳: عاتقر؛ آ: غانقر) ۱۸ـس۲ (نیز ق۲): ز ۱۹ـک: خورشید ۲۰ـ(آ: بخاند) ۲۱ـک: چنین این زند ۲۲ـل: که تا آن؛ ق، س۲ (نیز و، آ): کشانی؛ س (نیز پ، ب): کروسان (ـکورستان)؛ ک، ل۲ (نیز لی، لن۲): کروشان (ـکورشان)؛ (ق۲: کوروشان (ـکورستان))؛ متن تصحیح قیاسی است (ـداستان سیاوخش، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲) ۲۳ـ(ب: زمی) ۲۴ـس۲ (نیز و): از وی چنان؛ (ق۲: زو چینیان؛ آ: از وی چنین)؛ ل۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۵ـل: ایران؛ (آ: ایشان) ۲۶ـل: سپردن ۲۷ـس،ل۲،س۲ (نیز لی،آ): تن و مرد؛ ق: بسی مال؛ ک (نیز پ،و،لن۲،ب): تن و مرز؛ متن =ل (نیز ق۲)؛ بنداری (۱۸۵۶ـ۱۸۶۱): و الخاقان مخیم بالشاش فی عساکره، مدل بما تیسر له من الظفر بالهیاطلة. و هو لا یری فی المنام غیر العبور إلی أرض إیران لما دخل رأسه من العجب ۲۸ـس (نیز لی، لن۲، ب): بدین ۲۹ـس (نیز لن۲، ب): اندرون ـدون (لن۲: کنون؛ ب: درون) ۳۰ـک (نیز لی): جو>؛ ل از ۱۸۶۲آ و ۱۸۶۴ب یک بیت ساخته و ۱۸۶۴ب ـ۱۸۶۴آ را انداخته است؛ بنداری (۱۸۶۲): فماذا ترون؟ و ما الذی به تشیرون؟ ۳۱ـ(لی: بدو) ۳۲ـس ـس۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـب): جو>؛ متن =ل (نیز پ) ۳۳ـق ـس۲ (نیز ق۲، ل۲ـآ): پیش‌بین؛ متن =ل،س (نیز لی،ب)؛ بنداری (۱۸۶۳ـ۱۸۶۴): فقاموا و دعوا للملک، و أثنوا علیه ثم قالوا: أیها الملک! ۳۴ـک (نیز و، لن۲): اهریمن‌اند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـ(لن۲: آن؛ ق۲: وین؛ لی: در و بند این (!))؛ بنداری (۱۸۶۵): إن الهیاطلة هم أعداء مملکتک و حساد دولتک ۳۶ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): هر چه؛ متن =ل

ازیشان[1] اگر نیستی کین و درد[2]
-بکشتند[4] پیروز را ناگهان
مبادا که باشند[6] یک روز[7] شاد
۱۸۷۰ چُنین‌ست پادافرهِ دادگر
ز خاقان اگر شاه راند سُخُن
سَزد گر ز خویشانِ افراسیاب[12]
وْ دیگر[14] که پیروز شد، دل گرفت[15]
ز هیتال و از[17] لشکرِ غاتفَر[18]
۱۸۷۵ ز[21] خویشان ارجاسپ و افراسیاب[22]
به روشن‌روان کارِ ایشان بساز
فروغ از تو گیرد روان[26] و خرد
تو داناتری از بزرگ‌انجمن
ترا زیبد اندر جهان تاج و تخت
۱۸۸۰ اگر[29] شاه سوی خراسان شود
هر آنگه که[31] بی‌شاه بینند[32] بوم[33]
از[34] ایرانیان بازخواهند کین

جزاز[3] خون آن شاهِ آزادمرد،
چُنان شهریاری[5] چراغِ جهان!-،
که هرگز نخیزد ز بیداد[8] دادا!
همان[9] بدکنش را بد آید به سرا!
که دارد[10] به دل درد و کینِ[11] کُهُن،
بدآموز دارد دو دیده[13] پرآب!
اگر زو[16] بترسی، نباشد شگفت!
مکن یاد و[19] تیمارِ ایشان مخَور[20]!
ز خاقان که بنشست از آن[23] روی آب،
تو[24] در جهان شاهِ[25] گردن‌فراز!
انوشه کسی کو روان پرورد[27]!
نبایدْت فرزانه و رای‌زن!
که با فرّ و اورندی و رای و بخت[28]!
ازین پادشاهی هراسان[30] شود
زمان تا زمان لشکر آید ز روم[33]
نماند بر و بوم ایران‌زمین[35]!

۱ـ(ق۲: بدیشان؛ ب: کزیشان) ۲ـ(ل۳: داد (پساوند ندارد)) ۳ـک (نیز و): بجز ۴ـق (نیز ل۳): که کشتند ۵ـل۲: چنین پادشاهی ۶ـ(ل۳: باشید) ۷ـ(آ: بد روز و) ۸ـل: بیداد و؛ لن۳، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند ۹ـق (نیز و): همی؛ ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـب، آ): همه؛ متن = ل، س؛ بنداری (۱۸۶۶ـ۱۸۷۰): فلا ینبغی أن تهتم لما جری علیهم من جهة الترک. و اذکر ما جری منهم علی فیروز. و انهم لم یذوقوا بسیف الخاقان الا جزاء فعلهم، ولم یروا فی هذه الوقعة غیر شؤم صنیعهم ۱۰ـق: گذارد ۱۱ـس۲: کین و؛ ل: کین و درد؛ (ل۳: درد کین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـ(آ: افرسیاب) ۱۳ـق: گردد دو دیده؛ (آ: آرد دو دیده)؛ ک: بدان مرز دارد دو دیده؛ (ق۲: بدان مرز دارند دیده؛ ل۳: براندیشد و دیده دارد)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، ب، لن۳، ب) ۱۴ـل: دگر آنک؛ (لی: ادیگر که) ۱۵ـق: برگرفت ۱۶ـ(ق۲: که از وی)؛ س۲، و، آ این بیت را ندارند ۱۷ـل، ق، س۲: ز ۱۸ـل۲: عاتفر (حرف سوم نقطه ندارد)؛ (لی: عاتفر؛ آ: عاتفر) ۱۹ـ(لی، ب: جوی) ۲۰ـک (نیز ق۲): مبر؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ آ بیت‌های ۱۸۷۴ـ۱۸۷۷ را به هم ریخته است: ۱۸۷۶، ۱۸۷۷، ۱۸۷۴، ۱۸۷۵ ۲۱ـک: که ۲۲ـ(لی: اسفندیار (پساوند ندارد)) ۲۳ـل، س، ق، ل۲: زان؛ س۲: ازین؛ (لی: زین؛ ق۲: بگذشت این؛ آ: هست ازان)؛ متن = ک (نیز ل۳، پ، لن۲، ب)؛ و این بیت را ندارد ۲۴ـس، ک، ل۳، س۲ (نیز ق۲ـب): تویی؛ متن = ل، ق ۲۵ـل۲: شاه و؛ و بیت‌های ۱۸۷۶ـ۱۸۷۸ را به هم ریخته است: ۱۸۷۸، ۱۸۷۶، ۱۸۷۷ ۲۶ـ(ق۲: زوان) ۲۷ـس، ق، ل۲ (نیز لی ـلن۲، ب): خرد پرورد؛ س۲ (نیز آ): کز خرد برخورد؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۲۸ـک: نام و بخت؛ ل: برزی و با رای و بخت؛ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): اورنگی ای نیکبخت؛ ل۳، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): اورنگی و رای و بخت؛ متن = (ق۲: نیز ـک)؛ بنداری (۱۸۷۱ـ۱۸۷۹): و أما الخاقان فانه ما عبر بعد إلی أرض إیران حتی یتوجه نهوض الرایات العالیة إلی ذلک الصوب ۲۹ـ(و: وگر) ۳۰ـق: ترآسان (بالای آن نوشته شده است: هراسان) ۳۱ـ(ق۲: هم آنگه چو) ۳۲ـق: یابند؛ (لی، آ: بنهند)؛ ل: بیند بی شاه (وزن درست نیست)؛ س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): بی شاه بنهد ز (ب: بنهند)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز ق۲، ب) ۳۳ـ(لی: روم ـبوم) ۳۴ـل۲ (نیز ب): ز ۳۵ـق۲: و چین)

نه کس[1] پای بر[2] خاکِ ایران نهاد
اگر[5] شاه را رای کین‌ست و جنگ

۱۸۸۵ چو بشنید از[6] ایرانیان شهریار
کسی را نبد گردِ رزم آرزوی[8]
بدانست شاهِ[11] جهان‌کدخدای
چُنین داد پاسخ که یزدان[14] سپاس[15]
که ایران نجستند جز[17] خواب و خَورد
۱۸۹۰ شما را از[19] آسایش و بزم‌گاه
تن‌آسان شود[22] هرک[23] رنج آورد
به نیرویِ یزدان سرِ ماه را
به سویِ خراسان کشم لشکری
همین نامداران و[28] گردان که هست
۱۸۹۵ نه هیتال مانم،[29] نه خاقانِ چین
جهان از بدان[31] پاک بی خَوْ کنم[32]

نه زین[3] پادشاهی کسی[4] کرد یادا!
ازو رام گردد به دریا نهنگ!

ز بزم و ز پرخاش و از[7] کارزار،
به بزم[9] و به ناز[10] اندرون کرده خوی[8]،
که اندر دلِ[12] بخردان چیست رای[13]
-کزو دارم اندر دو گیتی هراس[16]-،
فرامُشت[18] کردند گَردِ نبرد!
گران شد چُنین‌تان[20] سر از رزمگاه[21]!
ز رنجِ تنش ناز[24] و گنج[25] آوردا
بسیچیم یکسر همه[26] راه را
بخواهم[27] سپاهی ز هر کشوری
ببندیم کوس از برِ پیلِ مست
-که بر بومِ ایران[30] کنند آفرین-
به داد و دِهِش کشوری نَوْ کنم[32]!

۱ـس۲: او ۲ـس: در ۳ـل: بدین ۴ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـو، آ، ب): بید؛ (لن۲: نبد)؛ متن = ل، ق ۵ـق: وگر؛ بنداری (۱۸۸۰ـ۱۸۸۴): قالوا: و نخشی، إن نهض الملک إلی خراسان، أن تطمع الروم فینتهزوا فرصة خلو عرصة إیران عن العساکر المنصورة فیهجموا علی أطراف المملکة فیظهر خلل یتعب الملک فی تلافیه. هذا ما نراه. ثم رأی الملک أصوب، و أمره أعلی ۶ـل (نیز آ): ز ۷ـل: ز؛ س: پیکار و از؛ ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ): صح و ز پرخاش و از (س۲: ز؛ آ: وز)؛ ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): صلح و ز پیکار و از (لن، لن۲: وز)؛ (ق۲: رای بزرگان و از)؛ ق: چنان کشتن آتش؛ متن ← ل؛ پ این بیت را ندارد ۸ـک، ل۲ (نیز ب، لن۲): آرزو ـخو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـ(آ: بزرحم>) ۱۰ـ(ب: نیاز)؛ در س۲، ل۳، و، آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۱ـس۲: حالی؛ ل: بپرسید زیشان ۱۲ـس: سخن ۱۳ـ(ل۳: جای) ۱۴ـس۲ (نیز ل۳): ز یزدان؛ (ب: کز ایزد) ۱۵ـس، ق (نیز لن، و): ساس (نقطه ندارد)؛ (لن۲: شناس) ۱۶ـ(لن: سپاس (پساوند ندارد)) ۱۷ـس، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): ایران از (س، و، لن۲: ز)؛ آسایش و (لی: جوی>)؛ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ): شیران از (ل۲، ب: ز) آسایش و؛ (آ: از ایران و آسایش و)؛ متن = ل (پس از تصحیح **ایشان به ایران**) ۱۸ـل ـس۲ (نیز ق۲ـب): فراموش؛ متن = ل ۱۹ـل: بر؛ ل۲ (نیز لی، و، لن۲، آ): ز؛ (ق۲: کز)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، ب) ۲۰ـس، ق (نیز لن، پ، لن۲): برین‌سان؛ ک (نیز ب): برایشان؛ ل۲، س۲ (نیز لی، و، آ): بدینسان؛ (ل۳: بدیشان)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۱ـ(آ: رزم شاه) ۲۲ـ(ب: جشود>) ۲۳ـس ـس۲ (نیز لن ـب): هر که؛ متن = ل ۲۴ـل، ل۲ (نیز ق۲): باز؛ ق (نیز و): بار (نقطه ندارد)؛ س۲ (نیز آ): بار؛ (ب: رزم آگهی باز)؛ متن = س، ک (نیز لی ـل، ل۳، ب) ۲۵ـ(پ: بزم)؛ بنداری (۱۸۸۵ـ۱۸۹۱): فغضب أنوشروان و قال: إن أسود إیران تعوّدوا العیش و الطرب، و آثروا اللهو و اللعب حتی نسوا مطاعنة الرجال و مصابرة القتال ۲۶ـل: مگر؛ س (نیز لن، لی، ب): سوی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـس۲ (نیز لن، ب، آ): بخوانم؛ (و: نخوانم)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـ(آ: جوی>)؛ ل این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۹ـک، س۲ (نیز لن، لی ـب): خواهم؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ق۲) ۳۰ـ(ق۲: نه بر بوم ایشان) ۳۱ـ(لی: بدی) ۳۲ـق (نیز آ): کنیم؛ بنداری (۱۸۹۲ـ۱۸۹۶): إنا عازمون علی قصد خُراسان فأعدّوا و استعدوا. فانه لابد من الارتحال عند مستهل الهلال

همه نامداران فروماندند / به پوزش برو[1] آفرین خواندند،
که ای شاهِ پیروزِ[2] با فرّ و داد / زمانه به دیدارِ[3] تو شاد باد[4]!
همه نامداران ترا بنده‌ییم / به فرمان و رایت سرافگنده‌ییم!
۱۹۰۰ هر آنگه[5] که فرمان دهد کارزار[6] / نبیند[7] ز ما کاهلی شهریار[8]!

از آنپس[9] چو بنشست با رای‌زن / زمانی شد اندر سُخُن[10] انجمن،
همی‌رفت[11] ازین[12] گونه تا ماهِ نو / برآمد، نشست ازبرِ گاهِ نو،
تو گفتی که جامی[13] ز یاقوتِ زرد / نهادند بر چادرِ[14] لاژورد[15]!
بدیدند[16] بر چهره‌ی شاه ماه[17]! / خروشی برآمد ز درگاهِ شاه[18]!

گفتار اندر لشکرکشیدن نوشین‌روان به جنگ خاقان چین[19]

۱۹۰۵ چو برزد سر از کوه رخشان چراغ / زمین شد بکردار زرّین‌جناغ[20]،
خروش آمد و[21] ناله‌ی گاودُم / ببستند بر پیل رویینه‌خم
دَمادَم به لشکرگه آمد سپاه / تبیره‌زنان برگرفتند راه
به درگاه شد[22] یزدگردِ دبیر / ابا رای‌زن‌موبدِ[23] اردشیر
نبشتند[24] نامه به هر کشوری / به هر نامداری و هر[25] مهتری،
۱۹۱۰ که شد شاه با لشکر از بهر[26] رزم / شما کهتری را[27] مسازید بزم!
بفرمود[28] نامه[29] به خاقانِ چین / فغانیش[30] را هم بکرد[31] آفرین[32]!

۱ـلی: بدو؛ آ: بر آن) ۲ـ(ل۳: فیروز و) ۳ـس ـس۲ (نیز لن ـب): فرمان؛ متن = ل ۴ـل۲، س۲ (نیز ل۳، پ): باد شاد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ(آ: آنکس) ۶ـل۲ (نیز ق۲): شهریار ۷ـ(ل۳: نیابد) ۸ـل۲: کارزار؛ (ق۲: ببیند ز ما کوشش کارزار)؛ بنداری (۱۸۹۷ـ۱۹۰۰): فلما أحسوا بتنمره اعتذروا و تنصلوا و استرضوه حتی رضی ۹ـس ـس۲ (نیز لن، لی ـب): وزان پس؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۰ـق،ک: شدندی سران؛ (ق۲: شدند از جهان)؛ ل: بزرگان و کسری شدند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـس، س۲ (نیز لن، لی ـب): بود؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲) ۱۲ـل (نیز لی): زین ۱۳ـ(ق۲: تاجی) ۱۴ـک: چادری ۱۵ـس،ق،ک،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،آ،ب): لاجورد؛ متن = ل،ل۲ (نیز لن،پ،و،لن۲) ۱۶ـک: ندیدند ۱۷ـس (نیز لی): ماه نو؛ (لن،لن۲،ب: شاه نو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـس (نیز لن،لی): نو؛ (لن۲، ب: کو (!)) ۱۹ـل: پیام فرستادن خاقان چین به کسری؛ ق: رفتن نوشین‌روان به رزم خاقان چین؛ ل۲: رزم نوشروان با خاقان چین؛ متن = س؛ک،س۲ سرنویس ندارند ۲۰ـ(لی: چراغ (پساوند ندارد))؛ س۲،ل۳، و، آ این بیت را ندارند ۲۱ـک (نیز لن۲): از ۲۲ـک: شه ۲۳ـس،ک (نیز لن ـل۲، و ـب): موبد و؛ متن = ل،ق،ل۲،س۲ (نیز پ) ۲۴ـل،ل۲ (نیز ل۳، و، لن۲): نوشتند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـق: هم ۲۶ـق،ل۲: و رای؛ (پ: و ساز) ۲۷ـس (نیز لن،لی): کهترانرا؛ (لن۲: کمتری را؛ ب: مهتری را)؛ ک: شما را کهتری (وزن درست نیست)؛ متن = ل،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ، و،آ) ۲۸ـل: بفرمود (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (پ: نفرمود) ۲۹ـ(آ: نا نامه (!)) ۳۰ـل: خفانیش (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ س: فغانیش (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ ل۲ (نیز آ): فعانیش؛ س۲ (نیز ل۳): فغاریش؛ متن ← ۳۱ـل (نیز و،آ): بکرد (بی‌نقطه)؛ س (نیز لن،لی،ل۳،پ): نکرد؛ متن ← ۳۲ـق،ل۲: را نامه‌ای همچنین؛ متن = ک (نیز لن۲،ب)

یکی لشکری از مداین[1] براند / که روی زمین جز[2] به دریا نماند!
زمین کوه تا کوه یکسر سپاه / درفشِ جهاندار بر[3] قلب‌گاه،
یکی لشکری سوی گرگان[4] کشید / که گشت آفتاب[5] از جهان ناپدید!
۱۹۱۵ بیاسود[6] چندی ز بهرِ[7] شکار / همی[8] گشت[9] در کوه و در[10] مرغزار

به سغد اندرون بود خاقان که[11] شاه / به گرگان[12] همی رای زد با سپاه
ز خویشانِ ارجاسپ و افراسیاب / شده[13] سغد یکسر چو دریایِ آب!
همی‌گفت خاقان: سپاه مرا / زمین[14] برنتابد، نه گاه[15] مرا!
از[16] ایدر[17] سپه سوی[18] ایران کشیم[19] / وُ زایران به[20] دشتِ دِلیران[21] کشیم[19]
۱۹۲۰ همه خاکِ ایران[22] به چین آوریم[23]! / همان[24] تازیان را به دین[25] آوریم[23]!
نمانم که کس تاج دارد، نه تخت[26] / نه اورنگِ شاهی[27]، نه از تخت[28] بخت[26]!

همی‌بود یکچند با گفت‌وگوی[29] / جهانجوی[30] با لشکری جنگجوی[31]،
چُنین تا بیامد ز[32] شاه آگهی / کز ایران بجنبید با[33] فرّهی!

۱ـل: لشکر از نامداران ۲ـ(ق۲: را)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

ز گرد سپاهش زمین تیره شد / همی دیده از دیدنش خیره شد

۳ـق (نیز ق۲،ل۳، و، آ): در ۴ـل۲، س۲ (نیز ق۲): گردان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـک: شد خاک و سنگ ۶ـ(ل۳: بیاسود و) ۷ـل۲: بزم و ۸ـ(ق۲: غمی؛ آ: همه) ۹ـس (نیز لن،لی،ل۳، و ـب): بود؛ متن = ل،ق ـس۲ (نیز ق۲، پ) ۱۰ـق ـس۲ (نیز ق۲،ل۳، و، ب، آ): بر کوه و بر (پ: در)؛ متن = ل،س (نیز لن،لی،لن۲،ب)؛ بنداری (۱۹۰۱ـ۱۹۱۵): ثم لما استهل الهلال شدّت الکوسات علی کواهل الفیول، و أطلت الأساد علی حوارک الخیول، و سار الملک من المدائن متوجها نحو خراسان فی جمع عظیم ترتج تحتهم الأرض. فلما وصل إلی جرجان خیّم لیستریح بها أیاما ۱۱ـ(ل۳: یکماه) ۱۲ـق،ل۲: از ایران ۱۳ـل: بشد ۱۴ـ(ب: زمی) ۱۵ـل (نیز ق۲): کلاه ۱۶ـ(آ: ز ایر) ۱۷ـ(و: اینجا) ۱۸ـس (نیز لی): سوی شهر؛ (ب: سوی مرز) ۱۹ـق،ل۲، س۲ (نیز لی ـلن۲،ب): کشم؛ متن = ل،س،ک (نیز لن،ق،ل۲،آ) ۲۰ـک: وزیشان به؛ س۲ (نیز ل۳،پ، و،آ): بنزدیک؛ (ق۲: از ایران)؛ متن ← ۲۱ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): وز آنجا به شهر دلیران؛ ق: به سوی دلیران وشیران؛ متن = ل،ل۲ ۲۲ـ(لی: ایران) ۲۳ـق (نیز لن،پ ـب): آورم؛ متن = ل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳) ۲۴ـس ـل۲ (نیز لن،ق۲،لی، پ،و،لن۲،ب): همه؛ س۲: همی؛ متن = ل (نیز ل۳،آ) ۲۵ـل۲: برین؛ ک: بر زمین؛ س (نیز لن۲): تاجداران (لن۲: تاجداری) به چین؛ (لن،لی، ب: تاجداران بدین (لی: این؛ ب: کین))؛ متن = ل،ق،س۲ (نیز ق۲،ل۳، پ، و،آ) ۲۶ـ(لن۲: بخت ـتخت؛ آ: بخت ـبخت (حرف یکم بی‌نقطه) ۲۷ـس،ل،س۲ (نیز لی،ل۳،پ،لن۲،آ،ب): آئین شاهی؛ ق (نیز لن): آئین شاهان؛ متن = ل،ک (نیز ق۲،و) ۲۸ـس (نیز لن،لی،لن۲، ب): گاه و نه؛ ق،ل۲: پیروز؛ ک: فرّ و نه؛ س۲: وَرج و نه؛ (ل۳: درج و نه؛ پ: کشور نه؛ و: آئین؛ ق۲: و بر چرخ؛ آ: و نه گاهی نه)؛ متن = ل؛ بنداری (۱۹۱۶ـ۱۹۲۱): و کان الخاقان حینئذ نازلاً علی ظاهر سمرقند. و کان یشاور أصحابه فی قصد إیران و نهب بلادها و استباحة أموالها و استتباع رجالها ۲۹ـ(آ: گو) ۳۰ـل،س،س۲: جهانجوی و ۳۱ـس: لشکر پر آب روی (وزن درست نیست)؛ ق ـس۲ (نیز لن ـب): لشکر و (لی،ب: جوی) آب روی (آ: رو)؛ متن = ل ۳۲ـل (نیز لی،و): به؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـ(ق۲: ابا)

وُ زان[1] بختِ[2] پیروز و آن[3] دستگاه — ز دریا به دریا کشیده[4] سپاه!

به[5] رزم‌اندرون راه[6] کوتاه شد — بزرگانِ لشکر شدند انجمن
سپهدار خاقان به دستور گفت — که این آگهی خوار[8] نتوان[9] نهفت[10]:
شنیدم[11] که کسری به گرگان[12] رسید[13] — همه رویِ کشور سپه گسترید!
ندارد همانا ز ما آگهی — وُگر تارک[14] از رای دارد[15] تهی!
ز چین[16] تا به جیحون سپاه منست — جهان زیر فرّ[17] کلاهِ منست!
مرا[18] پیشِ او رفت[19] باید به جنگ — نپوشد[20] درم[21] آتشِ نام و ننگ!
گماند[22] کزو بگذری[23] راه[24] نیست — وُگر در[25] زمانه جز او[26] شاه[24] نیست!
بیاگاهد اکنون چو من جنگجوی[27] — شوم[28] با سُوارانِ چین پیش[29] اوی!

خردمند[30] مردی[31] به خاقانِ چین — چُنین گفت کای شهریارِ زمین[32]،
تو با[33] شاهِ ایران مکن رزم یاد — مده پادشاهی و لشکر به باد!

۱ـ(ب: بدان) ۲ـل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): بخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س،ک (نیز لی،ل۳،و): تخت؛ متن = س۲ (نیز پ، آ، ب) ۳ـل (نیز ق۲): پیروزی و؛ ک: فیروزی و؛ (ل۳: فیروز و آن؛ و: پیروزه وان)؛ متن = س،ل۳، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب) ۴ـ(ق۲، لی: کشیدن)؛ ق بیت‌های ۱۹۲۴ـ۱۹۲۹ را ندارد؛ بنداری (۱۹۲۲ـ۱۹۲۴): فبینما هو یستشیر فی ذلک و یشیر و یعدّ و یستعد إذ أتاه النذیر بوصول أنوشروان إلی جرجان فی جنود البر و البحر قاصدا قتاله ۵ـ(ق۲: ز) ۶ـس۲ (نیز آ): رای؛ س،ک،ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): اندرش رای؛ متن = ل (نیز ل۳)؛ بنداری (۱۹۲۵): فنکصت منه تلک العزیمة علی أعقابها و قال: العاقل من أتی الأمور من أبوابها ۷ـس،ک،ل۲، س۲ (نیز لن ـل۳، ب): بر؛ (پ، و، لن۲، آ: پر)؛ متن = ل؛ بنداری (۱۹۲۶): فخلا بأصحاب رأیه و أخذ یستقدح زناد رأیهم ۸ـک: نیز ۹ـل این واژه را دو بار نوشته است ۱۰ـ(لن: شمرد (پساوند ندارد)) ۱۱ـس (نیز لی، ب): شنیدی ۱۲ـل۲: کردان ۱۳ـس (نیز لی): کشید ۱۴ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): روان و دل؛ (ق۲: و گرنه دل)؛ متن = ل،س،ک،ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب) ۱۵ـس۲: گردد ۱۶ـل (نیز لن۲): زمین ۱۷ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ، ب): پر؛ متن = ل ـل۳ (نیز لن، لی، لن۲) ۱۸ـ(لی: چرا) ۱۹ـ(لن۲: رفته) ۲۰ـل، ق، ل۲ (نیز لن): بپوشد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز ق۲ ـب): بپوشد؛ متن = س۲ ۲۱ـق، ل۳، س۲ (نیز لن، لی، پ ـب): درنگ؛ (ق۲: مگر)؛ متن = ل، س (نیز ل۳)؛ ک: این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۲ـق (نیز ب): گمان بد؛ س۲ (نیز ل۳، آ): که ماند؛ متن = ل،س،ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): گماند ۲۳ـس،ق: بگذرد ۲۴ـس: شاه ـگاه ۲۵ـل: ﴿در﴾ ۲۶ـس،ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ): چنو؛ (ق۲: چو او؛ ب: چو تو)؛ متن = ل،ق (نیز لن، پ، لن۲)؛ لی این بیت را ندارد ۲۷ـک (نیز پ): رزمجوی؛ س،ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): از من که من جنگجوی؛ س۲ (نیز ل۳، آ): بنا گاهی اکنون چو من (آ: چنین) جنگجوی؛ (ق۲: بگفتم شما را همه رزمجوی؛ لی: نیاگاهد از من که من جنگجوی؛ و: شود آگه از من که من رزمجوی)؛ متن = ل،ق ۲۸ـک: شود ۲۹ـق: نرد؛ بنداری (۱۹۲۷ـ۱۹۳۳): ثم قال لدستوره: الرأی أن أجر العساکر و أتلقاه حتی یعلم أنی غیر ناکل عنه ۳۰ـ(ق۲: خردمندی (وزن درست نیست)) ۳۱ـ(ق۲، ل۳: موبد) ۳۲ـق: مهتر بافرین ۳۳ـس۲ (نیز و، آ): بر؛ ل۳: از دولت

این بیت، دو بیت زیر را ساخته است:

بر شاه ایران مکن رزم رای — مبر پادشاهی و لشکر ز جای
چو با شاه ایران کنی رزم یاد — دهی پادشاهی و لشکر به باد

بنداری (۱۹۳۴ـ۱۹۳۵): فقال بعض کفاته: أیها الملک! لیس من الصواب أن تناید ملک إیران، و تورط بنفسک و عساکرک لقتاله

ز شاهان[1] نجوید[2] کسی جایِ اوی[3] — مگر تیره[4] باشد[5] دل و رای اوی[3]!
که با فرّ او تخت[6] را شاه[7] نیست — به دیدار او بر فلک ماه[8] نیست!
همی باژ خواهد ز هند و ز روم — ز جایی[9] که گنج‌ست[10] و[11] آبادبوم!
خداوندِ تاج‌ست و زیبای تخت — جهاندار و بیدار و[12] پیروزبخت!

چو بشنید خاقان ز موبد سُخُن — یکی رای شایسته[13] افگند بن[12]
چُنین گفت با کاردان راه‌جوی[15] — که این را چه بیند خردمند روی؟
دو کار است پیش آمده[16] ناگزیر[17] — که خامش نشاید بُدن[18] خیرخیر[19]!
که[20] از رزم[21] او بار جز[22] رنج نیست — به از بر[23] پراگندن گنج نیست!
ز دینار پوشش[24] نیاید[25]، نه خَورد[26] — نه گستردنی روزِ ننگ و نبرد[27]،
بدو[28] ایمنی باید[29] و خوردنی — همان پوشش و نغز[30] گستردنی!
هر آنکس که از بد[31] هراسان شود — درم خوار گیرد[32]، تن‌آسان شود!

۱ـ(ب: به شاهی) ۲ـق: ندارد ۳ـل ـک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـب): او (و: اوی (پساوند ندارد) ـاو؛ متن = ل۲ (نیز لن، لن۲) ۴ـق: دیده ۵ـ(ب: گردد؛ آ: شد با)؛ لی این بیت را ندارد ۶ـ(لی: بخت)؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): و با بخت (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه) ۷ـک: راه ۸ـک (نیز ق۲): راه (ک: پساوند ندارد)؛ بنداری (۱۹۳۶ـ۱۹۳۷): فانه لیس علی وجه الأرض ملک یماثله فی القوّة و الشوکة ۹ـل: جای ۱۰ـک (نیز ق۲): نخست (حرف یکم بی‌نقطه) ۱۱ـ(لی، لن۲، ب: ﴿و﴾) ۱۲ـس،ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـب): جهاندار بیدار؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لی، پ)؛ بنداری (۱۹۳۸ـ۱۹۳۹): و هو الذی یأخذ خراج الروم و الهند و غیرهما من اقالیم الأرض ۱۳ـ(لی: اندیشه) ۱۴ـق: پراندیشه شد مغز مرد کهن ۱۵ـ(آ: جو ـرو)؛ ل۳: راه‌دان کارجوی (!)؛ (لن۲: بازدان (ـه باردان) راه‌جوی)؛ لی این بیت را ندارد ۱۶ـل: اندرون ۱۷ـل۳: ناگریز ۱۸ـق: شدن؛ (لن۲: بدین؛ لی: چنین گفت باکاردان (ـه ۱۹۴۱آ) ۱۹ـل، ق (نیز لی، ل۳، لن۲): خیره‌خیر؛ ل۲: خیرخیز (!)؛ (پ: ناگزیر (پساوند ندارد))؛ متن = س،ک،س۲ (نیز لن، ق۲، آ، ب)؛ در لی لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۲۰ـ(پ: جز؛ و: گر)؛ متن ← ۲۱ـس۲ (نیز ل۳، آ): آزرم (ـه از رزم)؛ ق: تخم؛ متن ← ۲۲ـل۲ (نیز ل۳، آ): باز جز؛ (لی: یار جز)؛ ک: او مان بجز؛ (ق۲: گنج او مان جزاز)؛ ل: آنرابه پایان جزاز؛ متن = س (نیز لن، لن۲، ب) ۲۳ـل: مهان را؛ ق: بدان بر؛ (ق۲: نه به از؛ لی، آ: نه از بر؛ لن۲: به از بر)؛ متن = س،ک،ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، ب)؛ بنداری (۱۹۴۰ـ۱۹۴۳): فقال الخاقان: سکوتنا لیس بمصلحة فاما أن نشمر لقتاله أو نبعث الیه فی الصلح و نسمح بالمال ۲۴ـ(ق۲: گنجی)؛ ک (نیز لن۲): نه دینار و (لن۲: ﴿و﴾) پوشش ۲۵ـل: نماند (نقطه ندارد)؛ س، ق: نماند (حرف دوم و چهارم بی‌نقطه)؛ ک: بیاید؛ ل۲: نماند (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ س۲: نماند (حرف یکم و دوم بی‌نقطه)؛ (لن: نباید (حرف دوم بی‌نقطه)؛ ق۲، لی: نماید (حرف یکم و دوم بی‌نقطه)؛ ل۳، پ: نماید (حرف دوم بی‌نقطه)؛ و: نماند (حرف دوم بی‌نقطه)؛ آ: نیاید)؛ متن = (لن۲) ۲۶ـ(ق۲: نخست؛ لی: بخورد) ۲۷ـ(ق۲: پس آنگه بگویم ترا من درست؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۸ـک (نیز ل۳، و، آ): بدل؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـ(ق۲: یاد و؛ لی: آید؛ لن۲: یابد) ۳۰ـس ـس۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب): پوشش نغز و؛ (لن: پوشش نغز؛ ق۲: کوشش و نغز؛ لن۲: کوشش نغز و)؛ متن = ل (نیز لی) ۳۱ـ(آ: آید) ۳۲ـل۲، س۲ (نیز آ): گردد؛ (و: کرد (وزن درست نیست))؛ بنداری (۱۹۴۴ـ۱۹۴۶): فان الذخائر لا تقتنی إلا لمثل هذا الیوم. و من خاف شیئا فینبغی أن یبذل دونه بما یملکه من صامت و ناطق حتی یأمن معرّة ما یخاف و عادیته

ز لشکر سَخُن‌گوی ده[1] برگزید — که داند سَخُن گفت و داند[2] شنید!
یکی نامه بنبشت[3] باآفرین[4] — سَخُن‌دانِ چینی چو ارتنگِ[5] چین!
برفت این[6] خردیافته ده شوار — نهان[7] پر سَخُن تا[8] درِ شهریار

۱۹۵۰ به کسری چو برداشتند آگهی — بیاراست ایوان شاهنشهی
بفرمود تا پرده برداشتند — ز درگاهشان شاد[9] بگذاشتند
برفتند هر ده[10] برِ شهریار — ابا نامه و هدیه[11] و با نثار
جهاندار چون دید بنواختشان — ز خاقان بپرسید و بنشاختشان[12]
نهادند سر پیشِ او[13] بر زمین[14] — بدادند پیغامِ خاقانِ چین[14]
۱۹۵۵ به چینی یکی نامه‌یی[15] بر حریر — فرستاده بنهاد پیشِ دبیر[16]
چن آن[17] نزد گردان به[18] خواندن گرفت — همه[19] انجمن ماند[20] اندرشگفت!
سرِ نامه بود[21] از نخست آفرین[22] — ز دادار بر شهریارِ زمین[23]!

۱ـل، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): سخن‌گو یکی؛ س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): سخن‌دان یکی؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق۲) ۲ـل: دانند گفتار دانا شنید؛ س: گوید چو گفتار و داند؛ ق: گویند و دانند گفت و؛ ک: گویند گفتار و دانند؛ ل۲ (نیز لن، ب): گوید و (ل۲: که) گفتار داند؛ (ق۲: گفتار گوینده داند؛ لی: جوید چو گفتار داند؛ پ: هم گوید و گفته داند؛ (لن۲: گوینده گفتار داند)؛ متن =س۲ (نیز ل۳، و، آ)؛ بنداری (۱۹۴۷): ثم انه اختار عشرة من الکفاة الدهاة ممن یحسن أن یقول و یسمع؛ س، ق در اینجا سرنویس دارند؛ س: آمدن فرستادگان خاقان بنزد نوشین‌روان؛ ق: نامهٔ خاقان چین بنزدیک نوشین‌روان ۳ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): بنوشت؛ متن =ک ۴ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): پرآفرین؛ (لی: پرزافرین)؛ متن =ل، ق (نیز ق۲، پ) ۵ـل: ازنگ؛ ل۲ (نیز لن۲، ب): ده از ترک و؛ س۲ (نیز لن، لی، آ): ده از (آ: آن) ترک (لی: نوک (!))؛ س: ده از موبد ترک و؛ ک: چین همچو ارتنگ؛ (ل۳: چین ده از ترک)؛ ق: سخن‌گوی چینی چو ارزنگ؛ (ق۲: سخن‌گوی چینی بر آنین؛ پ: ابا نامه ده تن ز ترکان؛ و: بدو داد مردی ده از ترک)؛ متن ـ ک؛ بنداری (۱۹۴۸): و کتب إلی کسری علی الحریر الصینی کتابا فنفذهم به الیه ۶ـل، ل۲ (نیز لی، ل، ۲، و، آ): آن؛ س۲: از؛ ق: ز یزدان؛ متن =س، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن، ل۳، ب) ۷ـک: دهان؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): زبان؛ متن =ل، س، ل۲ (نیز لی، ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۸ـ(آ: با)؛ بنداری (۱۹۴۹): فسار الرسل بما تحملوا من رسالة الخاقان حتی وصلوا إلی مخیم أنوشروان ۹ـ(ق۲، لی، پ: خوار) ۱۰ـ(لن۲، آ: هر دو) ۱۱ـق: هدیه و نامه ۱۲ـ(لی: بنواختشان (بساوند ندارد)) ۱۳ـق: یکسره ۱۴ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، ب): بر زمین پیش اوی (س، ب: او) ـ چون خویش اوی (س، ب: او؛ ل۳: خاقان چین (بساوند ندارد))؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق۲، لی، پ، و، آ)؛ بنداری (۱۹۵۰ـ۱۹۵۴): فلما رفعت دونهم الحجب دخلوا علی ملک یملأ العیون روعة و بهاء و أبهة و سناء، فقبلوا بین یدیه الارض فوقوه شرائط الإعظام و الإجلال. فأکرمهم الملک و سألهم عن الخاقان و انتظام أحوال مملکته و اتساق امور دولته ۱۵ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): نامه بد؛ (ل۳: نامه و؛ و: نامه (وزن درست نیست))؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق۲، آ) ۱۶ـ(لی: وزیر)؛ بنداری (۱۹۵۵): فأدّوا الرسالة و سلموا الکتاب الیه ۱۷ـس، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): همان؛ ق (نیز ق۲): چو آن؛ ک، س۲ (نیز ل۳، آ): چنان (= چن آن)؛ (و: همی)؛ متن ← ۱۸ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): بزدگرد (در س، و حرف یکم نقطه ندارد) آن (← نزد گردان) به؛ ق: بزدگردان به (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ ل: دبیر آن زمان نامه؛ (پ: چو خوانده آن را به)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۱۹ـس، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): ازو؛ ق: ازان؛ ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ): کزان؛ ق: کزو)؛ متن =ل ۲۰ـس، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): ماند؛ متن =ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ)؛ بنداری (۱۹۵۶): ففتحه بزدجرد الکاتب، و هو کاتبه و صاحب سره و ثانی موبذ الموبذان فی حضرته، فقرأه علیه ۲۱ـل، ل۲: بد؛ متن =س، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب) ۲۲ـ(ب: آفرین از نخست) ۲۳ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ): شاه (لن: شهر) ایران‌زمین؛ (ب: ز داد از بر شهریار درست (!))

دگر سرفرازی و گنج و سپاه — سلیح و[1] بزرگی نمودن به شاه!
سدیگر[2] سَخُن آنک[3] فغفورِ چین — مرا خواند[4] اندر جهان آفرین!
۱۹۶۰ مرا داد[5] بی‌آرزو[6] دخترش — نجویند جز رای ما[7] کشورش[8]!
وُ زان[9] هدیه کز[10] پیش نزدیکِ شاه — فرستاد و[11] هیتال[12] بستد ز[13] راه،
بدان کینه[14] رفتم[15] من از شهرِ چاچ[16] — که بستانم از غاتفَر[17] گنج[18] و تاج[19]!
بران[20] گونه رفتم ز[21] گل‌زرّیون — که شد[22] لعل‌گون[23] آبِ جیحون ز خون!
چُن[24] آگاهی[25] آمد[26] به ماچین و[27] چین — به گوینده‌بر خواندیم[28] آفرین!
۱۹۶۵ ز پیروزیِ شاه[29] و مردانگی — خردمندی و شرم[30] و فرزانگی،
همه دوستی بودی اندر نهان[31] — که جوییم با[32] شهریارِ جهان[33]

چُن[34] آن نامه بشنید و[35] گفتار اوی[36] — بزرگی و مردی[37] و بازار[38] اوی[36]،

۱ـل، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): جوی؛ س (نیز لی): سلاح؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲ـل (نیز ق۲، لی، ل۳): سه‌دیگر؛ ق: دودیگر؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ ـ ب) ۳ـ(لی، ل۳، پ، لن۲، آ: آنکه) ۴ـ(آ: خواندی) ۵ـ(لن۲: بود) ۶ـل: بی‌آرزوی؛ س، ل۲ (نیز لن، و، لن۲، ب): بر آرزو؛ ق: ناخواسته؛ (آ: با آرزو)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲، پ، آ) ۷ـل: من؛ (ق۲، ل۳، آ: با)؛ س، ل۲ (نیز ب): نجوید بجز ما ابا؛ (لن: نجوید بجز شاهی و؛ لن۲: نجوید بجز ماکسی)؛ متن =ق، ک، س۲ (نیز پ، و)؛ متن =ق، ک س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب): لشکرش؛ متن =ل، س۲؛ بنداری (۱۹۵۷ـ۱۹۶۰): و کان مفتتحا بذکر الله تعالی و الثناء علیه و مثنّی بکلام یعرب عن إدلاله بقوّته و استظهاره بشوکته ۹ـس: کزان؛ ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): از آن؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق۲) ۱۰ـل: در؛ (ق۲: کز) ۱۱ـق، ل۲ (نیز لی، ل۳ ـ ب): جوی؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۲ـ(لی، ل۳: هیتال و) ۱۳ـس، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ آ): به؛ متن =ل، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، ب)؛ بنداری (۱۹۶۱): ثم قال: إنا کنا خطبنا الیه عقیلة مودّته و کریمة مصادقته، و أهدینا الی حضرته برسم خدمته تحفا من بلاد الصین فتعرّض لها ملک الهیاطلة، و أرسل جماعة من أصحابه فانتهبوها و قتلوا الرسل المنفذة معها ۱۴ـل: برین گونه؛ س، ق (نیز لن، لن۲، ب): بر آن کینه؛ (لی: پر از کینه)؛ متن =ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۱۵ـ(لن۲: برفتم (وزن درست نیست)) ۱۶ـ(آ: عاج (!)) ۱۷ـل۲: غافقر (حرف سوم نقطه ندارد)؛ س۲: عاتفر؛ (لن: عافر (حرف سوم بی‌نقطه)؛ لی: عانفر؛ ل۳: عانفر؛ و: غاتفر (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ آ: غانفر) ۱۸ـ(ق۲: تخت) ۱۹ـ(لن۲: چاچ (بساوند ندارد)) ۲۰ـل (نیز لی، ل۳، پ): بدان؛ (و: از آن)؛ متن =س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق، لن۲، آ، ب) ۲۱ـل، ل۲ (نیز ل۳، و، آ): به؛ متن =س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۲۲ـ(ق۲: بد) ۲۳ـس۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): لعل‌فام؛ (ب: همچو لعل)؛ متن =ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۹۶۲ـ۱۹۶۳): فوجب علینا الانتقام منه فنهضنا الی بلادهم، و دلفنا لقتالهم فقتلناهم حتی سال جیحون بدمائهم ۲۴ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۵ـل: آگهی (وزن درست نیست) ۲۶ـق: ز آمد ← ۲۷ـس، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): بر ما به؛ متن =ل، ق (نیز ب) ۲۸ـ(ق۲، لن۲: خواندم) ۲۹ـ(لن: راه؛ لن۲: پیروز کی‌شاه) ۳۰ـس، س۲: شاه؛ ق: زور؛ (لی: خردمند شاهی)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۳۱ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): جستم اندر نهان (لی: جهان)؛ ق، ک: بودم اندرنهان؛ (ق۲: خواستیم در نهان)؛ متن =ل ۳۲ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل، ل۳، آ، ۲): چنان (= چن آن)؛ (و: همی)؛ متن ← ۳۳ـل: که باشد ابا؛ (پ: که ورزیم یا؛ و: که باشیم ابا)؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق۲) ۳۴ـ(لی: اندهان (!))؛ بنداری (۱۹۶۴ـ۱۹۶۶): و قد بلغنا ما تخصص به الملک من الأبهة و الجلالة و العقل و الحیاء و علو الذکر و النباهة فأثرنا أن تکون بیننا و بینه صداقة أکیدة و مودة مهیدة، فإن رأی الملک أن یجیب إلی تشیید قواعدها و تمهید مبانیها، و یجاوبنا عن رسالتنا بما یری فیها ـ فعل ۳۴ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): چو؛ (ق۲: که)؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۵ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): از نامه بشنید (ل۳: نشنید (!)) ۳۶ـل، س، ک (نیز ل۳، پ، آ، ب): او؛ متن =ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲) ۳۷ـس، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): گردی؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۳۸ـس۲: آزار (!)؛ ق این بیت را ندارد

فرستاده را جایگه ساختند — ستودند بسیار و[1] بنواختند!
چو خوان و[2] می آراستی میگسار — فرستاده را خواستی[3] شهریار
۱۹۷۰ بیودند[4] یک ماه[5] نزدیکِ شاه — به ایوانِ[6] بزم و به نخچیرگاه
یکی بارگه ساخت روزی به دشت — ز گَرد سُواران هوا[7] تیره گشت!
همه مرزبانان به[8] زرّین‌کمر — بلوچی و گیلی به[9] زرّین[10] سپر!
سراسر بدان بارگاه آمدند — پرستنده نزدیکِ شاه آمدند!
چو[11] سیصد ز بالایِ[12] زرّین‌ستام — ببردند و[13] شمشیر زرّین‌نیام!
۱۹۷۵ درخشیدن تیغ[14] و[15] زوپین[16] و خشت — تو گفتی[17] که زر اندر[18] آهن سرشت[19]!
به دیبا بیاراسته پشتِ[20] پیل — برو تختِ[21] پیروزه هم‌رنگ[22] نیل!
زمین پرخروش و هوا پر ز جوش[23] — همی کرّ شد[24] مردم تیزگوش!
فرستاده‌ی بردع و[25] هند و روم — ز هر[26] شهریاری ز[27] آبادبوم،
ز دشت سُوارانِ نیزه‌گزار[28] — برفتند یکسر برِ[29] شهریار
۱۹۸۰ به چینی نمود آنک[30] شاهی که‌راست[31] — ز خورشید[32] تا پشتِ[33] ماهی که‌راست[31]!
هوا پر شد از جوش و گردِ[34] سُوار — زمین پر شد[35] از آلتِ کارزار!

۱ـگ: ببردند و هر گونه؛ بنداری (۱۹۶۷ـ۱۹۶۸): قال: فلما وقف کسری علی ذلک الکتاب أمر بإنزال الرسل و إکرامهم ۲ـس (نیز لن، لن۲،ب): خور>ل۲: خون؛ (لی: خان)؛ متن =ل،ق،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۳ـس،ل۳ (نیز لن،لی،لن۲،ب): خواندی؛ متن =ل،ق،ک، س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۴ـ(ل۳: ببردند) ۵ـق: هفته ۶ـق،ل۲ (نیز لی،پ،آ): ایوان و؛ (ق۲: میدان و)؛ متن =ل،س،س۲ (نیز لن،ل۳،و، لن۲،ب)؛ ک بیت‌های ۱۹۷۰ـ۱۹۷۲ را ندارد؛ بنداری (۱۹۶۹ـ۱۹۷۰): وکان کل یوم یحضرهم عند السماط حتی مضی علی ذلک شهر ۷ـس۲ (نیز ل۳،و،آ): جهان ۸ـق،ل۳ (نیز پ): خره> ۹ـ(لن،لن۲: گیل و به؛ ب: گیلی و به (وزن درست نیست)؛ ل۲،س۳ (نیز ل۳،آ): ز کوچ و ز گیلان به (س۳،ل۳: خره>ه‌آ،و)؛ (و: به کوچی و گیلی و)؛ متن =ل،س،ق (نیز ق۲،لی،پ) ۱۰ـق: سیمین ۱۱ـ(و: دو) ۱۲ـل،س۲: پیلان، (ق۲: دیدند پیلان)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـل ـل۲ (نیز لن ـل۳،لن۲،آ،ب): خور>؛ متن =س۲ (نیز پ،و) ۱۴ـس،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،آ،ب): تیر؛ متن =ل،ق،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و) ۱۵ـ(لی: خور>) ۱۶ـل۲ (نیز لن۲،آ): زوبین (حرف سوم بی‌نقطه)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر: زوبین ۱۷ـل: گوئی ۱۸ـ(لی: زر اندر بر؛ پ: به زر اندر) ۱۹ـق: نوشت ۲۰ـک: شصت ۲۱ـل (نیز لی): بدو تخت؛ س۲ (نیز آ): برآویخت (ـبر او تخت)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(پ: مانند) ۲۳ـق،ک: پر ز جوش و هوا پرخروش ۲۴ـق،س۲ (نیز و،آ): کر شدی؛ (ق۲: کز شود؛ لی: که شده)؛ متن =ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، ب)؛ بنداری (۱۹۷۱ـ۱۹۷۷): ثم امر بأن ینصب له سرادق عظیم فی الصحراء، و جلس فیه و حضره جمیع مرازبة بلاده و عظماء مملکته فی زینتهم و عدتهم، ماثلین فی خدمة تخته صفوفا ۲۵ـ(ق۲: بربر و)؛ ک: فرستاده بر درع و بر؛ ل۲،س۳ (نیز لی،ل۳،و،آ): فرستاده بود آنج (لی،ل۳: آنچه) از؛ متن =ل،س،ق (نیز پ) ۲۶ـل۲،س۳ (نیز لی،ل۳،و،آ): بدان؛ متن =ل ـک (نیز ق۲،پ) ۲۷ـق،ک (نیز پ): به؛ ل۲،س۳ (نیز ل۳،و، آ): و؛ (لی: خزر>)؛ متن =ل،س (نیز ق۳)؛ در پ این بیت با بیت سیسین پس و پیش شده است؛ لن،لن۲،ب این بیت را ندارند ۲۸ـل،ل۲ (نیز ق۲ـپ): گذار؛ متن =س،ق،ک،س۲ (نیز لن،و ـب) ۲۹ـل: سوی ۳۰ـ(پ،لن۲،آ،ب: آنکه) ۳۱ـس،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲،آ): مراست ـمراست؛ (ب: وراست ـمراست)؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲،پ) ۳۲ـک: خرشید ۳۳ـق (نیز ل۳): برج؛ (و: درگاو تا برج (ـه بیت ۲۵۱)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـل (نیز لن،ل۳،لن۲): جوش گرد؛ ک: کوس و گرد؛ (ق۲: گرد و جوش؛ آ: جوش گرد و)؛ س: پر جوش از جوش و گرد (وزن درست نیست)؛ متن =ق،ل۲،س۲ (نیز لی،پ،و،ب) ۳۵ـ(ق۲: بد پر؛ ل۲: تر شد (!))

به دشت‌اندر آوردگه ساختند — سُوارانِ جنگی همی[1] تاختند!
به گوپال و تیغ و[2] به تیر[3] و کمان — بگشتند گردنکشان یک‌زمان!
همه دشت زوپین‌ور و نیزه‌دار[4]! — به یک سو پیاده، به یک سو[5] سُوار!
۱۹۸۵ فرستادگان را ز هر کشوری — ز هر نامداری و هر مهتری،
شگفت آمد از[6] لشکر و ساز اوی[7] — همان[8] چهره و نام[9] و آواز اوی[7]!
فرستادگان[10] یک به[11] دیگر به راز[12] — بگفتند کین شاهِ گردن‌فراز،
هنر جوید[13] و هیچ پیچد[14] عنان؟ — به گردانِ لشکر[15] نماید سنان؟
هنر گر نمودی به ما[16] شهریار — ازو داشتی هر یکی[17] یادگار
۱۹۹۰ چو هر یک[18] برفتی برِ[19] شاهِ[20] خویش — سَخُن داشتی یارِ[21] همراهِ[22] خویش
بگفتی که چون[23] شاه نوشین‌روان[24] — به دیده ندیده‌ست[25] پیر و جوان!

سَخُن هرچ گفتند اندر[26] نهان — بگفتند با شهریارجهان
به گنجور فرمود پس شهریار — که آرد[27] به دشت آلتِ کارزار
بیاورد خَفتان و خود و زره — بفرمود تا برگشاید[28] گره
۱۹۹۵ گشاده برون کرد[29] زورآزمای — نبرداشتی جوشنِ او ز جای!

۱ـ(ب: دهمی>)؛ ک این بیت را ندارد ۲ـ(آ: خور>) ۳ـس۲: گرز؛ (لی: تیر و به تیغ) ۴ـ(ق۲: خور> نیزه‌دار)؛ ل: زوبین‌زن و نیزه‌دار؛ س،ل۲ (نیز لن،لی،ب): نیزه‌ور و خشت‌دار؛ (ل۳: زوبین بد و نیزه‌دار؛ لن۲: بد نامور خشت‌دار)؛ متن =ق،ک،س۲ (نیز پ،و،آ) ۵ـ(ق۲: بدیگر)؛ ک: ز یکسو پیاده بدیگر ۶ـل،ق،ک (نیز پ): آن؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۷ـل ـک،س۲ (نیز ل۳،پ،آ،ب): او؛ متن =ل۲ (نیز لن،ق۲،لی،و،لن۲) ۸ـس،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و ـب): هم از؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲،پ) ۹ـس (نیز لن،لن۲،ب): ساز؛ (لی: چهر و ازساز)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۹۷۸ـ۱۹۸۶): ثم امر بإدخال رسل الهند و الروم و سائر الأقالیم. ثم أمر بإدخال رسل ملک الصین فدخلوا فرأوا من الروعة و الجلالة و الهیئة و البهاء ما دهشوا له ۱۰ـ(لن۲: فرستادگان را (وزن درست نیست)) ۱۱ـ(ق۲: خره>) ۱۲ـس،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و ـب): فراز؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲،پ)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۱۳ـل: پیچد ۱۴ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،لی ـب): هم بپیچد؛ (ق۲: پیچ و تاب)؛ متن =ل،ک ۱۵ـل: کردار پیکر (ـگردان لشکر؟) ۱۶ـس (نیز ل۳): هنرها که بنمودشان؛ ل۲: هنرها که بنمودتان؛ س۲ (نیز لن،و،لن۲،آ،ب): هنرها که بنمودمان؛ (لی: هنرمان که بنمودمان)؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲،پ) ۱۷ـ(ق۲: کسی)؛ س،ل۲ (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲،آ): داشت باید بدل؛ ق: داشت مانی بدل؛ ک (نیز پ): داشتیمی (ک: داشتمی (وزن درست نیست)) بدل؛ س۲ (نیز ب): کز و (ب: ازان) داشت باید بدل؛ متن =ل ۱۸ـس ـس۲ (نیز لن،ق،ل۲ ـب): کس؛ (لی: چو چو هر کسی (!))؛ متن =ل ۱۹ـس۲ (نیز ل۳،و،آ): سوی ۲۰ـ(ل۳: خان) ۲۱ـس،ل۲،س۲ (نیز لن،لی ـب): یاد؛ ق: بار؛ ک: ناز؛ (ق۲: یاد و)؛ متن =ل (نیز ←ق،ک) ۲۲ـ(ل۳: با جان) ۲۳ـک: با ۲۴ـ(لی: نوشیروان) ۲۵ـل،ق،ک: نبینند؛ ل۲: بدیدست (!)؛ (آ: چند>یدست؛ (ق۲: ندید و نبینند)؛ متن =س،س۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب)؛ بنداری (۱۹۸۷ـ۱۹۹۱): فجعلوا یتناجون و یقولون: قد وقفنا علی فخامة قدر هذا الملک فلو وقفنا علی فروسیته و شجاعته! ۲۶ـس ـس۲ (نیز ق۲ ـپ،لن۲،آ،ب): حدیث فرستادگان در؛ (و: ز گفت فرستادگان)؛ متن = ل؛ لن این بیت را ندارد ۲۷ـس (نیز لن): آور؛ (لی،لن۲،ب: آری)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۹۹۲ـ۱۹۹۳): فقطن الملک لمما دار بینهم فأمر بإحضار عدّته ۲۸ـ(آ: برگشادند) ۲۹ـس،ل۲ (نیز لن،لی ـپ): یکی کرد؛ ق،ک: بری کرد؛ س۲: یکی گرز؛ (ق۲: برو کرد)؛ متن =ل

همان[1] خود و خَفتان و گوپالِ اوی[2]
کمانکش نبودی به لشکر[3] چُن اوی[4]
به آوردگه رفت چون پیلِ مست
به زیراندرون باره‌ی گام‌زن
خروش آمد و ناله‌ی کَرّه‌نای[8]
تبیره‌زنان پیش بردند[10] سَنج[11]
شهنشاه با خود و گبر و سِنان[14]
فرستادگان خواندند آفرین

به ایوان شد از دشت شاهِ جهان
بفرمود تا پیش او شد دبیر
به قرطاس‌بر نامه‌ی خسروی[19]
قلم چون دو رخ را به[22] عنبر بِشست
بر آن[23] دادگر کو سپهر آفرید
همه بندگانیم و او پادشاست
نفس جز به فرمانِ او نگذرد[25]

نبرداشتی جز بر و یالِ اوی[2]!
نه از نامداران چُنان جنگجوی[5]!
یکی گرزه‌ی گاوپیکر به دست!
ز بالایِ او خیره گشت[6] انجمن[7]!
هم از پشت پیلان جرنگِ[9] درای!
زمین آمد از سمِّ[12] اسپان به رنج[13]!
چپ و راست گَردان و پیچان[15] عنان!
یکایک نهادند سر بر زمین[16]!

یکایک برفتند با او مهان[17]
ابا موبَدِ موبَدان[18] اردشیر
نبسته[20] بنِشت[21] بر پهلوی[19]
سرِ نامه کرد آفرین از نخست،
بلندی و تندی[24] و مهر آفرید
خرد بر توانایی او گواست
پی مور بی[26] او زمین[27] نسپرد!

۱ـس۲ (نیز ل۳): همه ۲ـل ـک، س۲ (نیز و،آ،ب): او ـاو (و: اوی (پساوند ندارد))؛ متن =ل۲ (نیز لن ـپ، لن۲)؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۱۹۹۱ آمده است ۳ـک: ز لشکر؛ س، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): ز لشکر کمان‌ور نبودی؛ ق: همان کس (ـکمان کش) نبودی ز لشکر؛ س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): ز لشکر کمانکش نبودی؛ (ق۲: کمانش نبودی به لشکر)؛ متن =ل (نیز ق، ک، ق۳) ۴ـل۲: جز اوی؛ (لن، لی، پ: چو اوی؛ آ: چنو (پساوند ندارد))؛ متن =ده دستنویس دیگر ۵ـق: پرخاشجوی؛ س۲ (نیز ل۳): چنو جنگجوی؛ (پ، آ: چو او (آ: چنین) جنگجوی)؛ بنداری (۱۹۹۴ـ۱۹۹۷): فجاءوا بخفتانه، و کان لایقدر الرجل القوی علی حمله. فحلو ازاره و لبسه ۶ـل: شد ۷ـ(آ: انجمن) ۸ـس: کرنای ۹ـل: بانگ؛ س (نیز ق۲): جرنگ و؛ ق: چو زنگ و؛ ل۳: درنگ؛ (لی: ز زنگ)؛ س۲: پیلانش بانگ؛ متن =ک (نیز لن، ل۳، ب، لن۲، ب)؛ و، آ این بیت را ندارند ۱۰ـق: تبیره‌زنان =پیش بردند و ۱۱ـل ـس۲ (نیز لی ـب): صنج؛ (لن: صف)؛ متن =(ق۲) ۱۲ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـب): نعل؛ متن ← ۱۳ـ(لن: زمین همچو دریا برآمد بکف)؛ متن =ل، ق ۱۴ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـب): برگستوان؛ (ق۲: گرز و خود و سنان)؛ متن =ل، ق، ک ۱۵ـ(ب: پیچان و گردان) ۱۶ـل۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۹۹۸ـ۲۰۰۳): ثم رکب و خرج الی الفضاء، و طلاع تلک الأرض کرادیس الفرسان و أطلاب الشجعان مظاهرین بین أسلحتهم، فرکض یمینا و شمالا، و أظهر من انواع فروسیته ما حیر الحاضرین ۱۷ـ(ل۳، ب: نهان)؛ لی این بیت را ندارد؛ ل، س، ق، س۲ در اینجا سرنویس دارند؛ ل: نامهٔ کسری به خاقان چین؛ س: پاسخ نامهٔ خاقان چین از نزد نوشین‌روان؛ ق: پاسخ نامهٔ خاقان از نوشین‌روان؛ س۲: پاسخ نامهٔ کسری به خاقان چین ۱۸ـ(ق۲: موبدان موبد) ۱۹ـق: پهلوی ـخسروی (!) ۲۰ـل ـک (نیز لن ـل۳، و، لن۲، ب): نویسنده؛ متن =ل۲، س۲ (نیز پ، آ) ۲۱ـل ـس۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): بنوشت؛ متن =(پ) ۲۲ـک: از ۲۳ـق، ک، س۲ (نیز لن، لی ـو، آ، ب): بدان؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، لن۳) ۲۴ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـب): زرفی؛ (پ: پستی)؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق۲) ۲۵ـل: نشمرد ۲۶ـ(پ: پی ۲۷ـ(آ: زمی)

ازو[1] خواستم تا مگر آفرین
نخست آنک[4] گفتی ز هیتالیان
به بیدادبر خیره خون ریختند[7]
اگر بدکُنش زور[9] دارد چو شیر
چو ایشان گرفتند راه[11] پلنگ
وُ دیگر که گفتی[13] ز گنج و سپاه
کسی کز[16] بزرگی[17] زند[18] داستان
تو تختِ بزرگی ندیدی، نه[19] تاج
چُنین با کسی گفت باید که گنج
بزرگانِ گیتی مرا دیده‌اند[24]
که دریایِ چین را ندارم[27] به[28] آب!
سراسر زمین زیرِ[31] گنجِ من‌ست!
سدیگر کجا[34] دوستی خواستی[35]
همی[36] بزم جویی[37]، مرا نیست رزم
وُ دیگر که با نامبردار[38] مرد
به ویژه که خو[39] کرده باشد به جنگ

رساند[2] ز ما[3] سویِ خاقانِ چین،
کزان[5] گونه بستند بد را[6] میان،
به دامِ نهاده خود آویختند[8]!
نباید که باشد[10] به یزدان دِلیر!
تو پیروز گشتی[12] بر ایشان به جنگ!
ز نیرویِ فغفور[14] و تخت و کلاه[15]،
نباشد خردمند همداستان!
شگفت آمدت[20] لشکر و[21] مرزِ چاچ[22]!
نبیند، نه لشکر نه رزم[23] و نه رنج،
کسی کم ندیدند[25]، بشنیده‌اند[26]،
شود کوه از رزمِ[29] من در شتاب[30]!
کجا آب و خاکست[32]، رنج[33] من‌ست!
به پیوندِ ما دل بیاراستی!
نه خَرَد کسی رزم هرگز به بزم!
نجوید خردمند هرگز نبرد!
گهِ رزم جستن[40] نجوید درنگ!

۱ـل: وزو ۲ـ(و: زساند (!)) ۳ـل: مرا ۴ـل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ): آنکه ۵ـ(ل۳: ازان) ۶ـ(لی: بدی)؛ ل۲: نشید اندر ۷ـق: ریختن ۸ـق: برآویختن؛ ل۳، س۲ (نیز لی ـب): برآویختند؛ س (نیز ق۲): بلا اندرآویختند؛ متن =ل (نهاد «ه» ک)، ک؛ لن این بیت و بیت سپسین را ندارد ۹ـ(ل۳: دور (!)) ۱۰ـ(لن۲: گردد) ۱۱ـک: رای ۱۲ـس: بودی؛ ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): باشی؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۳ـ(ق۲: گیتی) ۱۴ـق: مردان؛ س: فغفور پیروز؛ (لی، ب: پیروز فغفور)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ(ق۲: از تاج و گاه) ۱۶ـل، س۲: کز؛ س، ق (نیز پ، و): کز؛ متن =ک، ل۲ (نیز لن ـل۳، لن۲، آ، ب) ۱۷ـک، ل۲ (نیز آ): بزرگان ۱۸ـ(ب: بزد) ۱۹ـل۲ (نیز لی): و ۲۰ـس، ک، س۲ (نیز لن ـب): آیدت؛ ق: آیدش؛ متن =ل، ل۲ ۲۱ـل۲ (نیز لن، آ، ب): «و» ۲۲ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): مرد چاچ؛ (لی: تاج عاج)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۳ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): مرز؛ ق: بوم؛ ل۲: مرد؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲۴ـک: بنده‌اند ۲۵ـل۲: ندیده‌اند؛ ل، ق (نیز ل۳، و): کو ندیدست؛ س۲: کو ندیدند؛ متن ← ۲۶ـ(آ: ندیده پسندیده‌اند)؛ ک: به شاهی خویشم پسندیده‌اند؛ متن =س (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۲۷ـل: برآرم؛ ل۲ (نیز لی): ندارم (بی‌نقطه)؛ (ق۲: اندرآرم)؛ متن =س، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـب) ۲۸ـ(لی: بر ۲۹ـک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و): آرام؛ ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): آزرم؛ (آ: آزار)؛ متن =ل، س (نیز لی) ۳۰ـس، ل۲ (نیز لن، لی ـب): پرشتاب؛ ک، س۲: با شتاب؛ متن =ل (نیز ق۲)؛ ق این بیت را ندارد ۳۱ـ(آ: پر ز) ۳۲ـس، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب، لن۲، ب): خاک و آبست؛ متن =ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، و، آ) ۳۳ـ(لن۲: گنج (پساوند ندارد))؛ ک این بیت را ندارد ۳۴ـل (نیز ق۲، لی): سه دیگر کجا؛ (ب: کجا سدیگر (وزن درست نیست))؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۳۵ـ(ل۳: خواستی دوستی؛ ب: دانشی خواستی) ۳۶ـس، ک: اگر؛ (لی، پ، ب: همه)؛ متن =ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۳۷ـ(لن: جویم)؛ در آلت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ق این بیت را ندارد ۳۸ـق (نیز پ): نامداران ۳۹ـ(ل۳: خود) ۴۰ـ(لن، لن۲، ب: که از رزم جسته (ب: جستن))

بسی دیده باشد[1] گهِ[2] کارزار
نخواهد[3] گهِ رزم[4] آموزگار!

دلِ خویش باید[5] که در جنگ[6] سخت
چُنان رام[7] دارد[8] که[9] با تاج و تخت!

ترا یار[10] بادا جهان‌آفرین
بماناد روشن کلاه و نگین!

۲۰۳۰ نهادند[11] بر نامه‌بر مهرِ شاه
بیاراست آن خسروی‌تاج و گاه!

به رسمِ کیان خلعت آراستند
فرستاده را پیشِ او[12] خواستند[13]

ز پیغام هرچش به دل بود نیز
به گفتار بر نامه بفزود[14] نیز

به خوبی برفتند از[15] ایوانِ شاه
ستایش‌کنان[16] برگرفتند راه[17]!

رسیدند پس پیشِ خاقانِ چین
سراسر زبان‌ها[18] پر از آفرین!

۲۰۳۵ جهاندیده[19] خاقان بپردخت[20] جای
بیامد برِ تختِ او[21] رهنمای

فرستادگان را همه پیش خواند
ز کسری فراوان سَخُن‌ها براند!

نخست[22] از هُش و دانش و رایِ اوی[23]
ز گفتار و دیدار و بالایِ اوی[23]!

دگر گفت[24]: چندست با او[25] سپاه
وُ زیشان[26] که دارد نگین و کلاه،

ز داد و ز بیداد[27] و از[28] کشورش[29]
هم از[30] لشکر و گنج و از افسرش[31]!

۲۰۴۰ فرستاده گویازبان برگشاد
همه دیده‌ها[32] پیشِ او کرد یاد

به خاقانِ چین گفت کای[33] شهریار[34]
تو او را بدین زیردستی مدارا

۱ـل: حاشد> (لی: باشند) ۲ـس، ک، ل[3]، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ ـآ): در؛ متن = ل (نیز ل[3]، ب) ۳ـ(ق[2]: نباید) ۴ـک: رزمش؛ ق بیت‌های ۲۰۲۷ـ۲۰۲۹ را ندارد ۵ـ(ل[3]: باشد) ۶ـ(ق[2]: رزم) ۷ـ(آ: وام) ۸ـل (نیز ق[2]): باشد؛ س: داری؛ ک: دارم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـس[2]: چو ۱۰ـ(ق[2]: یاد) ۱۱ـ(ل[3]: بماناد (ا))؛ بنداری (۲۰۰۴ـ۲۰۳۰): ثم عاد الی إیوانه فاستدعی الکاتب و أجاب عن کتاب الخاقان بکتاب مشحون بوصف قوّته و شدّة شوکته و استصواب رأی الخاقان فی استئصال الهیاطلة و مجازاتهم علی إخفار الذمة و تصدّیهم لقطع الطریق علی الواردین من تلک الحضرة ۱۲ـ(ق[2]: فرستادگان پیش خود) ۱۳ـ(ب: تاختند) ۱۴ـ(لی: فرمود؛ و: نفرود) ۱۵ـل: ز ۱۶ـ(پ: ستایش دکنان>) ۱۷ـق: رسیدند نزدیک آن بارگاه؛ بنداری (۲۰۳۱ـ۲۰۳۳): و امر بإفاضة الخلع علی الرسل و أذن لهم فی الانصراف ۱۸ـق: زفانها سراسر ۱۹ـل[2]: چنان دید ۲۰ـس ـس[2] (نیز لن ـل[3]، و ـب): بپرداخت؛ متن = ل (نیز پ) ۲۱ـل[2]: با ۲۲ـ(ق[2]: سخن) ۲۳ـل ـس[2] (نیز ق[2] ـپ، آ، ب): او ـار؛ (لن، و: او ـاوی (بساوند ندارند))؛ متن = (لن[2]) ۲۴ـق: و دیگر که ۲۵ـل[2]: وی ۲۶ـل: ازیشان؛ در ل[2] این بیت با بیت سیزدهم پس و پیش شده است ۲۷ـق: ز بیداد و ز داد ۲۸ـل، ق، س[2] (نیز پ، آ): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـ(پ: لشکرش) ۳۰ـس، ل[2] (نیز لی): همان؛ (ل[3]: همه از) ۳۱ـک: لشکرش؛ ل: ز افسرش؛ (لی: هم افسرش)؛ ق: ز آلت لشکرش؛ ل[2]: هم آلت لشکرش؛ (ل[3]: افسر و گنج و از لشکرش؛ پ: کشور و گنج و ز افسرش)؛ متن = س، س[2] (نیز لن، ق[2]، و ـب) ۳۲ـس[2] (نیز ل[3]، و، آ): بندها؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـ(لن: ای) ۳۴ـ(آ: نامدار)

بدین روزگاری که ما نزد اوی[1]
ببودیم شادان‌دل و تازه‌روی[1]،

به ایوانِ بزم[2] و به دشتِ[3] شکار
ندیدیم هرگز چنو[4] شهریار[5]

به بالایِ سروست و[6] هم‌زورِ پیل
به[7] بخشندگی[8] همچو دریای نیل!

۲۰۴۵ چو بر گاه باشد سپهرِ وفاست
به آوردگه‌بر[9] نهنگِ بلاست!

اگر تیز گردد، بغرّد چو ابر!
از[10] آوازِ او رام[11] گردد هِژَبر[12]!

وُگر می گسارد به آوایِ[13] نرم
همی دل ستاند[14] به گفتارِ گرم!

خجسته سروش‌ست بر[15] گاه و[16] تخت!
یکی بارورشاخِ[17] زیبادرخت[18]!

همه شهرِ ایران سپاه وی‌اند!
پرستندگانِ[19] کلاهِ وی‌اند!

۲۰۵۰ چو سازد به دشت اندرون بارگاه
نگنجدهمی در جهان آن سپاه[20]!

همه گرزدارانش[21] زرّین‌کمر[22]!
همه پیش‌کارانش[23] با زیب و فر[22]!

ز پیل و ز بالای و از تختِ عاج[24]
از[25] اورنگ و از[26] یاره و طوق و تاج[27].

۱ـل: او ـروی (پساوند ندارد)؛ ق: او ـاو؛ ک: اندروی ـتازه‌روی؛ (ق[2]: آمد بدوی ـشادان و دل تازه‌روی)؛ متن = ل[2] (نیز پ)؛ دستنویس‌های دیگر به جای این بیت آورده‌اند:

س (نیز لن، لی، لن[2]، ب):

بدین روزگاران کم آید چنوی
به دیدار او شاددل (س: و شادان‌دل و؛ لی: شاد و به دل) تازه‌روی

س[2] (نیز ل[3]، و، آ):

بدین (ل[3]: برین) روزگاران نزاید چو او (س[2]: چنو؛ و: چنوی)

به (س[2]: ز) گفتار و دیدار و بالای او (و: بالا و روی؛ آ: بالا و خو؛ ل[3]: دیدار و بالا و گفتار او) (← ۲۰۳۷ب)

۲ـل: رزم؛ ق، ل[2]، س[2] (نیز لی، لن[2]، آ): ایوان و بزم؛ (لن: ایوان و برزم)؛ متن = س، ک (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و، ب) ۳ـس، ک، س[2] (نیز لن، لی ـب): رزم و؛ ل[2]: دشت و؛ متن = ل، ق (نیز ق[2]) ۴ـک: چنین؛ (لی، و، آ: چو او)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـس (نیز لن، لی، لن[2]، ب): یک سوار؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـ(لی: دو>) ۷ـ(ب: ز) ۸ـس، س[2] (نیز لن، لی ـب): بخشش کفش؛ (ق[2]: بخشش همی)؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] ۹ـس، س[2] (نیز لن، لی ـب): در آوردگه چون؛ ک (نیز ق[2]): بر آوردگه بر؛ متن = ل، ق، ل[2] ۱۰ـس، ق (نیز لن، لی، لن[2]، ب): وز؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و، آ) ۱۱ـ(آ: ثیر) ۱۲ـ(ب: هژبر) ۱۳ـل، س (نیز پ، آ، ب): آواز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـل[2]: رباید؛ (لی: ستاید) ۱۵ـق: یا ۱۶ـس (نیز لی، و): دو> ۱۷ـل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]): شاخ و؛ متن ← ۱۸ـل، س (نیز لی، لن[2]): زیبای تخت (در ل، س حرف یکم واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ (ب: زیبا و تخت)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـق: پرستار تخت و؛ ک، ل[2] (نیز ق[2]): پرستار یز (ل[2]: فز)؛ (لن[2]: پرستندگانش)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـ(ل[3]: پادشاه؛ و، آ: با سپاه) ۲۱ـل، س (نیز لن، لی، لن[2]، ب): گرزداران؛ متن = ق، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و، آ) ۲۲ـل: با زیب و فر ـبه زرّین کمر ۲۳ـل، س (نیز لی): پیش‌کاران؛ ق، ل[2]: میگسارانش؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـل: ز بالا و ز تخت عاج؛ س، س[2] (نیز لن ـو، آ): ز پیلان (س: کرسی) و از (س[2]، لن، آ: ز) پایهٔ تخت عاج؛ ق، ک، ل[2] (نیز ب): ز پیلان و بالای (ب: اسپان) و از (ق، ل[2]: ز) تخت عاج (ک: و تاج)؛ (لن[2]: ز پیلان پرمایه و تخت عاج)؛ متن ← ل ۲۵ـل، س، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی ـب): ز؛ متن = ق، ک (نیز ق[2]) ۲۶ـل، ق، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، آ): ز؛ (ل[3]: آورنگ و از)؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، پ، و، لن[2]، ب) ۲۷ـس: گرز و تاج؛ ک (نیز و): طوق عاج؛ ل[2] (نیز لن، لی، لن[2]): تخت و تاج؛ (آ: طوق تاج؛ ب: و از تخت و تاج)؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز پ، و)

کس آیینِ او را نداند شمار — به گیتی، جزاز دادگرشهریار[1]!
اگر دشمنش کوه[2] آهن شود[3] — برِ خشمِ او چشمِ[4] سوزن شود[3]!
شود تیز و[6] با او کند کارزار! — هر آنکس که سیر آید از روزگار[5]

چو خاقانِ چین آن[7] سُخن‌ها شنید — بپژمرد و[8] شد چون گلِ[9] شَنبلید!
دلش زان سَخن‌ها به دو نیم[10] گشت[11] — وُ زاندیشه مغزش پر از بیم[12] گشت[11]!
پر از درد[13] بنشست با رای‌زن — چُنین گفت با نامدارانجمن،
که ای بخردان رویِ[14] این کار چیست؟ — پراندیشه و خسته‌آزار کیست[15]؟
نباید[16] که پیروز گشته به جنگ — همه نام‌ها[17] بازگردد به ننگ!

ز هر گونه‌یی موبَدان ساختند[18] — چپ و راست گفتند و انداختند[19]!
چُنین گفت خاقان که این‌ست[20] راه — که مردم[21] فرستیم نزدیکِ[22] شاه!
به[23] اندیشه در[24] کار پیشی کنیم[25] — بسازیم و با شاه[26] خویشی کنیم[25]
پیِ[27] پرده‌ی ما بسی دخترست[28] — که بر تارَکِ بانوان[29] افسرست[28]!
یکی را به نام شهنشه[30] کنیم — ز کار وی اندیشه کوته کنیم!

۱ـس،ق،ک (نیز لن،ل۳،پ،لن۲،ب): کردگار؛ (لی: داور کردگار)؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز ق۲)؛ و، آاین بیت را ندارند؛ در س این بیت پس از بیت ۲۰۵۵ آمده است ۲ـل۲: پیل ۳ـ(ق۲: بود) ۴ـ(لی: چشم او چشم؛ آ: چشم او خشم(!)) ۵ـو: کارزار (پساوند ندارد)) ۶ـل۲ (نیز ل۳): حو>؛ لن،لی،لن۲،ب این بیت را ندارند ۷ـس،ل۲ (نیز ل۳،و،لن۳،آ): این ۸ـ(آ: حو>؛ لی: بپژمرده) ۹ـ(ل۳: گل و)؛ ق۲ این بیت و بیت سپسین راندارد ۱۰ـس،ک،س۳ (نیز لن،لی،پ ـب): پر از بیم؛ متن =ل،ق،ل۳ (نیز ل۳) ۱۱ـل: شد ۱۲ـس،ک،س۳ (نیز لن،لی،پ ـب): به دو نیم؛ ل۲: اندیشهٔ خویش پر بیم؛ متن =ل،ق (نیز ل۳) ۱۳ـل: پراندیشه ۱۴ـس،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و ـب): رای؛ (پ: راه)؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲) ۱۵ـ(ل۲،آ: چیست)؛ س،ک،س۲ (نیز لن،پ،و،ب): پراندیشهٔ خسته آزار چیست؛ ق (نیز ق۲،لن۲): پراندیشهٔ خسته (ق: پراندیشه پرخسته) آزار کیست؛ ل۲: به نادیده این رنج و تیمار چیست؛ متن =ل ۱۶ـق: نشاید ۱۷ـق،ل۲ (نیز پ): نام ما ۱۸ـل،س،ق،س۲ (نیز لن ـل۲،و ـب): خواستند؛ متن =ک،ل۲ (نیز پ) ۱۹ـل،س،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و ـب): آراستند؛ متن =ک،ل۲ (نیز ق۲،پ)؛ بنداری (۲۰۳۴ـ۲۰۶۱): فلما وصلوا الی الخاقان و أخبروه بما رأوا من عظمة قدر کسری، و ما شاهدوه من رجولیته و کثرة عَدده و عُدده ضاقت علیه الأرض بما رحبت و امتلأ خوفا و ذعرا. فخلا بأصحاب رأیه و أخذ یمخض الآراء ۲۰ـل۲: آنست ۲۱ـس ـس۲ (نیز لن ـب): گردی؛ متن =ل ۲۲ـس،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،آ): فرستم بنزدیک؛ متن =ل،س،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲،ب)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

چو آمد شدش باشد و گفت و گوی — نگردد همی آب تیره به جوی

۲۳ـ(پ: بر) ۲۴ـل: حدر> ۲۵ـس: کنم ۲۶ـل۲: او؛ ل (نیز ب): بسازیم (ب: که سازیم) با شاه و؛ (لی: زکار وی اندیشه (← ۲۰۶۵ب))؛ متن =س ـس۲ (نیز لن،ق،ل۳ـآ)؛ بنداری (۲۰۶۲ـ۲۰۶۳): فقال الخاقان: الرأی أن نتفذ الیه رسولا و نسأله مصاهرتنا ۲۷ـل: پسی ۲۸ـس،ل۲ (نیز ق۲،پ،و): دخترند ـافسرند؛ متن =ل،ق،س۲ (نیز لی،ل۳،لن۲،آ،ب) ۲۹ـل۲: ناتوان (!)؛ لن این بیت و ک این بیت و بیت سپسین را ندارند ۳۰ـ(لن: خرد را بر جنگ هم ره (لت‌های بیت پس و پیش شده است))؛ بنداری (۲۰۶۴ـ۲۰۶۵): و إن وراء سنورنا خمس بنات فنزوجه إحداهن

چو پیوند سازیم[1] با او به خون[2] — نباشد کس او[3] را به بد رهنمون!
بدو[4] نازش و[5] سرفرازی بود — وُ زو[6] بگذری[7] جنگ بازی[8] بود!

ردان را پسند آمد این[9] رایِ شاه — به آواز گفتند کین‌ست[10] راه!

ز لشکر سه پرمایه را[11] برگزید — که گویند و دانند پاسخ[12] شنید
در گنجِ دینار بگشاد و گفت — که گوهر چرا باید اندر[13] نهفت؟!
اگر[14] نام را باید و[15] ننگ را — وُگر بخشش و[16] رزم و آهنگ[17] را!
یکی هدیه‌یی ساخت کاندر جهان — کسی آن[18] ندید از کهان و مهان!
دبیر[19] جهاندیده[20] را پیش خواند — سَخُن هرچ[21] بودش به دل‌در[22] براند!
نخست آفرین کرد بر کردگار — توانا و دانا و پروردگار[23]!
خداوندِ کیوان و خورشید[24] و ماه — خداوندِ پیروزی و دستگاه!
ز بنده نخواهد جزاز[25] راستی — نجوید[26] به داد اندرون کاستی!
ازو[27] باد بر شاهِ[28] ایران درود — خداوندِ شمشیر و گوپال[29] و[30] خود!
خداوندِ دانایی و تاج و تخت — ز پیروزگر یافته کام و بخت[31]!
بداند[32] جهاندارِ خسرونژاد — خردمندِ با سنگ و فرهنگ و داد[33]،

۱ـ(ل۳: یابیم) ۲ـ(ب: سیم (پساوند ندارد)) ۳ـ(ق۲: حاو>)؛ ل این بیت و بیت سپسین را ندارد ۴ـ(ق۲: کزو) ۵ـ(لی: حو>) ۶ـق: وزان؛ (ق۲: کزین) ۷ـ(ق۲: کرد رو (!))؛ ل۲: بگذری و (وزن درست نیست)) ۸ـس،ق،س۲ (نیز لن،ل۳،لن۲،آ،ب)؛ و بازی؛ ل۲: و یاری؛ (ق۲: جنگ سازی؛ و: رزم بازی)؛ متن =ک (نیز لی،پ)؛ بنداری (۲۰۶۶ـ۲۰۶۷): فإنه إذا التحمت بیننا أواصر المواصلة و انتظمت بیننا شجنة القرابة أمنا أن یقصد بلادنا و دیارنا. بل نعتضد مع ذلک بقرابته و نستظهر بمودّته ۹ـس (نیز لن،ب): از؛ ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـپ، لن۲،آ): آن؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲) ۱۰ـس (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،ب): اینست؛ متن =ل،ق ـس۲ (نیز لی،ل۳،و،آ)؛ بنداری (۲۰۶۸): فاستصوب ذلک جمیع من حضر من أصحاب الرأی و أرباب العقل ۱۱ـس (نیز لی،ب): پرمایه‌تر؛ ق: تابو را (!)؛ (ق۲: گرانمایه‌تی؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۲ـل۲ (نیز و): گفت و؛ (ل۳: گفتن؛ آ: و پاسخ)؛ س: گویند گفتار و دیگر؛ (لن،لی،لن۲: گویند و (لی،لن۲: گوینده) گفتار داند؛ ب: گویند گفتار و داند)؛ متن =ل،ق،ک،س۲ (نیز ق۲،پ) ۱۳ـ(ق۲: داشت باید) ۱۴ـس،ل۲،س۲ (نیز لن،لی ـب): مگر؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲) ۱۵ـل۲: ار؛ (لن۲: مانند و)؛ س: باید وگر؛ (ب: نیکی و هم)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۶ـس (نیز لن،ب): حو> ۱۷ـس،ل۲،س۲ (نیز لن،لی ـب): بزم و (س۲: حو>) آهنگ؛ ق: رای و فرهنگ؛ متن =ل،ک (نیز ق۲) ۱۸ـک: را؛ بنداری (۲۰۶۹ـ۲۰۷۲): فأمر فأعدّت لأنوشروان تحفة لم ترها العیون، و لم تسمع بمثلها الآذان ۱۹ـک: دبیری ۲۰ـ(و،لن۲: نویسنده) ۲۱ـس ـس۲ (نیز ق۲ـآ): هر چه؛ (ب: سخنها که)؛ متن =ل (نیز لن) ۲۲ـل۲: بایست با او ۲۳ـل۲: دارندهٔ روزگار ۲۴ـس: بهرام؛ ک: خرشید ۲۵ـق (نیز لن،لی): بجز ۲۶ـس: نخواهد ۲۷ـس ـس۲ (نیز لی ـب): وزو؛ متن =ل،ل۲ (نیز ق۲) ۲۸ـ(آ،ب: شهر) ۲۹ـل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): گوپال و شمشیر ۳۰ـ(لن۲: حو>) ۳۱ـ(ل۳: تخت (پساوند ندارد))؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳۲ـس۲ (نیز آ): بداد ۳۳ـل،ک،ل۲: خردمند (ک،ل۲: خداوند) فرهنگی و داد و راد؛ ق (نیز ق۲): خردمند با فرّ و (ق: و فرهنگ) با رای و داد؛ س۲ (نیز آ): خردمند و فرهنگی و داد داد؛ (ل۲، پ: خردمند و فرهنگی و داد و راد (پ: راد و داد))؛ متن =س (نیز لن،لی،و: خردمند و؛ لن۲)؛ لن پس از این بیت افزوده است:

خداوند و دانا که داند درست — که کس تخت را جاودانی نجست

که[1] مردم به مردم بود[2] ارجمند — اگرچند باشد بزرگ و بلند؛
فرستادگانِ خردمندِ من — که بودند نزدیک و[3] پیوندِ من،
از آن بارگه چون[4] بدین بارگاه[5] — رسیدند و[6] گفتند چندی ز شاه[5]،
ز داد و خردمندی و بختِ[7] اوی[8] — ز تاج و[9] سرافرازی و[10] تختِ[7] اوی[8]،
چُنان آرزو[11] خاست[12] کز[13] فرِّ اوی[14] — بباشیم[15] در سایه‌ی پرِّ اوی[14]!
گرامی‌تر از خونِ دل چیز نیست — خردمندفرزند[16] با دل یکی‌ست،
یکی پاک‌دامن[17] که آهسته‌تر — نکوتر[18] به دیدار و[19] شایسته‌تر[20]،
بخواهد ز من[21] گر پسند آیدش — همانا که این[22] سودمند آیدش!
نباشد جدا[23] مرز ایران و[24] چین — فزاید[25] ز ما در جهان آفرین!

پس اندرنَوشتند[26] چینی‌حریر — ببردند با مُهر پیش[27] وزیر[28]
سه مردِ گرانمایه و[29] چرب[30]‌گوی[31] — گزین کرد خاقان ز خویشان اوی[31]
برفتند از آن[32] بارگاهِ بلند[33] — به ایران بنزدیک شاهِ بلند[34]!

۱ـس۲ (نیز ل۲،آ): چو ۲ـل: شوند؛ (ل۳: بوند) ۳ـل، ق (نیز ق۲، لی، پ): حذف؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـل، ق: تا ۵ـ(پ: بارگه ـشه) ۶ـس۲ (نیز لن، لی): حذف؛ ۷ـل۲ (نیز آ): بخت ـبخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن، ب: تخت ـبخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ لی: تخت ـبخت) ۸ـل ـس۲ (نیز ل۲،آ، ب): او؛ متن = (لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲) ۹ـ(لی: حذف) ۱۰ـل: سر و افسر؛ بنداری (۲۰۷۳ـ۲۰۸۳): ثم استحضر الکتاب فکتب الیه کتابا قال فیه، بعد حمد اللّٰه و الثناء علیه: قد وصلت الرسل فأعلمونا بما شاهدوا فی تلک الحضره من أسباب السلطنة و روائع الجلالة ۱۱ـل: آرزوی ۱۲ـل۲،س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): خواست؛ متن = ل ـک (نیز لن، ق۲، ب، لن۲) ۱۳ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـب): از؛ متن = ل، ک ۱۴ـل: تو؛ س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲) ۱۵ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـب): که باشیم؛ متن = ل، ک؛ بنداری (۲۰۸۴): فأحببنا أن نکون فی ظل عنایتها و کنف عاطفتها ۱۶ـل، ل۲ (نیز لن، لن۲): و فرزند؛ (پ: فرزانه؛ ب: و فرزانه؛ ق۲: هنرمند فرزند)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و)؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

سه دختر مرا هست اندر نهفت — که اندر جهان نیستشان یار و جفت

۱۷ـس: پاک‌دل زالک ۱۸ـل: فروتر؛ ک: فری‌تر (؟)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لی: حذف) ۲۰ـق (نیز ق۲): بایسته‌تر ۲۱ـق، ل۲ (نیز ب): ما؛ (ق۳: همی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـس (نیز لی، ب): او؛ ق: ز ما؛ ل۲ (نیز لن، ق، لن۲): آن؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۲، ب، و، آ) ۲۳ـل: جز از؛ س: خدا (!)؛ ق: پیوند آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـس، ل، ل۲، س۲ (نیز لن ـو، آ، ب): ز؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن۲) ۲۵ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): برآید؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۰۸۵ـ۲۰۸۸): و أردنا أن یخطب الملک الینا بعض کرائمنا حتی تلتحم بیننا الأواصر و تشتجر العروق الشواجر، و یرتفع الفرق فیما بین المملکتین و یحصل الاتحاد ما بین الحضرتین ۲۶ـ(لی: نبشتند) ۲۷ـق: نزد ۲۸ـل۲ (نیز ق۲، و، ب): دبیر ۲۹ـس، ق، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): گرانمایه؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ب، آ) ۳۰ـس۲ (نیز و): خوب ۳۱ـل: گوی ـگو (پـاوند ندارد)؛ (آ: گو ـگو) ۳۲ـل (نیز ل۳): ارجمند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ک بیت‌های ۲۰۹۱ـ۲۰۹۴ را ندارد؛ بنداری (۲۰۸۹ـ۲۰۹۱): ثم ختم الکتاب و استحضر من اقربائه ثلاثة رجال صباح الوجوه فصاح الألسن و أنفاسهم بالتحف الی حضرة أنوشروان

چو بشنید کسری بیاراست تاج[1] — نشست از برِ خسروی[2] تختِ عاج[1]!
سه مردِ گرانمایه و[3] هوشمند — رسیدند نزدیکِ تختِ بلند!
سه بدره ز[4] دینار چون[5] سی[6] هزار — ببردند و[7] کردند پیشش نثار!
ز زرّین و سیمین و دیبایِ چین — درخشان‌تر[8] از آسمان شد[9] زمین!
فرستادگان را چو بنشاختند[10] — به چینی‌زبان آفرین ساختند[10]!
سَراوارِ ایشان یکی جایگاه[11] — هم‌آنگه[12] بیاراست دستورِ شاه!

بگشت اندرین نیز یک شب[13] سپهر — چو برزد سر از کوه تابنده‌مهر،
نشست ازبرِ تختِ پیروزه[14] شاه — ز یاقوت بنهاد بر سر کلاه!
بفرمود تا موبدان و ردان — نشستند[15] با ناموربخردان[16]!
چُنین[17] گفت کان[18] نامه‌ی بر حریر — بیارند و بنهند[19] پیشِ دبیر!
همه[20] نامداران نشستند گِرد — خرامان[21] برِ شاه شد یزدگرد!
چُن[22] آن نامه بر شاه ایران بخواند — یکی[23] انجمن در شگفتی بماند،
ز بس خوبی و پوزش[24] و آفرین — که پیدا بُد[25] از گفتِ خاقانِ چین!
همه سرفرازانِ[26] پرهیزگار — ستایش گرفتند بر شهریار[27]،

۱ـق: شاه ـتاج و گاه ۲ـ(لی: پهلوی)؛ بنداری (۲۰۹۲): فلما وصلوا الی ذرکاهه، و علم بقدومهم جلس علی تخته، علی رسمه و آیینه عند وفود الرسل ۳ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی ـب): گرانمایهٔ؛ متن = ل (نیز لن، ق۲) ۴ـق، ل۲، س۲ (نیز لی ـب): دستار؛ (لن: چو دستار)؛ متن = ل، س (نیز ق۲) ۵ـ(لن، و: بد؛ ق۲: چین) ۶ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): سه؛ س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): صد؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲)؛ بنداری: ثلاثون الف دینار ۷ـ(لن، لن۲: حذف) ۸ـس ـس۲ (نیز لن، لی ـب): درخشان‌تر؛ (ق۲: درافشان‌تر)؛ متن = ل (نیز ـه ق۲) ۹ـل، ق (نیز ق۲، لی): بر؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ ـب)؛ بنداری (۲۰۹۳ـ۲۰۹۵): فدخلوا علیه فلما قربوا من تخته نثروا ثلاثة مناديل فیها ثلاثون الف دینار. ثم عرضوا التحف فصارت أرض الإیوان کأنها السماء بکواکبها من شعشعة الأثواب المنسوجة بالذهب و الجوهر ۱۰ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـب): بنشاندند ـخواندند؛ ل۲: بنواختند ـساختند؛ متن = ل، ک ۱۱ـس۲ (نیز ل۳، ب، و، آ): بارگاه ۱۲ـک: همانا؛ بنداری (۲۰۹۶ـ۲۰۹۷): فأکرمهم الملک غایة الإکرام و أمر بهم فأنزلوا فی موضع یلیق بهم ۱۳ـل: چندی ۱۴ـل (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲): پیروز؛ متن = س ـس۲ (نیز لن، پ، و، آ، ب)؛ در ل۲ این بیت با بیت سیسین پس و پیش شده است ۱۵ـس (نیز لن، لن۲): نشیندند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـل به جای این بیت بیت زیر را آورده است:

بفرمود تا موبد و رای‌زن — برفتند با نامدارانجمن

۱۷ـق: چنان ۱۸ـس، ک، ل۲ (نیز لی، لن۲): کین؛ (لی، ب: این)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۱۹ـ(آ: بنهاد)؛ س، س۲ (نیز لن ـلن۲): بیارید و بنهید؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ب) ۲۰ـ(لی: همان) ۲۱ـ(ق۳: شتابان)؛ بنداری (۲۰۹۸ـ۲۱۰۲): ثم إن الملک جلس ذات یوم عند طلوع الشمس و حضرته الأکابر و الأعیان فأمر کاتبه یزدجرد بأن یقرأ علیهم کتاب الخاقان ۲۲ـل ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۳ـل (نیز ق۲): همه؛ ق: ازان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـس (نیز لی، ب): پوزش و خویی ۲۵ـس ـس۲ (نیز لن ـب): شد؛ متن = ل؛ بنداری (۲۱۰۳ـ۲۱۰۴): فقرأه و فیه من التودّد و التملق ما أعجب الحاضرین ۲۶ـق: شهر زان شاه ۲۷ـق: کردگار

که یزدان سپاس و به یزدان[1] پناه
به پیروزی و فرّ و[4] اورندِ[5] شاه
[به رزم‌اندرون زنده‌پیل‌ست[9] مست!
همه دشمنان[13] پیش تو[14] کهترند[15]!
همه بیم از آن[18] لشکر چاچ بود
به فرِّ شهنشاه شد نیک‌خواه!
هر آنکس که دارد ز گردان خرد
چو دانست خاقان که پایابِ شاه[24]
نباید بدین[26] کار، کردن درنگ
ز چین تا بخارا سپاه وی‌اند

چو بشنید گفتارِ آن بخردان[30]
ز بیگانه ایوان[32] بپرداختند
شهنشاه بسیار بنواختشان[34]!

که ننشست[2] یک شاه بر[3] پیشگاه،
به خوبی[6] و نرمی[7] و پیوندِ شاه[8]
به‌بزم[10] اندرون گُرد[11] مهمان‌پرست[12]!]
اگر[16] کهتری[17] را خود اندرخورند[15]!
ز[19] خاقان که با گنج و با[20] تاج بود،
همی[21] راه[22] جوید بنزدیکِ[23] شاه!
تن‌آسانی و راستی پروردا!
ندارد[25]، به پیوند او جُست راه!
که کس را[27] ز[28] پیوندِ او نیست ننگ!
همه مهتران در پناهِ[29] وی‌اند!

بزرگان و[31] بیداردل‌موبدان[30]،
فرستاده را پیش بنشاختند[33]
بنزدیکیِ تخت بنشاختشان[34]!

۱ـ(ل۳: بنام (!)) ۲ـل: جهاندار؛ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): شهنشاه؛ متن = ق ـ س۲ (نیز ق۲،ل۳، پ، و، آ) ۳ـس (نیز لن): که گل؛ (و: به لب)؛ متن ← ۴ـک: را به دندان نیازاردند؛ ل: بر اسب سخن پای بفشاردند؛ (ق۲،لی، پ، لن۲، ب: گل (ق۲: به لب؛ پ: چو لب) داستان را بیازاردند (لی، ب: بیاراستند))؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، آ) ۵ـ(آ: این) ۶ـل، س، ک (نیز لن، ب): آواز؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۱۱۶ـ۲۱۲۰): فأمر الملک بإحضار الرسل فلما دخلوا أکرمهم و أجل أقدارهم، و أقعدهم بالقرب من تخته فأدّوا رسالة الخاقان بأحسن لفظ و أخفض صوت. فلما سمعها الملک قال ۷ـل، س، ق: دو> ۸ـ(ل۳: نام) ۹ـ(لن: بافرین)؛ بنداری (۲۱۲۱): إن الخاقان ملک کبیر موصوف بالعلم مستحق للثناء و الحمد ۱۰ـک: به رخ ۱۱ـق: آشتی ۱۲ـک: بجوید؛ بنداری (۲۱۲۲): و قد أحب مصادقتنا و مصاهرتنا ۱۳ـ(ل۳: خشم)؛ لن۲ از ۲۱۲۳آ و ۲۱۲۶ب یک بیت ساخته و ۲۱۲۳ب ـ۲۱۲۶آ را انداخته است؛ پ پس از این بیت افزوده است:

خرد پیشوایت بسی نیک‌پی — نباشد یکی پیشوا به ز وی
نماید خرد مرد را راه راست — نیفتد ز ره کش خرد پیشواست
چو او را خرد یار و دستور شد — مرا جنگ و کینه ز دل دور شد

۱۴ـ(لی: دو>) ۱۵ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): زین ۱۶ـل: کار؛ ک: راه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـس ـ س۲ (نیز لن ـ و، آ، ب): هر چه؛ متن = ل ۱۸ـک: نهیم؛ بنداری (۲۱۲۳ـ۲۱۲۴): و نحن نجیبه الی ذلک و نتیمن بمواصلته ۱۹ـل۲: در به گزین؛ (ل۳: بهتر ازین)؛ س (نیز لن، ق۲، لی، ب): اندرین به گزین؛ ک، س۲ (نیز پ، و، آ): بدین (ک: دربین) در کند به (آ: بر) گزین؛ متن = ل، ق؛ ق۲ این بیت و بیت سپسین را پس از بیت ۲۱۳۱ آورده است؛ بنداری (۲۱۲۵): غیر أنا نرجو أن یمکننا من اختیار من نرید من بناته ۲۰ـق: چینی ۲۱ـل (نیز لی): بینید ۲۲ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب): پدر؛ (ل۳: چون بر پدر؛ و: همچون پدر)؛ متن = ق (نیز ق۲) ۲۳ـس (نیز لی): مادرست ـ گوهرست ۲۴ـل: بود ۲۵ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۶ـل: سخنها ۲۷ـک: دار یاد (پساوند ندارد) ۲۸ـل۲: کز؛ (پ: اگر خود) ۲۹ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): شوند او؛ (پ: بود هم)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و)؛ ل، ک، آ این بیت و بیت سپسین را ندارد، ولی در ل به خط دیگری در کناره افزوده‌اند؛ ق بیت‌های ۲۱۳۰ـ۲۱۳۳ را ندارد ۳۰ـ(لی: به درگاه)؛ ق۲ پس از این بیت، نخست بیت‌های ۲۱۲۵ و ۲۱۲۶ را نوشته و پس از آن افزوده است: فرستاده گفت ای شه بافرین / یکی را ز فرزانگان برگزین (= ۲۱۳۲)؛ ل۲ بیت‌های ۲۱۳۱ـ۲۱۳۳ را ندارد

پیامِ[1] جهانجوی[2] بگزاردند
۲۱۲۰ چو بشنید شاه آن[5] سُخن‌هایِ گرم
چُنین داد پاسخ که خاقانِ چین
به فرزند پیوند جویدهمی
هرآنکس که دارد روانش خرد
بسازیم و[14] این[15] رایِ[16] فرّخ نهیم
۲۱۲۵ چُنان باید اکنون که خاقانِ چین
کسی را فرستم که دارد خرد
یکی برگزیند که نامی‌ترست
ببیند که[21] تا چون بود[22] مادرش[23]
چن[25] این کرده باشد که کردیم یاد

۲۱۳۰ فرستادگان خواندند آفرین
شبستانِ او گر[28] گهربارمیغ
یکی را ز فرزانگان برگزین

که لب[3] ـداستان را ـ نیازاردند[4]!
ز گردانِ چینی به آوایِ[6] نرم،
بزرگ‌ست و[7] با دانش[8] و آفرین[9]!
رخِ[10] دوستی[11] را بشوید[12] همی!
به چشمِ[13] خرد کارها بنگرد!
سُخُن هرچ[17] گفته‌ست پاسخ دهیم[18]!
دلِ ما کند شاد بر به‌گزین[19]!
شبستانِ او سربه‌سر بنگرد،
به خاقانِ چین‌بر[20] گرامی‌ترست
بُده‌ست[24] از نژاد کیان گوهرش[23]؛
سُخُن را[26] به پیوستگی داد داد[27]!

که از شاه شادست خاقانِ چین!
شود[29]، او ندارد ز کسری دریغ!
که آید بنزدیکِ[30] خاقان چین،

که در پرده پوشیده‌رویانِ اوی[1] ز دیدارِ آنکس نپوشند[2] روی[1]

گفتار اندر پاسخ نامه‌ی خاقان ازکسری و رفتن مهران شتاد به چین[3]

شهنشاه بشنید ازیشان[4] سَخُن برو[5] تازه شد روزگار کُهُن[6]!
نبیسنده‌ی[7] نامه را پیش خواند[8] ز خاقان فراوان سَخُن‌ها براند[8]!
بفرمود تا نامه پاسخ نبشت[9] گزیده سَخُن‌های فرّخ نبشت[9]:
نخست آفرین کرد بر[10] کردگار جهاندارِ[11] پیروز و[12] پروردگار،
به فرمانِ اویست گیتی به پای همویست[13] بر نیک و بد رهنمای،
کسی را که خواهد، کند ارجمند ز پستی[14] برآرد به چرخِ بلند،
دگر مانده زو[15] در بدِ روزگار چو نیکی نخواهد[16] بدو[17] کردگار[18]،
به هر نیکیی زو[19] شناسم[20] سپاس وُگر[22] بد کنی[23]، زو دل[24] اندر هراس!
نخواهم[25] که جان باشد اندر[26] تنم[27] اگر[28] بیم و[29] اومید[30] ازو[31] برکنم[27]!
رسید این[32] فرستاده‌ی بآفرین[33] ابا[34] چرب[35] گفتارِ خاقانِ چین،
شنیدم ز[36] پیوستگی هرچ[37] گفت ز پاکان که[38] او دارد اندر نهفت[39]،
مرا شاد شد دل[40] ز[41] پیوندِ تو[42] به‌ویژه ز[43] پوشیده‌فرزندِ تو[42]،

۱ـس، س۲ (نیز ل۳): او ـ اوی (پساوند ندارد)؛ (آ، ب: او ـ او) ۲ـ(لن۲: بپوشند) ۳ـل: رفتن مهران ستاد پیش خاقان چین؛ س، س۲: پاسخ نامهٔ خاقان از نوشین‌روان؛ متن = ق؛ ک، ل۲ سرنویس ندارند؛ بنداری (۲۱۳۶ـ۲۱۳۳): و ذلک یتیسر بأن أبعث بعض ثقاتی حتی یشاهدهن وراء الحجاب فیختار أوفرهن أدبا و أکرمهن أما ۴ـل: زیشان؛ (ل۳: ازو) ۵ـ(ب: بدو) ۶ـق: یکی نیکو اندیشه افکند بن؛ لی این بیت را ندارد ۷ـل، س (نیز لن ـ ل)، لن۲، و، لن۲، ب): نویسندهٔ؛ متن = ک، س۲ (نیز ل۳،آ): خواند پیش ـ سخن راند پیش؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـل، س (نیز لی ـ ب): نوشت ـ نوشت؛ ق: نبشت ـ بنوشت (!)؛ (لن: نوشت ـ نبشت)؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۳) ۱۰ـ(لی: از) ۱۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۳، لی، پ، و)؛ جهاندار و؛ متن = ل (نیز لن، ل۳، لن۲، آ، ب) ۱۲ـس (نیز لن، ل۳، لن۲، ا، ب): حو> ۱۳ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ، ب): که اویست؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۳، پ، و) ۱۴ـ(آ: هستی) ۱۵ـل: از؛ س۲ (نیز پ، و، آ): اندر؛ ق (نیز ل۳): ماند اندر؛ ک: زو بماند؛ (ق۳: زو نماید به)؛ متن = س (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۱۶ـ(لی، آ: بخواهد) ۱۷ـق (نیز ل۳، آ): برو ۱۸ـ(ل۳، لن۲: روزگار (پساوند ندارد)) ۱۹ـ(ق۲: در)؛ ل: نیکی از وی؛ (پ: نیک و بد زو؛ و: نیکوئی زو)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب) ۲۰ـ(پ: پذیرم) ۲۱ـ(لن۲: شناس) ۲۲ـ(ق۲: اگر؛ آ: وگر) ۲۳ـ(پ: کنم) ۲۴ـک: بد ۲۵ـل: نباید؛ (آ: بخواهم (!)) ۲۶ـ(پ: و هم) ۲۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): دلم ـ بگسلم؛ متن = ل ۲۸ـک (نیز لی ۲): وگر ۲۹ـل (نیز ب): حو> ۳۰ـل ـ ک، س۲ (نیز لن ـ ب): امید؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۱ـق (نیز آ): او ۳۲ـ(و: آن) ۳۳ـ(لی: فرستاده باآفرین) ۳۴ـ(ل۳: ایا (!)) ۳۵ـل: گرم؛ ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ): خوب؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۳۶ـس۲ (نیز پ، آ): به ۳۷ـس، ق، ک، س، س۲ (نیز ق۲ ـ ب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن ۳۸ـ(آ: حرکه>) ۳۹ـق: ز پاکی که با ما همه راز گفت (پساوند ندارد) ۴۰ـ(ل۳: دل شد)؛ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): شادی دل؛ (ق۲: شادی و دل)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز پ، و، آ) ۴۱ـق: به ۴۲ـس (نیز لی): اوست؛ ق (نیز ل۳، آ، ب): او؛ ک (نیز لن، ق۲، ب، و، لن۲): اوی؛ متن = ل، س۲ ۴۳ـس: که

فرستادم اینک یکی هوشمند که دارد خرد[1] جان او را به بند[2]!
بیاید[3]، بگوید همه رازِ من، ز فرجام و پیوند[4] و[5] آغازِ من،
همیشه ترا جان پر از شرم[6] باد! دلت شاد و[7] پشتت به ما گرم باد!

نبیسنده[8]، چون خامه[9] بیکار گشت، بیاراست قِرطاس و[10] اندرنَوشت
همان[11] چون سرشک قلم کرد[12] خشک نهادند مهری بروبر ز مشک
بر ایشان یکی خِلعت افگند شاه کزآن[13] ماند[14] اندر[15] شگفتی سپاه!
گزین کرد پیری[16] خردمند و[17] راد[18] کجا نامِ او[19] بود مهران‌شتاد[20]
وُ زایرانیان[21] نامور صد سوار[22] سَخُن‌گوی و شایسته و نامدار!

چُنین گفت کسری به مهران شتاد[23] که رو[24] شاد و پیروز[25] با مهر و داد،
زبان و گُمان[26] بایدت چرب‌گوی خرد رهنمای[27] و دل آزرم‌جوی،
شبستان او را[28] نگه کن نخست[29] بد و نیک باید که دانی درست[30]!
به[31] آرایشِ چهره و[32] فرّ[33] و زیب نباید که گیرندت اندر[34] فریب[35]!

۱ـ(ب: <خرد>) ۲ـ(ق۲: بسند؛ ل۳: ارجمند؛ لی: عاقل و ارجمند) ۳ـق: به پیشت؛ (لی: نباید) ۴ـس، س۲ (نیز لن، پ): فرجام پیوند؛ (لن۲: پیوند فرجام)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، لی، و، آ، ب) ۵ـ(ق۲: حو>)؛ ل۳ بیت‌های ۲۱۴۷ـ۲۱۴۹ را ندارد ۶ـ(و: آزرم)؛ ل: تن و جانت پرشرم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـ(لی: حو>) ۸ـل، س، ق (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): نویسنده؛ متن = ک، س۲ (نیز آ) ۹ـک (نیز پ): نامه؛ (ق۲: نامه چو) ۱۰ـ(لی: حو>) ۱۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ): هوا؛ متن = ل (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۱۲ـ(لی: سر نامه کردند)؛ بنداری (۲۱۳۴ـ۲۱۵۰): ثم امر کاتبه أن یکتب جواب کتاب الخاقان. فکتب کتابا یذکر فیه مسارعته الی إنجاح طلبته و تبجحه بمصاهرته ۱۳ـ(ل۳: کزو) ۱۴ـ(لی: مانده) ۱۵ـ(ق۲: که ماندند ازان در)؛ بنداری (۲۱۵۱): و خلع علی الرسل خلعا تعجب منها الناظرون ۱۶ـل: کسری؛ (ق۲: گردی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ(لن، ل۳، و، لن۲، ب: حو>) ۱۸ـ(لن۲: زاد) ۱۹ـک: او بیرون (!) (وزن درست نیست) ۲۰ـل، ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، آ، بنداری): ستاد؛ س (نیز و، لن۲، ب): شاد؛ (ل۳: شناد)؛ متن = س۲ (نیز پ) ۲۱ـل: ز ایرانیان؛ ق: از ایرانیان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(ب: هزار)؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): سه هزار؛ بنداری (۲۱۵۲ـ۲۱۵۳): و اختار من أصحابه ثمانیا عاقلا یسمی مهران‌ستاذ و نفذه معهم ۲۳ـل، ق (نیز لن، ق۲، لی): ستاد؛ س (نیز و، لن۲، آ): شاد؛ (ل۳: شناد؛ ب: مهری شاد (!))؛ متن = س۲ (نیز پ) ۲۴ـس۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): شو؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲، لن۲، ب) ۲۵ـ(لی: پیوند)؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۶ـق، س، س۲ (نیز ل۳، و، آ): روان؛ (لی: حو> گمان؛ ب: روان و زبان)؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲، لن۲، ب) ۲۷ـل: رهنما ۲۸ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): خاقان؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۹ـق: درست؛ س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): نکوی؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب) ۳۰ـق: نخست؛ س۲ (نیز ل۳، پ، و): او را سراسر بجوی؛ (آ: با او سراسر بگوی)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب)؛ بنداری (۲۱۵۴ـ۲۱۵۶): و قال له: ادخل إلی ما وراء ستور الخاقان فإن له عدّة بنات موصوفات بالجمال و الکمال ۳۱ـس۲ (نیز ل۳، پ، آ): بر ۳۲ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): چهر با؛ ق (نیز ب): آرایش و چهره و؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲) ۳۳ـ(پ: زر) ۳۴ـس۲ (نیز لی، ل۳): گیردت اندر؛ (ق۲: گیرد ترا در؛ آ: گیرند اندر)؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، پ، و، لن۲، ب) ۳۵ـق، س۲: نهیب؛ (ق۲: نشیب)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۱۵۷): و لا تعتمد علی ماتری علیهن من الحلی و الحَلل

پس پرده‌ی او بسی[1] دخترست — که با فرّ و بالا[2] و با افسرست،
پرستارزاده نیاید[3] به کار — اگر چند[4] باشد[5] پدر شهریار[6]!
نگر[7] تا کدام‌ست با شرم[8] و داد — به مادر[9] که دارد ز خاتون نژاد،
نبیره سپهداز[10] فغفور[11] چین — پدر گردخاقانِ با آفرین[12]،
اگر گوهرِ تن[13] بود با[14] نژاد — جهان زو شود[15] شاد و[16] او نیز شاد!

چو بشنید مهران شناد[17] این[18] ز شاه — بسی آفرین کرد بر[19] تاج و گاه!
برفت از برِ گاهِ[20] گیتی‌فروز — به فرخنده‌فال و به[21] خرداد[22] روز!
به خاقان چین[23] آگاهی آمد ز راه[24] — پذیره فرستاد پیشش سپاه[25]
چین[26] آمد بنزدیک خاقانِ چین — زمین را ببوسید و[27] کرد آفرین!
جهانجوی چون دید بنواختش — یکی مایه‌ور[28] جایگه ساختش

از آن کار[29] مغزش[30] پراندیشه گشت — به[31] سوی شبستان خاتون[32] گذشت،
سُخن‌های نوشین‌روان[33] برگشاد — ز گنج و ز لشکر[34] همی[35] کرد یاد[36]،

۱ـس، ق، ک (نیز ق۳، ب): یکی؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، لی ـ آ) ۲ـس (نیز لی): برزست؛ ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ): برز و بالا؛ (و، ب: برز بالا؛ لن۲: برز و بالای)؛ متن = ل؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

نژاد پدر گرچه باشد بزرگ — ز مادر سخن نیز گوید سترگ

۳ـل، ق: نیاید؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ(لی: وگر چند) ۵ـک: هستش ۶ـ(لی: تاجدار)؛ س، و این بیت را ندارند؛ بنداری (۲۱۵۸ـ۲۱۵۹): و إن من کانت منهن من أولاد الإماء لا تأتی بخیر ۷ـق: ببین ۸ـ(پ: فرّ؛ لن۲: مهر) ۹ـ(لی: بهادر) ۱۰ـل: جهاندار ۱۱ـ(ل۳: برادر نبیره ز خاقان) ۱۲ـل: ز پشت سپهدار خاقان چین (یساوند ندارد)؛ لن، لی، لن۲، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند ۱۳ـک: گوهرش بد؛ (ق۲: گوهرش خود) ۱۴ـ(آ: تو با آن) ۱۵ـس، ق: بود ۱۶ـل (نیز پ): جو ←؛ بنداری (۲۱۶۰ـ۲۱۶۲): و انظر حتی تقع عینک منهن علی واحدة کریمة الأم تجمع بین کرم الحسب و شرف النسب فتلک التی تلیق بنا و تصلح لبیتنا ۱۷ـل، ق، ک (نیز لن، ق۲، آ): ستاد؛ س (نیز لی، و، لن۲، ب): شاد؛ س۲: شاد (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (ل۳: شناد)؛ متن = (پ؛ نیز ← س۲) ۱۸ـس (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): آن؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و) ۱۹ـ(ق۲: یا) ۲۰ـ(ق۲: شاه)؛ س، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): در شاه؛ متن = ل، ق ۲۱ـس، ق، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): هنگام؛ ک (نیز آ): هنگام و؛ متن = ل ۲۲ـ(ق۲: خرّاد)؛ بنداری (۲۱۶۳ـ۲۱۶۴): فسار الثقة الأمین فی صحبة الرسل و معه مائة فارس من أعیان الإیرانیین و عقلائهم (← بیت ۲۱۵۳) ۲۳ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۴ـق (نیز ق۲): شاه ۲۵ـ(آ: به راه (یساوند ندارد))؛ ق (نیز ق۲): چندی سپاه؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل به جای این بیت آورده است:

به خاقان چین آگهی شد که شاه — فرستاد مهران شناد و سپاه

بنداری (۲۱۶۵): فلما وصلوا الی مستقر الخاقان تلقاهم أکابر دولته و اماثل حضرته ۲۶ـل ـک، س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۷ـ(لی: جو ←) ۲۸ـل (نیز ق۲): نامور؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۱۶۶ـ۲۱۶۷): و لما دخل علیه أکرمه و أمر مقدمه، و أمر بانزاله فی موضع یصلح له ۲۹ـس۲: گونه ۳۰ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): خاقان؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۳۱ـپ: وز آنجا (وزن درست نیست)) ۳۲ـ(پ: خاقان)؛ ل این بیت را ندارد ۳۳ـ(لی: نوشیروان) ۳۴ـ(ق۲: یکایک به زن بر) ۳۵ـل: بسی ۳۶ـ(ل۳: ز رای و ز داد)

۲۱۷۰ بدو گفت کین[1] شاه نوشین‌روان[2] — جوان‌ست و بیدار و بختش[3] جوان!
یکی دختری داد باید[4] بدوی — که ما را فزاید بدو[5] آبِ روی[6]!
مرا از[7] پس پرده یک[8] دخترست — کجا بر سرِ بانوان[9] افسرست!
[به دیدار او نیست اندر جهان — فراوان ز من خواستندش مهان[10]!]
مرا آرزو نیست[11] از مهرِ اوی[12] — که بیننده بردارم[13] از چهرِ اوی[12]!
۲۱۷۵ چهارست نیز[14] از پرستندگان — پرستار و[15] بیداردل بندگان[16]،
ازیشان یکی را[17] سپارم بدوی[18] — برآسایم از جنگ[19] و از[20] گفت‌وگوی[21]

بدو گفت خاتون که با رایِ تو — نگیرد[22] کس اندر جهان[23] جای تو!

برین گونه[24] یک شب بپیمود خواب — چُنین تا برآمد ز[25] کوه آفتاب،
بیامد به درگاهِ[26] مهران شناد[27] — برِ تختِ او رفت و[28] نامه بداد
۲۱۸۰ چین[29] آن نامه برخواند خاقانِ چین — ز پیمان بخندید و از[30] به‌گزین!
کلیدِ شبستان بدو داد و گفت: — برو تا که را بینی اندرنهفت[31]؟
پرستار با او بیامد[32] چهار — که خاقان[33] بر ایشان[34] بُدی[35] استوار

۱ـ(آ: کای) ۲ـ(لی: نوشیروان) ۳ـل: دولت ۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): خواهم؛ متن = ل ۵ـق: بدین؛ (ق۲: ازو) ۶ـ(آ: آب و رو (یساوند ندارد))؛ ک از ۲۱۷۱آ و ۲۱۷۶ب یک بیت ساخته و ۲۱۷۱ب ـ۲۱۷۶آ را انداخته است؛ بنداری (۲۱۶۸ـ۲۱۷۱): ثم قام و دخل علی زوجته الخاتون الأصیلة النسیبة و فاوضها فیما ورد الرسول لأجله ۷ـل: ترا در؛ (و: در)؛ متن ← ۸ـس: پس پردهٔ من یکی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، پ): که او بر سر بانوان (س: دیگران)؛ ق (نیز آ): که او بر سر نامدار (آ: نانوان (!))؛ (و: که بر تارک اختران)؛ متن = ل؛ لن، لن۲، ب بیت‌های ۲۱۷۲ـ۲۱۷۴ را ندارند ۱۰ـل، س، ک، ل۲، لن، لن۲، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ق، س۳، ق۲، لی، ل۳، پ، و، آ آمده است ۱۱ـل (نیز لی): آرزوپست (در ل حرف پنجم بی‌نقطه)؛ (ق۲: روز و شب هست؛ ل۳: آرزویست)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز ب، و، ا) ۱۲ـل، س، ق (نیز آ): او؛ متن = س۲ (نیز ق۲ـو) ۱۳ـ(ق۲: دیده نه بردارم) ۱۴ـ(لی: پر (!)) ۱۵ـس۲ (نیز لی، ل۳): جو ← ۱۶ـس۲: بردگان ۱۷ـ(لی: یکی را ازیشان) ۱۸ـ(آ: بدو) ۱۹ـ(ق۲: رنج) ۲۰ـل، ق، س۲ (نیز لن): ز ۲۱ـ(و، آ: گو (یساوند ندارند))؛ لن۲: که ما را فزاید بدو آبروی (= ۲۱۷۱ب)؛ بنداری (۲۱۷۲ـ۲۱۷۶): و کانت له منها بنت فی غایة الحسن، و له أربع أخر من حظایاه. و کان فی نفسه ألا یزوّج انوشروان ابنة الخاتون لفرط محبته لها و قلة صبره علی مفارقتها. و عزم علی أن یزوّجه إحدی بناته الأخر ۲۲ـ(آ: بگیرد) ۲۳ـ(و: به گیتی کسی)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۲۴ـ(لن، لن۲: گفته)؛ س، س۲ (نیز لی ـ و، ب): بدین گفته؛ (آ: بدو گفت (!))؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲) ۲۵ـ(آ: بر (!)) ۲۶ـ(پ: برگاه) ۲۷ـل، ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، آ): شناد؛ س (نیز و، لن۲، ب): شاد؛ س۲ (نیز ل۳): شناد؛ متن = (پ) ۲۸ـ(لی: جو ←)؛ بنداری (۲۱۷۸ـ۲۱۷۹): و لما کان الغد حضر مهران‌شناد باب الملک فرفعت دونه الحجب فدخل و دفع کتاب أنوشروان إلیه ۲۹ـل ـک، س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۰ـل، ق، س۲ (نیز لن، لی، لن۲): ز؛ (آ: و وز) ۳۱ـبنداری (۲۱۸۰ـ۲۱۸۱): فلما وقف علی کتابه أمر بادخال الشیخ الأمین علی حجر بناته ۳۲ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): پرستنده با او (لن، لن۲، ب: وی) بیامد؛ (ق۲: بیامد پرستنده با وی)؛ متن = ل ۳۳ـ(لی: خاتون) ۳۴ـس، س۲ (نیز ق۲ـو، ا): بدیشان؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، لن۲، ب) ۳۵ـل: بکرد

چو مهران شتاد[1] آن سُخن‌ها شنید[2]
درِ حجره بگشاد و[3] اندرشدند
که آن را که اکنون تو بینی به گاه[5]
شبستان بهشتی بُد[8] آراسته
پریچهره[11] بر گاه بنشست[12] پنج
مگر[16] دختِ خاتون که افسر نداشت[17]
یکی جامه بَد داشته[18] بر[19] برش
ز گرده به رخ‌بر نگارش نبود
یکی سرو بُد بر سرش ماهِ نَوْ!
چو مهران شتاد[22] اندرو[23] بنگرید
بدانست[24] بینادلِ[25] داد و راد[26]
به دستارِ دستان[28] همی چشمِ اوی[29]
پرستنده[32] را گفت[33]: نزدیکِ شاه
من این[34] را که بی‌تاج[35] و آرایش‌ست
بیاورد با استواران کلید[2]
پرستندگان داستان‌ها زدند[4]:
ستاره ندیده‌ست و[6] خورشید و ماه[7]!
پر از[9] ماه و خورشید و[10] پرخواسته!
همه بر[13] سران تاج و[14] در[15] زیر گنج،
همان یاره و طوق و گوهر نداشت[17]!
کلاهی ز مشک ایزدی[20] بر سرش!
جز آرایشِ کردگارش نبود!
فروزان[21] ز دیدار او گاهِ نَوْ!
یکی را به دیدار چون او ندید!
که دورند خاقان و خاتون ز داد[27]!
بپوشید[30] و زان[31] تازه شد خشم اوی[29]!
فراوان بود یاره و تاج و گاه،
گزیدم که این[36] اندر افزایش‌ست[37]!

۱ـ(ل، ق، ک (نیز لن، ق[3]، لی، آ): ستاد؛ س (نیز و، لن[2]، ب): شاد؛ س[2] (نیز ل[3]): شناد؛ متن = (پ) ۲ـ(آ: شنود ـ زود (!)) ۳ـ(ق[2]، لی: حو>) ۴ـک: داستان می زدند ۵ـل (نیز لن، ق[2]، لن[2]، ب): داد (ب: پساوند ندارد)؛ (لی، پ: به راه)؛ س[2] (نیز ل[3]): تو اکنون ببینی به راه؛ (و: ببینی تو اکنون به گاه)؛ ک: آنکس که اکنون تو بینی به گاه؛ (آ: اکنون تو آنرا نبینی به راه (!))؛ متن = س، ق (نیز ← ک، و) ۶ـق (نیز لی، لن[2]): حو>؛ س[2] (نیز ل[3]، ب، و، آ): ندید و نه؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق[2]، ب) ۷ـ(لن، ق[2]، لن[2]: باد)؛ ل: نی گردباد (!)؛ ک: خرشید و ماه؛ متن = س، ق، س[2] (نیز لی ـ و، آ، ب) ۸ـل: شد ۹ـس[2]: آن ۱۰ـک: خرشید و؛ ق: ماه‌رویان؛ ق در اینجا سرنویس دارد: شناختن مهران ستاد دختر خاقان راکه از خاتون بود ۱۱ـ(ق[2]: پرستنده) ۱۲ـ(ل[3]: بنشسته) ۱۳ـ(آ: در؛ ل[3]: همان بر) ۱۴ـ(لن: حو>) ۱۵ـس[2]: بر ۱۶ـ(لی: دگر) ۱۷ـ(لی: بدست (!)) ۱۸ـق: آزده؛ ل: جامهٔ کهنه بد؛ س، ک (نیز لن، ق[2]): داشته جامه بد؛ (لن[2]: راسته جامه بد)؛ متن = س[2] (نیز لی، ل[3]، ب، و، آ، ب) ۱۹ـس (نیز لی): در ۲۰ـ(ق[2]: سیه) ۲۱ـ(آ: فراوان)؛ بنداری (۲۱۸۲ـ۲۱۹۱): فتقدّمه الخدم و دخل علیهن فرأی مجالس کالجنان الحالیة و اذا بخمس بنات کالشموس الطالعة متبرجات فی الحلی و الحلل، قد أجلسن علی تخت. غیر أن واحدة منهن بلاتاج و لاطوق فی ثیاب بذلة ۲۲ـل، ق، ک (نیز لن، ق[2]، لی، آ، ب): ستاد؛ س (نیز و، لن[2])؛ شاد؛ س[2] (نیز ل[3]): شناد؛ متن = (پ) ۲۳ـس (نیز لن، لی، لن[2]، ب): آمد و؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و، آ) ۲۴ـ(لن: یکی دید) ۲۵ـک: بیدار دل ۲۶ـس: راد و شاد؛ ق: پاک داد؛ (ق[2]: از راه داد؛ پ: و رای راد؛ لن[2]: داد راد؛ آ: و رای و داد)؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و، ب) ۲۷ـک، س[2]: خاتون و خاقان ز داد؛ س، ق (نیز لن، لن[2]، ب): که (ق: ز) فرزند خاتون و (ق، لن[2]: حو>) خاقان‌نژاد؛ (ق[2]: که فرزند اویست خاتون‌نژاد؛ (لی: که فرزند خاقان خاتون‌نژاد)؛ متن = ل (نیز ل[3]، پ، و، آ) ۲۸ـل، س (نیز لن، ق[2]، لی، و، لن[2]، ب): دستار و دستان؛ ک: پرستار پنهان؛ متن = س[2] (نیز ل[3]، و، آ): کار؛ متن = ده (نیز ق[2]، لی، ل[3]، آ، ب): او ـ او؛ (و: چشم و روی ـ اوی)؛ متن = ک (نیز لن، پ، لن[2]) ۳۰ـس (نیز ب): بپوشد (وزن درست نیست)؛ (ل[3]، پ، بپوشند) ۳۱ـس، ک، س[2] (نیز لن ـ ب): ازان؛ متن = ل؛ ق این بیت را ندارد ۳۲ـل، ق: فرستاده ۳۳ـق: برگفت ۳۴ـ(آ: آن) ۳۵ـ(لن[2]: بی‌رام (!)) ۳۶ـق، ک (نیز لی): او؛ (پ: چاین>؛ لن[2]: آن) ۳۷ـق: در فزایشست (وزن درست نیست)

به رنج از پی به‌گزین[1] آمدم
نه از بهرِ دیبای[2] چین آمدم!
بدو گفت خاتون که ای[3] مردِ پیر
نگویی‌همی یک سُخن دلپذیر!
تو آن[4] را که با فرّ و زیب‌ست[5] و رای
دل‌افروز گشته، رسیده به جای،
بداند[8] پرستیدنِ شهریار،
برو برگزینی[9]؟ نبی[10] پاک‌رای[11]!
همی کودکی نارسیده به جای
که خاقان اگر سر نپیچد[14] ز داد[15]،
چُنین پاسخ آورد[12] مهران شتاد[13]
نخواند[17] مرا پیرِ[18] ناپاک‌رای!
بداند[16] که شاه جهان‌کدخدای
ندارد ز بن[23] یاره و طوق و تاج!
من این[19] را پسندم[20] که بر[21] تختِ[22] عاج
که[26] فرمان بود[27]، بازگردم به جای[28]!
اگر مهتران این[24] نبینند[25] رای
شگفت آمدش رای[31] و کردار[32] اوی[30]!
نگه کرد خاقان[29] به گفتارِ اوی[30]
بزرگ‌ست و[33] شایسته‌ی کارِ نغز!
بدانست کآن پیرِ پاکیزه‌مغز
بپالود از[35] ایوانِ شاه[36] انجمن[34]،
خردمند بنشست با رای‌زن[34]
برفتند با زیجِ رومی به دست،
چو پردخته[37] شد جایگاه نشست
هرآنکس که بودند از ایشان[39] سران
ستاره‌شناسان و[38] گندآوران

۱ـ(آ: برگزین) ۲ـل: دینار؛ بنداری (۲۱۹۲ـ۲۱۹۷): فتفرّس فیهن الثقة الأمین، و قال: إن الظن یصدق و یمین. و توسم النجابة و الأصالة فی ناصیة العاطلة عن التاج و الطوق، الحالیة بجمال الخلقة و نجابة الأصل. فاختارها من بینهن و قال: هذه تصلح للملک ۳ـ(لن[2]: ای) ۴ـس[2] (نیز لی ـ و، آ): مهان؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، ق[2]، لن[2]، ب) ۵ـس (نیز لن، لی، لن[2]، ب): برزست؛ س[2] (نیز ل[3]، پ، آ): زیبند؛ (و: برزند)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2]) ۶ـل (نیز ب): حو> ۷ـک: نگار ۸ـ(لن[2]: بد آید) ۹ـق: برین برگزینی؛ س[2] (نیز ل[3]، و، آ): برایشان گزینی؛ (لی: بدیشان گزینی؛ پ: بران برگزینی)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق[2]، لن[2]، ب) ۱۰ـس (نیز لن، لی، لن[2]، ب): تو ای؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و، آ) ۱۱ـس[2] (نیز ل[3]، پ، و، آ): نیک‌رای؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، ق[2]، لی، لن[2]، ب)؛ بنداری (۲۱۹۸ـ۲۲۰۱): فقالت له الخاتون: أیها الشیخ! ما بالک تختار صبیة لم تبلغ بعد مبلغ النساء، و تعدل عن اختیار هؤلاء الأبکار المعصرات؟ ۱۲ـس، س[2] (نیز لی، و، آ، ب): پاسخش داد؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق[2]، لی، آ، ب): ستاد؛ س (نیز و، لن[2]): شاد؛ س[2] (نیز ل[3]): شناد؛ متن = (پ) ۱۴ـل، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]): بپیچد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن[2]، آ: بپیچد)؛ متن ← ۱۵ـس (نیز ب): که دخت گر (ب: آن) گزینم که خاتون‌نژاد؛ متن = ق (نیز لی، ل[3]، پ، و) ۱۶ـک: بدانگه ۱۷ـل، س (نیز ق[2]): نخواند (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق (نیز لی، ل[3]، لن[2]): بخواند؛ متن = ک، س[2] (نیز لن، پ، و، آ) ۱۸ـل، ق، ک، س[2] (نیز لن ـ ل ـ ک، لن[2]، آ): نیز؛ س: نیز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = (پ، و)؛ ب این بیت را ندارد ۱۹ـ(ل[3]: آن؛ آ: او) ۲۰ـ(ق[2]: بد و گفت این را) ۲۱ـل: بی ۲۲ـ(لن، لی، پ، لن[2]، ب: ساج) ۲۳ـس (نیز لن، ب: ش و؛ ق: همی؛ س[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ): به تن؛ (لن[2]: ز زر)؛ ک: نداردش و با؛ متن = ل (نیز ق[2]، پ) ۲۴ـ(ل[3]، لن[2]: آن) ۲۵ـک: بینند ۲۶ـل، ق، س (نیز پ، و، آ): چو؛ متن ← ۲۷ـل: دهد؛ متن ← ۲۸ـ(ل[3]: دلفروز گشته رسیده بجای (= ۲۱۹۹ب)؛ متن = س (نیز لن، ق[2]، لی، لن[2]، ب)؛ بنداری (۲۲۰۲ـ۲۲۰۵): فقال: لست أختار سوی هذه. فان أجاب الخاقان الی تزویجها و إلا رجعت منصرفا ۲۹ـ(لن، ق[2]، لن[2]، ب: خاتون) ۳۰ـل، س، ق (نیز آ): او ـ او؛ س[2]: اوی ـ او (پساوند ندارد)؛ متن = ک (نیز لن ـ لن[2]، ب) ۳۱ـس[2] (نیز ل[3]، و، آ): کار؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـق: دزار (!)؛ بنداری (۲۲۰۶): فتعجب الخاقان عند ذلک من ذکاء الرجل و فطنته ۳۳ـک: حو>؛ بنداری (۲۲۰۷): و علم أنه النقّاب الثاقب الرأی الذی لایخفی علی ألمعیته شیء ۳۴ـ(لن: انجمن ـ رای‌زن) ۳۵ـل: ز؛ س[2]: ز از> ۳۶ـ(لن: همی رای زد پیش آن) ۳۷ـ(ق[2]، لن[2]: پردخت) ۳۸ـ(آ: حو>) ۳۹ـل (نیز لی، ب): زیشان؛ (ق[2]: دانا)؛ متن = ده دستنویس دیگر

بفرمود تا هر که را بود[1] مهر
بجستند یکسر[2] شمارِ سپهر!

همی‌کرد موبد به اختر نگاه
ز کردارِ خاقان و پیوندِ شاه،

چُنین گفت فرجام کای شهریار
دلت را به بد[3] هیچ رنجه مدار!

که این کار جز بر بهی[4] نگذرد
به بد رایِ دشمن زمان[5] نشمرد[6]!

۲۲۱۵ چُنین‌ست رازِ[7] سپهرِ بلند
همان[8] گردشِ اخترِ[9] سودمند،

که از[10] دختِ[11] خاقان[12] و از[13] پشتِ شاه
بیاید یکی شاه زیبایِ گاه،

برو[14] شهرِ ایران[15] کنند[16] آفرین
همان پرهنر سرفرازانِ[17] چین!

چو بشنید خاقان دلش گشت[18] خوش
بخندید[19] خاتونِ[20] خورشیدفَش[21]!

چن[22] از چاره دل‌ها بپرداختند
فرستاده را[23] پیش بنشاختند،

۲۲۲۰ بگفتند چیزی[24] که بایست گفت
ز[25] فرزندِ خاتون[26] که بُد در نهفت

بپذرفت مهران شتاد[27] از پدر[28]
به نامِ[29] شهنشاهِ پیروزگر[28]!

میانجی بپذرفت[30] و[31] خاقان[32] بداد
یکی[33] را که دارد[34] ز خاتون[35] نژاد!

پرستندگان با نثار آمدند
به شادی برِ شهریار آمدند!

وُ زآنپس[36] یکی گنجِ آراسته
بدو در ز[37] هرگونه‌یی خواسته،

۲۲۲۵ ز دینار و از[38] گوهر و طوق و تاج[39]
همان مهدِ[40] پیروزه و[41] تختِ عاج[39]،

یکی دیگر از[42] عودِ هندی به زر
برو[43] بافته[44] چند گونه گهر،

ابا هر یکی افسری[1] شاهوار
صد اسپ و صد اشتر[2] به زین و به بار[3]،

شتر بار کرده ز[4] دیبای چین
بیاراسته[5] پشتِ اسپان به زین،

چهل را ز[6] دیبای[7] زربفت‌بون[8]
کشیده زبرجد به زر[9] اندرون،

۲۲۳۰ صد استر[10] ز گستردنی بار کرد
پرستنده سیصد پدیدار[11] کرد،

همی‌بود[12] تا هر یکی[13] برنشست
بر آیینِ[14] چین با[15] درفشی به دست،

بفرمود خاقانِ پیروزبخت[16]
که بنهند[17] بر کوهه‌ی پیل تخت[18]،

برو[19] بافته شوشه‌ی[20] سیم و زر[21]
به شوشه‌اندرون نابسوده[22] گهر[23]،

درفشی[24] درفشان ز[25] دیبای چین
که پیدا نبودی ز دیبا زمین[26]،

۲۲۳۵ به صد مردش از[27] جای برداشتند[28]
ز هامون به گردون برافراشتند[28]!

ز[29] دیبا بیاراست مهدی به[30] زر
به مهداندرون نابسوده[31] گهر،

چو[32] سیصد پرستار با[33] ماه‌روی[34]
برفتند شادان‌دل و راه‌جوی[35]!

فرستاد فرزند را نزدِ شاه
سپاهی همی‌رفت[36] با او به راه!

۱ـس۲ (نیز ل۳،و،آ): که بودش به ۲ـک: هر یک؛ بنداری (۲۲۰۸ـ۲۲۱۱): فاستحضر المنجمین و استخبرهم عن طالع ابنته تلک و ما یحصل بعد اتصالها بالملک ۳ـق،س۲ (نیز ل۳،و،آ): بدین؛ لی این بیت را ندارد ۴ـ(لی: بدی)؛ س۳: بر چون بهی؛ (ل۳: چون ... (؟))؛ آ: چون بر بهی) ۵ـل: همی؛ ک: بما؛ (ق۲: جهان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ(ل۳،ب: بشمرد؛ پ: سپرد) ۷ـق،س۲ (نیز ل۳،و): رای ۸ـس۲ (نیز ل۳،و،آ): هم از؛ (پ: که از)؛ متن = ل ـک (نیز لن،ق۲،لی،لن۲،ب) ۹ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): اختر گردش ۱۰ـل: کزین؛ (ب: ازین) ۱۱ـک: دست (!) ۱۲ـ(لی: جو>) ۱۳ـل،ق (نیز آ): ز ۱۴ـ(لی: بدو) ۱۵ـل،ق (نیز لی،ل۳،و،آ): شهریاران؛ متن = س،ک، س۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،ب) ۱۶ـق (نیز لن،ب): کند ۱۷ـق: شهریاران؛ بنداری (۲۲۱۲ـ۲۲۱۷): فنظروا فی تقاویمهم و زیجاتهم حتی وقفوا علی أسرار النجوم فی تلک المصاهرة فبشروا الملک و قالوا: إنه یحصل من اتصال ما بین الشجرتین ولد یملک الأرض و یختص بالثناء من أکابر إیران و توران ۱۸ـق: بخندید؛ ل: زان گونه گفتار ۱۹ـق: بنازید ۲۰ـل: خاقان ۲۱ـک: خرشیدفش؛ (پ: خورشیدوش)؛ بنداری (۲۲۱۸): فضحک الخاتون و استبشر الخاقان ۲۲ـل ـک (نیز لن ـب): چو؛ متن = س۲ ۲۳ـ(لن۲: دراز) ۲۴ـس۲ (نیز ل۳،و،آ): چندی ۲۵ـ(ق۲: که) ۲۶ـ(آ: خاقان) ۲۷ـل،ق،ک (نیز لن،ق۲،آ،ب): ستاد؛ س (نیز و،لن۲): شاد؛ س۲ (نیز ل۳): شناد (در س۲ حرف دوم بی‌نقطه)؛ متن = (پ) ۲۸ـس۲: پدرش ـپیروزگرش ۲۹ـ(ب: پیام)؛ لی این بیت را ندارد ۳۰ـ(لی: پذیرفت؛ آ: بپذرفت (!)) ۳۱ـل (نیز لی،لن۲،آ): جو> ۳۲ـل: خاتون ۳۳ـس (نیز ق۲): همان ۳۴ـس: بودش ۳۵ـل (نیز لن۲): خاقان؛ بنداری (۲۲۱۹ـ۲۲۲۲): فحضر مهران‌ستاد فعاقده علیها ۳۶ـق۲: ازآنپس) ۳۷ـل: بدادند؛ ق (نیز و): بدو داد و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۸ـل،ق،س۲ (نیز لن،آ): ز ۳۹ـ(لی،لن۲: تخت عاج ـطوق و تاج) ۴۰ـل (نیز ق۲،پ): مهر؛ ک: تاج؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴۱ـ(آ: یا) ۴۲ـلی: از دگر؛ و: تخت از) ۴۳ـ(لی: بدو) ۴۴ـ(لن۲: تافته)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است

۱ـ(آ: افسر) ۲ـل،س،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ ـب): استر؛ متن = ق (نیز لی،ل۳) ۳ـ(لن۲: نثار)؛ ک: زرّین‌فسار ۴ـک (نیز آ): به؛ (ق۲: بار کردند و)؛ ق: شتروار ده سر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ(ل۳: برآراسته)؛ بنداری (۲۲۲۳ـ۲۲۲۸): ثم جهزها الخاقان فأمر ففتح لها باب کنز مختو علی کل جنس من الذهب و الفضة و الجوهر و الحِلَی و الحُلل و التیجان و التخوت و الأطواق و الأسورة ۶ـق: به؛ س۲ (نیز پ،آ): بار؛ (لی: تا ز؛ ل۳: تای؛ و: تخت)؛ س (نیز لن،لن۲): جهاندار؛ (ق۲: جهانی ز؛ ب: چهار ... (؟))؛ متن = ل ۷ـ(آ: دینار؛ ۸ـل: بون (حرف یکم بی‌نقطه) ۹ـس۲ (نیز آ): زیر؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۲۲۹): فأوقر أربعین حملا من الثیاب المنسوجة بالذهب و الزبرجد ۱۰ـل،ک (نیز لن ـل۳،و،آ): اشتر؛ متن = س،ق،س۲ (نیز پ،لن۲،ب) ۱۱ـس۲: به دینار؛ (ل۳: ز دینار؛ آ: بدو یار)؛ بنداری (۲۲۳۰): و مائة حمل من المفارش. ثم رتب ثلاثمائة وصیفة بالأطواق و المناطق ۱۲ـق،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲،آ،ب): دید؛ (ل۳: داد)؛ متن = ل،س (نیز و) ۱۳ـل (نیز ق۲): کسی ۱۴ـ(لی،و: بآئین) ۱۵ـک: و؛ (لی: چینی)؛ بنداری (۲۲۳۱): بید کل واحدة منهن علم، علی رسم أهل الصین ۱۶ـل۲،س۲ (نیز ل۳،و): که پیروزه تخت؛ (پ: پیروز بخت)؛ متن = ل ـک (نیز لن،ق۲،لی،لن۲،ب) ۱۷ـس (نیز لن،لی،ب): بنهید؛ س۲ (نیز و): نهند از؛ ل۲ (نیز ل۳): نهد از؛ (آ: بیند از (وزن درست نیست))؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،پ،لن۲) ۱۸ـل۲،س۲ (نیز ل۳،و): سخت ۱۹ـ(لی: بدو) ۲۰ـس: سفشهٔ؛ ق (نیز لن،ل۳،ب): شمشهٔ؛ س۲ (نیز ق۲): شوشه (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ (لن۲: تافته شفشهٔ)؛ متن = ک (نیز پ،و،آ) ۲۱ـ(و: زر و سیم)؛ ل۲ این بیت و بیت سیمین را ندارد ۲۲ـل: درون چندگونه؛ ک (نیز پ،آ): درون نابسوده؛ (و: درون بسته در (!))؛ س: بشفشه اندرون نابسوده؛ ق،س۲ (نیز لن،لی،ل۳، لن۲،ب): بشفشه درون نابسوده؛ (ق۲: نشانده به هر شوشه‌ئی در)؛ متن = س،ک (نیز پ،آ) ۲۳ـ(و: سیم (!) (حرف اول بی‌نقطه))؛ بنداری (۲۲۳۲ـ۲۲۳۳): الی غیر ذلک من الخیل و الفیلة بآلات الذهب و التخوت المرصعة بالجوهر ۲۴ـک: درفش؛ (ق۲: درفشان) ۲۵ـل: به ۲۶ـل: دیباش چین؛ (آ: بیاراسته پشت اسپان به زین (= ۲۲۲۸)) ۲۷ـس۲: مرداز؛ (ق۲: بشد مرد از آن) ۲۸ـق،ک،ل۲ (نیز لن ـپ،لن۲، ب): برداشتی ـبرافراشتی؛ متن = ل،س،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و)؛ آ این بیت را ندارد و به جای آن بیت ۲۲۲۹ را از نو نوشته است ۲۹ـس ـس۲ (نیز لن،لی ـب): به؛ متن = ل (نیز ق۲) ۳۰ـ(ل۳: ز)؛ س (نیز لن،لی،لن۲،ب): بیاراسته مهد؛ متن = ل،ق ـس۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۳۱ـ(و: هر شماری)؛ س۲ (نیز ل۳،آ): اندر از هر شماری؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـک: ز ۳۳ـک: چون؛ (ق۲،ل۳: پرستنده با؛ و: کنیزک همه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴ـق (نیز آ): ماه‌رو (ق پساوند ندارد) ۳۵ـ(آ: جو)؛ س: چاره‌جوی؛ (لی: تازه‌روی) ۳۶ـس۲: برد؛ ق: فرستاد؛ (و: برفتند)؛ ل۳،آ این بیت را ندارند

پرستنده پنجاه و[1] خادم چهل — بروبر گذشتند[2] شادان به[3] دل!

گفتار اندر نامه فرستادن خاقان چین بنزد نوشین‌روان با دختر خود[4]

چو پردخته[5] شد زآن، بیامد دبیر — بیاورد مشک و گلاب و حریر[6]،
یکی نامه بنبشت[7] ارتنگ‌وار[8] — پرآرایش و[9] بوی و رنگ[10] و نگار!
نخستین ستود آفریننده را — جهاندار و[11] بیدار و[12] بیننده را،
که هر چیز کو سازد[13] اندر بُوِشن[14] — بر آن سو[15] بود[16] بندگان را رَوِشن[14]!
شهنشاه ایران[17] مرا افسرست — نه پیوند او از پیِ دخترست!
که تا من[18] شنیده‌ستم از بخردان — بزرگان و[19] بیداردل‌موبدان،
ز فرّ و[20] بزرگی و اورندِ[21] شاه[22] — بجستم‌همی رای و[23] پیوندِ[21] شاه[22]!
که اندر جهان سربه‌سر دادگر — جهاندار[24] چون او[25] نبندد کمر،
به مردیّ و پیروزی و دستگاه — به فرّ و به برز و به[26] تخت و کلاه،
به رادی و[27] دانش، به رای[28] و خرد — ورا پاک[29] یزدان همی‌پرورد[30]!
فرستادم اینک جهان‌بینِ خویش — سُوی شاه‌کسری به[31] آیینِ خویش!
بفرموده‌ام[32] تا بود بنده‌وار — چن آید پس پرده‌ی[33] شهریار،

۱ـل۲: در پیش و؛ ل: پرستنده، پنجاه و؛ س، ک (نیز لن، لی، لن۲، ب): فرستاده‌ئی بیست و (لی: <و>)؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): فرستاد در پیش (ل۲: پیش و)؛ (ق۲: پرستار سیصد ز؛ پ: چو سیصد پرستنده)؛ متن ← ل، ل۲ ۲ـس۲ (نیز لی): بدو بر گذشتند؛ (ق۲: ابا او نشستند؛ و: همه برگذشتند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب): شاداب؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، پ، آ)؛ ق این بیت را ندارد ۴ـل۲: فرستادن خاقان دختر را بهر کسری؛ س۲: نامهٔ خاقان چین به نوشین‌روان و ...(؟)؛ متن = س؛ ل، ق، ک سرنویس ندارند ۵ـس، ک (نیز لن، ق۲، لن۲، ب): پردخت؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، آ) ۶ـس، ق، س۲ (نیز ق۲، و): عبیر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـل ـس۲ (نیز لن ـل۲، و ـب): بنوشت؛ متن = (پ) ۸ـل (نیز ب): آژنگ‌وار؛ س، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، و، آ): زی شهریار؛ ق: ارژنگ‌وار؛ (ل: ازنگ‌وار (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ لن۲: ارتنگ‌وار؛ متن = ک (نیز ق۲) ۹ـل: <و> ۱۰ـک (نیز ل۳): رنگ و بوی ۱۱ـق (نیز لن، لی، آ): <و> ۱۲ـق (نیز لی، ل۳ـلن۲): <و> ۱۳ـ(ل۳: داند؛ لی: کان سازد) ۱۴ـل ـس۲ (نیز لن ـو، ب): بوش ـروش؛ (لن۲: روش ـروش (پساوند ندارد)؛ آ: نوش (!) ـنوش)؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۵ـس، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ ـب): بدان سو؛ س۲: بدان سان؛ (لی: بدان سر)؛ متن = ل، ک (نیز ل۳) ۱۶ـس (نیز ق۲، لی، آ): کند؛ ق ـس۲ (نیز لن، ل، ل۳، لن۲، ب): کشد؛ متن = ل ۱۷ـس۲ (نیز ل۳، آ، ب): گیتی؛ (و: کسری)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـس۲ (نیز ل۳، آ): دگر تا؛ (پ، و: که من تا) ۱۹ـ(ل۳، آ: <و>) ۲۰ـل (نیز ل۳): <و> ۲۱ـس۲ (نیز ل۳، و): اورنگ ـفرهنگ؛ (لن۲: اورند ـفرمان؛ آ: اورنگ ـاورنگ (پساوند ندارند))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـس۲ (نیز ل۳): وی؛ (آ: او) ۲۳ـس (نیز ب): <و>؛ ک: راه و؛ (ب: راه) ۲۴ـل: جهانجوی ۲۵ـس (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): تو ۲۶ـل: پیروز و؛ (ق۲: نیرو و)؛ ق، ل۲: نژاد و به؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـق، ل۲ (نیز ق۲): رای و به؛ س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): داد و به؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۲۸ـس ـس۲ (نیز لن ـب): دین؛ متن = ل ۲۹ـل: دین ۳۰ـ(ل۳: بگذرد) ۳۱ـق (نیز و، لن۲): بر ۳۲ـق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، و، آ): بفرمودمش؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق۲، لن۲، ب) ۳۳ـل: چو شاید پس پردهٔ؛ س (نیز لن، لن۲، ب): چو باید (ب: باید) سراپردهٔ؛ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲ ـو، آ): چو آید پس پردهٔ؛ متن = س۲

خرد گیرد از[1] فرّ و[2] فرهنگِ اوی[3] — بیاموزد آیین و آهنگ[4] اوی[3]!
که[5] بخت و[6] خرد رهنمونِ تو باد! — بزرگی و دانش ستونِ[7] تو باد!

نهادند مهر از برِ مشکِ[8] چین — فرستاده را داد[9] و کرد آفرین!
یکی خِلعت از بهرِ مهران شتاد[10] — بیاراست کان کس ندارد به یاد،
که دادی کسی از مهانِ[11] جهان — فرستاده را آشکار و نهان!
همان[12] نیز یارانش را هدیه[13] داد — ز دینار و از[14] مشک‌شان کرد شاد[15]!
همی‌رفت با دختر و خواسته — سُواران و پیلانِ[16] آراسته،
چُنین تا لبِ رودِ جیحون کشید[17] — به مژگان همی از دلش[18] خون کشید[19]!
همی‌بود تا رود[20] بگذاشتند — ز[21] خشکی بر آن[22] روی برداشتند[23]
ز جیحون دلی پر ز خون بازگشت — ز فرزند با درد همباز[24] گشت!

چن[25] آگاهی آمد ز[26] مهران شتاد[27] — همی هر کس آن مژده را هدیه[28] داد!
یکایک همی‌خواندند آفرین — ابر شاهِ ایران و سالارِ چین!
دلی[29] شاد با هدیه و با نثار — همه مهربان[30] و همه دوستدار[31]!

۱ـق، ل۲: و ۲ـ(لی: <و>) ۳ـل، س، ق (نیز ل۳، پ، و، آ، ب): او؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲) ۴ـل: اورنگ ۵ـق: چو ۶ـ(آ: <و>) ۷ـ(ل۳، و، آ: فسون) ۸ـق: خط؛ ک: مهرش بر از مشک؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): نهاد از بر مشک بر (و: تر) مهر؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۹ـل۲: را داداد (!)؛ در ب لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۱۰ـس، ل۲ (نیز و، لن۲): شاد؛ ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، آ، ب): ستاد؛ س۲: شاد (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (ل۳: شناد)؛ ل: مهراذن>ستاد؛ متن = (پ) ۱۱ـ(ق۲: میان)؛ س، ق، لی این بیت و ک، لن، لن۲، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این بیت در ل، ل۲، س۲، ق۲، ل۳، پ، و، آ آمده است ۱۲ـس۲ (نیز و): همی ۱۳ـ(ل۳: مژده) ۱۴ـل، ق، س۲: ز؛ متن = س، ل۲ (نیز ق۲ ـو، آ) ۱۵ـ(لی، ل۳، آ: یاد)؛ س، ق (نیز ق۲، پ): بهره داد؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز و) ۱۶ـل: پیلان و ۱۷ـس، س۲ (نیز آ): رسید ۱۸ـ(آ: جگر) ۱۹ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی، لن۲، ب): چکید؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲۰ـ(لی، ل۳، و: روز) ۲۱ـس۲ (نیز لی، پ، آ): به ۲۲ـک، ل۲، س۲ (نیز لی، پ): بدان روی؛ (ل۳: ... (؟) روی؛ پ: سراپرده)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، آ) ۲۳ـق: بنشاختند (پساوند ندارد)؛ (پ: بفراشتند)؛ س، لن، لن۲، ب این بیت را ندارند ۲۴ـل ـس۲ (نیز ق۲ ـب): انباز؛ متن = (لن۲: ل، ق در اینجا سرنویس دارند؛ ل: بازدید کردن کسری از گرگان؛ ق: آگهی یافتن کسری از رسیدن مهران ستاد با عروس؛ بنداری (۲۲۳۴ـ۲۲۶۱): ثم أمر فعقدوا لها لواء عظیما إذا نشر جلل الهواء بالدیباج الصینی. ثم سیرها الی إیران فی صحبة الثقة الأمین، و شیعها الی جیحون ثم انصرف ۲۵ـل ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۶ـ(لن: به) ۲۷ـل، ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، آ، ب): ستاد؛ س، ل۲ (نیز و، لن۲): شاد؛ س۲ (نیز ل۳): شناد؛ متن = (پ؛ نیز ← س۲، ل۳) ۲۸ـس (نیز لن، لی، و، ب): هر کسی مژده و هدیه؛ ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، لن، آ): هر کسی هدیه و مژده؛ ل۲ (نیز ق۲): هر کسی مژده را هدیه؛ متن = ل ۲۹ـک: دل ۳۰ـس، ک (نیز لن، پ، لن۲، ب): میزبان؛ ق، ل۲: مرزبان؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ) ۳۱ـ(ل۳: دوستار)؛ لی پس از این بیت افزوده است:

چو آگاهی آمد ازیشان به شاه — بفرمود تا برنشیند سپاه

۲۲۶۵ ببستند آذین[۱] به شهر و به راه — درم ریختند[۲] از برِ دختِ[۳] شاه!
به آموی و[۴] راهِ[۵] بیابانِ[۶] مرو — زمین[۷] بود یکسر[۸] چو پرِّ تذرو!
چُنین تا به بسطام و[۹] گرگان رسید[۱۰] — تو گفتی زمین آسمان را ندید،
از[۱۱] آذین[۱۲] که بستند بر شهر و[۱۳] دشت — به راهی که لشکر همی[۱۴] برگذشت!
از[۱۵] ایران[۱۶] همه[۱۷] کودک و[۱۸] مرد و زن — به راهِ[۱۹] بتِ چین شدند انجمن!
۲۲۷۰ ز بالا بر ایشان[۲۰] گهر[۲۱] ریختند — به پی زعفران و درم[۲۲] بیختند[۲۳]!
برآمیخته تشت‌هایِ[۲۴] خَلوق[۲۵] — جهان پر شد[۲۶] از ناله‌ی[۲۷] کوس و[۲۸] بوق!
همه[۲۹] یالِ[۳۰] اسپان پر از مشک و می — شکر با درم ریخته زیرِ پی[۳۱]!
زبس ناله‌ی نای[۳۲] و چنگ و[۳۳] رباب — نبد بر زمین[۳۴] جای آرام و خواب!

چن[۳۵] آمد بت اندر شبستانِ شاه — به مهر اندرو[۳۶] کرد کسری نگاه،
۲۲۷۵ یکی سرو دید از برش گردماه — نهاده به مه‌بر ز عنبر کلاه!
کلاهی[۳۷] بکردار[۳۸] مشکین‌زره — ز گوهر کشیده[۳۹] گره بر گره!
گره بسته[۴۰] از تار و[۴۱] برتافته — به افسون یک اندر دگر بافته!

۱ـس، ق (نیز لن، لن۲، ب): آئین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ(لی: زیختند (!)) ۳ـل، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۲، ل۳، پ): تخت؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، و ـ ب) ۴ـق (نیز لی، پ، ب): راه و ۶ـس، ل۲ (نیز لن ـ آ): بیابان و؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ب) ۷ـک، ل۲: زمی ۸ـ(و گشت گفتی) ۹ـ(لی: بسطان و)؛ س: هم بدین سان به ۱۰ـل۲: کشید ۱۱ـل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، ب): ز؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، آ) ۱۲ـل، س، ق (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): آئین؛ متن = ک، ل، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ) ۱۳ـل: بنند به شهر و به؛ س ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب) و گنبد (ـ گستند؟) به (ب: ز) شهر و به؛ متن = (ق۲) ۱۴ـک: برو ۱۵ـل، س (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب): ز؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ) ۱۶ـل، س، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن، ب): ایوان؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ) ۱۷ـل۲: همی؛ (ل۳، آ: سپه) ۱۸ـس۲: ـ ۱۹ـ(لن۲: بسان)؛ لن از ۲۲۶۹آ و ۲۲۷۰آ یک بیت بی‌پساوند ساخته و ۲۲۶۹پ و ۲۲۷۰آ را انداخته است ۲۰ـ(لی: بدیشان)؛ ق۲: بالای درشان) ۲۱ـق ـ س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): درم؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، لن۲، ب) ۲۲ـق: می و مشک با زعفران؛ ک: به پای‌اندرون زعفران؛ ل۲: به نی شکّر و زعفران؛ س۲: ز مشک و ز عنبر همی؛ (ق۲، ب: بسی زعفران و درم؛ ل۳، پ، و، آ: زبر مشک و عنبر همی؛ ب: ز مشک و ز عنبر همی)؛ متن = ل، س (نیز لی، لن۲) ۲۳ـل۲ (نیز ق۲، لی): ریختند (پساوند ندارد) ۲۴ـل، س۲: دستهای (ل: جی ـ)؛ س (نیز ق۲، پ، و، ب): طشتهای؛ ق (نیز آ): بستهای؛ ک: بشتها جی ـ)؛ (لن: نشتهای؛ لن۲: پشتهای)؛ متن = ل۲ (نیز ل۳) ۲۵ـس (نیز لن، لن۲): حلوق ۲۶ـل۲: جهانی پر ۲۷ـ(ب: ناله و) ۲۸ـ(لن۲: جو ـ)؛ لی این بیت را ندارد ۲۹ـ(لن: همان) ۳۰ـس۲ (نیز پ): نعل ۳۱ـل۲: نی (!) ۳۲ـل: نا ۳۳ـق (نیز ل۳، و، آ): چنگ و نای و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴ـ(آ: زمین نیز (وزن درست نیست)؛ بنداری (۲۲۶۲ـ۲۲۷۳): و لما أتى الخبر أنوشروان بقدوم ابنة الخاقان أمر فعقدت الأذيات و القباب فی طريقها، و نثرت علی موا كبها النثارات الكثيرة الى أن وصلت الى جُرجان و بسطام ۳۵ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۶ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): مهد اندرون؛ متن = ق، ک (نیز و) ۳۷ـق: کلاهش ۳۸ـ(پ، و: دگر بود)؛ س۲ (نیز ل۳، آ): کلاه دگر بود؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۹ـس، ق، ک (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب): طبایع کشیده؛ ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، آ): چو زنجیر (ل۲: بحجیر (حرف یکم بی‌نقطه)) گشته؛ متن = ل ۴۰ـس۲ (نیز پ): گشته ۴۱ـل، ق (نیز لن، لی): تاز و (لن، لی: جو ـ)؛ س، س۲: باز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۲: نار و ـ (ل۲: نار؛ پ: تاو و؛ و، لن۲: نار؛ آ: بازو؛ ب: ماه)؛ ک: بازو و؛ متن = (ق۲)

چن از[۱] غالیه بر گل انگشتری — همه[۲] زیر انگشتری مشتری!
بدو[۳] شاه نوشین‌روان[۴] خیره ماند — برو[۵] نام یزدان[۶] فراوان بخواند!
۲۲۸۰ سَزاوارِ او جای بگزید شاه — بیاراستند[۷] از برِ[۸] ماه گاه[۹]!

چن[۱۰] آگاهی آمد به خاقانِ چین — از[۱۱] ایران و از[۱۲] شاهِ ایران‌زمین،
وُ زان شادمانی[۱۳] به فرزندِ اوی[۱۴] — شده[۱۵] شاد و خرّم[۱۶] به پیوندِ اوی[۱۴]،
بپرداخت[۱۷] سغد و[۱۸] سمرقند و[۱۹] چاچ — به قجقارباشی[۲۰] فرستاد تاج
ازین[۲۱] شهرها چون برفت آن[۲۲] سپاه[۲۳] — همی[۲۴] مرزبانان[۲۵] فرستاد شاه[۲۳]
۲۲۸۵ جهان شد پر[۲۶] از داد[۲۷] نوشین‌روان[۲۸] — بخفتند[۲۹] بر پشت[۳۰] پیر و جوان!
یکایک همی[۳۱] خواندند آفرین — به[۳۲] هر جای بر شاهِ ایران[۳۳] زمین!
همه دست[۳۴] برداشته بآسمان — که ای کردگارِ مکان[۳۵] و زمان!
تو این داد بر[۳۶] شاه‌کسری[۳۷] بدار! — بگردان ز جانش بدِ روزگار!
که از فرّ و اورندِ[۳۸] او در جهان — بدی دور گشت آشکار و نهان!

۱ـل، ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ ب): چو از؛ س (نیز لی، ل۳): چو بر؛ متن تصحیح قیاسی است ۲ـ(ق۲: هم از) ۳ـس۲ (نیز ق۲ ـ و، آ): درو؛ متن = ل ـ ل۲ (نیز لن، لن۲، ب) ۴ـ(لی: انوشیروان) ۵ـک: بدو ۶ـق: آفرین ۷ـک (نیز لی): بیاراسته ۸ـل: از برش؛ ل۲: ازدر؛ س۲ (نیز ل۳، پ، و): از پی؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، آ، ب) ۹ـل: بارگاه؛ س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): گاه ماه؛ متن = ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، و، آ)؛ بنداری (۲۲۷۴ـ۲۲۸۰): و لما دخل بها أنوشروان أعجبه ما رأى من كمالها و جمالها فأحسن عشرتها و رفع درجتها و بالغ فی إكرامها و إعظامها ۱۰ـل ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۱۱ـل، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، آ، ب): ز ۱۲ـل، ق، ل۲: ز؛ (لن: و وز) ۱۳ـل۲: شادکامی ۱۴ـل، س، ق (نیز آ): او؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): شدن؛ متن ـ ۱۶ـق: همان برخجسته؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ) ۱۷ـل (نیز پ): ببرداخت ۱۸ـس: مرز؛ (لی: سوی) ۱۹ـ(آ: جو ـ) ۲۰ـل: فجحارباشی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س: فحجارباشی؛ ق: فجفارباشی (حرف ششم بی‌نقطه)؛ س۲ (نیز ب): قجحارباشی؛ (لن: فقحارباشی؛ لی: فقحاق‌تاشی (حرف ششم یک نقطه در زیر و دو نقطه در زبر (!))؛ ل۲: قجفارباشی؛ و: قجقارتاسی؛ لن۲: قجقارتاشی؛ آ: ققحاق‌باسی؛ ق۲: جه ـ قجاق‌باشی)؛ متن = ک، ل۲ (نیز ب)؛ بنداری (۲۲۸۱ـ۲۲۸۳): فلما انتهى الخبر الى الخاقان بابتهاج أنوشروان بوصلته، و سروره بابنته أفرج له عن سمرقند و السغد و الشاش، و نقل تخته الى قجغار ۲۱ـق، ل۲ (نیز و، لن۲، آ): آن ۲۲ـ(لن، ب: این؛ ق۲، لن۲: جآن ـ) ۲۳ـ(ل۲: برون رفت شاه ـ راه) ۲۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): همه؛ متن = ل، ل۲ ۲۵ـ(ل۳: مرزبان را)؛ پ این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۲۸۴): فنفذ أنوشروان إليها مرازبته ۲۶ـک: پر شد؛ س۲ (نیز پ، و، آ): نوشد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـک: تاج ۲۸ـ(لی: نوشیروان) ۲۹ـ(لن۲: بخفتید) ۳۰ـل، ق: دشت؛ (ق۲: در دشت)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۲۸۵): و اطمأن عند ذلك الناس ۳۱ـق، ک، س۲ (نیز ل۳، آ): همه؛ ل۲: برو؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب) ۳۲ـل (نیز ق۲): ز ۳۳ـل، ق: شهریار ۳۴ـک، ل۲: دشت (!) ۳۵ـق: زمین ۳۶ـس (نیز ب): دادگر؛ (لی: ای دادگر) ۳۷ـق: ایران ۳۸ـس (نیز لن، ق۲، و، لن۲): اروند؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، آ): اورنگ؛ (لی: اورند)؛ متن = ل، ک (نیز ب)؛ ق این بیت را ندارد؛ و پس از این بیت افزوده است:

وزان پس جهاندار نوشین‌روان — به تخجیر شد با سپاهی گران

به[1] نخجیر چون او به گرگان رسید
گشاده کسی رویِ[2] خاقان[3] ندید!

بشد خواب و خَورد از[4] سُوارانِ چین
سُواری نبرداشت[5] از اسپ[6] زین!

پراگنده شد ترک[7] سیصدهزار[8]!
به جایی نبد کوششِ[9] کارزار!

کمانی نبایست[10] کردن به زه!
نه که ماند ایدر ز[11] چینی نه مه!

بدین‌سان[12] بُوَد[13] فرّ و بُرز کیان
به نخجیر آهنگِ[14] شیرِ ژیان!

ز نام و پی و[15] اخترِ شاه بود
کجا تخت با بخت[16] همراه بود!

وُ زآنپس[17] بزرگان[18] شدند انجمن
از[19] آموی تا شهرِ چاچ و[20] ختن،

بگفتند کین شهرهایِ فراخ
پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ،

ز چاچ و بَرَک تا سمرقند و[21] سغد
بسی بود ویران و آرام[22] جغد!

چغانی و شگنان[23] و خُتلان[24] و بلخ
شده[25] روز بر هر کسی[26] تار و تلخ!

بخارا و خوارزم و آموی[27] و زم
بسی یاد داریم با درد و[28] غم!

ز بیداد و از[29] رنجِ افراسیاب[30]
کسی را نبد جایِ آرام و خواب!

چو کیخسرو آمد، برستیم[31] از اوی[32]
جهانی برآسود[33] از گفت‌وگوی[34]!

وُ زآنپس[35] چن[36] ارجاسپ[37] شد زورمند
شد این[38] مرزها[39] پر[40] ز درد و گزند!

۱ـ(و: ز) ۲ـق،ل۲: چهر ۳ـ(و: ترکان) ۴ـ(ق۲،و: ⟨از⟩)؛ س،ق،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،لن۲،آ،ب): خورد و خواب؛ (ب: خورد و خواب از)؛ متن = ل،ک،ل۲ ۵ـس۲ (نیز ل۲،و،آ): نه بنهاد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ(ق۲،لن۲: پشت) ۷ـ(ب: ⟨ترک⟩) ۸ـ(لن۲: سوار) ۹ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،ب،لن۲،آ،ب): کوشش و؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲،و) ۱۰ـل: کمان را نمی‌بود ۱۱ـ(ب: نه؛ ل۲: ازیدر ز (وزن درست نیست))؛ ل: بد ازیدر نه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـک (نیز ل۳): برین‌سان؛ (آ: برایشان) ۱۳ـس۲ (نیز ب) بد؛ (ل۳: از آن؛ و: شده) ۱۴ـس۲: نشتافت؛ (ل۳: بشتافت؛ ب،و،آ: بشتافت (حرف یکم بی‌نقطه)) ۱۵ـس (نیز لی): ⟨و⟩؛ ل: که نام وی و؛ ق،ل۲ (نیز ق۲): که نام و پی؛ س۲ (نیز ل۳،و،آ): که (آ: نا) نام وی و؛ (ب: که با نام او)؛ متن = (لی،لن۲،ب) ۱۶ـل: که هم بخت و هم بخت (حرف یکم واژهٔ سوم و ششم بی‌نقطه)؛ ق،ل۲ (نیز ق۲،ب): که با تخت او بخت (در ل۲ حرف یکم واژهٔ سوم و پایانی بی‌نقطه)؛ س۲ (نیز ل۲،آ): که با بخت و با تخت؛ (و: که با تخت و با بخت)؛ متن = س (نیز لن،لی،ل۳،ب؛ در س،لن،لن۲ حرف یکم واژهٔ سوم و ششم بی‌نقطه)؛ ک این بیت را ندارد ۱۷ـ(ق۲: از آن پس) ۱۸ـق: به گرگان ۱۹ـس،ل۲،س۲ (نیز لن ـ ب): ز؛ متن = ل،ق،ک ۲۰ـ(ق۲: آموی و چاچ و ز شهر) ۲۱ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): سمرقند تا ترک و (لی: ⟨و⟩)؛ ل۲: ختن تا سمرقند و؛ (ق۲: ز ترک و سمرقند و)؛ ل: چاچ بزرگ و سمرقند و؛ س۲ (نیز ل۳،و،آ): حد چاچ تا زی سمرقند و؛ متن = ق،ک (نیز ب) ۲۲ـل۲: مأوای؛ ل: آباد ویران ز؛ (ق۲: از آباد ویران ز؛ لی: بیران آرام؛ آ: ویران آرام و)؛ متن = س،ق،ک،س۲ (نیز لن،ل۳ـلن۲،ب) ۲۳ـس (نیز لن): سامان؛ ل۲،س۲ (نیز ل۲،ب): نامی؛ (لی: هومان؛ و: باری (بی‌نقطه)؛ لن۲: سرمان؛ آ: حینی؛ ب: سومان؛ ق۲: ز سومان)؛ ل: چغانی سواران؛ متن = ق،ک، شگنان ۲۴ـ(لن۲: جیلان؛ آ: جیلان) ۲۵ـ(لی: شود) ۲۶ـ(ب: یکی) ۲۷ـ(ب: آمو) ۲۸ـ(ل۳: هر دو (!))؛ ق: بردرد و ۲۹ـل،ق،س۲ (نیز لی،لن۲،آ): ز ۳۰ـ(لن: افراسیاب) ۳۱ـس (نیز لن،لی،ب): برستند؛ (لن۲: پرستند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـ(آ: او) ۳۳ـس،ک،س۲ (نیز لن،ل۳،لن۲): بیاسود؛ ق،ل۲ (نیز ق۲،ب): شد آسوده؛ (لی: بیاراست)؛ متن ← ۳۴ـق (نیز پ): گفت‌گوی؛ (آ: که هرگز مبادا فلک یار او (← ۲۳۰۵ب))؛ متن = ل (نیز و) ۳۵ـل: ازآنپس ۳۶ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): جو؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۷ـق: آسوده؛ متن = ل، س،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـ ب): ارجاسب ۳۸ـک (نیز لی): آن ۳۹ـس: شهرها؛ س۲ (نیز و،آ): مرز ما؛ (لی: در دهان (!))؛ متن ← ۴۰ـ(ل۳: مرز بر ما)؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،ب)

از[1] ایران چو گشتاسپ[2] آمد به جنگ
ندید ایچ ارجاسپ[3] جایِ درنگ!

۲۳۰۵ برآسود[4] گیتی ز کردارِ اوی[5]
که هرگز مبادا فلک[6] یارِ اوی[5]!

از آنپس[7] چو نرسی سپهدار[8] گشت[9]
همه مرزها[10] پر ز تیمار گشت[9]!

چو شاپور اُرمَزد[11] بگرفت جای[12]
ندانست نرسی[13] سرش را ز پای[12]!

جهان سوی داد آمد و ایمنی
ز بد بسته شد دستِ آهرمنی[14]!

چو خاقان جهان[15] بستد از یزدگرد
به بد تیز[16] دستی برآورد[17] گرد!

۲۳۱۰ بیامد جهانداربهرامِ گور
ازو[18] گشت خاقان پر از درد و شور!

شد از دادِ او شهرها[19] چون بهشت
پراگنده شد کار ناخوب و[20] زشت!

به هنگامِ پیروز چون[21] خوشنواز
جهان کرد پردرد و گُرم[22] و گداز[23]!

مه بادا فغانیش[24] فرزندِ اوی[25]!
مه خویشان، مه تخت و مه اورند[26] اوی[25]!

جهاندار[27] کسری کنون مرزِ ما
بپذرفت[28] و[29] پرمایه شد[30] ارزِ ما!

۲۳۱۵ بماناد تا جاودان این بر اوی[31]!
جهان سربه‌سر چون تن‌ست و سر اوی[32]!

کَوَرْشتان[33] زمین داد بیند[34] کنون[35]
نبینیم رنج و نریزیم خون[36]!

۱ـس،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب): ز ۲ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): گشتاسب ۳ـل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲،ب): ارجاسب؛ (آ: ارجاسب را (وزن درست نیست) ۴ـس۲ (نیز ل۲،پ،آ): بیاسود؛ (و: بپاسود (!))؛ متن = ل ـ ک (نیز لن،ق،لی،ل۳،لن۲،ب) ۵ـل،س،ق (نیز آ،ب): او ـ او؛ (ل۳: اوی ـ او (پساوند ندارد))؛ متن = ک،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،لن۲) ۶ـ(لی: فلک ناورد (!)) ۷ـس ـ س۲ (نیز لن،ل۳ـب): وزان پس؛ متن = ل (نیز ق۲،لی) ۸ـق: جهاندار ۹ـل: شد ۱۰ـل: شهرها ۱۱ـس ـ س۲ (نیز لن،ق،ق۲،لی،پ ـ ب): هرمزد؛ (ل۳: شابور و هرمزد)؛ متن = ل ۱۲ـل: جا ـ پا ۱۳ـ(ل۳: هرگز) ۱۴ـس۲ (نیز ق۲،و،لن۲): اهریمنی ۱۵ـل۲: چین ۱۶ـل: بیز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س،ک،س۲ (نیز لن،لی،ب،و،آ،ب): نیز؛ ق: زود؛ ل۲ (نیز ق۲،لن۲): تدبیر؛ متن = (ل۳) ۱۷ـ(لی: درآورد) ۱۸ـک (نیز ب): از آن ۱۹ـس۲ (نیز ل۳،پ،و): این جهان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(لن،لی،و،آ: ⟨و⟩) ۲۱ـل۲: پیروزی ۲۲ـس،ق،ک (نیز لن،ق،ق۲،لی،ب): پرخون و (لن،لی،ب: ⟨و⟩ گرم؛ ل۲: پرگرم و جور؛ س۲: پرگرم و جرم؛ (ل۳: و: پرجرم (؟)) و گرم؛ پ: پرجور و گرم؛ لن۲: پرگرم و درد؛ آ: پرجنگ و گرم)؛ متن = ل ۲۳ـل۲ (نیز لن،لی،ب): نیاز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـل۲: فعایش (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ س۲ (نیز لن۲،آ،ب): فعانیش ۲۵ـل،س،ق (نیز ل۳،آ،ب): او ـ او؛ (و: اوی ـ او (پساوند ندارد))؛ متن = ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق،ق۲،لی،پ،لن،لن۲) ۲۶ـس،ک،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲،ب): بیداد (ل۲: و بیداد) و بپوند؛ ق: بیدار و بپوند؛ س۲ (نیز ل۳،و،آ): او (س۲: اوی) و مه بپوند؛ (لی: به بیداد بپوند؛ ق۲: نه خویشان بپیدا و بپوند)؛ متن = ل ۲۷ـق: شهنشاه ۲۸ـک: بپذیرفت ۲۹ـ(لی: ⟨و⟩) ۳۰ـس (نیز لن،پ،لن۲،ب): گشت؛ ق: کرد؛ متن = ل، ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،آ) ۳۱ـک: بدوی؛ س (نیز لن۲): جای اوی (لن۲: او)؛ س۲ (نیز ل۳،آ): اندرو؛ (لن،لی،ب: رای او؛ پ: اندروی؛ و: نام اوی)؛ متن = ل،ق،ل۲ (نیز ق۲) ۳۲ـس۲ (نیز ل۳،پ): او؛ ک: بر اوی؛ ل: تن و چون سر اوی؛ (آ: بهشت و سر او)؛ س (نیز لن،لی،لن۲،ب): یکسره باد مأوای او (لن۲: اوی)؛ ق: ⟨سر بسر⟩ چون تنست او سر اوی؛ (و: همه مهتری باد فرجام اوی)؛ متن = ل۲ (نیز ق۲)؛ در س۲،ل۲،پ،آ ـ ت‌های این بیت پس و پیش شده است ۳۳ـل: که از وی؛ س (نیز لن،لن۲،ب): کزینسان؛ ک،س۲ (نیز لی،ل۳،آ): کزیشان؛ ل۲ (نیز پ): کروشان (← کوروشان)؛ (ق۲: دگرسان؛ و: که روی)؛ متن تصحیح قیاسی است (← ل۲،پ) ۳۴ـل۲ (نیز لی،و،آ): بیابد؛ (ب: را نبیند)؛ س۲: جهان داد یابد؛ (ق۲: ز چین داد بیند)؛ متن = ل،س،ک (نیز لن،ل۳،پ،لن۲) ۳۵ـس (نیز لن،لن۲): از اوی؛ (ب: ازو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـک،س۲ (نیز پ،و): نریزند خون؛ س (نیز لن،لن۲،ب): نریزند خون (ب: ⟨خون⟩) چون بدیدند ازوی (لی۲: روی؛ ب: ازو)؛ (ل۳: نبیند رنج و نریزند خون)؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲،لی،آ)؛ ق این بیت را ندارد

از آنپس[1] ز[2] هیتال و ترک و ختن — به گل‌زرّیون بر شدند انجمن[3]
به هر سو که بُد موبدی کاردان — ردی پاک و[4] هشیار و[5] بسیاردان،
ز پیران[6] هر آنکس که بُد رای‌زن — بروبر ز ترکان شدند[7] انجمن
چُنان روی[8] دیدند یکسر سپاه — که آیند با هدیه[9] نزدیکِ شاه
چو نزدیک نوشین‌روان[10] آمدند — همه یک‌دل و یک‌زبان آمدند!
چُنان گشت از[11] انبوه درگاهِ[12] شاه — که بستند بر مور و بر پشّه[13] راه!
همه برنهادند سر بر زمین — همه شاه را خواندند آفرین[14]!
بگفتند کای شاه ما[15] بنده‌ییم — به فرمانِ تو در جهان زنده‌ییم!
همه[16] سرفرازیم و[17] با سازِ جنگ — به هامون بدرّیم چرمِ[18] پلنگ!

شهنشاه بدرفت[19] ازیشان[20] نثار — برستند پاک از بدِ روزگار[21]!
ازیشان فغانیش[22] بُد پیشرَوْ — سپاهی پسش[23] جنگ‌سازانِ نَوْ!
ز گردان[24] چو خشنود شد شهریار — بیامد[25] به درگاه سالارِ بار،
بپرسید بسیار و بنواختشان[26] — به هر برزنی جایگه ساختشان[26]!
وُ زآنپس[27] شهنشاهِ یزدان‌پرست — به خاک[28] آمد از جایگاه[29] نشست،
ستایش[30] همی‌کرد بر کردگار — که ای برتر از گردش روزگار،
تو دادی مرا فرّ[31] و فرهنگ[32] و رای — تو باشی به هر نیکیی[33] رهنمای!

۱ـس ـس۲ (نیز لن،لی،لی ـب): وزانپس؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲ـل۲: چر؛ (و: که) ۳ـ(لی: در شدند انجمن؛ ل۳: مهان و کهان جمله شاهان زمن) ۴ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): حور>؛ متن = ل (نیز لن، ق، پ)؛ ق، ک، ل۳، آ: این بیت را ندارند؛ س در اینجا سرنویس دارد: آمدن لشکر بنزدیک شاه نوشین‌روان ۶ـل۲، س۲ (نیز پ، و): ترکان؛ متن = ل ۷ـل۲، س۲ (نیز پ): بنزدیک او شد بزرگ؛ (و: همه پیش ایشان شدند)؛ متن = ل؛ س، ق، ک، لن ـل۳، لن۲، آ، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ل۲، س۲، پ، و آمده است ۸ـل (نیز ق۲، ب): رای؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـس۲ (نیز ل۳، آ): با هدیه آیند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـ(لی: نوشیروان) ۱۱ـل: ز؛ (لی: حاز>) ۱۲ـک: نزدیک ۱۳ـق (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): پشّه و مور؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، ب، و، آ)؛ س۲ این بیت را پس از بیت سپسین آورده است؛ س این بیت را ندارد ۱۴ـدر ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۵ـس۲: ماه شاه را ۱۶ـل ـک، س۲ (نیز لن ـپ، لن۲، آ، ب): حور>؛ متن = ل۲ (نیز و) ۱۸ـ(و، آ: جنگ)؛ ل: نداریم جنگی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـک: شهنشه پذیرفت؛ (پ: شهنشه بپذرفت) ۲۰ـل (نیز لن، لی) زیشان ۲۱ـس، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): برفتند (پ: نرفتند) پیش و نبد (لن۲: ببد؛ در س، ک، ل۲ حرف یکم بی‌نقطه) روز یار (ک: کار؛ ل۲: یار؛ لن۲: تار)؛ ق: چو رفتند پیش شه نامدار؛ س۲ (نیز ل۳، و): برفتند پس (و: نیز) از در شهریار؛ (ق۲: برفتند سر پیش بنده‌وار؛ آ: برفتند شادان بر شهریار)؛ متن = ل: برستند (؟) ۲۲ـل، س: فغانیش (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ ل۲ (نیز آ، ب): فعانیش ۲۳ـل۲: کشن ۲۴ـل: گرگان ۲۵ـل: سپاهی (ا) ۲۶ـل (نیز ل۳): بنواختشان ـساختش؛ (لن۲: بنواختشان ـجایه‌ساشتسان (!))؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـ(ق۲: ازان‌پس) ۲۸ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): جای ۲۹ـک: اندرآمدز جای ۳۰ـق: نیایش ۳۱ـس (نیز ل۳): زور؛ (و: حفژ>) ۳۲ـق: آهنگ ۳۳ـل: نیک و بد؛ (لی، ل۳، و: نیکوئی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر

هر آنکس که یابد[1] ز من[2] آگهی — از آنپس[3] نجوید[4] کلاهِ مهی!
همه کهتری[5] را بسازند[6] کار — ندارد کسی[7] زهره‌ی کارزار[8]!
به کوه‌اندرون غُرم[9] و ماهی در[10] آب — چو من خفته باشم نجویند[11] خواب!
همه دام[12] و دد پاسبان من‌اند — مهانِ جهان کهتران[13] من‌اند!
که را برگزینی تو، او[14] خوار نیست! — جهان را جزاز[15] تو جهاندار[16] نیست!
تو نیرو دهی[17] تا مگر در[18] جهان — نخسبد[19] ز من مور[20] خسته‌نهان[21]!
چُنین پیش یزدان فراوان گریست — نگر تا چُنین در جهان شاه کیست[22]؟!

به تخت آمد از جایگاه نماز — ز گرگان[23] به رفتن گرفتند[24] ساز
برآمد خروشیدنِ گاودُم — ز درگاه و[25] آوازِ[26] رویینه[27]خم
سپه برنشست و بنه برنهاد، — ـز یزدانِ نیکی‌دهش کرد یاد ـ
ز دینار و دیبا[28] و تاج و کمر — ز گنج[29] درم هم ز درّ و گهر[30]،
از[31] اسپان و پوشیده‌رویان و تاج[32] — دگر مهدِ[33] پیروزه و تخت عاج
نشستند بر زین پرستندگان[34] — بت‌آرای و[35] هرگونه‌یی بندگان[36]،
فرستاد یکسر سوی طیسفون[37] — بتستانِ چینی به پیش[38] اندرون[39]،

۱ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): که آید به هر کس؛ ق ـس۳ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ): که هر کس که یابد؛ متن = ل ۲ـق: ما ۳ـل: ازین پس؛ س: وزان پس ۴ـ(ب: بجوید (!)) ۵ـ(لن۲: مهتران؛ آ: کهتران) ۶ـل، س، ل۲: بسازند (حرف پنجم بی‌نقطه)؛ (ب: بسازید) ۷ـک: هر کسی (وزن درست نیست) ۸ـ(لی: که داریم ما پاک پروردگار) ۹ـل، س (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): مرغ؛ ق، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): سنگ؛ متن تصحیح قیاسی است (=د) ۱۰ـل (نیز لن، لی): بر؛ ک: به؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـل۲: نیارند ۱۲ـ(ل۳: داد) ۱۳ـ(ب: باسبان (پساوند ندارد)) ۱۴ـ(لن۲: حاور>) ۱۵ـ(و: بجز) ۱۶ـ(لی: نگه‌دار) ۱۷ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): دهم ۱۸ـ(ل۳: بگرد) ۱۹ـل: نخسبد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۲: نگردد؛ (آ: نجنبد) ۲۰ـس۲: پور ۲۱ـل، س۲ (نیز لی، ل۳، و): روان؛ متن = س ـل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ، ب) ۲۲ـک: نگر تا در چنین در جهان کار چیست (!)؛ بنداری (۲۲۸۶ـ۲۳۳۹): ثم تبادرت ملوک تلک الأطراف بالهدایا و التحف الی بابه حتی إن الهیاطلة مع مناعة جانبهم و خشونته تسارعوا طائعین الی خدمته، و دخلوا فی رق طاعته. فأکرمهم و أحسن الیهم، و أفاض خلعه و فواضله علیهم ۲۳ـک: سپاهش ۲۴ـ(ب: برفتند) ۲۵ـل، ک (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، آ، ب): حور>؛ متن = س، ق، ل، س۲ (نیز ل۲، پ، و) ۲۶ـل۲: آوای ۲۷ـ(لن۲: زرّینه)؛ در پ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۸ـس۲: دیبای؛ ل۲ (نیز و، لن۲): ز دیبا و دینار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـ(لی، آ، ب: گنج و) ۳۰ـس ـس۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن، لن۲، آ): گنج گهر؛ (لی: ز صندوق زر؛ ب: گنج و گهر؛ و: همچو گنج گهر)؛ متن = ل ۳۱ـل، س، ل۲ (نیز لن، لی، ل، پ، لن۲، ب): ز؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، و، آ) ۳۲ـ(آ: پوشیده‌رویان چاچ) ۳۳ـق: مهر ۳۴ـق: فرستادگان ۳۵ـس۲ (نیز لی، ل۳، و): دل‌آرای؛ (پ: دل‌آرا و؛ آ: دل‌آرای و)؛ متن ← ۳۶ـق: بت ازری با همه مهتران؛ ل: برفتند گرداندرش بندگان؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق۲، لن۲، ب)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ پ پس از این بیت افزوده است:

چو آراسته کردشان کارها — همان بارکشها و هم بارها

۳۷ـل، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳): طیفسون؛ (آ: طیسقون)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲) ۳۸ـس، ق (نیز لن، لی، لن۲، ب): شبستان چینی به پیش؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): بت آراسته پیشش؛ (ق۲: بت‌آرای چینی به پیش)؛ متن = ل، ک ۳۹ـ(ل۳: رهنمون)

به فرخنده‌فال و به روز آسمان[1] برفتند[2] گرد[3] اندرش خادمان،
سرِ[4] خادمان بود مهران شتاد[5] بشد با[6] بستان[7] خاقان‌نژاد
شوی طیسفون[8] رفت[9] گنج و بنه سپاهی[10] بماند[11] از یلان یک‌تنه،
۲۳۵۰ همه ویژه‌گردانِ[12] آزادگان بیامد[13] شوی آذرآبادگان

سپاهی بیامد ز[14] هر کشوری ز گیلان و از[15] دیلمان لشکری،
ز کوه[16] بلوچ[17] و ز دشت سروچ[18] گرازان برفتند گردان[19] کوچ[20]،
همه پاک[21] با هدیه و با نثار به پیشِ سراپرده‌ی شهریار
بدان شاد[22] شد شهریارِ[23] بزرگ که از میش کوتاه شد[24] چنگِ[25] گرگ[26]!
۲۳۵۵ [جهان تا جهان بُد بلوچی[27] نبود مگر شهر[28] از ایشان[29] پر از داغ و دود!]
به فرِ جهاندار[30] کسری سپهر دگرگونه‌تر شد به آیین[31] و مهر[32]!
به شهری کجا برگذشتی سپاه نیازاردی[33] کشتمندی به راه[34]!
نجستی کسی[35] از کسی نان و آب[36] به ره[37] بر بیاراستی[38] جایِ خواب!
برین‌سان[39] همی گردِ گیتی[40] بگشت نگه[41] کرد هر جای هامون و دشت،

۲۳۶۰ جهان دید[1] یکسر پر از کشتمند در و دشت پرگاو و پرگوسپند[2]
زمینی[3] که آباد[4] هرگز نبود برو[5] بر ندیدند[6] کشت و درود،
نگه کرد کسری برومند یافت به هر خانه‌یی چند فرزند یافت[7]!
خمیده[8] سر[9] از بار شاخِ[10] درخت به فرِّ جهاندارِ پیروزبخت!

به منزل رسیدند نزدیکِ شاه[11] فرستاده‌ی قیصر آمد ز[12] راه،
۲۳۶۵ ابا هدیه و جامه و سیم و[13] زر ز دیبای رومی[14] و چینی‌گهر[15]!
نثاری[16] که پوشیده شد رویِ بوم چُنان باژ هرگز نیامد ز[17] روم[18]!
ز دینار پر کرده ده[19] چرمِ گاو سه ساله فرستاده شد[20] باژ و ساو!
ز قیصر یکی نامه‌یی[21] با نثار[22] نبشته شوی[23] نامورشهریار[24]،
فرستاده را پیش بنشاندند نگه کرد تا نامه برخواندند[25]،
۲۳۷۰ بسی[26] گرم[27] پیغام‌ها داده بود ز چیزی که پیشش فرستاده بود،
کزین‌پس فزون زین[28] فرستیم چیز که این باژ بُد، ساو بایست[30] نیز!

۱ـس۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): کرد ۲ـل، ق، ک (نیز ق۲ـ۱): گوسفند؛ متن = ل۳، س۲ (نیز لن) ۳ـ(لی: دهی را) ۴ـک: آگاه ۵ـس۲: بدو ۶ـ(لی: برومند شد پر ز) ۷ـ(و: داشت) ۸ـس (نیز لن، ب): جمیدی؛ ق، ک: جمیده؛ س۲: جمنده؛ (لی: خمیدی؛ لن۲: خمید‌ه>)؛ متن = ل، ل۳ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۹ـ(لن۲: <سر>) ۱۰ـق: شاخ بار؛ ل: سران شاخ بار؛ (لی: سراسر ز شاخ)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق در اینجا سرنویس دارد: آمدن رسول قیصر نزد کسری با باژ روم؛ بنداری (۲۳۵۱ـ۲۳۶۳): و طاف علی ممالکه فصادف الدنیا ببرکة معدلته کأنها أبرزت فی لون آخر من البهجة و النضارة فرأی الأراضی العامرة التی لم یکن یطؤها أحد و لم یکن للعمارة بها أثر ـ قد صارت فی زخارفها و أزهارها کالجنان المزخرفة، و رأی صحاریها تظن بالثغاء و الرغاء، و کانت من قبل لایسمع فیها غیر زُغاء الأصداء ۱۱ـ(و: ارا پیش شاه (!)؛ ب: چو یکچند برگشت گردون و ماه) ۱۲ـل، ک (نیز ق۲): به؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): سیم و هم تخت؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـل۲: چینی ۱۵ـق، ک (نیز ق۲): زرّین‌کمر؛ ل۲: چندی‌گهر؛ س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ): رومی‌گهر؛ (لن، لی، ب: رومی‌کمر؛ پ: زرّ و گهر؛ و: درّ و گهر)؛ متن = ل، س ۱۶ـ(آ: بیاری) ۱۷ـل: به ۱۸ـ(لی: بوم (پساوند ندارد)) ۱۹ـق: صد ۲۰ـ(لن، ق۲، لی، پ، ب: بد)؛ ل۲: فرستاد با؛ ق: فرستاده بد سال را؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ)؛ بنداری (۲۳۶۴ـ۲۳۶۷): و انته رسل قیصر صاحب الروم بالهدایا و التحف و الثارات الکثیرة مع ما التزموا من خراج ثلاث سنین ۲۱ـس۲ (نیز ل۳، آ): نامه بد ۲۲ـق: چون‌نگار؛ ل۲: پرنگار؛ (ق۲: پرنثار؛ ل۲: نزد شاه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـس۲ (نیز ق۲، پ): بر؛ ل، ل۲ (نیز لی، لن۲، ب): نوشته سوی؛ (و: نوشته بر؛ آ: نوشته برو)؛ متن ← ۲۴ـ(ل۲: که با هدیه و باژ آمد ز راه)؛ متن = س، ق، ک (نیز لن) ۲۵ـل: کرد و نامه برو خواندند ۲۶ـس۲ (نیز آ): یکی؛ (ق۲: همی) ۲۷ـل: نرم؛ (لی: کرد (!)) ۲۸ـس ـس۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): فرونتر؛ (آ: فرون‌بر)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۹ـ(ل۲: نیز (پساوند ندارد)) ۳۰ـ(لن، ب: بود تاج بایست)؛ ل: ساو بد باژ بایست؛ ق: باره چیزی نشایست؛ س۲ (نیز آ): مان بر ایشان نیارست (آ: نبایست)؛ (پ: باج بد تاج بایست؛ و: را بر ایشان نتارست؛ لن۲: تاج بر تاج (حرف یکم واژهٔ نخست و سین بی‌نقطه) بایست)؛ س (نیز لی): با باز بد باج (لی: تاج) بایست؛ ک: که باژ بد حین نبایست (!)؛ (ق۲: چنان چون بود در خور تاج؛ ل۲: ... (؟) ایشان نثارست)؛ متن = ل۲؛ بنداری (۲۳۶۸ـ۲۳۷۱): و معهم رسالة ناطقة باستقلال مانفذ الی حضرته

بپذرفت شاه آنک[1] او دید[2] رنج[3] — فرستاد یکسر همه سوی گنج[4]
وُ زان[5] تخت شاه اندرآمد به اسپ[6] — همی‌راند تا خانِ آذرگشسپ[7]
چن[8] از دور جایِ پرستش بدید — شد از آبِ دیده رخش ناپدید!
۲۳۷۵ فرود آمد از اسپ[9] نرسَم به دست — به زمزم همی‌گفت[10] و[11] لب را ببست!
توان[12] پیشِ آتش[13] نیایش[14] گرفت — جهان‌آفرین را ستایش[14] گرفت!
همه زرّ و گوهر فزونی که برد — سراسر[15] به گنجورِ آتش[16] سپرد[17]!
پراگند[18] بر موبدان سیم و زر — همه[19] جامه بخشیدشان با[20] گهر!
همه موبدان زو[21] توانگر[22] شدند — نیایش‌کنان[23] پیشِ آذر[24] شدند!
۲۳۸۰ به زمزم همی‌خواندند آفرین[25] — بر آن[26] دادگر شهریارِ زمین[27]!

وُ زآنجا[28] بیامد سُوی طیسفون[29] — سپاهی پس پشت و پیش[30] اندرون!
به هر شهر کاندر شدی دادگر — به درویش دادی بسی سیم و زر[31]!
دو هفته ببود اندرین[32] طیسفون[33] — زمین شد ز لشکر[34] کُه بیستون!
ز بس خواسته کش[35] پراگنده شد — ز زرّ و[36] درم کشور آگنده شد!

۱ـل۲: آنچه؛ (ل۳،آ: آنچ؛ لن۲: آنکه)؛ ق: فرستاد شه آنکه؛ س۲ (نیز پ،و): پذیرفت شاه آنک (و،پ: آنچه)؛ متن = ل،س،ک (نیز لن،ق۳، لی،ب) ۲ـق: آورد؛ ل۲: دید او ز ۳ـق: گنج ۴ـق: بسوی خزانه آن درد و رنج (!)؛ بنداری (۲۳۷۲): فقبل تلک الهدایا و أکرم الرسل ۵ـل۲ (نیز ق۳): از آن؛ (لی: سوی) ۶ـس (نیز لن،لن۲،ب): تخت ۷ـس (نیز لن،لن۲،ب): سوی آن فرّ و (لن۲: حوی) بخت؛ (ق۲،لی: خوان آذرگشسب)؛ متن = ل،ق ـ س۲ (نیز ل۳،پ،و،آ) ۸ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۹ـل۳،س۲ (نیز ل۳،پ، آ): اسب و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـس (نیز ق۲،لی،ب): رفت ۱۱ـق،ک،س۲ (نیز لی): حوی؛ بنداری (۲۳۷۳ـ۲۳۷۵): ثم رکب و سار و لما وقعت عینه علی متعبدهم المعروف بآذرکَشسب ترجل إجلالا له و أخذ ببکی و یزمزم و بیده البرسم ۱۲ـل: همان؛ ل۲: توان؛ س۲: چو از؛ (ق۲: روان؛ ل۳ خوانا نیست؛ لن۲: وزان؛ آ: چو در)؛ متن = س،ق،ک (نیز لن،لی،پ،و؛ نیز ← ل۲) ۱۳ـق: آذر ۱۴ـل: ستایش ـ نیایش؛ بنداری (۲۳۷۶): و مشی حتی دنا من النار فاستقبلها و دعا الله تعالی عندها و اثنی علیه ۱۵ـک: یکایک ۱۶ـق: آذر ۱۷ـک: شمرد ۱۸ـ(آ: پراکنده) ۱۹ـس،ک (نیز ق۲،لی،لن۲،ب): همان؛ س۲ (نیز پ،و): همی؛ متن = ل،ق،ل۲ (نیز لن،ل،آ،آ) ۲۰ـ(ل۳،و: و؛ آ: بخشید و زرّو) ۲۱ـ(ب: زان)؛ ق: موبدانش ۲۲ـس (نیز لن): تونگر ۲۳ـ(لی: ستایش‌کنان) ۲۴ـ(آ: داور) ۲۵ـ(ل۳: آفرین خواندند) ۲۶ـ(لی: بدان) ۲۷ـق: شاه فرخ‌جبین؛ (ل۳: ورا شهریار زمین خواندند)؛ بنداری (۲۳۷۷ـ۲۳۸۰): و سلم جملة وافرة من الذهب و الجوهر إلی خازن بیت النار ۲۸ـ(ب: از آنجا) ۲۹ـل،ق،ل۲ (نیز ق۲،ل۳): طیفون؛ (آ: طیسقون)؛ متن = س،ک،س۲ (نیز لن،لی،پ،و، لن۲،ب) ۳۰ـس۲: پشت پیش؛ ق: پس و پیش او؛ ل۲: پس و پشت پیش؛ متن = س،ک (نیز لن،ق۲،ل۳،و ـ ب)؛ در ل۲،س۲،ق۲،ل۳،و،آ این لت با ۲۳۸۳ب پس و پیش شده است؛ ل۲ بیت‌های ۲۳۸۱ـ۲۳۸۴ را نیز به هم ریخته است: ۲۳۸۱، ۲۳۸۴، ۲۳۸۳، ۲۳۸۲؛ پایانی بیت‌ها و لت‌های متن = س،ک (نیز لن،لن۲،ب)؛ ل،لی،پ از ۲۳۸۱آ و ۲۳۸۳ب یک بیت ساخته و ۲۳۸۱ب ـ ۲۳۸۳آ را انداخته‌اند ۳۱ـس۲ این بیت را پس از بیت ۲۳۷۹ و ق۲ پس از بیت ۲۳۸۰ آورده‌اند؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳۲ـس: اندران؛ ل۲،س۲ (نیز ل۳): اندرون؛ (ق۲،و،آ،ب: بودند در)؛ متن = ک (نیز لن،لن۲) ۳۳ـل۲ (نیز ق۲،ل۳): طیفون؛ (آ: طیسقون)؛ متن = س،ک،س۲ (نیز لن،و،لن۲،ب) ۳۴ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): ز لشکر زمین چون؛ متن = ل،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ)؛ در ق۲،ل۳،و،آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳۵ـل: کان ۳۶ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،و،لن۲،آ): گنج؛ ک (نیز لی،ل۳،پ،ب): گنج و؛ متن = ل

۲۳۸۵ وُ زان شهر سوی[1] مداین کشید — که آنجا بُدی گنج‌ها را کلید!
بتستانِ[2] چین با[3] چهل[4] اوستاد — همی‌راند در[5] پیش مهران شتاد[6]!
چو کسری بیامد برِ[7] تختِ خویش — گرازان و همباز[8] با بختِ خویش،
جهان چون بهشتی شد آراسته — ز داد و ز خوبی پر از[9] خواسته!
نشستند[10] شاهان از[11] آویختن — به هر[12] جای[13] بیداد و[14] خون ریختن!
۲۳۹۰ جهان پر[15] شد از فرّه[16] ایزدی — ببستند گفتی دو[17] دست از[18] بدی!
ندانست کس[19] غارت و تاختن — وُگر[20] دست سوی[21] بدی آختن[22]!
جهانی به فرمانِ[23] شاه آمدند — ز کژّی و[24] تاری[25] به راه آمدند!
کسی کو[26] به ره‌بر درم[27] ریختی — از آن خواسته دزد[28] بگریختی!
ز دیبا و دینار بر[29] خشک و آب — به رخشنده‌روز و[30] به هنگامِ خواب،
۲۳۹۵ ز بیم و ز دادِ جهاندارشاه — نکردی بداندیش زآن[31] سو نگاه!
[جهان چون بهشتی شد[32] آراسته — در و دشت یکسر پر از خواسته!]

بپیوست نامه ز[33] هر کشوری[34] — ز[35] هر نامداریّ و هر مهتری[34]،

۱ـق (نیز ل۳،و،آ): وزآنجا به ۲ـل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،و،آ،ب): گلستان؛ (لی: شبستان)؛ متن = (پ) ۳ـل۲: نا ۴ـس۲: همه ۵ـس،ل۲ (نیز لن ـ پ،ب): از؛ متن = ل،ق،س۲ (نیز و،آ) ۶ـل،ق (نیز لن،ق۲،لی،آ،ب): ستاد؛ س،ل۲ (نیز و): شاد؛ (ل۳: شناد)؛ متن = س۲ (نیز پ)؛ ک این بیت و لن۲ بیت‌های ۲۳۸۶ـ۲۳۸۸ را ندارند ۷ـس۲ (نیز ل۳،و): سوی؛ (آ: سوحی ←) ۸ـل،س،ک (نیز ق۲ـ و،آ، ب): انباز؛ ل۲: هشیار؛ س۲: هم‌یار؛ متن = ق (نیز لن؛ نیز ← س۲) ۹ـس،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ): خوبی و از (ق۲: پر)؛ ق: پر از داد و خوبی و پر؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز لن،لی،پ،ب)؛ بنداری (۲۳۸۱ـ۲۳۸۸): ثم توجه نحو المدائن ناشرا جناح الأمن و الأمان علی جمیع الأنام، مفیضا علیهم شآبیب النعم و مدرّا لهم أفاویق الکرم ۱۰ـس (نیز ق۲،لی،ل۳): برآسود؛ ق ـ س۲ (نیز لن،لن۲: برآسوده؛ (لن۲: برآوسوده)؛ متن = ل ۱۱ـل،ق (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): ز؛ متن = س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ) ۱۲ـ(آ: حهر ←) ۱۳ـ(و: جا به)؛ ل۲: ز پیکار و ۱۴ـس،ک،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،پ،لن۲،آ،ب): حوی؛ متن = ل،ق،ل۲ (نیز ق۲،و) ۱۵ـق،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳ـآ): نر؛ متن ← ۱۶ـس (نیز لی،ب): ز فرّش برافروخت کار؛ متن = ل،ل۲ ۱۷ـک: گفتند؛ ل۲: گویی دو؛ س۲ (نیز ل۳،و،آ): زشتمی و؛ متن = ل،س،ق (نیز ق۲،لی، پ،لن۲،ب) ۱۸ـس ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): جار ←؛ متن = ل ۱۹ـک: ندیدی کسی ۲۰ـل۲: و یا ۲۱ـ(لی: سوی دست) ۲۲ـ(پ: یاختن؛ آ: تاختن) ۲۳ـ(ل۳،و،آ: نزدیک) ۲۴ـل: وز (وزن درست نیست)؛ (لن۲: حوی) ۲۵ـل۲: تازی ۲۶ـک (نیز و): گر ۲۷ـک: گر درم؛ س،ل۲ (نیز لن،لن۲،ب): در بر درم؛ (ق۲: بد بر درم)؛ ق: درم بر رهش؛ متن = ل،س،ق (نیز لی ـ و،آ) ۲۸ـ(ق۲: زود) ۲۹ـ(ق۲،ب: دینار و دیبا ابر (ب: بر)) ۳۰ـ(آ: حوی) ۳۱ـک،ل،س۲ (نیز لن،پ،و،آ،ب): ازان؛ متن = س،ق (نیز ق۲،لی،ل،لن۲)؛ ل این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳۲ـ(لن،ل۳،لن۲،ب،بد)؛ ل۲: شد همه یکسر؛ متن = ک،س۲ (نیز ق۲،پ)؛ ل،س،ق،لی،و،آ این بیت را ندارند؛ این بیت در ک،ل۲،س۲،ق۲، ل۳،پ،لن۲،ب آمده است؛ در ل۳ این بیت پس از بیت ۲۳۹۹ آمده است؛ بنداری (۲۳۸۹ـ۲۳۹۶): فصارت تلک الممالک من الأمن بحیث لو أفرغت أحمال الدنانیر علی عوادل الطرق لهربت منها اللصوص ۳۳ـل،ق (نیز لی،و،لن۲): به؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴ـل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ): مهتری ـ کشوری؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۵ـل،ق (نیز لن،و،لن۲،ب): به؛ متن = س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ ـ ب،آ)

ز بازارگانانِ ترک و ز چین[1]
ز سقلاب[2] و[3] هر کشوری همچُنین[4]،
ز بس نافه[5] و مشک و[6] چینی‌پرند
از[7] آرایش روم و از بوی هَند[8]،
شد ایران[9] بکردارِ خرم[10] بهشت
همه خاکِ او عنبر[11] و زرّ[12] خشت!
جهانی به ایران نهادند روی
برآسوده[13] از درد و از[14] گفت‌وگوی!
گلاب‌ست گویی[15] هوا را سرشک
برآسود[16] مردم ز رنج و[17] بزشک!
ببارید بر گل به هنگامْ نم
نبد کشت‌ورزی[18] ز[19] باران دژم!
جهان گشت پرسبزه[20] و چارپای[21]
در و دشت گل بود و[22] بام و[23] سرای[21]!
همه رودها[24] همچو[25] دریا شده
به پالیز گلبن[26] ثریا شده!
به ایران زبان‌ها بیاموختند
روان‌ها به دانش برافروختند[27]،
ز بازارگانانِ هر مرز[28] و بوم
ز ترک[29] و ز چین و ز سقلاب و روم[30]؛
فزایش گرفت از گیا[31] چارپای[32]
ستایش گرفتند بر[33] رهنمای[32]!

۱ـق (نیز لی): وز (لی: ز) ترک و چین؛ س۲ (نیز ل۲،پ، و،آ): و ترکان (ل۲: ترکان و) چین؛ (ق۲: ترک و ختن)؛ س (نیز ب): بازارگان و ز ترک و ز چین؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز لن،لن۲) ۲ـ(نیز لن،لن۲) ۳ـ(لی: سقلان) ۴ـ(ق۲: انجمن) ۵ـل: نامه ۶ـ(لی: خوی) ۷ـس، س۲ (نیز لن ـل۲،لن۲،ب): ز؛ ل۲: وز؛ متن = ل،ک (نیز پ،و،آ) ۸ـک: سوی هند؛ (ق۲،پ: بوی هند)؛ ل: وز بوم هند؛ ل۲: وز روی هند؛ (لن،لن۲،ب: وز بوی هند)؛ س۲ (نیز لی،و،آ): چین و از بوی هند؛ (ل۳: چین و رومی پرند)؛ متن = س (نیز ← ل)؛ ق این بیت را ندارد ۹ـ(لی: ایوان) ۱۰ـ(ل۳: خورّم) ۱۱ـل، س۲ (نیز ل۳، پ، آ): عنبر شد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ(ب: زرّ و) ۱۳ـس (نیز لن): بیاسوده؛ ل۲، س۲ (نیز ب): برآسود؛ (لی، ب: بیاسود)؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳، و،لن۲) ۱۴ـ(لن۲: ز)؛ ل: رنج و ز؛ ق: جنگ و ز؛ (لی: دزد و از)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ا این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۲۳۹۷ـ۲۴۰۱): و استفاضت بذلک الأخبار فی جمیع الاقطار، و اتصلت القوافل و الرفاق الی أرض إیران من الصین و الهند و الروم و سائر الأقالیم. فصارت بلاد إیران کجنان الفردوس من کثرة ما جلب إلیها من أنواع الوشائع و ألوان الثیاب، و المسک و العنبر و الکافور الرطب ۱۵ـس، ق، س۲ (نیز لی،ل۳،پ، و،ب): گفتی؛ ک: گیتی؛ متن = ل،ل۲ (نیز لن،ق۲،لن۲) ۱۶ـل ـل۲ (نیز لن،لی،لن۲،آ،ب): برآسوده؛ (پ: بیاسوده)؛ متن = س۲ (نیز ق۲،ل۳،و) ۱۷ـس۲ (نیز ل۳،و) حوی؛ ل: از رنج و درد و؛ س (نیز لن۲،ب): از درد و (ب: حدردو حرنج و (لن۲: حوی))؛ ق: از هر دو رنج؛ ک،ل۲ (نیز لن): از رنج و درد؛ (ق۲: از درد و از رنج)؛ متن = (پ: نیز ← س۲،ل۳،و) ۱۸ـک (نیز ب): کشت و ورزی؛ (و: کشت و روزی؛ (لن۲،و)؛ ق این بیت را ندارد ۲۰ـ(لی: سبزی)؛ ل۲: پر شد از سبزی ۲۱ـل: چارپا ـسرا ۲۲ـ(لن۲: حوی) ۲۳ـ(و: حوی؛ پ،آ: بوم و)؛ در پ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌است ۲۴ـق: حویها ۲۵ـ(لی: رود با هم چو) ۲۶ـس، ق،ک، س۲ (نیز لن، ق،ل۲،ل۳ـب): گل چون؛ ل۲: چون گل؛ متن = ل (نیز لی)؛ بنداری (۲۴۰۲ـ۲۴۰۵): هذا مع مافتح اللّه تعالی علیهم من أبواب الرحمة من دیم الغیوث وابلا و طلاً، الجاذبة بأضباع الزروع نهلا و علاً، حتی سالت الأودیة کالبحار الطافحة، و أعشوشبت المروج بالأزاهیر النافحة ۲۷ـق، س۲ (نیز لن، ق۲،پ، و،آ،ب): بیفروختند؛ متن = ل، س،ک،ل۲ (نیز لی،ل۳،لن۲) ۲۸ـک: همه مرز؛ ل۲: به هر شهر ۲۹ـ(آ: ترک ← ترک) ۳۰ـس،ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ـب): هند و ز روم؛ (لی: هند و ز بوم (پساوند ندارد))؛ ق: تا به هند و به روم؛ متن = ل (نیز ق۳)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

بیوست آمد شد مردمان — به هر جایگه ساخته خان و مان

۳۱ـ(ق۲: کیان) ۳۲ـل: چارپا ـرهنما ۳۳ـس۲: پا؛ ل،ک: گرفته برو

هر آنکس که از دانش آگاه بود
ز گویندگان[1] بر درِ شاه بود!
رد و موبد و بخردان[2] ارجمند!
بداندیش ترسان ز بیمِ گزند!

چو خورشید[3] گیتی بیاراستی
خروشی ز درگاه برخاستی[4]،
که ای زیردستانِ شاهِ جهان
مدارید یک تن بَد اندر نهان!
هر آنکس[5] که از کار دیده‌ست[6] رنج
نیابد[7] به اندازه‌ی[8] رنج گنج،
بگویند[9] یکسر به سالارِ بار
کز آنکس[10] کند مزد او[11] خواستار
وُگر فام‌خواهی[12] بیابد[13] ز[14] راه
درم خواهد از مردِ بی‌دستگاه[15]،
نباید که یابد تهی‌دست رنج
که گنجور فامش بتوزد ز[16] گنج!
کسی کو[17] کند در[18] زنِ کس نگاه
چو خصمش[19] بیاید[20] به درگاهِ شاه،
نبیند[21] مگر چاه و[22] دارِ بلند
که با دار[23] تیرست و با چاه بند!
وُگر[24] اسپ یابند[25] جایی یله
که دهقان به دربر کند زان[26] گله[27]،
بریزند خونش بر آن[28] کشتمند
برد گوشت[29] آنکس که یابد[30] گزند!

۱ـ(و: پراکنده یا)؛ ب لت‌ها و بیت‌های ۲۴۰۹ـ۲۴۱۱ را به هم ریخته و بیت‌های بی‌پساوند ساخته و نیز ۲۴۱۱ب را انداخته و به جای آن ۲۴۱۰آ را از نو نوشته است: ۲۴۰۹آ + ۲۴۱۰آ، ۲۴۱۰ب + ۲۴۱۱آ، ۲۴۰۹ب + ۲۴۱۰آ ۲ـس۲ (نیز ق۲،لی،و،آ): بخرد و موبدان؛ (ل۳: بخردان شد همه)؛ متن = ل ـل۲ (نیز لن،پ،لن۲،ب)؛ بنداری (۲۴۰۶ـ۲۴۱۰): و حظیت العلماء و الأخیار و العقلاء فی أیامه، و أنقمعت الأشرار من مهابته ۳ـک: خرشید ۴ـ(لن۲،آ: برخواستی)؛ بنداری (۲۴۱۱): و کان ینادی علی بابه کل یوم ۵ـ(پ: أنرا) ۶ـس۲ (نیز آ): بایست؛ (پ: داریست؛ ق۲: داد دیدست؛ و: کارتان نیست)؛ ق: او دیدش از کار؛ ل۲: او دید بسیار؛ متن = ل،س،ک (نیز لن، لی،ل۳،لن۲،ب) ۷ـس ـل۲ (نیز لن ـب): بیابد؛ متن = ل،س۲ (حرف یکم بی‌نقطه) ۸ـ(ل۳،آ: اندازه از)؛ ق: بر اندازهٔ؛ س۲: از اندازه از؛ (پ،و: بی‌اندازه از؛ ب: ز اندازهٔ)؛ متن = ل،س،ک،ل۲ (نیز لن،ق،ل۲،لی،لن۲) ۹ـس ـس۲ (نیز لن،ق،ل۲،ل۳،آ،ب): بگویند؛ (بگویید)؛ متن = ل (نیز پ،و،لن۳) ۱۰ـس ـس۲ (نیز لن،پ ـب): کزانپس؛ متن = ل (نیز ق۲،ل۳) ۱۱ـل۲: را؛ (پ: ازو)؛ ل: نزد او؛ س،ق (نیز لن،لن۲،ب): مرد را؛ (ل۳: مرد... (؟))؛ متن = ک،س۲ (نیز ق۲،و،آ)؛ لی بیت‌های ۲۴۱۴ـ۲۴۱۶ را ندارد؛ بنداری (۲۴۱۲ـ۲۴۱۴): ألا من تعب فی شیء من خدمات الملک فلیعلم حاجب الباب حتی یطالع به و یجازی علی سعیه ۱۲ـس،ق،ک (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،ب): وام خواهی؛ ل۲: کام خواهی؛ (و: وام خواهد؛ آ: نام خواهد)؛ متن = ل،س۲ (نیز ل۳) ۱۳ـ(لن۲: نیابد) ۱۴ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ ـب): به؛ متن = ل،ل۲ (نیز ل۳) ۱۵ـس۲ (نیز ل۳،و،آ): درمتان دهم تا بود دستگاه ۱۶ـ(آ: به)؛ ل: بدادی ز؛ ق (نیز ق۲،ب،و)؛ وامش بتوزد ز؛ س (نیز ب): بیابد به اندازهٔ روز (ب: رنج) (← ۲۴۱۳ب)؛ ک: شما را که باشد دهیدش ز؛ (لن: گزارید وام وی از پیش؛ ل۲: که حگنجور> فامش بتوزی ز؛ لن۲: بیابد ز شاه و ز آکنده؛ متن = ل۲،س۲ (نیز ← ل۳)؛ بنداری (۲۴۱۵ـ۲۴۱۶): و من کان له دین علی معسر فلا یطلبنه إلا من خزانة الملک ۱۷ـس،ق،ک (نیز لن،لی،پ ـب): گر؛ متن = ل،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳) ۱۸ـ(ق۲: بر) ۱۹ـ(لی: ه‌و چشمش (ه‌چو خصمش))؛ ۲۰ـل: بیابد؛ س۲: نیابد (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ (لن،لی،لن۲،آ: بیابد (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،ب: در و این واژه نقطه ندارد) ۲۱ـ(پ: نیابد) ۲۲ـل: جای ۲۳ـل۲: تیر (!)؛ بنداری (۲۴۱۷ـ۲۴۱۸): ألا و من نظر إلی حرمة لغیره فلا جزاء له إلا الصلب أو القید و الحبس ۲۴ـ(ق۲: اگر؛ لن۲: دگر) ۲۵ـل۲: یابید؛ (ق۲: یابد همه) ۲۶ـل: آن؛ ل۲: بر؛ س (نیز لن،لن۲،ب): کند زو به در بر؛ ق: زان بدو بر؛ (لی: کند روز بد بر (!))؛ متن = ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۲۷ـل: غله ۲۸ـس۲ (نیز لی،و،آ): بدان ۲۹ـل: گوش؛ متن ← ۳۰ـس: دید او؛ ق: گوشتش آنک یابد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

پیاده بماند سُوارش[1] از[2] اسپ — به پوزش رود[3] پیشِ[4] آذرگشسپ!
عَرِض[5] بسترد نامِ[6] دیوانِ اوی[7] — به پای[8] اندرآرند[9] ایوانِ اوی[7]!
گناهی[10] که باشد[11] کم و[12] بیش ازین — ز پس‌تر بود آنک بُد[13] پیش[14] ازین!
نباشد بر آن[15] شاه همداستان — به دربر[16] نخواهد جزاز[17] راستان!
۲۴۲۵ هر آنکس که نپسندد این[18] راهِ ما — مبادا[19] که باشد به درگاهِ ما!

گفتار اندر سخن گفتن بوزرجمهر پیشِ کسری[20]

جهاندار یک روز بنشست[21] شاد — بزرگانِ داننده را بار داد[22]،
سُخن گفت خندان[23] و[24] بگشاد چهر — برِ[25] تخت بنشست بوزرجمهر[26]
یکی آفرین کرد بر شهریار[27] — که دل شد[28] بکردار خرّم‌بهار[29]!
چُنین گفت کای داورِ[30] تازه‌روی[31] — ـکه بر[32] تو نیابد[33] سُخن زشت‌گوی[34]،
۲۴۳۰ خجسته‌شهنشاهِ پیروزگر[35] — جهاندارِ بادانش و باهنر[36]!ـ

۱ـس: شود بازماند؛ ک: سوارش بیاید؛ ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ـآ): سوارش بماند؛ (لی، ب: سوارش نماند)؛ متن =ل، ق (نیز ق۳) ۲ـل، س، ق۲، ل۲ (نیز لن، و، لن۲ـآ): ز؛ (ب: به)؛ متن =ک ۳ـل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ): شود؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـل: نزد؛ س، ل۲ (نیز لی، و، آ): سوی؛ متن =ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۵ـ(لن۲، ب: غرض (!)) ۶ـ(لن۲: نام و) ۷ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): او؛ متن =ک (نیز لن، ق۲، لی، ب، لن۳) ۸ـل: پا ۹ـ(لی: به بالای او اندر) ۱۰ـ(آ: گیاهی (!)) ۱۱ـل: نباشد ۱۲ـ(ق۲: برو) ۱۳ـل۲ (نیز ل۳، ب): آنکه بد؛ س: بیابد بادافره؛ ک: بیسته بود آنک بد؛ (لن، لی، ب: ز بستر کند وان (لی: آن) بود)؛ آ: ز بس ترس بد آنک (!)؛ متن =ل، س۲ (نیز ق۲، و؛ نیز ← ل۲، ل۳، ب) ۱۴ـدر همهٔ دستنویس‌ها حرف یکم یک نقطه دارد یا نقطه ندارد؛ لن۳ این بیت و ق این بیت و بیت سپسین راندارند ۱۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـل۳، و، لن۲، آ، ب): همی؛ (پ: برین)؛ متن =ل ۱۶ـ(ق۲: درگه) ۱۷ـ(ق۲: بجز)؛ ل: نخواهند جز؛ ل۲، س۲: نخواند جز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـل۲: او ۱۹ـق: نیاید؛ بنداری (۲۴۱۹ـ۲۴۲۵): و من أرسل فرسه علی زرع أخیه دمه و حرب بیته. ألا إن الملک لایرضی بأن یکون علی بابه إلا من کان سدید السیرة حمید الطریقة. و السلام. ۲۰ـس: پندنامهٔ بوزرجمهر بنزد شاه نوشین‌روان؛ ق: پندنامهٔ بوزرجمهر مر کسری را؛ ک: پندها گفتن بوزرجمهر پیش نوشیروان؛ ل۲: حکمت گفتن بوزرجمهر پیش نوشروان؛ س۲: پندهای بوزرجمهر جهت نوشروان؛ متن =ل؛ بنداری این بخش (بیت‌های ۲۴۲۶ـ۲۶۶۳) را ترجمه نکرده است ۲۱ـس ـس۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـب): بنشست یک روز؛ متن =ل (نیز ل۳) ۲۲ـل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): کزد یاد؛ متن =ل ـک (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب) ۲۳ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲): خندان؛ ک: چندان؛ متن =س (نیز لن، لی ـب) ۲۴ـ(لی: خورو) ۲۵ـ(ق۲: چو بر؛ پ: بر) ۲۶ـ(لن: برزیجمهر) ۲۷ـل: کردگار ۲۸ـ(ق۲: شد دل)؛ متن ← ۲۹ـ(ل۳: خورّم بهار)؛ س (نیز لی، ب): که شادان بزی چون گل اندر بهار؛ ل: خداوند پیروز و پروردگار؛ متن = ق ـس۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب) ۳۰ـ(ب: خسرو) ۳۱ـق (نیز آ): رو؛ (ق۲: راست‌گوی) ۳۲ـ(ق۲: از) ۳۳ـل (نیز لی، ب): نباید (دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ ق: نگیرد؛ ک، س۲: نیابد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۲: ساند (بی‌نقطه)؛ متن =س (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ) ۳۴ـق: عیب‌جو؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ): عیب‌جوی (آپساوند ندارد)؛ (لن، لی، لن۲، ب: جست و (لن۲: ←) جوی)؛ متن =ل ۳۵ـس (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): پیروزبخت؛ متن =ل، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ) ۳۶ـل: گهر؛ (و: ←) با هنر؛ لن، لن۲: با دانش و (لن: ←) نیک‌بخت؛ س (نیز لی، ب): خداوند اورند و (لی: اورند (!)) زیبای تخت؛ (ق۲: جهاندار و با دانش و تاج و تخت)؛ متن =ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، آ)؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ س، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

بمانی تو ای شاه (ب: خجسته شهنشاه) پیروزگر — جهاندار بادانش و رای و فر

نبشتم[1] سُخن چند بر پهلوی — ابر[2] دفتر و کاغذِ[3] خسروی،
سپردم[4] به گنجور تا روزگار — برآید[5]، بخواند[6] مگر شهریار[7]،
بدیدم[8] که این[9] گنبد دیرساز[10] — نخواهدهمی لب گشادن به[11] راز!
اگر مرد برخیزد از تختِ بزم — نهد برکفِ[12] خویش جان[13] را به[14] رزم،
۲۴۳۵ زمین را بپردازد از دشمنان — شود ایمن از رنجِ آهَرْمنان[15]،
شود پادشا بر جهان[16] سربه‌سر — بیابد سُخن‌ها همه دربه‌در،
شود دستگاهش چو خواهد[17] فراخ — کند[18] گلشن و باغ و میدان[19] و کاخ،
نهد گنج و[20] فرزند گرد آورد — بسی روز بر آرزو[21] بشمرد[22]،
فراز آورد لشکر و خواسته — شود کاخ و ایوانش[23] آراسته!
۲۴۴۰ گر ایدونک[24] درویش باشد به رنج[25] — فراز آرد از هر سوّی نام و[26] گنج،
ز روی و ز ناروی[27] گرد آورد — ز صدسال بودنش برنگذرد[28]،
شود خاک و[29] بی‌بر شود رنجِ[30] اوی[31] — به دشمن بماند همه[32] گنجِ اوی[31]!
نه فرزند ماند[33]، نه تخت و کلاه — نه ایوانِ[34] شاهی، نه[35] گنج و سپاه!

۱ـل، س، ل۲ (نیز لن، و، لن۲، ب): نوشتم؛ س۲: نوشت این؛ (پ: نیشت از)؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، آ) ۲ـ(لن: برین) ۳ـس، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): کاغذ و (لی: حورے) دفتر؛ متن =ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۴ـل: سپرده؛ س۲: سپردن؛ (پ: سپرد آن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـق: بخواهد ۶ـس، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، و، آ، ب): بخواهد؛ (لن۲: نخواند)؛ متن =ل، ق، ل۲ (نیز ق۲) ۷ـ(آ: کردگار)؛ ق: ز من یادگار ۸ـ(آ: ندیدم) ۹ـس (نیز لی، ب): کزین ۱۰ـس: تیزساز؛ (و: دیوساز) ۱۱ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): گشادن لبش را به (س۲، ل۳، و: ز)؛ ق، ل۲: گشودن) همی لب ز؛ متن =ل، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۲ـ(ب: سر) ۱۳ـل۲: خان (!) ۱۴ـ(لی، ب: ز) ۱۵ـ(ق۲، و، لن۲: اهریمنان) ۱۶ـس، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): بر جهان پادشا؛ متن =ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲) ۱۷ـس، ل۲، س۲ (نیز پ، و، آ، ب): کار گر دست گردد (آ: کرده)؛ ک: دست بر کار و گردد؛ (لن، لن۲: شود دست و بر (لن۲: وز) کار گردد)؛ ق۲: شود دست در کار کردن؛ ل۲: بگیرد به مردی جهان)؛ متن =ل ۱۸ـس (نیز ب): کزو ۱۹ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): ایوان؛ ق این بیت و لی این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲۰ـ(ق۲: همه گنج) ۲۱ـل: با آرزوی؛ متن ← ۲۲ـق (نیز ل۳، آ): ز صدسال بودنش (ق: روزیش) برنگذرد (در آ حرف سوم بی‌نقطه ← ۲۴۴۱)؛ متن =ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲)؛ در آ این بیت پس از بیت ۲۴۴۱ آمده است؛ س، ل۲، و، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ق، ک، س۲، لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ آمده است ۲۳ـس، ق (نیز لی، پ، ب): میدانش ۲۴ـس، ق (نیز ل۳، و، آ، ب): ور ایدونک؛ (لی، ل۳: وریدونکه)؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۲۵ـ(آ: بگنج (پساوند ندارد)) ۲۶ـس (نیز لی): سو آنرایه؛ ق: دری نام و؛ ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ): سوئی (سویی) نام (ق۲: تاج) و؛ (آ: جاز ← هر سویی)؛ س۲: آورد هر سویی نام و؛ (لن۲: آورد از هر سویی نام و (وزن درست نیست)؛ ب: فراز آور از هر سمتها (!))؛ متن =ل ۲۷ـ(ل۲: باروی (!)؛ لن۲: ریا روی)؛ ک: از ز ناروی؛ ل: روی ریا هرج؛ (ق۲: زور و ز بازوی)؛ س (نیز لی، ب): نهد گنج و (لی: حورے) فرزند (← ۲۴۳۸آ)؛ س۲ (نیز پ): زر و سیم بسیار؛ (و: وگر سیم و دینار)؛ متن =ل۲ (نیز لن، آ) ۲۸ـل: بگذرد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲: نگزرد؛ لن۲: بگذرد؛ ب: بودنش سال بر بگذرد)؛ ل۲ (نیز ل۳، و، آ): بی روز بر آرزو بشمرد (← ۲۴۳۸ب)؛ متن =س، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ)؛ ق این بیت را ندارد ۲۹ـ(لی: حورے) ۳۰ـ(آ: گنج ـرنج) ۳۱ـل ـس۲ (نیز ق۲ـ، و، آ، ب): او؛ متن = (لن، لن۲) ۳۲ـ(ق۲، لن۲: همان؛ آ: همی) ۳۳ـق: بیند ۳۴ـ(ق۲: آواز) ۳۵ـ(ل۲: و)

چو بنشیند آن خُستنِ[1] بادِ[2] اوی[3] — به[4] گیتی نگیرد[5] کسی یادِ[6] اوی[3]!
بدین[7] کار چون بگذرد روزگار — ازو[8] نامِ نیکی[9] بود یادگار!

ز[10] گیتی دو چیزست جاوید و[11] بس — دگر هرج[12] باشد نماند به کس:
سُخُن گفتنِ نغز[13] و کردارِ نیک — نگردد[14] کُهُن[15] تا جهان‌ست ویک[16]!
ز خورشید[17] و از باد و از آب و خاک[18] — نگردد تبه نام و[19] گفتارِ پاک[20]!
بدین سان[21] بود گردشِ روزگار — خُنُک مرد با شرم و[22] پرهیزگار!
مکن شهریارا گنه تا توان — به‌ویژه[23] کزو شرم دارد روان!
بی‌آزاری و سودمندی گزین — که این‌ست فرهنگ و آیین و[24] دین!
ز من یادگارست[25] چندی[26] سُخُن — گمانم که هرگز[27] نگردد کُهُن!

چو بگشاد روشن‌دلِ شهریار — فراوان سُخُن کرد ازو[28] خواستار!
بدو گفت: فرّخ کدام‌ست مرد — که دارد دلی[29] شاد بی[30] بادِ سرد؟
چُنین گفت کان کو بود بی‌گناه[31] — نبرده‌ست[32] آهَرُمن[33] او را ز راه

۱ـل: جستن و؛ (لن۲: جنبش و)؛ ک: از جنبش و؛ س،س۲ (نیز لی،ب): بنشست آن سختی و؛ (ل۳،و،آ: بنشست از (و: آن) جستن)؛ متن = ق،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ) ۲ـل: رای؛ س: داد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳ـل ـس۲ (نیز لی ـو،آ،ب): او؛ متن = (لن،ق۲،لن۲) ۴ـق،ک، ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): ز ۵ـل۲: نیارد؛ ل: نگیرد به گیتی ۶ـل: جای ۷ـق (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،لن۲،آ): بدین؛ متن = ل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،و،ب) ۸ـس: ازان ۹ـق،س۲ (نیز لن،ل۳،پ،لن۲،آ): نیکو؛ متن = ل،س،ک،ل۲ (نیز ق۲،لی،و،ب)؛ در ل۳ این لت با ۲۴۴۸ب پس و پیش شده است ۱۰ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،پ،و،آ،ب): به؛ متن = ل،ک (نیز لن،ق۲،لن۲) ۱۱ـل،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،پ،آ،ب): جز؛ متن = س،ک (نیز لن،ل۳،و،لن۲) ۱۲ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): هرچه؛ متن = ل (نیز لن) ۱۳ـق: خوب ۱۴ـل: نماند؛ (لن،لن۲: بماند)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـق،س۲ (نیز پ): نهان؛ ک (نیز لن۲): جهان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـق: و ویک؛ ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،آ): و ریک؛ (لی: لیک؛ پ: ریک)؛ متن = ل،س،ک (نیز لن،و،لن۲،ب) ۱۷ـک: خرشید ۱۸ـق: ز آب و ز خاک و باد؛ س۲ (نیز ل۳،و، ب): از (س۲: ز) آب و از باد و خاک؛ (لن،لن۲: ز آب و ز باد و خاک؛ پ،آ: ز باد و ز آب و خاک)؛ متن = س،ک (نیز ق۲،لی) ۱۹ـس۲ (نیز و، آ،ب): جز؛ متن ← ۲۰ـق: جهان تا جهانست داد؛ متن = س،ک (نیز لن ـپ،لن۲)؛ ل،ل۲ این بیت را ندارند ۲۱ـس (نیز لی،ب): چو یکسان؛ ق،ل۲ (نیز ق۲): چو زینسان؛ (ل۳،و،آ: برینسان)؛ متن = ل،ک،س۲ (نیز لن،پ،لن۲) ۲۲ـس،ق،س۲ (نیز لن ـل۳،و،لن۲،ب): جز؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز پ،آ)؛ در ل۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده و پس از بیت ۲۴۴۵ آمده است؛ ک پس از این بیت بیت ۲۴۴۶ را از نو نوشته است ۲۳ـس ـس۲ (نیز لن ـب): گناهی که؛ متن = ل ۲۴ـس،ق،ک (نیز ل۳،پ،و): جز؛ ل،ل۲،س۲ (نیز ب): فرهنگ آئین و؛ (لن،لن۲: آئین و فرجام؛ ق۲: آئین و فرهنگ)؛ متن = (لی،آ) ۲۵ـس: یادگاریست ۲۶ـس ـس۲ (نیز لن ـلن۲،ب): چندین؛ متن = ل (نیز ا ۲۷ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): گمانی برم کان (س،لی،ب: کو)؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۸ـل: زو ۲۹ـک: دل ۳۰ـل،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،آ،لن۲): با (ق۲: به) باد سرد؛ س (نیز لی،ب): بی (لی: با) آز و درد؛ متن = ک،ل۲ (نیز پ،و)؛ در س،لی،ب این بیت پس از بیت ۲۴۷۲ آمده است؛ ق این بیت را ندارد ۳۱ـق: آنکو بود نزد شاه؛ ک: بود کان کو بود بی‌گناه؛ ل: هر آنکس که او خیره شد بر گناه؛ س۲: بدو گفت کانکس که او بی‌گناه؛ متن = ل۲ (نیز لن ـب) ۳۲ـل: ببردست؛ (آ: برو دست (!)) ۳۳ـ(ق۲،و،لن۲: اهریمن)؛ س این بیت را ندارد

بپرسیدش[1] از کژی و[2] راهِ دیو — ز راهِ[3] جهاندارِ گیهان‌خدیو؟
بدو گفت: فرمانِ یزدان بهی‌ست[4] — که اندر دو گیتی ازو[5] فرّهی‌ست[6]!
درِ[7] برتری[8] راهِ آهَرُمن‌ست[9] — که مردِ[10] پرستنده را دشمن‌ست!
خُنُک در جهان مردِ پیمان[11]منش — که پاکی[12] و شرم‌ست پیراهنش[13]،
چو جانش تنش[14] را نگهبان[15] بود — همه زندگانیش آسان بود!
بماند کنون[16] رادی و راستی — نگوید[17] درِ کژی و کاستی!
هر آن[18] چیز کان[19] بهره‌ی تن بود — روانش پس از مرگ روشن بود!
ازین[20] هر دو، چیزی ندارد دریغ — که بهرِ[21] نیامست گر[22] بهر[23] تیغ!
کسی کو بود بر خرد پادشا — روان را ندارد[24] به راه[25] هوا!
سُخُن مشنو[26] از مردِ افزون‌منش[27] — که با[28] جانِ روشن بود[29] بدکنش[30]!
که[31] خستو[32] نیاید[33] به دیگرسرای — هم ایدر[34] پر از[35] درد ماند[36] به[37] جای!
کزین[38] بگذری[39] سفله[40] آن را شناس — که از پاک‌یزدان ندارد سپاس[41]!
دریغ آیدش بهره‌ی تن ز[42] تن — شود زآرزوها[43] ببندد دهن!

۱ـس (نیز لن): بپرسید؛ (لن۲: بترسد پس)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـ(لی: جو>) ۳ـل: راز؛ (لی، ب: روز (در ب حرف پایانی بی‌نقطه) ۴ـق (نیز لن،لن۲): بهست؛ ل۲: مهست؛ ل: کسی کو سزاوار شاهنشهیست؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـق،ک،ل (نیز لن، ق۲): بدو؛ (پ: بدان)؛ متن = ل،س،س۲ (نیز لی،ل۳،و ـب) ۶ـق (نیز لن،لن۲): فرّهست؛ (ل۳: راه نیست)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـ(لی: درو) ۸ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،آ،ب): بتری؛ ک: تیزی و؛ (ق۲: تیزی؛ پ: تیزی از؛ و،لن۲: بدتری)؛ متن = ل ۹ـ(ق۲،و، لن۲: اهریمنست) ۱۰ـس (نیز لی): بر من ۱۱ـس،ل۲،س۲ (نیز لی ـو،آ،ب): برترمنش؛ ق: دانش‌منش؛ متن = ل،ک (نیز لن،ق۲،لن۲) ۱۲ـک: نامی ۱۳ـل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،لن۲،ب): پیرامنش؛ متن = ق (نیز لن،ق۲،پ،و،آ) ۱۴ـک: منش؛ ل: خاقان تنش (!)؛ س (نیز لی): دانش منش؛ ق (نیز ل۳،و،آ،ب): دانش تنش؛ س۲: جان و تنش؛ متن = ل۳ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۱۵ـک: گروگان ۱۶ـس،س۲ (نیز لی، ل۳،و،آ،ب): همه؛ ک: کسی؛ ل۲: بدو؛ متن = ل،ق (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۱۷ـ(لی،لن۲: بکوبد (!)) ۱۸ـ(لن: همان) ۱۹ـل۲: کز؛ (ق۲،و،کو) ۲۰ـ(آ،ب: ازان) ۲۱ـ(آ: بهره) ۲۲ـس (نیز ق۲،و،لن۲): با (بی‌نقطه)؛ ق،ل۲ (نیز لن،لی،ل،پ،ب): یا؛ ک،س۲ (نیز آ): یا؛ متن = ل ۲۳ـ(آ: ز هر) ۲۴ـس (نیز لی،ل۳): ندانند؛ ق،ل۲ (نیز ق۲،پ،ب): نراند؛ س۲: براید؛ (و: نراند خرد را)؛ متن = ل ۲۵ـس: براند؛ ق: بسوی؛ (ل۲: ز بهر؛ لی،ب: بر اندر)؛ متن = ل،ل۲،س۲ (نیز ق۲،پ،و)؛ در آ این لت خوانا نیست؛ در س،لی،ب این بیت پس از بیت ۲۴۷۲ آمده است؛ ک، لن،لن۲ این بیت را ندارند ۲۶ـل (نیز ق۲): بشنو (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـ(پ،ب: افزون‌منش) ۲۸ـس، س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): بر؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۹ـ(و،آ،ب: شود) ۳۰ـل: مکنش (!)؛ (ل۲: سرزنش)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ و در اینجا نخست از ۲۴۶۵آ و ۲۴۵۹ب یک بیت ساخته و پس از آن بیت‌های ۲۴۶۰ـ۲۴۶۴ را از نو نوشته و سپس بیت ۲۴۶۵ را آورده است ۳۱ـق ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن = ل،س ۳۲ـل: چون تو؛ س: خسو (بی‌نقطه)؛ (لی،و،لن۲،آ،ب: خشنو)؛ متن = ق ـس۲ (نیز ق۲،ل۳،پ)؛ لن نخست خسو نوشته و سپس دی به پایان آن افزوده است (=خشنودی؟ وزن درست نیست) ۳۳ـل،س (نیز لن): نماند (بی‌نقطه)؛ ک (نیز لن۲): بیاید؛ ل۲: نباشد؛ (لی، ب: بداند)؛ متن = ق،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۳۴ـس (نیز آ،ب): اندر (بی‌نقطه) ۳۵ـل: ترا؛ ل۲: بدان؛ متن ← ۳۶ـ(لی: برآرد دمارش (!))؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۷ـک: جزه> ۳۸ـق: وزین؛ س۲: برین ۳۹ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،آ،ب): بگذرد؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،لن۲) ۴۰ـ(لن۲: شغل (!)) ۴۱ـ(ل۳،آ: هراس) ۴۲ـل: به ۴۳ـ(لن: جز>ارزوها)؛ ق: کند آرزوها

همان[1] بهرِ[2] جانش که دانش[3] بود
ندانَد، نه از دانشی بشنود!

۲۴۷۰ بپرسید کسری که از[4] کهتران[5]
که را باشد اندیشه‌ی[6] مهتران[7]؟

چُنین گفت کآنکس[8] که داناترست
به هر آرزو[9] بر تواناترست!

کدام‌ست[10] دانا[11]؟ ـ بدو شاه گفت[12] ـ
که[13] دانش بود مرد را در نهفت[14]!

چُنین گفت کآن کو[15] به فرمانِ دیو
نبرّد دل[16] از راه گیهان‌خدیو!

[کسی را همی خیره[17] فرمان برد
که خصم[18] روان‌ست و آن خرد؟]

۲۴۷۵ ده‌اند اهرِمن[19] هم[20] به نیرویِ[21] شیر
که آرند[22] جان و[23] خرد را به زیر!

بدو گفت[24] کسری[25] که ده[26] دیو چیست
کزیشان خرد را بباید گریست؟

چُنین داد پاسخ که آز و نیاز
دو دیوند با زور و[27] گردن‌فراز!

دگر خشم و رشک‌ست و ننگ‌ست و کین
چو نمّام و[28] دوروی و[29] ناپاک‌دین

دهم[30] آنک از کس[31] ندارد سپاس
به نیکیّ و هم نیست[32] یزدان‌شناس

۲۴۸۰ بدو[33] گفت ازین شوم ده با گزند[34]
کدام‌ست[35] آهَرمنِ[36] زورمند؟

چُنین داد پاسخ به کسری که آز[37]
ستمگاره دیوی بود دیرساز[38]!

که او را نبینند[39] خشنود ایچ[40]
همه در فزونیش باشد بسیچ!

۱ـس، ک، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و ـ ب): هم از؛ متن = ل، ق، ل[2] (نیز ق[2]، پ) ۲ـل: بهر و؛ متن ← ۳ـس، س[2] (نیز لی، ل[3]، آ، ب): جانش؛ (ق[2] بهره بر جانش دانش)؛ متن = ق، ک، ل[2] (نیز لن، پ، و، لن[2]) ۴ـس (نیز لی، ب): بپرسیدش از مهتر و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـق (نیز لن، ق[2]، لن[2]): مهتران؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـق ـ س[2] (نیز لن ـ ب): اندازهٔ؛ متن = ل، س ۷ـق (نیز ق[2]): کهتران؛ ل[2] (نیز لن، لی[2]): بهتران؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـس، ل[2]: آنکس ۹ـل: آرزوی ۱۰ـل: ندانست (حرف یکم بی‌نقطه) ۱۱ـس[2] (نیز آ): نادان؛ در ل[2] این واژه خوانا نیست ۱۲ـ(پ: گفت شاه) ۱۳ـ(لی: نه (!)) ۱۴ـ(پ: نزد او سال و ماه) ۱۵ـق (نیز و): آنکو ۱۶ـل: بپردازد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق، ک، س[2] (نیز لن ـ ل[3]، لن[2]، آ): ببرّد؛ متن = س، ل[2] (نیز پ، و، ب) ۱۷ـ(لی: نیز؛ ب: همین نیز) ۱۸ـ(آ: خصمش)؛ ل، ک، لن، لن[2] این بیت را ندارند ۱۹ـس، ق (نیز لی، ب): دو اهرمنند؛ ک، ل[2]، س[2] (نیز پ، آ): ده اهرمنند؛ (ق[2]، و، لن[2]: ده اهریمنند)؛ متن = ل (نیز لن)؛ ل[2] خوانا نیست ۲۰ـس، س[2] (نیز لی، ل[3]، و ـ ب): آن؛ ق، ک، ل[2] (نیز ق[2]، پ): این؛ متن = ل (نیز لن) ۲۱ـل[2]: نیرو چو ۲۲ـس (نیز لی، ب): آورد؛ (لن، لن[2]: دارند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـ(لی، آ: ‹و›) ۲۴ـق: بپرسید ۲۵ـک (نیز لن، لن[2]): خسرو؛ ل[2]: ‹کسری›؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـق: آن؛ س، ل[2]: ‹که› ده؛ (ق[2]، لی، ب: ره)؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز لن، ل[3] ـ آ) ۲۷ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن، لی، و، لن[2]، ب): ‹و›؛ (آ: سوز)؛ متن = ل، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ) ۲۸ـل (نیز لی، ل[3]، و، آ): ‹و›؛ (لن[2]: رمام و (!))؛ متن = س ـ س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، ب) ۲۹ـس، س[2] (نیز لی، ل[3]، و): ‹و›؛ (ق[2]: روزی و (!))؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز لن، پ، لن، آ، ب) ۳۰ـل: دوم؛ (ق[2]، لی، ب: دگر)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل[2] خوانا نیست ۳۱ـ(لن: ازو کس)؛ س: از کس او را؛ پ: آنکه از کس؛ لن[2]: آنکه زو کس)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـل، س، ل، ل[2]، س[2] (نیز و، آ، ب): هم او نیست؛ ق: نبود دست؛ (لی، ل[3]: همویست)؛ متن = ک (نیز لن، ق[2]، لن[2]) ۳۳ـس (نیز لی، ب): چنین ۳۴ـق، ک، ل[2] (نیز لن، ل[3]، آ): برگزند؛ (ق[2]: دیوها برگزند؛ لن[2]: شوم‌تر ده گزند)؛ ل: کین شوم ده باگزند؛ س: ده دیو را پرگزند؛ س[2] (نیز پ): زین شوم ده پرگزند؛ (لی، و: کین شوم ده (لی: شرم ره) پرگزند)؛ متن ← ل، ق، ک، ل[2] (نیز لن، ل[3]) ۳۵ـک (نیز لی): کدامند ۳۶ـق: اهرمنی؛ (ق[2]، و: اهریمن؛ لن[2]: از اهریمن (وزن درست نیست))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۷ـس (نیز لی): که ننگ و (لی: ‹و›) نیاز؛ (ل[3]، آ، ب: آز و نیاز)؛ و: پاسخش داد اما که آز)؛ متن = ل، ق ـ س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]) ۳۸ـس[2] (نیز ل[3]): دیوساز؛ (لی: مردی بود رزم‌ساز) ۳۹ـق: نیابند ۴۰ـس ـ س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ ـ ب): هیچ؛ متن = ل (نیز ل[3])

نیاز آنک[1] او را از[2] اندوه و درد
همی[3] کور بینند[4] و[5] رخساره زرد!

کزین[6] بگذری، خسروا[7] دیوِ رشک
یکی دردمندی بود بی‌بزشک!

۲۴۸۵ اگر در زمانه کسی بی‌گزند[8]
ببیند[9]، شود جانِ او دردمند!

دگر ننگ[10]، دیوی بود با ستیز[11]
همیشه به بد کرده چنگال تیز[12]!

دگر دیو کین‌ست[13]، پرجوش و خشم[14]
ز مردم نتابد[15] گه خشم چشم[16]!

نه بخشایش آرد به کس‌بر[17]، نه مهر
دژآگاه‌دیوی پرآژنگ[18] چهر!

دگر دیو نمّام[19] کو[20] جز دروغ
نداند، نراند[21] سُخُن با[22] فروغ!

۲۴۹۰ بماند[23] سُخُن‌چین و[24] دوروی[25] دیو
بریده دل از بیم[26] گیهان‌خدیو!

میانِ دو تن کین و جنگ[27] آورد[28]
بکوشد که[29] پیوستگی[30] بشکرد[28]!

دگر دیوِ بی‌دانش و[31] ناسپاس[32]
نباشد خردمند و[33] نیکی‌شناس!

بنزدیکِ او رای و شرم[34] اندکی‌ست
به چشمش[35] بد و نیک هر دو یکی‌ست!

ز دانا بپرسید پس شهریار
که چون دیو با[36] دل[37] کند کارزار،

۲۴۹۵ به بنده چه داده‌ست[38] گیهان‌خدیو
که از کار[39] کوته کند دستِ دیو؟

۱ـ(لن[2]: آنکه؛ لی: نیازارد) ۲ـل، ک (نیز پ ـ ب): ز؛ متن = س، ل[2]، س[2] (نیز لن ـ ل[3]) ۳ـک، س[2] (نیز لن ـ ب): همه؛ متن ← ۴ـس: همیشه بود تند؛ متن = ل، ل[2] ۵ـ(لی، ل[3]، پ: ‹و›)؛ ق بیت‌های ۲۴۸۳ـ۲۴۹۳ را ندارد ۶ـ(ب: ازین) ۷ـل: باشد آن ۸ـ(ق[2]: برگزند) ۹ـل: بتندی (ـ ببیند؟)؛ لی پس از این بیت افزوده است:

دگر آنک دیوی بود پرگزند ببیند شود جان او دردمند

۱۰ـس: تند؛ (لی: آنک؛ آ: نیک (!)) ۱۱ـک، ل[2]، س[2] (نیز لن ـ ب): پرستیز؛ س: بی‌بزشک؛ متن = ل ۱۲ـس: بود تیز چنگال رشک ۱۳ـ(ق[2]: خشمست؛ لن[2]: کینه‌ست) ۱۴ـل (نیز لن، لن[2]): پردرد و جوش؛ ل[2]: پرخشم و جوش؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـل: سابد (دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ ک: بیابد (حرف یکم و چهارم بی‌نقطه)؛ ل[2]: بتابد؛ (لن، لن[2]: برآرد؛ آ: ستاند؛ ب: نیابد)؛ متن = س، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، پ، و؛ در ق[2] حرف یکم بی‌نقطه) ۱۶ـل: هوش؛ (لن: بنالد خروش؛ لن[2]: ز ناگه خروش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـل: برو بر؛ س، ل[2]، س[2] (نیز لی، ل[3]، آ، ب): به گیتی؛ متن = ک (نیز لن، ق[2]، پ، و، لن[2]) ۱۸ـ(ق[2]: دیوبست ازرنک (؟)؛ لی: دیوی پر از رنگ) ۱۹ـل: دوروی؛ (لن[2]: رمّام) ۲۰ـ(آ: کز) ۲۱ـک: براند (!) ۲۲ـل: جز (!)؛ (لن[2]، آ: بر) ۲۳ـل[2] (نیز ق[2]، ل[3]، ب): نماند؛ (آ: ببیند)؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز لن، لی، پ ـ آ) ۲۴ـ(لی: ‹و›) ۲۵ـس، ل[2]، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): دورویه؛ (ق[2]: زوری (!))؛ متن = ل، ک (نیز لی، پ، لن[2]) ۲۶ـس، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن ـ و، آ، ب): ترس؛ (لن[2]: راه)؛ متن = ل ۲۷ـل[2]: خشم؛ س (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): جنگ و کین؛ (پ: جنگ چون)؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، لن[2]) ۲۸ـس ـ س[2] (نیز لن ـ ب): افکند ـ بشکند (لن[2]: بشکنند)؛ متن = ل ۲۹ـل[2]: و؛ (لن، لن[2]: بکوشند و) ۳۰ـ(لن[2]: کوشندگی) ۳۱ـس، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، لن، ب): ‹و›؛ متن = ل، ک، ل[2] (نیز لن، پ، آ) ۳۲ـس، س[2] (نیز لی، و، آ، ب): بی‌سپاس؛ (ل[2]: دیوسپاس (!))؛ متن = ل، ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]) ۳۳ـس[2] (نیز لی): ‹و› ۳۴ـک، ل[2] (نیز پ): شرم و رای؛ (ق[2]: بزم و رزم)؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، ل[3]، و ـ ب) ۳۵ـل: چشم؛ س[2] این بیت را ندارد ۳۶ـس، س[2] (نیز لی، ل، آ، ب): بر؛ ل[2]: بود تا؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق[2]، پ، و، لن[2]) ۳۷ـک: تو ۳۸ـ(ب: دانست (!))؛ س: بپرسید کز راه؛ ک: بیندش چه داده‌ست؛ (ق[2]، لن[2]: بیندد چرا دست)؛ متن = ل، ق، س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، و، آ) ۳۹ـ(ق[2]: بنده)؛ س: چه کارست؛ در س، ب این بیت پس از بیت ۲۴۹۷ آمده است؛ ل[2]، لی این بیت را ندارند

چُنین داد پاسخ که دستِ خرد ز کردار آهَرمنان[1] بگذرد!
ز شمشیرِ دیوان خرد جوشن‌ست دل و جانِ دانا بدو[2] روشن‌ست[3]!
گذشته‌سَخُن یاد دارد[4] خرد به دانش روان را همی[5] پرورد!
خرد باد جانِ ترا رهنمون که راهی درازست پیش اندرون[6]!
۲۵۰۰ دگر خوی[7] بود آنک خوانیم خیم[8] که با او[9] ندارد[10] دل از[11] دیو بیم!
جهان[12] خوش بود بر دلِ نیک‌خوی نگردد به گردِ درِ[14] آرزوی!
سَخُن‌های اومید[15] گویم کنون که دل را[16] به[17] شادی بود رهنمون!
همیشه خردمند و[18] اومیدوار[19] نبیند جزاز[20] شادی از[21] روزگار!
نبندیشد از[22] کارِ بد یک‌زمان ره تیر[23] گیرد، نگیرد[24] کمان!
۲۵۰۵ دگر[25] هرچ[26] خشنود باشد، به[27] گنج نیازد، نیارد[28] تنش را به رنج!
کسی کو به گنجِ[29] درم ننگرد[30] همه روزِ[31] او بر خوشی بگذرد!

۱ـ(ق۲،آ: اهریمنان)؛ س،ک،ل۲،س۲،لی،ل۳،و،آ،ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:
چنین پاسخش داد پس (س: داد پاسخش پس؛ و: داد پاسخ ورا) مرد دین
که ای شاه با دانش و (و،ب: خرد) باقرین (ک: داد با آفرین؛ لی: رای با آفرین؛ ل۲: دانا و به آفرین)
لن،لن۲ از ۲۴۹۶آ و ۲۴۹۸ب یک بیت ساخته و ۲۴۹۶ب ـ۲۴۹۸آ را انداخته‌اند؛ متن =ل،ق (نیز پ) ۲ـس (نیز ب): بر او؛ ل: دانشده زو؛ متن =ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ ـ،و،آ) ۳ـ(ق۲: در تنست)؛ ق این بیت را ندارد ۴ـک،ل۳ (نیز آ): راز دارد؛ س۲: راست دارد؛ (ق۲: باز یابد)؛ س (نیز ب): چنین داد پاسخ که هوش و)؛ متن =ل (نیز ل۳،پ،و) ۵ـ(ق۲: خرد)؛ ق،لی این بیت را ندارند ۶ـدر ل این بیت پس از بیت ۲۴۹۶ آمده است ۷ـک،ل۲ (نیز و): خو؛ س۲: خود؛ ل: وگر خود؛ (ل۳: دل خود)؛ متن ← ۸ـ(لی: خواهیم هیم (!)؛ ب: خواهیم خیم؛ آ: آنکو خوانیم خیم (وزن درست نیست)؛ لن،لن۲: هر آنکو خرد باشد او را ندیم)؛ متن =(ق۲،پ؛ در ق۲ پس از تصحیح را به بود؛ نیز ← ک،ل۲،و) ۹ـل۲: او را؛ (لن،لن۲: ایا او) ۱۰ـ(ق۲: نتابد) ۱۱ـل (نیز ق۲،لی): ⟨از⟩؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ س،ق این بیت را ندارند ۱۲ـک (نیز ب): چنان ۱۳ـک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،پ،لن۲): نیک‌خو ـ آرزو؛ متن =ل،س،ق (نیز لن،لی،ل۳،و،آ،ب) ۱۴ـس (نیز ب): دگر بر در؛ ل۲: همی برد؛ س۲: دگر آر در؛ (لی: دگر بر ره؛ ل۳،آ: دگر از در)؛ متن =ل،ق،ک (نیز لن،ق۲،پ،و،لن۲) ۱۵ـل: یاینده؛ س،ق،ل۲،س۲ (نیز لن ـ ب): امید؛ متن =ک ۱۶ـل۲: دارا ۱۷ـ(لی،آ،ب: ز) ۱۸ـس،ک،س۲ (نیز لن،لی ـ لن۲): ⟨و⟩؛ (ق۲: خردمندی)؛ متن =ل،ق،ل۲ (نیز آ،ب) ۱۹ـل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز لن ـ ب): امیدوار؛ متن =ک ۲۰ـق (نیز لن،پ،و،لن۲،آ): بجز؛ متن =ل،س،ک،ل۳،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،ب) ۲۱ـل: ⟨از⟩ ۲۲ـق،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،ب): نه‌اندیشد؛ (لی: نه اندیشهٔ) ۲۳ـل: راست؛ س (نیز لی،ب): نیک؛ ق،ل۳،س۲ (نیز پ،و،آ): تیره؛ (لن۲: تیر)؛ متن =ک (نیز لن،ق۲،ل۳) ۲۴ـس (نیز ب): برای؛ ق: بکژی؛ ل۲ (نیز پ،و): نه راه؛ س۲ (نیز آ): براه؛ (ق۲: نجوید؛ لی: برای و؛ ل۳: برو بر)؛ متن =ل،ک (نیز لن،لن۲) ۲۵ـس۲ (نیز ب): وگر ۲۶ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،و،ب): هیچ؛ ق،ک،ل۲ (نیز پ،لن۲): هر که؛ (ق۲: هرچه)؛ متن =ل (نیز لن،آ) ۲۷ـق (نیز ل۳): ز ۲۸ـس: نراند؛ ک: نیازد؛ (و: ندارد)؛ ق: بنازد نیازد؛ ل۲: نیارد ندارد (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ س۲ (نیز آ): نیارد ندارد؛ (لی: نتازد براند؛ ل۳: بنازد نیازد؛ ب: بیارد براند)؛ متن =ل (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۲۹ـل۲ (نیز لی،ل۳، لن۲،آ،ب): ⟨و⟩؛ ق (نیز ق۲): رنج و؛ (پ: نیندیشد و بر)؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،و) ۳۰ـس۲: بنگرد ۳۱ـس۲ (نیز لی): رنج؛ س این بیت را ندارد

دگر[1] زین که[2] یزدان‌پرست‌ست و[3] بس به رنج و به گنج و به[4] آزرم[5] کس!
ز فرمان یزدان نگردد[6] سرش سرشتش برین‌ست و[7] هم گوهرش!
برین[8] هم نشانست[9] پرهیز نیز که نفروشد[10] او راه یزدان به چیز!
۲۵۱۰ بدو گفت: ازین ده[11] کدام‌ست شاه سُوی نیکوی‌ها[12] نماینده راه؟
چُنین داد پاسخ که راهِ خرد ز هر دانشی بی‌گمان بگذرد[13]!
همان خویِ نیکو[14] که مردم بدوی[15] بماند[16] همه ساله با آبِ روی[15]!
وُ زین[17] گوهران گوهرِ[18] استوار تنِ خُشنَدی دیدم از[19] روزگار!
وُ زیشان[20] امیدست آهسته‌تر برآسوده از رنج و[21] بایسته‌تر[22]!
۲۵۱۵ وُ زین گوهران آز دیدم[23] به رنج که همواره سیری[24] نیابد[25] ز[26] گنج!
بدو گفت شاه: از هنرها چه به که گردد بدو[27] مردِ جوینده مه[28]؟
چُنین داد پاسخ که هر کو ز راه نگردد[29]، بود با[30] تنی بی‌گناه[31]!
بیابد[32] ز[33] گیتی همه کام و نام[34] از[35] انجام و[36] فرجام[37] و آرام و کام[38]!
بپرسید ازو نامبردار[39]گو کزین ده[40] کدامین بود[41] پیشرَو؟
۲۵۲۰ چُنین داد پاسخ به[42] آوازِ[43] نرم سَخُن‌های دانش[44] به گفتارِ[45] گرم:

۱ـ(لن۲،آ: وگر) ۲ـل،ق (نیز لن،ق۲،لن۲): دین؛ س (نیز لی،ب): آنک؛ ک (نیز پ): دین که؛ (و: هر که)؛ متن =ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ) ۳ـل، ق،ک،س۲ (نیز لی،ل۳،پ،لن۲،آ): ⟨و⟩؛ متن =س،ل۲ (نیز لن،ق۲،و،ب) ۴ـل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ،ب): گنج و به رنج (ب: رزم) و به؛ س (نیز لی): نه گنج و نه رنج (لی: رزم) و نه؛ ق: ز گنج و ز رنج و ز؛ متن =ل،ک (نیز لن،پ،لن۲) ۵ـس: آرام ۶ـ(ق۲: اگر در) ۷ـک: همینست و؛ ل: سرشت بدی نیست؛ (ل۳: پرستش برینست و)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ(لن: بدین) ۹ـس: نشانست و ۱۰ـ(لن۲: بفروشد) ۱۱ـل۲ (نیز و): ره؛ ل: زین ره؛ (لی: از آن ره؛ ل۳: از اینها)؛ متن =س،ق،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،آ) ۱۲ـس،ک (نیز لن،و،لن۲): نیکوئیها؛ متن =ل،ق،ل۳،س۲ (نیز ق۲ ـ پ،آ)؛ ب این بیت را ندارند ۱۳ـلن،لن۲،ب این بیت را ندارند ۱۴ـس۲ (نیز ل۳،آ،ب): نیکی ۱۵ـ(ق۲: بدو ـ روی (پساوند ندارد)؛ لی: بدو ـ رو) ۱۶ـ(آ: نماید) ۱۷ـل۲: وزان ۱۸ـس (نیز لن،ق۲،پ ـ آ): گوهری؛ متن =ل، ل۲،س۲ (نیز لی) ۱۹ـس: ز خشنودی از گردش؛ (ق۲: کسی را ندیدم من از)؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،پ ـ آ)؛ ل۳ این بیت، ق،ب بیت‌های ۲۵۱۳ـ۲۵۱۵ و ک بیت‌های ۲۵۱۳ـ۲۵۱۸ را ندارند ۲۰ـس: وزین سه ۲۱ـ(لن،لی: ⟨و⟩ ۲۲ـس،س۲ (نیز لن ـ ا): شایسته‌تر؛ متن =ل،ل۲ ۲۳ـ(لی: از دو دیده) ۲۴ـس۲: نیرو؛ (لی: تیزی) ۲۵ـل: نماید؛ ل۲،س۲ (نیز لی): نیاید؛ متن =س (نیز لن،ل۲ ـ ا؛ در س،لن،و،آ حرف چهارم بی‌نقطه) ۲۶ـل: به؛ ق۲ این بیت را ندارد ۲۷ـس،ق،س۲ (نیز لن،لی ـ ب): ازو؛ متن =ل،ق (نیز ق۲) ۲۸ـلن۲: به (پساوند ندارد)) ۲۹ـس۲ (نیز ق۲): بگردد ۳۰ـ(آ: یا) ۳۱ـق: برگناه؛ (ق۲: بر تن او گناه)؛ لی این بیت و س،لن،لن۲،ب بیت‌های ۲۵۱۷ـ۲۵۲۲ را ندارند؛ این بیت در ل،ق،ل۲،س۲،ق،ل۳،پ،و،آ آمده است ۳۲ـس۲ (نیز ق۲،لی): نیابد؛ متن =ل،ق،ل۲ (نیز ل۳،پ،و،آ) ۳۳ـ(لی،ل۳،و،آ: به) ۳۴ـق،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳): نام و کام (س۲ پساوند ندارد)؛ متن =ل،ل۲ (نیز پ،و،آ) ۳۵ـ(ق۲: وز؛ پ،و،ز: ⟨و⟩ ۳۶ـل (نیز ل۳): ⟨و⟩ ۳۷ـ(و: آغاز) ۳۸ـق (نیز ق۲): نام؛ ل۲: جام؛ (لی: آرام نام؛ ل۳: از کام نام)؛ متن =ل،س۲ (نیز پ،و،آ) ۳۹ـ(لی: نامداران) ۴۰ـ(ل۲،و،آ: ره) ۴۱ـک، ل۲: کنی؛ س۲ (نیز لی،ل۳،پ،و،آ): کنم؛ متن =ل؛ ق،ق۲ این بیت و س،لن،لن۲،ب بیت‌های ۲۵۱۷ـ۲۵۲۲ را ندارند ۴۲ـق،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،پ،و،آ): که؛ (ق۲: گفت او را که)؛ متن =ل ۴۳ـ(و: آوای) ۴۴ـق،ک (نیز ق۲،پ): دانا؛ ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): سخنها که راند؛ (لی،و: سخنها که داند)؛ متن =ل ۴۵ـس۲: آواز؛ ق این بیت را پس از بیت ۲۵۲۳ آورده است

فزونی[1] نجوید[2] برین[3] جز[4] خرد — خرد بی‌گمان بر هنر[5] بگذرد!
وُ زآنپس ز دانا بپرسید مه[6] — که فرهنگِ مردم[7] کدام‌ست به[8]؟
چُنین داد پاسخ که دانش[9] به‌ست — خردمند خود[10] بر مهان[11] بر مه‌ست!
که دانا نیارد بلندی[12] به[13] گنج — تن خویش را دور دارد ز[14] رنج!
۲۵۲۵ ز نیروی خصمش[15] بپرسید شاه — که چون جُست خواهد[16] همی دستگاه؟
چُنین[17] داد پاسخ که کردارِ بد — بود خصمِ روشن‌روان و[18] خرد!
ز دانا بپرسید پس دادگر — که فرهنگ بهتر بود گر[19] گهر؟
چُنین داد پاسخ بدو رهنمون — که فرهنگ باشد ز گوهر فزون[20]!
که فرهنگ آرایش[21] جان بود — ز گوهر سَخُن گفتن آسان بود!
۲۵۳۰ گهر[22] بی‌هنر زار و خوارست[23] و[24] سست — به فرهنگ باشد روان تندرست!
بدو گفت: جان را ز دودن[25] به چیست[26]؟ — هنرهای تن[27] را ستودن[28] به چیست[26]؟
بگویم کنون ـ گفت من[29] ـ سربه‌سر — ـ اگر یادگیری[30] همه[31] دربه‌در ـ:
خرد چون یکی[32] خِلعت ایزدی‌ست[33] — از[34] اندیشه دورست و[35] دور از بدی‌ست[33]!
هنرمند کز[36] خویشتن در شگفت[37] — بماند، هنر زو[38] نباید گرفت!
۲۵۳۵ همان خوش‌منش مردم خویشکار[39] — نباشد به چشم خردمند خوار،
اگر[40] بخشش و[41] دانش و رسم[42] و داد — خردمند گرد آورد[43] با نژاد[44]!

۱ـ ق[۲]: فروتن) ۲ـ ل: نجوید (حرف یکم بی‌نقطه) ۳ـ ک: ازین؛ ل[۳]، س[۳] (نیز لی، و، آ): بدین؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ) ۴ـ ل (نیز ق[۲]، ل[۳]): بر؛ متن = ک، ل[۳]، س[۳] (نیز لی، پ، و، آ) ۵ـ ک: همه؛ س[۳]: خرد (!)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز ق[۲] ـ پ، و، آ) ۶ـ (لی: شاه) ۷ـ (ق[۲]: مردان؛ لی: مرد از) ۸ـ (لی: ماه (!)) ۹ـ ل، س[۳]: دانا؛ (ل[۳]، و، آ: دادن)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـ ل[۳]، س[۳] (نیز ل[۳]): خرد خود همی (ل[۳]: ‹همی ـ›)؛ (و: خرد بی‌گمان) ۱۱ـ ل: جهان؛ ق[۲] این بیت را ندارد و به جای آن بیت ۲۵۲۰ را آورده است ۱۲ـ ل: بلندی دارد (واژهٔ پسین نقطه ندارد)؛ س (نیز لن): نیازد یکندی؛ ک (نیز ق[۳]): نیازد بتندی؛ ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، و، آ): نیابد بلندی؛ متن = (لی، پ، لن[۲]، ب) ۱۳ـ ل[۲]: و؛ (ل[۳]، و: ز) ۱۴ـ (لن[۲]، آ: به)؛ ق این بیت را ندارد ۱۵ـ ل: یزدان ۱۶ـ ل، ل[۲] (نیز لی، ب): خواهی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـ (لی: بدو) ۱۸ـ ل (نیز ل[۳]): ‹و›ـک: روانرا؛ س[۳]: خصم و روشن‌روان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ س (نیز لن): با (بی‌نقطه)؛ ق، ل[۲] (نیز آ): با ـ ک، س[۲] (نیز ق[۲] ـ لن[۲]، ب): یا؛ متن = ل ۲۰ـ در و این بیت یا بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۱ـ س[۲] (نیز آ): آسایش؛ ل این بیت و ل[۲] این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲۲ـ س[۲] (نیز لن): که هر (ـ گهر) ۲۳ـ س[۲]: زار زارست؛ (ب: خوار و زارست) ۲۴ـ س[۲]: ‹و› ۲۵ـ ل[۲]: ستودن ۲۶ـ ک: نخست ۲۷ـ (ق[۲]: او را) ۲۸ـ ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، و، آ): نمودن؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، ب)؛ در ق[۲] بیت‌های ۲۵۳۱ـ۲۵۵۴ پس از بیت ۲۵۵۸ آمده است؛ ق بیت‌های ۲۵۳۱ـ۲۵۳۷ را ندارد ۲۹ـ ل: گفتها ۳۰ـ (لن[۲]: گیرد) ۳۱ـ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ پ، لن[۲]، آ، ب): ز من؛ متن = ل (نیز و) ۳۲ـ ل: مرد را؛ ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، آ، پ): خود یکی؛ (ق[۲]: کو یکی)؛ متن = س، ک (نیز پ، و، لن[۲]) ۳۳ـ س[۲] (نیز و، آ): ایزدی ـ بدی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـ ل، س (نیز لن، لی، لن[۲]، ب): ز؛ ل[۲] (نیز ق[۲]): ورز؛ متن = ک، س[۲] (نیز ل[۳]، پ، و، آ) ۳۵ـ (لی: ‹و›) ۳۶ـ (ق[۲]: از)؛ س[۲]: خردمند کرد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۷ـ س[۲]: درگرفت ۳۸ـ ل[۲]: هنوز و (ـ هنر زو)) ۳۹ـ ل: خویش‌دار؛ ل[۲] (نیز ق[۲]، لی): بیشکار؛ متن = س، ک، س[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]، ب)؛ ق[۲] در اینجا ‹و› ۴۲ـ (آ: سیم) ۴۳ـ ل[۲]: و نام آورد؛ (ق[۲]: را آورد) ۴۴ـ ک: با نهاد

بزرگی و[1] افزونی و راستی — همی‌گیرد از خوی بد کاستی[2]!
از آنپس[3] بپرسید کسری از اوی[4] — که ای نامورمردِ فرهنگ‌جوی[5]،
بزرگی به کوشش[6] بود، گر[7] به بخت — که[8] یابد جهاندار[9] ازو[10] تاج و تخت؟
۲۵۴۰ چُنین داد پاسخ که بخت[11] و هنر[12] — چنانند چون جفت یک‌بادگر[13]،
چنان‌چون تن و جان که[14] یارند[15] و[16] جفت — تنومند[17] پیدا و[18] جان در[19] نهفت،
همان[20] کالبد[21] مرد را پوشش‌ست[22] — اگر بختِ بیدار در[23] کوشش‌ست[22]،
به کوشش نیاید بزرگی[24] به جای — مگر[25] بختِ نیکش بود رهنمای،
وُ دیگر که گیتی[26] فسانه‌ست[27] و باد[28]! — چو خوابی که بیننده گیرد به یاد[29]،
۲۵۴۵ چو بیدار گردد، نبیند[30] به چشم — اگر نیکوُی[31] دید، اگر[32] درد و خشم!
دگر پرسشی برگشاد از نهفت — به دانا ستوده کدام‌ست؟ ـ گفت[33] ـ
چُنین داد پاسخ که شاهی[34] که[35] تخت — بیاراید و زور یابد ز[36] بخت،
اگر[37] دادگر باشد و نیکنام[38] — بیابد[39] ز[40] گفتار و کردار[41] کام[42]!
بدو گفت کاندر جهان مستمند — کدام‌ست[43] بدروز و[44] ناسودمند؟
۲۵۵۰ چُنین داد پاسخ که درویش[45] زشت — که نه کام[46] یابد، نه خرّم‌بهشت!
بپرسید و[47] گفتا که بدبخت کیست — که همواره‌ش[48] از درد باید گریست؟

۱ـ س[۲] (نیز ل[۳]، و، آ): از ۲ـ س، س[۳] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، ب): که کین آورد کژی و کاستی؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، پ، آ) ۳ـ س ـ س[۲] (نیز لن، لی، ل، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب): وزانپس؛ (آ: وزین پس)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، و) ۴ـ ق (نیز آ): ازو؛ (ل[۳]: بپرسید فرخند ... (؟)) ۵ـ ق (نیز آ): فرهنگ‌جو؛ (پ: مردم نیک‌خوی) ۶ـ س: بخشش ۷ـ ق ـ س[۳] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و، آ): یا؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، لن[۲]، ب) ۸ـ ل: چو ۹ـ ق، ک: جهانجوی ۱۰ـ ق: زو ۱۱ـ ک: داد ۱۲ـ (ل[۳]: پاسخ ... (؟)) ۱۳ـ ل، س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ب): بایکدگر؛ متن = ک ۱۴ـ (ق[۲]: کانش و یاد) ۱۵ـ (آ: جایرند) ۱۶ـ (لن[۲]: ‹و›) ۱۷ـ ل، ل[۲]: تنومند و؛ (آ: بنومید (ـ تنومند))؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـ (آ: ‹و›)؛ ل، ق، س[۲]: بیدار و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـ ل: را ۲۰ـ (پ: همه) ۲۱ـ (ب: راکر (!)) ۲۲ـ س، ک، ل، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): کوششت ـ پوششت؛ متن = ل (نیز پ) ۲۳ـ س[۲] (نیز ل[۳]، و، آ): را؛ (ق[۲]: اگر)؛ س: بیدادگر؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، ب)؛ ق این بیت را ندارد ۲۴ـ س، ق، س[۲] (نیز لن، لی، پ ـ ب): بزرگی نیاید (ق، س[۲]: نیابد؛ در س این واژه نقطه ندارد)؛ ک: نیازد بزرگی؛ (ل[۳]: بزرگی بماند)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز ق[۲]) ۲۵ـ ق: نگر ۲۶ـ ل[۲]: گفتی (ـ گیتی) ۲۷ـ (لی: فسونست) ۲۸ـ ل: بس ۲۹ـ (ق، ل[۲]، و، آ: دارد بیاد)؛ س (نیز لن، لن[۲]، ب): خواهی که گیرنده گیرد بیاد؛ ل[۲]، س[۲] (نیز لی): چو خواهی (ل[۳]: خوانی) که بیننده (لی: داننده) دارد بیاد؛ ل: چنان دان که بیننده جانست و بس؛ متن = ک (نیز پ)؛ ق بیت‌های ۲۵۴۴ـ۲۵۶۸ را ندارد ۳۰ـ ل: نگیرد؛ س، ک: بیند؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در س[۲]، لن حرف یکم بی‌نقطه) ۳۱ـ ل، س، ک، ل، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و، لن[۲]، ب): نیکوئی؛ متن = (پ، آ) ۳۲ـ س: گر؛ (لن، ب: وگر) ۳۳ـ ل، س[۲] (نیز ل[۳]): ستودن کدامست جفت؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴ـ (لن[۲]: شاخی) ۳۵ـ س[۲]: و ۳۶ـ ل: رود یابد ز؛ س[۲]: زو بیابند؛ (ل[۳]: زود یابنده؛ لی: دور ماند ز؛ آ: زود یابند)؛ متن = س، ک، ل (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]، ب) ۳۷ـ (ق[۲]: دگر؛ پ: وگر) ۳۸ـ (ل[۳]: نیک‌رای؛ لی: پاکنام) ۳۹ـ س[۲] (نیز و، لن[۲]): نیابد ۴۰ـ (ل[۳]، پ: به) ۴۱ـ ل: کردار و گفتار ۴۲ـ (ل[۳]: جای) ۴۳ـ (آ: کدامست و) ۴۴ـ (لی، پ، و: ‹و›) ۴۵ـ س، ک (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]): درویش و؛ متن = ل، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ، و، آ، ب) ۴۶ـ (ق[۲]: نام) ۴۷ـ س، ک، ل، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، لن[۲]، ب): ‹و›؛ متن = ل (نیز پ، و، آ) ۴۸ـ ل، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، و، آ): همواره؛ ل[۲]: هم‌رازش؛ متن = س، ک (نیز لن، پ، لن[۲]، ب)؛ ق[۲] در اینجا از ۲۵۵۱آ و ۲۵۵۳ب یک بیت ساخته و ۲۵۵۱ب ـ ۲۵۵۳آ را انداخته، ولی بیت‌های ۲۵۵۳ـ۲۵۵۴ را پس از بیت ۲۵۳۰ آورده است

چُنین داد پاسخ که داننده‌مرد — که دارد ز کردارِ بد رویْ زرد[1]!
بپرسید ازو گفت: خرسند کیست؟ — به بیشی ز[2] چیز[3] آرزومند کیست[4]؟
چُنین داد پاسخ که آنکس که مهر — ندارد برین[5] گرد[6]گردان[7] سپهر!
۲۵۵۵ بدو گفت: ما را[8] که[9] شایسته‌تر — چُنین[10] گفت کآنکس[11] که آهسته‌تر[12]!
بپرسید ازو گفت[13]: آهسته کیست؟ — ـکه بر تیزمردم بباید گریست!ـ
چُنین داد پاسخ که از عیب‌جوی[14] — نگر تاکه[15] پیچد، هم[16] از گفت‌وگوی[14]،
بنزدیکِ او شرم و آهستگی[17] — خردمندی[18] و رای و شایستگی[17]!
بپرسید ازو[19] نامورشهریار — که از مردمان کیست اومیدوار[20]؟
۲۵۶۰ بدو[21] گفت کآنکس[22] که کوشان‌ترست[23] — دو گوشش[24] به دانش نیوشان‌ترست[23]!
بپرسید ازو شهریارِ جهان[25] — از[26] آگاهیِ[27] نیک و[28] بد در نهان؟
چُنین داد پاسخ که از آگهی — فراوان بود کزّ[29] و[30] مغزش[31] تهی،
مگر[32] آنک[33] گفتند[34] خاک‌ست[35] جای — ندانم[36] چه گویم ز[37] دیگرسرای!
بدو گفت کسری که آبادشهر — کدام‌ست و[38] ما زو چه داریم بهر؟
۲۵۶۵ چُنین داد پاسخ که آبادجای — ز دادِ جهاندار باشد به پای!
بپرسید کسری[39] که بیدارتر[40] — پسندیده‌ترمرد و[41] هشیارتر[42]،
به[43] گیتی کدام‌ست، با من بگوی[44] — که بفزاید از دانشی[45] آبِ روی[44]؟

۱ـل۲، س۲، آ این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲ـس (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): دانش؛ متن =ل، ق، ک (نیز پ، و) ۳ـل (نیز لن۲): شاهی؛ س (نیز لی): دانش؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، و، ب) ۴ـ(ق۲: همان) ۵ـ(لن: گفت) ۶ـ(ق۲: بدو) ۷ـل: هر ۸ـ(ق۲: به) ۹ـ(لی: ترس و بیم (پساوند ندارد))؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۰ـ(لی: پرستنده)؛ ل۲، س۲، آ این بیت را ندارند و به جای آن بیت زیر را آورده‌اند (ک این بیت را پس از بیت ۲۵۷۶ و ق۲ پس از بیت ۲۵۷۷ افزوده‌اند):

بدو گفت (ک: بگو نیز) کاندر (ل۲: اندر) جهان سربسر — کدامست مرد پسندیده‌تر

۱۱ـل: او را؛ ل۲، س۲ (نیز ل۲، آ): کسی کو؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۲ـک: بناز ۱۳ـل، س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، ب): بپوشد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: نپوشد؛ متن = س۲ (نیز ل۲، پ، لن۲، آ) ۱۴ـل، ق: همی؛ متن ← ۱۵ـ(لن، لی، ب: چو به)؛ ق: در بدن تنگ؛ (و: به خود بر همان رشک)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲، پ، لن۲، آ) ۱۶ـ(و: هم از کینه اشکش؛ آ: همان کین ز مشکش (!)) ۱۷ـل: نباشد؛ س، ل۲ (نیز و): نماند (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲، پ، لن۲، آ: نماند)؛ متن =ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۲، ب)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۸ـل۲، س۲ (نیز لن، ل۲، و، لن۲، آ): کیر؛ متن ← ۱۹ـس (نیز لی): کی برآرد بسربر؛ (ب: ز آنکو بسربر ندارد)؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق۲، پ) ۲۰ـس، ک (نیز لن، و، لن۲، ب): آنکس؛ متن =ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـپ، آ) ۲۱ـک: روانش؛ س۲: زخانش (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ (لی: ز جانش؛ لن: تخت و رخانش؛ ق۲: بخت او و جانش؛ آ: بخت رخانش)؛ ل: دل تیره‌رایش؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ل۲، پ، و، لن۲، ب) ۲۲ـ(ق۲: چو چو) ۲۳ـک: خرشید ۲۴ـ(ل۲، پ، لن۲، آ: آنکه) ۲۵ـل: روشن ۲۶ـل، س، ق، ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق، ل۲، آ: نباید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (و، لن۲، آ: نباید)؛ متن =ک (نیز لی، پ، ب) ۲۷ـق (نیز ق۲، پ): کاری ۲۸ـل: در؛ (ق۲: درد)؛ متن ← ۲۹ـل (نیز آ): انداز؛ متن = سپرده دستنویس دیگر ۳۰ـ(لن، لن۲: بخت ـ تخت؛ ل۲، پ: بخت ـ بخت (پساوند ندارند)؛ و، آ، ب: بخت ـ بخت (حرف یکم بی‌نقطه)) ۳۱ـک: گشت او ۳۲ـل: تا از ۳۳ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): مستمند؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۴ـق (نیز و، لن۲): آنکو ۳۵ـس (نیز لن): تونگر ۳۶ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): کسی راکه؛ ق: همانراکه؛ متن =ل ۳۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، آ، ب): دلی؛ متن =ل (نیز ق۲، لی، ل۲، و، لن۲) ۳۸ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): باگزند؛ متن =ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲، پ، آ)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد

چُنین داد پاسخ که دانایِ پیر — که با آزمایش بود یادگیر[1]!
بدو گفت کسری که رامش[2] که‌راست — که دارد به شادی[3] همی[4] پشت[5] راست؟
۲۵۷۰ چُنین[6] داد پاسخ که آن[7] کو ز[8] بیم — بود ایمن و باشدش زرّ و سیم[9]!
بدو گفت ما را ستایش به چیست — بنزدیکِ هر کس پسندیده[10] کیست؟
چُنین داد پاسخ که آن کو[11] نیاز[12] — بپوشد[13] همان[14] رشک با ننگ و[15] آز،
همان رشک و کینش[16] بماند[17] نهان — پسندیده او باشد اندر جهان!
ز مرد شکیبا بپرسید شاه — که از صبر[18] دارد به سربر[19] کلاه؟
۲۵۷۵ چُنین گفت کآنکس[20] که نومید گشت — زبخت‌و،رخانش[21] چو[22] خورشید[23] گشت!
دگر آنک[24] روزش[25] بیاید[26] شمرد — به کار[27] بزرگ‌اندرون دست برد!
بدو گفت غم بر[28] دلِ کیست بیش — کز اندوه[29] سیر آید از کارِ خویش؟
چُنین داد پاسخ که آن کو ز تخت[30] — بیفتاد و نومید گردد[31] ز بخت[30]!
بپرسید ازو شهریارِ بلند — که از ما[32] که دارد دلی دردمند[33]؟
۲۵۸۰ چُنین گفت کآن کو[34] خردمند نیست — توانگر[35] کش از بخت[36] فرزند نیست!
بپرسید شاه از دلِ[37] مستمند — نشسته به گُرم‌اندرون بی‌گزند[38]؟

۱ـل۲، س۲، آ این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲ـس (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): دانش؛ متن =ل، ق، ک (نیز پ، و) ۳ـل (نیز لن۲): شاهی؛ س (نیز لی): دانش؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، و، ب) ۴ـ(ق۲: همان) ۵ـ(لن: گفت) ۶ـ(ق۲: بدو) ۷ـل: هر ۸ـ(ق۲: به) ۹ـ(لی: ترس و بیم (پساوند ندارد))؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۰ـ(لی: پرستنده)؛ ل۲، س۲، آ این بیت را ندارند و به جای آن بیت زیر را آورده‌اند (ک این بیت را پس از بیت ۲۵۷۶ و ق۲ پس از بیت ۲۵۷۷ افزوده‌اند):

بدو گفت (ک: بگو نیز) کاندر (ل۲: اندر) جهان سربسر — کدامست مرد پسندیده‌تر

۱۱ـل: او را؛ ل۲، س۲ (نیز ل۲، آ): کسی کو؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۲ـک: بناز ۱۳ـل، س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، ب): بپوشد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: نپوشد؛ متن = س۲ (نیز ل۲، پ، لن۲، آ) ۱۴ـل، ق: همی؛ متن ← ۱۵ـ(لن، لی، ب: چو به)؛ ق: در بدن تنگ؛ (و: به خود بر همان رشک)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲، پ، لن۲، آ) ۱۶ـ(و: هم از کینه اشکش؛ آ: همان کین ز مشکش (!)) ۱۷ـل: نباشد؛ س، ل۲ (نیز و): نماند (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲، پ، لن۲، آ: نماند)؛ متن =ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۲، ب)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۸ـل۲، س۲ (نیز لن، ل۲، و، لن۲، آ): کیر؛ متن ← ۱۹ـس (نیز لی): کی برآرد بسربر؛ (ب: ز آنکو بسربر ندارد)؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق۲، پ) ۲۰ـس، ک (نیز لن، و، لن۲، ب): آنکس؛ متن =ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـپ، آ) ۲۱ـک: روانش؛ س۲: زخانش (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ (لی: ز جانش؛ لن: تخت و رخانش؛ ق۲: بخت او و جانش؛ آ: بخت رخانش)؛ ل: دل تیره‌رایش؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ل۲، پ، و، لن۲، ب) ۲۲ـ(ق۲: چو چو) ۲۳ـک: خرشید ۲۴ـ(ل۲، پ، لن۲، آ: آنکه) ۲۵ـل: روشن ۲۶ـل، س، ق، ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق، ل۲، آ: نباید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (و، لن۲، آ: نباید)؛ متن =ک (نیز لی، پ، ب) ۲۷ـق (نیز ق۲، پ): کاری ۲۸ـل: در؛ (ق۲: درد)؛ متن ← ۲۹ـل (نیز آ): انداز؛ متن = سپرده دستنویس دیگر ۳۰ـ(لن، لن۲: بخت ـ تخت؛ ل۲، پ: بخت ـ بخت (پساوند ندارند)؛ و، آ، ب: بخت ـ بخت (حرف یکم بی‌نقطه)) ۳۱ـک: گشت او ۳۲ـل: تا از ۳۳ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): مستمند؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۴ـق (نیز و، لن۲): آنکو ۳۵ـس (نیز لن): تونگر ۳۶ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): کسی راکه؛ ق: همانراکه؛ متن =ل ۳۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، آ، ب): دلی؛ متن =ل (نیز ق۲، لی، ل۲، و، لن۲) ۳۸ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): باگزند؛ متن =ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲، پ، آ)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد

بدو گفت: با دانشی[1] پارسا — که گردد برو[2] ابلهی[3] پادشا!
بپرسید[4] نومیدتر کس کدام[5] — که دارد توانایی و[6] نیک‌نام[7]؟
چُنین گفت[8] کآن کو[9] ز کارِ[10] بزرگ — بیفتد[11]، بماند[12] نِژند و سُتُرگ!
۲۵۸۵ بپرسید ازو[13] شاه نوشین‌روان[14] — که ای مردِ بینا و بخت جوان[15]،
که دانی که بی‌نام[16] و آرایش‌ست — که او ازدرِ[17] مهر و[18] بخشایش‌ست؟
بدو گفت: مرد فراوان[19] گناه — گنهکار[20] درویش[21] بی‌دستگاه
بپرسید و[22] گفتش که برگوی راست — که تا از[23] گذشته پشیمان که‌راست؟
چُنین داد پاسخ که آن تیره‌ترگ — که بر سر[24] نهد پادشا روزِ مرگ،
۲۵۹۰ پشیمان شود، دل کند[25] پرهراس — که جانش به[26] یزدان بود ناسپاس!
وُ دیگر که کردار دارد بسی[27] — بنزدیکِ آن[28] ناسپاسان[29] کسی[27]!
بپرسید و گفت ای خردیافته — هنرها[30] یک[31] اندر دگر بافته[32]،
چه[33] دانی زِوشُنی[34] بود سودمند[35] — همان بر دلِ هر کسی ارجمند؟
چُنین داد پاسخ که چون تندرست[36] — که دل را جزاز شادمانی نجست[37]؟

۱ـک: بی‌دانش؛ (ب: با دانش و)؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ): چنین داد پاسخ که آن؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب) ۲ـس، ک (نیز لن ـ پ، لن۲، ب): بدو؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز و، آ) ۳ـ(ق۲: آنگهی (← ابلهی)؛ لی: دانشی) ۴ـس، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): بدو (ق۲: دگر) گفت؛ متن = ل، ق، ک ۵ـ(ب: هم کسی) ۶ـق: که گردد توانایی ۷ـ(ق۲: تنگ و نام؛ پ: که باشد توانایی او را بسی) ۸ـ(پ: ←گفت→) ۹ـق (نیز و): آنکو ۱۰ـس: راه؛ (لن، لی، لن۲، ب: گاه؛ ل۳، و: کاری)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲، س۲ (نیز پ، آ) ۱۱ـ(آ: نیفتد) ۱۲ـل۲: نماند؛ ق۲ این بیت را ندارد و به جای آن بیت زیر را آورده است:

بگفتا کسی کر بود دین‌درست — نباید جز از کام دل هر چه جست

۱۳ـ(و: پس) ۱۴ـ(لی، ب: نوشیروان) ۱۵ـل۲: بخت جوان؛ (ق۲: دانا و روشن‌روان)؛ س (نیز ل۳): چشم بینا و بخت جوان؛ ق: مرد بیدار دولت جوان؛ (لن، لی، لن۲، ب: بخت بینا و بخت (لی: ببخت) جوان)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز پ، و (بیدار)، آ) ۱۶ـک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، آ): با نام؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـل: راز دل؛ (لی: راز در)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۸ـل (نیز لن، لی): ←و→ ۱۹ـ(لی، ب: پس (ب: ای) مرد فرمان) ۳۰ـل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و، آ): گنهکار و؛ متن = س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، لن۲، ب) ۲۱ـل، ک، ل۲: درویش و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(لن، ق۲، و، لن۲: ←و→) ۲۳ـس: روز؛ لی بیت‌های ۲۵۸۸ـ۲۶۰۱ را ندارد ۲۴ـک: بسر بر ۲۵ـس (نیز لن، و، لن۲، ب): یا دلی؛ (ل۲: کند دل شود)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۲۶ـس۲ (نیز ل۳): ز؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۷ـس (نیز لن، پ، و، لن۲): کسی ـ بسی؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ، ب) ۲۸ـ(ق۲، پ: او؛ و: بنزدیکی) ۲۹ـل: پارسایان ۳۰ـق: گهرها ۳۱ـ(ق۲: بد) ۳۲ـ(ق۲، ب: تافته) ۳۳ـ(ب: تر) ۳۴ـل: کزان تن؛ س (نیز لن، لن۲، ب): که روشن؛ ق، ک (نیز پ): کزو تن؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ): رفتن؛ (ق۲: که تن زو)؛ متن تصحیح قیاسی است (← س، لن، لن۲، ب) ۳۵ـ(پ: بی‌گزند) ۳۶ـل: نااندرست؛ ق: بااندرست؛ (آ: آن‌اندرست)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، لن۲، آ) ۳۷ـس (نیز لن، لن۲، ب): بود دل‌خوش از شادمانی (س: پادشاهی) نجست؛ ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): بود دل پر از (س۲: خود آن؛ پ: خود از؛ آ: بدو) شادمانی نخست (ل۳: درست)؛ ک: بود دل جز از شادمانی نجست؛ (ق۲: بیاید جز از کام دل هر چه جست (← ۲۵۸۴ پ))؛ متن = ل

۲۵۹۵ چن[1] از درد روزی[2] به مُستی[3] بود — همه[2] آرزو[5] تندرستی بود!
بپرسید و گفتش[6] که از[7] آرزوی[8] — چه[9] بیش‌ست[10]؟ پیدا کن ای نیک خوی[8]!
بدو گفت: چون سرفرازی بود — همه[11] آرزو بی‌نیازی[12] بود!
چن[13] از[14] بی‌نیازی[15] بود تندرست — نباید جزاز کامِ دل چیز جست[16]!
ازآنپس چُنین[17] گفت با رهنمون — که بر[18] دل چه اندیشه آید[19] فزون؟
۲۶۰۰ چُنین داد پاسخ که این را[20] سه روی[21] — بسازد خردمند با راه‌جوی:
یکی آنک[22] اندیشد از[23] روزِ بد — مگر بی‌گنه بر تنش[24] بد رسد،
بترسد ز کارِ[25] فریبنده‌دوست — که با[26] مغز جان[27] خواهد و گوشت[28] و[29] پوست،
سدیگر[30] ز[31] بیدادگرپادشا[32] — که بیکار[33] نشناسد از پارسا[34]!
چه نیکو[35] بود گردشِ روزگار — خردیافته مرد[36] آموزگار،
۲۶۰۵ جهان روشن و[37] پادشا دادگر، — ز گردون نیابی[38] فزون زین[39] هنر!
بپرسیدش[40] از دین[41] و از[42] راستی — کزو دور باشد بد و[43] کاستی؟
بدو گفت: شاها به دینی گرای — کزو نگسلد[44] یادکرد[45] خدای!
همان دوری از[46] کژّی و[47] راهِ دیو — بترس از جهانبانِ[48] گیهان‌خدیو!

۱ـل ـل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۲ـ(ل۳: دوروی (← روزی)؛ و: دروری (!)) ۳ـل، ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، و): مستی؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ، ب) ۴ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ ب): همان؛ ک: همش؛ متن = ل (نیز ق۲) ۵ـل: آرزوی؛ در پ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۶ـ(و: کسری) ۷ـس: این؛ س۲: بر ۸ـک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲): آرزو ـ نیک‌خو؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ل۳، و، آ، ب) ۹ـک: که ۱۰ـ(لن۲: بیش‌جست←) ۱۱ـل۲ (نیز لن۲): همان ۱۲ـل: سرفرازی (پساوند ندارد)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق این بیت را ندارد ۱۳ـل ـل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۱۴ـ(ق۲، پ: با) ۱۵ـک: بابی نیازی (← با بی‌نیازی) ۱۶ـس۲: بود دل خود آن شادمانی نجست (← ۲۵۹۴ پ) ۱۷ـ(ق۲: بدو) ۱۸ـ(ق۲: در) ۱۹ـس، ک (نیز لن، پ، لن۲): باید؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ): باشد؛ متن = ل (نیز ق۲، ب)؛ ق بیت‌های ۲۵۹۹ـ۲۶۱۲ را ندارد ۲۰ـ(پ: چرا←) ۲۱ـل: هر سه سوی ۲۲ـ(ل۳، لن۲: آنکه) ۲۳ـک (نیز لن، لن۲، ب): اندیشه از؛ س۲: اندیشهٔ؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲۴ـل۲: بر تنش بی‌گنه؛ (ل۳، و، آ: بر تنش بی‌گمان)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب) ۲۵ـ(و: دگر از (!))؛ س: بترسید کار؛ (لی: بپرسید گاه؛ ل۳، لن۲: بپرسد ز کار؛ پ: بپرسید زکار)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق، ل۳، آ، ب) ۲۶ـ(ل۳: کجا) ۲۷ـس، ل۲، س۲ (نیز لی، آ، ب): خون؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۲۸ـل، س، ک (نیز لن ـ لن۲): خون؛ (ب: جان)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز آ) ۲۹ـس (نیز لی): ←و→ ۳۰ـ(ق۲، لن۲: سه‌دیگر) ۳۱ـل (نیز پ، ب): که؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(ق۲: شهریار) ۳۳ـس: بدکار ۳۴ـس۲ (نیز آ): بشناسد از پارسا؛ (ق۲: بستاند از مرد کار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـل: چگونه ۳۶ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): راه؛ (ق۲، پ: یار)؛ متن = ل ۳۷ـ(ق۲: ار) ۳۸ـل: نیابد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲: ندانی) ۳۹ـ(آ: فزون زین نیابی ز گردان) ۴۰ـل، ل۲، س۲: بپرسید؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۱ـس، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): بیم؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۴۲ـل، س، س۲ (نیز لن، لن۲): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴۳ـ(ق۲، ب: ←و→)؛ ل۲: بدل؛ (ب: کژ و)؛ س (نیز لی): شد کژّی و؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ) ۴۴ـ(آ، ب: بگسلد (!)) ۴۵ـل: کار؛ (لی: و ذکر؛ پ: نام)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۶ـ(لن۲: و)؛ س، ک (نیز لن، ق، ل۲، لی، ب): دور از؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و): دور ازو؛ (آ: دیو ازو)؛ متن = ل ۴۷ـ(آ: ←و→) ۴۸ـس (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ): بترسند (لی: نترسند (!)؛ لن۲، آ: بپرسید) یکسر ز؛ ک: بترسد دل او ز؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، ب): بترسید؛ (ل۳، ب: بترسید) یکسر ز؛ (ق۲: بترسد ز کسری و)؛ متن = ل

به فرمانِ یزدان نهاده دو گوش — وُ زیشان نباشد کسی[1] دین‌فروش[2]!
۲۶۱۰ وُ زآنپس[3] بپرسید ازو[4] پادشا — که فرمان روان‌ست بر پارسا[5]،
کزیشان[6] کدام‌ست پیروزبخت — که باشد به گیتی سَزاوارِ[7] تخت؟
چُنین گفت کآن کو[8] بود دادگر — خرد دارد و رای و شرم[9] و هنر[10]!
بپرسیدش از دوستانِ[11] کُهُن — که باشند هم‌کوشه[12] و یک‌سَخُن[13]
چُنین داد پاسخ که از مردِ دوست — جوانمردی و داد دادن نکوست[14]!
۲۶۱۵ نخواهد به تو بد[15]، به[16] آزرمِ کس — به سختی بود یار و فریادرس!
بدو گفت کسری که را بیش دوست[17] — که با او یکی بود از مغز و پوست[18]؟
چُنین داد پاسخ که از[19] نیک‌دل[20] — جدایی نخواهد[21] جزاز[22] دل‌گسل[23]،
دگر آن کسی کو نوازنده‌تر — نکوتر به کردار[24] و[25] سازنده‌تر[26]
بپرسید[27]: دشمن که را بیشتر — که باشد بدوبر[28] بداندیش‌تر[29]؟
۲۶۲۰ چُنین داد پاسخ که برترمنش[30] — که باشد فراوان بدو[31] سرزنش،
همان نیز[32] کآواز دارد درشت[33] — پرآژنگ رخسار و بسته دو مشت[34]!

۱ـ(ل: کسی را نبد) ۲ـل: با خروش؛ در س این بیت با بیت سیسین پس و پیش شده است ۳ـل: از آن پس ۴ـل: زو؛ ل۲ (نیز ل۳): از؛ (و: کز)؛ س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن، ن۲، ب): بپرسیدش از؛ متن = (آ؛ نیز ← ل) ۵ـ(ب: و فرمانروا)؛ ک: فرمانروا اوست یا پارسا؛ ل۲، س۲ (نیز لی، و، آ): فرمانروا کیست (لی: نیس) بر پارسا؛ (ل۳: فرمانروا کیست ار پادشا)؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲، پ، لن۳) ۶ـل۲، س۲ (نیز و): وزیشان؛ س۲: وزایشام (!)؛ (ب: ازیشان)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن ـ پ، لن۲، آ) ۷ـل: سرافراز ۸ـک: است هر کو ۹ـل۲، س۲ (نیز و): داد و شرم؛ (لن، پ، لن۲: شرم و رای؛ آ: شرم و داد)؛ متن = ل، س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، ب) ۱۰ـک: گهر ۱۱ـل: بپرسید از روزگار؛ ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، لن۳): بپرسید ار (ک: ازو) دوستان؛ متن = س، ق (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ، ب) ۱۲ـ(لی: هم‌توشه)؛ ل: باشد همه کوشه؛ ق: باشد همه یکدل؛ لن: باشد هم‌کوشه (وزن درست نیست)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـس، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): هم‌سخن؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲) ۱۴ـ(آ: کز ایشان یکی باشدش چون توست (!))؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۵ـ(لی: سوید (دو حرف نخست بی‌نقطه) ← بتو بد)؛ ق۲: نخواهند بمود (حرف دوم و چهارم بی‌نقطه) ← بتو بد) ۱۶ـک: ز؛ ق بیت‌های ۲۶۱۵ـ۲۶۱۸ را ندارد ۱۷ـ(لی: دوست بیش) ۱۸ـ(ق۲: خون و پوست)؛ ک: بیکسان بود خون و پوست؛ س، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، لن۲، ب): کزیشان یکی باشدش (س، لن، لن۲: چو (لن، لن۲: ←چو ← باشد ورا)) خون و پوست؛ (لی: کسی راکه باشد ز بیگانه خویش؛ آ: جوانمردی و داد دادن نکوست (= ۲۶۱۴ب)؛ متن = ل ۱۹ـل: ای ۲۰ـک: پاک‌دل؛ (لن: نیک‌کل (!)) ۲۱ـل۲، س۲ (نیز ل۳، آ): نخواهم؛ متن ← ۲۲ـل (نیز ق۲): خود از؛ (لی: بجز؛ پ: مگر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـس (نیز لن، لی، لن۲): نیک‌دل؛ (ب: ننگ‌دل (پساوند ندارد)) ۲۴ـ(ق۲: گفتار) ۲۵ـل۲، س۲ (نیز لن، لی): چو ← ۲۶ـل: تازنده‌تر ۲۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): بدو گفت؛ متن = ق (نیز ق۲) ۲۸ـق، ک: به گیتی؛ ل۲، س۲ (نیز ل۲، و، لن۲، ب): برو بر؛ متن = س (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ) ۲۹ـل۲: براندیش‌تر (!)؛ ل این بیت را ندارد و به جای آن بیت زیر را آورده است:

کرا بیش دشمن بدو گفت شاه — بتر دشمنی در ورا چیست راه (!)

۳۰ـ(ق۲: ای برمنش) ۳۱ـک (نیز ق۲، ل۳): برو ۳۲ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب): هم‌آنکس؛ (و، آ: هرآنکس)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۳۳ـ(ق۲: کاراد (←کاواز) دارد درست) ۳۴ـل: رخساره و بسته مشت؛ ک (نیز لن، ل۳، ب): رخسار (ک: رخساره) بسته دو مشت؛ (لی، آ: پر از رنگ (در آ این واژه بی‌نقطه) رخسار و (لی: ←چو) بسته دو مشت؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز پ، و، لن۲)

بپرسید[1] تا جاودان دوست کیست — ز دردِ جدایی که خواهد گریست؟
چُنین داد پاسخ که کردار نیک — نخواهد جدا بودن[2] از یارِ نیک[3]!
چه ماند[4]ـبدو گفت ـ جاوید[5] چیز[6] — که آن چیز کمّی نگیرد بنیز؟
۲۶۲۵ چُنین داد پاسخ که انباز مزد[7] — نه کاهد، نه سوزد، نه دزّدش دزد[8]!
بدو گفت کسری: چه[9] روشن‌ترست[10] — که بر تارکِ هر کسی[11] افسرست؟
چُنین[12] گفت کین جان[13] دانا بود — که بر[14] آرزوها توانا بود!
بدو گفت شاه: ای خداوندِ مهر — چه باشد[15] به پهنا فزون از سپهر؟
بگفتش یکی[16] شاهِ بخشنده‌دست — وُ دیگر دلِ مردِ یزدان‌پرست!
۲۶۳۰ بپرسید و[17] گفتا[18]: چه[19] با زیب‌تر[20] — کزو[21] برفرازد خردمند[22] سر؟
چُنین داد پاسخ که ای پادشا — مده گنج هرگز به ناپارسا!
چو[23] کردار با[24] ناسپاسان کنی — همی[25] خشتِ خشک اندر آب افگنی!
بدو گفت کاندر[26] چه چیزست رنج — کزو کم شود مرد را[27] آز[28] گنج[29]؟
بدو داد پاسخ که ای شهریار — ـهمیشه دلت یاد چون نوبهار!ـ
۲۶۳۵ پرستنده‌ی شاهِ بدخو ز[30] رنج — نخواهد[31] تن و[32] زندگانی و گنج[33]!
بپرسید و گفتش[34] چه دیدی[35] شگفت — کزآن[36] برتر اندازه نتوان گرفت؟

۱ـس، ل۲، س۲ (نیز لن ـ و، آ، ب): بدو گفت؛ متن = ل، ق، ک؛ لن۲ بیت‌های ۲۶۲۲ـ۲۶۲۴ را ندارد ۲ـ(لی: بود) ۳ـ(و: نگردد کهن تا جهانست ویک (= ۲۴۴۸ب)) ۴ـق: باید؛ (ل۳: سپهبد) ۵ـس: نیکی ز ۶ـ(ق۲، آ: تیز؛ ب: چیست (پساوند ندارد)) ۷ـل (نیز لن، لن۲، ب): مرد؛ س: انبار مرد؛ ق: هشیار مرد؛ ک، س۲ (نیز پ، و، آ): انبار مزد؛ ل۲ (نیز لی، ل۳): ایثار مرد؛ (ق۲: آباد مرد)؛ متن تصحیح قیاسی است ۸ـل، س، س۲ (نیز پ، و، آ): نه ترسد ز درد؛ س (نیز لن، لی): ز سود و نه ترسد ز درد؛ ل۲ (نیز لن۲، ب): بکاهد ز سود و (ل۲: بسوزد) بترسد ز درد؛ متن = ک ۹ـس، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): که؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۱۰ـ(ق۲: نوشین‌ترست) ۱۱ـ(لی، لن۲: یکی؛ ل۲: افسران)؛ ل۲ این بیت و بیت سیسین و ق بیت‌های ۲۶۲۵ـ۲۶۴۲ راندارند ۱۲ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): بدو ۱۳ـس۲ (نیز ل۲، آ): جاه؛ (و: شاه)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب): باه؛ (ق۲: ابر)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ)؛ در لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۱۵ـک: باید ۱۶ـ(لی: که ای)؛ ل، ک (نیز ق۲): چنین گفت کان (ک: این)؛ (ل۳: بدو گفت کان)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، پ ـ ب) ۱۷ـ(لن، لی، ل، ل۳، لن۲: ←و) ۱۸ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل، ل۳، و ـ ب): گفتش؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ) ۱۹ـ(ق۲: که) ۲۰ـ(ل۳: زیباست‌تر؛ پ: آژیرتر) ۲۱ـل، س، ک (نیز لن ـ پ، لن۲، ب): کزان؛ متن = ل۲، س۲ (نیز و، آ) ۲۲ـس (نیز لن، ق، لی، لن۲، ب): به (ق۲: ز) خورشید؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۲، پ، و، آ) ۲۳ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): که؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲، پ، و، آ) ۲۴ـل: کرد از پی (← کردار با (؟))؛ س: گر نیک با؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ(ق۲: همه) ۲۶ـل، س، اندر؛ ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲، و، لن۲): ابدر؛ (ب: کایدر)؛ متن = ک (نیز لن، پ، آ) ۲۷ـس (نیز لن، ب): نخواهد (ب: بخواهد) کزو کم شود ۲۸ـس، ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۲، پ، ا، ب): آز و؛ (ق۲: روز)؛ متن = ک (نیز و، لن۲) ۲۹ـ(ب: رنج (پساوند ندارد))؛ لی این بیت را ندارد؛ ل از ۲۶۳۳آ و ۲۶۳۵ب یک بیت ساخته و ۲۶۳۳ب ـ ۲۶۳۵آ را انداخته است ۳۰ـ(لن، آ: ز ←)؛ ک: بدخود و؛ (ق۲: بر جور و)؛ متن = س، ل، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب) ۳۱ـ(ب: بخواهد) ۳۲ـ(لن۲: جو ←)؛ ل: به تن ۳۳ـ(آ: رنج (پساوند ندارد)) ۳۴ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): بپرسید گفتا؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲، پ، و، آ) ۳۵ـ(ق۲: جدایی ← چه دیدی (؟)) ۳۶ـ(لن: کزین؛ لی: که آن؛ ب: که او)

چُنین گفت با شاه بوزرجمهر — که یکسر شگفت‌ست کارِ[1] سپهر:
یکی مرد بینیم با دستگاه[2] — کلاهش رسیده به[3] ابرِ سیاه،
که او دستِ چپ را نداند ز[4] راست — ز[5] بخشش[6] فزونی نداند، نه[7] کاست!
۲۶۴۰ یکی گردشِ آسمانِ بلند — ستاره بگوید[8] که چون‌ست و چند،
فلک[9] رهنمونش به سختی بود — همه بهرِ او[10] شوربختی بود!
گران‌تر چه دانی[11]؟ـ بدو گفت شاه ـ — چُنین داد پاسخ که هنگِ[12] گناه!
بپرسید کز برتری[13] کارها — ز گفتارها، هم ز کردارها[14]،
کدام‌ست با ننگ[15] و با سرزنش — که خواند[16] ورا هرکسی[17] بدکنش[18]؟
۲۶۴۵ چُنین داد پاسخ که زُفتی ز[19] شاه — ستیهیدنِ[20] مردمِ پرگناه[21]!
توانگر[22] که تنگی[23] کند[24] در خورش — دریغ آیدش پوشش[25] و پرورش!
زنانی[26] که ایشان[27] ندارند شرم — به گفتن ندارند[28] آوایِ[29] نرم!
همان نیک[30] مردان که تندی کنند — دگر[31] تنگ‌دستان[32] بلندی کنند!
دروغ[33] آنک[34] بی‌رنگ و زشتست و[35] خوار — چه بر پایکار و[36] چه بر[37] شهریار!

۱ـ س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و ـ ب): گردان؛ ل۳ خوانا نیست؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ) ۲ـ س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ ـ ب): بینی تو با دستگاه؛ ک: بینم که با دستگاه؛ (ل۳: بینی رسیده به گاه)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۳ـ (ل۳، و: بر) ۴ـ ل: نداند ز بن یک سخن نیز ۵ـ س۲ (نیز ل۳، و، آ): به؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـ (لی، پ: بخشش) ۷ـ ل۲ (نیز و، آ): ز؛ (لی: ندانم ز؛ ق۲: نداند فزونی ز)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، ل۲، پ، لن۲، ب) ۸ـ (ق۲: بداند)؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، آ): بگوید ستاره؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب) ۹ـ (ق۲: بیک) ۱۰ـ س: بهره‌اش؛ (و: کار او) ۱۱ـ س۲: کران بر جدا بی (!) ۱۲ـ س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): سنگ؛ (ق۲: ننگ از)؛ متن = ل، ک ۱۳ـ ق: بدترین؛ ک (نیز پ): بتَرین؛ ل۲، س۲ (نیز و، آ، ب): برترین؛ (ق۲: بهترین)؛ ل۳ خوانا نیست؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، لن۲) ۱۴ـ (لی: وز کردارها)؛ ق: کردارها هم ز گفتارها ۱۵ـ (ق۲: سنگ؛ آ: نیک) ۱۶ـ ل: باشد؛ (و: خواهد)؛ متن ← ۱۷ـ (ق۲: خوانند هر کس ورا)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـ (لی، آ: سرزنش (پساوند ندارد))؛ ل۲ بیت‌های ۲۶۴۴ـ۲۶۶۱ را ندارد ۱۹ـ ل: ز ز> ۲۰ـ س (نیز لن، لی، ب): ستیهنده با؛ (و: ستم دیدن؛ لن۲: ستیهند با)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، پ، آ) ۲۱ـ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): نیکخواه؛ (و: بی‌گناه؛ ق۲: مردمان بی‌گناه)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز پ، آ)؛ ل۳ این بیت و ک این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

بپرسید ازو شهریار جوان — که خواری کرا بیشتر در جهان
چنین داد پاسخش بوزرجمهر — که ای شاه با داد و با رای و مهر

۲۲ـ س (نیز لن): تونگر ۲۳ـ ل: سکی (بی‌نقطه)؛ ق (نیز لی، لن۲، آ، ب): نیکی؛ (لن: ننگی)؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۲۴ـ ق (نیز آ): بود ۲۵ـ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): پوزش ۲۶ـ ل: زبانی (حرف دوم بی‌نقطه)؛ ک (نیز لن ۲): زبانی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ (ا: آسان (به ایشان)) ۲۸ـ (لن، لی ۲، ب: ندانند) ۲۹ـ ل: س، ق (نیز لن، ق۲، پ، ب): آواز؛ متن = ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، آ) ۳۰ـ (ق۲: نیز) ۳۱ـ و با: ق (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): وگر؛ ک: اگر؛ س۲ (نیز ل۲، و، آ): ابر؛ متن = ل (نیز ق۲) ۳۲ـ (آ: نیک‌دستان)؛ در ل۳ این بیت پس از بیت ۲۶۴۴ آمده است ۳۳ـ (ل۲، و، آ، ب: دریغ) ۳۴ـ (پ، لن۲: آنکه) ۳۵ـ س۲: خور>؛ (ق۲: شرمست و)؛ س: بی‌رنگ زشتست؛ (ب: بی‌رنج زشتست)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـ ل، س، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): نابکار و (س۲: خور>)؛ ق: بای‌کار؛ (ق۲: نابکاری)؛ متن = (پ؛ نیز ← ق، ق۲) ۳۷ـ (و: یا)

۲۶۵۰ به گیتی ز نیکی[1] چه[2] چیزست ـ گفت ـ — هم از آشکار و هم اندر[3] نهفت،
کزو[4] مرد داننده جوشن کند — روان را بدان[5] چیز[6] روشن کند؟
چُنین[7] داد پاسخ که کوشان[8] به دین[9] — به[10] گیتی نیابد جزاز[11] آفرین،
دگر آنک[12] دارد[13] ز یزدان سپاس — بود دانشی‌مردِ[14] نیکی‌شناس[15]!
بدو گفت کسری که[16] کرده[17] چه[18] به؟ — چه[19] ناکرده[20] از شاه و از[21] مردِ مه[22]؟
۲۶۵۵ چه[23] بهتر ز فرمودن و[24] داشتن — وُگر[25] مرد را خوار بگذاشتن
چه بهتر کزو[26] بازداریم[27] چنگ[28] — گرفته[29] چه[30] بهتر ز بهر[31] درنگ
به پاسخ نگه داشتن ـ گفت[32] ـ خشم[33] — که از پرگناهان بخوابند چشم[34]!
دگر آنک[35] بیدار داری روان — نکوشی به بد کارها تا توان[36]!
فروهشته کین، برگرفته[37] امید — بتابد روان زو[38] به کردار شید!
۲۶۶۰ ز کارِ بزه[39] چند یابی مزه[40]؟! — بیفگن مزه[41]، دور باش از بزه!
سپاس از خداوندِ خورشید و ماه — که رَستم ز بوزرجمهر[42] و ز شاه!
چن[43] این کار دلگیرت[44] آمد[45] به بن — ز شطرنج[46] باید که رانی سَخُن

۱ـ ل: گیتی (!)؛ (ل۳: تنگی) ۲ـ س: ز چه> ۳ـ س۲ (نیز لن، لی، ب): آشکار و هم اندر؛ ل: که هم آشکارست و هم در؛ متن = س، ق، ک (نیز ق۲، ل۳ ـ آ) ۴ـ ل: ازو؛ ق (نیز پ): کزان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ (لی، ل۳: بدین) ۶ـ (لن۲: خیر) ۷ـ ک: بدو ۸ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): کوشا؛ متن = ل ۹ـ ق (نیز ق۲): برین ۱۰ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): ز؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۱ـ س، ق، ک (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): مگر؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ) ۱۲ـ (لن۲، آ: آنکه) ۱۳ـ (پ: یابد) ۱۴ـ ک: مرد و ۱۵ـ ل: نیکوشناس؛ (ب: یزدان‌شناس) ۱۶ـ س (نیز لن، لن۲، ب): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـ س۲ (نیز و، آ): کردن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ س۲ (نیز آ): ز ۱۹ـ س، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): که؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲) ۲۰ـ (ل۳: ناکردن) ۲۱ـ ل، ق، س۲ (نیز پ): وز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ ک: به (پساوند ندارد)؛ (پ: که؛ ب: مزد که (!)) ۲۳ـ ک: ز ۲۴ـ (لن: خور>)؛ س: فرمان زن ۲۵ـ (و: دگر)؛ در ل، ق، ک، ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ پایانِ بیت‌های متن = س، س۲، لن، لی ـ ب ۲۶ـ (پ: کزان) ۲۷ـ ق: یاد داریم ۲۸ـ ل ـ ک، س۲ (نیز لن ـ ب): جنگ؛ متن = (لن۲) ۲۹ـ (لن، لن۲: گرفتن) ۳۰ـ س۲ (نیز آ): چو ۳۱ـ (ل۳: مرد) ۳۲ـ ل: وقت ۳۳ـ س، ق، ک (نیز لی): چشم؛ (و: حشم) ۳۴ـ ل: بی‌گناهان بخوابید چشم (حرف نخست واژهٔ دوم بی‌نقطه)؛ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): چو دانی که با تو بخوانند (لی، لن۲، ب: بخوابید (در س حرف ششم بی‌نقطه)) چشم (لی: خشم)؛ ق، ک: نخوابیدن چشم هنگام خشم؛ س۲: که آری که با ما بخوابید چشم؛ (ق۲: بخوابیدن چشم را گاه خشم؛ و: که آنرا همی بازخوانند حشم؛ آ: که آری که بر ما نخوانند خشم)؛ متن = (ل۳، پ) ۳۵ـ (ق۲: گفت؛ لی، لن۲، آ: آنکه) ۳۶ـ ل: بکوشی تو در کارها تا توان؛ (ق۲: نباشی تو در کارها ناتوان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۷ـ ق (نیز پ): کین و گرفته ۳۸ـ ل: روی؛ ک: زین؛ (ق۲: در)؛ ق: روانرا؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۹ـ (آ: مژه) ۴۰ـ (لی، ب: مژه) ۴۱ـ (لی، ل۳، ا: مژه) ۴۲ـ (لن: برز یجمهر)؛ و پس از این بیت افزوده است:

سرآمدهمی بر من این گفت‌وگو — سخن‌ها ز هر دانشی جست‌وجو

۴۳ـ ل، س، ق (نیز ل۳ ـ آ): چو این؛ ک (نیز ق۲): که این؛ (لن، لی، ب: چنین)؛ متن = س۲ (نیز ← لن، لی، ب) ۴۴ـ ل: دلگیرم؛ (ب: دلگیر چت>؛ ق۲: نامورگفته)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۵ـ (آ: آید) ۴۶ـ (آ: براندازه)

داستان در نهادن شطرنج[1]

چُنین گفت موبد که یک روز شاه — به دیبای رومی بیاراست گاه[2]
بیاویخت تاج از برِ تختِ عاج — همه ساج عاج و همه عاج تاج[3]!
همه برج ماه[4] و همه گاه شاه — همه بارگاهش سراسر سپاه!
همه کاخ پر موبد و مرزبان — ز بلخ و ز بامین[5] و از[6] گرزبان[7]

چُنین[8] آگهی یافت شاهِ جهان — ز گفتارِ[9] بیدارکارآگهان،
که آمد فرستاده‌ی شاهِ هند — ابا پیل و چتر و سُواران سند
شتروار بارست[10] با او هزار — همی[11] راه جوید[12] برِ[13] شهریار
هم‌آنگه چو[14] بشنید بیدارشاه — پذیره فرستاد چندی سپاه[15]
چن[16] آمد برِ شهریار بزرگ — فرستاده‌ی نامدارِ[17] سُتُرگ،
به رسم بزرگان نیایش گرفت — جهان‌آفرین را ستایش[18] گرفت
گهر کرد[19] بسیار پیشش نثار — یکی چتر و ده پیل[20] با[21] گوشوارا

۱ـس: آوردن شطرنج از هندوستان بنزد نوشین‌روان؛ ق: آمدن رسول رای از هند و آوردن شطرنج پیش نوشین‌روان جهت امتحان و باختن بوزرجمهر آنرا؛ ل۳: اندر آوردن شطرنج از هندوستان؛ متن =ل؛ در س۲ سرنویس خوانا نیست؛ **بنداری**: ذکر وصول رسل ملک الهند الی أنوشروان و ما جری بینهما من التهادی بالشَّطرَنج و النرد ۲ـدر آ این لت با ۲۶۶۵ب پس و پیش شده است ۳ـس (نیز لی، ب): ساج؛ ل: جای ساج و همه ساج تاج؛ ک (نیز ق۲): جای ساج و همه جای تاج؛ ق (نیز و): تخت عاج و همه عاج تاج (و: ساج)؛ (پ: عاج ساج و همه ساج تاج)؛ متن =ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ) ۴ـق: گاه؛ ک: چرخ ماه؛ (ل۳: بوم گاه؛ لن۲: تاج ماه)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ ل این بیت را ندارد ۵ـس، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب): بامی؛ ل۲: نامی؛ (لی: بومین؛ لن۲: نامین)؛ متن =ل (نیز لن؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه) ۶ـل، ک، س۲ (نیز لن): ز؛ متن = س، ل۲ (نیز لی ـ ب) ۷ـل: کزربان (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ س، ل۲ (نیز لن، و، آ): کرزبان (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ ک: کراوران؛ (لن۲: لرزبان)؛ متن = س۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): کرزبان؛ ق۲ به جای این لت آورده است: همه آفرین را گشاده زبان؛ ق این بیت را ندارد؛ **بنداری** (۲۶۶۳ـ۲۶۶۶): قال صاحب الکتاب: جلس أنوشروان ذات یوم علی تخت السلطنة فی مجلس حضرته ملوک الأطراف و أرباب الدولة، و أعیان الحضرة ۸ـ(لن۲: که این) ۹ـ(ب: گفتار و)؛ ل از این بیت و بیت سپسین بیت زیر را ساخته است:

چنین آگهی یافت از شاه هند — که با پیل و چتر و سواران سند

۱۰ـق: شتربارها هست؛ ل۲ (نیز آ): شتر بار بارست؛ (ق۲: شترواربست بارست (وزن درست نیست)) ۱۱ـس۲ (نیز آ): همه ۱۲ـس (نیز لی): یار جوید؛ (ب: یار خواهد) ۱۳ـس۲: سوی؛ **بنداری** (۲۶۶۷ـ۲۶۶۹): فجاء بعض الحجاب و أعلمه بوصول رسول من صاحب الهند و فی صحبته ألف حمل بأحمالها ۱۴ـک: پس آنگه که ۱۵ـ(آ: براه) ۱۶ـس ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن =س۲ ۱۷ـل: نامدار و؛ ک (نیز لی): فرستاده با نامداری (لی: نامداران)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـس۲: فرایش (؟) ۱۹ـ(آ: کرده) ۲۰ـس ـ س۲ (نیز ل۳ ـ ب): با چتر و با پیل (ق: پیلان) و؛ متن =ل؛ **بنداری**: عشرة أفیال ۲۱ـ(لی: جای)؛ **بنداری** (۲۶۷۰ـ۲۶۷۳): فأذن له فدخل و خدم و التی علی الملک و نثر بین یدی التخت جواهر کثیرة. ثم عرض ما أستصحبه برسم الهدیة. و کانت من جملتها مظلة مرصعة بالجواهر، و عشرة أفیال

بیاراسته چترِ[1] هندی به زر — برو[2] بافته چند گونه گهر!
۲۶۷۵ سرِ بار بگشاد در[3] بارگاه — بیاورد یکسر همه[3] نزد شاه[5]
فراوان به باراندرون سیم و زر — چه از مشک و عنبر، چه از عود تر[6]!
ز یاقوت و الماس و از[7] تیغِ هند — همه تیغِ هندی سراسر پرند[8]!
ز چیزی که خیزد ز قَنّوج و[9] رای[10] — زده دست و پای[11]، آوریده به جای،
ببردند یکسر همه پیشِ تخت — نگه کرد سالارِ خورشید[12] بخت!
۲۶۸۰ ز چیزی که برد اندر آن رای[13] رنج — فرستاد کسری سراسر[14] به گنج

بیاورد پس نامه‌یی بر پرند — نبشته[15] به نوشین‌روان[16] رایِ هند:
یکی تختِ[17] شطرنج کرده به رنج — تهی کرده از رنجِ شطرنج گنج!
چُنین داد[18] پیغام هندی ز[19] رای — که تا چرخ[20] باشد[21] تو بادی[22] به جای!
کسی کو به دانش برد[23] رنج بیش — بفرمای تا[24] تختِ[25] شطرنج پیش،
۲۶۸۵ نهند[26] و ز هرگونه رای آورند — که[27] این نغز[28] بازی به جای آورند[29]
بدانند هر مهره‌یی[30] را به نام — که چون راند بایدش و خانه[31] کدام

۱ـ(آ: چند (ـ چتر)) ۲ـ(لی: بدو) ۳ـس ـ س۲ (نیز ق۲ ـ پ، آ، ب): بر؛ متن =ل (نیز و، لن۲) ۴ـ(ب: همه) ۵ـس۲: بر سپاه؛ (ق۲: پیش شاه)؛ لن این بیت و بیت سپسین را ندارد ۶ـلن این بیت را ندارد؛ ل۲ پس از این بیت افزوده است:

ز دیبای رنگین که خیزد ز چین — کمند و کمان و کلاه و نگین

۷ـل، ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ): ز؛ متن =س، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب) ۸ـس۲: بُرند؛ ق این بیت را ندارد ۹ـق (نیز لی، ل۳، و): <و>؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـس، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): مای؛ متن =ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۱۱ـل، ق (نیز ل۳): پا؛ (لی: <و پای>؛ لن۲: <و پای ز>)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ **بنداری** (۲۶۷۴ـ۲۶۷۸): ثم حل الأحمال فکانت مشتملة علی الذهب و الفضة و العود و الکافور و سائر أنواع الجواهر ۱۲ـک: خرشید؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ): بیدار؛ (ق۲: پیروز)؛ متن =ل، س، ق (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب) ۱۳ـک: رای و؛ س، ل۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، آ): گیرند ازان باد (ل۲: بای؛ لی: نار؛ و، آ: بای (بی‌نقطه))؛ س۲: گیرند آرای (!)؛ (ب: گیرند از و باد)؛ متن =ل، ق (نیز ق۲، ل۲) (پس از تصحیح **بود** به **برد**)، ب) ۱۴ـک: مرآنرا؛ **بنداری** (۲۶۷۹ـ۲۶۸۰): فعرض الکل عند التخت ۱۵ـل، س، ق (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲): نوشته؛ متن =ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، آ، ب) ۱۶ـ(لی: نوشیروان)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

پس آن نامهٔ رای پیروزبخت — بیاورد و بنهاد در پیش تخت
بفرمود تا یزدگرد دبیر — بیامد بر شاه دانش‌پذیر
چو آن نامهٔ رای هندی بخواند — یکی انجمن در شگفتی بماند

۱۷ـل: تخت و؛ ق این بیت را ندارد؛ **بنداری** (۲۶۸۱ـ۲۶۸۲): ثم جاء بکتاب مکتوب علی الحریر و تخت للشطرنج ۱۸ـق: گفت؛ ل: بیاورد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـق: و؛ ک (نیز لن، ق۲، لن۲، ب): هندو ز رای)؛ متن =ل، س، ل۲، س۲ (نیز لی ـ و، آ) ۲۰ـل: تاج ۲۱ـق: ماند ۲۲ـل، ق، ک: مانی؛ س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، آ، ب): باشی؛ متن =(ق۲، پ، و، لن۲) ۲۳ـق: بود دانشی ۲۴ـ(ق۲: بفرمان ما) ۲۵ـ(آ: تخت و؛ ل۳: ایشان که)؛ پ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۶ـ(ق۲: بهند) ۲۷ـ(لی: گر) ۲۸ـس۲: بغز ۲۹ـ(آ: آورید (پساوند ندارد)) ۳۰ـ(آ: مهتری (ـ مهره‌ئی)) ۳۱ـق، ک: راند و خانهٔ او؛ (ل۳: راندش خانهٔ او)؛ ل: گویند پس خانهٔ او؛ متن =س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲ <و>، آ، ب <و>)؛ ق۲ بیت‌های ۲۶۸۶ـ۲۶۸۸ را ندارد

پیاده بدانند[1] و[2] پیل و سپاه[3]
رخ و اسب و رفتار[4] فرزین[5] و شاه

گر[6] این نغزبازی برون[7] آورند[8]
به دانندگان‌بر فزون[9] آورند[8]

همان[10] باژ و ساوی[11] که فرمود شاه
به خوبی[12] فرستم[13] بدآن بارگاه[14]

۲۶۹۰ وگر[15] نامدارانِ ایران‌گروه
ازین دانش[16] آیند یکسر[17] ستوه،

چو با دانشِ ما ندارند[18] تاو
نخواهند[19] ازین[20] بوم و بر باژ و ساو!

همان باژ[21] بایدْت پذرفت[22] نیز
که دانش به از نامبردار چیز[23]!

دل و گوشْ کسری به گوینده[24] داد
سَخُن‌ها برو[25] کرد گوینده[26] یاد

نهادند شطرنج نزدیکِ شاه
به مهره‌ندرون[27] کرد چندی نگاه

۲۶۹۵ ز تختش یکی مهره‌ی[28] عاج بود
پر از رنگ[29] و[30] پیکر دگر[31] ساج بود!

بپرسید ازو شاهِ پیروزبخت
از آن[32] پیکر و مهره و[33] مشک و تخت

چُنین داد پاسخ که ای شهریار
همه[34] رسم و راه[35] ازدرِ[36] کارزار،

۱ـل[2]: برانید؛ (ل[3]، و: برانند) ۲ـ(لی، آ: جوز) ۳ـ(ل[3]: پیل سپاه) ۴ـ(آ: رفتار و) ۵ـ(ل[3]: فرز و سپاه (!))؛ بنداری (۲۶۸۳ـ۲۶۸۷): فقال: ان الرای ـ یعنی ملک الهند ـ یقول: لیأمر الملک اعلم أصحابه و أذکی من علی بابه أن یضع هذا التخت قدّامه، و ینظر فیه، و یلعب بهذه التماثیل علی الصحة، و یذکر اسم کل واحد منها و بضعه فی بیته من الرقعة، و یعرف کیفیة کرّه و فرّه ۶ـ(آ: که) ۷ـل: به جا ۸ـل[2]: آورید؛ (آ: آورند (بی‌نقطه)) ۹ـ(ل[3]: فسون)؛ ل: درین کار پاکیزه‌رای؛ ل[2] (نیز آ): بدانید کان برفزون (ل[2]: فسون)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـس (نیز لن، لی): هر آن؛ (ق[2]: همه) ۱۱ـس، س[2] (نیز لن، لی، آ): ساو و باژ)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـل[2]: بجویم (← بخوبی) ۱۳ـ(لن[2]: بیاید) ۱۴ـل: بران بارگاه؛ (و: بدین بارگاه؛ آ: بمهر اندرون کرد چندی نگاه (← ۲۶۹۴ب))؛ بنداری (۲۶۸۸ـ۲۶۸۹): فإن قدرتم علی استخراج ذلک الترمت الخراج و نفذته الی الخدمة ۱۵ـ(ق[2]: اگر) ۱۶ـ(و: بازی) ۱۷ـک (نیز ق[2]، ل[3]): یک‌یک ۱۸ـل[2] (نیز ب): ندارید ۱۹ـک: نخواهید؛ ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، لن[2]، آ): مخواهید؛ متن = ل، س، ق (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و، ب) ۲۰ـل (نیز لن): زین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـ(و، آ: جاز) ۲۲ـل ـک (نیز لن، لی، و، لن[2]، ب): باید پذیرفت؛ (ق[2]: باید بپذرفت)؛ متن = ل، س[2] (نیز ل[3]، پ، آ) ۲۳ـ(ل[3]: بنیز (!))؛ بنداری (۳۶۹۰ـ۳۶۹۲): و إن عجزتم عن ذلک فلا تلزمونا الخراج و آلتزموه. فحق علیکم أن تقدموا العلم و لاتتقدّموه ۲۴ـق: آینده؛ (لی: دانشده) ۲۵ـ(لی، ب: بدو) ۲۶ـق: داننده ۲۷ـل ـک، س[2] (نیز لن، لی، پ، لن[2]): مهره درون؛ ل[2] (نیز ق[2]): مهر اندرون؛ (و: مهر اندرو؛ ب: مهر درون)؛ متن تصحیح قیاسی است (← ل[2]، ق[2]، و)؛ آ به جای این لت آورده است: رخ و اسب و فرزین و فیل و سپاه ۲۸ـ(لی، ب: بخشش (پ: بخشش) یکی مهره)؛ ل: همه پیکر مهره از؛ متن ← ۲۹ـل: برو رنگ؛ ق: ابی رنگ؛ (لن[2]: پر آژنگ)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـل، س (نیز لن، لی، آ، ب): جوز؛ متن = ق ـ س[2] (نیز ق[2]، ل[3] ـ لن[2]) ۳۱ـ(ل[2]: پر از)؛ س: دیگر یکی؛ (لن، لی، لن[2]، ب: دیگر همه)؛ متن = ل، ق ـ س[2] (نیز ق[2]، پ، و، آ)؛ بنداری (۲۶۹۳ـ۲۶۹۵): قال: فأخذت تلک الرسالة بمجامع قلب أنوشروان فاستحضر النطع و النخت، و شاهد تلک التماثیل فرأی بعضها منحوتا من الساج و البعض مخروطا من العاج ۳۲ـل: ازین ۳۳ـ(پ، لن، لن[2]: مهرهٔ)؛ س: پیکر مهره و؛ ق: مهره و پیکر و؛ (لن، لی: پیکر مهره و)؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ، ب) ۳۴ـق: همو ۳۵ـل ـک (نیز ق[2]): رای؛ (پ، آ: راه و)؛ ق: رای رزم؛ ل[2]، س[2] (نیز ل[3]، و): راه و رسم؛ متن = س (نیز لن، لی، لن[2]، ب) ۳۶ـل: تو در؛ س، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، و، لن[2]، ب): جاز ← در؛ ک (نیز ق[2]، پ، آ): و در؛ متن = ق (نیز ل[2])

ببینی[1] چو[2] یابی ، به بازیش راه
رخ و پیل و آرایشِ[3] رزمگاه

بدو گفت: یک هفته[4] ما را زمان[5]
بیازیم[6] هشتم[7] به روشن‌روان[8]!

۲۷۰۰ یکی خرّم[9] ایوان بپرداختند
فرستاده را جایگه[10] ساختند[11]

رد و موبدانِ نماینده‌راه
برفتند یکسر بنزدیکِ شاه[12]

نهادند پس[13] تختِ[14] شطرنج پیش
نگه کرد هر یک از[15] اندازه بیش!

بجستند[16] و[17] هر گونه‌یی ساختند[18]
ز هر دست یک با دگر باختند[19]

یکی گفت و[20] پرسید و[21] دیگر شنید
نیاورد کس راه[22] بازی پدید

۲۷۰۵ برفتند یکسر[23] پرآژنگ[24] چهر
بیامد برِ شاه بوزرجمهر[25]

ورا[26] زان سَخُن نیک ناکام[27] دید
بدآغازِ[28] آن رنج[29] فرجام دید

به کسری چُنین گفت کای[30] پادشا
جهاندار و بیدار و[31] فرمانروا،

من این نغزبازی به جای[32] آورم
خرد را بدین[33] رهنمای[34] آورم!

بدو گفت شاه[35]: این سَخُن کارِ تست
که روشن‌روان بادی و تندرست!

۱ـک: بیستی ۲ـ(ق[2]: که) ۳ـل: رای و آرایش؛ س (نیز لن، لی، لن[2]، ب): رایت و رامش (لن[2]، ب: رامش و)؛ ق: رزم و آرایش؛ ک (نیز ب): رخ رای و آرایش؛ ل[2]، س[2] (نیز ل[3]، و، آ): ره و رایت و رامش (س[2]، ل[3]، و: رامش و)؛ متن = (ق[2])؛ بنداری (۲۶۹۶ـ۲۶۹۸): فسأله عنها فقال: إن هذا موضوع علی رسم القتال و آیین الحرب بین الرجال ۴ـ(لن: ماه) ۵ـل[2]: بازارمان (← ما را زمان) ۶ـل، س، ک، س[2] (نیز ل، ل[3] ـ ب): بیاریم (در ل، س، لن حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = ق (نیز ق[2]، لی؛ در ق دو حرف نخست بی‌نقطه) ۷ـ(لن: از آن پس) ۸ـس، ق، س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، و، آ، ب): گمان؛ متن = ل، ک، ل[2] (نیز ق[2]، لی، لن[2])؛ بنداری (۲۶۹۹): ثم انهم استمهلوا الرسول سبعة ایام لیستخرجوا کیفیة اللعب بالشطرنج (ج ۲، ص ۱۴۹؛ بنداری در برگردان عربی، بیت‌های ۲۶۹۹ـ۲۷۶۴ را به هم ریخته است ← ج ۲، ص ۱۴۸ـ۱۴۹) ۹ـل: خورّم ۱۰ـل: پایگه؛ (لی: جایگاه)؛ متن ← ۱۱ـ(ق[2]: ز هر دست یا یکدگر ناختند (← ۲۷۰۳ب)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۷۰۰): فأنزلوه فی مکان ۱۲ـبنداری (۲۷۰۱): و أمر أنوشروان باستحضار العلماء و الموابذة فحضروا و أخذوا فی استخراج ذلک اللعب الخفی (ص ۱۴۹)؛ بنداری در صفحهٔ پیش از این، این بیت را چنین برگردانده است: فأقبل الملک علی علمائه و موابذته، و قال: علیکم باستماع ما یقول هذا الرسول، و آستخرجوا المکنون من هذا السر ۱۳ـ(ق[2]: سر) ۱۴ـل[2]، س[2] (نیز ل[3]، و، آ): نطع؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـل، ق، ل[2] (نیز لن، لی، ل[3]، پ، و، لن[2]): ز؛ متن = س، ک، س[2] (نیز ق[2]، آ، ب) ۱۶ـ(پ: بگفتند) ۱۷ـل (نیز لی): جوز ۱۸ـ(ق[2]: هرگونه انداختند) ۱۹ـل: یک بارش انداختند؛ س، ق، ک، ل[2] (نیز لن، لی، ل[3]، پ، و، ب): با یکدگر باختند (ب: تاختند)؛ (ق[2]: مر آن را همی چاره نشناختند)؛ متن = س[2] (نیز لن[2]، آ) ۲۰ـ(ل[3]، لن[2]، ب: جوز) ۲۱ـ(لی: جوز)؛ ق: تدبیر و ۲۲ـل: رای؛ (لی: رایه)؛ بنداری (۲۷۰۲ـ۲۷۰۴): فطال علیهم الأمر فلم یقدروا (← ص ۱۴۹) ۲۳ـ(ل[3]: هر یک) ۲۴ـ(لی، آ: پر از رنگ) ۲۵ـ(لن: برزیجمهر) ۲۶ـس، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و، لن[2]، ب): روان؛ ق: همو؛ متن = ل، ک (نیز ق[2]، پ، آ) ۲۷ـق: نیکی نام؛ ک: ننگ و هم نام؛ ل[2]، س[2] (نیز ل[3]، و): تنگ (← ننگ؟) و ناکام (در س[2] حرف یکم واژهٔ نخست یک نقطه دارد)؛ (ق[2]: ننگ و بدنام؛ آ: تند و ناکام)؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، پ، لن[2]، ب) ۲۸ـل ـک (نیز لن، ق[2]، لی، پ، و، لن[2]): به آغاز؛ متن = ل، س[2] (نیز ل[3]) ۲۹ـس[2] (نیز ل[3]): رنج و؛ ل: آزرم و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(لن، لن[2]: ای) ۳۱ـس (نیز لن، لی، ل، ل[2]، لن[2]): جهاندار بیدار ۳۲ـل: جا ۳۳ـس، ق، ل[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، لن[2]، آ، ب): برین؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز لی، و) ۳۴ـل: رهنما ۳۵ـس[2] (نیز ل[3]، و، آ): شاه گفت؛ متن = یازده دستنویس دیگر

کنون رای[1] فَنوج[2] گوید[3] که شاه
شکستی بزرگست[4] بر موبدان

بیاورد شطرنج بوزرجمهر[8]
همی‌جست بازی چپ و دست[11] راست
به یک روز و یک شب چو[13] بازیش یافت[14]
بدو[17] گفت کای[18] شاهِ پیروزبخت[19]
به خوبی همه بازی آمد به جای[21]
فرستاده‌ی رای[23] را پیش خواه
شهنشاه باید که بیند نخست
ز گفتارِ او شاد شد شهریار
بفرمود تا[26] موبدان و ردان
فرستاده‌ی رای[27] را پیش[28] خواند
بدو گفت گوینده‌بوزرجمهر[31]
ازین مهره‌ها شاه با تو چه گفت؟
چُنین داد پاسخ که فرخنده‌رای

ندارد یکی مردِ جوینده‌راه،
به درگاه و[5] بر گاه و[6] بر[7] بخردان!

براندیشه[9] بنشست و[10] بگشاد چهر!
همی‌راند تا جای هر یک[12] کجاست
از[15] ایوان شُوی شاهِ ایران[16] شتافت
نگه کردم این مهره و[20] مشک و تخت[19]،
به بختِ بلندِ جهان‌کدخدای[22]!
کسی را[24] که دارند ما را[25] نگاه!
یکی رزمگاه‌ست گویی درست!
ورا نیک‌پی خواند و به‌روزگار!
برفتند با نامور بخردان
بر آن[29] نامورزیرگاهش[30] نشاند!
که ای موبدِ[32] رایِ[33] خورشید[34] چهر،
-که همواره با تو خرد باد جفت!-
چن[35] از پیش او من برفتم ز[36] جای،

۱-ق،ل (نیز ل): زانجه) ۲-(ل: فتوح) ۳-س،ک (نیز لن،لی،ب، و،لن۲،ب): گفتی؛ متن = ل،ق،ل۳،س۲ (نیز ق۲،ل۳،آ)؛ ق این بیت را ندارد و به جای آن بیت زیر را آورده است:

سزد گر ز طبع تو آید پدید که شد دانشت بستگی را کلید

۴-س،ک (نیز لن،لی،ب،لن۲،ب): بدی زشت؛ ق: بود نیز؛ ل۲،س۲: بدین هست؛ (ل۳،آ: ازین هست؛ و: بدی سخت)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۵-(ل،ق۲،لی،لن۲،آ: جو>) ۶-(لی: جو>؛ ق۲: شاه و) ۷-(و: پر)؛ بنداری (۲۷۰۵-۲۷۱۱): و صعب ذلک علی أنوشروان و قال: إن لم ینصح هذا السر أورت علماء ایران وهنا عظیما (← ص ۱۴۹) ۸-(لن: برزیجمهر) ۹-ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ): باندیشه ۱۰-(لی: جو>) ۱۱-ل۲: ← چپ و به ۱۲-س،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،لن۲،ب): یک‌یک؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،پ،و،آ) ۱۳-(ق۲: شبش) ۱۴-س-س۲ (نیز لن-ب): بازی بیافت (ل۲: نیافت (!))؛ متن = ل ۱۵-س (نیز لن، ب): ز ۱۶-(ق۲: گاه کسری؛ لی: شه سوی ایوان (!))؛ بنداری (۲۷۱۲-۲۷۱۴): فخلا بزرجمهر بنفسه و نصب الشطرنج بین یدیه فبقی یوما و لیلة ینقل تلک التماثیل یمنة و یسرة حتی وقف علی کیفیة اللعب به (← ص ۱۴۹) ۱۷-ق: چنین ۱۸-(ق۲،آ: ای) ۱۹-ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ): پیروز پی-مشک وی (آ: و می)؛ متن = ده دستنویس دیگر (لن۲،ب: جو>) ۲۰-س (نیز لن): مهرة ۲۱-ل: جا (پساوند ندارد) ۲۲-(لن: مهان کدخدای؛ ق۲: جهاندار کشورخدای) ۲۳-ل (نیز ق۲): شاه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۴-ک: جراء؛ (و،لن۲: کسائی) ۲۵-(پ: مرآنرا)؛ در س،لی،لن،لن۲،ب این بیت با بیت سیسین پس و پیش شده است؛ پایانی متن = ده دستنویس دیگر ۲۶-(ق۲: برفتند با) ۲۷-(ل۳: شاه) ۲۸-(ب: شاه) ۲۹-س: جآن> ۳۰-س،ق،ل۲،س۲ (نیز لن-ب،لن۲،آ،ب): بارگاهش؛ (و: بابگاهش)؛ متن = ل،ک ۳۱-(لن: برزیجمهر) ۳۲-(لی: موبدان) ۳۳-ل۲: زاد؛ س۲: داد؛ (ل۳،و: زاد؛ آ: زاد و)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴-ک: خرشید ۳۵-ل-س۲ (نیز لن-ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۶-(لی،ل۲،لن۲: به؛ ب: من سخن گفت و رفتم ز)

۲۷۲۵ مرا گفت کین[1] مهره‌ی ساج و عاج[2]
بگویش که با[4] موبد و[5] رای‌زن
گر[9] این نغزبازی به جای[10] آورند[11]
همین[13] بدره و برده[14] و باژ[15] و ساو
وُگر شاه و[18] فرزانگان این به[19] جای
۲۷۳۰ [-به دانش بود شهریار ارجمند
نباید که خواهد ز ما باژ و گنج[23]
چو بیند دل و رای باریکِ[26] ما

بر تختِ آن[28] شاهِ بیداربخت
چُنین گفت با موبدان و ردان
۲۷۳۵ همه گوش دارید گفتارِ اوی[30]

بیاراست دانا یکی رزمگاه:
هشیواردستور بر دستِ[33] شاه
چپ و راست صف[35] برکشیده[36] سُوار[37]

ببر پیشِ تختِ[3] خداوندِ تاج،
بنه پیش[6] و[7] بنشان[8] یکی انجمن،
پسندیده و دلربای[12] آورند[11]،
فرستیم[16] چندانک[17] داریم تاو!
نیارند و[20] روشن ندارند رای[21]،
نه از گنج و مردان و تخت بلند[22]-]
دریغ آیدش جانِ[24] دانا به[25] رنج[23]!
فزون‌تر[27] فرستد بنزدیکِ ما

بیاورد و بنهاد شطرنج و تخت
که ای پاک‌دل نامور[29] بخردان،
همان[31] رایِ هشیارسالارِ[32] اوی[30]!

به قلب‌اندرون ساخته جایِ شاه،
به رزم‌اندرونش[34] نماینده راه،
پیاده به پیش‌اندرون نیزه‌دار[37]،

۱-ق،س۲ (نیز آ): این ۲-ل۲ (نیز ل۳): عاج و ساج؛ س۲: ساج عاج؛ (لن: تاج و عاج)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳-ق: بنه پیش کسری ۴-ک: بگفتش که با؛ (ق۲: بگوید که تا) ۵-ق،ک،ل۲ (نیز لن۲): جو>؛ س (نیز لن،لی،ل۳،ب،ب): موبدان؛ متن = ل،س۲ (نیز ق۲،آ) ۶-ل (نیز ق۲): این؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷-(لی: جو>) ۸-(ب: ایشان)؛ و این بیت را ندارد ۹-ل۲،س۲،و،آ): چو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰-ل: جا ۱۱-ل۲: آورید؛ (پ: آوری) ۱۲-ل: دلربا؛ س،ل۲ (نیز لن،لی،ب،لن۲،ب): رهنمای؛ ق،ک: دلرُبای؛ (ق۲: دل ز رای؛ آ: دل ز بای (؟))؛ متن = س۲ (نیز ل۳،و) ۱۳-ل۲: همان ۱۴-ق،ک (نیز لی،ل،ل۳،لن۲): برده و بدره؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵-ق: باج؛ ک: تاج ۱۶-(لن۲: فرستیم و) ۱۷-(ل۳،پ،لن۲: چندانکه) ۱۸-(لن،ق۲: جو>) ۱۹-س۲: باز ۲۰-ل (نیز لن،ق۲،لی،ب، جو>؛ متن = س-س۲ (نیز ل۳،پ،و،آ) ۲۱-(لی: پای)؛ لن۲ بیت‌های ۲۷۲۹-۲۷۳۱ را ندارد ۲۲-ل،ک،و،لن۲ این بیت را ندارند؛ این بیت در یازده دستنویس دیگر آمده است ۲۳-(آ: ساو-بناو) ۲۴-ل: جای ۲۵-ل،ک: ز ۲۶-(ب: تاریک) ۲۷-ق: فزون زین؛ (ب: فرونتر) ۲۸-(ب: این)؛ در ل،ل۲،ولت‌های این بیت پس و پیش شده است ۲۹-ل: نامور پاک‌دل ۳۰-ل،س،ق (نیز و،آ،ب): او-او؛ س۲: اوی-او (پساوند ندارد)؛ متن = ک،ل۲ (نیز لن-پ،لن۲) ۳۱-س،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،آ،ب): همین؛ متن = ل،ق (نیز ق۲،ل۳،و) ۳۲-(ق۲: و بازار)؛ س،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،پ-ب): سالار هشیار؛ (ل۳: باریک سالار)؛ متن = ل،ق؛ بنداری (۲۷۱۵-۲۷۳۵): فتقدّم بُزُرجمهر و بسط النطع، و أخذ یتفکر. فعبی تلک التماثیل صفوفا ۳۳-ل: در پیش ۳۴-س۲: اندرون بس (لت‌های این بیت را پس و پیش کرده است)؛ در ل،س،ک،لن،ق،آ،لی این بیت با بیت سیسین پس و پیش شده است؛ پیایی بیت‌های متن = ق،ل۲،س۲ (نیز ل۲،پ-ب، بنداری (۲۷۳۶-۲۷۳۷): فجعل الشاه فی القلب، و رتب علی یمینه دستوره، یعنی الفرزان ۳۵-ل۲ (نیز آ): راستش ۳۶-(آ: برگزیده) ۳۷-س (نیز لن،لی،پ،و،لن۲،ب): سپاه-رزمخواه؛ متن = ل،ق-س۲ (نیز ق۲،ل۳،آ)؛ بنداری (۲۷۳۸): و رتب المیمنة و المیسرة و قدّم الرجالة، یعنی البیادق

مبارز که اسپ افگند بر دو روی — به دست چپش پیلِ[1] پرخاشجوی[2]،
۲۷۴۰ وُ زو برتر[3] اسپانِ جنگی به پای — بدان تا که آید به بالای رای[4]
چو بوزرجمهر[5] آن سپه را براند — همه انجمن در شگفتی بماند!
غمی[6] شد[7] فرستاده‌ی هند سخت — بماند اندر آن کارِ[8] هشیار[9] بخت[10]!
شگفت اندر آن[11] مردِ جادو[12] بماند — دلش را به اندیشه اندرنشاند[13]،
که این تختِ[14] شطرنج هرگز ندید — نه از کاردانان[15] هندی[16] شنید،
۲۷۴۵ چگونه[17] فراز آمدش رایِ این؟ — به[18] گیتی نگیرد کسی جایِ این!

چُنان گشت کسری[19] ز بوزرجمهر[20] — که گفتی بدو بخت بنمود چهر!

۱ـس،ل۳ (نیز لن،لی ـ ب): چپ و راست؛ س۲: دست و چپ راست؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۳) ۲ـق: پرخاشجو (پساوند ندارد)؛ ک: فرخاشجوی ۳ـ(ب: بربر (!)) ۴ـ(لی: ز بالای رای؛ پ: باید به بالای جای؛ و: همان پیل جنگی رزم‌آزمای)؛ ل۳،س۲،ق۲،ل۳،آ پس از این بیت افزوده‌اند:

بیاراسته (آ: بیاراست) پیل جنگی دو سوی (س۲: سوی)
به جنگ اندرون همگنان کرده خوی (س۲: خر؛ ق۲،ل۳،آ: روی)

ل۳ پیش از بیت بالا باز هم افزوده است:

هماورد گشته رخان بر کنار — چنان چون سپهبد بود مایه‌دار
پیاده همان پیش لشکر به پای — نخستین سوی جنگشان داده رای

بنداری (۲۷۳۹ـ۲۷۴۰): بعد أن أقام علی کل طرف من الرقعة مبارزا، یعنی الرخ، و رتب الفیل و الفرس من جانبی الشاه. فسوّی صفوفها حتی تقابلت و توازت مثل الصفوف المعبّأة یوم اللقاء ۵ـ(لن: برزیجمهر) ۶ـ(لی،ل۳: غمین) ۷ـ(ق۲: ‹شد›) ۸ـس، ق (نیز لن،لی،و،لن۳،ب): مرد؛ ک،ل۲، س۳ (نیز ل۳،پ): پاک؛ متن = ل (نیز ق۲،آ) ۹ـس (نیز لن،لی،و،لن۳،ب): بیدار؛ متن = ل،ق ـ س۲ (نیز ق۲،ل۳،ب،آ) ۱۰ـک: تخت؛ ل۳ (نیز ل۳): بخت (حرف یکم بی نقطه)؛ بنداری (۲۷۴۱ـ۲۷۴۲): فلما رأی الهندی ذلک أظلم فی عینه ضوء النهار، و أصفرّ وجهه حتی صار کورق البهار ۱۱ـل: اندرو ۱۲ـ(آ: دانا) ۱۳ـل۲: بنمود چهر (پساوند ندارد ← ۲۷۴۶ب)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

در آن غم فرو شد سر انداخت پیش — شگفتی فرومانده از کار خویش
ز بوزرجمهر اندر اندیشه ماند — فراوان به دل نام یزدان بخواند

۱۴ـق: رزم؛ س۲ (نیز ل۳،و،آ): تخت و؛ متن = ل،س،ک (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۳،ب) ۱۵ـق (نیز آ): کاردان‌داران ۱۶ـس،ک (نیز لن،لی،لن۳): هند و؛ ق،س۲ (نیز ل۳،و،آ): پیشین؛ متن = ل (نیز ق۲،پ،ب)؛ ل۲ بیت‌های ۲۷۴۴ـ۲۷۴۶ را ندارد؛ پ پس از این بیت افزوده است:

نه من گفتم از کار این مهره هیچ — ابا او سخن را نکردم بسیچ

۱۷ـل(ل۳،و،آ: چه نیکو) ۱۸ـک،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،لن۲،آ،ب): ز؛ متن = ل،س،ق (نیز لی،پ،و)؛ بنداری (۲۷۴۳ـ۲۷۴۵): و تعجب من ذکاء ذلک العالم و من نقطته لذلک ۱۹ـس۲: کشور ۲۰ـ(لن: برزیجمهر)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

ازو شادلد گشت و بنواختش — سزاوارتر خلعتی ساختش

بنداری (۲۷۴۶): فنهللت أسرة وجه أنوشروان، و تورّدت وجناته، و آستبشر بنصب بزرجمهر لتلک التماثیل و وضع کل واحد منها فی موضعه

یکی جام فرمود پس شهریار — که کردند پر گوهرِ شاهوار!
یکی[1] بدره دینار و[2] اسپی به‌زین — بدو داد و کردش بسی[3] آفرین!

گفتار اندر ساختن بوزرجمهر نرد را و بردن به هندوستان[4]

بشد مردِ دانا به آرام[5] خویش — یکی تخت و پرگار[6] بنهاد پیش
۲۷۵۰ به شطرنج و[7] اندیشه‌ی هندوان — نگه کرد و بفزود رنجِ روان!
خرد با دلِ[8] روشن همباز[9] کرد — به اندیشه بنهاد بر تختِ نرد[10]
دو مهره بفرمود کردن ز عاج — همه[11] پیکرِ[12] عاج[13] هم‌رنگِ[14] ساج
یکی رزمگه ساخت[15] شطرنج‌وار — دو رویه برآراسته[16] کارزار
دو لشکر ببخشید بر[17] هشت[18] بهر — همه رزم‌جویانِ گیرنده‌شهر!
۲۷۵۵ زمین‌وار[19] لشکرگهی[20] چارسوی[21] — دو شاه[22] گرانمایه و[23] نیک‌خوی[21]
که دارند رفتار[24] هر دو به هم — یکی از دگر برنگیرد ستم

۱ـک: نیک ۲ـ(لی: ‹و›) ۳ـ(لی: بداد)؛ بنداری (۲۷۴۷ـ۲۷۴۸): فأمر له بجام مملوء من الجواهر الشاهیة، و بدرة من الذهب، و فرس بسرجه و لجامه و اثنی علیه کثیرا ۴ـق: ـ نرد را در ازای شطرنج؛ ل۲: اندر ساختن نرد؛ س۲: اندر سبب نهادن نرد بوزرجمهر؛ متن = س؛ ل،ک سرنویس ندارند ۵ـ(آ: ایوان) ۶ـل: تخت بر گاه (← پرگار؟)؛ (پ،ب: تخت پرگار)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ س،ک،ل۲،س۲،لن ـ ب پس از این بیت افزوده‌اند:

نگه کرد جایی که تاریکتر (ک: باریکتر (!)) — و زو (ک: کزو) گردد اندیشه باریکتر

پ پیش از بیت بالا باز هم افزوده است:

فرو رفت بسیار و اندیشه کرد — ز اندیشه دل را یکی بیشه کرد
همی‌خواست تا تازه‌رایی زند — بنویی یکی نغزبازی کند
که مانند فرزانگان در شگفت — کزین کار اندازه نتوان گرفت

ل،ق هیچ یک از بیت‌های بالا را ندارند؛ بنداری (۲۷۴۹). فقام بزرجمهر و عاد إلی منزله فوضع بین یدیه النخت و الفرجار ۷ـ(پ: ‹و›)؛ بنداری (۲۷۵۰): و غاص فی بحر الفکر، و حذا حذو الهنود فی وضع الشطرنج، و تحارب عساکر الروم فیه و الزنج ۸ـ(لی: دل با (!)) ۹ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): انباز؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۰ـ(ق۲: خود تخت نرد)؛ س (نیز لن،لی،لن۲،ب): مر (ب: بر) نرد را ساز کرد؛ ق (نیز پ): افسون و اندیشه بنهاد نرد؛ ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ): اندیشه و (آ: ‹و›) حیله بنهاد نرد؛ متن = ل؛ بنداری (۲۷۵۱): فوضع النرد بقطنته و ذکائه ۱۱ـ(لی: یکی) ۱۲ـل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): پیکرش؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـس۲ (نیز ل۳،لن۲): عاج و ۱۴ـق: کرده به؛ بنداری (۲۷۵۲): و أمر بعمل خرزتین من العاج منقطتین بالساج ۱۵ـ(لن،لی،لن۲،ب: رزمگاهست) ۱۶ـ(ق۲: بیاراسته)؛ ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ): رسته بیاراسته؛ متن = ل،س،ک (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۷۵۳): و رتب له ناوردا کناورد الشطرنج، و سوّی الصفوف من الجانبین ۱۷ـ(لن،لی۲،ب: در) ۱۸ـق: چار؛ ل۲ این بیت را پس از بیت ۲۷۵۱ آورده است ۱۹ـس: زمین پهن؛ ق (نیز ق۲): بگسترد؛ س۲: زمی با دو؛ (لن،لی،و،لن۲: زمی (و: زمین) باز و (لی: ‹و›)؛ ب: زمین تار و؛ ب: زمی تار و)؛ متن ← ۲۰ـل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): زمین (س۲: زمی) با دو لشکر همه؛ متن = ل ۲۱ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،لن۲،آ،ب): سو ـ خو؛ متن = ل،ل۲ (نیز لی،ل۳،پ) ۲۲ـ(ق۲: دو لشکر) ۲۳ـس ـ س۲ (نیز لی ـ ب): گرانمایه؛ متن = ل (نیز لن،ق۲) ۲۴ـل (نیز ق۲): کم و بیش دارند؛ ق،ک: که در جنگ باشند؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لن۲ این بیت را ندارد

به فرمان ایشان سپاه[1] از دو روی[2]
یکی را چو تنها بگیرد[4] دو تن
به هر جای پیش و پس‌اندر[6] سپاه
همی این بر آن، آن برین[8] برگذشت
برین[11] گونه تا بر که بودی شکن
بدین[13] سان که گفتم بیاراست[14] نرد
از آن[16] رفتنِ شاهِ برترمنش
ز نیروی[18] فرمان[19] و جنگِ سپاه
دل[20] شاهِ ایران[21] ازو[22] خیره ماند
همی‌گفت کای[23] مردِ روشن‌روان
بفرمود تا[25] ساروان[26] دوهزار
ز باری[28] که خیزد ز روم و ز چین
ز گنج شهنشاه کردند بار

به تندی[3] بیاراسته جنگ‌جوی[2]!
ز لشکر برین یک تن آید[5] شکن!
گرازان دو شاه اندر آن رزمگاه[7]!
گهی رزم کوه و[9] گهی رزم دشت[10]!
شدندی دو شاه و سپاه[12] انجمن
برِ شاه شد یک‌به‌یک یاد کرد[15]:
همانش[17] ستایش، همان سرزنش،
بگسترد و بنمود یک‌یک به شاه
خرد را به اندیشه اندرنشاند
جوان بادی و روزگارت[24] جوان!
بیارد شتر تا[27] درِ شهریار!
ز هیتال و مُکران و ایران‌زمین[29]،
بشد کاروان از[30] در شهریار!

۱ـس۲: همی ۲ـق: رو ـ جنگجو ۳ـل: بلندی (ـ بتندی؟)؛ ک: شد آمد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـ(ب: نگیرد)؛ ک: دو تنها بگیرد؛ ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): به تنها نگیرد (ل۳: بگیرد)؛ (و: به تنها چو گیرد)؛ ل: حوی تنها نگیرد (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ متن = س،ق (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲) ۵ـق،ک (نیز پ): بدین (ق: ابر) یک تن آید؛ س: بران یک براید ز لشکر؛ ل۳،س۲ (نیز ل۳،آ): ابر یک تن آید (س۲: آمد) ز لشکر؛ (لن،لی،لن۲،ب: بران (ب: بدان) یک تن آید ز لشکر؛ و: ازان یک تن آید به لشکر)؛ متن =ل (نیز ق۳) ۶ـس،ل۲، س۲ (نیز لن،ل۳،و،آ،ب): کردش زکرد (؟)؛ ق: گردان ز دور؛ ک: در گرد کرده؛ (ق۲: گردش نشسته؛ لی،لن۳: گردش ز لشکر؛ پ: کردش ز گشت)؛ متن =ل ۷ـق: حرب‌گاه ۸ـس،ل۲،س۲ (نیز لن،پ،آ،ب): بدان آن بدین؛ ق (نیز لی): آن بدین این بدان؛ (ق۲،ل۳: آن برین این بران)؛ متن =ل،ک (نیز و،لن۲) ۹ـک،س۲: کوی و؛ (ق۲: گوئی)؛ س: بزم خوان و؛ (لن،ب: نرم‌گوئی؛ لی: بزم‌گوی و؛ ب: بزم و گوی و؛ لی۲: نرم‌گوی و)؛ متن =ل،ق،ل۲ (نیز ل۳،و،آ) ۱۰ـ(لی،پ: رزم و دشت (لی: دست)؛ ب: بر درشت (!)) ۱۱ـق (نیز لی): بدین ۱۲ـل۲، س۲ (نیز لن،ل۳،و،ب): سپاه دو شاه؛ (ق۲: سپاه و دو شاه؛ پ: دو شاه بر سپاه)؛ س (نیز لی): شدند آن سپاه دو شاه؛ متن =ل،ق،ک؛ بنداری (۲۷۵۴ـ۲۷۶۱): وقسم العسکرین صفوفاً ثمانیة کأنها کراديس منتشرة للقاء ۱۳ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،و،لن۲،آ،ب): برین؛ متن =ل،ق (نیز لی،پ) ۱۴ـق: بیاورد ۱۵ـس (نیز لن،لی،آ): سر پر از باد و گرد؛ ق،ک (نیز ق۲،پ): سر پر سر یادکرد؛ ل۲،س۲ (نیز ل۳،و، لن۲،ب): سر پر از باد گرد (ب: سرد)؛ متن =ل ۱۶ـل (نیز ق۲): وزان؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـس،ل۳،س۲ (نیز لن،لی،پ،ـب): همان بد؛ (ل۳: همان بر)؛ متن =ل،ک (نیز ق۲)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۸ـل: نیروی و ۱۹ـس: اسپان؛ س۲: فرجمان ـ؛ (ق۲: ایشان؛ پ،لن۲،آ،ب: فرسان؛ ل۳: فرشان؛ و: شاهان)؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لن،لی)؛ بنداری (۲۷۶۲ـ۲۷۶۴): و لما فرغ من ذلک رکب الی خدمة أنوشروان، و ذکر له ما وضعه ۲۰ـ(آ: سر) ۲۱ـل: کسری ۲۲ـس،ک،ل۲ (نیز پ،لن۲،ب): ازان؛ متن =ل،ق،س۲ (نیز لن ـ ل۲،و،آ) ۲۳ـس،ک (نیز ب): کین؛ ل۲،س۲ (نیز ق۲): ای؛ (آ: این)؛ متن =ل،ق (نیز لن،لی ـ لن۲) ۲۴ـک: باد و روزش همیشه جوان؛ بنداری (۲۷۶۵ـ۲۷۶۶): فأظهر ذلک لأنوشروان فقضی العجب من ذلک و دعا له و اثنی علیه ۲۵ـس۲: یا ۲۶ـق،ک،ل۲ (نیز ق۲،لی،پ،و،آ): ساربان؛ متن =ل،س،س۲ (نیز لن،ل۳،لن۲،ب) ۲۷ـق: بر؛ س،ل۲،س۲ (نیز لن،لی ـ ب): بیاورد اشتر؛ متن =ل،ک (نیز ق۲) ۲۸ـ(لی،و،ب: بازی) ۲۹ـق: آبادبوم ۳۰ـک: تا؛ بنداری (۲۷۶۷ـ۲۷۶۹): ثم أمر فأفرغوا ألفی حمل من الأمتعة التی تجلب من الروم و الصین و سائر تلک الممالک

۲۷۷۰ چو شد بارهای شتر[1] ساخته
فرستاده‌ی رای را پیش خواند
یکی نامه بنبشت[3] نزدیکِ رای[4]
سرِ نامه کرد آفرینِ بزرگ
دگر گفت کای[7] نامور شاه هند
۲۷۷۵ رسید این[9] فرستاده‌ی رای‌زن
همان تختِ[11] شطرنج و پیغام[12] رای[13]
ز دانای هندی زمان خواستیم
بسی رای زد[17] موبدِ پاک‌رای[18]
کنون آمد این[20] موبدِ هوشمند
۲۷۸۰ شتروار بارِ گران[22] دوهزار
نهادیم بر جای شطرنج نرد

دل شاه از آن[2] کار پرداخته،
ز دانش فراوان سَخُن‌ها براند!
پر از دانش و رامش[5] و هوش و رای[4]!
به یزدان پناهش ز دیو[6] شُتُرگ!
ز دریای قَنّوج تا پیش[8] سند،
ابا چتر و پیلان و آن[10] انجمن،
شنیدیم و پیغامش[14] آمد به جای[15]
به دانش روان را بیاراستیم[16]
پژوهید و آورد بازی[19] به جای
به قَنّوج نزدیکِ رایِ[21] بلند
پسندیده‌بار[23] ازدرِ شهریار[24]
کنون تا به[25] بازی که آرد[26] نبرد؟

۱ـق: بار آن اشتران؛ (لی: کارهای شتر) ۲ـل: زان؛ در اینجا ل، س سرنویس دارند؛ ل: نامهٔ کسری به رای هند؛ س: نامه فرستادن نوشین‌روان بنزدیک رای هند ۳ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): بنوشت؛ متن = ک (نیز ب) ۴ـل: اوی ـ رنگ و بوی؛ (ب: شاه ـ رای (پساوند ندارد))؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـق: رامش و دانش ۶ـ(لن: دین) ۷ـق (نیز لن،لی،ب): ای ۸ـس (نیز لی): مرز؛ ق: آب؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در آلت‌های این بیت پس و پیش شده است ۹ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـ ب): آن؛ متن =ل،ق ۱۰ـل: بدین؛ (لن: جو ـ این)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۷۷۰ـ۲۷۷۵): ثم استحضر رسول الرای ملک الهند، و أجاب عن کتابه و ذکر فیه أنه قد وصل رسولک و عرض ما کان معه من الهدایا و التحف فقبلناها ۱۱ـل: ز تخت ـ ؛ س (نیز لن،لن۲، ب): باژ (لن۲: بار) و؛ ق: کار؛ ک: رای؛ ل۲ (نیز ل۳،و،آ): نطع؛ س۲: باد (!)؛ (لی: قطع)؛ متن =(ق۲،پ) ۱۲ـ(لی: پیغام و) ۱۳ـق: شاه ۱۴ـس، ک (نیز لن،لی،پ،و،لن۲) ۹ـک،س،ل۲ (نیز لن،پ،آ،ب): بدان آن بدین؛ ق (نیز لی): آن بدین این بدان؛ (ق۲،ل۳: آن برین این بران)؛ متن =ل،ک (نیز و،لن۲) ۹ـک،س۲: کوی و؛ (ق۲: گوئی)؛ س: بزم خوان و؛ (لن،ب: نرم‌گوئی؛ لی: بزم‌گوی و؛ ب: بزم و گوی و؛ لی۲: نرم‌گوی و)؛ متن =ل،ق،ل۲ (نیز ل۳،و،آ) ۱۰ـ(لی،پ: رزم و دشت (لی: دست)؛ ب: بر درشت (!)) ۱۱ـق (نیز لی): بدین ۱۲ـل۲، س۲ (نیز لن،ل۳،و،ب): سپاه دو شاه؛ (ق۲: سپاه و دو شاه؛ پ: دو شاه بر سپاه)؛ س (نیز لی): شدند آن سپاه دو شاه؛ متن =ل،ق،ک؛ بنداری (۲۷۵۴ـ۲۷۶۱): وقسم العسکرین صفوفاً ثمانیة کأنها کراديس منتشرة للقاء ۱۳ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،و،لن۲،آ،ب): برین؛ متن =ل،ق (نیز لی،پ) ۱۴ـق: بیاورد ۱۵ـس (نیز لن،لی،آ): سر پر از باد و گرد؛ ق،ک (نیز ق۲،پ): سر پر سر یادکرد؛ ل۲،س۲ (نیز ل۳،و، لن۲،ب): سر پر از باد گرد (ب: سرد)؛ متن =ل ۱۶ـل (نیز ق۲): وزان؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـس،ل۳،س۲ (نیز لن،لی،پ،ـب): همان بد؛ (ل۳: همان بر)؛ متن =ل،ک (نیز ق۲)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۸ـل: نیروی و ۱۹ـس: اسپان؛ س۲: فرجمان ـ؛ (ق۲: ایشان؛ پ،لن۲،آ،ب: فرسان؛ ل۳: فرشان؛ و: شاهان)؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لن،لی)؛ بنداری (۲۷۶۲ـ۲۷۶۴): و لما فرغ من ذلک رکب الی خدمة أنوشروان، و ذکر له ما وضعه ۲۰ـ(آ: سر) ۲۱ـل: کسری ۲۲ـس،ک،ل۲ (نیز پ،لن۲،ب): ازان؛ متن =ل،ق،س۲ (نیز لن ـ ل۲،و،آ) ۲۳ـس،ک (نیز ب): کین؛ ل۲،س۲ (نیز ق۲): ای؛ (آ: این)؛ متن =ل،ق (نیز لن،لی ـ لن۲) ۲۴ـک: باد و روزش همیشه جوان؛ بنداری (۲۷۶۵ـ۲۷۶۶): فأظهر ذلک لأنوشروان فقضی العجب من ذلک و دعا له و اثنی علیه ۲۵ـس۲: یا ۲۶ـق،ک،ل۲ (نیز ق۲،لی،پ،و،آ): ساربان؛ متن =ل،س،س۲ (نیز لن،ل۳،لن۲،ب) ۲۷ـق: بر؛ س،ل۲،س۲ (نیز لن،لی ـ ب): بیاورد اشتر؛ متن =ل،ک (نیز ق۲) ۲۸ـ(لی،و،ب: بازی) ۲۹ـق: آبادبوم ۳۰ـک: تا؛ بنداری (۲۷۶۷ـ۲۷۶۹): ثم أمر فأفرغوا ألفی حمل من الأمتعة التی تجلب من الروم و الصین و سائر تلک الممالک

۲۷۷۰ـ۲۷۷۵ (نیز ق۲): ثم استحضر رسول الرای ملک الهند، و أجاب عن کتابه و ذکر فیه أنه قد وصل رسولک و عرض ما کان معه من الهدایا و التحف فقبلناها

۲۷۷۶ـ۲۷۷۷: و أما الشطرنج فانا استمهلنا الرسول أسبوعا

۲۷۷۸: فتجرّد الموبذ الطاهر القلب للتفکر فی استخراج اللعب به. فلم یزل ینقب و یبحث حتی وقف علیه و علی آستخرج سره الخفی

۲۷۷۹ـ۲۷۸۲ را ندارند

۲۷۷۹ـ۲۷۸۰: و قد نفذنا هذا الموبذ الی خدمتک مع ألفی حمل من الأقمشة النفیسة

۲۷۸۱: و وضعنا النرد بازاء الشطرنج و نفذناه إلی الخدمة

برهمن[۱] فراوان بود[۲] پاک‌رای
که این بازی آرد به دانش[۳] به جای،

ز چیزی که دید[۴] این فرستاده رنج
فرستد همه رای هندی به گنج!

ور[۵] ایدون کجا رای با[۶] رهنمای
بکوشند و[۷] بازی نیاید[۸] به جای،

۲۷۸۵ شتروار[۹] باید که هم زین شمار[۱۰]
به پیمان کند رایِ قَنّوج بار[۱۱]،

کند یار[۱۲] همراه با[۱۳] یارِ[۱۴] ما
برین‌ست[۱۵] پیمان و[۱۶] بازارِ[۱۷] ما!

چو خورشیدِ[۱۸] رخشنده شد بر سپهر
برفت از درِ[۱۹] شاه بوزرجمهر[۲۰]،

ابا بار و[۲۱] با نامه و تختِ نرد
دلش[۲۲] پر ز بازارِ[۲۳] ننگ و نبرد!

چن[۲۴] آمد از[۲۵] ایران[۲۶] بنزدیکِ رای[۲۷]
برهمن به شادی ورا رهنمای[۲۸]!

۲۷۹۰ بیامد[۲۹] به نزدیکیِ تختِ اوی[۳۰]
بدید آن سر و افسر و بخت[۳۱] اوی[۳۰]!

فراوانش بستود بر پهلوی
بدو داد پس نامه‌ی خسروی

پیام شهنشاه با او[۳۲] بگفت
رخ رایِ هندی چو گل برشکفت!

۱ـو: برمن (← برهمن)) ۲ـس: بدو ۳ـس (نیز لن،لن[۲]): بکوشند (لن: بکوشند و) بازی بیاید (← ۲۷۸۴ب)؛ (ب: بکوشید تا زین بیاید)؛ متن =ل،ق،ل[۲]،س[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳]،ب،و،آ) ۴ـ(آ: چه‌رسید)؛ در س،لن،لی،لن[۲]،ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق این بیت و ل این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ بنداری (۲۷۸۲ـ۲۷۸۳): فإن فطنتم للعب به فلکم هذه الأحمال ۵ـک (نیز ا): گر؛ (ق[۲]: از) ۶ـس،س[۲] (نیز لن،لی،لن[۲]،ب): ایدونک (لی: ایدونکه) رای شما؛ (ل[۳]: ایدونکه این رای با)؛ متن =ق،ک،ل[۲] (نیز ق[۲]،ب،و،آ) ۷ـ(ق[۲]: چو رسید)؛ ل[۲] (نیز آ): بکوشید و؛ متن ← ۸ـ(آ: نماند)؛ س (نیز لن،لی،لن[۲]،ب): که (لن[۲]: نه) این بازی آرد به دانش (← ۲۷۸۲ب)؛ متن = ق،ک،س[۲] (نیز ل[۳]،ب،و) ۹ـل (نیز آ): شترنبار؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـ(پ: نشان) ۱۱ـ(پ: بار قنّوج‌شان)؛ س،س[۲] (نیز لن، لی،لن[۲]،ب): بنزدیک ما تا بیارند (لی: بیابید) بار؛ (و: فرستد بنزدیک ما پایدار)؛ متن =ل،ق،ک،ل[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳]،پ،ا) ۱۲ـل،س،س[۲] (نیز لن ـپ،لن[۲]،آ،ب): یار؛ ل[۲] (نیز و): بازه؛ متن =ق،ک ۱۳ـ(لن[۲]: حیاء)؛ (لی: همواره با) ۱۴ـل[۲]: باژ ۱۵ـل: چنینست؛ ک: بدین است؛ (ب: ور اینست)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ل[۳]: چو؛ لی: پیغام و) ۱۷ـ(لن[۲]: آزار)؛ بنداری (۲۷۸۴ـ۲۷۸۶): وإن عجزتم عن ذلک فأصیفوا الیها مثلها من عندکم و نقدوها الی خزائننا. و السلام؛ ق در اینجا سرنویس دارد: رفتن بوزرجمهر به هند با نرد و عجز هندوان از نردباختن و گرو بردن بوزرجمهر از رای هند ۱۸ـک: خرشید ۱۹ـ(لن،لی،پ،لن[۲]: بر) ۲۰ـ(لن: برزیجمهر) ۲۱ـس (نیز لن، لی،لن[۲]،آ،ب): باژ و؛ ل: یا رام؛ متن =ق،ک،س[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳]،پ،و) ۲۲ـس،ل[۲]،س[۲] (نیز لن،لی،و ـب): دلی؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق[۲]،ل[۳]،ب) ۲۳ـک: بازار و؛ ل[۳] این بیت را پس از بیت ۲۷۹۰ نیز آورده است؛ ل بیت‌های ۲۷۸۸ـ۲۸۰۱ را به هم ریخته است: ۲۷۸۹، ۲۷۸۸، ۲۷۹۰، ۲۷۹۱، ۲۷۹۳، ۲۷۹۲، ۲۷۹۵، ۲۷۹۴، ۲۷۹۷، ۲۷۹۶، ۲۷۹۹، ۲۷۹۸، ۲۸۰۱، ۲۸۰۰؛ پیایی بیت‌های متن = چهارده دستنویس دیگر و بنداری؛ بنداری (۲۷۸۷ـ۲۷۸۸): فسار بزرجمهر بمن معه نحو الهند ۲۴ـل ـل[۲] (نیز لن ـب): چو؛ متن =س[۲] ۲۵ـل، س،ق،ل[۲] (نیز لن،لی،ل[۳]،و ـب): ز؛ متن =ک،س[۲] (نیز ق[۲]،ب) ۲۶ـل[۲]: ایوان ۲۷ـ(لی: اوی) ۲۸ـلی از ۲۷۸۹آ و ۲۷۹۰ب یک بیت ساخته و ۲۷۸۹ب و ۲۷۹۰آ را انداخته است ۲۹ـل (نیز آ): چو آمد؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـل،ق (نیز ق[۲]،ل[۳]،ب): او ـاو؛ ل[۲]: رای ـرای؛ (لی: ـتخت و کوی)؛ متن =ک،س[۲] (نیز لن،پ،و،لن[۲]) ۳۱ـق: رخت؛ ق[۲] بیت‌های ۲۷۹۰ـ۲۷۹۳ را پس از بیت ۲۸۰۶ آورده است ۳۲ـس (نیز لن،لی،لن[۲]،ب): وی؛ متن =ل،ق ـس[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳]،پ،و،آ)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است

ز شطرنج و از بار[۱] و از[۲] رنج رای[۳]
بگفت آنچ[۴] آمد یکایک به جای[۳]،

ز بازیّ و از[۵] مهره و رای شاه
وُ زان[۶] موبدانِ نماینده‌راه

۲۷۹۵ بگفت آن کجا دید[۷] بایندهٔ[۸] مرد
چُنان[۹] هم برابر بیاورد[۱۰] نرد!

به نامه‌ندرون[۱۱] آنچ[۱۲] کرده‌ست یاد
بخواند، بداند، نپیچد ز داد[۱۳]!

ز گفتارِ او شد رخِ رای[۱۴] زرد
چو بشنید گفتار شطرنج و نرد!

بیامد یکی نامورکدخدای
فرستاده را داد شایسته[۱۵]جای

یکی خرّم[۱۶]ایوان بیاراستند[۱۷]
می و رود و رامشگران خواستند[۱۷]

۲۸۰۰ زمان خواست زو[۱۸] نامور هفت روز
برفت آنک[۱۹] بودند[۲۰] دانش[۲۱]فروز

به کشور ز پیرانِ[۲۲] شایسته‌مرد
یکی انجمن کرد[۲۳] و بنهاد نرد

به یک هفته آنکس که بُد تیزویر
از آن[۲۴] نامداران[۲۵] برنا و پیر،

همی[۲۶]بازجستند بازیِ[۲۷] نرد
به رشک و به رای و به ننگ[۲۸] و نبرد؛

به هشتم چُنین گفت موبد به رای
که این را نداند کسی سر ز پای،

۲۸۰۵ مگر با روان یار[۲۹] گردد خرد
کزین[۳۰] مهره بازی برون[۳۱] آورد!

۱ـس (نیز لی): باژ؛ (آ: نار)؛ ل: ز راه؛ ق: ز باژ؛ (لن[۲]: ز بار؛ ق[۲]،ل[۳]: شطرنج‌بازی)؛ متن =ک،ل[۳]،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،پ،و،ب) ۲ـل،ق،ل[۲]، س[۲] (نیز لن،لن[۲]): ز؛ متن =س،ک (نیز ق[۲] ـو،آ،ب) ۳ـس (نیز و،آ،ب): او ـز شطرنج او (و: روی (پساوند ندارد))؛ ق،ک (نیز ق[۲]،ل[۳]، پ): رای ـهمه رهنمای؛ ل[۲]،س[۲] (نیز لن،لی،لن[۲]): اوی ـز شطرنج اوی؛ متن =ل ۴ـک،ل[۲] (نیز لی ـلن[۲]،ب): آنچه؛ متن =ل،س،ق،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،آ) ۵ـل،س[۲] (نیز لن،آ): ز؛ ق،ک: آن؛ متن =س،ل[۲] (نیز لن ـو،ب) ۶ـ(ب: ازان) ۷ـک: کرد؛ س،س[۲] (نیز ق[۲]،ب): آنک چون دید (ق[۲]: یاد؛ لن: آنچ دید ز (وزن درست نیست)؛ لی ـآ: آنکه چون دید)؛ ل[۲]: نگفت ایچ چون دید (!)؛ متن =ل،ق ۸ـس،ق،ل[۲]، س[۲] (نیز لن،لی،پ ـب): داننده؛ (ل[۳]: بیننده)؛ متن =ل،ک (نیز ق[۲]) ۹ـس[۲]: بر او ۱۰ـل (نیز ق[۲]): سراسر (← برابر؟) بیاورد؛ س[۲]: بر او بیاورد؛ (آ: بیاورد بر جای شطرنج)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۱ـل،س،ق: درون؛ ک،ل[۲]،س[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳]،پ،و،آ): کنون؛ (لی: بهانه کند)؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۲ـل: گنج؛ ک،س[۲] (نیز لی،ل[۳]،پ،و،آ): آنچه؛ ل[۲]: ایچ؛ متن =س،ق (نیز ق[۲]) ۱۳ـق: نپیچد سرش راز داد؛ ک (نیز پ): براید (پ: روانرا) نپیچد ز داد؛ ل[۲]: برو و بپیچد ز داد؛ (و: نپیچد از آن نامه راد؛ آ: بد آید بپیچد ز داد؛ لی: بخواند او زان بپیچد ز داد (حرف ششم واژهٔ نخست بی‌نقطه))؛ متن =ل،س،س[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳])؛ لن،لن[۲]،ب این بیت و بیت سپسین را ندارند ۱۴ـل،س (نیز ق[۲]): شاه؛ متن =ق ـس[۲] (نیز لی ـو،آ)؛ بنداری (۲۷۸۹ـ۲۷۹۷): فلما وصل أکرمه ملک الهند و أعز مقدمه. و لما وقف علی کتاب أنوشروان عظم علیه ما تیسر له من اللعب بالشطرنج ۱۵ـ(ق[۲]: برگزیدند) ۱۶ـل: خرزم ۱۷ـق: بپرداختند ـساختند؛ ب بیت‌های ۲۷۹۹ـ۲۸۰۲ را به هم ریخته است: ۲۸۰۱، ۲۸۰۲، ۲۷۹۹، ۲۸۰۰ ۱۸ـل: پس؛ (ب: ازو) ۱۹ـک: آنچه؛ ل[۲]،س[۲] (نیز لی ـب): آنکه؛ متن = ل،س،ق (نیز لن،ق[۲]) ۲۰ـ(لن[۲]: چو بودند ← ب: بودیش) ۲۱ـل: رامش؛ ق: کشور؛ ل[۲]،س[۲] (نیز ل[۳]): آذر؛ (آ: آذر)؛ متن =س،ک (نیز لن، ق[۲]،لی،پ،و،لن[۲]،ب)؛ بنداری (۲۷۹۸ـ۲۸۰۰): ثم أمر بإنزال بزرجمهر فی موضع یصلح له و استمهله سبعة أیام یحل مشکل النرد ۲۲ـس،ل[۲]،س[۲] (نیز لن،لی ـب): ز کشور دبیران؛ ق،ک: هر آنکس که بدراد و؛ (ق[۲]: ز کشور ز بینا و)؛ متن =ل (نیز و) این ۲۵ـق،ک: نامداران ز ۲۶ـ(ق[۲]: بـی) ۲۷ـ(ب: بازی ز) ۲۸ـس،س[۲] (نیز لن،لی ـب): نام و به ننگ؛ ل[۲]: ننگ و به نام؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق[۲])؛ بنداری (۲۸۰۱ـ۲۸۰۳): فأجتمع جمیع علماء الهند علیه و بقوا سبعة أیام لایهتدون الی سبیل اللعب به ۲۹ـل،ق،ک، س[۲] (نیز لی،ل[۳]،آ): باز؛ س: بار؛ (ق[۲]،و: بار (بی‌نقطه))؛ متن =ل[۲] (نیز لن،ب) ۳۰ـل[۲] (نیز و): که این ۳۱ـس[۲]: بجای

دلِ رای از آن[1] موبدان شد[2] دژم
روان پر ز غم شد، برو پر ز خم[3]!

بیامد نهم[4] روز بوزرجمهر[5]
پر از آرزو دل[6]، پرآژنگ[7] چهرا

که کسری[8] نفرمود ما را درنگ
نباید که گردد دلِ شاه تنگا

بزرگان دانا به یکسو شدند
به نادانی خویش خستو[9] شدند!

۲۸۱۰ چو بشنید[10]، بنشست بوزرجمهر
همه موبدان برگشادند چهر!

بگسترد پیش‌اندرون تختِ نرد
همه گردش مهره‌ها یاد[11] کرد:

سپهدار[12] بنمود و[13] جنگ و[14] سپاه
هم آرایش رزم و فرمانِ شاه

ازو[15] خیره شد رای با رای‌زن[16]
ز کشور یکی[17] نامدار[18] انجمن!

همه مهتران آفرین خواندند!
ورا موبد پاک‌دین خواندند!

۲۸۱۵ ز هر[19] دانشی زو بپرسید رای[20]
همه پاسخ آمد یکایک[21] به جای[20]!

خروشی برآمد ز دانندگان
ز دانش‌پژوهان و خوانندگان،

۱ـل۳: رای زد؛ (ا: دل و رای زان)؛ متن ← ۲ـل،ک (نیز ق۲): بشد موبدان را از آن دل؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـل (نیز ق۲): ابروان پر ز خم؛ س۳: خون و برو پر ز غم؛ ق: برو پر ز خم کرد و دل پر ز غم؛ متن = یازده دستنویس دیگر (ل۳: برون به جای برو)؛ در ل این بیت پس از بیت ۲۸۰۸ آمده است؛ بنداری (۲۸۰۴ـ۲۸۰۶): و لماکان الیوم الثامن حضروا عند الرای و آعترفوا بعجزهم عن التفطن لذلک فعظم علیه ۴ـک: بهم ۵ـل: برزیجمهر) ۶ـل: آرزوی دل؛ (ب: آرزو و)؛ ل۲: برآزار زو دل؛ س۲: پرآزار دل زو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـق (نیز ق۳،لی، و، آ): پر از رنگ؛ ل۲: پراراریک (حرف پنجم بی‌نقطه)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، ب) ۸ـس ـس۲ (نیز لن ـب): ایدر؛ متن = ل؛ بنداری (۲۸۰۷ـ۲۸۰۸): و حضر بزرجمهر صبیحة الیوم التاسع و قال: إن الملک لم یأمرنی بالثلیث أکثر من هذا القدر. و إن خالفت لم آمن غضبه ۹ـق (نیز لی،لن۲،ب): خشنو؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۸۰۹): فریض علماء حضرة الرای حجرة، و اعترفوا بالعجز و قالوا: إنا لا نهتدی إلی حل هذا المشکل ۱۰ـل: آن دید ۱۱ـق ـس۲ (نیز لن،ق۲، لی،پ،ب): مهرها یاد؛ س: اندر ازان مهره (!)؛ متن = ل (نیز ل۳) ۱۲ـک (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲،ب): بنه‌دار؛ متن = ل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ) ۱۳ـک (نیز لی): جو ← ۱۴ـس،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و ـب): جنگی؛ ق: خیل؛ متن = ل،ک (نیز ق۲،پ)؛ ل۲،س۲،ق۲،لی،ل۳،و،آ پس از این بیت افزوده‌اند:

که این نرد شد ساخته چون سپهر (ق۲: به مهر)
همین مهرها دوست (ق۲، ل۳: زوست) چون (لی: اندرون) ماه و مهر
چو سی روز و سی شب سیاه و سپید (لی، و: سفید)
بگرددهمی (س۲: همین؛ ل۳: همه) مهره سی پرامید

چو (س۲: همه) نیک و بد و (س۲،ق۲: جو ←) سعد و نحس (ل۲: نحس و سعد) فلک
بگردد همین (ق۲،لی،ل۳،آ: همی) در (س۳،ق۲: در) به برج (ق۲: بروح و) درک (آ: سمک)

ل،س،ق،ک،لن،پ،لن۲،ب و بنداری بیت‌های بالا را ندارند؛ بنداری (۲۸۱۰ـ۲۸۱۲): فتصدّی بُزُرجمهر عند ذلک و لعب بالنرد بین یدی الرای ۱۵ـق (نیز ب): ازان ۱۶ـل۳: باریک‌زن) ۱۷ـل: بسی؛ ق: چنان؛ (ب: همان)؛ متن ← ۱۸ـق۲: یکی نامور موبدان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـک: به هر؛ (ق۲: هم از) ۲۰ـل: رای ـجا (پساوند ندارد)؛ س (نیز لن، و، ب): شاه ـراه (لن: جاه (!))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـق۲: آورد یک‌یک)

که اینت[1] سَخُن‌گویِ[2] داننده‌مرد
نه[3] از بهرِ بازی و شطرنج و[4] نردا

بیاورد از آنپس[5] شتر دوهزار
همه گنجِ[6] قَنّوج کردند بار:

ز عود و ز عنبر ز کافور[7] و زر[8]
هم از[9] جامه و جامِ پیکرگهر[10]،

۲۸۲۰ ابا[11] باژِ یک ساله از پیشگاه
فرستاد یکسر به درگاهِ شاه!

یکی افسری خواست[12] از گنجِ رای
همان[13] جامه‌ی زر[14] ز سر تا به پای،

بدو داد و[15] چند آفرین کرد نیز!
به یارانش بخشید بسیار چیز

بیامد ز قَنّوج بوزرجمهر[16]
برافراخته سر به گردان‌سپهر!

شتر دو[17]هزار آنک[18] از پیش برد
ابا باژ و هدیه مر[19] او را سپردا

۲۸۲۵ یکی کاروان بُد که[20] کس پیش از آن
نراند و[21] نبد خواسته بیش از آن!

دلی[22] شاد با نامه‌ی[23] شاهِ[24] هند
نبشته[25] به هندی خطی بر پرند:

که رای و بزرگان گوایی[26] دهند
نه از بیم، کز نیک‌رایی دهند[27]،

که چون شاه نوشین‌روان[28] کس ندید!
نه از موبدِ سالخَورده[29] شنید!

نه کس دانشی‌تر[30] ز دستورِ اوی[31]
به[32] دانش سپهرست گنجورِ اوی[31]!

۲۸۳۰ فرستاده شد باژِ[33] یک ساله پیش
وُ گر[34] بیش باید، فرستیم[35] بیش!

۱ـل۳ (نیز لن۲): اینست ۲ـق،ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، آ): سخنگوی و؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب) ۳ـ(ق۲: که) ۴ـل: شطرنج و بازی؛ س (نیز لی، لن۲،آ): بازی و شطرنج و؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۸۱۳ـ۲۸۱۷): فتعجب الحاضرون منه و أطلقوا السنتهم بالدعاء له و الثناء علیه ۵ـل (نیز ق۲): زان پس؛ س، ل۲، س۲ (نیز لن،لی ـب): آنگه؛ متن = ق،ک ۶ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لن ـب): بار؛ ک: بزم (ا)؛ متن = ل ۷ـ(ق۲: یاقوت) ۸ـل۲: تر ۹ـل (نیز ق۲): همه؛ ق: همان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـس، ک، س۲ (نیز لن،لی ـب): هم ز درّ (ل۲: زرّ) و گهر؛ ق: چند گونه گهر؛ ل۲: زرّ و هم از گهر؛ (ق۲: جامها پر زرّ و گهر)؛ متن = ل ۱۱ـ(لی: ازو؛ و: هم از)؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۸۱۸ـ۲۸۲۰): فأوقر عند ذلک ملک الهند ألفی حمل من نفائس بلاده مع خراج سنة، و نفذ الکل الی خزانة أنوشروان ۱۲ـق: خسروی (وزن درست نیست) ۱۳ـ(ل۳: هم از) ۱۴ـس ـس۲ (نیز لن ـب): او؛ متن = ل ۱۵ـ(لی: جو ←)؛ بنداری (۲۸۲۱ـ۲۸۲۲): و خلع علی بزرجمهر ما کان علیه من خاص ثیابه مع تاج رفیع أمر بإحضاره له من خزانته ۱۶ـ(لن: برزیجمهر)؛ در ل این بیت پس از بیت ۲۸۲۵ آمده است ۱۷ـ(آ: سپرد و (← شتر دو)) ۱۸ـ(ل۳،پ،لن۲: آنکه) ۱۹ـس (نیز لن،لی،لن۲، ب): و (لی: جو ←) با هدیه؛ ق،ک،ل۲،س۲ (نیز پ،و): دو با باژ (س۲: بار) و با هدیه؛ (ق۲: دو با او دو با هدیه (!)؛ ل۳: دو با باژ با و هدیه (!)؛ آ: دوباره باژ هدیه و (!))؛ متن = ل ۲۰ـس،ک (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،لن۲،ب): شد که؛ ل۲،س۲ (نیز آ): بود که؛ متن = ل،ق (نیز ل۳) ۲۱ـس،ق (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،لن۲،ب): ندید و؛ ل۲،س۲ (نیز آ): بدانگه؛ متن = ل،ک (نیز ل۳) ۲۲ـل (ل۳: دگر) ۲۳ـل۲،س۲ (نیز آ): هدیه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـق: رای ۲۵ـل (نیز لی،و،لن۲): نوشته؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـ(ق۲: کوان می‌گوایی) ۲۷ـس: راستی‌شان که هند (؟)؛ (لن،لی،ب: نیست‌رایی دهند؛ ق،ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،آ): بیم و از (ق: ز؛ آ: وز) سست‌رایی دهند؛ ک: بیم و از تنک رایی دهند؛ (لن۲: بیم یا سست‌رایی دهند؛ پ: ابا هر که در کشور او مهند)؛ متن = (ق۲؛ نیز ← ک)؛ ل این بیت را ندارد ۲۸ـ(لی: نوشیروان) ۲۹ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لن ـب): موبدان نیز هرگز؛ ک: موبد پیر هرگز؛ متن = ل ۳۰ـل: بر (!) ۳۱ـل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲، ل۳،و،آ،ب): او؛ متن = ک (نیز لن،لی،پ،لن۲) ۳۲ـل: ز ۳۳ـس (نیز و): یار ۳۴ـل۲،آ: اگر؛ (لن: دگر) ۳۵ـل۲ (نیز پ): فرستمش؛ س۲ (نیز ل۲، و،آ): فرستمت؛ متن = ل ـک (نیز لن،ق۲،لی،لن۲،ب)

ز باری[1] که[2] پیمان نهادیم نیز[3] — فرستاده شد هرچ[4] بایست چیز[4]!

چن[5] آگاهی آمد ز دانا به شاه — که با کام و با خوبی[6] آمد ز راه[7]،
از آن[8] آگهی شاد شد شهریار — بفرمود تا هرک[9] بد نامدار،
ز شهر و ز[10] لشکر چپیره[11] شدند! — همه نامداران پذیره[12] شدند!
۲۸۳۵ به شهر اندرآمد چُنان ارجمند — به پیروزیِ شهریارِ بلند[13]!
از[14] ایوان چن[15] آمد بنزدیکِ تخت — برو[16] شهریار آفرین کرد سخت!
به بر درگرفتش جهاندارشاه — بپرسیدش[17] از رای[18] و از[19] رنج راه،
بگفت[20] آن کجا رفت[21] بوزرجمهر[22] — از آن بختِ بیدار و[23] مهرِ سپهر[24]!
پس آن نامه‌ی رایِ[25] پیروزبخت — بیاورد و بنهاد در پیشِ تخت
۲۸۴۰ بفرمود تا یزدگردِ دبیر — بیامد برِ شاهِ دانش‌پذیر
چن آن[26] نامه‌ی رایِ[27] هندی بخواند — یکی[28] انجمن در شگفتی بماند!
هم از دانش و رایِ[29] بوزرجمهر[30] — هم از بختِ سالارِ خورشیدچهر[31]!

۱ـس ـل[۲] (نیز لن ـل[۳]، و ـب): بازی؛ متن = ل، س[۲] (نیز پ) ۲ـ(ق[۲]: ز) ۳ـ(ل[۲]: پیش ـبیش) ۴ـس ـس[۲] (نیز لی ـب): هرچه؛ (ق[۲]: هرچ>؛ متن = ل (نیز لن)؛ بنداری (۲۸۲۳ـ۲۸۳۱): فعاد الی حضرة أنوشروان و معه کتاب ملک الهند بشهادة جمیع علماء بلاده بأنه لیس علی وجه الأرض مثل أنوشروان ملک، و لاکعالمه عالم ۵ـل ـس[۲] (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۶ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، ل[۴]، آ): رای؛ (پ: شادی؛ و: نام)؛ ق: داد و باخوبی؛ (لی: کام جو> با رای)؛ ب: رای و باکام)؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲]) ۷ـک: مراد؛ (لی: سپاه) ۸ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـب): یدان؛ متن = ل، ق، ک ۹ـس ـس[۲] (نیز لن ـب): هر که؛ متن = ل ۱۰ـ(ل[۳]، و: شهری و) ۱۱ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، ب): پذیره؛ ق (نیز ق[۲]، آ): خیبره؛ (پ: خنیره)؛ متن = ل، ک (دو حرف نخست بی‌نقطه؛ نیز ← ق، ق[۲]، ب، ا) ۱۲ـس[۲] (نیز ل[۳]، آ): خیبره (در س[۲] حرف دوم بی‌نقطه)؛ ل[۲]: نامدارنش خیره؛ (و: با درفش و تیبره)؛ س (نیز لن، لی، لن[۲]، ب): ابا پیل و کوس (لن، لن[۲]، ب: کوس و پیل) و تیبره؛ (پ: بزرگان بی مر پذیره)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[۲]) ۱۳ـبنداری (۲۸۳۲ـ۲۸۳۵): و لما شارف بزرجمهر حضرة الملک أمر جمیع أکابر حضرته و أرکان دولته بالخروج لاستقباله. فتلقوه بأتم إعظام و إجلال ۱۴ـل (نیز ق[۲]): به؛ س، س[۲] (نیز لن، لی، پ، و، لن[۲]، ب): ز؛ متن = ق، ک، ل[۲] (نیز ل[۳]، آ) ۱۵ـل ـل[۲] (نیز لن ـب): چو؛ متن = س[۲] ۱۶ـل (نیز ق[۲]): بر آن؛ ق: ابر؛ (لی: بدو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـک، ل[۲] (نیز ل[۳]، و): بپرسید؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـل[۲] (نیز و): راه ۱۹ـل، ق، س[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]، آ): ز؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، ب)؛ بنداری (۲۸۳۶ـ۲۸۳۷): و لما وصل دخل علی الملک فاعتنقه و أکرمه و سأله عما ناله من مشقة الطریق و ما تحمله من تعب السفر ۲۰ـل، ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، و): چو گفت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـس (نیز لن، لی، لن[۲]، ب): دید؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ(لن: برزیجمهر) ۲۳ـ(لی: جو>)؛ متن ← ۲۴ـک، س[۲]: مهر و سپهر؛ ل[۲] (نیز ل[۳]، و، آ): هم از بخت سالار خورشیدچهر (← ۲۸۴۲ب)؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، لن، لن[۲]، ب) ۲۵ـس: شاه؛ ل: نامه را شاه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۶ـس، ق (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، لن، لن[۲]، ب): چو آن؛ ل[۲] (نیز ل[۳]، و، آ): پس آن؛ س[۲]: وزان؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۷ـ(ق[۲]: شاه) ۲۸ـق: همه؛ ل[۲] (نیز ل[۳]، و، آ): ازان؛ ک: این بیت را ندارد ۲۹ـ(ق[۲]: دانش رای و) ۳۰ـ(لن: برزیجمهر) ۳۱ـک: خرشیدچهر؛ ق: بیدار خورشیدچهر؛ ل، ل[۲] (نیز ل[۳]، آ): ازان بخت بیدار و (ل[۲]: جو>) مهر (ل[۲]، ل[۳]: مهر و) سپهر (← ۲۸۳۸ب)؛ (و: که دانش بدو داد گفتی سپهر (← ۲۸۴۵ب))؛ متن = س، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، لن، لن[۲]، ب)

چُنین گفت کسری که یزدان سپاس[1] — که هستم[2] خردمند و نیکی[3]شناس[1]!
مهان[4] تاج و تخت مرا بنده‌اند — دل و جان به مهرِ من آگنده‌اند!
۲۸۴۵ شگفتی‌تر از کارِ بوزرجمهر — که دانش بدو داد چندین[5] سپهر!
سپاس از خداوند خورشید[6] و ماه — کزویست پیروزی و دستگاه[7]
برین[8] داستان‌بر[9] سُخُن ساختم[10] — به طلخند[11] و شطرنج پرداختم[10]

داستان طلخند وگو[12]

چُنین گفت فرزانه‌شاهوی پیر[13] — ـز شاهویِ[14] پیر این سُخُن یاد گیر[15]!ـ
که در هند مردی سرافراز بود — که با[16] گنج و با لشکر و[17] ساز بود
۲۸۵۰ خنیده به هر جای[18] جمهور نام — به مردی فزون کرده از فور نام[19]
چُن او[20] پادشاه گشت[21] بر هندوان، — ـخردمند و[22] بیدار[23] و[24] روشن‌روان ـ

۱ـ(لن[۲]: شناس ـشناس (پساوند ندارد)) ۲ـل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، آ): هستی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـس ـس[۲] (نیز لن ـب): یزدان؛ متن = ل ۴ـل[۲] (نیز لی، ل[۳]): همان؛ (آ: جهان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در ک لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۵ـق، ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، آ): گردان؛ ک: ندیدم کزو شاد بادا سپهر؛ متن = ل، س (نیز ق[۲]، پ)؛ در س[۲] این بیت پس از بیت ۲۸۴۲ آمده است؛ لن، لی، و، لن[۲]، ب این بیت را ندارند؛ ق[۲] پس از این بیت افزوده است:

که چیزی که هرگز ندید و شنید — به دانش بیاورد آن را پدید
بدو گفت خسرو که یزدان سپاس — که چون تو نبودست دانش‌شناس

۶ـک: خرشید ۷ـس: که رستم ز بوزرجمهر و ز شاه (= ۲۶۶۱ب) ۸ـق، ک (نیز لی، و): بدین؛ (ل[۳]: بر حزین>؛ ب: ازین)؛ متن = ل، س، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]، آ، ب) ۹ـ(و: در) ۱۰ـق، س[۲] (نیز لن ـپ، آ، ب): ساختیم ـپرداختیم؛ ک: ساختم ـپرداختیم (پساوند ندارد)؛ متن = ل، س (نیز و، لن[۲]) ۱۱ـل، ک (نیز لن، لی، ل[۳]، و ـب): طلحند؛ متن = س، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، بنداری)؛ ل[۲] بیت‌های ۲۸۴۷ـ۳۰۵۵ را ندارد؛ بنداری (۲۸۳۸ـ۲۸۴۷): ثم سرد علی الملک حکایة ما جری عند ملک الهند فاستبشر أنوشروان بذلک و حمد الله و أثنی علیه و شکره علی ما أنعم به علیه من حصول عالم مثل بزرجمهر لدیه. و السلام ۱۲ـس، ک: داستان (س: اندر) نهادن شطرنج در هندوستان؛ ق: گفتار در سبب وضع شطرنج؛ س[۲]: اندر سبب نهادن شطرنج؛ متن = ل (طلحند)؛ بنداری: ذکر السبب فی وضع الشَطرَنج ۱۳ـق: ماهوی پیر؛ (لی: شاپور کرد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـس، ق (نیز ل[۳]، آ): ماهوی؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و، لن[۲]، ب) ۱۵ـ(لی: کرد)؛ ل از دو لت این بیت دو بیت زیر را ساخته است:

چنین گفت شاهوی بیداردل — که ای پیر دانای و بسیاردل
ایا مرد فرزانه و تیزویر — ز شاهوی پیر این سخن یادگیر

۱۶ـ(لن: و با؛ ب: ابا) ۱۷ـل: لشکر و خیل و با؛ ق (نیز لن): لشکر و گنج و با؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(پ، لن[۲]: جای و)؛ س (نیز لی، ب): گزیده به هر جای (س: جای و)؛ س[۲] (نیز ل[۳]، و، آ): پسندیده هر جای و (آ: جو>)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق[۲]) ۱۹ـک: فدر و کام (واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ (پ: ارج کام؛ لن[۲]: فرّ و کام؛ لن، لی، ب: بد (لن: بود) نام و کام)؛ ل: به هر جای گسترده کام؛ متن = ق، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، آ) ۲۰ـل، ک (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]): چنان؛ س، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، و، آ، ب): چو او؛ (پ: همان)؛ متن = س[۲] ۲۱ـل، ک (نیز ق[۲]، لن[۲]: گشته؛ (پ: بود)؛ متن = س، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، آ، ب) ۲۲ـ(ل[۳]: جو>) ۲۳ـک (نیز ق[۲]، پ): بینا ۲۴ـ(لی: جو>)؛ ق این بیت را ندارد

ورا بود[1] کشمیر تا مرزِ چین
به مردی جهانی گرفته به دست[3]!
همیدون[6] بُدش تاج و گنج و سپاه
۲۸۵۵ هنرمند[8] جمهورِ[9] فرهنگ‌جوی
بدو شادمان زیردستانِ[12] اوی[13]

زنی بود هم گوهرش[16] هوشمند[17]
پسر زاد از آن[20] شاه نیکو[21] یکی
پدر چون بدید آن[24] جهاندارِ نَو
۲۸۶۰ برین[26] برنیامد بسی روزگار
به کدبانو[28] اندرز کرد و بمرد
ز خردی[30] نشایست گَوْ بخت[31] را
سران را[33] همه سر پر از گرد بود

برو خواندندی به داد[2] آفرین!
ورا سندلی[4] بود جای نشست[5]،
همیدون نگین و همیدون[7] کلاه
سرافراز[10] با دانش و آبِ روی[11]!
چه شهری[14] چه از درپرستانِ[15] اوی[13]!

هنرمند[18] و[19] با دانش و بی‌گزند[17]!
که پیدا نبود[22] از پدر[23] اندکی!
هم اندرزمان[25] نام کردند گَوْ!

که بیمار شد ناگهان[27] شهریار!
جهانی پر از داد گَوْ[29] را سپرد!
نه تاج و کمر بستن و تخت[32] را!
ز جمهورشان دل[34] پر از درد بود!

۱ـس، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ، ب): بد ز؛ (لی: و اندر ز (!))؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ، و) ۲ـک: ز داد؛ (ق۳: ردان)؛ س، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): پر ز دادار (س۲: داد دار ←) بد (لن، و، لن۲، ب: بود)؛ متن = ل، ق (نیز ← ک)؛ بنداری (۲۸۴۸ـ۲۸۵۲): قال صاحب الکتاب: کان فی بلاد الهند فی ذلک الزمان ملک یسمی جمهور. و کان له الأمر علی تلک الممالک من حد کشمیر الی أرض الصین ۳ـس (نیز لن، لی، ب): مشت؛ (لن۲: بنشت (؟))؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۴ـ(آ: صندلی) ۵ـل: و نشست؛ س: هم رای و پشت؛ (لن، لی: و (لی: دو ←) هم جای پشت؛ لن۲ ـ ب: هم جای و پشت)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۶ـس، ک (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): هم ایدر؛ ق (نیز ق۲، ل۳، و، آ): هم آنجا؛ س۲: چو آنجا؛ متن = ل ۷ـس، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن، لن۲، ب): هم ایدر؛ ق، س۲ (نیز ل۳، و، آ): همانجا؛ متن = ل؛ بنداری (۲۸۵۳ـ۲۸۵۴): و کانت مدینته سندلی دار ملکه و مستقر جنوده و مخبأ خزائنه ۸ـق: خردمند ۹ـل: و جمهور و ۱۰ـک (نیز لی، و): سرافراز و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): گفت و گوی (و: گو (پساوند ندارد))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ(ب: ورا شادمانی ز دستان (!)) ۱۳ـل، س، ق (نیز پ، و، آ، ب): او؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، ل۳، لن۲) ۱۴ـل: شهر و ۱۵ـل (نیز لی): آذرپرستان؛ ق (نیز ق۲، ل۳، و، آ): لشکرپرستان؛ ک، س۲: از لشکرستان؛ متن = س (نیز لن، پ، لن۲، ب) ۱۶ـل: هم کورهرش (؟)؛ س (نیز لن، لی، لن۲): بودش اندر خرد (لی: حرم)؛ ق، س۲ (نیز پ، و): بودش اندر خور و: ک (نیز ل۳، آ): بود اندر خور و (آ: دو ←؛ ل۳: خورش)؛ متن = (ق۲: نیز ← ل) ۱۷ـق: هوشمند ـ کم‌گزند؛ (ل۳: ارجمند ـ هوشمند) ۱۸ـق خردمند ۱۹ـ(ق۲، آ: دو ←)؛ بنداری (۲۸۵۵ـ۲۸۵۷): و کانت له زوجة من بنات الملوک موصوفة بالرأی و العقل ۲۰ـس (نیز لی، آ: داز ←)؛ متن ← ۲۱ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، آ، ب): در شب؛ ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ): بکشب؛ (ق۲: زادش از زن همیدون)؛ متن = ل ۲۲ـل۳: نبد) ۲۳ـق: قمر؛ (پ: او ز ماه) ۲۴ـ(ق۲: بدیدش) ۲۵ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): بهودو وراء (ق۲: بهندی ورا)؛ متن = ل؛ بنداری (۲۸۵۸ـ۲۸۵۹): فرزق منها ولدا و سماه کرأ ۲۶ـک (نیز لی): بدین ۲۷ـ(ل۳: نامور) ۲۸ـ(ق۲: کدبانوی) ۲۹ـک: ار؛ (ق۲: دردار) ۳۰ـ(آ: خوردی) ۳۱ـق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): تخت؛ متن = ل، س (نیز ق۲، و): در هیچ یک حرف یکم نقطه ندارد ۳۲ـق: رخت؛ ک: تخت (پساوند ندارد)؛ (لن، پ، ب: بخت)؛ س۲ (نیز ل۳): کمر بستن سخت؛ (لی، لن۲، آ: کمر بستن بخت)؛ متن = ل، س (نیز ق۲ و: در ل و حرف یکم واژهٔ تخت بی‌نقطه) ۳۳ـل، س۲: سراسر ۳۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): جمهور دلشان؛ متن = ل (نیز ق۲)

ز بخشیدن و خوردن و دادِ اوی[1]
۲۸۶۵ سپاهی و شهری شدند[3] انجمن
که این خرد[5] کودک نداند[6] سپاه
همه پادشاهی شود پرگزند

به دَنبر[10] برادر بُد آن[11] شاه را
کجا نام[14] آن نامور مای بود
۲۸۷۰ جهان‌دیدگان یک‌به‌یک[17] شاه‌جوی
بزرگان کشمیر تا مرزِ چین

ز دَنبر بیامد سرافرازمای[21]
همان تاجِ جمهور بر سر نهاد
چو با ساز شد[24]، مامِ گو را بخواست[25]
۲۸۷۵ پری‌چهره آبستن آمد ز شاه[26]
ورا پادشا[28] نام طلخند[29] کرد
دو ساله شد این[30] خرد و[31] گَوْ هفت سال

جهان بود یکسر پر[2] از یاد اوی[1]!
زن و کودک و مرد شد رای‌زن[4]!
نه داد[7] و نه خشم و[8] نه تخت و کلاه!
اگر شهریاری نباشد بلند[9]!

خردمند و[12] شایسته‌ی[13] گاه را!
به دَنبر[15] نشسته کت‌آرای[16] بود!
ز سندل[18] به دَنبر نهادند[19] روی!
به شاهی برو[20] خواندند آفرین!

به تختِ کیان[22] اندرآورد پای[21]
به داد و به بخشش در اندرگشاد[23]!
بپرورد و با جان همی‌داشت راست[25]!
پسر زاد ازین[27] نامورپیشگاه[26]
روان را پر از مهرِ فرزند کرد!
دلاورگوی[32] بود با فرّ و یال[33]!

۱ـل ـ ک (نیز ق۲ ـ و، آ، ب): او؛ متن = س۲ (نیز لن، لن۲) ۲ـ(ل۳: جهانی بدی یکسر)؛ بنداری (۲۸۶۰ـ۲۸۶۴): قمات الملک بعد ولادة هذا الابن عن قریب، و أوصی الی زوجة ۳ـل: همه ۴ـل۳ بیت‌های ۲۸۶۵ـ۲۸۶۷ را ندارد ۵ـ(آ: خورد) ۶ـ(و، آ: چه داند) ۷ـس۲ (نیز آ): نداند (← نه داد) ۸ـ(ق۲: بخشش؛ و: رای و) ۹ـبنداری (۲۸۶۵ـ۲۸۶۷): فاجتمعت الجنود علیها و بقیت تنهی و تأمر ۱۰ـبنداری: زنبر ۱۱ـک، س۲ (نیز ل۳، پ، و): این؛ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): بدی یک برادر مرین؛ (ق۲: یکی بد برادر مرین)؛ متن = ل، ق (نیز آ) ۱۲ـ(ل۳: دو ←) ۱۳ـق، ک (نیز لن، پ، و، ب): شایسته‌مر؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، آ) ۱۴ـ(ب: جنام ←) ۱۵ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): دیری؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۱۶ـل (نیز ق۲): دل‌آرای؛ س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): بت‌آرای (← کت‌آرای)؛ متن تصحیح قیاسی است؛ بنداری (۲۸۶۸ـ۲۸۶۹): و کان لزوجها أخ اسمه مای و کان یسکن مدینة زنبر ۱۷ـق: سرپسر ۱۸ـ(آ: سنبل (← سندل)) ۱۹ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): نهادند زی مای (لن۲: ماه)؛ ق۲ بیت‌های ۲۸۷۰ـ۲۸۷۲ را ندارد ۲۰ـ(لی: بدو) ۲۱ـل: ما ـ پا ۲۲ـ(لن: کسان) ۲۳ـس: نهاد؛ (لن، لی، پ، لن۲، ب: سر اندر نهاد)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، آ، ب): رای شد؛ (ل۳: شد پادشه؛ پ: برگاه شد؛ و: بر تخت شد)؛ متن = ل ۲۵ـ(لن: بخواند ـ در جای جانش نشاند)؛ بنداری (۲۸۷۰ـ۲۸۷۴): فقدم و تزوّج بزوجة أخیه، و قعد مقعده من سریر السلطنة، و اجتمعت علیه العساکر. فکان یدبر أمور هم و یسوس جمهورهم ۲۶ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): مای ـ کدخدای؛ متن = ل ۲۷ـق (نیز و): آن ۲۸ـ(ل۳: پادشه) ۲۹ـل، س (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـ ب): طلحند؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لی، پ، بنداری)؛ بنداری (۲۸۷۵ـ۲۸۷۶): فرزق منها انثا و سماه طلحند ۳۰ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): آن ۳۱ـک (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): دو ← ۳۲ـ(لی: دل‌آرا) ۳۳ـ(ب: رای (پساوند ندارد))

پس از[1] چندگه[2] مای بیمار شد[3]
دو هفته برآمد[5] به زاری بمرد
۲۸۸۰ همه[6] سندلی[7] زار و گریان شدند
نشستند یک ماه با[8] سوگِ شاه
همه[9] نامداران و گردانِ شهر
سَخُن رفت هرگونه بر[11] انجمن
که این[13] زن که از تخمِ[14] جمهور بود
۲۸۸۵ همه راستی خواستی زین دو شوی[15]
نژادی‌ست[17] این ساخته[18] داد را
همان به که این زن[20] بود شهریار

ز[24] گفتارِ او رام گشت انجمن
که تختِ دو فرزندِ خود را بگیر
۲۸۹۰ چو فرزند گردد سَزاوارِ[27] گاه
از آنپس[30] هم آموزگارش تو باش
به گفتار ایشان زن نیک‌بخت بیفراخت[32] تاج و[33] بیاراست تخت!

دلِ زن برو پر ز[4] تیمار شد[3]!
برفت و جهان دیگری را سپرد!
ز دردِ دلِ مای بریان شدند!
سرِ ماه یکسر بیامد سپاه،
هر آنکس که او را خرد بود[10] بهر
چُنین گفت فرزانه‌ی[12] رای‌زن،
همیشه ز کردارِ بد دور بود!
نبود ایچ تا بود جز دادجوی[16]!
همان[19] راستی را و بنیاد را!
که او[21] ماند ازین[22] مهتران[23] یادگار!

فرستاده شد نزدِ آن پاک‌تن[25]،
فزاینده‌کاری‌ست این[26] ناگزیر!
بدو ده[28] بزرگی و گنج و سپاه[29]!
دل‌آرام و دستور و یارش[31] تو باش!

۱ـس، ک، س[2] (نیز ن ـ آ): یدان؛ ق: دران؛ (پ: یدو)؛ متن = ل ۲ـق: کو ۳ـس، ک، س[2] (نیز لن، لی، پ، لن[2]، ب): گشت؛ متن = ل، ق (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ) ۴ـس (نیز لن، لی، لن[2]، پ): شاه پردرد و؛ ق، ک (نیز ل[3]، آ): شاد او جفت؛ س[2]: شاه از آن جفت؛ (ق[2]: انجمن پر ز)؛ پ: جفت پردرد و؛ و: جفت او جفت)؛ متن = ل ۵ـ(ل[3]: بیامد)؛ بنداری (۲۸۷۷ـ۲۸۷۹): قمات بعد ستین من ولادة هذا الصبی ۶ـ(لن[2]: همی) ۷ـ(آ: صندلی) ۸ـق: در ۹ـ(ق[2]، پ: همان) ۱۰ـس: از نبرد داشت؛ ک، س[2] (نیز لن، لی ـ ب): از خرد داشت؛ ق: از مردمی داشت؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۱۱ـ(ل[3]: از) ۱۲ـس، ق، س[2] (نیز لن ـ ب): فرزانه با؛ متن = ل، ک ۱۳ـ(ل[3]: آن) ۱۴ـل: در حکم؛ ق (نیز پ): او (پ: <ور> جفت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـس (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): روی؛ ک (نیز لن[2]): سوی؛ ل: نزد شوی؛ ق: زان دو شوی؛ متن = س[2] (نیز لن، ق[2]، ب؛ نیز ← ق) ۱۶ـس[2] (نیز ل[3]، و، آ): راست‌گوی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـس[2] (نیز ق[2]، پ): نژادست؛ (ل[3]: نرادست)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، لی، و، لن[2]، ب) ۱۸ـل: آن ساخته؛ (ق[2]: بر ساخته)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـل: همه؛ ق این بیت را ندارد ۲۰ـس، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و ـ ب): بود کین (و: کز)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2]، پ) ۲۱ـس (نیز لن، لی، پ، لن[2]، ب): این؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ) ۲۲ـل (نیز ق[2]): زین؛ س (نیز لن، لی، پ ـ ب): از؛ متن = ق، ک، س[2] (نیز ل[3]) ۲۳ـس: مهتر این؛ (ل[3]: ماندگان)؛ بنداری (۲۸۸۰ـ۲۸۸۷): فاجتمعت العساکر و اتفقت کلمتهم علی تقدیم زوجة الملک و الرضی بسلطنتها ۲۴ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن، لی ـ ب): به؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۲۵ـک: این پاک‌تن؛ س (نیز لن، لی، لن[2]، ب): چنین گفت فرزانه با رای‌زن (← ۲۸۸۳ب)؛ متن = ل، ق، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و، آ) ۲۶ـل: آن؛ (ل[3]: زان) ۲۷ـ(ق[2]: سرافراز) ۲۸ـ(ب: بدان تا) ۲۹ـس[2] (نیز و، آ): کلاه ۳۰ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن، لی، ل[2]، پ، لن[2]، آ، ب): وزان پس؛ متن = ل (نیز ق[2]، و) ۳۱ـل: رایش؛ بنداری (۲۸۸۸ـ۲۸۹۱): فأرسلوا الیها و أشاروا علیها بأن تنفذ الأمر و تقوم بالملک و کفالة الولدین الی أن یصلح أحدهما للتقدم و السلطنة. و کان أحد الولدین ابن سبع سنین و الآخر ابن ستین ۳۲ـس، ک، س[2] (نیز لن ـ ب): بیفروخت؛ متن = ل، ق ۳۳ـ(پ: <ور>)

فزون کرد[1] خوبی و فرهنگ و داد[2]
دو موبد گزین کرد[5] پاکیزه‌رای
۲۸۹۵ بدیشان[7] سپرد آن دو فرزند را
نبودی ازیشان جدا[11] یک‌زمان

چو نیرو گرفتند و[13] دانا[14] شدند
زمان تا زمان یک ز دیگر جدا
که از ما کدام‌ست شایسته‌تر
۲۹۰۰ چُنین گفت مادر به هر دو پسر
خردمندی و[20] رای و پرهیز و[21] دین
چو[23] دارید هر دو ز[24] شاهی نژاد
چو تنها شدی سوی[27] مادر یکی
که از ما دو فرزند[29] کشور که‌راست[30]
۲۹۰۵ بدین[32] مام[33] گفتی که تخت آنِ تست
به دیگرپسر[36] هم برین‌سان[37] سَخُن

همه[3] پادشاهی بدو گشت شاد[4]!
هنرمند و گیتی سپرده به پای[6]،
دو مهترنژاد[8] و[9] خردمند[10] را
به دیدارِ ایشان بدی[12] شادمان

به هر دانشی‌بر توانا[15] شدند،
شدندی برِ مادرِ[16] پارسا[17]،
به دل برتر و نیز[18] بایسته‌تر؟
که تا از شما با[19] که یابیم هنر،
زبان چرب و گوینده و بآفرین[22]!
خرد باید[25] و شرم و پرهیز[26] و داد!
چُنین هم سَخُن راندی[28] اندکی:
به شاهیّ و این[31] تخت و افسر که‌راست؟
خردمندی[34] و رای و بخت[35] آنِ تست،
همی[38] راندی تا[39] سَخُن شد کُهُن!

۱ـل: فزونی و ۲ـق، ک (نیز ق[2]): پرهیز و (ک: <ور>) داد؛ س[2] (نیز و، آ): پرهیز و رای؛ (ل[3]: فرزند و رای)؛ س (نیز لن، لی، پ، لن[2]، ب): پرهیز و خوبی و رای (ب: داد)؛ متن = ل ۳ـک: همی؛ متن ← ۴ـس (نیز لن، لی، لن[2]، ب): هنرمند و (س، ب: <ور>) گیتی سپرده به پای (← ۲۸۹۴ب)؛ س[2] (نیز ل[3]، و، آ): چو بر تخت شاهی درآورد (ل[3]: برآورد) پای؛ متن = ل، ق (نیز ق[2]، پ): فتسنمت الملکة تخت الملک و اشتغلت بإقامة مراسم السلطنة ۵ـل: مرد گزین کرد و ۶ـ(آ: ستوده (← سپرده) بپای)؛ س (نیز لن، لی، لن[2]، ب): که باشند مر هند را کدخدای؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و) ۷ـ(ق[2]: بایشان) ۸ـ(و: خسرونژاد) ۹ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن، لی ـ لن[2]، ب): <ور>؛ متن = ل (نیز ق[2]، آ) ۱۰ـ(ق[2]: هنرمند) ۱۱ـق، ک (نیز ق[2]): جدا زو؛ ل: نبودند زیشان جدا؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـل: شده؛ (ل[3]: شدی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۸۹۴ـ۲۸۹۶): و ألزمت کل واحد من الصبیین عالما یؤدّبه و یعلمه ۱۳ـ(ق[2]: <ور>) ۱۴ـس[2]: شادان ۱۵ـ(ل[3]: تو اخرا>)؛ ق این بیت را ندارد ۱۶ـ(آ: مهتر) ۱۷ـ(ق[2]: پادشا)؛ س[2] این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۸ـق: بر توانا و؛ (پ: برترانیز؛ ب: بد برو نیز (!)؛ ق[2]: دانایی و رای)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، لی، ل[3]، و، لن[2]، آ)؛ بنداری (۲۸۹۷ـ۲۸۹۹): فکانا یربیانهما و یعلمانهما حتی برعا فی الأدب و ترشحا للقیام بأعباء الملک. فکان کل واحد منهما یخلو بالملکة و یسألها و یقول: من الذی یصلح منا للتاج و التخت؟ ۱۹ـ(ب: بر) ۲۰ـس (نیز لن ـ پ، لن[2]، آ، ب): هنرمندی و؛ س[2]: هنرمند و با؛ متن = ل، ق (نیز و) ۲۱ـس (نیز ق[2]): <ور> ۲۲ـ(ق[2]: گوینده بافرین)؛ س، س[2]: چرب و (لی: <ور>) گوینده آفرین؛ ق: چرب‌گوی و دل آزرم‌بین؛ متن = ل؛ ک این بیت را ندارد ۲۳ـق، س، س[2]: که ۲۴ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن ـ پ، لن[2]، آ، ب): به؛ متن = ل (نیز و) ۲۵ـ(آ: باید) ۲۶ـ(ل[3]: آئین) ۲۷ـ(ق[2]: نزد؛ و: پیش) ۲۸ـ(ب: رابدی) ۲۹ـ(لی: ماشاه دو (!)؛ ب: مال و فرزند) ۳۰ـ(ب: تراست) ۳۱ـق، مرین؛ س[2]: برین ۳۲ـس، ق (نیز لن، لی، ل[3]، و ـ ب): بدو؛ متن = ک، س[2] (نیز ق[2]، پ) ۳۳ـ(لن[2]: ماه) ۳۴ـ(ق[2]: هنرمندی) ۳۵ـ(لن، لن[2]: تخت و بخت؛ لی: بخت و رای)؛ ل این بیت را ندارد ۳۶ـس[2] (نیز لن، ل[3]، و ـ ب): چنین؛ (لی: و دیگر چنین)؛ متن = ل ـ ک (نیز ق[2]، پ) ۳۷ـل: ازین‌سان؛ (لی: برین هم؛ پ، آ: بدین‌سان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۸ـ(ل[3]: چنین) ۳۹ـس (نیز لن، لی، ل[3]، لن[2]، آ، ب): راند تا آن؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، پ، و)

دلِ هر[1] یکی شاد کردی[2] به تخت[3] — به گنج و سپاه و به نام[4] و به بخت[3]

رسیدند هر دو به[5] مردی به جای[6] — بدآموز[7] شد هر دو را[8] رهنمای[6]
ز رشک اوفتادند هر دو به رنج — برآشوفتند از پیِ تاج[9] و گنج!
۲۹۱۰ همه شهر و[10] لشکر[11] به دو نیم گشت[12]! — دلِ نیک‌مردان[13] پر از بیم گشت[12]!
ز گفت بدآموز جوشان شدند — بنزدیکِ مادر خروشان شدند،
بگفتند کز ما[14] که زیباترست[15] — که بر نیک و بدبر[16] شکیباترست؟
چُنین پاسخ آورد فرزانه[17]زن — که با موبدی یک‌دل و[18] رای‌زن،
شما را بباید نشستن[19] نخست — به آرام و[20] با کام فرجام[21] جست!
۲۹۱۵ وُ زآنپس[22] خَنیده‌بزرگانِ[23] شهر — هر آنکس که او دارد از رای[24] بهر،
یکایک بپرسید[25] با[26] رهنمون — نه خوبست[27] گرمی[28] به کار اندرون!
کسی کو بجوید همی تاج[29] و گاه[30] — خرد باید و رای و گنج و سپاه[31]!
که[32] بیدادگر پادشاهی کند — جهان پر ز گُرم[33] و تباهی کند!

۱ـ(ق۲: همیشه) ۲ـس۲ (نیز و): گشتی ۳ـ(لی: تخت ـ تخت (پساوند ندارد)؛ و: بخت ـ بخت (حرف یکم بی‌نقطه)) ۴ـ(و: دیهیم)؛ بنداری (۲۹۰۰ـ۲۹۰۷): وکانت الأم تقول: من کان منکما أبرع فی الآداب و أجمع لمکارم الأخلاق ولیته الأمر، و قلدته الملک ۵ـ(ا: ز) ۶ـل: جا ـ رهنما ۷ـ(ق۲: یک آموز (!)) ۸ـ(ا: جرا ـ) ۹ـک: تخت ۱۰ـس۲ (نیز ل۳، و): جو ـ ۱۱ـل: زیشان ۱۲ـس۲ (نیز و): شد ۱۳ـق: شیرمردان؛ آبیت‌های ۲۹۱۰ـ۲۹۹۴ را ندارد ۱۴ـس (نیز لن، ب): از ما؛ (و: که از ما به شاهی)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ـپ، لن۲) ۱۵ـ(ق۲: پر)؛ س، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و): بر بد؛ (لی: بدها؛ ق۲: نیک بد بر؛ متن = ل، ق (نیز لن، ب)؛ بنداری (۲۹۰۸ـ۲۹۱۲): وکانت تعللهما بذلک إلی أن بلغا مبلغ الرجال، و دبت بینهما عقارب الشحناء، و أخذا فی التحاسد و التباغض، و نفثت بینهما سوق أهل النفاق و النمائم. فکثرت مراجعتهما الی الملکة و مطالبتهما إیاها بتعیین أحدهما للسلطنة ۱۷ـق: داد پاسخ به فرزند ۱۸ـس (نیز لن، لن۲، ب): موبدان اندرین؛ ق: موبد یک‌دل و؛ ک، س۲ (نیز لی، و): موبد نیک‌دل؛ (ل۳: موبد نیک و با؛ ق۲: همه موبدان یک‌دل و)؛ متن = ل (نیز پ)؛ س در اینجا سرنویس دارد: پند دادن مادر طلحند و گو پسران را ۱۹ـس، س۲ (نیز لن، لی، ب، و، لن۲، ب): بباید نشستن شما را؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳) ۲۰ـک (نیز ق۲، لی، ل۳): جو ـ ۲۱ـس۲ (نیز لن): کام و فرجام؛ (ق۲: فرجام با کام؛ ل۳: فرجام و انجام)؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، لی، پ، و، ب) ۲۲ـل، ق (نیز ق۲): از آن پس؛ متن ← ۲۳ـ(ق۲: بزرگان آن مرز و؛ ل۳، پ: گزیده بزرگان)؛ س۲ (نیز و): وزین نامداران بزرگان؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۲۴ـل: راه؛ (لی: دارد از و داد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـل: بگوئیم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـق (نیز ل۳): از؛ (ق۲: ازان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): که چونست؛ (ل۳: چگونه‌ست)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۲۸ـق: کژی؛ س۲ (نیز و): رفتن؛ (ل۳: گویی)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

سخن گفت باید به هر انجمن — بنزدیک فرزانه و رای‌زن

۲۹ـل: تخت ۳۰ـس۲ (نیز و): تخت ۳۱ـس، ق، ک (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب): گنج و رای (ق: تاج) و (س: جو ـ) سپاه؛ س۲ (نیز و): گنج و بیدار بخت؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۳۲ـل، س، ق (نیز لی، پ، و، ب): چو؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲) ۳۳ـس (نیز لی، ب): جور؛ ق: رنج؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲)

به مادر چُنین گفت پرمایه[1] گَو — کزین پرسش[2] اندر میانه[3] مزَو!
۲۹۲۰ اگر کشور از من نگیرد فروغ — بگوی و[4] مکن[5] هیچ[6] رای دروغ[7]!
به طلحند[8] بسپار گنج و سپاه[9] — من او را یکی کهترم[10] نیک‌خواه!
وُگر[11] من به سال و خرد مهترم[12] — هم از پشت جمهور گندآورم،
بدو گوی تا[13] از پیِ تاج و تخت — نگیرد[14] به بی‌دانشی[15] کار سخت!
بدو[16] گفت مادر که تندی[17] مکن! — بر اندازه[18] باید که رانی سخُن[19]!
۲۹۲۵ هر آنکس که بر تختِ شاهی نشست — میان بسته باید، گشاده دو دست!
نگه داشتن جانِ پاک از بدی — به دانش سپردن ره بخردی[20]
هم از دشمن آژیر بودن[21] به جنگ — نگه داشتن بهره‌ی نام و ننگ
ز داد و ز بیداد و[22] شهر[23] و سپاه — بپرسد[24] خداوندِ[25] خورشید[26] و ماه
اگر پشّه[27] از شاه یابد[28] ستم — روانش به دوزخ بماند دژم!
۲۹۳۰ جهان از شب تیره تاریک‌تر — دلی باید از موی باریک‌تر!
که از بد کند جان و تن[29] را رها — بداند[30] که کژّی نیارد بها!
چو بر سر نهد تاج بر تختِ داد — جهان یکسر از[31] داد باشند شاد[32]!
سرانجام بستر ز خشت‌ست و خاک — وُگر سوخته گردد[33] اندر مَغاک!
ازین دودمان شاه جمهور بود — که رایش ز کردارِ بد دور بود

۱ـس (نیز لن، لی، ب، لن۲، ب): فرزانه؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و) ۲ـل: پوشش ۳ـل: زمانه؛ (ل۳: بهانه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س۲ پس از این بیت افزوده است:

برادر که او را به سال و خرد — بود کهتر از من کجا بگذرد؟
به ژرفی نگه کن که اندر جهان — نکوهش نگیرند بر ما کهان

۴ـل: بکژّی؛ (لن۲: مگوی و) ۵ـس۲: مگوی؛ (و: مزن) ۶ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲): ایچ؛ متن = ل (نیز لن، لی، ل۳، ب، ب) ۷ـ(لن۲: دوروغ)؛ ق: گرد دروغ؛ س۲ (نیز ل۳): راه (ل۳: آری) دروغ ۸ـل، س، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، ب): طلحند؛ متن = ق، ک (نیز پ، لن۲، بنداری) ۹ـس۲: کلاه؛ س، ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): تخت و کلاه؛ متن = ل ۱۰ـ(ق۲: کمترم)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۱ـس، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲، ب): اگر؛ متن = ل، ق (نیز پ، و) ۱۲ـ(لی: بهترم) ۱۳ـک (نیز ل۳): گفت تا؛ س، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): بگویی که تا؛ (ق۲: که طلحند خود؛ و: بگویش که تا)؛ متن = ل، ق (نیز پ) ۱۴ـ(ل۳: نگیری) ۱۵ـ(لن۲: همی دانشی) ۱۶ـ(و: چنین) ۱۷ـ(لی: تیزی) ۱۸ـل: براندیشه؛ س (نیز لی، ل۳، لن۲): باندازه؛ (لن: کر اندازه)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، ب) ۱۹ـس۲ (نیز لن، ب): بلندی مکن؛ (لی: نژندی مکن؛ لن۲: پانه (← باید) بلندی مکن)؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۲۰ـق، س۲ (نیز و، لن۲): ایزدی؛ متن = ق، س، ک (نیز لن ـ پ، ب) ۲۱ـل (نیز ق۲): دانش آژیر بودن؛ س۲ (نیز لی، و): همان (لی: همه) دشمنان آزمودن؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، ل۳، پ، ب)؛ لن۲ این بیت را ندارد ۲۲ـق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، ب): جو ـ؛ (لی: دیدار و داد و ز)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز و) ۲۳ـق: شاه ۲۴ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): بترس از؛ (و: ز ترس)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ) ۲۵ـ(ل۳: خداوند ز) ۲۶ـک: خرشید ۲۷ـس: کشته؛ متن ← ۲۸ـق، ک (نیز و): پیل یابد؛ (ب: یابد از شاه پشّه)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲) ۲۹ـس، ک، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): دل؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ) ۳۰ـ(لی: بدانگه) ۳۱ـل: جهانی از آن؛ متن ← ۳۲ـک: یابند شاد؛ (ل۳: آزاد باشند ز داد (پساوند ندارد))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـس، ک (نیز لن، لن۲): کرده

۲۹۳۵ نه[1] هنگام بُد مردن[2] او را، بمرد — جهان را به کهتر[3] برادر سپرد
ز دَنبر بیامد سرافرازمای[4] — جوان بود و[5] بینادل و[6] پاک‌رای[7]
همه سندلی[8] پیش اوی[9] آمدند — پر از خون دل و[10] شاه‌جوی[11] آمدند!
بیامد به تختِ مهی برنشست — میان تنگ بسته[12]، گشاده دو دست!
مرا خواست، همباز گشتیم و[13] جفت — بدآن تا نماند[14] سَخُن در نهفت!
۲۹۴۰ پس اکنون که[15] مهتربرادر[16] تنوی[17] — به هوش[18] و خرد نیز برتر[19] تنوی[17]،
همان کن[20] که جان را نداری به رنج — ز بهر سرافرازی و تاج و گنج!
یکی از شما گر کنم من[21] گزین — دگر گردد از من پر از درد و[22] کین!
مریزید خون از پیِ تاج و گنج[23] — که بر کس نماند سرایِ سپنج[24]!

ز مادر چو بشنید طلخند[25] بند — نیامدش گفتارِ او سودمند
۲۹۴۵ به مادر چُنین گفت کز[26] مهتری — همی از پیِ گَنج کنی داوری!
به سال از[27] برادر ز من مهترست — نه هر کس که او مهتر او[28] بهترست!
بدین شهر و لشکر[29] فراوان کس‌ست — که هم‌سالِ او[30] بآسمان کرگس‌ست[31]!

۱ـک (نیز ل۳): چو ۲ـ(ل۳: مردن بد) ۳ـس (نیز لن، پ، ب): مهر؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۳) ۴ـل: ما ۵ـ(ب: دو ≻؛ ل۳: جوانبخت و) ۶ـ(لن۲: دو ≻؛ و: بیدار دل و) ۷ـل: پاک را؛ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): رهنمای؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۸ـ(آ: صندلی) ۹ـل ـک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲): او؛ متن = (ق۲، و، ب) ۱۰ـس۲ (نیز ق۳): دو ≻ ۱۱ـل، ق: جو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـ(پ: بسته بود و) ۱۳ـل ـک، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): انباز گشتیم و (لی: دو ≻)؛ (ق۲: انباز و گشتش)؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۴ـق، ک (نیز لن، ل۳ ـ لن۲، ب): بماند؛ ل: بماند مگر این؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲، لی)؛ س، ق۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو کار ولایت برو (ق۲: بدو) راست گشت — جهان زود منشور او درنوشت

۱۵ـ(ق۲، ل۳ ز)؛ ل: اگر زانک؛ ک: تو اکنون ز؛ متن ← ۱۶ـق: خردمند و بر تو بر آذر (!)؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب) ۱۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): تویی (توئی)؛ متن = ل ۱۸ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): سال؛ متن = ل ۱۹ـق: بهتر؛ ک، س۲ (نیز ل۳): مهتر؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب) ۲۰ـس: هم آنکس؛ ق از ۲۹۴۱آ و ۲۹۴۳ب یک بیت ساخته و ۲۹۴۱ب ـ۲۹۴۳آ را انداخته است ۲۱ـ(ق۲: پس) ۲۲ـ(لن، لی، لن۲، ب: برادر به)؛ ل: دل دیگری گردد از من به؛ متن = س، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۲۳ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): تخت؛ متن ← ۲۴ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): که شاهی نماند به‌کس بر نه بخت؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و)؛ پس از این بیت افزوده‌اند:

س، لی، ب: چو مادر چنین پندها یاد کرد — سر هر دو فرزند بر باد کرد
سرافراز کو هیچ پاسخ نداد — دلش پر ز رای (لی: باد) و لبش پر ز باد (لی: داد)
ق۲: فراوان سخن پیش مادر بگفت — که چندین چه داری سخن در نهفت

۲۵ـل، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، ب): طلحند؛ متن = س (نیز پ) ۲۶ـس، ک، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): اگر؛ (و: کر (؟))؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ) ۲۷ـس۲: آن ۲۸ـک (نیز ق۲): مهترست؛ (ب: مهتر و؛ پ: هر کو بود مهتر و)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲) ۲۹ـل: لشکر من؛ س (نیز لن، لی، ب): لشکر اندر؛ ک (نیز ق۲، ل۳): شهر لشکر؛ س۲ (نیز و): بر بن شهر مادر؛ (لن۲: بدین لشکر ار (!))؛ متن = ق (نیز پ) ۳۰ـس: جاپرو؛ (لی: جاور ≻) ۳۱ـک: دکر ≻ کس است

که هرگز نجویند گاه و سپاه[1] — نه تخت و نه افسر، نه گنج[2] و کلاه[1]!
پدر گر[3] به روز جوانی بمرد — نه تخت[4] بزرگی[5] کسی[6] را سپرد!
۲۹۵۰ دلت چَفته[7] بینم‌همی سویِ گَوْ — برآنی که او را کنی پیشرَوْ!
من از گِل برین[8] گونه[9] مردم کنم — مبادا که نامِ پدر گم کنم!

یکی مادرش سخت[10] سوگند خَورد — که بیزارم از گنبد لاژورد[11]،
اگر[12] هرگز این آرزو[13] خواستم — ز یزدان و بر[14] دل بیاراستم!
مبر زین سَخُن جز به نیکی گمان! — مشو تیز[15] با گردش آسمان!
۲۹۵۵ که آن[16] را که خواهد دهد نیکوی[17] — نگر جز به یزدان به کس نگروی!
من انداختم[18] هرچ[19] آمد ز پند — اگر نیست پند منت[20] سودمند،
نگر تا چه بهتر ز کار، آن کنید[21] — وُزین[22] پندِ من[23] توشه‌ی[24] جان کنید[21]!
وُ زآنپس[25] همه بخردان را بخواند — همین[26] پندها پیشِ ایشان براند
کلید درِ گنجِ دو پادشا[27] — که بودند با دانش و پارسا[27]،
۲۹۶۰ بیاورد و کرد آشکارا نهان — به پیش جهان‌دیدگان و مهان[28]
سراسر بدیشان[29] ببخشید راست — همه کام و رای دو[30] فرزند خواست!

چُنین گفت از آنپس[31] به طلحند[32] گَوْ — که ای نیک‌دل[33] تیزبازارِ[34] نَوْ،

۱ـق: کلاه ـ سپاه ۲ـس، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، ب): نه افسر نه گنج و نه تخت؛ (لن۲: نه افسر نه تخت و نه گنج)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳) ۳ـ(ل۳: کو) ۴ـ(لی: به تخت و؛ ل۳: نه بخت) ۵ـس: جوانی ۶ـ(لی: دکسی ≻) ۷ـس، ق، س۳ (نیز لن، ق۲، لی، و): جفت؛ ک، س۲ (نیز ل۳، لن۲، ب): خفته؛ متن = (پ) ۸ـق (نیز ق۲، لی، ل۳): بدین ۹ـک: کینه ۱۰ـس۲: پاک ۱۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، ب): لاجورد؛ متن = ل (نیز پ، و، لن۲) ۱۲ـ(ق۲، ب: که گر) ۱۳ـل: آرزوی ۱۴ـ(ل۳: از) ۱۵ـس، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): بد تو؛ ق: تیره؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۱۶ـ(لی: این؛ ب: او) ۱۷ـس، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب): نیکوئی؛ متن = ق (نیز ق۲، پ، و، لن۲)؛ ل این بیت را ندارد ۱۸ـس (نیز لی): اندوختم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـس، ق، س۲ (نیز ق۲ ـ لن۲، ب): هر چه؛ ک: آنچه؛ متن = ل (نیز لن) ۲۰ـ(ق۲: نیست پند من) ۲۱ـ(ل۳: کنی) ۲۲ـ(ب: بدین) ۲۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): پندها؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳) ۲۴ـ(پ: رامش)؛ بنداری (۲۹۱۳ـ۲۹۵۷): و کان قلبها یمیل الی جوّ لکونه أکبر سنا و أحق بالسلطنة من وجهین: احدهما من حیث الأب، و الثانی من حیث اختصاصه بمزید الشهامة و العقل و مزیة الإحسان و العدل ۲۵ـس (نیز لن، لن۲، ب): از آنپس ۲۶ـل (نیز ق۲، لی، ب): همه؛ ق: همان؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب) ۲۷ـق: پادشاه ـ فرمانده و نیکخواه ۲۸ـ(لی: ردان)؛ س، س۲ (نیز لن، لن۲، ب): جهاندیدگان جهان؛ ق: جهاندیده کارآگهان؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۲۹ـس، ک (نیز لن، و، لن۲، ب): برایشان؛ (ق۲: بایشان)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، ب) ۳۰ـل: آن هر دو؛ بنداری (۲۹۵۸ـ۲۹۶۱): فقسمت الکنوز و الأموال و الذخائر بین الولدین علی السویة ۳۱ـل، ق (نیز ق۲): زان پس؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـل: طلحند و؛ ق، ک (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، ب): طلحند؛ متن = س، س۲ (نیز پ) ۳۳ـس: نیک‌پی؛ (پ، و: تنگدل)؛ متن ← ۳۴ـل: نامور یار؛ (ق۲: مرد بازار؛ و: نامبردار)؛ متن = ده دستنویس دیگر

شنیدی[1] که جمهور چندی[2] ز مای[3]
سرافرازتر[4] بُد به سال[5] و به رای[6]؟
پدرْت آن گرانمایه‌ی نیک‌خوی
نکرد ایچ ازو[7] پیشِ تخت آرزوی[8]!
نه ننگ آمدش هرگز[8] از[9] کهتری
نه جست ایچ بر مهتران مهتری[10]!
نگر تا پسندد چُنین دادگر
که من پیشِ کهتر[11] ببندم کمر؟!
نگفته‌ست مادر سَخُن جز به داد
ترا دل چرا شد[12] ز بیداد شاد؟!
ز لشکر بخوانیم چندی مهان[13]
خردمند و برگشته گردِ جهان،
ز فرزانگان چون سَخُن بشنویم
به رای و به گفتارشان[14] بگرویم[15]!

ایوانِ[16] مادر بدین گفت‌وگوی[17]
برفتند و[18] دلْشان پر از جست‌و[19]جوی!
برین[20] برنهادند هر دو چوان
کزآنپس[21] ز گردان[22] و از[23] پهلوان،
ز دانا و پاکان[24] سَخُن بشنوند[25]
به گفتار فرزانگان[26] بگروند[25]،
کزیشان همی[27] دانش آموختند[28]
به فرهنگ دل‌ها برافروختند[28]!

بیامد دو فرزانه‌ی[29] رهنمای[30]
میان‌شان همی‌رفت هرگونه رای
همی‌خواست[31] فرزانه‌ی گَوْ که[32] گَوْ
بود شاه و[33] در[34] سندلی[35] پیشرَوْ،

۱ـل: شنیدم؛ (لن: شنودی) ۲ـ(ق۲،ل۳: چند جی>) ۳ـق: ما ـرا ۴ـق: سزاوارتر ۵ـک، س۲ (نیز ل۳، و): مال؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲، لی، ب، لن۲، ب) ۶ـق، ک (نیز ق۲، ب، لن۲): نیک‌خو ـ آرزو؛ (لن، و: نیک‌خو ـ آرزوی (پساوند ندارد)): متن = س، س۲ (نیز لی، ل۳، ب) ۷ـس (نیز لن، لی، لن۲): ازان؛ ک: زو؛ (ق۲: از جو>؛ ل۳: او بجز)؛ متن = ق، س۲ (نیز پ، و، ب)؛ ل این بیت را ندارد ۸ـ(پ: هیچ) ۹ـ(ل۳: ان) ۱۰ـق: مهترش مهتری؛ ک: مهتری کهتری؛ (ق۲: مهترش بهتری؛ ل۳: بجز کهتری مهتری)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب) ۱۱ـس: مهتر ۱۲ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): چرا شد دل تو؛ ک: چرا شد ترا سر؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و)؛ بنداری (۲۹۶۲ـ۲۹۶۷): و قالت لطلحند: الرأی أن تتابع أخاک علی الملک و لاتنازعه فیه، کما رضی أبوک بتقدم اخیه ۱۳ـ(لی: تهان) ۱۴ـس (نیز لی، ل۳، پ، لن۲): فرمانشان؛ ک (نیز لن): تدبیرشان؛ (و: گفتار دانندگان)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، ب جو>) ۱۵ـ(ب: بگذریم) ۱۶ـل (نیز پ): ز ۱۷ـ(و: گو ـ جو) ۱۸ـ(و: جو>) ۱۹ـق: جو>؛ لن، لی، لن۲، ب بیت‌های ۲۹۷۰ـ۲۹۷۲ را ندارند ۲۰ـس، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و): بران؛ ق: بدان؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۱ـس، ق، ک (نیز ق۲، پ، و): کزینپس؛ متن = ل ۲۲ـک: یزدان ۲۳ـل، ق: ز؛ س۲: که کردان گزینیم بر ۲۴ـس، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و): نادان؛ ک: دانا (!)؛ متن = ل ۲۵ـل: بشنوید ـ بگروید؛ س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و): بشنویم ـ بگرویم؛ متن = (ل۳) ۲۶ـس۲: دانندگان؛ ل: بر آن سان که باشد بدان؛ متن = س، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۲۷ـک: همه ۲۸ـس (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): آموختیم ـ برافروختیم؛ ق: آموختیم ـ بیفروختیم؛ (ل۳: آموختند ـ بیفروختند)؛ متن = ل (نیز ← ل۳)؛ بنداری (۲۹۶۸ـ۲۹۷۲): فلم یرض بذلک، و اتفقت کلمتهم علی أن یجمعوا وجوه العسکر و أعیان الدولة و یشاوروهم فی المتعین من الملکین ۲۹ـل: فرزانه و ۳۰ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): نیک‌رای؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۳۱ـ(ق۲: گفت) ۳۲ـس (نیز لن، پ): آنک؛ ک: نو ک؛ س۲: زانک؛ (لی، لن۲: آنکه)؛ ل: فرزانه گو تا که؛ متن = ق (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۳۳ـل، س، ق، س۲ (نیز ل۳، لن۲): جو>؛ (ب: جشاه و>)؛ متن = ک (نیز پ، و) ۳۴ـک (نیز ل۳): بر ۳۵ـس۲: سندل او؛ (ق۲: سند و هم؛ ل۳: سندل و)؛ متن = ده دستنویس دیگر

هم آنکس که استادِ طلخند[1] بود
به فرزانگی ناخردمند[2] بود
همی این بر آن برزد و آن برین[3]
چُنین تا دو مهتر گرفتند کین!
نهاده بُدند اندر[4] ایوان دو تخت
نشسته به تخت آن[5] دو پیروزبخت!
دلاور دو فرزانه[6] بر دستِ راست
همی هر یکی[7] از جهان بهر[8] خواست!
گرانمایگان را همی[9]خواندند[10]
به ایوان چپ و راست بنشاندند[10]!
زبان برگشادند فرزانگان
که ای سرفرازان و مردانگان[11]،
ازین نامدارانِ فرخ‌نژاد
ـکه دارید[12] رسمِ پدرشان به یاد ـ،
که خواهید[13] بر خویشتن پادشا؟
که دانید ازین[14] دو جوان پارسا؟
فروماندند اندر آن موبدان
بزرگان و[15] بیداردل‌بخردان
نشسته دو شاه[16] جوان بر دو تخت
به گفتِ دو فرزانه‌ی شوربخت[17]
بدانست شهری و هم لشکری
کزآن[18] کار جنگ آید و[19] داوری
همه[20] پادشاهی شود[21] به دو نیم[22]
خردمند ماند[23] به رنج و به بیم

۱ـل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب): طلحند؛ متن = (پ) ۲ـل: هم خردمند؛ س۲: فرزانگان ناخردمند؛ (لی: فرزانگان با خردمند)؛ متن = ق (نیز ق۲، پ)؛ ک، ل۳ این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ س، لن، و، لن۲، ب از این بیت و بیت سپسین دو بیت زیر را ساخته‌اند:

هم آنکس که استاد لطحند بود — همی این بر آن آن برین (لن: بدان آن بدین) برفزود
چنین تا دو مهتر گرفتند کین — بر از جنگ و پرخاش (و: فرخاش) گشت آن زمین

۳ـس۲: برزدی آن برین؛ (ق۲: زد همانرا برین؛ ب: برزدند آن برین)؛ ق: بدان برزد و آن بدین؛ (لی: پر از جنگ و پرخاش شد آن زمین (← ۲۹۷۶پ)؛ متن = ل؛ در لی لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۴ـل: شدند اندر؛ س: بد اندر دو؛ ق، ک: شد اندر یک؛ س۲ (نیز پ): بد اندر یک؛ (ق۲، ل۳: نهادند از آنپس به (ل۳: در)؛ متن = (لن، لی، و، لن۲، ب) ۵ـس، ک، س۲ (نیز ل۳، ب): این؛ (پ: برو این)؛ متن = ل، ق (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲)؛ بنداری (۲۹۷۳ـ۲۹۷۸): فنصبوا تختین فی إیوان دار الملک، و قعد کل واحد منهما علی تخت ۶ـل: فرزند ۷ـل: کسی ۸ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): بهره؛ متن = ل؛ بنداری (۲۹۷۹): و بجنب کل واحد منهما وزیره و من هو مدبره و مشیره ۹ـس، ق، ک (نیز لن ـ لن۲، ب): همه؛ متن = ل، س۲ ۱۰ـس۲: خواستند ـ چپ و راست ایران بیاراستند؛ بنداری (۲۹۸۰): و حضرت الأمراء و الأکابر فی مجلس عام ۱۱ـق: برمایگان ۱۲ـل (نیز لن، لی، لن۲، ب): دارند؛ س: دارید (بی‌نقطه)؛ (ق۲، و: داریم)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ)؛ ق این بیت را با بیت سپسین پس و پیش کرده و پس از آن افزوده است:

همان شهری و لشکری مرد رد — بگوئید و دلها مدارید بد

۱۳ـ(لی: خواهند) ۱۴ـل (نیز ل۳): زین؛ بنداری (۲۹۸۱ـ۲۹۸۳): فقام الوزیران و قالا: أیها الحاضرون! من الذی ترون من هذین الملکین یصلح أن یکون فیکم مالک الأمر، و متولی الحل و العقد؟ ۱۵ـ(لی: جو>)؛ واین بیت را پس از بیت ۲۹۸۷ آورده است ۱۶ـل: همی دو ۱۷ـل: نیکبخت؛ واین بیت را ندارد ۱۸ـک (نیز و): گزین کار؛ متن ← ۱۹ـق، ک (نیز ل۳، ب): شور آید (ک: آرد) و؛ ل: کزیشان برآید همی؛ متن = س، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب) ۲۰ـق: همان ۲۱ـ(ق۲: بود)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـس، ق، س۲ (نیز ق۲، و، لن۲): بر دو نیم؛ (ب: پر ز بیم (پساوند ندارد))؛ متن = ل (نیز لن، لی، ل۳، پ) ۲۳ـس (نیز لی): ماندند؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۹۸۴ـ۲۹۸۷): فتعجبوا من تلک الحالة و تحیروا و لم یحیروا جوابا، و عمهم السکوت و الوجوم

یکی زانجمن سر برآورد راست
که ما از[3] دو دستور و[4] دو شهریار
۲۹۹۰ بسازیم فردا یکی[6] انجمن
وَ زآنپس فرستیم یک یک پیام

برفتند از[9] ایوان بزرگان[10] دژم
بگفتند کین کار با رنج[12] گشت
برابر[13] ندیدیم هرگز دو شاه!
۲۹۹۵ بودند یک شب[15] پرآژنگ[16]چهر
برفتند یکسر بزرگانِ شهر
پر آواز شد سندلی[20] چارسوی[21]
یکی را ز گردان به گَوْ[24] بود رای
زبان‌ها ز گفتارشان شد[26] ستوه!
۳۰۰۰ پراگنده گشت[28] آن[29] بزرگ‌انجمن

به آوا[1] سَخُن گفت و[2] بر پای خاست،
چه یاریم گفتن که آید به کار[5]،
بگوییم یک با دگر[7]، تن به تن،
مگر شهریاران بیابند کام[8]

لبان[11] پر ز باد و روان پر ز غم!
ز دست جهاندیده اندرگذشت!
دو دستورِ بدخواه و دو[14] پیشگاه!
بدانگه[17] که برزد سر از کوه مهر،
هر آنکس[18] که‌شان بود از آن[19] کار بهر
سَخُن رفت[22] هرگونه با آرزوی[23]،
یکی سوی طلخند[25] بد رهنمای
نگشتند هم‌رای با هم[27] گروه!
سپاهی و شهری همه تن به تن!

۱ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): همانگه؛ ق،ک: ابا او؛ (ل۳: ابا گو) ؛ متن =ل،س۳ (نیز ق۲،پ،و) ۲ـ(لی: جو>) ۳ـق،س۲ (نیز و)؛ با؛ س،ک (نیز لن،ق۲،لی،ل۳،لن۲،ب): از ما؛ متن =ل (نیز پ) ۴ـل،س،ک (نیز لن،لی،ل۳): جو>؛ متن =ق،س۲ (نیز ق۲،پ،و،لن۲،ب) ۵ـ(ق۲: گوئیم کان خود نباید به کار؛ ب: آریم گفتن چه آید به بار) ۶ـ(ق۲: بیاریم فرزانگی (ه‍ـبسازیم فردا یکی) ۷ـل: با یکدگر ۸ـبنداری (۲۹۸۸ـ۲۹۹۱): فقام واحد منهم و قال: إنا لا نتجاسر علی الکلام فیما بین هذین الملکین. و لنتصرف الیوم فنجتمع و نتشاور فی هذا الأمر ثم نخبر بما نری من الصواب ۹ـل،ق،ز ۱۰ـک (نیز لن،ل۳،پ،لن۲): ژکان و؛ (ق۲: ز کام و)؛ متن =ل،س،ق،س۲ (نیز لی،و،ب) ۱۱ـس،ق،ک،س۲ (نیز پ،و،لن۲،ب): دهان؛ (لی: دهن؛ ل۳: زبان)؛ متن =ل؛ بنداری (۲۹۹۲): فانفضوا من ذلک المجلس ۱۲ـ(پ: جو>نج) ۱۳ـل (نیز ب): برادر؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۴ـل،س،ق (نیز لن،پ،لن۲،ب): بدخواه در (ق: بر)؛ متن =ک، س۲ (نیز و) ۱۵ـس۲ (نیز ل۳،و): یک‌یک؛ (آ: یکسر)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(لی،آ: پر از رنگ) ۱۷ـک: برآنگه ۱۸ـس،ک (نیز لن،ب): هم آنکس؛ (ل۲: کسانی؛ آ: کشانی (!))؛ متن =ل،ق،س۲ (نیز ق۲،لی،پ،و،لن۲) ۱۹ـل (نیز لن۲): زان کار؛ ک: از جآن>کار؛ (ل۳: از جآن>شهر)؛ متن =س،ق،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،آ،ب)؛ ق بیت‌های ۲۹۹۶ـ۳۰۳۱ را پس از بیت‌های ۳۰۶۷ آورده است ۲۰ـ(ل: صندلی) ۲۱ـک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،ب): سوا؛ متن =ل،س،ق (نیز لی،ل۳،و) ۲۲ـک،س۲ (نیز لن،ل۳،آ): گفت؛ متن =ل،س،ق (نیز ق۲، لی،پ،و،لن۲،ب) ۲۳ـل: بی‌آرزوی؛ ک (نیز پ): یاآرزو؛ (ق۲: بی‌آرزو؛ و: بر آرزوی)؛ ق،س۲ (نیز لن،پ،لن،لن۲،آ): گونه‌ئی بآرزو (ق: آرزوی)؛ متن =س (نیز لی،ل۳) ۲۴ـ(لی،لن۲: نکو (ه‍ـبگو)) ۲۵ـل،س،ق (نیز لن ـل۳،و ـب): طلحند؛ متن =ک،س۲ (نیز پ،بنداری)؛ در و این بیت و بیت سیسین پس از بیت ۳۰۰۵ آمده است ۲۶ـس،س۲ (نیز لن،ق۲،پ ـب): گفتارها شد؛ (لی: گفتار تا شد؛ ل۳: گفتار شد (در کناره به گشته تصحیح شده است)؛ متن =ل،ق،ک ۲۷ـک: هم با؛ ل،س (نیز لن،پ،لن۲): همراه با (س،لن،با) هم؛ س۳: همراه هر دو؛ (ق۲: بگشتند هم رای و با هم؛ لی،ب: بگشتند همراه با هم؛ ل۳،و،آ: بگفتند همواره هر دو)؛ متن =ق؛ در لی لت‌های این بیت و در س این بیت با بیت سیسین پس و پیش شده‌اند ۲۸ـق،س۲ (نیز آ): شد ۲۹ـس۲: این؛ و به جای این بیت آورده است:

سپاهی و شهری شدند انجمن پراکنده شد آن همه تن به تن

یکی سوی طلخند[1] پیغام کرد
دگر سوی[2] گَوْ رفت با گرز و[3] تیغ
پرآشوب شد کشور[5] سندلی[6]
خردمند گوید که در یک[9] سرای

۳۰۰۵ پس آگاهی آمد به[11] طلخند[12] و گَوْ
همه[14] شهر ویران[15] کنند[16] از هوا
ببودند از آن[18] آگهی پرهراس

چُنان بُد که روزی دو شاه جوان
زبان برگشادند یک با دگر[20]
۳۰۱۰ به طلخند[23] گفت: ای برادر مکن[24]!
به‌ناروی و[25] بر[26] خیره‌چیزی[27] مجوی[28]!
شنیدی[29] که جمهور تا[30] زنده بود
بمرد اوی[32] و من ماندم خوار[33] و خرد!

زبان را ز گَوْ پر ز دشنام کرد!
که از شاه جان را[4] ندارم دریغ!
بدان[7] نیک‌خواهی و آن یک‌دلی[8]
چو فرمان دو گردد، نماند به جای[10]!

که هر برزنی با[13] یکی پیشرَوْ،
نباید که دارند شاهان[17] روا!
همی‌داشتندی شب و روز پاس!

برفتند بی[19]لشکر و پهلوان
پرآژنگ[21] روی و پر از جنگ سر[22]!
کز اندازه بگذشت ما را سَخُن!
که فرزانگان آن نبینند روی!
برادر ورا چون[31] یکی بنده بود؟
یکی خرد را گاه[34] نتوان سپرد[35]!

۱ـل ـک (نیز لن ـل۳، و ـب): طلحند؛ متن = س۳ (نیز پ، بنداری) ۲ـ(لی: سوی>) ۳ـق: تیغ ۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـب): من جان (و: جام)؛ متن =ل؛ بنداری (۲۹۹۳ـ۳۰۰۲): وکان بعضهم یمیل الی جوّ و بعضهم یمیل الی طلخند. و تفرّقوا و تحزبوا و انضم کل واحد منهم الی من کان یمیل الیه ۵ـس۲ (نیز ل۳،آ): لشکر ۶ـ(آ: صندلی) ۷ـ(ق۲،لن۲: برآن) ۸ـس۲ (نیز ل۳،آ): پردلی ۹ـک: اندر ۱۰ـل: جا (پساوند ندارد)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۱۱ـ(ل۳: ز) ۱۲ـل ـک،س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): طلحند؛ متن =(پ، بنداری) ۱۳ـس،س۲ (نیز لن،لی ـب): را؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

پدید آمد و شهر شد پرخروش خروشی که دلها برآمد به جوش

۱۴ـک (نیز لن،پ،و،ب): همی ۱۵ـ(پ: بیران) ۱۶ـس (نیز لن،ق۲،لن۲،ب): کند؛ (ل۳،و،آ: شود؛ پ: کنید)؛ متن =ل،ق،ک،س۲ (نیز لی) ۱۷ـق: شاه آن بدارد ۱۸ـل: زان؛ س در اینجا سرنویس دارد: مناظره کردن طلخند و گراز بهر پادشاهی؛ بنداری (۳۰۰۳ـ۳۰۰۷): و مهما ظهر فی بیت آمران فعن قریب یخرب. و لایجتمع سیفان فی غمد، و لا ملکان علی تخت ۱۹ـ(لن،لی: پی) ۲۰ـس۲: بر یکدگر؛ (ق۲: با یکدگر؛ ل۳،و: بر یکدگر)؛ متن =ل،س،ق،ک (نیز لن،لی،پ،لن۲،آ،ب) ۲۱ـق (نیز لی،آ): پر از رنگ؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(ق۲: خون جگر؛ ب: پرآژنگ سر) ۲۳ـل ـک،س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): طلحند؛ متن =(پ، بنداری) ۲۴ـ(آ: نکن) ۲۵ـل: بتاری و؛ س: بیازی و؛ ق (نیز ل۳،و،لن۲): بپازوی؛ (ق۲: بماروی؛ لی،آ: بیازی؛ ب: ببیهرده)؛ متن =ک،س۲ (نیز لن): جو> ۲۶ـق: خود؛ (ب: ابر) ۲۷ـک،س۲: خیره؛ (آ: کاری)؛ ق: رزم خیره؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـ(ق۲: مگوی؛ و: مجو (پساوند ندارد)) ۲۹ـل: شنیدم ۳۰ـ(پ: چون) ۳۱ـس،س۲ (نیز لن،لی ـب): ورا مای همچون (و: جهمچون)؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲) ۳۲ـل،س۲ (نیز ق۲): او؛ متن ← ۳۳ـ(و: زار)؛ س۲ (نیز ل۳،پ،آ): مانده زو خوار (ب: زار)؛ س: بمردم بماندم ازو خوار؛ (لن،لی،لن۲،ب: بمرد و بماندم ازو خوار)؛ متن =ک (نیز ←ل،س،ق۲) ۳۴ـ(ق۲: تاج؛ آ: کجا خورد را خوار) ۳۵ـ(آ: شمرد)؛ ق این بیت را ندارد

جهان پر ز خوبی[1] بُد[2] از رایِ اوی[3]! نیارست جستن[4] کسی جایِ[5] اوی[3]!
برادر ورا[6] همچو جان بود و تن! به شاهی[7] ورا خواستند[8] انجمن
اگر بودمی من شَراوارِ گاه نکردی به مای[9]اندرون کس نگاه!
بر آیینِ[10] شاهان پیشین[11] رویم ز فرزانگان نیک و بد بشنویم[12]
من از تو به سال و پدر[13] مهترم[14] تو گویی که من کهترم، بهترم[15]!
یکی[16] ناسزا تختِ شاهی مجوی[17]! مکن رویِ کشور پر از گفت‌وگوی[17]!

به افسون بزرگی نجسته‌ست کس[20]! چُنین داد طلخند[18] پاسخ که[19] بس!
ز تخمی که او کشت بر یافتم[22]! من این تاج و تخت[21] از پدر یافتم
ازین‌پس به شمشیر دارم نگاه[23]! همه پادشاهی و گنج و سپاه
اگر با منی، تخت را رزم[25] جوی! ز جمهور و از[24] مای چندین مگوی!

گفتار اندر رزم گَوْ با طلخند[26]

به شهراندرون رزم‌ساز آمدند! سرانشان بر از جنگ[27] بازآمدند
به درگاه شاهان[30] نهادند روی! سپاهی و شهری همه[28] جنگ‌جوی[29]

۱ـ(لن، لن[2]: زبونی (ـز خوبی)؛ ل[3]: از خون(!)) ۲ـس، س[2] (نیز لن، لی، لن[2]، ب): شد؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و، آ) ۳ـل، س، ق، س[2] (نیز لن ـو، آ، ب): او؛ متن = ک (نیز لن[2]) ۴ـس: بودن ۵ـ(لن[2]: رای (پساوند ندارد)) ۶ـ(آ: خورا) ۷ـک: سپاهی؛ س[2] (نیز و): به سندل؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـل: خواندند ۹ـل: ما؛ (ل[3]، آ: گاه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـس[2]: به ۱۱ـل: گیتی ۱۲ـس[2]: بشمریم؛ (ب: نشنویم (!))؛ ق: بیگانگان پند بد نشنویم؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در لن[2] بیت‌های ۳۱۵۸ـ۳۰۱۷ خوانا نیست ۱۳ـ(ق[2]: خرد) ۱۴ـل: برترم ۱۵ـس[2]: مهترم (پساوند ندارد)؛ ل: کهتر و مهترم؛ س (نیز ل[3]، پ، و): کهتر و بهترم؛ (لن، ق[2]: مهتر و مهترم؛ لی: مهتر و کهترم؛ ب: مهتر و بهترم)؛ متن = ق، ک (نیز آ) ۱۶ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن، لی، و، آ، ب): مکن؛ (ق[2]: مگو)؛ متن = ل ۱۷ـ(و: مجو ـگر)؛ بنداری (۳۰۰۸ـ۳۰۱۹): فانفق أنهما اجتمعا ذات یوم فأقبل جوّ علی أخیه ینصحه و یعظه و یحذره عاقبة مخالفته و یشیر علیه بموافقته و متابعته محافظة علی أبهة السلطنة، و دفعا لشماتة أعداء الدولة ۱۸ـس، ق، ک (نیز لن، ق[2]، لی، و، آ، ب): طلحند؛ (ل[3]: گفت طلحند)؛ متن ← ۱۹ـل: پاسخ آورد طلحند؛ متن = س[2] (نیز پ) ۲۰ـک: نجستند کس؛ ل: فسون و بزرگی سخایست و بس (!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۰۲۰): قلم تنجع مقالته فیه، و کان تأثیر کلامه فی قلبه تأثیر الماء اذا جری علی الصخرة الصماء. و کان من جوابه له أن قال: إنا لم نر أحدا طلب السلطنة بالرقیة و التملق ۲۱ـ(ب: تخت و تاج) ۲۲ـل: ز تخم بدان پشت بر تافتم ۲۳ـبنداری (۳۰۲۱ـ۳۰۲۲): و أنا فقد ورثت هذا التخت من أبی. فالملک حقی أدافع عنه بسیفی ۲۴ـل، ق، س[2] (نیز لن، پ): ز؛ متن = س، ک (نیز ق[2]، لی، ل[2]، و، آ، ب) ۲۵ـس[2]: سخت آزرم؛ (لی: بخت را راه؛ ب: تخت و آزرم)؛ ق (نیز ق[2]): یافتی تخت (ق[2]: بخت) را رزم؛ (و: تخت خواهی همی رزم؛ ل[3]: چو خواهی همی تخت را رزم)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، پ، آ؛ در ل، س، س[2] حرف یکم **بامنی** و در ل، س، ک، لن حرف یکم **تخت** نقطه ندارند)؛ بنداری (۳۰۲۳): فأفضی حالهما الی المنابذة و تصدّیا للمقاتلة ۲۶ـق: لشکر آراستن طلخند و گو به جنگ یکدیگر؛ متن = ل، س، ک، ل[2]، س[2] سرنویس ندارند ۲۷ـق: باد؛ ل[3]: آاین بیت را ندارند ۲۸ـل: پراز؛ (ق[2]: پر؛ ل[3]: و هم)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـ(ب: رزمجوی) ۳۰ـک (نیز ل[3]): ایشان

گروهی به طلخند[1] کردند رای دگر[2] را به گَوْ بود[3] دل رهنمای
برآمد خروش از درِ هر دو شاه[4]! یکی[5] را نبود[6] اندر آن[7] شهر راه[8]!
نخستین[9] بیاراست طلخند[10] جنگ نبودش[11] به جنگ دِلیران[12] درنگ[13]!
سرِ[14] گنج‌های پدر[15] برگشاد سپه را همه ترگ و جوشن بداد[16]!
همه شهر یکسر پر از[17] بیم گشت[18] دلِ مردِ بخرد به دو[17] نیم گشت[18]!
که تا چون بود گردشِ آسمان؟ که را برکشد زین دو مهتر زمان؟
همه کشور آگاه شد زین[19] دو شاه دُمادُم بیامد ز هر سو[20] سپاه!
بپوشید طلخند[21] جوشن نخست به خون ریختن چنگ‌ها را بشست[22]!
بیاورد گَوْ نیز[23] خفتان و خود همی‌داد جانِ[24] پدر را درود!
برآمد بدان[25] تیزی[26] از جای برخاستند همه[27] پشتِ پیلان بیاراستند!
نهادند[28] بر کوهه‌ی پیل زین تو گفتی همی راه جوید[29] زمین!
همه دشت[30] پر زنگ[31] و[32] هندی‌درای[33]! همه گوش پر ناله‌ی کرّه‌نای[34]!
به لشکرگه[35] آمد دو شاه جوان همه پیش[36] بیشی[37] نهاده روان!
سپهر اندر آن[38] رزمگه خیره شد[39] ز گردِ سپه چشم‌ها تیره شد[39]!
برآمد خروشیدنِ گاودُم ز دو رویه[40] آوازِ[41] روبینه‌خُم!

۱ـل ـک، س[2] (نیز لن ـل[3]، و، آ، ب): طلحند؛ متن = (پ، بنداری) ۲ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن، لی ـو، آ، ب): یکی؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۳ـ(لی: نکوبد) ۴ـل: شهریار؛ س[2] (نیز و): دو رویه سپاه؛ متن = س، ک (نیز لن ـپ، آ، ب) ۵ـک (نیز پ): پئی؛ س[2] (نیز ل[3]، آ): تئی؛ (ق[2]: کسی)؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، و، ب) ۶ـ(ل[3]، آ: نبد) ۷ـ(آ: اندرین) ۸ـل: بار؛ (و: جای (پساوند ندارد))؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۰۲۴ـ۳۰۲۷): فانصرف کل واحد منهما الی منزله فارتفع الصیاح من الدرکاهین ۹ـ(ق[2]: چنان هم) ۱۰ـل ـک، س[2] (نیز لن ـل[2]، و، آ، ب): طلحند؛ متن = (پ، بنداری) ۱۱ـک: نبردی ۱۲ـق، ک، س[2] (نیز پ، و، آ): از دلیری؛ (ق[2]، ل[3]: از دلیران)؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، ب) ۱۳ـس[2]: نهنگ ۱۴ـس، ق، س[2] (نیز لن، لی ـو، آ، ب): در؛ متن = ل، ک (نیز ق[2]) ۱۵ـ(ق[2]: درم) ۱۶ـس[2]: جوشن و ترگ داد؛ (ل[3]: همه ترگ و جوشن سپه را بداد) ۱۷ـس (نیز لن، لی، ب): به دو نیم ـپر از بیم؛ (ب: پر از بیم ـپر از بیم (پساوند ندارد))؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ) ۱۸ـل: شد ۱۹ـق، ک (نیز ب): زان ۲۰ـس (نیز لن، لی، ب): کشور؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و، آ) ۲۱ـل ـک، س[2] (نیز لن ـل[3]، و، آ، ب): طلحند؛ متن = (پ، بنداری) ۲۲ـک: نشست؛ بنداری (۳۰۲۸ـ۳۰۳۳): فابتدأ طلخند بتهیئة أسباب القتال، و فرّق الأسلحة علی الرجال ۲۳ـ(ق[2]: بپوشید لشکرش) ۲۴ـق: خاک؛ بنداری (۳۰۳۴): فاضطر أخوه الی أن استحضر عَدده و عُدده، و دعا أمراءه و قوّاده، و أمرهم بالتشمر لما حزبهم من ذلک الأمر المهم، و الحادث المدلهم ۲۵ـس (نیز لن، ب): بران ۲۶ـل: تندی ۲۷ـل: همی ۲۸ـ(ب: نهاده) ۲۹ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن، لی ـو، ب): جنگ جوید؛ (ق[2]: در نوردد)؛ متن = ل ۳۰ـس، س[2] (نیز لن، لی، و، ب): شهر؛ ق، ک (نیز ق[2]، پ): چشم؛ (ل[3]: چو چشم (وزن درست نیست))؛ متن = ل ۳۱ـک: ژنک (؟) ۳۲ـ(ق[2]: دو>) ۳۳ـس، س[2] (نیز لن، لی ـو): زرّین درای؛ ک: محریر (؟) رای؛ متن = ل، ق (نیز ق[2]، ب) ۳۴ـل، س: کرنای؛ آاین بیت را ندارد ۳۵ـق: بر لشکر ۳۶ـ(ق[2]: لشکر؛ لی: بینی (ـه بیشی)؛ ب: تیره) ۳۸ـل: به شهر اندرون؛ ک (نیز لی): سپه اندران؛ متن = س، ق، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، و، ب) ۳۹ـق، ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و): گشت؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، پ، ب)؛ آاین بیت و بیت سپسین را ندارد ۴۰ـک (نیز ق[2]): روی؛ ق: عوکوس و؛ س[2]: ز روتینه؛ (ل[3]: شیپور و)؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، پ، و، ب) ۴۱ـس[2] (نیز پ، و): آوای

بیاراست با میمنه[1] میسره
دو لشکر کشیدند صف بر دو میل
درفشی[5] درفشان[6] به سربر به پای[7]
پیاده به پیش‌اندرون نیزه‌دار
نگه کرد گَوْ اندر آن دشت جنگ
همه‌کام[13] خاک[14] و همه دشت[15] خون!
ز[17] طلخند[18] هرچند جانش بسوخت،
گزین کرد مردی سَخُن‌گوی گَوْ
که زَوْ پیش طلخند[22] و[23] او را بگوی[24]
که هر خون که آید به کین[25] ریخته
یکی گوش بگشای[28] بر پندِ گَوْ
نباید که از ما[29] بدین کارزار[30]
کزین[31]، کشور هند ویران شود
بپرهیز ازین رزم و[32] آویختن!
دلِ من بدین آشتی شاد کن!

تو گفتی[2] زمین کوه[3] شد یکسره!
دو شاهِ سرافراز بر[4] پشتِ پیل
یکی پیکرش[8] ببر و دیگر[9] همای[7]
سپردار[10] و[11] شایسته‌ی کارزار
هوا[12] دید چون پشتِ جنگی‌پلنگ!
به گرداندرون نیزه[16] بد رهنمون!
ز خشم او دو چشم خرد را ندوخت[19]!
کزآن[20] مهتران او بُدی[21] پیشرَوْ
که بیداد جنگِ برادر مجوی[24]!
تو باشی بدان[26] گیتی[27] آویخته!
به گفتار بدگوی غِرّه مشَوْ!
نکوهش بود در جهان یادگار!
کنام پلنگان و شیران شود!
به بیدادبر خیره خون ریختن!
ز فام[33] خرد گردن آزاد کن!

۱ـس، ق (نیز ل[3]، پ، آ، ب): بیاراسته میمنه؛ س[2] (نیز لن، لی): بیاراستند میمن و؛ (ق[2]: بیاراستند میمنه)؛ متن = ل، ک (نیز پ) ۲ـ(ق[2]: گویی) ۳ـ(آ: بست)؛ در ل[3] این بیت پس از بیت ۳۰۳۸ آمده است ۴ـ(لن: از) ۵ـس، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ، و)؛ درفش؛ متن = ل، ق (نیز ل[3]، آ، ب) ۶ـس: درخشان ۷ـل: پا ـ هما ۸ـ(لن، لن[2]: پیکری؛ ق[2]: پیکر)؛ متن ← ۹ـ(لی: ببر پیکر دگر بد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـ(ق[2]: سپهدار) ۱۱ـس (نیز لن، لی، و، ب): جوی؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، آ)؛ بنداری (۳۰۳۵ـ۳۰۴۴): ثم برزوا و عبوا عساکرهم میامن و میاسر، و مقانب و مناسر، و قدموا الرجالة أمام الفرسان فی آلات الضراب و الطعان، و أسرجوا الفیلة لرکوب الملکین ۱۲ـک: همی؛ ابیت‌های ۳۰۴۵ـ۳۱۶۴ را ندارد ۱۳ـ(لی: کامه) ۱۴ـ(ق[2]: خشک) ۱۵ـس، ق (نیز و، ب): دست ۱۶ـس (نیز لی): تیره ۱۷ـق (نیز ق[2]، پ، و): به؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، ب) ۱۸ـل ـ ک، س[2] (نیز لن ـ ل[3]، و، ب): طلحند؛ متن = (پ) ۱۹ـس، ق، س[2] (نیز لن، لی، پ): خرد هم لب آز او بر (ق: را) ندوخت (س[2]، لی: بدوخت)؛ ک: خرد را هم از آرز و لب بدوخت؛ (ل[3]: خرد هم لب آرز و بر بدوخت؛ و، ب: خرد هم لب از مهر او بر (ب: شادی او) بدوخت (در و حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ متن = ل (نیز ق[2]: در ق[2] آن به او و در هر دو دستنویس **بدوخت** به **ندوخت** تصحیح شده است)؛ بنداری (۳۰۴۵ـ۳۰۴۷): ثم لما اصطف الفریقان و تقابل الجمعان أدرکت الرقة جزّا حتی کاد یحترق جوی ۲۰ـق: که از؛ (ب: وزان) ۲۱ـل: بود ۲۲ـل ـ ک، س[2] (نیز لن ـ ل[3]، و، ب): طلحند؛ متن = (ب) ۲۳ـ(لی: جوی) ۲۴ـ(و: بگر ـ مجو) ۲۵ـ(ل[3]: خون)؛ ل: باشد برین؛ (ق[2]: کزین کین شود)؛ متن = س، ق، ک، س[2] (نیز لن، لی، ب ـ و، ب) ۲۶ـس[2]: بران ۲۷ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، ب): یکسر؛ متن = ل (نیز ق[2]، لی، و)؛ بنداری (۳۰۴۸ـ۳۰۵۰): فأرسل الی أخیه أحد ثقاته ینصحه علی لسانه و یسأله أن یکف من عنانه و یشتغل بإصلاح الفاسد ۲۸ـک: بگشاد ۲۹ـس، ق، س[2] (نیز لن، لی، ب): من؛ متن = ل، ک (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و) ۳۰ـس[2]: روزگار ۳۱ـس، س[2] (نیز لن، لی، و، ب): که این؛ ک (نیز ق[2]، ل[3]، پ): ازین؛ متن = ل، ق ۳۲ـک (نیز لی): جوی؛ ل: جنگ؛ (ق[2]: خیره)؛ متن = س، ق، س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، و، ب)؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

بترس از خداوند خورشید و ماه که گم کرده‌ئی بی‌گمان تیره‌راه

۳۳ـق، ک (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، و، ب): وام؛ (لی: دام)؛ متن = ل، س؛ س[2] بیت‌ها ۳۰۵۵ـ۳۰۵۷ را ندارد

بپیمای ازین[1] مرز تا پیشِ[2] چین
همه[5] مهر با جان برابر کنیم[6]
ببخشیم شاهی به کردارِ گنج
وُگر جنگ و[10] بیداد جویی همه[11]
بدین[13] گیتی[14] اندر نکوهش بود!
مکن ای برادر به[18] بیداد رای!

فرستاده چون پیشِ[20] طلخند[21] شد
چُنین داد پاسخ که گَوْ[24] را بگوی
برادر نخوانم ترا من، نه دوست!
همه[27] پادشاهی تو ویران کنی
همه[29] بدسگالان به نزدِ تؤاند!
گنهکار هم[31] پیشِ یزدان تؤی[32]!
ز خونی[34] که ریزند ازین پس[35] به کین
وُ دیگر که گفتی ببخشیم[37] تاج
هر آنگه[39] که تو شهریاری کنی

ترا باد چندانک[3] خواهی[4] زمین!
ترا[7] بر سرِ خویش افسر کنیم[6]!
که این[8] تخت و[9] افسر نیرزد به رنج!
پراگندنِ گردکرده رمه[12]،
همین[15] را بدان سر[16] پژوهش[17] بود!
که بیداد را نیست با داد پای[19]!

به[22] پیغام شاه ازدرِ[23] پند شد
که در جنگ چندین بهانه مجوی!
نه مغز[25] تو از دوده‌ی ما[26]، نه پوست!
چن[28] آهنگ جنگ دلیران کنی!
به بهرام‌روز[30] اورمزدِ تؤاند!
که بدنام[33] و بدگوهر و بدخوی[32]!
تو باشی به نفرین و من بآفرین[36]!
هم این مرزِ باارز و این[38] تخت عاج،
مرا مرز بخشی[40] و یاری کنی،

۱ـل: دار ـ این؛ متن ← ۲ـ(پ: مرز؛ ق[2]: ازین مرز تا پیش دریای)؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، لی، ل[3]، و، ب) ۳ـ(ق[2]، پ، لن[2]: چندانکه) ۴ـل: باید؛ لی این بیت را دو بار نوشته است ۵ـق (نیز ق[2]): همی؛ ک: بیا؛ (و: همان)؛ متن = ل، س، ل[3] (نیز لن، لی، ل[3]، پ، ب) ۶ـل: کنم ۷ـ(ل[3]: برو) ۸ـ(و: آن) ۹ـ(لی: جوی) ۱۰ـل: چند؛ (ق[2]: اگر چند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(لن: همی) ۱۲ـس[2] (نیز ق[2]، ل[3]، ب): کردن رمه؛ ک: پراکندن و گرد کردن رمه؛ (لن: پراکندن داد جویی همی (!))؛ متن = ل، س، ق، ل[2] (نیز لی، پ، و) ۱۳ـس[2]: بدان ۱۴ـک: کس (!) ۱۵ـ(ق[2]: همان) ۱۶ـک: بدین سر؛ ق: بدان گیتی اندر؛ (و: بدان سر همین را) ۱۷ـ(و: نکوهش (پساوند ندارد)) ۱۸ـل: ز ۱۹ـک (نیز ل[3]، ب): رای؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۰۵۱ـ۳۰۶۱): و لا یغتر بمقالة الکاشح و الحاسد، علی أنه یقسم الممالک فیکون له ما یختار منها و یرید ۲۰ـل، ق ـ س[2] (نیز لن ـ ل[3]، و، ب): طلحند؛ متن = س (نیز پ) ۲۱ـس (نیز لی، ب): نزد ۲۲ـق، ل[2]: نه؛ ک (نیز ق[2]): ز؛ متن ← ۲۳ـل[2]: شد از در؛ س: روان و زبانش پر از؛ (لن، لی، ب: زبان و روانش پر از)؛ متن = ل، س[2] (نیز ل[3]، پ، و) ۲۴ـل، ک: او؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـس، ک، ل[2] (نیز لن، لی، ل[3]، پ، ب): مغزی؛ متن = ل، س[2] (نیز ق[2]، و) ۲۶ـس: دودمانم؛ ک: دودمان و؛ (ل[3]: پرده و ما (؟))؛ متن = ل، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ، و، ب)؛ در ق[2] این بیت و بیت سپسین پس از بیت ۳۰۶۷ آمده است؛ ق این بیت را ندارد ۲۷ـک، س[2] (نیز لن، پ، ب): همی ۲۸ـل ـ س[2] (نیز لن ـ و، ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۹ـل[2]: همان ۳۰ـ(لی: یا (!)) ۳۱ـق: در ۳۲ـس، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن ـ و، ب): ترئی ـ بدخوئی؛ متن = ل ۳۳ـ(ق[2]: بی‌نام) ۳۴ـس، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، و، ب): هر آن خون؛ متن = ل، ک (نیز ق[2]، ل[2]، پ) ۳۵ـل (نیز ق[2]): زین پس؛ ل[2]: از بس؛ (ل[3]: ایشان)؛ س، س[2] (نیز لن، لی، ب): ریزی (س[2]: ریزد) ازین پس؛ متن = ک (نیز پ) ۳۶ـل: نفرین بی‌آفرین؛ ک: نفرین و بی‌آفرین؛ (ق[2]: نفرین و با آفرین)؛ متن = س، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی ـ و، ب)؛ ق بیت‌های ۳۰۶۸ـ۳۰۷۸ را ندارد ۳۷ـ(لی: بخشیم) ۳۸ـ(ق[2]: با ارز با؛ پ: با ارز وین)؛ ل: مرزبانی و این؛ س، س[2] (نیز لن، لی، ب): همین آرزو بود بر (س[2]، لن: و این)؛ ل[2]: همه پادشاهی و این؛ (و: همین آرزو باید و این (وزن درست نیست))؛ متن = ک (نیز ل[3]) ۳۹ـس[2]: چن آنگه؛ (و: بدانگه) ۴۰ـس (نیز لن، ب): زرّ بخشی؛ (لی: زر ببخشی)؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[2]، پ، و)

نخواهم[۱] که جان باشد اندر تنم!
وُگر[۲] چشم بر تاجِ شاه[۳] افگنم!

کنون[۴] جنگ را برکشیدم[۵] رده
هوا شد چو دیبا[۶] به زر آزده[۷]،

ز تیر و ز[۸] زوبین[۹] و نوک سنان
نداند کنون گَوْ[۱۰] رکیب[۱۱] از[۱۲] عنان!

بر[۱۳] آوردگه‌بر[۱۴] سرافشان کنم[۱۵]!
همه لشکرش را[۱۶] خروشان کنم[۱۵]!

بر آن سان[۱۷] سپاه اندرآرم به جنگ
که سیر آید از جنگْ جنگی[۱۸] پلنگ!

بیارند[۱۹] گَوْ را کنون بسته‌دست!
سپاهش ببینند گردِ[۲۰] شکست[۲۱]!

که از[۲۲] بندگان نیز[۲۳] با شهریار
نپوشد کسی جوشنِ[۲۴] کارزار!

چو پاسخ شنید آن خردمند[۲۵]مرد
بیامد همه یک‌به‌یک یاد کرد!

غمی[۲۶] شد دلِ گَوْ چو پاسخ شنید
که طلخند[۲۷] را رایِ پاسخ[۲۸] ندید!

پراندیشه فرزانه[۲۹] را پیش خواند
ز پاسخ فراوان سَخُن‌ها[۳۰] براند!

بدو گفت کای[۳۱] مرد فرهنگ‌جوی!
یکی چاره‌ی کار با من بگوی[۳۲]،

همه دشت خون‌ست[۳۳] و بی‌تن سرست
روان را گذر بر جهان‌داورست[۳۴]!

نباید کزین کار فرجامِ کار
به ما بازماند[۳۵] بدِ روزگار!

۱ـل۲: بخواهم ۲ـس (نیز لن،لی،ب): اگر؛ (ل۳: و یا)؛ متن =ل،ک،ل۳، س۲ (نیز ق۲،پ، و) ۳ـل۲: و گاه ۴ـس (نیز لن،ب): که من ۵ـ(ل۲: بر کشیده)؛ س،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،پ،و،ب): برکشیدم سپه را؛ متن =ل،ک (نیز ق۲) ۶ـک (نیز لی): دریا؛ (ل۳: مینا)؛ متن =ل، س،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،و، ب) ۷ـ(ب: آژده) ۸ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی ـو،ب): بس تیر و؛ متن =ل (نیز ق۲) ۹ـل (نیز لن): زوبین (حرف سوم بی‌نقطه)؛ س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ ـو،ب): زوبین؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۰ـس۲ (نیز لی،ل۲،و): کس؛ (ق۲: هم اکنون)؛ متن =ل،س،ک،ل۲ (نیز لن،پ،ب) ۱۱ـس،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،پ): رکاب؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز ق۲،و،ب) ۱۲ـس۲: و ۱۳ـ(لی: به) ۱۴ـک: چون ۱۵ـ(و: کنیم) ۱۶ـس (نیز لن،لی،ب): لشکر گو؛ متن =ل،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و) ۱۷ـس (نیز لن،ل۳،پ،و): بدان سان؛ (لی: بدان سو؛ ب: از آن سان)؛ متن =ل،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲) ۱۸ـ(و: از جان شود سیر شیر و) ۱۹ـس (نیز لن،لی،پ،ب): بیاریم؛ متن =ل، ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و) ۲۰ـل،س،کردن؛ (ق۲: هر سو؛ لی: کرده؛ ل۳: روز؛ و: زگردون (وزن درست نیست))؛ ک: نبینند کردن؛ متن ← ۲۱ـل۲: همانگاه؛ کردند پست؛ متن =س۲ (نیز لن،پ،ب)؛ س،س۲ (نیز ق۲،لی،و،ب) پس از این بیت افزوده‌اند:

ز تیغم سراشان چو بیجان کنم (س۲،ق۲،و: شوند) چنان خستگان زار و بیجان کنم (س۲،ق۲،و: شوند)

۲۲ـل۲: دگر ۲۳ـ(ل۳: بدانند از آن پس که) ۲۴ـس،س۲ (نیز لی،ب): نپوشند جوشن گه؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،و)؛ بنداری (۳۰۶۲ـ۳۰۷۷): فأبی طلخند إلا التمادی فی غیه و الاستمرار علی غُلوائه. وکان من جوابه أن قال: لا کان یوم أسلک فیه هذه المسالک. أو أرضی منک بقسمة الممالک ۲۵ـل۲: سخنگوی ۲۶ـ(لی: غمین) ۲۷ـل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،ب): طلخند؛ متن =(پ) ۲۸ـس ـس۲ (نیز ق۲ ـو،ب): هیچ دانش؛ متن =ل؛ لن این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۹ـ(ق۲: موبدش) ۳۰ـق: کار برادر فراوان ۳۱ـ(لن: ای) ۳۲ـ(ق۲: ما بگوی)؛ ل۲: چارهٔ کار ما بازجوی؛ س،لی،ب بیت‌های ۳۰۸۱ـ۳۰۸۳ را ندارند ۳۳ـل۲: دست خویست ۳۴ـس۲: و جان راکه در داورست (!)؛ (لن: گرامی به بند اندرست؛ و: دلیران به بند اندرست؛ ل۲ (نیز ق۲): سپاه از دو رویه به جنگ اندرست؛ پ: روانها و دلها به درد اندرست)؛ متن =ل (نیز ل۳)؛ ق این بیت را ندارد ۳۵ـق ـس۲ (نیز لن،ق۲،ل،ل۳،پ،و): گردد؛ متن = ل؛ بنداری (۳۰۷۸ـ۳۰۸۳): فعظم ذلک علی جوّ فاستحضر وزیره و سأله عن وجه التدبیر فی کف أخیه عن مغامسة القتال، و التعرّض لسفک دماء الأبطال

بدو گفت فرزانه کای[۱] شهریارا!
نباید ترا پندِ آموزگار،

۳۰۸۵ گر از من همی‌بازجویی سَخُن
به جنگ برادر درشتی[۲] مکن!

فرستاده‌یی تیز[۳] نزدیکِ[۴] اوی
سرافراز[۵] با دانش و چرب‌گوی[۶]،

بباید[۷] فرستاد و دادن پیام
مگر گردد او اندرین[۸] جنگ[۹] رام!

بدو ده همه گنجِ نابرده‌رنج
تو جان برادر گزین کن[۱۰] ز گنج!

چو باشد ترا تاج[۱۱] و انگشتری
به دینار با او[۱۲] مکن[۱۳] داوری!

۳۰۹۰ نگه کردم[۱۴] از گردشِ آسمان
بدین زودی او را[۱۵] سر آید زمان!

ز گردنده هفت اختر اندر سپهر
یکی را ندیدم بدو[۱۶] رای و[۱۷] مهر!

تبه گردد او هم بدین[۱۸] دشتِ جنگ
نباید[۱۹] گرفتن خود این[۲۰] کار تنگ[۲۱]،

مگر[۲۲] مُهر شاهی و تخت و کلاه
بدان[۲۳] تات بددل نخواند سپاه[۲۴]،

دگر هرچ[۲۵] خواهد[۲۶] ز اسپ و ز گنج
بده[۲۷] تا نباشد روانش[۲۸] به رنج!

۳۰۹۵ تو گر[۲۹] شهریاری و نیک‌اختری
به کار سپهری تواناتری[۳۰]!

۱ـک: ای ۲ـق: دلیری ۳ـل، س۲: نیز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ق، ک (نیز لی، ب): نیز؛ (ل۳: نیک؛ و: پیر)؛ متن ← ۴ـ(ب: را بنزدیک)؛ ل۲ (نیز ق۲): هم اکنون فرستاده‌ئی نزد؛ متن =(لن) ۵ـل۲ (نیز لن،لی ـو): سرافراز و؛ متن =ل ـک،س۲ (نیز ق۲،ب) ۶ـل: نرم‌گوی؛ ق (نیز ق۲): آب‌روی؛ متن =ده دستنویس دیگر ۷ـ(ق۲: بیامد) ۸ـ(ق۲: خود ازین)؛ ل: بگردد مگر او ازین؛ متن =ده دستنویس دیگر ۹ـس۲: کار ۱۰ـ(ل۳: به؛ و: نه) ۱۱ـک: جان ۱۲ـل۲: وی ۱۳ـک: یکی را ندیدم بدو ۱۴ـ(لی: که کو گردد) ۱۵ـ(لی: روزی او) ۱۶ـس۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،ب): برو؛ متن =ل،س،ک،ل۲ (نیز لی،ل۳) ۱۷ـک،س۲ (نیز لن،ل۳،پ،و): خوبرو؛ (لی: جای)؛ متن =ل، س،ل۲ (نیز ق۲،ب)؛ ق به جای این بیت آورده است:

ز گردنده هفت اختر سودمند به طالع نگه کردم ای هوشمند

۱۸ـس،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،و): برین؛ ک: بر برین؛ متن =ل،ق،ل۲ (نیز لی،ل۳،ب) ۱۹ـ(ل۳: نشاید) ۲۰ـس،ک (نیز لن،لی،ل۳): بدو؛ ق (نیز ق۲): برو؛ ل۲ (نیز ب): بدین؛ س۲ (نیز پ،و): ترا؛ متن =ل ۲۱ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،و): تنگ؛ متن =ل،ک (نیز لی،ل۳،پ،ب)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

بدو ده مگر بازگردد برت ز کین دور گردد بود بهترت (!)

۲۲ـق،ک (نیز پ): بده؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۳ـک: بدین ۲۴ـ(پ: نخوانند شاه)؛ س: یک دل بخواند سپاه؛ ق،ک: بدخو نخواند سپاه؛ س۲: تاب بر دل نجوید سپاه؛ (ل۳: تا ز بدخواه آید گناه (!))؛ متن =ل،ل۲ (نیز لن،ق۲،لی،و،ب) ۲۵ـس ـس۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،ب): هر چه؛ (لی: هر که)؛ متن =ل (نیز لن) ۲۶ـل: باید ۲۷ـس۲: بدان ۲۸ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،و،ب): ز جانش (ل۲: جایش) نباشی؛ ک (نیز پ): ز جانش نمانی؛ (ل۳: نمانی ز جانش)؛ متن =ل؛ س۲،لی، و پس از این بیت افزوده‌اند:

بدو ده مگر شاد گردد بدان ز کین دور گردد شود بدگمان (س۲: مهربان)

۲۹ـ(ل۲،و: خود) ۳۰ـس ـس۲ (نیز لن،لی ـو،ب): تو داناتری؛ متن =ل (نیز ق۲)؛ س در اینجا سرنویس دارد: دیگر پیغام فرستادن گو بنزدیک طلخند؛ بنداری (۳۰۸۴ـ۳۰۹۵): فقال: إنه، علی ما أری من أحکام النجوم، لاتطول مدّته. فداره بأبلغ ما یمکن، و ولّه جمیع الممالک، و حکّمه فی جمیع الذخائر و الخزائن، و ارض من الملک بتاج و خاتم.

ز فرزانه بشنید شاه این سَخُن دگرباره رایِ[1] نو افگند بن:
ز دردِ برادر پر از آبِ روی گزین[2] کرد نیک‌اختری چرب‌گوی[3]،
بدو گفت گَوْ[4]: پیشِ[5] طلخند[6] شَوْ[7] بگویش که پردرد[8] و رنج‌ست گَوْ،
ازین گردشِ رزم[9] و این کارزار[10]، همی‌خواهد از داورِ[11] کردگار،
۳۱۰۰ که گرداند[12] اندر دلت هوش و مهر[13] بتابی[14] ز جنگِ برادر تو[15] چهر!
ز فرزانه‌یی کو[16] بنزدیکِ تست فروزنده‌ی[17] جانِ[18] تاریکِ تست،
بپرس از شمار ده و دو[19] و هفت که چون خواهد این[20] کارِ بیداد رفت؟
اگرچند تندی[21] و گندآوری[22] هم از[23] گردشِ چرخ برنگذری!
همه گرد بر گرد ما[24] دشمن‌ست جهانی پر از مردم[25] ریمن‌ست،
۳۱۰۵ همان[26] شاه[27] کشمیر و فغفورِ چین که تنگ‌ست ازیشان به مابر[28] زمین!
نکوهیده باشیم ازین[29] هر دو[30] روی هم از[31] نامدارانِ پرخاشجوی،
که[32] گویند[33] کز[34] بهرِ تخت و کلاه چرا ساخت طلخند[35] و گَوْ رزمگاه؟

۱ـ ق ـک (نیز ق[2]، پ، و): رائی؛ متن = ل، س، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، ب) ۲ـ س[2] (نیز و): نگه ۳ـ ل[2]، س[2]: نیک‌اختر خوب‌گوی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ س، ک، ل[2] (نیز لن ـ ل[3]، و، ب): رو؛ س[2] (نیز پ): شو؛ متن = ل، ق ۵ـ س، ق، ک، س[2] (نیز لن ـ و، ب): سوی؛ متن = ل، ل[2] ۶ـ ل، س، ق، ل[2] (نیز لن ـ ل[3]، و، ب): طلخند؛ متن = ک، س[2] (نیز پ، بنداری) ۷ـ س[2] (نیز ق[2]): رو؛ (پ: گو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـ ق: با درد؛ ب پس از این بیت افزوده است:

دلش دردمندست و جان مستمند تنش در گداز و روان پرگزند

۹ـ س، ل[2] (نیز لن، لی، پ، و، ب): چرخ؛ س[2]: و جنگ؛ (ل[3]: روز)؛ ک: کوشش رخ؛ متن = ل، ق (نیز ق[2]) ۱۰ـ (ل[3]: روزگار) ۱۱ـ س، ق، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، و، ب): دادگر؛ متن = ل (نیز لی) ۱۲ـ ل[2]: آرد وی؛ س[2] (نیز پ، و): گرد آرد؛ متن ← ۱۳ـ (ق[2]: که او دارد از بر ...(؟))؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، لی، ل[3]، ب) ۱۴ـ (لن: نتابی) ۱۵ـ (ق[2]: برادرت؛ و: ازین جنگ و بیداد)؛ بنداری (۳۰۹۶ـ۳۰۹۹): فاختار رجلا موسوما بالعقل و الذکاء، و أرسله الی طلخند، و أمره أن یقول له: إن أخاک موجع القلب مما أنت مصر علیه من المنابذة ۱۶ـ س (نیز لن، لی، ب): نه (لی: ز) فرزانه‌مردی؛ متن = ل، ق ـ س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و) ۱۷ـ س، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن ـ و، ب): فریبنده؛ متن = ل، ق ۱۸ـ (ق[2]: رای) ۱۹ـ (لی: چار) ۲۰ـ (و: ار)؛ در س، لن، لی، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق[2] به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

بترس از چنین گردش روزگار براندیش ازین چرخ ناپایدار

۲۱ـ ل: کندی؛ ق: گردی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ س ـ ل[2] (نیز لن، لی ـ و، ب): جنگ‌آوری؛ س[2]: مهرآوری؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۲۳ـ س[2] (نیز و): ازین؛ بنداری (۳۱۰۰ـ۳۱۰۳): و لا ینسب ذلک إلا الی دستورک الذی هو العادل بک عن سواء الطریق ۲۴ـ (ل[3]: گردمان) ۲۵ـ ل، ل[2]: دشمن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـ س، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، پ، و، ب): هم از؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2]، ل[3]) ۲۷ـ ل: مرز ۲۸ـ (ل[3]: سراسر)؛ ب پس از این بیت افزوده است:

هم از چنگ شیران ایران‌زمین بترسم چو ما جنگ سازیم و کین

بنداری (۳۱۰۴ـ۳۱۰۵): و لا یخفی علیک أن حوالینا جماعة من الأعداء مثل ملک کشمیر و بغبور و غیرهما ۲۹ـ س (نیز لن، لی): زین؛ (ق[2]: این)؛ متن = ل، ق ـ س[2] (نیز ل[3]، پ، و، ب) ۳۰ـ (پ: سه؛ ل[3]: هفت (!)) ۳۱ـ س، ک (نیز لن، لی، ب): همه؛ متن = ل، ق، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و) ۳۲ـ س، ق، ک، س[2] (نیز لن، لی ـ و، ب): چه؛ متن = ل، ل[2] (نیز ق[2]) ۳۳ـ ک: گوئید ۳۴ـ (ق[2]: ار) ۳۵ـ ل ـ ل[2] (نیز لن ـ ل[3]، و، ب): طلخند؛ متن = س[2] (نیز پ)

به گوهر مگر هم‌نژاده نی‌اند؟ همان از گهر[1] پاک زاده نی‌اند؟
به گفتار ناپاک‌دل رهنمون همی[2] دست‌یازند خویشان[3] به خون؛
۳۱۱۰ ز لشکر گر آیی بنزدیکِ من درفشان کنی[4] جانِ[5] تاریکِ من،
ز دینار و دیبا[6] و از اسپ[7] و گنج ببخشم، نمانم که مانی[8] به رنج!
هم از دست من[9] کشور و مُهر و تاج[10] بیابی[11]، همان یاره[12] و تختِ عاج[13]!
ز مهتر[14] برادر ترا ننگ نیست[15] مگرت آرزو خود جزاز[16] جنگ نیست[15]!
اگر[17] پند من یک‌به‌یک[18] نشنوی[19] به فرجام ازین بد[20] پشیمان شوی!

۳۱۱۵ فرستاده آمد چو بادِ دمان[21] بنزدیکِ طلخندِ[22] تیره[23] روان،
بگفت آنچ[24] بشنید و بفزود[25] نیز[26] ز شاهی و از[27] گنج و دینار و[28] چیز[26]!
چو بشنید طلخند[29] گفتارِ اوی[30] خردمندی[31] و رای و دیدارِ اوی[32]،

۱ـ س ـ س[2] (نیز لن ـ و، ب): پدر؛ متن = ل؛ بنداری: اصل طاهر ۲ـ ل[2]: همه ۳ـ س (نیز لن، لی، ب): ایشان؛ متن = ق ـ س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و)؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۱۰۶ـ۳۱۰۹): و مهما تقاتلنا علی التاج و التخت فرفونا بکل سوء، و أطلقوا فینا الألسنة، و زعموا أنا لسنا من أصل طاهر ۴ـ س، ق (نیز پ): درخشان کنی؛ (ل[3]: کنی روشن این)؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، و، ب) ۵ـ ک: رای نهضت الیّ لم أبخل علیک بالتاج و التخت ۶ـ ل ـ ک (نیز ق[2]): مهر؛ متن = ل[2]، س[2] (نیز لن، لی ـ و، ب)؛ بنداری: اخیک الأکبر ۷ـ ل[2]: دیبا و دینار ۷ـ س ـ س[2] (نیز لن، لی ـ و، ب): اسبان؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۸ـ س ـ س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، متن = ل ۹ـ ق: همان گنج با ۱۰ـ س، ل[2]: گنج و تاج؛ س[2] (نیز و): تخت عاج؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، ب) ۱۱ـ (ل[3]: ستانی) ۱۲ـ ق: بازه (؟) ۱۳ـ س[2] (نیز ل[3]، و): طوق و تاج (ل[3]: پساوند ندارد)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۱۱۰ـ۳۱۱۲): و إنک إن نهضت الیّ لم أبخل علیک بالتاج و التخت ۱۴ـ ل ـ ک (نیز ق[2]): مهر؛ متن = ل[2]، س[2]؛ بنداری: اخیک الأکبر ۱۵ـ ل[2]: نیست ننگ ـ نیست جنگ ۱۶ـ ل: مگر آرزویت جز از؛ س (نیز لن، لی، ب): مرا آرزو جستن؛ ل[2] (نیز ق[2]): مرا با تو خود آرزو؛ س[2] (نیز پ، و): ترا آرزو خود جز از (و: بجز)؛ متن = ق، ک (ثبز ل[3]؛ ق: مگر رحت>)؛ بنداری (۳۱۱۳): و لا عار علیک و لا غضاضة تلحقک فی أن تجنح الی مصالحة أخیک الأکبر بل تکون بذلک محمودا عند ملوک البحر و البر ۱۷ـ (و: وگر) ۱۸ـ ل: سربسر ۱۹ـ ل[2] (نیز ق[2]): بشنوی ۲۰ـ ل: زین بد؛ س، ل، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی ـ و، ب): کاوت؛ متن = ق (نیز ق[2])؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۳۱۱۴): و قد نصحتک إن قبلت. و إن لم تقبل ستندم حین لا یغنی الندم، و تعض علی یدیک حین تزل بک القدم ۲۱ـ ق (نیز و): روان؛ س، ل[2]، س[2] (نیز لن ـ پ، ب): آب روان؛ متن = ل ۲۲ـ ل، س، ق، ل[2] (نیز لن ـ ل[3]، و، ب): طلخند؛ متن = س[2] (نیز پ) ۲۳ـ (لی: روشن)؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

پیام برادر بدو داد زود که پند برادر ورا بود سود

۲۴ـ ک (نیز لی ـ و، ب): آنچه؛ متن ← ۲۵ـ س، ل[2]، س[2] (نیز لن، ب): او گفت و بفزود؛ ک (نیز و): گفت و بیفزود؛ (لی: او گفت نفزود؛ ل[3]، پ: گو گفت و بفزود؛ ق: بیامد بگفت و بیفزود؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۲۶ـ (لی: چیز ـ نیز) ۲۷ـ ل، ق: ز ۲۸ـ ک: بسیار؛ (ل[3]: هرگونه)؛ س (نیز لی): گنج و دینار و (لی: دو>)؛ متن = ل، ق، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، و، ب)؛ بنداری (۳۱۱۵ـ۳۱۱۶): فأتاه الرسول و أدّی الیه الرسالة فما تجمعت فیه تلک المقالة ۲۹ـ ل، س، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن ـ ل[3]، و، ب): طلخند؛ متن = (پ) ۳۰ـ س، ل[2] (نیز ب): او؛ ل: کندآوری؛ متن = ک، س[2] (نیز لن ـ و) ۳۱ـ (لی: خردمندی>) ۳۲ـ س (نیز ب): او؛ ل: رای بنداوری (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل[2] (نیز ل[3]): رای بیدار اوی (ل[2]: او)؛ متن = ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ، و)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ ل[3] پس از این بیت افزوده است:

از آن کآسمان را دگر رای بود به گفت برادر نیامد فرود

از آن کآسمان[1] را دگر بود راز / به گفتِ برادر نیامد فراز!
چُنین داد پاسخ که گَوْ[2] را بگوی[3] / که هرگز مبادی[4] جزاز[5] چاره‌جوی[3]!
۳۱۲۰ بریده زوانت[6] به شمشیرِ بَد[7] / تنت سوخته بآتش[8] هیربد[7]!
شنیدم همه خام‌گفتارِ تو / نبینم[9] جزاز[10] چاره بازارِ تو!
چگونه دهی گنج و[11] شاهی به من / تو خود کیستی زین بزرگ[12]انجمن؟!
توانایی و گنج و شاهی مراست / ز خورشید[13] تا پشت[14] ماهی مراست!
همانا زمانت[15] فراز آمده‌ست / که‌ت اندیشه‌های[16] دراز آمده‌ست[17]!
۳۱۲۵ سپاه ایستاده چُنین بر دو میل / از[18] آوردِ مردان و پیکارِ[19] پیل!
فراز آر لشکر بیارای[20] جنگ! / به رزم آمدی[21]، چیست رایِ درنگ[22]؟
چُنان بینی اکنون ز من[23] دست‌برد / که روزت[24] ستاره بیاید[25] شمرد!
ندانی[26] جز افسون و بند و[27] فریب / چو دیدی[28] که آمد به پیشت نشیب[29]!
از[30] اندیشه دوریَ[31] و از[32] تاج و تخت / نخواند[33] ترا دانشی نیک‌بخت!

۳۱۳۰ فرستاده آمد سری پر ز باد / همه پاسخ پادشا[34] کرد یاد،
چُنین تا شب تیره بنمود روی / فرستاده آمد همی زین بدوی[35]

۱ـک: ازانک آسمان؛ س[2] (نیز و): همی آسمان ۲ـک (نیز لن، لی، ب): او؛ متن = ل، س، ق، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و) ۳ـق: بگو ـ جنگجو ۴ـق: نبودم ۵ـل: مگر؛ س، ل[2] (نیز لن، لی، پ، ب): بجز؛ متن = ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و) ۶ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن ـ و، ب): زبانت؛ متن = ل: روانت ۷ـ(لی: بند ـ هیرمند (!)) ۸ـق: آتش؛ ل: ز آتش؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل[2] این بیت را ندارد ۹ـل[2] (نیز ل[3]): ندیدم ۱۰ـل[3]: بجز ۱۱ـ(و: خوک)؛ ق (نیز لن)، تخت؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـس، س[2] (نیز لن، لی، و، ب): شمار؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2]، ل[3]، پ)؛ در ق لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ل[2] این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۳ـک: خرشید ۱۴ـل: آب و ق، ک: برج؛ متن = س، س[2] (نیز لن ـ و، ب)؛ بنداری (۳۱۱۷ـ۳۱۲۳): وکان من جوابه أن قال: قل له من أنت؟ و من أین لک التاج و النخت حتی تمن بهما علیّ و تفوّضهما الیّ؟ ۱۵ـ(ب: زمابد) ۱۶ـل[3]: که اندیشگان؛ (و: که اندیشه‌های)؛ متن ← ۱۷ـ(ق[2]: سر بخت‌تان زیر کار آمدست)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۱۲۴): و ما أراک إلا و قد أطلت الأمل حین شارفت الأجل ۱۸ـل، س، س[2] (نیز لن، لی، و، ب): ز؛ ل[2] (نیز ل[3]): به؛ (ق[2] ←)؛ متن = ق، ک (نیز پ) ۱۹ـق: لشکر وز آورد؛ ک، س[2] (نیز و): بی‌کار و بی‌کار؛ ل[2]: میدان و پیکار؛ (ل[3]: لرزان و بی‌کار؛ پ: شمشیر بی‌کار؛ س (نیز لن، لی، ب): آوردگاه و ز پیکار؛ (ق[2]: بیاورد میدان و پیکار)؛ متن = ل ۲۰ـ(ل[3]: برآرای)؛ ل: بیارای لشکر فراز آر؛ (ق[2]: گرازان تو لشکر بیارای)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـل[2]: اندرون؛ متن ← ۲۲ـس، ق، ک، س، س[2] (نیز لن، لی ـ و، ب): چندین درنگ؛ (ق[2]: ببینی ز من جنگ و کین پلنگ)؛ متن = ل ۲۳ـس، ل[2]، س[2] (نیز لن ـ پ، ب): از من کنون؛ متن = ل، ق، ک (نیز و) ۲۴ـل: روز؛ (لی: دورت) ۲۵ـک: نیابد (!) ۲۶ـک: نبینی؛ متن ← ۲۷ـل: رای و؛ س، س[2] (نیز لن، لی، ب): جز از بند و افسون ندانی؛ (و: جزاز رنگ و افسون نداری)؛ متن = ق، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ) ۲۸ـس، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و، ب): دانی؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2]، پ) ۲۹ـک، ل[2] (نیز پ): نهیب؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـک: وز؛ (پ: ز) ۳۱ـ(ق[2]: اندیشهٔ دور) ۳۲ـل، ق، س[2]: ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـ(و: نخواهد)؛ بنداری (۳۱۲۵ـ۳۱۲۹): و أنک حین رأیت الأمر إمرا أخذت تخادعنی حلیة و مکر ۳۴ـق: پاسخش را همی ۳۵ـس (نیز لی، ب): نزد اوی؛ (لن: می آمدی نزد اوی)؛ متن = ل، ق ـ س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و)؛ بنداری (۳۱۳۰ـ۳۱۳۱): و جعلت الرسل تتردّد بینهما الی أن أمسوا

فرود آمدند اندر آن[1] رزمگاه / یکی کنده کندند پیشِ[2] سپاه
طلایه همی‌گشت[3] بر گردِ دشت / بدین گونه[4] تا رامش اندرگذشت[5]

چو برزد سر از برجِ شیر آفتاب / زمین شد به کردار دریای آب!
۳۱۳۵ یکی چادَر آورد[6] خورشید[7] زرد / بگسترد بر کشور[8] لاژورد[9]!
برآمد خروشیدن کَرّه‌نای[10] / هم آوازِ[11] کوس از دو پرده‌سرای!
درفشِ دو شاهِ نو آمد پدید / سپه میمنه میسره برکشید[12]
دو شاه سرافراز در[13] قلب‌گاه / دو دستورِ فرزانه بر دستِ شاه[14]
به فرزانه‌ی خویش فرمود گَوْ / که گوید[15] به آواز با[16] پیشرَوْ،
۳۱۴۰ که بر پای دارید[17] یکسر درفش / کشیده همه تیغ‌های بنفش!
یکی از یلان پیش منهید[18] پای! / پیاده نباید که جنبد[19] ز جای!
که هر کس که تندی[20] کند روز جنگ / نباشد[21] خردمند گر[22] مرد سنگ!
ببینم که[23] طلخند[24] با این[25] سپاه / چگونه[26] خرامد به آوردگاه!
نباشد جزاز[27] رایِ[28] یزدانِ پاک / ز رخشنده‌خورشید[29] تا تیره‌خاک!
۳۱۴۵ چنانستم[30] اومید[31] کز[32] روزگار[33] / مرا[34] روشنایی دهد کردگار[35]!

۱ـک: اندرین ۲ـس[2] (نیز ق[2]): گرد؛ بنداری (۳۱۳۲): فنزل العسکران فی مواضعهما، و خندق کل واحد منهما حوالی معسکره ۳ـ(و: گرد) ۴ـک، س[2] (نیز ق[2]، پ): برین گونه؛ ل[2]: بدان گونه؛ (و: همی‌گشت؛ ب: وزین گونه)؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، ل[3]) ۵ـس، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، پ، و، ب): آن شب اندرگذشت؛ ک: روز اندرگذشت؛ (ق[2]: شب همی‌برگذشت؛ ل[3]: تیره شب درگذشت)؛ متن = ل؛ ق این بیت را ندارد؛ ق در اینجا سرنویس دارد: گفتار در رزم طلحند و گو جهت مملکت ۶ـ(لی: او ز) ۷ـک: خرشید ۸ـق، ک، ل[2] (نیز ل[3]): گنبد؛ متن = ل، س، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ، و، ب) ۹ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن ـ ل[2]، ب): لاجورد؛ متن = ل، ل[2] (نیز پ، و) ۱۰ـل، س: کرّنای ۱۱ـ(پ: آوای)؛ بنداری (۳۱۳۳ـ۳۱۳۶): و بث الطلائع الی أن تبلج الإصباح. فارتفعت أصوات الکوسات من الجانبین ۱۲ـ(ب: گسترید)؛ لن این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۳۱۳۷): و تراءت أعلام الملکین. و ترتبت المیامن و المیاسر ۱۳ـق (نیز ق[2]، ب): بر ۱۴ـل: در پیش شاه؛ (ل[3]: فرزانه بر دست ایشان بپای)؛ بنداری (۳۱۳۸): و وقف کل واحد منهما فی قلب عسکره و بجنبه وزیره و دستوره ۱۵ـ(ل[3]: برگوی) ۱۶ـل: کای ۱۷ـل، ک (نیز ل[3]، و، ب): دارند؛ متن = س، ق، ل[2]، س[2] (نیز لن (حرف چهارم بی‌نقطه)، ق[2]، لی، پ) ۱۸ـس، س[2] (نیز و): منهند؛ (ب: نهند)؛ ل: مهتر ز (← منهند؟)؛ متن = ق، ک، ل[2] (نیز لن ـ پ) ۱۹ـل[2]: خسبد؛ (ب: ز کینه)؛ ل: نباید که جنبد پیاده؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـس ـ س[2] (نیز لن، لی، پ، و، ب): تیزی؛ متن = ل (نیز ق[2]، ل[3]) ۲۱ـک: نباید ۲۲ـل، س، ق: نا (بی‌نقطه)؛ ق، ک، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، ب): با؛ ل[2] (نیز لن، ب): یا؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۳ـ(ق[2]، ل[3]: ببینیم؛ لی: نبینم که) ۲۴ـل ـ ل[2] (نیز لن ـ ل[3]، و، ب): طلحند؛ متن = س[2] (نیز پ) ۲۵ـق: آن ۲۶ـس: چه گوید ۲۷ـ(لی: بجز) ۲۸ـ(ل[3]: راه) ۲۹ـک: خرشید؛ در واین بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳۰ـ(و: چنان دارم؛ ب: چنین است) ۳۱ـل، س، ق، ل[2]، س[2] (نیز لن ـ و، ب): امید؛ متن = ک ۳۲ـس، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، ب): از؛ (و: ازین)؛ متن = ق، ک (نیز ل[3]، پ) ۳۳ـ(ق[2]: کردگار ـ روزگار) ۳۴ـس، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، و، ب): که مان؛ (ل[3]: همه)؛ متن = ق، ک (نیز ق[2]، پ)؛ ل این بیت را ندارد

ز پند آزمودیم و[1] چندی ز مهر[2] — بگفتیم و[3] طلخند[4] ننمود چهر[5]
گر ایدونک[6] پیروز گردد سپاه — مرا بر دهد گردش هور و ماه،
مریزید خون از پی خواسته — که یابید[7] خود گنج آراسته!
وُگر نامداری بود زین سپاه — که اسپ افگند تیز بر[8] قلب‌گاه،
چو[9] طلخند[10] را یابد[11] اندر نبرد — نباید که بر وی فشانند[12] گرد!
نیایش‌کنان پیشِ[13] پیلِ ژیان — بباید شدن تنگ بسته میان!
خروشی[14] برآمد که فرمان کنیم — ز رای تو آرایش جان کنیم!
وُ زان[15] روی طلخند[16] پیشِ سپاه — چُنین گفت با[17] پاسبانانِ[18] گاه[19]:
گر ایدونک[20] باشیم پیروزگر — دهد گردشِ اخترِ[21] نیک بر[22]،
همه تیغ‌ها کینه را[23] برکشید[24] — به یزدان پناهید و[25] دم درکشید[26]!
چو یابید[27] گَوْ را نیایدش کشت — نه با او[28] سُخُن نیز[29] گفتن درشت!
بگیریدش از پشتِ آن[30] پیلِ مست — به پیشِ من آرید بسته دو دست!

هم آنگه خروشیدنِ کرّه‌نای[31] — برآمد ز دهلیزِ پرده‌سرای!

۱ـس،ک (نیز لی،ل۳،ب): جو؛ ق: ز بیداد و ز داد؛ متن = ل،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،و) ۲ـق (نیز ل۳): به مهر؛ ل: ز مهر چند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ(لی،ب: جو)؛ک: بگشتیم و؛ متن ← ۴ـس،ق،ل۲ (نیز لن ـل۳،و،ب): طلحند؛ س۲: بگفتم به طلحند و؛ متن ← ۵ـل۲ (نیز لی): بنمود چهر؛ ل: نبود ایچ ازین پندها سودمند؛ (ل۳: ز گفتار ننمود طلحند چهر)؛ متن = (پ)؛ بنداری (۳۱۳۹ـ۳۱۴۶): فأمر جوّ دستوره أن یأمر أصحابه بالابتداء والقتال ۶ـ(ق۲،لی،ل۳: ایدونکه)؛ ل۲ از ۳۱۴۷آ و ۳۱۴۹ب یک بیت ساخته و ۳۱۴۷ب ـ۳۱۴۹آ را انداخته است؛ پ این بیت را ندارد؛ ق پس از این بیت افزوده است:

مریزید خون از پی تاج و گنج — که بر کس نماند سرای سپنج

۷ـق: دارید؛ بنداری (۳۱۴۷ـ۳۱۴۸): و یقول لهم: اذا رزقتم الظفر فلاتسفکوا الدماء ۸ـ(ق۲،و: در؛ ل۳: پیش در) ۹ـل۲ (نیز ق۲): که ۱۰ـل،س،ق،ل۲ (نیز لن ـل۳،و،ب): طلحند؛ متن = ک،س۲ (نیز پ؛ بنداری) ۱۱ـ(لی: باید) ۱۲ـس ـس۲ (نیز لن،پ،ب): نشانند؛ متن = ل (نیز ق۲،لی،ل۳،ب) ۱۳ـ(ب: جیش ←) ۱۴ـل۲: خروشان؛ بنداری (۳۱۴۹ـ۳۱۵۲): و من وصل منکم الی موکب طلحند فینبغی أن یضع خده بین یدیه علی الرغام، و لا ینظر الیه إلا بعین الإکبار و الإعظام ۱۵ـ(ق۲: ازان؛ ل۳: وزین) ۱۶ـل ـس۲ (نیز لن ـل۳،و،ب): طلحند؛ متن = (پ؛ بنداری) ۱۷ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن،لی،پ،و،ب): کای؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲،ل۳) ۱۸ـل: پاسبان (!) ۱۹ـق: شاه؛ پ پس از این بیت افزوده است:

برآنم که پیروز گردد سپاه — مرا بر دهد گردش هور و ماه (← بیت ۳۱۴۷)

۲۰ـ(لی،ل۲: ایدونکه) ۲۱ـل: اختر گردش ۲۲ـق: بهر ۲۳ـس (نیز لن،لی): شما تیغها را همه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـل: برکشیم ۲۵ـ(لی: جو)؛ل: پناهیم و ۲۶ـل: درکشیم؛ س ـس۲ (نیز لن،لی ـو،ب): دشمن کشید؛ متن = (ق۲: نیز ←ل) ۲۷ـل (نیز ل۳): یابند؛ س،س۲ (نیز لن،ب): گیرید (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ (لی: گیرید؛ و: گیرند)؛ متن = ق،ک (نیز ق۲،پ) ۲۸ـس (نیز لن،لی،ل۳،ب): وی ۲۹ـ(پ: جز ←)؛ ل۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳۰ـک: وی همه؛ (پ: کوهۀ)؛ ق: آهسته از؛ متن = ل،س،س۲ (نیز لن ـل۳،و،ب)؛ بنداری (۳۱۵۳ـ۳۱۵۷): و أما طلحند فإنه أوصی رجاله بخلاف ذلک، و أمرهم بالقتل و النهب و القبض علی أخیه و حمله أسیرا مکتفا الیه ۳۱ـل،س: کرّنای

از[1] آوازِ اسپان[2] و بانگِ[3] سران — گراییدنِ[4] گرزهایِ گران،
همه[5] کوه و دریا پرآواز[6] گشت — تو گفتی سپهرِ روان بازگشت!
ز بس نعره و چاک‌چاک تبر — ندانست کس[7] پای ـگفتی[8]ـ ز سر!
ز رخشنده‌پیکان[9] و پرِّ[10] عقاب — همی دامن اندرکشید آفتاب!
زمین شد بکردارِ دریایِ خون[11] — در و دشت بُد زیرِ خون‌اندرون[12]!
چو[13] پیلِ ژیان شاه‌زاده[14] دو شاه[15] — براندند هر دو ز قلبِ سپاه!
خروشی برآمد[16] ز طلخند[17] و گَوْ — که از بادِ زوبینِ[18] من[19] دور شَوْ!
به جنگِ[20] برادر مکن دست پیش — نگه‌دار از آواز من جای[21] خویش!
همی این بدان گفت و[22] آن هم[23] بدین — چو دریای خون شد[24] سراسر زمین!
یلانی که بودند خنجرگزار[25] — بگشتند[26] پیرامنِ کارزار!
ز زخم دو شاه و دو[27] پرخاشجوی — همی خون و[28] مغز اندرآمد به جوی!

برین[29]گونه تا خور ز گنبد[30] بگشت — وُ زاندازه[31] آویزش[32] اندرگذشت!
خروش آمد از دشت و[33] آوازِ[34] گَوْ — که ای جنگ‌سازان و گردانِ نَوْ!
هر آنکس که خواهد ز ما زینهار — مدارید[35] ازو[36] کینه در[37] کارزار[38]!

۱ـس،ل۲ (نیز ق۲،ب): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـل۲: گردان ۳ـس،ل۲، س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،لن۲،ب): گرد؛ متن = ق،ک (نیز ل۳) ۴ـس۲: گرازیدن؛ ل این بیت را ندارد ۵ـ(پ: همان) ۶ـک: در پر ز آواز ۷ـل۲: کین ۸ـل ـک،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،و،لن۲،ب): گیتی (ـ گفتی؟)؛ (ل۳: گفتن)؛ متن = ل۲ (نیز پ) ۹ـس: درخشیدن تیر؛ (لن،ب: درخشنده پیکان؛ لی: درخشیدن تیغ؛ لن۲: درخشیدن پیکان (وزن درست نیست)؛ متن = ل،ق ـس۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و) ۱۰ـ(ب: پژان) ۱۱ـ(لن،لی،لن۲،ب: چین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـس ـس۲ (نیز ق۲،ل۳،ب،و): سر و دست بد (س: در؛ ل۳،و: و بر؛ س۲: بر) زیر سنگ (س: خاک) اندرون؛ (لن،لی،لن۲،ب: سر و دست بر (لن: و بر؛ لن۲: در) زیر خاک (لن: خال (!)) عجین (ب: و زمین))؛ متن = ل ۱۳ـل: دو؛ (ق۲: ز) ۱۴ـل۲: ایستاده ۱۵ـق: ماه ۱۶ـل: برآمد خروشی ۱۷ـل ـس۲ (نیز لن ـل۳،و،لن۲،ب): طلحند؛ متن = (پ) ۱۸ـل ـس۲ (نیز لن ـب): زوبین؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۹ـس۲ (نیز و): ما؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

به جنگ برادر درشتی مکن — نگهدار تن پیش‌دستی مکن

۲۰ـس ـس۲ (نیز لن،لی،و،آ): جنگ ای؛ متن = ل (نیز ق۲،ل۳،پ،ب) ۲۱ـک (نیز پ): جان؛ س: من تن و جان؛ ق (نیز و،لن۲): آزار من جان؛ (لی: آز مر جان (!)؛ ل۳،و: الماس من جان؛ لن،ب: ز (ب: جز ←) آزار من جان؛ ق۲: زآواز من جان؛ ل۲: ز بدها نگهدار تو جان)؛ متن = ل (نیز س۲؛ ل: زآواز) ۲۲ـس،ق (نیز لی،لن۲،ب): جو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـل۲،س۲ (نیز پ): هم آن ۲۴ـ(ق۲: جوشان) ۲۵ـ(ب: خنجرگزار) ۲۶ـک (نیز لن،لی،پ،لن،لن۲،ب): نگشتند؛ متن = ل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ؛ در ل،س حرف یکم بی‌نقطه) ۲۷ـل (نیز ل۳،آ): شاه دو؛ س،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،پ،و،لن۲،ب): شاهان؛ (ق۲: شاه آن دو)؛ متن = ق،ک ۲۸ـل۲ (نیز ب): ز ۲۹ـق،ک (نیز لی،ب): بدین؛ متن ← ۳۰ـ(ق۲: چنین هم که تا خور ز گردون)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـس (نیز لن،لی،پ،لن،لن۲،ب): جو بر اندازه؛ ل۳: ز انبوه و؛ س۲ (نیز و): از اندازه؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳) ۳۲ـق: و ترس ۳۳ـ(لن،لی: جو ←ب: از) ۳۴ـل۲،س۲ (نیز ق۲،لن۲): آوای؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـق (نیز و): نداریم؛ (ل۳: مجوئید)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۶ـل۲: زو ۳۷ـل۲ (نیز لن۲، آ): کینۀ؛ متن = ل،س،ک،س۲ (نیز لی،ل۳،و،ب) ۳۸ـ(پ: روزگار)

بدان تا برادر بترسد[1] ز[2] جنگ — چو تنها بماند، نسازد درنگ!
بسی خواستند از یلان زینهار[3] — بسی کشته شد در دمِ[4] کارزار!
رمه بی‌شبان شد[5]، شبان بی‌رمه! — همه لشکر گشتند پراگنده
گزْ او[8] را به آواز چندی[9] بخواند، — چو طلخند[6] بر[7] پیل تنها بماند
نگه کن به[11] ایوان و[12] دیوانِ[13] خویش، — که زَوْ[10] ای برادر به ایوانِ خویش
از آن[16] تیغ‌زن[17] نامدارانجمن! — نیابی[14] همانا بسی[15] زنده تن
وُ زو[18] دار[19] تا زنده باشی سپاس، — همه خوب‌کاری ز یزدان شناس
نه هنگام رای‌ست و روزِ[23] درنگ! — که[20] زنده برفتی[21] تو از دشت[22] جنگ

شد از ننگ پیچان و پر[27] آبْ روی[26]! — چو بشنید طلخند[24] آواز[25] اوی[26]
فراز آمدندش[30] ز هر سو سپاه! — به مَرغ[28] آمد از دشتِ[29] آوردگاه
سپاهش[32] شد آباد و[33] با کام و شاد[34]! — درِ گنج بگشاد و[31] روزی بداد
بیاراست او را[35] چُنان‌چون سَزید! — سَزاوارِ خِلعت هر آنکس که دید
دلِ جنگ‌جوی[36] از غم آزاد گشت! — به دینار چون لشکر آباد گشت

۱ـلن۲ (ز: نترسد) ۲ـ(آ: به)؛ ق۲ـلی این بیت و لن این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳ـ(ق۲: ز طلحند هر آنکس که بد نامدار (وزن درست نیست)) ۴ـل۲: بشد سست آویزش؛ (ل۳: بخستند از و کینه در؛ آ: بینداختند آلت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در ق، ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۵ـل۲: و؛ ل، آ این بیت را ندارند؛ بنداری (۳۱۵۸ـ۳۱۷۵): قال: فتزاحف الفریقان و تلاقی الجمعان و جرت وقعة عظیمة، و ظهرت الغلبة لجوّ ۶ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): طلحند؛ متن = (پ، بنداری) ۷ـس۲ (نیز لن، لی، لن۲)؛ با؛ (ب: بی)؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۸ـس: که گو؛ ل۲: که او ۹ـک: خندان؛ ق بیت‌های ۳۱۷۶ـ۳۱۸۰ را ندارد ۱۰ـس، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): آی؛ س۲: گرای؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۱۱ـ(ل۳، آ: در؛ لن۲: نگهبان) ۱۲ـ(ب: جو>) ۱۳ـس۲: دربان؛ (لن، ق۲: کیوان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(لی، لن۲: بیابی) ۱۵ـل۲: کسی ۱۶ـ(پ: ازین) ۱۷ـ(ق۲: تیغ و آن) ۱۸ـ(ق۲: ازو) ۱۹ـ(آ: دان تو) ۲۰ـ(ب: چو) ۲۱ـل۲: برستی ۲۲ـل: پیش ۲۳ـ(و: زور)؛ بنداری (۳۱۷۶ـ۳۱۸۰): و بقی طلحند وحده فی المعترک. فنادا جوّ و أشار علیه بأن یعود الی إیوانه ۲۴ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): طلحند؛ متن = س، ک ۲۵ـ(لی: آرای) ۲۶ـل (نیز لی): او ـروی (پساوند ندارد)؛ (آ: او ـرو)؛ ق: گو ـازان کار نو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ(ق۲: پر از)؛ س، ل۲، ل۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو تنها شد از رزمگه بازگشت — ابا حسرت و درد انباز گشت

۲۸ـس، ق (نیز ق۲): شهر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـل: پیش ۳۰ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): آوریدش؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـ(لی: جو>) ۳۲ـس ـس۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): سپاهی؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، ا) ۳۳ـق (نیز لن، لی، پ، لن، ل۳، آ، ب): جو>؛ س: از گاه؛ (ق۲: آزاد و)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و) ۳۴ـق: داد؛ س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی): با (ق۲: از) کام شاد؛ متن = ل، ل۲ (نیز ل۳ـب) ۳۵ـل۲، ا: لشکر)؛ بنداری (۳۱۸۱ـ۳۱۸۴): فعاد و وضعت الحرب أوزارها و أخمدت نارها. ثم اجتمع من تفرّق من عساکر طلحند علیه فحلع علیهم و أحسن الیهم و استألف الأمر و عزم علی معاودة اللقاء ۳۶ـک: تیرگی؛ پ پس از این بیت افزوده است:

فرود آمدش سر پر از باد گرد — دگرباره آهنگ بیداد کرد

پیامی فرستاد نزدیکِ گزْ — که ای تخت را چون به پالیز خزْ[1]،
برآنی[2] که از من شدی بی‌گزند[3] — دلت را به زنّارِ افسون مبند[4]!
به[5] آتش بدی[6] ناگهان سوخته[7] — روان آزده چشم‌ها دوخته[8]!

چو بشنید گزْ آن پیامِ درشت — دلش را ز مهرِ برادر بشست[9](؟)
دلش زآن سخُن گشت اندوهگین — به فرزانه گفت: این شگفتی ببین!
بدو[10] گفت فرزانه کای[11] شهریار — تؤی[12] از پدر تخت را یادگار!
ز[13] دانش‌پژوهان تو داناتری[14] — هم از تاجداران تواناتری!
مرا این درست‌ست[15] و گفتم[16] به شاه — ز گردنده‌خورشید[17] و از بخشِ[18] ماه،
که این[19] نامور تا نگردد هلاک — بگردد[20] چو مار اندرین[21] تیره‌خاک!
به پاسخ تو با او[22] درشتی مگوی[23] — به پیوند و آزرم[24] او را بجوی[25]!

۱ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): چون به پالیز بر خار و (لن: خاک و؛ لی: چون خار) خو؛ ل۲، س۲ (نیز و): چون به پالیز در (و: بر) سرو نو؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، آ، ک، ق۲: بخت؛ در ل، آ حرف یکم این واژه بی‌نقطه)؛ ل در اینجا سر نویس دارد: پیام فرستادن طلحند به گو ۲ـ(ق۲: جنائی) ۳ـس: درگزند ۴ـق: به افسون چنین در مبند؛ ک (نیز آ): بر از (آ: ابر) بار افسون مبند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در س، ک، ل۲، س۲، لن، لی ـب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بیاپی بیت‌های متن = ل، ق (نیز ق۲) ۵ـ(ق۲: بر؛ و: جو) ۶ـل: شوی؛ ل۲: تنت؛ (و: جهان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): سوختی؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۸ـل: چشم دل دوخته؛ س، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): روان (لن۲: ازان) ازدها چشمها دوختی؛ ل۲: کجا چشم آزرم بردوختی؛ (و: ز نیکی همه دیده بردوختی)؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۳، پ، آ)؛ ق بیت‌های ۳۱۸۸ـ۳۱۹۰ را ندارد؛ ل۲، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ل۲: بیامد فرستاده نزدیک گو — بدو داد پیغام آن شاه نو
ق۲: دلیری کن و جنگ شیران بسیج — نباید که گیری ازین تاب هیچ

۹ـل ـک، س۲، لن، لی ـب این بیت و بیت سپسین راندارند؛ این دو بیت تنها در ل۲، ق۲ آمده‌اند؛ ل۲ به جای این دو بیت، بیت زیر را آورده است:

چو پیغام بشنید پرمایه گو — پر از درد شد زان جهاندار نو

۱۰ـک (نیز آ): به گو ۱۱ـ(ق۲، پ، لن۲: ای)؛ ک: فرزانهٔ؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـس ـس۲ (نیز لن ـب): توئی؛ متن = ل ۱۳ـل۲: به ۱۴ـ(ب: توانائری (پساوند ندارد)) ۱۵ـ(لی، آ: جو>؛ ب: که؛ ق۲: چنین گفت موبد که؛ ل۳: من این را درستست) ۱۶ـ(آ: گفتن) ۱۷ـک: خرشید ۱۸ـل (نیز لی): تابنده؛ ق، س۲ (نیز لن، پ): ز بخش؛ ک: ز بخت؛ (آ: و وز بخش)؛ متن = س، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، ب) ۱۹ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲، ب): آن؛ متن = ل، ل۲ ۲۰ـق: نپیچد؛ ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): نگردد؛ (پ: نغلتد)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲)؛ در س۲ حرف یکم بی‌نقطه) ۲۱ـق: اندران؛ (ق۲: ازان)؛ لی، آ این بیت را ندارند؛ ل۲، ق۲، پ پس از این بیت افزوده‌اند:

ل۲، ق۲: نباشد سخن سود گفتن بدوی — که او را دل از خاره سنگست و روی
پ: نباشد همی هیچ همداستان — چنین آمد از بخش آن راستان

ق۲ پس از بیت یکم باز هم افزوده است:

بخواهد بدن دلت خرسند دار — دو گوشت به پند خردمند دار

۲۲ـک: او را ۲۳ـ(و: مگو؛ ق۲: زمانه سراید کنون هم بروی) ۲۴ـ(ق۲: آزار)؛ ل: پیوند گفتار؛ س، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب): پیوند آزرم؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز و، آ) ۲۵ـل (نیز ق۲، لی، ب): مجوی؛ ق: بازجوی؛ (ل۳: با او مجوی)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، آ)؛ در ل۲، ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است

همه کوشش او به کار بدی‌ست[1]
چه سازد[2] که آن بخشش[3] ایزدی‌ست[1]!

اگر[4] جنگ سازد[5]، بسازیم[6] جنگ
که او[7] با شتاب‌ست[8] و ما با[9] درنگ!

سپهبَد فرستاده را پیش خواند
به چربی[10] فراوان سَخُن‌ها[11] براند!

بدو[12] گفت: زَوْ با برادر بگوی
که چندین درشتی و تندی مجوی[13]!

۳۲۰۰ درشتی نه زیباست[14] با[15] شهریار
پدر نامور بود و تو نامدار!

مرا این درست‌ست کز پندِ من
تو دوریَ و دوری[16] ز پیوندِ من،

ولیکن مرا زآنک هست[17] آرزوی[18]
که تو نامور باشی و نیک‌خوی[18]،

بگویم همه[19] آنچم[20] اندر دلست[21]
سَخُن‌ها که جانم بدو مایل‌ست[22]:

ترا سر بپیچد ز[23] دستورِ بد
از آسانی[24] و[25] رای و راه[26] خرد!

۳۲۰۵ مگوی[27] ای برادر سَخُن جز به داد
که گیتی سراسر فسون‌ست و باد[28]!

شوی راستی[29] یاز[30] تا هرچ[31] هست
ز گنج و ز مردانِ خسروپرست[32]،

فرستم یکایک همه پیشِ[33] تو
ببیند[34] روانِ بداندیشِ[35] تو،

که اندر دلِ من[36] جزاز[37] داد نیست
مباد آنک از جانِ تو شاد[38] نیست!

۱ـس: کاریست پست ـ ایزدست ۲ـس،ل۲ (نیز ق۲،پ): سازی؛ (ل۳: چنان دان)؛ متن = ق،ک، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب) ۳ـک: از گردش؛ (لن۲: این بخشش)؛ ل،آ این بیت را ندارند ۴ـ(پ: گر او) ۵ـق: سازد او ما ۶ـق (نیز ق۲،آ): نسازیم ۷ـس۲ (نیز آ): گر او؛ (ق۲: اگر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ(لن۲: شباست) ۹ـق: با ما؛ (ق۳: اگر با؛ لی: جو> ما با)؛ ک این بیت را ندارد ۱۰ـل (نیز ق۲): خویی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ق۲،پ، و، آ: سخنها فراوان) ۱۲ـ(ق۲: چنین) ۱۳ـ(ل۳: مگوی) ۱۴ـک: زیبست ۱۵ـس ـل۲ (نیز لن، لی ـ ب): از؛ س۲ (نیز ق۲): بر؛ متن = ل ۱۶ـل: نجویی ۱۷ـل۲ (نیز آ): هست این؛ س۲: آنک هست؛ (ل۳: آن بود؛ پ: زانکه هست؛ و: هست یک؛ لن۲: مراد آنکه هست)؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، ق۲، لی، ب) ۱۸ـل (نیز آ): آرزوی ـ نامجوی؛ ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): آرزو ـ نیکخو؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب) ۱۹ـک، ل۲ (نیز و): همی ۲۰ـل: آنج؛ ق (نیز لن۲): آنچه؛ ک، ل۲: آنک؛ (ل۳، آ: هر چه؛ پ: آنکه؛ ب: هرچم)؛ متن = س، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و) ۲۱ـل۲: گذشت ۲۲ـل: برو مایلست؛ س، ک (نیز لن، لن۲): بدان مایلست؛ ل۲: همه گشت چون باد دشت؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲ ـ و، آ، ب) ۲۳ـل، س۲: بپیچد ز (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ س، ل۲ (نیز لن، و): بپیچید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی، پ: بپیچد؛ لن۲: نپیچید؛ آ: نپیچد ز)؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۳، ب) ۲۴ـس۲ (نیز و): آسایش؛ ل: تن‌آسانی؛ س (نیز ق۳): ز آسانی؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۲۵ـ(ل۳، پ، آ: جو>) ۲۶ـس، ل۳، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲): راه و رای و (ل۳، س۲، و، لن۲: جو>)؛ متن = ل، ک (نیز لن، لی، ل۳، آ، ب)؛ ق این بیت را ندارد ۲۷ـل، ق، ک، س۲ (نیز آ): مگو؛ متن ← ۲۸ـق (نیز پ، آ): فسانه‌ست و باد؛ ل۲ (نیز و): که از داد باشد روان تو (و: خردمند) شاد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـس ـل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): آشتی؛ متن = ل، س۲ (نیز و) ۳۰ـل، س (نیز لن، و): ناز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س۲: تاز؛ (ب: جیاز>)؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۳۱ـس ـس۲ (نیز ل۳ ـ ب): هر چه؛ (ق۲: هر که)؛ متن = ل (نیز لن) ۳۲ـس (نیز لن، لن۲، ب): مردان (س: مردی) و نیروی دست؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد ۳۳ـ(ل۲، آ: بنزدیک)؛ ل: همه سربسر پیش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـک: بیند (!) (حرف یکم بی‌نقطه) ۳۵ـ(ل۲، ا: همه (آ: همان) رای باریک) ۳۶ـ(ق۲: ما) ۳۷ـل۲ (نیز لی، ل۳، پ): بجز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۸ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): مبادا کزین (ق، ک، ق۲: که از؛ س۲: که آن) جان تو شاد؛ (ل۳، آ: ز خویشی و پیوندت (آ: پیوند) آزاد)؛ متن = ل، ل۲

برین‌ست رایم که دادم پیام
اگر بشنود[1] مهتر[2] خویش‌کام[3]،

۳۲۱۰ ور ایدونک[4] رایت جزاز جنگ نیست
به خوبی و[5] پیوندت آهنگ نیست،

بسازم کنون[6] جنگ را[7] لشکری
که باید[8] سپاه مرا کشوری!

ازین مرزِ آباد ما[9] بگذریم
سپه را همه پیشِ دریا بریم

یکی کنده سازیم گردِ[10] سپاه
برین[11] جنگ‌جویان ببندیم راه

ز دریا به کنده‌اندر[12] آب افگنیم
سرِ آب را پرشتاب[13] افگنیم!

۳۲۱۵ بدآن[14] تا هر آنکس که بیند[15] شکست
ز[16] کنده نباشد[17] ورا راهِ جَست!

ز ما هرک[18] پیروز گردد[19] به جنگ
نریزیم[20] خون اندرین[21] جایِ تنگ!

سپه را همه دستگیر آوریم[22]
مبادا که شمشیر و تیر آوریم!

فرستاده برگشت و آمد چو باد
برو[23] بر سَخُن‌های گَوْ[24] کرد یاد

چو طلخند[25] بشنید پیغامِ[26] گَوْ
ز لشکر هر آنکس که بُد پیشرَوْ،

۳۲۲۰ بفرمود تا پیشِ او خواندند[27]
سَزاوار هر جای[28] بنشاندند[29]

همه پاسخِ گَوْ[30] بدیشان بگفت
همه رازها برگشاد از نهفت!

به لشکر چُنین گفت کین جنگِ[31] نَوْ[32]
به دریا که اندیشه کرده‌ست گَوْ[32]،

چه بینید و[33] این را چه رای آورید[34]
که اندیشه‌ی او[35] به جای آورید[34]؟

اگر بود خواهید[36] با من[37] یکی
نپیچد کسی سر ز جنگ[38] اندکی!

۱ـ(ل۳: نشنود) ۲ـس۲ (نیز و): خسرو ۳ـ(ب: نیکنام)؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۴ـ(لی: وریدونکه) ۵ـس (نیز لن، لی): به؛ ل۳ این بیت را ندارد ۶ـک: بسازیم مر ۷ـ(لن، لی، لن۲، ب: با) ۸ـ(آ: یابد) ۹ـ(ب: چون) ۱۰ـل (نیز ق، لن۲، آ): پیش؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: حوالی عسکره ۱۱ـل۲ (نیز لی، آ): بدین ۱۲ـل ـل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ پ): در؛ (لی: به)؛ متن = س۲ ۱۳ـق: جنگیان در شتاب؛ ک (نیز آ): ریمنان در شتاب؛ ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ): آبها در شتاب؛ (ق۲: سرکشان در شتاب)؛ ل: سراسر سر اندر شتاب؛ (و: همان آبرا در شتاب)؛ متن = س (نیز لن، لن۲، ب؛ در س پس از تصحیح **یران به سر**) ۱۴ـق: بران ۱۵ـ(ل۳: یابد؛ آ: جوید) ۱۶ـ(لن: به) ۱۷ـل (نیز لن): نیابد؛ (آ: نیاید)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـس ـس۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): هرکه؛ متن = ل ۱۹ـس: باشد ۲۰ـل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ب): بریزیم؛ متن = س، ق (نیز لن، لی، پ، و، لن۲) ۲۱ـل۲ (نیز ق۲، ب): اندران؛ ل۳، آ این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲۲ـس۲ (نیز و): آورند ـ آورند؛ (و: آمدند (!)) ۲۳ـق (نیز لی): بدو ۲۴ـل: او؛ (و: سخنها همه)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

همه داستانها بدو باز راند — بسی آفرین بر بزرگان بخواند
همه مرزبانان ازو خیره ماند — به‌گو بر همی نام یزدان بخواند

۲۵ـل ـس۲ (نیز لن ـل۳، و ـ ب): طلحند؛ متن = (پ) ۲۶ـل: گفتار ۲۷ـ(پ: تاختند) ۲۸ـ(لن۲: او و جای؛ آ: از آنجای)؛ س، ق: سزاوار بر جای (در س واژهٔ میانی بی‌نقطه)؛ (ل۳: سزاوارش آنجای؛ پ: سزاوارتر جای)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، ب) ۲۹ـس۲: بنشاندی (پساوند ندارد) ۳۰ـ(ل۳: وی) ۳۱ـق (نیز و): رزم؛ (آ: طلحند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـق (نیز و): گو ـ نو؛ ک این بیت را ندارد ۳۳ـ(لی: جو>) ۳۴ـس ـل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب): آوریم ـ آوریم؛ (لی: افکنید ـ آورید)؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، و، آ) ۳۵ـ(آ: گو) ۳۶ـ(لن۲: خواهند) ۳۷ـس، س۲ (نیز ق۲، لی): ما؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۸ـل: نپیچد سر از داد؛ ق این بیت را ندارد؛ س، لی، ب بیت‌های ۳۲۲۴ـ۳۲۲۶ را به هم ریخته‌اند: ۳۲۲۶، ۳۲۲۵، ۳۲۲۴

۳۲۲۵ اگر[۱] جنگ جویم چه[۲] دریا چه کوه — چو[۳] در جنگ لشکر بود هم‌گروه!
اگر یار باشید با من[۴] به جنگ — از[۵] آواز شیران[۶] نترسد[۷] پلنگ[۸]!
هر آنکس که جویند[۹] نام بزرگ[۱۰] — ز گیتی بیابند[۱۱] کام بزرگ[۱۲]!
جهانجوی گر[۱۳] کشته گردد[۱۴] به نام[۱۵] — به از زنده دشمن بدو[۱۶] شادکام!
فراز آمد آن[۱۷] روزگارِ بزرگ — به هامون پدید آید از[۱۸] میش[۱۹] گرگ!
۳۲۳۰ هر آنکس که در جنگ تندی[۲۰] کند — همی[۲۱] از پیِ[۲۲] سودمندی کند،
بیابید[۲۳] چندان ز من[۲۴] خواسته — پرستنده و اسپِ[۲۵] آراسته!
ز[۲۶] کشمیر تا پیشِ دریای چین — به هر شهر بر ما[۲۷] کنند آفرین!
ببخشم همه شهرها بر سپاه — چو فرمان مرا گردد[۲۸] و تاج و گاه!

به پاسخ همه مهتران پیشِ اوی[۲۹] — یکایک نهادند بر خاک روی[۲۹]!
۳۲۳۵ که ما نام‌جوییم[۳۰] و تو[۳۱] شهریار — ببینی کنون[۳۲] گردشِ روزگار[۳۳]!

گفتار اندر دیگر رزم طلخند و گو و مردن طلخند بر پشت پیل[۳۴]

ز درگاهِ طلخند[۳۵] برشد خروش — ز لشکر همه کشور[۳۶] آمد به جوش!

۱ـ(ب، لی: وگر) ۲ـل: جوئیم؛ ل[۲]: جویی چه؛ (لن، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ: جرید چه؛ و: همه جنگجویان چه)؛ متن = س، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ب) ۳ـک: چه ۴ـ(لی: ما) ۵ـس، ل[۲] (نیز لن، لی، ب)؛ ز؛ (لن[۲]: به)؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۳]، ل[۳]ـآ) ۶ـل: رو به ۷ـ(پ: بترسد؛ و، ب: بترسد (حرف یکم بی‌نقطه)) ۸ـق (نیز ق[۳]): نهنگ؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـس، ق، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و)؛ جوئید؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، آ، ب) ۱۰ـل[۲] (نیز ق[۲]، آ)؛ بلند ۱۱ـس، ق، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و)؛ بیابید؛ (لن[۲]: نیابند)؛ متن ← ۱۲ـ(ق[۲]: بلند؛ لی، ب: سترگ؛ آ: همه کام یابند چند)؛ متن = ل، س[۲] (نیز ب)؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۱۳ـس، ل[۲] (نیز لن ـ ب)؛ اگر؛ متن = ل، س[۲] ۱۴ـس، ل[۲] (نیز لن ـ ب، لن[۲]، آ، ب)؛ آید؛ متن = ل، س[۲] (نیز و) ۱۵ـس[۲]: کام ۱۶ـ(ق[۲]، و: شادکام) ۱۷ـس[۲]: آید از؛ (ل[۲]: آید آن) ۱۸ـک، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]، آ)؛ آمد از؛ س[۲]: سپس آورد؛ (ب: بدیدند از (!))؛ متن = س، ق (نیز لن، ل[۳]، پ، و) ۱۹ـل[۲]، س[۲]: میش و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در ل[۳] این بیت پس از بیت ۳۲۳۳ آمده است؛ ل این بیت را ندارد ۲۰ـ(آ: سستی) ۲۱ـ(و: همان) ۲۳ـق: پیش؛ در و این بیت پس از بیت ۳۲۲۶ آمده است ۲۳ـس[۲] (نیز ق[۲]، لن[۲]، ب): بیایند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، پ، و، لن[۲]، ب)؛ از من بسی؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، آ) ۲۵ـق، ک (نیز ل[۳])؛ مرز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـس[۲] (نیز لن، لی، ب)؛ به؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـس ـ س[۲] (نیز لن، لی، پ ـ ب)؛ ما را؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳])؛ ل[۲] این بیت را با بیت سپسین پس و پیش کرده است ۲۸ـ(ل[۳]: باشد) ۲۹ـ(و: او ـ اوی (پساوند ندارد)؛ آ: او ـ او) ۳۰ـ(ل[۳]: داریم) ۳۱ـل، ق، ک، س، نو: ل[۲]: تو (بی‌نقطه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـس (نیز ق[۲]، ل[۳]، آ)؛ ببینیم تا؛ ق: از این رزم و بین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـ(لن: کارزار)؛ س، ق[۲]، ل[۲]، ۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

کرا برکشد اندرین رزمگاه — کرا بر دهد گردش هور (آ: بخش خورشید) و ماه

۳۴ـل[۲]: رزم طلخند و گو و مردن طلخند بر پشت پیل؛ متن = س (جنگ به جای رزم)؛ ل، ق، ک، س[۲] سرنویس ندارند ۳۵ـل ـ ل[۳] (نیز لن ـ ل[۲]، و ـ ب): طلخند؛ متن = س[۲] (نیز پ) ۳۶ـس (نیز لن، لی، لن[۲]): کشور همه لشکر؛ متن = یازده دستنویس دیگر

سپه را همه سوی دریا کشید — وُ زان سو[۱] سپاه گُوْ آمد پدید[۲]
برابر فرود[۳] آمدند آن دو شاه[۴] — که بودند یک با دگر[۵] کینه‌خواه!
به گِردِاندرون کنده‌یی[۶] ساختند[۷] — چو[۸] شد ژرف آب اندرانداختند[۷]
۳۲۴۰ دو[۹] لشکر برابر[۱۰] کشیدند صف — سُواران همه[۱۱] بر لب آورده کف!
بیاراست با میسره میمنه[۱۲] — کشیدند نزدیکِ[۱۳] دریا بنه
دو شاه گرانمایه پر درد[۱۴] و کین — نهادند بر پشتِ پیلان دو[۱۵] زین
به قلب‌اندرون ساخته جای خویش — شده هر یکی[۱۶] لشکرآرای خویش
زمین[۱۷] قار[۱۸] شد[۱۹]، آسمان شد[۲۰] بنفش — ز بس نیزه و پرنیانی‌درفش!
۳۲۴۵ هوا شد ز گردِ سپاه[۲۱] آبنوس — ز نالیدن بوق و آوای[۲۲] کوس!
تو گفتی که دریا بجوشدهمی — نهنگ[۲۳] اندرو[۲۴] خون[۲۵] خروشد[۲۶] همی!
ز زخم تبرزین[۲۷] و گوپال و تیغ — ز دریا برآمد یکی[۲۸] تیره[۲۹] میغ!
چو بر پیشِ[۳۰] خورشید[۳۱] دامن[۳۲] کشید — چُنان شد که کس نیز کس را[۳۳] ندید!
تو گفتی هوا تیغ باردهمی — به خاک‌اندرون لاله کاردهمی!
۳۲۵۰ از[۳۴] افگنده گبتی[۳۵] بر آن[۳۶] گونه گشت — که کرگس نیارست بر سر[۳۷] گذشت!

۱ـ(ب: ‹سو›)؛ ل: از آن پس؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـس، س[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]، ب): سپه را به پهنا (لی، ب: تنها) کشید؛ متن = ل، ق، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، آ) ۳ـ(ب: ‹فرود›) ۴ـل: سپاه ۵ـل (نیز لی، ل[۳]، و، آ): بایکدگر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در ا لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۶ـ(ق[۲]: کنده بر) ۷ـ(ل[۳]: ساخته ـ انداخته) ۸ـک: که؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۱۸۵ـ۳۲۳۹): فتردّدت بینهما الرسل و تکررت السفراء فی إصلاح ذات البین و لمّ الشعث من الجانبین. فلم یزدد طلخند إلا غلوا فی العصیان و تمادیا فی الطغیان. فبرزا فی عساکرهما الی ساحل البحر، و حفر کل واحد منهما حوالی عسکره خندقا ألقی فیه الماء ۹ـ(لی: چو) ۱۰ـ(آ: برآمد) ۱۱ـق: زکین ۱۲ـس[۲] (نیز لی، و، ب): میمنه میسره (پساوند ندارد)؛ س، ق (نیز ل[۳]، لن[۲]): بیاراسته میمنه میسره (پساوند ندارد)؛ ک (نیز لن، ق[۲]، پ، آ): بیاراسته میسره (آ: میسر و) میمنه؛ ل[۲]: بیاراسته قلب با میمنه؛ متن = ل ۱۳ـل[۲]: بر پیش؛ (ل[۳]: در پیش) ۱۴ـ(ل[۳]، آ: با درد) ۱۵ـ(و: ابر پشت پیلان نهادند) ۱۶ـس، س[۲] (نیز لی، و): کسی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـس[۲]: ز می ۱۸ـل، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، و، آ): تار؛ ل[۲] (نیز ل[۳]): تاز؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، ب) ۱۹ـک: گشت ۲۰ـس[۲] (نیز لی، لن[۲]): چون؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـس[۲] نیز ل[۳]، و): سپه ۲۲ـس (نیز لن): آواز؛ (ق[۲]: کوس و آواز)؛ ق: بنالید بوق و بغرید؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـل[۲]: به قلب ۲۴ـس ـ س[۲] (نیز لی، لن[۲]، آ): اندرون؛ متن = ل (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، و، ب) ۲۵ـک (نیز ق[۲]): خون؛ (لی: چون) ۲۶ـق: بنوشد ۲۷ـس[۲]: طبرزین ۲۸ـل[۲] (نیز ق[۲]): همی ۲۹ـس، س[۲] (نیز لن، لی، ب، لن[۲]، ب): سرخ؛ متن = ل، ق، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، آ) ۳۰ـل: چرخ ۳۱ـک: خرشید ۳۲ـ(و: دامی) ۳۳ـک: روی کشور؛ (ق[۲]: روی هامون؛ ل[۳]، آ: نیزه را سر)؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، و، لن[۲]، ب)؛ س[۲] این بیت و ق این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ پ پس از این بیت افزوده است:

خروش و فغان ز آسمان برگذشت — یکی رستخیزی پدیدار گشت
جهاندیده را دیده خیره بماند — جهان یکسر از گرد تیره بماند

۳۴ـل، س، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، ب)؛ ز؛ متن = ق، ک، س[۲] (نیز ل[۳]، و، آ) ۳۵ـ(و: هامون) ۳۶ـ(لی، آ: بدان) ۳۷ـل[۲]: بسر بر

گروهی به کنده‌اندرون[1] پر ز خون — دگر[2] سر بریده فگنده نگون[3]!
ز دریا همی‌خاست از باد موج — سپاه اندرآمدهمی فوج‌فوج!
همه دشت مغز[4] و جگر بود و[5] دل — همه نعل اسپان ز[6] خون پر ز[7] گل!
نگه کرد طلخند[8] از[9] پشتِ پیل — زمین[10] دید برسانِ دریای نیل!
همان[11] باد[12] بر سوی طلخند[13] گشت — به آب و به نان[14] آرزومند گشت!
ز باد[15] و ز خورشید[16] و[17] شمشیر تیز — نه آرام دید و[18] نه راه[19] گریز!
بر آن[20] زین زرّین[21] بخفت و بمرد! — همه کشورِ هند گَوْ را سپرد!

به بیشی نهاده‌ست مردم دو چشم! — ز کمّی بود[22] دل پر از درد و خشم[23]!
نه آن[24] ماند ای مردِ[25] دانا، نه این! — ز گیتی همه شادمانی گزین!
همان[26] گنجِ گیتی نیرزد[27] به رنج! — اگرچند بفزاید از رنج گنج

ز قلبِ سپه چون نگه کرد گَوْ — ندید[28] آن درفش سپهدارِ نَوْ
سُواری[29] فرستاد تا[30] پشتِ[31] پیل — بگردد، بجوید[32] همه میل‌میل[33]!

۱ـس ـل[2] (نیز لن ـب): کنده درون؛ ل: فکنده درو؛ متن = س[2] ۲ـ(لن، لن[3]، ب: وگر) ۳ـک: درون ۴ـس[2] (نیز و): دست ۵ـل[2] (نیز ل[3]): جو> ۶ـل[2] (نیز ا): به ۷ـق، س[2] (نیز لی): زیر؛ ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و): بود؛ (آ: بود و)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، پ، لن[2]، ب)؛ در پ این بیت پس از بیت ۳۲۵۰ آمده است؛ بنداری (۳۲۴۰ـ۳۲۵۳): ثم إنهم التقوا و جرت بینهم وقعة عظیمة قتل فیها أکثر أصحاب طلخند، و بقی هو وحده فی المعترک. فنظر فرأی رجاله مجدّلین و قد ارتطم بعضهم فی ذلک الخندق و بعضهم فی الصحراء ۸ـل ـل[2] (نیز لن ـل[2]، و، ب): طلخند؛ متن = س[2] (نیز پ) ۹ـس: براز؛ ق: بران؛ ک (نیز ق[2]، ل[2]، آ): از آن؛ ل[2]: بر؛ متن = ل، س[2] (نیز لن، لی، پ، و، لن[2]، ب) ۱۰ـس[2]: زمی ۱۱ـل: همه؛ ل[2]: همی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۲ـ(آ: جاد>) ۱۳ـل ـس[2] (نیز لن ـل[3]، و ـب): طلخند؛ متن = (پ) ۱۴ـق: باد؛ ک، س[2] (نیز ق[2]، ب): راه؛ س (نیز لن، لی، لن[2]، ب): نان و به آب؛ (ل[3]، آ: راه و به آب)؛ متن = ل، ل[2] (نیز و) ۱۵ـق: خاک ۱۶ـک: خرشید ۱۷ـل[2]: ز ۱۸ـ(لی: او) ۱۹ـل[2]، س[2] (نیز ق[2]، و، ب): جای؛ متن = ل ـک (نیز لن، لی، ل[3]، پ، لن[2])؛ آ این بیت را ندارد ۲۰ـ(لی: بدان) ۲۱ـک (نیز لن): تحت زرّین؛ (ق: اسب زرّین؛ ل[3]: روی زین بر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل[2] این بیت را دو بار نوشته است؛ آلت‌های این بیت را پس و پیش کرده و آن را پس از بیت ۳۲۵۴ نوشته است ۲۲ـ(و: کند) ۲۳ـک: از و خشم؛ (لن، لن[2]: خشم چشم (!))؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۲۴ـق: او ۲۵ـس، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ ـب): پیر؛ متن = ل، ق (نیز ل[2]): س، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

نه آن (ب: او) ماند خواهد کزو دید رنج — نه آنکس کزو دید هم ناز (لی: اسباب) و گنج
سرانجام هر دو همی‌بگذرد — غمش مرد دانا همی کم خورد(!)

۲۶ـس ـس[2] (نیز لن ـب): همه؛ متن = ل ۲۷ـق (نیز لن[2]): نه ارزد؛ بنداری (۳۲۵۴ـ۳۲۶۰): عظم علیه ذلک فانحنی و هو علی ظهر الفیل، علی قربوس سرجه وخرجت روحه من الأسف و الهم ۲۸ـل[2] (نیز و، لن[2]، ب): بدید؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـل: سپاهی ۳۰ـس (نیز لن، لی، و، لن[2]، ب): از؛ ق، ل[2]: بر؛ س[2]: فرستادش از؛ متن = ل، ک (نیز ق[2]، ل[3]، پ، آ) ۳۱ـک: پیش ۳۲ـس (نیز لن، لی، لن[2]، ب): که تا او بجوید؛ (ب، آ: بجوید بگردد)؛ و: که گردد بجوید)؛ متن = ل، ق ـس[2] (نیز ق[2]، ل[2]) ۳۳ـ(ق[2]: خیل خیل؛ ل: پیل میل)

ببیند که آن لعلْ رخشان‌درفش — کزو[1] بود رویِ سُواران بنفش،
کجا شد که بنشست جوشِ[2] نبرد؟ — مگر[3] چشم من تیره‌گون شد ز[4] گرد؟
۳۲۶۵ سُوار آمد و سربسر بنگرید — درفشِ سرِ نامداران ندید[5]!
همه قلب‌گه دید[6] پرگفت‌وگوی — سُوارانِ لشکر[7] همه شاه‌جوی[8]!
فرستاده برگشت و آمد چو گرد[9] — سَخُن‌ها همه پیشِ گو[10] یاد کرد[9]!
سپهبد فرود آمد از پشتِ پیل — پیاده همی‌رفت گریان دو میل[11]!
برادر[12] چو طلخند[13] را مرده دید[14]، — رخ[15] لشکر از درد[16] پژمرده دید[14]،
۳۲۷۰ سراپای[17] او[18] یک‌به‌یک[19] بنگرید — به[20] جایی[21] برو پوست[22] خسته ندید!
خروشان همی گوشتِ بازو بکند[23] — نشست از برش سوگوار و نژند!
همی‌گفت: زار[24] ای نبرده‌جوان — برفتی پر از درد و[25] خسته‌روان!
ترا گردشِ اخترِ[26] بد بکشت — وُ گرنه نزد بر تو بادی[27] درشت!
بپیچید از[28] آموزگاران[29] سرت — تو رفتیّ و مسکین دلِ مادرت!
۳۲۷۵ به خوبی بسی راندم با تو[30] پند — نیامد ترا پندِ من سودمند!

۱ـ(پ: کزان) ۲ـس، س[2] (نیز لی، پ، و، ب): او نیست (ب: نیز) جویا؛ (لن: رفت و چون بود گرد) ۳ـ(ق[2]: که این)؛ متن = ۴ـس ـس[2] (نیز لی ـو، آ، ب): تیره‌تر شد ز؛ (لن: که برخاست ناگاه از رزم)؛ متن = ل (نیز = ق[2])؛ لن[2] این بیت را ندارد؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

بیامد ازآن روشنایی پدید — سوار آمد و سربسر بنگرید

بنداری (۳۲۶۱ـ۳۲۶۴): فنظر جوّ قلم پر رایة أخیه فنفذ فارسا لیأتیه بخبره ۵ـ(ب: بدید) ۶ـل: قلب کردند (= قلب‌گه دید) ۷ـل، ک (نیز ل[3]): کشور؛ (ق[2]: گیتی؛ آ: ایران (!))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـ(ل[3]: رای‌جوی؛ ق[2]: پر از جست‌وجوی) ۹ـ(ق[2]: باد ـکرد یاد) ۱۰ـل (نیز لن، ق[2]، لن[2]): او؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۲۶۵ـ۳۲۶۷): فانصرف و أخبره بالحال ۱۱ـ(ق[2]: رخ همچو نیل) ۱۲ـل (نیز ق[2]): بیامد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـل ـس[2] (نیز لن ـل[3]، و ـب): طلخند؛ متن = (پ) لن[2]، ب): یافت؛ متن = ل (نیز ق[2]، ل[3]، آ) ۱۵ـل (نیز ق[2]): دل؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـق: ترس ۱۷ـل (نیز ق[2]): سر و پای؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۸ـ(لی: وی) ۱۹ـل (نیز ا): سربسر؛ (و: طلخند)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـس، ل[2] (نیز لی): که ۲۱ـل: جای ۲۲ـ(لی: چپوست>؛ بنداری (۳۲۶۸ـ۳۲۷۰): فترجل جوّ و مشی میلین راجلا باکیا فرأی أخاه علی تلک الحالة فقشه من رأسه الی قدمه فلم یجد به أثر ضربة و لا رمیة فعلم أنه مات حتف أنفه ۲۳ـل[2] (نیز لن، پ): شاهی بکند؛ س (نیز لی، و، ب): گفت (س: بود؛ و: رفت) شاه بلند؛ س[2]: گشت شاهی بلند؛ ک: همه موی شاهی بکند؛ (ل[3]: خروشید برسان شاه بلند؛ آ: خروشش برآمد به ابر بلند)؛ متن = ل (نیز لن[2]؛ ل: بازوی)؛ ق این بیت را ندارد ۲۴ـک: زار گفت ۲۵ـق (نیز لن، لی، و): جو>؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـ(لن، لی، لن[2]، ب: اختر گردش) ۲۷ـق: باد ۲۸ـل: ز ۲۹ـ(لن: از موزگاران (!))؛ ل[2] این بیت و بیت سپس را ندارد؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

بماند از پی تو پر از درد و غم — ز مرگت شب و روز باشد دژم

۳۰ـس[2] (نیز و): رانده‌ام با تو؛ س، ق، ک (نیز لن، لی، پ، لن[2]، ب): چربی بسی راندم (لن، لی، پ، لن[2]، ب: رانده‌ام) با تو؛ (ل[3]، آ: بخندان (آ: نچندان) ترا دادم آن روز)؛ متن = ل (نیز ق[2]؛ نیز = س[2]، و)؛ س، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

هر آن شاه کو پند گردنده‌دهر — نوشد، نیوشد (ب: نیوشد بنوشد) یکی جام زهر (!)

چو فرزانه‌ی گَوْ بدانجا رسید، جهانجوی طلخند[1] را مرده دید،
برادرش گریان بر آن کنده گشت[2]، شُواران خروشان بر آن پهن‌دشت[3]،
خروشان بغلتید[4] در[5] پیش گَوْ همی‌گفت زار ای جهاندارِ[6] نو!
وُ زآنپس[7] بیاراست لب را به[8] پند به گَوْ[9] گفت کای شهریار بلند،
۳۲۸۰ ازین زاری و سوگواری[10] چه سود؟! چُنین رفت و این[11] بودنی‌کار بود[12]!
سپاس از[13] جهان‌آفرینت[14] یکی‌ست که طلخند[15] بر دست[16] تو کشته نیست!
همه[17] گفتنی[18] گفته بودم به شاه ز کیوان و بهرام و خورشید[19] و ماه،
که چندان[20] بپیچد[21] به رزم این[22] جوان که بر خویشتن‌بر سر آرد زمان[23]!
کنون کارِ طلخند[24] چون باد گشت به نادانی و تیزی اندرگذشت!
۳۲۸۵ سپاهست چندان[25] پر از درد و خشم سراسر همه بر تو دارند چشم!
بیارام[26] و[27] ما را دل[28] آرام ده خرد را به آرامِ دل کام ده!
که چون[29] پادشا[30] را ببیند[31] سپاه پر از گرد[32] و[33] گریان پیاده به[34] راه،
بکاهدش نزدِ[35] سپاه[36] آبِ‌روی[37] فرومایه گستاخ گردد بر اوی[38]!

۱ـل ـل۲ (نیز لن ـل۳،و،ب): طلحند؛ متن =س۲ (نیز پ) ۲ـل: و پردرد گشت؛ س (نیز لن،و،لن۲،ب): بران پهن دشت؛ ق،س۲: بدان کو گذشت؛ک: و برکنده پوست؛ (ل۳: و برکنده موی؛ آ: و برکنده گوشت)؛ ل۲: بریان و برکنده پوست؛ متن = (ق۳) ۳ـل۲ (نیز آ): و انکه گوشت (آ: گوش (!))؛ ل (نیز ق۲): خروش (ق۲: خروشان) سواران بر آن پهن‌دشت؛ س (نیز لن،و،لن۲،ب): خروشش همی از فلک برگذشت؛ک: ز تن پیش کرکس پراکنده گوشت؛ (ل۳: همی‌گفت زاری‌کنان پیش اوی)؛ متن = ق،س۲،پ،لی این بیت را ندارند ۴ـس۲ (نیز لی،ب): بغلطید ۵ـ(لی،ل۳: بر) ۶ـ(ق۲: سپهدار؛ پ: جهانجوی)؛ بنداری (۳۲۷۱ـ۳۲۷۸): ثم إنه أخذ فی البکاء و النحیب فوصل وزبره و عزاه ۷ـل،ل۲ (نیز ل۳،آ): از آن پس؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـل: فرزانه؛ (ق۲: چو بگشاد لب را ز)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـس،ق،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب): بدو؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ)؛ در س،لی،ب این بیت پس از بیت افزوده در ۳۲۷۵پ آمده است (س این بیت را در جای خود نیز آورده است) ۱۰ـل: رای و بر سوگ و زاری ۱۱ـ(لن،پ: رفت وین) ۱۲ـک: ایزدی کار بود؛ (ا: بودنیها بود) ۱۳ـس۲: جاز> ۱۴ـ(ق۲: آخرین‌مان) ۱۵ـل ـس۲ (نیز لن ـل۳،و ـب): طلحند؛ متن = (پ) ۱۶ـک: یاری ز تو ۱۷ـ(آ: هم این) ۱۸ـس،ل۲ (نیز لن ـآ): بودنی؛ متن =ل،ق،ک،س۲ (نیز ب) ۱۹ـک: خرشید؛ س۲: خورشید و بهرام ۲۰ـس،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲،ب): چندین؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ) ۲۱ـ(لن۲: نبیچد) ۲۲ـ(ل۳: آن؛ و: رنج این) ۲۳ـ(و: جهان) ۲۴ـل ـس۲ (نیز لن ـل۳،و ـب): طلحند؛ متن =(پ) ۲۵ـس،ک،ل۲ (نیز لن ـلن۲،ب): چندین؛ س۲: چندی؛ متن =ل،ق (نیز ق۲)؛ آ بیت‌های ۳۲۸۵ـ۳۲۸۹ را ندارد ۲۶ـس۲: بیارای؛ (ق۲،ب: بآرام) ۲۷ـ(لی: جو>) ۲۸ـل (نیز ق۳): تو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـ(ق۲: کنون) ۳۰ـق: پادشه ۳۱ـ(لن: نبیند (حرف یکم بی‌نقطه)؛ لی،لن۲: نبیند) ۳۲ـل،ق ـس۲ (نیز لی ـلن۲): درد؛ متن = س (نیز لن، ق۲،ب) ۳۳ـس،ق،س۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): جو>؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،و) ۳۴ـل۲: که آید به؛ (ل۳: بیاید ز)؛ ل۲: این بیت را پس از بیت ۳۲۸۳ نیز آورده است ۳۵ـک: بکاهد بنزد ۳۶ـل۲ (نیز ل۳): سپه ۳۷ـس۲: از دو روی ۳۸ـس،ق،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳): بدوی؛ متن =ل (نیز لن،پ،و،لن۲،ب)؛ لی این بیت را پس از بیت افزوده در ۳۲۷۵پ آورده است

بکردارِ جامِ[1] گلاب‌ست شاه که از گرد یکباره[2] گردد تباه!

۳۲۹۰ ز دانا خردمند بشنید[3] پند خروشی ز[4] لشکر برآمد[5] بلند،
که ای نامداران و گردان شاه مباشید یک تن بدین[6] رزمگاه[7]!
که آن لشکر اکنون جدا نیست ازین[8] همه[9] ساختن باید و آفرین[10]!
همه پاک در زینهار منید[11] وُ زان[12] برمنش[13] یادگار منید[11]!
از آنپس چو دانندگان را[14] بخواند، ـبه مژگان همی[15] خونِ دل برفشاند[16]!ـ
۳۲۹۵ ز پند آنچ طلخند[17] را داده بود بدیشان بگفت، آنچ ازو هم شنود

یکی تنگ[18] تابوت کردش ز عاج ز زرّ و ز پیروزه و[19] چوبِ ساج!
بپوشید رویش به چینی‌پرند[20] ـشد آن نامور[21] نامبردارِ هندا!ـ
به دِبق[22] و به قیر و به کافور و مشک[23] سرِ تنگ‌تابوت کردند[24] خشک!
وُ زانجایگه[25] تیز لشکر براند به راه و[26] به منزل فراوان نماند

۱ـس،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،ب): جامی؛ متن =ل،ق،س۲ (نیز ل۳،لن۲) ۲ـک (نیز ق۲،پ): یک باد (ـه یکباره؟)؛ ل۲: باد و از گرد؛ س۲ (نیز لن،و،لن۲): گرد و از (س۲: ز) باد؛ ق: نشاید که او گرد؛ (ل۳: نباید که از یاد)؛ متن =ل؛ س،ب از ۳۲۸۹ آ و ۳۲۹۱ب یک بیت ساخته و س ۳۲۸۹ب و ب ۳۲۸۹ب ـ ۳۲۹۱آ را انداخته‌اند؛ س بیت‌های ۳۲۹۰ و ۳۲۹۱ را پس از بیت افزوده در ۳۲۷۵پ و پیش از بیت ۳۲۸۸ (ـ ۳۲۸۸پ) آورده‌اند؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۲۷۹ـ۳۲۸۹): و شکر الله تعالی علی أنه لم تکن میتته قتلا علی یده، و أشار علیه بأن یرکب حتی یراه الناس فیسکنوا ۳ـ(ق۲: نشنید) ۴ـ(آ: به) ۵ـق: برآمد ز لشکر ۶ـس (نیز ق۲): برین؛ ق: یدان؛ متن ـ ۷ـ(لی: همه بازگردید یکسر ز راه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،ب): زین؛ متن =ک (نیز ل۳، لن۲،آ) ۹ـ(ل۳: به هم؛ پ: همی) ۱۰ـ(لی: آید آئین و دین)؛ س۲ (نیز آ): ساخته باید و (س۲: آن) آفرین؛ (ق۲: آفرین باد بر آن و این؛ ل۳: ساخته باید و بافرین)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۲۹۰ـ۳۲۹۲): فرکب و نادی منادیه ألا فرق بین العسکرین ۱۱ـس۲: منند ۱۲ـل،س (نیز لی): وزین؛ (ب: وزو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(پ،لن۲،آ: برمنش) ۱۴ـس (نیز لن،لن۲،ب): همه مهتران را؛ ق،ک (نیز آ): وزانپس چو دانندگان را؛ ل۲: چو دانندگان را از آنپس؛ س۲ (نیز پ): پس آنگاه دانندگان را؛ (لی،و: ازین پس (و: وزانپس) همه مهتران را)؛ متن =ل (نیز ق۲،ل۳) ۱۵ـل: بسی؛ (لی: همه)؛ متن ـ ۱۶ـ(ل۳،آ: دو مژگان به خون دل اندرنشاند)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق از ۳۲۹۴آ و ۳۲۹۹ب یک بیت ساخته و ۳۲۹۸ـ۳۲۹۹آ را انداخته است ۱۷ـل: طلحند؛ متن =س۲؛ س،ل۲،لن ـب این بیت را ندارند؛ این بیت تنها در ل،س۲ آمده است؛ بنداری (۳۲۹۳ـ۳۲۹۵): فانصرفوا مستظلین بظل الأمن و الأمان ۱۸ـل: تخت؛ س (نیز آ): نیک (در س حرف دوم بی‌نقطه)؛ ق: نغز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لن،ب: وز)؛ ک: پیروزه و زرّ و از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـل،ل۲: رومی‌پرند؛ (پ: دیبای سند) ۲۱ـق،ک (نیز ق۲،ل۳،پ،آ): تاجور؛ متن =ل،س،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،و،لن۲،ب)؛ در س،س۲،لی،لی،پ،لن،لن۲،ب لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ پیایی لت‌های متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،و،آ) ۲۲ـل۲ (نیز ل۳، و،لن۲،ب): دبق؛ (ق۲: دق)؛ متن =ل،س،ک،س۲ (نیز لن،لی،پ) ۲۳ـ(ل۳: خشک (پساوند ندارد))؛ ل۲: کافور وز بوی مشک؛ (ق۲: کافور و قیرو به مشک؛ و: کافور با قیر و مشک)؛ متن =ل،س،ک،س۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب) ۲۴ـ(ل۳: راکرد)؛ ق،آ این بیت را ندارند ۲۵ـ(ق۲: از آنجایگه) ۲۶ـک: ره در؛ بنداری (۳۲۹۶ـ۳۲۹۹): ثم إنه عمل تابوتا من العاج و وضع أخاه فیه، و عاد الی دار ملکه

گفتار اندر آگاهی یافتن مادر طلخند از مرگ طلخند[1]

۳۳۰۰ چو شاهان گزیدند[2] جایِ نبرد / بشد مادر از[3] خواب و آرام و خورد!
همیشه به ره دیدبان[4] داشتی / به تلخی همی[5] روز بگذاشتی!
چن[6] از راه برخاست گردِ سپاه / نگه کرد بینادل از دیده‌گاه[7]،
ز بالا درفشِ گَوْ آمد[8] پدید / همه روی کشور سپه گسترید!
همی دیدبان[9] بنگرید[10] از دو میل / که بیند[11] مگر تاجِ طلخند[12] و پیل،
۳۳۰۵ نیامد[13] پدید از[14] میانِ سپاه[15] / سُواری برافگند از دیده‌گاه[16]
که[17] لشکر گذر کرد[18] ازین روی[19] کوه[20] / گَوْ و هرک[21] بودند با او[22] گروه[20]،
نه[23] طلخند[24] پیدا، نه پیل و درفش! / نه آن[25] نامدارانِ زرّینه‌کفش!
ز مژگان فروریخت خون[26] مادرش! / فراوان به دیوار برزد سرش[27]!
از آنپس[28] چن[29] آمد بدو[30] آگهی / که تیره شد[31] آن فرّ[32] شاهنشهی،

۱ـل: خبر یافتن مادر طلخند از مردن طلخند؛ ق: خبر یافتن مادر از وفات طلخند و نوحهٔ او؛ متن = س؛ ک، ل۲، س۲ سرنویس ندارند ۲ـق۲: بدیدند) ۳ـق (نیز و): ز مادر بشد؛ آ: بیت‌های ۳۳۰۰ـ۳۳۰۵ را ندارد؛ بنداری (۳۳۰۰): و کان أمهما مضطربة تنتظر ما تسفر عنه تلک الوقعة ترجف أحشاؤها و تضطرب فرائصها ۴ـل، ک، س۲ (نیز لی، پ، و، لن۲): دیده‌بان؛ لن: دیدبانی (وزن درست نیست)؛ ل۳: دیدگان)؛ متن = س، ق (نیز ق۲، پ، ب) ۵ـق (نیز ق۲، پ، ب): همه؛ ل۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ ل بیت‌های ۳۳۰۱ـ۳۳۱۲ را به هم ریخته است: ۳۳۰۲، ۳۳۰۱، ۳۳۰۴، ۳۳۰۳، ۳۳۰۶، ۳۳۰۵، ۳۳۰۸، ۳۳۰۷، ۳۳۱۰، ۳۳۰۹، ۳۳۱۲، ۳۳۱۱؛ بنداری (۳۳۰۱): و قد أرصدت علی المراقب رایایا حتی یأتوها بالخبر ۶ـل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۷ـس: دیدگاه ۸ـق: درفش گو آمد ز بالا؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد ۹ـل، ل۳ (نیز لن ـ لن۳): دیده‌بان؛ س۲: دیده را؛ متن = س، ق (نیز ب) ۱۰ـل (پ: بنگریست) ۱۱ـ(ب: بیند) ۱۲ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، ب): طلخند؛ متن = (پ، بنداری)؛ ک این بیت را ندارد ۱۳ـ(ب: بیامد) ۱۴ـ(ق۲: آن) ۱۵ـق (نیز و): گروه ۱۶ـس: بر دیدگاه؛ ق (نیز و): آن برزکوه؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق، ق۲، پ، لن۲، ب): ازان (لن، لن۲: زان) دیده‌گاه؛ (لی: نه طلخند و پیل و نه تاج و نه گاه)؛ متن = ل (نیز ل۳)؛ ق پس از این بیت افزوده است:

که آمد درفش سپهبد پدید / ز طلخند چشم نشانی ندید

۱۷ـس (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): چو؛ ک: ز؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۱۸ـل: گذارد ۱۹ـق (نیز ل۳، و، ب): سوی؛ س: زان سوی؛ س۲: زین روی؛ (لن، ق۲، لی، لن۲: زین سوی)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز پ، آ) ۲۰ـق: راه ـ سپاه ۲۱ـس ـ س۲ (نیز لن، ب): هر که؛ متن = ل ۲۲ـک: این؛ (ب: آن) ۲۳ـک (نیز و): ز ۲۴ـل ـ ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): طلخند؛ متن = س۲ (نیز پ) ۲۵ـ(ب: از) ۲۶ـل۲: فروریخت خون از مژه؛ (ل۳: چو باران همی ریخت خون)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـس (نیز آ): همه پرنیان خار (آ: چاک) شد در (آ: بر) برش؛ ک: به خون اندرون غرقه گشته برش (= ۳۳۱۱ب)؛ متن = ل (نیز ل۳، پ، و)؛ این بیت در س پس از بیت ۳۳۱۰ و در آ پس از بیت ۳۲۹۹ آمده است؛ س۲، لی، ب این بیت را ندارند؛ ق، ل۲، لن، لن۲ از ۳۳۰۸آ و ۳۳۱۱ب یک بیت ساخته و ۳۳۰۸ب ـ ۳۳۱۱آ را انداخته‌اند (ق بیت‌های ۳۳۰۹ـ۳۳۱۰ را پس از بیت ۳۳۱۴ آورده است)؛ ق۲ به جای این بیت دو بیت زیر را آورده است:

بیامد بر مادرش دیدبان / ز طلخند جایی ندادش نشان
درفش گو شاه آمد پدید / بر آن دشت طلخند شد ناپدید

۲۸ـک (نیز ق۲، ل۳، و): وزانپس؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لی، پ، ب) ۲۹ـل، س، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ و، ب): چو؛ ق: که؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۰ـل: به مام ۳۱ـ(ل۳: و شد تیره) ۳۲ـ(لی: تاج؛ ل۳: تخت)؛ آ این بیت را ندارد

۳۳۱۰ جهاندار[1] طلخند[2] بر زین بمرد، / سرِ[3] گاه شاهی به گَوْ درسپرد[4]،
به ایوانِ او شد دمان[5] مادرش / به خون‌اندرون غرقه گشته برش[6]،
همه[7] جامه بدرید[8] و رخ را[9] بکند! / به گنجور و[10] گنج آتش اندرفگند!
همه[11] کاخ[12] و تختِ[13] بزرگی بسوخت / وُ زآنپس[14] بلندآتشی برفروخت،
که سوزد تنِ خویش[15] پایینِ[16] هند / از آن[17] سوگ[18] پیدا کند دین[16] هند!

۳۳۱۵ چن[19] از مادر آگاهی[20] آمد به گَوْ / برانگیخت آن باره‌ی[21] تیزرَوْ
بیامد ورا تنگ دربرگرفت / پر از خون شده، خواهش[22] اندرگرفت:
که ای مادرِ[23] مهربان گوش‌دار / که ما بی‌گناهیم[24] ازین کارزار[25]!
نه من کشتم او را، نه یارانِ من / نه گُردی گمان برد ازین[26] انجمن،
که خود پیشِ او دم توان زد[27] درشت؛ / ورا گردشِ اخترِ بد بکشت!
۳۳۲۰ بدو گفت مادر[28] که ای بدکنش / ز چرخِ بلند آیدت سرزنش!

۱ـس، ک، س۲ (نیز لی ـ و، آ، ب): جهانجوی؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲ـل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): طلخند؛ متن = ک (نیز پ) ۳ـس۲ (نیز لی، آ): سر و؛ متن = ل، س، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و، ب) ۴ـس (نیز ق۲، لی، پ، و، ب): جویا سپرد؛ س۲: جویای سپرد؛ (آ: گو را سپرد)؛ ک: شاهیش گو را سپرد؛ (ل۳: شاهنشهی گو را سپرد (وزن درست نیست)؛ ق: تخت شاهی به جویا سپرد؛ متن = ل؛ ق پس از این بیت افزوده است (← ۳۳۰۸پ):

بیامد که سوزد بآتش تنش / بدان تا نبیند رخ دشمنش

۵ـس، ک، س۲ (نیز لی، پ، و، ب): دوان؛ (ل۳، آ: نوان)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۶ـل: سرش؛ (ب: کرده برش؛ ق۲: فراوان به دیوار برزد سرش (= ۳۳۰۸ب))؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـل: همی ۸ـل: زد چاک ۹ـق: گیسو ۱۰ـل: خروش؛ ق۲ این بیت را ندارد ۱۱ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): همان؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۱۲ـ(ق۲: تاج؛ ل۳: گاه) ۱۳ـل: تاج ۱۴ـل: از آنپس؛ س۲: وزآنجا؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۵ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳): خود؛ ک (نیز پ): تنش را؛ ل۲: تا تن بسوزد؛ (ق۲: خود را بسوزد)؛ متن = ل (نیز لن، و، لن۲، ب) ۱۶ـق (نیز لن، لن۲): بر دین (ق: آئین) ـ کین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـق، ک (نیز پ): وزان؛ (و: در آن)؛ متن ← ۱۸ـل، س، ق (نیز لی): سو که؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۳۰۳ـ۳۳۱۴): فلما طلعت رایات جوّ و فقدت أعلام طلخند أنهی الیها الخبر فمزقت الثیاب علی نفسها و أخذت فی البکاء و العویل. ثم دخلت إلی إیوان طلخند، و أحرقت جمیع ماکان له من الأثواب و الأسلحة، و أوقدت نارا عظیمة و عزمت علی أن تلقی نفسها فیها، علی آیین الهنود و رسمهم ۱۹ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۰ـل (نیز ق۲، ل۳): آگهی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـق: یادهٔ (!)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

برآمد از آن خشم دودش بسر / همی آمدن خواست زودش بسر (!)

۲۲ـق: پرزش ۲۳ـل: بدو گفت کای ۲۴ـ(ق۲، ل۳، آ: من بی‌گناهم)؛ متن ← ۲۵ـل: زین کارزار؛ ق: زمانی ز من بشنو و هوش دار؛ متن = ده دستنویس دیگر (نیز ← ل) ۲۶ـل: زین؛ (و: بردم از)؛ ق: کمین برد ازین؛ (ق۲: که بود اندران؛ ب: گردان کمان اندرین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـس (نیز لی، ب): برآرد؛ (لن، لن۲: خود (لن: شد) پیش او دو برادر (!)؛ ق۲: همی‌گفت با من سخنها)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ)؛ بنداری (۳۳۱۵ـ۳۳۱۹): فلما أعلم جوّ بذلک تقدّم راکضا حتی أتاها فأمسکها و ضمها الی صدره، و اخذ یسلیها و یعزیها و یخبر أنه لم یباشر قتل اخیه و لا أحدٌ من اصحابه و ذویه، و أنه لم یمت إلا حتف أنفه ۲۸ـ(ق۲: وزاگفت مادرش)

برادر کشی[1] از پیِ تاج و تخت!
نخواند ترا نیک‌دل نیک‌بخت!

چُنین داد پاسخ که ای مهربان
نشاید[2] که بر من شوی بدگمان!

بیارام تا[3] گردش[4] رزمگاه[5]
نمایم ترا[6] کارِ[7] شاه و سپاه[5]

که یارست[8] شد پیش او رزم‌جوی[9]؟!
که را بود در سر خود[10] این گفت‌وگوی؟!

به دادار[11] کو داد و مهر[12] آفرید
شب و روز و[13] گردان‌سپهر آفرید،

کزین[14] پس نبیند مرا مُهر و گاه[15]
نه اسپ و نه گرز و نه تیغ[16] و کلاه[17]،

مگر کین سُخُن[18] آشکارا کنم
ز تندی دلت بر[19] مدارا کنم،

که او را[20] به دست کسی[21] بر[22] زمان
نیامد، ببینی به روشن‌گمان[23]!

که یابد به[24] گیتی رهایی[25] ز مرگ[26]
اگر[27] جان بپوشد به پولاد[28] ترگ[26]؟!

چُنان[29] شمعِ رخشان[30] فروپژمرد
به مردی[31] کسی یک نفس نشمرد!

وُگر[32] چون[33] نمایم[34]، نگردی[35] تو رام
به دادارِ[36] دارنده[37] کو راست کام[38]،

که پیشت[39] به[40] آتش تنِ[41] خویش را
بسوزم ز بهرِ[42] بداندیش را!

۱ـل۳: که کشت) ۲ـل۳: نیاید؛ بنداری (۳۳۲۰ـ۳۳۲۲): فلم تصدّقه أمه علی ذلک، و أخذت تعنفه و توبخه ۳ـک: با ۴ـس (نیز لن، لی، و، ل۲، ب): من تراا؛ ل۲: مدت از؛ س۲: من براز (؟)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳) ۵ـ(ق۲: کارزار ـ آن روزگار) ۶ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): همه؛ ل۲: همی؛ (پ: همان)؛ متن ← ۷ـس۲: که چون بود؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، و)؛ آ از دو لت این بیت دو بیت زیر را ساخته است:

بیارام تا گردش روزگار — چه آرد به پیش تو با گاه کار
نمایم ترا گاه شاه و سپاه — که من بی‌گناهم و یا پر گناه (!)

۸ـس: یادست ۹ـ(لن: جنگجوی) ۱۰ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): خود در سر؛ (ل۳، آ: بودی اندر سر)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و)؛ ق این بیت را ندارد ۱۱ـ(ل۳، آ: یزدان) ۱۲ـس، ق (نیز لی): مهر و ماه؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب)؛ ماه و مهر؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، آ) ۱۳ـق، ل۲ (نیز لی، ل۳، لن۲): جور؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـ(ل۳: کزان) ۱۵ـس (نیز لی، لن، لن۲، ب): ماه؛ ق، ک: تخت و گاه؛ ل۲ (نیز ق۲، و): تاج و گاه؛ (ل۳، آ: نبیند مهر و کلاه)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، پ) ۱۶ـل، س، ل۲ (نیز لن ـ ب): تخت؛ س۲: بخت؛ متن = ق، ک ۱۷ـ(ل۳، آ: نه گاه) ۱۸ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): حدیث؛ متن = ل ۱۹ـ(لن، پ: پر) ۲۰ـس۲ (نیز لن، لن۲): کسی را ۲۱ـ(ل۳: ابر دست کس) ۲۲ـل: بد ۲۳ـ(ل۳، و، آ: روان)؛ ق: مگر بر سروش زمان؛ ل: که مردم رهایی نیابد از آن؛ ل۲ (نیز لن، ب): نیاید (ب: بیامد) ببینی به روشن‌گمان (ل۲: روان)؛ ک: بیامد به پستی به روشن‌روان؛ (ق۲: بیاید ببیند به روشن‌روان)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، پ، لن۲) ۲۴ـس: ز ۲۵ـ(آ: رهایی به گیتی) ۲۶ـس: من ـ تن ۲۷ـل: وگر ۲۸ـک، ل، ل۲ (نیز لی، پ، لن۲): پولاد و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـق، ک، ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ): چو آن؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۳۰ـس: کیهان؛ (آ: تابان) ۳۱ـل: گیتی ۳۲ـس، ق، ک، س، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): اگر؛ متن = ل، ل۲ (نیز ل۳، آ) ۳۳ـس: من؛ (ل۳: چه؛ لن۲، آ: خود)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـ(لن۲، آ: بمانم) ۳۵ـس، س۲ (نیز لی، ب): بگردی ۳۶ـس، ل، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): دارای؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، آ) ۳۷ـس، ق: داننده؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۸ـق، ل۲ (نیز ل۳): نام؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۹ـس ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): وگرنه؛ س۲: که گرنه؛ متن = ل ۴۰ـ(و: بر) ۴۱ـل: بر (ـ تن؟) ۴۲ـ(لن: مهر؛ ق۲: بیم؛ و: مراد)؛ بنداری (۳۳۲۳ـ۳۳۳۲): فحلف لها علی ذلک بالأیمان المغلظة. ثم قال لها: و إن کذبتینی فیما أقول أحرقت نفسی و عزم علی ذلک

چو بشنید مادر سُخُن‌های گَوْ
دریغ آمدش برز[1] بالایِ گَوْ

بدو گفت مادر که بنمای راه
که چون مرد بر[2] پیل طلخند[3] شاه؟

مگر بر من این[4] آشکارا شود
بر آتش دلم بر مدارا[5] شود!

پر از درد، شد گَوْ به[6] ایوان خویش
جهاندیده‌فرزانه را خواند[7] پیش،

بگفت آنچ[8] با مادرش رفته[9] بود
ز مادر که[10] بر آتش آشفته بود!

نشستند هر دو به هم رای‌زن
گَوْ و مردِ فرزانه بی‌انجمن[11]

بدو گفت فرزانه کای[12] نیک‌خوی[13]
نگردد به ما راست این آرزوی[13]،

ز هر سو[14] بخوانیم[15] برنا و پیر
کجا نامداری بود تیزویر[16]،

ز کشمیر و از[17] دَنبَر[18] و مَرغ و مای
از آن[19] تیزویران[20] جوینده[21] رای

ز دریا و از[22] کنده و رزمگاه[23]
بگوییم با مرد جوینده‌راه

سُواران به[24] هر سو برافگند[25] گَوْ
به جایی که بُد موبدی[26] پیشرَو،

سراسر[27] به درگاهِ شاه آمدند
بدآن نامورباررگاه آمدند

۱ـک، س۲ (نیز ل۳، لن۲): برز و؛ (ق۲: سرو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س، ک، ل۲، س۲، لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

که سوزد به آتش (ک، ق۲: به (ق۲: کز) آتش بسوزد) دلیری (ک، ل۲: دلیر و) جوان
هنر (س: هنوز؛ لی: هنو) نابسوده (س: آن بسوده) تنش را (لن۲: با؛ لن: رود نابسوده تنش از) روان

ل، ق، ل۳، و، آ بیت بالا را ندارند؛ بنداری (۳۳۳۳): فرقّت له أمه ۲ـ(لن۲: جبر) ۳ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲، آ، ب): طلحند؛ متن = (پ، بنداری)؛ و این بیت و بیت سپسین را ندارد ۴ـس: آن ۵ـ(ل۳: بامدارا؛ پ، ب: پرمدارا؛ آ: نامدارا)؛ بنداری (۳۳۳۴ـ۳۳۳۵): و قالت إذا کان الأمر علی ما ذکرت فأبن لی ما جری فی هذه الوقعة، و أنه کیف کان موت طلحند، فلعلی أتسلی بذلک فینجلی عنی بعض ما بی من الهم و الحزن و الجزع و الأسف ۶ـ(ق۲: گو راد شد سوی) ۷ـک: خواندش به؛ بنداری (۳۳۳۶): فانصرف جوّ إلی إیوانه، و أحضر وزیره ۸ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، و، ب): آنک؛ ل۲ (نیز ل۳، لن۲، آ): آنکه؛ (پ: آنچه)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۹ـل ـ ک (نیز لی): گفته؛ (آ: مادر ورا گفته)؛ متن = ل۳، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲، ب) ۱۰ـل۲ (نیز ل۳، آ): چو؛ بنداری (۳۳۳۷): و فاوضه فیما دار بینه و بین أمه، و ذکر له ما التمسته منه ۱۱ـل۲ (نیز آ): با انجمن؛ (لن: و جار زن؛ لن۲: فرزانهٔ رای‌زن (پساوند ندارد))؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۳۳۸): فأحذا یتشاوران و یتفاوضان ۱۲ـس، ک، ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): ای؛ س۲ (نیز پ): فرزانهٔ؛ متن = ل، ق (نیز ل۳، و، آ) ۱۳ـق، ک، ل، س۲ (نیز ق۲، پ، لن، لن۲، ب): نیکخو ـ آرزو (س۲: آرزوی (پساوند ندارد))؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، ل۲، و، آ) ۱۴ـ(پ: جا) ۱۵ـل: بخوانید؛ (ب: بخواهیم)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ق۲: بیر) ۱۷ـل، ق، س۲ (نیز لن، لن۲، آ): ز؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز ق۲ ـ و، ب) ۱۸ـل۲: دمبر؛ (لن۲: دنیز) ۱۹ـل: وزان ۲۰ـک (نیز ق۲، لن۲، ب): بیران؛ ل۲: رایان؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، لی ـ و، آ) ۲۱ـ(ل۳، آ: با فر و؛ و: داننده) ۲۲ـل، ق، س۲ (نیز لن۲): ز؛ (ل۳، آ: آن)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، ب) ۲۳ـ(ب: کینه ...(؟))؛ بنداری (۳۳۳۶ـ۳۳۴۲): فقال الوزیر: الرأی أن نجمع علماء الهند و نأمرهم بإعمال الفکر فی حکایة صورة المعترک بما اشتمل علیه من العساکر و الحفائر و کیفیة موت الشاه طلخند ۲۴ـس، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): ز؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ) ۲۵ـس۲ (نیز ل۳، آ، ب): پراکنده؛ (و: پراکند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـک: موبد و؛ (ل۳، لن۲: موبد)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـس۲: سواران

جهاندار بنشست با موبدان[1] بزرگان و دانادل و بخردان[2]
صفت کرد[3] فرزانه آن[4] رزمگاه که چون رفت پیگار شاه[5] و سپاه،
ز دریا و از کنده و[6] آبگیر یکایک[7] بگفتند با تیزویر[8]
نخفتند[9] ازیشان[10] یکی نیز[11] شب نه[12] بر یکدگر برگشادند[13] لب!

ز میدان چو برخاست آواز[14] کوس جهاندیدگان خواستند آبنوس[15]:
یکی تخت کردند ازو[16] چارسوی[17] دو مرد گرانمایه و[18] نیک‌خوی[17]
همانند آن[19] کنده[20] و[21] رزمگاه به روی اندرآورده رویِ سپاه
بر آن تخت صد[22] خانه[23] کرده نگار خرامیدنِ لشکر و شهریار[24]
پس آنگه دو[25] لشکر ز ساج و ز عاج[26] دو شاه[27] سرافراز[28] با فرّ[29] و تاج
پیاده پدید اندرو[30] با[31] سُوار صفت کرده آرایشِ[32] کارزار
از[33] اسپان و پیلان و دستورِ[34] شاه مبارز که اسپ افگند بر[35] سپاه[36]

۱ـس ـس۲ (نیز لن ـب): هندوان؛ متن = ل ۲ـس ـس۲ (نیز لن ـب): بزرگان دانای (ک، س۳، لن، ق۲، پ، آ: دانا و) روشن‌روان؛ متن = ل
۳ـق۲: چنین گفت) ۴ـل: را؛ ق، ل۲، س۲: از؛ (ل۳، آ: زان)؛ متن = س، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب) ۵ـل (نیز ق۲): جنگ؛ (ب: جشاه‌ب)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـق: ز کنده و؛ ل۲ (نیز آ): کنده وزان؛ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): دو روی و (لی: دو ی) از (لن۲: ز) کنده و؛ س۲ (نیز و): دو رویه و (و: بد) کنده و؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ) ۷ـ(پ: یکی یک)؛ متن ← ۸ـ(ق۲: بیر)؛ ک، ل۳: برنا و پیر؛ س۲: با مرد پیر؛ (لی: گرفتند برنا و پیر؛ ل۳، پ: بگفتند یکسر بدان تیزویر)؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، و ـب)؛ بنداری (۳۳۴۳ـ۳۳۴۷): فنبّوا الرسل فی بلاد الهند و جمعوا العلماء عند الملک فأوقفوهم علی صورة المعترک و ما جری فیه ۹ـ(ب: بخفتند) ۱۰ـل: زیشان ۱۱ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـب): تیره؛ متن = ک ۱۲ـل۲ (نیز ل۳): که ۱۳ـ(آ: برگشاد و دو (!)) ۱۴ـق ـس۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـب): آوای؛ متن = ل، س (نیز ل۳) ۱۵ـل: جهاندیده‌گان ساختند آبنوس؛ ق: جهان گشت بر گونهٔ سندروس؛ ل۲ (نیز ل۳، آ): جهان تیره گون گشت چون آبنوس؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـل، ل۲ (نیز ق۲): از؛ س (نیز ل۳). بر؛ ق، س۲ (نیز پ): ازان؛ (لن، لی، لن۲، ب: زو؛ و، آ: پس)؛ متن = ک ۱۷ـس، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲): سو ـخو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـب): گرانمایهٔ؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ب) ۱۹ـق (نیز ق۲): بکردار آن؛ (ل۳، آ: بدان دامن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـل: کنند (ـ کنده؟) ۲۱ـ(لن: وان) ۲۲ـس: ده؛ ق: بر؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، ب): شد؛ ل۲: تخته شد؛ (و: تخته بر)؛ متن = ل (نیز لی، ل۳، پ، آ)؛ بنداری: صوّروا فیه مائة دکّة (و: خامه) ۲۴ـ(لن، لن۲، ب: لشکر شهریار؛ و: لشکر نامدار؛ س (نیز لی): خرامید لشکر بر شهریار؛ متن = ق، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ)، ل از ۳۳۵۲آ و ۳۳۵۴ب یک بیت ساخته و ۳۳۵۲ب ـ۳۳۵۴آ را انداخته است؛ بنداری (۳۳۴۸ـ۳۳۵۲): فخلوا و باتوا لیلتهم فی ذلک الفکر حتی أصبحوا. فاستحضروا الأبنوس و عملوا تختا، و صوّروا فیه مائة بیت ۲۵ـس (نیز لن، لن۲، ب): برو کرده؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـل۲: عاج و ز ساج ۲۷ـس۲: لشکر ۲۸ـل۲: گرانمایه ۲۹ـ(ق۲: پیل) ۳۰ـق (نیز لی): اندرون؛ ل۲ (نیز ل۳، آ): بدو اندرون؛ س۲ (نیز پ): بدند اندرون؛ متن = س، ک (نیز لن، ق۲، و، لن۲، ب) ۳۱ـق: از ۳۲ـل: صفی کرد او لشکر؛ ق: همان رفتن و بخشش؛ ل۲ (نیز ق۲): همه کرده آویزش (ق۲: آرایش)؛ س۲ (نیز ل۳): صف و گرد و (ل۳: گردش) آویزش؛ (لی: دو صف کرده آویزش)؛ متن = س، ک (نیز لن، لن۲، آ: پس از تصحیح **آویزش** به **آرایش**، نیز ← ق۲) ۳۳ـل، س، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن، لن۲، آ، ب): ز؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، و) ۳۴ـس۲ (نیز لن، ق۲، پ): دستور و؛ متن ← ۳۵ـس (نیز لن، لن۲، ب): با؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۶ـ(آ: دو راه)

همه کرده پیکر[1] به آیین[2] جنگ یکی تیز و[3] جنبان، یکی[4] با درنگ
بیاراسته[5] شاه[6] قلبِ[7] سپاه ز یک دست فرزانه‌ی نیک‌خواه
ابر[8] دست شاه از دو رویه دو[9] پیل[10] ز پیلان شده گرد همرنگ نیل
دو اُشتُر برِ[11] پیل کرده به پای[12] نشانده بریشان[13] دو[14] پاکیزه‌رای[12]
به زیر شتردر[15] دو اسپ و دو مرد[16] که پرخاش جویند روزِ نبرد[16]!
مبارز[17] دو رخ بر دو روی[18] دو صف ز خون جگر بر لب آورده کف!
پیاده برفتی[19] ز پیش و ز پس کجا[20] بود در جنگ فریادرس،
چو بگذاشتی تا[21] سر آوردگاه نشستی چو فرزانه بر دستِ شاه!
همان نیز[22] فرزانه یک خانه بیش نرفتی، نبودی ازین شاه پیش[23]
سه خانه برفتی[24] سرافرازپیل بدیدی همه رزمگه[25] از[26] دو میل
سه[27] خانه برفتی[28] شتر[29] همچُنان بر[30] آوردگه‌بر دمان[31] و دنان!
همان[32] رفتن اسپ سه خانه بود به رفتن یکی[33] خانه بیگانه بود
نرفتی کسی پیشِ[34] رخ کینه‌خواه همی‌تاختی او[35] همه رزمگاه!
همی‌راند[36] هر یک[37] به میدانِ خویش به رفتن نکردی[38] کسی[39] کمّ و بیش

۱ـل: گرد کرده ۲ـق، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): برآئین؛ (ق۲: ابرسان)؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۳ـس، ق، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): دو ـ ک: نیزه؛ ل۲ (نیز ل۳): بوده؛ (ق۲: کرده؛ آ: بود)؛ متن = ل (نیز پ) ۴ـس (نیز لن، لی، ل۳، و، آ، ب): دگر؛ متن = ل، ق ـس۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۵ـس: بیاراست پس ۶ـ(ق۲، لی: شاه و) ۷ـس۲ (نیز ق۲): قلب و؛ بنداری (۳۳۵۳ـ۳۳۵۷): ثم عملوا من الساج و العاج صورة شاهین معتصبین بالتاج مع جنودهما و خیولهما و فیولهما. ثم صفوها صفوفا فجعلوا کل واحد من الشاهین فی قلب عسکره و علی یمینه وزیره ۸ـس، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): ازین؛ ل۲: ازان؛ (ل۳: ز یک؛ آ: به یک)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ) ۹ـ(ل۳: شه بر دو رویه؛ آ: شه بود ده رویه (!)) ۱۰ـل، ل۲ (نیز ل۳): میل؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(لی: ابر؛ ق۲، ل۳: اسب از بر؛ آ: اسبش بر) ۱۲ـل: پا ـرا ۱۳ـ(لی: بدیشان؛ و: برویر)؛ برویر ۱۴ـس۲: برو مرد ۱۵ـک: بر؛ ل۲ (نیز ل۳، آ): اندرش هم؛ (ق۲: ستر در)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ل۳: اسب نبرد ـ همچون دو مرد (!)) ۱۷ـ(لی: مبارز بر (وزن درست نیست)) ۱۸ـس۲ (نیز لی): رویه؛ (پ، آ: سوی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـک: برفتن ۲۰ـس ـس۲ (نیز لن ـب): که او؛ متن = ل ۲۱ـ(آ: با) ۲۲ـس، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): مرد؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۲۳ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): ترفتی (لی: برفتی) به جنگ (و: فرون) از بر شاه خویش؛ ق، ل۲ (نیز ل۳، آ): نبود از بر (ل۲: تن) شاه بیش؛ ک: برفتن نبودش ازین شاه بیش؛ (ق۲: برفتن نبودی ازو شاه بیش)؛ متن = ل، س۲ (نیز پ؛ ل: برفتی سودی (حرف یکم واژهٔ نخست و واژهٔ دوم بی‌نقطه) ۲۴ـ(لی: همه خانه رفتی) ۲۵ـس ـل۲ (نیز لن ـپ، لن۲، آ، ب): رزمگاه؛ متن = ل، س۲ (نیز و) ۲۶ـ(و: با) ۲۷ـ(ق۲: ز) ۲۸ـک: برفتن ۲۹ـس (نیز ق۲): ستر ۳۰ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب): به؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و) ۳۱ـس۲: دوان ۳۲ـق: همه ۳۳ـس: بیک؛ ل، ک، ل۲، لن، ق، ل۳، پ، لن۲، آ: این بیت در س، ق، س۲، لی، و، ب آمده است ۳۴ـس۲ (نیز لن، و، لن۲): برفتی ز هر سو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـ(ق۲: در) ۳۶ـ(لن: رفت) ۳۷ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): کس؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۳۸ـل۲ (نیز لی، ل۳): نرفتی نکردی (در ل۲ حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ (ق۲: و، برفتی بکردی (در و حرف یکم واژهٔ دوم بی‌نقطه))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۹ـک: یکی؛ (ق۲: همه)؛ بنداری (۳۳۵۸ـ۳۳۶۹): و الی جانب کل واحد منهما من المیمنة و المیسرة فیلان ینتقلان فی ثلاثة بیوت. و جعلوا دون الفیلین جملین علیهما راکبان، و دونهما فرسین علیهما فارسان، و دون الفرسین رجّلین کأنهما مبارزان برکضان یمنة و یسرة، و لا یقف قدامهما أحد. و رتبوا الرجالة مصطفین أمام الکل. و مهما انتهی واحد منهم الی آخر المعترک صار فی مرتبة الوزیر. یقعد بجنب الشاه و یختلف بین یدیه

۳۳۷۰ چو دیدی کسی[1] شاه را در[2] نبرد — به آواز گفتی که ای شاهْ بَرد[3]!
[شه[4] از خانه‌ی خویش برتر شدی — همی تا برو جایْ تنگ آمدی،]
وُ زآنپس[5] بیستند بر[6] شاه راه — رخ و اسپ و فرزین و پیل و سپاه[7]
نگه کرد شاه اندر آن[8] چارسوی[9] — سپه دید[10] افگنده پُرچین[11] بروی[9]!
از[12] آب و ز کنده[13] برو بسته راه — چپ و راست و[14] پیش و پس اندر سپاه
۳۳۷۵ شد از رنج و از[15] تشنگی شاه مات — چُنین یافت[16] از چرخِ گردان برات!

ز شطرنجِ طلخند[17] بُد[18] آرزوی[19] — گَوْ آن[20] شاه آزاده و[21] نیک‌خوی[22]
همی‌کرد مادر به بازی نگاه — پر از خون دل از بهر[23] طلخند[24] شاه!
نشسته شب و روز پردرد و[25] خشم — به بازیِ شطرنج[26] داده دو چشم
همه کام و[27] رایش به شطرنج[28] بود — ز طلخند[29] جانش پر از رنج[30] بود!
۳۳۸۰ همیشه همی‌ریخت خونین[31] سرشک — بر آن[32] درد، شطرنج بودش[33] بزشک!

۱ـس۲: مگر؛ (لن: کم (!)؛ لن۲: یکی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـس۲: اندر ۳ـ(آ: مرد)؛ ل: که شاها بگرد؛ س (نیز لی، ب): که از راه برد؛ متن = ده دستنویس دیگر (در پ واژهٔ پایانی خوانا نیست) ۴ـ(ل۳: نه)؛ در س، لی، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ل، ق، ک، ل۲، لن، ق۲، پ، لن۲ـآ این بیت را ندارند؛ این بیت در س، س۲، لی، ل۳، و، ب آمده است ۵ـل (نیز ق۲): از آنپس؛ (لی: وزانسو)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـس: بیستی ابر؛ (لی: نیستند بر) ۷ـآ از ۳۳۷۲ و ۳۳۷۴ب یک بیت ساخته و ۳۳۷۲ب ـ ۳۳۷۴آ را انداخته است؛ بنداری (۳۳۷۰ـ۳۳۷۲): ثم کل واحد من هؤلاء المقاتلین اذا رأی الشاه فی بیت صاح و أشار الیه بالإحجام و التنحی من ذلک البیت. ثم إن أحد العسکرین غلبوا فسدّوا الطریق علی الشاه ۸ـک (نیز ب): اندرون؛ ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲): گرد اندرش؛ (ق۲: نیز اندران؛ ب: اندر همه)؛ س (نیز لی): کردی اندر همه؛ متن = ل ۹ـک، ل۳، س۲ (نیز ق۲، پ، و): سو ـ برو (و: بروی (پساوند ندارد))؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، لی، ل، ل۳، لن۲، ب) ۱۰ـس (نیز لی، ل۳، ب): دیدی؛ ل۲: دیده؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ب، و، لن۲) ۱۱ـس ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چین در؛ متن = ل ۱۲ـل، ل۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): ز؛ متن = س، ق، ک، س۲ ۱۳ـل: اسب و ز کنده؛ (ق۲: اسب فکنده)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ آ): چو ـ؛ متن = ل، س، ل۳ (نیز لن، ل۳، ب) ۱۵ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲، آ): ز؛ متن = س، ک (نیز ق۲ ـ و، ب) ۱۶ـ(ل۳: رفت)؛ بنداری (۳۳۷۳ـ۳۳۷۵): فنظر قرأی عساکر العدوّ قد أحاطوا به من کل جانب، و سدّوا علیه کل مسلک فمات من الهم و الاسف ما بین المعترک ۱۷ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): طلخند؛ متن = (پ) ۱۸ـس، ل، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): بود؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل، آ) ۱۹ـک، ل۲ (نیز ق۲): آرزو؛ (پ: آرزوش) ۲۰ـ(پ: کران (ـگران)) ۲۱ـس، ق، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): آزادهٔ؛ ل۲: فرخندهٔ؛ متن ← ۲۲ـک، ل۳ (نیز ق۲): خو؛ (پ: آزاد با فرّ و هوش)؛ متن = ل، ک ۲۳ـس: رنج؛ ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): درد؛ متن = ل، ل۲ ۲۴ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): طلخند؛ متن = (پ، بنداری) ۲۵ـق، ک (نیز ل۳، آ): با درد و؛ (ق۲: دل پر ز)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـ(ا: نهاده (وزن درست نیست))؛ ق: نهاده به شطرنج بازی؛ س۲ (نیز لن، و، لن۲): به شطرنج (لن، لن۲: شطرنج و) بازی نهاده؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی (بازی و)، ل۳، پ، ب)؛ در لن لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۲۷ـک، ل۲ (نیز ل۳، آ): روز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـ(لی: طلخند) ۲۹ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): طلخند؛ متن = (پ) ۳۰ـ(لی: بند) ۳۱ـک: خونی ۳۲ـس، ق، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، ب): بدان؛ ک (نیز ل۳): پر از؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، لن۲، آ) ۳۳ـس۲: بودی

بدین[1] گونه بُد ناچران و چمان[2] — چُنین تا سرآمد برو[3] بر زمان[4]
سرآمد کنون[5] بر من این داستان — که بشنیدم از گفته‌ی[6] باستان

گفتار اندر آوردن کلیله و دمنه از هندوستان[7]

نگه کن که[8] شادانِ[9] بُرزین[10] چه گفت — بدانگه که بگشاد راز از[11] نهفت:
به درگه[12] شهنشاه[13] نوشین‌روان[14] — که نامش بماناد تا جاودان[15]،

۱ـک، ل۲ (نیز ل۳، لن۲): برین؛ (و: بدان؛ آ: بران)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، ب) ۲ـل، س، ق، س۲ (نیز لی، ب): چمان و چران؛ ک: جوان (ـ چران) و چمان؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ؛ نیز ـ ک) ۳ـ(لن: بدو) ۴ـ(ل۳: جهان)؛ س، لی، پ، و، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

س، لی، و، ب: چنین است رسم (ب: درسم) سرای جهان — شرنگ آشکارا و زهرش نهان
بدردیم ازین رفتن اندر (و: بر) نهیب — گهی بر فراز و گهی بر (س: در) نشیب

پ:

چنین است کار جهان را نهاد — کزو گاه غمگین بوی گاه شاد
بسر شد چنین کار طلخندشاه — به خاک اندرون کرد آرام‌گاه
همین تخت شطرنج از آن روزگار — بماندست بر مردمان یادگار
به شادی بماناد جاویدشاه — مباد ایچ غم را بدو دستگاه
5 جهاندار باد و جهانگیر باد — بر آزادگان جهان میر باد
نشش باد با زور و بازو قوی — فروزان ازو مسند خسروی
گسسته مباد از جهان فرّ او — جهان باد در سایه‌ی پرّ او
ز طلخند خسرو سخن ساختیم — به کردار برزوی پرداختیم

۵ـق: همی؛ ک (نیز ق۳، آ): همان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ(ب: چو بشنودم از گفتهٔ)؛ ل (نیز ق۲): چنان هم که بشنیدم از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

کنون بازگردم به شاه جهان — شهنشاه کسری نوشین‌روان
هم از حال برزوی و ز موبدان — و زان دفتر او بر هندوان

بنداری (۳۳۷۶ـ۳۳۸۲): قال: فکانت أم طلخند تشاهد الشطرنج یلعب به عندها فتتعرّف أحوال ذلک المعترک الذی جری فیه علی ولدها ما جری، و لم یزل ذلک دأبها الی أن قضت نحبها فهذا سبب وضع الشطرنج. و الحمد للّه رب العالمین ۷ـل: گفتار اندر داستان و کلیله؛ ق: گفتار در رفتن برزویهٔ طبیب به هندوستان؛ ک: داستان آوردن کلیله و دمنه؛ ل۲: آوردن برزویهٔ حکیم کلیله و دمنه را از هند؛ س۲: سبب آوردن کلیله و دمنه؛ متن = س؛ بنداری: ذکر نقل کتاب کلیلة و دمنة الی خزانة کسری أنوشروان ۸ـ(ل۲: کرد) ۹ـک: شاهان؛ ل۲ (نیز ق۲): شاداب؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـ(پ: برزوی) ۱۱ـل۲: جاز ← ۱۲ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ب، لن۲، ب): گاه؛ ق، ک (نیز ل۳، آ): ز کار؛ (و: ز گاه)؛ متن ← ۱۳ـ(ق۲: ز گفتار و کردار)؛ متن = ل ۱۴ـ(لی: نوشیروان) ۱۵ـس، ک، س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): دایم جوان؛ ق، ل۲: بماندست دایم روان (ل۲: جوان)؛ متن = ل (نیز و)؛ لن، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ز هر دانشی موبدان داشتی — بدان خرّمی روز بگذاشتی

ز هر دانشی موبدان[1] خواستی / که درگه بدیشان[2] بیاراستی:
برشک[3] سَخُن‌گوی و گندآوران[4] / گزارنده[5] و آزموده‌سران[6]،
ابر[7] هر دری[8] نامورمهتری / کجا هر سری را بُدی[9] افسری!
برشک[10] سراینده بُرزوی بود / به پیری[11] رسیده سَخُن‌گوی[12] بود!
ز هر دانشی داشتی بهره‌یی / به[13] هر بهره‌یی در[14] جهان شهره‌یی!

چُنان بد که روزی به هنگامِ بار / بیامد برِ نامورشهریار[15]،
چُنین گفت کای[16] شاه دانش‌پذیر / پژوهنده و یافته[17] یادگیر،
من امروز در دفترِ هندوان / همی‌بنگریدم به روشن‌روان
نبشته چُنین بد[18] که[19] بر کوه[20] هند / گیاییست[21] رخشان[22] چو رومی[23] پرند[24]،
که[25] آن را چو گرد آورد رهنمای[26] / بیامیزد[27] و دانش آرد به جای[26]،
چو بر مرده[28] بپراگند[29]، بی‌گمان / سَخُن‌گوی گردد هم اندرزمان
کنون من به دستوری شهریار[30] / بپیمایم این[31] راه[32] دشخوار[33] خوار!
بسی[34] دانشی رهنمای آورم / مگر کین[35] شگفتی به جای آورم!
تنِ مرده گر زنده گردد رواست / که نوشین‌روان[36] بر[37] جهان پادشاست!

۱ـل: موبدی؛ س (نیز لی، ب): موبدی دانشی؛ (لی، لن۲: کشوری موبدی)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، ا) ۲ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): که (لی: ز) درگاه ازیشان؛ متن = ل؛ لن، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

به فرمان او بود یکسر جهان / بزرگان و کارآزموده مهان

۳ـق، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، ب): برشک و؛ متن = ل، س (نیز لن، ل۳، لن۲، آ) ۴ـل، س، ق، ک: سخن‌گوی گنداوران؛ (لن، پ: سخن‌گوی کنداکران (لن: کندالران)؛ لن۲: سخن‌گوی پیر از کران (؟ واژهٔ پایانی خوانا نیست))؛ متن = ل۲ (سخن‌گو)، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب) ۵ـس: کرارنده؛ (لن، ق۲، لی، پ، ب: گرازنده)؛ متن ← ۶ـل: بزرگان و کارآزموده سران؛ (ل۳: گزارندهٔ خواب ناموران)؛ متن = ق، ک، ل۲، س۲ (نیز و، لن۲، آ۲) ۷ـس ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): ابا؛ (و: بران)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۸ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ـب): دهی؛ ل۲: یکی؛ (ق۲: رهی؛ لی: دمی)؛ متن = ل ۹ـق: بود؛ (لن، لن۲: سری (لن۲: سوی) داشتی) ۱۰ـس، ق، ل، س۲ (نیز لی، پ، و، ب): پزشکی؛ متن = ل، ک (نیز لن، ل۳، لن۲، آ۲) ۱۱ـل (نیز ا): نیرو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـ(ل۳، آ: جوی)؛ ق آین بیت را ندارد ۱۳ـق، ل۲: ز ۱۴ـ(ل۳، آ: بهره اندر)؛ بنداری (۳۳۸۳ـ۳۳۸۹): قال صاحب الکتاب: کان فی جملة حکماء أنوشروان طبیب حاذق قد أفنی عمره فی دراسة العلوم، موسوم بالعقل الکامل و العلم الوافر یسمی برزویه ۱۵ـق این بیت را ندارد ۱۶ـ(ب: ای) ۱۷ـ(لن۲: نافذ و؛ و: را با خرد؛ ب: پژوهندهٔ دانش و) ۱۸ـل (نیز ق۲): چنین بد نوشته (ق۲: نبشته)؛ ل۲ (نیز و، لن۲): نوشته چنین (ل۲، لن۲: چنان) بد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ(ل۳، پ، لن۲: در) ۲۰ـ(و: بوم) ۲۱ـک: گیاهست ۲۲ـل: چینی؛ ق: روشن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـق، ک (نیز لی، ل۳): چینی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـس: بلند ۲۵ـ(ق۲: چه) ۲۶ـل: رهنما ـ جا ۲۷ـ(ل۳، ا: برآمیزد)؛ س این بیت را ندارد ۲۸ـل۲: بژمرده (!) ۲۹ـس ـ س۲ (نیز لی ـ و، آ، ب): بپراکنی؛ (لن، لن۲: پیدا کنی)؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ بنداری (۳۳۹۰ـ۳۳۹۵): فدخل ذات یوم علی الملک و قال: إنی قد وجدت فی کتب بعض علماء الهند أن فی جبالهم دواء لو نثر علی المیت لعاد حیا یتکلّم ۳۰ـ(لی: رهنمای (یـاوند ندارد)) ۳۱ـ(ل۳: آن) ۳۲ـ(پ: کار) ۳۳ـل، ق (نیز ق۲، لی): دشوار؛ (ل۳: دشوار و)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴ـس۲: همان ۳۵ـل۲: این؛ بنداری (۳۹۹۶ـ۳۹۹۷): و أنا أسأل الملک الإذن لأدخل الی تلک الدیار فی طلب هذا الدواء فلعلی أعثر علیه ۳۶ـ(لی: نوشیروان) ۳۷ـل: در؛ بنداری (۳۳۹۸): و لیس یبعد من سعادة الملک و یمن أیامه أن یسهل ذلک

بدو گفت شاه: این نشاید بُدن / مگر کآزمون را[1] بباید شدن!
بر نامه‌ی من[2] بر رایِ[3] هند / نگر تا که باشد[4] کت‌آرای[5] هند!
بدین کار با خویشتن یار[6] خواه / همه[7] یاری[8] از بختِ بیدار خواه!
اگر[9] نو[10] شگفتی شود[11] در جهان / که این[12] گفته رمزی بود[13] در نهان،
ببر[14] هرچ[15] باید بنزدیکِ[16] رای / کزو[17] بایدت بی‌گمان رهنمای!
درِ گنج بگشاد نوشین‌روان[18] / ز چیزی[19] که بُد درخور[20] هندوان[21]:
ز دینار و دیبا و[22] خزّ و حریر[23] / ز مُهر و ز افسر ز[24] مشک و عبیر[25]،
شتروار[26] سیصد بیاراست شاه / فرستاده برداشت از بارگاه[27]

۱ـل، ق (نیز و، لن۲): آزمون را؛ س (نیز ق۲): کازمودن؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، آ، ب) ۲ـس، س۲ (نیز لی، و): ما؛ (لن: نامه‌لی بر؛ ب: نامه ما را)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن، لن۲) ۳ـک، ل۲ (نیز ق۲): شاه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـق: چه گوید؛ ی: چه بیند؛ (ق۲: برانکس باشد (وزن درست نیست))؛ متن = ده دستنویس دیگر (ل۳، آ ـ ے) ۵ـل ـ ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، ب): بت‌آرای؛ س۲ (نیز لن، و، لن۲): دل‌آرای؛ (ل۳، آ: مگر کت بود چاره‌آرای)؛ متن تصحیح قیاسی است؛ در لن لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۶ـل۲: یار ۷ـل۲ (نیز آ): همان؛ (لی، پ: همی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـل۲: باری ۹ـ(لن، و، لن۲: از بن؛ ل۲: مگر) ۱۰ـل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، ب)؛ تو؛ س (نیز و، لن۲، آ۲): نو (بی‌نقطه)؛ متن = (ق۲) ۱۱ـس ـ ل۲ (نیز لن، لی ـ ب): شوی؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۲ـک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): کزین (در ب حرف دوم بی‌نقطه)؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، و) ۱۳ـ(آ: یدی؛ ق۲: از مردمی)؛ س۲ این بیت را ندارد ۱۴ـ(لی: هنر) ۱۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ ب): هر چه؛ متن = ل، ق (نیز لن) ۱۶ـ(ل۳، آ: بایدت نزدیک) ۱۷ـق (نیز ل۳): که او ۱۸ـ(لی: نوشیروان) ۱۹ـل، س، ک: نرمی؛ ل۲ (نیز لی، پ، آ، ب): بزمی؛ س۲ (نیز لن، لن۲): رومی؛ (ل۳: برمی)؛ متن ← ۲۰ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن، لن۲، آ، ب): جامهٔ؛ متن = ق (نیز ق۲، و) ۲۱ـل، س۲ (نیز ل۳، آ): پهلوان؛ (ق۲: خسروان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ(لن: دیبای)؛ س، ق، س۲ (نیز لی، لن۲، آ، ب): دیبا و دینار و؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۲۳ـ(و: سمور) ۲۴ـل: افسون و؛ متن ← ۲۵ـق: خزّ و عبیر؛ (لی: عود و عبیر؛ ب: خزّ و حریر (یساوند ندارد)؛ و: کرک سفید و ز کیمال سور (واژهٔ پسین بی‌نقطه))؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لن، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

هم از یاره و گوهر شاهوار / هم از طوق و از افسر و گوشوار

۲۶ـل: شتربار ۲۷ـ(ق۲: و آمد به راه)؛ ق: برگشت از پیشگاه؛ س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): برخاست از (س، پ: زان) بارگاه (س۲: جایگاه)؛ (ل۳، آ: برگشت از بارگاه)؛ متن = ل، ک؛ س۲ پس از این بیت افزوده است:

چو برزو ز نوشین‌روان شاد شد / 5 چو منزل به منزل بیامد به هند / چو بشنید گفتار آن نامدار
روانش ز اندیشه آزاد شد / گشاده‌دل و کرده لب را به پند / پذیره فرستاد چندی سوار
زمین را ببوسید و آمد به در / چو دیدند برزوی را در به راه / 10 چو نزدیک گشتند یک با دگر
بسی آفرین کرد بر شاه بر / یکی برد زی آگهی نزد شاه / گرفتند مر یکدگر را به بر
از آنپس بفرمود تا ساروان / بدو گفت کای شاه نوشین‌روان / وزانجای تازان و خرم به راه
بیارد شتر از در کاروان / فرستادهٔ شاه نوشین‌روان (!) / برفتند یکسر بنزدیک شاه
شتر پیش بردند و کردند بار / برین مرز ما بی‌سپاه آمدست / چو او شاه را دید بر گاه بر
سوی هند رفتن بیاراست کار / برانم که جویای شاه آمدست / بسی آفرین خواند بر شاه بر

بنداری (۳۹۹۹ـ۴۰۰۶): فأصحبه الملک هدایا کثیرة و تحفا وافرة برسم ملک الهند، و أرسل الیه و کتب الیه کتابا یسأله فیه أن یدله علی هذا الدواء، و یعینه علی ذلک بمن عنده من العلماء و الحکماء

بیامد برِ رای و نامه بداد — سرِ بارها[1] پیش او برگشاد[2]!
چو برخواند آن نامه‌ی شاه[3] رای — بدو گفت کای پیر پاکیزه‌رای،
ز کسری مرا گنج[4] بخشیده نیست — تن و[5] لشکر و پادشاهی[6] یکی‌ست!
۳۴۱۰ ز داد و ز فرّ و ز اورندِ[7] شاه — وُ زآن[8] روشنی‌بخت[9] و آن دستگاه،
نباشد شگفت از جهاندارِ پاک[10] — اگر[11] مردگان را برآرد[12] ز خاک[10]!
برهمن به کوه[13] اندرون هرک[14] هست — یکی دارد این رای را با تو دست[15]،
کت‌آرای[16] و فرخنده دستور من — همان گنج و[17] پرمایه گنجور من،
بد و نیکِ هندوستان پیشِ تست — بزرگی مرا در کم و[18] بیشِ تست!

۳۴۱۵ بیاراستندش بنزدیکِ رای — یکی نامور[19] چون ببایست جای!
خورشگر فرستاد هم[20] خوردنی — همان پوششِ نغز و گستردنی
برفت آن شب و رای زد با ردان[21] — بزرگان قَنّوج[22] و هم[23] بخردان

۱ـل: بدره‌ها ۲ـل۲: درگشاد؛ ل۳،آ به جای این بیت دو بیت زیر را آورده‌اند:

سوی هندوان راه اندرکشید — شب و روز شد تا بدانجا رسید
بشد سوی درگاه رای و مهان — بدو داد نامه ز شاه جهان

ل۲ تنها بیت یکم را پس از بیت ۳۴۰۶ افزوده است؛ بنداری (۳۴۰۷): فسار برزویه حتی وصل الی حضرة الرای فأوصل الیه ما صحبه من الهدایا و التحف، و أعطاه کتاب أنوشروان ۳ـل: نامه بر شاه؛ (و: نامه را شاه؛ ق۲: بیاراستندش بنزدیک)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـس (نیز لی، ب): هیچ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـل: همه ۶ـ(لن، و، لن۲: گنج شاهی؛ ل۳: پادشاهی و لشکر) ۷ـس۲ (نیز ب): اورنگ؛ س (نیز لن، و، لن۲، ب): اورنگ و از (لن۲: ز) فرّ؛ ل۲: فرمان اورنگ؛ (ل۳: فرهنگ اورنگ؛ لی: دادار اورنگ و از فرّ)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲) ۸ـ(ق۲: ازان) ۹ـل، س، ک، ل۳، س۲ (نیز و، ب): بخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن، ب: تخت؛ ق۲: بزم)؛ ق: راستی نیز؛ متن = (لی، ل۳، لن۲)؛ آ این بیت راندارد ۱۰ـس (نیز لی، ب): شاه ـ نگاه (بی‌نقطه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـل: که گر؛ ل۲ (نیز لن، لن۲): همی؛ متن ← ۱۲ـس: مردمانرا برآرد؛ (پ: برآرد همه مردگانرا)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب) ۱۳ـق: ملک ۱۴ـس ـس۲ (نیز لن ـ ب): هر که؛ متن = ل ۱۵ـک: راز را با تو به دست؛ س۲: این را با تو به دست؛ (لن، لن۲: کوه با تو بدست؛ ق: با تو دارند هم رای و دست)؛ س (نیز لی، ب): همه جمله باشد ترا (لی: مرا) زیردست؛ ل۲ (نیز آ): همی رای دارد بتو زیردست؛ (ق۲: بگرداند این راز با تو درست؛ ل۳: همین رای دارند با تو به دست؛ و: همه پیش تو هست چون زیردست)؛ متن = ل، ق (نیز پ) ۱۶ـل ـل۲ (نیز ق۲ ـو، آ، ب): بت‌آرای و (س، ق۲، لی، پ، ب: جز ←)؛ س۲: بیارا تو (؟)؛ (لن: بیارستی (حرف پنجم و ششم بی‌نقطه)؛ لن۲: بیاری این (!))؛ متن تصحیح قیاسی است (← بت‌آرای) ۱۷ـل: هم از ۱۸ـس۲ (نیز لی): جز ← ۱۹ـل۲: فرستاده را ۲۰ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): فرستاد (ل۲: فرستاد و) از (ل۲، لی: ز) افکندن و؛ ق: فرستاد هرگونه‌ئی؛ (ق۲: فرستاد بسیار و هم)؛ متن = ل، ک (نیز ل۳، آ)؛ لن، لن۲ این بیت را پیش از بیت ۳۴۱۸ آورده‌اند ۲۱ـس، ل، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): همه شب بزو (و: زده) رای (پ: همی‌بود) با موبدان؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، آ) ۲۲ـل: فتوح؛ ل۲: فتوح (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن: فنوح؛ و: فنوج (حرف یکم بی‌نقطه)) ۲۳ـل (نیز ق۲)؛ با؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ س، لن، لی، لن۲، ب پس از این بیت و س۲ پس از بیت پیشین افزوده‌اند:

شهنشاه چون دید از (لی: جز ←) اندیشه (لن: اندازه) رنج — بفرمود تا جامه دستی ز گنج
بیاورد گنجور و (لی: جز ←) اسبی (ب: اسپی) گزین — نشست شهنشاه کردند زین

چو برزد سر از کوه رخشنده‌روز — پدید آمد آن[1] شمعِ گیتی‌فروز،
بزشکانِ[2] فرزانه[3] را خواند رای[4] — کسی کو به دانش بُدی رهنمای[5]،
۳۴۲۰ بفرمود تا نزدِ دانا شوند — ز برزوی یک‌یک سَخُن بشنوند[6]
برفتند هر کس که دانا بدند — به کار بزشکی[7] توانا بدند
چو برزوی بنهاد سر سوی کوه — برفتند با او[8] بزشکان گروه
پیاده[9] همه کوهساران به پای — بپیمود با دانشی[10] رهنمای
گیاها ز[11] خشک و ز تر برگزید[12] — ز پژمرده و[13] هرچ[14] رخشنده دید[15]
۳۴۲۵ ز هرگونه‌یی سوده از[16] خشک و تر — همی[17] برپراگند بر مرده‌بر
یکی[18] مرده زنده نگشت از گیا[19] — همانا که سست[20] آمد آن[21] کیمیا!
همه کوه بسپَرد[22] یک‌یک[23] به پای[24] — برِ رنجِ او هم نیامد[25] به جای[26]!
بدانست کآن[27] کار[28] آن پادشاست — که‌زنده‌ست[29] جاوید و[30] فرمان‌رواست!
دلش گشت جوشان[31] ز[32] تشویرِ شاه[33] — هم از نامداران و از[34] رنجِ راه[35]،
۳۴۳۰ وُ زان[36] خواسته نیز کآورده بود — ز گفتارِ بیهوده آزرده بود!

۱ـ(آ: این) ۲ـق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ): بزرگان؛ متن = ل، س، ک (نیز لی، پ، ب) ۳ـس ـس۲ (نیز لی، پ، و، ب): داننده؛ (ل۳، آ: خوانده)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۴ـ(لی: اوی (پساوند ندارد))؛ ل: خواندند؛ متن = بازده دستنویس دیگر ۵ـک، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): بود رهنمای؛ (ق۲: یکی نامور چون ببایست جای (=۳۴۱۵ب))؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لی، پ)؛ ل از ۳۴۱۹ آ و ۳۴۲۰ب یک بیت ساخته و ۳۴۱۹ب و ۳۴۲۰آ را انداخته است؛ لن، لن۲ بیت‌های ۳۴۱۹ـ۳۴۲۱ را ندارد ۶ـل: راندند؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت و ک بیت‌های ۳۴۲۰ـ۳۴۲۳ را ندارند؛ بنداری (۳۴۰۸ـ۳۴۲۰): فلما وقف علیه أکرمه و أعز مقدمه، و جمع علماء حضرته و حکماء بلاده، و أمرهم بالدخول علی برزویه الحکیم و معاونته علی ما قصد تلک الممالک لأجله ۷ـ(لی، ب: بزشکان؛ ل۳: بزرگی)؛ ل این بیت را ندارد ۸ـل۳: وی ۹ـ(ل۳: بیامد) ۱۰ـس۲: دانش و؛ ل۲ پس از این بیت افزوده است:

بفرمود تا نزد دانا شوند (=۳۴۲۰آ) — گیاها ز خشک و زتر بنگرند (← ۳۴۲۴آ)

۱۱ـک (نیز لن، لی): گیاهان ز (لی: جز ←)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـق، ک (نیز ق۲، آ): بنگرید؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـل: بران کوه بر؛ (ق۲: ز تن مرده و؛ لن۲: تن مرده و)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـس ـس۲ (نیز لن ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۱۵ـ(ق۲: پژمرده دید؛ لی: آمد بدید) ۱۶ـق (نیز پ): سود از؛ ل۲: سودش از؛ س۲ (نیز لن، و، لن۲): سود ازان؛ (ل۳: دید از)؛ ل: گونه داروی؛ (ق۲: گونه دارو ز)؛ متن = س، ک (نیز لی، آ، ب) ۱۷ـک (نیز ق۲): همه ۱۸ـ(لی: بلی) ۱۹ـ(لی: گیای) ۲۰ـ(لن۲: اسب (!)) ۲۱ـ(ق۲: این)؛ لی از ۳۴۲۶آ و ۳۴۲۷ب یک بیت ساخته و ۳۴۲۶ب و ۳۴۲۷آ را انداخته است ۲۲ـل: بردند؛ س (نیز لن، و، لن۲، ب): که سپردند؛ س۲: همانکه سپردند؛ متن = ک، ل (نیز ق۲، ل۳، پ) ۲۳ـ(لن: یکسر) ۲۴ـس۲: جای (پساوند ندارد)؛ (و: پا (پساوند ندارد)) ۲۵ـل: ابر رنج او برنیامد؛ س، ل۲، س۲ (نیز لی، و، ب): بر از (ل۲: جاز ←) رنجشان هم (س: بر) نیامد (س۲: بیامد (!))؛ (لن: وزان رمزشان هم نیامد؛ ق۲: بسی رنج برد و بیامد؛ لن۲: هم از رنجتان هم نیامد)؛ متن = ک (نیز ل۳، پ) ۲۶ـ(لی: پای)؛ بنداری (۳۴۲۱ـ۳۴۲۷): فاجتمعوا الیه و أخذوا فی طلب تلک الحشیشة فی جبال الهند فلم یعثروا علیها ۲۷ـ(و: کین) ۲۸ـ(لن: نام) ۲۹ـ(آ: زنده‌ست و ۳۰ـ(لی: جز ←؛ لن۲: جاوید زنده‌ست و)؛ ک این بیت را ندارد ۳۱ـل (نیز ق۲): سوزان؛ (ل۳: جویان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـس۲: جز ← ۳۳ـ(لی: راه)؛ ل۲ (نیز و، آ): تسویر شاه ۳۴ـل، س۲ (نیز لن، پ، لن۲): ز؛ (آ: وز)؛ ق، ک (نیز ق۲، لی): هم از؛ متن = س، ل۲ (نیز ل۳، و، ب) ۳۵ـ(لی: ترس شاه) ۳۶ـ(ق۲، ل۳، آ: ازان)

ز کار نبشته[1] بُد[2] تنگ‌دل — که آن مرد بی‌دانش و[3] سنگ‌دل،
چرا[4] خیره بر[5] باد چیزی نبشت[6] — که بر باید از[7] رنج[8] گفتارِ زشت[9]؟!
چُنین گفت از آنپس[10] بدآن[11] بخردان — که ای کاردیده ستوده‌ردان[12]،
که دانید[13] داناتر از خویشتن — کجا سرفرازد بدین[14] انجمن؟
۳۴۳۵ به پاسخ شدند انجمن هم[15] سَخُن — که دانندهٔ پیری‌ست ایدر کُهُن،
به سال و خرد او ز ما مهترست[16] — به دانش ز هر مهتری بهترست[17]!
چُنین گفت برزوی با هندوان[18] — که ای نامدارانِ روشن‌روان[19]،
برین[20] رنج‌هابر فزونی کنید — مرا سوی او رهنمونی کنید،
مگر کآن سَخُن‌گویِ[21] دانای پیر — بدین[22] کار باشد مرا[23] دست‌گیر!

۳۴۴۰ ببردند برزوی را نزدِ اوی[24] — پراندیشه[25] دل، سر پر از[26] گفت‌وگوی
چو نزدیکِ او شد سَخُن‌گوی[27] مرد — همه رنج‌ها پیشِ[28] او یاد کرد،
ز کارِ نبشته[29] که آمد پدید — سَخُن‌ها که از کاردانان شنید؛
برو[30] پیر[31] دانا سَخُن[32] برگشاد — ز هر دانشی پیشِ او[33] کرد یاد،

۱ـل،س،ل۲ (نیز لی،و،ل۲،ب): نوشته؛ (ق۲،آ۲: گذشته)؛ متن = ق،س۲ (نیز ل۱،ل۳،پ)؛ برای ک ← ۲ـس،ق (نیز لی،پ،آ،ب): شده؛ ل۲ (نیز ق۲): شد او؛ س۲ (نیز ل۱،ل۳،و،ل۲): بشد؛ ک: وزان کار نبشته شد (وزن درست نیست)؛ متن = ل ۳ـق،ک،ل۲ (نیز ل۱ـل۲،ب): <چو>؛ متن = ل،س،س۲ (نیز آ) ۴ـ(ل۲،آ۲: مرا (← چرا)) ۵ـ(آ: <چو>) ۶ـل،س،ل۲ (نیز ل۱،لی،پ،و،ل۲،ب): نوشت؛ (ل۲: خیره نوشت)؛ متن = ق،ک،س۲ (نیز ق۲،آ۲) ۷ـق،ک (نیز ل۱،ق۲،لی،ل۲): ناید از؛ س،س۲ (نیز و،ب): باید از؛ ل: بد بار آن؛ ل۳: بار آرد آن؛ (ل۳: ا: نماید از)؛ متن = ب) ۸ـ(آ: رنج و) ۹ـ(ق۲: تخمی که کشت)؛ بنداری (۳۴۲۸ـ۳۴۳۲): و عظم تعذّرها علی برزویه فانصرف و دخل علی الرای و قال: کیف استجاز مصنف هذا الکتاب وصف هذا الدواء مع استحالة وجوده؟ و لعله اخطأ فیما ذکر ۱۰ـل: زان‌پس ۱۱ـل: بران ۱۲ـ(لی: سران) ۱۳ـ(و: دارید) ۱۴ـل۲: ابر؛ (ل۱،ل۲: به هر)؛ ک: سرفرازید بر؛ س۲ (نیز لی،پ،و،ب): سربرافرازد از؛ متن = ل،س،ق (نیز ق۲،ل۳،آ۲)؛ بنداری (۳۴۳۳ـ۳۴۳۴): ثم إنه قال لمن حضر من العلماء و الحکماء: هل تعرفون فی هذه الدیار أحدا أعلم منکم؟ ۱۵ـق: یک؛ ل۲: زان؛ (ق۲: بر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ل۱،ل۲: برترست) ۱۷ـ(ل۱: مهترست؛ ل۳: برترست؛ ق۲: دانشی برترست)؛ بنداری (۳۴۳۵ـ۳۴۳۶): فقالوا: إن هاهنا شیخا هو أکبر منا سنا و أغزر علما، و أوفر فضلا ۱۸ـ(ل۱: موبدان؛ و: مهتران) ۱۹ـ(و: و دانشوران) ۲۰ـک (نیز لی): بدین ۲۱ـق: آن سخنهای ۲۲ـس،ق (نیز ب): برین ۲۳ـ(ل۳،آ۲: ما را شود)؛ ل۱،و،ل۱،ل۲ این بیت را ندارند؛ ق در اینجا سرنویس دارد: رفتن برزویهٔ طبیب در هند نزد برهمن؛ بنداری (۳۴۳۷ـ۳۴۳۹): فقال: دلونی علیه ۲۴ـل (نیز آ): او (بساوند ندارد) ۲۵ـل،س۲ (نیز ق۲ـپ): بر اندیشه؛ متن = (ل۱،و،ل۱،آ۲،ب) ۲۶ـس،ق،ک،س۲ (نیز لی،ل۳،پ،آ،ب): لب پر از؛ (ل۱،ل۱،۲: گشت ازان)؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲،و) ۲۷ـ(ب: جوی) ۲۸ـل۲،س۲ (نیز پ،و): نزد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـل،ل۳ (نیز و،ل۱،۲): نوشته؛ (ق۲: گذشته)؛ متن = س،ق،س۲ (نیز لی،ل۳،پ،آ،ب)؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۳۴۴۰ـ۳۴۴۲): فقعلوا فلما حصل عند الشیخ ذکر له ما وجده فی کتاب عالم الهند ثم ما تحمله من وعثاء السفر و عناء الطریق فی ارتیاده، و أنه عجز عن معرفة ذلک جمیع من هنالک من العلماء و الحکماء ۳۰ـل (نیز لی،آ۲): بدو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـل،س: نیز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق (نیز ل۱،آ۲): نیز؛ س۲: تیز؛ متن = ل۲ (نیز ل۱ـو،ب) ۳۲ـل: زبان ۳۳ـق: برو بر ز هر دانشی

که ما در[1] نبشته[2] همین یافتیم[3] — بدین[4] آرزو[5] تیز[6] بشتافتیم[3]،
۳۴۴۵ چو زآن[7] رنج‌ها بر نیامد[8] پدید — ببایست ناکام[9] دیگر شنید[10]!
گیا چون سَخُن دان و دانش[11] چو کوه — که باشد همه ساله او را شکوه[12]!
تنِ مرده چون مردِ بی‌دانش‌ست — که دانا به هر جای با رامش‌ست[13]!
به دانش بود[14] بی‌گمان زنده مرد — خنک رنج‌بردارِ بایندهٔ‌مرد[15]!
چو مردم ز نادانی[16] آید[17] ستوه — گیا چون کلیله‌ست[18] و[19] دانش چو کوه!
۳۴۵۰ کتابی[20] به دانش نماینده راه — بیابی چو جویی تو[21] از[22] گنجِ[23] شاه

چو بشنید برزوی[24] ازو[25] شاد گشت[26] — همه[27] رنج بر چشم او باد گشت[26]!
برو[28] آفرین کرد و[29] شد نزد شاه — بکردار آتش بپیمود راه!

۱ـس،س۲ (نیز لن،لی،پ،و،لن۲): از؛ ل: من در؛ ل۳ (نیز ب): از ما؛ متن = ق،ک ۲ـل،ل۳ (نیز و،لن۳): نوشته؛ متن = س،ق،ک،س۲ (نیز لن، لی،پ،ب) ۳ـل: چنین یافتم ـ بشتافتم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـل: بدان؛ س،س۲ (نیز پ،ب): برین؛ متن = ق،ک،ل۲ (نیز لن،لی، و،لن۲) ۵ـل: آرزوی ۶ـل: بیز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک،س۲ (نیز لن۲): نیز؛ متن = س،ق،ل۲ (نیز لن،لی،پ،و،ب)؛ ق۲ این بیت و ل۳،۱ بیت‌های ۳۴۴۴ـ۳۴۴۵ را ندارند ۷ـک،س۲: حز>یان؛ (ب: زو) ۸ـک: را برامد ۹ـل ـ س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،آ،ب): ناچار؛ متن = (لن،لن۲) ۱۰ـل۲: کشید؛ (و: گزید)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـس،ل۲ (نیز پ،و،ب): دانا؛ (لی: حو>دانا؛ آ: دانش او)؛ متن = ل،ق،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،لن۲) ۱۲ـ(لی: با شکوه)؛ ق،ک (نیز لن،ل۳،و،لن۲،آ): دور از گروه؛ (ق۲: دارو ز کوه)؛ ل: همواره باشد مرا زو شکوه؛ متن = س،ل۳،س۲ (نیز پ،ب)؛ در ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۳۴۴۳ـ۳۴۴۶): فقال الشیخ عند ذلک: أیها العالم! حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء. إنما المراد بذلک الدواء البیان. و المراد بالحبل الذی هو منبته العلم ۱۳ـق ـ س۲ (نیز لن،لی ـ لن۲،ب): که نادان (لن۲: کیازان (← که نادان) به هر جای بی‌رامش (س۲: دانش) است؛ متن = ل،س (نیز ق۲)؛ آ این بیت را ندارد؛ ق پس از این بیت افزوده است:

به دانش بود بی‌گمان مرد مه — که دانش ز گنج و ز هر چیز به

۱۴ـک: شود؛ (پ: <چو>) ۱۵ـق: دانندهٔ مرد؛ س۲ (نیز آ): تابنده مرد؛ (لن،لی: یابند مرد؛ ل۳،پ،لن۲: پایندهٔ مرد)؛ ک (نیز و): بردار و بایندهٔ (در و حرف یکم و سوم بی‌نقطه) مرد؛ ل،ل۲: چو دانش نباشد به گردش مگرد؛ متن = س (نیز ق۲،ب)؛ در پ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

یکی دفتری هست در گنج شاه — که خواند کلیله ورا نیک‌خواه

بنداری (۳۴۴۷ـ۳۴۴۸): و المراد بالمیت الجاهل نفسه. و اذا تعلم الجاهل فکأنه اجتاب فضفاض الحیاة. و العلم بمنزلة الروح من العظام الرفات ۱۶ـل،س،س۲ (نیز لن،لی،و،لن۲،ب): دانائی؛ متن = ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ) ۱۷ـق،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،و،لن۲،آ): آمد؛ متن = ل،س،ک،ل۲ (نیز لی،پ،ب) ۱۸ـ(ل۳: کلیله <ست>؛ پ: کلیدست)؛ س۲ (نیز لن،لن۲): همچو کانست؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لی: <و>)؛ بنداری (۳۴۴۹): و کتاب کلیلة و دمنه من هذا الدواء ۲۰ـل،ق ـ س۲ (نیز لن،ل۳،پ،لن۲،آ): گیائی (گیایی)؛ س: کنابی (بی‌نقطه)؛ (ق۲: که باشد؛ ب: کنابی (حرف دوم بی‌نقطه)؛ متن = (لی،و) ۲۱ـق: خواهی تو؛ ل۲،س۲ (نیز لن): به دانش‌تر؛ (و: بیابی همانا تو؛ لن۲: نیابی به دانش‌تر)؛ متن = ل،س،ک (نیز ق۲ـپ،آ،ب) ۲۲ـ(و: در) ۲۳ـ(لی: رنج)؛ بنداری (۳۴۵۰): و هو فی خزانه رای ملک الهند ۲۴ـق،ل۲: برزو؛ (ب: برزوی بشنید)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـل (نیز ل۳،آ۲): زو؛ س۲ (نیز لن،و،لن۲): ازان؛ متن = س ـ ل۲ (نیز ق۲،لی،پ،ب) ۲۶ـل: شد ۲۷ـ(آ: همی) ۲۸ـ(آ: بدو) ۲۹ـ(لی: <و>)

بیامد[1] نیایش‌کنان پیش[2] رای — که تا جای باشد[3]، تو بادی[4] به جای!
شنیدم کتابی‌ست[5] گسترده‌کام[6] — که آن را به[7] هندی کلیله‌ست نام،
به رای و به دانش نماینده راه — به گنجور فرمان دهد تا ز گنج
سپارد به من گر[9] ندارد[10] به رنج! — دژم گشت از آن[11] آرزو[12] جانِ شاه[13]
بپیچید[14] بر خویشتن چندگاه[15]! — به‌برزوی گفت این[16] کس از ما[17] نجست
نه اکنون[18]، نه از روزگارِ نخست، — ولیکن جهاندار[19] نوشین‌روان[20]
اگر تن بخواهد[21] ز ما با[22] روان، — نداریم[23] ازو باز چیزی که هست
اگر سرفرازست اگر[24] زیردست، — ولیکن[25] بخوانی[26] مگر[27] پیش ما[28]
بدان تا روانِ بداندیش[29] ما[28]، — نگوید[30] به دل[31] کان نبشته‌ست[32] کس
بخوان و بدان و ببین، پیش و[33] پس! — بدو گفت برزوی[34] کای شهریار
ندارم[35] فزون زانچ[36] گویی مدار[37]! — کلیله بیاورد گنجورِ[38] شاه[39]
همی‌بود او را نماینده‌راه[40]

۱ـق: چو آمد ۲ـق (نیز و،آ): نزد ۳ـس،ق،س۲ (نیز لن،پ،و،لن۲،ب): هند باشد؛ ل۲: هست گیتی؛ متن = ل،ک (نیز ق۲، لی،ل۳،آ)
۴ـق: مانی؛ ک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،لن۲،آ،ب): باشی؛ (و: بمانی)؛ متن = ل،س (نیز ق۲،پ) ۵ـل: یکی نام؛ س: کتابست (بی‌نقطه)؛
ص۲ (نیز لی): که نامیست؛ (پ: ز دانای؛ لن۲: گیائیست)؛ ق: کتابیست ای شاه؛ ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،آ): گیائیست ای (ل۲: زی) شاه را؛
شاه؛ متن = (لن،و،ب) ۶ـ(ب: نام (پساوند ندارد)) ۷ـ(پ: این راکه) ۸ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،پ،آ،ب): ارج؛ ک (نیز و): و با
ارج؛ (لن۲: و با ارج و؛ ق۲: که آن هست با درج)؛ متن = ل؛ بنداری (۳۴۵۱ـ۳۴۵۵): فقام برزویه جدلا مسرورا حتی أتی الملک فقال: قد
عرفنا الدواء الذی کنا فی طلبه، و هو کتاب کلیلة و دمنة الذی هو تحت ختم الملک فی خزانته ۹ـ(و: بنده (!))
۱۰ـل: نباشد؛ (ل۳: نداری)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۴۵۶): و المسئول أن یؤمر الخازن باحضاره ۱۱ـل (نیز ق۲،لی):
زان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـل: آرزوی ۱۳ـس،ق،ک،س۲ (نیز لی،پ،و،آ،ب): رای؛ متن = ل،ل۲ (نیز لن،ق،ل۳،لن۲) ۱۴ـک
(نیز آ): بجنبید؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـس،ق،ک،س۲ (نیز لی،ل۳،پ،و،ب): بر ز (پ: به) جای؛ (لن،لن۲: بر ز راه؛ ق۲: بر به
گاه؛ آ: بر ز رای)؛ متن = ل،ل۲؛ بنداری (۳۴۵۷): فعظم ذلک علی الملک ۱۶ـق،ک: آن ۱۷ـل۲: ز ماکس ۱۸ـق: از تو؛ بنداری (۳۴۵۸): و
قال لبرزویه: إنه لم یطلب أحد هذا الکتاب، و لا وقف علیه ۱۹ـل۲ (نیز آ): جهانجوی ۲۰ـ(لی: نوشیروان) ۲۱ـک: دیده خواهد؛ س۳
(نیز لن،لن۲): سر بخواهد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،لن۲،آ،ب): یا؛ (لی،و: گر)؛ متن = ل،ق (نیز ل۳،پ)
۲۳ـس۲ (نیز لن): ندارم ۲۴ـل۲: وگرد؛ (و: نه از سرفراز و نه از)؛ بنداری (۳۴۵۹ـ۳۴۶۰): ولکن لو طلب منا الملک أنوشروان أرواحنا لم
نبخل علیه ۲۵ـق: مگر آن ۲۶ـل،س،ق،س۲ (نیز و،لن۲): بخوانی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن،لی،ل۳،آ: نخوانی)؛ متن = ل۲ (نیز ق۲،پ،ب)
۲۷ـق: تو در ۲۸ـ(ل۳،آ: من) ۲۹ـق: بر اندیش؛ (و: نگوید بداندیش)؛ ک: این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳۰ـس۲ (نیز لن۲): بگوید
۳۱ـ(ق۲: همی) ۳۲ـل،ل۲ (نیز لن۲): نوشتست؛ (و: که آنرا به دل برگذشتست)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـ(ل۳،پ: بنه پیش و؛ آ: به
پیش و به)؛ ق۲: ببین و بدان پیش و)؛ متن = ل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،و،لن۲،ب) ۳۴ـل۲: برزو ۳۵ـق: ندارام؛ (ق۲: بگویم) ۳۶ـس،ک،
ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ب): زانک؛ ق (نیز لی،پ،لن۲): زانکه؛ (ل۳: آنکه؛ و: زانچه)؛ متن = ل ۳۷ـس،س۲ (نیز لن،لی،پ،لن،لن۲): تو کار؛ ک،
ل۲ (نیز ل۳): بدار؛ (پ: بکار)؛ ق (نیز و): گفتی تو کار؛ متن = ل (نیز ق۲،آ) ۳۸ـ(لن،و،لن۲: دستور) ۳۹ـس،ق،ک،س۲ (نیز ل۳،پ،و،آ،ب):
رای؛ (لن،لن۲: اوی)؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲،لی) ۴۰ـس،ق،ک،س۲ (نیز ل۳،پ،و،آ،ب): برزوی با (ق،ک،ل۳،آ: را) رهنمای؛ (ق۲: با وی
نماینده راه؛ لی: برزوی با فرّ و جاه؛ لن،لن۲: آنک (لن۲: آنکه) بستد ز گنجور اوی)؛ متن = ل،ل۲ (نیز ← ق۲)؛ بنداری (۳۴۶۱ـ۳۴۶۴): ثم
أمر باحضاره بین یدیه، و شرط علیه ألا یکتب منه شیئا، و یقنع بمطالعته

۳۴۶۵ هر آن در[1] کرآن[2] نامه برخواندی — همه روز[3] بر دل همی‌راندی!
ز مایه[4] فزون زآنک[5] بودیش[6] یاد — نه برخواندی[7] نیز تا بامداد[8]!
چو زو نامه رفتی به شاه جهان — دری از کلیله نیشتی[9] نهان!
بدین[10] چاره تا نامه‌ی[11] هندوان — بیامد بنزدیکِ[12] نوشین‌روان[13]

همی‌بود شادان‌دل[14] و تن‌درست — به دانش همی جان روشن[15] بشست!
۳۴۷۰ بدین[16] گونه تا[17] پاسخ نامه دید — که دریای[18] دانش برِ ما رسید،
از[19] ایوان بیامد[20] بنزدیکِ رای — به دستوریِ بازگشتن به جای
چو بگشاد لب[21]، رای بنواختش — یکی خلعتِ هندوی[22] ساختش:
دو پاره بهاگیر و[23] دو گوشوار — یکی طوقِ پرگوهرِ شاهوار،
هم از[24] شاره‌ی هندی و[25] تیغِ هند — همه[26] روی آهن سراسر[27] پرند!

۳۴۷۵ بیامد[28] ز قَنّوج[29] بُرزوی[30] شاد — بسی دانشِ نو گرفته[31] به یاد!
ز ره چون رسید اندرآن بارگاه — نیایش‌کنان رفت[32] نزدیکِ شاه!

۱ـل۲: هر آنکس؛ (ل۳،آ: هر آنگه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـل،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،آ): که آن؛ س،ک (نیز ق۲،پ،و،ب): که از؛
متن = ق (نیز لن،لن۲) ۳ـس۲: روزه ۴ـل: مایه (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س ـ س۲ (نیز پ،و،آ): نامه؛ (لن،لی،ل۳،لن۲،ب: ز مانه (= ز مایه)؛
ق۲ خوانا نیست)؛ متن تصحیح قیاسی است (= ل،لن،لی،ل،ل۳،لن۲،ب) ۵ـل۲ (نیز لی،ل۳،پ،لن۲،آ): زانکه؛ متن = ل ـ ک،س۲ (نیز لن،
ق۲،و،ب) ۶ـک: بر دلش ۷ـک: خواند او ۸ـق،ک: بیش تا بامداد؛ (لی،لن۲: زانک (لن۲: زانکه) بودیش یاد (پساوند ندارد)؛ و: هیچ تا
بامداد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـل: نوشتی؛ (آ: بستی)؛ س،ل،س۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،ب): بدو در نبشتی (ل۲،لن۲: نوشتی)
کلیله؛ (و: نوشتی کلیله بدو در)؛ متن = ق،ک (نیز ق۲،ل۳) ۱۰ـ(لن،و،لن۲: بدان) ۱۱ـ(لن،لی: با نامهٔ؛ آ: نامه و چاره از) ۱۲ـ(لن،لن۲: بر
شاه)؛ ل: فرستاد نزدیک؛ ق: بیاورد نزدیک؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(لی: نوشیروان) ۱۴ـک: بودشان زان دل ۱۵ـق: شبرین؛
در ل این بیت پس از بیت ۳۴۶۶ آمده است؛ بنداری (۳۴۶۵ـ۳۴۶۹): فکان کل یوم یحضر و یطالع من الکتاب بابا و یحفظه و یکرر علیه
فی نفسه. فاذا رجع الی بیته کتب الباب الذی حفظه، و نفذه الی أنوشروان. و لم یزل ذلک دأبه حتی أتی علی جمیع الکتاب
۱۶ـق،ک،س۲ (نیز ق۲،و): برین؛ (لن،لن۲: بدان)؛ متن = ل،س،ل۳ (نیز لی،ل،پ،آ،ب) ۱۷ـس: چو؛ لی: بر ۱۸ـس۲ (نیز لن،ل۳،و،لن۲): ده
باب؛ متن = ل ـ ل۲ (نیز ق۲،لی،پ،آ،ب)؛ پ بیت‌های ۳۴۷۰ـ۳۴۷۲ را به هم ریخته است: ۳۴۷۲، ۳۴۷۱، ۳۴۷۰؛ بنداری (۳۴۷۰): قال: و أتاه
کتاب أنوشروان باستکمال أبواب الکتاب أجمع و حصول بحر العلوم لدیه ۱۹ـل،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ): ز؛ متن ← ۲۰ـق،ک: چو برزوی
آمد؛ متن = س،س۲ (نیز لن،لی،و،لن۲،ب)؛ بنداری: فاستأذن برزویه عند ذلک ملک الهند بالانصراف الی حضرة أنوشروان ۲۱ـل: دل
۲۲ـ(لن،لی،ل،ل۳،و،لن۲: هندونی) ۲۳ـ(ق۲: یکی تاج پاکیزه) ۲۴ـس (نیز لن،لی ـ ب): همان؛ متن = ل،ق،ک،س۲ (نیز ق۲) ۲۵ـ(ق۲ هند و
آن)؛ س (نیز لن،و،لن۲،ب): شاره (س: باره) و محمل و؛ ک: ساز هندی هم از؛ ل۲: شاره هندی همان؛ (لی: شاره و دیگر آن)؛ متن = ل،ق،
س۲ (نیز ل۲،پ،آ) ۲۶ـ(آ: همان) ۲۷ـ(ق۲: گرفته)؛ بنداری (۳۴۷۲ـ۳۴۷۴): فخلع علیه و أعطاه عطایا کثیرة و مالا وافرا، و صرفه الی
خدمة أنوشروان ۲۸ـ(لن،لی،لن۲،ب: برآمد) ۲۹ـل،ل۲: فتوح؛ (لن: فنوح (حرف یکم بی‌نقطه)) ۳۰ـ(ق۲: به راه اندر آمد دل آباد و)
۳۱ـس،س۲ (نیز لن،لی،پ،و،لن۲،ب): دانشی برگرفته؛ ل۲ (نیز ق۲): دانشی نو گرفته؛ (آ: ز هر دانشی نو گرفته)؛ متن = ل،ق،ک (نیز ل۳)؛
بنداری (۳۴۷۵): فخرج الحکیم من قنّوج صاعد النجم، عالی الجدّ، مقرون الحاجة بالنجاح، فائزا فوز المعلّی من القداح ۳۲ـ(ل۳: رفت)

بگفت آنچ[1] از رای دید و شنید — به جای گیا[2] دانش آمد پدید!
بدو گفت شاه: ای پسندیده‌مرد — کلیله روانِ مرا زنده[3] کرد!
تو اکنون ز گنجور بستان کلید — ز چیزی که باید[4] بباید گزید!
۳۴۸۰ بیامد خردیافته سوی گنج — به گنجور بسیار ننمود[5] رنج،
درم بود[6] و گوهر چپ و دستِ[7] راست — جزاز[8] جامه‌ی[9] شاه چیزی نخواست!
گرانمایه‌دستی بپوشید[10] و رفت[11] — برِ گاه[12] کسری خرامید و[13] تفت[11]!
چن[14] آمد بنزدیک تختش فراز — برو[15] آفرین کرد و بردش نماز!
چُنین گفت بُرزوی را[16] شهریار — که بی‌بدره و گوهر شاهوار،
۳۴۸۵ چرا رفتی ای رنج‌دیده ز گنج — کسی را سَزد[17] گنج کو دید رنج!
چُنین داد بُرزوی پاسخ[18] به شاه — که ای تاجِ[19] تو برتر از چرخِ[20] ماه،
هر آنکس که او[21] پوشش[22] شاه یافت — به بخت و به تخت[23] مهی راه یافت!
دگر آنک[24] با[25] جامه‌ی شهریار — ببیند[26] مرا مردِ ناسازگار،
دل بدسگالان شود تار و تنگ — بماند[27] رخ[28] دوست با آب و رنگ!

۱ـک، ل۲ (نیز لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲) ۲ـق، ک (نیز پ): جائی که با (ب: تا)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر
۳ـل۲: تازه ۴ـق (نیز آ): بایی؛ ک (نیز ق۲): شاید؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۴۷۶ـ۳۴۷۹): فلما حصل عند أنوشروان أکرمه و أعزّه و شکر له سعیه، و خیره فی جمیع ما تشتمل علیه خزائنه ۵ـل۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): بنمود؛ متن = ل ـک، س۲ (نیز ق۲، پ، و)؛ در س۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۶ـق۲: زرّ)؛ س۲ (نیز و): دید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ـ لن۲، ب): به چپ و به؛ (لی: ز چپ و ز)؛ ق: دینار از چپ و؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، آ) ۸ـک: بجز ۹ـ(پ: نامهٔ) ۱۰ـل۲: یک دست بپوشید؛ آ: دستور پوشید) ۱۱ـق۲: تفت ـ رفت) ۱۲ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): به درگاه؛ (ل۲، پ: سوی کاخ؛ آ: سوی گاه)؛ متن = ل، ق ۱۳ـس ـ س۲ (نیز لن، لی، و ـ ب): جو؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۲، پ)؛ بنداری (۳۴۸۰ـ۳۴۸۲): فلم یخترْ غیر دست من الملابس الخسروانیة الخاصة فلبسها و دخل علیه ۱۴ـل ـل۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۱۵ـ(لی: بدو) ۱۶ـ(آ: با)؛ ل: بدو گفت پس نامور؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـل: نبرد (سزد هم خوانده می‌شود؛ نقطهٔ زیر حرف دوم کم‌رنگ است)؛ (لی، لن۲: رسد؛ ل۲: برد)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ آبیت‌های ۳۴۸۵ـ۳۴۸۸ را ندارد؛ بنداری (۳۴۸۳ـ۳۴۸۵): و قال له الملک: ما بالک لم تلبس الطوق و السوار، و اقتصرت من کنوزنا علی هذا القدر؟ ۱۸ـل: پاسخ آورد برزو؛ ل۲: گفت برزوی دانا؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـ(ل۲: جاه) ۲۰ـک، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، ب): چرخ و؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، پ، و) ۲۱ـک: از ۲۲ـل۲: تو سن؛ (ق۲: پوزش و پرسش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـل، س، س۲ (نیز و، ب): تخت و به بخت (حرف نخست هر دو واژه بی‌نقطه)؛ ل۲ (نیز ق۲): تخت و به بخت؛ متن = ق، ک (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲) ۲۴ـ(ل۳، لن۲، ب: آنکه) ۲۵ـ(ب: تا) ۲۶ـک: نبیند؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ در پ این لت با ۳۴۹۰ب پس و پیش شده است؛ لن از ۳۴۸۸آ و ۳۴۹۰ب یک بیت ساخته و ۳۴۸۸ب ـ ۳۴۹۰آ را انداخته است؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

بدو گفت برزوی کای شهریار — گزیدم من این جامهٔ نامدار

۲۷ـل (نیز لی): نماند؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در ق حرف یکم بی‌نقطه) ۲۸ـ(پ: دل)؛ بنداری (۳۴۸۶ـ۳۴۸۹): فقبل برزویه الأرض بین یدیه و قال: من لبس خلعة الملک فقد تسنم تخت الجلال و استولی علی أمد الکمال، و أرغم أنف الحاسد الکاشح، و أقر عین الولی الناصح

۳۴۹۰ یکی آرزو[1] خواهم از شهریار — که ماند ز من در جهان یادگار[2]،
چو بنبیسد[3] این[4] نامه بوزرجمهر[5] — گشاید برین[6] رنج بُرزوی[7] چهر[8]،
نخستین در[9] از من کند[10] یادگار — به فرمانِ پیروزگرشهریار،
بدان تا پس از مرگِ من در جهان — ز داننده[11] رنجم نگردد نهان!
بدو گفت شاه[12]: این بزرگ‌آرزوست — بر اندازه‌ی[13] مردِ آزاده‌خوست[14]،
۳۴۹۵ ولیکن[15] به رنج تو اندرخورست — سَخُن گرچه[16] از پایگه برترست!
به بوزرجمهر[17] آن زمان شاه گفت — که این آرزو[18] را نشاید[19] نهفت!
نبیسنده[20] از کلک چون خامه کرد — ز بُرزوی یک در سرِ[21] نامه کرد!
نبشتند بر[22] نامه‌ی[23] خسروی[24] — نبود[25] آن زمان خط جزاز پهلوی[24]
همی‌بود با ارج[26] در گنجِ شاه — بدو[27] ناسَزا کس نکردی نگاه!
۳۵۰۰ چُنین تا به تازی سَخُن راندند — ورا[28] پهلوانی همی‌خواندند

چو مأمون رَوِشنِ جهان[29] تازه کرد — خور و روز[30] بر دیگر اندازه کرد،

۱ـل: آرزوی ۲ـک: ببیند مرا مرد ناسازگار (=۳۴۸۸ب) ۳ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب): بنویسد؛ (پ: برخواند؛ ل۳: که بنویسد)؛ متن = ک ۴ـ(پ: آن) ۵ـ(ن: برزیجمهر) ۶ـق (نیز لی، ب): بدین؛ (لن: گشاده کند)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـس: بر تازه؛ (ق۲: گونه برزوی) ۸ـل۲: مهر ۹ـ(ق۲: که) ۱۰ـل۲: کنند ۱۱ـ(لن۲: بدانند)؛ بنداری (۳۴۹۰ـ۳۴۹۳): و إن حاجتی عند الملک أن یأمر بُزُرجمهر، اذا حرر هذا الکتاب للخزانة، أن یفتتحه بباب یشتمل علی ذکر العبد حتی یبقی اسمه بعد موته بین الخلق ۱۲ـ(ل۲، آ: شاه گفت) ۱۳ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): نه اندازهٔ؛ ل۲: نه ز اندازهٔ؛ (ق۲: بر اندازه بر)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ل۲، پ، و، آ) ۱۴ـل ـک، س۲ (نیز لن ـ و، آ، ب): سالارخوست (در آ حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ (لن۲: سالارجوست)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲) ۱۵ـ(ق۲: به گیتی) ۱۶ـک (نیز ق۲): هر چه؛ بنداری (۳۴۹۴ـ۳۴۹۵): فقال أنوشروان: إن هذه أمنیة عظیمة، و لکنا لاندفع فی نحر مرادک و نسعفک بذلک ۱۷ـ(لن: برزیجمهر) ۱۸ـل: آرزوی ۱۹ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): نباید؛ (ق۲: زو نباید)؛ متن = ل، ق، ک؛ بنداری (۳۴۹۶): ثم أمر بزرجمهر بأن یصدر الکتاب بباب یشتمل علی ذکر برزویه الطبیب ۲۰ـل ـل۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): نویسنده؛ متن = س۲ (نیز پ) ۲۱ـس، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): سخن؛ ق: باب سر؛ (و: نخستین ز برزوی در)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۲۲ـ(لن: با؛ ب: در)؛ ل: نوشت او بر آن؛ ل۲: نویسندهٔ؛ (ق۲: نبشته ابر)؛ س (نیز لی، ل۳، و، لن۲): نوشتند بر؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز پ، آ) ۲۳ـق (نیز ق۲، ل۳): کاغذ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(ل۳: پهلوی ـ خسروی) ۲۵ـل (نیز لن، ل۳، لن۲): جز؛ ق: جز خط؛ ل۲: نوشت آن زمان خط بر؛ (ق۲: نبد آن حکایت بجز)؛ متن = س (نیز لی، ب)؛ در ل۲ این بیت پس از بیت ۳۴۹۵ آمده است ۲۶ـس، ل۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): همیدون (و: همیشه) نگه داشت؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ): ارج ـ درج؟ ۲۷ـ(ل۳، و، ب: بدان) ۲۸ـس، ل۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): ازان؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، آ)؛ بنداری (۳۴۹۷ـ۳۵۰۰): ففعل و نقل الکتاب بعباراته البارعة و ألفاظه الساحرة باللسان القهلوی الی البیاض الخسروی ۲۹ـل، ل۲: روشن‌روان؛ س، ک: جهان روشن و؛ (ق۲: روشن‌خرد؛ ل۳: روش در جهان؛ و: جهان را همی)؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب) ۳۰ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): ماه؛ ل: چنین نامه؛ ل۲ (نیز ل۳): چو آن (ل۲: این) روز؛ س۲: چو زو روز؛ متن = ق، ک (نیز ق۲ جو ـ، پ)

دلِ مویدان داشت و رای کیان[1]
کَلیله به تازی شد از پهلوی
به تازی[4] همی‌بود تا گاه نصر[5]
۳۵۰۵ گرانمایه بوالفضل[9] دستورِ اوی[10]
بفرمود تا پارسیِ[11] دری[12]
وُ زآنپس چو پیوسته[15] رای آمدش
همی‌خواست تا[18] آشکار و نهان
گزارنده[21] را[22] پیش بنشاندند
۳۵۱۰ بپیوست گویا پراگنده را
بر آن[29] کو سَخُن راند[30] آرایش‌ست
حدیثِ پراگنده بپراگند[33]

ببسته به هر دانشی‌بر میان[2]!
برین[3]سان که اکنون همی‌بشنوی
بدانگه که شد[6] بر[7] جهان شاه نصر[8]،
که اندر سَخُن بود گنجور اوی[10]،
بگفتند[13] و کوتاه[14] شد داوری!
به دانش خرد[16] رهنمای[17] آمدش،
ازو[19] یادگاری بود در جهان[20]،
همه[23] نامه بر[24] رودکی[25] خواندند!
بسفت[26] این چُنین[27] درِّ[28] آگنده را!
چن[31] ابله[32] بود جایِ بخشایش‌ست!
چو پیوسته شد جان و[34] مغز آگند!

۱ـس، س۲ (نیز ل۳،آ): ردان؛ (لن: لسان (حرف دوم بی‌نقطه))؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب) ۲ـس: گذشته به هر دانش از بخردان؛ (لی، لی، لن۲، ب: نیشته (لن۲: نوشته) به هر دانشی بر میان؛ ق۲: ببستی به هر دانشی در میان؛ ل۳،آ: به هر دانشی داشت بسته میان)؛ متن = ل، ل۲ (نیز پ، و؛ در ل۲ پس از تصحیح **بیشتی** (!) به **بسته**)؛ **بنداری** (۳۵۰۱ـ۳۵۰۲): و بقی کذلک إلی زمان أمیرالمؤمنین المنصور ثانی الأئمة الهاشمیة ۳ـل (نیز لی، آ): بدین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۵۰۳): فإنه أمر عبدالله بن المقفع فنقله إلی اللسان العربی ۴ـ(آ: بیاری (!)) ۵ـق: عصر ۶ـس (نیز لن، لی، لن۲) ب): بد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـس، ک (نیز ق۲، لی، و، آ): در؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، ب) ۸ـس (نیز لی، پ، و، لن۲، ب): عصر؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳،آ) ۹ـ(لی: بوالفتح) ۱۰ـل، س، ق، ک (نیز ل۳،آ، ب): او؛ متن = ل۳، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲) ۱۱ـل، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، ب): پارسی و؛ ق: زبان؛ (ق۲: پارسی یک)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، و) ۱۲ـ(آ: ذری (!)) ۱۳ـ(ق۲: نیشتند) ۱۴ـ(آ: کوتا)؛ بنداری (۳۵۰۴ـ۳۵۰۶): ثم لما ملک نصر بن أحمد بن اسمعیل السامانی أمر وزیره أباالفضل البلعمی فنقله إلی اللسان الفارسی نثرا ۱۵ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): بنشست؛ (و: بنوشت)؛ س۲: وزان خویش بنشست؛ (ق۲: ازین پس چو پیوسته؛ پ: ازانپس چو بشنید)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ل۳،آ) ۱۶ـ(ق۲: سخن)؛ س، ل۳، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲): برو بر خرد؛ (و: خرد را بران؛ ب: بران بر خرد)؛ متن = ل، ک (نیز ل۳، آ) ۱۷ـل: رهنما؛ ق بیت‌های ۳۵۰۷ـ۳۵۱۰ را ندارد ۱۸ـل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): از؛ متن = ل، س، ک (نیز ق۲، ل۳،آ) ۱۹ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): کزو؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳،آ) ۲۰ـ(ب: نهان (پساوند ندارد)) ۲۱ـ(لن: کرازنده) ۲۲ـ(پ: دراج) ۲۳ـل: همی ۲۴ـ(لن۲: نامهٔ) ۲۵ـ(ق۲: زوزنی؛ لی: برزویکی (← بر رودکی)) ۲۶ـل۲: نسفت ۲۷ـ(و: آنچنان) ۲۸ـک: کوه ۲۹ـل (نیز ل۳،آ): بدان؛ س (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): هران؛ ل۲: نه آن؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، پ) ۳۰ـس، ک، ل، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): داند؛ (آ: گوید)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۳۱ـل، س، ک، ل۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۳۲ـ(پ: نادان) ۳۳ـس۲: نپراکند ۳۴ـس۲ (نیز ل۳): جای؛ (و: رای و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۵۰۷ـ۳۵۱۲): ثم أمر الروذکی الشاعر فنظمه أراجیز باللسان العجمی أیضا؛ بنداری بیت‌های ۳۵۱۳ـ۳۵۱۸ را ترجمه نکرده و به جای آنها از خود آورده است: قلت: فبقی الکتاب بالعبارة الفارسیة القدیمة الی زمان السلطان بهرامشاه بن مسعود بن ابراهیم ابن مسعود بن محمود بن سبکتکین رضی الله عنهم. فتصدّی أبوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید الکاتب الغزنوی فحرره بألفاظه الزاهرة و عباراته الباهرة، و رصعه باستعارات تروق النفوس، و وشحه بإشارات تشرح الصدور، و مزجه بأمثال العرب و أشعارهم الفصیحة. فنسخ به ما قبله، و صار ما عمله مفخرا للعجم لم یحرر مثله فی أسلوب الترسل الفارسی والسلام

جهاندار تا جاودان زنده باد
زمان و زمین[1] پیش او بنده باد!

از اندیشه دل را مدار ایچ[2] تنگ[3]
که دوری[4] تو از روزگارِ[5] درنگ[6]!
۳۵۱۵ گهی بر[7] فراز و گهی[8] بر[9] نشیب
گهی با مراد و[10] گهی[11] بر[12] نهیب!
ازین[13] دو یکی نیز[14] جاوید نیست
به بودن[15] ترا رای[16] اومید[17] نیست!
نگه کن کنون کار[18] بوزرجمهر[19]
که از خاک بر شد به گردان‌سپهر[20]!
همان کس[21] که بردش به ابرِ بلند
فرود[22] آوریدش به خاک نژند!

۱ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و): زمین و زمان؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س، س۲، ق۲، لی، ل۳، و، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

س، لی، ب: شهنشاه با داد (لی، ب: جهاندار بادا چو (ب: و)) پیروزبخت
همیشه ورا باد باینده (ب: پاینده) تخت (ب: بخت)

س، س۲، ق۲، لی، ل۳، و، ب:

من (ل۳: دل) از شاه محمود خرم شدی
اگر رای بدگوهران (س، س۲، لی، و: بد محضران؛ ب: بد مهتران)
کم (ق۲: رایش از حالم آگه) شدی (س، ق۲، لی، ب: بدی)

ق۲ پیش از بیت بالا باز هم افزوده است:

به گیتی درون تا که آید فراز
گهی در نشیب و گهی در فراز

۲ـل: به اندیشه دل را مکن هیچ؛ ق (نیز ل۳): به اندیشه دل را مدارید؛ ل۲ (نیز ب): از اندیشهٔ دل مدار ایچ؛ (آ: بداندیش را شد دل از رنج)؛ متن = س، ک، س۲ ﴿را﴾ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲) ۳ـل: بند ۴ـ(ق۲: دورچی﴾) ۵ـق: روز و رای ۶ـل: گزند؛ (ب: تنگ (!))؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۷ـ(ق۲: با؛ پ: در) ۸ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): فرازی گهی؛ (ق۲: فرازی و گه)؛ متن = ل، ق (نیز ل۳، پ، و، آ) ۹ـس۲ (نیز ل۳، پ، و): در؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـس، س۲ (نیز لن، پ، و): مدارا؛ ک: مرادی؛ (ق۲: خرامی)؛ آ: نشاط و؛ ب: مدار و)؛ ق: در مراد و؛ ل۲: در نشاطی؛ (لی: بر مدارا؛ ل۳: در نشاط و؛ لن۲: نامدار و)؛ متن = ل ۱۱ـ(ق۲: وگر) ۱۲ـل: بر؛ (ل۳: در)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـ(لی: ازان؛ و: کزین) ۱۴ـس، س۲ (نیز لی، پ، و): بنده؛ ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): بند؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳،آ) ۱۵ـ(و: بردن) ۱۶ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): راه؛ متن = ل ۱۷ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): امید؛ متن = ک؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

نگه کن کنون کار بوزرجمهر (=۳۵۱۷آ) ز بهر پرستش هم از بهر مهر (=۳۵۲۲ب)

۱۸ـل: رای؛ (و: حال)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لن: بوزیجمهر) ۲۰ـ(لی: گردون سپهر؛ ل۳: بر سر چگونه شد او را سپهر؛ آ: بدانگه که برزد سر از کوه چهر) ۲۱ـس۲ (نیز و): کو؛ (لن: را؛ لی: هر آنکس؛ ب: همانا)؛ متن = ل ـ ل۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۲۲ـل، ل۲ (نیز و): فراز؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در ل لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ پ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ س، ک، س۲، لی، و، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

به گیتی درون تا کت آید (و: که یابد) جواز
گهی در نشیبی (لی: نشیب و) گهی (ک: و گه) در (و: و گاهی) فراز
چو مرگ آمد آن خود (لی: آن که آید) در (و: گه) رفتنست (لی، ب: رفتنیست)
ازان (ک، ب: ازو) هر چه گویی (و: گفتی) تو ناگفتنست (لی، ب: ناگفتنیست)

گفتار اندر خشم گرفتن کسری بر بوزرجمهر و بند کردن او را[1]

چُنان بُد[2] که کسری بدان روزگار[3] — برفت از مداین ز بهر شکار[3]،
۳۵۲۰ همی‌تاخت بر[4] غُرم و آهو به دشت — پراگنده شد[5] غُرم و او مانده گشت
ز هامون[6] برِ مرغزاری[7] رسید — درخت و گیا دید[8] و هم سایه[9] دید
همی‌راند با شاه بوزرجمهر[10] — ز بهرِ پرستش هم از بهرِ[11] مهر
فرود آمد از بارگی شاه نرم — بدان[12] تا کند بر گیا چشم[13] گرم
ندید از پرستندگان هیچ[14] کس — یکی خوب‌رخ ماند[15] با شاه و[16] بس
۳۵۲۵ بغلتید[17] چندی بر آن[18] مرغزار — نهاده[19] سرش مهربان بر[20] کنار
همیشه به بازوی آن شاه[21] بر — یکی بندِ بازو[22] بُدی پرگهر[23]
بَرَهنه شد از جامه[24] بازوی اوی[25] — یکی مرغ رفت از هوا سوی اوی[25]،
فرود آمد از ابر[26] مرغ[27] سیاه — ز پرواز شد تا به[28] بالینِ شاه،

۱ـل: داستان کسری با بوزرجمهر؛ س، س۲: سبب آزار شاه (س۲: ‹شاه›) نوشین‌روان از بوزرجمهر؛ ک: آزار گرفتن نوشین‌روان از بوزرجمهر؛ ل۲: اندر سبب آزار نوشتن (!)روان از بوزرجمهر؛ متن = ق؛ س این سرنویس را پس از بیت ۳۵۱۲ آورده و در اینجا سرنویس دیگری هم دارد: آغاز داستان؛ بنداری: ذکر تقلب الزمان علی بُزُرجمهر، و غضب أنوشروان علیه ۲ـ(ق۲: دان) ۳ـ(لن: ز بهر شکار ـ نگار (!)؛ لی این بیت را ندارد ۴ـل، ق (نیز ق۲،پ): با؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـک: بد؛ بنداری (۳۵۱۹ـ۳۵۲۰): قال الفردوسی صاحب الکتاب: اتفق أن أنوشروان خرج ذات یوم من المدائن یتصید فرکض خلف الغزلان و الأوعال حتی تعب و انفرد عن العسکر ۶ـ(ق۲: هامون چو) ۷ـق: کوهساری ۸ـق: بود؛ (ل۳،آ: آب)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ(لی: شاه؛ پ: سبزه)؛ بنداری (۳۵۲۱): فانتهی الی روضة ذات ماء و شجر ۱۰ـ(لن: برزیجمهر) ۱۱ـس، ق، ک، س۳ (نیز لن، لی): رنج؛ متن = ل، ل۳ (نیز ق۲، ل۳ـب)؛ بنداری (۳۵۲۲): و بزرجمهر معه لا یفارقه لمحبته له ۱۲ـک: بران ۱۳ـ(ق۲: بیاساید از راه) ۱۴ـ(لن، ق۲، لن۲: ایچ) ۱۵ـ(ل۳: برد؛ دید) ۱۶ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ): جو ›؛ متن = س، ک (نیز ل۳، و، لن۲، ب)؛ بنداری (۳۵۲۳ـ۳۵۲۴): فنزل لیستریح ساعة و یغنی لحظة ولم یکن معه غیر وصیف ۱۷ـس۲ (نیز پ): بعلطید ۱۸ـل۲: بدان؛ (لی، و: دران)؛ س، س۲ (نیز لن، پ، ب): خندان بدان (لن: بران)؛ ق: شادان بدان؛ ک (نیز ق۲، لن۲): چندان دران (لن۲: بران)؛ (ل۳، آ: بر خاک آن)؛ متن = ل ۱۹ـ(ق۲: گرفته) ۲۰ـ(لی: در) ۲۱ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): دانند؛ متن = ل ۲۲ـل: بازوی؛ (ق۲: نیکو)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـق: از گهر؛ س۲: با گهر؛ بنداری (۳۵۲۵ـ۳۵۲۶): فتمدّد علی تلک الأرض فی نبانها، و وضع رأسه فی حجر بزرجمهر فنام و معه دملج مرصع بالجواهر ۲۴ـ(ق۲: خواب)؛ ل۲: آن خوب؛ متن = ل ۲۵ـل، ل۲ (نیز ق۲): ار؛ متن تصحیح قیاسی است؛ ق، لن، پ، لن۲ این بیت را ندارند؛ س، ک، لی، ل۳، و، آ، ب به جای این بیت بیت زیر را آورده‌اند:

ز بازوش بگسست آن (ل۳: بگسسته بد) بند سخت (س۲: ســت) — بیفتاد نزدیک بالین ز بخت (س، لی، ب: بالین تخت؛ ل۳: بیفتاده بد زیر بالین تخت؛ در ل۲، و، آ حرف یکم بی‌نقطه)

ل۲ بیت بالا را پس از بیت سپسین آورده است؛ ل۳ پیش از بیت بالا افزوده است:

بیفتاد از آن مرد دانا گهر — همو را نبود از فتادن خبر

۲۶ـ(لی۲: اسب (!)) ۲۷ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): مرغی؛ متن = ل ۲۸ـس ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): بپرّید تا زیر (ق، لن، ق۲: پیش)؛ (آ: بیارید با زیر (!))؛ متن = ل

نگه کرد و[1] آن بندِ بازو بدید[2] — سر از بند[3] آن گوهران بردرید[4]!
۳۵۳۰ چو بدرید[5]، گوهر یکایک بخورد — همان[6] درّ خوشاب و یاقوتِ زرد!
بخورد و ز بالین او[7] برپرید[8] — همانگه ز دیدار شد ناپدید!
دژم گشت از آن[9] کار[10] بوزرجمهر[11] — فروماند از[12] کار گردان‌سپهر!
بدانست کآمد به تنگی نشیب[13] — زمانه بگیرد فُریب و نهیب[14]!
چو بیدار شد شاه و[15] او را[16] بدید — کزآن سان[17] همی لب[18] به دندان گزید،
۳۵۳۵ [به بازو نگه کرد و گوهر ندید[19] — یکی آشنا را ز لشکر[20] ندید.]
گمانی چُنان برد کو را به خواب[21] — خورش کرد بر پرورش[22] بر شتاب!
بدو گفت کای[23] سگ[24]! ترا این که گفت[25] — که پالایش[26] طبع بتوان[27] نهفت؟!

۱ـس: بر؛ متن ← ۲ـل: به بازو نگه کرد و گوهر ندید (حرف یکم واژ؛ پسین بی‌نقطه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـل: سر درز؛ ق: بیفتاد؛ ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، لن۲): سربند؛ (ق۲: سر عقد)؛ متن = س (نیز لن، لی، ب) ۴ـق: برپرید؛ آ این بیت را ندارد؛ ل به جای این بیت چهار بیت زیر را آورده است:

به بازو نگه کرد و گوهر ندید (حرف یکم بی‌نقطه) — کسی را بنزدیک او بر ندید (← بیت ۳۵۳۴)
همه لشکرش گرد آن مرغزار — همی‌گشت هر کس ز بهر شکار
همان شاه تنها به خواب اندرون — نه بر گرد او بر کسی رهنمون
چو مرغ سیه بند بازوی بدید — سر درز آن گوهران بردرید (← ۳۵۳۰ب)

بیت‌های بالا بجز لت یکم و پایانی در هیچ یک از دستنویسهای دیگر و بنداری نیست ۵ـق: ببرید؛ (آ: بدرّید و)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۶ـس۲ (نیز و): همه ۷ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): آن همه پاک پس؛ ل۲، س۲: آن بدآئین و پس (ل۲: خود)؛ (ل۳: و به آئین او)؛ متن = ل (نیز ق۲، ب) ۸ـس۲: بردمید؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۵۲۷ـ۳۵۳۱): فوقع علیه طائر أسود و اقتلع بمنقاره تلک الجواهر و ابتلعها واحدا واحدا ثم طار و حلق فی السماء ۹ـل: زان ۱۰ـل۳: مرغ ۱۱ـ(لن: برزیجمهر) ۱۲ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، و): ازان؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ، ب)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۳ـک (نیز ل۳): نهیب ۱۴ـل، ق (نیز ق۲): بگیرد (در ل، ق حرف یکم بی‌نقطه) فریب و نهیب؛ س، ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲): نگیرد (در س، ل۲، س۲ حرف یکم بی‌نقطه) نشیب از (ل۲: و) فریب؛ (ل۳: نداند فراز و نشیب؛ پ، ب: نگیرد فریب و (ب: ار) نشیب؛ و: نگیرد نشان فریب؛ آ: نداند فروبم (؟) و نهیب)؛ ک: سر روزگار اندر آمد به شیب؛ متن تصحیح قیاسی است؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۵۳۲ـ۳۵۳۳): فعظم ذلک علی بزرجمهر و تطیر منه وعض علی یدیه ۱۵ـق، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲): جو ›؛ متن ← ۱۶ـ(ل۳: از آنیس)؛ متن = ل، س، ک، ل۳ (نیز ق۲، ب) ۱۷ـ(لن: گونه؛ ق۲: کزین سان) ۱۸ـ(ل۳، آ: که دانا لب خود) ۱۹ـل: ندید (حرف یکم بی‌نقطه) ۲۰ـل: یکی را بنزدیک او بر؛ (آ: مران جای خالی ز لشکر)؛ متن = ق (نیز لن، ق۲، ل۲، پ، لن۲)؛ ل این بیت را پس از بیت ۳۵۲۹، لن، پ، لن۲ پیش از بیت ۳۵۲۸، ق۲ پس از بیت ۳۵۴۲ و ل۳ بین دو بیت افزوده در ۳۵۲۸پ آورده‌اند؛ پیامی بیت‌های متن = ق (نیز آ)؛ س، ک، ل۳، س۲، لی، و، ب این بیت در ل، ق، لن، ق۲، ل۲، پ، لن۲، آ آمده است ۲۱ـ(ق۲: جواب) ۲۲ـ(ل۳: در پرورش بر؛ لن: پرورش کرد بر وی؛ آ: کرده و پرورش در)؛ بنداری (۳۵۳۴ـ۳۵۳۶): فاستیقظ الملک و رأی بزرجمهر متغیرا فتوهم أن ریحا خرجت منه فی حال نومه و أن تغیر بزرجمهر من أجل ذلک ۲۳ـس، ق، س۳ (نیز لن، ق۲، ل۳ و ـ ب): ای؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لی، پ) ۲۴ـ(ل۳: ‹سگ›) ۲۵ـ(لی: همی‌گفت ای نیک رای شگفت (!)) ۲۶ـق (نیز ل۳، آ): آلایش؛ (و: آرایش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـل، ل۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ): نتوان؛ ق، س۲ (نیز لن، ق۲): نتوان (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = ک (نیز پ، ب)؛ بنداری (۳۵۳۷): فتنمر من ذلک و استشاط و قال: من أخبرک أیها الکلب بأن إمساک ما تدفعه الطبیعة مستطاع؟

نه من اورمَزدم[1] وُگرز[2] بهمنم
ز[3] خاکست و از[4] باد و[5] آتش تنم!

جهاندار چندی[6] زبان رنجه کرد
ندید[7] ایچ پاسخ جزاز[8] بادِ سردا

بپژمرد[9] بر جای بوزرجمهر[10]
ز شاه و ز کردارِ[11] گردان‌سپهرا

که بس زود دید آن[12] نشانِ نشیب[13]
خردمند[14] خامش[15] بماند از نهیب!

همه[16] گرد[17] بر گرد آن مرغزار
سپه بود، اندر میان شهریار

نشست از برِ اسبِ کسری به[18] خشم
ز[19] ره تا درِ کاخ نگشاد[20] چشم!

همه ره ز[21] دانا همی لب گزید[22]!
فرود آمد از باره[23] چندی ژکید[24]!

بفرمود تا روی و ستدان[25] کنند!
به دانندهبر کاخ زندان کنند!

در آن[26] کاخ بنشست بوزرجمهر[27]
بدید آن پرآژنگ‌چهر سپهر[28]!

یکی خویش بودش دِلیر و جوان
پرستنده‌ی شاه نوشین‌روان[29]،

شب و روز[30] با شاه[31] در کاخ[32] بود
به گفتار با شاه[33] گستاخ[32] بود!

بپرسید یک روز بوزرجمهر[34]
ز پرورده‌ی شاه[35] خورشید[36]چهر،

که او[37] را پرستش همی چون[38] کنی؟
بیاموز تا کوشش[39] افزون کنی!

پرستنده گفت: ای سرِ[40] موبدان
چُنان دان[41] که امروز[42] شاه ردان[43]،

۱ـل[۳]: اُرمردم) ۲ـ(ق[۲]،ل[۲]،آ: و یا) ۳ـ(و: نه) ۴ـل،ق (نیز پ،ب): ز؛ (لن: خالست و ز)؛ متن ← ۵ـ(آ: خاک و ز باد و ز)؛ متن =س، ک،ل[۲]،س[۲] (نیز ق[۲]،لی،ل[۳]،و،لن[۲])؛ بنداری (۳۵۳۸): و هل جبلتُ إلا من التراب و النار و الهواء؟ ۶ـس[۲]: چندان ۷ـق: نداد ۸ـ(لی، پ،آ: بجز)؛ بنداری (۳۵۳۹): وشتمه شتما کثیرا قلم ینبس بزرجمهر بکلمة ۹ـ(لی: نه پژمرد(!)) ۱۰ـ(لن: برزیجمهر) ۱۱ـ(ق[۲]: گردنده) ۱۲ـ(ق[۲]: او) ۱۳ـس،س[۲] (نیز لی،پ،ب): فریب؛ (لن: نشیب فریب)؛ متن =ل،ق،ک،ل[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳]،و،لن[۲]،آ) ۱۴ـل: خردمند نیز) ۱۵ـس[۲]: جانش؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۵۴۰ـ۳۵۴۱): وکادت الأرض تسوخ به حین رأی تجهم وجه السعادة علیه، و تسرع صرف الزمان الیه. فبقی واجما یعض براجمه، و یذری من الدمع ساجمه ۱۶ـ(ل[۲]،آ: همی) ۱۷ـ(آ: گشت) ۱۸ـس[۲]: ز پس بر)؛ متن =ل،س (نیز لن،پ،لن[۲]،ب) ۱۹ـل،س (نیز لن،پ،لن[۲]،ب) ۲۰ـل[۲]: بگشاد؛ بنداری (۳۵۴۲ـ۳۵۴۳): فرکب کسری مغضبا و عاد الی إیوانه ۲۱ـس[۲]: روز (ـه ره ز) ۲۲ـس ـس[۲] (نیز ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لن،و،لن[۲]،ب) ۱۸ـل: هیچ؛ ق: ـجوی>ایچ؛ (ل[۳]،و: جو هیچ)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۹ـل ـس[۲] (نیز لن،لی،ل[۳]، ل لی این بیت را ندارد ۲۵ـس[۲] (نیز لی،ب): روی سندان؛ (آ: دل چو سندان؛ پ: تاش از نژندان)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۶ـس،ک، س[۲] (نیز لن،ق[۲]،لی،پ،و،ب): بدان؛ متن =ل،ل[۲] (نیز ل[۳]،لن[۲]،آ) ۲۷ـ(لن: برزیجمهر) ۲۸ـ(لن،لن[۲]،ب: روی سپهر)؛ ل[۲] (نیز لی،آ): پر از رنگ (لی: براورنگ (!)) روی (آ: چهر) سپهر؛ ل: ازو برگسسته جهاندار مهر؛ (ق[۲]: ز پرورده‌ٔ شاه خورشیدچهر (=۳۵۴۸ب))؛ متن = س،ک،س[۲] (نیز ل[۳]،پ،و)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۵۴۴ـ۳۵۴۶): و أمر بأن یمنع بزرجمهر من الخروج من قصره، و جعله سجنا علیه، و وکل به فیه ۲۹ـ(لی: نوشیروان) ۳۰ـل،ل[۲]: به هر جای؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۳۱ـق،ک،س[۲] (نیز ق[۲]،ب): خویش؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۲ـل[۲]: گستاخ ـدر کاخ (!) ۳۳ـ(و: گفتارها سخت)؛ بنداری (۳۵۴۷ـ۳۵۴۸): وکان لبزرجمهر قریب یخدم الملک، وکان یساکن بزرجمهر فی ذلک القصر ۳۴ـ(لن: برزیجمهر) ۳۵ـ(ق[۲]: ازان مرد با فر و) ۳۶ـک: خرشید ۳۷ـ(ق[۲]،ل[۲]،آ: شه) ۳۸ـل[۲]: خون (!) ۳۹ـل[۲]: دانش؛ بنداری (۳۵۴۹ـ۳۵۵۰): فسأله یوما و قال: کیف خدمتک للملک؟ ۴۰ـق: شه ۴۱ـک (نیز و): بد؛ (پ: بود؛ ب: چنین گفت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۲ـ(و: یکروز) ۴۳ـ(ل[۳]: جهان)؛ س،ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لن،پ،و،لن[۲]،ب): نوشین‌روان؛ (لی: نوشیروان)؛ متن =ل،ق (نیز ق[۲]،آ)

نگه سوی من بنده زآن[1] گونه کرد
که گفتم[2] سرآمد مرا خواب و خورد،

چن[3] از خوان[4] برفت[5] آب بگساردم[6]
زمین زآبدستان مگر یافت نم[7]،

جهاندار چون گشت با من درشت
مرا سست شد[8] آبدستان به مشت!

بدو[9] دانشی گفت: آب آر خیز[10]!
چُنان‌چون[11] که بر دستِ[12] شاه[13] آب ریز!

بیاورد مردِ جوان آبِ گرم
همی‌ریخت بر دست او نرم[14]نرم!

بدو گفت کین بار بر[15] دست‌شوی[16]
تو با[17] آبِ‌جوی‌ایچ[18] تنگی[19] مجوی[16]،

چو لب را بیالاید[20] از بوی[21] خوش
تو از ریختن آبدستان مکش[22]!

[چو روز دگر شاه نوشین‌روان
به هنگام خوردن[23] بیاورد خوان،]

پرستنده را دل[24] پراندیشه[25] گشت
بدان[26] تا دگربار[27] بنهاد تشت[28]

[چُنان هم چو داناش فرموده بود
نه کم کرد ازآن نیز و نه برفزود[29]]

به گفتارِ دانا فروریخت آب
نه نرم و نه از خویشتن بر شتاب[30]

۱ـس،ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لن،لی،پ،و،لن[۲]،ب): سوی من (ب: ما) بید روی ازان (پ،ب: زان)؛ متن =ل،ق (نیز ق[۲]،ل[۳]،آ) ۲ـ(لن: آمد (!))؛ در ق[۲] این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ پایانی بیت‌های متن =چهارده دستنویس دیگر و بنداری؛ بنداری (۳۵۵۱ـ۳۵۵۲): فقال: اعلم أن الملک الیوم نظر إلیّ نظرة کادت تزهق روحی ۳ـس ـس[۲] (نیز لن،ق[۲]،ل[۳]ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۴ـس[۲]: خان ۵ـ(ل[۳]: بزور (!)) ۶ـل: بگشاردم؛ ق،ل[۲] (نیز و): بگزاردم؛ (ق[۲]: بسپاردم؛ آ: بگشاد دم)؛ متن =س،ک،س[۲] (نیز لن،ل[۳]، پ،لن[۲]،ب) ۷ـس: آسمان را نیازاردم؛ ک (نیز لن،ق[۲]،ل[۳]،و،لن[۲]،ب): داستان را نیازاردم (ق[۲]: بیازاردم)؛ ق: که لب داستان را نیازاردم؛ ل[۲]: همی زابدستان نیازاردم؛ س[۲] (نیز پ،آ): ز می (آ: ز من) داستان را نیازاردم؛ متن =ل؛ لی این بیت را ندارد ۸ـس،س[۲] (نیز لن،ق[۲]، لی،و،ب): شد؛ متن =ل،ق،ک،ل[۲] (نیز ل[۳]،پ)؛ بنداری (۳۵۵۳ـ۳۵۵۴): و ذلک أنی لما رفع السماط قدّمت الیه الطست و الابریق. فکنت أصب الماء علی یده فنظر إلیّ مغضبا فقت فی عضدی، و خدرت علی الابریق یدی ۹ـس[۲]: برو؛ (ب: بدان) ۱۰ـ(ق[۲]: تو آب تیز (!)) ۱۱ـس ـس[۲] (نیز لن ـب): هم؛ متن =ل ۱۲ـ(ل[۳]: برداشت؛ لی: ابر دست) ۱۳ـ(پ: او)؛ بنداری (۳۵۵۵): فأمره بزرجمهر بأن یحضر الطست و الابریق. و قال له: أفرغ الماء علی یدی کما کنت تفرغه علی ید الملک ۱۴ـس ـس[۲] (نیز لن ـب): داننده؛ متن =ل ۱۵ـ(لی: باره (وزن درست نیست))؛ ق: انبار با؛ ک: زین بار بر؛ ل[۲] (نیز آ): ازین آب تو؛ س[۲] (نیز و): این بار بر (و: با)؛ (ق[۲]: ابنا بر (!)؛ ل[۳]: ازین پس بر)؛ متن =ل،س (نیز لن،پ،لن[۲]،ب) ۱۶ـ(لن: کن ـمکن؛ لن[۲]: شوی ـمگوی) ۱۷ـق: در؛ (ق[۲]،پ: بر؛ لی: رو؛ ل[۲]،آ: ابا)؛ متن =ل،س، ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لن،و،لن[۲]،ب) ۱۸ـل: هیچ؛ ق: ـجوی>ایچ؛ (ل[۳]،و: جو هیچ)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۹ـل ـس[۲] (نیز لن،لی،ل[۳]، پ،لن[۲]،آ،ب): تندی؛ متن =(ق[۲]،و: تنکی (حرف دوم بی‌نقطه))؛ بنداری (۳۵۵۶ـ۳۵۵۷): فعغل فقال له: اذا صببت الماء علی یدی الملک بعد هذا فلا تضیق الماء علیه ۲۰ـ(لن: بیالایی) ۲۱ـل[۲] (نیز آ): آب ۲۲ـل،س،ق (نیز ق[۲]،لی،لن[۲]،آ): بکش (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن،و، ب: بکش)؛ متن =ک،ل[۲]،س[۲] (نیز ل[۳]،پ)؛ بنداری (۳۵۵۸): و حین یمسح شفتیه بالطیب فلا تقطع الماء بل استمر علی إفراغه رهوا رهوا کما کنت تفرغه ۲۳ـس[۲]: رامش؛ متن =ل؛ س ـل[۲]، لن ـب این بیت را ندارند؛ این بیت تنها در ل،س[۲] آمده است ۲۴ـ(ب: جدل>) ۲۵ـل ـس[۲] (نیز لن ـل[۲]،و): بر اندیشه؛ متن =(پ،لن،آ،ب) ۲۶ـس (نیز ق[۲]،ب): بران؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـس ـس[۲] (نیز لن ـو،آ،ب): بار؛ متن =ل (نیز ق[۲]) ۲۸ـس،ق،س[۲] (نیز ق[۲]،لی،ل[۲]،پ،و): طشت؛ (ب: کشت (!))؛ متن =ل،ک،ل[۲] (نیز لن،لن[۲]،آ) ۲۹ـس، ق،ک،لن ـب،لن[۲]،آ،ب این بیت و این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این بیت در ل،ل[۳]،س[۲] آمده است ۳۰ـس[۲]: در شتاب؛ (پ: بر شتاب؛ آ: با شتاب)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ ل[۲]، واین بیت را ندارند؛ بنداری (۳۵۵۹ـ۳۵۶۲): فأخذ ذلک بمجامع قلب الشاب. و لما قدم الطست فی الیوم الثانی الی الملک فعل ما أمره به بزرجمهر

بدو[1] گفت شاه[2] ای فزاینده[3] مهر — چه گفته‌ست جزین نیز[4] بوزرجمهر[5]؟
پرستنده گفت ای جهاندارشاه — مرا اندرین دانش او داد راه[6]
بدو گفت رَوْ پیشِ دانا[7] بگوی[8] — کزآن[9] نامورجاه[10] و آن آبِ‌روی[11]،
چرا جُستی[12] از برتری کمتری[13] — به بد[14]گوهر و[15] ناسَزاداوری؟
پرستنده برگشت و[16] آمد دوان — برِ خال[17]، دل‌تنگ و خسته‌روان[18]،
ز شاه آنچ[19] بشنید، با او[20] بگفت — چُنین یافت زو پاسخ اندر[21] نهفت:
که حال من از حال[22] شاه جهان — فراوان به‌ست آشکار و نهان!
پرستنده برگشت[23] و پاسخ ببرد — سَخُن‌ها یکایک برو[24] برشمرد
ز پاسخ فراوان[25] برآشفت شاه — ورا بند فرمود و[26] تاریک[27] چاه

۱ـل(ب: برو) ۲ـق (نیز ل۳،آ): شاه گفت؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـس: گراینده؛ (آ: فرازنده؛ لن، لی، لن۲، ب: <ای> گراینده)؛ متن = ل،ق ـ س۳ (نیز ق۲،ل۳،پ،و) ۴ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن، لی، پ،و،لن۲،ب): که گفت این تراگفت (ک،ل۲،س۲،پ: جز که)؛ (ل۳،آ: چنین با تو گفتست)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲) ۵ـ(لن: برزیجمهر)؛ بنداری (۳۵۶۳): فارتضی الملک فعله و قال: أی شیء قال لک بزرجمهر غیر هذا ۶ـ(آ: نمودست راه)؛ س،لن،لی،و،لن۲،ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

مرا اندرین دانش او داد راه (لی: راه داد) — که بیند مگر این جهاندار شاه (لی: شاد)

متن = ل،ق ـ س۳ (نیز ق۲،ل۳،پ)؛ ل۲،ل۳،پ،آ پس از این بیت افزوده‌اند:

ل۲،ل۳،آ: ازین دانش و رایها (ل۲: رایم او) بهره داد
هش و (ل۲: همش) رای نیک و دل (آ: خرد) زهره داد

پ: پس آنگه شهنشاه نوشین‌روان
بدو گفت کای مرد روشن‌روان

ل در اینجا سرنویس دارد: پیغام کسری به بوزرجمهر و حال پرسیدن ۷ـ(پ: رو آن بدتن بختگان را) ۸ـق: بگو ۹ـل: ازان ۱۰ـک، س۲ (نیز ق۲): جای؛ (لن۲: چاه (!)؛ و: پایه و جاه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـق: جوی؛ (آ: و روی)؛ ل۲: رنگ و بوی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـس۲: برجستی (وزن درست نیست) ۱۳ـق (نیز ق۲،لی): کهتری؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـل۲: ز بد؛ (آ: بند (!)) ۱۵ـل (نیز لی): <و>؛ س۲: گوهری؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۵۶۴ـ۳۵۶۶): ثم قال له: قل له لم آثرت الانحطاط من تلک المنزلة الرفیعة و المرتبة الجلیلة بسوء خلقک و خبث أصلک؟ ۱۶ـ(لی: <و>) ۱۷ـل۲: کاخ؛ ل: بید حال؛ ک: بران حال؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳،پ): شد تند و (ق۲،پ: نک (حرف دوم بی‌نقطه) خسته روان)؛ س،ل۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب): شد تنگ بسته میان؛ متن = س۲ (نیز و،آ) ۱۹ـک،ل۲ (نیز ل۳،و،لن۲،ب): آنچه؛ متن = ل،س،ق،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،آ) ۲۰ـس (نیز لن،لی،لن۲،ب): وی؛ متن = ل،ق ـ س۳ (نیز ق۲،ل۳،و،آ) ۲۱ـ(ب: در (وزن درست نیست)؛ لی،ل۳،و،آ: پاسخ ازو در)؛ ق: پاسخ آورد ازو در؛ س۲: رفت و بد پاسخ اندر؛ متن = ل،س،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،لن۲)؛ پ بیت‌های ۳۵۶۷ـ۳۵۷۰ را ندارد ۲۲ـس۲: جای من از جای؛ (و: کار من از کار)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۵۶۷ـ۳۵۶۹): فانصرف الشاب و بلغ بزرجمهر قول الملک. فقال فی الجواب: أنا فی السر و الجهر أحسن حالا من الملک بکثیر ۲۳ـ(آ: بشنید) ۲۴ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و ـ ب): فراوان به ره حال (لی،ب: خاک) را؛ ل۲: بر شاه شد حال او؛ (ق۲: فراوان ابر حال او)؛ متن = ل؛ بنداری (۳۵۷۰): فعاود الحضرة و بلغه ذلک الجواب ۲۵ـل: فراوان ز پاسخ؛ ق،ک (نیز ق۲،ل۳): زمانی ز پاسخ؛ متن = س،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،و،لن۲،ب) ۲۶ـ(لی: <و>) ۲۷ـ(ل۳: وزان بند فرمود و زندان و)؛ بنداری (۳۵۷۱): فاغتاظ من کلامه و أمر بأن یقید و یجعل فی جب

دگرباره پرسید از آن[1] پیشکار[2] — که چون دارد[3] آن[4] کم‌خرد[5] روزگار[6]؟
پرستنده[6] آمد پر از آب[7]چهر — بگفت آن[8] سَخُن‌ها به بوزرجمهر[9]
چُنین داد پاسخ بدو[10] نیک‌خواه — که روزِ من آسان‌تر از روزِ شاه!
فرستاده برگشت و آمد چو باد — همه[11] پاسخش کرد بر[12] شاه یاد
ز پاسخ برآشفت و شد[13] چون پلنگ — از[14] آهن تنوری بفرمود تنگ!
ز پیکان و از[15] میخ گرد اندرش — هم از بندِ آهن نِهَنتن[16] سرش!
بدو اندرون جایِ دانا گزید — دل از مهرِ دانا به یکسو کشید[17]!
نبد روزش آرام و شب جایِ خواب — تنش پر ز سختی، دلش[18] پرشتاب[19]!
چهارم چُنین[20] گفت با پیشکار — که پیغام بگزار و پاسخ[21] بیار،
بگویش که چون بینی اکنون تنت — که از میخِ تیزست[22] پیراهنت؟
پرستنده آمد بداد آن[23] پیام — که بشنید از آن[24] مهتر خویش‌کام[25]
چُنین داد پاسخ به مرد جوان — که روزم به از روز[26] نوشین‌روان[27]!

۱ـل،ل۳: زان؛ س۳ (نیز لن،ق۲،لن۲،آ،ب): ازین؛ (ل۳: از <ین>)؛ متن = س،ق،ک (نیز لی،پ،و) ۲ـس۲: پیشگاه ـ روزگاه (!) ۳ـس (نیز لن،لی،و،لن۲،ب)؛ راند؛ متن = ل،ق ـ س۳ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ) ۴ـ(ل۳: این) ۵ـق: بی‌خرد؛ بنداری (۳۵۷۲): ثم بعد مدّة أخری قال للذلک الغلام: کیف حال ذلک الشقیّ؟ ۶ـس،ل،س۲ (نیز لن،لی،پ،و،لن۲،ب): فرستاده؛ متن = ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳،آ) ۷ـ(و: تاب) ۸ـل۲: این ۹ـ(لن: برزیجمهر)؛ بنداری (۳۵۷۳): فجاء الغلام و أخبره بما قال الملک ۱۰ـس ـ س۲ (نیز لن،لی ـ آ): بدان؛ (ق۲: بدین)؛ متن = ل (نیز ب)؛ بنداری (۳۵۷۴): فقال: إن یومی من یوم الملک أرفق، و حالی من حاله أرفق ۱۱ـ(ل۳: همان) ۱۲ـ(ب: یا)؛ بنداری (۳۵۷۵): فعاد الشاب و بلغ الملک جوابه ۱۳ـ(ل۳،و: برآشفت شه) ۱۴ـل،س،ق،ل۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،لن۲،ب): ز؛ متن = ق،س۲ (نیز ل۳،و،آ) ۱۵ـل (نیز لن): ز؛ س۲: <از>؛ (ل۳: زده)؛ ق،ک (نیز ق۳): چو پیکان زده؛ متن = س،ل۲ (نیز لی،پ،و،لن۲،ب) ۱۶ـل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲،ب): نهفته؛ متن تصحیح قیاسی است؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۳۵۷۶ـ۳۵۷۷): فتنمر و احتدم من الغیظ و أمر به فحبس فی تنور من الحدید مسمر من باطنه بمسامیر محدّدة ۱۷ـس،ق،ک،لی ـ ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل،ل۲،س،ق۲ آمده است ۱۸ـق،ک،س۳ (نیز ق۲،پ،و): و دل؛ متن = ل،س،ل۲ (نیز لن،لی،ل۳،لن۲،ب) ۱۹ـل ـ س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،ب): برشتاب؛ (ل۳: بر ز تاب)؛ متن = (لن۲)؛ آ به جای این بیت و ل۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

درو جایگه ساختش استوار (آ: شهریار) — تنش پر ز سختی و دل بر (آ: بس) فگار

بنداری (۳۵۷۸ـ۳۵۷۹): فبقی علی حالته هذه نابی الجنب کاسف الحال مدّة أخری ۲۰ـ(لی: سخن؛ ل۲: چنان)؛ س: دگر ره سخن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـ(لی: پاسخ بگذار و پیغام (!))؛ ل،ل۲ به جای این بیت دو بیت زیر را آورده‌اند:

چهارم چنین گفت شاه جهان — ابا پیشکارش سخن در نهان
که یکبار نزدیک دانا گذار — ببر زود پیغام و پاسخ بیار

۲۲ـق: پوشیده شد (وزن درست نیست)؛ ل۲: بر تنت؛ س،س۲ (نیز لی،پ،آ،ب): همان (ب: هم از) میخ بر تنت (آ: تن چو)؛ (ل۳: که بر تیر میخست؛ و: که میخست بر تنت)؛ متن = ل،ک (نیز ق۲)؛ لن،لن۲ این بیت را ندارند؛ بنداری (۳۵۸۰ـ۳۵۸۱): فقال أنوشروان لغلامه: سل ذلک الخبیث عن حاله ۲۳ـ(لی: این)؛ س (نیز ل۳،و،آ): بدادش؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـل: زان؛ (ل۳: چو بشنید ازو)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ(ل۳: شادکام) ۲۶ـل۲: حالم به از حال (ـ ۱۳۵۶۹) ۲۷ـ(لی: نوشیروان)؛ بنداری (۳۵۸۲ـ۳۵۸۳): فسأله فلم یجبه إلا بالجواب الأوّل

چو برگشت و[1] پاسخ بیاورد مرد — ز گفتار شد شاه را[2] روی زرد!
۳۵۸۵ از[3] ایوان[4] یکی راست‌گویی گزید[5] — که گفتارِ دانا بداند[6] شنید
یکی با فرستاده[7] شمشیرزن — که دژخیم بود اندر آن انجمن،
که رو[8] بدتن بخت‌بد را[9] بگوی[10] — که گر پاسخت را بود رنگ و بوی[11]،
وُ گرنه که[12] دژخیم با تیغ تیز — نماید ترا گردشِ رستخیز!
که گفتی[13] که زندان[14] به از تختِ[15] شاه — تنوری پر از میخ و هم بند و[16] چاه!
۳۵۹۰ بیامد بگفت آنچ[17] بشنید مرد — شد از دردِ دانا دلش پر ز درد!
بدان[18] پاک‌دل گفت[19] بوزرجمهر[20] — که ننمود هرگز به ما[21] بخت چهر[22]!
چه با گنج و تختی[23] چه با رنج سخت — ببندیم هر دو به[24] ناکام رخت!
نه این پای دارد به[25] گردش[26]، نه آن — سرآیدهمی[27] نیک و بد بی‌گمان[28]!
ز[29] سختی گذر کردن آسان بود — دل تاج‌داران هراسان بود!

۱ـ(لن، لی: چو) ۲ـک: او شاه شد؛ بنداری (۳۵۸۴): فانصرف الغلام و أعلمه بذلک، فازداد تغیظا و تنمرا ۳ـل، س (نیز لن، لی، لن۲): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ(و، آ: ایران)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر: ایوان ← ایران؟ ۵ـ(لی: شنید (پساوند ندارد))؛ ق (نیز ل۳): راست‌گو برگزید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـ(ل۳: تواند) ۷ـل: ابا او یکی مرد؛ آاین بیت را ندارد؛ بنداری (۳۵۸۵ـ۳۵۸۶): و نفذ الیه موبذا مع صاحب سیفه ۸ـ(و: شو) ۹ـق: بدنهان را؛ ل۲: و بخت بد را؛ (ق۲: شوم زو را (!))؛ ل: تو بدین (← بدتن؟) بدنهان را؛ س (نیز لی): پیش این (لی: زود آن) بخت بد را؛ (ل۳، آ: با سخن‌دان بسته)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب) ۱۰ـ(آ: بگو) ۱۱ـ(آ: رو)؛ ق: که از پاسخت بازبین آب روی ۱۲ـ(ق۲: به)؛ س، ک، س۳ (نیز لن، لی، پ ـ ب): وگر نیست؛ ل۲ (نیز ل۳): وگر نیز)؛ متن = ل، ق ۱۳ـق: تو گفتی؛ (و: بگفتم) ۱۴ـ(لی: روزی (!)) ۱۵ـ(آ: نزد) ۱۶ـ(ل۳، آ: تنگ)؛ ل (نیز ق۲): با (ق۲: و از) بند و؛ (و: به و میخ و هم بند و)؛ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): هم از (س: همان) میخ و (لن۲، ب: چو) صندوق و هم (لن۲: هم از (!)) بند (لن۲: بیل (!)) و؛ (پ: همین میخ و این بند و تاریک)؛ متن = ق ـ س۲ (در س۲ پس از تصحیح به به پر)؛ لن نخست با تکرار لت یکم این بیت، یک بیت بی‌پساوند ساخته و سپس همین بیت را با پس و پیش کردن لت‌های آن از نو نوشته است؛ در و این بیت پس از بیت ۳۵۹۰ آمده است؛ بنداری (۳۵۸۷ـ۳۵۸۹): و أمره أن یسأله عن معنی قوله أن حاله فی حبسه، مع ما هو فیه من الشدّة و الضیق، أوفق من حال الملک علی تخته. و قال: إن لم یأت بجواب لائق ضربت رقبته ۱۷ـل۲: آنچه؛ ق، ک، لن، ل۳ ـ ب این بیت را ندارند؛ س، لی، ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

فرستادهٔ شاه آزادچهر — بیامد بگفتش به بوزرجمهر

این بیت در ل، ل۳، س۲ آمده است؛ بنداری (۳۵۹۰): فجاء الموبذ و سأله عن ذلک ۱۸ـ(ب: بدو) ۱۹ـس: چنین داد پاسخش ۲۰ـ(لن: برزیجمهر) ۲۱ـ(ق۲، ل۳: مهر) ۲۲ـل۲ (نیز ل۳): مهر؛ و پس از این بیت افزوده است:

بگفتم که زندان به از تخت شاه — تنوری به و میخ و هم بند و چاه (← ۳۵۸۸)

۲۳ـس، ق، ک، س۳ (نیز لن، پ، لن۲، ب): تخت و؛ ل۲: بخت و؛ (لی: تاج و؛ و: بخت و (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۳: ناز و کنجی؛ آ: که با رنج و سختی)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۴ـس، ل، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): هرگونه؛ ق: آخر به؛ (و: ناچار و)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، آ)؛ در س، ک، س۲، لن ـ ب این بیت با بیت سیسین پس و پیش شده است؛ پیایی بیت‌های متن = ل، ق، ل۲ ۲۵ـس۲: ز ۲۶ـل: گینی ۲۷ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): همه؛ متن = ل، ک ۲۸ـل: در گمان؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

همی‌کاهد از رنج من روزگار — چو آسانی و کام از شهریار

بنداری (۳۵۹۱ـ۳۵۹۳): فقال: إن الشدّة و الرخاء ینتهیا ۲۹ـ(لن۲: به)؛ بنداری (۳۵۹۴): و الانتقال عن الشدّة و البلاء الی دار البقاء هین یسیر. و الانتقال عن التاج و التخت عن دار الفناء صعب عسیر

۳۵۹۵ خردمند و دژخیم بازآمدند — بر شاه گردن‌فراز آمدند،
شنیده بگفتند با شهریار — بترسید شاه از بد روزگار[1]!
به ایوانش بردند از آن[2] تنگ‌جای[3] — به دستوریِ پاک‌دل رهنمای[4]

برین[5] نیز بگذشت چندی سپهر — پرآژنگ[6] شد رویِ[7] بوزرجمهر[8]!
دلش تنگ‌تر گشت[9] و[10] باریک شد — دو چشمش از[11] اندیشه[12] تاریک شد!
۳۶۰۰ چو با گنج[13] رنجش برابر نبود — بفرسود از آن درد و در غم بسود[14]!

گفتار اندر آمدن رسول قیصر پیش کسری[15]

چُنان بُد که قیصر بدان[16] چندگاه — رسولی فرستاد[17] نزدیکِ شاه،
ابا نامه و هدیه و با نثار — یکی دُرج و[18] قفلی برو[19] استوار:
که با[20] شاهِ گندآوران[21] و[22] ردان — فراوان بود پاک[23] دل‌موبدان،
بدین[24] درج و این قفل[25] نابرده دست — نهفته بگویند[26] چیزی که هست،

۱ـل: دلش گشت زان پاسخ او فگار؛ ل۲: دلش گشت ازان پاسخ آرام دار (!)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۵۹۵ـ۳۵۹۶): فرجع الموبذ و أعلم أنوشروان بما قال، فتأثر بقوله و فزع من صرف الزمان و ریبه ۲ـل: زان ۳ـ(ل۳، آ: از جای تنگ) ۴ـ(ل۳، آ: شاه با داد و سنگ؛ و: نامور کدخدای)؛ بنداری (۳۵۹۷): فأمر به فأخرج من محبسه، و أعید الی قصره ۵ـک، ل۲ (نیز لی): بدین ۶ـق: پر از زنگ؛ ل۲: بر از ژنک (حرف دوم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ (لی: بر از زنک (حرف دوم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ آ: پر از ربک (حرف دوم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در س این لت خوانا نیست ۷ـل۲: چشم ۸ـ(لن: برزیجمهر) ۹ـق (نیز لی): برگشت ۱۰ـ(لن، لی: چو) ۱۱ـل ـ ل۲ (نیز ل۳) ۱۲ـ(و: اندوه) ۱۳ـ(لی: گنج و؛ و: پاداش) ۱۴ـ(و: فرود)؛ س (نیز لن، لی، پ، ب): ز (س: از) غم بسود)؛ س۲: غم و در غم بسود؛ (لن۲: رنج و ز غم بسود)؛ ک: درد در دل نابسود؛ (ق۲: بزدان دل نابسود؛ ل۳، آ: آن در (آ: درد آن) دل نابسود)؛ متن = ل؛ ل۲، ق۲ این بیت را ندارند؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

برین نیز چندی زمانه بگشت — چو بر تخت کسری چه بر تیره‌دشت

بنداری (۳۵۹۸ـ۳۶۰۰): و لم یزل علی حاله الی أن دارت علیه أدوار من الدهر فکف بصره، و ضعف جسمه ۱۵ـس: آمدن فرستادهٔ قیصر روم بنزد نوشین‌روان؛ ق: ـ بنزد نوشین‌روان و آوردن درجی بمُهر که آنرا نگشایند و بگویند که چیست؛ ل۲: فرستادن قیصر رسول نزد کسری؛ متن = ل؛ ک، س۲، بنداری سرنویس ندارند ۱۶ـک: دران ۱۷ـ(و: فرستاده‌ئی تاخت (؟))؛ بنداری (۳۶۰۱): قال: فورد فی ذلک العهد رسول من عند قیصر ملک الروم ۱۸ـل (نیز لن، لی): چو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـس، س۲ (نیز ق۲، و): بران؛ ک (نیز لی، ب): بدان؛ (ل۳، پ: بدو)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، لن۲، آ)؛ بنداری (۳۶۰۲): و معه تحف کثیرة و هدایا فاخرة. و فی جملتها صندوق مقفل مختوم ۲۰ـس، ک، ل۳، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): ای؛ متن = ل، ق (نیز آ) ۲۱ـ(پ: گنداگران) ۲۲ـ(آ: چو) ۲۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): ترا پاک؛ (ل۳: بود بر درت پاک؛ آ: بود پاک‌جان و)؛ متن = ل، ق؛ بنداری (۳۶۰۳): فقال الرسول: إن قیصر یقول إن علی أبواب الملک جماعة من العلماء و الموابذة ۲۴ـق، ک (نیز ق۲): برین؛ (ل۳، آ: درین)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز پ، و، لن۲، ب) ۲۵ـل: قفل و این درج؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـک، ل۲، س۲ (نیز پ، و): بگویند؛ (ل۳: بگوئی ز)؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لن۲، آ، ب)؛ لی این بیت و لن بیت‌های ۳۶۰۴ تا پایان پادشاهی نوشین‌روان و نیز از آغاز پادشاهی هرمزد نوشین‌روان تا بیت ۴۲۷ را ندارند؛ بنداری (۳۶۰۴): فلیسألهم الملک عما هو مخبوء فی هذا الدرج المختوم

۳۶۰۵ فرستیم[۱] باژ ار بگویند[۲] راست — جزاز باژ چیزی که آیینِ ماست
گر ابدونک ازین[۳] دانشِ ناگزیر — بماند دلِ موبدِ[۴] تیزویر،
نباید[۵] که خواهد ز ما باژ[۶] شاه[۷] — نراند[۸] بدین[۹] پادشاهی سپاه[۱۰]!
برین[۱۱]گونه دارم[۱۲] ز قیصر پیام — تو پاسخ گذار آنچ[۱۳] آیدت[۱۴] کام
فرستاده را گفت شاهِ جهان — که این هم نباشد[۱۵] ز یزدان[۱۶] نهان،
۳۶۱۰ من از فرِّ او این[۱۷] به جای[۱۸] آورم — همان[۱۹] مرد پاکیزه‌رای[۲۰] آورم
یکی[۲۱] هفته ایدر به[۲۲] می[۲۳] شاد باش[۲۴] — به رامش دل آرای و آزاد[۲۵] باش!

از آنپس[۲۶] بدان[۲۷] داستان خیره ماند — بزرگان و فرزانگان[۲۸] را بخواند
نگه کرد[۲۹] هر یک به[۳۰] هر[۳۱] باره‌یی[۳۲] — که سازد مر آن بند را چاره‌یی
بدان[۳۳] درج و[۳۴] قفلی چُنان[۳۵] بی‌کلید — نگه کرد و[۳۶] هر موبدی بنگرید[۳۷]
۳۶۱۵ ز دانش سراسر به یک‌سو شدند — به نادانی[۳۸] خویش خستو[۳۹] شدند

چو گشتند یک[۴۰] انجمن ناتوان[۴۱] — غمی[۴۲] شد دل شاه نوشین‌روان[۴۳]

۱ـک: فرستید (!) ۲ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،پ،ب): بگوئید؛ متن = ل، ق (نیز ق۲،لی، و، لن۲،آ)؛ بنداری (۳۶۰۵): فان اخبروا به التزمنا الخراج ۳ـل (نیز پ، لن۲): زین؛ ق: ورایدون کزین؛ س۲: ور ایدونک این؛ (ق۲،ل۳: گر ایدون کزین؛ لی: گر ایدونکه زین؛ و: ور ایدونک زین؛ آ: ار ایدون کزین)؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز ب) ۴ـق: و دانش؛ ک: مردم؛ س۲: موبدان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـل۳: نخواهم) ۶ـک، س۳: ساو ۷ـس (نیز لی، لن۲، ب): و ساو (لی، ب پساوند ندارند) ۸ـ(آ: براید) ۹ـق، ک (نیز ل۳، و، لن۲): برین ۱۰ـس (نیز لی۲): شتاو (در س این واژه بی‌نقطه) ۱۱ـس۲: بدان؛ (لی، پ، و، آ، ب: بدین) ۱۲ـس، س۲ (نیز لی، پ، و، ب): آمد؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،لی۲،آ) ۱۳ـک،ل۲ (نیز لی ـ آ): آنچه؛ متن = ل، س،ک (نیز ق۲،ب) ۱۴ـل: آید ز؛ ک (نیز لن۳): بایدت؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۶۰۶ـ۳۶۰۸): و إن عجزوا فلا یطالبنا بشیء ۱۵ـل۲ (نیز ل۳،آ): نماند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـل۲: بما بر ۱۷ـل۲: یزدان؛ (لی، لن۲، آ، ب: و آنین)؛ ل: فرّه این را؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ، و) ۱۸ـل: جا ۱۹ـک، س۲ (نیز پ): همه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـل: موبد پاک را؛ بنداری (۳۶۰۹ـ۳۶۱۰): فقال أنوشروان: إنا سنخبر عن ذلک بعون الله وقوّته ۲۱ـس ـس۲ (نیز لی ـ ب): تو یک؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۲ـل: ز ۲۳ـق (نیز لی، پ): ما؛ (ق۲: من)؛ متن ← ۲۴ـ(آ: شادی بباش)؛ متن = ل، س،ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، ب) ۲۵ـل (نیز ل۲): با داد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۶۱۱): و أمر بإنزال الرسول ۲۶ـس ـس۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲، ب): وزانپس؛ متن = ل (نیز ل۳، پ، آ) ۲۷ـل: بران؛ ق: ازان؛ (و: بدین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـق: بزرگان بیداردل ۲۹ـ(ق۲: بیاورد) ۳۰ـس (نیز لی، پ، لن۲، آ، ب): ز؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲،ل۳، و) ۳۱ـ(آ: یک) ۳۲ـ(پ: پارمنی) ۳۳ـس (نیز ق۲، پ، لن۲، ب): بران؛ (ل۳: دران)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لی، و، آ) ۳۴ـک (نیز لی، ل۳): <ز بر> ۳۵ـس۲ (نیز لی، پ، لن۲، ب): قفل چنان؛ ل۲: آن قفل او؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲،ل۳، و، آ) ۳۶ـس (نیز لی، ل۳، پ، آ): <و>؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، و، لن۲، ب) ۳۷ـل۳: رابدید؛ پ: موبد و بنگرید؛ آ: هر موی آن را بدید (!)) ۳۸ـ(ق۲: نالانی) ۳۹ـ(لی، ب: خشنو؛ لن۲: یکسو (پساوند ندارد))؛ بنداری (۳۶۱۲ـ۳۶۱۵): فأحضر العلماء و الموابذة و أمرهم أن یخبروا عما یحتوی علیه ذلک الدرج فعجزوا عنه ۴۰ـس (نیز پ، و، لن۲): ازان؛ ل۲، س۲ (نیز لی، ب): آن؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲،ل۳،آ) ۴۱ـ(آ: بانوان (!)) ۴۲ـس۲ (نیز لی): غمین ۴۳ـ(لی: نوشیروان)

همی[۱]گفت کین رازِ[۲] گردان‌سپهر — بیارد[۳] به اندیشه[۴] بوزرجمهر
[شد از دردِ دانا دلش پر ز درد — برو پر ز چین کرد و رخساره زرد[۵]]
شهنشاه[۶] چون دید از[۷] اندیشه رنج — بفرمود تا جامه‌دستی[۸] ز گنج،
۳۶۲۰ بیاورد گنجور[۹] و اسپی[۱۰] گزین — نشستِ شهنشاه کردند زین[۱۱]!
بنزدیکِ دانا فرستاد و گفت — که رنجی که دیدی بباید[۱۲] نهفت،
چُنین راند[۱۳] بر سر سپهرِ بلند — که آید[۱۴] ز ما بر تو چندی[۱۵] گزند،
زبان تو مغز مرا[۱۶] کرد تیز — همی[۱۷] با تن خویش کردی ستیز!
یکی کار پیش آمدم[۱۸] ناگزیر — کز آن بسته[۱۹] آمد دلِ تیزویر[۲۰]:
۳۶۲۵ یکی درج[۲۱] زرّین[۲۲] سرش بسته خشک — نهاده برو[۲۳] قفل و[۲۴] مُهری ز مشک،
فرستاد قیصر برِ[۲۵] ما ز روم — یکی موبدی نامبردارِ بوم،
فرستاده گوید که سالار گفت — که این[۲۶] راز پیدا کنید از نهفت،
که[۲۷] این درج را چیست اندر نهان[۲۸] — بگویند[۲۹] فرزانگانِ جهان[۳۰]!
به دل گفتم این[۳۱] رازِ پوشیده‌چهر — نبیند[۳۲] مگر جانِ[۳۳] بوزرجمهر!

۳۶۳۰ چو بشنید بوزرجمهر این[۳۴] سَخُن — دلش نَو[۳۵] شد از[۳۶] رنج و درد[۳۷] کَهُن!

۱ـ(ق۲: همین) ۲ـک (نیز لی، لن۲، ب): این راز؛ (ق۲: گرداد؛ پ: کز راز)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ل۳، و، آ) ۳ـق: بداند؛ ک، ل۳، س۲ (نیز پ، و): بیاید؛ متن ← ۴ـل۲: ز اندیشه؛ (ل۳: نبیند مگر جان)؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، لن۲، آ، ب)؛ ق در اینجا سرنویس دارد: بیرون آوردن کسری بوزرجمهر را از بند ۵ـاین بیت تنها در ل آمده است ۶ـ(و: همانگاه) ۷ـل، س (نیز لی): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـل: لختی؛ (پ: چندی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـس: دستور ۱۰ـل، س۲ (نیز ق۲، پ، آ): اسبی؛ (لن۲: اسب)؛ متن = (و، ب) ۱۱ـ(و: نشست چنان شاه) ۱۲ـ(ق۲: نشاید؛ و، آ: نیاید) ۱۳ـق: گشت؛ (ل۳، آ: رفت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـس، ک، س۲ (نیز لی ـ ب): آمد؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۳) ۱۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۳، لی، ل۳، و، آ، ب): چندین؛ متن = ل، ق (نیز پ) ۱۶ـ(لی: مغزم اگر) ۱۷ـس: همان؛ (ل۳، آ: که تو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(ق۲: آمدت) ۱۹ـق: عاجز؛ متن ← ۲۰ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، ب): کزان (ب: کزو) خیره (ل۲: بسته؛ ق۲: تنگ؛ لن۲: تیر) آمد دل مرد پیر؛ (پ، آ: کزان خسته گردد (آ: عاجز آید) دل مرد پیر؛ و: کزان بازماندست دانش‌پذیر)؛ متن = ل ۲۱ـ(ق۲: <درج>) ۲۲ـل: زر بر (← زرّین؟) ۲۳ـل: بران؛ (لی: بدو)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـل (نیز لی، ب): <و>؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـس ـس۲ (نیز لی، لن۲، ب): سوی؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲۶ـک: کزین ۲۷ـ(ق: مر) ۲۸ـس، ق، ک (نیز لی، پ ـ ب): میان؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳) ۲۹ـس ـس۲ (نیز لی، ل۳): بگوئید (بگویید)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ ـ ب) ۳۰ـس ـل۲ (نیز لی، پ ـ ب): و کیان؛ (ل۳: و مهان)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۳) ۳۱ـل: گفت کین؛ (ق۲: گفت این)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـل: ببیند؛ ق (نیز ل۳، آ): نداند؛ ل۲: نبیند (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب) ۳۳ـق: رای؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۳۶۱۶ـ۳۶۲۹): فأرسل الی بزرجمهر، و اعتذر الیه عما سبق منه الیه و نفذ الیه دست ثوب من ملابسه، و أمره بالحضور ۳۴ـق، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): آن؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲، و) ۳۵ـل: پر؛ س (نیز لی، ب): دل وی؛ متن ← ۳۶ـ(لن۲: دژم شد ازان)؛ متن = ق، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۳۷ـک، ل۲، س۲ (نیز لی، ق۲، و، ب): درد و رنج؛ (ل۳: دردهای؛ آ: دودهای)؛ متن = ل، س، ق (نیز پ، لن۲)

ز زندان بیامد[1] سر و تن بشست — به پیشِ جهان‌داور آمد[2] نخست!
همی‌بود ترسان از[3] آزارِ شاه — جهاندار پرخشم[4] و او بی‌گناه!
شبِ تیره و روز پیدا نبود — ـبدان‌سان که پیغام خسرو شنود[5]؟!ـ

چو خورشید[6] بنمود تاج از فراز — بپوشید رویِ شبِ دیرپاز[7]،
۳۶۳۵ بداختر[8] نگه کرد بوزرجمهر — چو خورشید[9] رخشنده[10] بد[11] بر سپهر!
به آب[12] خرد چشم[13] دل را بشست — ز[14] دانندگان[15] استواری بجست[16]
بدو گفت: بازارِ[17] من خیره[18] گشت — چو[19] چشمم ازین[20] رنجها تیره[18] گشت!
نگه کن که پیشت که آید[21] به راه — بگوی و مپرس ایچ و نامش مخواه[22]!
به راه آمد از[23] خانه بوزرجمهر — همی‌رفت[24] پویان[25] زنی خوب‌چهر[26]!
۳۶۴۰ خردمندِ بینا به دانا بگفت[27] — سَخُن هرچ[28] بر[29] چشم او بُد نهفت

شب تیره و (ق،ک،ق[2]،ل[3]،آ: تا) روز بیدار بود — بر آن سان (ل[2]، لی، ل[3]، آ: بدان سان)
که پیغام (ق: فرمان) سالار بود

۱ـ(ل[3]: برآمد) ۲ـس[2] (نیز پ، و): جهاندار شد از؛ ل[2]: جهان آفرین شد؛ (ل[3]،آ: جهاندار آمد)؛ متن = ل ـک (نیز ق[2]، لی، لن[2]، ب)
۳ـس (نیز لی، ل[3]، ب): ز ۴ـل، س، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، لی، پ، آ): بر خشم؛ (ل[3]: ترسان)؛ متن = (و، لن[2]، ب)؛ در ق[2]، ل[3]، آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق این بیت را ندارد ۵ـس ـس[2]، ق[2] ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

متن = ل؛ در لی، ل[3]، لن[2] ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۳۶۳۰ـ۳۶۳۳): فاستحم بزرجمهر و تنظف، و بات لیلته بین یدی ربه باکیا ساجدا ۶ـک: خرشید ۷ـل (نیز ق[2]): تیره یاز (در ق[2] حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ ق، ل[2] (نیز ل[3]، لن[2]): دیریاز؛ س[2]: دیوباز؛ متن = ک (نیز لی، و، آ، ب؛ در و حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ س، پ این بیت را ندارند ۸ـل ـس[2] (نیز لی ـب): به اختر؛ (ق[2]: در اختر)؛ متن تصحیح قیاسی است (ـهد) ۹ـک: خرشید ۱۰ـق: تابنده ۱۱ـس ـس[2] (نیز ق[2] ـب): شد؛ متن = ل؛ در س، ق، ل[2]، س[2]، لی، ل[3]، و، لن[2] ب لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ پیایی لت‌های متن = ل، ک، ق[2]، ل[3]، آ؛ بنداری (۳۶۳۴ـ۳۶۳۵): و لما أصبح أحس باقبال السعادة علیه و رجوع الدولة الیه ۱۲ـ(پ: آب و) ۱۳ـق: جان و؛ (آ: چشم و) ۱۴ـس[2]: به ۱۵ـس: دانندگی؛ متن ← ۱۶ـ(لی: به پیش جهاندار آمد نخست (= ۳۶۳۱)؛ بنداری (۳۶۳۶): فرکب و استصحب بعض ثقاته من العلماء ۱۷ـس[2]: آزار ۱۸ـ(ل[3]: تیره ـخیره) ۱۹ـ(ا: دو) ۲۰ـس، ق: ازان؛ ک، ل[2] (نیز ل[3]،آ): بدین؛ (لی، ب: بدان؛ پ: درین)؛ س[2]: چشمش برین؛ (لن[2]: چشم اندران)؛ متن = ل (نیز ق[2]، و) ۲۱ـ(ل[2]،آ: چه آید)؛ س، ل[2]، س[2] (نیز لی، پ، و، لن[2]، ب): آن (ل[3]: این؛ پ، و: تا) کیست کاید (س[2]: کامد)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2]) ۲۲ـس (نیز ق[2]، لی، لن[2]): مترس ایچ و (ق[2]، لی: دوم و) نامش مخواه (لی، لن[2]: بخواه)؛ ق: بپرس او و نامش بخواه؛ س[2] (نیز پ، و): مترسان و نامش بخواه (در س[2]، و حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ ل: مگوی و مپرس ایچ از من مخواه؛ ل[2]: ز حالش نپرس و ز نامش مخواه؛ (ل[3]: بگو و مترس آنچ نامش بخواه)؛ متن = ک (نیز آ (واژهٔ بگوی بی‌نقطه)، ب (واژهٔ مپرس بی‌نقطه))؛ بنداری (۳۶۳۷ـ۳۶۳۸): و أمره بأن یخبره بأوّل من یراه قبل طریقه و لا یسأله عن اسمه و حاله ۲۳ـق: بیامد ازان ۲۴ـس[2] (نیز پ): گفت ۲۵ـل، ق ـس[2] (نیز ق[2] ب): گویا؛ س (نیز لی، ل[3]، و): بویان؛ متن = (لن[2]، آ، ب) ۲۶ـ(ل[3]: ماه‌چهر؛ لن[2]: زن خوب‌چهر؛ آ: ز پی ماه‌چهر)؛ بنداری (۳۶۳۹): فکان أوّل من التقاه امرأة حسناء صبیحة الوجه ۲۷ـ(آ: دانندہ گفت)؛ س (نیز لن[2] ب): دانا به (س: و) بینا بگفت؛ (پ: گویا به دانا بگفت)؛ متن = ل، ق ـس[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و) ۲۸ـق ـس[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، لن[2]، آ، ب): هر چه؛ (و: آنچه)؛ متن = ل، س ۲۹ـل: در؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۶۴۰): فأخبر بزرجمهر

چُنین گفت پرسنده[1] را[2] راه‌جوی[3] — که بپژوه تا دارد این[4] ماه شوی[3]؟
زن پاک‌دامن به پرسنده[5] گفت — که شوی‌ست و[6] هم کودک اندر نهفت[7]
چو بشنید داننده[8] گفتارِ زن — بجنبید[9] بر چرمه‌ی[10] گام‌زن!
همانگه زنی[11] دیگر آمد[12] پدید — بپرسید چون ترجمانش بدید[13]:
۳۶۴۵ که ای زن ترا بچّه و شوی هست؟ — ـوُگر[14] یک‌تنی[15]، باد داری به دست!ـ
بدو گفت شوی‌ست اگر[16] بچّه نیست[17] — چو پاسخ شنیدی برِ من[18] مَه‌ایست!
همانگه سدیگر[19] زن آمد پدید[20] — بیامد برِ او[21] به گفت و شنید[20]:
که ای خوب‌رخ کیست همبازِ[22] تو — بدین[23] گَش خرامیدن و[24] نازِ[25] تو؟
مرا[26] ـگفت ـهرگز نبوده‌ست شوی — نخواهم که بیند مرا شوی روی[27]!

۳۶۵۰ چو بشنید بوزرجمهر این[28] سَخُن — نگر تا چه اندیشه افگند بن
بیامد دژم‌روی تازان[29] به راه — چو بردند جوینده را نزدِ[30] شاه،

۱ـق: گوینده ۲ـل، ق، ک (نیز ق[2]، ل[3]،آ): با؛ (لی: پرسندهٔ)؛ متن = س، ل[2]، س[2] (نیز پ، و، لن[2]، ب) ۳ـ(آ: راست‌گو ـسو) ۴ـ(ل[3]: آن)؛ س (نیز لی، ب): بنگر که دارد مرین؛ ک، س[2]: بنگر که تا دارد این؛ (ق[2]، پ: بپژوی (ق[2]: بنوست (؟؟)) تا دارد این؛ آ: پیوسته یاد آرد این)؛ متن = ل، ق، ل[2] (نیز و، لن[2])؛ ل[3] پس از این بیت افزوده است:

بپرسید داننده از ماه‌روی — که داری به گیتی تو ای ماه شوی

بنداری: فقال له: سل المرأة هل لها زوج ۵ـل[2]: پرسیده، ل: پاک را خود بپرسید و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـ(ق[2]، لی: دوم ←) ۷ـ(ل[3]،آ: کودکی در نهفت)؛ بنداری: فسألها فقالت: لی زوج و ولد ۸ـک: گوینده ۹ـل، س، ق (نیز لی، لن[2]، ب): بخندید؛ ک (نیز پ): بجُنبید؛ متن = ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ) ۱۰ـل، ق، ک: بازهٔ؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فلما سمع ذلک اهتز علی ظهر الفرس ۱۱ـ(لن[2]: زن) ۱۲ـ(پ: دید کامد) ۱۳ـل: زو ترجمان چون شنید؛ بنداری: ثم سار فالتقته امرأة أخری جمیلة المنظر فأمر صاحبه فسأل المرأة ۱۴ـ(و: اگر) ۱۵ـ(لی، پ: تن)؛ ل: خود همی؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: هل لها زوج و ولد؟ ۱۶ـس (نیز لی، ب): ولی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـل[2]: ایست ۱۸ـق (نیز و): ما؛ در ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: فقالت: نعم لی زوج و لکن لیس لی ولد ۱۹ـل (نیز ق[2]، لی، لن[2]): سه‌دیگر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـس ـس[2] (نیز ق[2] ـب): به راه ـهمان (ک، ق[2]، ل[3]،آ: همین) نیکخواه؛ متن = ل ۲۱ـل[2]: بزودی؛ (ل[3]: بنزدش؛ آ: بنزد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل، ل[2]،آ پس از این بیت افزوده‌اند:

بپرسید پرسنده از کار اوی (آ: او) — بدان تا بداند (ل[2]: نراند؛ آ: بدآید (!)) از اسرار اوی (آ: او)

بنداری: ثم ظهرت له امرأة أخری ۲۲ـل، س، ق، ل[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب): انباز؛ ک: هنباز؛ (پ: همساز)؛ متن = س[2] (نیز لن[2]) ۲۳ـل: برین ۲۴ـ(ل[3]: دوم و) ۲۵ـ(ب: رای)؛ بنداری: فسألها عن الزوج والولد ۲۶ـل (نیز پ): بدو؛ س (نیز لی، ب): ورا؛ متن = ق، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و، لن[2]، آ) ۲۷ـل (نیز ق[2]، ل[3]،آ): پیدا کنم نیز روی؛ ق: پیدا کند شوی روی؛ متن = س، ک، ل، آ، س[2] (نیز لی، پ، و، لن[2]، ب)؛ بنداری: فقالت: إنی جاریة عذراء لم یمسّنی بشر ۲۸ـ(لی، لن[2]، آ: آن) ۲۹ـ(لی: پویان؛ ل[3]: تابان) ۳۰ـق: وزانجا بیامد بنزدیک؛ بنداری: فاستمر بزرجمهر فی طریقه حتی دخل علی الملک

بفرمود تا رفت نزدیکِ[1] تخت
دلِ شاه کسری غمی[2] گشت سخت،

که داننده را چشمِ بینا[3] ندید
بسی[4] بادِ سرد از جگر برکشید!

همی‌کرد پوزش از آن[5] کار شاه
کزو داشت[6] آزار بر[7] بی‌گناه!

۳۶۵۵ پس از روم و قیصر زبان برگشاد
همی‌کرد از آن قفل و آن درج[8] یاد

به شاه جهان گفت بوزرجمهر
که تابان[9] بَدی[10] تا بتابد[11] سپهر!

یکی انجمن باید[12] از بخردان
فرستاده‌ی قیصر و[13] موبدان،

نهاده[14] همان[15] درج در پیشِ شاه[16]
چه پیشِ[17] بزرگان جوینده راه

به نیروی یزدان که اندیشه داد[18]
روان مرا راستی[19] پیشه داد[18]،

۳۶۶۰ بگویم به درج[20] اندرون هرچ[21] هست
نسایم[22] برآن[23] قفل و آن درج[24] دست!

اگر دیده شد، چشمِ دل[25] روشن‌ست
روان را ز دانش[26] همان[27] جوشن‌ست!

ز[28] گفتار او شاد شد شهریار
دلش تازه شد چون گل اندر بهار!

از[29] اندیشه شد شاه را پشت راست
فرستاده و[30] درج را پیش خواست

۱ـق: شد بنزدیک ۲ـس۲ (نیز لی): غمین ۳ـ(لی، ل۳، پ، لن۲، ب: پیدا) ۴ـس، س۲ (نیز لی، پ، و، لن۲، ب): همی؛ ل۲: یکی؛ متن = ل، ق،ک (نیز ق۲،ل۲،آ۳)؛ بنداری (۳۶۵۲ـ۳۶۵۳): فأمر بتقدیمه الی خدمة التخت و لما رآه مکفوفا عظم علیه ذلک و اهتم من أجله ۵ـس (نیز پ، لن۲، آ): بران؛ ق،ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب): بدان؛ متن = ل ۶ـل: گشت ۷ـس (نیز ب): و او؛ (لی: او)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۶۵۴): ثم اعتذر الیه و استرضاه ۸ـل: زان قفل و زان درج؛ (ق۲: زان گونه از قفل)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۶۵۵): ثم فاوضه فی رسالة قیصر و اقتراحه ۹ـ(ل۳،آ: زنده) ۱۰ـس، س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): بوی؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،پ،لن۲) ۱۱ـ(لی: بباشد)؛ بنداری (۳۶۵۶): فدعا للملک و اثنی علیه ۱۲ـل: ساز ۱۳ـس (نیز لی،و،ب): روم و هم؛ س۲ (نیز لن۲): فرستاده و چیز و هم؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ) ۱۴ـ(و: نهادن) ۱۵ـس۲ (نیز لی): همه؛ (ق۲: همی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـک: پیشگاه؛ ق: نزدیک شاه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـنشسته؛ ق خوانا نیست؛ (لن۲،آ: چو پیش)؛ متن = ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـو،ب) ۱۸ـ(آ: کرد) ۱۹ـل: روشنی ۲۰ـ(و: بدو) ۲۱ـق ـس۲ (نیز ق۲ـب): هر چه؛ متن = ل، س ۲۲ـ(ق۲،آ،ب: بسایم؛ لی: نیازم)؛ متن ← ۲۳ـق،ل۲ (نیز لی): بدان؛ س۲: بآن؛ متن ← ۲۴ـل۲ (نیز لن۲): مهر؛ ق (نیز ق۲): بر مهر؛ س،ک: درج و آن قفل؛ س۲: مهر و آن قفل؛ (لی: قفل ساده دو؛ ل۳،آ: قفل بر مهر دو؛ و: بدین درج و این قفل نابرده)؛ متن = ل (نیز ب)؛ لی،لن۲،ب پس از این بیت افزوده‌اند:

هم از موبد و بخردان راه‌جوی گوان و دلیران (ب: دلیرند) و هم ماه‌جوی
همه (ب: همان) پاک بر بارگاه تواند وگر در جهان نیکخواه تواند

۲۵ـس، س۲ (نیز لی،و،ب): چشم تیره دلم؛ ق،ک (نیز ق۲،ل۳،لن۲): تیره شد چشم دل (ل۳: من)؛ ل۲ (نیز پ): چشم شد تیره دل؛ (آ: تیره شد چشم و دل)؛ متن = ل ۲۶ـک: زبانش ۲۷ـ(ق۲،آ: همی)؛ بنداری (۳۶۵۷ـ۳۶۶۱): و قال: إن أظلمت العین فالقلب منوّر بسعادة الملک. و سأکشف القناع عن وجه هذا السر و أظهره للحاضرین، و أجلوه للناظرین ۲۸ـ(ل۳: به)؛ بنداری (۳۶۶۲): فارتاح الملک لقوله و استبشر، و تهلل وجهه ۲۹ـک (نیز ل۳،پ): ز ۳۰ـس: فرستاد و آن؛ بنداری (۳۶۶۳): و انصات ظهره

همه[1] موبدان و ردان را بخواند بسی دانشی[2] پیشِ دانا نشاند[3]
۳۶۶۵ وُ زآنپس[4] فرستاده را گفت[5] شاه[6] که پیغام بگزار و پاسخ بخواه[6]

چو بشنید رومی، زبان برگشاد[7] سَخُن‌های قیصر همه[8] کرد یاد:
که کارِ[9] جهاندار-بیرون ز[10] جنگ- خرد باید[11] و دانش[12] و نام و ننگ،
ترا فرّ و برزِ[13] جهاندار هست بزرگی و دانایی و زوردست،
همان[14] بخرد و موبدِ[15] راه‌جوی گوِ برمنش کو بود شاه‌جوی[16]،
۳۶۷۰ همه پاک در[17] بارگاه[18] تواند وُگر[19] در جهان[20] نیک‌خواه تواند،
گر این[21] درج با قفل[22] و[23] مهر و نشان ببینند[24] بیداردل‌سرکشان[25]،
بگویند روشن که زیر[26] نهفت چه چیزست با جانِ پاکیزه جفت[27]،

۱ـق، س۲: همان ۲ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ): به بی‌دانشی؛ س۲: همی دانشی؛ (لن۲، ب: چو (ب: به) بی‌دانشان)؛ متن = ل،ک (نیز ق۲) ۳ـل: ایشان براند؛ ل پس از این بیت افزوده است:

نهادند پس درج نزدیک شاه چه پیش بزرگان داننده راه (← ۳۶۵۸)

و این بیت و بیت سپسین را ندارد و به جای آن بیت‌های زیر را آورده است:

همه موبدان پیش شاه آمدند فرستادگان نزد گاه آمدند
فرستاده را گفت بوزرجمهر که‌ای مرد آزادهٔ پاک‌چهر
ز قیصر چه پیغام داری بگو بنزدیک این شاه آزاده‌خو
فرستاده گفت ای جهاندیده‌مرد به خسرو چنین شاه پیغام کرد

بنداری (۳۶۶۴): فأحضر جمیع الموابذة و العلماء ۴ـل (نیز ق۲،ل۳،پ،آ): از آن پس؛ متن = س ـس۲ (نیز لی، لن۲، ب) ۵ـ(پ: خواند) ۶ـق: گو ـشنو؛ بنداری (۳۶۶۵): و أمر بإحضار الرسول. فلما حضر أمره أن یعید الرسالة بین یدی بزرجمهر ۷ـ(پ: بگشاد (وزن درست نیست)) ۸ـس، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، آ، ب): همی؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ل۳) ۹ـس (نیز لی، ب): گفت از؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـل، س۲ (نیز ق۲، لن۲، آ، ب): پیروز؛ متن = س، ق، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، و) ۱۱ـ(آ: ماند) ۱۲ـل۲: کوشش ۱۳ـل۲: زور ۱۴ـس (نیز لی، ب): همه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـک (نیز ق۲): موبد و؛ س (نیز لی، ب): پرخرد موبد؛ ق: موبدان موبد؛ ل۲ (نیز پ، لن۲): پرخرد موبد؛ س۲: پرخرد موبدان؛ (ل۳، و: موبد و (ل۳: <و>: بخرد؛ آ: موبد و بخرد و)؛ متن = ل ۱۶ـک: راه‌جوی (پساوند ندارد)؛ ق: پرهنر کو بود شاه‌جوی؛ س، س۲ (نیز لی، ب): جوان و دلیرند و هم شاه‌جوی (لی: روی؛ س۲: ماه‌روی)؛ ل۲ (نیز پ): گوان دلیرند و هم راست‌گوی (پ: ماه‌روی)؛ (و: جوان و دلیران آزاده‌خوی؛ لن۲، آ: گوی پرمنش کو بود شاه‌جوی (لن۲: راه‌کوی (!))؛ متن = ل (نیز ق۲،ل۳: پس از تصحیح **گوی** به **گو** در هر دو دستنویس) ۱۷ـک، س۲ (نیز ق۲،پ،لن۲): بر؛ (ل۳،آ: گرد در؛ و: بزرگان که)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی) ۱۸ـ(و: پیش‌گاه) ۱۹ـ(لی: دگر؛ و: همان) ۲۰ـ(ل۳،آ: ز جان و ز دل)؛ ب این بیت و ق این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲۱ـل (نیز ق۲): همین؛ س (نیز ب): چو این؛ ل۲، س۲: کزین؛ (لی: که این)؛ متن = ک (نیز ل۳، پ، و، لن۲، آ) ۲۲ـس، س۲ (نیز لی، و، ب): و این (س۲: زین) قفل؛ ل۲ (نیز پ، لن۲): قفل و این درج؛ متن = ل،ک (نیز ق۲،ل۳،آ) ۲۳ـس۲: <و> ۲۴ـس: ببینند و؛ (آ: نبینند) ۲۵ـس (نیز لی، لن۲، ب): بخردان؛ ل۲: بیدارگردن‌کشان؛ متن = ل،ک، س، س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ، و، آ)؛ ق این بیت را ندارد ۲۶ـ(پ: تا چیست اندر؛ و: کین چیز کاندر)؛ س، س۲ (نیز لی، ب): بگوید یکی آنک اندر؛ ل۲: بگوئید این را که اندر؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۲۷ـق: گر جان بود پاک جفت؛ ل۲: آن با خرد گشته جفت؛ (ق۲: و آن با خرد هست جفت؛ ل۳،آ: که با دل کند روح جفت؛ و: کان با خرد نیست جفت؛ (لن۲: تا جان کنید آن بحفت (حرف یکم بی‌نقطه))؛ ک: چیز اند با رای باکناد (؟) جفت؛ (پ: بگوید اگر با خرد هست جفت)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لی، ب)

فرستیم هم زین نشان[1] باژ و ساو — که این[2] مرز دارند با باژ[3] تاو،
وُگر بازمانند[4] ازین مایه[5] چیز — مخواهند[6] ازین مرز ما[7] باژ نیز!

چو دانا ز[8] گوینده پاسخ[9] شنید — زبان برگشاد آفرین گسترید:
که همواره شاه جهان شاد[10] بادا! — سَخُن‌دان[11] و با بخت و با داد[12] بادا!
سپاس از خداوندِ خورشید[13] و ماه[14] — روان را به دانش نماینده‌راه[14]،
نداند جز او[15] آشکارا و راز[16] — به دانش مرا آز و او بی‌نیاز[17]!
سه درّست رخشان[18] به دُرج[19] اندرون — غلیفش[20] بود زآنچ[21] گفتم[22] فزون[23]:
یکی سُفته و دیگری نیم‌سُفت — دگر[24] آنک[25] آهن ندیده‌ست جفت

چو بشنید دانای رومی، کلید — بیاورد و نوشین‌روان[26] بنگرید[27]:
نهفته یکی حقّه بُد در میان[28] — به حقّه‌ندرون[29] پرده‌ی پرنیان[30]،
سه گوهر بدان پرده‌اندر نهفت[31] — چُنان[32] هم که دانای ایران بگفت،

۱ـل (نیز ق۳): زین (ق۲: زان) پس به تو؛ (ل۳: بازش نشان؛ آ: ما زین نشان)؛ س،ل۲،س۲ (نیز لی،ب): فرستم همی (ل۲،لی: همه) زین نشان؛ متن = ق،ک (نیز پ،و،لن۲) ۲ـل۲: کزان؛ (ل۳،آ: که آن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـ(ب: با باژ دارند و) ۴ـس،ل۲ (نیز لی، لن۲،آ،ب): مانید؛ متن = ل،ق،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و؛ در ق۲ حرف چهارم بی‌نقطه)) ۵ـک: ماه؛ (ب: گونه؛ آ: از ما به)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـل (نیز ق۲،ل۳): نخواهند؛ س ـ س۲ (نیز لی،پ،و،لن۲،آ،ب): مخواهید؛ متن تصحیح قیاسی است ۷ـل،ل۲ (نیز ق۲): مرزها؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۶۶۶ـ۳۶۷۴): فشرع الرسول و أعادها ۸ـ(ب: جز>) ۹ـس: زان سان؛ ق: گفتن؛ ل۲: چنان (وزن درست نیست))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـک: شاه ۱۱ـل۲: سخن‌گو؛ (آ: جهاندار)؛ متن ← ۱۲ـق،ک: با بخت (حرف یکم بی‌نقطه) همراه (ق پساوند ندارد)؛ (ق۲: بخت آزاد)؛ س،س۲ (نیز لن،ب): سخن‌گوی با (س۲: را) بخت (در س حرف یکم بی‌نقطه) همزاد؛ (ل۳: جهاندار با تخت آباد؛ لی،پ: سخن‌گوی و (لی: جو>) با بخت همراه (پساوند ندارد)؛ و: هنرمند و بخشنده و راد)؛ متن = ل ۱۳ـک: خرشید ۱۴ـ(آ: جهاندار خورشیدچهر ـ مهر)؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

نداند جز او آشکار و نهان — نداند کسی راز او در جهان

۱۵ـس،س۲ (نیز لی،و،لن۲،ب): بداند همه؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،آ) ۱۶ـق: آشکار و نهان ۱۷ـس: آرزو بی‌نیاز؛ (ل۳،آ: مرا کرد او بی‌نیاز؛ ق۲: همان مردم سرفراز)؛ ق: برمانش (؟) باشد همین و همان؛ متن = ل،ک،ل۲،س۲ (نیز لی جو>،و،لن۲،ب)؛ بنداری (۳۶۷۵ـ۳۶۷۸): فتصدّی بزرجمهر و حمد اللّه تعالی و أثنی علیه و ثم دعا للملک ۱۸ـق: گوهر درخشان ۱۹ـ(ب: جام) ۲۰ـل: خلافش؛ س،ق،ک (نیز ق۲،لی،ل۳،و،لن۲،آ،ب): غلافش؛ متن = ل۲،س۲ (نیز پ) ۲۱ـس،ق،ک،س۲ (نیز لی،لن۲): زین که؛ ل۲ (نیز ق۲،و، ب): زانک؛ (ل۳: زانکه؛ پ: پنج)؛ متن ← ۲۲ـ(آ: سک (بی‌نقطه) و بر هم (!))؛ متن = ل ۲۳ـل: برون؛ س ـ س۲ (نیز ق۲،و ـ ب): فرون؛ متن = (لی،ل۳،ب) ۲۴ـس: سوم؛ ق ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): یکی؛ متن = ل ۲۵ـل۲ (نیز پ،لن۲): آنکه؛ (لی: دیگر)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۶۷۹ـ۳۶۸۰): ثم قال: إن فی هذا الدرج درراً ثلاثا. إحداها مثقوبة، و الثانیة نصفها مثقوب، و الثالثة بکر لم تثقب، و لم یمسها حدید ۲۶ـ(لی: نوشیروان) ۲۷ـق: آن بدید ۲۸ـ(ل۳،آ: نهان) ۲۹ـل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ ـ ب): حقه درون؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۰ـل۲: بارهٔ پرنیان؛ (ل۳: بود اندر نهان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۳۱ـل،ل۲: حقه (ل۲: باره) اندر نهفت؛ (آ: حقه بد در نهفت؛ ل۳: بدو بود اندر نهفت)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـ(ل۳،آ: بد؛ و: بدانسان)

نخستین ز گوهر یکی سفته بود — دگر[1] نیم‌سفت و[2] سیوم[3] نابسود[4]!
همه موبدان آفرین خواندند — برآن[5] دانشی گوهر افشاندند!
شهنشاه رخساره بی‌تاب[6] کرد — دهانش پر از درّ خوشاب کرد!
ز کارِ گذشته دلش تنگ شد — بپیچید و[7] رویش پرآژنگ[8] شد،
که با او[9] چرا کرد چندان[10] جفا — از آنپس کزو دید مهر[11] و وفا؟!
چو دانا رخِ شاه پژمرده یافت[12] — روانش[13] به دردآندر آزرده یافت[12]،
برآورد گوینده[14] راز از نهفت — گذشته همه[15] پیش کسری بگفت:
از آن بندِ[16] بازوی[17] و[18] مرغ سیاه — از[19] اندیشه‌ی گوهر[20] و خواب[21] شاه
بدو گفت کین بودنی‌کار بود — ندارد پشیمانی و درد سود!
چن[22] آید[23] بد و نیکْ رایِ سپهر — چه شاه و چه موبد[24]، چه بوزرجمهر!
ز تخمی[25] که یزدان بر[26] اختر بِکِشت — بپایدش[27] بر تارک ما نبشت[28]!
دل شاه نوشین‌روان[29] شاد باد — همیشه ز درد و غم آزاد باد!

گفتار اندر توقیعات نوشین‌روان[30]

اگرچند باشد[31] سرافراز شاه — به دستور گردد[32] دل‌آرای گاه

۱ـل،ل۲ (نیز ق۲،ب): دوم؛ (پ: یکی)؛ متن = س،ق،ک،س۲ (نیز لی،ل۳،و،لن۲،آ) ۲ـس ـ س۲ (نیز لی ـ لن۲،ب): سفته؛ متن = ل (نیز ق۲،آ) ۳ـل،ک (نیز آ): سیم (سئم)؛ س،ق،س۲ (نیز ق۲): سوم؛ (پ: دگر)؛ متن = ل۲ (نیز لی،ل۳،و،لن۲،ب) ۴ـ(لی: نابدید)؛ بنداری (۳۶۸۱ـ۳۶۸۴): فلما سمع الرسول مقاله أحضر مفتاح الصندوق و فتحوه فاذا فیه ثلاث درر کما وصف بزرجمهر ۵ـل،س (نیز ق۲، لی،ل۳،لن۲،آ،ب): بدان؛ متن = ق ـ س۲ (نیز پ،و)؛ بنداری (۳۶۸۵): فتعجب الحاضرون من نور بصیرته و کمال ذکائه فنثروا علیه الجواهر ۶ـق (نیز ق۲): پرتاب؛ (لی،ل۳: پرآب)؛ ک: دیده پر از آب؛ متن = ل،س،ل۲،س۲ (نیز پ ـ آ)؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۳۶۸۶): و أمر الملک فحشی فوه باللآلئ ۷ـ(لی: جو>) ۸ـق،ل۲ (نیز لی،آ): پر از رنگ؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـل۲: باری ۱۰ـس،ل۲ (نیز ل۳،و،آ): چندین ۱۱ـ(لن۲: مهر دید)؛ بنداری (۳۶۸۷ـ۳۶۸۸): و ندم علی ما عامله به من قبل، وضاق صدره حتی بان فی وجهه اثر الهمّ و الأسف ۱۲ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لی،پ،لن۲،ب): دید؛ متن = ل،ک (نیز ق۲،ل۳،و،آ) ۱۳ـ(ل۳،آ: رخانش) ۱۴ـ(آ: بیاورد داننده) ۱۵ـک: همی؛ (پ: سخن) ۱۶ـ(آ: بند و) ۱۷ـس ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): بازو؛ متن = ل ۱۸ـ(آ: جو>) ۱۹ـس (نیز لن۲،ب): ز؛ (پ: وز)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـس ـ ل۲ (نیز ق۲ ـ ب): کهتر؛ س۲: مهتر؛ متن = ل ۲۱ـ(ق۲: حال)؛ بنداری (۳۶۸۹ـ۳۶۹۱): فلما علم بزرجمهر بذلک ذکر للملک ما جری علیه فی ذلک المتصید من نزول الطائر الأسود و التقاطه جواهر الدملج و ابتلاعه إیاها ۲۲ـل ـ ل۲ (نیز ق۲ ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۲۳ـل: آرد ۲۴ـل۲: مهتر؛ (ق۲: کهتر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ(ل۳: رنجی) ۲۶ـل: به؛ (و،آ: ز)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـل۲: بیایدش ۲۸ـل،ک،ل۲ (نیز ل۳،و،لن۲،آ): نوشت؛ متن = س،س۲ (نیز ق۲،لی،پ،ب)؛ ق این بیت را ندارد ۲۹ـ(لی: نوشیروان)؛ بنداری (۳۶۹۲ـ۳۶۹۵): و دعا للملک. ثم انفض المجلس ۳۰ـس: ... شاه نوشین‌روان؛ ق: ... خفف‌الله عنه؛ ک: ... نوشیروان؛ ل۲: ... نوشتن‌روان (!)؛ س۲: ... نوشروان؛ بنداری: ذکر نبذ من توقیعات أنوشروان ۳۱ـل: باشی ۳۲ـ(پ: باشد)؛ ق بیت‌های ۳۶۹۶ـ۳۷۰۰ را ندارد؛ بنداری (۳۶۹۶): قال صاحب الکتاب: إن الملک و إن کان شامخ الأنف طامح الطرف فلن یتحلی إیوانه إلا بالوزیر، و لن تستقیم اموره إلا بالدستور

شکارست کار شهنشاه و رزم[1]
بداند که شاهان چه کردند پیش
از آگندن[5] گنج و رنجِ[6] سپاه
دل و جان دستور باشد به رنج
چُنین بود تا گاهِ[12] نوشین‌روان[13]
هم او بود جنگیّ و موبد هم اوی[16]
به هر جای[18] کارآگهان داشتی
ز بسیار و اندک ز کارِ جهان

ز کارآگهان موبدی[22] نیک‌خواه
که گاهی گنه[24] بگذرانی همی

می و شادی و بخشش و داد و[2] بزم[1]
بورزد بدان هم‌نشان[3] رای[4] خویش،
از[7] آزرمِ گفتار و[8] از دادخواه[9]
از[10] اندیشه‌ی کدخدایی و[11] گنج
هم او بود شاه[14] و هم او[15] پهلوان
سپهبد هم او بود و گهبَد[17] هم اوی[16]
جهان را به دستور نگذاشتی[19]
بد و نیک ازو[20] کس[21] نکردی نهان

چُنان بد که برداشت روزی به شاه[23]:
به بد نامِ[25] آنکس[26] نخوانی[27] همی،

۱ـل: بزم-رزم ۲ـ(ل۳: جام و؛ ق۲: بخشش و شادی و رای و)؛ س،ک،ل۲، س۲ (نیز لی، پ، و، لن۲، ب): وگر (ک، س۲، و: ابا؛ لی: دگر) شادی و بخشش و داد (ل۲، لی: رای) و (لی: <و>)؛ متن =ل (نیز آ)؛ بنداری (۳۶۹۷): و لا شغل للملوک غیر الصید و الطرد، و العیش و الطرب، و حضور الوقائع عند الحاجة، و الإحسان الی الرعیة و الترفرف علیهم بجناح الرأفة و الرحمة ۳ـس (نیز ق۲،ل۳، لن۲، آ، ب): بران هم‌نشان؛ ک،ل۲، س۲ (نیز و): بورزند هم زان (س۲: زان هم) نشان؛ متن =ل (نیز لی، پ) ۴ـل۲ (نیز و، ب): کار؛ (ق۲: از؛ لی: بای؛ لن۲: راه)؛ متن =ل، س، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، آ)؛ بنداری (۳۶۹۸): ثم الوقوف علی سیر الملوک السالفة و التقیل بهم فی خلالهم الحمیدة و التحلی بصفاتهم المرضیة ۵ـل، س (نیز لی، لن۲، ب): ز آکندن؛ ل۲ (نیز ل۳): پراکندن؛ متن =ک، س۲ (نیز پ، و، آ) ۶ـ(آ: رای) ۷ـل، س، ک (نیز لی، و، لن۲، ب): ز؛ متن =ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، آ) ۸ـس: آزار بدخواه و؛ ک،ل۲ (نیز لی، ل۳): آواز و گفتار و (ل۳: <و>)؛ س۲ (نیز پ، لن۲، آ، ب): آزار و گفتار و؛ (و: گفتار و کردار و)؛ متن =ل ۹ـل، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، لن۲): ز (ل۳: او) دادخواه؛ (ل۳، آ: فریادخواه)؛ متن = س، ک (نیز و، ب)؛ ق۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد و به جای آن نخست بیت‌های ۳۸۵۹ـ۳۸۶۶ را آورده و پس از آن افزوده است:

بگویم کنون داستان ردان ز توقیع پیروز نوشین‌روان

۱۰ـل، س، ک (نیز لی، و، لن۲، ب): ز؛ (پ: به)؛ متن =ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ) ۱۱ـک: کدخدای و ز؛ س (نیز لی، و، لن۲، ب): اندیشه کردن فزونی به (و: <به>)؛ ل۲: اندیشه کردن ز رای و ز؛ س۲: اندیشه کردن گرانی و؛ (پ: اندیشه جستن گرانی)؛ متن = ل (نیز ل۳، آ)؛ بنداری (۳۶۹۹ـ۳۷۰۰): و الوزراء هم الذین یتجرعون مرارة الغصص، و یتحملون أثقال التعب فی إحراز الخزائن، و نظم شمل الذخائر، و الإصغاء إلی ظلامات الرعیة، و الحکومة بینهم علی مقتضی العدل و النصفة ۱۲ـق: مرگاه ۱۳ـ(لی: نوشیروان) ۱۴ـق: شاه بود ۱۵ـ(ل۳: رد و) ۱۶ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): او؛ ک: همان؛ (ق۲: همی)؛ متن =(ل۳، پ، و، لن۲) ۱۷ـل: بخرد؛ س۲: نیز هیربد؛ (ق۲: و ز موبد (پساوند ندارد)؛ پ: نیز و بخرد)؛ س (نیز لی، و، لن۲، ب): همو هیربد بد سپهبد؛ (ل۳: هم او بود موبد سپهبد)؛ متن =ک، ل۲ <و>؛ ق، آاین بیت را ندارند؛ بنداری (۳۷۰۱ـ۳۷۰۲): و علی هذا درج ملوک العجم حتی ولی أنوشروان. فانه لما ملک نقض تلک القاعدة، و رفض تلک العادة، و باشر الأمور بنفسه، وساس الجمهور برأیه و تدبیره. فکان هو الملک و البهلوان و صاحب السیف و صاحب القلم معا ۱۸ـ(لی: کار) ۱۹ـل (نیز آ): بگذاشتی؛ س، ق، ل۲ (نیز و): بگذاشتی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲ـپ، لن۲، ب) ۲۰ـل، ل۲: زو؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ(لی: <کس>؛ بنداری (۳۷۰۳ـ۳۷۰۴): و کانت له أصحاب أخبار یرفعون الیه کل ما یجری فی ممالکه من الحسن و القبیح، و المعوج و المستقیم فیوقع بتقریر ما یری تقریره، و إزالة ما یری إزالته ۲۲ـ(لن۲: موبد) ۲۳ـل: برخاست بر پیشگاه؛ ق: روز بگفت این به شاه؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـس (نیز لی): گذر؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و): گناهی که تو (ل۳: آن)؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق۲، لن۲، آ، ب) ۲۵ـک: رام ۲۶ـس، س۲: او کس؛ (ل۳: آن را) ۲۷ـس۲: نخواند

هم آن را[1] دگر باره آویزش‌ست[2]
به پاسخ چُنین بود[5] توقیعِ شاه
چو[7] بیمارِ زارست و[8] ما[9] چون بزَشک
به یک دارو ار او[10] نگردد درست
دگر موبدی گفت: انوشه[14] بَدی[15]
سپهدار گرگان[17] برفت از[18] نهفت
بنه برد ازو گیل[20] و او بَرْهَنه
به توقیع پاسخ[21] چُنین داد[22] باز[23]
کجا پاسبانی کند بر سپاه
دگر گفت: انوشه بَدی[27] جاودان
یکی مایه‌ورنامدار[28] ایدرست[29]

گنهکار اگرچند با[3] پوزش[4]ست
که آنکس که خستو شود[6] بر گناه،
ز دارو گریزان و ریزان سرشک،
زوان[11] از بزشکی[12] نخواهیم[13] شست!
به داد و دِهِش نیز توشه[16] بَدی[15]،
به بیشه‌ندر آمد[19]، زمانی بخفت،
همی‌بازگردد ز بهر بنه!
که هستیم[24] از آن لشکری[25] بی‌نیاز،
ز بد خویشتن را ندارد نگاه[26]!
نشست و خور و خواب با موبدان،
که گنجش ز گنجِ تو افزون‌ترست[30]!

۱ـس۲: گر؛ ق، ک: همانا؛ (ق۲، و، لن۲: همو را)؛ متن =ل، س، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب) ۲ـق، ک، ل۲، س۲: زو (ق: آن) پرسش است؛ (ق۲: آن پوشش است)؛ متن =ل، س (نیز لی ـ ب) ۳ـ(ب: را چند بر) ۴ـ(ق۲: کوشش)؛ بنداری (۳۷۰۵ـ۳۷۰۷): فمن جملة توقیعاته ما ذکر أن بعض الموابذة رفع الیه و قال: إنک تصفح للجانی عن ذنبه ثم إذا عاود ذنبه تأمر بصلبه و إن کان مستقیلا متنصلا عن زلته ۵ـل: بد بتوقیع؛ س (نیز لی): گفت توقیع؛ ل۲: به توقیع پاسخ چنین داد؛ متن =ده دستنویس دیگر ۶ـل: خشنود بد؛ س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی): خشنود شد؛ (ل۳، و ـ ب: خشنو شود)؛ متن =ک، س۲ (نیز پ)؛ ل۲ بیت‌های ۳۷۰۸ـ۳۷۱۰ را پس از بیت ۳۷۱۲ آورده است ۷ـ(ب: که) ۸ـ(لی: و زارست) ۹ـل۲: من ۱۰ـک (نیز پ، و ـ ب): او گر؛ س، ل۲ (نیز لی): داروئی گر (ل۳: او؛ لی: کو)؛ (ل۳: دار او گر)؛ س۲: یکباره دارو؛ (ق۲: یکی گر به دارو)؛ متن =ل، ق ۱۱ـل ـ ک، س۲ (نیز ق۲ ـ ب): روان؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۲ـس، ک، ل۲ (نیز لی، لن۲، ب): بزرگی؛ س۲: <از> بزرگی؛ متن =ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۱۳ـس۲ (نیز لی، ل۳، ب): بخواهیم؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۷۰۸ـ۳۷۱۰): فوقّع و قال: «نحن کالأطباء. و المجرم المصرّ علی الذنب کالمریض المشرف علی الموت، الممتنع عن شرب الدواء؛ نسقیه شربة واحدة فاذا رأیناها لاتنجع فیه غسلنا أیدینا منه و قطعنا رجاءنا عنه و السلام» ۱۴ـل۲، س۲ (نیز و): نوشه ۱۵ـ(لی: بزی) ۱۶ـس، ک، س۲ (نیز ل۳ ـ ب): ز هر بد به هر سو بکوشه؛ ق (نیز ق۲): خرد را به گفتار توشه؛ ل۲: ز هر بد به هر گوشه توشه؛ (لی: به هر سو به هر سو تو توشه (!))؛ متن =ل ۱۷ـل: کردان؛ ق: کردی؛ س، س۲ (نیز ل۳ ـ آ): سپهبد ز (س، ل۳: به) گرگان؛ ل۲ (نیز ب): سپهبد ز (ب: به) کردان؛ (لی: سپهبد ز کردکان (!))؛ متن =ک (نیز ق۲)؛ بنداری: صاحب جیش جرجان ۱۸ـ(آ: و) ۱۹ـل، س، ق، ل۲ (نیز ل۳ ـ ب): بیشه درآمد؛ (لی: پیشش درآمد)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲) ۲۰ـل: ارکیل؛ ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب): کرکیل (در آ حرف چهارم بی‌نقطه)؛ (لن۲: کرکیک)؛ س: بنه‌دار کرکیل (حرف چهارم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ ق: بنه بود کرکیل؛ (ق۲: سپه بود ازکیل)؛ متن تصحیح قیاسی است (=د)؛ ل۲، لی این بیت را ندارند؛ بنداری (۳۷۱۱ـ۳۷۱۳): و رفع الیه آخر و قال: إن صاحب جیش جرجان برز إلی الصحراء فتغافل فی معسکره فانتهب باللیل ثقله. و هو یرید الانصراف لإصلاح أمره و ترتیب أسبابه ۲۱ـ(آ: پاسخ به توقیع) ۲۲ـس: گفت ۲۳ـ(ب: شاه (پساوند ندارد)) ۲۴ـق (نیز ل۳، لن۲، ب): هستم؛ متن ← ۲۵ـک (نیز پ): از <آن> لشکری؛ ل: از لشکر ما که شد؛ متن =ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، و، آ) ۲۶ـ(لن۲: بگاه)؛ بنداری (۳۷۱۴ـ۳۷۱۵): فوقع فی الجواب: «إنا فی غناء عن حافظ جیش لایقدر علی حفظ رحله». فکان ذلک سبب عزله ۲۷ـ(لی: بزی؛ ق۲: شاها بمان)؛ ل: انوشه بود شاه تا؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ ق بیت‌های ۳۷۱۶ـ۳۷۱۸ را ندارد ۲۸ـک، ل۲، س۲ (نیز پ، و): مال‌دار؛ ل: نامور مایه‌ور؛ س: مایه‌دار نامور؛ (ق۲: نامور نامدار)؛ متن =(لی، ل۳، لن۲، آ، ب) ۲۹ـل (نیز ق۲): آمده‌ست؛ (ب: آیدش (پساوند ندارد))؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۰ـل: بختش ز گنج تو خوار آمده‌ست (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ بنداری (۳۷۱۶ـ۳۷۱۷): و رفع الیه آخر و قال: إن هاهنا رجلا ذا ثروة تزید کنوزه علی کنوز الملک

چُنین داد پاسخ[1] که آری رواست — که این افسر پادشاهی ماست[2]!
دگر[3] گفت کای شهریارِ بلند — انوشه بَدی[4] وز[5] بدی بی‌گزند،
اسیران رومی که آورده‌اند — بسی شیرخوار اندرو برده‌اند[6]!
به توقیع گفت: آنچ[7] هستند خرد — ز دست اسیران نباید[8] شمرد،
سُوی مادرانشان[9] فرستید[10] باز — به دل[11] شاد و از[12] خواسته بی‌نیاز
نبشتند[13] کز روم صد[14] مایه‌ور — همی[15] بازخرَند[16] خویشان به زر
اگر باز[17]خرَند[18]ـگفت ـ از هراس — به هر مایه‌داری[19] یکی مایه‌کاس[20]،
فروشید و[21] افزون[22] مجویید[23] نیز — که ما بی‌نیازیم از ایشان[24] به چیز،
به شمشیر خواهیم از ایشان گهر[25] — همان[26] بدره و برده[27] و سیم و زر!
بگفتند کز مایه‌دارانِ شهر — دو بازارگانند[28] کز شب دو بهر،
یکی را سر اندر نیاید[29] به خواب — از[30] آوازِ مستان[31] و چنگ و[32] رباب
چُنین داد پاسخ کزین نیست[33] رنج — جز ایشان[34] هر آنکس که دارند[35] گنج[36]،
همه همچُنان شاد و خرّم[37] زیند[38] — بی‌آزار[39] باشند[40] و بی‌غم[41] زیند[38]!

۱ـ(پ: پاسخ آورد) ۲ـس (نیز لی، پ، لن۲، آ، ب): افسر و پادشاهی ماست (س، لی، پ، ب: مراست)؛ ک، س۲ (نیز و): فرّ (س۲: <فرّ>) و این پادشاهی مراست؛ ل: از فسر پادشاهی حداست؛ متن = ل۲ (نیز ق۲ (پس از تصحیح آن به این)، ل۳)؛ بنداری (۳۷۱۸): فوقع فی الجواب: «نسوغ له ذلک. فحاله حلیة لأیامنا و زینة لسلطاننا» ۳ـ(ق۲: یکی) ۴ـک، س۲ (نیز لی، و): بزی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـل: از؛ (ق۲: <ز>)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـک، س۲: اندرون برده‌اند؛ (لی: اندر آورده‌اند؛ پ: اندران برده‌اند؛ ل، س (نیز لن۲، ب): شیرخوارند (س: خوارست) و بروروده‌اند (لن۲، ب: پرورده‌اند)؛ ق، ل۲: شیرخواره درو برده‌اند؛ (ق۲، و: شیرخوارند زو برده‌اند)؛ متن = (ل۳، آ) ۷ـک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل، پ، لن۲، آ، ب): آنچه؛ (و: آنک)؛ ل: گفتار چو؛ متن = س، ق (نیز ق۲) ۸ـس۲ (نیز لی، ب): بباید ۹ـک، ل۲: مادر ایشان ۱۰ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ): فرستیم؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، و، ب) ۱۱ـ(لی: بدان) ۱۲ـل، ق، س۲ (نیز لی، پ، لن۲): وز؛ (آ: و وز)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، ب) ۱۳ـل، ل۲ (نیز ل۳، و، لن۲): نوشتند؛ ک: بگفتند؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب) ۱۴ـس، ل۲ (نیز لی ـ ب): سه؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲) ۱۵ـ(لی: همان) ۱۶ـ(آ: بخرندشان یار و)؛ ق بیت‌های ۳۷۲۳ـ۳۷۲۶ را ندارد ۱۷ـ(ل۳: یاخرَ>) ۱۸ـ(لی: بخرند) ۱۹ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): نامداری؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۰ـ(ق۲: را سپاس؛ پ، لن۲، ب: ماده کاس)؛ س: ز ماده ز کاس؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل، ل۳، و، آ) ۲۱ـل: فرستید و؛ (ق۲، لی: فروشید و (لی: خرَ>))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـل: ایدون ۲۳ـ(ق۲: نجوید (حرف چهارم بی‌نقطه)) ۲۴ـل: زیشان ۲۵ـل: زیشان هنر؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): نه شمشیر خواهیمشان نه گهر؛ متن = (ق۲؛ نیز ← ل) ۲۶ـ(و: نه آن) ۲۷ـ(ق۲: برده و بدره) ۲۸ـک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، و): بازارگانست؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۲۹ـ(آ: نیامد)؛ ل: نیاید سر اندر ۳۰ـس (نیز ق۲، لی، لن۲): ز ۳۱ـق: مهمان ۳۲ـس۲: <رَ>؛ ق: بانگ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، آ، ب): که گر نیست؛ ل۲ (نیز و): کرین (و: که این) نیست؛ (ل۲: کزینست)؛ متن = ل (نیز پ؛ نیز ← ل۲) ۳۴ـل: کزیشان؛ ق (نیز پ): چو ایشان؛ ل۲: ازیشان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۵ـس (نیز پ، و): دارند (بی‌نقطه)؛ ق، ک، ل۲ (نیز ل۳، ب): دارید؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، آ) ۳۶ـ(ق۲: رنج (پساوند ندارد)) ۳۷ـ(ل۳: خورّم) ۳۸ـس، ق، ک، ل۲ (نیز و، لن۲، آ): زئید؛ (ل۳: بوید)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، ب) ۳۹ـل: گر آزاد ۴۰ـس، ق، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، آ): باشید؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، پ، ب) ۴۱ـ(آ: با غم (!))؛ بنداری بیت‌های ۳۷۱۹ـ۳۷۳۰ را ترجمه نکرده است

نبشتند[1] روزی[2] کانوشه[3] بَدی[4] — همیشه ز تو دور دستِ[5] بدی،
به ایوان[6] چُنین گفت شاه یمن — که نوشین‌روان[7] چون گشاید دهن[8]،
همه[9] مردگان[10] را کند بیش یاد — پر از غم شود[11] زنده[12] را جانِ شاد!
چُنین داد پاسخ که از مرده یاد — کند هرک[13] دارد خرد[14] با نژاد،
هرآنکس که از مردگان دل بشست — نباشد کنون دوستی تن‌درست[15]!
یکی[16] گفت کای[17] شاه، کهترپسر — نگرددهمی گردِ دادِ[18] پدر،
بریزد[19]همی بر زمینی[20] درم — که باشد فروشنده‌ی[21] او دژم!
چُنین داد پاسخ که این نارواست[22] — بهای[23] زمین هم فروشنده راست
دگر گفت کای شاهِ برترمنش — که دوری ز پیغاره و سرزنش،
دلی داشتی[24] پیش‌تر[25] پر ز شرم[26] — چرا شد برین‌سان[27] بی‌آزرم و گرم[28]؟
چُنین داد پاسخ که دندان نبود — مزیدن[29] جزاز[30] شیر درمان[31] نبود،
چو دندان برآمد[32] بیاگند پشت[33] — همی گوشت جویم چو گشتم درشت[34]!
یکی گفت گیرم کنون[35] مهتری[36] — به رای و به دانش ز ما بهتری[36]،
چرا برگذشتی[37] ز شاهنشهان — دو[38] دیده به رای تو دارد جهان؟

۱ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب): نوشتند؛ متن = ک (نیز پ) ۲ـل: خطی ۳ـس، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ): که نوشه؛ ل۲: که خرّم؛ (لن۲: که توشه (!))؛ متن = ل، ک (نیز پ، ب) ۴ـ(لی: بزی) ۵ـل۲: دستی؛ ق این بیت را ندارند ۶ـق: بدیوان ۷ـ(لی: نوشیروان) ۸ـس (نیز لی، لن۲، آ، ب): سخن؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۹ـ(ل۳، و: همی) ۱۰ـل: مردمان ۱۱ـس، ق (نیز لی): کند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـل: بنده؛ بنداری (۳۷۳۱ـ۳۷۳۳): و رفع الیه آخر و قال: إن صاحب الیمن قال علی رءوس الملأ إن أنوشروان یکثر ذکر الأموات، و یضیق الدنیا بأذاه علی الأحیاء ۱۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): هر که؛ متن ← ۱۴ـق: هر کسی از هنر؛ متن = ل ۱۵ـق (نیز پ): او درست؛ س (نیز ل۳، و، لن۲، ب): همان دوستی او درست؛ ک، س۲: ز دل دوستی او درست؛ ل۲: همی مهر او را درست؛ (ق۲: ورانیکویها درست؛ لی: همان دور او خود درست؛ آ: همان دوستیش تن‌درست)؛ متن = ل؛ بنداری (۳۷۳۴ـ۳۷۳۵): فأجاب و قال: «لا یذکر الموت إلا من کان موصوفا بالعقل و الذکاء. و من أعرض صفحا عن الأموات لم یستقم حاله فی أیام الحیاة» ۱۶ـ(ق۲: چنین) ۱۷ـ(لن۲: ای) ۱۸ـق: باغ ۱۹ـ(ب: بریزند) ۲۰ـل، ق (نیز لی): زمین بر؛ متن ← ۲۱ـق (نیز لی): فروزندهٔ او؛ (ق۲: فروشنده بر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(ل۳، ب: بارواست (!)) ۲۳ـک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، ب): بها و؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ل۳، و، آ) ۲۴ـس۲: داشتم ۲۵ـل: پیش ازین ۲۶ـل۲: زین حرم؛ ق۲ (؟) ۲۷ـق، س۲ (نیز لی، و، ب): بدینسان؛ ک: بدین سر؛ ل۲: ازینسان؛ (پ: بدینگه)؛ متن = ل، س (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۲۸ـل۲: پراندوه و غم؛ س۲ (نیز لی): بی‌آزرم گرم؛ (پ، آ: بی‌آزار و گرم)؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، ب) ۲۹ـس ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): مکیدن؛ متن = ل ۳۰ـک (نیز ق۲، ل۳، آ): بجز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـ(ق۲: پستان) ۳۲ـک: بیامد ۳۳ـل: ساید بشست (واژهٔ نخست و حرف یکم واژهٔ دوم بی‌نقطه)؛ س (نیز ب): بمالید پشت؛ ق: سازید پشت (دو حرف نخست واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ ک: بیازید پشت؛ ل۲: بیارید پشت؛ س۲: بیارد بشست (حرف یکم واژهٔ دوم بی‌نقطه)؛ (ق۲: نیارم نشست؛ لی، و، لن۲، آ: بمالید پشت؛ پ: ببالید و رست)؛ متن = (ل۳) ۳۴ـ(پ: درست)؛ ک (نیز ل۳، آ): بگشتم درشت؛ س۲ (نیز لی): بگشتم درست (در لی واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ (و: نگشتم درست؛ ب: نگشتم درشت)؛ ل: و خونم نگشتم درست (؟)؛ ق: خوردم بگشتم درشت؛ (ق۲: جوید ز گیتی درست)؛ متن = س، ل۲ (نیز لن۲) ۳۵ـس ـ س۲ (نیز لی، پ ـ ب): که تو؛ (ق۲: کر ما که بر (!)؛ ل۳: ←)؛ متن = ل ۳۶ـ(ل۳: مهتر تویی ـ فزونتر تویی) ۳۷ـ(ل۳: برابر گذشتی) ۳۸ـس۲: تو

۳۷۴۵ چُنین داد پاسخ که ما را خرد[۱]
هش[۲] و دانش و رایْ[۳] دستورِ ماست
دگر گفت[۵]: بازِ[۶] تو ای شهریار
چُنین گفت کو[۸] را بکوبید[۹] پشت
بیاویزنیدش[۱۱] ز[۱۲] داری[۱۳] بلند
۳۷۵۰ که[۱۵] از کهتران[۱۶] نیز در کارزار
دگر نامداری ز کارآگهان
به[۱۹] شبگیر بُرزین بشد با سپاه
چُنین گفت کین[۲۱] مردِ گردن‌فراز[۲۲]
چو برگارد او پشت بر[۲۵] شهریار
۳۷۵۵ به توقیع گفت: آنک[۲۷] گردان‌سپهر
به بُرزینِ[۲۹] سالار و گنج و سپاه
دگر موبدی گفت[۳۱] کز[۳۲] شهریار

ز دیدار ایشان همی‌بگذرد[۱]،
زمین[۴] گنج و اندیشه گنجور ماست!
عقابی گرفته‌ست روزِ شکار[۷]!
که با مهتر[۱۰] خود چرا شد درشت؟!
بدان[۱۴] تا بدو بازگردد گزند،
فزونی نجویند با شهریار[۱۷]
چُنین گفت کای شهریار[۱۸] جهان،
ستاره‌شناسی بیامد[۲۰] ز راه،
چُنین لشکری[۲۳] گشن و زین[۲۴]گونه ساز،
نبیند کس او را بدین[۲۶] کارزار!
گشاده‌ست با رایِ او چهر و مهر[۲۸]،
نگردد تباه اختر و[۳۰] هور و ماه!
چُنین بود فرمان به یک[۳۳] روزگار،

۱ـق: جهان ـ ندارد نهان ۲ـ(ق۲: همان) ۳ـ(آ: رای و؛ ل۳: رای و دانش چو) ۴ـس۲: زمی؛ (ق۲: زمن)؛ بنداری بیت‌های ۳۷۳۶ـ۳۷۴۵ را ترجمه نکرده است ۵ـک: <گفت> ۶ـ(آ: بازآ) ۷ـ(ل۳: شمار)؛ بنداری (۳۷۴۷): و رفع الیه موبذ آخر أن أحد بزاة الملک اصطاد عقابا ۸ـ(آ: کین) ۹ـک (نیز لی، لن۲، ب): بکوئید؛ ل۲ (نیز ق۲، آ): بکوبید (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ (ل۳: بکویید)؛ متن =ل، س، س۲ (نیز پ، و) ۱۰ـس، ل۲ (نیز لی، ب): مهتر از؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـآ)؛ ق بیت‌های ۳۷۴۸ـ۳۷۵۴ را ندارد؛ بنداری (۳۷۴۸): فوقع و قال: «یقصف ظهر هذا الباز لإقدامه علی من هو أکبر منه قدرا» ۱۱ـل: بیاویز پایش؛ س، س۲ (نیز پ، و، لن۲، ب): بیاویز او را؛ ک: بیاویزی او را؛ ل۲ (نیز ل۳، آ): برآویز او را؛ (ق۲: بیاویزندش (حرف هفتم بی‌نقطه)؛ لی: بیاویزد او را)؛ متن تصحیح قیاسی است (← ق۲) ۱۲ـ(ل۳، آ: به) ۱۳ـل، ک (نیز لی، و، لن۲): دار؛ ل۲: جایی؛ متن =س، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ، ب) ۱۴ـ(ب: بدو) ۱۵ـس، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): کس؛ (ق۲: گر)؛ متن =ل، ک ۱۶ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): مهتران؛ متن =ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۱۷ـس، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و، ب): بر شهریار؛ (لن۲: در روزگار)؛ ل۲، س۲ (نیز لی): مجوئید (س۲، لی: نجوید) بر شهریار؛ (آ: نجوید ابر شهریار)؛ متن = ل؛ بنداری (۳۷۴۹ـ۳۷۵۰): «ثم یصلب لیعتبر به الصغیر فلا یتجاسر علی الکبیر» ۱۸ـل: داد پاسخ به شاه ۱۹ـک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب): که؛ متن =ل، س، ل۲ (نیز ق۲، و، لن۲) ۲۰ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): برآمد؛ متن =ل (نیز ق۲) ۲۱ـک، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲): کای؛ متن =ل، س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۲۲ـس (نیز لی، ب): کو از فراز؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۳ـ(ل۳، و، آ، ب: لشکر) ۲۴ـس، س۲ (نیز و، آ، ب): این؛ (ق۲، لی: ازین)؛ متن =ل، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲) ۲۵ـس (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): چو (س، لی، و، ب: به) بدکار (و: یکبار) دل بسته با؛ ک (نیز ق۲، لن۲): چو برگاشت او پشت (ق۲: پشت از) بر؛ ل۲، س۲ (نیز پ): چو بدکار (ل۲: به پیکار) دل بست با؛ متن =ل ۲۶ـ(و: درین؛ ب: به بد)؛ بنداری (۳۷۵۱ـ۳۷۵۴): و رفع الیه آخر و قال: إن برزین الإصبهذ لما برز فی جموعه و جنوده و أعلامه و بنوده قال بعض أهل التنجیم: إنه لن یری بعد هذا أبدا علی باب الملک ۲۷ـس، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): گفتا که؛ ک: <گفت> آنکی؛ متن =ل، ق (نیز ق۲) ۲۸ـل۲: مهر چهر؛ س۲ (نیز ب): چهر مهر؛ ق: بر وی در از مهر چهر؛ متن =ل، س، ک (نیز ق۲ـآ) ۲۹ـل۲ (نیز ل۳، و، لن۲): برزین و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـل ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳ـ ب): <و>؛ متن = (لی)؛ بنداری (۳۷۵۵ـ۳۷۵۶): فوقع و قال: «إن طالع الشمس و القمر لا یعتریه النحس ببرزین و غیره» ۳۱ـق: چنین گفت کرکوی ۳۲ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب): کای؛ متن =ل، ق (نیز ق۲، و، لن۲) ۳۳ـق: درین؛ ل (نیز ق۲): پیمان به یک؛ ل۲: تویی دادفرمای و به؛ متن =ده دستنویس دیگر

که مردی گزینند[۱] فرّخ‌نژاد
که در پادشاهی بگردد[۲] به[۳] داد،
رساند بدین بارگاه آگهی
ز بسیار و اندک، بدی گر[۴] بهی،
۳۷۶۰ گشسبِ سرافراز مردی‌ست پیر[۵]
سَزد گر[۶] بود[۷] داد را دستگیر!
چُنین داد پاسخ که او را ز آز[۸]
کمر بر میان‌ست[۹] دور از نیاز[۱۰]!
کسی را[۱۱] گزینید کز[۱۲] رنج[۱۳] خویش
ـ بپرهیزد و ـ باشدش[۱۴] گنج[۱۳] خویش،
جهاندیده مردی درشت و[۱۵] درست
همه[۱۶] رایِ[۱۷] درویش سازد[۱۸] نخست!
یکی گفت سالارِ خوالیگران
همی‌نالد[۱۹] از شاه و از[۲۰] مهتران[۲۱]،
۳۷۶۵ که آن چیز کو[۲۲] خود کند آرزوی[۲۳]
بسازم[۲۴]، نهم کاسه[۲۵] بر چارسوی[۲۳]،
نبوید، نیازد بدو نیز دست[۲۶]
بلرزد دلِ[۲۷] مرد خسروپرست!

۱ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ، ب): که بینند؛ ق، س۲: که بیند (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ ک: که: که بینید؛ متن =ل (نیز ق۲، پ، و) ۲ـق، س، س۲ (نیز ل۳، آ): نگردد ۳ـک، ل۲: ز ۴ـس، ک (نیز آ، ب): یا؛ ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳): و؛ س۲ (نیز لی، لن۲): با؛ (و: با (بی‌نقطه))؛ متن =ل (نیز پ)؛ در ل، ل۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ در ل۲ لت‌های این بیت نیز پس و پیش شده است؛ بنداری: (۳۷۵۷ـ۳۷۵۹): و رفع الیه آخر و قال: قد تقدّم الملک بطلب رجل کریم الأصل وافر الفضل لیدور فی الممالک و یطالع أحوال الرعیة ۵ـل۲: دبیر آن سرافراز پیر؛ (پ: آن سرافراز مرد دبیر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـس (نیز لی): کو ۷ـ(ق۲: شود)؛ بنداری: و کنَسب الکبیر رجل طاعن فی السن یصلح لهذا الأمر ۸ـس۲: ازان؛ (ل۳، آ: زمان)؛ ل: کاری رواست؛ متن =ده دستنویس دیگر ۹ـل، س، س۲ (نیز ل۳): میان بست؛ س، ک (نیز و، آ، ب): میانست و؛ متن =ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲) ۱۰ـس۲ (نیز آ): میان؛ ل: زان سو که خواست؛ س (نیز لی، ب): او بی (ب: از) نیاز؛ (ل۳: دور و زار مهان (!))؛ متن =ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲)؛ بنداری: فوقع فی الجواب و قال: «هو رجل حریص یرجح جانب الغنیّ علی الفقیر ۱۱ـق: <را> ۱۲ـل، ک، س۲ (نیز ل۳، آ): که بیند که از (س۲: آن)؛ س، ل۲ (نیز لی، ب): گزینید که از (س: کزو)؛ ق (نیز و): که بینید کز؛ (لن۲: گزینند کز)؛ متن =(ق۲، پ) ۱۳ـس (نیز لی، ب): گنج ـ رنج ۱۴ـل۲: دارد او؛ (پ: آکند؛ و: کم کند)؛ س۲: بپرهیز دانا شدش؛ (لن۲: بپرهیز تا باشدش)؛ متن =ل ـ ک (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۱۵ـک (نیز لی، ل۳، پ، و، آ): <و>؛ س (نیز ب): درست؛ ک: به رای؛ (ق۲: درست و؛ لن۲: درشتی)؛ متن =ل، ق، س۲ ۱۶ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): که او؛ (پ: همی؛ لن۲: همان)؛ متن =ل، ق (نیز و) ۱۷ـل: راه؛ ک (نیز و): کار؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۸ـک: خواهد؛ (لی: دارد)؛ متن =یازده دستنویس دیگر؛ در ق لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ل۲ از ۳۷۶۳آ و ۳۷۶۶ب یک بیت ساخته و ۳۷۳۶ب ـ ۳۷۶۶آ را انداخته است؛ بنداری (۳۷۶۲ـ۳۷۶۳): و لا یصلح لهذا الأمر إلا من حلب الدهر أشطره، و ذاق حلوه و مره، و کان صعب العریکة مستقیم الطریقة یعتنی بشأن الفقیر أکثر مما یعتنی بشأن الغنی» ۱۹ـس۲ (نیز ب): باید؛ (پ: تابد)؛ متن =ل ـ ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، آ) ۲۰ـل، س۲ (نیز پ، لن۲): وز؛ متن =س، ق، ک (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۲۱ـس، س۲ (نیز لی، ب): موبدان؛ (آ: کهتران)؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳ـ لن۲) ۲۲ـس، ک (نیز ل۳، و، ب): چندانک او؛ (لی، پ، لن۲، آ: چندانکه او (آ: آن)؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق۲) ۲۳ـک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲): آرزو ـ چارسو؛ (لی: آرزوی ـ پرخاش‌جوی؛ و: آرزوی ـ ازچارسو (پساوند ندارد))؛ متن = ل، س، ق (نیز ل۳، آ، ب) ۲۴ـسپارد؛ س۲ (نیز لن۲): بسازد؛ (پ: بسازم بسازد (!)؛ آ: سپارم)؛ متن =س، ق، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب) ۲۵ـل (نیز پ): همه کاسه؛ س (نیز لی، ب): ز هرگونه؛ ق، ک: ز هم کاسه؛ س۲ (نیز لن۲): بهم کاسه؛ (و: همی‌کاسه)؛ متن =(ق۲، ل۳، آ؛ در آ حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه؛ نیز ← س۲، لن۲) ۲۶ـ(ق۲: بیک چیز دست)؛ ق، ک (نیز لن۲): نیارد بدو (ق: بدان) نیز دست؛ س (نیز ب): ببوید بدارد (ب: ندارد) ورا زیردست؛ س۲ (نیز ل۳، آ): نه بوید (آ: ببوید) نه آرد ورا (در س۲ این واژه خوانا نیست) زیردست؛ (لی: بپیوندد از دور از زیردست (!)؛ و: بپوید نیازد بدان نیز دست (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه))؛ متن =ل (نیز پ؛ در ل دو واژهٔ نخست این لت بی‌نقطه) ۲۷ـس، س۲ (نیز ل۳، ب): برو؛ (لی، پ، لن۲، آ: بدو؛ و: بران)؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق۲)؛ بنداری (۳۷۶۴ـ۳۷۶۶): و رفع الیه آخر و قال: صاحب الطعام الخاص یقول: الملک یقترح علی لذائذ الأطعمة فاذا أصلحتها و وضعتها بین یدیه علی الخوان ما اشتمها و لم یذق منها

چُنین داد پاسخ که از بیش‌خَورد — مگر[1] آرزو[2] بازگردد[3] به درد!
دگر گفت[4] هر کس[5] نکوهش کند[6] — شهنشاه را[7] چون پژوهش کند[6]،
که بی‌لشکرِ گَشن بیرون[8] شود — دلِ دوستداران[9] پر از خون[8] شود،
۳۷۷۰ مگر[10] دشمنی بد سگالد بدوی[11] — به چاره بیاید، بنالد بدوی[12]
چُنین داد پاسخ که داد و[13] خرد — تنِ پادشا را[14] همی‌پرورد،
اگر دادگر چند بی‌کس بود — ورا پاسبان راستی[15] بس بود!
دگر گفت کای[16] با خرد گشته[17] جفت — به میدان خراسان[18] سالار گفت:
که کرزاسپ[19] را بازکرد او ز کار[20] — ندانم چه دید اندرین شهریار[21]؟
۳۷۷۵ چُنین داد پاسخ که فرمانِ ما[22] — نورزید[23] و[24] بنهفت[25] پیمان ما،
بفرمودمش[26] تا به[27] ارزانیان — گشاید درِ گنج[28] سود و زیان!

۱ـ(و، لن۲، آ: مکن) ۲ـل: آرزوی ۳ـ(و، لن۲: تا نگردد؛ در و حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه))؛ بنداری (۳۷۶۷): فقال: «الأصوب أن تلجم النفس بشکیمة المنع عند الشره» ۴ـ(لن۲: هفته)؛ ق: یکی گفت ۵ـل، س (نیز لن۲): کش؛ (آ: کو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـل: بود؛ س، ک، س۲ (نیز ب): کنند؛ متن = ق، ل۲ (نیز ق۲ـآ) ۷ـ(ق۲: حراء) ۸ـ(ل۳: برزین ـ چین (!)) ۹ـس: مرد برنا؛ ق: دوستانش؛ س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): مرد دانا؛ (پ، لن۲: و دست دانا)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲) ۱۰ـل: وگر؛ (ق۲: اگر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـس، س۲ (نیز ق۲): بروی؛ (آ: بدو (پساوند ندارد))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـک: بروی؛ س، س۲: سازد بروی (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ (لی، ل۳، ب: بسالد (؟) بروی؛ پ: ببالد بدوی)؛ ل: بیارد بدو آرزوی؛ ق: نتابد بنالد ازوی؛ (ق۲: بساید بساید بروی (دو واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ لن۲: بنالد بیاید بدوی)؛ متن = ل۲ (نیز و، آ)؛ بنداری (۳۷۶۸ـ۳۷۷۰): و رفع الیه آخر و قال: إن أولیاء الملک یخافون علیه عند خروجه فی خِفّ من أصحابه فی متصیداته و غیرها، و یخشون، حاشاه، أن یهتبل عدوّ فیه غرة أو ینتهز کاشح فرصة ۱۳ـل (نیز ب): دارد ۱۴ـ(ل۳: پادشاهی) ۱۵ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، ب): راستی پاسبان؛ (ل۳: راستی یار او؛ و: راستی یارشان؛ آ: راستی یاریش؛ لن۲: در راستی پاسبان)؛ متن = ل، ل۲؛ بنداری (۳۷۷۱ـ۳۷۷۲): فوقع فی جوابه: «کفی بالعدل حارسا، و باستقامة الدین حافظا» ۱۶ـس۲ (نیز ق۲، ب): ای؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـ(لن۲: بوده) ۱۸ـک: قراخان؛ (ق۲: جراساز (؟))؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق بیت‌های ۳۷۷۳ـ۳۸۰۲ را ندارد ۱۹ـک: کرشاسب؛ ل۲: کوراسب؛ متن ← ۲۰ـس (نیز لی، ب): که او (لی: رو) اسب را بار (لی: باز) کرد و بکار (؟)؛ (ل۳، آ: که گر گرز من اندر افتد بکار (؟))؛ پ: که گر بازگردد زراسب سوار؛ و: که هر کو همی‌بازماند ز کار؛ لن۲: که گر اسب ما باز گردد ز بار (؟))؛ متن = ل ۲۱ـل: چه گفت اندرین کار او شهریار؛ ل۲ (نیز پ، و، لن۲): چه بیند دران کار (ل۲: درین رای) او شهریار؛ متن = ک؛ ق۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

که با هر کسی دادگر شهریار — بزرگست و بخشنده و سازگار

س، لی، ل۳، آ، ب از ۳۷۷۴آ و ۳۷۷۷ب یک بیت ساخته و س، لی، ب ۳۷۷۴ب و ۳۷۷۷آ و ل۳ آ ۳۷۷۴ب ـ ۳۷۷۷آ را انداخته‌اند؛ س۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۷۷۳ـ۳۷۷۴): و کتب الیه آخر و قد عزل والیا: إن الناس یقولون: أی ذنب صدر من فلان حتی عزله الملک؟ ۲۲ـل۲: فرمانروا ۲۳ـل (نیز و): نورزید (حرف پنجم بی‌نقطه)؛ س، ل۲، س۲ (نیز لی): بورزید؛ (ق۲: بورزبد (حرف یکم و پنجم بی‌نقطه)؛ ب: بورزند)؛ متن = ک (نیز پ، لن۲) ۲۴ـ(لی: حو>) ۲۵ـ(لی: ننهفت)؛ متن = ده دستنویس دیگر (در ل دو حرف نخست و در س، ق۲، و، لن۲ حرف نخست بی‌نقطه) ۲۶ـ(ق۲: نفرمود پس) ۲۷ـل: ز؛ ک: بر ۲۸ـس۲: رنج

کسی کو دِهِش کاست، باشد به کار[1] — بپوشدهمی[2] فرّه شهریار[3]!
دگر گفت با هر کسی پادشا — بزرگست و بخشنده و[4] پارسا،
پرستارِ دیرینه، مهرک چه کرد — که روزیش اندک شد و[5] روی زرد[6]؟
۳۷۸۰ چُنین داد پاسخ که او شد درشت — بر آن[7] کرده‌ی خویش بنهاد پشت،
بیامد به درگاه[8] و[9] بنشست پست[10] — همیشه جزاز می ندارد[11] به دست!
ز کارآگهان موبدی گفت: شاه — چو[12] رانَد[13] سُوی جنگ قیصر[14] سپاه،
نخواهد جز ایرانیان را به جنگ — جهان شد به[15] ایران‌بر از روم[16] تنگ!
چُنین داد پاسخ که آن[17] دشمنی — طبیعی‌ست و[18] پرخاش[19] آهرمنی[20]!
۳۷۸۵ دگرباره برداشت[21] موبد که شاه[22] — ز شاهان دگرگونه خواهد سپاه[23]
کدام‌ست و[24] چون بایدت[25] مردِ جنگ — ز شیران اسپ‌افگن[26] و[27] تیزچنگ؟
چُنین داد پاسخ که جنگی‌سوار — نباید که سیر آید از کارزار،
همان بزمش آید[28]، همان رزمگاه — به رخشنده‌روز و شبان سیاه،

۱ـک: داشت باشد بکار؛ (ق۲: راست ماند بکار؛ ل۲ (نیز پ، لن۲): دهش کار باشد بکار (ل۲: ورا)؛ س۲: که هر کس که او کردهٔ شهریار؛ متن = ل ۲ـل (نیز ق۲، پ، لن۲): همه؛ (ل۳: بگوید همه؛ آ: بکوبد همه)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، ب) ۳ـس (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب): کردهٔ شهریار؛ س۲: بازگردد ز کار؛ متن = ل، ک (نیز ق۲)؛ ل۲ از ۳۷۷۷آ و ۳۷۷۸ب یک بیت ساخته و ۳۷۷۷ب ـ ۳۷۷۸آ را انداخته است؛ و بیت‌های ۳۷۷۷ـ۳۷۸۰ را ندارد؛ بنداری (۳۷۷۵ـ۳۷۷۷): فقال: «إنه خالف أمرنا و نقض عهدنا حین أمرناه ألا یغلق باب کنزنا عن المحتاجین، و لا یحرم المسترفدین و السائلین. و من ضن بمعروف الملوک فقد أراد بهم شرا، و أوسعهم ضیرا و ضرا» ۴ـس (نیز ب): پرسنده و؛ (آ: ترسنده و)؛ س۲: بزرگیست پرسنده و؛ (ل۳: بزرگست ترسندهٔ؛ ب: بزرگست پرستنده و)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، و، لن۲)؛ لی این بیت را ندارد ۵ـ(لی: بد تنگ بد) ۶ـس: شد تنگ و رویش چو گرد ۷ـ(لی: بدان) ۸ـ(ق۲: بکاه (بی‌نقطه)) ۹ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، ب): <و>؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، و، آ) ۱۰ـل (نیز ق۲، ل۳، ب): نست (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (پ، و: مست)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، آ) ۱۱ـس (نیز ب): ندادی؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در ل ۳ت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ بنداری بیت‌های ۳۷۷۸ـ۳۷۸۱ را ترجمه نکرده است ۱۲ـ(ق۲: که) ۱۳ـ(لی: ایدر؛ ل۳، آ: راندی) ۱۴ـس: قیصرانرا؛ (آ: <جنگ> قیصر) ۱۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب): بر؛ متن = ل (نیز ق۲، لی، لن۲) ۱۶ـ(ق۲: بران روم؛ لن۲: پر از روم (!))؛ س (نیز لی): ایرانیان تار و؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب)؛ بنداری (۳۷۸۲ـ۳۷۸۳): و رفع الیه آخر و قال: مابال الملک اذا قصد قتال الروم لا یستصحب من عساکره عامة إلا رجال إیران خاصة؟ ۱۷ـ(ق۲: از) ۱۸ـس (نیز لی): <و>؛ (ق۲: درشتی و؛ و: کهن گشت و)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۱۹ـ(ق۲: کردار) ۲۰ـ(ق۲، و، لن۲: اهریمنی)؛ بنداری (۳۷۸۴): فقال: «لأنهم جبلوا علی عداوتهم فیکونون أبلغ فی نکایتهم» ۲۱ـل (نیز ق۲): پرسید؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ(ق۲: ز شاه)؛ س۲ (نیز ل۳ـآ): مردی که شاه؛ س (نیز ب): مردی سیاه؛ (لی: اسبی سیاه (!))؛ متن = ل، ک (نیز ← ق۲) ۲۳ـ(ل۳: دارد سپاه؛ لی: دگر کس نخواهد سپاه؛ ق۲: به روز سپید و شبان سیاه)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۲ بیت‌های ۳۷۸۵ـ۳۸۰۴ را ندارد ۲۴ـس، ک، س۲ (نیز ق۲ـپ، لن۲، ب): <و>؛ متن = ل (نیز آ) ۲۵ـس (نیز ب): چو بابده (؟)؛ (لی: چو نامده (؟)؛ لن۲: گر بایدت)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۲۶ـل: مردان شیرافکن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـس، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ، ب): <و>؛ متن = ل (نیز ق۲، پ)؛ و بیت‌های ۳۷۸۶ـ۳۷۸۸ را ندارد ۲۸ـ(ب: بزمگاهش)؛ بنداری بیت‌های ۳۷۸۵ـ۳۷۸۹ را ترجمه نکرده است

نگردد به هنگامْ نیروش کم ز بسیار و اندک نباشد دژم!
۳۷۹۰ دگر گفت کای شاه نوشین‌روان[۱] همیشه بَدی[۲] شاد و روشن‌روان[۳]،
به در[۴]بر یکی مرد[۵] بُد از نسا[۶] پرستنده و[۷] کاردارِ پسا[۸]،
درم ماند بر وی چو سیصدهزار به دیوان[۹] چو[۱۰] کردند با او[۱۱] شمار،
بنالد[۱۲]همی کین[۱۳] درم خَورده شد رد و موبد و گهبَد[۱۴] آزرده شد!
چن[۱۵] آگاه شد زآن سَخُن شهریار که موبد درم خواست از کاردار[۱۶]،
۳۷۹۵ بفرمود[۱۷] کز خورده[۱۸] منمای رنج ببخشید چندی[۱۹] مر[۲۰] او را ز گنج!
دگر گفت جنگی‌سواری بخست[۲۱] بدان[۲۲] خستگی دیر ماند و برست[۲۳]،
به پیشِ صف رومیان حمله برد بمرد و ازو[۲۴] کودکان ماند خرد،
[چه فرمان دهد شهریارِ جهان ز کار چُنان خردکودک نوان[۲۵]؟]
بفرمود کآن کودکان را چهار ز گنجِ درم داد باید هزار[۲۶]،
۳۸۰۰ هرآنکس که شد کشته[۲۷] در کارزار وُ زو[۲۸] خردکودک بود یادگار،
چو نامش ز دفتر بخواند دبیر بَرَد پیشِ کودک درم[۲۹] ناگزیر،

۱ـ(لی: نوشیروان) ۲ـل: بوی؛ س،ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، ب): بزی؛ متن = (پ، و، لن۲، آ) ۳ـک، س۲ (نیز پ، لن۲): بخت جوان؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب) ۴ـ(لی: دز) ۵ـ(پ، و، لن۲: بود) ۶ـل: نسا (بی‌نقطه)؛ (ق۲: نسا (یک نقطه زیر ف))؛ ک: پارسا؛ متن = س،ک، س۲ (نیز لی ـ ب) ۷ـ(ب: پرستندهٔ) ۸ـ(ق۲: نسا (یک نقطه هم زیر ن)؛ پ: از بسا)؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): کاردان پارسا؛ متن = ل،ک (نیز لن۲): بسا ۹ـ(لن۲: دینار (وزن درست نیست)) ۱۰ـ(پ: که) ۱۱ـ(ق۲،ل۳: وی؛ پ: از وی؛ و، آ: بر وی)؛ س، س۲ (نیز لی، ب): گردد برو (س: بدو) بر؛ متن = ل،ک (نیز لن۲) ۱۲ـس،ک، س۲ (نیز لی، آ، ب): نباید؛ (ل۳: نباید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ پ، و: نیاید؛ لن۲: نماید)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۳ـ(ق۲: آن)؛ ل: کی از (؟)؛ س: همین را؛ (لی، ل۳، آ: همین کین)؛ متن = ک، س۲ (نیز پ، و، لن۲، ب) ۱۴ـ(ل۳: کهتر)؛ ل: برو مهتر و کهتر؛ س، س۲: برو موبد کهبد (س: کهتر)؛ (ق۲: همی او ازان درد)؛ متن = ک (نیز لی، پ ـ ب): کهبد؛ بنداری (۳۷۹۰ـ۳۷۹۳): و رفع الیه آخر و قال: إن فلانا العامل قد أنفق علی نفسه من مال الدیوان ثلاثمائة ألف درهم. و النوّاب یطالبونه فما یبض حجره و لا تندی صفاته ۱۵ـل، س،ک (نیز ق۲ ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۱۶ـ(لن۲، آ: کارزار) ۱۷ـل: چنین گفت ۱۸ـک، س۲ (نیز لی، ب): خورد؛ (ق۲: ناخورده)؛ متن = ل، س (نیز ق۲، ل۳ ـ آ) ۱۹ـل: چیزی؛ (ق۲: دیگر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـس،ک (نیز لی، و، لن۲، ب): هم؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ)؛ بنداری (۳۷۹۴ـ۳۷۹۵): فوقع و قال: «لیفرج عنه و لا یطالب، و لیعط من الخزانة مثل ذلک» ۲۱ـک (نیز لی): نخست؛ متن = ده دستنویس دیگر (در ل، س، آ دو حرف نخست و در ق۲، لن۲ حرف نخست بی‌نقطه) ۲۲ـس (نیز و، لن۲، ب): بران؛ (ل۳: بدین) ۲۳ـک: دیست؛ (ل۳: نرست؛ پ: بحست)؛ ل: ماند درست (؟)؛ س: نیز مانده به دست (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ س۲: ... (؟) نجست؛ (ق۲: ماند و خود هم برست؛ لی، ب: نیز مانده (ب: ماند) به پشت (؟)؛ آ: جنگ مردانه جست)؛ متن = (و، لن۲) ۲۴ـس، س۲ (نیز لی، ب): زن و؛ ک (نیز ل۳): زو (وزن درست نیست)؛ (آ: وزو)؛ ل: او ازو؛ (ق۲: او وز)؛ متن = (پ، و، لن۲) ۲۵ـاین بیت تنها در ل آمده است؛ بنداری (۳۷۹۶ـ۳۷۹۸): و رفع الیه آخر أن فلانا جرح فی وقعة الروم فطال مرضه ثم مات و خلف طفلین ۲۶ـبنداری (۳۷۹۹): فوقع بأن یدفع الیهما أربعة آلاف درهم ۲۷ـل (نیز ق۲): جزو هرک کشتند؛ متن ← ۲۸ـل: کزو؛ (ق۲: ازو)؛ متن = س،ک، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، آ، ب)؛ ل۳، و بیت‌های ۳۸۰۰ـ۳۸۰۲ را ندارند ۲۹ـ(ق۲، پ، لن۲: درم پیش کودک برد (پ: بود))؛ متن = ل، س، ک؛ لی، آ، ب این بیت را ندارند؛ این بیت تنها در ل، س، ک، ق۲، پ، لن۲ آمده است

چُنین هم به سال اندرون[۱] چار[۲] بار مبادا که باشد ازین کار خوار[۳]!
دگر گفت: انوشه بَدی[۴] سال و ماه به مرو اندرون پهلوانِ[۵] سپاه،
فراوان درم گرد کرد و بخَورد[۶] پراگنده گشتند[۷] از آن[۸] مرز[۹] مرد!
۳۸۰۵ چُنین داد پاسخ که آن خواسته که از شهر[۱۰] مردم کند کاسته،
چرا باید از خونِ[۱۱] درویش گنج که او شاد باشد[۱۲]، تن و جان[۱۳] به رنج؟
از آن کس که بستد بدو بازده وُ زآنپس[۱۴] به مرواندر آواز ده،
بفرمای داری زدن[۱۵] بر درش به بینایی[۱۶] کشور و لشکرش[۱۷]،
ستمگاره را زنده بر دار کن دو پایش زبر، سر[۱۸] نگونسار[۱۹] کن،
۳۸۱۰ بدان تا کس از پهلوانانِ ما[۲۰] نپیچد دل و جان ز پیمانِ ما[۲۰]!
دگر گفت کای شاهِ یزدان‌پرست به دربر بسی[۲۱] مردم زیردست،
همی[۲۲] دادِ او[۲۳] را ستایش کنند[۲۴] جهان‌آفرین را نیایش کنند!
چینن داد پاسخ که[۲۵] یزدان سپاس[۲۶] که از ما یکی[۲۷] نیست اندر هراس،
فزون[۲۸] کرد باید بدیشان[۲۹] نگاه اگر باگناهند وُگر بی‌گناه[۳۰]!
۳۸۱۵ دگر گفت کای شاه با فرّ و هوش[۳۱] جهان شد پر آوازِ خنیا و نوش[۳۲]،

۱ـ(پ، آ: سالی درون) ۲ـل: چند؛ متن = س،ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، آ، ب) ۳ـس،ک، س، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، آ، ب): ز گنجش درم داد باید هزار (ب: نثار)؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ بنداری (۳۸۰۰ـ۳۸۰۲): و کل من قتل من الأجناد فی وقعة و خلف أطفالا فلایمحو کاتب الجیش اسمه، و لیدرّ رزقه علی من خلف بعده ۴ـ(لی: بزی) ۵ـس: پهلوانی ۶ـ(ل۳، پ: نخورد) ۷ـس (نیز لی، ل۳، پ): کردند؛ ق: گشته؛ (آ: گردید)؛ متن = ل،ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۸ـل: زان؛ س (نیز لی): ازو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـس (نیز لی، ب): مرد؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۸۰۳ـ۳۸۰۴): و رفع الیه آخر و قال: إن بهلوان مرو قد جبا من أهلها مالا عظیما قد أجحف ذلک بالرعیة حتی تفرّقوا من البلد ۱۰ـق (نیز لی): شهر و؛ ک: مرز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـل۲: خورد ۱۲ـ(ل۳، آ: را بود زان)؛ ق: کزان شاد باشد؛ ل۲: که تو شاد باشی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـل۲: او؛ (ق۲: درون جان؛ و: روانش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـل: ازان پس ۱۵ـس۲: زده ۱۶ـل: سایان (دو حرف نخست و حرف چهارم بی‌نقطه)؛ س: نبد را همی (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ ق: سائی (سه حرف نخست بی‌نقطه)؛ ک: سسائی (چهار حرف نخست بی‌نقطه)؛ س۲ خوانا نیست؛ (ق۲: ببی نام و آن؛ لی، ل۳، و، آ: ببد رائی؛ لن۲: ببیداری؛ ب: ببد راهی)؛ متن = ل۲ (نیز پ؛ نیز ق، ک) ۱۷ـس، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، ب): لشکر و کشورش؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ) ۱۸ـل: یا زیر سر بر (؟) ۱۹ـل۲: نگوسار ۲۰ـل: من؛ بنداری (۳۸۰۵ـ۳۸۱۰): فوقع و قال: «تردّ تلک الأموال الی أصحابها، و تغرز خشبة عند دار الوالی علی بابها، و یصلب هنا لک لیعتبر به سائر الولاة» ۲۱ـل۲: درویشی (← در بر بسی) ۲۲ـل۲ (نیز پ): همه ۲۳ـق: شه؛ ل: راز او؛ (پ: داده)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـس (نیز ل۳، ب): کنید؛ (ق۲: کند)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۸۱۱ـ۳۸۱۲): و رفع الیه آخر و قال: إن رعایا الملک یشکرون اللّه تعالی علی ما أنعم به علیهم من عدله، و سوّغ لهم من إفضاله و فضله ۲۵ـ(آ: ز) ۲۶ـل۲ (نیز لی، لن۲): شناس ۲۷ـس ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب): کسی؛ متن = ل (نیز پ) ۲۸ـ(پ: کنون) ۲۹ـ(ق۲: بایشان) ۳۰ـس۲ (نیز ق۲، ل۲ ـ لن۲): اگر بی‌گناه؛ س (نیز لی، ب): بی‌گناهند اگر باگناه؛ ق: برگناهند اگر بی‌گناه؛ ک، ل۲: باگناه آید ار (ل۲: از) بی‌گناه؛ متن = ل (نیز آ)؛ بنداری (۳۸۱۳ـ۳۸۱۴): فوقع و قال: «الحمدللّه علی نعمة طیب قلوبهم و انشراح صدورهم» ۳۱ـ(آ: نوش (حرف یکم بی‌نقطه)) ۳۲ـل (نیز آ): خنیافروش؛ ل۲: بر آوای شادی و نوش؛ (ق۲: بر آوای خنیا و نوش؛ پ: ز شادی پر از نای و نوش؛ لن۲: پر از شادی و ناز و نوش)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب)

توانگر[1] وُگر[2] مردمِ زیردست — شب آید شود پر ز آواز[3] مست!
چُنین داد پاسخ که اندر جهان — به ما شاد بادا کهان و مهان[4]!
دگر گفت کآی شاهِ برترمنش — همی زشت‌گویت[5] کند سرزنش،
که چندین گزافه[6] ببخشید[7] گنج — ز گرد آوریدن[8] ندیده‌ست[9] رنج!
چُنین داد پاسخ که آن[10] خواسته — کزو[11] گنجِ ما باشد[12] آراسته،
اگر بازگیریم[13] از[14] ارزانیان[15] — همه سود، فرجام گردد[16] زیان!
دگر[17] گفت کای شهریارِ بلند[18] — که هرگز مبادا به جانت[19] گزند[18]،
جهودان و ترسا[20] ترا دشمن‌اند — دوروی‌اند و[21] با[22] کیش آهرمن‌اند[23]!
چُنین داد پاسخ[24] که شاهِ سُتُرگ[25] — ابی[26] زینهاری نباشد بزرگ[25]!
دگر گفت کای نامورشهریار — ز[27] گنجِ تو افزون[28] ز سیصدهزار[29]،
درم داد مزدورِ[30] درویش را — بسی مزدْ ویژه[31] تنِ خویش را
چُنین گفت کآن[32] هم به فرمان ماست — به ارزانیان چیز بخشی[33] رواست[34]!
دگر گفت کای شاه نادیده[35] رنج — ز بخشش فراوان تهی ماند[36] گنج!
چُنین داد پاسخ که دست[37] فراخ — همی نرد را نَوْ کند برگ و[38] شاخ!
جهاندار چون گشت یزدان‌پرست — نیازد به بد در جهان نیز دست[39]!

۱ـس (نیز ب): تونگر ۲ـ(ل۳: اگر) ۳ـ(لن۲: آوای)؛ ق (نیز ق۲، پ): سر بر (پ: پر) آوای؛ ک، س۲ (نیز ل۳، آ، ب): سر بر آواز؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، و) ۴ـبنداری (۳۸۱۵ـ۳۸۱۷): و رفع الیه آخر و قال: إن العالَم قد امتلأ من ألحان المطربین و شغب الشاربین. فلا یذوق باللیل ذو ناظر غرارا من شغب السکاری. فقال: «لا زالت قلوب الأصاغر و الأکابر فی أیامنا مسرورة، و صدورهم مشروحة» ۵ـس ـس۲ (نیز ق۲ ـو، ب): عیب‌جویت؛ (لن۲، آ: عیب جوید)؛ متن = ل ۶ـق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ): چندان گزافه؛ (و: بیهوده چندین)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲، ب) ۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـب): ببخشد ز (آ: که)؛ متن = ل، ق (نیز لی) ۸ـل: آوریده (بی‌نقطه) ۹ـ(لی: بدین درد و) ۱۰ـ(آ: این) ۱۱ـس (نیز لی، ب): گر از ۱۲ـ(و: گردد) ۱۳ـ(ق۲، پ: گیرم) ۱۴ـل، ق: ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب): ایرانیان؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، آ) ۱۶ـل: گیرد ۱۷ـق: یکی ۱۸ـل۲: جهان ـزیان ۱۹ـس ـس۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): به جانت مبادا؛ متن = ل (نیز ل۳، آ) ۲۰ـق (نیز ق۲): جهودان کشور؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ(لی: دروبند (!)) ۲۲ـق: بر ۲۳ـ(ق۲، و، لن۲: اهریمنند) ۲۴ـک: <پاسخ> ۲۵ـس ـل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): بزرگ ـسترگ؛ متن = ل، س۲ (نیز پ، لن۲) ۲۶ـل: ز بی؛ ق (نیز آ): ابر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـل: که ۲۸ـ(ل۳: <ز>؛ ب: چو) ۲۹ـ(آ: سوار)؛ ک بیت‌های ۳۸۲۵ـ۳۸۶۶ را ندارد ۳۰ـ(ق۲: مزدوی (؟)؛ لن۲، ب: مزدور و)؛ ل: داده‌ئی مرد؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی ـو، آ) ۳۱ـل: پرورید؛ س (نیز ب): بود و برده؛ ق، س۲ (نیز ل۳، و، آ): برد ویژه؛ (ق۲: برده‌ئی (؟) مر؛ لی: بود برده (واژهٔ نخست بی‌نقطه))؛ متن = ل۲ (نیز پ، لن۲) ۳۲ـل: کین ۳۳ـق (نیز ق۲): چند بخشد؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز پ، و، لن۲) ۳۴ـ(پ: سزاست)؛ س، لی، ل۳، آ، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این بیت در ل، ق، ل۲، س۲، ق۲، پ، و، لن۲ آمده است ۳۵ـل۲: رادیده ۳۶ـق: گشت؛ س، لی، ل۳، ب این بیت را ندارند؛ این بیت تنها در ل، ق، ل۲، س۲، ق۲، پ، و، لن۲، آ آمده است ۳۷ـ(ب: دشت) ۳۸ـل: بشکند مرد را یال و؛ س، س۲ (نیز لی ـآ): بر دو زانو (لی: بازو) کند برگ و (و: <و>)؛ ل۲: کهن شاخ را نو کند برگ و؛ (ق۲: مرد را بفکند بر دو)؛ ب: یکی بر دو زانو کند ترک و)؛ متن تصحیح قیاسی است؛ ق بیت‌های ۳۸۲۹ـ۳۸۳۲ را ندارد ۳۹ـس، ل، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و ـب): ببندد (لی، ل۳، ب: نبندد) جهان هر چه او دست بست (ل۲: بست دست)؛ (ق۲: گشاده‌دل و روی و نیروی دست)؛ متن = ل؛ پ این بیت را ندارد

جهان تنگ[1] دیدیم بر[2] تنگ‌خوی[3] — مرا آز و زفتی نبد[4] آرزوی[5]
چُنین گفت موبد که ای شهریار — قراخانِ[6] سالار[7] سیصدهزار،
درم بستد از بلخِ بامی[8] به رنج — سپرد و نهادیم[9] یکسر به گنج
چُنین داد پاسخ که ما را درم — نباید که گردد[10] کسی زو دژم،
۳۸۳۵ [که رنج آید از بیشیِ گنجِ ما — نه چونین بود دادگر[11] پادشا،]
از آنکس[12] که بستد هم او را[13] دهید[14] — ز گنج آنچ[15] خواهد بر آن سر[16] نهید[14]،
که دردِ[17] دلِ مردمِ زیردست — نخواهد[18] جهاندارِ یزدان[19] پرست،
پیِ[20] کاخِ آباد را برکند[21] — به گل بام[22] او را توانگر[23] کند[21]،
شود کاخ ویران‌تر از رنجِ سود[24] — بماند پس[25] از مرگ[26] نفرین و دود[27]!
۳۸۴۰ ز دیوانِ ما[28] نامِ او[29] بسترید[30] — به دربر[31] چنو را به کس[32] مشمرید[33]!
دگر گفت کای شاهِ فرّخ‌نژاد — بسی گیری[34] از جمّ و کاوس یاد!
بدان[35] ـگفت ـتا از پیِس[36] مرگِ من — نگردد نهان افسر و ترگِ من!

۱ـل: سک (بی‌نقطه)؛ س: نسک (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (لی، آ: نیک)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـلن۲، ب) ۲ـل۲، س۲ (نیز لی، آ، ب): دیدم بر؛ (ل۳: دیدم ابر)؛ متن = ل، س (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۳ـل، س: نسک‌خوی (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (لی، آ، ب: نیک‌خوی؛ پ: تنگ‌خو؛ لن۲: تنگ‌جو)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و) ۴ـل۲: درشتی نکرد؛ س۲ (نیز و): آرزو (و: آزور) سر نکرد؛ (ق۲: هیچ زفتی نکرد؛ لی: آرزو ار سر نکرد (وزن درست نیست)؛ ل۳، آ: زو نبد هیچ‌گون (آ: این))؛ متن ← ۵ـ(پ، لن۲: نکرد آرزو)؛ س: آرزو کرد کردار اوی؛ (ب: سر آرزو باز دارد ازوی)؛ متن = ل ۶ـل۲: کراخوان؛ (لی: فراخان؛ ب: تراخان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـ(لن۲: بیدار (؟)؛ آ: سالار و)؛ لی پس از این بیت، بیت‌های ۳۸۲۶، ۳۸۲۹ـ۳۸۳۲ را از نو نوشته است ۸ـل (نیز ق۲، لن۲): نامی؛ ل۲ (نیز ل۳، و، آ): نامی (بی‌نقطه)؛ (لی: بومی)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز پ، ب) ۹ـل: سپرده نهادند؛ (ق۲: سپردیم و بنهاد؛ لی: ببرد و نهادیم؛ ل۳: سپردم نهادیم)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز پ ـب) ۱۰ـل: باشد؛ در ل۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۱۱ـل: دادن؛ متن = ل۲؛ در ل۲ این بیت پس از بیت ۳۸۳۹ آمده است؛ این بیت تنها در ل، ل۲ آمده است ۱۲ـل: هرآنکس ۱۳ـل: بدو هم؛ س۲: همانرا؛ (ق۲: بدان هم)؛ متن = س، ل۲ (نیز لی ـب) ۱۴ـ(ق۲: دهند ـنهند) ۱۵ـل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، آ، ب): آنچه؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، پ) ۱۶ـس، ق، س، س۲ (نیز و، ب): بسر بر؛ (لی، ل۳، لن۲، آ: بر سر)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، پ) ۱۷ـل (نیز لن۲): اندر؛ س (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): به درد؛ س۲: نراند؛ متن = ل۲ (نیز ق۲، پ) ۱۸ـس۲: بخواهد ۱۹ـ(پ: پزدان (!))؛ ق بیت‌های ۳۸۳۷ـ۳۸۴۷ را ندارد ۲۰ـ(ق۲: که چون؛ ل۳: بن) ۲۱ـل: برکنی؛ (پ، لن۲، آ: برکنید)؛ متن = س، ل، س۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب) ۲۲ـس: به‌کلبار (بی‌نقطه)؛ ل۲ (نیز لی، ل۳، و): بکلبار؛ س۲ خوانا نیست؛ (لن۲، آ، ب: بکلنار)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۲۳ـس: تونگر ۲۴ـل: هرچ بود؛ س: گنج سود؛ (ق۲، ل۳: بر از رنج سود (در ل۳ دو واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ لن۲: ورا رنج سود؛ آ: بر از رنج و سود؛ ب: پر از رنج و دود)؛ ل۲: چو گنج آرد از رنج درویش سود؛ متن = س۲ (نیز لی، پ، و) ۲۵ـل: نماندش (؟)؛ (لی: بماندش)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـس۲ (نیز ل۳ ـب): رنج؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲ <از>، لی) ۲۷ـ(ب: بود (!)) ۲۸ـ(ق۲: دیوانها) ۲۹ـ(پ: وی) ۳۰ـ(لن۲: بسترند) ۳۱ـ(ق۲: بنرمی) ۳۲ـس (نیز لی ـب): چو او (لی: مرو) را به کس؛ ل۲: خورابکش (!)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲) ۳۳ـ(ق۲: نشمرید؛ لن۲: مشمرند) ۳۴ـل: دارم؛ پ، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

پ: چنین داد پاسخ که آری رواست — جهان بر نیاکان ما برگواست
لن۲: به پاسخ چنین گفت نوشین‌روان — که بادا همیشه روانش جوان

۳۵ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): چنین؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۳۶ـس (نیز لی، آ، ب): او تا پس از؛ س۲ (نیز پ، لن۲): گویم (س۲: گفتم) این تا پس از؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و)

دگر گفت کز[1] بهمنِ سرفراز — چرا شاهِ ایران بپوشید راز[2]؟
چُنین داد پاسخ که او را[3] خرد — بپیچد[4] همی، وز[5] هوا[6] برخورد!
۳۸۴۵ یکی[7] گفت کای شاه کهترنواز[8] — چرا گشتی اکنون چُنین[9] دیرساز[10]؟
چُنین داد پاسخ که با[11] بخردان — همان و همان[12] نیز[13] با موبدان[14]،
چن[15] آواز آهَرمن[16] آید[17] به گوش — نماند[18] به دل رای و با مغز هوش[19]!
بپرسید[20] موبد که[21] شاهِ زمین — سَخُن راند از پادشاهی و دین:
که بی دین[22] جهان به که بی پادشا[23] — خردمند باشد برین[24] بر گوا
۳۸۵۰ چُنین داد پاسخ که گفتم همین — شنید این سَخُن[25] مردمِ پاک‌دین،
جهاندار بی‌دین[26] جهان را ندید — مگر[27] هرکسی دینِ دیگر گزید،
یکی بت‌پرست و یکی[28] پاک‌دین — یکی گفت نفرین به از[29] آفرین،
ز گفتار ویران نگردد جهان — بگو[30] آنچ[31] رایت بود در نهان[32]!
هرآنگه که شد تخت بی پادشا[33] — خردمندی و دین[34] نیارد[35] بها[36]!

۱ـل: کای ۲ـدر آ این لت با ۳۸۴۵ب پس و پیش شده است ۳ـ(لی: گفت کو را نبودش) ۴ـس: نپوشد؛ س۲ (نیز و): بپوشد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب: بپوشد)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۵ـ(ق۲، ل۳: از؛ لی، پ: در) ۶ـ(لن۲: روان)؛ ل۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۷ـ(لی: همی) ۸ـس، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): گردنفراز؛ متن = ل (نیز ق۲، لی، پ، لن۲) ۹ـس۲: چرا؛ (ب: کنون) ۱۰ـل (نیز ق۲، آ): دیریاز؛ (لن۲: دیوساز)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، و، ب) ۱۱ـس (نیز ق۲، لی، ب): از؛ (پ: ابا)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ) ۱۲ـ(آ: بد همان)؛ ل: همانا بیم (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ س۲: مهان و همان؛ (ق۲: همانم همان؛ ل۳: ردان و همان)؛ متن = س، ل۲ (نیز لی، پ، و، لن۲، ب) ۱۳ـ(و: ‹نیز›) ۱۴ـ(آ: بخردان (پساوند ندرد)) ۱۵ـل، س، ل۲ (نیز ق۲ـب): چو؛ متن = س۲ ۱۶ـ(و، لن۲: اهریمن) ۱۷ـس۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): آمد؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲، و) ۱۸ـس۲ (نیز ب): بماند ۱۹ـس، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، آ): با مغز و هوش؛ ل: رحم با مغز و هوش؛ (لی: ‹به› دل رای با مغز و جوش؛ ل۳: بران رای با مغز و هوش)؛ متن = س۲ (نیز و، ب) ۲۰ـق: چنین گفت ۲۱ـل (نیز لن۲): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(لی: پی این) ۲۳ـس، س۲ (نیز لی، و، ب): بر بد و (س۲، و: ‹و›) پادشا؛ (ق۲: جهانست بی‌پادشا؛ ل۳، آ: نجوید بر (آ: بد) پادشا)؛ متن = ل، ل۲ ۲۴ـل، س۲: بدین؛ پ، لن۲ این بیت را ندارند ۲۵ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): ز من؛ (ق۲: از من این)؛ متن = ل، ل۲ (نیز و)؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۳۸۵۴ آمده است ۲۶ـ(لی: جهان را ابی دین (!)) ۲۷ـس، ل، س۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ، ب): وگر؛ (لی: دگر؛ لن۲: اگر)؛ متن = ل؛ ق بیت‌های ۳۸۵۲ـ۳۸۵۶ را ندارد ۲۸ـس (نیز لی، و، آ، ب): دگر؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۹ـس: کرد نفرین دگر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـس، س۲ (نیز لی، پ، و، لن۲، ب): بگوی؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، آ) ۳۱ـل۲ (نیز لی، پ، و، لن۲، آ، ب): آنچه؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲) ۳۲ـس۲: جهان (پساوند ندارد)؛ ل۳ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳۳ـل۲ (نیز پ): تاجدار ـ بکار؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، و ـ ب) ۳۴ـس (نیز و، آ، ب): خردمند دینی؛ ل۲ (نیز پ): خردمند و دینی؛ س۲ (نیز لی): خردمند دیبا؛ (لن۲: خردمند و دانا)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۳۵ـل۲ (نیز پ): نیابد؛ س۲ (نیز لی): ندارد؛ (ب: بیارد)؛ متن = ل، س (نیز ق۲، و، لن۲، آ)؛ س، ل۲، س، ل، ل۳، و، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند (ل۳ بیت یکم را ندارد):

چو بی دین بود پادشا همچنین — نیابد (آ: نیابد) ز گیتی بسی آفرین
بود دین و شاهی چو تن با روان — بدین هر دوان (ل۳: دو را) رای دارد جوان (ل۳: جهان)

ل، ق، ک، لن، ق۲، پ، لن۲ بیت‌های بالا را ندارند؛ پ پس از بیت ۳۸۵۴ افزوده است:

مبادا سر تخت بی‌نیک‌بخت — که از نیک‌بختان بود زیب‌بخت (!)

۳۸۵۵ یکی گفت کای شاهِ خرّم‌نهان — سَخُن رانده‌یی[1] چند پیشِ مهان:
یکی آنک[2] گفتی زمانه[3] منم — بد و نیکِ او را بهانه منم،
کسی کو کند آفرین بر[4] جهان — به ما بازگردد درودش[5] نهان[6]!
چُنین[7] داد پاسخ که آری رواست — که تاجِ زمانه سر پادشاست،
جهان چون تن و[8] شهریاران سراند[9] — ازیرا چُنین بر سران افسراند[10]!
۳۸۶۰ گذشتم ز توقیع نوشین‌روان[11] — جهان پیر و اندیشه‌ی ما جوان[12]!

۱ـل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، لن۲): راندی؛ متن = س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۲ـل: گفت؛ (ل۳، پ، لن۲، آ: آنکه)؛ متن ← ۳ـ(ق۲: چنین داد پاسخ نشانه)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، و، ب) ۴ـل: در؛ س۲: ‹بر› ۵ـس، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، لن۲، آ): زدوده؛ ق: به روشن؛ (ق۲: زدود؛ لی: ز دود و؛ ب: ز درد و)؛ متن = ل ۶ـ(آ: مهان) ۷ـس۲ (نیز آ): سخن ۸ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): را چنین؛ متن = ق ۹ـ(لی: سزد) ۱۰ـل: سر افسرند؛ ق: سرش افسرند؛ (لی: سر افسر نهند؛ ل۳: افسران بر سرند)؛ متن = س، ل۲، س، س۲ (نیز پ ـ ب)؛ ق۲ این بیت را ندارد؛ س، ل۲، س۲، ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند: (1) چنین گفت کای شاه کهترنواز (ق۲: گردنفراز) + ترا پادشاهی و ‹آ: ‹و›› عمر دراز / (2) بود روز (لی: او ز) پنج (و: پنج روز) ای (ق۲: چندان) چراغ (لی: سوار) ردان + که نامد برت (ق۲: آمد بر؛ ل۳: آمد برت؛ و: نامه بزد) موبد موبدان / (3) بگفتا بدین (ل۳: ‹ین›) نیست آزار من + که او هست مشغول در کار من / (4) یکی گفت کای (ق۲: با) شاه خورشیدفر + که چون تو جهان (ل۳، آ: دگر) شاه نارد دگر / (5) یکی مرد بینیم (آ: بینیم چو (!)) جوینده‌داد + که آید (س۲: ایدر؛ لی: آمد) به درگاه هر بامداد / (6) به یک مه (ل۳: ره) نمی‌گردد از (س: آن؛ و: ار؛ س۲: نبدد در (!)؛ ق۲: نگردد ز و) کار (ق۲: داد) او (ل۲، و: اوی) + ندانیم کز چیست بازار (س، ل۲، س۲، لی، ل۳، و، ب: آزار؛ ق۲: آزاد) او (ل۲، و: اوی) / (7) چنین داد پاسخ که اندر حجیز (س، و: حجاز؛ ل۳: جهاز (س، ل۳ پساوند ندارند)) + ورا دزد برده‌ست بی‌مر جهیز (ل۳، و: جهاز) / (8) بدو داده‌ام همچنان من ز گنج + بدان تا روانش نباشد به رنج / (9) من از بهر آن (ل۳: این؛ آ: او) دارم او را به در (ق۲: قدر) + که دزدان بیارم (س، ک، لی، ب: بیابد؛ س۲: نیارم؛ ق۲: بیارد؛ آ: دزد آن نیارم) شناسد مگر / (10) دگر گفت کای شاه فرّخ‌نژاد + خداوند بخش و (ل۲، س۲، لی، ل۳، آ: بخشش) خداوند داد / (11) ز گاه کیومرث تا این زمان + چو تو (ق۲: چنو) شاه نسپرد گاه کیان (لی: جهان) / (12) بگفتا سپاسم (س۲، ق۲: شناسم) بدین از (ل۳: ‹از›) خدای (آ: خدا) + که چونان (ل۲: چنان (!)) بود چیز کو راست رای (آ: را؛ و: خیر کو کرد رای؛ ق۲: که او یست بر نیک و بد رهنمای)؛ ق۲ پس از بیت‌های 4 و 12 به ترتیب باز هم دو بیت زیر را افزوده است:

جهاندار چون تو ندارد سپهر — همیشه بماناد با تو به مهر
سپاس از خداوند خورشید و ماه — که رستم ز توقیع شاه و سپاه

ق۲ بیت 5 را پس از بیت 1 آورده است؛ ل، ق، ک، لن، پ، لن۲ هیچ یک از بیت‌های بالا را ندارند ۱۱ـ(لی: نوشیروان) ۱۲ـل: من جوان؛ س (نیز و، ب): او جوان؛ (ق۲: سرآمد برین نامهٔ خسروان)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ)؛ و بیت‌های ۳۸۶۰، ۳۸۶۱، ۳۸۶۳، ۳۸۶۴ را پس از بیت ۳۹۲۴ آورده و بیت‌های ۳۸۶۲، ۳۸۶۵ و ۳۸۶۶ را انداخته است

گفتار اندر نامه‌ی نوشین‌روان بنزدیک پسرش هرمزد[1]

مرا طبع نه‌شگفت[2] اگر تیز گشت — به پیری[3] چُنین آتش‌آمیز[4] گشت،
ز منبر چو محمود گوید خطیب — به دینِ محمّد گراید صلیب[5]
همی‌گفتم این نامه را چند گاه — نهان بُد[6] ز کیوان و خورشید[7] و ماه،
چو تاجِ سَخُن نامِ محمود گشت — ستایش[8] به[9] آفاق موجود گشت!
زمانه به نام وی آباد باد! — سپهر از سر و[10] تاج او[11] شاد باد!
جهان بستد از بت‌پرستان هند — به تیغی که دارد چو[12] وشّی[13] پرند!

شنیدم کجا کسریِ[14] شهریار[15] — به هرمز یکی نامه کرد استوار[16]:

۱ـل،ک: نامهٔ کسری به هرمز (ک: ـپسر خود)؛ س: نامه نوشتن نوشین‌روان بنزد پسرش هرمزشاه؛ ل۲: نامهٔ نوشتن‌روان (!) به هرمزد پسر خویش؛ س۲: نامهٔ نوشیروان جهت هرمز؛ متن = ق (هرمز) ۲ـل۲ (نیز لی، لن۲): بشکفت؛ (و، آ: بسکفت (حرف یکم بی‌نقطه))؛ متن = ل ـ س۲ (نیز ل۳، پ، ب): نشکفت ۳ـل (نیز پ): نیری (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): تندی؛ ق (نیز آ): تیزی؛ ک: سری (بی‌نقطه)؛ متن = ل۳، و، لن۲) ۴ـل۲: آتش‌انگیز؛ ق۲ بیت‌های ۳۸۶۱ـ۳۸۶۶ را ندارد ۵ـس، ل۲، س۲، لی، ل۳، و، آ، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ق، ک، پ، لن۲ آمده است ۶ـ(ب: شد)؛ ق: نهانی؛ متن ← ۷ـک: خرشید؛ ل: خورشید و کیوان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ(و: نیایش) ۹ـس (نیز لی، آ، ب): ز؛ س۲: بر؛ (و: در)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲) ۱۰ـل، س۲ (نیز ل۳، آ): <و>؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لی، پ، لن۲، ب) ۱۱ـ(ل۳: وی)؛ در لن۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۲ـل۲: ز؛ س (نیز لی، ب): خوانند؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ) ۱۳ـل (نیز پ): رومی؛ ق: روشن؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ، ب)؛ ل۲، ل۳، پ پس از این بیت افزوده‌اند:

ل۲: چو بنشست کسری بر آن تخت زر — همان تاج شاهی نهادش به سر
بفرمود تا پیش او شد دبیر — قلم برد و قرطاس و مشک و عبیر
یکی نامه فرمود با پند و داد — سخنهای شاهان برو کرد یاد
ل۳: کنون نامهٔ شاه نوشین‌روان — به پیش آورم من به روشن‌روان
چو برزد سر از برج خورشید شید — جهان را به آیین دیگر بدید
بفرمود کسری که آید دبیر — نویسد یکی نامهٔ دلپذیر

پ (در کناره افزوده است):

کنون نامهٔ شاه نوشین‌روان — که بنوشته بد سوی هرمز توان
نخست از سر نامه کرد آفرین — ابر کردگار زمان و زمین

س در اینجا سرنویس دارد: آغاز داستان ۱۴ـ(پ: ازانپس شنیدم کجا)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ ۱۵ـق: نامدار؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز پ) ۱۶ـق، ل۲، س۲: آبدار؛ متن = ل (نیز پ)؛ س۲ این بیت را پس از بیت ۳۸۷۰ آورده و پ آن را در کناره افزوده است؛ ک، ل۳، لن۲ این بیت را ندارند؛ س، ق۲، لی، و، ب به جای این بیت، بیت‌های زیر را آورده‌اند:

س، لی، ب: یکی نامه آن (ب: از) خسرو دادگر — نبشتن بفرمود نزد پسر (ب: پدر (!))
ق۲: یکی نامه فرمود پس شهریار — نبشتن بر هرمز نامدار
و: به هرمز یکی نامه فرمود شاه — به نام خداوند خورشید و ماه

بیت ۳۸۶۷ تنها در ل، ق، ل۲، س۲، پ آمده است

ز شاه جهاندارْ خورشیدِ دهر[1] — مهست[2] و سرافراز و[3] پدرام‌شهر[4]،
جهاندار با داد و[5] نیکوکنش[6] — فشاننده‌ی[7] گنج بی‌سرزنش،
فزاینده‌ی[8] نام و تختِ[9] قباد — گراینده‌ی[10] تاج[11] و شمشیر و[12] داد،
که با فرّ و برزست و[13] فرهنگ[14] و نام — ز تاجِ بزرگی رسیده به کام!
سُوی[15] پاک‌هرمزد[16] فرزند ما[17] — پذیرفته از دل همه[18] پند ما[17]!
ز یزدان بَدی[19] شاد[20] و پیروزبخت — همیشه جهاندار با تاج و تخت!
به ماه خجسته به خرداد[21] روز — به نیک‌اختر و فالِ گیتی‌فروز،
نهادیم بر سر ترا تاجِ زر — چُنان هم که[22] ما یافتیم از پدر
همان آفرین نیز کردیم یاد[23] — که بر[24] تاج ما کرد فرّخ‌قباد!
تو بیدار باش و جهاندار باش — خردمند و راد[25] و بی‌آزار باش!
به دانش فزای[26] و به یزدان گرای — که اویست[27] جانِ ترا رهنمای!

بپرسیدم از مردِ نیکوسَخُن — کسی کو به سال و خرد بد کُهُن:

۱ـس، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـپ، لن۲، آ، ب): سرافراز خورشید دهر (س، ل۳: چهر؛ لن۲: شهر)؛ ق: سرافراز و مهر سپهر؛ ک: نبشتیم نامه ز خرشید دهر؛ متن = ل (نیز و) ۲ـس (نیز لی، ب): بزرگ؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـل، س (نیز لی، پ، و، لن۲): <و>؛ ق: سزاوار و؛ (ل۳، آ: سزاوار)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ب) ۴ـل: با رای و بهر؛ س (نیز لی): بهرام و مهر؛ ق: خورشیدچهر؛ ک، ل۲، س۲ (نیز و، ب): بهرام (← پدرام؟) شهر؛ (ق۲: گیرنده شهر؛ ل۳: خورشید دهر؛ لن۲: جمشید دهر؛ آ: دیهیم و شهر)؛ متن = (پ)؛ پ بیت زیر را نیز پس از بیت ۳۸۶۷ در کناره افزوده است:

ز شاه سرافراز خورشیدچهر — سزاوار داد و خریدار مهر

۵ـ(لی، پ، و: <و>)؛ ل (نیز ق۲): بیدار و (ق۲: <و>)؛ ق: بر داد؛ ک: و با داد و؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ، ب) ۶ـق (نیز لی، پ، و): نیکی‌کنش؛ ل۲: نیکی‌منش؛ (ل۳، آ، ب: نیکی‌دهش)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، لن۲) ۷ـک، ل۲ (نیز لن۲، آ): نشاننده؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـل۲ (نیز لی، پ): فرازندهٔ؛ س۲ (نیز ق۲، ل۳): فرایندهٔ؛ متن = ل ـ ک (نیز و ـ ب) ۹ـک، س۲ (نیز ل۳، و): نام تخت؛ (ق۲: تخت و نام)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، پ، لن۲، آ، ب) ۱۰ـق، ل۲: گزارندهٔ؛ (آ، ب: گزایندهٔ)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـق: تیغ ۱۲ـق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲): <و>؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز پ، آ، ب) ۱۳ـ(لی: <و>) ۱۴ـ(آ: باکام)؛ ل۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

که با فرّ و برزست هنگام جنگ — ز بیمش به دریا بسوزد نهنگ

۱۵ـس: پسر؛ (لی، ب: سر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ و، ب): هرمز پاک؛ س۲ (نیز لن۲، آ): هرمز آن (آ: و پاک)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲) ۱۷ـق: من ۱۸ـل: همی؛ پ پس از این بیت افزوده است:

سزا دیدم این نامهٔ بافرین — به فرزند پردانش پاک‌دین

۱۹ـس (نیز لی ـ و، آ، ب): بود؛ ق: بوی؛ (لن۲: شدی)؛ متن = ل، ک، ل۲، س، س۲ (نیز ق۲) ۲۰ـ(ق۲: شاه) ۲۱ـ(ق۲: خرّاد) ۲۲ـل۲: همچو؛ در آ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۲۳ـک: بر یک خدای ۲۴ـل۲: ابر؛ ک از ۳۸۷۶آ و ۳۸۷۸ب یک بیت ساخته و ۳۸۷۶ب ـ ۳۸۷۸آ را انداخته است ۲۵ـس (نیز ق۲، لی، ب): باش؛ متن = ل، ق، ل۲ س۲ (نیز ل۳ـآ) ۲۶ـس، ق (نیز ق۲، و): فرای؛ ل۲: پناه؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۲۷ـس ـ س۲ (نیز ق۲ـو، آ، ب): او باد؛ متن = ل (نیز لن۲)

۳۸۸۰ که از ما به یزدان که نزدیک‌تر؟ / که را نزدِ او[۱] راه باریک‌تر[۲]؟
چُنین داد پاسخ که دانش گزین / چو خواهی ز پروردگار[۳] آفرین،
که نادان[۴] فزونی[۵] ندارد ز خاک / به دانش پسندیده کن[۶] جانِ پاک!
به دانش بود شاه زیبای تخت / که داننده بادی و پیروزبخت!
مبادا[۷] که باشی[۸] تو پیمان‌شکن / که خاکست پیمان‌شکن را کفن!
۳۸۸۵ به بادافره[۹] بی‌گناهان مکوش! / به گفتارِ بدگوی مسپار گوش[۱۰]!
به هر کار فرمان مکن جز به داد / که از داد باشد روانِ تو[۱۱] شاد!
زبان را مگردان به گردِ دروغ / چو خواهی که تخت از[۱۲] تو گیرد فروغ!
وُگر[۱۳] زیردستی[۱۴] بود[۱۵] گنج‌دار / تو او را از آن گنج بی‌رنج دار،
که چیزِ کسان دشمنِ گنج[۱۶] تست / بدان گنج شو شاد کز رنج تست!
۳۸۹۰ وُگر[۱۷] زیردستی[۱۸] شود[۱۹] مایه‌دار / همان[۲۰] شهریارش بود سایه‌دار[۲۱]،
همی[۲۲] در پناه تو باید نشست / اگر زیردست‌ست، اگر[۲۳] درپرست[۲۴]!
که[۲۵] نیکی[۲۶] کند با تو، پاداش کن! / ابا دشمنِ دوست[۲۷] پرخاش کن!
وگر[۲۸] گَردی اندر جهان ارجمند / ز رنج[۲۹] تن اندیش و درد و[۳۰] گزند!
سرای سپنج‌ست هر چون[۳۱] که هست / بدواندر ایمن نشاید[۳۲] نشست!
۳۸۹۵ هنر جوی و با مردِ دانا نشین[۳۳] / چو خواهی که یابی ز بخت[۳۴] آفرین!

۱ـ(آ: ایزد او)؛ ل: کدارنده از (؟)؛ ق: بدین ره کرا؛ متن ← ۲ـل: باریکتر (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ب: تاریکتر)؛ س، ق: روز تاریکتر؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳ـ(لن۲: که بر ما کنند) ۴ـ(ق۲: باد از؛ لی، لن۲: دانا) ۵ـک، س۲ (نیز ق۲): فرونی؛ ل۲ (نیز آ): فروغی؛ (ب: فریون (!))؛ متن =ل (نیز لی ـ لن۲)؛ در س این لت خوانا نیست ۶ـل (نیز ق۲): بسنده کند؛ متن =یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۷ـق: مبادی ۸ـل: گردی ۹ـ(ل۳: بدادافره (!)) ۱۰ـق: مگشای گوش؛ (ل۳،آ: بسیار کوش (← مسپار گوش) ۱۱ـس: همی جانت ۱۲ـل: بخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز لن۲،آ): بخت از (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ ل۲، س۲ (نیز ق۲،ل۳): بخت از؛ (لی: بخت؛ ب: از بخت (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه))؛ متن =ق،ک (نیز پ،و) ۱۳ـ(ق۲: اگر) ۱۴ـس۲: زیردست ۱۵ـس ـل۲ (نیز ق۲،لی،پ،آ،ب): شود؛ متن =ل (نیز ل۳،و)؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۳۸۹۱ آمده است؛ لن۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۶ـ(ل۳: رنج (پساوند ندارد))؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۱۷ـس: که گر؛ ل۲ (نیز ل۳،پ،و): اگر؛ متن =ل،ق،ک،س۲ (نیز ق۲، لی،لن۲،آ،ب) ۱۸ـس: تنگ‌دستی؛ (ب: شهریاری)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـق (نیز ق۲،ب): بود؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۰ـل۲: همی ۲۱ـل۲ (نیز پ): پایه‌دار؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـق،ل۲ (نیز ق۲،لی،آ): همه ۲۳ـک،س۲: وگر؛ س،ل۲ (نیز ل۳، و،آ،ب): شهریارست اگر (ل۲،آ: وگر)؛ ق: گنج‌دارست اگر؛ لی: شهریاری بود؛ پ: پرمنش باشد ار؛ لن۲: پاکرایست اگر)؛ متن =ل (نیز ←ک،س۲) ۲۴ـل،س،ق،ل۲ (نیز ق۲ـب): زیردست؛ س۲: برز دست (؟)؛ متن =ل،ک ۲۵ـل،س،ل۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،آ، ب): چو؛ متن =ق،ک،س۲ (نیز پ،و،لن۲) ۲۶ـل: نیکو ۲۷ـس۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،لن۲،ب): دوست و دشمن؛ (آ: ابا دوست و با خصم)؛ متن =(پ) ۲۸ـ(ق۲: اگر) ۲۹ـل (نیز ب): درد ۳۰ـس۲ (نیز و): <و>؛ س: رنج؛ ق (نیز لن۲): دور از؛ ک: رنج و؛ (ل۳: گرم و)؛ متن =ل،ل۲ (نیز ق۲،لی،پ،آ،ب) ۳۱ـ(لی: سو) ۳۲ـک،ل۲: نباید؛ (آ: نشاید بدو ایمن اندر)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۳۳ـل۲ (نیز ق۲،پ): پیر دانانشین؛ ل: جوی با دین و دانش گزین؛ متن =ده دستنویس دیگر (لی: <و>) ۳۴ـق: بداد؛ (ل۳،آ: بر تو کنند)؛ متن =یازده دستنویس دیگر

به دانش دو دست ستیزه ببند[۱] / چو خواهی که از بد نیابی گزند!
گرامی کن او[۲] را که در پیشِ[۳] تو[۴] / سپر کرده[۵] جان بر[۶] بداندیشِ تو[۴]!
چو بر سر نهی تاجِ شاهنشهی / ره برتری[۷] بازجوی از بهی!
همیشه یکی دانشی[۸] پیش دار[۹] / ورا[۱۰] چون روان و تن خویش دار[۹]!
۳۹۰۰ بزرگان و بازارگانانِ شهر[۱۱] / همه داد[۱۲] باید که یابند بهر!
کسی کو ندارد هنر[۱۳] با نژاد / مکن زو بنیز[۱۴] از کم و بیش یاد!
مده مرد بی‌ارز[۱۵] را سازِ جنگ / که چون بازجویی[۱۶] نیاید[۱۷] به چنگ،
به دشمن سپردن[۱۸] ترا دوستدار[۱۹] / دو کار آیدت پیش دشخوار و خوار[۲۰]:
سلیح[۲۱] تو در کارزار آورد[۲۲] / همان بر تو روزی به کار[۲۳] آورد[۲۲]!
۳۹۰۵ ببخشای بر مردمِ مستمند! / ز بد دور باش و[۲۴] بترس[۲۵] از گزند!
همیشه نهانِ دلِ خویش جوی! / مکن رادی و داد هرگز به روی[۲۶]!
همان نیز نیکی[۲۷] به اندازه[۲۸] کن! / ز[۲۹] مرد جهاندیده بشنو[۳۰] سَخُن!
به دینی گرای[۳۱] و به دین دار چشم / که از دین بود مرد را رشک[۳۲] و خشم!
هزینه به[۳۳] اندازه‌ی گنج کن! / دل[۳۴] از بیشیِ گنج[۳۵] بی‌رنج کن!

۱ـل،س،ل۲، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): درست (آ: درشت (!)) و به نیرو (در س۲ این واژه خوانا نیست) بلند؛ (پ: گرای و بدو شو بلند)؛ متن =ک (نیز ق۲،ل۳)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ لن۲ این بیت و ق این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲ـس، ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳ـآ): آن؛ (ق۲: گواکن تو آن)؛ متن =ل (نیز لی،ب) ۳ـل: درویش (← در پیش) ۴ـل (نیز ل۳): تست ۵ـس،ک،س۲ (نیز ق۲،لی،پ ـب): کرد؛ (ل۳: کردن)؛ متن =ل،ل۲ ۶ـل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـپ،آ،ب): <بر>؛ متن =(و،لن۲) ۷ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،پ،ب): بتّری؛ ق (نیز و،لن۲): بدتری؛ متن =ل؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۸ـق: یکی راستی مرد در ۹ـل: گیر ۱۰ـ(ل۳: وگر) ۱۱ـل: دهر؛ ق: دانندگان سربسر؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۲ـل: همی‌داد؛ (ل۳: ز داد تو؛ پ: هم از داد)؛ متن =ق ـس۲ (نیز ق۲،لی،و،لن۲،آ)؛ س،ب این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۳ـ(ق۲: خرد) ۱۴ـ(ل۳،آ: تو خود؛ و: تو نیز)؛ ل۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۵ـ(ل۳: بی‌زور؛ پ: مرد...(؟)؛ آ: مردی و زور (!))؛ ل۲: بده مرد بی‌آز (!)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۶ـل،ل۲: خواهی؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ(آ: نیابی)؛ در س،لی،ب این بیت پس از بیت ۳۹۰۴ آمده است ۱۸ـل: دهد مر؛ ل۲ (نیز پ،لن۲): سپارد؛ متن =س،ک،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،آ،ب) ۱۹ـک (نیز پ،آ): دوستوار؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۰ـل،ل۲ (نیز لی،و): دشوار و (ل۲: <و>) خوار؛ س،ک،س۲ (نیز لن۲،ب): دشخوار خوار؛ (ق۲: باشدت فریادرس روزکار (دو حرف نخست واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ ل۳،آ: به پیش آیدت کار دشخوار (ل۳: دشوار) خوار)؛ متن =(پ) ۲۱ـ(لی: سلاح) ۲۲ـک: آورند ۲۳ـ(آ: شکار) ۲۴ـ(آ: <و>) ۲۵ـ(ل۳،آ: مترس) ۲۶ـک: بدوی؛ (ل۳: مجوی)؛ متن =یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ ل پس از این بیت افزوده است:

همان نیز نیکی بفرهنج کن / درم را فدای تن رنج کن

۲۷ـک: رادی؛ س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): دادی؛ ل: نیکوئی را؛ متن =ق،ل۲ (نیز ق۲،پ،لن۲) ۲۸ـ(و: براندازه) ۲۹ـ(پ: چو) ۳۰ـ(ق۲: نادان گیتی بپوشان) ۳۱ـل: دنیاگرا؛ ق: دین می‌گرای؛ ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی): دنیی گرای؛ (و: دنیاگرای؛ ل۳،آ: سوی دین گرای)؛ متن =س،ک (نیز پ،لن۲،ب) ۳۲ـ(لی: درد) ۳۳ـل۲ (نیز ل۳): بر؛ (آ: ز)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۴ـس: در (← دل)؛ متن ← ۳۵ـل (نیز پ): نیستی گنج (در ل دو حرف نخست واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ (لن۲: همه تکیه بر مرد)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ بیت‌های ۳۹۰۹ـ۳۹۱۱ در ل۲، آ پس از بیت ۳۸۹۷ و در ل۳ پس از ۳۸۹۹ آمده‌اند

۳۹۱۰ به کردار شاهانِ پیشی[1] نگر — نباید که باشی جزاز[2] دادگر!
که نفرین بود بهرِ بیدادشاه — تو جز داد مپسند و[3] نفرین مخواه!
کجا آن سر و[4] تاجِ شاهنشهان! — کجا آن بزرگان و فرّخ‌مهان!
از ایشان سَخُن یادگارست و[5] بس! — سرای سپنجی نماند به کس!
گزافه مفرمای[6] خون ریختن — وُگر[7] جنگ[8] را لشکر انگیختن[9]!
۳۹۱۵ نگه کن بدین نامه‌ی پندمند — دل اندر سرای سپنجی مبند!
بدین من ترا[10] نیکوی[11] خواستم[12] — به دانش دلت را بیاراستم[12]
به راه[13] خداوند خورشید[14] و ماه — ز بن[15] دور کن دیو را[16] دستگاه!
به روز و شب این[17] نامه را پیش دار — خرد را به دل داورِ[18] خویش دار!
اگر یادگاری کنی در جهان — ز نامت[19] بزرگی نگردد[20] نهان!
۳۹۲۰ خداوندِ گیتی[21] پناه تو باد! — زمان و زمین نیک‌خواه تو باد!
به کامِ تو گردنده[22] چرخِ بلند! — ز تیمارِ تن[23] دور و دور از گزند!

۱ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): پیشین؛ متن =ل (دو حرف نخست بی‌نقطه) ۲ـل: مگر؛ ل۲ (نیز ل۳،آ): بجز؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب) ۳ـ(لی: <و>) ۴ـل: <و> ۵ـق، ک (نیز لی): <و>؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ(و، ب: میفزای؛ آ: کرانه (←گزافه) مفرمای و) ۷ـ(لی: و یا) ۸ـ(و: گنج) ۹ـل، س۲ (نیز پ، لن۲): آویختن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـل: مر ترا؛ س: نامه را؛ ق، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲، ب): ما ترا؛ (لی: من این نامه را)؛ متن = (ل۳،آ: نیز ←ل) ۱۱ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، ب): نیکوئی (پی)؛ (آ: نیکو دی>)؛ متن =ق (نیز پ) ۱۲ـق ـس۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲، ب): خواستیم ـبیاراستیم؛ متن =ل، س (نیز لی، ل۳،آ) ۱۳ـ(لی، و: برای) ۱۴ـک: خرشید ۱۵ـل۲: تن؛ (و: خود)؛ س (نیز لی): بر او؛ ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ، ب): برو؛ (لن۲: بدو)؛ متن =ل: سن (حرف یکم بی‌نقطه) ۱۶ـک: از ۱۷ـق، ک: شبان؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـل: بر بر؛ ق (نیز ق۲): داروی؛ ل۲: دلداری و (!)؛ (لی، ب: داداور؛ آ: دل‌دار و بی (!))؛ متن =س، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، لن۲) ۱۹ـل (نیز پ): نام؛ (ق۲، ل۳، آ: که نام؛ لی، و، ب: زمانت)؛ متن =س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن۲) ۲۰ـس (نیز لن۲، آ، ب): نماند؛ (و: ندارد)؛ متن =ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـو)؛ س، ک، س۲، لی، و، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

که چون شاه کم (س، ب: کی) گردد از روزگار — بود نام نیکو ازو (ک: ورا) یادگار
شناسد ترا هر که یاد آورد — بران (لی: بدان) نام تو آفرین گسترد

۲۱ـل۲ (نیز پ): نیکی ۲۲ـس (نیز لی، ب): گرداد؛ ل۲: گرد دخند>ه؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۳ـل۲: و بد؛ س۲ (نیز پ): من؛ (لن۲: بد)؛ ق (نیز ل۳،آ): پیمان‌منش؛ (ق۲: کردار بد)؛ س (نیز لی، ب): تو بار من (؟)؛ ل: به پیمان منش؛ متن =ک؛ ک، ل۲، س۲، ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند (ق۲ تنها بیت‌های دوم و سوم را دارد): همیشه به کام تو بادا جهان (ک، س۲، لی، ل۳، و: جهان (ل۳: همان؛ و، ب: چنان) چون تراکام بادا جهان (ب: چنان)؛ ل۲،آ: به رای تو بادا جهان و زمان) +ز تو دور بادا بد بدگمان (س: نهان) /زمانه ترا جاودان بنده باد +همه بدسگالانت سرافکنده (ل۲،آ: برکنده؛ ق۲: سر بدسگالان ز تن کنده؛ و: همان بدسگالت پرستنده؛ ب: همه بدسگالت سرافکنده) باد /به چرخ نهم (ب: نهان) اختر (س، ل۲، ق۲، لی، و، ب: اختر و) بخت (ک، س۲: تخت) تو +مه و مشتری پایهٔ (س، ک، لی: مایهٔ؛ ل۲، ل۳،آ: سایهٔ؛ ق۲: که جاوید بادا سرو) تخت تو /ز تاج تو رخشنده گشته جهان +به خدمتگری پیشگاهت (لی، ب: پیشکارت) شهان (ل۲: نشان؛ ل۳، ب: جهان؛ و: مهان)؛ ل، ق، لن، پ، لن۲ هیچ یک از بیت‌ها را ندارند؛ س در اینجا سرنویس دارد: در ستایش سلطان محمود

شهنشاه کو رای و داد و[1] خرد — بکوشد که با[2] شرم[3] گرد[4] آورد،
دِلیری به رزم‌اندرون[5]، زوردست[6] — بود پاک[7] دینی[8] و یزدان[9] پرست!
به گیتی نگر کین هنرها که راست — چو دیدی، ستایش مر او را[10] سَزاست؟!
۳۹۲۵ مجوی[11] آنک[12] چون مشتری روشن‌ست — جهانجوی و[13] با تیغ و با جوشن‌ست[14]!
جهان بستد از مردمِ بت‌پرست[15] — ز دیبای دین[16] بر دل آیین[17] ببست!
اگر بزم جویدهمی گر[18] نبرد[19] — جهان‌بخش[20] را این بود کارکرد!
ابوالقاسم آن شاهِ پیروز و راد[21] — زمانه به دیدارِ[22] او شاد باد[23]!

گفتار اندر سَخُن پرسیدن موبدان از کسری[24]

یکی پیر بُد پهلوانی[25] سَخُن — به گفتار و کردار[26] گشته کُهُن،
۳۹۳۰ چُنین گوید از[27] دفترِ پهلوان — که پرسید[28] موبد ز نوشین‌روان[29]:
که آن[30] چیست کز[31] کردگارِ جهان — بخواهد پرستنده[32] اندر نهان؟
بدآن[33] آرزو[34] نیز پاسخ دهد — به پاسخ ورا[35] بختِ[36] فرّخ نهد[37]؛

۱ـ(ل۳، پ: <و> داد و)؛ ل: کوه داد دارد؛ س (نیز ب): کز راه داد دارد؛ و؛ ل۲، س۲ (نیز لی، آ): کز رای داد و؛ (ق۲: کز داد دارد؛ لن۲: با رای و راه و)؛ متن =ک (نیز و؛ نیز ←ل۳، پ) ۲ـس (نیز لی، ب): تا؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳ـس: نام ۴ـ(لی: پیش)؛ ق بیت‌های ۳۹۲۲ـ۳۹۲۸ را ندارد ۵ـ(ل۳: آوری؛ پ، و، لن۲: اندرو) ۶ـس، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳،آ): زیردست؛ متن =ل، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲، ب) ۷ـ(و: پاک و) ۸ـ(ق۲: دستی) ۹ـ(پ: ایزد) ۱۰ـ(ق۲: فراوان) ۱۱ـل: مجو؛ س: نجوی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی، ب: بجوی؛ ل۳: بگو)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۱۲ـ(ق۲: اینکه؛ لن۲: آنکه) ۱۳ـس، ک، س۲ (نیز ق۲ـپ، ب): <و>؛ متن ← ۱۴ـ(لن۲: جهانجوی را تیغ با دشمنست)؛ متن =ل؛ و این بیت را ندارد؛ ل۲،آ از ۳۹۲۵آ و ۳۹۲۶ب بیت زیر را ساخته و ۳۹۲۵ب ـ۳۹۲۶آ را انداخته‌اند:

بگو آنک (آ: آنکه) چون مشتری روشنست — جهان بستد از مردم بت‌پرست (ل۲: زیردست)

۱۵ـ(لی، ل۳: زیردست) ۱۶ـک: چین؛ (لن۲: دنیا و دین)؛ متن =ل، س، س۲ (نیز ق۲ـو، ب) ۱۷ـس (نیز لی، ل۳، و، لن۲): آدین؛ ک، س۲ (نیز ب): آذین؛ متن =ل (نیز ق۲، پ)؛ س، ک، ل۲، س۲، ق۲، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

کنون لاجرم جود موجود (لی: من جود؛ ل۳: بر جود) گشت
چو شاه جهان میر (ل۲، ق۲: شاه؛ لی: بین (!)؛ پ: جهاندار؛ لن۲: جهانگیر) محمود گشت

ل، ق، لن، و بیت بالا را ندارند ۱۸ـس، ل۲، س۲ (نیز لن۲، و، ب): یا؛ ک: با؛ (و: تا (بی‌نقطه))؛ متن ← ۱۹ـ(ق۲: نام سرد (!) نیز ←۳۹۳۵پ)؛ متن =ل (نیز لی، پ) ۲۰ـ(ق۲: جهانجوی) ۲۱ـ(لن۲،آ: داد)؛ ک، ل۲ (نیز ل۳، ب): پیروز راد؛ س۲ (نیز لی): پیروز داد؛ متن =ل، س (نیز ق۲، پ، و) ۲۲ـ(لن۲: کردار) ۲۳ـ(ل۳: باد شاد) ۲۴ـس: اندر سخنها که موبدان از نوشین‌روان پرسیدند؛ ق: گفتار در کلمات کی از نوشین‌روان سؤال کردند؛ ک: سخن گفتن موبد با کسری؛ ل۲: سخنها که موبدان از نوشروان پرسیدند؛ س۲: در سخنهایی که از نوشیروان پرسیدند؛ متن =ل ۲۵ـل (نیز پ): پهلوان؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـک: دیدار؛ (ل۳، ب: کردار و گفتار)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۷ـل، س۲: گفت کز (س۲: از)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـل: بپرسید؛ متن ← ۲۹ـ(لی: نوشیروان)؛ ق: بخواننده گوید همی او روان (!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(لن۲: این؛ آ: از) ۳۱ـس۲ (نیز ب): از ۳۲ـس۲: پرستیدن؛ ق بیت‌های ۳۹۳۱ـ۳۹۳۶ را ندارد ۳۳ـل: بدین؛ (ل۳: بران) ۳۴ـل: آرزوی ۳۵ـل (نیز ق۲، لن۲): بدان پاسخش؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۶ـل، س۲: رای؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۷ـل۲ (نیز پ، آ): دهد؛ (ل۳: دهند)

یکی دست برداشته بآسمان[1]
نیابد[3] به خواهش همی[4] آرزوی[5]
به موبد چُنین گفت پیروز[8]شاه
که[11]خواهش[12]از[13]اندازه‌بیرون[14]شود
بپرسید[16]: نیکی[17] که را درخورست
چُنین داد پاسخ که هر کس[18] که[19] گنج
نبخشد[21]، نباشد سَزاوارِ[22] تخت
به[24] هستیَ و بخشش[25] بود مرد مه[26]!
خرد را -بگفتش- که[29] بنیاد چیست
چُنین داد پاسخ که داناست شاد
بپرسید[33]: دانش که را سودمند؟
چُنین داد پاسخ که هر کو خرد

همی‌خواهد از کردگارِ زمان[2]،
دو چشمش پر از آب و[6] پرچین[7] بروی[9]،
که خواهش[9] ز یزدان به[10] اندازه خواه،
از آن آرزو دل پر از[15] خون شود!
به نام بزرگی که زیباترست؟
بیابد پُرآگنده[20]، نابرده رنج،
زمان تا زمان تیره گرددش[23] بخت!
تو گر[27] گنج داری، ببخش و منه[28]!
به شاخ و به نردِ[30] خرد شاد[31] کیست؟
دگر آنک[32] شرمش بود با نژاد
کدام‌ست بی‌دانش و پرگزند[34]؟
بپروزد[35]، جان را همی‌پرورَد،

۱ـل۲: زاسمان ۲ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـو، آ، ب): جهان؛ متن = (ق۲، لن۲) ۳ـک: نیابد (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ ل۲: نیاید؛ (ق۲: بخواهد؛ و: ننابد (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ لن۲، آ: بیابد)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، ل، پ، ب) ۴ـ(لن۲: همه) ۵ـک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲): آرزو ـبرو؛ متن = س، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۶ـ(لی: <و>؛ پ، و: پرآبست و) ۷ـ(ق۲، ب: چین در؛ ل۳: از چین)؛ ل این بیت را ندارد
۸ـ(ل۳: فیروز) ۹ـ(لی: فزونی) ۱۰ـ(ل۳: بر)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

اگر بزم جوید همی نام برد جهانجوی را این نه کارست خرد (← ۳۹۲۷)

۱۱ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـب): چو؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۲ـل: خواهد که؛ (پ: خواهنده)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـل، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و ـب): ز؛ متن = س (نیز ق۲، پ) ۱۴ـس، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): افزون؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، لن۲، ب) ۱۵ـ(آ: <ز>؛ در ل، ق۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۱۶ـق، ک، س۲ (نیز ق۲): بپرسد که؛ (و: بدو گفت؛ ل۳، آ: دگر گفت؛ ب: بپرسید که)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، پ، لن۲) ۱۷ـ(ق۲: جنگی) ۱۸ـق: جای ۱۹ـ(لن۲: ز) ۲۰ـس، س۲ (نیز لی، و، ب): بیاکنده یابد (لی: باید) به؛ ق (نیز لن۲): نیابد پراکنده؛ ل۲ (نیز ل۳، آ): بیاکنده دارد به؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ) ۲۱ـس، ل۳، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): ببخشش (در س، آ دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ ل۲: نبخشش؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، و؛ در ل دو حرف نخست واژهٔ نخست بی‌نقطه) ۲۲ـ(لی: نیامد سرافراز) ۲۳ـ(لی: گردد ز؛ لن۲: نیز گرددش؛ ق۲: کند تیره گردش ورا تیر) ۲۴ـل: ز ۲۵ـ(ق۲: بخشی؛ لن۲: مردی؛ لی: به هوش و به بخشش؛ پ: بهشتی به بخشش)؛ متن = ل، ق ـس۲ (نیز ل۳، و، آ) ۲۶ـق، ل۲: به ۲۷ـل: ار ۲۸ـل: نبخشی نه به؛ (ق۲: بخشی بنه (دو حرف نخست واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ پ: ببخشش که به؛ لن۲: ببخشی به به؛ آ: بخشش منه (دو حرف نخست واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ متن = ق، ک، ل، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و)؛ س، ب این بیت را ندارند ۲۹ـس: بپرسید؛ (لی: بگفتا که؛ و: بدو گفت)؛ ل: بگفتش خرد را که؛ ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، ب): بپرسید خرد را که؛ متن = ل (نیز ل۳، آ) ۳۰ـل، س (نیز و): برگ؛ ل۲ (نیز ل۳، آ): بار؛ (لی، ب: نزد (← نرد)؛ ق: شاخ بنرد و؛ متن ← ۳۱ـ(ق۲: شاخ برومند او شاد؛ لن۲: شاخ خرد نامبردار)؛ متن = ک، س۲ (نیز پ؛ نیز ← ق، لی، ب) ۳۲ـ(ل۳، پ، لن۲: آنکه)؛ لی این بیت را ندارد؛ ق۲ بیت‌های ۳۹۴۲ـ۳۹۷۳ را پس از بیت ۳۹۹۹ آورده است ۳۳ـق (نیز ق۲): بپرسد که؛ ک: دگر گفت؛ (و: بدو گفت)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴ـل، ک (نیز لی، پ، لن۲، آ): بی‌گزند؛ س، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و): برگزند؛ ق: بردانش و بی‌گزند؛ متن = (ب)؛ ق۲ از ۳۹۴۳آ و ۳۹۴۵ب یک بیت ساخته و ۳۹۴۳ب ـ۳۹۴۵آ را انداخته است ۳۵ـق: بورزید؛ (آ: بپرورد و)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لی ـو، ب)؛ ک این بیت و لن۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد

۳۹۴۵ ز بیشی‌خرد، جان[1] بود سودمند
بپرسید[4]: دانش[5] به ار[6] فرّ شاه[7]؟
چُنین داد پاسخ که نادان[10] به فرّ
خرد باید و نام و فرّ[13] و نژاد
ز شاهان -بپرسید[17]- زیبای تخت
۳۹۵۰ چُنین داد پاسخ که باری[20] نخست[21]
دگر[23] بخشش و دانش و رسمِ گاه[24]
ششم[27] نیز کآن[28] را دهد مهتری
به هفتم[32] که از نیک و بد در[33] جهان
به هشتم[34] که دشمن بداند[35] ز دوست
۳۹۵۵ چو فرّ و خرد[37] دارد و دین و بخت
نماند[38] پس از مرگِ او نامِ زشت

ز کمّیش تیمار[2] و گُرم و[3] گزند!
-که فرّ[8] بزرگی‌ست و[9] زیبای گاه[7]-
نگیرد[11] جهان سربه‌سر زیرِ پرّ[12]،
بدین[14] چار گیرد سپهر[15] از تو یاد[16]!
کدام‌ست و از[18] کیست ناشادبخت[19]؟
بباید ز شاه جهان داد جُست[22]،
دلش[25] پر ز بخشایشِ دادخواه[26]،
که[29] باشد سَزاوار بر[30] بهتری[31]،
سَخُن‌ها بروبر نماند نهان،
بی‌آزاری[36] از شهریاران نکوست،
سَزاوارِ تاجست و زیبای تخت،
بیابد[39] به فرجام خرّم‌بهشت!

۱ـل: را ۲ـل۲: از آزار (وزن درست نیست)؛ (ل۳، آ: آزار)؛ متن ← ۳ـق: درد و؛ ل: همان بی‌خرد باشد اندر؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، ب) ۴ـل: بگفتش که؛ ق (نیز ق۲): بپرسد که؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـس: دانا ۶ـق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، آ): از؛ س۲: تر از؛ (ب: <به> ار)؛ متن = ل، س (نیز ل۳، پ، و) ۷ـل: شهریار ـکار (!) ۸ـس، ل۲ (نیز لی، و، لن۲، آ، ب): فرّ و؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ) ۹ـس ـس۲ (نیز لی ـب): <و>؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۰ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، و ـب): دانا؛ ق: دانش؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز پ) ۱۱ـل، ل۲: بگیرد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و ـب): بگیرد؛ متن = ک (نیز پ) ۱۲ـ(لی: زیر و بر)؛ ل۲ (نیز آ): را همه سربسر؛ (ل۳: را همی زیر پر)؛ متن = ل ـک، س۲ (نیز پ، و، لن۲، ب)؛ ق۲ بیت‌های ۳۹۴۷ـ۳۹۴۹ را ندارد ۱۳ـس (نیز لی، ب): شرم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـل۲: برین ۱۵ـس (نیز ب): سپه؛ (لی: جهان)؛ متن ← ۱۶ـق: گردد دل از بخت شاد؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳ـآ) ۱۷ـس (نیز لی، ب): که بودند؛ ق (نیز پ): بپرسد که؛ ل۲: بپرسید و؛ ل: چنین گفت زان پس که؛ (لن۲: ز شاهی چنین گفت)؛ متن = ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ) ۱۸ـل، ق، س۲ (نیز لی، لن۲، ب): کدامست وز؛ (و، آ: کدامست و وز (و: زو))؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ) ۱۹ـ(لی: زیبای گاه (پساوند ندارد)) ۲۰ـل (نیز آ): باری (بی‌نقطه)؛ س، ک (نیز ل۳، پ، لن۲): یاری؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، و، ب) ۲۱ـ(آ: خرد) ۲۲ـل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲): شاه جهاندار جست؛ ل۲: شاهان با داد جست؛ ق: ز شاه جهاندار بایدت جست؛ (آ: بباید ز شاهان که تا برخورد)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، و، ب) ۲۳ـس، ک، س، س۲ (نیز پ، ب): گر از؛ ل۲ (نیز لی، لن۲، آ): که از؛ (ق۲: وگر؛ ل۳: گه)؛ متن = ل (نیز و) ۲۴ـس، ک (نیز لن۲، ب): رسم و گاه؛ ل۲ (نیز آ): رسم و راه؛ (ل۳: رسم و داد؛ پ: کوشش رزم و گاه)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، لی، و) ۲۵ـ(و: دلی) ۲۶ـ(ل۳: داد و راد؛ و: داد شاه)؛ ق بیت‌های ۳۹۵۱ـ۳۹۶۱ را ندارد ۲۷ـ(ق۲: سوُم؛ لن۲: دوُم) ۲۸ـس (نیز لی): بس که او؛ ک، س۲: آنک آن؛ ل۲ (نیز و، ب): آنک او؛ (ل۳، آ: آنکه او؛ پ، لن۲: آنکسی)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۹ـس (نیز لی): چو ۳۰ـل۲: سزاوارتر؛ (پ، و: سرافراز بر (و: در)) ۳۱ـس: سروری؛ ل۲ (نیز لی): مهتری (پساوند ندارد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـ(ق۲: چهارم؛ لن۲: سیوم آن) ۳۳ـس، ک، ل، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): نیک و بد اندر؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، لن۲) ۳۴ـ(ق۲: به پنجم؛ لن۲: چهارم) ۳۵ـل۲، س۲: نداند؛ (لن۲: ز دشمن نداند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـ(ق۲: که آزادی)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ لن۲ پس از این بیت افزوده است:

وگر زین هنرها نیابد دو روی همانا که باشدت بی‌آبروی (!)

۳۷ـس (نیز لی، ب): هنر؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳ـآ) ۳۸ـ(لن۲، آ: بماند) ۳۹ـ(لن۲، آ: نیابد)؛ پ این بیت را ندارد

بپرسید: از راد و خُردک‌منش[1]
چُنین داد پاسخ که آز و نیاز
هرآنکس که بیشی کند[5] آرزوی[6]
وُگر سفلگی برگزینی و[9] رنج[10]
چو بیچاره‌دیوی شوی[13] پرنیاز[14]
بپرسید: گفتار[15] چندست و چیست[16]
دگر بهر ازو[19] گنج و تاج‌ست و نام[20]
چُنین داد پاسخ که دانا[24] سَخُن
نخستین[27]: سَخُن گفتنِ سودمند
دگر آنک[30] پیمان‌سَخُن[31] خوانیش[32]
که چندان سراید که آید به کار

ز نیکیَ و از[2] مردمِ بدکنش
دو دیوند بدگوهر و[3] دیرساز[4]،
بدآن[7] دیو او بازگردد[8] به خوی[6]
گزینی[11] بدین[12] خاکْ آگنده گنج[10]،
که هر دو به یک خو گرایند باز!
که بهری[17] همی زو[18] بباید گریست،
از آن[21] مستمندیم و زین[22] شادکام[23]؟
ببخشید و[25] اندیشه[26] افگند بن:
خوش‌آواز خواند و را[28] بی‌گزند[29]،
سَخُن‌گوی و[33] بیداردل[34] دانیش[32]،
وُ زو[35] ماند اندر[36] جهان یادگار،

۱ـ(و: اندک‌منش)؛ س (نیز ب): راد خردک‌منش؛ ل۲ (نیز آ): راز خردک‌منش؛ (ل۳: راد جز دین‌منش؛ لی: آزاد خردک‌منش)؛ ل: بگفتش به رای و خرد درمنش؛ (ق۲: بپرسد که رای و خرد درمنش؛ پ: بپرسیدش از راد و ز دون‌منش؛ لن۲: بپرسیدش از داد خردک‌منش)؛ متن = ک، س۲ ۲ـل، س۲: نیکی وز؛ س: نیکو و ار؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲): <و>؛ متن = ل (نیز ل۳، پ، آ، ب) ۴ـس۲ (نیز ق۲، لی، لن۲): دیوساز؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب) ۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): هر آنگه که بیشی کنی (و، آ: کند)؛ متن = ل (نیز پ، لن۲) ۶ـک (نیز پ، و، لن۲): آرزو ـ خو ۷ـل: بدو؛ ل۲: بدین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): بد بازگردی؛ متن = ل (نیز پ، و، لن۲) ۹ـ(و: ز؛ پ، لن۲: برگزید او ز) ۱۰ـ(پ، لن۲: گنج ـ رنج (لن۲: گنج (پساوند ندارد)) ۱۱ـ(پ، لن۲: گزیند) ۱۲ـل: برین؛ ل۲ (نیز ل۳، آ): ابر؛ (ق۲: بر از؛ لی: بدان)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز پ، لن۲، ب) ۱۳ـل (نیز ل۳): بود؛ (پ، ب: شود؛ لن۲: <شوی>)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، و، آ) ۱۴ـل: دیرساز؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ): بر نیاز (در ق۲ حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = (پ، لن۲، ب) ۱۵ـل، س (نیز لی): و (لی: <و>) گفتا که؛ (آ: و گفتار)؛ ق، ک (نیز ق۲): بپرسد که گفتار؛ (و: بدو گفت گفتار)؛ متن ← ۱۶ـ(ل۳: بپرسید و گفتا که از چند و چیست؛ لن۲: بپرسید چندست گفتار چیست)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز پ، ب) ۱۷ـ(ل۳: چندین؛ لن۲: شهری) ۱۸ـل: برو هم؛ س: هم از وی؛ (لن۲: ازو می)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـس۲ (نیز ل۳، و): بهره زو؛ متن ← ۲۰ـل: <و> نام؛ س: زور و گنج است و تاجست و کام؛ ک: بهره زو گنج و تاجست نام؛ (لی: روز گفتم که تاجست نام؛ پ: بهره گنجست و تاجست و نام؛ لن۲: بهره تاجست و گنجست نام؛ ق۲، آ، ب: دگر (ق۲: اگر) بهره زو تاج و گنجست و (ب: <و>) نام)؛ متن = ل۲ (پس از تصحیح **زو به ازو**؛ نیز ← ل) ۲۱ـک: اگر؛ (ق۲: ازو؛ ل۳: ازین) ۲۲ـس، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، و، ب): ازین؛ ک: او؛ (ق۲: ازو؛ لن۲: مستمندی ازین؛ آ: شاد باشیم ازین)؛ متن = ل ۲۳ـس: نیک‌نام؛ ق این بیت را ندارد ۲۴ـل۲ (نیز آ): نامی ۲۵ـ(لی: <و>) ۲۶ـ(و: ارسشه (حرف سوم و چهارم بی‌نقطه)) ۲۷ـل، ق: ز بخشش (← نخستین؟) ۲۸ـ(ل۳: و خوش گویی و؛ و: خوانندش و؛ آ: و خوش گفتن)؛ ل۲: چو آواز و خوش گفتن؛ متن ← ۲۹ـ(ق۲: خود را کند ارجمند)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، ب)؛ ق۲ این بیت و بیت سپسین را پس از بیت ۳۹۵۵ آورده است (← ۳۹۶۴پ) ۳۰ـ(ل۳، پ، و، لن۲: آنکه) ۳۱ـس: آن را سخن؛ ل۲ (نیز ل۳، آ، ب): آسان سخن؛ س۲: اسما (؟) سخن؛ (ق۲: پیمان‌شکن (!)؛ لی: زینسان سخن؛ و: جان سخن)؛ متن = ل، ق (نیز پ، لن۲) ۳۲ـل: خواستن (← خوانیش؟) ـ آراستن؛ س، ل۲ (نیز لی، آ، ب): دانیش ـ خوانیش؛ ق: خواندش ـ دادندش؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، لن۲) ۳۳ـق (نیز لی): <و>؛ س: خرد جوی و؛ متن = یازده دستنویس دیگر (ل۲: گو<ی>) ۳۴ـل: بینادل ۳۵ـ(ق۲، ب: ازو)؛ متن ← ۳۶ـل۲ (نیز ل۳، آ): بماند ازو در؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز لی، پ، و، لن۲)

چو باشد[1] سَخُن‌گوی هَنگام‌جوی[2]
چهارم که دانا دل‌آرای خواند[6]
۳۹۷۰ که[8] پیوسته گوید[9] سراسر سَخُن
به[12] پنجم که باشد سَخُن‌گوی گرم
سَخُن چون یک[16] اندر دگر بافتی[17]
بپرسید: چندین که[18] آموختی
همی‌پرسی[20] از ناسَزایان[21] سَخُن
۳۹۷۵ چُنین گفت کز هرک[24] آموختم[25]
به دانش نگر[29]، دور باش از گناه[30]
بپرسید[32]: کس را[33] از[34] آموختن
نگوید[38] کسی کو به جایی[39] رسید

بماند[3] همه ساله با[4] آبِ[5] روی!
سراینده را مردِ بارای[7] خواند[6]،
اگر[10] نَوْ بود داستان، گر[11] کُهَن
به شیرین‌زبان[13]، هم[14] به آوای[15] نرم،
ازو بی‌گمان کامِ دل یافتی!
روان را به دانش بیفروختی[19]،
چه گویی[22] که دانش کی آید[23] به بن؟
همی[26] فام[27] جان و خرد توختم[28]،
که دانش[31] گرامی‌تر از تاج و گاه!
ستایش ندیدیم[35] و[36] افروختن[37]،
که نیزش[40] ز دانا نیابد[41] شنید

۱ـ(لن۲: سدیگر) ۲ـل: و آزرمجوی؛ س (نیز آ): و فرجام‌جوی؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، ب): فرجام‌جوی؛ (لی: فرجام‌گوی)؛ متن = ق، ک (نیز ق۲ (جو<ی>)؛ پ، لن۲) ۳ـ(لی: نماند) ۴ـس (نیز لی، ب): بر ۵ـ(لی، ب: تاب؛ آ: آب و) ۶ـ(پ: خوان) ۷ـ(ل۳: مردم‌آرای)؛ ق بیت‌های ۳۹۶۹ـ۳۹۷۲ را ندارد ۸ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): چو؛ متن = ل (نیز ق۲) ۹ـل: نوشیده باشد (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه) ۱۰ـ(ق۲: وگر) ۱۱ـک، س۲ (نیز و، ب): یا؛ (ق۲: <گر>)؛ ل۲ (نیز ل۳، آ): وگر (آ: اگر) داستان؛ متن = ل، س (نیز لی، پ، لن۲)؛ در ل این لت با ۳۹۷۵ب پس و پیش شده است ۱۲ـل۲ (نیز ل۳): و ۱۳ـل (نیز ق۲): سخن؛ (و: ز بای (؟))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـ(و: و) ۱۵ـل، س (نیز ق۲، ل۳، ب): آواز؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لی، پ ـ آ) ۱۶ـ(ق۲: چونک) ۱۷ـل: بافتی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۲ (نیز لن۲): یافتی (پساوند ندارند)؛ (آ: تافتی) ۱۸ـل: چندی که؛ س: ششم چون بچندانک؛ ق: بپرسد که چندین که؛ ل۲، س۲ (نیز لی ـ لن۲، ب): بدو گفت چندین که (لی، ب: چندانک؛ ل۳، لن۲: چندانکه)؛ متن = ک (نیز ق۲) ۱۹ـ(پ، لن۲: برافروختی)؛ آ از بیت‌های ۳۹۷۳ و ۳۹۷۵ بیت زیر را ساخته و بیت‌های ۳۹۷۴ و ۳۹۷۶ را انداخته است:

بدو گفت چندین که آموختی ازو بی‌گمان کام دل توختی (!)

۲۰ـل (نیز ق۲): پرسم؛ (پ: پوشی)؛ متن = ک، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲) ۲۱ـ(پ: ناسزا آن؛ و: پارسایان) ۲۲ـ(ق۲: گوید؛ ل۳: دانی)؛ ک: چو دانی؛ (پ: که گویی)؛ متن = ل (← ۳۹۷۰پ)، س۲ (نیز و، لن۲) ۲۳ـ(ق۲: سراید)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق این بیت و س، ل۲، لی، ب بیت‌های ۳۹۷۴ـ۳۹۷۶ را ندارند؛ این بیت در ل، ک، س۲، ق۲، ل۳، پ، و، لن۲ آمده است ۲۴ـق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ): هرکه؛ (و: هر چه؛ لن۲: از هرکه)؛ متن = ل ۲۵ـ(لن۲: آموختیم) ۲۶ـل: همه ۲۷ـ(ق۲: نام و؛ پ، و، لن۲: وام)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ل۳) ۲۸ـ(ق۲: سوختم؛ ل۳: دوختیم (پساوند ندارد)؛ لن۲: توختیم)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز پ، و) ۲۹ـ(ل۳: زی و؛ پ: همی) ۳۰ـک، س۲ (نیز ق۲): کلاه؛ متن = ل، ق (نیز ل۳، پ، و، لن۲) ۳۱ـق، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲): دانا؛ متن = ل، ک (نیز ل۳، و) ۳۲ـق، ک: بپرسد که؛ (و، لن۲، آ: بدو گفت)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، ب) ۳۳ـل: کسری؛ ل۲: کین را؛ (ق۲: دیگر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـل (نیز ق۲): کز؛ س (نیز لی): به؛ ل۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ): ز؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز پ، ب) ۳۵ـل، ک، ل۲: ندیدیم (حرف نخست بی‌نقطه)؛ ق: پذیریم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـ(ق۲، لن۲: از؛ ل۳: بر) ۳۷ـ(ق۲: اندوختن) ۳۸ـل: نگویم (حرف نخست بی‌نقطه)؛ ق (نیز ل۳، و): نگوید (حرف نخست بی‌نقطه)؛ (ق۲: بگوید)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، ل۲، آ، ب) ۳۹ـل: جای ۴۰ـل، س: نیزش (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن۲: نپرش (حرف یکم بی‌نقطه))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۱ـل، س (نیز ق۲، لن۲، آ، ب): بیابد؛ ل۲، س۲: بیاید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = ق، ک (نیز ل۳، پ، و)؛ در ل لت‌های این بیت پس و پیش شده است

چُنین داد پاسخ که از گنج سیر[1]
که آید[2]، مگر خاکش آرد به زیر؟!

دِرِ[3] دانش از گنج نامی‌ترست
همان نزدِ[4] دانا[5] گرامی‌ترست،

سَخُن ماند[6] از ما همی یادگار
تو با گنج، دانش برابر مدار!

بپرسید[7]: دانا شود مردِ پیر[8]
که[9] آموزشش باشد و یادگیر[10]؟

چُنین داد پاسخ که دانای[11] پیر
ز دانش[12] جوانی بود[13] یادگیر،

بر ابله جوانی[14] گزینی[15] رواست
که بی‌گور او[16] خاک را بی‌نواست[17]!

بپرسید کز[18] تختِ[19] شاهنشهان[20]
نکردی[21] همی یاد شاهِ[22] جهان[20]،

کنون نامشان بیش یاد[23] آورد[24]
به یاد[25] از جگر سردباد آورد[24]؟

چُنین داد پاسخ که در دل نبود
که آن[26] رسم را خود[27] نباید[28] ستود[29]،

به شمشیر و[30] داد این[31] جهان داشتن[32]
چُنین رفتن و خوار بگذاشتن!

بپرسید: با[33] هر کسی[34] پیش ازین
سَخُن راندی[35] نامور بیش ازین،

۱ـل: جنگ شیر (← گنج سیر (؟)) ۲ـ(ب: گردد)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۳ـ(ق۲: درو) ۴ـ(و: بنزدیک) ۵ـق: مردم؛ ل۲: یزدان ۶ـ(و: باشد) ۷ـک، س۲ (نیز ق۳): بپرسد که؛ (پ، و، لن۲: بدو گفت؛ آ، ب: بپرسید که)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، ل۳) ۸ـدر ک، ق۲ سه نقطه زیر این واژه و دو نقطه بالای آن است ۹ـ(ق۲، و: گر)؛ متن ← ۱۰ـس، ل۲، س۲ (نیز ل۳، آ، ب): گر (لی، ل۳: کز؛ ب: که) آموزش او (ب: ما) بود یادگیر (لی: دستگیر)؛ (پ، لن۲: گر آموزشش باشد و یادگیر)؛ متن = ل (نیز ← ق۲، و)؛ در ل۳ این لت با ۳۹۸۳ب پس و پیش شده است؛ ک از ۳۹۸۲آ و ۳۹۸۳ب یک بیت ساخته و ۳۹۸۲ب ـ۳۹۸۳آ را انداخته است؛ ق این بیت را ندارد ۱۱ـ(ل۳: بیدار)؛ متن = (ق۳) ۱۲ـک (نیز ق۲، ل۳): روانش (← ز دانش)؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۳ـ(ق۲: جوان باشد و)؛ ل، س، ق، ل۲، س، لن، لی، پ ـ ب این بیت و ک لت یکم آن را ندارند؛ این بیت تنها در ق۲، ل۳ و لت دوم آن تنها در ک آمده است (← ۳۹۸۲پ) ۱۴ـق: جوان گر؛ ل: بکربد جوانی (حرف چهارم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ ک، ل۲: براه جوانی؛ متن = س، س۲ (نیز لی ـ ب) ۱۵ـل: بکیرد (حرف نخست بی‌نقطه)؛ س: بگویی؛ ق، ک (نیز لی، ل۳، و): بگویی؛ ل۲: بگویی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (آ، ب: نگویی)؛ متن = س۲ (نیز پ، لن۲) ۱۶ـل: بی‌کورا (؟)؛ س، ل۲ (نیز ل۳، آ، ب): بر گور او (س، ب: وی؛ آ: آن)؛ (لی: بر کوری (!))؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز پ، و، لن۲) ۱۷ـس (نیز لی): بی‌سزاست؛ (آ: نی توراست(؟))؛ ب: نی‌سزاست)؛ ک: بس بینواست؛ (پ، و، لن۲: او بی‌نواست)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۱۸ـس، ل۲، س۲ (نیز و): کر ۱۹ـس، ل۲، س۲: بخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲: تاج؛ ل۳: بخت)؛ متن = ل، ک (نیز لی، پ ـ ب) ۲۰ـ(لن۲: شاهنشهی ـ تهی) ۲۱ـل، س (نیز ق۲، آ): نکردی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ل۳: بکردی؛ و: بگردد)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، و، لن۲، ب) ۲۲ـس، س۲ (نیز ق۲، لن۲، آ، ب): پادشاهی؛ ک (نیز لی، ل۳، و): بادشاه (← یاد شاه؟)؛ ل: همه شهریار؛ متن = ل۲ (نیز پ)؛ ق بیت‌های ۳۹۸۵ـ۳۹۸۸ را ندارد ۲۳ـل۲ (نیز ل۳، آ): هر که؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـل: آوریم؛ (ق۲، پ، لن۲: آوری)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۲۵ـل۲: یکی ۲۶ـ(پ: این) ۲۷ـ(پ، لن۲: چون)؛ س، ل۲ (نیز لی، ل۳، ب): خود را؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، و، آ) ۲۸ـک: بیارم؛ ل۲: بباید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س۲: نپاسم (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ (ق۲، لن۲: نیارم؛ ل۳، آ: بباید؛ پ: توانم؛ و: نرانم (بی‌نقطه)؛ ب: نساید (بی‌نقطه))؛ متن = ل، س (نیز لی) ۲۹ـک (نیز لی): بسود؛ س۲ (نیز ق۲): شنود؛ (و: سنود؛ لن۲: نسود (حرف یکم بی‌نقطه))؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ل۳، پ، آ، ب) ۳۰ـل (نیز ل۳، پ): ‹و›؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـ(ق۲: از؛ ل۳: آن) ۳۲ـل: داشتند (پساوند ندارد) ۳۳ـل۲: تا؛ (ب: که با)؛ ل: بپرسد کجا؛ ق، ک، س۲ (نیز آ): بپرسد که با؛ (پ، لن۲: بدو گفت با (لن۲: تا)؛ و: دگر گفت با)؛ متن ← ۳۴ـ(ق۲: بپرسد که هر کس که او)؛ متن = س (نیز لی، ل۳) ۳۵ـ(آ: راندی و)

سبک دارد[1] اکنون، نگوید سَخُن
نه از نَو[2]، نه از روزگارِ کَهُن؟

چُنین داد پاسخ که گفتار بس[3]
به کردار جویم همه[4] دسترس!

بپرسید[5]: هَنگامِ شاهان نماز
نبودی چُنین پیش[6] آتش[7] دراز[8]،

شما را ستایش فزون‌ست از آن[9]
خروش و[10] نیایش فزون‌ست[11] از آن[9]؟

چُنین داد پاسخ که یزدانِ پاک
پرستنده‌یی را[12] برآرد ز خاک

فلک را گراینده‌ی[13] او کند[14]
جهان را همه بنده‌ی او کند[14]

گر این[15] بنده آن را نداند[16] بها
مبادا ز درد و ز سختی رها[17]!

بپرسید[18]: تا تو شدی شهریار
سپاست[19] فزون چیست از[20] کردگار؟

کزآن مر ترا[21] رامش[22] افزون شده‌ست[23]
دل بدسگالت[24] پر از خون شده‌ست[23]!

چُنین داد پاسخ که از کردگار
سپاس[25] آنک[26] گشتیم[27] به‌روزگار!

فزونی نجست
وُ زآوازِ[29] من دستِ بد را[30] بشست[31]!

زبون بود بدخواه در[32] جنگ من
چو گوپالِ من دید و[33] آهنگِ[34] من!

بپرسید[35]: در جنگِ خاور بدی
چُنان تیزچنگ[36] و[37] دلاور بدی،

چو با[38] باختر[39] ساختی کارِ[40] جنگ
شکیبایی آراستی[41] با[42] درنگ؟

۱ـ(پ، و، لن۲: داری)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲) ۲ـل (نیز ق۲، لن۲): تو؛ متن = ق، ک (نیز پ، و)؛ س، ل۲، س۲، لی، ل۳، آ، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ق، ک، ق۲، پ، و، لن۲ آمده است ۳ـس: کس ۴ـ(ق۲، ل۳، پ، و، لن۲: همی)؛ ق این بیت را ندارد ۵ـق، ک (نیز ق۲، پ، ب): بپرسد که؛ (و: بدو گفت؛ لن۲: چنین گفت)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، آ) ۶ـ(و: ‹پیش›) ۷ـل: ایشان ۸ـل۲: فراز؛ س، لی، ب بیت‌های ۳۹۹۲ـ۴۰۲۵ را پس از بیت ۳۹۵۴ آورده‌اند ۹ـس (نیز لی): ازین ۱۰ـل، ک: ‹و›؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـل۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): برونست؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، ب)؛ ق این بیت را ندارد ۱۲ـل: پرستنده راکی برآرد؛ س (نیز لی، لن۲): پرستنده را سر برآرد؛ (ق۲: پرستنده را بازدارد)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب)؛ ل۲ بیت‌های ۳۹۹۴ـ۴۰۳۳ را ندارد ۱۳ـل: گزارندهٔ ۱۴ـس (نیز لی، ل۳، پ، ب): خود کند؛ ک: گراینده‌ئی افکند ـ بنده‌ئی افکند؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، و، لن۲، آ) ۱۵ـ(لن۲: آن)؛ س۲: کنون ۱۶ـس، ق، س۲ (نیز لی، آ): ندارد؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و، لن۲، ب) ۱۷ـ(ق۲: ازو درد و سختی جدا) ۱۸ـق، ک: بپرسد که؛ (پ، لن۲: بدو گفت؛ و: یکی گفت)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۱۹ـس۲: شناست؛ (ل۳: سیاست) ۲۰ـس (نیز ب): بر؛ (لی: نیست بر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـ(پ، لن۲: برتری) ۲۲ـل: دانش ۲۳ـس (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): افزون‌ترست ـ خون‌ترست؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز پ، لن۲) ۲۴ـل (نیز ق۲): بدسگالان؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق۲ این بیت را پس از بیت ۴۰۰۰ از نو نوشته است؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۵ـس۲: شناس؛ (و: نه بس) ۲۶ـ(لی، ل۳، پ، لن۲، آ: آنکه) ۲۷ـل: گشتیم و ۲۸ـ(ق۲ ـ و، آ، ب: بر من)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن۲) ۲۹ـس، س۲ (نیز لی ـ و، آ، ب): از آواز؛ (لن۲: ز آواز)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲) ۳۰ـ(ل۳، آ: از بدی کف) ۳۱ـل، س (نیز لی): بشست (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (پ: نشست) ۳۲ـ(ل۳: از) ۳۳ـ(لی، لن۲: ‹و›) ۳۴ـل: اورنگ ۳۵ـک، س۲ (نیز ق۲، پ): بپرسد که؛ (و، لن۲: بدو گفت؛ ب: بپرسید که)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لی، ل۳، آ) ۳۶ـ(ل۳: جنگجوی) ۳۷ـ(لی: ‹و›)؛ ق بیت‌های ۴۰۰۲ـ۴۰۳۷ را ندارد ۳۸ـ(پ: در)؛ ل (نیز ق۲): چرا؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، آ، ب) ۳۹ـ(لن۲: لشکری) ۴۰ـ(ق۲، ل۳، پ، لن۲، ب: ساز؛ پ: باز)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لی، و) ۴۱ـل (نیز ل۳): از راستی؛ (لن۲: و راستی)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، ب) ۴۲ـ(ب: یا)؛ آ این بیت را ندارد

چُنین داد پاسخ که مردِ جوان — نیندیشد از رنج و دردِ[1] روان،
به[2] پیشِ مدارا بباید[3] نشست[4]، — کزویست نیک و بد روزگار،
سپاس[5] از جهاندارِ[6] پروردگار — بد و نیک را خوار بگذاشتم[7]،
که روز جوانی[7] هنر داشتم[8] — به رای و به گنج و فشانندگی[9]،
کنون روز پیری به دانندگی[10] — سپهر روان جوشنِ جنگی[11] ماست!
جهان زیر آیین و[12] فرهنگ[13] ماست — سَخُن خواستند آشکارا و راز،
بپرسید[14]: شاهانِ پیشی[15] دراز[16] — فزون داری[17] از نامدارانِ پیش[18]؟
شما را سَخُن کمتر و داد[18] بیش — که باشد ورا یار[19] پروردگار،
چُنین داد پاسخ که هر شهریار — ـجهان را نگهبان همان کس[20] که کرد[21]!ـ
ندارد تنِ خویش با[22] رنج و درد[23] — پراندیشه[24] بینم بدین[25] روزگار؟
بپرسید[26]: شادان‌دلِ شهریار — بدارد[27] به دل مردمِ هوشمند!
چُنین داد پاسخ که بیم[28] گزند — نبردند[29] جان را به اندازه[30] رزم؟
بپرسید[31]: شاهانِ پیشی[32] ز[33] بزم

۱ـک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ): رنج تن وز (ق۲: با؛ ل۳: از) روان؛ (لی: ژنده پیل زیان؛ پ، لن۲، ب: درد (ب: گنج) و رنج روان)؛ س: او را ز رنج روان)؛ متن = ل ۲ـل: آید؛ س: خوانا نیست؛ س۲: آمد اندر؛ (ل۳: ورا شد؛ آ: سالش ورا بد؛ ق۲: چو سال اندرآمد کنون خود)؛ متن = ک (نیز لی، پ، و، لن۲، ب) ۳ـ(ق۲: ز) ۴ـل: نشاید؛ ک (نیز و): بباید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲، لی: نباید؛ لن۲: نیابد؛ ل۳، آ: صبر و مداراش باید)؛ متن = س، س۲ (نیز پ، ب) ۵ـ(ق۲: گذشت) ۶ـ(لی: جهان (!)) ۷ـ(لن۲: خداوند) ۸ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): آن روز زور و؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۹ـ(لی، ب: خواستم) ۱۰ـ(لی: نگذاشتم؛ ل۳: نگذاشتم (یک نقطه در زیر و زبر حرف یکم) ۱۱ـ(لی: بدان اندکی (!)؛ ل۳، و، آ: پیریست و افکندگی) ۱۲ـل: به خوانندگی؛ س، س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): به بخشندگی؛ آ: به شایستگی؛ ل۳: پراکندگی)؛ متن = ک (نیز ق۲، پ) ۱۳ـ(لی: حوِ) ۱۴ـ(لن۲: فرهنگ و آئین؛ آ: آهنگ و آئین) ۱۵ـس: و جنگ؛ (لی: و سنگ؛ لن۲: دین؛ ق۲: خویش و در جنگ)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب) ۱۶ـل، ک، س، س۲ (نیز پ، آ): بپرسد که؛ (ق۲، و، لن۲: بدو گفت؛ ب: بپرسید که)؛ متن = س (نیز لی، ل۳) ۱۷ـل، س، ک (نیز ق۲ـب): پیشین؛ متن = س۲ ۱۸ـس (نیز لی): چو (لی: حچوِ) باز ۱۹ـ(پ، لن۲: راز) ۲۰ـ(ل۳، آ: هنر نیز؛ ب: فزونید؛ لن۲: فزونست) ۲۱ـ(ق۲، و: خویش) ۲۲ـ(لی: یار و؛ پ، لن۲: دین؛ ب: یاد)؛ ل: ترا یار و؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب)؛ ق۲ از ۴۰۱۲آ و ۴۰۱۴ب یک بیت ساخته و ۴۰۱۲ب ـ ۴۰۱۴آ را انداخته است ۲۳ـ(پ، لن۲: در) ۲۴ـک، س۲ (نیز لی، ب): درد و رنج ـ گنج (س۲، لی: کرد (پساوند ندارند)) ۲۵ـل، س (نیز لی، ل۳): هر آنکس؛ (لن۲: همان بس)؛ متن = ک، س۲ (نیز پ، و، آ، ب) ۲۶ـک: بپرسد که؛ (پ، و، لن۲: بدو گفت)؛ متن = ل ۲۷ـل، ک (نیز ق۲): بر اندیشه؛ متن = (پ، و، لن۲) ۲۸ـ(ق۲: برین؛ پ: درین)؛ متن = ل، ک (نیز و، لن۲)؛ س، س۲، لی، ل۳، آ: این بیت و بیت سپسین راندارند؛ این دو بیت در ل، ک، ق۲، پ، و، لن۲ آمده است ۲۹ـ(پ، لن۲: گرد؛ و: درد)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۳۰ـل، س، س۲ (نیز ق۲ـب): ندارد؛ ک: برآرد؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۱ـل، ک، س۲ (نیز پ، آ): بپرسد که؛ (ق۲، و، لن۲: بدو گفت؛ ب: بپرسید که)؛ متن = س (نیز لی، ل۳) ۳۲ـس، ک، س۲ (نیز ق۲ـب): پیشین؛ متن = ل ۳۳ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): به؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۳۴ـل: ببردند؛ س، س۲ (نیز لی، ب): نبودند؛ ک (نیز ق۲): ببردند (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ل۳، آ: سپردند)؛ متن = (پ، و، لن۲) ۳۵ـس۲ (نیز ل۳، پ، و): اندوه؛ (لی، آ: اندوه و؛ س، ک (نیز ب): بر اندوه؛ (لن۲: ز اندوه)؛ متن = ل (نیز ق۲)

چُنین داد پاسخ که ایشان[1] ز[2] جام[3] — نکردند هرگز به دل یاد نام[4]،
مرا نام[5] بر جام چیره[6] شده‌ست — روانم زمان را[7] پذیره شده‌ست!
بپرسید: هر کس که[8] شاهان بدند — تن خویشتن را نگهبان[9] بدند،
به دارو و درمان[10] و[11] کار بزشک — بدان تا[12] نپالود[13] باید[14] سرشک؟
چُنین داد پاسخ که تن بی‌زمان[15] — که پیش آید از[16] گردشِ آسمان،
به جای‌ست[17]، دارو نیاید[18] به کار — نگه داردش[19] گردشِ روزگار،
چو هنگامه‌ی رفتن آمد[20] فراز — زمانه نگردد[21] به پرهیز باز!
بپرسید[22]: چندان[23] ستایش کنند[24] — جهان آفرین را نیایش کنند[24]،
زمانی نباشی[25] به دل[26] شادمان — پراندیشه[27] داری[28] همیشه روان؟
چُنین داد پاسخ که اندیشه نیست — دلِ شاه با چرخ گردان یکی‌ست[29]،
بترسم که هر کو[30] ستایش کند — مگر بیم[31] ما[32] را نیایش کند،
ستایش نشاید[33] فزون[34] زآنک[35] هست — نجوییم[36] رازِ دلِ[37] زیردست

۱ـس (نیز ل۳): انسان (=آنسان؟) ۲ـس، ک (نیز ق۲، لی، ب): به؛ متن = س۲ (نیز ل۳، آ) ۳ـس (نیز لی، ب): کام؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـآ) ۴ـ(آ: و کام؛ ب: کام؛ لی: شادکام)؛ ل این بیت را ندارد؛ این بیت در یازده دستنویس دیگر دیگر آمده است ۵ـل (نیز ق۲): دام؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـ(لن۲: خیره) ۷ـ(ل۳: زمانم؛ لن۲، ب: زبان را) ۸ـس (نیز لی، ل۳، آ، ب): کز پیش؛ (ق۲، لن۲: کانکس که؛ پ: کانها که)؛ ک، س۲: بپرسد که آن را (س۲: آنکس) که؛ (و: بدو گفت از پیش)؛ متن = ل ۹ـ(لن۲: خویش را نیکخواهان) ۱۰ـل (نیز آ): داروی درمان؛ (و: درمان و دارو)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲ـپ، لن۲، ب) ۱۱ـ(لی، ل۳، آ: به؛ لن۲: حوِ) ۱۲ـک (نیز و): را؛ س، س۲ (نیز لی، ب): بدو را؛ (ل۳، آ: برست و)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ) ۱۳ـل: سالود (بی‌نقطه)؛ س، س۲ (نیز لی): نیالود (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک: بنالود (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (ق۲، پ: نپالود؛ ل۳: ببالود؛ و، لن۲، آ: بپالود (حرف یکم بی‌نقطه))؛ متن = (ب) ۱۴ـ(ل۳، آ: خونین) ۱۵ـل: تو بی‌زمان؛ س: بی‌شک زمان؛ س۲: بی بر زمان؛ (لی، ب: بی‌مرزبان؛ ل۳، آ: سر را زمان)؛ متن = ک (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۶ـ(لن۲: این)؛ س: فراز آید از؛ (ل۳، آ: بجایست با (آ: از))؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، ب) ۱۷ـس: چو آمدش؛ (ل۳، آ: بزشکان)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب) ۱۸ـل: نیاید (حرف یکم بی‌نقطه) ۱۹ـس: چنین است این؛ (لن۲، ب: نهگدارش از)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲ـو، آ) ۲۰ـ(لی، پ، لن۲: آید) ۲۱ـس، س۲: نگردد (بی‌نقطه)؛ (ق۲: نگیرد) ۲۲ـک، س۲ (نیز ق۲، آ): بپرسد که؛ (پ، و، لن۲: بدو گفت؛ ب: بپرسید که)؛ متن = ل، س (نیز لی، ل۳) ۲۳ـس (نیز ق۲ـلن۲، ب): چندین؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز آ) ۲۴ـس، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): کنی؛ ک (نیز ق۲، ل۳): کند؛ (پ، لن۲: کنم)؛ متن = ل (حرف سوم بی‌نقطه)؛ ل۳ از ۴۰۲۴آ و ۴۰۲۷ب یک بیت ساخته و ۴۰۲۴ب ـ ۴۰۲۷آ را انداخته است ۲۵ـل: نباشد؛ (لن۲: بباشی)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، آ، ب) ۲۶ـل: ز تن؛ (پ، لن۲: بدان)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، و، آ، ب) ۲۷ـل: باندیشه؛ س، ک، س۲ (نیز لی، ب): براندیشه؛ متن = (پ، و، لن۲، آ) ۲۸ـل: دارد؛ ب این بیت را پس از بیت ۴۰۲۷ و ق۲ این بیت و بیت سپسین را پس از بیت ۴۰۴۱ آورده‌اند ۲۹ـدر س، لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳۰ـ(و: ز هر کو)؛ ل: بپرسید هر کو؛ (آ: پرستش هر آنکو)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، ب) ۳۱ـل (ل۳: رسم؛ لن۲: نیز)؛ س۲: مگوئیم؛ (←مگر بیم)؛ متن = ل، س، ک (نیز لی، پ، و، آ، ب) ۳۲ـس (نیز لی): کس؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق۲ این بیت را ندارد ۳۳ـس، ک، س۲ (نیز ق۲ـو، آ، ب): نباید؛ (لن۲: نیابد)؛ متن = ل ۳۴ـ(ب: کنون) ۳۵ـ(ل۳، پ، لن۲، آ، ب: زانکه؛ و: اینکه) ۳۶ـل، ک، س۲ (نیز ق۲، و، آ): نجوئیم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن۲: بجوئیم)؛ متن = س (نیز لی، ل۳، پ، ب) ۳۷ـل: آزاریی

بپرسید:[1] شادی[2] ز فرزند چیست
همان آرزوها ز[3] پیوند چیست؟

۴۰۳۰ چُنین داد پاسخ که هر کو جهان
به فرزند مانَد نگردد[4] نهان

چو فرزند باشد[5] بیابد[6] مزه[7]
ز بهرِ مزه[8] دور گردد بزه

وُگر بگذرد، کم بود[9] دردِ اوی[10]
که فرزند بیند رخ زردِ اوی[10]

بگفتش[11]: به گیتی تن‌آسان[12] که راست
ز کردارِ نیکی[13] پشیمان که راست[14]؟

چُنین داد پاسخ که یزدان‌پرست
بگیرد[15] عنانِ زمانه[16] به دست!

۴۰۳۵ فزونی نجوید[17]، تن‌آسان شود
چو بیشی سگالد[18] هراسان شود!

دگر آنک[19] گفتی ز کردارِ نیک
نهادن[20] دل و جان به بازارِ[21] نیک،

ز[22] گیتی زبون‌تر کس[23] آن را شناس
که نیکی سگالید با[24] ناسپاس!

بپرسید کآن[25] کس که بد کرد و[26] مرد
ز دیوان جهان نام او را سترد[27]،

هر آنکس که نیکی کند بگذرد
زمانه پی‌ش[28] را همی‌بشمرد،

۴۰۴۰ چه[29] باید همی[30] نیکوی را[31] ستود[32]
که[33] مرگ آمد و نیک و بد را درود[34]؟

چُنین داد پاسخ که کردارِ نیک
بیابد به هر جای بازارِ نیک[35]،

۱ـل، ق، ک (نیز ل[3]): بپرسد که (ق: ز)؛ (پ، و، لن[2]: بدو گفت)؛ متن = س، س[2] (نیز لی، آ، ب) ۲ـ(پ: شاهی) ۳ـس[2] (نیز لن[2]): به؛ (آ: آرزوها و هم و (وزن درست نیست))؛ س، ک (نیز لی، ل[3]، پ، و، ب): آرزوهای؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۴ـل (نیز و): نگردد (بی‌نقطه)؛ س[2]: بگردد؛ (ل[3]: نماند)؛ متن = س، ک (نیز لی، پ، لن[2]، آ، ب)؛ ق[2] این بیت را ندارد ۵ـ(لن[2]: او زو) ۶ـل (نیز ق[2]): بیابد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، س[2] (نیز لی، ل[3]، آ، ب): نیابد؛ متن = ک (نیز پ، و، لن[2]) ۷ـک (نیز لی، آ): مژه (پساوند ندارد) ۸ـ(لی، آ: مژه) ۹ـ(ق[2]: کی بود)؛ س[2]: کم بود بگذرد (!) ۱۰ـل، س، ک (نیز ق[2]، و، آ، ب): او ـ او؛ (لن[2]: داوری ـ بدان دلبری (!))؛ متن = س[2] (نیز لی، ل[3]، پ)؛ س، لی، ب پس از این بیت مرثیهٔ فردوسی را در سوگ پسرش آورده‌اند (← هشتم ۲۱۸۲/۱۶۷ـ۲۱۹۹) ۱۱ـل، ک، س[2] (نیز ق[2]): بپرسد که؛ س (نیز لی): بپرسید (؟)؛ (پ، و، لن[2]: بدو گفت؛ ب: بپرسید که)؛ متن = (ل[3]، آ) ۱۲ـ(و: شناسان (← تن‌آسان)) ۱۳ـل: نیکو ۱۴ـل: چراست ۱۵ـل: نگیرد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل[2] (نیز پ ـ ب): نگیرد؛ متن = س، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]) ۱۶ـ(لی: سپهبد (!)؛ لن[2]: زمان را) ۱۷ـل: بجوید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س: خوند (!) ۱۸ـس[2]: سگالان؛ (ل[3]: سگالی) ۱۹ـ(ل[3]، پ، لن[2]، آ: آنکه) ۲۰ـس (نیز لی، پ، لن[2]، ب): نهان؛ ل[2] (نیز ل[3]، آ): نهاده؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز ق[2]، و) ۲۱ـ(لن[2]: باکار) ۲۲ـل[2] (نیز ل[3]، لن[2]، آ): به؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی، پ، و، ب) ۲۳ـل (نیز ق[2]): مر؛ س[2]: آنکس آن؛ متن = س، ک، ل[2]، س[2] (نیز لی ـ ب) ۲۴ـس (نیز و): بر؛ (ق[2]، لی، پ، لن[2]: سگالد ابا؛ ب: سگالند با)؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز ل[3]، آ) ۲۵ـس (نیز لی، ب): ازان؛ (ل[3]: آن)؛ ق، ک، س[2] (نیز پ): بپرسد که آن؛ (ق[2]: بداند که آن؛ و: بدو گفت آن)؛ متن = ل، ل[2] (نیز لن[2]، آ) ۲۶ـل، ق (نیز ق[2]، لی): ←و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـ(ب: سپرد) ۲۸ـل، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، پ ـ ب): نفس را؛ ق: دم او؛ ک: نفسها؛ (لی: تنش (← پیش)؛ متن = س (نیز ← لی)؛ ل[3] بیت‌های ۴۰۳۹ـ۴۰۴۲ را ندارد ۲۹ـق (نیز ق[2]، پ، آ): چو؛ متن = ل، س، ک، ل[2]، س[2] (نیز لی، و، لن[2]، ب) ۳۰ـ(آ: همه) ۳۱ـل، س، ک، س[2] (نیز لی، ب): نیکوئی (یی) را؛ (پ: نیک و بد را؛ و، لن[2]: نیکویها)؛ متن = ق (نیز ق[2]، آ (نیز ← و، لن[2])) ۳۲ـس[2]: شنود ۳۳ـس ـ س[2] نیز ق[2]، لی، پ ـ ب): چو؛ متن = ل ۳۴ـل (نیز و): ربود؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـل، ل[2]، ل[3] این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ س، س[2]، لی، آ، ب از این بیت و بیت سپسین بیت زیر را ساخته‌اند:

چنین داد پاسخ که چون زاد و (س[2]، آ: ←و؛ ب: راد) مرد
بیاسود و جان را به یزدان سپرد

متن = ل، ق، ک (نیز ق[2]، پ، و، لن[2])

نمُرد آنک[1] او نیک‌کردار مُرد[2]
بیاسود و جان را به یزدان سپرد،

وُ زان کس که مانَد[3] همی نامِ بد
از[4] آغاز بد بود و[5] فرجامْ بد،

نیاسود[6] هر کس[7] کزو[8] بازماند
وُ زو[9] در زمانه بَد آواز[10] ماند!

۴۰۴۵ بپرسد: چه کارست برتر ز[11] مرگ[12]
اگر[13] باشد این[14] را، چه سازیم برگ؟

چُنین داد پاسخ کزین تیره‌خاک
اگر بگذری یافتی جانِ پاک،

هر آنکس[15] که در بیم[16] و[17] اندوه زیست
بر آن[18] زندگانی بباید[19] گریست!

بپرسد کزین دو گران‌تر[20] کدام
کزوییم پردرد و ناشادکام[21]؟

چُنین[22] داد پاسخ که هم‌سنگِ کوه[23]
جز اندوه[24] مشمر که[25] گردد گروه[26]،

۴۰۵۰ چه[27] بیم‌ست اگر بیمِ[28] اندوه نیست
به گیتی جز اندوه نستوه[29] نیست!

بپرسید: کز ما[30] که با گنج‌تر[31]؟
چُنین گفت کآنکس[32] که بی‌رنج‌تر[33]!

۱ـ(پ: آنکه) ۲ـ(ق[2]: برد)؛ ق، لن[2] این بیت را ندارد؛ این بیت در ل، ک، ق[2]، پ، و آمده است (← ۴۰۴۱پ)؛ ل پس از این بیت افزوده است:

چنین داد پاسخ که نیکی‌گمان همیشه بود شاد اندر گمان (!)

۳ـ(و: آید) ۴ـس (نیز لی، ب): بر؛ ق، ک (نیز ق[2]، و، لن[2]): به؛ س[2]: مر؛ متن = ل، ل[2] (نیز ل[3]، آ) ۵ـل[2] (نیز ل[3]، آ): بودست؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ پ این بیت را ندارد ۶ـل، ک (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ): بیاسود؛ ل[2]: نیاسود (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = س، ق (نیز لی، پ، لن[2]، ب) ۷ـ(لی: هرگز) ۸ـ(پ، لن[2]: که او) ۹ـ(ق[2]: ازو؛ ل[3]: وگر) ۱۰ـس (نیز لی): بد و آز؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س[2] این بیت را ندارد ۱۱ـق: بتر ز؛ ک: که کاریست بتر ز؛ س (نیز لی، ب): بپرسید گر نیست پردرد؛ ل[2] (نیز ل[3]، آ): بترسد؛ در ل[2] حرف یکم بی‌نقطه؛ آ: بپرسید) اگر نیست بد نزد؛ (ق[2]: بگفتش چه کارست نزدیک؛ پ: بدو گفت کو نیست برتر ز؛ و، لن[2]: بدو گفت بد نیست بدتر ز)؛ متن = ل ۱۲ـ(لی: مرد (!)) ۱۳ـق، ک، ل[2] (نیز ل[3]، آ): وگر؛ متن = ل، س (نیز ق[2]، لی، پ، و، لن[2]، ب) ۱۴ـل (نیز ق[2]): آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س[2] این بیت را ندارد ۱۵ـ(آ: هم آنکس) ۱۶ـ(و: رنج) ۱۷ـ(لی: ←و) ۱۸ـ(لی، لن[2]: بدان) ۱۹ـل: زندگی زار باید؛ س ـ س[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

اگر (لی: وگر) شاه باشی وگر کهتری ز بیم و ز درد (ل[2]، ل[3]، آ: ابی بیم و درد از)
جهان نگذری (ق، ک، لی، آ: بگذری)

ل، ق[2]، پ، لن[2] بیت بالا را ندارند ۲۰ـس[2]: بر؛ س (نیز لی، آ، ب): بپرسید کز تن گران تر (آ: تو گرامی)؛ ل[2] (نیز ل[3]): بپرسید ازین (ل[2]: کز) دو گران تر؛ (پ، و، لن[2]: بدو گفت ازین هر دو بتّر (و، لن[2]: بدتر))؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز ق[2]) ۲۱ـل[2]: که از بیم و از درد ما شادکام؛ (ل[3]، آ: که از بیم و دردیم ناشادکام؛ پ، لن[2]: کزوییم پر از درد و ناشادکام)؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی، و، ب)؛ ق این بیت را ندارد ۲۲ـل[2]، س[2] (نیز ل[3]، و، آ، ب): بدو؛ متن = ل ـ ک (نیز ق[2]، لی، پ، لن[2]) ۲۳ـس، ل[2]، س[2] (نیز لی، و، آ، ب): بر دل چو کوه؛ (ل[3]: یزدان چو کوه؛ پ: گر همچو کوه؛ لن[2]: کزان همگروه)؛ متن = ل، ق، ک ۲۴ـ(ق[2]: اندیشه)؛ ل[2] (نیز ل[3]، لن[2]): چو اندیشه؛ متن = ل ـ ک، س[2] (نیز لی، پ، و، آ، ب) ۲۵ـک: چو ۲۶ـل: ستوه؛ (لن[2]: چو کوه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـس، ک (نیز لی، ب): چو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـل[2] (نیز ل[3]): بیم و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـس، ک، ل[2]، س[2] (نیز پ، لن[2]، آ): بستوه؛ (و: بستوه (حرف یکم بی‌نقطه))؛ متن = ل، ق (نیز ق[2]، لی، ل[3]، ب)؛ س، ک، ل[2]، س[2]، لی ل[3]، و، آ، ب پس از این بیت و و پس از بیت سپسین افزوده‌اند: بپرسید (و: بدو گفت) از اینها گذشتن (س، لی: کز تن گذشتن؛ ب: کزینها گذشتن؛ ک، س[2]: بپرسد گذشتن از اینها) به چیست + که بر کار (ل[3]: دار) گیتی بباید گریست / چنین داد پاسخ که دانش بود + که داننده دایم به رامش بود ۳۰ـس: از؛ ل، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]): بپرسد که از؛ (و: بدو گفت کز)؛ متن = س، ل[2] (نیز لی، ل[3]، پ، لن[2]، آ، ب) ۳۱ـق: بارنج‌تر ۳۲ـس (نیز لی، و، ب): آنکس؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـق: باگنج‌تر؛ (ق[2]: برنج‌تر؛ لی، لن[2]: بارنج‌تر)

بپرسید کآهو[1] کدام‌ست[2] زشت — که از[3] ارج[4] دورست و[5] دور از بهشت؟
چُنین داد پاسخ که زن[6] را که شرم — نباشد به گیتی، نه[7] آوای[8] نرم،
ز مردان[9] بتر[10] آنک[11] نادان بود — همه زندگانی به زندان[12] بود!
۴۰۵۵ بپرسید[13]: مردم[14] که نستوه‌تر[15]؟ — چُنین گفت کآن کو[16] بی‌اندوه‌تر[17]،
بگرْوَد[18] به یزدان[19] و[20] تن بی‌گناه[21] — بدی بر[22] دلِ خویش کرده تباه[23]!
بپرسید[24]: مردم کدام‌ست راست[25] — که جان و خرد بر دلِ او گواست؟
چُنین گفت کان[26] کو به سود و زیان[27] — بکوشد، نبندد بدی را[28] میان!
بپرسید[29] کز خو[30] چه نیکوترست[31] — که آن[32] بر سرِ مردمان[33] افسرست؟
۴۰۶۰ چُنین داد پاسخ که چون[34] بردبار[35] — بود مرد، نایدْش افسون[36] به کار،
نه از کژّی او[37] سودمندی کند[38] — وُگر نیز[39] رایِ[40] بلندی کند[38]،

۱ـل: که آهو؛ س: آهو؛ ق،ک، س[2] (نیز ق[2]): بپرسد که آهو؛ متن = ل[2] (نیز لی ـ ب) ۲ـل، ق: کدامست و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر
۳ـس[2]: <از> ۴ـل (نیز لی، پ، ب): رنج؛ س: گنج؛ متن ← ۵ـس[2] (نیز ل[3]): که دورست از دین؛ متن = ق، ک، ل[2] (نیز ق[2]، و، لن[2]، آ)
۶ـل[2] (نیز ل[3]، آ): زنی ۷ـس، ل، ل[2]، س[2] (نیز لی، ل[3]، پ، آ، ب): نشسته به (پ: نه)؛ ق، ک: سرشته به؛ (و: نه آهسته؛ لن[2]: نشستن نه)؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۸ـل ـ س[2] (نیز لی، ل، ل[3]، پ، آ، ب): آواز؛ متن = (ق[2]، و، لن[2]) ۹ـ(آ: مردم) ۱۰ـ(لی: پیر؛ ل[3]: نیز؛ و: بر (حرف دوم بی‌نقطه))
۱۱ـ(پ: آنکه) ۱۲ـق: پریشان؛ لن[2] به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

ز مردان و پیران که دانا بود — همه زندگانیش کانا بود (!)

۱۳ـس[2]: بپرسد که؛ (پ، و، لن[2]: بدو گفت؛ ب: بپرسید که)؛ متن = ل ـ ل[2] (نیز لی، ل[3]، آ) ۱۴ـل[2] (نیز ل[3]، آ): گفتا؛ متن = ل ـ ک، س[2] (نیز لی، پ، و، لن[2]، ب) ۱۵ـس، ک (نیز لی، ب): نستوه‌تر (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل[2]، س[2] (نیز لن[2]): بستوه‌تر؛ متن = ل، ق (نیز ل[3]، پ، و، آ) ۱۶ـس: هرکو؛ ق: آنکو؛ متن ← ۱۷ـ(و: آنکو پراندوه‌تر؛ لی: آنکس که اندوه‌تر (!))؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز ل[3]، پ، لن[2]، آ، ب)؛ ق[2] این بیت را ندارد ۱۸ـک: نگرود؛ ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]): بگردد؛ (پ: نگردد)؛ لن[2]: نگردد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ آ: که نکرد و (!))؛ متن ← ۱۹ـل: نگردد بزدان (دو حرف نخست واژهٔ پسین بی‌نقطه؛ ← به یزدان؟)؛ (و: برد نزد یزدان)؛ متن = س[2] ۲۰ـل (نیز پ، و، لن[2]): <و>؛ متن = ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، آ) ۲۱ـک: <بی>گناه؛ (ق[2]: پرگناه) ۲۲ـل[2] (نیز ل[3]، آ): از؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز ق[2]، پ، و، لن[2]) ۲۳ـک (نیز ق[2]، پ، و، لن[2]): سیاه؛ ل، س[2]: گردد سیاه؛ (ل[3]: گردد تباه)؛ متن = ل[2] (نیز آ)؛ س، ق، لی، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ک، ل[2]، س[2]، ق[2]، ل[3]، پ ـ آ آمده است ۲۴ـک، س[2]: بپرسد که؛ ل[2] (نیز ل[3]، آ): بگفتش ز (ل[3]: که)؛ (پ: بدو گفت؛ ب: بپرسید که)؛ متن ← ۲۵ـ(ق[2]: دگر گفت کان کو نبد خود سزاست)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، و، لن[2]) ۲۶ـق (نیز و): آن ۲۷ـ(لی: ستود زبان (حرف دوم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ ب: سود زنان (!)) ۲۸ـ(لی: به بیداد نبندد؛ ب: ببندد بدی را)؛ ل، ک: نگوید نبندد بدی را؛ ق: بخسبد نبندد بدی را؛ (ق[2]: بگوید ببندد بدی را؛ ل[3]، پ: نکوشد نبندد بدی را)؛ متن = س، ل، ل[2]، س[2] (نیز و، لن[2]، آ) ۲۹ـس[2]: بپرسد که؛ (و: بدو گفت؛ ب: بپرسید که)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(ق[2]: ما؛ پ: ره)؛ س، س[2] (نیز لی، ب): مردم؛ ل[2] (نیز ل[3]، آ): گفتش؛ (لن[2]: کر دور)؛ متن = ل، ق، ک (نیز و) ۳۱ـس (نیز لی، ب): که زیباترست؛ (لن[2]: <چه>نیکوترست)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـس، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): او؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، پ، لن[2]) ۳۳ـق: مهتران ۳۴ـ(پ: گر) ۳۵ـس[2]: نردبار (!) ۳۶ـ(ق[2]: افسر نیاید)؛ س، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، لن[2]، آ): مردم افسون نیاید؛ ق، ک (نیز پ): مردم افسر نیاید (در پ واژهٔ میانی خوانا نیست)؛ (ب: مردم افسوس ناید)؛ متن = ل؛ ل[2] بیت‌های ۴۰۶۰ـ۴۰۶۲ را ندارد ۳۷ـ(ق[2]: و)؛ س، ک (نیز لی، پ، و، لن[2]، ب): آن کز پی؛ س[2] (نیز ل[3]): آنک از پی؛ (ل[3]: بدی)؛ (آ: هرگز بدی)؛ متن = ل ۳۸ـ(لن[2]: بود) ۳۹ـل: سره (بی‌نقطه)؛ س (نیز لی): تیز؛ متن = ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3] ـ ب) ۴۰ـ(لی: رایی)؛ ق بیت‌های ۴۰۶۱ـ۴۰۶۳ را ندارد

چو رادی که پاداش رادی نجست[1] — ببخشید و تاریکی[2] از دل بشست،
سدیگر[3] چو کوشایی[4] ایزدی — که از[5] جانِ پاک[6] آید و بخردی!
بپرسید[7]: در دل[8] هراس از چه بیش؟ — بدو[9] گفت کز رنج و[10] کردارِ خویش!
۴۰۶۵ بپرسید[11]: بخشش[12] کدام‌ست به — که بخشنده[13] گردد سرافراز و[14] مه؟
چُنین داد پاسخ کز ارزانیان[15] — مدارید باز ایچ سود و زیان[16]!
بپرسید موبد ز کارِ جهان — سَخُن برگشاد[17] آشکار و نهان،
که آیینِ کژ بینم و ناپسند[18] — وُگر[19] گردشِ کارِ[20] ناسودمند؟
چُنین داد پاسخ که از[21] چرخِ پیر — دگر[22] هست بادانش و یادگیر[23]،
۴۰۷۰ بزرگ‌ست و[24] داننده[25] زو[26] برترست — که بر داورانِ جهان داورست!
بدآیین[27] مشو، دور باش از پسند[28] — مبین ایچ[29] ازو سود و ناسودمند[30]!
بد و نیک ازآن[31] دان کش انباز نیست — به[32] کاریش[33] انجام[34] و آغاز نیست،

۱ـس (نیز ب): باری نجست (حرف یکم هر دو واژه بی‌نقطه)؛ س[2] (نیز ل[3]): با دی بجست؛ (لی: به پاداش شادی بجست؛ ق[2]: رازی که ... (؟)) رادی نخست (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ لن[2]: دادی کفن بود دادن نخست (!)) (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه))؛ متن = ل، ک (نیز پ، و، آ): در همهٔ دستنویسها حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه ۲ـ(ق[2]: بپرسید و بار کم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (لی: <و>) ۳ـل: سه‌دیگر ۴ـس: کوشا بود؛ ل[2]، س[2] (نیز لی، آ، ب): کوشان بود؛ (ل[3]: که چون شان؛ و: که کوشا)؛ متن = ل، ک (نیز ق[2]، پ، لن[2]) ۵ـل[2] (نیز ل[3]، آ): با؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـ(ل[3]: آن بباک (؟))؛ در ق[2] بیت‌های ۴۰۶۳ـ۴۰۶۵ پس از بیت ۴۰۶۸ آمده است ۷ـک، س[2]: بپرسد که؛ (پ، و، لن[2]: بدو گفت)؛ متن = ل، س، ق، ل[2] (نیز ق[2]، لی، ل، ل[3]، آ، ب) ۸ـ(پ: درد؛ آ: بر دل؛ ب: از دل) ۹ـ(لن[2]: چنین) ۱۰ـس ـ س[2] (نیز ل[3] ـ لن[2]): <و>؛ متن = ل (نیز لی، آ، ب) ۱۱ـک (نیز پ): بپرسد که؛ ل[2] (نیز ل[3]، آ): بگفتش ز (ل[3]: که)؛ (و، لن[2]: بدو گفت)؛ متن = ل، س، ق، س[2] (نیز ق[2]، لی، ب) ۱۲ـ(ل[3]: رنجش) ۱۳ـ(لی: بخشیده) ۱۴ـق (نیز لی، ل، ل[3]، آ): <و>؛ متن = ل، س، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، پ، و، لن[2]، ب) ۱۵ـ(ق[2]، لی، لن[2]: ایرانیان؛ ل[3]: پاسخ آورد کارزانیان) ۱۶ـ(آ: از میان)؛ س: مدار ایچ بازار سود و زیان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ(لن[2]: برگشای)؛ ق بیت‌های ۴۰۶۷ـ۴۰۷۸ را ندارد ۱۸ـس (نیز ب): گزینم ازو نا پسند؛ ک، س[2] (نیز لی، و، آ): گزینیم ازو یا بسند (در آ حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ (ل[3]: گزینیم کز ناپسند؛ پ: که بینم همی‌ناپسند)؛ ل[2] (نیز ق[2]): این گر ببینیم ازو یا پسند (ق[2]: ناپسند)؛ (لن[2]: آدین گزینیم ازو یا پسند)؛ متن = ل ۱۹ـل[2]، س[2] (نیز ل[3] ـ آ): اگر؛ متن = ل، س، ک (نیز ق[2]، لی، ب) ۲۰ـل[2]: روز؛ ق[2] بیت‌های ۴۰۶۷ـ۴۰۶۹ را پس از بیت ۴۰۶۲ آورده است ۲۱ـل، س، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، لی، پ، و، آ، ب): این؛ متن = (ل[3]) ۲۲ـل، س، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2] ـ و، آ، ب): اگر؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۳ـ(و: باکربر (بی‌نقطه))؛ لن[2] بیت‌های ۴۰۶۹ـ۴۰۷۱ را ندارد ۲۴ـ(لی: <و>) ۲۵ـس، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2] ـ پ، آ، ب): دارنده؛ متن = ل (نیز و) ۲۶ـ(ل[3]: و) ۲۷ـل (نیز ق[2]): بآیین؛ (پ: برآئین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـس، ک، ل[2] (نیز ق[2]، لی، ل، ل[3]، لن[2]، آ، ب): گزند؛ متن = ل، س[2] (نیز پ، و) ۲۹ـل[2] (نیز پ، و): هیچ؛ متن ← ۳۰ـل، ک: <و>ناسودمند؛ س[2]: از سود ناسودمند؛ س (نیز لی): از پی سود ناسودمند؛ (ق[2]: سود اندرین سودمند؛ ل[3]، لن[2]: هیچ از سود و (ل[3]: <و>)ناسودمند؛ ب: ار شود هیچ ناسودمند)؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۱ـل: ازو ۳۲ـ(ل[3]: ز) ۳۳ـس، ل[2] (نیز لی، ل[3]، آ، ب): کار وی؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز ق[2]، پ، و، لن[2]) ۳۴ـل، ک، س[2] (نیز پ، لن[2]): فرجام؛ متن = س، ل[2] (نیز ق[2]، لی، ل، ل[3]، و، آ، ب)

چو گوید بباش[1]، آنچ[2] خواهد[3] بُده‌ست — همه[4] بود نابود و ناهست[5] هست!
بپرسید کز درد بر کیست[6] رنج — که تن چون سرای‌ست جان را[7] سپنج؟
چُنین داد پاسخ که این پوده‌پوست[8] — بود رنجه[9] چندانک[10] مغز اندروست[11]،
چو پالود[12] ازو[13] جان، ندارد خرد[14] — که جان زو به پای‌ست[15] اگر[16] بگذرد!
بپرسید موبد ز پرهیز[17]، گفت — که آز[18] و نیاز از که باید[19] نهفت؟
چُنین داد پاسخ که آز و[20] نیاز — سَزد گر بدارد[21] خردمند باز[22]،
تو از آز[23] باشی همیشه به رنج — که همواره سیری نیابی[24] ز گنج!
بپرسید کز شهریاران که[25] بیش — به هوش و به رای و به آیین و کیش[26]؟

۱ـل: باش (دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ س، ل۲ (نیز ق۲، لی): بباش (حرف نخست بی‌نقطه)؛ (لن۲: بپاش (؟)؛ آ: پاداش (!)؛ متن = ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، ب) ۲ـک (نیز لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۳) ۳ـل: گوید؛ س۲: خواهی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـل، ک، س۲ (نیز لن۲): همو؛ س (نیز لی، ب): همان؛ (پ: همی)؛ متن = ل۲ (نیز ق۲، ل۲، و، آ) ۵ـل، ک، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، ب): تا بود و (لی، ب: حوے) تا هست؛ س: تا بود باشد و هست؛ ل۲ (نیز و): بود و نابود و (ل۲: حوے) ناهست (در ل۲ دو نقطه زبر حرف نخست و یک نقطه زیر آن (!))؛ (ق۲: بود و نابود و تا هست؛ آ: بوده نابود تا هست)؛ متن = (ل۳) ۶ـ(لی: چیست) ۷ـل (نیز لن۲): و جان چون؛ ک: سرائی است جان را؛ س۲: زاسست (!) جان را؛ ل۲ (نیز آ): خاک را هست و جان بر؛ (ل۳: خاک را باشد و جان)؛ متن = س (نیز ق۲، لی، پ، و، ب) ۸ـل: بوده زوست؛ س (نیز آ): بوده بوست (حرف نخست هر دو واژه بی‌نقطه)؛ (لی: بوده اوست (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ ل۳: بوده بوست (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ پ، لن۲: کرد پوست؛ و: نخت بوست (حرف یکم هر دو واژه بی‌نقطه)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ب): بوده بوست ۹ـل، س (نیز لی): مغز؛ ل۲ (نیز ق۲، ل۲، ب): رنج؛ متن = ک، س۲ (نیز پ ـ آ) ۱۰ـک، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۲): چندانکه؛ (ب: خرد آنک)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز پ ـ آ) ۱۱ـس (نیز لی): رنج اندروست؛ (ق۲: با مغز بوست (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ و: جان اندروست)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۱۲ـ(لی: نابود) ۱۳ـل: زو؛ س۲ (نیز ب): ازان ۱۴ـس (نیز لی، ب): بود بی‌خرد؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ ب) ۱۵ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): بپایست؛ ل۲: بپایست (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (و، آ: بپایست (حرف یکم بی‌نقطه)؛ لن۲: به تاب است؛ ق۲: جای بپایست)؛ متن ← ۱۶ـل: بر خاک باشد چو جان؛ ک: از جان بپایست از؛ متن = (پ) ۱۷ـ(ق۲، و، لن۲: پرهیز و؛ آ: برحز و (!) (حرف یکم و چهارم بی‌نقطه)؛ ل۲: بپرهیز موبد زهر چیز و (!)) ۱۸ـک: راز ۱۹ـس، س۲ (نیز پ، و، لن۲، ب): بتوان نهفت (در س، ل۲ حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ (ق۲: چه شاید؛ لی، آ: آنک نتوان)؛ متن = ل، ک؛ ل۳ این بیت را ندارد ۲۰ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): شرم و؛ ک، س۲ (نیز پ): شرم؛ متن = ل (نیز ق۲، و، لن۲) ۲۱ـل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب): ندارد؛ متن = (پ) ۲۲ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، ب): راز؛ متن = ل (نیز ق۲، لی، پ، آ) ۲۳ـس، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): نیاز آنک (ل۳، آ: آنکه)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ، لن۲) ۲۴ـق، ک (نیز ق۲): نیابد (در ک حرف چهارم بی‌نقطه)؛ ق این بیت را پس از بیت ۴۱۲۷ آورده است ۲۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): که؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۶ـ(و: آئین کیش؛ لن۲: دین و به کیش؛ آ: آئین خویش)؛ ل: آئین و بارای و کیش؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، ب)؛ ق بیت‌های ۴۰۸۰ـ۴۰۸۵ را ندارد؛ س، ک، ل۲، س۲، لی، ل۳، و، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

که بد بیش و پیش از همه بخردان (ک، ل۲، ل۳، و، ب: خسروان)
که چون او نبودند هم (س، ل، ک: نیز؛ س۲، ل۳: همه؛ و: و هم) پهلوان (لی: موبدان؛ ل۳: سروران)

لن۲ پس از بیت ۴۰۸۰ افزوده است:

که را دانی ای شهریار زمین — پس از مرگ بر که کنیم آفرین

ل، ق، ل۲، لن، ق۲، پ هیچ یک از بیت‌های بالا را ندارند

چُنین داد پاسخ که آن پادشا — که باشد پرستنده و[1] پارسا،
ز دادارِ[2] دارنده دارد سپاس — نباشد کس از رنجِ او در هراس[3]،
پراومید[4] دارد دلِ نیک‌مرد — دل بدکنش را پر از بیم[5] و درد[6]،
سپه را بیاراید[7] از گنجِ خویش — سُوی بدسگال افگند رنجِ خویش،
سَخُن[8] پرسد از بخردانِ جهان — بد و نیک دارد ز دشمن[9] نهان!
بپرسید[10]: کار پرستش به[11] چیست — به نیکیِ یزدان[12] گراینده[13] کیست؟
چُنین داد پاسخ که باریک‌جوی[14] — روان اندرآرد[15] به باریک‌موی[14]:
نخست آنک[16] داند که هست و یکی‌ست[17] — ترا زین[18] نشان رهنمای[19] اندکی‌ست[17]،
وُ زو دارد[20] از کارِ نیکی سپاس[21] — بدو باشد ایمِن وُ زو[22] در[23] هراس،
هراس تو آنگه[24] که جویی[25] گزند — وُ زو[26] ایمنی چون بوی[27] سودمند،
اگر نیک‌دل باشی و راه‌جوی[28] — بود نزد هر کس ترا آبِ روی[29]،
وُگر بدکنش باشی و بدتنه[30] — به دوزخ فرستد روانت[31] بنه[30]!
مباش[32] ایچ گستاخ با این جهان — که او رازِ[33] خویش از تو دارد[34] نهان!
گراینده باشی به کردارِ[35] دین — بداری[36] به دین[37] روزگاری[38] گزین!
خرد را کنی بر[39] دل آموزگار — بکوشی که نفریبدت[40] روزگار!

۱ـ(ق۲: پرستندهٔ) ۲ـس، ل، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): دارای؛ (ق۲: داد و ز) ۳ـل: بی‌هراس ۴ـل، س، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، ب): برامّید؛ (و، لن۲، آ: پرامّید)؛ متن = ک: براومید ۵ـل۲: کین ۶ـس (نیز لی، و، ب): بیم کرد؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۷ـ(آ: ز باز آید (!)) ۸ـ(ق۲: همی) ۹ـ(لن۲ مردم)؛ س (نیز لی، ب): او (ب: از) آشکار و؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۱۰ـق: بپرسید کز (وزن درست نیست)؛ ک، س۲ (نیز ل۳، پ): بپرسد که؛ (و، لن۲: بدو گفت؛ ب: بپرسید که)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲، لی، آ) ۱۱ـل۲: پرستنده؛ (آ: زو کای پرستنده) ۱۲ـ(لی: یزدان به نیکی؛ ل۳: نیکی به یزدان) ۱۳ـل: نکارنده (حرف یکم بی‌نقطه = نگارنده؟) ۱۴ـل، س (نیز لی، ل۳، لن۲، ب): تاریک‌خوی ـ باریک‌موی (در لی واژهٔ دوم و در ل حرف نخست واژهٔ سوم بی‌نقطه)؛ ق، ل۲ (نیز ق۲): باریک‌حوی (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه) ـ باریک (ق۲: تاریک) موی؛ ک: باریک‌جوی ـ تاریک‌موی؛ س۲ (نیز و): باریک‌حوی ـ باریک‌موی؛ (آ: باریک‌خو ـ باریک‌مو)؛ متن = (پ) ۱۵ـس (نیز لی، ب): آید؛ ل: را ندارد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـل۲ (نیز لی، ل۳، پ، و، آ: آنکه) ۱۷ـ(پ: او یکی ـ اندکی) ۱۸ـق: بر از این (← ترازین) ۱۹ـل (نیز ب): رهنما؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لن۲ این بیت را ندارد ۲۰ـل: از و دارد؛ ق: فرون دارد (؟)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ آ) ۲۱ـق: شناس ۲۲ـ(لی: بدو)؛ ق: و زو بود ۲۳ـل۲ (نیز ل۳، آ): با؛ س، ب بیت‌های ۴۰۸۹ـ۴۰۹۱ را ندارند ۲۴ـ(لن۲: توانگر (← تو آنگه) ۲۵ـ(ق۲: ز حوین (حرف سوم واژهٔ پسین بی‌نقطه)) ۲۶ـ(ق۲: ازو) ۲۷ـل، ک (نیز لی، پ، لن۲): بود؛ ق: شوی؛ متن = ق، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ آ) ۲۸ـ(و: جو) ۲۹ـ(آ: و روی؛ و: روان اندرآرد به باریک‌موی (← ۴۰۸۷ب)) ۳۰ـ(لی: بدنژاد ـ بباد؛ لن۲: بدبنه ـ بنه) ۳۱ـ(ب: روانش)؛ ل: فرستاده باشی؛ (ق۲، پ، لن۲: فرستاد باید)؛ متن = س ـ س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ) ۳۲ـل۲: مشو ۳۳ـ(ق۲: رای)؛ ق: آواز؛ متن ← ۳۴ـ(لن۲: را خرد دارد اندر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـ(و: به کردار نیکوگرای و به؛ لن۲: به کردار نیکو گراید به) ۳۶ـل: نداری (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ک (نیز لی، پ، و، آ، ب): نداری؛ (لن۲: ندارد)؛ متن = س۲ (نیز ق۲، ل۳) ۳۷ـس، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، ب): برین؛ متن = ل، ک (نیز لی، لن۲، آ) ۳۸ـل: روزکار؛ (پ: روزکارت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر: روزکاری ۳۹ـل: با ۴۰ـل۲: به کار بد (!)؛ (لی: نفرین بدت؛ ب: بفریبدت؛ پ: و نفریبی از؛ لن۲: و بفریبی از؛ ل۳: نکوشی به کار بد؛ آ: نکوشی بکابد (!))؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، و)

همان نیز یارِ[1] گنهکارمرد — نباشی به بازارِ[2] ننگ و نبرد!
غم آن جهان از پیِ این[3] جهان — نباید که داری[4] به دل‌در نهان!
نشستنْت[5] همواره با بخردان — گراینده‌ی رامشِ[6] جاودان،
[که این رامش اندر زمان[7] بگذرد — مهندس مر او را[8] همی‌بشمرد[9]!]
گراینده بادی[10] به فرهنگ و رای — به یزدان خرد بایدت رهنمای!
از[11] اندازه برنگذرانی[12] سَخُن — که تو نَوْ به کاری[13] و گیتی[14] کُهَن!
نگرداندت رامش و روزِ مست[15] — نباشدْت[16] با مردمِ بد نشست!
بپیچی[17] دل از هرچ[18] نابودنی‌ست[19] — ببخشایی[20] آن را که بخشودنی‌ست[21]!
نداری به چیزی جدایی[22] ز دوست — اگر دیده خواهد[23]، وُگر[24] مغز و پوست!
اگر دوست با دوست گیرد شمار — نباید[25] که آید[26] میانجی به کار!
چو با مردِ بدخواه باید[27] نشست — چُنان کن که نگشاید[28] او بر تو دست!
چو جوید کسی راهِ بایستگی[29] — هنر باید و شرم و شایستگی[30]!
نباید[31] زبان از هنر[32] چیره‌تر[33] — دروغ از هنر نشمرد دادگر!

۱ـ(ق۲: کار) ۲ـل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، ب): <به> بازار؛ ک (نیز لی، ل۳، و، آ): <به> بازار و؛ (پ: مباشید و بازار؛ لن۲: نباشد به بازار)؛ متن تصحیح قیاسی است ۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): این جهان از پی آن؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۴ـل: دارد؛ ل۲ بیت‌های ۴۰۹۷ـ۴۱۲۲ را ندارد ۵ـس (نیز لی، ل۳، آ، ب): نشینی تو؛ (پ: نشستید)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، و، لن۲) ۶ـ(ق۲: گراینده بر رامش؛ لی: گزایندهٔ رامش؛ پ: بزرگان و با رامشی)؛ ق این بیت را ندارد ۷ـ(ق۲، پ، لن۲: جهان) ۸ـک: بش این را برامش (؟) (دو حرف نخست واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ (ق۲: هنر را برامش)؛ متن = س، س۲ (نیز لی ـ ب) ۹ـک: نشمرد؛ ل، ق این بیت را ندارند؛ این بیت در س، ک، س۲، ق۲ ـ ب آمده است ۱۰ـس، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): باشی؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۱ـ(لن۲: ز) ۱۲ـل (نیز آ): بگذرانی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن۲: نگذرد این)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ و، ب) ۱۳ـل، س: نکاری (بی‌نقطه)؛ (پ: نکاری) ۱۴ـ(آ: دیگر) ۱۵ـل: رامش رود مست؛ س (نیز لی، ب): بگرداندت دانش و (لی: <و> زور دست (ب: روز مست)؛ ک، س۲ (نیز پ، و، لن۲): نگرداندت (لن۲: بگرداندت) رامش (پ: گردش؛ و: دانش) روز مست (در و، لن۲ واژهٔ میانی بی‌نقطه)؛ (ل۳، آ: به (آ: ز) دانش نه تو سست باشی نه مست)؛ متن = (ق۲ (نیز ← ل)) ۱۶ـ(ل۳، آ: نسای تو؛ لن۲: نباشد <ت> با؛ ب: نبایدت با) ۱۷ـس (نیز ل۳): نپیچی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـک، س۲ (نیز ق۲ ـ ب): هر چه؛ س: اندر چه؛ متن = ل ۱۹ـ(آ: <نا>بودنیست) ۲۰ـ(ل۳، لن۲، آ: ببخشای) ۲۱ـ(ق۲: خشنود نیست) ۲۲ـ(ل۳، آ: نجویی جدایی بچیزی؛ پ: نپیچی به چیزی که داری؛ لن۲: نداری دریغ آنچه داری)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، و، ب) ۲۳ـق (نیز لی، و): خواهی؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۲۴ـس۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، ب): اگر؛ متن = س، ق، ک (نیز ق۲، و، آ)؛ ل این بیت را ندارد؛ این بیت در دوازده دستنویس دیگر آمده است ۲۵ـل: بباید (حرف یکم بی‌نقطه) ۲۶ـل (نیز پ، لن۲): باشد؛ ک: باید؛ (ل۳، آ: یابد)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، و، ب) ۲۷ـ(لن۲: باشد) ۲۸ـ(ل۳، لن۲: بگشاید (!)؛ آ: بگشاید (حرف یکم بی‌نقطه))؛ ل (نیز ق۲): دان که بگشاید (در ل حرف نخست واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ ق: زی که نگشاید؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، پ، و، ب <که>) ۲۹ـ(پ: پیوستگی)؛ ل (نیز ق۲): را با آهستگی؛ (لن۲: رای پیوستگی)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لی، ل، ل۳، و، آ، ب) ۳۰ـل: بایستگی؛ (پ، و، لن۲: آهستگی)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۳۱ـل: بباید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ب: بباید)؛ متن ← ۳۲ـ(لن۲: نباید هنر از زبان)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ و، آ) ۳۳ـل: چیرتر؛ (لی، ل۳، لن۲، آ: خیره‌تر)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، ب)

ندانَد کسی را بزرگی[1] به چیز — نه خواری[2] به ناچیز دارد[3] بنیز[4]!
۴۱۱۰ اگر[5] بدگمانی گشاید زبان — تو تیزی[6] مکن هیچ با بدگمان[7]!
وُ زآنپس[8] چو[9] سستی‌گمانی برد[10] — وُ زاندازه[11] گفتارِ او بگذرد[12]،
تو پاسخ مر او[13] را به[14] اندازه گوی[15] — سَخُن‌های چرب[16] آور و[17] تازه‌گوی[18]!
به آزرم[19] اگر بفگنی[20] سوی[21] خویش — پشیمانی آید[22] به فرجام پیش!
چو[23] بی‌کار باشی مشو رامشی — فگارست بی‌کار اگر باهشی[24]!
۴۱۱۵ ز[25] هر کار کردن ترا ننگ نیست — وُگر کارِ[26] با بوی و[27] با رنگ نیست!
به نیکی به هر کار کوشان[28] بود — همیشه به دانش نیوشان[29] بود!
به کاری[30] نیازد[31] که فرجام اوی[32] — پشیمانی و تندی[33] آرد به روی[32]!
ببخشاید از درد[34] بر مستمند — نیازد[35] دلش سوی[36] درد و گزند!
خردمند کو[37] دل کند[38] بردبار — نباشد به چشمِ جهاندار[39] خوار!

۱ـس، س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲، ب): ندارد (ق۲: ندانی) کسی را بزرگی؛ (ل۳، آ: بزرگی ندارد کسی جز (آ: خود)؛ پ: ندارد بزرگی کسی را)؛ متن = ل، ک ۲ـس، س۲ (نیز لی، لن۲، ب): بخواری؛ متن = ل، ک (نیز ق۲ (حرف یکم بی‌نقطه)، ل۳، پ، و، آ) ۳ـ(ل۳: آید؛ آ: آرد؛ ق۲: نه با چیز ماند؛ لن۲: نیاچیز دارد (!))؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لی، پ، و، ب) ۴ـس۲: بچیز (پساوند ندارد)؛ (لن۲: نه نیز)؛ ق این بیت را ندارد؛ این بیت در دوازده دستنویس دیگر آمده است ۵ـس: وگر ۶ـل (نیز لی): تندی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـق: بدنهان ۸ـل (نیز ق۲): ازان پس؛ س: وران هم؛ (لی: وگر هم)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ل۳ ـ ب) ۹ـ(پ: که) ۱۰ـ(لی، آ: بود) ۱۱ـ(پ: ز اندیشه؛ ب: از اندازه)؛ متن ← ۱۲ـ(ل۳: تنومند نیز آن نشانی برد؛ آ: بنومیدیش آن نشانی بود)؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲) ۱۳ـ(آ: آن) ۱۴ـ(و: بر) ۱۵ـل: گو ۱۶ـ(پ: خوب) ۱۷ـ(لی، و، ب: <و>)؛ ق: آوری؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۱۸ـل: گو؛ ق: روی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـس: آرام ۲۰ـ(ب: بگذری) ۲۱ـق: نام؛ ک: سرد؛ (ق۲: کام؛ ل۳، لن۲: سوی (بی‌نقطه))؛ متن = ل، س، س۲ (نیز پ، و، آ، ب) ۲۲ـس (نیز ل۳، و، آ، ب): آرد؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۲۳ـس: تو ۲۴ـل، ق (نیز و): ز کارست (و: نه کاریست) بیکاری از (ق: و) باهشی؛ س (نیز لی، لن۲، ب): نه کاریست بیکار با بیهشی (لی: رامشی؛ لن۲: اگر باهشی)؛ ک، س۲ (نیز ل۳): ز کارست بیکار اگر (س۲: نگر) باهشی؛ (آ: ز کارست و بیکار و هم بیهشی)؛ متن = پ؛ نیز ← د) ۲۵ـ(لی: به) ۲۶ـل: اگر <چند> ۲۷ـ(لی: بور (!)؛ ب: نور و)؛ پ این بیت را ندارد؛ این بیت در یازده دستنویس دیگر آمده است ۲۸ـس: نوشا؛ ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ب): کوشا؛ (ل۳، آ: نکوگر به هر کار کوشا)؛ متن = ل ۲۹ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، آ): نیوشا؛ (ب: دشمن به نوشا (!))؛ ل۲: زبانش بنوشا (!)؛ متن = ل؛ ق بیت‌های ۴۱۱۶ـ۴۱۱۸ را ندارد؛ پ، و، لن۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

به هر کار کوشا بباید (و: کوشات باید) بدن (لن۲: شدن) — به دانش نیوشا بباید (و: نیوشات باید) بدن (لن۲: شدن؛ پ: به نیکی همه داستانها زدن)

۳۰ـ(و: کازی (!)) ۳۱ـک، س۲ (نیز ق۲، ل۳): نیارد؛ (لی: ننازد؛ پ، و: نیازی؛ لن۲: مبادی)؛ متن = ل، س (نیز آ، ب) ۳۲ـ(و، آ: او ـ رو) ۳۳ـ(و: زشتی) ۳۴ـک: ببخشد از درد (وزن درست نیست)؛ (ل۳، لن۲، آ: ببخشای بر (لن۲: از) درد؛ پ، و: ببخشایی از درد؛ ب: ببخشایدت دست)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی) ۳۵ـل: سارد (بی‌نقطه)؛ س، ک، س۲ (نیز لی): نیارد؛ (ل۳، لن۲، آ: میاور؛ و: نیازی)؛ متن = (ق۲، پ، ب) ۳۶ـ(ل۳، آ: برو هیچ؛ لن۲: دلت سوی) ۳۷ـ(ل۳، پ: گر) ۳۸ـ(لن۲: کودک که بد (!)) ۳۹ـل، ق: خردمند؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، لن۲، آ)؛ س، لی بیت‌های ۴۱۱۹ـ۴۱۲۷ و ب بیت‌های ۴۱۱۹ـ۴۳۱۴ را ندارند و به جای آنها س، لی بیت‌های ۱۰۹۳ـ۱۰۹۵ و ب بیت‌های ۱۰۹۳ـ۱۱۳۰ را از نو نوشته‌اند

۴۱۲۰ بداند[1] که چندست با او[2] هنر — به اندازه یابد ز هر کار بر[3]!
گر افزون از آن[4] دوست بستایدش[5] — بلندیَ[6] و گشّی[7] بیفزایدش[8]،
همان مزدِ ایزد[9] ندارد[10] به رنج — وُگرچند[11] گردد پراگنده گنج!
پرستش کند پیشه و راستی — بپیچد[12] ز بی‌راهی و کاستی!
برین[13] نرد[14] و این شاخه‌ها[15] آخت[16] دست — هنرمندِ دینی و یزدان[17] پرست!
۴۱۲۵ همان‌ست[18] رای و همین‌ست راه — به یزدان گرای[19] و به یزدان پناه!

اگر دادگر باشدی شهریار — ازو مانَد اندر[20] جهان یادگار،

۱ـ(ل۳،آ: چو داند) ۲ـ(ق۲: با دو (!) (بی‌نقطه)) ۳ـس۲ (نیز پ، و، لن۲): باید (پ: آرد؛ و، لن۲: یازد) به هر کار سر؛ (ل۳: باید که یابد گهر)؛ ق،ک (نیز ق۳): باندیشه یازد به هر کار سر؛ متن =ل (نیز آ (پس از تصحیح به به ز)) ۴ـس۲ (نیز ل۳ـآ): گر (لن۲: که) افزونی از؛ متن =ل،ک (نیز ق۲ (پس از تصحیح که به گر) ۵ـس۲ (نیز ل۳، و، آ): بگزایدش (در و، آ حرف یکم بی‌نقطه)؛ (پ: بستایدت؛ لن۲: بفزایدش)؛ متن =ل،ک (نیز ق۳) ۶ـ(ق۲: بتندی) ۷ـل،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و، آ): کژّی؛ متن =ک (نیز پ، لن۲) ۸ـس۲: نیفزایدش؛ (پ: بیفزایدت)؛ متن =ل،ک (نیز ق۲،ل۳،و، لن۲، آ (حرف یکم بی‌نقطه))؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ این دو بیت در ل،ک، س۲، ق۲، ل۳ـآ آمده است ۹ـل (نیز ق۲، پ، لن۲، آ): مرد ایزد؛ س۲ (نیز ل۳): مرد ز (ل۳: از) ایزد؛ (و: راه دینی)؛ متن =ک ۱۰ـ(ل۳: نیابد؛ آ: نیاید) ۱۱ـ(پ، و، لن۲، آ: اگر چند)؛ متن =ل،ک، س۲ (نیز ق۲،ل۳)؛ ک، س۲،ل۳، و، آ پس از این بیت افزوده‌اند (ل۲ تنها بیت‌های 4-6 را افزوده است):

بود ساخته با همه مردمان — نباشد به کس بر (س۲، و: ابر کس؛ ل۳، آ: ابا کس) ز
جهان تا تواند به بد نسپرد — بن (س۲: بدین؛ ل۳: ز بد؛ آ: ازین) بدگمان
نکوخوی (ل۳: جای) باشد نکوگوی نیز — چو داند که آخر ازو بگذرد
سرانجام از کارها بنگرد (آ: بگذرد) — ندارد (س۲: نآرد) همی مر (س۲، ل۳: بر) بدی را به چیز
بکوشد به آزرم خرد و بزرگ — براندازهٔ دسترس برخورد (ک: می‌خورد؛ ل۲، و، آ: او خورد)
به نیکی گراید دلش تا توان (ل۳: ناتوان) — نه چون میش باشد (آ: حباشد>) به کار و نه گرگ
بیت‌های بالا در نه دستنویس دیگر نیست ۱۲ـ(و: دل از کژّی)؛ ق: نپیچد ببی دانشی (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه؛ وزن درست نیست)؛ (ق۲: بپیچد بی‌راهی (حرف پنجم از واژهٔ یکم بی‌نقطه)؛ آ: نپیچد ز بیراهی)؛ متن =ل،ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،پ،لن۲) ۱۳ـک،ل۲ (نیز ل۳،و،آ): بدین؛ متن =ل،س۲ (نیز ق۲،لن۲) ۱۴ـل: برگ؛ ل۲ (نیز ل۳،و): فرّ و؛ (ق۲: برد؛ لن۲: روی؛ آ: شاخ)؛ متن =ک،س۲ (نیز ← ق۲) ۱۵ـک،س۲: یافت؛ ل۲: یاز؛ (ل۳،و: یار؛ ق۲،لن۲: بر شاخها تاخت (در ق۲ حرف نخست واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ آ: این فرّه‌ها باز)؛ متن =ل ۱۶ـل۲ (نیز و): هنرمند و ۱۷ـ(لن۲: ایزد)؛ ق، پ این بیت را ندارد؛ این بیت در ل،ک،س۲، ق۲، ل۳،و، لن۲ آمده است ۱۸ـق،ل۲ (نیز ل۳ـآ): همینست؛ متن =ل (نیز ق۲) ۱۹ـل: گراحی> ۲۰ـق،ک (نیز ل۳ـآ): ماندی در؛ متن =ل؛ ق۲ این بیت و ل۲ بیت‌های ۴۱۲۶ـ۴۱۲۸ را ندارند؛ این بیت در ل،ق،ک،ل۳ـآ آمده است

چُنان هم[1] که از دادِ نوشین‌روان[2] — کجا[3] خاک شد، نام ماندش جوان[4]!

گفتار اندر وفات یافتن قیصر روم و رزم کسری[5]

چُنین گوید[6] از نامه‌ی[7] باستان — ز گفتارِ آن دانشی[8] راستان[9]،
که آگاهی آمد[10] به آبادبوم — بنزد جهاندارکسری ز روم،
۴۱۳۰ که تو زنده بادی که قیصر بمرد — زمان و[11] زمین دیگری را سپرد
پراندیشه[12] شد جانِ کسری ز مرگ — شد آن لعل[13] رخساره چون[14] زرد[15] برگ!
گزین کرد از[16] ایران فرستاده‌یی — جهاندیده و راد و[17] آزاده‌یی،

۱ـ(ق۲: دان؛ ل۳،آ: چون؛ و: بدان سان)؛ متن = ل، ق،ک، ل۲ (نیز پ، و، لن۲) ۲ـق،ک، ل۲ (نیز پ، و، لن۲): شاه نوشین‌روان؛ (ل۳،آ: نوشین‌روان کام راند)؛ متن =ل (نیز ق۳) ۳ـق،ک، ل۲ (نیز ق۲،ل۳ـآ): که او؛ متن =ل ۴ـق: او شد جوان؛ س۲ (نیز پ، و، لن۲): دارد جوان؛ (ل۳: و دانشی بماند؛ آ: دادش نماند (!))؛ ک: نامهٔ او جوان؛ متن =ل (نیز ق۲)؛ ک، س۲، ق۲، و پس از این بیت افزوده‌اند:

شد اندر جهان (س۲، ق۲: نهان) کار او آشکار (و: یادگار)
ازو (ق۲: ازان) ماند (س۲: مانده) گفتار (ک: کردار) او یادگار (و: آشکار)
به (ق۲: ز) کردار نیکو بود بی‌گمان
چنین نام او زنده در هر زمان (و: اندر جهان؛ ق۲: زندهٔ جاودان)
بود (ق۲: همی) تا به جایست چرخ وزمین
ابر جانش از یخردان (ق۲: ز هر کس به جانش بود) آفرین

ق۲ پس از بیت‌های بالا باز هم افزوده است:

همین باد آیین و کردار شاه — روانش به گیتی نماینده راه
بدان تا چو نوشین‌روان قباد — کند هر کس از داد محمود یاد

ل،س،ق،ل۲،لن،لی،ل۳،پ،لن۲،آ، ب هیچ‌یک از بیت‌های بالا را ندارند ۵ـق: آگهی یافتن کسری از وفات قیصر و نامهٔ او به قیصر نو؛ ک: خبر وفات قیصر نزد کسری؛ ل۲: در رفتن شاه کسری به روم و حدیث موزه‌دوز؛ س،س۲: داستان نوشیروان با مرد (س۲: حمرد>) موزه‌دوز؛ متن =ل؛ بنداری: ذکر خروج کسری أنوشروان الی قتال الروم و قصة الخفّاف ۶ـ(پ: دیدم) ۷ـس،ق،ل۲ (نیز ق۲،لی): گفتهٔ؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز ل۳ـآ) ۸ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،آ): و از (س۲،آ: ز) دانش؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،پ،و،لن۲) ۹ـ(ق۲: داستان)؛ در ق لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ پ پس از این بیت افزوده است:

بزرگان داندهٔ راست‌گوی — نکوکار و دیندار و هم نامجوی

۱۰ـ(پ: ز) ۱۱ـق،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،آ): زمانه؛ (پ: زمانش)؛ متن =ل،س (نیز لی،ل۳،و،لن۲)؛ در ق۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ بنداری (۴۱۲۸ـ۴۱۳۰): قال صاحب الکتاب: رأیت فی أخبار ملوک الفرس أن کسری بلغه موت صاحب الروم و قیام ابنه مقامه ۱۲ـل،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳): براندیشه؛ متن = (پ، و، لن۲،آ) ۱۳ـس: رنگ ۱۴ـک: رخسار او؛ (ق۲،لی،ل۳،و،آ: رخسار چون؛ لن۲: رخشانش چون)؛ متن =ل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز پ) ۱۵ـ(لی: زیر)؛ بنداری (۴۱۳۱): فاستولی هم الموت علی قلبه، و تورّست من الوجل وجنات خدّه ۱۶ـل: ز ۱۷ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز پ، و، لن۲): مردی و؛ (ل۳: پیری و)؛ ق (نیز لی): جهاندیده‌ئی مرد؛ (ق۲: جهاندیدهٔ راد و؛ آ: جهاندیدهٔ تیزی)؛ متن =ل (نیز ← ق۲)؛ بنداری (۴۱۳۲): ثم إنه اختار أحد دهاة حضرته و أرکان دولته

فرستاد نزدیک فرزندِ اوی[1]
سَخُن گفت با او[4] به[5] چربی[6] بسی
یکی نامه بنبشت[7] با[8] سوگ و درد
[نخست از مهستِ گشاینده‌شهر[10]
که یزدان ترا زندگانی دهاد
نزاید جزاز[14] مرگ را جانور[15]
اگر تاج ساییم[17] وُگر[18] خود[19] و ترگ
چه قیصر، چه خاقان چن[21] آمد[22] زمان
ز قیصر ترا مزد[24] بسیار باد[25]
شنیدم که بر نامورتختِ[27] اوی[28]
ز ما هرچ[30] باید ز نیرو[31] بخواه

فرستاده از پیشِ[33] کسری[34] برفت

بر[2] سبزشاخِ[3] بَرومندِ اوی[1]،
کزین بد رهایی نیابد کسی!
پر از آبْ دیده، دو رخساره زرد[9]!
پر از داد و خوبیّ و پدرام‌شهر[11]،]
همت خوبی و[12] کامرانی[13] دهاد!
سرای سپنج‌ست و[16] ما بر گذر!
رهایی نیابیم از چنگِ[20] مرگ،
به خاک اندرآید[23] سرش بی‌گمان!
مسیحا روانِ ترا[26] یار باد!
نشستی، بیاراستی[29] بختِ[27] اوی[28]،
ز اسپ و سلیح[32] و ز گنج و سپاه!

بنزدیک قیصر[35] خرامید و[36] تفت!

۱ـل،س (نیز ل۳،آ): او ۲ـس،ک (نیز لن۲): بران؛ ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ): بدان؛ متن =ل ۳ـل: شاخ سبز؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز ق۲، ل۳ـآ)؛ س پس از این بیت همین بیت را از نو نوشته است؛ ق،س۲،لی این بیت را ندارند ۴ـق،ل۲: وی ۵ـ(لی: ز) ۶ـل۲ (نیز ل۳،پ، آ): خوبی؛ متن =ل ـک،س۲ (نیز ق۲،لی،و،لن۲)؛ در س این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۴۸۳۳ـ۴۸۳۴): و أرسله الی ابن صاحب الروم ۷ـل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،لن۲،آ): بنوشت؛ متن =ک (نیز پ) ۸ـ(لن۲: پر) ۹ـق: رخ لاجورد؛ ل۲: رخ لاژورد؛ (ق۲: رخسار و لب پر ز گرد؛ ل۳،آ: چشم و دو رخساره زرد)؛ متن =ل،س،ک،س۲ (نیز لی،پ،و،لن۲) ۱۰ـک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،آ): دهر؛ متن =س (نیز لی) ۱۱ـس۲: جز داد بی‌رام‌شهر (؟)؛ (لی: <و> خراد بی رام دهر (؟) (واژهٔ سوم بی‌نقطه))؛ س: بازاد هر داد بی‌بام بهر؛ متن =ک؛ ل۲،ق۲،ل۳،آ به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

ل۲،ل۳،آ: بنزد پسر آن گشاینده شهر جوان (آ: جوان و) سرافراز و آرام دهر
ق۲: ز نوشین‌روان گشاینده‌شهر جهاندار کسری گیرنده‌دهر

ل،ق،لن،پ،و،لن۲،ب این بیت را ندارند؛ این بیت در س،ک،ل۲،س۲،لی،ل۳،آ آمده است ۱۲ـس ـس۲ (نیز ق۲ـآ): پس از مرگ او؛ متن =ل ۱۳ـ(ق۲،ل۳،آ: بی‌زیانی؛ لن۲: مهربانی)؛ متن =ل ـس۲ (نیز لی،پ،و) ۱۴ـق،ل۲: مگر؛ (پ: بجز)؛ متن ← ۱۵ـس،ک،س۲ (نیز لی،ل۳،پ، و،لن۲): خاک را جانور؛ (آ: ز شاهان نزاید بجز تاجور)؛ متن =ل (نیز ق۲) ۱۶ـ(لی: <و>)؛ ق: سپنجی و ۱۷ـس: یابیم؛ ق (نیز ق۲): داریم؛ ل۲: ساویم (!)؛ (آ: سازیم)؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لی،ل۳،پ،و،لن۲) ۱۸ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،پ،و): اگر؛ ق: ور؛ (آ: و)؛ متن =ل (نیز ق۲) ۱۹ـ(ق۲: تاج) ۲۰ـق: نباشد ز چنگال؛ ک،س۲ (نیز لی،و،لن۲): نباشد هم از چنگ (س۲: نوک)؛ (ق۲: نیابد هم از چنگ)؛ متن =ل،س،ل۲ (نیز ل۳،پ،آ) ۲۱ـل ـس۲ (نیز لی ـلن۲): چو؛ (ق۲،آ: که)؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۲ـل: آید؛ ک (نیز لن۲): اندر؛ متن =س،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـو،آ) ۲۳ـک،س۲ (نیز ق۲ـپ،لن۲،آ): آرد؛ متن =ل،س،ق،ل۲ (نیز و) ۲۴ـ(لن۲: مرد) ۲۵ـل۲: داد ۲۶ـس،ل،س۲،س۲ (نیز ق۲،پ،و): وراء (لی،لن۲: مرا (!))؛ متن =ل،ق،ک (نیز ل۳،آ) ۲۷ـ(آ: بخت ـ تخت (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه) ۲۸ـل ـل۲ (نیز ل۳،آ): او؛ متن =س۲ (نیز ق۲،لی،پ،و،لن۲) ۲۹ـق: نشستی و آراستی ۳۰ـس ـس۲ (نیز ق۲ـپ،لن۲،آ): هر چه؛ (و: من هر چه)؛ متن =ل ۳۱ـ(ق۲: بنیرو؛ ل۳: بخوبی؛ آ: خواهد فزونی) ۳۲ـس (نیز لی): سلاح؛ بنداری (۴۱۳۵ـ۴۱۴۳): و کتب الیه کتابا یعزیه فیه عن أبیه، و یذکر طرفا من النصائح و المواعظ فی مطاویه. و قال فی صدر الکتاب: «من کسری الی قیصر» ۳۳ـق: نزد ۳۴ـس: خسرو ۳۵ـ(ل۳: بر قیصر آنگه؛ آ: بر گاه قیصر) ۳۶ـس ـس۲ (نیز ق۲،لی،و،لن۲،آ): <و>؛ متن =ل (نیز ل۳،پ)

چن[1] آمد به درگه، گشادند[2] راه[3] فرستاده‌ی شاه شد پیش گاه[4]،
چو قیصر نگه کرد و[5] عنوان بدید ز بیشیِ کسری[6] دلش بردمید!
جوان تیز بد مهترِ[7] نونشست[8] فرستاده را نیز[9] ننمود[10] دست!
بپرسید، ناکام پرسیدنی نگه کردنی سست و کژ دیدنی[11]!
یکی جای دورش[12] فرود آورید بدان نامه‌ی پادشا ننگرید[13]!

یکی[14] هفته هر کس که بد رای‌زن بنزدیکِ قیصر شدند انجمن[15]،
سرانجام گفتند ما کهتریم ز فرمانِ شاهِ جهان[16] نگذریم!
سَزا خود ز کسری چُنین[17] نامه بود نه بر کام[18] بایست[19] بَدکامه[20] بود!

۱ـل،س۲ (نیز ق۲،ل۳ـآ): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲ـ(ق۲: گشاینده) ۳ـ(لن۲: بار) ۴ـ(لن۲: پیشکار)؛ ل: آمد بر تخت و گاه؛ متن =ق ـس۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ)؛ لی این بیت را ندارد ۵ـس۲: <و> ۶ـس۲: قیصر؛ (ق۲: و کژی)؛ بنداری (۴۱۴۴ـ۴۱۴۶): فلما وصل الیه الکتاب استشاط و اغتاظ من ابتداء کسری باسمه ۷ـس: خیره شد قیصر؛ ق: طیره شد مهتر؛ ل۲،س۲ (نیز لن۲): خیره بد مهتر (ل۲،ل۳: مهتر و)؛ (لی،ل۳،آ: نیز (لی: خیز) بد خسرو؛ پ: خیز بود مهتر)؛ ک: چنان خیره شد مهتر؛ (ق۲: چو خیره بد و مهتر؛ و: جوان بود و خیره همان؛ متن =ل (پس از تصحیح **نیز به تیز**) ۸ـ(آ: برنشست) ۹ـ(ل۳: هیچ) ۱۰ـس۲: بنمود ۱۱ـل،ک،ل۲ (نیز ق۲): کردیدنی؛ (پ: پست و کردیدنی)؛ ق: کرد بد بنک (؟) و کژ دیدنی؛ (لن۲: کردن سست و کردیدنی؛ ل۳: ز پوشیدنی و زگستردنی)؛ متن تصحیح قیاسی است؛ س،س۲،لی،و،آ این بیت را ندارد؛ این بیت در ل،ق،ک،ل۲،ق۲،ل۳،پ،لن۲ آمده است؛ بنداری (۴۱۴۷ـ۴۱۴۸): فلم یرفع بالرسول رأسا، و لا مدّ الیه للمصافحة أو المعانقة یدا. و سایله مسایلة مغتاظ، و فاوضه مفاوضة متنمر ۱۲ـ(آ: روشن) ۱۳ـل،ق: بنگرید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک،ل۲ (نیز لی،آ): بنگرید؛ متن =س،س۲ (نیز ق۲،ل۳ـلن۲)؛ بنداری: و أمر به فأنزل فی موضع بعید عنه غیر لائق به ۱۴ـل ـس۲ (نیز لی،پ،لن۲،آ): به یک؛ متن =(ق۲،ل۳،و) ۱۵ـل۲ از ۴۱۵۰آ و بیت یکم افزوده در ۴۱۵۱پ یک بیت ساخته و ۴۱۵۰ب و لت یکم همان بیت افزوده را انداخته است ۱۶ـ(ل۳: شاهنشهی)؛ ق،ل۲ پس از این بیت و ق۲ پس از بیت ۴۱۵۳ افزوده‌اند:

چنین گفت قیصر (ق، ل۲: موبد) ابا انجمن (ق۲: رای‌زن)
که این پاسخ نامه را رای‌زن (ق۲: پاسخ نویس از در انجمن)
چنان چون تو دانی بباید نبشت (ل۲، ق۲: نوشت)
نویس و پدیدار کن (ل۲: بدید (نقطه ندارد) اندرو) خوب و زشت
همان اسقف و موبد و رای‌زن
به یک سو (ق۲: سکوبا) شدند از بزرگ (ق۲: از در) انجمن (ل۲ این بیت را ندارد)
نبشتند (ل۲: نوشتند) پس پاسخ نامه زود
چنان هم که (ل۲: همچو) قیصر بفرموده بود
سوی شاه (ق۲: گاه) کسری خداوند تاج
همان ماه (ل۲: گاه) و مهر و همان (ق۲: فروزندهٔ تاج با) تخت عاج

۱۷ـس،س۲ (نیز لی،پ،و،لن۲): ازو همچنین؛ (ق۲: ز شاه این چنین)؛ ک: سزای خود او همچنین (وزن درست نیست)؛ متن =ل ۱۸ـ(لی: کام و)؛ س: با کام؛ (لن۲: بد کام؛ پ: ببد کام و)؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز ق۲،و) ۱۹ـ(لی: رایست) ۲۰ـس (نیز ق۲،لی،و): خودکامه؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز پ،لن۲)؛ ل۳،آ به جای این بیت آورده‌اند:

ستایش مرو را نه بر کام بود که شاهی مرو را بنو نام بود

ق،ل۲ این بیت را ندارند؛ این بیت در ل،ک،س۲،ق۲ـآ آمده است

بَدی زانک[1] قیصر[2] جوانست و نَوْ — به گوهر بدین[3] مرزِ ما پیشرَوْ[4]
یک امسال با مرد برنا مکاو[5] — به عنوانِ[6] بیشی[7] و با باژ و[8] ساو!
۴۱۵۵ به هر پایمردیَ[9] و خودکامه‌یی — نبشتیم بر ناسزا[10] نامه‌یی!
به عنوان[11] ز قیصر سرافرازِ روم — جهان سربه‌سر هرچ جز روم شوم[12]؛
فرستاده‌ی شاه ایران رسید[13] — بگوید ز بازارِ ما هرچ دید[14]،
از[15] اندوه و[16] شادی سَخُن هرچ[17] گفت — غم و شادمانی نماند[18] نهفت،
بشد قیصر و[19] تازه شد[20] قیصری — که سر برفرازد[21] ز هر مهتری!
۴۱۶۰ ندارد[22] ز شاهان کسی را به کس — چه[23] کهتر[24] بود شاهِ[25] فریادرس!

چو قرطاسِ رومی[26] بیاراستند — به دربر[27] فرستاده را خواستند،
چو بشنید دانا[28] که شد رای[29] راست — بیامد به در پاسخِ نامه خواست

۱ـ س۲ (نیز لن۲): زانکه؛ ل: که امروز؛ ق: و دیگر که؛ (ل۳، پ: بدانست؛ پ: دگر آنکه)؛ متن = ک، ل۲ (نیز ق۲) ۲ـ(ل۳: کوشه) ۳ـ ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ): برین؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، و، لن۲) ۴ـ ل (نیز ق۲): مرزها پیشرو؛ ک: مرزیا پیش‌گو؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی ـ لن۲)؛ ق این بیت و بیت سپسین را پس از بیت ۴۱۵۹ آورده است؛ آ بیت‌های ۴۱۵۳ـ۴۱۶۰ را ندارد و به جای آنها بیت زیر را آورده است:

نبشتند پاسخ نبد بر سزا — چنان چون بود درخور پادشا

بنداری (۴۱۵۰ـ۴۱۵۳): فاجتمع أکابر الروم و ربضوا حَجرة، و اعتذروا الی الرسول بأن قیصر شاب غریر، و أنه بعد فی ریعان العمر و مقتبل الأمر ۵ـ ک، س۲ (نیز لی، پ): متاو؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۳) ۶ـ س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و): عنوان و؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۷ـ (ق۲: بیشین) ۸ـ (لن۲: پاژ و)؛ ق، ک، س۲: ز (ک: از) باژ و؛ ل۲: این باژ و؛ (پ: هم باژ و؛ ل۳، و: به باژ و به)؛ متن = ل (نیز ق۲، لی)؛ ق۲ بیت‌های ۴۱۵۴ـ۴۱۵۶ را به هم ریخته است؛ ۴۱۵۶، ۴۱۵۵، ۴۱۵۴ ۹ـ س (نیز ل۳، و): کارداری؛ ل۲: نامداری؛ س۲ (نیز لی، پ): کارمردی؛ (ق۲: برمایه مردی)؛ متن = ل، ک (نیز لن۲) ۱۰ـ ل: نوشتند با ناسزا؛ س: نبشتم به هر مهتری؛ ل۲، س۲: نوشتم (س۲: نبشتم) بر ناسزا؛ (ق۲: نبشتم برش ناسزا؛ و، لن۲: نوشتیم (لن۲: فرستیم) بر ناسزا)؛ متن = ک (نیز ل۳، پ)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۱ـ (پ: عنوانش) ۱۲ـ ک، ل۲، س۲ (نیز پ، و): هر چه در (پ: جز) روم بوم؛ (لی: هر چه در بوم روم (پساوند ندارد)؛ ل۳، لن۲: هر چه در مرز و (لن۲: روی) بوم)؛ س: همان نامداران آن مرز و بوم؛ (ق۲: خداوند مرز و خداوند بوم)؛ متن = ل ۱۳ـ (ل۳: شنید) ۱۴ـ (ق۲، پ، لن۲: هر چه دید)؛ ک: ما هر چه دید و شنید؛ س، س۲ (نیز لی، و): ما شاه را هر چه دید؛ (ل۳: ما راز هرچه بدید)؛ ق: بگفت آنچ فرمود و پاسخ شنید؛ متن = ل؛ ل۳ بیت‌های ۴۱۵۷ـ۴۱۵۹ را پس از ۴۱۵۳ آورده است؛ ل۲ بیت‌های ۴۱۵۷ـ۴۱۵۹ را ندارد؛ این بیت در ل، ق، ک، س۲، ق۲ـ لن۲ آمده است ۱۵ـ (ل۳، لن۲: ز) ۱۶ـ (ق۲: ﴿و﴾) ۱۷ـ س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲): هر چه؛ (ل۳: با آنچ؛ و: همه هر چه)؛ ق: ز شادی و هرچ؛ متن = ل ۱۸ـ س، س۲: نماند (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲، ل۳: نباید؛ لن۲: نماید)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لی، پ، و) ۱۹ـ ل: قیصری ۲۰ـ (ق۲: بارهٔ (بی‌نقطه)) ۲۱ـ (لی: گر سرفرازد) ۲۲ـ ک: نیارد ۲۳ـ س، ق، س۲ (نیز ق۲ـ پ): چو؛ متن = ل، ک (نیز و، لن۲) ۲۴ـ س: کسری ۲۵ـ (ق۲: شاه و؛ و: چه شاهان؛ لن۲: چه از شاه)؛ ق، ل۲، ق۲، ل۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

ازین (ل۳: برین) گونه تا نامه آمد به بن — تمامی نوشتند (ل۳: نوشتیم) رای و
(ق۲: نبشته ز هرگونه در وی) سخن

۲۶ـ (لن۲: چینی) ۲۷ـ (لن۲: ﴿بر﴾)؛ س (نیز ل۳): ز درگه؛ ق (نیز آ): ز در بر؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و) ۲۸ـ ق: ازانپس ۲۹ـ (لی: راست (!))؛ آ این بیت را ندارد

ورا ناسزا[1] خلعتی ساختند — ز بیگانه ایوان بپرداختند
بدو گفت قیصر: نه من چاکرم — گر[2] از چین و[3] هیتالیان[4] کمترم[5]!
۴۱۶۵ ز[6] مهتر سبک داشتن ناسزاست[7] — وُگر[8] شاهِ[9] تو بر[10] جهان پادشاست!
بزرگ آنک او را[11] بسی[12] دشمن‌ست — مرا دشمن و دوست بر دامن‌ست[13]!
چه[14] داری بزرگی تو از من دریغ[15] — همی[16] آفتاب اندرآری[17] به میغ!
نه از تابشِ او[18] همی کم شود — وُگر خون چکاند[19] برو[20] نم شود!
چو کار آیدم[21] شهریارم توْی[22] — همان از پدر یادگارم توْی[22]!
۴۱۷۰ سَخُن هرچ[23] دیدی[24] به‌خوبی[25] بگوی[26] — وُ زین پاسخ نامه زشتی مجوی[26]!
تنش را به خلعت بیاراستند — ز[27] در باره‌ی مرزبان خواستند

فرستاده برگشت و آمد دمان[28] — به منزل زمانی نجستی[29] زمان!
بیامد بنزدیکِ کسری رسید — بگفت آن کجا رفت و دید[30] و شنید
ز گفتارِ او تنگ‌دل گشت شاه — بدو گفت: برخوردی[31] از رنجِ راه،
۴۱۷۵ شنیدم[32] که هرکو هوا پرورد — به فرجامِ کردار[33] کیفر برد،
کجا[34] دوست و[35] دشمن نداند[36] همی — چُنین رازِ دل بر تو خواند[37] همی،
گماند[38] که[39] ما را همو[40] دوست نیست — وُگر خون و مغز و پی و[41] پوست نیست،

۱ـ س۲: باسزا؛ (ل۳: و دانا سزا)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ ل (نیز آ): نه؛ (لی: که)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ (لی: ﴿و﴾) ۴ـ (پ: هیتالیا) ۵ـ (لی، پ: کهترم) ۶ـ (لی: که) ۷ـ ک: نارواست؛ (لن۲: ناسزاست (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق۲: به روم اندرون پادشاهی مراست)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـ (ق۲، پ، لن۲: اگر) ۹ـ (آ: تاج) ۱۰ـ (لی: نو در) ۱۱ـ ک (نیز لن، آ): آنکه او را؛ (لی: آور آنرا)؛ ل: بزرگی که او را؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۱۲ـ (و، لن۲: کسی) ۱۳ـ (لی: دشمنست (وزن درست نیست)) ۱۴ـ س (نیز لی): چو ۱۵ـ (و: به از من که از گرز و تیغ؛ لن۲: بمردی تو از من دریغ؛ ق۲: مراگنج و دینار و گوپال و تیغ)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ) ۱۶ـ س، ک، س۲ (نیز لی): بسی؛ (پ: که هم)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۱۷ـ س: آرد؛ ک (نیز لی): آید؛ (ق۲، و: آرم)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ) ۱۸ـ (ق۲: آزمایش) ۱۹ـ ل: چکانم ۲۰ـ (لی: همی کم (پساوند ندارد)؛ آ: بریم (؟)) ۲۱ـ (ق۲: خواهمت) ۲۲ـ س ـ س۲ (نیز ق۲، آ): توئی (تویی)؛ متن = ل ۲۳ـ س ـ س۲ (نیز ق۲ ـ آ): هر چه؛ متن = ل ۲۴ـ (ق۲: گفتی) ۲۵ـ س (نیز و): چربی ۲۶ـ (و: بگو ـ جو) ۲۷ـ ل۲، س۲ (نیز لی، پ، و، لن۲): به؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲، ل۳، آ)؛ بنداری (۴۱۵۴ـ۴۱۷۱): و سألوه أن یسأل کسری ألا یقدّم اسمه فی عنوان کتابه الیه، و ألا یطلب منه خراج سنة ۲۸ـ ل، ک، س۲ (نیز لی): دوان؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ آ) ۲۹ـ (ق۲: نجستی زمانی) ۳۰ـ ل، ل۲: دید و (ل۲: ﴿و﴾) گفت؛ (ل۳: دیده بود؛ آ: گفت و دید)؛ ق: یکایک بگفت آنچ دید؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی ﴿و﴾، پ، و، لن۲)؛ بنداری (۴۱۷۲ـ۴۱۷۳): فعاد الرسول الی أنوشروان و أخبره بما جری ۳۱ـ (لی: برگردی) ۳۲ـ ک: چنانم ۳۳ـ س ـ س۲ (نیز لی ـ آ): نیندیشد از کار (لن۲: کار و)؛ (ق۲: براندیشد از کار و)؛ متن = ل ۳۴ـ س: گر از؛ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، آ): گر او؛ س۲ (نیز لی): که از؛ (ل۳، و: کرا)؛ متن = ل ۳۵ـ س، س۲ (نیز لی): ﴿و﴾ ۳۶ـ ق: بداند؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در و، لن۲ حرف یکم بی‌نقطه) ۳۷ـ س: نماند (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: نخواند؛ (لن۲: که خواند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۸ـ ل، ک (نیز لی): که ماند؛ ل۲ (نیز آ): گمانم؛ (ل۳: همانکه)؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲): کماند ۳۹ـ (لی: ﴿که﴾) ۴۰ـ ل، س، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، آ): همو؛ ک (نیز لی): همی؛ متن = (ل۳، و) ۴۱ـ (لن۲: پی رای او)؛ ل۲ (نیز آ): او از پی و (آ: ﴿و﴾)؛ (پ: او را پی و)؛ ق۲: همچو خونم پی و)؛ ل: اگر چند او را پی و؛ (لی: دگر خون به مغز و پی)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ل۳، و)؛ ق این بیت را ندارد؛ این بیت در دوازده دستنویس دیگر آمده است

کنون نیز[1] یک تن ز رومی‌نژاد[2] نمانم[3] که باشد از آن[4] تخت شاد[4]!
همی[5] سرفرازد که من قیصرم گر[6] از نامداران یکی مهترم[7]!
۴۱۸۰ کنم[8] زین سپس روم را نام شوم برانگیزم آتش ز آبادبوم[9]!
به یزدانِ پاک و[10] به خورشید[11] و ماه به آذرگشسپ و به تخت و کلاه،
که گر[12] هرچ[13] در پادشاهی اوست ز گنجِ کَهُن[14] پر کند گاوپوست،
نساید[15] سرِ تیغِ ما را[16] نیام حلال جهان باد بر من حرام[17]!

بفرمود تا بر درش کرّه‌نای[18] دمیدند با سَنج[19] و[20] هندی‌درای!
۴۱۸۵ همان[21] کوس بر کوهه‌ی[22] زنده‌پیل ببستند و شد[23] رویِ[24] گیتی[25] چو نیل!
سپاهی گذشت از مداین به دشت[26] که دریای سبز اندرو[27] خیره گشت!
ز نالیدن بوق[28] و رنگِ[29] درفش ز جوشِ[30] سُوارانِ زرّینه‌کفش،
ستاره ـ تو گفتی[31] ـ به آب اندرست[32] سپهرِ روان هم به خواب[33] اندرست[32]!

۱ـ س، س[2] (نیز ق[2]، لی، پ، و، لن[2]): اگر نیز (س: ←نیز>)؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز ل[3]، آ) ۲ـ (و: سپاه ـ و گاه) ۳ـ س (نیز و): نمانم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س[2] (نیز لی، پ): بمانم؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]، لن[2]، آ) ۴ـ ق، ک (نیز ل[3]، پ، لن[2]): بران؛ ل[2] (نیز آ): بدان؛ س[2] (نیز و): بر؛ ل: باشند زان؛ س: مانند بر؛ (ق[2]: باشند ازان؛ لی: باشند بر)؛ متن ← ل (نیز ق[2]) ۵ـ (لن[2]: همان؛ آ: وگر) ۶ـ ک، س[2] (نیز لی): که؛ (پ: نه)؛ متن = ل، س، ق، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و، لن[2]، آ) ۷ـ ل[2] (نیز پ، آ): کهترم؛ ل: پهلوانان همی برترم؛ متن = ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، لن[2])؛ در ک، و این بیت و بیت سپسین پس از بیت ۴۱۸۳ و در س، س[2]، لی پس از ۴۲۸۲ آمده است ۸ـ ل، ق، ل[2] (نیز آ): کنون؛ متن = س، ک، س[2] (نیز ق[2] ـ لن[2]) ۹ـ س: ازان مرز و بوم ۱۰ـ (ق[2]: ←و>) ۱۱ـ ک: خرشید؛ در س، ک، س[2]، لی این بیت پس از بیت ۴۱۷۷ آمده است ۱۲ـ ق (نیز آ): وگر؛ س، ک، ل، س[2] (نیز ق[2] ـ و): اگر؛ متن = ل (نیز لن[2]) ۱۳ـ س ـ س[2] (نیز ق[2] ـ آ): هر چه؛ متن = ل ۱۴ـ س، س[2]: گهر؛ (لی، پ، لن[2]: و گهر)؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ) ۱۵ـ س (نیز ق[2]): نمانم؛ ق، ک، ل[2] (نیز ل[3]): نیابد؛ (پ، و، لن[2]: نشاید)؛ متن = ل ۱۶ـ س، ق، ک، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]): من در؛ متن = ل (نیز پ، و، لن[2]) ۱۷ـ س، ک (نیز ق[2]، ل[3]، پ): پاک بر وی حرام؛ ل[2]: پاک بر من حرام؛ (ق: خور و خواب شد بر تن من حرام؛ (و، لن[2]: مگر دل ز رومی رسیده به کام)؛ متن = ل؛ س[2]، لی، آ این بیت را ندارند؛ این بیت در ل ـ ل[2]، ق[2]، ل[3]، پ، و، لن[2] آمده است؛ در اینجا ق سرنویس دارد: رفتن نوشین‌روان بروم برزم قیصر؛ بنداری (۴۱۷۴ـ۴۱۸۳): فاغتاظ و حلف ألا یبقی من الروم باقیة و انه لابد من أن یطأ دیارهم و ینهب بلادهم و یبید خضراءهم ۱۸ـ ل، س: کرّنای ۱۹ـ ل ـ س[2] (نیز لی ـ آ): صنج؛ متن = (ق[2]) ۲۰ـ ق (نیز لی، لن[2]): ←و> ۲۱ـ ل (نیز ق[2]): همه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ ل: کوهه بر پشت ۲۳ـ (لی: ←و> شد؛ لن[2]: ببست و شد از) ۲۴ـ ک، س[2] (نیز لی، و، لن[2]): گرد؛ متن = ل، س، ق، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، آ) ۲۵ـ (و: کشور)؛ بنداری (۴۱۸۴ـ۴۱۸۵): و أمر فشدّت الکوسات علی کواهل الأفیال، و نفخ فی البوقات و النایات ۲۶ـ (و: کدشت) ۲۷ـ ک، س[2] (نیز و): اندران؛ متن = ل، ق، ل[2] (نیز ق[2] ـ پ، لن[2]، آ)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

جهانی سراسر پر از گرد شد دل دشمنانش پر از درد شد

۲۸ـ ق، ل[2] (نیز ل[3]، آ): کوس؛ (و: نای)؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی، پ، لن[2]) ۲۹ـ (ل[3]، و، آ: زنگ و) ۳۰ـ س: گرد ۳۱ـ (ق[2]: ستاره‌ست گویی) ۳۲ـ س، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی): اندرون؛ متن = ل، ق، ل[2] (نیز ل[3] ـ آ) ۳۳ـ س، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی): شد به خواب؛ (پ: زیر آب پساوند ندارد)؛ و، لن[2]: رونده به خواب)؛ متن = ل، ق، ل[2] (نیز ل[3]، آ)؛ بنداری (۴۱۸۶ـ۴۱۸۸): فخرج من المدائن فی عسکر کالبحر الأخضر

چن[1] آگاهی آمد به قیصر ز[2] شاه که پر[3]خشم از[4] ایران بشد با سپاه[5]،
جهان شد پر از شور و جنگ[7] و جَلَب[8]! ۴۱۹۰ بیامد ز عمّوریه تا حلب[6]
حلب را گرفتند یکسر[9] حصار! سُواران رومی چو سیصد هزار
نبد[12] جنگشان را[13] فراوان درنگ! سپاه[10] اندرآمد ز هر سو[11] به جنگ
ز گردانِ روم آنک[15] بد جاثلیق[16]! بیاراست بر هر دری[14] منجنیق
کزآن سو[18] همی تاختن ساختند! حصارِ سقیلا[17] بپرداختند
به زنهار شد لشکرِ باطرون[19]! ۴۱۹۵ حلب شد به کردارِ دریای خون
گرفتند و آمد برِ شهریار[21]! به دو هفته از رومیان سی‌هزار[20]
به رزم‌اندرون چند شد دستگیر! بی‌اندازه کشتند ازیشان[22] به تیر[23]
به شبگیر آب اندرانداختند[25]! به پیشِ سپه کنده‌یی ساختند[24]
فروماند از جنگ شاه و سپاه[26]! به کنده ببستند بر شاه را

به سیم و زر آمد سپه را نیاز[27]، ۴۲۰۰ برآمد برین روزگاری دراز
وُ زآن جنگ چندی سَخُن‌ها براند، سپهدار روزی‌دهان را بخواند
به[29] آب و به کنده[30] نشاید[31] گذشت، که این کار با رنجِ بسیار[28] گشت

۱ـ ل ـ س[2] (نیز ق[2] ـ آ): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲ـ ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، آ): که؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز ق[2]، پ، و، لن[2]) ۳ـ س، ق، ل[2] (نیز ل[3]، آ): پر از؛ (لی: ابر)؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز ق[2]، پ، و، لن[2]) ۴ـ ل: ز ۵ـ (و: بیامد به راه) ۶ـ (ق[2]: ←تا حلت>) ۷ـ (و: جنگ و شور)؛ س، ق، س[2] (نیز لی، پ، و): پر آشوب و جنگ؛ ل: کرد پر جنگ و جوش؛ ک: پر ز آشوب و جنگ؛ متن = ل[2] (نیز ق[2]، لن[2]، آ) ۸ـ ل، س، ل، س[2] (نیز ق[2]، لی، و، لن[2]، آ): حلب؛ متن = ق، ک (نیز ل[3]، پ)؛ بنداری (۴۱۸۹ـ۴۱۹۰): و سار قاصدا قصد قیصر. فلما انتهی الخبر الیه بخروج أنوشروان لقتاله خرج من عموریة وجاء الی حلب، و امتلأت الأقطار من الصخب و الجلب ۹ـ (پ: یک‌یک)؛ بنداری (۴۱۹۱): و تحصن فی ثلاثمائة ألف فارس بحصار حلب ۱۰ـ ق، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، آ): سوار؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز لی، و، لن[2]) ۱۱ـ ق، ل[2] (نیز ل[3]، پ، آ): یکسو؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی، و، لن[2]) ۱۲ـ ق: ببد ۱۳ـ س: جنگ ایشان؛ ک (نیز ق[2]، لی): جنگیان را؛ ل[2]: خستگان را؛ س[2]: خوانا نیست؛ متن = ل (نیز ل[3] ـ آ) ۱۴ـ (و، لن[2]: سوئی) ۱۵ـ (لی: آمدند؛ پ، لن[2]: آنکه) ۱۶ـ (لن[2]: جابلیق (!)) ۱۷ـ ل: سقیلان ۱۸ـ س: سان؛ ل[2] (نیز ل[3]، آ): کزین سو ۱۹ـ س (نیز ق[2]، و، لن[2]): باطرون (حرف یکم بی‌نقطه) ۲۰ـ ل: دوهزار؛ (ل[3]: صدهزار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ س، ک، س[2] (نیز لی، و): بردند زی شهریار؛ (ل[3]: گرفته ز رومی برآمد شمار)؛ متن = ل، ق، ل[2] (نیز ق[2]، پ، لن[2]، آ)؛ در لی، ولت‌های این بیت پس و پیش شده است ۲۲ـ ل (نیز لی): زیشان ۲۳ـ (و: اسیر)؛ بنداری (۴۱۹۲ـ۴۱۹۷): و وصلت عساکر أنوشروان من هذا الجانب و قامت الحرب بینهم علی ساق. فأخذوا بعض القلاع المتاخمة لحلب و استأسر لهم زهاء ثلاثین الف فارس من الروم، و کثر القتل و القتال حتی صارت نواحی حلب کبحر لجّی یتلاطم بأمواج الدماء ۲۴ـ (ق[2]: کنده برساختند) ۲۵ـ س: آبش در انداختند؛ س[2] (نیز لی): پس کس (!) در انداختند ۲۶ـ بنداری (۴۱۹۸ـ۴۱۹۹): ثم إنهم عملوا قدام الحصار خندقا عظیما طرحوا فیه الماء فلم یمکن عساکر الفرس أن یعبروه ۲۷ـ ل، ق ـ س[2]، لن، لی ـ ب این بیت را ندارند؛ این بیت تنها در س، ق[2] آمده و بنداری نیز آن را داشته است؛ بنداری (۴۲۰۰): و طالت علیهم المدة، و استنفدت الخزائن، و فنیت الأقوات، و احتاجت العساکر الی نفقاتهم ۲۸ـ ق، ک: و دشوار؛ (ل[3]، آ: دشوار)؛ متن = ل، س، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، لی، پ، و، لن[2]) ۲۹ـ (ق[2]، لن[2]: بر)؛ متن ← ۳۰ـ س، س[2] (نیز لی، و): که بر آب و آتش (و: کنده)؛ متن = ل، ق، ک، ل[2] (نیز ل[3]، پ، آ) ۳۱ـ (لی: بیاید)

سپه[1] را درم باید و دستگاه — همان اسپ[2] و خَفتان و رومی[3] کلاه
سُوی گنج رفتند روزی‌دهان — دبیران و گنجورِ شاهِ[4] جهان
۴۲۰۵ از[5] اندازه‌ی لشکرِ شهریار — کم[6] آمد درم تنگِ[7] سیصد[8] هزار
بیامد برِ شاه موبد چو گرد — به گنج آنچ[9] بود از[10] درم یاد کرد
دژم کرد شاه اندرآن کار[11] چهر — بفرمود تا رفت بوزرجمهر،
بدو گفت: گر گنجِ شاهی[12] تهی — چه باید مرا تختِ[13] شاهنشهی؟!
برو هم‌کنون[14] ساروان[15] را بخواه[16] — هیونان بُختی[17] برافگن به راه[18]!
۴۲۱۰ صد از گنجِ مازندران بار[19] کن — وُ زو[20] بیشتر[21] بارِ دینار کن!
به شاه جهان گفت بوزرجمهر — که ای شاه با داد و با رای[22] و مهر،
سُوی گنجِ ایران درازست راه — تُهی‌دست و[23] بی‌کار مانَد[24] سپاه،
بدین[25] شهرها گردِ ما در که هست[26] — کسی کو درم بیش دارد به دست[27]،
ز بازارگان و ز[28] دهقان درم[29] — اگر فام[30] خواهی نگردد[31] دژم!

۱ـ(ق۲: بسی) ۲ـق،ل۲: تیغ؛ متن ← ۳ـس: خود رومی و زرّین؛ (ل۳: تیغ و رومی و خفتان)؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز ق۲،پ ـآ)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۲۰۱ـ۴۲۰۳): فاستدعی الملک مقدّم أصحاب دیوان الأزراق، و فاوضه فی معنی مشاهرات الأجناد و وظائفهم و ازراقهم ۴ـق (نیز آ): روزدهان؛ (ل۳: دستور شاه؛ پ: گنجور و شاه)؛ متن =ل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،و،لن۲) ۵ـ(ق۲،لن۲: ز) ۶ـ(ل۳،آ: که) ۷ـس: بیش؛ س۲: نرد؛ (لی: نزد؛ و: چند)؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،لن۲،آ) ۸ـق: نهصد ۹ـ(لی،و،لن۲: آنچه)؛ ق: سخن هر چه؛ ک،ل۲ (نیز ل۳،آ): بگفت آنچه؛ متن =ل،س،س۲ (نیز ق۲) ۱۰ـ(لن۲: کم بود)؛ بنداری (۴۲۰۴ـ۴۲۰۶): فذکر أن حاصل الخزانة یعجز عن ذلک ۱۱ـس: اندر چنان کار؛ (ل۳: ز موبد دژم کرد ازان شاه) ۱۲ـس،ک،س۲ (نیز ق۲،لی،و): اگر گنج شاید؛ ق،ل۲ (نیز ل۳،پ،لن،آ۲): اگر بدره ماند (پ،لن۲: شاید) ۱۳ـس،ل۲،س۲ (نیز لی): گنج؛ ق (نیز ل۳،آ): نام؛ متن =ل،ک (نیز ق۲،پ،و،لن۲) ۱۴ـ(و: هم اکنون برو) ۱۵ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز ق۲،و،آ): ساربان؛ (لی: ساز آن)؛ متن =ل،ک (نیز ل۳،پ،لن۲) ۱۶ـق،ل۲ (نیز ل۳،و،آ): بخوان؛ متن =ل،س،ک،س۲ (نیز ق۲،لی،پ،لن۲) ۱۷ـل،س،ک (نیز و،آ): بختی (حرف یکم بی‌نقطه) ۱۸ـ(و: دمان)؛ ق،ل۲ (نیز ل۳،آ): فراوان بخوان؛ (پ: بچربی سوی ما بران)؛ متن =ل، س،ک،س۲ (نیز ق۲،لی،لن۲) ۱۹ـ(ل۳: سر گنج مازندران باز) ۲۰ـ(پ: وزان) ۲۱ـ(ل۳،آ: صد شتر)؛ بنداری (۴۲۰۷ـ۴۲۱۰): فغضب و استدعی بزرجمهر و أمره أن یدعو «الساربان» الخاص، و ینفذ الجمال الی مازندران فیوقر منها مائة بُختی ذهبا، و یحملها الیه ۲۲ـل: دانش و داد و؛ ق: داد بر رای؛ (ق۲: رای و با داد؛ ل۳،پ،و: داد با رای)؛ متن =ک،ل۲،س۲ (نیز لی،لن۲،آ)؛ س این بیت را ندارد ۲۳ـق،ک (نیز لی،آ): <و> ۲۴ـس ـس۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،آ): باشد؛ متن =ل (نیز و،لن۲)؛ پ بیت‌های ۴۲۱۲ـ۴۲۱۶ را ندارد و به جای آنها بیت زیر را آورده است:

گر از گنج مازندران شاه را — نگردد همی ساخته راه را

بنداری (۴۲۱۱ـ۴۲۱۲): فقال بزرجمهر: أیها الملک! إن الشقة بیننا و بین مازندران بعیدة ۲۵ـک: بدان ۲۶ـس،ک،س۲ (نیز لی،ل۳،و، لن۲): کسست؛ ل: هر کسست؛ (ق۲: در درم هرچه هست)؛ متن =ق،ل۲ (نیز آ) ۲۷ـس: صد یک ز ماکس سپه را بسست؛ ک،س۲ (نیز ل۳،و): که صد یک ز مالش سپه را (ک: مال سپه در) بسست؛ (لی: که جند یکز مانیش سپه را بسست)؛ متن =ل،ق،ل۲ (نیز ق۲،لن۲،آ) ۲۸ـ(لن۲: <ز>)؛ ق ـس۲ (نیز ق۲،لی،ل۳): بازارگان و (لی: <و>)؛ متن =ل،س (نیز آ) ۲۹ـ(لی: سفر) ۳۰ـل ـک (نیز ق۲،لی،لن۲): وام؛ (آ: خام (← فام))؛ متن =ل۲،س۲ (نیز ل۳) ۳۱ـک: نباشی؛ (ق۲: نباشد)؛ متن =ل،س،ق،ل۲،س۲ (نیز ل۳،لن۲،آ)؛ و این بیت را ندارد؛ لی از ۴۲۱۴آ و ۴۲۱۸ب یک بیت ساخته و ۴۲۱۴ب ـ۴۲۱۸آ را انداخته است؛ بنداری (۴۲۱۳ـ۴۲۱۴): فإن رأیت استقرضنا من التجار و أصحاب الأموال الذین هم فی البلاد التی حوالینا و بالقرب منا. و اذا وصلت الخزانة أوفیناهم منها

۴۲۱۵ بدین[1] کار شد شاه همداستان — که[2] دانای ایران بزد داستان
فرستاده‌یی جست بوزرجمهر — خردمند و شادان‌دل و خوب‌چهر،
بدو گفت از[3] ایدر سه[4] اسپه برَوْ — گزین[5] کن یکی نامبردارگوْ[6]،
ز بازارگانان و دهقانِ[7] شهر — کسی را کجا باشد از[8] نام[9] بهر،
ز بهر سپه[10] این[11] درم فام[12] خواه — به زودی بفرماید[13] از گنج شاه

گفتار اندر داستان موزه‌فروش باکسری[14]

۴۲۲۰ بیامد فرستاده‌ی خوش‌سَخُن[15] — که نوْ بود در سال و دانش کَهُن[16]
پیامبر به[17] اندیشه باریک بود — بیامد به شهری که نزدیک[18] بود
درم خواست فام از پیِ[19] شهریار — برو انجمن شد بسی[20] مایه‌دار[21]
یکی کفشگر بود و[22] موزه‌فروش — به گفتارِ او پهن[23] بگشاد گوش
درم چند باید ـبدو گفت مردـ — دلاور شمارِ[24] درم یاد کرد،
۴۲۲۵ چُنین[25] گفت کای پرخرد مایه‌دار[26] — چهل مرّه، هر مرّه‌یی[27] صدهزار[28]

۱ـس،ک،س۲ (نیز ق۲،لن۲): بدان؛ ل۲: برین؛ متن =ل، ق (نیز ل۳، و، آ) ۲ـک: ز؛ بنداری (۴۲۱۵): فوافقه الملک فیما قال ۳ـل: ز ۴ـ(لن۲: دو) ۵ـ(ق۲: گسی) ۶ـل،ل۲،س۲ (نیز پ،و): نو؛ ق (نیز ل۳): نامداری بنو؛ (آ: ازین نامداران نو)؛ متن =س،ک (نیز ق۲،لن۲)؛ واین بیت و بیت سپسین را پس از بیت ۴۲۱۳ آورده است ۷ـس۲ (نیز آ): دهقان و؛ ل: بازارگان و ز دهقان؛ ق (نیز و): دهقان و (و: از) بازارگان؛ متن =ک،ل۲ (نیز لی) ۸ـس۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،لن۲): باید از؛ (پ: یابد از)؛ ق (نیز آ): که باشد ازان؛ (ل۳،و: که دارند از)؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لی) ۹ـق: کار؛ س این بیت را ندارد ۱۰ـس ـس۲ (نیز ق۲ـآ): سپاه؛ متن =ل ۱۱ـق: آن ۱۲ـس،ق،ک (نیز ق۲،لی، پ ـآ): وام؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز ل۳) ۱۳ـس: بیارای؛ س۲ (نیز لی،پ): بفرمای؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،و،لن۲،آ)؛ بنداری (۴۲۱۶ـ۴۲۱۹): فندب بزرجمهر بعض الکفاة و نفذه الی البلاد القریبة من المعسکر لیستقرض من التجار و الدهاقنه ما احتاجوا الیه لتتمة نفقات العسکر ۱۴ـق: داستان قرض دادن موزه‌دوز و التماس او از کسری؛ ک: ـبانوشیروان؛ متن =ل؛ س،ل۲،س۲ سرنویس ندارند ۱۵ـل: خوش‌منش؛ (ل۳،پ: نوسخن)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۶ـق،ل۲ (نیز ل۳،پ،آ): بد به سال و به دانش کهن؛ (و: سالش جوان بود و رایش کهن؛ لن۲: در سال نو بد به دانش کهن)؛ ل: جوان و خردمند و نیکوکنش؛ متن =س،ک،س۲ (نیز ق۲،لی) ۱۷ـل ـک (نیز پ): پیمبر به؛ (ق۲: نکوبین و؛ لن۲: چو در رای و)؛ متن =ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ) ۱۸ـ(پ: تاریک) ۱۹ـس،ق،ک (نیز لی،پ،و، لن۲): وام از پی؛ (ق۲: از شهرها؛ آ: قرض از پی)؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز ل۳) ۲۰ـ(و: همی) ۲۱ـق (نیز لی،آ): نامدار ۲۲ـس ـس۲ (نیز لی، پ ـآ): <و>؛ متن =ل (نیز ق۲،ل۳) ۲۳ـل: نیز (حرف یکم بی‌نقطه) ۲۴ـس: بدو بر ۲۵ـس،ک،س۲ (نیز لی،و): بدو؛ ق،ل۲ (نیز ل۳،آ): همی؛ متن =ل (نیز ق۲،پ،لن۲) ۲۶ـق (نیز لی،ل۳،آ): نامدار؛ متن =ل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،پ،و،لن۲) ۲۷ـل: من درم هر منی؛ س: مرّ هر مرّ بود؛ ک (نیز لن۲): مرّ و هر مرّ ازو؛ ل۲: مهره هر مهره زو؛ س۲ (نیز و): مرّ و ز (و: زو) هر مری؛ (ق۲: مر درم هر مری؛ لی،ل۳،پ: مرد و (لی: <و>) هر مرد ازو)؛ متن =ق (نیز آ)؛ بنداری: أربعة آلاف ألف درهم ۲۸ـس،ک،س۲ (نیز لی): ده هزار؛ ل۲: چل هزار؛ متن =ل، ق (نیز ق۲،ل۳ـآ)؛ بنداری (۴۲۲۰ـ۴۲۲۵): فلما انتهی الرسول الی حیث أمر اجتمع الیه أرباب الأموال و فی جملتهم رجل إسکاف فقال له: کم ترید من الدراهم؟ فقال: اربعة آلاف ألف درهم

بدو کفشگر[1] گفت[2] کین من[3] دهم
بیاورد[5] کپّان[6] و[7] سنگ و[8] درم
چو بازارگان را[9] درم سخته شد[10]
بدو کفشگر گفت کای[13] خوب‌چهر
که اندر زمانه مرا کودکی‌ست
بگویی[18] مگر شهریارِ[19] جهان
که او را سپارم[21] به فرهنگیان
فرستاده گفت این ندارم به رنج

بیامد برِ مردِ دانا[24] به شب
برِ شاه شد شاد بوزرجمهر
چُنین گفت ازآنپس[30] که[31] یزدان‌سپاس
که در پادشاهی یکی[33] موزه‌دوز
که چندین درم ساخته[37] باشدش[38]

سپاسی ز گنجور بر سر[4] نهم!
نبد هیچ دفتر به کار و قلم
فرستاده زآن[11] کار[12] پردخته شد[10]،
به رنجی[14]، بگویی[15] به بوزرجمهر،
که بازارِ[16] او بر[17] دلم خوار نیست،
مرا شاد گرداند اندر نهان[20]،
که دارد سرِ مایه و هنگ[22] آن
که کوتاه کردی مرا راهِ گنج[23]!

وُ زان[25] کفشگر نیز[26] بگشاد[27] لب
بر آن[28] خواسته شاه[29] بگشاد چهر!
مبادم مگر پاک و[32] یزدان‌شناس،
برین[34] گونه شادست و[35] گیتی[36] فروز،
مبادا که بیداد بخراشدش[39]،

۱ـک: کفت‌گر (؟) ۲ـق: <گفت> ۳ـل، س، ق (نیز ق۲، لی، آ): این من؛ متن =ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، لن۲) ۴ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لن۲): خود؛ متن =ل، ق، ل۲ (نیز لی ـو، آ)؛ در س، لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: فقال: أنا أعطیکم هذا القدر. و المنة علیّ فی ذلک ۵ـپ: بیارد (!)) ۶ـل، س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، و، آ): قبّان؛ (ل۳، لن۲: قپّان)؛ متن = س۲ (نیز پ): کبّان ۷ـل: <و> ۸ـس، ق، ک (نیز پ، و): <و>؛ متن =ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، آ)؛ بنداری: فأحضروا الوزانین و الکتاب، و سلم الیهم الدراهم ۹ـس، ک: آن ۱۰ـس: کرد ۱۱ـق ـس۲ (نیز لی ـآ): از؛ س (نیز ق۲): را؛ متن =ل ۱۲ـق: رنج ۱۳ـ(ق۲، لن۲: ای) ۱۴ـس (نیز ل۳): ز رنجم؛ س۲ (نیز لی): برنجم؛ (آ: نرنجی)؛ متن =ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۳) ۱۵ـل ـس۲: بکوئی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = (ق۲ـآ) ۱۶ـ(ل۳: تیمار؛ آ: آزرم؛ لی: کز آزرم) ۱۷ـ(ق۲: در)؛ بنداری (۴۲۲۸ـ۴۲۳۰): ثم قال له أرجو أن تقول لبزرجمهر: إنه لیس لی فی الدنیا غیر ولد ۱۸ـ(ق۲: بگوید) ۱۹ـک: کردگار ۲۰ـک، ل۲: جهان (پساوند ندارد) ۲۱ـل: سپارد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: أسلم ۲۲ـس، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و)؛ سنگ؛ (ق۲، پ: واهنگ؛ لن۲: مرا مایه و سنگ)؛ متن =ل، ق، ل۲ (نیز آ) ۲۳ـق (نیز لی): و رنج (پساوند ندارد)؛ بنداری (۴۲۳۱ـ۴۲۳۳): و سؤالی أن یستأذن الملک حتی أسلم هذا الصبی إلی المؤدّبین و المعلمین حتّی یتعلم الخط و الأدب ۲۴ـل ـس۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ): شاه ایران؛ (و: به بوزرجمهر او)؛ متن =(لن۳)؛ بنداری: الی خدمة بزرجمهر ۲۵ـس: وزو؛ (ق۲: ازان) ۲۶ـس، ق، ل۲ (نیز ل۳، آ): زود؛ متن =ل (حرف یکم بی‌نقطه)، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۳) ۲۷ـل، س، س۲ (نیز و): حرف یکم بی‌نقطه؛ پ این بیت را ندارد؛ بنداری: فانصرف الرسول بأحمال الدراهم إلی خدمة بزرجمهر، و عرض علیه ما التسمه الاسکاف ۲۸ـ(لی، و: بدان) ۲۹ـ(ل۳، پ: شاد)؛ بنداری: فقام و دخل علی الملک و قال: إنه قد قام بما احتجنا الیه إسکاف یسکن بعض بلاد الملک ۳۰ـل (نیز ق۲): زان‌پس؛ (و: کسری)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـ(لی: ز) ۳۲ـ(لی: <و>)؛ س: بجز پاک و؛ ق، ل۲ (نیز ل۳، آ): ک بودم همه ساله؛ (ق۲: که هستم چنین پاک)؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز پ، و، لن۲) ۳۳ـس، ک، س۲ (نیز ل۳): پادشاهیم یک؛ (پ، و، لن۲: کشور ما (پ: من) یکی)؛ متن =ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، آ) ۳۴ـل۲، س۲ (نیز لی، پ، لن۲): بدین ۳۵ـ(لی: <و>) ۳۶ـک: کشور ۳۷ـق، ل۲ (نیز ل۳، آ): فراوان درم؛ ک (نیز ق۲، پ، لن۲): گشاده درم؛ متن =ل ۳۸ـ(ق۲: دارد او) ۳۹ـق، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ): از ما (ل۲، ل۳: من) مستم باشدش؛ (ق۲: به گیتی چنین رنج نبسارد او)؛ متن =ل؛ س، لی، و این بیت را ندارد؛ این بیت در ده دستنویس دیگر آمده است

نگر تا چه دارد[1] کنون[2] آرزوی[3]
چو فامش[6] بتوزی[7]، درم[8] صدهزار
بدآن[12] زیردستان دلاور شوند[13]
مبادا که بیدادگرشهریار

به شاه جهان گفت بوزرجمهر
یکی آرزو[17] کرد موزه[18]فروش
فرستاده گوید[20] که این[21] مرد گفت
یکی پور دارم[22] رسیده به جای[23]
اگر شاه باشد[24] بدین[25] دستگیر
ز یزدان بخواهد[27] همی جانِ شاه
بدو گفت شاه: ای خردمندمرد
برو هم‌چُنان[31] بار کن بازبر[32]

-بماناد بر ما[4] همین راه[5] و خوی[3]!-
بده[9] تا بماند[10] ز ما یادگار[11]،
جهانجوی و[14] با تخت و افسر شوند[13]،
درفشان بود جز که پرهیزگار[15]

که ای شاهِ نیک‌اختر و[16] خوب‌چهر،
اگر شاه دارد به گفتار[19] گوش،
که شاه جهان با خرد باد جفت،
به فرهنگ جوید همی رهنمای[23]،
که این[26] پاک‌فرزند گردد دبیر،
که جاوید باد این سَزاوارگاه[28]!
چرا دیو چشم[29] ترا تیره[30] کرد؟
مبادا کزو سیم[33] خواهیم و[34] زر[35]!

۱ـس۲: کنون تا چه آرد ۲ـس: همی ۳ـک، س۲ (نیز ق۲، و، لن۲، آ): آرزو ـخو؛ متن =ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ) ۴ـس (نیز لی، و): باما؛ (لن۲: بماند به ما بر)؛ متن =ل، ق ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۵ـس، ک، س۲ (نیز لی ـلن۲): رای؛ ق (نیز ق۲): داد؛ متن =ل، ل۲ (نیز آ)؛ بنداری (۴۲۳۶ـ۴۲۳۹): فحمد اللّه و أثنی علیه و شکره علی ثروة رعیته و غناهم. ثم قال لبزرجمهر: انظر ما أمنیة هذا الرجل و ما حاجته فاقضها ۶ـق (نیز ق۲، لی، و، لن۲، آ): وامش؛ متن =ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ) ۷ـل: بدوزم؛ س، ق: نبودی؛ (لی: نتوزی؛ لن۲: حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن =ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۸ـل: دهم؛ ق: برو؛ (آ: بدو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـل: بدو؛ متن ← ۱۰ـک، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ): بدارد؛ متن ← ۱۱ـک (نیز ق۲): ز من (ق۲: بر) یادگار؛ س: چگونه بدادی بدین روزگار؛ متن =ق، ل۲ (نیز لی، پ) ۱۲ـس: بدین؛ ک: بران؛ ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ): همه؛ متن =ل، س۲ (نیز ق۲، لی) ۱۳ـل، ک، ل۲ (نیز پ، لن۲، آ): شدند؛ متن =س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳) ۱۴ـل، س، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲): <و>؛ متن =ک (نیز پ)؛ ق، و این بیت و بیت سپسین را ندارند ۱۵ـل: رای و پرهیزکار؛ س۲: شاه پرهیزکار؛ ل۲ (نیز لی، ل۳، آ): شود شاه پرهیزکار؛ (ق۲: کند رای پرهیزکار)؛ س: درخشان شود شاه پرهیزکار؛ (لن۲: بود شاد بر تخت و به روزگار)؛ متن =ک (نیز پ)؛ بنداری (۴۲۴۰ـ۴۲۴۲): و إذا أوفیته القرض فزده مائة ألف درهم حتی تطیب قلوب الرعیة، و یتجاسروا علی اقتناء الأموال و کنز الذخائر ۱۶ـس ـس۲ (نیز ق۲ ـلن۲): <و>؛ متن =ل (نیز آ) ۱۷ـل: آرزوی ۱۸ـ(لی: میوه (!)) ۱۹ـل: من بنده؛ بنداری (۴۲۴۳ـ۴۲۴۴): فقال له بزرجمهر: إن لهذا الرجل حاجة قد عرضها. فإن أذن الملک أوصلتها إلی مسامعة ۲۰ـ(پ، و: گفتا) ۲۱ـق (نیز ل۳): آن ۲۲ـل۲ (نیز ل۳، پ، آ): دارد؛ متن =ل ـک، س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲) ۲۳ـل: جا ـرهنما ۲۴ـ(آ: گردد) ۲۵ـ(لی: بدان؛ لن۲: برین) ۲۶ـک: چنین؛ ق این بیت را ندارد ۲۷ـ(ق۲، و: بخواهم) ۲۸ـس: سر و بارگاه؛ ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی): بادا سزاوارگاه؛ متن =ل، ک (نیز ل۳، پ، و، آ)؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۲۴۵ـ۴۲۴۸): فأذن له فقال: إنه یقول: لی ولد عاقل. و أنا أرجو من الملک أن یأذن لی فی تعلیمه الخط و الأدب ۲۹ـس: رای ۳۰ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ ـآ): خیره؛ متن =ل، ل۲؛ بنداری (۴۲۴۹): فقال: أیها الدستور الیقظان! مالک قد خاط عنیک الشیطان؟ ۳۱ـ(پ: همچنین) ۳۲ـس۲: آن شتر؛ (لی، لن۲: بر شتر)؛ ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳): بازگردان شتر؛ ل۲ (نیز آ): بازگردان ستیز؛ (پ: بازگردان ستر)؛ متن =س (نیز و)؛ ق، س۲، ل، لن۲، آ پساوند ندارند) ۳۳ـک: زر؛ (ق۲: درّ) ۳۴ـ(لن۲: <و>) ۳۵ـل، ک (نیز ق۲، لی): در؛ ل۲: چیز؛ متن =س، ق، س۲ (نیز ل۳، پ، و، لن۲، آ)؛ ک پس از این بیت، بیت‌های ۱۴۹۵ و ۱۴۹۸ را از نو نوشته است؛ بنداری (۴۲۵۰): انصرف و رد علیه أحمال الدراهم و الدنانیر فما لنا حاجة إلی أموال هذا الرجل

چو بازارگان[1] بچه گردد[2] دبیر — هنرمند و[3] بادانش و یادگیر،
چو فرزندِ ما برنشیند به تخت — دبیری بباید‌ش[4] پیروز[5] بخت،
هنر یابد[6] از مردِ[7] موزه‌فروش — سپارد بدو چشم بینا و گوش[8]،
به دستِ خردمند و[9] مردِ نژاد[10] — نمانَد جزاز[11] حسرت و سردباد[12]!
شود پیشِ او خوار مردم‌شناس — چو پاسخ دهد زو پذیرد[13] سپاس،
به مابر پس از[14] مرگ نفرین بود[15] — چن[16] آیینِ این روزگار[17] این بود[15]!
نخواهیم روزی جزاز گنجِ[18] داد — درم زو مخواه و مکن رنج[19] یاد!
هم‌اکنون شتر[20] بازگردان به[21] راه — ز گنج آر و[22] از[23] موزه‌دوزان مخواه!

فرستاده برگشت و[24] شد با درم — دل کفشگر گشت پردرد و غم[25]!
شب آمد غمی شد[26] ز گفتاز[27] شاه — خروش جرس[28] خاست[29] از بارگاه
طلایه پراگند[30] بر گرد دشت — همه[31] شب همی گرد لشکر بگشت

۱ـ(ق۲: بازاریان؛ و: که چون کفشگر) ۲ـک، ل۲: باشد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـق، س۲ (نیز ل۳،آ): <و>؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲) ۴ـ(لی: دبیرانش باشد) ۵ـ(ل۳: فیروز) ۶ـل، ک، ل۲ (نیز لی، آ): باید؛ س: باند (بی‌نقطه)؛ ق، س۲: بابد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲، و، لن۲: ناید)؛ متن = (ل۳، پ) ۷ـ(و: پور) ۸ـل: بدین کار دیگر تو با من مکوش؛ بنداری (۴۲۵۱ـ۴۲۵۳): أما تعلم أن ولد المحترف إذا صار کاتبا أدیبا، و عالما أریبا، صار من الغد لولدنا خادما و منه قریبا ۹ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، و، آ): <و>؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لن۲) ۱۰ـک: ستاد؛ س، ق (نیز ق۲ـ، و، آ): مردم‌نژاد؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن) ۱۱ـل، س، ق (نیز لی، لن۲، آ): بجز؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۱۲ـ(ل۳: تندباد)؛ بنداری (۴۲۵۴): فلا یبقی عند أهل الأدب و أرباب الحسب و النسب من أهل البیوتات و أصحاب المروءات سوی الهمّ و الحزن و الحسرة و الأسف ۱۳ـق (نیز لن۲): نیابد؛ ل۲ (نیز پ): زود یابد؛ (ل۳: خواهد از وی؛ لی: دهندش پذیرد)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، و، آ)؛ بنداری (۴۲۵۵): و هل یأتی الخیر من ولد المحترف؟ و إنه مهما اعتلت درجته استهان بذوی الألباب، و استعظم لهم فی الثواب رد الجواب ۱۴ـل۲ (نیز ل۳): از پس ۱۵ـ(پ: کنند) ۱۶ـل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۷ـک: آن روزگار؛ (ل۳: بدین روز من)؛ س، س۲، لی، و، آ این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ق، ک، ل۲، ق۲، ل۳، پ، لن۲ آمده است؛ بنداری (۴۲۵۶): فیستجلب لنا بعد موتنا اللعن و الذم ۱۸ـک: گنج و؛ س، س۲: بدان جنگ؛ ل۲: ازین گنج؛ (لی: بدین جند؛ پ: بدان گنج؛ و: ازان سیم؛ لن۲: بدین جنگ؛ آ: بدان جند)؛ متن = (ق۲، ل۳؛ نیز ← ک) ۱۹ـل۲ (نیز ق۲، لی، لن۲): هیچ؛ س۲: خیک (؟)؛ (آ: ایچ)؛ متن = س، ک (نیز ل۳، پ، و)؛ ل، ق این بیت را ندارند؛ این بیت در یازده دستنویس دیگر آمده است ۲۰ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): درم؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ، لن۲) ۲۱ـک، ل۲ (نیز لی، و، لن۲، آ): ز؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ) ۲۲ـل، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲): درم خواه و؛ ک: ز گنج تو؛ (لی: ز گنج آور)؛ متن = س، س۲ (نیز ل۳، و، آ) ۲۳ـس۲ (نیز لن۲، آ): ز؛ بنداری (۴۲۵۷ـ۴۲۵۸): و إنی لست أطلب الأموال إلا من حاصل الخزانة المدّخرة من العدل. فلا تأخذ من هذا الإسکاف شیئا، و لا تتعب نفسک، و رد علیه ماله ۲۴ـ(لی: <و>) ۲۵ـق، ل۲: ازان (ل۲: ازین) پر ز غم؛ س، ک، س۲ (نیز ق۲ـ، و، آ): زان درم پر ز غم؛ (لن۲: زان درم شد دژم)؛ متن = ل ۲۶ـ(لی، ل۳: غمین شد؛ و: دژم بود) ۲۷ـل۲: کردار؛ (و: ازان کار) ۲۸ـ(لی: حرب (!)؛ آ: خورش (!)) ۲۹ـل۲ (نیز آ): خواست؛ بنداری (۴۲۵۹ـ۴۲۶۰): فامتثل بزرجمهر ما أمره به الملک و رد علی الإسکاف دراهمه. فأخذ شاحب اللون ساهمه یعض من الأسف أباهمه؛ بنداری سپس گفتاری از ابونصر عتبی در همین‌باره آورده است ۳۰ـ(ق۲، لی: پراکنده) ۳۱ـ(و: همی)؛ پ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۴۲۶۱): قال: و لما أمسی أنوشروان وجه الطلائع فتوجهت نحو الخندق

ز ماهی چو بنمود خورشید تاج — برافگند خِلعت زمین را[1] ز عاج[2]،
طلایه چو گشت از لبِ کنده[3] باز — بیامد برِ شاهِ گردن‌فراز،
که پیغامبرِ قیصر آمد به شاه[4] — پر از درد و پوزش‌کنان بر[5] گناه!
همانگه فرستاده آمد[6] دوان — نیایش‌کنان پیشِ نوشین‌روان[7]،
چو رومی سر و[8] تاج کسری بدید — یکی بادِ سرد از جگر برکشید!
به دل[9] گفت کاینت[10] سَزاوارِ گاه[11] — به شاهیّ و[12] مردیّ و چندین سپاه[13]!
وُ زآن[14] فیلسوفانِ رومی چهل — زبان برگشادند[15] پر باد[16] دل!
ز دینار با هر کسی[17] سی‌هزار[18] — نثار آوریده برِ[19] شهریار!
چو دیدند رنگ[20] رخِ شهریار[21] — ببودند گریان و[22] پیچان چو مار!
شهنشاه چون دید بنواختشان — به آیین یکی پایگه[23] ساختشان!
سَخُن[24] گفت گوینده‌ی[25] پیشرَوْ — که ای[26] شاه، قیصر جوان‌ست و[27] نَوْ،
پدر مرده و ناسپَرده‌جهان — نداندهمی آشکار و[28] نهان!

۱ـ(لی: به روشن) ۲ـس، س۲ (نیز ل۳،آ): ساج؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲) ۳ـ(ل۳: ره کنده)؛ ل: چو آمد پراکنده؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـق: ز شاه؛ (ل۳: به راه)؛ ل، ک (نیز لی، پ، و): که (لی: چو) پیغمبر (پ: پیغامی از) قیصر آمد به شاه (لی: ز راه)؛ س: که آمد فرستاده‌ئی نزد شاه؛ ل۲: که پیغامی از لشکر آرد به شاه؛ متن = س۲ (نیز ق۲، آ) ۵ـک، س۲ (نیز ل۳، پ، آ): از؛ ل۲: پوزش روان بر؛ ق (نیز لی): درد پوزش‌کنان از؛ س: ز نزدیک قیصر دلی بر؛ متن = ل (نیز ق۲، و)؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۲۶۲ـ۴۲۶۴): فلما أصبحوا عادوا و قالوا: قد جاء رسول قیصر مستکینا متضرعا، و عن الذنوب متنصلا ۶ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لی ـ آ): فرستاده آمد هم‌آنگه (لی: به ناگه)؛ متن = ل، ق، ل۲ ۷ـ(لی: نوشیروان) ۸ـس۲ (نیز ل۳): <و>؛ لی این بیت را ندارد ۹ـس: بدو ۱۰ـس (نیز لن۲): اینت ۱۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ): شاه؛ (لی: سرافراز شاه)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، و) ۱۲ـس: جاه و به ۱۳ـ(و: تخت و کلاه)؛ بنداری (۴۲۶۵ـ۴۲۶۷): فتعجب أنوشروان و أمر بادخاله علیه. فدخل و لما وقعت عینه علی وجهه و تاجه قال فی نفسه: إن هذا هو المستحق للملک القمن بالرجولیة و التقدّم ۱۴ـل (نیز ق۲): ازان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ آ): پر ز گفتار و؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۶ـ(پ: یاد)؛ ق این بیت را ندارد ۱۷ـس، ق (نیز پ، و، لن۲): یکی؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ) ۱۸ـق، ل۲ (نیز پ): صدهزار؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، آ)؛ بنداری: ثلاثون الف دینار ۱۹ـ(پ، لن۲: آوریدند زی)؛ بنداری (۴۲۶۸ـ۴۲۶۹): و کان معه أربعون فیلسوفا مع کل واحد منهم ثلاثون الف دینار برسم النثار ۲۰ـک: رنگی؛ (و: رنگین؛ لن۲: تازه)؛ متن ← ۲۱ـق، ل۲: بر تخت بر تاج‌دار؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲ـ، پ، آ) ۲۲ـق: لرزان و؛ س (نیز ق۲): برفتند ترسان (ق۲: لرزان) و؛ ک، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲): برفتند گریان و؛ (لی، آ: برفتند کیجان (؟) (آ: کنجان (؟)) و؛ و: نیایش نمودند)؛ متن = ل، ل۲؛ در س، لی، ل۳، آ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ پیایی لت‌های بیت = ل، ق، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲)؛ بنداری (۴۲۷۰): فلما دنوا من الملک خدموا باکین، و خشعوا و ضرعوا ۲۳ـل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳): جایگه؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز پ ـ آ)؛ بنداری (۴۲۷۱): فأقعدهم الملک و أجلس کل واحد منهم فی موضعه الذی یلیق به ۲۴ـق (نیز ق۲): چنین؛ (آ: همی) ۲۵ـ(ل۳: گوینده و) ۲۶ـس ـ س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ): این؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و) ۲۷ـ(لی: جوانیست) ۲۸ـ(پ: از)؛ بنداری (۴۲۷۲ـ۴۲۷۳): فتصدّی منهم واحد للکلام و قال: أیها الملک! إن قیصر شاب جدید ملابس العمر، لم یمارس الأمور شبه الغمر، و لا یمیز بین السر و الجهر

همه سربه‌سر باژدارِ[1] توئیم[2]
پرستار و[3] در زینهارِ توئیم[2]!

۴۲۷۵ ترا روم ایران و ایران چو[4] روم
جدایی چرا باید این[5] مرز و بوم!

خرد در زمانه[6] شهنشاه راست[7]
وُ زو داشت قیصر همی پشت راست!

چه خاقانِ چینی، چه در[8] هند شاه[9]
بدویند زیبای[10] تخت و کلاه[11]!

اگر[12] کودکی نارسیده به جای
سَخُن گفت بی‌دانش و[13] رهنمای،

۴۲۸۰ ندارد[14] شهنشاه ازو[15] کین و درد
که[16] شادست ازو[17] گنبدِ لاژورد[18]!

همان[19] باژِ روم آنچ بود[20] از نخست
بسازیم و[21] عهدی بباید[22] درست!

بخندید نوشین‌روان[23] زین[24] سَخُن
که مردِ فرستاده افگند بن[25]،

بدو گفت: اگر[26] نامور کودکست[27]
خرد با سَخُن نزدِ او اندکست[27]،

چه قیصر، چه آن[28] بی‌خردباطرون[29]
زوانش[30] روان را گرفته[31] زبون!

همه هوشمندانِ اسکندری
گرفتند[32] پیروزی و برتری[33]!

۴۲۸۵ کسی کو بگردد ز پیمانِ[34] ما
بپیچد دل از رای و فرمانِ[35] ما،

۱ـ(پ: باج‌دار) ۲ـل ـس۲ (نیز ق۲،ل۳ـآ): توایم (توئیم)؛ (لی: تواند)؛ متن تصحیح قیاسی است ۳ـل (نیز آ): ‹و›؛ بنداری (۴۲۷۴): و نحن کلنا عبیدک المتقلدون لربقة طاعتک، الملتزمون لما تأمرنا به من الخراج، المستظلون منک بظل الأمان ۴ـ(لی: ایرانت) ۵ـ(و: یابد این)؛ س: نباید همی؛ بنداری (۴۲۷۵): و لافرق بین المملکتین؛ فالروم لک کفارس و فارس کالروم ۶ـ(ق۲: همه بوم ما مر) ۷ـس۲: داشت؛ در پ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق این بیت را ندارد ۸ـ(ق۲: بر) ۹ـل: هندی سپاه ۱۰ـس۲: زیبا ز؛ (ل۳: زیبا و)؛ ق: ز شاهند زیبای؛ (ق۲: همی از تو دارند؛ پ: بدو بود زیبای)؛ متن ← ۱۱ـ(لن۲: یکایک پرستند این تاج و گاه)؛ متن =ل،س،ک،ل۲ (نیز لی،و،آ)؛ بنداری (۴۲۷۶ـ۴۲۷۷): و أنت أعقل ملوک الأرض. و قد کان قیصر الیستطهر إلا بک و لا یسند ظهره إلا الیک ۱۲ـ(ق۲: همین) ۱۳ـس۲: ‹و›؛ (و: دانشی) ۱۴ـ(و: نگیرد) ۱۵ـل: زو؛ (لن۲: ز تو) ۱۸ـس،ق،ک، س۲ (نیز ق۲،پ،آ): لاجورد؛ متن =ل،ل۲ (نیز و،لن۲)؛ بنداری (۴۲۷۸ـ۴۲۷۹): و الآن إن تکلم صبی غیر بالغ مبلغ الرجال بغیر عقل یهدیه فلا ینبغی أن تحقد علیه ۱۹ـق ـس۲ (نیز پ): همه؛ (لی: همین)؛ متن =ل،س (نیز ق۲،ل۳،و،لن۲،آ) ۲۰ـس: آنک بود؛ ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،پ،و،لن۲،آ): آنچه بود؛ (لی: آنکه بود؛ ل۳: بدهیم روم (!))؛ متن =ل،ق ۲۱ـ(لی،پ: ‹و›)؛ ق،ل۲: سپاریم؛ (ق۲،ل۳،و،لن۲: سپاریم و)؛ متن =ل،س،ک،س۲ (نیز آ) ۲۲ـ(پ: چو باید؛ لن۲: بتازه)؛ بنداری (۴۲۸۰): ثم إنا مؤدّون من الخراج ما تقرّر علینا فی الزمان الأوّل. فلیکتب لنا عهد نرکن الیه و نعوّل علیه ۲۳ـ(لی: نوشیروان) ۲۴ـس،ق،ک (نیز ق۲،ل۳،پ،و،لن۲،آ): زان؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز لی) ۲۵ـس،س۲ (نیز لی،و،آ): که گشت اینچنین (س: آنچنان) کارهای کهن؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،لن۲)؛ بنداری (۴۲۸۱): فتبسم انوشروان ۲۶ـس۲ (نیز ل۳،آ): گر ۲۷ـک: کودکیست ـاندکیست؛ در ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ س،ق۲،لی این بیت و ق بیت‌های ۴۲۸۲ـ۴۳۰۱ را ندارند؛ این بیت در ل،ک،ل۲،س۲،ل۳ـآ آمده است؛ ق۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

چنین گفت نوشین‌روان قباد که او نوجوانست و سر پر ز باد

۲۸ـ(و: که آن)؛ ل: چو قیصر جوان (← چه آن) ۲۹ـل،س،ک (نیز و): باطرون (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲: رهنمون؛ لن۲: ناطرون)؛ متن = ل۲،س۲ (نیز لی،ل،ل۳،پ،آ) ۳۰ـل: زامش (حرف دوم بی‌نقطه)؛ س،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،پ،و،آ): زبانش؛ (ق۲: ز دانش؛ لن۲: روانش)؛ متن تصحیح قیاسی است (← لن۲) ۳۱ـل (نیز ل۳): گرفته روان را ۳۲ـل (نیز آ): گرفته به؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۳ـ(ق۲: بهتری) ۳۴ـس: فرمان ۳۵ـ(لی: ‹و› فرمان؛ پ: رای چندان؛ لن۲: رای خندان)

از آبادبومش برآریم خاک
ز گنج و ز لشکر نداریم باک[1]!

فرستادگان خاک دادند بوس
-چُنان‌چون بود مردم چابلوس[2]-،

که ای[3] شاهِ پیروزِ برترمنش
ز کارِ گذشته مکن سرزنش!

همه سربه‌سر خاکِ رنج توئیم[4]
همه پاسبانان گنجِ توئیم[4]!

۴۲۹۰ چو[5] خشنود گردد[6] ز ما شهریار[7]
بباشیم با کام و به‌روزگار[8]!

ز رنجی که ایدر[9] شهنشاه برد[10]
همه رومیان آن ندارند[11] خرد،

ز دینار پر کرده ده چرمِ[12] گاو
به گنج[13] آوریم از پی باژ و[14] ساو،

به کمّیّ و[15] بیشیش[16] فرمان رواست
پذیرد[17] ز ما گرچه آن[18] ناسَزاست!

چُنین داد پاسخ که از کار[19] گنج
سَزاوار[20] دستور[21] باشد به رنج،

۴۲۹۵ همه رومیان پیشِ موبد شدند[22]
خروشان و با اخترِ بد شدند[22]!

فراوان ز هر در[23] سَخُن راندند
همه[24] رازِ قیصر برو[25] خواندند:

ز دینار[26] گفتند و از[27] گاو[28] پوست
ز کاری[29] که آرامِ[30] روم[31] اندروست!

چُنین گفت موبد که گر[32] زر دهید[33]
ز دیبا[34] چه مایه بر آن سر[35] نهید؟

به هنگامِ برگشتنِ شهریار
ز دیبای زربَفت باید هزار،

۱ـبنداری (۴۲۸۲ـ۴۲۸۶): و قال: کل من ینقض عهدنا و یخلع ربقة طاعتنا فلا بد أن نثیر من أرضه التراب و نذیقه من بأسنا العذاب ۲ـ(و: چاپلوس)؛ بنداری (۴۲۸۷): فخرت الرسل عند ذلک و وضعوا جباههم علی الأرض ۳ـ(ق۲: توئی)؛ بنداری (۴۲۸۸): فقالوا: أیها الملک المظفر! لا تؤاخذنا بما قد سلف ۴ـل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـآ): توایم (توئیم)؛ متن تصحیح قیاسی است؛ بنداری (۴۲۸۹): فنحن تراب قدمک، و حفظة کنوزک المتعرّضون لاسترضائک ۵ـ(ق۲: که) ۶ـس: باشد ۷ـ(و: کردگار) ۸ـس: به روز و به روزگار؛ ک،ل۲،س۲ (نیز لی ـآ): نباشیم ناکام (ک: برکام؛ س۲،لی،ل،آ: بدکام) و (س۲،لی: ‹و›) بدروزگار؛ متن =ل (نیز ق۲)؛ ق۲ این بیت را پس از بیت ۴۲۸۵ آورده است ۹ـل: از ره؛ س: باید؛ (و: اندر)؛ متن =ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـپ،لن۲،آ) ۱۰ـس: کرد (پساوند ندارد) ۱۱ـل۲: مدارید؛ ل: اندرایند (← آن ندارند؟)؛ (لی: روم آن را ندیدند)؛ س: همی زو میان (← رومیان) آن ندارند؛ متن =ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳ـآ) ۱۲ـک،س،س۲ (نیز ل۳): پوست ۱۳ـ(ق۲: جنگ (!)) ۱۴ـ(لی: باج و؛ لن۲: از در باژ و)؛ ل۲: تو آریم با باژ و؛ (پ،و: تو آریم از بهر)؛ متن =ل،س،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،آ) ۱۵ـ(لن۲: ‹و›) ۱۶ـ(ق۲: بیشیت؛ ل۳: بیشی به؛ آ: بیشیش ز) ۱۷ـ(پ: پذیر ‹د›) ۱۸ـل۲ (نیز ق۲): این؛ بنداری (۴۲۹۰ـ۴۲۹۳): و إن کان الملک قد التزم فی هذه الحرکة مؤونة و خرجا فانا نضیف الی الخراج المقنن ملء عشرة من جلود البقر ذهبا أو أزید أو أنقص، کما تخرج المراسم الشاهنشاهیة ۱۹ـل: داد و ۲۰ـل۲: سرافراز ۲۱ـ(لن۲: دشوار (!))؛ بنداری (۴۲۹۴): فأمرهم بالحضور بین یدی موبذ الموبذان حتی یقرّر عنده ما یلتزمون من الخراج و الخدمة ۲۲ـ(لی: بدند) ۲۳ـ(لی: سو) ۲۴ـس: همی؛ (لی: همان) ۲۵ـل۲ (نیز لی): بدو ۲۶ـ(ق۲: گفتار) ۲۷ـل،س۲ (نیز پ،لن۲): ز؛ (لی،ل،ل۳،آ: خواندند و از (آ: ز))؛ متن =س،ک (نیز ق۲،و) ۲۸ـس۲ (نیز لن۲): گاو و؛ ل۲ (نیز لی): کار؛ متن =ل،س،ک (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ) ۲۹ـس (نیز آ): چیزی ۳۰ـل: آزرم ۳۱ـ(ل۳: بوم) ۳۲ـ(ل۳،پ،لن۲: اگر) ۳۳ـس۲ (نیز ق۲): دهند ـنهند؛ (و،آ: دهند ـنهد (حرف سوم بی‌نقطه))؛ س: زورمند ـنهند؛ (لی: کردن دهید ـنهید)؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز ل۳،پ،لن۲) ۳۴ـل۲: دنیا ۳۵ـس: برین سر؛ ل۲: بدان سر؛ (ق۲: به سر بر؛ لی: دینار چه مایه بر زر)؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز ل۳ـآ)

۴۳۰۰ که خِلعت بود شاه را هر[1] زمان — چه با کهتر و چند با بدگمان[2]
برین[3] برنهادند و گشتند باز — همه پاک بردند پیشش نماز!

۱ـس: در؛ (و: دهد شاه ما هر) ۲ـس (نیز لن۲): مهتران؛ (لی،ل۳: باید مهان (در ل۳ سه نقطه زیر حرف یکم واژهٔ نخست و حرف سوم بی‌نقطه)؛ ل۲: مهتران و چه با بدگمان؛ (ق۲: کهتران و چه با مهتران؛ آ: کهتران چند باید (حرف سوم بی‌نقطه) مهان؛ و: به گردان و هم موبد و مرزبان)؛ متن =ل،ک (نیز پ؛ در ل حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ س،ق،ک،ل۳،س۲،ق۲،لی،ل۳،و،آ پس از این بیت افزوده‌اند: «آمدن قیصر روم بنزد شاه نوشین‌روان»؛ بیاید بر شاه نوشین‌روان + همان (ک: همین) قیصر از روم (س۲: روم و؛ ق۲: که قیصر دژم گشت) شاه جوان (ق ندارد) /بگوید بر (ق۲: که بر) خسرو دادگر +که هر سال چندین (س۲: چونین؛ آ: چندی) فرستیم (ل۲: نوشتیم) زر (س،ق ندارند) /بیندد (ق: بگفتا) برین (ل۲،ق۲: بدین؛ لی: بدان) عهد و (ق،ل۲: حو>) پیمان کند (ق: کنم) +از (ق،ق۲: وز) اندیشه ما را (س،ق،لی: اندیشهٔ ما) دل آسان کند (ق: من جان تن آسان کنم) /که خسرو (ق: کسری) نگردد ازین (ل۳: ازان) مرز و بوم +مگر پیشش (لی: مشتر (!)) آید همان (س: همی) شاه روم / (5) برفت آن زمان (ل۳: برفتند ازین) فیلسوف کهن +به قیصر رسانید یکسر سخن /چو قیصر ازیشان (ق۲،و: آن سان؛ ل۳،آ: این سان) سخن‌ها شنید +سوی شاه رفتن همان روی (س،آ: رای؛ لی: راه) دید /بگفتا برین (ق،ل۲،ل۳: بدین) کار فرمان برم +ز خسرو (س،ق۲: کسری) همی برفرازد سرم /که را پشت و یاور بود دادگر +زمانه ببندد به امرش (ق۲: پیشش) کمر (ق ندارد) / چنان کار او رام (س: آرام) گردد به کام +که بر چرخ گردان بسازد (ک،و: سپارد) لگام (ق ندارد) / (10) ورا خاک پی (ق۲: وگر خاک چون) مشک سارا شود +کلوخ زمینش ثریّا شود (ق۲: سر دشمنش سنگ خارا بود) (ق ندارد) / جهان (ق۲: فلک) پیش او سر (ک: نیز) به خدمت (ق۲: پستی) نهد +ورا بخت فرخنده پاسخ دهد /به دیدارش افتد (ق۲،لی: آید) جهان را (س: زمانه) نیاز +ستاره (س: هم اختر) ز گردون برندش (ق۲: پذیرد) نماز /چنان (ل۳: جهان) چون بخواهد بیابد (ق،ل۲،و،آ: بیاید) توان (لی: روان) +به کردار (ل۳: بگردد ز) فرخنده نوشین‌روان (س ندارد) /که چون او دگر شاه گیتی ندید +نه گوش سخن‌دان (ک،س۲: دان و؛ ق،لی،ل۳،آ: گوی؛ ق۲: نه نیز از بزرگان) دانا شنید /(15) چو قیصر بیامد بر شهریار +ورا داد هم درزمان شاه بار /بدید آن سر و تاج کسری به ناز +دو تا گشت رومی (ق۲: شد بر او) و بردش (ق،ل۲،ل۳،و،آ: می‌برد پیشش؛ ک،س۲: دوتایی شد و برد پیشش) نماز /همی آفرین خواند بر فرّ شاه +نشاندش جهاندار بر (س،ق۲،و،آ: در) پیشگاه /چو (س،ل۲: به) نزدیک خود (ق۲: شد) شاه (س،ک،ل۲،ل۳: شاد) بنشاختش (ق۲: بنواختش) +فزون‌تر (س۲: برو نیز) ز (س،س۲: از) اندازه بنواختش (ق۲: بنشاختش) /به کسری چنین گفت قیصر که شاه +نباید که بیند ز بنده گناه / (20) بدین آمدن شاه را سوی روم +یله (س: رها؛ ق۲: نگه) کردن مرز (ق۲: شهر) ایران (س: ایران و آن مرز) و بوم /کزان (ق،ق۲: که از) فرّ او مرز ما (س،ق،ق۲: مرزها) شاد گشت +گیا بر چمن سرو آزاد گشت / بدو گفت کسری (ل۲،س۲،لی،و،آ: خسرو) که مندیش ازین +کزین رنج ما را به دل (ق۲: بدین) نیست کین /چه باید ز بایستنی (ق۲: بایستن) آن بخواه (ق۲: گناه) +ز تخت و ز مهر و ز گنج (ق: شهر و ز تیغ؛ ک،س۲: گنج و ز مهر؛ لی: تیغ و ز مهر؛ ق۲: رنج و ز گنج و ز بهر) کلاه (س،و: سپاه) /چو قیصر شنید این (ق،ک،آ: آن؛ س: بشنید قیصر) زمین (آ: زمان) بوسه داد +ز کسری (ک،ل۲،س۲،لی،ل۳،آ: خسرو) دلش (ق۲: رخش) گشت رخشان (ق۲: خندان؛ س۲: خستو) و (س: و رخساره) شاد / (25) چه (ق۲: چو) بایست گفتن (ق۲: گفته) همه گفته شد +ز باژ (س،ک،س۲،ق۲،لی،ل۳،و،آ: زبان) آن (ق۲: از) کجا بیشتر (ق۲: پیش او) رفته (ق: گفته) شد (لی: بد) (ق ندارد) /چو کرد آن زمان قیصر روم رای +کزان جایگه بازگردد به (ل۲: ز) جای /بدان فیلسوفان سخن گفت ازین +که دستوری از (ل۳: حاز>) شاه ایران زمین /چو یابم (لی،ل۳،و: یابیم؛ س: بخواهم) ازین (س: کزین؛ ک،س۲: ازان) پس (ق۲: سر) بباید شدن +ازین (ق: کزین) بیش ایدر نشاید (س،ل۳: نباید) بدن / چو گردون بپالود غاره (ک،ل۲: عاده؛ ل۳: عاژه؛ و: عاره) به (ق۲: بپوشید گلغونه) روی +به کافور شب را بپوشید موی (لی: روی (!)) / (30) بر شاه شد قیصر از بامداد +ورا خسرو نامور بار داد / چو خسرو ورا تنگ‌دل (آ: نیک‌دل) دید گفت +که با خرّمی (ل۳: خورّمی) باد جان تو جفت /اگر رفت خواهی تو کام (ق۲: به کام؛ آ: ترا؛ س: چو خواهی شدن رای و کام) تو باد +برو شادمان زود (ق۲: به نیکی برد شاد) از بامداد (س: همه روم یکسر به نام تو باد)؛ ←

بپُد شاه خندان بر آن[1] رزمگاه — چن[2] آسوده شد شهریار و سپاه،
ز لشکر یکی مرد بگزید گُرد — که داند شمار[3] نبشت و شمرد[4]،
سپاهی بدو داد[5] تا[6] باژ روم — بخواهد[7]، سپارد به آبادبوم
۴۳۰۵ وُ زآنجا بیامد سوی طیسفون[8] — سپاهی پس پشت و[9] پیش‌اندرون،
همه یکسر آباد[10] با سیم و زر — به زرّین[11]ستام و به زرّین‌کمر!
ز بس پرنیانی‌درفش از میان[12] — تو گفتی هوا شد همه[13] پرنیان!
در و دشت گفتی[14] که زرّین[15] شده‌ست — کمرهای گوهر چو[17] پروین شده‌ست[16]!

← در لی لت‌های بیت 1 و در س بیت‌های 18 با 19 پس و پیش شده‌اند؛ س به جای بیت‌های 1، 29 و 30 به ترتیب بیت‌های زیر را آورده است:

چو خلعت بود لشکر شاه را — مگر می برابد همان ماه را(!)
چو خورشید بنمود بر چرخ تاج — جهان شد به کردار تابنده عاج
چو بنشست نوشین‌روان سوی تخت — بیامد برش قیصر نیک‌بخت

ق۲ به جای بیت‌های 9 و 12 به ترتیب بیت‌های زیر را آورده است:

به فرمان او تابد از چرخ ماه — همی نازد از فرّ او تاج و گاه
ز کردار فرخنده نوشین‌روان — بنازد همیشه سپهر روان

ق۲ پس از بیت 14 باز هم افزوده است:

وزان جایگه ساز رفتن گرفت — زمانه بدو مانده اندرشگفت

ل،لن،پ،لن۲،ب هیچ یک از بیت‌های بالا را ندارند و بنداری نیز نداشته است؛ بنداری (۴۲۹۵ـ۴۳۰۰): فقاموا و حضروا عنده فاستقر الأمر بینهم علی أن یضیفوا الی ملء عشرة من جلود البقر من الذهب ألف ثوب من النسیج الرومی برسم الخزانة و خلع الأجناد

۳ـ(لی: بدین)؛ بنداری (۴۳۰۱): فتراضوا بذلک و انصرف الرسل

۱ـق،ک (نیز ق۲،لی،ل۳،پ،آ): بدان ۲ـل: که؛ س ـل۲ (نیز ق۲ـآ): چو؛ متن =س۲ ۳ـک (نیز ل۳): شمار و ۴ـل: نوشت و شمرد؛ (و، لن۲: نوشت و سترد)؛ متن =س،ک،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،پ،آ)؛ ق،ل۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

ز لشکر یکی موبدی برگزید — دبیری سخن‌دان چنان چون سزید

۵ـ(ق۲: فرستاد) ۶ـ(لی: با) ۷ـ(لن۲: ستاند)؛ بنداری (۴۳۰۲ـ۴۳۰۴): و أقام الملک فی ذلک المنزل إلی أن استراح و استراحت العساکر. فجرّد عند ذلک بعض الخدم لاستیفاء خراج الروم ۸ـل،ل۲ (نیز ق۲،ل۳): طیفسون؛ (آ: طیسقون)؛ متن =س،ق،ک،س۲ (نیز لی،پ ـآ) ۹ـ(لی: حو>) ۱۰ـ(ق۲: بیش (!)) ۱۱ـ(لن۲: سیمین) ۱۲ـ(ل۳: درفش و میان؛ لن۲: درفش سران)؛ ل،ق: زمین (ق: پسش) پرنیان بد درفش از میان؛ س،س۲ (نیز آ): پسش پرنیانی درفش و میان؛ (لی،پ: پسش پرنیان و (لی: حو>) درفش از (لی: حاز>) میان؛ و: درفش از پس پشت و او در میان)؛ متن =ک (نیز ق۲) ۱۳ـل: همی؛ ک: پر از؛ (ق۲: مگر)؛ متن =س،ق،س۲ (نیز لی ـآ)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۱۴ـل: گویی ۱۵ـ(ق۲: آیین؛ لی: چو زرّین) ۱۶ـ(ق۲: ز دست؛ لی: شده) ۱۷ـ(ق۲: زرّین چو)؛ س،ک،ل۲ (نیز ل۳،و،لن۲،آ): کمرها ز گوهر چو؛ ق: کمرها ز زر همچو؛ متن =ل،س۲ (نیز لی،پ)؛ بنداری (۴۳۰۵ـ۴۳۰۸): و أمر بالرحیل فعاد و النصر علی یمینه، و الظفر علی یساره متوجها نحو طیسفون

چو نزدیکِ شهر اندرآمد ز راه[1]
همه پیشِ کسری پیاده شدند
هر آنکس که پیمود[3] با شاه راه
همه مهتران[5] خواندند آفرین
چو تنگ اندرآمد به جای نشست

سرآمد سَخُن[9] گفتنِ[10] موزه‌دوز

پذیره شدندش فراوان سپاه[2]!
کمربسته و دل‌گشاده شدند!
پیاده بشد تا درِ بارگاه[4]،
بر آن[6] شاهِ بیدارِ با داد و دین[7]!
به هر مهتری شاه بنمود دست[8]!

ز ماه محرّم گذشته سه روز

گفتار اندر ولی‌عهد کردن نوشین‌روان مر هرمَزد را[11]

سراینده[12] دهقانِ آموزگار
که روزی[14] فرازست و روزی نشیب
سرانجام بستر[16] بود تیره‌خاک

چه گفت اندرین[13] گردش روزگار،
گهی با خُرامیم و گه[15] با نِهیب!
یکی را[17] فراز و[18] یکی را[19] مغاک!

۱ـ(لی: ایران سپاه؛ آ: ایشان ز راه) ۲ـس، س۲، لی، آ از ۴۳۰۹آ و ۴۳۱۱ب یک بیت ساخته و ۴۳۰۹ب ـ۴۳۱۱آ را انداخته است ۳ـل۲: بنمود (!) ۴ـ(ق۲: به سالار گاه؛ و: همی‌رفت تا بارگاه) ۵ـ(و: همی هر کسی) ۶ـ(لی، پ: بدان) ۷ـ(پ: شاه بیدار با آفرین)؛ ق، ل۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

چو آن مهتران آفرین خواندند همه زرّ و گوهر برافشاندند

س، ک، س۲، ق۲، لی، ل۳، و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

هر آنکو بد از (آ: آن) موبد (و، آ: موبد و؛ ک، ق۲: مهتران) نامدار
برو (ک، لی: بدو) کرد یاقوت و گوهر نثار

بنداری (۴۳۰۹ـ۴۳۱۲): و سار إلی أن قرب من المدینة فتلقته الأمراء و الأکابر مشاة یدعون اللّه تعالی و یشکرونه ۸ـبنداری (۴۳۱۳): فلما قرب الملک أظهر یده للسادات و الأکابر فنثروا علیها القبل، و نالوا بذلک غایة الأمل ۹ـ(و: کنون) ۱۰ـس، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ): گفتن از؛ متن = ل (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۳۱۴): و هذا آخر القصة المنسوبة الی الخفاف ۱۱ـل: اندرز کردن نوشین‌روان؛ س: اندر سخنها که موبدان از هرمزد پرسیدند؛ ق: اندیشه کردن نوشین‌روان در حال جهان و سؤال موبدان از هرمز بن نوشین‌روان؛ ل۲: اندیشه کردن انوشروان در کار جهان؛ س۲: سؤال حکیمان از هرمزد در نصیحت؛ متن = ک؛ بنداری: ذکر عهد أنوشروان الی ولده هُرمُزد، و تدبیره مع بُزُرجمِهر فی ذلک ۱۲ـل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): جهانجوی؛ ق (نیز و): جهاندیده؛ متن = س (نیز لی، ب) ۱۳ـق: اندران؛ بنداری (۴۳۱۵): قال صاحب الکتاب رحمه اللّه: ان للأیام أدوارا مختلفة، و أطوارا متباینة ۱۴ـل: روز ۱۵ـ(ب: گر)؛ ل۲ (نیز لی): <و> گه؛ ق: هراسیم و گه؛ (ل۳: خرام و گهی؛ و: شادمانیم و گه)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، آ)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

گهی با غمانیم و گه شادمان زمانی توانا گهی ناتوان

بنداری (۴۳۱۶): فیوما هبوط و یوما صعود، و تارة نحوس و آونة سعود ۱۶ـس: هر دو ۱۷ـ(آ: بر) ۱۸ـک، س۲ (نیز پ، لن۲): فرازی؛ (و: بلندی)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۱۹ـ(آ: در)؛ بنداری (۴۳۱۷): و کل الی التراب یرجع، و فی مطاویه یضجع؛ فمن بین معذب فی سموم و حمیم، و مرفه فی ترف و نعیم

نشانی نداریم[1] از آن[2] رفتگان
بدآن گیتی[6] ار چندشان[7] برگ[8] نیست
اگر صد بود سال اگر[11] بیست و پنج[12]
چه[15] آنکس که گوید خُرامست و ناز[16]
کسی را ندیدم به مرگ آرزوی[18]
چه دینی[20]، چه آهَرمن[21] بت‌پرست
چو سالت شد ای پیر بر[22] شست[23] ویک
نبندد دل اندر سپنجی‌سرای[24]
به گاه بسیچیدنِ مرگ، مَی[26]
فسرده تن اندر میانِ گناه

که بیدار و[3] شادند اگر[4] خفتگان[5]؟
همان[9] به که آویزش[10] مرگ[8] نیست!
یکی شد چو یاد[13] آید از روز[14] رنج!
چه گوید که دردست و رنج و نیاز[17]،
ز بی‌راه و از[19] مردم نیک‌خوی[18]!
ز مرگ‌اند بر سر نهاده دو دست!
می و جام و آرام شد بی‌نمک!
خردیافته مردمِ پاک‌رای[25]!
چو پیراهن شَعر باشد به دَی!
روان[27] سویِ[28] فردوس گم کرده[29] راه!

۱ـ(ل۳، ب: ندارم) ۲ـل: از جان>؛ (ل۳، لن۲: ازین) ۳ـک (نیز ق۲، لی): <و> ۴ـ(ل۳: ار) ۵ـس (نیز ب): خستگان؛ بنداری (۴۳۱۸): و یالیتنا نعلم حال من مضی فی فرح هم و حبور أم ویل و ثبور ۶ـل (نیز پ): بران (پ: بدین) گیتی؛ (ق۲: نداند کس)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـس: اندر چه شان؛ ق: اندرزشان؛ (لن۲: از چندشان؛ ب: اندر چندشان (!)) ۸ـق: مرگ ـ برگ ۹ـل۲: همه ۱۰ـس، ق (نیز و): آوازه؛ (لن۲: آوارش؛ آ: او ترسش از؛ پ: آرزومندی)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، ب)؛ بنداری (۴۳۱۹): و لئن کانت حالهم علی خلاف ما أملوا فی الآخرة فقد أمنوا هول الموت و عبروا بحاره الزاخرة ۱۱ـک: وگر؛ ق، ل۲ (نیز پ، و): سال صد باشد از؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، آ، ب) ۱۲ـل (نیز ق۲): شست و پنج؛ ق، ل۲ (نیز پ): سی و پنج؛ (و: سی به رنج)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ، ب) ۱۳ـل، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، آ): باد؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ل۳ ـ لن۲، ب) ۱۴ـس (نیز لی، ب): آیدت روز؛ (ق۲: اندرآمد به)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ل۳ ـ آ)؛ بنداری (۴۳۲۰): ثم انک سواء علیک أسنة أتت علیک أم سنون، و الحالتان واحدة اذا ذکرت المنون ۱۵ـ(ق۲: هر) ۱۶ـل (نیز ق۲): حرامست ناز (در ل حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ ق: مرین در بناز؛ ل۲: خرامم بناز؛ س: دارد خرامی و ناز؛ متن = س۲ (نیز ل۳ ـ ب) ۱۷ـل: در گنج ازو بی‌نیاز؛ ک: رنجست و درد و نیاز؛ (و: در دست گرم و گداز)؛ س: آنکس که دارد به رنج و نیاز؛ ق: آنکس که کوبد در رنج و آز؛ ل۲: کوبد در گنج آز و نیاز؛ متن = س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ ب)؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۸ـک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲): آرزو ـ خو؛ متن = ل، ق (نیز ل۳) ۱۹ـس۲ (نیز پ): ز؛ ل (نیز و): بی‌رای و ز (و: از)؛ ق: چه بیداد و چه؛ (لن۲: نه بی‌راه و نز)؛ متن = ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳)؛ س، آ، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ق، ک، ل۲، س۲، ق۲، ل۳، پ، و، لن۲ آمده است؛ بنداری (۴۳۲۱ـ۴۳۲۲): و لم یطلب الموت لا لمن عاش فی السرور و الفرح، و لا لمن کان حلفا للهموم و الترح ۲۰ـ(ق۲: دینا؛ لی: آدم) ۲۱ـ(و، لن۲: اهریمن)؛ بنداری (۴۳۲۳): و کل بر و فاجر من تجرّع غصصه مستجیر، و کل صالح و طالح من مرارة کأسه مستعیذ ۲۲ـل۲: تا ۲۳ـک، س۲ (نیز ل۳، پ، آ، ب): شصت؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲) ۲۴ـل، ق: سرای سپنج؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـل: برده رنج؛ (ب: نیک‌رای)؛ ق: مرد باریک‌سنج؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۴۳۲۴ـ۴۳۲۵): و قبیح بک أیها الذی تعاورته الشهور و الأعوام أن تذکر لدیک الجام و المدام ۲۶ـ(ق۲: دی) ۲۷ـس۲ (نیز لی): وزان؛ (لی: دوان) ۲۸ـ(لی: سوش) ۲۹ـ(آ: کرد)؛ ل: کرده به؛ بنداری (۴۳۲۶ـ۴۳۲۷): إن الشراب للشیخ الکبیر کقمیص الشعر فی الزمهریر

ز یاران[1] بسی[2] ماند و چندی گذشت[3]
زمان خواهم از کردگارِ زمان[5]
که این[8] داستان‌ها و چندین سَخُن
ز هَنگامِ گَرشاه[11] تا یزدگرد
بپیوندم و باغ[14] بی‌خَوْ کنم
همانا که دل[16] را ندارم به رنج

تو با جام و همراه[4] مانده به دشت!
که چندان[6] بماند دلم[7] شادمان،
گذشته برو[9] سال و گشته[10] کَهُن،
ز گفتِ[12] من آید[13] پراگنده گرد!
سَخُن‌های شاهنشهان[15] نَوْ کنم!
اگر[17] بگذرم[18] زین سرایِ سپنج!

آغاز داستان[19]

چه گوید[20] کنون مردِ روشن‌روان
چو سال اندرآمد[23] به هفتادوچار
جهان را[25] همی کدخدایی[26] بجست[27]
دگر کو به درویش‌بر مهربان

ز رایِ جهاندار[21] نوشین‌روان[22]،
پراندیشه‌ی[24] مرگ شد شهریار،
که پیراهنِ داد پوشد[28] نخست،
بود راد[29] و[30] بی‌رنج و[31] روشن‌روان!

۱ـ(ب: زیان را (← ز یاران)) ۲ـس: کسی ۳ـل: خویشان و یاران بسی برگذشت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (لی: <و>) ۴ـل: آرام؛ (ق۲: هم خام)؛ س،ق،ل۲ (نیز لی،و،آ،ب): جام همواره؛ ک: جان و همواره؛ متن = س۲ (نیز ل۳،پ،لن۲ <و>)؛ س،ک،ل۲،س۲،ق۲، لی،ل۳،و،آ،ب پس از این بیت افزوده‌اند: ز بد کردن آمد (ک،س۲: آید) به حاصل زیان + بود اندوه و غم بسی در نهان (س،لی،ل۳،آ،ب: بوی در نهان؛ ک: تو اندر میان؛ س۲: بوی در میان؛ و: ازو در میان؛ ق۲: روان از گنه کردن تن توان) /به (ل۲: ز) آغاز اگر کار (س: کردار؛ ل۲،لی،ل۳،و: گر کار) خود بنگری + ابی شک به فرجام (ل۲: سر جام (!))؛ و: به فرجام ازان کار) کیفر بری /مشو (لی: شود) شادمان گر بدی کرده‌یی + که آزرده گردی (ک: <گردی>) گر آزرده‌یی /به آخر (ل۲: باختر) ترا رفتن آید بدان (ق۲: رفت باید ز جای) + اگر چند ایدر بوی (س،ب: آید ز وی) سالیان (ق۲: چه گویی چه بینی چه آیدت رای) / (5) بیفزای نیکی (ل۲: یکّی) تو تا ایدری + که گردی ازو شاد چون (ب: و خود) بگذری (ل۲،و،آ: بنگری) /که گفتار و کردار از (ق۲: <از>)ین روزگار + ز ما ماند اندر جهان یادگار؛ بنداری (۴۳۲۸): و هل بد من رحیلک خلف أصحابک؟ و کیف تبقی أنت و ما أبقی الزمان علی أترابک؟ ۵ـس،ق،ک،س۲ (نیز لی،ل۳،آ،ب): جهان؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲،پ،و،لن۲) ۶ـ(لن۲: چندی) ۷ـس: به دل؛ (ق۲: دل؛ و،ب: تنم)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـک: کزان ۹ـق (نیز لی،پ): بدو ۱۰ـس،س۲ (نیز آ،ب): سالهای؛ ق (نیز لی،ل۳): سالیان؛ متن = ل،ک،ل۲ <و> (نیز ق۲،پ،و،لن۲ <و>) ۱۱ـق،ک، ل۲ (نیز ق۲ـپ،لن۲،ب): کی شاه؛ (آ: کَه شاه)؛ ل،س۲: شاه کیومرث؛ س: شاهی کیومرث؛ (و: گاه کیومرث)؛ متن تصحیح قیاسی است (کی ← گر) ۱۲ـل ـس۲ (نیز ق۲،لی،پ،لن۲،آ،ب): لفظ؛ متن = (ل۳،و) ۱۳ـ(ل۳،آ: آمد) ۱۴ـ(لن۲: باز) ۱۵ـ(ق۲: شاهنشهی) ۱۶ـ(و: وزانپس روان) ۱۷ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،آ،ب): وگر؛ متن = ل،ق،ک،ل۲ (نیز ق۲،پ،و،لن۲) ۱۸ـس۲: بگذرد؛ ل،س۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

که باشد ز من یادگار این سخن — گذشته برو سال و گشته کهن (س۲: ز شاهان و ز موبدان کهن (← ۴۳۳۰))

۱۹ـک: سؤال کردن بوزرجمهر از هرمزد؛ متن = ل،س،ل۲،س۲؛ ق سرنویس ندارد ۲۰ـل۲: بگوید ۲۱ـ(آ: جهاندیده) ۲۲ـ(لی: نوشیروان) ۲۳ـق،ل۲: سالش درآمد ۲۴ـل ـس۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،ب): براندیشهٔ؛ متن = (پ،و،لن۲،آ)؛ بنداری (۴۳۳۴ـ۴۳۳۵): إن أنوشروان لما أناف علی أربع و سبعین سنة من عمره امتلأ قلبه من فکر الممات و تردّد بین الیأس و الطمع فی الحیاة ۲۵ـک: جهانی ۲۶ـ(ل۳: شهریاری) ۲۷ـل۲ (نیز لی): نجست ۲۸ـ(ق۲،ل۳: جوید؛ پ: خواهد؛ آ: باشد)؛ بنداری (۴۳۳۶): فطلب للملک من یقوم بأعبائه، و یلبس مدارع العدل فی قضائه ۲۹ـل (نیز لن۲): رای؛ ل۲: زاد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(لی،لن۲: <و>) ۳۱ـ(لی: <و>)؛ بنداری (۴۳۳۷): و یشفق علی الرعیة، و یُعرف بقلة الأذی و کرم السجیة

پسر بد مر او[1] را گرانمایه[2] شَش
به مردی و پرهیز و فرهنگ[4] و رای
۴۳۴۰ ازیشان خردمند[7] و[8] مهتر به سال
سرافراز[9] با دانش[10] و خوب‌چهر
بفرمود کسری به کارآگهان
نگه داشتندی[16] به روز و به شب
ز کاری که کردی بَدی گر[19] بهی[20]
۴۳۴۵ به بوزرجمهر آن زمان شاه گفت
ز هفتاد[25] چون[26] سالیان برگذشت[27]
چو من بگذرم زین سپنجی‌سرای
که بخشایش آرد به درویش‌بر[30]
ببخشد، بپرهیزد از مهرِ[31] گنج

همه راد و بیندل[3] و شاه‌فش،
جوانانِ با دانش و[5] دلگشای[6]!
گرانمایه‌هرمَزد بُد بی‌همال،
بر[11] آزادگان‌بر بگسترد[12] مهر!
که جویند[13] راز[14] وی اندر نهان[15]،
اگر[17]ـداستان را[18]ـگشادی دو لب!
رسیدی[21] به شاهِ جهان آگهی
که کاری[22] همی‌داشتم[23] در[24] نِهفت:
سر و ریش[28] مشکین چو کافور گشت!
جهان را بباید یکی[29] کدخدای،
به بیگانه و مردمِ خویش بر،
نبندد دل اندر سرای سپنج!

۱ـ(لن۲: بود او) ۲ـ(و: سرافراز) ۳ـ(و: روشن‌دل)؛ ل۳ این بیت را پس از بیت ۴۳۳۴ نیز نوشته است ۴ـ(لن۲: فرهنگ و پرهیز) ۵ـق: <و> ۶ـ(لی: پاک‌رای)؛ بنداری (۴۳۳۸ـ۴۳۳۹): وکان له ستة بنین موصوفون بثقوب الرأی، و حسن الخلق، و صدق الورع، و وفور الرجولیة، و کمال العقل، و غزارة العلم، و حسن الأدب ۷ـق،ل۲: هنرمند ۸ـ(لی: <و>) ۹ـق،ل۲،س۲ (نیز لی،پ،و،لن۲): سرافراز و؛ متن = ل،س،ک (نیز ق۲،ل۳،آ،ب) ۱۰ـق: پردانش ۱۱ـ(و: به) ۱۲ـ(ق۲: فزاینده)؛ ق۲ این بیت و بیت سپسین را پس از بیت ۴۳۳۶ آورده است؛ بنداری (۴۳۴۰ـ۴۳۴۱): وکان ابنه المسمی هُرمُزداکبرهم سنا، و أوفرهم عقلا ۱۳ـ(لی: جوئید) ۱۴ـق (نیز و): کار ۱۵ـ(آ: جهان) ۱۶ـ(لی: بنگداشتندی (؟)) ۱۷ـس،ک،س۲ (نیز لی،ل۳،لن۲،آ،ب): وگر؛ متن = ل،ق،ل۲ (نیز ق۲،پ،و) ۱۸ـ(ل۳: داستانها) ۱۹ـس،ک (نیز لی،و): با (بی‌نقطه)؛ ق،ل۲: و؛ س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،لن۲،آ): یا؛ متن = ل ۲۰ـق: مهی؛ (ب: آگهی (پساوند ندارد)) ۲۱ـل۲: رسیده؛ بنداری (۴۳۴۲ـ۴۳۴۴): وکان کسری قد وکل به فی السر جماعة یحفظون حرکاته و سکناته فی جمیع الأحوال و ینهونها الیه. فلم یجده الا مرضی السیرة محمود الطریقة ۲۲ـ(لن۲: رازی) ۲۳ـ(و: که می‌داشتم) ۲۴ـ(لن۲: اندر)؛ بنداری (۴۳۴۵): و قال لبزرجمهر؛ إنی کنت أخفی أمرا و الآن أظهره لک ۲۵ـق: گفتار؛ (ب: هشتاد) ۲۶ـ(ق۲: که هفتاد از) ۲۷ـ(لن۲: درگذشت) ۲۸ـس،ق، ل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و ـب): موی؛ ک: کلیس؛ متن = ل (نیز پ)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

دلی کو به درویش بر مهربان — بود داد و بی‌رنج و سود و زیان

بنداری (۴۳۴۶): اعلم أنه قد أنفت علی السبعین ۲۹ـ(و: همی) ۳۰ـس (نیز لی،ب): بدو سربسر ۳۱ـل (نیز ل۳،آ): مهر و؛ (و: آز؛ لن۲: مرد)؛ س۲: نپرهیزد از مرد؛ (ب: بپرهیز بر مهر)؛ ل۲: ببخشش بپرهیزد از مرد؛ (پ: ندارد ز ارزانیان باز)؛ متن = س،ک (نیز ق۲،لی)؛ ق این بیت را ندارد؛ س،ک،ل۲،ق۲،لی،ل۳،و،آ،ب پس از این بیت و س۲ پس از بیت ۴۳۵۲ افزوده‌اند:

همیشه به نیکی بود رای او — ابر گاه (و: سر تخت) شاهان سزد
جای (لی: گاه) او (لی: اوی (!))

پ پس از بیت ۴۳۴۹ افزوده است:

نراند سخن جز به رای و به داد — همیشه خردمند و نیکونهاد

ل،ق،لن،لن۲ هیچ یک از بیت‌های بالا را ندارند؛ بنداری (۴۳۴۷ـ۴۳۴۹): و اذا حان ارتحالی من هذه الدار فلیس للناس بد من ملک موصوف بالرأفة و الرحمة و النزاهة و الظلف

سپاسم ز یزدان که فرزند هست — خردمند و دانا و یزدان[1]پرست،
وُ زیشان[2] به هرمَزد نازان‌ترم[3] — به رای و به هوشش[4] فرازان‌ترم[5]،
ز[6] بخشایش و بخشش[7] و راستی — نبینم‌همی در دلش کاستی
کنون موبدان و ردان را بخواه[8] — کسی کو کند سوی دانش نگاه[9]،
به دانش ورا[10] آزمایش کنید[11] — هنر بر هنربر فزایش کنید[11]!

شدند اندر آن موبدان انجمن[12] — ز هر در[13] پژوهنده[14] و رای‌زن[12]
جهانجوی هرمَزد را خواندند — برِ نامدارانش بنشاندند[15]
نخستین سَخُن راند بوزرجمهر — که ای شاهِ نیک‌اخترِ[16] خوب‌چهر!
چه دانی کزو جانِ پاک[17] و خرد — شود[18] روشن و کالبد برخورد[19]؟
چُنین داد[20] پاسخ که دانش به‌ست — که داننده بر[21] مهتران‌بر مه‌ست[22]،
به دانش بود مرد را ایمِنی — ببندد ز بد دست[23] آهَرمنی[24]،
دگر بردباری[25] و بخشایش‌ست — که تن[26] را بدو[27] نام و آرایش‌ست،

۱ـ(ب، لن۲: ایزد)؛ بنداری (۴۳۵۰): و نحن نحمد الله تعالی حیث رزقنا أولادا متحلین بالعقل و العلم و الورع ۲ـق: ازیشان ۳ـس،ک (نیز و،آ): یازان‌ترم؛ (ق۲،ب: داناترم؛ لن۲: تازان‌ترم (حرف یکم هم در زیر دو نقطه دارد و هم در زبر)؛ متن =ل،ق، س۲ (نیز لی،ل۳،پ؛ در س۲ حرف یکم بی‌نقطه) ۴ـل: کوشش؛ ق: مردی؛ (ب: هوش)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـس، س۲ (نیز لی،ل۳،آ): فروزان‌ترم؛ ق (نیز پ): گرازان‌ترم؛ (ق۲: تواناترم؛ ب: فراوان‌ترم)؛ متن =ل،ک (نیز و،لن۳)؛ ل۲ بیت‌های ۴۳۵۱ تا پایان پادشاهی نوشین‌روان و نیز از آغاز پادشاهی هرمزدِ نوشین‌روان تا بیت ۸ را ندارد؛ بنداری (۴۳۵۱): و هرمزد من بینهم أنا به اکثر إدلالا منی بغیره ۶ـ(ق۲: به) ۷ـس (نیز لی،ب): دانش؛ ل: آرایش و بخشش؛ متن =ق،ک، س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ ـآ)؛ بنداری (۴۳۵۲): لما فیه من مزید الرحمة، و سداد الطریقة، و سجاحة الخلق ۸ـل،ق: بخوان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـل: بود پیر و رایش جوان؛ ق: راکه دارد ز دانش نشان؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در ق۲ پس از تصحیح **نزد به سوی**)؛ بنداری (۴۳۵۳): فأحضر الآن العلماء و الموابذة و سائر المتمیزین من أهل العلم و الأدب ۱۰ـق (نیز پ، لن۲): بدانیدش و؛ (و: بپرسیدش و)؛ متن =ل،س،ک، س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،آ،ب) ۱۱ـس: کند؛ س۲ (نیز ل۳،آ): کنند؛ بنداری (۴۳۵۴): و امتحنوا علمه و أظهروا فضله ۱۲ـ(ل۳: انجمن موبدان اندران ـبخردان) ۱۳ـس: سر؛ ک: دو؛ س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): بد؛ متن =ل، ق (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۴ـس۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲): پژوهیده؛ متن =ل ـک (نیز پ، و، آ، ب) ۱۵ـب بیت‌های ۴۳۵۶ـ۴۳۵۸ را ندارد؛ بنداری (۴۳۵۵ـ۴۳۵۶): فجمعهم بزرجمهر و احتفلوا بحضرة أنوشروان، و استحضروا هرمزد ۱۶ـل: اختر و؛ بنداری (۴۳۵۷): فلما استوی المجلس أقبل بزرجمهر علیه و قال: أیها الملک المسعود الطالع، الجمیل الطلعة! ۱۷ـس۲ (نیز ق۲،ل۳،آ): پاک جان؛ (لی: بگو تا که جان)؛ متن =ل ـک (نیز پ، و، لن۲) ۱۸ـس: بود ۱۹ـق (نیز آ): پرورد؛ (لی: کار بنده خرد (پساوند ندارد))؛ بنداری (۴۳۵۸): أخبرنی عن الشیء الذی یستنیر به العقل و الروح، و ینتفع به البدن ۲۰ـ(ب: نخستین) ۲۱ـ(لی: و؛ ق۲: گرایندهٔ؛ پ: دانا بر) ۲۲ـس۲ (نیز ب): مهترست؛ (پ: خیر ← مهست) ۲۳ـ(و: بدو دست؛ آ: به بد دست؛ ب: ز دست بد)؛ ل: بود ایمنی بر ز؛ متن = س،ق،ک، س۲ (نیز ق۲ـپ، لن۲) ۲۴ـس۲ (نیز ق۲، و، لن۲): اهریمنی؛ متن =ل ـک (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب) ۲۵ـ(ق۲: دل مرد با داد) ۲۶ـک: این ۲۷ـ(ق۲، و: بدان)؛ س، لی، آ، ب این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ این دو بیت در ل،ق،ک، س۲، ق۲، ل۳، پ، و، لن۲ آمده است

فروتن[1] ـسدیگر[2] کس ـ و[3] دادگر — شکیبا[4] و جویای دین[5] و هنر
بپرسید کز نیکوْی سودمند[6] — کدام‌ست و[7] مرد از چه[8] گردد بلند؟
چُنین داد پاسخ که آن کز[9] نخست — به نیک و بد آرامِ هر کس بجست[10]،
بکوشید تا[11] بر دلِ هر کسی — ازو رنج بردن[12] نباشد بسی
چُنین داد پاسخ که هر کس که داد — بداد از تن خود، هم[13] او بود شاد

نگه کرد پرسنده بوزرجمهر — بدان پاک‌دل[14] مهترِ[15] خوب‌چهر،
بدو گفت کز[16] گفتنی هرچ[17] هست — بگویم تو بشمر یکایک[18] به دست!
سراسر[19] همه پرسشم[20] یاد گیر — به پاسخ همه[21] داد[22] بنیاد گیر[23]!
سَخُن را مگردان پس و پیش هیچ — جوانمردی و داد دادن بسیچ[24]!
اگر یادگیری[25] چُنین[26]، بی‌گمان — گشاده‌ست بر تو درِ[27] آسمان!
که چندین[28] به گفتار بشتافتم[29] — ز پرسنده[30] پاسخ فزون[31] یافتم[29]!
جهاندار آموزگارِ تو باد — خرد جوشن[32] و بخت[33] یارِ تو بادا!

۱ـل: فزونتر؛ س۲: فزون زین؛ (ل۳: فروتر)؛ متن =ک (نیز ق۲، پ، و) ۲ـل، س۲: سه‌دیگر ۳ـل: کش و؛ س۲ (نیز ل۳): کسی؛ متن =ک (نیز ق۲، پ، و) ۴ـ(ق۲: شکوبا (؟))) ۵ـل: نام؛ (و: کین)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ)؛ ق، لن۲ این بیت را ندارند؛ این بیت در ل،ک، س۲، ق۲، ل۳، پ، و آمده است؛ بنداری (۴۳۵۹ـ۴۳۶۲): فقال: هو العلم ثم العدل و الرحمة ثم التواضع ۶ـل،ک (نیز ل۳): نیکوئی سودمند؛ س، ق، س۲ (نیز لی، پ، آ، ب): کز چه (پ: کانچه) بود سودمند؛ (لن۲: ازو گفت مرد ارجمند)؛ متن = (ق۲) ۷ـ(لی: <و>) ۸ـ(لن۲: بگو از چه گردد چو (!))؛ و به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

بدو گفت شیرین و سازنده مرد — چه دانی به هنگام ننگ و نبرد

بنداری (۴۳۶۳): فقال له بزرجمهر: و ما الصفة التی یرتفع بها المرء؟ ۹ـک (نیز لن۲): از؛ س۲ (نیز آ): کو؛ ل: باری؛ (ق۲: آنک از؛ و: آنکس)؛ متن =س (نیز لی، ل۳، پ، ب) ۱۰ـک (نیز لن۲): نجست؛ س۲ (نیز ق۲): نجست (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ل۳: مردم بجست؛ لی، آ: هرگز نجست)؛ ل: آرام هرگز نجست (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ س (نیز ب): به بد هیچ آزرم جست؛ (و: که خوبی و آزرم هرگز نجست (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ متن = (پ)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۱ـ(ل۳: <تا>) ۱۲ـ(و: و کینه؛ ب: یزدان) ۱۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی، آ، ب): خویش؛ متن =ل (نیز ق۲، لن۲)؛ ل۳، پ، واین بیت را ندارند؛ این بیت در ل ـک، س۲، ق۲، لی، لن۲، آ، ب آمده است؛ بنداری (۴۳۶۴ـ۴۳۶۶): قال: إنصافه من نفسه ۱۴ـ(و: تن) ۱۵ـ(لی: موبد؛ آ: مهربان؛ پ: مهتر پاک‌دل) ۱۶ـق (نیز پ، لن۲): از؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ـب): هر چه؛ متن =ل ۱۸ـل: نویسم یکایک؛ (ق۲: نویسم سراسر؛ ل۳: مشمر یکایک؛ و: یکایک تو بشمر)؛ متن =س، ق، ک، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، آ، ب؛ در و، آ حرف یکم واژهٔ بشمر بی‌نقطه)؛ بنداری (۴۳۶۷ـ۴۳۶۸): فقال: إنی سائلک عن عدّة مسائل ۱۹ـق: یکایک ۲۰ـل، ق: گویمت؛ س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): پرسمت؛ (پ: برشمر)؛ متن =ک (نیز و، لن۲) ۲۱ـق: تو از ۲۲ـل (نیز و): یاد؛ متن ← ۲۳ـ(ق۲: چنان چون بود مرد داناپذیر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـبنداری (۴۳۶۹ـ۴۳۷۰): فاحفظها و اضبطها ثم أجبنی عنها علی ترتیب سؤالی عنها من غیر تقدیم و لا تأخیر ۲۵ـق: نام گیری ۲۶ـ(ق۲: سخن) ۲۷ـل: گشاده شود بر تو در ز؛ (ق۲: شوی برتر از اختر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـق: چونین ۲۹ـق: بشتافتی ـ یافتی؛ (پ، و: بشتافتند ـ یافتند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـک: گوینده ۳۱ـل،ق (نیز ل۳): چنین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـس،ک، س۲ (نیز لی ـب): روشن؛ متن =ل،ق (نیز ق۲) ۳۳ـس۲: تخت

کنون هرچ[1] دانم[2] بپرسم به[3] داد — تو پاسخ گذار[4] آنچ آیدت[5] یاد:
ز فرزند کو بر[6] پدر ارجمند[7] — کدام‌ست شایسته و[8] بی‌گزند؟
به بخشایشِ دل سَزاوار کیست — که بر دردِ اوبر[9] بباید گریست؟
ز کردارِ[10] نیکی پشیمان که راست — که دل بر[11] پشیمانی[12] او گواست[13]؟
سَزا کیست[14] کو را نکوهش کنیم[15] — ز کردارِ او چون پژوهش کنیم[15]؟
ز[16] گیتی کجا بهتر آید گریز — که خیزد از[17] آرامِ او[18] رستخیز؟
بدین[19] روزگار از[20] چه[21] باشیم شاد — گذشته چه بهتر که گیریم[22] یاد؟
زمانه که آن[23] را بباید[24] ستود[25] — کدام‌ست و ما بر چه[26] داریم سود[27]؟
گرانمایه‌تر کیست از دوستان — کز آوازِ او دل شود بوستان[28]؟
که را[29] بیشتر دوست اندر[30] جهان — که شادند[31] بدو[32] آشکار و نهان؟
همان نیز دشمن[33] که را بیشتر — که باشد بروبر[34] بداندیش‌تر؟
سَزاوارِ آرام بودن[35] کجاست[36] — که دارد جهاندار[37] ازو[38] پشت راست؟

۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ـب): هر چه؛ متن =ل ۲ـل (نیز ق۲): از تو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـس۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲): ز؛ ق: بگویم به؛ متن =ل، س، ک (نیز ق۲، و، آ، ب) ۴ـ(پ: کنم) ۵ـل: آنچت آید به؛ ک (نیز لی ـ ب): آنچه آیدت؛ ق: آنچه داری به؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲)؛ س، ک، س۲، ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

به پاسخ خردمند دانا شود (س، لی، ب: و (لی: <و>) دانا بود)
به هر آرزو بر توانا شود (س، لی، ب: بود)
سخن همچو قفلست و (لی: <و>) پاسخ کلید
به پاسخ بد از (و: و) نیک آید پدید

ل، ق، ل۲، لن، پ، لن۲ بیت‌های بالا را ندارند و بنداری نیز نداشته است؛ بنداری (۴۳۷۱ـ۴۳۷۴): فإن حفظک لها یدل علی أن باب السماء مفتوح لک، و ألطاف الإله فائضة علیک ۶ـق: گردد؛ (و: گوید) ۷ـ(و: کارجمند) ۸ـق: شایسته‌تر؛ بنداری: ثم قال له: أی الأولاد أبرک علی والده، و أحفظ لطارف حسبه و تالده؟ ۹ـق: از مهر بر وی؛ بنداری: و من الذی یحق له أن یرحم و یبکی علیه؟ ۱۰ـل: نیکو ۱۱ـق: بر دل ۱۲ـ(لی: پریشانی) ۱۳ـق: کجاست؛ بنداری (۴۳۷۷): و من الذی یندم علی فعل الجمیل؟ ۱۴ـ(لی: سزایست) ۱۵ـس: کنم؛ بنداری: و من الذی یستحق أن یذم عند الاطلاع علی حاله؟ ۱۶ـل: به ۱۷ـل، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، آ): ز؛ س (نیز لی، ب): به؛ متن =(ق۲، پ، و، لن۳) ۱۸ـق: آن؛ بنداری (۴۳۷۹): و أی مکان یحسن منه الفرار، و یستهجن فیه القرار؟ ۱۹ـ(ل۳: برین؛ لن۲: وزین) ۲۰ـ(ق۲: آن) ۲۱ـ(پ، و: که) ۲۲ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): داریم؛ متن =ل، ق (نیز پ، لن۳)؛ بنداری (۴۳۸۰): و أی شیء یفرح الانسان؟ ۲۳ـ(و: ز ما کیست) ۲۴ـل، ق (نیز ق۲): بباید (حرف نخست بی‌نقطه)؛ س (نیز لی، ب): نباید؛ س۲: نیارد؛ متن =ک (نیز ل۳ـآ) ۲۵ـل: سود (بی‌نقطه)؛ ق: سنود؛ (ق۲: شنود) ۲۶ـس (نیز و، ب): از چه؛ (لی: ما را چه؛ ق۲: بر ما <چه>)؛ ق (نیز ل۳): <و> بر ما چه؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز پ، لن۲، آ) ۲۷ـس۲: پود؛ بنداری (۴۳۸۱): و ما الزمان المحمود بین الأزمان؟ ۲۸ـق این بیت را ندارد ۲۹ـ(لن۲: اگر) ۳۰ـ(پ: دوستان در)؛ ق: دوستی بیش اندر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـس (نیز لی ـ و، ب): شاید؛ ق: ماند؛ س۲: آید؛ (لن۲: یابد؛ آ: شابد (!))؛ ل: کشاده (=گشاده ← که شادند؟)؛ متن =ک (نیز ق۲) ۳۲ـل (نیز و): برو؛ ک (نیز ق۲): ازو؛ بنداری (۴۳۸۲ـ۴۳۸۳): و أی الناس یکثر أصدقاؤه؟ ۳۳ـل (نیز ق۲): دانش؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـق، ک (نیز پ، آ): بدو بر؛ (ل۳: بر او)؛ س: کجا باشد او بر؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۳، ب)؛ بنداری (۴۳۸۴): و أیهم یکثر أعلاؤه؟ ۳۵ـ(پ: جستن) ۳۶ـ(لی: کراست) ۳۷ـس (نیز لی، ل۳، آ، ب): جهان را؛ متن =ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۳) ۳۸ـس (نیز لی): بدو؛ (پ: زو)؛ بنداری این بیت را نداشته یا ترجمه نکرده است

ز[1] گیتی زیان‌کارتر[2] کار چیست[3] — که بر کرده‌ی خود[4] بباید گریست؟
ز چیزی که مردم همی‌پرورد — چه چیزست کان زودتر[5] بگذرد[6]؟
ستمگر که نزدیکِ[7] او شرم نیست — کدام‌ست کش[8] مهر و آزرم[9] نیست؟
تباهی به گیتی ز[10] گفتارِ کیست؟ — دل[11] دوستان[12] پر ز آزارِ[13] کیست؟
چه چیزست کآن ننگ[14] پیش آورد؟ — همان[15] بد ز[16] گفتارِ خویش آورد؟

به یک روز تا شب برآمد ز کوه — ز گفتارْ دانا نیامد[17] ستوه!
چو هَنگامِ شمع[18] آمد از[19] تیرگی — سرِ مهتران تیره از خیرگی[20]،
ز گفتارِ او چون[21] غمی[22] گشت شاه — همی‌کرد خامش به پاسخ نگاه
گرانمایه‌هرمَزد بر پای خاست — یکی آفرین کرد بر شاه راست[23]،
که از شاه، گیتی مبادا تهی — همی باد[24] بر تختِ شاهنشهی!
مبادا که بی تو[25] ببینیم تاج — گر آیینِ شاهان[26] وُگر[27] تختِ عاج!
سرِ شش جوان[28] پیشِ تو خاک باد! — گزندِ ترا چرخ تریاک باد!
سَخُن هرچ[29] او گفت[30] پاسخ دهیم[31] — بدین آرزو[32] رایِ[33] فرّخ نهیم[31]

۱ـ(و: به) ۲ـ(لن۲: بر) ۳ـق (نیز آ): کیست ۴ـ(و: کردن آن)؛ ل این بیت را ندارد؛ ق از ۴۳۸۶آ و ۴۳۸۹ب یک بیت ساخته و ۴۳۸۶ب ـ ۴۳۸۹آ را انداخته است؛ بنداری: و ما أضر الأشیاء فی هذه الدار التی هی عرضة للفناء؟ ۵ـل، س۲ (نیز ق۲): زود بر؛ س (نیز لی، آ، ب): روز بر؛ متن =ک (نیز ل۳، پ، لن۲، و)؛ در و حرف چهارم بی‌نقطه) ۶ـس: نگذرد؛ بنداری: و ما الذی یسرع فی إفنائه الزمان مما یتقید به الإنسان؟ ۷ـ(پ، و، لن۲: ستمکاره کس (لن۲: کش) نزد) ۸ـس: کس؛ س۲: گر ۹ـ(ب: آرام)؛ بنداری: و من الظالم الذی لا حیاء فی عینه و لا رحمة فی قلبه؟ ۱۰ـس، ک (نیز ق۲، لی، ب): ز گیتی به؛ متن =ل، س۲ (نیز ل۳ـآ) ۱۱ـس۲: دل و ۱۲ـل: دشمنان ۱۳ـق: تیمار؛ بنداری: و أی القائلین یثیر قوله الفساد و یؤلم الفؤاد؟ ۱۴ـ(لی، ل۳، لن۲: نیک؛ و: کو ننگ؛ ق۲: سه چیزست آنراکه)؛ متن =ل ـ ک، س۲ (نیز پ، آ، ب) ۱۵ـ(و: همه) ۱۶ـ(ل۳: به؛ ق۲: نیز)؛ بنداری: و أی الأشیاء یکون أجلب للعار و أبدی للشنار؟ ۱۷ـک: بیامد ۱۸ـ(ل۳: شرم)؛ ل: شب؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و اشتعلت الشموع ۱۹ـل (نیز ق۲): و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(ل۳: خیره از چیرگی) ۲۱ـ(ق۲: ایشان؛ و: دانا) ۲۲ـ(لی: غمین)؛ در و لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ در اینجا س، ق، ک، س۲ سرنویس دارند؛ س: پاسخ دادن هرمز شاه موبدان را؛ ق: پاسخ دادن هرمز سؤلات بوزرجمهر را؛ ک: پاسخ دادن هرمز؛ س۲: پاسخ دادن هرمز بوزرجمهر را ۲۳ـبنداری (۴۳۹۱ـ۴۳۹۴): قال: و لم یزل یسأله العالم الی أن أمسوا و لما اعتکر الظلام و اشتعلت الشموع و ثب هُرمُزد قائما و أثنی علی ابیه أوّلا، و دعا له و قال: ۲۴ـس: باش؛ (و: فزون باد)؛ بنداری: لا اخلی اللّه الدنیا من الملک، و لا زال متسنما سریر الشاهنشاهیة ۲۵ـق: وی ۲۶ـس، ق، ک (نیز ق۲، و، آ): شاهی؛ متن =ل، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، ب) ۲۷ـ(لی، پ، و: اگر؛ ل۳: ابر؛ لن۲: و هم)؛ در ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۸ـس (نیز لی، ل۳، ب): سرشت جهان؛ ک (نیز ب): بپرسش جوان؛ (و: بپرسش جهان؛ لن۲: بپوزش جهان؛ آ: سرشت جوان)؛ متن =ل، س۲؛ ق این بیت را ندارد؛ ق۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

همه روز فیروز تخت تو باد — همه چشم روشن به بخت تو باد

بنداری (۴۳۹۶ـ۴۳۹۷): منوّرا بلألاء أسرته تاج السلطنة، مرتفعا بجلالة قدرة تخت المملکة ۲۹ـس، ک، س۲ (نیز ق۲ـب): هر چه؛ متن = ل، ق ۳۰ـق: گفتند؛ (و: پرسید) ۳۱ـ(پ، لن۲: دهم ـ نهم) ۳۲ـل: به دین آوران؛ (ق۲، لی: بدان آرزو؛ ل۳: برین آرزو)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز پ ـ ب) ۳۳ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، آ، ب): روز؛ متن =ل، ق (نیز ل۳، پ، و، لن۲)؛ بنداری: ثم إنا مجیبون عما سألنا عنه الحکیم العالم

ز فرزندْ ـداناـ بپرسد سَخُن وُ زو[1] بایدم پاسخ افگند بن:
۴۴۰۰ به فرزند باشد پدر شاددل ز غم‌ها[2] بدو دارد[3] آزاد دل،
اگر مهربان باشد او بر پدر به نیکی[4] گراینده و دادگر؛
دگر[5] آنک[6] بر جایِ بخشایش‌ست برو مژّه را[7] جای پالایش[8]ست:
بزرگی که[9] بختش[10] پراگنده[11] گشت[12] به پیشِ[13] یکی ناسزا بنده گشت،
ز[14] کارِ وی ار خون[15] خروشی رواست[16] که[17] ناپارسایی[18] برو[19] پادشاست؛
۴۴۰۵ دگر هرک[20] با[21] مردمِ ناسپاس کند[22] نیکوی[23]، مائد[24] اندر هراس؛
هر آنکس که نیکی فرامش کند خرد را بکوشد[25] که بی‌هش کند؛
دگر گفت از آرام[26] و[27] راهِ گریز[28] گرفتن، کجا خود نیرزد ستیز[29]:
به شهری که بیداد شد پادشا ندارد[30] خردمند بودن روا،
ز بیدادگرشاه باید[31] گریز کزو خیزد اندر جهان رستخیز؛
۴۴۱۰ چو گوید چه دانی که شادی[32] بدوست: برادر بود گر[33] دل‌آرام‌دوست؛

۱ـ(ب، و: ازو) ۲ـ(و: انده) ۳ـق: گردد ۴ـل: گیتی؛ بنداری (۴۳۹۹ـ۴۴۰۱): فأما ما سأل عنه من الوالد المبارک علی أبیه فأقول: إن قلوب الآباء لا تستروح إلا الی الأبناء، و إن أیمن الأولاد علی أبیه من کان مشفقا علیه مائلا الی الخیر و السداد فی مطالبه و مباغیه ۵ـس (نیز ل۳): وگر ۶ـ(ل۳، پ، لن۲: آنکه) ۷ـس (نیز لی، و): مرا را؛ ک: مژده را؛ (ق۲: چشم را؛ لن۲: مرده را)؛ ق: بدین مرد را؛ (ب: برو بر مژه)؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، آ) ۸ـق: آرایش؛ (ب: آلایش) ۹ـل، س، ق: <که>؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـل، س، ق، ک، س۲ (نیز و، لن۲): بختش (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲: تخمش؛ ل۳: تختش؛ ب: بخشش)؛ متن = (لی، پ، آ) ۱۱ـس: گراینده ۱۲ـ(ب: کرد (پساوند ندارد)) ۱۳ـ(لی: پیشش)؛ بنداری (۴۴۰۲ـ۴۴۰۳): و أما الذی هو فی محل الرحمة فهو من کان ذا قدر رفیع فتشتت شمل سعادته حتی اضطر الی خدمة بعض اللئام و طاعته ۱۴ـ(ل۳: به) ۱۵ـق، س۲ (نیز لی): چون ۱۶ـس، س۲ (نیز لی، آ): سزاست؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳ـلن۲، ب) ۱۷ـ(ب: ز) ۱۸ـل: با بادشاهی (!) ۱۹ـس، ق، ک (نیز لی، پ، آ، ب): بدو؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و)؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۴۰۴): فیحق أن یبکی علیه دما إذ صار الرأس للذنب مستخدما ۲۰ـل: هرچ؛ س، ک (نیز ق۲ـب): هر که؛ ق، س۲: آنک؛ متن تصحیح قیاسی است (←ل) ۲۱ـ(آ: بر) ۲۲ـل: کجا ۲۳ـل، س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب): نیکوئی؛ متن = ق (نیز ق۲، پ، آ) ۲۴ـس۲: باید؛ (پ: یابد) ۲۵ـ(و: بکوشد خرد را)؛ س، لی، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۴۴۰۵ـ۴۴۰۶): و أما النادم علی فعل الجمیل فهو من یحسن الی الأنذال، و یسدی الی الأرذال. فلا محالة یقرع سن الندم حیث خفیت علیه مزلة القدم. و أما المستحق للذم فهو الذی یکفر النعم ۲۶ـل: روم؛ س (نیز ل۳): <از>آرام؛ ق (نیز ق۲، پ): کارام؛ س۲ (نیز آ): ز آرام؛ متن = ک (نیز لی، و، لن۲، ب) ۲۷ـ(لن۲: <و>) ۲۸ـ(و: ستیز) ۲۹ـ(ق۲: بشیز (؟))؛ ق، ک (نیز ل۳، ب): خوبتر بی‌ستیز؛ (لی، پ: خوبتر از (لی: زو) ستیز)؛ س: کزو خیزد اندر جهان رستخیز (=۴۴۰۹ب)؛ (و: که رفتن کجا خوبتر در گریز؛ آ: که رفتن کجا چون تن بی‌ستیز)؛ متن = ل (نیز ← ق۲)؛ در ق، ک این لت با ۴۴۰۹ب پس و پیش شده است؛ س۲، لن۲ از ۴۴۰۷آ و ۴۴۰۹ب یک بیت ساخته و ۴۴۰۷ب ـ۴۴۰۹آ را انداخته‌اند ۳۰ـک: برارد؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳۱ـ(و: جوید)؛ بنداری (۴۴۰۷ـ۴۴۰۹): و أما الموضع الذی ینبغی الفرار منه فهو مدینة بسط السلطان فیه ید الحیف و الجور فبلی الناس منه بالحَور بعد الکَور. فلا یجوز للعاقل فیها الإقامة. فإن ظلم الملوک تقوم منه القیامة ۳۲ـ(ق۲: راه گشادن)؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): خردمند که شادی؛ (و: ز دانا که شادی)؛ ل، ق (نیز لن۲): چه گوید که دانا (ل: داند) که شادی (ل: شاهی؛ ق: شادان)؛ متن = ک (نیز پ) ۳۳ـس، ق، ک (نیز ق۲ـپ، لن۲، آ، ب): یا؛ س۲: با؛ متن = ل (نیز و)؛ بنداری (۴۴۱۰): و أما الذی یفرح به فهو إما شقیق صالح أو شفیق ناصح

دگر آنک[1] پرسد ز کارِ زمان[2]: زمانی کزو گم شود بدگمان[3]،
روا باشد[4] ار چند بستایی‌ش[5] هم اندر[6] ستایش[7] بیفزایی‌ش[5]؛
دگر آنک[8] پرسیدی[9] از مردِ دوست: ز هر دوستی[10] یارمندی[11] نکوست،
توانگر بود چادَر او بپوش چو درویش باشد تو با او بکوش[12]؛
۴۴۱۵ کسی کو فروتن‌تر، او رادتر[13] دلِ دوستداران[14] بدو شادتر؛
دگر آنک[15] پرسد که دشمن که راست کزو دل همیشه به درد و[16] بلاست:
چو[17] گستاخ باشد زوانش[18] به بد[19] ز گفتارِ او دشمن[20] آید، سزد[21]؛
دگر آنک[22] پرسد که دشخوار[23] چیست[24] بی‌آزار را دل پرآزار[25] کیست[26]:
چو بد بود و بدساز[27] با او[28] نشست یکی زندگانی بود چون کبست؛
۴۴۲۰ دگر آنک[29] گوید[30] گوا[31] کیست راست که جان و خرد بر گوا بر گواست[32]؛
به[33] از آزمایش ندیدم[34] گوا گوای سَخُن‌گوی و[35] فرمان‌روا؛

۱ـ(ل۳، پ: آنکه) ۲ـل: زبان؛ (ق۲: نهان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـل، س، ق، ک (نیز لی، ل۳، آ، ب): کم شود بی‌گمان؛ (ق۲: بد شود بدگمان)؛ متن = س۲ (نیز پ، و، لن۲) ۴ـق (نیز لن۲): دارد ۵ـس (نیز ب): بستائیش ـنشناسیش (ب: بستائیش (!))؛ ق (نیز ق۲، پ، و): بستایدش ـبیفزایدش؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ) ۶ـ(ق۲: ایدر) ۷ـس: زمان با تو (!)؛ بنداری (۴۴۱۱ـ۴۴۱۲): و أما الزمان المحمود فهو الوقت الذی یکبت فیه العدوّ و الحسود ۸ـ(لی، ل۳، پ، لن۲، آ: آنکه) ۹ـ(ق۲، لی، پ: پرسید؛ آ: پرسند) ۱۰ـ(ق۲: دشمنی) ۱۱ـ(لن۲: نازمندی (!))؛ ل: که با دوستان راست گفتش (؟))؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل۳ همین بیت را با پس و پیش کردن لت‌های آن، پس از این بیت افزوده است ۱۲ـل (نیز لن۲): مکوش؛ س۲: بوش (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲: نبوش (؟))؛ متن = ک (نیز ل۳)؛ س، ق، لی، پ، و، آ، ب این بیت در ل، ک، س۲، ق، ل۳، لن۲ آمده است ۱۳ـ(ق۲: آزادتر؛ و: و رادتر)؛ ل: فروتر بود رادتر؛ س (نیز لی): فروتر بر آزادتر؛ ق: فزونتر بدو رادتر؛ س۲: فرون‌تر او رادتر؛ (پ: فزونی‌تر و رادتر؛ ب: فروترتر آزادتر)؛ متن = ک (نیز ل۳، آ)؛ لن۲ این بیت را ندارد ۱۴ـ(پ، و: دوستانش؛ آ: دوستاران)؛ بنداری (۴۴۱۳ـ۴۴۱۵): و أما الذی یکثر أصدقاؤه فهو الکریم المتواضع ۱۵ـ(ل۳، پ، لن۲، آ: آنکه) ۱۶ـ(ل۳: به بد در)؛ س، س۲ (نیز لی، آ، ب): کرا دل همیشه بدو در؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۷ـک: ز؛ (پ: که) ۱۸ـل ـک، س۲ (نیز لی ـب): زبانش؛ (ق۲: روانش)؛ متن تصحیح قیاسی است (←ق۲) ۱۹ـک: بیند ۲۰ـ(ب: دانش (!)) ۲۱ـک: آرد به بند؛ بنداری (۴۴۱۶ـ۴۴۱۷): و أما الذی یکثر اعداؤه فهو البذیء الفاحش ۲۲ـ(پ، لن۲: آنکه) ۲۳ـل، س (نیز ق۲، و، آ، ب): دشوار؛ (لن۲: پرسید دشوار)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز پ) ۲۴ـس، ق، س۲ (نیز آ، ب): کیست؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۲۵ـس، ق، ک (نیز لن۲، ب): برآزار؛ س۲: بر دل آزار؛ (ق۲: با دل بر آزار؛ پ، و: دل را برآزار)؛ ل: در آزار را بر ز آزار؛ متن = (آ) ۲۶ـس، ق، ک (نیز ق۲، پ، و): چیست؛ متن = ل، س۲ (نیز لن۲، آ، ب)؛ لی، ل۳ این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲۷ـک: بدخو بود شاه؛ (پ: بدگوی و بدساز؛ و، لن۲: ز بدخواه و (لن۲: <و>) بدساز)؛ متن = ل، ق ۲۸ـق (نیز و): وی؛ ل این بیت را پس از بیت ۴۴۳۰ آورده است؛ س، س۲، آ، ب این بیت را ندارند؛ ق۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

چنان دان که هر کس پرآزارتر پرآزار دل باشد و خوارتر

۲۹ـ(لی، پ، لن۲، آ: آنکه) ۳۰ـس، ق، ک (نیز ب): پرسد؛ (لی: گفتی)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـآ) ۳۱ـل: که او ۳۲ـل، ق (نیز ل۳): بادشاست؛ (ب: گوایش گواست؛ ق۲: بجای و خرد بر گوای گواست؛ لی: جان خرد پرورانرا گواست)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز و، لن۲، آ، ب) ۳۳ـس۲: نه ۳۴ـس۲: ندیدیم؛ (ق۲: برو بر؛ پ: نباشد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۵ـق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب): <و>؛ متن = ل، س، ک (نیز ق۲، پ، آ)؛ بنداری بیت‌های ۴۲۱۸ـ۴۲۲۱ را نداشته یا ترجمه نکرده است

زیان‌کارتر[1] کار[2] گفتی[3] که چیست — که فرجام از آن[4] بد بباید گریست!
چو چیره[5] شود بر دلت‌بر هوا — هوا بگذرد همچو بادِ هوا[6]،
پشیمانی آرد به فرجام سود[7] — گلِ آرزو[8] را نشاید[9] پسود[10]؛
دگر آنک[11] گوید که[12] گردان‌ترست[13] — که‌چون[14] پای جویم به دستم[15] سرست:
چُنین دوستی[16] مردِ نادان بود — سرشتش بد و رایْ گردان[17] بود؛
دگر آنک[18] گفتی[19] ستمگاره[20] کیست — بریده[21] دل از شرم و[22] بیچاره[23] کیست:
چو کژّی کند مرد بیچاره خوان[24] — چو بی‌شرمی آرد[25] ستمگاره خوان،
هر آنکس که او پیشه گیرد دروغ — ستمگاره خوانیمش و[26] بی‌فروغ؛
تباهی که گفتی[27] ز گفتارِ[28] کیست — بی‌آزار پردردِ آزارِ[29] کیست:
سَخُن‌چین و[30] دوروی و[31] بیکار[32] مرد — دلِ هوشیاران[33] کند پر ز درد؛
بپرسید دانا که عیب از چه بیش — که باشد پشیمان ز گفتارِ خویش:
هر آنکس که راند سَخُن بر[34] گزاف — بود بر سرِ انجمن مردِ لاف،

۱ـ(لی: بر) ۲ـک: چیز؛ (پ: چیست (!)) ۳ـ(پ، آ: گفتا؛ و: گوید) ۴ـل: ﺣ از ≻ آن؛ (آ: ازین)؛ ق، لن۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۴۴۲۲): و أما أضر الأشیاء فهو سوء خلق الملوک؛ فاذا صحبتهم ملوک، و إذا لم تصحبهم أذلوک ۵ـ(ق۲، لی، آ: خیره) ۶ـ(لی: نوا) ۷ـ(پ: زود؛ و: آید بر جام ستود (!)؛ لن۲: آید به فرجام سور (!)؛ ق: به فرجام پشیمانی آردش سود)؛ متن =ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۸ـل: آرزوی؛ (و: آرزوها؛ ق۲: زرد او)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۹ـل: نماید (دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ ق (نیز پ، و): نیاید؛ (ق۲: نیارد)؛ متن =س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب) ۱۰ـل (نیز و): نسود (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ک، س۲ (نیز ل۳، آ، ب): بسود؛ ق: ستود؛ (ق۲، لی: ستود؛ لن۲: بسور (!))؛ متن =(پ)؛ بنداری (۴۴۲۳ـ۴۴۲۴): و أما الذی یعجل الزمان إنفاده فهو الشهوة التی تملک من المرء فؤاده فیلقی فی تحصیلها إلی ید الهوی قیاده ۱۱ـک (نیز و): آنچه؛ (لی، ل۳، پ، لن۲، آ: آنکه)؛ متن =ل، س، س۲ (نیز ق۲، ب) ۱۲ـک، س۲ (نیز ل۳، آ): چه؛ (لی، ب: گفتی چه)؛ متن =ل، س (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۳ـق: گفت کان چیست کان برترست (!) ۱۴ـ(پ: گر) ۱۵ـ(ق۲، ب، و: جویی به دستت)؛ س۲ (نیز لی، ب): بازجویم به دستم؛ متن =ل ـ ک (نیز ل۳، لن۲، آ) ۱۶ـ(لی: روشنی (!)) ۱۷ـ(ل۳: از رای کیهان)؛ ل، ق: سرشت بد و رای گردان (ق: دیوان)؛ س، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، آ، ب): سرشتش (پ، لن۲: سرشت) بدارای کیهان؛ متن =ک (نیز ق۲، و) ۱۸ـ(ل۳، پ، لن۲، آ: آنکه؛ و: آنچه) ۱۹ـ(پ: گفتا) ۲۰ـ(لن۲: ستمکار) ۲۱ـ(آ: بزندان) ۲۲ـ(لی، ل، ل۳، و، آ، ب: ﺣ و ≻) ۲۳ـل: بیغاره؛ س: بیچار؛ (و: بکباره (حرف یکم بی‌نقطه))؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، لن۲، آ، ب)؛ ق از ۴۴۲۷آ و ۴۴۳۰ب یک بیت ساخته و ۴۴۲۷ب ـ ۴۴۳۰آ را انداخته است ۲۴ـل: دان ـ دان؛ (لی: خوار ـ خوار؛ ل۳: خوان ـ دان)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، پ ـ ب) ۲۵ـ(و: بی‌شرم گردد؛ ق۲: ازان کژّی او را) ۲۶ـس (نیز لی): ار؛ (ل۳: از؛ پ: خوانش اگر)؛ ک، س۲ (نیز ق۲، لن۲): ستمکاره‌ئی خوانمش؛ متن =ل (نیز و، آ، ب)؛ بنداری (۴۴۲۷ـ۴۴۲۹): و أما الظالم الذی لاحیاء فی عینه فهو الذی زاغ عن منهج السداد و عرف بالوقاحة فی کسب الفساد، و من اتخذ الکذب حرفته، و التزید دیدنه و عادته ۲۷ـ(لن۲: تباهی گیتی) ۲۸ـ(ب: کردار) ۲۹ـ(و: و آزار)؛ ق: بر درد و غمخواره؛ (پ، ب: بر درد و آزار)؛ ل (نیز ق۲): بی‌آزاری و درد و آزار (ق۲: درد بازار)؛ ک، س۲ (نیز ل۳): بی‌آزار و بر درد آزار؛ (لن۲: بی‌آزارتر درد آزار؛ آ: بی‌آزار و بی‌درد و آزار)؛ متن =س (نیز لی) ۳۰ـس (نیز لی، ل، ل۳): ﺣ و ≻ ۳۱ـ(لی، ل۳: ﺣ و ≻) ۳۲ـق: بیگانه ۳۳ـق: مرد دانا؛ بنداری (۴۴۳۰ـ۴۴۳۱): و أما الذی یثیر کلامه للفساد فهو النمام و المنافق و ذو البطالة التائه فی ظلم الجهالة ۳۴ـ(پ: از)

به گاهی[1] که تنها بود در نِهفت — پشیمان شود[2] زان سَخُن‌ها که گفت،
هم اندرزمان چون گشاید[3] سَخُن — به پیش آرد آن[4] لاف‌های[5] کَهُن؛
خردمند و گر[6] مردمِ بی‌هنر — کس از آفرینش نیابد[7] گذر،
چُنین بود تا بود دوران دهر[8] — یکی زهر یابد[9] یکی پای‌زهر[10]
همه[11] پرسش این[12] بود و پاسخ همین — که بر شاه باد از جهان آفرین[13]
زبان‌ها به فرمانْش[14] گوینده باد! — دل رادِ او شاد و[15] جوینده[16] باد!

شهنشاه کسری ازو[17] خیره ماند — بسی آفرینِ کیانی بخواند!
ز گفتارِ او انجمن شاد گشت[18] — دلِ شهریار از غم آزاد گشت[18]!
نبشتند[19] عهدی به فرمانِ شاه — که هرمَزد را داد[20] تخت و کلاه
چو قرطاسِ چینی شد[21] از باد خشک — نهادند مهری بروبر ز مشک
به موبد سپرد آن به[22] پیشِ ردان — بزرگان[23] و[24] بیداردل بخردان[25]
بپیوندم[26] این عهدِ نوشین‌روان[27] — به پیروزیِ شهریارِ جوان[28]

۱ـل، ق: بکاهد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ(ق۲: بود) ۳ـ(ب: گشایم) ۴ـل، ق (نیز و، لن۲): ردان (ﺣ آرد آن؟)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، آ، ب) ۵ـس (نیز لی، ب): داستان؛ (ل۳: لابهای (؟))؛ متن =ل، ق، ک، س، س۲ (نیز ق۲، پ ـ آ)؛ بنداری (۴۴۳۲ـ۴۴۳۵): و أما الصفة التی تجلب العار فهی العادة التی تورث صاحبها الندامة حتی تقیم علیه القیامة. کالذی یکون کثیر الکلام یکیل بین الناس بالجزاف ثم إذا خلا بنفسه تذکر ما بدر منه فیندم علیه و یعض علی یدیه ثم إذا عاد إلی الندیّ عاد إلی عادته و خلقه الدنیّ ۶ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ ب): با؛ (لی: هنرمند با)؛ متن = ل ۷ـ(ل۳: نباید؛ لن۲: نگیرد) ۸ـل: دور زمان ۹ـل: ماند (بی‌نقطه)؛ (ق۲: ماند (حرف یکم بی‌نقطه)) ۱۰ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲، آ، ب): بای‌زهر؛ ل: ازو بی‌گمان؛ متن =(ل۳)؛ ق، پ این بیت را ندارند؛ بنداری (۴۴۳۶ـ۴۴۳۷): و کذا الطباع تأبی علی الناقل. و لا فرق فی ذلک بین الأحمق و العاقل ۱۱ـس (نیز لی، آ، ب): همی؛ س۲: همین ۱۲ـ(ق۲: آن) ۱۳ـس: بادا هزار آفرین ۱۴ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): زمانه به فرمانش؛ ک: زبانهاش به فرمانش؛ (ق۲: همیشه جهانجوی)؛ متن =ل (نیز پ، و، لن۲) ۱۵ـ(لی: ﺣ و ≻)؛ س: ازو شاد و؛ (ق۲: دل‌آرای و شادان و؛ پ: دل‌آرای باکام؛ لن۲: دل و رای او شاد)؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز ل۳، آ) ۱۶ـس، س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ، ب): گوینده (پساوند ندارد)؛ (لی: فرخنده)؛ متن =ل، ک (نیز ق۲، پ، و)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۴۳۸ـ۴۴۳۹): ثم قال: و هذه جوابات ما سألت من المسائل. و الله یدیم دولة الشهریار العادل. و لا زالت الألسنة بثنائه منطلقة. و الصدور بولائه منشرحة. و السلام ۱۷ـس (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): بدو؛ ق: درو؛ س۲: برو؛ متن =ل، ک (نیز ق۲، و)؛ بنداری (۴۴۴۰): فلما سمع أنوشروان کلامه قضی العجب من ذکائه و علمه، و أکثر الثناء علیه ۱۸ـل: شد؛ بنداری (۴۴۴۱): و عظم سرور الحاضرین به ۱۹ـل، ق (نیز و، لن۲): نوشتند؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، آ، ب) ۲۰ـ(لی: ﺣ داد ≻؛ لن۲: باد)؛ بنداری (۴۴۴۲): فأمر الملک بأن یکتب له عهد بالسلطنة ۲۱ـل: رومی شد؛ (ق۲: منشور او گشت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـل: سپردند ۲۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی ـ ب): سرافراز؛ متن =ل (نیز ق۲) ۲۴ـ(لی: ﺣ و ≻) ۲۵ـک (نیز ق۲، آ): موبدان؛ بنداری (۴۴۴۳ـ۴۴۴۴): فکتب ثم ختم و سلم الی موبذ الموبذان ۲۶ـل (نیز و): بپیوستم؛ (ق۲: نویسم پس)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۷ـ(لی: نوشیروان) ۲۸ـل، س۲ (نیز ل۳، پ، آ، ب): جهان؛ متن = س، ق، ک (نیز ق۲، لی، و، لن۲)؛ در ل این بیت پس از بیت ۴۴۴۷ آمده است

گفتار اندر عهدنامه‌ی شاه نوشین‌روان هرمزد را[1]

جهان را نمایش چو کردار نیست — نهانش[2] جزاز[3] رنج[4] و تیمار نیست!
اگر تاج داری اگر گُرم[5] و[6] رنج — همان[8] بگذری زین سرای سپنج!
یکی نامه‌ی شهریاران[9] بخوان — نگر تا که باشد چو[10] نوشین‌روان[11]!
به داد و به رای[12] و به بزم و به جنگ — چو روزش سرآمد نبودش درنگ!
۴۴۵۰ تو ای[13] پیرِ فرتوتِ بی‌توبه‌مرد — خرد گیر و از[14] بزم و[15] شادی[16] بگرد!
جهان تازه شد چون قدح یافتی — روان از درِ توبه[17] برتافتی[18]!

چه گفت آن سراینده‌ی سالخَورد[19] — چن[20] اندرز[21] نوشین‌روان[22] یاد کرد
سَخُن‌های هرمَزد چون شد[23] به بن — یکی نَوْ پی افگند[24] موبد سَخُن
هم‌آواز شد[25] رای‌زن با[26] دبیر — نبشتند[27] پس نامه‌یی بر حریر
۴۴۵۵ دل‌آرای عهدی ز[28] نوشین‌روان[29] — به[30] هرمَزدِ ناسالخورده‌جوان

۱ـل: منشور نوشتن کسری برای هرمز؛ ق: عهدنامهٔ نوشین‌روان جهت پسرش هرمز؛ س۲: در عهدنامهٔ نوشروان جهت هرمز؛ متن = س،ک ۲ـس (نیز لی، ب): نمایش؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ(ق۲: پر از؛ پ: بجز) ۴ـس، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): درد؛ ک: داد؛ متن = ل، ق (نیز پ، لن۲)؛ در ک، س۲، ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۵ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، آ، ب): وگر؛ متن = ل (نیز لی، ل۳، لن۲) ۶ـ(لن۲: درد) ۷ـ(لی، ل۳: <و>) ۸ـل (نیز ق۲): همی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـ(لی: شهریاری) ۱۰ـ(ب: ز) ۱۱ـ(لی: نوشیروان)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

جهان را وفا نیست اندر سرشت — به زودی بخواهد درودا چو کشت

۱۲ـل، ق: رای و به داد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(ل۳: تویی) ۱۴ـل، ق، س۲ (نیز لن۲، آ): ز؛ متن = س، ک (نیز ق۲ـو، ب) ۱۵ـ(لی، پ، لن۲، آ: <و>) ۱۶ـ(و: تخت شاهی) ۱۷ـق: بر توبه؛ ل: راز توبه تو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـس: در تافتی؛ س، ک، س۲، ق، لی، ل۳، و، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند: اگر بخردی سوی توبه گرای + همیشه بود (س: بوی) پاک دین (آ: تن) پاک رای (ق۲: که باشد خردمند پاکیزه‌رای) / پس از پیریت (و: پیری او؛ آ: بتّری) روزگاران (س، لی، آ، ب: روزگاری) نماند + تموز و خریف و بهاران نماند / از آن پس که تن جای گیرد به خاک + نگر تاکجا (ل۳: کرا) گیرد (ق۲: باشد) این (آ: آن) جان پاک ۱۹ـ(لی: پاک‌مرد) ۲۰ـل ـک، س۲ (نیز ق۲ـلن۲، ب): چو؛ (آ: که)؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۱ـ(لن۲، آ: ایدر ز) ۲۲ـ(لی: نوشیروان) ۲۳ـس (نیز لی، ب): چو آمد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـ(لن۲: بن افکند؛ ق۲: پی در افکند؛ ل۳: تو پی‌افکند؛ و: از نو افکند)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۲۵ـ(ل۳: شه؛ پ: <شد>)؛ ق: همو و شه؛ س۲: هم اوی و شه و؛ (ق۲، لن۲: هم آوای شد)؛ متن ← ۲۶ـک: موبد و با؛ س: بفرمود نوشین‌روان با؛ (لی: که او و شه و دادگر با؛ ب: هم او و شه و دادگر)؛ متن = ل (نیز و، آ؛ نیز ← ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۷ـل، ق (نیز و، لن۲): نوشتند؛ س: نوشتن؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، آ، ب) ۲۸ـق: او عهد؛ (پ: بد عهد؛ لن۲: با عهد؛ و: یکی عهدنامه)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۲۹ـ(لی: نوشیروان) ۳۰ـل: ز

سرِ نامه از دادگر کرد یاد — دگر گفت کین پندِ[1] پورِ قباد:
بدان ای پسر کین جهان بی‌وفاست — پر از رنج و تیمار و درد[2] و بلاست!
هرآنگه[3] که باشی بدو شادتر — ز رنجِ زمانه دل[4] آزادتر،
همه[5] شادمانی بمانی[6] به جای — بباید شُدن زین سپنجی‌سرای!
۴۴۶۰ چن[7] اندیشه‌ی رفتن آمد[8] فراز — به رخشنده‌روز و شبِ دیریاز[9]،
بجستیم[10] تاجِ کیی[11] را سری — که بر هر سری باشد او[12] افسری،
خردمند شَش بود ما را پسر — دل‌افروز و[13] بخشنده[14] و دادگر،
ترا برگزیدم که[15] مهتر بُدی[16] — خردمند و زیبای افسر بُدی[16]!

۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ): بنده؛ (ب: پنده (!)؛ و: کز بنده)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ)؛ س، ک، س۲، ق۲، لی، ل۳، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

جهان خورد و (ل۳: خورده؛ آ: چهل بود) هفتاد ساله شد اوی (لی، آ: او)
بتابید (ک: بیابید (!)؛ س، س۲: حرف یکم بی‌نقطه) ازو بخت دلخواه (ب: بدخواه) روی (لی، آ: رو)

ک پس از بیت بالا باز هم افزوده است:

نکو بشنو و بر دلت نقش کن — مگر زنده ماند دلت زین سخن

ل، ق، ل۲، لن، ق۲، پ، و، لن۲ هیچ یک از بیت‌های بالا را ندارند؛ بنداری (۴۴۵۶ـ۴۴۴۵): و نسخة العهد: «من کسری أنوشروان إلی ولده هرمزد» ۲ـس، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): درد و تیمار و رنج؛ متن = ل، ق، ک (نیز پ، و، لن۲)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

...(؟) — کرا پرورد — بپرهیزد از کار او پرخرد

بنداری (۴۴۵۷): اعلم یا بنی أن الدنیا شیمتها الجفاء، و حاصلها التعب و العناء ۳ـق (نیز ب): آنکس ۴ـ(ق۲: تن؛ لن۲: به) ۵ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): همان؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، لن۲) ۶ـس: نماند (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق، س۲: بماند؛ (لی، پ، و، آ، ب: نماند)؛ (ل۳: نباشد)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، لن۲)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

جهان چون سپارم ترا من به داد — همان دیگری را ببایدت داد

بنداری (۴۴۵۹ـ۴۴۵۸): فمتی ماکنت فیها اکثر سرور و انشراحا، و بها أوفر حبورا و ارتیاحا فاعلم أن ذلک من حالها مؤذن بالزوال، و أنه قد حان لک حین الارتحال ۷ـل ـک (نیز ق۲ـب): چو؛ متن = س۲ ۸ـ(ق۲: آید) ۹ـ(آ: شبان دراز)؛ س، ک، س۲، ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

نگردد (ل۳: بگردد) به چاره چو (س۲: چن) آمدت (ق۲: آیدت؛ و: آمدش) مرگ
شود خشک اگر (ق۲: ار) چند تازه‌ست (ق۲، ل۳، آ: بارست و) برگ

ق۲ پیش از بیت بالا باز هم افزوده است:

جهان جهان داشتم چند سال — به گیتی کسی را ندیده همال

ل، ق، ل۲، لن، پ، لن۲ هیچ یک از بیت‌های بالا را ندارند ۱۰ـ(ق۲: نجستیم؛ آ: ببخشیم) ۱۱ـس (نیز لی، آ، ب): مهی؛ (ل۳: تا کی کسی)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۲ـ(لن۲: آن)؛ س (نیز لی): باشدش ۱۳ـ(لی: <و>) ۱۴ـ(لن۲: رخشنده) ۱۵ـ(آ: <که>) ۱۶ـق: توئی؛ و به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

ترا برگزیدم که تو مهتری — به گوهر همی درخور افسری

بنداری (۴۴۶۳ـ۴۴۶۰): ثم إنا لما أحسسنا بالانتقال من هذه الدار التی دأبها إحالة الأحوال طلبنا لتاج السلطنة منک من هو تاج علی مفرق الإقبال اقتداء بوالدنا قباد

به هشتادبر بود پای[1] قباد — که در[2] پادشاهی مرا کرد یاد[3]،
۴۴۶۵ کنون من رسیدم به هفتادوچار — ترا کردم اندر جهان شهریار[4]
جز آرام[5] و خوبی نجستم برین[6] — که باشد روانِ مرا[7] آفرین!
امیدم چُنان‌ست کز[8] کردگار — نباشی جزاز[9] شاد[10] و به‌روزگار!
گر ایمِن[11] کنی مردمان[12] را به داد — خودِ ایمِن بخسبی و از[13] داد شاد!
به پاداشِ نیکی بیابی بهشت — بزرگ آنک[14] او تخمِ نیکی بکشت[15]!
۴۴۷۰ نگر تا نباشی جزاز[16] بردبار[17] — که تیزی[18] نه خوب آید از شهریار!
جهاندارِ بیدار[19] فرهنگ‌جوی[20] — بماند همه ساله با آبِ روی[20]!
به گردِ دروغ ایچ گونه مگرد — چو گردی، شود[21] بخت[22] را روی زرد!
دل و مغز را دور دار از شتاب — خرد با شتاب اندرآید[23] به خواب!
به نیکی[24] گرای و به نیکی بکوش — به هر نیک و بد پندِ دانا نیوش[25]!
۴۴۷۵ نباید که گردد به گِردِ تو بد — کزآن[26] بد ترا[27] بی‌گمان بد رسد!
همه[28] پاک پوش[29] و همه پاک خَور — همه پندها[30] یاد گیر از پدر!

۱ـس، ق، ک (نیز ق۲، آ): سال؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، پ، و، لن۲، ب) ۲ـس، س۲ (نیز ل۳، ب): بر؛ متن ← ۳ـ(و: تاج از بر تارک ما نهاد)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ، لن۲، آ)؛ و این بیت را پس از بیت ۴۴۶۳ آورده است؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۴۴۶۴): فإنه عهد الینا و سمّانا للسلطنة لما أناف علی الثمانین ۴ـس، س۲ (نیز ل۳، آ، ب): یادگار؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲)؛ بنداری (۴۴۶۵): و نحن قد عهدنا الیک حین أنفنا علی السبعین و جعلناک شهریار الارض ۵ـل: از بزم؛ متن ← ۶ـس، ک، س۲ (نیز پ، لن۲، آ، ب): بدین؛ ق: جویی ندیدم بدین؛ (لی: نجستم جز آرام و خوبی دین)؛ متن = (ق۲، ل۳، و) ۷ـق (نیز پ، و، لن۲): پس از مرگ من (و: ما)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب)؛ بنداری (۴۴۶۶): و لم نطلب بذلک غیرالذکر الجمیل و حسن الأحدوثة بعد الموت ۸ـ(پ: از) ۹ـ(پ: که باشی همه) ۱۰ـ(ق۲: شاه)؛ بنداری (۴۴۶۷): و أرجو من الله تعالی أن تکون منشرح الصدر مسرور القلب مسعود الجد ۱۱ـل (نیز ق۲): گرامی (← گر ایمن؟)؛ (ل۳: که ایمن)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ(پ: دودمان) ۱۳ـل، ق، س۲ (نیز لن۲، آ): ز ۱۴ـ(لی، ل۳، پ، لن۲، آ: آنکه) ۱۵ـس، ق (نیز لی، پ، آ، ب): جز تخم نیکی نکشت؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲)؛ بنداری (۴۴۶۸ـ۴۴۶۹): ثم إنک مهما آمنت الناس بسلوکک سبیل العدل أمکنک أن تنام آمنا فی ظلال الدعة و الخفض ۱۶ـل، س، ق، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب): بجز؛ (لن۲: جز از در (!))؛ متن = (ق۲، و) ۱۷ـ(ب: کردگار) ۱۸ـل: تندی ۱۹ـل، ق (نیز لی، و): جهاندار و بیدار و؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۲۰ـ(و، آ: جو ـ رو)؛ بنداری (۴۴۷۰ـ۴۴۷۱): ثم لا تکن إلا حلیما فإن الحدّة اقبح أخلاق الملوک ۲۱ـس، ق، س۲ (نیز لی، پ، آ، ب): بود؛ (ل۳: شوی؛ و: ز کژّی بود)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، لن۲) ۲۲ـل، س، س۲ (نیز و، لن۲): بخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: مرد؛ (لی: تخت)؛ متن = ق، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، آ، ب)؛ بنداری (۴۴۷۲): و لا تحم حول الکذب فإنه یغیر وجه السعادة ۲۳ـل: را شتاب اندر آرد؛ بنداری (۴۴۷۳): و انف العجلة من قلبک و دماغک. فإن العقل یغیب عندها ۲۴ـک (نیز لن، ب): نیکان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـ(ل۳: بنوش)؛ بنداری (۴۴۷۴): و کن مائلا إلی الخیر حریصا علیه. و أرع سمعک مواعظ العلماء فی حالتی السراء و الضراء ۲۶ـ(پ: که از؛ ب: کزین) ۲۷ـ(ق۲، و: به تو)؛ در س این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۴۴۷۵): و لا تقارب الشر فتقع فیه ۲۸ـ(لی: همان) ۲۹ـل، ق (نیز ل۳): نوش؛ ک، س۲ (نیز و): بوش (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = س (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، آ) ۳۰ـ(لن۲: پند ما)؛ ب این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۴۷۶): و لا تلبس و لا تأکل غیر الحلال

ز[1] یزدان گشای[2] و به یزدان گرای[3] — چو خواهی که باشد ترا رهنمای!
جهان را چو آباد داری[4] به داد[5] — بود گنجت آباد و بخت از تو شاد[6]!
چو نیکی نمایند پاداش کن — ممان[7] تا شود رنج نیکی[8] کَهُن!
۴۴۸۰ هنرمند[9] را شاد و[10] نزدیک دار — جهان بر بداندیش[11] تاریک دار!
به هر[12] کار با مردِ دانا[13] سگال — به رنج[14] تن از پادشاهی منال!
چو یابد خردمند نزدِ تو[15] راه — بماند[16] به تو تخت و گنج و سپاه[17]!
هر آنکس که باشد ترا زیردست — مفرمای[18] در[19] بی‌نوایی[20] نشست!
بزرگان و آزادگان را به شهر[21] — ز دادِ تو[22] باید که یابند بهر!
۴۴۸۵ ز نیکی فرومایه را دور دار[23] — به بیدادگرمرد مگذار[24] کار!
ور ایدونک[25] دشمن شود دوستدار — تو در شورستان[26] تخمِ نیکی[27] مکار[28]!

۱ـق (نیز ل۳ـلن۲، ب): به؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، آ) ۲ـق (نیز پ): پناه؛ (و، لن۲: گرای)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۳ـ(و، لن۲: گشای)؛ بنداری (۴۴۷۷): و استفتح مغالق أمورک باللّه ذی الجلال ۴ـق: ایمن بداری؛ (ل۳: با داد داری) ۵ـ(لی: نباد (حرف یکم بی‌نقطه)) ۶ـ(پ: تخت از تو شاد؛ و: از بخت شاد)؛ ل: بخت آباد و دهر از تو شاد (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ ق: تو ایمن بخسبی به رسم و به داد؛ (ق۲: تو از بخت آباد و بخت از تو شاد)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ، ب)؛ بنداری (۴۴۷۸): و اعلم أنک إذا عدلت انعمرت الدنیا، و فی عمارتها عمارة خزانتک، و سعادة جدّک ۷ـل: همی؛ (ل۳: همان) ۸ـس (نیز لی): کس را؛ س۲ (نیز ب): گیتی؛ (ل۳: تنگی)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، و، لن۲، آ)؛ در س این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۴۷۹): و من أحسن الیک فبادر إلی مجازاته، و لا تؤخرها حتی لا تخلق جدّة حسناته ۹ـل، ق: خردمند؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: أهل الأدب و الفضل ۱۰ـ(ب: خوی؛ آ: و استاد) ۱۱ـس، ک، س۲ (نیز ل۳، آ، ب): بدان تنگ و؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ، و، لن۲)؛ لی به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

چو یابد خردمند نزد تو راه — بماند به تو تخت و گنج و کلاه

بنداری (۴۴۸۰): و أدن منک أهل الأدب و الفضل ۱۲ـس، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب): همه؛ (لی: همان)؛ متن = ل (نیز ق۲، لن۲) ۱۳ـس: نیک‌نامان ۱۴ـ(آ: رنج و) ۱۵ـ(و: بر دیو) ۱۶ـل: نماید ۱۷ـ(لی، ل۳: کلاه)؛ ل، ق (نیز ق۲): تاج و تخت و کلاه (ق: سپاه)؛ س (نیز آ، ب): گنج و تخت و سپاه؛ متن = ک، س۲ (نیز پ، و، لن۲)؛ بنداری (۴۴۸۱ـ۴۴۸۲): و شاور فی أمورک أهل العلم و العقل ۱۸ـ(لی: بفرمای (!)) ۱۹ـ(و: نا (بی‌نقطه)؛ ب: بر) ۲۰ـ(ق۲: سختی و منمای) ۲۱ـل: ز دهر؛ (ق۲: بازارگانان شهر)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: مدینتک ۲۲ـس، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): نیک تو؛ (و: نیکیت)؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ بنداری: من العدل؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۴۴۸۳ـ۴۴۸۴): و اجعل لأعیان مدینتک التی هی دار ملکک حظا وافرا من العدل ۲۳ـ(ل۳: از روزگار) ۲۴ـل: مسپار؛ (لی، ل۳، آ، ب: ز بیدادگر مرد بگذار)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲)؛ بنداری (۴۴۸۵): و باعد من خیرک کل لئیم و لا تکل شیئا من أمورک إلی جاهل ظلوم ۲۵ـ(ل۳، پ: ایدونکه؛ و: وگر هیچ) ۲۶ـل: بوستان؛ ک: بر شورستان؛ س، س۲ (نیز لی ـ ب): به شوره‌زمین؛ متن = (لن۲؛ نیز ← ک) ۲۷ـ(آ: هرگز) ۲۸ـل: بکار؛ در همهٔ دستنویس‌ها بیت‌های ۴۴۸۶ـ۴۴۸۹ به هم ریخته‌اند: در ل بیت‌های ۴۴۸۶ با ۴۴۸۷ پس و پیش شده است؛ س: ۴۴۸۸، ۴۴۸۷آ + ۴۴۸۶ب، و ۴۴۸۷ب، ۴۴۸۶آ و ۴۴۸۹ را انداخته است؛ ق بیت‌های ۴۴۸۷ و ۴۴۸۸ را پس از بیت ۴۴۷۵ آورده و ۴۴۸۶ و ۴۴۸۹ را انداخته است؛ در ک، ل۳، پ، و بیت ۴۴۸۶ پس از بیت ۴۴۸۹ آمده است؛ س۲: ۴۴۸۸، ۴۴۸۹، ۴۴۸۷آ + ۴۴۸۶ب، و ۴۴۸۷ب و ۴۴۸۶آ را انداخته است؛ ق۲ بیت ۴۴۸۶ را ندارد؛ لی، آ، ب از ۴۴۸۷آ و ۴۴۸۶ب یک بیت ساخته و ۴۴۸۷ب، ۴۴۸۶آ، ۴۴۸۸ و ۴۴۸۹ را انداخته‌اند؛ لن۲ از ۴۴۸۶ب و ۴۴۸۷آ یک بیت ساخته و آن را پس از بیت ۴۴۹۰ آورده و ۴۴۸۶آ، ۴۴۸۷ب، ۴۴۸۸ و ۴۴۸۹ را انداخته است؛ پیایی بیت‌ها و لت‌های متن = بنداری؛ بنداری (۴۴۸۶): و إذا صار عدوّک لک صدیقا فایاک و الرکون الیه و الاعتماد علیه

همه[1] گوش و[2] دل سوی درویش دار
غمِ[3] کارِ او چون غمِ خویش دار!

چُن[4] از خویشتن[5] نامور داد داد
جهان گشت ازو شاد و او[6] نیز[7] شاد!

بر[8] ارزانیان گنج بسته مدار
ببخشای بر مردِ پرهیزگار!

۴۴۹۰ اگر[9] پندِ ما را شوی[10] کاربند
همیشه بماند کلاهت بلند!

که نیکی‌دهش نیک‌خواهِ تو باد!
خرد تخت[11] و دولت کلاه[12] تو باد!

مبادت فراموش گفتارِ من
اگر[13] دور مانی ز دیدارِ[14] من!

سرت سیز باد و دلت[15] شادمان!
تنت[16] پاک و[17] دور از بدِ بدگمان!

همیشه خرد پاسبانِ تو باد!
همه نیکی اندر[18] گمانِ تو باد!

۴۴۹۵ چو من بگذرم زین جهانِ[19] فراخ
برآورد باید برابر دو کاخ[20]،

به جایی کزو دور باشد گذر
نپرّد برو[21] کرگسِ تیزپر!

دری دور بر چرخِ ایوان[22] بلند
به بالا برآورده چون ده کمند،

نبشته[23] برو[24] بارگاهِ مرا
بزرگیّ و گنج و سپاه[25] مرا،

فراوان ز هر گونه[26] افگندنی
همان[27] رنگ و بوی و[28] پراگندنی!

۴۵۰۰ به کافور تن را توانگر[29] کنید[30]
ز مشک از برِ تارک[31] افسر کنید!

۱ـ(ق۲: همان) ۲ـس (نیز لی، پ، و، لن۲، ب): <و>؛ متن =ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۳ـل: همه؛ بنداری (۴۴۸۷): و لیکن میلک إلی الفقراء فإن اهتمامک بهم من أهم الأشیاء ۴ـل، س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۵ـس: درویش را ۶ـ(پ: <او>) ۷ـک: مانده؛ (ل۳: ماند)؛ متن =ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، پ، و)؛ بنداری (۴۴۸۸): و اعلم أن الملک اذا أنصف من نفسه استراح العالم فی ظله، و تمتع هو بملکه ۸ـ(ق۲: به)؛ بنداری (۴۴۸۹): و إیاک و أن تغلق بابک علی المحتاجین و تعطّف علی المتقین و المتورّعین ۹ـل: که گر ۱۰ـس (نیز لی، ل۳، ب): بوی؛ متن =ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ ـآ)؛ بنداری (۴۴۹۰): ثم اعلم أنک إن قبلت نصیحتی و عملت بها دمت عالی التاج رفیع القدر ۱۱ـس، ک (نیز آ، ب): بخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س۲ (نیز لی، ل، لن۲): بخت؛ متن ← ۱۲ـل (نیز ق۲): همه نیکی اندر (ق۲: نیکوی در) پناه؛ متن =ق (نیز پ، و) ۱۳ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): وگر؛ متن = ل، ق (نیز پ، و) ۱۴ـ(ق۲: کردار)؛ بنداری (۴۴۹۱ـ۴۴۹۲): ثم دعا له و قال: فلا نسیت سیرتی و أفعالی ید الدهر و إن حالت دون لقائی ظلمة القبر ۱۵ـق: تنت ۱۶ـق: دلت؛ (ق۲، لن۲: تن) ۱۷ـ(ق۲، لی، لن۲: <و>؛ ل۳، ب: باد)؛ و این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۴۹۳): و لا زلت صاعد الجدّ منشرح الصدر ۱۸ـ(ق۲: نیکوی در؛ و: راستیها)؛ بنداری (۴۴۹۴): و لا زال العقل لک حارسا، و العلم لک محالفا و مؤانسا ۱۹ـ(آ: سرای) ۲۰ـس: ترا جای کاخ؛ ق (نیز ق۲، ل۳): یکی خوب کاخ؛ س۲ (نیز لی، ب): ترا بر دو کاخ (س۲: شاخ (!))؛ (آ: مرا پر ز کاخ)؛ متن =ل، ک (نیز پ، و، لن۲) ۲۱ـل، ک (نیز آ): بدو؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۲ـ(پ، و: کیوان؛ لی، ب: و ایوان)؛ س: سهمگن ساز و ایوان؛ ق: در کاخ بر چرخ گردان؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ)؛ بنداری (۴۴۹۵ـ۴۴۹۷): و إذا عبرت من هذه الدار فابنوا لی ناووسا رفیعا فی السماء، بعیدا عن الوحوش و الطیور ۲۳ـل، ق (نیز و، لن۲): نوشته؛ س (نیز لی): نشسته؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ، ب) ۲۴ـق، س۲: بدو ۲۵ـس۲: جنگی سپاه؛ (پ: جنگ و سپاه؛ و: تخت و کلاه؛ لن۲: داد و سپاه)؛ س، ک (نیز لی، ل۳، آ، ب): بزرگان و جنگی سپاه؛ متن =ل، ق (نیز ق۲) ۲۶ـ(لی: نوع) ۲۷ـق (نیز و، لن۲): هم از؛ (ق۲: همه)؛ متن =ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲ـپ، آ، ب) ۲۸ـک (نیز لی، ل۳): <و>؛ بنداری (۴۴۹۸ـ۴۴۹۹): و اکتبوا علیه اسمی ۲۹ـس: تونگر ۳۰ـ(ل۳: کنند) ۳۱ـل: ترکم؛ (ق۲: ترک)؛ متن =یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۴۵۰۰): ثم غرفونی فی الکافور

ز دیبای زربفت پرمایه[1] پنج
بپوشید بر ما به رسمِ کیان

بیارید ناکاردیده[2] ز گنج[3]!
بر آیین پاکان ساسانیان[4]!

بسازید هم زین[5] نشان تختِ عاج[6]
بیاویخته از برِ عاج تاج[7]!

همان[8] هرچ[9] زرّین به پیش[10] اندرست[11]
اگر طاس و[12] جامست، اگر[13] مجمرست[14]!

۴۵۰۵ گلاب و مَی[15] و زعفران جام[16] هشت[17]
ز مشک و ز کافور و[18] عنبر دو تشت[19]،

نهاده به[20] دستِ چپ و دستِ[21] راست
ز فرمان فزونی نیاید[22]، نه کاست!

ز خون[23] کرد[24] باید تهیگاه خشک
بدو[25] اندر افگنده کافور و مشک!

وُ زآنپس[26] برآرید درگاه را
نباید که بیند کسی شاه را!

چو زین گونه بُد[27] کارِ آن بارگاه
نیابد برِ ما کسی[28] نیز راه!

۴۵۱۰ ز فرزند و از[29] دوده‌ی[30] ارجمند
کسی کش[31] ز مرگِ من آید گزند،

۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ـب): ز هر (س، لی، ب: به هر؛ پ: همان) جامهٔ پاک (و: پاک و) زربفت؛ متن =ل ۲ـ(آ: باکار دیده) ۳ـک، س۲: رنج (پساوند ندارد)؛ (لی: بزگنج (!))؛ متن =ده دستنویس دیگر ۴ـس۲ (نیز و): ما نامیان؛ (ل۳، آ: ما تا میان)؛ ل (نیز پ): نیکان ما در (پ: تا) میان؛ ق: ساکان ما تا کیان (دو حرف نخست واژهٔ نخست بی‌نقطه؛ پساوند ندارد)؛ (ق۲: ز پایین تا سر ز سر تا میان؛ لن۲: مبندید هرگز بدی را میان)؛ متن =س، ک (نیز لی، ب) ۵ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، آ، ب): ازین هم؛ متن =ل، ق (نیز ل۳، پ، و) ۶ـل: دو تخت ۷ـل: تاج بر نیک‌بخت؛ س: بیاویز تاج از برِ تخت عاج (پساوند ندارد)؛ ق: بر آویخته از بر عاج تاج؛ ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، آ، ب): بیاویز نیز (س۲، آ: تو؛ لی: زود؛ ل۳: پس؛ ب: بو (!)) از بر (ق۲: بالای آن) عاج تاج؛ (لن۲: بیاویزی اندر بر عاج تاج)؛ متن =(و) ۸ـل (نیز پ، و): همه؛ متن =ده دستنویس دیگر ۹ـس، س۲ (نیز لی، آ، ب): چرخ (← هرچ؟)؛ ق، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و، لن۲): هر چه؛ متن =ل ۱۰ـل: زین بیشتر؛ ق: زرّینه پیش؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۱ـل: ایدرست؛ متن =سیزده دستنویس دیگر (در س، س۲ حرف دوم بی‌نقطه) ۱۲ـل، س (نیز آ، ب): <و> ۱۳ـ(لن۲: وگر؛ و: تاجست اگر) ۱۴ـل: گوهرست ۱۵ـک: آور؛ (و: خوش) ۱۶ـس (نیز لی، ب): بوی (در س حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن۲: جامه)؛ متن =ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۱۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـآ): بیست (← هشت؟)؛ (لی، ب: نیست (← هشت))؛ متن =ل ۱۸ـس۲: <و>؛ (و: وز) ۱۹ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ـب): دویست؛ متن =ل ۲۰ـل (نیز ق۲): ز ۲۱ـق: سوی؛ (آ: ششت (حرف یکم بی‌نقطه)) ۲۲ـل: بیاید؛ (و: نیاید (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ آ: نیاید) ۲۳ـس (نیز لی، ب): همی ۲۴ـ(لن۲: کرده) ۲۵ـک (نیز لن۲): بدوی؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۵۰۱ـ۴۵۰۷): و أخلوا أحشائی من الدم. و احشوها بالمسک و العبیر ۲۶ـل (نیز لن۲): از آنپس ۲۷ـس: که جز کون بود؛ ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و، لن۲): دگرگون بود؛ متن ← ۲۸ـس، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و، لن۲): کسی نزد ما؛ متن =ل، س۲؛ ق، لی، آ، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، س، ک، س۲، ق۲، ل۳، پ، و، لن۲ آمده است؛ بنداری (۴۵۰۸ـ۴۵۰۹): ثم ضعونی فیه علی السریر بالآلات الشاهنشاهیة، و المفارش الملوکیة. و اذا فرغتم من ذلک فسدّوا علیّ الباب، و اعتبروا یا أولی الألباب ۲۹ـل، ق، س۲ (نیز ق۲، لن۲، آ، ب): ز؛ متن =س، ک (نیز لی ـو) ۳۰ـ(لی، و، لن۲، ب: دوده و) ۳۱ـ(و: <کش>)؛ س، س۲، لی، ل۳، و، آ، ب پس از این بیت و ک پس از بیت ۴۵۱۲ افزوده‌اند:

به دینار دلشان همه شاد (ق۲: خوبی روان مرا یاد) کن (ک: کرد)
روانشان از (ق۲، لی، ل۳، و، آ: ز) اندیشه آزاد کن (ک: کرد)

در ق۲ لت‌های بیت بالا پس و پیش شده است؛ ک پس از بیت بالا باز هم افزوده است:

وزان پس چنین گفت با موبدان — که <ای> پرهنر نیک دل بخردان

بیاساید[1] از بزم و شادی دو ماه — که این باشد آیین پس از مرگِ شاه!
سَزد گر[2] هر آن کو بود پارسا[3] — بگرید بدین[4] نامورپادشا!
ز فرمانِ هرمَزد بر[5] مگذرید — دمِ خویش بی‌رای[6] او مشمرید!
فراوان بر آن[7] نامه[8] هر کس گریست[9]! — پس از عهد یک سال کسری[10] بزیست[9]
۴۵۱۵ برفت و بماند[11] این سَخُن[12] یادگار — تو این[13] یادگارش به زنهار[14] دار!
چو با وی[15] جفا کرد گردان‌سپهر — نباید که جویی ازو[16] داد و مهر!
کنون تاج و اورنگِ[17] هرمَزدشاه — بیارایم و برنشانم[18] به گاه

۱ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): بیاسای؛ ق: بیاید پس؛ (لن۲: برآساید)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، و)؛ بنداری (۴۵۱۰ـ۴۵۱۱): و من عزّ علیه فقدی من أقاربی و أولادی فلا یقربن الشراب شهرین. فإنه الرسم فی عزاء الملوک ۲ـس۲: بر؛ (ق۲: ار) ۳ـل: پادشا (پساوند ندارد) ۴ـس (نیز ق۲، پ، و، لن۲، آ): برین؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، ب)؛ ق، لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۵۱۲): و جدیر بذوی العقول أن یبکوا من هذا المکتوب ۵ـ(لی، ب: من) ۶ـس۲: رام؛ بنداری (۴۵۱۳): ثم إنی أوصیکم ألا تخالفوا أمر هُرمُزد، و لا تخلعوا ربقة طاعته، و لا تقضوا نفَسا فی غیر خدمته ۷ـ(لی: بدان) ۸ـق: عهد ۹ـ(آ: گرفت) ۱۰ـل (نیز و): دیگر؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۴۵۱۴): قال: و لما کتب هذا العهد فض الحاضرون عقد الدموع و أوقدوا نار الحزن بین الضلوع و هیهات أن یرد الجزع أمرا مقدورا، أو تمحو الدموع ما کان فی الکتاب مسطورا. و عاش أنوشروان بعد هذا العهد سنة ۱۱ـ(لن۲: او و ماند) ۱۲ـل: جهان ۱۳ـ(لی: ای) ۱۴ـ(ق۲: از یادگار وی این یاد)؛ بنداری (۴۵۱۵): ثم مضی لسبیله حمید السیر، مرضیّ الأثر، مشکور الورد و الصدر ۱۵ـ(و، لن۲: او)؛ س۲: ناگه ۱۶ـک، س۲ (نیز ل۳، آ، ب): تو زو؛ متن = س، ق (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲)؛ ل این بیت را ندارد؛ این بیت در دوازده دستنویس دیگر آمده است؛ س، ک، س۲، لی، ل۳، و، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

برفت از جهان (ک، و: آنچنان) نامور شهریار — به ما نیکویی (آ: نیکوی) ماند (و: باد) ازو (آ: زو) یادگار

در و بیت بالا با بیت ۴۵۱۶ پس و پیش شده است؛ ل، ق، ل۲، لن، ق۲، پ، لن۲ بیت بالا را ندارند ۱۷ـل: زین سپس تاج ۱۸ـ(ق۲: از گفتهٔ نیک‌خواه)

هرمَزدِ نوشین‌روان

پادشاهی هرمَزد[۱] دوازده[۲] سال بود

بخندید[۳] تَموز با سرخ[۴]سیب
همی‌کرد با[۵] بار و برگش[۶] عِتیب[۷]:

که آن[۸] دسته‌ی گل به[۹] وقتِ بهار
به مستی همی‌داشتی در کنار[۱۰]،

همی باد[۱۱] شرم آمد[۱۲] از رنگِ اوی[۱۳]،
همی یادِ یار[۱۴] آمد[۱۵] از چنگ[۱۶] اوی[۱۳]،

چه کردی[۱۷]؟ که بودت خریدارِ آن[۱۸]؟
کجا یافتی تیزبازارِ[۱۹] آن[۱۸]؟

عقیق و زَبَرجَد که دادت[۲۰] به هم؟
ز بارِ گران[۲۱] بارِ گوهر[۲۲] به خم!

همانا که گل را بها خواستی
بدان رنگِ رخ[۲۳] را بیاراستی[۲۴]!

همی رنگِ شرم[۲۵] آید[۲۶] از گردنت
همی[۲۷] مشک بوید ز پیراهنت!

۱ـس: هرمز پسر کسری؛ ک: هرمز؛ س۲: هرمزد نوشروان؛ متن =ل، ق ۲ـک: یازده؛ متن =ل، س، ق، س۲؛ ل۲ سرنویس ندارد؛ بنداری: ذکر نوبة هُرمُزد بن کسری انوشروان. و کانت مدّة ملکه اثنتی عشرة سنة و خمسة أشهر ۳ـ(ب: بخندد)؛ متن ← ۴ـ(ق۲: نارنج با)؛ ق: بخندد تموز از بر شاخ؛ (لن۲: به خنده نمود اندرو سرخ (!))؛ متن =ل، س، ک، س۲ (نیز لی ـ و، آ) ۵ـق: بجوید ازین (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه) ۶ـل، ق (نیز ق۲، و): نار و (و: <و>) نرگس؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): تازه نرگس؛ متن =ک (نیز پ، لن۲) ۷ـل، س، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، لن۲، ب): عتاب (پساوند نادرست است)؛ ق: عنیب (!)؛ متن =(ق۲، لی، آ) ۸ـ(ق۲: از؛ ل۲ این) ۹ـس، ک، س۲ (نیز آ): که؛ متن =ل، ق (نیز ق۲ ـ لن۲، ب) ۱۰ـ(ل۳: برکنار؛ ق۲: رایشان دادکار؛ و: بهشتی که می‌داشتی برکنار) ۱۱ـ(و: نار (بی‌نقطه)؛ پ: همه یاد) ۱۲ـل، س۲ (نیز ل۳، و، آ): آید؛ متن =س، ق، ک (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۱۳ـل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن =ک (نیز ق۲، پ، لن۲) ۱۴ـق، ک: بوی ناز؛ س: بوی نار (واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ س۲ (نیز لی، ب): بوی باد؛ (ق۲: بوی نار؛ ل۳: بوی مشک؛ و: باد مهر؛ لن۲: بوی باز؛ آ: بوی مهر؛ پ: همه بوی ناز)؛ متن =ل ۱۵ـس۲: <آمد>؛ (و، آ، ب: آید)؛ متن =ل ـ ک (نیز ق۲ ـ پ، لن۲) ۱۶ـق: نیک (!) ۱۷ـ(و: گویی) ۱۸ـ(پ: ازان؛ و: اوی) ۱۹ـل: نیز بازار (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق، س۲: نیز بازار؛ (ق۲: چو بد یافتی خود هم از کار)؛ متن =س، ک (نیز لی ـ ب) ۲۰ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): دارد؛ ک: گذارد؛ متن =ل، ق (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۲۱ـ(لن۲: کژ از (← گران؟)؛ ل: بازارگان؛ (پ: بازی‌گران (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن ← ۲۲ـق: شاخ گوهر؛ (ق۲: شاخ تو هم؛ و: پشت کردی)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۳ـس (نیز ل۳): گل ۲۴ـک: بیاحرا<ستی ۲۵ـ(پ: شیر) ۲۶ـس: آمد ۲۷ـ(پ: مگر)

مگر جامه[1] از مشتری[2] بستدی — به لؤلؤبر از خون[3] نُقَط[4] برزدی!
زَبَرجَدْت برگست[5] و چرمت[6] بنفش — سرت برتر از کاویانی‌درفش
به پیرایه‌ی سرخ و سبز[7] و سپید[8] — مرا کردی[9] از برگِ گل[10] ناامید

نگارا، بهارا، کجا رفته‌ای — که آرایشِ باغ بنهفته‌ای؟
همی مهرگان بوید از باد تو[11] — به جام میی نَوْ کنم[12] یاد تو[11]!
چو رنگت شود سبز[13] بستایمت — چو دیهیم هرمز[14] بیارایمت!
که[15] امروز تیزست بازارِ من — نبینی[16] پس از مرگ آثارِ[17] من!

آغاز داستان[18]

یکی پیر بُد مرزبان هری[19] — پسندیده و دیده از هر دری،
جهاندیده‌یی[20] نامِ او بود ماخ[21] — سَخُن‌دان و با فرّ و با یال[22] و شاخ[23]!
بپرسیدمش تا چه داری به یاد — ز هرمز که بنشست[24] بر تختِ داد[25]؟
چُنین گفت پیرِ خراسان[26] که شاه — چو بنشست بر نامورپیشگاه،

نخست آفرین کرد بر کردگار — توانا و داننده‌ی روزگار[1]،
دگر گفت ما تخت[2] نامی کنیم[3] — گرانمایگان را گرامی کنیم[3]
جهان[4] را بداریم[5] در زیر پرّ — چُنان‌چون پدر داشت[6] بآیین[7] و فرّ
گنه‌کردگان[8] را هراسان کنیم — ستم‌دیدگان را تن‌آسان[9] کنیم
ستون بزرگی‌ست آهستگی — همان بخشش و داد و شایستگی[10]
بدانید کز کردگارِ جهان — بد و نیک هرگز نماند[11] نهان!
نیاگان ما تاج‌دارانِ دهر — که از دادشان آفرین بود بهر[12]،
نجستند جز داد و آهستگی[13] — بزرگیّ و گردیّ[14] و شایستگی!
ز کهتر پرستش[15] ز مهتر نواز — بداندیش را داشتن در گداز!
به[16] هر کشوری دست و[17] فرمان مراست[18] — توانایی و رای و[19] پیمان[20] مراست[18]!
کسی را که یزدان کند[21] پادشا — بنازد[22] بدو[23] مردمِ پارسا!
سرِ مایه‌ی شاه[24] بخشایش‌ست — زمانه ز بخشش بر آسایش‌ست[25]
به درویش‌بر مهربانی کنیم — به پرمایه‌بر[26] پاسبانی کنیم
هر آنکس که ایمِن شد از کار خویش — برِ ما جوان[27] کرد آثار[28] خویش
شما را به من[29] هرچ[30] هست آرزوی[31] — مدارید باز از دلِ[32] نیک‌خوی[31]

۱ـس (نیز لی): دانا و پروردگار؛ ق،ک (نیز ق۲، و، لن۲، ب): دارندهٔ روزگار؛ متن =ل، س۲ (نیز ل۳، پ، آ)؛ بنداری (۱۸ـ۱۹): فقال: إنه حین علا التخت قال ففتح کلامه بحمدالله و الثناء علیه ۲ـس۲ (نیز لن۲، آ): بخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی، ل۳، ب: بخت) ۳ـل (نیز ق۲): کنم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ(لن۲: کهان) ۵ـ(و: درآریم) ۶ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و ـب): بد؛ متن =ل، ق (نیز پ) ۷ـل: با داد؛ ق: با زیب؛ (و: با رای)؛ متن =س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۸ـ(ق۲: گنه کارگان) ۹ـس۲ (نیز لی، آ، ب): چو رنج آیدش پیش آسان؛ در لی لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ در ق۲ این بیت با بیت افزوده در ۲۳پ پس و پیش شده است؛ س، ق، ل۳، پ، لن۲، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

کسی بد کند بردباری کنیم — چو رنج آیدش پیش یاری کنیم

ل،ک،ل۲، س۲، لن، لی، و، آ بیت بالا را ندارند ۱۰ـل (نیز آ): بایستگی؛ (لی، لن۲: بزرگی و گردی و شایستگی (=۲۶ب))؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، ب) ۱۱ـ(ق۲: نگردد)؛ در لن۲ این بیت پس از بیت ۲۸ آمده است؛ ک، ل۳ بیت‌های ۲۴ـ۲۶ را ندارد ۱۲ـ(لی: دهر (پساوند ندارد)) ۱۳ـل: بایستگی ۱۴ـ(لی: رادی) ۱۵ـل: پرست و ۱۶ـق: ز ۱۷ـ(ق۲: خوبی همه دست) ۱۸ـ(آ: تراست) ۱۹ـل (نیز لی): داد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(پ، لن۲: برهان) ۲۱ـ(ل۳: هر آنگه که دانا بود) ۲۲ـک: نیازد؛ (آ: بیارد) ۲۳ـل، س: برو ۲۴ـل: که سرمایهٔ شاه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـس۲ (نیز پ، لن۲): آرایشست؛ ل: بآسایشست؛ (و: در آسایشست)؛ متن = ق، ک (نیز ل۳، آ)؛ س، لی، ب این بیت را ندارند؛ ق۲ این بیت را پس از بیت ۴۱ آورده و در اینجا به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

همه کار ما داد و بخشایشست — ز فرهنگ گیتی بر آسایشست

۲۶ـق: ستمدیده را ۲۷ـ(ق۲: چنان) ۲۸ـق، ک (نیز ق۲، لی): بازار؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ل۳ـب) ۲۹ـ(ق۲، پ، و، لن۲: ما)؛ ک: دائماً ۳۰ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ـب): هر چه؛ متن =ل ۳۱ـس۲: آرزو ـخوی (پساوند ندارد)؛ (پ، و، لن۲، آ: آرزو ـخو) ۳۲ـق: راز دل؛ (ق۲، لن۲: راز دل از؛ پ: راز از دل)؛ متن =ل، س، ک (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)

ز چیزی که دلشان[1] هراسان بود[2]
هر آنکس که هست از شما نیک‌بخت
میان بزرگان[7] درخشش مراست
شما مهربانی به[11] افزون کنید
هر آنکس که پرهیز کرد از دو[12] کار
به خشنودی کردگار[13] جهان
دگر[15] آنک[16] مغزش بود پرخرد
چو نیکی فزاید[20] به روی کسان
میامیز با مردمِ کژّگوی[23]
وُگر[25] شهریارت[26] بود دادگر
گر ایدونک[28] گویی[29] ندانی[30] همی
چو بخشایش از دل کند شهریار
هر آنکس که تهدید[34] ما داشت[35] خوار
چو شاه از تو خشنود شد راستی‌ست[38]

مرا داد از آن دادن[3] آسان بود[4]
همه شاد باشید[5] ازین[6] تاج و تخت!
چو[8] بخشایش[9] و داد و بخشش[10] مراست
ز دل کینه و آز بیرون کنید!
نبیند دو چشمش بدِ روزگار:
بکوشید[14] یکسر کهان و مهان،
سُوی[17] ناسپاسی[18] دلش ننگرد[19]
بود مزدِ آن سوی او[21] نارسان[22]!
که او[24] را نباشد سَخُن جز به روی[23]!
تو بر وی[27] گمانی به سستی مبر!
سَخُن‌های شاهان[31] چه خوانی[32] همی؟!
تو اندر زمین تخمِ کژّی مکار[33]!
بشوید دل از خوبیِ[36] روزگار[37]!
وُ زو[39] سر بپیچی درِ[40] کاستی‌ست[38]!

۱ـک: دلشان؛ (ل۳: دانا؛ ق۲: دل مردم بد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ(و: شود) ۳ـس: داد؛ ق: از دادن؛ (لی، پ، و، لن۲: ازان دادن)؛ ل: دادن داد؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ، ب) ۴ـ(لی: شود) ۵ـک: باشند ۶ـل: زین؛ ق: از؛ ک (نیز لی): ازان؛ (ق۲: بر)؛ متن = س، س۲ (نیز ل۳ـب) ۷ـ(ق۲: به تخت اندرون خود) ۸ـ(و: که) ۹ـس: آرایش ۱۰ـ(ق۲: داد پوشش) ۱۱ـق: بر؛ در س، لی لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۱۲ـ(لی: او ز؛ ب: دارد ز) ۱۳ـ(لن۲: شهریار) ۱۴ـ(ب: بکوشند)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۵ـس۲: دل ۱۶ـ(ل۳، پ، لن۲: آنکه) ۱۷ـس، س۲ (نیز لی، ل، ل۳، آ، ب): شود؛ متن = ل ـل۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۸ـس: ناسپاسی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۲: ناسپاسان ۱۹ـس (نیز لی، ب): ننگرد؛ س۲ (نیز ل۳): نبگرد ۲۰ـس، س۲ (نیز ق۲، لی، ل، ل۳، و، لن۲، آ، ب): فزائی؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز پ؛ در ل حرف دوم بی‌نقطه) ۲۱ـس، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب): تو؛ (پ: وی)؛ ل: من سوی او؛ ق، ل۲: را سوی او؛ (آ: آنکس سوی)؛ متن = (ق۲) ۲۲ـل، س (نیز و): نارسان (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: بارسان؛ (ب: پاسبان)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـپ، لن۲، آ) ۲۳ـ(آ: گو ـرو)؛ س (نیز ب): گوی ـچرب‌گوی (پساوند ندارد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(لن۲: آن) ۲۵ـق، ل۲ (نیز و): اگر ۲۶ـق، ک: شهریاری ۲۷ـ(آ: وحی ←) ۲۸ـس (نیز ب): ورایدونکه؛ (لی: وریدونکه؛ ل۳، پ: گرایدونکه) ۲۹ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): کژّی؛ س۲: گوید؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۳۰ـک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲): نداند؛ (لی: نگوید؛ ل۳: بداند)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز ب) ۳۱ـ(و: ایشان) ۳۲ـس: نخوانی؛ ک (نیز پ، و): نخواند؛ (ق۲، ب: بخواند؛ لی: نجوید؛ ل۳: بداند)؛ متن = ل، ق، ل۲ ۳۳ـس (نیز لی، ب): نیکی بکار؛ س۲ (نیز آ): نیکی مکار؛ متن = ل ـل۲ (نیز ق۲، ل۳ ـلن۲) ۳۴ـق: فرمان؛ (ق۲: او پند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر: که تهدید ← زلیفن ز؟ (← سوم ۲۷۲۸/۲۷۴پ) ۳۵ـل: کرد؛ (لی: داش (!)؛ آ: پاداش (!)) ۳۶ـ(پ، لن۲: خون او) ۳۷ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): شهریار؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲)؛ ک این بیت را ندارد ۳۸ـل۲ (نیز ق۲): راستست ـکاستست؛ متن = ل، س، ک (نیز پ، و) ۳۹ـل۲: کز و؛ (ق۲: ازو؛ پ: وگر) ۴۰ـس (نیز و): سر؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ س۲، لی، ل۳، آ، ب این بیت و ق این بیت و بیت سپسین را ندارند

درشتیش نرمی‌ست[1] در پندِ تو
ز نیکی[5] مپرهیز هرگز به رنج[6]
چن[9] اندر جهان کامِ دل یافتی،
چو دیهیم هفتاد بر سر نهی
به هر کارِ درویش دارد دلم
همی‌خواهم از پاک پروردگار
که[15] درویش را شاد[16] دارم به[17] گنج
هر آنکس که شد در جهان شاه‌فش[20]
سرش را بپیچم[22] ز گندآوری
همین‌ست[25] فرجام و آغازِ[26] ما
درود جهان‌آفرین بر[28] شما[29]

چو بشنید گفتارِ او انجمن

بجوید[2] که[3] شد گرم[4] پیوندِ تو
مکن شادمان دل[7] به بیداد[8] گنج[6]!
رسیدی به جایی که[10] بشتافتی،
همه[11] گِرد کرده[12] به دشمن دهی!
نخواهم[13] که اندیشه زو بگسلم!
که چندان[14] مرا بردهد روزگار،
نیارم[18] دلِ پارسا را[19] به رنج!
سرش گردد از گنجِ[21] دینار گش[20]،
نخواهم[23] که جوید کسی مهتری[24]!
سَخُن گفتنِ فاش و هم رازِ[27] ما
خمِ چرخِ گردان زمینِ[30] شما[29]

پراندیشه گشتند از آن[31] تن به تن

۱ـل: نرمست؛ س: درشتیست نرمست؛ ک (نیز ب): درشتیست و (ب: <و>) نرمیست؛ س۲: درشتست برمست؛ (ق۲: درشتی و بزمست؛ لی، آ: درستیست نرمیست؛ ل۳، لن۲: درستیش نرمست)؛ متن = (پ، و) ۲ـس، ک، س۲ (نیز لی، لن۲، ب): نجوید؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ؛ در ل، ق۲ حرف یکم بی‌نقطه) ۳ـس، ک، س۲ (نیز ق۲ـب): چو؛ متن = ل ۴ـل: نرم؛ ل۲ این بیت را ندارد ۵ـ(لی: ننگی؛ ب: گیتی) ۶ـس (نیز لی، ب): گنج ـرنج؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـق: شادمانه؛ (ق۲: شاد دل را)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـک (نیز پ، و، آ): بیداد و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـل ـل۲ (نیز ق۲ـب): چو؛ متن = س۲ ۱۰ـ(آ: و)؛ در ق، ل۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۱ـل: همی ۱۲ـل۲: کردهٔ خود؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـس۲ (نیز و، ب): نخواهد؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۰ـ۵۲): و خطب خطبهٔ بلیغة وعد فیها قوما و أوعد آخرین، و قوی بها قلوب المقوین، و أرعد فرائص المکثرین ۱۴ـ(لن۲: چندین)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

که درویش را پاک روزی دهم　　همه شادی و دلفروزی دهم

۱۵ـ(ق۲: چو) ۱۶ـ(ق۲: یاد) ۱۷ـق (نیز ل۳): ز ۱۸ـ(ق۲: ندارم) ۱۹ـس (نیز لی، ب): پارسایان؛ بنداری (۵۳ـ۵۴): فقال فی آخر کلامه: إنی أسأل اللّه تعالی أن ینسئ فی أجلی حتی أسر قلوب جمیع من فی المملکة من أهل الفاقة و المسکنة، متجنبا عما یوغر صدور أهل التقی و العفة ۲۰ـ(لی: بس ـبس (حرف یکم بی‌نقطه)؛ پ: وش ـکش) ۲۱ـل۲: رنج؛ (آ: گنج و) ۲۲ـ(ل۳، ب: نپیچم) ۲۳ـل: نباید؛ (ب: نخواهد) ۲۴ـ(آ: داوری) ۲۵ـل: چنینست؛ س: همانست؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـل: انجام و آغاز؛ ق، س۲: آغاز و فرجام (س۲ پساوند ندارد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ(لن۲: آواز؛ ب: آغاز (پساوند ندارد))؛ ق: از عدل وز نام؛ (ق۲: هوش و هم راز)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـ(ق۲: چنین باد تا باد دین) ۲۹ـل: شماست ۳۰ـل۲ (نیز ل۳): زمین بر؛ س، س۲ (نیز لی، لن۲، ب): بادا زمین؛ (پ، آ: بادا زمین بر)؛ ق: فلک چون زمین زیر و برتر؛ متن = ل (نیز ق۲، و)؛ ک به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

درود جهان‌آفرین کردگار　　به یاران ما بر هزاران هزار

بنداری (۵۵ـ۵۸): و کل من کان فی الدنیا یتشبه بالملوک عن رأس الاغترار بکثرة الذخائر و اکتناز الکنوز أخرجت النخوة من دماغه. و لا أترک أحدا یطلب التفوّق فی المملکة ۳۱ـل: زان؛ س (نیز لی، ل۳، و، آ): ازو؛ (ق۲: زو)؛ متن = ق ـس۲ (نیز پ، لن۲، ب)

سرِ گنج‌داران[1] پر از بیم گشت[2] ستمگاره را[3] دل به دو نیم گشت[2]
خردمند و[4] درویش از آن[5] هرک[6] بود به دلْش اندرون شادمانی[7] فزود

چُنین بود تا شد بزرگیش راست بر آن چیزبر پادشا شد که خواست[8]
برآشفت و خویِ بد آورد پیش به یک سو شد از راه و[9] آیین و کیش[10]!
هر آنکس که نزدِ پدرْش[11] ارجمند بُدی شاد و[12] ایمِن ز بیم[13] گزند،
یکایک تبه کردشان بی‌گناه! بدین[14] گونه بُد[15] رای[16] و آیین شاه
سه مرد از دبیران[17] نوشین‌روان[18] یکی پیر و دانا[19] و دیگر جوان،
چن[20] ایزدگُشَسپ[21] و دگر برزمهر[22] دبیری[23] خردمند با فرّ و چهر،
سدیگر که[24] ماه‌آذرش[25] بود نام خردمند و[26] روشن‌دل و شادکام!
برِ تخت نوشین‌روان[27] این[28] سه پیر چو دستور بودند و[29] همچون[30] وزیر!

۱ـ(ق۲: بخردان زو) ۲ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): شد؛ (و: کرد)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۳ـ(لن۲: حرا>)؛ بنداری (۵۹ـ۶۰): ثم قام و انفض المجلس. فانکسرت قلوب أرباب الکنوز و خلصوا نجیا یتفاوضون فیما سمعوا من الملک فی ذلک المجلس ۴ـ(لی، ل۳، پ، ب: حو>) ۵ـل: زان؛ ق (نیز و): را؛ (ق۲: روشن‌روان)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۶ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): هر که؛ متن = ل ۷ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل، ل۳، و، آ، ب): روشنایی؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲)؛ ک در اینجا سرنویس دارد: گردانید هرمز آئین خویش را ۸ـک: پادشاهی که خواست؛ (ل۳: کز پادشاهی بخواست؛ ل: هران چیز در پادشاهی که خواست؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۶۱ـ۶۲): و قویت ظهور المتوسطین و المنفِضین. فبقی باسطا لظلال العدل علی الرعیة و مداریا باللطف و المرحمة الی أن استتبت أموره، و انتظمت أحواله، و نفذت أوامره و أحکامه ۹ـل: حو> ۱۰ـک، ل۲، س۲ (نیز لی، و، لن۲،آ): خویش؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، و، ب)؛ بنداری (۶۳): فتغیر و اهتاج و قلب ظهر المجن، و أظهر سوء الخلق، و ترک ماکان علیه من الرسم و الآیین ۱۱ـ(ق۲: پدر حش>)؛ س، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): بد بر درش؛ متن = ل، ق، ک (نیز پ، و، لن۲) ۱۲ـ(ق۲: حو>) ۱۳ـ(ل۳: بهر) ۱۴ـل۲، س۲ (نیز ل۳ـلن۲): برین؛ متن = ل ـک (نیز ق۲، لی، آ، ب) ۱۵ـق، ل۲ (نیز ق۲): شد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و): راه؛ متن = ل، س، ک (نیز ق۲، لی، لن۲، آ، ب)؛ بنداری (۶۴ـ۶۵): و تجرّد لکل من کان مقرّبا عند أبیه من أرباب السیف و القلم فثل عروشهم، و أباد خضراءهم، و رصدهم بالغوائل، و أقصدهم بالفواقر من غیر جرم استوجبوا به مضض العقاب، و لا بادرة استحقوا بها لذع العتاب فضلا عن ضرب الرقاب ۱۷ـق: دلیران ۱۸ـ(لی: نوشیروان) ۱۹ـ(ق۲: برنا)؛ ق: پیر سر بود؛ (ل۳، پ، و، لن۲: پیر دانا)؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، آ، ب) ۲۰ـل ـل۲ (نیز ق۲ـب): چو؛ متن = س۲ ۲۱ـل: آذرگشسب ۲۲ـ(ل۳: یرزمهر؛ لن۲، آ: پر ز مهر)؛ س (نیز لی، ب): چو بوزرجمهر؛ متن = ل، ق ـس۲ (نیز ق۲، پ، و) ۲۳ـل (نیز و): دبیر؛ (لن۲: ز پیر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـل: دگر آنک ۲۵ـس: آذرس؛ ل۲ (نیز ل۳، ب): آدرش؛ (ق۲: اررس (؟)؛ و: آدرس؛ پ: ما آذرش)؛ متن = ل، ق، ک، س، س۲ (نیز لی، لن۲،آ) ۲۶ـق: حو>؛ ب از ۶۸آ و ۶۹آ بیت زیر را ساخته و ۶۸ب و ۶۹ب را انداخته است:

سه دیگر که ماه‌آذرش بود نام بر تخت نوشین‌روان این سه نام

بنداری (۶۶ـ۶۸): قال: و کان لأنوشروان ثلاثة من خواص الکتاب الکفاة الدهاة أحدهم یسمی ایزدکشسب، و الآخر یسمی برزمهر و الثالث یسمی کماه آذر ۲۷ـ(لی: نوشیروان) ۲۸ـل (نیز ل۳، پ): آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـل، ق (نیز لن۲): حو>؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـ(ق۲: همچو)؛ بنداری (۶۹): و کانوا بین یدی تخته کالوزراء؛ فی أیدیهم مقالید الأمور، و تحت تصرفهم مصالح الجمهور

همی‌ساخت هرمز کزین هر[1] سه مرد یکایک برآرد به ناگاه[2] گرد!
همی‌بود از ایشان[3] دلش پرهراس که روزی شوند اندرو[4] ناسپاس

به ایزدگُشَسپ[5] آن زمان[6] دست یاخت[7] به بیهوده[8] بر بند و زندانْش ساخت[9]
دل موبد موبدان تنگ شد رخانش از[10] اندیشه بی‌رنگ[11] شد
ـکه موبَد ز بد[12] پاک بودش سرشت به خردی ورا[13] نام بُد زردهِشت[14]ـ
از آن[15] بندْ[16] ایزدگُشَسپ[17] دبیر چُنان شد کجا[18] خسته گردد به تیر
چو روزی[19] برآمد[20] نبودش زَوار[21] نه خورد و نه پوشش[22] نه انده‌گسار،
ز زندان پیامی فرستاد[23] دوست به موبَد که ای بنده را[24] مغز و پوست،
منم بی‌زواری[25] به زندانِ[26] شاه کسی را بنزدیکِ من نیست[27] راه،
همی خوردنی آرزو[28] آیدم شکم‌گرسِنه رنج بفزایدم[29]،
بر من یکی پاک‌چُپّین[30] فرست چو مُردَم، کفن‌دوز و بالین[31] فرست!

۱ـل: هرمزد ازین هر؛ (لن۲: پنهان که تا زین)؛ س (نیز ق۲،لی، ل۳، و، آ، ب): خواست هرمز کزین هر؛ ق، ل۲: گفت با خود که من زین؛ ک، س۲: خواست هرمزد کین (س۲: کزین) هر؛ (پ: بخت (؟) گفتا کزین هر (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه))؛ متن ← ل ۲ـق، ل۲ (نیز پ): برارم به (پ: ز) ناگاه؛ ک: بناگه برآرد ازین هر سه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـل: زیشان ۴ـک: ازو (وزن درست نیست)؛ (آ: اندران)؛ س: مبادا که گردند بر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ب این بیت را ندارد؛ بنداری (۷۰ـ۷۱): فأخذ هرمزد یدبر فی قتل هؤلاء الثلاثة ۵ـل: آذرگشسب ۶ـل۲: آنگهی؛ (و: اولا)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـل، ق (نیز ق۲، لی، و، آ، ب): آخت؛ ک: تاخت؛ متن = س، ل، س۲، س۲ (نیز ل۳، لن۲): ناخت (حرف یکم بی‌نقطه) ۸ـل: بیهودگی ۹ـ(و: ببستش ببند و بزندانش ناخت (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ پ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ ل۲ در اینجا سرنویس دارد: هلاک کردن هرمزد موبدان خویش را؛ بنداری (۷۲): فافتتح بایزدکشسب، و أخذه و حبسه ۱۰ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز و، آ): ز؛ متن ← ۱۱ـ(لن۲: بپیچید و رویش پر آژنگ)؛ متن = ک، س۲ (نیز لی، ل۳، ب)؛ در س این بیت خوانا نیست ۱۲ـل (نیز ق۲): بدو؛ س خوانا نیست؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـل: مردی ورا؛ (لن۲: مران پیر را)؛ متن ← ۱۴ـ(آ: به خردی و آرام بد در بهشت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ(لی: دران) ۱۶ـ(آ: نشد (حرف یکم بی‌نقطه) ۱۷ـل: آذرگشسب ۱۸ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): دل؛ متن = ل ۱۹ـ(ل۳: دودی) ۲۰ـل: حبرآمد> ۲۱ـل۲ (نیز لی): قرار ۲۲ـل۲: آرام؛ (و: کوشش)؛ ق این بیت را ندارد؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

چه گفت آن گرانمایهٔ نیک‌رای که بیداد را نیست با داد پای

۲۳ـ(لن۲: پیامش فرستاد؛ و: به موبد فرستاد کای ویژه) ۲۴ـل: بند را؛ (پ: ای ...(؟))؛ س: این بنده شد؛ ق: جسم مرا؛ (ق۲، لی، و: این بنده را؛ و: تنم را تو چون جان و خون)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، آ؛ نیز ← ل) ۲۵ـق: زیانی ۲۶ـل۲: نزدیک ۲۷ـ(ل۳: غمی گشته از جا و آرام و) ۲۸ـل: آرزوی ۲۹ـس: افزایدم؛ ل۲: بیفزایدم؛ (و: ببرایدم (حرف یکم و پنجم بی‌نقطه))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـس (نیز لی، آ، ب): چیزی؛ ک: جبین؛ ل۲: خین؛ س۲ (نیز پ): چین؛ (ل۳: دل حبن؛ و: حبن؛ لن۲: حین (حرف دوم بی‌نقطه))؛ ل: یکی خوردنی هین بر من؛ (ق۲: همی خوردنی پاک پیشم)؛ متن ← ک (نیز لن۲) ۳۱ـس (نیز ب): نیزی؛ (لی: بیری؛ و: نر و بالین (حرف دوم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ آ: دوز زهری (!))؛ س۲ (نیز ل۳): مرد (ل۳: مرده) کفن دوز و بالین (ل۳: آئین)؛ (ق۲: دوائی بدین درد ریشم)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز پ حو>، لن۲)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۷۳ـ۸۰): فعظم ذلک علی موبذ الموبذان لصداقة کانت بینهما قدیمة و مودّة أکیدة. فأرسل المحبوس الیه یشکو إلیه ضیق محبسه، و قطع الناس عن زیارته، و أنه حیل بینه و بین الطعام حتی بلغ الجوع منه الی حیث لا طاقة لدیه. و سأله أن ینفذ الیه طعاما

دل موبَد از دردِ[1] پیغام اوی[2] / غمی[3] گشت و از[4] جای و[5] آرامِ اوی[2]!
چُنین داد پاسخ که از کارِ بند[6] / منال[7] ار[8] نیاید[9] به جانت گزند!
ز پیغام او شد دلش پرشکن / پراندیشه شد[10] مغزش از خویشتن!
[به زندان فرستاد لختی خورش[11]؟] / بلرزید از آن کار دل در برش[12]!]
همی‌گفت کاکنون[13] شود[14] آگهی / بدین[15] تاجورمردِ[16] بی‌فرّهی[17]،
که موبَد به زندان فرستاد چیز / نیرزد تنِ ما برش[18] یک پشیز!
گزند آیدم زین[19] جهاندارمرد / کند بر من از خشم رخساره[20] زرد!
هم از مهرِ[21] ایزدگشَسپ[22] دبیر / دلش بود پیچان و رخ چون زریر!
بفرمود تا پاک‌خوالیگرش[23] / به زندان کشد[24] خوردنی‌ها برش
وُ زآنپس[25] نشست از برِ تازی‌اسپ / بیامد بنزدیکِ[26] ایزدگُشَسپ[27]
نگهبانِ زندان چن[28] او را بدید / شد از بیم رنگِ[29] رخش ناپدید!
نیارست گفتن به زندان مرَوْ / که این شهریاری‌ست جوشان و[30] نَوْ!
فرود آمد آن پیر گریان از[31] اسپ / درآمد به زندان[32] ایزدگُشَسپ[33]

۱ـ(ب: داد و) ۲ـل، س، ق، ل۲ (نیز ب): او ـ او؛ (ل۳، و: اوی ـ او (پساوند ندارد)) ۳ـق (نیز لی): غمین ۴ـق (نیز لی): ز؛ ل: زان؛ (پ، آ: وز؛ لن۲: <و> از)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و) ۵ـ(ل۳: <و>)؛ س (نیز ب): جام و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ(آ: شد (!)) ۷ـ(و: مرنج) ۸ـک (نیز لی): از (!) ۹ـل: بیاید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی، ب: بیاید)؛ ق، پ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ ق۲ بیت‌های ۸۲ـ۸۴ را ندارد و به جای آنها بیت زیر را آورده است:

ز کردار هرمز بنالید مرد / ز اندیشه رنگ رخش گشت زرد

۱۰ـس۲: بد ۱۱ـق، ل۲: طعام؛ متن = ل ۱۲ـق، ل۲: ز دردش بمانده بی‌آرام و کام (ل۲: جام)؛ متن = ل؛ س، ک، س۲، ق۲ـب این بیت را ندارند این بیت تنها در ل، ق، ل۲ آمده است ۱۳ـ(پ، آ: اکنون) ۱۴ـ(لن۲: رسد) ۱۵ـق، ل۲ (نیز پ): بدان ۱۶ـل، ق، ل۲ (نیز پ): ناجوانمرد (← تاجورمرد؟)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـس (نیز ل۳): با فرّهی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـق (نیز و): سر (و: دل) ما برش؛ (ق۲: همان جان ما)؛ متن ← ۱۹ـق: زان؛ (لی: آمدم زین؛ ق۲: بد آید مرا از)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـس (نیز لی، ب): دل روی؛ ک، س۲ (نیز آ): را روی؛ (ق۲، ل۳: و کین روی؛ پ: او روی)؛ ق، ل۲: کینه او روی؛ متن = ل (نیز و، لن۲)؛ بنداری (۸۱ـ۸۷): فتألم قلب الموبذ من رسالته و أخذه المقيم المقعد على حالته. و لم يتجاسر على إنفاذ الطعام اليه خوفا من الملک ۲۱ـل: بهر ۲۲ـل: آذرگشسب ۲۳ـ(ب: خوالیگران (پساوند ندارد)) ۲۴ـق (نیز لن۲): برد؛ ب این بیت را دو بار نوشته است؛ بنداری (۸۸ـ۸۹): فأخذه الفكر فى ذلک فحملته الشفقة و الرقة على أن أمر المستخدمين بحمل الطعام اليه ۲۵ـل، ق، ل۲ (نیز ق۲): ازان پس؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـق، ل۲: زندان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـل، س۲ (نیز لی، آ، ب): آذرگشسب؛ متن = س ـ ل۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ بنداری (۹۰): ففعلوا و قام و ركب الى السجن ۲۸ـس، ک (نیز ق۲ ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۲۹ـ(لی: <رنگ>)؛ ل، ق، ل۲ بیت‌های ۹۱ـ۹۳؛ لی، آ، ب بیت‌های ۹۲ـ۹۴ و ل۳ بیت‌های ۹۲ـ۹۳ را ندارند؛ این بیت‌ها را بنداری داشته است ۳۰ـس: <و>؛ ک: خودکام و؛ (لن۲: شهریاری جوانست)؛ متن = س۲ (نیز ق۲، پ، و)؛ س در اینجا سرنویس دارد: آمدن موبد موبدان بنزدیک ایزدگشسپ دبیر؛ بنداری (۹۱ـ۹۲): فلما رآه السجانون فزعوا منه و لم يتجاسروا على منعه من الدخول ۳۱ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲): ز؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۲ـس، ک، س۲ (نیز و): بیامد بنزدیک (= ۹۰ب)؛ (ق۲: همی رفت تا پیش)؛ متن = (پ، لن۲) ۳۳ـس۲: آذرگشسپ

گرفتند مر یکدگر را کنار / پر از درد و مژگان چن[1] ابرِ بهار!
ز خوی بدِ[2] شاه چندی[3] سَخُن / همی‌رفت تا شد سَخُن‌شان[4] کَهُن[5]
نهادند خوان پیشِ ایزدپرست[6] / گرفتند پس واژ[7] و برسم به دست[8]
پس ایزدگُشَسپ[9] آنچ اندرز[10] بود / به زمزم[11] همی‌گفت و موبد شنود:
ز دینار و از[12] گنجِ آراسته[13] / هم از کاخ و ایوان و از خواسته[14]
به موبد چُنین گفت کای نامجوی / چو رفتی از[15] ایدر به هرمز بگوی[16]:
که گر[17] سر نپیچی[18] ز گفتارِ من / براندیشی[19] از رنج و تیمارِ[20] من،
که از شهریارانِ تو خورده‌ام[21] / ترا نیز بر بر بپرورده‌ام[22]،
بدآن[23] رنج پاداش بند آمده‌ست / پس از رنج بیمِ گزند آمده‌ست،
دل بی‌گنه[24] پرغم[25] ای[26] شهریار / به یزدان نمایم به روزِ شمار!

گفتار اندر زهر دادن هرمز موبد را[27]

چو موبد سُوی خانه شد درزمان / ز کارآگهان رفت مردی دمان[28]،
شنیده یکایک به هرمز بگفت[29] / دلِ شاه با رایِ بَد گشت جفت

۱ـل ـل۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲): چو؛ متن تصحیح قیاسی است؛ ل۳ این بیت را پس از بیت ۹۱ آورده است؛ بنداری (۹۳ـ۹۴): فدخل و اعتنق صاحبه و بكى لما رأى به ۲ـ(ق۲: بیدادی) ۳ـل۲: جیدی (!) ۴ـل، ق (نیز ق۲، و، آ): سخنها؛ ل۲: باشد سخنها؛ (لی: همی رفتشان تا سخن شد)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، ب) ۵ـق (نیز ل۳، آ): به بن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـل: آذرگشسب؛ س ـ س۲ (نیز ق۲ ـ و، آ، ب): ایزدگشسب؛ متن = (لن۲) ۷ـس، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، آ، ب): باژ؛ ق (نیز ق۲، لی): باز؛ متن ← ۸ـس: بر اسب؛ (و: یاد می و جام و اسب)؛ ک: بجستند از برسم و واژ کسب (؟)؛ متن = ل ۹ـل: آذرگشسب ۱۰ـک (نیز لی، پ ـ ب): آنچه اندز؛ ل۲: آنک اندرز؛ (ق۲: از در پند؛ ل۳: آنچه سوگند)؛ متن = ل، س، ق، س۲ ۱۱ـ(ق۲: بر او) ۱۲ـق، س۲ (نیز پ، لن۲): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـل: و از خواسته ۱۴ـس، ق (نیز ب): هم خواسته؛ ل: آراسته؛ ل۲، س۲: ز خواسته؛ (ق۲: پیراسته)؛ متن = ک (نیز لی ـ آ)؛ بنداری (۹۵ـ۹۸): ثم أوصى المحبوس اليه، و أطلعه على دفائنه و كنوزه ۱۵ـ(پ، و: ز) ۱۶ـل، س، ک (نیز ق۲، لی): هرمزد گوی؛ س۲: موبد بگوی؛ متن = ق، ل۲ (نیز ل۳ ـ ب) ۱۷ـ(ل۳: نگر) ۱۸ـس، ق، س۲ (نیز ق۲، و): بپیچی (حرف نخست بی‌نقطه)؛ (لی، آ: بپیچی)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، ب) ۱۹ـ(ق۲، لی: براندیش) ۲۰ـق: آزار؛ ل۲: درد و پیکار ۲۱ـس: که من دیده‌ام؛ ک، ل۲: نو (در ل۲ حرف یکم این واژه بی‌نقطه) خورده‌ام؛ (آ: ترا خورده‌ام (!)؛ لی: شهریار تو من خورده‌ام؛ ل۳: شاه چه رنجها برده‌ام؛ ق۲: پیش پدرت اندرون برده‌ام)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز پ، و، لن۲، ب) ۲۲ـ(ل۳: پر بپرورده‌ا)؛ ل، ل۲: در بر بپرورده‌ام؛ س: همان درد و سختی که من دیده‌ام (پساوند ندارد)؛ س۲ (نیز لی، آ، ب): بر آئین ببر بآئین ببر) بر بپرورده‌ام (لی: نیاورده‌ام)؛ متن = ق، ک (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۲۳ـل۲: بدین ۲۴ـ(ق۲، لی: برگنه) ۲۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): برغم؛ ق: در غم؛ (ق۲: از غم)؛ متن = (پ، و، لن۲) ۲۶ـس ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): <ای>؛ متن = ل؛ پ پس از این بیت افزوده است:

چو بر بی‌گنه بر ببخشی رواست / که بخشایش از زینت پادشاست

بنداری (۹۹ـ۱۰۳): و سأله أن يتشفع فى حقه الى الملک، و يذكره بحقوقه القديمة و مواتّه المهيدة ۲۷ـل۲: هلاک کردن هرمزد موبدان خویش را؛ متن = ل؛ س، ق، ک، س۲ سرنویس ندارند ۲۸ـ(لی، ب: دوان؛ ق۲: به کارآگهان گفت مرد دوان) ۲۹ـل (نیز لی، ب): هرمزد گفت؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۰۴ـ۱۰۵): فقام الموبذ و خرج. و أنهى بعض أصحاب الأخبار الى هُرمُزد دخول الموبذ عليه، و إنفاذه الطعام اليه

از[1] ایزدگُشَسپ[2] آنگهی[3] شد درشت — به زندان فرستاد و او را بکشت
سَخُن‌های موبد فراوان شنید — بر و[4]بر نکرد ایچ گونه پدید!
همی‌راند اندیشه بر[5] خوب و زشت — شُوی چاره‌ی[6] کشتن زردهِشت!
بفرمود تا زهر خوالیگرش — نهانی برد پیش در یک[7] خورش
چو موبد بیامد به هنگامِ بار — به پرسیدنِ[8] نامورشهریار،
بدو گفت کامروز[9] از[10] ایدر مرَوْ — که خوالیگری[11] یافتستیم نَوْ!
چو بنشست موبد نهادند[12] خوان — ز موبد بپالود[13] رنگ رخان!
بدانست کآن خوان[14] زمانِ وی‌ست — همان راستی در گمان وی‌ست؛
خورش‌ها ببردند[15] خوالیگران — همی‌خورد شاه[16] از کران تا کران!
چن[17] آن کاسه‌ی زهر[18] پیش آورید — نگه کرد موبد، بدآن[19] بنگرید،
بدآن[20] بر گوا[21]شد[22] دلِ پاک اوی[23] — که زهرست در کاسه[24] تریاک اوی[23]!
چو هرمز نگه کرد[25]، لب را ببست — بدآن[26] کاسه‌ی زهر یازید دست،
برآن‌سان[27] که شاهان[28] نوازش کنند[29] — برآن[30] بندگان نیز نازش[31] کنند[29]،
از آن کاسه برداشت مغزاستخوان — بیازید[32] دستِ گرامی به[33] خوان
به موبَد چُنین گفت کای[34] پاک‌مغز — ترا کردم[35] این لقمه‌ی پاک و[36] نغز!

۱ـل،ق،ک (نیز پ،و،ب): ز؛ (ق۲، لن۲: بر)؛ متن = س،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳،آ) ۲ـل: آذرگشسپ ۳ـس،ک،س۲ (نیز ق۲ـب): آن زمان؛ متن =ل،ق،ل۲ ۴ـ(لی: بدو)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۰۶ـ۱۰۷): فاغتاظ من ذلک، و أمر بالمحبوس فقتل فی حبسه ۵ـس،ک (نیز ق۲، لی، ب): اندیشهٔ؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز پ ـآ) ۶ـ(لی: خانهٔ) ۷ـ(لن۲: او در)؛ س ـس۲ (نیز ل۳،پ،آ،ب): بیامیخت اندر؛ (لی: بیاموخت اندر)؛ متن = ل (نیز ق۲،و)؛ بنداری (۱۰۸ـ۱۰۹): و کثرت فی موبذ الموبذان مقالات المفسدین و أصحاب الأغراض و الحاسدین عند الملک فازداد حقده علیه حتی حمله ذلک علی أن أمر صاحب طعامه بأن یسم بعض الأطعمة و یقدّمه الیه ۸ـل: بنزدیکی؛ س (نیز لی): بپرسید پس؛ ک: پرستیدن؛ (ق۲: بپرسید ازو؛ ب: بپرسید آن)؛ متن =ق،ل۲،س۲ (نیز ل۳ـآ) ۹ـس،ق،ل۲، س۲ (نیز ق۲ـب): امروز؛ متن =ل،ک ۱۰ـل: ز ۱۱ـ(آ: خوالیگرش)؛ بنداری (۱۱۰ـ۱۱۱): فلما حضر الموبذ برسم الخدمة فی مجلس هرمز د و أراد النهوض للانصراف قال له الملک: لا تبرح فإنا ظفرنا بطباخ جدید ۱۲ـک: نهادست ۱۳ـ(ل۳: بیالود موبد دو) ۱۴ـ(لی،آ: خان)؛ بنداری (۱۱۲ـ۱۱۳): فأحضروا الطعام فتغیر الموبذ و أحس بالأمر، و علم أن ذلک الطعام یذیقه الحمام ۱۵ـ(لن۲: چو بردند؛ آ: بدادند) ۱۶ـ(لی: خوردشان) ۱۷ـل ـل۲ (نیز ق۲ـب): چو؛ متن = س۲ ۱۸ـق: زرّ ۱۹ـ(لن۲: بدو) ۲۰ـل (نیز و): بران؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـل،ق،ک،ل۲ (نیز ل۳،لن۲،آ): بدگمان؛ س،س۲ (نیز لی،پ،ب): بی‌گمان؛ متن =(ق۲،و) ۲۲ـل: ‹شد› ۲۳ـل،س،ق، ل۲،س۲ (نیز ق۲،و،آ،ب): او؛ متن =ک (نیز لی،ل۳،پ،لن۲) ۲۴ـل،ق،ل۲ (نیز ل۳،و،لن۲): بر خوان؛ (ق۲،پ: بر خوان ز)؛ متن =س،ک،س۲ (نیز لی،آ،ب)؛ بنداری (۱۱۴ـ۱۱۶): فأخذ الملک یأکل و أمر «الخوانسلار» فوضع الصحفة المسمومة عند الموبذ ۲۵ـل: کرد و ۲۶ـل (نیز ل۳): بران ۲۷ـس،ق،ل،س۲ (نیز ق۲،لی،پ ـب): بدانسان؛ متن =ل،ک (نیز ل۳) ۲۸ـل۲: شاهش ۲۹ـل۲: کند ۳۰ـس ـس۲ (نیز لی، پ ـب): بدان؛ متن =ل (نیز ق۲،ل۳) ۳۱ـ(ق۲: تارش (!))؛ ل۲: بر نیایش ۳۲ـل: بیازید (حرف نخست بی‌نقطه)؛ ق: نیازید؛ (پ: چو یازید؛ لن۲: بیاز رید›) ۳۳ـ(و: ز)؛ در ل۳لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۳۴ـس۲: کین ۳۵ـ(ق۲: دادم) ۳۶ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـو): ‹و›؛ (لن۲: کار)؛ متن =ل،ق (نیز آ،ب)

دهان[1] باز کن تا خوری زین خورش — وُ زین[2] پس چُنین باشدت[3] پرورش
بدو گفت موبد[4]: به جان و سرت — که جاوید بادا سر و افسرت،
کزین نوشه[5] خوردن نفرماییم[6] — به سیری[7] رسیدم[8]، نیفزاییم[9]!
بدو گفت هرمز[10]: به خورشید[11] و ماه — به پاکی روانِ خردمندشاه[12]،
که بستانی این نوشه[13] زانگشتِ من — بدین[14] آرزو نشکنی[15] پشتِ من!
بدو[16] گفت موبد که فرمان شاه — بیاید[17]، نماند[18] مرا[19] رای[20] و راه!
بخَورد و ز خوان زار و[21] پیچان برفت — همی‌راند[22] تا[23] خانه‌ی خویش تفت!
از آن خوردنِ زهر با کس نگفت — یکی جامه افگند[24] و[25] نالان[26] بخفت!
بفرمود تا پای‌زهر آورند — ز گنجِ کَهُن بازِ شهر[27] آورند،
فروخورد تریاک و[28] نآمد[29] به کار — ز هرمز به یزدان بنالید[30] زار!

یکی استواری فرستاد شاه — بدان تا کند کار موبَد نگاه،
که آن[31] زهر شد بر[32] تنش کارگر؟ — گر[33] اندیشه‌ی ما نیامد به بر[34]؟

۱ـل،ک (نیز لن۲): دهن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـل: کزین؛ ل۲ (نیز لی): وزان؛ (ق۲،پ: ازین)؛ متن = س ـس۲ (نیز ل۳،و ـب) ۳ـس،ک،س۲ (نیز ق۲ ـب): بایدت؛ متن =ل،ق،ل۲؛ بنداری (۱۲۱ـ۱۱۷): فأخذ الملک یتملقه و أخذ قطعة من ذلک الطعام و قال له: افتح فاک و کل هذه اللقمة ۴ـ(لی: ‹موبد›) ۵ـس،س۲ (نیز ق۲،لی،لن۲،ب): توشه؛ متن =ل،ق،ک،ل۲ (نیز ل۳،پ،و،آ) ۶ـ(ب: نیفزاییم) ۷ـل۲: پیری ۸ـس۲ (نیز ق۲،و): رسیدن ۹ـق،ل۲ (نیز ق۲): نبخشائیم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک: نه‌افزائیم؛ (لی،آ: بیفزائیم)؛ متن = ل،س،س۲ (نیز ل۳ـلن۲)؛ ب از ۱۲۲آ و ۱۲۶آ یک بیت بی‌پساوند ساخته و ۱۲۳ب، ۱۲۴ـ۱۲۵ و ۱۲۶ب را انداخته است؛ بنداری (۱۲۲ـ۱۲۳): فأقسم علیه الموبذ بحیاته أن یعفیه و اعتل بالشبع ۱۰ـق،ل۲: خسرو ۱۱ـک: خرشید ۱۲ـک (نیز ق۲، ل۳ـلن۲): جهاندارشاه؛ س: جهانداور پادشا؛ ق: نجاک (؟) و روان جهاندارشاه؛ متن =ل،س۲؛ ل۲ از ۱۲۴آ و ۱۲۶ب یک بیت ساخته و ۱۲۴ب ـ۱۲۶آ را انداخته است؛ لی، آ این بیت و بیت سپسین را ندارند ۱۳ـس: نوش؛ س۲ (نیز ق۲): توشه؛ متن = ل، ق، ک (نیز ل۳ـلن۲) ۱۴ـل: برین ۱۵ـک (نیز لن۲): بشکنی؛ متن =ل،س،ق،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و)؛ بنداری (۱۲۴ـ۱۲۵): فأبی الملک و أقسم علیه ۱۶ـس (نیز لی،ل۳،آ،ب): بدو ۱۷ـل: بیامد؛ س۲: نیاید؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـل،ک،ل۲،س۲ (نیز لی،ل۳): نماید؛ (ق۲: بماند)؛ متن =س، ق (نیز پ،و،لن۲،آ) ۱۹ـق،ل۲ (نیز ق۲): به ما؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۰ـل (نیز لی،ل۳): روی؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۱ـق،ک، ل۲،س۲ (نیز ق۲): خان زار و؛ ل: ‹و› وزان خانه؛ ل۲ (نیز آ): آن خورش زار و؛ (و: آنگهی زار و)؛ س (نیز لی): بخوردش خورش زار و؛ متن =(پ،لن۲) ۲۲ـل: راند و؛ (لی: رفت)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـل۲: با (!)؛ بنداری (۱۲۶ـ۱۲۷): فاضطرّ الی الامتثال فأکل تلک اللقمة. و قام من السماط و انصرف و السم یعمل فیه عمله. فقطع من الحیاة أمله، و دخل منزله ۲۴ـس،س۲ (نیز لی،ل۳،آ،ب): بفکند؛ متن =ل ـک (نیز ق۲،پ،و،لن۲) ۲۵ـ(ق۲: ‹و›) ۲۶ـل۲: بالان (!)؛ بنداری (۱۲۸): و لم یظهر لأحد حاله ۲۷ـس: نیز بهر؛ (لی: شهریار؛ پ: یا ز شهر؛ لن۲: یار شهر؛ آ: بار شهر)؛ ل: ازان گنجها گر ز شهر؛ ق (نیز ل۲): بسایند (ل۲: بتازند) و تریاک بهر؛ (ق۲: همان نیز تریاک زهر)؛ متن =ک،س۲ (نیز ل۳،و،ب؛ در و واژهٔ باز نقطه ندارد) ۲۸ـق: و تریاک؛ س،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـب): بران (ک،لی،پ: بدان) زهر تریاک؛ متن =ل (نیز ← ق) ۲۹ـک: آمد (!)؛ (لی: ناید) ۳۰ـ(و: به یزدان ز هرمز بنالید)؛ بنداری (۱۲۹ـ۱۳۰): فطلب التریاق فشربه فما نفعه ۳۱ـ(و: تا) ۳۲ـس (نیز لی،ل۳،آ،ب): در ۳۳ـل۲،س۲ (نیز ق۲،لن۲،ب): کز؛ (لی: کر)؛ متن =ل ـک (نیز ل۳،پ،و،آ) ۳۴ـل۲: بتابید سر؛ (ق۲: چه آمد به سر؛ لی: نیاید ز بر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۳۱ـ۱۳۲): و أنفذ الملک بعض أصحابه لیتعرّف حاله

فرستاده را[1] چشمِ موبد بدید — سرشکش ز مژگان به رخ‌بر چکید!
بدو گفت: رَوْ، پیشِ هرمز بگوی[2] — که بختت به برگشتن[3] آورد روی[2]!
بدین داوری نزدِ داور شویم — به جایی که هر دو[4] برابر شویم!
ازین[5] پس تو ایمن مشَوْ[6] از بدی — که پاداش پیش آیدت ایزدی!
تو پدرود باش[7] ای بداندیش[8] مرد! — بد آید به رویت ز بدکارکرد[9]!

چو بشنید، گریان بشد[10] استوار — بیاورد پاسخ بر شهریار
سپهبَد پشیمان شد از کارِ اوی[11] — بپیچید از آن راست[12] گفتارِ اوی[13]!
مر آن درد را راهِ[14] چاره ندید — بسی بادِ سرد از جگر برکشید!
بمرد آن زمان موبَدِ موبَدان — برو[15] زار و گریان همه[16] بخردان!
چُنین‌ست[17] گیهان[18] پر از[19] درد و رنج — چه نازی[20] به تاج[21] و چه یازی[20] به گنج؟!
که این[22] روزگارِ خَوشی بگذرد — زمانه نفس را[23] همی[24] بشمرد!

۱ـ س، ک (نیز ق۲، لی): چون؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۳۳): فلما وقعت عینه علی موبذ الموبذان أرسل العبرات و صعّد الزفرات ۲ـ(آ: بگر ـرو)؛ ل: هرمزد گوی ـروی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـق، ل۲: سوی کشتن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ س، ک، ل۲، س۲، ق۲، لی، و، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

سرانجام از (ک: ز) اندیشهٔ نابکار — شوی (و: روی) زین جهان کور (ک: کوژ) و بیچاره
به (ق۲: ز) تو یافته دشمنان کام دل — زار (ک، ل۲، س۲، و، آ، ب: وار؛ لی: پیچان و زار)
روانت ازین (س، لی، ب: بدین) بد بماند خجل

ل، ق، لن، ل۳، پ، لن۲ بیت‌های بالا را ندارند و بنداری نیز نداشته است ۴ـ(ق۲: جای کهر (؟) زو) ۵ـ(لی: ازان) ۶ـس ـل۲ (نیز لی ـلن۲، ب): مخسب؛ س۲: نخفت؛ متن = ل (نیز ق۲، آ) ۷ـ(آ: باد) ۸ـ(ل۳: پسندیده (!)) ۹ـس: کاری که کرد؛ (ب: کردار بد)؛ ق: بر از کاو برد (واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ (لی: بدین کار کرد؛ ق۲: پیشت ز کردار بد؛ ل۳: روی تو از کار بد؛ آ: نداند برونت ز بد کار بد)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز پ، و، لن۲)؛ بنداری (۱۳۴ـ۱۳۷): فقال له الموبذ: قل لذلک الغادر: سنجتمع غدا عند الحاکم العادل و نختصم فیما عاملتنی به من الشر. فکن علی حذر. فإن الظلم مرتعة وخیم، و إن عذاب الآخرة ألیم ۱۰ـس ـس۲ (نیز ق۲، لی، پ ـب): برفت؛ متن = ل (نیز ل۳)؛ بنداری (۱۳۸): فانصرف الرسول باکیا فحکی للملک ما قاله الموبذ ۱۱ـل، س، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): او؛ ق، ل۲: برآشفت ازان کار کرد؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۱۲ـس (نیز ب): درد؛ ق: زشت؛ (لی، آ: درد و)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـلن۲) ۱۳ـل، س، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): او؛ ق، ل۲: مرد؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۱۴ـق (نیز ق۲): هیچ؛ ک، س۲ (نیز لن۲): راه و؛ (ل۳: رای و)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، پ، و، آ، ب)؛ ل پس از این بیت افزوده است: بدو گفت رو پیش موبد بگوی / کزین پس ندارد سپهرت به روی؛ بنداری (۱۳۹ـ۱۴۰): فندم حین لاینفعه الندم، و أخذ یعض علی یدیه حیث زلت به القدم ۱۵ـس، ک، ل۲ (نیز لی): بدو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـل: شده ۱۷ـ(آ: است و) ۱۸ـس (نیز لی، ل۳، آ، ب): گیتی؛ متن = ل، ق ـس۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۹ـل، ک (نیز و): همه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـل (نیز ق۲، ل۳، ب): نازی ـنازی؛ ق: نازی ـبازی؛ ل۲: بازی ـنازی (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ (لن۲: یازی ـنازی)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، پ، و، آ؛ در س، و حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه) ۲۱ـ(لن۲: نام) ۲۲ـس: آن ۲۳ـ(ق۲: دمادم؛ پ: دم ما)؛ س، ک (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): پیش مرد دانا؛ (لن۲: نفس مرد دانا)؛ متن = ل، ق، ل۲ ۲۴ـ(پ: همه)؛ در س۲ بیت‌های ۱۴۳ـ۱۴۷ چندان خوانا نیست؛ بنداری (۱۴۱ـ۱۴۳): فمات موبذ الموبذان و عظم موته علی أهل تلک الممالک لخلوّ البلاد عن مثل ذاک النّقاب الألمعی، و الجواد الأریحی

چو شد کارِ موبَد[1] به زاری[2] به سر — همه[3] کشور از درد زیر و زبر!
جهاندارِ خون‌ریز و[4] ناسازگار — نکرد ایچ یاد از بدِ روزگار!
میان تنگ خون ریختن را ببست — به[5] بهرامِ آذرمهان[6] یاخت[7] دست!
چو شب تیره‌تر شد مر او[8] را بخواند — به پیشِ خود اندر به زانو[9] نشاند،
بدو گفت: خواهی[10] که ایمن[11] شوی، — نبینی ز من تیزی و[12] بدخوی[13]،
چو خورشید[14] بر چرخ[15] روشن شود، — سرِ[16] کوه[17] چون پشتِ[18] جوشن شود،
تو[19] با نامدارانِ ایران بیای[20] — همی‌باش در[21] پیشِ تختم به پای[20]،
ز سیماه[22] بُرزینْت پرسم[23] سَخُن — چو پاسخ گذاری، تو دل بد مکن[24]!
بپرسم که این[25] دوستدار تو کیست[26] — بَدست، ار پسندیده‌یی[27] ایزدیست؟
تو پاسخ چُنین ده که این[28] بدتن‌ست — بداندیش و از[29] تخم آهَرمَن‌ست[30]!
وُ زآنپس[31] ز من هرچ[32] خواهی[33]، بخواه: — پرستنده و[34] مُهر و تخت[35] و کلاه
بدو گفت بهرام کایدون[36] کنم — ازین[37] بد که گفتی صد افزون کنم!

۱ـل: دانا ۲ـ(ق۲: تمامی) ۳ـق، ل۲: شد آن ۴ـس، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ، ب): ‹و›؛ (لی، و: چون دید (←خون ریز یا چون دیو؟ ←د)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲)؛ بنداری (۱۴۴ـ۱۴۵): ثم إن هُرمُزد لما فرغ من الموبذ طرح قناع الحیاء و تشمر لسفک الدماء ۵ـ(ق۲: ز) ۶ـ(ق۲: آزرمهان؛ ل۳، ب: آدرمهان) ۷ـل، ق (نیز لی، و، آ): آخت؛ ل۲ (نیز ل۳، لن۲): تاخت؛ (ق۲: یافت)؛ متن = س، ک (نیز پ)؛ بنداری (۱۴۶): فعزم علی أن یقتل بهرام بن آذرمهان، و کان أحد الأعیان الکسرویة ۸ـل: تیره شد مهتران؛ (ق۲: تیره گشتش مهان؛ و، آ: تیره شد هرمز او)؛ متن = س ـل۲ (نیز لی (تیره ‹تر›)، ل۳، پ، لن۲، ب) ۹ـ(لن۲: بنزدیک گاهش)؛ بنداری (۱۴۷): فاستحضره لیلا و خلا به وأقعده بین یدیه ۱۰ـل: خواهم ۱۱ـ(ق۲: آزر) ۱۲ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ): زشتی و؛ (ق۲: تندی و؛ ب: تو زشتی و از)؛ متن = ل، ک (نیز و) ۱۳ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲): خویی (خوئی)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ، آ، ب) ۱۴ـک: خرشید ۱۵ـل: برج ۱۶ـ(لی: همه) ۱۷ـ(و: سُته (=پشته؟)) ۱۸ـق: روی؛ (ق۲: دشت)؛ ل۲ بیت‌های ۱۴۹ـ۲۰۰ را ندارد ۱۹ـ(آ: چو) ۲۰ـق: بیا ـبپا؛ (و: بیای ـسای بی‌نقطه)؛ آ، ب: بپای ـبپای (پساوند ندارند))؛ ل: از ایران بیا ـبه پا؛ (ق۲: و ایرانیان ـنوان)؛ متن = س، ک (نیز لی، ل۳، پ، لن۲) ۲۱ـ(ق۲، ل۳ـلن۲: بر)؛ متن = ل ـک (نیز لی، آ، ب)؛ بنداری (۱۴۸ـ۱۵۰): و قال له: إن أردت أن تسلم منی و تنجو من بادرة سطوتی فافعل ما أقول لک: احضر مجلسی غداة غد علی رسم الخدمة ۲۲ـل (نیز ق۲): سیمای؛ س: سیماوه؛ ق: سیمای؛ ک (نیز لی، ل۳، لن۲، ب): سیماره؛ (آ: سیاره)؛ متن = (پ، و، بنداری) ۲۳ـق: برزین بپرسم ۲۴ـل: دلت نرم کن؛ (ل۳: تو پاسخ گزار ایچ دل بد)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۵۱): و أنا أسألک علی رءوس الأشهاد عن سیماه بن برزین ۲۵ـس (نیز لی، ل۳، لن۲، آ): آن؛ ق: از؛ (ب: او؛ و: بپرسمت کین)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ) ۲۶ـ(ق۲، لن۲، آ، ب: چیست) ۲۷ـل، ق (نیز پ، و): پرستندهٔ؛ متن = س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، آ، ب)؛ بنداری (۱۵۲): و أقول: کیف حال صدیقک سیماه: أهو معنا من أولیائنا الصالحین أم من اعدائنا الکاشحین؟ ۲۸ـس، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = ل، ک (نیز پ، لن۲) ۲۹ـل، ق (نیز لی، پ، لن۲، آ): ز؛ متن = س، ک (نیز ق۲، ل۳، و، ب) ۳۰ـ(ق۲، و، لن۲: اهریمنست)؛ بنداری (۱۵۳): فقل عند ذلک: إنه رجل شریر، سیيء الهمة، مدخول الدخلة ۳۱ـ(ق۲: ازان پس) ۳۲ـل، س، ک (نیز ق۲ـب): هر چه؛ متن = ل، ک ۳۳ـق: باید ۳۴ـ(ل۳: پرستندهٔ) ۳۵ـل: تخت و مهر؛ ق: کام و مهر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۵۴): ثم سلنی بعد ذلک ما ترید فإنه مبذول لک ۳۶ـ(لی، لن۲: ایدون) ۳۷ـس، ق (نیز لی ـب): وزین؛ متن = ل، ک (نیز ق۲)؛ س در اینجا سرنویس دارد؛ آمدن سیماوه برزین بنزدیک هرمزد شاه؛ بنداری (۱۵۵): فتلقی أمره بالسمع و الطاعة و قال: أفعل ما یأمرنی به الملک و أزید علیه

به سیماه[1] بُرزین که بود از[2] مهان — گزین پدرْش آن[3] چراغ جهان[4]،
همی‌ساخت[5] تا چاره‌یی چون[6] کند — که پیراهن مهر[7] بیرون کند!

چو پیدا شد آن چادَر عاج‌گون[8] — خور از بخشِ دوپیکر آمد برون[9]،
جهاندار بنشست بر تخت عاج — بیاویختند[10] آن بهاگیر[11] تاج!
بزرگانِ ایران بر آن[12] بارگاه — شدند انجمن تا بیامد سپاه
ز در پرده برداشت سالارِ بار — برفتند یکسر برِ شهریار:
چو بهرام آذرمهان[13] پیشرَوْ — چو سیماه[14] برزین و گردانِ نَوْ[15]
نشستند هر یک[16] به آیینِ[17] خویش[18] — گروهی ببودند[19] بر پای پیش
به بهرامِ آذرمهان[20] گفت شاه — که سیماه[21] بُرزین بدین[22] بارگاه،
سَزاوار گنج‌ست، اگر[23] مردِ رنج[24]؟ — ـکه بدخواه زیبا نباشد به گنج!ـ
بدانست بهرامِ آذرمهان[25] — که آن[26] پرسشِ شهریارِ جهان،
چگونه‌ست و[27] آن را پی و[28] بیخ[29] چیست — کزآن[30] بیخ[31] ما[32] را بباید گریست!

۱ـل (نیز ق۲،ل۳): سیمای؛ س،ک (نیز لی، ب): سیماره؛ (آ: سیّاره)؛ متن ← ۲ـق (نیز پ): سیمه (پ: سیما) که برد از نژاد؛ (لن۲: سیما یکی از نژاد)؛ متن = (و) ۳ـل: پدر وان؛ (لن۲: گزیدهٔ پدر (!))؛ متن ← ۴ـ(لی: مهان (پساوند ندارد))؛ ق: چنین گفت کین جور جوی نهان (!)؛ متن = س،ک (نیز ق۲،ل۳، پ، و، آ، ب)؛ ک، پ پس از این بیت افزوده‌اند:

ک: بریشان جهان کرد زیر و زبر — ز شاهان ببرد ارج و آئین و فر
پ: که بر دست آن شاه بد شد هلاک — همه کشته رفتند در زیر خاک

۵ـس: ناخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲: خواست؛ ب: تاخت؛ ل۳: بدان تاخت)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لی، پ، و، لن۲، آ) ۶ـل، ق (نیز ق۲، ل۳): چارهٔ خون؛ متن = س،ک (نیز لی، پ ـ ب؛ در و حرف نخست واژهٔ پسین بی‌نقطه) ۷ـق: مرگ؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ پ پس از این بیت افزوده است:

شد از کاستی سوی چاره شتافت — گلیمی سیه‌بخت خود را ببافت

بنداری (۱۵۶ـ۱۵۷): و کان سیماه من أکابر الفرس و عظمائهم و خواص أبیه، و کانت بینه و بین بهرام هذا صداقة قدیمة ۸ـ(ق۲: سیم‌گون) ۹ـ(آ: نیک آمد فزون (!))؛ ق: چو نقش دو پیکر بیامد برون؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

جهان بستد از لشکر هند و روم — بیفکند فرشی به هر مرز و بوم

۱۰ـس (نیز لی، ب): به سر برنهاد ۱۱ـ(ق۲: نهادش به سر بر دلفروز) ۱۲ـس، ق (نیز ق۲، لی، و ـ ب): بدان؛ متن = ل، ک (نیز ل۳، پ) ۱۳ـ(ق۲: آزرمهان؛ ل۳، ب: آدرمهان) ۱۴ـل، ق (نیز ق۲): سیمای؛ س (نیز ب): سیماوه؛ ک (نیز لی، آ): سیماره؛ (ل۳: سیمار)؛ متن = (پ، و، لن۲) ۱۵ـ(لی، ب: گو) ۱۶ـق: کس ۱۷ـق (نیز لن۲): ابرجای؛ (پ: بران جای) ۱۸ـ(ب: کیش) ۱۹ـ(آ: نبودند و (!))؛ بنداری (۱۵۸ـ۱۶۳): و لما أصبح الملک و قعد فی إیوانه و حضرته الأمراء و الملوک أقبل علی بهرام بن آذَرمِهان ۲۰ـ(ق۲: آزرمهان؛ ل۳: آدرمهان) ۲۱ـل، ق (نیز ق۲): سیمای؛ س (نیز پ): سیماوه؛ ک (نیز لی، ل۳، آ): سیماره؛ متن = (پ، و، لن۲) ۲۲ـس (نیز ل۳، پ، لن۲، آ): برین؛ ق: بران؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، لی، و، ب) ۲۳ـل: <اگر>؛ ق: گر ۲۴ـ(ب: گنج (پساوند ندارد))؛ بنداری (۱۶۴ـ۱۶۵): و قال: ما تقول فی سیماه بن برزین: أهو مستحق للتقدّم و الاستظهار بالکنوز أم لا؟ ۲۵ـ(ق۲: آزرمهان؛ ل۳، ب: آدرمهان) ۲۶ـک (نیز ق۲، پ، لن۲): این؛ (آ: از)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، ب) ۲۷ـ(ل۳: <و>) ۲۸ـ(ق۲: <و>)؛ ق: شاخ و آن؛ (لن۲: رای و آن؛ ب: راپی و شاخ؛ پ: وین رای را)؛ متن = ل، س، ک (نیز لی، ل۳، و، آ) ۲۹ـ(ب: شاخ) ۳۰ـ(و: که از) ۳۱ـ(ق۲: کار) ۳۲ـل: او؛ (پ: شان)؛ متن = ده دستنویس دیگر

سرانجام جز[1] دخمه‌یی[2] بی‌کفن[3] — نیابیم[4] ازین[5] مهترِ[6] انجمن[3]!
چُنین گفت بهرام[7] کای شاهِ راد[8] — ز سیماه[9] بُرزین مکن هیچ یاد[10]،
که ویرانی[11] شهرِ ایران ازوست[12] — که مه[13] مغز بادش به تن‌در[14]، مه پوست!
نگوید سَخُن جز همه برتری[15] — بدآن[16] برتری‌بر کند داوری[17]!
چو سیماه[18] بُرزین شنید این سَخُن — بدو گفت کای نیک‌یارِ کَهُن،
به بد بر تنِ من گواهی مده! — چُنین دیو را آشنایی مده!
چه دیدی ز من، تا تو یار[19] منی — ز کردار و گفتارِ آهَرمنی[20]؟!
بدو گفت بهرامِ آذرمهان[21] — که تخمی پراگندی اندر جهان،
که آن[22] برنخستین تو خواهی درود — وُ زآتش[23] نیابی مگر[24] تیره‌دود!
چو کسری مرا و ترا پیش خواند — برِ تختِ شاهنشهی برنشاند،
ابا موبَد موبَدان بُرزمهر[25] — چن[26] ایزدگُشَسپ[27] آن مَه[28] خوب‌چهر،
بپرسید کین تختِ شاهنشهی — که را زیبد و کیست[29] با فرّهی[30]؟
به کهتر دهم[31]، گر[32] به مهترپسر — که باشد به شاهی سَزاوارتر؟
همه یکسر از جای برخاستیم[33] — زبان پاسخش را بیاراستیم[33]:

۱ـ(لی، ب: خود) ۲ـ(ق۲: ازان دخمه بر) ۳ـ(لن۲: ازین مهتر انجمن ـ جز دخمهٔ بی‌کفن) ۴ـل: نیابد؛ (پ، آ: نیابند؛ ق۲، لی، ب: بیابیم)؛ متن = س، ق، ک (نیز ل۳، و، لن۲) ۵ـ(پ: ازان) ۶ـق: مهتر و ۷ـل: داد پاسخ ۸ـک (نیز ق۲، لن۲): زاد؛ (لی، ل۳، آ، ب: داد)؛ ق: شهریار؛ متن = ل، س (نیز پ) ۹ـل، ق (نیز ق۲): سیمای؛ س (نیز ب): سیماوه؛ ک (نیز لی، آ): سیماره؛ (ل۳: سیمار)؛ متن = (پ، لن۲) ۱۰ـ(ل۳: ایچ یاد)؛ ق: مکن تو شمار؛ و این بیت را ندارد ۱۱ـ(پ: بوم) ۱۲ـ(ق۲: بدوست) ۱۳ـل: نه ۱۴ـل، ک (نیز لن۲): بر؛ (ق۲: گیتی)؛ متن = س، ق (نیز لی ـ و، آ، ب) ۱۵ـس، ک (نیز ق۲ ـ پ، ب): بتّری؛ (و، لن۲: بدتری)؛ متن = ل (نیز آ) ۱۶ـل: پس از؛ ک (نیز ل۳، پ، و): بران؛ متن = س (نیز ق۲، لی، لن۲، آ، ب) ۱۷ـس (نیز لی، ل۳، آ، ب): بتری نیز کنداوری؛ ک (نیز پ، و، لن۲): بتّری (و، لن۲: بدتری) بر کند داوری؛ (ق۲: تیزی بر سر کند داوری)؛ متن = ل؛ ق این بیت را ندارد ۱۸ـل، ق: سیمای؛ س: سیماوه؛ ک (نیز لی، ل۳، آ، ب): سیماره؛ (ق۲: سیماء)؛ متن = س۲ (نیز پ، و، لن۲)؛ بنداری (۱۶۶ـ۱۷۲): فقال بهرام: «أیها الملک! لا تذکر سیماه ابن برزین، و لا تجر ذکره علی لسانک. فإنه هو الذی خرّب بلاد ایران». و وصفه بالشر و الفساد علی رءوس الأشهاد ۱۹ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ، ب): جفت؛ متن = ل ـ ک (نیز لی، پ، لن۲) ۲۰ـ(ق۲، و: اهریمنی)؛ بنداری (۱۷۲ـ۱۷۴): فلما سمع سیماه بن برزین ذلک قال لبهرام: أیها الصدیق العتیق و الصاحب الشفیق! لا تشهد علیّ بالسوء. و قل لی أی شیء رأیت منی فی هذه المدّة المدیدة التی تصاحبنا فیها، من القول الشیطانی و الفعل السبعی ۲۱ـ(ق۲: آزرمهان؛ ل۳، ب: آدرمهان) ۲۲ـ(لن۲: این)؛ ل: کزان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـل: از آتش؛ ق (نیز ب): وزانپس؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـ(ب: تو جز)؛ بنداری (۱۷۵ـ۱۷۶): فقال له بهرام: کیف لا أشهد علیک بالسوء و قد زرعت شرا لابد لک أن تحصده، و ستصلی بسببه النار الموصدة؟ ۲۵ـ(ل۳، ب: پر ز مهر)؛ ق: موبد پیر بوزرجمهر؛ (ق۲، و: موبدان موبد بزرمهر؛ پ: موبدان نیز بوزرجمهر)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لی، لن۲، آ) ۲۶ـل ـ ک، س۲ (نیز ق۲ ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۷ـل: آذرگشسب ۲۸ـ(و: رد) ۲۹ـ(آ: کرا ز بندکتینست (!)) ۳۰ـ(و: بی‌فرّهی) ۳۱ـ(ب: پسر) ۳۲ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ ب): یا؛ متن = ل؛ بنداری (۱۷۷ـ۱۸۰): ألم نکن قد حضرنا عند أنوشروان مع موبذ الموبذان فشاورنا فی تولیة أحد الأولاد و تسمیته للسلطنة، و تردّد بین الصغیر منهم و الکبیر ۳۳ـ(ق۲: برخاستند ـ بیاراستند)

که این[1] ترک‌زاده سَزاوار نیست — کس او را به شاهی[2] خریدار[3] نیست،
که خاقان‌نژادست و بدگوهرست — به بالا و دیدار چون مادرست[4]!
تو گفتی که هرمز به شاهی[5] سَزاست — کنون زآن[6] سَزا[7] مر ترا[8] این جزاست!
گوایی[9] من از بهر این[10] دادمت — چُنین لب به دشنام بگشادمت!

ز تشویر هرمز فرو پژمرید — که آن[11] راست‌گفتار مردان[12] شنید!
به زندان فرستادشان تیره‌شب[13] — وُ زیشان به بد تیز[14] بگشاد[15] لب!
سیوم[16]شب چو برزد سر از کوه ماه — ز سیماه[17] بُرزین بپرداخت[18] شاه[19]،
به زندانِ[20] دزدان مر او را بکشت — ندارد جزاز[21] رنج و نفرین[22] به مشت!

چو بهرام آذرمهان آن شنید[23] — که آن پاک‌دل‌مرد شد ناپدید،
پیامی فرستاد نزدیکِ شاه — که ای تاج[24] تو برتر از چرخِ[25] ماه،
تو دانی که من چند[26] کوشیده‌ام — که تا رازهای[27] تو پوشیده‌ام
به پیش پدرْت آن[28] سَزاوار[29]شاه[30] — نبودم ترا جز همه نیک‌خواه
یکی پند[31] گویم[32] چو خوانی[33] مرا — برِ تختِ شاهی نشانی مرا،
ترا سودمندی‌ست از[34] پندِ من — به زندان ممان[35] یک زمان بندِ[36] من!

۱ـل: آن؛ (لن۲: ‹این›) ۲ـل: به شاهی کس او را ۳ـک: ‹خریدار›؛ (ق۲: بخریدار (وزن درست نیست) ۴ـبنداری (۱۸۱ـ۱۸۳): فقمنا جمیعا و قلنا: إن ولدک من بنت الخاقان ـ یعنی هرمزد ـ لا یصلح للملک، و نحن لا نریده و لا نرضی به أبدا ۵ـ(لن۲: شاهی مر او را) ۶ـل، ک (نیز پ): زین؛ ق: آن؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب) ۷ـ(لن۲: سپس) ۸ـق: را بها ۹ـق (نیز ق۲): گواهی ۱۰ـ(لن۲: آن)؛ بنداری (۱۸۴ـ۱۸۵): فخالفتنا و قلت: إنه لا یصلح للملک سواه حتی قررت الأمر علیه، و حملت الملک علی أن عهد إلیه؟ فالآن خذ جزاء ما صنعت، و اجتن ثمرة ما غرست ۱۱ـ(پ، آ: این)؛ ل: چو آن؛ (و: کزان)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، ب) ۱۲ـس، ق (نیز لی، ب): موبد؛ (ق۲: او را)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳ـآ)؛ بنداری (۱۸۶): قال: فاستحیی هرمزد فأطرق ملیا، و علم صدق الرجل فیما قال ۱۳ـق: نیم ۱۴ـل: نیز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک، س۲ (نیز لی ـ ب): نیز؛ س (نیز ق۲): بتدبیر؛ ق: به کس نیز؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۵ـل، س۲ (نیز و، لن۲): بگشاد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ق، ک (نیز لی، ل۳، پ، ب): نگشاد؛ متن = (ق۲، آ)؛ بنداری (۱۸۷): فأمر بهما فحملا الی الحبس ۱۶ـل (نیز ل۳): سیم؛ ق: سوم؛ ک (نیز لی): سیئم؛ (ق۲، پ: سؤم)؛ متن = س، س۲ (نیز و، لن۲، آ، ب) ۱۷ـل، ق: سیمای؛ س (نیز ب): سیماوه؛ ک (نیز لی، ل۳، آ): سیماره؛ (ق۲: سیماء)؛ متن = س۲ (نیز پ، و، لن۲) ۱۸ـل (نیز پ): بپرداخت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـق: گاه ۲۰ـق (نیز ب): زندان چو ۲۱ـ(لی، و: بجز) ۲۲ـس، ق (نیز ق۲، ب): درد و نفرین؛ (و: خاک چیزی)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ)؛ بنداری (۱۸۸ـ۱۸۹): و أمر بعد ثلاث لیال بقتل سیماه فقتل ۲۳ـس (نیز ب): را بدید؛ (ق۲: را شنید؛ لی: را بخواند (پساوند ندارد))؛ متن = ل، ق، ک، س، س۲ (نیز ل۳ـآ) ۲۴ـل: شاه ۲۵ـک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، آ): چرخ و؛ متن = ل، س، ق (نیز پ، و، ب) ۲۶ـ(آ: ‹چند›؛ ق۲: هر چند) ۲۷ـق: بازارهای؛ (لی: بازارها بر؛ ق۲: همه رازهای)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـک: ای ۲۹ـس: سرافراز ۳۰ـ(ق۲: گاه)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۹۰ـ۱۹۳): و لما علم بهرام بما تم علی ذاک السید الطاهر الجیب الناصح الغیب أرسل إلی هرمزد و قال: تعلم مکانتی من أبیک و صدق عنایتی بک، و أنی لم أزل فی حیاته قائما بقضاء حوائجک و استنجاح مطالبک و مآربک ۳۱ـ(لی، ل۳: بنده) ۳۲ـس۲: خوانم؛ (لی: خواهم) ۳۳ـس۲: گویی ۳۴ـق: این؛ (ق۲، لی: زین)؛ ک: سودمندست این؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ل۳ـب) ۳۵ـس، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ، ب): بمان؛ ک: نمان؛ (لی: مند)؛ متن = ل (نیز پ، و، لن۲) ۳۶ـ(ب: پند (!))

به ایران ازآن[1] سودمندی بود — خردمند را بی‌گزندی بود

پیامش[2] چو نزدیک هرمز رسید — یکی رازدار از میان برگزید،
که بهرام را نزدِ[3] شاه آورد[4] — بدآن[5] نامورباركاه[6] آورد[4]
شبِ تیره بهرام را پیش خواند — به چربی[7] سَخُن چند با او براند،
بدو گفت: برگوی کآن[8] پند چیست — که ما را بدآن[9] روزگارِ[10] بهی‌ست؟
چُنین[11] داد پاسخ که در گنجِ[12] شاه — یکی ساده‌صندوق دیدم سیاه[13]،
نهاده به صندوق‌در حقّه‌یی — به حقّه‌ندرون[14] پارسی‌رقعه‌یی،
نبشته‌ست بر[15] پرنیانِ[16] سپید[17] — ـ بدآن[18] باشد[19] ایرانیان را امید! ـ،
به خطِّ پدرْت آن جهاندار[20]شاه — ترا اندرآن[21] کرد باید نگاه!
چو هرمز شنید آن[22]، فرستاد کس — بنزدیکِ گنجورِ[23] فریادرس،
که در گنج‌های کَهُن[24] بازجوی — یکی ساده‌صندوق و[25] مُهری بر اوی[26]،
بر آن[27] مُهربر[28] نامِ نوشین‌روان[29] — ـ که جاوید بادا روانش جوان[30]! ـ،
هم‌اکنون شبِ تیره پیشِ[31] من آر — فراوان به جُستن مبر[32] روزگار!

۱ـل، ق (نیز پ): ترا؛ (ل۳: ازین)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، و ـ ب)؛ بنداری (۱۹۴ـ۱۹۶): و فی قلبی سر من أسرار الملک إذا وقفت علیه علمت أن فیه منفعة أهل ممالکک ۲ـ(ق۲: پیامبر)؛ ل و و به جای این بیت، بیت‌های زیر را آورده‌اند:

ل: چو پیغام بهرام بشنید شاه — به سالار بهرام فرمود شاه (!)
و: به سالار درگاه فرمود شاه — که پیغام بهرام آرد پگاه

۳ـل: پیش ۴ـل: آورند ۵ـ(ل۳: بران) ۶ـس (نیز لی، ب): پیشگاه؛ متن ← ۷ـک (نیز ق۲، ل۳): خوبی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـس (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب): کین؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز پ) ۹ـق: ازان؛ (لی، ل۳، آ، ب): بدو؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۰ـک: جایگاه؛ بنداری (۱۹۷ـ۲۰۰): فأحضرنی لأبلغه إلی مسامعک. فأحضره الملک لیلا، و خلا به و لاطفه و تملق معه. ثم سأله عن ذلک السر ۱۱ـ(ب: بدو) ۱۲ـس۲: بند ۱۳ـدر ل۲ این لت با ۲۰۴ب پس و پیش شده است ۱۴ـل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ ـ آ): حقّه درون؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، ب): بدان حقّه در؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۵ـل (نیز و، لن۲): نوشتست بر؛ ق، ل۲: نوشته بدان (ل۲: بران)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، لن۲، آ، ب) ۱۶ـل: پرنیانی ۱۷ـس (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب): سفید؛ متن = ل، ق، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، آ) ۱۸ـک، س۲: بران ۱۹ـق، ل۲: است؛ در ل۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۰ـق، ل۲: گرانمایه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـک: اندرین؛ (لی: اندرو)؛ بنداری (۲۰۱ـ۲۰۴): فقال: اعلم أن فی خزانة أبیک صندوقا ساذجا مختوما، و فیه حریرة مکتوبة بخط أبیک أنوشروان. فاطلب الصندوق و اقرأ ذلک المکتوب. فإنه یشتمل علی ما فیه مصلحة الإیرانیین ۲۲ـ(ق۲: این)؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): همانگاه هرمزد؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز پ، و، لن۲) ۲۳ـس، س۲ (نیز لی ـ ب): دستور؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲) ۲۴ـل (نیز ب): پدر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: الخزائن العتیقة ۲۵ـل (نیز پ ـ ب): ‹و›؛ متن = س ـ س۲ (نیز ق۲، لی) ۲۶ـ(لی: بدوی)؛ ل۳ بیت‌های ۲۰۶ـ۲۰۸ را ندارد ۲۷ـ(ق۲، لی، پ: بدان) ۲۸ـس۲: نر (!)؛ (ق۲: بد) ۲۹ـ(لی: نوشیروان) ۳۰ـ(لی: و روشن‌روان)؛ در ق این لت با ۲۱۲ب پس و پیش شده است ۳۱ـل۲: نزد ۳۲ـس: مکن؛ لی، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۲۰۵ـ۲۰۸): فأمر الخازن باحضار الصندوق

شتابید[1] گنجور[2] و صندوق جُست — بیاورد پویان به[3] مُهری[4] درست،
جهاندار صندوق را برگشاد[5] — ـفراوان ز نوشین‌روان[6] کرد یاد[7]!ـ،
به[8] صندوق‌در[9] حقّه با مُهر[10] دید — شتابید و زو[11] پرنیان برکشید[12]!
نگه کرد پس[13] خطِ نوشین‌روان[14] — نبشته[15] برآن[16] رقعه‌ی[17] پرنیان:
که هرمز به ده سال و[18] بر سر[19] دو سال — یکی شهریاری بود[20] بی‌همال،
وُ زآنپس[21] پرآشوب[22] گردد جهان — شود[23] نام و آواز او در نهان،
پدید آید از هر سوی[24] دشمنی — یکی بدنژادی چن[25] آهَرمنی[26]،
پراگنده گردد ز[27] هر سو سپاه — فروافکند[28] دشمن او[29] را ز گاه،
دو چشمش کند کور خویشِ زنش[30] — وُ زآنپس[31] برآرند هوش از[32] تنش!

به خطِ پدر هرمز[33] آن رقعه[34] دید — هراسان شد و پرنیان بردرید[35]!
دو چشمش پر از خون شد و روی زرد! — به بهرام گفت: ای جفاپیشه مرد[36]،

۱ـ(ل۳: ستایند) ۲ـ(و: دستور) ۳ـل: دیوان به؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب): پیشش به؛ ک: و بنمود؛ (لن۲: بایوان به)؛ متن = س۲ (نیز ق۲، و) ۴ـل (نیز لن۲): مهر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: ففتش الخزائن العتیقة حتی وجد ذلک الصندوق و أحضره بین یدی هرمزد ۵ـس (نیز لی، و، لن۲): درگشاد؛ (آ: سرگشاد)؛ ک (نیز ق۲): سر برگشاد؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ل۳، پ، ب) ۶ـ(لی: نوشیروان) ۷ـ(لن۲، ب: برگشاد (پساوند ندارد)) ۸ـ(آ: ز) ۹ـ(ب: بر) ۱۰ـ(لی: مهره؛ و: و مهر)؛ ل: مهره را حقّه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(پ: آن؛ و: زان؛ لن۲: از؛ ق۲: ازو؛ لی: <و> زو)؛ متن = ل ـ س۲ (نیز ل۳، آ، ب) ۱۲ـ(لی: بردرید) ۱۳ـ(پ: در) ۱۴ـ(لی: نوشیروان) ۱۵ـل، ق، ک، ل۲ (نیز پ، و، لن۲): نوشته؛ متن = س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۱۶ـ(لی: بدان) ۱۷ـل: حقّهٔ؛ ق: خامهٔ (← ۲۰۷پ)؛ (لی، ب: محضر؛ و: باره (=پارهٔ))؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ)؛ س این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۱۰ـ۲۱۲): ففتحه و أخرج منه حریرة قد کتب فیها أنوشروان بخطه ۱۸ـق (نیز و، آ، ب): <و>؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ(و: بر) ۲۰ـ(و، لن۲: شود)؛ بنداری (۲۱۳): إن هرمزد یملک اثنتی عشرة سنة ۲۱ـل (نیز ق۳): ازان پس؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـس: بآشوب ۲۳ـ(پ: رود)؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۲۱۴): ثم بعد ذلک تدور علیه الدوائر، و تصیبه الشدائد الفواقر ۲۴ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): سوئی (سویی)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲) ۲۵ـل (نیز و): و؛ س ـ س۲ (نیز ق۲ ـ پ، لن۲، آ، ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۶ـ(ق۲، و، لن۲: اهریمنی) ۲۷ـک (نیز ق۲): به ۲۸ـس، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ): فرود آورد؛ ک، ل۲، س۲ (نیز ب): فرود افکند؛ (ب: فرود آردش)؛ متن = ل (نیز لن۲) ۲۹ـس (نیز لی)، دشمنش (!)؛ بنداری (۲۱۵ـ۲۱۶): و یظهر له من کل جانب عدوّ ۳۰ـ(ل۳: بس سرزنش؛ ب: داغ آن بدکنش) ۳۱ـل (نیز ق۲): ازان پس ۳۲ـ(لی: <از>)؛ بنداری (۲۱۷): و بالآخره یکحله بعض أقارب زوجته. ثم بعد ذلک یضرجه بدمه ۳۳ـ(ق۲: بزرمهر (!)) ۳۴ـق (نیز ق۲): نامه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۵ـل: برکشید ۳۶ـلن، لی، ب به جای این بیت و بیت سپسین چهار بیت زیر را آورده‌اند:

دو چشمش پر از آب و دل خسته شد — روانش به (ب: ز) تیمار در بسته شد
همی‌گفت کین (ب: این) بد جفاپیشه‌مرد — دل من ازین کار پردرد کرد
پیامی فرستاد نزدیک او (ب: اوی) — که ای بی‌وفا بدگهر کینه‌جو (ب: جوی)
چه جستی ز من ای بد (ب: تو از من ای (!)) بدنشان — که دادت به من بر چنین بد نشان (!)

بنداری (۲۱۸ـ۲۱۹): فلما قرأ هرمزد ذلک مزق الحریرة إذ مزقت قلبه، و قطعت احشاءه. و اصفر وجهه و تفجرت بالدماء عینه. ثم قال لبهرام: أیها الرجل الجافی الخُلق!

چه جستی بدین[1] رقعه‌اندر[2] همی؟ — بخواهی[3] ربودن ز من سر[4] همی؟
بدو گفت بهرام کای[5] ترک‌زاد[6] — به خون ریختن تا نباشی تو[7] شاد!
تو[8] خاقان‌نژادی، نه از کیقباد — که کسری ترا تاج بر سر نهاد!
بدانست هرمزد[9] کو[10] دستِ خون — بیازد[11] همی زنده بی[12] رهنمون!
شنید[13] آن[14] سَخُن‌های بی‌کام[15] را — به زندان فرستاد بهرام را
به زندان، دُژآگاه کردش تباه! — همان رهنمایی وُگر موبَدی[18]
نماند آن زمان بر درش بخردی[17] — نگر تا سُوی خوی[22] بد ننگری!
ز خویِ[19] بد آید همه[20] بتّری[21] — ز تیمار زد بر دل خویش تَش[24]!
وُ زآنپس نبد[23] زندگانیش خَوش

گفتار اندر دادکردن هرمزدشاه[25]

ز[26] سالی به[27] اسطخر[28] بودی دو ماه — که کوتاه بودی شبانِ سیاه،
که شهری[29] خنک بود و[30] روشن هوا[31] — از آنجا[32] گذشتن نبودی روا[31]

۱ـل: ازین؛ س۲: برین ۲ـل۲: ایدر ۳ـ(ل۳، و، آ: نخواهی) ۴ـ(ق۲: سر از من)؛ بنداری (۲۲۰): ماذا أردت بعرض هذه الرقعة علیّ؟ اتحسب أنک تنجو منی برأسک ۵ـ(لن۲: <ای>) ۶ـق: داد ۷ـل: نباشید؛ س، لی، ب به جای این بیت، بیت زیر راآورده‌اند:

بدو گفت بهرام کای شهریار (س: کین ترک زار) — ز نوشین‌روان (لی: نوشیروان) بد ترا یادگار

بنداری (۲۲۱): فقال له بهرام: إنما فعلت ذلک حتی لاتسفک الدماء، و تقطع عن بقائک الرجاء. و واجهه بأنه لا یصلح للملک ۸ـل: ز؛ لی، ب بیت‌های ۲۲۲ـ۲۲۴ را ندارند؛ بنداری (۲۲۲): و أنه من الشجرة الخبیثة الخاقانیة لا من الشجرة المبارکة الکیانیة ۹ـ(ق۲: کسری) ۱۰ـ(و: هرمزدکز) ۱۱ـل، س، س۲ (نیز ق۲): ساید (بی‌نقطه)؛ ق: نبابد؛ ل۲: بیابد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (و: نیارد؛ آ: بیابد)؛ متن = ک (نیز ل۳، پ، لن۲) ۱۲ـ(لن۲: یا) ۱۳ـ(لن۲: ستد) ۱۴ـک: این ۱۵ـق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ): ناکام؛ متن = ل، س، ک (نیز ق۲، و)؛ بنداری (۲۲۳ـ۲۲۴): فأمر هرمزد برده إلی الحبس ۱۶ـس (نیز لی، ب): هم‌آنگه؛ (ل۳: دل شب)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۲۵): ثم أمر فقتل بعد ثلاث لیال ۱۷ـس (نیز لی، آ، ب): موبدی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـ(آ: بخردی)؛ ل: مگر موبدی؛ س (نیز لی، ب): نامداری وگر بخردی (لی: موبدی (پساوند ندارد))؛ (لن۲: رهنمای و همان موبدی؛ ق۲: چه از رهنمایان چه از بخردان)؛ متن = ق، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و)؛ بنداری (۲۲۶): فلم یبق فی تلک المملکة ذو عقل یستضاء بنوره، و لا صاحب رأی یقوم بمصالح الملک و أموره ۱۹ـس (نیز لی، ب): کار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـق: همی ۲۱ـل: مهتری؛ ق (نیز لی، و، لن۲): بدتری؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ، ب) ۲۲ـس (نیز لی، ب): کار؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در س، ق، لی، ل۳، آ، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ پیایی بیت‌های متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۲۳ـس (نیز لی، ب): نبودی همی؛ (ق۲: ازان پس نبد)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ل۳ ـ آ) ۲۴ـ(پ، لن۲: بش (!))؛ بنداری (۲۲۷ـ۲۲۸): فلم یطلب عیش هُرمُزد و لا یوما واحدا، و کان لا یبیت إلا موجع القلب ساهدا ۲۵ـس، ل۲: معادلت کردن هرمز با پسرش خسرو پرویز (ل۲: پسر خود)؛ ق: داستان هرمز با پسرش خسرو که او را پرویز گفتند؛ متن = ل؛ ک، س۲ سرنویس ندارند ۲۶ـل، س (نیز لی، ب): به؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ آ) ۲۷ـ(ب: در) ۲۸ـل ـ ک (نیز لی، پ، و، لن۲، ب): اصطخر؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۲۹ـ(لی، ب: سپهری (←شهری)) ۳۰ـ(لی، و، لن۲، ب: <و>) ۳۱ـ(آ: روان ـ توان؛ ب: هوا ـ ترا) ۳۲ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): وزانجا؛ ک: کزانجا؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲): بنداری (۲۲۹ـ۲۳۰): قال: و کان هرمزد یقیم کل سنة شهرین عند قِصَر اللیالی باصطخر، و یطوف باقی السنة فی ممالکه یرتب الأمور و یسوس

چو پنهان شدی[1] چادَر[2] لاژورد[3] / پدید آمد از[4] کوه یاقوتِ[5] زرد،
منادی‌گری برکشیدی خروش / که ای نامدارانِ با فرّ و هوش،
اگر کشتمندی شود کوفته / وُ زآن[6]، رنج کارنده[7] آشوفته[8]،
وُگر اسپ در[9] کشتزاری شود[10] / کسی نیز[11] بر[12] میوه‌داری[13] شود[10]،
دمِ اسب و گوشش[14] بباید برید / سرِ دزد بر[15] دار باید کشید!
به ده[16] ماه گردان بُدی در جهان / بد و نیکوْی زو[17] نبودی نهان
به هر کشوری داد[18] کردی چُنین / ز دهقان همی[19] یافتی آفرین

پسر بُد[20] مر او را گرامی یکی / که از ماه پیدا نبود اندکی،
مر او را پدر کرده[21] پرویز نام / گه‌ش خواندی خسروِ شاد[22]کام
نبودی جدا یک زمان از پدر / پدر نیز نشکیفتی[23] از پسر

۱ـ(آ: شد آن) ۲ـ(ق۲: پردهٔ) ۳ـس ـس۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل (نیز پ، و، لن۲) ۴ـس ـس۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): آمدی؛ متن = ل (نیز ل۳، آ) ۵ـس (نیز لی، ب): تودهٔ زرد ۶ـک: وزین؛ (ق۲: ازان) ۷ـس، ل۲ (نیز لی، ب): دارنده؛ ق (نیز ل۳، آ): دارند و (ل۳: <و>)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۸ـ(لن: ناشوفته)؛ بنداری (۲۳۱ـ۲۳۳): و بلغ من عدله أن منادیا کان ینادی قدّام موکبه کل یوم: أیما رجل من الأجناد دخل أرضا مزروعة فأضرّ بها عوقب بکذا و کذا ۹ـق، ل۲ (نیز آ): بر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـل: رود ۱۱ـ(و: گر؛ ق۲: شب تیره) ۱۲ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، آ): در؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲، ب) ۱۳ـ(ل۳: میوه زاری)؛ ک این بیت را ندارد ۱۴ـل: دم و گوش اسبش ۱۵ـل۲: را؛ (ل۳: مرد بر)؛ ق: در (!) دزد را؛ (ق۲: تنش را ابر؛ آ: دگر دزد بر)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لی، پ، و، لن۲، ب)؛ در ک این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۲۳۴ـ۲۳۵): و أیما فرس دخلها قطع أذنه و ذنبه. و من سرق شیئا صلب ۱۶ـل (نیز ل۳ـآ): دو؛ س (نیز لی، ب): هر؛ ق: دو سه؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲): بنداری: عشرة أشهر (نیز ← بنداری در ۲۳۰پ) ۱۷ـل، ک، س۲ (نیز و، لن۲): نیکوئی زو؛ س: نیک ازو؛ ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): نیک هم زو؛ (ق۲: نیک از وی)؛ متن = (پ) ۱۸ـ(ق۲: رای) ۱۹ـ(و: همه)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۳۶ـ۲۳۷): و کان مدّة عشرة أشهر من کل سنة یطوف کذلک فی البلاد، و یرعی المصالح و المناجح للعباد ۲۰ـ(لن۲: بود) ۲۱ـ(ل۳، لن۲: کرد) ۲۲ـ(ق۲: خویش)؛ س، لی، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند و به جای آنها سه بیت زیر را آورده‌اند:

که (س: به) خسروش خواندی گرامی‌پدر / یکی پرخرد مرد والاگهر
یکی روز خسرو ز بهر شکار / همی‌رفت تا شد بر مرغزار
فرود آمد او اندران مرغزار / بخفت و برآسود از روزگار

ب پس از بیت‌های بالا باز هم افزوده است:

چنان اسب او را رکابی بهشت / چو دیدش همانگه بدان مرد دبست (!)

بنداری (۲۳۸ـ۲۳۹): قال: و کان له ولد لا یفرق بینه و بین القمر حسنا و جمالا یسمی کسری و یلقب ببرویز ۲۳ـدر س۲، ق۲، و حرف یکم این واژه بی‌نقطه؛ ل۲، ق، آ این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ک، س۲، ق۲، ل۳ـلن۲ آمده است؛ بنداری (۲۴۰): و کان لا یفارق أباه ساعة و لا یصبر عنه لحظة

چُنان بُد که اسپی ز آخُر بجَست / که بُد شاه‌پرویز را برنشست[1]،
سُوی کشتمند آمد اسپِ جوان / نگهبان اسپ[2] از پس‌اندر[3] دوان
بیامد خداوندِ آن کشتزار[4] / به پیش[5] موکّل بنالید زار!
موکّل بدو گفت[6] کین[7] اسپِ کیست؟ / که بر دمّ و گوشش[8] بباید گریست!
خداوند گفت[9]: اسپِ پرویزشاه / ندارد[10] همی کهتران[11] را نگاه!
بیامد موکّل برِ شهریار / بگفت آنچ[12] بشنید از آن[13] کشتزار[14]
بدو گفت هرمز: به رفتن بکوش[15] / ببُر اسپ را درزمان[16] دمّ و گوش!
زیانی که آمد برآن[17] کشتمند / شمارش بباید[18] گرفتن[19] که چند،
ز خسرو زیان باز باید ستد / اگر صد زیانست، اگر پانصد[20]!
درم‌های[21] گنجی برآن[22] کشتزار[23] / بریزند[24] پیشِ خداوندگار!
چو بشنید پرویز بودش گران[25] / برانگیخت از هر سوْی[26] مهتران،
بنزدِ پدر تا ببخشد گناه / نبرّد دم و[27] گوشِ اسپِ سیاه

۱ـلی، ب بیت‌های ۲۴۱ـ۲۴۳ را ندارند؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

یکی کوههٔ (ق۲: گوهری) نیک تک بادپای / که پرویز را بودی آن (ق۲: او بدی) دلگشای

۲ـ(ل۳، آ: کشت) ۳ـ(ق۲: او؛ ایدر)؛ ل، ق (نیز ل۳، آ): اندرآمد؛ متن س، ک، ل۳، س۲ (نیز پ، و)؛ بنداری (۲۴۱ـ۲۴۲): فاتفق أن فرسا من مراکبه الخاصة جفل من اصطبله عائرا فتبعه السائس لیمسکه فدخل إلی أرض محروثة ۴ـ(لن۲: کشته‌زار) ۵ـق (نیز ل۳، آ): نزد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـس: بپرسید ۷ـ(ل۳، لن۲، آ: این) ۸ـ(ق۲: یال و دمّش؛ لی: دنب و گوشش؛ و: گوش و دمّش؛ لن۲: گوش و دنبش)؛ متن = ل ـس۲ (نیز ل۳، پ، آ) ۹ـس: بدو گفت کین؛ ق: نگهدار گفت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): که دارد؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۱ـ(ق۲: کهتری) ۱۲ـک، ل۲ (نیز لی ـب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲) ۱۳ـل، س (نیز لی، ل۳، ب): از؛ (پ: زان)؛ متن = ق، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، و، لن۲، آ) ۱۴ـس (نیز لی، لن۲، ب): کشته‌زار؛ ک: شهریار؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ)؛ بنداری (۲۴۳ـ۲۴۶): فعلم بذلک الشخصُ الموکل بالضیعة فأنهی ذلک إلی هرمز ۱۵ـ(پ: هرمزد بازآر هوش) ۱۶ـس ـل۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، آ، ب): درزمان اسب را؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، و)؛ بنداری (۲۴۷): فأمره أن یحکم فی فرس ابنه کما کان یحکم فی فرس غیره فتقطع أذنه و ذنبه ۱۷ـق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، آ، ب): بدان؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ل۳ـلن۲) ۱۸ـس: بشاید؛ (لی، ب: نشاید؛ آ: نباید)؛ متن = ل، ق ـس۲ (نیز ق۲ـلن۲) ۱۹ـل (نیز و): شمردن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(پ: هفتصد)؛ ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): صد بار صد؛ ک: سه بار صد؛ (لی: صد تا ز صد)؛ س: یک زیانست اگر نیز صد؛ لن۲: شد زیانش دو صد بار صد؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۱ـ(آ: درمها ز) ۲۲ـ(لی، ب: بدان) ۲۳ـ(لی، ل۳، لن۲: کشته‌زار؛ ب: مرغزار) ۲۴ـس (نیز لی، ب): ببردند؛ ل۲: بردند (!)؛ س۲: بریزد به؛ (ق۲، ل۳: بریزید؛ آ: بپرداز)؛ متن = ل، ک (نیز پ، و، لن۲)؛ در س این بیت پس از بیت ۲۵۶ آمده است؛ ق این بیت را ندارد؛ این بیت در ل، س، ک، ل۲، س۲، ق۲ـب آمده است؛ بنداری (۲۴۸ـ۲۵۰): و أنه إن تلف شیء من الزرع بوطء الفرس فیه أخذ عوضه من برویز عن کل درهم مائة ۲۵ـل: پوزش‌کنان؛ س خوانا نیست؛ ک (نیز پ): پوزش‌گران (← بودش گران؟)؛ (ق۲: بور از کران (؟)؛ لن۲: از کهتران)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۲۶ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): سوئی؛ متن = ل، ق (نیز پ، لن۲) ۲۷ـس۲: <و>؛ لن۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

که باشید خواهش‌کنان پیش شاه / نبرّد مگر دمّ و گوش سیاه

برآشفت از آن اسپ[1] او شهریار — جهاندیدگان را همه کرد خوار[2]!
موکّل شد از بیم[3] هرمز[4] دوان — بدان کشت[5] نزدیکِ اسپِ جوان[6]،
به خنجر جدا کرد ازو[7] گوش و دم — برآن[8] کشتزاری[9] که آزرد[10] سم
همان نیز تاوان بدآن دادخواه[11] — رسانید خسرو[12] به فرمانِ شاه[13]

وُ زآنپس به نخچیر شد شهریار — بیاورد[14] هر کس فراوان شکار[15]
سُواری، ردی، مردِ گندآوری[16] — سپهبَدنژادی، بلنداختری[17]،
به ره‌بر یکی[18] رَز پر از غوره[19] دید[20] — بفرمود تا کهتر اندردوید[21]،
از آن خوشه‌یی چند بُرید و[22] برد — به ایوان و[23] خوالیگرش را[24] سپرد
بیامد خداوندِ رَز[25] درزمان[26] — بدآن[27] مرد گفت: ای بدِ بدگمان،
نگهبانِ این رَز نبودی به رنج[28] — نه دینار سختی بها را ز گنج[29]!
چرا[30] رنجِ نابرده[31] کردی تباه؟ — بنالم کنون از تو در[32] پیشِ شاه!

۱ـل، س: زان اسب؛ (ق۲): ازان پس بر؛ (لی: از اسب)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز ل۳ـ ب) ۲ـس (نیز لی، ل۳، آ): بیازرد بسیار بر (س: را؛ لی، آ: بس) پیشکار (؟)؛ ق: نبد پند کس بر دل او به کار؛ (ب: بیاورد هر کس فراوان ... (؟))؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲)؛ بنداری (۲۵۱ـ۲۵۳): فعظم علی برویز قطع ذنب فرسه فأرسل إلی أبیه جماعة لیتشفعوا فلم یقبل شفاعتهم فی فرسه ۳ـس، ق، ل۲ (نیز لی، آ): پیش؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـ لن۲، ب) ۴ـ(لن۲: اسبش) ۵ـ(لی، پ: کشته)؛ س: چنین گشت؛ ل۲: بران کشت؛ (ق۲: برفتند؛ و: دوان گشت)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ، ب) ۶ـ(لن۲: اسبش روان) ۷ـل: زو ۸ـس، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ): بدان ۹ـ(لی: کشته‌زاری) ۱۰ـس: او زد دو؛ ق، ک، ل۲ (نیز لی، پ، لن۲، آ): آورد (← آزرد؟)؛ س۲ (نیز ل۳): او زد به؛ (ق۲: او برد؛ و: بنهاد)؛ متن = ل: آزرد (← آورد؟)؛ ب از ۲۵۵آ و ۲۵۷ب یک بیت ساخته و ۲۵۵ب ـ۲۵۷آ را انداخته است ۱۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی، ل، ل۳، آ): بفرمود شاه؛ ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲): به فرمان شاه؛ متن = ل (نیز و) ۱۲ـس۲: رهانید هرمز ۱۳ـس ـ س۲ (نیز لی، پ، لن۲، آ): بدان دادخواه؛ (ق۲: بفریادخواه؛ ل۳: بدان نیکخواه)؛ متن = ل (نیز و)؛ بنداری (۲۵۴ـ۲۵۶): و قطع ذنبه و أذنه، و غرّم برویز بعوض ما أتلفه، علی الصفة المذکورة ۱۴ـل۲: نیاورد ۱۵ـ(لی: شمار) ۱۶ـس، ق، ل۲ (نیز لی، پ، لن۲، ب): رزی دید بارآوری (لن۲: بازآوری)؛ ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ): زری (س۲: ردی) دید کنداوری)؛ متن = ل ۱۷ـ(ق۲: دلاورسری؛ لن۲: و کنداوری)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

درو شد ز بهر خورش آن جوان — بدو در همی آب سرد روان

۱۸ـس ـ س۲ (نیز ق۲ـ ب): سراسر همه؛ متن = ل ۱۹ـس (نیز لی): انگور ۲۰ـق، ل۲ (نیز پ، لن۲): بود؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـق، ل۲ (نیز پ): آن را درود؛ (لن۲: آمد چو دود)؛ س (نیز لی): کهترش را دوید؛ (ق۲: اسب اندر دوید؛ آ: کهترش در دوید؛ ب: بر کهترش تا دوید)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، و) ۲۲ـ(پ: بگسست و)؛ س: خوشه ببرید و نزدیک؛ ک (نیز ق۲): خوشه چندی ببرید و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـس۲ (نیز ل۳): <و>؛ (و: ایوانش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(ق۲: خوالیگرانش؛ و: خوالیگران را)؛ بنداری (۲۵۷ـ۲۶۰): قال: و خرج ذات یوم إلی الصید فی خواصه، و کان ممره علی کروم و بساتین، فرأی بعض أمرائه عناقید من الحصرم متهدلة من بعض تلک الکروم فأمر غلاما له بأن یقطع منها عدّة و یحملها إلی المطبخ ففعل ۲۵ـک (نیز ل۳): زر ۲۶ـل: خداوندش اندر زمان ۲۷ـک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، لن۲): بدین ۲۸ـ(لن۲: گنج (پساوند ندارد))؛ س (نیز لی، ب): تو بودی مگر؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲۹ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـ ب): دادی بها را ز (ل، لن۲: نه) گنج؛ س (نیز ب): که کردی تو این را همه زیر و بر؛ (لی: که کردی تو این رز به زیر و زبر)؛ متن = ک ۳۰ـ(لن۲: کنون) ۳۱ـ(ق۲: ناخورده) ۳۲ـ(پ: من)؛ ک: ربودن کنون؛ بنداری (۲۶۱ـ۲۶۳): و علم صاحب البستان بذلک فعدا نحو ذلک الأمیر و قال: إنک قد أتلفت مالی، و لابد أن أشکوک إلی الملک

سُوارِ دلاور ز بیمِ زیان — به زودی کمر باز کرد از میان،
بدو داد پرمایه‌زرین‌کمر — به هر مهره‌یی‌در نشانده[1] گهر!
خداوندِ رَز چون کمر دید[2]، گفت — که کردارِ بد چند باید[3] نهفت!
تو با[4] شهریار[5] آشنایی مکن — خریده[6] نداری، بهایی مکن!
سپاسی نهم بر توبر[7] زین کمر[8] — بپیچی، اگر بشنود[9] دادگر[10]!

یکی مرد بُد هرمزِ شهریار — به پیروزی‌اندر شده نامدار[11]!
به مردی ستوده به هر انجمن — گه رزم هرگز[12] ندیدی[13] شکن!
که هم[14] داده بود و[15] هم دادخواه — کلاه کیی برکشیده[16] به ماه!
نکردی به شهر مداین درنگ — دلاورسری[17] بود با نام و ننگ!
بهار و تموز و زمستان و تیر — نیاسود هرگز یلِ شیرگیر[18]!
همی‌گشت گردِ جهان سربه‌سر — همی‌جُست در[19] پادشاهی هنر[20]!

گفتار اندر آمدن ساوه‌شاه به ایران‌زمین به جنگ هرمزشاه[21]

چو ده سال[22] شد پادشاهیش راست — ز هر کشور آوازِ[23] بدخواه خاست[24]!

۱ـس۲ (نیز ق۲): فشانده؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۶۴ـ۲۶۵): ففزع الأمیر. و کان علی وسطه منطقة مرصعة فحلها و دفعها إلی صاحب البستان ۲ـ(لن۲: دید و) ۳ـک، س۲ (نیز ق۲): ماند؛ ل۲ (نیز لی، ب): شاید؛ س: را بباید؛ متن = ل، ق (نیز ل۳ـ آ) ۴ـ(لن۲: بر) ۵ـس۲: شهریار> ۶ـ(آ: خریدن)؛ ق، پ این بیت را ندارند ۷ـ(آ: من) ۸ـ(لی: زرّین‌کمر) ۹ـس ـ س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): تو بیجانی ار بشنود (ل۲: بستود (!))؛ (ق۲: تو این را مبر خود بر؛ و: تو پیچی اگر بشنود)؛ متن = ل (نیز ← و) ۱۰ـس۲: تاجور؛ بنداری (۲۶۶ـ۲۶۸): فأخذها و تأملها ثم قال للأمیر: إنی أمنّ علیک برد هذه المنطقة الیک و إخفاء أمرک. ففعل و سر بصنیعه الأمیر و انجبر بذلک قلبه الکسیر. و ذلک لأن هرمزدکان مُر السیاسة سریع العقوبة ۱۱ـ(لن۲: شهریار (پساوند ندارد)) ۱۲ـل، ک: که از (ک: در) رزم هرگز؛ (پ: که رزم ورا کس)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(ق۲: ندیدم) ۱۴ـس۲: هم او ۱۵ـ(لی: <و>) ۱۶ـل (نیز و): برنهاده؛ (پ: برگذشته)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۶۹ـ۲۷۱): و کان ممکّنا فی سلطانه مذکورا بالرأفة و الرحمة علی ضعفاء رعیته مخصوصا بالظفر، موصوفا بالشجاعة، مشهورا بسیرة الانصاف، قاصما لظهور أهل الظلم و الإجحاف، متیقظا فی مصالح الملک ۱۷ـق، س۲ (نیز لن۲): شهی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـل، س، س۲ (نیز و): هرمز یل (س: شه) شیرگیر؛ ل۲ (نیز پ): آن (ب: ازآن) هرمز شیرگیر؛ ق (نیز لی، لن۲): نیاسودی آن (لی، لن۲: از) هرمز شهرگیر؛ (ل۳، پ، آ: نیاسودی آن هرمز شیرگیر)؛ متن = ک (نیز ق۲) ۱۹ـس، ک: تا؛ ل۲، س۲ (نیز ق۲ـ پ، لن۲، آ، ب): با؛ متن = ل، ق (نیز و) ۲۰ـس: بسر (!)؛ بنداری (۲۷۲ـ۲۷۴): لا یؤخر أمر یومه إلی غده (ولا یستقر فی دار ملکه) و یتجشم التطواف فی أقطار مملکته حتی فی حمارّة القیظ و کالح الشتاء، لا یعرف الاستراحة و لا الراحة ۲۱ـل: خبر یافتن هرمزد از ساوه‌شاه؛ ق: آمدن ساوهٔ توری به جنگ ایران و خبر یافتن هرمز از وی؛ ل۲: آمدن ساوه‌شاه به رزم هرمزد و رفتن از جیحون؛ متن = س؛ ک سرنویس ندارد و در س۲ سرنویس خوانا نیست؛ بنداری: ذکر خروج ساوه شاه ملک الترک، و وقعة بهرام جوبین معه ۲۲ـق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، آ): ساله؛ متن = ل، س، ک (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب) ۲۳ـ(لن۲: آوای؛ و: کشوری خصم و) ۲۴ـ(ب: خواست (!))؛ بنداری (۲۷۵): قال صاحب الکتاب: و لما أتی علی ملک هرمزد عشر سنین ظهرت فی دولته طلائع الوهن، و أتاه من کل صوب مستصرخ

بیامد ز راه هری ساوه‌شاه — ابا کوس و پیلان و گنج و سپاه[1]
گر از لشکر ساوه گیری شمار: — برو چارصد بار بشمَر هزار[2]!
ز پیلانِ جنگی هزارودویست — تو[3] گفتی مگر بر[4] زمین جای[5] نیست!
ز دشت هری تا درِ[6] مرورود[7] — سپه بود آگنده[8] چون تار و پود!
۲۸۰ وُ زین روی[9] تا مرو لشکر کشید — شد از گردِ لشکر زمین[10] ناپدید!
به هرمز یکی نامه بنبشت[11] شاه — که نزدیکِ خود خوان ز هر سو سپاه!
پل و راهِ[12] این لشکر آباد کن — علف ساز[13] و[14] از تیغ ما یاد[15] کن!
برین[16] پادشاهی بخواهم[17] گذشت — به دریا سپاهست و بر[18] کوه و دشت!

چو برخواند آن نامه را شهریار — بپژمرد از آن لشکرِ بی‌شمار[19]!
۲۸۵ وُ زآن[20] روی قیصر بیامد ز روم — به[21] لشکر به زیر اندرآورد[22] بوم!
سپه بود رومی، عدد[23] صد[24]هزار — سُوارانِ جنگ‌آور و نامدار[25]،
ز[26] شهری که بگرفت نوشین‌روان[27]؛ — ـکه از نامِ[28] او بود[29] قیصر نوان[30]!ـ

۱ـل[3]: زرین‌کلاه؛ آ: <و> جنگ و سپاه)؛ ل: پیل و با کوس و گنج و سپاه؛ (ق[2]: گنج و پیلان و چندی سپاه)؛ متن = ده دستنویس دیگر
۲ـل این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳ـق، ل[2]، س[2] (نیز ل[3]،آ): که؛ متن = س، ک (نیز ق[2]، لی، پ، و، لن[2]، ب) ۴ـس (نیز لی، ب): که اندر؛
(ل[3]: کز و بر)؛ متن = ق ـ س[2] (نیز ق[2]، پ ـ آ) ۵ـک (نیز ل[3]، پ، لن[2]): راه؛ (ق[2]: ساه (؟))؛ متن = س، ق، ل[2]، س[2] (نیز لی، و، آ، ب) ۶ـق، ل[2]
(نیز ل[3]، پ، آ): لب؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی، و، لن[2]، ب) ۷ـ(آ: مرز رود) ۸ـل: بد پراکنده ۹ـ(پ: سوی)؛ ق: وزان روی؛ (ل[3]:
ازان رود) ۱۰ـ(ل[3]: جهان)؛ بنداری (۲۷۶ـ۲۸۰): فخرج ساوه شاه ملک الترک من طریق هراة فی مائة ألف فارس، و ألف و مائتی فیل
بحیث امتلأ بهم ما بین هراة و مرو الروذ ۱۱ـل ـ س[2] (نیز لی، و ـ ب): بنوشت؛ (ق[2]، ل[3]: فرمود)؛ متن = (پ) ۱۲ـل، س (نیز ق[2]، لی، ب):
برو راه؛ ق (نیز آ): بدو ماه؛ متن = ک، ل[2]، س[2] (نیز ل[3]، پ، و، لن[2]) ۱۳ـل[3]: خواه؛ ل (نیز و): براندیش؛ متن = یازده دستنویس دیگر
۱۴ـ(و: <و>) ۱۵ـل: ز رنج بنیاد؛ س ـ ل[2] (نیز لی، آ، ب): تیغ مرا یاد؛ س[2] (نیز لن[2]): ز تیغ ما یاد؛ متن = (ق[2]، ل[3]، پ، و؛ نیز ← س[2]، لن[2])؛
بنداری (۲۸۱ـ۲۸۲): و کتب الی هرمز کتابا یأمره فیه بعمارة القناطر، و إصلاح المعابر، و إعداد العلوفات فی الطرق و المراحل
۱۶ـ(لی، ل[3]، پ، لن[2]: بدین) ۱۷ـل، س، ل[2] (نیز ق[2]، و، آ): نخواهم (حرف نخست بی‌نقطه)؛ (پ، لن[2]: نخواهم) ۱۸ـ(و: و صحرا بر)؛
س ـ ل[2] (نیز لی، ل[3]، آ، ب): ز دریا سپاهست تا؛ (ق[2]: بیابان سپاهست بر)؛ متن = ل، س[2] (نیز پ، لن[2])؛ بنداری (۲۸۳): فإنی عازم علی
القدوم الی ذلک الإقلیم ۱۹ـ(و: نامدار) ۲۰ـ(و: ازان) ۲۱ـک، س[2] (نیز ق[2]، پ، لن[2]): ز؛ متن ← ۲۲ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): بیاورد
لشکر به (ل[3]: ز) آباد؛ متن = ل ۲۳ـس (نیز لی، ل[3]، پ، ب): از رومیان؛ ل[2]: رومی بر از؛ (و: ازان جنگیان؛ آ: ازان رومیان)؛ متن = ل، ک، س[2]
(نیز ق[2]، لن[2]) ۲۴ـ(لن[2]: سی) ۲۵ـک، ل[2]، س[2] (نیز ل[3]، و، لن[2]،آ): <و> نامدار؛ س (نیز لی، ب): جنگی و مردان کار؛ متن = ل (نیز ق[2]، پ)؛
ق بیت‌های ۲۸۶ـ۲۸۸ را ندارد ۲۶ـل[2] (نیز آ): به؛ (ب: که)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـ(لی: نوشیروان) ۲۸ـ(ب: بام) ۲۹ـک: آن بود؛
(و: بد نام آن شهر) ۳۰ـ(لی: روان)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

به شمشیر بگرفت یکسر همه — درآمد به فرمان قیصر همه
همی لشکر دشمن از چارسوی — ز هر سو به هرمز نهادند روی

بنداری (۲۸۴ـ۲۸۷): و خرج من الجانب الآخر قیصر فی مائة ألف من عساکر الروم

بیامد ز[1] هر کشوری لشکری[2] — به پیش‌اندرون نامورمهتری[3]
سپاهی بیامد ز راهِ خزر — کزیشان سیه شد همه بوم و بر!
۲۹۰ جهاندیده ایراک در[4] پیش بود — که با[5] گنج و با لشکر[6] خویش بود
از[7] ارمینیه[8] تا درِ اردبیل[9] — پراگنده شد[10] لشکرش[11] خیل‌خیل!
ز دشتِ سُوارانِ نیزه‌گزار[12] — سپاهی بیامد فزون[13] از شمار،
چو عبّاس و چون عمروشان[14] پیشرَوْ — سُواران و[15] گردن‌فرازانِ[16] نَوْ!
ز تاراج ویران شد آن بوم و رُست! — که هرمز همی باژِ[17] ایشان[18] بجُست
۲۹۵ بیامد سپه تا به آبِ[19] فرات — نماند[20] اندرآن بوم جایی[21] نبات[22]!

چو تاریک شد روزگار بهی[23] — ز لشکر به هرمز رسید[24] آگهی،
چو بشنید گفتار کارآگهان — بپژمرد شاداب‌شاهِ جوان[25]!
فرستاد و ایرانیان را بخواند — سراسر همه کاخ مردم نشاند،
برآورد رازی که بود از[26] نِهفت — بدان نامدارانِ ایران بگفت:

۱ـک، س[2] (نیز ل[3]): به ۲ـ(و: مهتری) ۳ـ(و: کشوری؛ ق[2]: مایه‌ور مهتری)؛ س (نیز لی، ب): ابا هر سری زان میان افسری (لی:
مهتری)؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز ل[3]، پ، لن[2]،آ) ۴ـل: ابدال (؟) در؛ س، ل[2] (نیز لی، پ ـ ب): جهاندیده‌ئی را (لی: <را>) که در؛ س[2]:
جهاندیده‌ئی کاندران؛ (ل[3]: جهاندیده‌ئی کرد)؛ متن = ک (؟) ۵ـس، ل[2] (نیز لی، پ، آ، ب): ابا؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز ل[3]، و، لن[2]) ۶ـ(و:
زینت)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ ق[2] بیت‌های ۲۸۹ـ۲۹۳ را ندارد و به جای آنها بیت زیر را آورده است:

جهاندیده اندالشان پیشرو — ابا گنج و با نامداران نو

۷ـل، ک (نیز و): ز ۸ـ(لی: اردینیه؛ لن[2]: ارمنّیه؛ آ: ارمیمنیه) ۹ـک (نیز پ، لن[2]، ب): اردویل؛ متن = ل، س، ل[2]، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ)
۱۰ـک، ل[2] (نیز ل[3]،آ): بد؛ متن = ل، س، س[2] (نیز لی، پ، و، لن[2]، ب) ۱۱ـک، س[2] (نیز لی، لن[2]): لشکری؛ (ل[3]: لشکر از)؛ متن = ل، س، ل[2] (نیز
پ، و، آ، ب)؛ بنداری (۲۸۸ـ۲۹۱): و خرج أیضا ملک الخزر فی عساکر ملأت ما بین أرمینیة الی أردبیل ۱۲ـل[2]، س[2]: گذار؛ (پ: گذار)
۱۳ـ(ل[3]: برون) ۱۴ـل (نیز لن[2]): حمزه‌شان؛ ق، ل[2] (نیز لی ـ و، آ، ب): عمرشان؛ س[2]: عمره‌شان؛ متن = س، ک ۱۵ـل: <و> فرا<زان ۱۷ـل[2]، س[2] (نیز پ): باژ از؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(لن[2]: ایران) ۱۹ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، پ، لن[2]، آ، ب): رود؛
متن = ل، ک، س[2] (نیز ق[2]، و) ۲۰ـ(پ: نبود) ۲۱ـل، ق (نیز لی، و): جای؛ (ل[3]: پادشاهی)؛ متن = س، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، پ، لن[2]، آ، ب)
۲۲ـ(ق[2]: ثبات (!))؛ بنداری (۲۹۲ـ۲۹۵): و خرج أیضا ملک العرب فی عساکر کادت تطبق طلاع السهل و الجبل، و أقبل حتی نزل علی
الفرات ۲۳ـ(پ: مهی) ۲۴ـ(لن[2]: شد (!))؛ س[2] این بیت را دو بار نوشته است ۲۵ـک: بپژمردشان آب شاه جوان؛ س، ق، ل[2]، لی، آ، ب این
بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ک، س، ق[2]، ل[3]، پ، و آمده است؛ ک، ق[2] پس از این بیت افزوده‌اند:

پشیمان شد از کشتن موبدان — که درگاه او کم شد از بخردان
ندید او همی مردم رای‌ساز — رسیدش به تدبیرسازان نیاز

ق[2] به جای بیت دوم در بالا، بیت زیر را آورده است:

نبودش همی مردم رای‌زن — بپیچید هرمزد بر خویشتن

۲۶ـ(و: بد در)

۳۰۰ که چندین سپه روی[1] بایران نهاد — کسی در جهان این[2] ندارد به یاد!
همه نامداران[3] فروماندند — ز هر گونه اندیشه‌ها راندند،
بگفتند کای شاه با رای و هوش — یکی اندرین کار بگشای گوش[4]،
خردمند[5] شاهیَ و ما کهتریم — همی خویشتن[6] موبَدی نشمَریم[7]،
براندیش[8] تا چاره‌ی کار چیست — بر و[9] بومِ ما را نگهدار کیست!
۳۰۵ چُنین گفت[10] موبَد که بودش وزیر — که ای شاهِ دانا و[11] دانش‌پذیر،
سپاهِ خزر گر بیاید[12] به جنگ — نیابند[13] جنگی[14] زمانی درنگ!
ابا رومیان[15] داستان‌ها زنیم — ز بن پایه‌ی[16] تازیان برکنیم!
ترا ساوه‌شاهست نزدیک‌تر[17] — وُ زو[18] کارِ ما نیز[19] تاریک‌تر[20]،
ز راه خراسان بود رنجِ ما — که ویران کند کشور[21] و گنجِ ما،

۱ـس ـس۲ (نیز لی ـب): سر؛ (ق۲: رو)؛ متن = ل ۲ـس، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): این (ل۲: آن) شگفتی؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲)؛ س۲، ق۲، پ، لن۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ **بنداری** (۲۹۶ـ۳۰۰): فلما رأی هرمز إقبال الأعداء الیه من کل وجه، و انبثاق السکْر علیه من کل صوب، و تضییقهم الأرض علیه حتی کأنها فی عینه کفة حابل او غلوة نابل ـ اخذه المقیم المقعد فاستحضر الإیرانیین فشاورهم فیما حزبه من ذلک، و فاوضهم فی أمره، و أطلعهم علی ما خامر صمیم قلبه ۳ـق ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): مرزبانان؛ متن = ل (نیز پ)؛ س۲ این بیت را پس از بیت ۲۹۹ آورده است؛ س، لی، ب این بیت را ندارند؛ **بنداری** (۳۰۱): فوجموا متحیرین ثم تکلم کل واحد منهم بما عنّ له من الرأی ۴ـک این بیت را ندارد ۵ـک: خردمند و ۶ـ(لن۲: خویش ‹را›) ۷ـ(لن۲، آ: بشمریم)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

همه موبدان و دبیران خویش — بکشتی و گشتی ز آئین و کیش

۸ـل: بر اندیشه ۹ـ(ق۲: برین)؛ **بنداری** (۳۰۲ـ۳۰۴): و قالوا: إن ایران قد صارت قرارة لسیول الفتن المتلاطمة کقطع اللیل، و لم یسمع أحد قط بخروج مثل هذه العساکر من هذه الجهات فی حالة واحدة الی هذه المملکة. و انت أیها الملک! ذو العقل و صاحب الرأی، و مالک زمام الأمر و النهی. و نحن العبید المتقلدون لربقة طاعتک. و أنت أعلم بمصالح الأمور. فأسفِر عن وجه التدبیر فی هذا الخطب الکبیر ۱۰ـل۲: گفت که (!) ۱۱ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۲، و، لن۲): دانای؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، آ، ب) ۱۲ـ(پ: نیاید) ۱۳ـق: ننابند (!)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (در لی این واژه نقطه ندارد) ۱۴ـس۲: ایدر؛ (ق۲: ازیدر؛ ب: نیابی ز جنگش)؛ **بنداری** (۳۰۵ـ۳۰۶): و قال الوزیر: أیها الملک العالم! اعلم أن عساکر الخزر لا یطیقون مقاومة عساکرنا، و لا یلبثون ساعة أمامنا ۱۵ـ(ب: بارزائیان) ۱۶ـس، ک، س۲ (نیز لی، و، ب): مایة؛ (پ: بارة؛ لن۲: بیخ این)؛ متن = ل (نیز ق۲، آ)؛ ل پس ازاین بیت افزوده است:

ندارم به دل بیم از تازیان — که از دیده‌شان دیده دارد زیان
که هم مارخوارند و هم سوسمار — ندارند جنگی گهِ کارزار

بنداری (۳۰۶): و أما عساکر الروم فالرأی أن نداریهم و ندفع بالاحتیال شرهم. و اما العرب فیسهل استئصالهم و قلعهم ۱۷ـک، ل۲: نزدیک تو ۱۸ـ(ق۲: ازو) ۱۹ـ(ل۳: روز ما تنگ) ۲۰ـک، ل۲: تاریک تو؛ ل۲ (نیز لی، لن۲، آ): باریکتر؛ (ق۲: باریکتر (حرف یکم بی‌نقطه))؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ل۳، پ، و، ب) ۲۱ـل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ ـآ): لشکر؛ متن = س، ل۲ (نیز لی، ل۳، ب)؛ **بنداری** (۳۰۸ـ۳۰۹): و الأمر الأهم أمر ساوه شاه المقبل فی عساکر الترک من جهة خراسان. فإن فی استیلائه خراب هذه الدیار

۳۱۰ چو ترک اندرآمد[1] ز[2] جیحون به جنگ — نباید[3] برین[4] کار کردن[5] درنگ!
به موبَد چُنین گفت جوینده[6] راه — که اکنون چه سازیم با ساوه‌شاه؟
بدو گفت موبد که[7] لشکر بساز — که خسرو به لشکر بود سرفراز،
عرِض را بخوان تا بیارد[8] شمار — که چندست مردم که آید[9] به کار
عرِض با جریده[10] بنزدیکِ[11] شاه — بیامد، بیاورد بی‌مر[12] سپاه
۳۱۵ شمارِ سپاه آمدش صدهزار — پیاده بسی در میان سُوار[13]
بدو گفت موبد که با این سپاه[14] — سَزد گر نشوریم[15] با ساوه‌شاه[14]!
مگر مردمی[16] جویی[17] و راستی — به دور[18] افگنی کژّی و کاستی!
رهانی سرِ کهتران را ز[19] بد[20] — چُنان کز ره پادشاهان سَزد!
شنیده‌ستی[21] آن[22] داستان بزرگ — که ارجاسپ آن پرزیان‌پیرِ گرگ[23]،
۳۲۰ به گشتاسپ و لهراسپ[24] از بهرِ دین — چه بد کرد خود با[25] سُوارانِ چین!
چه آمد ز تیمار بر شهرِ[26] بلخ — که شد زندگانی بر آن[27] بوم تلخ!
چُنین تا[28] گشاده شد اسفندیار — همی‌بود هرگونه‌یی کارزار[29]!

۱ـل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و): آید؛ (ق۲: تنگ اندرآمد)؛ متن = س، ق (نیز پ، لن۲، آ، ب) ۲ـ(ب: به) ۳ـس، ق (نیز لی، آ، ب): نشاید؛ (ق۲: نشانی)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳ـلن۲) ۴ـس ـل۲ (نیز ق۲ـپ، آ): بدین؛ (ب: بدن)؛ متن = ل، س۲ (نیز و، لن۲) ۵ـ(ق۲: گردد؛ ب: کردن)؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

ترا ساوه‌شاهست نزدیکتر — وزو روز ما تنگ و تاریکتر (← ۳۰۸)

بنداری (۳۱۰): و اذا عبرت عساکر الترک جیحون فلا یسعنا التوانی فی الأمر ۶ـ(لن۲: گوینده)؛ س، ق، ل۲، لی، ل۳، آ، ب از این بیت و بیت سپسین بیت زیر را ساخته و ۳۱۱ب و ۳۱۲ را انداخته‌اند:

به موبد چنین گفت لشکر بساز — که خسرو به لشکر بود سرفراز

بنداری (۳۱۱): فقال له الملک فما نعمل الآن؟ ۷ـ(ق۲: گوینده)؛ **بنداری** (۳۱۲): قال: اجمع العساکر فإن استظهار الملوک انما یکون بالجنود ۸ـس (نیز آ، ب): بیامد (در س حرف یکم و چهارم و در ب حرف چهارم بی‌نقطه) ۹ـ(آ: آمد؛ پ: مرد پیاده)؛ **بنداری** (۳۱۳): فاستحضر کاتب الجیش و متولی دیوان العرض ۱۰ـل۲: چون درآمد؛ (لی: نا جرنده (!)) ۱۱ـ(آ: را بخواند) ۱۲ـک: مرد؛ س۲: مرّ ۱۳ـب این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ **بنداری** (۳۱۴ـ۳۱۵): فجاء بجرائد الجیوش فأحصاهم فکانوا مائة الف فارس و راجل ۱۴ـل: ساوه شاه ـ این سپاه ۱۵ـس: بشوریم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۲: بشوریم؛ (لن۲: نشوری) ۱۶ـل: ‹مر›دمی ۱۷ـس (نیز لی، ب): سازی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): برون؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، و) ۱۹ـس، ق، ل۲ (نیز لی، آ، ب): موبدان را ز؛ (ل۳: مردمان را ز؛ ق۲: یکی نامه بنویس از نیک و)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز پ، و، لن۲) ۲۰ـ(لی: بند)؛ **بنداری** (۳۱۶ـ۳۱۸): فقال الموبذ: جدیر بنا ألا نقاتل بهذا القدر الیسیر ذاک الجم الغفیر إلا أن نستعین أیها الملک! علیهم بالخیر و السداد، و الإقلاع عن الظلم و الفساد ۲۱ـ(لن۲: شنیدی تو) ۲۲ـ(ل۳، و، آ: این) ۲۳ـک: ‹پیر› گرگ؛ (آ: سترگ)؛ ل: نامدار سترگ؛ ق: مرزبان پیر گرگ؛ (ق۲: مرزبان سترگ؛ و: مرزبان بزرگ (پساوند ندارد)؛ لن۲: رد آن گو پیر گرگ)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ) ۲۴ـک: لهراسب و گشتاسب ۲۵ـل: با آن ۲۶ـس، ق (نیز لی، آ، ب): شاه؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـلن۲) ۲۷ـس، ل۲ (نیز لی، آ): بدان؛ س۲: برین؛ (پ: در آن)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، ب) ۲۸ـ(پ: ‹تا›) ۲۹ـ(ب: کارساز؛ پ: گونه اسپندیار؛ لن۲: کرد هرگونه‌ئی خواستار)؛ **بنداری** (۳۱۹ـ۳۲۲): فقد بلغک ما أصاب لُهراسب علی ید أرجاسب و عساکر الترک فی الزمان الأوّل، و ما جری علی أهل بلخ فی ذلک العهد الی أن خرج إسفندیار ففعل ما فعل

ز مهتر به سال ار چه من مه‌ترم[1] ازو هم[2] به اندیشه برنگذرم[3]

به موبَد چُنین گفت پس شهریار که قیصر نجوید ز ما کارزار،
سپارم بدو، بازگردد[5] ز[6] راه همان شهرها را[4] که بگرفت شاه
خردمند و گویا و دانش‌پذیر[8]، فرستاده‌یی جُست[7] گرد و دلیر
نخواهم ترا[10] باژ[11] آن بوم بهر[12]، به قیصر چُنین گفت کز روم‌شهر[9]
چو خواهی که مه[13] باشی و روزبه! تو هم پای در مرزِ ایران منه

بگفت آنچ[15] از شاه ایران[16] شنید، فرستاده چون پیشِ[14] قیصر رسید
نیازرد خاک[17] اندرآن مرز و بوم ز ره بازگشت آن زمان شاهِ روم

که از گردشان روز شد ناپدید! سپاهی از[18] ایرانیان برگزید
به پای[21] اندرآرند[22] مرزِ خزر[23]! فرستادشان[19] تا بدان بوم و بر[20]
که با فرّ و اورند و با[25] داد بود! سپهدارشان پیش خَرّاد[24] بود

۱ـل: کهترم ۲ـل: من ۳ـل، س۲ (نیز و): نگذرم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک: در نگذرم؛ متن = (ق۲، ل۲، ل۳، پ)؛ س، ق، ل۲، لی، لن۲، آ، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این دو بیت در ل، ک، س۲، ق۲، ل۲، ل۳، پ، و آمده است؛ بنداری (۳۲۳): و أنا و إن کنت أکبر سنا من الملک فهو أنقب رأیا و أصوب عزما فلیشر بما یری ۴ـق۲، ل (نیز ل۳، ب): شهرهائی؛ (لی، آ: شهریاری؛ ق۲: کنون شهرهائی)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز پ، و، لن۲) ۵ـس، ل۲ (نیز لی، آ، ب): بتو بازگردی؛ (لن۲: سپاریم و خود بازگردد)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۲، ل۳، پ، و) ۶ـک، ل۲ (نیز ق۲، لی، آ): به؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ل۳ـلن۲، ب)؛ در س، ق، ل۲، لی، آ، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ پایی بیت‌های متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۲، ل۳، پ، و، لن۲)؛ بنداری (۳۲۴ـ۳۲۵): فقال الملک: نکاتب قیصر أوّلا و نصالحه و نردّ علیه بلاده التی أخذها منه الملک ـ یعنی أباه ـ فإنه عند ذلک یثنی عنانه و ینصرف وراءه ۷ـ(ق۲: رفت) ۸ـک، س۲ (نیز و): دانا و پیر؛ (ق۲: دانای پیر؛ پ: دانا و گویا و پیر؛ لن۲: دانا و هم یادگیر؛ ب: با دانش و یادگیر)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل، آ) ۹ـ(لن۲: سر)؛ ل: گوی کز شهر روم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـل: دگر؛ (و: ز تو) ۱۱ـس: داد؛ ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل، پ): باد؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، و ـ ب) ۱۲ـل: مرز و بوم؛ ق (نیز آ): بوم و بهر؛ ل۲ (نیز لن۲، ب): بوم و بر؛ س، ک (نیز ل۳، پ): ازان (س: زان؛ ک: این) بوم بهر؛ (ق۲: زان بوم و بر)؛ متن = س۲ (نیز لی، و) ۱۳ـ(ق۲: به) ۱۴ـ(لی، و: نزد) ۱۵ـق: آنک؛ ک (نیز لی ـ و، آ، ب): آنچه؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز ق۲) ۱۶ـ(و: شهریاران)؛ لن۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۷ـل: بیاورد جنگ (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ ک: نیاورد خاک؛ (لی: بیازرد خاک)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب)؛ ق۲ این بیت را ندارد و به جای آن بیت‌های ۳۳۵ـ۳۳۶ را در اینجا نوشته است؛ بنداری (۳۲۶ـ۳۳۰): فأرسل الیه و کاتبه علی تلک الجملة، و تردّدت الرسل حتی استقرّ الأمر علی ذلک، و عاد قیصر الی بلاده ۱۸ـس، ق، ل۲ (نیز ق۲ ـ ب): ز؛ متن = ل، ک، س۲ ۱۹ـس (نیز لی، ب): فرستاده شد؛ متن ← ۲۰ـل: بران بوم و بر؛ (لن۲: زود ز ایران بدر)؛ ک: از ایران فرستادشان تا خزر؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲، پ، و، آ) ۲۱ـل، ق (نیز آ): پا؛ متن ← ۲۲ـس (نیز لی، ب): آورد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـک: آن بوم و بر؛ س (نیز ق۲، پ): کوه خزر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـل: خرداد؛ (ق۲: شهره خرّاد؛ لن۲: پور خرّاد)؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل، آ، ب): سپهبد دران (س، لی، ب: بدان) کار خرّاد؛ متن = ک، س۲ (نیز پ، و) ۲۵ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل، پ، لن۲، آ، ب): اورنگ و با؛ (ق۲: با بخشش و)؛ متن = ک (نیز و)؛ بنداری (۳۳۱ـ۳۳۳): ثم اختار عسکرا و جهزهم تحت رایة إصبهبذ یسمی خرّاد الی ملک الخزر

چن[1] آمد به ارمینیه[2] در سپاه سپاهِ خزر برگرفتند راه،
گرفتند از آن[3] مرز[4] بسیار[5] چیز! وُ زیشان فراوان بکشتند نیز
که خُرّاد پیروز شد[7] بر[8] سپاه، چن[6] آگاهی آمد بنزدیکِ شاه
خرد را به اندیشه اندرنشاند بجز کینه‌ی[9] ساوه‌شاهش نماند

گفتار اندر آگاهی دادن مهران شتاد هرمز را از بهرام چوبینه[10]

خردمند و بیدار[11] و[12] نستوه[13] نام، یکی بنده بُد شاه را شادکام
همیشه ز تو دور دستِ[16] بدی[15]! به شاه جهان گفت: انوشه[14] بَدی[15]
به پیری بسی چیز دارد[19] به یاد، پدرْم آن خردمند[17] مهران شتاد[18]
از[20] اومیدِ[21] گیتی شده پیر[22] و سست! به کنجی نشسته‌ست با زند و اُست
یکی روز و یک شب[25] برِ او[26] بدم، بدین[23] روزگاران برِ او[24] شدم
ز[28] پیلانِ جنگی[29] و چندان[30] سپاه همی‌گفتم[27] او را من از ساوه‌شاه
از آن گفته‌ی[32] روزگار کُهَن[33] چُنین داد پاسخ که آمد سَخُن[31]

۱ـل ـ س۲ (نیز لی ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲ـ(آ: ارمیمنیه)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۳ـل، س، س۲: زان ۴ـک (نیز ق۲، و): رزم ۵ـ(لی: چندان)؛ بنداری (۳۳۴ـ۳۳۵): فلما وصل الی بلاد الأرمن هرب منه ملک الخزر. فرکب أثره و قتل منهم خلقا کثیرا، و أصبح مظفرا منصورا ۶ـل ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۷ـس (نیز لی، آ، ب): بد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـل، ق، س۲ (نیز لی، ل، ۳): با؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز ق۲، و، لن۲، آ، ب)؛ ک پس از این بیت و ق۲ پس از بیت سپسین افزوده‌اند:

عرب (ق۲: عرض) چون شنیدند بسته شدند برفتند از آن جایگه کامدند

۹ـس، ق (نیز لی، آ): کینه‌ور؛ (ب: کشور)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۲ ـ لن۲)؛ بنداری (۳۳۶ـ۳۳۷): فلما أتی الخبر هرمز بظفر خرّاد فرغ سره من ذلک الجانب أیضا، و لم یبق له شغل قلب إلا بأمر ملک الترک فأخذ یفکر فی ذلک ۱۰ـق: ... ستاد از بهرام چوبینهٔ رازی؛ ل۲: مهران شاه از بهرام چوبین؛ متن = س؛ ل، ک، س۲ سرنویس ندارند ۱۱ـل (نیز و): بینا؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـق، ل۲: <و> ۱۳ـس، ل۲ (نیز و): نستوه (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س۲ (نیز آ): بستوه؛ (لن۲: خشنو به)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، ب) ۱۴ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، آ): نوشه؛ (لن۲: توشه)؛ متن = ک (نیز ق۲، لی، پ، و، ب)؛ در ل این تکّه خوانا نیست ۱۵ـ(لی: بزی ـ باریک (!)) ۱۶ـ(پ، لن۲: چشم)؛ ل: ز تو دور بادا همیشه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـل: بپرسید باید ز ۱۸ـل، ق (نیز ق۲، لی، آ، ب): ستاد؛ س، ک، ل۲ (نیز لن۲): شاد؛ س۲ (نیز ل۳): شناد؛ (و: ساد)؛ متن = (پ) ۱۹ـل۲: دارم؛ ل: که از روزگاران چه دارد؛ (پ، لن۲: که چون او زمانه ندارد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـل، س (نیز لی، و، ب): ز ۲۱ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ ب): امّید؛ متن = ک ۲۲ـس (نیز ب): سست؛ (لی: زار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، آ): برین؛ (ق۲: درین)؛ متن = ل، ک (نیز لی، پ، لن، لن۲) ۲۴ـک: وی ۲۵ـس (نیز لی، ب): تا شب؛ (ق۲: فراوان همی در)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـک: وی ۲۷ـس: گفت ۲۸ـ(لن۲: به) ۲۹ـق، ک (نیز و): و از گنج؛ س۲: وز گنج؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـس۲: چندین؛ ک پس از این بیت افزوده است:

که بر شاه گیتی ازین دشمنان جهان تنگ شد ماند از اهرمنان (!)

بنداری (۳۳۸ـ۳۴۳): فأتاه بعض مستخدمیه و قال: إنی ذکرت البارحة عند الشیخ الکبیر والدی مِهران سِتاذ حدیث ساوه شاه و مجیئه فی عساکره الجرّارة و فیلته النخارة و بحاره الزخارة ۳۱ـک: بدو مرد پیر؛ (ق۲: چو آمد به بن) ۳۲ـل: گفته و ۳۳ـک: روزگاران ویر (!)؛ بنداری (۳۴۴): فقال: هذا مصداق الحدیث القدیم و أوانه

بپرسیدم از پیر مهران شتاد[1] — کزآن[2] روزگاران چه داری[3] به یاد؟
چُنین داد پاسخ که شاهِ جهان — اگر پرسدم[4]، بازگویم[5] نهان
شهنشاه فرمود تا در[6] زمان — بشد[7] نزدِ او نامداری[8] دمان[9]!
تنِ پیر از آن کاخ[10] برداشتند — به مهد[11] اندرون تیز[12] بگذاشتند!

چن[13] آمد برِ شاه مردِ کَهُن — دلی پر ز دانش، سری پرسُخُن!
بپرسید هرمز[14] ز مهران شتاد[15] — کزین ترکِ جنگی[16] چه داری به یاد؟
چُنین داد پاسخ بدو مردِ پیر — که ای شاهِ گوینده و[17] یادگیر،
بدانگه کجا[18] مادرت را ز[19] چین — فرستاد خاقان به ایران‌زمین،
به خواهندگی من بُدم[20] پیشرَو[21] — صدوبیست[22] مرد از دِلیرانِ گَو[23]،
پدرْت آن جهاندارِ دانایِ[24] راست — ز خاقان پرستارزاده نخواست[25]،
مرا گفت: جز دخترِ خاتون مخواه[26] — نزیبد پرستار در پیشِ گاه[27]!

۱ـل، ق (نیز ق۲، لی، آ، ب): ستاد؛ ک، ل۲ (نیز لن۲): شاد؛ س۲ (نیز ل۳): شناد؛ (و: ساد)؛ متن = س (نیز پ) ۲ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): که از؛ ک: ازان؛ متن = س (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۳ـ(لن۲: دارد)؛ در ک این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۳۴۵): فسألته عن معنی ذلک ۴ـ(لن۲: پر شدم (!)) ۵ـ(آ: نیز گویم)؛ ک به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

که گر خواندم شهریار جهان — ز من باز پرسد بگویم نهان

بنداری (۳۴۶): فلم یحر جوابا و قال: لا یمکننی کشفه إلاأن یسألنی عنه الملک فأذکر له ذلک ۶ـق (نیز آ): هم در؛ س: گفتا هم اندر؛ ل۲ (نیز ب): گفت و هم اندر؛ (لی، ل۳: گفتش هم اندر)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۷ـس (نیز ل۳): ببد ۸ـس۲: نامداران؛ س (نیز لی، ل۳، ب): پیش او نامداری؛ ق: نامداری پس او؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ ـ آ) ۹ـ(لی، ب: جوان) ۱۰ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب): مران پیر را زود؛ ک: مران پیر ازان کاخ؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، و، لن۲) ۱۱ـل: هند ۱۲ـل: بیز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: نرم؛ ک، ل۲، س۲: نیز؛ (ق۲: بر (حرف یکم بی‌نقطه)؛ و: سر (بی‌نقطه)؛ لن۲: بیر (!))؛ متن = س (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب)؛ بنداری (۳۴۷ـ۳۴۸): فأمر هرمز فی الحال حاجب حجابه بأن یحضر مهران ستاذ. فرکب إلی دار الشیخ و أخبره باستحضار الملک ایاه فأجلسه فی مهد و حمله الی حضرة الملک ۱۳ـل ـس۲ (نیز ق۲ ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۴ـک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲): مهتر؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۱۵ـل، ق، ک (نیز ق۲، لی، آ، ب): ستاد؛ س، ل۲ (نیز لن۲): شاد؛ س۲ (نیز ل۳): شناد؛ (و: ساد)؛ متن = (پ) ۱۶ـ(ق۲: ریمن)؛ س: که از روزگاری؛ ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): که از کار ما تو؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز و)؛ بنداری (۳۴۹ـ۳۵۰): فلما حضر قال له الملک: ماذا تحفظ أیها الشیخ! من حدیث هذا الترکی الذی هو متصدّ لنا؟ ۱۷ـس (نیز لی، ب): روشن‌دل؛ ق: گویندهٔ و (!)؛ ک (نیز ل۳، و، لن۲): گویندهٔ؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، آ) ۱۸ـس، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، آ): که مر؛ (لی، ب: که من)؛ متن ← ۱۹ـ(و: که مادرت را شاه)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۲۰ـس (نیز لن۲، ب): شدم ۲۱ـ(لی: پیش او) ۲۲ـل (نیز لن۲): شست؛ ک، س۲ (نیز پ، و): شصت؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۲۳ـ(لی: او؛ پ، لن۲: نو؛ ق۲: برفتم ز پیش جهاندار گو)؛ در س۲ بیت‌های ۳۵۳ـ۴۰۰ چندان خوانا نیست ۲۴ـل: دارنده؛ س (نیز لی): با داد؛ ق (نیز ل۳، آ، ب): دارای؛ (ق۲: دانا و؛ ل۳: با رای)؛ متن = ل۲ (نیز پ) ۲۵ـ(ق۲: همی مادرت را بخواست)؛ لن۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ این بیت و بیت سپسین در ک پس از بیت ۳۵۹، در پ پس از بیت ۳۵۷ و در و پس از بیت ۳۵۶ آمده است ۲۶ـس (نیز لی، ب): رو دخت خاتون بخواه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـ(ق۲: پیش شاه)؛ بنداری (۳۵۱ـ۳۵۵): فقال: اعلم أیها الملک الجلیل! أن الملک العادل أباک أرسلنی فی خطبة أمک الی الخاقان، و نفذ معی مائة و ستین فارسا من أعیان الفرس

برفتم بنزدیکِ[1] خاقانِ چین — به شاهی[2] برو[3] خواندم[4] آفرین!
ورا دختری پنج[5] بد[6] چون بهار[7]! — سراسر پر از بوی و[8] رنگ و نگار[9]!
مرا در شبستان فرستاد شاه — شدم من در آن[10] نامورپیشگاه،
رخِ دختران را بیاراستند — سرِ زلف بر گل بپیراستند،
مگر[11] مادرت، بر سر افسر نداشت — همان یاره و[12] طوق و[13] گوهر نداشت!
از ایشان جز او[14] دختِ خاتون نبود — به[15] پیرایه و[16] رنگ و افسون نبود[17]،
که خاتون[18] چینی ز فغفور بود[19] — به گوهر[20] ز کردارِ بد[21] دور بود[19]!
همی[22] مادرش را جگر زآن[23] بخست — که فرزند جایی شود دوردست
دژم بود از آن[24] دخترِ[25] پارسا — گُسی کرد از خانه‌ی[26] پادشا
من او را گزین کردم از دختران — نگه داشتم چشم از آن[27] دیگران[28]!
مرا گفت خاتون[29] که دیگر گزین — که هر پنج خوبند و[30] باآفرین!
مرا پاسخ این بُد که این[31] بایدم — چو دیگر گزینم[32] گزند[33] آیدم؛
فرستاد و گندآوران[34] را بخواند — برِ تختِ شاهی به زانو نشاند،

۱ـس، ق، ک (نیز لی، پ ـ ب): برفتیم نزدیک؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳) ۲ـق: شادی ۳ـ(لی: بدو) ۴ـس، ق، ک، ل۲ (نیز لی، پ ـ ب): خواندیم؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳)؛ بنداری (۳۵۶): فسرنا الی حضرة الخاقان ۵ـس ـل۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ ب): ورا (آ: وزان) پنج دختر؛ متن = ل ۶ـ(ق۲: همه) ۷ـس، ق، ل۲ (نیز لی، پ، و، آ، ب): اندر نهان؛ ک (نیز لن۲): اندر بهار؛ متن = ل (نیز ق۲) ۸ـل (نیز لن۲): <و>؛ متن ← ۹ـل۲: مهان؛ س، ق (نیز لی، پ، و، آ، ب): رنگ و بوی مهان؛ متن = ک (نیز ق۲)؛ ل۳ از این بیت، دو بیت زیر را ساخته است:

ورا پنج دختر بد اندر نهان — به مشکوی سرو و چراغ جهان
به رفتن تذرو و به دیدن بهار — سراسر پر از بوی و رنگ و نگار

بنداری (۳۵۷): و کانت له خمس بنات فأمر بقعودهن متزینات فی حَلیهن و حُللهن ۱۰ـ(ب: دل از (!))؛ ل: برفتم بر آن؛ ک (نیز ق۲، پ، لن۲): نشستم بر آن (پ: <آن>)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ) ۱۱ـس، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): همان؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۲ـ(لن۲: <و>) ۱۳ـل: <و>؛ بنداری (۳۵۸ـ۳۶۰): ثم أمرنی بالدخول علیهن لاختیار من تصلح منهن للملک. فدخلت وقعدت متفرّسا فیهن فرأیتهن متوّجات سوی أمک. فانها کانت بلا طوق و لا تاج و لا سوار ۱۴ـک (نیز آ): از ۱۵ـک: که ۱۶ـس (نیز لن۲): پیرایهٔ ۱۷ـک: افسر نبود؛ (پ: بدو ره مرا رای روشن نمود)؛ در لی این لت با ۳۶۷آ پس و پیش شده است؛ ل۲ پس از این بیت، بیت ۳۵۹ را از نو نوشته است ۱۸ـل، س، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، آ، ب): خاقان؛ متن = ک (نیز لی، پ، و، لن۲) ۱۹ـس: خواست ۲۰ـ(آ: که رایش) ۲۱ـ(لن۲: بدگوهری)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۶۱ـ۳۶۲): و هی بنت الخاتون التی هی بنت بغبور ملک الصین. و الأخریات کن من أولاد الإماء ۲۲ـ(ق۲، لی، ب: همان) ۲۳ـ(پ، لن۲: زو)؛ س: دل ازان؛ (لی، ب: مگر (← جگر) زان)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ) ۲۴ـل (نیز ق۲): زان ۲۵ـ(لن۲: اختر) ۲۶ـ(ق۲: کرد از آنجا بر؛ لی، آ: کرد ازان خانهٔ) ۲۷ـل، س: زان؛ (ق۲، پ، لن۲: از <آن>)؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۲۸ـ(لی: گوهران) ۲۹ـس ـل۲ (نیز لی، ل، پ، لن۲، آ، ب): خاقان؛ متن = ل (نیز ق۲، و) ۳۰ـک، ل۲: <و> ۳۱ـ(آ: <این>)؛ ل: <این بد> که این؛ س (نیز لی، پ، لن۲، ب): این (پ: آن) بود کین؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ق۲ (آن بد)، ل۳، و) ۳۲ـ(لن۲: گزیند) ۳۳ـ(ق۲: گزیر)؛ بنداری (۳۶۳ـ۳۶۷): فلم یقع اختیاری إلا علیها. فعظم ذلک علی أبویها ثم أشاروا علیّ بأن أعدل الی غیرها فلم أقبل و لم أرض الا بها ۳۴ـل۲: کنداکوان؛ (پ: کنداکران)

به پرسش گرفت اخترِ دخترش[1] — که تا چون بود گردش اخترش[2]؟
ستاره‌شمَر گفت: جز نیکوی[3] — نبینی و جز راستی نشنوی،
ازین دخت و از[4] شاهِ ایرانیان — یکی کودک[5] آید چو شیر ژیان!
به بالا بلند و به بازو[6] ستبر[7] — به مردی چو شیر و به بخشش چن ابر[8]!
سیه‌چشم و[9] پرخشم و نابردبار — پدر بگذرد[10]، او بود شهریار
فراوان ز گنجِ پدر برخورد[11] — پیِ[12] روزگاران به بد نسپَرد[13]!
وُ زآنپس[14] یکی شاه خیزد[15] سُتُرگ — ز ترکان بیارد سپاهی[16] بزرگ،
بسازد[17] که ایران و شهر یمن — سراسر[18] بگیرد بدآن[19] انجمن!
ازو[20] شاهِ ایران[21] شود دردمند — بترسد[22] ز پیروز[23] بختِ بلند!
یکی کهتری باشدش[24] دوردست[25] — سُواری[26] سرافراز[27] مهترپرست[28]،
به بالا دراز و به اندام خشک — به گِردِ سرش جعدمویی[29] چو مشک،
سیه‌چرده و تندگوی[32] و سُتُرگ، — سیه‌چشم و[31] بینی بزرگ و[30] جَلد

۱ـ(آ: گرفتندش از دختران) ۲ـق: آخرش؛ (آ: اختران)؛ س: طالع اخترش؛ (لی: اختر و پیکرش؛ لن۲: دختر و اخترش؛ ب: افسر دخترش)؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،و)؛ بنداری (۳۶۸ـ۳۶۹): فأحضر الخاقان عند ذلک المنجمین، و استکشفهم عن طالعها و مآل أمرها و مقتضیات أحکام النجوم و أسرار الکواکب فیها ۳ـل،س،ک،ل۲ (نیز لی،ل۳،و،لن۲،ب): نیکوئی؛ متن =ق (نیز ق۲،پ،آ) ۴ـ(ق۲: آن)؛ ل،ق (نیز لی،پ،لن۲،آ): وز ۵ـ(ق۲: گوید (←کودک)؛ پ: پور) ۶ـل: بازوی ۷ـل۲ (نیز ق۲،لی،و،آ،ب): سطبر؛ متن = ل ـک (نیز ل۳،پ،لن۲) ۸ـل ـل۲ (نیز ق۲،لی،پ ـب): چو ابر؛ (ل۳: پرخاش ببر)؛ متن تصحیح قیاسی است ۹ـ(آ: سیم خشم (!)) ۱۰ـ(لن۲: بگذرد<د>) ۱۱ـ(لن۲: بربود) ۱۲ـل: بدو؛ (ق۲: بسی)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۳ـل،ل۲ (نیز لی،و،ب): بشمرد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س،ق (نیز ق۲،آ): نشمرد؛ متن =ک،س۲ (نیز پ،لن۲)؛ بنداری (۳۷۰ـ۳۷۴): فقالوا: أیها الملک! إنه یظهر بین بنتک هذه و بین کسری ولد طویل القامة، قوی العضدین، أکحل العینین، یکون فی الشجاعة و السماحة کاللیث و الغیث. یموت عنه أبوه فیکون هو ملک الأرض فیستقر زمانا علی سریر الملک عالی القدر نافذ الأمر ۱۴ـ(ق۲: ازان پس؛ آ: وزین پس) ۱۵ـس،ق،ل۲ (نیز لی،ل۳،و،آ، ب): آید؛ متن =ل،ک (نیز ق۲،پ،لن۲) ۱۶ـق: سپاه؛ (پ: سپاهی بیارد؛ ب: بسازد سپاهی)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۷ـ(لن۲: بیاید) ۱۸ـ(پ: سرارد) ۱۹ـل: بران؛ س: ازان؛ متن =ک (نیز ق۲،ل۳،پ،لن۲)؛ ق،لی،آ،ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ و به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

به ایران سواران لشکرشکن — سراسر گریزند از آن انجمن

بنداری (۳۷۵ـ۳۷۶): فیظهر له عدوّ من ملوک الصین فیقصد بلاده بعساکر کالنحل و النمل یرید بذلک أخذ بلاد إیران الی غیرها من بلاد الیمن و سائر الممالک ۲۰ـس (نیز ل۳): ازان؛ ک: وزو ۲۱ـس: شهریاران ۲۲ـل،س (نیز و): نترسد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲: نترسد)؛ متن =ک (نیز ل۳،پ،لن۲) ۲۳ـل: پیروز و؛ (ل۳: فیروز)؛ بنداری (۳۷۷): فیتحیر ملک إیران فی الأمر و یخشی علی نفسه من انقلاب الدهر ۲۴ـق: کهتر آیدش ۲۵ـ(آ: زور دست) ۲۶ـک: سوار ۲۷ـ(آ: سرافراز و) ۲۸ـ(ق۲: خسروپرست) ۲۹ـ(ق۲: جعد و مویش؛ لن۲: موی و جعدی)؛ پ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳۰ـل: سخن‌آوری؛ (ق۲،ل۳،و: زبان‌آور و؛ لن۲: زبان‌آور)؛ متن =س، ک؛ بنداری: صخم الکرادیس ۳۱ـک: <و> ۳۲ـ(ل۳: چشم و تند و قوی؛ لن۲: چرده کرد و دلیر)؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق،ل۲،لی،آ،ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل،س،ک،ق۲،ل۳،لن۲ آمده است؛ س پس از این بیت افزوده است:

سوار سرافراز مجبده (؟) اسب — به تیزی به مانند آذرگشسب

جهانجوی چوبینه دارد لقب — هم از پهلوانانش باشد نسب[1]،
چن این[2] مردِ چاکر[3] به اندک سپاه — ز جایی بیاید به درگاهِ[4] شاه،
مرین[5] ترک را ناگهان بشکند — همه لشکرش را[6] به هم برزند[7]!

چو بشنید گفتِ[8] ستاره‌شمَر — ندیدم ز خاقان کسی شادتر!
به نوشین‌روان[9] داد پس دخترش — که از دختران او بُدی افسرش
پذیرفتم او را من از بهرِ شاه — چن این[10] کرده بُد[11]، بازگشتم به راه[12]
بیاورد[13] چندان[14] گهرها ز گنج — که ما یافتیم از کشیدنْش رنج!
همان[15] تا لبِ رود جیحون براند — جهان‌بینِ خود را به کَشتی نشاند،
ز جیحون دلی پر ز غم[16] بازگشت — ز فرزند با درد[17] همباز[18] گشت!
کنون آنچ[19] دیدم، بگفتم[20] همه — به پیشِ تو ای شهریارِ[21] رمه!
ازین[22] کشور این مرد را بازجوی[23] — به پوینده شاید که گویی بپوی[24]،
که پیروزی شاه بر دست اوست — به دشمن ممان[25] این سَخُن، گر به دوست!
بگفت این و جانش برآمد ز تن — برو[26] زار[27] و گریان شدند انجمن!
شهنشاه ازو[28] در شگفتی بماند — به[29] مژگان همی خونِ دل برفشاند!

۱ـبنداری (۳۷۸ـ۳۸۱): و یکون فی أمرائه فی بعض أقطار مملکته رجل من أولاد الأکابر، شجاع فارس بطل، طویل قضیف، جعد الشعر، ضخم الکرادیس، عظیم الأنف، أسمر اللون، صحل الصوت، عارم اللحظ، یلقب بجوبین ۲ـل،س،ک،ل۲ (نیز لی،ل۳،و ـب): چو این؛ ق: چو آن؛ متن =(ق۲،پ): چنین ۳ـس،ق،ل۲ (نیز لی،ل۳،و ـب): چابک؛ متن =ل،ک (نیز ق۲،پ) ۴ـس،ق،ل۲ (نیز ق۲،لی، ل۳،و،آ،ب): نزدیک؛ متن =ل،ک (نیز پ،لن۲) ۵ـس،ق،ل۲ (نیز ل۳،پ،و،آ،ب): مران؛ متن =ل،ک (نیز ق۲،لی،لن۲) ۶ـ(لن۲: <را>) ۷ـق: نیز بر هم زند؛ بنداری (۳۸۲ـ۳۸۳): فیکسر بقدر یسیر من العسکر ذلک العدوّ مع وفور عَدده و کثرة عُدده ۸ـک: گفت آن؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

سرانجام هم سر بپیچد ز شاه — همین بود چون کرد دشمن تباه

۹ـ(لی،آ: نوشیروان) ۱۰ـل: چو آن؛ س،ک،ل۲ (نیز لی ـب): چو این؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۱ـس،ک،ل۲ (نیز ق۲ ـب): شد؛ متن =ل ۱۲ـ(لن۲،ب: ز راه)؛ ق۲ به جای این لت آورده است: بیاوردم آن ماه‌رخ را به راه؛ در س،ل۲،لی،ل۳،آ،ب این بیت پس از بیت ۳۸۸ آمده است؛ ق بیت‌های ۳۸۶ـ۳۸۹ را ندارد ۱۳ـ(پ: برآورد) ۱۴ـل: چندی؛ لن۲ بیت‌های ۳۸۷ـ۳۸۹ را ندارد؛ بنداری (۳۸۴ـ۳۸۷): فلما سمع الخاقان قول المنجم فرح و استبشر و جهز ابنته معی الی أنوشِروان ۱۵ـس،ل۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): همی؛ ک (نیز پ): سپه؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۶ـس (نیز ق۲،لی،ل۳،پ،آ،ب): خون؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز و) ۱۷ـ(آ: درد و) ۱۸ـل،س،ک،ل۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و ـب): انباز؛ متن =(پ)؛ بنداری (۳۸۸ـ۳۸۹): بعد أن شیعها الی شاطئ جیحون ۱۹ـس ـل۲ (نیز لی ـب): آنچه؛ متن =ل (نیز ق۲) ۲۰ـ(ل۳: بدیدم (!)) ۲۱ـل: جهاندار شاه ۲۲ـق (نیز لی): ازان ۲۳ـ(و: بازجو) ۲۴ـس (نیز لی،ب): بگوی؛ (آ: بپو (پساوند ندارد))؛ متن =ل،ق،ک، ل۲ (نیز ق۲،ل۳ـلن۲)؛ بنداری (۳۹۰ـ۳۹۱): فاطلب الآن أیها الملک! هذا الرجل حتی یکفیک هذا الأمر ۲۵ـس (نیز لی،ب): مگوی؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۹۲): فإنه لا یکون إلا علی یدیه. و احفظ کلامی هذا و اکتمه و لا تطلع علیه أحدا ۲۶ـ(لی: بدو) ۲۷ـق (نیز ل۳ـلن۲): <و> ۲۸ـل (نیز لن۲): زو ۲۹ـس،ق،ل۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): ز؛ متن =ل،ک (نیز ق۲،پ،لن۲)؛ بنداری (۳۹۳ـ۳۹۴): قال: و لما فرغ الشیخ من کلامه قضی نحبه فی ذلک المجلس. فتعجب الملک من تلک الحالة، و بکی علیه، و بکی الحاضرون

۳۹۵ به ایرانیان گفت: مهران شتاد[۱] — همی‌داشت این[۲] داستان‌ها[۳] به یاد،
چو با ما[۴] یکایک بگفت او[۵]، بمرد — پسندیده‌جانش به یزدان سپرد!
سپاسم ز یزدان کزین مردِ پیر — برآمد چُنین گفتنِ[۶] ناگزیر[۷]!
نشان جست[۸] باید ز هر کشوری[۹] — اگر[۱۰] مهتری باشد[۱۱]، ار[۱۲] کهتری،
بجویید تا این[۱۳] به جای آورید[۱۴] — همه[۱۵] رنج‌ها زیر[۱۶] پای آورید[۱۴]!

۴۰۰ یکی مهتری[۱۷] نامبُردار بود — که بر آخُرِ اسب سالار بود،
کجا زاد[۱۸]فرّخ بدی نامِ اوی[۱۹] — همه شادی شاه بُد کامِ اوی[۱۹]!
بیامد برِ شاه و[۲۰] گفت این نشان — که داد این[۲۱] ستوده به[۲۲] گردن‌کشان،
ز بهرامِ بهرام[۲۳]، پورِ گشسپ[۲۴] — سُواری سرافراز و[۲۵] پیچنده[۲۶]اسپ[۲۷]،
به اندیشه‌ی من[۲۸] نخواهد[۲۹] گذشت — ـوُگر بگذرد، باد مانَد[۳۰] به دشت[۳۱]!ـ،
۴۰۵ که دادی بدو[۳۲] بردع و اردبیل[۳۳] — یکی مرزبان[۳۴]گشت[۳۵] با کوس و خیل!

۱ـل، ق، ک (نیز ق۲، لی، آ، ب): ستاد؛ س، ل۲ (نیز لن۲): شاد؛ (ل۳: شناد؛ و: ساد)؛ متن = (پ) ۲ـک: آن ۳ـل: راستیها؛ (ق۲، لی، آ: داستان را)؛ متن = س، ق، ک، ل۲ (نیز ل۳ـلن۲، ب) ۴ـل: من ۵ـل، س (نیز آ): و؛ (پ: این)؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب)؛ لن۲ بیت‌های ۳۹۶ـ۳۹۸ را ندارد ۶ـس: گفتن و؛ (ق۲، ل۳، پ: گفتنی)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لی، و، آ، ب) ۷ـس، ل۲ (نیز لی، و، آ، ب): یادگیر؛ ق (نیز ل۳): دلپذیر؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۸ـل۲: خواست ۹ـل: مهتری؛ (لی: کهتری (پساوند ندارد))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـق: که این؛ (پ: ازین) ۱۱ـ(و: یابد) ۱۲ـق: از ۱۳ـق: او؛ (ل۳: و این را)؛ ل: بجویند تا این؛ ک: نجوئید تا این؛ (لی: بکوشید تا زین)؛ متن = س، ل۲ (نیز ق۲، پ ـ ب) ۱۴ـ(لی: آورند)؛ ل: جا آورند ـ یا آورند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـس، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): کزین؛ (لی: که این)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، لن۲) ۱۶ـل: را به؛ (ق۲، لن۲: زو به)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـس (نیز لی، ب): کهتری؛ (ق۲: شهری (!))؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ل۳ـآ) ۱۸ـل (نیز ل۳): راد؛ (ق۲: داد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـل، س، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): او؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲)؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۰ـل، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳): <و>؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز پ ـ ب) ۲۱ـس، ق (نیز لی، ل۳): آن ۲۲ـل: سسنود (حرف‌های دوم و سوم بی‌نقطه) ۲۳ـس، س۲ (نیز ل۳): چوبینه؛ (ق۲: بهرام و بهرام و)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـ(ل۳: زرسب) ۲۵ـق، ک (نیز لی ـ لن۲، ب): <و>؛ س: سوار سرافراز؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، آ) ۲۶ـل: بخشنده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۲ (نیز لن۲، ب): پیچیده؛ متن = ده دستنویس دیگر (در لی، ل۳، و، آ حرف چهارم بی‌نقطه) ۲۷ـ(ل۳، ب: است (!))؛ در ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۸ـل: ز اندیشهٔ من؛ ل۲ (نیز لی، ل۳، و، ب): همی از گمانم؛ (آ: همی آنک دیدم)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۲۹ـل، س، ک، ل۲، س۲: بخواهد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲، لن۲: بخواهم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۳، پ، لی، ب: بخواهد)؛ متن = (ل۳، و) ۳۰ـک، س۲ (نیز ق۲): گردد؛ (ل۳: بازماند)؛ ل: ندیدم چنو مرزبانی؛ متن = س، ل۲ (نیز لی، پ ـ ب) ۳۱ـ(ل۳، و، ب: دست)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۹۵ـ۴۰۴): و أخذ ینقب عن الرجل الموصوف المنعوت و یبحث عنه فلا یهتدی الیه الی أن قال له بعض أصحابه: أیها الملک! إن هذه الصفات کانت موجودة فی بهرام بن بهرام الذی کان متولی سالاریة الاصطبلات الخاصة ۳۲ـس (نیز لی، ب): به وی؛ (ل۳: برو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـس، ک (نیز ق۲، لن۲، ب): اردویل؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لی ـ و، آ) ۳۴ـل: نامور ۳۵ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل، ل۳، و، آ، ب): است؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، لن۲)؛ پ از ۴۰۵آ و ۴۰۷ب یک بیت ساخته و ۴۰۵ب ـ ۴۰۷آ را انداخته است؛ س، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

چو بشنید هرمز سخن‌های راز (لی: راست (!)) — بفرمود کورا بجویید (س: بخوانید) باز

بنداری (۴۰۵): و قد أقطعته الآن أردبیل، و هو فیها متولیا لأمورها من جهة الدیوان

هَیونی تگاور برافگند شاه[۱] — به بهرام، تا سر نخارد به[۲] راه،
سُوی بارگاه آید از اردبیل[۳] — به تنها تنِ خویش بی‌کوس و خیل!

گفتار اندر آمدن بهرام چوبینه بنزدیک هرمزشاه[۴]

فرستاده[۵] بهرام را مژده داد[۶] — سَخُن‌های مهران برو[۷] کرد یاد[۶]
جهانجوی پویان ز[۸] بردع برفت[۹] — خِرامان به درگه شتابید و تفت[۱۰]!
۴۱۰ چو بهرام تنگ[۱۱] اندرآمد ز[۱۲] راه — بفرمود تا بار دادند شاه،
جهاندیده[۱۳] رویِ شهنشاه دید — برآن[۱۴] نامدار[۱۵] آفرین گسترید!
نگه کرد شاه اندرو یک‌زمان — نبودش[۱۶] بدو[۱۷] جز به نیکی گمان!
نشان‌های مهران شتاد[۱۸] اندر اوی[۱۹] — بدید و بخندید و[۲۰] شد تازه‌روی[۱۹]!
وُ زآنپس[۲۱] بپرسید و بنواختش — یکی[۲۲] نامور[۲۳]جایگه ساختش!

۴۱۵ شبِ تیره چون چادَر مشک‌بوی[۲۴] — بیفگند و بنمود خورشید[۲۵] روی[۲۴]،
به درگاه شد مرزبان نزدِ شاه — گرانمایگان برگشادند[۲۶] راه،

۱ـس، ک: ازان جایگاه ۲ـق: ز؛ ل، ق، ل۲، لی، و، آ، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این دو بیت در س، ک، س۲، ق۲، ل۳، پ (بیت سپسین را ندارد)، لن۲ آمده و بنداری نیز داشته است ۳ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لن۲): اردویل؛ متن = ل۲؛ ک لت‌های این بیت را پس و پیش کرده و آن را پس از بیت ۴۰۵ آورده و در اینجا نیز بیت زیر را افزوده است:

سوی بارگاه آید از اردویل — نیارد همان لشکر و کوس و خیل

۴ـق: ... بنزد شاه‌هرمز؛ ک: ... بدرگاه هرمزدشاه؛ متن = س؛ ل، س۲ سرنویس ندارند ۵ـل: فرستاد و ۶ـق، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ)، برد (آ: داد (پساوند ندارد)) ـ برشمرد؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، لن۲) ۷ـل۲: بران؛ س، لی، ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

فرستادهٔ شاه پویان برفت — به بردع بنزدیک بهرام تفت

بنداری (۴۰۶ـ۴۰۸): فنفذ الملک نجابا الی أردبیل، و کتب الیه کتابا یأمره فیه بالمسارعة جریدةً الی الخدمة ۸ـل۲: حز> ۹ـک، س۲ (نیز پ، و، لن۲): براند؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۱۰ـق: رفت (پساوند ندارد)؛ س، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): شتابید تفت؛ ل: ز گردنکشان لشکری برد و تفت؛ ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲): ز گردان لشکر کسی را نخواند؛ متن = (لی) ۱۱ـ(لن۲: نیک) ۱۲ـ(ل۳: به) ۱۳ـل، ک، س۲ (نیز پ، لن۲): جهانجوی؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ) ۱۴ـس (نیز لی، ل۳): بدان ۱۵ـ(ل۳: نامور؛ پ: نامداران (!)) ۱۶ـس (نیز لی، پ، و، ب): نبردش؛ س۲: نبودی؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۱۷ـ(لن۲: برو) ۱۸ـل، ق، ک (نیز ق۲، لی، آ، ب): ستاد؛ ل۲ (نیز لن۲): شاد؛ س۲ (نیز ل۳): شناد؛ (و: شاد)؛ متن = س (نیز پ) ۱۹ـ(لی، و، آ: او ـ رو) ۲۰ـق (نیز ب): <و>؛ بنداری (۴۰۹ـ۴۱۳): و لما وصل الی حضرة الملک نظر الیه فرأی العلامات التی أخبر بها مِهران سِتاد کلها موجودة فیه ۲۱ـل (نیز ق۲): ازان‌پس؛ (لن۲: همانگه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـس۲: کئی ۲۳ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): مایه‌ور؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲)؛ بنداری (۴۱۴): فقرّبه الی مجلسه و احترمه و لاطفه و أکرمه ۲۴ـ(آ: بو ـ رو) ۲۵ـک: خرشید؛ ل: خورشید بنمود؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـس، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): برگرفتند؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز پ، لن۲)

جهاندار، بهرام را پیش خواند — به تخت از برِ نامداران نشاند!
[سَخُن‌های ایران برو کرد یاد — همان نیز گفتارِ مهران شتاد[1]]
بپرسید از آنپس[2] که با ساوه‌شاه — کنیم[3] آشتی، گر[4] فرستم سپاه؟
چُنین داد پاسخ بدو جنگجوی[5] — که با ساوه‌شاه آشتی نیست روی!
گر او[6] جنگ را خواهد آراستن — هزیمت بود آشتی خواستن!
وُدیگر که بدخواه گردد دِلیر — چو بیند[7] که کامِ تو آمد[8] به زیر!
گه رزم چون بزم[9] پیش آوری — به فرمان‌بری[10] مانَد این[11] داوری!
بدو گفت هرمز[12] که پس[13] چیست رای — درنگ آورم، گر بجنبم ز[14] جای؟
چُنین داد پاسخ که گر[15] بدسگال — بپیچد سر از داد، بهتر[16] به فال[17]!
چه گفت آن گرانمایه‌ی[18] نیک‌رای — که بیداد را نیست با داد پای[19]!
تو[20] با دشمن بدکنش رزم[21] جوی — که[22] با آتش آب اندرآری[23] به جوی!
وُگر خود دگرگونه باشد سَخُن — شهِ[24] نو گزیند[25] سپهرِ[26] کُهُن،
چو نیرو به[27] بازوی خویش[28] آوریم — هنر هرچ[29] داریم، پیش آوریم،
نه از پاک‌یزدان نکوهش بود — نه شرم از یلان، چون[30] پژوهش بود!
چو ناکُشته زایرانیان ده‌هزار[31] — بتابیم[32] خیره سر از کارزار،

۱ـس: شاد؛ ک (نیز ق۲): ستاد؛ س۲: شناد؛ متن تصحیح قیاسی است؛ ل، ق، ل۲، لی ـ ب این بیت را ندارند؛ این بیت تنها در س، ک، س۲، ق۲ آمده است؛ بنداری (۴۱۵ـ۴۱۸): ثم لما أمسی استحضره و خلا به وسرد علیه حکایة مجیء ساوه و قصده لبلاد إیران فی جموعه الکثیفة و جیوشه الکثیرة ۲ـل: زان‌پس ۳ـل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲ـب): کنم؛ متن = ک، س۲ ۴ـس ـ س۲ (نیز ق۲ـب): یا؛ متن = ل؛ بنداری (۴۱۹): ثم قال له فما تری الآن؟ أنجنح معه الی السلم و نکف عادیته بالصلح أم لا نسلک معه سوی سبیل المنابذة و الحرب؟ ۵ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، ب): شیرخوی (در س، و حرف چهارم بی‌نقطه)؛ ل۲: شیرجوی؛ (آ: شیرخو)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۶ـس ـ ل۲ (نیز لی ـ و، آ، ب): اگر؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، لن۲)؛ بنداری (۴۲۰ـ۴۲۱): فقال: مصالحته بعیدة عن المصلحة ۷ـلن۲: بجوید) ۸ـس ـ ل۲ (نیز لی، ل۳، و، ب): آید؛ (ق۲: آرد)؛ متن = ل، س۲ (نیز پ) ۹ـس۲ (نیز لن۲): نرم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (در و این واژه نقطه ندارد) ۱۰ـس (نیز لی، ب): دیوانگی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـل۲، س۲ (نیز پ، لن۲): آن؛ بنداری (۴۲۲ـ۴۲۳): فإنه اذا رأی میل الملک الی الصلح تجاسر علیه ۱۲ـ(آ: موبد) ۱۳ـ(لی، ل۳، و: این) ۱۴ـس (نیز لی، ب): یا بجنبم ز؛ (آ: بخستم ز (!)؛ پ: آوریم از بپیچیم (!))؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲)؛ بنداری (۴۲۴): فقال: أتلبث و نتأنی أم نسارع الی لقائه؟ ۱۵ـ(ق۲: بر) ۱۶ـل، س (نیز ل۳، ب): مهتر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـس (نیز ب): منال ۱۸ـ(لن۲: فرستادهٔ) ۱۹ـل: جای؛ ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳): رای؛ متن = س، ق، ک (نیز ق۲، پ، لن۲، آ، ب)؛ و این بیت را ندارد ۲۰ـ(لی، ب: چو) ۲۱ـس، ق، ک (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): جنگ؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۲۲ـس (نیز لی، ب): چو ۲۳ـق، ل۲، س۲ (نیز و): آید؛ ک: آرد؛ (پ، لن۲، آ: آمد)؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، ل۳، ب)؛ بنداری (۴۲۵ـ۴۲۷): قال: بل نبادر و نسارع و نبلی عذرنا. فإن رزقنا الظفر فقد حصلت السعادة ۲۴ـل: شهی؛ س: سپه (← شه؟)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۵ـ(ب: کند بد (!))؛ س: برگزیند ۲۶ـ(لن، پ، لن۲: سپهبد) ۲۷ـس، ل۲ (نیز لی): نیروی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـ(آ: خوش (!)) ۲۹ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۳۰ـ(پ: بر)؛ س (نیز لی، ب): پیش بزرگان؛ (ل۳: نیز از یلان چون)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ) ۳۱ـ(پ: دو هزار)؛ ل۲: به نیروی یزدان پروردگار ۳۲ـل، ل۲: بتابیم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ق، لی، و، آ، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ک، ل۲، س۲، لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲ آمده است

چه گوید ترا[1] دشمنِ عیب‌جوی — که[2] بی‌جنگ پیچی[3] ز بدخواه روی؟!
چو بر دشمنان[4] تیرباران کنیم[5] — کمان را[6] چُن[7] ابرِ بهاران کنیم،
همان[8] تیغ و گوپال چون صدهزار — کشیده[9] شود در صف کارزار،
چو پیروزیِ[10] ما نیاید پدید — دل از نیک‌بختی بباید[11] کشید!
از آنپس[12] به فرمانِ دشمن شویم — که بی‌توش و پیچان[13] و بی‌تن شویم!
بکوشیم با[14] گردشِ آسمان — اگر در میان سرنیاید زمان[15]!
چو گفتارِ بهرام بشنید شاه — بخندید و رخشنده شد پیشگاه!
ز پیشِ جهاندار بیرون شدند — جهاندیدگان دل پر از خون شدند!
به بهرام گفتند کاندر[16] سَخُن — چو پرسد[17] ترا، بس دلیری مکن!
سپاهست چندان ابا[18] ساوه‌شاه — که بر مور و بر پشّه بستند[19] راه!
چُنان‌چون تو گفتی[20] همه[21] پیشِ شاه — که یارد بُدن[22] پهلوانِ سپاه؟
چُنین گفت بهرام با مهتران — که ای نامداران و گندآوران،
چو فرمان دهد[23] نامبردارشاه — منم ساخته پهلوانِ سپاه!
برفتند بیدارکارآگهان — هم‌آنگه برِ شهریارِ جهان،
سَخُن‌های بهرام چندانک[24] بود — به هر یک[25] سراینده ده[26] برفزود!
شهنشاهِ ایران از آن شاد گشت[27] — ز تیمارِ[28] آن لشکر[29] آزاد گشت[27]!

۱ـ(ق۲: بدین) ۲ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): چو؛ متن = ل (نیز پ) ۳ـک (نیز پ): جوئی؛ (ق۲: تابی؛ و: <پیچی>)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـ(ق۲: دشمنی) ۵ـل: کنم ۶ـک (نیز ق۲): کمانها؛ (آ: هوا را)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۸ـ(و: کمان) ۹ـل: شکسته؛ س۲ (نیز ق۲): گسسته؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـل۲: پیروزی از ۱۱ـق (نیز ب): نیاید؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (در ک، ل۲، س۲، ق۲، لی، و حرف یکم بی‌نقطه) ۱۲ـل: وزان‌پس؛ س (نیز لی، ب): ازین‌پس؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـس۲: بی‌خان؛ (پ: <بی‌جان>)؛ ل، س (نیز ب): بی‌هوش و بی‌جان؛ (لی: بی‌هوش و بی‌سان (!)؛ آ: بی‌جان و بی‌توش)؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲)؛ بیجان؛ لن این بیت را ندارد ۱۴ـل، س۲: با (بی‌نقطه)؛ س ـ ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): تا؛ متن = (پ) ۱۵ـک: نیارد زمان؛ س۲: بتابد زمان؛ (لن۲: بیاید زیان)؛ ل: میانه سرآرد زمان؛ (ق۲: میانه سرآید زمان)؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): چه پیش آوردمان ز (س، آ: به) سود و زیان؛ متن = (لن، پ)؛ بنداری (۴۲۸ـ۴۳۷): وإن کان غیر ذلک لم نعیر بالإحجام و النکول، وکنا معذورین عند العالم و الجهول ۱۶ـ(لن، ق۲، لن۲: اندر؛ ل۳: کامد) ۱۷ـل۲: برشد؛ (لی: پرسند) ۱۸ـل، س، س۲ (نیز ب): بر؛ ق: با؛ (ل۳: ابر)؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ آ) ۱۹ـ(پ: بستست) ۲۰ـ(ق۲: گوئی) ۲۱ـل: که من؛ س: که خود؛ ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳): همی؛ متن = ک (نیز لی، پ، و، آ، ب) ۲۲ـل: شدن؛ در لن این لت با ۴۴۴ب پس و پیش شده است؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ آ از ۴۴۲آ و ۴۴۴ب یک بیت ساخته و ۴۴۲ب ـ ۴۴۴آ را انداخته است؛ ق بیت‌های ۴۲۲ـ۴۴۷ را ندارد و به جای آنها تنها بیت زیر را آورده است:

دگر روز چون خور بیاید پدید — همه روی کشور بسان گل شنبلید (وزن درست نیست)

۲۳ـ(ق۲: فرمایدم) ۲۴ـس، ک (نیز ق۲، لی، ب): چونانک؛ ل۲: چنان که (!)؛ (پ: چندانکه؛ لن، لن۲: زانسان که؛ آ: چونانکه)؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، و) ۲۵ـل: <یک> ۲۶ـل (نیز ل۳): فزاینده ده؛ (لی: سراینده‌ئی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـل: شد ۲۸ـس: اندوه؛ ل۲ (نیز لی، آ، ب): از اندوه؛ (و: وز اندوه)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۹ـ(لی: دیرینه؛ آ: لشکرش)

ورا کرد سالار بر لشکرش[1]
هر آنکس که جست از یلان نام را
سپهبَد بیامد برِ شهریار
که دستور باشد مرا شهریار[4]
ببینم ز لشکر که جنگی که‌اند؟
بدو گفت: سالارِ لشکر[9] توی[10]

سپهبَد بشد تا[12] عرض‌گاهِ شاه
گزین کرد از[13] ایرانیان لشکری
نبشتند[15] نام[16] ده و دو هزار
چهل سالگان را نبشتند[18] نام
سپهدار بهرامِ[21] بهرام[22] بود
یکی[25] را[26] کجا نام یل‌سینه[27] بود
سرِ نامدارانِ جنگی‌ش[29] کرد
بگرداند[33] اسپ و بگوید نژاد[34]

به ابر اندرآورد جنگی‌سرش!
سپهبَد همی‌خواند بهرام را[2]!
کمربسته با[3] آلتِ کارزار،
که خوانم[5] عرِض را[6] ز بهرِ شمار[7]
گه[8] نام جستن درنگی که‌اند؟
به تو بازگردد بد و نیکوی[11]

بفرمود تا پیشِ او شد سپاه
هر آنکس که بود از سران افسری[14]
زره‌دار و برگستوان‌ور[17] سُوار
درم بر کم و بیش ازین[19] شد حرام[20]!
که در[23] جنگ جستن ورا نام[24] بود!
کجا سینه‌ی او پر از[28] کینه بود،
که[30] پیشِ صف آید[31] به روزِ[32] نبرد،
کند بر[35] دلِ جنگیان جنگ یاد!

۱ـک: ‹سالار بر لشکرش›؛ ق[2] بیت‌های ۴۴۸ـ۴۵۰ را ندارد ۲ـبنداری (۴۳۸ـ۴۴۹): قال: فجعله هرمزد بهلوان جیشه و صاحب حربه، و أمره بالنهوض للقاء ملک الترک ۳ـس، س[2]: بست با؛ (ق[2]: سلیح بستد و)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی از ۴۵۰آ و ۴۵۱ب یک بیت ساخته و ۴۵۰ب ـ ۴۵۱آ را انداخته است ۴ـس (نیز ب): نامدار ۵ـل: خواند ۶ـ(لن[2]: ‹را›؛ این بیت را در کناره نوشته است) ۷ـل[2] (نیز ل[3]): شکار ۸ـ(ق[2]: هم از)؛ بنداری (۴۵۰ـ۴۵۲): فسأله أن یأمر کاتب الجیش بأن یعرض علیه أسماء الأجناد حتی ینظر فی حالهم و یبصر من یصلح له من رجالهم ۹ـس: کشور ۱۰ـس، س[2] (نیز لن، لی ـ ب): تویی (توئی)؛ متن = ل (نیز ق[2]) ۱۱ـس، ک، ل[2]، س[2] (نیز ل[3]، پ، و، ب): نیکویی (نیکوئی)؛ (ق[2]: همه نیکوی؛ لی: همی نیکوئی؛ لن، لن[2]: که مهتر توئی)؛ متن = ل، ق (نیز آ؛ ق، آ پساوند ندارند)؛ بنداری (۴۵۳): فقال هرمزد: الأمر الیک، و العساکر بین یدیک. فافعل ما رأیت ۱۲ـل[2]: با ۱۳ـل[2]: ز ۱۴ـ(پ: سواران سری؛ و: دلیران سری)؛ ک، س[2] (نیز ل[3]): بد زان سران افسری؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـل، س، ق، ل[2] (نیز لی، ل، ل[3]، و ـ ب): نوشتند؛ متن = ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ) ۱۶ـ(لی: نامه) ۱۷ـ(لن[2]: و‹ر›) ۱۸ـل، س، ق، ل[2]، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، لن[2]، ب): نوشتند؛ متن = ک (نیز لن، ق[2]، پ، آ) ۱۹ـل (نیز ق[2]): ‹از› این؛ س (نیز لی، ب): به در بر کم و بیش این (لی: ازین)؛ ق، ل[2] (نیز آ): دگر زین کم و بیشتر (ل[2]: بیش آن)؛ متن = ک، س[2] (نیز لن، ل، ل[3] ـ لن[2]؛ در پ پس از تصحیح **دگر به درم**) ۲۰ـک: تمام؛ (لی، آ: خرام)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۴۵۴ـ۴۵۷): فاختار من الإیرانیین اثنی عشر ألف فارس من الآساد المذکورین أبناء الأربعین من غیر زیادة علی هذا السن و لا نقصان عنه ۲۱ـل: سپهبد چو بهرام؛ (لن: سپهبدش بهرام؛ ل[3]: سپه را سپهدار)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـس: چوبینه (پساوند ندارد) ۲۳ـ(ب: ‹در›) ۲۴ـق، ل[2] (نیز ل[3]، و): کام؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـس: کسی؛ ل[2]: یلی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۶ـل: ‹را› ۲۷ـ(ق[2]: که نامش یلان سینه) ۲۸ـل: سینه و دل پر از؛ س، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): که در سینهٔ او بسی؛ متن = ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]) ۲۹ـ(لن: نامدارنش جنگی) ۳۰ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): به؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]) ۳۱ـس، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب): اندر؛ ل[2]: ایدر؛ متن = ل (نیز لن، پ، لن[2]) ۳۲ـس (نیز لی، ب): میان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـس، ل (نیز لی، ل، ل[3]، و، آ، ب): که گرداند؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]) ۳۴ـ(ق[2]: براد (!)) ۳۵ـ(لن[2]: در)؛ بنداری (۴۵۸ـ۴۶۱): و قدّم علیهم رجلا مشهورا بالشجاعة یسمی یلان و کان لا یقاومه فی لجة الموت أحد، و لا یغامسه فی غمرة الحرب أسد

دگر آنک بد نام[1] ایزدگُشَسپ[2]
کز آتش نبرگاشتی در تگ اسپ[3]،
بفرمود تا گوش دارد بنه
کند میسره راست با میمنه[4]
به پشت سپه بود بنداگُشَسپ[5]
کجا دمّ شیران گرفتی بر اسپ[6]!
به لشکر چُنین گفت پس پهلوان
که ای نامدارانِ روشن‌روان،
کم‌آزار[7] باشید و هم کم‌زیان
بدی را مبندید[8] هرگز[9] میان!
چو خواهید کایزد بود یارتان
کند روشن این تیره‌بازارتان[10]،
شبِ تیره چون ناله‌ی کرّه‌نای
برآمد[11]، بجنبید یکسر[12] ز جای!
برآن[13] گونه رانید[14] یکسر[15] ستور
که برخیزد[16] اندر شبِ تیره شور[17]!
ز نیروی[18] و[19] آسودگی اسپ و مرد
نیندیشد[20] از روزگارِ نبرد!

چُن[21] آگاهی آمد برِ[22] شهریار
که داننده‌بهرام چون ساخت[23] کار،
ز گفتار و کردارِ او گشت شاد
درِ گنج بگشاد و روزی بداد،
همان[24] گنج‌های سِلیحِ[25] نبرد
به پارس و به اهواز در[26] باز[27] کرد

۱ـس، ق، ل[2] (نیز لی، و، ب): نامش؛ (ل[3]: آنکه بد نامش؛ پ: آنکه نامش بد)؛ ک، س[2] (نیز لن، لن[2]): یکی را که بد نام؛ (ق[2]: یکی مرد بد نامش)؛ متن = ل ۲ـل: آذرگشسب؛ ل[2]: ایزدگشست؛ (لی، آ: ایزدکشسب (حرف پایانی بی‌نقطه))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـل: روی اسب؛ س ـ ل[2] (نیز ق[2]، لی، آ، ب): کجا دمّ اسبان (ک، ق[2]: شیران) گرفتی بر اسب (ل[2]، ق[2]، لی، آ: به دست (ق[2] پساوند ندارد))؛ (و: گرفتی به دستان کجا دمّ اسب)؛ متن = س[2] (نیز لن، ل، پ، لن[2])؛ نیز ← ۴۶۴ب؛ ق[2] این بیت را پس از بیت سپسین آورده است ۴ـ(و: بر میمنه؛ ق[2]: راست با میمنه میسره)؛ متن = س، ک (نیز ل[3] (میسرّ)، پ، لن[2])؛ ل، ق، ل[2]، س[2]، لی، آ، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این دو بیت در س، ک، لن، ق[2]، ل[3]، پ، و، لن[2] آمده و بنداری نیز داشته است؛ بنداری (۴۶۲ـ۴۶۳): و جعل علی الثقل رجلا آخر یسمی ایزدکشَسب ۵ـک: کندا گشسب؛ (لن: دیدا گشست؛ ق[2]، لن[2]: همدان گشست؛ ل[3]، پ: لشکرپرست؛ و: بیدا گشسب)؛ متن = س، بنداری ۶ـس: ز اسب؛ (لن، ل[3]، پ: به دست)؛ ک (نیز ق[2]، و): کز آتش نبرگاشتی در تگ (ق[2]، و: روی) اسب (← ۴۶۲ب)؛ متن = (لن[2])؛ بنداری (۴۶۴): و جعل علی الساقة رجلا آخر یسمی بنداکشَسب. و کان من الشجعان الذین یصیدون السباع بالأذناب وسط الغاب ۷ـس: بی‌آزار؛ (لی: که آزاد)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـس (نیز لن): نبندید (حرف یکم بی‌نقطه) ۹ـک، س[2] (نیز پ): یک تن؛ (لن: یک یک؛ ق[2]: یکسر)؛ متن = س، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و ـ ب)؛ ل از ۴۶۴آ و ۴۶۷ب یک بیت ساخته و ۴۶۶ب ـ ۴۶۷آ را انداخته است ۱۰ـ(ق[2]: کند خیره روشن جهاندارتان (!)) ۱۱ـس، ق، ک، س[2] (نیز ق[2] ـ و، آ، ب): براید؛ متن = ل، ل[2] (نیز لن، لن[2]) ۱۲ـ(لن، ل[3]، لن[2]: لشکر؛ ق[2]: مجنبید یک تن) ۱۳ـ(لی: بدان) ۱۴ـ(و: کو نرانید (!)) ۱۵ـل[2]، س[2]: جنگی ۱۶ـل، س، ق، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ، ب): که گر خیزد؛ متن = ک (نیز لن، لی، پ) ۱۷ـل (نیز ل[3]): هور؛ س، س[2] (نیز و): سور؛ متن = ق، ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ، آ، ب)؛ لن[2] این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۸ـ(ق[2]، لی، پ: نیرو) ۱۹ـل ـ ل[2] (نیز لن، ل[3]، و، آ، ب): ‹و›؛ متن = (ق[2]، لی، پ) ۲۰ـدر ل حرف یکم این واژه بی‌نقطه ۲۱ـل ـ س[2] (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۲ـک، س[2] (نیز لن، پ، لن[2]): سوی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـ(لن[2]: برساخت) ۲۴ـل (نیز لن، لن[2]، آ): همه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـس، ک (نیز لی، آ): سلاح؛ (ب: سلیح و)؛ متن = ل، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3] ـ لن[2]) ۲۶ـ(لن، لن[2]: بیاورد و در پیش او؛ ل[3]، پ: بدادش به بهرام و در؛ ب: بیارش (← بپارس؟) در اهواز و در) ۲۷ـل، ک، س[2] (نیز و): بار؛ ق این بیت را ندارد

از[1] اسپان جنگ آنچ[2] بودش یله[3]
به شهر اندرآورد چندی[4] گله[3]،

بفرمود تا پهلوانِ سپاه
بخواهد هرآنچَش بباید، ز شاه[5]؛

چُنین گفت بهرام را شهریار
که از هر دری دیده‌یی کارزار[6]!

شنیدی[7] که با[8] نامورساوه‌شاه
چه مایه سِلیح‌ست و گنج و[9] سپاه!

هم‌از[10] جنگ[11] ترکانِ چین[12] روزِ کین[13]
به آوردگه[14] بر بلرزد[15] زمین[13]!

گزیدی[16] ز لشکر ده و دو هزار
زره‌دار و برگستوان‌ور[17] سوار،

بدین مایه مردم به روزِ نبرد
ندانم که چون خیزد این[18] کارکرد!

به جای[19] جوانانِ شمشیرزن
چهل‌سالگان خواستی زانجمن[20]

سپهبَد چُنین داد پاسخ بدوی[21]
که ای شاه نیک‌اختر و راست‌گوی[22]،

شنیده‌ستی[23] این[24] داستان از[25] مهان
که در پیش بودند شاهِ[26] جهان؟

که چون بختِ پیروز یاور بود
روا باشد[27] ار یار کمتر بود!

برین[28] داستان نیز دارم گوا
اگر بشنود شاهِ فرمان‌روا:

که[29] کاوسِ کی را به هاماوران[30]
ببستند با لشکری[31] بی‌کران،

گزین کرد رستم ده و دو هزار
ز شایسته‌مردانِ گرد و سُوار[32]،

۱ـل، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): ز؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲ـک (نیز پ): آنچه؛ (لن، ق۲: آنک)؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): جنگی که؛ (لن۲: اسبانش چندانکه)؛ متن =ل، س۲ ۳ـل۲ (نیز لن): گله ـ یله؛ متن =سیزده دستنویس دیگر (لن۲: بودی یله) ۴ـس (نیز لی، ب): جنگی؛ س۲: چوپان؛ (لن، لن۲: یکسر)؛ متن =ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۵ـبنداری (۴۶۵ـ۴۷۵): فلما رأی الملک شهامة بهرام و صرامته و تشمره للأمر و تجرّده فتح علیه أبواب الخزائن، و حکّمه فی سوائم الخیل الی أن استظهر بما شاء من العتاد و العدّة ۶ـلن این بیت و بیت سپسین را ندارد ۷ـل: شنیدم ۸ـ(ق۲: نا(!)) ۹ـق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): چندی؛ (پ: چندین)؛ س: سلاحست و هندی؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز ق۲، لن۲) ۱۰ـس۲ (نیز لن، لن۲): همان؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(لی: رزم) ۱۲ـل (نیز لن، پ، لن۲): او؛ (ق۲: بدین؛ لی: کین؛ ل۳، آ: چنین؛ ب: و چین)؛ متن =س ـ س۲ (نیز و) ۱۳ـ(ق۲: جنگ ـ پلنگ) ۱۴ـ(ق۲: بدین رزمگه) ۱۵ـک: بگردد؛ (ب: درآرد)؛ ل پس از این بیت افزوده است:

بدو گفت بهرام کای شهریار ز تو دور بادا بد روزگار

بنداری (۴۷۶ـ۴۷۸): ثم قال لبهرام: أیها البهلوان! لا یخفی علیک کثرة عساکر الترک و ما استظهر به ساوه شاه من العدد الدهم، و العسکر الجم، و الجحفل المواج کالخِضمّ ۱۶ـل: گزیدم؛ (ل۳: کشیدی)؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـ(ق۲، لی: برگستوان و؛ ل۳، لن۲: برگستوان وز) ۱۸ـ(ق۲، ل۳، و، آ: از؛ ب: آن)؛ ق، ک، س۲: خیزی از؛ (لن، لن۲: باشد آن)؛ پ: باشد این)؛ متن =ل، س، ل۲ (نیز لی)؛ بنداری (۴۷۹ـ۴۸۰): فکیف تقدم علی لقائهم بهذا القدر الیسیر؟ ۱۹ـک (نیز آ): جائی ۲۰ـ(آ: حز>انجمن)؛ بنداری (۴۸۱): و لم اخترت أبناء الأربعین علی الشبان الأغمار أبناء المصاع و الکفاح؟ ۲۱ـ(آ: بدو) ۲۲ـ(پ: چرب‌گوی)؛ س، ق، ل۲ (نیز ب): خوب‌گوی؛ ک، س۲ (نیز لن): اختر چرب‌گوی؛ (لی، ل۳، و، لن۲، آ: اختر خوب‌روی (آ: رو))؛ متن =ل (نیز ق۲: حو>) ۲۳ـل: شنیدستم ۲۴ـس، ق، ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق، ل۳، پ ـ ب): آن؛ ک: از؛ متن =ل (نیز لی، ل۳) ۲۵ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): حاز>؛ متن =ل ۲۶ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): کزین پیش بودند اندر؛ س۲: که بودند از پیش شاه؛ متن =ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۷ـ(پ: بود) ۲۸ـک (نیز لن، پ، لن۲): بدین؛ س این بیت را ندارد ۲۹ـق (نیز ل۳، و): چو ۳۰ـ(ق۲: همّاوران) ۳۱ـ(ل۳، لن۲: لشکر) ۳۲ـس، ق، ل۲ (نیز لی ـ ب): گه کارزار؛ (ق۲: خنجرگزار)؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن۲ حو>)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

از ایشان برآورد یکسر دمار وزان نامداران جنگی سوار

بیاورد کاوس کی را ز[1] بند
برآن[2] نامداران نیامد گزند

همان نیز[3] گودرزِ کشوادگان
سرِ[4] نامداران و[5] آزادگان،

به کینِ سیاوُش ده و دو هزار
بیاورد برگستوان‌ور[6] سُوار

همان نیز پرمایه‌اسفندیار[7]
بیاورد جنگی[8] ده و دو هزار

به ارجاسپ[9] و دز[10] چاره‌کرد آنچ[11] کرد
از آن[12] لشکر و دز[13] برآورد گرد!

ازین[14] مایه[15] گر لشکر افزون بود
ز مردیّ و از[16] رای بیرون بود!

سپهبَد که لشکر فزون از سه چار[17]
به جنگ آورد، پیچد از کارزار[18]!

دگر آنک[19] گفتی: چهل[20] ساله‌مرد
ز برنا[21] فزون‌تر نجوید[22] نبرد،

چهل‌ساله با[23] آزمایش بود
به مردانگی در[24] فزایش بود،

به یاد آیدش مهرِ نان و نمک
برو[25] گشته باشد فراوان فلک،

ز[26] گفتارِ بدگوی و از[27] نام و ننگ
هراسان بود[28]، سر نپیچد[29] ز جنگ،

۱ـک: به ۲ـق، ک، ل۲ (نیز ل۳، و، آ): بدان؛ س این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۸۲ـ۴۸۸): فقال: أیها الملک! إن کان الأمر کما نرید فلا حاجة الی ثقل الحمل. و لا یخفی علی علم الملک أن رستم لما نهض لقتال ملک هماوران و تخلیص کیکاوُس ما کان معه العسکر إلا اثنا عشر ألفا ۳ـ(آ: پیر) ۴ـ(آ: همه) ۵ـل: حو> ۶ـ(ق۲، لن۲: برگستوان و)؛ ق این بیت را ندارد؛ س، ل۲، لی، ل۳، و، آ، ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

بنزدیک (و: بپرخاش) پیران بدان (و: دران) روزگار (ل۲: کارزار)
ببردش (ل۳: نبودش) ز لشکر (ل۲، و، آ: نبردش فزون از) ده و دو هزار

متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ بنداری (۴۸۹ـ۴۹۰): و کذلک لما دخل بلاد الترک فی طلب ثار سیاوخش ما استصحب إلا اثنی عشر ألفا ۷ـ(پ: اسپندیار) ۸ـس: ببرد او ز جنگی؛ (لی: نبردش فزون از)؛ ب: ببردش ز جنگی)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۹ـک: ارجاسف ۱۰ـک: در؛ ل (نیز لی): حو>بر؛ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـ ب): حو>در؛ متن =(پ) ۱۱ـ(لی، ل۳، و، لن۲، آ: آنچه؛ پ: کر حد> آنچه؛ ک: چاحر>ه کرد آنچه)؛ متن =ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ب) ۱۲ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): وزان؛ متن = ل، ک (نیز پ) ۱۳ـ(لی: او؛ ب: حو>دز)؛ بنداری (۴۹۱ـ۴۹۲): و إسفندیار لما تجرّد لقتال أرجاسب و سلوک هفتخوان لم یستصحب أیضا غیر اثنی عشر ألفا ۱۴ـل، ل۲ (نیز آ): ازان؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـل: پایه ۱۶ـل، ق (نیز آ): ز؛ س۲: وز؛ س (نیز لی، ب): رادی به (س: حربه>)؛ متن =ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ بنداری (۴۹۳): و الخروج الی العدوّ فی أکثر من هذا العدد ینافی طریقة الرجولیة و الشجاعة ۱۷ـس (نیز لی، ل۳، ب): زین‌شمار؛ ق: زین سه چار؛ ک: از شمار؛ متن =ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، آ حاز>) ۱۸ـ(لن۲: روزگار)؛ بنداری (۴۹۴): و الإصبهبذ متی کان معه أکثر من هذا العدد ینسب الی الجبن و الخور؛ در اینجا بنداری خود نیز روایتی را در همین‌باره از پیامبر اسلام آورده است ۱۹ـ(ل۳، پ، لن۲، آ: آنکه) ۲۰ـ(لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲: که چل) ۲۱ـ(پ: برتا (!)) ۲۲ـل، س، ل۲ (نیز و، ب): نجوید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (آ: بجوید)؛ متن =ق، ک، س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲) ۲۳ـ(پ: مرد) ۲۴ـ(لی: و) ۲۵ـ(لی: بدو)؛ در لن۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ بنداری (۴۹۵ـ۴۹۷): قال: و أما اختیاری أبناء الأربعین فلأن التجارب حنکتهم و النوائب نجذتهم. فهم یعضون صبرا علی الزبر، و یتولجون و لو خرت الإبر، و یحفظون حق الخبز و الملح، و لا یرضون بدون الظفر و النجح ۲۶ـس (نیز لی، و، ب): به ۲۷ـ(و: حو>از)؛ ل، س، ق، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب): بدگوی وز؛ متن =ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳) ۲۸ـل: به یاد آیدش ۲۹ـ(آ: بپیچد)

ز بهرِ زن و[1] زاده[2] و دوده[3] را
بپیچد[4] روان مرد[5] فرسوده[3] را،

به گاهِ درنگش نباشد شکیب[8]،
۵۰۰ جوان چیز بیند[6]، پذیرد فریب[7]

نه چیزی بداند ز ناارز و[11] ارز،
ندارد زن و کودک[9] و کشت و[10] ورز

سرِ[13] مایه‌ی کارها ننگرد[14]،
چو بی‌آزمایش نیابد[12] خرد

شود شاد و[17] خندان و سازد درنگ،
گر ایدونک[15] پیروز گردد[16] به جنگ

نبیند جزاز[21] پشتِ[22] او دشمنش!
وُگر[18] هیچ نیرو رسد[19] بر تنش[20]

چُنان تازه شد چون گل اندر بهار[23]!
۵۰۵ چو بشنید گفتارِ او شهریار[23]

بپوش و از[25] ایوان به میدان[26] گذار[27]!
بدو گفت: رَوْ[24] جوشنِ کارزار

کمر خواست و خفتان و دِرع و[29] کلاه،
سپهبَد بیامد ز نزدیکِ شاه[28]

به فتراک‌بر بست پیچان‌کمند
برافگند برگستوان بر سمند

به میدان خرامید خود با وزیر[32]
جهانجوی[30] با گوی و چوگان[31] و تیر

۱ـل: <و> ۲ـس (نیز ب): بچّه ۳ـ(لن: دوده و زاده ـ آزاده) ۴ـل، ق ـس۲: بپیچد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ب: نپیچد)؛ متن = س (نیز لن ـ آ) ۵ـک: <روان مرد>؛ بنداری (۴۹۸ـ۴۹۹): و یذبون عن الأهل و الولد، و یأنفون من قبح الأحدوثة فلا ینکلون عن مأزق الهیجاء و حومة اللقاء ۶ـس (نیز آ، ب): خیره (ب: چیره) بیند؛ (لی: خیره است و)؛ متن ← ۷ـل: چون ببیند ز بهر نهیب؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـل: نشیب؛ ل۲: فریب (پساوند ندارد)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): زاده؛ (ق۲: بدان دون و آن زاده (!))؛ متن = ل، ک ۱۰ـل، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، آ): <و>؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب) ۱۱ـل، س، ق، ل۲ (نیز لن ـ ب): به (آ: ز) چیزی ندارد (ق، ل۲، لن، ق۲، و، لن۲، آ: نداند) ز ناارز؛ متن = ک، س۲ ۱۲ـل: ساید (دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): ندارد (در و حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک: بیابد (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ (ق۲: بیابد (حرف دوم بی‌نقطه))؛ متن = (لن، پ، لن۲) ۱۳ـک: سر و ۱۴ـل: سگرد (بی‌نقطه)؛ س، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): بنگرد؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲)؛ بنداری (۵۰۱ـ۵۰۲): و أما الشباب فهم بالعجلة ینخدعون، و فی مقام الصبر لا یصبرون، و فی عواقب الأمور لا یفکرون ۱۵ـ(ل۳: ایدونکه) ۱۶ـل: گردم؛ ق، ل۲ (نیز ل۳): باشد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـل: شاه؛ لی این بیت را ندارد ۱۸ـ(ق۲: اگر) ۱۹ـل، س (نیز ق۲، لی، لن، لن۲، ب): پیروز شد (← نیرو رسد؟)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، آ) ۲۰ـل: بر منش ۲۱ـ(لی: بجز) ۲۲ـ(ل۳: نیش؛ ب: آسیب)؛ بنداری (۵۰۳ـ۵۰۴): فإن ظفروا طاروا فرحا و سرورا، و إن لم یظفروا و لوا العدوّ أدبارا و ظهورا ۲۳ـ(لی: پادشا ـ چهرهٔ پارسا)؛ بنداری (۵۰۵): فامتلأ الملک سرورا لما سمع من کلامه، و تهلل وجهه ۲۴ـق، ل۲ (نیز و، آ، ب): پس؛ (ل۳: خود)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲) ۲۵ـس ـ س۲ (نیز ق۲، آ): ز؛ (ب: به)؛ متن = (لن) ۲۶ـ(ق۲: هامون؛ ب: <به> میدان) ۲۷ـ(لی: گرای (پساوند ندارد))؛ ل به جای این لت آورده است: بپوش و به میدان ایوان بدار؛ بنداری (۵۰۶): فقال له: البس لبوس الحرب أیها البهلوان! و احضر بأصحابک فی المیدان ۲۸ـل، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، و، آ، ب): بنزدیک شاه؛ ل۲: بنزد سپاه؛ (ل۳: میدان شاه)؛ متن = س، ک (نیز لن، پ، لن۲) ۲۹ـس ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): رومی‌کلاه؛ س۲: عادی‌کلاه؛ متن = ل ۳۰ـک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): جهاندار؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـل: گرز و با تیغ؛ س، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، آ، ب): تیغ و چوگان؛ (لی: تیغ و خفتان؛ و: تیغ و پیکان)؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ بنداری: کرة و الصولجان ۳۲ـل: چون نزه‌شیر؛ (آ: با وی وزیر)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق در اینجا سرنویس دارد: پهلوانی دادن هرمز بهرام چوبینه و فرستادن به جنگ ساوه‌شاه تورانی از ایران زمین

سپهبَد بیامد به میدانِ[1] شاه
ابا جوشن و گرز و رومی‌کلاه[2]

چو دیدش جهاندار[3]، کرد آفرین[4]
سپهبَد ببوسید[5] روی زمین!

بیاورد پس شهریار آن[6] درفش
که بُد پیکرش اژدهافش[7] بنفش،

که در پیشِ رستم بُدی روزِ جنگ
سبک شاهِ ایران گرفت آن[8] به چنگ،

چو بپسود[9] خندان به بهرام داد
فراوان برو[10] آفرین کرد یاد!

به بهرام گفت: آنک جدّان[11] من
همی‌خواندندش[12] سرِ انجمن،

کجا[13] نامِ او[14] رستم پهلوان
جهانگیر و پیروز و[15] روشن‌روان،

درفش وی‌ست اینک[16] داری[17] به دست[18]
که پیروز بادیّ و خسروپرست[19]!

گمانم که تو رستمِ[20] دیگری
به مردیّ و گردیّ و[21] فرمان‌بری[22]!

برو[23] آفرین کرد پس پهلوان
که پیروزگر باش و روشن‌روان[24]!

ز میدان بیامد به جای نشست
سپهبَد درفش تهمتن[25] به دست

پراگنده گشتند گردانِ[26] شاه
همان شادمان پهلوانِ سپاه[27]

۱ـس۲ (نیز ل۳): بنزدیک ۲ـک: عادی‌کلاه؛ ل، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ): بغلتید بر (ل: در) خاک پیشِ سپاه؛ س (نیز لی، ب): بغلتید بر خاک در پیش گاه (پ: شاه)؛ ق: بجنبید بر اسب پیش سپاه؛ متن = (لن، ق۲، پ، لن۲)؛ بنداری (۵۰۷ـ۵۱۰): فرجع بهرام و شدّ علیه سلاحه و رکب الی المیدان. و حضر الملک بالکرة و الصولجان ۳ـل: جهاندار و ۴ـ(لی: بافرین) ۵ـ(ق۲: بپوشید)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

نمودش هنرهای نیکوگمان بر شه به چوگان و تیر و کمان

بنداری (۵۱۱): فلما رأی بهرام تعجب منه و من شکله و أبهته. و لبث ساعة فی المیدان ثم عاد به الی الإیوان ۶ـ(لن، پ، لن۲، ب: شهریاری) ۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): اژدهای؛ ق: اژدهائی؛ (ق۲: پیکرش بد اژدهائی؛ لن، پ، لن۲: کجا پیکرش اژدها بد)؛ متن = ل ۸ـ(لی، ل۳: گرفتش؛ پ، آ: گرفته) ۹ـک: ببسو <د>؛ (لن، لن۲: بستود) ۱۰ـق (نیز لی، آ، ب): بدو ۱۱ـق (نیز ل۳): شاهان؛ س۲: جندان (؟)؛ (پ، آ: آنکه شاهان؛ لن۲: آنکه اجداد)؛ س: گفتاکه شاهان؛ (ق۲: <گفت> آن نیاکان)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، لی، و، ب) ۱۲ـ(آ: خواندندیش) ۱۳ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): که بد؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۱۴ـل۲: آن ۱۵ـق: بیدار؛ (ل۳، و: جهانگیر پیروز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـل ـ ل۲ (نیز لی، و، لن۲، آ): این که؛ (لن: آنک که (!)؛ ق، ل۲، ل۳: آنک؛ پ: آنکه)؛ متن = س۲ (نیز ب) ۱۷ـس۲: دارم ۱۸ـ(ق۲، ل۲، ل۳: چنگ) ۱۹ـ(ل۳: بسان پلنگ (!)؛ ق۲: باشی به هر کار جنگ (!)) ۲۰ـل، س، ق، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): رستمی؛ متن = ک، ل۲ (نیز ق۲، پ) ۲۱ـ(آ: <و>) ۲۲ـ(لی: کنداوری)؛ بنداری (۵۱۲ـ۵۱۹): و آستدعی علَما علی شکل ثعبان و قال له: اعلم أن هذا علم رستم بن دستان الذی کان أجدادی یسمونه البهلوان. و أنت الآن رستم آخر، بل رستم بخدمتک یتفاخر. فخذه فأنت به أحق. فأعطاه إیاه و دعا له بالظفر و قضاء الوطر ۲۳ـ(لی: بدو) ۲۴ـس: بادی سرافراز و روشن‌روان؛ ق، ل۲ (نیز لی، پ، و، آ، ب): پیروز بادی و روشن‌روان؛ (ل۳: همواره بخت تو بادا جوان)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، لن۲) ۲۵ـ(لی: گرفته درفش شهبد (یک نقطه زیر و سه نقطه بالای حرف چهارم)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۲۶ـ(لی: گردان ز) ۲۷ـ(لی: سزدگر سپارد بدو تاج و گاه)؛ بنداری (۵۲۰ـ۵۲۱): ثم عاد الی منزله مسرور القلب، منشرح الصدر، رفیع الدرجة، عالی الأمر

گفتار اندر رفتن بهرام چوبینه به رزم ساوه‌شاه[1]

سپیده چو[2] برزد سر از کوه‌بر[3] — پدید آمد آن زرد[4] رخشان[5] سپر[6]،
سپهبَد بیامد به ایوانِ شاه — به کَش کرده دست اندر آن بارگاه[7]،
بدو[8] گفت: من بی‌بهانه شدم — به فرّ تو تاجِ[9] زمانه شدم!
یکی آرزو[10] خواهم از شهریار — که با من فرستد یکی استوار[11]،
که تا هر کسی کو نبرد آورد — سرِ دشمنی[12] زیرِ گرد آورد،
نبیسد[13] به نامه‌ندرون[14] نامِ اوی[15] — رونده شود در جهان کامِ اوی[15]!
چُنین[16] گفت هرمز که مهران‌دبیر — جوان‌ست[17] و گوینده و یادگیر،
بفرمود تا با سپهبَد برفت — سپهبَد[18] سُوی جنگ یازید[19] و[20] تفت!

بشد لشکر از کشور طیسفون[21] — سپهدار[22] بهرام پیش اندرون
سپاهی[23] خردمند و[24] گرد و[25] دلیر — سپهدار بیدار[26] چون نرّه‌شیر!
به موبَد چُنین گفت هرمز که مرد — دلی برد شادان به[27] دشتِ[28] نبرد،

۱ـس، ل۲: ... جنگ ساوه‌شاه؛ ک: ... بهرام <چوبینه> به جنگ <ساوه>شاه؛ متن = ل (چوبین)؛ ق، س۲ سرنویس ندارند ۲ـس: به شبگیر؛ ق (نیز لی، ب): سپهبد چو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـس (نیز لی): خور؛ ک (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ): سر؛ ق: خور از کوه سر؛ (پ: پس از کوه سر؛ ب: سر از آن ... (؟))؛ ق۲: چو از کوه برزدش سر)؛ متن = ل، ل۲، س۲ ۴ـس، ق، ل۳، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): از دور؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۵ـ(ل۳: خفتان) ۶ـل۲: سیر (!)؛ (لن۲: رخشاتر (!)) ۷ـل۲ (نیز و): پیشگاه؛ ل، ک (نیز لن، پ، لن۲): بغلتید (پ: بغلطید) بر (ک: در) خاک پیش سپاه (ل: در پیش گاه)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۸ـ(ق۲: همی) ۹ـ(لن، پ، لن۲: نام) ۱۰ـل: آرزوی ۱۱ـق: پیشکار؛ (ق۲: فرستی یکی نامدار)؛ بنداری (۵۲۲ـ۵۲۵): و لما أصبح رکب الی خدمة الملک و سأله أن ینفذ فی صحبته کاتبا یشهد معه الحرب ۱۲ـل: دشمنان ۱۳ـل، س، ق، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): نویسد؛ متن = ک، س۲ (نیز پ) ۱۴ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): نامه درون؛ متن = ک ۱۵ـل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲)؛ بنداری (۵۲۶ـ۵۲۷): و من أبلی من أصحابه بلاء حسنا أثبت اسمه و أنهی الیه فعله ۱۶ـ(ل۳: جهان (!)) ۱۷ـ(ق۲، پ: بزرگست) ۱۸ـک (نیز ق۲، پ، لن۲): از (ک: ز) ایران؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـس (نیز و): بازید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: بازید؛ س۲ خوانا نیست؛ (ق۲: تازید)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب) ۲۰ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): <و>؛ متن = ل؛ بنداری (۵۲۸ـ۵۲۹): فندب لذلک کاتبا یسمی مِهران ۲۱ـل، ل۲ (نیز ق۲): طیفسون؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): سپهبد چو؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۲۳ـق: سپهبد ۲۴ـق (نیز ق۲، لی، ل۳، پ): <و> ۲۵ـ(لی، ل۳: <و>) ۲۶ـ(پ: سپهبد سرافراز؛ آ: سپهبد به بیدار)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو او رفت شاه جهان بازگشت — ابا موبدِ خویش همراز گشت

بنداری (۵۳۰ـ۵۳۱): و خرج بهرام و سار بذلک الجیش المختار و الجحفل الجرّار، و جاوز إقلیم طیسفون قاصدا قصد ملک الترک مردّدا نفسه بین الملک و الهلک ۲۷ـ(ق۲، ل۳: بود (← برد؟) شادان به)؛ ل، ق، ک، ل۲ (نیز آ): دلیرست و شادان به؛ س (نیز لی، ب): دلیرست و بیدار؛ (لن، لن۲: شود شاد و خندان به)؛ متن = (و؛ نیز ← ق۲، ل۳) ۲۸ـس، ق، ل۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): روز؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، و)؛ در س۲ بیت‌های ۵۳۲ـ۵۴۹ چندان خوانا نیست

ازین‌پس[1] چه گویی[2] چه شاید[3] بدن؟ — همه[4] داستان‌ها بباید زدن!
بدو[5] گفت موبَد که[6] جاوید زی — که خود جاودان زندگی را سزی!
بدین[7] بُرز و[8] بالای این پهلوان[9] — بدین[10] تیز[11] گفتارِ روشن‌روان[12]،
نباشد مگر[13] شاد و[14] پیروزگر[15] — وُ زو دشمنِ شاه زیر و زبر[16]!
بترسم که او هم به فرجامِ کار — بپیچد سر از شاه و[17] پروردگار!
همی در سَخُن بس دِلیری نمود[18] — به گفتار[19] با شاه شیری[20] نمود!
بدو[21] گفت هرمز[22] که در پای‌زهر[23] — میالای زهر ای[24] بداندیشِ دهر[25]!
چُن او گشت[26] پیروز بر ساوه‌شاه — سَزد گر سپارم بدو تاج[27] و گاه!
چُنین باد و[28] هرگز[29] مبادا جزین[30] — که او شهریاری شود بآفرین[31]!
چو موبَد ز شاه آن[32] سَخُن‌ها شنید — بپژمرد و[33] لب را به دندان گزید!
همی‌داشت اندر دل این[34] شهریار — چُنان تا برآمد برین[35] روزگار
ز درگه یکی رازداری بجست[36] — که تا این[37] سَخُن بازجوید نِهفت[38]

۱ـل (نیز آ): ازان پس؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـس (نیز لی، ب): نگویی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـل: باید ۴ـ(پ: همان)؛ بنداری (۵۳۲ـ۵۳۳): قال: و لما خرج بهرام قال هرمزد لموبذ الموبذان: إن الرجل قد خرج الی الحرب مسرور القلب فما قولک فیه؟ و ما الذی تراه یکون من أمره؟ ۵ـک: به شه ۶ـ(لن: به موبد چنین گفت) ۷ـ(ل۳: برین) ۸ـس، ق، ل۲ (نیز لن ـ و، ب): <و>؛ متن = ل، ک (نیز لن۲، آ) ۹ـق: آن پهلوان؛ (لن، لی: بالا و این پهلوان (لی: بازوان)) ۱۰ـ(ل۳: بدان) ۱۱ـل: نیز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز لی، ب): چرب؛ ک: نیز و؛ ل۲: تیز؛ متن = ق (نیز لن، ق۲، ل۳ـ آ) ۱۲ـس، ق (نیز لی، ب): و (س: <و>) شیرین‌زبان؛ (آ: نوشین‌روان)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـ لن۲) ۱۳ـک: جزاز ۱۴ـل: ساوه ۱۵ـ(ل۳: فیروزگر) ۱۶ـس، ق (نیز لی، ل، ب): جهانی (لن: جوانی) که شد بی‌بر آرد (لن، لن۲: آید) به بر؛ (ق۲: جهانی ابی‌بر برآرد به بر؛ و: کند جای دشمنت زیر و زبر؛ آ: در آباد باشد همی دادگر (!))؛ متن = ل؛ بنداری (۵۳۴ـ۵۳۶): فقال الموبذ: إن هذا البهلوان، مع ما رأینا منه من الصرامة و الشهامة، حقیق به أن یکون مظفرا منصورا ۱۷ـل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ): <و>؛ س (نیز لی، ب): راه؛ ق: داد؛ متن = (لن۲)؛ بنداری (۵۳۷): و لکنی أخاف أن یؤول أمره الی خلعه ربقة الطاعة ۱۸ـق: او دلیری فزود ۱۹ـ(و: گفتار و) ۲۰ـک، ل۲: سیری؛ (ل۳: تیزی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۵۳۸): فإنه ظهر منه تجاسر عظیم فی مخاطبة الملک و محاورته ۲۱ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): چنین ۲۲ـ(ق۲: خسرو) ۲۳ـل، س: بای‌زهر (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق (نیز لن): بای‌زهر؛ ک: بای و هر (؟)؛ ل۲ (نیز ق۲، لی، آ): دریای زهر؛ (لن۲: دریای دهر (!))؛ متن = (ل۳، پ، و، ب) ۲۴ـ(پ: <ای>)؛ ل: چو آسوده گشت از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (در س، ک حرف دوم واژهٔ نخست این لت یک نقطه دارد) ۲۵ـ(لن۲: زهر؛ ب: مرد (!)) ۲۶ـس، ق، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، آ): چو او گشت؛ ک: چو برگشت؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، ب) ۲۷ـ(ق۲: تخت) ۲۸ـ(آ: <و>) ۲۹ـ(لی، ب: چنین داد پاسخ) ۳۰ـ(ق۲: بجز این مباد) ۳۱ـ(لن، لن۲: بر زمین؛ ق۲: کند داد و راد)؛ بنداری (۵۳۹ـ۵۴۱): فقال هرمزد: لو ظفر بهرام فی هذه الوقعة و نصر علی ملک الترک فجدیر بنا أن نسلم الیه التاج و التخت ۳۲ـل۲ (نیز لن، لی، ل۳، آ، ب): این ۳۳ـ(لی: <و>)؛ بنداری (۵۴۲): فلما سمع الموبذ بذلک سکت و عض علی شفته، و أخفی ذلک فی نفسه و قد وقف بنور ذکائه علی عاقبة الأمر ۳۴ـل: <این>؛ ق (نیز پ): از؛ ل۲ (نیز ل۳، و): آن؛ ک: در دل خود آن؛ (لن، لن۲: در دل ازان)؛ ب: راز اندرین)؛ متن = س (نیز ق۲، لی، آ؛ نیز ← ل) ۳۵ـ(ق۲: بران؛ لی: بدین) ۳۶ـل: در با یکی رازداری بگفت؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): درگاه با رازداری بگفت؛ (لن، پ، لن۲: درگاه یک (پ: شد) رازداری بجست)؛ متن = ک (نیز ق۲) ۳۷ـق: آن؛ ل۲: با این؛ متن ← ۳۸ـک (نیز لن، لن۲): درست؛ (پ: بازداند درست)؛ ل: رو این سخن بازدار از نهفت؛ (ق۲: با او سخن بازجوید درست)؛ متن = س (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)

بدو گفت: تیز[1] از پسِ[2] پهلوان / برو[3] تا چه بینی، به من‌بر بخوان[4]!
بیامد سَخُن‌جوی[5] پویان[6] ز پس / نبود[7] آگه از کارِ[8] او هیچ‌کس
که هم راهبر بود و هم فال‌گوی[9] / سرانجامِ هر کار گفتی بدوی[10]

چو بهرام بیرون شد از طیسفون[11] / همی‌راند با نیزه[12] پیش اندرون[13]
پدید آمدش[14] سرفروشی به[15] راه / ازو[16] دور بُد[17] پهلوانِ سپاه،
یکی پاک‌چُپَینِ[18] پیوسته[19] داشت[20] / به سر[21] بر فراوان سرِ شسته داشت[22]
سپهبَد برانگیخت اسپ ای[23] شگفت[24]! / به نوک سنان زآن[25] سری برگرفت!
همی‌راند[26] تا نیزه را کرد[27] راست / بینداخت آن سر[28] بدآن[29] سو که خواست!
یکی اختری کرد از آن[30] سر[31] به راه / کزین‌سان[32] ببرّم سرِ ساوه‌شاه!
به پیش سپاهش به راه افگنم / همه لشکرش را به هم[33] برزنم!
فرستاده‌ی شاه چون آن بدید / پی‌افگند[34] فالی[35] چُنان‌چون سَزید،

۱ـل: بیز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س: زود؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـل: در ۳ـک: بدو ۴ـس، ق، ل۲ (نیز لی، و، آ، ب): روشن‌روان؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۵ـل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳): سخن‌گوی؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، لی، پ ـ ب) ۶ـ(ق۲: جویا؛ ل۳: جویان) ۷ـس ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): نبد؛ متن = ل (نیز ل۳) ۸ـس، ق، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، و): راز؛ (لن، پ، لن۲، آ، ب: رای؛ ق۲: رنج)؛ متن = ل ۹ـ(ق۲: راه‌جوی؛ لی، ب: فال‌جوی؛ و، آ: فال‌گو (و پساوند ندارد)) ۱۰ـ(ل۳، پ، و: بروی؛ آ: آبرو)؛ بنداری (۵۴۳ـ۵۴۷): قال: و أنفذ هرمزد وراءه فی السر صاحب خبر لا یُعرف لینهی أخباره الیه ۱۱ـل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳): طیفسون؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ(لن، لن۲: لشکر به) ۱۳ـ(پ: ابا لشکر و مردم و رهنمون) ۱۴ـل، س۲: به پیش آمدش؛ (ق۲: پذیره بدش؛ پ: پذیره شدش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـل۲: ز ۱۶ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): وزو؛ متن = ل (نیز ق۲؛ ۱۷ـ(لن۲: بود) ۱۸ـک: حسن (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (ق۲: خوانی؛ لی: حسن (بی‌نقطه)؛ ل۳: جینی؛ و: خنین (حرف دوم بی‌نقطه)؛ ل: خوانچه بر سر؛ س۲: خوانچهٔ پاک؛ (آ: تیر جوبین)؛ متن = س (نیز پ): جبین ۱۹ـل: به بیو (؟ حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز ق۲، لی): سوسته (دو حرف بی‌نقطه)؛ ک، س۲: بیوسته (حرف نخست بی‌نقطه)؛ (ل۳: به بیوسته (حرف نخست بی‌نقطه)؛ پ: برشیده؛ و: سوسه (بی‌نقطه)؛ متن = (آ) ۲۰ـ(ق۲: مات (؟)) ۲۱ـل، س (نیز ل۳): برو؛ ک (نیز لی): بدو؛ س۲ خوانا نیست؛ متن = (ق۲، و، آ) ۲۲ـ(ق۲: پخته راست)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ)؛ پ به جای این لت آورده است: بسی سر بدو بر همی درگذاشت؛ ق، ل۲، لن، لن۲، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، س، ک، س۲، ق۲ ـ و، آ آمده است؛ بنداری (۵۴۸ـ۵۵۰): فاتفق أن بهرام لما جاوز حدود طیسفون رأی فی الصحراء رجلا علی رأسه زنبیل فیه عدّة من رءوس الغنم ۲۳ـل: از؛ (آ: <ای> ۲۴ـ(و: از پیش و کفت (!)) ۲۵ـ(ل۳: او) ۲۶ـس، ق، ل (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب): داشت؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲) ۲۷ـل: برداشت ۲۸ـل: را؛ (ق۲: <سر>؛ ک: بینداختش سر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـل: بران؛ ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲): ازان؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لی، و، آ، ب)؛ بنداری (۵۵۱ـ۵۵۲): فأشرع رمحه و رکض فرسه و آستلب بسنانه رأسا من الزنبیل، و رفعه علی رأس رمحه ۳۰ـل، س۲ (نیز ق۲، لی): زان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـ(ق۲: پس) ۳۲ـ(لی: پس)؛ ق: که از تن؛ (ب: کزانسان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـ(ب: خاک)؛ بنداری (۵۵۳ـ۵۵۴): و جعله فألا لنفسه، و قال: سآخذ رأس ملک الترک مثل هذا الرأس و أرمیه بین یدی عسکره. و لم یقل: «بسعادة الملک» ۳۴ـس: که افکند؛ (ق۲، لی، و: بیفکند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـ(و: رایی)

چُنین گفت کین[1] مردِ پیروزبخت / بیابد به فرجام ازین رنج تخت[2]،
از آنپس[3] چو کامِ دل آرد به مشت / بپیچد سر از[4] شاه و گردد درشت[5]!
بیامد برِ شهریار این[6] بگفت / جهاندار با درد و غم گشت جفت!
ورا آن[7] سَخُن بتّر[8] آمد ز مرگ / بپژمرد و تیره شد آن سبز[9]برگ!
فرستاده‌یی خواست از در[10] جوان / فرستاد تازان برِ[11] پهلوان،
بدو گفت: رَوْ با سپهبَد بگوی[12] / که امشب ز جایی[13] که هستی مپوی!
به شبگیر برگرد و پیشِ من آی / تهی کرد خواهم[14] ز بیگانه جای،
بگویم به تو[15] هرچ[16] آید[17] ز پند / سَخُن چند[18] یاد آمدم[19] سودمند

فرستاده آمد برِ[20] پهلوان / بگفت آنچ[21] بشنید مردِ[22] جوان،
چُنین داد پاسخ که لشکر ز راه / نخوانند[23] باز ای[24] خردمندشاه،
ز ره بازگشتن بد آید به فال / به‌نیرو[25] شود زین سَخُن[26] بدسگال!

۱ـس (نیز لن، لن۲): این؛ (ب: همی‌گفت ای)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ(لن، ق۲، لن۲: سرانجام ازین (لن: <ین>) رنج تخت (لن۲: سخت؛ ق۲: کار بخت (پساوند ندارد)))؛ س، ق (نیز لی، پ، و، آ، ب): ازین رنج یابد (ق: بابد؟) سرانجام تخت؛ ک: نپابد سرانجام ازان رنج تخت (حرف چهارم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ ل۲ (نیز ل۳): ازین رنج یابد (ل۳: رزم جوید) سرانجام تخت (ل۲: سخت)؛ متن = ل (پس از تصحیح **زین به ازین**)؛ در س۲ این لت خوانا نیست ۳ـس، ک، ل، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): وزان پس؛ (ق۲: ازین پس)؛ متن = ل، ق (نیز پ) ۴ـ(ق۲: ازو) ۵ـل (نیز آ): درست؛ بنداری (۵۵۵ـ۵۵۷): فلما رأی صاحب الخبر ذلک قضی العجب و قال: سیرزق الظفر علی العدوّ ولکنه فی آخر الأمر یلوی رأسه عن طاعة هرمزد ۶ـل: شاه و این را؛ ک: شاه و هم این؛ س۲ (نیز لن، پ، لن۲): شاه و این هم؛ (ق۲: فرستاده آمد به شاه آن)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۷ـل: زان ۸ـ(و، لن۲: بدتر) ۹ـل، ک، س۲ (نیز ق۲): چون تیره شد سبز (ل: روی)؛ (لن، لن۲: فرو ماند و پژمرد چون سبز)؛ متن = س، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، و، آ، ب)؛ ق در اینجا سرنویس دارد: پیغام فرستادن هرمز بنزد بهرام چوبینه؛ بنداری (۵۵۸ـ۵۵۹): و أنهی ذلک مع ما حدسه الی هرمزد. فعظم ذلک علیه و ندم علی إنفاذه و تفویضه الیه سالاریة جنوده ۱۰ـ(آ: گرد و) ۱۱ـل، س۲: زان پس بر؛ س: آن بازهٔ (؟)؛ ل۲: نازان بر؛ (لی: آن بارهٔ؛ ب: آن باره بر)؛ متن = ق، ک (نیز لن، ل۳، پ، و، لن۲، آ)؛ ق۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

که شبگیر پیش من آی ای جوان / چنین هم برو تا بر پهلوان

۱۲ـ(آ: بگو (پساوند ندارد)) ۱۳ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): به جایی؛ (پ: اریجا)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۱۴ـ(ق۲: خواهی) ۱۵ـل: شود؛ س۲: سخن؛ (ل۳، و، لن۲: ترا)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۱۷ـ(لی، پ، و، لن۲، ب: باید)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـق: هر چه ۱۹ـس، ل، ل۲، س۲: آیدم؛ ک: آورم؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۵۶۰ـ۵۶۳): فنفذ بعض أصحابه فی أثره و أمره ألا یجاوز مکانه، و یترک فی المنزل عسکره، و یعاود حضرة الملک وحده لیشافهه فی مهم سنح له ۲۰ـس، ق، ل۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): سوی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، آ) ۲۱ـک، ل۲ (نیز لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲) ۲۲ـک: گویا ۲۳ـل۲: بخوانید ۲۴ـ(آ: بخوابند بازی (!)) ۲۵ـل۲: نداند (!) ۲۶ـل: نه بیرون (!)؛ س (نیز لی، ب): دشمن؛ متن = یازده دستنویس دیگر

چو پیروز گردم، بیایم برت — درفشان[1] کنم[2] لشکر و کشورت[3]!
فرستاده آمد بنزدیکِ شاه[4] — بگفت آنچ[5] بشنید از آن[6] رزم‌خواه[7]
ز[8] گفتارِ او شاه خشنود گشت — همه رنج پوینده[9] بی‌سود گشت

سپهدار[10] شبگیر لشکر براند — برایشان همی نامِ یزدان بخواند
همی‌رفت[11] تا کشورِ خوزیان[12] — ز لشکر کسی را نیامد[13] زیان
زنی با جوالی میان[14] پر ز کاه — همی‌رفت[15] پویان میانِ سپاه
شُواری[16] بیامد خرید[17] آن جوال — ندادش[18] بها و بپیچید یال
خروشان زن آمد[19] به[20] بهرام گفت — که کاهست لختی مرا در نِهفت،
بهایی[21] جوالی همی‌داشتم — به[22] پیشِ سپاهِ تو بگذاشتم،
کنون بستد از من شُواری به راه[23] — که دارد به سربر ز آهن کلاه

۱ـس: درخشان ۲ـک (نیز لن، ق۲، لن۲): شود؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، آ): کشور و لشکرت؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، ب)؛ ق پس از این بیت افزوده است:

نشاید ز ره بازگشتن یکی — که نیکو نباشد به فال اندکی

بنداری (۵۶۴ـ۵۶۷): فلما وصل الیه الرسول و أدی رسالة هرمز قال: قل للملک إن الناس یتطیرون من انصراف المسافر من طریقه، و یجعلون ذلک فألا للعدوّ تصدیق أمله و تحقیقه. و أنا أتطیر من الانصراف فی أوّل السفر، و لکنی سأرجع الی حضرته بعد أن أملک عنان الظفر ۴ـک: بر شهریار ۵ـک، ل۲ (نیز لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲) ۶ـل: زان؛ (ق۲، لی، ب: از جان>)؛ س: بشنیدی از؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـس (نیز لی، ب): نیکخواه؛ ک: نامدار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ(ق۲: به) ۹ـ(ق۲: گوینده)؛ ل به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

ز گفتار او شاد شد شهریار — همه رنج دیرینه‌اش گشت خوار

بنداری (۵۶۸ـ۵۶۹): فانصرف الرسول و أخبر هرمزد بمقالة بهرام فاستحسن کلامه و ارتضاه و وافق رضاه ۱۰ـق، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳ـآ): سپهبد به؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲)؛ لی، ب این بیت را ندارند ۱۱ـ(ق۲: راند) ۱۲ـ(آ: سوزیان)؛ ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب): با لشکر خوزیان (در ل، س حرف یکم واژهٔ نخست و حرف چهارم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ (و: با لشکر سوزبان (حرف یکم واژهٔ نخست و حرف چهارم واژهٔ پسین بی‌نقطه))؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲)؛ بنداری: بلاد الخوز ۱۳ـ(لن، ق۲: کسی را نیامد؛ ق، ک: کشور کسی را نیامد؛ س (نیز لی، ب): ازان لشکری کس (لی: <کس>؛ ب: کش) نیامد؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، لن۲، آ)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

به هر جاکه در شد همی داد داد — ز بیمش نکردند بی‌داد داد

بنداری (۵۷۰ـ۵۷۱): و سار بهرام فی طریقه الی أن دخل بلاد الخوز ۱۴ـ(ق۲: همی) ۱۵ـق: راند؛ س۲ (نیز ق۲، پ): برد؛ (لن، لن۲: بود)؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۱۶ـق (نیز و، ب): سپاهی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـس (نیز لی، ل، ل۳، آ): ستد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(لی، ب: بدادش)؛ بنداری (۵۷۲ـ۵۷۳): فأتفق أن امرأة خرجت الی العسکر بحمل تبن فأخذه منها بعض الأجناد و لم یعطها الثمن ۱۹ـل: بیامد ۲۰ـل۲، س۲: <به> ۲۱ـ(ق۲: بهای) ۲۲ـس۲: که؛ س، لی، ب این بیت را ندارند ۲۳ـس۲: سیاه؛ (ق۲: سباه)؛ ک: سوار تو کاه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

بجستند آن مرد را درزمان[1] — کشیدند سوی[2] سپهبَد دمان[3]!
ستاننده[4] را گفت بهرامِ گُرد — که این جرم چونین[5] شمردی تو خرد[6]؟!
دوانش به پیشِ سراپرده[7] برد — سر و دست و پایش[8] شکستند خرد!
میانش به خنجر به دو نیم کرد! — بدو[9] مردِ بیدار[10] را[11] بیم کرد!
خروشی برآمد ز پرده‌سرای — که ای نامدارانِ پاکیزه‌رای،
هر آنکس که او پرّ[12] کاهی ز کس — ستاند[13]، نباشدش[14] فریادرس،
میانش به خنجر کنم به[15] دو نیم! — بخرّند چیزی که باید به سیم[16]!

همی‌بود از[17] اندیشه هرمز به[18] رنج — از آن[19] لشکرِ ساوه و پیل[20] و گنج[21]!
به دل‌بر چن[22] اندیشه بسیار گشت — ز بهرام پردرد و[23] تیمار گشت!

۱ـل۲: او را هم اندر زمان ۲ـک (نیز لن، پ، لن۲): پیش؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۳ـ(ب: سپاه (!))؛ ق۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

بجوشید ازو پهلوان سپاه — بپیچید از داد فریادخواه

۴ـل۲ (نیز لن۲، ب): ستاینده؛ (لی: شتابنده)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ(لی: خونی؛ آ: را چون؛ پ: کار چندین؛ لن۲: مرز چوبین)؛ متن ← ۶ـل: گناهی که کردی سرت را ببرد؛ متن = س ـ س۲ (نیز لن، ل۳، و، ب)؛ در ک این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق۲ از ۵۷۸آ و ۵۷۹ب بیت زیر را ساخته و ۵۷۸ب و ۵۷۹ب را انداخته است (به جای بیت سپسین نیز بیت دیگری آورده است؛ ← ۵۷۹پ):

ستاننده را جست بهرام گرد — دوانش به پیش سراپرده برد

۷ـل۲: سراینده؛ متن = یازده دستنویس دیگر: سراپرده ← سراینده؟ ۸ـ(پ: پای و دستش)؛ در ک، لن، پ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ب این بیت را ندارد؛ س۲، ق۲ به جای این بیت بیت‌های زیر را آورده‌اند:

س۲: سراپرده را جست بهرام گرد — دوانش به پیش سراپرده برد
ق۲: بدو گفت بهرام کای شیرمرد — برآوردی از خود به یکباره گرد

۹ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): وزو؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۰ـل، ل۲ (نیز و): بیدار؛ (پ: بدساز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ب: پر)؛ بنداری (۵۷۴ـ۵۸۰): فاشتکت الی بهرام فأمر فصلب ذلک الجندی ۱۲ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): برگ؛ متن = ل، ک ۱۳ـ(ق۲: ستد و (؟)) ۱۴ـ(و: نماندش) ۱۵ـق (نیز ق۲): من؛ ک، س۲ (نیز لی، و، لن۲، آ): بر؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، ب) ۱۶ـ(لی: همی‌داشتی زان به دل درد و بیم؛ ل۳: به یزدان که نفروشم این را به سیم)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (در ل، ق۲، و، آ، ب حرف چهارم واژهٔ نخست این لت بی‌نقطه)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ک: همی‌راند آباد چونین سپاه — سوی دامغان او برآمد ز راه
ق۲: همی‌راند با داد بر ره سپاه — همه راه و بی‌راه ازو در پناه

بنداری (۵۸۱ـ۵۸۳): فنادی منادیه: من آحتاج منکم الی شیء فلا یقربنه إلا بالثمن. و من أخذ ورقة تبن غصبا وسَط بالسیف حتی یعتبر به غیره فلا یمد ید الظلم و الحیف ۱۷ـل، ل۲ (نیز پ): ز؛ متن ← ۱۸ـ(ق۲: سپهبد همی بود با درد و)؛ متن ← ۱۹ـس۲ (نیز لن، پ، لن۲): وزان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـس: مرد؛ (لی، ب: بند)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ(لی: رنج (پساوند ندارد))؛ در ک، س۲، لن، ق۲، پ، لن۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ پیایی لت‌های متن = ل، س، ق، ل۲، لی، ل۳، و، آ، ب)؛ بنداری (۵۸۴): قال: و کان هرمز مضطرب القلب نابی الجنب من خوف الخاقان ۲۲ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، آ، ب): چو؛ س: در چو؛ ک (نیز لن، پ، لن۲): درش؛ (ق۲: خود بر)؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۳ـک (نیز لن، پ، لن۲): دلش زان (ک: زین) سخن پر ز

روانش پر از غم دلش به[1] دو نیم — همی‌داشتی زآن به دل درد و[2] بیم

شبِ تیره برزد سر[3] از چرخ[4] ماه — به خُرّادِ بُرزین چُنین گفت[5] شاه،
که[6] برساز تا سوی دشمن شوی[7] — بکوشیَ[8] و[9] از[10] تاختن نغنوی،
سپاهش نگه کن که چند و چه‌اند[11]؟ — سپهبَد کدامند[12] و گردان[13] که‌اند[14]؟
بفرمود تا نامه‌یی پندمند[15] — نبشتند[16] نزدیکِ آن پرگزند[17]،
یکی[18] نامه با هدیه‌ی شاهوار[19] — که آن را نشاید گرفتن شمار!
فرستاده را گفت: سوی[20] هری — همی‌رَوْ چو پیدا بود[21] لشکری،
چُنان دان که[22] بهرام گندآورست[23] — مپندار کآن لشکری دیگرست،
از آن راه نزدیکِ[24] بهرام پوی — سَخُن هرچ[25] بشنیدی او را[26] بگوی،

۱ـ ق (نیز و، آ): بر؛ (ق۲: بد و دل)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ ک، ل۲ (نیز لن، پ، و): ترس و؛ (آ: پدر (← بدل) درد و؛ ل۳: دل پر از درد و؛ لن۲: داشت زو به دل ترس و (وزن درست نیست)؛ ق۲: که هم جای شادی بد و جای)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لی، ب)؛ آ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

وزان لشکر ساوه و پیل و کوس — همی‌بود زاندیشه‌ها بر فسوس

ق، ل۲ در اینجا سرنویس دارند؛ ق: فرستادن هرمز خرّاد برزین را بنزد بهرام و ساوه شاه؛ ل۲: فرستادن هرمز نزدیک ساوه شاه ۳ـ (ق۲، ل۳: چون برزد) ۴ـ ل، ل۲ (نیز لن، پ ـ آ): برج؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳) ۵ـ (ل۳: بفرمود)؛ س، لی، ب از دو لت این بیت دو بیت زیر را ساخته است:

شب تیره برزد سر از چرخ ماه — چو بر تخت پیروزه پیروز (ب: بر تخت (!)) شاه
به خُرّاد بُرزین چنین گفت شاه — که ای پرهنر پهلوان سپاه

۶ـ س (نیز لی، ب): تو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـ (ق۲: روی) ۸ـ ل: بگوئی ۹ـ س (نیز لی، آ، ب): که؛ متن ← ۱۰ـ ل، ق، س۲ (نیز لن۲): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ ل، س، ل۲ (نیز ق۲، لی، ب): چی‌اند؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ) ۱۲ـ س، ک، ل۲ (نیز لی، پ ـ ب): کدامست؛ (ل۳: جنامست (؟))؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲) ۱۳ـ س، ق، ل۲ (نیز لی): مردان؛ (ب: مردم؛ لن: کدام و بزرگان)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ آ) ۱۴ـ ل، ل۲ (نیز لی، آ، ب): کی‌اند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـ س، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): سودمند؛ (لن۲: پند ومند)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و) ۱۶ـ ل، ق، ل۲ (نیز و، لن۲): نوشتند؛ س (نیز لی، آ، ب): نویسد به؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ) ۱۷ـ ل: ارجمند ۱۸ـ س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): همان؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۹ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب) شهریار؛ متن = ل؛ در پ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۵۸۵ـ۵۹۱): فاحتال و دعا بخراد بن برزین، و أرسله الیه بهدایا کثیرة و أموال وافرة. و کتب الیه کتابا مشحونا بالوعظ و النصح. و قال لخرّاد: إنی أرسلک الیه لتتعرف أحواله، و تحزر جنوده، و تبصر عَدده و عُدده ۲۰ـ (ق۲: رو بر) ۲۱ـ س ـ س۲ (نیز ق۲ ـ و، آ، ب): شود؛ متن = ل؛ در س، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ لن، لن۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

همی‌بین چو پیدا شود لشکری — که آید بنزدش ز سوی هری

۲۲ـ (ب: دانک؛ لی: چنانک آنک) ۲۳ـ س ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب): جنگ‌آورست؛ متن = ل (نیز لی) ۲۴ـ ق، ل۲ (نیز لی، و، آ، ب): ره به (لی: ره به ←) نزدیک؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۵ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۲۶ـ ل: آن را؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): از من؛ متن = س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

فراوان ز ما آفرینش رسان — که پیروز بادی و روشن‌روان

۵۹۵ بگویش که من با نوید و[1] خُرام — بگسترد خواهم یکی خوب[2]دام[3]!
نباید[4] که پیدا شود رازِ تو — وُگر[5] بشنود نام و آوازِ تو!
من او را به دامت فراز آورم — سَخُن‌های چرب و دراز[6] آورم!

برآراست خُرّادِ بُرزین به راه — بیامد بر آن سو[7] که فرمود شاه
چو بهرام را دید با او[8] بگفت — سَخُن‌ها کجا داشت اندر نهفت
۶۰۰ وُ زآنجایگه شد سُوی[9] ساوه‌شاه — به جایی که بد[10] گنج و پیل[11] و سپاه
ورا دید بستود و بردش[12] نماز — شنیده همی[13]گفت با او[14] به راز
بیفزود[15] پیغامش از هر دری — بدآن تا شود لشکر اندر هری[16]

چُن آمد[17] به دشتِ هری نامدار[18] — سراپرده زد بر لبِ جویبار
طلایه بیامد ز لشکر به راه[19] — بدیدند بهرام را با[20] سپاه
۶۰۵ طلایه چو دید[21] آن دلاورسپاه — بیامد دوان[22] تا برِ[23] ساوه‌شاه،
بگفت آنک[24] با نامورمهتری — یکی لشکر آمد[25] به دشتِ هری
سَخُن‌ها چو بشنید ازو[26] ساوه‌شاه — پراندیشه شد مردِ جوینده[27]راه!

۱ـ ل: توبرند (؟ حرف‌های سوم و پنجم بی‌نقطه) ۲ـ ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲): تازه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ (ل۳، آ: کام) ۴ـ س۲: نباشد ۵ـ ل، ک، س۲: گر او؛ (لن، پ، لن۲: اگر)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ، ب)؛ لی این بیت را ندارد ۶ـ س، ق، ل۲ (نیز و، آ، ب): خوب و (و: ‹و›) دراز؛ ل: به گفتار چربت نیاز؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، ل۳ ‹و›، پ، لن۲)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

نگر تا کسی این چنین چاره ساخت — که دشمن نیارد ازو (ق۲: بچربی همی) سرفراخت

بنداری (۵۹۲ـ۵۹۷): فطر الی هراة بجناح الرکض. و إن عنّ لک فی بعض الطرق عسکر فاعلم أنه بهرام. فاحضر عنده و أعلمه بحالک، و سر فی طریقک ۷ـ س، ق، ک، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): بدان سان؛ س۲: ازان سان؛ (لن: برین سان؛ لی: بدان سو؛ پ، لن۲: بران سان)؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ بنداری (۵۹۸): فرکب خراد و سار بسیر الریح ۸ـ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): وی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): بنداری (۵۹۹): فلما قرب من هراة رأی بهرام فأعلمه بالحال و آنطلق ۹ـ ل۲ (نیز پ): بر ۱۰ـ (لی: شد) ۱۱ـ س۲: خیل و پیل؛ ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): پیل و گنج؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۱۲ـ (لی: دید و بستود بردش؛ لن، لن۲: چو دیدش ستود و ببردش (لن: ستودش و بردش (!)) ۱۳ـ س، س۲ (نیز ب): همه ۱۴ـ س، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): وی؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۱۵ـ (لن۲: برافزود) ۱۶ـ (لی: از هر دری (!))؛ ک: لشکری از هری؛ (لن: لشکرش در هری)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۶۰۰ـ۶۰۲): و سار الی أن وصل الی هراة و حصل فی مخیم ساوه‌شاه فأدّی رسالة هرمزد الیه، و قدّم هداياه بین یدیه ۱۷ـ ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و): بیامد؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): بیامد؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۸ـ (و: ساوه‌شاه)؛ ق: آن یل نامدار؛ واز ۶۰۳آ و ۶۰۷ب یک بیت ساخته و ۶۰۳ب ـ ۶۰۷آ را انداخته است؛ لن، لن۲ بیت‌های ۶۰۳ـ۶۰۶ را ندارد ۱۹ـ (لی: بزاه (!)) ۲۰ـ س (نیز لی، ب): پدیدار بهرام خود با (ب: با او)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، آ)؛ ک، ق۲، پ این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، س، ق، ل۲، س۲، لی، ل۳، آ، ب آمده است ۲۱ـ ل: بدید ۲۲ـ (ل۳: دمان) ۲۳ـ ک، ل۲ (نیز ق۲): در؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب؛ ۲۴ـ ق: او؛ ل۲ (نیز لی، پ، آ): آنکه ۲۵ـ (پ: آید)؛ بنداری (۶۰۳ـ۶۰۶): فبینا هو عند ساوه إذا أتاه النذیر بظهور عسکر من صواب إیران ۲۶ـ ل، س: زو ۲۷ـ (و: بیننده)

ز خیمه فرستاده را بازخواند[1]
بدو گفت کای[3] ریمنِ پرفریب[4]
۶۱۰ برفتی[8] ز درگاهِ آن خوارشاه[9]
به جنگ[13] آوری پارسی لشکری؟
چُنین گفت خُرّادِ بُرزین به شاه
گر[15] آید، به زشتی گمانی مبر
وُگر[18] زینهاری یکی نامجوی[19]
۶۱۵ ور ایدونک[21] بازارگانی[22]، سپاه
که باشد که آرد به روی تو روی[24]
ز گفتارِ او شاد شد ساوه‌شاه
چو خُرّاد بُرزین[29] سُوی خیمه رفت[30]
بسیچید و[31] برساخت[32] راهِ گریز

به تندی فراوان سَخُن‌ها[2] براند!
مگر[5] کز[6] فرازی ندیدی[7] نِشیب؟
بدآن[10] تا مرا[11] دام[12] سازی به راه؟
زنی خیمه در[14] مرغزارِ هری؟
که پیشِ سپاهِ تو اندک‌سپاه،
که این[16] مرزبانی بود بر گذر[17]،
ز کشور[20] سُوی شاه بنهاد روی،
بیاورد تا باشد ایمِن به راه[23]،
اگر[25] کوه و دریا شود کینه‌جوی[26]؟!
بدو گفت: مانا[27] که این‌ست[28] راه!
برآمد شبِ تیره از کوه تفت،
بدآن تا[33] نیاید[34] بدو[35] رستخیز!

۱ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): پیش خواند؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲ـ(لن، ق۲، پ، لن۲: سخنها فراوان) ۳ـ(و: ای) ۴ـک: بدفریب ۵ـ(ب: مکن) ۶ـ(پ: زین) ۷ـل: ندیدی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (پ: نبینی؛ و، ب: بدیدی) ۸ـس۲: بدزدی ۹ـی، س۲: این خوارشاه؛ (پ: هرمزدشاه) ۱۰ـس۲: چنین؛ (ق۲: بران) ۱۱ـ(ب: نام را) ۱۲ـ(لن۲: رام) ۱۳ـ(لی: دام؛ لن۲: چنگ) ۱۴ـک (نیز لن، ق۲، پ، لن۳): بر؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)؛ س۲ به جای این بیت و بیت سپسین، بیت زیر را آورده است:

چنین گفت خرّاد کای شهریار دلت را بدین کار غمگین مدار

بنداری (۶۰۷ـ۶۱۱): فانزعج و أقبل علی الرسول و هدّده و أوعده ۱۵ـ(لن، پ، و: کی؛ لن۲: که) ۱۶ـ(ل۲: آن) ۱۷ـ(ب: ره گذر) ۱۸ـ(ق۲: اگر) ۱۹ـ(ب: رزم‌جوی) ۲۰ـس، ق (نیز ل۳، و، لن۲، آ، ب): لشکر؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ) ۲۱ـ(لی: دگر زانک) ۲۲ـ(ل۳: بازارگان) ۲۳ـس: ز شاه؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

فرستم یکی کینه‌ور نزد او ببیند که تا کیست این نامجو

۲۴ـ(آ: روحی ≻) ۲۵ـل، س، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): وگر؛ (لی: و یا)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۶ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): جنگجوی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ بنداری (۶۱۲ـ۶۱۶): فقال الرسول: أیها الملک! من ذا الذی یتجاسر علی أن ینفذ الیک عسکرا؟ و ما هو إلا عابر سبیل أو إصبهبذ فزع من الملک فاستأمن الیک أو خفیر قافلة توجه معهم حتی یوصلهم الی بلادک ۲۷ـک (نیز لن): ماند ۲۸ـ(ب: این نیست؛ ق۲: کاینست آئین و)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

فرستم یکی مرد تا بررسد که او نیکخواه است اگر مرد بد

بنداری (۶۱۷): فتمکن ما قال من قلب ساوه، و سکن بعض ما به من سَورة الغضب ۲۹ـ(لن۲: بزین (!)) ۳۰ـل (نیز ق۲): خانه؛ (ب: به خیمه برفت)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـس (نیز لی، ب): بپیچید و؛ (ق۲: بسیجیده)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(لن: برداشت؛ ب: برخاست) ۳۳ـ(ب: وتا ≻) ۳۴ـق، س۲: نیابد (؟)؛ (لن: نباید (حرف دوم بی‌نقطه)) ۳۵ـ(و، لن۲: برو)؛ س در اینجا سرنویس دارد: آمدن فغفور پسر ساوه‌شاه بنزد بهرام چوبینه؛ بنداری (۶۱۸ـ۶۱۹): ثم إن الرسول عاد الی مضربه. و لما جن اللیل رکب ظهر الفرار مسلوب النوم و القرار بحیث لم یدر به أحد من عساکر الترک

۶۲۰ بدآنگه که شب تیره‌تر گشت، شاه[1]
ز پیشِ پدر تا درِ[4] پهلوان
چن[7] آمد بنزدیکِ ایران‌سپاه
که پرسد که این[9] جنگجویان که‌اند[10]؟
ز ترکان سُواری بیامد[13] چو گَرد
۶۲۵ سپهبَد کدام‌ست و[16] سالار کیست؟
که فغفور چشم[17] و دل ساوه‌شاه
ز لشکر بیامد یکی رزمجوی[19]
سپهبَد بیامد[22] ز[23] پرده‌سرای
چو فغفورِ چینی بدیدش[26]، بتاخت
۶۳۰ بپرسید و[28] گفت: از کجا رانده‌یی؟
شنیدم که از پارس بگریختی
چُنین گفت[32] بهرام کین خود مباد

به فغفور فرمود تا[2] بی‌سپاه[3]،
بیامد[5] خردمندمردِ جوان[6]
سُواری برافگند فرزندِ شاه[8]،
وُ زین[11] تاختن ساخته[12] بر چه‌اند[10]؟
خروشید[14] کای نامدارانِ مرد[15]،
به رزم‌اندرون نامبُردار کیست؟
ورا دید خواهدهمی بی‌سپاه[18]
به بهرام گفت آنچ[20] بشنید از اوی[21]
درفشِ[24] درفشان به سربر[25] به پای
سمند جهان را به خوی[27] درنشاخت!
کنون[29] ایستاده چرا مانده‌یی[30]؟
که آزَرده گشتیّ و خون ریختی[31]
که با شاهِ ایران کنم کینه[33] یاد!

۱ـ(آ: تیره گشت و سیاه) ۲ـ(آ: خود) ۳ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): با سپاه؛ متن = ل؛ ک پس از این بیت افزوده است:

از ایدر برو تا کی‌اند این سپاه بیامد خردمند پویان به راه

۴ـک (نیز ق۲): بر ۵ـق: بتابد ۶ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): خردمند و (ق، لی، ل۳: ≺و≻) روشن‌روان؛ ک: هنرمند مرد جوان؛ (ق۲: خرامید مرد جوان)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، پ، لن۲)؛ بنداری (۶۲۰ـ۶۲۱): و أمر ساوه ابنه المسمی بغبور بأن یتلقی العسکر. و إن کان مقدمهم مستأمنا أو هاربا من أرض إیران آمنه وآواه، و وعده و منّاه، و حمله الی حضرته ۷ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۸ـ(ق۲، ب: نزدیک شاه؛ و: پویان به راه)؛ ک به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

چو آمد بنزدیک بهرام تنگ سواری فرستاد پس بی‌درنگ

۹ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): آن؛ (لن۲: ≺این≻)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ) ۱۰ـل، س۲ (نیز لن، لی): کی‌اند ـ چی‌اند (لی: چه‌اند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـل: ازین ۱۲ـس، ک، ل۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): ساختن؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، آ) ۱۳ـس، ق، ل۲ (نیز لن ـ ب): بیامد سواری؛ متن = ل، ک، س۲ ۱۴ـ(لی: خروشنده) ۱۵ـس (نیز لی): نامدار نبرد ۱۶ـ(ق۲: جان) ۱۸ـل، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): با سپاه؛ متن = س، ق، ک (نیز ق۲، و)؛ بنداری (۶۲۲ـ۶۲۶): فجاء بغبور و لما قرب من مخیم بهرام نفذ فارسا و أعلمه بمجیئه لیکلمه و یکشف عن حاله ۱۹ـل (نیز و): نامجوی؛ ک: جنگجوی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـک، ل۲ (نیز لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲) ۲۱ـل: زوی؛ (ق۲: اوی)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۲ـل: سپهدار آمد ۲۳ـل، ل۲ (نیز لی، و، ب): به؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، آ، ب): درفشی؛ متن = س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲) ۲۵ـق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): پس او؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۶ـ(ب: براند و)؛ س، ق، ل۲ (نیز ل۳، ب): چین را بدیدش؛ (ق۲: چندی بدیدش؛ آ: را دید باره)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲) ۲۷ـس، ق (نیز لی، ب): چمنده به خوی؛ ک: چمنده به خون؛ ل۲: خمیده به خوی؛ (لن، لن۲: چمانش به خوی؛ ق۲: جهانجوی را؛ ل۳: جهنده به خون؛ پ: چمانش به خون؛ و: جهنده به خوی)؛ متن = ل، س۲؛ آ به جای این لت آورده است: سمند سرافراز در خوی نشاخت ۲۸ـق (نیز ق۲، لی، ل۳، و): ≺و≻؛ ک: به پرسنده؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ، ب) ۲۹ـک (نیز پ): چنین ۳۰ـ(ب: چه جولانده‌ئی (!)) ۳۱ـبنداری (۶۲۷ـ۶۳۱): فرکب بهرام و تلقاه فلما اجتمعا سأله عن مجیئه و قال: بلغنا أنک هربت من فارس لجنایة جنیت أو دم أرقت ۳۲ـ(ب: ≺گفت≻) ۳۳ـق (نیز ق۲، لی): رزم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

من ایدر[1] به رزم آمدم با سپاه — ز بغداد رفتم به فرمانِ شاه،
چن[2] از لشکر ساوه‌شاه[3]، آگهی — بیامد بدآن[4] بارگاهِ مهی[5]،
مرا گفت: رَوْ راهِ ایشان بگیر[6] — به گرز و سنان و به شمشیر[7] و تیر!
چو بشنید فغفور، برگشت زود — به پیشِ پدر شد، بگفت[8] آنچ[9] بود
شنید آن[10] سَخُن شاه، شد بدگمان[11] — فرستاده را جُست[12] هم درزمان!
یکی[13] گفت: خُرّاد بُرزین گریخت — همی زآمدن خونِ[14] مژگان بریخت!
چُنین گفت پس با پسر ساوه‌شاه — که این بدگمان‌مرد چون یافت[15] راه؟
شبِ تیره و[16] لشکرِ[17] بی‌شمار — طلایه چرا[18] شد چُنین خوار خوار[19]؟

گفتار اندر پیغام ساوه‌شاه به بهرام چوبینه و پاسخ او[20]

وُ زآنپس[21] فرستاد مردی[22] کَهُن — بنزدیکِ بهرامِ چیره[23] سَخُن،
بدو گفت: رَوْ پارسی را بگوی[24] — که ایدر به[25] خیره مبر[26] آبِ روی!
همانا که این مایه دانی درست — کزین[27]، پادشاهِ[28] تو، مرگِ تو[29] جُست!
به جنگت فرستاد نزدِ کسی — که همتا ندارد به گیتی بسی[30]!
ترا گفت: رَوْ[31] راه بر من[32] بگیر — شنیدی تو گفتارِ نادلپذیر!

۱ـل: ایدون؛ بنداری (۶۳۲ـ۶۳۳): فقال معاذ اللّه من ذلک! و إنما جئت من بغداد بأمر الملک لقتال ساوه ۲ـل ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۳ـق: بد؛ (آ: شد) ۴ـ(لی: بدین؛ ل۳: بران) ۵ـ(آ: شهی) ۶ـ(آ: شاه فرمود کو را بگوی (!)) ۷ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): گوپال؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ بنداری (۶۳۴ـ۶۳۵): فإنه حین سمع بإقباله ندبنی لذلک ۸ـ(لن، لن۲: بازگفت) ۹ـک، ل۲ (نیز لی ـب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲)؛ بنداری (۶۳۶): فانصرف بغبور نحو أبیه و أعلمه بالحال ۱۰ـل۲ (نیز و): این؛ متن ← ۱۱ـق، ل۲ (نیز لن، لن۲، آ): ساوه شد بدگمان؛ (ل۳: چو ساوه شده بی‌گمان (!))؛ س (نیز لی، ب): چو بشنید ابر (لی: ازین؛ ب: این) ساوه شد بدگمان؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ) ۱۲ـق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ): خواست؛ (ق۲: گفت)؛ س (نیز لی، ب): فرستاده‌ئی خواست؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲)؛ پ این بیت را پس از بیت ۶۴۰ آورده است ۱۳ـک (نیز پ، لن۲): کسی ۱۴ـق (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، ب): خون ز؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲، آ)؛ بنداری (۶۳۷ـ۶۳۸): فعظم علیه ذلک، و نفذ فی طلب الرسول فأعلم بأنه اتخذ اللیل جملا و هرب ۱۵ـ(لن۲: رفت) ۱۶ـ(لن۲: <و>؛ آ: زین) ۱۷ـک (نیز لن، پ، لن۲): لشکری؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(و: <چرا>) ۱۹ـک (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): کار؛ ل: سست و خوار؛ (ق۲: کار خوار)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، و، آ، ب) ۲۰ـل: پیغام فرستادن ساوه‌شاه بر بهرام چوبین؛ س: ... بنزد بهرام و پاسخ دادن بهرام او را؛ ل۲: رسول فرستادن ساوه‌شاه پیش بهرام؛ متن = ق؛ ک، س۲ سرنویس ندارند ۲۱ـ(ق۲، پ: ازان پس) ۲۲ـل: مرد ۲۳ـل، س (نیز لن، ق۲، و): حیره؛ ل۲ (نیز لی، لن، آ۲): خیره؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، ب) ۲۴ـ(آ: بگو) ۲۵ـ(لن: <به>) ۲۶ـس، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲): مریز؛ متن = ل، ک؛ در و این لت با ۶۵۱ب پس و پیش شده است؛ ق، ل۲، لی، و، آ، پ از ۶۴۲آ و ۶۵۲ب یک بیت ساخته و ۶۴۲ب ـ ۶۵۲آ را انداخته‌اند ۲۷ـس، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲): که آن؛ س۲ خوانا نیست؛ (ل۳: که این)؛ متن = ل ۲۸ـس: پادشا؛ (ق۲، لن۲: پادشای) ۲۹ـس: مر ترا مرگ ۳۰ـ(ل۳: کسی (!)) ۳۱ـک: سر؛ س۲ (نیز لن): شو؛ متن = ل، س (نیز ق۲، و، لن۲) ۳۲ـ(ل۳: او را)

اگر کوه نزدِ من آید به راه — به پای[1] اندرآرم به پیل و سپاه!
چو بشنید بهرام گفتارِ اوی[2] — بخندید ازآن[3] تیزبازارِ[4] اوی[2]!
چُنین داد پاسخ که شاهِ جهان — اگر مرگِ من جوید[5] اندر نهان،
چو خشنود[6] باشد ز من، شایدم — اگر[7] خاک بالا بپیمایدم[8]!
فرستاده آمد برِ ساوه‌شاه — بگفت آنچ[9] بشنید از آن[10] رزم‌خواه
بدو گفت: رَوْ پارسی را[11] بگوی — که چندین چرا بایدت گفت‌وگوی[12]؟!
کنون کآمده‌ستی[13] بدین[14] بارگاه[15] — ز ما آرزو[16] هرچ[17] باید[18] بخواه!
فرستاده آمد به بهرام گفت — که رازی که[19] داری برآر از نهفت،
که این شهریاری‌ست[20] نیک‌اختری — بجویدهمی چون تو[21] فرمان‌بری!
بدو گفت بهرام کو[22] را بگوی — که گر داد جویی[23] بهانه مجوی!
گر[24] ایدونک[25] با[26] شهریارِ جهان — همی[27] آشتی جویی[28] اندر نهان،
ترا اندرین مرز مهمان کنم — به چیزی که گویی تو[29]، فرمان[30] کنم،
ببخشم سپاهِ ترا سیم و زر — که را[31] در خَور آید، کلاه و کمر،
سُواری فرستم بنزدیکِ[32] شاه — بدآن[33] تا به راه آیدت[34] نیم‌راه[35]
بسانِ همالان[36] علف سازدت — اگر دوستی، شاه بنوازدت!

۱ـل: پا؛ بنداری (۶۳۹ـ۶۴۶): فتلهف علی فوته و أرسل رسولا الی بهرام یستدرجه و یخدعه و یعده و یوعده ۲ـل، س: او ـاو؛ (و: اوی ـاو دی>)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۳ـل: زان ۴ـل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و): تیره‌بازار؛ س: خیره؛ متن = (لن، ل۳، لن۲) ۵ـ(ل۳: خواهد) ۶ـل: خستود ۷ـل، س، ک، س۲ (نیز پ): وگر؛ متن = (لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۸ـ(لن: بیندادم (؟)) ۹ـک (نیز ل۳ـلن۲): آنچه ۱۰ـل، س۲: زان؛ (ل۳: از)؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲)؛ س به جای این بیت، دو بیت زیر را آورده است:

فرستاده از نزد او بازگشت — تو گفتی که با باد انباز گشت
سخن آنچه بشنید با شاه گفت — برآورد رازی که بود از نهفت

۱۱ـس (نیز ل۳): بازگرد و؛ (و: پهلوان را)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۲ـ(و: گوی>)؛ ق: گفتگوی؛ س۲: جست‌وجوی؛ (ق۲: باید این جست‌وجوی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـل (نیز لن، لن۲): چرا آمدستی؛ (پ: که چون آمدی تو)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(لن، ق۲، پ، لن۲: بدین) ۱۵ـک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): رزمگاه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـل: آرزوی ۱۷ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): هرچه؛ متن = ل (نیز لن) ۱۸ـس ـس۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): خواهی؛ متن = ل (نیز ق۲، ب) ۱۹ـ(پ: <که>) ۲۰ـق: شهریارست؛ (آ: شهریارست و) ۲۱ـق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، آ): نجوید همی جز که (ق۲: به)؛ (لن، لن۲: نجوید همی از تو (در لن حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه))؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز پ، و؛ در همهٔ دستنویس‌ها حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ س، لی، ب این بیت را ندارند ۲۲ـ(لن، لن۲: او) ۲۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲): خواهی؛ ل: رزم جوئی؛ (و: جنگ جوئی؛ آ، ب: کردار (← گر داد؟) خواهی)؛ متن = (ق۲، پ)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۲۴ـ(ق۲: که) ۲۵ـ(ل۳، پ: ایدونکه) ۲۶ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب): از؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲) ۲۷ـ(ب: همه) ۲۸ـل۲: خواهی ۲۹ـق، ک، ل۲، س۲ (نیز و، ب): جوئی تو؛ (لن، لن۲: گوئیت؛ ق۲: خواهی تو؛ لی: داری تو؛ پ: جوئیش؛ آ: خواهی تو)؛ متن = ل، س (نیز ل۳) ۳۰ـ(ق۲: پیمان) ۳۱ـ(ل۳: اگر) ۳۲ـل: فرستیم نزدیک ۳۳ـ(ل۳: برات) ۳۴ـ(ب: آید از؛ لن، پ، لن۲: پیش آیدت) ۳۵ـس (نیز لن، ق۲، لی، و ـب): نیمه‌راه؛ (ل۳: با سپاه)؛ متن = ل، ق ـس۲ (نیز پ) ۳۶ـک: شود میزبان و؛ در لن۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده است

ور ایدونک[1] ایدر به جنگ آمدی / به دریا به جنگِ[2] نهنگ آمدی،
چُنان[3] بازگردی[4] ز دشتِ[5] هری / که بر تو بگریند هر[6] مهتری[7]!
به برگشتنت پیش در چاه[8] بادا! / پَسَت[9] باد و بارانْت همراه[10] بادا!
نیاوردت[11] ایدر مگر بختِ بد! / همی‌خواست تا بر سرت[12] بد رسد!
فرستاده برگشت و آمد چو باد[13]! / پیامِ جهانجوی یک‌یک بداد
چو بشنید پیغامِ او[14] ساوه‌شاه / برآشفت ازآن[15] نیک‌دل[16] رزم‌خواه[17]!
از آن سرد گفتن دلش تنگ شد / رخانش از[18] اندیشه بی‌رنگ شد!
فرستاده را گفت: شَوْ[19]، بازگرد / پیامی ببر نزد آن دیومرد[20]!
بگویش که در[21] جنگِ تو نیست[22] نام / نه[23] از کشتنت نیز یابیم[24] کام[25]!
چو شاهِ تو بر در مرا کهترند[26] / ترا کمترین چاکران مهترند[27]!
گر ایدونک[28] زنهار خواهی ز من / سرت برگذارم[29] ازین انجمن!
فراوان بیابی ز من خواسته / شود لشکرت یکسر آراسته!
به گفتارِ بی‌سود[30] و دیوانگی[31] / نجوید[32] جهانجوی مردانگی[31]!
فرستاده‌ی[33] مردِ[34] گردن‌فراز[35] / بیامد بنزدیکِ بهرام باز،
بگفت آن گزاینده[36] پیغامِ اوی[37] / همانا[38] که بُد زآن سَخُن کامِ[39] اوی[37]!

۱ـل[2]: ایدونک که؛ (لی، ل[3]: ایدونکه) ۲ـ(پ: چنگ؛ و: کام) ۳ـ(ب: چنو) ۴ـق (نیز ق[2]): به ۵ـق، ل[2]: شهر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۶ـ(و: بگرید همه) ۷ـس[2] (نیز لن، لن[2]): کهتری؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ پ پس از این بیت افزوده است:

بخواریت گردانم از راه باز / نمانم که مانی در ایدر دراز

۸ـ(و: چاه در راه) ۹ـس: بپشت؛ (پ، لن[2]: بشب) ۱۰ـ(و: بدخواه)؛ ق، ل[2]، لی، آ این بیت را ندارند؛ این بیت در یازده دستنویس دیگر آمده است ۱۱ـ(ب: بیاوردت) ۱۲ـ(ل[3]: تنت) ۱۳ـ(ق[2]: به راه (پساوند ندارد))؛ س در اینجا سرنویس دارد: دیگر پیغام ساوه‌شاه بنزد بهرام و پاسخ دادن بهرام او را ۱۴ـل[2] (نیز ل[3]): ازو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـل: زان ۱۶ـس (نیز آ، ب): نک‌دل (حرف دوم بی‌نقطه)؛ ق (نیز ل[3]): شیردل؛ ک (نیز لن): تنگ‌دل؛ ل[2] (نیز و): سنگدل؛ (ق[2]: نامور)؛ متن ← ۱۷ـ(پ: ننگ در رزمگاه)؛ متن = ل، س[2] (نیز لی، لن[2]) ۱۸ـل ـل[2] (نیز لی ـب): ز؛ متن = س[2] (نیز لن، ق[2]) ۱۹ـل ـل[2] (نیز لن، لی، ل[3]، پ، لن[2]، آ، ب): رو؛ متن = س[2] (نیز ق[2]، و، ۲۰ـ(آ: پیرمرد) ۲۱ـ(و: از) ۲۲ـ(لن، لن[2]: ترا نیست در جنگ) ۲۳ـل: بر ۲۴ـ(آ: یابیم و) ۲۵ـک (نیز ب): نام (پساوند ندارد) ۲۶ـق: کمترند؛ (لن، پ، لن[2]: کهترست)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـک: چاکری بهترند؛ س[2]: چاکری مهترند؛ (ق[2]: چاکرم مهترند؛ ل[3]: مهتران چاکرند)؛ ل[2] (نیز آ، ب): کهتری چاکری مهترند؛ (لن: کهتر چاکرم مهترست؛ لی: کهتری چاکر مهترند؛ پ: کهتری زین همه بهترست؛ و: کمتران چاکران مهترند)؛ س: چو تو مهتران پیش من چاکرند؛ ق: مرا کهتری چاکری مهترند؛ (لن[2]: ز کمتر ترا چاکری بهترست)؛ متن = ل ۲۸ـ(لی: ل[3]: ایدونکه) ۲۹ـل، س، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، آ، ب): برفرازم؛ س[2]: برگذاریم؛ متن = ک (نیز لن، ق[2]، پ، و، لن[2]) ۳۰ـل: بگفت از پی سود (← بگفتار بی‌سود)؛ س، ق، ل[2] (نیز لی، آ، ب): ز گفتار بی‌سود؛ متن = ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3] ـلن[2]) ۳۱ـ(لن[2]: مردانگی ـدیوانگی) ۳۲ـل[2] (نیز لن، لن[2]، آ): بجوید (حرف یکم بی‌نقطه) ۳۳ـ(پ: فرستاد آن) ۳۴ـس: شاه؛ ک: تاج؛ (ل[3]: گرد)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۵ـق: فراخز ← ۳۶ـل، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، لی، لن[2]، آ، ب): گراینده؛ (ل[3]: گزارنده)؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، پ، و، ۳۷ـل، س، ق، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، لی، و ـب): او؛ (ل[3]: شاه)؛ متن = ک (نیز لن، پ) ۳۸ـق: همانراکه؛ ک: همان آنچه؛ س[2] (نیز ق[2]): همان آنج؛ (ل[3]: همان رنج؛ و: همه رنج)؛ متن = ل، س، ل[2] (نیز لن، لی، پ، لن[2]، آ، ب) ۳۹ـس[2]: دام

چو بشنید، با مردِ گوینده[1] گفت / که پاسخ ز مهتر نباید[2] نهفت،
بگویش که گر من چُنین کهترم[3] / نه[4] ننگ[5] آید از کهتری[6] بر سرم!
شهنشاه و آن[7] لشکر از ننگِ تو / به تندی نجویدهمی[8] جنگِ تو!
من از خردگی[9] رانده‌ام[10] با سپاه / که ویران کنم[11] لشکرِ[12] ساوه‌شاه!
ببرّم سرت[13] را، برم نزدِ شاه! / نیرزد که بر نیزه سازم به راه!
چو من زینهاری، بود ننگِ[14] تو! / بدین خردگی[15] کردم[16] آهنگِ تو!
نبینی مرا جز به روزِ نبرد! / درفشی پس پشتِ من لاژورد[17]،
که دیدار آن آژدها مرگ تست / نیامِ[18] سنانم سر و[19] ترگِ تست!

چو بشنید گفتارهای[20] درشت / فرستاده‌ی شاه[21] بنمود پشت،
بیامد، بگفت آنچ[22] دید و شنید / سر شاهِ ترکان ز کین بردمید!
بفرمود تا کوس بیرون برند / سرافراز[23] پیلان به هامون برند!
سیه شد همه کشور[24] از گردِ سم[25] / برآمد خروشیدنِ گاودم!

۱ـس[2] (نیز ق[2]): پوینده؛ (لن، پ، لن[2]: پیغام)؛ س، ق، ل[2] (نیز لی، آ، ب): پیغام با مرد؛ (ل[3]: پوینده با مرد)؛ متن = ل، ک (نیز ق[2]) ۲ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): نشاید؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2])؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

چنین پاسخ آورد پس نامجوی / که برگرد و با شاه ترکان بگوی

۳ـق: کمترم ۴ـس، ل[2] (نیز آ): چه؛ ق، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3] ـلن[2]): که؛ (ب: چو)؛ متن = ل ۵ـل[2]: نیک (!) ۶ـق: کمتری؛ (لن[2]، آ: کهتران)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد ۷ـس، ق، ل[2] (نیز لن، ل[3] ـب): شهنشاه با (س: یا)؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز ق[2]) ۸ـل: کسی؛ ک، س[2]: نجویند کس؛ س، ق، ل[2] (نیز ل[3]، و، آ، ب): تیزی نجوید همی؛ (ق[2]: فرستاد ما را سوی)؛ متن = (لن، پ، لن[2]) ۹ـس: حیرگی؛ ق: نزدگی (؟)؛ (ق[2]: کهتری؛ لی، ب: خیرگی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـس[2] (نیز ق[2]): راندم ۱۱ـک، س[2]: بپراکنم؛ (ق[2]: پیداکنم)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـس، ق (نیز لی): کشور؛ (لن، پ لن[2]: دودهٔ)؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ، ب)؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

به ایران برم خاک توران و چین / نمانم یکی نامور بر زمین

۱۳ـ(لن، پ، و، لن[2]: سرش) ۱۴ـ(ق[2]: جنگ) ۱۵ـس: خسرگی (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (ب: خیرگی؛ لی: بدان چیرگی)؛ متن = ل، ق ـس[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، آ) ۱۶ـل: کردم؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل[3] به جای این لت آورده است: به تیزی نجوید همی جنگ تو (۶۷۸ب)؛ واین بیت و لن، لن[2] این بیت و بیت سپسین را ندارند ۱۷ـس، ق، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، ب): لاجورد؛ متن = ل، ک، ل[2] (نیز پ، و، آ) ۱۸ـ(ق[2]: نیام و) ۱۹ـل، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب): <و>؛ متن = س ـل[2] (نیز لن، پ، لن[2]) ۲۰ـ(ب: پیغامهای) ۲۱ـل (نیز و): ساوه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۲ـک، ل[2] (نیز ل[3] ـآ): آنچه؛ متن = ل، س، س[2] (نیز لن، ق[2])؛ ق، لی، ب این بیت را ندارند؛ س، ک در اینجا سرنویس دارند؛ س: دیگر پیغام ساوه بنزد بهرام و پاسخ دادن بهرام او را؛ ک: کارزار کردن بهرام چوبینه با شاه؛ بنداری (۶۴۷ـ۶۸۵): و بهرام جازم علی عزیمته علی قتاله، طاغ فی غلوائه. فتردّدت الرسل بینهما مرارا فی ذلک علی هذه الجملة الی أن علم ساوه أنه یضرب معه فی حدید بارد ۲۳ـل: برافراز ۲۴ـ(ق[2]: لشکر) ۲۵ـس[2]: ازو تک (؟)؛ ل[3] نخست سم نوشته، سپس خط زده و به جای آن سیاه نوشته و نیز از این لت و ۶۸۸ب یک بیت ساخته و ۶۸۷ب و ۶۸۸آ را انداخته است؛ بنداری (۶۸۶ـ۶۸۷): فأمر بإخراج الکوسات و النقارات

چو بشنید بهرام کآمد سپاه
در و دشت شد سرخ و زرد و[1] سیاه،

سپه را بفرمود تا برنشست
بیامد زره‌دار و[2] گرزی به دست!

پس پشت بد[3] شارستانِ[4] هری
به پیش اندرون تیغ‌زن‌لشکری!

بیاراست با[5] میسره، میمنه[6]
سپاهی همه یک‌دل و یک‌تنه[7]!

تو گفتی جهان یکسر از جوشن‌ست[8]
ستاره ز نوکِ سنان روشن‌ست!

نگه کرد از آن[9] رزمگه ساوه‌شاه
به آرایش و سازِ آن[10] رزمگاه[11]!

هری از پسِ پشتِ بهرام دید[12]
همه[13] جای خود[14] تنگ و ناکام[15] دید[12]!

چُنین گفت پس با سُوارانِ خویش
جهاندیده و غم‌گسارانِ خویش،

که آمد فریبنده‌یی نزدِ[16] من
از آن پارسی‌مهترِ انجمن،

همی‌بود تا[17] آن[18] سپه شارستان[19]
گرفتند و شد جایِ[20] من[21] خارستان[19]!

بدان[22] جایِ تنگی[23] صفی برکشید
هوا نیلگون شد زمین ناپدید!

سپه بود بر[24] میمنه چل هزار
سوارانِ زوبین‌ور و نیزه‌دار[25]!

ابر میسره[26] چل هزارِ دگر
همه ناوک‌اندازِ[27] پرخاشخر[28]!

۱ـ س، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، ب): سرخ و کبود و؛ ک (نیز لن، ق[2]، لن[2]): شد (ق[2]: ‹شد›) زرد و سرخ و؛ (پ: زردست و سرخ و؛ آ: بگرفت گرد)؛ متن = ل، س[2] ۲ـ س، ق، س[2] (نیز لن ـ و، آ، ب): ‹و›؛ متن = ل، ک، ل[2]؛ لن[2] بیت‌های ۶۸۹ـ۶۹۱ را ندارد ۳ـ س: شد؛ (لن: او؛ لی: پستشان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ ق، ل[2] (نیز ل[3]، پ، ب): شارسان؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، و، آ) ۵ـ (لی: تا) ۶ـ ل، س، ق، ل[2]، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): میمنه میسره؛ متن = ک (نیز لن، ق[2]، پ) ۷ـ ل، ق، ل[2] (نیز ل[3]، و، آ): کینه کش یکسره؛ (ب: کینه کش یک‌تنه)؛ متن = س، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ) ۸ـ ل: آهنست؛ (لی: یکسره دشمنست)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۶۸۸ـ۶۹۲): فعلم بهرام بذلک فعبی عسکره و جعل هراة من ورائه، و وقف من ساوه شاه بازائه ۹ـ ل (نیز ب): زان؛ س[2] (نیز لن، لن[2]): ازین؛ (لی: دران)؛ ق (نیز ل[3]، پ): نگهدار آن؛ متن = س، ک، ل[2] (نیز ق[2]، و، آ) ۱۰ـ ک: این؛ (لن، پ، لن[2]: و آن؛ ل[3]، و، آ: آرایش ساز و آن (ل[3]: این))؛ ق: ابا ساز و آرایش؛ متن = ل، س، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، لی، ب) ۱۱ـ س، ل[2] (نیز لن، ل[3] ـ ب): دستگاه؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی) ۱۲ـ ل، ق: بود؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـ س، ق (نیز لی، آ، ب): همی؛ ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، لن[2]): همان؛ متن = ل، ل[2] (نیز ل[3]، پ، و) ۱۴ـ ل (نیز ق[2]): او؛ (لن، لن[2]: جایگه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ ل: نیک با کام ۱۶ـ (ق[2]: فریبنده نزدیک) ۱۷ـ (ق[2]، آ، ب: با) ۱۸ـ (پ: این) ۱۹ـ ق، ل[2] (نیز لن، لی، ل[3]، پ، ب): شارسان ـ خارسان؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز ق[2]، و، لن[2]، آ) ۲۰ـ (لن: پای) ۲۱ـ س: او؛ ل[2] (نیز پ): ما؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۶۹۳ـ۶۹۷): فلما رأی ساوه تعبئة بهرام التوی علی نفسه و قال لأصحابه: قد بلینا بهذا الفارس المحتال المتجرّد للقتال ۲۲ـ ک: بران ۲۳ـ (ق[2]: تنگش؛ آ: نیکی (!)) ۲۴ـ ق: در ۲۵ـ ک: زوبین‌ور نامدار؛ س[2] (نیز لن، لن[2]): زوبین‌ور کینه‌دار؛ (ق[2]، پ: زوبین‌زن و نیزه‌دار)؛ متن = ق، ل[2] (نیز و ‹و›، آ ‹و›)؛ در ق، ل[2]، س[2]، ق[2] این لت با ۷۰۱ب پس و پیش شده‌اند؛ ل، س، ل[3]، لی، ب از ۶۹۹آ و ۷۰۱ب یک بیت ساخته و ل، ل[3] ۶۹۹ب ـ ۷۰۱آ و س، لی، ب ۶۹۹ب و ۷۰۱آ را انداخته‌اند؛ پیایی لت‌های این بیت = ک (نیز لن، پ، لن[2])؛ بنداری (۶۹۸ـ۶۹۹): فعبّی جنوده و صف صفوفه فجعل علی المیمنة أربعین ألفا ۲۶ـ (لی، و: میمنه) ۲۷ـ (ق[2]، لی، و: انداز و) ۲۸ـ (لن: شیران نر)؛ در س، لی، ب این بیت با بیت ۷۰۲ پس و پیش شده است؛ پ از ۷۰۰آ و ۷۰۱ب یک بیت بی‌پساوند ساخته و ۷۰۰ب ـ ۷۰۱آ را انداخته است؛ بنداری (۷۰۰): و علی المیسرة أربعین ألفا آخرین

به قلب‌اندرون نامور چل[1] هزار
چه نیزه‌گزار و چه[2] خنجرگزار[3]!

همان چل‌هزار از دِلیرانِ مرد
پس پشتِ لشکرش بر[4] پای کرد!

ز لشکر بسی نیز بیکار بود[5]
بدان تنگی اندر گرفتار بود!

چو دیوار پیلان به پیشِ سپاه
فراز[6] آوریدند و بستند راه!

پس اندر[7] غمی[8] شد دلِ ساوه‌شاه
که تنگ[9] آمدش جایگاهِ سپاه!

تو گفتی بگریدهمی[10] بختِ[11] اوی[12]
که[13] بیکار خواهد بدن[14] تختِ[11] اوی[12]!

دگرباره گُردی[15]، زبان[16]آوری
فریبنده‌مردی ز دشت هری،

فرستاد نزدیک بهرام و[17] گفت:
که بختِ[18] سپهری ترا نیست جفت!

همی‌نشنوی[19] چند پند و[20] سَخُن
خرد یار کن[21]، چشمِ دل[22] باز کن!

دو تن[23] یافته‌ستی که[24] اندر جهان
چن[25] ایشان نبود از نژادِ مهان[26]،

چو خورشید[27] بر[28] آسمان روشن‌اند[29]
ز[30] مردی همه ساله در جوشن‌اند[29]:

۱ـ (ق[2]: صد) ۲ـ ق: فراز و چه؛ ل[2]، س[2] (نیز پ): گذار و چه؛ ل: که تنگ آمدش جای (← ۶۹۹پ)؛ ک: سوار زره‌دار؛ (ق[2]: همه نیزه‌داران)؛ متن = س (نیز لن، لی، ل[3]، و ـ ب) ۳ـ ل[2]، س[2] (نیز پ): گذار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ س[2] در اینجا سرنویس دارد: رزم بهرام چوبینه با ساوه‌شاه ۴ـ (لن، لن[2]: لشکر ابر)؛ ل[3] این بیت را ندارد؛ در س، ق، ل[2]، لی، و، آ، ب این بیت پس از بیت ۶۹۹ آمده است؛ پیایی بیت‌های متن = ل، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2])؛ بنداری (۷۰۱ـ۷۰۲): و رتب فی القلب مثل ذلک ۵ـ س (نیز لی): شد؛ ق[2]، آ این بیت و بیت سپسین و ک بیت‌های ۷۰۳ـ۷۰۵ را ندارند؛ بنداری (۷۰۳): وکان الموضع ضیقا لا یسع عساکره فاصطف بعضهم خلف بعض ۶ـ ق: فرود؛ بنداری (۷۰۴): و قدّموا الفیلة کسور ممتدّ أمام الجیش ۷ـ س، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): آنگه؛ متن = ل، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]) ۸ـ (لی: غمین) ۹ـ (آ: نیک)؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

تو گفتی بدو گفت پس تیره‌بخت که بر تو بگریدهمی تاج و تخت

۱۰ـ س: بکاهدهمی؛ ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، پ، ب): بگویدهمی؛ (و: همی‌گرید آن؛ آ: بکوبدهمی)؛ ق: گویی بگویدهمی؛ متن = ل (نیز ق[2]، لن[2]) ۱۱ـ ل، س، ل[2]، س[2] (نیز و، لن[2]): بخت ـ بخت (حرف یکم هر دو واژه بی‌نقطه)؛ (آ: تخت ـ بخت)؛ متن = ق، ک (نیز لن ـ پ، ب) ۱۲ـ ل، س، ق، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): او؛ متن = ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]) ۱۳ـ (ب: چه) ۱۴ـ س ـ س[2] (نیز لن ـ ب): شدن؛ متن = ل؛ ل، س، ق در اینجا سرنویس دارد: ل: پاسخ ساوه‌شاه از بهرام چوبین؛ س: دیگر پیغام ساوه بنزد بهرام و پاسخ دادن بهرام او را؛ ق: پیغام ساوه‌شاه به بهرام چوبینه و پاسخ او؛ بنداری (۷۰۵ـ۷۰۶): فضاق ساوه ذرعا لما رأی من ضیق المکان، و تزاحم عساکره، و تراکم بعضهم فوق البعض، و أوجس فی نفسه شیئا ۱۵ـ (ق[2]: مردی) ۱۶ـ (لن: زفان) ۱۷ـ ل[2]، س[2] (نیز آ): ‹و› ۱۸ـ ل[2]: تخت ۱۹ـ س (نیز و): بشنوی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل[2] (نیز لی): بشنوی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـ س[2]: پیدا؛ س، ق (نیز لن، ل[3]، و، لن[2]، ب): پند و (ب: ‹و› چندین)؛ ک: هیچ پند و؛ (لی، آ: پند و چندی؛ پ: پند من در)؛ متن = ل، ل[2] (نیز ق[2]) ۲۱ـ ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی، و): یاد کن؛ (لن: آر و؛ لن[2]: آور و)؛ متن = ل، س، ل[2] (نیز ل[3]، پ، آ، ب) ۲۲ـ (لن: دلت)؛ ل (نیز لی، ل[3]، آ، ب): ‹و› دل؛ متن = س ـ س[2] (نیز ق[2]، پ، و، لن[2]) ۲۳ـ (لی: چنین) ۲۴ـ (ق[2]: تو) ۲۵ـ س ـ ل[2] (نیز لن ـ ب): چو؛ متن = س[2] ۲۶ـ س، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): کهان و مهان؛ س[2]: آشکار و نهان؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق[2]، لی، لن[2])؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۷ـ ک: خرشید ۲۸ـ ل (نیز آ): در ۲۹ـ (لن، پ، لن[2]: روشنست ـ جوشنست) ۳۰ـ س (نیز لی، و، آ، ب): به؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، لن[2])

یکی من که[1] شاهم جهان را[2] به داد — چو پرموده فرزندِ[3] فرّخ‌نژاد[4]!
سپاهم[5] فزون‌تر ز برگِ درخت — اگر بشمرد[6] مردم[7] نیک‌بخت!
گر از[8] پیل و لشکر[9] بگیرم[10] شمار — بخندی ز بارانِ ابرِ[11] بهار!
۷۱۵ سِلیح‌ست[12] و خرگاه و پرده‌سرای — فزون زآنک[13] اندیشه آرد[14] به جای!
از[15] اسپان و مردان، بیابان و کوه — اگر بشمرد[16]، نیز[17] گردد[18] ستوه!
همه شهریاران[19] مرا کهترند — اگر کهتری[20] را خود اندرخورند!
اگر یابدی[21] آب[22] دریا روان[23] — وُگر کوه را پای باشد دوان[24]،
نبردارد[25] از جای گنجِ مرا — سلیح[26] مرا، ساز[27] و[28] رنجِ مرا!
۷۲۰ جزاز[29] مهترت پارسی[30] در جهان — مرا[31] شاه خوانند[32] فرّخ‌مهان!
ترا هم زمانه به[33] دست من‌ست — به پیشِ روانِ من این[34] روشن‌ست!
اگر من ز جای[35] اندرآرم سپاه — ببندند بر مور و بر پشّه[36] راه!
همان پیلِ[37] برگستوان‌ور[38] هزار — که بگریزد از بویِ[39] ایشان سُوار!
به ایران و نیران که[40] پیش آیدم — کزآن[41] آمدن رنج[42] بفزایدم[43]؟!

۱ـق: آنک ۲ـس، ق، ل۲ (نیز لن، لی ـ ب): شاه جهانم؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲) ۳ـل: بژموده فرزند (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)، س، ق (نیز ل۳، و، آ، ب): دگر پور برموده (ل۳: بزموده)؛ ک: دگر پرهنر پور؛ ل۲ (نیز لن، لن۲): دگر برمده (لن: ترمده؛ لن۲: پژمده) پور؛ (ق۲: دگر نیز فرزند؛ لی: دگر بود بژموده)؛ متن ← ۴ـ(پ: دگر شاه برمودهٔ شاه‌زاد)؛ متن = س۲: برموده ۵ـل: سپاهی ۶ـ(لن: بشنود) ۷ـل: مردم زیر (!) (وزن درست نیست) ۸ـل: چو از؛ س: دگر؛ ق (نیز ل۳، آ): وگر؛ ل۲ (نیز ب): اگر؛ (لی، و: ور از)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق، پ، لن۲) ۹ـس: کنجم ۱۰ـس، ق، ل۲ (نیز ل۳، ب): بگیری؛ (آ: بگیرد)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲) ۱۱ـک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ): و ابر؛ ل: بخندد ز باران و ابر؛ س (نیز لی، ب): دو چندان ز باران بوقت؛ ق: بجسبد (؟) به باران ابر؛ (ق۲: فزون آید از ابر وقت)؛ متن = (لن، پ) ۱۲ـل: سپاهست ۱۳ـل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ): زانکه ۱۴ـل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): آید؛ (ق۲: دارد؛ پ: آری)؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز لن، لن۲) ۱۵ـل، س (نیز لن ـ ب): ز؛ متن = ک، ل۲، س۲ ۱۶ـک، ل۲ (نیز لی، پ، و، لن۲): بشمری؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، ق، ل۲، ل۳، آ، ب) ۱۷ـل: سر (بی‌نقطه)؛ ک (نیز ق۲، ب): بیر؛ (لی: پیل؛ ل۳: تیر؛ آ ←)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۱۸ـ(لن، پ، و، لن۲: گردی؛ آ: بد بگردد (!)) ۱۹ـق: مرزبانان ۲۰ـ(آ: کهتران) ۲۱ـل: گرددی؛ ک: باندی (بی‌نقطه)؛ (ق۲: باندی (حرف سوم بی‌نقطه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (در س، ق، لن، ب حرف یکم بی‌نقطه) ۲۲ـل۲: ابر ۲۳ـس (نیز و، آ، ب): زمان؛ ق (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): زبان؛ ل۲: دمان؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲) ۲۴ـس۲ (نیز لن): روان؛ (ل۳، پ: بودی روان)؛ س، ق، ل۲ (نیز و، آ، ب): با باد بودی دمان (ل۲: روان)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، لن۲)؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۵ـس، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): نبرگیرد؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۶ـس، ک (نیز لن۲): سلاح؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـس۲: شاد (!)؛ (ق۲: نیز)؛ متن ← ۲۸ـل (نیز و): <و>؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـ(لن۲: چو از) ۳۰ـق، ل۲ (نیز آ): مهتر پارسی؛ ک (نیز لن، پ، لن۲): پارسی مهترت؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب) ۳۱ـق: دگر ۳۲ـل: خوانند و ۳۳ـ(لن، لن۲: زمان خود؛ ب: خودزمان هم) ۳۴ـس۲: بان مرا (؟) ۳۵ـل، ق: جا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۶ـ(ق۲: بر پشّه و مور) ۳۷ـ(لی، ل۳، آ: پیل و) ۳۸ـک، س۲ (نیز پ، لن۲): برگستوان‌کش؛ (ق۲: جنگی فزون از؛ لی، آ: برگستوان دو)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، ل۳، و، ب) ۳۹ـس: باد؛ ق (نیز ل۳): پیش؛ ل۲ (نیز لن، لی، آ، ب): پای؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۴۰ـس، ق، ل۲ (نیز ق۲ ـ و، آ، ب): توران که؛ ک: نیرانگ (حرف یکم بی‌نقطه ← نیران که؟)؛ س۲: نیران که (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن۲: تیران که)؛ ل: زمین هرک؛ (لن: ایران ویران (← و نیران؟))؛ متن تصحیح قیاسی است (← ک، س۲، لن، لن۲) ۴۱ـل: ازان ۴۲ـ(لی: روز؛ ق۲: آمده رنج؛ آ: آمد <ن> رنج) ۴۳ـل: بفزایدم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی: نفزایدم)

۷۲۵ از ایدر[1] مرا تا درِ طیسفون[2] — سپاهست و مانا که باشد[3] فزون!
ترا ای[4] بداندیش که‌فَریفته‌ست[5]؟ — فریبنده‌ی تو مگر[6] شیفته‌ست؟!
ترا بر تنِ خویش‌بر مهر نیست[7] — وُگر هست، مهرِ[8] ترا[9] چهر نیست[10]،
که بشناسدی[11] چشمِ او[12] نیک و بد؛ — گزاف از خردیافته کی سزد؟!
بپرهیز ازین[13] جنگ و[14] پیشِ[15] من آی — نمانم که مانی[16] زمانی به[17] پای،
۷۳۰ ترا کدخدایی و دختر[18] دهم — همان ارجمندی و اختر[19] دهم!
ببابی بنزدیکِ[20] ما[21] مهتری — شوی بی‌نیاز از بدِ[22] کهتری!
چو کشته شود شاه ایران به جنگ — ترا آید آن[23] تاج و تختش[24] به چنگ!
از آن[25] جایگه من شوم سوی روم — ترا مانم[26] این[27] لشکر و گنج و بوم!
از آن[28] گفتم این[29] کِم پسند آمدی[30] — بدین کارها فرّمند[31] آمدی[30]،
۷۳۵ سپه تاختن[32] دانی و کیمیا — سپهبَد بُده‌ستت پدر، گر[33] نیا
ز ما[34] این نه[35] گفتارِ[36] آرایش‌ست — مرا بر تو بر جایِ بخشایش‌ست!
بدین روز[37] با خوارمایه‌سپاه — برابر یکی ساختی[38] رزمگاه!

۱ـ(آ: ایدر <ر>) ۲ـل، ل۲ (نیز ل۳): طیفسون؛ (آ: طیسقون)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـس: آید؛ ک: باشد مرا بر؛ س۲: ماند که باشد؛ (لن، پ: باشد کم آید؛ ق۲: باید که باشد؛ لن۲: ناید کم آید)؛ ل، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): <و> مانا که باشد (ق، ل، ل۳، آ، ب: آید)؛ متن = ل۲ ۴ـ(لن: آن) ۵ـس، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی): <که> بفریفتست؛ (لن۲، ب: که بفریفتست؛ ل (نیز و): بداختر که بفریفتست؛ متن = ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، آ) ۶ـ(ل۳: همانا فریبنده هم) ۷ـس (نیز ب): نیست مهر؛ (لی: اینست مهر)؛ ل: خویشتن مهر نیست؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ(ق۲: بهتر) ۹ـ(پ: تو از) ۱۰ـس (نیز لی، ب): نیست چهر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـل (نیز و): شناسی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق، ل۲ (نیز آ): بشناسدش؛ (لن: نشناسدش؛ پ: نشناسد این؛ لن۲: نشناسدی؛ ق۲: گر اشناختی)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، ل۳، ب) ۱۲ـس، ق، ل۲ (نیز لن ـ ب): تو؛ متن = ل، س، س۲؛ ک این بیت را ندارد ۱۳ـل: زین ۱۴ـ(لن، ق۲، ل۳: <و> ۱۵ـ(پ: نزد) ۱۶ـک، ق، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲): باشی؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ، ب) ۱۷ـ(آ: زمانت ز) ۱۸ـس۲: لشکر ۱۹ـس، ق، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): افسر؛ س۲: دختر؛ متن = ل، ک (نیز پ) ۲۰ـل۲: تو نزدیک ۲۱ـل، ق (نیز ق۲): من؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(لی: در) ۲۳ـ(ق۲: این؛ پ: باشد آن)؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): مرا آید آن (آ: این)؛ (و: بیاید ترا)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، لن۲) ۲۴ـل (نیز و، آ): تخت و تاجش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ(لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲: وزان) ۲۶ـل، ک، س۲ نیز لن، ل۳ ـ لن۲): ماند؛ متن = س (نیز ق۲) ۲۷ـس، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲): آن؛ ک: از؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳)؛ ق، ل۲، لی، آ، ب بیت‌های ۷۳۳ـ۷۳۵ را ندارند و ل۲، آ به جای آنها بیت زیر را آورده‌اند:

سپارم به تو تاج و تخت (آ: تخت و تاج) و را — همان افسر و گنج و رخت (لی: تخت) و را

۲۸ـ(ل۳: ازین) ۲۹ـس: گفتمش ۳۰ـ(لن: آمدت) ۳۱ـ(لن، پ: فرهمند؛ لن۲: فره‌مند؛ و: برین کارها بر هوشمند (وزن درست نیست))؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳) ۳۲ـک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): ساختن؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، و) ۳۳ـک (نیز ل۳، پ): با؛ (لن، لن۲: یا؛ ق۲: با (بی‌نقطه)؛ و: کو یا (حرف نخست واژهٔ دوم بی‌نقطه))؛ متن = ل، س۲؛ س این بیت را ندارد ۳۴ـق: زمان (!) ۳۵ـس، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ): به؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲) ۳۶ـس (نیز لی): گفتار و؛ ب این بیت را ندارد ۳۷ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): روی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۳۸ـس (نیز لی، آ، ب): ساختم؛ متن = یازده دستنویس دیگر

نیابی جز این نیز پیغامِ من اگر سر بپیچانی[1] از کامِ من!

فرستاده گفت و[2] سپهبَد شنید به پاسخ سَخُن[3] تیره[4] آمد پدید!
چُنین داد پاسخ که ای بدنشان میان بزرگان و گردن‌کشان،
جهاندار بی‌سود و[5] بسیارگوی[6] نمانْدَش نزدِ کسی[7] آب[8] روی[9]!
به[9] پیشی[10] سَخُن وآنچ[11] گفتی ز پس به گفتار دیدم[12] ترا دست‌رس!
کسی را که آید زمانش[13] به سر ز[14] مردی[15] به[16] گفتار جوید هنر!
شنیدم سَخُن‌های ناسودمند دلی گشته[17] ترسان ز بیم گزند:
یکی آنک[18] گفتی کُشم شاه را سپارم به تو کشور[19] و گاه را،
یکی داستان زد برین[20] مردِ مه[21] که درویش را چون برانی[22] ز ده،
نگوید که جز مهترِ ده[23] بُدم همه بنده بودند و[24] من مه[25] بُدم!
بدین کارِ[26] ما برنیاید[27] دو[28] روز که بفروزد[29] از[30] چرخ گیتی‌فروز،
که بر نیزه‌یی‌بر سرت زین نشان[31] فرستم برِ[32] شاهِ گردن‌کشان[33]!

۱ـ(لن: نپیچانی؛ ل۳: بجنبانی)؛ س، لی، ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

چو آمد فرستاده نزدیک او بگفت آن سخنهای باریک او

بنداری (۷۰۷ـ۷۳۸): و اختار بعض أصحابه و أرسله الی بهرام ثانیا یخدعه و یعده بأنه یزوّجه ابنته، و أنه یولیه ممالک إیران و یجعله فیها نائبه ۲ـس۲: <و> ۳ـق: جبین ۴ـ(لی: خیره؛ ل۳: نیز؛ آ: تیز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـس ـل۲ (نیز لن، لی ـب): <و>؛ متن =ل، س۲ (نیز ق۲) ۶ـ(آ: گو ـرو) ۷ـس، ق (نیز لی، و، آ، ب): نماند بنزد کسش؛ متن =ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۸ـ(آ: آب و) ۹ـل: ز ۱۰ـق (نیز لن، ل۳، پ): بیشین؛ ک (نیز ق۲): بیش؛ متن =ل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، و، لن۲، آ، ب) ۱۱ـس (نیز لی، ب): هر چه؛ ق: و اینک؛ ک، ل۲، س۲ (نیز و، لن۲): وانچه؛ (آ: آنکه)؛ متن =ل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ) ۱۲ـ(لی، لن۲: بینم) ۱۳ـل: زمانه ۱۴ـ(لی: به) ۱۵ـل: مردم ۱۶ـ(لی: ز) ۱۷ـس ـل۲ (نیز لن، لی ـب): دلم گشت؛ متن =ل، س۲ (نیز ق۲) ۱۸ـ(پ: آنکه) ۱۹ـل، س۲ (نیز و): لشکر؛ (ق۲: دختر)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ ل۳ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

یکی آنکه گفتی که چون شاه را کشم بسپرم مر ترا گاه را

۲۰ـک (نیز لی): بدین ۲۱ـل: به ۲۲ـس: نیاری؛ ق: بیاری؛ ک: توانی؛ ل۲ (نیز لن۲، ب): یاری (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س۲: نبازی؛ (لن: نتازی؛ ق۲: بتابی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ لی: سازی (دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ ل۳، پ: بتازی؛ و: بتاری (حرف یکم بی‌نقطه))؛ متن =ل (نیز آ (حرف یکم بی‌نقطه)) ۲۳ـس، ق، ک، ل۲ (نیز لی ـو، آ، ب): به هر جای گوید که مهتر (ق: بهتر)؛ (ق۲: بگوید که من مهتر ده)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، لن۲) ۲۴ـل۲ (نیز آ): <و> ۲۵ـ(پ، و: سر)؛ س، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، ب): برتر؛ ق: مهتر؛ (آ: بهتر)؛ متن =ل، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۲۶ـ(لن، لن۲: برین روز؛ ق۲: برین کار) ۲۷ـ(ل۳: نیارد)؛ ل: بر ما نیاید (حرف یکم واؤهٔ پسین بی‌نقطه)؛ س: بر ما نیاید؛ (ق۲: بر ما نیامد؛ پ: خود بر نیاید)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۸ـق: <و> ۲۹ـ(آ: بفزاید) ۳۰ـل۲ (نیز لی): آن ۳۱ـک: رانهان؛ ل: نیزها بر سرت خون‌فشان؛ س، ق، ل۲ (نیز لن، ل۳، و ـب): نیزه بر سرت هم (لن، لن۲: را) زین نشان؛ (ق۲: نیزه بر سرت ای بدنهان؛ لی: نیزه سازم سرت زین نشان)؛ متن =س۲ (نیز پ) ۳۲ـک: سوی؛ متن ← ۳۳ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): بنزد شه سرکشان؛ (لن، ق۲، پ، لن۲: بنزدیک شاه جهان)؛ متن =ل، س۲

۷۵۰ دگر آن کجا گفتی[1] از دخترت هم از گنج[2] و از[3] لشکر و افسرت[4]،
مرا از تو آنگاه بودی سپاس ترا خواندمی[5] شاهِ نیکی‌شناس[6]،
که دختر مرا[7] دادتی آن زمان[8] که از تختِ[9] ایران نبردی گمان[10]،
فرستادتی[11] گنجِ[12] آراسته بنزدیکِ من دختر و خواسته
چو من دوست[13] بودی به ایران ترا[14] نبرد آمدی با[15] دلیران ترا[14]؟!
۷۵۵ کنون نیزه‌ی[16] من به گوشت رسید سرت را به خنجر بخواهم[17] برید!
چو رفتی، سر و تاج و گنجت[18] مراست! همان دختر و بُرده‌رنجت مراست[19]!
دگر آنک[20] گفتی فزون[21] از شمار مرا[22] مرد و پیل‌ست و اسپ و سُوار[23]:
برین[24] داستان زد یکی[25] نامدار که پیچان شد اندر[26] صف[27] کارزار،
که چندان کند سگ به[28] تیزی[29] شتاب[30] که از کامِ[31] او[32] دورتر باشد آب[33]!
۷۶۰ ببردند دیوان دلت را ز راه که[34] نزدیکِ شاه آمدی رزم‌خواه[35]!
بپیچی ز بادافره[36] ایزدی! هم از[37] کرده‌ی کارهای[38] بدی!

۱ـل، س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، و، ب): آنک گفتی تو (ق: بر)؛ (ل۳، پ، لن۲، آ: آنکه گفتی تو)؛ متن = س۲ (نیز ق۲) ۲ـل: جنگ؛ س۲: همان گنج؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳ـل، ق، س۲ (نیز لن، لن۲، آ): ز؛ متن =س، ل۲ (نیز ق۲ ـو، ب) ۴ـس۲ (نیز لن، پ، لن۲): کشورت؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد ۵ـل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): گفتمی؛ متن =ده دستنویس دیگر ۶ـس (نیز لی): یزدان‌شناس؛ س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲): مردم‌شناس؛ (ق۲: مردم حق‌شناس)؛ متن =ل، ق، ل۲ (نیز ل۳، آ، ب) ۷ـل: به من ۸ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): دادتی آن (لن۲: این) زمان؛ ک: داد بی آن زمان؛ (ل۳: دادبی بی‌گمان (واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ آ: دادی اندر زمان؛ ب: دادی این زمان (!))؛ متن =س (نیز لی): دادتی =دادیت =دادی تو؟ ۹ـل، س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، آ): نخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن =ق، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، ب) ۱۰ـل، س (نیز ق۲، لی، ل، ل۳، ب): نبودی گمان؛ ق: چه بودی گمان؛ (آ: شود بی‌گمان)؛ متن =ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲؛ در ک حرف یکم بی‌نقطه) ۱۱ـل: فرستادن؛ س: فرستادنی؛ ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): فرستادهٔ؛ (پ: فرستادی از؛ ب: فرستادی (!))؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، لی): فرستادتی = فرستادیت = فرستادی تو؟ ۱۲ـ(لن، لن۲: تخت؛ پ: کاخ) ۱۳ـ(لن۲: دست) ۱۴ـ(آ: ایرانیان ـدلیرانیان) ۱۵ـک: همه خویش بودی ۱۶ـس: نعرهٔ ۱۷ـل (نیز لن): خنجر)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـل: نخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (آ: گنج و تاجت)؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لن: و نحب راست (!))؛ ل۳: تخت عاجت مراست؛ آ: افسر و تخت عاجت مراست (وزن درست نیست))؛ ل: افسر و فرّ و نخت (حرف یکم بی‌نقطه) مراست؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(پ، لن۲، آ: آنکه) ۲۱ـ(پ: برون) ۲۲ـس: همان ۲۳ـ(لی: گنج و سوار)؛ ل، ق ـس۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): تاج و تختست و پیل و سوار؛ (آ: تاج و پیلست و اسب استوار)؛ متن =س (نیز ل۳، ب) ۲۴ـس، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ): همین؛ ق: چنین؛ ل۲ (نیز ب): همی؛ (لی: بدین؛ پ: همان)؛ متن =ل (نیز ل۳) ۲۵ـ(لن: یلی) ۲۶ـس (نیز لی): که (لی: چو) بیچاره شد در؛ متن =سیزده دستنویس دیگر: بیجان ۲۷ـ(آ: گه) ۲۸ـ(لی: سیل (؟)) ۲۹ـ(آ: نیرو) ۳۰ـس (نیز لن۲): شناب؛ س۲ (نیز لن، لی): شاب (حرف دوم بی‌نقطه)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۱ـس: جوی؛ ق (نیز لی): جان؛ ل۲ (نیز آ، ب): جای؛ س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): جام؛ متن =ل، ک (نیز ل۳) ۳۲ـ(ق۲: می) ۳۳ـل، س۲ (نیز ق۲، ل۳): باشد آب؛ ق: دور گردد سراب؛ (و، ب: زودتر (و: دور (!)) ماند آب)؛ متن =س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ)؛ (نیز ← ق) ۳۴ـ(ب: ز) ۳۵ـس (نیز ب): نیکخواه (!)؛ ق، ل، س۲، و، آ): کینه‌خواه؛ (لی: دادخواه (!))؛ متن =ل، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۳۶ـک، ل۲: بادافرهٔ ۳۷ـ(ق۲: همان) ۳۸ـل، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): کرده (ق: کردهٔ) و کارهای؛ س۲ (نیز ق۲): کرده کردارهای؛ متن =س، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲)

دگر آنک[1] گفتی مرا[2] کهترند — بزرگان که[3] با تاج و[4] با افسرند،
همه شارستان‌های[5] گیتی مراست — زمانه برین[6]بر که گفتم[7] گواست[8]
سُوی شارستان‌ها[9] گشاده‌ست راه — چه کهتر برین[10] راه[11] پوید[12]، چه شاه
اگر تو بکوبی[13] درِ شارستان[14] — به[15] شاهی نیابی[16] مگر خارستان[14]!
دگر آنک[17] بخشودنی خوانده‌یی[18] — ز مردی[19] مرا دور بنشانده‌یی[20]،
چو بینی سنانم ببخشاییم[21] — همان زیردستی نفرماییم[22]!
سپاه[23] ترا، کام و راه[24] ترا — همان[25] زنده‌پیلان و گاه[26] ترا،
چو صف برکشیدم[27]، ندارم به چیز — نیندیشم از لشکرت یک پشیز!
اگر شهریاری، تو چندین دروغ — بگویی، نگیری[28] به گیتی[29] فروغ!
زمان[30] داده‌ام شاه[31] را تا سه[32] روز — که[33] پیدا شود فرّ[34] گیتی‌فروز،

۱ـ(لن۲،آ: آنکه) ۲ـ(پ: گفتی اندر برم) ۳ـس۲: بزرگ آنک ۴ـل: طوق ۵ـق،ل۲ (نیز لی،ل۳،پ،ب): شارسانهای؛ متن =ل،س،ک، س۲ (نیز لن،ق۲،و،لن۲،آ) ۶ـ(لی: بدین) ۷ـک (نیز ل۳): گفتی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـ(ب: رواست) ۹ـق،ل۲ (نیز پ): شارسانها؛ س: سوی شهرها را؛ (لی،ب: سر شهرها را (ب: بر)؛ ل۳: سوی شارسان را)؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،و،لن۲،آ) ۱۰ـل،ل۲ (نیز پ): بدان؛ س (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): بدین؛ ک،س۲ (نیز ق۲): بران؛ متن = ق (نیز لن،پ،لن۲) ۱۱ـل: مرز ۱۲ـ(ق۲،آ: جوید) ۱۳ـق: بکویی (؟)؛ س۲ (نیز لن،و): بکوبی (حرف چهارم بی‌نقطه) ۱۴ـق،ل۲ (نیز لی،ل۳،پ،ب): شارسان ـ خارسان؛ متن =ل،س،س۲ (نیز لن، ق۲،و،لن۲،آ) ۱۵ـس،ل۲ (نیز ل۳،آ): ز؛ متن =ل،ق،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،پ،و،لن۲،ب) ۱۶ـ(لی: نپایی)؛ ک این بیت را ندارد ۱۷ـ(ل۳،لن۲، آ: آنکه) ۱۸ـق،س۲ (نیز و،آ،ب): خواندی؛ (ل۳: خواندست)؛ ل: بخشیدنی خواستی؛ س (نیز لی): خشنودیم خواندی؛ (ق۲: بخشودی و خواندی)؛ متن =ک،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲) ۱۹ـق (نیز آ)، مردم؛ س (نیز لی،ب): تو مرد؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۰ـس،ق،س۲ (نیز لی، و،آ،ب): بنشاندی؛ (ل۳: بنشاندست)؛ ل: دوری آراستی؛ (ق۲: زود بنشاندی)؛ متن =ک،ل۲ (نیز لن،پ،لن۲) ۲۱ـل،س،ک،ل۲ (نیز لن، ق۲،ل۳،و،آ): ببخشائیم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن۲: ستانم به مردی نبخشائیم)؛ متن = ق،س۲ (نیز لی،پ،ب) ۲۲ـل، ق (نیز لن): بفرمائیم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۲،س۲ (نیز ب): بفرمائیم؛ (ق۲: زرّ گیتی بفرمائیم)؛ متن =س،ک (نیز لی ـ آ)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

مپراد بنجشک گرد جهان — نه از باز بر دست شاهنشهان

۲۳ـ(ق۲: سپارم) ۲۴ـس (نیز لی): راه و گاه؛ ق،ل۲ (نیز و،آ): گاه و راه؛ ک،س۲: هم نباه (؟)؛ (ب: نیز و گاه)؛ متن =ل (نیز لن،ق۲،ل۳،پ، لن۲) ۲۵ـس۲: همه ۲۶ـ(ب: راه)؛ س: پیل و سپاه؛ ق: پیل و کلاه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـس،ق،ل۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): برکشیدی؛ متن =ل،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲)؛ ک به جای این بیت و ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

دگر گفته بودی پسندیدمت — به اسپهبدی نیک (ق۲: نیز) بگزیدمت
پسندیده‌ام تا بلند (ق۲: بسند) آمدم — جهاندار خود را پسند آمدم

۲۸ـ(لی: نداری)؛ س: نگوئی بگیری (!)؛ ک (نیز پ،لن۲): نگوئی نگیری (!)؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،و،ب) ۲۹ـس (نیز لی،ب): تو چندین؛ ک: ز کژّی؛ ل۲،س۲: ز گیتی؛ (ق۲: به دانش؛ ل۳: به کژّی؛ آ: به گیتی نگیری)؛ متن =ل (نیز لن،ق۲،و،لن۲)؛ ق این بیت را ندارد ۳۰ـ(و: زبان) ۳۱ـق: ساوه ۳۲ـ(ق۲: به) ۳۳ـس،ق،ل۲ (نیز ق۲،لی،ب): چو؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،ل۳ـآ) ۳۴ـس،ق،ل۲ (نیز لی،ل۳،آ، ب): تاج؛ (و: بفروزد از چرخ)؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲)

بریده[1] سرت را بدآن بارگاه[2] — ببینند بر نیزه‌بر پیشِ شاه[3]!

فرستاده آمد دو رخ[4] چون زریر — شده بارووربختِ[5] برناش پیر[6]!
همی‌گفت[7] پیغام با ساوه‌شاه — چو بشنید شد روی مهتر سیاه[8]!
بدو گفت فغفور کین لابه[9] چیست؟! — برآن[10] مایه[11] لشکر بباید گریست!
بیامد به دهلیزِ پرده‌سرای — بفرمود تا سنج و هندی[12]درای،
بیارند با زنده‌پیلان و کوس — کنند[13] آسمان را به رنگ آبنوس!
چن[14] این[15] نامور جنگ را کرد ساز — بداندیشه[16] شد شاهِ گردن‌فراز!
به فرزند گفت: ای گزینِ سپاه — مکن جنگ تا بامدادِ[17] پگاه!
شدند از[18] دو رویه[19] سپه بازِ جای — طلایه بیامد ز پرده‌سرای[20]
برافروختند آتش از هر دو روی[21] — جهان شد ز لشکر[22] پر از گفت‌و[23]گوی!
چو بهرام در خیمه تنها[24] بماند — فرستاد و ایرانیان را بخواند،

۱ـ(پ: برند آن) ۲ـس،ق،ل۲ (نیز لن،لی،ل۳،پ،لن۲،آ،ب): به ایران سپاه؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز ق۲،و) ۳ـس۲ (نیز پ): بیشگاه؛ (ق۲، لن۲،ب: در پیش شاه؛ لن: با نیزه در پیش شاه)؛ ل: برندت به نیزه بنزدیک شاه؛ س: بیننده بر نیزه در پیش شاه؛ متن =ق،ک،ل۲ (نیز لی،ل۳، و،آ؛ در ق پس از تصحیح **ببندند** به **ببینند**)؛ بنداری (۷۳۹ـ۷۷۲): فلم ینجع ذلک فی بهرام، و لم یجب إلا بلسان السیف، و أبی أن یکون فیصل الأمر إلا عن حرب لتقصف فیها أصلاب الرماح، و تتحطم وسطها متون الصفاح ۴ـس (نیز لن،لی،ل۳،آ،ب): رخی؛ ق،ل۲ (نیز پ): به رخ؛ (لن۲: رخ)؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز ق۲،و) ۵ـ(لن،لن۲: روز با بخت؛ ق۲: یاور بخت؛ لی: یارور بخت؛ آ: شود روز بخت و)؛ متن ← ۶ـق: شده دنک دلاور بسان قیر (؟)؛ متن =ل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،پ،و،ب) ۷ـل: داد ۸ـس،ق،ل۲ (نیز ل۳،و،ب): چو کاه؛ (لی: او همچو کاه؛ آ: رومی مهمتر ز کاه (!))؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۹ـق،ل۲ (نیز لی،آ،ب): گفته؛ متن =ل،س،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،لن۲) ۱۰ـل۲ (نیز لن،لن۲): بدان؛ س۲ (نیز و،لن۲): برین؛ متن =ل ـ ک (نیز ق۲،پ،آ،ب) ۱۱ـس،ق،ل۲ (نیز لی،و،آ،ب): شاه و؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری (۷۷۳ـ۷۷۵): فقال بغبور عند ذلک لأبیه: ما لک تستصعب هذا المرام، و تتضرع کذلک الی بهرام؟ و حقیق له أن یُبکی علیه مع ما هو فیه من قلة العدد؟ ۱۲ـل ـ ل۲ (نیز لن،لی ـ لن۲،ب): صنج و هندی؛ (آ: هند و صنجی (!))؛ متن = س۲ (نیز ق۲) ۱۳ـل۲ (نیز ق۲): کند ۱۴ـل ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۱۵ـس،ق،ل۲ (نیز لی،ل۳، و ـ ب): آن؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ) ۱۶ـل ـ ل۲ (نیز لن،لی،ل۳،ب) بر اندیشه؛ (پ،و،لن۲،آ: پر اندیشه)؛ متن =س۲ (نیز ق۲)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

بترسید از جنگ بهرام سخت — بپژمرد شاداب برگ درخت

۱۷ـ(لن،پ،لن۲: بکن جنگ با نامداران (در پ حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)) ۱۸ـل۲،س۲ (نیز پ): آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لن۲: رو حیه>) ۲۰ـق: هر دو سرای؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ لی از ۷۸۰آ و ۷۸۳ب یک بیت ساخته و ۷۸۰ب ـ ۷۸۳آ را انداخته است؛ ق،ل۲ در اینجا سرنویس دارند؛ ق: گفتار در خواب بهرام چوبینه و رزم او با ساوه‌شاه؛ ل۲: خواب نمودن جادوان ساوه‌شاه بهرام ۲۱ـ(ق۲: سوی) ۲۲ـ(لن: آواز؛ لن۲: از آواز)؛ س (نیز پ،ب): گشت ازان (پ: ازین) راز؛ ق (نیز آ): گشت از آواز؛ (ل۳،و: گشت ازان کار)؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز ق۲) ۲۳ـل،ق (نیز ل۳): <و> ۲۴ـ(ق۲: تنها به خیمه)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد

همی رای زد جنگ را با سپاه — برین[1] گونه تا گشت گیتی سیاه[2]!
بخفتند ترکان و آزادگان[3] — جهان شد جهانجوی را رایگان[4]!

چو بهرامِ جنگی به خیمه[5] بخفت — همه شب دلش[6] بود با جنگ[7] جفت!
چُنان دید در خواب بهرامِ شیر — که ترکان شدندی به جنگش دِلیر!
سپاهش سراسر شکسته شدی[8] — برو راه، بی‌راه و[9] بسته شدی[8]!
همی‌خواستی از یلان[10] زینهار — پیاده بماندی[11]، نبودیش یار!
غمی[12] شد چن[13] از خواب بیدار شد[14] — سرِ پرهنر پر ز تیمار[15] شد[14]!
شب تیره با درد و غم[16] بود[17] جفت — بپوشید[18] و آن خواب[19] با کس نگفت
همانگاه خرّادِ بُرزین ز راه — بیامد که بگریخت از[20] ساوه‌شاه،
همی[21] گفت از آن چاره اندر گریز[22] — از آن[23] لشکر گشن و آن رستخیز!
که کس در جهان زآن فزون‌تر سپاه — نبیند که هستند با ساوه‌شاه[24]!
به بهرام گفت: از[25] چه سخت ایمنی؟! — نگه کن بدین[26] دامِ آهَرمنی[27]!
مده جانِ ایرانیان را به باد! — نگه کن بدین[28] نامداران به[29] داد!
ز[30] مردی ببخشای بر جانِ خویش — که هرگز نیامد[31] چُنین کار پیش!

۱ـس، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ب): بدین؛ (لن۲: بدان)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲ـ(لی: به جای (← ۷۸۰پ)) ۳ـل: پرمایگان ۴ـ(ق۲: و آزادگان)؛ ل: حرا< رایگان؛ ل۲: جهانجوی را جهان شد رایگان (!)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۷۷۶ـ۷۸۴): ثم هجم اللیل فانصرف کل فریق الی مضاربهم ۵ـ(ق۲: در خیمه تنها) ۶ـ(ق۲: همی) ۷ـ(پ: درد) ۸ـس، ق (نیز لی، آ): بدی؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب) ۹ـس، ق، ل۲ (نیز پ، و، لن۲، ب): درگاه؛ (لن: و درگاه؛ ق۲: پیکار؛ آ: بر گاه (!))؛ س۲: بدو بر ره کار؛ (لی: به آوردگه راه)؛ متن = ل؛ ل۳ این بیت و ک این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ بنداری (۷۸۵ـ۷۸۷): فنام بهرام تلک اللیلة فرأی فی نومه کأن الأتراک غلبوه وکسروه، و استباحوا ما معه و نهبوه ۱۰ـس۲: از یلان خواستی ۱۱ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): بیودی؛ ق: بیود و؛ (آ: نبودی)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ در ل۳ این بیت پس از بیت سپسین آمده است؛ بنداری (۷۸۸): و بقی هو راجلا یطلب الأمان ۱۲ـس۲ (نیز لی): غمین ۱۳ـل ـس۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۴ـ(ل۳، لی، و، آ: گشت) ۱۵ـ(ق۲: بدهنر پر ز پیکار) ۱۶ـس: غم و درد ۱۷ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲): گشت؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب) ۱۸ـس: بترسید؛ ق: پژوهید (؟)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـل: آن خواب و؛ بنداری (۷۸۹ـ۷۹۰): فالتبه فزعا مضطرب القلب فأخفی منامه و لم یظهره لأحد و هو مهموم محزون ۲۰ـ(آ: خود)؛ بنداری (۷۹۱): فبینا هو کذلک إذ وصل خرّاد بن برزین هاربا من مخیم ساوه ۲۱ـس۲: چنین ۲۲ـل: گزیر ۲۳ـک: وزان؛ ق، ل۲، لن، لی ـ ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این دو بیت تنها در ل، س، ک، س، ق، ل۲ آمده است؛ بنداری (۷۹۲): فقال لبهرام: دبر لنفسک قبل أن تقوم علیک القیامة ۲۴ـبنداری (۷۹۳): فانه لم یُرقط مثل هذا الجمع ۲۵ـ(ب: گفتش) ۲۶ـ(آ: بدان) ۲۷ـ(و، لن۲: اهریمنی)؛ بنداری (۷۹۴): فلا تغتر برجولیتک و شجاعتک ۲۸ـل۲: برین ۲۹ـ(لن، ق۲: <به>)؛ بنداری (۷۹۵): و لا توقع الإیرانیین فی المهلکة ۳۰ـق: که؛ س۲: به ۳۱ـ(آ: نیاید؛ لن، لن۲: هرگزت نامد)؛ ک، س۲، لی، ل۳، و، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

که چندان سپاهست با ساوه‌شاه — که اندر میان باد را نیست راه

ل، س، ق، ل۲، لن، ق۲، پ، لن۲ بیت بالا را ندارند؛ بنداری (۷۹۶): و أبق علی نفسک. فإن هذا خطب عظیم ما حزبک مثله

بدو گفت بهرام کز[1] شهرِ تو — به گیتی[2] نیامد[3] جزاین بهرِ تو،
که ماهی‌فروش‌اند یکسر[4] همه — به[5] تمّوز تا[6] روزگار دمه!
ترا پیشه دام‌ست بر آبگیر[7] — نه مرد سنانی و گوپال[8] و تیر!
چو خور برزند سر[9] ز کوه سیاه — نمایم ترا جنگ با ساوه‌شاه[10]!

گفتار اندر رزم بهرام چوبین با ساوه‌شاه در خراسان[11]

چو برزد سر از چشمه‌ی شیر[12] شید — جهان گشت چون رویِ رومی[13] سپید،
بزد نایِ رویین و بر شد[14] خروش — زمین آمد از نعل[15] اسپان به جوش!
سپه را بیاراست و[16] خود برنشست — یکی گرزِ پرخاش‌دیده[17] به دست!
شمردند بر[18] میمنه سه هزار — زره‌دار و[19] کارآزموده‌سُوار[20]،
فرستاد بر میسره[21] همچُنین — سُوارانِ جنگیّ و مردانِ کین!
به یک دست‌بر بود[22] ایزدگُشَسپ[23] — که بگذاشتی[24] آبِ دریا بر[25] اسپ!
به دستِ چپش[26] بود بندا[27]گشسپ — پرستنده‌ی فرّخ[28]آذرگشسپ

۱ـ(ب: <بهرام> اگر؛ ق۲: چنین داد پاسخ که از) ۲ـل: ز گیتی؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲: ز مردی)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۳ـق: نیابد (؟)؛ (ق۲، لن۲: نیاید؛ لی: بیابد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ(لن۲: ماهی) ۵ـ(لن، لن۲: ز) ۶ـل۲: یا؛ س۲: تا (بی‌نقطه)؛ (ق۲: با؛ آ: و با)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـک (نیز لن، و، لن۲): با آبگیر؛ س۲ (نیز ل۳): و جای آبگیر؛ (ق۲: و نیز آبگیر؛ پ: یا آبگیر)؛ س (نیز لی، ب): آبست رو (لی: زو) دام‌گیر؛ ق، ل۲ (نیز آ): آبست با دام‌گیر؛ متن = ل ۸ـل۲: ز گوپال؛ (لن۲: شبانی و گوپال)؛ ل: مردی به گوپال شمشیر؛ (ق۲: مردم شناسی (← مرد سنانی (؟) و گوپال))؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در پ پس از تصحیح **مردی** به **مرد**)؛ بنداری (۷۹۷ـ۷۹۹): فقال له: خفض علیک فإنک من أهل مدینة شأن أهلها صید السمک وبیعه صیفا و شتاء، و لا تخرج من الشجعان إلا أمثالک. فان صناعتک نصب الأشراک علی وجه الماء، و لست من رجال اللقاء ۹ـ(لن، لن۲: سر برآرد) ۱۰ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): شاه و سپاه؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

ببینی تو آن پیل و آن لشکرش — به خاک اندر افکنده با پیکرش

بنداری (۸۰۰): و ستری العجب العجاب؛ و البحر ذا العباب غدا عند تبلج الإصباح ۱۱ـل: کشتن بهرام چوبین ساوه‌شاه را؛ س: لشکر کشیدن بهرام چوبینه بر جنگ ساوه‌شاه؛ متن = ل۲؛ ق، ک، س۲ سرنویس ندارند ۱۲ـل: شید (نیز لن، پ): برزد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـس، ق (نیز لی، ل۳، آ): سمّ؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۸۰۱ـ۸۰۲): ثم إنه لما أصبح أمر بدق الکوسات و رکب ۱۶ـ(لی: <و>) ۱۷ـس: گرزهٔ گاوپیکر؛ ک از ۸۰۳آ و ۸۰۷ب یک بیت ساخته و ۸۰۳ب ـ ۸۰۷آ را انداخته است ۱۸ـق: در ۱۹ـق (نیز لن، پ): <و>؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب) ۲۰ـ(لن۲: باگرزهٔ گاوسار)؛ آ از این بیت و بیت سپسین بیت زیر را ساخته است:

شمردند بر میمنه همچنین — سواران جنگی و مردان کین

۲۱ـ(و: میمنه) ۲۲ـ(لن، لن۲: بیاراست بر قلب) ۲۳ـل (نیز ل۳): آذرگشسب؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـل۲: نگذاشتی ۲۵ـس۲ (نیز ق۲): به؛ در ل این لت با ۸۰۷ب پس و پیش شده است؛ ق۲ از ۸۰۶آ و ۸۰۹ب یک بیت ساخته و ۸۰۶ب و ۸۰۸و ۸۰۹آ را انداخته است ۲۶ـ(آ: دگر) ۲۷ـل، س، ق: نیدا (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۲ (نیز آ، ب): بیدا؛ (ق۲: همدان؛ لی: بدا (حرف دوم بی‌نقطه)؛ ل۳: میدا)؛ متن = س۲ (نیز پ، و) ۲۸ـک: چرخ (← فرّخ)؛ لن، لن۲ این بیت را ندارند

پسِ پشتِ ایشان یلان‌سینه بود — سپاهی که در جنگ[1] دیرینه بود!
به پیش[2] اندرون بود همدان[3] گشسپ — که در نی زدی آتش از سمِّ[4] اسپ!
۸۱۰ ابا[5] هر یکی سه هزار از یلان — سُوارانِ جنگیِ[6] و سنگی‌دلان[7]!
خروشی برآمد[8] ز پیشِ سپاه — که ای گرزدارانِ زرّین‌کلاه،
ز لشکر کسی کو گریزد ز جنگ — اگر[9] شیر پیش آیدش گر[10] پلنگ[11]،
به یزدان که از تن ببرّم سرش — به آتش بسوزم تنِ بی‌برش[12]!

به[13] دو سوی لشکرش دو[14] راه بود — که بگریختن[15] راه کوتاه بود،
۸۱۵ برآورد ده رش به گِل[16] هر دو راه — همی‌بود خود در میانِ سپاه
دبیرِ بزرگِ جهاندارشاه — بیامد برِ پهلوانِ سپاه[17]،
بدو[18] گفت کین[19] را خود[20] اندازه نیست — گزافِ زمانه ترا تازه[21] نیست،
ز لشکر نگه کن بدآن[22] رزمگاه — که[23] موی سپیدیم و گاوِ سیاه[24]!
بدین جنگ، ننگی به ایران[25] شود — بر و بومِ ما[26] پاک ویران شود!

۱ـل: که با جوشن و گرز ۲ـ(پ: قلب) ۳ـس (نیز لی، ب):مهران؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـس۲ (نیز ق۲، لن، پ، لن۲): نعل؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـق: که با ۶ـ(ق۲: رزمی) ۷ـل: جنگ‌اوران؛ (لی، ل۳، و، لن۲، آ: سنگین‌دلان)؛ متن = س ـس۲ (نیز لن، ق۲، پ، ب)؛ بنداری (۸۰۳ـ۸۱۰): و عبّی جیوشه و قسمهم أربعة أقسام، کل قسم ثلاثة آلاف مع إصبهبذ ۸ـ(ل۳: برآمد) ۹ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): وگر؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۰ـس، ل۲، س۲ (نیز و، آ): با (بی‌نقطه)؛ ق: با؛ ک (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، ب): یا؛ متن = ل (نیز لی، پ) ۱۱ـ(لی: نهنگ) ۱۲ـل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): و پیکرش؛ س۲: بی‌سرش؛ ل۲: همه پیکرش؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۳ـل: ز؛ متن ← ۱۴ـ(لن، لن۲: بدین سوی لشکر یکی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـل۲ (نیز ق۲): بگریختی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـس: برآورده‌ئی کرد در؛ ک: براوردش از گل در؛ ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، ب): برآورده ده (ل۳: دو) رش به گل (آ: برآوردهٔ رش به گل در)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲)؛ بنداری (۸۱۱ـ۸۱۵): و تقدّم الصفوف فصاح علیهم و حلف و قال: لئن أحجم منکم واحد لأضربن رقبته و أحرقن جسده. و أوعدهم و هدّدهم ثم منّاهم و وعدهم و حضهم علی الکفاح و المصاع إغراء ضواری السباع بغزلان القاع ۱۷ـلی این بیت را ندارد؛ ق۲ به جای این بیت، دو بیت زیر را آورده است:

دبیر بزرگ جهاندارشاه — گزین بزرگان ایران‌سپاه
به بهرام و ایزدگشسب دبیر — چنین گفت کای مرد دانش‌پذیر

۱۸ـک (نیز ق۲): چنین ۱۹ـ(لن، لن۲: این) ۲۰ـق: خود بر ۲۱ـس: براندازه؛ ک: چنین تازه؛ (ق۲: بر و تازه؛ لن، لن۲: جهان خود چنین تازه؛ ل: گزافه زبان ترا تازه؛ ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): مگر بخت ایرانیان تازه؛ (پ: اگر بشمری این سخن تازه)؛ متن = س۲ ۲۲ـ(ل۳، پ، لن۲: بدین)؛ ل: گزین کن برین؛ س: که دیدم بدان؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲) ۲۳ـل، س، س۲: چو؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۴ـس: سپیدی به گاو سیاه؛ ک: سپیدم و گاو سیاه؛ (لن، لن۲: سپیدم میان سپاه؛ س۲: گاو سپیدیم و موی سیاه؛ (ل۳، پ: مویی سپیدیم و گاوی سیاه)؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ ق، ل۲، لی، و، آ، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این دو بیت در ل، س، ک، س۲، لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲ آمده است؛ بنداری (۸۱۶ـ۸۱۸): فتصدّی له الکاتب الکبیر و وعظه و نصحه و حذره عاقبة الأمر و قال: ما نحن بینهم إلا کشعرة بیضاء فی متن بقرة سوداء ۲۵ـس: ایران چو ویران (پساوند ندارد)؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲): ایران چو بیران؛ (لن، ب: نیران)؛ متن = ل: سکی (بی‌نقطه) ۲۶ـ(ل۳، پ: او)

۸۲۰ نه خاک‌ست پیدا، نه دریا، نه[1] کوه — ز بس تیغ‌دارانِ توران‌گروه!
یکی برخروشید بهرام سخت! — ورا[2] گفت کای[3] بددلِ[4] شوربخت،
ترا از دویت‌ست[5] و[6] قرطاس بر[7] — ز[8] لشکر که گفتت که مردم شمَر[9]
بیامد به خُرّاد بُرزین بگفت — که بهرام را نیست جز دیو[10] جفت!

دبیران بجستند[11] راهِ گریز — بدان تا نبیند کسی[12] رستخیز!
۸۲۵ ز بیمِ شهنشاه[13] و بارانِ تیر[14] — تلی برگزیدند[15] هر دو دبیر
یکی تندبالا بُد از رزم[16] دور — به یک سو ز راهِ سُوارانِ تور،
برفتند هر دو برآن[17] برز[18] راه — که شایست کردن به لشکر[19] نگاه،
نهادند بر ترگِ[20] بهرام چشم — که تا چون کند جنگ[21] هَنگام خشم!

چو بهرامِ جنگی[22] سپه راست کرد — خروشان بیامد[23] ز[24] جایِ[25] نبرد،
۸۳۰ بغلتید[26] در[27] پیشِ یزدان به خاک — همی‌گفت کای[28] داور داد و[29] پاک،
گر این[30] جنگ بیداد بینی[31] همی — ز من ساوه را برگزینی[32] همی،

۱ـ(لن: و)؛ بنداری (۸۱۹ـ۸۲۰): و سیدوسوننا بحوافر الخیل و یهجمون علینا هجوم السیل و اللیل ۲ـ(ل۳، پ: بدو)؛ متن ← ۳ـس، ق، س۲ (نیز آ، ب): ای؛ متن ← ۴ـ(ق۲: بی‌دل؛ لن، لن۲: به آواز گفت ای بد)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لی ـو) ۵ـل، ک، ل۲ (نیز پ، و، لن۲): دواتست؛ (ل۳: دبیریست)؛ س: کرد آبست (؟)؛ (لی، ب: کز دواتست)؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، آ) ۶ـک (نیز ل۳): حو> ۷ـس (نیز و، آ، ب): زر؛ (لی: ورز؛ پ: کار)؛ متن = ل، ق ـس۲ (نیز لن، ل۳، لن۲) ۸ـس۲: به ۹ـ(پ: شمار؛ ب: سپه برشمر)؛ ق۲ به جای این لت آورده است: دگر گفت کای بدبن خیره‌سر؛ بنداری (۸۲۱ـ۸۲۲): فصاح علیهم بهرام و قال: لا تنطق أیها الشقی! إلا بما یتعلق بالدواة و القرطاس. فما أنت من رجال الحرب و الباس ۱۰ـل: از خرد نیست؛ س: دیو گوئیست؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۸۲۳): فانصرف الکاتب و اجتمع بخرّاد و قال: إن بهرام قدخانه الرأی و العقل، و ما یحمله علی مقاتلة الأتراک إلا الغباوة و الجهل. و الرأی أن ندبر لأنفسنا و ننجو بأرواحنا ۱۱ـ(پ: بجستند دو پیر) ۱۲ـس، ق (نیز لی، و، آ، ب): نبینند آن؛ ل۲ (نیز ل۳): نبینند زان (ل۳: ازان)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ب، لن۲) ۱۳ـ(ق۲: ز آوای اسبان) ۱۴ـل: بهرام شیر؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۱۵ـک، س۲ (نیز ق۲): همی برگزیدند؛ (لن، لن۲: همی راه جستند؛ ل۳: همی لب گزیدند؛ پ: همی دور گشتند)؛ متن = ل؛ س، ق، ل۲، لی، و، آ، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ک، س۲، لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲ آمده است؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ک: جدایی ز لشکر به یک سوی باز — که بینند هر سو نشیب و فراز
ق۲: به یک سو فرستند هر دو فراز — که بینند آئین و پیکار ساز

۱۶ـق: راه؛ س۲ (نیز و): مرز؛ (لن، لن۲: بدیدند؛ ق۲: بران مرز)؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب) ۱۷ـک (نیز لی): بدان ۱۸ـ(لی: رزم) ۱۹ـس (نیز ب): هر دو؛ ق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ): هر سو؛ (لی: ز هر سو)؛ متن = ل، ک، س، س۲ (نیز ق۲، پ)؛ لن، لن۲ این بیت را ندارند ۲۰ـ(پ: ترگ و) ۲۱ـ(لی: رزم)؛ بنداری (۸۲۴ـ۸۲۸): فاجتمعت الکتاب اجتماع الثعالب، و طلبوا ربوة مشرفة علی المعترک بعیدة من عسکر العدوّ فصعدوها و أقاموا ینظرون و هم من فرط الفزع یفکرون کیف یهربون ۲۲ـک: کار ۲۳ـ(لن، پ، لن۲: برآمد) ۲۴ـ(لی، ل۳، آ: به) ۲۵ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): دشت؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۶ـس۲ (نیز پ): بغلطید ۲۷ـ(ل۳: بر) ۲۸ـک، س۲: با؛ (لن، ق۲، پ: ای)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـق ـس۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب): حو>؛ متن = ل، س (نیز ق۲، پ، آ) ۳۰ـل۲ (نیز ق۲، آ): کزین ۳۱ـل۲: بیند؛ (ق۲: بیران نبینی (؟))؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۲ـل۲: برگزیند

دلم[1] را به رزم[2]اندر آرام ده بر[3] ایرانیان‌بر ورا[4] کام ده؛
وُگر[5] من ز بهرِ تو کوشم‌همی به رزم‌اندرون سر[6] فروشم‌همی،
مرا و سپاه مرا شاد کن وُ زین جنگِ ما[7] گیتی آباد[8] کن!
خروشان ازآن جایگه برنشست یکی گرزه‌ی گاوپیکر[9] به دست!

چُنین گفت پس با سپه[10] ساوه‌شاه که از[11] جادوی[12] اندرآرید راه،
بدان تا دل و چشم[13] ایرانیان بپیچد، نیاید شما را[14] زیان!
همه[15] جادوان جادوی[16] ساختند همی در[17] هوا آتش انداختند!
برآمد[18] یکی باد و ابری[19] سیاه همی تیر[20] بارید ازو بر سپاه[21]!

۱ـس (نیز ل۳، و، ب): دلش؛ (پ: هم او)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، آ) ۲ـ(پ: جنگ) ۳ـل (نیز ق۲، آ): به؛ ق، ل۲ (نیز لن۲): مر؛ (لن: دل)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، ب) ۴ـس (نیز ب): مرد را؛ ق (نیز لن، لن۲): را برو؛ ل۲: را بدو؛ (ق۲: مر مرا؛ و: مر ورا)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، آ)؛ لی این بیت را ندارد ۵ـل: اگر ۶ـ(و: جان)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۷ـ(ق۲: ازین جنگها) ۸ـق: آزاد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

منم بنده‌ئی همچو پاکان به دل به دین تو اندر نیم دل‌گسل

۹ـس (نیز لی، ب): تیغ زهر آب داده؛ س۲: کودهٔ (!) گاوپیکر؛ (ل۳: بیامد چو شیری و گرزی)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ک پس از این بیت افزوده است:

چو رستم که در جنگ کاموس بود دل از شیرمردان همی‌بربود
بدو رستم این زمانه به جنگ نهنگی به جنگش نشد بی‌درنگ

بنداری (۸۲۹ـ۸۳۵): و أما بهرام فانه لما فرغ من التعبية و التسوية نزل و رفع المغفر عن رأسه، و عفر وجهه فی التراب يتضرع الی اللّه تعالی و يسأله أن يثبت قدمه فی مستنقع الموت، و يرزقه الظفر و النصر و النجاح و الفوز. ثم ركب و عينه مغروقة بالدموع، و قلبه مضطرب بين أحناء الضلوع. و تشمر للأمر كالقابض علی الجمر، بيده جرز كقطعة طود أو صاعقة ذات برق و رعد ۱۰ـ(لن، لن۲: با لشكرش) ۱۱ـس: آن ۱۲ـل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲): جادویی؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲، آ، ب) ۱۳ـ(ق۲: جان) ۱۴ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): شما را نیاید؛ (ق۲: نباشد به ما بر؛ ق: نپیچد شما را نباشد؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز پ، آ) ۱۵ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): همی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۱۶ـل۲، س۲ (نیز لن ـ لن۲): جادویی؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲، آ، ب) ۱۷ـ(و: بر) ۱۸ـک: بیامد ۱۹ـس، ق، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): ابر و گردی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و) ۲۰ـل: نیزه؛ س (نیز ب): مار؛ ل۲: تیره؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـس، ق، ل۲ (نیز لن، ب): از (ق، ل۲: ز) ابر سیاه (پساوند ندارد)؛ (لی: ازان رزمگاه؛ آ: زو بر سپاه)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ س، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

نمود آنچنان اندران رزم(لی: درزم>)گاه که دیوان ندیدی از (لی: ز) آتش کلاه
به یک دست بودیش ماری بزرگ به دست دگر اژدهایی سترگ (لی: بزرگ (!))
همانند پیلان و هم‌چهر (ب: چشم) شیر همی‌آمد از ابر تاریک زیر (لی ندارد)
نمود آنچنان کاسب و مرد و سوار همی آتش افروخت در کارزار

بنداری (۸۳۶ـ۸۳۹): و أما ساوه فانه أمر من كان معه من السحرة فسحروا أعين الايرانيين، و خيلوا لهم سحابا أسود يمطر عليهم بشآبيب النبال، و يبرق ببوارق النصول و النصال

۸۴۰ خروشید بهرام کای مهتران بزرگانِ ایران و گندآوران،
ازین[1] جادوی‌ها[2] بخوابید[3] چشم به جنگ اندرآیید یکسر[4] به خشم،
که آن[5] سربه‌سر تُنبُل و[6] جادوی‌ست[7] ز چاره برایشان[8] بباید گریست!
خروشی برآمد از[9] ایرانیان ببستند[10] خون ریختن را میان!
نگه کرد از آن[11] رزمگه ساوه‌شاه کجا[12] جادوی[13] را ندادند[14] راه!
۸۴۵ بیاورد لشکر سوی میسره چو گرگ اندرآمد به پیشِ[15] بره!
چو[16] یک رویِ لشکر به هم برشکست سُوی قلبِ[17] بهرام یازید[18] دست[19]!
نگه کرد بهرام از آن[20] قلب‌گاه گریزان سپه دید[21] پیش سپاه[22]!
بیامد[23] به نیزه سه تن را[24] ز زین نگونسار[25] کرد و بزد بر[26] زمین!
همی‌گفت ازین[27]سان بود کارزار! همین بود رسم و همین بود[28] کار[29]!

۱ـل (نیز ق۲): بدین؛ ق، س۲ (نیز و، آ): ازان؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب) ۲ـ(لن، ق۲، لی، ل۳، لن۲: جادوئیها)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـل: مدارید؛ (آ: مخوابید)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (در ل۲، و حرف یکم بی‌نقطه) ۴ـک: آیند یکسر؛ (لن، ق۲، پ، لن۲: آرید لشکر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): این؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۶ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): دود (ق: باد)؛ و آتش همه؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۷ـل۲ (نیز لی، ل۳، و): جادوئیست؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـل۲ (نیز آ): بدیشان؛ س (نیز لی، ب): بران (لی: بدان) جادوان بر؛ (و: برین جادوئیشان)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲)؛ بنداری (۸۴۰ـ۸۴۲): فقال بهرام لأصحابه: لا يهولنكم ما ترونه، و غمضوا عيونكم فهو سحر و إفك و باطل و كذب ۹ـل، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): ز؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز پ) ۱۰ـس: ببستن؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است (← ۸۳۵پ):

چو رستم که در جنگ کاموس بود برآورد از چین و سقلاب دود
بد او رستم آن زمانه به جنگ به میدان درون اژدهایی به چنگ

بنداری (۸۴۳): فصاح أصحابه صيحة عظيمة و تشمروا للقتال ۱۱ـل: زان ۱۲ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): که آن؛ متن = ق ۱۳ـل، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲): جادوئی؛ (لی: جادوان)؛ متن = س، ق، ک (نیز ق۲، پ، آ، ب) ۱۴ـک: بدانند؛ (ق۲: بدارند؛ لی: ندارند)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ک پس از این بیت افزوده است:

همی‌دید کامدش بدخواه پیش سپاه از پس و چیره بهرام پیش

۱۵ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): میان؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): به پشت؛ متن = ل (نیز پ) ۱۶ـس۲: که ۱۷ـق: قلب و ۱۸ـک: یازید بهرام ۱۹ـس: تفت؛ بنداری (۸۴۴ـ۸۴۶): فلما رأى ساوه أنهم لم يحفلوا بصنيعه زحف إليهم و كسر ميسرة بهرام و توجه نحو قلبه ۲۰ـل: زان؛ س، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): از دان>؛ متن = ق، ک، س، س۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۲۱ـ(لی: بد) ۲۲ـ(ل۳: از پیش شاه)؛ س۲ بیت‌های ۸۴۷ـ۸۶۱ را ندارد ۲۳ـ(لن۲: برامد) ۲۴ـق (نیز ل۳، و): یل را؛ س: سه تن را به نیزه؛ (آ: بنیرو سه یل را)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۵ـل۲: نگوسار ۲۶ـس، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): برزد به روی؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ)؛ لی، ب این بیت را ندارند ۲۷ـل، س، ق (نیز لی، پ، آ، ب): زین؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۲۸ـل۲: همینست رسم و همینست ۲۹ـ(و: راه (پساوند ندارد))

۸۵۰ ندارید[1] شرم[2] از خدایِ[3] جهان؟! نه از[4] نامداران و[5] فرّخ‌مهان؟!
وُ زآنپس[6] بیامد سوی میمنه چو شیرِ ژیان کو بود[7] گزْسِنه،
چُنان لشکری را ز[8] هم بردرید درفش[9] سپهدار شد ناپدید!
وُ زآنجایگه شد[10] سوی قلب‌گاه بدآن سو[11] که سالار بُد[12] با سپاه،
بدو[13] گفت: پرگست[14] باد این سَخُن! گر ایدونک[15] این[16] رزم گردد کَهُن[17]،
۸۵۵ پراگنده گردد به[18] جنگ این[19] سپاه نگه کن کنون تا کدام‌ست راه؟
برفتند و[20] جستند و[21] راهی نبود کزآن راه شایست بالا نمود[22]
چُنین گفت با لشکرآرای خویش که دیوارِ ما آهنین‌ست پیش!
هر آنکس که او[23] رخنه داند زدن ز دیوار بیرون تواند شدن،
شود ایمِن و جان به ایران بَرَد بنزدیکِ شاهِ دلیران بَرَد[24]
۸۶۰ همه دل به خون ریختن برنهید سپر[25] بر سر آرید و خنجر[26] دهید!
اگر بخت بیدارمان بر دهد[27] بدین[28] رنج‌ها[29] تخت و افسر دهد[30]!

سپیده چو برزد سر از کوهسار برآورد و زد بر سر شهریار (!)

ک،ق[2] پس از بیت ۸۵۰ افزوده‌اند:

ک: سپاه پراکنده بر دشت و کوه ز پیش یکی مرد گردد ستوه
ق[2]: همی‌تاخت برسان آذرگشسب یکی نیزه چون مار پیچان به دست
همی‌دید آمدش بدخواه پیش دل لشکر از بیم بدخواه ریش

بنداری (۸۴۷ـ۸۵۰): فتلقاه بهرام بحملات صادقة استلب برمحه فیها ثلاثة من أعیان فرسانهم عن ظهور خیلهم فدفع بذلک فی نحرهم، و فلّ من حدّهم ۶ـق[2]،ل[3]: ازان پس) ۷ـل: شود؛ (لن،لن[2]: و دمان)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در ل[3] لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

سپه را پراکنده بر دشت و کوه ز پیش یکی مرد گشته ستوه

۸ـل (نیز ق[2]،لی،آ،ب): به؛ متن = س ـل[2] (نیز لن،ل[3] ـلن[2]) ۹ـ(پ: برانسان) ۱۰ـ(ل[3]: وزانجا بیامد) ۱۱ـل (نیز و): بران سو؛ (ق[2]: بدانسان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـ(لن[2]: شد؛ ق[2]: بد نامدار) ۱۳ـ(پ،و: برو) ۱۴ـل،ک (نیز لن،ق[2]): برگشت؛ س،ق،ل[2] (نیز لی،ل[3]،لن[2]،آ،ب): برگشته؛ (پ،و: برکست و)؛ متن تصحیح قیاسی است (← پ،و) ۱۵ـ(ل[3]: ایدونکه) ۱۶ـ(لن[2]: آن) ۱۷ـ(لی: نهان (!)) ۱۸ـ(لن: ز) ۱۹ـ(لن[2]: آن) ۲۰ـق: (<و>) ۲۱ـ(لن،ق[2]،لی،آ: <و>) ۲۲ـق: بسود ۲۳ـق،ل[2] (نیز ل[3]،و): وی؛ (لن[2]: آن؛ آ: زی (!))؛ متن = ل، س،ک (نیز لن،ق[2]،لی،پ،ب) ۲۴ـ(لن: رود) ۲۵ـ(ب: سری) ۲۶ـ(آ: جنگش (!))؛ لن[2] این لت را با ۸۶۷ب پس و پیش کرده و بیت‌های ۸۶۱ـ۸۷۱ را نیز به‌هم‌ریخته است: ۸۶۸ـ۸۷۱ ۸۶۷ ۸۶۱ـ۸۶۴ (بیت ۸۶۵ را ندارد) ۲۷ـ(لن: بیدار یاری دهد؛ ق[2]: بیدار ما بردهد؛ لن[2]: بیدار یاور بود)؛ متن ← ۲۸ـل[2] (نیز ق[2]): برین؛ (لن[2]: مرین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـس،ق،ل[2] (نیز ل[3]،آ،ب): جنگمان؛ (لن،پ،لن[2]: رایها؛ لی: خیل تان؛ و: جنگتان)؛ متن = ک (نیز ق[2]) ۳۰ـ(لن[2]: بود)؛ ل این بیت را ندارد

ز یزدان نباشد کسی[1] ناامید وُگر[2] تیره بینند[3] روزِ سپید[4]!

چُنین گفت با مهتران ساوه‌شاه که پیلان بیارید[5] پیشِ سپاه!
به انبوه لشکر به جنگ آورید برایشان[6] جهان تار و تنگ[7] آورید!
۸۶۵ چن[8] از دور بهرام پیلان[9] بدید غمی[10] گشت و[11] تیغ از میان برکشید[12]!
وُ زآنپس[13] چُنین گفت با مهتران که ای نامدارانِ[14] جنگ‌آوران[15]،
کمان‌های چاچی به زه[16] برنهید همه یکسره ترگ بر سر نهید[17]!
به جان و سرِ[18] شهریارِ جهان گزینِ[19] بزرگان و تاج مهان،
که هر کس که او را[20] کمان‌ست و تیر کمان را به زه برنهد ناگزیر[21]!
۸۷۰ خدنگی که پیکانْش یازد[22] به خون سه‌چوبه به خرطومِ پیل اندرون،
نشانید[23] و[24] پس[25] گرزها برکشید به جنگ اندرآیید و دشمن کشید!
سپهبَد کمان را[26] به زه برنهاد یکی خودِ[27] پولاد بر سر نهاد!
به پیش[28] اندرون تیرباران گرفت کمان را چن[29] ابرِ بهاران گرفت!
پسِ پشتِ او[30] اندرآمد سپاه ستاره شد از پرّ و[31] پیکان سیاه!
۸۷۵ بخستند خرطومِ پیلان به تیر ز خون شد در و دشت چون آبگیر[32]!

۱ـک: مباشید کس ۲ـس ـل[2] (نیز ق[2] ـو، آ، ب): مگر؛ متن = ل (نیز لن،لن[2]) ۳ـس،ق،ل[2] (نیز لی،و،آ،ب): یابند؛ (ق[2]: شد روی؛ ل[3]: باشد به)؛ متن = ل،ک (نیز لن،پ،لن[2]) ۴ـ(لی،و: سفید)؛ بنداری (۸۵۱ـ۸۶۲): و توجه نحو میمنتهم بمثل تلک الحملات، فمزقهم و بدّد شملهم ۵ـق،ل[2]: بیارند؛ (ق[2]: بیارید پیلان به)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـل: بدیشان؛ متن ← ۷ـ(لن،لن[2]: همه خوی و جنگ نهنگ)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۸۶۳ـ۸۶۴): فأمر ساوه بتصریة الفیول و تقدیمها أمام الخیول. فقدّموها کجبال شامخة و أعلام باذخة ۸ـل ـس[2] (نیز ق[2]،لی،پ،و،آ،ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۹ـق: یل را؛ س (نیز لی،ب): لشکر؛ (ق[2]: یل پیل و لشکر؛ ل[3]: بیامد چو بهرام یل آن)؛ متن = ل،ک،ل[2]،س[2] (نیز پ،و،آ) ۱۰ـس[2] (نیز لی): غمین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـق: <و> ۱۲ـ(و: <برکشید>)؛ لن،لن[2] این بیت راندارند ۱۳ـل،س[2] (نیز ق[2]،پ): ازان پس؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـس ـس[2] (نیز لن ـو،آ،ب): نامداران و؛ متن = ل (نیز لن[2]) ۱۵ـ(ق[2]: گنداوران)؛ لن[2] پس از این بیت افزوده است:

بکوشید تا نام و ننگ آورید سر دشمنان زیر چنگ آورید

۱۶ـ(پ: سر) ۱۷ـ(ل[3]: سپر بر سر آرید و خنجر دهید (= ۸۶۰ب)) ۱۸ـس[2]: جان سر و ۱۹ـ(ب: بدین) ۲۰ـ(ق[2]،ل[3]: بر)؛ ل،س[2]: با او؛ ق،ل[2] (نیز آ): وی را؛ متن = س،ک (نیز لن،لی،پ،و،لن[2]،ب) ۲۱ـ(آ: باگزیر (!)) ۲۲ـ(پ: آرد) ۲۳ـ(ق[2]: کشانید؛ لی،ب: شتابید؛ آ: بسائید) ۲۴ـس[2]: <و> ۲۵ـل[2]: نشائیدنش (!)؛ بنداری (۸۶۵ـ۸۷۱): فأقسم بهرام علی أصحابه بحیاة الملک و سألهم أن یرشقوا خراطیم الفیلة و یرمیها کل واحد منهم بسهام ثلاثة ثم یأخذوا العمد و الدبابیس و یزحفوا زحف الأسود إلیهم، و ینقضّوا انقضاض الصخور علیهم ۲۶ـس[2]: کمان را سپهبد ۲۷ـس[2]: ترگ ۲۸ـل: پیل ۲۹ـل ـل[2] (نیز لن ـب): چو؛ س[2]: راه (!)؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۰ـق،ل[2] (نیز لی،و،آ،ب): وی؛ متن = ل،س،ک،س[2] (نیز لن،ق[2]،پ،لن[2]) ۳۱ـ(ق[2]: زخم) ۳۲ـبنداری (۸۷۲ـ۸۷۵): فوتر قوسه، و وافقه أصحابه فرشقوا الفیلة بالنبال الصُیّب کشآبیب السحاب الصیّب حتی صرن کالقنافذ من تلک السهام النوافذ

از آن[1] خستگی پشت[2] برگاشتند — در و[3] دشتِ[4] پیگار[5] بگذاشتند!
چو پیل آنچنان[6] زخمِ[7] پیکان بدید[8] — همه[9] لشکرِ خویش را بسپَرید[10]!
سپاه اندرآمد پسِ پشتِ پیل — زمین شد به کردارِ دریای نیل!
سپه بر[11] هم افتاد و چندی بمرد — همان[12] بختِ[13] بد کامگاری ببرد[14]!

گفتار اندر کشتنِ بهرامِ چوبین ساوه‌شاه را[15]

۸۸۰ تلی بود خرّم بدان[16] جایگاه — پسِ پشتِ آن[17] رنج‌دیده‌سپاه،
یکی تختِ زرّین نهاده بروی[18] — نشسته برو[19] ساوه‌ی[20] رزمجوی[21]،
سپه دید[22] چون کوهِ آهن روان[23] — همه سر پر از گرد و تیره‌روان!
پسِ پشتِ آن زنده[24] پیلانِ مست — همی‌کوفتند آن سپه را به دست[25]!
پر از آب شد دیده‌ی ساوه‌شاه — بدان تا چرا شد هزیمت سپاه!
۸۸۵ نشست از برِ تازی‌اسپی[26] سمند — همی‌تاخت ترسان[27] ز بیمِ گزند!
پسِ[28] ساوه بهرام چون پیلِ مست — کمندی به بازو، کمانی[29] به دست!

۱ـل: بران؛ (لن، لن۲: وزان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـ(لن۲: روی) ۳ـل، ک، س۲ (نیز ق۲): بدو؛ (لی: وزو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ(لی: دست) ۵ـهمهٔ دستنویس‌ها = بیکار؛ در س، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۶ـ(ق۲: این چنین) ۷ـ(پ: نوک) ۸ـ(آ: پیکار دید) ۹ـس۲ (نیز ل۳): همی ۱۰ـل (نیز لن۲): بر درید؛ ل۲: بسترید؛ (لن: بشکرید)؛ س (نیز ب): پشت و (ب: حو ≻) خرطوم چون شنبلید؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ)؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ لی این بیت را ندارد ۱۱ـ(لی: در) ۱۲ـل، ل۲ (نیز آ): همه؛ (لی: همی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـل۲: تخت؛ (و، لن۲، آ: بخت (حرف یکم بی‌نقطه)) ۱۴ـل، س۲ (نیز و): ببرد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ک (نیز لن، لن۲، آ): نبرد؛ (ق۲: شمرد؛ لی: سپرد)؛ متن = ق، ل۲ (نیز ل۳، پ، ب)؛ بنداری (۸۷۶ـ۸۷۹): فلوت أذنابها علی رءوسها و أدبرت مقبلة علی أصحابها تطؤهم بأخفافها و تعضهم بأنیابها. و وراءها الایرانیون یدقونهم دق المضبب أستاه المسامیر. و عاونهم من السماء أحکام المقادیر. فانهزمت الأتراک، و دارت علی غیر إرادتهم الأفلاک. و هلک منهم خلق کثیر تحت أخفاف الفیلة عند تزاحم الفرسان و تراکم بعضهم فوق بعض ۱۵ـس: کشته شدن ساوه‌شاه بر دست بهرام چوبینه؛ ق: مرگ ساوهٔ توری از زخم بهرام چوبینه و نصرة بهرام؛ متن = ل (سرنویس پس از بیت ۷۹۸ آمده است)؛ ک، ل۲، س۲ سرنویس ندارند ۱۶ـق، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، و، آ): یکی؛ (ل۳: نه بر؛ لن، لن۲: یکی تل بود اندران)؛ متن = ل، س (نیز لی، پ، ب) ۱۷ـ(ق۲: این) ۱۸ـ(لی: دروی؛ آ: بدو) ۱۹ـ(لی، آ: بدو) ۲۰ـ(ب: سایهٔ (!)) ۲۱ـس (نیز ل۳): نیکخوی؛ ق، ک، ل۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): جنگجوی؛ (آ: جنگجو)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، پ)؛ بنداری (۸۸۰ـ۸۸۱): و کان ساوه فی تلک الحالة قاعدا علی تخت من الذهب ضرب له علی ربوة مشرفة علی المعرکة ۲۲ـس: بود ۲۳ـ(ق۲: دوان)؛ در لن۲ این بیت پس از بیت ۸۷۹ آمده است ۲۴ـس: پشت ایشان و ۲۵ـ(ق۲: دشت) ۲۶ـ(لی: اسب) ۲۷ـس۲: ازان (!)؛ بنداری (۸۸۲ـ۸۸۵): فلما رأی أصحابه منهزمین رکب فرسا سمنداً، و انحدر کالکوکب فی انکداره و السیل الی قراره ۲۸ـل: بر ۲۹ـل: بازوی کمانی؛ (ق۲: و گرزی)؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، آ، ب): کمانی به بازو کمندی؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳ـلن۲)؛ س۲ پس از این بیت افزوده است:

همی‌تاخت چون اژدهای دژم — دو چشمش چو خون ابروان پر ز خم

به لشکر چُنین گفت کای[1] سرکشان — ز بختِ بد آمد بر ایشان[2] نشان!
نه هنگام رازست و روزِ سُخُن — بتازید[3] با تیغ‌های کَهُن!
بر ایشان[4] یکی تیرباران[5] کنید — بکوشید و کارِ سُواران کنید!
۸۹۰ بر آن تل برآمد[6] کجا ساوه‌شاه — همی‌بود بر تختِ زر با[7] کلاه،
ورا دید بر تازیی[8] چون هِزَبر — همی‌تاخت در[9] دشت برسانِ ابر[10]!
خدنگی گزین کرد[11] پیکان چن[12] آب! — نهاده برو[13] چار پرّ[14] عقاب!
بمالید چاچی‌کمان را به دست — به چرمِ گوزن اندرآورد[15] شست!
چو چپ راست کرد و خم آورد[16] راست — خروش از خم چرخِ چاچی بخاست!
۸۹۵ چو سوفارش آمد بنزدیک[17] گوش — ز شاخ گوزنان برآمد[18] خروش!

۱ـ(لن: ای؛ ق۲: و با) ۲ـس، ک، ل۲ (نیز لی، آ): بدیشان؛ ق: بایشان؛ (لن، لن۲: شما را)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، ب) ۳ـ(لن، پ، لن۲: بیازید)؛ س۲ پس از این بیت افزوده است:

همه یکسره تیغ را برکشید — به جنگ اندرآیید و دشمن کشید (= ۸۷۱ب)
کمانهای چاچی به زه برنهید (= ۸۶۷آ) — یلان را ز خون بر سر افسر نهید

۴ـس: بدیشان؛ ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): به لشکر؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۵ـک: تیغ‌باران؛ س۲ پس از این بیت افزوده است:

بگفت این و چون اژدهای دمان — همی‌رفت جوشان و نعره‌زنان

۶ـل۲: تک برآمد؛ ل: بدان ماند آید (دو واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (لی: بدان به جای بران) ۷ـ(ق۲، پ: با تخت و زرّین) ۸ـل، س: تازی؛ (ل۳: بارهٔ)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۹ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲): بر؛ متن ← ۱۰ـس: کردش با تند ابر؛ متن = ل، ک (نیز لن)؛ ق، ل۲، لی، و، آ، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، س، ک، س۲، لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲ آمده است؛ س، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو بهرام شیراوژن او را بدید — که بر گرد لشکر همی‌تازنید

۱۱ـ(و: برآورد) ۱۲ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۳ـک (نیز لی): بدو ۱۴ـ(ب: حپرّ ≻)؛ بنداری (۸۸۶ـ۸۹۲): و تبعه بهرام مثل الجواد اذا استولی علی الأمد فأخرج نشابة علیها نصل کالماء و أربع قذذ من قوادم الشغواء ۱۵ـ(ل۳، ب: افکند؛ ق۲: بسان گوزنان برآورد (!))؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۸۹۳): فمسح مقبض قوسه الشاشیة، و أخذ علی وتره بِشَسته الشاهیة ۱۶ـ(پ: چو خم کرد)؛ س۲: به خم کرد راست و چپ آورد؛ (ل۳: برو راست خم کرد و چپ کرد)؛ متن = ل؛ س، ق، ل۲، ق۲، لی، و، آ، ب این بیت و ک، لن، لن۲ این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این بیت تنها در ل، س۲، ل۳، پ آمده است ۱۷ـل: آورد یال یلی را به؛ س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): آورد دست (و: شست) یلی (ل۳: یکی؛ س: دستها) را به (لی: سوی)؛ ل۲: سوفار و زه برد نزدیک؛ (ق۲: چو آورد سوفار نزدیک)؛ متن = س۲ (← سوم ۴/۱۸۴) ۱۸ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): برآمد ز شاخ گوزنان؛ (ق۲: ز چاچی کمانش برآمد)؛ متن = ل، ل۲، س۲؛ پ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

چو سوفار نزدیک گوش آمدش — ز شاخ گوزنان خروش آمدش

س۲ پس از بیت ۸۹۵ افزوده است:

چنان درکشیدش به گوش ای شگفت — که گوش کمان گوشه گوشش گرفت

چو بوسید پیکان سر[1] انگشتِ اوی[2] / گذر کرد از مهره‌ی پشتِ اوی[2]!
سرِ ساوه آمد به خاک اندرون / به زیر اندرش خاک[3] شد جوی خون!
شد آن نامور[4] شاه و چندان سپاه / همان تخت زرّین و زرّین‌کلاه!

چُنین‌ست کردارِ گردان‌سپهر[5] / نه نامهربانیش پیدا، نه مهر!
نگر تا ننازی[7] به تختِ[8] بلند / چُن[9] ایمِن شوی[10] دور باش[11] از گزند!

چو بهرامِ جنگی[12] رسید اندر اوی[13] / کشیدش بر آن[14] خاکِ تفته[15] به روی[16]!
برید آن سرِ شاهوار از تنش[17] / نیامد یکی خویش پیرامَنش[18]!
چو ترکان رسیدند نزدیکِ شاه / فگنده تنی[19] بود بی سر[20] به راه[21]!
همه برگرفتند یکسر خروش / زمین پرخروش و هوا[22] پرز جوش!
پسر گفت[23] کین[24] ایزدی‌کار بود / که بهرام را بخت بیدار بود

۱ـل ـس۲ (نیز لن ـل۳، لن۲، آ، ب): بگذشت پیکان بر (ل: از)؛ (پ، و: پیکان ببوسید)؛ متن تصحیح قیاسی است (←سوم 6/184)
۲ـل ـس۲ (نیز لن ـب): او؛ متن تصحیح قیاسی است؛ ل، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ل: قضا گفت گیر و قدر گفت ده / فلک گفت احسنت مه گفت زه
ق۲: برآمد خروشی ز ایرانیان / سپهر آفرین خواند بر پهلوان

بنداری (۸۹۴ـ۸۹۶): فأغرق فی نزعه حتی کأن فُوق النشابة مناج لسمعه. و سدّد نحو ساوه یده فلم یکن غیر عبور النصل من ظفره و مروقه من فقار ظهره ۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـب): جای؛ متن =ل، ق (نیز ق۲)؛ بنداری (۸۹۷): فخر فی التراب قتیلا، و صارت الأرض لدمه مسیلا ۴ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): تاجور؛ متن =ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)؛ بنداری (۸۹۸): فاخترم ذلک الملک الهمام، و لم یغن عنه جیشه اللهام فتیلا ۵ـس۲: گردنده دهر ۶ـ(لن، لن۲: یابی نه مهر؛ پ: یابی تو چهر)؛ س: کینش بدیدست پیدا نه مهر؛ (آ: با حبر یا بیش (!) پیدا نه مهر)؛ ل: نه نامهربان سش (دو حرف نخست بی‌نقطه) پیداست چهر؛ متن =ق، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب)؛ بنداری (۸۹۹): هذا. و کذا الفلک الدائر، لایدری أهو صدیق موافق أم عدوّ مماذق ۷ـس: سازی (دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ ل۲: نیاری ۸ـس، س۲ (نیز و، ب): بخت (حرف یکم بی‌نقطه) ۹ـل ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۰ـس، ق (نیز لی، و، ب): شدی؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ل۳، آ: شو)؛ بنداری (۹۰۰): فانظر یا صاحب التخت و التاج! لنفسک، و لا تغتر بما تحت یدک. و احذر ألا تؤتی من مأمنک ۱۲ـ(ق۲: پهلو) ۱۳ـس۲ (نیز آ): اندرو (س۲ پساوند ندارد)؛ (ل۳: رسیدش بروی (!)) ۱۴ـ(لی: بدان) ۱۵ـق (نیز ل۳، پ): تیره؛ ک: کفته؛ ل۲: و خون بر؛ (لن، لن۲: غلتان؛ ب: خفته)؛ متن =ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، و، آ) ۱۶ـ(آ: برو) ۱۷ـل، س۲: شاهوارش ز تن (س۲ پساوند ندارد)؛ (ل۳: تاجدار از تنش)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـل: کسی پیشش از انجمن؛ (لن، لن۲: نبد خویش و بیگانه پیرامنش؛ ق۲: به خونش بیالود پیراهنش (!))؛ متن =یازده دستنویس دیگر (ب: بیامد (!))؛ بنداری (۹۰۱ـ۹۰۲): قال: و لما وقف علیه بهرام نزل و قطع رأسه ۱۹ـ(ق۲: تنش) ۲۰ـ(لن، ق۲، پ: پرخون) ۲۱ـ(ب: سری بود بی‌تن به خاک (!))؛ بنداری (۹۰۳): و تلاحقت الأتراک فرأوا منه جسدا طریحا بین النجیع غریقا ۲۲ـس (نیز لی، ب): آسمان؛ بنداری (۹۰۴): فصرخوا علیه و قامت علیهم القیامة عند ذلک ۲۳ـس (نیز ق۲): بگفتند؛ ک: سپه گفت؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(لن، و: این؛ لن۲: آن)؛ در ل۳ این بیت پس از بیت ۹۰۳ آمده است

ز تنگی کجا راه بُد بر[1] سپاه / فراوان بمردند از آن تنگ‌راه[2]!
بسی پیل بسپَرد مردم به پای / نشد[3] زآن[4] سپه ده یکی بازِ جای!
چه[5] زیرِ پیِ پیل گشته تباه! / چه سرها بریده به آوردگاه[6]!
چو بگذشت از آن[7] روز[8] بر نُه[9] زمان / ندیدند زنده یکی[10] بدگمان[11]!
مگر آنک[12] بودند گشته[13] اسیر / روان‌ها به[14] غم خسته و تن به تیر!
هه راه برگستوان بود و ترگ / سران را ز ترگ آمد آن روز[15] مرگ!
همان تیغِ هندی و تیر و کمان / به هر سو برافگنده بد[16] بدگمان!
ز کشته چو دریای خون بُد[17] زمین[18] / به هر گوشه‌یی مانده اسپی به[19] زین!
همی‌گشت بهرام گردِ سپاه / که تا کیست گشته از ایران تباه[20]!
نگه کن کز[25] ایرانیان[26] کشته کیست؟ / کزآن درد ما را بباید گریست!
به هر جای خُرّادِ بُرزین بگشت / به هر پرده[27] و خیمه‌یی برگذشت،
کم آمد ز لشکر یکی نامور / که بهرام بد نامِ آن پرهنر[28]،
ز تخم سیاوُش[29]، گوی[30]، مهتری / سپهبَدنژادی، سُواری، سری[31]!

۱ـل۲: بر بد؛ ق: جای بد بر؛ ک: بود راه؛ (ق۲: به چاره درآمد)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲ـ(پ: رزمگاه؛ لن۲: رزمخواه)؛ س (نیز لن، لی، ب): بمرد اندران رزمگاه (لن: رزمخواه)؛ ق، ل۲ (نیز ل۳، و): بمرد اندران تنگ راه؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز ق۲)؛ آ از ۹۰۶آ و ۹۰۸ب یک بیت ساخته و ۹۰۶ب ـ۹۰۸آ را انداخته است ۳ـل۲ (نیز لن۲): بشد ۴ـ(ل۳، و: آن) ۵ـ(لی: چو) ۶ـ(لن، ق۲: برآوردگاه؛ آ: فکنده به راه)؛ بنداری (۹۰۵ـ۹۰۸): و قد تبدّد شملهم و انفض جمعهم، و هلک فی ضغطات الخیول و زحمات الفیول أکثرهم ۷ـل (نیز ق۲): زان ۸ـس: دور ۹ـل: بد ده؛ (ق۲، پ: بد به (در پ واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ و: بد نه)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۰ـل۲: کسی ۱۱ـ(ل۳: برگمان)؛ لن۲ بیت‌های ۹۰۲ـ۹۱۲ را ندارد ۱۲ـ(پ: آنکه)؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): سرانی که؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز ق۲) ۱۳ـک، س۲ (نیز ق۲، پ): بسته؛ (و: گشتند)؛ متن =ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۱۴ـس، س۲ (نیز لی، پ): ز؛ (ق۲: همه)؛ متن =ل، ق، ک، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب)؛ لن بیت‌های ۹۱۰ـ۹۱۲ را ندارد؛ بنداری (۹۰۹ـ۹۱۰): و لما انقضت تسع ساعات من ذلک الیوم نظر بهرام فلم یر فی ذلک الفضاء من عساکر العدوّ أحدا و کأنهم أضحوا طرائق قددا ۱۵ـل: آمده روز؛ س۲: ز بر آمدن روز؛ (ق۲: زیر ترک اندرون پر ز)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۶ـس، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): پراکنده بد؛ (لی: پراکندن)؛ ل: سوی افکنده بد؛ (پ: ز هر سو که افکنده بد)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲) ۱۷ـل، ل۲ (نیز ل۳): شد؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۸ـ(آ: زمی (پساوند ندارد)) ۱۹ـس۲: بد اسب و؛ (ق۲: اسبان به؛ لن۲: اسبی مانده (وزن درست نیست))؛ متن =دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۹۱۱ـ۹۱۳): و رأی فی کل ناحیة فرسا منکوس السرج مقطوع اللجام فی الصحراء، مخضوب القوائم بالدماء ۲۰ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، ب): کشته (س: خسته) ز ایران سپاه (پساوند ندارند؛ ل۲: سیاه)؛ (و: کشته بدان رزمگاه)؛ ل: کشته ز ایران که یابد به راه؛ س۲ (نیز ق۲): کشته یابد از ایران سپاه (پساوند ندارد)؛ متن =ک (نیز لن، پ، آ؛ در پ، آ ز به جای از) ۲۱ـل (نیز ق۲): ازان پس؛ ل۲ (نیز لی، ب): وزان سو؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۲ـ(پ: چو) ۲۳ـک: یکی؛ متن ← ۲۴ـ(لن، لن۲: باشید؛ ق۲: رنجها باش؛ ل۳: تاریخ را باش و؛ پ: با رنج هرگز مباشید)؛ متن =ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، و، آ، ب) ۲۵ـ(ل۳: که؛ آ: ز) ۲۶ـ(لی: ایران سپه) ۲۷ـ(لن: برزن؛ لن۲: بزن (!))؛ در ل۲، ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۲۸ـ(ق۲: پرخاشخر) ۲۹ـس: بزرگان؛ (ب: نلوسان (حرف یکم بی‌نقطه))؛ متن =سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: سیاوخش ۳۰ـ(ل۳: بد (!)؛ و: گو) ۳۱ـک (نیز لن، پ، لن۲): از (پ: ز؛ لن، لن۲: و) ایران سری؛ (ب: سری مهتری (پساوند ندارد))؛ ل: سوار دلاور سری؛ (لی: سواری سوار سری (!))؛ س۲ (نیز ق۲): سپهدار ایران سواری سری؛ متن =س، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ)

۹۲۰ [همی‌رفت و جوینده چون بی‌هشان!
تن خسته و کشته[۲] چندی کشید[۳]
سپهدار از آن[۵] کار شد دردمند
زمانی برآمد[۷]، پدید آمد[۸] اوی[۹]
ابا سرخ[۱۱]ترکی[۱۲] بُدی[۱۳] گربه‌چشم
۹۲۵ چو بهرام بهرام را دید[۱۷]، گفت
از آنپس[۱۹] بپرسید از آن[۲۰] ترکِ زشت
چه مردیّ و نام[۲۳] و نژادِ تو چیست؟
چُنین داد پاسخ که من جادوام[۲۵]
هر آنکس[۲۷] که سالار باشد به جنگ
۹۳۰ به شب[۳۰] چیزهایی نمایم به خواب

مگر زو بیابد به[۱] جایی نشان]
ز بهرام جایی[۴] نشانی ندید
همی‌گفت: زار ای گوِ مستمند[۶]!
درِ بسته را چون[۱۰] کلید آمد اوی[۹]،
تو[۱۴] گفتی دل آزرده[۱۵] دارد به[۱۶] خشم!
که هرگز مبادی تو[۱۸] با خاک جفت!
که ای[۲۱] دوزخی‌رویِ[۲۲] دور از بهشت،
که زاینده را بر تو[۲۴] باید گریست!
ز مردیّ و از[۲۶] مردمی یک‌سوام[۲۵]!
به کار آیمش[۲۸]، چون بود کار تنگ[۲۹]!
که آهستگان[۳۱] را کنم پرشتاب!

۱ـ(لن۲: ز)؛ ل این بیت و ق،ل۲،لی،و،آ،ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این بیت در س،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،لن۲) آمده است ۲ـس۲: کشته و خسته ۳ـ(ق۲: بدید (!) (حرف نخست بی‌نقطه)) ۴ـل: جای ۵ـل (نیز آ): زان؛ س،ل۲ (نیز لی،ل۳،ب): سپهبد ازان؛ متن = ق،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،لن۲) ۶ـل،ق،س۲ (نیز لن،پ،لن۲): سودمند؛ متن = س،ق،ل۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و،آ،ب)؛ بنداری (۹۱۴ـ۹۲۲): فأمر خرّاد بن برزین أن یدور علی أصحابه فی خیمهم و ینظر من قتل منهم. فدار خراد و لم یفقد سوی رجل واحد من آل سیاوَخش یسمی بهرام ۷ـ(پ،لن۲: بماند و) ۸ـ(لن: بماندند و دیدند) ۹ـل،س،ق،س۲ (نیز ب): او؛ متن = ک،ل۲ (نیز لن ـآ) ۱۰ـ(لن: خود؛ پ: دری بسته بد را) ۱۱ـ(پ: سرخه) ۱۲ـ(آ: چشمی) ۱۳ـل: بد او ۱۴ـس ـس۲ (نیز ق۲ ـو،آ،ب): که؛ متن = ل (نیز لن، لن۲) ۱۵ـک،س۲ (نیز و): آکنده؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(لن: ز؛ آ: گردد به)؛ بنداری (۹۲۳ـ۹۲۴): ثم إن الرجل المفقود بدا من الطریق مقبلا فوصل و قد أسر ترکیا أزرق العین أشقر اللون ۱۷ـل (نیز لن۲): دید و؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۸ـل: مبادا ترا؛ س: مبادات؛ (لی: مبادا تنت)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـل: ازان چس>؛ (پ،لن۲: وزانپس) ۲۰ـ(ق۲: کین؛ لی: زان)؛ ل: بپرسیدش از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ(ق۲: این) ۲۲ـک (نیز ق۲،آ): روی و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـک: بوم؛ س۲ (نیز لن، ق۲،پ،لن۲): زاد؛ متن = ل،س،ق،ل۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب) ۲۴ـ(لی: تنت)؛ بنداری (۹۲۵ـ۹۲۷): فسأل بهرام ذلک الأسیر: من أنت ثکلتک أمک؟ ۲۵ـس،ق،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و ـب): جادوم ـسوم؛ (لی: جادویم ـسویم)؛ متن = ل،ل۲ (نیز لن) ۲۶ـل،ق،س۲ (نیز ل۳): ز؛ (آ: وز)؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،لی،و،لن۲)؛ ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

چنین داد پاسخ که جادو بدم از آزادمردی به یک سو بدم

۲۷ـ(پ: مرانکه) ۲۸ـ(پ: آیدش) ۲۹ـس،ق،ل۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): شود کار تنگ؛ ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲): روزگار درنگ؛ متن = ل؛ بنداری (۹۲۸ـ۹۲۹): فقال: أنا ساحر أصلح لکل صاحب حرب ۳۰ـ(ل۳: شب آن)؛ متن ← ۳۱ـ(لن۲: آهستگی؛ متن = ل،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ)؛ س،ق،ل۲،لی،و،آ،ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

ترا آن چنان بد (س،لی،ب: من) نمودم به خواب که تا (ل۲: با) جان تو باشد اندر شتاب

ل۳ بیت‌های ۹۳۱ و ۹۳۰ را به همین ترتیب پس از بیت ۹۳۳ آورده و در اینجا بیت زیر را افزوده است:

به شب چیزهایی نمایم به خواب که با جان تو باشد اندر شتاب

بنداری (۹۳۰): و شغلی أن أری المنامات المزعجة المقیمة المقعدة

ترا من نمودم شب[۱] آن خوابِ بد بدان[۲]گونه تا بر سرت[۳] بد رسد!
مرا چاره زآن بیش بایست جست[۴] چو نیرنگ‌ها[۵] را بکردم[۶] درست،
به ما اخترِ بد چُنین بازگشت همه[۷] رنج با باد همباز[۸] گشت!
اگر یابم از تو به جان زینهار یکی پرهنر یافتی دوستدار[۹]

۹۳۵ چو بشنید بهرام[۱۰]، اندیشه کرد دلش گشت پردرد و رخساره زرد[۱۱]!
زمانی همی‌گفت کین[۱۲] روزِ جنگ به کار آیدم چون[۱۳] شود کار تنگ،
زمانی همی‌گفت[۱۴] بر[۱۵] ساوه‌شاه چه سود آمد از جادوی بر سپاه[۱۶]؟!
همه نیکوی‌ها[۱۷] ز یزدان بود[۱۸] کسی را کجا بخت خندان بود[۱۸]
بفرمود از تن[۱۹] بریدن سرش! جدا کرد جان از تنِ بی‌برش[۲۰]!
۹۴۰ چن[۲۱] او را بکشتند بر پای خاست چُنین گفت‌کای[۲۲] داور[۲۳] داد و[۲۴] راست،
بزرگی و پیروزی[۲۵] و فرّهی بلندی و دیهیم[۲۶] شاهنشهی،
نِژندی[۲۷] و هم شادمانی ز[۲۸] تست انوشه[۲۹] دِلیری که راه تو[۳۰] جست!
وُ زانپس[۳۱] بیامد دبیرِ[۳۲] بزرگ چُنین گفت کای پهلوانِ[۳۳] سُتُرگ،
فریدونِ یل چون تو یک[۳۴] پهلوان ندید و نه کسریِ نوشین‌روان[۳۵]

۱ـک: من ۲ـس۲ (نیز لن): بران؛ (ق۲: ازان)؛ ق،ل۲،و،آ این بیت و س،لی،ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این بیت در ل،ک،س۲، لن،ق۲،ل۳،پ،لن۲ آمده است ۳ـ(ق۲: سرم) ۴ـق: خفت (زیر و زبر حرف یکم نقطه دارد(!)) ۵ـ(آ: این نکتها (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق۲: چنین یک هنر) ۶ـل،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳ـلن۲): نکردم؛ متن = ق (نیز و (حرف یکم بی‌نقطه).آ) ۷ـل: همان ۸ـل،س،ق،ل۲ (نیز ق۲ـب): انباز؛ (لن: همنباز (!))؛ متن = ک،س۲ ۹ـس۲: دستکار؛ (لن: دست‌یار (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ ق۲: دستوار؛ لن۲: دستیار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۹۳۱ـ۹۳۴): و أنا الذی أراک ذلک المنام الهائل ۱۰ـل (نیز پ): بهرام و ۱۱ـق،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳): رخ لاجورد؛ ک (نیز و،لن۲): رخ لاژورد؛ (ق۲: ترسان ز کار نبرد)؛ متن = ل،س (نیز لی،پ،آ،ب) ۱۲ـ(آ: کش) ۱۳ـ(ب: گر)؛ و این بیت را ندارد؛ بنداری (۹۳۵ـ۹۳۶): فأطرق بهرام فقال فی نفسه: ربما أنتفع به فی بعض الحروب اذا ضاقت بی الأمور ۱۴ـل: بدو گفت؛ (و: چنین گفت با دل که) ۱۵ـ(آ: با) ۱۶ـ(آ: با سپاه)؛ س۲ (نیز آ): تیره‌راه؛ ق: جادو تیره‌راه؛ س۲ (نیز لن،پ،لن۲): جادوئی بر سپاه؛ (لی،و: جادوئی تیره‌راه؛ ل۳: جادوئی دین‌تباه؛ ب: جادو و تیره‌راه؛ ق۲: آمدش اندران کندگاه (؟))؛ متن = ل،ک؛ بنداری (۹۳۷): ثم رجع الی نفسه و قال: هل نفع هذا ملک الترک شیئا؟ ۱۷ـس۲ (نیز لن،لی ـو،ب): نیکوئیها؛ متن = ل ـل۲ (نیز ق۲.آ) ۱۸ـ(پ: شناس ـکه دارد ز یزدان سپاس)؛ بنداری (۹۳۸): و هل یرتجی الخیر إلا من اللّه المعز المذل؟ ۱۹ـس،ق،ل۲ (نیز لن،لی ـب): ازان پس؛ متن = ل،ک،س۲ (نیز ق۲) ۲۰ـ(لی: بر بی‌برش؛ ک: جدا مانده بی‌جان سر بی‌تنش؛ ق۲: بیفکند در خاک بی‌بر برش)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۹۳۹): فأمر به فضربت رقبته، و غرقت فی دمه جیفته ۲۱ـل ـل۲ (نیز ق۲ ـب): چو؛ متن = س۲ (نیز لن ۲۲ـ(لن: ای) ۲۳ـل: <داور> ۲۴ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن،لی ـلن۲،ب): <و>؛ متن = ل،ل۲ (نیز ق۲.آ) ۲۵ـس۲ (نیز لی،ل۳): فیروزی ۲۶ـل: نیروی ۲۷ـ(ب: بلندی) ۲۸ـ(آ: <ز>) ۲۹ـ(ل۳: که نوشه) ۳۰ـق (نیز ل۳.آ): رای؛ ل: دلی کو به رای؛ س (نیز لی،ب): کسی کو به رای؛ متن = ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،لن۲) ۳۱ـ(ق۲،پ،و: ازان پس) ۳۲ـ(لن۲: دبیری؛ آ: دلیری) ۳۳ـ(لن۲: نامدار) ۳۴ـک: راچو تو ۳۵ـل: نه نوشین‌روان؛ ق،ل۲ (نیز و): انوشین‌روان؛ ک: روشن‌روان؛ س۲ (نیز لی،ب): انوشیروان؛ س: جمشید و روشن‌روان؛ (لن،لن۲: بهرام و نوشین‌روان؛ ل۳: کسرای نوشین‌روان)؛ متن = (ق۲،پ،آ)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

که فرّخ‌نژادی و فرّخ‌پیی به هر تازهٔ موم بوم ریی (!) (← ۹۴۹)

همت[1] شیرمردی هم اَوَرَنگ[2] و بند — زمانی پناهی، زمانی گزند[3]
همه شهرِ ایران[4] به تو زنده‌اند! — همه پهلوانان ترا بنده‌اند!
به تو گشت بختِ[5] بلندی[6] بلند! — به تو زیردستان شده بی‌گزند[7]!
سپهبَد توی[8]، هم سپهبدنژاد — خُنُک مام کو چون تو فرزند زاد!
که فرّخ‌نژادی و فرّخ‌پیی[9] — به هر باره‌یی فرِّ بومِ ریی[10]!

پراگنده گشتند ازآن جایگاه[11] — بزرگان و هم پهلوانِ سپاه[12]

گفتار اندر فرستادن بهرام سرِ ساوه به درگاه هرمز[13]

شبِ تیره چون زلف را تاب[14] داد — همان تابِ او چشم را[15] خواب داد
پدید آمد آن[16] پرده‌ی آبنوس — برآسود[17] گیتی از[18] آوازِ[19] کوس
همی گشتِ گردون شتاب آمدش — شبِ تیره را[20] دیرياب آمدش
برآمد یکی زردکشتی از[21] آب — بیالید[22] رنج و بپالود[23] خواب
سپهبَد بیامد[24]، فرستاد کس — بنزدیکِ یارانِ فریادرس،

۱ـل، س، ق، ل[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب): ابا؛ متن =ک، س[2] (نیز لن، پ، لن[2]) ۲ـس[2]: آورند؛ (لن[2]: اورند)؛ ل، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، آ، ب): و اورنگ؛ س (نیز ق[2]، و): و اورند؛ (لن: همت رای)؛ متن =ک (نیز پ) ۳ـل[3]، لن[2]: تباهی زمانی گزند)؛ ل، س، ق، ل[2] (نیز لی، و، آ، ب): که هرگز به جانت مبادا گزند؛ (ق[2]: زمانه ز تو سرفراز و بلند)؛ متن =ک، س[2] (نیز لن، پ) ۴ـ(لن، لن[2]: شهریاران)؛ س، ق، لی، و، آ، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این دو بیت در ل،ک، ل[2]، س[2]، لن، ق[2]، ل[3]، پ، لن[2] آمده است ۵ـل (نیز لن[2]): بخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک، ل[2] (نیز لن، پ): تخت؛ متن =س[2] (نیز ق[2]، ل[3]) ۶ـ(ق[2]: بزرگی) ۷ـل: شوند ارجمند؛ ل[3] پس از این بیت افزوده است:

سرت برترست از سپهر بلند — که هرگز مبادا به جانت گزند (←۹۴۵پ)

۸ـس، س[2] (نیز لن، لی، ب): توئی؛ (ق[2]: تنی)؛ متن =ل ۹ـل: سری؛ ک: بدی؛ (لن[2]: تنی)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـس[2] (نیز آ): فرّ و بوم رئی؛ (لن: تاجوروش کنی؛ لن[2]: تاجورفش کنی (!)؛ ب: برّ و بوم رئی؛ لی: باره بوم فر بوم رئی (!)؛ ل[3]: پایه‌ئی فخر بوم ریئی)؛ ل: ستون همه شهر و بوم و بری؛ ک: به هر گونه‌ئی سرور و بخردی؛ (ق[2]: همی زیبدت تاج و تخت کیی؛ پ: ز هر گونه با فرّ و بخرد کیی)؛ متن =س، ق، ل[2] (نیز و) ۱۱ـک، س[2] (نیز ق[2]): رزمگاه؛ ل: ز آوردگاه؛ (لن: زان جایگاه)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۲ـ(لن[2]: و سپاه؛ لن: پهلوانان شاه) ۱۳ـس، ق، ل[2]: فتح‌نامهٔ بهرام چوبینه (س: <چوبینه>؛ ل[2]: چوبین) بنزد هرمز با سر ساوه‌شاه؛ س[2]: نامهٔ بهرام چوبینه با سر ساوه‌شاه؛ متن =ل؛ ک سرنویس ندارد ۱۴ـ(آ: باد) ۱۵ـس، ق، ل[2] (نیز لن، لی ـآ): چشم ورا؛ (ب: خشم ورا (!))؛ متن =ل، ک، س[2] (نیز ق[2]) ۱۶ـس[2] (نیز ب): از ۱۷ـق: بر آسوده؛ (ب: ورا سود (!)) ۱۸ـل، س، ق، ل[2] (نیز لن ـآ): ز؛ متن =ک، س[2] (نیز ب) ۱۹ـق، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، لن[2]، ب): آوای؛ متن =ل، س (نیز لن، پ، آ) ۲۰ـل: و؛ (آ: تیرهٔ)؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـل، س، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، لن[2]، آ): ز؛ (ق[2]: بر)؛ متن =ک، س[2] (نیز لن، پ، ب) ۲۲ـل، س: بیالود (بی‌نقطه)؛ ق (نیز پ، و): بپالود؛ (آ: بپالود؛ ب: بمالید)؛ متن =ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، ل[3]، لن[2]) ۲۳ـل: بیالود (بی‌نقطه)؛ (ل[3]: بپالود؛ پ: بمالید)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(و: همانگه)

که تا هرک[1] شد کشته[2] از مهتران — بزرگانِ[3] ترکان[4] و جنگی‌سران[5]،
سرانشان[6] ببرّید[7] یکسر ز تن — کسی را که بد مهترِ انجمن،
درفشی[8] درفشان پسِ هر[9] سری[10] — که بودند از آن[11] جنگیان[12] افسری[13]،
اسیران و سرها همه گرد کرد — ببردند[14] از[15] آوردگاهِ نبرد

دبیر[16] نبیسنده[17] را پیش خواند — ز هر در فراوان[18] سَخُن‌ها براند:
از آن لشکرِ نامور[19] بی‌شمار — وُ زآن[20] جنبش و گردشِ روزگار[21]،
وُ زآن[22] جنگ و از چاره از[23] هر دری — کجا رفته بُد با چُنان[24] لشکری،
وُ زآن[25] کوشش و جنگِ ایرانیان — که نگشاد روزی سُواری میان!
چُن[26] آن[27] نامه بنبشت[28] نزدیکِ شاه — گزین کرد گوینده‌یی زآن سپاه[29]
نخستین سرِ ساوه[30] بر نیزه[31] کرد — درفشی کجا[32] داشتی در نبرد،
سرانِ[33] بزرگانِ[34] توران‌زمین — چُنان هم درفشِ سوارانِ چین،
بفرمود تا بر ستورِ نَوَند — به زودی برِ شاه[35] ایران برند[36]

۱ـس ـس[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ ـب): هرکه؛ (ل[3]: هرکس که)؛ متن =ل ۲ـک: شد از کشته (وزن درست نیست)؛ (لن، لن[2]: باشد کس)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳ـل (نیز پ): بزرگان و؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۴ـ(لن: ایران؛ پ: نیکان؛ لن[2]: توران) ۵ـل: <و> جنگاوران؛ س (نیز لی، ب): گنداوران؛ (ل[3]: جنگاوران)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ ل[3] پس از این بیت افزوده است:

بزرگان برفتند تا رزمگاه — که تا هرکه شد کشته توران‌سپاه (!)

۶ـل[2]: سرایشان ۷ـک: بریدند؛ ل، س، ل[2] (نیز لن، پ، لن[2]): ببرّند؛ (و، آ: ببرند (حرف چهارم بی‌نقطه))؛ متن =ق، س[2] (نیز ق[2]، لی، ب) ۸ـس، ق (نیز لی، پ، آ): درفش؛ متن =ده دستنویس دیگر ۹ـل: ز هر سو ۱۰ـ(لی: یکی) ۱۱ـل: زان ۱۲ـل: چینیان؛ (آ: جنگ و آن)؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـل: لشکری ۱۴ـ(ل[3]: بیاورد) ۱۵ـل: ز ۱۶ـل: دبیر و ۱۷ـل، س، ک، ل[2] (نیز لن ـلن[2]، ب): نویسنده؛ متن =ق، س[2] (نیز آ) ۱۸ـ(ق[2]: دفتر اول (←در فراوان؟)) ۱۹ـ(ب: نامور لشکر) ۲۰ـل (نیز ق[2]، ب): ازان؛ (آ: وزو)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۱ـق (نیز آ): کارزار ۲۲ـل، ق (نیز ق[2]، لن[2]): ازان؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۳ـس (نیز لی): چارهٔ؛ ق (نیز آ): ز چاره از؛ ک، ل[2] (نیز و): هر چاره از؛ س[2] (نیز لن): هم چاره از؛ (پ، لن[2]: آن چاره از؛ ب: ز چارهٔ؛ ل: چاره و جنگ و از)؛ متن =(ق[2]، ل[3]) ۲۴ـ(ب: چنین؛ لی: بود آنچنان؛ و: بود از چنان) ۲۵ـل، س (نیز ق[2]): ازان؛ متن =ک، ل، ل[2]، س[2] (نیز لن، ل[3] ـآ)؛ ق، لی، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۹۵۱ـ۹۶۳): ثم إنه کتب من الغد کتابا الی هرمزد، و شرح فیه ما جری فی الحرب من أوّله الی آخره ۲۶ـل ـس[2] (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۷ـ(ق[2]: این) ۲۸ـل، س، ق، ل، ل[2]، س[2] (نیز لن ـل[3]، و ـب): بنوشت؛ متن =ک (نیز پ) ۲۹ـس (نیز لی، ب): از سپاه؛ ق (نیز و، آ): با سپاه؛ ل[2] (نیز لن، پ، لن[2]): پوینده‌ئی زان (ل[2]، لن: با؛ پ: از) سپاه؛ (ق[2]: گوینده مردی به راه)؛ متن =ل، ک، س، س[2] (نیز ل[3]) ۳۰ـ(لی: شاه) ۳۱ـ(آ: نیزه بر ساوه (!)) ۳۲ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، ب): که وی؛ ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، و، لن[2]، آ): که او؛ متن =ل ۳۳ـل: سران و؛ (لی، لن[2]: سر آن)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـس، ق، ل[2] (نیز لی، لن، لن[2]، آ، ب): سواران؛ متن =ل، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، و) ۳۵ـ(ق[2]: ازان جایگه سوی) ۳۶ـ(و: روند)؛ لن، لن[2] بیت‌های ۹۶۷ـ۹۷۳ را ندارند و به جای آنها بیت زیر را آورده‌اند:

ببردند نزدیک شاه جهان — درودی هم از پهلوان (لن[2]: پهلوانان (!)) و مهان

اسیران و آن[1] خواسته هرچ[2] بود — همی‌داشت اندر هری ناپسود[3]،
بدان تا چه فرمان دهد شهریار — فرستاد با[4] سر فراوان[5] سُوار[6]،
همان تا بوَد نیز[7] دستورِ شاه — سُوی جنگ پرموده[8] بردن سپاه
ستور نَوَند اندرآمد ز[9] جای[10] — به پیشِ سُواران یکی رهنمای[10]

وُ زآن[11] روی ترکان همه بَرهَنه[12] — برفتند بی‌ساز و اسپ[13] و بنه
رسیدند یکسر[14] به توران‌زمین — سوارانِ ترک و[15] سوارانِ[16] چین
چن[17] آمد به پرموده[18] زآن[19] آگهی — بینداخت از سر کلاه مهی!
خروشی[20] برآمد ز ترکان به زار[21] — برآن[22] مهتران تلخ شد روزگار!
همه سر پر از گرد[23] و[24] دیده پر آب — کسی[25] را نبد خَورد و آرام[26] و خواب!
وُ زآنپس[27] گوان را[28] برِ خویش[29] خواند — به[30] مژگان همی[31] خونِ دل برفشاند!
بپرسید کآن لشکرِ[32] بی‌شمار — گه[33] رزم[34] جستن[35] نکردند[36] کار؟

۱ـ(لی: از) ۲ـس، ق، ل[2] (نیز ق[2]ـو، آ، ب): هر چه؛ متن =ل؛ س[2] بیت‌های ۹۶۸ـ۹۷۰ را ندارد؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:
فرستاد نزدیک شاه جهان — فرستاده رفت از در پهلوان
۳ـل، س، ق، ل[2] (نیز ق[2]ـو، آ، ب): نابسود؛ متن تصحیح قیاسی است ۴ـس (نیز ب): بر ۵ـک: سواران؛ س، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): سرفرازان؛ متن =ل (نیز ق[2]، ب) ۶ـک: کار ۷ـ(و: پیش)؛ ک: نیز تا بود؛ (ق[2]: همی‌بود تا پیش)؛ متن =ل، س، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، پ، آ، ب) ۸ـل (نیز لی): بژموده؛ ق (نیز ل[3]): بزموده؛ (و: برموده (بی‌نقطه))؛ متن =س، ک (نیز ق[2]، پ، و، ب، بنداری): برموده ۹ـ(ل[3]: به) ۱۰ـل: جا ـ رهنما؛ ک، ق[2] پس از این بیت افزوده‌اند:
کشیدند رنج و سپردند راه — بدان تا بزودی ببینند شاه
بنداری (۹۶۴ـ۹۷۱): و نفذ الیه رأس ساوه‌شاه و رأس ولده الأصغر بغبور، مع رءوس قوّادهم و أمرائهم، و مع من حصل من الأسری فی یده ۱۱ـک، س[2] (نیز ق[2]، پ، و): وزین؛ متن =ل، س، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، آ، ب) ۱۲ـ(ق[2]: گریزان همه) ۱۳ـک، س[2] (نیز و): بی‌اسب و ساز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـک: پویان؛ س[2]: گریان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـ(آ: <و>) ۱۶ـل: دلیران ۱۷ـل ـ س[2] (نیز ل ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۸ـل: بژموده؛ ق (نیز ل[3]، آ): بزموده؛ (لن[2]: پژموده)؛ متن = ده دستنویس دیگر و بنداری: برموده ۱۹ـس، ق، ک، ل[2] (نیز ل[3]، آ): این؛ (ق[2]، ب: زین؛ لی: آن)؛ متن =ل، س[2] (نیز لن، پ، لن[2]، و) ۲۰ـ(ب: خروشان) ۲۱ـ(آ: هزار) ۲۲ـس (نیز لی، ب): ابر ۲۳ـ(ق[2]: خاک) ۲۴ـ(لی: <و>) ۲۵ـ(ق[2]: یکی) ۲۶ـس، ق، ل[2] (نیز لن، لی، ل[3]، لن[2]، آ، ب): نه خورد و نه آرام؛ (و: نه آرام و نه خورد)؛ متن =ل، ک، س[2] (نیز ق[2]، پ)؛ بنداری (۹۷۲ـ۹۷۶): قال: و لما تناهی الخبر الی برموذه بما جری علی أبیه رمی بالتاج عن رأسه و أخذ فی البکاء و العویل (بنداری ترجمهٔ بیت‌های ۹۷۲ـ۹۸۷ را پس از ترجمهٔ بیت‌های ۹۸۸ـ۱۰۲۷ آورده است) ۲۷ـل (نیز ق[2]): ازان‌پس؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۸ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، آ، ب): یکی را؛ س[2]: سوگواران؛ متن =ل، ک (نیز لن، ق[2]، ب، و، لن[2]) ۲۹ـس[2]: سوی خویش؛ (و: همه پیش)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۰ـس (نیز لی): ز ۳۱ـ(و: همه) ۳۲ـل: کز لشکری ۳۳ـل: که در ۳۴ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ل، آ، ب): جنگ؛ متن =ل، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، و، لن[2]) ۳۵ـک: کردن ۳۶ـ(ب: بکردند)؛ بنداری (۹۷۷ـ۹۷۸): ثم قال: کیف تم علیه ذلک مع کثرة عدده و قلة عسکر عدوّه؟

چُنین داد پاسخ ورا[1] رهنمون — که ما داشتیم آن[2] سپه را زبون
چو بهرامِ جنگی به هنگامِ کار — نبیند کس اندر[3] جهان یک سُوار!
[ز رستم فزون‌ست هنگام جنگ — دِلیران بگیرند پیشش درنگ[4]]
نبد لشکرش زآنِ[5] ما صد یکی — نَخست[6] از دِلیرانِ او[7] کودکی!
جهاندار یزدان ورا برکشید — کزین[8] بیش گویم[9]، نباید[10] شنید!
چو پرموده[11] بشنید گفتارِ اوی[12] — پراندیشه گشتش دل[13] از کارِ اوی[12]!
بجوشید[14] و رخسارگان زرد کرد[15] — به دردِ دل[16] آهنگِ آورد کرد!
سپه بودش از[17] جنگیان صد هزار — همه نامدار ازدرِ کارزار!
ز خرگاه[18] لشکر به هامون کشید — بنزدیکیِ رودِ جیحون کشید[19]

وُ زآنپس کجا[20] نامه‌ی پهلوان — بیامد برِ شاهِ روشن‌روان[21]،

۱ـک، س[2] (نیز لن، پ، لن[2]): یکی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ(آ: این)؛ ک پس ازاین بیت و ق[2] پس از بیت سپین افزوده‌اند:
هر آن شاه کو خوار دشمن گرفت — به مرگش هوادار (ق[2]: همان بر تن خویش) شیون گرفت
بنداری (۹۷۹): فقال له بعض أصحاب أبیه: قد أعجبتنا کثرتنا، و استصغرنا العدوّ ۳ـ(ق[2]، و: کسی در)؛ در ل[2] لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۴ـس ـ ل[2]، لن ـ ب این بیت را ندارند؛ این بیت تنها در ل، س[2] آمده است؛ ترجمهٔ این بیت و بیت پیشین در بنداری نیست ۵ـل: راز؛ (ق[2]: لشکر او ز) ۶ـل (نیز لن، و): بخست (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل[2] (نیز پ، لن[2]): نجست؛ س[2] (نیز ل[3]): بخست؛ (ب: بجست)؛ متن = س، ق، ک (نیز ق[2]، لی، آ) ۷ـل، ق، ل[2]، س[2] (نیز لن، ل[3]ـآ): ما؛ متن = س، ک (نیز ق[2]، لی، ب) ۸ـل: ازین؛ (ق[2]: چو زین)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـس، س[2] (نیز لی): کوشم (گوشم؟)؛ (ب: نیز بیشم)؛ متن =ل، ل[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]ـآ) ۱۰ـس: نشاید؛ در ک این لت خوانا نیست؛ بنداری (۹۸۲ـ۹۸۳): فإنهم کانوا بالنسبة الینا أقل من نسبة الواحد إلی الألف، فآثره اللّه تعالی علینا و رزقه النصر و آتاه الظفر ۱۱ـل (نیز لن[2]): بژموده؛ ق، س[2] (نیز لی، ل[3]): بزموده؛ (لی، و: برموده (بی‌نقطه))؛ متن = س، ک، ل[2] (نیز ق[2]، پ، آ، ب، بنداری): برموده ۱۲ـل، س، ق، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب): او؛ متن =ک، ل[2] (نیز لن، پ، لن[2]) ۱۳ـل[2]: بودش دل؛ (لن، لن[2]: شد دلش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(ق[2]: شنید این) ۱۵ـل، ق: کرد زرد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـس: دل درد؛ ق، س[2]: در <د>دل؛ ل[2]: دل اندر؛ متن =ل، ک (نیز لن، ق[2]، ل[3]ـلن[2]، ب)؛ لی این بیت و آ این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ بنداری (۹۸۴ـ۹۸۵): فاستعر عند ذلک استعار النار، و صمم العزیمة علی طلب الثار ۱۷ـس، ق، ل[2] (نیز ل[3]، ب): کرد ازان؛ ک: بود ازین؛ (لن، پ، و، لن[2]: بود ازان؛ ق[2]: بردش از؛ لی: کرد از)؛ متن =ل، س[2] ۱۸ـس (نیز لی): درگاه؛ (ق[2]: چو برموده)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لن[2]: رسید)؛ ل[3] این بیت را ندارد؛ ک، ق[2] پس از این بیت افزوده‌اند:
ک: بدین تا به کین پدر سرفراز — به بهرام چوبینه آرد گذار (!)
ق[2]: بدان تا به کین سرافرازشاه — کند روز بهرام چون شب سیاه
بنداری (۹۸۶ـ۹۸۷): و نهض فی مائة ألف مقاتل و نزل علی شاطئ جیحون فعبر الماء ۲۰ـس (نیز لی، ب): چو زانجایگه؛ ق، ل[2] (نیز ل[3]، پ، و): وزانجایگه؛ (لن، لن[2]: وزانجا کجا؛ ق[2]: ازان پس کجا؛ آ: در آن جایگه)؛ متن = ل، ک، س[2] ۲۱ـس، ل[2] (نیز لی، پ، آ): پور نوشین‌روان؛ متن = ده دستنویس دیگر

نشسته جهاندار با مهتران[1]
همی‌گفت کای نامورکهتران[2]،
۹۹۰ دو هفته بدین[3] بارگاهِ[4] مهی
نیامد ز بهرام هیچ آگهی،
چه گویید، ازین‌پس[5] چه شاید بدن؟
بباید[6] بدین[7] داستان‌ها زدن!
همانگه که[8] گفت این[9] سَخُن شهریار
بیامد ز درگاه سالارِ بار،
شهنشاه را زآن سَخُن مژده داد
که جاوید بادا[10] جهاندار شاد،
که بهرام بر ساوه پیروز گشت[11]
به رزم[12] اندرون گیتی‌افروز گشت[13]!
۹۹۵ سبک مردِ بهرام را پیش خواند
وُ زآن[14] نامدارانْش برتر نشاند!
فرستاده گفت: ای سرافرازشاه
به کامِ تو شد کارِ آن رزمگاه!
انوشه بَدی[15]، شاد و[16] رامش‌پذیر[17]
که بخت بداندیش برگشت[18] پیر!
سرِ ساوه و آنِ کهتر پسرْش[19]
که فغفور خواندی بدانگه[20] پدرْش[21]،
زده بر سرِ نیزه‌ها بر دَرَست[22]
همه شهر نظّاره‌ی[23] آن[24] سرست!
۱۰۰۰ شهنشاه بشنید[25]، بر پای خاست
به زودی خم آورد[26] بالایِ راست،

۱ـل: موبدان؛ (پ: کهتران)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـل: بخردان؛ ک، س۲: چاره‌گر کهتران؛ س (نیز لی، و، ب): بیچاره آن سروران؛ ق: بی‌چارهٔ سروران؛ ل۲ (نیز ل۳،آ): بیچاره ای سروران؛ (لن، پ، لن۲: بیچاره آن کهتران (پ: مهتران))؛ متن = (ق۲)؛ بنداری (۹۸۸ـ۹۸۹): قال: و قعد هرمزد یوما فی إیوانه، و فی خدمته أصحابه و أمراؤه فقال لهم ۳ـس، ق (نیز ل۳، پ، آ): برین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـک: کارگاه؛ در س، لی، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۹۹۰): قد مضت علینا خمسة عشر یوما لم یأتنا فیها عن بهرام خبر ۵ـ(ق۲: زین‌پس؛ ل۳: و این خود)؛ ل: گوید ازین‌پس؛ (لن، لن۲: دانی درین و)؛ س، ل۲ (نیز لی، و، آ، ب): که این خود چه بود و؛ (پ: تو گویی چه بود و)؛ متن = ک، س۲ ۶ـ(ق۲: نباید) ۷ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، و): برین؛ (لن، لن۲: همه)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لی، پ، آ، ب)؛ بنداری (۹۹۱): و ما ندری کیف حاله، و إلام انتهی أمره، مع ملک الترک ۸ـق (نیز ق۲): چو ۹ـق: آن؛ س پیش از این بیت و ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

کسی را نبد خورد و آرام و خواب دل اندر شتاب و روان در (ق۲: بر) شتاب

۱۰ـ(ق۲: باد این)؛ ل۲ بیت‌های ۹۹۳ـ۹۹۹ را ندارد؛ س به جای این بیت و ق۲ پس از بیت بالا (۹۹۲پ) افزوده‌اند:

به مژده بر شهریار جهان بدو بازگفت آشکار و نهان
(ق۲: بدان تا بگوید ز کار جهان)

۱۱ـ(آ: شد)؛ (ق۲: همانگه چو گفت این سخن شهریار (← ۹۹۲آ؛ پساوند ندارد)) ۱۲ـ(آ: رز‌دم>) ۱۳ـ(آ: شد)؛ بنداری (۹۹۲ـ۹۹۴): فلم یبرح ذلک المجلس حتی أتاه حاجب الباب، و بشّره بظفر بهرام و وصول رسوله ۱۴ـس۲: ازان؛ بنداری (۹۹۵): فأمر بإدخاله علیه. فدخل فتلقاه و أکرمه و احترمه ۱۵ـ(ق۲، لی، پ: بزی) ۱۶ـک: شاه و؛ (لن: شاه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـس: روشن‌پذیر ۱۸ـل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): تو گشت؛ متن = س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)؛ بنداری (۹۹۶ـ۹۹۷): فهنأه الرسول بالفتح الجلیل و النصر العزیز ۱۹ـ(لن، لن۲: پسر)؛ ق (نیز ل۳): مهتر پسرش؛ ک (نیز پ، و): مهتر پسر؛ ل: شاهست و کهتر پسر؛ (آ: و آن نبرده پسرش)؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲ <و، لی، ب) ۲۰ـک (نیز پ): مرو را؛ (ق۲: هم آنگه)؛ ل: خواندش آنگه؛ (لن، لن۲: خواندش (لن۲: می‌خواند) وی را؛ و: خواندش بدانگه)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۲۱ـل، ک (نیز لن، پ، و، لن۲): پدر؛ متن = س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۲۲ـک: تیرها بر برست (!) ۲۳ـ(ق۲: نظاره بر) ۲۴ـ(پ: هر)؛ بنداری (۹۹۸ـ۹۹۹): و أخبره باتیانه برأس ساوه شاه، و رأس ولده ۲۵ـ(آ: بشنید و) ۲۶ـس: برآورد

همی‌بود بر[1] پیشِ یزدان به پای[2]
همی[3] گفت کای[4] داورِ رهنمای[2]،
بداندیشِ ما را تو کردی تباه[5]
تؤی[6] آفریننده‌ی هور و ماه[5]!
چُنان زار و نومید بودم ز بخت[7]
که دشمن نگون اندرآمد ز تخت[7]!
سپهبَد نکرد این[8]، نه جنگی[9] سپاه
که یزدان بُد این بنده[10] را نیک‌خواه!
۱۰۰۵ بیاورد[11] گنجِ درم صد[12] هزار
ز گنجی که بود از پدر[13] یادگار،
سه‌یک زآن نخستین[14] به درویش داد
پرستندگان را درم بیش[15] داد،
سه‌یک دیگر از بهر[16] آتشکده
همان[17] مهر و[18] نوروز و جشنِ سده،
فرستاد تا هیربَد را دهند[19]
که در پیشِ[20] آتشکده برنهند[21]،
سیوم[22] بهره جایی[23] که ویران بود
رباطی که اندر بیابان بود،
۱۰۱۰ کند یکسر آباد جوینده[24] مزد[25]
نباشد به راه‌اندرون بیمِ دزد[26]
ببخشید پس[27] چهارساله خراج
به درویش و آن را که بد[28] تختِ عاج[29]
نبشتند[30] پس نامه از[31] شهریار
به هر کشوری سوی[32] هر نامدار،

۱ـس (نیز ق۲، لی، ب): در؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـل: پا ـجا ۳ـس، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): چنین؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۴ـ(لن، ق۲، پ: ای) ۵ـل۲: هلاک ـآب و خاک ۶ـس ـس۲ (نیز لن ـب): توئی؛ متن = ل ۷ـ(لی: تخت ـبخت) ۸ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): و؛ (پ: آن)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲) ۹ـ(آ: چندین) ۱۰ـجنگ؛ (ق۲: بند)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۰۰۰ـ۱۰۰۴): فوثب الملک قائما من السرور و الفرح. و سجد للّه تعالی شکرا علی ما أتاح له من ذلک ۱۱ـ(پ: برآورد) ۱۲ـل: ازآنپس صد و سی؛ س، ق (نیز لن، و، لن۲، ب): گنجی (ب: گنج و) درم صد؛ ک: بندوی (؟) را سی؛ (ق۲: دینار چون صد)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ) ۱۳ـل (نیز ق۲): بد از پدر؛ س (نیز لی، ب): بدان (ب: بد از) گنج نوشین‌روان (لی: نوشیروان)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۰۰۵): و أمر بإحضار مائة ألف درهم ۱۴ـ(و: درم را)؛ ک (نیز پ): آن درم را؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): سبک (← سه‌یک) آن درم را؛ (لن: یکی گنج ازان‌پس؛ ق۲: سبک (← سه‌یک) آن نخستین؛ لن۲: سبک (← سه‌یک) زان دو گنجی)؛ متن = ل، س۲ (نیز ← ق۲) ۱۵ـ(ل۳: سراینده را جامهٔ خویش)؛ بنداری (۱۰۰۶): و أمر بصرف بعض إلی الفقراء و المحتاجین و العباد و الصالحین ۱۶ـس: بهره از بهر؛ ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): غنیمت که بد (لی: کند) پیش؛ (لن، لن۲: و دیگر بدی (لن۲: شدی) پیش؛ ق۲: سبک دیگر از بهر؛ پ: و دیگر سه‌یک پیش)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز و) ۱۷ـس (نیز ق۲): هم از؛ (ل۳: همه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): <و←؛ ل، س، ک (نیز ق۲): بهر؛ متن = (آ) ۱۹ـک: دهد ۲۰ـ(پ: بر پیش؛ و: بنیاد)؛ س (نیز ب): چه در پیش؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـک: در نهد؛ (لی: در نهند؛ و: زان نهند)؛ س۲: آتش دله (؟) برنهند؛ (ق۲: آتش بر آتش نهند؛ لن۲: آتش کله (؟) برنهند)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، آ، ب) ۲۲ـل، ک (نیز آ): سیم؛ س، ق (نیز ق۲): سوم؛ س۲ (نیز ب): سؤم؛ (لن: دگر؛ لی: سیؤم؛ پ: سئیم)؛ متن = ل۲ (نیز ل۳، و، لن۲) ۲۳ـ(و: چاهی) ۲۴ـس (نیز لی، ب): داننده؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی ـو، آ، ب): مرد؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۲۶ـل (نیز پ): و درد؛ (ق۲: و دزد)؛ س (نیز لی، ب): بدان (س: بدو) جویباران پراکنده کرد؛ ق: چنان تا بدان پاک برکنده کرد؛ ل۲: بدان تا بدان بال برکنده کرد؛ (ل۳: بدان تا نباشد به ره بیم و درد؛ و: نیابد به راه اندرون بیم کرد؛ آ: یلان باید آن پاک برکنده کرد)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، لن۲؛ نیز ← ق۲)؛ بنداری (۱۰۰۷ـ۱۰۱۰): و صرف بعضها إلی بیوت النار و عمارة الربط و المعابر و غیرها من أبواب البر ۲۷ـس، ق (نیز آ): بر؛ ل۲: مر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـس: بر؛ ک: با؛ (لن۲: <جد بد>)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـس۲ (نیز لن، ق۲، پ، و): و تاج؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۰۱۱): ثم أمر بإسقاط خراج الأرض عن الناس أربع سنین ۳۰ـل، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ): نوشتند؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، ب) ۳۱ـل۲: <از>؛ (آ: نامهٔ) ۳۲ـس ـل۲ (نیز لی ـو، آ، ب): نزد؛ (لن، لن۲: و به)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲)

که بهرام پیروز شد بر سپاه بریدند بی‌بر[1] سرِ ساوه‌شاه

پرستنده بُد[2] شاه در هفت[3] روز به هشتم چو بفروخت[4] گیتی‌فروز،
فرستاده‌ی پهلوان را بخواند به مهر از برِ نامداران نشاند[5]
مرآن نامه را خوب[6] پاسخ نبشت[7] درختی[8] به باغِ بزرگی[9] بکشت
یکی تختِ سیمین[10] فرستاد نیز دو نعلینِ[11] زرّین و هرگونه چیز
ز هیتال تا پیشِ رود[12] بَرَک[13] به بهرام بخشید و بنبشت چَک[14]
بفرمود کان خواسته بر سپاه ببخش آنچ[15] آوردی از رزمگاه[16]
مگر گنجِ ویژه[17] تنِ ساوه‌شاه که آورد باید بدین[18] بارگاه
وُ زآنپس[19] تو خود[20] جنگِ[21] پرموده[22] ساز ممان تا شود شاهِ[23] گردن‌فراز[24]!

۱ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، آ، ب): بریدش به خنجر؛ (پ: بدیدند بی‌تن)؛ متن = ل، س[2] (نیز لن، و، لن[2])؛ ک از ۱۰۱۳آ و ۱۰۱۹ب یک بیت ساخته و ۱۰۱۳ب ـ ۱۰۱۹آ را انداخته است؛ ق[2] به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

که بهرام بر ساوه پیروز گشت سر تخت ما گیتی‌افروز گشت

۲ـل[2]: شد؛ (ق[2]: پرستندهٔ)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـس (نیز لی، ب): تا هفت؛ (لن، پ، و، لن[2]: دو هفته)؛ متن = ل، ق، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، آ) ۴ـق، ل[2] (نیز ل[3]، آ، ب): وزانپس چو بفروخت؛ س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، و، لن[2]): چو برزد سر از چرخ (ق[2]: کوه؛ پ: برج)؛ متن = ل، س (نیز لی) ۵ـس[2]: ناز از بر پهلوانان نشاند؛ (لن، لی، پ، و، لن[2]، آ، ب: به شادی (لی، ب: مقدار؛ آ: میدان؛ پ: مرد را) بر نامداران نشاند؛ ق[2]: بسی خوبتر داستانها براند)؛ متن = ل، ق، ل[2] (نیز ل[3])؛ س به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

فرستادهٔ پهلوان خواندند بر نامدارانش بنشاندند

۶ـس، ق، ل[2] (نیز لن ـ آ): زود؛ متن = ل، س[2] ۷ـل، ق، ل[2]، س[2] (نیز لن، ل[3] ـ لن[2]): نوشت؛ متن = س (نیز ق[2]، لی، آ) ۸ـ(پ: درخت و) ۹ـس (نیز لی): به باغ بزرگی درختی؛ ب بیت‌های ۱۰۱۶ـ۱۰۶۱ را ندارد؛ بنداری (۱۰۱۲ـ۱۰۱۶): ثم استحضر رسول بهرام بعد أسبوع و کتب جواب کتابه ۱۰ـل، ل[2]، س[2] (نیز ل[3]): زرّین؛ متن = س، ق (نیز لن، ق[2]، لی، پ ـ آ)؛ بنداری: من الفضة ۱۱ـس: برو نقش؛ ق: درو میخ؛ س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، و، لن[2]): چو (س[2]: چه) نعلین؛ (لی: بدو نقش؛ آ: درونش ز)؛ متن = ل، ل[2] (نیز ق[2])؛ بنداری (۱۰۱۷): و رتب له تختا من الفضة، و نعلین من الذهب، و نفذها الیه مع تحف کثیرة و هدایا جلیلة ۱۲ـ(لن[2]: <رود>) ۱۳ـس، ق، ل[2] (نیز لی، و، آ): بزرگ؛ س[2] (نیز لن[2]): یزرک (؟)؛ متن = ل (نیز ق[2]، ل[3]) ۱۴ـ(لن: شاه سترگ)؛ س، ق، ل[2] (نیز لی، و، آ): داد آن دلیر سترگ؛ (پ: بدادش بدان پهلوان سترگ)؛ متن = ل، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، لن[2]): بنوشت؛ بنداری (۱۰۱۸): و کتب له المنشور بممالک خراسان و ماوراءالنهر من حدّ بلاد الهیاطلة إلی الوادی المعروف بوادی برک ۱۵ـق ـ س[2] (نیز لی ـ آ): آنچه؛ متن = ل، س (نیز لن، ق[2]) ۱۶ـک (نیز پ): آورده‌ئی تو ز راه؛ س[2] (نیز لن، ق[2]، لن[2]): دیدی (لن: باشد) ز (س[2]، ق[2]: به) بی‌راه و راه؛ متن = ل، س، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ) ۱۷ـ(و: ویژه گنج) ۱۸ـس[2]: برین؛ س، ق، ل[2]، لی، آ این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ک، س[2]، لن، ق[2]، ل[3]، پ، و، لن[2] آمده و بنداری نیز داشته است؛ بنداری (۱۰۱۹ـ۱۰۲۰): و أمره أن یفرّق ما أفاءه اللّه علیه من الأنفال و الغنائم علی من معه من العسکر ما خلا خزانة ساوه خاصة فإنه ینفذها الیه ۱۹ـ(ق[2]: ازآن پس) ۲۰ـس: بر؛ ق (نیز لی، آ): مر؛ ل[2]: سر؛ (لن: برو؛ ل[3]، و: همی؛ لن[2]: بران)؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز ق[2])؛ پ ← ۲۱ـ(پ: پیکار) ۲۲ـل (نیز لن[2]): بژموده؛ س (نیز لن، و، آ): برموده (بی‌نقطه)؛ ل[2]، س[2] (نیز لی، ل[3]): برموده (در ل[2] حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = ق، ک (نیز ق[2]، پ، بنداری): برموده ۲۳ـل: خصم؛ س: شاد و؛ ک (نیز ل[3]، و، لن[2]): شاه و؛ ل[2]: بیش و؛ (لی: شاد)؛ ق: همی تا شوی شاد و؛ متن ← ۲۴ـ(ق[2]: کار بر ما دراز)؛ متن = س[2] (نیز لن، پ، آ)؛ بنداری (۱۰۲۱): و أن ینهض إلی مقاتلة آبن ساوه الأکبر

هم ایرانیان را فرستاد چیز نبشته به هر شهر[1] منشور نیز
فرستاده را خلعت آراستند پس اسپِ کیی[2] پهلوان[3] خواستند،
فرستاده چون پیشِ[4] بهرام شد سپهبدار ازو[5] شاد[6] و پدرام[7] شد
غنیمت ببخشید پس[8] بر سپاه جزاز گنجِ ناپاک‌دل ساوه‌شاه،
فرستاد با استوارانِ[9] خویش جهاندیده[10] و نامدارانِ[11] خویش،
ببردند یکسر به درگاهِ شاه سپهبَد سُوی جنگ شد با سپاه[12]

گفتار اندر رزم بهرام چوبینه با پرموده پسر ساوه‌شاه[13]

ازو[14] چون به پرموده[15] رفت[16] آگهی که جویدهمی تختِ شاهنشهی،
دزی داشت پرموده[17] آوازه[18] نام کزآن[19] دز بُدی[20] ایمِن و شادکام،
نهاد آنچ[21] بودش به دز[22] در[23] درم ز دینار و[24] از[25] گوهر و بیش و کم
ز[26] جیحون گذر کرد خود با سپاه بیامد گرازان[27] سُوی[28] رزمگاه!
دو لشکر به[29] تنگ اندرآمد به جنگ به ره‌بر نکردند جایی درنگ[30]

۱ـل، س، ل[2] (نیز لن[2]): نوشته به (ل[2]: ز) هر شهر؛ ق: نوشتند به هر جای؛ (و: به هر شهر بنوشت)؛ متن = ک، س[2] (نیز لن، ق[2] ـ پ، آ) ۲ـل، س، ق (نیز لی، آ): جهان؛ (ل[3]: کسی؛ و: گو؛ لن[2]: کش)؛ متن ← ۳ـ(ق[2]: بسی گوهر و نیکوی)؛ متن = ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، پ)؛ بنداری (۱۰۲۲ـ۱۰۲۳): ثم خلع علی الرسول و ردّه الی صاحبه ۴ـ(آ: نزد) ۵ـس، ق (نیز ل[3]): ازان؛ س[2]: زو؛ ک (نیز پ): سپه باز ازو؛ ل[2] (نیز لی، آ): سپهبد ازان؛ متن = (ق[2]، لن، لن[2]) ۶ـ(ل[3]: تند) ۷ـق (نیز لی): به رام؛ (ق[2]: با کام؛ پ: با رام)؛ متن = س، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ل[3]، لن[2]، آ)؛ و به جای این لت آورده است: همه راه دلشاد و پدرام شد؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۰۲۴): فلما حصل عند بهرام فرح بجواب کتابه و استبشر بما أنعم علیه الملک فی خطابه، و تلقی أمره بالامتثال ۸ـ(لن[2]: <پس>) ۹ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ): آن سواران؛ (لن، پ، لن[2]: او سواران)؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز ق[2]) ۱۰ـک: پسندیده ۱۱ـق: پای‌کاران ۱۲ـق این بیت را ندارد؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

چو کار سپه سر به سر راست کرد همی جنگ برموده را راست کرد(!)

بنداری (۱۰۲۵ـ۱۰۲۷): و فرّق الغنائم علی عسکره، و نفذ خزانة ساوه‌شاه إلی حضرة سلطانه و مالک أمره. و تفرّغ لقتال الخاقان برموذه بن ساوه و حربه ۱۳ـل: خبر یافتن بزموده از بهرام چوبین؛ ق: جنگ بژموده شاه ترکان با بهرام چوبینه رازی؛ ک: رزم کردن بهرام با <بر>موده پسر ساوه‌شاه؛ ل[2]: رزم بزموده با بهرام چوبین؛ س[2]: جنگ بهرام چوبینه با برموده؛ متن = س؛ بنداری: ذکر ماجری بین بهرام جوبین و بین برموذه بن ساوه‌شاه، و ما آنتهی الیه أمرهما ۱۴ـس (نیز آ): ازان؛ ق: وزین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـل، ق (نیز لن[2]): بژموده؛ (لن: برموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ لی، ل[3]، پ: بزموده)؛ متن = س، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، و، آ) ۱۶ـل: شد؛ ترجمهٔ بیت‌های ۱۰۲۸ـ۱۰۳۱ در بنداری نیست ۱۷ـل، ق (نیز لن[2]): بژموده؛ ل[2] (نیز لن، و): برموده (بی‌نقطه)؛ (لی، ل[3]: بزموده)؛ متن = س، ک، س[2] (نیز ق[2]، پ، آ) ۱۸ـل: افراز؛ س (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ): آواره؛ ق: آباد؛ ل[2]: وآره؛ (لن: آویره؛ لن[2]: آویزه؛ لی: کهواره؛ پ: اوراه)؛ متن = ک، س[2] ۱۹ـق: وزان ۲۰ـ(آ: <بدی>) ۲۱ـ(لی، پ، و، لن[2]، آ: آنچه) ۲۲ـس: دل ۲۳ـ(آ: بر) ۲۴ـ(لن: <و>) ۲۵ـق، س[2] (نیز لن، لن[2]، آ): ز ۲۶ـ(لن، ق[2]، پ، و، لن[2]: به) ۲۷ـ(لن: لرازان) ۲۸ـ(آ: بدان) ۲۹ـس ـ س[2] (نیز لن ـ لن[2]): چو؛ متن = ل ۳۰ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]): زمین (ق، ل[2]، ل[3]: جهان) آمد از سم اسبان به خم؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]، آ): و لت‌های این بیت را پس و پیش کرده و بیت‌های ۱۰۳۲ـ۱۰۳۴ را نیز به هم ریخته است: ۱۰۳۴، ۱۰۳۳، ۱۰۳۲؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد

به دو منزلی[1] بلخ هر دو سپاه
گزیدند شایسته دو[2] رزمگاه

میانِ دو لشکر دو فرسنگ بود
که پهنایِ دشت[3] ازدرِ[4] جنگ بود

۱۰۳۵ دگر[5] روز بهرامِ[6] جنگی برفت
به دیدارِ گردانِ پرموده[7] تفت[8]

نگه کرد پرموده[9] او را بدید
ز هامون یکی تندبالا گزید

سپه را سراسر همه برنشاند
چُنان شد که در دشت جایی نماند[10]!

سپه دید پرموده[11] چندانک[12] دشت
ز[13] دیدارِ[14] ایشان همی[15] خیره گشت!

ورا دید کز[16] پیشِ آن لشکرش
به گردون برآورده[17] جنگی‌سرش!

۱۰۴۰ غمی گشت[18] و[19] با لشکر خویش گفت
که این پیشرَوْ را هِزَبرست جفت[20]!

شمارِ سپاهش پدیدار نیست
هم این[21] رزم را کس خریدار نیست!

سپهدارِ[22] گردنکش و خشمناک
همی خون شود زیر[23] او تیره[24] خاک!

چو شب تیره گردد شبیخون کنیم[25]
ز دل بیم و اندیشه[26] بیرون کنیم[25]

چو پرموده[27] آمد[28] به پرده‌سرای
همی‌زد ز[29] هرگونه از جنگ رای[30]

۱۰۴۵ همی‌گفت کین[31] از هنرها یکی‌ست
اگر چه سپه‌شان کنون[32] اندکی‌ست،

۱ـل: منزل؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و): منزل از؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲ـ(پ، و: یک)؛ بنداری (۱۰۳۲ـ۱۰۳۳): و تلقاه بهرام من هذا الجانب فنزل الفریقان علی مرحلتین من بلخ ۳ـل: جنگ (!)؛ (لن: که پهنا درو؛ و: یکی پهن دشت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـل: بر؛ بنداری (۱۰۳۴): و بین العسکرین مقدار فرسخین. و کان ذلک یوم الأربعاء ۵ـل: در ۶ـ(لی: بزموده) ۷ـل: بژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی: برموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۳: بزموده؛ لن۲: بژموده)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، بنداری): برموده ۸ـک (نیز لن): رفت؛ ق، ل۲، لی، آ بیت‌های ۱۰۳۶ـ۱۰۳۸ را ندارند؛ بنداری بیت‌های ۱۰۳۵ـ۱۰۵۰ را ترجمه نکرده است ۹ـل: بژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی: برموده (بی‌نقطه)؛ ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و)؛ ق، ل۲، لی، آ بیت‌های ۱۰۳۶ـ۱۰۳۸ را ندارند ۱۰ـس، ق، ل۲، لی، آ این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ک، س۲، لن، ق۲، ل۳ـلن۲ آمده است ۱۱ـل: بژموده؛ ق: آسوده؛ ل۲ (نیز لن): برموده (بی‌نقطه)؛ (لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و) ۱۲ـ(ل۳، و: چندان به؛ پ، لن۲: چندانکه) ۱۳ـ(لن، پ، لن۲: به؛ و: که) ۱۴ـ(و: دیدار از) ۱۵ـ(ق۲: همه) ۱۶ـل، ک، س۲ (نیز ق۲): در؛ (و: بر)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ) ۱۷ـل، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ): برآورد؛ (پ: همی بر (وزن درست نیست))؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

شگفتی برآن برز و یالش بماند فراوان همی نام یزدان بخواند

۱۸ـ(لن، ق۲، لن۲: همی‌گشت؛ لی: غمین گشت؛ و: همی‌دید) ۱۹ـق: <و> ۲۰ـ(لن، لن۲: پیشرو و (لن۲: <و>) اهرمن هست جفت؛ آ: راز از ما نباید نهفت)؛ ق (نیز پ): با پیش‌رو انجمن گشت جفت؛ ک: با پیش‌رو اهرمن باد جفت؛ ل۲: این کار پیدا نماند نهفت؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و) ۲۱ـل: همان؛ س: چنین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، آ): سپهدار و ۲۳ـک: پیش ۲۴ـق: همان شیر پیشش همان مرد و ۲۵ـل: کنم ۲۶ـس ـس۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ): ترس و اندیشه؛ (ق۲: وز سر اندیشه؛ و: کینه و ترس)؛ متن = ل ۲۷ـل: بژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: بژموده؛ (لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن (بی‌نقطه)، ق۲، پ، و، آ) ۲۸ـ(ق۲: آید) ۲۹ـ(ل۳: به) ۳۰ـ(ق۲: با خویش رای؛ و: در آن جنگ هرگونه رای؛ لن۲: ز هرگونه از چنگ و نای) ۳۱ـس، ق (نیز لن، ل۳، لن۲، آ): این ۳۲ـ(ق۲: همی؛ لن: شهنشه کنون؛ لن۲: درسان (!) کنون)؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، آ): که بهرام یل را (ک: با) سپاه؛ متن = ل، ق (نیز پ، و)

شُواران و[1] گردانِ[2] پرمایه‌اند
ز گردن‌کشان برترین[3] پایه‌اند،

سلیح‌ست[4] و بهرام‌شان پیشرَوْ
که گردد سنان پیشِ او خار و خَوْ[5]

به پیروزی ساوه‌شاه اندرون
گرفته دل و مست گشته[6] به[7] خون!

اگر یار باشد جهان‌آفرین
به خونِ[8] پدر خواهم[9] از کوه[10] کین!

۱۰۵۰ بدانگه که بهرام شد جنگ‌جوی
از[11] ایران سُوی ترک بنهاد روی،

ستاره‌شمَر گفت بهرام را
که در چارشنبد[12] مزن گام را،

اگر[13] زین بپیچی[14]، گزند آیدت
همه[15] کار[16] ناسودمند آیدت!

یکی باغ بد در میان سپاه
ازین[17] روی و زآن[18] روی بُد رزمگاه[19]

بشد چارشنبد[20] هم از[21] بامداد
بدان باغ کامروز باشیم[22] شاد

۱۰۵۵ ببردند پرمایه گستردنی
می و رود و[23] رامشگر و خوردنی

بیامد بدآن باغ و[24] می درکشید[25]
چو پاسی ز تیره‌شب اندرکشید[26]،

طلایه بیامد به پرموده[27] گفت
که بهرام را جام و باغست[28] جفت

سپهدار از آن جنگیان[29] شش[30] هزار
ز لشکر گزین کرد گرد و سُوار،

۱ـ(لن۲: <و>) ۲ـس ـس۲ (نیز لن، لی ـآ): اسبان؛ (ق۲: مردان)؛ متن = ل ۳ـل: کمترین ۴ـس، ک (نیز لن، لی): سلاحست؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ(آ: خوار و خو)؛ ک: ورا حان درو (؟)؛ (و: پیش او حان درو)؛ متن ← ۶ـس (نیز لی، ل۳): دست شسته؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـق، ک، ل۲ (نیز لن): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـق (نیز ق۲): کین ۹ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و): جویم؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ) ۱۰ـ(لی: امروز) ۱۱ـس ـس۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ): ز؛ متن = ل (نیز ق۲، لی، پ) ۱۲ـل ـس۲ (نیز لن ـآ): چارشنبه؛ (آ: خارسینه)؛ متن تصحیح قیاسی است (← ۱۰۵۴پ)؛ بنداری (۱۰۵۰ـ۱۰۵۱): و کان المنجمون أشاروا علی بهرام عند مفارقة حضرة الملک ألا یخوض یوم الأربعاء غمرة الهیجاء ۱۳ـس ـس۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ): وگر؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و) ۱۴ـل: بسیجی؛ (ل۳: بپوئی)؛ س: زانک پوئی؛ (لی: آنک پوئی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـس، ق (نیز لی، ل۳، پ، و، آ): همان؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۱۶ـس: کام؛ بنداری (۱۰۵۲): فإنه إن فعل ذلک حرم الظفر و لاقی الضرر ۱۷ـ(لی: ازان) ۱۸ـس ـس۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲): آن؛ (ق۲: وز)؛ متن = ل، س۲ (نیز و، آ) ۱۹ـس، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، آ): آن (لن۲: <آن>) رزمگاه؛ ق، ک (نیز پ): آوردگاه؛ ل۲: وی رزمگاه؛ (ل۳، و: او رزمگاه)؛ متن = ل ۲۰ـل ـس۲ (نیز ق۲ ـلن۲): چارشنبه؛ (آ: جارسینه)؛ متن = (لن) ۲۱ـل۲: بهم ۲۲ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ): گردد آن روز؛ (ق۲: باشد آن روز)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲) ۲۳ـل: <و> رود و؛ ق، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ): آورد و؛ (لن۲: آورد)؛ س: بیاورد؛ (لی: هم آورد)؛ متن ← ل ۲۴ـل: <و> ۲۵ـ(لن، لی، ل۳، لن۲، آ: برکشید) ۲۶ـ(و: حمد (بی‌نقطه))؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری (۱۰۵۳ـ۱۰۵۶): و کان بالقرب منه بستان فرکب الیه مع خواصه لیشتغل بالشرب، و قال: الیوم خمر و غدا أمر. فأقام فی ذلک البستان علی رشف الراح، و قصف القیان ۲۷ـل: بژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: بژموده؛ (لن، و: برموده (بی‌نقطه)؛ لی: بزموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، آ) ۲۸ـق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): می به جامست؛ (پ: شد می و جام؛ لن، لن۲: با جام و باغست (لن۲: باده‌ست))؛ س: برموده را می به جامست؛ ک، س۲ (نیز ق۲): او با (ک: با او) می و باغ و جامست؛ متن = ل (نیز ← لن)؛ در لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۹ـ(ق۲: چینیان)؛ ق: هم در زمان؛ ل۲: از جنگیان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـل: ده

فرستاد تا گرد بر گردِ باغ / بگیرند[1] گردن‌کشان بی[2] چراغ!
۱۰۶۰ چو بهرام[3] آگه شد از کارشان / ز رایِ جهانجوی و بازارشان[4]،
یلان‌سینه را گفت کای[5] سرفراز / به دیوارِ باغ‌اندرون رخنه ساز!
پس آنگاه بهرام و ایزدگشسپ / نشستند با[6] جنگجویان بر[7] اسپ،
از آن[8] رخنه‌ی باغ بیرون شدند / که دانست کآن[9] سرکشان چون شدند؟!
برآمد ز در ناله‌ی کرّه‌نای[10] / سپهبَد به جنگ اندرآمد ز جای[11]
۱۰۶۵ سبک رخنه‌یی دیگر اندرزدند / سپه را یکایک به هم برزدند
همی‌تاخت بهرام[12] خشتی به دست / چُنان‌چون بود مردمِ نیم‌مست[13]!
نجَستند[14] گردان کس[15] از دستِ اوی[16] / به خون گشت[17] یازان سرِ مست[18] اوی[16]!
برآمد چکاچاک و[19] زخمِ[20] سران / چو پولاد را[21] پتکِ آهنگران!
از آن باغ تا جایِ[22] پرموده[23] شاه / تن بی‌سران[24] بُد فگنده به راه!

۱۰۷۰ چن[25] آمد به لشکرگه خویش باز / شبیخون سگالید[26] گردن‌فراز!
چو نیمی ز تیره‌شب اندرگذشت[27] / سپهدارِ جنگی برون شد به دشت[28]

۱ـس (نیز لی): بگشتند؛ (ل۳، و، آ: بگردند)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲ـس: با؛ (لی: چون)؛ بنداری (۱۰۵۷ـ۱۰۵۹): فنذر بذلک برموذه فانتخب ستة آلاف فارس من أساد الترک، و أمرهم أن یحیطوا بذلک البستان ۳ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): سپهبد چو؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ) ۴ـق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ): کردارشان؛ س: جهاندار و کردارشان؛ (لی: جهاندار بیدارشان)؛ متن = ل <و>، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ ل۲ در اینجا سرنویس دارد: شبیخون کردن برموده پسر ساوه بر بهرام ۵ـ(ق۲، لن۲: ای) ۶ـ(پ: چون) ۷ـ(لی: به) ۸ـس۲ (نیز ق۲): بدان ۹ـس: داند کان؛ (ب: داند از (وزن درست نیست))؛ بنداری (۱۰۶۰ـ۱۰۶۳): و فطن بهرام بما دبروا فأمر أن یجعل فی حائط البستان ثلمة یعبر منها الفارس أخذا بالحزم، و جریا علی مقتضی الحیطة. و أمر صاحبه المسمی یلان بأن یرکب فی أصحابه، و یحفظ حوالی البستان. و اشتغل مع إیزدکشسب ۱۰ـس: کرّنای ۱۱ـل، س، ق، ل۲ (نیز لی ـو، آ، ب): اسب اندرآورد پای؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۱۲ـ(لی، ل۳: بهرام و) ۱۳ـس: می پرست؛ (و: نیمه مست)؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۴ـک، س۲ (نیز ق۲): نرستند؛ (لن۲: بجستند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): جز اندک؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، ب) ۱۶ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب): او؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ) ۱۷ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ): بود؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب) ۱۸ـ(ل۳: سر شست)؛ ل: تازان سر شست؛ ق: آغشته زان شست؛ ل۲: باران سر و شست (واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ متن = ده دستنویس دیگر (در لی، لن۲ حرف سوم و در و حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه) ۱۹ـل ـ ل۲ (نیز لن، لی ـ و، آ، ب): <و>؛ متن = س۲ (نیز ق۲، لن۲) ۲۰ـل: بانگ ۲۱ـ(لی: در؛ پ: با) ۲۲ـس۲ (نیز لن، لن۲): خیمه؛ (لی: ناجار (!))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـل: بژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز لن، و): برموده (بی‌نقطه)؛ ق: بژموده؛ (لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، آ، ب) ۲۴ـ(لی: سر بی‌تنان)؛ بنداری (۱۰۶۴ـ۱۰۶۹): فجاءت الأتراک و أخذوا حوالی البستان. فثلم ثلمة أخری فی الحائط، و رکب و خرج منها، و وقع فیهم وقوع اللهب فی القصب و ارتفع صلیل الأسیاف من الرقاب و الأکتاف إلی أن فرش الأرض بجثث قتلی الترک من باب البستان الی مخیم آبن خاقان ۲۵ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۶ـل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): فرستاد؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۷ـس۲ (نیز پ): شکست ۲۸ـ(ل۳، آ، ب: ز دشت)؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ): میان را ببست؛ (لن۲: بیامد به دشت)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، و)

سپهبَد[1] بر آن[2] سوی[3] لشکر کشید / ز ترکان طلایه کس او را ندید
چن[4] آمد به نزدیکیِ رزمگاه / دمِ نای سَرغین[5] برآمد ز راه[6]!
چو در شب خروش[7] آمد از[8] کرّه‌نای[9] / بجَستند ترکانِ جنگی ز جای[10]!
۱۰۷۵ ز لشکر برآن[11]سان برآمد خروش / که شیر ژیان را بدرّید گوش!
به تاریکی‌اندر دهاده بخاست[12] / ز دستِ چپ[13] لشکر و[14] دستِ راست!
یکی مر دگر[15] را ندانست باز / شبِ تیره و نیزه‌های دراز!
به خنجر[16] همی آتش افروختند / هوا و زمین را[17] همی‌سوختند!
ز ترکانِ[18] جنگی فراوان نماند / ز خون سنگ‌ها جز به مرجان[19] نماند!
۱۰۸۰ گریزان همی‌رفت مهتر چو گرد / دهان[20] خشک و لب‌ها شده لاژورد[21]!
چُنین تا سپیده‌دمان بردمید[22] / شبِ تیره زو[23] دامن اندرکشید،
سپهدارِ ایران به ترکان[24] رسید / خروشی چو شیر ژیان[25] برکشید!
به پرموده[26] گفت: ای گریزنده[27]مرد / تو گِرد دِلیرانِ جنگی مگرد!
نه مردی هنوز، ای پسر[28]، کودکی / روا باشد ار شیرِ مادر مکی[29]!
۱۰۸۵ بدو گفت شاه[30]: ای[31] گراینده[32]شیر / به خون ریختن چند باشی دِلیر؟!
ز خونِ سران سیر شد روزِ جنگ / به خشکی پلنگ و به دریا نهنگ[33]!

۱ـک (نیز لن، ق۲): سپه را؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـس، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، آ): بدان؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، پ، و، ب) ۳ـک (نیز ل۳): روی ۴ـل ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۵ـل ـ ل۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب): روئین؛ (لن، پ: سرعین)؛ متن = س۲ (نیز لن ← لن، پ) ۶ـس (نیز لی، پ، آ، ب): به ماه؛ (لن۲: ز ماه)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لن، ل۳، و)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۷ـل: آواز کوس؛ س، ق، ل۲ (نیز لی ـ و، آ، ب): بر (پ: از) در خروش؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۸ـل، ل۲ (نیز ل۳، آ): و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـل، س: کرّنای؛ (ق۲: دیدگاه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـک: چینی ز جای؛ (ق۲: ازان رزمگاه) ۱۱ـس، ق، ل۲ (نیز لی): بدان؛ پ این بیت را ندارد ۱۲ـ(آ: بخواست (!)) ۱۳ـ(ب: چپ و) ۱۴ـ(لن۲: <و>) ۱۵ـ(ق۲: مرد خود؛ لن۲: مرد کو)؛ ق این بیت و ل۲ بیت‌های ۱۰۷۷ـ۱۲۶۴ را ندارند ۱۶ـل: ز جیحون ۱۷ـ(ق۲: با زمینش)؛ ل: زمین و هوا را؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـس: مردان ۱۹ـ(لن۲: مژگان (!)) ۲۰ـل (نیز ل۳، و): دهن؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب) ۲۱ـس، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ک (نیز پ، و)؛ لن، لن۲ این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۰۷۰ـ۱۰۸۰): ثم انصرف إلی مخیمه، و تشمر للبیات، و أمر أصحابه فرکبوا و عاد بهم فی الحال تحت سجف اللیل. و هجم بهم علی مخیم آبن الخاقان، و أمر بدق الکوسات و نفخ القرون و النایات. فوثبت الأتراک و بادروا أعراف الخیول، و علوا ظهورها. و قامت الحرب علی ساق ۲۲ـک، س۲ (نیز ق۲، پ): برکشید؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، لی، ل، ل۳، و ـ ب) ۲۳ـس (نیز ب): قیرگون؛ ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۲ ـ آ): تیره گون؛ متن = ل، س۲؛ لی به جای این لت آورده است: شب تیره بر کوه دامن کشید ۲۴ـ(ب: توران)؛ س: ترکان به ایران (!)؛ (آ: ترکان به ترکان (!)) ۲۵ـس: دمان؛ لن، لی این بیت را ندارند ۲۶ـل (نیز ل۳): بژموده؛ ق (نیز لن۲): پژموده؛ س۲ (نیز لی): بزموده؛ (لن: نرموده (بی‌نقطه))؛ متن = س، ک (نیز ق۲، پ، و، آ، ب) ۲۷ـق: ستیزنده؛ (آ: گزاینده) ۲۸ـک: چه دانی هنر؛ (لن، لن۲: مرد نبردی تو خود)؛ س۲: تو مردی چه دانی هنر؛ (ق۲: تو مردی نیابی که تو)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی ـ و، آ، ب) ۲۹ـ(ق۲: باشدت بذرکی (حرف یکم بی‌نقطه؟)) ۳۰ـک: <شاه>؛ س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): شاه گفت؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۳۱ـک: کای ۳۲ـ(لی، پ، و: گزاینده)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـس۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): دریا نهنگ و به خشکی پلنگ؛ متن = ل ـ ک (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)

نخواهی شد[1] از خونِ مردان[2] تو سیر؟ — بر آن نِه[3] که هستی تو درّنده شیر!
بریدی[4] سرِ ساوه‌شاه آنک[5] مهر[6] — برو[7] داشت تا بود گردان‌سپهر!
سپاهی برآن[8]گونه کردی تباه — که بخشایش آردهمی هور[9] و ماه!
از آن[10] شاهِ جنگی منم یادگار — مرا هم چُنان دان که[11] کشتی به زار[12]،
ز مادر همه[13] مرگ را زاده‌ایم[14] — ار[15] ایدونک[16] ترکیم ار[17] آزاده‌ایم[14]!
گریزانم و تو پس[18]اندر دمان — نیابی مرا تا نیاید[19] زمان!
اگر باز گردم، سلیحی به چنگ[20] — مگر[21] من شوم کشته‌گر[22] تو به جنگ[23]،
مکن[24] تیزمغزی و آتش‌سری — نه زین‌سان[25] بود مهترِ لشکری[26]!
من ایدون[27] شوم سوی[28] خرگاهِ خویش — یکی[29] بازجویم سرِ[30] راهِ خویش،
نبیسم[31] یکی[32] نامه زی[33] شهریار — مگر زو شوم ایمِن از[34] روزگار
گر ایدونک[35] اندرپذیرد[36] مرا — ازین ساختن[37] پس[38] گزیرد[39] مرا[40]،
من آن بارگه را یکی بنده‌ام[41] — دل از مهتری پاک[42] برکنده‌ام!

۱ـق: بخواهی شد؛ (آ: نباشی تو) ۲ـل: مردم ۳ـس، ق (نیز لن، و، لن۲، آ، ب): برانم؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲ـپ) ۴ـل: بریده ۵ـ(لی، ل۳، پ، آ: آنکه)؛ س: شاهی که؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، و، ب) ۶ـس۲: بهر ۷ـس۲ (نیز لی): بدو؛ لن، لن۲ این بیت را ندارند ۸ـس، ق (نیز آ، ب): بدان؛ (لی: بدین) ۹ـ(ق۲: بران هور؛ آ: برو هور)؛ ل: آورد خورشید؛ (و: نگر تا چگونه بود هور)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب) ۱۰ـ(لن، لن۲: وزان) ۱۱ـق (نیز ب): دانک ۱۲ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب): تو زار؛ ک: نزار؛ (ق۲: نزار (حرف یکم بی‌نقطه)؛ آ: کردی تو خوار)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، پ) ۱۳ـس۲: همان ۱۴ـک: زاده‌ئی ـ آزاده‌ئی ۱۵ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲): گر؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، و، آ، ب) ۱۶ـ(لی، ل۳، آ: ایدونکه) ۱۷ـک (نیز لن، ل۳): و؛ (لی: خار ←)؛ س۲: ترکی و؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، پ ـ ب)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بمان تا بمانم به دهر اندکی — از آزاد کرد تو باشم یکی

۱۸ـک: پس تو ۱۹ـ(آ: نیابی) ۲۰ـک: سلاحی به چنگ؛ (لن، لن۲: سلاحم به چنگ؛ ق۲: بسیجیم جنگ (پساوند ندارد)؛ پ: بر تو به جنگ؛ آ: بیایم به جنگ (پساوند ندارد))؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب) ۲۱ـق (نیز و، آ): وگر؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): اگر؛ متن = ل (نیز ل۳، پ) ۲۲ـق (نیز ل۳): یا؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، آ): با؛ (و: نا (بی‌نقطه))؛ متن = ل (نیز پ) ۲۳ـ(پ: پلنگ (!))؛ س، لی، ب این بیت را ندارند ۲۴ـ(لی، ل۳: یکی) ۲۵ـ(ب: ازینسان) ۲۶ـس (نیز ب): وکهتری؛ (ق۲: ولشکری) ۲۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی ـ ب): اکنون؛ متن = ل ۲۸ـ(ق۲: پیش) ۲۹ـ(ق۲: اگر) ۳۰ـک، س۲: سر و ۳۱ـل ـ ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، آ، ب): نویسم؛ (ق۲: نه بینم (← نبیسم؟)؛ لی: فرستم؛ لن۲: نبشتم)؛ متن تصحیح قیاسی است (← ق۲) ۳۲ـ(ق۲: یک) ۳۳ـ(ل۳: بر) ۳۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی ـ و، آ، ب): بدانسان (ل۳، پ: بدین‌سان) که باید (ق: شاید؛ ک، س۲، ق۲: آید) بدین؛ (لن، لن۲: برآنسان که آید بدین (لن۲: برین))؛ متن = ل؛ بنداری (۱۰۸۱ـ۱۰۹۶): و لم یزل السیف یعمل الی أن تبلج الإصباح. و لما أضاءت الأرض رأی برموذه طلاعها مملوءة بقتلی أصحابه، و رأی بهرام کالليث المصحر من غابه، ینحو نحوه و یقصد قصده. فالتفت الیه و سأله أن یقصر عنه و ینصرف علی أنه اذا وصل الی موضعه کتب الی الملک هُرمُزد و استأمنه ۳۵ـ(لی، ل۳، آ: ایدونکه) ۳۶ـس، ق، س۲ (نیز لن ـ ب): او در پذیرد؛ متن = ل، ک ۳۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): تاختن؛ متن = ل ۳۸ـس، ق (نیز لی ـ و، آ، ب): در؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۳۹ـس۲ (نیز ق۲): گریزد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (در س حرف دوم بی‌نقطه) ۴۰ـ(ق۲: ترا) ۴۱ـ(لی: کهترم) ۴۲ـس، ق: بار؛ (لی، آ، ب: باز)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـ لن۲)

ز سر کینه و جنگ[1] را دور کن — به[2] خوبی منش بر یکی[3] سور کن!

چو بشنید بهرام، ازو[4] بازگشت — که بَدسازشاهی[5] هم‌آواز[6] گشت!
چن[7] از جنگِ آن لشکر[8] آسوده شد[9] — به لشکرگه شاه[10]پرموده[11] شد[9]،
همی[12]گشت[13] بر[14] گردِ دشتِ نبرد — سرِ سرکشان را ز تن دور[15] کرد،
چو بر هم نهاده بُد[16] انبوه گشت — به بالا و پهنا[17] یکی کوه گشت،
مر آن[18] جای را نامدارانِ یل[19] — همی هر کسی خواند[20] بهرام‌تل[19]
سلیحِ[21] سُواران و[22] چیزی که دید[23] — به[24] جایی که بُد سوی آن تل[25] کشید[23]

یکی نامه بنبشت[26] زی شهریار — ز پرموده[27] و[28] لشکرِ[29] بی‌شمار،
بگفت آنک[30] ما را چه آمد به روی[31] — ز ترکان و آن[32] شاهِ پرخاش‌جوی[31]،
کَهُن‌کار چون بر دلش تازه[33] شد — از آن جایگه[34] سوی آوازه[35] شد

۱ـس (نیز لی): جنگ و اندیشه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـ(آ: ز) ۳ـ(لن، لن۲: تو یکی)؛ ک، س۲ (نیز ق۲): رزم آمدی بی (ک: بر) منش؛ متن = ل، س، ق (نیز لی ـ و، آ، ب)؛ بنداری (۱۰۹۷ـ۱۰۹۹): و اذا جاءه کتاب الأمان بادر الی حضرته. فهرب برموذه ۴ـل: زو ۵ـل، ک: بر ساز شاهی؛ س (نیز ب): بدساز او چون؛ ق: برسان ساز؛ (ق۲: بدساز شاه؛ لی: بدسازد او؛ ل۳: بدساز بد هم؛ آ: بدساز ازآنسان؛ پ: چو با وی به شاهی؛ و: همان ساز بد را)؛ متن = س۲ (نیز لن، لن۲) ۶ـل ـ ک (نیز ق۲، لی، ل، ل۳، و، آ، ب): خوش‌آواز؛ س۲: کس آواز؛ متن = (لن، پ، لن۲) ۷ـل ـ ک، س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۸ـ(ق۲: این شاه) ۹ـس (نیز لی، ب): گشت ۱۰ـ(ق۲: خویش) ۱۱ـل: بژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: بژموده؛ (لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، آ، ب) ۱۲ـک: غمی ۱۳ـ(آ: گفت) ۱۴ـ(لی: در) ۱۵ـس۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): سنگین؛ (ق۲: سنگی)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۱۶ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): چنان؛ نهادند؛ متن = ل ۱۷ـک (نیز لن، پ، لن۲): سنگین؛ (ق۲: سنگی)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): چنان؛ نهادند و؛ ک: ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): همان؛ متن = ل ۱۹ـ(لی، لن۲: یل ـ یل (پساوند ندارند)؛ آ: تل ـ یل (بی‌نقطه)) ۲۰ـک: بدان باز خواند (وزن ندارد)؛ س۲ (نیز ق۲، پ): بدان جای (ق۲: شهر) خوانند؛ (لن، لن۲: بدان (لن۲: بدین) شهر خواندند)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)؛ بنداری (۱۱۰۰ـ۱۱۰۴): و انصرف بهرام إلی مخیمه، و أمر بجمع رءوس الأتراک فجمعوا منها هناک کشبه تل عظیم فسمی ذلک المکان تل بهرام ۲۱ـس، ک (نیز لی): سلاح؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(لن، لی: ز) ۲۳ـ(ب: هست ـ گذشت) ۲۴ـ(پ: ز) ۲۵ـس (نیز لی، ب): دز؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ک در اینجا سرنویس دارد: فتح‌نامهٔ بهرام نزد هرمز آن شکستن (؟)؛ بنداری (۱۱۰۵): ثم أمر بجمع الأموال و الأنفال ۲۶ـل ـ ک، س۲ (نیز لن ـ ب): بنوشت؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۷ـل: بژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز لن): برموده (بی‌نقطه)؛ ق: بژموده؛ (لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، آ، ب) ۲۸ـس۲: وز؛ (پ: وان) ۲۹ـ(ق۲: لشکری) ۳۰ـس (نیز ق۲): آنچ؛ (لی، پ: آنکه؛ لن۲، آ، ب: آنچه)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، و) ۳۱ـس (نیز لی، ب): سر ـ پرخاشخر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـک (نیز پ): از؛ س۲ (نیز ق۲): این؛ (لن: وز)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۱۰۶ـ۱۱۰۷): وکتب کتابا الی السلطان، و أنهی الیه ماجری علی ابن الخاقان ۳۳ـل: که از بیم تیغ او سوی چاره؛ س (نیز لی، ل۳، و، ب): دل از بیم تیغش (لی: تیغم؛ ل۳، ب: تیغ او) سوی چاره؛ ق: به بیچارگی در سوی چاره؛ (لن، لن۲: چو کین پدر بر دلش تازه؛ پ: که هرکارکان بر دلش چاره؛ آ: چو از بیم آن تیغ او چاره)؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲)؛ در س۲ حرف سوم واژهٔ پسین بی‌نقطه) ۳۴ـل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): وزانجایگه؛ (لن: ازان آگهی)؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۳۵ـل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): خوار و آواره؛ (پ: زود آواره)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲)

وُ زآن[1] روی[2] خاقان درِ دز[3] ببست — به انبوهِ اندیشگان در[4] نشست
بگشتند گردِ دز اندر[5] بسی — ندانست سامان جنگش کسی[6]
چُنین گفت از آنپس[7] که سامانِ[8] جنگ — کنون نیست[9] در کار[10] کردن درنگ
یلان‌سینه را گفت تا سه[11] هزار — از آن رزمگه برگزینند[12] سُوار،
چهار[13] از یلان نیز ایزدگشسپ[14] — از آن جنگیان[15] برنشاند[16] بر[17] اسپ
بفرمود تا هرک[18] را[19] یافتند — به[20] گردن زدن تیز[21] بشتافتند!
مگر نامدار از دز آید[22] برون — چو بیند همه دشت چون[23] رود[24] خون!

ببُد بر درِ دز[25] ازین‌سان[26] سه روز — چهارم چو بفروخت گیتی‌فروز،
پیامی فرستاد پرموده[27] را — مرآن مهترِ[28] کشور و[29] دوده را:
که ای مهتر و[30] شاهِ ترکان و[31] چین — ز گیتی چرا کردی این[32] دز[33] گزین؟
کجا آن جهان‌جستنِ ساوه‌شاه؟! — کجا آن همه گنج[34] و آن دستگاه؟!
کجا آن همه پیل و برگستوان؟! — کجا آن تگینانِ[35] روشن‌روان؟!

۱ـل، س، ق، س[2] (نیز لن، لی، و ـب): وزین؛ متن = ک (نیز ق[2]، ل[3]، پ) ۲ـس[2] (نیز لن[2]): سوی ۳ـ(لن، لن[2]: برموده (لن[2]: پژموده) دز را) ۴ـق (نیز لن، آ): بر؛ س[2]: اندیشه اندر؛ (ق[2]: و اندیشگان بر)؛ ل: اندوه اندیشه اندر؛ ک: اندوه اندیشگان در؛ متن = س (نیز لی ـلن[2]، ب)؛ لن، لن[2] پس از این بیت افزوده‌اند:

بیامد پسش لشکر بی‌شمار — نشستند جمله به گرد حصار

بنداری (۱۱۰۸ـ۱۱۰۹): و أما برموذه فانه التجأ الی قلعة علی شاطئ جیحون تسمی أواذ، و کان معقله و ملاذه، فتحصن بها و أغلق بابها ۵ـل، س[2] (نیز لن): در دز؛ ک: درش در؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ(ق[2]: بسی (پساوند ندارد)) ۷ـل: زان پس؛ (لن، لن[2]: به لشکر چنین گفت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ): بر دشت؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل[3]، و ـب) ۹ـک، س[2] (نیز پ): زبونیست؛ (ق[2]: ز تو نیست؛ لن، لن[2]: نباید به)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب) ۱۰ـک (نیز ق[2]): بر کار؛ س، س[2] (نیز لن، لی، و، لن[2]، آ، ب): پیکار؛ (ل[3]: و پیکار)؛ متن = ل، ق (نیز پ) ۱۱ـ(آ: سی) ۱۲ـل: جنگیان برگزیده ۱۳ـس: همان؛ (ل[3]: هزار) ۱۴ـل، ک (نیز ق[3]): آذرگشسب؛ متن = س، س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، لن[2]) ۱۵ـ(ق[2]: چینیان) ۱۶ـس: برنشیند؛ (ل[3]: برنشاند او) ۱۷ـ(ق[2]: به)؛ ق، لی، و، آ، ب این بیت را ندارند ۱۸ـ(لی، آ: هر که) ۱۹ـ(ق[2]: ر‌ا‌ >) ۲۰ـ(ق[2]: ز) ۲۱ـس، ق، ک (نیز لن، لی، ل[3]، و، لن[2]، ب): زود؛ متن = ل، س[2] (نیز ق[2]، پ، آ؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ بنداری (۱۱۱۰ـ۱۱۱۴): و أمر بهرام یلان فرکب فی ثلاثة آلاف فارس، و قرب من الحصار، و أخذ یقتل کل من یری حوالی القلعة ۲۲ـس، ق، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، پ، لن[2]): آید از دز؛ (ق[2]، آ: ایدر آن (آ: از) دز؛ ب خوانا نیست)؛ متن = ل، ک (نیز و ۲۳ـل: را ۲۴ـس، ق، ک (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و ـب): جوی؛ متن = ل، س[2] (نیز لن، پ) ۲۵ـ(ل[3]: دژ) ۲۶ـس (نیز لن، لی، ل[3]، پ): بدین‌سان؛ ق، س[2] (نیز ق[2]، لن، لن[2]، ب): برین‌سان)؛ (آ: پریشان)؛ متن = ل، ک (نیز و) ۲۷ـل، ق: پژموده؛ (لی، ل[3]: بزموده؛ لن[2]: پژموده)؛ متن = س، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، و (حرف یکم بی‌نقطه)، آ، ب) ۲۸ـل، س (نیز لن[2]): مهتر و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـل، س: <و>؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـس (نیز ل[3]، ب): <و>؛ متن ← ۳۱ـل، ک (نیز آ): <و>؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـس، ق (نیز لی، پ، آ، ب): کرده‌ئی؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، و، لن[2]) ۳۳ـ(ل[3]: دژ) ۳۴ـس: پیل؛ (لی: داد) ۳۵ـل، س، ق، س[2] (نیز لن ـب): بزرگان؛ متن = ک

کجا آن همه تُنبُل و جادوی[1]؟! — که اکنون[2] ازین‌سان تو بر[3] یک سوی[1]؟!
همه[4] شهر ترکان ترا[5] بس نبود؟! — چو بابِ تو اندر[6] جهان کس نبود؟!
نشستی برین باره‌بر[7] چون زنان — پر از خون دل و دست[8] بر سر زنان!
درِ باره[9] بگشای و زنهار خواه — بر شاهِ کشور مرا یار[10] خواه!
۱۱۲۵ ز دز[11] گنج و[12] دینار بیرون فرست — به گیتی نخورد آنک بر پای بست[13]!
اگر گنج داری، تو کشور مدار[14] — که دینار خوارست بر شهریار!
به درگاه شاهت میانجی[15] منم — که در شهرِ ایران گوانجی منم[16]!
ترا بر همه مهتران مه کنم — از[17] اندیشه و رایِ تو به کنم!
ور ایدونک[18] رازی‌ست[19] نزدیکِ تو — که روشن کند[20] رایِ[21] تاریکِ[22] تو،
۱۱۳۰ گشاده کن آن[23] راز و[24] با من بگوی[25] — چوکارت چُنین گشت، دوری مجوی[26]!
وُگر[27] جنگ را یار[28] داری بسی[29] — همان[30] گنج و[31] دینار داری بسی،

۱ـل، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و، لن[2]، ب): جادوئی ـسوئی؛ متن = س، ق، ک (نیز ق[2]، پ، آ) ۲ـل: <اکنون> ۳ـ(پ: برین)؛ س، ق (نیز لی، ل[3]، و، آ): برین (لی: بدین) گونه بر؛ س[2]: بدینسان تو بر؛ (لن، لن[2]: تو زینسان ابر؛ ق[2]: تو زیشان تو بر؛ ب: برین سان ابر)؛ متن = ل، ک؛ در ق[2] این بیت پس از بیت سپسین آمده است ۴ـل: همی ۵ـ(ل[3]، پ، آ: ورا) ۶ـس: باان تو در (حرف یکم و سوم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ (لی: بایان (؟) او در؛ ب: بایاب (؟) تو در)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، و، لن[2]، ب): کنون در دزی (ل[3]: دژی)؛ (آ: تو اندر دزی؛ ق[2]: نشینی کنون در دزی؛ لی: که در دز نشستی کنون)؛ متن = ل ۸ـ(پ: دو دستت به رخ)؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

تو دانی که زنهار دادم ترا — ره جستنت برگشادم ترا
وگرنه بدی بی‌روان چون پدر — به ایران فرستادمی از تو سر

۹ـس (نیز پ): بار ۱۰ـ(پ: ز ما بار)؛ ق (نیز آ): گیتی شو و بار؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ پ پس از این بیت افزوده است:

هم از بندگی شاه جوی آب روی — به بیهودگی راه کژّی مپوی

۱۱ـ(ل[3]: دژ) ۱۲ـل، س، ک، س[2] (نیز لن، لی، پ، و): <و>؛ متن = ق (نیز ق[2]، ل[3]، لن[2]، آ، ب) ۱۳ـس[2] (نیز لن، پ): نای بست؛ ل: بخورد آنک بر نای بست (حرف یکم واژه‌های نخست و چهارم بی‌نقطه)؛ (ق[2]: بخورد آنک بد نای (بی‌نقطه) بست)؛ س، ق (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): همه بدره‌ها سوی هامون فرست؛ متن = ک (نیز لن[2] (پس از تصحیح **آنکه به آنک**)) ۱۴ـ(ق[2]: زکشور بیار) ۱۵ـ(لن: کوانجی (پساوند ندارد)) ۱۶ـ(ق[2]: میانجی منم (پساوند ندارد)؛ پ: ترا دشمنم)؛ ک: توران ترا دشمنم؛ س، ق (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): نه در شهر ایران ترا دشمنم؛ متن = ل، س[2] (نیز لن، لن[2]؛ در ل پس از تصحیح **بر به در**) ۱۷ـ(ق[2]، و، لن[2]: ز؛ ب: وز) ۱۸ـ(لن[2]: ایدونکه)؛ ک، س[2]: گر ایدونک ۱۹ـس[2]: رایست ۲۰ـق: شود؛ (آ: کنی) ۲۱ـل: جان؛ ک، س[2]: راه؛ (پ: کار)؛ متن = س، ق (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، لن[2]، آ، ب) ۲۲ـ(آ: باریک)؛ لن، لن[2] این بیت را ندارند ۲۳ـک، س، س[2]: این ۲۴ـق (نیز ق[2]، ل[3]، و): <و>؛ س[2]: رای و؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، لی، پ، لن[2]، آ، ب) ۲۵ـ(و، آ: بگو) ۲۶ـ(و: مجو)؛ س: روزی مجوی؛ (پ: دیگر مجوی؛ ب: با من بگوی (پساوند ندارد)؛ آ: است دوری مجو؛ لی: که راز جهان تا توانی مجوی (= ۱۱۳۴ب))؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، لن[2]) ۲۷ـ(و: همان) ۲۸ـ(و: یاد؛ آ: باز) ۲۹ـس، ق، س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، لن[2]، ب): کسی؛ متن = ل، ک (نیز ق[2]، لی، و، آ) ۳۰ـ(و: وکو (!)) ۳۱ـک (نیز لن، لی، پ، و): <و>

برین کوش[1] و این[2] کینه‌ها[3] بازخواه — بود خواسته تنگ[4]، ناید[5] سپاه!

چن آمد[6] فرستاده، گفت[7] آن پیام — چو بشنید ازو[8] مردِ جوینده‌کام[9]،
چُنین داد پاسخ که او را بگوی — که رازِ جهان تا توانی مجوی!
۱۱۳۵ تو گستاخ گشتی به گیتی مگر — که رنج نخستینت آمد[10] به بر؟
به پیروزی‌اندر تو گشّی[11] مکن! — اگر[12] تو نوی، هست گیتی کَهُن!
نداند کسی رازِ گردان‌سپهر — نه هرگز نماید به ما نیز[13] چهر!
ز مهتر[14] نه خوب‌ست کردن فسوس — مرا هم سپه بود و[15] هم پیل[16] و کوس!
دروغ‌آزمای‌ست[17] چرخِ بلند — تو دل را به گستاخی اندر[18] مبند!
۱۱۴۰ پدزم آن دلیرِ جهاندیده[19]مرد — که دیدی ورا روزگارِ نبرد،
زمین سمّ اسپِ ورا بنده بود[20]! — به رایش فلک[21] نیز پوینده[22] بود[20]!
بجست[23] آنچ[24] او[25] را نبایست[26] جست — بپیچید[27] از[28] اندیشه‌ی نادرست[29]
هنر زیرِ افسوس[30] پنهان شود[31] — همان[32] دشمن از دور[33] خندان شود[31]
دگر[34] آنک[35] گفتی شمارِ سپاه[36] — فزون‌تر بُد[37] از تابشِ[38] هور و ماه[39]،
۱۱۴۵ شُواران[40] و پیلان چو[41] تخمِ[42] گیا — شد اندر[43] دمِ پرّه‌ی آسیا[44]!

۱ـس، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب): بزن کوس؛ ق: بدان کوش؛ (و: بزن چنگ)؛ متن = ل (نیز ل۳، آ؛ نیز ← ق) ۲ـ(لن۲: آن) ۳ـق، ک (نیز ق۲، لی، و): کینه را؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): کینها ۴ـق: نیک؛ ک (نیز ب): بنک (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (لن: ننگ؛ آ: نیک) ۵ـل: ناید (بی‌نقطه)؛ ق: باید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (آ: خواهد؛ ب: ماند)؛ بنداری (۱۱۱۵ـ۱۱۳۲): و لم یزل یفعل ذلک الی أن أرسل برموذه الی بهرام یسأله أن یکتب الی هرمزد و ینهی الیه طلبه للأمان ۶ـل ـک، س۲ (نیز لن، لی ـب): چو آمد؛ (ق۲: بیامد)؛ متن تصحیح قیاسی است ۷ـل: داد ۸ـل، س: زو؛ س۲: ازان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ(لن، لن۲: نام)؛ پ به جای این لت آورده است: شنیدش پیام آن شه نیک‌نام ۱۰ـک: نخستینه آمد؛ س (نیز لی، ل۳، و، ب): رنجی که جستی (و: بردی) تو آمد؛ ق: تخمی که کاری تو آید؛ (لن، لن۲: رنجی که جستیت آمد؛ ق۲: بی‌رنج گنج آمدستت؛ پ: رنجی که بردی برآمد؛ آ: تخمی که کشتی تو ایدر)؛ متن = ل، س۲ ۱۱ـ(ق۲: تیزی؛ ل۳: کژّی؛ آ: گیتی (← کشّی؟)؛ لی: بلندی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ(پ: که گر) ۱۳ـس: خوب؛ (ق۲: پاک) ۱۴ـ(آ: مهرت) ۱۵ـ(لی: <و>) ۱۶ـس (نیز ق۲): بوق ۱۷ـ(لن، لن۲: در باغ ما بست (!)) ۱۸ـق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): او ۱۹ـس۲: و جهاندیده؛ س، ق (نیز لن، لی، ل۳، و ـب): جهاندار بیدار؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ) ۲۰ـس: باد ۲۱ـل: دانش فلک؛ (لن، لن۲: بر آتش دمش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـل: جوینده ۲۳ـ(لی، آ: نخست؛ ب: نجست) ۲۴ـس، ک، س۲ (نیز لن، ق۲): آنک؛ (لی: کین؛ ل۳، و، لن۲، ب: آنچه؛ پ، آ: آنکه)؛ متن = ل، ق ۲۵ـ(ق۲: وی) ۲۶ـ(آ: بیایست) ۲۷ـ(ب: نپیچید) ۲۸ـل: ز ۲۹ـس، ق: تن درست ۳۰ـک: افسون؛ (پ: ز افسون هنر پاک؛ ب: هر افسونی از زیر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـس، ق، ک (نیز لی ـو، آ، ب): بود؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۳۲ـس (نیز لی، ب): همی؛ ق، س۲ (نیز ل۳، و، آ): همه؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۳۳ـل: دوست ۳۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـب): یکی؛ متن = ل ۳۵ـ(ل۳، پ، لن۲، آ: آنکه) ۳۶ـل: سپهر؛ (لن، لن۲: شما را سپاه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۷ـل: فزونست؛ س۲: فزونش بد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۸ـ(لن: دانش؛ لی: گردش) ۳۹ـل: ماه و مهر ۴۰ـ(لن، ق۲، لن۲: ستوران) ۴۱ـل: ز ۴۲ـق: برگ ۴۳ـ(آ: که شد در) ۴۴ـ(ق۲: شده در دم نرّه‌شیر اژدها؛ لی: شدند ایدر اندر دم آسیا)

بر آن[1] کو چُنین بود، برگشت[2] روز — نمانی تو دلشاد و[3] گیتی‌فروز!
همی[4] ترس از آن[5]، کین گزاینده[6] دهر — مگر زهر سازد[7] بدین[8] پای‌زهر!
کسی را که خون ریختن پیشه گشت — دلِ دشمن از وی پراندیشه[9] گشت،
بریزند خونش بر آن[10] هم‌نشان — که او ریخت خونِ سرِ سرکشان!
۱۱۵۰ گر[11] از شهرِ[12] ترکان[13] برآری دمار — همین[14] کین بخواهند فرجامِ کار[15]!
نیایم[16] همان[17] پیشِ تو ناگهان[18] — بترسم[19] که بر من سر آری[20] زمان[21]!
یکی بنده‌یی[22]، من یکی شهریار — برِ بنده من[23] کی شوم خوار خوار[24]؟!
به جنگت نیایم[25] همان[26] بی‌سپاه[27] — که دیوانه[28] خوانَد مرا نیک‌خواه!
اگر خواهم از شاهِ تو زینهار — چو تنگی[29] به روی آیدم، نیست عار[30]،
۱۱۵۵ از آنپس[31] دز و گنج و مردَم[32] تراست[33] — برین[34] نامور بوم[35] کامت رواست[36]

فرستاده آمد بگفت این[37] پیام — ز پیغام، بهرام[38] شد شادکام[39]

۱ـ(و: بدان) ۲ـس۲: و برگشت؛ س: بران‌گونه بودند برگشته؛ (لن، لن۲: برانی که او را چنین گشت؛ پ: بدان‌گونه‌تان همچنین گشت؛ آ: بدانکه چنین بود و برگشت)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، ب) ۳ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، و)؛ هم شاد و؛ (پ: همه شاد و)؛ س (نیز لی): نهانی بود شاه؛ ک (نیز لن، لن۲): بمانی همان (ک: ترا) شاد و؛ (ب: نهانی به دل شاد و)؛ متن = ل، ق (نیز آ) ۴ـ(آ: همه) ۵ـل، ق (نیز پ، آ، ب): ازین؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲) ۶ـس، ق (نیز ق۲، پ، آ، ب): گراینده؛ ل: برگراینده؛ متن = ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲) ۷ـک (نیز ق۲): شاید؛ س۲ (نیز لن۲): ساید؛ ق (نیز آ): زهرش آمد؛ (لی، ل۳، و، ب: زهرش آید)؛ متن = ل (نیز پ) ۸ـس (نیز پ): ازین؛ (و: ز بن)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لن این بیت را ندارد ۹ـل: دشمنان پر ز ۱۰ـس (نیز لن، ل۳، لن۲): برین؛ ک: بدان؛ (لی: بدین؛ ب: همی‌زین)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، پ، و، آ) ۱۱ـل: که ۱۲ـ(پ: بوم) ۱۳ـس: توران ۱۴ـک (نیز پ): همان ۱۵ـ(لن: از شهریار؛ ق۲: بخواهد ز تو روزگار) ۱۶ـل، س، ق: بیایم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک: گر آیم؛ (ق۲، پ، آ، ب: بیایم)؛ متن = س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲) ۱۷ـس (نیز آ): همه؛ ق (نیز پ، ب): همی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۱۸ـس (نیز ب): سرکشان؛ (آ: بدگمان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـس (نیز ب): بباشم؛ متن ← ۲۰ـل: سرآید؛ (آ: سرآرد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـق، ک (نیز لن، پ، و، لن۲): جهان؛ (ل۳: نهان)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، آ، ب): لی این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۲ـس (نیز ب): بنده و؛ ق: توئی بنده و؛ متن ← ۲۳ـک: بنده‌ئی؛ س (نیز ب): به دشمن همی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـس، ق (نیز ل۳، و، آ، ب): خواستار؛ ک، س۲ (نیز ق۲): زار و خوار؛ (پ: استوار)؛ متن = ل (نیز لن، لن۲)؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۱۱۵۴ آمده است ۲۵ـس: من آیم؛ ق: گر آیم؛ (لی: من آید؛ آ، ب: بیایم)؛ متن = ل (حرف یکم بی‌نقطه)، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـلن۲) ۲۶ـس، ق (نیز لی، ل، و، آ، ب): همی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۷ـس (نیز ق۲): با سپاه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـق: بدیوانه ۲۹ـل: نکی (بی‌نقطه)؛ س، ق (نیز لن، لی، لن۲، ب): ننگی؛ ک: نیکی (حرف دوم بی‌نقطه)؛ متن = س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۳۰ـس (نیز لی، ب): که آوردم اندر تبار؛ ق (نیز آ): بر او برم (آ: بدم) نیست عار؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـلن۲) ۳۱ـ(آ: <پس>)؛ ل، س (نیز ب): وزان پس؛ (لن۲: ازین پس)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، لی ـو) ۳۲ـ(لن، لن۲: چیزم)؛ ک: یکسر؛ (پ: بوم و گنجم)؛ ل، س۲: در گنج و دز مر؛ متن = س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۳۳ـق۲ به جای این لت آورده است: اگر لشکر و گنج و شاهی تراست ۳۴ـل (نیز لی): بدین؛ س: برو؛ (ل۳، پ، ب: بران)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ) ۳۵ـل، س، ک: بوم و بر؛ (لی: باره بر نام و)؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـب) ۳۶ـس: کامم تراست ۳۷ـ(ب: آن) ۳۸ـ(آ: بهرام و پیغام) ۳۹ـ(ل۳: شادمان)؛ ق پس از این بیت افزوده است:

دبیر نویسنده را پیش خواند — سخنهای بسیار با او براند

گفتار اندر نامه‌ی بهرام چوبینه بنزدِ هرمزدشاه از بهرِ زنهارِ پرموده[1]

نبشتند[2] پس نامه‌یی سودمند — بنزدیکِ پیروز[3]شاهِ بلند:
که خاقانِ چین زینهاری شده‌ست — ز بهرامِ جنگی حصاری شده‌ست[4]،
یکی مُهر و منشور بایدهمی — بدین[5] مژده‌بر سور بایدهمی،
چو[6] خاقان ز ما[7] زینهاری شود[8] — از آن[9] برتری سوی خواری شود[8]!

چو نامه بیامد بنزدیکِ شاه — به ابر اندرآورد فرّخ‌کلاه!
فرستاد و ایرانیان را[10] بخواند — برِ[11] نامورتختِ شاهی[12] نشاند،
بفرمود تا نامه برخواندند — به خواننده‌بر گوهر افشاندند!
به آزادگان گفت[13]: یزدان سپاس[14] — نیایش کنم من به پیشش[15] سه پاس،
که[16] خاقانِ چین کهترِ ما بود — سپهرِ[17] بلند افسرِ ما بود!
همی سر به چرخِ فلک[18] برفراخت[19] — همی خویشتن شاهِ گیتی شناخت،
کنون[20] پیشِ برترمنش بنده‌یی — سپهبَدسری مرز[21]جوینده‌یی،
چُنان شد که بر ما کند[22] آفرین — سپهدار و[23] سالارِ ترکان و[24] چین!
سپاس از[25] خداوندِ خورشید[26] و ماه — کجا[27] داد بر[28] بهتری[29] دستگاه!
به درویش بخشیم[30] گنجِ[31] کَهُن[32] — چو[33] پیدا شود[34] راستی زین سَخُن[35]

شما هم به یزدان نیایش کنید! — همه نیکوی[1] در[2] فزایش کنید!
فرستاده‌ی بنده[3] را پیش خواند[4] — به چربی[5] سَخُن‌ها فراوان[6] براند
کمر خواست پرگوهرِ[7] شاهوار — یکی باره و جامه‌ی شهریار[8]،
سِتامی بر آن بارگی‌بر به[9] زر — به هر مهره‌یی در[10]نشانده گهر
فرستاده را نیز دینار داد — یکی بدره و چیز بسیار داد
چو[11] خِلعت بدان[12] مردِ دانا سپرد[13] — ورا مهترِ[14] پهلوانان شمرد
بفرمود پس تا[15] بیامد دبیر — نبشتند[16] ازو[17] نامه‌یی بر حریر،
که پرموده[18]خاقان چو[19] یار من‌ست — به هر مرز[20] در زینهار من‌ست
برین[21] مُهر و[22] منشور یزدان گواست — که ما بندگانیم و او پادشاست
بدو گفت: پرموده[27] را با[28] سپاه — پر از[24] آرزو[25] نامه‌یی[26] چون بهشت
غنیمت که از لشکرش یافتی — ـبدان[29] بندگی[30] تیز[31] بشتافتی،ـ

۱ـل، س، ک، س۲ (نیز لن ـل۳، و، لن۲، ب): نیکوئی؛ متن =ق (نیز پ، آ) ۲ـک: را؛ (لی، ل۳، و، آ، ب: بر)؛ متن =ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ بنداری (۱۱۶۱ـ۱۱۷۱): فلما وصل الرسول الی هرمزد استحضر الإیرانیین و جلس لهم فی محفل عام فأمر فقرئ ذلک علی رءوس الملأ فشکر اللّه علی ذلک، و شمخ بأنفه، و طمح بطرفه، و رأی نفسه مالک الأرض ذات الطول و العرض ۳ـ(پ: ترک را)؛ س (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): فرستاد و پوینده را؛ ق: رسول سپهبد همی؛ متن ← ۴ـ(لن، ق۲، لن۲: پهلوان را بخواند)؛ متن =ل، ک، س۲ ۵ـس، ق (نیز ق۲، لی، ل، ل۳، لن۲، آ، ب): خوبی؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، و) ۶ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـب): فراوان سخنها؛ متن =ل (نیز لن، پ) ۷ـ(لن، ل۳، پ، لن۲: با گوهر) ۸ـل: زرنگار؛ س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): جامه و بارهٔ راهوار؛ (لن۲: باره و جامهٔ شهریار)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ؛ نیز ← لن۲)؛ س، ل۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

س: یکی دست جامه تن شهریار — قبا و کلاه افسر نامدار
ل۳: یکی اسب پرمایه‌ی کامکار — ز بهر سپهبد یل شهریار

۹ـل: ز؛ س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): برو (لی: بدو) کرده از سرخ زرد؛ متن =ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۰ـل، ق (نیز پ): بر؛ متن =یازده دستنویس دیگر؛ س پس از این بیت و ق۲ پس از بیت ۱۱۷۶ افزوده‌اند:

همه خلعت پهلوان بود این (ق۲: پهلوان برین (!)) — بزرگان و هر مهتری همچنین

۱۱ـ(لن: که) ۱۲ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ): بدین؛ (ل۳: مردان)؛ متن =ل، س، ق (نیز لی، و ـب) ۱۳ـ(لن: شمرد (پساوند ندارد)؛ پ: گونه او را سپرد) ۱۴ـک: بهتر؛ (لن: مهتر از)؛ بنداری (۱۱۷۲ـ۱۱۷۶): ثم استحضر منطقة مرصعة و مرکبا سلطانیا و ملبوسا خُسرَوانیا ۱۵ـ(ق۲، لن۲: تا پس) ۱۶ـل، س، ق (نیز لی، ل۳، و ـب): نوشتند؛ متن =ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ) ۱۷ـل: زو ۱۸ـل: بژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: بژموده؛ (لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن ← ۱۹ـ(لن: <چو>؛ پ: خاقان برموده)؛ متن =س، ک، س۲ (نیز ق۲، و، آ، ب): برموده ۲۰ـل (نیز لی): بهرمزد (← به هر مرز؟)؛ (پ: بدان مرز؛ ب: بهرمز چو (ب: <چو>)؛ متن =س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، آ) ۲۱ـ(لی، لن۲: بدین) ۲۲ـ(ب: <و>)؛ بنداری (۱۱۷۷ـ۱۱۷۹): ثم کتب کتابا یقول فیه: إن الخاقان صاحبنا و هو فی أماننا، و اللّه شاهد علی ذلک ۲۳ـل، س، ک (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): نوشت؛ متن =ق، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، آ) ۲۴ـ(لی: بدان) ۲۵ـل: آرزوی ۲۶ـ(آ: سر همه)؛ بنداری (۱۱۸۰): ثم کتب الی بهرام کتابا آخر مشحونا بأنواع الألطاف ۲۷ـل: نژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: بزموده؛ (لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن =س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ، ب): برموده ۲۸ـس (نیز لی، ل۳، آ، ب): بی؛ س۲: بر؛ متن =ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۲۹ـ(ل۳: بران) ۳۰ـ(و: کار چون؛ آ: نیرکی (!)) ۳۱ـک: نیز؛ متن =سیزده دستنویس دیگر (در ل حرف یکم بی‌نقطه)

به درگه فرست آنچ[1] اندرخَورست — ترا کردگارِ جهان یاورست!
نگه کن به جایی که دشمن بود — وُگر[2] دشمنی[3] را[4] نشیمن بود،
۱۱۸۵ بگیر و نگه دار و خانش[5] بسوز — به فرّخ‌پی[6] و[7] فالِ گیتی‌فروز!
گر ایدونک[8] لشکر فزون بایدت، — ـفزون‌تر[9] بود رنج نفزایدت[10]ـ
بدین نامه‌ی دیگر از من[11] بخواه — فرستیم[12] چندانک باید سپاه[13]
از[14] ایرانیان هرک[15] نزدیکِ تست — که کردی به دل[16] راستی را[17] درست،
بدین[18] نامه‌در[19] نامِ[20] ایشان ببر — ز[21] رنجی که بردند یابند بر[22]
۱۱۹۰ سپاه ترا مرزبانی[23] دهم[24]! — ترا افسر و[25] پهلوانی دهم[17]!

چو نامه بیامد برِ پهلوان — دل پهلَوِ نامور[26] شد جوان،
از آن[27] نامه اندر شگفتی بماند — فرستاد و ایرانیان را بخواند
همان[28] خِلعتِ شاه پیش آورید — بر او[29] آفرین کرد هر کس که دید[30]!
سَخُن‌های ایرانیان هرچ[31] بود — بدان[32] نامه‌اندر بدیشان نمود

۱ـک، س۲ (نیز لن، ق۲): آنک؛ (لی، ل۳، پ، و، آ، ب: آنچه؛ لن۲: آنکه)؛ متن = ل، س، ق؛ بنداری (۱۱۸۱ـ۱۱۸۳): یأمره فیه بأن یجهز ابن الخاقان مع المغانم و مایصلح منها للخزانة الی خدمته ۲ـ(پ: اگر؛ لن۲: دگر) ۳ـک، س۲ (نیز لن، لن۲): دشمنان؛ (ق۲: خود بدی؛ لی: دشمنش)؛ متن = ل، س، ق (نیز ل۳، پ، و، آ، ب) ۴ـ(آ: از) ۵ـ(لن، لن۲: جایش)؛ ق۲: جانش؛ ک: بر و بوم و جایش؛ س۲: بگیرش بر و بوم و جانش؛ متن = ل (نیز ل۳) ۶ـ(پ: نیک‌اختر) ۷ـس۲: <دو>؛ س، ق، لی، و، آ، ب این بیت در ل، ک، س۲، لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲ آمده است؛ بنداری (۱۱۸۴ـ۱۱۸۵): و اذا فرغ من ذلک تتبع البلاد و تملکها، و من أحس به من الأعداء قصده قصدا و حصده حصدا ۸ـ(ل۳: ایدونکه؛ و: ورایدونک) ۹ـس، ق (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): فزونی؛ (ق۲، و: فزون‌گر)؛ متن = ل، ک، س۲ ۱۰ـل: بگزایدت؛ س (نیز ق۲، و): نفزایدت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب): بفزایدت؛ متن = ق (نیز ل۳)؛ بنداری این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۱ـک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲): ما؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب) ۱۲ـ(ق۲: فرستمت)؛ متن ← ۱۳ـس (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): ز اسب و سلیح (س، لی: سلاح) و ز گنج و سپاه (س: کلاه)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲؛ در پ، لن۲ پس از تصحیح **چندانکه** به **چندانک**)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۴ـل: وز؛ (ق۲: ز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـس، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): هر که؛ متن = ل ۱۶ـل: همه ۱۷ـک (نیز ق۲): در؛ س۲ (نیز لن): او؛ (پ: <را>)؛ س: درشستان (؟ حرف چهارم بی‌نقطه)؛ (لی: رای ایشان؛ ل۳، و، آ، ب: راستیشان؛ لن۲: رای او را)؛ متن = ل ۱۸ـس: بدان ۱۹ـ(آ: بر) ۲۰ـس، ق (نیز لی، آ، ب): یاد؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲) ۲۱ـک (نیز لی): ز ۲۲ـک: بهر؛ (لی: آید بسر)؛ س: بردید آید به بر؛ (پ: دیدند یابند بر؛ ب: بر دید یابید بر)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۲۳ـ(ق۲: میزبانی) ۲۴ـ(لن، لن۲: دهیم) ۲۵ـق، س۲ (نیز لن، پ ـ آ): <دو>؛ متن = ل، س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، ب): بنداری (۱۱۸۷ـ۱۱۹۰): و أن یکتب الیه أسماء الأجناد الذین فی صحبته، المشهورین بحسن البلاء و صدق الجهاد فی خدمته حتی یجازوا و یکافئوا، علی اختلاف مراتبهم و تفاوت طبقاتهم. ثم خلع علی الرسول و سیرّه بذلک الیه ۲۶ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): نامور زان خبر؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): نامور پهلوان؛ متن = ل ۲۷ـ(لن: بدان؛ لن۲: بدین) ۲۸ـس (نیز لی، ل۳، آ، ب): همه؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۲۹ـس: بران؛ (لی: بدو) ۳۰ـک (نیز ق۲): کش بدید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی ـ ب): هر چه؛ (ق۲: هر که)؛ متن = ل (نیز لن) ۳۲ـل: بران

۱۱۹۵ ز گردان[1] برآمد یکی آفرین — که[2] گفتی بجنبید[3] روی زمین!
همان نامورنامه‌ی[4] زینهار — که پرموده[5] را آمد از[6] شهریار،
بدان[7] دز فرستاد نزدیکِ اوی[8] — درخشنده شد جانِ تاریک اوی[8]!
فرود آمد از باره‌ی نامدار[9] — بسی آفرین خواند[10] بر شهریار!
همه خواسته[11] هرچ[12] بُد در حصار — [به بهرام بسپُرد و برساخت کار[13]]
۱۲۰۰ [چو بهرام بشنید کو کرد ساز — به رفتن[14] برِ شاهِ گردن‌فراز،]
[نگهبان فرستاد تا در[15] حصار] — نبشتند[16] چیزی که آید[17] به کار

گفتار اندر بند کردن بهرام پرموده را[18]

فرود آمد از دز سرافرازمرد — به اسبِ نبرد اندرآمد[19] چو گرد،
همی‌رفت با لشکر از دز به راه — نکرد ایچ بهرامِ یل را نگاه[20]!
چو بشنید[21] بهرام، ننگ آمدش — وُگر چند[22] شاهی به چنگ آمدش
۱۲۰۵ فرستاد و[23] او را پیاده[24] ز راه[25] — بیاورد پویان به[26] پیشِ سپاه[27]
چُنین[28] گفت پرموده[29] او را که من — سرافراز[30] بودم به هر انجمن،

۱ـک، س۲ (نیز پ): از ایوان؛ (لن، لن۲: ازایران؛ ق۲: ز ایوان)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۲ـس، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، ب): تو گفتی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، و، آ) ۳ـ(ق۲: بخندید (؟)) ۴ـ(ق۲: نامهٔ نامور) ۵ـل، ق: بژموده؛ (لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، آ، ب) ۶ـ(لن، لن۲: داد آن؛ پ: داد بد) ۷ـل، ق (نیز آ): بران؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، ب) ۸ـل ـک، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = (ق۲، پ)؛ لن، لی، لن۲ این بیت و بیت سپسین را ندارند و لن۲ به جای این دو بیت، بیت زیر را آورده است:

چو پژموده آگاه شد زین سخن — دگرگونه اندیشه افگند بن

۹ـس: زینهار؛ (پ: آن نامدار) ۱۰ـ(آ: کرد) ۱۱ـ(ق۲: همی‌خواستند) ۱۲ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ ب): هرچ؛ متن = ل (نیز لن۲) ۱۳ـل، ق، لی، و، آ، ب از ۱۱۹۹آ و ۱۲۰۱ب یک بیت ساخته و ۱۱۹۹ب ـ ۱۲۰۱آ را انداخته‌اند؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۱۴ـ(لن: برفتی) ۱۵ـ(لن، لن۲: بر) ۱۶ـل، س، ق (نیز لی، و، ب): نوشتند؛ (لن، لن۲، آ: نویسند)؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ) ۱۷ـ(لن۲: آمد)؛ بنداری (۱۱۹۱ـ۱۲۰۱): و لما وصل الرسول نفّذ کتاب الأمان الی القلعة الی برموذه فسرّ بذلک و سلم القلعة بما فیها من التیجان و المناطق، و الصامت و الناطق، و الذخائر و الأخایر، و الجواهر الزواهر الی نوّاب بهرام ۱۸ـک: آمدن برموده بنزدیک هرمزد؛ متن = ل (پس از تصحیح **بژموده** به **پرموده**)؛ س، ق، ل۲، س۲ سرنویس ندارند ۱۹ـ(ق۲: اندرآمد سپهبد) ۲۰ـب از ۱۲۰۱آ و ۱۲۰۳ب یک بیت ساخته و ۱۲۰۱ب ـ ۱۲۰۳آ را انداخته است؛ بنداری (۱۲۰۲ـ۱۲۰۳): و نزل و رکب فی جماعة من أصحابه و خواصه و لم یلتفت الی بهرام، و سار فی طریقه قاصدا قصد حضرة إیران ۲۱ـل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ): آن دید؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ بنداری: و لما سمع ۲۲ـ(ق۲، ل۳، پ: اگر چند) ۲۳ـک (نیز لن۲): <دو> ۲۴ـل: هم آنگه ۲۵ـس، ک: به راه؛ (لی: ببرد (پساوند ندارد)) ۲۶ـس (نیز لی، ل۳، و، آ): ز؛ ل: پیاده بیاورد؛ متن ← ۲۷ـس۲: تا نرد (؟) در بارگاه؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ بنداری (۱۲۰۴ـ۱۲۰۵): فلما سمع ذلک بهرام استشاط غضبا و نفذ خلفه و ردّه راجلا ذلیلا ۲۸ـ(ق۲: همی) ۲۹ـل، ق: بژموده؛ س (نیز و): برموده (بی‌نقطه)؛ (لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ، ب): برموده ۳۰ـس: سزاوار

کنون بی‌منش[1] زینهاری شدم — از ارج بلندی[2] به خواری[3] شدم،
بدین روز[4] هم[5] نیستی خوش‌منش[6] — که[7] پیش آمدم ای بدِ بدکنش[8]!
کنون یافتم[9] نامه‌ی زینهار — همی‌رفت خواهم برِ شهریار،
مگر با[10] من او چون برادر[11] شود — بدِ روز[12] بر من سبک‌تر[13] شود،
ترا با من اکنون[14] چه کارست نیز — سپردم ترا تخت[15] و آرام[16] و[17] چیز؟!
برآشفت بهرام و شد سرخ[18] چشم — ز گفتار پرموده[19] آمد به خشم،
به تندی‌ش[20] یک تازیانه بزد — برآن‌سان[21] که از ناسَزایان[22] سَزَد!
ببستند هم درزمان پای اوی[23] — یکی تنگ‌خرگاه شد جای اوی[23]!
چو خُرّاد بُرزین چُنان دید، گفت — که این پهلوان را[24] خرد نیست جفت!
بیامد بنزد دبیرِ[25] بزرگ — بدو گفت کین[26] پهلوانِ سُتُرگ،
به یک[27] پرّ پشّه[28] ندارد خرد — ازیرا کسی[29] را به کس نشمرد!

۱ـل: بیهش و؛ (پ: پرمنش)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـس، ق (نیز ل۳، و، آ): ز ارج بزرگی؛ (ق۲، لی، لن۲: از (لن۲: ز) اوج بلندی؛ (پ: ازیرا ز تندی)؛ متن ← ۳ـ(ب: ز ارج پدر سوگواری (!))؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن؛ در ل پس از تصحیح ز به از)؛ در ق لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۴ـس، ق (نیز لی، پ): روی؛ (ل۳: برین روز)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و ـ ب) ۵ـل: خود ۶ـ(ق۲: خویش پیش (!)) ۷ـق: چه ۸ـ(ق۲: این پدیدار و کیش (!))؛ س، ق (نیز لی، ل۳، پ، و، آ، ب): من آوردی ای (ل۳: از؛ پ: این) بدکنش؛ ک، س۲ (نیز لن، لن۲): منست ای (لن۲: این) بد بدکنش؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

مگر نام گم‌بوده بازآورم — بدین بخت گم‌بوده ناز آورم

۹ـس (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): کامد این (ل۳: آن)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

همی رفت خواهم بنزدیک اوی — شدم ایمن از رای باریک اوی

۱۰ـ(ل۳: بر) ۱۱ـ(ل۳: برابر) ۱۲ـل: بدین روز؛ ق: ازو روز؛ ک (نیز لی، ل۳، آ): بدو روز؛ (ب: پدروار (!))؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲، پ، و) ۱۳ـل: ستمگر (← سبکتر؟)؛ لن، لن۲ این بیت را ندارند ۱۴ـ(ق۲: بر تن من) ۱۵ـل: گاه ۱۶ـس، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): شاهی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۱۷ـس۲: <و>؛ بنداری (۱۲۰۶ـ۱۲۱۱): فلما أحضر بین یدیه قال: قد أتانی کتاب الأمان من حضرة الملک. و سلمت الیک القلعة و التاج و التخت. و هأنذا فی خفارة الأمان أروح الی خدمة الملک لعله ینظر إلیّ بعین الأخوة، و یعاملنی بما عنده من المروّة و الفتوّة. فمالی و مالک الآن؟ و لقد نلت منه الأمان ۱۸ـل، ق (نیز لی، و): شوخ؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـل: بزموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: بژموده؛ (لن: برموده (بی‌نقطه)؛ لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، آ، ب) ۲۰ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ و، آ، ب): تیزیش؛ متن = ل (نیز لن۲) ۲۱ـس، ق (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، آ، ب): بدان سان؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و) ۲۲ـک: <ناسزا> آن؛ (ق۲: تو هر بد)؛ بنداری (۱۲۱۲ـ۱۲۱۳): فتنمر بهرام حتی احمرّت أحداقه و أزبدت أشداقه فضربه بمقرعة کانت معه فی ذلک المحتفل، فعل الأنذال و السفل ۲۳ـل، س، ق، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): او؛ متن = ک (نیز پ)؛ بنداری (۱۲۱۴): و أمر به فقیدوا یدیه و رجلیه، و حبسوه فی خرکاه ضیق ضرب له ۲۴ـک، س۲: با ۲۵ـ(لی: بنزدیک پیر (!)؛ ل۳: بر او دبیر؛ آ: برآور دبیری) ۲۶ـس۲: کای ۲۷ـک: یکی؛ متن ← ۲۸ـ(لن، پ، لن۲: پشّه از بن؛ ق۲: مگر خود به دل در)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۲۹ـس، ق (نیز آ، ب): از ایران کسی؛ س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): ازین پس کس او؛ متن = ل، ک (نیز لی ـ و)؛ بنداری (۱۲۱۵ـ۱۲۱۷): فلما رأی خرّاد بن برزین ذلک استفظعه و استقبحه، و دخل علی الکاتب الکبیر و قال: إنه لیس مع بهرام من العقل ما یوازن جناح بعوضة. و إنه لایبالی به أحد بعد أن صدر منه هذا الفعل

بباید‌ش[1] گفتن کزین[2] چاره نیست — ورا بتّر[3] از خشم[4] پتیاره نیست!

بنزدیکِ بهرام رفت آن[5] دو مرد — زبان‌ها[6] پر از پند و رخ[7] لاژورد[8]!
بگفتند کین[9] رنج دادی به باد — سرِ نامور پر ز آتش[10] مباد!
بدانست بهرام کآن[11] بود زشت — به آب اندرافگند و تر گشت[12] خشت!
پشیمان شد و بند ازو[13] برگرفت — ز کردارِ خود دست بر سر گرفت!
فرستادش[14] اسپی به زرّین‌ستام — یکی تیغِ هندی به زرّین‌نیام!
هم اندرزمان شد بنزدیکِ اوی[15] — که روشن کند جانِ تاریکِ اوی[15]
همی‌بود تا او[16] میان را ببست — یکی باره‌ی تیزتگ[17] برنشست
سپهبَد همی‌راند با او[18] به راه[19] — بدید آنک[20] تازه نبَد روی شاه[21]
به هَنگام پدرود کردنش گفت — که آزار[22] داری ز من در نهفت؟
گرت هست، با شاهِ ایران مگوی[23] — نیاید[24] ترا زآن سَخُن[25] آبِ روی[26]!
بدو گفت خاقان که ما را گله — ز بخت‌ست و[27] کردم به[28] یزدان یله
نه من زان[29] شمارم که از[30] هر کسی — سَخُن‌ها همی‌راند خواهم بسی

۱ـ(آ: نیایدش) ۲ـق (نیز ل۳، آ): کزان؛ (لن۲: وزین)؛ س: کستن (؟) کرین؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، ب) ۳ـ(لن، ق۲، ل۳: نیز؛ و، لن۲: بدتر)؛ ق: بتر نیز؛ س۲: وزو بتّر؛ متن = ل، س، ک (نیز لی، پ، آ، ب) ۴ـ(آ: خشم و؛ ق۲: ازین رنج)؛ بنداری (۱۲۱۸): فینبغی أن تنکر علیه و تشیر علیه بإطلاق ابن الخاقان و إنفاذه الی حضرة الملک ۵ـس، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): این؛ متن = ل، ق (نیز ق۲) ۶ـ(لن: زفانها؛ ب: و لبها)؛ متن ← ۷ـ(آ: رخ و)؛ س (نیز لی): دو لب پر ز پند و رخان؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۸ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل (نیز پ، و، لن۲) ۹ـق: کان ۱۰ـ(ب: دانش (!))؛ بنداری (۱۲۱۹ـ۱۲۲۰): فرکبا و دخلا علی بهرام، و أوسعاه لوما و تعنیفا علی حرکته القبیحة، و فعلته الشنیعة ۱۱ـ(پ: کین) ۱۲ـک: شد خشک؛ (لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲: افکنده شد خشک (ل۳: خام)؛ (آ: افکنده‌تر گشت)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لی، و <و ← ب) ۱۳ـل (نیز ب): او؛ بنداری (۱۲۲۱ـ۱۲۲۲): فاعترف بإساءته و ندم علی عثرته، و أمر ففک القید عنه ۱۴ـل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): فرستاد؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ در آ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ بنداری (۱۲۲۳): و نفذ إلیه مرکوبا بآلة الذهب و سیفا محلّی ۱۵ـل ـ ک (نیز لی، ل۳، و ـ ب): او؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، پ)؛ بنداری (۱۲۲۴): و رکب إلی خدمته معتذرا و مستقیلا و مستغفرا، و وقف فی خدمته ۱۶ـ(ل۳، و، آ: وی) ۱۷ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): تیز تک بارگی؛ (لن، لن۲: تیز تک باره‌ئی)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ) ۱۸ـق (نیز ل۳، آ): وی ۱۹ـ(ل۳: سپاه) ۲۰ـ(لی، پ، لن، لن۲، آ: آنکه) ۲۱ـس (نیز ب): می‌رفت با او سپاه؛ (لی: با وی همی رفت شاه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۲۲۵ـ۱۲۲۶): فسکت ابن الخاقان حتی شدّ المنطقة علی وسطه و رکب و بهرام یسایره ۲۲ـ(لن: ازاز (!)) ۲۳ـ(ل۳، پ: بگوی؛ و، آ: مگو (پساوند ندارد)) ۲۴ـل: ساند (بی‌نقطه)؛ س: نساند (حرف دوم و چهارم بی‌نقطه)؛ ق: نبابد؛ ک، س۲ (نیز لن، لن۲): نیاید؛ (ق۲: نیابد (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ لی: ساند (بی‌نقطه))؛ متن = (ل۳، پ، و، آ، ب) ۲۵ـل: نزد او؛ س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): زین سخن؛ (ق۲: ازان مر ترا (!))؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۲۶ـ(آ: رو)؛ ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): رنگ و بوی؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب)؛ بنداری (۱۲۲۷ـ۱۲۲۸): و لما أراد أن یودعه سأله ألا یذکر فی حضرة الملک شیئا مما صدر منه ۲۷ـس، س۲ (نیز لی، و، ب): <و> ۲۸ـ(لن۲: ز)؛ بنداری (۱۲۲۹): فقال ابن الخاقان: إن شکایتنا من الجد و البخت ۲۹ـ(آ: زین) ۳۰ـس (نیز لی، پ، و، ب): بر؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ)؛ بنداری (۱۲۳۰): و إلا فلست ممن یشکوک و یذکر ذلک فی حضرة الملک

اگر شهریارِ[1] تو زین[2] آگهی / نیابد[3]، نزیبد بروبر مهی[4]!
مرا بند[5] گردونِ[6] گردنده کرد / نگویم که با من بدی[7] بنده کرد!
ز گفتارِ[8] او گشت بهرام[9] زرد / بپیچید و خشم از دِلیری بخَورد[10]!
چُنین گفت با خود که آمد[11] نشان / ز گفتارِ آن مهتر[12] سرکشان،
که تخمِ بدی تا توانی مکار / چو کاری، برت[13] بر[14] دهد روزگار!
بدو گفت بهرام کای نامجوی / سَخُن‌ها چُنین[15] تا توانی مگوی!
چرا من به[16] تو دل بیاراستم؟! / ز گیتی ترا نیکوی[17] خواستم؟!
ز تو[18] نامه کردم به شاهِ جهان / همی[19] زشتِ تو[20] داشتم در نهان
بدو[21] گفت خاقان که آن بد[22] گذشت / گذشته سَخُن‌ها همه[23] باد گشت[24]!
وُ لیکن چو[25] در جنگ[26] خواری بود / گه[27] آشتی بردباری[28] بود
ترا خشم[29] با آشتی گر یکی‌ست / خرد بی‌گمان نزد تو[30] اندکی‌ست!

۱ـ(لن۲: شهریارت ازین) ۲ـس: شهریارت ازین ۳ـس (نیز ب): بیابد؛ س۲ (نیز و): ندارد (آ: بیابد)؛ متن =ل (حرف یکم بی‌نقطه)، ق، ک (نیز لن ـ پ، لن۲) ۴ـ(آ: فرّهی)؛ بنداری (۱۲۳۱): غیر أنه إن کان لا ینهی ذلک إلیه فلا تلیق به السلطنة، و لا تلائمه الشهریاریة ۵ـ(آ: مرانند (← مرابند)) ۶ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): این چرخ؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۷ـک (نیز لن، ق۲، لن۲): بد با من این؛ متن =ل، س، ق (نیز لی، ل۳، پ، و، آ، ب)؛ بنداری (۱۲۳۲): إن الفلک هو الذی أساء إلیّ. فکیف أقول: إن عبدا جنی علیّ؟ ۸ـ(ق۲: آواز) ۹ـس (نیز لی): پهلوان گشت ۱۰ـ(آ: نخورد (!))؛ بنداری (۱۲۳۳): فاصفرّ وجه بهرام من مقاله و آغتاظ لکنه کظم الغیظ ۱۱ـل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): داد پاسخ که آمد؛ (آ: به دل گفت بهرام کامد)؛ متن =س (نیز لی، ل۳، و، ب) ۱۲ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): نامور؛ متن =ل، س، ق (نیز لی ـ و، آ، ب) ۱۳ـس، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): ترا؛ متن =ل، ک (نیز لن، پ، لن۲) ۱۴ـ(پ: بد)؛ بنداری (۱۲۳۴ـ۱۲۳۵): و قال: قد صدق من قال هذه المقالة: لا تزرع الشرّ فإنک تحصد ما تزرع لا محالة ۱۵ـس: سخن زین نشان؛ ک، لن، پ، لن۲ این بیت را ندارند؛ این بیت در ده دستنویس دیگر آمده است ۱۶ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): به گفتار؛ متن =ل، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۷ـل ـ ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): نیکوئی؛ (و: که من نیکوئی من ترا)؛ متن = (ق۲)؛ در س، ق، ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ پیایی لت‌های متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۱۸ـک: یکی؛ س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): همی؛ متن =ل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب) ۱۹ـس، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): همه؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲؛ در ل، س، ق حرف یکم بی‌نقطه) ۷ـ(پ: این بد که)؛ س۲: کجا آنک ۸ـق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): خاک؛ ک: ناباد؛ متن =ل، س، س۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۹ـس: نماند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (در ل، ق۲، و، لن۲، ب حرف یکم بی‌نقطه) ۱۰ـل: گنه (← گله؟) گر ۱۱ـل: ساید (دو حرف نخست بی‌نقطه) ۱۲ـل (نیز و): زبان (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (ق۲: زبان) ۱۳ـل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲): بپوشم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز ل۳، پ، لن، لن۲، آ): بپوشم؛ متن =(لن، و) ۱۴ـق: بران؛ (ل۳: ترا؛ آ: بدو)؛ لی، ب این بیت را ندارند ۱۵ـل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): چو؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): تو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۶ـس، ق، س۲ (نیز ق۲، ب): هر چه؛ ک: حآنجا رسمی هر چه؛ متن =ل (نیز لن) ۱۷ـل: باید ۱۸ـ(و: بگو ـ رو) ۱۹ـ(لی: کم مرا)؛ ل: مرمراکم شود؛ (پ: کزان هم نکاهد مرا؛ و: نخواهد شدن کم مرا)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ، ب)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده است:

به جای تو کردم همه نیکویی / کنون خود (ک: حخودـ) ز من جست یک بدخویی
بگوی آنچ داری به دل پیش شاه / که مردی مرا بس بود پایگاه

بنداری (۱۲۳۶ـ۱۲۴۷): و لیت شعری لم توسطت بین الملک و بینک حتی آمنک؟ و کنت أظن أن تلک زلة تخفی و عثرة تقال و تمحی. و الآن فلیس تضرنی شکایتک إیای الی الملک. و أی غضاضة تلحقنی منها؟ و اذا حضرت أنت بین یدی الملک فقل ما شئت فإن ماء وجهی لا یترنق عنده بذلک ۲۰ـس، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): آن؛ (ق۲: با)؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲) ۲۱ـل: نگیرد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ل۳: از بد نگیرد) ۲۲ـل: بر من چنان دان که؛ س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): چنان دان که بی‌مغز و؛ (لن، لن۲: تو او را چنان دان که)؛ (پ: چنان دان تو او را که)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲)؛ بنداری (۱۲۴۸ـ۱۲۴۹): فقال ابن الخاقان: کل ملک یستوی عنده الحسن و القبیح، و یغضی علی سوء أدب عبیده فاعلم أنه سکران و إن لم یشرب خمرا، و سنان و إن لم یغمض عینا ۲۳ـل، س، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۴ـ(و: ترا؛ ق۲: ببیند بد) ۲۵ـس (نیز لی، ل۳ ـ ب): اگر؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲) ۲۶ـس، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، آ، ب): یا؛ ک (نیز لن۲): با؛ (و: نا (بی‌نقطه))؛ متن =ل (نیز لی، پ)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۷ـ(ل۳: بی‌رای) ۲۸ـل (نیز ل۳، ب): مغز؛ ک: مغزش؛ متن =س، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ آ)؛ بنداری (۱۲۵۰ـ۱۲۵۱): و کل من یسمع هذا من عدوّ و صدیق و بعید و قریب یعدک عبدا خفیف الرأس، و یعدّه ملکا رقیق رداء العقل

چو سالار راهِ خداوندِ خویش / نگیرد ز دانش، بد آیدش[1] پیش[2]!
همان[3] راهِ یزدان بباید سپرد / ز دل تیرگی‌ها[4] بباید سترد!
سَخُن[5] گر نیفزایی[6] اکنون رواست / که آن بد[7] که شد، گشت با باد[8] راست!
ز خاقان چو بشنید بهرام، گفت / که پنداشتم کین بماند[9] نهفت،
کنون زآن گله کِم[10] نیاید[11] زیان[12] / نپوشم[13] برو[14] چادرِ پرنیان
چن[15] آنجا رسی هرچ[16] خواهی[17] بگوی[18] / نه زآن کم شود مر مرا[19] آب‌روی[18]
بدو گفت خاقان که هر[20] شهریار / که از نیک و بد برنگیرد[21] شمار،
به بد کردنِ بنده خامش بود / تو بی می چُنان دان که[22] بی‌هش بود!
چن[23] از دور بیند ورا[24] بدسگال / وُگر[25] نیک‌خواهی بود، گر[26] همال،
ترا ناسَزا خوانَد و سرسبک / ورا شاهِ ایران[27] و مغزی[28] تُنُک!

۱ـ(ل۳: آید به)؛ ق: نداند به؛ (ق۲: به دانش نیایدش)؛ ل: نگیرد نیفتد به هرکار (حرف یکم دو واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ (لی، لن۲: بگیرد ز دانش برایدش (لن۲: نباشدش))؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، پ، و، آ، ب؛ در آ پس از تصحیح **بلرزد به نگیرد**) ۲ـل، س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، و، آ، ب): نیش (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن۲: نیش)؛ متن = ق (نیز لن، ق۲): بیش ۳ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): همه؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۴ـ(آ: ترس کیهان) ۵ـق: کنون ۶ـک (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): بیفزایی؛ متن =ل، س، ق، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲؛ در ل، س، ق حرف یکم بی‌نقطه) ۷ـ(پ: این بد که)؛ س۲: کجا آنک ۸ـق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): خاک؛ ک: ناباد؛ متن =ل، س، س۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۹ـس: نماند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (در ل، ق۲، و، لن۲، ب حرف یکم بی‌نقطه) ۱۰ـل: گنه (← گله؟) گر ۱۱ـل: ساید (دو حرف نخست بی‌نقطه) ۱۲ـل (نیز و): زبان (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (ق۲: زبان) ۱۳ـل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲): بپوشم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز ل۳، پ، لن، لن۲، آ): بپوشم؛ متن =(لن، و) ۱۴ـق: بران؛ (ل۳: ترا؛ آ: بدو)؛ لی، ب این بیت را ندارند ۱۵ـل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): چو؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): تو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۶ـس، ق، س۲ (نیز ق۲، ب): هر چه؛ ک: حآنجا رسمی هر چه؛ متن =ل (نیز لن) ۱۷ـل: باید ۱۸ـ(و: بگو ـ رو) ۱۹ـ(لی: کم مرا)؛ ل: مرمراکم شود؛ (پ: کزان هم نکاهد مرا؛ و: نخواهد شدن کم مرا)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ، ب)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده است:

به جای تو کردم همه نیکویی / کنون خود (ک: حخودـ) ز من جست یک بدخویی
بگوی آنچ داری به دل پیش شاه / که مردی مرا بس بود پایگاه

بنداری (۱۲۳۶ـ۱۲۴۷): و لیت شعری لم توسطت بین الملک و بینک حتی آمنک؟ و کنت أظن أن تلک زلة تخفی و عثرة تقال و تمحی. و الآن فلیس تضرنی شکایتک إیای الی الملک. و أی غضاضة تلحقنی منها؟ و اذا حضرت أنت بین یدی الملک فقل ما شئت فإن ماء وجهی لا یترنق عنده بذلک ۲۰ـس، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): آن؛ (ق۲: با)؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲) ۲۱ـل: نگیرد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ل۳: از بد نگیرد) ۲۲ـل: بر من چنان دان که؛ س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): چنان دان که بی‌مغز و؛ (لن، لن۲: تو او را چنان دان که)؛ (پ: چنان دان تو او را که)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲)؛ بنداری (۱۲۴۸ـ۱۲۴۹): فقال ابن الخاقان: کل ملک یستوی عنده الحسن و القبیح، و یغضی علی سوء أدب عبیده فاعلم أنه سکران و إن لم یشرب خمرا، و سنان و إن لم یغمض عینا ۲۳ـل، س، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۴ـ(و: ترا؛ ق۲: ببیند بد) ۲۵ـس (نیز لی، ل۳ ـ ب): اگر؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲) ۲۶ـس، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، آ، ب): یا؛ ک (نیز لن۲): با؛ (و: نا (بی‌نقطه))؛ متن =ل (نیز لی، پ)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۷ـ(ل۳: بی‌رای) ۲۸ـل (نیز ل۳، ب): مغز؛ ک: مغزش؛ متن =س، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ آ)؛ بنداری (۱۲۵۰ـ۱۲۵۱): و کل من یسمع هذا من عدوّ و صدیق و بعید و قریب یعدک عبدا خفیف الرأس، و یعدّه ملکا رقیق رداء العقل

بجوشید بهرام و[1] شد زرد روی[2]
نگه کرد خُرّاد بُرزین بروی[3]،

بترسید از آن تیز[4] خونخواره[5] مرد
که او را ز باد[6] اندرآرد به گرد!

به بهرام گفت: ای سپهدارِ شاه[7]
بخَور خشم و سر بازگردان ز راه،

که خاقان همی[8] راست گوید[9] سَخُن
تو بنیوش و[10] اندیشه‌ی[11] بد مکن!

سَخُن گر نرفتی[12] بدین[13] گونه سرد[14]
ترا و ورا نیستی دل به درد[15]!

بدو گفت کین بدرگِ بی‌هنر[16]
بجوید همی خاک و خونِ[17] پدر!

بدو[18] گفت خاقان که این بد مکن
به تیزی بزرگی بگردد[19] کَهُن!

ز[20] گیتی هر آنکس که او[21] چون تو بود[22]
سرش پر ز گرد و دلش پر ز دود[23]،

همی از شهنشاه ترسان نیم[27]
سَزا زو[28] بود، رنج و آسانیم[29]!

۱ـس، ق (نیز لن ـ ب): چو بشنید بهرام؛ متن =ل، ک، س۲؛ بنداری: فتغیّر بهرام ۲ـ(و: روی زرد) ۳ـق (نیز لی، پ): بدوی؛ س، ک (نیز لن، ق۲، لن۲): دروی؛ (و: بمرد)؛ متن =ل، س۲ (نیز ل۳، آ، ب) ۴ـک: تیره؛ (ب: پیر)؛ ل: زان نیز (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ (لن: از کار؛ لن۲: بپرسید از کار؛ آ: بپرسید ازین <تیز>)؛ متن =س، ق، س۲ (نیز ق۲ ـ و) ۵ـل (نیز لن، لی): خونخوار؛ متن =س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ ب) ۶ـق، ک (نیز ق۲، و، آ): پای؛ متن =ل، س، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب)؛ بنداری (۱۲۵۲ـ۱۲۵۳): فتغیر بهرام و آصفرّ وجهه و کاد أن یسبق سیفه العدل. فأحس خرّاد بذلک ۷ـل: سزاوار گاه؛ (ق۲: سرافراز شاه)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۲۵۴): فقال له: اکظم غیظک أیها البهلوان! ۸ـل: چین؛ ک: همه؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۹ـس۲: دارد ۱۰ـ(ق۲: <و>)؛ س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): بدو در تو؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۱۱ـ(ق۲: با رفتگان) ۱۲ـک: بذفتی؛ (ق۲: بزفتی) ۱۳ـق (نیز ل۳، و، آ): ازین؛ ک، س۲ (نیز لن): برین؛ متن =ل، س (نیز ق۲، لی، پ، ب) ۱۴ـ(ق۲: برد) ۱۵ـس۲: روی زرد؛ (ق۲: مرا نیستی روی زرد)؛ ل: نیستی دل پر آزار و درد؛ س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): زو چنین (ب: جز این) نیستی دل به درد (لی: روی زرد)؛ (پ: ورا و ترا نیستی دل به درد)؛ متن =ک (نیز لن، لن۲)؛ بنداری (۱۲۵۵ـ۱۲۵۶): فإن الخاقان صادق فیما یقول ۱۶ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): بدو گفت بهرام کای بدهنر (ق، آ: پرهنر)؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): بدو (لن۲: ورا) گفت بهرام کین بدهنر؛ متن =ل ۱۷ـل، ک، س۲: <و> خون؛ س، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): ندیدی همانا تو حال؛ (لن: بکوبد همی خاک خون (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ و: همانا ندیدی تو حال؛ لن۲: بگوید همی حال خون)؛ متن =(ق۲؛ نیز ← ل، ک، س۲)؛ پ این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۲۵۷): فقال بهرام للخاقان: کأنک قد نسیت ما جری علی أبیک حتی أصبحت تدل کذلک، و تجاوز الحدّ فی مقالک ۱۸ـ(لن، پ، لن۲: ورا) ۱۹ـ(ق۲: نگردد)؛ ل: تندی بزرگی نگردد (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ س (نیز لی، ب): سر بی‌پدر گر (ب: دگر>) نگردد (ب: بگردد) کهن؛ ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، آ): سزد بی‌پدر گر نگردم (ل۳، آ: نگردد؛ لن۲: بگردم)؛ متن تصحیح قیاسی است (← ل، ق۲)؛ و به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

بدو گفت خاقان که ای بدهنر سزد گر نگردد کهن بی‌پدر

۲۰ـل: به ۲۱ـک: هم؛ (لی: <و>) ۲۲ـل: مرد ۲۳ـل (نیز لی): درد (لی پساوند ندارد)؛ ب از ۱۲۵۹آ و ۱۲۶۱آ یک بیت بی‌پساوند ساخته و ۱۲۵۹ب و ۱۲۶۱ب را انداخته است ۲۴ـل: باکس بگفت (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ (پ: ناحق شناخت)؛ س، ق (نیز لی، و، آ، ب): بدسگالان ناحق‌شناس؛ (لن، لن۲: بدسگالند و ناحق‌شناس)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳) ۲۵ـ(لی: بکیری (← بکرّی؟)؛ آ: بگیتی) ۲۶ـل: سر گرفت؛ (لن: بی‌سپاس؛ لن۲: ناسپاس؛ ق۲: نابخردی سر فراخت؛ لی: سرافراخته ناسپاس)؛ متن =ک، س۲ (نیز ل۳، پ)؛ در س، ق، لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۷ـ(ب: بود (← ۱۲۵۹پ))؛ ل ـ ک، س۲ (نیز ق۲ ـ ب): ترسانیم؛ متن =(لن) ۲۸ـس: که از تو؛ (لن: همه زو؛ ق۲: مرا زو)؛ متن ← ۲۹ـ(پ: سر از بودنیها بگردانیم)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ در و این بیت پس از بیت ۱۲۵۷ آمده است

ز گردنکشان او همال من‌ست
نه چون بنده‌یی[1] بدسگالِ من‌ست!

هوشیوار و آهسته و بانژاد
بسی نامبردار دارد به یاد!

به جان و سرِ شاهِ ایران‌سپاه
کز ایدر کنون بازگردی به[2] راه،

۱۲۶۵ به پاسخ نیفزایی[3] و[4] بدخوی[5]
نگویی[6] سَخُن نیز تا نشنوی!

چو بشنید بهرام، ازو[7] گشت باز
به[8] لشکرگه آمد سری[9] رزم‌ساز[10]!

چو خُرّادِ بُرزین و آن بخردان[11]
دبیرِ بزرگ و دگر[12] موبدان،

نبشتند[13] نامه به شاهِ جهان[14]
سَخُن هرچ[15] رفت[16] آشکار و نهان

سپهدار با موبدِ[17] موبدان
به خشم آن زمان گفت کای[18] بخردان[19]،

۱۲۷۰ هم اکنون از ایدر به دزدر شوید[20]
بکوشید و با باد[21] همبر[22] شوید

به دز در[23] ببینید تا خواسته
چه مایه بود گنجِ آراسته؟

دبیران[24] برفتند دل پر هراس
ز شبگیر تا شب گذشته سه پاس،

سیه شد بسی یازگار از[25] شمار
نبشته[26] نشد[27] هم[28] به فرجامِ کار!

به دزدر[29] نبد راه از آن[30] خواسته
گذشته برو[31] سال و[32] ناکاسته،

۱۲۷۵ ز هنگامِ ارجاسپ و افراسیاب
ز دینار و گوهر که خیزد از[33] آب،

همان نیز چیزی که کانی[34] بود
کجا[35] رستنش آسمانی بود،

۱ـق (نیز ق۲): بنده او؛ (پ: جوینده و (← چون بنده‌ئی؟))؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲ـک (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): ز؛ متن =ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ) ۳ـک (نیز لی): بیفزائی؛ (ق۲: نیاسائی؛ آ: بیفزای)؛ متن =ده دستنویس دیگر (در لن۲ حرف یکم بی‌نقطه) ۴ـس: ار؛ ق (نیز لی، آ، ب): از؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۵ـس، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲): خوئی؛ متن =ل، ق (نیز ق۲، پ، آ، ب) ۶ـ(ق۲: ز کوی)؛ بنداری (۱۲۵۸ـ۱۲۶۵): و آنجرّ بینهما الحدیث حتی أقسم خزاد علیه بحیاة الملک أن یثنی عنانه و لا یکثر القال و القیل ۷ـل: زو ۸ـل: ز ۹ـل (نیز ق۲): سوی (← سری؟)؛ س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): شده؛ (لن، لن۲: گو)؛ متن =ک، س۲ (نیز پ) ۱۰ـس (نیز لی، ب): سخت‌ساز (؟)؛ ق، ک، س۲ (نیز لن، ل ـ ۳ـآ): جنگ‌ساز؛ متن =ل (نیز ق۲) ۱۱ـ(ق۲: جهاندیده وان) ۱۲ـل، س، ل۲ (نیز و ـ ب): نوشتند؛ ق: فرستند؛ متن =ک، س۲ (نیز لن ـ پ) ۱۴ـ(آ: جوان) ۱۵ـس ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): هر چه؛ متن =ل (نیز لن) ۱۶ـل: بد ۱۷ـک، س۲: نامور ۱۸ـ(لن: ای؛ ل۳: با؛ و: با؛ (بی‌نقطه)) ۱۹ـ(لی: موبدان (پساوند ندارد)؛ آ: سروران) ۲۰ـس ـ س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ): بر شوید؛ (پ: بر روید)؛ متن =ل (نیز ق۲، لی، ب) ۲۱ـ(ق۲: با با دو) ۲۲ـ(پ: همره) ۲۳ـل، ق، ل۲ (نیز ل۳، آ): بر؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۲۶۶ـ۱۲۷۱): فأنصرف بهرام الی مخیمه، و أمر أصحابه بالصعود إلی القلعة و ضبط ما فیها من الذخائر و الجواهر التی کانت زبدة الحقب ۲۴ـس: دلیران؛ لن، لن۲ بیت‌های ۱۲۷۲ـ۱۲۷۴ را ندارند ۲۵ـق: کاغذ اندر؛ ل۲ (نیز ل۳، و): هم نیامد (در ل۲ حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ س۲: یادگار از؛ (ق۲: کاغذ از هر؛ پ: نامها از)؛ س (نیز لی، ب): دبیران بماندند ازان در؛ ک: سپهدار شد یادگار از؛ (آ: سپه شد بسی هم نیامد)؛ متن =ل: بازگار (حرف یکم بی‌نقطه) ۲۶ـل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): نوشته؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲، پ) ۲۷ـق: بشد؛ س، ل۲ (نیز لی، و، آ، ب): شد آن؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ؛ در ل، س۲ حرف یکم بی‌نقطه) ۲۸ـ(ل۳: آن) ۲۹ـق، ل۲ (نیز ل۳): بر؛ ل: در بر؛ متن =س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، آ، ب) ۳۰ـل: زان؛ (ق۲: از <ان>) ۳۱ـل، ک (نیز لی): بدو؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۲ـل، س، ک (نیز لی، ل۳، آ، ب): <و>؛ متن =ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و) ۳۳ـل، س، س۲: در؛ ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـ ب): ز؛ متن =(لی، پ) ۳۴ـق: نامی؛ (لن، لن۲: چیزها کان نه کانی (لن: آبی))؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۳۵ـ(و: همان)

همه گنج‌ها اندر آوازه[1] بود — کجا[2] نامِ او در جهان تازه[3] بود:
ز چیزِ[4] سیاوُش، نخستین کمر — به هر مهره‌یی‌در سه پاره[5] گهر،
همان گوشوارش که اندر جهان — کسی را نبود از کهان و مهان[6]،
که خسرو آن را به لهراسپ داد — که[7] لهراسپ زآنپس[8] به گشتاسپ داد،
که[9] ارجاسپ بستد[10]، به دز درنهاد[11] — که هَنگامِ آن کس ندارد به یاد[12]!
شمارَش ندانست[13] کس در جهان — ستاره‌شناسان و[14] فرّخ‌مهان[15]!
نبشتند[16] یک‌یک همه خواسته — که بود اندر آن گنجِ آراسته
فرستاد بهرام مردی[17] دبیر — سَخُن‌گوی[18] و[19] روشن‌دل و[20] یادگیر،
که بیامد همه خواسته گرد[21] کرد — که بُد[22] در دز و[23] هم[24] به دشتِ نبرد،
ابا[25] خواسته بود دو[26] گوشوار — دو موزه برو بود[27] گوهرنگار[28]،
همان شوشه‌ی[29] زر برو[30] بافته — به گوهر سرِ[31] شوشه[32] برتافته،

۱ـل: آورده؛ (لن: بد ز آوازه)؛ س، ق، ل[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب): گنجهای گرانمایه؛ (لن[2]: گنجهای پرآوازه)؛ متن =ک، س[2] (نیز پ)
۲ـ(لن، لن[2]: یکی)؛ متن ← ۳ـل: برده؛ س، ق، ل[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب): ازان چیز کان برترین (س: برتری) پایه؛ متن =ک، س[2] (نیز پ)؛ بنداری (۱۲۷۴ـ۱۲۷۷): فصعدت إلیها الثقات و الکتاب مبکرین، و لم یزالوا فی حساب و کتاب الی الثلث الأخیر من اللیل. و لم یأتوا مع ذلک علی الجمیع، من کثرة ما أجتمع فیها من الأموال و الکنوز من عهد أفراسیاب و من بعده ۴ـل: خون ۵ـ(لن: پایه)؛ س، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، پ، و، آ، ب): درنشانده؛ متن =ل، ک، س[2] (نیز ق[2]، لن[2]) ۶ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): آشکار و نهان؛ متن =ل، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]) ۷ـس (نیز لی): چو؛ (ل[3]: ز) ۸ـس، ق، ک، ل[2] (نیز لن، لی، ق[2]، و ـ ب): آن را؛ (ل[3]: آنگه؛ پ: آبرا (!))؛ متن =ل، س[2] ۹ـس، ق، ل[2]، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): چو؛ متن =ل، ک (نیز لن، پ، لن[2]) ۱۰ـل، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، پ، لن[2]): آن را؛ متن =س، ق (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب) ۱۱ـل[2]، س[2] (نیز لی): برنهاد ۱۲ـ(ل[3]: چو گشتاسب راکاخ تاراج داد)؛ ق[2] این بیت را ندارد و به جای آن سه بیت زیر را آورده است:

ندارد کس آن روزگاران به یاد — ازان برمنش ترک خسرونژاد
که ارجاسب آن را ز بلخ آورید — بر آزادگان روز تلخ آورید
به دست وی افتاد آن گوشوار — فراوان برآمد برین روزگار

ل[3] پس از بیت ۱۲۸۱ افزوده است:

که هنگام آن کس ندارد به یاد (= ۱۲۸۱ب) — ز هنگام کیخسرو و کیقباد

۱۳ـ(آ: بده‌اندیش (!)) ۱۴ـ(لی، لن[2]: <و>) ۱۵ـ(آ: هم بخردان) ۱۶ـل، س، ق، ل[2]، س[2] (نیز لی، و، لن[2]، ب): نوشتند؛ متن =ک (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، آ)؛ بنداری (۱۲۷۸ـ۱۲۸۳): و کان فیها من متاع سیاوخش منطقته و قرطاه اللذان لم یحصل مثلهما لأحد من الأوّلین و الآخرین ۱۷ـق، س[2] (نیز لن، آ): مرد؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۸ـل[2]: گوحی> ۱۹ـق: <و> ۲۰ـق: <و>؛ (ق[2]: داننده و؛ لی: روشن <دل> و) ۲۱ـق: یاد ۲۲ـس، ق، ل[2] (نیز ل[3]، و، ب): چه بد؛ (آ: بده در)؛ متن =ل، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ، لن[2]) ۲۳ـس[2]: برده زو ۲۴ـ(ل[3]: و، چه)؛ در ق لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ بنداری (۱۲۸۴ـ۱۲۸۵): ثم أمر بجمع الغنائم التی غنمت فی المعترک فجمعوا و عرضوا ثبّت الکل علیه ۲۵ـ(پ: ازان) ۲۶ـک: و با ۲۷ـ(و: بر ز)؛ ل: درو بود؛ س، ق، ک، ل[2] (نیز لی، ل[3]، پ، آ، ب): بدو در ز (ک: به)؛ (لن، لن[2]: بدو درّ)؛ متن ← ۲۸ـ(ق[2]: پر از گوهر شاهوار)؛ متن =س[2] ۲۹ـق (نیز لن[2]): شفشهٔ؛ (لی: همه شقّهٔ)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـل: و به زر (وزن درست نیست)؛ س، ق، ک، ل[2] (نیز لن، لی، لن[2]، ب): بدو؛ متن =س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، و، آ) ۳۱ـ(لی: همه سر بدان) ۳۲ـق: شفشه

دو بُردِ یمانی همه[1] زرّبفت[2] — بسختند[3] هر یک به من[4] بود هفت!
سپهبَد ز گَشَنّ[5] و گُندآوری — نبود آگه از جستنِ[6] داوری،
۱۲۹۰ دو بُردِ یمانی به[7] یک سو نهاد — دو موزه به نامه[8] نکرد ایچ یاد!
بفرمود از آنپس[9] که[10] ایزدگشسب[11] — همی[12] با سُواران نشیند بر اسپ
ز لشکر گزین کرد مردی هزار — که با او[13] شود تا درِ شهریار
ز خاقان شتر خواست سی[14] کاروان — شمرد آن شتردار[15] بر[16] ساروان[17]
سُواران پسِ پشت[18] و[19] خاقان ز پیش — همی‌راند با نامدارانِ خویش

گفتار اندر آمدن پرموده پسرِ ساوه‌شاه بنزدِ هرمزدشاه[20]

۱۲۹۵ چو خاقان بیامد بنزدیکِ شاه — ابا گنج دیرینه و با[21] سپاه،
چو بشنید شاه جهان، برنشست — به سربر یکی تاج و گرزی به دست،
بیامد چُنین تا به درگه رسید[22] — ز دهلیز[23] چون روی خاقان بدید،
همی‌بود تا چونْش[24] بیند به راه؟ — فرود آید، ار[25] همچُنان[26] با سپاه،
ببینْدش و برگردد از پیش[27] اوی[28]؟ — پر اندیشه بُد[29] زآن سَخُن نامجوی[28]،

۱ـ(لن، ق[2]، پ، لن[2]: همان) ۲ـل[2]: زرّ و بفت (؟) ۳ـق (نیز لن[2]): بسنجیده؛ ل[2]: بسیجیده؛ (لی: بسنجید و؛ و: بسختند و؛ آ: بسنجید)؛ متن =ل، س، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، ب) ۴ـ(ق[2]: تنش)؛ بنداری (۱۲۸۶ـ۱۲۸۸): و فی الجملة القرطان، و خفان مرصعان، و ثوبان منسوجان من الذهب وزن کل واحد سبعة أمنان ۵ـل[2] (نیز لی، ل[3]، آ): کژی؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۶ـل، س، ل[2]، س[2] (نیز لی، آ): جستن و؛ متن =ق، ک (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، و، لن[2]، ب) ۷ـ(لی: ز) ۸ـ(لن: موبد)؛ بنداری (۱۲۸۹ـ۱۲۹۰): فاستصفی بهرام الثوبین و الخفین، و أسقط اسمهما من الجریدة المنفذة الی الملک ۹ـل: زان پس ۱۰ـس، ق، ل[2] (نیز لن، لی ـ ب): به؛ ک، س[2] (نیز ق[2]): <که>؛ متن =ل ۱۱ـل: بیداگشسب (=پیداگشسپ؟)؛ ک، س[2] (نیز ق[2]): بنداگشسپ (در ق[2] حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن =س، ق، ل[2] (نیز لن، لی ـ ب، بنداری) ۱۲ـس ـ س[2] (نیز لن ـ ب): که تا؛ متن =ل ۱۳ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): وی؛ متن =ل، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]) ۱۴ـل: ده؛ (لن، لن[2]: صد؛ لی: بی (بی‌نقطه))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـل: زمان جمله؛ ک، س[2] (نیز ق[2]): شتر جمله؛ (لن: شترخواه؛ لن[2]: شمردند شترخواه)؛ متن =س، ق، ل[2] (نیز لی ـ و، آ، ب) ۱۶ـس، ق (نیز لی، آ، ب): با؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـس: کاروان؛ (ل[3]: ساربان) ۱۸ـس ـ س[2] (نیز لن ـ ب): برفتند؛ متن =ل ۱۹ـق (نیز پ): <و>؛ بنداری (۱۲۹۱ـ۱۲۹۴): ثم أمر إیزدکشسب أحد أصحابه أن یرکب و یستصحب مقدار ألف فارس و یسیر بالغنائم و السبی الی حضرة الملک ففعل ذلک ۲۰ـل: آمدن فغفور پیش هرمزد؛ ق: آمدن برموده خاقان بنزد هرمز و عهد هرمز با او؛ ل[2]: اندر آمدن پسر ساوه‌شاه نزدیک هرمزد؛ س[2]: آمدن خاقان با هدیه‌ها پیش هرمزد؛ متن =س؛ ک سرنویس ندارد ۲۱ـس، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): و با بدره و با؛ (لن: و با رنج‌دیده؛ پ: و با زرّ و سیم و؛ لن[2]: رنج و با گنج‌دیده (!))؛ متن =ل، ک، س[2] (نیز ق[2]) ۲۲ـ(ق[2]: همی شد چنین تا بدو در رسید) ۲۳ـ(ق[2]: هم از دور) ۲۴ـل[2] (نیز ق[2]، آ): خویش؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـل، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ، لن[2]، آ): او؛ متن =س، ق (نیز ل[3]، و، ب) ۲۶ـک (نیز لن، لن[2]): همچنین ۲۷ـ(لی: چو بیندش برگردد از راه) ۲۸ـل، ق (نیز لی، و): او ـ نامجو؛ (لن[2]، آ: او <ی> ـ نامجوی)؛ متن =س، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، ب) ۲۹ـ(ل[3]: <بد>)؛ ق[2] این بیت و بیت سپسین را ندارد

۱۳۰۰ پس آنگاه خاقان[1] چُنان هم بر اسپ — بیامد ابا موبد ایزدگشسپ[2]؟
فرود آمد از اسپ و خاقان[3] همان — بیامد برِ شاهِ ایران دمان!
درنگی نبد[4] تا[5] جهاندارشاه[6] — نشست از برِ تازی‌اسپی سیاه[7]
شهنشاه اسپِ تگاور[8] براند — به دهلیز با او[9] زمانی بماند[10]
چو خاقان برفت از درِ[11] شهریار — عنانش گرفت آن زمان پرده‌دار،
۱۳۰۵ پیاده شد از اسپ[12] پرموده[13] زود[14] — برآن[15] کهتری جادوی‌ها[16] فزود[17]!
[پیاده همان شاه دستش به دست[18] — بیاورد او را به جای نشست،]
خرامان بیامد بنزدیکِ تخت — مر او را شهنشاه بنواخت سخت،
بپرسید و بنشاختش[19] پیشِ خویش — بگفتند بسیار از اندازه بیش[20]
سَزاوارِ او جایگه ساختند — یکی خرَم‌ایوان بپرداختند
۱۳۱۰ ببردند[21] چیزی که شایسته بود — همان پیش پرموده[22] بایسته بود

۱ـ(لن، لن۲: گفتش) ۲ـل: ابا موبد خویش بیداگشسب؛ ک: بپرسد مر او را ز بنداگشسب؛ س۲: بپرسد مرا پیش بداگشسب (حرف دوم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ (لن، لن۲: بپرسد مرا پیش گیرد به دست (لن۲: بر اسب (پساوند ندارد)؛ پ: پیرسد ورا پیش کایزدگشسب)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لی، و، آ، ب)؛ ل۳ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

چو تنگ اندرآمد جهاندارشاه — بجنبید خویشتن با سپاه

۳ـس (نیز ق۲، پ): <و> خاقان؛ ل: همان اندر آمد پیاده؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲)؛ ق، ل۲، لی، و، آ، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ این بیت در ل، س، ک، س۲، لن، ق، ل۲، ل۳، پ، لن۲ آمده است؛ بنداری (۱۲۹۵ـ۱۳۰۱): و سار الخاقان الی أن قرب من حضرة الملک فاستقبله و ترجل کل واحد منهما للآخر ۴ـ(لن، ق۲: بید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ لن۲: ببد)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، پ) ۵ـل: با؛ (ل۳: در) ؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۶ـ(لن: در پادشاه) ۷ـ(ل۳: اسب سیاه؛ لن۲: <اسبی> سیاه)؛ ک: رسید او به ایوان آن بارگاه؛ س۲ (نیز ق۲، پ): رسیدی به ایوان ازان بارگاه؛ متن = ل (نیز لن)؛ س این بیت را ندارد؛ س۲، پ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو خاقان ز پیش جهاندارشاه — نشست از بر تازی اسبی سیاه (= ۱۳۰۲ب)

۸ـس، ق، ل۲ (نیز لی، و، آ، ب): ایران تکاور؛ (ق۲: هرمزد از ایوان؛ لن۲: اسبی تکاور)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ل، ل۳، پ) ۹ـس، ق، ل۲ (نیز لن، لی، و، آ، ب): وی؛ س۲: و خاقان؛ (ق۲: صحرا ابا او (!))؛ متن = ل (نیز ل۳، پ، لن۲) ۱۰ـ(ق۲، و: بماند (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۳: نماند)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۳۰۲ـ۱۳۰۳): ثم رکب الملک و دخل الی إیوانه ۱۱ـک، س۲ (نیز ل۳): پس؛ (لن، پ، لن۲: بر)؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ س، ق، ل۲، لی، و، آ، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ک، س، لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲ آمده است ۱۲ـل: باره؛ س۲: آنگاه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـل: بزموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: بژموده؛ (لن، ق۲، و، ب: برموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز پ، آ): برموده ۱۴ـ(ل۳: شاه (!)) ۱۵ـس، ق، ل۲ (نیز لی، آ، ب): بدان ۱۶ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲): جادوئیها؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، آ، ب) ۱۷ـل، س، ل۲ (نیز لن، لی، و، آ): نمود؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لن۲، ب)؛ بنداری (۱۳۰۴ـ۱۳۰۵): و رکب الخاقان لیرجع الی مخیمه فأخذ «البرده دار» بعنانه فنزل و دخل الی الایوان ۱۸ـ(لی، و: ببست)؛ ک، س۲، لن، ق۲، پ، لن۲ این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، س، ق، ل۲، لی، ل۳، و، آ، ب آمده است ۱۹ـل۲ (نیز لن، لن۲): بنشاندش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـل (نیز لی): ز اندازه بیش؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): غمی شد ز جان بداندیش خویش؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب)؛ بنداری (۱۳۰۶ـ۱۳۰۸): فأجلسه علی تخته بجنبه و أکرمه و احترمه ۲۱ـس، ل۲ (نیز لی، و، آ، ب): بکردند؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۲ـل: بژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، س۲ (نیز لن، و): برموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی: بزموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، آ، ب)؛ بنداری (۱۳۰۹ـ۱۳۱۰): ثم زینوا له إیوانا شاهیا بجمیع ما یحتاج إلیه الملوک من الآلات و الأسباب

سپه را بنزدیکِ او جای کرد — دبیری بدان[1] کار[2] بر پای کرد
چن[3] آگه[4] شد از کارِ آن خواسته — که آورد پرموده[5] آراسته[6]،
به میدان فرستاد تا همچُنان — بود[7] بارِ پرمایه با[8] ساروان[9]

چن[10] آسود پرموده[11] از رنج راه — به هشتم[12] یکی سور فرمود شاه
۱۳۱۵ چو خاقان به[13] پیشِ جهاندارشاه — نشست ازبر[14] خوان بدان[15] جشن‌گاه[16]،
بفرمود تا بارِ آن[17] اُشتران[18] — به پشت[19] اندرآرند پیشِ[20] سران
کسی برگرفت[21] از کِشنده[22] شمار — به یک روز مزدور بُد شش[23] هزار!
دگر روز هم[24] بامدادِ پگاه — به خوان‌بر می‌آورد[25] و[26] بنشست شاه[27]
ز میدان ببردند پنجه[28] هزار — همان تنگ[29] بر پشتْ مردانِ کار[30]!
۱۳۲۰ از آورده[31] صد گنج شد[32] ساخته! — دلِ شاه از آن کار[33] پرداخته

۱ـق: بدین؛ (ق۲، ل۳: بران) ۲ـ(ل۳: جای)؛ بنداری (۱۳۱۱): و رتب له دیوانا و کتابا ۳ـل ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۴ـ(لی: عاجز (!)) ۵ـل، ق: بژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن: برموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ لی: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن ← ۶ـ(ل۳: که آورده بد جمله ناکاسته)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، آ، ب) ۷ـل (نیز لن، ق۲، لن۲): برد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـک: بر؛ (لن: پرمایه‌ور؛ لی: پرمایهٔ؛ لن۲: پرمایه‌تر)؛ ق: باز برمایه با (حرف یکم واژهٔ میانی بی‌نقطه)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ، ب؛ در آ پس از تصحیح **باز به بار**) ۹ـک، ل۲، س۲ (نیز و، آ): ساربان؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۳۱۱ـ۱۳۱۳): و أمر بأن تترک الأحمال فی المیدان عند «الساربان» ۱۰ـس ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۱ـس (نیز پ): یک هفته؛ ق: بژموده؛ س۲ (نیز لن): برموده (بی‌نقطه)؛ (لی، ل: بزموده؛ لن۲: بژموده)؛ ل: آسوده بژموده (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ (ق۲: چو یک هفته آسود)؛ متن = ک، ل۲ (نیز و، آ، ب) ۱۲ـل، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): ز؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲) ۱۴ـق: او بر؛ ل: نشستند بر؛ س۲: نشسته بر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـل: او؛ س، ق (نیز و): دران؛ (ل۳، پ: بران؛ لی: خان دران؛ آ: خان بدان)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، ب) ۱۶ـل، س: پیشگاه؛ ک (نیز لن، ق۲، لن۲، آ): بارگاه؛ (پ: پایگاه)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب) ۱۷ـ(ق۲: ساروان) ۱۸ـ(لی: ساربان؛ و، آ: استران) ۱۹ـ(ق۲: شهر؛ آ: همه) ۲۰ـس (نیز لی، ب): نزد؛ بنداری (۱۳۱۴ـ۱۳۱۶): فلما کان بعد أسبوع عمل دعوة عظیمة و استحضر الأکابر و الأشراف ثم أمر بأن یمرّ بأحمال الأثقال علیه ۲۱ـس، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): گرفتند پس؛ (لن، لن۲: یکی برگرفت)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ) ۲۲ـل (نیز پ): کشیدن؛ ک، س۲: کشیده؛ س، ل۲ (نیز و، ب): آنک بد در؛ ق (نیز آ): آنکه بد در؛ متن = (لن (حرف سوم بی‌نقطه)، ق۲، ل۳، لن۲)؛ لی به جای این لت آورده است: گرفتند آنگاه اندر شمار (!) ۲۳ـل، ق (نیز لن، پ، لن۲): صد؛ (ق۲: سی)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب)؛ بنداری (۱۳۱۷): فاشتغل بنقلها ثلاثة آلاف أجیر طول ذلک النهار ۲۴ـ(ق۲: چون؛ لی، آ: مر) ۲۵ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، آ): آراست؛ ل۲ (نیز لی، پ): بزمی آراست؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۶ـ(لی: <و>) ۲۷ـ(آ: پیش سپاه) ۲۸ـ(ل۳: ببردش ز میدان چو سیصد) ۲۹ـک: سل (بی‌نقطه ← تنگ؟)؛ (لن: هم از)؛ متن ← ۳۰ـل: ز مردان که آن بد ازان سک (بی‌نقطه = تنگ؟) بار؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، آ، ب): همه تنگ بر بسته مردان کار (س: هنگام بار؛ لی: هنگام کار؛ ب: میدان کار)؛ متن = س۲ (نیز ق۲، پ؛ نیز ← ک، لن) ۳۱ـآورده ← آوازه؟ ۳۲ـ(ق۲: شد گنج صد؛ ل۳: شد گنج شه)؛ ک: <صد> گنج شد؛ س (نیز لی، و، آ، ب): آوردگه چند شد؛ ل۲ (نیز لن، لن۲): آوردن گنج شد؛ متن = ل، س۲ (نیز پ) ۳۳ـل: زان کار؛ (و: از کار آن شاه)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۳۱۸ـ۱۳۲۰): و جلس فی الیوم الثانی فی مجلس الأنس فأدخلوا إلیه خمسین الف «فردة» فکنزوا منها مائة کنز

یکی تخت[1] جامه[2] بفرمود شاه — که[3] آنجا بیارند پیشِ سپاه،
همان پرگهرگوشوار و کمر — که گفتی همه[4] زرّ بود و گهر!
یکی آفرین خاست از[5] بزمگاه — که پیروز باد این[6] جهاندارشاه!
به آیین‌گشسپ[7] آن زمان شاه گفت: — ـکه با او بدش[8] آشکار و[9] نهفت ـ
که[10] چون بینی این[11] کارِ چوبینه[12] را؟ — به مردی به پای[13] آورد کینه را؟
چُنین گفت آیین‌گشسپِ[14] دبیر — که ای شاهِ روشن‌دل و[15] یادگیر،
به سوری که دستانْش[16] چونین[17] بود — چُنان دان که خوانش نوآیین[18] بود!
ز گفتارِ او شاه شد بدگمان — روانش پراندیشه بُد[19] یک‌زمان!
هَیونی بیامد هم‌آنگه سُتُرگ — یکی نامه‌یی از دبیرِ[20] بزرگ[21]،
که نامه‌یی از دبیرِ[20] بزرگ[21]، — سر و[22] تاجِ او بنده را یاد[23] باد،
چُنان دان که[24] بُردِ یمانی دو بود — همان موزه از[25] گوهرِ نابسود،
همان گوشوارِ سیاوخشِ[26] رد — کزو یادگارست ما را خرد[27]،

۱ـس (نیز لی): دست؛ (ل۳: بخت (ا)؛ آ: تخت و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ(لن۲: خامه) ۳ـل: کز ۴ـق (نیز و): همی؛ در آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ل به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

همان بر کمر گوهر شاهوار — که نامد همی ارز او در شمار

س پس از این بیت افزوده است:

همی نامزد کرد بهرام را — سوار سرافراز خودکام را

بنداری (۱۳۲۱ـ۱۳۲۲): ثم أمر بأن یحضر بین یدیه تخت من تلک الثیاب المنسوجة بالذهب عنده ۵ـل۲ (نیز لن، لن۲): ساخت بر؛ (آ: خواست از) ۶ـ(ق۲: بادا)؛ ق، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۳۲۳): فتعجب الحاضرون فیها ۷ـق، ک (نیز پ): ایزدگشسپ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـل۲: بدیش؛ (پ، آ: بد آن)؛ س (نیز لی، ل۳، و، ب): وی بدش؛ ق: من بگو؛ متن ← ۹ـ(ق۲: نبودست اندر)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، لن۲) ۱۰ـق: تو ۱۱ـ(آ: آن) ۱۲ـ(ق۲: خود سنه (دو حرف نخست واژهٔ پسین بی‌نقطه)) ۱۳ـل: کار؛ ق: پا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۳۲۴ـ۱۳۲۵): و تعجب الملک و قال لآیین کشسب وزیره و دستوره: کیف‌تری صنیع جوبین و آثار سیفه و سنانه؟ ۱۴ـق، ک (نیز پ): ایزدگشسب؛ (آ: با او گشسب)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): <و>؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ) ۱۶ـک: آشناش؛ ل۲: کجا نانش؛ (لن: کجا خوانش؛ پ: پایانش؛ لن۲: کجا بانش)؛ ل (نیز ب): بسودی که دستانش؛ (ق۲: سواری که دستانش؛ لی: نسوری که دستانش)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز ل۳، و، آ) ۱۷ـل: جوبینه (حرف سوم بی‌نقطه)؛ س، ک (نیز و): حوسن (حرف سوم و چهارم بی‌نقطه)؛ ق: خونین؛ ل۲ (نیز ق۲): جوبین (حرف سوم بی‌نقطه)؛ (لی، ل۳، پ، لن۲: چوبین)؛ (آ: خونین)؛ متن = س۲ (نیز لن، ب) ۱۸ـل: نوآینه؛ ک: بآئین؛ (ل۳: بی‌آئین؛ ق۲: خود آتش آئین؛ لی: خوابش نوآئین؛ لن۲، ب: دانک خوانش (ب: جانش) نوآئین)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، آ)؛ بنداری (۱۳۲۶ـ۱۳۲۷): فأجابه الوزیر بکلمة فیها تخوین جوبین ۱۹ـس ـل۲ (نیز لن ـب): شد؛ متن = ل، س۲؛ بنداری (۱۳۲۸): فعظم ذلک علی الملک، و امتلأ قلبه فکرا فیما قال ۲۰ـل: داد از دبیر)؛ س (نیز لی، ب): ابا نامهٔ پهلوان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـس: سترگ (پساوند ندارد) ۲۲ـل: <و>؛ متن ← ل: پاد ۲۳ـس، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): همه کار او بخشش و (س: <و>) داد؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۲۴ـ(ب: دانک) ۲۵ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، ب): و؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ) ۲۶ـل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، آ): سیاوش؛ (پ: سیاووش)؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲، ب) ۲۷ـق: بدانسان که از گوهر او سزد (= ۱۳۳۷ب)

ازین چار، دو[1] پهلوان برگرفت — چن او[2] دید رنج[3]، این[4] نباشد شگفت!
ز شاهک بپرسید پس نامجوی — کزین هرچ[5] دیدی یکایک بگوی
۱۳۳۵ سَخُن گفت شاهک برین[6] هم‌نشان — برآشفت از آن[7]، شاهِ گردنکشان!
هم اندرزمان گفت: چوبینه، راه — همی گم کند[8] سر برآرد به ماه،
یکی آنک[9] خاقان چین را بزد[10] — برآن‌سان[11] که از گوهرِ او[12] سَزَد،
دگر آنک[13] جز[14] گوشوارش به کار — نیامد[14]، مگر شد یکی شهریار!
همه[15] رنجِ او سربه‌سر باد گشت — همه داد دادنْش[16] بیداد گشت!
۱۳۴۰ بگفت این و پرموده[17] را پیش خواند — برآن[18] نامورپیشگاهش[19] نشاند!
ببودند و خوردند تا شب ز راه — بیفشاند آن بسته‌زلفِ[20] سیاه!
به خاقانِ چین گفت کز[21] عهدِ[22] من — ببرّی[23]، نیابی بر از شهدِ من[24]!
نشسته بیازید و دستش گرفت — ازو[25] مانده[26] پرموده[27] اندر شگفت!

۱ـل۲: چاره دو؛ (ل۳: بارها؛ پ: جایگه دو)؛ س۲: بدین جای دو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـل، ق (نیز ل۳ـب): چو او؛ س: چو این؛ (ق۲: چنان؛ لی: که او)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن) ۳ـس، ق (نیز لی، و ـب): رنج دید؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ)
۴ـ(لی: او؛ آ: آن)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بدان گفتم این گر بدانی سخن — نداری به من روی تازه کهن

بنداری (۱۳۲۹ـ۱۳۳۳): فبینا هو فی ذلک الفکر إذ وصل نجاب من الکاتب الکبیر الذی کان مع بهرام، بکتاب مضمونه، بعد الدعاء، إعلام الملک بأن بهرام أخذ قرط سیاوخش و الثوبین و الخفین ۵ـس ـس۲ (نیز ق۲ـب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن) ۶ـل۲ (نیز لن): بدین؛ س۲: بران؛ (لن۲: بدان) ۷ـل (نیز آ): زان؛ ک: ازین؛ (ق۲، ب: ازو)؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۳۳۴ـ۱۳۳۵): فاستشهد شاهک و کان أحد الحاضرین عند بهرام فی ذلک الیوم فشهد بذلک ۸ـق: کرد تا ۹ـ(پ، لن۲، آ: آنکه) ۱۰ـ(لی: چینی بود) ۱۱ـل: ازان سان؛ س، ق، ل۲ (نیز لی، آ، ب): بدان‌سان؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲) ۱۲ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): بد؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، آ) ۱۳ـ(پ، لن۲، آ: آنکه) ۱۴ـل، س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲ـب): چون ـ بیامد؛ متن = ک، س۲ (نیز ل۳، و)؛ بنداری (۱۳۳۶ـ۱۳۳۸): فقال: إن جوبین یرید الشهریارية بما صدر منه من ضرب الخاقان، و استصفاء زبد المغنم ۱۵ـ(ل۳: همان) ۱۶ـل۲: دادیش؛ (ق۲: او پاک؛ ب: و دانش)؛ بنداری (۱۳۳۹): و الآن قد تغیر علیه رأینا وضاع سعیه عندنا ۱۷ـل: بژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز لن، ق۲، و): برموده (بی‌نقطه)؛ ق: بژموده؛ (لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز آ، ب) ۱۸ـس، ق، ک (نیز لی، و، آ، ب): بدان ۱۹ـل۲، س۲ (نیز لن، لن۲): جایگاهش؛ ک: پایگاهش؛ (ق۲: بارگاهش)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)؛ پ بیت‌های ۱۳۴۰ـ۱۴۱۵ را ندارد ۲۰ـل، س، ق (نیز ل۳، و آ، ب): تیره‌زلف؛ ک، ل۲ (نیز لن، لن۲): زلف بسته؛ متن = س۲ (نیز ق۲)؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۳۴۰ـ۱۳۴۱): ثم استحضر الخاقان و اندفع معه فی الشرب. و لما دخل اللیل خاض مع الخاقان فی الحدیث ۲۱ـک (نیز لن، لن۲): کر (= گر؟)؛ (ق۲: از)؛ متن = ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب) ۲۲ـل: مهر؛ س، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): بهر؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۲۳ـک: بپری (حرف یکم و سوم بی‌نقطه)؛ س۲: نبری؛ متن ← ۲۴ـل: بسی رنج بردی تو از شهر من؛ س، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): بسی رنج دیدی درین (ل۲: وزین؛ ب: بدین) انجمن؛ (لن، لن۲: پذیری بیابی بران (لن۲: بدان) شهد من؛ (ق۲: بیابی گر آیی تو از انجمن؛ متن تصحیح قیاسی است (← ک، س۲، بنداری)؛ بنداری (۱۳۴۲): ثم قال له: إنک إن نقضت عهدنا لم تجتن ثمرة عنایتنا ۲۵ـک، س۲ (نیز ق۲): ازان ۲۶ـ(لی: بود؛ ب: ماند) ۲۷ـل: بژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: بژموده؛ (لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = س (حرف یکم بی‌نقطه)، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، و، آ، ب)

بدو گفت: سوگندِ ما[1] تازه کن
همه[2] کار[3] بر دیگر[4] اندازه کن!

سوگندهای گران
به یزدانِ پاک و به جانِ[5] سران،

که از شاه، خاقان نپیچد به دل[6]
ندارد[7] به کاری[8] ورا دل‌گسل!

به تاج و به گاه[9] و به خورشید[10] و ماه
به آذرگشسپ[11] و به آذرپناه[12]،

به یزدان که او برتر از برتری‌ست[13]
نگارنده‌ی زهره و مشتری‌ست[14]،

که چون بازگردی نپیچی ز من
نه از نامدارانِ این[15] انجمن!

بگفتند و از[16] جای برخاستند
سُوی خوابگه[17] رفتن آراستند

چو برزد سر از کوه زردآفتاب
سرِ تاجداران برآمد ز خواب،

یکی[18] خِلعت آراست پرمایه[19] شاه
ز زرّین و سیمین و اسپ و کلاه،

چو[20] زرّین‌کمرهای گوهرنگار
چه از یاره و طوق با[21] گوشوار،

چه[22] اسپانِ تازی به زرّین‌ستام
چه شمشیرِ هندی به زرّین[23] نیام[24]!

بنزدیکِ خاقان فرستاد شاه
دو منزل همی‌رفت[25] با او به راه

سدیگر[26] نپیمود[27] راهِ دراز
درودش فرستاد و[28] زو[29] گشت باز

چن[30] آگاهی آمد سوی پهلوان
ازآن خِلعتِ شهریارِ جهان[31]،

ز خاقانِ چینی که از نزدِ شاه[32]
چُنان شاد برگشت و آمد به راه[33]،

۱ـس، ق (نیز لی، آ، ب): سوگندها؛ متن = ل،ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۲ـل (نیز لی): همان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـس: کارها (وزن درست نیست) ۴ـ(ق۲: برده بر)؛ بنداری (۱۳۴۳ـ۱۳۴۴): فجدّد الآن معنا العهد ۵ـس۲ (نیز ق۲): خاک ۶ـ(لی: حبه > دل)؛ ل، ق: نپیچید دل (در ل حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـ(ق۲: نداند؛ ب: نداری) ۸ـ(آ: بدارانکاری (!)) ۹ـل: گاه و به تاج ۱۰ـک: خرشید ۱۱ـ(و: ایزدگشسب) ۱۲ـس، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): ایزد پناه؛ (ق۲، و: تخت و کلاه)؛ متن = ل،ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲) ۱۳ـل: حاز > برتریست؛ (ق۲: برترست)؛ ل۲ (نیز لن): را ازو (لن: ازین) برتریست؛ (لن۲: را ازان بهتریست؛ س (نیز لی، ب): از (لی: او؛ ب: بر) برتران برتریست؛ متن = ق،ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ) ۱۴ـ(ق۲: اینچنین گوهرست) ۱۵ـ(ل۳: آن)؛ بنداری (۱۳۴۵ـ۱۳۴۹): فحلف بالأیمان المغلظة أنه لا یخرج رأسه عن ربقة طاعة هرمز، و لا یخالف أمره، و لا ینکث أبدا الدهر عهده ۱۶ـق، س۲ (نیز لن): ز ۱۷ـک: جایگه؛ بنداری (۱۳۵۰): فانفض المجلس و عاود الخاقان إیوانه ۱۸ـل۲ (نیز لن، لن۲): بسی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـل: آراسته بود؛ س (نیز لی، ب): آورد پرمایه ۲۰ـس (نیز ق۲، لی، لن۲، ب): چه؛ متن = ل، ق ـس۲ (نیز لن، ل۳، و، آ) ۲۱ـس (نیز لی): و چه؛ (لن۲: و با)؛ ل این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۲ـ(ق۲: هم) ۲۳ـق: سیمین ۲۴ـ(ب: ستام (پساوند ندارد)) ۲۵ـ(لن، لن۲: راند) ۲۶ـل (نیز ق۲، لی): سه‌دیگر ۲۷ـل ـس۲ (نیز لن، ق۲، و، ب): بپیمود (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی، ل۳، آ، ب: بپیمود)؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۸ـ(لی: حو > و) ۲۹ـس، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): شه؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲)؛ بنداری (۱۳۵۱ـ۱۳۵۶): و لما أصبح هرمز أعدّ خلعة رائعة رائقة تلیق بجلالة قدره و فخامة أمره. ثم أذن له فی الانصراف، و رکب و سار معه منزلین. ثم ودّعه وعاد الی دار الملک ۳۰ـل ـس۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۱ـس: جوان؛ ق: پور نوشین‌روان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): آمد به (س، لی، ب: ز) راه؛ متن = ل،ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۳۳ـل۲ (نیز لن، لن۲): ز راه؛ س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): از نزد شاه؛ متن = ل،ک، س۲ (نیز ق۲)

پذیره شدش پهلوانِ سُوار[1]
از ایران[2] هر آنکس که بُد نامدار[3]

۱۳۶۰ علف ساخت جایی که او[4] برگذشت
به[5] شهر و ده و منزل و کوه و[6] دشت!

همی‌تاخت پوزش‌کنان پیشِ اوی[7]
پر از شرم جانِ بداندیشِ اوی[7]!

چو پرموده[8] را دید، کرد آفرین
ازو سر بپیچید خاقانِ چین

نپذرفت[9] ازو هرچ[10] آورده بود
علف بود، اگر بدره و برده بود

همی‌راند بهرام با او[11] به راه
نکرد ایچ خاقان بدو[12] در[13] نگاه!

۱۳۶۵ بدین[14] گونه بُد تا[15] سه[16] منزل براند
که یک روز پرموده[17] او را نخواند[18]،

چهارم فرستاد خاقان کسی
که برگرد چون رنج دیدی بسی!

چو بشنید[19] بهرام برگشت از اوی[20]
به تندی[21] سُوی بلخ بنهاد روی[20]!

همی‌بود در بلخ چندی دژم
ز کرده پشیمان و دل پر ز غم[22]!

جهاندار ازو هم[23] نه خشنود بود
ز تیزی روانش پر از دود بود!

۱ـس، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، آ، ب): سپاه؛ (لی: جهان)؛ متن = ل،ک، س۲ (نیز لن، و، لن۲) ۲ـس، ق (نیز ق۲، لی): ایشان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـس، ق (نیز ق۲، ل۳، آ، ب): نیکخواه؛ ل۲: پیشگاه؛ (لی: پهلوان)؛ متن = ل،ک، س۲ (نیز لن، و، لن۲) ۴ـق (نیز ل۳، آ): وی ۵ـل: ز ۶ـ(ق۲: بدیه و به کوه و به)؛ ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲): شهر اندرون هم به منزل به؛ متن = ل، س، ق،ک (نیز لی، ل۳، و، آ، ب)؛ بنداری (۱۳۵۷ـ۱۳۶۰): و سار الخاقان فلما قرب من مخیم بهرام تلقاه بمن کان معه من أکابر إیران، و رتب له العلوفة و الأنزال فی طریقه تبصبص متقرّبا فلم یلتفت الیه الخاقان، و أعرض عنه و لم یقبل منه شیئا ۷ـل، س۲، ل۲ (نیز لی، و، آ، ب): او؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲)؛ ق این بیت را ندارد ۸ـل: نژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: بزموده؛ (لی، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، آ، ب) ۹ـس (نیز لی، آ): بپذرفت ۱۰ـس ـس۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن)؛ در ل این بیت پس از بیت سپسین آمده است؛ بنداری (۱۳۶۱ـ۱۳۶۳): و لما لقیه تملق إلیه متودّدا، و تبصبص متقرّبا فلم یلتفت الیه الخاقان، و أعرض عنه و لم یقبل منه شیئا ۱۱ـل۲ (نیز لن، لن۲): وی ۱۲ـ(لن۲: در و) ۱۳ـل: بر ۱۴ـس، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و ـب): برین؛ متن = ل، س،ک (نیز لن، لی) ۱۵ـل۲: تا بر؛ س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ): بر تا؛ (لی: با او؛ ل۳: شد تا؛ ب: ره تا)؛ متن = ل، س،ک ۱۶ـل: به ۱۷ـل: نژموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز لن): برموده (بی‌نقطه)؛ (لی، ل، ل۳: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، و، آ، ب) ۱۸ـل، س، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ): بخواند (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک، ل۲ (نیز ل۳): بخواند؛ متن = (لی، ب)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ ک پس از این بیت و ق۲ پس از بیت ۱۳۶۷ افزوده است:

به‌یکباره از وی بس آزرده گشت — ره زادمردی به دل بر (ق۲: در) نوشت
پذیرند عذر از بد آزادگان — ز پوزش بخندند شه‌زادگان

ق۲ به جای بیت دوم، بیت زیر را آورده است:

نپذرفت پوزش سپهدار چین — به هر جای اگرچند دید آفرین

بنداری (۱۳۶۴ـ۱۳۶۵): و سار بهرام فی موکبه ثلاثة أیام ۱۹ـق: آن دید ۲۰ـ(و: زو ـرو؛ آ: زوی ـروی) ۲۱ـس۲ (نیز لن): کندی؛ بنداری (۱۳۶۶ـ۱۳۶۷): و لما کان الیوم الرابع نفذ إلیه و أشار علیه بالانصراف. فعاد بهرام الی بلخ ۲۲ـل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۳۶۸): و اقام بها أیاما قارعا سن الندم ممتلئ القلب من الهم و الحزن ۲۳ـل: زو هم؛ س (نیز ل۳، آ، ب): هم زو؛ متن = ق،ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲)

۱۳۷۰ از[۱] آزارِ خاقانِ چینی نخُست[۲] / که بهرام از آزرمِ او دل بشست[۳]،
دگر آنک[۴] چیزی که فرمان نبود / به برداشتن چون[۵] دِلیری نمود!

گفتار اندر فرستادن هرمز خلعتِ ناسزا از بهر بهرام چوبینه[۶]

یکی نامه بنبشت[۷] پس شهریار / به بهرام کای دیوِ ناسازگار[۸]،
ندانی‌همی خویشتن را تو باز / چُنین از بزرگان شدی بی‌نیاز[۹]!
هنرها ز[۱۰] یزدان نبینی[۱۱]همی / به چرخِ فلک برنشینی‌همی!
۱۳۷۵ نیاید[۱۲]همی یادت از رنجِ من / سپاه من و کوشش[۱۳] و گنجِ من!
رهِ پهلوانان نسازی[۱۴]همی / سرت بآسمان[۱۵] برفرازی‌همی!
ز فرمانِ من سر بپیچیده‌یی / دگرگونه‌کاری بسیچیده‌یی[۱۶]!
کنون خِلعت آمد سَزاوارِ تو / پسندیده و درخَورِ[۱۷] کارِ تو!

چو بنهاد بر نامه‌بر مهر شاه / بفرمود تا دوکدانی[۱۸] سیاه،
۱۳۸۰ بیارند[۱۹] با دوک و پنبه[۲۰] در اوی[۲۱] / نهاده بسی ناسَزا رنگ و بوی[۲۱]!
هم از[۲۲] شَعر پیراهنِ[۲۳] لاژورد[۲۴] / یکی سرخ‌شلوار و مقناعِ[۲۵] زرد!

۱ـل۲ (نیز لن۲): ز؛ ک: به ۲ـل، ق (نیز ب): نخست (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز و): نحست (دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ ک (نیز لی، ل۳): بخست؛ ل۲: بجست؛ (لن۲: که جست)؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲) ۳ـک (نیز لی): ببست؛ س: آزار او دل بخست؛ (ق۲، ب: آزار او دل بشست)؛ ل: آزار او را نحست (دو حرف نخست واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲)؛ آ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۴ـ(لن۲: آنکه) ۵ـس، ق، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): خود؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و)؛ بنداری (۱۳۶۹ـ۱۳۷۱): و صاحبه غیر راض عنه لما صدر منه من الاستخفاف بالخاقان أوّلا و الاستبداد بصفایا المغنم ثانیا ۶ـل، ک: نامهٔ هرمزد (ک: هرمز) به بهرام چوبین (ک: چوبینه)؛ ق: عتاب‌نامهٔ هرمز به بهرام چوبینه با خلعت ناسزا؛ س۲: خشم گرفتن هرمز بر بهرام چوبینه؛ متن = س؛ ل۲ سرنویس ندارد ۷ـل ـس۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): بنوشت؛ متن تصحیح قیاسی است ۸ـ(ق۲: مهتر نابکار) ۹ـلن، لن۲ این بیت را ندارند ۱۰ـ(ق۲: هنر گر ز؛ لی: هنرهای) ۱۱ـ(آ، ب: ببینی) ۱۲ـق، ل۲ (نیز لی): نیامد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـ(ل۳: بخشش)؛ ل این بیت را ندارد ۱۴ـ(لی: کساری (!)؛ ب: سپاری)؛ س: پادشاهی سپاری؛ ق: نه با پهلوانان بسازی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـس (نیز لن، لن۲، ب): زاسمان؛ بنداری (۱۳۷۲ـ۱۳۷۶): و أما هُرمُزد فانه کتب إلیه کتابا یونجه فیه و یعنفه و یقول: إنک خلعت ربقة الطاعة، و عدلت عن طریق العبودیة، و أصبحت لا تعرف قدر نفسک، و تظهر الاستغناء عن مالک أمرک ۱۶ـدر ل، ق۲ این بیت پس از بیت ۱۳۷۴ آمده است ۱۷ـ(ق۲: اندرخور؛ لی، ب: واندرخور)؛ بنداری (۱۳۷۷ـ۱۳۷۸): فقد جاءتک الآن خلعة تلیق بک و تصلح لک ۱۸ـل: دوکدان ۱۹ـ(ق۲: بیارید) ۲۰ـ(ل۳: دوکدانی (!)) ۲۱ـ(ل۳: دروی ـاندراوی؛ آ: بدو ـبو) ۲۲ـس۲: همان ۲۳ـس۲ (نیز ق۲، آ): پیراهنی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـس ـس۲ (نیز لن ـل۳، و، ب): لاجورد؛ متن = ل (نیز لن۲، آ) ۲۵ـل، س، ق (نیز ب): مقناع و شلوار؛ (ق۲: ساده دو مقنای)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، آ)؛ در ق، ک، ل، س۲، لن، ل۳، لن۲، آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ پایی بیت‌های متن = ل، س، ق۲، لی، و، ب؛ بنداری (۱۳۷۹ـ۱۳۸۱): و أمر بإحضار قمیص من الشعر، و سراویل أحمر، و معجر أصفر، و وعاء فیه قطن و مغزل الی غیرهما مما یصلح للنساء

فرستاده‌یی بی‌منش[۱] برگزید / که آن خِلعتِ ناسَزا[۲] را سَزید!
بدو گفت کین[۳] پیش[۴] بهرام بر[۵] / بگو[۶] ای[۷] سبک‌مایه‌ی بی‌هنر[۸]،
تو خاقانِ چین را[۹] ببندی[۱۰]همی / گزندِ[۱۱] بزرگان پسندی[۱۲]همی،
۱۳۸۵ ز تختی که هستی فرود آرمت! / ازین‌پس به کس نیز نشمارمت[۱۳]!

فرستاده با خِلعت آمد چو باد[۱۴] / شنیده‌سَخُن‌ها همه کرد یاد
چو بهرام با نامه[۱۵] خِلعت بدید[۱۶] / شکیبایی و خامشی برگزید
همی‌گفت کین‌ست[۱۷] پاداشِ[۱۸] من / چُنین از پیِ شاه[۱۹] پرخاشِ[۱۸] من!
چُنین بَد از[۲۰] اندیشه‌ی[۲۱] شاه نیست / جزاز ناسَزاگفتِ بدخواه نیست!
۱۳۹۰ جهاندار بر بندگان پادشاست / اگر مر مرا خوار گیرد[۲۲] رواست!
گُمانی نبردم که نزدیکِ شاه / بداندیشگان نیز یابند[۲۳] راه!
از آنپس که با خوارمایه‌سپاه / به تیزی[۲۴] برفتم ز درگاهِ[۲۵] شاه،

۱ـل، ک: برمنش؛ (آ: پرمنش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـس ـل۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): بی‌بها؛ متن = ل، س۲ ۳ـل۲: کان؛ (لن، ق۲، لن۲: این) ۴ـل: پیش ۵ـ(ب: برد) ۶ـ(لن، و، آ، ب: بگوی) ۷ـ(ق۲: کای) ۸ـک (نیز و): بدعصر؛ (لن، ل۳، لن۲، آ: بی‌گهر؛ ب: بی‌خرد)؛ متن = ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی) ۹ـل۲: چینی) ۱۰ـل۲: به‌بینی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی: بتندی (!)) ۱۱ـل، س۲: پسند؛ س (نیز آ، ب): کزین (= گزین؟)؛ متن ← ۱۲ـل۲ (نیز لن۲): گزینی؛ ق: ابر شاه ایران بخندی؛ (لن: گزین بزرگان گزیدی؛ ق۲: به صدر بزرگان نشینی)؛ متن = ک (نیز لی، ل۳، و) ۱۳ـ(لی: ازان پس بیک تر بشمارمت (!) (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ بنداری (۱۳۸۲ـ۱۳۸۵): ثم أمر بعض أصحابه بأن یحملها الی بهرام و یقول له: أیها الشیطان الخبیث! أبلغ بک الأمر الی أن تقید ملک الصین، و تعمل عمل السلاطین؟ سأنکسنک من التخت الذی استویت علیه، و لا أعدک إلا ممن لا یلتفت إلیه ۱۴ـ(لی: شهریار (پساوند ندارد)) ۱۵ـ(لن: با نامه بهرام) ۱۶ـس (نیز لی): آن خلعت و نامه دید؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

همان (ق۲: هران) چیز کاغاز بایست (ک: بایُست) کرد / به فرجام کرد و همی‌خورد درد (ق۲: نشایست کرد)

بنداری (۱۳۸۶ـ۱۳۸۷): فسار الرسول بالکتاب و الخلعة. فلما وصل الی بهرام أدّی الیه الرسالة، و سلم الیه الخلعة. فاختار الصمت، و حالف الصبر ۱۷ـس (نیز لی، ب): ازین رنج و؛ ق، ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲): اینست؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، و، آ) ۱۸ـس (نیز لی، ب): پرخاش ـپاداش؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): چنین است ازین (لی: ای) شاه؛ (و: چنین است آئین)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲؛ در ق پس از تصحیح **همی** به **چنین**)؛ بنداری (۱۳۸۸): و قال: ما کان ظنی أن یکون هذا جزائی من الملک ۲۰ـل، ق (نیز ق۲، لی، و، لن۲، آ): ز؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، ب) ۲۱ـک: اندازهٔ؛ ل، س۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

که خلعت ازین‌سان فرستد به من / بدین تا ببینند هر انجمن

۲۲ـ(آ: خار گیرد؛ ل۳: خوار گیرد مرو را) ۲۳ـ(ق۲: بیابد بداندیش بدخواه)؛ آ این بیت را ندارد؛ ل پس از این بیت و س۲ پس از بیت ۱۳۹۴ افزوده‌اند:

ولیکن چو هرمز مرا خوار کرد / به گفتار آهرمنان کار کرد

ل پس از بیت بالا باز هم افزوده است:

ز شاه جهان این‌چنین کارکرد / نزیبد به پیش خردمندمرد

۲۴ـل: تندی ۲۵ـل۲: به درگاه؛ (ق۲: بنزدیک)؛ آ این بیت را ندارد

همه دیده‌اند آنچ[1] من کرده‌ام — غم و رنج و[2] سختی که من برده‌ام[3]،
چو پاداش آن[4] رنج خواری بود — گر از بخت ناسازگاری بود،
۱۳۹۵ به یزدان بنالم ز گردان‌سپهر — که از من چُنین پاک بگسست مهر[5]
ز دادارِ نیکی‌دِهِش یاد کرد[6] — بپوشید پس[7] جامه‌ی[8] سرخ و زرد[9]
به پیش‌اندرون دوکدانِ[9] سیاه — نهاد و[10] هرآنچش فرستاد[11] شاه!
بفرمود تا هرک[12] بود[13] از مهان — ازآن[14] نامدارانِ شاهِ جهان،
ز لشکر برفتند نزدیکِ اوی[15] — پراندیشه بُد[16] جانِ تاریکِ اوی[15]!
۱۴۰۰ چو رفتند و[17] دیدند پیر و جوان — برآن‌گونه‌بر[18] پوششِ[19] پهلوان،
بماندند ازآن[20] کار یکسر شگفت! — دلِ هر کس اندیشه‌یی برگرفت[21]!
چُنین گفت پس پهلوان با[22] سپاه — که خِلعت بدین‌سان[23] فرستاد[24] شاه،
جهاندار شاه‌ست و[25] ما بنده‌ییم — دل و جان به مهرِ وی آگنده‌ییم،
چه بینید[26] بینندگان اندرین؟ — چه گوییم با[27] شهریارِ زمین؟

۱ـک (نیز لی، ل۳، و ـب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲) ۲ـل: <و> ۳ـ(ق۲، لی: خورده‌ام؛ ب: دیده‌ام) ۴ـق (نیز لی، ل۳، و، آ): این؛ ک: از؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، ب) ۵ـبنداری (۱۳۸۹ـ۱۳۹۵): و أن یصغی الی حسادی و یسمع کلامهم فی بعد أن فعلت ما فعلت. و أما الآن فما أشکوا بثی و حزنی إلا الی اللّه عز و جل ۶ـ(آ: کرد یاد ـ جامه پیروز شاد (!)) ۷ـک: بر ۸ـل۲: خلعت؛ بنداری (۱۳۹۶): فلبس تلک الخلعة الملونة ۹ـس، ک (نیز ق۲، لن۲): دوکدانی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): نهاده؛ متن = ل، ق، ک (نیز ل۳، و، آ) ۱۱ـ(و: بکرد آنچه فرمود)؛ بنداری (۱۳۹۷): و وضع بین یدیه ذلک المغزل و القطن ۱۲ـس ـس۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): هر که؛ متن = ل ۱۳ـس (نیز لن۲، ب): بد ۱۴ـق: هم‌از ۱۵ـل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۱۶ـس (نیز لی، ب): شد؛ س۲: بر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۳۹۸ـ۱۳۹۹): و أمر بإحضار الأمراء و القوّاد و سائر وجوه الأجناد ۱۷ـک (نیز لن، ق۲، ل۳): <و> ۱۸ـل: از؛ س (نیز آ): بد؛ ق: بدان گونه بر؛ (لی: بدان گونه بد؛ ب: ازان گونه بد)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۱۹ـس۲: کوشش ۲۰ـل: زان؛ (ق۲، لن۲، آ: بماند اندران)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـ(ق۲: درگرفت)؛ ق: اندیشه‌ها برگرفت؛ ک: اندیشهٔ بد؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ در لی این بیت پس از بیت ۱۴۰۷ آمده است؛ بنداری (۱۴۰۰ـ۱۴۰۱): فلما حضروا بین یدیه و رأوا ما لبسه بهرام عمهم السکوت و الإطراق ۲۲ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب): <را>؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۲۳ـس۲ (نیز ل۳): برین‌سان ۲۴ـس (نیز ب): بد از نزد؛ (لی: براراست)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ آ این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

شنیدند و دیدند کردار من — به زوبین زدن جنگ و پیکار من
که از گرز من بیم دارد جهان — ز من شد جهانی سپه در نهان
ز تخت کیان شاه بد ناامید — جهان تیره‌گون شد ز من شد سپید
بپوشیدم این خلعت ناپسند — به فرمان آن شهریار بلند

۲۵ـ(لی، و: <و>)؛ در س، ق، لی، ل۳، و، آ، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ پیایی بیت‌های متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲)؛ بنداری (۱۴۰۲ـ۱۴۰۳): فأقبل علیهم و قال: إن هرمزد هو الملک، و نحن العبید المطیعون لأوامره، المتصفون بعبودیته ۲۶ـس، ق، ک (نیز لن۲، آ): بینند؛ ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، و): بینند (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ متن = ل (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): هر که؛ متن = ل ۱۳ـس (نیز لن۲، ب): بد ۱۴ـق: هم‌از ۱۵ـل، س، ق (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۱۶ـس (نیز لی، ب): شد؛ س۲: بر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۳۹۸ـ۱۳۹۹): و أمر بإحضار الأمراء و القوّاد و سائر وجوه الأجناد ۱۷ـک (نیز لن، ق۲، ل۳): <و> ۱۸ـل: از؛ س (نیز آ): بد؛ ق: بدان گونه بر؛ (لی: بدان گونه بد؛ ب: ازان گونه بد)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۱۹ـس۲: کوشش ۲۰ـل: زان؛ (ق۲، لن۲، آ: بماند اندران)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـ(ق۲: درگرفت)؛ ق: اندیشه‌ها برگرفت؛ ک: اندیشهٔ بد؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ در لی این بیت پس از بیت ۱۴۰۷ آمده است؛ بنداری (۱۴۰۰ـ۱۴۰۱): فلما حضروا بین یدیه و رأوا ما لبسه بهرام عمهم السکوت و الإطراق ۲۲ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب): <را>؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۲۳ـس۲ (نیز ل۳): برین‌سان ۲۴ـس (نیز ب): بد از نزد؛ (لی: براراست)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ آ این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

شنیدند و دیدند کردار من — به زوبین زدن جنگ و پیکار من
که از گرز من بیم دارد جهان — ز من شد جهانی سپه در نهان
ز تخت کیان شاه بد ناامید — جهان تیره‌گون شد ز من شد سپید
بپوشیدم این خلعت ناپسند — به فرمان آن شهریار بلند

۱۴۰۵ به پاسخ گشادند یکسر زبان — که ای نامور پرهنر[1] پهلوان،
چن[2] ارجِ تو[3] این‌ست نزدیکِ شاه — سگانند[4] بر[5] بارگاهش[6] سپاه!
نگر تا چه گفت آن خردمندِ[7] پیر — به ری[8] چون دلش تنگ شد زاردشیر[9]،
که بیزارم از تخت و از تاجِ[10] شاه — چو نیک و بدِ من ندارد نگاه!
بدو گفت بهرام کین خود مگوی[11] — که[12] از شاه گیرد سپه[13] آب‌روی[11]
۱۴۱۰ همه سربه‌سر بندگان وییم — دهنده‌ست و خواهندگانِ[14] وییم[15]!
چُنین یافت پاسخ از[16] ایرانیان — که ما خود نبندیم[17] ازین‌پس[18] میان،
به ایران کس او را نخوانیم شاه — نه بهرام را پهلوانِ سپاه[19]!
بگفتند و از[20] پیش[21] بیرون شدند — ز کاخِ همایون[22] به هامون شدند
سپهبَد سپه را همی[23]داد پند — همی‌داشت با پند لب را به بند

۱ـ(ب: پرهنر نامور) ۲ـل ـس۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۳ـل۲ (نیز لن، لن۲): آزرمت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـک (نیز لن): سگانیم؛ (آ: سگانید)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب) ۵ـ(و: در) ۶ـ(لی: پایگاهش)؛ ل۲، لن۲ از ۱۴۰۹ آ و ۱۴۱۳ ب یک بیت ساخته و ۱۴۰۹ب ـ۱۴۱۳آ را انداخته است؛ بنداری (۱۴۰۵ـ۱۴۰۶): فقالوا: ما باله لا یعرف قدرک، و لا یقابل بالإحسان سعیک؟ ۷ـ(ق۲: سخنگوی) ۸ـس (نیز ق۲، ب): برین؛ ک: همی؛ (لی: پری (← به ری)؛ ل۳: بوی (← به ری))؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن (رَیْ)، و، آ) ۹ـس (نیز لی، ب): از دبیر؛ (ق۲، لن۲، آ: <ز> اردشیر)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، و)؛ ل، س۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

سری پر ز کینه دلی پر ز درد — زبان و روان پر ز گفتار سرد
بیامد دمان تا به اصطخر پارس — که اصطخر بُد بر زمین فخر پارس

۱۰ـل: وز تاج؛ س، ق (نیز لی، و، آ، ب): نامور تخت (در و، ب حرف نخست واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ ک، س۲ (نیز لن، ل۳): موبد و تخت (ل۳: بخت)؛ (ق۲: تاج و از تخت)؛ متن ← ل؛ بنداری: من تخته و تاجه؛ ک پس از این بیت افزوده است:

کسی کو ترا نیست آزرم‌جوی — چه جوئی چه خواهی ازو آب‌روی

بنداری (۱۴۰۷ـ۱۴۰۸): اذکر قول اردشیر فی الری حین ضاق صدره من أردوان حیث قال: «اذا لم یحفظ الملک حرمتی فأنا بریء منه و من تخته و تاجه» ۱۱ـ(و: مگو ـرو) ۱۲ـ(ل۳: چو) ۱۳ـل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ): سپاه؛ متن = س ـل۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب) ۱۴ـک (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲): دارندگان؛ متن = ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، و، آ، ب) ۱۵ـ(ب: توئیم)؛ بنداری (۱۴۰۹ـ۱۴۱۰): فقال بهرام لذلک القائل: لا تذکر مثل هذا الکلام فإن رونق الممالیک إنما یکون بعنایة الملوک. و نحن عبید هرمزد الذی طاول الأفلاک. و أی شیء فعل بنا فأهلا و مرحبا بذلک ۱۶ـل (نیز ق۲، لی، و، لن۲، آ): ز؛ متن = س ـس۲ (نیز لن، ل۳، پ، ب) ۱۷ـ(آ: ببندیم) ۱۸ـ(آ: کس)؛ ل (نیز لی): زین‌پس؛ ل۲: ازین‌سان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـبنداری (۱۴۱۱ـ۱۴۱۲): فغضب الأمراء و قالوا: نحن لا نرضی بهرمزد، بعد ما صنع، سلطانا؛ و لا بک بهلوانا ۲۰ـق، ک (نیز لن): وز؛ (آ: و وز) ۲۱ـس۲: کاخ ۲۲ـ(ل۳: سپهبد)؛ بنداری (۱۴۱۳): و وثبوا و خرجوا من إیوان بهرام ۲۳ـ(ق۲، آ: همه)؛ بنداری (۱۴۱۴): فأخذ بهرام یعظهم و یزجرهم زجرا مشعرا بالإغراء، و یسّرحسوا فی الارتغاء

گفتار اندر رفتن بهرام بر پیِ گور و دیدن جادو را[1]

چُنین تا دو هفته برین[2] برگذشت[3] / سپهبَد از ایوان بیامد[4] به دشت
یکی بیشه پیش آمدش پردرخت / سَزاوار می‌خواره‌ی[5] نیک‌بخت!
یکی گور دید اندر آن مرغزار / کزآن[6] خوب‌تر کس نبیند نگار[7]!
پس اندر همی‌راند بهرام نرم / برو[8] بارگی را نکرد ایچ[9] گرم
بدآن[10] بیشه‌بر[11] جایِ نخچیرگاه / به پیش اندرآمد یکی تنگ‌راه[12]،
ز تنگی چو گور ژیان برگذشت / بیابان پدید آمد و راغ و[13] دشت
گرازنده بهرام و تازنده[14] گور / ز گرمای آن دشت تفسیده هور[15]!
از آن[16] دشت بهرام چون[17] بنگرید / یکی کاخِ پرمایه آمد پدید
بدآن[18] کاخ بهرام بنهاد[19] روی[20] / همان[21] گور پیش اندرون[22] راه‌جوی[23]
همی‌راند تا پیشِ آن کاخ[24] اسپ / پسِ پشتِ او بود[25] ایزدگشسپ[26]
عنانِ تگاور بدو داد و گفت / که با تو همیشه خرد باد جفت!
پیاده ز[27] دهلیزِ کاخ[28] اندرون / همی‌رفت[29] بهرام بی‌رهنمون[30]

۱ـق: رفتن بهرام چوبینه به شکار و دیدن سروش؛ ل۲: رفتن بهرام به شکار و دیدن بخت خود؛ متن = ل؛ س،ک، س۲ سرنویس ندارند ۲ـل۲ (نیز لن،لن۲): برو؛ (لی: بدین) ۳ـ(ل۳: ‹بر› گذشت) ۴ـس۲: بیامد ز ایوان؛ (ق۲: ز ایران نیامد)؛ ک (نیز آ): سپهدار از (ک: ز) ایوان بیامد؛ (لی: سپهدار ایران بیامد)؛ متن = ده دستنویس دیگر (در ل پس از تصحیح ز به از)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

از اندیشهٔ دل به نخچیر شد / کزان کارها بر غم آژیر شد

۵ـل: خواره و؛ (ل۳: خوردن)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۶ـ(ب: کزو) ۷ـ(ل۳: شکار) ۸ـ(ق۲: بدو) ۹ـ(س۲: آنچ)؛ بنداری (۱۴۱۵ـ۱۴۱۸): ثم إنه بعد أسبوعین خرج الی الصید من مدینة بلخ. و لما صار الی الصحراء رأی حمار وحش فرکض خلفه. فطار و هو یقفو أثره و خلفه یلان و ایزدِ کشَسب، و هما من أعیان قوّاده ۱۰ـس۲: ازان؛ (پ: بران؛ ب: چنان) ۱۱ـل (نیز ل۳): در؛ س،ق،ل۲ (نیز لن،لی،و،لن۲،آ،ب): بد؛ متن = ک،س۲ (نیز ق۲،پ) ۱۲ـ(لن۲،آ: نیکخواه)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

ز تنگی چو گور ژیان برگذشت (= ۱۴۲۵آ) / سپهبد ز ایوان بیامد به دشت (= ۱۴۲۰ب)

۱۳ـ(لی،ل۳: باغ و؛ و: راه و؛ ق۲: بیامد بدو اندرون راه دشت) ۱۴ـ(آ: ‹و› یازنده)؛ ک،س۲ (نیز ل۳،پ،و): گرازید (ل۳: گزارید) بهرام و تازید (س۲: یازید؛ در ک، و حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = ل،س،ق،ل۲ (نیز ق۲،لی،ب) ۱۵ـک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ): به آب (س۲: بداب) اندرون غرقه گشت اسب (ل۳: شد مرد و) بور؛ متن = ل،س،ق،ل۲ (نیز لی،و،آ،ب)؛ لن،لن۲ از این بیت و بیت سپسین، بیت زیر را ساخته‌اند:

گرازنده (لن۲: گزارنده؛ در لن حرف پنجم بی‌نقطه) بهرام چون بنگرید / یکی کاخ پرمایه آمد پدید

۱۶ـک: وزان ۱۷ـل: یل ۱۸ـل: بران ۱۹ـل (نیز و): بهرام بنهاد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(و: رو) ۲۱ـس (نیز و،آ،ب): همی ۲۲ـس،ق (نیز و،آ،ب): آمدش؛ متن = ل،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،لن۲) ۲۳ـ(و: جو)؛ س۲: چاره‌جوی؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۴ـس۲: گلشن ۲۵ـق: ‹بود›؛ (ل۳: اندر) ۲۶ـ(ق۲: بیدا گشسب) ۲۷ـک (نیز ل۳): به؛ س،ق (نیز ق۲،لی،و،آ،ب): بیامد به؛ متن = ل،ل۲،س۲ (نیز لن،پ،لن۲) ۲۸ـس،ل۲ (نیز لن،لی،پ،و،لن۲،ب): باغ؛ متن = ل،ق،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،آ) ۲۹ـ(ق۲،لی: راند) ۳۰ـق: با رهنمون؛ بنداری (۱۴۱۹ـ۱۴۲۶): فاجتره الیعفور الی برّیة واسعة فسنح له قصر رفیع فیها فأتاه فاذا بباب عال فنزل و سلم عنان فرسه الی أحد صاحبیه و دخل القصر

زمانی به در[1] بود ایزدگشسپ / گرفته به دست[2] آن گرانمایه‌اسپ
یلان‌سینه آمد پسِ او[3] دوان / بر[4] اسپِ تگاور ببسته میان[5]
بدو گفت ایزدگشسپِ دبیر[6]: / به کاخ‌اندرون ران تو ای نرّه‌شیر[7]!
ببین تا کجا رفت سالارِ ما[8] / سپهبَددل[9] و[10] دست‌بُردارِ[11] ما!
یلان‌سینه در کاخ[12] بنهاد روی / دلی پر ز اندیشه، سالارجوی،
یکی کاخ[13] و ایوانِ فرخنده دید / کزآن‌سان به[14] ایران ندید و شنید!
به یک دستِ ایوان[15] یکی طاق[16] دید / ز دیده سرِ چرخِ[17] او[18] ناپدید!
نهاده به[19] طاق‌اندرون[20] تختِ[21] زر / نشانده به هر پایه‌یی‌بر[22] گهر!
بر آن[23] تخت فرشی ز دیبای روم / همه پیکرش گوهر و زرّ[24] بوم!
نشسته برو[25] بر زنی تاجدار / به بالایْ[26] سرو و[27] به رخ چون بهار[28]!
برِ تختِ زرّین یکی زیرگاه[29] / نشسته برو[30] پهلوانِ سپاه

۱ـس ـس۲ (نیز لن ـب): همی؛ متن = ل؛ بنداری: علی الباب ۲ـ(ق۲: گذشته به مشت (!)) ۳ـ(ق۲: ازان‌پس) ۴ـ(لی: به) ۵ـ(ق۲: بنزدیک اسب جهان‌پهلوان)؛ ک،لن،ل۳،پ،لن۲ این بیت را ندارند؛ این بیت در ده دستنویس دیگر آمده است ۶ـس،ق (نیز لی،ب): ای دلیر؛ ل۲ (نیز و): دلیر؛ متن = ل (نیز ق۲،آ) ۷ـق: اسب رانی چو شیر؛ (ق۲: زان بر شیرگیر (واژهٔ میانی بی‌نقطه)؛ لی، آ: رو تو ای نرّه‌شیر)؛ ل: که ای پرهنر نامبردار و شیر؛ متن = س،ل۳ (نیز و،ب؛ در س پس از تصحیح ز به به)؛ س۲ به جای این بیت و ک،لن،ل۳،پ،لن۲ به جای این بیت و بیت پیشین، بیت زیر را آورده‌اند:

یلان‌سینه را گفت کاکنون (لن: اکنون) یکی / به کاخ اندرون ران تو اسب (پ: است (!)؛ لن۲: نیز) اندکی

۸ـ(آ: بار (!)) ۹ـل،س،ل۲ (نیز لی،و،آ،ب): کش؛ (لن،لن۲: یل)؛ متن = ق،ک،س۲ (نیز ل۳،پ) ۱۰ـ(لن: ‹و›) ۱۱ـل،ق: نامبردار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق۲ به جای این لت آورده است: سپهدار و آن نامبردار ما؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده و بین آن‌ها بیت افزوده در ۱۴۲۹پ و پس از بیت ۱۴۳۰ بیت زیر آمده است:

به کاخ اندرون رفت مرد دبیر / به هر سو نگه کرد بسیار ژیر

بنداری (۱۴۲۷ـ۱۴۳۰): و بقی صاحباه علی الباب. فأبطأ بهرام فقال ایزدکشسب لیلان: ادخل و أبصر ما حال البهلوان ۱۲ـق (نیز ل۳، پ): باغ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـل: طاق ۱۴ـ(ب: ز)؛ ق از ۱۴۳۲آ و ۱۴۳۳ب یک بیت ساخته و ۱۴۳۲ب ـ۱۴۳۸آ را انداخته است ۱۵ـس (نیز لی، ب): ایشان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـس (نیز ق۲،آ): کاخ؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـس: برج ۱۸ـ(لن،ب: آن) ۱۹ـل۲: ز ۲۰ـل: ایوان او؛ (آ: کاخ اندرون) ۲۱ـ(لن: طاق) ۲۲ـک: در؛ ق (نیز لی): پایه درّ و؛ ل۲: پایهٔ او؛ س۲: پای درّ و؛ (ب: پا به تخت)؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ) ۲۳ـ(لی، ل۳: بدان) ۲۴ـ(لن۲: زرش؛ آ: زرّ و؛ ق۲: گوهرآگین و)؛ بنداری (۱۴۳۱ـ۱۴۳۵): فدخل فرأی إیوانا رفیعا قد نصب فیه تخت من الذهب ۲۵ـس۲ (نیز لی): بدو ۲۶ـل، س: بالا چو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـل: ‹و› ۲۸ـ(لی: سرو به رخ همچون نگار (وزن درست نیست))؛ ک،ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

بسان ستونی ز سیم رده (ق۲: سیمین زده) / برآن بر ستون آفتاب آزده (ق۲: پرستار پیشش همه بر رده)

۲۹ـس (نیز ب): بارگاه؛ (لی، و، آ: پایگاه؛ ل۳: پیشگاه)؛ متن = ل،ق ـس۲ (نیز لن،ق۲،پ،لن۲) ۳۰ـ(لی: بدو)

فراوان پرستنده بر گردِ[1] تخت — بتانِ[2] پری‌رویِ بیدار[3] بخت!
چن[4] آن زن یلان‌سینه را دید[5]، گفت — پرستنده‌یی را که ای خوب[6] جفت:
۱۴۴۰ برَوْ تیز و آن شیردل را بگوی — که ایدر[7] ترا آمدن نیست روی!
همی‌باش نزدیکِ[8] یارانِ خویش[9] — وی اکنون بیاید، همی‌رَوْ تو[10] پیش[9]!
بدین‌سان[11] پیامش ز بهرام ده — دلش را به برگشتن[12] آرام ده!
هم‌آنگه[13] پرستندگان[14] را به[15] راه — از[16] ایوان برافگند نزد سپاه[17]،
که تا[18] اسبِ گردان به آخُر برند[19] — پراگنده زین‌ها همه[20] بشمرند[19]
۱۴۴۵ درِ باغ بگشاد پالیزبان — به فرمان آن[21] تازه‌رخ‌میزبان
بیامد یکی مردِ مهترپرست — به باغ، از پیِ[22] واژ[23] و[24] برسم به دست
نهادند خوان گردِ[25] باغ اندرون — خورش ساختند[26] از گمانی[27] فزون!
چو نان خورده شد، اسپِ گردن‌کشان — ببردند پویان به جایِ[28] نشان
از آن زن[29] چو برگشت بهرام[30] گفت — که با تاجِ تو[31] مشتری باد جفت!
۱۴۵۰ بدو گفت: پیروزگر باش! -زن- همیشه شکیبادل و رای‌زن[32]!

۱ـ(لی: در پیش) ۲ـ(لن: بتانی؛ لن۲: بیابد) ۳ـس، ق (نیز لی، و، آ، ب): پیروز؛ ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): زیبای؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲)؛ بنداری (۱۴۳۶ـ۱۴۳۸): و علیه امرأة کأحسن ما یکون، و قد اصطفت علی رأسها الوصائف سماطین ۴ـل ـس۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۵ـک: داد؛ (لن۲: دید و) ۶ـ(لی، و، آ، ب: نیک)؛ س: پرستندهٔ خود که ای نیک؛ (ق۲: پرستنده را گفت این خوب)؛ متن = ل ـس۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲) ۷ـک: ابذن (!) ۸ـس (نیز لی، ب): در پیش ۹ـ(لی: به پای ـبه جای) ۱۰ـق (لن، پ، لن۲): زود؛ (ق۲: تو می‌رو؛ ل۳: همین دم ز)؛ ل: هم اکنون بیایدت بهرام؛ س، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): من اکنون بیایم همی رو تو (لی: تو می‌رو به)؛ متن =ک، ل۲ ۱۱ـس (نیز و): برین‌سانش پیغام؛ ق (نیز لی، آ، ب): بدین‌سانش پیغام؛ ک (نیز ل۳): برین‌سان پیامش ز؛ متن =ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۲ـل: به برگشتن او دل ۱۳ـ(ق۲: ازآن‌پس) ۱۴ـس، ل۲ (نیز لن، لی، و ـب): فرستادگان؛ متن =ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ) ۱۵ـل، ل۲ (نیز لن، لن۲): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـل، س، ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ): ز؛ متن =ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۱۷ـس (نیز ق۲، لی، و، لن۲): نزدیک شاه؛ متن =ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، آ، ب)؛ ق بیت‌های ۱۴۴۳ـ۱۴۴۸ را ندارد ۱۸ـل: این ۱۹ـل: برند (حرف سوم بی‌نقطه) ـبشمرید ۲۰ـ(لن۲: همی)؛ ل۲: راز نهان (!)؛ س۲: زرّینها؛ (لن: را زینها؛ ل۳: بر زینها)؛ س (نیز ق۲، لی، و، آ، ب): پراکنده‌شان یک به یک؛ ک: برافکندنی زینها؛ (پ: از افکندنیها همه)؛ متن =ل (نیز ← لن۲)؛ بنداری (۱۴۳۹ـ۱۴۴۴): فلما أحست بدخول یلان أمرت بعض الجواری أن تردّه و تمنعه من الدخول، عن لسان بهرام، و تقول له: هأنذا خارج الیکم. فانصرف یلان ۲۱ـل: ←آن←؛ س: بفرمود تا؛ (لی، آ، ب: بفرمود آن)؛ متن =ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲) ۲۲ـس (نیز لی، و، آ، ب): اندرون؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، آ، ب): باژ؛ (ق۲: باز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ لی: باز؛ لن۲: یار)؛ متن =ل، ک ۲۴ـل: ←و← ۲۵ـس (نیز لی، و، آ، ب): خوانی به؛ متن =ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۶ـک: خواستند ۲۷ـ(پ: گمان بر) ۲۸ـس، ک: جائی؛ بنداری (۱۴۴۵ـ۱۴۴۸): ثم فتح باب بستان فأمر بالدخول الیه. فدخلا و إذا بسماط عظیم و ألوان من الأطعمة کثیرة. فطعما و خرجا ۲۹ـس: از آنان؛ ک، ل، س، س۲ (نیز لن، ل۳): بدین زن؛ (ق۲: بدان زن؛ لی: ازیشان؛ پ: ازین زن؛ و، ب: از آنجا؛ لن۲: برین زن)؛ متن =ل، ق (نیز آ) ۳۰ـ(ب: بهرام برگشت) ۳۱ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـب): تاج ترا؛ متن =ل، ک ۳۲ـک، ل۲، س۲، لی، و، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

نهانی بگفتند بسیار چیز — جز آن هر دو تن کس (س: تن کس آنرا؛ ق۲: ایشان کسی را؛ س۲: که آن کس جز ایشان) ندانست نیز

بنداری (۱۴۴۹ـ۱۴۵۰): قال: و قالت المرأة لبهرام لا زال تاجک یطاول الجوزاء، و قدرک یساجل السماء، و لا زلت مسرور القلب منشرح الصدر

چو بهرام از آن گلشن[1] آمد برون — تو گفتی همی‌بارد از چشم[2] خون!
منش دیگر و گفت[3] و[4] پاسخ دگر — تو گفتی به پروین برآورد[5] سر!
بیامد هم اندرزمان[6] نرّه‌گور[7] — سپهبَد پس اندر[8] همی‌راند بور[9]
چُنین[10] تا از آن بیشه آمد برون — همی‌بود بهرام را[11] رهنمون
۱۴۵۵ به شهر اندرآمد ز نخچیرگاه — از آن کار نگشاد[12] لب بر سپاه
نگه کرد خُرّادِ بُرزین بدوی[13] — چُنین[14] گفت کای[15] مهترِ راست‌گوی[16]،
به نخچیرگاه[17] این[18] شگفتی چه[19] بود[20] — که آن کس[21] ندید و نه[22] هرگز شنود[20]؟
و را[23] پهلوان هیچ پاسخ نداد — دژم گشت و[24] سر سوی ایوان[25] نهاد!

گفتار اندر نشستن بهرام چوبینه بر تخت شاهنشهی در روزگار هرمز[26]

دگر روز چون سیمگون[27] گشت راغ[28] — پدید آمد آن زرد[29] رخشان‌چراغ[30]،
۱۴۶۰ بگسترد فرشی ز[31] دیبای چین — تو[32] گفتی مگر آسمان[33] شد زمین!

۱ـل: زان کاخ؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ(لن۲: خشم)؛ ل: بباید از حشم؛ (و، آ: همی‌بود جوشنده چشمش چو خون)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ)؛ ق۲ این بیت را ندارد؛ ق از ۱۴۵۱آ ـ۱۴۵۴ب یک بیت ساخته و ۱۴۵۱ب، ۱۴۵۳ـ۱۴۵۴آ را انداخته است؛ س، لی، ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

چو بهرام از آن گلشن زرنگار — برون آمد و گشت با او (لی: هم او؛ ب: کرد گشت و (!)) سوار

۳ـل: را دگر کرد ۴ـل۲: ←و← ۵ـ(ق۲، ل۳: گردون برآورد)؛ ق: به کیوان برآوری امروز (!)؛ در ق این بیت پس از بیت ۱۴۵۷ آمده است؛ لی، ب این بیت را ندارند ۶ـل (نیز لن۲): پی؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن): پی آن؛ (ق۲: پی این؛ لی، و: هم آنگه همان؛ آ، ب: هم آنگه یکی)؛ س: پدید آمد اندرزمان؛ متن = (ل۳، پ) ۷ـک: گور نر ۸ـ(لی، آ: او)؛ متن ← ۹ـل: همی‌راند در پیش بور؛ ک: همی‌بود بهرام را راهبر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـ(و: چنان) ۱۱ـق: بیامد به پیش اندرون؛ در ق۲ این بیت پس از بیت الحاقی در ۱۴۵۰پ آمده است؛ بنداری (۱۴۵۱ـ۱۴۵۴): فخرج بهرام و کأنه غیر الذی دخل، و کأنما أبدل طبعا آخر و خلقا آخر؛ وجهه یکاد یقطر دما، و کأنه صار شهریارا معظما و اذا بذلک الیعفور أمامه. فتبعوا أثره الی أن خرجوا من تلک البرّیة، و عادوا الی الموضع الذی کانوا فیه ۱۲ـل، س، س۲ (نیز و، آ): نگشاد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ل۲: بگشاد؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲ ـپ، لن۲، ب) ۱۳ـس (نیز ل۳، پ، لن۲، ب): براوی؛ (و: دروی؛ آ: درو)؛ متن = ل، ق ـس۲ (نیز لن، ق۲، لی) ۱۴ـ(لی: بدو) ۱۵ـ(لن، لن۲: ای) ۱۶ـ(آ: گو؛ ق۲: نامجوی) ۱۷ـل۲ (نیز لن، لن۲): نخجیرگه؛ متن ← ۱۸ـق، ک، س۲: آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـس (نیز لی، آ، ب): که؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـس (نیز لی، ب): دید ـشنید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـس، ق (نیز لی، و، آ، ب): کس آن؛ متن =ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۲ـ(لی: ندیدست)؛ بنداری (۱۴۵۵ـ۱۴۵۷): ثم دخل الی المدینة فتلقاه خرّاد بن برزین و قال له: أیها السید الصادق! ما تلک العجائب التی رأیتها فی المتصید؟ ۲۳ـ(لی: بدو؛ ل۳: ازان) ۲۴ـ(لی: ←و←)؛ ل: بود ۲۵ـ(پ، آ، ب: ایران)؛ بنداری (۱۴۵۸): فسکت و لم یردّ علیه جوابا و دخل إلی إیوانه متنمرا ۲۶ـق: تدبیر کردن بهرام چوبینه در پادشاهی؛ متن =س؛ ل، ک، ل۲، س۲ سرنویس ندارند ۲۷ـس (نیز لی، و، آ، ب): تیره گون؛ متن ← ۲۸ـس (نیز آ): زاغ؛ ق: گشت روشن هوا؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۹ـس۲: از دور؛ آ: از زرد ۳۰ـق: مرغ فرمانروا؛ ک پس از این بیت افزوده است:

دگرگون بد او را همه کام و رای — سپهر اندرآمد تو گفتی ز جای

ل۲ بیت‌های ۱۴۵۹ـ۱۸۹۸ را ندارد ۳۱ـ(ب: خورشید) ۳۲ـق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـب): که؛ متن =ل، س (نیز ق۲، پ) ۳۳ـ(ق۲: کاسمان)

همه کاخ کرسیِ زرّین نهاد — ز دیبای زربَفت بالین نهاد!
نهادند زرّین یکی زیرگاه[1] — نشست از برش[2] پهلوانِ سپاه
نشستی بیاراست[3] شاهنشهی — نهاده[4] به سربر کلاهِ مهی!
نگه کرد کارش دبیرِ بزرگ — بدانست کو شد دِلیر و سُتُرگ[5]!
۱۴۶۵ چو نزدیک خُرّادِ بُرزین رسید — بگفت آنچ[6] دانست و دید[7] و شنید
چو خُرّادِ بُرزین شنید این[8] سَخُن — بدانست کآن رنج‌ها شد[9] کَهُن
چُنین گفت پس با[10] گرامی‌دبیر[11] — که کاری[12] چُنین بر دل آسان مگیر[11]،
نباید[13] گشاد اندرین[14] کار لب — برِ شاه باید شدن تیره[15] شب،
که[16] بهرام را دل پر از تاج گشت — همان تخت زیر[17] اندرش عاج گشت!
۱۴۷۰ زدند اندرآن[18] کار هرگونه رای — همه[19] چاره از[20] رفتن آمد به جای

۱ـس (نیز لی، ب): پیشگاه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـل: نشسته برو؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳ـس۲: برآراست ۴ـ(آ: نهادش)؛ بنداری (۱۴۵۹ـ۱۴۶۳): و لما أصبح أمر فرتبوا له إیوانا شاهیا، و وضعوا فیه کراسی الذهب، و نصبوا برسمه مقعدا فوق الکرسی و دون التخت اللائق بالملوک، و بسطوا الفرش الرفیعة. فجاء بهرام و قعد ۵ـق۲ پس از این بیت افزوده است:

بیامد ز پیش سپهبد دژم — از آن کار گشته دلش پر ز غم

بنداری (۱۴۶۴): فرآه الکاتب الکبیر فتعجب من ذلک ۶ـک (نیز ل۳، پ، لن۲): آنچه؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن، ق۲) ۷ـ(ل۳، پ: <و> گفت)؛ س، لی، و، آ، ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

بنزدیک خراد شد همچو (آ: او چو) دود — ابا او بگفت آنچ (لی، و، آ، ب: آنچه) دید و شنود

بنداری (۱۴۶۵): و لما انفض المجلس اجتمع الکاتب بخراد بن برزین، و حکی له ما شاهد من بهرام و ایوانه ۸ـق (نیز لن، آ): آن ۹ـس۲: رنجهای ۱۰ـ(ل۳، پ: کای) ۱۱ـ(لی: دبیر بزرگ ـ گشت بر ما سترگ) ۱۲ـ(لن۲: کار؛ ل۳، پ: تو کار)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

شهنشاه ما خیره‌دل شد بدان — که خلعت فرستیدش آن دوکدان
ندانی که این شیر پرخاشخر — ز فرمانش پیچد ازین‌گونه سر

۱۳ـ(ق۲، لی: بباید) ۱۴ـس۲: اندران؛ س، ق (نیز لی، ب): گشادن بدین؛ (ق۲: گشادن درین؛ ل۳، و، آ: گشادن برین)؛ متن = ل، ک (نیز لن، پ، لن۲) ۱۵ـس، ق (نیز لی، و ـ ب): نیم؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

وگرنه ز جان دست بایدت شست — که او بندگی را کمر کرد سست

۱۶ـل، ک (نیز لی): چو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـ(ل۳: پیش)؛ ق پس از این بیت افزوده است:

ندانست هرمز کزانسان نشان — که خلعت فرستد همی دوکدان
به چربی همی باز بایست خواند — بسی داستانها بروبر بخواند
پس آنگه به بند گرانش ببست — چنان‌چون بود شاه یزدان‌پرست
چو هرمز نباشد دگر خیره‌سر — ندانم چه آرد به شهرش بسر

بنداری (۱۴۶۶ـ۱۴۶۹): فقال له خراد: إن الأمر قد خرج من أیدینا و لیس من المصلحة مقامنا ها هنا ۱۸ـس، ق (نیز لی، آ، ب): اندرین ۱۹ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ ـ ب): همی؛ (ل۳: همان)؛ متن = ل ۲۰ـس (نیز لی، آ، ب): چارهٔ؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۴۷۰): و الرأی أن نهرب و نتصل بالملک

چو رنگِ گریز[1] اندرآمیختند — شبِ تیره[2] از بلخ[3] بگریختند

سپهبَد چن[4] آگه شد از کارشان — ز[5] روشن‌روان‌های بیدارشان،
یلان‌سینه را گفت با صد[6] سُوار — بتاز از پسِ[7] این[8] دو ناهوشیار!
یلان‌سینه اندر[9] دبیرِ بزرگ — رسید و برآشفت برسانِ[10] گرگ
۱۴۷۵ ازو چیز[11] بستد همه[12] هرچ[13] داشت — به بندِ گرانش ز ره[14] بازگاشت[15]
بنزدیکِ بهرام بردش ز راه — بدآن تا کند بی‌گنه را[16] تباه!
بدو پهلوان گفت[17] کای[18] دیوساز[19] — چرا رفتی از پیشِ[20] من[21] بی‌جواز؟
چُنین داد پاسخ که ای پهلوان — مرا کرد خُرّاد بُرزین نوان[22]،
همی‌گفت کایدر[23] بُدن روی نیست — درنگِ تو جز کامِ بدگوی نیست،
۱۴۸۰ چو بهرام را[24] پهلوانِ سپاه — ببردند آب اندرآن[25] بارگاه[26]،
مرا و ترا بیمِ[27] کشتن[28] بود — از[29] ایدر[30] مگر[31] بازگشتن بود
بدو گفت بهرام: شاید بُدن — به نیک و به[32] بد رای باید زدن!

۱ـ(پ: نیرنگها) ۲ـ(لن۲: بتیرشب) ۳ـق (نیز پ، و، آ): باغ؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل در اینجا سرنویس دارد: خبر یافتن بهرام از گریختن موبدان؛ بنداری (۱۴۷۱): و لما جن اللیل رکبا و سارا تحت خوافی اللیل بقوادم الرکض ۴ـل ـ ک، س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۵ـ(ل۳: به) ۶ـک: تا صد؛ (ق۲: پانصد) ۷ـس۲ (نیز ق۲، لی، ل۳): متن = ده دستنویس دیگر ۸ـق: آن؛ ل پس از این بیت افزوده است:

بیامد از آنجا به کردار گرد — ابا او دلیران روز نبرد

۹ـل: همی‌راند تا در؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، لن۲) ۱۰ـس۲: چون سر (واژهٔ پسین بی‌نقطه = پیر؟)؛ س، ق، ق۲، لی، آ، ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

بیامد یلان‌سینه برسان گرگ — رسید آنگهی در دبیر بزرگ

۱۱ـ(ق۲: خیره؛ و: زوی رخت) ۱۲ـق: همی ۱۳ـق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، آ، ب): هر چه؛ متن = ل، س (نیز لن) ۱۴ـس: ازو ۱۵ـس (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، ب): بازداشت؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، پ، و، آ) ۱۶ـس (نیز لی): پهلوانش؛ ق: بدکنش را؛ (لن، لن۲، آ: بی‌گناهش)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و)؛ بنداری (۱۴۷۲ـ۱۴۷۶): و لما أصبح بهرام أعلم بالحال فنفذ یلان فی مائة فارس فلحق الکاتب الکبیر فأخذه، و فاته خرّاد فعاد بالکاتب الی بهرام ۱۷ـل (نیز لن۲): گفت بهرام؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(لن، آ: ای) ۱۹ـ(لن، لن۲: دیرساز) ۲۰ـس، ق، س۲ (نیز لن ـ ب): نزد؛ متن = ل، ک ۲۱ـق: ما؛ بنداری (۱۴۷۷): فقال له: لم خرجت من غیر جواز؟ ۲۲ـبنداری (۱۴۷۸): فقال: إن خرّاد بن برزین أشار علیّ بذلک ۲۳ـ(لن، ق۲، لن۲: ایدر؛ لی: مرا گفت کانجا) ۲۴ـس (نیز لی، پ، ب): یل؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـک: باز اندران؛ (لن۲: اندر آب اندرین (!))؛ ق: نبرد آب روی اندران؛ (پ: به شاهی نشیند برین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـق: رزمگاه؛ (لی: پایگاه)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۷ـ(لی: رسم) ۲۸ـ(ب: لشکر) ۲۹ـ(و: ز) ۳۰ـک: ایدر <ر> ۳۱ـ(لی: یکی)؛ بنداری (۱۴۷۹ـ۱۴۸۱): و قال: «إن العسکر، بعد أن صدر منهم ما صدر من الجسارة فی ذلک المجلس حین قالوا: إنا لا نرضی بهرمز سلطانا، و لا ببهرام بهلوانا، یقصدوننا فی أرواحنا. و الرأی أن نخرج من بینهم». فهربنا ۳۲ـ(ق۲: نیکی و)؛ پ این بیت را ندارد؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

بدو گفت این و خود ساز دیگر گرفت — نگه کن کنون تا بمانی شگفت

زیانی که بودش همه بازداد — هم از گنجِ خویشش بسی ساز[1] داد
وُ زآنپس بدو گفت[2]: هنجارِ[3] خویش — به ژرفی[4] نگه دار[5] و مگریز بیش[6]!
وُ زین[7] روی خُرّاد بُرزین نهان[8] — همی‌تاخت تا نزدِ شاهِ[9] جهان
همه گفتنی‌ها بدو[10] بازگفت — همه رازها برگشاد[11] از نِهفت
چُنین تا از آن[12] بیشه و مرغزار — یکایک[13] همی[14] گفت با شهریار،
وُ زآن رفتنِ گور و آن[15] راهِ تنگ — از آرام[16] بهرام و چندین درنگ،
وُ زآن[17] کاخ و آن تخت[18] گوهرنگار — پرستندگان و[19] زنِ[20] تاجدار،
یکایک بگفت آن کجا[21] دیده بود — دگر هرچ ازآن[22] کار پرسیده بود[23]
ازآن تاجور ماند اندر شگفت — سَخُن هرچ[24] بشنید[25] در دل گرفت
چو[26] گفتارِ موبد به یاد آمدش — ز[27] دلبر یکی سردباد آمدش!
همان نیز گفتارِ آن فال‌گوی[28] — که گفت: او بپیچد ز تختِ تو[29] روی[30]
سبک[31] موبَدِ موبَدان را بخواند — بر آن جای[32] خُرّاد بُرزین نشاند،
به خُرّادِ بُرزین چُنین گفت شاه — که بگشای لب تا چه[33] دیدی به راه!

۱ـ(ق۲: ناز)؛ بنداری (۱۴۸۲ـ۱۴۸۳): فصدقه بهرام و أطلقه و أعطاه عوض ما أخذ منه ۲ـل: بدو گفت زان‌پس؛ (ق۲: ازان‌پس بدو گفت؛ ل۳: بدو گفت بهرام)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـل: که تو کار؛ س: ... (؟) کار؛ ق (نیز لی، آ، ب): در کار؛ ک، س۲ (نیز لن، ل۳): کان کار؛ (ق۲: کز کار؛ پ: کین کار؛ لن۲: هان کار)؛ متن = (و) ۴ـل: ژ‌در>فی ۵ـ(ل۳: همی‌دار) ۶ـس (نیز آ، ب): مگذار بیش؛ ق: سر کار خویش؛ ک، س۲: بگریز بیش؛ (ق۲: مگذر ز پیش؛ لی: بازار خویش)؛ متن = ل (نیز لن، ل۳ـلن۲)؛ دراینجا ق سرنویس دارد؛ رسیدن خراد برزین نزد هرمز و آگاهی دادن از کار بهرام؛ بنداری (۱۴۸۴): و قال له: الزم الشغل الذی أنت فیه متلبس، و احفظ جاهک و حرمتک ۷ـس، ک (نیز لی، ل۳): وزین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـق: جهان ۹ـ(ل۳: بیامد بر شهریار) ۱۰ـس (نیز لی، ب): بودنی پیش او؛ ق (نیز ل۳، آ): بودنیها بدو؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۱۱ـس (نیز ب): باز گفت ۱۲ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): بدان؛ (ل۳: بدین)؛ س، ق (نیز لی، ب): چنان هم ازان؛ (و: هم از کار آن؛ آ: چنان او هم از)؛ متن = ل ۱۳ـ(ب: حکایة (!)) ۱۴ـک (نیز لن، و، لن۲، ب): همه ۱۵ـ(ق۲: از) ۱۶ـل (نیز ق۲): ز آرام؛ س، ق (نیز آ، ب): وز آرام؛ (لی: وزان رام (←وز آرام؟)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، لن۲) ۱۷ـس۲ (نیز ب): ازان ۱۸ـس، ق (نیز لی، آ، ب): تاج؛ ل: رفتن کاخ؛ (لن، لن۲: تاج و آن تخت)؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، لن۲) ۱۹ـ(ل۳: <و>ق۲: پرستنده و آن) ۲۰ـ(پ: ازان)؛ در ق۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۲۱ـ(پ: آنچه زو) ۲۲ـل: <آن>؛ ک، س۲ (نیز لن۲): هر چه زان؛ (لن: هرچه ازان)؛ متن ← ۲۳ـ(ق۲: بشنیده بود)؛ س، ق (نیز آ، ب): هرچ (ق: آنچه؛ آ، ب: هرچه) در دل گرفت و شنود (س: ستود)؛ (لی: هرچه اندر دلش ره نمود؛ ل۳، پ، و: هرچه زان کار بشنیده بود)؛ متن ←ل، ک، س۲ (نیز لن۲) ۲۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ـب): هرچه؛ متن =ل (نیز لن) ۲۵ـک: پرسید؛ در س، ق، لی، ب این بیت پس از بیت سپسین آمده است ۲۶ـس۲: ز ۲۷ـ(لن، لن۲: به) ۲۸ـ(و: گوحری>؛ آ: پاک‌گو) ۲۹ـ(ل۳: بخت تو؛ ق۲: بفرجام؛ پ: سر از بخت)؛ س، ق (نیز و، آ): گفتند او (آ: وی) پیچد از تخت (و: شاه)؛ ک: او پیچد از تخت تو نیز؛ (لی، ب: گفتند پیچد وی از بخت)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، لن۲) ۳۰ـ(پ: اوی)؛ بنداری (۱۴۸۵ـ۱۴۹۳): و أما خرّاد بن برزین فانه سار الی أن وصل الی هرمزد فأعلمه بحال بهرام، و قصة المتصید، و ما ظهر علیه من آثار الطغیان و العصیان ۳۱ـس (نیز لی، آ، ب): پس او؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـس، ق، ک (نیز پ، و، آ، ب): بدان جای؛ (لی: بدان چاره؛ ل۳: بنزدیک)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۳۳ـس، ق: زانچ؛ (لی، پ، و، آ، ب: زانچه)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲)

به فرمان، دلاور[1] زبان[2] برگشاد — سَخُن‌ها یکایک همه[3] کرد یاد
بدو شاه گفت[4]: این چه شاید بُدن؟ — همه داستان‌ها بباید زدن،
که در بیشه گوری بود رهنمای[5] — میانِ بیابانِ بی‌بر[6]، سرای[5]،
برِ[7] تختِ زرّین[8] زنی[9] تاجدار — پرستار پیش اندرون شاهوار[10]!
بکردارِ خوابست[11] این داستان — که یاد آید[12] از گفته‌ی باستان!
چُنین گفت موبد به شاه جهان — که آن گور دیوی بُد اندر[13] نهان،
که[14] بهرام را خواند از راستی — پدید[15] آید[16] اندر دلش کاستی
همان کاخ جادوستانی[17] شناس — برآن[18] تخت زن جادوی[19] ناسپاس،
که بهرام را آن[20] سُتُرگی نمود[21] — چُنان[22] تاج و تختِ[23] بزرگی نمود[24]!
چو برگشت ازو[25]، برمنش گشت و مست[26] — چُنان دان[27] که هرگز نیاید به دست!

۱ـس، ق، ک (نیز لی، آ، ب): شاه او؛ س۲: جوان دلاور؛ (لن، پ: او خود؛ ق۲: هرمز؛ و، لن۲: او چون)؛ متن ← ۲ـ(ل۳: زبان را به فرمان او)؛ متن = ل ۳ـک، س۲ (نیز لن، پ، و): همی؛ (ق۲: همه یک به یک؛ ل۳: یکایک سخنها همه)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، لن۲، آ، ب)؛ بنداری (۱۴۹۴ـ۱۴۹۶): فاستحضر موبذ الموبذان و ذکر قوله فی مبدأ الأمر حین نفذ بهرام الی قتال الترک ۴ـس، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲): گفت شاه؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، پ، و، آ، ب) ۵ـل: رهنما ـ سرا ۶ـل: و بی‌بر؛ ق: که بیند؛ ک (نیز لن، ل۳، پ، و، لن۲): ببینی؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲، لی، آ، ب) ۷ـق، ک (نیز لی، پ، و، لن۲، آ، ب): ابر؛ (ق۲: یکی)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ل۳، آ) ۸ـس: او بر ۹ـل (نیز آ): یکی؛ ق: زن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـ(ل۳: با نثار)؛ س، ق (نیز لی، آ، ب): اندرش بی‌شمار؛ ک (نیز و): اندرش شاهوار؛ (ق۲: پرستندگان جمله با گوشوار؛ پ: پرستش‌کنان مرد را شاهوار)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، لن۲)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

بر تخت زرّین یکی زیرگاه — نشسته برو بر زنی همچو ماه

۱۱ـل، س، ک، س۲ (نیز لی، پ، و، آ): خوابیست؛ (ق۲: خوانیست (!))؛ متن = ق (نیز لن، ل۳، لن۲) ۱۲ـل: برخواند؛ س: یابند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۴۹۷ـ۱۵۰۰): ثم سأل الموبذ و قال: فهمنی معنی ما ظهر له فی الصحراء من حمار الوحش و القصر و الملکة فإن هذا کنوع من المنامات ۱۳ـل، ق، س۲ (نیز لی، پ، لن، لن۲): بود در؛ متن = س، ک (نیز لن، ق، ل۳، و، ب)؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۱۵۰۳ آمده است ۱۴ـل، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): چو؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لی، ل، ل۳، و، آ، ب) ۱۵ـس (نیز لی): ببند ۱۶ـک (نیز لن، و، آ، ب): آرد؛ (لن۲: آمد)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲ـپ)؛ بنداری (۱۵۰۱ـ۱۵۰۲): فقال: اعلم أن حمار الوحش هو الشیطان الذی ملک قیاده ۱۷ـک (نیز ق۲): چون کورستانی؛ (لن، لی، لن۲: راکورستانی؛ ل۳، پ: چون کورسانی)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز و، آ، ب) ۱۸ـ(لی: بدان؛ ل۳: برآن>) ۱۹ـس۲ (نیز لن، لن۲): جادوئی؛ ل: جادوزنی؛ ق (نیز ق۲، و): زر جادوی؛ ک: بر جادوی؛ متن = س (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب) ۲۰ـس، ک (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب): زان؛ (آ: یل بر)؛ متن = ل، ق، س، س۲ (نیز ق۲، پ، و) ۲۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): فزود؛ (ق۲: بزرگی فزود)؛ متن = ل، ک ۲۲ـ(ل۳: که آن؛ پ: همان) ۲۳ـک: تخت و تاج ۲۴ـس: فزود ۲۵ـ(ق۲: لی، ب: او) ۲۶ـ(ل۳: سخت)؛ س (نیز لی، ب): بود و (ب: <و>) مست؛ (لن، لن۲: گشت برسان مست؛ پ، و، آ: پرمنش گشت و (آ: <و>) مست)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ <و>) ۲۷ـ(لن، و، لن۲، آ، ب: شد؛ پ: چنین شد)؛ س، لی، و، ب پس از این بیت و ق۲ پس از بیت سپسین افزوده‌اند:

به دل داغش از (ق۲: داغ آن) دوکدان تو بود — ره (ق۲: همه؛ ب: به هر ره (!)) دیو جادو (ق۲: چاره) برو (ق۲، و: بران؛ لی: بدان) برفزود

بنداری (۱۵۰۳ـ۱۵۰۵): و المرأة القاعدة علی التخت هی النفس الساحرة التی خدعته و منّته السلطنة و أفسدت دماغه. و الآن فلا تطمع فی طاعة بهرام بعدها

کنون چاره‌یی[1] کن[2] که تا آن[3] سپاه — ز بلخ آوری سوی این[4] بارگاه
ز[5] خُرّادِ بُرزین بپرسید[6] شاه: — چه گفتند ازآن[7] زن بدان‌جا سپاه[8]؟
به هرمز چُنین گفت کای شهریار — سپه یکسره زآن[9] زنِ تاجدار،
بگفتند[10] کآن[11] بختِ بهرام بود — که بس خوب بر تخت و[12] پدرام[13] بود!
چو بشنید ازو این سَخُن شهریار — بترسید سخت از بدِ روزگار[14]
پشیمان شد از دوکدان[15] شهریار[16] — وُ زان[17] پنبه و جامه‌ی نابکار[18]
برین[19] برنیامد بسی روزگار — که آمد کس از[20] پهلوانِ سُوار
یکی سَلّه[21] پر خنجری داشته[22] — یکایک سرِ تیغ برگاشته[23]،
بیاورد و[24] بنهاد در پیشِ شاه — همی‌کرد شاه اندر آهن[25] نگاه!
بفرمود تا[26] تیغ‌ها بشکنند[27] — درآن[28] سَلّه‌ی[29] نابکار افگنند[27]
فرستاد[30] نزدیکِ بهرام باز — سَخُن‌های بی‌کار[31] و[32] بی‌مر دراز[33]
[سرِ سَلّه چون کرد بهرام باز — بدید آن سرِ[34] تیغ‌های دراز،]

۱ـک (نیز ل۳،پ): چاره آن ۲ـ(لن۲: ساز) ۳ـ(آ: آن با) ۴ـل (نیز ب): آن؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

که خرّاد گفت ای سر بخردان — چه آید ز اسپهبد و آن ردان
ندانم چه آید از آن دیوزاد — برین تخمه‌ی نامورکیقباد

بنداری (۱۵۰۶): و دبر فی استرداد ذلک العسکر ۵ـس۲: به ۶ـس۲: چنین گفت ۷ـس (نیز ب): ازین ۸ـس (لی، آ، ب): جایگاه؛ س۲: بران رزمگاه؛ (و: کزان زن چه گفتند آنجا سپاه)؛ متن =ک (نیز ق۲)؛ ل، ق، لن، ل۳، پ، لن۲ بیت‌های ۱۵۰۷ـ۱۵۱۰ را ندارند و بنداری نیز نداشته است؛ این بیت‌ها در س، ک، س۲، ق۲، لی، و، آ، ب آمده است ۹ـ(لی: آن) ۱۰ـک (نیز ق۲): همی‌گفت ۱۱ـ(لی: کین) ۱۲ـ(ب: <و>)؛ ک (نیز ق۲): و فرخنده؛ (و: ناسزا تخت)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، آ) ۱۳ـ(ق۲: و رام) ۱۴ـس۲ از ۱۵۱۰آ و ۱۵۱۱ب یک بیت ساخته و ۱۵۱۰ب ـ ۱۵۱۱آ را انداخته است ۱۵ـ(لن: کرده خود؛ پ: کرد خود؛ و، لن۲: کار خود) ۱۶ـق: بادشاه ۱۷ـ(پ: ازان) ۱۸ـق: رزمگاه؛ (لن، ل۳، پ، لن۲): پرنگار؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز ق۲، و، آ)؛ س، لی، ب این بیت را ندارند؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۱۵۰۶ آمده است؛ بنداری (۱۵۱۱): فندم الملک علی إنفاذ القطن و المغزل و تلک الخلعة الیه، و لات حین مندم ۱۹ـک (نیز لی): بدین ۲۰ـس۲ (نیز لن، پ): <از>؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـل: سکه ۲۲ـس (نیز لی، ب): خنجر انباشته؛ س۲: خنجر و داشته؛ (لن، لن۲: خنجر برافراشته؛ ل۳، پ، و: خنجر داشته؛ بر من خبر داشته (!))؛ متن =ل، ق (نیز آ) ۲۳ـس (نیز ق۲، لی، ب): برداشته؛ متن =ل، ق، س۲ (نیز لن، ل۳ـآ)؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۴ـ(ب: <و>) ۲۵ـ(و: آنها)؛ بنداری (۱۵۱۲ـ۱۵۱۴): ثم أتاه رسول بهرام بسلة مملوءة خناجر یشعر بأنه حرب له ۲۶ـس، ق (نیز لی، آ، ب): کین؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲) ۲۷ـق (نیز آ، ب): بشکنید ـ افکنید؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در س حرف پنجم هر دو واژه بی‌نقطه) ۲۸ـس، ق (نیز لی، آ): دراین؛ س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و): بدان؛ (لن۲: بران؛ ب: بدین)؛ متن =ل، ک (نیز ل۳) ۲۹ـل: سایهٔ (← سلّهٔ) ۳۰ـق: فرستید ۳۱ـل، س۲: بیکار (= پیکار یا بی‌کار؟)؛ متن =ک (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲) ۳۲ـ(پ، و: <و>) ۳۳ـل: رزم دراز؛ ک (نیز ل۳): رمزی دراز؛ س۲: رمز دراز؛ (لن، پ، و، لن۲: بی‌مر دراز؛ ق۲: بی‌روی باز (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه))؛ متن = (لن، پ، و، لن۲)؛ س، ق، لی، آ، ب از ۱۵۱۶آ و ۱۵۱۷ب یک بیت ساخته و ۱۵۱۶ب ـ ۱۵۱۷آ را انداخته‌اند؛ بنداری (۱۵۱۵ـ۱۵۱۶): فأمر الملک فکسرت تلک الخناجر وردت الیه فی تلک السلة ۳۴ـس، ق (نیز لی، آ، ب): بدیدش پس آن؛ (ل۳، و: بدیدند پس؛ پ: بدیدش سر)؛ متن =ک؛ ل، س۲، لن، ق۲، لن۲ این بیت را ندارند؛ این بیت در ک، ل۳، پ، و، و لت دوم آن در س، ق، لی، آ، ب آمده است (← ۱۵۱۶پ)

به دو نیمه[1] کرده، نهاده به جای، — ـپراندیشه شد مردِ[2] برگشته[3]رای‌ـ
فرستاد و ایرانیان را بخواند — همه گردِ آن سَلّه[4] اندرنشاند
چُنین گفت کین هدیه‌ی شهریار — ببینید و این را مدارید خوار!
همی‌گوید این[5] لشکرِ بی‌بها[6] — سرِ یک تن از من نیابد رها!
پراندیشه شد لشکر از کار[7] شاه — ز[8] گفتارِ آن پهلوانِ سپاه،
که یک روزمان[9] هدیه‌ی شهریار — بود[10] دوک با[11] جامه‌ی نابکار[12]،
شکسته دگرباره[13] خنجر[14] بود — ز زخم و ز دشنام[15] بتّر[16] بود[17]!
چُنین شاه بر گاه هرگز مباد! — نه[18] آنکس که گیرد[19] ازو نیز یاد!
اگر[20] نیز بهرام پور گشسپ[21] — برآن[22] خاکِ درگاه بگذارد اسپ[23]،
ز بهرام مه مغز بادا[24]، مه پوست! — مه آن[25] کم‌بها را[26] که بهرام ازوست[27]!
سپهبَد چو گفتارِ[28] ایشان شنید — دل لشکر از تاجور[29] خسته[30] دید،
به لشکر چُنین گفت پس پهلوان — که بیدار باشید و روشن‌روان،
که بر شهریار — سَخُن‌های پوشیده کرد آشکار!
کنون[31] یک‌به‌یک چاره‌ی جان کنید — همه با من[32] امروز پیمان کنید،

۱ـس (نیز ق۲، لی، پ، و، ب): نیم؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، لن۲، آ) ۲ـ(لن، لن۲: بد مرد و) ۳ـ(لی: پر کینه)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۴ـل: سکه ۵ـق، ک: آن ۶ـ(ب: و این بها)؛ ل این بیت را ندارد؛ ده دستنویس دیگر این بیت را دارند و بنداری نیز داشته است؛ لن، پ، لن۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

همی‌گوید (لن۲: گفتم) این لشکر بی‌بهاست — سر خنجر این را که گفتم گواست

ک، س۲، ق۲، و، آ پس از بیت ۱۵۲۱ افزوده‌اند:

ازیرا که این لشکر (ک: که چون آن سپه نزد ما) بی‌بهاست
سر خنجر این (آ: آن) را که گفتم گواست (ق۲: بهاست (!))

بنداری (۱۵۱۷ـ۱۵۲۱): فاستحضر بهرام أمراءه و قوّاده و قال لهم: انظروا الی صنیع هرمزد. إنه أشار بکسر هذه الخناجر الی أن نیته فیکم قطع الحناجر ۷ـس (نیز لی، آ، ب): رای؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـل، ک، س۲: به؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـل: روز آن ۱۰ـ(ل۳: دهد) ۱۱ـل: و آن؛ س۲: و با ۱۲ـل، س، ک (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، ب): پرنگار؛ (لی: زرنگار؛ آ: برکیار (؟))؛ متن =س۲ (نیز ق۲، و)؛ ق این بیت را ندارد ۱۳ـ(پ: روز؛ لن۲: بار) ۱۴ـق: خنجر که ۱۵ـ(ق۲: دستانش)؛ س (نیز لی، ب): سر تیغ ۱۶ـ(و، لن۲: بدتر) ۱۷ـق: نمود ۱۸ـ(و: هر) ۱۹ـ(ق۲: کرد (وزن درست نیست)) ۲۰ـ(لی: دگر) ۲۱ـ(ق۲: خود برزگشت (!)) ۲۲ـ(ق۲، لی: بدان؛ لن۲: برین) ۲۳ـ(و: او راه اسب؛ آ: بگذاشت اسب؛ لن: درگه گذارند اسب؛ ق۲: درگه بشاید گذشت (حرف نخست واژهٔ میانی بی‌نقطه)؛ پ: در برگذارند اسب)؛ متن =ل ـ ک، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، ب) ۲۴ـک (نیز لن، ل۳، پ، ب): باد و؛ متن =ل، س، ق، س۲ (نیز لی، و، لن۲، آ) ۲۵ـ(لن۲: همان؛ ب: نه آن) ۲۶ـ(لی: هم)؛ س۲: بهائی؛ س، ق (نیز لن، ل۳، پ، و، لن۲، آ، ب): بی‌بها را؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن) ۲۷ـل: دوست (← زوست؟)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۲۸ـ(ل۳: آواز) ۲۹ـ(و: نامور) ۳۰ـ(پ: گشته) ۳۱ـ(لی: چنین؛ لن۲: همه) ۳۲ـس، ق (نیز لی، آ، ب): همان به که؛ (ق۲: همان با من)؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ـلن۲)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

دگر گفت با نامداران شاه — که دارد بدین راز دشمن نگاه

مگر کس فرستم ز لشکر[1] به راه — که دارند ما را ز دشمن[2] نگاه،
وُگرنه مرا روز[3] برگشته گیر! — سپه را یکایک همه[4] کُشته گیر!
بگفت این و[5] خود سازِ دیگر گرفت — نگه کن کنون تا بمانی[6] شگفت:
پراگند بر گرد لشکر[7] سُوار — بدان تا مگر نامه‌ی شهریار،
نیاید[8] به نزدیکِ ایرانیان — نبندند[9] پیگارِ او را[10] میان!

گفتار اندر رای زدن بهرام با بزرگان لشکر[11]

برین[12] نیز بگذشت یک روزگار — نخواندند[13] کس نامه‌ی شهریار
ازآنپس[14] گرانمایگان را بخواند: — ـبسی رازها[15] پیشِ ایشان براند ـ
چو هَمدان‌گشسپ[16] و دبیرِ بزرگ — یلان‌سینه آن نامدارِ[17] سُتُرگ،
چو بُندادگُشسپ[19] آن خردمند[20] و[21] راد، — چو بهرامِ گُردِ[18] سیاوُش‌نژاد
که بودند شیرانِ[23] گندآوران! — همی رای زد با چُنین مهتران[22]
بدان لشکرِ تیز[25] گم‌کرده راه، — چُنین گفت پس پهلوانِ[24] سپاه
به رایِ شما هر کسی را نیاز[26]، — که ای نامدارانِ گردن‌فراز

۱ـ(لی: ازیدر) ۲ـل، س (نیز لی، پ، آ، ب): لشکر؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲)؛ ق۲ بیت‌های ۱۵۳۲ـ۱۵۴۱ را پس از بیت افزوده در ۱۵۵۹پ آورده است ۳ـل (نیز ل۳): من امروز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـس (نیز لی، ب): همه سربه‌سر؛ ق (نیز آ): همه یک‌به‌یک؛ (ق۲: سراسر همه)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ـلن۲) ۵ـس، ق (نیز لی، آ): و ز؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲، ب) ۶ـ(لی، لن۲: نمانی؛ و: بدین تا بمانی)؛ س۲: چو دامش سخن بود لشکر؛ (ل۳: نگر تا بمانی تو اندر)؛ متن = ل ـک (نیز لن، ق۲، پ، آ، ب) ۷ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): کشور؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۸ـل، س۲: بیاید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س: بیابد (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ ق: نبابد؛ (لن، پ، لن۲، آ، ب: بیاید؛ لی، ل۳، و: نیابد)؛ متن = ک (نیز ق۲) ۹ـس (نیز لن، لی، پ ـب): ببندند؛ متن = ل، ق، ک (حرف یکم بی‌نقطه)، س۲ (نیز ق۲، ل۳) ۱۰ـل: و کین را؛ س (نیز لی): ایشان؛ (لن، لی، لن۲: بر کار او را)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۱۱ـس: راز گفتن بهرام چوبینه با ایرانیان؛ س۲: رای نمودن بهرام با لشکر خویش؛ متن = ل؛ ق، ک سرنویس ندارند ۱۲ـ(لی: بدین) ۱۳ـ(لن: بخواندند؛ ق۲: نخواند (حرف یکم بی‌نقطه))؛ ق۲ این بیت را پس از بیت ۱۵۶۱ آورده است؛ بنداری (۱۵۲۲ـ۱۵۳۷): و لا سبیل بعد هذا الی أن أطأ ترابه أو أقرب بابه. فدبروا أنتم لأرواحکم. فعظم علیهم ذلک و نفرت قلوبهم ۱۴ـس (نیز لی، ب): وزانپس ۱۵ـس، ق (نیز لی، آ، ب): راز دل؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ـلن۲)؛ ق۲ بیت‌های ۱۵۳۸ـ۱۵۴۱ را ندارد ۱۶ـل: همداگشسب ۱۷ـک: پهلوان ۱۸ـل، س۲ (نیز پ): گرد آن؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، ل۳، و ـب) ۱۹ـق، س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ، ب): بیداگشسب؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، پ، و؛ در ل حرف یکم، در س حرف دوم، و در لن حرف نخست بی‌نقطه) ۲۰ـس (نیز ب): جوانمرد ۲۱ـق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب): <و>؛ متن = ل، س (نیز لن، لن۲)؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۵۳۷ـ۱۵۴۰): ثم إنه خلا بوجوه إصبهذیه و قوّاده، و هم همذان کشَسب، و بهرام بن سیاوُش، و یلان و غیره ۲۲ـل: پهلوان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی ـو، آ، ب): شیران و؛ متن = ل (نیز لن) ۲۴ـق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): پهلوان با؛ متن = ل، س (نیز لی ـو، آ، ب) ۲۵ـ(پ: تیز و؛ لن۲: بیر)؛ در ق۲ بیت‌های ۱۵۴۲ـ۱۵۴۴ به هم ریخته است: ۱۵۴۴، ۱۵۴۳، ۱۵۴۲ ۲۶ـلن، لن۲ این بیت و بیت سپسین را ندارند

ز ما مهتر آزرده شد بی‌گناه — چُنین سر بپیچید زآیین[1] و راه!
چه سازید[2] و[3] درمان این کار چیست — نباید که بر ما بباید[4] گریست!
هر آنکس[5] که پوشید درد از بزشک — ز مژگان فروریخت خونین[6] سرشک!
ز دانندگان گر بپوشیم راز[7] — شود کارِ آسان[8] به مابر[9] دراز
کنون دردمندم من[10] اندر نهان[11] — بگویم به دانندگانِ[12] جهان[11]:
برفتم از ایران چُنین[13] کینه‌خواه[14] — بدین[15] مایه لشکر به فرمانِ شاه
از آن[16] بیش لشکر[17] نبیند کسی[18] — وُگر چند مانَد[19] به گیتی بسی
چو[20] پرموده‌ی[21] ترک[22] با ساوه‌شاه — اگر سوی ایران کشیدی[23] سپاه،
نیرزیدی[24] ایران به یک مهره[25] موم — وُ زآنپس همی‌داشت آهنگِ روم[26]
به پرموده[27] و[28] ساوه‌شاه آن رسید — که کس در جهان آن[29] شگفتی ندید!
اگر چه فراوان کشیدیم[30] رنج — نه‌شان پیل ماندیم از آنپس[31] نه گنج!
به نوّی[32] یکی گنج بنهاد شاه — توانگر[33] شد، آشفته شد بر[34] سپاه
کنون چاره‌ی[35] دام را[36] چون کنیم[37]؟ — که آسان سر از بند بیرون کنیم[37]؟

۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی، پ، آ): از آئین؛ (ق۲: بپیچند ز آئین؛ ب: بپیچد از آئین)؛ متن = ل (نیز ل۳، و)؛ بنداری (۱۵۴۱ـ۱۵۴۴): و فاوضهم فی تغیر الملک علیه مع غنائه و إبلائه فی خدمته ۲ـس۲ (نیز لی، ل۳، آ): سازیم؛ (پ: دارید)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، و، لن۲، ب) ۳ـ(ق۲: <و>) ۴ـل، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲): خسته باید؛ ک: کرده باید؛ متن = س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۵ـ(ق۲: که هر کس) ۶ـ(و: چو مرجان بریزد ز مژگان) ۷ـق: بپوشید راز؛ س۲: بر که پوشیم راز؛ (لن، لن۲: وگر دست ازین کار داریم باز)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـس، ق (نیز لی، آ، ب): کوتاه؛ (لن: ایشان)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـلن۲) ۹ـل: <چه> ما بر؛ س، ق (نیز لی، آ، ب): بر ما؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲) ۱۰ـق: تن؛ (ق۲: پس)؛ ل، س (نیز لی، ب): دردمندیم اندر؛ متن = ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ) ۱۱ـل: جهان ـنهان ۱۲ـ(لی: گویندگان)؛ ل: به دانندهٔ گوئیم یکسر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لن، لن۲ این بیت را ندارند؛ ک پس از این بیت افزوده است:

شما یکسر از کار ما آگهید — برین بر که گویم گواهی دهید

۱۳ـک: چنان؛ س (نیز لی، ب): ایرانیان؛ (پ: ز ایران چنان)؛ ل: برفتیم ز ایران چنین؛ متن ← ۱۴ـ(ب: بی‌سپاه؛ لن، لن۲: چو ما رفته‌ایم اندرین کینه گاه)؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و پس از تصحیح ز به از)، آ) ۱۵ـس (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، آ): بدان؛ (ب: ازان)؛ در لن، لن۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۶ـل، ک: این ۱۷ـق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، آ): دشمن؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، و، ب) ۱۸ـ(لی: نیامد کسی)؛ لن، لن۲ به جای این لت آورده‌اند: چنان دان ز دشمن نترسد کسی ۱۹ـ(لی: بیند) ۲۰ـ(ل۳: چه؛ و: که) ۲۱ـل، س (نیز لن): برمودهٔ (بی‌نقطه)؛ ق: بژمودهٔ؛ (لی، ل۳: بزمودهٔ؛ لن۲: پژمودهٔ)؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، آ، ب) ۲۲ـل: گرد ۲۳ـ(آ: کشد بی) ۲۴ـل (نیز لی، ل۳، پ، آ): نیرزید؛ س۲ (نیز لن): نه‌ارزید؛ متن = س، ق، ک (نیز ق۲، لی، لن۲، ب) ۲۵ـ(آ: مهر) ۲۶ـ(ل۳: موم (!)) ۲۷ـل، ق: بژموده؛ (لن: برموده (بی‌نقطه)؛ لی، ل۳: بزموده)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲، آ، ب) ۲۸ـ(پ: <و>) ۲۹ـ(و، ب: این)؛ در ل۳ این بیت پس از بیت ۱۵۵۰ آمده است ۳۰ـ(پ، و، آ: کشیدند) ۳۱ـل: زان پس؛ ق: ماندم ازآنسان؛ (لی: ماندم بدیشان؛ پ، و، آ: ماندم ازان پس؛ ب: ماندم ازیشان)؛ س: شاهی بماندم ازیشان؛ ک: شاهنشهان ماند ازان پس؛ (ق۲: خود پیل ماندیم ازیشان)؛ متن = س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲؛ نیز ← ل) ۳۲ـل، س، ق، س۲ (نیز لن ـب): نوئی؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۳ـس (نیز لن): تونگر ۳۴ـ(ق۲: با)؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد ۳۵ـس۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲): چاره این؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب) ۳۶ـل: او؛ س (نیز لی، پ، ب): کار را؛ (ق۲: بند را)؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ) ۳۷ـ(پ: کنید؛ لن۲: کنم)؛ پ از ۱۵۵۶آ و ۱۵۵۸ب یک بیت ساخته و ۱۵۵۶ب ـ۱۵۵۸آ را انداخته است

شهنشاه را[1] کارها[2] ساخته‌ست — وُزین چاره بی‌رنج[3] پرداخته‌ست
شما هر کسی[4] چاره‌ی جان کنید — برین[5] خستگی تا چه درمان[6] کنید
من[7] از راز[8] پردخته کردم[9] دلم — ز تیمار جان را همی‌بگسلم[10]!

۱۵۶۰ پس پرده‌ی نامور[11] پهلوان — یکی خواهرش[12] بود روشن‌روان،
خردمند را گُردیه[13] نام بود — غم‌انجام[14] و آرام[15] بهرام بود
چن[16] از پرده گفتِ برادر شنید — برآشفت و از کین[17] دلش بردمید!
بدآن[18] انجمن شد سری[19] پرسَخُن[20] — زوان[21] پر ز گفتارهای کَهُن[20]!
برادر چُن[22] آوازِ[23] خواهر شنید — ز گفتار و[24] پاسخ فروآرمید[25]،

۱ـ(و: شهنشه مرا) ۲ـ(ق۲: کارها) ۳ـ(لن، لن۲: و رنج؛ ق۲: چارهٔ بلخ؛ ل۳: کار بی‌رنج) ۴ـل: یکی ۵ـل (نیز لن، لی، پ، ب): بدین؛ متن =س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۶ـس (نیز ب): بر چه فرمان؛ (پ: بر چه افسون؛ لی: نیز درمان)؛ متن =ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ک: سپه را بدین گفتها آزمود — که در دل ز لشکر ورا بیم بود
ق۲: بدان تا ببینیم کار جهان — چه دارد بدین راز اندر نهان

۷ـ(ق۲: نه) ۸ـک: راه ۹ـس (نیز لن، لی، لن۲): پردخت کردم؛ متن = ده دستنویس دیگر (ق۲: کرد<م>) ۱۰ـک (نیز لن، لن۲): بگوئید چاره (ک: جاری (؟)) که بنهم دلم؛ (ل۳: بگوئید چاره که دل بگسلم؛ و: ببینید تا چون بود حاصلم)؛ متن =ل، س، ق (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب)؛ س۲ این بیت را ندارد؛ س، ق، ک، لن، لی ـ ب پس از این بیت افزوده‌اند:

شما چاره‌ها هر چه (لن: هرچ) دانید (لن۲: دارید) زود — ز هر نیک و (لی: نیک و ز) بد باز (س، ب: راز) باید نمود (ق، لن، پ، آ: رانید زود؛ ک: خوانید زود؛ ل۳: جوئید زود؛ لن۲: گوئید زود)

ل، س۲ بیت بالا را ندارند؛ بنداری (۱۵۴۵ـ۱۵۵۹): و قال لهم: ما التدبیر حتی نتخلص من یده، و نسلم بأرواحنا من معرّته و عادیته؟ ۱۱ـل: نامور پردهٔ ۱۲ـ(و: خواهری) ۱۳ـ(لی: کردنه) ۱۴ـل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، آ، ب): دلارام؛ (لن، ل۳، لن۲: دل‌انجام)؛ متن =ک ۱۵ـل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، و، آ، ب): انجام؛ متن =ک (نیز لن، لی، ل۳، لن۲)؛ پ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

خردمند را گردیه بود نام — دل‌آرام بهرام بد شادکام

بنداری (۱۵۶۰ـ۱۵۶۱): و کانت له خلف الستور أخت کان تزوّج بها، و هی من أعقل اهل زمانها ۱۶ـل ـک، س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۷ـل: زکین؛ ک: کین؛ س۲: سکی (بی‌نقطه)؛ (آ: و وزکین)؛ ق: ز گفتار آن زن؛ متن =س (نیز ق۲ ـ و، ب)؛ لن، لن۲ از ۱۵۶۲آ و ۱۵۶۴ب یک بیت ساخته و ۱۵۶۲ب ـ ۱۵۶۰آ را انداخته‌اند ۱۸ـل: بران؛ س، ق (نیز لی، ل۳ ـ ب): دران؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲) ۱۹ـس، ق، ک (نیز ق۲ ـ و، آ، ب): دلی؛ متن =ل، س۲ ۲۰ـ(ل۳: ز درد ـ گفتار و لب پر ز گرد) ۲۱ـل ـک، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، آ، ب): زبان؛ متن = (و: روان)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

دو دیده پر از آب و رخ چون زریر — زبان تیز کرده چو پیکان تیر

۲۲ـل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، آ، ب): چو؛ (ل۳: چو بهرام (!))؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۳ـس، ک، س۲ (نیز لی، آ، ب): گفتار؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۲۴ـل (نیز لن، ق۲، لن۲، ب): <و>؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی ـ و، آ) ۲۵ـل: فراوان بدید (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ س، ک، س۲ (نیز پ، آ): فرود آرمید؛ (لن، لن۲: فرود آورید)؛ متن = (ق۲، لی، ل۳، و، ب)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد

۱۵۶۵ چُنان[1] هم ز گفتار[2]، ایرانیان — بماندند یکسر ز بیمِ زیان[3]!

چُنین گفت پس گُردیه[4] با سپاه — که ای نامدارانِ جوینده‌راه[5]،
ز گفتار خامش چرا ماندید[6]؟! — چُنین رخ به آب‌اندرون شاندید[7]؟!
از[8] ایران سرانید و[9] جنگ‌آوران[10] — خردمند و دانا و افسون‌گران[11]،
چه بینید یکسر به کار اندرون؟ — چه بازی نهید اندرین دشتِ خون[12]؟
۱۵۷۰ چُنین گفت ایزدگشسپ[13] سوار — که ای از گرانمایگان یادگار،
زبان‌های[14] ما گر شود[15] تیغِ تیز — ز دریایِ رایِ تو گیرد گریز[16]!
همه کارهای شما ایزدی‌ست — ز مردیّ و از[17] دانش و[18] بخردی‌ست
نباید که رایِ پلنگ[19] آوریم — که با[20] هر کسی رایِ جنگ[21] آوریم
مجویید ازین[22] پس کس از من[23] سَخُن — کزین باره‌ام[24] دانش[25] آمد به[26] بن
۱۵۷۵ اگر جنگ سازی تو[27]، یاری[28] کنیم[29] — به پیشِ شُواران سواری کنیم[29]
چو خشنود باشد ز من[30] پهلوان — برآنم که جاوید مانم[31] جوان[32]
چو بهرام بشنید گفتارِ اوی[33] — میانجی همی‌دید[34] دیدارِ[35] اوی[33]

۱ـ(لن، لن۲: چنین) ۲ـ(آ: بماندند) ۳ـ(ب: تیماریان ← بیم زیان؟)؛ لی این بیت را ندارد ۴ـ(لی: کردنه) ۵ـ(لن، لن۲: گردان شاه؛ ب: گیرنده راه) ۶ـل ـک (نیز ق۲ ـ پ، آ، ب): مانده‌اید؛ س۲: ماندند؛ متن = (لن، و، لن۲) ۷ـل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ): از جگر خون برافشانده‌اید (ق۲: نفشانده‌اید؛ ل۳: بیفشانده‌اید؛ پ: نیفشانده‌اید)؛ س (نیز لی، ب): از چه خیره فرومانده‌اید)؛ ک، س۲ (نیز و، آ): از جوش بنشانده‌اید (س۲: بنشاندند؛ و: بنشاندید)؛ متن = (لن، لن۲) ۸ـل (نیز لن): ز؛ (آ: به) ۹ـل، س: سرانده (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ ق (نیز آ، ب): سرانیده (سرانیده؟)؛ (لن، لن۲: سواران و؛ لی، پ: سرانده)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲ (حرف چهارم بی‌نقطه)، ل۳، و) ۱۰ـ(لی: کنداوران) ۱۱ـ(ق۲: کنداوران)؛ س۲: ز افسونگران؛ (لن، لن۲: بیداردل مهتران)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در س، ق، لن، لی، پ ـ ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ پیایی بیت‌های متن =ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳) ۱۲ـق (نیز لی): طشت خون؛ س۲ (نیز ل۳): دست خون؛ س (نیز و): نهند (و: کنید) اندرین دست خون؛ ک: یاری دهید اندرین دست خون؛ (لن، لن۲: با شیر حیران چنین (لن۲: کنون) سرنگون)؛ ق۲: به نیک و به بد روزگار اندرون؛ متن =ل (نیز پ، آ، ب)؛ بنداری (۱۵۶۲ـ۱۵۶۹): فخرجت الی ذلک الندیّ و قالت: یا وجوه العسکر! أنتم سادات إیران و أکابرها. فما بالکم سکوتا لا تنطقون بالحق؟ ۱۳ـل: آذرگشسب ۱۴ـ(لن: زفانهای) ۱۵ـ(ق۲: بود) ۱۶ـس۲: گریغ (پساوند ندارد) ۱۷ـل، ق، س۲: ز ۱۸ـس: <و>؛ س۲: رای و ز؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند: نیاکانتان پهلوانان بدند/ هم از تخمهٔ خسروانان بدند (ق۲: ز تخم بزرگان و شاهان بدند) ۱۹ـ(لن، ق۲، پ، لن۲: راه پلنگ؛ ل۳: نباید که رای بلند (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ متن =ل ـک، س۲ (نیز لی، و، آ، ب) ۲۰ـ(ل۳: ابا)؛ متن ← ۲۱ـس۲: به دریای ماهی نهنگ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(ق۲: زین) ۲۳ـس، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): ما؛ متن =ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۴ـق: یاد من؛ (پ: چاره‌ام؛ و: بارمان؛ ب: پایه‌ام)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـل: پاسخ ۲۶ـ(لی: افکند) ۲۷ـل: سازیم؛ ک (نیز لن، ل۳، لن۲): سازید؛ (ق۲: جوئید)؛ متن =س، ق، س۲ (نیز لی، پ، و، آ، ب) ۲۸ـس۲: بازی ۲۹ـل: کنید؛ س۲: کنم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـس، ق (نیز لی، و، آ، ب): ما؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۳۱ـک (نیز لی): باشم؛ (ب: ماند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـس۲: نهان؛ بنداری (۱۵۷۰ـ۱۵۷۶): فقال ایزد کشسب: نحن تبع بهرام: إن صالح صالحنا و إن حارب حاربنا ۳۳ـل، س، ق، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): او؛ متن =ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۳۴ـل: کرد ۳۵ـق (نیز لی): کردار

از آنپس[1] یلان‌سینه را دید و[2] گفت
یلان‌سینه[4] گفت: ای سپهدارِ[5] گُرد
چو پیروزی و فرّهی یابد اوی[7]
که آن[9] آفرین بازِ[10] نفرین شود[11]
چو یزدان ترا فرّهی داد و بخت
ازو گر پذیری به‌افزون[16] شود[17]
وُ زآنپس[21] به بهرامِ بهرام گفت
چه گویی[24] ازین[25] جستنِ تخت و گنج[26]
بخندید بهرام ازآن[30] داوری
بدو گفت: چندانک[33] این در هوا
بزرگ‌ست و این[34] را مپندار[35] خرد
چُنین گفت از آنپس[37] به بُنداگُشَسپ[38]
چه بینی، چه گویی تو در[39] کارِ ما؟

که اکنون چه داری تو اندر[3] نهفت؟
هر آنکس که او راهِ یزدان[6] سپرد،
به سوی بدی هیچ نشتابد[8] اوی[7]،
وُ زو[12] چرخِ گردنده پرکین[13] شود!
همی[14] لشکر و گنج با تاج[15] و تخت،
دل از[18] ناسپاسی[19] پر از[20] خون شود[17]!
که ای با خرد[22] یار و[23] با رای جفت،
بزرگی‌ست[27] فرجام، گر[28] درد و رنج[29]؟
وُ زآنپس[31] برانداخت[32] انگشتری،
بماند، شود بنده‌یی پادشا!
که دیهیم را خرد[36] نتوان شمرد!
که ای تیغ‌زن شیرِ تازنده‌اسپ،
بود تختِ[40] شاهی سَزاوارِ ما؟

۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، و، آ، ب): وزان پس؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲ـ(لن، لی، ب: ﺣو﴾)؛ ک: باز؛ (ق۲: نیر (حرف یکم بی‌نقطه))؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ل۳ـآ) ۳ـل، س، ق (نیز لی، و، آ، ب): سخن در؛ (ل۳: به دل در)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۴ـ(لن۲: سینه را(!)) ۵ـس، ق (نیز لی، و، آ، ب): جهاندیده؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۶ـ(آ: راه﴾ یزدان (!)) ۷ـل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۸ـ(ق۲: نگشاید)؛ در پ این واژه خوانا نیست ۹ـک: از؛ (پ: کرا) ۱۰ـ(پ: کار) ۱۱ـ(لی: بود) ۱۲ـ(پ: ازو) ۱۳ـق: دل از پارسائی پر از کین (!))؛ س۲: دل از ناسپاسی پر از چین (← ۱۵۸۳ب)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۱۴ـل (نیز آ، ب): همه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـ(لن، لن۲: و یاران؛ ل۳: گنج و لشکر ابا تاج)؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۶ـ(ق۲: بر افسون؛ ل۳: بر افزون) ۱۷ـ(ق۲: شوی) ۱۸ـ(و: وزان) ۱۹ـ(ب: بارسی‌مان (؟)) ۲۰ـس: ترا؛ بنداری (۱۵۷۷ـ۱۵۸۳): فوافق قوله هوی بهرام و قال لیلان: ماذا عندک؟ فقال: قد أعطاک اللّه السلطنة فاقبلها، و ولاک التخت و التاج فلا تکفر نعمته و تولّها ۲۱ـل (نیز ق۲، ل۳، ب): ازان پس؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ(ل۳: پرخرد) ۲۳ـس (نیز ل۳): ﺣو﴾؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۴ـس۲: چگونه؛ (ق۲: چه بینی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ـآ): کزین؛ متن = س (نیز ق۲، لی، ب) ۲۶ـس، ق (نیز لی، و، ب): گنج و تخت؛ (ل۳: تاج و گنج؛ آ: جنگ و تخت)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۷ـس، ق (نیز لی، و، آ، ب): فزونیست؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۸ـک، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲): اگر؛ (لن: وگر)؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، و، آ، ب) ۲۹ـس، ق (نیز و، آ): رنج سخت؛ (لی، ب: درد سخت)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲)؛ بنداری (۱۵۸۴ـ۱۵۸۵): ثم أقبل علی بهرام بن بهرام و قال: فما قولک؟ ۳۰ـل: زان؛ (لی، پ: ازین) ۳۱ـل: ازانپس ۳۲ـل: بینداخت ۳۳ـ(ل۳، پ، لن۲، آ، ب: چندانکه) ۳۴ـ(لن، لی، لن۲: آن)؛ ل: بدو گفت کین؛ (ق۲، ل۳، پ: بزرگیست این)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز و، آ، ب) ۳۵ـس (نیز ق۲، لی): مدارید؛ ق (نیز و، آ، ب): مدانید؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل، ل۳، پ، لن۲) ۳۶ـک (نیز لن ـ پ): خوار؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز و ـ ب)؛ بنداری (۱۵۸۶ـ۱۵۸۸): فتبسم و خلع خاتمه و رمی به فی الهواء و قال: إن اللّه تعالی قادر ما بین ترقی هذا الخاتم و انحداره، علی أن یمدّ بضبع عبد فیجعله ملکا کبیرا و شهریارا جلیلا. و من یسّر له ذلک فلا ینبغی أن یعدّه أمرا صغیرا ۳۷ـل: زان پس ۳۸ـل: بداگشسب (حرف نخست بی‌نقطه)؛ س، ک (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): ایزدگشسب؛ ق، س۲: سداگشسب (دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ (ق۲: همدان‌گشسب؛ و: بنداگشسب (حرف یکم بی‌نقطه)؛ آ: بیداگشسب)؛ متن = بنداری (نیز ←ل، ق، س۲، و، آ)؛ ل۳ این بیت و بیت سپین را ندارد ۳۹ـل، س (نیز لی، ب): بدین؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ آ) ۴۰ـل: گاه؛ بنداری (۱۵۸۹ـ۱۵۹۰): ثم التفت الی بنداکشسب و استنطقه، و قال له: هل تلیق بنا السلطنة أم لا؟

چُنین گفت بُنداگُشَسپ[1] شوار
یکی موبَدی داستان زد به رَی[3]
اگر[5] پادشاهی کند یک زمان
به از بنده بودن به سالِ[6] دراز
چُنین گفت پس با دبیرِ بزرگ
دبیرِ بزرگ آن زمان[9] لب ببست
وُ زآنپس[12] چُنین گفت بهرام را
چو درخور بجوید[14]، بیابد[15] همان[16]
ز[19] چیزی که بخشش کند دادگر
به همدان‌گُشَسپ[23] آن زمان گفت باز[24]
سَخُن هرچ[25] گویی به روی کسان

که ای از یلانِ جهان[2] یادگار،
که هر کس که دانا بُد و نیک‌پَی[4]،
روانش بپرّد سُوی آسمان،
به گنجِ جهاندار بردن نیاز[7]
که بگشای لب را تو[8] ای پیرگرگ!
به انبوه[10] اندیشگان در[11] نشست،
که هر کس که جویا بود کام[13] را،
درازست و یازنده[17] دستِ زمان[18]!
چُنان دان[20] که کوشش[21] نیابد گذر[22]
که ای گشته اندر نشیب و فراز[24]،
شود باد و کردارِ او نارسان[26]،

۱ـل: بیداگشسب (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ک (نیز لن، پ، لن۲): ایزدگشسب؛ ق: پیداگشسب (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (ق۲: همدان‌گشسب؛ ل۳: پنداگشسب؛ و، ب: بداگشسب (دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ آ: بیداگشسب)؛ متن = س۲ (نیز لی) ۲ـ(ق۲: گوان جهان)؛ س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، ب): در جهان از یلان؛ متن = ل (نیز ل۳) ۳ـک (نیز ق۲، ب): برین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ(ق۲: بیش‌بین)؛ ق، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲): بود نیک‌پی؛ ک (نیز ب): بود نیک‌بین؛ ل: دارد بد و نیک‌پی؛ متن = س (نیز لی، ل۳ (رَیْ ـ پَیْ)، آ) ۵ـ(ق۲: که گر) ۶ـس، ق (نیز لن، پ، لن۲، آ): سالی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب) ۷ـل، ک، س۲ (نیز لی): بودن نیاز؛ س، ق (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): باشد نیاز؛ (ب: با شرم و ناز)؛ متن = (و)؛ بنداری (۱۵۹۱ـ۱۵۹۴): فقال: قد قال حکیم الری لأن تعیش یوما واحدا و أنت ملک خیر لک من أن تعیش ألفا و علیک لغیرک أمر ۸ـ(لی: ﺣتو﴾)؛ بنداری (۱۵۹۵): ثم أقبل علی الکاتب الکبیر و قال: ما عندک؟ ۹ـ(ب: آنگهی) ۱۰ـل: اندوه ۱۱ـ(آ: برنشست)؛ ل، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، لن۲): اندیشه اندر؛ متن = س، ق (نیز لن، ق۲، لی، آ، ب) ۱۲ـل (نیز ق۲، پ): ازان‌پس؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): نام؛ س (نیز ب): جوید به دل کام؛ ق (نیز و، آ): جوید برد کام (ق۲: نام)؛ متن = ل، س۲ (نیز لی، ل۳) ۱۴ـ(لن۲: نجوید)؛ س: دل‌خور بجوید؛ (ق۲: اندر خور خود؛ لی: در خود بجوید؛ ل۳، پ: در خورد جوید)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، و (دو حرف واژهٔ پسین بی‌نقطه)، آ، ب) ۱۵ـل، س، س۲: سابد (دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ س: بیابد (حرف نخست بی‌نقطه)؛ ق: نماند (حرف نخست بی‌نقطه)؛ (ق۲: بجوید؛ ل۳: بیاید؛ لن۲: نیابد)؛ متن = ک (نیز لن، لی، پ، و، آ، ب) ۱۶ـس: زمان ۱۷ـ(لن۲: تازنده)؛ س: فرازست تا چیده؛ ق (نیز و، آ، ب): فرازست نادیده (ب: با دیده)؛ (لی: فرازست تازنده)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ) ۱۸ـ(آ: آسمان؛ لن۲: دور زمان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق۲ به جای این لت آورده است: بجوید بیابد همی آن زمان ۱۹ـس، ق (نیز لی، و، آ، ب): که؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۰ـ(ب: دانک) ۲۱ـ(لی: بخشش) ۲۲ـل: بیاید به بر (حرف یکم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ س (نیز ب): بیابد بسر (حرف چهارم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ ق (نیز ق۲): نیارد به بر (در ق۲ واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ س۲ (نیز لی): ساید به بر (دو حرف نخست واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ (و: نماند به بر (واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ لن۲: بیابد گذر؛ آ: نیاید بسر)؛ متن = ک (نیز لن، ل۳، پ؛ در لن حرف چهارم واژهٔ نخست بی‌نقطه)؛ بنداری (۱۵۹۶ـ۱۵۹۹): فقال: إن الأمر للّه بین الکاف و النون، و إنه اذا قدّر شیئا فهو لا محالة یکون ۲۳ـل: همداگشسب ۲۴ـق: شاه گفت ـ که بنمای راز نهان از نهفت ۲۵ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۲۶ـل: باد گفتار او را رسان؛ س (نیز و، آ، ب): پاک کردار او نارسان (آ، ب: بارسان)؛ ق: پاک کردار بازارشان؛ ک (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): زود (لن، پ: زار؛ ل۳: خوار؛ لن۲: راز) و کردار او نارسان؛ (لی: شوی پاک کردار با نامیان (؟))؛ متن = س۲ (نیز ق۲)؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است

بگوی[1] آنچ[2] دانی به کار اندرون — ز نیک و[3] بدِ روزگار اندرون[4]!
چُنین گفت همدان‌گُشَسپ[5] بلند — که ای نزد پرمایگان[6] ارجمند،
ز ناآمده بد بترسی[7] همی — ز دیهیم شاهان[8] چه پرسی‌همی؟!
بکن کار و[9] کرده به یزدان سپار — به‌خرما چه یازی[10]، چو[11] ترسی ز[12] خار؟!
تن‌آسان نگردد سرِ انجمن — همه بیمِ جان باشد و رنجِ تن[13]!

ز گفتارشان خواهرِ پهلوان — همی‌بود پیچان[14] و تیره‌روان[15]!
برآن[16] داوری هیچ نگشاد لب — ز برگشتن شید[17] تا نیم‌شب!
بدو گفت بهرام کای[18] پاک‌تن[19] — چه بینی[20] به[21] گفتارِ این[22] انجمن؟
وَرا گُردیه[23] هیچ پاسخ نداد — نه از رای آن مهتران بود شاد
چُنین گفت پس[24] با دبیر بزرگ — که ای مردِ بدساز چون پیر[25] گرگ،
گمانت چُنین‌ست[26] کین تاج[27] و تخت — سپاه و[28] فزونی[29] و پیروز[30] بخت،
ز[31] گیتی کسی را نبود[32] آرزوی[33] — از آن نامدارانِ آزاده[34] خوی[33]؟!
وُگر[35] شاهی[36] آسان‌تر[37] از بندگی‌ست — بدین[38] دانشِ تو[39] بباید گریست[40]!

بر[1] آیینِ شاهان پیشی[2] رویم! — سَخُن‌های آن برتران[3] بشنویم[4]!
چُنین داد پاسخ مر او را دبیر[5] — که گر رایِ من نیستت[6] جای‌گیر،
هم آن گوی[7] و آن کن که رای آیدت! — برآن[8] رَوْ که دل رهنمای[9] آیدت!
همان خواهرش نیز بهرام را — بگفت آن[10] سُوارانِ[11] خودکام را
نه نیکوست این دانش و رایِ تو — به کژّی خرامدهمی پای[12] تو
بسی بُد که[13] بیکار بُد تختِ شاه — نکرد[14] اندرو[15] هیچ کهتر[16] نگاه
جهان را به مردی نگه داشتند — یکی چشم بر تخت نگماشتند[17]
هر آنکس که دانا بُد و[18] پاک‌مغز — ز هر گونه اندیشه‌یی راند[19] نغز،
بداند[20] که شاهی به[21] از بندگی‌ست[22] — همان[23] سرفرازی از[24] افکندگی‌ست[22]؛
نبودند[25] یازان[26] به تختِ کیان — همه بندگی را کمر بر میان،
ببستند[27] و زیشان بهی خواستند[28] — همه[29] دل به فرمانْش آراستند[30]
نه بیگانه زیبای[31] افسر بود[32] — سَزای بزرگی به گوهر بود[32]
ز کاوس‌شاه[33] اندرآیم نخست — کجا رازِ[34] یزدان همی‌بازجست،
که بر آسمان اختران بشمرد — خمِ[35] چرخِ گردنده را بسپَرد[36]!

۱ـ(لی: به) ۲ـس: پیشین ۳ـس: برتری؛ (لی: کمتران)؛ ق: دانندگان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ(لی: نشنویم) ۵ـ(ق۲: ورا مرد پیر) ۶ـ(ب: نیستتان)؛ س۲: نیستت رای من؛ (لی: داد من نیستشان)؛ س: کردار من نیستشان؛ متن =ل، ق (نیز ق۲، و، آ)؛ ک، لن، ل۳، لن۲ بیت‌های ۱۶۱۶ـ۱۶۱۹ را ندارند؛ این بیت‌ها در ل، س، ق، س۲، ق۲، لی، و، آ، ب آمده است؛ ق۲ بیت‌های ۱۶۱۶ـ۱۶۲۱ را به هم ریخته است: ۱۶۲۰، ۱۶۲۱، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹ ۷ـل: گو ۸ـ(ق۲: بدان) ۹ـل: رهنما‌ی>؛ در س۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۱۰ـ(لن۲: <آن) ۱۱ـ(ق۲: سرافراز) ۱۲ـس (نیز لی، ب): نگویی چه آمد همی رای؛ متن =ل، ق، س۲ (نیز ق۲، و، آ)؛ بنداری (۱۶۱۱ـ۱۶۱۹): و أقبلت علی الکاتب الکبیر و قالت: أیها الذئب الطاعن فی السن! أتحسب أن تمنی التاج و التخت ما دار فی رأس أحد قبل بهرام؟ ۱۳ـق: گاه ۱۴ـ(ب: نبود) ۱۵ـس، ق، س۲ (نیز لی): اندران ۱۶ـس (نیز لی): هیچ‌کس را ۱۷ـک: نگذاشتند؛ س۲: بگماشتند ۱۸ـس۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲): بود؛ متن =ل ـک (نیز ق۲، پ، آ) ۱۹ـس، ق (نیز ق۲، و، لن۲، آ): آرند؛ ک، س۲: اندیشه آورد؛ (لن: اندیشه آردش؛ ل۳: اندیشه آریدش)؛ متن =ل؛ در س، ق، و این بیت و بیت سپسین پس از بیت ۱۶۱۴ آمده است؛ لی، ب این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲۰ـس، ق (نیز و، آ): برانی؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲): بداند (← بدان بد؟) ۲۱ـدر ل بالای این واژه نیز نقطهٔ کم‌رنگی دیده می‌شود ۲۲ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): بندگی ـ افکندگی؛ متن =ل، س، ق (نیز ل۳، و، آ) ۲۳ـس، ق (نیز آ): همه ۲۴ـل، ق، ک (نیز ل۳، و، آ): ز؛ (لن۲: گر)؛ سر ترا سوی؛ (ق۲: سر برافرازی نه (وزن درست نیست))؛ متن =س۲ (نیز لن) ۲۵ـ(و، لن۲، ب: ببودند) ۲۶ـل، س، س۲: باران (حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق (نیز ق۲، ب): نازان؛ (لن۲: تازان)؛ متن =ک (نیز لن، لی، ل۳، و، آ) ۲۷ـک: نشستند ۲۸ـس۲: مهی خواستند (ل۳: همی خواستند؛ ق۲: ازیشان و می خواستند)؛ متن =ل ـک (نیز لن، لی، و، لن۲، آ) ۲۹ـک: همان ۳۰ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـل۳، و، لن۲، آ): فرمان بیاراستند؛ متن =ل؛ ب بیت‌های ۱۶۲۵ـ۱۶۳۰ را ندارد ۳۱ـس۲: بر تخت و؛ (لن، لن۲: از تخت و؛ ق۲: بیکار بر تخت و)؛ متن =ل ـک (نیز لی، ل۳، و، آ) ۳۲ـ(لن، لن۲: بدند) ۳۳ـس (نیز ق۲، لی): کی؛ متن =ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ) ۳۴ـل (نیز لن، ق۲، ل، ل۳، آ، ب) ۳۲ـل، س، ق (نیز لن ـل۳، و، ب): نبد؛ متن =ک، س۲ (نیز لن، آ) ۳۳ـک (نیز لن۲): آرزو ـ خو ۳۴ـس، ق، س۲ (نیز لی، و، ب): فرخنده؛ متن =ل، ک (نیز لن، ق۲، ل، ل۳، لن۲، آ) ۳۵ـل: مگر؛ س، ق (نیز لی، و، آ، ب): اگر؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، لن، ل۳، لن۲) ۳۶ـ(ق۲: شاه) ۳۷ـک: آرسا‌ن‌تر ۳۸ـق: بران؛ (ق۲: برین) ۳۹ـ(ق۲: داستانت) ۴۰ـ(لی، ب: همه سرفرازی به (ب: از) افکندگیست (← بیت ۱۶۲۳)

به[1] خواری و زاری[2] به ساری فتاد
از[3] اندیشه‌ی کژ و از بدنهاد[4]!
چو گودرز و چون رستمِ پهلوان
بکردند[5] رنجه برین[6] بر روان[7]
از آنپس کجا[8] شد به هاماوران[9]
ببستند پایش[10] به بند گران،
کس آهنگ این[11] تخت شاهی[12] نکرد
جزاز گُرم و[13] تیمارِ ایشان[14] نخورد
چو گفتند با رستم ایرانیان
که هستی تو زیبای[15] تختِ کیان،
یکی بانگ برزد بر آنکس که گفت
که با دخمه‌ی تنگ بادی تو[16] جفت،
که تا[17] شاه باشد، کجا پهلوان
نشیند برِ تخت[18] روشن‌روان؟!
مرا[19] تختِ زر باید و بسته[20] شاه؟!
مباد این گمان و[21] مباد این کلاه[22]!
گزین کرد از ایران[23] ده و دو[24] هزار
جهانگیر و[25] برگستوان‌ور[26] سُوار،
رهانید[27] ازآن[28] بند کاوس را
همان گیو و گودرز و هم طوس را؛
همان نیز[29] پیروز[30] چون کشته شد[31]
بر[32] ایرانیان کار[33] برگشته شد[31]،
دلاور شد از کارِ او[34] خوشنواز
به آرام بنشست بر تختِ ناز،

۱ـق (نیز لن، ق۲، لی، لن۲): ز ۲ـق (نیز لی): به زاری؛ (و: یزدان)؛ متن =ل، س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۳ـ(ق۲، لی: ز) ۴ـس (نیز و): تاری فتاد؛ ق (نیز آ): تاری نهاد؛ (ق۲: آن کژنهاد؛ لی: تاری قباد (حرف دوم واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ ل۳: آژنگ یاد؛ لن، لن۲: وارون نهاد)؛ ک: بد به کژّی فتاد؛ متن =ل، س۲ ۵ـق (نیز ق۲، لی، ل۳، آ): نکردند؛ متن =ل (حرف یکم بی‌نقطه)، س، ک، س۲ (نیز و، لن۲) ۶ـس، ق (نیز لی، ل۳، لن۲، آ): بدین؛ ک: بدان؛ متن =ل، س۲ (نیز ق۲، و) ۷ـل: بد روان؛ لن این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ این بیت در یازده دستنویس دیگر آمده است؛ س، س۲، لی، و، آ، ب پس از این بیت افزوده است:

بجستند (ب: نجستند) او را به رنج دراز سوی (س۲: بر) تخت شاهیش بردند باز
مر او را ابر (س: بران) تخت بنشاندند به شاهی بر او (لی، ب: دگر) آفرین خواندند

این بیت در ل، ق، ک، لن، ق۲، ل۳، لن۲ نیامده است ۸ـ(ق۲، ل۳: که او)؛ س (نیز ب): همان نیز چون؛ ق، ک، س۲ (نیز و، لن۲، آ): وزان پس که او شد؛ متن =ل ۹ـ(ق۲: همّاوران) ۱۰ـ(لی: بآتش) ۱۱ـس، ق، ک (نیز لی، ل۳، و، لن۲، آ، ب): آن؛ متن =ل، س۲ (نیز لن، ق۲) ۱۲ـس۲: شاهان؛ (ل۳: ایشان) ۱۳ـ(ل۳: <و>) ۱۴ـق: اوکس ۱۵ـق (نیز ل۳): سزاوار ۱۶ـل، ق، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ): باشید؛ (و: باشی)؛ متن = س، ک (نیز ق۲، لی، ب) ۱۷ـل: با (بی‌نقطه) ۱۸ـل: نشستند بآیین و؛ متن =س۲؛ این بیت تنها در ل، س۲ آمده است و یازده دستنویس دیگر آن را ندارند ۱۹ـک: ترا ۲۰ـل: باشد و بسته؛ س (نیز لی): شاهی بود بسته؛ ق (نیز و، آ، ب): زیبا بود بسته؛ (لن، لن۲: ایران و با بند)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳) ۲۱ـس (نیز ب): کرامی (=گرامی)؛ ق: سپاه و؛ ک (نیز لن، لن۲): کمانی (=گمانی؟)؛ (و: میان)؛ متن ← ۲۲ـ(لی، آ: کلاه و مباد این سپاه؛ ل۳: آن بزرگی مباد آن کلاه)؛ متن =ل، س۲ (نیز ق۲): کمان ۲۳ـس: آنان؛ ل، ک: ز ایران؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـ(آ: <و>) ۲۵ـق: <و> ۲۶ـ(لن۲: وز) ۲۷ـس۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲): رها کرد؛ متن =ل، س، ق (نیز لی، و، آ، ب) ۲۸ـل (نیز ب): <آن>؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۶۲۰ـ۱۶۳۸): ألم تعلم کم بقی التخت معطلا فی الزمان الأوّل حین کان کیکاوُس محبوسا فی هماوران فلم یتجاسر علی التقدّم الیه مثل جودَرز و رُستَم و غیرهما، و لم یخرج أحد منهما رأسه عن ربقة التبعیة بل کشفوا عن ساق العبودیة، و قرعوا ظنابیب الجدّ حتی خلصوه و أعادوه الی مستقره و دار ملکه ۲۹ـل: شاه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(لن۲: فیروز) ۳۱ـق (نیز و): بود ۳۲ـل (نیز آ): به؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۳ـس، ق (نیز لی، ل۳، و، ب): روز؛ متن =ل، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۳۴ـل: آن؛ س۲: تاج او؛ (ل۳: آن تاج و آن (؟)؛ ق۲: از کار او)؛ متن =س، ک (نیز لن، لی، و، لن۲، آ، ب)؛ ق این بیت را پس از بیت سپسین آورده است

نه[1] فرزند[2] قارن بشد، سوفرای[3]
که آورد گاهِ[4] مهی[5] بازِ جای؟!
ز پیروزی او چُن آمد[6] نشان
از[7] ایران برفتند گردنکشان،
که بر وی به شاهی کنند آفرین
شود کهتری شهریارِ[8] زمین!
به ایرانیان گفت کین[9] ناسَزاست
بزرگی و تاج ازدرِ[10] پادشاست،
قباد ار چه خردست[11]، گردد بزرگ
نیاریم[12] در بیشه‌ی شیر گرگ[13]!
چو[14] خواهی که شاهی کنی بی‌نژاد
همه دوده[15] را داد خواهی به باد!
قباد آن زمان چون به مردی رسید
سر سوفرای[16] ازدرِ تاج دید،
به گفتارِ بدگوهرانش بکشت
کجا[17] بود در پادشاهیش پشت[18]
وُ زآنپس[19] ببستند پایِ قباد
دلاورسُواری[20]، کیی[21] کی‌نژاد[22]،
به زرمهر دادش یکی بدگهر[23]
که کین پدر زو بخواهد مگر[24]
نگه کرد زرمهر[25] کس[26] را ندید
که با تاج[27] بر تختِ شاهی سَزید،
[چو بر شاه افگند زرمهر مهر
برو آفرین خواند[28] گردان‌سپهر،]
ازو[29] بند برداشت تا کار[30] خویش
بجوید، کند تیز بازار خویش
کس از بندگان تختِ شاهی[31] نجست
وُگر چند[32] بودی نژادش[33] درست
ز ترکان یکی نامِ او[34] ساوه‌شاه
بیامد که جوید نگین و کلاه،

۱ـل (نیز ق۲): چو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ(ق۲: برزین) ۳ـل، ک (نیز ل۳، آ): سوفزای؛ (لن: سرفرای؛ ق۲: سوقرای)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب) ۴ـس، ق (نیز لی، و، آ، ب): تخت؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲) ۵ـک: کیان ۶ـل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲): چو آمد؛ ق (نیز و، آ): وی چو آمد؛ س: ز نیروی وی چون بیامد؛ (لی: پیروز کی چون نیامد؛ ب: همان چون بیامد ازیشان)؛ متن تصحیح قیاسی است ۷ـل، ق (نیز آ): ز ۸ـس، ق (نیز لی، و، آ، ب): سرفراز؛ ک، س۲: سوفرا (ک: سوفزا) شهریار؛ متن =ل (نیز لن، ق۲ (کهتر دی>)، ل۳، لن۲) ۹ـس۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲): این ۱۰ـل: پی؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(آ: خوردست) ۱۲ـل، س: یاریم (حرف نخست بی‌نقطه)؛ (ب: بیاریم) ۱۳ـس (نیز ب): از (ب: در) بیشه شیر سترگ؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۴ـق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، ل۳، و، آ): تو؛ متن =ل، س (نیز لن۲، ب) ۱۵ـ(لن۲: خویش) ۱۶ـل (نیز ل۳): سوفزا؛ ک: سوفزای؛ س۲ (نیز و): سوفرا؛ (لن: سرفزای؛ ق۲: برفراز؛ آ: سرفراز)؛ متن =س (نیز لی، لن۲، ب)؛ ق بیت‌های ۱۶۴۷ـ۱۶۵۳ را ندارد ۱۷ـس، ک، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): که او؛ متن =ل ۱۸ـس (نیز آ، ب): پادشاهی درست (پساوند ندارد)؛ (لی: پادشاهی درشت)؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲)؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

چو لشکر برآشفت بر کیقباد نشاندند جاماسپ بر تخت داد

۱۹ـ(ق۲، و: ازان پس) ۲۰ـ(لی، ل۳: سواری (ل۳: سوار؟) دلاور) ۲۱ـل: کوی؛ س (نیز آ): کی و؛ (ق۲: که بد؛ ل۳، و، ب: کی)؛ متن =ک، س۲ (نیز لن، لی، لن۲) ۲۲ـ(لن۲: با نژاد) ۲۳ـل (نیز ل۳، آ): پرهنر؛ س (نیز لن، و، ب): بدهنر؛ (لی، لن۲: بی‌هنر)؛ متن =ک، س۲ (نیز ق۲) ۲۴ـل: بازخواهد مگر؛ س، ک (نیز لن، لی، و، لن۲، آ، ب): زو بجوید مگر؛ (ق۲: جوید از تاجور)؛ متن =س۲ (نیز ل۳) ۲۵ـس، ک (نیز لی، و، ب): زرمهر و؛ متن =ل، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۲۶ـس۲: کُس (؟) ۲۷ـ(آ، ب: تاج و) ۲۸ـس۲: کرد؛ متن =ل؛ این بیت تنها در ل، س۲ آمده است ۲۹ـک، س۲: ورا ۳۰ـک: چار؛ بنداری بیت‌های ۱۶۳۹ـ۱۶۵۳ را ترجمه نکرده است ۳۱ـل: تاج هرگز؛ س، ق (نیز لی، و، ب): پادشاهی؛ (ل۳: تاج شاهی)؛ متن =ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۳۲ـس (نیز لی، ب): اگرچند ۳۳ـ(ل۳: بودش نژاد) ۳۴ـل: نامور

چُنان[1] خواست روشن جهان‌آفرین — که او نیست گردد به ایران‌زمین!
ترا آرزو[2] تختِ شاهنشهی — چرا کرد[3]، از آنپس[4] که بودی رهی[5]؟!
همی برجهاند یلان‌سینه اسپ — که تا من[6] ز بهرام پورِ گُشسپ،
به نَوْ[7] در جهان شهریاری کنم[8] — تنِ خویش را یادگاری[9] کنم[8]!
۱۶۶۰ خردمندشاهی چو نوشین‌روان[10] — به هرمز بُدی روزِ پیری جوان[11]،
بزرگان کشور ورا[12] یاورند — چه یاور، همه بنده و کهترند[13]!
به ایران، سُوارست[14] سیصدهزار — همه پهلوان و همه نامدار،
همه یک‌به‌یک شاه را بنده‌اند — به فرمان و رایش سر افگنده‌اند[15]!
شهنشاهِ گیتی[16] ترا برگزید[17] — چُنان کز[18] ره نامداران[19] سَزید،
۱۶۶۵ نیاگانْت را[20] همچُنین[21] نام داد[22] — به هر جای[23] بر دشمنان کام داد[24]
تو پاداشِ آن[25] نیکوْی[26] بد کنی — چُنان دان که[27] بد[28] با[29] تن خود کنی!
مکن آز را بر[30] خرد پادشا — که دانا[31] نخواند تو را پارسا[32]!
اگر من زنم، پندِ مردان دهم — به بسیار سال از برادر که‌ام!
مده[33] کارکرد نیاگان به باد! — مبادا که پند من آیدْت یاد!

۱ـک، س۲ (نیز لن، ل۳): چنین ۲ـل: آرزوی ۳ـ(ب: چه کردی) ۴ـل: زان پس ۵ـ(لن، لن۲: ز ترکان تهی) ۶ـق: وی ۷ـل: چو تو؛ (ق۲: همی)؛ متن ← ۸ـل: کنی؛ ق: کند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـل: بردباری ۱۰ـل: نوشیروان ۱۱ـس۲: جُوان؛ (آ: پیر و جوان)؛ ل: هر دانشی راد و پیر و جوان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ(ل۳: همه) ۱۳ـس (نیز لی، ل۳، ب): چاکرند؛ (لن: بندگان کهترند؛ لن۲: که از بندگان کمترند)؛ ل: اگر یاورانند گر کهترند؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، و، آ؛ در ک پس از تصحیح **ورا** به **همه**) ۱۴ـک: سُوارست؛ ب این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۵ـل۳ این بیت را ندارد؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

جهاندار هرمزد کسری به تخت — نشسته تو جویای اورنگ و بخت
(حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه)

۱۶ـس (نیز لی): ایران؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲، ب): برکشید؛ (آ: برابر (← ترا بر) کشید)؛ متن = ل (نیز لن، ل۳) ۱۸ـ(لن: چنانک ز) ۱۹ـق: شهریاران ۲۰ـ(ب: نیاکان تو) ۲۱ـس (نیز لی، ب): همچنان ۲۲ـس (نیز لی، ب): کامکار؛ ق: روزگار؛ (لن، ل۳، لن۲، آ: نامدار)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، و) ۲۳ـل: به فرجام ۲۴ـس، ق (نیز لن، ل، لن۲، آ، ب): کامکار؛ (لی: سازگار)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، و)؛ ق۲ پس از این بیت و ک پس از بیت سپسین افزوده‌اند (ک بیت دوم را پس از بیت ۱۶۶۷ افزوده است):

مکن ای برادر تو این رای بد — کزین رای بد مر ترا بد رسد
مکن نیز فرمان دیو دژم — بترسم کزین کار بینی تو غم
(ک: که پیشت بگردد بکم (!))

۲۵ـ(ق۲، لی، آ: این) ۲۶ـل، س، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): نیکوئی؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۷ـ(و، ب: دانک) ۲۸ـ(لی: <بد>) ۲۹ـس۲: بر ۳۰ـس: با؛ ل: مگرد از ره بر (؟)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـس۲ (نیز لی): داند (← دانا)؛ (ب: نادان (!)) ۳۲ـ(آ: پادشا (پساوند ندارد)) ۳۳ـ(لی: همه)؛ ب این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۶۵۴ـ۱۶۶۹): و ما بلغنا أن أحدا ممن لا ینتسب الی الشجرة الکیانیة تصدّی لطلب السلطنة و إن کان عالی النسب کریم العنصر. و قد غرک یا بهرام! أن هلک ساوه‌شاه علی یدک بسعادة الملک، و قوّة طالعه. فأصبحت تخلع ربقة طاعته و تتمنی تخت ملکه، بعد أن جذب بضبعک و نوّه بذکرک، علی ما هو دأب الملوک و مقتضی هممهم العالیة فتضیع سعیک و سعی آبائک و تخرب بیتک. استیقظ من سنة غفلتک، و لا تسلط الهوی علی عقلک. فإن یلان لا یقدر أن یعمل منک شهریارا جدیدا

۱۶۷۰ همه انجمن ماند ازو در[1] شگفت — سپهدار لب را به دندان گرفت!
بدانست کو راست گویدهمی — جز از راهِ نیکی[2] نجویدهمی!
یلان‌سینه گفت: ای گرانمایه‌زن — تو بر[3] انجمن رایِ شاهان[4] مزن،
که هرمز بدین چندگه بگذرد — ز تختِ مهی پهلوان برخَورد،
چو هرمز چُنین باشد اندر هنر[5] — برادرْت را شاهِ ایران شُمَر،
۱۶۷۵ به تاج کیی[6] گر[7] بنازد[8] همی — چرا خِلعت از دوک سازدهمی؟!
سَخُن بس کن[9] از هرمزِ ترک‌زاد[10] — که اندر زمانه مباد آن نژاد[11]!
گر از کیقباد اندرآری شمار — برین[12] تخمه[13] بر سالیان صد[14] هزار،

۱ـک: ازوی در؛ س۲ (نیز آ): زو در؛ (لن: اندر)؛ ل: اندرو در؛ س: مانده زو در؛ (لن۲: ماندند در)؛ متن = ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب)؛ در ل۳ لت‌های این بیت و در ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲): خوبی؛ (آ: نیکو)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، و، ب)؛ بنداری (۱۶۷۰ـ۱۶۷۱): فسکت بهرام حین عرف صدقها و إصابتها ۳ـل: در ۴ـک (نیز لن، لن۲): شاهی؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند (ق۲ بیت‌های سوم و چهارم را پس از بیت ۱۶۷۳ افزوده است):

زن برده (ق۲: نامور) کی رای با زن زند — به پیرایه و عقد گردن زند
ورا (ق۲: ابا) رای و تدبیر مردان چه کار — که مردان چو شیرند و زن چون شکار
چنین گفت دانای دانش (ق۲: پیشین) سرای — که هرگز مزن پیش زن هیچ رای
تو مندیش ای برمنش پاک‌زن — برادرت را رای ازینسان مزن

۵ـس۲: از هنر (!)؛ ل: ز هرمز چنین باشد اندر خبر؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ)؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ در آ این بیت پس از بیت سپسین آمده است؛ س، لی، و، ب این بیت را ندارند ۶ـس (نیز لی، و، ب): تخت مهی؛ ق: تخت کئی؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۷ـس، ک (نیز لی، ب): کو؛ ق (نیز ق۲): بر؛ (ل۳: ار)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، و، لن۲، آ) ۸ـل: نناز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز ب): سازد (دو حرف نخست بی‌نقطه)؛ ق: نسازد؛ (ق۲: نناز (حرف یکم بی‌نقطه))؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، آ)؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ک، ق۲، و پس از این بیت و آ پس از بیت سپسین افزوده‌اند:

یکی پهلوان شیرمردی (ق۲: جهان‌پهلوانی به گیتی) چنین
که از بیم تیغش (و: سمّ اسبش) بلرزد زمین
بدو دوک و پنبه فرستد نثار (آ: شمار)
تفو بر چنین بی‌وفا (و، آ: بی‌هنر؛ ق۲: مبادا چنین بدگهر) شهریار

ق۲ پس از بیت‌های بالا باز هم افزوده است:

ز ناپاک‌زاده چه داری امید — که زنگی به شستن نگردد سپید

۹ـل: که ۱۰ـ(لی: پاک‌زاد) ۱۱ـ(ب: این نژاد؛ لی: میانه مبادا قباد (!))؛ و این بیت را ندارد؛ س، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

به ما دوک و پنبه فرستد نثار — به (ب: ز) ما بر چنان بی‌هنر دیوسار
(لی: بادسار؛ ب: پادشا (!))

بنداری (۱۶۷۲ـ۱۶۷۶): فقال یلان: أیتها المرأة الجلیلة! إن هرمزد سیموت عن قریب. و لا یتمتع بالملک غیر أخیک ۱۲ـ(ل۳: بدین) ۱۳ـ(ق۲: تخت) ۱۴ـس، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، ب): شد؛ (ق۲: شش؛ و، آ: سد؛ لن۲: سه)؛ متن = ل (نیز لن)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد

-که با تاج بودند[1] بر تختِ زر- سرآمد، کنون نامِ ایشان مبر[2]!
ز پرویزخسرو[3] میندیش نیز کزو یاد کردن نیرزد به چیز!
۱۶۸۰ به درگاهِ او هرک[4] ویژه‌ترند[5] برادرْت را کهتر و چاکرند[6]!
چو بهرام گوید بدآن[7] کهتران[8] ببندند[9] پایش به بند گران!
بدو گُردیه[10] گفت: دیوِ سیاه همی[11] دام سازد شما را به راه!
مکن بر تن و جان ما[12]بر[13] ستم همی[14] از تو بینم همه[15] باد و دم[16]!
پدر مرزبان بود ما را به رَی تو[17] افگندی[18] این جستنِ تخت پَی[19]!
۱۶۸۵ چو[20] بهرام را دل به جوش آوری تبارِ مرا در[21] خروش آوری!
شود رنجِ این تخمه‌ی ما[22] به باد به[23] گفتارِ تو[24] کهترِ بدنژاد!
کنون راهبر باش بهرام را پرآشوب کن روزِ[25] آرام را!
بگفت این و گریان سُوی خانه شد به دل با برادر چو بیگانه شد[26]!
همی‌گفت هر کس که این[27] پاک‌زن سَخُن‌گوی و[28] روشن‌دل و[28] رای‌زن[29]،

۱ـ س،ک: بودند و؛ (ب: بود ‹خند›) ۲ـ(لی،ب: به سر)؛ بنداری (۱۶۷۷ـ۱۶۷۸): و إن هذه الدولة قد آذنت بالانصرام و طال علیها تعاقب الشهور و الأعوام ۳ـ(ق۲: هرمز)؛ بنداری (۱۶۷۹): فاذا اخترُم هرمزد فلا مبالاة ببرویز ۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): هر که؛ متن = ل ۵ـق (نیز لن): بدند؛ ک: مهترترند؛ (آ: مهتر سزند)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، ب) ۶ـک، س۲ (نیز ق۲): بنده و کهترند؛ (ل۳: کمترین چاکرند)؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، لی، و ـ ب) ۷ـل: بران ۸ـق (نیز و، آ): مهتران؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـس (نیز ل۳، آ): ببندید؛ (و: که بندید)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب)؛ برخی دستنویس‌ها پس از این بیت افزوده‌اند:

س، لی، و، آ، ب: هم آنگه ببندند (لی: ببندید) پایش به کین بیارند (لی: بیارید) پیشش کلاه و نگین
ک، و: تو پرویز را از نژندان شمار به بند برادر به زندان (و: نزندان (!)) شمار
ل۳: ببندند هم در زمان پای او نشیند برادرت بر جای او

بنداری (۱۶۸۰ـ۱۶۸۱): فإن جمیع من علی بابه کلهم مریدون لأخیک، و مفتخرون بخدمته، و مطیعون لأوامره ۱۰ـ(لی: کردنه) ۱۱ـ(ل۳: همان)؛ ل به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

بدو گردیه گفت کای دیوساز همی دیوتان دام سازد به راز

۱۲ـ(ق۲: من؛ ب: ‹ما›) ۱۳ـ(لن: را) ۱۴ـک: همه ۱۵ـ(ق۲: همی)؛ س، ق (نیز آ، ب): آید کنون؛ (لی: آید چنین)؛ ل: که از تو نه بینم همی؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲) ۱۶ـ(آ: برستم (پساوند ندارد))؛ بنداری (۱۶۸۲ـ۱۶۸۳): فقالت: إن الشیطان هو الذی نصب لکم هذه الحبائل، و أرصدکم الغوائل ۱۷ـس۲: بد ۱۸ـ(ق۲: افکند ‹ی›) ۱۹ـ(ق۲: کی)؛ س۲ (نیز لی): تاج پی؛ متن = ده دستنویس دیگر (ل۳: پیْ) ۲۰ـس، ق (نیز لی، آ، ب): تو؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۲۱ـک: بر؛ س (نیز لی): تو نامرد را در (لی: بس)؛ (ق۲: همه دوده را در)؛ ب: تو با مرد و آتش)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ) ۲۲ـک: من ۲۳ـ(ل۳: ز) ۲۴ـس۲: گفتارت ای؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

نمایند هر شب خران را به خواب که پالانگران را ببرده‌ست آب

۲۵ـل: بزم و؛ س (نیز لی): راه؛ (ق۲: براشوب از امروز)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ، ب)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ بنداری (۱۶۸۴ـ۱۶۸۷): فإنا من أولاد مرازبة الری، و لا یلیق بنا التعرّض للتاج الکیانی، و السریر الخسروانی. و لکنک تغرر ببهرام و تمنیه هذه الأمنیة ۲۶ـبنداری (۱۶۸۸): فقامت باکیة و هی غضبی علی أخیها، و دخلت الی ما وراء الحجاب ۲۷ـق: زهی؛ س۲ (نیز آ): که ای؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـق: ‹و› ۲۹ـ(ق۲، ب: پاک‌تن؛ ل۳: چه نیکو سخن گفت بر انجمن)

۱۶۹۰ تو گویی که گفتارش از دفترست به[1] دانش ز جاماسپ نامی‌ترست[2]!

چو بهرام را آن نیامد پسند همی‌بود از آواز[3] خواهر نِژند!
دلِ تیره و اندیشه‌ی[4] دیریاب[5] همی تختِ شاهی نمودش به خواب!
چُنین گفت پس کین[6] سرای سپنج نیابند جویندگان جز[7] به رنج!
بفرمود تا خوان بیاراستند مَی و رود و رامشگران خواستند
۱۶۹۵ به رامشگری[8] گفت کامروز[9] رود بیارای با[10] پهلوانی‌سرود!
نخواهیم[11] جز چامه‌ی[12] هفتخان[13] برین[14] مَی گساریم، لختی بخوان[15]،
که چون شد به رویین‌دز اسفندیار چه بازی نمود اندرآن روزگار[16]!
بخَوردند بر یادِ او چند مَی که آباد[17] بادا بر و[18] بومِ رَی!
کزآن بوم خیزد سپهبَد چو تو[19] فزون آفریناد ایزد چو تو[20]!
۱۷۰۰ پراگنده گشتند چون[21] تیره گشت[22] سر مَیگساران[23] ز مَی خیره گشت[22]!

چو برزد سنان[24] آفتاب[25] بلند شب تیره گشت از درفشش[26] نِژند،

۱ـ(ل۳: ز) ۲ـس (نیز لی)، افزونترست؛ ک (نیز لن): او برترست؛ (لن۲: هم برترست؛ ب: داناترست؛ ل۳: به جاماسب او برترست؛ و: چو جاماسبی دیگرست)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، آ)؛ بنداری (۱۶۸۹ـ۱۶۹۰): فتعجب الحاضرون من ثقوب رأیها و کمال عقلها حتی قالوا: کأنها أعلم من جاماسب الحکیم ۳ـل (نیز لن، آ): ز آواز؛ ک: بد ز گفتار؛ متن = س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، ب) ۴ـل، ق، س۲ (نیز لن): ‹و› اندیشهٔ؛ (آ: ز اندیشهٔ)؛ متن = س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، ب) ۵ـ(ق۲: تیره‌یاب؛ لی: دوریاب؛ آ: زودیاب؛ ب: تیزیاب) ۶ـ(و: کز؛ ق۲: کین‌پس)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲) ۷ـ(لن، لن۲: خود بندگان جز؛ و: نپایند خود زندگان و)؛ س، ق، لی، آ، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ک، س۲، لن، ق۲، ل۳، و، لن۲ آمده است؛ بنداری (۱۶۹۱ـ۱۶۹۳): فاطرق بهرام و اجما لما قرع سمعه من کلامها لکن کان قد غمرته أمنیة الملک حتی لم یکن یری فی نومه سوی التاج و التخت ۸ـل (نیز ق۲): رامشگران؛ س (نیز ب): رامشگرش؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، آ) ۹ـ(لن، لن۲: امروز) ۱۰ـس، ق (نیز لی، و، لن۲، آ، ب): بر؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳) ۱۱ـل (نیز لی، و، لن۲، آ، ب): نخوانیم؛ (لن: بخواهیم)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳) ۱۲ـل، س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب): نامهٔ؛ (لن: جز از نامهٔ)؛ متن = ک، س۲: جامهٔ ۱۳ـل ـ ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): خوان؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۴ـ(لی: بدین) ۱۵ـل: جوان؛ در س، ق، لی، آ، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۶ـق، ک، س۲: کارزار؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـ(و: آسوده) ۱۸ـ(ب: بتو) ۱۹ـ(ق۲: چنین) ۲۰ـک: آفرین باد ز ایزد بتو (پساوند ندارد)؛ (ق۲: که آباد بادا ز رویت زمین؛ و: جهاندار و ناماورد نامجو (پساوند ندارد))؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـس (نیز لن، لن۲): چو شب؛ ک (نیز ل۳): و شب؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، و، آ، ب) ۲۲ـل: شد ۲۳ـ(لن۲: میگسار ‹ان›)؛ بنداری (۱۶۹۴ـ۱۷۰۰): ثم أمر بمد السماط فطعموا، و جلس فی مجلس الأنس فأحضر المغانی و اقترح أن یغنوه بقصة إسفَندِیار فی هفتخوان فشربوا علی ذلک الی أن ثملوا فانفضّ المجلس و عادوا الی منازلهم ۲۴ـس۲: سر برزد این؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۲۵ـ(ق۲: آفتاب از) ۲۶ـس۲: سنانش؛ (ق۲: درفش؛ لن۲: برفتن؛ ل۳: ‹تیره› گشت از درخشش؛ و: بوی تار شد دیدهای (!))؛ متن = ل، ک (نیز لن)؛ س، ق، لی، آ، ب به جای این بیت، بیت زیر را آورده‌اند:

چو برزد سنان را (ق، آ: ‹را›) بلند آفتاب سر نامداران برآمد (آ: نامدار اندرآمد) ز خواب

سپهدار بهرامِ گردِ[1] سُتُرگ — بفرمود تا شد[2] دبیرِ بزرگ،
به خاقان یکی نامه ارتنگ‌وار[3] — نبشتند[4] پر بوی و رنگ و نگار،
به پوزش، کزآن کرده[5] هستم به درد — دلی[6] بر پشیمانی و[7] بادِ سرد،
۱۷۰۵ ازین‌پس بر و[8] بوم و مرز ترا[9] — نیازارم[10] از بهرِ ارزِ ترا[11]،
اگر بر جهان پاک مهتر شوم[12] — ترا همچو کهتربرادر[13] شوم[12]،
تو باید که دل را بشویی[14] ز کین — نداری[15] جدا[16] بوم[17] ایران ز چین[18]!
چو پردخته[19] شد زین[20]، دگر ساز کرد — درِ گنجِ گردآمده باز کرد،

۱ـک، س۲ (نیز لن، لن۲): گرگ؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب) ۲ـس۲: بر خویش خواند آن؛ س، ک، س۲ در اینجا سرنویس دارند؛ س: نامهٔ بهرام چوبین بنزدیک خاقان چین؛ ک: پوزش نمودن بهرام به خاقان چین؛ س۲: آمدن بهرام به ری و درم زدن خسرو ۳ـل: ارژنگ‌وار؛ ق: ارزنگ‌وار؛ ک: ارزنگ‌وار؛ س۲: اربک‌وار (بی‌نقطه)؛ (لن: آژنگ‌وار (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ ل۳: از مشک و قار؛ و: اژبک‌وار (حرف‌های سوم و چهارم بی‌نقطه)؛ لن۲: ازتنگ‌وار؛ آ: ازنیک‌وار)؛ س (نیز لی، ب): نامهٔ شاهوار؛ متن = (ق۲؛ نیز ← لن، و، لن۲، آ) ۴ـل: س، س۲ (نیز لی، ل، ل۳، و، لن۲، ب): نوشتند؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، آ) ۵ـس۲: کار؛ (ل۳: کرد)؛ ل: کنان گفت؛ متن ← ۶ـک (نیز ق۲، ل۳): دلم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـق: پریشانی و؛ (لن۲: پشیمان و پر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـل: من آن؛ (ل۳: مرآن)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق، ق۲، و، لن۲) ۹ـس۲: مرزم ترا؛ (لن: آرام تو؛ لن۲: آن مرز تو)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، و) ۱۰ـل: نگه دارم؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق، ل۳، و، لن۲) ۱۱ـس۲: آزرم را؛ (لن: کام و از نام تو؛ لن۲: مردی و ارز تو)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، و)؛ س، ق، لی، آ، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ک، س۲، لن، ق۲، ل۳، و، لن۲ آمده است ۱۲ـ(آ: شویم) ۱۳ـس۲: من بسی همچو کهتر ۱۴ـک: بشوری ۱۵ـس، ق (نیز لی، لن، لن۲، آ، ب): ندانی؛ س۲: نیاری؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و) ۱۶ـل: جز از ۱۷ـس، ق (نیز ق۲، لی، و، آ، ب): مرز؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲) ۱۸ـل، ق، ک، س: زمین؛ متن = س (نیز لن ـل۳، و ـب)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند (ق۲ بیت دوم را پس از بیت ۱۷۰۸ افزوده است):

به دل کارهای (ق۲: یادگار) گذشته مگیر — که یزدان ز بنده‌ست (ق۲: کریمست و) پوزش‌پذیر
هزار آفرین باد بر خوی تو — بر آن شاخ و یال و بر و روی تو
ز خاقان جواب آمدش خوش‌منش — که خوانم ترا نیز نیکومنش (ق۲ ندارد)

بنداری (۱۷۰۱ـ۱۷۰۷): و لما أصبح استحضر الکاتب و کتب الی الخاقان کتابا مشحونا بأنواع الاعتذار و الاستغفار یستقیله العثرة التی بدرت منه، و یسأله الرضی عنه، و یعده أنه بعد وقته ذلک یسلک سبیل خدمته، و یتوفر علی إقامة شرائط طاعته، و المحافظة علی تمهید قواعد حرمته و حشمته، و الذب عن ساحة ملکه و حوزته ۱۹ـ(لی: پرداخته) ۲۰ـس، س۲ (نیز لن، لی، و ـب): زان؛ ق: بر؛ ک: زجاجن؛ (ق۲: این)؛ متن = ل (نیز ل۳)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

سخن‌ها جز این نیز بسیار گفت — فرستاده با باد در راه جفت
چو شد نزد خاقان چین سرفراز — فراوانش بستود و بردش نماز
همان نامه‌ی پهلوان را بداد — جز آن هم سخن‌ها بسی کرد یاد
سپهدار چین شد ز پیغام شاد — فرستاده را چیز بسیار داد
همان نامه را زود پاسخ نبشت — به باغ بزرگی درختی بکشت
فرستاد بهرام را خواسته — ز پاسخ دلش گشت آراسته
ز خاقان چو آمد همان آفرین — دگرگونه شد پهلوان زمین

سپه را درم داد و اسپ و رهی — نهانی همی‌جست جای[1] مهی
۱۷۱۰ ز لشکر یکی پهلوان[2] برگزید — که سالارِ[3] بومِ[4] خراسان سَزید
پراندیشه از بلخ شد سوی ری — به خردادِ[5] فرخنده در ماه[6] دی
همی‌کرد[7] اندیشه از[8] بیش و کم — بفرمود پس تا[9] سرای درم[10]،
بسازند[11] و آرایشی[12] نَو کنند — درم‌مُهر بر نام[13] خسرَوْ کنند
ز بازارگان آنک بد[14] پاک‌مغز — سَخُن‌گوی و[15] اندرخَور[16] کار نغز،
۱۷۱۵ به مُهر آن[17] درم‌ها به بدره‌اندرون[18] — بیاورد و گفت: آنچ از[19] طیسفون[20]،
بیابی ز[21] پرمایه[22] دیبای روم[23] — ـکه پیکر بریشم بُد و[24] زرّ[25] بوم ـ،
بخرّید تا[26] آن[27] درم نزد شاه — برند و[28] کند[29] مُهرِ او[30] را نگاه
فرستاده‌یی جُست[31] با شرم[32] و هوش — دلاور بسانِ[33] خجسته‌سروش،

۱ـس (نیز ق۲، لی، ب): تخت؛ ق: گاه؛ (آ: راه)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ل۳، و، لن۲)؛ س۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۷۰۸ـ۱۷۰۹): ثم فتح أبواب خزانته و أطلق أرزاق عسکره ۲ـ(ل۳: مرزبان) ۳ـل: سالار و ۴ـ(ل۳: مرز)؛ لی، ب این بیت را ندارند؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

خوراسان (ق۲: خراسان) بدو داد با لشکری — نشابور با بلخ و مرو و (ق۲: حو>) هری

بنداری (۱۷۱۰): و قلد بلاد خراسان أحد أمرائه ۵ـس، ق (نیز آ): خرد<د> ۶ـ(و: روز)؛ بنداری (۱۷۱۱): و ارتحل من بلخ متوجها نحو الری ۷ـس (نیز لی، آ، ب): کردش؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۸ـل: در؛ ک (نیز ل۳): بر؛ (لن۲: اندیشهٔ)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، و، آ، ب) ۹ـس۲: در؛ ق (نیز آ): تا پس ۱۰ـ(و: دژم) ۱۱ـ(آ: بسازید) ۱۲ـس، ق، س۲ (نیز لن ـل۳، و، لن۲، آ): آرایش؛ متن = ل، ک (نیز ب) ۱۳ـ(ق۲: را نام)؛ س: نام بر مهر؛ (لی: درو نام بر مهر)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۷۱۲ـ۱۷۱۳): فلما وصل إلیها أخذ فی المکر و الاحتیال، و أمر بضرب الدراهم علی اسم کسری برویز بن هرمزد، و أن یمحی اسم أبیه عن السکة ۱۴ـ(لن۲: آنکه بد)؛ س، ق (نیز لی، آ، ب): بازارگانان یکی؛ (و: بازرگانی که بد؛ ق۲: به بازار آنک بد)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳) ۱۵ـس۲: گو و؛ (ب: سخن‌دان) ۱۶ـ(آ: <خورَ>؛ ق۲: اندک‌خور و) ۱۷ـل: از ۱۸ـل، س، ق، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): بدره (لی: پرده) درون؛ متن = ک ۱۹ـک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): آنچه از (لی: در)؛ (لن، لن۲: گفتاکه در)؛ ق: زود آن سوی؛ ل: بفرمود بردن سوی؛ (ق۲: بدو داد و گفت آنچ از)؛ متن = س (نیز ب) ۲۰ـل، ق (نیز ق۲، ل۳): طیفسون ۲۱ـل: بیاورد؛ س۲ (نیز ل۳): بیارند؛ (لن، لن۲: بیارید)؛ متن = س، ق، ک (نیز ق۲، لی، و، آ، ب) ۲۲ـ(لن، لن۲: ازین مایه) ۲۳ـ(ق۲: دیبای پرمایه بوم) ۲۴ـس۲ (نیز ل۳، لن۲، آ، ب): بود؛ (لن: یکسر بریشم بود؛ ق۲: نیکو فریسم بود؛ و: یکی پیکر ابریشم و)؛ متن = ل ـک (نیز لی، ب) ۲۵ـل: زرش؛ (ق۲: زرد؛ آ: زرّ و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

بباید خریدن بدین سیم و زر — چنان چون بود از در تاجور

۲۶ـک: با؛ ل: بخرّند تا؛ س (نیز پ، ب): بخرید تا (حرف چهارم واژهٔ نخست و در س واژهٔ پسین نیز بی‌نقطه)؛ س۲ (نیز ق۲): بفرمود تا؛ (لن: خرید و برید؛ و: فرستاد تا؛ لن۲: خرند و برند)؛ متن = (لی، ل، ل۳، آ) ۲۷ـ(ب: این) ۲۸ـ(لن، لن۲: ببیند) ۲۹ـ(ل۳: کنند) ۳۰ـک (نیز لن، لن۲، آ، ب): آن؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲ ـو)؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق بیت‌های ۱۷۱۷ـ۱۷۲۴ را ندارد؛ بنداری (۱۷۱۴ـ۱۷۱۷): فضرب منها کثیرا و استحضر التجار الذین یسافرون الی بغداد فاشتری أمتعتهم و أقمشتهم و دفع الیهم من تلک الدراهم، یرید بذلک أن تحمل الدراهم الی المدائن فیراه هرمزد فیتغیر علی ولده ۳۱ـل: خواند؛ (ق۲: خواست)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـس، س۲ (نیز لن، لی ـب): رای؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۳۳ـک: بنام؛ (ق۲: نشان)

یکی نامه بنبشت[1] پر[2] باد و[3] دم
سَخُن گفت[4] هرگونه از[5] بیش و کم:

۱۷۲۰ ز پرمودهٔ[6] و لشکرِ[7] ساوه‌شاه
ز رزمی کجا[8] کرده بد با سپاه،

وُ زان خِلعتی کآمد او را ز شاه[9]
ز مقناع و از[10] دوکدانِ سیاه

چُنین گفت از آنپس که هرگز[11] به خواب
نبینی مرا، شست برکش از آب[12]!

هر آنگه[13] که خسرو نشیند به تخت
-پسرْت آن گرانمایه‌ی نیک‌بخت-،

به فرمانِ او کوه[14] هامون کنم[15]!
بیابان ز[16] دشمن چو جیحون[17] کنم[15]!

۱۷۲۵ همی‌خواست تا بر پسر[18] شهریار
سرآرد مگر[19] بی‌گنه[20] روزگار!

همه یاد[21] کرد این[22] به نامه‌اندرون[23]
فرستاده آمد سُوی طیسفون[24]

۱ـل، س، ک، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): بنوشت؛ متن = (پ) ۲ـل، س (نیز لی، آ، ب): با؛ (ق۲: حپر>)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳ـلن۲) ۳ـس: دود و؛ (ب: دود) ۴ـ(ل۳: سخن‌گوی) ۵ـ(ق۲: با؛ ل۳: بر) ۶ـل: بزموده (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز لن، ق۲): برموده (بی‌نقطه)؛ (لی، ل۳، و: بزموده؛ لن۲: پژموده)؛ متن = ک، س۲ (نیز پ، آ، ب): برموده ۷ـس۲: وز لشکر؛ (و: گفت او و از) ۸ـس، ک (نیز لن، ق۲، پ ـب): که او؛ متن = ل؛ در س، ل۳، آ این لت با ۱۷۲۱آ و در لن، ق۲، لن۲ با ۱۷۲۱ب پس و پیش شده است؛ س۲ از ۱۷۲۰آ و ۱۷۲۱ ب یک بیت ساخته و ۱۷۲۰ب ـ ۱۷۲۱آ را انداخته است؛ لی از ۱۷۲۰آ و ۱۷۲۱آ یک بیت ساخته و ۱۷۲۰ب و ۱۷۲۱ب را انداخته است ۹ـس (نیز لی، ل۳، آ، ب): به راه؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۱۰ـل، س۲: ز؛ ک (نیز لن): آن؛ ک پس از این بیت افزوده است:

چو شیران شمشیرزن را به درد تو بیند فرستی عصی گشت مرد (!)

بنداری (۱۷۱۸ـ۱۷۲۱): ثم کتب الی هرمزد کتابا یذکر فیه حسن بلائه و صدق غنائه فی الذب عن دولته، و الدفاع عن حوزته، و یشکو مجازاته بتلک الخلعة المستنکرة ۱۱ـ(و، لن۲: دیگر)؛ ل: زان پس که هرگز؛ س (نیز لی، آ، ب): وی را کزان (لی، آ: کزین) پس؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ؛ نیز ← ل) ۱۲ـ(ل۳ـآ: ز آب)؛ س (نیز لی، ب): پشت برگشت (لی: برکش) ز (س: از) آب؛ س۲: نیز و بر گرد آب؛ (ق۲: گرچه باشی بتاب)؛ ل: نبینم رخ شاه با جاه و آب؛ متن = ک (نیز لن؛ نیز ← ل۳ـآ)؛ بنداری (۱۷۲۲): و قال فیه: إنک بعد هذا لا ترانی فی المنام فضلا عن العیان. فاقطع رجاءک منی ۱۳ـس۲: بدانگه؛ ک بیت‌های ۱۷۲۳ـ۱۷۲۵ را به هم ریخته است: ۱۷۲۵، ۱۷۲۳، ۱۷۲۴ ۱۴ـل (نیز لن، پ، و، لن۲): راغ؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب) ۱۵ـک (نیز آ): کنیم ۱۶ـک: حز> ۱۷ـس (نیز لی، ب): پر از خون؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده است:

اگر کودکست او به شاهی سزاست وفادار نه چون توئی بی‌وفاست
(ق۲: زمانه ندارد همی‌کشت (← پشت) راست)

پذیرفتم او را به شاهنشهی ازین‌پس جز او را نباشم رهی

بنداری (۱۷۲۳ـ۱۷۲۴): و لکنی مهما استقر کسری برویز علی التخت اتبعت أمره، و زعزعت فی طاعته الجبال، و أرسلت من دماء أعادیه البحار ۱۸ـل: در؛ س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، و ـب): سر (← پسر؟)؛ (ل۳: بی‌گنه)؛ متن = ک (نیز لی، پ) ۱۹ـ(لی: همی) ۲۰ـ(ل۳: بر سرش)؛ در ق این بیت پس از بیت ۱۷۲۷ آمده است؛ س، ک، لی، پ، و، آ، ب پس از این بیت و ق۲ پس از بیت‌های افزوده در ۱۷۲۴پ افزوده‌اند:

که بهرام را ترس پرویز بود که برنا و شاه و (ک، لی: حو>؛
ق۲: در پادشاهی) دلاویز بود

بنداری (۱۷۲۵): برای ترجمهٔ این بیت ← بنداری (۱۷۱۴ـ۱۷۱۸) ۲۱ـل: نام ۲۲ـس، س۲ (نیز ق۲، لی، آ): آن ۲۳ـل، س، س۲ (نیز لن ـب): نامه‌درون؛ متن = ک ۲۴ـل (نیز ق۲): طیفسون؛ (پ، آ: طیسقون)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب)؛ ق این بیت را ندارد

به بازارگان گفت: مُهرِ[1] درم
چو[2] هرمز ببیند[3]، بپیچد ز غم[4]!

چو خسرو نباشد ورا یار و پشت[5]
ببیند ز من روزگارِ درشت!

چن[6] آزرم‌ها[7] بر زمین[8] برزنم[9]
همه[10] بیخ ساسان ز بن[11] برکنم[9]!

۱۷۳۰ نه این[12] تخمه[13] را کرد یزدان زمین[14]!
گه آمد که برخیزد این[15] آفرین!

بیامد[16] فرستاده‌ی نیک‌پَی
به[17] بغداد با نامداران[18] رَی

چو نامه بنزدیکِ هرمز رسید
رخش گشت[19] از آن نامه[20] چون شنبلید!

پس آگاهی آمد ز مُهرِ[21] درم
یکایک برآن[22] غم بیفزود غم[23]!

بپیچید و شد بر پسر بدگمان
بگفت این[24] به آیین‌گشسپ[25] آن زمان،

۱۷۳۵ که خسرو به[26] مردی به جایی رسید
که از ما همی سر بخواهد[27] کشید،

درم را همی مهر[28] سازد بنیز[29]
سبک داشتن بیشتر زین[30] چه چیز[31]؟!

به پاسخ چُنین گفت[32] آیین‌گشسپ[33]
که بی تو مبیناد میدان[34] و اسپ!

۱ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲): میخ؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، و، آ، ب) ۲ـ(ق۲: که) ۳ـ(لی: نبیند)؛ ل: هرمزد بیند ۴ـس۲: دژم ۵ـ(لن: کشت) ۶ـل، س، ک، س۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۷ـس: آذرمهان؛ (پ: آذرمها) ۸ـ(ق۲: زمی؛ و: به هم) ۹ـ(لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب: برزنیم ـبر (لن۲: حبر>) کنیم ۱۰ـل: همی ۱۱ـ(ق۲، ل۳: ساسانیان؛ لی: ز بن تخم ساسانیان)؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۲ـل (نیز ل۳): آن ۱۳ـس۲: تخم ۱۴ـل: جان‌آفرین ۱۵ـل (نیز لی، پ): آن؛ لن این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۷۲۶ـ۱۷۳۰): و ختم الکتاب و نفذه علی ید بعض أصحابه و قال: إنی اذا هتکت ستر الحشمة استأصلت جرثومة الساسانیة. و ما کتب اللّه لهم أن تکون الأرض تحت أیدیهم و حکمهم الی یوم القیامة. و الآن قد دنا انصرام حبلهم، و انقضاء أمدهم ۱۶ـ(ق۲: پیاده) ۱۷ـ(ق۲: ز) ۱۸ـس۲: بر نامه‌داران (!) ۱۹ـس (نیز لی): شد ۲۰ـل: زان نامه؛ (ق۲: بر گونهٔ)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ آ از ۱۷۳۲آ و ۱۷۳۵ب یک بیت ساخته و ۱۷۳۲ب ـ ۱۷۳۵آ را انداخته است؛ بنداری (۱۷۳۱ـ۱۷۳۲): فلما وصل الکتاب الی هرمزد اصفر وجهه و عظم علیه ذلک ۲۱ـک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲): میخ؛ س۲: همان آگهی یافت میخ؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، و، ب) ۲۲ـ(لی: بدان) ۲۳ـک (نیز لن، ق۲، لن۲): برافزود غم؛ س۲: دل شاه شد زان درم بر دژم؛ متن = ل، س، ق (نیز لی ـو، ب) ۲۴ـق (نیز پ): آن؛ س (نیز لی، ب): بگفتا؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۲۵ـک: ایزدگشسب؛ س۲: یزدان‌گشسب؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س۲ لت‌های این بیت را پس و پیش کرده و آن را پس از بیت ۱۷۲۷ آورده است؛ بنداری (۱۷۳۳ـ۱۷۳۴): فأُنهِی الیه أیضا أنه ضرب الدراهم علی اسم برویز. فتضاعف الداء و کأنما ضاقت علیه الأرض و السماء. فتغیر رأیه علی ولده، و استحضر إصبهَبَذاکان صاحب سره یسمی آذین کشَسب ۲۶ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، ب): ز؛ متن = ل (نیز لن، ل۳، لن۲) ۲۷ـ(ق۲: بخواهد همی سر)؛ ل: با ما همی رزم خواهد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): میخ؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، و، ب) ۲۹ـ(ب: همی؛ پ: سازید نیز) ۳۰ـ(ق۲: این)؛ ل: زین سبکتر؛ س، ق (نیز لی، ب): ندانم به دلش اندر از بد (لی، ب: اندرآمد)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، لن۲، آ) ۳۱ـ(ب: همی) ۳۲ـ(پ: گفتش) ۳۳ـک: ایزدگشسب؛ س۲: یزدان‌گسسب ۳۴ـس۲: کس کام؛ لن، ل۳، لن۲ این بیت را ندارد؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

اگر چند پرویز فرزند تست بدین کار زیبد که (ق۲: نباید
که باشد چو) در بند تست

بدو[1] گفت هرمز که من[2] ناگهان
مر این[3] شوخ[4] را کم کنم از[5] جهان!

چُنین گفت با نامور[6] نامجوی
که بی تو مبیناد کس[7] کامِ اوی[8]!

۱۷۴۰ نهانی یکی مرد را خواندند
شبِ تیره با[9] شاه بنشاندند

بدو گفت هرمز که[10] فرمان گزین[11]
ز خسرو بپرداز روی[12] زمین!

چُنین داد پاسخ که ایدون کنم
به افسون ز دل مهر[13] بیرون کنم!

کنون زهر فرماید[14] از گنجِ شاه
چن او[15] مست گردد شبانِ سیاه،

کنم[16] زهر با مَی به جام[17] اندرون
از آن به[18] کجا دست یازم[19] به خون!

۱۷۴۵ ازین[20] ساختن[21] حاجب آگاه شد
برو[22] خواب[23] و آرام کوتاه شد!

بیامد دمان[24] پیشِ خسرو بگفت
همه رازها برگشاد از نهفت!

۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ آ): چنین؛ متن = ل ۲ـق: ما؛ ل: هرمزد که در (وزن درست نیست)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـ(پ: همین) ۴ـس: رزم (؟)؛ ق (نیز و): شوم؛ متن ← ۵ـک، س۲: زین؛ (ق۲: در)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را دو بار نوشته که یک‌بار در لت دوم به جای مراین، من‌این آورده است؛ ب این بیت را ندارد ۶ـس۲: شاه‌کای؛ (آ: تاجور)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـ(ق۲: همه) ۸ـس: رزمجوی؛ ق (نیز لن): نام اوی؛ ک: آب‌روی؛ س۲: کام‌روی؛ (لی: آرزوی)؛ متن = ق۲، لن، ل۳، پ، و، آ)؛ ل، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در دوازده دستنویس دیگر آمده است؛ بنداری (۱۷۳۵ـ۱۷۳۹): و فاوضه فیما أتاه من ذلک الخبر المزعج، و النبأ المقیم المقعد. و سأله أن یدبر فی الاحتیال لاغتیال کسری ولده ۹ـس (نیز ب): بر ۱۰ـل: هرمزد ۱۱ـس: دیگر گزین؛ ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): مرا برگزین؛ س۲: رهی برگزین؛ متن = ل، ق (نیز لی، و، ب) ۱۲ـس۲: که خسرو همی کم کنم از ۱۳ـس (نیز ب): کینه؛ س۲: مغز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(آ: ماندست) ۱۵ـل ـک، س۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، ب): چو او؛ متن = (لن، ل۳، پ، و، آ)؛ بجز لن، دیگر دستنویس‌ها: چنو ۱۶ـ(ق۲: همان) ۱۷ـ(ق۲: جام می)؛ ق (نیز آ): نامی به جام؛ (لی: رامن به جام؛ ب: کافی به جام)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ـ لن۲) ۱۸ـل: بد ۱۹ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲): یازی؛ (پ: که دستی بیازی)؛ متن = ل ـک (نیز لن، لی، آ، ب)؛ برخی دستنویس‌ها پس از این بیت افزوده‌اند:

ق۲: من آن زهر با می به جام افکنم — بدین سان به آید که دام افکنم
ک، ق۲، و: خود آگاه نی خسرو ازاین (ق۲: بید خسرو آگه ز کار) گزند (و: آگه نه خسرو ازین پرگزند)
س، لی، ب: همه ساله با رامشی بود شاه — نشسته به آرام‌گاه ارجمند
س، ک، لی، و، ب: بت دلنواز و می خوش‌گوار — خود و پهلوانان زرّین‌کلاه
پرستید (س: همی‌خورد) و آگه نبود او ز کار
(س این بیت را پس از بیت ۱۷۴۵ آورده است)

ق۲ به جای بیت پایانی افزوده است:

بتی خواستی مجلس‌آرای شاه — نوازنده و ماه‌رخ نیک‌خواه

بنداری (۱۷۴۰ـ۱۷۴۴): فخدعوا بعض خواصه بمال و اوضعوه علی أن یسقیه سما یقتله ۲۰ـس، ق (نیز لی، ب): ازان ۲۱ـ(و: ساخته) ۲۲ـس (نیز لی، ب): بدو ۲۳ـس، ق (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، آ، ب): کام؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، لن۲) ۲۴ـل، ک: دوان؛ (آ: سبک)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۷۴۵ـ۱۷۴۶): فاطلع بعض الحجاب علی هذا السر فسارع الی إعلام برویز بذلک

گفتار اندر آگاهی یافتنِ خسروپرویز از قصد پدرش هرمز و گریختنِ او[1]

چو بشنید خسرو که شاه[2] جهان — همی کشتنِ او سگالد[3] نهان،
شبِ تیره از طیسفون[4] درکشید[5] — تو گفتی که گشت از جهان ناپدید!
نداد[6] آن سرِ پربها[7] رایگان! — همی‌تاخت تا آذرآبادگان!

۱۷۵۰ چن[8] آگاهی آمد به هر مهتری — که بد مرزبان و سرِ[9] کشوری،
که خسرو بیازرد از[10] شهریار — برفته‌ست[11] با خوارمایه‌سوار،
به پرسش گرفتند گردن‌کشان[12] — به جایی که بود از[13] گرامی نشان،
چو باذان و پیروز و چون شیرزیل[14] — که با داد بودند[15] و با زورِ پیل[16]!
ز سیراف[17] وستای[18] یزدان‌پرست — زعمّان چو[19] خنجست[20] چون[21] پیلِ مست!

۱ـس۲: گریختن خسرو از سگالش هرمز؛ متن = ق؛ ل، س، ک سرنویس ندارند ۲ـ(ب: راز) ۳ـس، ق (نیز لی، ب): خون او جوید اندر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـل، ق (نیز ق۲، ل۳): طیفسون؛ (آ: طیسقون)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب) ۵ـ(ب: برکشید) ۶ـس۲ (نیز لی): بداد (!) ۷ـ(ق۲: بی‌بها)؛ بنداری (۱۷۴۷ـ۱۷۴۹): فرکب تحت جناح اللیل و خرج من بغداد یسوق طردا و رکضا الی أن وصل الی آذربَیجان ۸ـل ـک، س۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۹ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـب): بر سر؛ (لن۲: مرزبانی ز هر)؛ متن = ل ۱۰ـق: ز خسرو بگفتند با ۱۱ـق: که رفتست؛ ک، س۲: به شهریست؛ (ق۲، ل۳، پ، آ: به شهرست؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، و، ب)؛ بنداری: ظهر فی بلاد آذربیجان؛ لن۲ به جای این لت آورده است: گریزان شدست از بد روزگار ۱۲ـس۲: گنداوران ۱۳ـس۲: آن؛ (و: به هر جاکه بد زان)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

برفتند چون باد و چون آب تند — که با داد دل بود و با زورمند (!)

بنداری (۱۷۵۰ـ۱۷۵۲): فلما انتهی الخبر الی أکابر فارس بأن برویز فارق حضرة أبیه و ظهر فی بلاد آذربیجان أقبلوا الیه فاجتمع عنده خلق کثیر منهم ۱۴ـ(لن، لن۲: هم شیرزیل؛ و: شیراوزن و شیرزیل)؛ ل: بادار سروز چون شیر سل (واژهٔ نخست، دو حرف نخست واژهٔ دوم و واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ س (نیز لی، ب): اورنک نوروز (س: پرزور) و چون شیرزیل (لی: شرزه‌پیل)؛ س۲: آبادپیروز با شیر و پیل؛ متن = ک (نیز ل۳ (باذان <و>)، پ، آ (پس از تصحیح **یاران** به **باذان**؛ پ، و، لن۲: باذان))؛ لن روی این بیت خط کشیده است؛ بنداری: با ذان و فیروز و شیرزیل ۱۵ـس (نیز لی، ب): دل بود؛ متن ← ۱۶ـ(ل۳، لن۲: دریا بد و زور پیل)؛ ک (نیز آ): رای دریا بد و زور پیل؛ (پ: بخش دریا بد و رود نیل؛ آ: ابر سر ساید و رود نیل)؛ س۲: <که> با داد دریا بد و رود و نیل؛ متن = ل؛ لن۲ بیت‌های ۱۷۵۳ـ۱۷۵۵ را پس از بیت ۱۷۵۸ آورده است؛ لن این لت و ق این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ ق۲ به جای این بیت دو بیت زیر را آورده است:

چو با داد کسری بد و زور پیل — که با داد دریا بد و رود نیل
ابا هر کسی لشکر و خواسته — به هر شهر و برزن برآراسته

در این دستنویس پیایی بیت‌های ۱۷۵۳ـ۱۷۵۵ چنین است: ۱۷۵۵، ۱۷۵۳، دو بیت بالا، ۱۷۵۴ ۱۷ـل، س۲ (نیز ل۳، و): شیراز؛ ک: سیران (← سیراف؟)؛ (آ: شوراب؛ لن، لن۲: چو شیران و)؛ متن = (پ) ۱۸ـل، ک، س۲ (نیز آ): استاد؛ (لن: وستوی؛ و: شاپور)؛ متن = (ل۳، پ، لن۲ (بی‌نقطه)؛ نیز ← لن) ۱۹ـ(ل۳: <چو>)؛ س۲: چو عمان و؛ (لن، لن۲: چو رغمان (لن۲: رعمان) و)؛ متن = ل، ک (نیز پ، و، آ) ۲۰ـل: حنجست و (حرف دوم بی‌نقطه)؛ ک (نیز و): حنجست (حرف دوم بی‌نقطه)؛ س۲: حنچست؛ (ل۳: حنجسب؛ پ، لن۲، آ: حنجست)؛ متن = (لن) ۲۱ـس۲: ند (بی‌نقطه)؛ (پ، و، آ: آن)؛ س، لی، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ک، س۲، لن، ل۳، پ، و، لن۲، آ آمده است؛ ق۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

ز عمّان چو پیروز یزدان‌پرست — ز اهواز اسبان چون پیل مست

۱۷۵۵ ز کرمان[1] چو بیورد[2] گردِ[3] سُوار — ز شیراز[4] چون سامِ[5] اسفندیار
یکایک به خسرو نهادند روی — سپاه و[6] سپهبَد همه شاه‌جوی[7]!
همی‌گفت هر کس که ای[8] پورِ شاه — ترا زیبد این[9] تاج و تخت[10] و کلاه!
از[11] ایران و از[12] دشتِ نیزه‌وران[13] — ز خنجرگزاران و جنگی‌سران[14]،
[بیایند چندانک خواهی برت — بود فرّ تو رهبر[15] لشکرت!]
۱۷۶۰ نگر تا نداری هراس از[16] گزند — بَدی[17] رام و شادان‌دل و[18] ارجمند!
زمانی به نخچیر تازیم[19] اسپ — زمانی نوان[20] پیشِ آذرگشسپ!
بکردارِ نیکان[21] نیایش[22] کنیم — از[23] آتش به یزدان[24] نمایش[25] کنیم!
گر از شهرِ ایران[26] چو سیصدهزار — گزند[27] ترا، برنشیند[28] سُوار،
همه پیشِ تو تن به کشتن دهیم[29] — سپاسی به کشتن به سر[30] برنهیم!
۱۷۶۵ بدیشان[31] چُنین گفت خسرو که من — پر از بیمم از شاه و[32] از[33] انجمن!

۱ـل، س (نیز لی، و، ب): گرگان؛ ق: گردان؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۲ـل، س، ق (نیز لن، ل۳ـآ): پیروز؛ س۲: زیکو (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (ق۲: لهراسب)؛ متن = ک، بنداری ۳ـل (نیز لی، پ): گرد و؛ (ق۲: گند و)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـس، ک (نیز لن۲): شیران؛ س۲: بغداد؛ (ل۳: شیلاف؛ و: کرمان)؛ متن = ل، ق (نیز لن، ق۲، پ، آ، ب، بنداری) ۵ـل ـک (نیز ل۳، لی، ب): سام و؛ (و: چو سام یل؛ لن۲: چو سام و چو)؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ)؛ بنداری: سام بن إسفندیار؛ در ق۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ بنداری (۱۷۵۳ـ۱۷۵۵): و فیهم باذان و فیروز و شیرزیل و بیوَرد صاحب کرمان، و سام بن إسفندیار صاحب شیراز ۶ـ(ق۲: سپاهی) ← ۷ـس (نیز لی، ب): نامجوی؛ (ل۳، آ: سپاهی سپهبدسر و شاه‌جوی (ل۳: چاره‌جوی)؛ و: سپاهی سراسر شده شاه‌جوی)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

ابا هر یکی لشکر و خواسته — ببد کار پرویز آراسته (← ۱۷۵۳پ)

۸ـ(آ، ب: این) ۹ـق: آن؛ (ق۲: فروزنده؛ ل۳: برازندهٔ)؛ متن ← ۱۰ـق (نیز لی، ب): تخت و تاج؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در س، لی، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۱ـس۲ (نیز و): ز ۱۲ـل، ق، ک (نیز لن): ز؛ (آ: و وز) ۱۳ـ(و: ناماوران) ۱۴ـ(پ: گنداوران؛ لن۲: نیزه‌وران (پساوند ندارد)) ۱۵ـ(ق۲: ز فرّ تو نازد همه)؛ ل، س، ق، س۲، لن، لی ـب این بیت را ندارند؛ این بیت تنها در ک، ق۲ آمده است ۱۶ـ(آ: و) ۱۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـلن۲، ب): بزی؛ (آ: بوی)؛ متن = ل ۱۸ـل، س (نیز لی، ب): شاد و آرام و (س، لی: ﴿و﴾ دل؛ ق، س۲: شاد با رام و دل؛ (ق۲: شاد و خندان‌دل؛ پ: شاد با کام دل؛ و: خوش با رام دل؛ آ: راد و شاد از دل)؛ متن = ک (نیز لن، ل۳، لن۲؛ در ک پس از تصحیح **راد به رام**) ۱۹ـ(لی: یازیم؛ آ: خنجر بتازیم و) ۲۰ـ(ق۲: توان) ۲۱ـ(ق۲: پاکان)؛ ل: به رسم نیاکان؛ س، ق (نیز لی، ب): به کار نیاکان؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳ـآ) ۲۲ـس، ق (نیز لی، ب): ستایش؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـس، ق (نیز لن، لی، پ): ز؛ متن ← ۲۴ـل: روان را به یزدان؛ ک (نیز ل۳، آ): ازآن‌پس به یزدان؛ س۲: چو یزدان بریشان؛ ق (نیز و): به (و: ز) دانش به یزدان؛ (لن۲: ز یزدان‌پرستان)؛ متن = (ب؛ نیز ← س، ق، لن، لی، پ، لن روی ز آتش خط کشیده و بالای آن نوشته است: رکات (؟)) ۲۵ـس، ق (نیز لن، لی، ب): نیایش؛ ک، س۲ (نیز ق۲، و): ستایش؛ متن = ل (نیز ل۳، پ، لن۲، آ) ۲۶ـق: شهریاران ۲۷ـس، س۲ (نیز ل۳): گزیند؛ ک: گزید؛ (ق۲، آ: گزیده)؛ متن = ل، ق (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب) ۲۸ـ(آ: برابر نشیند (← ترا برنشیند؟)) ۲۹ـ(ب: نهیم (پساوند ندارد)) ۳۰ـل ـک (نیز لن ـب): بران (لن، لی، پ، و: بدان) کشتگان؛ متن = س۲؛ بنداری (۱۷۵۶ـ۱۷۶۴): و قالوا: أنت وارث التاج و التخت، و أنت مالک الأمر و النهی، و نحن بین یدیک. و لو قصدک ثلاثمائة ألف فارس منعناهم عنک و حفظنا ملکک فانبسِط و ارکب الی الصید و القنص، و اشتغل بإقامة ناموس السلطنة ۳۱ـ(ق۲: بایشان) ۳۲ـ(ق۲، ب: ﴿و﴾) ۳۳ـق: ز؛ (لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب: آن)

اگر پیش آذرگشسپ این[1] سران[2] — بیایند و سوگندهای گران،
خَورند[3] و مرا یکسر ایمِن کنند[4] — که پیمان[5] من زآن[6] سپس نشکنند[4]،
بباشم[7] بدین[8] مرز با ایمِنی — نترسم[9] ز پیگار[10] آهرمنی[11]!
یلان چون شنیدند گفتارِ اوی[12] — همه سوی آذر[13] نهادند روی[12]،
۱۷۷۰ بخَوردند سوگند ازآن‌سان[14] که خواست — که مهرِ تو با[15] دیده داریم راست!
چن[16] ایمِن شد[17] از نامداران، نهان[18] — ز هر سو برافگند کارآگهان،
که تا از گریزش[19] چه گوید پدر — مگر[20] چاره‌یی نو بسازد[21] دگر[22]

گفتار اندر خبر یافتن هرمز از گریختن خسرو و بند کردن گستهم و بندوی را[23]

چو بشنید هرمز که خسرو برفت — هم اندرزمان کس فرستاد و[24] تفت،
که[25] گُستَهم و بندوی را کرده بند[26] — به زندان بَرَد مردِ ناسودمند[27]،
۱۷۷۵ کجا[28] هر دو خالان خسرو بدند — به مردانگی در جهان نو بدند!
جزاین هرک[29] بودند خویشانِ اوی[30] — به زندان کشیدند بی[31] گفت‌وگوی[30]!

۱ـس۲ (نیز لن۲): آن؛ (ق۲: از) ۲ـس۲ (نیز لی): زمان ۳ـ(لی، ب: خورید) ۴ـ(لی، ب: کنید ـنشکنید) ۵ـ(آ: ما) ۶ـس (نیز ق۲، لی، پ، و، آ، ب): زین سپس؛ (ل۳: زین دگر)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، لن۲) ۷ـس (نیز ب): نباشم؛ ق: بیابم ۸ـق: درین؛ (ل۳: برین) ۹ـس (نیز لی): بترسم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (در ل حرف یکم بی‌نقطه) ۱۰ـک (نیز ق۲، آ): کردار؛ (لن، پ، و، لن۲: تیمار)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، ب) ۱۱ـ(ق۲، و: اهریمنی)؛ بنداری (۱۷۶۵ـ۱۷۶۸): فقال لهم برویز: إنی خائف من الملک. و أنتم اذا حالفتمونی علی أنکم تکونون معی یدا واحدة حربا لمن یحارنی و سلما لمن سالمنی أمنت الیکم ۱۲ـس (نیز لی، و، آ، ب): او ـ روی؛ ق: او ـ روی ← متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۱۳ـس، ق (نیز لی، ب): آتش؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـ(لن: ژان‌سان)؛ س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، و، ب): سوگندهایی؛ متن = ل، ک (نیز لن۲، آ) ۱۵ـس۲: دیدنت؛ ق۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

بخوردند سوگند را آن سران — چنان چون بود درخور مهتران

بنداری (۱۷۶۹ـ۱۷۷۰): فحالفوه عند بیت النار المسمی آذرکشَسب. فوثق بهم کسری ۱۶ـل ـک، س۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۷ـ(ب: ﴿شد﴾) ۱۸ـس (نیز ب): نامدار و (ب: ﴿و﴾) مهان؛ س۲: مهتران در زمان؛ (ل۳: مهتران در نهان)؛ ق: آن نامدار از مهان؛ (لی، آ: آن نامدار جهان)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲)؛ ل پس از این بیت افزوده است:

به فرمان خسرو سواران دلیر — به درگاه رفتند برسان شیر

۱۹ـس۲ (نیز لن۲): گزندش ۲۰ـ(ق۲: دگر) ۲۱ـس۲: سازد از نو ۲۲ـ(ق۲، ب: مگر)؛ بنداری (۱۷۷۱ـ۱۷۷۲): و فرّق الجواسیس و أصحاب الأخبار فی جمیع الأقطار لیعلموه بأحوال الملوک عامة و بأخبار أبیه و ما هو فیه خاصة ۲۳ـل: بند کردن هرمزد گستهم و بندو را؛ متن = ق؛ س، ک، س۲ سرنویس ندارند ۲۴ـس، ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ ـب): ﴿و﴾؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳) ۲۵ـل، ق: چو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـل، ق: کرد بند؛ س۲: کرده ببند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـل: فرستاد ناسودمند؛ ق: فرستاد با رنج و درد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـس، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، ب): که آن؛ ک، س۲ (نیز لن، پ، و، آ): که این؛ متن = ل ۲۹ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـب): هر که؛ متن = ل ۳۰ـق (نیز لی، ل۳، آ): او ـ گو ۳۱ـل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و): با؛ متن = س (نیز لی، لن۲، آ، ب)؛ و این بیت را دوبار نوشته است؛ بنداری (۱۷۷۳ـ۱۷۷۶): و أما هُرمُزد فانه لما وقف علی خبر ولده أمر بالقبض علی کُستَهم و بندویَه و هما من أخوال برویز. و کانا من الأساد المذکورین و الشجعان المشهورین. فقبضوا علیهما و علی جمیع خواصه و أصحابه، و قیدوهم و سلسلوهم و رموهم فی المحابس

به آیین‌گشسپ[1] آن زمان[2] شاه گفت — که از رای دوریم و[3] با درد[4] جفت!
چُن او[5] شد، چه سازیم بهرام را — چُنان بنده‌ی خردِ خودکام[6] را؟
شد آیین‌گشسپ اندرآن چاره[7]جوی — که آن کار را چون دهد[8] رنگ‌وبوی[9]
بدو گفت کای[10] شاهِ گردن‌فراز — سَخُن‌های چوبین[11] ز من شد[12] دراز،
همه[13] خونِ من جوید اندر نهان[14] — نخستین ز من گشت خسته[15] روان[16]،
مرا نزدِ او[17] پای کرده به بند — فرستی، مگر باشدت سودمند!
بدو گفت شاه[18]: این نه کار من‌ست — که این رای[19] بدگوهر آهرمن‌ست[20]!
سپاهی فرستم، تو سالار باش — به رزم‌اندرون دست‌بردار[21] باش!
نخستین فرستش یکی[22] رهنمون — بدآن تا چه بینی[23] به سرّش اندرون[24]،
اگر مهتری جوید و تاج و تخت — بپیچد به ناکام[25] ازو روی بخت[26]
وُگر هم‌چُنین[27] ویژه[28]کهتر[29] بود — به فرجامش آرام بهتر[30] بود،
ز گیتی یکی بهره[31] او را دهم[32] — کلاه یلانش[33] به سر برنهم[32]!

۱ـس۲: یزدان‌گشسب ۲ـ(پ، و: آنگهی) ۳ـق (نیز آ، ب): <و> ۴ـل: باد؛ (لن۲: رای)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـل، س، ق (نیز و، لن۲، ب): چو او؛ (لی: که او)؛ متن =ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ): چنو ۶ـل: و بدکام؛ (پ: خوار و خودکام)؛ س (نیز لی): بی‌خرد مرد بدکام (لی: بدنام)؛ ق: بی‌خود و مرد بدکام؛ (ب: بی‌خرد <مرد> بیکام)؛ ق۲: مرا بی‌خرد مرد خودکام)؛ متن =ک، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ)؛ بنداری (۱۷۷۷ـ۱۷۷۸): ثم خلا بآذین کشسب و شاوره فی أمر بهرام، و سأله عن وجه التدبیر فی استمالته و استعطافه ۷ـک (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ): راه؛ (لن، لن۲: رای)؛ متن =ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ب) ۸ـق: نهد؛ س (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): راه (لن: راز؛ لن۲: رای) را (لی: <را>) چون دهد؛ ک: رای را چون نهد؛ س۲ (نیز ل۳، پ): را همی چون دهد؛ (و: تا چون دهد کار را)؛ متن =ل (نیز آ) ۹ـل (نیز آ): بو <ی> ۱۰ـق: که <ای>؛ (لن، لن۲: ای) ۱۱ـس، ک، س۲ (نیز لن، ل۳): چوبین (حرف سوم بی‌نقطه)؛ (ق۲، لی، لن۲، آ، ب: چونین)؛ متن ← ۱۲ـ(لن، پ، لن۲: به ما شد؛ ل۳: شد از من)؛ ل: بهرام چون شد؛ ق: سخنها چنین شد به ما بر؛ متن =(و؛ نیز ← س، ک، س۲) ۱۳ـل: همی ۱۴ـق، ک (نیز لی، لن۲): جهان؛ متن =ل، س، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، ب) ۱۵ـس۲ (نیز ل۳): تیره؛ (لی: خسته گشته)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۶ـق (نیز لن، ق۲، لن۲): نهان (ق۲ پساوند ندارد)؛ متن =ل، س، ک، س۲ (نیز لی ـ و، ب)؛ آ این بیت را ندارد ۱۷ـس (نیز لی، ب): مران هر دو آن (لی: را)؛ بنداری (۱۷۷۹ـ۱۷۸۲): أیها الملک! إن بهرام یعلم أنی أعدی عدوّله. و هو لا یرید فی الدنیا غیر سفک دمی، و لا یشتفی إلا بقتلی. و الصواب أن تقیدنی و تنفذنی الیه. فعساه یرجع بهذا الی طاعتک ۱۸ـک: شاه گفت ۱۹ـس، ق، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، ب): راه؛ ک (نیز ل۳): کار؛ (لن۲: <این> راه)؛ متن =ل (نیز ق۲، آ) ۲۰ـ(ق۲، لی، و، لن۲: اهریمنست)؛ بنداری (۱۷۸۳): فقال: هذا أمر مستحیل ۲۱ـس، ق (نیز لی، پ، ب): نامبردار؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق، ل۳، و، لن۲، آ)؛ بنداری (۱۷۸۴): و لکنی أجعلک سالار العسکر، و أنفذک الیه ۲۲ـل: فرستیش یک؛ (ل۳: فرستمت بی)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۳ـق (نیز لن، ق۲، لن۲): بیند؛ ل: ببینی؛ متن =س، ک، س۲ (نیز لی ـ و، ب) ۲۴ـس۲: دلش اندرون؛ (لی: مغزش درون)؛ ق۲: <به> سرش (=سَرَش) اندرون)؛ آ بیت‌های ۱۷۸۵ـ۱۷۸۸ را ندارد ۲۵ـل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): فرجام؛ (ل۳، پ: به فرجام پیچد)؛ متن = س، ق (نیز لی، و، ب) ۲۶ـ(ق۲: نیکبخت) ۲۷ـ(ل۳: همچنان؛ لن۲: اگر همچنین) ۲۸ـل: نیز ۲۹ـس (نیز لی، ب): گوهر؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۰ـ(ل۳: آن رای بهتر)؛ س (نیز لی، لن۲، ب): فرجام کارش (لن۲: کارانش) بهتر (لی: به مهتر)؛ ق، ک، س۲ (نیز پ): فرجام رایش به مهتر؛ (لن، و: فرجام کارش نکوتر)؛ متن =ل (نیز ق۲) ۳۱ـ(آ: شهر) ۳۲ـس، ق، ک (نیز آ): دهیم ـ نهیم ۳۳ـ(و: کیانش)؛ لی، ل۳، ب این بیت را ندارند؛ ک پس از این بیت افزوده است:

به گیتی چو بهرام جنگی کم است — مرا چاکرست، ار چه چون رستم است

مرا یکسر از کارش آگاه کن[1] — درنگی مَرَوْ، راه[2] کوتاه کن[1]!
۱۷۹۰ همی‌ساخت آیین‌گشسپ[3] این سَخُن[4] — کجا شاهِ فرزانه افگند بن[5]

گفتار اندر رهانیدن آیین‌گشسپ مرد هم‌شهری را از بند و کشته‌شدن آیین‌گشسپ در راه به زخم آن[6]

یکی مرد بُد بسته از[7] شهرِ اوی[8] — به زندانِ شاه‌اندرون چاره‌جوی[9]
چو بشنید کآیین‌گشسپ[10] سُوار — همی‌رفت خواهد سُوی کارزار،
کسی[11] را ز زندان بنزدیکِ[12] اوی[13] — فرستاد کای[14] مهتر نامجوی[15]،
ز شهرت یکی بسته[16] زندانیم — نگویم[17] همانا که خود دانیم
۱۷۹۵ مرا گر بخواهی تو از شهریار — دوان[18] با تو آیم بدین[19] کارزار!
به پیشِ تو جان را[20] بکوشم به جنگ — چو یابم[21] رهایی ز زندانِ تنگ!
فرستاد آیین‌گشسپ آن زمان — کسی را برِ شاهِ گیتی دمان[22]،

۱ـ(و: آگه کنی ـ کوته کنی) ۲ـل: مکن کار؛ س۲: مشو راه؛ (پ، آ: برو راه؛ و: روی راه؛ ب: مرا راه)؛ ق: درنگش بزودی تو؛ (ل۳: درنگ مرا راه)؛ متن = س، ک (نیز لن، ق۲، لی، لن۲)؛ بنداری (۱۷۸۵ـ۱۷۸۹): و أرسِل الیه أوّلا فإن رضی بالصلح و لیناه بعض الأقالیم و استرحنا من جهته، و إن لم یفعل ذلک نهضتَ الیه و حسمتَ مادة شره ۳ـس۲: یزدان‌گشسب ۴ـس (نیز لی): سوار؛ (ب: این سوار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ(ق۲: که افکند شاه سرافراز بن)؛ س، لی، ب از ۱۷۹۰آ و ۱۷۹۲ب یک بیت ساخته و ۱۷۹۰ب ـ ۱۷۹۲آ را انداخته است ۶ـک: بیرون آوردن دزد از زندان؛ س۲: رفتن یزدان‌گشسب پیش بهرام ... (؟)؛ ل، س سرنویس ندارند ۷ـق: بسته بدان ۸ـق (نیز ل۳، آ): او (ل۳ پساوند ندارد) ۹ـ(آ: جو)؛ ق: راه‌جو؛ لن، ل۳، لن۲ از ۱۷۹۱آ و ۱۷۹۳ب یک بیت ساخته و ۱۷۹۱ب ـ ۱۷۹۳آ را انداخته است؛ بنداری (۱۷۹۰ـ۱۷۹۱): قال: و کان لآذین کشسب هذا بلدیّ فی حبس الملک، و کان من جیرانه فی بلدته ۱۰ـ(ق۲: آئین‌گشسب)؛ س۲ به جای این بیت و بیت سپسین، بیت زیر را آورده است:

پیامی فرستاد نزد گشسب — پرستندهٔ فرّخ آذرگشسب

۱۱ـس، ق، س۲ (نیز لی، و، ب): یکی؛ متن =ل، ک (نیز ق۲، پ) ۱۲ـ(ق۲: فرستاد نزدیک) ۱۳ـق: او ـ جو ۱۴ـ(ق۲: بدو گفت کز) ۱۵ـس، ک: چاره‌جوی؛ ق: راه‌جو؛ (لن، ل۳، پ، و، لن۲، ب: راه‌جوی)؛ متن =ل (نیز ق۲، لی)؛ آ بیت‌های ۱۷۹۳ـ۱۷۹۵ را ندارد ۱۶ـل: مرد ۱۷ـل، س (نیز لی): بگویم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲): بگویم؛ متن = ق، ک (نیز ل۳، پ، ب) ۱۸ـ(لن۲: روان) ۱۹ـس، ک (نیز لی، پ، ب): درین؛ (ق۲: سوی)؛ متن =ل، ق، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲) ۲۰ـس، ک، س۲ (نیز و): ناحان (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن، ق۲، لی، ل۳، پ، ب: با جان؛ لن۲: از جان؛ آ: تا جان)؛ متن =ل، ق ۲۱ـ(آ: بینم)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

بنزد تو جان را گروگان کنم — ز دیدار تو رامش جان کنم

بنداری (۱۷۹۲ـ۱۷۹۶): فکتب الیه من الحبس یتضرع الیه و یقول: إن سألت الملک أن یطلقنی و یخلصنی لازمت خدمتک فی السفر و الحضر، و شهدت معک هذه الحرب التی أنت خارج الیها ثم تری حسن بلائی بین یدیک و صدق غنائی معک ۲۲ـ(لن: دوان؛ ق۲: ایران دمان)؛ س، ق، ک (نیز لی، ل۳، و، ب): بنزدیک شاه جهان؛ متن =ل (نیز پ، لن۲، آ)؛ س۲ بیت‌های ۱۷۹۷ـ۱۸۰۰ را ندارد

که هم‌شهریِ[1] من به بند اندرست[2] / به زندان، به بیم و[3] گزند اندرست،
به من بخشد او را جهاندارشاه / هم اکنون همی با من آید[4] به راه
بدو گفت شاه: آن[5] بدِ نابکار / به پیشِ تودر[6] کی کند کارزار؟!
یکی مردِ خون‌ریز و بیکار و[7] دزد[8] / بخواهی ز من، چشم داری[9] به[10] مزد[8]؟!
ولیکن کنون[11] زین سَخُن چاره نیست / اگر[12] زو بتر نیز پتیاره نیست!
بدو داد مرد بدآمیز را / چُنان بدکنش دزدِ[13] خون‌ریز را!

بیاورد آیین‌گشسپ[14] آن سپاه / همی‌راند چون بادْ لشکر به راه!
بدین[15] گونه تا شهر[16] همْدان رسید / به جایی که لشکر فرود آورید
بپرسید تا زآن گرانمایه‌شهر / کسی دارد از[17] اختر و فال[18] بهر؟
بدو هر کسی گفت کاخترشناس[19] / بنزدِ تو آید[20]، پذیرد[21] سپاس،
یکی پیرزن مایه‌دار[22] ایدرست / که گویی[23] مگر دیده‌ی[24] اخترست،

۱ـس: مهتری (!) ۲ـل (نیز ق۲، لی، پ): زندان درست؛ متن = ق، ک (نیز لن، ل۳، و ـ ب) ۳ـس: شاه و؛ ق (نیز ل۳): و بیم و؛ ک (نیز ق۲، ب): ‹به› بیم و؛ (لن، لی، و، لن۲: و بیم؛ ب: بند و به بیم و)؛ متن = (آ)؛ ل به جای این لت آورده است: به بند بد بی‌گناهان درست ۴ـ(لی: باش با من)؛ ل: بدان تاکنون با من آید؛ (ق۲: بدین کار با من بیاید)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در و لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ بنداری (۱۷۹۷ـ۱۷۹۹): فکتب الی الملک فی حقه فقال: إن هذا رجل مفسد، و هو لا یصلح لخدمتک، و لکنی لا أدفع فی نحر مرادک ۵ـل: ای؛ س (نیز ب): آنک؛ (پ، و: این)؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۶ـل: او؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد ۷ـک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ): ‹و› بی‌کار و (س۲، لن۲: ‹و›)؛ س، ق (نیز و): خونی بیکار؛ (ق۲: خونی و بی‌کار و؛ ل۳: بیکار خون‌ریز؛ ب: خونی بدکار)؛ متن = ل ۸ـس۲: کرد ـ نرد (؟ حرف یکم بی‌نقطه) ۹ـ(آ: خشم او را (!)) ۱۰ـ(پ: تو)؛ در و لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۱۱ـ(لن، لن۲: چو خود) ۱۲ـس (نیز لی، ل۳، و، ب): وگر ۱۳ـل: دیو؛ ک (نیز ق۲): مرد؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س۲ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

برو داد موبد برآمیز راه / چنان بی‌هنر مرد با برگناه(؟)

بنداری (۱۸۰۰ـ۱۸۰۳): فأطلق الرجل و انضم الی آذین کشَسب، و اتصل به ۱۴ـس۲: یزدان‌گشسب ۱۵ـک (نیز و، آ): برین؛ (ل۳: بران)؛ متن ← ۱۶ـ(ق۲: سوی؛ لن، لن۲: بر تا به)؛ س۲: همان تا بنزدیک؛ (ق۲: برین گونه تا سوی)؛ متن = ل، س، ق (نیز پ، ب) ۱۷ـس۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): که دارد همی ز؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲، لی، و، آ، ب) ۱۸ـل، س (نیز ق۲، لی، و، ب): اختر فال؛ (پ: اختر نیک)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ)؛ س، لی، و، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

یکی پیر ازان شهر بد نامجوی / گرازان بیامد بنزدیک اوی

۱۹ـل، س، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): بدو (س۲، ل۳: همی) گفت هر کس که اختر؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۰ـ(و، ب: آرد؛ آ: من آرد) ۲۱ـس (نیز و، ب): پذیری؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۲ـ(و: فال‌گوی) ۲۳ـ(آ: گفتی) ۲۴ـس۲ (نیز ل۳): مایهٔ؛ پ پس از این بیت افزوده است:

ازو فال‌زن به نباشدهمی / نباشد به گفتنش بیش و کمی

سَخُن هرچ[1] گوید، نباشد[2] جز آن / بگوید به تمّوز رنگِ خزان[3]
چو بشنید گفتارش[4] آیین‌گشسپ[5] / هم اندرزمان کس فرستاد و[6] اسپ
چن[7] آمد، بپرسیدش[8] از کارِ شاه / وُ زآن[9] کو بیاورد لشکر به راه
بدو گفت از آنپس: تو[10] در گوشِ من / یکی لب بجنبان که تا[11] هوشِ من،
به بستر[12] برآید[13] ز تیره‌تنم / وُگر خسته[14] از خنجر دشمنم؟
همی‌گفت با پیرزن رازِ[15] خویش / نهان کرده از هر کس آوازِ[15] خویش
میان اندرون[16] مرد کو را ز[17] شاه / رهانید و[18] با او[19] بیامد به راه،
به پیشِ زن فال‌گو[20] برگذشت / به مهتر نگه[21] کرد و اندرگذشت
بدو[22] پیرزن گفت کین[23] مرد کیست / که از زخمِ[24] او بر تو[25] باید گریست!
پسندیده‌هوشِ تو بر دست اوست[26] / که مه مغز بادش[27] به تن‌در[28]، مه پوست!
چو بشنید آیین‌گشسپ[29] این[30] سَخُن[31] / به یاد آمدش گفت‌وگویِ[32] کَهُن[31]،
که از[33] گفتِ اخترشناسان[34] شنید / همی‌کرد بر[35] خویشتن ناپدید،
که هوش تو بر دست همسایه‌ای / یکی دزد و بیکار[36] و بی‌مایه‌ای[37]،
برآید[38] به راهِ[39] دراز اندرون / تو زاری[40] کنی او بریزدْت خون!

۱ـس، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): هرچه؛ متن = ل، ق (هرچگوید) ۲ـل: ساید (دو حرف نخست بی‌نقطه) ۳ـس۲: ماه خزان؛ س، ق (نیز لی، و، ب): همه بودنی بی‌گمان؛ (پ: نگوید به تمّوز و ماه خزان)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ)؛ بنداری (۱۸۰۴ـ۱۸۰۹): ولما خرج إلی قتال بهرام فی عساکر هُرمُزد و وصل الی همذان أعلِم بامرأة منجمة کانت هناک تخبر عن الأحوال الکائنة ۴ـل: گفتار؛ (ق۲: کردارش) ۵ـل (نیز ل۳): آذرگشسب ۶ـ(لی: ‹و›) ۷ـل ـ ک، س۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۸ـ(لی: بترسید؛ پ: آمدش پرسیدش) ۹ـ(لن: وزو؛ ق۲: ازان؛ آ: وزین) ۱۰ـس، ق، ک (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): که؛ ل: ازین پس تو؛ س۲: با زن تو؛ (آ: وزان‌پس بدو گفت)؛ متن = (ق۲) ۱۱ـس۲: با ۱۲ـ(پ: نشتر (!)) ۱۳ـ(لی: بزاید (!)؛ ب: درآید) ۱۴ـس (نیز لی، و، ب): کشته؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـل: رای ـ آوای؛ ک این بیت و بیت سپسین را ندارد؛ بنداری (۱۸۱۰ـ۱۸۱۴): فاستحضرها و خلا بها و أخذ یسألها عن أحوال الملک و العدوّ، و ما تقتضیه أحکام النجوم ۱۶ـ(ق۲، پ، آ: اندران)؛ س۲ (نیز ل۳): میانه دران؛ (لن، لن۲: بیامد همان)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، و، ب) ۱۷ـ(ق۲: کاورد) ۱۸ـ(آ: ‹و›) ۱۹ـس، ق (نیز لی، و، ب): وی؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۲۰ـق (نیز لن، ل، پ): فال‌زن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـس (نیز لی، ب): گذر ۲۲ـل: برو ۲۳ـک: کان؛ (لن، ق۲، ل۳، و، لن۲: این) ۲۴ـ(پ: تخم) ۲۵ـس۲: اویت (وزن درست نیست)؛ بنداری (۱۸۱۵ـ۱۸۱۷): فبینا هما فی هذا الکلام إذ مر بهما ذاک الرجل الذی خلصه من الحبس. فلما رأته المرأة قالت: من هذا الخبیث الذی یجب أن یبکی علیک من یده؟ ۲۶ـ(و: کیست) ۲۷ـ(لی: بادا) ۲۸ـ(لن۲: بر)؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ): گیتی؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، و، ب)؛ بنداری (۱۸۱۸): فإنه سیسفک دمک ۲۹ـس۲: یزدان‌گشسب ۳۰ـس (نیز لن، لن۲، ب): آن ۳۱ـس۲: زمان ـ نهان ۳۲ـس، ق (نیز لی، و، ب): روزگار؛ (لن، لن۲، آ: گفتهای)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ) ۳۳ـک: چنو ۳۴ـس: اخترشناس آن ۳۵ـس: در؛ (پ: با)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لن، لن۲ این بیت را ندارند ۳۶ـس، ق (نیز لن، و، لن۲، ب): بی‌تباری؛ ک (نیز آ): خرد بی‌کار؛ س۲: بدهنر نیز؛ (لی: بی‌نیازی؛ ل۳: بی‌گناهی (!)؛ پ: پرنیازی)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۳۷ـق: تنگ‌مایه‌ای ۳۸ـق: ساید (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س۲: بیامد ۳۹ـ(ل۳، آ: راهی) ۴۰ـس۲ (نیز لن، لن۲): یاری؛ (ل۳: رادی؛ و: ترا زاری (وزن درست نیست))؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ورا هدیه داد و گسی کرد زود / وز اندیشه‌ها خورد و خوابش نبود

بنداری (۱۸۱۹ـ۱۸۲۲): فأطرق الإصبَهبذ، و تذکر أن بعض المنجمین کان قال له فی صباه: إن بعض الأرذال من جیرانک یقتلک فی طریق أنت سالکه

یکی نامه بنبشت[1] نزدیکِ شاه
که این را کجا خواستستم به[2] راه،

نبایست کردن ز زندان رها
که این بتّر از بچّه‌ی[3] اَژدها!

۱۸۲۵ همی‌گفت شاه[4] این سَخُن با رهی[5]
رهی را نبد[6] فرّ[7] شاهنشهی!

چُن[8] آید، بفرمای تا درزمان[9]
ببرّد به خنجر سرش[10] بدگمان[9]!

نبشت[11] و نهاد از برش[12] مهرِ خویش
چو شد خشک، همسایه را خواند پیش،

فراوانْش بستود و بخشید چیز
بسی برمنش[13] آفرین کرد[14] نیز،

بدو گفت کین[15] نامه اندر نهان[16]
ببر زود نزدیکِ شاهِ جهان،

۱۸۳۰ چو پاسخ کند، زود نزدِ[17] من آر[18]
نگر تا نباشی برِ شهریار[19]

ازو بستد آن نامه مرد جوان
ز رفتن پراندیشه بودش روان

همی[20] گفت زندان و بندِ گران
کشیدم[21]، بدم[22] ناچمان و چران[23]!

رهانید یزدان از آن[24] سختیم
ازآن[25] گُرم و[26] تیمار و بدبختیم!

کنون بازگردم[27] سُوی طیسفون[28]؟
به جوش آمد[29] اندر تنم مغز و خون!

۱۸۳۵ زمانی همی‌بُد به ره‌بر[30] نِژَند[31]
پس از[32] نامه‌ی شاه بگشاد بند

چُن[33] آن نامه‌ی پهلوان را[34] بخواند
ز کار جهان در شگفتی بماند،

۱ـل ـک، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): بنوشت؛ متن =(پ) ۲ـس، ق (نیز لی، و، ب): که من خواستم بهر؛ ک، س۲ (نیز لن): که برگاشتم من ز؛ (ق۲، ل۳، پ، لن۲: که برداشتم من ز؛ آ: که من سربگشتم ز (؟))؛ متن =ل ۳ـل: تخمهٔ؛ س، ق (نیز لی، پ، و، ب): هست از تخمهٔ (پ: بچّهٔ)؛ (ق۲: ببر (حرف یکم بی‌نقطه) از بچّهٔ)؛ س۲: هست این از بچّهٔ؛ (لن۲: او بدتر از بچّهٔ)؛ متن =ک (نیز لن، ل۳، آ (پس از تصحیح آن به **این**)، نیز ← ق۲) ۴ـس: او؛ (پ: شاه راند) ۵ـس۲: را همی ۶ـ(ق۲: بندهٔ) ۷ـس۲: بند؛ بنداری (۱۸۲۳ـ۱۸۲۵): فکتب الی هرمزد کتابا یذکر فیه أن خلاص هذا الرجل کان بعیدا من الصواب ۸ـل ـک، س۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۹ـس، ق (نیز لی، و، ب): نهان ـ ناگهان؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۱۰ـ(لن: سرش را یکی)؛ بنداری (۱۸۲۶): فإذا وصل الیک بکتابی هذا فمر بضرب رقبته فی الحال ۱۱ـل، س، ق (نیز و، لن۲، ب): نوشت؛ متن =ک، س۲ (نیز لن ـپ، آ) ۱۲ـ(ق۲: نهادش بر)؛ بنداری (۱۸۲۷): و ختم الکتاب و استدعی الرجل ۱۳ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲): بی‌منش؛ (و، ب: بر تنش (← برمنش؟)؛ متن =ل، س، ق (نیز لی) ۱۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲، ب): خواند؛ متن =ل (نیز لی)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۸۲۸): و أحسن الیه ۱۵ـ(لن، ل۳، لن۲: این) ۱۶ـس۲: هم در زمان؛ بنداری (۱۸۲۹): و أعطاء الکتاب، و أمره أن یطیر بجناح العجلة الی الملک ۱۷ـ(لن، پ، لن۲: پیش) ۱۸ـس۲: آی ۱۹ـس۲: به ره بر به پای؛ (لی: درنگی بکار)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۸۳۰): و یأتی بجوابه. فإن فیه بعض المهام ۲۰ـک: بدو ۲۱ـس۲ (نیز ل۳): کشیده ۲۲ـ(لن، پ، و، لن۲: بسی) ۲۳ـس۲ (نیز لی): ناچران و چمان ۲۴ـ(ق۲: از بند و از ۲۵ـس، ق (نیز لی، پ، و، ب): وزان ۲۶ـ(ب: <و>)؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ لن این بیت و س۲ این بیت و بیت سپسین را ندارند ۲۷ـ(لی: تانگردم) ۲۸ـل، ق (نیز ق۲، ل۳): طیفسون؛ (آ: طیسقون)؛ متن =س، ک (نیز لن، لی، پ ـب) ۲۹ـق (نیز لی، و، ب): آرد؛ (پ، لن۲: آید)؛ متن =ل، س، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، آ)؛ بنداری (۱۸۳۱ـ۱۸۳۴): فأخذ الکتاب و رجع قاصدا قصد الملک. فلما توسط الطریق قال فی نفسه: إنه قد طاعت مدّة غیبتی عن بیتی و أهلی و ولدی. و الرأی أن أرمی بهذا الکتاب، و أعاود وطنی ۳۰ـ(لن: بر ره؛ آ: به ره بر همی بد؛ لن۲: همی بود در ره زمانی) ۳۱ـ(ق۲: نوند) ۳۲ـس، ک: آن ۳۳ـل ـک، س۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۴ـک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): پهلوانی؛ متن =ل، س، ق (نیز لن، لی، و، ب)

که این[1] مردِ همسایه جانم[2] بخواست
همی‌گفت کین[3] مهتری را سَزاست[4]،

به خونم کنون چون[5] شتاب آمدش؟
مگر یادِ این بد[6] به خواب آمدش؟

ببیند[7] کنون رایِ[8] خون ریختن!
بیاساید[9] از رنج و[10] آویختن!

۱۸۴۰ پراندیشه‌ی دل[11] ز ره بازگشت
چُنان بُد[12] که با باد همباز[13] گشت!

چو[14] نزدیک آن نامور شد ز[15] راه
کسی را ندید اندرآن بارگاه،

نشسته به خیمه‌اندر[16] آیین‌گشسپ[17]
نه کهتر، نه یاور[18]، نه شمشیر و اسپ،

دلش[19] پر ز اندیشه‌ی شهریار
نگر[20] تا چه پیش آردش[21] روزگار

چو همسایه آمد به خیمه‌اندرون[22]
بدانست کو دست یازد به خون

۱۸۴۵ به شمشیر زد دست خون‌ریزمرد[23]
جهانجوی چندی[24] برو[25] لابه کرد!

همی‌گفت کای[26] مرد گم‌کرده راه
نه من خواستم رفته[27] جانت ز شاه؟!

چُنین داد پاسخ[28] که گر[29] خواستی
چه کردم که بد کردن آراستی؟!

بزد گردنِ مهترِ نامدار[30]
سرآمد برو[31] بزم و هم کارزار[32]!

ز خیمه بیاورد پرخون[33] سرش
که آگه نبد زآن سَخُن[34] لشکرش[35]!

۱۸۵۰ مبادا که تنها بود نامجوی
به ویژه که دارد سُوی جنگ[36] روی!

۱ـ(ب: چنین) ۲ـ(پ: مرد از شاه <جانم>) ۳ـ(ق۲، ب: این)؛ ک (نیز لن، پ، لن۲، آ): گفتم این؛ متن ← ۴ـس: بر مهتری ناسزاست؛ متن =ل، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و) ۵ـل: گر؛ (پ: خود)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۶ـک: آن بد؛ (لن، و، لن۲: ازین بد)؛ ل: نادزین پس (حرف نخست بی‌نقطه)؛ س: او برین بر؛ (ق۲: جان ز تن بد؛ لی: او برین بر؛ ل۳: دیو ازین پس؛ آ: مگر باد ازین بد)؛ متن =ق، س۲ (نیز پ) ۷ـ(لی: نبیند) ۸ـس، ق، ک (نیز لن ـب): راه؛ متن =ل، س۲ ۹ـ(ل۳، آ: نیاساید) ۱۰ـ(لی، لن۲: <و>)؛ س در اینجا سرنویس دارد: کشته شدن آیین‌گشسپ بر دست مرد همسایه ۱۱ـک: کینهٔ دل؛ (پ: اندیشه دل او) ۱۲ـس، ق، ک (نیز لن ـب): شد؛ متن =ل، س۲ ۱۳ـل ـک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب): انباز؛ متن =(لن، پ، لن۲، آ)؛ بنداری (۱۸۳۵ـ۱۸۴۰): فصمم عزمه علی ذلک ففتح الکتاب و قرأه و إذا هو کصحیفة المتلمس. فالتهب من الغیظ و تنمر و رجع من طریقه ۱۴ـ(ل۳: به) ۱۵ـ(و: به؛ لن: آن نامور شد بنزدیک) ۱۶ـل ـک، س۲ (نیز لن ـلن۲، ب): خیمه در؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۷ـ(لی، آ: آذرگشسپ) ۱۸ـ(ق۲: یار و)؛ س (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): بر او؛ (ل۳: بیار و)؛ ق: با وی خدم بد؛ س۲ (نیز پ): با او حشم بد؛ متن =ل، ک؛ آ این بیت را ندارد ۱۹ـ(آ: دلی) ۲۰ـس۲: دگر؛ (لن، لن۲: یکی؛ ق۲، ل۳، پ: بدان)؛ متن =ل ـک (نیز آ) ۲۱ـق، س۲ (نیز ل۳، پ، آ): آورد؛ متن =ل، س، ک (نیز لن، ق۲، لن۲)؛ لی، و، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۸۴۱ـ۱۸۴۳): و عاد الی مخیم الإصبهبذ فصادفه وحده فی مضربه و لیس عنده أحد، و لا معه سلاح ۲۲ـل ـک، س۲ (نیز لن ـآ): خیمه درون؛ متن =(ب) ۲۳ـل: خونخوار مرد؛ س۲: چون در نبرد؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(پ، آ: چندین) ۲۵ـک، س۲ (نیز لن ـپ، لن۲، ب): بدو؛ متن =ل، س، ق (نیز و) ۲۶ـ(لن: ای) ۲۷ـ(لی: رفت)؛ بنداری (۱۸۴۴ـ۱۸۴۶): فدخل علیه بدالّة قربته. فلما وقعت عینه علیه أحس بالموت و علم بالحال فتضرع الیه ۲۸ـ(پ: گفت با وی) ۲۹ـ(لن: اگر)؛ ل در اینجا سرنویس دارد: کشتن مرد خونی آیین‌گشسب را ۳۰ـ(ق۲: تاجدار) ۳۱ـل، س، ق (نیز لی، آ): بدو ۳۲ـل: نیز هم روزگار؛ (و، ب: رزم و هم کارزار)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۸۴۷ـ۱۸۴۸): فلم یلتفت إلیه و استل سیفه و ضرب رقبته ۳۳ـل: بیرون ۳۴ـس، ق (نیز لی، ب): همه؛ (و: یکی)؛ متن =ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۳۵ـس: کشورش؛ بنداری (۱۸۴۹): و حمل رأسه، و خرج علی غرة من القوم ۳۶ـس (نیز لی، ب): رزم؛ بنداری (۱۸۵۰): قال الفردوسی: الملک و ذووه لا ینبغی أن یفارقهم السلاح أو حاملوه (بنداری ترجمهٔ این بیت را پس از بیت ۱۸۶۰ آورده است)

چن[1] از خونِ[2] آن کشته پدرام[3] شد[4] — همی‌تاخت تا پیشِ بهرام شد[4]!
بدو[5] گفت کاینک[6] سرِ دشمنت! — کجا[7] بد سگالیده[8] بد بر تنت!
که[9] با لشکر آمد[10] همی پیشِ تو — نبود[11] آگه از[12] رایِ[13] کم‌بیش تو!
بپرسید بهرام کین مرد کیست؟ — بدین[14] سر به گیتی که خواهد[15] گریست!
۱۸۵۵ بدو گفت کآیین‌گشسپ[16] سوار — که آمد به جنگ از درِ شهریار[17]
بدو گفت بهرام کین[18] پارسا[19] — بدآن[20] رفته بود[21] از درِ پادشا[19]،
که با شاه ما را دهد آشتی — به خواب‌اندرون سرّش برداشتی[22]؟
تو پادافرهی یابی اکنون[23] ز من — که بر تو بگریند زار[24] انجمن!
بفرمود داری زدن بر درش — نِظاره بر آن لشکر و کشورش[25]!
۱۸۶۰ نگون‌بخت را زنده بر دار کرد — دلِ مرد بدکار[26] بیدار[27] کرد!

سُواران که[28] آیین‌گشسبِ سُوار — بیاورده[29] بود[30] از درِ شهریار[31]،
چو کار سپهبَد به فرجام شد — ز لشکر[32] بسی پیشِ بهرام شد

۱ـل ـک، س۲ (نیز لن ـب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲ـ(آ: نام) ۳ـل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، لن۲، آ): بدنام؛ متن = س (نیز لی، و، ب) ۴ـ(ق۲: رفت)؛ بنداری (۱۸۵۱): و سار نحو بهرام فدخل علیه ۵ـس۲: همی ۶ـل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ): اینک؛ (لی، ل۳: کاینت)؛ متن = س (نیز و، ب) ۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـو، آ، ب): که او؛ متن = ل ۸ـ(لی: سگالنده)؛ لن۲ بیت‌های ۱۸۵۲ـ۱۹۲۷ را ندارد ۹ـس، ق (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، آ، ب): چو؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳) ۱۰ـل: آید ۱۱ـل، س (نیز ق۲، لی، ل، ل۳، و، ب): نبد؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، پ، آ) ۱۲ـ(لی: حاز>) ۱۳ـس، س۲ (نیز و): راز؛ ق: هر؛ ک: کار؛ (لی، ل۳، ب: راه)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، پ، آ)؛ بنداری (۱۸۵۲ـ۱۸۵۳): و قال: هذا رأس عدوّک الذی خرج لقتالک ۱۴ـک (نیز ق۲، پ، و، آ): برین ۱۵ـ(ل۳: باید) ۱۶ـل ـک، س۲ (نیز لن ـل۳، آ، ب): آیین‌گشسب؛ متن = (پ، و) ۱۷ـ(ل۳: کارزار؛ ق۲: بر شهریار؛ پ: با تو سگالیده بد کارزار؛ آ: بیاورده بود از در شهریار) ۱۸ـق: کین شیردل ۱۹ـ(و: نامدار ـشهریار) ۲۰ـس: بدین ۲۱ـ(ق۲: بد)؛ آ بیت‌های ۱۸۵۶ـ۱۸۶۰ را ندارد ۲۲ـس۲: برگاشتی؛ بنداری (۱۸۵۴ـ۱۸۵۷): فأنکر بهرام فعله و لم یستحسنه و قال: إنه لم یکن قد خرج إلا لإصلاح الحال بینی و بین الملک ۲۳ـل: بادافره یابی اکنون؛ س، ق، س۲ (نیز لی، و، ب): بادافره این بیابی؛ (لن: پاداش یابی هم‌اکنون)؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۳، پ) ۲۴ـق، س۲: این؛ س (نیز لن، لی، پ، و، ب): بگرید بزار؛ (ل۳: بگرید بدان)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۲۵ـس، ق، س۲ (نیز لی، و، ب): برو (لی: بدو) بر همه (ق: شده) لشکرش (س۲: کشورش)؛ ک (نیز لن، پ): برو (ک: بدو) کشور و لشکرش؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳ (پس از تصحیح **برو به بران**) ۲۶ـک: بیگانه؛ س۲: خون‌ریز؛ (لن، ل۳، پ: بی‌کار؛ ق۲: بدرای)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، پ، و) ۲۷ـ(و: بی‌کار)؛ بنداری (۱۸۵۸ـ۱۸۶۰): فأمر به فصلب فی الحال ۲۸ـ(ل۳، پ: حگه>)؛ ک: سوارانک؛ (آ: بدو گفت)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، ب) ۲۹ـ(ل۳، پ: که آورده) ۳۰ـ(ق۲: بد)

۳۱ـ(لن: کارزار)؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ل۳ به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

سواران آیین‌گشسپ آن زمان — که بودند با او کهان و مهان

۳۲ـس، ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، آ، ب): مردم؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳)؛ بنداری (۱۸۶۱ـ۱۸۶۲): قال: و أما العساکر الذین کانوا معه فإنهم لما قتل الإصبهبذ تبدّد شملهم، و تفرّق جمعهم. فاستأمن طائفة الی بهرام

گروهی سُوی خسرو آمد[1] ز[2] راه — تنی چند رفتند[3] نزدیکِ شاه
چُنان شد[4] که از[5] بی‌شبانی رمه — پراگنده گردد به[6] روزِ دمه!

۱۸۶۵ چن[7] آگاهی آمد برِ[8] شهریار — از[9] آیین‌گشسپ[10] آن گوِ[11] نامدار،
ز تنگی[12] درِ[13] بار دادن ببست — ندیدش کسی نیز با مَی[14] به دست!
برآمد از[15] آرام و از[16] خورد و خواب — همی‌بود با دیدگانِ پرآب[17]!
به در[18] بر سَخُن رفت چندی[19] ز شاه — که پرده فروهشت از[20] بارگاه،
یکی گفت: بهرام شد جنگ‌جوی — به تختِ بزرگی نهاده‌ست روی[21]،
۱۸۷۰ دگر[22] گفت: خسرو از[23] آزار شاه — همی سوی ایران گذارد سپاه
بماندند ازآن[24] کار گُردان[25] شگفت — همی هر کسی رای[26] دیگر گرفت
چن از[27] طیسفون[28] برشد این[29] گفت‌وگوی[30] — از آن پادشاهی بشد رنگ‌وبوی[30]!
سرِ[31] بندگان شد پر[32] از درد و کین — گزیدند نفرینش بر[33] آفرین!

۱ـس۲: شدند پیش خسرو ۲ـک: به ۳ـس۲: گروهی برفتند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل به جای این بیت، بیت زیر را آورده است:

بسی نیز نزدیک خسرو شدند — به مردانگی در جهان نو شدند

ق۲ از این بیت دو بیت زیر را ساخته که نخستین بیت را پس از بیت ۱۸۶۲ و دومی را پس از بیت ۱۸۶۱ آورده است:

تنی چند رفتند نزدیک شاه (=۱۸۶۳ب) — گروهی به هر سوی بی‌راه و راه
بسی نیز نزدیک خسرو شدند (=۱۸۶۳آ) — پر از غم دل و دست بر سر شدند

بنداری (۱۸۶۳): و توجه طائفة نحو مخیم برویز بآذربیجان، و رجع الباقون الی حضرة هرمزد ۴ـ(و: بد) ۵ـ(آ: حاز>) ۶ـ(ل۳: گردند) ۷ـل ـک، س۲ (نیز لن ـو، آ، ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۸ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، آ، ب): سوی؛ متن = ل (نیز ل۳) ۹ـل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، ب): ز؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لی، آ) ۱۰ـک: آذرگشسب ۱۱ـل: آنک بد؛ در اینجا ک سرنویس دارد: آگاهی یافتن هرمز از کشتن آیین ۱۲ـ(آ: نیکی (!))؛ س، ق، ک (نیز لی، ل۳، پ، و، ب): از انده؛ س۲: ز انده؛ متن = ل (نیز لن، ق۲) ۱۳ـ(لن: ره) ۱۴ـس۲: جامی ۱۵ـل، س، ق، س۲ (نیز لن، ل۳، آ، ب): ز؛ متن = ک (نیز ق۲، لی، پ، و) ۱۶ـل، ق (نیز لن، آ): ز؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲ ـو، ب) ۱۷ـس، ق، ک (نیز لن ـپ، آ، ب): ز آب؛ س۲: دیدگانی پر آب؛ متن = ل (نیز و، ب)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده است:

ز هر سو ز دشمن پر (ق۲: ز) انبوه بود — ز پرویز و بهرام بستوه بود

۱۸ـل: بدین؛ ق: بدو؛ متن ← ۱۹ـ(لن: به درگاه چندی سخن بد)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲ ـو، آ، ب) ۲۰ـس۲ (نیز ل۳): بر؛ ق: فروهشتش از؛ س: ز پرده فروهشت آن؛ ک (نیز ق۲، و): ز پرده فروهشتش از (ق۲، و: حاز>)؛ (لن: فروهشتن پرده از)؛ متن = ل (نیز پ)؛ لی، آ، ب از ۱۸۶۸آ و ۱۸۷۰ب یک بیت ساخته و ۱۸۶۸ب ـ ۱۸۷۰آ را انداخته‌اند؛ س۲ بیت‌های ۱۸۶۸ـ۱۸۷۵ را به هم ریخته است: ۱۸۷۳، ۱۸۷۴، ۱۸۷۵، ۱۸۶۸، ۱۸۶۹، ۱۸۷۲ (بیت‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱ را ندارد) ۲۱ـپ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۲ـق (نیز و): یکی ۲۳ـل، ق، ک (نیز لن، ل۳، و)؛ ز؛ متن = س (نیز ق۲، ل۳)؛ س۲ این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۴ـل: بماند اندران ۲۵ـق (نیز لن): گردون؛ (ل۳: کارکرد؛ آ: گردان ازان در)؛ متن = ل، س، ک (نیز ق۲، پ، و) ۲۶ـک: راه؛ لی، ب این بیت را ندارند ۲۷ـل، س۲: چو در؛ س، ق، ک (نیز لن ـو، آ، ب): چو از؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۸ـل، ق (نیز ق۲، ل۳): طیفسون؛ (آ: طیسقون)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، آ، ب) ۲۹ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، آ): آن؛ متن = ل، ق (نیز لی، ل۳، و، ب) ۳۰ـ(لی، و، آ: گو ـبو) ۳۱ـس۲: سوی ۳۲ـل: پر شد ۳۳ـس، ق (نیز و، آ، ب): نفرین بی؛ ک (نیز لن، ق۲): نفرین ابر؛ س۲ (نیز ل۳): نفرین زان؛ (پ: گزین نفرین پس از (وزن درست نیست))؛ متن = ل؛ لی این بیت را ندارد

سپاه اندکی بُد[1] به درگاه بر — جهان تنگ شد بر دلِ شاه بر!
۱۸۷۵ به بندوی و گُستَهم شد[2] آگهی — که تیره شد آن فرّ[3] شاهنشهی،
همه بستگان[4] بند برداشتند[5]؛ — یکی را برآن[6] کار[7] بگماشتند[8]،
که آن[9] آگهی بازجوید که چیست[10] — ز جنگ‌آوران بر درِ شاه کیست[10]
ز کارِ زمانه چن[11] آگه شدند — ز فرمان بگشتند و بی‌ره شدند،
شکستند زندان و برشد خروش — برآنسان که هامون برآید[12] به جوش!
۱۸۸۰ به شهراندرون هرک[13] بد لشکری — بماندند بیچاره زآن داوری[14]!
همی‌رفت گُستَهم و بندوی[15] پیش[16] — زره‌دار با لشکر و سازِ خویش[16]،
یکایک ز دیده بشستند شرم — ـسُواران[17] به درگاه رفتند گرم[18]!
ز[19] بازار پیشِ سپاه[20] آمدند — دلاور[21] به درگاهِ شاه[22] آمدند[23]ـ:
که گر[24] گشت خواهید[25] با ما[26] یکی — مجویید آزرمِ[27] شاه اندکی!

۱ـس، ق، ک، س[2] (نیز لی، پ، و، آ، ب): شد؛ (لن: سپاهی بسی شد؛ ل[3]: سپاهی بشد کم)؛ متن = ل (نیز ق[2])؛ ک، ق[2] پس از این بیت افزوده‌اند:

ک: بنزدیک بهرام بهری شدند — دگر بهره نزدیک خسرو بدند
ق[2]: بسی نامور نزد بهرام شد — وزان کار بهرام بدنام شد
برآورد هر جای آواز تیز — که شاه جهانست خسروپریز (!)

بنداری (۱۸۶۴ـ۱۸۷۴): فلما علم بذلک عظم علیه، و قعد فی مصابه بصاحب حربه، و أغلق أبوابه، و أطال حجابه حتی وقعت الأراجیف فی المدینة ۲ـس، ق، س[2] (نیز لن ـو، آ، ب): رفت؛ متن = ل، ک ۳ـک (نیز لن، ل[3]، پ): تخت؛ س[2]: آئین؛ متن = ل، س، ق (نیز ق[2]، لی، و، آ، ب) ۴ـق: بسته را؛ (لی، آ: بندگان)؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، و، ب) ۵ـل: بسته بگذاشتند (حرف یکم واژهٔ پسین بی‌نقطه) ۶ـس، ق، ک (نیز لن، لی، پ، و، ب): بدان؛ س[2]: ازان؛ (ق[2]: بر)؛ متن = ل (نیز آ) ۷ـق: بند ۸ـق (نیز پ): بگذاشتند (در ق حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی: نگذاشتند)؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، و، آ، ب)؛ ل[3] بیت‌های ۱۸۷۶ـ۱۸۷۸ را ندارد ۹ـس[2] (نیز پ): این؛ ل: کزان؛ (لن: بان)؛ متن = ل، س (نیز ق[2]، لی، و، آ، ب) ۱۰ـس[2]: کیست ـ چیست؛ ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۱۱ـل، س، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، آ): چو؛ متن تصحیح قیاسی است؛ لی، و، ب این بیت را ندارد ۱۲ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن، لی، پ، ب): برآمد؛ (و: درامد)؛ متن = ل (نیز ق[2]، ل[3]، آ) ۱۳ـس، ق، ک، س[2] (نیز لن ـو، آ، ب): هر که؛ متن = ل ۱۴ـس، ق، س[2] (نیز لن، لی ـو، ب): از هر دری؛ متن = ل، ک (نیز ق[2]، آ) ۱۵ـس، ق، س[2] (نیز لی، ل[3]، پ، و، ب): بندوی و (س[2]: <و>) گستهم؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق[2]، آ) ۱۶ـ(آ: شیر ـ و تیر)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

برآورده هرجای آواز تیر — که شاهستمان خسرو پرویز
جوان دولتست و ستنبه جوان — نخواهیم ازین شاه تیره‌روان

۱۷ـس[2] (نیز ل[3]): دلاور ۱۸ـس، س[2] (نیز لی، ب): نرم؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، و، آ) ۱۹ـ(پ، آ: به) ۲۰ـس (نیز لی، ب): نزدیک شاه؛ ق: نزد سپاه؛ (آ: بازارگانی سپاه)؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، و) ۲۱ـس[2]: سواران ۲۲ـس: بدان بارگاه ۲۳ـک، ق[2] پس از این بیت افزوده‌اند:

پس آنگه چنین گفت گستهم گرد — به لشکر که این (ک: کین) خوار نتوان شمرد

۲۴ـک: اگر ۲۵ـل: خواهد ۲۶ـک: ما را ۲۷ـ(لی: بجوئید از رزم؛ آ: بجوئید آزرم)

۱۸۸۵ اگر[1] بست خواهید یک‌یک[2] میان — به کینِ[3] بزرگانِ ایرانیان،
که هرمز بکشتستشان بی‌گناه[4] — ازین[5] پس مر او[6] را مخوانید[7] شاه!
به پادافره او[8] بیازید[9] دست! — برو[10] بر کنید آبِ ایران[11] کَبَست[12]!
شما را بوُیم[13] اندرین پیشرَوْ — نشانیم بر گاهِ او[14] شاهِ نَوْ!
وُگر هیچ سستی[15] کنید اندرین — شما را سپاریم[16] ایران‌زمین!
۱۸۹۰ یکی گوشه‌یی بس کنیم[17] از جهان — به یک‌سو خرامیم با[18] همرهان!

گفتار اندر کور گردانیدن ایرانیان هرمزشاه را[19]

به گفتارِ گُستَهم یکسر سپاه — گرفتند نفرین بر[20] آرامِ شاه!
که هرگز مبادا چُنین تاجور — کجا[21] دست یازد[22] به خونِ پسر!
به گفتار چون شوخ شد لشکرش — هم‌آنگه زدند آتش اندر درش!
شدند اندر ایوانِ شاهنشهی — بنزدیکِ آن تختِ با فرّهی[23]!
۱۸۹۵ چو تاج از سرِ[24] شاه برداشتند — ز تختش نگونسار برگاشتند[25]،
نهادند پس داغ بر چشمِ شاه؛ — شد آنگاه چون[26] شمعِ رخشان سیاه[27]،

۱ـک: وگر ۲ـ(ل[3]: یکسر) ۳ـ(ل[3]: خون)؛ ل، پ این بیت و ق بیت‌های ۱۸۸۵ـ۱۸۸۷ را ندارند؛ این بیت در س، ک، س[2]، لن ـل[3]، و، آ، ب آمده است ۴ـل: بگشتست از رای و راه؛ س (نیز لن، ق[2]، و، آ): بکشتست (س: بکشتیم) بر بی‌گناه؛ س[2] (نیز ل[3]): کشتست هرمزد بر (ل[3]: هرمز ابر) بی‌گناه؛ (لی، ب: خسرو بکشتند بر بی‌گناه (!))؛ متن = ک ۵ـ(لن، لی: ازان؛ و: وزین) ۶ـک (نیز لن): چنو؛ س[2]: که او؛ (لی، ل[3]: کس)؛ متن = ل، س، ق (نیز ق[2]، آ، ب) ۷ـس (نیز ب): نخواهیم؛ (لن: نخوانید؛ لی: نخوانیم)؛ متن = ل، ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ)؛ پ از این بیت، دو بیت زیر را ساخته است:

که هرمز بکشتست بر بی‌گناه — بسی پارسا از پی تاج و گاه
هر آنکس که دارید آیین و راه — ازین‌پس مر او را مخوانید شاه

۸ـس، ک، س[2] (نیز ق[2] ـو، آ، ب): آن؛ (لن: یاد بزرگان)؛ متن = ل ۹ـ(لن: گشائید) ۱۰ـ(لی: بدو) ۱۱ـس[2]: کنید آب ایران برو بر ۱۲ـ(لی: کشست؛ ب: کشسب) ۱۳ـس، ق: بوم؛ س[2] (نیز ق[2]، ب): بود؛ متن = ل، ک (نیز لن، لی، ل[3]، پ، آ) ۱۴ـک (نیز ق[2]، آ): بر؛ (ب: آن)؛ متن = ل، س، ق، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، پ)؛ و این بیت را ندارد؛ این بیت در دوازده دستنویس دیگر آمده است ۱۵ـل: پستی ۱۶ـ(ق[2]: بسازیم) ۱۷ـس[2] (نیز ق[2]، لی): کنم ۱۸ـس (نیز لی): بی ۱۹ـق: میل کشیدن بندوی و گستهم بر چشم هرمز شاه؛ ک: داستان سبب کشتن هرمز؛ متن = س؛ ل، س[2] سرنویس ندارند ۲۰ـل (نیز لی): به؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـس (نیز لی، ب): که وی؛ ق، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، و): که او؛ متن = ل (نیز آ) ۲۲ـ(لی: سازد)؛ بنداری (۱۸۷۵ـ۱۸۹۲): و بلغ الخبر الی المحبوسین فکسروا الأقیاد، و خرجوا. و خرج گُستَهم و بندویَه، و تبعهما عوام البلد و أوباشهم، و نادوا بشعار برویز ۲۳ـک، س[2]، لن، ل[3]، پ، و، آ این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، س، ق، ق[2]، لی، ب آمده است ۲۴ـ(آ: بر) ۲۵ـ(لن، پ: درکاشتند؛ آ: بگذاشتند؛ ق[2]: نگون اندر انداختند)؛ متن = ل ـک، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، ب)؛ در آ این لت با ۱۸۹۷ب پس و پیش شده است؛ بنداری (۱۸۹۳ـ۱۸۹۵): و هجموا علی هرمز، و دخلوا علیه، و نکسوه من التخت ۲۶ـل: آن؛ ک: <چون>؛ متن ← ۲۷ـس (نیز لن، لی، و، آ، ب): آن شمع رخشان همانگه سیاه (لی: ز راه)؛ س[2]: آن ماه‌رخسار چون شمع تباه؛ متن = ق (نیز ق[2]، ل[3]، پ)؛ ل[3] بیت‌های ۱۸۹۶ـ۱۹۰۱ را به هم ریخته است: ۱۸۹۸، ۱۹۰۱، ۱۸۹۹، ۱۹۰۰، ۱۸۹۶، ۱۸۹۷؛ آ بیت‌های ۱۸۹۶ـ۱۸۹۸ را به هم ریخته است: ۱۸۹۸، ۱۸۹۷، ۱۸۹۶

ورا همچُنان[1] زنده بگذاشتند — به[2] گنج آنچ بُد خوار[3] برداشتند[4]!

چُنین‌ست کردارِ[5] چرخِ بلند — دل اندر سرایِ سپنجی مبند[6]!
گهی گنج بینیم[7] ازو، گاه رنج[8] — سرآید به مابر سرای[9] سپنج!
۱۹۰۰ اگر صد[10] بود[11] سال اگر صد[12] هزار — گذشت آن[13] سَخُن[14] کآمد[15] اندر شمار!
کسی کو خریدار[16] نیکی[17] شود[18] — نگوید بدی تا بدی[19] نشنود!

چو گُستَهم و بندوی باذرگشسپ[20] — فگندند[21] مردی سبک بر[22] سه[23] اسپ،
که در شب بنزدیکِ خسرَوْ شود[24] — از[25] ایران به آگاهی[26] نَوْ شود[24]
فرستاده آمد برِ شاهِ نَوْ[27] — گذشته شبِ تیره[28] از ماهِ نَوْ
۱۹۰۵ از[29] آشوبِ بغداد گفت آنچ[30] دید — جوان[31] شد چو برگ گلِ[32] شنبلید!

۱ـ(پ: همچنین) ۲ـ(ق۲، پ: ز) ۳ـ(ب: پاک)؛ س (نیز لی، پ): آنچه بد پاک؛ ک (نیز و، آ): آنچه بد خوار؛ س۲: همه گنج شاهیش؛ متن =ل، ق (نیز لن، ق۲، ل۳) ۴ـ(و، آ: پنداشتند)؛ در آلت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ س، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

جهانا ندانم چرائی چنین — همیشه تو از مرد دانا به کین
یکی را دهی تاج (لی: تخت) شاهی و ناز — دگر پیشش آری تو گُرم و نیاز (لی: گداز)
یکی را دهی تاج و تخت کیان — همش تو (لی: نو) کنی آرزومند نان
یکی بی‌هنر برنشانی به تخت — کمر بر میان پیشِ او (ب: آن) تیره‌بخت
(س: نیکبخت؛ لی: نیز بخت)
5 یکی باهنر زیر چاه آوری — یکی بی‌هنر را به گاه آوری
یکی مرد دانای پرهیزگار — کنی در کف ابلهی زار و خوار

بنداری (۱۸۹۶ـ۱۸۹۷): ثم کحلوا عینیه و فجعوه بکریمتیه و حبسوه ۵ـس۲ (نیز و): آئین ۶ـس (نیز لی، ب): زندگانی بر او پرگزند؛ ق: زندگانیش ناسودمند؛ متن =ده دستنویس دیگر ۷ـل: بینم؛ ل۲ (نیز لن، ل۳، آ: یابیم)؛ ق: رنج بینم؛ (ق۲: رنج بینی؛ پ: چند با بیم)؛ متن =ک ۸ـق (نیز ق۲): گنج؛ متن =ل، ک (نیز لن، ل۳، پ، آ) ۹ـق: بآخر شود این سرای؛ ک، ل۲ (نیز لن ـ پ، آ): پس از رنج (ل۲، لن: گنج؛ پ: بیم) رفتن ز (آ: به) جای؛ (ق۲: نمانی به نیک و بد اندر؛ ل۳: پس از گنج رنج سرای)؛ متن =ل؛ س، س۲، لی، و، ب این بیت را ندارند؛ این بیت در ل، ق، ک، ل۲، لن، ق۲، ل۳، پ، آ آمده است ۱۰ـ(ق۲: ده) ۱۱ـس: بوی ۱۲ـ(ق۲: ده) ۱۳ـ(و: این) ۱۴ـس۲: <سخن> ۱۵ـل: آید ۱۶ـس (نیز ب): به دیدار ۱۷ـل، س۲: نیکو ۱۸ـس۲: بود ۱۹ـس۲: ایچ و هم؛ ل: سخن تا بدی؛ (ق۲: سخن بد که بد)؛ متن =س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، ب)؛ ق، آ این بیت و لی این بیت و بیت سپسین را ندارند؛ بنداری بیت‌های ۱۸۹۸ـ۱۹۰۱ را ترجمه نکرده است ۲۰ـل: <به> آذرکشسب؛ ک (نیز ق۲): و آذرکشسب؛ س۲: بندوی کستهم باذرکشسب؛ س، ق (نیز و، ب): همانکاه کستهم باذرکشسب (ق: و آذرکشسب)؛ متن =(لن، ل۳ (بندو <ی>)، پ)؛ آبه جای این لت آورده است: وزان روزن کشته آیین‌کشسب (!) ۲۱ـس ـس۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ): برافکند؛ متن =ل (نیز ق۲) ۲۲ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، آ): با؛ متن =ل، س، ق (نیز ل۳، پ، و، ب)؛ در ق۲ این لت پس از واژهٔ مردی خوانا نیست ۲۳ـس ـل۲ (نیز لن، و، آ، ب): دو؛ متن =ل، س۲ (نیز ل۳، پ) ۲۴ـک (نیز لی): شدند ۲۵ـس۲ (نیز و): ز ۲۶ـق: کهن موبدی زی شه ۲۷ـ(ل۳: نَوْ) ۲۸ـک: شبی نیز؛ ل۲ (نیز لن): شبی تیره؛ (ق۲: ز شب تیره؛ و: دو بهره بد؛ پ: گذشتی شبی تیره)؛ متن =ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۲۹ـل (نیز ق۲، ل۳، پ): ز؛ متن =س ـل۲ (نیز لن، لی، و، آ، ب) ۳۰ـک (نیز لی، ل۳، پ، و، آ، ب): آنچه؛ متن =ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲) ۳۱ـل۲: جوآن ۳۲ـ(ل۳: گل و؛ ق۲: گلبرگ چون)؛ س، ق (نیز لی، آ، ب): به رنگ گل؛ س۲: رخش گشت همچون گل؛ متن =ل، ک (نیز لن، پ، و)

چُنین گفت کان کو[1] ز راهِ خرد — به[2] تیزی ز[3] بی‌دانشی بگذرد[4]،
نترسد[5] ز کردارِ چرخِ بلند — شود زندگانیش ناسودمند!
گر این[6] بد که گفتی[7] خَوش[8] آمد مرا[9] — خَور و خواب[10] در آتش آمد مرا[11]!
ولیکن پدر چون به خون آخت[12] دست — از[13] ایران نکردم سرایِ[14] نشست!
۱۹۱۰ هم[15] او را کنون چون یکی بنده‌ام — سَخُن هرچ[16] گوید نیوشنده‌ام!
هم اندرزمان داغ‌دل با سپاه — بکردارِ آتش بیامد[17] ز[18] راه!
سپاهی بد[19] از بردع و اردبیل[20] — همی‌رفت با نامور خیل‌خیل!
از[21] ارمینیه نیز چندی سپاه — همی‌تاخت چون باد با پورِ شاه[22]!

چن[23] آمد به بغداد ازو[24] آگهی — که آمد خریدارِ تختِ مهی،
۱۹۱۵ همه شهر از آگاهی[25] آرام یافت — جهانجوی[26] از آرامشان[27] کام یافت!
پذیره شدندش بزرگانِ[28] شهر — کسی را که از مهتری[29] بود بهر
نهادند بر[30] پیشگه تختِ عاج — همان طوقِ زرّین[31] و پرمایه‌تاج

۱ـل: هرکو؛ ق (نیز لن): آن کو؛ (آ: کاکنون)؛ متن =س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، و، ب) ۲ـس۲: ز ۳ـس، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و): و؛ متن =ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، لی، آ، ب) ۴ـل: بنگرد ۵ـل: سرسد (بی‌نقطه)؛ ک (نیز ق۲، و): بترسد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی، آ: بترسد)؛ در س۲ این بیت دو بار نوشته شده است ۶ـل، ق: ازین؛ ک (نیز ق۲، ل۳، و، آ): کزین؛ متن =س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، ب): کرین ۷ـس (نیز ب): گویی ۸ـ(ق۲: بد) ۹ـق: آید ورا؛ (ل۳، پ، ب: آید مرا) ۱۰ـک: آب ۱۱ـق: آید ورا؛ (ل۳، پ، ب: آید (آ: <آید>) مرا)؛ س۲: ما شد در آتش مرا؛ متن =ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و) ۱۲ـس۲ (نیز ل۳): تاخت (در ل۳ زیر حرف یکم نیز یک نقطه دارد)؛ (لن: باخت (حرف یکم بی‌نقطه)؛ پ: باخت)؛ ل۲: دست شست؛ ک: به خون پدر یافت (!)؛ متن =ل، س، ق (نیز ق۲، لی، پ، ب): در؛ س۲ (نیز و): به؛ متن =ل، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، آ) ۱۴ـ(ق۲: بر آتش) ۱۵ـ(آ: من) ۱۶ـس ـس۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ): هر چه؛ متن =ل؛ لی، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۹۰۲ـ۱۹۱۰) و أنهی الخبر بذلک الی برویز ۱۷ـس، ک (نیز لی، ب): برامد؛ متن =ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ) ۱۸ـک: به؛ س۲، و از ۱۹۱۱آ و ۱۹۱۳ب یک بیت ساخته و ۱۹۱۱ب ـ۱۹۱۳آ را انداخته است ۱۹ـس، ل۲ (نیز لی، ب): بر ۲۰ـک (نیز لن، ق۲، لی): اردویل؛ متن =ل، س، ل۲ (نیز ل۳، پ، آ، ب) ق این بیت و بیت سپسین را ندارد ۲۱ـ(ل۳: ز) ۲۲ـ(پ: او به راه)؛ ل (نیز و): تا پیش شاه؛ متن =س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، آ)؛ ل۲، لی، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۹۱۱ـ۱۹۱۳): فطار بجناح الرکض و خرج من طریق أرمینیة موجع القلب بما جری علی أبیه حتی قرب من بغداد ۲۳ـل ـس۲ (نیز لن ـو، آ، ب): چو؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۴ـل: زو ۲۵ـل (نیز لن، ل۳): ز آگاهی؛ س۲: ازان آگهی؛ متن =س، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، آ، ب) ۲۶ـ(آ: جفاجوی) ۲۷ـ(لی: راستان؛ پ: رایشان)؛ ل: آرامش و؛ ل۲ (نیز لن، ل۳): ز آرامشان؛ متن =س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، و، آ، ب) ۲۸ـس۲: بزرگان پذیره شدندش ز ۲۹ـ(آ: مردمی)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

ز هر سو به ایوان شاه آمدند — ابا شاه نو داستانها زدند
ز هرگونه گفتند و خسرو شنید — به دل راه آنِ مهتران برگزید

۳۰ـ(ق۲، ل۳: در) ۳۱ـک: تخت با طوق؛ (آ: تخت زرّین؛ پ: نهادند هم طوق)؛ متن =یازده دستنویس دیگر

[به شهر اندرون رفت خسرو به[1] درد[2] — به نزد پدر رفت با بادِ سرد[2]!]

چه جویید[3] ازین[4] گنبدِ تیزگرد[5] — که هرگز نیاساید[6] از کارکرد!
یکی را همی تاجِ[7] شاهی دهد — یکی را به دریا به ماهی دهد!
یکی را برَهنه سر و پای و سفت[8] — نه آرام و[9] خواب[10] و نه جای نهفت[8]!
یکی را دهد نوشه و[11] شهد و شیر — بپوشد به دیبا و خزّ و[12] حریر!

۱ـل[2]: ز ۲ـ(ق[2]: بداد ـ سرد باد؛ ق[2] این بیت را پس از بیت ۱۹۲۶ آورده است؛ س[2]، ل‌ن، ل[3]، پ، و، آ این بیت را ندارند؛ ک به جای این بیت و ق[2] پس از این بیت، بیت‌های زیر را افزوده‌اند:

ک: که فرموده بودند بسیار شاه — پذیره بسی شاه بر پیشگاه
ق[2]: کنون پادشاهی پرویزشاه — بگویم که هستم بدین دستگاه

بیت ۱۹۱۸ تنها در ل، س، ق، ل[2]، لی، ب آمده است؛ س، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

همی‌گفت کای باب روشن‌روان — چرا کردی این نیکی اندر نهان
به خون بزرگان تو گشتی دلیر — چو اندر دمه گرگ و درّنده‌شیر
کنون بودنی بود و بود آنچ (ب: آنچه) بود — ترا (لی، ب: کنون) درد خوردن ندارد سود
چنینست کردار گردنده‌دهر — یکی (لی: گهی) زهر یابد (لی: یابی) یکی (لی: گهی) پای‌زهر
5 بگفت این و برخاست از پیش شاه — بیامد نشست از برِ تخت و گاه

بنداری (۱۹۱۵ـ۱۹۱۸): فسکن الناس و فرحوا بمقدمه فاستقبله أکابر البلد، و دخلوا به الی دار الملک، و زینوا له إیوان السلطنة، و نصبوا التخت، و علقوا التاج ۳ـس، ق، ل[2]، س[2] (نیز ل[3]، پ): گویم؛ ل[2] (نیز لی، و): گوئیم؛ (ق[2]: جویم)؛ متن = ل، ق (نیز لن، آ، ب) ۴ـل (نیز لی): زین ۵ـ(آ: لاجورد) ۶ـ(لی: نیاسایم)؛ لن، آ بیت‌های ۱۹۱۹ـ۱۹۲۶ را پس از بیت ۴۰۴۰ از پادشاهی خسروپرویز آورده‌اند. همچنین در همانجا، ک، ل[2]، لن، ق[2]، ل[3] همین بیت‌ها و س، لی بیت‌های ۱۹۱۹، ۱۹۲۴ـ۱۹۲۵ را با ناسازواری‌های اندکی از نو نوشته‌اند ۷ـک (نیز ق[2]، و): تخت؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س، ک، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

س، لی، ب: یکی را کند شاه (س: شاد و) پیروز (لی: فیروز) بخت — یکی را کند پرغم و تیره‌بخت
ک: یکی را برآرد بر ابر بلند — یکی را به خاک افکند مستمند

۸ـ(و: دست ـ نشست) ۹ـل، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، ب): <و>؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، آ) ۱۰ـس، ک، س[2] (نیز لن ـ ل[3]، و، آ، ب): خورد؛ متن = ل، ق، ل[2]؛ پ این بیت را ندارد ۱۱ـل (نیز لن، آ): نوشهٔ؛ ک (نیز ق[2]): نوشه از؛ س[2]: توشهٔ او دهد؛ متن = س، ق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، پ، و، ب)
۱۲ـل: دیبای چینی؛ (لن: خزّ و به دیبا؛ آ: یکی را بپوشد به خزّ و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

یکی را کند شاه بر انجمن — یکی را بمیرد ندارد کفن
یکی را ز فرزند باشد به رنج — نه او را بود پوشش (ب: کوشش) و ساز (لی: ساز و) گنج
یکی را به صد گنج گویا (لی، ب: جویا) به سر — نباشد (لی: نیابد) همی زاختر نیک بر

س، ب پس از بیت‌های بالا باز هم افزوده‌اند:

یکی را بمیرد همی زانجمن — بود زرّ و یاقوت (ب: تابوت) و دیبا کفن
یکی را بمیرد ندارد کفن — نگیرد کسی یاد ازو خوش... (؟)
یکی بی‌هنر را کند شهریار — بزرگ و بلنداختر و کامکار
یکی پر (ب: بی) هنرمرد دانش‌پذیر — بود در کف مرد دانا اسیر

سرانجام هر دو به خاک اندرند[1] — به تاریک[2] دامِ هلاک اندرند[1]!
اگر خود نزادی خردمندمرد — ندیدی ز گیتی همی[3] گرم و سرد[4]!
۱۹۲۵ ندیدی جهان از بنه به بُدی! — اگر که بدی مرد، اگر[5] مه بُدی!

کنون رنج در کار[6] خسرَوْ بریم — به خواننده آگاهی[7] نَوْ بریم

۱ـل: اندرست ۲ـل (نیز پ): تارک به؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـل: <همی>؛ ق: چنین؛ (لی، ب: بسی)؛ متن ← ۴ـک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، و، آ): نبودی ورا (ک: مرا) روز ننگ و نبرد؛ متن = س؛ ل[2] این بیت را ندارد ۵ـس[2]: و ار؛ در ب لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ق[2]، پ پس از این بیت افزوده‌اند:

ق[2]: یکی را برآرد به چرخ بلند — یکی را کند خوار و زار و نژند
یکی را به نانی جگر خون کند — نداند کسی رازگو چون کند
پ: که گیتی نیرزد به بودن‌همی — به کارش نه دوستی بسودن همی

۶ـ(ل[3]: دست در رنج) ۷ـک: بر آگهی؛ ق، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]): خوانندگان آگهی؛ (و: خواهندگان آگهی؛ آ: جوینده آگاهی)؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، پ، ب)؛ س، ک، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند (س بیت دوم را پس از بیت ۱۹۲۵ افزوده است):

س، لی، ب: سخن‌های هرمز چو آمد به بن — ز خسرو گشاییم اکنون سخن
کنون زین‌سپس کار خسرو بود — بگویم که پیکار او نو بود
ک: وزانجا بیامد سوی تخت زر — برو آفرین‌خوان سپه سربسر

فهرست‌ها

فهرست نام کسان

آذرگشسب (ایزد) ـ نوشین‌روان ۲۱۵، ۴۱۸۱ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۸۰پ، ۸۰۷، ۸۵۰پ، ۱۳۴۷

آرش ـ نوشین‌روان ۲۴۸

آزادسرو ـ نوشین‌روان ۱۰۰۴

آفریدون (نیز ← فریدون) ـ قباد ۱۸۲، ۱۸۳ نوشین‌روان ۳۲۵

آهرمن ـ نوشین‌روان ۲۳۷، ۷۸۰، ۸۷۵، ۸۸۵، ۱۱۴۲، ۱۵۲۰، ۱۶۶۶، ۱۸۶۵، ۲۴۳۵، ۲۴۵۵، ۲۴۸۰، ۲۴۹۶، ۳۸۲۳، ۳۸۴۷، ۴۳۲۳ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۵۳، ۷۹۴، ۱۳۹۱پ، ۱۷۶۸، ۱۷۸۳

آیین‌گشسپ ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۳۲۴، ۱۳۲۶، ۱۷۳۴، ۱۷۳۷، ۱۷۷۷، ۱۷۷۹، ۱۷۹۰، ۱۷۹۲، ۱۷۹۷، ۱۸۰۴، ۱۸۱۰، ۱۸۱۹، ۱۸۴۲، ۱۸۵۵، ۱۸۶۱، ۱۸۶۵

ابوالفضل ← بوالفضل

ابوالقاسم (محمود غزنوی) ـ نوشین‌روان ۳۹۲۸

احمد (= محمد (ص)) ـ نوشین‌روان ۱۷۸پ

ارجاسپ ـ نوشین‌روان ۱۷۸۸، ۱۸۵۷، ۱۸۷۵، ۱۹۱۷، ۲۳۰۳، ۲۳۰۴ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۱۹، ۴۹۲، ۱۲۷۵، ۱۲۸۱، ۱۲۸۱پ

اردشیر[1] (= اردشیرِ بابکان) ـ نوشین‌روان ۳۹۰، ۳۹۲

اردشیر[2] (موبدِ موبدان) ـ بلاشِ پیروز ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۸پ نوشین‌روان ۱۳۸۳، ۱۸۴۳، ۱۹۰۸، ۲۰۰۵

استاد (← وستای) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۴پ

استادبرزین (← اشتادپیروز) ـ نوشین‌روان ۵۴۸پ

استادپیروز (← اشتادپیروز) ـ نوشین‌روان ۵۸۰پ

اسفندیار ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۲۲، ۴۹۱، ۱۶۹۷

اسقف ـ نوشین‌روان ۹۵۹، ۹۵۹پ (10)، ۴۱۵۱پ (3)

اسکندری (نیز ← اسکندر، سکندر) ـ نوشین‌روان ۵۰۰پ، ۴۲۸۴

اَشتادپیروز (نیز ← استادپیروز، استادبرزین، خراسای برزین) ـ نوشین‌روان ۵۴۸

افراسیاب ـ نوشین‌روان ۱۷۸۸، ۱۸۵۷، ۱۸۷۲، ۱۸۷۵، ۱۹۱۷، ۲۳۰۱ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۲۷۵

اندال (← ایراک) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۹۰پ

اورمزد ـ نوشین‌روان ۳۵۳۸

اَهرِمن (نیز ← اَهَرمن، اهریمن) ـ نوشین‌روان ۲۴۷۵

اهریمن ← اَهَرمن، اَهرِمن

ایراک (نیز ← اندال) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۹۰

ایزدگُشسپ[1] ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۸۰۶، ۸۱۶پ، ۱۰۶۲، ۱۱۱۳، ۱۲۹۱، ۱۳۰۰، ۱۴۲۴، ۱۴۲۷، ۱۴۲۹، ۱۵۷۰

ایزدگشسپ[۲] ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۶۷، ۷۲، ۷۵، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۷، ۱۰۶، ۱۷۸، ۴۶۲

بابک ـ نوشین‌روان ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۱

بادان (← باذان) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۳پ

باذانِ پیروز ـ پیروزِ یزدگرد ۳۸

باذان (نیز ← بادان) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۳

باطرون ـ نوشین‌روان ۴۱۹۵، ۴۲۸۳

بربر ـ نوشین‌روان ۱۷۴۰

بُرزمهر (در برخی دستنویس‌ها: بوزرجمهر) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۶۷، ۱۷۸

برزوی ـ نوشین‌روان ۳۳۸۱پ (8)، ۳۳۸۲پ، ۳۳۸۷، ۳۴۰۶پ (1، 6)، ۳۴۲۰، ۳۴۲۲، ۳۴۳۷، ۳۴۴۰، ۳۴۵۱، ۳۴۵۸، ۳۴۶۳، ۳۴۷۵، ۳۴۸۴، ۳۴۸۶، ۳۴۸۸پ، ۳۴۹۱، ۳۴۹۷

برزیجمهر ← بوزرجمهر

بُرزین ـ نوشین‌روان ۳۷۵۲، ۳۷۵۶

برموده ← پرموده

برهمن ـ نوشین‌روان ۲۷۸۲، ۲۷۸۹، ۳۴۱۲

بزموده ← پرموده

بژموده (پژموده ← پرموده)

بستوه (← نستوه) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۳۸پ

بطریق ـ نوشین‌روان ۸۹۵

بلاش (نیز ← یلاش، پلاش) ـ پیروزِ یزدگرد ۴۵، ۴۷، ۱۳۶ بلاشِ پیروز ۱، ۲۳، ۳۰، ۳۸، ۱۶۶پ، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۸۹پ

بلوچ (نیز ← بلوچی) ـ نوشین‌روان ۳۹۰، ۳۹۳

بلوچی ـ نوشین‌روان ۱۹۷۲، ۲۳۵۵

بلوچی (نیز ← بلوچ) ـ نوشین‌روان ۳۸۲، ۴۰۳، ۲۳۵۲

بنداگشسپ (نیز ← بیداگشسپ، پیداگشسپ) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۶۴، ۸۰۷، ۱۵۴۰، ۱۵۸۹، ۱۵۹۱

بندوی[۱] ـ قباد ۳۱۸

بندوی[۲] ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۷۴، ۱۸۷۵، ۱۸۸۱، ۱۹۰۲

بوالفتح ← بوالفضل

بوالفضل (محمد بلعمی؛ لی: بوالفتح) ـ نوشین‌روان ۳۵۰۵

بوزرجمهر (نیز ← برزیجمهر در لن، بنداری: بزرجمهر) ـ نوشین‌روان ۹۸۰پ، ۱۰۰۸، ۱۰۱۱، ۱۰۱۵، ۱۰۲۲، ۱۰۳۷پ، ۱۰۶۷، ۱۰۷۴، ۱۰۷۶پ، ۱۰۸۵، ۱۰۹۲پ، ۱۱۲۵، ۱۱۲۹، ۱۱۴۹، ۱۱۵۱، ۱۳۲۵پ، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۸۵، ۱۴۱۳، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۷، ۱۵۱۲، ۱۵۱۲پ، ۱۵۷۱، ۲۴۲۷، ۲۶۳۷، ۲۶۶۱، ۲۷۰۵، ۲۷۱۲، ۲۷۲۲، ۲۷۴۱، ۲۷۴۳پ، ۲۷۴۶، ۲۷۸۷، ۲۸۰۷، ۲۸۱۰، ۲۸۲۳، ۲۸۳۸، ۲۸۴۲، ۲۸۴۵، ۳۴۹۱، ۳۴۹۶، ۳۵۱۷، ۳۵۲۲، ۳۵۳۲، ۳۵۴۰، ۳۵۴۶، ۳۵۴۹، ۳۵۶۳، ۳۵۷۳، ۳۵۹۱، ۳۵۹۸، ۳۶۱۶، ۳۶۱۷، ۳۶۳۰، ۳۶۳۵، ۳۶۳۹، ۳۶۵۰، ۳۶۵۶، ۳۶۶۴پ، ۳۶۹۳، ۴۲۰۷، ۴۲۱۱، ۴۲۱۶، ۴۲۲۹، ۴۳۴۵، ۴۳۵۷، ۴۳۶۷، ۴۳۹۴ هرمزدِ نوشین‌روان ۶۷پ، ۱۷۸پ (در متن: برزمهر)

بهرام[۱] (نیز ← بهرامِ گور، بهرامِ یل) ـ پیروزِ یزدگرد ۷۱، ۷۹، ۸۸، ۱۰۲ بلاشِ پیروز ۵۰، ۵۳، ۱۲۵

بهرام[۲] (نیز ← بهرامِ بهرام، چوبین، چوبینه) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۸پ، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۴۸، ۵۷۴، ۵۷۸، ۵۷۹پ، ۵۸۵،

۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۹، ۶۰۴، ۶۲۷، ۶۳۲، ۶۴۷، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۷۴، ۶۸۸، ۶۹۴، ۷۰۸، ۷۷۸پ، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۹۴، ۷۹۷، ۸۱۶پ، ۸۲۱، ۸۲۳، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۴۰، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۴پ، ۸۸۶، ۸۹۱پ، ۹۰۱، ۹۰۵، ۹۱۴، ۹۲۵، ۹۳۵، ۹۸۰، ۹۸۷پ، ۹۹۰، ۹۹۴، ۱۰۱۳، ۱۰۱۸، ۱۰۲۴، ۱۰۳۵، ۱۰۴۷، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۶، ۱۱۰۰، ۱۱۵۶، ۱۱۵۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۳، ۱۲۱۲، ۱۲۱۹، ۱۲۲۱، ۱۲۳۳، ۱۲۳۶، ۱۲۴۵، ۱۲۵۲، ۱۲۵۴، ۱۲۶۶، ۱۲۸۴، ۱۳۲۲پ، ۱۳۶۴، ۱۳۶۷، ۱۳۷۰، ۱۳۷۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۷، ۱۴۰۹، ۱۴۱۲، ۱۴۱۸، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۶، ۱۴۴۲، ۱۴۴۹، ۱۴۵۱، ۱۴۵۴، ۱۴۷۶، ۱۴۸۰، ۱۴۸۲، ۱۴۸۸، ۱۵۰۲، ۱۵۰۴، ۱۵۰۹، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷۲، ۱۵۶۱، ۱۵۷۷، ۱۵۹۷، ۱۶۰۹، ۱۶۱۸، ۱۶۵۸، ۱۶۸۱، ۱۶۸۵، ۱۶۸۷، ۱۶۹۱، ۱۷۰۲، ۱۷۰۸پ (6)، ۱۷۲۵پ، ۱۷۷۷، ۱۸۵۱، ۱۸۵۴، ۱۸۵۶، ۱۸۶۹، ۱۸۷۴۳پ

بهرامِ آذرمهان ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۶۳پ، ۱۹۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۱پ، ۲۲۴

بهرامِ بهرام[۱] (← بهرام، چوبینه، چوبین) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۰۳

بهرامِ بهرام[۲] (از سرداران بهرامِ چوبینه) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۵۸، ۹۱۸، ۹۲۱، ۹۲۵، ۱۵۴۰، ۱۵۸۴، ۱۵۸۶

بهرامِ‌گور ـ پیروزِ یزدگرد ۵۰، ۵۷، ۶۰ نوشین‌روان ۱۸۵۴، ۲۳۱۰

بهزاد ـ قباد ۳۱۸

بهمن[۱] (از مهتران زمان نوشین‌روان) ـ نوشین‌روان ۱۵۱۱

بهمن[۲] ـ نوشین‌روان ۳۸۴۳

بهمن[۳] (امشاسپند) ـ نوشین‌روان ۳۵۳۸

بیداگشسپ (← بنداگشسپ) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۶۴پ، ۸۰۷پ، ۱۵۴۰پ، ۱۵۸۹پ، ۱۵۹۱پ

بیورد (نیز ← پیروز[۳]) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۵

پرموده (نیز ← برموده، بژموده، بزموده) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۷۱۲، ۹۷۰، ۹۸۴، ۱۰۲۱، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۸، ۱۰۴۴، ۱۰۵۷، ۱۰۶۹، ۱۰۸۳، ۱۱۰۱، ۱۱۰۶، ۱۱۱۷، ۱۱۷۸، ۱۱۸۱، ۱۱۹۶، ۱۲۰۶، ۱۲۱۲، ۱۳۰۵، ۱۳۱۰، ۱۳۱۲، ۱۳۱۴، ۱۳۴۰، ۱۳۴۳، ۱۳۶۲، ۱۳۶۵، ۱۵۵۱، ۱۵۵۳، ۱۷۲۰

پرویز (نیز ← خسرو[۲]) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۱، ۱۶۸۱پ، ۱۷۲۵پ، ۱۷۳۷پ، ۱۷۵۶پ، ۱۹۱۸پ (2)

پرویزخسرو (← خسرو[۲]) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶۷۹

پلاش (← بلاش) ـ پیروزِ یزدگرد ۴۵پ، ۴۷پ، ۱۳۶پ بلاشِ پیروز ۱پ، ۲۳پ، ۳۰پ، ۳۸پ، ۱۷۲پ، ۱۷۵پ، ۱۸۵پ، ۱۸۹پ

پیداگشسپ (← بنداگشسپ) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۶۴پ، ۸۰۷پ، ۱۵۴۰پ، ۱۵۸۹پ، ۱۵۹۱پ

پیران (پیران ویسه) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۹۰پ

پیروز[۱] ـ یزدگردِ بهرامِ گور ۲۲ هرمزدِ یزدگرد ۲، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۸۴پ پیروزِ یزدگرد ۲۰، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۷پ، ۵۳، ۶۹، ۸۱، ۹۳، ۹۸،

۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۴ بلاشِ پیروز ۲۷، ۴۲، ۵۹، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۵۸، ۱۷۹ قباد ۳ نوشین‌روان ۹۰۵، ۹۲۶، ۹۳۴، ۹۴۰، ۱۸۶۸، ۲۳۱۲ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶۳۹

پیروز[۲] (از سرداران خسرو پرویز) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۳

پیروز[۳] (← بیورد) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۵پ

تاج (← ماخ) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۵پ

تازیان (نیز ← تازی) ـ نوشین‌روان ۴۵۰، ۴۷۹، ۹۷۶پ (1)، ۱۹۲۰ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۰۷، ۳۰۷پ

تازی (نیز ← تازیان) ـ قباد ۲۱۰ نوشین‌روان ۳۰۸، ۱۶۵۷، ۳۵۰۰، ۳۵۰۳، ۳۵۰۴ هرمزدِ نوشین‌روان ۹۰، ۸۸۵، ۸۹۱، ۱۳۰۲، ۱۳۵۴

ترسا ـ نوشین‌روان ۹۶۵، ۳۸۲۳

ترک (نیز ← ترکان) ـ پیروز یزدگرد ۵۱، ۵۸ بلاشِ پیروز ۱۲۶ نوشین‌روان ۳۲۰، ۸۴۸، ۱۸۴۷، ۱۸۴۸، ۱۸۴۹، ۱۸۶۲، ۲۲۹۲، ۲۳۱۷، ۲۳۹۷، ۲۴۰۷ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۸۲، ۲۲۱، ۲۲۱پ، ۳۱۰، ۳۸۳، ۹۲۴، ۹۲۶، ۹۷۳، ۱۰۵۰، ۱۰۹۱، ۱۵۵۱، ۱۶۷۶

ترکان (نیز ← ترک) ـ پیروز یزدگرد ۴۸، ۱۱۴ بلاش پیروز ۱۰۷، ۱۳۹، ۱۸۰ نوشین‌روان ۳۱۵، ۱۷۸۵، ۲۳۱۹ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۷۵، ۴۷۸، ۶۲۴، ۶۷۶پ، ۶۷۹پ، ۶۸۵، ۷۸۴، ۷۸۶، ۹۰۳، ۹۵۶، ۹۷۲، ۹۷۵، ۱۰۷۲، ۱۰۷۴، ۱۰۷۹، ۱۰۸۲، ۱۱۰۷، ۱۱۱۸، ۱۱۲۲، ۱۱۵۰، ۱۱۶۸، ۱۶۵۵

تگینان ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۱۲۰

تور ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۸۲۶

تهمتن (نیز ← رستم) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۵۲۰

جاثلیق ـ نوشین‌روان ۵۹۳، ۷۸۶، ۸۹۵، ۹۰۳، ۴۱۹۳

جاماسپ[۱] ـ قباد ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۹۱، ۱۹۸، ۱۹۹ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶۴۸پ

جاماسپ[۲] ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶۹۰

جم (جمشید) ـ نوشین‌روان ۳۸۴۱

جمشید ـ پیروزِ یزدگرد ۹ بلاشِ پیروز ۳۷ قباد ۳۷۶پ نوشین‌روان ۸۱۳پ

جمهور ـ نوشین‌روان ۲۸۵۰، ۲۸۵۵، ۲۸۶۳، ۲۸۷۳، ۲۸۸۴، ۲۹۲۲، ۲۹۳۴، ۲۹۶۳، ۳۰۱۲، ۳۰۲۳

جهود ـ نوشین‌روان ۹۱۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۶، ۱۶۱۳، ۱۶۱۹، ۱۶۳۴، ۱۶۵۲، ۱۶۵۲پ، ۱۶۸۹، ۱۶۹۱، ۱۶۹۴، ۱۷۰۰، ۱۷۰۵، ۱۷۱۶، ۳۸۲۳

چغانیش (← فغانیش[۲]) ـ نوشین‌روان ۱۹۱۱پ، ۱۸۳۶پ

چوبین (نیز ← بهرام[۲]) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۸۰

چوبینه (نیز ← بهرام[۲]) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۸۱، ۹۸۷پ، ۱۳۲۵، ۱۳۳۶

حمزه (← عمرو) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۹۳پ

حیدر (= علی (ع)) ـ نوشین‌روان ۱۷۸پ

حیدرِ هاشمی (علی (ع)) ـ نوشین‌روان ۱۷۹پ (8)

خاتون ـ نوشین‌روان ۲۱۶۰، ۲۱۶۳، ۲۱۷۷، ۲۱۸۸، ۲۱۹۳، ۲۲۱۸، ۲۲۲۰، ۲۲۲۲ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۶

خاقان ـ نوشین‌روان ۱۷۵۴، ۱۷۵۵، ۱۷۵۸، ۱۷۶۳، ۱۷۷۲، ۱۷۷۷، ۱۷۸۰، ۱۷۸۶، ۱۷۹۰، ۱۷۹۲، ۱۷۹۷، ۱۸۲۶، ۱۸۳۱، ۱۸۳۷،

۱۸۳۸، ۱۸۳۹، ۱۸۴۷، ۱۸۵۶، ۱۸۵۹، ۱۸۶۲، ۱۸۷۱، ۱۸۷۵، ۱۸۹۵، ۱۹۱۱، ۱۹۱۶، ۱۹۱۸، ۱۹۲۵، ۱۹۲۷، ۱۹۳۴، ۱۹۳۸، ۱۹۵۳، ۱۹۵۴، ۲۰۱۱، ۲۰۳۴، ۲۰۳۵، ۲۰۴۱، ۲۰۵۶، ۲۰۶۲، ۲۱۰۴، ۲۱۱۰، ۲۱۱۳، ۲۱۲۱، ۲۱۲۵، ۲۱۲۷، ۲۱۳۰، ۲۱۳۲، ۲۱۳۵، ۲۱۴۳، ۲۱۶۱، ۲۱۶۵، ۲۱۶۶، ۲۱۸۰، ۲۱۸۲، ۲۱۹۳، ۲۲۰۲، ۲۲۰۶، ۲۲۱۲، ۲۲۱۶، ۲۲۱۸، ۲۲۲۲، ۲۲۳۲، ۲۲۸۱، ۲۲۹۰، ۲۳۰۹، ۲۳۴۸، ۴۱۴۰، ۴۲۷۷ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۸۳، ۲۲۲، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۸۴، ۱۱۰۹، ۱۱۵۸، ۱۱۶۰، ۱۱۶۵، ۱۱۶۸، ۱۱۷۸، ۱۲۲۹، ۱۲۴۵، ۱۲۴۸، ۱۲۵۵، ۱۲۵۸، ۱۲۹۳، ۱۲۹۵، ۱۲۹۷، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲پ، ۱۳۰۴، ۱۳۱۵، ۱۳۳۷، ۱۳۴۲، ۱۳۴۶، ۱۳۵۵، ۱۳۵۸، ۱۳۶۲، ۱۳۶۴، ۱۳۶۶، ۱۳۷۰، ۱۳۸۴، ۱۷۰۳، ۱۷۰۷پ (3)، ۱۷۰۸پ (2، 7)

خُرّاد[۱] ـ قباد ۳۱۸

خُرّاد[۲] ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۳۳، ۳۳۶

خراسای برزین (← اشتاد پیروز) ـ نوشین‌روان ۵۴۸پ

خُرّادِ بُرزین ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۵۸۷، ۵۹۸، ۶۱۱پ، ۶۱۲، ۶۱۸، ۶۳۸، ۷۹۱، ۸۲۳، ۹۱۵، ۹۱۷، ۱۲۱۵، ۱۲۵۲، ۱۲۶۷، ۱۴۵۶، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۷۸، ۱۴۸۵، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۵۰۶پ، ۱۵۰۷، ۱۵۳۰

خرداد (← خُرّاد[۱]) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۳۳پ

خسرو پرویز ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۸۸۱پ

خسروپریز (؟) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۸۷۴پ

خسرو[۱] (نیز ← نوشین‌روان، کسری) ـ نوشین‌روان ۲۲۰، ۴۳۲، ۶۸۱، ۶۸۴، ۶۹۱، ۶۹۴، ۱۳۴۶، ۲۰۰۶، ۲۰۲۰، ۲۰۹۲، ۲۴۳۱، ۲۴۸۴، ۲۷۹۱، ۳۴۹۸، ۳۶۳۳

خسرو[۲] (خسرو پرویز؛ نیز ← پرویز) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۵۶، ۱۷۱۳، ۱۷۲۳، ۱۷۲۸، ۱۷۳۵، ۱۷۴۱، ۱۷۴۴پ، ۱۷۴۶، ۱۷۴۷، ۱۷۵۱، ۱۷۵۶، ۱۷۶۵، ۱۷۷۱پ، ۱۷۷۳، ۱۷۵۵، ۱۸۶۳، ۱۸۷۰، ۱۸۷۴پ، ۱۹۰۳، ۱۹۱۶پ، ۱۹۱۸، ۱۹۲۶، ۱۹۲۶پ (1، 2)

خوشنواز ـ پیروزِ یزدگرد ۵۸، ۵۹ (فرزند خاقان)، ۶۱، ۶۱پ، ۶۸، ۷۴، ۷۶، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۴پ، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۲ بلاشِ پیروز ۴۷، ۵۹، ۶۲، ۶۲پ، ۸۴، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰پ، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۸۲ قباد ۹۶، ۱۶۷ نوشین‌روان ۱۶۴، ۱۸۲۹، ۲۳۱۲

دادهرمزد ـ قباد ۳۰۵

رادفرخ (← زادفرخ) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۰۱پ

رام‌بُرزین ـ قباد ۳۶۷ نوشین‌روان ۸۸۲، ۸۹۳، ۸۹۹، ۹۳۸، ۹۵۸

رای ـ نوشین‌روان ۲۶۸۰، ۲۶۸۱، ۲۶۸۱۲پ، ۲۶۸۳، ۲۷۱۰، ۲۷۱۷، ۲۷۲۱، ۲۷۲۲، ۲۷۲۴، ۲۷۴۰، ۲۷۷۱، ۲۷۷۲، ۲۷۷۶، ۲۷۷۹، ۲۷۸۳، ۲۷۸۴، ۲۸۸۵، ۲۷۸۹، ۲۷۹۲، ۲۷۹۳، ۲۷۹۷، ۲۸۰۴، ۲۸۰۶، ۲۸۱۳، ۲۸۱۵، ۲۸۲۱، ۲۸۲۷، ۲۸۳۷، ۲۸۳۹، ۲۸۴۱، ۳۴۰۰، ۳۴۰۳، ۳۴۰۷، ۳۴۰۸، ۳۴۱۵، ۳۴۱۹، ۳۴۵۳، ۳۴۷۱، ۳۴۷۲، ۳۴۷۷

رستم (نیز ← تهمتن) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۸۷، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۸، ۸۳۵۲پ، ۸۴۳۲پ، ۹۸۱، ۱۶۳۰، ۱۶۳۳

رَشنَواد ـ نوشین‌روان ۵۶۳

رودکی ـ نوشین‌روان ۳۵۰۹

زادفرّخ (نیز ← رادفرخ) ـ نوشین‌روان ۱۵۰۹
هرمزدِ نوشین‌روان ۴۰۱

زردشت ـ قباد ۳۱۱

زردهشت[1] ـ نوشین‌روان ۷۵۳

زردهشت[2] (موبدِ موبدانِ هرمزد) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۷۴، ۱۰۸

زرمهر ـ قباد ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۸پ، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۹۹پ، ۳۱۸ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶۵۰، ۱۶۵۱

زَروان ـ نوشین‌روان ۱۵۹۴،، ۱۶۰۱، ۱۶۰۶، ۱۶۱۳، ۱۶۱۸، ۱۶۲۹، ۱۶۳۳، ۱۶۳۷، ۱۶۵۱، ۱۶۵۵، ۱۶۶۹، ۱۶۷۴، ۱۶۷۵، ۱۶۸۲، ۱۶۸۵، ۱۶۸۸، ۱۶۹۵، ۱۷۰۰، ۱۷۰۵، ۱۷۱۶

ساسان (= ساسانیان) ـ نوشین‌روان ۲۹۹ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۲۹

ساسانیان ـ نوشین‌روان ۴۵۰۲ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۲۹پ

سامِ اسفندیار ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۵

ساوه (از مهتران زمان نوشین‌روان) ـ نوشین‌روان ۱۵۱۱

ساوه‌شاه ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۰۸، ۳۱۰پ، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۳۷، ۳۴۳، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۴۱، ۴۷۷، ۵۵۳، ۵۸۶پ، ۶۰۰، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۱۷، ۶۲۶، ۶۳۴، ۶۳۹، ۶۵۰، ۶۶۶، ۶۷۹، ۶۹۳، ۷۰۵، ۷۷۴، ۷۹۳، ۷۹۶پ، ۸۰۰، ۸۳۱، ۸۳۶، ۸۴۴، ۸۸۱، ۸۸۴، ۸۸۶، ۸۹۰، ۸۹۷، ۹۳۷، ۹۶۵، ۹۹۵، ۹۹۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۵، ۱۰۴۸، ۱۰۷۸، ۱۱۱۹، ۱۵۵۱، ۱۵۵۳، ۱۶۵۵، ۱۷۲۰

سرخاب (← سوفرای) ـ پیروزِ یزدگرد ۴۶پ

سرفرای (سرفرا ← سوفرای)

سرفزای (سرفزا ← سوفرای)

سروش ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۱۸

سُقُف ـ نوشین‌روان ۹۴۳

سکندر (← اسکندر) ـ نوشین‌روان ۵۰۰پ

سُکوبا ـ نوشین‌روان ۷۸۶، ۹۵۷، ۱۴۵۱پ (3)

سنجه ـ نوشین‌روان ۱۷۹۰

سوفرائی (← سوفرای) ـ بلاشِ پیروز ۱۵۹پ، ۱۸۰پ

سوفرای (سوفرا؛ نیز ← سوفزا(ی)، سرفرا(ی)، سرفزا(ی)، سوقرا(ی)، سرخاب، سهراب) ـ پیروزِ یزدگرد ۴۶ بلاشِ پیروز ۲۴، ۲۷، ۴۳، ۶۱، ۶۶، ۸۲، ۸۶، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۳ قباد ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۷، ۴۹، ۶۳، ۶۵، ۷۸، ۸۱، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۲۴پ، ۱۲۵، ۱۲۸ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶۴۱، ۱۶۴۷

سوفزای (سوفزا ← سوفرای)

سوقرای (سوقرا ← سوفرای)

سهراب (← سوفرای) ـ پیروزِ یزدگرد ۴۶پ

سیاوخش (نیز ← سیاوُش) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۳۳۲

سیاوُش ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۹۰، ۹۱۹، ۱۲۷۸، ۱۵۴۰

سیماوه بُرزین ← سیماه بُرزین

سیماره بُرزین ← سیماه بُرزین

سیماه بُرزین (نیز ← سیمای بُرزین، سیماوه بُرزین، سیماره برزین) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۸

سیمای بُرزین ← سیماه بُرزین

شاپور (از بزرگان زمان نوشین‌روان) ـ نوشین‌روان ۱۳۸۳، ۱۸۴۳

شاپورِ اُرمَزد ـ نوشین‌روان ۲۳۰۷

شاپورِ رازی ـ قباد ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۵۷ (شاپور مهرک‌نژاد)، ۶۶، ۷۳، ۷۵، ۸۱، ۸۴، ۹۹

شادانِ برزین ـ نوشین‌روان ۳۳۸۳

شاهک ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۳۳۴، ۱۳۳۵

شاهوی (نیز ← ماهوی) ـ نوشین‌روان ۲۸۴۸۲

شمّاس ـ نوشین‌روان ۸۹۶

شَمَن ـ نوشین‌روان ۱۰۴۸

شیرزیل ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۳

شیرویِ بهرام ـ نوشین‌روان ۵۴۶، ۷۳۴، ۷۳۶

ضحّاک ـ قباد ۱۸۲ نوشین‌روان ۸۱۳پ

طلحند ← طلخند

طلخند (نیز ← طلحند) ـ نوشین‌روان ۲۸۴۷، ۲۸۷۶، ۲۹۲۱، ۲۹۴۴، ۲۹۶۲، ۲۹۷۶، ۲۹۹۸، ۳۰۰۱، ۳۰۰۵، ۳۰۱۰پ، ۳۰۲۰، ۳۰۲۶، ۳۰۲۸، ۳۰۳۳، ۳۰۴۷، ۳۰۴۹، ۳۰۶۲، ۳۰۷۹، ۳۰۹۸، ۳۱۰۷، ۳۱۱۵، ۳۱۱۷، ۳۱۴۳، ۳۱۴۶، ۳۱۵۰، ۳۱۵۳، ۳۱۶۵، ۳۱۷۶، ۳۱۸۰، ۳۲۱۹، ۳۲۳۶، ۳۲۵۴، ۳۲۵۵، ۳۲۷۶، ۳۲۸۱، ۳۲۸۴، ۳۲۹۵، ۳۳۰۴، ۳۳۰۵پ، ۳۳۰۷، ۳۳۱۰، ۳۳۳۴، ۳۳۷۶، ۳۳۷۷، ۳۳۷۹، ۳۳۸۱پ (2، 8)

طوس ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶۳۸

طهمورتی ـ نوشین‌روان ۹۰۷

عاتفر ← غاتفر

عباس ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۹۳

عرب ـ نوشین‌روان ۴۲۷

عُزَیر ـ قباد ۳۱۳ نوشین‌روان ۷۵۳

علی (ع) ـ نوشین‌روان ۹۸۰

عمرو (نیز ← حمزه) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۹۳

غاتفر (نیز ← عاتفر) ـ نوشین‌روان ۱۷۷۶، ۱۷۷۹، ۱۷۹۲، ۱۸۰۱، ۱۸۱۲، ۱۸۲۷، ۱۸۵۳، ۱۸۵۸، ۱۸۷۴، ۱۹۶۲

فرآیین ـ قباد ۳۱۸

فرفورفوس ← فرفوریوس

فرفوریوس (نیز ← فرفورفوس، فرفوزیوس، فرقوریوس) ـ نوشین‌روان ۶۱۹، ۶۳۰، ۶۹۸

فرفوزیوس ← فرفوریوس

فرقوریوس ← فرفوریوس

فرهاد ـ نوشین‌روان ۵۴۷

فریدون (نیز ← آفریدون) ـ قباد ۳۱۳ هرمزدِ نوشین‌روان ۹۴۴

فغانیش[1] ـ هرمزدِ یزدگرد ۴، ۵

فغانیش[2] ـ نوشین‌روان ۱۸۳۶، ۱۹۱۱، ۲۳۱۳، ۲۳۲۷

فغانی (نیز ← فغانیش[1]) ـ هرمزدِ یزدگرد ۸، ۸پ

فغفور ـ نوشین‌روان ۱۹۵۹، ۲۰۱۶، ۲۱۶۱، ۳۱۰۵ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۶۲، ۶۲۰، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۶، ۷۷۵

فور ـ نوشین‌روان ۲۸۵۰

قارن-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶۴۱
قباد (نیز ← کیقباد۲)-پیروزِ یزدگرد ۴۳، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۳ بلاشِ پیروز ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۸۹پ قباد ۱، ۲۴، ۳۸، ۱۰۰۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۹۶، ۳۰۹، ۳۳۴، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۳، ۳۸۰ نوشین‌روان ۸۱، ۱۱۱، ۳۸۷۰، ۳۸۷۶، ۴۱۲۷پ، ۴۲۸۲پ، ۴۴۵۶، ۴۴۶۴ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶۴۵، ۱۶۴۷، ۱۶۴۹
قراخان-نوشین‌روان ۳۸۳۲
قیصر-نوشین‌روان ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۵۴۲، ۴۶۱، ۴۷۰پ، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۸، ۵۰۸، ۵۱۲، ۶۰۳، ۶۰۸، ۶۱۵پ (1، 2، 3)، ۶۱۷، ۶۵۷، ۶۶۹، ۶۷۲، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۱۴، ۷۲۰، ۷۳۵، ۷۸۸پ، ۷۸۹، ۷۹۰، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۵۰، ۹۱۱، ۱۸۳۳، ۲۳۶۴، ۲۳۶۸، ۳۶۰۱، ۳۶۰۸، ۳۶۲۶، ۳۶۵۵، ۳۶۵۷، ۳۶۶۴پ، ۳۶۶۶، ۳۷۸۲، ۴۱۳۰، ۴۱۴۰، ۴۱۴۱، ۴۱۴۴، ۴۱۴۶، ۴۱۵۰، ۴۱۵۱پ (1، 4)، ۴۱۵۳، ۴۱۵۶، ۴۱۵۹، ۴۱۶۴، ۴۱۷۹، ۴۱۸۹، ۴۲۶۴، ۴۲۷۲، ۴۲۷۶، ۴۲۸۳، ۴۲۹۶، ۴۳۰۰پ (1، 5، 6، 15، 19، 24، 26، 30) هرمزدِ نوشین‌روان ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۷پ، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹

کاموس-هرمزدِ نوشین‌روان ۸۳۵پ، ۸۴۳پ
کاوس-نوشین‌روان ۳۸۴۱ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۸۶، ۴۸۷، ۱۶۲۷، ۱۶۳۸
کرجیان (← کوفچی)-نوشین‌روان ۳۹۸پ
کرزاسپ-نوشین‌روان ۳۷۷۴
کرزبان (← گرزبان)-نوشین‌روان ۲۶۶۶پ
کسری (نیز ← نوشین‌روان، خسرو۱)-قباد ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۸۵، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۶۳پ، ۳۶۴، ۳۷۷، ۳۸۰ نوشین‌روان ۱۵، ۸۴، ۱۰۹، ۱۷۸، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۹۴، ۳۵۱، ۳۸۱، ۴۶۱، ۴۷۴، ۴۸۹، ۴۹۱، ۵۰۴، ۵۶۳، ۶۰۴، ۶۵۲، ۶۹۹، ۷۰۳، ۷۱۸، ۷۳۹، ۷۶۴، ۷۷۳، ۷۸۲، ۷۸۸پ، ۷۹۲، ۸۰۹، ۸۱۵، ۸۲۱، ۸۸۸، ۹۱۶، ۹۲۰، ۹۲۹، ۹۹۱، ۱۰۰۴، ۱۰۳۱، ۱۰۳۶، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۶۹، ۱۰۹۱، ۱۱۲۷، ۱۵۰۵، ۱۵۱۲پ، ۱۵۶۶، ۱۵۷۷، ۱۶۲۳، ۱۶۵۶، ۱۶۸۶، ۱۷۳۲، ۱۷۵۰، ۱۷۵۸، ۱۷۶۱، ۱۸۲۷، ۱۸۴۵، ۱۹۲۸، ۱۹۵۰، ۲۰۳۶، ۲۰۹۲، ۲۱۳۱، ۲۱۵۴، ۲۲۵۰، ۲۲۷۴، ۲۲۸۸، ۲۳۱۴، ۲۳۵۶، ۲۳۶۲، ۲۳۸۷، ۲۴۷۰، ۲۴۷۶، ۲۴۸۱، ۲۵۳۸، ۲۵۶۴، ۲۵۶۷، ۲۵۶۹، ۲۶۱۶، ۲۶۲۶، ۲۶۵۴، ۲۶۸۰، ۲۷۴۶، ۲۸۰۸، ۲۸۴۳، ۳۳۸۲پ، ۳۴۰۹، ۳۴۸۲، ۳۵۱۹، ۳۵۴۳، ۳۶۰۰پ، ۳۶۵۲، ۳۶۹۰، ۳۸۶۶۲پ، ۴۱۲۹، ۴۱۳۱، ۴۱۳۶پ، ۴۱۴۴، ۴۱۴۶، ۴۱۵۱پ (5)، ۴۱۵۲، ۴۱۷۳، ۴۲۶۶، ۴۳۰۰پ (4، 7، 16، 19، 22، 24)، ۴۳۱۰، ۴۳۴۲، ۴۴۴۰، ۴۵۱۴ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۷، ۲۲۲، ۹۴۱، ۱۶۶۳پ، ۱۷۵۳پ
کشانی-نوشین‌روان ۱۸۰۶
کنارنگ-نوشین‌روان ۱۳۲۶
کوجیان (← کوفچی)-نوشین‌روان ۳۹۸پ
کوج (← کوفچ)-نوشین‌روان ۴۰۲پ، ۱۷۴۴پ

کوچ (نیز ← کوفچ)-نوشین‌روان ۲۳۵۲
کوفچ-نوشین‌روان ۴۰۲، ۱۷۴۴، ۲۳۵۲
کوفچی-نوشین‌روان ۳۹۸ (بنداری: کرفجان)
کیان-قباد ۲۰۸ نوشین‌روان ۴۹۷، ۴۵۰۲ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۴۰۴پ
کیخسرو-بلاشِ پیروز ۳۷ نوشین‌روان ۲۳۰۲ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۲۸۰، ۱۲۸۱پ
کی‌شاه (← گرشاه)-نوشین‌روان ۴۳۳۱پ
کیقباد۱-بلاشِ پیروز ۳۷ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۲۸۱پ، ۱۶۷۷
کیقباد۲ (نیز ← قباد)-پیروزِ یزدگرد ۱۲۴پ بلاشِ پیروز ۱۳۴، ۱۶۵ قباد ۳۵، ۴۲، ۵۱، ۵۷، ۱۶۵، ۱۹۳، ۲۱۷، ۳۲۳ نوشین‌روان ۴۷۴ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۲۲، ۱۵۰۶پ، ۱۶۴۸پ
کیومرث (← گرشاه)-نوشین‌روان ۴۳۳۱پ

گردیه-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۵۶۱، ۱۵۶۶، ۱۶۱۰، ۱۶۸۲
گرزبان (نیز ← کرزبان)-نوشین‌روان ۲۶۶۶
گرشاه (نیز ← کی‌شاه، کیومرث)-نوشین‌روان ۴۳۳۰
گستهم-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۷۴، ۱۸۷۵، ۱۸۸۱، ۱۸۸۳پ، ۱۸۹۱، ۱۹۰۲
گشتاسپ-نوشین‌روان ۲۳۰۴ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۲۰، ۱۲۸۰
گشسپ۱-نوشین‌روان ۵۴۸، ۳۷۶۰
گشسپ۲-هرمزدِ نوشین‌روان ۴۰۳، ۱۵۲۶، ۱۶۵۸
گشسپ۳ (← آیین‌گشسپ)-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۹۲پ
گؤ-نوشین‌روان ۲۸۵۹، ۲۸۶۱، ۲۸۶۲، ۲۸۷۴، ۲۸۷۷، ۲۹۱۹، ۲۹۴۳پ، ۲۹۴۵، ۲۹۵۰، ۲۹۶۲، ۲۹۷۵۲، ۲۹۹۹۸، ۳۰۰۱، ۳۰۰۲، ۳۰۰۵، ۳۰۲۶، ۳۰۳۴، ۳۰۴۵، ۳۰۴۸، ۳۰۶۳، ۳۰۷۳، ۳۰۷۶، ۳۰۷۹، ۳۰۹۸۲، ۳۱۰۷، ۳۱۱۹، ۳۱۳۹، ۳۱۵۶، ۳۱۶۵، ۳۱۷۱، ۳۱۷۶، ۳۱۸۶، ۳۱۸۸پ، ۳۱۸۹، ۳۲۱۸، ۳۲۱۸پ، ۳۲۱۹، ۳۲۲۱، ۳۲۲۲، ۳۲۳۷، ۳۲۵۷، ۳۲۷۶، ۳۲۷۸، ۳۲۷۹، ۳۳۰۳، ۳۳۰۵، ۳۳۰۶، ۳۳۱۰، ۳۳۱۵، ۳۳۳۳، ۳۳۳۶، ۳۳۳۸، ۳۳۴۳، ۳۳۷۶
گودرز-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶۳۰، ۱۶۳۸
گودرزِ کشوادگان-هرمزدِ نوشین‌روان ۴۸۹
گیل-نوشین‌روان ۷۴، ۴۰۷، ۴۲۳، ۳۷۱۳
گیلی-نوشین‌روان ۱۹۷۲
گیو-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶۳۸
گیومرّتی-نوشین‌روان ۹۰۷

لوج (← کوفچ)-نوشین‌روان ۴۰۲پ
لوچیان (← کوفچی)-نوشین‌روان ۳۹۸پ
لهراسپ-هرمزدِ نوشین‌روان ۳۲۰، ۱۲۸۰۲، ۱۷۵۵

ماخ (نیز ← تاج)-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶
مأمون-نوشین‌روان ۳۵۰۱
ماه‌آذر-هرمزدِ نوشین‌روان ۶۸
ماهوی (← شاهوی)-نوشین‌روان ۲۸۴۸۲پ
مای-نوشین‌روان ۲۸۶۹، ۲۸۷۲، ۲۸۷۸، ۲۸۸۰، ۲۹۳۶، ۲۹۶۳، ۳۰۱۶، ۳۰۲۳
محمد (ص)-نوشین‌روان ۳۸۶۲
محمّد علیه‌السلام-قباد ۳۸۰پ
محمود (= پادشاه غزنوی)-نوشین‌روان ۹۸۰پ (3)، ۳۵۱۳پ، ۳۸۶۲، ۳۸۶۴، ۴۱۲۷پ
مزدک-قباد ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۶،

۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۲پ

مسیحا-قباد ۳۱۳ نوشین‌روان ۷۴۹، ۷۵۴، ۸۶۲، ۸۶۳، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۵۱، ۹۵۹پ (8)، ۹۶۲، ۹۶۴، ۴۱۴۱

مسیح-نوشین‌روان ۵۰۶، ۷۵۳، ۹۰۸

مسیحی-نوشین‌روان ۹۶۵

مصطفی (=محمد (ص))-نوشین‌روان ۱۷۹پ (6)

مُنذِر-نوشین‌روان ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۸، ۴۸۱

مهبود (نیز ← مهنود در ل؛ مهبوی در ک)-نوشین‌روان ۱۵۷۲، ۱۵۸۷، ۱۵۹۰، ۱۵۹۳، ۱۵۹۶، ۱۶۰۰، ۱۶۰۸، ۱۶۱۱، ۱۶۱۶، ۱۶۲۱، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۴۹، ۱۶۵۶، ۱۶۵۷، ۱۶۵۸، ۱۶۷۳، ۱۶۷۵پ، ۱۶۷۷، ۱۶۸۴، ۱۷۰۳، ۱۷۰۶

مهبوی ← مهبود

مهرآذرِ پارسی-قباد ۳۰۶

مهراس (نیز ← مهراش، مهریس، مهریش)-نوشین‌روان ۷۱۰، ۷۱۴، ۷۱۶

مهراش ← مهراس

مهران-نوشین‌روان ۵۴۹

مهران دبیر-هرمزدِ نوشین‌روان ۴۲۸

مهران ستاد ← مهران شتاد

مهران شتاد (نیز ← مهران ستاد)-نوشین‌روان ۲۱۵۲، ۲۱۵۴، ۲۱۶۳، ۲۱۷۹، ۲۱۸۳، ۲۱۹۲، ۲۲۰۲، ۲۲۲۱، ۲۲۵۵، ۲۲۶۲، ۲۳۴۸، ۲۳۸۶ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۹۵، ۴۰۸، ۴۱۳، ۴۱۸

مهران‌گشسپ (← همدان‌گشسپ) هرمزدِ نوشین‌روان ۸۰۹پ

مهرک-نوشین‌روان ۳۷۷۹

مهرنوش-نوشین‌روان ۸۵۲

مهریس ← مهراس

مهریش ← مهراس

مهنود ← مهبود

میر محمود (← محمود)-نوشین‌روان ۳۹۲۶

نرسی-نوشین‌روان ۲۳۰۶، ۲۳۰۷

نستوه (نیز ← بستوه)-هرمزدِ نوشین‌روان ۳۳۸

نصر (بن احمد سامانی)-نوشین‌روان ۳۵۰۴۲

نوش‌زاد-نوشین‌روان ۷۵۱، ۷۶۲، ۷۶۵، ۷۷۲، ۷۸۱، ۷۹۶، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۵۹، ۸۶۶، ۸۷۶، ۸۷۸، ۸۸۲، ۸۸۹، ۸۹۴، ۸۹۷، ۹۰۲، ۹۰۶، ۹۲۷، ۹۴۰، ۹۴۶، ۹۵۳، ۹۵۹، ۹۷۲

نوشین‌روان (نیز ← کسری، خسرو[1])-قباد ۳۷۹ نوشین‌روان ۱۴، ۱۴پ، ۶۷، ۱۷۹پ (6، 10)، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۶، ۲۸۶، ۳۶۲، ۳۶۳پ، ۳۶۶، ۳۸۵، ۴۵۳، ۴۷۴، ۵۰۳، ۵۷۴، ۶۷۹، ۷۰۲، ۷۰۶، ۷۱۵، ۷۷۳پ، ۷۸۴، ۷۹۵، ۸۱۳پ، ۹۸۵، ۹۸۹، ۱۰۳۲، ۱۰۳۶پ، ۱۰۳۷، ۱۰۵۵، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲، ۱۰۹۰، ۱۱۵۱، ۱۲۹۴، ۱۳۲۵، ۱۳۷۵، ۱۳۷۷، ۱۳۸۵، ۱۴۳۰، ۱۵۶۵، ۱۵۸۴، ۱۶۲۷، ۱۶۳۰، ۱۶۳۶، ۱۶۴۱، ۱۶۴۵، ۱۶۷۲، ۱۷۲۱، ۱۸۳۰، ۱۹۹۱، ۲۱۶۹، ۲۱۷۰، ۲۲۷۹، ۲۲۸۵، ۲۲۸۹پ، ۲۳۲۱، ۲۵۸۵، ۲۶۸۱، ۲۶۹۳، ۲۷۰۷، ۲۸۲۸، ۳۳۸۲پ، ۳۳۸۴، ۳۳۹۸، ۳۴۰۴، ۳۴۰۶پ (1، 7)، ۳۴۵۹، ۳۴۶۸، ۳۵۶۳پ، ۳۵۸۳، ۳۶۸۱، ۳۶۹۵، ۳۶۹۹پ، ۳۷۰۱، ۳۷۳۲، ۳۷۹۰، ۳۸۴۱پ، ۳۸۶۰، ۳۸۶۷، ۳۸۶۶۲پ، ۳۹۳۰، ۴۱۲۷، ۴۱۲۷پ،

۴۱۳۶پ، ۴۲۶۵، ۴۲۸۱، ۴۲۸۲پ، ۴۳۰۰پ (1، 13، 30)، ۴۳۳۴، ۴۴۴۵، ۴۴۴۸، ۴۴۵۲، ۴۴۵۵ هرمزدِ نوشین‌روان ۶۹، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۸۷، ۳۸۵، ۹۴۱، ۱۶۶۰

وستای (نیز ← استاد، وستوی، شاپور)-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۴

وستوی (← وستای)-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۴پ

هرمز-یزدگردِ بهرامِ گور ۲۲، ۲۳ هرمزدِ یزدگرد ۱، ۱۴، ۱۵، ۱۸۲پ پیروزِ یزدگرد ۴۲، ۱۱۸

هرمز(د)[1]-نوشین‌روان ۳۸۶۶پ، ۳۸۶۷، ۳۸۷۲، ۴۳۴۰، ۴۳۵۱، ۴۳۵۶، ۴۴۴۲، ۴۴۵۳، ۴۴۵۵، ۴۵۱۳، ۴۵۱۷ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۳، ۱۷، ۷۰، ۹۹، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۷پ، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷پ، ۳۵۰، ۴۰۵پ، ۴۲۴، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۸۴، ۷۸۲، ۱۳۹۱پ، ۱۴۶۹، ۱۴۶۹پ (1، 4)، ۱۵۰۸، ۱۶۶۰، ۱۶۶۳پ، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۶۷۶، ۱۷۲۷، ۱۷۳۲، ۱۷۳۸، ۱۷۴۱، ۱۷۷۳، ۱۸۸۶، ۱۹۲۶پ (1)

هرمز(د)[2] (← داد هرمزد)-قباد ۳۰۵پ

هرمزدِ خرّاد (نیز ← هرمزد خرداد)-نوشین‌روان ۵۵۰

هرمزدِ خرداد ← هرمزد خرّاد

همدان‌گشسپ (نیز ← مهران‌گشسپ) هرمزدِ نوشین‌روان ۸۰۹، ۱۵۲۹، ۱۶۰۰، ۱۶۰۳

هوشنگ-نوشین‌روان ۹۰۷

هیتال (نیز ← هیتالیان؛ بنداری: هیاطله)-هرمزدِ یزدگرد ۳، ۴پ پیروزِ یزدگرد ۵۵، ۵۸ بلاشِ پیروز ۱۷۶ قباد ۱۴۷، ۱۶۵ نوشین‌روان ۱۷۵۴، ۱۷۵۵، ۱۷۷۴، ۱۷۷۵، ۱۸۰۰، ۱۸۲۸، ۱۸۳۷، ۱۸۳۹، ۱۸۴۷، ۱۸۴۹، ۱۸۵۰، ۱۸۵۱، ۱۸۶۵، ۱۸۷۴، ۱۸۹۵، ۱۹۶۱، ۲۳۱۷

هیتالیان (نیز ← هیتال)-هرمزدِ یزدگرد ۱۲ قباد ۱۷۶ نوشین‌روان ۱۷۹۸، ۱۸۱۳، ۱۸۳۴، ۱۸۵۴، ۲۰۱۲، ۴۱۶۴

یزدان‌گشسپ-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۳۴پ

یزدگرد[1] (بزه‌گر)-هرمزدِ یزدگرد ۱۰ نوشین‌روان ۲۳۰۹

یزدگرد[2] (یزدگردِ سوم)-نوشین‌روان ۴۳۳۱

یزدگردِ دبیر-نوشین‌روان ۱۳۸۳، ۱۴۰۱، ۱۴۳۲، ۱۴۴۱، ۱۵۱۱، ۱۸۴۳، ۱۹۰۸، ۲۱۰۲، ۲۶۸۱پ، ۲۸۴۰

یلاش ← بلاش

یلان‌سینه (نیز ← یل‌سینه)-هرمزدِ نوشین‌روان ۸۰۸، ۱۰۶۱، ۱۱۱۲، ۱۴۲۸، ۱۴۳۱، ۱۴۳۹، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۵۳۹، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۶۵۸، ۱۶۷۲

یل‌سینه (← یلان‌سینه)-هرمزدِ نوشین‌روان ۴۵۹

فهرست نام جای‌ها

آذرآبادگان ـ نوشین‌روان ۲۷۳، ۵۲۲، ۲۳۵۰
هرمزدِ نوشین‌روان ۷۴۹
آذرپناه (آتشکده؟) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۳۴۷
آذرگشسپ (آتشکده) ـ نوشین‌روان ۵۲۳، ۲۳۷۳، ۲۴۲۱ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۶۱، ۱۷۶۶، ۱۷۶۹ (آذر)، ۱۷۹۲پ، ۱۹۰۲
آرایشِ روم ـ نوشین‌روان ۶۰۴، ۶۱۵، ۲۳۹۹
آمل ـ نوشین‌روان ۳۶
آموی ـ نوشین‌روان ۱۷۹۴، ۲۲۶۶، ۲۲۹۶، ۲۳۰۰
آوازه (نام دز پرموده؛ ل: افراز) ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۰۲۹، ۱۱۰۷، ۱۲۷۷، ۱۳۲۰پ

اران (ارن، ازن؛ بنداری: أرز) ـ قباد ۲۱۰
اردبیل (نیز ← اردویل) ـ پیروزِ یزدگرد ۳۹ نوشین‌روان ۷۴ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۹۱، ۴۰۵، ۴۰۷، ۱۹۱۲
اردن ـ نوشین‌روان ۷۳۸، ۷۶۱
اردویل ← اردبیل
ارمینیه ـ نوشین‌روان ۷۴ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۹۱، ۳۳۴

اسپهان ـ نوشین‌روان ۷۲
اسطخر (نیز ← سطخر، اصطخر) ـ قباد ۳۰۶ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۲۹
اصطخر (← اسطخر) ـ قباد ۳۰۶پ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۴۰۷۲پ
الان ـ نوشین‌روان ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۸۶
اندیوشهر ـ نوشین‌روان ۱۷۳۲
انطاکیه (نیز ← انطالیه) ـ نوشین‌روان ۶۶۱، ۶۷۵، ۶۸۰، ۶۹۷
انطالیه ← انطاکیه
اهواز ـ قباد ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۷۶، ۲۰۹ نوشین‌روان ۷۵، ۷۸۸پ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۷۳، ۱۷۵۴پ
ایران (ایرانیان) ـ یزدگردِ بهرامِ گور ۲۰ پیروزِ یزدگرد ۱۷، ۵۱، ۵۳، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰ بلاش پیروز ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲ قباد ۲۴، ۳۶، ۴۶، ۶۵، ۹۰، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۶۶، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۹۴، ۳۳۰

نوشین‌روان ۵۲، ۱۴۸، ۱۹۲، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۸۶، ۴۳۶، ۵۰۰پ، ۵۰۸، ۵۳۴، ۶۳۱، ۶۴۵، ۶۶۴، ۷۱۹، ۷۵۸، ۷۹۱پ، ۸۷۲، ۹۳۷، ۱۷۳۸، ۱۷۷۷، ۱۷۸۰، ۱۸۲۶، ۱۸۵۶، ۱۸۵۷، ۱۸۸۲، ۱۸۸۳، ۱۸۸۵، ۱۸۸۹ (= نژادگان)، ۱۸۹۵، ۱۹۱۹۲، ۱۹۲۰، ۱۹۲۳، ۱۹۳۵، ۲۰۴۹، ۲۰۷۷، ۲۰۸۸، ۲۰۹۱، ۲۱۰۳، ۲۱۵۳، ۲۲۱۷، ۲۲۴۴، ۲۲۶۳، ۲۲۶۹، ۲۲۸۱، ۲۲۸۶، ۲۳۰۴، ۲۴۰۰، ۲۴۰۱، ۲۴۰۶، ۲۶۹۰، ۲۷۱۴، ۲۷۶۵، ۲۷۶۸، ۲۷۸۹، ۳۶۸۳، ۳۷۸۳، ۳۸۴۳، ۴۱۳۲، ۴۱۵۷، ۴۱۸۹، ۴۲۱۲، ۴۲۱۵، ۴۲۴۳، ۴۲۷۵۲، ۴۳۰۰پ (20، 27) هرمزدِ نوشین‌روان ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۵۲، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۹۵، ۴۱۸، ۴۳۱، ۴۴۷، ۴۵۵، ۵۱۳، ۶۲۲، ۶۳۲، ۶۷۹پ، ۷۲۴، ۷۳۲، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۸۲، ۷۹۵، ۸۱۹، ۸۳۲، ۸۳۷، ۸۴۰، ۸۴۳، ۸۵۹، ۹۱۴، ۹۱۶، ۹۴۶، ۹۶۳، ۹۶۷، ۱۰۲۲، ۱۰۵۰، ۱۰۸۲، ۱۰۶۲، ۱۱۲۴پ، ۱۱۸۸، ۱۱۹۲، ۱۱۹۴، ۱۲۲۸، ۱۲۵۱، ۱۲۶۴، ۱۳۰۱، ۱۳۵۹، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۳۲، ۱۵۱۹، ۱۵۳۶، ۱۵۴۹، ۱۵۵۱، ۱۵۵۲، ۱۵۶۵، ۱۵۶۸، ۱۶۳۳، ۱۶۳۷، ۱۶۳۹، ۱۶۴۲، ۱۶۴۴، ۱۶۵۶، ۱۶۶۲، ۱۶۷۴، ۱۷۰۷، ۱۷۵۸، ۱۷۶۳، ۱۸۷۰، ۱۸۸۵، ۱۸۸۷، ۱۸۸۹، ۱۹۰۳، ۱۹۰۹

بامین-نوشین‌روان ۲۶۶۶
بخارا-نوشین‌روان ۱۸۰۰، ۲۱۱۵، ۲۳۰۰
بردع-نوشین‌روان ۱۹۷۸ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۰۵، ۴۰۸پ، ۴۰۹، ۱۹۱۹
بَرَک-پیروزِ یزدگرد ۵۴، ۵۶، ۷۱، ۱۷۹۷، ۲۲۹۸ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۰۱۸
بُست-بلاشِ پیروز ۲۶
بسطام-نوشین‌روان ۲۲۶۷
بغداد-هرمزدِ نوشین‌روان ۶۳۲، ۱۷۳۱، ۱۷۵۵پ، ۱۹۰۵، ۱۹۱۴
بلخ (نیز ← بلخ بامی)-نوشین‌روان ۱۷۹۴، ۲۶۶۶، ۳۳۹۹ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۲۱، ۱۰۳۳، ۱۲۸۱پ، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۴۷۱، ۱۵۰۶، ۱۷۱۰پ، ۱۷۱۱
بلخِ بامی-نوشین‌روان ۳۸۳۳
بیستون (کوه)-نوشین‌روان ۲۳۸۳
بیکند-بلاشِ پیروز ۸۵
پارس-قباد ۳۱، ۴۱، ۱۰۰، ۲۰۹ نوشین‌روان ۷۵ هرمزدِ نوشین‌روان ۴۷۳، ۶۳۱، ۶۴۲، ۶۵۱، ۶۹۶، ۷۲۰، ۱۴۰۷۲
پسا-نوشین‌روان ۳۷۹۱
پیروز رام-پیروزِ یزدگرد ۳۶
ترک (= ترکستان)-بلاشِ پیروز ۱۲۶ نوشین‌روان ۲۳۹۸، ۲۴۰۷
تِرمِذ-هرمزدِ یزدگرد ۱۰ نوشین‌روان ۱۷۹۵
توران-نوشین‌روان ۱۸۴۷ هرمزدِ نوشین‌روان ۶۷۹پ، ۸۲۰، ۹۵۶پ، ۹۶۶، ۹۷۴
جندشاپور ← گندشاپور
جیحون-پیروزِ یزدگرد ۷۲، ۷۹ بلاشِ پیروز ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۶۹ نوشین‌روان ۱۷۵۹، ۱۷۷۵، ۱۹۳۰، ۱۹۶۳، ۲۲۵۹، ۲۲۶۱ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۱۰، ۳۸۸، ۳۸۹، ۹۸۷، ۱۰۳۱، ۱۷۲۴

چاچ-پیروزِ یزدگرد ۹۶ نوشین‌روان ۱۰۵۳، ۱۷۶۰، ۱۷۹۱، ۱۸۴۸، ۱۸۵۶، ۱۹۶۲، ۲۰۱۸، ۲۱۱۰، ۲۱۱۶پ، ۲۲۸۳، ۲۲۹۶، ۲۲۹۸ هرمزدِ نوشین‌روان ۸۹۳، ۸۹۴
چغانی-هرمزدِ یزدگرد ۴ قباد ۱۶۹، ۱۷۲ نوشین‌روان ۱۸۳۵، ۱۸۴۰، ۲۲۹۹
چین[1] (چینی)-بلاشِ پیروز ۱۲۶، ۱۷۶ قباد ۱۸۹ نوشین‌روان ۲۸۷، ۹۱۸، ۱۷۵۹، ۱۷۶۷، ۱۷۶۸، ۱۷۶۹، ۱۷۷۷، ۱۷۸۵، ۱۷۸۶، ۱۷۸۷، ۱۷۹۰، ۱۷۹۲، ۱۸۲۶، ۱۸۳۱، ۱۸۳۷، ۱۸۴۷، ۱۸۴۸، ۱۸۴۹، ۱۸۶۱، ۱۸۹۵، ۱۹۱۱، ۱۹۲۰، ۱۹۳۰، ۱۹۳۳، ۱۹۳۴، ۱۹۴۸، ۱۹۵۴، ۱۹۵۹، ۱۹۶۴، ۲۰۱۱، ۲۰۳۴، ۲۰۴۱، ۲۰۵۶، ۲۰۸۸، ۲۰۹۵، ۲۱۰۴، ۲۱۱۵، ۲۱۲۰، ۲۱۲۱، ۲۱۲۵، ۲۱۲۷، ۲۱۳۰، ۲۱۳۲، ۲۱۴۳، ۲۱۶۱، ۲۱۶۶، ۲۱۸۰، ۲۱۹۷، ۲۲۱۷، ۲۲۲۸، ۲۲۳۱، ۲۲۳۴، ۲۲۵۴، ۲۲۶۳، ۲۲۶۸، ۲۲۸۱، ۲۲۹۱، ۲۲۹۳، ۲۳۴۶، ۲۳۶۵، ۲۳۸۶، ۲۳۹۸، ۲۴۰۷، ۲۶۷۶پ، ۲۷۶۸، ۲۸۵۲، ۲۸۷۱، ۳۰۵۶، ۳۲۹۷، ۴۱۶۴، ۴۲۷۷، ۴۴۴۳ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۲۰، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۶۲، ۴۷۸، ۶۲۹، ۶۷۹پ، ۹۶۶، ۹۷۳، ۱۱۱۸، ۱۱۵۸، ۱۱۶۵، ۱۱۶۸، ۱۳۳۷، ۱۳۴۲، ۱۳۶۲، ۱۳۷۲، ۱۳۸۴، ۱۴۶۰، ۱۷۰۷، ۱۷۰۸پ (2، 4)
چین[2] (دریای)-نوشین‌روان ۲۰۲۱، ۳۲۳۲
حلب-نوشین‌روان ۴۱۹۰، ۴۱۹۱، ۴۱۹۵
حلوان-قباد ۲۱۰
حنجست ← خنجست
ختلان-نوشین‌روان ۱۷۹۵، ۲۲۹۹
ختن-نوشین‌روان ۱۷۸۷، ۱۸۴۸، ۲۲۹۶، ۲۳۱۷
خراسان-نوشین‌روان ۷۱، ۲۹۹، ۱۸۸۰، ۱۸۹۳، ۳۷۷۳ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۸، ۳۰۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۰پ
خرّه‌ی اردشیر-قباد ۳۰۵
خزر-نوشین‌روان ۷۵ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۸۹، ۳۰۵، ۳۳۲، ۳۳۴
خنجست (نیز ← حنجست)-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۴
خوارزم-نوشین‌روان ۳۲۰، ۲۳۰۰
خورآسان (= خراسان)-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۱۰پ
خوزیان-هرمزدِ نوشین‌روان ۵۷۱
دامغان-هرمزدِ نوشین‌روان ۵۸۳پ
دشتِ دلیران (عربستان؟)-نوشین‌روان ۱۹۱۹
دشتِ سواران نیزه‌گزار (= عربستان)-هرمزدِ نوشین‌روان ۲۹۲
دشتِ سواران نیزه‌وران (= عربستان)-نوشین‌روان ۵۰۲، ۱۹۷۹
دشتِ نیزه‌وران (= عربستان)-نوشین‌روان ۴۵۸، ۴۶۸ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۸
دَنبر (بنداری: زنبر)-نوشین‌روان ۲۸۶۸، ۲۸۶۹، ۲۸۷۰، ۲۸۷۲، ۲۹۳۶، ۳۳۴۱
دیلم-نوشین‌روان ۴۰۷، ۴۲۳
دیلمان-نوشین‌روان ۲۳۵۱
رای-نوشین‌روان ۲۶۷۸
روم (رومیان، رومی)-قباد ۱۸۹، ۲۰۳، ۲۰۴ نوشین‌روان ۷۶، ۲۸۲، ۳۳۵، ۴۳۷، ۴۴۳، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۵۲، ۴۶۹، ۴۷۰پ، ۴۷۲، ۴۹۷،

۵۰۰، ۵۳۹، ۶۱۲، ۶۱۵پ (1)، ۶۲۹، ۶۳۲، ۶۳۸، ۶۵۸، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۷۸، ۷۰۷، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۶۰، ۷۹۱پ، ۸۹۵، ۹۰۲، ۹۱۱، ۹۲۱، ۹۴۲، ۹۵۷، ۹۶۲، ۱۷۳۰، ۱۷۳۲، ۱۷۳۷، ۱۷۴۰، ۱۸۸۱، ۱۹۳۸، ۱۹۷۸، ۲۲۰۹، ۲۳۶۵، ۲۳۶۶، ۲۴۰۷، ۲۶۶۳، ۲۷۶۸، ۳۳۹۳، ۳۶۲۶، ۳۶۵۵، ۳۶۸۱، ۳۷۲۰، ۳۷۲۳، ۳۷۸۳، ۳۷۹۳، ۴۱۲۹، ۴۱۵۶۲، ۴۱۶۱، ۴۱۷۸، ۴۱۸۰، ۴۱۹۱، ۴۱۹۳، ۴۱۹۶، ۴۲۰۳، ۴۲۶۶، ۴۲۶۸، ۴۲۷۵۲، ۴۲۸۰، ۴۲۹۱، ۴۲۹۵، ۴۲۹۷، ۴۳۰۰پ (1، 4، 20، 26، 32)
هرمزدِ نوشین‌روان ۱۵۸پ، ۲۸۶، ۳۰۷، ۳۲۷، ۳۳۰، ۵۱۰، ۷۳۳، ۸۰۱، ۱۵۵۲، ۱۴۳۵، ۱۷۱۶
رویین‌دز ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۶۹۷
ری ـ پیروزِ یزدگرد ۳۷ قباد ۵۳، ۵۴ هرمزدِ نوشین‌روان ۹۴۹، ۱۶۸۴، ۱۶۹۸، ۱۷۱۱، ۱۷۳۱
زابلستان (← زاولستان) ـ بلاشِ پیروز ۲پ، ۴۴پ قباد ۸۸پ
زاولستان ـ بلاشِ پیروز ۲۶، ۴۴ قباد ۸۸
زم ـ نوشین‌روان ۱۷۹۴، ۲۳۰۰
زیبِ خسرو ـ نوشین‌روان ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۹۱، ۶۹۴

ساری ـ نوشین‌روان ۳۰۶، ۱۶۲۹
سروج (نیز ← قنوج) ـ نوشین‌روان ۲۳۵۲
سطخر (نیز ← اسطخر، صطخر، اصطخر) ـ قباد ۲
سغد ـ نوشین‌روان ۱۷۷۵، ۱۸۰۶، ۱۹۱۶، ۱۹۱۷، ۲۲۸۳، ۲۲۹۸
سقلاب ـ نوشین‌روان ۲۳۹۸، ۲۴۰۷
سقیلا (سقیلان) ـ نوشین‌روان ۴۱۹۴
سمرقند ـ پیروزِ یزدگرد ۱۰۷ نوشین‌روان ۲۲۸۳، ۲۲۹۸
سند ـ نوشین‌روان ۲۷۷۴
سندل (← سندلی) ـ نوشین‌روان ۲۸۷۰
سندلی ـ نوشین‌روان ۲۸۵۳، ۲۸۸۰، ۲۹۳۷، ۲۹۷۵، ۲۹۹۷
سوراب (نیز ← شوراب، سیواس، سیواز) ـ نوشین‌روان ۵۸۹
سورستان (نیز ← شورستان، شورسان، سوریان) ـ نوشین‌روان ۱۷۵۰
سوریان (← سورستان) ـ نوشین‌روان ۱۷۵۰پ
سیراف ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۴
سیواز (← سوراب) ـ نوشین‌روان ۵۸۹پ
سیواس (← سوراب) ـ نوشین‌روان ۵۸۹پ

شام ـ نوشین‌روان ۷۳۱
ششدر (← ششتر) ـ نوشین‌روان ۷۸۸پ
شِگنان ـ نوشین‌روان ۱۷۹۴
شوراب (← سوراب) ـ نوشین‌روان ۵۸۹پ
شورسان (← سورستان) ـ نوشین‌روان ۱۷۵۰پ
شورستان (← سورستان) ـ نوشین‌روان ۱۷۵۰پ
شیراز ـ بلاشِ پیروز ۲۵ قباد ۲۹، ۳۵، ۷۷، ۱۰۲ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۵
شیلاف ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۵پ

صطخر (← سطخر، اسطخر) ـ قباد ۲پ

طیسفون (نیز ← طیفسون) ـ قباد ۲، ۵۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۸۶ نوشین‌روان ۲۳۴۶، ۲۳۴۹، ۲۳۸۱، ۲۳۸۳ هرمزدِ نوشین‌روان ۵۳۰،

۵۴۸، ۷۲۵، ۱۷۱۵، ۱۷۲۶، ۱۷۴۸، ۱۸۳۴، ۱۸۷۲
طیفسون ← طیسفون

عراق ـ نوشین‌روان ۷۶
عمّان ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۴
عمّوریه ـ نوشین‌روان ۴۱۹۰

غزنین ـ بلاشِ پیروز ۲۶

فارقین ـ قباد ۲۰۶
فالینوس ← قالینوس
فرات ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۹۵
فسا (← نسا) ـ نوشین‌روان ۳۷۹۱پ

قالینبوس ← قالینوس
قالینوس (نیز ← فالینوس، قالینبوس) ـ نوشین‌روان ۶۳۵، ۶۴۰، ۶۵۰پ، ۶۵۷، ۶۹۰، ۶۹۸
قجغارباشی ← قجقارباشی؛ بنداری: قجغار
قجقارباشی (قجغارباشی، قجقارتاشی، قبچاق‌باشی، قفجاق‌باشی) ـ نوشین‌روان ۱۷۸۷، ۲۲۸۳
قم ـ نوشین‌روان ۷۲
قَنّوج ـ نوشین‌روان ۲۶۷۸، ۲۷۱۰، ۲۷۷۴، ۲۷۷۹، ۲۷۸۵، ۲۸۱۸، ۲۸۲۳، ۳۴۱۷، ۳۴۷۵
قنوج (← سروج) ـ نوشین‌روان ۲۳۵۲پ

کابلستان (← کاولستان) ـ بلاشِ پیروز ۲۶پ
کاولستان ـ بلاشِ پیروز ۲۶
کرمان ـ هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۵۵
کروسان (← کورستان) ـ نوشین‌روان ۱۸۶۰پ
کروشان (← کورستان) ـ نوشین‌روان ۱۸۶۰پ، ۲۳۱۶پ
کشمیر ـ نوشین‌روان ۲۸۵۲، ۲۸۷۱، ۳۱۰۵، ۳۲۳۲، ۳۳۴۱
کُشمَیهَن ـ بلاشِ پیروز ۸۲
کَوَرْستان (نیز ← کروسان، کروشان، کورشان) ـ نوشین‌روان ۱۸۶۰، ۲۳۱۶
کورشان (← کورستان) ـ نوشین‌روان ۱۸۶۰پ

گرگان ـ نوشین‌روان ۳۰۴، ۳۰۶، ۱۹۱۴، ۱۹۱۶، ۱۹۲۸، ۲۲۶۷، ۲۲۹۰، ۲۳۴۰، ۳۷۱۲، ۱۷۵۵پ
گل‌زرّیون ـ نوشین‌روان ۱۷۶۰، ۱۷۸۹، ۱۷۹۱، ۱۹۶۳، ۲۳۱۷
گندشاپور (نیز ← جندشاپور) ـ نوشین‌روان ۷۵۸، ۷۹۰، ۹۷۳
گیلان ـ نوشین‌روان ۳۸۴، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۵، ۱۷۴۴، ۲۳۵۱

ماچین ـ نوشین‌روان ۱۹۶۴
مازندران ـ نوشین‌روان ۴۲۱۰
مای ـ نوشین‌روان ۳۳۴۱
مای‌مرغ (← مای و مرغ؛ بنداری: مایَ مُرغ) ـ نوشین‌روان ۱۷۹۸پ
مای و مرغ (نیز ← مای‌مرغ، مای، مرغ) ـ نوشین‌روان ۱۷۹۸
مداین ـ قباد ۲۰۸ نوشین‌روان ۴۲۵، ۶۷۲، ۷۹۲، ۷۹۳، ۸۹۳، ۱۹۱۲، ۲۳۸۵، ۳۵۱۹، ۴۱۸۶ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۷۲
مرغ (نیز ← مای و مرغ) ← نوشین‌روان ۳۱۸۲، ۳۳۴۱
مرو ـ بلاشِ پیروز ۴۴، ۵۴، ۵۶ نوشین‌روان

۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۱۸، ۱۰۳۳، ۲۲۶۶،
۳۸۰۳، ۳۸۰۷ هرمزدِ نوشین‌روان ۲۸۰،
۱۷۱۰پ
مرورود-هرمزدِ نوشین‌روان ۲۷۹
مُکران-نوشین‌روان ۲۷۶۸
مندیا-قباد ۲۰۶

نسا-نوشین‌روان ۳۷۹۱
نشابور-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۷۱۰پ
نیران (انیران)-قباد ۲۰۲ هرمزدِ نوشین‌روان ۷۲۴
نیل (دریای)-نوشین‌روان ۲۰۴۴
نیمروز-نوشین‌روان ۱۷۳۸

ویس‌کرد ← ویسه‌گرد
ویسه‌گِرد (بنداری: واشَجِرد؛ نیز ← ویس‌کرد)-
هرمزدِ یزدگرد ۱۰ نوشین‌روان ۱۷۹۵

هاماوران-هرمزدِ نوشین‌روان ۴۸۶، ۱۶۳۱
هری-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۵۹۲،
۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۱۱، ۶۶۲، ۶۹۰، ۶۹۴،
۷۰۷، ۹۶۸، ۱۷۱۰پ
همدان-هرمزدِ نوشین‌روان ۱۸۰۵
هندوستان (نیز ← هند)-نوشین‌روان ۳۷۶، ۳۷۸،
۳۴۱۴
هند (هندی)-نوشین‌روان ۲۸۲، ۲۸۷، ۳۳۵، ۳۸۶،
۱۷۳۷، ۱۹۳۸، ۱۹۷۴، ۲۲۲۶، ۲۳۹۹،
۲۶۶۸، ۲۶۷۴، ۲۶۷۷، ۲۷۴۲، ۲۷۴۴،
۲۷۵۰، ۲۷۷۴، ۷۷۷، ۲۷۸۳۲، ۲۷۹۲،
۲۸۲۶، ۲۸۴۱، ۲۸۴۹، ۲۸۵۱، ۳۰۳۲،
۳۰۵۳، ۳۲۵۷، ۳۲۹۷، ۳۳۱۴۲، ۳۳۸۲پ،
۳۳۹۲، ۳۳۹۳، ۳۴۰۰۲، ۳۴۰۴، ۳۴۰۶پ
(4)، ۳۴۰۷پ، ۳۴۳۷، ۳۴۵۴، ۳۴۶۸،
۳۴۷۲، ۳۴۷۴، ۳۸۶۶، ۴۱۸۴، ۴۲۷۷ هرمزدِ
نوشین‌روان ۱۵۸پ، ۷۷۶، ۱۲۲۳، ۱۳۵۴
هیتال-نوشین‌روان ۲۷۶۸ هرمزدِ نوشین‌روان
۱۰۱۸
یمن-نوشین‌روان ۳۷۳۲ هرمزدِ نوشین‌روان ۳۷۶

Abu'l-Qasem Ferdowsi

THE SHAHNAMEH

(The Book of Kings)

Edited by

Djalal Khaleghi-Motlagh

and

Abolfazl Khatibi

Volume 7

Abu'l-Qasem Ferdowsi

THE SHAHNAMEH

(The Book of Kings)

PIR,۲۲۹۰,۸۰۳۲,۱۳۸۶ ۷۰۸۸۰
0381:09000004139
کتابخانه دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران